فهرست جلد اول کتاب مجمع الجوامع وذخایر التراکیب المسمی بالقرابادین کبیر

تمت

تمام شد فہرست جلد اول

کتاب قرابادین کبیر

یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
سنہ ۱۲۷۱
ہجری
در عمدة المطابع واقع دهلی باهتمام حافظ نیاز احمد طبع شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی تحیرت دون ادراک کنه ذاته المقدسة العقول والاوهام * وتتلاشی عند قرب سبحات جلاله
وجماله العلوم والافهام * ابدع المجردات والاولیات العلویات والسفلیات الروحانیات والجسمانیات
واخترع الاجسام البسائط والمرکبات وجعل العناصر مادة للکائنات الفاسدات * وصیّر
الکون والفساد سببا للمولدات * فخلق منها الانسان فی احسن تقویم * وشرفه بتشریف نفخت
فیه من روحی الذی هو منشاء الوحی والالهام والتعلیم * ولنشکره شکر الشاکرین * ونذکره ذکر الذاکرین
بلسان العجز والتقصیر * انه هو السمیع البصیر * والصلوة والسلام علی حبیب القلوب
وطبیب النفوس الذی ارسله بالهدایة العظمی والشفاعة الکبری محمد المصطفی وآله الذین اجتباهم
الله تعالی وطهرهم تطهیرا * وجعلهم شمسا وقمرا وسراجا منیرا * اما بعد * بعرض برادران
ایمانی وخلان روحانی میرساند بندهٔ عاصی هیچ کم از هیچ ابن السید السند الاستاذ المرحوم محمد
هادی العقیلی العلوی الخراسانی ثم الشیرازی الشهیر بحکیم محمد هادیخان محمد حسین غفر الله
ذنوبهما وستر عیوبهما که مدتی مدید اشتیاق این داشت که کتابی در طب جمع و تالیف نماید
که حاوی و شامل باشد اکثر اغراض ومطالب هر پنج فن آن را ولیکن بسبب بضاعتی [illegible]

وقفه ان علم وعمل و عدم تحصیل تجربه وغیرها از موانع وعوائق از قوه بفعل نمی آمد و بعرصه
شهود وظهور نمی یافت وچون جزوی از فن سوم در امراض رأس نوشته بود که اتفاقا اجزای
چند متفرق از مسودات خال والد ماجد مغفور مبرور محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید
علویخان بن حکیم محمد هادی العلوی قدس الله سرهما بترتیب حروف تهجی بدست آمد واز ان
معلوم گردید که شروع بجمیع وتالیف قراباذینی نموده بودند بدین نسق که اولا بعضی از ادویهٔ مفرده
مشهوره را ذکر نمایند و در ذیل هر یک از انها مرکباتی که آن دوا اصل و عمده است آنها
نیز بترتیب حروف مندرج سازند واستطرادا بعض مرکبات را بدون ذکر مفردات نیز ایراد نمایند
و با تمام نرسیده بود که جناب مستغنی الالقاب حضرت ارشاد مآبی پیر ومرشد حقیقی عمی حبیب الله
و وابد الله ظلال افاضاته وافاداته که حسب نسب صوری ومعنوی آن جناب بحضرت سرور انبیا
و سند اصفیا و حضرت سید اولیا و پیشوای اتقیا با ولایة الحسینیة صلوات الله علیهم میرسد امر نمودند که این
نسق این را جمع کن و با تمام رسان حیف است که منتشر وضائع گردد شاید بکار بندگان *
خدای تعالی آید وذخیره باشد برای عقبی امتثالا لامره الاشرف الاعلی درین اوان که مدت یکهزار
ویکصد وهشتاد وپنج از هجرت حضرت ختمی پناهی صلی الله علیه وآله گذشته است با وجود کمال نادانی
کالقلم فی ید الکاتب متوجه جمع وتالیف آن گردید وانچه را یافت از قراباذین کتاب موسوم *
بجامع الجوامع از تالیف آن مرحوم مغفور وکتب دیگر از قراباذینات ومفردات واصول *
التراکیب وغیرها که تفصیل انها طولی دارد وانشاء الله تعالی در فهرس علیحده مذکور خواهد شد و
تحقیقاتیکه از جناب ارشاد مآبی دام ظله العالی مسموع میگشت ومشاهده می شد ونسخه مجربی که بدست آمد
وسخن تحقیقی که شنیده ویا در کتب ورسائل معتبره بنظر می رسید الحاق می نمود ودر ضمن مقدمه وبیست
وهشت کتاب بعدد حروف تهجی و در هر کتابی چند باب و در هر بابی چند فصل وخاتمه وسمی *
بقراباذین مجمع الجوامع وذخائر التراکیب گردانید امید از توفیق موفق حقیقی تقدس وتعالی
وامداد جناب حضرت رسول مختار وآله الاخیار الابرار الاطهار علیه وعلیهم صلوات الملک الغفار
ویمن برکات انفاس نفیسه متبرکه وهمت عالیه آنجناب دام فیضه آنکه باحسن وجهی صورت اتمام و
سمت اختتام پذیرد و توقع از ناظران درین اوراق منتشره وسخنان پراکنده ومجموعه مختصره

و تراکیب غیر فصیحه و مؤلفه غیر متوافقه آنکه هر جا سهوی و لغزشی و خطائی بینند حمل بر جهل و نادانی این عاجز نموده به ذیل عفو در پوشند و قلم اصلاح در آن برکشند و در مقام خرده گیری در نیایند و ناقص نگذارند و هرگونه فوائد و عوائدیکه دریابند از فضل او جل شانه و آن حضرات عم و یمن دولت ملازمت و فیض خدمت و برکت هدایت و ارشاد جناب حضرت ارشادمآبی مدظله العالی و روح مطهر آن هر دو مغفور مبرور دانند و این عاصی را بدعای مغفرت یاد ارند و التوفیق من الله العلی الاعلی لا حول و لا قوة الا بالله منه المبدأ و الیه المنتهی * قطعه *

غرض نقشی است کز ما یاد ماند * که هستی را نمی بینم بقائی * مگر صاحبدلی روزی به رحمت * کند در حق این مسکین دعائی

مقدمه در بیان امری چند که اطلاع بدانها پیش از شروع در مقصد ضروری است و در ضمن بیست فصل و ذیلی

فصل اول در بیان غذا و دوا و ذو الخاصیة از غذا و دوا قسم دوم ای مسهل و ملین و اقسام هر یک * بدانکه

چون مقرر است نزد کل طوائف اهل دانش و بینش که علت غائی و مقصود اصلی از ایجاد کل آفرینش
انسان است که فرد کامل و نسخهٔ جامع و منتخب شامل کل عوالم است و او بدنی و روحی است و روح او از
عالم تجرد و تقدس و امر رب است تقدس و تعالی و بدن او از عالم تجسم و اسفل و خلق حادث از عناصر
و اخلاط و الیها او را مبنی است جسمانی حاصل از بخار و مائیت جسد صافی لطیف و متین در تجویف
الیسر قلب که روح طبی نامند مرتبط بآن روح جهت ایصال فیض آن عالم بدین عالم و رسانیدن کمالات
حاصله این عالم بآن عالم و بدن باعتبار ترکیب و تجسیم لا محاله دائم در تغیر و تبدل و تزاید و تناقص
و نما و انحطاط و انحلال است و بدین سبب دائم محتاج به بدل ما یتحلل و مدد معینی است از خارج
تا آنکه زمانی چند بماند و کمالات لائقه بحال خود را که انسانیت و بقای او بدان است تحصیل نماید
و ما بالقوة او بالتمام بتدریج بفعل آید و نیز تولید مثل برای بقای نوع از وی حاصل گردد و چون روح
دوم تابع بدن است نیز بسبب تغیر بدن متغیر شود و آن روح اولی هر چند مجرد است اما تعلق و ارتباطی
ببدن دارد بواسطهٔ آن روح طبی و غذا و مدد از حواس و مدارک بدن می یابد همچنان که روح طبی و آن
بدل ... بغذا و طعام است و امر کلوا و اشربوا و نهی از اسراف و کریمه فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ بطریق
عموم نازل و شامل هر دو است هر چند غذای حقیقی روح مجرد امر دیگر است که ادراکات کلیه
و اعمال حسنه و معارف حقه و ملکات مرضیه باشد که مابه الامتیاز انسان از سائر مخلوقات بدان
است ولیکن تحصیل آنها بتوسط آلات بدنی و قوی و ارواح و مدارک است و بدون اینها نتواند حاصل
نمود زیرا که بدن حکم مطیه و باربردار دارد و آن روح را غذا و طعام لابد از نباتات و حیوانات از
مولدات ثلثه خواهد بود زیرا که جمادات صلاحیت و قابلیت آن ندارند که غذای انسان شوند
و اما آب آن از برای ترقیق و بدرقه و رسانیدن غذا است باعضای ... در اعماق بدن بزودی
و آسانی و بجهت ترطیب بدن نه بجهت تغذیه زیرا که بسبب بساطت خود قابلیت تغذیه ندارد
و جزو بدن نمی شود و نیز چون بدن بسبب عوارض و امثال آن چند و از عدم مراعات قوانین کلیهٔ حفظ
صحت و قواعد سته ضروریه و تجاوز از حد لائق و واجب از مزاج اصلی خود منحرف می گردد و مسمی
بمرض و دوا است محتاج می گردد بدفع و رد آن بحالت اصلی خود بجادت غذا و دوا و غیر آنها از تدابیر
و بیان دیگر آنکه بدن من حیث المجموع از اعضا و ارواح و قوی مختلف ...

وطبیعت سلطانی و حاکمی است که جمیع اجزای بدن را در قبضهٔ تصرف خود مستحکم دارد و حافظ آنها است
و بیک سر موی از قبضهٔ تصرف او بیرون نیست و آنچه وارد بدن میگردد از داخل و یا خارج بدان مطلع
است و حتی المقدور در دفع آن میکوشد و آن را دفع می نماید مگر آنکه عاجز آید به سبب ضعف خود و یا
غلبه و قوت وارد که درین هنگام محتاج میگردد بمعاونی و مددی از خارج و معاون عبارت از طبیب
است خواه طبیعت خود طبیب باشد بالهام و یا به تحصیل علم و عمل و کثرت تجربه و یا دیگری به دستور
و مدد عبارت از غذا و دوا است با قسام خودها که خواهند آمد انشاء الله تعالی پس اگر آن طبیب حاذق
است یعنی متصف بعلم و عمل و تجربه کار و صاحب ملکه است و هوی بر او غالب نیست ولی مرض غرض
است مدد موافق و نافع و بحسب مطلوب و بقدر حاجت باو میرساند و الا کمتر و یا زیاده و یا مخالف معاند
مضر و کاه البته خلل ... رساند و زیادت ضرر و فساد به تخصیص که مخالف و غالب یا قوی و یا سمی
و یا خود سم مطلق باشد که بالکل ید تصرف و حفظ طبیعت را معطل و مختل و معزول میدارد و خود در بدن
تصرف با فساد و افنا می نماید * و بدانکه غذا و مثل آن و دوا صاحبان ماده و کیفیت و صورت اند و
ماده و صورت هر دو جوهر اند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورت است آن حرارت و برودت
است که از کیفیات فاعله اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله اند و تولید غذا
از ماده است و تاثیر دوا از کیفیت است در اکثر احوال و گاه بصورت و گاه بهر دو است و خاصیت البته از صورت
است که عبارت از صورت نوعیه باشد و غلبه و تاثیر با یکی از آن امور ثلثه است به تنهائی می باید و از آنها و یا بهر سه
بحسب ترکیب با تساوی ایشان باهم و یا بعدم تساوی مثلا در دوای مطلق قوی و غالب و زائد کیفیت *
است و دو امر دیگر مغلوب و ضعیف و در ذوالخاصیه صورت قوی و غالب و زائد است و بهمین نسبت در
غذای دوائی و غذای ذوالخاصیه و غیرها و بجهت اشاره بدین معنی آن را مصدر بکرنمود و غذای دوائی و دوای
غذائی و دوای فادزهری و دوای سمی و امثال اینها می نامند * و ذوالخاصیه یا موافق و مقوی و منعش
و حافظ مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوی است و یا مخالف و مفسد و فانی کنندهٔ آنها و اول را فادزهر و تریاق
و ثانی را سم می گویند و چون این مقدمات بالاجمال دانسته شد * پس بدانکه آنچه
وارد بدن انسان گردد خالی از آن نیست که تاثیر آن یا بماده فقط است و آن را غذای
مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و آن را دوای مطلق و یا بماده و کیفیت هر دو آن را

غذای دوائی و یا بکیفیت و ماده هر دو و آن را دوای غذائی گویند و یا بصورت فقط و آن را ذو
الخاصیة گویند و این یا موافق و دافع مضارست و یا مخالف و احداث کننده مضرت و فساد و هر یک
ازینها منقسم بچند قسم میگردد اما آنچه موافق است پس تاثیر آن یا بصورت فقط است و آن را فادزهر و یا
بماده و صورت هر دو و آن را غذای فادزهری و یا بکیفیت و صورت هر دو و آن را دوای فادزهری
و یا بهر سه از ماده و کیفیت و صورت و آن را غذای دوای فادزهری خوانند و اما آنچه تاثیر آن بمخالفت و
مضادت باشد نیز برچند نوع است یا بصورت فقط است و آن را سم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت
هر دو و این نیز بمراتب است اگر در کمال قوت است آن را دوای سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست و آن نیز
بر دو نوع است یا با آن قوت مسهله است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی است و یا متوسط و یا ضعیف اما قوی
را تاثیر بصورت و کیفیت است باهم و آن را دوای مسهل و ذوالخاصیة نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت و
صورت است و این را دوای مسهل گویند و اما ضعیف اکثر تاثیر بکیفیت و ماده و صورت هر سه است و لیکن
همه ضعیف و ناقص خصوص صورت و این ادویه را باین خوانند و معنی و تفصیل این اجمال آنکه غذای
مطلق آن است که تاثیر و تاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد
بدن گردد و تاثیر دران نماید بتوسط کیفیتی که لازم آن است بدن ازان متاثر و متغیر نشود و از مزاج
اصلی خود نگردد بلکه دران تصرف نموده بالقوه آن را بالفعل آورد و آن را متغیر و متبدل از صورت غذائی
بصورت خلطی سازد و مستعد اینکه بگردد جزو عضو و بر اقطار ثلثه آن بیفزاید و قائم گردد بران صورت
عضوی از مبدا افیاض جل شانه باستعداد قریب مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت
و یا بعید مانند گندم و سائر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله ازان خلط منافی و غالب بر کیفیت
اصلی بدن و اعضا نباشد و دوای مطلق آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن
قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی دران
تصرف نماید متاثر و متغیر نگردد بلکه تاثیر او و تصرف در بدن نماید و آن را متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد
از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفرد یا مرکبا مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و بزر رازیانه
و امثال اینها * و غذای دوائی آن است که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت هر دو باشد بهمان نحو یا غلبه
ماده که بعد تاثیر و تاثر ازان خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و بان اندک کیفیت و مزاجی باشد

غالب بر کیفیت مزاج اصلی بدن و تغیر یابد در بدن نماید کیفیتی خود از کیفیات اربعه مانند خس و بقل التمر
و خیار بادرنگ و کدو و شهدانه و خربزه و انگور و بقلة الحمقا و اسفاناخ و بابونه و شبت و شلغم و زردک و چقندر
و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و غیرها و دوائی غذائی آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیت مادهٔ جزو
باشد یا غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد و متغیر یابد و ثانیا بدن در آن تصرف نماید و از آن اخلاط بسیار
کمی حاصل گردد که قابلیت تغذیه داشت و جزو بدن شدن و فیضان صورت عضوی داشته باشد یا [illegible]
غالب بر آن باشد کشنیز و نعناع و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز و هویج و دوا و اکثر [illegible]
و بزور مانند خیار و خربزه و کدو و هندوانه و غیرها * و بدانکه ادویه و اغذیه را افعال کلیه است یا جزئیه مانند
تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد و تلیین و سیلان رطب و تیبیس و صلابت و امساک یابس [illegible]
از ادویه را صفات مخصوصه است که مشابه افعال کلیه آن است مانند تفتیح و تسدید [illegible] و تحلیل
و امثال اینها و اغذیه مفرده را صفات مخصوصه است در چهار قسم [illegible] غذا اگاه قوی باشد [illegible]
الکیموس و یا فاسد الکیموس و اول آن است که متولد شود از آن خون طبیعی صاف که [illegible] باشد
یا آن اخلاط دیگر مگر اندکی بقدر احتیاج و ثانی بخلاف آن است و هر واحد از این هر دو منقسم می شود
بسه قسم لطیف و کثیف و متوسط بینهما و باز بسه قسم دیگر کثیر الغذا و قلیل الغذا و متوسط بینهما کثیر الغذا
آن است که از آن خون بسیار تولید یابد و قلیل الغذا بعکس آن و متوسط بینهما پس اقسام اغذیه هجده
می شود بضرب سه در شش و بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفاناخ و یا غلیظ است مانند
پنیر و یا معتدل است مانند آب گوشت بزغاله و هر واحد از این هر دو یا جید است مانند آب گوشت جوجه
مرغ و بیضه مرغ و ماهی ریزه و یا معتدل است مانند آب گوشت بزغاله و نخود و نان تازه و یا ردی
است مانند خردل و سیر و پیاز و هر یکی از اینها یا کثیر الغذا است مانند زرده بیضه نیم برشت و یا معتدل
الغذا مانند مرق نخود یا عسل و یا قلیل الغذا مانند [illegible] بقول * [illegible] *

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند زردهٔ تخم مرغ نیم برشت یا برشته و گوشت کبوتر	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند انار و سیب و کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند نان گندم پاکیزه جید	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذا مانند شش حیوان و کبوتر بچه	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا مانند ترب و پیاز و هرچه تیز و تند باشد	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذا مانند نان فطیر ردی الطبخ
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند تخم مرغ برشته کرده در روغن	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند پنیر تازهٔ غیر کهنه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت بچه گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند کلم
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت برهٔ یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچه شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند کلم روسے	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ماهی خشک کرده

* و ذو الخاصیة آن است که تاثیر آن در بدن بکیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهر حسیه و بینه باشد بلکه بمناسبتی طبیعی و امری بسیار لطیف رقیق خفی مانند جذب مقناطیس و کاهربا آهن و کاه را و تاثیر فادزهر سم در بدن که تعبیر از آن بصورت نوعیه نیز نموده اند و لیکن جذب مقناطیس و کاهربا آهن و کاه را الطف و ادق و خفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این نمونه ایست از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه مر بعض دیگر را از محبت و عداوت ایشان بسبب مناسبت و مجانست نفوس و ارواح هر یک با هم و عدم مناسبت و منافرت ایشان از یکدیگر که تفصیل آن طولی دارد و محل گنجایش آن ندارد * بدانکه ذو الخاصیة اگر تاثیر آن بموافق است آن را فادزهر و تریاق نامند و الا سم * و فادزهر و تریاق آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها بجا می باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم موذی یاری و مقاومت نماید چنانچه بتفصیل ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد * آنکه افیون را

تریاق می نامند مجازیست بجهت آنکه حافظ القوة است و درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد * و غذای
ذو الخاصیة آن است که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد بنحو مذکور از فعل و انفعال و تاثیر و تاثر مانند روغن
گوسفند و گاو و شیر یا مثل گردکان و مانند آنها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می نماید * و دوای
ذو الخاصیة آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند بادزهر حیوانی و جدوار و حب الغار
که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می نماید * و غذای دوای
ذو الخاصیة آن است که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و خمر که با وجود تغذیه و احداث
اندک کیفیتی غالب بر بدن تفریح و سرور هم آورند * و سم مطلق آن است که تاثیر آن در بدن مخالف و
تاثیر فادزهر باشد و بنحوی و بلا مهلت تصرف در بدن نموده تصرف طبیعت را معطل دارد و حرارت غریزیه را
و ارواح و قوی را فاسد و فانی سازد و در جهت فعل و انفعال نیز مانند بیش و شرب مرارة افعی و مار [illegible] و
کزنده و امثال آنها که فی الفور مهلک اند * و دوای سمی آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد
ولی تاثیر و تاثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بیش سیاه * و غذای
سمی آن است که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد ولی فعل و انفعال با حصول تغذیه بدستور معهود احداث
سمیت نماید و امثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیه لی کیفیتی از کیفیات نمی باشند و بلاد در را
بعض غذا سمی گفته اند و چنین نیست * و غذای دوای سمی آن است که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه
باشد ولیکن تاثیر و تاثر با حصول غذائیت و کیفیتی غالب احداث سمیتی نماید مانند لحوم افاعی و سائر لحوم سمیه که با
سمی * و دوای مسهل فی الخاصیة آن است که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد و با این نیز قوت مسهله
بود و بکمال قوت و شدت تاثیر و برای کسر قوت محتاج باصلاح و تدبیر از تشویه و غیرها باشد ولیکن اصلاح و ورود
در بدن و تاثیر و تاثر نفوذ و سرایت در اقصی سطوح عروق و اعماق بدن نماید و مخالط و متشبث باخلاط و رطوبات
رقیقه و غلیظه گردد و اکثر آنها را به تجزیر و ترقیق و تذویب و تقطیع و غیرها دفع سازد و بعضی به تحلیل و مانند سقمونیا
که بکیفیت خود حرارت و بصورت نوعیه دفع صفرا و بلغم می نماید و همچنین سائر ادویه مسهله قویه مانند بادزریون و
دند و شبرم و غیره * و دوای مسهل آن است که تاثیر آن با آن مشابه نباشد بلکه در فعل از آن اندک ضعیف
تر باشد و محتاج اصلاح بسیار نباشد مانند سنا مکی و تربد و هلیلجات و امثال اینها که باستعمال بادورد آنچه
یعنی سنا مکی با گل سرخ و چرب نمودن تربد و هلیلجات با روغن بادام کافی است * و دوای ملین آن است

که تاثیر آن از ان هم ضعیف تر باشد و متشبث باخلاط و رطوبات موجوده که حاضر در معده و امعاء و حوالی
آنها گشته دفع کرداند و با آن قوت انفاذ چندان نباشد مانند فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت
و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص و امثال اینها ولیکن خالی از قوت جالیه نباشد و از اینها نیز لبعض محتاج
باشند که اصلاحی اند مانند فلوس خیار شنبر که باید بروغن بادام یا کل سرخ چرب نموده شود برای دفع تشبث
و چسبیدن بسطح امعاء و احداث قرحه و سحج و زحیر و لبعض نیستند محتاج بدان مانند ترنجبین و شیرخشت و
سائر ملینات مذکوره در کتب * و بدانکه چون هر فرد فرد از اشخاص انسانیه را اطلاع و تعرف بر مزاج خود
و امزجه دیگران و احوال طاریه بر آنها آناً فاناً و کیفیات و خواص و منافع و مضار و مقادیر شربات و طرق استعمال
هر یک از ادویه مفرده و مرکبه در هر مرض مرض و شخص شخص و اوقات و ازمان و اسنان و فصول و بلاد
مختلفه متضاده و مراعات حفظ صحت و تقویت اعضای رئیسه و قوی و ارواح نیست مگر جمعی قلیل
از عرف و موسوم باطبا اند و ذکر ادویه مرکبه و مفرده و اغذیه و غیرها در قرابادینات و غیرها برای تذکر و یادآوری
ایشان است و لهذا بر دیگران لازم است که هنگام الاحتیاج و حدوث عارضه بحذاق آن طائفه
رجوع آورند و بامر و نهی ایشان از پرهیز و استعمال ادویه و اغذیه و غیرها عمل نمایند و از پیش خود خود را بهلاکت نیندازند
و هلاک نسازند و بر اطبا نیز لازم است که با ایشان کمال حسن خلق و محبت و شفقت نمایند و ایشان را بجای
ذوی الحقوق و برادران و فرزندان و عیال خود دانند و نظر بپاداش عمل و مال و منال و ملک ایشان ننمایند و از نا
و بر ایشان منت ننهند بلکه بر خود منت دارند و ایشان را باعث استکمال و آله ظهور و فروغ صناعت
خود دانند و نیز باید که متوجه معالجه بیماری یا سوء العلاج نخست که مشق اطبا و مجربین گشته نشوند و خود را بنام
و در محل خطر و مهلکه نیندازند و چون متوجه معالجه مریض گردند و زمانی قلیل و یا کثیر مداوا نمایند و او در
لصحت ننماید و باید که از کمال شفقت و مهربانی از و عذر خواهند و بگویند که طبیب دیگر رجوع آورد شاید شفا
بدست و مقدر باشد و ابرام بسیار در معالجه ننمایند و نیز باید که نظر در علم و عمل خود نکرده و دائم مستفیض
از درگاه جناب شافی حقیقی عز شانه باشند و منقطع نباشند و در هر حال خود را مقصر بینند و نیز در پی تحقیر
و تکذیب و تعییر اطبای دیگر نباشند و بر ایشان تفوق نجویند و خود را بهتر نبینند و از افعال و اعمال
ایشان تنبه گرفته بر منافع و مضار ادویه و اغذیه و تدابیر و سهو و خطا و صواب و مددگار خود دانند و بینند والله اعلم

فصل دوم در بیان مرکب القوی و ذو الخاصیة و تاثیر هر یک از آنها * و بدانکه مراتب قوی ادویه

منحصر است به سه مرتبه و قوت عبارت از مبدأ اثر و سبب موجب افعال است ظهور آنها در مواضع لائقه
مرتبهٔ اول افعال محسوسهٔ ادویه است به سبب کیفیت متشابه حاصله از مبدأ فیاض جل اسمه از
ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر و این امتزاج اول نامند **مرتبهٔ دوم** فعل محسوس مزاج ثانی
اشیای صاحب مرتبهٔ ثانویه است در ملاقی خود ها و آن از لوازم مرتبهٔ اول است چه اشیای صاحب
مزاج ثانوی مرکب‌اند از اجزائیکه هر یک را کیفیتی و مزاجی خاص مختلف الاثر است مانند تسخین بعضی و تبرید
بعضی و از اجتماع تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل شده و اثر آن غیر آثار آن اجزا است مانند
ردع و قبض مثلا و تسخین و تبرید و هرچه با مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر
مزاج ثانی را اثر موافق آثار اجزای مفردهٔ او است آن مرکب را متوافقة القوة گویند و اگر مخالف آنها
است مثلا هم تسخین و هم تبرید کند آن را متضادة القوة گویند و طبیعت باذن خالقها جل شانه هر یک را
در مکان لائق استعمال می نماید اگر او را عائقی و مانعی نباشد **مرتبهٔ سوم** از لوازم مرتبهٔ اول و ثانی است
بواسطهٔ افعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از آن است مانند حجر الیهود در تفتیت حصاة که از
لوازم کیفیت مزاج او است که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ
که از لوازم حرارت مزاج او است که تلطیف اخلاط خاصهٔ دماغیه میکند بصورت نوعیه خود و مانند تریاق که
دفع سمیه نماید بلوازم مزاج ثانوی و بواسطهٔ صورت نوعیهٔ خود * و بدانکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس
سره و محققین حکما که قائل اند ببقای صور عنصریه از مرکبات باید که مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح
نموده‌اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعلهٔ متماسه می باشد و تاثیر اولی مرتبهٔ
ایست از مراتب و همچنین مزاج ثانوی را اثری است غیر آن مانند لبن که مرکب است از مائیت و دهنیت
و جبنیت و تاثیر او مرتبهٔ دیگر است از مراتب و برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره
و تاثیر اجزای غیر متفاعله مرکبات امر تبهٔ از مراتب نشمرده اند و قیاس مقتضی آن است که قوتها بقدر
فواعل باشند و اندراج مرتبهٔ اثر صور نوعیهٔ اجزای غیر متفاعلهٔ غیر متماسه در تحت مرتبهٔ اثر صور
نوعیهٔ ترکیبی ظاهر نیست * و بدانکه بعضی از مرکبات بی صورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط
بآب و گلی که مرکب است از آب و هوا و بخاریکه مؤلف است از آب و آتش و هرچه با صورت نوعیه است
یا محکم الترکیب است یا غیر آن و تفصیل این بجا از این خواهد آمد و تفصیل امور باقیه بالاجمال این است

* اما مرکب القوی دوائی را نامند که مرکب باشد جوهر آن از اشیای چند که هر یک را برأسه مزاجی خاص باشد
مباین دیگری و بعد ترکیب در شیئ واحد و پوشیدن لباس صورت وحدانی امتزاج تامی نیافته باشند
که بعد ورود در بدن از هم ممتاز توانند گشت و تاثیر واحد نتوانند نمود مانند اشیائی که از عناصر اربعه ترکیب یافته اند
و بر مجموع آنها مزاجی و صورتی واحد فائض گشته و زمانی ممتد می توانند حفظ صورت نوعیه خود نمایند و اینها را
تام الترکیب نامند و آن را ناقص الترکیب یعنی بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تاثیر و احداث
کیفیتی خاص نمایند و منشای آثار متخالفه متضاده میگردند بعضی بزودی و بعضی بدیری بحسب ترکیب و امتزاج
و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه به تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد مانند حجر التیس و جدوار و چوب
چینی و ورد احمر و ماء الورد و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و کل ادویه باهیه مثل شقاقل و بهمنین و بوزیدان و جوز بوا
و زراوند طویل و مدحرج و زنجبیل و زرنباد و مانند اینها و در این چنین دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت
اصلیه آن می باشد و لهذا بزودی آنرا کرم می خورد و تباه میگردد و بدانکه رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است
که در تمام اجزای آن شیئ کما ینبغی ممتزج نگشته باشد و باندک زمانی بعضی از آن به تحلیل رود و جرم آن را منشق نماید
و بعضی به تعفین صورت گرمی یافته جرم آن را بخورد و رفته رفته تمام آن را فانی گرداند. و اما ذو الخاصیة پس آنکه
خاصیت باصطلاح افعال و آثار ثانوی را نامند و رای کیفیات اولی از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
که از شیئ ظاهر گردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال اینها و افعال و آثار ثوالث
را نیز نامند مانند تفتیت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت اگر موافقت و مناسبت
مزاج و ارواح و حیات باشد فادزهر و تریاق نامند و اگر مضادت و عدم مناسبت باشد سم نامند و ضد آن افعال
و آثار ظاهر از آن گردد و به بیان دیگر آنکه ذو الخاصیة چیزی را نامند که تاثیر آن نه بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن
چیز بآن صورت ممتاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و باین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند
که بآن نوع نوع از هم جدا گشته هر یک تاثیری ورای تاثیر دیگر می نمایند و اما اشخاص هر نوع نوع در آن تاثیر متحد اند
مانند جاذب مقناطیس آهن را و کاهربا کاه را چنانچه ذکر یافت و مانند تاثیر حجر التیس و حجر الحیة و جدوار و حب الغار
و تریاق فاروق و مثرودیطوس و امثال اینها از ادویه فادزهریه تریاقیه مفرده و مرکبه در سموم حاره و بارده
و امراض متضاده اگر موافقت و مناسبت باشد آن را فادزهر نامند و الا سم زیرا که ذو الخاصیة دو نوع
است فی الحقیقه مرجع یا بالکیفیه و مرکب القوی و ذو الخاصیه و یا بالطبع عند التحقیق و التدقیق قریب بیکدیگر

امر ہست و آن نیست مگر اثر طبیعت کہ آن اثر ظہور نفس و انطباع و فرورفتگی آن ہست در اجسام بمراتب الا آنکہ
تاثیر ما بالکیفیۃ ضعیف و جزئیست و تاثیر مرکب القوی ازان زیادہ و مستحکم و تاثیر ذو الخاصیۃ ازان بیشتر و بالاجمال
و تاثیر ما بالطبع ازان زیادہ و تاثیر نفس کلی واشمل و از ہمہ اقوی و ارفع و اعلی ہست زیرا کہ نفس از جسم مفارق
و جدا است و پیوستہ بعقل فعال ہست اجمل و عقل بعاقل ہست واللہ اعلم و اما تاثیر فادزہر و تریاق پس بدانکہ
تاثیر فادزہر از جہت مرکب القوی بودن آن ہست و ہم از جہت مناسبت و جاذب بودن آن سم البسوی خود
و بسیل سم البسوی آن و ہم از جہت مضادت و دفع و ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسب و مضاف
خود کہ حرارت غریزیہ و قوی و ارواح باشند و ہم از جہت امور مذکورہ در فادزہر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ
و غوص در اعماق بدن و جذب سم از نہان بہمان جہت و چون اجزا و رطوبت و قوی و ارواح بدن ہمہ باہم متصل
و منتہی اند الاتصال و اتحاد و حدانی و طبیعت مدبرہ بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل اند با جتماع
واحدانی لہذا بمجرد ورود آن در بدن تاثیر آن بتمام بدن میرساند با آنچہ در حین ضعف و گرسنگی بسیار بمجرد ورود
دوای مقوی و غذای صالح خصوصا لطیف دفعۃ تقویت حاصل میگردد و اما تاثیر و احداث غذا التقویت
بدن را دفعۃ و احتیاج بمجرد ورود و معدہ دو وجہ ہست یکی آنکہ اجزای لطیفہ آن بواسطہ رطوبات بدنیہ
و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان باہم دفعۃ بتمام بدن میرسد و باعث تقویت قوی و ارواح
می گردد دوم آنکہ طبیعت مدبرہ حامیہ بدن آنچہ از غذای آمادہ و ذخیرہ نگاہداشتہ ہست کہ اندک اندک
صرف بدن نماید ہنگام فقدان آن پس چون غذای تازہ وارد بدن شود و مطمئن گردد آن را زیادہ بہ نہضت
می آورد و موجب تقویت بدن میگردد و تاثیر تریاق و تریاقیات در سرعت نیز بدین نحو ہست و اللہ اعلم
و اما در تریاق الافاعی آنچہ دران لحوم افاعی ہست شاید با آن امور مذکورہ امر دیگر نیز باشد و آن جاذب
لحم افعی ہست سمیت را بسوی خود و ازین جہت ہست کہ تاکید و مبالغہ بسیار نمودہ اند کہ در ہنگام
گرفتن افعی و حین قطع سر و ذنب آن باید کہ اذیت بآن نرسد و زخمی و لاغر نگردد و در ہنگام کمال قوت آن را
بغضب آورد تا تمام زہر آن بسر و ذنب آن آید و بسرعت تمام و بیک ضرب آن ہر دو را جمع نمودہ قطع
نماید کہ دفعۃ منفصل گردند و سمیت مطلقا در بدن آن سرایت ننماید و علت این یعنی جاذب سمیت
نیز مناسب لحم آن ہست بہ سم آن مانند جاذب اجرام عصارات رطوبات و لطائف محصورات و ادہان
را بنزودی بسوی خود و این امری ہست بین و محسوس و لہذا فرمودہ اند کہ بعد از طبخ مطبوخات مانند

اجرام آنها بزودی صادق نمایند و لطائف و جواهر را از کثایف و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها را بجود
می کشند و نیز بجهت زیادتی تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات خصوص
تریاق الافاعی اکبر عتیق سازند تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب و
دفع نماید لهذا ابتدای تناول آن اولاً بدن گرم میگردد و بعد از آن عرق لزج بدبو دفع میشود و اکثر آن است
که ادرار و بول و براز نیز بدستور مذکور بدبو می باشند و نیز از جهت امور مسطوره استعمال فادزهرات و تریاقات
و سایر ادویه قویه را نزد عدم حاجت و ضرورت منع نموده اند که مضرت می بخشند و عند الحاجة نیز زیاده
از مقدار مطلوب و قدر شربت معین لائق از برای هر سم و هر علت علت نیز فائده بدانکه بعضی
گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویه مفرده معدنیه حجریه که در جوف حیوانات مانند بلس و گاو کوهی و
میمون و غیرها متکون میگردد و بر معدنیات نیز و تریاق بر ادویه نباتیه مفرده مانند جدوار و حب الغار
و ادویه مرکبه مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج تاقوی ترکیبی
یافته اند اولی و انسب می نماید و بعض بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جایز و مستعمل است
والله اعلم و اما تاثیر سم با امور مزبوره بمضادت و قهر و غلبه آن است بر طبیعت و تصرف تام در بدن و افساد و ابطال
و افنای حرارت غریزیه و قوی و ارواح و رطوبات است و گریز آنها هرباً عن الضد بسوی مبدا و منبع
خود که قلب است و اخماد و خاموش شدن آنها در آن و انقباض مجاری و افضیه لهذا در آن حین رنگ بشره و
سایر بدن زرد و رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت می گردد و صاحب اخوان الصفا
نوشته که سموم دو نوع اند حاره و بارده اما سموم حاره پس فعل آنها در بدن بعنوان اذابه رطوبات و افنای نمودن
آنها است و به سبب آنها مانند به سبب زعفران است در آب که در یک لحظه تمام آن را رنگین میگرداند و متغیر میسازد
و اما سموم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات و ارواح لطیفه اعضا است
که قوام حیات و صحت مزاج بدان است و به سبب آنها مانند انفحه و مایه است که چون بر شیر زنند آن را منعقد و
بسته سازد در اندک زمانی و فعل و تاثیر پادزهرات و تریاقات برعکس آن است و به سبب آنها مانند رسیدن [illegible]
است برنگ زعفران که بزودی آنرا فاسد میسازد و باطل میگرداند فعل آنرا اما تاثیر سایر ادویه از مسهله و غیرها
با اکثر امور مذکوره تشبث اجرام آنها است با اخلاط فاسده که قریبه بعیده و امعا و نیز جر مسافتی دادن طبیعت مدبره بدن
قوی و لطائف آنها را با عضای بعیده و ضیقة المجاری و نیز بجذب با عضا است آنها را بسوی خود در مسامات

اثر آنها نیز زودی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات هست باهم جزو بجزو برسد بدن تا آنکه عضو
مخصوص و مرض خاص خاصه آنکه آن دوا نیز مخصوص بآن عضو و آن مرض باشد تاثیر بهر نوع که باشد از قبض و
جمع و ارخا و تفتیح و تنضیج و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و تشفیه و احراق و اسهال و ادرار و غیرها والله اعلم ٭

فصل سوم در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها بدانکه مزاج مصدر بمعنی ممتزج باهم
مفعول هست و آن بالاجمال عبارت هست از کیفیت عنصریه متوسطه حاصله از کیفیات بسیطه متضاده
و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابهه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه و امتزاج عناصر اربعه هست هنگامیکه
بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها و باهم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند بحیثیکه صورت هر واحد صورت
و حرارت دیگری را بشکنند و صورت حالی بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند و عناصر که ارکان و اسطقس و اصل نیز
نامند چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست دو کیفیت
از آنها که حرارت و برودت باشند فاعله اند و دو دیگر که رطوبت و یبوست باشند منفعله و هر یک از ارکان را دو
کیفیت هست یکی فاعله و دیگری منفعله مثلاً آتش حار و یابس هست و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد
و یابس و هر واحد از آنها با یکدیگر هم نسبت بما فوق خود و هم نسبت با تحت مناسبت و مشابهت دارند و هم
ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت و مشابهت دارد و باعتبار
رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت خود مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سائر ارکان و همین
علت انقلاب و امتزاج آنها هست با یکدیگر تاثیر و تاثر و ظهور آثار مختلفه از ایشان و الا انقلاب و امتزاج و غیرها متصور
نبودی و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقرا نه هست یک معتدل و هشت غیر معتدل و ورای این صور صورت دیگر
متصور و متحقق نیست و مراد از معتدل که میزان و مقیس علیه غیر معتدل هست یعنی بآن می سنجند انحراف امزجه را
و معتدل فرضی طبی هست که بمعنی تکافو و تساوی مقادیر اجزای عناصر هست در ممتزج بالفرض و بالنسبه نه حقیقی
و واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع هست بجهت میل و توجه هر یک بمرکز خود و بسبب عدم مانع و قاسر و غلبه
و زیادتی هر یک بمانع و قاسر دیگری هست و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت هست از کیفیات
اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار هست که در معتدل باشد و آن چهار هست یا حرارت غالب هست پس آن احر از
ما ینبغی باشد و یا برودت پس آن ابرد از ما ینبغی و یا رطوبت و آن ارطب از ما ینبغی و یا یبوست و آن ایبس از ما ینبغی
هست و یا از جهت دو کیفیت هست و آن نیز چهار هست یا حرارت و یبوست غالب هست پس آن احر و ایبس باشد

ویا حرارت و رطوبت و آن احر و ارطب بود ویا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب ویا برودت و یبوست و آن
ابرد و ایبس از مما ینبغی باشد و اینجا ایرادی وارد است و آن این است مثلاً اگر کسی گوید که اشیای مرکب اند
از عناصر پس اگر غالب بر شئ مرکب ممتزج عنصر نار ست باید که بران شئ حرارت و یبوست غالب باشد
و اگر عنصر هوا غالب است باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که میگویند فلان چیز احر
مما ینبغی است ویا ابرد ویا ارطب ویا ایبس و احداث گرمی ویا سردی ویا تری ویا خشکی بسیار می نماید جواب آن آنست
که آنچه مرکب است یعنی احر و ایبس ویا احر و ارطب ویا ابرد و ارطب ویا ابرد و ایبس و در هر یک از آنها یک عنصر غالب است
و دو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از آن بروز و ظهور می نماید مثلاً اگر دران ممتزج عنصر نار غالب
است پس آن احر و ایبس مما ینبغی است و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از آن خواهد بود و همچنین و اما آنچه
دران یک کیفیت غالب است که مفرد باشد دو عنصر غالب است مثلاً در احر مما ینبغی دو عنصر غالب است که نار و هوا
باشد و دو کیفیت منفعله آن هر دو که یبوست و رطوبت باشد باهم فعل و انفعال نموده بحکم اذا تعارضا تساقطا فعل
و اثر هر دو مرتفع گردد پس باقی نماند مگر دو جزو حار از آن هر دو پس آن شئ ممتزج احر مما ینبغی خواهد بود و هر چند حرارت
بسیار بالعرض احداث یبس نیز نماید بسبب شدت تحلیل و تقتیح خود ولیکن آن یبس در جنب حرارت کمتر است
زیرا که آن بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس نماید ابرد و ارطب و ایبس مما ینبغی را کما لا یخفی و بدانکه
کیفیت عبارت از هیئت مستقره مجتمعة الاجزا در جسم است که تصور و ادراک آن موجب تصور و ادراک امری
خارج از آن نباشد و نیز اقتضای قسمت و یا نسبت و را اجزای حامل و موضوع خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد
و اما کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها بدانکه آنچه وارد بدن انسان معتدل المزاج ویا قریب باعتدال
حیوان ذی الحس یا ادراک گردد و حرارت غریزی او دران تاثیر نماید و کیفیت کامنه بالقوه آن را بروز و فعل آید
آن کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیت بدن آن است به تکرار استعمال و تکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیتی
غالب و زائد بر مزاج اصلی آن نکند و ارواح و قوی را متغیر نسازد و بکیفیتی از کیفیات اربعه ناقص و مختل ننماید
فعلی از افعال را آن را معتدل نامند و الا خارج از اعتدال و خروج آن اگر بمرتبه است که مقدار کم آن در بدن آن
احداث کیفیتی غالب و زائد نماید و مقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغیر کمی نماید اما ناقص و مختل نسازد و فعلی از افعال
را آن را درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالب و زاید نماید و زیادتی بمقدار و کثرت استعمال
آن بسر حد ضرر و فساد آن نرسد آنرا درجه ثانیه گویند و اگر آن بسر حد ضرر و فساد و نقصان و اختلال

اصلی می باشند و ثانوی صناعی نیز می باشد چنانچه ذکر یافت و همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اصلی
دوم صناعی و نیز هر یک بر دو نوع است تام الترکیب قوی مستحکم و غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم
اما تام الترکیب آن است که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف و صغیر و صافی باشند و باهم
فعل و انفعال تام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند بحدیکه حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی
ناری نیز اجزای لطیفه آن را از کثیفه جدا و متفرق نتواند نمود تا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی جداگانه ظاهر
گردد بلکه کیفیت و خاصیت واحده اعم از آنکه معتدله باشد و یا غیر معتدله از آن صادر و ظاهر گردد مانند ذهب و یا
بشواری و نواته تفریح و مانند سائر فلزات و متطرقات و اما غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم نیز مراتب می باشد
چه بعض از آن انفراق اجزا از هم بسیار سهل می باشد مانند گل گرد و نمام و بعضی نه چنین و بیان دیگر آنکه ناقص
الترکیب بسیار ضعیف است که تاب غسل و شستن ندارد مانند کاسنی و اکثر بقول و یا طاقت طبخ بسیار ندارد مانند
افتیمون و عدس و امثال اینها ندارند که بمجرد شستن و طبخ بسیار اجزای حاره قلیله خفیفه لطیفه نافذه و مفتحه آنها مفارقت
نموده تحلیل یافته اجرام بارده غلیظه کثیره مسدده و مثقله کثیفه آنها باقی می ماند و لهذا نهی وارد شده است از جناب
حضرت شارع صلی الله علیه و آله و از اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجزا از هم
و باطل شدن افعال مختصه آنها و مانند گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف جالی بورقی مسهل اینها
از ماده ارضی و کثیف قابض از طبخ در آب جدا میگردد و در آب می آید و باقی میماند ماده ارضیه قابضه آنها لهذا
آشامیدن مرقه آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم
و ترب و عدس از خارج محلل و منضج است بخلاف داخل و از اینها قوی پیاز و سیر است که استعمال آنها در دواء خارج منضج
و مقرح است خصوصاً پیاز پخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تقریح و انضاج و غیرهما بخلاف داخل
شاید آن باشد که چون در خارج یکجا ساکن و مستقر می ماند و رطوبت بورقیه بخاریه جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد
بدن کما ینبغی می نماید لهذا باعث انضاج و تقریح میگردد و در داخل به سبب عدم استقرار و سکون که طبیعت معده
بدن آن را دائم در حرکت و تقلیب و انفعال و کسر و انکسار می دارد و صورت اصلیه و سورت آن را بر قرار نمی دارد
و لهذا نمی تواند تاثیر نمود خصوصاً که پخته شده باشد و در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیه جالیه و حرارت
آنها چیزی به تحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آن است که سطح معده مملو و اغشیه بلاغم و رطوبات می باشد و
آنها حائل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممتزج و مخلوط با آن بلاغم گشته و حرارت بدنیه در آن تاثیر نموده کسر سورت

آنها می شود لهذا تاثیر نمی توانند نمود و اگر محرور المزاج یابس که در معدهٔ او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصا
ناشتا آنها را البته باعث تهییج و تفریح میگردد و همچنین سرد و او غذای حار و حاد که در بدان بارده رطبه صاحبان امزجهٔ
بارده رطبه بالجمیه تناول می نمایند بدان جهت موافق است با امزجهٔ ایشان و ادویه و اغذیهٔ باردهٔ رطبه که با بدان
حاره صاحبان امزجهٔ حارهٔ حادهٔ دمویه صفراویه تناول می نمایند و از ان تنفع میکردند البته مخالف و مضر است
در مقابل آنها و بسیاری از ادویه است که تناول آنها تبرید بسیاری می نماید و تفصیل آنها التسخین و تحلیل مانند کشنیز و آرد
جو خصوصا مخلوط با هم بجهت آنکه جرم آنها مرکب است از جوهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود
در معده و تصرف حرارت غریزی در ان جزو لطیف محلل به تحلیل میرود و باقی میماند جوهر ارضی شدید التبرید بخلاف
در خارج و لهذا به تحلیل میبرد اورام صلبهٔ بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و با آنکه ضعف در تفاوت آن باین
مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفهٔ آنها از کثیفه جدا نمیگردد و تحلیل نمی یابد
و بعضی از ادویه می باشد که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضادة الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی
از آنها ظاهر و محسوس اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لب آن سرد و یا خفی اند مانند زردالو
که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد لیس اگر درست بیاشامند بسبب لب لعابی بارد آن
تبرید میکند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابد که اثری از ان ظاهر گردد و چون کوبند و بیاشامند ملصق بسطوح اعضای
باطنی گشته متفرح می گردانند و لهذا در خارج چون کوبیده آن را بطریق ضماد بر اورام و دمامیل گذارند باعث
تحلیل و نضج و انفجار آنها می گردد و نا کوبیده درست آن باعث عدم انضاج و خامی والله اعلم و اما مرکبات صناعی
مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سائر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویهٔ فادزهریه و تریاقیه و غیرها
مانند حجر التیس و جدوار و جنطیانا و زراوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی و غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن
و تصرف طبیعت در آنها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر میگردد چنانچه در
مرکب القوی و ذو الخاصیة بیان کرده شد و بیان هر یک بالاجمال در اماکن خود در تریاق الافاعی و بادزهر و جدوار
و جوز بجهینی و مومیائی و غیرها ان شاء الله تعالی خواهد آمد و به تفصیل در کتب قوم مسطور است والله اعلم **فصل چهارم**
در بیان طرق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه به تجربه و قیاس بدانکه دانستن امزجهٔ ادویه و اغذیه یا به تجربه است و یا
بقیاس و در تجربه چند شرط امری باید داشت تا اعتماد بران توان نمود **اول** آنکه باید که آن دوا خالی باشد
از کیفیات مکتسبهٔ خارجیه مثلا آب بادام که گرم باشد احداث حرارت می نماید و چون حرارت عارضی آن زائل

شود بمزاج اصلی خود که برودت است برمیگردد واحداث برودت می کند وهمچنین همه سائر اشیای بسیطه مفرده
ومرکبه دوم آنکه باید تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان باحس وادراک وباسنهای شتی از قلت مقدار
وکثرت آن ودر امراض مختلفه متضاده واوقات وازمان وفصول واسنان متباینه نمایند تا درست آید
وانچه ظاهر شود از حرارت وبرودت ورطوبت ویبوست حکم بر آن کنند که آن دوا ویا آن غذا متکیف است
بآن کیفیت که از وی ظاهر گشته سوم آنکه باید قوت آن متقاومت با قوت علت توانا بود یعنی مقدار آن
در کیفیت وکمیت وشدت وضعف مساوی مرض باشد نه کمتر نه زیاده از آن زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز
می آید از مقاومت با اضداد خود ودر آن تاثیر تامی نمی تواند نمود پس اولی آن است که مجرب اگر خواهد که کار برو
مشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیفی ومقدار کمی تجربه نماید وبتدریج در علت قوی ومقدار زیاده ترقی نموده
قوت آن را معلوم نماید هم بتنهائی وهم با معین سبب رق آن و چهارم آنکه مراعات زمانی نماید که فعل
واثر دوا ویا غذا در آن ظاهر میگردد مثلا اگر در اول استعمال از آن فعلی واثری ظاهر نگردد ودر آخر ظاهر شود
آن دوا را قوی دانند ومرکب القوی مانند چوب چینی واکثر ادویه قویه ویا آنکه در اول استعمال از آن فعلی واثری
خاص ظاهر گردد ودر آخر فعلی واثری دیگر مانند افیون وادویه مخدره دیگر که اولا بسبب تخدیر وسد مسام
احداث حرارت می نماید ودر آخر احداث برودت وانطفای ارواح باخماد حار غریزی وتجمید وتجفیف
رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض دانند وثانی را بالذات ونیز در بعض ادویه واغذیه ممکن است
که انچه اولا از آن ظاهر شود بالذات بود وانچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیرة الحرارت حاده محرقه که
اولا اخلاط را گرم میسازد واحداث گرمی می نمایند وثانیا بسبب سوختن وبحد رمادیت رسانیدن
آنها احداث برودت بالعرض می نمایند پنجم آنکه باید که استمرار فعل وعدم آن را مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه
نماید فعل آن را اگر دائمی ویا اکثری است آن را ذاتی وبالذات دانند والا عارضی وبالعرض ششم آنکه
باید که حکم کنند بر دوا بالقیاس با بدان نوعی که آن دوا را در آن تجربه نموده نه با بدان انواع دیگر مثلا اگر بدن انسان
تسخین نماید حکم کنند که آن دوا گرم است در بدن انسان ولیکن در سائر حیوانات حکم بگرمی ننمایند زیرا که بسیار
است که دوائیکه در بدن انسان خاصیتی دارد ودر ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر می نماید مثلا اگر
بعض کبکها را بادام ویا خرما بخورانند احداث گرمی بسیار در آن می نماید وعرق بسیار میکند وهمچنین اکثر
حشائش وادویه سمیه حاره شدید الحرارة والبرودة که غذای اکثر حیوانات است چون شوکران که غذای جانور

است که آن را زرزور گویند و خربق که غذای جانوری است که آن را سمانی خوانند و بیش که غذای جانوری
است که آن را موش بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات است مانند بزکوهی که در جوف آن باد زهر
تکون می یابد و طاوس نیز و همچنین کل اینها نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند و بدانکه
چون در تجربه مخاطره بسیار است چنانکه حکیم کبیر استاد ابقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسا است که بدون
مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاک میگردد و بجهت آنکه می تواند بود که آن دوا از سموم قتاله مطلقه باشد که
بمجرد استعمال اندک آن هلاک گرداند و لهذا اطبای با انصاف وصیت نموده اند که دوائیکه اراده تجربه آن داشته
باشند باید که پیش از تناول اولا ملاحظه رائحه و طعم آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوشی و یا طعم کریه داشته باشد بدانند
که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و با احتیاط تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از آن در طبیعت
باشد البته آنرا استعمال ننمایند بدون تجربه و باید که عند التجربه اولا بحیوانانی که امزجه آنها قریب بمزاج
انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها ادویه سمیه از گیاهها و حیوانات سمی نباشد بخورانند
و تا سه روز نزد خود نگاه دارند و طعام و شراب لائق باو بدهند و اگر مکرر چنین کنند بهتر است پس بانسان
بتدریج از مقدار کم بزیاده روند و اولا باشخاص قوی البنیه غلیظ الطبع بلغمی کبیر السن معتاد بافیون
و افیونیات و امثال آن دهند و یا اولا بواجب القتل بحسب حکم شرع شریف بخورانند پس بدیگران و درجه +
کیفیت و خاصیت و قدر شربت آن را معلوم نمایند و نیز بباید دانست که طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه
و خواص و منافع آنها بعنوان تجربه منحصر در آنچه ذکر یافت نیست بلکه بانحای دیگر نیز یافته اند اولا بالاجمال و ثانیا بالتفصیل
و از الجمله یکی اتفاق است مثلا شخصی صاحب مرض عارضه بجائی وارد شود و یا آنکه از برای او دوائی و غذائی
آورند و او و اهل او آن ندانند کیفیت آن را و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس آن شخص خود و یا آنکه
دیگران و اطبا مستفطن گشته در تجسس و تفحص و امتحان آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آن را معلوم
نمایند دوم آنکه میل و خواهش طبیعت او بتناول دوائی و یا غذائی که کیفیت آن را ندانند بتقریبی یا بدون
تقریب شود و آنرا بیاشامد و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد مانند میل و خواهش و رغبت مستسقی مایوس العلاج
بخوردن ملخ چون شنید ملخ و خریدن از ملخ فروش و خوردن و شفا یافتن از آن چنانچه در بازریون انشاء الله
تعالی مذکور خواهد شد و خوردن مجذوم مایوس العلاج شیر قی کرده افعی و یا شراب که مار در آن افتاده مرده
بی اطلاع و شفا یافتن و ابدا از آن اطبائی بدان بردن و حکایت آن مشهور است و در بیان بدء ترکیب تریاق

فاروق حکایتی سوید این خواهد آمد ان شاء الله تعالی سوم آنکه باکراه و یا اجبار و یا شخصی از راه عداوت با او چیزی
بخوراند که مضر و مهلک باشد بقصد هلاک و آن شخص اتفاقا مرضی مزمن داشته باشد و بآنچیز دفع علت
او گردد مانند خورانیدن زرنیخ و سم الفار و بیش بصاحبان امراض بارده رطبه و مرداویه محترقه از ضیق النفس و سرفه
کهنه و جذام و غیرها چهارم آنکه بسبب قحط سالی و غلا و یا سیر و سیاحت و غیرها اتفاقا دوائی و یا غذائی
بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق گیاهها و گلها و ثمرها و بیخها و آن باعث شفا و صحت و تقویت
و فربهی او گردد چنانچه در کیفیت اطلاع بر بیخ چینی و چای ختائی گفته اند و از این قبیل است اطلاع بر مومیائی
و پادزهر و ان شاء الله تعالی هر یک بجای خود مذکور خواهند شد و بعد از آن پی بحقیقت و کیفیت و کمیت
آن برند و واقف آن گردند هفتم از وجوه تجربه آنکه باشاره و ارشاد انبیا و اولیا علیهم الصلوة والسلام که اوشان
بالهام و اطلاع بامر حق عز و شانه فرموده باشند یافته اند اولا بالاجمال و تقلید و تصدیق و حسن ظن و ثانیا بالتفصیل
و التحقیق هشتم آنکه بالهام و القا در قلب نزد احتیاج و ابتلا و تحیر و درماندگی مثلا شخصی در امری و مرضی فرو درماند
و نداند که چه تدبیر باید کرد و چه باید خورد از دوا و یا غذا ناگاه در آن حال در دل او در دهند که فلان تدبیر باید نمود و یا
فلان دوا و یا فلان غذا را مفردا و یا مرکبا باین نحو باید استعمال نمود و چون او عمل آورد آن را چنانچه القا شده
است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال بخواب رود و در خواب بیند تدبیر آن را و چون بیدار شود و بعمل آورد همچنان
بود که دیده بود و لیس در تفحص و دریافت آن افتد چنانچه این و سه وجه از تاریخ الحکما ملا احمد تتوی و تذکره و ظهور
اطبا و ترکیب تریاق فاروق و پیدایش پادزهر و مازریون و مومیائی مذکور است و در اماکن خود ان شاء الله تعالی
ذکر خواهد یافت نهم آنکه از مشاهده و عمل بعض حیوانات در معالجات خود بالهام خالق انام جل و عز دریابند
مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از طائری آموخت چنانچه در حرف الحاء در حقنه خواهد آمد و مشهور است که مار
چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان میباشد بدان جهت چشم او تاریک و کم نور می شود و بعد انقضای ایام
زمستان و کسر سورت سردی هوا که برمی آید رفته گیاه رازیانه را می خورد و بر چشم خود می مالد چشم او بدستور روشن
و نورانی میگردد و گویند که بار چون در جوف خود دردی می یابد طائری را که یونانی و ایقوس می نامند صید کرده
جگر آن را میخورد و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند که از آنها عملا و ابا انتقال نموده بتکرار
و تکثار استعمال کیفیات و خواص و منافع چند دریافت نموده و در کتب خود ها ضبط کرده اند و الله اعلم اما طریق
معرفت امزجه ادویه و اغذیه بالقیاس که از امری بامری دیگر پی بردن مع علت و سبب امر بر اصل بر امری دیگر نمودن

وحکم کردن است که او نیز چنین است پس آن چند وجه است از آنجمله سرعت استحاله و لطوء آن است و سرعت
جمود و لطوء آن و طعم و رائحه و لون اما دریافت سرعت استحاله و لطوء آن بدین نحو است که آنچه وارد آتش گردد
مثلا چون هر دو را در آتش اندازند اگر زود گرم و یا مستحیل بدان گردد گرم خواهد بود و نسبت با آنچه دیرتر گرم و مستحیل بدان گردد
بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند در تخلخل و تکاثف و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت که اگر
مختلف باشند حکم نتوان کرد بدان زیرا که آنچه متخلخل و یا رخو و یا رقیق است زود مستحیل میگردد بخلاف اضداد
اینها و هم برین قیاس سرعت جمود و لطوء آن است یعنی باید که در امور مذکوره باهم متساوی باشند و در صورت
تساوی آنچه زود و تر از برودت متاثر گردد و منجمد شود بارد است و آنچه دیرتر نظر به سردی آن کمتر زیرا که
فاعل تحلیل و اذابه و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و در آن تاثیر هر یک
که قوی تر و باعث شدت ظهور و انعقاد و ثبات آن باشد یابس است و الا رطب جهت آنکه احاله انعقاد علما تاثیر
را با یبوست عمل قوی تر است و با رطوبت ضعیف تر یعنی هرچه قوی الحرارة و قوی البرودة است و یا شدید
الصلابت و التکاثف یابس است مانند احجار و آنچه برخلاف اینها است رطب است والله اعلم بحقائق الامور و اما طعوم
که اقوای کل ادله حکم آن طعوم است پس کلیات آن بحسب استقرا نه است حرافت و مرارت و مالحیت و
حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله
و سکون یای مثنات تحتانیه و خای معجمه و بعضی تفاهت اشامل طعوم نگردانیده و اصول طعوم را هشت
گفته اند و ماسوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر بین محسوس باشند و یا خفی غیر محسوس و مرکبات اینها را حد و حصر نیست
و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل آنها است زیرا که گفته اند خالی ازان نیست که جوهر
حامل شئی ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هر دو و قوت و مزاج آن یا حار است و یا بارد
و یا معتدل در میان آن هر دو جوهر لطیف اگر حار است حریف میگردد و اگر بارد است حامض و اگر متوسط در حرارت
و برودت است دسم و جوهر کثیف ارضی اگر حار است مر و اگر بارد است عفص و اگر متوسط است در حرارت و برودت حلو
و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اگر حار است مالح و اگر بارد است قابض و اگر معتدل است تفه و مسیخ و بیان
دیگر آنکه خالی ازان نیست که مواد که عبارت از قوابل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت
اند یا برودت یا کیفیت معتدله بینهما و حاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت قویه هرگاه تاثیر در ماده لطیف
نماید احداث حرافت می نماید و آن را حریف میگردانند و در ماده کثیف احداث مرارت و آن را مر می سازد و در ماده

معتدله احداث ملوحت می نماید و آن را مالح می سازد و برودت قویه هرگاه تاثیر نماید در ماده لطیفه احداث حموضت می نماید و آنرا حامض میگردانند و در ماده کثیفه عفوصت و آن را عفص میسازد و در ماده معتدله متوسطه قبوضت و آنرا قابض می گردانند و حرارت معتدله چون تاثیر در ماده لطیفه نماید احداث دسومت می نماید و شئ را دسم می گرداند و در ماده کثیفه احداث حلاوت و آن را حلو می نماید و در ماده معتدله احداث تفاهت و آن را تفه میسازد پس حریف اشد طعوم مفرده اشیای حاره است و بعد از آن مر و بعد از آن مالح و حامض ابرد انواع طعوم مفرده اشیای بارده است و بعد از آن عفص و بعد از آن قابض و دسم معتدل ترین انواع اشیای معتدله است و بعد از آن حلو و بعد از آن تفه و این جدول جامع اقسام طعوم بحسب فواعل و مواد است اکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوصا حلو آنها بین و ظاهر می گردد اگر ماده آنها رطوبت و لطافت غالب باشد مانند انگور و انبه و امثال این هر دو که در ابتدا القه یا قابض می باشد یا عفص از کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت در آن کما ینبغی و بعد از آن کم اندک لطافتی یافته و حرارت در آنها اندک زیاده تاثیر نموده عفص یا کل عفوصت می گرداند و رفته رفته حموضت می افزاید و عفوصت می کاهد چون قریب بانتهال رسیدند

فواعل / مواد	حرارت	برودت	قوه معتدله
لطیف	حریف	حامض	دسم
کثیف	مر	عفص	حلو
معتدل	مالح	قابض	تفه

میل بحلاوت می نمایند و آهسته آهسته حلاوت می افزاید و حموضت می کاهد تا آنکه شیرین می گردند و اگر رطوبت در آنها بسیار و وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجه اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه در آنها تاثیر نماید باز حامض می گردند و اگر ماده آنها چندان لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد تلخ می گردانند آنها را حریف و یا مر و در ابتدا این مراتب در اکثر طعوم مشاهده شده و هم برین قیاس اثمار دیگر باختلاف مواد که قوابل اند و حرارت و برودت که فواعل اند به تفاوت تاثیر و تاثر آنها متفاوت و مختلف می گردند چنانچه ذکر یافت و بدانکه بعض طعوم باهم مشارک اند و لیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا آنکه در حریف بسبب لطافت ماده ظهور تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مر کمتر و نیز مر و مالح باهم مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده است از مالح و لهذا چون در مالح حرارت زیاده از حد لایق تاثیر نماید و لطافت رطوبت آنرا

خالی سازد و مادهٔ آن را کثیف گرداند اما آنها را مر نیز می گرداند مانند ملح مر بخلاف ملح طعام و همچنین قابض با عفص و عفص
با حامض و حامض با تفه مشارک اند و ظهور آثار و افعال هر یک نیز بهمان نسبت بمراتب می باشد والله اعلم اما
حریف بکسر حاء و رای مهملتین و دوم از آن هر دو مشدد و سکون یای مثناة تحتانیه و فا که بفارسی تیز و تند نامند آن است
که در حین چشیدن زبان را بگزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و غوص
نمودن در آن و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و منع تعفین و تسخین و احراق است بسبب شدت گرمی
و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هر چه تیز و در آن تیزی باشد بمراتب خود اما مر بضم میم و تشدید رای
مهمله که بمعنی تلخ است آن است که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص در آن نماید و سطح آن را خشن سازد و طبیعت را از آن
کراهیت و نفرت بود و طبیعت را بر هم زند و از افعال آن جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تنشیف و تجفیف و تسخین و منع و
تعفن است اما کمتر از حریف بسبب حرارت و ارضیتی که در جوهر آن است و در سائر افعال ضعیف تر از حریف است
الا در تجفیف و منع تعفین که زیاده از آن است بسبب ارضیتی که در جوهر آن است مانند هلیله و صبر و هر چه تلخ و در آن تلخی
است نیز بمراتب خود و اما مالح که بمعنی شور است آن است که نفوذ کند بسطح زبان بدون گزیدن و جلا دهد سطح آن را
و از افعال آن تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین باعتدال است بسبب اعتدال
جوهر خود و در سائر افعال قریب بمر است و از آن ضعیف تر مانند املاح و آنچه در آن ملوحت و شوری است نیز
بمراتب خود و اما حامض و حموضت که بمعنی ترش و ترشی است آن است که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ در آن
نماید و آب در دهان آید حتی از تصور آن و از افعال آن تلطیف و تقطیع و تلیین و ارخا و تفتیح مجاری و سده و جلا و اطفا
برودت و رطوبت است بسبب برودت و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوه های ترش و آب
ماست و آنچه در آن ترشی است نیز بمراتب خود و اما عفص بفتح عین مهمله و کسر فا و صاد مهمله که بمعنی زمخت است آن است
که اجزای زبان را بر هم کشد و جمع و خشن و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و تعصیر و ردع
و تخشین و تبرید است بسبب برودت و ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و آنچه در آن عفوصت و زمختی
باشد نیز بمراتب خود و اما قابض که بمعنی گیرنده است آن است که اجزای زبان را بهم آورد و چندان خشن نسازد
که عفص میسازد و از افعال آن تغلیظ و تکثیف و قبض و تجفیف و تقویت اشتها و حبس اسهال و تبرید است بسبب
برودت و ارضیت جوهر خود و در سائر افعال ضعیف تر از عفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود و لطافت آن مانند
فوفل و آنچه در آن قبوضت است نیز بمراتب خود و اما دسم بفتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم و دسومت که بمعنی

چرب و چربی آن است که سطح زبان را ملایم و منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترطیب و تلیین و ارخا
و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسخین قلیل است بسبب لطافت و هوائیت و مائیت جوهر خود و تا
ادهان و اسمان و اشیای دهنی چرب و اما حلو بضم حای مهمله و سکون لام و واو و حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی
است آن است که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت مایل بجانب آن گردد و مستلذ
و قوت جاذبه کبدیه آن را بزودی بخود جذب نماید و مشتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارخا و انضاج
و تلیین و ترقیق و اذابه و استحاله بخلط غالب و هم و اسخان قلیل است بسبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود و مانند
شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و امثال اینها و بالجمله آنچه در آن شیرینی و شیرین تر [illegible]
الاسخان بیش آن و رشت کننده سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعض انواع عسل حاد و کهنه
بجوش آمده و اما تفه بفتح تای مثناة فوقانیه و کسر فا و ها که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و سکون یای
مثناة تحتانیه و خای معجمه و تفاهت که بمعنی بی مزه و بی نمکی است آن است که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و
منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و
قبوضت و امثال اینها است اگر با رطوبت باشد و بالجمله شدت و حدت طعم دلالت بر حرارت می کند و اعتدال
و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و رخاوت و ملایمت و تلیین
بر رطوبت و بر همین قیاس و نسبت از ترکیب آنها می توان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را گاه
است که شیئی مرکب از دو چیز یکی بارد بی طعم و دیگری حار با طعم می باشد بارد بواسطه غلبه جوهر خود بر جوهر حار پس
درین نوع می باشد طعم آن مرکب غالب بسبب جوهر حار و فعل آن برودت بسبب غلبه جوهر بارد مانند افیون
که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت آن از جوهر بارد آن است و این چنین شیئی را مرکب القوی می نامند و امثال
آن بطریق صناعت آن است که چون اندکی صبر را در بسیاری از دوغ ترش حل نمایند آن را البته آن را
تلخ میسازد و اما مزاج آن را گرم نمی نماید پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف
گرداند و مزاج آن متغیر نسازد پس طریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جایز است پس این استدلال
بالعموم کلیه نباشد زیرا که گاه هست در بعضی جاها مخالفت با مطلوب می نماید و گاه جمع می گردند
طعوم در جرم شیئی واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در حضض و این را بشیع و بشاعت می نامند و مانند
مرارت و ملوحت در اراضی سبخه و آب دریای شور و این را زعوقت و زعاق می نامند و مانند مرارت و حرافت

در عسل مطبوخ از حلاوت گذشته و کف به جوش آمده و بعض اثمار شیرین از حلاوت گذشته و مانند حموضت و مرارت
و قبوضت در بعضی هر دو مانند مرارت و حرافت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال
این مرکبات و غیر اینها نیز بسیار است از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها و الله اعلم بالحقائق کلها
و اما رایحه که جمع آن روائح است که استدلال کرده میشود بدان نیز در اکثر امر بر کیفیت مزاج شیء ذی الرایحه
یعنی بحقیقت بوییدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن و رمی با بتا مزاج آن زیرا که بوی حاد قوی دال است بر
حرارت دارد و بوی رخو ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال چنین لیکن این نسبت بطعوم ضعیف
ترست و کلی نیست زیرا که بسیار واقع می شود که رایحه چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض گلهای خوشبو که
طعم آنها خالی از تلخی و عفوصت نباشد که کیفیت شان ورای آن خواهد بود و بسا که کیفیت شان مشابه رایحه بعضی
از آنکه اجزای لطیفه آنها است که جدا شده و مختلط بهوا گشته بحس شامه می رسد بعضی گفته اند آنچه لطیفه آنها است
که جدا شده و مختلط بهوا گشته بحس شامه می رسد و فی الحقیقه شاید بعضی اشیای ذی رایحه چنان باشند و بعضی
چنان و بعضی که جوهر آنها لطیف و جرم آنها متخلخل باشد بهر دو نحو بود که هم اجزای صغیره و هم ابخره
لطیفه از آنها جدا گشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه می رسند و مدرک می گردند و از این جهت
اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت اکثر آن است که خالی از رایحه می باشند مانند احجار یشم
و رصاصات و یشب و غیرها که بکار می برند و یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و اما طرق استدلال بر رایحه و آنها
مسدود و مفقود است و بدانکه روائح منقسم می شوند بسه قسم اول باعتبار چیزی که مقارن آنها است از
طعوم و در اکثر امر نام برده می شوند این روائح بنام آن طعوم بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند
آنکه می گویند بوی شراب و شکر و عسل و سرکه و می گویند که فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارند و سرکه
دار است و فلان میوه و فلان چیز بوی ترش و همچنین سایر طعوم و استدلال بر آنها مانند استدلال با آنها است
دوم استدلال بملائمت و منافرت آنها است چنانچه گفته می شود که این رایحه ملایم و موافق طبیعت و لذیذ
و مرغوب است مانند رایحه عنبر و گلاب و گلهای خوشبو و روائح و در چیزی و ترنجبین و امثال اینها و استدلال
بآنها کرده می شود بر اعتدال جوهر و حرارت و لطافت ماده آن در اکثر امر و یا آنکه فلان رایحه کریهه و غیر مرغوب
و منافر و مخالف طبیعت است مانند رایحه نتن و ثوم و جیفه و مانند اینها و استدلال کرده میشود بآنها بر حدت
کیفیت جوهر و حرارت و کثافت ماده آنها و در اکثر امر سوم باعتبار فعل و تاثیر آن است در حاسه شامه چنانچه گفته شود

که فلان رایحه مسکن حرارت و طراوت بخش دماغ است مانند نیلوفر تازه و بید و خیار تازه و فلان رایحه مهیج حرارت
و خشک کننده دماغ است مانند مشک و جندبیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها از اول استدلال
بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت ماده کرده می شود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله بر رایحه بهاره حاده
موافقه ملایمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت ماده و بر رایحه قویه کریهه دلالت بر حرارت و یبوست
و کثافت ماده و بر رایحه ملایمه مسکنه حرارت و لطیف مفرح قلب و روح و مرطبه دماغ و منومه بعضی از اینها دلالت
بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده می کنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم و اما الوان
که جمیع آن الوان ست پس بدانکه استدلال بانها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تر از روایح است و
همچنان کلی نیست اکثر آن است که تخلف می کنند و بالجمله وجه استدلال بانها آن است که لون بیاض
اکثر دلالت بر برودت و رطوبت می کند بجهت آنکه برودت سفید میگرداند جسم رطب را چنانچه برف و یخ و برف مشاهده
کرده می شود و لون سواد بر رایحه و دلالت بر برودت و یبوست می کند بجهت آنکه برودت سیاه میگرداند جسم یابس
را چنانچه مشاهده کرده می شود در اشیای یابسه و میوهای خام نارس یا پس از آب که چون سرما بسیار بانها رسد
جرم آنها متکاثف و خشک و سیاه میگردد و فعل حرارت در آن هر دو بعکس این است یعنی میگرداند رطب را سیاه چنانچه میگرداند
هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند هرگاه افراد و اجزای دوای خاص مثلا اگر
مختلف شوند اصناف آن در رنگ که بعضی مائل به بیاض و بعضی مائل بحمرت و بعضی مائل بصفرت و بعضی مائل
بسواد باشند پس مائل به بیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود
است و مائل بحمرت مانند صندل احمر در سردی از آن کمتر و مائل بصفرت نیز از آن کمتر و آنکه مائل بسواد از
همه سردتر است و در یبوست مائل به بیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد از آن اصفر و بعد از آن احمر و بعد از آن از همه
تر و یابس تر اسود است و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن بر عکس این است مانند عسل سفید و سرخ و سبز
که عسل سرخ و سبز میباشند بسیار گرم و مائل بسفیدی میباشد گرمی از آن هر دو کمتر و در لطیف بتهامی و اینچنین
حکم بالعکس است اکثر یعنی بسیاری و اند و انیه و خربزه زرد و نباتی که رنگ شیرین به جهت بسیار باشد از سرخ و سائر الوان مرکبات از
هر دو اند و الوان دیگر چون مرکبات دلالت آنها نیز بحسب ترکیب و غلبه بعض آنها است بر بعضی اصل کل الوان بیاض و سواد
است و سائر الوان مرکبات از هر دو اند و بالجمله هر سواد را از علامت حرارت دانسته اند و هر بیاض را علامت برودت
و هر سرخ را علامت اعتدال و هر سبز را علامات برودت و یبوست و هر زرد را علامات حرارت و یبوست پس با دلیل

سواد و حدت رائحهٔ افیون می باید گرم باشد نه سرد و آنکه گفته شد که تا لون استدلال بالوان ضعیف و مشوش
و مضطرب و دلالت آنها اکثری است نه کلی بجهت آن است که اکثر شبه واقع می شود مثلا چون خلط کرده شود
در یک رطل شیر ده مثقال افربیون باین حیثیت که بگردند آن هر دو شئی واحد و محسوس نگردد اجزای افربیون جدا
از شیر و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته می باشد بسیار گرم و همچنین است حکم
در طعم و رائحه نیز باشند افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند بجهت آنکه غالب می آید بر اکثری
از طعمها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و جندبیدستر و عنبر و مشک و غیرها یعنی در ترکیبی و ممتزجی اگر افیون
یا کافور باشد غالب می آید طعم و رائحه هر یک از آن هر دو بر کل اجزا همچنین استدلال بسبب استحاله الوان محرقه
و بطوء آن قریب است لیکن استدلال بامور مذکوره تنهائی بدون تائید تجربه و تکرار و تامل و استعمال ناقص و ناتمام است
و حکم بالجزم نمی توان نمود بغلبه کیفیتی از کیفیات اربعه و یقین بمعنی ظن غالب حاصل نمی گردد از آن زیرا که
می تواند بود که شئی ممتزج مرکب بارد باشد و یا حار و طعم و رائحه و لون آن هر یک جدا جدا دلالت بر خلاف
آن نمایند و از حیثیت اجتماعی بر خلاف آنها بجهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزای مختلفه باشد و جزو
قوی طعم و یا رائحه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزا باشد و در ممتزج آن ظاهر گردد چنانچه در تراکیب
افیونیه و یا قطرانیه و یا راوندیه و یا کافوریه رائحهٔ افیون و کافور و لون افیون و قطران که سواد و لون راوند
که زرد است مشابه و ظاهر می گردد و همچنین روائح و الوان دیگر طعوم نیز و اما افیون و کافور که لون آن هر دو
دلالت بر برودت نمایند و حدت رائحه و طعم آن هر دو دلالت بر حرارت می کند بجهت آنکه منشا توهم بعضی گشته که
آن هر دو را حار دانسته اند و می توان توفیق و جمع بین الرایین بدین طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویه مرکب
القوی اند که در آنها دو جوهر غالب است یکی لطیف حار حامل رائحه و باعث حدت و ابتدا افعال حرارت گشته
و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون و سبب و انتها افعال برودت شده و لهذا در وقت ورود در بدن جزو لطیف
حار آن بسبب فعل و انفعال با طبیعت اثر خود نموده زودی تحلیل می رود و زائل می گردد و باقی میماند جزو
کثیف ارضی بارد آن و مدت مدید افعال برودت از آن صادر می گردد و اول هر یک از امور مذکوره بتفصیل
در شرح قانون و کتب مبسوطه این فن مذکور است و چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود
و اما استدلال بخود از افعال و احوال است که آنچه در آن تفتیح و تقطیع باشد حار و یابس است یا برودت
یعنی مرکب القوی است با غلبه حرارت و آنچه در آن تحلیل و لزوجت بود در آن ناریت و رطوبت غالب

است آنچه قوت آن بسیار ضعیف و خفیف باشد و یا قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا و یا قابل شستن نباشد
دلول آن است که جزو حار ناری آن بسیار قلیل و ضعیف است و جزو ارضی بارد و کثیف بسیار و بر همین قیاس
استدلال بر احوال دیگر باید نمود و لا یعلم حقایق الامور کما هی الا الله علیما و خالقها جل شانه ❋ **فصل پنجم** در بیان
احتیاج بترکیب ادویه اولا باید دانست که چون یافته نمی شود دوای مفرد که بتنهائی مقابلت و مقاومت تواند
نمود بهر مرض مرضی یعنی بکیفیت و خاصیت خود متکافی باشد دفع و رفع آن را در اکثر خصوص در امراض
مرکبه و متضاده پس ناچار است از ترکیب و مرکب هر چند قلیل الاجزا و خفیف باشد بهتر است از کثیر الاجزا و ثقیل زیرا که
دوای مفرد اخف است بر طبیعت از مرکب و آنکه از مفرد مقدار شربت تام کامل در اکثر مستعمل میگردد بخلاف مرکب
و فایده که بر شربت تام کامل مترتب می گردد البته زیاده است از غیر تام کامل پس بالاجمال بدانکه علت ترکیب
و کثرت اجزا یا بجهت تقویت دواست و یا بجهت حفظ قوت آن و یا بجهت دفع اذیت و نکایت آن
و یا بجهت بدرقه شدن و نفوذ فرمودن آن و یا بجهت دفع کراهت و بشاعت طعم و رائحه آن و امثال اینها از اعراض
و اغراض و فواید آن و یا کثرت امراض پس هر چند این امور زیاده شود اجزای ترکیب زیاده خواهد شد و بالتفصیل آنکه
علت کلی و غرض اصلی از ترکیب ادویه عدم وجدان دوای مفرد متکافی است دفع و رفع مرض مطلوب بدو
جهت **اول** آنکه دران کیفیتی و وصفی قوی و غالب زاید باشد از مقدار مطلوب و یا آنکه ضعیف و ناقص
بود و یا مضادت و منافات بعضی از اعضا و قوی و ارواح و یا بعض امراض داشته باشد ❋ **دوم** آنکه مرض
و علت مرکب باشد از چند مرض و آن دوا بتنهائی مقابله و دفع آنها نتواند کرد پس درین صورت ناچار است از ترکیب
و بدانکه تا بغذائی دوائی توان معالجه نمود بدوائی غذائی نباید پرداخت و تا بدوائی غذائی اصلاح حال مزاج
و رفع مرض توان نمود متوجه بدوا نباید شد و تا از دوای ضعیف القوه سهل المؤنه رفع احتیاج شود بدوای قوی
و دشوار نباید رجوع نمود و همچنین تا بمعرق و مدر رفع احتیاج و تنقیه شود ملین نباید داد و تا بملین قضای حاجت
و رفع غائله و تنقیه شود بمسهل نباید پرداخت خصوص بادویه مسهله قویه و بی منضج و نضج که اعتدال قوام مواد
و قابلیت دفع است مسهل نباید داد مگر بضرورت عدم فرصت زیرا که طبیعت و جوهر دوا البته مضادت و مخالفت
و منافات دارند با طبیعت و جوهر بدن و ارواح و قوی و در صورت احتیاج ادویه مرکبه مجربه متداوله حکما و اطبا
بالتقدم و بالتاخر و آنچه تجربه طبیب خود دانند و مکرر و مرات استعمال نموده در اشخاص و امزجه و ازمان و اسنان متنوعه
متکثره بهتر از مجهوله غیر مجربه است ❋ و بدانکه مراد از مرض مفرد اینجا آن است که طبیب در معالجه آن محتاج

بیک مرتبه نباشند مانند تبرید و یا تسخین و یا ترطیب و یا تیبیس و یا تحلیل و یا اسهال صفرا و یا بلغم و یا سودا و نحو مدر
و امثال اینها و اگر بچند امر باشد مرکب است نه آنکه اگر مرض مرکب از چند جنس مرض از سوء مزاج و تفرق اتصال
و مرض ترکیب نیست مفرد است و الا مرکب باید که می تواند بود که مرض از جنس واحد باشد و در آن محتاج بچند نوع
از معالجه باشد مانند قروح لحمیه که از جمله تفرق اتصال است و در ازاله آن محتاج بدوای منبت لحم و جالی قیح
و مسح و ناشف رطوبات آنها اند و اگر در آن لحم عفن فاسد باشد بدوای اکال نیز و همچنین اما اول آن مثل اصطلاح
ترکیب دوائی است که در آن کیفیتی و صفتی قوی و غالب زائد باشد پس آن شش قسم است اول از آنها
آنکه قوت و کیفیت آن غالب بر قوت و کیفیت مرض باشد و یا ضعیف و ناقص از آن مثلا احتیاج بدوای
شود که کیفیت و حرارت آن سه جزو باشد و یافته شود دوائی موافق مطلوب که حرارت آن چهار جزو
باشد پس ناچار آن را ترکیب باید نمود با دوائی که در دو جزو از حرارت باشد که بعد ترکیب و فعل و انفعال
در سه جزو از حرارت بماند مانند ترکیب امتزاج آب بسیار گرم با آب نیم گرم و یا باید دوائی که در یک جزو از برودت
باشد مانند امتزاج آب بسیار گرم از آب سرد و همچنین در برودت و ترکیب بارد با بارد و یا بارد با حار و رطب با رطب
و یابس با یابس و یا با رطب دوم از آنها آنکه در آن دوا صفتی و حالتی غالب باشد که مخالف و منافی باشد
غرض مطلوب را باین نحو که مثلا بسیار شدید القوة باشد مانند افیون و فرفیون و کافور و امثال اینها
و یا سریع النفوذ باشد و غرض بکمتر از آن حاصل گردد مانند زنجار و کبریت و ذراریح و نوره و امثال اینها که
بسبب کمال قوت و حدت محتاج اند بخلط و ترکیب با ادویه مصلحه مغیره از جهه کاسره قوت و حدت آنها مانند زعفران
و جندبادستر با افیون و زعفران با کافور و کتیرا و صمغ با فرفیون و ادهان و موم و سفیداب و تخم مرغ با زنجار و
کبریت و نوره و از این قبیل است امتزاج کتیرا با لسان محرق و امثال آن و سنبل و مصطکی و طباشیر و صمغ
در ادویه مقوی معده و کبد و عروق و نواحی آن مثل ریوند با سقمونیا و غاریقون تا آنکه آن مبرد را ... بر معده
و کبد و عروق و نواحی آن با فعل خود ضعیف نماید و جذب صفرا است و از ادویه بلغم بسبب آنکه خاصیت سقمونیا و غاریقون است
سرعت نزول باسفل و بسوی خارج و نیز آن ادویه حافظ قوی و ارواح و اعضای رئیسه شریفه و عامه المنافع اند و آلات
و کبد و دماغ و معده باشند از ضرر و غائله آن مبرد و لیکن سقمونیا و غاریقون نیز که ادویه مسهله قویه خالی از ضرر و
غائله نیستند چنانچه در مصلحات کتاب ذکر یافت و نیز از این قبیل است امتزاج و ترکیب ادویه مفتحه بالخصوصیت
و سرعت و نفوذ مرده مانند کتیرا و صمغ عربی و افیون با ادویه قویه حاده سریعه النفوذ و المروره مانند ذراریح

و ابورق و توتیا در تشوره و مانند اینها تا آنکه زمانی ممتد در معده بمانند و فعل و اثر خود را بخشند و ضرر و غائله
آن نرسانند و ایضاً از آنجمله است اختلاط ادویه مسهله شدیده قویه با مصلحات و چرب نمودن بروغن
بادام و کادو مانند تربد و هلیلجات و مقل و اسطوخودوس خیارشنبر و تمر هندی و تشویه بعض آنها مانند حب السلاطین و حب الملوک
و بادریان و سقمونیا و افربیون و سائر ادویه مسهله قویه و نیز از آن جمله است امتزاج سرکه با شکر و یا عسل در سکنجبین
برای کسر سورت و سرعت نفوذ سرکه و قوت آن هیجان صفرا و سودا را جهت آنکه ترشی حاد محض مهیج صفرا و
سودا است و نیز شکر و عسل بسبب لزوجتی که دارند مانع شدت نفوذ و کاسر حدت سرکه اند طبیعت و قوت
کبدی بسبب کمال رغبت و میل بشیرینی آنرا بزودی جذب می نماید و افعال مطلوبه از آن از شکستن حدت
صفرا و نفوذ در جمیع مسالک و مجاری و تفتیح سدد و غیرها کما ینبغی صادر می گردد و نیز اختلاط دهن ورد با سرکه
جهت منافع و فوائد مذکوره است و ایضاً امتزاج شیرینی با هلیلجات و بلیلجات و آمله از ساختن مربای آنها
وغیره با شکر و یا عسل از این جهت است و نیز از این قبیل است ترکیب ادویه بطیئة النفوذ با ادویه سریعة النفوذ مانند
تخم زرنباد و ترنج و ورق و بسوان و کتوث و دهن بلسان و امثال اینها که بسبب کمال قوت نافذه خود قرار در کبد
و عضو مخصوص نمی نمایند که افعال مطلوبه از اینها کما ینبغی صادر گردد از تفتیح سدد و تحلیل مواد و غیرها پس
ناچار است از ترکیب آنها با دوائیکه جاذب آنها باشد بسوی خلاف جهت کبد تا آنکه در کبد قرار یابند
و بطرف دیگر نفوذ ننمایند مانند تخم ترب که جاذب بسوی فم معده است و امثال اینها از ادویه حاده
حاده سریعة النفوذ مانند دهن بلسان که محتاج بسوی ترکیب با ادویه مالحه بطیئة النفوذ مانند شمع اند
سوم از آنها آنکه آن دوا بطی النفوذ و یا ضعیف القوة و اثر باشد که پیش از رسیدن بعضو مطلوب قوت
و فعل آن باطل و زائل و یا ناقص و ضعیف گردد و یا آنکه آن دوا بسبب ضعف قوت خود و یا بسبب بعد مسافت
عضو معلول و یا بسبب عدم اختصاص آن بآن عضو در بین راه متفرق و منتشر گردد و تمامی قوت آن بعضو مخصوص
نرسد و یا آنکه اختصاص آن بعضو داشته باشد و لیکن تنهائی نتواند رسید پس درین صور محتاج است
ترکیب با دوای سریع النفوذ مختص بآن عضو تا آنکه باعث تقویت و مانع انتشار او گشته بزودی قوت
و اثر آن را بعضو مخصوص برساند مانند ادخال زعفران و اقراص کافور و ادویه قلبیه مثل سکنجبین کافور و امثال آنها
تا آنکه بسبب اختصاص که زعفران و کافور بقلب دارند بزودی اثر برودت کافور و سائر ادویه را بقلب
برسانند بدون کسر آنکه با بسیار و نیز از خاصیت زعفران است که ابعاد رسانیدن اثر دوا بقلب سمیه بقوت

حرارت خود و هم بالخاصیه و فعل و انفعال دوا با طبیعت خامیست و اثر آن زائل و باطل می گردد و باقی
می ماند با اثر و قوت دوا و از این جهت است که مقدار زعفران را در اقراص کافوری کمتر از دو کافور و کافور
را در ادویه قابضه کمتر از او و زان ادویه دیگر می نمایند تا غالب بر آنها نیاید و معین و مبدرق آنها باشند
و نیز از این جمله است ادخال سرکه در ادویه مختصه بطحال و ایضا از این جهت داخل کرده می شود زعفران اسارون
با سقمونیا و تماریقون تا آنکه آن هر دو قوت این هر دو را بدماغ و عروق آن برسانند و این هر دو کما ینبغی فعل
خود نمایند و ایضا برای آن است داخل کردن ادویه قویه عطره تا بصفه مفتحه و منقیه فضول را ادویه مختصه بادرار
کبد و طحال و معده و کرده و مثانه و انثیین با نانخواه مصطکی و عود هندی و ورد احمر و کمون و با مسهلات معده
با مشک و مصطکی و سفرجل و با مسهلات کبد ورد احمر و با مسهلات دماغ سنبل الطیب و با مسهلات انثیین
کمون و همچنین از این قبیل است ادخال ذراریح جهت اختصاص آن بکرده و مثانه با ادویه مدره تا قطع
امراض کرده و مثانه تا آنکه قوت آنها را بزودی بلا انتقاص و ضعف بآن هر دو عضو برسانند و نیز از آن
قبیل است ادخال سرکه و دهن در ضماد و اطلیه و بابونه نیز در ضماد و ادویه منشره بجهت آنکه در بابونه دو قوت
است یکی محلله و دوم قابضه که بقوت محلله اثر در نفس عضو می نماید و بقوت قابضه منع و سد مجاری
و مسام و منع انصباب مواد بدان عضو می کند و همچنانکه در سرکه سه قوت است یکی مفتحه و دوم نافذه و سوم
قابضه و در دهن ورد نیز سه قوت است یکی مفتحه و دوم محلله و سوم ملینه مرخیه بلکه اندک قوت قبضی نیز دارد و از
این جمله است امتزاج زنجبیل با تربد جهت آنکه تربد بصرافت خود تقطیع و ترقیق و دفع مواد بلغمیه غلیظه لزجه کما
ینبغی بدون اعانت زنجبیل نمی تواند نمود و مصطکی برای تقویت معده و کبد است و همچنین است ترکیب
بعض ادویه مسهله با بعض دیگر برای زیادتی تقویت و اعانت بر دفع و قلع مواد و ترکیب امتزاج
شراب ریحانی صافی رقیق با ماء اللحم برای صاحب غشی حوالی و صاحب دق کافور با ماء الشعیر برای
تفوق جهت آنکه ماء اللحم بسبب لزوجتی که دارد در مجاری و مسالک می چسپد و بزودی باعضا و در اعماق بدن
نمی رسد و شراب بسبب لطافت نفوذ خود بزودی آن را میرساند و خود نیز غذائیت دارد و کافور نیز زود
ماء الشعیر را بقلب می رساند جهت اختصاصی که بقلب دارد و نیز تبرید قوی می نماید و از این جمله است
ترکیب مرضیات محلله با روادع نزد تغایر ماده تا طبیعت مدبره بدن باذن خالق جل اسمه فعل مناسب
هر یک را بجای لایق خود میرساند و از آن این امور غریب دلیل بسیاری امور و قصه حقیقیه عظیمه است

بسیار از آن صادر می گردد زیرا که خلیفهٔ عقل و نفس است در عالم اجسام * چهارم از انها آنکه منافات
و مضادت داشته باشد بارواح و قوی و بعضی اعضا مانند افیون و سائر ادویهٔ قویهٔ سمیه و غیر سمیه مسهله
و غیر مسهله که محتاج بحافظ و مصلح اند مثل افیون که در ادویهٔ معین بدون زعفران و در اقراص و نیز اینها با زعفران
و ... و مشک و همچنین در ادویهٔ قلبیه بدون آنها تنهائی استعمال آن جائز نیست برای آنکه مطفی ارواح
و قوی و مطفی حرارت غریزی است و همچنین ادویه قویه و مسهلات سمیه که بدون مصلحات و حافظات قوی
و ارواح و اعضا خصوص اعضای رئیسه عامة النفع مثل قلب و کبد و دماغ و معده و گرده و مثانه مانند سقمونیا
و غاریقون و امثال آن هر دو با صمغ و کثیرا و غیرها از مفریات و مصلحات و تشبیه و تدبیر و ادویه حافظ ارواح و قوی جائز نیست و همچنین زنجار
و امثال آن بدون موم و موم و ادهان چنانچه ذکر یافت پنجم از انها آنکه آن دوا کریهة الرائحه و بشیع الطعم باشد و طبیعت آنرا قبول
ننماید مانند حلتیت و صبر و خیار شنبر که محتاج اند آن هر دو باختلاط و امتزاج با دوای خوشبو و نیکو طعم از قبیل زعفران و عسل و خیار شنبر
با گلاب تا باعث قبول طبیعت و عدم نفرت و کسر سورت و رفع غائله و غثیان آنها گردد ششم از انها آنکه عضو بسبب شرافت و لطافت و
غرابت ذکاء حس خود برداشت ادویه قویه حاده و لداعه کاویه نداشته باشد مانند قلب و دماغ و عین و فم معده که بجهت کسر حدت آنها محتاج اند
بترکیب با ادویه که کاسر حدت آنها و یا تبلید عضو باشند مانند کثیرا و العبه و افیون و تخم البنج و ادویه مقویه حافظه آنها و ادویه ماکول و مشروب و حقنه و
و ادهان و موم و سفیداج بیضه مرغ و افیون در اطلیه و اضمده و قیروطیات و مراهم مانند مرهم زنگار و سفیداب و توتیا و نوره و امثال
اینها که بسبب لذوجت و ارخا و تخدیر و غیرها مانع اینها از شدت تاثیر و ادراک به الم لذع و نفوذ و کاوش و تقطیع و احراق و غیرها و از این
قبیل است امتزاج شربتهای مقویه قلب و کبد و فم معده طیبة الرائحه مانند گل قند و شراب سیب و جوارش عود و دواء المسک
و امثال اینها با ادویه حاده و کریهة الرائحه و بشیع الطعم مانند حلتیت و مرمکی و صبر و امثال اینها و اکثر این امور باهم مشارکت اند و اما دوم که
علت ترکیب دوا ترکیب مرض باشد و آن سه است امر اول آنکه مرض مرکب از دو خلط باشد و دوای مفرد تنهائی نتواند دفع
آن هر دو نمود مانند شطر الغب که غب غیر خالص نیز باشد که ماده آن از صفرا و بلغم است محتاج می شوند در معالجه آن بترکیب مسهل
صفرا یا بلغم مانند سقمونیا با شحم حنظل مثلا و اگر مرکب از سودا باشد با حجر ارمنی و یا لاجورد و مانند اینها مثلا و نیز
ترکیب کرده می شود دوای کاسر حدت و قامع و دافع ماده صفرا با دوای محلل و منضج و مقطع و دافع بلغم مانند
سرکه و شکر و بزور مناسبه و سکنجبین بزوری و شراب بزوری و امثال آن هر دو مانند ... دوای قروح [illegible]
محتاج اند و آن به تنقیه و ... و چرک و قطع لحم زائد و انبات لحم صالح و فقدان دوای مفرد [illegible] برای تکمیل
[illegible] نمود آن را با دوای که چرک و ... را دور نماید و یا دوائیکه گوشت برویاند مانند [illegible] مرهم زنجار

و ورم اورام بارده صلبه حادثه در ترکیب محتاج اند در علاج آنها. و اینکه در زمان انضاج و تحلیل و تفتیح و قبض
باشد دوای مفرد چنین یافت نمی شود پس ناچار اند به ترکیب و خلط حلبه برای انضاج و اسفنتین برای تفتیح
و زعفران برای تحلیل و ورد احمر برای قبض و حفظ قوت عضو زیرا که بسبب انضاج و تفتیح و تحلیل مواد آنها
بسهولت دفع می شوند و بسبب قبض و حفظ قوت ماده تازه بران منصب نگردد دیگر آن که اگر قبل از انضاج
محللات استعمال کرده شود لطیف ماده به تحلیل میرود و کثیف آن متحجر میگردد و بطول می انجامد. و آنکه اگر ورم اورام
بارده صلبه کبد که از غیر انتقال از ورم حار و یا بسبب لین و طریق میان کبد و طحال باشد و مجتمع گردد در کبد اخلاط
غلیظه سوداویه که طحال جذب می کرد آنها را و حال بسبب لین و تنگی نمی تواند جذب نمود پس محتاج اند به ترکیب ادویه
مفتحه مجاری نیز و در ورم حار دموی و یا صفراوی نیز که مرکب است سوء مزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب است
محتاج اند بسوی ترکیب دوای بارد برای زوال سوء مزاج حار و بسوی رادع برای منع و باز داشتن ماده
تازه و از انصباب و نزول بران عضو و بسوی محلل برای تحلیل ماده منصبه حاصله در ان عضو و بسوی مقوی قابض
مانند ترکیب جراده قرع با صندل و بابونه و اقاقیا مرکب برای نافع. و غرضی ترکیب مذکور و بهمین قیاس سایر تراکیب
امر دوم آنکه یافته شود دوای مفردی که در ان دو قوت باشد یکی از ان هر دو قوی تر و دیگر ضعیف تر
برای مرض مرکب از دو علت و آن دوا با آن هر دو علت بطرافت خود نتواند مقابلت و مقاومت نماید زیرا که
بیک قوت خود قوی و غالب آید بر یک مرض و بقوت دیگر ضعیف و ناقص از مرض دیگر پس ناچار اند بترکیب
آن با دوای که تعدیل هر دو قوت آن نماید مانند بابونه که قوت تحلیل آن بیشتر است از قوت قبض پس هرگاه
مقصود قبض نیز باید باشد باید ترکیب نمود آن را با دوای قابضی تا مقصود حاصل گردد * امر سوم آنکه یکی
از دو جزو مرض اقوی از دیگری باشد و دوای مفردی که هر دو قوت آن متکافی و متساوی آن هر دو جزو مرض
باشد و تفاوت و ضعف یافت نشود پس درین صورت نیز محتاج اند بترکیب آن با دوا و اینکه بتقویت یکی از ان دو قوت
بیفزاید و از دیگری بکاهد تا قایم مقصود نماید مانند مثال مذکور که چیزی بر بابونه باید افزود تا قوت تحلیل آن را کم
نماید و چیزی که قوت قبض و ردع آن را بیفزاید اگر منظور زیادتی قبض و ردع باشد. و الا چیزی که اعانت بر قوت
تحلیل آن نماید تا معادل و مساوی مرض گردد مانند مار الشیر در قرحه ردیه و دق که برودت خود به تنهاست
و قایم اطفای حرارت نمی تواند نمود اما بقوت جلای خود متکافی است قرحه ردیه را و اما در تغریه ناقص است
... کثیر او جلای ... در قرحه ردیه بالضرورة و کافور در دق اضافه باید نمود تا مقوی قوت تغریه و برودت

آن شده و فایق‌تر جهت دفع حرارت دقیقه نماید و اضافه یک دوا درصورتی است که مرض مفرد باشد و مستحکم
باشد. و اما در صورت ترکیب و استحکام پس محتاج اند بسوی جمع و ترکیب ادویه متعدده و هرچند که مرکب
و مرض زیاده باشد ترکیب دوا نیز زیاده باید تا آنکه مدعا حاصل آید و از جملهٔ آنها مزاجی و صورت قوی که خاصیت که
مقاومت آن قوا اندکند و بدو دفع مرض و شفا باشد به فوائد کثیره که یافته نشود در دوای مفرد بهم رسانند تا توانند که دفع
امراض و غوائل بسیار از آنها نمایند مانند تریاق فاروق و امثال آن از معاجین کبار و صغار دیگر. یا آنکه ادویه مرکبه
تا کمتر باشد یا آنکه مقدار شربت آن بعضی نسبت با مزجه سابقه و بعضی قیاس به معتدل المزاج و طائفه قدری افراط و
داشته اند که کمتر از آن موثر نباشد و گروهی مقدار آن را اعتبار نموده اند که زیاده از آن نتوان استعمال نمود
و اکثری نسبت به ضعیف المزاج و قومی موافق قوی المزاج قدر بعضی معاجین ساخته اند و اولی مراعات
حد وسط و احتیاط است والله اعلم * **فصل ششم** در بیان کیفیت ترکیب ادویه و استخراج مقدار
شربت آنها * بدانکه ضابطه درین بیان آن است که چون ترکیب کنند ادویه چندی را که برای هر واحد از آنها
غرضی خاص و منفعتی معین باشد باید که نسبت مقدار شربت هر یک از آنها بمقدار شربت از دیگری مانند نسبت
غرض مطلوب از هر یک باشد مثلاً اگر اغراض متساوی باشند و اعم از آنکه مقادیر شربات آنها متساوی یا
یا مختلف باید که بگیرند از هر یک از آنها جزوی از مقدار شربت کامل آن بقدر مرض و حاجت مطلوب بحسب
عدد ادویه یعنی جزو مخرج آن را مانند خمس از خمس و ربع از اربع و ثلث از ثلاث و نصف از اثنین و بر همین قیاس پس
هرگاه احتیاج شود بترکیب دوائی از برای دفع و قلع قمع بلغم و حب القرع و سائر دیدان از ترنگ کابلی و قنبیل و
سقمونیا و قنبیل و لسان العصافیر و شیح ارمنی و درمنه ترکی است و عدد ادویه پنج باشد باید خمس مقدار شربت
تام کامل از هر واحد واحد گرفت و ترکیب کرد و مجموع را یک شربت نمود و یا آنکه شربات تام هر واحد را اگر
و ترکیب کرد و به پنج قسمت پنج شربت تام نمود بدین قسم که از ترنگ کابلی و قنبیل و شیح که مقدار شربت از هر واحد دو
درهم است و از تربد و لسان العصافیر که از هر یک سه درهم است جمع و ترکیب نمود و پنج شربت تقسیم کرد و
یا آنکه خمس هر واحد واحد را گرفته یک شربت کامل نمود و بهتر آنکه اصح آن است که معجونات و مبادرتها شده
مصلحات مانند زنجبیل و کتیرا و روغن بادام و عسل و شیره نبات و قند و غیره محسوب و داخل تقسیم نمیکنند اکثری محسوب
داشته اند و چون اراده کرده شود تالیف دوائی از برای دفع صفرا و بلغم از صبر و غاریقون و شحم حنظل و سقمونیا
که چهار دوا است مقدار شربت تام از غاریقون دو درهم و از صبر و شحم حنظل هر یک دو ثلث درهم و از سقمونیا

نیم درهم و مجموع سه درهم و پنج سدس درهم است ربع آن که با تخمین یک سدس کم یک درهم می شود مقدار
یک شربت تام آن باشد و اگر اغراض متساوی نباشد بلکه بسوی بعضی زیاده از بعضی بود بهمان نسبت بر
اوزان آن بعض بیفزایند و از بعض دیگر بکاهند مثلا اگر غرض اسهال صفرا زیاده از بلغم باشد باید که صبر و سقمونیا
را زیاده از غاریقون و شحم حنظل نمود و از این هر دو کاست و یا بالعکس و بر همین قیاس و ترتیب باید ترکیب نمود و مقدار
شربت آن را معلوم کرد مثلا اگر هفت دوا باشد و از هر یک سبع گرفته باشد آن یک مقدار شربت است و اگر تمام
گرفته باشند هفت شربت و همچنین اما در صورت تفاوت و زیادتی و کمی اجزای اولی آن است که بسر هم حساب
کنند و مقدار شربت را اخذ نمایند تا سهل و آسان گردد **فایده** باید دانست که آنچه عمده باشد از مفردات
آن مرکب اصل و عمود در ترکیب باید که اجزا بدل و حذف و زیاده و کم ننمایند تا آنکه ناقص و باطل و ضعیف نگردد
و فایده و غرض مطلوب از ترکیب فوت نشود مانند گوشت افعی در تریاق فاروق و حب الغار در تریاق اربعه
و صبر در ایارج فیقرا و خربق در ایارج لوغاذیا و همچنین بلکه باید که حتی المقدور اجزای سائر ادویه مرکبه دیگر را نیز تغییر
و تبدیل و کم و زیاده ننمایند تا اینکه غرض مطلوب فوت نگردد و اما مصلحات و مبردات و امثال آنها از لواحق
و متممات یعنی اشیائی که داخل کرده می شوند باقتضای ثانوی پس در زیادتی و کمی آنها مختار اند بلکه در حذف
بعضی آنها نیز نزد عدم شدت حاجت و ضرورت بسیار و یا عدم وجدان آنها و نیز باید که ادویه مفسده و باطل کننده
و مضعفه قوی و خواص آنها را خصوص جزو اعظم و اصل و عمود را داخل ننمایند بالقصد بلادرکه مفسد و مضعف
اکثر ادویه تریاقیه است در تریاق فاروق و تراکیبی که در آنها لحوم و یا ادویه تریاقیه فادزهریه داخل است نکنند
و در تراکیب افیونیه و مخدره و بیشیه نیز و در ادویه تریاقیه فادزهریه مانند فادزهر حیوانی و معدنی و جدوار و ادویه
مضعفه و مبطله فعل آنها مانند افیون و بیش داخل ننمایند اصلا و یا مقدار کمی برای کسر حدت و ضرر و تعدیل آنها
داخل نمایند و همچنین در تراکیب مسهله مفتحه ادویه قابضه مسدده و حابسه و بالعکس و بالجمله باید که طبیب مرکب مراعات
این امور کما ینبغی کرده ترکیب را بحسب هر علت علت و مزاج مزاج و فصل فصل و صنف صنف و مراتب اسنان
و اخلاط و اعضاء و قوت و ضعف و شدت حاجت و عدم آن نماید تا غرض مطلوب حاصل گردد و نیز باید که عارف
و شناسای ادویه یعنی جید و ردی و تریاقی و سمی و خالص و غیر خالص آنها باشد تا خطا در کارش واقع نشود مانند
غاریقون سیاه و جندبیدستر ابخر و حمامیت ازرق و سورنجان سیاه و زرد و بیش مجهول مشتبه بجدوار و مانند
اینها که استعمال آنها جایز نیست مشهور باد و نیز دانا بمزاج و کیفیات و خواص و منافع و مضار ادویه و طرق استعمال

آنها باشد و لتفصیلی که در کتب مبسوطه مسطور است زیرا که علم بقوانین ترکیب و غیرها اجل علوم و اشرف صنایع
این فن ست اولی است از نقل و جمع نسخ حشو و بی فایده و دور از قوانین و قرابادینات والله اعلم بحقایق
المفردات والمرکبات والامتزاجات * **فصل هفتم** در بیان معرفت درجات امزجهٔ ادویه مرکبه و طرق
استخراج آنها * چون خواهند که درجات ادویه مرکبه را معلوم نمایند که بکدام درجه است از کیفیات اربعه حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست و یا معتدل است طریقه آن است که بنگرند آیا مقادیر شربات اجزای آنها
متساوی اند یا نه در صورت اول آیا همه حاره اند با یبوست یا همه حاره اند با رطوبت یا همه بارده اند با یبوست یا همه بارد
اند با رطوبت و یا مختلف اند جمع نمایند اجزای حاره و بارده و رطبه و یابسه را و تقسیم بر عدد ادویه نمایند که معروف
بسمی عدد ادویه است پس خارج قسمت را اختیار نمایند که همان درجه مزاج آن مرکب است و در صورت
تفاوت اسقاط نمایند اقل را از اکثر و باقی را بر عدد ادویه تقسیم نمایند و بگیرند جزو سمی عدد ادویه را یعنی مخرج
آن را که درجه کیفیت و مزاج آن مرکب نیز همان است مثال متفق در مقادیر شربات متحد در کیفیت حرارت
و یبوست مختلف در مراتب آن هر دو تریاق اربعه است که اجزای آن موافق نسخهٔ اصل که حب الغار
و جنطیانا و مرکی و زراوند طویل است همه متساوی در مقدار اما حب الغار و مرکی گرم و خشک در دوم جنطیانا
و زراوند طویل گرم در سوم و خشک در دوم اند پس درجات حرارت ده و یبوست هشت شد ده را که بر
چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو و نیم می شود و هشت را که بر چهار قسمت نمایند خارج قسمت دو می شود پس
آن مرکب در دو درجه و نیم گرم و در دو درجه خشک باشد و مانند تریاق ثمانیه که مرکب از حب الغار و جنطیانا و
و مرکی صافی و زراوند طویل و ریوند چینی و پوست بیخ کبر و قسط تلخ و عروق الصفر است اجزای همه متساوی
در مقدار و اما زراوند و جنطیانا و قسط هر سه گرم در سوم و خشک در دوم و پوست بیخ کبر و عروق الصفر هر یک
گرم و خشک در سوم و حب الغار و مرکی هر دو حار یابس در دوم و زراوند گرم در اول و خشک در دوم اند پس اجزای
حاره بیست و اجزای یابسه هژده شدند و خارج قسمت بیست بر هشت دو و نیم و هژده بر هشت دو و ربع شد و
پس این مرکب گرم در دو درجه و نیم و خشک در دو درجه و ربع درجه باشد و مثال متحد الوزن مختلف الکیفیة قلیل الاجزا
تریاق الطین است که مرکب از حب الغار و طین مختوم هر دو متساوی الوزن و حب الغار گرم و خشک
در دوم و طین مختوم بارد در اول و یابس در دوم پس اجزای حاره آن دو و بارده یک و یابسه چهار باشد و
چون یک بارده را از دو حاره ساقط نمایند یک جزو حار می ماند و یک را که بر دو که عدد ادویه است قسمت نمایند

خارج قسمت نیم درجه می شود و چهار یابس را که بر دو قسمت نمایند خارج قسمت دو درجه می شود پس آن مرکب
گرم در نیم درجه و خشک در دو درجه باشد و اما اگر اجزای مرکب هم در مقادیر شربات و هم در کیفیات متخالف و متفاوت
باشند پس طریق اسهل و اقرب بصواب و ایقن بمعنی و ظن غالب طریقه ایست که منسوب است بحذاق اطبا
و آن چنان است که هر دوا را که چند مقدار شربت آن داخل ترکیب باشد مثلا دو شربت و یا سه شربت
و یا چهار شربت و همچنین هر یک از آنها را بهمان نسبت مذکوره ادویه متعدده فرض نمایند مانند آنکه آنچه دو شربت
باشد دو دوا و آنچه سه شربت باشد سه دوا و همچنین و بهمان دستور و لیکن بحساب گرفته و اقل را از اکثر اسقاط نمایند
اگر متساوی نباشند و درجه انحراف مزاج آن را دریابند و اگر متساوی باشند آن مرکب معتدل باشد یعنی اگر
درجات کیفیات حرارت یا برودت و همچنین رطوبت یا یبوست متساوی نباشند و درجات حرارت مثلا
پنج باشد و برودت سه و یا بالعکس اقل را که سه است از اکثر که پنج است اسقاط نمایند و تتمه که دو است
بر عدد اجزا تقسیم نمایند خارج قسمت همان درجه مزاج آن مرکب باشد و اگر متساوی باشند معتدل خواه فاعلیتین باشند
که حرارت و برودت است خواه منفعلتین که رطوبت و یبوست است چنانچه ذکر یافت مانند برشعثا که
نسخه شیخ الرئیس که مرکب از افیون و بزر البنج و سنبل الطیب و فلفل سفید و عاقرقرحا و فرفیون و زعفران
است که هفت دوا باشد و وزن هر یک از بزر البنج و فلفل سفید بیست مثقال و افیون ده مثقال و
زعفران پنج مثقال و فرفیون و سنبل الطیب و عاقرقرحا هر یک یک مثقال است و مقدار شربت بزر البنج دو دانگ
است که ثلث مثقال بود پس آن شصت شربت باشد و فلفل که یک مثقال است بیست شربت بود و افیون
یک دانگ که سدس مثقال است شصت شربت باشد و زعفران که یک مثقال است پنج شربت و فرفیون که نیم
دانگ است دوازده شربت و سنبل الطیب که نیم مثقال است دو شربت و عاقرقرحا نیز بدستور دو شربت باشد
پس مقادیر شربات کل اجزا که هر شربتی را دوا علیحده فرض کرده شود یک صد و شصت و یک می شود و اما
کیفیت و مزاج بزر البنج بارد و یابس در سوم و افیون بارد و یابس در چهارم و فلفل سفید و عاقرقرحا هر دو حار و
یابس در سوم و فرفیون حار و یابس در چهارم و سنبل الطیب حار و یابس در دوم و زعفران حار در دوم و یابس
در اول است پس کل کیفیات بارده چهار صد و بیست و حاره یک صد و بیست و هشت و یابسه بالقصد چهل
و سه و چون اجزای حاره که اقل است از بارده که اکثر است اسقاط نمایند باقی از اجزای بارده دو صد
و نود و دو می ماند و این اکثر بسیمی عدد ادویه که یک صد و شصت و یک است تقسیم نمایند خارج قسمت یک درجه

و سه ربع درجه و نصف عشر و ربع عشر بارد می شود بالتقریب و یابسه را که تقسیم نمائیم سه درجه و ربع و ثمن میشود
بالتقریب پس این مرکب در دو درجه الا نصف عشر و ربع عشر بارد و یابس در سه درجه و ربع و ثمن و خمس ثمن باشد
بالتخمین و مانند این مفرح بارد مؤلف از گل سرخ و نیلوفر از هر یک ده درم و مروارید و بسد و کهربا و لسان
الثور و طباشیر و صندل سفید و صندل سرخ و خشب الکبر از هر یک سه درهم و بهمن سفید و بهمن سرخ و تخم
فرنجمشک و تخم کاسنی و تخم خیار بادرنگ و تخم خیارزه از هر یک دو درم و کافور نیم مثقال است که جمله هفده
دوا باشند. و اما امزجه آنها پس گل نیلوفر و تخم خیار بادرنگ و تخم خیارزه هر یک بارد و رطب در دوم و مروارید بارد
و یابس در دوم و صندل سفید بارد در سوم و یابس در دوم و طباشیر و صندل سرخ هر یک بارد در دوم و یابس
در سوم و بسد بارد در اول و یابس در دوم و کافور بارد و یابس در سوم و گل سرخ و خشب الکبر هر یک گرم
در اول و خشک در دوم و بهمنین و فرنجمشک هر یک گرم و خشک در دوم و لسان الثور حار و رطب در اول
و تخم کاسنی مائل بحرارت یابس در دوم و کهربا معتدل و یابس در دوم و بقولی بارد در اول است * و اما مقادیر
شربات آنها پس از گل سرخ پنج درهم است و ده درهم آن دو شربت باشد. و از گل نیلوفر سه درهم است
پس سه شربت و ثلث باشد. و از مروارید نیم مثقال است پس تقریبا چهار شربت باشد. و از بسد یک درهم است
پس سه شربت باشد. و از لسان الثور دو درهم یک و نیم شربت و از کهربا نیم مثقال تقریبا چهار شربت و از طباشیر
یک درهم سه شربت و از صندل سفید یک مثقال تقریبا سه درهم آن دو شربت باشد. و از صندل سرخ
نیم مثقال است تقریبا چهار شربت باشد. و از خشب الکبر یک مثقال است تقریبا دو شربت باشد
و از بهمن سفید و بهمن سرخ هر یک یک درهم است پس هر یک دو شربت باشد. و از فرنجمشک دو درهم است
یک شربت باشد. و از تخم کاسنی دو درهم است یک شربت باشد. و از خیار بادرنگ و خیارزه هر یک پنج درم
است تخمینا ثلث شربت باشد. و از کافور یک دانگ است سه شربت باشد. پس اجزای حاره چهارده و نیم
و بارده چهل و نه و رطبه نه و یک سدس سدس و یابسه هفتاد و نه شد. و عدد شربات سی و هشت و نیم و چون اجزای
حاره را که اقل است از بارده که اکثر است وضع نموده شود باقی سی و چهار و نیم بارده می ماند همچنین اجزای
رطبه که اقل است از یابسه که اکثر است چون وضع نموده شود هفتاد یابسه باقی می ماند و چون اجزای
بارده باقیه را بر عدد شربات تقسیم نموده شود خارج قسمت بالتخمین یک درجه الا یک عشر میشود همچنین اجزای
یابسه باقیه که بر سی عدد ادویه قسمت کرده شود خارج قسمت دو درجه الا یک عشر درجه می شود بالتخمین پس

این مفرح بارد در یک درجه الا یک عشر درجه یا این دو درجه الا یک عشر بالتخمین یابس باشد و بر همین قیاس
و ترتیب هر مرکبی را که خواهند درجات کیفیات آن را معلوم نمایند ※ و باید دانست که چون از مقادیر شربات
ادویه اکثر تخمینی و قلت و کثرت آن بحسب امزجهٔ اشخاص در قوت و ضعف و اسنان و فصول و بلدان مختلف
می باشد لهذا الشیخ الرئیس ابو علی بن سینا رحمه الله تعالی در مفردات قانون و دیگر اطبای متقدمین متوجه
قید و ذکر آنها نشده اند و همچنین تحقیق درجات کیفیات آنها نیز والله اعلم بحقایق الامور ※ **فصل ششم**
در بیان طریق استخراج مقادیر شربات مرکبات ※ باید دانست که هر مرکبی را که خواهند مقدار شربت آن را معلوم
نمایند باید که اول تحقیق و تشخیص اوزان و عدد شربات آن نمایند و مجموع اوزان مرکب را اخذ نمایند که نسبت
آن جزو بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات آن مثلا اگر وزن مجموع مرکب سی درم باشد
و عدد شربات آن ده پس واحد را اخذ نمایند زیرا که نسبت آن بده که عدد شربات است چون نسبت سه است
بسی که وزن ادویه است یعنی نسبت عشری است پس مقدار شربت آن سه درهم باشد و اگر بالعکس باشد
یعنی عدد شربات سی باشد و وزن مرکب ده مقدار شربت آن ثلث درهم باشد زیرا که ده را با سی نسبت
ثلثی است ※ **و بیان دیگر** آنکه مقادیر اوزان دراهم ادویه مرکب را بر عدد شربات آن تقسیم نمایند
خارج قسمت همان مقدار شربت آن باشد مثلا عدد شربات موافق مثال مذکور در فصل قبل چهل و نه باشد
و اوزان ادویه پنجاه و هفت درهم بالتقریب خارج قسمت پنجاه و هفت بر چهل و نه یک درهم و ربع و ثمن درهم و ربع
عشر می شود بالتخمین پس مقدار شربت آن مفرح مذکور همان یک درهم و ربع و ثمن درهم و ربع عشر باشد و اگر اوزان
ادویه چهل باشد مثلا و عدد شربات پانزده پس مقدار شربت آن مرکب یعنی خارج قسمت آن دو درهم و ثلث
درهم باشد و بالعکس یعنی اگر اوزان ادویه پانزده و مقادیر شربات چهل باشد خارج قسمت که مقدار شربت
مرکب است یک ربع درهم و ثمنی می شود جهت آنکه نسبت دو و دو ثلث به پانزده که عدد شربات است همچون نسبت
پانزده است بچهل که اوزان ادویه است و بر همین قیاس و ترتیب مقدار شربت هر مرکبی را که خواهند استخراج نمایند
والله اعلم بحقایق الامور ※ **فصل هفتم** در بیان اعمار بعض ادویهٔ مفرده بالاجمال و الاختصار ※ باید دانست که ادویه
مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی اند یا نباتی یا حیوانی پس معدنی مختلف می شود و عمرهای
انواع و اصناف آنها بحسب نزاکت و خشونت و تمام الترکیب و متلذذ الاجزا و لطیف بودن اجرام و جواهر آنها
و صلابت آن مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی می مانند تا

نمی گردد واما نقره و معدنیاتیکه بدان مشابه نباشند یعنی ناقص الترکیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها
بسیار باقی نمی مانند و بزودی فاسد و متلاشی می گردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند و ملح در ان بیامیزند
را ماز بخار پس ناقص میشود و قوت آن تا یک سال و فی رقیقه باطل می گردد و سفید آب قوت آن تا شش سال باقی
می ماند و هر تنکار و مردار سنگ باشد قوت آن تا سالها بسیار باقی می ماند و همچنین اقلیمیا و مرقشیثا و توتیا و اما حجر
الفادزهر یعنی پادزهر معدنی خطائی و قلقند هاری و انواع خوشرنگ و خوشبوی الماس نیز مدتی مدید قوت آن باقی
می ماند * اما لولو مدت بقای قوت آن از ان کمتر است * و اما اطیان طیبة الروائح مانند طین داغستانی و
مختوم و انچه بدان ماند پس قوت آنها از لولو کمتر است و کل احجار و اطیان بعد چون بسایند و مدتی بر آنها بگذرد
قوت آنها ضعیف و زائل می گردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر میشوند بحسب مراتب خودها و انچه صاحب
رائحه است مادام که رائحه با آن باقی است قوی است پس بدستور ضعیف و باطل می گردد و مثل سائر احجار
و اطیان میشود والله اعلم * فائده بدانکه اکثر حکما بر آنند که ماده و بسائط منطرقات زیبق و کبریت است پس
هرگاه هر دو در نهایت خوبی جوهر و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت صابغه و غالب باشد صورت ذهبی بران
مرکب از مبدا فیاض جل ذکره فائض می گردد و ذهب تکون می یابد و اگر زیبق غالب باشد با قوت بارده
صورت فضی می یابد و فضه متکون میگردد و چون اجزای ردی الجوهر باشند و کبریت کمتر و با قوت مایعه باشد
صورت قلعی می پذیرد و هرگاه دو داشته جوهر آن بیشتر باشد صورت اسربی می یابد و اگر زیبق جید الجوهر بود
و کبریت ردی الجوهر که با التمام ظهور اسباب صابغه باشد با التمام هر چند آن اسباب وافر باشند صورت نحاسی
می یابد و چون باین حال اگر یبوست شدید بران غالب باشد صورت روی و توتیا که خارصینی نامند می پذیرد
و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدیدی براو فائض می گردد
و اهل صنعت کیمیا را عقیده آن است که انقلاب بعضی به بعضی باعمال مخصوصه نموده و در کتب خود که رفع بعد
جوهر مرکب شود ممکن است اما شاید این سخن تمویهی بیش نباشد زیرا که انقلاب حقائق محال است و همچنین احجار
نفیسه غیر منطرقه مانند یاقوت و الماس و زمرد و غیرها نیز اصل و ماده و بسائط آنها زیبق و کبریت است با اختلاف
مراتب از صفا و کدورت و غیرها والله اعلم * و همچنین اگر زیبق جید و نیکو باشد و لیکن کبریت ناصاف باشد
ترکیب محکم و حافظ صورت نوعیه خود مدت مدید نمی تواند بود و اگر هر دو جید و صافی باشند محکم الترکیب گردد و حافظ
صورت خود مدت مدید می تواند بود * و اما ادویه نباتیه پس آنها یا از قبیل صموغ و عصارات و یا از بار

و فقاح و یا البان و صموغات و یا ادهان و یا اوراق و یا بزر و یا اغصان و یا اصول و لحا و قشور و امثال اینها اند.
پس صموغ مدت بقای قوت آنها تا سه سال است و عصارات از آنها کمتر و اما ازهار و فقاح که گلها و شگوفها
باشند و اوراق بحسب قوت و ضعف خود یک سال نهایت تا دو سال قوت آنها قوی باشد پس ضعیف باطل
می گردد * و اما البان و صموغات مانند سقمونیا و فرفیون و افیون و امثال اینها پس سقمونیا قوت آن تا بیست
سال می ماند و بعد از آن ضعیف می گردد و رفته رفته باطل میشود و فرفیون تا چهار سال و افیون پنجاه سال قوت
آن باقی می باشد و زیاده نیز گفته اند و بالجمله اکثر البان قوت آنها تا قریب به ده سال باقی می ماند و اما ادهان
پس بارده آنها بزودی فاسد می گردد خصوص رطبه آنها که در یک دو سه اسبوع و حاره رطبه بالنسبه آنها [illegible]
یک سال تا دو سال پس فاسد و متغیر می گردد و اما دهن بلسان پس آن از قبیل البان است و قوت آن مدت مدید
باقی می ماند و گفته اند هر چند کهنه تر شود جید و قوی تر می گردد و همچنین دهن کافور و دهن افسنتین تا دو سال * و اما بزور
پس آنها مختلف می باشند آنچه از آنها کثیر الدهن مانند کنجد و کتان و بادام و پسته و چلغوزه و نارجیل و کنجی و خشخاش
و خیار و هندوانه و خربزه و کدو و امثال اینها است تا یک سال و آنچه قلیل الدهن مانند حلبه و حرف و خردل
و رازیانج و امثال اینها است دو سال تا سه سال بحسب حفظ و نگاهبانی از نم و رطوبت و خاک و باد و غیره باقی می ماند.
و اما اغصان و لحا و اصول و قشور پس مختلف می باشند بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها در صلابت و رخاوت
و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند و وج و درونج و زرنباد و بهمن و قرفه و سلیخه و زنجبیل و امثال اینها قوت آنها
تا ده سال باقی می ماند و عروق از اینها زیاده مگر آنچه در آنها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ بهمن و زنجبیل و زرنباد و زراوند
مدحرج و بهمنین و بوزیدان و مثاقل و امثال اینها که بزودی کرم می خورد و ضعیف و فاسد می گردند و اما آنچه
از لحا و عروق سهله باشند تا سه سال قوت آنها باقی می باشد پس بتدریج باطل می گردد * و اما ادویه حیوانیه
مانند شحم و مراره و انفحه و قرن و حافر و ظلف و زبل و بعر و دم و اما شحم که پیه باشد هرگاه بگیرند و نمک سوده نمایند
تا یک سال قوت آن باقی می ماند و لیکن مستعمل در مراهم و بعض تراکیب دیگر و بعض امراض نخواهد بود و اما مراره که
زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از شحم است و اگر خوب خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها
می ماند * و اما انفحه که پنیر مایه نامند یعنی شیردان حیوان پس مدت بقای قوت آن یک سال تا دو سال است و اما
قرن و حافر و غیرها که عبارت از شاخ و سم و ناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی می ماند و اما زبل و بعر و دم که عبارت
از سرگین و پشکل و خون حیوان باشد مانند سرگین سگ و کفتار و حمار و بز و غنم تا یک سال و همچنین خون آن

و اما جند بیدستر پس قوت آن تا ده سال باقی می ماند و الله اعلم * **فصل نهم** در بیان زمان ادراک و مدت
اعمار ادویه مرکبه * و اما زمان ادراک مرکبات یعنی زمان حصول کیفیت و مزاج ثانوی ترکیبی آنها پس تریاق
فاروق بعد شش سال و در سال هفتم استعمال می توان نمود و ابعض متاخرین استعمال آن را ابتدا از شش
ماه جایز داشته اند * و اما سائر مرکبات دیگر بحسب اختلاف آنها منقسم بچهار طبقه می گردند **طبقه اولی**
معاجین کبار اند که در نادو تریاق فاروق اند مدت ادراک آنها شش ماه باشد و در ماه ششم یا هفتم استعمال توان
نمود مانند اثاناسیا کبری و صغری و ایارجات کبار و اصفر سلیم و یاد جهرج و برشعثا و برشهای دیگر و تریاق الطین و
ثیادریطوس اصغر و اکبر و دحمرثا که دران مروارید داخل نباشد و راحهران و ثلثیا و فریادرس و قفطاغان اصغر و اکبر
و معجون عنبر و معجون قباد الملک و معجون کبریت و معجون هرمس و ارسطون و افاویثیا فارسیه بقول صاحب
کامل الصناعة و بالجمله هر ترکیبی که دران افیون باشد و صاحب کفایه تریاق اربعه و دحمرثا با لولو و اقراص
کوکب و دواء الکرکم کبیر و صغیر و دواء الملک کبیر و صغیر را از طبقه اولی شمرده اند و در کناش یوحنا بن سراپیون از طبقه
ثالثه شمرده اند * **طبقه ثانیه** مرکباتی اند که نهایت زمان ادراک آنها سه ماه باشد مانند معجون فیصر و معجون
اصطمخیقون و اقراص کلکن و اسقیل و سائر معاجین متوسطه در رتبه اول و مانند اینها * **طبقه ثالثه** مرکباتی اند
که زمان ادراک آنها دو ماه باشد مانند امروسیا و تریاق و جوارش و دواء المسک حلو و مر و فنجنوش و معجون
خطاطیف و امثال اینها * **طبقه رابعه** مرکباتی اند که استعمال کرده میشوند در روز اول و دوم ترکیب مانند
حبوب و ادهان و سفوفات و ذرورات و اشربه و ضمادات و اطلیه و ادویه مسهله و اقراص خفیفه و اکحال و شیافات و
قیاسات و مراهم و امثال اینها * و اما مدت اعمار ادویه مرکبه پس بدانکه اینها نیز بحسب مراتب خود منقسم بچهار طبقه اند *
اما تریاق فاروق پس تا سی سال قوی میباشد و بعد از ان ضعیف می گردد چنانچه تفصیل ان شاء الله تعالی در تریاق
فاروق خواهد آمد * **طبقه اولی** مرکباتی اند که مدت عمر آنها پنج سال تا ده سال باشد و بعد از ان ضعیف گردند
مانند مثرودیطوس و ایارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس و اطریفل فارسیه و ابیه و برشعثا و سائر
برشها و ثلثیا و امثال اینها * **طبقه ثانیه** ادویه مرکبه ایست که مدت عمر و بقای قوت آنها سه سال تا چهار سال
باشد مانند امروسیا و ارسطون و انقریا و ایارجات و تریاق الطین و تریاق عوده و راحهران و دواء الملک
و دواء الکرکم و سنجرنیا و سوطیرا و معجون اصطمخیقون و معجون عنبر و معجون قیصر و امثال اینها * **طبقه ثالثه** ادویه
مرکبه ایست که مدت عمر و بقای قوت آنها تا دو سال باشد مانند اشربه و اطریفلات و جوارشات و اقراص مانند

قرص کوکب و قرص اسقیل و کلکلانج و ربوب و معاجین صغار و اما بقول جالینوس ربوب و شرابها ما دام که طعم و رائحه آن باقی باشد و متغیر نشده باشد تا هفت سال قوت آن باقی می باشد طبقه رابعه مرکباتی است که قوت آنها از دو ماه تا شش ماه و نهایت تا یکسال باقی می ماند مانند حبوب و ادهان و ذرورات و سفوفات و ضمادات و مراهم و اما سفوف مقلیاثا و سفوف حب الرمان و امثال اینها همچنین سفوفاتیکه با آب گرم یا سرد آنها تمایند پس از وقت ساختن آنها تا ده ماه بیشتر قوت آنها باقی می ماند و اما اکحال و شیافات پس قوت آنها زیاده می ماند از ذرورات خصوصا باسلیقون و مانند آن و باید دانست که هر چند حفظ و حراست آنها بقوانین مقرره بهتر و بیشتر نمایند یعنی از حرارت و یبوست بسیار و برودت و رطوبت و هوا و دست نیز محفوظ دارند و همچنین از کل آفات و ادویه آنها جمیعا غیر کهنه و فاسد و همچنین عسل و یا قند و یا نبات و یا آنچه بدانها سرشته می شود تازه و بهتر باشند و ترکیب کنندها و پزندهای آنها صاحب وقوف تر باشند مدت بقای قوت و عمر آنها زیاده و بیشتر خواهد بود و بالعکس کمتر والله اعلم

فصل یازدهم در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه * مخفی نماند که چون اکثر ادویه بسبب اماکن و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی و کهنگی و خامی و کمال رسیدگی و امثال اینها مختلف الصورة والماهیه می باشند پس هرگاه شخصی مثلا در بلدی دون بلدی و یا فصلی دون فصلی و یا در حین تازگی و یا در زمان خشکی و یا در وقت خامی و نارسیدگی و یا در هنگام پختگی و رسیدگی و امثال اینها دوائی را مشاهده نماید و بحسب ادراک خود بیان شکل و رنگ و طعم و امثال اینها از آن نماید و دیگری در غیر آن اوقات و احوال مذکوره ملاحظه نماید و بیان ماهیت آن را موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین پس احوال مذکوره هر یک لامحاله مخالف یکدیگر خواهد بود و احاطه بر جمیع احوال و مراتب هر چیز مقدور شخصی واحد نیست و همچنین هر یک خاصیت و نفع و ضرر آن را بحسب اطلاع خود ذکر خواهد نمود و ظاهر است که امور مذکوره منحصر در آن نیست و بحسب اوضاع فلکی و ارضی تغیرات و اختلافات در ماهیت و خواص ادویه واقع می شود و باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه این امور مذکوره است *

فصل دوازدهم در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و حراست آنها * اما اولا پس بدانکه اولی و الیق آن است که ادویه مذکوره مشهوره هر جا که در آنجا قوی و بهتر می شود از جاهای دیگر از مکان و زمان و فصل لائق و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند آنکه ادویه ای که در یازدهم ستمبر اول از ماه رومی و ستمبر ماه انجیلی انطاکیه و باکمال اگر بقول استاد ابقراط که عمل کرده اکل [illegible] بعضا قبر المحضر و بلعه عمل نموده مطالعه باد و مشخص بیان باید و ملاحظت نماید بهتر است جهت آنکه [illegible]

در جلب فائده و صحت نهایی اهل آن بلاد و مملکت از ادویه مملکت دیگر و **بالتفصیل** بدانکه آنچه معدنی و از
قبیل احجار و اطیان است بهتر آن است که از معادن معروفه و مشهوره آن و اوائل زمستان اخذ نمایند
یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتری شوند نه از غیر آن مانند قلقطیس از قبرس و زاج از کرمان و لاجورد از
کاشغر و فیروزه از نیشاپور و لعل از بدخشان و یاقوت از پیگو و مانند اینها و هر چه با رنگین تر و صاف تر و شفاف تر
و آبدارتر و خالص تر و بزرگ تر و بی غش تر باشند و ریزه و متفتت و آمیخته به چیزی دیگر از خاک و غیره نباشند.
بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رائحه مختصه بهر یک مانند او زهر و اطیان برقرار و در کمال خوبی باشند*
ماء الزجاج و منقول استخراج آن است که بگیرند زجاج صافی و قلعی را بالسویه و در بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند
آب بر روی آن باشد بردارند که ماء الزجاج است و اما آنچه نباتی است پس بر ورق یعنی آنچه اوراق و از بار است
باید که بگیرند از اماکن مختصه بهر یک و فصل و زمان و وقت لائق بهر یک و بعد رسیدن بکمال خود و پیش از افتادن
از وقت و پژمردگی و متغیر شدن هیئات و رنگ و بوی آن و در سایه با احتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات
و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نگرداند و غرض کمال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال احتیاط خشک
نمایند و آنچه از قبیل بزور باشد و احسن است که بگیرند آن را بعد رسیدن و محکم شدن جرم و خشک شدن رطوبت آنها
سبب اعتدال و زوال شدن خامی و در و بزرودی و پژمردگی آوردن اوراق آن و به دستور در سایه خشک نمایند.
و از گرد و غبار و اختلاط با شیای دیگر بعد رسیدن هم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار محفوظ دارند بدانکه ادویه
نباتیه ذوات کیفیات منحرفه مفرده و مرکبه در بلدان منحرفة الکیفیه و اراضی صلبه بهتر یافت می شوند و همیشه دوا
در ان بلدان و اراضی اقوی می باشند و لهذا ادویه جبلی و دملی و بوی اقوی اند از بستانی و در اکثر امور و ادویه
بارده در بلاد بارده و بالعکس نیز کیفیت آنها در اکثر امور شدید تر و قوی تر می باشند و ادویه معتدله در بلاد معتدله
و رطبه در بلدان رطبه پس اخذ آنها از ان بلدان و اراضی اولی از غیر آنها است و آنچه از قبیل قضبان و قشور است
به دستور باید که بعد از رسیدن بکمال لائق بحال آن پیش از دویدن پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و با دستور
خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از افتادن ثمر و هنگام ریختن برگهای و قبل از ریختن
تمامی آنها اخذ نمایند بلکه اشهر فصل خریف بهتر است و به دستور خشک نمایند و آنچه را تمامی اخذ باید نمود باید که
در هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و شادابی و عدم نقصان اخذ نمایند و به دستور خشک کنند و نگاه دارند تا بمصرف
لائق آید و آنچه از قبیل اثمار باشد نیز به دستور بعد کمال نضج و رسیدن و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود

بیان طریقه اخذ ادویه وحفظ وصیانت آنها

از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب تمام آن باشد یا بیوس و آنچه را از آنها درست و یا پوست
خشک باید نمود همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقشر و یا ورق باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند
و آنچه بریسمان باید کشید بریسمان کشیده در سایه یا آفتاب کم یا حسب اقتضا خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت
و شوست و تکاهج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و باید دانست که کل ادویه نباتیه را در کمال هنگام سیلانی
و نضاوت و پیش از رو بخشکی و پژمردگی و ضعیف و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر
است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه باران خورده و قریب العهد باآن باشد ضعیف است
و ادویه صحرائیه اقوی اند از بستانیه و حجم و ضخامت آنها کمتر است و اکثر جبلیه اقوی اند از بریه و از شکوفها
و گلها آنچه بالیده تر و خوشبوتر و شگفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ که قبل از
تمامی شگفتن بهتر است و بدستور بالای آن و همچنان از برگها آنچه ضخیم تر و خوشبوتر و تازه تر باشد بهتر است
و از قضبان و اصول آنچه کمی و پژمردگی آن کمتر باشد و از بذور آنچه بزرگتر و فربه و قوی تر و چرب تر و سنگین
تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه شاداب تر و پرگوشت تر و سنگین تر باشد و لون و طعم و رائحه هریک
از اینها اگر بهتر و زیاده و قوی تر باشد اقوی است از مخالف آنها و اما لبن شبرم هرگاه تازه آن بهم رسد
بطریق عصر لبن از آن اخذ نمایند و الا اگر تازه آن بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود بدستور سائر نوعات
پوست تازه آن را بکوبند و یا خشک آن را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد
پس آب آن را جدا کرده خشک نمایند و لبن خشخاش را که افیون است از خشخاش مصری یا کاکنار و لی در
مصر یا کاکنار لبن طریقه دیگر در افیون ان شاء الله تعالی خواهد آمد و همچنین لبن بلسان و سائر البان را در
اماکن مخصوصه و ازمان لائقه بیابند و هر جا که خوب و قوی القوه که بود اخذ نمایند نه از جاهای که ضعیف
القوه باشند **و اما صموغ** پس واجب است که اخذ صحیح نمایند آنها را هنگام شگفتن شکوفه و اول روز
قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن
بحدیکه مشترک و منفعت کردن یعنی خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند **و اما عصارات**
باید از ادویه جیده از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و بآتش طبخ ننمایند بلکه بهوا و آفتاب خشک
نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه که تغیر محافظت کنند مانند اقاقیا و عصاره کالملح و انبرباریس و
غیرها در هنگام استعمال نیز مکر مشقوق نمایند که بدون تنقیه استعمال آن جائز نیست **و اما ادویه حیوانیه** پس واجب است

که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقه و الاعضا و در زمان بهار یا تمامی صیف و بعضی از ره بالاغری
و پیری و ضعف و نقصان آورد. و مقارن فرج و ذکوة آنها از انجمله خون بز جوان فربه بی عیب و نقصان
چهار ساله است که بسبب منافعات آن در علاج سنگ گرده و مثانه موسوم بهاء الله گشته و انجنان است که اول فصل
تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور باشد آن را ذبح نمایند و خون اول و آخر آن را بگذارند که بریزد و خون وسط
را در دیگ و یا ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچه کرباس پاکی پهن نمایند
و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت مقدار
یکمثقال آن را با آب کرفس جبلی و یا شراب و امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را بشرائط مقرره آن در کمال اهتمام
حفظ و ضبط نمایند تا بکار لایق خود آید و دستور حفظ زهره حیوانات که تازه بهم رسانیده باشند آن است که محل قطع و مجرای
آن را بخیط محکم ببندند و در شیشه که عسل در آن آمیخته باشد که در ایام تابستان انداخته نگاه دارند و لیکن این
در جائی است که حرارت و رطوبت در هوای آن بلاد غالب نباشد والا زودتر باعث فساد آن میگردد مگر آنکه عسل
را خوب بقوام آورده باشند و دستور حفظ بیضه و مخ حیوانات که متعفن نگردد آن است که در عسل جوشانیده و تنها از آن
و بعد از آن شسته خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویزند و بدستور برگ او در ظرف قلعی ضبط کنند متعفن
نمیگردد و دستور حفظ سائر ادویه بعضی را با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و
براده آهن یا آهن ربا و تخم مرو را با نمک و سانج را با زنجبیل و اما مصطکی را با غیر جنس آن نباید جمع نمود و
عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه جاره را در شیشه ضبط کنند بعد سرشان
و یا در ظرف برنج و یا روی و تیار و عرق بهار در ظرف مس بقمر طیار نمایند و عرق قرنفل در شیشه و عنبر در ظرف رصاصی
اسربی و مجموع اوراق و بیخها و گلها را از جای نمناک و آفتاب تند و باد دور داشته در ظرف قلعی جهت و تنها
و اکثر ادویه مرکبه و مفرده بهتر است والله اعلم **فصل سیزدهم** در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن
و اطعمه که جمع آنها مناسب نیست بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که بجز در هنگام گرسنگی و تشنگی طعام
و شراب نخورده و ننوشد مادام و آن هم بقدر ضرورت و احتیاج که بیحاجت اشتها او تخمه شود که مکرر و مضر است در هنگام امتلا
و سیری و سیر بی طعام نخورد و آب ننوشد و در هنگام گرسنگی بسیار و عطش مفرط یکباره طعام و شراب
بسیار و بسیر نخورد و ننوشد و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدیده مفرطه و استیلا گرمی بسیار بر مزاج مگر بعد
دو وقت تا آنکه ... خصوصا آنکه طعام ثقیل و یا غیر معتاد و یا بسیار گرم یا بسیار سرد یا تخمه آب غلیظ ثقیل و یا بسیار گرم

و یا بسیار سرد * خورد بهیه جناب حضرت امام ثامن امام رضا علیه و علی آبائه و اولاده الثناء و السلام می فرمایند
اعلم یعنی بدان بدرستیکه جسد بمنزلهٔ زمین طیب پاک است هرگاه تعهد نمایند آن را بالعمارت و آب دادن بمقداریکه
زیاده نباشد بحدیکه غرق گردد و آن و نه کم باشد بحدیکه ناقص و تشنه ماند و خشک گردد و بلکه بحد اعتدال و قدر
حاجت بود همیشه سبز و خرم و آباد می ماند و روز بروز در ترقی آید و اگر غافل مانند از آن فاسد می گردد و نمیروید
مگر گیاهای ناکاره پس جسد بمنزلهٔ اغذیه و اشربه سالم و صحیح و نیکو می باشد پس باید که ملاحظه نمائی در چیزیکه موافقت
ببدن و معده تو داشته باشد و تقویت بدن و هضم و استمرار طعام نماید پس اندازهٔ آن غذا را بگیر و بگردان
همان مقدار را غذای خود و نیز می فرمایند که اعلم یعنی بدان بدرستیکه هر اعضا از طبایع دوست میدارند چیزی را
که مشاکل طبایع جسد ایشان باشد پس باید که بخوری چیزی را که مشاکل آن است و هر که زیاده از قدر حاجت
تناول نماید فایده نمی دهد بآن و هر که بمقداری که نه زیاد و نه کمتر از حد لائق باشد تناول نماید نفع می بخشد
او را پس طریق صاحب حفظ صحت آن است که صرف نماید طعام را بقدر کفایت صحت بدن خود در شبانه روز
و هنوز قدری میل و خواهش او بطعام باقی باشد که دست از خوردن بکشد پس بدرستیکه این اصلح است
برای معده و بدن تو و تندیه عقل تو و سبکتر است برای جسد تو و شخصی که خواهد که صحیح و سالم و سبک باشد بدن او
باید که شب طعام را کمتر بخورد و تقلیل نماید و پیران را شب چیزی نخوردن خصوص که گرسنه باشند بسیار مضر
است زیرا که فوت می شود و از ایشان قوتی که تدارک آن ممکن نیست و خطاب بمامون کرده فرمودند بخور
غذای سرد در تابستان و گرم در زمستان و معتدل در دو فصل دیگر که بهار و پائیز باشند بقدر برداشت قوت
و خواهش خود و ابتدا کن بطعام سبکترین اغذیه که می خوری بقدر عادت و بحسب طاقت و نشاط بدن خود
و وقتیکه واجب و ضرور باشد و باید که خوردن تو در هر روز هنگام گذشتن هشت ساعت از روز باشد یکدفعه و یا آنکه
در هر روز شبانه روز سه دفعه بدین قسم که روز اول صبح و شب بعد عشا و روز دیگر بعد هشت ساعت از روز گذشته و
باز شب چیزی نخوری و روز دیگر صبح بدستور اول تناول نمائی همچنین امر نموده جناب حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را در هر یک روز دو یک مرتبه و روز دیگر دو مرتبه نیز بقدر حاجت و باید که شراب
تو از عقب طعام شراب صافی کهنه که حلال باشد و پرهیز از آنکه جمع کنی میان خوردن تخم مرغ و ماهی باهم در
یکوقت زیرا که مولد نقرس و قولنج و بواسیر و وجع اضراس است و شیر با نبیذ کسانیکه می آشامند نبیذ را بجهت
آنکه مولد نقرس و برص است و مداومت خوردن تخم مرغ مورث کلف در صورت و طحال و مولد ریاح در معده

و بعد خوردن بیضه جوش داده مورث ربو و بهر یعنی تنگی نفس و گرفتن و انقطاع آن است و خوردن چیزهای شور بعد
از گوشتهای قدید و ماهی نمک سود شور بعد فصد و حجامت عارض می گردد از آن بهق و جرب و خوردن گرده
گوسفند باعث کثافت مثانه می شود و خوردن گوشت خام باعث تولد کرم است در شکم و بسیار خوردن گوشت
حیوان وحشی دگاه مورث تغیر عقل و حیرت فهم و تبلد ذهن و فراموشی بسیار و مداومت بر آن باعث تولد شپش میشود
در بدن و خوردن آب سرد بالای طعام گرم یا شیرینی مضرت است باسنان و باعث افتادن آنها است انتهی
کلام مصطفی صلی الله علیه وسلم و بیان آنکه شراب حلال مذکور را مؤلف در زیب ذکر خواهد نمود انشاء الله تعالی و واجب
است که ظرف طعام برابر رو باشد که به محاذات تناول شود و نه بطرف راست و چپ که منحرف باید بشود و نیز لقمه باید
کوچک بر داشته و نیکو مضغ نماید و در تابستان اوائل روز و در زمستان اواسط آن و در شبانه روزی دو مرتبه
یا یک مرتبه اگر هر دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر است چنانچه در ترجمه حدیث شریف ذکر یافت و باید که بسیار طول
ندهد زمان اکل را و تا اخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد و مادام که ثقل در معده و سینه و جشا یعنی
آروغ طعام آید طعام تناول نکند و بالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود و تشنه گردد باید که طعام بخورد و آب بیاشامد
و تعیین وقت مرات آن اکثری و برای متوسطین است و الا اطفال و جوانان محرور المزاج و قوی الهضم و پیران
ضعیف و بارد المزاجان هر یک بنوعی خاص محتاج باشند حکما و اطباء بر آن جاری نمی توانند بود و اجتناب نماید از خوردن
نان گرم و آشامیدن آب سرد بلا فاصله بر آن بجهت آنکه احداث عفونت و تبخر می نماید و مضرت باسنان
می رساند و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و از شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه و گوشت و همچنین سریع الهضم
صالح الکیموس بالای بطیء الهضم ردی الکیموس و یا شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین
سریع الهضم را زود استحاله می دهد و منهضم می نماید و باقی می ماند مخالف آنها و باعث گرانی و مرض می گردد
و همچنین جمع نباید نمود میان دو طعام که هر دو گرم باشند و یا هر دو سرد بالفعل و یا بالقوه و یا هر دو لزج و یا هر دو منفخ
و یا هر دو قابض و یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرخی و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با ترب یا بعد از ترب و از
گوشت مرغ با ماست و ماهی و از شیر با گوشت مرغ و از شیر با ماهی و از انار با هریسه و از انگور با کله گوسفند
و از سرکه با عدس و یا با ماش و از خربزه با عسل و مویز با عسل و خربزه با انبه و امثال اینها و از آب گرم بعد از
طعام شور و از آب سرد بعد از میوه خصوص میوه تر و حلوا و طعام گرم و شیرین و بعد از خواب و جماع و حمام و حرکت
مفرط و مضعف و ریاضت بسیار و در بین خواب و در خلای معده یعنی ناشتا و در حمام و مستحسن است جمع میان

اطعمه ومیوها یکه بعضی آنها اصلاح بعضی دیگر نمایند یا مانند طعام شیرین با طعام ترش وچرب با شور وتیز وقابض
با محلل وشیرین وبعض را امکان آنست که جائز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هر دو
متشابه اند یا متضاد واگر متشابه اند پس گویا که یکنوع طعام خورده شده اند که بیشتر واگر متضاد اند هر یک
دفع مضرت دیگر نمایند وتعدیل حاصل میشود وکلی بودن این امر خود هم غلط وباطل است چه میتواند بود
که آن هر دو غذا متخالف یکدیگر باشند وهیچ یک مصلح دیگری نباشد واز جمع ایشان مضرت حادث گردد
نه تعدیل مانند آنکه عضو مخصوص با آتش سوخته باشد ودیگران موضع یخ وبرف گذارند البته متاذی ومتضرر خواهد
شد ومیتواند بود که دو شی متشابه باشند وهر یک از آن هر دو مصلح دیگری باشد مثلا یکی لطیف غلیظ
ودیگری کثیف غلیظ ویکی تقویت دیگری نماید وهمچنین ونیز میتواند بود که دو شی متشابه ضرر کنند بجهت کیفیتی
که عارض هر دو باشد وخاصیتی که لازم اجتماع وترکیب است واصل آنست که اینها بعادت وقوت و
ضعف ولطافت وکثافت مزاج بهم میگردد والله اعلم **فصل چهاردهم** دربیان احراق ادویه وتحمیص وتشویه
وقلی وتدبیر وغسل واحکام آنها بدانکه احراق ادویه واحتیاج بدان از برای چند فائده است یا از برای
انتقال طبیعت آنست بطبیعتی دیگر ویا از برای نقصان قوت تیز حدت آن است مانند زاج
وقلقطار ومرجان مخصوص را ادویه عین ویا از برای تقویت لینتی یا دافع قوت وحدت وشدت نفوذ وانتقال مزاج
آنها است بمزاج دیگر مانند حجر لوره ولسان وصدف وبرگ تریب وتنباکو وامثال اینها از املاح صنعیه ورماد است
وجواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان یعنی حجر الیهود ویا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح ویا از برای تنقیه ورفع
اجزای غریبه آنها است مانند اثمد وتوبال وسرطانات وشاخ ایل وامثال اینها ویا از برای مهیا وقابل سحق
گردیدن مانند یواقیت وطلا ونقره وابریشم ومانند اینها ویا از برای آنکه باطل کرده شود رداءت وخباثت و
سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال در تفتیت حصاة وحیه افعی واسود سالخ برای جذام زیرا که ادویه
یابسه ولطیفة الجوهر یا معتدل هر دو نوع چون سوخته شوند قوت آنها ضعیف وحدت وحرارت آنها کم می گردد
بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد آنها مانند ادویه مذکوره ویا کثیف الجوهر وغیر حاد وحار اند وبسبب احراق وکسب حرارت
ناری تقویت میپذیرند هم در حدت وهم در حرارت مانند قاقیات وحجر لوره ویا آنکه صلب اند ویا در اجزای آنها رطوبتی فضلیه
لزجه است وبسبب احراق رطوبت باسکی منتفی گردد ازجهه آنها که دوائی میگردد ولین بسهولت آسانی وزود سائیده میگردند
مانند ماهی رود وابریشم ویا آنکه در آنها رداءت وخباثت ماده وجوهر باشد وبسبب احراق کم زائل گردد مانند

عقرب و تحمیه و یا آنکه اجزای غریبه آنها زائل گردد مانند نطرون و یا آنکه جسم اگر بر نهجی باشد که اعراض مدرکه حسیه را
اصلا ترک نکند پس البته مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت و ترک کند پس اگر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب
احراق میل برودت کند و از غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدت تند زائل گردد و اگر کثیف
الجسم غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید و ایضا باید دانست که در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف
را باهم نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و اما حریر و صوف و نحو
و مانند اینها ادنی احراق کافی است و هرگاه مراد تبرید جسم محرق باشد پس احراق آن را بایستی دالبان و
غسول استعمال نمود و تکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهک نامند و آن سریع السحق میباشد
پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق گردد آنرا مکلس نامند اما اشیای
که قابل احراق اند بدون احراق استعمال بعضی آنها جائز نیست پس از آنجمله است ابریشم و اشق و حب الآس
و ارنب و بیض و رصاص که ابار است و ذهب و اسرب و سلخ و سرطان و طلق و عقرب و عود و کهربا و یاقوت و
هر یک از اینها در رسوم خود ان شاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی درین جا مذکور میگردد احراق بورق
که بوره باشد آن است که ظرف سفال را بر اخگر گذارند و آن را در ان اندازند و بگردانند تا آنکه سوخته شود
و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در ان اندازند و حرکت دهند و همچنین چنانچه
قاشق را گرم نمایند و بیخ آب نمایند تا آنکه سوخته شود و بگردد ما تنها گسترد احراق جبسین و زبد البحر و مانند این بوده
که مسمی به تکلیس است آن است که بگیرند بر مقداری از هر یک که خواهند و باب و نمک پاک بشویند و خشک نموده در
کوزه مسطین بطین حکمت کرده در کوزه آجرپزی و یا تون حمام و یا تنور بسیار گرم بر روی خشتی بگذارند تا آنکه
سوخته و سفید گردد مادام که سفید نگشته کامل نیست مکرر در ان عمل باید نمود احراق حیه که مار باشد آن است که بگیرند
مار خانگی را درست و زنده در کوزه کرده سر آن البته و بطین حکمت کوده را گرفته در تنور بسیار گرم یک شب بگذارند
پس بر آورند که خشک شده خواهد بود و سحق نموده با زیت تخمیر کرده بر خنازیر ضماد نمایند احراق خطاطیف که خطاف
و بفارسی پرستوک نامند آن است که بگیرند بچه خطاطیف را و ذبح نموده پر آنرا بکنند و شکم آن را چاک کرده آنچه در جوف
آن است بر آورده دور نمایند و پاک شسته و نمک بر ان پاشیده در کوزه کرده سر آن را بگل حکمت بسته در
تنور یا در داو چراغ پر اخگر گذارند تا محرق گردد احراق زجاج که بفارسی آبگینه و شیشه نامند آن است که بگیرند
زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه از سنگ ریزه و خاک و غبار و نرم سائیده در کوزه مطین بالچه کرده سر آن را

محکم بسته در طون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد * رماد زجاج و خاکستر آن بهتر آن است که
زجاج را در کفچه آهنی خوب گرم نمایند و در آب قلی اندازند و آنچه از آن مکلس شده باشد جدا نمایند و باقیمانده
را گرم کرده در آب قلی اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار گردد شربت
از آن مقدار مثقالی با دوازده مثقال آب گرم برای تفتیت حصاة قوی الفعل است * احراق زرنیخ
آن است که بگیرند زرنیخ اعلی خالص صافی را و ریزه ریزه مانند نخود و باقلا نموده در کوزهٔ مطین بطین حکمت
کرده سر آن را محکم بسته و در وسط سر آن سوراخی برای برآمدن بخار بگذارند و بر اخگر گذارند و ما دام که
از آن بخار سیاه بر می‌آید ناقص است و چون بخار آن سفید برآید سوخته و کامل خواهد بود * احراق سلحفاة آن است
که تشکیل سلحفاة بحری سنگ پشت را شکافته احشا را افگنده و پاک شسته در کوزهٔ مطین کرده سر آن را بسته در تنور
یا در اوجاغ آن مقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد * احراق شبح و صدف آن است که بگیرند شبح سفید
املس را و بطین حر خالص بگیرند و در تنور را اخگر گذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگی آن است که سفید گردد
و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مجدداً بطین مذکور گرفته در تنور بگذارند تا آنکه سوخته گردد و صدف و امثال آن را نیز بدین
طریق احراق نمایند * احراق عقیق و یشب و یاقوت و امثال اینها آن است که در آتش سرخ نموده در
آب سرد اندازند و مکرر چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته خشک و متفتت و قابل سحق گردد * احراق فضه آن است
که بگدازند نقرهٔ خالص را در بوطه که رایحهٔ قلعی در آن باشد یعنی بوطه را در سفیداب قلعی آلوده باشند و مکرر بگدازند
تا قابل سحق گردد نوع دیگر آن است که نقره را براده نموده و با آب و نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند و اگر
خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر آن بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد و اما تکلیس آن بطریق حکمای
هند آن است که چند مرتبه آن را صفائح رقیقه نموده بگوگرد و سرکه آلوده با آتش تاب دهند پس چند بار دیگر در بوطه
بسفیداب قلعی آلوده بگدازند پس سوهان کرده در ظرف آهنی با آب و نمک بسیار بسوزانند تا نمک آب
تحلیل رود پس گوگرد بر آن بپاشند و بر هم زنند تا مکلس گردد * احراق قطران جهت سنونات آن است که بگیرند
قدحی مطین بطین حکمت و در آن قطران کرده بر آتش گذارند تا آنکه بگدازد و بنضج رسد پس بگیرند چوبی یا سیخی
از آهن و در آن فرو برند که بدان آغشته گردد پس برآورند و در هوا بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته
شده است و الا باز بر آتش گذارند تا بر آن چوب و یا سیخ منعقد گردد و آنگاه فرود آورند و بکار برند * احراق پشم و
موی آدمی آن است که پاک شسته از صابون و غیر آن شانه کرده بمقراض ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی

یا آہن کردہ بر روی آتش گذارند و چندان بر ہم زنند کہ قابل سحق گردد * واما التشویہ والتحمیص والتقلیہ
بدانکہ این ہر سہ لفظ بالاشتراک در اصطلاح بمعنی بریان نمودن است و بالتفصیل آنکہ تشویہ آن است کہ ادویہ را
بریان باید نمود در جوف چیزی دیگر از قبیل خمیر یا گل و یا سیب و امثال اینہا گذاشتہ در تنور گذارند و یا در زیر
آتش و یا خاکستر گرم دفن نمایند کہ بخار پختہ و تشویہ یابد مانند اسقیل و انزروت و سقمونیا و حب السلاطین و
انیسون و امثال اینہا و ہر یک از اینہا ان شاء اللہ تعالی در اماکن خود ذکر خواہند یافت و یا آنکہ کوبیدہ با عسل سرشتہ
در لتہ بستہ بگل گرفتہ در تنور یک شب بگذارند پس برآوردہ بکار برند مانند انیسون و ثمرۃ الطرفا و امثال اینہا
جہت سفوفات و غیرہا * و تحمیص آن است کہ ظرفی را بر آتش بگذارند کہ خوب گرم شود پس ادویہ را کہ خواہند در آن
بریزند و حرکت دہند بسرعت تمام کہ آن ہمہ مساوی و بقدر حاجت بریان گردد و نسوزد مانند تخم بارتنگ و
ریحان و مرو و خشخاش و کشنیز خشک و زیرہ و بزرقطونا و یا کہ ہر بزری از بزور را کہ خواہند و بہترین ظروف از برای
این امر سنگی و یا سفالی است و در وسط تحمیص آن است کہ از آن چیز بوی برآید و اندک سرخ و برشتہ گردد و تقلیہ
آن است کہ در روغن بریان نمایند بحدیکہ بو برآرد و سرخ گردد مانند بزور یا لعابدار تا آنکہ بشکند و تیزی ... مانند ہلیلہ و
عفص و یا بحدیکہ تنہا دانند کہ بریان شدہ مانند خبث الحدید و امثال اینہا * واما تربیہ کہ اصلاح نیز نامند پس آن
بمعنی تربیت و پرورش دادن بعض ادویہ است کہ در آنہا حدت و یا حرارت و غائلہ باشد تا آنکہ کم و زائل
گردد مانند انزروت کہ بشیر الاغ باید سرشت و بچوب گز آورد مانند کباب بریان نمود یک مرتبہ اگر بریان زیادہ
و بہتر خواہند دو مرتبہ کہ در ہر مرتبہ بہ شیر خر سرشتہ بریان نمایند بہتر است و حب النیل کہ در روغن بادام و یا شیر یک شبانہ
روز باید خیسانید * و ونند کہ حب السلاطین است در سرگین گاو باید دفن نمود * و تربد کہ بتراشید و بروغن بادام چرب
باید کرد و جوز بویا کہ بعد از تخلیل استعمال باید نمود و لشمیزج کہ در لتہ بستہ در سرگین الاغ جوش باید داد و مازریون کہ دو
شبانہ روز در سرکہ باید کہ بخیسانند و تدابیر ہر یک نیز بتفصیل ان شاء اللہ تعالی خواہد آمد تدبیر فوا ایچ کہ بترکی الآتک
و قسمی از سمی است بلغت اصفہانی آن است کہ باید چند عدد از آن را زنند و در کوزہ کردہ سر کوزہ با لتہ کتانی بستہ
معکوس بر بالای بخار سرکہ کہ با آتش بجوش بدارند تا فواریچ گشتہ و پروردہ گردد آنگاہ سائیدہ استعمال نمایند * تدبیر
سلاجیہ کہ عبارت از بول بزکوہی است کہ در مسکن او جمع می شود آن است کہ اجزا در ظرف نوی کردہ بر آن
آب ثمار خشک و بول گاو آن مقدار بریزند کہ او را بپوشاند و در آفتاب یا با آتش گرم کردہ و بدست بمالند و صاف آنرا
در ظرفی کنند و بیست و یک روز در آفتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ گردد و اصلاح تنبول آن است کہ آن را بکوبند

و یک شبانه روز در شیر بخیسانند و در عوض آن سه بار شیر را تغییر دهند پس خشک نمایند و هرگاه جهت اورام و سدد
احشاء و بای اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب
و آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و بقول بعض صرف استعمال آن جایز نیست اصلاح ادویه
جهت لشناط مانند بیخ شنبیبی و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت یبوست و یا سمیت باشند آن است که هم
کوفته سه شبانه روز در شیر گاو بخیسانند و مکرر بجای آن شیر تازه نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن
پسته یک هفته پرورند و بکار برند و اگر آن چیز حار باشد در روغن های بارده و بارور و در روغنهای حاره پرورده کنند
و یا مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق دیگر که حکیم میر محمد مؤمن نوشته که معمول من است و لی غالبا مشاهده نموده
آن است که ادویه ملکیه را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرقهای مناسبه بخیسانند باشند بجوشانند و آب
آنرا جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام آید و ادویه آن معجون را با آن بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند یا بعض
با بعض از ادویه آن حب که از جوش دادن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا به آبها را [illegible] انگاه با سایر
ادویه سرشته حب سازند و بدانکه مراد از شیر در این مواضع شیر تازه دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است
و اولی شیر بز است اصلاح دلیل آن است که بعد از آنکه دانه آن را برآورده باشند در هاون با قدری روغن
زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سایر ادویه که با آن مناسبت داشته باشند و همچنین است اصلاح
جمیع ادویه شیره دار و چسپنده و هرگاه دلیل را با ادویه دیگر در آن ترکیب کنند لعوب و مغزها باشند احتیاج بداخل کردن
روغن نیست با آنها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح دلیل مغز دانه انجیر است و اما آنچه را با غسل تفصیل نمود
که تقویل عبارت از آن است پس بدانکه فایده غسل یا تبرید و یا تنظیف از اشیای غریبه و جرلیشه و یا الحاق بل
و یا رفع حرارت ناریه مکتسبه از احراق و یا رفع لذاعت و غثیان است هر یک بانفراد یا مجموع مانند اکثر ادویه حجریه
از یواقیت و شادنج و لینه لاجورد و حجر ارمنی و آنچه شبیه با حجارت است مانند اسفیداج و اقلیمیا و شنجرف و مرداسنگ
و سفیداب اسپیداج لک و موم و زفت و صمغ [illegible] سویق و شیرج و امثال اینها و طریق آن آن است که آنچه حجر
و یا شبیه بانها باشد بسیار نرم سایند در هاون و امثال آن کرده و آب باران ریخته با هستگی برهم زنند تا آنچه
غبار باشد با آب مخلوط گردد پس آنرا با هستگی در ظرف دیگر ریخته و درد آن را باز بسایند و به دستور آب داخل کرده
نرم آنرا بگیرند و درد آن را باز بسایند تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده در آن ظرف دیگر رود و بعد از آن
روی آنرا بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین گردد پس آب بالای آن را ریخته ته نشین را خشک کرده

استعمال نمایند. و غسل سیریق و مهره و لاجورد و لک و مرداسنگ و موم و توتیا و مرتک و امثال آن خود انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت اما غسل اطیان آن است هر گلی را که خواهند بشویند در آن مقدار آب که او را خوب بپوشاند بلکه سه چهار انگشت بالای آن بایستد بجنبانند پس از پارچهٔ کرباسی بگذرانند و بگذارند تا ته نشین شود ته نشین را خشک نموده بکار برند * از غسل ادهان که قطریه نباشند بدانکه هر روغنی که متکرج و کهنه و طعم آن متغیر شده باشد و خواهند که زائل و تازه کنند آن را آن است که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ یا برف در آن ریزند و بر هم زنند تا یخ و یا برف بگدازد پس از روی آب بردارند و اگر یخ و یا برف نباشد با آب بسیار سرد بزنند بهتر است و اگر بیک دفعه اصلاح نیابد دو سه دفعه تکرار عمل نمایند و با گلاب نیز همین اثر دارد و روغن گاو کهنه را با دوغ گاو ترش جوش دادن و در حین جوش آرد میده گندم بران پاشیدن تا دوغ سوخته گردد اما روغن نشود و نیکو است * غسل شیرج که روغن کنجد باشد آن است که با آب نمک بسیار بر هم زنند و با آتش بجوشانند پس از آب نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار بر هم زنند و بجوشانند پس آب را از آن جدا کرده بکار برند * غسل زفت و امثال آن مانند موم و مومیائی و عنبر آن است که در اندرون آب صاف نیم گرم بریزند تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و بعد الحاجت بکار برند *

فصل پانزدهم در بیان معرفت افعال ادویهٔ مفرده و خواص آنها و بعض اصطلاحات طبیه * بدانکه ادویه را افعال چند است کلیه و جزئیه و افعالی چند شبیه بکلیه است و افعال کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تجفیف و امثال اینها است و افعال جزئیه مانند منفعت آنها در مرضی دون مرضی و حالی خاص مانند منفعت در مرض سرطان یا بواسیر و یرقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها و افعالی است که مشارک افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هر چند جزئی اند ولیکن چون امور اند که نفع آنها عام است بجمیع بدن و بعضی جز آنها نیز عام است لهذا مشابه کلیه اند و نیز افعال کلیه بعض آنها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه همان افعال اربعه اند و مانند آنها و ثانوی بعضی از آنها همان افعال اند بعینه ولیکن متفاوت القیاس با یکدیگر بطرف زیادتی و یا نقصان مانند احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخینات و تبریدات اند ولیکن متفاوت و بقیاس یکدیگر و نیز افعال دیگر صادر می گردد از آنها مانند تحلیل و ختم و جذب و ازلاق و تفتیح و تعریه و تقطیع و تخشین و غیرها و در اینجا ذکر کرده میشود افعال مشهوره آنها را با بعض اصطلاحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبل ازین ذکر یافته و در مراتب نیز خواص و افعال بعض ادویه نیز خواهد آمد اما خواص ادویه و افعال آنها

الف * اکال یعنی خورنده عضو و آن دوائی را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذ یکه دارد
تفریق اجزای جوهر عضو نماید مانند زنجار * ج * جالی یعنی پاک کننده و آن دوائی را نامند که از شان
آن تحریک رطوبات لزجه بجا مانده و رفع آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات مانند انزروت و ماء العسل
و هر دوائی جالی طین طبع است هر چند در آن قوت مسهله نباشد * جاذب یعنی کشنده و آن دوائی را
نامند که بحرکت در آورد اخلاط و رطوبات را که ملاقی آن است بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها
را بسوی خود و بظاهر جلد مانند جندبیدستر و ناخن و سکبینج و انجره شدید الجذب باشند پیکان و خار را از عمق بدن بکشند و
بر آورد مانند گوشت حلزون * جامد یعنی بسته کننده و آن دوائی را نامند که از شان آن باشد که اشیاء رقیقه
سائله را منجمد و بسته گرداند مانند ... * ح * حالق و حلاق یعنی سترنده موی و آن دوائی را نامند که بیخ موی را
سست گرداند و آن را دفع سازد و یا آنکه سست کند که بآسانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیداب و خاکستر
حکاک یعنی بخارش آورنده و آن دوائی را نامند که بسبب حدت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط
گزنده که خارش کنند و را و بنا شد بآن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج * خ * خاتم یعنی ختام کننده زخمها
و آن دوائی را نامند که بسبب قوت تجفیف خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی و رطوبتی نگذارد و خشک کند آنرا
و خشکریشه بر نهد و نگاه دارد آن را از آفات مانند گوشت و پوست صالح بجهت و * د * دابق دوائی را نامند
که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بارست بچسبد مانند دبق * ر * رادع یعنی مانع و بر گرداننده ماده ... و آن
دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گردد مسام آن و بشکند حدت
حرارتیکه حادث شده است در آن و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذارد که بعضو بریزند و عضو را از
قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب در اورام و رادع در مقابل جاذب است * ع * عاصر یعنی فشارنده و آن
دوائی را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزای عضو را افشارد تا آنکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج
آن است منفصل و جدا گرداند و از هر منفذ یکه بیابد بر آید مانند حضض ... * غ * غسال یعنی شست و شو
دهنده و آن دوائی را نامند که بقوت جالیه منفعله خود که رطوبات باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت و سیلان
در آورد اخلاط را و زائل گرداند آنها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب نیم گرم و گرم * ق * قاتل
یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب خاصیت خود روح حیوانی و قوی را هلاک سازد مانند افربیون و افیون و بیش
و این مرادف سم است و بعضی گفته اند که زهر هر حیوانی مخصوص باسم است و غیر حیوانی مختص بقاتل * قاشر

یعنی خراشنده و پوست وجدا کننده آن و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلای خود جلاء نماید و ببرد پوست اعضا
عضو را مانند قسط و زراوند هرسه نفع و فائده بخشد بهق و کلف را و مانند ابن بروردا * ک * کاوی یعنی
داغ کننده و سوزنده و مراد از ان دوائی است که جلد را بسبب شدت احراق و تجفیف خود بهم در آورد و دو پاره سست
انطلاق را بسته و سیاره و مسام را ببندد و عضو را گرداند مانند عضو گرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار *
کاسر الریاح یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظ محتقنه را بقوت حرارت و
تجفیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا به تحلیل برد مانند تخم سداب * ل * لاذع یعنی گزنده و آن دوائی را نامند
که بقوت حرارت و شدت و نفوذ خود در عضو فرو رود و تفرق اتصال در مسافات کثیره قریبه بهم احداث نماید که اجزای آن
بانفراد ها محسوس نگردد مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه به تنهائی * لزج یعنی چسپنده و آن دوائی را نامند که
بالفعل و یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی در ان قابل امتداد گشته اجزای آن از هم منقطع نگردد مانند بارزد
* م * مبرد و آن دوائی را نامند که بقوت مبرده خود احداث برودت نماید مانند کافور * مبهی یعنی برانگیزنده
قوت باه و زیاده کننده ماده آن و آن دوائی را نامند که تولید ماده منی و ریاح منتفخه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت
فضلیه خود و جاری نماید اعصاب و عضلات اعضای تناسل و محرک او شود مثل بهمنین و بوزیدان و زردک و مانند اینها
* مجفف یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مجففه خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات
آن را تلطیف نماید و تحلیل برد مانند سندروس * مجمد یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است و آن دوائی را گویند
که بسبب قوت برودت و تبرید خود منجمد گرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزر البنج * محرق یعنی سوزنده و آن
دوائی را نامند که بسیار گرم و خشک بوده و بسبب شدت قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه رطوبات عضو را
به تحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ * محک یعنی خارش آورنده و آن دوائی را
نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه را بسوی مسامات جلد و بشره بقدر حجر حاد مانند
کبیکج و انجره * محلل یعنی تحلیل برنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود جلا نماید و خارج گرداند اخلاط را
از موضعی که چسپیده و قرار یافته اند و در ان وجه اگر داند اجزای آن را از هم و پیشتر دفع کند بعد تحلیل تا آنکه باقی نماند
از آن چیزی مانند جند بیدستر * محمر یعنی سرخ کننده و آن دوائی را نامند که بقوت گرمی و جاذبه خود گرم گرداند
عضو را و آنچه ملاقی و متصل است با آن از خون و جذب کند بسوی آن عضو بجانب قوی و بدان سبب سرخ گردد
ظاهر آن و فعل این قریب است بفعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و فودنج * مخشن یعنی خشن کننده و آن دوائی را

نامند که بقوت برودت و یبوست و قبض خود منجمد گردانند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از
نفوذ روح نفسانی در آن و اندک بطلی حس گردانند و از حرکت باز مانند و یا آنکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف گردانند
که احساس و حرکت آن کم گردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک می باشند * مخشن یعنی زبر و درشت
کننده سطح عضو و آن دوائی را نامند که بشدت قوت قبض و تجفیف خود بگرداند سطح عضو را مختلف الاجزاء از آنکه
تکثیف نماید اجزای رطبه ملسه آن را و یا تفریق دهد اجزای آن را از یکدیگر یا بسبب شدت جلا و تحلیل خود تحلیل
نماید اجزای رطبه ملسه آن را مانند اکلیل الملک و خردل * مدر یعنی ادرار آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت
و تلطیف اخراج و دفع نماید با شدت اخلاط و فضول سیاله را ببول و حیض و عرق و شیر * مدمل یعنی اندمال آورنده
و اصلاح کننده جروح و قروح و آن دوائی را نامند که خشک و کثیف گرداند رطوبتی را که در خلل و فرج و میان
اجزای جراحت که جدا از یکدیگراند و بگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ لزج متری تا اینکه بچسپاند یک بدیگر
مانند دم الاخوین و صبر و کندر و صمغ عربی و امثال اینها * مرخی یعنی سست کننده و آن دوائی را نامند که بقوت
حرارت و رطوبت خود بگرداند قوام اعضای کثیفة المسام را نرم و مسامات آن را وسیع تا آنکه بسهولت و آسانی
مندفع گردد از آنها فضول مجتمعه محتبسه در آنها مانند ضماد شبت و بزرکتان * مرطب یعنی رطوبت افزاینده
و آن دوائی را نامند که بسبب زیادتی شدت رطوبت خود احداث رطوبت نماید مانند الجبه بارده * مرقق یعنی
رقیق کننده اخلاط و این در برابر مغلظ است و با قوت نافذه و حرارت و رطوبت می باشد مانند الجبه حاره * مزلق
یعنی لغزاننده فضول و اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت ملینه و رطوبت مزلقه که دارد تلیین سطح عضو نماید بحدیکه
بلغزاند آنچه را در آن محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا * مسدد یعنی آنچه باعث سده باشد
و منع گردد و آن دوائی را نامند که بسبب یبوست و کثافت خود و یا بسبب تغریه احداث سده نماید مانند کتیرا
مسکن یعنی ساکن کننده و آن دوائی را نامند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیر طبیعی باز دارد مانند شیره تخم
بهیدانه و کاهو و کدو * مسهل یعنی اسهال کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مسهله و حرارت و نفوذ و جلا و تفریق
و جذب دفع نمود از اقاصی و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول ردیه را اخراج و دفع نماید بطریق اسهال * مشهی
یعنی اشتها آورنده طعام و آن دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا * مصلح یعنی اصلاح کننده
و آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید خواه برفع ضرر آن نماید و یا مساعدت فعل آن کند و
یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید و یا بدرقه آن شود بجهت وصول آن با عضای قصیه ایضاً * مصلب دوائی را

تا منند که جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت گرداند بسبب برودت و یبس و قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی است
مطفی یعنی نشاننده سوزش و حرارت اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و یا باعتدال خود بشکند
حرارت و سورت اخلاط حاده حاره را و یا سوء مزاج حار ساذج را * معرق یعنی عرق آورنده و آن دوائی
را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد و اعضای قریبه بآن را بعرق دفع سازد و اخراج
نماید * معطس یعنی عطسه آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک مواد دماغی نماید بجانب
خیشوم و بعطسه دفع سازد * معطش یعنی عطش آورنده و آن دوائی را نامند که طبیعت را اشتیاق تبرید سازد و اعم از آنکه
تبرید بآب شود مانند معده و جگر و یا بهوای بارد مثل دل و ریه و مراد از عطش عطش صادق است نه کاذب * مغری
یعنی لغزنده کننده و آن دوائی را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد که بچسپد بمنافذ و فوهات منافذ و سد کند و
مانع سیلان گردد مانند آهک نشسته و هر دوائی لزج سیال مزاق چون حرارت در آن تاثیر نماید می گرداند آن را معفن
سیاه و حابس معفن بدبو گرداننده و آن دوائی را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را و رطوبات
وارده آنجا را بسوی آن متعفن گرداند و تمام آن را به تحلیل برد و باقی را قابل اینکه بگرداند جزو عضو گرداند و نیز
بسر حد احراق و تاکل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد و بتصرف حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زرنیخ و تافسیا
مغلظ یعنی غلیظ کننده و این مخالف ملطف است * مفتت یعنی شکننده و پاره پاره کننده و شکریزه و آن دوائی
را نامند که در آن قوت حاده نافذه باشد که چون باخلاط لزجه متحجره برسد ریزه ریزه و نرم گرداند اجزای آن را
مانند حجر الیهود و سنگ سر ماهی و رماد کرم و رماد عقرب و غیر اینها از ادویه مفتته حصاة * مفتح یعنی کشاینده سده و آن
دوائی را نامند که بحرکت در آورد ماده را که داخل مجاری و منافذ و تجاویف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه
مفتوح گردند مانند فراسیون و فعل مفتت اقوی است از فعل بالای برای آنکه فعل این به تلطیف و تحلیل است و یا
به تلطیف و تغسیل پس هر چیز حریف مفتح است و هر چیز لطیف مفتح و هر لطیف سیال مفتح اگر باشد مائل بسوی حرارت
یا معتدل و هر لطیف حامض مفتح * مفجج یعنی خام کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت خود باطل گرداند
فعل حرارت غریزیه و غریبه را در اخلاط را خام و نضج داده را ناقص سازد و این در مقابل منضج و هاضم است *
مفرح یعنی فرح آورنده و آن دوائی را نامند که بتعدیل مزاج و تلطیف اخلاط روح حیوانی و نفسانی نماید و
پس دل سازد و انهار و حزن را زائل سازد و دل را قوت دهد و حواس را [illegible] گرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت
را دور کند مانند شراب * مفشی یعنی پراگنده کننده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود متفرق و پراگنده

ساز د ریاح مجتمعه را و قابل دفع گرداند * متقطع یعنی جدا کننده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت
و نفوذ خود نفوذ نماید ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بآن و دفع نماید آن را بدون تصرف در قوام آن مانند سکنجبین
و نخود ل * مقئ یعنی قی آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق نماید اخلاط غلیظه مجتمعه در مجاری
غذا و معده را و قی و دفع نماید مانند تخم ترب * متقرح یعنی زخم کننده و بثور آورنده و آن دوائی را نامند که بقوت
حرارت و نفوذ و جذب خود به تحلیل برد و قابل سازد رطوبتی را که میان اجزای جلد است و تفریق دهد اجزای آنرا
و جذب کند مواد ردیه را بسوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر * مقوی یعنی قوت بخشنده و آن دوائی را نامند
که تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن و از آفات نگهدارد و یا آنکه تبرید نماید
مسخن را و تسخین نماید مبرد را مانند درونج و یا بخاصیته بخاصیتی که در آن است مانند طین مختوم * ملطف یعنی لطیف
کننده و آن دوائی را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند اخلاط غلیظه را مانند حاشا * ملین یعنی نرم کننده بطن
و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده و امعا است و این اعم از منضج
و مزلق است مانند مغز فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت * منضج یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط و مواد
و آن دوائی را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید و قابل دفع سازد و آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند
خشخاش و بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا و یا منجمد را نرم سیال گرداند مانند حلبه * منفخ یعنی نفخ
آورنده و آن دوائی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد که چون فعل نماید در آن حرارت غریزیه تحلیل
نماید بسرعت بلکه مستحیل برباح گردد مانند لوبیا و باقلا آنکه هرچه در آن نفخ است معدی و مقر بطن است و از اغذیه
و ادویه آنچه تحلیل یابد رطوبات آن در هضم اول ریاح و نفخ آن در معده باشد و انحلال آن نیز در همان جا باشد و یا در امعا
و آنچه رطوبت فضلیه در آن باشد و آن ماده نفخ و ریح آن بود نفخ آن در معده و امعا به تحلیل نمی رود و بالتمام تحلیل باقی
می ماند و چیزی از آن در عروق و اعضای تناسل می رود مانند زنجبیل و تره جرجیر و این انتشار است و باعث انتشار
همان ریح است * منضج قروح یعنی چرک آورنده در زخمها و آن دوائی را نامند که خلط گرداند رطوبات دم
و آنها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن و چسبیدن لبهای آنها گردد مانند موم روغن * منبت که لحم نیز نامند یعنی
رویاننده گوشت و آن دوائی را نامند که بگرداند مزاج خون تازه را که وارد بر جراحت می شود معتدل و منعقد تا آنکه
مستحیل بگوشت گردد و منعقد شود و در آنجا گوشت بهم رسد مانند صبر * فصل شانزدهم در بیان بعض اصطلاحات

حرف الالف * اجام یعنی نیزارها است * آکام ککتاب جمع آن اکمه * ابهر بروزن اعلم نام رگ

رگی گردن است که شاه رگ نامند و از قلب برویده و از هر دو جانب گردن گذشته و بسر رفته که از قطع آن
حیوان زنده نمی ماند زیرا که آن مسلک روح حیوانی است بسوی جمیع بدن و صاحب قاموس ظهر را نیز
ابهر گفته * **اجاع برنده بیتی** * اجرد شخصی که بر بدن او مو نباشد و نزد اطبا عبارت از انطفای حرارت
غریزی است بسبب انطفای رطوبت و آن را موت اخترامی بسبب ضعف استعمال و انقطاعی می نامند *
اجوف بفتح اول و سکون جیم و فتح واو و سکون فا در آخر نام رگی است که از محدب کبد روییده و دو تا است
یکی بطرف بالا رفته و یکی بطرف پائین و منشعب به شعبهای مختلف گشته اند برای رسانیدن غذا بجمیع بدن و آن
اجوف از آنجهت نامند که جوف آن کشاده از جوف رگهای وریدی دیگر است و نیز نام بطن و فرج و دو عصب
مجوف که بسوی هر دو چشم آمده اند و در بدن سوای آن عصبی روییده از دماغ نیست * **اجهر** شخصی که بروز
نه بیند * استنشاق بینی کشیدن چیزی مایع بود که بسیار سائل باشد **اصل** بمعنی بیخ و آن اعم است
از آنکه از شجر باشد یا از گیاه * **اغصان** یعنی شاخها و آن مخصوص بشجر و گیاه شاخدار است و مفرد
آن غصن * **اقومالی** چیزی است که در آن عسل را حل کنند و نگاه دارند و جوشانیده اند * **اکتحال**
بچشم کشیدن چیزی بود * **اکسومالی** سکنجبین متخذ از سرکه و عسل است و بعضی زیاده می کنند در آن
آب دریای شور یا نمک دریا * اکلیل بمعنی تاج و ابتر اریک و غیر آن نیز آمده است و در ادویه مراد
از آن چیزی و کج بودن شگوفه و بار نباتات است و اکاله و اکالیل جمع آن آمده * **انکباب** مراد از آن
نگاه داشتن عضو است به بخار ادویه که در آب جوشانیده باشند و یا گرم کرده باشند * **ادویه** جمع دواء است
و بمعنی کاردروغنها است * اوقرومالی عسل و آب باران بالمناصفه بهم ممزوج شده و در آفتاب گذاشته
اوکسالی سرکه مخلوط با آب و نمک است * **حرف الباء** * باد زهر اسم پارسی تریاق است و گویند هرچه
دفع سم کند و مصنوع و مرکب نباشد مخصوص باین است * باقور جمع بقر است * باکور تقشیتین میوه که برسد
تمیز بدن * بخور هرچه دود یا بخار آن را استعمال نمایند * برلور بفارسی بلخور نامند * بزاق و بصاق آب دهن
بزر انجیر یا بنا نات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش * بشع بمعنی بدمزه و هرچه در طعم مرکب از حرارت و قبض
باشد باین اسم خوانند * بصیص نورانی و درخشنده * بطائح زمینهایی که آب در آنها جمع شده باشد و بفارسی
مرداب نامند * بعر بفتح اول سرگین * بکر شتر جوان و بکسر اول دوشیزه * بلاک شریک گرهها که در ساق اشجار
شکوفه شود * **حرف التاء** * تریاق بفارسی تریاک نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ قوت و صحت

مزاج روح بجا می کند که رفع ضرر سمها باین اسم نامند و گویند تریاق مخصوص به مضادات است و آنکه افیون
را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت آن است که درین امر با تریاق اشتراک دارد * تصفیق آمیختن شراب
با آب * تصعید آنچه با آتش اجزای آن را صعود فرمایند و لطیف آن را اخذ کنند * تعلیق آویختن چیزی بگردن
و بسایر اعضا * تفه یعنی بی مزه مراد طعمی است که نه لذیذ باشد و نه کریه و تأثیر آن ترطیب و تلیین و ارخای ابدان
و قولنج بلغمی باشد * تکرج بفارسی پاورگویند و آن متغیر شدن طعم است یا لون یا هر دو * تکلیس بمعنی نما روح
کردن و ... چیزی و سیراب نمودن و بهره بر داشتن آمده و مراد از آن هبا ساختن بعضی از ادویه است بجهت
نفوذ و سرعت تأثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه با حراق باشد و یا بعمل دیگر * **حرف الثاء** *
ثقیل یعنی گران و معنی گران آمدن بر طبع که بر فعل بود و سریع الزوال نباشد * ثمر بار نباتات است مثل خوشه
میوه و امثال آن * ثمنش لغت یونانی است و مراد از آن هر چه از نباتات بآیین درخت گیاه باشد *
حرف الجیم * جبر کسر عضو شکسته را بستن * جرله برای جهار زبن سنگ لاخ جبر لیش نیم کوفته که ملغوز نامند
جفاف خشک و خشکی * جماد بفتح اول و ثانی گرد آمده و جمع شده و بسته شده و منجمد چیزی است **حرف الحاء**
حامض یعنی ترش حاد بمعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن مثل افعال اجزای آتش
حب آنچه در ثمر باز ردی غلاف بود مثل گندم و جو * حریف یعنی گزنده که اجزای آن در زبان فرو رفته
بسیار بگزد و تفریق اجزای آن نماید * حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده را گویند مخصوص نباتی است که بروی
زمین پهن بوده با ساق باشد و بجای شش نرسد و گاه آنچه از ساق یکی دو چیز جدا شود و حلاق سترنده حلو یعنی
شیرین و آنچه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در آن احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند حلیب *
شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است * حمل بار نباتات است اعم از ثمر و مشابه ثمر * **حرف الخاء**
خاثر آنچه اجزای غلیظ داشته باشد و در دو غلیظ گردانند * خرو سرگین طیور و غیرها خفیف یعنی سبک و آنچه بر طبع
احتمال آن آسان بود و سریع الزوال باشد * خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود و خلع اسم صحیح است
نه ... ست * خمل بمعنی پرزه است و در ادویه هر چه شبیه به پرزه بر سطح ظاهر آن باشد مانند آنچه بر ... می باشد
حرف الدال * دالق آنچه بجهت لزوجت کثیفه خود باعث تحجب مثل دبق و قسم هیچ زبان را نرم سازد
و اجزای آن را منبسط سازد بلی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند * دلوک بمعنی مالیدن است و مراد از آن
آنچه از سنونات از انگشت بر دندان بمالند * دوائی غذائی آنکه تأثیر کیفیت آن زیاده بر تأثیر کیفیت مادهٔ آن باشد

دوای سمی آنکه بکیفیت یا تاثیر آن موافق مزاج بوده بالخاصیة کشنده باشد مثل افیون دوای مطلق آنکه تاثیر
بکیفیت کند و جزو بدن نشود * دهنی آنکه در جسم او جرمی موجود باشد و باعث اشتعال او گردد مثل
مغزها یا تخمها و چوب صندل ابیض و دیودار و عود هندی و مانند اینها * حرف الذال * ذرور آنچه
سائیده بالکل بر عضو بپاشند و یا بپاشند * ذفر بدبوئی * ذوالخاصیة آنچه تاثیر بصورت نوعیه خود
کند اعم از آنکه تریاق باشد یا زهر * حرف الراء * رادع آنچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را
قابل ورود آن نسازد و ردع مقابل جذب است * رجیع فضله هضم اول انسان * رقیق بفتح اول و ثانی
نیاز پرورده و در ادویه هرچه نازک و زود شکن باشد * رخو نرم و سست * روی الکیموس آنچه از آن
اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیت متکون شود * رزین آرمیده و دیربار و در ادویه آنچه در متانت
و خوبی جوهری تمام باشد * رسوب ته نشین مایعات و آنچه در مایعات اندازند و بر روی آن نه ایستد
آن را راسب نامند. رمص رطوبت غلیظی را نامند که در اطراف پلک چشم جمع شده چسپیده باشد. روث
سرگین حیوانات رودومالی شراب متخذ از عصاره گل سرخ است با عسل حرف الزای * زعوقه
طعم بسیار کریه و مرکب از حرارت و ملوحت است زغب اول موئی که بر بدن حیوانات برآید و اسم کیفیت
است که ما عوزی باشد و در ادویه آنچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه برآمده باشد مزغب نامند زهر
شگوفه و گل باغ. حرف السین ساحل کنار دریا سائل آنچه اجزای آن در همه جهات حرکت کند
اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع شود یا نشود مثل آب و روغنها سباخ شوره زار سبکالی کره سحیق
آنچه بسیار نرم سائیده باشند سم بفتح سین و تشدید میم آنچه بفارسی زهر نامند بسبب منافیت کیفیت و خاصیت
خود مزاج را فاسد سازد مانند بیش سفوف آنچه بدندان بشکنند و یا بخایند و مقوی جوهر آن باشد سهک
بدبوشدن گوشت و بدبوئی عرق که از بدن آید که بفارسی سمیت نامند سهل زمین نرم حرف الشین شاخ
کوه بلند. شتر بفتح اول و کسر ثانی و رید ان پلک زیرین چشم شجر نباتی که با شاخ خشبی باشد و کامل آنکه اجزای
تسعه نباتیه باشد و آن تخم و ورق و لیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و حب است مثل درخت خرما
شج سر شکستن و فراخی و سفیدی می روی است شتاخ تحلل یعنی از هم باز شدن و گسیختن عضل است
شدق بفتح اول و سکون ثانی فراخی گوشه دهان شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرها است [illegible]
آنچه در اطراف دو زانوی برآمدگیها داشته باشد مشرف نامند مانند سر انار شطب بضم اول و ثانی از

قانون الادب جوہر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی از قاموس اللغة جا. اگر ایدن و دور شدن و پوست
باز کردن دوران و بہ ہیئت باین صفات باشد منطب گویند شمیمه آنچه بو کنند **حرف الصاد** صالح الکیموس
آنچه از وی خون متولد گردد بہمہ جہات آنکہ اعتدال داشته سائر اخلاط مخلوط با آن آمد طبیعی باشد و خلط با از وی
بہم نرسد صخریه زمین سنگستان **صفق** بفتح اول و ثانی آبیکه بر ادیم یا مشک نو بریزند تا پس زرد گردد و صبغ
طرف و کنار و در نباتات آنچه چنین دارد و باز وی میل بطرفی داشته مستقیم نباشد صفق نامند **تصفیق**
پوست درشت و مستحکم یافته شده **حرف الضاد** ضماد آنچه غلیظ القوام که مالیده و نرم باشد بر عضو
بمالند و یا بر وی بندند اسم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته **حرف الطاء** طافی آنچه بر روی
آب ایستد **طبیخ** آنچه جوشانیده آب آن را استعمال کنند **طحن** خوردن و طاحونه که آسیا باشد بسبی با سم لازم
است طری تازه است طلا آنچه از رقیق القوام باشد بر عضو بمالند و نام نوعی از شراب است **طیب**
بسکون ثانی خوشبو شده یا آن پاکیزه **حرف العین** عبث بضم اول و سکون ثانی گیاه است *
عصاره بمعنی عصیر است اما در آنچه با آتش و یا با آفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند **عصیر** آب
افشرده از نباتات که منعقد نشده باشد عطر بالفتح بوی خوش و بکسر خوشبوئی **عفص** بکسر فا طعم زشت
که زبان را درشت سازد و اجزای آن را بسبب برودت بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب
و تجفیف و ردع است **عنقود** خوشه نباتات و عناقید جمع آن است **حرف الغین** * غرغره بمعنی آواز
مخلخله است که از حلق برآید و مراد از و حرکت دادن مایعات است در حلق و فرو بردن آن و یا فرو بردن و ریختن
آن **غضض** بضاد معجمه نارس از نباتات غلیظ بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در
ادویه **حرف الفاء** فاتر آب نیم گرم فتیله بمعنی شافه که مخصوص به دبر باشد **فرزجه** شافه که قبل و رحم
را مخصوص باشد **فرفیری** بمعنی رنگ بنفش است فسخ از هم جدا شدن **حرف القاف** قابض
طعم گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل آن تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشیا
ست و در غیر طعم مراد از آن شیٔ حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و استمساک نماید *
قضبان شاخهای گیاه بی ساق است و قضیب واحد آن است قطور آنچه در گوش و در سوراخ بچکانند
قنبعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی تهای خوشه گشت **حرف الکاف** کثیر الغذا آنچه اکثر مقدار
او جزو بدن شود **کثیف** بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزای او بدشواری قبول انفعال از کیفیت

بدن کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت نماید کماد آنچه گرم کرده بر عضو نهند مثل تکمید * کیموس کیلوس کیموس

اخلاط متولده از هضم کبدی است کیلوس کشکابی است که از هضم معده بهم رسانیده یا

بلغم تنک محلول در آب * حرف اللام * لخلخه آنچه با مائیات و عطریات کرده بر هم زنند و بو کنند لحاء پوستهای

باریک نباتات لزاق و لصوق آنچه بر عضو بچسبانند و یا چسپندگی باشد لطوخ یعنی اندودن چیز

است بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد لطیف آنچه از شان او باشد که بحرارت در وارد

بدن منقسم گردد باجزای بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران لعابی آنچه از خیسانیدن

آن در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شد تا چیزی لزج بهم رسد و چون بر شته کنند الزاق آن رفع شود

لعوق یعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد لیف آنچه از اصول و لحای نباتات

روید و باریکتر از لحاء باشد * حرف المیم * مائی عسل است مائی قراطن و ماء القراطن ماء العسل است

مالح آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مبرّد آنچه ببرودت خود کرده باشد مرّ یعنی

تلخ و هرچه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طبع را برهم زند و فعل آن تسخین

و جلا و منع تعفن است مروّخ مالیدن چیزی را بر اعضا مراوقت پراگنده مسبت آنچه خواب آورد و بامنوّم

مرادف است مسکر هرچه مستی آورد اعم از آنکه بالتفریح باشد یا نباشد ممسوح آنچه ور مالیدن آن

بر بدن مبالغه در دلک عضو نکنند مسیخ بی مزه و بالتفه مرادف است مصمول آنچه در سوختن بحد رماد

نرسد مضغ خاییدن چیزی است مضمضه بر آبی که در دهن حرکت دهند مجفف خمیده و کج شده *

مغسول آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در اشجار و گلها

هرچه سر آن هموار نبوده زوایه داشته باشد مفرق گویند منتن بدبو منخول آنچه بیخته باشد * حرف النون *

ناشف آنچه جذب رطوبات سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی باشد مثل آهک آب نادیده و یا مرئی باشد چون

اسفنج و ناشف را محلل نیز نامند نبطی در لغات مراد از لغت قومی است و در اودیه مراد گیاه خودروی

است که نکشته باشند نجم نباتات بی ساق است که بر زمین پهن شود که بفارسی بیاره گویند نشاره آنچه

بسوهان و دم اره ریزه شده باشد نشوق آنچه به بینی کشند نضوح بجای مهمله و بجای معجمه نیز آمده

جمع آن نضوحات آبی و آبهای خوشبو را نامند که بر بدن پاشند و اسم خوشبوی است مرکب که زنان

حرمین شریفین مستعمل دارند و در مرکبات در حرف النون ان شاء الله تعالی خواهد آمد نطول هرچه را جوشانیده

بفتح اول و سکون بای موحده و فتح طا و کسر را هر دو مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح طای مهمله و الف و ضم واو و سکون سین مهمله لغت یونانی شطر الغب را نامند و آن تب صفراوی و بلغمی مرکب از یکدیگر تا از یک روز نوبه صفراوی و یک روز نوبه بلغمی باشد ابنه بضم همزه و سکون بای موحده و فتح نون و ها مرضی است که حادث میگردد مردان را خصوصا کسانی که در مزاج ایشان انوثت غالب باشد و عادت کرده باشند که مردان با ایشان مقاربت در نمایند که مجامع را با این و انثیین خود به بقای ایشان را منی و شهوت بسیار است اما بغیر متحرک شود بخود و یا ان سبب بحرکت در می آید و دو نوع می باشد یکی جبلی خلقی طبیعی و دوم حادثی اما جبلی یا از قبیل الوین است که پدر او با لون بوده و یا آنکه با مادر او بسیار مقاربت در وقت خصوص در حال حمل بسیار مقارعه میکرده که سرایت بدان کرده و یا از جهت حصول مزاج انوثی است در خلقت او و یا آنکه آلت التناسل این یا لون نسبت بدیگران خایه مایل باندرون و کوچکتر می باشد در هنگام و قوت یا دق منی و تفارعه در آن می یابد و او بصورت اگر چه مرد است اما بسیرت از زن بدتر است و اما حادثی اگر به سبب اعتیاد بدان است و احوال ایشان مختلف می باشد بعضی بمحض مجامعت لذت می یابد و بعضی با نزال منی در دبر و اسفال ایشان و تسکین حدت آن از وصول منی و بعضی خود نیز در آن حال انزال میکنند و ازین قبیل حالات دیگر ابورسما بفتح اول و ضم بای موحده و سکون واو و فتح را و سکون سین هر دو مهمله و فتح میم و الف و بنون نیز آمده بجای بای اول لغت یونانی است بمعنی سیلان و باصطلاح اطبا ورمی است حادث از خون و ریح ابولقسیا بفتح اول و ضم بای موحده و سکون واو و فتح بای موحده و سکون لام و کسر قاف و سکون سین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف فالجی است که شامل تمام هر دو شق بدن باشد سوای صورت ابلیمیا بفتح اول و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر میم و فتح یای مثناة تحتانیه و الف بعضی گفته اند نوعی از صرع است و بعضی گفته اند تشنجی است که مانع حس و حرکت باشد. آتشک بالف و فتح تای مثناة فوقانیه و شین معجمه و کاف قرحی است که حادث میگردد از سودای محترق یا متعفن که بواسطه غلیان و انفصال اجزای آن از هم طبیعت آن را دفع بظاهر جلد و یا بباطن بسوی عضوی از اعضا که اخس و یا ضعیف قریب و یا بعید باشد نماید و یا بسوی اکثر اعضا بحسب قلت و کثرت ماده حتی باستخوان و اعصاب نیز خواه عضو متورم گردد یا قرحه و یا نگردد و انواع آن بسیار می باشد و نوع زبون آن میخورد عضو را و می اندازد آن را اگر

نمایند ولی معالجه اثر آن در تمام بدن بعضی تا مدتی و بعضی را مدت العمر می ماند و با د آن مفاصل را
متورم می سازد و از حرکت باز می دارد و سنگینی در عروق بهم میرسد با حرارت و لهیب و بعضی انواع آن
با سوزش بسیار می باشد که گویا اخگر آتش بران عضو گذاشته اند و می سوزد و لهذا آتشک نامند و آبله
فرنگ نیز نامند بجهت آنکه ابتدای ظهور آن از فرنگ بوده و یا از انواع آن برای آنکه ماده ادران بیشتر
براغذیه غلیظه که بهم سودا دهد است مانند گوشت گاو و خنزیر و مرغابی و امثال اینها و شرب شراب و کم
متوجه تنظیف بدن می شوند بغسل و غیر آن و ارمنی دانه نیز گویند بجهت آنکه اولا از بلاد ارمن ظاهر شده و اکثر
حدوث آن اولا بر اعالی بدن مانند صورت و سر می باشد باعتبار غلیان مذکور و صعود ابخرهٔ آن و یا با سافل
خصوص حوالی اعضای تناسل بجهت ثقل مادهٔ آن که سودا است با ثقل و چون بسیار باشد مادهٔ آن با که نمود
در جلد و لحم و اوتار و اعصاب و عضلات حتی استخوان نیز بهم میرسد و در اعضای باطنیه نیز بخلاف امراض
جلدیه دیگر از اقسام جرب و جذام و بهق و غیرها و ابتدای آن در ابتدا کوچک و سرخ رنگ بر آید بدون
آنکه بسیار سرخ و یا بلند باشد اطراف آن بلکه هموار و برابر می باشد با بدن و یا حدت و سوزش بسیار بر
آید و چون متقرح گردد و چرک و رطوبت آن بهر عضو که برسد نیز متقرح گرداند باعتبار حرارت ماده و نجاست
و نفس صاحب آن نیز باعتبار کمال خباثت مسری و بعضی از جهة لطیفه را مضر است حتی پوشیدن جامهٔ صاحب
آن و نوعی از آن از مباشرت با زنان فواحش بر قضیب اولا بهم میرسد و این نیز اصناف می باشد بعضی از آن
بمرتبه ردی است که بزودی قضیب را اگر فکر نکنند بمعالجهٔ آن نه پردازند ساقط می گردانند و به تفصیل در رساله
آتشک حکیم میر عماد الدین محمود قدس سره مذکور است **الالتساع** بکسر اول و تای مثناة فوقانیه مشدده
و فتح سین مهمله و الف و عین مهمله مرضی است که گشاده می گردد دران عصبه مجوفهٔ چشم و سعه نیز بقول صاحب
اسباب و علامات زیاده از حال طبیعی و بعضی گفته اند التساع ثقبه عنبی است زیاده از وضع طبیعی و اختلاف نموده
اند اطبا دران دو و انتشار بعضی مخصوص نموده اند التساع را بالتساع عصبه مجوفه و انتشار را با التساع ثقبه عنبیه و بعضی
بعکس این گفته اند و از کلام متقابلین ترادف هر دو باهم ظاهر میگردد و تحقیق آن است که التساع در بره عنبیه
و یا در ثقبه می باشد و انتشار نور لازم آن است و التساع مرض است و انتشار عرض و فرق میان هر دو
آن است که در التساع ظاهر میگردد نور منتشر در اجزای عین و در انتشار لیکن عارف بدان نیست می نماید
که گویا چشم او سیاه شده است **احتباس** احتقان و اجتماع مواد است در بدن و لازم و متعدی هر دو

می آید و احتباس طمث از این قبیل است **احتواء الرطوبة علی القلب** مرضی است که انسان در می یابد که گویا دل
او در آب شنا می کند بجهت آنکه در می یابد سردی و رطوبتی را که فرا گرفته است دل را و دل حرکت می کند
برای دفع آنها از خود پس گویا شنا میکند در آن و این مرضی می باشد که تابع حرکت معده **الاختلاج** بکسر
همزه و سکون خای معجمه و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و جیم جستن عضوی است غیر معین از بدن که مهیای
حرکت انبساطی باشد بسرعت و بلا دبلی سبب اراده برای دفع ماده ریحی محتبس در آن عضو و نبود وی ساکن شدن
آن اگر ماده اندک و رقیق باشد و الا باز اگر ماده در آن مجتمع گردد آن حرکت نیز عود نماید همچنین اگر غلیظ بسیار باشد
اشد او می یابد و کثرت امتداد آن منذر بامراض است مثلا اگر شامل تمام بدن باشد منذر بسکته و کزاز و فالج
و رعشه و استرخا است و اگر در وجه باشد منذر بالقوه و اگر در مراق باشد منذر بصرع و مالیخولیا و اگر در شراسیف
باشد منذر باورام صلبه و اختلاج لب منذر بقی و در ابتدای لقوه و صرع اختلاج لازم و مقدمه آن است و
فرق میان آن و رعشه آن است که رعشه در اعضای آلیه یعنی مرکبه بهم میرسد و حرکت آن بلا اراده و مائل باسفل
می باشد و سرعت حرکت تسکین نمی یابد و نیز دمی باز عود نمی کند بخلاف اختلاج که حرکت با وجود عدم انقباض
بجهتی مائل بفوق است و بدانکه اختلاج در اعضای بسیار نرم مانند مخ دماغ و در اعضای بسیار صلب
نیز مانند استخوان نمی باشد بلکه در اعضای متوسطه در نرمی و صلابت عارض میگردد **اختلاج القلب**
حرکت ناخوش آینده دل است بسبب فرط امتلاء **اختلاج المعده** حرکت شبیه بخفقان است که در معده
حادث می گردد و لیکن از قبیل اختلاج که در اعضای عضلانی بهم می رسد نیست **اختلاط العقل** آنست
که در افعال فکریه بهم می رسد که در آنها تغیر و تشویش روی دهد اما بحد بطلان و زوال نمی رسد و الا جنون نامند
الاختلاف بکسر اول و سکون خای معجمه و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح لام و الف و فا اسهال پی در پی و اسهال دوری را
نیز نامند و گاه بمعنی اختلاف الدم نیز آمده **اختلاف الدم** گاه مراد از سحج امعا است و گاه اسهال کبدی و
فرق میان آن هر دو از چند وجه است اول آنکه کبدی بسیار بدبو می باشد بسبب حرارت و رطوبت کبد بخلاف
امعائی دوم آنکه کبدی مقدار آن بسیار می باشد به سبب بسیاری خون و در آنجا بخلاف معوی سوم آنکه در کبدی
اولا براز دفع می شود و بعد از آن خون به سبب وری کبد بخلاف معوی که مخلوط با خون می باشد چهارم
آنکه کبدی بلا وجع می باشد به سبب عدم احساس کبد بقول جمهور و گاهی وجع بقول مسیحی بخلاف معوی که قوی
الوجع است به سبب قوت احساس آن **الاختناق** بکسر اول و سکون خای معجمه و فتح نون و الف و قاف

و بدان سبب اعضا سست و افتاده می باشند و مطاوعت در حرکت انقباضی نمی نمایند و مخصوص بعضوی نیست
و اکثر لازم فالج است و نزد قدما مرادف فالج است و اما نزد متاخرین پس فالج عبارت از استرخای حادث
در یک شق بدن است و استرخا مخصوص بعضوی است **استرخاء الجفن** بفتح جیم و سکون فا و نون سستی
است که در رها پلها بهم میرسد و در پلک بالای چشم بسبب سستی عضله کشنده آن بسوی بالا از غلبه رطوبت بر آن
استرخاء الشرج بفتح شین معجمه و راء مهمله و جیم در آخر مرضی است که براز و ریاح از مقعده بیرون می آید
بسبب آفتی که در عضله مطبقه ممسکه آن بهم می رسد و یا بسبب نسیان شعور بدان و یا تشرب آن رطوبات را
استسقا در لغت بمعنی طلب آب است و اجتماع مای اصفر را در شکم نیز گفته اند و باصطلاح اطبا مرضی است
که اکثر حادث می گردد از ماده بارده غریبه که داخل خلل اعضا گردد و اعضا را برآماسه دارد و آن یا مفرد می
باشد یا مرکب و مفرد از سه نوع بیرون نیست زیرا که ماده آن یا رقیق است یا غلیظ القوام و ارد رقیق دو نوع
است یکی آنکه شامل جمیع ظاهر بدن باشد که در خلل و فرج اعضا داخل شده آنها را برآماسه دارد و اکثر ابتدا از قدمین
و ساقین و سرین و شکم و زیر چشم کند و بعد از آن بر پشت دستها و رخسارها پس بسایر اعضا و این را لحمی نامند
و دوم آنکه شامل جمیع اعضا نباشد بلکه در مواضع خالیه نواحی اعضای مدبره غذا و اخلاط مانند
فضای بطن که عبارت از معده و کبد و امعا است ما بین صفاق و ثرب و یا ثرب و امعا ماده متخلخل گشته
شکم را برآماسه و منتفخ دارد و این را طبلی نامند و غلیظ یک نوع است و ماده آن نیز در ما بین صفاق و ثرب و یا ما بین
ثرب و امعا در آمده شکم را بزرگ دارد و این را زقی نامند و وجه تسمیه هر یک بسبب مشابهت آن است
بدان زیرا که لحمی مشابه بفربهی و چاقی بدن بسبب بادی گوشت است و طبلی بسبب مشابهت شکم
آن است بطبل که چون دست بران زنند مانند طبل از آن آواز آید و زقی بسبب مشابهت آن بخیک
پر آب است که چون حرکت دهند آواز آب از آن آید و این را بدترین انواع گفته اند و استسقای مرکب چهار
نوع است زیرا که مرکب یا از دو نوع است مانند مرکب از لحمی و زقی و یا از لحمی و طبلی و یا از زقی و طبلی و یا از
هر سه **اسر البول** بضم الف مراد از آن احتباس بول است **اسقاط** انزلاق جنین است از رحم
پیش از آن بغیر تمام **اسنان الفار** اسم نوعی از مرض تشقق اظفار است **اسهال** مرضی را
نامند که حادث شود در مواد بارده و حرکت کند معای مستقیم و دفع گردد از آن فضول زیاده از مقدار طبیعی
[illegible]

منسوب بدان می دارند مانند معوی و معدی و کبدی و مراری و دماغی و طحالی و ماساریقی و بدنی و همچنین
از هر خلط که باشد موسوم بدان مانند دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و اگر آن را ادوار و اوقات معین
باشد آن را دوری نامند و اسهال معوی گاه با سحج و گاه بدون سحج می باشد و لیکن سحج را زلق نامند لهذا
مراد از زلق مطلق معوی سحجی است و نیز اسهال کبدی و ماساریقی سحج باشد و فرق میان کبدی و ماساریقی
آن است که کبدی متغیر می باشد با آن رنگ بول نیز بخلاف ماساریقی و فرق میان این هر دو و معوی آنست
که خلط متدفع از کبدی بسیار می باشد و غیر متحلل بلسبب آنکه خلط لعاب از مرار دفع میگردد بدون مغص و سحج
و مرات آن کم بخلاف معوی که با مغص و سحج و درد و اند که اند که متصل بهم اسهال الدموی اگر
از انفتاح عروق باشد از عروق معای دقاق اول غائط دفع گردد و پس خون رقیق آید با ریاح و قراقر
و زبد اگر از معای غلاظ باشد اول غائط با خون برآید یعنی سبب خون و با آن علامت بواسیر نباشد
و اکثر به سبب سحج اختلاط مادهٔ حریفه و با اسهال بسیار باشد که خراشید و شود سحج امعا و این با عطش بسیار
و مخلوط بظاهر غائط باشد اصن بفتح اول و صاد مهمله و نون مشدد بلوچی زیر لتیل و صنان نیز
نامند اطروغیا بفتح الف و سکون طای مهمله و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر غین معجمه و فتح یای
مثناة تحتانیه والف لاغری بدن است بسبب نیافتن غذا اعتقال عند الاطلاق مراد بسته شدن
زبان است باین حیثیت که قادر بر تکلم نباشد و بمعنی التقیید الطبیعت یا لبطن بسته شدن شکم است اعوجاج
الذکر تشنج و کشیدگی ذکر است و میل کردن آن همیشه بیک طرف اعیا بکسر همزه کلال و ماندگی بسیار
است که عارض مفاصل و عضلات گردد و بعرف آنرا التعب نامند و آنچه از غیر حرکت باشد و سبب
آن معلوم نباشد مقدمه مرض است و بعضی گفته اند اعیا چون اشتداد یابد تقشعر و بهم رساند چون
زیاده گردد ناقص و گاهی عارض گردد و بر چند نوع است آنچه بتوسط حرکت عارض گردد آن را اعیای
ریاضی نامند و آنچه بواسطه قروح آن را قروحی و آن آنست که سر بدن درد نماید نزد دست گذاشتن
بر آن و آنچه بواسطه کشیدگی اعضا آنرا تمددی و آنچه بواسطه ورم بعض اعضا آن را ورمی و آنچه
بواسطه یبوست و خشکی اعضا باشد آن را تقشفی نامند اغما بکسر الف و سکون غین معجمه و فتح میم
والف ممدوده ضعف قوی قلبی را نامند یعنی بیهوشی حادث از آن و صرع خفیف را نیز نامند افیطوسیس
بالف مکسوره و فای ساکنه و کسر طای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و واو ساکنه و سین مهمله لغت یونانی است

بمعنی حمی دقی **اقطیقوس** و اقطیقس و انطیقوس بکسر الف و سکون قاف و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم عین مهمله و سکون واو و سین مهمله و بلغت دیگر بیدل عین قاف و حذف واو و بلغت دیگر بیدل عین قاف و حذف واو و بلغت دیگر نون بجای قاف اول بر سه بمعنی حمی دقی است **اقعوما** بفتح الف و سکون قاف و ضم عین مهمله و سکون واو و فتح میم و الف قرحه است که با خشک ریشه باشد و در تنقیه آن مخاطره بود و اغشیه را بخورد و چشم را فاسد سازد **القوا** بکسر الف و سکون لام و کسر یای مثناة تحتانیه و فتح واو و الف تا دوده زوال و برآمدن قطرات است بطرف راست **فی باب الالتصاق الجفن** چسپیدن جفن تبط است یا چسپیدن جفن اعلی با سفل **الس** بفتح اختلاط عقل است چنانچه گفته می شود که بتحقیق الس الرجل یعنی مرد را لوس است یعنی مجنون است **الم** بفتح همزه و لام گفته اند مرادف وجع است قرشی گفته چنانچه من تواند بهر شماره آن است که الم اعم از وجع است جهت آنکه الم ادراک منافی است بهر قوتی از قوی که باشد و وجع ادراک منافی لمس است و مولانا نفیس گفته هر چند تفحص کردم در کلام متقدمین و متاخرین فرق میان الم و وجع نیافتم و موارد استعمال شان و صاحب بحر الجواهر گفته که مسیحی نیز فرق میان الم و وجع بباطن نموده مولف گوید که اگر با الم ضربان و شدت و ضعف باشد وجع است و بدون آن الم و نیز در تعریف الم گفته اند که بر آمدن از حال طبیعی است بسوی حال غیر طبیعی **الامتلا** عبارت از پری بدن است از اخلاط و مشرف بودن بر مرض و گاه اطلاق می نمایند بر وارث اخلاط بحسب کیفیت و این را امتلا بحسب کیفیت می نامند و گاه اطلاق میـ نمایند بر کثرت کمیت اخلاط و ارواح بجایکه پر کنند اوعیه را لکنه خود را و یکنند اعضا را هر چند بحسب کیفیت صالح باشند و این را امتلا بحسب اوعیه نامند زیراکه هر گاه از مکان چیزی پر شود البته غرض آن می افزاید از طول آن میکاهد و همین باعث کشادگی در طول و انضغاط اطراف تجو است در عرض و گاه بر پری معده از طعام و شراب نیز اطلاق می نمایند **امتلای غلاف القلب** ممتلی و پر شدن غلاف قلب از رطوبات متحیره از راس و پر شدن عروق آن است از خون غلیظ که از غذای قلب و ریه باز مانده با آن عظم نبض و سوی تنفس و انضغاط و انتشار منخرین و مانند اینها در دموی و ابطاء نبض و تراخی و اختلاف آن در رطوبی می باشد **اصم الدم** تفرق اتصالی است که در شریان بهم رسد و ساید می گفته تفرق اتصال اگر در شریان واقع شود و ملتحم نگردد خون از آن جاری شود و بفضای که در اطراف آنست می ریزد و پر کند آن را چون بفشارند آن فضا را گردد آن خون باز بسوی شریان این را ام الدم نامند و قوم اطبا بر انفجار شریانی را ام الدم می گویند **ام الصبیان**

صرعی است که عارض اطفال میگردد از حین ولادت تا چهار پنج سالگی و این اکثر صفراوی و با تپ حاد و عرق خشک
قشفی می باشد و چون اطفال را بیشتر عارض میگردد لهذا آن را ام الصبیان نامیدند و بعضی ریح الصبیان را
نیز همین میدانند و آن را ام الشیطان و فزع الشیطان نیز نامند **امغیارینوس** بفتح الف و سکون میم و کسر
غین معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین
مهمله حمی بلغمیه دائره است بلغت یونانی **املدم** بکسر میم ثانی و سکون لام و فتح دال مهمله و میم بمعنی حمی است
اموریادوس بفتح الف و ضم میم و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو
و سین مهمله یونانی بمعنی جریان خون از بواسیر است **انبوسیما** بالف مفتوح و نون ساکن و بای مضموم و واو ساکن
و سین مکسور و یای مثناة تحتانیه و میم مفتوح و الف یونانی بمعنی سلاق است **انتثار الاهداب** بثای سه
نقطه بعد تای مثناة فوقانیه ریختن مژگان است بسبب جمع شدن رطوبت در انها و یا فاسد شدن غذای آن
و میل نمودن بسوی حدت و حرارت **انتشار** بکسر همزه و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح شین معجمه
و الف و رای مهمله مرضی است که کشاده می گردد دران سوراخ پرده عنبی چشم زیاده از مقدار طبیعی و بدان سبب
نور باصره بخط مستقیم بر نمی آید و منتشر می گردد و بر آلی نمی رسد **انتصاب النفس** مرضی است که دران
قادر نمی باشد انسان که نفس بکشد مگر آنکه راست بنشیند و گردن را راست بدارد و سر را بالا کند **انتفاخ**
بکسر همزه و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح فا و الف و خای معجمه زیادتی است که در عضو بهم رسد بسبب در آمدن
ماده ریحی دران یا بخارش هرگاه مطلق ذکر نمایند و مقید بانتفاخ بطن و یا غیر آن را و زیادتی حاصل از ماده رطوبی ریحی
و غیر آن است که دران عضو بهم رسد **انتفاخ العین** زیادتی است که از ماده بارد خلطی و یا ریحی عارض
چشم گردد یا بخارش **انطباق المری** مرضی است که حادث میگردد در مری از استرخا و سستی عضلات ممسکه
آن و گویند از سستی عضلات منبسطه آن است که صاحب آن نمی تواند چیزی را فرو برد از آب و غیر آن از اشیای
رقیقه سائله و لیکن لقمه بزرگ و اشیای غلیظه ثقیله را فرو می برد بدون مشقت **انفجار الدم من الاذن** جاری
شدن خون است از گوش بسبب بحران و یا بریده شدن رگی از رگهای آن و یا امتلای که مودی بانشقاق
و انفتاح گردد و یا برسیدن ضربه و صدمه بدان **انقلاع الاذن** برآمدن گوشت است از جای خود
بسبب جذبه قوی از آفتی که بدان رسد و یا ورمی و ریحی که بفشارد آن را و از جای خود بر آورد و سست کند
از جانب دیگر **انقلاب الجفن** مرضی است که میل می کنند دران مژگان بسوی اندرون [illegible]

انقلاب المعده مرضی است که انسان طعامی را که می خورد بعد از هضم شدن آن را قی نماید و وجه تسمیه آن
بدان جهت منقلب شدن و برگشتن اسفل آن با علای آن است و یا از جهت انقلاب فعل ماده و انعکاس
آن است از مقتضای طبیعت خود و فرق میان آن و ایلاوس بدان است که آنچه در انقلاب معده دفع میگردد
متعفن نیست و در قی قشور رقیقه می باشد و نیز خوردن مصوصات و جمع شدت می نماید بخلاف ایلاوس **انقیماریوس**
بفتح همزه و سکون نون و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و
سکون واو و سین مهمله تپ بلغمی نائبه است که هر روز آید. **انقیالوس** بفتح همزه و سکون نون و کسر قاف و فتح یای
مثناة تحتانیه و الف و ضم لام و سکون واو و سین مهمله حمی لوحی است که با آن برودت در باطن و حرارت در ظاهر باشد.
انکسار الاذن شیخ نجیب الدین سمرقندی گفته شکسته شدن غضروف گوش است بحدی که در حس ظاهر
گردد و بعضی گفته اند انکسار را بر تفرق اتصال غضروف اطلاق نمی نمایند برای آنکه غضاریف نرم و قابل
انعطاف افتاده اند و قبول انکسار نمی کنند بلکه قابل رض و کوفته شدن اند. **اوذیما** بضم اول و سکون واو
و کسر ذال معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف ورم رخو بلغمی است که چون دست بر آن گذارند فرو رود
و دیر بحال اصلی آید و بلند نشود و رنگ آن سفید باشد و با آن حرارت و الم نباشد و به ندرت با آن اندک
وجعی باشد. **اوراطیطس** بضم الف و سکون واو و فتح رای مهمله و الف و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه
و سین مهمله بلغت یونانی بمعنی تشنج است. **اورام الاذن** ورمی است که در بیخ گوش از بیرون
صماخ بهم رسد و این در اکثر خطرناک است و لهذا ردکردن آن ممنوع است بجهت آنکه جای ریختن فضول
دماغیه است مانند ورم زیر بغل که جای ریختن فضول رویه قلبیه است و ورم کنج ران که جای ریختن
فضول کبدیه است و اینها را اورام مغابن نامند. **افیلوس** بالف مضمومه و واو ساکنه و فای مکسوره و یای
مثناة تحتانیه ساکنه و لام مضمومه و واو ساکنه و سین مهمله ورمی است که در موق انسی چشم بهم رسد و منفجر نگردد و چون
منفجر گردد آن را غرب نامند. **ایلاوس** بکسر اول و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و ضم واو و سین
مهمله علامه گفته که وجعی است که در معای علیا که دقیق است بهم رسد و منع کند نفوذ ثفل را بسوی معای
سفلی که غلیظ است بحدیکه ناچار از دهن برآید و تفسیر آن را جالینوس در اغلوقن به یا رب ارحم و بقراط به المستعاذ
منه کرده و در فصول خود گفته که چون حادث شود در قولنج مستعاذ منه قی و فواق و اختلاط ذهن پس آن دلیل بدی
حال مریض است و نیز در آن فصول گفته که شخصی را حادث شود تقطیر البول و در قولنج معروف بایلاوس

پس التشخیص در هفت روز می میرد **حرف الباء الموحدة** * **الباذشنام** بفتح با و الف و دال
مهمله و سکون شین معجمه و نون و الف و میم مکسور بر آبله است شبیه بآبله های جذام که در صورت و دست
و پا بهم میرسد خصوص در هنگام سردی هوا و زمستان و گاهی باآن قروح می باشد. **البثور** بضم با و ثای مثلثه
و سکون واو و رای مهمله آبلهای کوچک است که در ظاهر بدن بهم رسد و احاد آن بثره و بثر است *
البثور فی الحلق و آنها ایست حار سوزنده که گاه در حلق بر می آید و بیشتر بر مری بجهت آنکه قابل مواد
زیاده است از حلق و گاه بر قصبه ریه. **بثرات السعال** سرفه که سبب آن برآمدن بثور باشد در ریه.
بثور الانف و آنها ایست سلیکه در بینی بهم می رسد و شبیه بثآلیل می باشد. **البثور الخرمیة** و آنهای
کوچک سفید است که بنادرست و شنه و در بدن برمی آید و دو نوع باشد. انجیخ آنها صلب مانند غدد و دویم
آن کم و سر آنها براق می باشد بر شبیه بیخ آن را ذات الاصل نامند. و آن یا منقلب شود و بزرگ میگردد
ماننده دمل و یا به صلابت و کوچکی خود می ماند و این بسبب رداءت ماده آن است و بعضی از آنهای سلیک کوچک
سرخ رنگ می باشد که بی درد و خیشی و سوختی از بدن ظاهر شود و بس محکم کرده و وجع دیگر بر می آید و
چند نوع دیگر نیز می باشد یکی را شب که دیگری را البثور الصامع و دیگری را البثور القصاری نامند. **بثور البلخیه**
زرد می است با و آنها که در بدن ظاهر می شود و از آن بهر ک آب بر می آید و بران نم کبریشه بسیار می بندد و
دباآن خفقان و غشی پیدا شود و از جنس سعفه رطبه است بلخیه از آن جهت نامند که در بلاد بلخ بسیار بهم میرسد و اکثر
اینها از جمله امراض مسریه است که بدیگری سرایت میکند. **بثور اللبنیة** بفتح لام و بای موحده و کسر نون و فتح یای
مثناة تحتانیه و آنها سفید ریزه است که بر صورت و بینی بر می آید شبیه به نقطهای شیر چکیده بر عضو و چون
آن را بفشارند از آن چیزی شبیه بشیر منجمد و روغن غلیظ بر می آید **البحران** بضم بای موحده و سکون حا و فتح
را مهمله و الف و نون لغت یونانی است بمعنی فصل الخطاب و آن روز محاربه طبیعت با مرض است
و باصطلاح اطبا تغیر بدنی عظیم است که دفعة حادث می شود یا بسوی صحت یا بسوی مرض و یا بسوی ناخوشی
حال و هلاک و بحران یا تام جید است و یا تام ردی و یا ناقص جید و یا ناقص ردی و تشبیه کرده اند مرض را بدشمن
باغی بر مدینه بدن و طبیعت را بپادشاه حافظ آن مدینه و بحران بروز قتال فیمابین پس اگر پادشاه طبیعت بر
مرض عدو غالب آید و او را از مدینه بدن بیرون کند آن را بحران تام جید نامند و بالعکس بحران تام ردی
و اگر بیکدفعه یکی بر دیگری غلبه تام نیابد و محتاج بقتال دیگر باشند آن را بحران ناقص گویند و در صورت

اگر غلبه از رطوبت باشد آن را بحران ناقص جید نامند والا ناقص ردی **بحوحة الصوت** بضم اول و دو حای
مهمله اول مضموم و دوم مفتوح و میان آن هر دو واو ساکنه و تا غلظت و سنگینی و گرفتگی آواز است به سبب تحجر
مواد غلیظ در مجاری آن خواه مدنی باشد و خواه بلغمی **البخر** بفتح اول و سکون خای معجمه و رای مهمله گویی
و گندگی دهان است و بدبویی دهان و دندان‌ها با رطوبت معده **بخر الانف** بدبویی بینی است و آن یا به
سبب لواسیر متعفنه در آن است و یا بر سبیل بخار ردی و بدبویی از خشک بینی **البردة** بتحریک باء و راء و دال
هر دو مهمله و ها رطوبت غلیظی است که منجمد و متحجر گردد در پلک چشم و رنگ آن مایل به سفیدی باشد شبیه به برده یعنی
حب غمام که بفارسی ژاله نامند **البرسام** بفتح اول و سکون را و فتح سین هر دو مهمله و الف و میم لفظی مرکب
از فارسی و یونانی است و آن ورمی است که عارض میگردد در دیافرغما که حجابی است میان کبد و معده
و حائل است میان آن هر دو و متصل است بحجابی که میان قلب و معده است و اتصالی بیکی ز پرده‌های دماغ که
باحس است دارد و بدین سبب درد و وجع آن حجاب تا به مغز می‌رسد و در آن اعراض سرسام ظاهر می‌گردد و این بنابر
قول شیخ نجیب الدین است و اما بنابر قول مولانا نفیس ورمی است که در نفس حجاب حاجز بهم رسد و آن حجابی
است که فاصل است میان قلب و معده **البرش** بفتح با و رای مهمله و شین معجمه نقطه‌های ریزه سیاه است
بقدر دانه کنجد که بر صورت بهم رسد و گاه مایل بسرخی و کمودت نیز می‌باشد و بفارسی کنجیک نامند **البشم**
بفتح بای موحده و سکون شین معجمه و میم تخمه است **البرص** بتحریک با و را و صاد هر دو مهمله آن را
ابرص نیز نامند بزیادتی الف مفتوح در اول داغهای سفید با عمق است که در ظاهر بدن بهم می‌رسد و روز
بروز پهن می‌شود و سرایت بباطن نیز میکند گاه در بعض اعضا و گاه در تمام بدن هم باشد باین حیثیت که تمام
بدن را فراگیرد و سفید گردد و این را برص منتشر نامند و در ابتدا بدشواری زایل می‌شود و در انتها و شمول
تمام بدن معالجات آن از قبیل معجزات و خوارق عادات است و از جملهٔ امراض مسریه است و متوارثه نیز
برص الاسود کلفهای سیاه است که در ظاهر جلد بهم می‌رسد و با عمق می‌باشد و در بعض مواضع بدن یا
در تمامی آن و این نیز روز بروز سرایت می‌نماید یعنی بدن را پهن میگردد و پوست بدن خشن و مانند فلس ماهی
از آن خشک ریزه‌ها جدا میگردد و به سبب آنکه مادهٔ آن سودای فاسد محترق است و از جملهٔ امراض مسریه
است و متوارثه نیز و این را قوبای منتشر نیز نامند **برص العین** تغیر یا فلق پرده قرنیه است و میل
نمودن به سوی سفیدی به سبب غلبهٔ رطوبت بران **برص الاظفار** نقطه‌های سفید کوچک است

که بزبان خصوصاً ظاهر می گردد. **بطلان الذوق و فساده** بفتح ذال معجمه و سکون واو و قاف برطرف شدن حس
ذوق است که محل آن زبان است بحدیکه صاحب آن دریابد تفرقه و تمیز نتواند نمود میان چیز گرم و سرد.
البطم بضم اول و سکون طای مهمله و میم دانهای بزرگ سیاه رنگ است که در ساق یا بهم می رسد و از آن چرک
آب سیاه بر می آید چرکاریه و یا بیطس است. **بکلم** بضم بای موحده و سکون کاف و میم عدم قدرت بر تکلم
است و صاحب آن را ابکم و بکیم نامند. **بنات اللیل** دانهای کوچک خشن است که در سرمای هوا و شبها
بر می آید و خارش میکند و تسکین یا باد و بار شدت می کند. **البواسیر** زیادتی و دانه است که بر دهان رگها
مقعد از خون سوداوی غلیظ بهم می رسد. و انواع آن بسیار است گاه مخفی می باشد و گاه ظاهر و گاه از آن خون
جاری می گردد و گاه نمی باشد و گاه یکدانه می باشد و گاه چند و دانه شبیه به بسیر پستان و گاه از آن رطوبتی سفید
لزج طراوش می نماید و هنگام به حیض خون آن در طبیعت قبض و نفخ و قراقر بسیار در شکم می باشد و آنچه
از آن خون جاری نمی باشد آن را اعمی و آنچه جاری است عمیا نامند. و احداث آن با سودا است و از جمله
امراض مسریه است. **بواسیر الرحمی** عبارت از ریح غلیظ عسر التحلیل است که احداث وجع نماید در امعا
مانند قولنج و گاه بطرف پشت و شراسیف و تا شانه بالا رود و گاه فرود آید بمقعد و گرده و انثیین و قضیب
و حوالی معده و قراقر در شکم پیدا نماید. و گاه میل بمفاصل دست و پا نماید و فرقعه و آواز در انگشتان و مفاصل
در هنگام قیام و قعود پیدا شود و گاه اسهال الدم و غیر آن نیز احداث نماید و گاه با بواسیر غیر ریحی جمع گردد و یا
بواسیر ریحی زیادتی نمی باشد. **بواسیر الانف** لحمی است زائد که در اندرون بینی می روید و منفذ آن را
تنگ بسازد و گاه سفید و نرم بی وجع می باشد و این سهل العلاج است و گاه سرخ رنگ با کمودت
و وجع بسیار و علاج این دشوار. **بواسیر الشفه** زیادتی و بثوری با کمودت لیف و دانه انگور است که
در لب پائین بهم میرسد و منقش میگردد اندر وسط آن درد وجع می کند و شبیه توت شامی میباشد و بی وجع و گاه
تجاوز از آن بلب بالا می کند و آن را نیز فرا می گیرد و گاه تا بضعف مدت نیز می رسد. **بواسیر الرحم** زیادتی
است که در عنق رحم از اخلاط سوداوی بهم میرسد و بحس لمس و یا بصر توان دریافت و از آن رطوبتی شبیه به آب دوتی
میآید. **البواقین** مرضی است که از چشمها یا دو چشم در هر اندک زمانی چند قطره آب و باز می ایستد. **البهر** بضم اول
و سکون ها و رای مهمله علتی است که در نفس تنگی بهم می رسد که صاحب آن نمی تواند در هنگام سکون میان و نفس
ساکن ماند بلکه بی اختیار پی در پی نفس میکشد و بعضی ربو و این را یک مرض دانسته اند و بعضی غیر و علامه گفته

که فرق میان هر دو بدین نحو بیان کرده اند که مادهٔ بول در داخل عروق محتبس می باشد و آلات سبیلین خشن و
مادهٔ بول در شرایین و سبیلین نرم می باشد و در وقت سرفه رنگ رو سرخ میگردد زیاده از بول به سبب امتلاء
الجثه و شهانیه در شرایین و جوهری گفته که بهر تتابع یعنی پی در پی کشیدن نفس است **بول الدم** برآمدن
خون است از مجرای بول اگر اندک اندک آید از انفتاح دهن عرقی باشد و اگر دفعی بسیار آید از انشقاق رگی
باشد و خون صرف تازه باشد و به سبب ضربه و یا سقطه و یا تناول ادویهٔ حادهٔ حریفه و یا سمیه و یا متآکل شدن
عرقی حادث میگردد **بول الدموی** آن است که ظاهر شود خون در بول و خون صرف نباشد ※ **البول
فی الفراش** بول کردن انسان است در خواب و بیشتر اطفال مرطوبین را عارض می گردد ※
بولیموس بضم بای موحده و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و سین
یونانی بمعنی جوع البقری است **البهق** بتحریک لکهای سفید رقیق و یا سیاه رقیق بی عمق است که در ظاهر
بدن بهم می رسد و بتدریج پهن گردد و در سیاه آن پوست بدن خشن می باشد و فرق میان این و برص
آن است که برص بغوص و نفوذ و غور در عمق بدن و لحم و تا عظم نیز می باشد و بطی الزوال بخلاف بهق و
سبب حدوث آن ضعف قوت دافعه فضول و خوردن اشیای غلیظه کثیفه است **البهت** بضم بای موحده
و فتح ها و تای مثناة فوقانیه باقی ماندن انسان است مبهوت ساکت لایعقل **البیاض** سفیدیست
که در طبقهٔ قرنیهٔ چشم بهم میرسد از آن آنچه رقیق و بر ظاهر قرنیه است آن را اثر و غمام و سحاب و آنچه در باطن
آن است آن را بیاض مطلق نامند و اسمی دیگر ندارد و بیشتر از قرحه و دمل و آبله بهم میرسد **البیضه** بفتح با و
سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ضاد معجمه و ها درد سری است شدید مزمن ایچ که تمام سر را فرا می گیرد که
در هیچ وقت تسکین نمی یابد و روشنی آفتاب و چراغ خوش نمی آید و به شوادی زائل می گردد ماخوذ است
از بیضهٔ سلاح که در وقت جنگ بر سر می گذارند برای محافظت و تمام سر را فرا میگیرد و شیخ الرئیس گفته آن
صداعی است لابث ثابت مزمن که هیجان می آید صعوبت آن هر ساعت باندک سببی و صاحب آن تحمل
نمی دارد صدا و روشنی و مخالطه با مردم را و دوست می دارد تنهائی و تاریکی و برنسبت خواب آن را و دری با
هر ساعت که گویا سر او را بمطرقه می کوبند و می کشند اجزا و شق می کنند **حرف التاء المثناة الفوقانیه**
التآکل بفتح تای مثناة فوقانیه و همزه و کاف مشدده مضمومه و لام تآکل کردن و خوردن اجزای
عضو است به سبب ریختن مادهٔ حاده اکاله بدان هر عضو که باشد مانند لثه و دندان و غیر این هر دو **التاف**

بفتح اول و ثای مثلثه و الف و ضم واو و بای موحده و اصح تثاوب بفتح تا و ثای مثلثه و همزه مشدده و بای
یک لفظ است که بدون واو حالتی است که مضطر می گردد انسان که دهان خود را بگشاید بسبب صعود ابخره
در بابحیه غیر منهضمه بسرعت التحلیل از معده بسوی سر و عضلات دهان و از جنس تمطی است که در عضلات تمکن
عارض میگردد و بر دوی زائل باشد و در حدیث وارد است که عطسه از رحمن و تثاوب از شیطان است
التحجر بفتح تا و حای مهمله و تشدید جیم و رای مهمله زیادتی تحجر طبیعی است که در بدن ظاهر می شود و حجاب
می گردد و نیز اطلاق می نمایند خاصه بر ورم کوچک صلب که حادث گردد از ماده غلیظه در پلک چشم و تحجر و
متحجر شده التخمه بضم تا و فتح خای معجمه و میم رها عبارت از عدم انهضام طعام است در معده و ماندن آن
در آن غیر منهضم بحال خود و یا مستحیل بجوهر غریب و کیفیت غیر صالح گردیدن و چشای بدبو دادن و کام
بوی طعام از آن آمدن و تمدد و ثقل و سوء هضم معده و یا اطلاق بطریق امتداد وقوع شدن التخیلات
الشاخصة و آن تخیل نمودن انسان ناظر است مثل اشکال و الوان مختلفه را در هوا بیند که گویا
از دور پیش چشم او بلند می شود و بالا می رود و منتشر میگردد و بعضی آن منذر بنزول آب است و چشم
و علامت آن آنست که با کدورت باشد و اندک اندک بر وزن زیاده گردد و بعد اسهال و هنگام گرسنگی
نیز کم شود التربل بفتح تا و رای مهمله و ضم بای مشدده و سکون لام انتفاخی است که عارض اطراف
بدن بیشتر دست و پا و غیر آن می گردد بسبب بخار بلغم رقیق حاصل از ضعف هضم چنانچه در استسقاء او اخر
بعض حمیات و اسهالات عارض میگردد و گفته می شود زمین تربل شد یعنی سبز گشت و بر آن گیاه روئید
بعد خشکی و زن متربل گشت یعنی گوشت بدن او زیاده گشت و فربه شد الترهل بفتح تای مثناة فوقانیه
و رای مهمله و ضم های مشدده و سکون لام نرمی و سستی گوشت بدن است و آملی گفته که انتفاخی
است که حاصل می شود در اطراف و اعضای قلیله الدم بسبب غلبه بلغم رقیق و ضعف هضم آن التزحر
بفتح تا و زای معجمه و ضم حای مشدده و در آخر رای مهمله حرکتی است که در معای مستقیم جهت دفع فضله عارض گردد
و بالاقتضای اندک چیزی دفع گردد و گاه با آن اندک خون نیز باشد و سبب آن انصباب خلط حار یا
بارد لزجی که مالح باشد که با معا بچسبد و آن را بگزد و دغدغه نماید و یا ثقلی در آن محتبس گردد که خروج آن دشوار
بود و یا ورم بارد بود که بمقعده رسد و آن را قبض و تمدد نماید التزعزع الدماغ بفتح تا و دو زای معجمه
اول مفتوح و دوم مضموم و دو عین مهمله یکی در میان دو زای معجمه حالتی است که در وی پای انسان و

شود که گویا دور می کند یا وجع از آن است صداع تزعزعی **تهزیل الاسنان** بزرگ شدن دندانها
است بسبب تحقق مواد غلیظه بسوی آنها زیرا که همچنان که دندان قبول مواد صالح میکند و بزرگ
می شود همچنین قبول مواد فاسده غلیظه می کند و بزرگ می شود و گاه باقی می کند یکی از دندانها در طول زیاده
از دندانهای دیگر بسبب صلابت جرم آن و ناقص و کوتاه می گردد دندانهای مقابل آن لهذا طول آن
و این زیادتی غیر حقیقی است بخلاف اول **التشنج** رفتن عضو بجانبی است که حرکت می کند و بر میگردد عضو
در آن بسوی مبادی خود و کشیده می ماند بیک جانب لهذا منبسط نمی گردد اعضا خواه بسبب آن امتلا
عروق و اعصاب باشد یا استفراغ و بس **تشنج المعدة** و آن کشیدگی است که در اجزای عصبانیه
معده و یا رباطات آن عارض گردد پس اگر در نفس معده باشد محتوی نمی گردد معده بر طعام و بر می آید
طعام هضم نا یافته و اگر اندک احتوا یابد طعام قدری هضم یافته و اگر در رباطات آن باشد پس اگر در
رباط مربوط میان معده و پشت است درین هنگام طعام در معده نمی ماند و بمجرد ورود منحدر با معا میگردد
و یا آنکه مریض مائل به یمین و یسار باشد و اگر در رباط رابطه میان معده و ترقوتین باشد این هنگام مریض
منحنی و منقطع می باشد و قادر بر راست کردن سینه نمی باشد **تعقد المفاصل** یعنی سخت بسته شدن
مفاصل است که از صدور افعال طبیعیه عاجز و قاصر باشد و حرکت نتواند کرد **تقشر القلب** حالتی است
که در می یابد انسان که گویا دل او را می تراشند و حالتی قریب بغشی او را طاری میگردد و باز بزودی
با فاقه می آید **تقطیر البول** حالتی است میان حصر البول و جریان آن بی اراده و قطره قطره بر آمدن
بشدت و دشواری **تعلق العلق فی الحلق** اگر اتفاق افتد که انسان آب زلو دار بیاشامد
و در گلوی او زلو بچسپد اگر در بیرون حلق باشد بنظر آید و اگر در داخل باشد یا در باطن قصبه ریه خواهد بود
و بندرت واقع می شود که در آن چیزی سوای نفس داخل نشود و این هنگام سرفه بسیار می کند و تا زلو جدا
نگردد و بر نیاید آرام نمی یابد و یا مرطی بچسپد و این هنگام غم و تملل لازم آنست و گاه خون رقیق یا بلغم
از حلق بر می آید بدون سبب دیگر و چون زلو بزرگ شود و عوارض اشتداد یابد و در می یابد حجم آن را
و گاه اتفاق می افتد که زلو بالا می رود از حلق بطرف اصل بینی و منقار بینی را ثقیل میگرداند و مجرای
آن را تنگ میسازد **تعقف الاظفار** بفتح تا و عین مهمله و قاف مشدده منعطف شدن ناخنها است
خصوصا پیچ آن که صلب میباشد و ناخنها مثل عظام متحجر گردد و هنگام عارض از انضمام اجزای صغار می شود

آن را خیام اطفار نیز نامند. تقلب النفس غثیان و دل بر هم زدگی لازم را گویند. وگاه بر طرف شدن
شهوت طعام را نیز نامند. التمدد شیخ نجیب الدین گفته کشیدگی عصب است از هر دو جانب یعنی هم
از مبدأ او و هم از مقابل آن و لهذا در آن عصب ایستاده می ماند و میل بجانبی نمی کند. و ضد تشنج است و
شیخ الرئیس گفته مرضی است آلی که منع میکند قوت محرکه را از قبض اعضای که از شأن آنها است
منقبض شدن و بر تعریف نجیب الدین ایرادیست جهت آنکه تمدد بنابر آن مرکب از دو تشنج می شود
پس ضد تشنج نمی باشد. و بنابر تعریف شیخ ضد تشنج می شود بجهت آنکه مانع انقباض است چنانچه تشنج
مانع انبساط التمطی بفتح تا و میم و طای مهمله و یا حالتی است که انسان مضطر می گردد که خود را دراز
می کشد و دستها را دراز کند و راست یکشد بسبب سیلان ابخرهٔ غیر منهضمه و یا انصباب فضول و یا رسیدن
ابخره که آنها بفضلات بدن و کثرت آن دلیل امتلای بدن و مقدمهٔ مرض است التململ بفتح اول و میم
و سکون لام و ضم میم و لام و تململ بجای تا میم دوم نیز آمده عدم استقرار بدن است در رخت خواب بسبب
وجع و غیر آن که گویا بسبب وجع استقرار نمی یابد بر خاکستر گرم خوابیده تناثر الشعر افتادن موی
است بسبب ضعف رویدن و یا قلت مادهٔ آن و آن اکثر در عقب امراض حاده می باشد و فرق
میان آن و تمرط آن است که در این موی اندک اندک متفرق می ریزد و در تمرط بسیار و از یکجا و کشاده
مانند داء الثعلب و داء الحیه التنفس دو حرکت ارادی اند که میان آنها دو سکون باشد برای جذب نسیم
سرد از بیرون و رسانیدن بدل از جهت تفریح آن و دفع بخار حار و خالی از آن تنفس الصعداء بفتح
صاد و سکون عین و فتح دال و سه مهمله و الف ممدوده نفس کشیدن بجد و طولانی است التنفط بفتح تا و
نون و ضم فای مشدده و طای مولفه مهمله دانهای جابلی آبدار است که در بدن بهم رسد مانند جیابلی که از
سوختن آتش بهم میرسد بسبب جوش آمدن خون رقیق مائی تمرط به تحریک و ضم رای مشدده و طای
مهمله بمعنی تناثر و ریختن موی است التوته بضم تا و سکون واو و فتح تای مثناة فوقانیه و ها شیخ نجیب الدین
گفته بثره متقرح است که در عمق صورت چلغوزهٔ پیدا می آید و علامه گفته غده بسیار است و گفته اند غده
بزرگ است منفرد و بیشتر در اعضای علیای عمق التوثه بضم تا و سکون واو و فتح تای مثلثه گوشت پارهٔ
سرخ مائل بسیاهی آویخته و شبیه بتوت است که از تهوع نماید و در یک یا بیشتر بهم رسد و گاه در یک
پا لا و گاه در ملتحمه و اشیای آن از موق الی مثال ظفره و گاه دامی می باشد که خون سرخ و سیاه از آن

جاری میشود وگاه عیاناً گاه در عمق رخساره و پیشانی وگاه در فرج و مقعد. و نیز بر می آید. تهبج الاجفان
بفتح تا و ها و ضم بای موحده و جیم ورمی ریحی و برآمدگی پلکهای چشم است به سبب داخل شدن ریاح
در آنها و فرق میان آن و نفخ و ورم آن است که تهبج رخو و نرم می باشد و چون دست بران گذارند
فرو میرود و باسانی بخلاف نفخ و ورم. التهوع بفتح تا و ها و ضم واو مشدده و عین مهمله حرکت کردن معده
است برای دفع چیزی که در طبقات آن وارد شده از راه دهان بدون حرکت کردن آن چیز برای
دفع و از غیر دفع شدن چیزی. تینخ بکسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر نون و خای معجمه
است که در اجفان عارض میگردد شبیه بدانه انجیر در صورت یا در شکل و آنرا بیونانی طاسوفوشیش نامند
و نیز نام نوعی از بواسیر است. حرف الثاء المثلثة * الثاليل بفتح ثای مثلثه والف و کسر
لام و سکون یای مثناة تحتانیه و لام و دانهای بسیار کوچک سخت بلند مدور است مانند دانه نخود و کوچک
تر از آن که بر ظاهر جلد برمی آید خصوصاً در ابدان کسانیکه پوست آنها صلب و متکاثف باشد و آن بر چند نوع
است بعضی از آنها معکوس است یعنی سر آنها بطرف اندرون گویا فرو رفته و نشانیده در گوشت و گفته
اند که تولیست که با بیخ و صاحب ریشها باشد. و بعضی از آنها بزرگ و مدور و متشقق با شظیها و بعضی
از آنها آویخته و بعضی مسماریه یعنی سر آنها بزرگ شبیه بمیخ و بیخ آنها باریک اندرون عضو فرو رفته
و بعضی طولانی برگشته و این را قرون نامند و بعضی منقح که چرک زیر آنها می باشد و این را اطرسوس
بلغت یونانی نامند. حرف الجیم * الجاورسیه دانهای کوچک شبیه بجاورس و آبلهای
متفرق است که بر بدن بر می آید و بیخ آنها سرخ و سر آنها سفید. وگاه با آنها وجع و لذع شدید و ورم
و سیلان چرک آب می باشد. وگاه تب و از اصناف نمله است. جحوظ العین بضم جیم و حای مهمله و سکون
واو و ظای معجمه بزرگ شدن چشم در حجم و برآمدن آن است از حدقه. جحام بضم جیم و فتح حای
مهمله والف و میم مرضی است که در ان چشم ورم می کند. الجدری بضم جیم و فتح دال و کسر رای
مهمله و یا دانهای ریزه و بزرگ تقریباً بعدس و مرواریدها است که با تپ و حرارت و خارش بر می آید و
هنگام برآمدن سرخ رنگ و بسیار ریزه مانند نیش گزیده می باشد. بعد از نضج سفید میگردد و پس
خشک گشته می افتد و انواع آن بسیار میباشد. از جیدوردی مختص بعضوی دون عضوی نیست
و ماده آن فضول طمثی است که در بدن مانده است هر وقت که استعداد یابد دفع میگردد و از امراض

مسری است بسرعت و در رساله جاری احقر بتفصیل مذکور است **جذب القلب** بفتح جیم و سکون
ذال معجمه و بای موحده مرضی است که در می یابد در آن مریض که گویا دل او را بطرف پائین می کشند **الجذام**
بضم جیم و فتح ذال معجمه و الف و میم مشتق از جذم بمعنی قطع است جهت آنکه در آخر این مرض اعضا ریخته و
منقطع و از هم جدا می گردد بسبب آنکه حادث از سودای فاسد غیر طبیعی است در بعضی اعضا و یا در تمام
آنها و در ابتدا اعضای سرخ تیره می باشد و رفته رفته تیره تر و سیاه میگردد و از آن چرک آب و
رطوبات لزج دفع میگردد و در انتها اعضا را فاسد می گرداند و می اندازد و مثل آن را بفارسی خوره نامند و اگر
عفونت پیدا کند بخار آن قلب را موجب تپ می گردد و اگر بوی جای پرشده پرقان هم میرساند و از امراض
مسریه است و نیز زودی بدیگری سرایت می کند و از امراض متوارثه نیز **الجراحة** بکسر جیم تفرق اتصالی را
نامند که در لحم واقع شود و تازه باشد که هنوز چرک نیامده باشد **الجرب** بفتح جیم و را و مهمله و با بفارسی گری
بکاف عجمی و خارش نامند و آنها دانهای کوچک است که بر بدن بر می آید و در اول سرخ رنگ می باشد و خارش
بسیار می کند بسبب آنکه ماده آن اخلاط عفنه فاسده بورقیه است که طبیعت آنها را بطرف بیرون دفع
می نماید و آن دو نوع است یابس و رطب یابس آن است که دانهای آن بسیار ریزه و پیوسته بپوست
بدن باشد و خارش بسیار کند و چرک نیاورد و رطب آن است که چرک آورد و از آن رطوبات لزج
و چرک آب رقیق دفع گردد و اگر در آن چندان خباثت و رداوت نباشد بزودی باصلاح آید و الا از آن خون
سیاه و چرک غلیظ آید و احیانا در آن کرم ریزهای سفید مدور و بسیار کوچک شبیه بصیبان که بفارسی تخم شپش
نامند تولد یابد و در اعضای داخلی مانند گرده و مثانه نیز جرب بهم می رسد و در چشم نیز و انواع آن چهار است
یکی آنکه در اندرون چشم خشونتی بهم رسد با حمرت و خارش و این را جرب منبسط نامند دوم آنکه اندرون چشم
دانهای کوچک بصورت خفیف که سر آن سفید باشد و از آن خشونت زیاد گردد و سوم آنکه بصورت تخم انجیر
بعضی آن جدا به بعضی و بیخ آنها متصل بسر آنها تیز و از این جهت این را تینی نامند و چهارم آنکه سیاه با خشکی لیشه
باشد و این ردی ترین همه است به دیری و دشواری علاج می یابد و از جمله امراض مسریه است **جرب العین**
خشونتی است که عارض اندرون پلک چشم می گردد با خارش بسیار و چهار نوع می باشد و از همه آنها چرک
از چشم می آید **جرب الکلیه** منفجر شدن دانهای کوچک است که در گرده از اخلاط مراری بورقی بهم
رسیده باشد **جساد الاجفان** بضم جیم و فتح سین مهمله و الف و دال دو مرضی است که در اجفان بهم میرسد

که با دشواری بتابد می توان کرد چشم را با وجع و سرخی بی رطوبت مراد شتی **جساءة المعدة والکبد**
والطحال بضم جیم و سکون سین مهمله و فتح همزه و تا غلظت و سختی است که بسبب تحلل و یا داخل شدن
خلط غلیظ و یا سوداوی در جرم معده و یا کبد و یا طحال و یا در عضلات معده بهم رسد بدون ورم و عضلات
و اوتار و عروق آنها را کشیده دارد و فرق میان جساءة نفس معده و عضلات موضوعه آن آنست که جساءة
و سختی معده مستدیر می باشد و ضعف در افعال آن ظاهر می گردد و گاه درمی یابد علیل گرانی و سعال هنگام
فرو بردن لقمه بخلاف جساءة عضلات آن که مستطیل و یک طرف آن غلیظ و طرف دیگر رقیق باشد و هم موش
و افعال معده در اینها سالم و گاه جساءة در جانب قریب طحال می باشد این بسبب جساءة طحال و سردی
مزاج آن جانب و سختی موضعی است که بران تکیه می کند **الجشاء** بضم جیم و فتح شین معجمه و الف ممدوده
بفارسی آروغ نامند و آن حالتی است که بسبب دفع کردن معده ریاح را از راه دهان بهم میرسد
جفاف الانف بضم جیم و فتح فا و الف فا خشکی بینی است **الجمرة** بفتح جیم و رای مهمله و سکون میم
در میان دانهای سرخ است یکجا و یا متفرق که بر بدن می گردد و با حرارت و سوزش بسیار که گویا اخگر
آتش بران گذاشته اند و روز بروز منتشر یعنی می گردد و اطراف خود را فرا میگیرد و گوی میکند بعضی بسبب
آنکه مادهٔ آن خون سوداوی سوخته گرم سمی است و بعضی نار فارسی را و بعضی آتشک را نیز نکبا النسمه اند
و تحقیق آنکه هر یک جداگانه اند. **جمود** بضم جیم و میم و سکون واو و دال مهمله علتی است که دفعتاً عارض می گردد
و انسان بر حالتی که هست بهمان حال می ماند از قیام و قعود و نوم و غیرها و آن را اخذه و تحوس مدرکه
و قاطع حس نیز نامند و در آن حس بر طرف می شود خصوصا حس لمس که تعلق ببطن مؤخر دماغ دارد
ابتدا بر طرف می گردد بعد از ان حواس دیگر و این مرض در اکثر امور مشابه بسکته است فرق میان این
و سکته آن است که چیزی در حلق صاحب جمود داخل نمی شود بخلاف صاحب سکته که اندک چیزی رقیق داخل
می شود و مسکوت نمی باشد مگر مستلقی بر پشت بخلاف جمود که گاه جالس قائم و یا نائم و غیرها می باشد و نیز
جمود خفیف مشابه سرسام بلغمی یا سبات است و فرق میان این و آن بدان است که صاحب سبات
ممکن است که بفریاد بسیار و عنف و دشواری تکلم نماید و مانع تنفس نیست و بتدریج حادث می گردد
و تنویم نوم ثقیل بخلاف جمود و جمود بکیفیت آن جمود است با اندک مدتی منقضی می گردد خصوصا اگر اتفاق
افتد او را تب نیکو **جمود والصداد** بضم جیم و میم و سکون واو و دال مهمله سرد شدن و انجماد یافتن عضلات

سینه و حجابها و ریه هست که منبسط و منقبض می گردند برای جذب هوای سرد و دفع هوای دخانی و در وقت سکون
از حرکت می مانند و بر مجرای طبیعی نمیتوانند حرکت نمود و حالتی شبیه تمدد و بی شدن آب در رگها و انتصاب
نفس بهم میرساند و گاه هست که بسبب کمال انجماد و سرد شدن دل و بار نرسیدن هوا مطلقا دفعة هلاک میگردد آن
جمود الدم و اللبن المجمد و الامعاء انجماد آن هر دو بسبب برودت موضع است و با استعمال
شئی مجمد یا آن و علامت انجماد آن یعنی عروق سرد و نگاه ناقص قوی در اعضا جمود لبن بسیار اطفال را
عارض میگردد الجنون بضم جیم و نون و سکون واو و نون در آخر بفارسی دیوانگی نامند و آن مرضی است
که از احتراق اخلاط فاسده هر خلطی که باشد بهم می رسد و حواس مختل میشود و عقل بالکل ایذا میرسد
می واند و مختل بیسان و جنون السبعی جنونی است که صاحب آن ما نند سبع درندگی با خود و یا
بغیر و حرکات ردیه فاسده بهم رساند جوع البقری گرسنگی اعضا است با سیری معده و صاحب آن
مانند گاو می خواهد که بسیار بخورد و یونانی این را بولیموس نامند و سبب آن حدوث برودت مفرط است
بفم معده که قوت جاذبه آن فوت شود و بدن بسیار محتاج بغذا باشد جوع الکلبی مقابل جوع البقری
است یعنی گرسنگی معده است با سیری اعضا و سبب آن سوء مزاج بارد و ملتف است که عارض فم معده
گردد الجهر بفتح جیم و سکون ها و رای مهمله علتی است که صاحب آن روز نمی بیند و شب می بیند و سبب
آن رقت و یا ضعف و یا نقصان نور باصره است که در روز آفتاب منتشر و متلاشی می گردد و بجای خود نرسد
شب بسبب سردی هوا انجماد و اجتماعی یافته بجای خود میرسد مانند خفاش **حرف الحاء المهملة و غیرها**
الحدبه بضم حا و سکون دال مهمله و فتح بای موحده و ها بر آمدن فقرات پشت است بطرف قدام و یا خلف
و یا بجانب یمین و یسار حرقة العین بضم اول و سکون رای مهمله و فتح قاف و تا سوزش چشم است
بسبب ریختن اخلاط حاده بدان و یا از ارتفاع بخارات الحصبه بفتح حا و سکون صاد مهمله و فتح بای
موحده و ها در آخر بفارسی سرخک نامند و آن دانهای سرخ متفرق شبیه بجاورس است که در بدان بهم میرسد
از صفراوی مرکب بخون و در ابتدای هنگام بروز مانند نیشه گزیده میباشد با خارش بسیار و سوزش پس
از آن بجاورس بزرگ شده و بالتدریج فرو می نشیند و بر طرف میگردد بدون آنکه پخته گردد و خشک شده آورد
الحصف بفتح حا و سکون صاد مهمله و فتح فا و ها دانهای کوچک سرتیز است که بر ظاهر بدن بر می آید و منفجر
می گردد الحجر بفتح یک حجری است زرد رنگ و یا سیاه رنگ و یا سبز رنگ که در پای دندان جمع می گردد

و تحجر می شود و شبیه بخزف و زند و شکن پیدا شود حکاک الرئی بکسر اول مرضی است که دران مریض
صبر نمی تواند کرد که بخارد گلوی خود را بتنحنح و یا بتنخع و یا سر و گردن را کج نمودن و سبب آن انصباب
اخلاط غلیظه و لذاع است بری حکة الانف مرضی است که صاحب آن در می یابد در بینی خود
هنگام استنشاق هوای سرد سوزش و لذعی که تا بدماغ او می رسد و از چشم او آب جاری می گردد
و گاه در می یابد شورش بدان استنشاق هوای سرد حکة الرحم مرضی است رحم را که زنان از
جماع سیر نگردد و هر چند با او مجامعت کنند شوق و خواهش او زیاده گردد بسبب انصباب اخلاط حاد
بورقی و دران الحمرة بضم حاء سکون میم و فتح رای مهمله و بالفارسی سرخ باد نامند و ورم حار صفراوی
است که از جلد بسیار بلند شود و سرخ شگفته روشن براق باشد چون دست بران گذارند
سرخی آن برود و چون دست بردارند باز عود کند الحمق بضم حاء و سکون میم و قاف مرادف رعونت
است و در حرف الراء ان شاء الله تعالی خواهد آمد الحمی بضم حاء و فتح میم مشدد و بالفارسی تپ نامند
حرارتی غریب باشد که در قلب مشتعل گردد و ارواح را گرم گرداند و از آنجا بواسطه شرائین بسائر
اعضا پراگنده شود و جمیع بدن را گرم نماید و با فعال طبیعیه ضرر رساند و اجناس عالیه آن سه
است حمی دق و حمی یوم و حمی عفن جهت آنکه اجزای ترکیب بدن سه قسم است اعضا و ارواح و
اخلاط پس اگر اولا حرارت تعلق بجرم اعضا گیرد و آنها را گرم گرداند مانند قلب مثلا پس ارواح را
بواسطه شرائین منتشر سائر اعضا گشته گرم گرداند آن را حمی دق نامند جهت آنکه بتدریج بدن
را دقیق و لاغر و خشک می گرداند و اگر اولا حرارت تعلق بارواح گیرد و آنها را گرم گرداند و بواسطه
شرائین بقلب رساند و قلب را گرم سازد و ثانیا بواسطه شرائین باطراف منتشر گردد و همه بدن را گرم سازد
آن را حمی یوم نامند جهت آنکه مدت انقضای آن اکثر یک روز یا دو روز و نهایت ثلث آن
تا به هفت روز می باشد و چون از هفت روز بگذرد البته انقلاب بتپ دیگر می نماید و اگر اولا تعلق
باخلاط گیرد و آنها را گرم و متعفن سازد پس ارواح را بواسطه شرائین بقلب رساند و از قلب بسائر
اعضا آن را حمی عفنی خلطی نامند خواه آن تعفن در داخل عروق باشد و خواه در خارج یعنی در اقنیه
حوالی قلب و یا کبد و یا معده و یا اعضای دیگر و از آنجا بواسطه شرائین بقلب رساند آنچه داخل عروق است
همیشه می باشد و ازین جهت آن را حمی لازم می نامند یعنی مداوم که خلط متعفن در عروق باقی است

حمی مفارقت نمی نماید و آنچه در خارج عروق هست با نوبت می باشد و آن را حمی نائبه میخوانند و نوبه اجتماع
هر خلطی از اخلاط اربعه یعنی صفرا و دم و بلغم و سودا در مستوقد و مکان و قضای اجتماع و هنگام ثوران عود
می نماید و باشتداد آن اشتداد و یا بانتقاص آن انتقاص و با تمام آن منقضی میگردد و همچنین تا تمام آن مندفع
و زائل گردد و هر خلطی را نوبه خاص است مثلاً نوبه خون به سبب کثرت مقدار هر روزه شبیه به دائمی است
و نوبه صفرا یک روز در میان و نوبت سودا بسبب غلظت و قلت و یبس اقل آن دو روز در میان یا
سه روز در میان و یا چهار روز و همچنین و هر یک نامی خاص دارند اما حمی یوم انواع آن بسیار است بعضی از آنها
منسوب باحوال نفسانی اند و بعضی به بدنی و بعضی بامور خارجی اما منسوب باحوال نفسانی بسیار اند از انجمله
سهری است که از بیداری بسیار بهم می رسد و غضبی که از غضب و طیش بسیار و همچنین غمی و فرحی و فزعی
و فکری و نومی و راحتی و همی که از بسیاری از هر یک اینها بهم می رسد و اما منسوب باحوال بدنی نیز بسیار است
از انجمله استفراغی و تخمی و لبنی و جوعی و راحتی و سددی و شربی و عطشی و غذائی و تشنجی و قشفی و وجعی و ورمی
است که از هر یک از اینها و یا مانند اینها بهم می رسد و اما امور خارجی مانند احتراقی حادث از احتراق شمس
است و یا از قرب آتش و استحصافی حادث از برودت هوای بسیار سرد و یا بسیار گرم و یا آب سرد و یا آب
گرم و استحمام بآبهای قابض مانند شبی و زاجی و امثال اینها خواه هر یک بتنهائی و یا بترکیب بعضی بالبعض
باشد و اما حمی دق که رسیدن گرمی غیر طبیعی است باعضای اصلیه خصوصا دل و گرم نمودن آن را اولا و
رطوبات شبنمیه را بتدریج فانی کردن چنانچه ذکر یافت و گفته اند که آن حرارت غریبه ایست که در بدن
حادث شود بواسطه حدوث آن در اعضای اصلیه و اما حمی عفن چهار نوع است حمی دموی و صفراوی
و بلغمی و سوداوی اما حمی دموی دو نوع است نوع اول را حمی مطبقه نامند و این تپ دموی است که تعفن
ماده آن داخل عروق باشد و مادام که مندفع نگردد و تعفن آن باقی باشد تپ دایم و لازم شبانروزی باشد
و فتوری نیابد و این سه نوع باشد یکی متزایده یعنی روز بروز زیاده بود تا آنکه منقضی گردد و از بدن مفارقت
نماید و سبب این یا آن است که آنچه تعفن می یابد زیاده است از آنچه به تحلیل میرود و یا آن است که ماده آن
بسیار است تعفن یکجزو سرایت باجزا کند و دیگر ها کند روز بروز و یا آن است که کثیر الرطوبت است و مانعت
بحران غالب پس بزودی سرایت میکند عفونت آن بسائر اجزای آن و یا بسبب ضعف قوت مدبره
بدن است از حفظ آن از عفونت و دوم متناقصه است یعنی روز بروز کم میشود و این مقابل متزایده است

واسباب این نیز بضد آن وسوم متساویه است یعنی برابر است بسبب تساوی اسباب مذکوره و بازترین
همه تیزاینده است و نوع دوم از حمی دموی سونوخس است و آن تپ دموی است که بسبب گرم شدن
وجوش آمدن خون باشد بدون تعفن و اما حمی صفراوی و آن سه قسم است یکی حمی محرقه و آن تپ صفراوی
است که تعفن ماده آن در داخل عروق باشد خصوص عروق حوالی قلب و کبد و گرمی و حدت و عطش و قلق و اضطراب
آن بحدی باشد که گویا صاحب آن می سوزد و آرام ندارد و لهذا محرقه نامند و دائمی است که بدوام تعفن و بقای
ماده آن و هذیان و رعاف از لوازم آن است و دوم از صفراوی حمی غب است و این تپ صفراوی است که ماده
در خارج عروق یعنی در اقضیه داخل اعضا قریب بقلب و یا کبد و یا معده و غیر اینها تعفن یافته و از انجا بواسطه
شرائین بقلب رسیده و از انجا بسائر اعضا و یک روز درمیان آید یعنی یک روز که روز نوبه و اجتماع و فوران
آن است تپ آید و روز دیگر که سکون آن است نیاید و همچنین و آن دو نوع است غب لازم و غب دائر
و هر یک یا خالص اند یا غیر خالص خالص آن است که از عفونت صفرای محض باشد بدون مخالطه خلط دیگر و خارج
عروق یعنی در اقضیه حوالی قلب و فرج و خلل اعضا و این با نافض و قشعریره و سردی بسیار آید و بعرق دفع
گردد بسبب رقت ماده و زمان مکث این از چهار ساعت تا نه ساعت و زیاده از دوازده ساعت نباشد
بحران این در چهارم نهایت هفتم باشد و هر دوره این بمنزله یکروزی است پس در چهار دور یا هفت دور
منقضی گردد و آنکه ماده آن مختلط است اگر اختلاط آن بحدی است که از هم دیگر جدا نگردند آن را غب غیر
خالص نامند یعنی همیشه بلغمی باشد و لیکن یکروز در میان شدت میکند و اگر اختلاط و امتزاج آن نام نیست
بلکه از هم جدا شده و یک روز نوبه صفرا و یک روز نوبه بلغم است نوبه صفرا شدید تر و نوبه بلغم خفیف تر آن را
شطر الغب و بیونانی طریطاوس نامند پس برای شطر الغب دو نوبه باشد و این تپ گاه طولانی می باشد تا شش ماه
و گاه منجر بهزال بدن و بزرگی سپرز میگردد و سوم از صفراوی حمی نافض است و آن تپی است از صفراوی که
با آن بدن میلرزد و می جهد و حرکات بغیر ارادی می نماید و دیگر حمی بلغمی است و آن نیز انواع است و ماده آن
نیز یا داخل عروق است و یا خارج عروق از انجمله آنچه داخل عروق است یعنی جوف بعض عروق یافته دائمی است
و آن را حمی لثقه نامند برای لثوق و تشبث این ببدن بسبب آنکه ماده آن رطب بلغم لزج است مشتق
از لثق بکسر یعنی تری و بسیار شبیه بحمی دق است بملایمت و آنچه خارج عروق است یعنی تعفن آن در بیرون
عروق و تجاویف اعضا بهم میرسد آن را حمی دائره نامند و مواظبه نیز و دائره از جهت آنکه نوبت آن هیچ

ساعت است و دور می‌نماید یعنی بعد انقضای یک نوبه نوبهٔ دیگر می‌آید بلا فاصله و مواظبه نیز از این جهت نامند
و بجهت آنکه هر روزه بطریق مقرر می‌آید و مدت دورهٔ این بیست و چهار ساعت است و اکثر آن شش ساعت و قریب
بدان می‌باشد بحسب کثرت و لزوجت و غلظت ماده و نوع دیگر از آن بلغمی حمی لیلی است یعنی تبی که بشب آید
و نوبهٔ آن شب باشد و روز گذارده و نیاید و دیگر حمی نهاری یعنی تبی که بروز آید و بشب رها کند و مادهٔ این هر دو
بلغم متعفن در خارج عروق است و لیکن نهاری زبون‌تر از لیلی باشد و دیگر حمی انقیالوس است بزبان یونانی
یعنی تبی است که در آن برودت بسیار در باطن و حرارت در ظاهر محسوس باشد بسبب احتباس بلغم عفن زجاجی
در خارج عروق و قعر بدن و التحاق آن و لهذا با آن تشنگی و لهیب نباشد و دیگر حمی لیفوریا است بزبان یونانی یعنی
تبی که در آن حرارت در باطن و برودت در ظاهر باشد و مادهٔ این بیشتر بلغم غلیظی است که تعفن در باطن یافته باشد
و گاه از صفرای بسیار غلیظ نیز می‌باشد و دیگر حمی غشیه است و آن تبی است که با آن غشی عارض گردد و لازم
آن باشد و آن دو نوع است غشیهٔ خلطیه غلیظه و غشیهٔ غلیظه رقیقه و سبب اول بلغم خام بسیار متفرق در بدن حاصل
از تخمه و سبب دوم کیموسات رقیقه بلغمیه و یا صفراویه ردیه سمیه باشد و این تب بسیار گرم و ردی و خطرناک
است و لهذا نبض و قوت در بین در نوبهٔ اول یا دوم ساقط می‌گردد و بسا است که تا چهار نوبت و تاب نکند
و هلاک شود و دیگر از حمیات عفنه حمی سوداویه است و آن نیز انواع است و تعفن آن نیز یا داخل عروق است یا
خارج آن آنچه داخل عروق است حمی ربع دایمه است و آن تبی است که تعفن مادهٔ آن در داخل عروق بود و دایمی
باشد و در چهارم یعنی دو روز در میان اشتداد نماید جهت آنکه نوبهٔ اجتماع و ثوران سودا از چهار روز کمتر نمی‌باشد
و آنچه تعفن آن بیرون عروق باشد انواع است از آنجمله حمی ربع دایره است که بیونانی طرطیاوس نامند
و آن تب سوداوی است که تعفن مادهٔ آن در خارج عروق باشد و دورهٔ آن بربع آید و حمی ربع دایره از آن
جهت نامند که ابتدای نوبهٔ دوم آن روز چهارم باشد از ابتدای نوبهٔ اول در اوایل با نافض اندک آید
بسبب غلظت ماده پس بتدریج زیاده گردد بسبب رقت مادهٔ آن یعنی هرچند که رقیق‌تر گردد نافض آن زیاده
شود و زیادتی آن از علامات جیده است و بالعکس علامات ردیه و با اعضا شکنی و سردی بسیار رود تا آنکه
گویا عضلات او را می‌کوبند و چیز بسیار سنگینی بر استخوان و مفاصل او فتاده و این بیشتر در خریف آید و گفته‌اند
مدت نوبهٔ آن بیست و چهار ساعت است و دورهٔ آن هفتاد و دو ساعت و دیگر حمی خمس بکسر خای معجمه و سکون
میم یعنی تب سوداوی است که نوبهٔ آن سه روز در میان باشد و روز پنجم در ثوران آن باشد و سودا از ...

دران روز اشتداد یابد و همچنین حمی سدس است که چهار روز در میان آید و روز ششم نوبه نوازان آن باشد
و حمی سبع و حمی ثمن و امثال اینها است هرچند بدستور بالا رود و مادهٔ اینها همه خارج عروق است حمی بسیطی
است که مادهٔ آن یک خلط باشد و پس حمیات حادهٔ تنها ای اند که مادهٔ آنها همه حدت و تندی داشته باشند
و عوارض آنها شدید و مدت بقای آنها اندک باشد یعنی زود منقضی شوند و بسیار نمانند حمی صالبه تب گرمی
است که دران لرزه و سرما نباشد حمی متبادلی تبی است که نوبهٔ یکی بدل بنوبهٔ دیگری شود یعنی نوبهٔ یک تب
چون باخر رسد نوبهٔ تب دیگر برسد و آثار آن ظاهر گردد حمی متداخلی تبی است که هنوز نوبهٔ آن باخر نرسیده
که نوبهٔ تب دیگر آید و علامات آن ظاهر گردد حمی متشارکه تبی است که با تب دیگر بطریق اشتراک ظاهر شود
مانند آنکه حمی جدری یا غب اگر و یا بلغمی و اگر جمع شود حمی مثلثه تب غب است و مذکور شد حمی مختلفه
تبی است که با فترات و هیجانات غیر منتظمه آید و نوبهٔ آن را مقرری نباشد حمی وبائیه تبی مختلف متشبث بارواح
است پس باخلاط بسبب فساد هوا بهرسببی از اسباب که باشد حمیقی بضم حای مهمله و فتح میم و سکون یای مثناة
تحتانیه و فتح قاف و الف مقصوره بفارسی یا دآبله نامند تبی است که با آن دانهای بزرگ سفید آبدار بر
بدن برآید بزرگ تر از دانهای جدری در روز اول تب یا دوم نهایت تا سوم و این با بین جدری و حصبه
باشد و عوارض این از آن هر دو کمتر حنطیه نوع از بثور است که بر پیشانی بشکل دانهٔ گندم بر می آید
لهذا مسمی و منسوب بدان گشته حول بفتح حای مهمله و واو و لام و سکون شان چشم است و آن خلقی
است یا عارضی به سبب تشنج اغشیهٔ دماغ و جذب آن طبقهٔ صلبه را و یا یبوست و یا حرارت مفرط و یا
مقاسات امراض حادهٔ حاره و یا بسیار نظر کردن بیکطرف و یا بهم رسیدن ام الصبیان و این مرض
بهرد و سبب اخیر اطفال را بیشتر عارض می گردد **حرف الخاء المعجمة** * **خبث النفس**
بضم خای معجمه و سکون بای موحده و ثای مثلثه و فتح نون و سکون فا و سین مهمله بهم رسیدن ضجر و غم
و اندوه بلا سبب ظاهر است **الخبط و الخباط** بفتح خا و سکون بای موحده و فتح طای مهمله و با و بکسر
خا و فتح با و الف و طا حالتی است مانند حیرت و نسیان و از آن است صداع خبطی و بعضی زکام نیز آمده
و گفته می شود فلان را خبط عارض گردید یعنی زکام **الخجل** بتحریک بمعنی تحیر و دهشت و حیا کردن
است و آن کیفیتی نفسانی است که بتبعیت آن روح و حرارت غریزی میل بداخل نماید اولا پس بخارج
و از این جهت زرد می گردد رنگ بدن صاحب آن اولا پس سرخ میگردد **خدر** بتحریک تنها و دا...

وسکون رای هردو مهمله علتی است آلی که در حس لمس بهم می رسد و با آن برطرف میگردد و یا ناقص میشود
حس لمس و با رعشه میباشد اگر ضعیف باشد و یا استرخا اگر مستحکم باشد و اگر در پا باشد صاحب آن دران
چنان نمی تواند که بخوبی راه رود و اگر در دست باشد نمی تواند چیزی را در دست بگیرد و بفارسی آن را
خابیدگی و سستی اندام نامند و صاحب آن در عضو مخدر دوری یابد که گویا مورچه را ه میرود
و یا سوزن فرو می برند بدون آنکه ادراک دردی نماید و گاه خدارت بدون عسر حرکت بهم میرسد و سبب آن
ساده باشد که در عصب واقع شود و از اخلاط غلیظه که مانع نفوذ روح نفسانی گردد و شیخ الرئیس گفته اگر خدر دوام
یابد در عضوی و باستفراغ زائل نگردد و از عقب آن دوا بهم رسد منذر بسکته است **خراج** بضم اول و فتح
راے مهمله و الف و جیم باصطلاح جمهور اطبا هر ورمی است که بزرگ و پخته شود و بحرکت آید خواه گرم باشد
و خواه سرد و بعضی گفته اند که خراج مخصوص باورام حاره است چون ریم جمع و حرکت آورد بخلاف بارده
مولانا نفیس گفته که خراج ورم گرم بزرگی است که در اندرون آن موضع یعنی کیسی باشد برای ریختن مواد در آن
و بحرکت آید **خراط** بضم اول و فتح رای مهمله و الف و طای مؤلفه مهمله رطوبتی است که از جرم امعا جدا گردد و دفع
شود و آن رطوبت چنان باشد که چون منعقد شود و جوهر امعا گردد **خزب** بفتحتین خا و زای هردو معجمه
و بای موحده ترهلی است که در صورت و جلد بدن هیئات بدان بهم رسد و با آن درد نباشد **خشم** بفتح اول و
سکون شین معجمه و میم برطرف شدن قوت شامه است که صاحب آن بوی چیزی نشنود **خفش** بفتح اول
و سکون فا و شین معجمه مرضی است که در پرده قرنیه و عنبیه بهم می رسد که صاحب آن صورت مرئی را خوب بتمام
نمی بیند چنانچه هست و می باید جهت آنکه در آن مرض آن هر دو پرده شفاف یعنی نازک و ضعیف می گردند که
شعاع آفتاب در آن هر دو نفوذ می کند و پراکنده میسازد و نور باصره را که بتمامی بمرئی نمیرسد و اما در هنگام
غروب آفتاب و روز ابر صورت درست بنظر می آید بسبب غلظت آن در آن هنگام و باصطلاح این را ضعف
چشم نامند و با آن همیشه پلکهای چشم آن سرخ می باشد **خفقان** بفتح خا و فا و قاف و الف و نون حرکت اختلاجی است
که عارض قلب گردد جهت دفع مؤذی که بدان ایذا رساند از مواد ردیه عفنه فاسده و یا رسیدن بخارات آنها
بدل و مراد از حرکت اختلاجی حرکت ارتعادی است که عارض اعضا میگردد نزد تافتن نه حرکت عضلانی که حادث
از احتباس ریح میگردد و چنانکه اعضا حرکت می کنند نزد ریختن ماده ردیه عفنه بسوی آنها همچنین قلب حرکت میکند
نزد رسیدن مؤذی بسوی آن حرکت ارتعادی یعنی دل و خفقان چون مفرط گردد غشی آورد و چون باز افراط نماید

موجب موت گردد **خفقة الکبد** بفتح خا و سکون فا و فتح قاف و ها اضطراب و حرکت اختلاجی جگر است که صاحب
آن در می یابد که گویا منقار پرنده جگر او میزند و یک لحظه ثابت می ماند پس بر طرف میگردد و گاه در پیدا بود روی از تپیدن
تمدد و تنزو زوال آن بخاری گرم که بالا می رود بسوی سر او و گاه بعرق میآید و از آن خلاص و این مرضی غریب و نادر الوقوع
است بسبب بهم رسیدن سده در عرقی کبیر از عروق آن و بدان سبب سوء القنیه که مقدمه استسقا است بهم میرسد
خلع بفتح خا و سکون لام و عین مهمله بر آمدن استخوان از جا شدن انهدام آن است از جای خود و نیز استحاله جوهریت
و تبدیل آن از صورتی بصورتی دیگر را نامند و نیز فالجی را که شامل یک شق از بدن صورت هر دو باشد گویند **خلع الملتقا**
زوال آن است از مکان خود بسبب ضربه یا سقطه یا رطوبت مرخیه در هر یک از اینها بواسطه استرخا و یا پاره شدن رباطی
است از رباطها که به پشت متصل گشته **خلفه** بکسر خا و سکون لام و فتح فا و ها مرضی است که طعام در شکم بقدر معتاد
مقرری نماند بلکه دفع گردد یکدفعه بزودی و یکدفعه بدیری و یک مرتبه اندک اندک بدفعات و کم کم و یک مرتبه منهضم و یک
مرتبه غیر منهضم فاسد و این از اسهال معدی است و بعضی فرق میان این دو ذرب نکرده اند و ازین جهت نزد بعضی خلفه
مرادف اختلاف است لیکن جمهور تخصیص نموده اند اختلاف را با سهال معدی دوری و خلفه را با سهال کبدی با الوان
مختلف باشد **خمار** بضم خا و فتح میم و الف و رای مهمله عبارت از عدم انهضام شراب است بالتمام بلکه از آن
فضله در معده بماند و چون مخالط برطوبت معده گردد و ثقل سر و صداع احداث نماید و چون مخلوط بصفرا گردد
تهوع و قی آورد **خمول** بضم عبارت از ضعف و سقوط آن است **خنازیر** ورمی است شبیه بسلعه که با گوشت پیوسته
و صلابت متحد باشد و بیشتر در گردن و زیر ران بهم رسد و بر بیان دیگر آنکه اورام صغار صلبی است که در موضع خود
متمکن باشد و در اکثر احوال حرکت نکنند و برنگ بدن باشند و از موضع خود حرکت نکنند و زائل نگردد و مانند سلعه در اول
امر و بیشتر در لحم و خصوصا در گردن بهم رسد و اکثر چند ورم مجتمع و پیوسته بهم می باشند در یک کیسه و گاه هر یک در کیسه
علیحده باشد مانند سلعه و این را خنازیر از آن جهت نامند که خنازیر را بیشتر بهم می رسد و گردن صاحب آن مانند گردن
خنزیر میگردد و گاه میل بپائین و گاه میل به پیشانی کند **خناق** بضم خا و فتح نون و الف و قاف نفوذ نکردن نفس
و آب و غذا است بریه و دل و مری بسبب ورم لوزتین و عضلات بیرونی حلقوم و حنجره و مری خواه صفراوی باشد
و خواه دموی و خفه شدن با نخراع **خناق الکلبی** عروض آن حالت است بسبب ورم عضلات داخلی و
نیز خناقی را نامند که از بر آمدن فقرات گردن بهم رسد و بی اختیار صاحب آن دایم دهن را کشاده و زبان را
بیرون آورده دارد چنانچه عادت سگ است و ازین جهت مسمی بدان گشته و خناق رومی را خناق کلبی

خیالات بکسر خا اشکال رنگارنگ است که صاحب آن در جو هوا بیند بسبب ضعف قوت بصر و یا صعود
ابخرهٔ غذائیه بدان **خیلان** بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون جمع خال است و آن داغهای
سیاه مایل بزردی و یا سبزی و یا کمد و یا حجم برآمده مدور است که بر بدن بر می آید

حرف الدال المهمله

داء الاسد جذام است و در جیم مذکور شد و در وجه تسمیه آن گفته اند که بنابر آن است که بر صاحب آن مرض هجوم
می آورد مانند هجوم اسد بر انسان و گفته اند که طبیعت او مانند طبیعت شیر متقبح می گردد و چشمهای او مانند چشم شیر مدور
و نیز گفته اند که چون این مرض شیر را البسیار بهم می رسد لهذا داء الاسد نامیده اند و از امراض مسریه است **داء الثعلب**
افتادن موی سر و یا ابرو و یا ریش و یا غیر آن است اکثر مدور شکل بسبب تحتن مواد صفراوی و یا سوداوی مخلوط بالصفرا
و یا رسیدن ابخرهٔ آن بدان و داء الثعلب از آن جهت نامند که روباه را این مرض بسیار بهم میرسد که موی آن می
ریزد و بدن آن متقرح می گردد **داء الحیه** مرضی است که در سر بهم میرسد از مواد سوداویه محترقه و یا از بلغم
شور و می افتد موی آن و جدا میگردد پوست آن مانند جدا شدن پوست مار و ازین جهت آن را داء الحیه نامند
و یا از جهت آنکه این مرض مار را بسیار بهم میرسد و فرق میان این و داء الثعلب بدان است که موی افتاده
از داء الحیه کج و پیچیده می باشد و چون راست کنند شبیه بمار می باشد در پیچ و خم و طول بخلاف داء الثعلب
و شیخ نجیب الدین گفته که داء الثعلب و داء الحیه هر دو افتادن موی است و در تمام بدن بهم می رسد و در سر
و ریش و ابرو بیشتر و مستدیر الشکل و غیر مستدیر الشکل می باشد و قول شیخ نجیب الدین رد قول اول است **داء الفیل**
بفارسی فیل پا نامند و آن زیادتی است که در قدم و ساق پا و زانو و بیخ ران نیز بهم می رسد چنانچه قرشی که عود
آن مختص بقدم نیست بلکه در ساق نیز بهم می رسد که پای صاحب آن شبیه بپای فیل میگردد و جامع
اوراق در بنگاله آنچه مشاهده کرده آن است که در یک پا اکثر و در هر دو پا نیز دیده و بر کعب و حوالی آن نشانهای
بدهیات بر می آید و بعضی را الی عنده نیز و در دست نیز بهم می رسد تا مرفق بیشتر و تا شانه کمتر و آن در حمی است
صلب که در ابتدا البته یا اندک درد و تبی عارض می گردد و در اوقات هیجان اشتداد نیز تب با لرزه بهم میرسد
و مادهٔ آن بیشتر خون سوداوی است و یا خون غلیظ و یا بلغم غلیظ لزج محترق و آن را داء الفیل از جهت مشابهت
پای صاحب آن بپای فیل نامند و یا از جهت آنکه این مرض فیل را بهم میرسد **داء الکلب** جنونی است
سبعی و صاحب آن را ضحک مخلوط بلعب و بازی فاسد و غضب و اذیت مخلوط بمهربانی و اضطراب و تیره
[illegible] گردن بر مردم می باشد چنانچه خصلت سگان است و ازین جهت مسمی بدان گشت و چون داء الکلب

کسی انگیزد و هلاک می گردد آن کس مانند سگ دیوانه گزیده **دبیلة الکبد** بضم دال و فتح بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها اکثر آن مرض بعد از ورم حادث میگردد و مریض بر پشت نمی تواند خوابید **داحس** بفتح دال و الف و کسر حای مهمله و سکون سین مهمله ورم گرمی است که قریب بناخنها بهم میرسد با وجع شدید و ضربان قوی و تمدد و گاه ساقط می گردد و ران انگشتان و بسا است که احداث تب می نماید و بفارسی آن را گزدمه نامند **دبابه** بفتح اول و دو بای موحده در میان الف آخر ها اسم نوعی از قلاع روی است **دبیله** بضم دال و فتح بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها بتصغیر ورمی است بزرگتر از دمل و مدور که در بدن بهم میرسد بزرگ آن و در جوف آن موضعی یعنی کیسی پیدا شده که در ان مادهٔ آن میریزد و مستحیل بچرک می گردد و گاه از ان چیزی مانند دردی زیت و نخاله و لحم و کج سفید و زرنیخ و بیضه و ناخن و موی و امثال اینها از اصناف اجسام صلبه مانند خزف و سنگ و رمل و ریزهای چرب نیز برمی آید و بعضی گفته اند که دبیله و دمل بزرگی است که آن را دهانهای بسیار می باشد و بفارسی کفکرک نامند و بعضی گفته اند که دبیله معرب دو بیله فارسی است یعنی دو کیسه دارد یکی در جوف دیگری و در میان کیسهٔ بیرونی چرک رقیق و در اندرونی چرک غلیظ منجمد می باشد و این مخصوص بعضوی نیست بلکه باعضای ظاهری و باطنی نیز مانند معده و کبد و گرده و غیرها بهم میرسد و آنچه قریب باعضای رئیسه باشد زبون است و نوعی از ان معروف بدبیلهٔ منکوسه است و آن دبیله است که فرو رفته و عمیق می باشد از جلد و این در اکثر قتال است **درور شیر** بسیاری جریان آن است **دشبد** بضم دال و سکون شین معجمه و ضم بای موحده و سکون دال مهمله و بکسر دال با نیز آمده بتغیری است شبیه بغضروف که بر غضروف و بر استخوان نیز می روید هنگام شکستن آنها و گاه اطلاق می نمایند بر چیزی که بر جراحت می روید و از جوهر عضو نیست **دق الشیخوخة** سوء خشکی بسیار است که عارض بدن میگردد و صاحب آن بصورت مدقوق می نماید و ظاهر می شود از ان احوال مثل بخ بیش از رسیدن آوان آن و از ین جهت و یا از جهت آنکه چون پیران را بیشتر از جوانان و جوانان را بیشتر از صبیان بهم میرسد مسمی بالذبول گشته **دلع** بفتح دال و سکون لام و فتح عین مهمله بر آمدن زبان است و بر آوردن آن لازم و متعدی هر دو آمده است **دمعه** بفتح دال و سکون میم و فتح عین مهمله و ها مرضی است از امراض چشم که همیشه چشم صاحب آن تر می باشد خواه از ان رطوبتی تقاطر نماید یا نه پس اگر بسبب مرض دیگر باشد مانند جرب و خشونت و فرو رفتن شعر منقلب پس آن عرض است مر مرض و اگر بدون اینها است مرض **دمل** بضم دال و فتح میم مشدد و لام دانهای بزرگ صنوبری شکل سرخ رنگ از جنس خراجها است که بر بدن برمی آید و در ابتدا در دناک شده و منفجر

می شود و اجد بخته شدن **دوار** بضم دال و فتح واو و الف و رای مهمله مرضی است که با آن گردش سر لازم است
و خیال میکند صاحب آن که گویا تمامی اشیا بدور او می گردند و بدن و دماغ او نیز می گردند و قدرت بر آنکه خود را
ثابت دارد ندارد و از قبیل تسمیه شئ باسم لازم آن است **دوالی** بفتح دال و واو و الف و کسر لام و یا مرضی است
که کشاده می گردد دران رگهای ساق و قدم بسبب بسیاری ریختن خون سوداوی و یا خون غلیظ و یا بلغم لزج
درانها و فرق میان این و داء الفیل بدان است که ماده دوالی غلیظ محتبس در عروق می باشد و ماده داء الفیل رقیق
و از عروق انتشار بلحم میکند و لحم آن را متشرب می نماید مانند تشرب اسفنجه **دوی** بفتح دال و کسر واو و یا در لغت
صدائیست که مفهوم نشود و از آن چیزی بلکه مانند صدای مگس و زنبور عسل باشد و با صطلاح اطبا صدائی است
نرم و غلیظ که صاحب آن بشنود و در بیرون نباشد بلکه ابخره و ریاح باشند که در اندرون گوش او حرکت نمایند
دیدان بکسر دال و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و نون جمع دود است و آن کرمهای اند که
در امعا تولید یابند بسبب رطوبت فضلی که در انها مانده متعفن گردد لطول مکث و تاثیر حرارت دران و سه قسم میباشد
آنچه طولانی است بقدر یک شبر و زیاده بران در امعای علیا که باریک اند بهم میرسد و با آن مغص و ضعف نبض
و برودت اطراف و سرفه خشک و کسالت اعضا و انتفاخ شکم و غیر ها می باشد و در وقت خواب صاحب آن
دندان بهم می ساید و آب از دهن او بر می آید که بالش او تر میگردد و در وقت خلای معده بحرکت می آیند و گاه بسبب
حرکات موذیه و ارتفاع بخارات عفنه اعراض ردیه شبیه بصرع و سقوط و تشنج و التوا و مانند آنها عارض میگردد و آنچه پهن
بشکل حب القرع باشد در معای غلاظ که قولون و اعور اند تولد می یابد و آنچه باریک کوچک مانند کرم پنیر و سرکه باشد
و دود الخل نامند در روده‌های پائین قریب بمخرج بهم میرسد و صاحب آن خارش در مقعده و دغدغه دران می
یابد و در مطلق آن لب صاحب آن در روز خشک و شب تر می باشد و بیشتر اطفال و مرطوبین و کسانیکه بسیار الغذا و رطوبات
باب می نمایند بهم میرسد **حرف الذال المعجمه** **ذات الاصل** نوع بثوری است که در لحیه و قریب آن
بهم می رسد **ذات الجنب** بفتح جیم و سکون نون و بای موحده ورم حار دردناکی است که در نواحی سینه بهم میرسد
پس اگر در عضل سینه خصوصا عضل داخلی آن و یا در حجاب اضلاع طرف داخل باشد آن را شوصه نامند و اگر در
غشای مستبطن سینه باشد آن را برسام و اگر در حجاب حاجز میان قلب و معده باشد آن را ذات الجنب خالص
و ذات الجنب باسم نامند و این در هر دو جانب بهم میرسد آنچه در جانب راست باشد بهتر از جانب چپ است و با آن
تپ دایم و ضیق النفس متواتر باشد **ذات الرئه** ورمی است دموی و یا صفراوی که در ریه بهم میرسد **ذات الصدر**

ورمی است که در حجاب قسمت کننده سینه بود و نصف از طرفی که موضوع بر قص است بهم میرسد و اگر بطرفی
که موضوع بر فقار است باشد آن را ذات الجنب باسم عام نامند و صاحب آن از فم معده خود تا لقیمه
منحرف پندارد که سوزن فرو می برند و نتواند که سر بالا و پایین کند و بر پشت و بپهلو بخواباند و صاحب ذخیره گفته که ذات الصدر
جمع آمدن چرک است در فضای سینه **ذات العرض** ورمی است که در حجاب قاسم است که از جانب قفص واقع
است از جانب فقرات قفا حادث گردد و صاحب آن جز میان شانهها درد یابد و بر پشت نتواند خوابید **ذات الکبد**
عبارت از تورم کبد است خواه از ماده حار باشد یا بارد **ذبالی** بضم برآمدن طبقه عنبیه است نزد شکافته شدن
قرنیه بسبب قرحه و یا بثره و یا خراجی که در آن بهم رسد اگر زیاده از سر مورچه و بقدر سر مگس باشد ذبالی نامند جهت مشابهت
آن در شکل بسر مگس **ذبحه** بضم ذال و فتح بای موحده و حای مهمله و هاء عامه بسکون با میخوانند ورمی است گرم
که در عضلات هر دو جانب حلقوم که بآن بلع می باشد بهم می رسد بسبب غلبه خون و امتلای عروق آن
و بعضی گفته اند که ورم لوزتین است و بعضی گفته اند که ورم عضل موضوع بر قسم مری و حلقوم و بطانه آن است و
گاه اطلاق ذبحه بر اختناق نیز می نمایند و شیخ الرئیس فرق میان ورم عضلات هر دو جانب حلقوم و اختناق
نگذاشته **ذرب** بفتح ذال و رای مهمله و بای موحده اسهال معدی است بسبب سستی و نرمی معده و از
سوی مزاج رطب آن و یا کثرت رطوبات مجتمعه در معده و یا انصباب مواد نزلی بمعده و از معده بامعا
یا انزلاق فضول و این را اسهال معائی نامند و یا بسبب ضعف قوت جاذبه کبد که غذا را از معده نتواند جذب
نمود و درین مدفوع مختلف الالوان سبز و زرد و سفید باشد و یا بر طرف شدن خمل معده بسبب اورام و یا غیر آن
و درین طعام هضم نایافته دفع گردد و بعضی گفته اند که جاری شدن شکم پی در پی متصل بهم است و بعضی دیگر
گفته اند هضم نیافتن طعام در معده و امعا است و نرسیدن و نفوذ نکردن در جمیع بدن بلکه بطریق اسفل دفع شدن
یکبارگی دفعه متصل بهم است و بعضی مرادف خلفه دانسته اند **ذوبان** بفتح ذال و واو و بای موحده و الف و نون
گداختن و لاغر شدن بدن است و ایلاقی گفته که اسهالی است که از ضعف کبد بهم رسد و آن را ذوسنطاریا
بضم ذال معجمه و سکون واو و فتح سین مهمله و سکون نون و فتح طای مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة
تحتانیه و الف نامند **ذوسنطاریا کبدی** اسهالی است که از ضعف کبد بهم رسد و اگر خون صرف باشد
از امتلای خون بود و یا تفرق اتصالی که در کبد و یا به سبب قطع دست و یا پا بهم رسد و اگر صدیدی و یا شبیه بدردی
آید از احتراق دم و صفرا باشد و اگر قیح و چرک آید از انفجار دبیله باشد و اگر غسالی یعنی شبیه بآب گوشت

بو ونیز از انفجار دبیله کبد باشد ذوسنطاریا معوی اسهال دموی است که از انفتاح رگی از رگهای داخلی
امعا بهم رسد واقسرائی گفته که لفظ ذوسنطاریا معوی را بر اسهال با پیچ اطلاق می نماید واعم از آنکه خون
برآید یا چرک یا خراطه ومولانا نفیس گفته که لفظ ذوسنطاریا در لغت یونانی بمعنی قروح امعاست وعلمای
اطبا اطلاق هم می نمایند آن را بر ان معنی فقط وبعضی اطلاق می نمایند بر لازم آن که اسهال خون باشد
مطلقا مگر آنکه از جگر باشد **ذهاب ماء الاسنان** مرضی است که در دندان بهم میرسد که صاحب آن
نمی تواند که چیز صلب را بدندان بشکند وبخاید وتحمل آب سرد وگرم ندارد **ذیابیطس** بفتح ذال معجمه ویای
مثناة تحتانیه والف وکسر بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وضم طا وسین هر دو مهمله مرضی است که صاحب
آن همیشه تشنه می باشد وچون آب بیاشامد ادرار بسیار حاصل شود که در وقت صحت می شد وبزودی اراده بول
کند وآن آب بصرافت خود بلا تغیر ویا اندک تغیری دفع گردد که با آب خالص مخالفت بسیاری نداشته باشد
وذیابیطس بیونانی بمعنی دولاب است وبجهت مشابهت آنکه از یک طرف آب کشد واز یک طرف دفع
می کند بدان نام مسمی کرده اند ومولانا نفیس گفته که آن را سلس البول نیز گویند وصاحب بحر الجواهر گفته
که این غلط است بجهت آنکه خروج آب در سلس البول بلا اراده می باشد ودر ذیابیطس باراده وتحقیق آن
است که کلام مولانا نفیس بی اصل نیست بلکه باعتبار مآل ولوازم وهنگام کمال ضعف وبرودت آلات
بول است که حبس وامساک نمی تواند کرد **حرف الراء المهملة** * **ربع** بکسر را وسکون بای موحده وعین
مهمله تب سوداوی است که دو روز درمیان آید یعنی نوبه اخذ آن یک روز ونوبه ترک آن دو روز باشد **ربو**
بفتح را وبای موحده وواو شیخ نجیب الدین گفته مرضی است مختص بریه که صاحب آن چون حرکت کند ویا بسیار
رود نفس او تنگ ومتواتر گردد ودر هنگام سکون میان دو حرکت نتواند که ساکن ماند ونفس نکشد بلکه بی
اختیار وبلا نفس کشد وآن را بهر نیز نامند وصاحب بحر الجواهر تعبیر بهر والنسمه است وفرقی که درمیان هر دو بود
در بهر مذکور شد **رتق** بفتح را وسکون تای مثناة فوقانیه وقاف علتی است که در فم فرج یا رحم عارض گردد ومانع
می آید از جماع وبرآمدن خون حیض وسبب آن یا عدم منفذ است یا خلقة ویا بهم رسیدن چیزی زائد شبیه
بعضو ویا غشای غلیظ بر فم آن که پاره نگردد یا بتقاضای سن ویا التیام یا فتق قرحه وصاحب آن را رتقا نامند
رجا بفتح را وجیم والف احوالی است که بعض زنان را بهم میرسد شبیه بآبستنی از تغیر رنگ واحتباس طمث
وانتفاخ رحم وهنگام سختی واحساس بحرکتی مانند حرکت جنین بیمین ویسار وحجمی مانند حجم آن نیز درمی یابد وانرا

البستنی کاذب بینامند و صاحب آن خواهش دارد که او را البستنی صادق بهم رسد و سبب آن ماده بلغمی لزج
است که در رحم او ریزد و چون دران حرارت بسیار است آن را منعقد نماید بصورت قطعه لحمی مدور و ازان آثار
البستنی ظاهر گردد و گفته اند که قطعه لحمی است که یونانی مولی نامند و مولی اسم رحی است بجای مهملین یا زین
و جیم رحی است بمعنی ریحانه بجیم و وجه تسمیه آن یا بجهت مدور بودن آن و یا بجهت ثقل آن است مانند رحی که سنگ
آسیا است رحض بفتح را و تشدید ضاد معجمه کوفته شدن غضروف در حق الفت ازان قبیل است اطلاق کسر بر افتراق
انفصال غضروف بدون قطع بر سبیل مجاز است رعاف بضم اول و فتح عین مهمله و الف و فا خون از بینی آمدن را
نامند به سبب انفتاح عروقی از حدت خون و یا از کثرت و یا از بریدن عروق و یا از بحران در روز باحور و یا از غیر اینها
از اسباب داخلیه و یا خارجیه رعده بکسر را و سکون عین و فتح دال مهملتین و ها اسم ارتعاد است یعنی اضطراب بی اراده
و مقدمه رعشه است رعشه بکسر را و سکون عین هر دو مهمله و فتح شین معجمه و ها مرضی است آلی که حادث میگردد از
عجز قوت محرکه از تحریک عضو بر سبیل اتصال یا ساکن و ثابت نگاهداشتن آن نیز بر سبیل اتصال از جهت مقاومت
کردن ثقل و مائل که داخل عضو شده است و میل میدهد آن را بسوی اسفل بحرکت غیر ارادی پس مختلط میگردد
حرکات ارادی با حرکات غیر ارادی یا ثبات ارادی با تحریک غیر ارادی و فرق میان رعشه و اختلاج آنست
که حرکت اختلاج ظاهر میگردد خواه عضو متحرک باشد و خواه ساکن بخلاف رعشه که موقوف بحرکات عضو است
و سبب این سوء مزاج بارد مادی بود و یا ساده که عارض عصب گردد و پیران او کسانیکه همیشه شراب می آشامند
و کسانی را که آب سرد بعد ریاضت و حرکات عنیفه و اعراض نفسانیه بسیاری آشامند بهم میرسد **رعونت**
بضم را و عین هر دو مهمله و سکون واو و فتح نون و تا بمعنی حمق است رمد بتحریک را و میم و دال مهمله نزد متاخرین ورم
گرم و موری است که در ملتحمه بهم رسد و گاه بارد و بلغمی نیز می باشد و متقدمین غیر حار و موی را ارمد نامند بلکه تکدر را رمد
گویند رمص بتحریک صاد مهمله چرکی است سفید که در گوشه چشم بهم میرسد **ریاح الافرسه** بفتح الف و سکون فا و کسر را
و فتح سین هر دو مهمله و ها فوقی از حدبه است و آن برآمدن فقره است از فقرات پشت از موضع خود بسبب احتباس
ریح غلیظ در زیر آن که بکشد آن را و برآورد و فرسه در لغت نام ریح است که در عنق در آید و آن را باریک گرداند و
اطلاق اطبا افرسه را بصیغه جمع غلط است زیرا که جمع آن فرسات آمده نه افرسه **ریح البواسیر** ریحی است غلیظ
که بدشواری به تحلیل رود و صاحب آن دردی کشد مانند درد قولنج و جنبی دریابد و گاه بالا رود و بطرف پشت و پهلوها
و تا شانه رسد و گاه فرود آید بسوی قطن و حوالی مقعده و خصیتین و قضیب **ریح المثانه** انتفاخ المثانه است

ریح الکلیه وجع و تمددی است که محسوس می گردد در حوالی ظهر در محل گرده بیدون ثقل و بدون تحریک حصاة و
هنگام افراط منتشر گردد و بطرف مثانه آید و آن را ریح البواسیر نیز نامند و مذکور شد **ریح الرحم** مادهٔ نفاخه است
که در رحم به سبب اجتماع رطوبات لزجه بهم رسد **ریح الشوکه** بفتح شین معجمه و سکون واو و فتح کاف و ها مادهٔ حادی
است که در استخوان ریزد و فاسد سازد و بشکند آن را **ریح الصبیان** ریح غلیظی است که در اندرون سر اطفال
بهم میرسد و میکشد آن را بحدیکه کشاده می گردند شوئن اکلیلی آن و حالتی شبیه بصرع عارض میگردد اول **ریح الغلیظ**
ریحی است که مدتی طویل در تجاویف بدن بماند و غلیظ گردد مانند غلیظ شدن هوائیکه مدتی در قنوات و چاهها و آب
انبارها محتبس ماند **حرف الزاء المعجمه** * **زحیر** بفتح زا و کسر حای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله
حرکتی است در معای مستقیم برای دفع فضولی که در ان محتبس شده و ایذا میرساند بکمیت و یا بکیفیت و یا بهر دو و مخصوص
بمعای مستقیم است و در غیر آن نمی باشد و زحیر حق می باشد و با خون و بی خون و زحیر حق آن است که به سبب
ورم گرم روده مستقیم و یا ریختن خلط صفراوی حاد بدان و یا بلغم شور و بورقی و یا بسیار نشستن بر زمین صلب و نمناک
بهم رسد و باطل آن است که از احتباس ثفل یابس خشک باشد و قبل از ان چیزهای یابس قابض خورده باشد و فرق
میان زحیر حق و باطل آن است که در زحیر باطل گرانی شکم و درد پشت و مغص می باشد و دفع نمی گردد مگر به بیرون
آمدن چیزی و با آن خواهش طعام کم میباشد و چون بزور رانیده شوند و برنیاید دلیل احتباس است و زحیر با خون یا
به سبب خراش روده و یا کشوده شدن رگی از رگهای آن است به سبب مرور فضول یابس خشن بران و یا غیر آن
و زحیر بی خون یا باخراج رطوبت مخاطی باشد یا اندک ریحی و یا اخراج براز رقیق **زرقه** بضم زا و سکون رای مهمله و فتح قاف
و تای مثناة فوقانیه میل نمودن سیاهی چشم است بازرقی خواه به سبب بسیاری نور باصره و یا بسبب صفا و نور
آن و یا بسبب بزرگی جلیدیه و یا بسبب برآمدگی آن و خواه به سبب کمی رطوبت بیضیه و یا بسبب صفائی آن و
خواه به سبب قلت سیاهی عنبیه باشد و خلقی آن لا علاج است **زکام** بضم زا و فتح کاف و الف و میم ریختن
فضول رطوبی است از سر و بطن مقدم دماغ بمنخرین و از بینی دفع شدن و گاه زکام را بر نزله نیز اطلاق می نمایند
زلق الامعاء بفتح زا و سکون لام و قاف بقول شیخ نجیب الدین مرضی است که طعام مانند طعام در امعا بالکلیه میلغزد
و منفذ دفع می گردد بزودی از ان خواه به سبب رطوبت مزلقه باشد که بواسطهٔ آن ثقل مماسکت نکند و بیرون آید
و خواه به سبب برآمدن بثوری در سطح داخلی آن از مواد حاده باشد که چون بگزند آن اخلاط امعاء ان چنان امعا دفع
نمایند چیزی را که در انها است بهضم نایافته و یا قلیل الهضم و گاه باشد که جز کاب رقیقی دفع گردد و در امعا نزد ورود طعام

وجعی محسوس شود و گاهی که بالا رود بسوی سر و صورت و چون آب سرد بیاشامد تسکین یابد و بقول شیخ ترشحی
نقصان و یا بطلان بهضم معدی است و آن زلق ازان جهت نامند که لازم آن است

حرف السین المهملة

سبات بضم اول و فتح بای موحده و الف و تای مثناة فوقانیه در لغت بمعنی خواب است و اصل آن راحت
است چنانچه حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود می فرماید وجعلنا نومکم سباتا و باصطلاح اطبا خواب بسیار ثقیل
عرق طولانی است که صاحب آن بدشواری بیدار شود و آن را بفارسی آسودگی نامند **سبات سهری** خواب گرانی
است که با آن بیداری باشد سبب آن ورم بلغمی است مخلوط با صفرا که در دماغ بهم رسد و مقابل این سهر سباتی است یعنی بیداری
با خواب و سبب این ورم صفراوی است مخلوط با بلغم یعنی از اجتماع اسباب سهر و سبات باهم که در دماغ بهم رسد و
این هر دو علت سرسامی است مرکب از سرسام بارد و حار اول از بارد و حار دوم بالعکس **سباط** بکسر سین مهمله و
فتح بای موحده و الف و طای مهمله حمی نافض را نامند **سبل** بتحریک سین و بای موحده و سکون لام شیخ الرئیس
گفته که غشاوه یعنی پرده است که در چشم یافته می شود و از رگهای ظاهره بر سطح ملتحمه و قرنیه شبیه بدخان و علامات این
گرمی و درد و سرخی در هر دو جانب رخسار و جهندگی بسیار در رگهای شقیقه ظاهر است و یا در رگهای ظاهره که از
داخل مجوف آمده اند و علامت این با آن علامات عطسه و سوزش و ضربان در دماغ است و شیخ نجیب الدین بر
تعریف شیخ افزوده که شبیه بغشای سفید رقیقی است و مولانا نفیس گفته بر این نظر است جهت آنکه سبل دو نوع
است یکی آنکه در عروق ملتحمه باطنیه باشد پس دیده می شود در ان پرده شبیه پرده عنکبوت دوم آنکه در عروق ظاهر
آن باشد پس دیده می شود که پرده سیاهی مانند دخان پوشیده است آن را و ظاهر است که پرده سیاه شبیه بدخان
سفید نمی باشد و بالجمله پرده است که از اطراف چشم ظاهر می گردد و بتدریج زیاده می شود بسبب امتلای عروق آن
از خون غلیظ **سبه** بتحریک سین مهمله و بای موحده و ها زوال عقل است از پیری که خرافت نامند **سحج** بفتح سین و حا
هر دو مهمله و جیم خراشیده شدن جلد است و حقیقته نزد اطبا عبارت از تفرق اتصال منبسط در سطح عضو است که بر طرف
می شود چیزی از سطح آن و مجازا بر تفرق اتصال سطح باطن امعا اطلاق می نمایند و همین مشهور نزد اطبا است
و عند الاطلاق مراد این است مگر آنکه مقید دارند بسحج جلد و غیر آن **سدد** بضم سین و فتح دال اول و سکون
دال دوم هر سه مهمله بند شدن مجاری و عروق صغیره بدن است هر مجری و هر عرقی که باشد بسبب اخلاط لزجه
و یا غلیظه که در مجاری عروق صغیره بچسپد و منع کند خواه تام که مانع آید نفوذ غذا و فضلات و اخلاط را بالتمام
مانند قولنج و یرقان و یا ناقص که مانع آید بعضی را یعنی غلیظ را [illegible] رقیق مانند بول رقیق چنانچه میگویند

که دلالت بر سده می کند و علامه گفته که انسداد نزد اطبا غیر سده است بجهت آنکه انسداد را اطلاق می نمایند
بر انضمام افواه عروق و مسام جلد و گاه اطلاق می نمایند سده را بر سختی که بسبب جراحت بهم رسد و بمنزله پوست
خشک ریشه گردد **السدة فی الخیشوم** آن چیزی است که بند می شود در اندرون خیشوم و منع میکند نفوذ
چیزی را از حلق بسوی بینی و از بینی بسوی حلق **سدر** بتحریک سین و دال و را بر سه مهمله حالتی است که صاحب
آن مبهوت می نماید و در سر خود سنگینی بزرگی و در چشم خود تاریکی در می یابد و گاهی طنین آوازی در گوشهای خود
در می یابد و گاه زائل می گردد با آن عقل او بسبب صعود ابخرهٔ سوداویه بدماغ **السرسام** بفتح سین و سکون
را و فتح سین بر سه مهمله و الف و میم و گویند بکسر سین اول صحیح است لفظی است مرکب از فارسی و یونانی زیرا که
سر بفارسی بمعنی راس است و سام بیونانی بمعنی مرض و ترکیب هر دو بمعنی مرض سر است و شیخ گفته که سام بمعنی
ورم است یعنی ورم سر و باین معنی مشهور است و آن حقیقی و غیر حقیقی است حقیقی ورمی است حار که در یکی از دو
حجاب دماغ یعنی رقیق متصل بمخ یا غلیظ متصل بکاسه سر و یا در هر دو یا در جوهر دماغ و یا در همه اینها بهم رسد
و سه نوع است دموی و آن را قرانیطس خالص و بلغمی و آن را لیثرغس نامند و سوداوی را اسم خاصی نیست
و غیر حقیقی عبارت از اختلاط عقل حاصل بدون ورم است بلکه بسبب صعود ابخره و ادخنه است بدماغ چنانچه
در حمیات حاده و اوجاع صعبه می باشد و اطبا اطلاق سرسام را بر ورم حار می نمایند و بس میگویند نفس دماغ متورم
نمی شود و این هر دو قول باطل است بقول شیخ الرئیس بادله قاطعه **سرطان** بفتح سین و را و طا بر سه مهمله و الف
و نون ورمی است سوداوی متولد از سودای سوخته از صفرای صرف که بریزد بسوی عضوی و پر کند عروق حوالی
آن را و این نوع متقرح می باشد و یا بلغم سوخته که با آن صفرای سوخته نیز باشد و این بیشتر غیر متقرح می باشد و گاه
متقرح نیز که عفونت و خباثت و فسادی در آن بهم رسد و از سوداوی صرف دردی ته نشین بهم رسد و این را
سرطان از آن جهت نامند که ورم آن شبیه بوسط سرطان و عروق آن شبیه بدستهای آن است سرخ و سبز
پیچی دارند چون شبیه بشکل سرطان مدور می دارد و بعضی گفته اند که سرطان از آن جهت نامند که چسپیده می باشد بعضو
مانند چسپیدن سرطان **سرطان الرحم** سرطانی است که در رحم بعد از ورم بسبب آنکه بکلی پاک نشده باشد
بهم رسد و متقرح شود **سعفه** بفتح سین و سکون عین هر دو مهمله و فتح فا و ها قروحی است که در سر و صورت بهم رسد
و گاه در تمامی بدن نزدیک منابت موی ها و دو نوع می باشد خشک و تر و خشک آن در ابتدا و انتهای متحکم سیاه
متفرق در مواضع بسیار و سرخ رنگ می باشد پس بحرک می آید و خشک ریشه مایل بسرخی می آورد و ماده آن بلغم حاد نحاس

باخون است و نیز از آن چرک آب می آید و آن را شهرینج که معرب شیرنگ فارسی است و سعفه رطبه نیز نامند
و سبب آن فضلات غلیظه عفنه فاسده لذاعه ساریه است که بطرف جلد می ریزد و غلیظ آن در زیر جلد
محتبس می ماند و ورم بهم می رساند و رقیق آن منتشر می گردد و جلد را مجروح و فاسد و متاکل بسیار و بسبب حدت
و تاکل چرک و ریم جاری میشود و از آن چرک آب لذاع و بیشتر اطفال را بهم می رسد بسبب بسیاری رطوبات ابدان
و دماغ های ایشان و بسیاری بخار بسبب بسیاری حرارت و رطوبت بدنهای ایشان و ضعف اعضای
ایشان از دفع فضلات و سعفه یابسه آن است که از آن چیزی جاری نگردد **سعال** بضم سین و فتح عین مهملتین
مهمله و الف و لام حرکت قصبه ریه و آلات سینه است برای دفع چیزی موذی و اذیتی که از آن رسد بریه
و اعضای متصل بدان **سقوط اللهاة** بفتح لام و ها و الف و تا افتادن ملازه است بسبب انصباب اخلاط بر
حنک و لهاة خواه گرم باشد خواه سرد **سقیروس** بفتح سین مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه
و ضم رای مهمله و سکون واو و سین مهمله ورم صلب سوداوی و یا بلغمی است پس اگر ماده آن سوداوی صرف خالص
باشد آن را خالص نامند و اگر با بلغم مخلوط باشد آن را غیر خالص نامند **سکته** بفتح سین و سکون کاف و فتح
تای مثناة فوقانیه و ها معطل و باز ماندن اعضا است از حس و حرکت بسبب سده تامی که در تمامی بطون
دماغ بهم رسد و مانع آید نفوذ و رسیدن روح حیوانی را بدماغ و سائر اعضا و همچنین روح نفسانی را نیز و اعضا را
از حس و حرکت حتی از تنفس باز دارد و دفعة عارض گردد و مسمی گشته باسم لازم خود که سکوت است و فرق
میان این و جمود در جمود مذکور شد **سکر** بضم سین مهمله و سکون کاف و رای مهمله حالتی است که عارض می گردد
انسان را از ممتلی شدن دماغ او از ابخره متصاعده بسوی آن و معطل میگردد عقل او و تمیز میان امور
حسنه و قبیحه نمی تواند نمود و بعضی گفته اند که سروری است که غالب آید بر عقل بمباشرت بعض اسباب موجبه
آن پس منع کند انسان را از عمل کردن بموجب عقل خود از غیر آنکه عقل زائل گردد **سل** بفتح سین مهمله و
تشدید لام شکافتن پوست بدن است بطول شریان و مکشوف کردن اطراف آن و بریدن آنچه حوالی آنست
و انداختن قلابی بزیر آن و کشیدن بیرون و بریدن آن مقدار سه انگشت و بستن هر دو سر آن و بر آن فرو روا
تا حاجت خون پاشیدن و مرهم های رویاننده گوشت گذاشتن و ملتئم ساختن و بعضی گفته اند که بعد از
مکشوف نمودن اطراف شریان آلتی آهنی اطلس که سر آن مدور و وسط آن شبیه بدائره ها و تیز باشد که باصطلاح
سلاله نامند بزیر آن گرده و شریان را بآن آلت بلند کرده و دیگری از آن دو اکرا انداخته پیچ دهند تا بریده گردد

پس ملتئم سازند و دستور سل شریان بتفصیل در کتب مسطور است **سل العین** بفتح سین مهمله و ضم لام مشدده
سکونت شدن و برهم نشستن و کشیده شدن و فرورفتن چشم است بسبب کمی رطوبات و نشستن طبقات آن
برهم و برطرف شدن و یا کم شدن رطوبت بیضیه بسیار و کم شدن نوریکه پر می گردانند فضاهای طبقات را و کم
شدن با آنکه پلکهای چشم بهم افتند و گاه بینائی برطرف میشود و چشم فرو می نشیند و اینها از اسباب داخلیه
اند و خارجیه مانند چشم و از حدقه برآوردن و یا سوراخ کردن و رطوبات آن را کشیدن و غیر آن **سل** بکسر
سین و تشدید لام قرحه است که در ریه بهم رسد بسبب ریختن نزله یا نزف دماء بدان و لازم آن است تب دقی و لاغری
بدن و در لغت سل بمعنی هزال است از قبیل تسمیه شی باسم لازم **سلاق** بضم میم و فتح لام و الف و قاف
غلظت و سطبری و سرخی است که در پلکهای چشم از ماده بورقی بهم میرسد و مژگانها میریزد و مودی بقرحه و شقاق
و فساد یا صره نیز میگردد و بعضی گفته اند که آن قرحه است که در بیخ زبان و یا در حلق و زبان بهم میرسد **سلس البول**
بفتح سین و کسر لام جها آمدن بول است بلی اراده و بعضی بر قطره یا تقطیر نیز اطلاق می نمایند باعتبار آنکه در اواخر
او یا تقطیر منجر بسلس البول میگردد **سلع** بضم سین مهمله و لام و عین مهمله شقاق یا را نامند و چهار نوع می باشد
شحمیه و عسلیه و اردهالیه و شیرازیه و وجه تسمیه آنها برای احتوای آن است بر مانند اینها و شحمی و عسلی معروف
است و اردهالی حسوی غلیظ است که از آرد و روغن تازه متخذ از کوه ترتیب می دهند و شیرازیه منسوب بشیراز
است که نان خورشی است که از ماست می سازند **سلعه** بفتح سین و سکون لام و فتح عین مهمله و ها و بکسر سین نیز آمده
ورمی است که از ماده غلیظ و رغشائی مانند کیس بهم میرسد و آویخته بغیر چسپیده بگوشت بدن از همه اطراف می باشد
بلکه می توان آن را بدست گرفت و جنبانید و آن در اول بمقدار نخودی می باشد و بتدریج تا ناریجی و بزرگتر
از آن میشود و گاه شبیه باستخوان چیزی در آن تکون می یابد **سوء القنیه** بدانکه قنیه بکسر قاف و سکون نون
و فتح یای مثناة تحتانیه و ها در حکما بمعنی ملکه آن بودن شی است بحیثیتی که محیط بآن باشد و بانتقال آن منتقل
گردد و آن را فساد مزاج نیز می نامند بسبب آنکه فساد و تغیر مزاج و انحرافی است که از فساد و سوء مزاج کبد بهم
میرسد در تمام بدن احیانا و این اسم باستسقا الیق و اخص است ولیکن اطبا مختص باین مرض که مقدمه آن است
داشته اند **سوء الهضم** عبارت از عدم انهضام طعام است بهضم تام و تغیر یافتن طعام است در معده بسوی
بعض کیفیات ردیه **سوبیحی** بضم سین مهمله و سکون واو و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر
حای مهمله و یا ورمی است که در عضله داخل حلق یا مری بهم می رسد **سوء مزاج** عبارت از غلبه یکی از کیفیات

اربعه است بر مزاج اصلی عضوی از اعضا و یا اکثر و یا کل بدن که قادر نباشند آن عضو که عمل نماید عملی که از ان
صادر می گشت در حالت اعتدالی که داشت و آن یا مستوی است و یا مختلف و اطبا اختلاف نموده اند و تفسیر
آن هر دو لفظ جالینوس و صاحب مختار گفته اند مستوی سوء مزاجی است که شامل جمیع بدن باشد و مختلف آنکه
مختص بعضوی خاص باشد دون عضوی و ابو سهل مسیحی و رازی گفته اند که سوء مزاج هر گاه مستحکم باشد
و از ان اذیتی نرسد محتاج نیست قوت دافعه که آن را دفع نماید بجهت آنکه در استوا الیه مستوی اصلی شده
است و شیخ الرئیس گفته مستوی آن است که استقرار در جوهر عضو نموده و حکم مزاج اصلی هم رسانیده باشد بحدیکه
طبیعت مدبره بدن محتاج بمقاومت با آن نباشد و مختلف آنکه چنین نباشد پس جمیع عفن باین تفسیر سوء مزاج
مختلف است و تجبیت بمذهب صاحب کامل و آنچه از کلام جالینوس مفهوم می گردد مستوی است و برص بحسب
تفسیر شیخ مستوی است و بنا بر آنچه گفته شد مختلف برای آنکه در عضوی دون عضوی است و در اکثر امور شیخ
مستقر را مستوی از ان جهت نامیده که مشابه مزاج اصلی است در عدم ظهور الم و جالینوس و من تبع آن عام را مستوی
از جهت شمول و جریان آن بر تمامی بدن و مانند مزاج اصلی در ایجاب الم نامیده و جالینوس سوء مزاج کائن
در عضوی دون عضوی را مختلف نامیده از جهت آنکه مخالف مقتضای مزاج اصلی است از عدم عموم و شمول
و نیز گاه سوء مزاج خلقی باشد و گاه عارضی پس خلقی چیزی است که در ان مزاج اصلی خلقی غیر معتدل باشد
و این را مزاج غیر فاضل نامند و عارضی آنکه مزاج در اصل خلقت معتدل باشد لکن متغیر گردد و از اعتدال
بسبب سوء تدبیر و سوء مزاج متفق سوء مزاج مستوی است **سونوخس** حمی دموی غلیانی بدون تعفن
است **سهر** بتحریک در لغت بمعنی بیداری است و در اصطلاح اطبا بیداری بسیار بیرون از مجرای طبیعی
است بسبب امر اختیاری از اشتغال بامور خارجیه و یا غیر آن و یا بسبب باعث عرضی و مرضی مانند هم و خوف
و فرح و فکر و یا سوء مزاج یابس و یا سوء مزاج حار یابس بی ماده و یا سوء مزاج بارد یابس مادی سوداوی و یا
حار یابس مادی صفراوی و یا صعود ابخره یبوسیه منهضمه حاره و یا غیر اینها از اسباب و آن را سهار بضم سین و فتح
های مشدده و الف نیز نامند

حرف الشین المعجمه

* **شبق** بفتح شین و بای موحده و قاف
شدت شهوت و مبالغه آن است که تجاوز از حد طبیعی نماید و تجاوز هر چیز از حد طبیعی و افراط آن البته
مرض است **شتره** بفتح شین و تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و هاء پیچیدگی پلک پائین منقلب است بحدیکه خوب
هم نیاید و بحالت طبیعی نرسد بسبب بریده شدن پلک و یا برآمدن غده در ان و گاه جفن بالا منقلب می گردد

بطرف پایین و خلقی آن را بر نیست و شتر و در لغت بمعنی نقصان چشم است **شخوص** بضم شین و خای معجمه و
سکون واو و صاد مهمله مرضی است که دفعة عارض می گردد و صاحب آن بهر حالتی که باشد ایستاده و یا نشسته
و یا خوابیده بهمان حالت بماند و قدرت بر تغیر آن نداشته باشد و چشمها او باز مانند و نتوانند که بهم گذارد و آن را
جمود و اخذه نیز نامند بهمان جهت و سبب آن سده است که از اخلاط غلیظ در مؤخر دماغ که منبت اعصاب
است بهم رسد **شدخ** بفتح شین و سکون دال مهمله و خای معجمه تفرق اتصالی است که از طول عصب واقع شود
و بر شکستگی که بر استخوان سر واقع شود نیز اطلاق می نمایند **شرق** بفتح شین و سکون رای مهمله و قاف نزول
چیزی در حنجره و قصبه ریه است و بیشتر در چیزهای سیال می باشد و می گویند که آب در گلوی صاحب آن بند
شود و سرفه پی در پی می کند تا آنکه بر گردد و بر آید چیزی که در آن راه در رفته است جهت آنکه حنجره و قصبه ریه هر دو
از آلات تنفس اند نمی گذارند که چیزی سوای هوا در آنها داخل شود و فرق میان این و غصه آن است که غصه بدان
چیزی است در مری اعم از آنکه غلیظ باشد یا سیال و شرق بخلاف آن چنانچه ذکر یافت و غصه مفرد است جمع آن غصص
آمده **شرقة الكلب** عبارت از آشامیدن آب سرد است ناشتا و هنگامی که بدن گرم شده باشد از ریاضت
عنیف و یا گاهی وقتی که بدان رسیده باشد و یا بعد از حمام و یا خواب و یا بعد آن و یا بعد از رفتن به بلندی
و امثال اینها و این مرض سریع الزوال است اگر تدبیری تدارک آن بزودی حسب لایق نمایند و از علامات
آن بهم رسیدن بحج شدید است و کرب که صاحب آن را الی طاقت سازد و اگر غافل کرده شود و در تدبیر آن تجربا استسقا
و یا ورم کبد گردد **شرناق** بکسر شین و سکون رای مهمله و فتح نون و الف و قاف جمع آن شرانق پیهی است که در
پلک بالای چشم بهم می رسد و آن را سنگین و سخت می دارد و مانند سلعه متحرک می باشد با گاهی چسبیده می باشد
و همین فرق است میان این و سلعه و سبب این رطوبت غلیظی است که می ریزد و در پلک و از این جهت اطفال
و مرطوبین را بهم می رسد **شری** بفتح شین و رای مهمله و یای مقصوره دانه هایی است بعضی کوچک و بعضی
بزرگ پهن مایل بسرخی با خارش و کرب بسیار که دفعة ظاهر می گردد در تمام بدن و یا در اکثر اعضا بسبب بخار دم
صفراوی و گاهی با خارش بسیار می باشد و از آن رطوبت ترشح می آید و سبب این اکثر بورقیه رطبه است
شطر الغب بفتح اول و سکون طای مهمله و ضم رای مهمله تپ مرکب از صفرا و بلغم است چنانچه در حرف الحا
ذکر یافت **شعر المنقلب** بفتح شین و سکون عین و ضم را هر دو مهمله موی است که برگشته بر پلک چشم
می روید و سر آن باندرون می باشد و در چشم می خلد و سبب آن رطوبت عفن باشد در اجفان و اشعار

شتره بضم شین و کسرتین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله و ها و هی پلک بالا است که بطرف چشم نزدیک بمژگان منقلب
شود و در شکل بهم میرسد برنگ پاک بسبب ماده فضلیه غلیظه مثل قد مویه و نوعی دیگر بهم میرسد بسبب زیادتی گوشت از ماده دموی و آن را
عوام بن مانند **شتاف** بضم شین و فتح تین مهمله و جیم و الف و فا مرضی است که در زیر شراسیف بهم می رسد
شقاق بضم شین و دو قاف در میان هر دو الف مرضی است که در ان جلد می میرزد و تیر تشقق جلد بدن
و دست و پا و صورت و غیرها از سردی و یا غیر آن اطلاق می نمایند و بعضی گفته اند عبارت از تشقق شرج است
شقاقلوس بفتح شین و قاف و الف و فتح قاف و ضم لام و سکون واو و سین مهمله مرضی است که از خون غلیظ
که در حاصل عضو است سرایت و مانع بهم می رسد و حس و منع می نماید روح حیوانی را از رسیدن بدان عضو پس فنا
می گردد مزاج آن و فاسد می گرداند عضو را و می میراند آن را و در آخر امر و نیز گفته می شود شقاقلوس موت
عضو و باطل شدن حس آن و نهایت آن را مقدمه آن است **شقیقه** بفتح شین و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه
و فتح قاف و ها وجعی است که در یکی از دو جانب سر بهم میرسد تا بمیان وسط آن یعنی شقوق سر هم بسبب صعود بخارات و یا
اخلاط حاره حاده و یا بارده و رطبه بدماغ **شوص** بفتح شین و سکون واو و صاد مهمله وجع ضرس است **شوصه**
بفتح اول ورمی است که در حجاب که در اضلاع پیوست است زیر حجاب حاجز بهم می رسد بسبب در آمدن ریاح در اضلاع
و این بسیار شدید می باشد و صاحب آن نمی تواند هیچ جنبید و حرکت نماید **شوکه** سرخی است که در صورت
و جسد بهم رسد و شدت آن مرض است **شیرنیج** و **شهدانه** یک سخیفه رطبه است و از امراض مصریه و مذکور شده
شهوة الکلبی زیادتی شهوت طعام و اشتداد آن است بحدیکه صاحب آن از اغذیه کثیره مختلفه سیر نگردد و حرص
او بر ماکولات و مشابه او در آنها باشد مانند سگان و سبب آن سوء مزاج بارد معدی است که عارض فم معده گردد
خصوصا هنگامیکه مزاج سایر اعضا گرم باشد **شیرازیه** صنفی از سلعه است **شیلم** نوعی از شور غوزیه است **حرف**
الصاد المهمله **صالبیه** بفتح صاد و الف و کسر لام و فتح بای موحده و ها حمی حاره بغیر نافض است **صباره**
بضم صاد و فتح بای موحده و الف و فتح رای مهمله و بلغت سریانی است معنی آن جنون مفرطی است که با سرسام
صفراوی بهم رسد و گویا مرکب از مانیا و قرانیطس است **صداع** دردی است که در اعضای سر بهم رسد و آن اسباب
بسیار و بفارسی درد سر نامند **صداع البحدقه** ضربانی است که در عمق چشم محسوس میگردد که گویا سوزن فرو
می برند و یا می فشارند و ضربان آن همیشه باشد گاه و وقتی غیر وقت دیگر مانند شقیقه سر و این را شقیقه عین
نیز نامند [illegible] بروزن امیر طوقی است سیال که مستحیل می گردد بمیان خون فاسد و آن را بفارسی [illegible]

نامند **صرع** بفتح صاد و سکون را و عین هر سه مهمله در لغت بمعنی افتادن است و در اصطلاح اطبا سده غیر تامی است
که در بطون دماغ و مجاری اعصاب آن بهم رسد و مانع آید اعضای نفسانیه را از افعال طبیعیه خود منع غیر تام
و صاحب آن بیفتد و کف بر دهن آورد و دستهای آن بپیچید و گردد بسبب تشنج اعصاب و فرق میان این
و اختناق رحم مذکور شد و آن مرکب از صرع و غشی است بجهت ظهور علامات آن هر دو در آن بخلاف اختناق
رحم **صریر الاسنان** بفتح صاد و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله آواز سائیدن دندان
است بهم در وقت خواب و این اکثر صبیان و زنان و مشایخ را بهم می رسد بسبب رطوبات غلیظه فضلیه معدیه
و یا ریاح غلیظه کرمها و یا دیدان **صغر الانثیین** کوچک شدن آنها است و سبب آن ضد سبب عظم
آن است و ان شاء الله تعالی مذکور می شود **الصفر** بصاد و فا هر دو مفتوح و رای مهمله **صفار** بضم صاد
و فتح فا و الف و رای مهمله مرضی است که در کبد و شراسیف اضلاع بهم می رسد و بسبب آن بدن انسان
بسیار زرد می گردد و گاه است که میکشد آن را و گاه اطلاق می نمایند بر جمع شدن آب در شکم چنانچه مستسقی
را عارض می گردد **صلابة الاجفان** سختی است که در پلکهای چشم بهم رسد و مانع آید آنها را از باز کردن
و پوشیدن آن **صلع** بفتح صاد و لام و عین مهمله بر طرف شدن موی پیش سر است فقط و صاحب آن را
اصلع نامند و شیخ در شفا گفته که زنان و خصیان را صلع بهم نمی رسد بسبب کثرت رطوبت مزاج ایشان
صمم بتحریک بمعنی کری است و باصطلاح اطبا فقدان تجویف صماخ است **صنان** بضم صاد و فتح نون
و الف و نون بدبوئی زیر بغل و کش ران و شکنج شکم و غیرها است و این عام است و ذفر خاص **صوره**
بفتح صاد حکه و خارش است **صیبان** بکسر صاد و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای موحده و الف و نون
دانهای سفید خرد بسیار چسپیده به بیخ موی است و ماده آن قریب بماده قمل است و بفارسی رشک و تخم
شپش نامند

حرف الضاد المعجمه

ضاغوط کابوس است **ضجر** بتحریک قلق و اضطراب
حادث از غم است و بکسر اول نیز آمده **ضربان** بتحریک حرکت شدید شریان است **ضرس** بفتح ضاد و را
و سکون سین هر دو مهمله کند شدن دندان است از اسباب خارجیه مانند خائیدن اشیای حامضه و قابضه
و عفصه و نگاه داشتن آنها در دهان و یا از اسباب داخله مانند رسیدن بلغم ترش و سودا بدندانها از نواح
آنها و یا از معده **ضعف البصر** علتی است که صاحب آن اشیا را بمقداری و هیئتی و صفتی که هستند بتمام
نتواند دید خواه از نزدیک خواه از دور و یا از هر دو و خواه از غلبه خون باشد و یا از غیر آن **ضعف الاسنان**

گاه بمعنی ذهاب مادة الاسنان است که ذکر یافت و گاه بمعنی بودن آنهاست قابل ضرر و آفات و گاه بمعنی
ضعف بیخ آنها و عدم استحکام که بسهولت کنده شوند نیز آمده **ضعف المعده** مولانا نفیس گفته که
مفهوم از لفظ آن است که مختص بقوت خاصی نیست و لیکن عادت اطبا چنین جاری شده که اطلاق
ضعف معده را بر خلل هضم می نمایند و نمیگویند عضوی را که ضعیف شده مگر آنکه در فعل آن آفتی بهم رساند
و فعل آن معروف نزد جمهور نیست مگر هضم پس ضعف آن ضعف هضم است **ضعف الهضم** عدم
استحاله غذا است بقوام و مزاجی که سزاوار است که بدان باشد تا قابل و مهیا باشد که قوت مغیره در آن بر
مجرای طبیعی تصرف نماید و آنچه بعضی افاضل گفته اند ضعف هضم عبارت از عدم انحدار و گذشتن طعام است
از معده بزودی بلکه مدتی در آن ماندن زیاده از عادت و این از لوازم معنی اول است که عبارت از
ضعف معده باشد **ضعف الشهوة** بی رغبتی و عدم میل بسوی طعام است **ضعف الکبد**
عبارت از ضعف قوت آن است بالتمام یا بالبعض و این فی الحقیقة تابع جمیع امراض کبد است و همچنین است
ضعف گرده و مثانه و سائر اعضا **ضغطة القلب** بفتح ضاد و سکون غین هردو معجمه و ضم طای مهمله
مرضی است سوداوی که عارض قلب میگردد بسبب ترشح نمودن اندک خلط سوداوی بدل و اجتماع
و انضغاط آن در آن و لهذا صاحب آن در می یابد که گویا دل او را می فشارند و از عقب آن او را
اندک غشی عارض می گردد و از دهن او لعاب بر می آید **ضغطة العین** بفتح ضاد مرضی است که می یابد
علیل در وسط چشم خود وجعی که گویا می فشارد و منع می نماید آن را از حرکت و در بعض مع دمع و محل این رطوبت
جلیدیه است **ضفدع اللسان** بفتح ضاد و سکون فا و فتح دال و عین هردو مهمله غده صلبی است که در
زیر زبان شبیه بضفدع بهم می رسد و گاه ماده سبب آن متحجر و صلب می گردد چنانچه حکیم محمد اکبر معروف
بحکیم ارزانی در رساله حدود الامراض خود نوشته که مرا صدیقی بود او را این مرض بهم رسیده و از هیچ
دوا انتفاع نمی شد تا آنکه من آن را شگافتم از آن سنگ صلب طولانی خشن بوزن سه درهم بر آمد و صحت یافت
ضلع بتحریک و عین مهمله اعوجاج خلقی را نامند **ضمور** بضم ضاد و میم و سکون واو و رای مهمله هزال و ضعف را
نامند **ضیق** بکسر ضاد و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف تنگ شدن ثقبه عنبی است زیاده از قدر معتاد
و جمع شدن نور باصره و ضعف آن است باین سبب اگر جبلی و خلقی است چندان رداءتی ندارد و اگر عرضی است
ردی است جهت آنکه ضعف بصر می آورد خصوصا که از نقصان رطوبت بیضیه باشد **ضیق النفس** بکسر ضاد و سکون

وسکون یای مثناة تحتانیه و قاف تنگ شدن مجرای نفس است و نرسیدن هوای مستنشق از بیرون و
همچنین وروقت اخراج از اندرون خواه از سبب رطوبات بالغه مستحجره باشد و خواه از حرارت مجففه بالغه
و این گاه سرایت بدیگری باعتبار استنشاق نفس میکند و این مرادف بهر است عرق الطاء المهمله طاليح
حمی حاد را نامند طاسر طاوس حمی ربع را نامند طاسو قوس بجیم جفن است که منتشر گردد و سوقیس
نیز نامند **طاعون** بفتح طا و الف و ضم عین هر دو مهمله و سکون واو و نون ورمی است بزرگ بقدر ترنج و
نیز کمتر از آن و یا دانه کوچکی است بقدر باقلا و کوچکتر از آن که با لهیب و سوزش بسیار در اعضای غددی حساس مانند
پستان و بغل و بیخ زبان و بیخ ران و یا بجای حساس بهم میرسد و اطراف خود را سیاه می گرداند اگر ماده سمی باشد عضو را
فاسد گرداند و بر سمیت کیفیت و بهر سمیه آن تقلب از راه شراین و بسوی دل رسد هلاک گردد و گاه اطلاق می نمایند بر
ورم حار حادث در ان مواضع و بر ورم قتال نیز **طحال** بکسر طا و فتح حای مهمله و الف و لام ورمی است که در
سپرز بهم رسد **طخاء** بفتح طا و خای معجمه و الف ممدوده عبارت است از ثقل و غشی است و در حدیث وارد است
که هرگاه کسی بیابد در دل خود طخائی باید که سفرجل بخورد طراحوو طلیس بفتح طا و را و الف و ضم حا
مهمله و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و کسر طای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله عبارت است
از جرب شدید با خشونت است که در باطن جفن بهم می رسد و آن را طاسو قوسیس نیز نامند **طرفه** بفتح طا
و سکون را هر دو مهمله و فتح فا و ها نقطه ایست از خون تازه سرخ رنگ و یا خون کهنه مرده خاکی رنگ و یا سیاه
که بسبب انفتاح بعض عروق چشم بر آمده در زیر ملتحمه مانده باشد از هر سببی که باشد خواه ضربه و یا سیلی و خواه پری
عروق و خواه بجوش آمدن خون و خواه منفجر شدن ورمی پیش از نضج و خواه نعره و فریاد بسیار زدن و خواه
حرکات عنیفه و مانند اینها و این مشتق از طرفه ای لطمه یعنی سیلی که بر چشم واقع شود و سرخی در ملتحمه بهم رسد
از قبیل تسمیه شیء باسم لازم **طرش** بفتح طا و را هر دو مهمله و شین معجمه نقصان قوت سامعه است گاه اطلاق
می نمایند بر آنچه که بدان رسد و بر بطلان آن و بر نقصان تجویف صماخ بر سبیل مجاز و برین تقدیر طرش و وقر
و صمم مترادف بهم اند و اصح آن است که وقر بطلان سمع است و طرش نقصان آن و صمم فقدان تجویف صماخ
و بعض اختصاص نموده اند وقر را بانچه طویل العهد مزمن باشد و طرش را بقریب العهد حدیث **طنین**
بفتح طا و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و نون آوازی است بسیار باریک تند که می شنود صاحب آن در
گوش خود بسبب حرکت ابخره غلیظه و یا انصباب فضول در آن و فرق میان این و دوی آن است که آواز آن

را که شبق بر ایشان غالب باشد و از جماع بسیار لذت یابند و منی ایشان بسیار تند و رقیق باشد و مقعده اوشان رخو و عضلات آن سست باشد بهم می رسد **عرج** بتحریک عین و رای مهمله و جیم ظاهر شدن عجز و نقصان بر قوت پاست که عاجز آید صاحب آن از رفتار که بفارسی لنگی نامند و صاحب آن را اعرج و لنگ گویند
عرق الدم بتحریک مرضی ست که بجای عرق خون از مسام بر آید و همچنین گاه بر آید از چشم بجای اشک خون به سبب کمال غلبه و رقت و لطافت و حدت خون **عرق المدنی** بکسر عین و سکون رای مهمله و قاف و بفتح میم و دال مهمله و کسر نون و یای مثناة تحتانیه مرضی ست که در بدن بهم میرسد بسبب آشامیدن آبهای بسیار غلیظ که بیجا مانده و اغذیه غلیظه و آن مختص بعضوی دون عضوی نیست و اولا در بدن دانه حبابی بهم میرسد و بحرک می آید پس شگافته می شود و از میان آن چیز بسیار باریک شبیه بعرق سفید رنگ بر می آید و در تجویف آن تار باریک مانند موی اسب می باشد و میان پوست آن عرق و آن تار یعنی جوف آن رطوبتی لزج می باشد که اگر آن گسیخته گردد و آن رطوبت بهر جا که رسد زخم کند چنانچه به تفصیل در کتب قوم و در رساله عرق مدنی که از مؤلف ست مذکور شده و اگر در اعضای لحمی ظاهر گردد بآسانی بر آید بخلاف آنکه بر مفاصل و اعضای قلیلة اللحم باشد و آن احیانا در زیر پوست مانند کرم نیز حرکت می نماید و آن را بفارسی رشته و پیوی نامند **عرق النسا** بفتح نون و سین مهمله و الف وجعی ست که در عرق وریدی که آن را عرق النسا نامند بهم میرسد و ابتدا از مفصل ورک گردد و پایین می آید از طرف وحشی و بران کشیده تا زانو و کعب و انگشت خنصر میرسد و سبب آن امتلای آن رگ ست از خون غلیظ فاسد سیاه و یا رطوبات بلغمی که از خون جدا نگشته و یا رطوبات بلغمی خام و گاه می باشد که آن اخلاط بسبب محتبس بودن کیفیت ردیه سمیه بهم میرساند **عشا** بفتح عین و غین معجمه و الف مقصوره مرضی ست که بشب قوت باصره ضعیف و باطل گردد بحدیکه چیزی دیده نشود و صاحب آن بشب چیزی را نه بیند و آن را بفارسی شب کوری نامند و سبب آن صعود ابخره غلیظه است بدماغ و چشم و گردانیدن نور باصره را غلیظ **عشق** بکسر عین و سکون شین معجمه و قاف بعضی گفته اند مرضی نفسانی ست و ارسطو گفته که عدم ادراک حس کوری چشم محب ست از دیدن عیوب محبوب و اطبا از جنس مالیخولیا و مرض سوداوی دانسته اند و می گویند وسواسی ست که وسوسه انسان را بر فکر صورت خوب و شمایل نیکو می دارد و دایم او را مستغرق ادوار افکار دیگر باز میدارد حتی از خورد و خواب و لهذا بجهت سوداویت و برودت و یبوست ماده روز بروز او را ضعیف و لاغر می گرداند و عشق ماخوذ ست از عشقه که گیاهی است

سبب هر درختی که می پیچد آن را خشک می گرداند **عصابه** بکسر عین و فتح صاد مهمله و الف و فتح بای موحده و ها
وجعی است که در ابروها و گاه در یک ابرو و متصل بعضل پیشانی و استخوان گوشه چشم در موضعی که عصابه
می بندند بهم میرسد و بدین جهت مسمی بدان گشته و سبب آن ریحی است غلیظ محتبس بدان اعضا **عطاس**
بضم عین و فتح طای مهمله و الف و سین مهمله حرکتی است خاص در دماغ برای دفع خلطی و یا موذی دیگر که بدان
رسد از داخل یا خارج باستعانت هوای مستنشق از راه بینی و دهان **عطسه** برای دماغ مانند سرفه است
برای ریه **عطاسق** بهمان وزن با شین معجمه مرضی است که صاحب آن هر چند آب بیاشامد سیرابی او را
حاصل نگردد **عطش** بفتح عین و طای مهمله و شین معجمه شدت احتیاج طبیعت است باشامیدن آب و چیز
سرد و تر **عظم الخصیتین** بکسر عین و فتح ظای معجمه و میم بزرگ شدن خصیتین است نه بسبیل ورم
بلکه بسبیل جبلی و فربهی مانند بزرگ شدن پستان و دران هنگام منفعت آن کوچک و تنگ می گردد و
لهذا منی بسیار و کما ینبغی تولید نمی یابد **عفل** بتحریک عین و فا و لام چیزی است که بر می آید در فرج زن شبیه
بادره که در خصیه مرد بهم می رسد و آن زن را عفلا نامند و تفصیل معالجه آن را **عقف** بفتح عین و قاف
و فا زوائد غلیظی است که بر مفاصل اطراف می روید و طولانی برگشته می باشد **عقده** بضم عین و سکون
قاف و فتح دال مهمله و ها ثقل و لکنت و گرفتگی زبان است **عقر** بضم عین و سکون قاف و رای مهمله از
امراض ارحام است و آن حالتی است عارض میگردد رحم را که قبول آبستنی نمی نماید و نطفه دران
بستگی بهم نمیرساند و اگر بدشواری بهم رساند بزودی لغزیده ساقط می گردد بسبب سوء مزاج بارد
مکثف بهم آورنده افواه عروق آن و یا سوء مزاج گرم مفسد سوزنده منی و یا سوء مزاج بارد رطب مرخی
علة الدخانیه بضم دال و فتح خای معجمه و الف و کسر نون و فتح یای مثناة تحتانیه مشدده و ها مرضی
است که می یابد در دل خود صاحب آن که گویا دخانی از ان بر می خیزد و مرتفع می گردد و سبب آن احتراق
اخلاط است و قتیکه بسیار گردد این مرض مورث غشی و افکار فاسده است **عمش** بتحریک عین و میم و
شین معجمه عبارت از ضعف بصر است و سیلان اشک از چشم علی الدوام بدون سبب ظاهری و صاحب
آن را اعمش نامند **عمی** بفتح عین و میم و یای مقصوره باطل شدن فعل حاسه بصر است بالکل بحدیکه
صاحب آن چیزی را نه بیند و بفارسی کوری نامند **عنبی** بکسر عین و فتح نون و کسر بای موحده
و یا بر آمدن طبقه عنبیه است نزد پاره شدن و شگافته شدن قرنیه بسبب قرحه و بثور بقدر دانه عنب

ومشهور بمورسرج است حرف الغین المعجمه غانغرایا بفتح دو غین درمیان آن هر دو
الف ونون وفتح رای مهمله والف ویای مثناة تحتانیه والف مقدمه منقول از قاموس است که ذکریافته آن
ورمی است که از نشان آن باشد فاسد سازد عضو را اما با آن حس باقی باشد وچون استحکام یابد عضو
حس را نیز به طرف سازد وبسبب عفونت اخلاط ردیه فاسده که ماده آن است غثیان بفتح غین وثای
مثلثه ویای مثناة تحتانیه والف ونون حالتی است که معده را عارض میگردد وبسبب انصباب خلطی
لذاع بدان که گویا آن راحی فشار دهد برای دفع چیزیکه در آن است وآن حالت اگر دائمی است سبب آن
در نفس معده است والا در موضع دیگر که در هنگام انصباب آن خالت وعارض میگردد غدد بضم غین وفتح
دال مهمله بازیادتی لحمی است صلب که در بین گوشت وپوست بهم می رسد ونیز اطلاق می نمایند بر زیادتی
لحمی که در گوشه چشم که موق اکبر نامند بهم میرسد زیاده از مقدار طبیعی وچون بزرگ شود مانع اندفاع
فضلات چشم بمنخرین ویا مانع تحلیل آنها بر مصفی ودمعه گردد وچون بسیار بزرگ شود مانع ابصار گردد
وسبب آن انصباب فضول رطبه دمویه است بدان عضو ومقدمه غرب است غرب بفتح غین وسکون
رای مهمله وبای موحده ناصوری است که در موق انسی بهم رسد وبلی اختیار اشک از چشم برآید لا ینقطع و
غرب در لغت بمعنی سیلان دمعه است وتسمیه مرض باسم لازم است وبعضی گفته اند آن خراج کوچکی است
که در لحاظ بکسر لام وفتح حای مهمله والف وطای معجمه که بفارسی گوشه چشم نامند بهم میرسد چون تقیح یابد ودر اکثر
ناصور می گردد غشی بفتح غین وسکون شین معجمه ویا حالتی است که عارض میگردد وبسبب صعود ابخره و
اخلاط فاسده خانقه وبغیر آن ویا ضعف قلب ویا نقصان روح حیوانی قلبی باستفراغ ویا تحلیل بجایکه
بسبب کثیر از موذی ویا قلت آن در دل که معدن وینبوع آن است مجتمع گردد وقبول تقسیم ونفوذ بسوی
اعضا نکند مانند آنکه در ابتدای بعض حمیات ویا بی استفراغ تام واعراض نفسانیه از غضب وطیش و
غم وحزن بسیار عارض می گردد غشاوه بکسر غین وفتح شین معجمه والف وفتح واو وها پرده ایست که بالای طبقه
بهم میرسد وظلمت بصر را نیز نامند غصه بضم غین وفتح صاد مهمله وها عبارت از ایستادن طعام وشراب است
در حلق ویا مری که در فوق بیان این دو شرق آن است که مذکور شد در شرق وغصه را اکثر احوال از اشیای
مداسکه می باشد ونیز اطلاق می نمایند غصه را بر تنگی حلق را اگرچه سبب آن غصه نبود غضب بتحریک
غین وضاد وهر دو معجمه وبای موحده کیفیت نفسانی است که با آن حرکت روح بسوی خارج بدن باشد از جهت

طالب انتقام از خصم و به تبعیت آن خون نیز بحرکت آید و بجا ایستد. ال آن را منافع بسیار است از برای بیان
و افراط آن ردی ترین امراض نفسانی است **غلظ الاجفان** بکسر غین و بفتح لام و ظای معجمه و الف
و لام و فتح الف و سکون جیم و فتح فا و الف و نون غلظتی است که در جفن اعلی بهم رسد بحدیکه متوهم شود که حجم با
بهم رسانیده و چون جفن را برگردانند بهاف دیده شود و مخصوص بجفن اعلی است بخلاف صلابت که هم در
جفن اعلی و هم اسفل و در هر دو نیز بهم می رسد و نیز لازمه آن صلابت و وجع و دشیشه چشم است **غشام** عبارت
از بیاضی رقیق است که در چشم بهم رسد **غم** بفتح غین و میم مشدده کیفیت نفسانی است که بمصاحبت آن
روح حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت خوف موذی که واقع شده باشد و جمع آن غموم آمده و فرق میان
این و هم در حزن الهما انشاء الله تعالی خواهد آمد **حرف الفا** و عجمه **فالج** بفتح فا و الف و کسر لام و
جیم استرخائی است عام شامل یک شق بدن از سر تا قدم در طول بسبب انصباب مواد بارده رطبه بالمنبت
اعصاب آن شق و این معنی موافق لغت است زیرا که می گویند فلجت الشیء فلجا ای شققته پس گویا آن را ابد و نصف
و بعضی گفته اند استرخائی یکی از دو شق بدن است سوای سر و صاحب کامل همین است و قد ما فرق نگذاشته
اند قدما میان آن و میان استرخاء چون فالج را بمعنی استرخای مطلق بگیرند پس گاهی باشد از آن نوعی که عام
و شامل هر دو شق از بدن است سوای اعضای راس که آن را نیز عام و شامل باشد سکته خواهد بود چنانچه
نوعی از آن استرخائی است که مختص به یک انگشت باشد **فتق** بفتح فا و سکون تای مثناه فوقانیه و قاف
در لغت بمعنی تفرق اتصال و دوری اجزای است از هم و نزد اطبا عبارت از شگافته شدن صفاق با
سلامت مراق است و برآمدن چیزی که محتبس بوده در داخل آن پیش از انشقاق و یا عبارت از کشاده شدن
دو مجرائی است که بالای انثیین است هر دو یا یکی دون دیگری و فرود آمدن در کیس چیزی از جوف آن
انواع است آنچه بسبب کشاده شدن مجرای انثیین از بالای آن و آمدن امعا یا ثرب یا حجاب در کیس و
ریح غلیظ یا اسهری و یا غیر آن است آن را قیله نامند و فتق علی الاطلاق و بعضی تخصیص داشته اند قیله را
با آنچه بسبب اتساع مجرا بدون تفرق باشد بجهت آنکه قیله را از امراض اتساع مجاری شمرده اند و فتق را
از امراض تفرق اتصال فقط و آنچه ذکر یافت اصح اقوال است و آنچه بسبب انصباب رطوبات مائی و یا
دموی و یا غیر آن است آن را ادره نامند و آنچه بسبب شگافته شدن صفاق و آمدن ثرب و یا امعاست
در آنجا آن را ثربی و امعائی یعنی اگر ثرب آمده است فتق ثربی و اگر امعاست امعائی نامند و همچنین

قیله ثربی و امعائی و مائی و برآمدگی بالای عانه و یا مائل بطرف کش ران در زیر پوست معلوم می گردد
و ثربی بی قرار می باشد. و سبب این بیشتر جستن و فریاد زدن و حرکات عنیفه است و قیله که سبب آن
ماده غلیظ باشد آن را فتق لحمی نامند و نزد جمهور اطبا ادره و قرو مترادف اند و بعضی اختصاص داده اند
ادره را بقیله که نازل ثرب و یا امعا و یا ریح باشد و قرو را اگر نازل رطوبات مائی و یا دموی و یا غیر آن باشد
و فرق شی از انجاست و ظاهر شد از این بیان که فتق عام است و قیله خاص بنابر مذهب اصح و ادره یا مراد
قیله است و یا مقابل آن و یا قسمی از آن و قیله اتساعی که بسبب اتساع بهم می باشد اطفال را بسیار بهم میرسد
بسبب بسیاری رطوبت امزجه و نرمی و نازکی اغشیه و ضعف اعضا و بسیاری حرکات عنیفه و جست و
خیز ایشان و از اسباب فتق و قیله امساک نمودن منی است وقت جماع و صعود زن بر مرد و جماع بر امتلای
معده و جستن و فریاد بسیار قوی زدن و برداشتن چیز سنگین و بالجمله هر چه اذیت بصفاق رساند و بدترین
اصناف فتق فتقی است که در حوالی سره واقع شود و امعای دقاق برآید بزیر جلد جهت آنکه بیشتر موجب
اعراض ایلاوس است نعوذ بالله و فتق مراق بطن زنان را بیشتر از مردان بهم میرسد. و چون شناخت
و ادراک این مراتب موقوف بمعرفت و ادراک تشریح بطن بود لهذا و کلیه در شرح آن بیان می نماید
تا آسان گردد بر طالبان بدانکه احشای معده و امعا و آنچه در شکم است پیچیده شده در سه حجاب و
عضلات و جلد است برای محافظت آنها و حجاب اول که متصل احشا است آن را ثرب بفتح ثای مثلثه و
سکون رای مهمله و بای موحده و بیونانی ابیلس بفتح الف و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم
لام و سین مهمله نامند و ترجمه آن حافی و حاوی است و حجاب دوم بالای ثرب است و آن را صفاق نامند بکسر
صاد مهمله و فتح فا و الف و قاف و بیونانی باریطارون بفتح بای موحده و الف و کسر رای مهمله و سکون
یای مثناة تحتانیه و فتح طای مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون و ترجمه آن ممتد کشیده شده
است و گاه الف و رای دوم را حذف می کنند و باریطون می گویند و این پرده کشیده شده است از بالای شکم
تا خاصره و اربیه و در آن موضع دو مجرای تنگ قرار داده شده است فرود آمده است آن پرده تا خصیتین پس
کشاده شده است و چسپیده شده است با آن هر دو پس هر دو یک شده و در خصیتین چسپیده شده است
مانند کیسه پس هرگاه کشاده شود یکی از آن دو مجرای و یا هر دو چیزی البته در کیس آید چنانچه ذکر یافت آن
هر دو مجری را امریطا نامند و عضلات آن بالای صفاق است و چهار زوج می باشد یکی از آنها در طول

ودوم در عرض و اشتن به تقاطع صلیبی مورب تقاطع نموده اند و حجاب سوم بالای عضلات زیر جلد است
و آن را مولانا نفیس مراق نامیده و اقسرائی طاقی و اما پوست شکم حاوی به همه است و آن را نیز مراق
نامند و شیخ الرئیس گفته مراق پوست شکم است با غشا و عضلات و بعضی گفته که مراق عبارت از صفاق
است و اصح آن است که مولانا نفیس گفته و بعضی گفته اند هر موضع رقیق جلد بطن مسمی به مراق است
فرنگ بفتح فا و رای مهمله و سکون نون و کاف بثور خبیث ردی است و مشهور به آبله فرنگ است و مولد
آن را فرنگ ذکر کرده اند و شاید از جمله بثور غریبه باشد و بدانکه حدوث امراض بسبب حصول اخلاط ردیه فاسده است
و حصول اخلاط از اغذیه مرکبه کثیره مستعفنه است و در قدیم الایام این همه تراکیب و تفنن اغذیه و اختلاط آنها
با هم نبوده که درین زمان است و لهذا اکثر امراضی که حال بهم رسیده سابق نبوده و الله اعلم **فریسموس**
بفتح فا و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر سین مهمله و ضم میم و سکون واو و سین مهمله مرضی است
که با آن نعوظ بسیار شدید و دایم ایستاده می باشد با شهوت و بدون شهوت و بعد جماع نیز خواه منی
کثیر المقدار آید و یا قلیل و بسا است که قضیب در آن بالیده طولانی می گردد و سبب این بخار منی و ریح
آن است و آن بلغت یونانی بمعنی صورتی است که بشکل انسان کوچک ایستاده ذکر بسیار ندو بجهت
مشابهت مسمی بدان نموده اند و نیز مجازا بر شدت خواهش زن و رغبت آن بر جماع اطلاق می نمایند
و فریاسموس نیز آمده بزیادتی یای مثناة تحتانیه و الف بعد از را **فزع** بتحریک فا و زای
معجمه و عین مهمله کیفیت نفسانی است که بمصاحبت آن روح نیز حرکت کند بسوی داخل بدن از جهت
خوف از موذی در واقع و یا تخیل موذی و بفارسی آن را ترس و ترسیدن نامند **فزع الصبیان**
ریح الصبیان است و بعضی ام الصبیان و التشنج اند **فساد الشم** علتی است که عارض قوت شامه می گردد که بدان
سبب صاحب آن جمیع بوهای را یک بو می شنود و تفرقه میان آنها نمی تواند گذاشت **فساد الشهوت** عبارت
از بهم رسیدن خواهشهای ردیه فاسده است در معده مانند خواهش گل خوردن و زغال و گچ و اشیای حریفه و حاده
و امثال آنها و بیشتر زنان حامله را بهم می رسد بسبب اجتماع مواد فاسده بلغمیه ردیه در معده ایشان و آن اعم از وحم
است بجهت آنکه وحم شهوت و رغبت در اطعمه ردیة الکیفیه است فقط و بعضی میان آن هر دو فرق نکرده اند
فساد الهضم تغیر یافتن طعام است در معده بسوی بعض کیفیات ردیه و فرق میان آن و تخمه آنست که درین
هضمی است هر چند فاسد است بخلاف تخمه که دران هضم نیست اصلا **فکر** بکسر فا و سکون کاف و رای مهمله ترتیب

معلوم است برای تادّی بسوی امر مجهول و کثرت فکر مرض است خصوصاً در امور دنیویه **فلغمونی** بفتح فا و سکون لام و فتح غین معجمه و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یا ورم دموی حار بزرگ مقدار باسرخی مائل بکبودت و تمدد و ضربان و انتفاخ و تپ و تشنگی است که در ظاهر جلد بهم میرسد و گاه اطلاق بر سرسام که تورم جوهر دماغ است نیز می نمایند **فلوق** به تحریک تشقق وسط دهان را نامند. **فلکی** بضم فا و سکون لام و کسر کاف و یا برآمدن طبقه عنبیه است تا دشگافته شدن قرنیه بزرگتر و زیاده از عنبیه بحدیکه از اجفان درگذرد و یا شفار رسانیده شود و مانع انطباق گردد و آن را اسماسی و ثؤلولی نیز نامند و فلکی از آن جهت نامند که شبیه بقطعه چرم مدوری است که در میل مغزل که بفارسی چرخه نامند می کنند برای آنکه آن میل بر نیاید و بران ریسمان برپیند. **فواق** بضم فا و واو و الف و قاف حرکت طبقه داخلیه معده است در تمدد و انبساط آن مرکب از تشنج انقباضی برای دفع موذی از خود و سبب آن رسیدن اخلاط و ریاح فاسده موذیه و یا اخلاط حاد و حریف است بدان و یا طعامی حریف **فوحیشا** بضم فا و سکون واو و کسر جیم و سکون شین معجمه و لام و الف ورمی است که در لحوم غددی بهم میرسد و از قبیل طواعین نیست **فوحیمی** بضم فا و سکون واو و کسر یای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر حای مهمله و یا ورمی است که در عضل حلق و مری بهم میرسد. **فوفه** بضم فا و سکون واو و فتح فا و ها نقطه سفید است که بناخن ظاهر گردد جمع آن فوف و جمع الجمع آن افواف آمده **فولوس** بضم فا و سکون واو و ضم لام و سکون واو و سین مهمله ورم صلب سوداوی عدیم الحس است **حرف القاف** **قادسوس** بقاف و الف و دال مهمله و واو و سین مهمله و در میان هر دو واو و حمی محرقه نامند. **قارت** بقاف و الف و رای مهمله و تای مثناة فوقانیه عبارت از مردن خون است زیر جلد. **قاشیره** بقاف و الف و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله ها عبارت از جراحتی است که قطع کند جلد سر را **قاطوخوس** و **قاطوحس** عبارت از جمود است **قتام** بفتح قاف و تای مثناة فوقانیه و الف و میم بثوریست شبیه بدخان منتشر در سیاهی چشم **قذف الدم** بفتح قاف و سکون ذال معجمه و فا انداختن خون است از راه دهان اکثر از معده بسبب انفتاح دهن عروق و شکافته شدن و یا گسیخته شدن آن می باشد. **قذف القلب** حالتی است که در وی باشد صاحب آن که گویا دل او از سینه بیرون می آید بقی بسبب وصول ابخره ردیه و اخلاط فاسده بدان **قرانیطس** بفتح قاف و رای مهمله و الف و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طای مؤلفه و سین هر دو مهمله یونانی بمعنی هذیان و باصطلاح اطبا ورم حاری است که در حجاب دماغ خواه رقیق و خواه غلیظ و یا در هر دو بهم رسد و آن را سرسام نیز نامند یعنی ورم سر زیرا که سام بیونانی بمعنی ورم و سر بفارسی بمعنی راس است و دموی آن را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص یعنی ورم حار دشوار از خالص صفرا

اونی کاہر مخزن الطب باہتمام حافظ محمد ابراہیم طبع شد

و دران ذهن و رای و حواس همه متغیر می گردند خصوصاً در صفراوی زیرا که ضرر و نکایت آن هم بجهت حرارت است و هم یبوست صفرا که منافی جوهر دماغ و اعصاب و حجب است و تمدد آن زیاده بخلاف دموی که بسبب حرارت است درین باب اقوال بسیار است و وجه تسمیه آن لیفرانیطس جهت آن است که مصر لیفرانیطس است که ذهن و رای است و گفته اند فقط و تسمیه آن باسم لازم آن است که هذیان باشد **قروه** بفتح قاف و سکون رای مهمله و واو بزرگ شدن پوست خصیتین است بسبب ریاح و یا نزول آب و یا ماده غلیظ که مقدار آن را بزرگ و حجم آن را فربه گرداند و یا فرود آمدن امعا و یا ثرب و هر یک مسمی باسم آنند مانند ریحی و مائی و لحمی و معائی و ثربی و صاحب کامل گفته که قروه لحمی و تیان گوشت است در غشای محیط بانثیین و دران حال ورم بلند و برآمده و گاه متحجر و با آن وجع ردیه می باشد و اما غلظت و سختی و فربهی را عظم خصیه نامند و مذکور شد **قروح** جمع قرحه است بفتح قاف قرشی گفته تفرق اتصالی است که در لحم و اعضای لحمی بهم رسد مادام که تازه است آن را جراحت بکسر جیم نامند و چون کهنه گردد و دران چرک جمع گردد آن را قرحه نامند و قرح بضم در دو وجع جراحت را گویند و اضافت بهر عضو که دران واقع شود نمایند و میگویند قرحه معده و گرده و مثانه و امعا و رحم و غیرها **قروح العفنه** قروحی است که دران حرارت ناریه غریبه بر حرارت غریزیه استیلا یابد و ماده آن را متعفن گرداند **قروح البلخیه** قروحی است که با آن بثور و خشک ریشها باشد و خوناب ازان جاری گردد و از جنس سعفه ردیه است و بلخیه ازان جهت نامند که در بلخ بسیار می شود **قروح الوضره** بفتح واو و کسر ضاد معجمه و فتح رای مهمله و ها قروحی است که دران انواع چرکها باشد **قروح الخبیثه** قروحی است که بدشواری مندمل گردد بسبب خباثت و رداءت ماده و لیکن متآکل و ناصور نگردد **قروح الساعیه** قروحی است که روز بروز زیاده گردد و حوالی خود را فراگیرد و آن را بفارسی کفکارک و بهندی کهر کهره نامند **قروح السالفه** قروح کهنه است که آثار آن مدتی مانده و صلب گشته و سده مسامات شده باشد **قرقس** بفتح دو قاف در میان هر دو رای ساکنه و در آخر سین هر دو مهمله و بفا بجای قاف دوم نیز آمده کرمی است که بلغم رحم مانند قضیب روییده و در تابستان طولانی گردد و در زمستان کوتاه **قرن** بفتح قاف و سکون رای مهمله و نون چیزی است که در فرج زن مانند دندان برویید مانع وطی است و صاحب آن را قرنا نامند **قشعریره** حالتی است که می یابد انسان دران اختلاف در سردی و تحلل در جلد و عضل خود و پس ازان تکسر و اعضا شکنی **قطربب** بضم قاف و سکون طای مهمله و ضم رای مهمله و بای موحده مرضی است سوداوی از جنس مالیخولیا و صاحب آن میگریزد از خلوت و کثرت و صحبت با دوستان و دوست میدارد

بودن در خلوت و وحشت مقابر را و با وجود این قرار و آرام در موضعی بیش از یک ساعت ندارد و بلکه همیشه
تردد می نماید تا آنکه اصحاب و همسایه‌ها ندانند که بکجا میرود مانند حیوانی کوچک که بر روی آب حرکت می کند حرکات
سریعه غیر مختلفه غیر منتظمه و هر ساعت در آب فرو می رود و بر می آید و قرار و آرام ندارد و آن را قطرب نامند
قلاع بضم قاف و لام قرحه‌ها است که اندرون دهان بهم میرسد. آنچه از آن متعفن و متقرح گردد آن را آکله و
قروح خبیثه نامند. **قلاع الاذن** شقاقی است که در بیخ گوش بهم میرسد و از آن زرد آب و چرک آب
ترشح می کند و اطفال را بیشتر بهم میرسد باعتبار کثرت فضول رطبه که در ادمغه ایشان می باشد. **قلح** بفتح
قاف و لام و حای مهمله زردی و چرکی است که بر بالای دندان مجتمع گردد. **قلق** بتحریک حالتی است
که موجب سرعت انتقال انسان از پهلوی به پهلوی گردد. **قمل** بضم قاف و تشدید میم و لام و قمقام بفتح دو قاف
و میم ساکن در میان و الف و میم نوعی از قمل است که چسپیده بمنافذ مسام و فرو رفته در آن می باشد بحیثیکه
چون نظر کنند خیال میکنند که گویا بیخ موی است که اندک ورم کرده بسبب عدم حرکت آن و لیکن چون گرم
شود و یا آب نیم گرم بر آن ریزند سر خود را برآورد و ماده این غلیظ تر و سردتر از ماده قمل است و فرق میان
این هر دو آن است که قمقام را پاهای بسیار می باشد بخلاف قمل. **القمل فی البدن** بفتح قاف و سکون
میم و لام حیوانی است سفید کوچک و بعضی سیاه رنگ که بفارسی شپش نامند که در بدن بسبب کثافت
خارجیه بدن را ناشستن و لطیف نگاه نداشتن و یا ماده بلغمیه عفنه نضیجه است که طبیعت از داخل آن را دفع
بطرف جلد و مسام می نماید و حرارت غیر طبیعیه آنها را بصورت شپش میگرداند. **قمل الاجفان** پیدا شدن
شپش است در پلکهای چشم بسبب ماده بلغمیه عفنه نضیجه که طبیعت آن را بطرف جلد دفع می کند و حرارت
غیر طبیعیه آنها را بصورت شپش می گرداند. **قمور** بضم قاف و میم و سکون واو و رای مهمله کلال و ماندگی است
که در بصر بهم میرسد بسبب مداومت نظر به برف و یخ و چیزهای سفید و روشنیهای بسیار و براق و صاحب آن
چیزها را الوان دیده و یا از نزدیک می بیند و از دور نمی بیند بسبب ضعف روح باصره و چون نظر کند بسوی الوان
خیال میکند که گویا بر آن بیاضی است بسبب استقرار و رسوخ بیاض در قوت متخیله آن بهمان جهت مذکوره
قوباء بضم قاف و سکون واو و فتح بای موحده و الف و اصل دران تحریک واو است صاحب قاموس گفته
فعلاء بضم فا و سکون عین نیامده مگر قوباء و خشاء و اصلهما قوباء و خششاء است و آن خشونت و درشتی است که در ظاهر
پوست بدن بهم می رسد با خارش بسیار و از آن قشور دایم جدا میگردد تا صحت یابد و در ابتداء اندک صلبی پیدا

می شود و بیاد اغی و خارش بسیار میکند و بعد خارش بسیار اندک آب لزجی از آن تراوش میکند روز بروز منتشر و زیاده
می گردد و از امراض مسریه است و دو نوع میباشد سرخ و سیاه سرخ آن نادر تر و خارش آن کمتر و سیاه آن
ضخیم تر و خارش آن بیشتر و مادهٔ سرخ خون فاسد رقیق مائی بورقی است و مادهٔ سیاه سوداوی غیر طبیعی فاسد
ردی خواه از خون سوخته باشد و خواه از صفرای سوخته و خواه از سودای سوخته که بطرف جلد ریزد و گاه در
عمق بدن بهم میرسد و بدستور خارش بسیار می کند و از آن پوست جدا میگردد و روز بروز منتشر میشود و بسیار آن
خصوصا سیاه ضخیم و آنچه از آن رطوبت صدیدی لزج عفن لذاع تراوش نماید و زود منتشر و اطراف خود را متقرح
و فاسد سازد بسیار ردی و مقدمهٔ جذام و منذر بدان است **قوبای** منتشره ابرص را برص اسود اطلاق
می نمایند و گاه قوبا در دماغ ظاهر می شود و علامت و سبب آن قریب بعلامت و سبب حمرهٔ دماغ است لازم
آن حکه او دائم است **قولنج** بضم قاف و سکون واو و فتح لام و سکون نون و جیم مرضی است آلی که در معای غلاظ
بهم میرسد با وجع و درد بسیار که دشوار گردد برآمدن فضولی که بالطبع بر می آمد و دفع می گشت و گاه است
که بسبب شدت وجع هلاک می گرداند بخلاف صداع که شدت آن مهلک نیست و اسم قولنج مشتق از قولون است
و ازین جهت شیخ الرئیس گفته که قولنج حقیقی آن است که در معای قولون تولد یابد و گفته شد که در معای
غلاظ تولد می یابد بجهت کثرت و توسع آن در آن و آنچه در معای دقاق تولد می یابد آن را ایلاوس نامند
و مذکور شد و سبب قولنج یا بلغم غلیظ زجاجی یا بسیاری لزج مخلوط با ثفل و یا ریح غلیظ محتبس محتقن در میان
دو طبقهٔ روده و یا در جوف آن و یا ریختن صفرا بمعده است و گاه بندرت از ورم بلغمی و گاه بسبب التوای
روده و گاه بسبب بسیاری ادرار بول و گاه بسبب خشکی امعا و گاه از حرکت عنیفه و کثرت جماع خصوص بر سیری
معده بهم میرسد و یا بغیر این از اسباب و گاه مشتبه بمغص میگردد و فرق میان هر دو بدان است که وجع
مغص اکال و لذاع است اگر بسبب خلط اکال لذاع باشد و بعد مغص لذع طبیعت اجابت می کند خصوصا
که آب بسیار گرم بنوشد و وجع قولنج سنگین میل با سفل دارد بسبب ثقل مادهٔ محتبسه موجبه و گاه مشتبه بوجع
گرده می گردد و فرق میان هر دو بدان است که صاحب آن در می یابد که گویا سیخی فرو برده اند در قطن او
و با آن بول گاه بند میگردد و یا اندک اندک می آید و چون قی نماید تسکین می یابد و وجع قولنج پهن میگردد
و بالا میرود و بطرف راست و چپ می گردد برای آنکه رودهٔ قولون از طرف بالا آمده و میل بسیاری
بطرف راست کرده پس برگشته بطرف چپ رفته رو بپائین پس برگشته باز بطرف راست رفته بسوی نشست

و از فقره قطن در گذشته و جالینوس گفته که معای قولون رسیده است بهر چهار جهت بطن یعنی بطرف
راست و چپ و بالا و پایین و ازین جهت اوجاع آن را فرا می گیرد همه جهات شکم را و درین احتباس
بول می باشد هنگام اشتداد آن غشی و عرق سرد عارض میگردد و بحقنه تسکین نیابد بلکه زیاده شدت
مینماید بسبب تحریک مواد و گاه مشتبه بوجع رحم و کبد و طحال میگردد و فرق میان شان بموضع علت است
قی بفتح قاف و یا حرکت معده است برای دفع چیزی که در ان است از راه دهان با حرکت مندفع بسبب
حرکت معده و الآن را تهوع نامند و شی خارج و مندفع مضاف بسوی آن است مانند قی الدم و غیر آن
قی الدم بر آمدن خون است از معده و لفراخ آن یعنی بسبب کشوده شدن دهن رگی از رگهای معده یا شگافته
و یا بریده شدن آن بسبب مثلا یا ضربه و یا صدمه و غیرها **قیام الکبدی** بکسر قاف ذو سنطاریا کبدیست
و قیام بمعنی برخاستن است و چون صاحب آن اکثر باید که برخیزد و بیدار باشد لهذا مسمی بدان گشته از
قبیل تسمیه شی باسم لازم و اسهال کبدی انواع است غسالی مانند آب گوشت شسته و یا قیحی است و یا دموی
و یا صفراوی و یا صدیدی و انواع دیگر است و دموی را ذوسنطاریا کبدی نامند و فرق میان اسهال
کبدی و غیر آن در کتب قوم مذکور است بتفصیل و عدم وجع لازمه این اسهال است و گاه اندک وجعی
در نواحی کبد محسوس گردد **قیح** بفتح قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و حای مهمله چرکی است غلیظ سیال
که از زخم بر آید و مخلوط بخون نباشد **قیله** بکسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها و بدون ها نیز آمده
نزول آب و یا جسم غریب دیگر در کیس بیضه است و بزرگ شدن آن زیاده از حد طبیعی و آن نوعی از فتق است
و در فتق مذکور شد

حرف الکاف

کابه بفتح کاف و فتح همزه و سکون آن و بای موحده و ها تغیر
نفس است با انکسار و افتادگی از شدت هم و غیر آن **کابوس** بفتح کاف و الف و ضم بای موحده و سکون واو
و سین مهمله مرضی است که ادراک می کند صاحب آن در حالت خواب خصوص که بر پشت خوابیده باشد خیالی و
صورت سنگین که بر او می افتد و می فشارد او را و نفس او تنگ میشود و صدای او منقطع می گردد و از حرکت باز میماند
و هر چند خواهد که حرکت و فریاد بر آورد نتواند و چون منقضی گردد و یا حرکت کند و یا نفس کشد دفعة بیدار گردد و با قلق
آید اما او را ماندگی تا مدتی بهم رسد و سبب آن بخارات غلیظه غیر منهضمه است که بمقدم دماغ که محل خیال است
صعود نماید و در انجا باز غلظت یافته متحبس گردد لهذا آن را کابوس نامند مشتق از کبس بمعنی حبس و از جهت
آنکه می فشارد جوهر دماغ را آن را خانق نامند و اعصاب حس و حرکت را از انفعال خود باز میدارد کما و

بکسر کاف و فتح بای موحده و الف و دال مهمله در عرف گفته میشود و بر جمیع اعلال کبد و نزد اطبا عبارت از تلبج رطوبت است در عروق کبد بحدیکه منع کند آشامیدن آب را و بسیار کم می گردد و دران عطش و علامت آن قلت عطش و سنگینی و وجع کبد در آخر هضم و بودن قاروره سفید و غلیظ و بر بالای آن کف بسیار **کثرة الشهوة** بسیاری خواهش بر جماع است و سبب آن امتلای بدن و بسیاری خون و منی و یا حدت منی و لذع آن و یا بسیاری رطوبات متهیجه و منقلبه بمنی و یا خارش و شوریست که در اوعیه منی بهم رسد و یا بسیاری نفخ در ریاح منفعله **کرب** بفتح کاف و سکون رای مهمله و بای موحده و بتحریک را نیز آمده و **کربه** بضم کاف و سکون را و فتح با غمی ست که نفس را عارض گردد و بفارسی آن را اندوه نامند **کرب و کربه** معدی حالتی است که عارض معده گردد و صاحب آن در خود غمی دریابد و خواهد که انتقال نماید از شکلی بشکلی و از جهائی بجهائی و گاه با آن غشیان نیز می باشد **کزاز و کزازه** بضم کاف و دو زای معجمه و درمیان هر دو الف تشنج را نامند که ابتدا از عضلات ترقوه نماید و بکشد تا بطرف سینه و یا پشت و یا هر دو جهت و گاه بطریق تعمیم بر هر تمددی اطلاق می نمایند و گاه مختص به تمدد حادث از سردی منجمد کننده رطوبت از داخل باشد آشامیدن افیون و آب بسیار سرد و یا از خارج مانند رسیدن سردی بسیار به بدن از برف و یخ و یا هوای سرد و فرو رفتن در آب بسیار سرد از یک جانب و یا از دو جانب پیدا آرند و تسمیه مرض باسم لازم آن است زیرا که کزاز در لغت بمعنی انقباض و یبس است و آن را بفارسی کزنک نامند **کسل** بتحریک ثقل و اعیاست که محسوس گردد در اعضا پس اگر بی سبب ظاهری باشد مقدمه مرض است خصوصا حمی و غلبه خون یا بلغم **کشیح** بفتح کاف و شین معجمه و حای مهمله وجع جنب بی ورم است **کلال** بفتح کاف و لام و الف و لام بمعنی اعیا و آفت است **کلف** بفتح کاف و لام و فا تغیر یافتن رنگ صورت است بسیاهی و بهم رسیدن آثار کدورت و گاه در غیر صورت نیز باشد و فرق میان آن و بهق اسود آن است که کلف املس باشد بخلاف بهق که با اندک خشونت می باشد و کلف در هیئت تمام دانه کنجد است **کمنه** بضم کاف و سکون میم و فتح نون و ها آن را اطبا باشتراک لفظ بر چند معنی اطلاق می نمایند گاه بر حالتی که در چشم بهم میرسد که ضعیف می گردد قوت باصره و متغیر میگردد رنگ طبقات آن و مانند بلید و بطی الحرکة میشود و می یابد صاحب آن که گویا چشم او بزرگ شده است از مقدار لائق طبیعی و می بیند اشیا را گویا غبار آلوده و در دخان اند و آن را خارش بسیار بهم میرسد و تسکین نمی یابد مگر بشستن بآب گرم و سبب آن ابخره غلیظه سوداویه حاره است که در زیر طبقات محتبس گشته و اطبا این را از امراض طبقه

منجمد شمرده اند و نیز گاه بر ثقل و سنگینی اجفان حادث از ریح غلیظ و یافتن صاحب آن هنگام برخاستن از خواب که گویا رمل و یا خاک در ان ریخته شده و این از امراض جفن است و گاه بر گمنة الدم عفنه خلف قرنیه و این از امراض قرنیه است و گاه بر سرخی که در چشم بعد از رفتن رمد می ماند نیز اطلاق می نمایند کمنة الدم بضم کاف و سکون میم و فتح نون و تای مثناة فوقانیه غبرت و تیرگی است که در چشم و رخساره و غیر آن از ضربه و یا سقطه و یا غیر آن بهم رسد و مولانا نفیس گفته که سیاهی است که زیر پوست بسبب منجمد شدن خون بهم رسد

حرف اللام * لقوه بفتح و بکسر نیز آمده علتی است آلی در وجه که مسترخی می گردد و میل میکند جانبی از صورت بسوی جانبی دیگر و کشیده می شود جانبی بجانب دیگر و متغیر می گردد هیأت آن از هیئت اصلی بسبب ریختن مواد بلغمی و رطوبی بمنبت اعصاب بجانب مسترخی و یا متشنج شدن بتشنج امتلائی و یا یبسی و دهان و لبها کج می کردند که نفخ از ان راست بیرون نمی آید و چراغ را به نفس نمی توانند خاموش نمود و آب دهن را نیز درست نمی توانند انداخت و پلکهای چشم بهم نمی آیند خصوصا از جانب مسترخی و این علت بر لب عارض نمیگردد مگر بندرت که آفت جمیع شعبهای اعصاب هر دو جانب رو را فرا گیرد مگر مبدا آنها و ظاهر نمیگردد در صورت کجی و بدانکه لقوه یا تشنجی است یا استرخائی و فرق میان هر دو آن است که در تشنجی آب دهن کم می باشد و حواس سالم و جلد صورت متشنج و در استرخائی آب دهن بسیار و حواس مکدر و ثقیل و جلد شق ماؤف مسترخی و این قلیل الوقوع است و اسم عقاب است و وجه تسمیه این مرض بدان یا از جهت مشابهت اشتداد صاحب آن در سعت یا شداق عقاب است و یا از برای مشابهت کجی آن بکجی منقار عقاب **لیثرغس** بکسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ثای مثلثه و سکون رای مهمله و ضم غین معجمه و سکون سین مهمله سرسام بلغمی است یعنی ورم بلغمی عفونی است که در مجاری روح دماغی بهم میرسد و گاه در حجب آن و گاه در جرم آن و بلغم بجهت لزوجت چون نفوذ در حجب بسبب صلابت نمی تواند شد و نه در جرم دماغ برای لزوجت آن و صلابت این مگر اندک و بعنوان ترشح لهذا گفته شده که گاه عارض می شود در ان هر دو و چون این مرض لازم دارد نسیان را و لیثرغس یونانی بمعنی نسیان است تسمیه مرض باسم لازم آن نموده اند

حرف المیم * **ماشری** بفتح میم والف و فتح شین معجمه و رای مهمله و یا بالسریانی اسم ورم دموی و صفراوی مرکب است که از جوشش خون و صفرا در صورت و پیشانی ظاهر شود و گاه سر را نیز فرا گیرد و گاه اطلاق می نمایند بر فلغمونی حادث در صورت و سر گاه بر فلغمونی حادث در جوهر دماغ و شیرازی و جه در شرح اسباب بتصحیح کرده است با آن و صاحب کامل گاه بر فلغمونی حادث در جوهر دماغ و شیخ الرئیس بر ورم

صفراوی حادث در کبد اطلاق نموده ولیکن در عرف طبی که اکثر متاخرین برانند بر ورم حادث از خون و صفرای
مرکب در صورت اطلاق می نمایند **مالیخولیا** بفتح میم والف وکسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه وضم خای
معجمه و سکون واو وکسر لام و فتح یای مثناة تحتانیه والف لغت یونانی است و بنون بعد از لام اول نیز آمده
و آن تغیر یافتن ظنون و فکر است از مجرای طبیعی بغیر طبیعی و فساد و خوف بسبب آنکه مادهٔ آن سوداوی غیر
طبیعی غلیظ تاریک موحش روح و ترساننده آن است بخلاف جنون سبعی و تسمیهٔ آن باسم سبب آن است جهت
آنکه معنی آن بیونانی خلط سیاه است که سودا باشد و نوعی از آن مالیخولیا را مراقی نامند و آن مالیخولیائی است که
بشرکت مراق بهم رسد و معنی مراق در فنق مذکور شد و مراد از آن اینجا صفاق است **مانیا** بفتح میم والف وکسر
نون و فتح یای مثناة تحتانیه والف بلغت یونانی بمعنی جنون سبعی است و داء الکلب که مذکور شد نوعی از انست
مسامیر بفتح میم و سین مهمله والف وکسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و رای مهمله دانهای کوچک بسیار صلب
است که سر آنها بزرگ و بیخ آنها باریک برآمده از اندرون عضو مانند میخ باشد و مادهٔ آن سوداوی غیر طبیعی غلیظ
فاسد است **مغص** بفتح میم و سکون غین معجمه و صاد مهمله بمعنی پیچش و وجع امعا است بسبب احتباس ریح یا
فضول یا یبس خشک و یا تناول اطعمه حادهٔ حریفه و یا ریختن خلط مالح بدان و بعضی گفته اند وجع امعا است
مطلقا خواه با قبض و یا اسهال در معای دقاق باشد و یا غلاظ و اگر با زحیر و یا قولنج و یا سحج نباشد پس
آن مرض است و اگر باشد عرض لازم آنها **مضیض** بفتح میم وکسر ضاد معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد
معجمه وجعی است که در لثه بهم میرسد با اندک خارشی **ملیله** بفتح میم و دو لام اول مکسور و دوم مفتوح و در میان هر دو
یای مثناة تحتانیه بر وزن صحیفه در عرف حمی را نامند و باصطلاح طبی حالتی است مثل حمی و ایلاقی گفته حالتی
است که مخالط آن حرارت است ولیس بحد حمی نرسیده و با آن اعیای و کسل بیداری و اعراض مختلفه باشد
مورسرج بضم میم و سکون واو و رای مهمله و فتح سین و رای دوم مهمله و جیم برآمدن طبقه عنبی است نزد شکافته شدن
قرنیه بسبب بثره و یا قرحه و یا خراجی که دران واقع شود پس اگر اندک برآید مانند سر مورچه آن را مورسرج
که معرب سر مور است و اگر زیاده برآید بقدر سر ذباب آن را ذبابی نامند و اگر بیشتر از آن برآید بقدر
دانه انگور کوچکی آن را عنبی نامند و اگر زیاده برآید که از اجفان بگذرد و سائیده شود بمژگان و ملتحم
بر هم برآمدن چشم باشد آن را تفاحی گویند و چون تفاحی مزمن گردد و بران گوشت بروید و با شکافتگی قرنیه
را مسماری و فلکی نامند و فرق میان مورسرج و میان نتوات چشم آنست که رنگ مورسرج عنبی

می باشد در سیاهی و سهولت و زرقت و بر اطراف بیخ آن چیزی سفید بر آمده که اقطار قرنیه باشد که شکافته
شده است بخلاف بثور که چنین نیست **موقان** بضم میم و سکون واو و فتح تای مثناة فوقانیه و الف
و نون نزد اطبا عبارت از امراض است که عارض گردد بسبب فساد هوا وقتیکه هوا قتال باشد و نزد
اهل لغت مولی است که در مواشی واقع شود **موم** بضم میم و سکون واو و میم نوعی از جدری است که
دانهای آن بصورت و سینه و شکم زیاده از ساق و قدم بر آید **حرف النون** * **نار الفارسی**
بفتح نون و الف و رای مهمله بعضی گفته اند که حمره است بحای مهمله و مذکور شد و بعضی گفته اند که ضد آن است
یعنی ماده این صفراوی قلیل التعفن مخلوط با اندک سودا است و آن دانه است بر آمده از جنس نمله و سعی
می کند یعنی سرایت باطراف خود می نماید تا آنکه خشک ریشه می شود با لهیب بسیار و در اول خطوط سرخ یا
طاؤسی رنگ می باشد مانند زبانه آتش شعله میکه بلند شود و ازین جهت آن را نار نامند بخلاف حمره
که ماده آن سودای غلیظ خالص در بدن است و بسیار بر آمده و بلند نمی باشد از عضو و سیاه می گرداند
عضو را و بعضی گفته اند که آتشک است و حق آن است که غیر آن است چنانچه ذکر یافت و فارسی
از ان جهت نامند که اولا آن مرض در بلاد فارس بهم رسیده و یا آنکه در بلاد فارس بسیار بهم می رسد *
ناسور بفتح نون و الف و ضم سین مهمله و سکون واو و رای مهمله و ناصور بصاد مهمله قرحه مزمنی است که آن را
غور و عمق باشد و از ان ریم و صدید همیشه آید و مولانا نفیس گفته اند ناصور را بر قرحه اطلاق نمی نمایند مگر آنکه
کهنه شده و مدتی بر ان گذشته باشد از ایام انفجار آن و اقل آن چهل روز است **نتو** بضم نون و تای مثناة فوقانیه
و واو ساکنه و همزه ارتفاع عضو است از مکان خود و بر آمدن آن و متورم جراحت **نتو الرحم** بضم نون و تای
مثناة فوقانیه و واو مشدده بر آمدن رحم است از فرج و یا برگشتن آن از هیأت اصلی بحیثیتی که برگردد باطن
آن تمامی بظاهر و فقه آن بهم زند و این را انقلاب رحم نامند و یا عنق آن کج گردد بدون انقلاب و درین هنگام
فقه آن باقی می ماند و نتو رحم را عقل و قرن نیز نامند و صاحب آن را عقلا و قرنا **نتو السره** بضم سین مهمله
و فتح رای مشدده و یا عبارت از بلند شدن آن است و آن یا از سوء تدبیر قابله است و یا پاره شدن صفاق
آن موضع و این را فتق مراق بطن نامند و یا بسبب رطوبت بلغمی که در انجا جمع گردد چنانچه در استسقا
زقی می باشد و یا بسبب ریحی که در ان بهم رسد چنانچه در طبلی می باشد و یا بسبب روییدن گوشت زیر پوست
آن و یا بسبب شگافته شدن شریانی در ان پس خون از ان بر آید و در ان موضع مجتمع گردد نتو الدم

بفتح نون و سکون زای معجمه و فا جاری شدن خون است از جراحت و غیر آن در هر موضع که باشد از داخلی
یا خارجی نزله بفتح نون و سکون زای معجمه و فتح لام و ها ریختن فضول رطبه است از دو بطن مقدم دماغ
بحلق و لیکن مخصوص بریه و یا سینه و بعضی عام داشته اند بهر عضو یکه بریزد و این حق است نزول الماء
بضم نون و زای معجمه و واو و لام و فتح میم و الف ممدوده مرضی است عینی است و آن عبارت از ایستاده
شدن رطوبت غریبه است در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه و صفاق قرنیه و منکرج شدن آن مانند تکرج
مربی و آبغوره پس بدان جهت مانع آید نفوذ اشباح را بسوی بصر و یا بر آمدن نور را از بصر بسوی مبصرات
بنابر اختلاف مذهبین الطبلین و خروج الشعاع و انتزاع آن یا تام است بحیثیتی که تمام ثقبه را می پوشد و یا ناقص
که بعضی آن را خواه اطراف آن را و خواه وسط آن را و باقی مکشوف باشد و بهمان مقدار دیده می‌شود و جالینوس
گفته ماء عبارت از غلظت رطوبت بیضیه است و اطبا اختلاف نموده اند در تفسیر آن پس جماعهٔ بظاهر آن رفته
و گفته اند عبارت از غلظت جوهر آن است و محققین اطبا گفته اند عبارت از حصول رطوبت غلیظه غریبه است که در بیضیه
که از آن اندک اندک ترشح نماید و از ثقبه عنبی بر آید و بالای ثقبه زیر قرنیه بایستد چنانچه بعضی گمان کرده اند که جوهر بیضیه
بالتمام غلیظ و منجمد می گردد به سبب برودت و نوعی از آن را مای رقیق منتشر نامند و صاحب آن می بیند روشنائی
های بسیار سارح و اجسام براق را به سبب رقت آن و گفته اند ماء سه نوع می باشد یکی آنکه فرود می آید و بسیار
عنبیه و عنکبوتیه می ایستد و بصارت را باطل می گرداند و در حدقه کدورت ظاهر میگردد و رنگ آن اکهب مانند
غمام می باشد و این معالجه پذیر نیست و دوم آنکه می ایستد میان قرنیه و عنبیه و این همان است که ذکر یافت و سوم
آنکه در عصبه مجوفه می ایستد و این هنگام ظاهر نمیگردد کدورتی و متغیر نمی گردد در حدقه مگر بسیار اندک و بندرت و
این را ماء اسود می نامند و قائل این قول فرق میان ماء و سده عصبیه نکرده مگر بسبیل عموم و خصوص و قوم اطلاق
نمی نمایند ماء را مگر بر سده عصبیه و بدانکه ماء گاه باسده عصبیه می باشد و گاه بی سده و فرق میان هر دو دشوار
است و آنچه گفته اند فرق آن است که اگر گشاده گردد یکی از هر دو حدقه هنگام بر هم گذاشتن یک چشم دلالت
بر عدم سده می کند در عصبیه صحیح است ولیکن کلی نیست جهت آنکه هرگاه ماء بسیار غلیظ باشد هر چند سده نباشد
حدقه در آن گشاده نمی گردد به سبب بر هم گذاشتن یک چشم چنانچه ذکر یافت و فرق در نفس ماء و میان سده
مفرد و ظاهر است جهت آنکه بطلان بصارت با صفای حدقه و یا با اندک تغیری لازم سده است و کدورت
حدقه واجب است در ماء و بطلان بصارت شرط آن نیست بلکه بحال بصارت صاحب ماء مختلف می باشد.

بسبب وقوع و صغر و کبر و غلظت و رقت آن چنانچه مذکور شد و قسم ها بسیار است مانند غمامی و زبیبی و حصی
و آسمانجونی و منتشر رقیق و زجاجی و ابیض بردی و اخضر و اصفر و احمر و ذهبی و ازرق و اسود و نزول الماء
در عقب عبارت از ریختن خلط حاد سیال است در عقب جرح و ورم لازم آن است بسبب اجتماع آن خلط
در انجا نسیان بکسر نون و سکون سین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون بمعنی فراموش کردن است
آنچه را یاد داشته و یاد گرفته و این بسبب فاسد شدن قوت ذکر و یا فکر و یا تخیل است اما فساد ذکر باطل شدن
قوت حافظه است و یا ناقص شدن آن و اما فساد تخیل خیال کردن است چیزی را که در خارج موجود نباشد
و یا دیدن امور چنانست که در خارج وجود نداشته باشد و یا ضعیف و ناقص گردیدن امور متخیله است که تخیل
امری کما ینبغی نتواند نمود و خواب و احلام نبیند مگر اندک و آن را فراموش کند و همچنین فراموش کند صور
محسوسات را و نتواند که تخیل کند آنها را چنانچه فراموش کرده نفاس بکسر نون و فتح فا و الف و سین مهمله
خونی است که در وقت ولادت با جنین و بعد از ان دفع می گردد نفاطات بفتح نون و فا و الف و طای مهمله
بعد الف و الف تای مثناة فوقانیه و انها حبابی است که از ماده رطوبی مائی محتبس در زیر جلد در بدن حادث شود
نفاخات بفتح نون و فا و الف و فتح خای معجمه و تای مثناة فوقانیه بثور حبابی است که از ماده ریحی غلیظ محتبس
در زیر جلد در ظاهر بدن بهم میرسد و گاه اطلاق می نمایند بر بثور مائی نیز بسبب مشابهت آن بدان در رنگ
و هیئت النفخ و النفخه عبارت از انتفاخ بطن است و اطبا گاه اطلاق می نمایند بر ورم ریحی نیز و اضافت بهم
عضو یکه در آن حادث [illegible] می شود مانند نفخ کبد و رحم نفث الدم بفتح نون و سکون فا و ثای مثلثه
بر آمدن خون [illegible] از راه دهان اگر با تنحنح دفع گردد از اجزای دهان است و اگر با تنحنح از حلق و نواحی آن
و اگر با تنحنح از قصبه ریه [illegible] بطریق سرفه دفع گردد و از ریه و نواحی سینه و اگر بطریق قی باشد از معده و یا کبد
است نفث المده [illegible] بفتح دال مهمله مشدده و ها بر آمدن چرک است از راه دهان اگر با سرفه باشد از نواحی
سینه [illegible] است و اگر با قی باشد از انفجار دبیله معده و یا کبد نفس الانتصاب نفس بفتحتین و انتصاب
بکسر همزه و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح صاد مهمله و الف و با عبارت از حالتی است که صاحب آن
نمی تواند که نفس کشید مگر آنکه راست بنشیند و گردن را راست بدارد و سر را بالا کند تا آنکه عروق آن کشاده
گردد و نفس [illegible] سبب آن خلط غلیظ است که جذب کند ریه آن را از صدر و احشا بجهت تخلخل و سخافت و ضعف
[illegible] گردد [illegible] نماید و یا از دماغ بدان ریزد و مجاری و منافذ هوا را که با صعلاب [illegible]

نامند بهر تقدیر بعضی این نوع را انتصاب العصب و ربو و بهر را امتلای عروق صفراویه دریافته اند بدون انقباض عصبیه و بعضی او را بر امتلاء عروق مختص
بهر را امتلا اکثر این اطلاق نمایند و یا سبب آن امتلای ریه و سینه است از بخارات غلیظ و احتقان آن در ان بود و یا سبب آن یا استرخای
عضلات صدر منجر انها از انبساط و یا ضعف حرارت غریزیه است **نفص** بفتح نون و سکون فا و ضاد معجمه لرزه و تشنج از لرزه
تب است و ازین است نافض **نقرس** بکسر نون و سکون قاف و کسر را و سین مهمله وجعی است
که در مفصل مقدم قدم خصوصا ابهام و انگشتان بهم میرسد و از رگ طرف بالای ابهام شروع می شود تا
بمفصل قدم میرسد و وجع آن شدید می باشد خصوصا که در ابهام باشد بسبب ضیق مفصل آن و بسیاری حس
آن و عدم تحلیل ماده آن از جهت صلابت آن و آن گاه زود تسکین می یابد و گاه دیر امتداد می کشد و اکثر بسبب
جماع بر امتلا و سیری و تناول اغذیه غلیظه و نفاخه رطبه و آشامیدن آبهای غلیظ و امثال این پیدا شود و گاه
از اسفل قدم ابتدا می کند و یا از هر دو جانب آن پس شامل جمیع اجزای قدم میگردد و گاه بالا می رود بسوی ساق
و زانو و باعث ورم آن می گردد و گاه بسوی ران این میل گفته که مفصل ابهام رجل را النقرس نامند پس
تسمیه این مرض بدان از قبیل تسمیه حال باسم محل است و بعضی گفته اند وجعی که در مفصل رسغ و اصابع
دست بهم رسد آن را نیز نقرس می نامند و ماده آن در رباطات و اجسام محیطه بمفاصل تکون می یابد و لهذا
صاحبان آن را تشنج بهم میرسد بدانکه نقرس خصیان و اطفال و زنان را بهم نمیرسد مگر وقتیکه حیض زنان
بسته گردد **نمش** بفتح نون و میم و شین معجمه قطعه سیاه رنگ و یا مائل بسرخی مدور است که در پوست بدن
ظاهر می گردد و گاه مانند کلف می باشد و بیشتر در صورت بهم میرسد از ماده سوداوی و نمش بکسر لغتی از ان
است و شیخ الرئیس گفته که از ان آنچه مائل بسرخی است نمش نامند و آنچه بسیاهی برشش **نمله** بفتح نون و
سکون میم و فتح لام و ها دانه است و یا دانه های بسیار که باعث سوزش بسیار در بدن ظاهر گردد از ماده لطیفه
حریف صفراوی و موضع آن اندک ورم کند و سرایت نماید باطراف و بدود مانند مورچه و دو نوع می باشد
یکی آنکه ماده آن در کمال حرارت و خباثت می باشد و آن اکاله است که پوست بدن را می خورد و متقرح میسازد و دوم
آنکه حرارت و خباثت آن بآن مرتبه نمی باشد بلکه لطیفه می باشد و آن را ساعیه می نامند جهت آنکه می دود
باطراف اما متقرح نمیسازد و ساعیه در ظاهر جلد می دود و اکاله در ظاهر و باطن هر دو **نواصیر** بکسر صاد مهمله و
نواسیر بسین مهمله نیز آمده جمع ناصور است قرحه است غائره که در مقعده شود و یک طرف ان بجای مستقیم
منتهی بهم میرسد و از ان چرک آب مانند آید و هر زخمی که کهنه شود و در گود افتد و از ان چرک آب آید نیز ناصور نامند

به هر عضوی که باشد **حرف الواو** * **وافده** بفتح واو و الف و کسر فا و فتح دال مهمله و ها علتی است که مختص
بقلب بنوع آن است **وباء** بفتح واو و بای موحده و الف ممدوده و بمقصوره نیز آمده مرضی است عام که از
فساد جوهر هوا بسبب اسباب سماوی و یا ارضی حادث گردد [illegible] وبای و طاعون بهم رسد **ولس** بتحریک
واو و بای موحده و شین معجمه [illegible] است که بر ناخنها بهم رسد و جمع آن اوباش است **ولث** بفتح واو و
سکون ثای مثلثه و یا الم سن یافتن و بر آمدن استخوان است از موضع خود بدون بر آمدن تمامی آن
وجاء بکسر واو و فتح جیم و الف ممدوده کوبیدن خصیه حیوان نر است چنانکه شهوت جماع آن برطرف گردد
وجع بفتح واو و جیم و عین مهمله ادراک و احساس منافی است از ان حیثیت که منافی است و مراد فالم است
و قرشی اعم از ان دانسته و بدانکه وجع بر دو قسم است یکی آنکه او را نامی مخصوص است و مشهور از ان پانزده
نام است و وجه تسمیه هر یک بصفت و هیئات وجع آن است ۱ اخش بخاء و شین معجمه و نون ۲ لاذع بفتح لام و الف
و کسر ذال معجمه و عین مهمله ۳ خدری بفتح خای معجمه و دال مهمله و کسر رای مهمله و یای ۴ اعیائی بکسر الف و سکون
عین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و همزه و یاء ۵ حکاک بفتح حای مهمله و تشدید کاف و الف و کاف ۶ ناخس بفتح
نون و الف و کسر خای معجمه و سین مهمله ۷ مرخی بضم میم و سکون رای مهمله و کسر خای معجمه و یا ۸ کاسر بفتح کاف
و الف و کسر سین و راء هر دو مهمله ۹ ضاغط بفتح ضاد معجمه و الف و کسر غین معجمه و سکون طای مهمله ۱۰ مفسخ بضم
میم و فتح فا و کسر سین مهمله و خای معجمه ۱۱ ضربانی بفتح ضاد معجمه و فتح رای مهمله و فتح بای موحده و الف و کسر نون و یای
مثناة تحتانیه ۱۲ ثقیل بفتح ثای مثلثه و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و لام ۱۳ ثاقب بفتح ثای مثلثه و کسر قاف
و بای موحده ۱۴ مسلی بکسر میم و فتح سین مهمله و لام مشدده و یای مثناة تحتانیه ۱۵ محدد بضم میم و فتح حای مهمله
و کسر دال مهمله مشدده و دال مهمله و قسم دوم آن را نامی مخصوص نیست و اختصاص بمحل [illegible] و عضو یکه در ان
بهم رسد یابد مانند وجع خاصره و ظهر و فواد و غیرها **وجع الخاصره** بفتح خای معجمه و الف و کسر صاد و فتح را
هر دو مهمله المی است که در تهیگاه از اسباب مذکوره بهم میرسد **وجع الظهر** المی است که در فقرات پشت از سوء
مزاج بارد ساذج و یا مادی بلغمی خام یا از تعب حرکات بسیار و یا از بسیاری جماع و یا از ضعف گرده و امثال
آن بهم میرسد **وجع الفواد** بضم فا و فتح واو و الف و دال مهمله المی است که در فم معده بهم میرسد بسبب
سوء مزاج آن و بجهت قرب فم معده بقلب که فواد است مجازا مسمی بدان گشته **وجع المفاصل** بعلامه گفته
اطبا المی که در مفصل و پی و رگ نیز باشد آن را وجع مفاصل نامند و وجع مفصل و رگ را [illegible]

هرچند آن نیز وجع مفاصل است ... عرق النسا و شیخ نجیب الدین گفته که وجع مفاصل ورمی است
که در مفاصل اعضا بهم رسد از ماده غلیظه مخاطی بسبب ضعف مفاصل خواه آن ماده صفرا باشد و یا خون
و یا بلغم و یا سودا اما بلغم اکثری است و سودا اقلی و بندرت و یا ترکیب از اینها و آن وجع اگر در مفصل قدمین
باشد مانند مفصل کعب و انگشتان خصوصاً ابهام آنرا نقرس نامند ولی ورم را اساذج **وجع الورک**
بفتح واو و کسر راء و کاف قرشی گفته که وجعی است ثابت و مستقر در ورک که انتقال بعرق النسا نکند و ایلاقی گفته
که سبب آن ماده فاضله مجتمعه در مفصل است و آنچه در مفاصل پا باشد آن را نقرس و آنچه در مفصل ورک باشد
و پائین نیاید بر ران مگر اندکی آن را وجع ورک و آنچه پائین آید از طرف بیرون ران و نرسد تا بکعب و انگشتان
پا آن را عرق النسا و آنچه در مفصل پشت و مهره ها و زانوها باشد آنرا وجع مفاصل نامند **وحم** بفتح واو و حای مهمله
و میم شهوت اطعمه ردیه کثیفه و یا ادویه قویة الطعم است **وخم و وخام** اول بفتح واو و خای معجمه و دوم بکسر واو
و فتح خای معجمه و الف و میم فساد هضم طعام را نامند و گاه وخم هیضی و با نیز آمده از جهت آنکه هیضه آنکه فساد و باعام
و ضرر آن شامل تمام بدن است این مرض نیز چنان است **وذقه** بفتح واو و دال مهمله و قاف و ها ورمی است که
که در ملتحمه شبیه بدانه سفیدیکه گویا پارچه پنبه است بهم میرسد از ماده بلغمی و رقیق مائل دموی و گاه سرخ رنگ
می باشد اگر ماده آن دموی باشد و مواضع بروز و ظهور آن مختلف می باشد گاه قریب بموق اصغر
و گاه زیر جفن و گاه حوالی اکلیل و گاه دانه ها بسیار ریزه مانند مروارید برشته کشیده و فرق میان این دموله
سرج بدان است که مور سرج در قرنیه بهم میرسد و این در ملتحمه **وردینج** بفتح واو و سکون راء و کسر دال
مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و سکون جیم ورمی است که در چشم در پرده ملتحمه بهم میرسد بحدیکه
قرنیه را بپوشد و شیخ نجیب الدین گفته رمدی است عظیم که ورم می کند در آن سفیدی چشم بحدیکه مانع بند
کردن چشم میشود و صاحب تذکرة الکحالین گفته که آن ورم دموی و یا صفراوی است که در چشم بهم میرسد و شیخ الرئیس
فرموده که آن ... طبقه ملتحمه است و سبب آن کشوده شدن رگی است باریک متصل به ملتحمه و ریختن ماده در آن
و یا به پلک چشم و ورم کردن آن **ورم** بتحریک واو و راء مهمله و میم زیادتی غیر طبیعی است که در عضو بهم رسد
بسبب داخل شدن ماده در آن و اقسام آن شش است چهار بسبب چهار خلط و پنجم مائی و ششم ریحی و
گاه مرکب از اخلاط نیز می باشد بدانکه ریح حادث از بخار لطیف اگر تا دیر آن مفارقت نا کرده
داخل جوهر اعضا گردد آن را ورم ریحی نامند و اگر مفارقت کرده و غلظت یافته داخل جوهر اعضا نگردد

بلکه در یکجا مجتمع گردد آن را نفخه و انتفاخ نامند نه ورم و نیز بدانکه ورم یا حار است و یا بارد و اکثر اطبا ورم
حار را بالذات از مادهٔ حار پیدا شده باشد ورم صفراوی و دموی و اما شیخ الرئیس اطلاق می نماید
ورم را برانچه مادهٔ آن عفن باشد خواه حار بالذات باشد و یا بالعرض حاصل از عفونت مادهٔ بارد و ورم رخو
ورم سفید نرمی است که حرارت و وجع با آن نباشد و گاه اندک درد هم کند و لیکن نه آن است که مطلقا
دران درد نیست زیراکه بلغم نیز بسبب برودت و امتلا و تمدد نیکه لازم آن است مولم است هرچند نسبت
با خلاط دیگر کمتر و ورم بلغمی را بیونانی اوذیما نامند وشکین بفتح واو و سکون شین معجمه و کسر کاف و سکون یای
مثناة تحتانیه نوعی از جدری است که سبز رنگ و دران خطوط سفید باشد. ورمی خوردن چرک است
جوف را وضح بفتح واو و ضاد معجمه و حای مهمله شیخ الرئیس فرموده که بهق ابیض است وهن بفتح واو
و سکون ها و نون ووهی دردی است که در استخوان و آنچه متصل بدان است هم رسد بسبب ضربه و یا سقطه بدون
آنکه تفرق اتصال واقع شود حرف الها + هاشمه بفتح ها و الف و کسر شین معجمه و فتح میم و ها شکسته شدن استخوان
سر را نامند هرب الاذن بسیار متاذی شدن است از صداهای عظیم و بلند و الم یافتن از آن هزال
بکسر ها و زای معجمه و الف و لام گداختن گوشت بدن و لاغر شدن آنست و هزال کرده عبارت از لاغری
و کمی گوشت آن است هلاس بضم ها و فتح لام و الف و سین مهمله عبارت از تحلیل بسیار عروقی است
و بدن البته غذا نمی یابد و لاغر میشود هم بفتح ها و تشدید میم کیفیت نفسانی است که تابع آن حرکت روح
و حرارت غریزی است بسوی داخل و خارج بجهت وقوع امری متصور خواه غیر متوقع باشد و یا متوقع منتظر لیکن آن
مرکب از خوف و رجا است و هر کدام که غلبه نماید بر فکر نفس بسوی آن حرکت می نماید و رجا بسوی خارج و خوف
بسوی باطن و ازین جهت گفته اند آن هم امر فکری است و هم بکسر ها شیخ فانی را نامند هواع بضم ها و فتح واو
والف و عین مهمله مشتق از هوع بمعنی قی است. هوع و قی ذکر یافت هوال بفتح ها و سکون واو و لام بمعنی
خوف و امر شدید و ازان است مرض هائل یعنی شدید هیضه بفتح ها و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ضاد
معجمه و ها حرکت کردن مواد فاسدهٔ غیر منهضم است برای جدا شدن و برآمدن از معده و امعا بقی و اسهال
با شدت و ضعف از قوت دافعه سبب آن یا تخمه یافتن و یا فاسد شدن طعام است بصفرا و یا بلغم بسبب
رداءت کیفیت و قبول کردن احتراق را و دفع طبیعت آنچه را لطیف طافی بر فم معده است بقی و آنچه
غلیظ و سنگین در قعر معده است باسهال و گاه بسبب خوردن طعامی بر طعام غیر منهضم و یا آشامیدن آب بسیار

ویا خوردن میوهٔ تر بالای طعام بعد هضم خصوصا که بسیار مجرب باشد ویا بودن اخلاط فاسده در معده و
خوردن طعام بسیار بهران ویا بودن ریح بسیار در معده وغیر اینها از مفسدات وچون هیضه محتبس گردد و
مادهٔ آن سمی باشد سمیت آن سرایت بقلب ودماغ وسائر اعضا نموده هلاک میگرداند **حرف الیاء** ***
یرقان بفتح یای وراء مهمله وقاف والف ونون تغیر یافتن رنگ بدن است خصوصا سفیدی چشمها
بزردی ویا بسیاهی و آن دو نوع است اصفر و اسود وسبب اصفر یا دفع طبیعت است صفرا را بسوی
جلد وظاهر بدن از قبیل بحران خصوصا در روز باحور ولیکن اگر قبل از سابع باشد بد است وخطرناک بجهت آنکه آن
از دفع طبیعت نیست بلکه از غلبه وکثرت وثوران خود است وضعف طبیعت ویا بودن سده در کبد ویا از
سوء مزاج حار کبد ویا سوء مزاج حار مراره ویا حرارت جمیع بدن ویا ورم کبد ویا ورم مراره ویا سده میان مجرای
مراره و روده ویا ضعف مراره ویا استحاله یافتن بعضی اخلاط بمره صفرا ویا قولنج ویا بسیاری گرمی هوا ویا گزیدن
حیوان سمی ویا آشامیدن دوای قتال است وبول درین بسیار رنگین وبراز سفید می باشد وسبب یرقان اسود
یا بسیاری گرمی کبد ویا ضعف جاذبه طحال ویا ضعف ماسکه آن ویا ورم طحال ویا سده فیما بین کبد وطحال ویا میان
طحال وفم معده است وگاه بول وبراز هر دو درین سیاه می باشد وفرق میان کبدی وطحالی آن است که
کبدی قلیل السواد وبا آن سوء حال کبد می باشد وطحالی شدید السواد **ینع** بفتح یا ونون وعین مهمله ورم عظیم
در ملتحمه یا اجفان است اگر در مردم کبار بهم رسد واگر در صغار بهم رسد ودر پنج نامند چنانچه در حرف الواو مذکور
شد *** تمام شد حصه دوم الامراض **فصل پنجم** دربیان اوزان ومکاییل صغار وکبار شرعیه واهل ایران
وهندوستان وطبیه وتطبیق آنها باهم بدانکه اوزان هر بلدی ودر سلوک آن نیز بحسب تفاوت
ازمان وتبدل دول وتجدید سلطنتها وسلاطین در معرض تحویل وتبدیل وتغیر ومصطلح هر قومی چیزی وپیمانه
خاصی است وچون مقصود درین کتاب اوزان طبیه است اوزان شرعیه را برای تیمن وتبرک واوزان
هندوستان وایران نیز چون در بعض جاها وارد شده است ودر اکثر نسخ وبرای تطبیق باهم نیز ایراد نمود
واز اینها آنچه را جناب مستطاب مستغنی الالقاب پیر ومرشد حقیقی مدظله العالی در رساله که در اوزان شرعیه
واهل ایران وهندوستان وتطبیق آنها باهم تالیف فرموده اند محقق وجامع وشامل کل است از انجا
انتخاب نموده وآنچه را نیافت از قانون شیخ الرئیس وتحفة المؤمنین حکیم میر محمد مومن واصول التراکیب
خجندی وقرابادین قلانسی وغیر اینها از کتب معتبره معتمده دیگر وبالله التوفیق والاعانة اما اوزان

متعارفه شرعیه قیراط عبارتست از نصف عشر مثقال شرعی است که یک جزو از بیست جزو آن بود و بوزن سه جو و سه ربع جو متوسط باشد و دانق که بفارسی دانگ نامند عبارتست از سدس درهم شرعی که بوزن هشت جو متوسط باشد و درهم شش دانق است که بوزن چهل و هشت جو متوسط و بحسب مثقال نصف و خمس مثقال شرعی است مثقال بیست قیراط است که بدرهم یک درهم و سه سبع درهم و بوزن شصت و هشت جو و چهار سبع جو متوسط باشد و بنا بر این مثقال شرعی است بلا اتفاق و شمار رطل عراقی یکصد و سی درهم است که نود و یک مثقال بشعیرات شش هزار و دو صد و چهل جو متوسط باشد و آن دو ثلث رطل مدنی بود و رطل مدنی یکصد و نود و پنج درهم شرعی است که بمثقال یکصد و سی و شش مثقال و نیم و ثلث مثقال و بشعیرات نه هزار و سه صد و شصت جو متوسط باشد و آن یک و نیم رطل عراقی بود و رطل مکی ضعف یعنی دو چند رطل عراقی است که بدرهم دو صد و شصت درهم شرعی و بمثقال یک صد و هشتاد و دو مثقال باشد مد ربع صاع است که بحسب درهم دو صد و نود و دو درهم و نیم و بحسب مثقال دو صد و چهل مثقال و سه ربع مثقال است و آن دو رطل و ربع رطل عراقی است که یک رطل و نصف مدنی باشد صاع چهار مد است که بدرهم یکهزار و یک صد و هفتاد درهم و بمثقال هشت صد و نوزده مثقال و آن برطل عراقی نه رطل و برطل مدنی شش رطل و بمکی چهار و نیم رطل بود قنطار شش من است که بحسب ارطال یکهزار و دو صد رطل عراقی و هشت صد رطل مدنی و شش صد رطل مکی است که بحسب امداد پانصد و سی و سه مد و ثلث مد و بحسب صاع یک صد و سی صاع و سه ثلث صاعی و بدرهم یکصد و پنجاه و شش هزار درهم شرعی و بمثقال یک صد و نه هزار و دو صد مثقال شرعی باشد اما اوزان متعارفه مختصه ببلاد هند سرخ که عین الدیک باشد و بهندی گهونگچی نامند سه جو متوسط است و از قیراط سه ربع کمتر است رتی که تخم گل چاندنی باشد چهار جو متوسط است ماشه هشت رتی است و بحسب شعیرات سی و دو شعیره و بحسب برنج شصت و چهار برنج آنه پنج رتی است که شانزدهم حصه روپیه هندی است و آنه روپیه سکه یک برنج از ده ماشی زیاده است که پنج رتی و یک برنج باشد تانک چهار ماشه است و بقولی بیست و چهار سرخ تولهٔ متعارفه بنگاله دوازده ماشه است و بحسب رتی نود و شش رتی و بدرهم شرعی نه درهم و بمثقال شرعی شش مثقال و ربع مثقال و ربع خمس مثقال و تولهٔ متعارف شاهجهان آباد ده ماشه است بدانکه روپیه که نقرهٔ مسکوک بلاد هند و بنگاله است بر دو قسم است یکی ده ماشی متعارف شاهجهان آباد و اکثر بلاد هند و دیگر روپیه متعارف بنگاله و این ده ماشه و دو رتی

است و معروف بروپیه سکه است مهر یعنی اشرفی هندوستان و بنگاله که عبارت از طلای مسکوک آن
بلاد باشد و آن کامل الوزن دارد و ناقص الوزن کامل الوزن آن در کل ممالک هندوستان از نه ماشه
و شش ربع و بحسب رتی هفتاد و هشت رتی و بحسب درهم شرعی هفت درهم و یک ربع درهم شعیره و بحسب
مثقال پنج مثقال و هشت شعیره و یک سبع شعیره است زیاده نیست و ناقص آن از نه ماشه و چهار رتی کمتر نمی باشد
پیسه عالمگیری که از مس متعارف در زمان قدیم هند و بنگاله است بعینه توله بنگاله است که دوازده ماشه باشد
و پیسه متعارف این زمان دو ماشه و نیم است و ام پنج تانک است که بیست ماشه باشد سیر عالمگیری هشتاد و
چهار توله است به توله بنگاله و بحسب درهم پانصد و هفتاد و شش درهم شرعی و بحسب مثقال شرعی چهارصد و سه مثقال
و یک خمس مثقال من عالمگیری چهل سیر است که بحسب توله دو هزار و پانصد و شصت توله و بحسب
ماشه سی هزار و هفتصد و بیست ماشه باشد و بدرهم شرعی بیست و سه هزار و چهل درهم و بمثقال شرعی شانزده
هزار و یکصد و بیست و هشت مثقال اما اوزان متعارفه ایران + ارزن که بفارسی برنج نامند یعنی
ارزن متوسط در بزرگی و کوچکی بوزن دو خردل بری است حبه از مثقال دو شعیره است که چهار ارزن باشد
قیراط از مثقال چهار شعیره و یک ربع شعیره است که هشت ارزن و نصف ارزن باشد و دانق که بفارسی
دانگ گویند بیست و یک شعیره است و یک ثلث که چهل و دو ارزن باشد و دو ثلث ارزن مثقال بعضی
گفته اند که بیست و چهار قیراط است و گفته اند یکصد و چهل و شش جو و ربع است که سه درهم شرعی و دو جو
و ربع جو متوسط و یک مثقال و شش سبع مثقال شرعی باشد بدانکه در مثقال صیرفی اختلاف بسیار است
حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نام جدید گفته که سه ماشه میشود مولف گوید که مقرر است که دو غازی چهار مثقال است
در روپیه ده ماشی هندی دو مثقال و نیم چنانچه غازی را با روپیه سکه بنگاله وزن نموده شد یک روپیه وزن
آنکه کامل باشد که یکصد و بیست و هشت رتی که شانزده ماشه باشد شده و رتی هم مقرر است که چهار جو متوسط
است پس ازین تحقیق باید که مثقال صیرفی یکصد و بیست و هشت جو متوسط باشد نه یکصد و چهل و
هشت جو پس مثقال صیرفی سی و دو رتی باشد که چهار ماشه است که دو درهم و دو ثلث درهم شرعی و دو مثقال
الا ثمن مثقال شرعی است تخمینا غازی ایلچی دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد و دو غازی چهار
مثقال است که شانزده ماشه باشد یعنی یک توله و چهار ماشه سیر تبریز و اهل خراسان پانزده مثقال است که پنج
توله باشد و دو نارسی و هفت مثقال و نیم است که دوازده توله و نیم باشد پنج نارنجه مثقال و

ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه باشد و دو و نیم آثار نصف آن است که نه مثقال و سه ثمن مثقال باشد که سه توله و یک نیم ماشه است من تبریزی ششصد مثقال است که یکصد و پنجاه دو غازی باشد که دو صد توله که سه آثار و هشت توله که ثمن آثار است می شود و بدرهم شرعی یک هزار و هفت صد و نود و نه و بمثقال شرعی یکهزار و دو صد و شصت مثقال است نیم من تبریزی سه صد مثقال است که یک صد توله باشد که یک آثار و نیم و چهار توله است یک چهار یک ربع من تبریزی است صد و پنجاه عبارت از هشتم حصه یک من است که نیم چهار یک باشد سیمیه عبارت از شانزدهم حصه یک من است پانزده نصف سیمیه است و آن پا در اصفهان ده نار گویند من شاهی یکهزار و دو صد مثقال است که سه صد و دو غازی باشد که دو من تبریزی است پس بحساب هندی شش آثار و شانزده توله که یک ربع آثار است میشود و اما اوزان متعارفه طبیه صغار و کبار آنها اما صغار آنها بترتیب حروف ایراد می یابد الولو والولس نیز و بعضی یک دانگ مثقال و نیز بعضی یک دانگ درهم و یوحنا ابن سرابیون گوید سه قیراط است ادویه * و آبولقوس یک اوقیه اند استار چهار مثقال و نیم است بوزن ذهب و بوزن فضه شش درهم و سبع درهم و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی شش درهم گفته و حذاق اطبا آن را چهار مثقال دانسته اند پس آن بحساب چهار مثقال و نیم که هر مثقالی بقول محمد شاهی یکصد و بیست شعیره باشد بحساب هندی سی رتی میشود که سه ماشه و شش رتی باشد پس چهار و نیم مثقال شانزده ماشه و هفت رتی بود که یک توله و پنج ماشه و هفت رتی باشد و بمثقال شرعی هشت مثقال و چهار شعیره و بصیرفی چهار مثقال و ربع الا ثمن ربع مثقال بود اکسوفافن بحسب کیل هشت درهم و بحسب وزن هشت قیراط است زیرا که مستعمل در هر دو است و بقول شیخ الرئیس رحمه الله تعالی هژده درخمی است اوقیه که وقیه نیز نامند بوزن فضه ده درهم و پنج سبع درهم و بوزن ذهب هفت مثقال و نیم است بمثقالی که ذکر یافت در استار که سه ماشه و شش رتی باشد دو توله و سه ماشه و شش رتی و بمثقال شرعی سیزده مثقال و نیم و بمثقال صیرفی هفت مثقال الا هشت شعیره که دو رتی باشد که ربع ربع مثقال می شود اولولات نه قیراط است اونقوس یک اوقیه باقلا مراد از مطلق آن وزن باقلای یونانیه نیم درهم و بقولی دو شامون و بقولی شش قیراط است باقلا اسکندریه نه قیراط باقلا مصریه چهل و هشت جو متوسط است که یک درهم باشد که دوازده قیراط است که یک ماشه و نیم هندی باشد که دوازده رتی است بردار عشیر یک درهم بردار کبیر مانند ملعقه است و آن از عسل و شبه آن چهار مثقال از معجون

و ادویه خشک دو مثقال است و بقولی یک مثقال بربسه دو قیراط است بندقه یک درهم و نزد بعضی یک
مثقال است تربسه دو قیراط مثقال است بحر بحر و بیر بحیر بجیم و رای مهمله هر یک دو ثلث مثقال است جرلونه
شامیه یک قیراط جحج چهار مثقال جوزه از مطلق آن مراد نه درهمی و نزد شیخ الرئیس چهار درهم است و
نزد بعضی چهار مثقال است جوزه نبطیه یک مثقال جوزه ملکیه شش درهمی است حاماهی صغیر
دو مثقال حاماهی کبیر سه مثقال حبه از درهم دو نیم ارز است تخمینا و از مثقال چهار ارز است که دو شعیره
باشد حز سه بجای مهمله و زای معجمه بحسب وزن قریب به شش مثقال و بعضی چهار مثقال گفته اند و گویند
آن مقدار است که کف دست را هموار سازد و بگنجد میان ابهام و سبابه که سر آنها بر هم گذارند و از همشالش یک
قبضه است که یک دست نامند که بقبضه در آید حمصه چهار جو و یک ربع جو باشد و مساوی قیراط بود خرما
یک دانگ و نیم خرنوب از مطلق آن مراد یک قیراط است خرنوب شامیه چهار حبه فضی و سه حبه ذهبی
است دانق که بفارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط چهار طسوج هشت حبه شعیر ده ارز است و از مثقال سه
قیراط و یک سبع که چهار طسوج بحبه ده حبه و با ارز چهار ارز باشد که مثقال طبی موافق اوزان هندیه سه رتی و سه ربع
رتی و بصیرفی پنج رتی و یک ربع رتی و بشرعی چهار رتی و سه ربع برنج و از درهم طبی دو نیم رتی و از صیرفی
چهار رتی و از شرعی دو رتی تخمینا میشود درهمی یک درهم است و شیخ الرئیس یک مثقال گفته که شش
ابولاست که پنجاه و چهار قیراط است باشد درهم گویند معرب درم است مجتهدی گوید که آن نامی دارد دو نوع
درهم تام که در قدیم الایام متعارف بود هشت دانگ و ناقص آن که جدید مقرر شده است شش دانگ
است که دوازده قیراط فقط باشد و به طسوج بیست و چهار طسوج و بحبه چهل و هشت حبه پس آن نود و شش شعیره میشود
که سه ماشه و هفت باشد و درهم ناقص چهار دانگ و نیم است و از درهم طبی مراد این است که دو ماشه
و دو رتی هندی باشد زیرا که آن هفتاد و دو شعیره است که هر دو رتی باشد و از کلام شیخ الرئیس که فرموده
اند و المن یکون اربعین استارا و الرطل عشرین استارا و الاستار ستة دراهم و دانقا و هو اربعة مثاقیل
پس مثقال هفتاد و دو شعیره می شود بقول ایشان چنانچه انشاء الله تعالی در بیان مثقال خواهد آمد و درهم
بدان حساب چهل و پنج شعیره و ثلث شعیره میشود که یازده رتی و یک شعیره و ثلثی که یک ماشه و سه رتی
و یک شعیره و ثلث شعیره باشد و دیگران هر یک چیزی گفته اند و عمل بقول مجتهدی اولی می نماید درهمی
یک مثقال و نیم است که دو مثقال و نیم باشد درمسکر حبه از مطلق آن نزد شیخ الرئیس مراد شش ...

مثقال صیرفی و دو ماشه و دو رتی هندی و مساوی درهم ناقص است که درهم طبی نامند بقول خجندی و
بقول نواب غفران مآب بیست و پنج رتی و سه خمس رتی میشود که سه ماشه و یک رتی و خمس رتی باشد
تخمینا زیرا که نوشته اند که چهار مثقال صیرفی پنج مثقال طبی است و اطبای دیگر هر یک چیزی گفته اند
و اکثری وزن مثقال را صریح ذکر نه نموده اند شاید بشهرت حواله نموده باشند الحاصل قول بقول نواب
غفران مآب و یا خجندی اقرب بصواب می نماید العلم عند الله **ملعقه** از عسل چهار مثقال و از ادویه خشک
مراد یک مثقال و دو مثقال نیز گفته اند **سسطرون کبیر** سه اوقیه **مسطرون صغیر** بوزن نیم ملعقه بود که شش
درخمی است **من اسکندرانی** سه او بولوس است **ناطل** و **منطل** دو استار است و نزد خجندی دو اوقیه
و در مفتاح الطب هفت درهم **نواة** دو دانگ مثقال است و نزد بعضی نیم درم فضی است **سیعون**
دو مثقال و نیم است **هامین** پنج استار و بیست درهم و چهار او بولوس است **یمینا** سه ربع اوقیه است

و اما اوزان کبار طبیه نیز به ترتیب حروف تهجی * **ابریق** دو من است و نزد بعضی پنج
رطل **طالیقون** یک صد و پنجاه رطل است که هر رطلی دوازده اوقیه باشد **الطالیقی** هشت جوهین است
که هفت هزار و دو بیست مثقال باشد **ایاب** از عسل دو رطل و نیم است و از روغن یک من و نیم **جره**
از مطلق آن مراد بیست و چهار قسط و نزد اسرائیل چهل و چهار قسط **جره** صغیر چهار قسط **جره الطالیقی**
چهل و هشت قسط **جوزق** و **جوسقا** هر یک سه رطل اند **جوهین** شش قسط لقسط رومی که نه صد مثقال
باشد **رطل** مراد از مطلق آن نزد اطبا رطل بغدادی است که عراقی نامند که دوازده اوقیه باشد
و باعتبار هیبت استار و بمثاقیل نود مثقال که بحساب خجندی بهندی بیست و هشت توله و چهار ماشه و نیم
می شود و بدرهم یک صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم ابن سراپیون گفته رطل عسل نسبت بر رطل
شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن بقدر نصف زیاده و رطل شراب نسبت بروغن بقدر سبع زیاده است
زورق مطلق یک کیله است و بقولی دو قسط که هشت رطل باشد و بقول شیخ رئیس سه رطل و گفته اند بیست
اوقیه است برای آنکه هر اوقیه دوازده درهم باشد **زورق الطالیقی** شش قسط است باقساط رومیه
و بقولی هشت جوهین است **سمطلیس** جره صغیر است که چهار قسط باشد **صاع** چهار من است و آن بقول
خجندی که ان شاء الله تعالی در بیان من خواهد آمد و بهندی دو صد و بیست و پنج توله میشود که سه آثار و نیم
و یک توله باشد و بحساب نواب مرحوم که نیز در همانجا خواهد آمد سه آثار و یک ربع و ربع ربع آثار میشود و بقول

شیخ الرئیس مثقال را درهمی گفته که هفتاد و دو شعیره باشد و استار را یک ثمن استار میشود و اگر مثقال را مثقال
صیرفی گیرند مساوی آنچه آن مرحوم فرموده اند میشود زیرا که ایشان نیز من را یکصد و شصت مثقال فرموده
اند که المن یکون اربعین استارا و الاستار اربعة مثاقیل **طالیقون** یکصد و بیست و پنج رطل است
قسط رومی نه رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد **قسط الطالیقی** یک رطل است
و نزد بعضی یک رطل و نیم و در کناش ساهر دو رطل و نیم است و از روغن هژده اوقیه و از شراب هشتاد رطل و از عسل
بقول شیخ الرئیس دو رطل و نیم **قفیز** از کیل پیمانه ایست که بوزن بیست و پنج کیلجه باشد و گویند بیست و چهار کیلجه
است **قوطولی** پیمانه ایست که هفت اوقیه باشد و گویند از شراب ده اوقیه و از زیت نه اوقیه و از عسل
سیزده اوقیه **کیلجه** پیمانه ایست که یک من و هفت ثمن من باشد کیلجه سه صد درهم و کسری است مشهور
شش استار و ربع استار است **مکوک** سه کیلجه است **من** از مطلق آن مراد دو رطل است که چهل استار
باشد و بوزن ذهب یکصد و هشتاد مثقال باشد و بوزن نقره دویست و پنجاه و هفت درهم و سبع درهم
و نواب مرحوم نوشته اند که من طبی یکصد و شصت مثقال صیرفی است و هر چهار مثقال صیرفی پنج مثقال
طبی است پس بحساب خجندی پنجاه و شش توله و سه ماشه میشود و بحساب نواب مرحوم پنجاه و سه توله و چهار
ماشه اگر استار را چهار و نیم مثقال اخذ نمایند و بحساب شیخ الرئیس که درم را صریحا و مثقال را صریحا ذکر یافت
سی توله میشود اگر مراد از مثقال مذکور در استار فرموده اند و هو اربعة مثاقیل در آخر بیان مقدار من همان
مثقال باشد و اگر مراد مثقال صیرفی باشد پس مساوی آن است که قدس سره فرموده اند **من طبی** یکصد
و شصت مثقال است **من رومی** بیست اوقیه است که صد و پنجاه مثقال باشد **من مصری و الطالیقی**
شانزده اوقیه اند که یکصد و بیست مثقال باشد **من اسکندرانی** سی اوقیه بود **من قطری** بیست
و دو اوقیه و نزد شیخ الرئیس رحمه الله تعالی یکصد و هفتاد مثقال است **تذییل** در بیان تحویل بعض اوزان
ببعض و معرفت آنها **تحویل** درهم بمثقال آن است که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است
مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس
آن که ده و مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال باشد **تحویل** مثقال بدرهم
آن است که چون از عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل
و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم هژده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم

که چهل و دو مثقال شصت درهم است **تحویل** بادون درهم بادون مثقال آن است که حبه درآورند و ثمن
آن را بیندازند پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چند مثقال
می شود باید بحبه حساب نمود و آن سی و دو حبه محسوس میگردد و چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت حبه بوزن
مثقال می ماند و آن نه قیراط و یک حبه از مثقال است **تحویل** بادون مثقال بادون درهم آن است که بدستور
مذکور حبه را آورند و بر آن سبع آن افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم
مثقال چه مقدار از درهم است باید که آن را بحبه درآورد و آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع آن را که چهار
حبه و نیم است بران افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است **تحویل** اوزان
دیگر باوزان هندیه بدانکه هر وزنی را که خواهند تطبیق باوزان هندیه دهند و معلوم نمایند که چه مقدار از آن
است باید که اگر بادون درهم و یا مثقال است بشعیره برند و شعیره را برتی و رتی را بماشه و مقدار وزن آن را
دریابند که چند رتی و یا چند ماشه است مثلا چون خواهند که بدانند درهم چند رتی و یا چند ماشه است و همچنین
مثقال بدستوریکه ترقیم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال نیز ذکر یافت و اگر بافوق درهم و مثقال است مقدار
هریک از ان هر دو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دوازده ماشه را یک توله
محسوب دارند و هر شصت و چهار توله را یک سیر و هر چهل سیر را یک من تا آسان و واضح گردد و انشاء الله
تطبیق بعض اینها جابجا بطریق دستور العمل نیز ذکر یافت و باجمال آنجا شعیره را برتی و رتی را بماشه میبرند
اینجا ماشه را بتوله و توله را بآثار و آثار را بمن برند **فصل نوزدهم** در بیان بعض امور متعلقه بنجوم و طبیعیات
بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان موجودات این عالم باشند مکون و مرکب از امتزاج عناصر
اربعه آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعه سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر
باعانت ثوابت و نظرات هریک بایکدیگر بتحریک افلاک و ارباب پروردگار جل و عز و هریک از ارکان را دو
طبیعت است چنانچه سبع سیاره خصوصا علویات و شمس را دو قوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله
حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست چنانچه ذکر یافته و در جدول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه
کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارک مشتری و عطارد و مشارک زحل و قمر مشارک شمس و سه
کواکب و روحانیه علویات و شمس بلسان شرع هریک معبر و مسمی بملائکه از ملائکه عظام اند مثلا روحانیه زحل را
عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل مالک ارزاق و روحانیه مریخ

را اسرافیل نافخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام و آنچه درین عالم سانح و واقع
می گردد بحکم حق جل شانه از تاثیرات آنها است خواه در قعر زمین و جبال و سواحل باشد از ترکیب زیبق
و کبریت که ماده معدنیات است باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی
هر دو یا قلت و کثرت یک دیگر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت و یا نزدیک بسطح زمین خواه بی توسط بذر و تخم
و نواتج و اعمال آدمی و ادراک دخل و تصرف بنا شد که گیاها و اشجار خودرو است و یا دخل و تصرف باشد
که انواع زراعتها و غرس اشجار و ترکیب بعضی انواع با بعضی است که نباتات باشند و آیه کریمه وافی هدایه
و فی السماء رزقکم و ما توعدون بیک معنی اشاره بدان است زیرا که بدون نزول باران و تاثیر آفتاب
و سائر کواکب بر اراضی انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم
نمیرسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت و نعم موعوده آن باعتبار رفعت و علو شان و منزلت
معبر از سماء در سما و فوق آن است یا بر روی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاکها و زمینهای
نمناک و گودالها و غارها و امثال اینها بی نتاج و جمع نر با ماده که انواع هوام و حشرات باشند و یا به نتاج
که بعض اینها و انعام و دواب سهلی و جبلی و اهلی و وحشی باشند و یا بفعل و صنعت انسان که جفت نماید بعضی
انواع را با بعضی دیگر مانند استر که از جمع الاغ با فرس است و یا بز اهلی با بز وحشی باشند و گاو اهلی
با گاو وحشی و ازین قبیل و یا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف و یا در هوا
یعنی پرواز نمایند خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و بر اشجار و شکاف دیوارها و کوه ها آشیانه و خانه
سازند که انواع طیورها باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب تکون یابند خواه بطریق نتاج یا بدون
آن که انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود از اصداف و حلزونات و کرنها و سمک
مفلس و غیر مفلس و غیرها از اصناف حیوانات مائی و هر یک این مولدات ثلثه را اعضا و قوائی است
که حق بتوسط تاثیر کواکب و هوا آن که حق جل و علا بهر یک ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا
فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوی بسیج در جمادات
بسیار ضعیف اند و تمیز تامی ندارند لهذا آنها را صاحب آلت قوی نمیدانستند و در نباتات چون قوی و تمیز
تام ندارند مانند آنها و آنها را قوای نباتیه گفته اند و غذای نباتات از لطائف اجزای مائیه و ترابیه
مختلطه با هم است که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده نشو نما می یابد و بتدریج بواسطه عروق و پوست

درخت به ساق و شاخ و برگ و گل و ثمره و بزر و نواة میرساند و هریک از آنها آن را غذای خود می‌نماید
و تغذیه و تنمیه و تولید بزر و نواة و یا فسیل و شاخهای اطراف بعضی اشجار که بمنزلهٔ تولید مثل است
بدون هضوم اربعه در هریک از مواضع متصور نیست ولیکن چون در نباتات ضعیف است و در اینجا چندان
اعتباری نمی‌نمایند والا عند التحقیق نیز خالی از آن نیستند و عقد و گره تنهٔ اشجار و بیخ آنها هم بمنزلهٔ معده
فضول هضم اول و ثانی است مانند صمغ والبان و متوعات و آب جاری از تنهٔ بعضی از اشجار که
بیرون آید و اوراق و براوراق بعضی نباتات جمع میگردد و فضول هضم ثالثه آنهاست چنانچه در بدن حیوان براز
و بول و عرق و منی الغلیه و حدوث خون برعاف و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض و حمره و اورام و بثور و دمامیل
و جرب و غیرها و هم کاسد صفرا و سودا و بلغم نیز با امراض مذکوره و غدد و غیرها و سایر امراض مختصه به هر
مختص بیرون میگردد و معالجه و تدبیر طبیب در امراض بدنی از جمله اعمال و تصرفات آدمی است و در ابدان
و در امراض نفسانی و روحانی تصرف اوست در نفوس و ارواح و تأثیرات کواکب را اثر در آن دخل است
بعد آنکه هر مرتبه از موالید ثلاثه پیوسته بمرتبهٔ دیگری است یعنی افق جمادات پیوسته با بتدای نباتات
و جمادات متکونه آن مرتبه از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجر الیهود و مرجان و سنگی دیده شد بعینه
بشکل ماهی مفلس بقدر دو ثلث شبری و در صلابت و ثقل و جوهر مانند حجر الیهود و سفید رنگ و مرتبهٔ اول
نباتات گیاه و اشجاری اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتیکه در سواحل بعضی دریاها که کوهستان
است میرویند خواه تمام آنها دایم زیر آب و خواه قدری بیرون بسبب جزر و مد و غیر آن باشد پس نباتات
و اشجار ضعیفه بتدریج تا نوبه بتمام اجزای لطیفهٔ نباتیه رسند و افق نباتیت پیوسته باول حیوان است مانند
بعض نباتات شبیه بشکل حیوان و انسان می‌باشد بدون حس و حرکت مانند بیروح الصنم که آدم گیاه نامند
و شنیده شد که در بعض بیشه‌ها و جنگلهای ملک هند و زیرباد است و ارض چین بعضی اشجار است که ثمر آن
بشکل سر انسان تا گردن و بعضی بتمام هیئت انسان میباشد نر و ماده که بموی بشاخ درخت آویخته است
و شخصی موی سر یکی از آنها را بریده از درخت جدا نموده و قطره شبیه بآب خون از دو چشم آن برآمد
و پژمرده گردید و شکم آن را شکافت سه عدد تخم از آن برآمد گویا میخواهد تکلم نماید ولیکن تکلم و حس و حرکت
ندارد و چون بعضی اعضای آن را قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون از آن بیرون می‌آید و در ملک هندوستان گیاهی
بهم میرسد بشکل سر انسان و صورت آن و سیاه رنگ و در دهان آن نقطهٔ طلائی و هندوان آن را

می پرستند و آن را پارس ناته می نامند و یا عجیب است مانند نخل و نارجیل و فوفل که چون سر درخت
آنها را ببرند دیگر ثمر نمیدهند و تا گرد ثمر درخت نخل نر را باد که لقاح و فعل گویند نرسد نخل ماده ثمر خوب
نمیدهد و میل می نماید سر نخل نر بسوی نخل ماده و چون تمام پوست تنه کل این اشجار را جدا کنند خشک میگردند
و نباتات انواع و اصناف اند بعضی از آن قبیل اند که در یک روز میرویند و در همان روز برطرف میگردند
و بعضی در چند روز تکون می یابند و بکمال میرسند و چند روزی می مانند مانند یاسمین و گلها و بعضی بیکبار از
سه ماه تکون نمی یابند و بتغییر نمی آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضراوات و بعضی زراعتها و بعضی بعد
از چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و بقول و امثال اینها که بیاره دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی بعد از
نه ماه مانند اکثر حبوب و بزور مانند جو و گندم و برنج و ذرت و دخن و امثال اینها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر
غذای انسان از این حبوب است و اما در ملک بنگاله و بلاد دیگر که حرارت و رطوبت بر آن غالب باشد از اقلیم
دوم بیکبار از ایام مذکوره تکون و اتمام می یابند و بدانکه هر یک از اجزای نباتات و شجر بمنزله عضوی از آن
از اعضای حیوان مثلا بیخ و ریشه بمنزله سر و اعصاب و عروق آن است و یا باعتبار دیگر بمنزله پای آن است
و تنه درخت بمنزله ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزله پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق
آن بمنزله دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزله نطفه و نتیجه و اولاد و خار آن بمنزله شاخ و ناخن و منقار
و اول مرتبه حیوان حیوانات ضعیفه اند مانند کرمها و هوام و حشرات که از قوای دوازده گانه حیوانیه پنج
حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی و غضبی هست بهره بسیار نمی دارند بلکه بعضی صاحب یک قوت و بعضی
چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا تمام آنها با آن هفت قوت نباتیه مذکوره یعنی بتدریج حیوان
تمام قوی کامل صاحب آن دوازده قوت رسد که مسوخات ثمانیه باشند از خرس و میمون و فیل
و غیرها و از انواع انواع حیوانات بعضی که آن را انسان جنگلی می نامند یعنی نسناس که بهندی بن مانس
نامند بسیار با حس و ادراک و شعور پیدا شد الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها را می فهماند و مطالبه
و این حیوانات در افق مرتبه حیوانیت اند و پیوسته باول مرتبه انسانیت که انسان ضعیف الخلقه اند و از
شرافت و مزیت انسانیت و فیضی که جناب اقدس الهی زیاده بر کل مخلوقات باو عطا نموده
که بمنزله فصل و مایه الامتیاز آن است از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر خود بدیگری و تعلیم و تفهیم
ما فی الضمیر دیگری است و معرفت صانع جل ذکره بهره بسیار کم میدارند و کاملین ایشان بهره تام و وافر مانند

انبیا و اولیا صلوات الله علیهم وحکما تشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را
بانسان خوابیدهٔ معکوس سر فرو برده بزمین و پاها بیرون و بالا و حیوانات را بانسان مدهوش بیمار روسته
و بارونده و انسان را بحیوان هوشیار و باعقل و تمیز و بدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند
و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هر یک از مراتب
مولدات ثلثه مذکوره تریاقیه و ادزهریه نافعه خیره فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغر و هر سمّی مفسد مستاصل مهلک
بنحس آنها بمراتب و متوسط اینها بمتوسط آنها اند خصوص که در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خود ها
باشند و با نظرات سعود با آنها باشند و بخلاف اینها که در غربت و هبوط و بی حظ و نظرات نحوس با آنها باشند
بدتر یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات که کواکب سعیده مربی آنها اند و آنها منسوب بدینها و اگر در
خانه و بیت الشرف و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعود با آنهاست در کمال سعادت اند و الا در سعادت
کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها و بدانکه بعضی طبایع با بعضی مناسبت و الفت دارند
چنانچه بعضی کواکب باهم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با حدید و کاهربا با کاه که چون باهم رسند
حکم عاشق و معشوق دارند که یکی عاشقی و مائلی و جدا کنندهٔ از هم جدا نگردند و بعضی قاهر بعضی اند مانند
سنگ سنباده که بواسطهٔ آن جمیع احجار را می سایند و می تراشند و مانند آهن آبدار که اکثر احجار و فلزات
را میتراشند و سوهان میکنند و حجر مقناطیس را بآلت مسی میبرند و میتراشند و بقلم الماس بر جمیع احجار
نقش میکنند و آنچه را میخواهند و کبریت که سیاه کننده و سوزانندهٔ اکثر چیزهاست به سبب رطوبت کورقی
لزج منجمد خود که بحرارت آتش گداخته بهر چه میرسد میچسپد و آن را باخود میسوزاند و مکلس میسازد و
طبیعتی معین طبیعتی است مانند تنکار که معین سبک و گداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلس اکثر
فلزات و احجار و مغنیسیا و قلی معین گداز سنگ ریزه و رمل است که بواسطهٔ آن گداخته شیشه مینائی
میسازند و طبیعتی قرین طبیعتی است مانند نوشادر که غوص می نماید در اعماق اجساد و تنقیه اوساخ آنها
نموده زینت می بخشد آنها را و بوره و شبوب و زاجات و املاح مدبره که بدانها تصفیه و جلای فلزات [illegible]
و طبیعتی مفسد طبیعتی است مانند سرب که مفسد ذهب است و زیبق مفسد کل فلزات و طبیعتی [illegible]
طبیعتی است مانند حجر باغض الخل و طبیعتی با طبیعتی ممازج است مانند تاثیر ادویه و اغذیه [illegible]
علیله و صحیحه بدن حیوان و انسان که هر عضوی از اعضا دوای مخصوص بعلت خود [illegible]

بحال خود را مناسبت جذب می نمایند باستعانت قوت مدبره بدنیه و قوت ماسکه عضویه و قوت
دافعه هرض و قوت غاذیه و نامیه و مولده و همچنین سایر طبایع و چون این امور بالاجمال دانسته شد
پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هر یک از مولدات مناسبات و بودن کواکب منسوبه بدانها را در خانه
و بیت الشرف و حفظ اوج خود و بودن منظرات سعود با آنها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام
استعمال بدیگری هم تا توسعه وقت و در هنگام ضیق و ضرورت باکی نیست هرچند مراعات آنها به بود انکه بر
جمادات ترابیت و یبوست و بر نباتات ترابیت و مائیت غالب است با هوائیت و حرارت ضعیفه و بر حیوانات
هر چهار قریب باعتدال و در انسان باعتدال فرضی طبی و بدانکه بعض نباتات و احجار باعتبار دو کیفیت
خود منسوب بدو کوکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بمریخ و برطوبت بزهره منسوب است و افیون به
برودت بزحل و به یبوست هم و هم بعطارد و بسا است که یک چیز بچند کیفیت مشترک منسوب بچند
کوکب است مانند چوب چینی و جدوار و دفاو زهر و هر دوای مرکب القوی و گاهی یابد باشد که یک جنس
و یک نوع بحسب جنسیت و نوعیت منسوب بیک کوکب است و بحسب اختلاف اوصاف و اشکال
و غیرها بکواکب دیگر نیز و گاهی باشد اجزای بعض اشجار و نباتات باعتبار اختلاف کیفیات
و الوان و خواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و خار و برگ و گل
و ثمر و تخم و لحم و آب آن هر یک بکوکبی مانند اترج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال اینها و بدانکه
تکون تار عنکبوت و کائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی و بحار و انهار و صعود ابخره
و ادخنه از آنها بحسب اختلاف مواد و قابلیت میاه و اراضی مثلا آنچه در هوا قریب بزمین که بسبب
غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و یا مجتمع و درهم بافته شده در سقوف و کنج دیوارها
و در درها و بین شاخها و برگهای اشجار و مغارات جبال و غیرها تکون یابد آن را لنسج و تار عنکبوت
نامند و آنچه صعود نماید و بالا رود اگر اندک و لطیف و بران رطوبت غالب است بسبب اندک سردی
مانند سردی آخر شبها خصوصا سردی شبهای زمستان رطوبت گشته با هوا نزول نماید آن را طل
و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت و کثرت ماده کم و زیاده می باشد و در اراضی قریب بدریا
و رطوبات زیاده و در بعیده کمتر و اگر صعود نماید تا بکره زمهریر رسد اگر بر آن رطوبت و بخاریت
غالب است بسبب برودت متراکم گشته دفعة فرود آید و اگر دفعه یک فرود آمدن آن بریاح بتموج و حرکت در آید

و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت مادهٔ آن و سرعت فرود آمدن و بطوی آن موجب کثرت
و قلت بلاء مختلف می باشد و سبب طوفانها و بادهای عظیم این است و یا آنکه بعضی اجزای آن ابخره
و ابر متحلل بهوا گردد و لهذا ابرها بی خشک می بارد و یا آنکه گرمی بسیار برطوبت بخار و انهار رسد
و دفعة مائیت بسیاری منقلب بهوائیت گردد و بتموج و حرکت درآید و سبب هجوم رعد و بیاد را نیز
بیک وجه انقلاب مائیت بسیار بهوائیت و هوائیت بسیار بمائیت گفته اند و آن ابخرهٔ متراکمه
را سحاب و ابر نامند و چون متقاطر گردد و فرود آید مطر و باران اگر بعد تقاطر و جدا گشتن در بین
راه سردی بدان رسد و منجمد گشته فرود آید آن را ابر و تگرگ نامند و اگر قریب بانفصال
سردی بسیاری بدان رسد و منجمد گردد و فرود آید آن را ثلج و برف گویند و اگر دخانیت و یبس در آن
غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و بکرهٔ زمهریریه رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم
گردد و حرارت که در آن ادخنه در باطن آن بهیجان و جولان و حرکت آید و از حرکت آن صدائی آید و
سطح ظاهر خود را شکافته برآید با آوازی شدید آن را رعد نامند و اگر در آن اندک دهنیت و کبریتیت بود
حین شکافتن محترق گردد و از آن روشنی ظاهر شود آن را برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت
و قلت ماده مختلف می باشد در زیادتی و کمی و اگر با آن ابخره و ادخنه کثیرهٔ دهنیت و کبریتیت غالب
باشد بعد صعود و تراکم و انجماد حرارت کامنه در آن اشتعال یافته آن را محترق کرد اند و از آن روشنی
و صدائی ظاهر گردد و جرم سوخته کثیفه آن بیفتد با بخاری گرم کبریتی که بهر جا برسد بشکند و در زمین
فرو رود و بخار آن بهر که برسد متغیر و مدهوش کرداند و احیانا هلاک سازد و آن را در اجسام صلبه
ثقیله تاثیر زیاده است از اجسام رخوهٔ خفیفه چنانکه اگر بشمشیر در غلاف رسد غلاف آن را نسوزاند و شکند
و تیغ آن را سوراخ کند و یا جرا شد و بر بدرهٔ زر که برسد بدره را نسوزاند و زر را بگدازد و آن روشنی را
برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند و اگر آن ابخره و ادخنه لطیف و با کبریتیت
و دهنیت و غلظت بسیار است و ثقل و ارضیت ندارد بسیار بالا صعود نموده و بتاثیر حرارت و نجوم کره
افلاک محترق گشته باشکال مختلفه ظاهر گردد بحسب قلت و کثرت مادهٔ آن را نیازک و نیز شهاب
و ذوات الاذناب و ذو ذوابه و سیارهٔ دنباله دار و امثال اینها گویند و اگر مادهٔ آن بسیار غلظت
و کثرت دارد بزودی با تمام نرسد و بحرکت شبانروزی فلک الافلاک حرکت استطباعی نماید و طلوع

و غروب کند و مدتی بکشد تا آنکه با شام رسد و اگر هوا بسیار رطوبت اندک بر آن غالب باشد
قدری صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی بشکل قوسها یکی بالای دیگری بالوان مختلفه ظاهر گردد
بسبب تاثیر شعاع آفتاب در آنها و تفاوت محاذات هر یک از آنها آن را قوس قزح نامند مانند
ظهور الوان مختلفه از شیشهٔ بوقلمون در رویت و قوس قزح اکثر در ایام ربیع و خریف که باران کم می‌آید
باشد اوائل و اواخر روز ظاهر می گردد و کرهٔ زمهریریه بسبب اختلاف مناسبات اراضی مختلف پیدا شده
در قرب و بعد و ابخرهٔ متکونهٔ مجتمعه در جوف زمین و خلل و فرج آن چون بسیار گردد و راه بدر شدن
نماند لامحاله سطح زمین را بشگافد و بدر آید و از صدمهٔ شگافتن آن اراضی متصله بآن بحرکت در
آیند و بلرزند خصوص که زمین صلب و خشک باشد و یا دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوهها
بسیار واقع می شود و در اراضی رطبه رخوه کمتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمهٔ آن در کمال
شدت متوالی و متواتر بعض عمارات و قریه‌ها و شهرها خراب گردد و منخسف شود و فرو رود و آن را
زلزله و خسف نامند و این جا بدین مقدار بهر یک هر یک از مطالب مقاصد متفرقه
نجومیه و طبیعیه متعلقه بمسائل طبیه اشاره نموده

* * * * * * * * * * * *

* * * * * * * * * *

* * * * * * * *

* * * * * *

* * * * * *

* * *

* * *

* *

جدول منسوبات کواکب سبعهٔ سیاره متعلقه بعلم طب

جدول منسوبات کواکب سبعہ سیارہ متعلقہ بعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زہرہ	عطارد	قمر
طبائع	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم باعتدال	سرد و تر باعتدال	سرد و خشک خشکی غالب بہر کوکبی کہ بیامیزد مزاج آن گیرد	سرد و تر تری آن باعتدال
کیفیات ملموسہ	ابرد و اخشن اشیاء	اعدل و احسن و انعم اشیاء	احر و احد اشیاء	الطف و اکل اشیاء	انعم و اسہل اشیاء	ممتزج از کیفیات	اغلظ و اکثف و ارطب اشیاء
کیفیات مذوقہ	البشع و اقبض و اعفص اشیاء	الطیب و املس و احلا و ادسم اشیاء	حرافت و مرارت و ملوحت و زعوقت	اعتدال در طعام	الذ اشیاء سوا اتر و شیرین تر	ممتزج از طعوم	ہستی تقدیر فی مزہ طعام
قوی	قوت ماسکہ	قوت نفسانیہ و غاذیہ و نامیہ	قوت غضبیہ	قوت حیوانیہ	قوت شہوانیہ	قوت متفکرہ یعنی فکریہ	قوت طبیعیہ
الوان	سیاہ و رصاصی	سفید یا زردی و گندم گون درخشان	سرخ تیرہ	نارنجی درخشان براق و گفتہ اند رنگ آن نیز صاحب ساعت است	زرد مائل سفیدی و سمرت گندم گون و خضرت را نیز گفتہ اند	رنگ مرکب از سیاہی و زردی باشد رنگ سبز و آسمان جو سے لئے	زرقت و بیاض غیر خالص از حمرت و صفرت و کدورت و کمودت
عناصر	خاک	ہوا	آتش	آتش قریب بہوا متکیف بدان	ہوا قریب بآب ممزوج بآن	خاک ممزوج بآب	آب و ہر چہ برودت و رطوبت بر آن غالب باشد

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زہرہ	عطارد	قمر
اخلاط	سودا و بلغم خام	دم طبیعی صافی رقیق و صفرا	صفرای حاد	صفرای معتدل و حرارت غریزی	رطوبت غریزی	سودا مخلوط بہ بلغم	بلغم و ہر چہ بلغمیت بر آن غالب باشد
معادن	مرتک و خبث الحدید و احجار صلبہ سیاہ و سیاہ رنگ	ہر سنگ شفاف و لولو و کبار یاقوت و حجر مرارة البقر و ہر سنگ سفید و زرد	مقناطیس و شادنج و زنجفر	لاجورد و سندروس و رخام و کبریت و زجاج فرعونی و زفت	مغنیسا و کحل	لاجورد و زبرجد و کہربا و زرنیخ	زجاج سفید و احجار شفافہ و ہر سنگ سفید و دہنیہ
فلزات	اسرب	رصاص و شبہ فایق و الماس	حدید و نحاس	یواقیت و ہر سنگ گران بہا و ذہب خالص ابریز	لولو و زبرجد و جزع و نحاس	فیروزہ و صفر زرد	لولو و بلور و فضہ و ہر سفید رنگ
ذکور و اناث	مذکر و بعضے خنثی نیز گفتہ اند	مذکر	مذکر	مذکر قطب و صاحب نوبت	مونث	مائل بہ ذکورت	مونث و صاحب نوبت
نہاری و لیلی شمالی و جنوبی	لیلے	نہاری و علوی و شمالی	لیلی و علوی و مغربی	علوی و سفلی و نہاری	سفلی و لیلی و جنوبی	نہاری	لیلی
سعادت و نحوست	نحس اکبر	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد است بہ نظر و نحس است بہ قران	سعد اصغر	بذات مائل بسعادت	سعد است بہ نظر و بذات مائل بہ نحوست
مقدار	قصیر یابس و صلب بہ ثقیل	معتدل در امور مذکورہ و کیفیات	طویل یابس و درشت و خشک	مستدیر بالمعان و متخلخل	سیال لین	مرکب از چند کیفیت	غلظت و کثافت با رطوبت

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
امکنه	جبال یابسه که در آنها چیز اشرو بید و چاهها	اراضی سهله کثیرة المیاه	اراضی صلبه سبخه	جبال معادن	اراضی کثیرة المیاه	اراضی رملے	اراضی مستوی قاع صفصف نخالے
نباتات و زروع	هر نباتات و گیاه و حبوب بار دیابس ضار	هر شگوفه و گل ریحان و گیاه خوشبو طیب نافع	خردل و کراث و سیر و پیاز و ترب و سداب و هر چیز و حرمل و بادنجان و هر چیز تند و تیز اندک آن نافع و کثیر آن مضر	نیشکر و شیر خشت و ترنجبین و شکر و هر چیز لطیف شیرین نافع	هر حب و تخم چوب روغن دار و روغنها و شیرینها و هر گیاه نافع ارجمند باخار رنگین	بقول و سبزیها باقسام	[illegible] و در بردی و قطن و کتان و هر چه [illegible] مانند خیار و خیارزه و خربزه و [illegible] و کدو و بقول و غیره
اشجار	هر درخت که قصیر مانند بلوط و مازو و هلیله و بلیله و زیتون و فلفل و خرنوب و هر درخت کریه الطعم بدبو و درختیکه پوست ثمر آن ضخیم و درخت صلب باشد مانند جوز و لوز و نارجیل و فوفل و پسته و فندق	هر درخت میوه شیرین مانند انجیر و زرد آلو و شفتالو و آلو بالو و کنار و آن شریک و بهر است در فواکه	هر درخت تلخ تیز حاد و خار ناک که ثمر آن با تخم حریف با حموضت باشد مانند ثمر اراک و کبر و بلادر و هر ثمر که با لبن تیوعی باشد که زبان را بگزد و صمغ نیز	هر درخت باشد که ثمر آنرا بخورند و سپری باشد مانند نارجیل و چلغوزه و بادام و هر چه ثمر خشک آنرا نیز استعمال نمایند مانند نخل و فوفل و اشجار مذکوره	هر درخت نرم و ملس خوشبو و خوش منظر مانند سرو ساج و تفاح و سفرجل	هر درخت قوی الرائحه مانند سرو و دار و صندل و عود هندی	هر درخت کوتاه ساق با شعب بسیار مانند انار شیرین و بادام شیرین *

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اثمار وحبوب	فلفل و بلوط و زیتون و مورد و زعرور و بالج و ماش و کتان و عدس و اهلیلج و عفص و آنچه پوستها مانند	مرجان حلو و فلفلی تهل و ذرة و حمص و سمسم	اوز و مرو حبة الخضراء	اترج و تین و عنب و تمر و بطیخ و حنطه و سلت و شعیر و حلبه	تین و تمر و عنب و شعیر و حلبه	باقلی و لوبیا و ماش و کرویا و کزبره	شعیر و حمص و قثا و خیار و هندوانه و کدو و ثمرهای درختیکه بر زمین سا بهن شود
حیوانات	هر حیوان سیاه رنگ و هر چه زیر زمین خانه سازد و باشد مانند موش و یربوع و مار و عقرب و خنفسا و هوام و حشرات و براغیث و [illegible] و گربه و سنجاب	مردم و بهایم اهلی خوش صورت مانند گاو و گوسفند و شتر و هر حیوان خوش رنگ حلال گوشت و هر حیوان معلم شکاری مانند یوز و جوارح طیور	شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنزیر و سگ دیوانه و مار گزنده و هر سبع خبیث و مار افعی	نعم و نعجه و کبش و فیل و تمساح و [illegible]	هر حیوان ماده سفید و زرد وحشی	سگان شکاری و استر و روباه و خرگوش و هر حیوان کوچک خشکی و آبی	بقر و ابل و شاة و هر حیوان مانوس
طیور	طیور آبی و طیور لیلی و غراب و خطاف و انسور لاشخوره	هر مرغ مستوی المنقار که خوراک آن حبه و دانه باشد سیاه نباشد و کبوتر و دراج و خروس و ماکیان و طاوس	جوارح طیور سرخ منقار که خوراک آنها گوشت باشد و هر طایر سرخ رنگ و زنبور	عقعق و باز و قمری و باشه و ورشان و یمام و ساق حر	فاخته و عندلیب و دراج و هر مرغ خوش رنگ و آنچه سفید و هر مرغ آبی و ببغا و هر مرغ خوش آواز و نقالان الفاظ انسان مانند ببغا و طوطی و شارک و غیرها	هر مرغ ابلق و دو رنگ که پر آن منقش باشد	بط و کرکی و هر مرغ آبی و هر مرغ کوچک و وطواط و صرد و هوام و شقراق

جدول منسوبات کواکب سبعہ سیارہ متعلقہ بعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زہرہ	عطارد	قمر
اعضای بسیطہ	جلد و شعر و ظلفر و ریش و بلغم و عظم و قرن	اورده و مخ	لحم	دماغ و اعصاب و جانب ایمن از بدن	شحم و سمین و منی	اعصاب و قوت ادراک	جلد و شعر و ظلفر و جانب ایسر از بدن
اعضای مرکبہ	طحال و الیان و استخوان و مسالک ادرار و اعضا از زیر و مصارین و بول اسید و اعضای از	کبد و معده و امعاء و اعضای غذا و حلق و فخذین	ساقان و مرارہ و کلیتان و انثیان و آلات بول	سر و سینہ و دل و شش و پہلو و دہان و دندانہا	رحم و ثدی و آلات مباضعہ	زبان و چشم و گوش و بینی	عنق و دست و پا
آلات حس	گوش راست را نیز گفتہ اند	لمس و گوش چپ را نیز گفتہ اند	شم و منخر ایمن را نیز گفتہ اند	ابصار و چشم راست را نیز گفتہ اند	آلات اشتیاق و منخر ایسر را نیز گفتہ اند	ذوق و لسان را نیز گفتہ اند	چشم و چشم ایسر را نیز گفتہ اند
امراض	نقرس و علتہای باطنی و سوداوی	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حادۂ حارۂ صفراویہ و دمویہ و یرقان و بواسیر و رعاف و ادرار طمث و علل رحم و اسقاط جنین	امراض صفراویہ و دمویہ غیر حادۂ	امراض باردۂ رطبہ غیر مفرط	امراض باردۂ یا یابسہ نہ بافراط	امراض باردۂ رطبہ بلغمیہ

ادویۂ نباتیہ منسوبہ بزحل						
الآلف	آس	آبنوس	اذان الفار	ابو قالس	ابرون النوع من الحاکم	اثل ''
اجاص	اذخر	اراک	اسد العدس	افسنتین	اقاقیا	امروسیا
امسوخ	امغیلان	ابزاریس	ابداارندا	آلبار	بردے	برسیاوشان
برطانیقی	بستاج	بقس	بقسم	بقلہ حامضہ	بقلہ یہودیہ	بلح
باورد	بلیلج	بنج	بنتومہ	نبطافلن	بولاموبنون	بسبایہ
بیسم	آلتار	ترنہدی	آلثار	ثمام	ثیل	آلجیم
جار النہر	چنار	جلبان	جوز الجہر	جوشیصا	جیدار	آلحاء
حسک	حشیشۃ الزجاج	حصرم	حضض	حلفا	حلق	حلاب
حماض	حمیض کہ بقلہ حامضہ ہست	حماحم	حنا	حی العالم	آلخاء	خانق النمر
خانق الکلب	خرنوب	خسان کہ اقطی است	خمخم	خندریلی	خندروس	خیزران
خانق الذئب	آلدال	دبق	دخن	دردار	دروفیقون	دلب
دم الاخوین	آلذال	ذرہ	ذنب الخیل	ذنب السبع	آلراء	ریباس

جلد اول جدول منسوبات کواکب سبعہ سیارہ متعلقہ بعلم طب در بیان ادویہ منسوبہ بزحل

الزاء	زبیب الجبل	زعرور	زیتون	زیتون الار	زبیت	زیتیار
السین	ساداوران	سامان گیاہ چیپ	سدر	سرو	سعد	سفرجل
سقولوقندریون	سک	ساق	ساق الدباغین	سقندریطس	سوسن	الشین
شاہ صینی	شاہ سفرم	شاہ بلوط	شوکران	الصاد	صندل	الضاد
ضیمرکہ جوز البراست	الطاء	طالیسفر	طباشیر	طرما	طراثیث	طلح
طلخ کہ فزاست	الظاء	ظفر القط	العین	عدس	عمذبہ	عصی الراعی
عفص	علیق	عنب الدب	الغین	غبیرا	غرب	غوشنہ
الفاء	فاغرہ	فطر	فقح	فوفل	القاف	قراصیا
قرظ	قرقمان	قصب	قطلب	قطن	قنا	قنب
الکاف	کافور	کرم	کزبرہ	کشت برکشت	کفری	کماۃ
کویل	اللام	لبلاب	لحیۃ التیس	لسان الحمل	لنجیطس	لوسیاخیوس
لیف	لیف البحر	لیمو	المیم	مامیثا	ماش	مرسطس
نزبار الراعی	منسط النول	مقل مکی	النون	نوارس	نیل	نیلج

الهار	هرطمان	بهشت پهلوا ذو سبعة اضلاع	هليلج	اليار	يبروح	ينمه
و ہر چہ بارد یابس است منسوب بزحل است			✻ ✻ ✻ ✻ ✻ ✻	✻ ✻ ✻ ✻ ✻ ✻	✻ ✻ ✻ ✻ ✻ ✻	✻ ✻ ✻ ✻ ✻ ✻

ادویہ منسوبہ بمشتری

الالف	آلس	ابراز	انوان الارنب	ارجوان	اسطرطيقوس	اسليخ
اسرار	افتيمون	افسون	اكليل الملك	اومالى	امدريان	انثليس
الغرا	الف النحل	اندرهارون	ايسار الوطى	البار	بابونج	بادرنجبويه
بادآورد	برنجاسف	برطانيقى	بسبانا	بسر	بسفايج	بشنين
بطم	بطيخ	بقلة قرنين	بقلة الاوجاع	بلسان	بلوطى	بلسكى
بنك	بولاموشون	بهار	التار	تانبول	ترمس	ترنجبين
تفاح	تمر	توت	تين	الجيم	جزر	جنجل
جوزجندم	الحار	حب السمنه	حربث	حزنبل	حلبه كه فارتاه اعيون نيز نامند	حانا
حمص	حنط	حور كه حور البربر نيز گويند	الخار	خصى الكلب	خنثى كه بيروج نيز گويند	خيارشنبر
الدال	دار شيشعان	دستفنويه	دوسر	دينساقوس	الذال	ذنب القط

جلد اول جدول منسوب بکواکب سبعہ سیارہ متعلقہ لعلم طب وادویہ منسوبہ بمشتری

ذنب الخروف	الراء	راوند	ربل	رجل الغراب	الزاء	زبیب
زفت	السین	سیستان	سکر	سکر العشر	ساق	سادانیون
سمسم	سوسن	سیلان	الشین	شاہترہ	شجرۃ ابی مالک	ششریث
شیطیہ	شقاقل	شلجم	شل	شلجم الاحمر کہ لونجی از لفت است	الصاد	صاصلی
صمغ	الضاد	ضغابیس	الطاء	طیطلافیون	العین	عنب
عنب الثعلب	عناب	عود الحیہ	عیون البقر	الغین	غار	الفاء
فستق	ففنہ	القاف	قاطاتیقی	قاقلی	قاوند	قرصعنہ
قصب السکر	قطن	قرط	قلقل	قنار	قنب	قسط
قوطولیدون	قوطوما	الکاف	کاکنج	کاذی	کثیرا	کرنب
کراث	کرسنہ	کروان	کموتا	کمثوث	کشمش	کف الضبع کہ کف السبع نیز نامند
کف آدم	کف الہر	کمثری	کلنز	اللام	لبلاب	لسان الثور
لوز	لوبیا	المیم	محلب	مخلصہ	مرو	مرماحوز
مزمار الراعی	منانش	میسن	النون	نارجیل	نارمشک	نسرین

نفل	نوارس	الهار	ہاسیمونا	ہلیون	الیار	یاسمین
	ادویۂ منسوبہ بمریخ					
الالف	آطریلال	آذریون	ازاددرخت	ازیدبرید	ابوقالس	ارباک
ارتنیں	اسلیخ	اشق	اشترغار	اشخیص	اشراس	اشنان
افتیمون	افیوس	اقحوان	اکلیل الجبل	الوین	انجدان	انیسون
اناغالس	انزروت	اوتوناکہ کوبجے ارخس الحمار است	البار	بلمون	بخور الاکراد	برنک
بشمہ	بصل	بقتوفرتن	بقلۃ البراری	بلخته	بلادر	بوزیدان
بوبنیون	بیش	بیش بیوش بیشا	التار	تربد	الثار	ثافسیا
ثوم	الجیم	جاوشیر	جدوار	جبلهنک	جمجم	جنطیانا
جوزبوا	جوزالکوثل	الحار	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم
حرمل	حرف	حرمله	حلتیت	حاما	حنظل	الخار
خانق الکلب	خاناسوقی	خردل	خرامتان	خصی الکلب	خولنجان	خیرلوا
خیری	الدال	دارفلفل	دبیداریا	درونج	درونطارس	دفلی

دند	دوقس	دیودار	الذال	ذاقونیداس	ذنب العقرب	الراء
رازیانج	رتم	رعی الابل	رعی الحمیر	ریحان الکافور	الزاء	زبیب الجبل
زعفران	زنجبیل	زنجبیل الکلاب	زوفا یابس	زوفرا	زوان	السین
ساذج	سداب	سرخس	سطرونیون	سطاخیخس	سعد	سعوط
سقمونیا	سیکبینج	سلیخہ	سنکبوبہ	سولان	سمنیبر	الشین
شبرم	شربین	شقایق	شل	شونیز	شیلم	شیطرج
الصاد	صریمۃ الجدی	صعتر	الضاد	ضجاج	الطاء	طباق
طراغیون	طریفان	طریفولیون	الظاء	ظلفرہ	العین	عاقرقرحا
عشق	عرطنیثا	عنصل	عیذون	الغین	غار	غالیفس
الفاء	فاشرا	فاشرستین	فجل	فربیون	فرنجمشک	فقیشخ
فاقل	فلفل مویہ	فلافل الار	فلافل السودان	فو	فودنج	القاف
قرنفل	قرون السنبل	قسط	قسطرون	قعبل	قلب	قلقونیا
قلی	قنطوریون	قیصوم	الکاف	کاشم رومی	کبر	کبیکج

کتم	کراث	کرویا	کف الضبع	کف الهر	کمون	کندس
کندری	اللام	لاغیہ	لامی	لبن السودان	لخینس	لسان الابل
الیم	ماهودانہ	ماهی زهره	مازریون	ممنان	مرزنجوش	مرانیہ
مرماحوز	مریخ	میعہ	النون	نانخواه	نمام	الواو
ورج	وخشیزک	ولبہ	الهار	هلاک	هیوفاریقون	الیار
یتوع	✻ ✻	✻ ✻	✻ ✻	✻ ✻	✻ ✻	✻ ✻
✻ ✻	منسوبات نیر اعظم و کوکب معظم شمس حسب ضیای عالم					✻ ✻
الالف	ابزار	اذخر	ارقیطون	ارمالک	اسارون	اسطوخودوس
اصابع الصفر	افیقطس	البخ	انجره	انتلہ	ابرسا	البار
بادرنجبویہ	بادروج	بان	برنجاسف	برنوف	بسفایج	بطم
بقلة الاوجاع	بلبوس	بابوط الارض	بل	بنجنکشت	بهمن	التار
توری	الجیم	جنجاث	جعده	جفت افرید	جل النسرین	جوزبوا
جوز القی	جوز الخس	جوز الشرک	جوز ارقم	جوز شیشعا	الحاء	حب الکلی

جدول منسوبات کواکب سبعہ سیارہ متعلقہ بعلم طب

حب السمنہ	حب المنسم	حرشف	حراۃ	حسل	جابہ	جلیب
جلوب	الخاء	خروع	خصی الدیک	خلنج	الدال	دارچینی
دار شیشعان	دادی	دادم	دوا یا انجرا	الذال	ذنب الخروف	الراء
راوند	الزاء	زرنب	زراوند	زہرہ یعنی مرارہ	السین	سنبل
سیسالی	سفادیکس	سفیدیلون	سنار	سنبل رومی	سنبل جبلی	سپستان
سیسارون	الشین	شبت	شنبلید	الصاد	صامریوما	صبر
الضاد	ضرو	ضریع	الطاء	طرخون	العین	عبیثران
عروق الصفر	عود	الغین	غاریقون	الفاء	فتائل الرہبان	فراسیون
فستق	القاف	قاتلہ	قثاء الحمار	قرۃ العین	قرطم	قصب الذریرہ
قنہ	قیقہر	الکاف	کبابہ	کماذریوس	کندر	اللام
لسان العصافیر	المیم	محلب	مروورینہ	منجلہ	مو	النون
نعناع	الواو	ورس	الہاء	ہرنوہ	ہرشفہ	ہشتہان
الیاء	یاسمین	✻ ✻	✻ ✻	✻ ✻	✻ ✻	✻ ✻

جدول اول جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه بعلم طب و منسوبات نیر اعظم و زهره و عطارد و نیر اصغر قمر

منسوبات نیر زهره

الالف	الجزر	البار	رجل الدبر	الخار	خصیة الثعلب	السین
سوسن سفید	النون	نرگس	نیلوفر	الواو	ورد ابیض	* *

منسوبات لعطارد

الالف	اقطی	البار	بابونه	الجیم	جوز	الحار
حشیشة الزجاج	حندقوقا	الراء	ریق	العین	عرعر	* *

منسوبات نیر اصغر قمر

الالف	اسفناج	احمیدون	البار	باقلا	بزرقطونا	بقلة الحمقاء
بطیخ رومی	بنفسج	بوش دربندی	الخار	خبازی	خس	خشخاش
خلاف	خلال	خوخ	الراء	رمان	الطاء	طحلب
القاف	قثاء	قرع	المیم	مشمش	النون	نیلوفر
الهاء	هندبا	* *	* *	* *	* *	* *

و هرچه سرد و تر است منسوب قمر است و بدانکه آنچه درین جداول نوشته شده هم بتحقیقی بنسبت محتاج

تبامل است در منسوبیت این ادویه بهر یک ازین کواکب مذکوره و لهذا گفته اند طب معدوم بود بقراط بوجود
آورد و مرده بود جالینوس زنده کرده متفرق بود محمد زکریا جمع ساخته ناقص بود خواجه ابوعلی سینا رح
بتکمیل آن پرداخته **فصل بیستم در بیان اسناد طب خال والد ماجد مؤلف و والد ماجد**
قدس الله سرهما و مؤلف * بدانکه سند خال والد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب بحکیم
معتمد الملک سید علوی خان بوالد او شان و استاذ الاطبا و سید الحکما میر محمد هادی العلوی و از او شان
باستاذ الاطبا و اسوة الحکما میرزا مسیح والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میرزا مسیح
بوسائط باطبای خوزستان و طبرستان و از او شان باطبای حران و از حرانیان به بقراط حکیم و از او شان
باسقلینوس و از او بحضرت سلیمان بن داود پیغمبر علی نبینا و آله و علیهما السلام میرسد و فقیر از والد
ماجد و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی
بلاواسطه قدس الله تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآبی میر محمد علی الحسینی مدظله العالی
اخذ نموده و القا یافته و باینجا رسانید مقدمه را پس شروع نموده در ذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله
الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین **کتاب الالف** *
باب الالف مع الالف ابار اسم رصاص اسود محرق است و بیونانی اسولیقون نامند
و گویند که اسولیقون اسم رومی آبار است و همچنین اسرنج و مرداسنج نیز از سوخته رصاص اسود
حاصل میشود و بزعم شیخ الرئیس آبار اسم رصاص اسود است و بالجمله رصاص اسود محرق سرد
و خشک است و ذرور منخول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و جراحات خبیثه اعصاب و
بواسیر و زخمهای کهنه و طلای آن با روغن گل سرخ جهت قروح مقعده و تحلیل صلابت اورام
و باسور و غیرها بدانسان که آن مقدار بسایند که نیم محلول گردد و اگر در ظرف سربی با آب کشنیز تازه بسایند
بهتر است و با سرکه جهت تحلیل ورمهای حاره نافع و بدلش اسرنج و نوره مغسول کننده و اشیاف آبار
از ادویه مقرره چشم است **دستور عمل** ابار یعنی رصاص اسود محرق که آن را ابار هم اسرب
نامند بگیرند آن را و پهن کرده صفحه های باریک سازند و بر بالای هم چیده بر روی هر صفحه قدر
کبریت بپاشند و قدر کبریت باید بازای هر صد مثقال پنج دانگ زیاده نباشد پس آتش کرده با
پاره چوب آهنی برهم زنند تا خاکستر شود و چیزی از سرب نماند و از بخار آن محترز باشند که باعث

غشی و هلاکت می گردد و بعضی بجای کبریت سفید آب میکنند **عمل** آبار به نسخهٔ دیگر بگیرند تابه آهن
و بر روی آن جو بریزند و بپاشند بر بالای آن جو کبریت مسحوق و بگذارند بالای آن کبریت
صفایح رصاص اسود را و برافروزند در زیر تابه آتش تا مشتعل گردد کبریت و حرکت دهند +
باسطام از آهن صفایح رصاص را تا نیکو محرق شود و بگردد مانند خاکستر پس جدا کنند آبار
را از رماد و فحم صغیر و چند مرتبه آن را شسته نگاه دارند و دیسقوریدوس گفته که سزاوار آن است
که فرا گیرند صفایح رصاص اسود را و پهن کنند در تابه آهنی و برافروزند در زیر آن آتش قوی
تا محرق شود و بگردد مانند زریخ ابوریحان گفته که این نوع بهترین انواع آبار است **عمل** آبار
به نسخهٔ دیگر بگیرند تابه آهنی و بگذارند در آن صفایح رصاص اسود و بپاشند بر آن صفایح قدری
کبریت سوده و بگذارند تابه را در کوره و سر تابه را بسرپوش سفالی که بر آن سوراخی باشد بپوشند
و بتابند کوره را تا بسوزد رصاص پس برآورده نگاه دارند و شسته بکار برند **عمل** آبار به نسخهٔ
دیگر بگیرند ده درم آبار را و ریزه ریزه کنند و تنک سازند و در تابه آهنی بر روی هم چینند و قدری سفید
آب مسحوق بر آن افگنند و دو چندان جو هم در زیر تابه آتش کنند و با آهن بر هم زنند تا سرب سوخته
گردد و اگر سرب تمام نسوزد باز قدری جو زیاده کنند و آتش دهند آن مقدار که تمام سوخته
گردد پس شسته بکار برند **نوع دیگر** عمل آبار که در ادویهٔ عین مستعمل است بگیرند اسرب صاف خالص را
و با قدری گوگرد بگذارند پس در بوتهٔ آهنی کرده در کورهٔ حدادان گذاشته چندان بدمند که خوب
خاکستر شود و بکار برند **نوع دیگر** که قتل سرب نامند اطبای اهل هند بگیرند از اسرب خوب
مقدار شصت مثقال و تنکها سازند پس شش مثقال گوگرد زرد و دو مثقال سیماب را باهم صلایه
کنند تا همه یکسان سیماب در گوگرد آمیخته شود و تنکه‌های اسرب را بگوگرد و سیماب طلا کنند و در ظرف
سفالی گذاشته سر آن را بظرف سفالی دیگر محکم نموده در آتش سرگین گاو صحرائی بگذارند و چندان
آتش کنند که خوب سوخته شود پس برآورند و باره دیگر شش مثقال گوگرد و دو مثقال سیماب بطریق اول
در هم صلایه نموده با خاکستر اسرب در هم بیامیزند و باز بدستور اول آتش دهند پس برآورده صلایه
نمایند و برابر خاکستر اسرب زرنیخ سرخ و ده مثقال گوگرد کوفته بیخته بجنس کنند و هر بار یک شش
را با خاکستر اسرب آمیخته با آب خالص صلایه نمایند و در آفتاب گذاشته خشک نموده بهمان

دستور آتش دهند و باز بخش دیگر را بدستور اول صلایه نموده آتش دهند بخش سوم را نیز بطریق
سابق سائیده و این مرتبه آتش را بنوعی کنند که خوب خاکستر گردد و یکبار برند و باید دانست
که طریق کلی در کشتن و تکلیس فلزات و اجساد آن است که خوب خاکستر شوند و آتش را زمانی
وحدی و مقداری معین نیست چندان آتش باید کرد که خاکستر شوند و اجساد مفتوله بر روی
آب قرار گیرند و ته نشین بزودی نگردند بلکه بدیر سی بسیار و از بعضی شنیده شده که هرگاه خواهند
که هر یک ازین اجساد سبعه را خوب خاکستر سازند و زودتر بعمل آورند باید که آن را در بوته از گل
حکمت ساخته یا در شیشه محکم که بگل حکمت گرفته باشند کرده و سر شیشه را محکم نموده شیشه را در میان
دیگ سفال بگذارند و دیگ را از ریگ پر کنند چنانچه سر شیشه در زیر ریگ پنهان شود پس
دیگ را بر دیگدان مستحکم نموده اول آتش را نرم کنند و رفته رفته آتش را تند کنند و چندان
آتش را تند کنند که مثلا آنچه در ده روز آتش باید کرد در یک روز یا دو روز نهایت تا سه روز
کنند تا بزودی باتمام رسد و بدانکه اهل هند را عقیده آن است که خاکستر اسرب گرم است
و میگویند هر که بخوردن اسرب کشته مداومت کند زور بسیار بهم میرساند و فربه و قوی می شود
و مقدار شربتی از اسرب کشته تا یک قیراط است **دستور غسل ابار** بگیرند ابار سوده در
پیاله آب ریخته بهم زنند و آب برهم زده را در پیاله دیگر ریزند و آنچه در ته پیاله باند باز بر سنگ
صلایه با آب بسایند و آب داخل کرده در پیاله بریزند و برهم زنند و در پیاله دیگر کرده ته نشین
آن را باز صلایه نمایند و آنچه در کاسه دویم است بگذارند تا ته نشین شود و آب آن را دور کرده خشک
نموده یکبار برند و باز در وی این را بهمان دستور عمل نمایند و صاف آن را بگیرند و خشک نمایند و درد
آن را از آخر دور نمایند **دواء الرصاص** نافع از برای وجع بواسیر و رفع ورم و دوانه آن
صنعت آن بگیرند رصاص اسود یعنی سرب را در آب کنند تا بسایند و قدری روغن گل
سرخ داخل کرده استعمال نمایند مکرر **فصل در بیان شیافات** شیافیکه جهت رفع آثار
والتیام قرحه چشم مجرب است **صنعت** آن اسرب سوخته نحاس محرق سرمه اصفهانی
توتیای هندی یعنی توتیای کهپریه که غیر توتیای اخضر است که بهندی نیله تهوته نامند صمغ عربی کثیرا از
هر یک شش مثقال اقلیمیای ذهبی سفیداب قلعی از هر یک چهار مثقال افیون مرمکی صافی از هر یک نیم درهم

کنند پنج درهم با آب گشنیز شیاف سازند و بکار برند **شیاف** ابار مستعمل در دبیله ملتحمه بعد از فصد و اسهال
و کشیدن شیاف ابیض افیونی **صنعت** آن سفیداب قلعی ابار سوخته مس سوخته اقلیمیا ذهبی سرمه
اصفهانی صمغ عربی کتیرا از هر یک هشت درم مرکی صافی افیون از هر یک یک درم کوفته با آب باران سرشته
شیاف سازند عدد ادویه نه است **شیاف** ابار نافع است از برای قروح چشم و گوشت در قروح
میروید و پاک میکند اثر قرحه را و دافع بثور سورسج است **صنعت** آن ابار مغسول اقلیمیای
ذهبی مغسول توتیای کرمانی مغسول اثمد محرق مغسول کندر سفید از هر یک دو درم مرکی صافی صبر
سقوطری افیون از هر یک یک درم انزروت سفید مربی یک درم و نیم و در نسخه دیگر یک درم است دم الاخوین
یک درم و در نسخه دیگر سه درم است کوفته بیخته با آب گشنیز شیاف سازند **شیاف** ابار کندری
صنعت آن اقلیمیای فضی محرق مغسول و سنج از هر یک یک اوقیه آنک محرق مغسول چهار مثقال
اثمد اصفهانی بیست مثقال نشاسته صمغ عربی کتیرا از هر یک یک اوقیه افیون کندر شلم محرق مغسول از
هر یک پنج مثقال بدستور مقرر شیاف سازند **شیاف** ابار دیگر قلعی محرق مس سوخته ابار سوخته سرمه
اصفهانی توتیای کرمانی صمغ عربی کتیرا از هر یک هشت درم افیون نیم درم بدستور شیاف سازند
عدد ادویه هشت است **شیاف** ابار نافع از برای سورسج و ورد عصب که در چشم واقع شود
صنعت آن اقلیمیا سیم محرق مغسول هشت درم سفیداب شسته هفت درم سرب محرق مغسول چهار درم سرمه محرق مغسول
هشت درم کتیرا توتیای کرمانی مرکی گل کولا از هر یک چهار درم افیون سه درم ادویه کوفته بیخته بدستور مجموع را
باهم آمیخته شیاف سازند و کحل کوکب را کحل شاموس نیز گویند گلی است سفید و سبک که بر زبان بچسبد و در آب
داخل میشود و در بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و در خواص نزدیک است بکحل مختوم **طلای**
سرب جهت تحلیل خنازیر و اورام صلبه صنعت آن بگیرند اسرب با روغن گل بسایند که غلیظ
و سیاه گردد پس طلا نمایند مرهم ابار بنسخه ابن جزله در منهاج البیان نافع از برای رویانیدن گوشت
صنعت آن سرب سوخته یک جزو یعنی با کبریت ساخته روشن کنند و کندر سفیداب ازرنیخ مرداسنگ اقلیمیا
مر صافی اصطرک جاوشیر مصطکی از هر یک دو درم پیه گرده گاو انقح علک البطم روغن مورد موم
سفید از هر یک دوازده مثقال شنگرف گلنار فارسی از هر یک چهار درم آنچه کوفتنی است بکوبند و باقی
ادویه را در سرکه بجوشانند و در مرهم آمیزند و در نسخه دیگر بجای اصطرک و گلنار اشق و صمغ عربی است

مرهم الابار دیگر سلعه را تحلیل دهد صفت آن حبت الرصاص را نرم سوده با روغن زیت شامی کهنه
بر آتش ممزوج نموده عالک الانباط را در آن گداخته بکار برند میل اسرب نافع از برای غبار چشم
صنعت آن بگیرند اسرب را و آب کرده در میان آب بهنگره که گیاهی هندی است و آب نجیل تر و تازه که او رنگ
گویند و بول گاو ماده و عسل و شیر گاو و شیر بز که هلیله و بلیله و آمله و قرنفل و طباشیر سفید در آن خیسانیده
باشند هفت مرتبه سرد نمایند و هر مرتبه آنها را تجدید نمایند و باید که مقدار آنها آنقدر باشد که اسرب در آن
غرق شود و کم نباشد پس از آن میلها ساخته هر روز و هر شب سه چهار مرتبه در چشم کشند فصل در بیان
آبزنات و دستور فرا گرفتن آنها بدانکه آبزن باصطلاح اطبا عبارت از نشستن و نشانیدن
مریض است در آب خالص یا در آب مطبوخ حشائش بارده یا افشرده آنها یا مطبوخ حشائش حاره
آب مطبوخ بعض حیوانات بتمامه یا بعض اجزا و لحوم آنها با دهان مناسبه یا بدون آنها نیم گرم یا گرم بقدر
حاجت چنانچه هر یک به تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد و یا در حوض سنگی و یا تغار آن و یا تغاری که آنقدر گنجایش
مریض کرده اولا مریض در آن بنشینند پس آنرا نیم گرم یا گرم بقدر برداشت و حاجت بر عضو مریض
اگر علت در یک عضو خاص باشد مانند قولنج و ریح گرده و مثانه و یا بر اعضا اگر عام باشد از بالا بریزند
که تا بحد مطلوب برسد مانند آنکه تا ناف و یا بالای آن یا تا سینه و یا تا گردن برسد و حتی المقدور برداشت
در آن آب نشینند و آن عضو و یا اعضا را بملایمت بمالند و چون دریابند ضعف و سستی در خود فی الحال از آن
ظرف برآیند و بدن را خشک نموده لباس بپوشند و از هوا بقدر احتیاج احتیاط نمایند و اگر احتیاج بتکرار
باشد بتدریج زمان جلوس در آن بیفزایند و مرتبه اول چنان نکنند که ضعف عارض گردد و گاه اطلاق آبزن
را بمجاز بر آبزن یابس که عبارت از تعریق باشد از برای امراض بارده رطبه مانند فالج و استرخا و استسقا
مینمایند چنانچه مذکور میشود آبزن یابس جهت استسقا و فالج و استرخا و سایر امراض رطوبی صنعت آن
بگیرند تغاری سرگشاده مثل تغار گازران که دهان درگشادی مثل سر آن باشد و در میان آن کرسی
ساخته که بتوانند نشستن بر آن انسانی و از برای آن تغار سرپوشی سازند دو پارچه و در وسط هر دو
نصف جائی که هر دو نصف بهم ملاقات میکنند سوراخی باشد بقدر گنجایش گردن انسان پس
در زمین گوی کنند بقدر وسعت آن اجانه یعنی تغار مزبور در عمق و گشادی پس
بگذارند در آن گو اجانه را و بگذارند از اطراف تغار مقدار یک ذراع از زمین بلند ملکنند

دور دور آن حفره مدوری مقدار ذراعی از زمین درکشادی پس هرگاه احتیاج شود بسوی این
آبزن آتش برافروزند درین حفره که برگرداگرد اجانه است تا برسد گرمی آن به تغار و نگردد چنانچه
بسوزاند پس داخل شود انسان در اجانه و بنشیند بر کرسی که در تغار است و بپوشد سر آن را بسرپوش
مزبور و پارچه بر وجهیکه سر آن شخص بیرون باشد از اجانه و درنگ کند تا عرق ریزد از ان پس
بتدریج بیرون آید و محافظت کند خود را از هوای بارد و آشامیدن آب خصوص آب سرد آبزن
رطب جهت امراض یبسی صنعت آن فراگیرند حوضی از مس یا نقره یا غیر این و در آن حوض عمیق
باشد بقدر قامت انسان پر کنند آن حوض را از آب گرم یا از آب سرد یا از آب حشائش بارده یا
از آب حشائش حاره بحسب احتیاج و بنشیند علیل دران آب و سرش بیرون باشد از ان و بگذارند بر سر
طبقی باندام سر حوض و در وسط آن سوراخی باشد بقدر سر انسان که هرگاه دران نشیند و سرپوش را بر سر
آن گذارند سر آن از ان سوراخ بیرون باشد و مدت احتیاج دران حوض مکث کرده پس بیرون آید
آبزن حشائش بارده رطبه از برای تبرید و ترطیب بدن و دفع حرارت و یبوست و رحمی و غیر آن
صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر کشنیز تر تخم کاهو تخم خرفه کوبیده برگ بید برگ کاهو تخم خیار
جراده قرع تر تخم خشخاش کوبیده پوست خشخاش نیم کوفته برگ گل بستان افروز برگ بارتنگ گل
خطمی سفید شاهسفرم جو مقشر نیم کوفته همه را جوشانیده بریزند در حوض مذکور و شیر دختر و روغن بنفشه
دران داخل کنند و باید که این آبزن نیم گرم باشد و بنشیند دران علیل و دایم آب آن را برگرفته بر سرش
ریزند اگر حرارت و یبسی در دماغ داشته باشد و الا نشستن تنها دران کافی است احتیاج بر سر ریختن نیست
آبزن حشائش بارده رطبه دیگر از برای تبرید و ترطیب مزاج و در امراض مذکوره صنعت آن
برگ کدو و جراده کدو تر جراده خیار جراده بادرنگ تخم کاهو برگ کاهو تر تخم خشخاش برگ خشخاش تر
پوست خشخاش شاهسفرم گل نیلوفر گل بنفشه گل خطمی برگ بزرقطونا جو مقشر نیم کوفته اطراف خلاف همه را جوشانیده
صاف کرده روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن تخم کدو دران داخل کرده علیل دران نشیند و اگر علت
در سر نیز باشد دایم از ان آب بر سر نیز ریزد و الا نشستن تنها کافی است آبزن حشائش حاره
که از برای امراض بارده بسبب اسخان و تحلیل مواد نافع است صنعت آن گل بابونه اکلیل الملک
تمام مرزنجوش اسطوخودوس برنجاسف زوفا خشک سبوس گندم بوره شیح ارمنی جوشانیده صاف

بخور ده روغن قسط داخل کرده علیل دران نشینند و اگر علت در سر نیز باشد از ان آب گرم دایم بر سر بریزند
والا نشستن تنها کافی است آبزن نافع از برای مالیخولیای دموی چون استعمال کرده شود و بعد از فصد
و استفراغ بمطبوخ افتیمون صنعت آن گل نیلوفر سر بنفشه برگ کاهو جو مقشر نیم کوفته پوست خشخاش بابونه
گل سرخ در آب بسیاری بپزند و در طشتی باریک سر کشادی که علیل دران تواند نشست ریخته که آن
طشت در حمامی معتدل باشد و روغن بسیاری از بنفشه داخل کرده علیل دران نشینند و دایم از ان آب
بر سر او بریزند و چون از ان آبزن بر آید بمالند سر و بدن او بروغن نیلوفر و روغن کدو و آنچه مشاکل این
دوا باشد آبزن نافع از برای وجع مفاصل و نقرس و خدر و درد اعضا نشستن دران صنعت
آن بگیرند ارنب زنده را و دست و پای او را بسته در قزغان آب جوشان که دران آب قدری شبت
داخل کرده باشند اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و مریض دران نشیند بعد از آنکه حرارت آن شکسته
فاتر گردیده باشد آبزن نافع از برای تشنج حادث از یبس و جفاف صنعت آن برگ بید جو
مقشر گل بنفشه گل نیلوفر کدو و تراشیده خیارین تازه ورق کرده همه را در آب یا در گلاب یا در عرق بید
بجوشانند تا مهرا شود و آب هندوانه و شیر گاو و یا شیر بز تازه دوشیده قدری بعد به داخل کرده نیم
گرم علیل دران نشیند و صبر کند تا سرد شود در روزی دو مرتبه صبح و شام آبزن مرطب دیگر که همین
منفعت دارد صنعت آن جو مقشر گل نیلوفر تراشه کدوی تازه خیارین تازه پاره پاره کرده
برگ بید هندوانه پاره پاره کرده برگ خرفه تر همه را در آب بسیار بپزند تا مهرا شود و روغن بنفشه بسیار
دران انداخته نیم گرم علیل دران نشیند تا سرد شود در روزی دو مرتبه صبح و شام آبزن مرطب دیگر
که همین منفعت دارد و نافع است از برای تمدد و کزاز یابس صنعت آن تراشه کدوی شیرین تر
هندوانه پاره پاره کرده خیارین تازه همه را با آب بسیاری جوشانیده و روغن بنفشه بمقداری بسیار داخل
کرده علیل دران نشیند لیکن باید نیم گرم باشد تا مسترخی گردد جلد و مسامات وا شوند و تشرب کنند
از ان اعضا رطوبت بسیاری و چون سرد شود بر آید آبزن مرطب دیگر نافع از برای تشنج
یابسی صنعت آن گل بنفشه برگ کاهو جو مقشر نیم کوفته برگ خطمی برگ بید تراشه کدوی شیرین
تر گل نیلوفر همه را در آب عذب بسیاری بجوشانند و روغن بنفشه یا روغن کدو و شیر حلیب بسیاری
داخل کرده علیل دران نشیند وقتیکه نیم گرم باشد آبزن مرطب دیگر صنعت آن بابونه گل بنفشه

برگ کنجد و گل نیلوفر و برگ کاهو در آب عذب بسیار می جوشانیده در طشت بزرگی کرده که آن طشت عمیق
باشد و روغن کنجد بسیاری داخل کرده نیم گرم علیل در آن نشیند آبزن مرطب دیگر صنعت آن برگ
کاهو تازه برگ کدو تر و گل بنفشه تر و گل نیلوفر و خطمی سفید و برگ خشخاش و برگ چقندر و خرفه تر و اسفناج در آب
بسیاری بپزند و نیم گرم علیل در آن نشیند آبزن قلمی فرموده اند که از استنباط بنده مهتدی بهدایة
رب الرحمن علوی خان است و نیست مثل این آبزن دوائی در ازاله تشنج یبسی بوده باشند اطبا از
علاج آن مایوس و باین آبزن حکیم قادر دور کرد اند آنرا و صحت بخشد صنعت آن پاچه های بزغاله سفید
و سرهای ضأن شش عدد و جو مقشر نیم کوفته و برگ کاهو و خرفه تر و برگ بید و گل بنفشه و گل نیلوفر و
اسفناج و کدوی تر تراشیده و خیارین و عناب و سپستان و بزرقطونا و تخم سفرجل و بابونه و گل خطمی
سفید در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شود و صافی نموده تخم خرفه مقشر و تخم کدو مقشر و تخم هندوانه
خشخاش سفید از هر یک بیست مثقال در ده رطل عرق نیلوفر شیره گرفته در دو کاسه آبخوری از آن
شیره را برداشته علیحده نگاه دارند و تتمه را در مطبوخ مذکور داخل کرده روغن بنفشه بسیاری داخل
کرده نیم گرم نموده علیل در آن نشیند و متصل از آن در آفتابه کرده بر سر او میریزند تا آنکه
سرد شود پس از آن برآمده یک پیاله از آن دو پیاله را بنوشند و آبزن را نگاه داشته آخر
روز گرم کرده بدستور مزبور علیل در آن نشیند و بر سرش نطول نمایند بعد از سرد شدن برآمده
کاسه دوم را از شیره بنوشند و آبهای آبزن را در دیگ کرده بجوشانند تا تمام آب رفته روغن بماند
صافی نموده نگاه دارند و بآن تمریخ نمایند و اگر درین مطبوخ بجای روغن بنفشه روغن نیلوفر داخل نمایند
نیکوست آبزن نافع از برای تشنج یبسی صنعت آن جوشانده گل نیلوفر چراده کدوی تازه خیار
تازه برگ خرفه تازه هندوانه ریزه کرده بجوشانند و بگذارند تا فاتر شود بلکه مائل بسردی پس روغن
بادام شیرین روغن تخم کدو داخل کرده علیل در آن نشیند آبزن از برای تشنج یبسی صنعت آن کله و پاچه
حمل یا بزغاله را در آب بپزند تا مهرا شود و بگذارند که فاتر گردد و فتوری مائل بسردی علیل در آن نشیند آبزن
دیگر نافع از برای رعشه حادث از یبس و خفقان قلمی فرموده اند که این از استنباط احقر عباد الله سید
محمد هاشم است و مجرب النفع صنعت آن پاچه بزغاله بیست عدد و کله بره پنج عدد و ماهی تازه [illegible] عدد
سرطان نهری بیست عدد چراده کدوی شیرین خیار شیرین خیار بادرنگ هندوانه از هر یک یکمن

جو مقشر نیم کوفته دو من همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده روغن بنفشه روغن مغز کدو پیه
گرده بز گداخته هر سه بقدر ثلث آب داخل کرده نیم گرم در طشتی کرده علیل در آن نشیند و چون سرد شود برآمده
آب را بجوشانند تا روغن بماند تدهین بآن نمایند و نشوق کنند یا ازین دهن نشوق نمایند صنعت آبزن آب کدوی شیرین
تازه آب خیار شیرین آب بادرنگ از هر یک یک اوقیه آب نیلوفر دو اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه در قدر
مضاعف بجوشانند تا آب تمام رفته روغن بماند صافی نموده در شیشه کرده هر روز بعد از برآمدن از آب
زن نشوق نمایند آبزن مرطب دیگر نافع از برای تمدد و کزاز یبسی اقوی در عمل صنعت آن جو
مقشر نیم کوفته گل نیلوفر همراه کدوی شیرین خیار زه خیار بادرنگ پاره پاره کرده با کلاه و آب بسیاری بپزند و روغن بنفشه
بسیاری داخل کرده علیل در آن نشیند و توقف کند تا سرد شود یک مرتبه صبح یک مرتبه شام بعد از تنقیه
و تعقیه پس آنرا بجوشانند تا آب رفته روغن بماند هر وقت بآن تدهین نمایند آبزن مرطب از استنباط
آن مرحوم قلمی فرموده اند که بعدیل ست در علاج تمدد و کزاز یبسی و اگر این علت را زوال باشد باین
آبزن ست و الا دیگر علاجی ندارد صنعت آن بگیرند جوزه های مرغ کوچک و پاچه های بزغاله سفید و سرهای
ضان یعنی سرپاچهای گوسفند شش ماهه و شکنبه و پستان و دنبه ضان شش ماهه همراه کدوی شیرین
و هندوانه و خیار و بادرنگ همه را پاره پاره نموده بابونه گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید اسفاناخ
خرفه تر قطف بزر قطونا حب السفرجل سیب شیرین مقطع گل باقلا از هر یک مقداری معتد به
همه را در آب بسیار و عرق بیدمشک و عرق بید و گلاب و آب انار شیرین و آب به شیرین از هر یک قدری
وافر بجوشانند آن مقدار که اجزا مهرا شود و صافی نموده در آبزنی کرده روغن بنفشه که پرورده
باشند مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه مغز تخم بادام شیرین را در گل بنفشه و از آن تا روغن کشیده باشند
مقداری بسیار در آن داخل کرده دو پیاله آن را نگاهدارند و تتمه را نیم گرم در آبزنی کرده یکمرتبه صبح و
یکمرتبه شام پیش از تنقیه و تعقیه علیل در آن نشیند و چون سرد شود از آن برآمده یک پیاله بخورد
و همچنین پیاله دوم را شام پس آن مرقه و روغن را در قدر مضاعف چندان بجوشانند که آب رفته
روغن بماند و تدهین و استنشاق بدان روغن نمایند و اگر محتاج شکر از استعمال آبزن باشند
بعوض روغن بنفشه ازین روغن داخل نمایند آبزن نافع از برای تمدد حادث
از یبس و جفاف نیز از استنباط آن مرحوم و مجرب الفقیر نوشته اند که اگر تمددی

خلاصی از این علت باشد باین آبزن خواهد بود و اگر از این خلاصی نیافت حکم الهی است صنعت
آن گل بنفشه گاوزبان گل نیلوفر گل خطمی گل پنبه جراده کدوی شیرین خیارین از هر یک یکمن شاه دانه تازه پاره پاره
کرده نیم من جو مقشر نیم کوفته یک رطل سرطان نهری بیست عدد یا چه بزغاله بیست عدد پیه گرده بز چهل مثقال
عناب سپستان از هر یک چهل دانه گل بابونه پنج مثقال همه را در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شود صافی
نموده در آبزنی کرده روغن بنفشه روغن کدو از هر یک یک رطل داخل کرده نیم گرم مخدور را در آن نشانند بقدر
یک ساعت هر روز صبح و شام این عمل کنند و از آبزنات نافعه از برای امراض مذکوره حادثه از یبس و جفاف
نشستن در شیر بز یا گاو خالص یا ممزوج با زیت یا روغن کنجد یا بهر دو یک خالص یا ممزوج با هم یا روغن زیت
یا کنجدی که آب افشرده کدوی شیرین یا خیار یا خیار بادرنگ در آن جوشانیده باشند که رقیقی از رطوبت آنها
در آن باقی باشد و تمام خشخاش و سنجاب لبنات باشد آبزن دیگر از استعمالات آن مشهور و مجرب است از برای
کزاز و تمدد امتلائی صنعت آن بچهای کفتار و بچهای ثعلب را زنده در آب پخته تا مهرا شود و لیکن بیست
بسیاری در آن داخل کرده علیل در آن نشیند و وقتیکه گرم باشد و صبر کند تا سرد شود و توقف بسیاری نکند
بلکه هنوز قدری گرم باشد که بر آید و آخر روز نیز باین دستور پس آن مرقه را بجوشانند بمقداری که تمام آب
رفته روغن بماند سر گرفته بعد آن نماید آبزن متخذ از عقاقیر حاره نافع از برای تشنج امتلائی
بلغمی هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه صنعت آن گل قیصوم برگ قیصوم سعد کوفی قصب الذریره
برگ غار در آب بسیاری بپزند و علیل در آن نشیند و بدانکه طول مدت مقام در آبزن صاحب تشنج امتلائی
را مضر است بهر چیزیکه باشد بسبب ارخای اعصاب و ضعف قوت لمس باید که گردانیده شود و بسیاری
مرات آن بدل طول مدت پس باید نشانید او را در آبزن روزی دو مرتبه آبزن دیگر نافع
از برای تشنج امتلائی بلغمی صنعت آن بابونه صعتر شبت اکلیل الملک مجموع را در آب بسیاری پخته
روغن قسط روغن بید انجیر داخل کرده در وقتیکه نیم گرم باشد علیل در آن نشیند آبزن دیگر نافع از برای
تشنج امتلائی بلغمی صنعت آن بابونه اکلیل الملک برگ غار خردل حرمل شبت پودنه در آب بسیاری
جوشانیده در حالت گرمی بقدری که طاقت نشستن در آن باشد علیل در آن نشیند و صبر افزون برد
در آن و طول ندهد مدت نشستن را در آن بلکه زود بر آید آبزن دیگر نافع از برای این قسم تشنج
صنعت آن قیصوم پودنه صحرائی حرمل برگ غار سعد کوفی زرنجوش شبت از هر یک قدری

وافر بهم را در آب بسیاری بجوشانند تا مهرا شوند و بنشیند علیل دران روزی دو مرتبه و طول مدت
مقام بدارد ان و این آبزن تشنج امتلائی را نافع است لیکن درین وقت روزی یک مرتبه کافی
است آبزن دیگر از استنباط آن مرحوم مجرب النفع از برای تشنج امتلائی بلغمی صنعت آن
حشیش برنجاسف و گل آن و برگ غار و برگ اترج بهار نارنج بابونه اکلیل الملک مرزنجوش اسطوخودوس
تمام چوب چینی ریزه کرده اقحوان صعتر فارسی شیح ارمنی حرمل عشبه سعتر بیه ریزه کرده از هر یک سه
کف کبیر در آب بسیاری بجوشانند پس بگیرند کفتار نر یا ثعلب یا ارنب هر کدام که باشد و زنده آن را بسته
دران اندازند و بپزند تا مهرا شود پس زیت و روغن شبث از هر یک مقداری کثیر دران اندازند
و در آبزن کرده اول مرتبه سر و گردن و اعضای متشنجه را ببخار آن بدارند تا عرق آید پس علیل در آب
آن که گرم باشد نشیند صبح و شام و ثفل آن را گرفته گرم کرده بر اعضای متشنجه ضماد نمایند و آب آن را
با روغنها که دران انداخته اند بپزند تا آب رفته روغن بماند دایم تمریخ بآن نمایند آبزن دیگر نافع از
برای اصحاب فالج بلغمی صنعت آن بگیرند کفتار نر را یا ارنب یا وعل را دست و پاهای آن را محکم
بسته در آب بسیاری بجوشانند تا آب به ثلث رسد پس مثل آن زیت کهنه داخل کرده باز بجوشانند
تا مهرا شود پس علیل دران نشیند و باید که آن حیوان زنده باشد و دران آب بمیرد تا آنکه جوشش نبرد
که حرارتش کم گردد و همچنین است آبزن متخذ از ثعلب و حمار وحشی و کلب و ضبع و این آبزن تشنج
بلغمی را نیز نافع است آبزن نافع از برای فالج بلغمی هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه بلغم صنعت
آن برگ غار مرزنجوش حرمل بابونه گل خطمی سنج اکلیل الملک برگ اترج سداب اسپست
شیح ارمنی قیصوم فنجنگشت اجزای متساوی جندبیدستر نصف یک جزو در آب بسیاری بپزند که تا بنصف
رسد پس داخل کنند دران مثل آن زیت کهنه و علیل دران نشیند حالی که نیکو گرم باشد آبزن دیگر که همین
منفعت دارد صنعت آن زیت را گرم کرده جندبیدستر و اندکی افربیون و قلیلی از موم زرد دران
داخل کرده در حالیکه گرم باشد بقدریکه علیل طاقت آورد دران نشیند و صبر کنند تا سرد شود آبزن دیگر
نافع از برای فالج و تشنج امتلائی بلغمی صنعت آن بگیرند ارنب یا ثعلب یا حمار وحشی و یا ضبع یا جرو
یا کلب یا ضبع یا وعل هر کدام که باشد دست و پای آن را محکم بسته زنده در آب بسیاری که نمک بسیار
و شبث داخل کرده باشند انداخته آن مقدار بپزند که مهرا شود پس صافی نموده در آبزن کرده علیل دران نشیند

آن مقدار از زمان کان ابسرد کرده و لیکن عمل را روز اول ماه سه روز وسط ماه و سه روز آخر ماه بجا آورده و در روزی
دو مرتبه یکمرتبه صبح و یکمرتبه شام و یک طبیخ را بیش از سه روز استعمال نکنند و اگر ضبع نر باشد بهتر است
و از آبزنهای مفیده از برای اصحاب تشنج امتلائی نشستن است در زیت ثعالب و ضباع و حمار وحشی
و وعل و بچه سگ صنعت آن بگیرند آب بسیاری و بجوش آورند جوش قوی و هر کدام از حیوانات مزبوره
که باشد زنده بسته دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و در وقت جوشانیدن قدری شبت و نمک
داخل نمایند پس بعد از مهرا شدن صافی نموده زیت بسیاری یعنی ثلث آب دران اندازند و در آبزنی کرده
علیل دران نشیند و آن گرم باشد و توقف نماید تا سرد شود و می باید که استعمال کرده شود این آبزن در اول
ماه سه روز و در وسط ماه سه روز و در آخر ماه سه روز و هر روز دو مرتبه صبح و شام و نباید که استعمال کرده
شود این آبزن هر مرتبه که تجدید میکنند زیاده بر سه روز و گفته شده که گفتاری که در آبزن پخته می شود
می باید که بوده باشد نر آبزن نافع جهت تشنج امتلائی بلغمی حادث مرضعا شیر را صنعت آن بابونه حلبه
اکلیل الملک در آب پخته مدام اعضای متشنجه ایشان را دران نهند آبزن دیگر نافع از برای تشنج
امتلائی بلغمی انه استنباط آن مرحوم صنعت آن اذخر مکی اسطوخودوس فاوانیا از هر یک یک اوقیه در آب
بسیاری بجوشانند و صاف نموده پس بگیرند یک عدد گفتار نر و دست و پای آن را بسته دران اندازند
در حین جوشش و اگر بجای گفتار ارنب باشد نافع است بلکه انفع و بجوشانند تا مهرا شود و در وقت جوشانیدن
دو سه دسته شبت تازه و قدری نمک و برگ کلم داخل نمایند و صافی نموده وقتیکه معتدل الحرارت باشد علیل
دران نشیند و صبر کند تا سرد شود و اگر بقدر ثلث آب زیت کهنه داخل نمایند انفع است و تا یک هفته استعمال
این آبزن نمایند آبزن استنباط آن مرحوم نافع از برای فالج و استرخا صنعت آن بگیرند آب کبریتی منبعث
از منبع من تبریزی و اگر نباشد آب قراح و داخل کنند دران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برگ سنا اذخر مکی
برگ نارنج اسطوخودوس بیخ سوسن بهار نارنج اقاقیا گل یاسمین سفید نمام حبق ترکی فوة الصباغین پودنه
بری پودنه جبلی نعناع برگ صنوبر پوست بیخ صنوبر عشبه مغربیه برگ سداب چوب چینی اجزا
مساوی بجوشانند تا ثلث آب برود و دو ثلث بماند پس بوزن ثلث آب زیت داخل کرده
ارنب یا ثعلب یا ضبع یا عرجا یا وعل هر کدام که باشد زنده دران بیندازند تا مهرا شود پس صاف
نموده دران بنشیند گرم آن مقدار از گرمی که علیل را طاقت نشستن دران باشد

آبزن محلل رطوبات قریبه بجلد که مقوی اعصاب و اعضاست و این آبزن به نهایت نافع است از
برای فالج و استرخا صنعت آن ورق غار مرزنجوش حرمل بابونه اکلیل الملک خطمی سفید برگ اترج
سداب اسپست قیصوم فنجنگشت شیح ارمنی از هر یک جزوی چند بیدستر نیم جزو به پزند در آب
بسیار تا بنصف رسد صافی نموده و اضافه آن نمایند بوزن ثلث آنچه باقی مانده زیت و بنشینند
در ان علیل وقتیکه گرم باشد و چون سرد شود برآید آبزن دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن برگ
اترج بابونه شبت حاشا تمام مرزنجوش مجموع را در آب بپزند و علیل در ان نشیند و تمریخ جانب علیل بعد
از برآمدن از آبزن بمثل روغن قسط و روغن ناردین و روغن مغز کردگان کهنه نمایند آبزن
نافع از برای ریاح غلیظ در تمام بدن و قولنج و دشواری بول صنعت آن بابونه اقحوان برنجاسف
خشخاش نیم کوفته اکلیل الملک مرزنجوش گل خطمی بزرالرازیانه سبوس گندم پرسیاوشان جو [illegible]
گل بنفشه از هر یک یک کف در آب بسیار بجوشانند آن مقدار که ثلث آب بماند روغن ناردین روغن
اقحوان داخل کرده نیم گرم علیل در ان نشیند آبزن نافع از برای ورم بارد کلیه مستعمل بعد از تنقیه
ماده بلعوق خیارشنبر صنعت آن بابونه اکلیل الملک کشک جو سبوس گندم برگ جوشانیده علیل
در ان نشیند آبزن دیگر که زحیر بلغمی را مفید است صنعت آن شبت تخم کتان حلبه خطمی در آب
بجوشانند و در طبیخ وی که نیم گرم باشد بنشیند آبزن دیگر که زحیر ورمی را نافع است صنعت آن
حلبه بنفشه تخم کتان بیخ خطمی در آب بسیار بپزند و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته نیم گرم آبزن نمایند
آبزن نافع از برای احتباس ریم در کلیه و قرح آن صنعت آن حسک پرسیاوشان سبوس
گندم برنجاسف سرگین کبوتر اجزا متساوی جوشانیده علیل در ان نشیند و پهلوهای ران را با
روغنهای یاسمین چرب نمایند آبزن مستعمل در اورام مثانه صنعت آن حلبه بزر کتان بابونه اذخر
سعد کوفی سنبل الطیب حماما قردمانا جوشانیده صاف نموده در ان نشیند آبزن نافع از برای حصات
کلیه و مثانه صنعت آن حسک بابونه اکلیل الملک مرزنجوش کرفس کرنب شبت برگ خطمی پرسیاوشان
اجزای متساوی جوشانیده در ان نشیند آبزن نافع از برای عسر البول که عقیب بول الدم پدید
آید صنعت آن بابونه شیح تمام مرزنجوش اطراف الکرنب رطبه زرق الحمام بجوشانند و در آب وی
مریض را بنشانند و مدرات بول در همان وقت بنوشانند و ثقل ادویه را بر عانه او ضماد نمایند تا ماده

دخول بول را که در مثانه بسته و موجب عسر شده بگذارد و بول بگشاید آبزن نوع دیگر که سنگ گرده و مثانه
را نافع است صنعت آن برگ کرنب برنجاسف رطبه فوتنج زرق الحمام مغز خشک وانه در آب بجوشانند
و آبزن نمایند و منقیات بیاشامند و بدانند که استعمال آبزن در توسیع مجاری و تحلیل ریاح بهترین
تدابیر است در امراض گرده و مثانه و وقت حاجت بدان کوتاهی نه نمایند و اگر ادویه دیگر موجود نباشد
آب گرم فقط کافی است جهت آبزن **آبزن قابض** نافع از برای بول الدم صنعت آن برگ
مورد و تر مازوی سبز گلنار فارسی جوز السرو پوست انار گل سرخ جوشانیده صافی نموده دران نشینند
آبزن نافع از برای بول در فراش صنعت آن برگ مورد جفت بلوط کزمازج عدس مقشر پوست
انار مازو سبز نیم کوفته در آب جوشانیده مریض دران نشیند **آبزن** نافع از برای سرعت انزال
که سبب آن حدت و تیزی منی باشد صنعت آن برگ مورد عوسج گلنار فارسی ساق منقی لحیة التیس
ثمرة الطرفا پوست انار جوشانیده در آبسنگ یعنی آبزن نمایند و ضمادهای خشک بر کمرگاه نهند و صندل
و گلاب و کافور به بویند و غذاهای ترش و ادویه بارده بخورند **آبزن** مستعمل در سرعت انزال بسبب برودت
و رطوبت هرگاه بکار برده شود و بعد از استفراغ لیقی متواتر و اسهال بحب شیطرج و حب المنتن
بحقون و تغذیه بلحوم بریان و قلایا و مطنجنات و حلوای عسلی نمایند صنعت آن برگ مورد مرزنجوش
سنبل الطیب پوست انار جفت بلوط سعد کوفی قرنفل جوشانیده دران نشینند چنانکه ناف در آب آن باشد
آبزن نافع از برای الحیض و این آبزن تحلیل ریاح رحم کند و معین است بر حمل صنعت آن برگ
ریحان برگ چغندر اسفاناخ برگ بنفشه برگ خطمی تخم خبازی برگ بارتنگ برگ سداب برگ
مرزنجوش برگ مرو زرشک برسیاوشان عنب الثعلب مشکطرامشیع تخم خطمی تخم خربزه نیم کوفته قیصوم
تخم کشوث تخم بابونه تخم کرفس تخم خیارین نیم کوفته گل خطمی عدس مقشر قنطوریون دقیق گل سرخ شنبلیت
گل نرگس گل زنبق جوشانیده صافی نموده زن در آب آن نشیند که بامر الله تعالی نافع است **آبزن**
که فرزند در شکم نگاه دارد تا قبل از ولادت بیرون نیاید صنعت آن گل سرخ هفت درم گلنار فارسی
مازو از هر یک پنج درم برگ حسک چهار درم شب یمانی پوست انار از هر یک سه درم همه را نیم کوفته در ده من آب
بجوشانند تا پنج من بماند صاف کنند و در طشت ریزند و حامله را دران به نشانند **آبزن** که خون بواسیر
و خون طمث مفرط بند دارد صنعت آن آب برگ بارتنگ بستانند و مریض را دران به نشانند و در طرح

و والبصر و دیگر بدستور آب زن نافع و معین بر حمل صنعت آن شبت بابونه اکلیل الملک مرزنجوش
جوشانیده صاف نموده آب زن نمایند **آبزن** نافع جهت زنان حامله که حیض بیند و عادت ایشان
نباشد صنعت آن عدس مقشر پوست انار گلنار مازو جفت بلوط در آب پخته دران نشینند **آبزن**
که چون زن بعد از ازاله بکارت بلافاصله دران نشیند همیشه فرج او ضیق و گرم باشد صنعت آن
بگیرند شراب انگوری قابض و دران بعض اشیای قابضه و عفص و سعد مذکوره مناسب جوشانیده
در طشتی کرده دران نشینند و شراب صرف هم خوب است **اجر** بمد همزه و ضم جیم و الفتح تشدید همزه و ضم نیز آمده
خشت فرا گرفته از طین حر است که پخته باشند و آن دو قسم است یک قسم آجر سفید است که در کوره
آهک پزی آن را میپزند و این بهتر است در اعمال طب و قسم دویم آجر سرخ است و آن را در کوره
آجر پزی باین طریق میپزند که خشت خام خشک کرده را تهبرچیده و باین هر دو ته های چوب
رز یا چوب دیگر و یا سرگین گاو و غیر آن گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب یا سرگین که باین آجرها
است سوخته شود پس میگذارند تا سرد شود پس برداشته بکار در می آورند و آجر گرم است در دویم
و خشک است در چهارم **ضماد آن** با آب غوره جهت شری و منع ظهور آن و با نمک و سرکه جهت
خراز و با سرگین گاو جهت اورام و بثور بلغمی و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور آن
جهت قطع خون جراحات و جلوس برروی آجر گرم جهت زحیر رطوبی و بارد و ریحی مجرب خصوصا
که روغن گل بران ریخته باشند و نیز مسکن وجع بواسیر است و چون آجر سفید آب ندیده را در آتش
سرخ کنند تا مثل اخگر شود و در آب و یا شراب اندازند آن مقدار که بجوش آید و سر بخار آن
بدارند معرق قوی است و در تحلیل مواد بارده و ناخنه و نزلات فرسنه و درد سر سعید مجرب
و چون خشت هم پخته و آب ندیده و یا قطعه از آن را خصوص آجر سفید با آتش گرم کرده قدری آب
یا شراب بران پاشیده در نمدی یا پارچه پنبه داری پیچیده بر عضوی که وجع بارد و یا ورم بارد
داشته باشد و بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد کماد نمایند موجب عرق کردن آن عضو
میشود و تسخین و تحلیل مواد بارده که موجب وجع و ورم است میکند و تحلیل میبرد وجع و ورم آن
تسکین می یابد بعون الله تعالی و اطبای هند را زعم آن است که اگر آجر را ریزه کرده در دوغ
گاو اندازند و یک شب بگذارند صبح صاف نموده آن دوغ را بنوشند قرحه مثانه را نافع است

دهن الآجر آن را دهن المبارک و دهن منقذ نیز گویند از مخترعات اهل یونان و نهایت گرم آن است و سریع النفوذ محلل و معرق و ملطف و آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ مثانه مجرب و مدر بول و نافع از برای سائر امراض بارده مثانه و کشنده کرم امعا و معده است و بجهت مغص بارد و ریاح و نفخ باطنی و ظاهری و سموم بارده و گزیدن عقرب و فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و عرق النسا و مفاصل و تحلیل خون منجمد و با شراب زوفا جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه مفید است و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر و حمول آن جهت کشودن خون بواسیر و اسقاط و اطلای آن در رفع کرمهای مقعده و فرزجه آن جهت کشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه سریع الاثر و سعوط آن جهت صرع و نسیان موثر و دلوک آن کشنده کرم دندان و مسکن الم آن و طلای آن جهت زخم آتشک بی عدیل است و چون بمالند آن را بر موخر دماغ نافع است از برای نسیان و آشامیدن آن از برای صرع و بغدادی گفته که چون بچکانند از آن چند قطره در بینی نافع است مصروع را و استنشاق بآن نافع است از برای فالج و نیز آشامیدن آن نافع است از برای فالج الفعی بالغ زهراوی گفته که دهن الآجر نافع است از برای لقوه سعوط کردن بآن و آشامیدن و تدهین بآن و قطور آن جهت ثقل سامعه و نشوق آن جهت امراض بارده بلغمی و دماغ و ضماد آن با اشق جهت ورم سپرز بنهایت مفید است و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر است بمعده و معطش و مصلحش سرکه و مضر است بکرده و مصلح آن کثیرا صنعت آن آجر سفید آب ندیده تازه را ریزه ریزه کرده بقدر یک درهم و اندک زیاده و کم در آتش سرخ نموده در روغن زیتون اندازند پس آن را در قرع معکوس روغن کشند و در شیشه نگاهدارند لنسخه دیگر آجر سرخ آب ندیده باشد دو درهم یا هر قدر که خواهند ریزه ریزه کرده در آتش سرخ کنند و در روغن زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون آورده کوبیده در قرع مطین پر کنند و کاوی قرع را بلیف خرما و امثال آن بگیرند و کوزه دو طبقه ترتیب دهند باین صورت که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدری که کاوی قرع معکوس از آن بیرون آید پس قرع را معکوس در طبقه بالا نصب کرده قابله را در طبقه تحتانیه بدهن قرع در آورده آتش بر اطراف قرع برافروزند تا روغن از قرع بقابله چکد و این را استخراج بطریق تنکیس نامند اارد تولہ صاحب برهان قاطع گفته بضم فوقانی و سکون واو و فتح لام اشنی باشد

مانند کاچی که از آن روبه پزند و بیشتر مردم در و لبن و فقیر بخورند و آن را بعربی سخینه گویند آزاد
درخت درختی است عظیم ثمرش شبیه بزعرور در زرد رنگ و با خوشه تخمش مثل تخم زعرور یک
عدد و در خشاره دارد و در آخر بهار میرسد و مدتها تا زمستان در درخت می ماند و برگش سبز
و املس با اندک سیاهی و سفیدی دارد اندک طولانی و خزان نمیکند و آن را بهندی بکاین نامند
و بلغت تنکابن جبلی دارد و بیونانی داروان و نیز روباترس و بلغت جرجانی زهر زمین و
اهل مازندران آن را سیسان و بعربی شجرة الحرة و ایضاً ماسر لطا به تشدید راگویند و بعضی
مردم را ظن آن است که آن را بهندی نیب که نیم نیز گویند نامند و این محض توهم است
زیرا که نیب در غیر هند دیده نشده مگر در بعضی بنادر دریای فارس یکدو درختی و آزاد درخت
در جمیع ممالک ایران و روم بسیار است و شیرازیان آن را قوس نامند و گلش سرخ و بنفش
کم رنگ و بغایت خوشبو است طبیعت گل آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک است افعال و خواص
آن گل آن مفتح سدهای دماغی و صالح است از برای مشایخ و مبرودین و ضماد برگ آن را ضماد
کردن بر سر کشنده قمل و دراز گرداننده موی است و عصاره برگ آن در بهار و پاییز مستعمل
و با عسل و یا سکنجبین میخورند نافع از برای قولنج و مفتح و مدر بول و حیض و نافع است از برای سموم
بارده و تحلیل خون منجمد در مثانه و عرق النسا و استرخای انثیین و قدر شربت تا سه درهم است
و عصاره شاخهای آن با عسل یا سکنجبین مقاوم جمیع سموم و برکش سم حیوانات و ثمر آن مضر بصدر
و معده و مکرب و چون اکثار کرده شود عارض میکند صاحب آن را غشی و قی صفراوی و تنگی
نفس و غشاوه بصر و دوار و علاج آن مانند علاج کسی است که فربیون یا بلادر خورده باشد و در بلادر
و فربیون انشاء الله تعالی خواهد آمد و یکدرهم از تخم آن کشنده و عصاره آن منفعت حصات و
مانع غثیان و ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و نطول آن مسکن صداع بارد و ثمر و برگ آن منقی
قروح متعفنه و چون آب برگ تازه آن را از ده مثقال تا بیست مثقال با آب زنجبیل تازه مقشر
که بهندی ادرک نامند از پنج مثقال تا ده مثقال بحسب بحاجت و برداشت طبیعت و برودت
مزاج زن دو سه روز ناشتا بخورد و جمیع رحم و حبس طمث آن را نافع است و زنی که بازنگیرد یا بار
او نماند باعث حمل و ماندن او میگردد و اکثر مذکور و محرور المزاج را چندان موافقت ندارد و تطول آب

برگ تازه آن در بینی رافع صداع بارد رطب است و در گوش دافع رطوبات دودی و طنین
حادث از ریاح بارده ... بدل آن در دراز کردن موی برگ شهدانج و برگ مورد و برگ کنار است
و طبیخ پوست ... قشر آن نافع است از برای تبهای بلغمی **صنعت آن** بگیرند پوست ریشه
درخت آن و شاهتره از هر یک پنج درهم و هلیله سیاه ده درم و همه را نیم کوفته بجوشانند و صاف
نموده بنوشند مرهم از آزاد درخت نافع از برای کچلی و سعفه و رویانیدن موی سر و قروح آن و
دفع قمل **صنعت آن** بگیرند عصارهٔ برگ و ثمر آن را و مرداسنگ با آن بسایند و با روغن
گل سرخ مرهم سازند و چند روز متوالی بر سر بمالند و هر روز یکبار تجدید کنند و بهر سه روز بحمام رفته
بشویند و بعد از حمام بدستور نیز بمالند و سر را بلباس خفیفی بپوشانند **آس** بمد الف و سکون
سین مهمله بسریانی آسا و بفارسی مورد نامند و گویند آن را بهندی اوبیره و حب آن را ابکام
نامند و نبات آس را اعماد گویند و حب الآس را قیطس و نیز قطوس نامند و گویند که قیطس نبات
آس است و مرسینا ایمارس بیونانی اسم آس بستانی است و منطر اسم نبات آس است درختش
چون درخت انار میشود و برگش سبز است و خزان نمی کند و ثمرش ابتدا سبز است و چون
رسید سیاه رنگ میشود مرکب القوی است و جزو بارد در آن غالب در اول سرد و جزو حارش
کمتر است و اندک حرارتی دارد و آن بسبب ارضیتی که دارد یابس و قابض است یبوستش تا در دوم است
و مجفف القوی است برگ و بیخ و ثمر و گل و جرم آن را نسبت بیک دیگر در مراتب برودت و حرارت
و یبوست متفاوت است و آس بسبب عطریت رائحه ملایم روح است و بسبب قبض و تلطیف نیز ملایم
روح پس موجب تقویت و متانت و اضاءت و انارت روح میگردد باسباب مذکوره و بالخاصیت
مقوی قلب و دافع خفقان است و ثمرش با قوت تریاقیت و متولد میگردد از آن غذای اندک
از برای بدن و آن سرد و خشک و مقوی معده و حابس طبیعت بخصوصیتی که آن را میباشد و صالح است
از برای نفث الدم و نافع باشد از برای سرفه بخصوصیتی که آن را میباشد و همچنین رب آن و شراب
آن و در شرابها شربتی که حبس طبیعت کند و نافع باشد از برای سرفه نیست مگر شربت حب الآس
و شربت خشخاش و بوی مورد مقوی دماغ و دافع است از دماغ ابخرهٔ حارهٔ رطبه را و اما حب الآس
پس بر جزوش غالب است برودت و یبوست و اگرچه مرکب از قوتهای مختلفه است و اما اجزای

حابله رایحهٔ آن پس نیست غالب بر مزاج آنها برودت پس اگرچه یبس باشد نیز مرکب القوی و شناخته شده
ترکیب قوت های آن بقیاس و تجربه اما قیاس پس باید دانست که می باشد دران اجزای حاره
که میرسد بحاسهٔ شم و لابد است که بوده باشند آن اجزاء الطف انچه در مشموم است اما تجربه پس آن
حدت رایحه و کمی التذاذ نفس است و تسکین نفس بسوی آن چنانچه ملتذ میگردد بشم ریاحین بارده
و رایحه آن طیب باشد پس ممکن نیست که بوده باشند اجزاء حامل رایحه مائل باعتدال اما سایر اجزای
آن پس قاطع خون و نفث الدم و مقوی دل و احشا و معده اند و حابس اسهالات و عرق و گویند سواد
مجوب آس مهیج جذام است و ضماد برگش جهت ضربه و سقطه بنهایت مفید خصوص وقتیکه برگ آن را
کوفته با مغاث هندی که آن را میده لکری نامند سوده و بزرده تخم مرغ سرشته روغن گل سرخ
داخل نموده نیم گرم ضماد نمایند و ضماد برگش به تنهایی بجهت ورم خصیه و بواسیر و نمله و حمره و شری
و ضربه و سقطه و وجع پاشنهٔ پا و قدم و طلای آن جهت ورم حار و قروح و ضماد تخم آن جهت سیاه کردن
موی با شراب جهت قروح پا و کعب نافع است و چون فرا گیرند از برگ آن با عفص سبز و عدس و گل
سرخ و اقاقیا ضمادی و ضماد کنند بر اعضای ضعیفه و اعصابیکه وهن و سستی بآنها عارض شده باشد
بنهایت مفید است و چون ربع رطل از آب برگ آن را با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم
است و جلوس در طبیخ آن جهت قروح و بروز مقعده و رحم و سیلان رحم و سستی اعضا نافع و شستن
موی با آب آن جهت منع ریختن آن بسیار موثر و قطور آب او جهت چرک گوش و خاکستر او در
رفع ناخنه و سلاق و دمع قوی تر از توتیا و جهت کلف و بخور آن جهت رفع وبا و دفع هوام و سقوط
دانهٔ بواسیر مفید و در ساق درخت مورد گرهها بهم میرسد شبیه بکف دست و آن را بنگ آس می نامند
و در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر آس است و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره آن تا سه اوقیه
و بدلش در احتباس بطن اقاقیا و در اورام حضض و گویند بدلش مطلقا برگ توت است و مضر صاحب
زکام و مصلح محرورین و سورت بیخوابی و مصلحش بنفشه **امراض الراس * الصداع**
ورق آن در نهایت انفع است از برای صداع حادث از ضربه و سقطه برای قطع جلد سر و شجه
آن و ضرور نمودن یا پس مسحوق آن و طلا کردن و لطوخ آن با مایعی موافق چون برگ مورد
را با اندکی از اقاقیا و رامک کوفته با آب سفرجل سرشته بر سر ضماد نمایند نافع است از برای

صداع و ورم حادث در سر از ضربه و سقطه و اگر برگ مورد را کوفته بگلاب سرشته اندک کافور
قیصوری داخل کرده خرقهٔ کتانی را با آن آلوده کرده بر معده ضماد نمایند میباشد نافع از برای
صداع بمشارکت معده بسبب غلبهٔ صفرا بر معده و چون بپزند مورد را با شراب و بکوبند و ضماد
نمایند بر سر نافع است از برای صداع بلغمی و صداع صفراوی و این هر دو را از اکل میگرداند و
چون بگیرند آب برگ آس را و صندل سرخ سوده و عرق بید درهم نموده در پیشانی بچکانند نافع است
صداع را **اورام الراس** دهن آس نافع است از برای اورام حادثه در سر **السبات**
نافع است از برای سبات حادث از بخارات متصاعد بسوی سر در تپ و در غیر تپ چون تریح سر نمایند
بدهن آس بجهت آنکه مقوی دماغ است و مانع بخار و محلل آنچه جمع شده در دماغ از بخارات **السهر**
بوئیدن اوراق و اغصان و مداومت بآن محدث سهر است و مصلح آن سوسن و گل بنفشه
است **الدوار و السدر** برگ مورد مانع صعود ابخره است بسوی دماغ و قبول دماغ مر ابخره را
بوئیدن آن و حب الآس نیز مانع صعود ابخره است بسوی سر و دماغ و ازین جهت این هر دوی
باشند نافع از برای دوار و سدر حادث از ابخرهٔ متصاعده بسوی سر از بدن و معده چون
بکوبند برگ مورد را و مخلوط با روغن گل و زردهٔ تخم مرغ نموده ضماد نمایند بر سر نافع است از برای
دوار و سدر عارض از ضربه و سقطه بر سر ابن زهر گفته که مورد نافع است از برای دوار و سدر
حار بوئیدن آن و ضماد کردن آن بر سر صاحب زبده گفته که غرق نمودن سر بروغن مورد در
ابتدای حدوث سدر و دوار حادث از ابخرهٔ متصاعده از معده بسوی سر چند روز ابتدای
علت بعد از تنقیه بقی و استعمال ایارجات میباشد نافع از برای آن بقی ظاهر پس بعد از ابتدا
باید که ممزوج کرده شود بروغن بابونه و غرق کرده شود سر بآن **امراض العین و الاذن و الفم**
و الصدر و القلب ضماد برگ آن مسکن رمد حار و رافع برآمدگی چشم و طبیخ آن با جو ورم حار
آن نافع است و رماد آن از ادویهٔ ناخنه و سلاق و معتبر از توتیا است و قطور آب برگ آن قروح گوش و آمدن چرک از آن نافع
و شرب آن جهت استرخای لثه و مضمضه با آب برگ آن قروح و استرخای آن و زبان را نافع و ثمر پخته آن سرفه را نافع
و نفث الدم را نافع و حابس شکم و تحلیل ریاح و مقوی قلب و خفقان را مفید است نفث الدم از فواکه نافع از برای
نفث الدم حب الآس است **المعدة و الامعاء و آلات البول و المقعدة و الرحم**

و حب الآس مقوی معده و حابس بطن و اسهال مراری و مانع سیلان فضول است خصوص
رب آن و ضماد برگش بر زیر ناف اسهال مراری را مفید و گاه حب الآس بسبب قوت قبض و
حبس مسام مانع شود ادرار بول بنماید و ثمر آن نافع است قرحهٔ مثانه و حرقة البول و مدر بول و مانع جریان
حیض و بواسیر و سیلان رحم و خروج مقعده و رحم است شرب طبیخ آن النزیفیة طبیخ برگ و ثمر آن
مقوی بیخ مو و مانع افتادن آن و باعث روییدن و بلند و سیاه شدن آن است و ضمادش مانع عرق
و مصلح بوی عرق حادث از عرق اثل که بفارسی گز نامند منسد و بهیچ جاهای دیگر و همچنین ضماد برگ
آن و ذرور برگ آن مانع بدبوی زیر بغل و کنج ران و داحس و جراحات است و خاکستر آن منقی
و مزیل گندگی کلف است السموم ثمر آن دافع سموم است خصوص رتیلا و عقرب بتخصیص بالشراب

فصل در بیان جوارشاتی که اصل و عمود در آنها حب الآس است

جوارش حب الآس به نسخهٔ سمرقندی نافع از برای ضعف استمراء و اسهال حادث از ان
و رطوبت معده صنعت آن حب الآس پوست هلیله کابلی پوست بلیله شیر آمله منقی از هر یک
بیست درم قاقله و ارفلفل و زنجبیل از هر یک ده درم قرنفل قرفة الطیب خیربوا حب بلسان از هر یک
دوازده درم مصطکی قردمانه کزبره یا انیسون زیره کرمانی سنبل الطیب سلیخه قاقله کبار قسط از
هر یک شش درم جوزبوا نانخواه تخم کرفس از هر یک پنج درم ساذج هندی حماما از هر یک چهار
درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند شربتی یک درم و در نسخهٔ حکیم
معصوم حب الآس نود درم است جوارش حب الآس الضابطه [illegible] در قرابادین در امراض معده نافع
از برای استطلاق و اسهال با حرارت صنعت آن حب زبیب مسحوق مانند سرمه دو رطل
حب الآس مسحوق نیم رطل خرنوب نبطی گلنار فارسی کندر و کزمازج نانخواه از هر یک ده درم
کوفته بیخته با شکر صافی یا بعسل کف گرفته بسرشند شربتی چهار درم جوارش حب الآس
خوزی نافع از برای استرخای اعضا هرگاه بوده باشد با آن استرخای معده و نیز چون استعمال
کرده شود بعد از تنقیه بجوارشات مسهلات مانند جوارش شهریاران و جوارش نارمشک صنعت
صنعت آن قسط تلخ سلیخه قرفة الطیب حب بلسان سنبل الطیب از هر یک ده درم جوزبوا
پنج درم عود قمار فقاح قاقله کبار قرنفل انیسون اکلیل الملک نارمشک شیطرج هندی از هر یک چهار درم

بسباسه برنگ کابلی ششتر از هر یک ست درم و در نسخهٔ دیگر بجای برنگ کابلی پوست بیرون پسته
است فرراوند مدحرج دارچینی اشنه از هر یک دو درم زنجبیل سعد کوفی از هر یک ده استار پوست
بلیله پانزده عدد قصب الذریره فلفل سیاه دارفلفل از هر یک پنج درم پوست هلیله کابلی ده استار
حب الاس بوزن مجموع ادویه اجزا کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید خوشبو مصفی
معجون سازند شربتی سه درم و بدانکه استار چهار مثقال طبی است سمرقندی در اصول التراکیب
گفته که گاهی فراگرفته میشود جوارش از ادویه حاره قابضه و داخل کرده میشود در ان حب الاس
وگردانیده می شود آن را غالب بر اجزای دیگر تا باشد اصل و عمود در ان ترکیب و سرشته میشود
بشیر نبات و این جوارش را جوارش خوزی کبیر گویند و منسوب است باول کسیکه این جوارش را فرا
گرفته و این جوارش صالح است از برای اسهال معدی حادث از برودت مزاج جوارش
خوزی صغیر متخذ از عجم زبیب سفید و حب الاس و خرنوب نبطی و گلنار فارسی و دوقاق کندر
و ناخواه مدبر بسرکه معجون سازند بشیره نبات یا شراب به شیرین از برای اسهال معدی با حرارت
مزاج و باید که گردانیده شود مقدار عجم زبیب درین جوارش از جمیع اجزا و زیاده و حب الاس
را بسبب مناسبت این هر دو مر اعضای غذا را بسبب غذائیتی که درین هر دو میباشد و بسبب
بسیاری منفعت این هر دو پس سایر ادویه باید که اقل ازین هر دو مقدار کنند و ناخواه از همه کمتر
باشد و بسا باشد که محتاج باشیم بگردانیدن این هر دو را اکثر تا آنکه ملحق شوند بطبقه که میباشد یکی
این دو در وزن وقتیکه حرارت مزاج کم باشد جوارش حب الاس خوزی از اطبای فارس
نیکو است از برای تقویت طبیعت وقتی که بسبب بلغم و رطوبت و سوء هضم که از ضعف معده باشد
و معده را قوت دهد صنعت آن حب الاس پیه جیه خشک کرده یک من بلیله سیاه پوست
بلیله آمله سقی حالیسفر از هر یک بیست درم فلفل سیاه دارفلفل زنجبیل از هر یک ده درم مصطکی رومی
قرومانا کرویا انیسون زیره کرمانی مدبر شده قاقله سنبل الطیب سلیخه از هر یک شش درم جوزبوا تخم کرفس
ناخواه از هر یک پنج درم ساذج هندی حماما از هر یک چهار درم کوفته بعسل سفید مصفی سه وزن
ادویه بسرشند شربتی یک درم تا دو درم این جوارش گرم است در اول درجه اول و خشک است در اول درجه
سیوم و در نسخه حکیم معصوم حب الاس نه مثقال است و نسخه اولی فهرست جوارش حب الاس

دیگر از اطبا خوز صنعت آن حب الآس سیده بجید خشک کرده یک کیلجه و نیم سنبل الطیب سه
اوقیه جوز بوا پوست نیم رطل قرنفل قاقله انیسون بو داده تخم کرفس بو داده اشنه از هر یک دو اوقیه
بسباسه یک اوقیه و نیم سلیخه چهار اوقیه پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک سه اوقیه
ادویه را در شراب ریحانی یک جوش داده پس خشک کرده مرتبه ثانی در آب یک جوش داده
در سایه خشک کرده کوفته بیخته بهمه بسرشند شربتی سه مثقال با شراب سفرجل و این جوارش معتدل
است در گرمی و سردی و خشک در اول درجه اول و بعض اطبای اسلام گفته اگر اجزا این جوارش
را در ماء العسل بدل شراب ریحانی جوش دهند بهتر است آن مرحوم میفرمایند که اگر در سرکه انگوری
بدل شراب جوش دهند و بدل عسل رب سفرجل کنند با قدری گلاب بهتر است جوارش حب الآس
دیگر از اطبای خوز یعنی اطبای فارس نافع از برای ضعف معده و کبد و برودت معده و کبد
و استطلاق بطن و سوء استمراء و از برای سوء القنیه و کسانیکه ایشان را خوف استسقا باشد و نیکو
است از برای طحال و ادرار بول صنعت آن قرفة الطیب سنبل الطیب بلسان سلیخه سیاه
از هر یک ده درم جوز بوا بسباسه قاقله قرنفل انیسون شیطرج هندی اکلیل الملک نارمشک از هر یک
چهار درم بسباسه [illegible] درم برنگ کابلی مقشر هشت درم و در نسخه دیگر بجای برنگ کابلی درونج
عقربی سه درم داخل است زراوند طویل ریوند چینی اشنه از هر یک دو درم و در نسخه دیگر بجای
زراوند طویل زراوند مدحرج است و این اشهر است هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هر یک دو استار
بلیله دو عدد حب الآس بوزن مجموع ادویه همه را کوفته بیخته با عسل و طبرزد که بگلاب گداخته بقوام
آورده باشند بسرشند شربتی از آن بمقدار بازدی(?) با آب سرد و در نسخه دیگر زنجبیل ده استار داخل
است و در نسخه یا سرخس سعد کوفی سیزده استار قصب الذریره فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم حب الآس
دوازده استار داخل است گفته که این جوارش نافع است از برای استطلاق بطن و سوء استمراء
و ضعف معده و برودت معده صنعت آن قسط تلخ قرفة الطیب سنبل الطیب حب بلسان
سلیخه سیاه از هر یک ده درم جوز بوا پنج عدد قاقله قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج هندی از
هر یک چهار درم بسباسه برنگ کابلی مقشر از هر یک سه درم زراوند مدحرج اشنه از هر یک
دو درم سعد کوفی زنجبیل از هر یک پنج درم هلیله سیاه ده استار بلیله دو عدد حب الآس نعنع(?) قفیز(?)

بحند شبا بود و در نسخهٔ دیگر قانون نافع است یعنی نارمشک یک درم ریوند چینی دو درم داخل است
و این نسخه اصح است زیرا که درین جوارش که در کتب دیگر مذکور است این دو جزو داخل است
سید اسمعیل در ذخیره گفته که استاد احمد ابو الفرج در کفایة الطب که از مولفات اوست بجای
بزرگ کابلی پوست اترج آورده و مرا این صواب آمده و نیز گفته که درین جوارش هلیله سیاه را بریان
کرده داخل نمایند و این جوارش مائل بحرارت و خشک است در اول درجه دوم صنعت جوارش حب الآس
خوزی به نسخهٔ حکیم معصوم شیرازی که نوشته نافع است از برای جمیع اعراض و امراض که ذکر شد و از برای
امراض بارده و مائی خصوص از برای القوه که در وقت ضعف معده و صعود بخار معده بدماغ
حادث شود خصوص وقتیکه با ضعف معده تلیین طبیعت باشد قسط تلخ سلیخه سیاه قرفة الطیب سنبل الطیب
حب بلسان از هر یک ده درم جوزبوا پنج عدد قاقله کبار قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرج هندی نارمشک
از هر یک چهار درم بسباسه درونج عقربی از هر یک دو درم و در نسخهٔ دیگر از هر یک سه درم
است ریوند چینی زراوند مدحرج از هر یک پنج درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی بروغن زیتون
بریان کرده از هر یک دوازده درم و در نسخهٔ دیگر از هر یک بیست درم است زنجبیل سعد
کوفی از هر یک چهار درم قصب الذریره فلفل دارفلفل از هر یک پنج درم پوست هلیله سه
درم حب الآس بوزن تمام ادویه حب الآس را در گلاب بخیسانند و بجوشانند و بپالایند و با عسل
مصفی سه وزن ادویه بقوام آورند و ادویه را با آن بسرشند و بعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی
یک مثقال و در نسخهٔ دیگر جوزبوا زنجبیل سعد کوفی قصب الذریره فلفل دارفلفل داخل نیست
و بلیله ده عدد است و گفته که اجزا را با نبات یا عسل سفید بگلاب حل کرده بقوام آورده بحسب
مزاج و اغراض ترکیب نمایند شربتی از دو درم تا دو مثقال است بحسب ضعف و قوت مزاج صنعت
این جوارش حب الآس بنسخهٔ دیگر اکلیل الملک انیسون قاقله صغار قرنفل شیطرج هندی نار
مشک از هر یک یک مثقال و نیم اشنه ریوند چینی زراوند طویل از هر یک یک مثقال قسط بحری
سنبل الطیب قرفة الطیب حب بلسان سلیخه سیاه سعد کوفی هلیله سیاه پوست هلیله کابلی
از هر یک چهار مثقال جوزبوا شش مثقال قصب الذریره فلفل سیاه دارفلفل پوست بلیله از هر یک
دو مثقال بسباسه یک مثقال و نیم بزرگ کابلی مقشر سه مثقال حب الآس بوزن مجموع ادویه کوفته

بعسل بقوام آورده سه وزن ادویه بسرشند شربتی یک مثقال جوارش حب الآس بنسخه محمد
بن ذکریا که در کفایه منصوری ذکر کرده نافع است از برای ملاست معده و امعا و زلق معده
و امعا و فواق معده و امعا و این جوارش رطوبات معده را دور گرداند و ضعف معده و ضعف هضم
را نهایت نافع است و تجفیف رطوبات غلیظه کند و بجهت اسهال مزمن سودمند باشد صنعت آن استه
زبیب مسحوق مانند کحل ربع رطل حب الآس مسحوق نیم رطل خرنوب نبطی دانه بیرون کرده گلنار فارسی
کندر کزمازج نانخواه از هر یک ده درم ادویه را کوفته بیخته بشیره نبات بقوام آورده بعسل مصفی بسرشند
و در ظرف چینی یا مرتبان سبز نگاه دارند شربتی چهار درم جوارش حب الآس بنسخه دیگر صنعت آن استه
دانه مویز بریان کرده مسحوق مانند کحل نود مثقال حب الآس چهل و پنج مثقال کزمازج خرنوب
نبطی گلنار فارسی کندر ذکر نانخواه از هر یک ده مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور ترتیب نمایند
جوارش حب الآس بنسخه قلانسی صنعت آن استه مویز که در سرکه خیسانیده خشک کرده نرم ساییده
بیست درم حب الآس بریان کرده شصت درم خرنوب نبطی گلنار فارسی کزمازج از هر یک پنج درم و در
نسخه دیگر ده درم است کندر نانخواه مصطکی سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک پنج درم کوفته بیخته با نبات
سفید بقوام آورده با عسل سفید بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم و این جوارش مایل ببرودت
و یبوست است در آخر درجه ثانیه و در نسخه حکیم مومن در تحفه جوز بوا دو درم داخل است جوارش
حب الآس دیگر از اطبای خوز منقول از ذخیره خوارزمشاهی صنعت آن حب الآس … من سعد
کوفی نیم من فلفل دو استار زنجبیل سنبل الطیب از هر یک پنج استار خولنجان ده استار کوفته بیخته بعسل
سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر ترتیب نمایند جوارش حب الآس بنسخه شفائی … معده
و اسهال معدی را وقتیکه از بلغم و رطوبت باشد باز دارد و نافع بود صنعت آن حب الآس نود مثقال
هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی طالیسفر از هر یک بیست درم مصطکی قردمانا کرویا انیسون زیره کرمانی
سنبل الطیب سلیخه اقاقیا قسط از هر یک شش درم جوز بوا تخم کرفس نانخواه از هر یک پنج درم ساذج هندی
سماق از هر یک چهار درم کوفته بیخته بعسل بسرشند و در نسخه دیگر فلفل دارفلفل و زنجبیل از هر یک
ده درم داخل است دوای حب الآس نافع از برای اسهال کودکان وقت بیرون آمدن
دندان صنعت آن حب الآس تخم خشخاش سفید کندر ذکر سعد کوفی از هر یک نیم درم کوفته بیخته با …

تخم مرغ با نسبت حب الآس بہ بند

فصل در بیان ادہانیکه اصل و عمود در آنہا ورق حب الآس است

دهن الآس قلمی فرموده اند که از اقرباء حضرت علامه والد ماجد حقیر قدس سره است نافع از برای ورم حار و صداع حادث از ضربه و سقطه بر سر چون ضماد کرده شود بر سر بعد از فصد صنعت آن آب مورد [illegible] مثقال گلاب و سرکه انگوری از هر یک ده مثقال روغن گل سرخ بیست مثقال مجموع را در قدر مضاعف بجوشانند تا آب رود و روغن باند و برگ مورد ده مثقال عود الصلیب مغاث بغدادی که آن مغاث هندیست و در هندی آن را میده لکری نامند از هر یک یک مثقال کوفته بیخته مخلوط بروغن مذکور نموده در هاون بدسته بمالند تا نیکو ممزوج گردد پارچه کتان را بآن آلوده نموده بر سر ضماد نمایند **دهن الآس** دیگر از ابن ماسویه نافع در آخر تزاید ورم و صداع حادث از ضربه چون ضماد کرده شود بآن بعد از فصد [illegible] مثقال صنعت آن آب برگ مورد ده جزو آب برگ سرو تر آب برگ بید تر ا جزا آلو بیده آب آن را برآورده [illegible] وزن آنها روغن سوسن داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند تا آبها سوخته روغن باند پارچه نرمی را بآن تر کرده بر سر ضماد نمایند

دهن آس از یوسف ساهر صنعت آن برگ مورد بیست مثقال آب برگ سرو تر آب برگ اہل آب برگ بید از هر یک ده مثقال برگ [illegible] آلو بیده فشرده آب آنها را گرفته روغن گل سرخ روغن سوسن از هر یک ده مثقال داخل کرده در قدر مضاعف بپزند تا آبها سوخته روغن باند برگ مورد و ورق گل سرخ خشک کرده قشار کنند از هر یک یک مثقال کوفته بیخته در آن داخل کرده در هاون بدسته بمالند و یک عدد زرده تخم مرغ خام داخل کنند و بدان بمالند که چون مرهم شود بر رگ مالیده بر سر ضماد نمایند **دهن الآس** مستعمل در ضربه و سقطه سر بنسخه دیگر صنعت آن برگ مورد تر برگ سرو تر از هر یک دو کف در بیست مثقال بروغن سوسن بجوشانند پس صافی نموده لادن یک مثقال موم [illegible] حل کرده اکلیل الملک قصب الذریره گل ارمنی [illegible] از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بآن بسرشند و در هاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود بر پارچه نرمی مالیده بر سر ضماد نمایند و اگر آب برگ مورد و برگ سرو تر نباشد خشک آن را از هر یک [illegible] کفی گرفته شب در آب بخیسانند و صبح در روغن بجوشانند آن مقدار که آب سوخته روغن باند صافی نموده روغن را و در آن داخل کرده ادویه خشک سوده داخل نمایند **دهن الآس** بنسخه حکیم صالح خان رحمه الله تعالی صنعت آن برگ مورد ده مثقال تخم مورد پنج مثقال کندر

وکزمازج سیاه و شاه بلوط آمله منقی لادن از هر یک شش مثقال روغن کنجد بیست مثقال اجزا را سوای کندر
نیم کوفته شب در هشتاد مثقال آب بخیسانند و صبح بجوشانند تا نصف رسد بپالایند و روغن را
داخل کرده بجوشانند تا آب رفته روغن بماند پس کندر را داخل کرده حل کنند تا گداخته شود پس
صافی نموده در شیشه نگاه دارند دهن الآس نافع از برای رویانیدن موی و سیاه کنندگی
آن و سخت کننده و مقوی اعصاب است صنعت آن آمله منقی در آب برگ مورد یک هفته خیسانیده
بسایند آن نقوع را روغن کنجد داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب رفته روغن بماند دهن الآس نسخه دیگر
صنعت آن بگیرند برگ مورد یا حب الآس هر کدام که باشد و یا هم وزن آمله منقی یک هفته در آب برگ
مورد تر بخیسانند پس روغن کنجد بوزن نقوع داخل کرده بجوشانند تا آب بپرد و روغن بماند صافی
نموده در شیشه نگاه دارند و بکار برند دهن الآس دیگر سرد و خشک است و قابض و مقوی اعضا
و مانع قبول مواد و جهت التیام زخمها و قروح سر و بثور و شقاق و سحج و استرخای مفاصل و سوختگی آتش
و تقویت موی و سیاه کردن آن و منع بسیاری سیلان عرق و منع بخار و ورم بواسیر نافع است
صنعت آن بگیرند آب برگ مورد تازه و اگر نباشد آب مطبوخ برگ مورد خشک هر کدام که باشد
و یا مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا آب بپرد و روغن بماند دهن الآس دیگر که
مانع ریختن موی در علت الثعلب است و بجهت داء الثعلب مفید است چون موی سفید از موضع
داء الثعلب روید استعمال این روغن موی سیاه رویاند حکیم میر محمد مومن گفته که این دهن
مجرب حقیر است صنعت آن برگ مورد پانزده مثقال برگ وسمه سیاه سه مثقال در چهار صد مثقال
آب بجوشانند تا نصف رسد صافی نموده با یکصد و بیست مثقال روغن زیتون بجوشانند تا آب
رفته روغن بماند لادن شش مثقال در آن حل کرده استعمال نمایند دهن الآس نسخه دیگر
نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه زمانیکه مزمن شده باشد صنعت آن برگ مورد
تر و کف برگ سرو تر برگ خطمی تر اکلیل الملک از هر یک کفی آب همه را بگیرند و اگر تر نباشد خشک
آنها را در آب جوشانیده بفشارند و آب آنها را بر آورند و باشد پس روغن سوسن بنصف
وزن آبها و شراب کهنه داخل کرده و چند جوش دهند و قصب الذریره گل ارمنی شب یمانی
کوفته در خرقه کتانی بسته با آن بجوشانند و بدست بمالند و بفشارند تا آنچه در آن است مخلوط بروغن

شود و بس کیسه را دور افگنده خرقه را با این دهن تر کرده بر سر ضماد نمایند و بدانکه دهن الآس نافع است
از برای سبات حادث از بخارات متصاعده بسوی دماغ و رتب و غیر تب تدهین سر بآن بجهت
آنکه مقوی دماغ و مانع بخار و محلل ابخره حاصله در سر است و نیز چون آن را مخلوط بگلاب و سرکه نمایند
و نطول کنند سر را بآن در صداع و ماخولیا که بوده باشد با آن علامات غلبه خون بعد از فصد و استفراغ
بدن بطبیخ اهلیلج تقویت سر میکند و نافع است این نوع صداع را و نیز نافع است صرعی را که بوده باشد بسبب
صعود ابخره بسوی سر بجهت آنکه مانع و رادع و محلل ابخره است و اگر در این وقت بجای گلاب روغن
گل سرخ فرا گرفته از زیت انفاق باشد یا باشد اقوی و انفع دهن الآس نافع از برای
رعشه حادث از کثرت شرب شراب بسبب آنکه مقوی دماغ است و اوحد الزمان کیلانی گفته که تدهین بآن نافع است از برای
رعشه حادث از بسیاری آشامیدن شراب اسمعیل گفته که تغریق سر بدهن آس مضروب با سرکه نافع است از برای
رعشه حادث از کثرت شرب شراب ابن نوح قمری گفته که تقویت دماغ بدهن آس نافع است رعشه حادث از ضعف بسبب
کثرت شرب شراب ابو سهل مسیحی گفته که هرگاه بوده باشد رعشه حادث از کثرت شرب شراب باید که منع کرده
شود از شرب شراب مطلقا و تقویت دماغ کرده شود بدهن آس مضروب بقدری قلیلی از سرکه خمر و نیز تمریخ بدن بدهن آس نافع است از برای
استرخا جالینوس گفته که تمریخ بدهن آس نافع است از برای استرخای اعصاب و مقوی اعضای مسترخیه است
صفت آن گیرند برگ مورد تازه و بکوبند و عصاره آن را بگیرند و اضافه آن نمایند روغن کنجد یا زیت
انفاق در هر سه رطل از عصاره دو رطل دهن و در نسخه دیگر در هر دو رطل عصاره یک رطل دهن
است و بجوشانند در قدر مضاعف و تا چهل روز در آفتاب گذارند تا تمام آب برود و روغن بماند به
نسخه دیگر روغن کنجد تازه چهار رطل و بیست رطل مورد خشک مورد را بکوبند و در شراب عفصی یا نبیذ
زبیب و عسل داخل کرده یک شبانروز بگذارند پس روغن را داخل کرده بپزند تا روغن بماند
و کسیکه خواسته باشد قوت وی زیاده شود آب عصور مورد تر داخل نمایند و بپزند پس صافی نموده در
شیشه نگاه دارند رب حب الآس ساکن قی و دافع خمار و مانع صعود بخارات بدماغ و مانع از برای
خفقان و سرفه و اسهال مزمن و موذی بسبب و نفث الدم صنعت آن آب حب الآس رطب
بگیرند و بپزند تا بقوام آید و اگر حب الآس رطب نباشد حب الآس خشک را در آب بپزند تا مهرا
شود و بمالند و پالوده آن را باز بپزند تا بقوام آید رب ماء الآس نافع از برای دمعه و ظفره

وسلاق و بجهت کلف نیز مفیدست صنعت آن بگیرند اغصان تازهٔ آن و در کوزهٔ نوی کرده سر
آن را بگل حکمت مستحکم نموده در تنور تافته بگذارند تا بسوزد و رماد گردد و آن رماد قوی ترست از
توتیا در نفع از برای امراض مذکوره **فصل دربیان سفوفاتیکه اصل و عمود دوا آنها**
حب الآس است **سفوف حب الآس** نافع از برای اسهال با سعال منقول از
قرابادین المنهاج صنعت آن حب الآس مسحوق شاه بلوط تخم خشخاش خرنوب شامی از هر یک
دو درم صمغ عربی بریان پنج درم کوفته بیخته شکر سه درم **سفوف حب الآس** نافع از برای
اسهال اطفال و نحیر اطفال را نیز نافعست صنعت آن حب الآس بریان و انار دانه بریان
که این هر دو را نیکو سحق نموده باشند طباشیر سفید صمغ عربی بریان کثیرا گل ارمنی مصطگی
رومی گل سرخ منزوع الاقماع اجزا مساوی کوفته بیخته باطفال و بزرگان یک مثقال تا دو مثقال
با رب به شیرین و یا رب سیب شیرین بدهند **سفوف حب الآس** نافع از برای بول در فراش
صنعت آن حب الآس زیره کرمانی مدبر هر دو مساوی کوفته بیخته هر صبح دو درم آن بخورند
سفوف حب الآس نافع از برای سعال که محتاج باشد بنفث غلیظ یا بوده باشد با خرخره
در صورت و سرفه با حرارت شدیده در صدر و لین بطن صنعت آن حب الآس مسحوق
شاه بلوط خشخاش سفید بو داده خرنوب شامی مقشر تخم خیارین اجزا متساوی صمغ عربی نیم جزو
کوفته بیخته سه درم آن را با آب بنوشند **سعوط آس** نافع از برای صداع حادث از ضربه و
سقطه با سرسام صنعت آن آب برگ مورد عرق بید صندل سرخ سوده درهم مخلوط کرده در بینی
بچکانند **سویق الآس** صاحبان اسهال بلغمی و زلق الامعاء رطوبی را نافع است چون خورده
شود با جنس ربوب قابضه صنعت آن بگیرند حب الآس رسیده جید را خشک نموده
بسایند و بپزند و عند الحاجت بقدر ضرورت بکار برند **فصل دربیان شربتهای که**
اصل و عمود دوا آنها حب الآس است **شراب حب الآس** نافع است ضعف معده را
و لینت طبع را و مقوی است احشا را و قطع میکند سیلان رطوبات را بسوی معده و امعا و حبس
میکند حیض را و صالح است از برای قروح عارضه در باطن بدن و سیلان رطوبات از رحم صنعت
آن بگیرند عصارهٔ حب الآس را با تخم که بجوشانند آن را تا پخته شود و پس صاف نموده عشر آن عسل

مصفی داخل کرده طبخ دهند تا بقوام آید و بعضی میگیرند عصارهٔ آن را بدین قسم که میکوبند تازه
آن را و فشرده آب آن را میگیرند و میجوشانند تا غلیظ شود و به ثلث رسد پس عسل مصفی
داخل کرده بقوام می آورند و بعضی میگیرند حب الآس را خشک میکنند و میکوبند و داخل
میکنند در آن آب و شراب کهنه از هر یک بیست و یک اوقیه و جوش داده صاف میکنند و با
عسل بقوام می آورند **شراب ورق الآس** نافع از برای قروح رطبه عارضه در سر و بثور
و نخاله و ران بچه و استرخای لثه و وجع گوش که خارج بشود از انها چرک و قطع میکند عرق را
صنعت آن بگیرند اطراف ورق الآس اسود با برگ و حب آن و بکوبند و بگیرند از آن ده من
و بنهند از نبید آن سه ارطال از آب انگور و بپزند تا هر دو یک ثلث و دو ثلث باقی [illegible]
و بجوشانند با قدری از عسل مصفی باتش ملایم تا بقوام آید و در ظرف چینی نگاه دارند و استعمال
نمایند **شراب ورق الآس** دیگر که تقطیر البول و بول الدم را سود دهد صنعت آن برگ
مورد خشک برگ شبت برگ خیار مرکی صافی کندر گلنار فارسی بلوط از هر یک جزوی
با شراب انگوری یا آب بجوشانند و صاف نموده هر صباح مقدار یک اوقیه بنوشند **شراب
حب الآس** که در افعال قریب است برب آن و نافع از برای تهلهل نسج معده و اقسام لواحه
و اسهال خون از معده و امعا صنعت آن بگیرند حب الآس تازه یک من و در سه من آب به
بپزند تا مهرا شود پس بدست بمالند و بپالایند و پالوده آن را با نیم من نبات سفید بقوام شراب آرند
صنعت این شراب به نسخهٔ دیگر بگیرند حب الآس و نیم کوفته در چهار مثل آن آب بخیسانند
پس بجوشانند تا بربع رسد پس آن را پالیده صافی نموده بوزن صافی آن نبات سفید داخل
کرده بقوام آورند **شراب حب الآس** دیگر زحیر و نفث الدم را و نزف الدم از هر عضو که
باشد نافع است صنعت آن حب الآس نیم کوفته بیست درم صندل سفید گلاب سوده ده درم
تخم خشخاش سفید هفت درم همه را نیم کوفته در دو رطل آب یک شب بخیسانند و صبح جوشانیده چون
ثلث بماند صافی نموده با قند سفید نیم رطل بقوام آورند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک
اوقیه **شراب حب الآس** قابض اسهال و زلق الامعا را مجرب است خصوصاً وقتیکه
با سفوف قابض بنوشند صنعت آن آب به شیرین آب امرود و آب سیب شیرین آب انار شیرین

از هر یک یک رطل گرفته مقدار چهل مثقال حب الآس نیم کوفته در آن بخیسانند پس بجوشانند
تا نصف رسد صاف نموده باز بجوشانند بآتش ملایم تا بقوام آید و استعمال نمایند و اگر اسهال ملغم
باشد اول مرتبه که اثر اجوش میدهند در کیسهٔ کتانی مصطکی رومی عود هندی سنبل الطیب
سک المسک از هر یک دو مثقال کوفته داخل کرده سر کیسه را بسته و آن کیسه را بالند تا قوت
بشراب بازدهد و چون آبها بنصف رسد کیسه را بالیده شیرهٔ آن را برآورده بفشارند و کیسه را دور
کرده آن را صاف نموده بقوام آورند شراب حب الآس بنسخهٔ شفائی صنعت
آن آنکه منقی یک مثقال حب الآس دو مثقال پوست بیخ انجبار گلنار گل سرخ تخم حماض بری
از هر یک دو درم رب به شیرین گلاب از هر یک بیست مثقال شراب صندل سی مثقال
بدستور معمول شربت بپزند شراب حب الآس موسوم بشربت مورد اطفال از مجربات
صاحب خلاصة التجارب تپ و سرفه و اسهال که باهم عارض ایشان گردد عظیم النفع و مجربست
وازمودهٔ صنعت آن بگیرند تخم مورد پخته رسیده در [illegible] دو جزو امرود نیم پخته یک جزو
هر دو را نیم کوفته در آب چندان بجوشانند که حل شود پس بدست بمالند و بپالایند و با قدر
قند سفید بقوام آورند و بعضی اندکی گلاب اضافه کرده اند شربتی مقدار برداشت طبیعت
آن بدهند و داخل نکردن گلاب اولی است **فصل در بیان ضماد اینکه اصل و عمود**
در آنها حب الآس است ضماد حب الآس نافع از برای اسهال است صنعت
آن سک اصلی زعفران از هر یک یکدرم اشنه دو درم مصطکی هفت درم سعد کوفی پنجدرم
قصب الذریره سه درم رامک شش درم تخم کرفس حب الآس مازوی سبز از هر یک یکدرم
کوفته بیخته بشراب قابض سرشته بر شکم ضماد نمایند ضماد از برای صداع حادث از ضربه و سقطه
نسخه صنعت آن اطراف مورد تر کوبیده آرد جو گل ارمنی عصارهٔ مامیثا عصارهٔ انجبار آرد عدس
صندلین یکی اقاقیا صندلین بآب برگ بارتنگ سوده باقی ادویه کوفته بیخته با صندلین و اطراف
مورد کوبیده سرشته ضماد نمایند ضماد دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن برگ مورد و کف
کبیر با اندکی از اقاقیا و رامک کوفته بیخته با آب سفرجل سرشته بر سر ضماد نمایند ضماد دیگر که همین
نفع دارد صنعت آن برگ مورد و کف کبیر با اندکی گلنار فارسی و پوست انار نیم کوفته بسرکه شراب

انگوری و آب خالص بپزند تا مهرا شود پس قدری سک اصلی و عود هندی و قصب الذریره
و مغاث هندی کوفته بیخته دران داخل کرده در هاون سنگی با روغن مورد بدسته بمالند تا چون
مرهم شود بر سر ضماد نمایند **ضماد دیگر** قلمی فرموده اند که از حضرت استاذی و الدی ماجد فقیر است
قدس سره از برای صداع و ورم حادث در سر بسبب ضربه و سقطه و شجه صنعت آن آب برگ
مورد گلاب از هر یک بیست مثقال روغن ورد و روغن گل سرخ از هر یک ده مثقال سرکه انگوری
پنج مثقال آب برگ نار شکاب پنج مثقال همه را در هم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آرد باقلا
مقشر آرد جو بیده از هر یک یک کف عود الصلیب مصطکی بغدادی مغاث هندی که آن را کاکره
بهندی بیده لکری نامند از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بآن سرشته با پارچه کتانی را بآن آلوده
کرده بر سر ضماد نمایند **ضماد ساهر** نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه مستعمل بعد
از فصد و تنقیه خون و تلیین طبیعت بشیافات و حقنه ها و مسهلات ملینه صنعت آن آب برگ
مورد تر و آب برگ سرو تر و آب برگ ابهل و آب برگ بید تر که این همه را کوبیده فشرده آب
گرفته باشند روغن گل سرخ روغن سوسن روغن مورد داخل کرده در قدر ضعف آب بپزند تا آب
رفته روغن بماند برگ مورد خشک برگ گل سرخ قشار کندر کوفته بیخته بآن سرشته در هاون بدسته
بمالند تا چون مرهم شود بر سر ضماد نمایند **ضماد دیگر** قریب بضماد ساهر از این ماسوی نافع از برای
صداع حادث از ضربه و سقطه صنعت آن برگ مورد تر برگ سرو تر برگ بید تر همه را کوبیده فشرده
آب آنها را بگیرند و روغن سوسن دران داخل کرده با شراب مطبوخ کهنه بپزند با قدری اکلیل الملک
و مرکی رومانی و قصب الذریره کوبیده پس چون نیکو پخته شود شب یمانی گل ارمنی کوفته بیخته
بآن مخلوط نموده در هاون سنگی بدسته بمالند تا چون مرهم شود ضماد نمایند

فصل در بیان طلاها که اصل و عمود درانها حب الآس است

طلای حب الآس لکافوری نافع از برای فساد
هضم بسبب فتور معده صنعت آن حب الآس برگ سیب گل سرخ گلنار فارسی مازوی سبز
صندل رایک قرص سماق اقاقیا رمان حامض از هر یک پنج درم کافور قیصوری نیم درم با آب
برگ مورد سرشته بر معده طلا نمایند و اگر یک درم زعفران و دو درم عود هندی از برای تقویت
هاضمه داخل کنند بهتر است **طلای** نافع از برای صداع حادث از ضربه و سقطه صنعت آن مومیائی

بروغن گل سرخ یا روغن قسط بحسب وقت و مزاج گداخته برگ مورد کوفته داخل نموده بر سر
ضماد نمایند **عصارهٔ حب الآس** نفث الدم و قرحهٔ مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود
بخارات بسر و سرفهٔ رطوبی و قی و تشنگی و سرفهٔ حار و ذرب را نافع است صنعت آن بگیرند حب الآس
رسیده جید را و افشرده آب آن را گرفته خشک نمایند و عند الحاجت بکار برند مقدار شربت
آن تا سه اوقیه است اگر شدید القبض خواهند از خام آن اخذ نمایند **فصل در بیان اقراص**
که اصل و عمود در آنها حب الآس است قرص حب الآس مستعمل در سفینه که قی و اسهال
بسیار شود آن هر دو را باز دارد و معده را قوت بخشد صنعت آن حب الآس سماق کزمازج
گل ارمنی بلوط نشاسته بریان مقل مکی از هر یک ده درم پوست انار مازوی سبز از هر یک پنج
درم کوفته بیخته با آب مورد سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال تا دو درم **قرص حب الآس**
نافع از برای سعال با اسهال صنعت آن حب الآس تخم خشخاش سفید بو داده از هر یک پنج مثقال
بر سیاوشان سه مثقال صمغ عربی دو مثقال نبات سفید نشاسته بو داده از هر یک دو مثقال کوفته
بیخته با لعاب بزرقطونا و لعاب حب السفرجل سرشته اقراص سازند هر قرص سه درم یک قرص با ماء الشعیر
یا شراب حب الآس بنوشند **قرص حب الآس** مطفی حرارت نافع از برای اسهال با حرارت
و سعال صنعت آن حب الآس ده درم بر سیاوشان مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم رب السوس
صمغ عربی بو داده از هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته با آب شیرین یا آب خالص سرشته اقراص
سازند شربتی سه درم **فصل در بیان معاجینی که اصل و عمود آنها حب الآس است**
معجون حب الآس خوزی به نسخهٔ محمد بن زکریا رازی در اسهال معدی زمانیکه قوت
هاضمه بسبب رطوبت که واسطه شود میان معده و غذا ضعیف شده باشد باید استعمال نمود
بعد از قی و دفع رطوبت با ایارج فیقرا و جوارش نارمشک صنعت آن دانهٔ انگور که آن انگور
را در سرکه گداخته باشند و دانه را از سرکه بیرون آورده بریان نموده نرم کوبیده و حب الآس
شصت درم خرنوب نبطی گلنار فارسی مازوی سبز از هر یک دو درم کندر ذکر نانخواه سعد
کوفی مصطکی رومی سنبل الطیب از هر یک پنج درم کوفته بیخته با شکر بقوام آورده با عسل مصفی
بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم و بر نسخهٔ دیگر حب الآس بیان کرده است **معجون حب الآس**

خوزی به نسخهٔ عیسی بن صهار بخت صنعت آن قسط قرفة الطیب بلسان سنبل الطیب
سلیخه از هر یک ده درم زنجبیل ده استار جوز بوا پنجاه عدد قاقله قرنفل انیسون اکلیل الملک
شیطرج هندی از هر یک چهار درم ریوند چینی زراوند طویل اشنه از هر یک دو درم بسباسه
پنجنگشت کابلی مقشر هشت درم نارمشک قصب الذریره فلفل دارفلفل از هر یک پنج درم هلیله
کابلی منقی از نوی دو استار بلیله ده عدد حب الآس بوزن مجموع ادویه و در نسخهٔ دیگر زنجبیل
ده درم سعد کوفی ده استار است کوفته و بیخته با شکر بقوام آورده یا عسل مصفی سه وزن ادویه
بسرشند **معجون حب الآس** نافع از برای ضعف ماسکهٔ معده بسبب زیادتی رطوبت
و ازلاق طعام چون استعمال کرده شود بعد از قی و اسهال با یارج فیقرا صنعت آن حب الآس
منقی از دانه ده استار سویق بریان نیم من خرنوب نبطی گلنار فارسی کندر ذکر کزمازج از هر یک
ده درم نانخواه دوازده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم **معجون
حب الآس** نافع از برای اسهال کبدی بسبب ضعف جاذبهٔ کبد و این معجون جاذبهٔ کبد را
قوت دهد صنعت آن سلیخه سنبل زعفران از هر یک سه درم قصب الذریره عود بلسان
سعد کوفی تخم کرفس از هر یک پنج درم جوزبوا پنج عدد قاقله قرنفل انیسون نشاسته و در نسخهٔ
دیگر بجای نشاسته بسباسه است و این اصح است کندر ذکر از هر یک دو درم اشنه لادن از هر یک
دو درم و نیم فرو ماناسه درم سک سلیخه چهار درم دارشیشعان سه درم نانخواه چهار درم حب الآس
بریان کرده منقی از استه بیست درم کوفته بیخته بعسل سرشته معجون سازند شربتی چهار درم **معجون
حب الآس** نافع از برای تقطیر بول صنعت آن حب الآس ده درم پوست هلیله کابلی
آمله بریان کرده از هر یک هفت درم قشار کندر پنج درم همه را با آب آهنگران چند مرتبه تر شود و
خشک نمایند پس نرم کوبیده با رب مورد معجون سازند **معجون حب الآس** که بهین منفعت آرد
صنعت آن حب الآس یک جزو لادن ربع جزو کوفته بخرمای هیرون منقی از نوی دو جزو
سرشته معجون سازند شربتی شش مثقال **فصل در بیان لطوخاتی که اصل و عمود
در آنها حب الآس است** لطوخ ورق الآس نافع است از برای صداع حادث از ضربه و
سقطه و مقوی دماغ صنعت آن برگ مورد دو جزو پوست انار ساق گلنار فارسی عدس اقاقیا

خشخاش گل سرخ از هر یک جزوی کوفته با آب پخته صافی نموده نقل آن را بر سر ضماد نمایند و خرقه را
با آب آن ترکرده بر سر گذارند **نطول مقوی سر** نافع از برای صداع حادث از
ضربه و سقطه صنعت آن برگ مورد گلنار فارسی عدس سماق منقی پوست انار ورق گل سرخ
معاشه بغدادی کوفته کفی در آب جوشانیده آب آن را بر سر نطول نمایند و ثفلش را بر سر
ضماد نمایند **آس بری** آن را اسمار و اسفرم نامند و بعربی رند گویند و ریحان القبور نیز
نامند و بیونانی مرسیا اغریا گویند **مورد اسفرم** اسم فارسی مورد بری است و توهم کرده کسیکه
گفته او خرست بفارسی مورد بری گویند برگ زرد تر و عریضتر از بستانی است و طرف آن تیز
شبیه به بستانی و چوبش صلب تر و قدش کمتر از ذرعی و ثمرش بنهایت سرخ و سست بیرون از وسط
برگ میروید و شاخهای بسیار از یک اصل میروید و در زمستان برگ آن نمیریزد و بسیار
قابض و بوییدن آن نافع است از برای رطوبات دماغ و اشامیدن آن نافع است از برای [illegible]
و آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب مفتت حصاة مثانه و بجهت تقطیر البول رطوبی و یرقان
و اسهال و رفع ادرار شیر و تقویت جگر و معده و دماغ شربا و جهت اخراج کرم معده حمولا
و بجهت دفع رطوبات دماغ و صداع بلغمی نافع است ابن ماسرجویه قوت آن را مثل مورد
میدانند و بعضی قوتش را مثل قوت خشخاش دانسته اند و ابن تلمیذ جهت ضربه و سقطه که بر اعضا
واقع شود بالخاصیت مفید دانسته **عرق اسو** لغت هندی است و باصطلاح اطبای
متاخرین هند عرق شکر مقوه را اسو نامند و نزد متقدمین ایشان نبید سکری مقوه را آسو گویند
و مزاج عرق سکری در اواخر درجه دویم گرم است اما هرگاه آن را با آن ادویه دوباره عرق
کشند میگردد گرم و تر با آنکه لیسا باشد که برسد حرارت آن باخر درجه سیوم آسو تالیف اطبای هند
بنهایت مقوی باه و مقوی جمیع قوتها و بدن است و نشاط آور و مفرح و محسن لون است صنعت
آن زردک یک من قند سیاه نیم من گل دهاوه دو سیر دارچینی نیم سیر کباب چینی نیم سیر زردک
را پاک کرده استخوان آن را دور کرده نرم بکوبند و باقی ادویه را نیم کوفته با قند بآب در
خم نمایند و باید که خم کهنه و مستعمل باشد و در زیر توده خاکستر بیست و یک روز دفن نمایند پس
برآورده بپالایند و در شیشه نگاهدارند و هر چند کهنه شود بهتر است شربتی نیم پیاله تا یک پیاله

عرق آسو از ترکیب این مرحوم نافع است از برای معده و کبد بارد و مفید است در
امزجه بارده و امراض بارده مانند مالیخولیا و وجع معده و ضعف گرده و مثانه و اختناق رحم
و اوجاع مفاصل بارده مزمنه و استسقا و قاطع بلغم است و دافع سودا و اشتهای طعام آورد
و ضعف باه را که از برودت و بلغم باشد بنهایت نافع است حتی آنکه اعاده کوباه کسانی که مایوس
شده باشند از آن میکند و نشاط و سرور می آورد و رنگ رو را نیکو میگرداند و مقوی بدن است
و بسط النفس میکند و توحش را زائل میگرداند بسبب ترقیق خون و روح و مرطوبی مزاج را نافع است
و گرم مزاجان را مضر است و لیکن باید که در امزجه ایشان موجب احتراق خون و سائر اخلاط شود
و موجب امراض متولده از احتراق اخلاط و امراض سوداوی متولده از سودای محترقه تولید صفرا
و حمیات صفراویه گردد و مصلح آن گلاب و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان و عرق شاهتره
و عرق نیلوفر و عرق کاسنی و عرق بید است از برای منع تولید سودا و جنون و شربت ریباس
و شربت رمانین و شربت به ترش و سکنجبین سفرجل و سکنجبین لیمونی و شربت فواکه ترش
و شربت زعرور و امثال اینها است از برای منع تولید صفرا صنعت آن قند سیاه دوازده
من تبریز مویز منقی پنج من تبریز پوست درخت مغیلان سه من تبریز پوست بلیله کابلی یک
چهار یک من تبریز آمله مقشر هفتاد و پنج مثقال برگ تنبول برگ نارنج از هر یک پانصد عدد همه را
را یکجا کرده در خمی مستعمل کرده این مقدار آب بر روی آن کنند که ثلث خم خالی ماند و اگر آب
گرم باشد بهتر است پس آن خم را در سرگین اسپ دفن کنند اگر زمستان بسیار سرد باشد چهارده
روز تابستان یک روز و الا اکثر تا جوشش خورد و کف بر سر آورد کف آن را بگیرند و چون از
جوشش فرو نشیند رسیده باشد پس آن را از خم برآورده عرق کشند و در آن عرق خولنجان و دارچینی
سیلانی انیسون از هر یک دوازده مثقال و نیم بیخ لفاح بزرالبنج سفید بیخ لفت بزوری کبابه موچه
جنگلی است از هر یک پنج مثقال نانخواه بیست و پنج مثقال بادیان هفتاد و پنج مثقال بتیسه که
معمول اطبای هند است و در صرف باذکر مشو و هشتاد مثقال ادویه را نیم کوفته عرق مذکور
را بر روی آن کرده یک شبانه روز بگذارند پس عرق کشند بطریق گلاب اگر ساده خواسته
باشند همین را ده مثقال پیش از غذا و دو مثقال بعد از غذا بنوشند و اگر خواهند ادویه ذیل

را داخل کرده مرتبهٔ ثالث عرق کشند و ادویهٔ این است گوشت برهٔ املکی بزغالهٔ فربه که
استخوان و چربی آن را جدا کرده باشند از هر یک نیم من تبریزی و در نسخهٔ دیگر یکمن است گوشت
مرغ جوان پنج قطعه گوشت دراج گوشت کبک از هر یک هفت قطعه گوشت قطاة که بفارسی
سنگخوار و بهندی بهٹ تیتر گویند پانزده قطعه گوشت کبوتر مختلف تازه پرواز آمده پنج قطعه گوشت
کرواناک ده قطعه گوشت گنجشک نر خانگی پنجاه قطعه مجموع را از چربی و استخوان جدا کرده گوشت
خالص آنها را ورق ورق کرده دارچینی بسباسه کشنیز خشک صندل سفید قرنفل عود هندی
عود الصلیب گل سرخ صعتر فارسی زیرهٔ کرمانی جوزبوا از هر یک ده مثقال کوفته بر آن گوشتها
پاشند و در دیگ نقره یا مسی تازه قلعی با آتش ملایم اندکی بو دهند که گوشت ها شروع به پس
دادن آب نمایند و آن رطوبت خشک نشود پس عرق مذکور را بر روی آنها کرده بهمن سرخ
بهمن سفید شقاقل مصری عود هندی عود الصلیب بهار نارنج زرنباد بسباسه سنبل الطیب ساج
هندی سلیخه دانه هیل قرفة الطیب از هر یک پنج مثقال گل سرخ گل سفید نسترن و ورد چینی
که بفارسی گل مشکین و بهندی سیوتی نامند از هر یک نیم من تبریزی داخل کرده عرق کشند عنبر
اشهب زعفران از هر یک دو مثقال و نیم در ته مشربه بگذارند تا عرق بر روی آن بچکد

عرق آسو تالیف آن مرحوم موافق گرم مزاجان تفریح تام آورد و نشاط بخشد و اصحاب
سودای محترقه و مالیخولیای مراقی را بنهایت نافع است صنعت آن تمر سیاه بیست و چهار
من تبریزی پوست درخت مغیلان سه من تبریزی در خم کرده آب بر روی آن کنند آن مقدار که ثلث
خم خالی ماند پس خم را در سرگین اسپ دفن کنند و بگذارند که جوش بخورد و از جوش فرو نشیند و بر
پس آن را بر آورده از و عرق کشند و آن عرقی را در ظرفی کرده صندل سفید سوهان کرده
بیست مثقال گل نیلوفر چهل مثقال گل گاوزبان یکصد و بیست مثقال تخم کاسنی نیم کوفته
تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین کوفته از هر یک دو صد و چهل مثقال مغز تخم کدو نیم کوفته دو صد
مثقال گل بید و بهار بید مشک اصلی پوست هلیلهٔ کابلی از هر یک سه صد مثقال پوست بلیله آمله
منقی از هر یک یکصد مثقال تخم کاهو یکصد و بیست مثقال گل سرخ چهار من تبریزی کشنیز خشک
بیست مثقال همه را در عرق مذکور یک شبانه روز بخیسانند و عرق کشند و در وقت عرق کشیدن

دو مثقال عنبر اشهب در ته شیشه بگذارند **اطریلال** بکسر الف و سکون طای حطی و یا و لام لغت بربری
است بمعنی رجل الغراب و حشیشش آن را بعربی حشیشة الارض نامند و خبز الشیاطین نیز گویند
حکیم میر محمد مومن گفته که خلال و آن نوعی از اطریلال است و خلال خلیل نبات اطریلال است
و این هر دو نوع هم است و نیز گفته که رجل الطیر و رجل الزرزور و رجل العقعق و رجل العقاب
و رجل الغراب و رجل الزاغ اینها همه نبات اطریلال است و بترکی نبات اطریلال را اغاز ایاغی
نامند و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند و بهندی کاکجنگی یعنی پای زاغ نامند
و مسی نیز گویند و مستعمل تخم آن است و آن بسیار ریزه و تیره رنگ مایل بزردی و طولانی و لطیف است
تند و تلخ با حرافت و تندی بود خوب او تازه سنگین آن است و گیاه او شبیه است بگیاه شبت
و برگش متفرق و ساقش مربع و در آخر بهار میرسد و آنچه سبز تیره شبیه بزنیان است
از دو قوت است و تخم خلال گویند و بهترین آن مصری است گرم و خشک است در سیوم محلل ریاح
و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد و منقی گرده و مثانه و یک درم آن با عسل جهت دفع ریاح و
ابلادس مجرب است و ضماد آن زائل کننده آثار جلد و برص ابیض و نشاقه آن مستاصل
بلغم است و طلای آن مجفف قروح است و قدر شربتش از یک درم تا سه درم با عسل یا شراب
معجون اطریلال نافع از برای برص صنعت آن اطریلال یک درم عاقرقرحا سه درم
سفید زنجبیل از هر یک دو دانگ با سه وزن ادویه عسل مصفی سرشته نمایند و بعد از تنقیه بمقدار یک مثقال تناول نمایند
و در آفتاب نشینند و موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر آن افتد و عرق کنند و در روز
اول بهایت تا روز سیوم موضع برص آبله کرده بعد از رفع زرداب بالکلیه برطرف می شود
معجون اطریلال ساده از برای برص صنعت آن بگیرند اطریلال پنج مثقال کوفته
بیخته با عسل یکصد و پنج مثقال سرشته تا پانزده روز دوازده درم آن را که شش مثقال و نیم
دانگ صیرفی است تناول نمایند یقیناً برص را زائل میگردانند و قلمی فرموده اند و آنچه کثیرین
و بدل اطریلال یافته و در برص ضماد او طلا و شربا دوای هندی است که آن را بابچی
گویند با طین مغره **انس النفس** نبات است ریحی شبیه بخبر جیر و برگش بلی نشتر لیف
و گلش مانند تره تیزک یعنی حرف زرد و برگهای سفید با حاصله برگ گل آن دارد و با حرکت

آفتاب میل کند و مانند شاهد آنها باعدم حرکت هوا حرکت بنماید و ساقش سرخ مائل بسیاهی و در
شهر و اطراف شام بسیار است و در مجاری آبها میروید و چون حیوان شیردار از آن بخورد
شیرش زیاده میشود و خوردن آن شیر باعث نشاط و سرور می گردد و گرم است در درجه
دویم و در یبوست معتدل و در افعال نائب مناب شراب است و مدر فضلات یعنی ادرار شیر و
حیض و عرق و مقوی حواس است و طبیخ آن در ازاله هموم و تفریح مثل شراب است بدون مستی
و خمار و اندکی از عسل آن بین اثر دارد و خلال بقل شیرسا خود مقوی حافظه است و طلوع عصاره آن جهت قلع
بیاض چشم مفید است و چهار درم از تخم آن با پنج درم یا با شیر گوسفند مهیج باه است حتی در شخص صد
ساله منتج است و رنگ رخسار را نیکو و سرخ گرداند و بدن را فربه سازد و یرقان را زایل کند
و مضر گرده است مصلحش عسل و اکثار آن مورث ورد سعال و شربتش تا پنج درم است و از عصاره
طبیخش تا چهار درم و بدلش آب انگور و طبیخ بادرنجبویه و زعفران **شراب الانس النفس** نافع
جهت مالیخولیا و مواد سوداوی صنعت آن بگیرند برگ تر آن را و بکوبند و آب آن را بگیرند و در
یک من آب آن نیم من نبات سفید داخل کرده بقوام آورند **باب الالف مع الباء**
الموحدة **ابازیر** بر وزن افاعیل ادویه مصالح طعام است و بعضی گفته اند که عام
است از ادویه مصالح و توابل و دواخ طعام و بقول و این قول اقرب بصواب است و سبب
انداختن توابل و ابازیر در طعامها و دیگها یکی از پنج امر است اول تحصیل لطافت و نفاست
طعام است تا آنکه بگردانند آن را صاحب طعمی که بدان تلذذ گیرد طبیعت از آن و میل کند بسوی آن
و هضم نمایند آن را از آنکه پلاو مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این هرسه بی بو باشند
تفه و بی رایحه اند پس چون ابازیر در آن اندازند طعم و رایحه بهم رساند قبول میکند آن را
طبیعت و رغبت آورد بسوی آن و هضم میگردانند آن را دوم سبب انداختن آن در طعام
زهومت و کراهت رایحه طعام است تا آنکه بگردانند رایحه آن را طیب بگردانند آن را بجهت آنکه
دوست دارد طبیعت آن را سیوم برودت مزاج طعام است پس داخل کرده میشود در آن ابازیر
حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آن را بسوی اعتدال چهارم غلظت
و دشواری هضم آن است تا آنکه بگردانند آن را لطیف و آسان گردد هضم آن پنجم یا آنکه بگردانند

طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری و صالح است از برای کسیکه جمع آمده باشد در بدن او
فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین سبب باد اغراض عمده ابازیر و از آنست که بسیار کرده نشود
در طعام بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شوند میکنند آلات غذا را آن آلاتیکه جور میکنند غذا را برآنها
و نیز بسیاری ابازیر احداث میکند در کیموس کیفیت حاده حریفه و لهذا باشد که بگردند سبب
قروح و اورام و امراض صعبه و ازین سبب میباشد مقدار کیفیت خون سبب گردیدن از کیفیت
نسبت بمزاج آن شخص زیاده از مقدار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آنست که در غذا داخل
کرده نشود مگر مقداریکه حاصل گردد بآن مقدار اغراض مذکوره و غرض آخر از غرضهای
خمسه اشبه بعلاج است چه کسیکه موافق باشد او را اغذیه ملطفه اشبه است به بیمار از اصحا پس ازین
جهت استعمال ابازیر حاره درین غرض میباید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما ابازیر
معروفه نزد اطبا و جهان نمک است و سرکه و آبکامه و فلفل و دارفلفل و دارچینی و قاقله و خولنجان و زیره
کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران
و اشترغار و زنجبیل و قرنفل و شونیز و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هر یک در
موضعش ذکر کرده میشود انشاء الله تعالی و اما ابازیر و افاویه که بجهت امراه در اغذیه داخل
کرده میشود پس آن جرجیر است و تخم شلغم و تخم کتان و حب الرشاد و حرف بابلی و زعفران و زنجبیل
و دارچینی و بوزیدان و لسان العصافیر و تودری سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سفید و
خولنجان و لب حب القرطم و مغز حب القطن و بیاشیم محتاج بجا دادن این ادویه در اغذیه باهیه از
برای ادرار منی **ابراهیمیه** طعامی است مرکب مانند زیرباج الا آنکه بعوض سرکه درین آب غوره
میکنند یا سرکه را مقطر نموده داخل مینمایند صنعت آن بگیرند گوشت بره را و قطعه قطعه نموده
با پیاز و عدد پیاز و نمک بقدر حاجت در آب بجوشانند و کف آن را بالتمام بگیرند پس آنرا از آن
آب بیرون آورده با روغن گاو یا گوسفند سرخ کرده با مصالح گرم و پیاز پس آب و نمک بقدر
حاجت داخل کرده زیره کرمانی و دارچینی دانه هیل کشنیز خشک از هر یک قدری در پارچه
کتانی بسته در آن اندازند و بعد از آن آب غوره و یا سرکه مقطر و قدری قند سفید
بمقداریکه چاشنی آن اندازند گردد و مغز بادام شیرین ریزه کرده در آن داخل کرده چند جوش دهند

وادویه کشیده با نان و یا با چپاتی بخورند و این غذای معتدل است مانند زیرباج و موافق
معده و کبد است و مقوی قلب و مفرح و با ادویه حاره این غذا اندکی عود هندی داخل میکنند
از برای زیادتی تقویت معده و قلب و بعضی گفته اند که ابراهیمیه آشی است که با آب غوره و قند
و عود هندی و ادویه حاره و مغز بادام و گلاب و گوشت مرغ و یا بزغاله ترتیب دهند و نزد
اطبا این غذا مفرح و مقوی معده و دل و جگر است ابریشم بکسر و فتح همزه و سکون بای موحده
و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح و ضم شین معجمه بلغت عربی حریر و قز و بفارسی ابریشم
و بترکی ایپک و بیونانی بریبی و بهندی ریشم و بسریانی شثارباسند و مراد از آن در ادویه پیله ایست
که کرم آن را سوراخ نکرده باشد که بیرون رود و بهترین آن پیلهای بزرگ بالیده زرد رنگ پر
ابریشم است که بشکل رطب کوچک فربهی باشد و آنچه در آب پخته و نخ از آن کشیده باشند
بعربی حریر گویند و قز اسم آن ابریشم است که کرم آن پیله را سوراخ کرده بیرون رفته باشد و فی الحقیقت
قز ورای این نیست بلکه نوعی دیگر است که کرم ابریشم در بعض درختها مانند کنار و توت خانه
و پیله سازد و آنچه در آفتاب گذارند تا کرم آن بمیرد آن را ابریشم خام گویند و ابریشم خام حار
و یابس است در درجه اولی و بعضی گفته اند که معتدل است در خشکی و تری و مقوی قلب بنهایت
و از مفرحات است و تفریح بخش بالخاصیت و معین است بر خاصیت آن حرارت و یبوست
معتدله آن که موجب تلطیف و تنشیف رطوبت روح است این روح را نورانی و مستعد فرح میسازد
و تقویت ابریشم نیست مخصوص بروحی دون روحی و حالی دون حالی بلکه در همه احوال ملایم
جمیع ارواح است حتی آنکه تقویت روح کبدی میکند که عبارت از روح طبیعی است و روح دماغی
که عبارت از روح نفسانی است و روح قلبی که عبارت از روح حیوانی است و مقوی قوت حافظه
و ذهن و باه و جهت خفقان و ضعف معده و ریه و تسمین بدن نافع است و پارچه حریر محض
قرمزی را چون بخون رعاف ترکرده خشک نموده بسوزانند و خاکستر آن در بینی دمند رعاف
را بازدارد و مجرب است و شراب آن که آن را در آب پخته و با شکر سفید بقوام آورده باشند
مفتح سدها و مقوی قلب و نیکو گرداننده رنگ رخسار است و محرق آن ضعیف تر است
از مفرحیت آن در اشربه لیکن نافع است از برای قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم و قدر شربتش

از یکدرم تا سه درم و بدلش مروارید محرق مغسول است و لباسهای بافته ابریشم و حریر محض
گرم و لطیف است و پوشیدن آن ملایم و نرم و فربه میگرداند بدن را و موجب سرور است لیکن
پوست بدن را رقیق میگرداند و اصلاحش آن است که با ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند و بافته
ممزوج با ریسمان را بعربی قطنی و بفارسی الجه و بهندی سوسی نامند و اکثر مشهور بمشروع است
باقسام آن محمد بن زکریا گفته که لباس ابریشمی گرم و تر از کتان است و موجب صلابت بشره
است و لباس کتان برعکس این است و ثیاب قز که آن را کرم سوت نامند حار و لطیف است
و پوشیدن آن پیران را نافع است و مزاج های سرد و زنان را و رهواهای سرد و خون را گرم
میگرداند و اصلاحش آن است که با پنبه و طپ پنبه بافته لباس ساخته بپوشند و از خاصیت لباس
ابریشمی آنست که قمل تولید نمیشود است در بدن کسیکه آن را بپوشد **بیان طریق
استعمال ابریشم در مشروبات** گفته اند که بهترین طرق استعمال آن آنست که آن را
بنهایت نرمی مقرض نموده قرصی بلیغ و با جواهر مثل مروارید و کهربا و بسد و سائر جواهر و ادویه
مفرح قلب خشک بدون سحق مایعی مانند آب و گلاب بر روی سنگ سماق سائیده بکار
برند و گاهی استعمال کرده میشود در ادویه ماکوله محرق آن با آنکه پیله ابریشم را که ابریشم از آن جدا
نکرده باشند گرفته و ابریشم را از آن جدا نمایند که مانند پنبه نداقی کرده شده باشد و قدری بریان
نموده در هاون نقره و یا سنگی یا آهنی یا برنجی که اطراف سر آن شکسته نشده باشد که ریزه های
برنج داخل ابریشم گردد بکوبند و چون در میان کوبیدن تخته گردد باز قدری بریان نمایند و
بکوبند و چون باز تخته گردد باز بریان نمایند و بکوبند تا تمام کوبیده و نرم گردد و از پارچه تنگ
گذرانیده با جواهر صلایه نمایند زیرا که تقریض آن در نهایت تیزی بسیار دشوار است و اگر
در وقت کوبیدن قدری نخود بریان مقشر داخل آن نمایند زود می کوبیده و بسیار نرم میشود و بعد
آنکه قدری کوبیده شود در پارچه تنگی کرده مکرر حرکت دهند تا آنچه آرد نخود ممزوج آن است رفته
ابریشم نیم کوفته بماند بعد از آن آنرا نرم کوفته بیخته با جواهر باز سائیده استعمال نمایند و دستور
احراق ابریشم آنست که بگیرند ابریشم خام را و ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی با طبق
آهنی پاکیزه سر کرده بر آتش انگشت گذارند و دایم بکفچه آهنی یا بچوب صندل بهم زنند تا قابل

سائیدن شود پس آنرا سوده در معاجین و مفرحات و خمیره ها و اشربه بکار برند دیگری گفته
که احراق ابریشم مانند احراق صوف است و احراق صوف را چنین بیان نموده اند که بگیرند
صوف نقی را و شانه کنند و مقدار بند انگشت پیچیده در دیگ مس سرخ یعنی قلعی ناکرده بر
سر آن طبق سفالی که سوراخی در وسط آن کرده باشند گذاشته و اطراف آن را بگل حکمت
کرده بگذارند بر آتش تا سوخته شود و علامت بلوغ آن آنست که از سوراخ طبق دود سیاه
بیرون نیاید می فرمایند که طریقهٔ اول بهتر و انسب است و محرق مغسول آن چون استعمال کرده شود در
ادویه چشم نافع است و لیکن غیر محرق آن مستعمل در ادویه موضعیه چشم **فصل در بیان**
خمیره هائیکه اصل و عمود در آنها ابریشم است خمیره ابریشم که تقویت اعضا
رئیسه و ارواح و قوی نماید صنعت آن ابریشم کتام مقرض یکصد و پنجاه مثقال ابریشم
مقرض پنجاه مثقال طباشیر سفید ده مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی مروارید ناسفته کهربا
شمعی بسد ورق نقره یشب سبز تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال ورق طلا سه مثقال
شربت سیب شیرین شربت بنفشه از هر یک صد و پنجاه مثقال قند سفید یک من تبریزی
عنبر اشهب سه مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند یعنی یکصد و پنجاه مثقال ابریشم را در گلاب
و آب باران طلا تاب و نقره تاب دو شبانه روز خیسانند پس جوشانیده نیکو مالیده
صاف نموده با شربتها و قند بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند خمیره ابریشم
دیگر نافع از برای تقویت ارواح دماغی صنعت آن ابریشم مقرض سه صد مثقال گلاب
عرق بید مشک عرق شاهتره عرق گاوزبان از هر یک دو مینا آب سیب شیرین
آب انار شیرین از هر یک یکصد مثقال خولنجان قرنفل دارچینی ورق طلا محلول از هر یک
یک مثقال عنبر اشهب ورق نقره محلول یاقوت رمانی مروارید ناسفته از هر یک دو
مثقال قند سفید نیم من تبریزی نبات سفید یک من عسل مصفی نیم من شاه بدستور مرتب
نمایند خمیره ابریشم از اختراع آن مغفور که بجهت محمد شاه ابن سلطان جهان شاه
ابن شاه عالم پادشاه معظم بن بادشاه غازی محمد اورنگ زیب عالمگیر گورکانی
ترتیب داده مقوی قلب حار است و دافع وسواس و خفقان سوداوی از اخلاط محترقه

سوداویه و تفریح و نشاط و سرور آورد و مقوی جمیع اعضای رئیسه و کلیه و معده است
و اصلاح حال کرده نماید و گرمی گرده و عطش مفرط و ذیابیطس را زائل گرداند و مجرب
و منافع بسیار دارد و هیچ ضرر ندارد صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده نخ نکرده یک
صد مثقال در آب باران طلا تاب ده من و عرق بیدمشک و گلاب از هر یک یک مینای
یکمنی تبریزی عرق گاوزبان عرق نیلوفر از هر یک نیم مینا عرق قاهیل عرق صندل عرق [illegible]
عرق گاو گل از هر یک پنجاه مثقال و شبانروز خیسانند پس بجوشانند آن مقدار که
وزن آب رفته وزن عرقها بماند و بفشارند و اثفال آن را دور کرده عرق آنها را صافی
نموده نبات سفید نیم من تبریزی عسل مصفی پنجاه مثقال شربت فواکه شیرین شربت شیرین
شربت ریباس شربت امرود شربت انار شیرین شربت به شیرین شربت اترج از هر یک
پنجاه مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بقوام آورند پس بگیرند یاقوت رمانی
مروارید ناسفته یشب سبز پادزهر معدنی مرجان قرمزی کهربای شمعی از هر یک دو
مثقال و نیم لعل بدخشی زمرد اعلی از هر یک یک مثقال و یکدانگ و نیم احجار را با گلاب
بر روی سنگ سماق صلایه کرده تصویل نموده خشک ساخته وزن نمایند و ورق طلا
و ورق نقره از هر یک دو مثقال و نیم بدو دارالعسل مصفی حل سازند ابریشم مقرض
سنبل گاوزبان کشنیز خشک مقشر صندل سفید غنچه گل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ طباشیر سفید
نشاسته تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه از هر یک
هفت مثقال و نیم عود قماری [illegible] دو مثقال زعفران یک مثقال بسته و خمیره مرتب
نمایند و در نصف آن خمیره یک مثقال کافور قیصوری سائیده داخل نمایند نصف
دیگر بغیر کافور باشد شربتی از دو درم تا دو مثقال خمیره ابریشم دیگر از اختراع آن
مرحوم جنت نواب جهانبانی شاهزاده والاقدر رضاقلی میرزا بجهت رفع توحش سودا و
وساوس فاسده و رطوبت معده و مانع تولید رطوبات و دافع خیالات سوداویه
و مانع تولید سودا و احتراق خون مقوی باه صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده
پانزده سیر شاه جهانی گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان عرق نیلوفر از هر یک

بلکہ عرق صندل عرق بہی یا عرق زردک از ہر یک نیم من نبات سفید نیم من عسل مصفی شراب انگور
شیرین شراب سیب اصفهانی شراب امرود شراب انار شراب سفرجل از ہر یک شصت
مثقال صیرفی مروارید ناسفته یاقوت رمانی یشب سبز مرجان قبرسی کهربای شمعی فادزهر
معدنی خطائی از ہر یک سه مثقال لعل بدخشی زمرد اعلی از ہر یک یک مثقال و نیم ورق
طلا محلول ورق نقره محلول از ہر یک سه مثقال ابریشم مقرض یا کوبیده با جواهر صلایه
کرده چنانچه در صدر بیان شد گل گاوزبان کشنیز خشک مقشر صندل سفید بگلاب سوده
بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری غنچه گل سرخ طباشیر سفید از ہر یک پنج مثقال خولنجان
سعد کوفی تخم فرنجمشک عود هندی خام بادرنجبویه پوست اترج از ہر یک دو مثقال زعفران
مشک تبتی عنبر اشهب از ہر یک یک مثقال و نیم بدستور معمول خمیره سازند شربتی از یک مثقال
تا دو مثقال خمیره ابریشم دیگر از افراح آن مغفور محرور المزاج را موافق در تقویت قلب
و کبد و دماغ بی نظیر است صنعت آن ابریشم از پیله جدا کرده خام رفیع پنجاه مثقال بگلاب
و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از ہر یک دو صد مثقال آب آهن تاب بقدر حاجت
یک شبانروز در تابستان و در زمستان دو شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا آن مقدار
که وزن عرقها باقی ماند بمالند و بفشارند پس صافی نموده آب انار شیرین آب به شیرین آب
سیب شیرین آب امرود از ہر یک سه اوقیه من تبریز که هر اوقیه ثمن من تبریز است و
من تبریز بوزن ششصد مثقال صیرفی است آب نیشکر قند سفید از ہر یک یک چهار یک
من تبریز عسل سفید خوشبوی جید مصفی نیم من تبریز مجموع را یکجا کرده بجوشانند و سفیده
تخم مرغ بران زده کف آن را بگیرند چون دیگر کف نیاورد آن را صافی نموده بقوام آورند
یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی از ہر یک دو مثقال بادزهر معدنی صافی دو مثقال
و نیم لعل بدخشی زمرد اعلی از ہر یک یک مثقال صندل سفید گل گاوزبان غنچه گل سرخ شقاقل مصری
بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر از ہر یک دو مثقال و نیم ابریشم مقرض
پنج مثقال عنبر اشهب ورق طلا محلول از ہر یک یک مثقال زعفران یک مثقال و یک
دانگ و نیم تخم خرفه پنج مثقال مشک تبتی چهار دانگ ورق نقره محلول دو مثقال بدستور

سفر مرتب نمایند خمیره ابریشم تالیف حکیم عماد الدین محمود منقول از خط والد ارشاد معز
الیه حکیم محمد باقر معروف بمیرزا بزرگ قلمی نموده که این نسخه معمول من است **صنعت**
آن ابریشم خام رفیع اعلی یک من عرق گاوزبان عرق بیدمشک عرق شاهتره گلاب
از هر یک یک من آب سیب شیرین آب انار شیرین آب امرود چینی آب به شیرین از هر یک
دو صد مثقال ابریشم را در عرقها بخیسانند شبانروز پس آب میوه‌ها را در پاتیل نقره بجوشانند
تا ثلث بماند و در حین جوشانیدن ادویه که ذکر کرده میشود در کیسه کتانی کرده دران اندازند
و آن کیسه را به نیز معجون سازی که از چوب صندل باشد بمالند تا قوت ادویه با آنها باز داده شود
و ادویه این است مصطکی سنبل الطیب از هر یک نیم مثقال دانه هیل بوا قرنفل از هر یک
یک مثقال دارچینی سیلانی سه مثقال عود قماری خام عرقی سافج هندی از هر یک یک مثقال
جوز بوا بسباسه از هر یک نیم مثقال زعفران یکدانگ مجموع را نیم کوفته در کیسه کتانی کرده
دران اندازند بعد از انکه ثلث عرقها و آبها بماند کیسه را نیکو بمالند و بفشارند و همچنین
ابریشم را پس هر دو را دور کنند پس نبات سفید و قند مکرر از هر یک دو من عسل مصفی
نیم من داخل کرده بقوام آورند و از آتش برگرفته عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا یک
مثقال ورق نقره یک مثقال و نیم مشک خالص یک مثقال مجموع را دران داخل کرده
بهم بزنند تا خمیر شود و در ظرف چینی نگاهدارند و اگر خواسته باشند در آخر مصطکی رومی
زعفران درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید قرنفل سک المسک عود قماری خام دانه هیل
صندل سفید سوده از هر یک یک مثقال کوفته بیخته داخل نمایند مناسب و اقوی است
خمیره ابریشم دیگر از قدمای اطبا نافع است از برای تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه
و از برای خفقان بارد و بواسیر و توحش سوداویه و اقسام مالیخولیا و از برای تقویت باه و تسمین
بدن **صنعت** آن ابریشم مقرض سه صد مثقال شبانروز در یک هزار و سه صد مثقال
آبی که آهن تافته چند بار دران سرد کرده باشند بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد
ابریشم را افشرده بیرون آورند پس گل گاوزبان بیست و پنج مثقال بادرنجبویه پانزده
مثقال در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس آنها بپالایند و اضافه آب

ابریشم نمایند و با سیصد مثقال قند کرر بقوام آورند و بگیرند عنبر اشهب و ورق طلا محلول از
هر یک مثقال و نیم ورق نقرهٔ محلول مروارید ناسفته صلایه کرده مصطکی رومی از هر یک
دو مثقال دران داخل کرده بهتر معجون سازی بر هم زنند تا خمیره شود و در ظرف چینی
نگاه دارند خمیرهٔ ابریشم دیگر اصحاب برودت مزاج و نسیان را نافع است صنعت آن
ابریشم خام پنجاه مثقال بگلاب و عرق بادرنجبویه از هر یک مینا آب بقدر حاجت یک شبانه روز
بخیسانند پس بجوشانند و بمالند و بفشارند و بپالایند شربت فواکه شیرین ... نبات سفید
عسل مصفی از هر یک سه چهار یک من تبریز همه را در آب ابریشم داخل کرده بجوشانند و کف آنرا
بگیرند و بقوام آورند پس بگیرند مروارید ناسفته یاقوت ... بادزهر معدنی از هر یک دو
مثقال و نیم لعل بدخشی بادزهر حیوانی اصطهباناتی از هر یک یک مثقال همه را بر روی سنگ
سماق بگلاب صلایه نموده کهربای شمعی سه مثقال دارچینی عود قماری تخم سلاخ هندی
زرنباد درونج عقربی زرنب نخیله سنبل سرخ عود الصلیب بسباسه جوز بوا بهمن سرخ بهمن سفید
خولنجان دانه هیل اسطوخودوس فرنج ترکی بادرنجبویه اسارون بزر سیسالیوس از هر یک
چهار مثقال ورق طلا محلول پنج مثقال عنبر اشهب مشک تبتی خالص از هر یک یک مثقال
زعفران دو مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و سه حصه نموده یک حصه را نیم مثقال جندبیدستر
داخل نمایند و چون از برای کسیکه این شراب را تالیف نموده معتاد به نشاط بود حصه دوم
را یک مثقال جندبیدستر و پنج مثقال چرس اول داخل نمایند حصهٔ سیوم را بغیر جندبیدستر و
و چرس نگاه دارند شربتی از حصه که بغیر چرس و جندبیدستر است دو درم و از انچه با جندبیدستر است
یکدرم و نیم و انچه با چرس است نیم درم تا یکدرم خمیرهٔ ابریشم دیگر ابریشم از پیله جدا کرده
یکصد و پنجاه مثقال قند سفید نبات سفید از هر یک یکصد و پنجاه مثقال عسل مصفی بیست
مثقال گلاب عرق بیدمشک از هر یک دو مینا مصطکی قرنفل سازج هندی دارچینی درونج
عقربی از هر یک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید دو مثقال عنبر اشهب پنج مثقال
ورق طلا دو مثقال ورق نقره پنج مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود و آب
انار شیرین از هر یک پنجاه مثقال و اگر نباشد ربوب بدل آن اشربه فواکه داخل نمایند و الا ...

خوراک شربت عنوان ساخته ابریشم را ریزه ریزه کرده در گلاب و عرق بیدمشک دو شبانروز
بخیسانند پس [illegible] شربتها با نبات و یا قند پختن آنها بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر
داخل سازند شربتی از آن یک مثقال تا دو درم خمیره ابریشم دیگر که بتقویت قلب بی نظیر است
و منافع بسیار دارد صنعت آن ابریشم خام پنجاه مثقال گلاب چهار رطل عرق بیدمشک دو
رطل ابریشم را در عرقها سه شبانروز بخیسانند و بآتش ملایم بجوشانند پس خوب بمالند و بفشارند
و صاف نموده با قند و عسل از هر یک پنجاه مثقال بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نموده
بقوام آورند پس بگیرند عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا سه مثقال ورق نقره یک مثقال در آن حل
کرده ابریشم مقرض گل گاوزبان طباشیر سفید غنچه گل سرخ عود قماری خام صندل سفید سوده
از هر یک دو مثقال مصطکی یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال کهربا مرجان قرنفل از هر یک یک
مثقال همه را با مشک بیاق صلایه کرده مشک خالص یک مثقال همه ادویه را کوفته بیخته در قند
و عسل بقوام آورده مخلوط کرده بر هم زنند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال خمیره
ابریشم از متاخرین [illegible] دل [illegible] قوت دهد و خفقان و غشی و توحش را زائل کند و
نشاط و سرور آورد و شکم بند صنعت آن ابریشم خام پنجاه درم در آب آهن تاب یا طلا
تاب بخیسانند پس بجوشانند و بمالند و بفشارند و ابریشم را دور کرده پس بگیرند گاوزبان و بادرنجبویه گل گاوزبان
و مشک سنبل الطیب غنچه گل سرخ اشنه از هر یک دو مثقال در گلاب بخیسانند و بجوشانند و
بپالایند و اضافه آب ابریشم نمایند و در دیگ کنند و نبات سفید بقدر حاجت داخل کرده بقوام
خمیره آورند پس کهربای شمعی مروارید ناسفته یشب سبز از هر یک دو درم یاقوت رمانی یک درم
همه را با گلاب صلایه نموده صندل سفید بگلاب سوده سه درم ورق طلا ورق نقره محلول این
عنبر اشهب مصطکی از هر یک یک درم ابریشم مقرض چهار درم زعفران مشک تبتی بگلاب سوده از هر یک
نیم درم در آن داخل کرده بچمچه چوبین سازی بهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند
شربتی دو مثقال خمیره ابریشم دیگر صنعت آن ابریشم مقرض یک اوقیه عود قماری
صندل سفید ورق نقره عنبر اشهب از هر یک یک مثقال اشنه سنبل الطیب ورق طلا
از هر یک نیم مثقال زعفران چهار دانگ آب سیب شیرین آب انار شیرین آب به شیرین آب امرود

شیرین عرق بید مشک عرق گاوزبان گلاب از هر یک پنجاه مثقال قند سفید نیم من تبریز قند
و آبها و عرقها را بقوام آورده ادویه را داخل کرده تیز زنند تا خمیره گردد و در ظرف چینی نگاه
دارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال خمیره ابریشم منافع بسیار دارد در تقویت قلب
بی نظیر است صنعت آن ابریشم مقرض خام پنجاه مثقال گلاب چهار رطل عرق بید مشک
دو رطل ابریشم را سه شبانروز بخیسانند پس بآتش ملایم بجوشانند تا قوت ابریشم بعرقها باز داده شود
پس بمالند و بفشارند و صافی نموده بگیرند و دو رطل قند سفید و یک رطل عسل مصفی داخل کرده بجوشانند
و کف آن را بگیرند و بقوام آورند پس عنبر اشهب چهار مثقال ورق طلا سه مثقال ورق نقره
یک مثقال در آن حل نمایند پس ابریشم مقرض گل گاوزبان طباشیر سفید غنچه گل سرخ عود
هندی خام صندل سفید از هر یک دو مثقال مصطکی رومی یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال
کهربای شمعی مرجان قرمزی از هر یک یک مثقال هر سه را بر سنگ سماق بگلاب صلایه نموده مشک ترکی
یک مثقال ادویه را کوفته بیخته در قند سفید و عسل بقوام آورده بسرشند و بر هم زنند تا نیکو مخلوط
شود و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال خمیره ابریشم دیگر که مقوی قلب و دماغ
و کبد است و منافع دیگر نیز دارد صنعت آن ابریشم خام ده مثقال یک شبانروز در آب
باران بخیسانند و گاوزبان برگ فرنجمشک و بادرنجبویه از هر یک یک مثقال در سی مثقال گلاب
و پانزده مثقال عرق بید مشک تر بخیسانند پس هر یک را بآتش ملایم جوش دهند تا بنصف
رسد مالیده صاف نمایند نبات سفید و عسل مصفی از هر یک پنجاه مثقال در آن آبها ریخته
بآتش ملایم بقوام آورند و بعد از آنکه کف آن را گرفته باشند و از آتش بر گرفته چهار مثقال
ابریشم مقرض و از هر یک گل گاوزبان مروارید ناسفته بگلاب یا عرق بید مشک سوده عنبر
اشهب دو مثقال کهربای شمعی حجر الیشب برگ فرنجمشک مصطکی از هر یک یک مثقال عود هندی
غرقی خام صندل سفید مشک اعلی خالص ورق نقره ورق طلا صحاح الین از هر یک نیم مثقال
بان بسرشند سرشتنی نیکو شربتی دو مثقال با گلاب و عرق بید مشک بقدر حاجت و اگر
از برای محرور المزاج ترتیب دهند عنبر را نیم مثقال نمایند خمیره ابریشم حکیم صالح خان
صنعت آن ابریشم خام هفتاد و پنج مثقال در پانزده مثقال گلاب بیست روز بخیسانند

و هر روز دست بمالند تا لعاب ابریشم تمام برآید پس گلاب را با ابریشمی که دران خیسانیده
اند بجوشانند و بمالند و بفشارند و صاف نموده با نبات سفید صد و بیست و پنج مثقال بقوام
آورند و بسواط نیکو بر هم زنند و گل گاوزبان برگ بادرنجبویه صندل سرخ از هر یک دوازده مثقال
قرنفل دانه هیل بوا سنبل الطیب ابریشم عود قماری خام از هر یک شش مثقال زرشک منقی
دوازده مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال ورق طلا ورق نقره محلولین
از هر یک یک مثقال بدستور مقرر با آن بسرشند و به سواط بر هم زنند تا خمیره گردد و در ظرف
چینی نگاهدارند خمیرهٔ ابریشم حکیم محمد رضا صنعت آن ابریشم خام بیست و پنج مثقال
در سه صد و هفتاد و پنج مثقال آب که بر آهن را گرم کرده دران سرد کرده باشند یک شبانروز
بخیسانند پس در دیگ سنگی کرده بجوشانند تا بنصف رسد پس چهارصد مثقال قند سفید
داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید و خولنجان وج ترکی مصطکی رومی از هر یک سه مثقال
زعفران یک مثقال کوفته بیخته با آن بسرشند و بسواط نیکو بر هم زنند تا خمیره شود و در وقت
حاجت بکار برند شربتی چهار مثقال خمیرهٔ ابریشم با مومیائی که آن مرحوم بجهت راجی
خوشحال چند دیوان خالصه شریفه تالیف نموده اند صنعت آن عود هندی عود الصلیب
سنبل الطیب مصطکی رومی دارچینی قرنفل جوزبوا کبابه چینی قاقله کبار دانه هیل سعد هندی
اذخر مکی پوست زرد اترج تخم بادرنجبویه تخم بادروج رازیانه مرزنجوش تمام زنجبیل دارفلفل از
هر یک بیست و پنج درم مروارید ناسفته بسد کهربا از هر یک بیست و پنج درم یاقوت رمانی هجده
درم لعل بدخشی دوازده درم بهمن سفید بهمن سرخ زرنباد سلیخ هندی درونج از هر یک
بیست و چهار درم مشک خالص مومیائی ارجانی عنبر اشهب از هر یک سه درم ورق
طلا ورق نقره محلولین از هر یک دوازده درم ابریشم خام نیم من ابریشم را در گلاب یک من
و آب آهن تاب و آب طلا تاب از هر یک دو من یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند
و مثل معمول بمالند تا بیکمن آب رسد فرود آورده سرد کرده نیکو بمالند و بفشارند و قند از ابریشم
دو من کشیده بیل عسل مصفا هر یک سه من از ... داخل کرده بقوام آورند و جواهر را با گلاب صلایه کرده
و عنبر اشهب و مومیائی را در قدری روغن بلسان حل نموده ... و مومیائی مذکور خواهد شد انشاء الله

باروغن پسته یا چلغوزه یا بادام گداخته و باقی ادویه را کوفته و بیخته با آنکه مومیائی و عنبر را
در روغن بلسان یک توله گداخته بدستور مقرر همه را با عسل مذکور ترکیب نمایند خمیره ابریشم
از اقتراح آن مغفور مبرور بجهت رضا قلی میرزا ولد ارشد نادر شاه صنعت آن ابریشم
خام از پیله جدا کرده پانزده سیر من تبریز گلاب عرق صندل عرق بید عرق بیدمشک عرق
گاوزبان عرق نیلوفر از هر یک پنا ی یک منی نبات سفید چهار یک من تبریزی عسل
مصفی شراب انگور شیرین شربت سیب شربت امرود شربت انار شیرین شربت به شیرین از هر یک
شصت مثقال ابریشم را با آب باران سه شبانه روز بخیسانند و بجوشانند تا ثلث آب بماند
ابریشم را نیکو مالیده بیفشارند و آب صاف نموده عرقها و شربتها را داخل کرده بقوام آورند
پس تیز کنند تا قوام شربت آن شکسته شود و عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک یک مثقال و نیم
با نبات سفید داخل کرده برهم زنند پس زعفران یک مثقال بگلاب سوده داخل نمایند پس ورق
طلا ورق نقره از هر یک سه مثقال بعسل حل کرده داخل نمایند پس مروارید ناسفته و فادزهر
معدنی یاقوت رمانی کهربای شمعی یشب کافوری مرجان قرمزی لعل بدخشی زمرد از هر یک
یک مثقال و نیم ابریشم مقرض گل گاوزبان کشنیز خشک صندل سفید غنچه گل سرخ بهمن سرخ
بهمن سفید شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری طباشیر سفید از هر یک پنج مثقال عود هندی
بادرنجبویه از هر یک دو مثقال مایه شتر اعرابی یک مثقال کوفته بیخته با آن بسرشند شربتی دو مثقال
خمیره ابریشم قرمزی صنعت آن ابریشم خام از پیله جدا کرده پنجاه درم آب سیب شیرین
هشتاد و پنج درم نبات سفید یکصد درم اجزا را سوای نبات بجوشانند تا بلع رسد پس بپالایند
و نبات را کوبیده داخل نمایند و بقوام آورند پس بگیرند مرجان قرمزی مروارید ناسفته لاجورد
مغسول از هر یک دو مثقال عنبر اشهب سه درم عود هندی قرفة الطیب از هر یک یک درم ورق
طلا نیم درم مشک ربع درمی بدستور با آن بسرشند شربتی یک مثقال تا دو مثقال **فصل در**
بیان سفوفاتیکه اصل و عمده در آنها ابریشم است **سفوف ابریشم لولوی**
از اقتراح آن مرحوم مغفور که بجهت بندگان نواب جهانبانی شاهزاده والاگهر تالیف نموده
مفرح است و سودا را دفع کند و سده و را قوت دهد و خون را صافی گرداند و مانع تولید سودا

و بلغم است و اعصاب را قوت دهد و مقوی اعضای رئیسه و اعضای تناسل است و
مقوی باه صنعت آن ابریشم خام مقرض دو مثقال ورق گل سرخ مروارید ناسفته صندل
سفید طباشیر سفید گل گاوزبان کشنیز خشک مقشر حب الآس مرجان قرمزی از هر یک یک مثقال
بادرنجبویه یک مثقال و نیم گل مختوم عود قماری خام قرنفل مشک ترکی کهربای شمعی عنبر
اشهب از هر یک نیم مثقال جدوار خطائی زعفران ورق طلا ورق نقره مایه اشتر اعرابی
از هر یک ده دانگ علی الرسم سفوف سازند شربتی دو درم آن را صبح با شیر شتر یا با عرق گاوزبان
و شربت سیب شیرین یا با شراب ریحانی ممزوج با عرق گاوزبان بنوشند سفوف دیگر
مقوی قلب و خفقان حار و توحش را زائل کند صنعت آن صندل سفید صندل سرخ طباشیر
سفید کشنیز خشک مقشر مرجان قرمزی آمله منقی از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال
زهر مهره خطائی ابریشم سبز ابریشم کافوری لعل بدخشان زمرد اعلی عقیق یمنی ورق نقره محلول
از هر یک نیم مثقال ورق طلا محلول طین مختوم هر یک ربع مثقالی احجار را جدا جدا بر سنگ
سماق با گلاب و بیدمشک صلایه نموده سه مثقال ابریشم مقرض در غایت تقریض با جواهرات
خشک بدون مالیدن یکجا باز صلایه نموده در آخر باقی ادویه را با آن ضم کرده قدری صلایه
نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند شربتی یک مثقال با گلاب و عرق بیدمشک و عرق کنب
بید و عرق نیلوفر از هر یک پنج مثقال تخم بالنگو نیم مثقال بزر قطونا یک مثقال بریان باشد
بنوشند سفوف ابریشم دیگر نافع از برای خفقان بارد و توحش و ضعف قلب را زائل کند
و دماغ را قوی گرداند و منافع دیگر نیز دارد صنعت آن یاقوت رمانی یاقوت زرد مرجان
قرمزی لعل بدخشی عقیق یمنی کهربای شمعی از هر یک یک مثقال گل گاوزبان دانه هیل بادرنجبویه
از هر یک یک مثقال و نیم برگ گاوزبان دو مثقال قرنفل مصطکی عود غرقی خام از هر یک یک مثقال و ربع مثقالی زعفران
یک مثقال عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا و ورق نقره از هر یک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته جواهرات را
بر روی سنگ سماق با گلاب صلایه نموده ورق طلا و ورق نقره را حل کرده ابریشم مقرض در نهایت باریکی
چهار مثقال با جواهرات باز بر روی سنگ سماق خشک سائیده در آخر باقی ادویه را با آن ممزوج کرده قدری سحق
نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند شربتی یک مثقال با گلاب و شربتهای مناسب تناول نمایند ۞

فصل در بیان شرابهائیکه اصل و عمود در آنها ابریشم است

شراب ابریشم جهت تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و قوی و ارواح و معده نافع صنعت
آن ابریشم سفید شفاف خام یکصد و پنجاه مثقال گلاب عرق بید مشک از هر یک دو بلنا
قند سفید نبات سفید عسل مصفی از هر یک صد و پنجاه مثقال مصطکی زعفران ساذج هندی
قرنفل دارچینی درونج عقربی از هر یک نیم مثقال صندل سفید ده مثقال عنبر اشهب پنج
مثقال ورق طلا محلول دو مثقال ورق نقره محلول پنج مثقال آب سیب شیرین آب به شیرین
آب انار شیرین آب امرود و اگر آب میوه ها نباشند رب و یا شربه آنها را داخل نمایند و
اگر آنها نیز نباشند بغیر آنها با نبات و عسل مرتب نمایند و ابریشم را چون بقدر نیم بند انگشت
ریزه ریزه کرده در گلاب و آب باران و اگر نباشد عرق آب بخیسانند و ادویه نیم کوفته سوای
مصطکی و زعفران و عنبر و ورق طلا محلول و ورق نقره محلول در پارچه کتانی بسته در آن اندازند
و یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند چون آب برود وزن عرقها بماند آن را صافی کرده
شربتها داخل نموده کیسه ادویه را در آن اندازند و بجوشانند تا بقوام آید و منفصل کیسه را
محکم بالیده فشرده دور کنند و عنبر و مصطکی را در آن داخل کرده پس ورق نقره و ورق طلا
محلولین و زعفران محلول در گلاب داخل کرده برهم زنند و فرود آورده تیز تیز زنند تا نیکو برهم
شود سرد کرده نگاه دارند **شراب ابریشم ساده** از افتراح نواب زعفران مآب ابنی
حکیم سید محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملک سید علوی خان محمد شاهی نافع از برای جمیع امراض
سوداوی و بلغمی و جمیع امراض قلب و خفقان و امراضیکه بمشارکت قلب باشد مانند دوار
و سکته و سائر امراض سوداوی قلب و دماغ صنعت آن ابریشم خام ثلث یک رطل در
شش رطل گلاب دو شبانروز بخیسانند و بجوشانند تا چهار رطل رسد پس ابریشم را نیکو بمالند
و بفشارند و دور کنند و باز ثلث رطل ابریشم خام ریزه کرده در آن اندازند و دو روز دیگر
بخیسانند پس بجوشانند تا سه رطل باقی بماند بمالند و ابریشم را دور کرده سه رطل نبات
سفید داخل کرده بقوام آورند و در آخر دو مثقال عنبر اشهب و نیم مثقال مشک تبتی
خالص سوده داخل نموده برهم زنند تا نیکو مخلوط شود در مرتبان چینی کنند بعد سرد شدن

نگاه دارند شربتی یک اوقیه با عرق گاوزبان ده مثقال و تخم فرنجمشک یک مثقال نوشند
و جهت دوار و سدر و گشنیز خشک مقشر را در عرق گاوزبان تیره کشیده در ان شربت
داخل کرده بجوشانند شربت ابریشم دیگر که بهمان منافع دارد صنعت آن ابریشم
خام بیست و هشت مثقال گلاب عرق بید مشک از هر یک یکصد و بیست مثقال عرق گاوزبان
عرق شاهتره از هر یک شصت مثقال ابریشم را یک شبانروز در عرقها بخیسانند و در روز
آخر ابریشم را بجوشانند و بمالند و بیفشارند پس یکصد و شصت مثقال قند سفید و سی و پنج
مثقال عسل مصفی داخل کرده بقوام آورند و در انتهای طبخ صندل سفید سوده ده مثقال
قرنفل سنبل الطیب دارچینی مصطکی دانه هیل کلان و خرد خام ساذج هندی زعفران از هر یک
یکدرم نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده در ان اندازند و دایم کیسه را بمالند تا بقوام آید پس فرود
آورده زعفران سه مثقال مشک ترکی یک مثقال ورق نقره محلول دو مثقال داخل
کرده تبریزند تا زعفران و مشک در ان مخلوط گردد شراب ابریشم دیگر تالیف
متقدمین نافع از برای تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و دفع خفقان بارد و بلادت و
توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا صنعت آن ابریشم خام سه صد مثقال در یک هزار و
سه صد مثقال آبی که آهن تافته مکرر در ان سرد کرده باشند یک شبانروز بخیسانند پس
بجوشانند تا بثلث رسد پس ابریشم را نیکو مالیده و افشرده بیرون آورند پس بگیرند گل گاوزبان
گیلانی بیست و پنج مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال در سه رطل آب دیگر بجوشانند تا بیک
رطل رسد پس بپالایند و اضافه آب ابریشم نمایند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام
آورند پس آنگه عنبر اشهب ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال و نیم ورق نقره محلول
مروارید ناسفته بگلاب صلایه کرده مصطکی رومی از هر یک دو مثقال در ان داخل کرده
بعد از سرد شدن در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شراب ابریشم منسوب بابن
زهر دل و جگر و احشاء و دماغ را قوت دهد و نشاط آورد و نافع است از برای سستی و ضعف
باه و استسقاء و ضعف کبد و بالجمله جمیع امراض بارده و سوداوی را و صنعت آن به نسخه شیخ داود
انطاکی بگیرند ابریشم خام اعلی رشته دو اوقیه در ده رطل آب آهن تاب آهنگران یا آبیکه

کمتر از ده مرتبه آهن تافته را دران سرد کرده باشند بکوبند بخیسانند پس داخل کنند دران
مصطکی رومی چهار درم خولنجان قرنفل از هر یک سه درم زعفران وج ترکی از هر یک دو درم
و بجوشانند تا ثلث آب رفته ثلث بماند پس نیکو بمالند و بپالایند و با عسل مصفی یا نبات
سفید بقوام آورند نافع باد صنعت این شراب به نسخهٔ سید مظفر الدین شفائی ابریشم
خام پنجاه درم آب آهنگران سه شبانروز بخیسانند و در دیگ سنگی بجوشانند تا بنیمه
رسد پس بپالایند خولنجان وج ترکی مصطکی از هر یک سه درم زعفران یک درم حمایل کرده
داخل نمایند و با یک من قند سفید بقوام آورند شربتی چهار درم و بعضی از متاخرین درین
شراب در آخر عنبر اشهب و مشک تبتی مقتضای مزاج بجهت زیادتی تقویت داخل
میکنند شراب ابریشم تالیف سید حکیم عماد الدین محمود شیرازی مذکور در رساله
افیونیه مجری الیه تقویت بدان کند و بدن را فربه گرداند و مقوی قلب و دماغ و کبد و
احشا و معده است و تفریح آورد و توحش را زائل گرداند و وسواس سوداوی و مالیخولیا
و جنون را نافع است و مفید است صداع بمشارکت قلب بسبب غلبهٔ سودا و امراض قلب
چون اختلاج سوداوی که شود با عرق گاوزبان بعد از تنقیه سودا با ماء الجبن یا افتیمون و نهایت
مقوی باه است و منافع بسیار دارد و صنعت آن ابریشم خام مقرض یکصد مثقال صندل
سفید بگلاب سوده دو مثقال پوست زرد اترج سنبل الطیب قرنفل مصطکی رومی اذ
هیل بوا اسارون هندی از هر یک یک مثقال مجموع را نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کنند و ورق طلا
ورق نقره عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک یک مثقال عرق گاوزبان گلاب عرق
بید مشک آب سیب شیرین مصفی آب امرود مصفی آب انار شیرین مصفی از هر یک چهار
یک من تبریزی نبات سفید قند سفید از هر یک نیم من تبریزی عسل سفید خوشبو کف گرفته یک
چهار یک طریق ساختن این شراب آنکه ابریشم را با آب باران دو من تبریزی سه شبانروز
بخیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد و ابریشم را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند پس گلاب
و عرقها و آب میوها را دران داخل کرده کیسهٔ ادویه را دران اندازند و بجوشانند تا کمتر
و از نصف آب برود و کیسه را بالیده بفشارند که تمام قوت ادویه باز داده شود پس

کیسه را بمالند و بفشارند و بگلاب شسته آن گلاب را در مطبوخ داخل نمایند و کیسه را دور
کنند و قند و نبات و عسل مصفی را داخل کرده بقوام آورند و از آتش فرود آورده عنبر اشهب
و مشک را با قدری نبات کوبیده داخل نمایند و ورق طلا و ورق نقره را محلول کرده
داخل نمایند و نیکو برهم زنند تا خوب مخلوط شود و چون نیکو سرد شود در ظرف چینی یا نقره
یا طلا که بعود هندی و کشته و حصی لبان دود کرده خوشبو نموده باشند کرده که بقدر ثلث ظرف
خالی باشد نگاه دارند و هر روز دو مثقال آن را با گلاب و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان
و تخم فرنجمشک بنوشند شراب ابریشم حکیم جلال الدین قزوینی صنعت آن ابریشم خام یکصد
مثقال دو شبانه روز در آب آهن تاب بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث بماند پس ابریشم را نیکو
بمالند و بفشارند و دور کنند و بگیرند گل گاوزبان هفده درم یا در بجوش پنج مثقال در نود مثقال
آب بجوشانند تا سی مثقال بماند این آب را با آب ابریشم یکجا نموده صد مثقال رب به شیرین
داخل کرده باتش ملایم بقوام آورند پس عنبر اشهب و ورق طلا محلول از هر یک یک مثقال
مروارید ناسفته و ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال اضافه نموده بر هم زنند تا نیکو
مخلوط شود و سرد کرده نگاه دارند و باید دانست که این شراب ابریشم همان شراب ابریشم
متقدمین است باندک تصرفی در اوزان و بجای نبات رب به داخل است شراب ابریشم
حکیم باقر قمی از اولاد هبة الشهدا و صدا[illegible] قلمی نموده که این موافق است باکثر امزجه و در دفع
امراض سوداویه و اقسام مالیخولیا و توحش و دفع هموم نهایت موثر است و مقوی قلب و
جمیع اعضای رئیسه است و خفقان را نافع است و مخاره را قوت دهد سفر مایند که گویا ماخذ
این نسخه شراب ابریشم همان شراب ابریشم حکیم عماد الدین محمود است صنعت آن ابریشم
خام اعلی رفیع سه صد مثقال سه روز در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بیدمشک و عرق
شاهتره از هر یک یک من تبریز که شش صد مثقال صیرفی باشد آب سیب شیرین آب
امرود آب انار شیرین آب به شیرین از هر یک دو صد مثقال بخیسانند و بعد از آن بجوشانند
تا بربع رسد و در حین جوشاندن مصطکی رومی سنبل الطیب جوز بوا بسباسه زعفران از
هر یک یک مثقال هیل بوا قرنفل عود قماری خام سازج هندی از هر یک یک مثقال

و نیم دارچینی سه مثقال همه را کوبیده در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند و بجوشانند بعد از آنکه
آبها بنصف رسد ابریشم و کیسهٔ ادویه را نیکو بمالند و بفشارند و با قدری گلاب بشویند و در مطبوخ
داخل نمایند و ابریشم و کیسهٔ ادویه را دور کنند و مطبوخ را صافی نموده قند سفید یک من تبریز
عسل مصفی دو صد مثقال داخل کرده بقوام آورند عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یک مثقال
ورق نقره سه مثقال مشک تبتی خالص نیم مثقال دران داخل نمایند و اگر قوی تر خواهند
مصطکی رومی زعفران درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید قرنفل عود هندی دانه هیل صندل
سفید کوفته بیخته بعد از طبخ داخل نمایند و دیگر نسخه نبات سفید دو من تبریز است که یک من
شاه باشد و عسل سه صد مثقال که نیم من تبریز است و نوشته که زعفران را نجوشانند بلکه
بعد از قوام داخل نمایند بجهت آنکه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میگردد شراب ابریشم
اطبای فارس که بجهت فرمان فرمای ممالک ایران شاه عباس ثانی صفوی موسوی ترتیب
داده اند در تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و تسمین بدن و تقویت باه و آوردن تفریح
و سرور و دفع وسواس و مالیخولیای سوداوی جمیع امراض سوداوی و تقویت معده و جمیع اقسام
ضعف قلب و خفقان را نافع است بنهایت نفع صنعت آن ابریشم خام مقرض یک صد
و پنجاه مثقال در گلاب و عرق گاوزبان و عرق نیلوفر و عرق بیدمشک از هر یک دو مینا
عرق شاهتره نیم مینا سه شبانروز بخیسانند و قطعهٔ صندل سفید بوزن سکی بر روی آن بگذارند
و در روز چهارم آن مقدار بجوشانند که ثلث عرقها بماند و بمالند و بفشارند و با گلاب و عرق
بیدمشک قدری بشویند که قوتش تمام گرفته شود و پس آب سیب شیرین آب به شیرین
آب امرود از هر یک نیم من باهم بیامیزند و قند سفید و نبات سفید از هر یک نیم من تبریز عسل
مصفی بیست مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و صافی نموده در عرقها و آبها
داخل کرده در پاتیل پاکیزه کرده باز بجوشانند و کف آن را بگیرند و صافی نموده ادویه که ذکر
میشود نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده دران اندازند و دائم کیسه را بدست و پاچه کفچه
بمالند و بفشارند که تمام قوت ادویه بشراب بار داده شود و ادویه این است دانه هیل کلان
سنبل الطیب عود قماری خام سازج هندی قرنفل درونج عقربی دارچینی از هر یک نیم مثقال

مصطکی رومی زعفران از هر یک یک مثقال صندل سفید ده مثقال چون بقوام آید کیسه را
برآورده خوب بمالند و نیز ادویه را برآورده کیسه را بفشارند و بگلاب نشسته آن گلاب را در
شراب داخل نمایند پس از آتش فرود آورده عنبر اشهب چهار مثقال مشک تبتی ورق طلا و ورق
نقره مساوی از هر یک یک مثقال داخل کرده در ظرف چینی یا نقره یا طلا کرده نگاه دارند و در
ساعت خوب این شربت را مرتب نمایند و چند روز اوائل ساختن این شراب هرگاه ساعت
خوب باشد سر ظرف را گشاده در زیر آسمان گذارند و در پشت بام خانه تا قوت سماوی بر او فائض
شده تاثیرش بیشتر شود و شربتی دو مثقال باشد این شراب نیز شراب ابریشم حکیم علاء الدین محمود
است **شراب ابریشم** میرزا محمد باقر حکیم باشی نواب اشرف شاه سلیمان صفوی موسوی صنعت
آن ابریشم تمام شفاف مائل بزردی یکصد و پنجاه مثقال گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان
از هر یک دو مینا عرق نیلوفر یک مینا عرق شاهتره نیم مینا قند سفید یک صد و پنجاه مثقال
عسل مصفی بیست مثقال سنبل الطیب عود هندی دانه هیل مصطکی رومی ساذج هندی قرنفل
دارچینی درونج عقربی از هر یک نیم مثقال زعفران یک مثقال صندل سفید ده مثقال
عنبر اشهب مشک تبتی ورق نقره از هر یک پنج مثقال ورق طلا دو مثقال آب سیب آب
انار شیرین آب امرود و آب به شیرین اگر حاضر باشد داخل کنند و الا شربت فواکه مذکوره داخل
نمود و اگر اکتفا بر سیب شیرین و ریب به شیرین نمایند نیز خوب است و اگر مطلق نکنند و نبات
و عسل بدل آن کنند هم بهتر است **طریق ساختن** آنکه ابریشم را مقرض نمایند بقدر
نیم پیمانه گشنیزی و در گلاب و عرقها و آب حدادان و یا آب باران بجوشانند با ادویه که
نیم کوفته در کیسه کتانی کرده و در آن انداخته باشند در وقت طبخ تا قوت ادویه باز داده شود
کامل صافی نموده با قند و عسل بقوام آورند و ورق طلا و ورق نقره و عنبر و مشک داخل نمایند
شراب ابریشم مقوی قلب و دماغ و کبد و معده صنعت آن ابریشم خام هفت مثقال
گاوزبان بادرنجبویه پوست بلیله کابلی از هر یک چهار مثقال آمله مقشر پنج مثقال دارچینی
کشنیز خشک از هر یک ده مثقال اول ابریشم را در هفت من آب صاف بخیسانند هفت شبانه
روز و هر روز هفت نوبت آهن پاره را بآتش سرخ کرده در آن خاموش کنند پس بجوشانند

تا به ثلث باز آید مالیده صاف کنند و اجزا را جدا جدا جوشانیده صاف کرده با قند سفید دو
من تبریز بقوام آورند پس مصطکی هفت مثقال مشک دو مثقال عنبر پنج مثقال صندلین
از هر یک هفت مثقال زعفران دو مثقال طباشیر دو مثقال عنبر را بگلاب حل کرده مصطکی
صندل طباشیر را نیکو صلایه کرده داخل نمایند ورق طلا دو صد عدد ورق نقره یکصد عدد حل
کرده اضافه نمایند و به تیر معجون سازی خوب مخلوط نموده در ظرف نقره و یا چینی نگاهدارند شربتی
ماده مثقال **شراب ابریشم با مومیائی** از استنباط آن مرحوم مقوی دماغ است و
حال دماغ را نیکو گرداند و قیقلیه بوده باشد مزاج آن مائل ببرودت و رطوبت و ذهن و فکر و حافظه
را قوت دهد و نافع بود از برای رعونت و حمق عارضی و بلادت و بلاهت عارضی را زائل
گرداند صنعت آن ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب سه اوان دو شبانه روز
بخیسانند پس بجوشانند آنمقدار که نصف آب بماند و دائم ابریشم را بمالند تا قوتش بآب باز داده
شود پس بفشارند و ابریشم را دور کنند و عسل سفید خوشبوی صافی دو رطل دران داخل کرده پس
بگیرند اسطوخودوس زرنباد بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود قماری
خام از هر یک دو مثقال کوفته در کیسه کتانی کرده دران اندازند و آتش بسیار ملایم در زیر آن
کنند و دائم کیسه را بمالند تا قوت آن بعسل باز آید و شیره اش کشیده شود و شراب بقوام آید
پس فرود آورده کیسه را نیکو بمالند و بگلاب شسته بفشارند و دران داخل کرده کیسه را دور کنند و
یک لحظه دیگر آن را بآتش نهند که رطوبت گلاب شراب را ضائع نسازد پس بگیرند عنبر اشهب مومیائی
دارابجردی از هر یک یک مثقال مصطکی رومی علک الانباط علک البطم راتینج از هر یک دو مثقال
در روغن بلسان حل کرده دران داخل نمایند پس مشک ترکی جدوار خطائی از هر یک نیم مثقال ابریشم
مقرض چهار مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال بآن ممزوج کرده نیکو
برهم زنند و در شیشه نگاهدارند شربتی سه مثقال **شراب ابریشم** از استنباط آن مغفور
که جمیع اشربه ابریشم باشد نافع از برای مالیخولیا و این نسخه اقوی از همه است درین فعل و
نیز مجرب است برای تقویت سر و دماغ و قلب و کبد و تقویت جمیع بدن و باه صنعت آن ابریشم
خام از پیله جدا کرده پنجاه مثقال در گلاب عرق گاوزبان عرق بید مشک عرق بادرنجبویه عرق

عرق فرنجمشک از هریک یک رطل سه شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد و ابریشم را
نیکو بمالند و بفشارند و عرقها را در شیشه نگاه دارند پس بگیرند آمله منقی پوست هلیله کابلی پوست زرد
اترج زرشک منقی فرنجمشک بادرنجبویه گاوزبان گل گاوزبان پوست بیخ گاوزبان ورق گل سرخ
گل نیلوفر از هریک پنج مثقال زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی باخیرلوا اقاقیا کبابه صندل سفید
گلاب سوده عود هندی از هریک سه مثقال اجزا نیم کوفته با ابریشم مزبور در ده من آب صد اوان
بجوشانند تا به ثلث رسد صاف نموده قند سفید یک من عسل مصفی شراب سیب شراب به شیرین
شراب ریباس شراب لیمو شراب گاوزبان ساده شراب بادرنجبویه ساده از هریک نیم رطل داخل
کرده عرقها را نیز داخل نمایند و بآتش ملایم بپزند تا بقوام آید پس عنبر اشهب مشک ترکی زعفران از هریک
یک مثقال در آن داخل کرده در شیشه نگاه دارند شربتی شش درم بدانکه در هر نسخه از نسخ خمیره
ابریشم و شراب آن که مسطور است که ابریشم سفید را بمقدار بند انگشتی مقراض نمایند شاید ابریشم
جوهری او فیج کرده بود و در جائی باشد که ابریشم خام بدست نیاید زیرا که ابریشم خام سفید طولانی
نمی باشد بلکه پیله است چنانچه ذکر یافت **عرق ابریشم** تالیف آن مرحوم بنهایت مقوی قلب
است و جهت تقویت باه و سایر اعضای رئیسه مفید است صنعت آن ابریشم خام ریزه کرده
پنجاه مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک صندل سفید از هریک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید
خولنجان سادج هندی از هریک پنج مثقال ورق گل سرخ هفت مثقال بسباسه دارچینی دانه هیل
از هریک سه مثقال نعناع خشک شش مثقال زعفران عنبر از هریک یک مثقال آب سیب
شیرین آب به شیرین آب امرود گلاب عرق بیدمشک عرق دارچینی از هریک نیم من تبریز
ورق پان یعنی تانبول یکصد عدد بدستور مقرر عرق کشند

فصل در بیان مفرحاتیکه اصل و عمده در آنها ابریشم است

مفرح ابریشم جهت اصلاح اخلاط سوداویه
و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره و تقویت حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات
و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع گرم در اول و در یبوست معتدل و قوتش تا
سه سال باقی است و قدر شربتش تا دو درم و نیز این مفرح نافع است از برای خفقان و غشی
و سقوط قوی و صداع مزمن و توحش و مالیخولیا و امراض کبد و تپهای بلغمی و این مفرح خون را

را صافی کرده اند و کسل و بلادت را زائل کند صنعت آن بگیرند افتیمون اقریطی اسطوخودوس بسباسه
سلیخه اسارون قرنفل از هر یک چهار مثقال زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته غلطان بزرگ
دانه کهربای شمعی مرجان قرمزی بهمن سرخ بهمن سفید ساذج هندی سنبل الطیب قاقله کبار
قرفة الطیب از هر یک سه درم ابریشم محرق دو درم زنجبیل دار فلفل مشک ترکی از هر یک یکدرم
تخم ریحان تخم بادرنجبویه از هر یک چهار درم بادزهر معدنی خطائی سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال
ورق طلا یک مثقال ورق نقره دو مثقال جواهر را صلایه کرده با گلاب و ورق طلا و ورق نقره
بعسل حل کرده و عنبر را در روغن بلسان یا روغن مغز پسته گداخته باقی ادویه را کوفته بیخته پس
بگیرند آب سیب شیرین بیست رطل و در آن آهن تافته و نقره تافته و طلا تافته بقدر مقدور
سرد کرده پس بگیرند قرنفل بسباسه افتیمون قاقله کبار صندل سرخ از هر یک چهار دو مثقال کوفته
در پارچه کتانی بسته ابریشم مقرض خام شصت مثقال در آن داخل کرده ده روز بگذارند هر روز
کیسه را مالیده بفشارند و اگر هوا گرم باشد و خوف فساد آب سیب باشد کمتر بگذارند و یا ادویه را در
گلاب و عرق بید مشک بخیسانند و در روز آخر آب سیب را اضافه نمایند پس بجوشانند و کیسه را
دائم بمالند و بفشارند تا بربع رسد صافی نموده عسل مصفی یکرطل و نیم داخل کرده بقوام آورند و ادویه
مذکوره را بآن سرشته معجون سازند **مفرح ابریشم** دیگر له قدس سره جمیع امراض قلبی را نافع
است و در حال تقویت قلب جمیع قوتها نماید صنعت آن ابریشم خام مقرض سفید ده مثقال ورق
بادرنجبویه گل گاوزبان فرنجمشک از هر یک هفت مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پنج مثقال
مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد محرق مغسول سک المسک پوست زرد اترج از هر یک شش
مثقال سندروس مصطکی از هر یک سه مثقال بادروج خشک نعناع خشک از هر یک دو مثقال عود
قماری خام عنبر اشهب مشک ترکی زعفران بسباسه از هر یک یکدرم بزر البنج سفید دو [illegible]
و خشک کرده و نیم درم کوفته بعسل مصفی و رب سیب شیرین تبادی سه وزن ادویه بسرشته شربت
دو مثقال **مفرح ابریشم** دیگر له قدس سره مقوی دماغ و قلب است و ذهن را ذکی گرداند و حفظ
بیفزاید و خفقان و ضعف قلب بارد را بزودی زائل گرداند صنعت آن ابریشم مقرض الله
پوست بلیله کابلی پوست بلیله از هر یک ده درم بهمن سرخ اذخر مکی اسارون اسطوخودوس

بادرنجبویه فرنجمشک ابریسا انجدان حب بلسان مصطکی دارچینی زنجبیل صعتر فارسی از هر یک
پنج درم تخم فرنجمشک بسباسه جوز بوا زعفران کندر از هر یک سه درم لعل بدخشی ورق نقره ورق
طلا جندبیدستر جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب از هر یک یک درم و شهد عسل مصفی سه وزن
ادویه بدستور معجون مرتب نمایند شربتی یک مثقال **مفرح ابریشم** دیگر این مفرح سرور می آورد
و مفتح سده ها و منقی دماغ از ابخره و مقوی قوتها و نافع است از برای سقوط قوت و رعشه و توحش
صنعت آن که بنظر رسیده این است که بگیرند آبکامه سرد کرده باشند در ان ذهب و فضه و جوهر بمقدار
ده رطل پس بگیرند قرنفل افتیمون بسباسه قاقله کبار صندل سرخ صندل سفید صندل زرد از هر
هفت درم کوفته در کیسه کتانی کرده با سی درم ابریشم جدا کرده از پیله خام در آب مزبور بخیسانند و
بگذارند تا ده روز پس بجوشانند تا بربع رسد و دایم کیسه را بمالند تا شیره و قوت تمام ادویه که دران
است بیرون آید پس کیسه را و ابریشم را بقوت تمام بفشارند و دور کنند و نبات سفید آب سیب
اصفهانی یا شراب سیب اگر زمان سیب تازه نباشد بپزند تا بقوام مطلوب آید پس بپاشند
بران تخم ریحان و تخم بالنگو از هر یک ده درم و نگاه داشته بکار برند و قلمی فرموده اند که اگر درین
مفرح بجای تخم ریحان و تخم بالنگو ادویه ذیل را داخل نمایند دیگر در افعال مذکوره اقوی و ادویه
این است بادرنجبویه پوست زرد اترج اسطوخودوس ابریسا حب بلسان عود بلسان زرنباد درونج
عقربی مروارید ناسفته مرجان قرمزی کهربا زمرد بهمن سرخ بهمن سفید قاقله کبار خیربوا ساذج هندی
قرفة الطیب جندبیدستر از هر یک شش درم فرنجمشک گل گاوزبان افتیمون اسارون سلیخه قرنفل
از هر یک هشت درم ابریشم مقرض ده درم فادزهر معدنی خطائی سه درم مشک ترکی جدوار خطائی
زنجبیل عنبر اشهب از هر یک دو درم ورق نقره سه درم ورق طلا یک درم جواهر را با گلاب و عرق بهار
نارنج صلایه کرده عنبر را در روغن بلسان حل کرده ورق طلا و ورق نقره داخل نموده باقی اجزا را کوفته
بیخته بدستور معجون سازند شربتی یک مثقال **ابوخلسا** بفتح همزه و ضم با موحده و
سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است و بعربی حناء
الغول خس الحمار و رجل الحمامة نامند و شنجار نیز گویند که معرب خشکار بکاف است که بفارسی
عاقر شمعا و حالوما نامند و کحلا و کحیلا بعربی هر یک نوعی از ابوخلسا را هم حلوه و هم حلوی نیز نامند

وبی با فیلوس نیز گویند و بفارسی هرچوبه و بهندی رتن جوت گویند و آن چهار قسم می‌باشد قسم
اول نباتی است شبیه ببرگ کاهو و باریک‌تر و با خشونت و سیاه رنگ ملاصق زمین و ساقش
بی‌شعب و گلش اشقر و دانه آن سیاه و بیخش بقدر انگشتی و سیاه و مهیج و این قسم را عوام [illegible]
نافع و ببعضی لغات مجهول الفاظ نون و جیم و یای مثناه تحتانیه و واو و نون و بعربی حمیر السبیب
بسیار سرخ بودن آن نا سند و قوتش تا چهار سال باقی میماند گرم و خشک است در اول درجه دوم
محلل اخلاط مراری و بلغمی و قابض اسهال و مدر حیض و دافع سعده و بهق و شرب عصاره آن
با آب طبیخ آن جهت درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و حصاة و یرقان و تبهای کهنه و طلای آن
با سرکه جهت بهق و سوختگی آتش و جراحات و تحلیل خنازیر و بادآورد و جهت [illegible] قسم دوم که بفارسی هم
سرخ گویند نافع و مصدع و مصلحش روغن بنفشه و روغن کدو و قدر شربتش تا دو درم است و حمول
آن و دستور حمول بیخش با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن قوی الاثر است قسم ثانی
را برگ بزرگتر و خشن و برگشته بسوی بیخ و ساقش دراز و خشن و بر شعبه گلش مائل ببنفشی و بزره
و نفعش از قسم اول زیاده و ضمادش جهت حمره و منع عرق النسا و لبسیار جالس الطبع و قسم ثالث
را برگ سبزتر از اول و با خشونت و شاخهای آن سبزه گلش بنفش و بیخش دراز تر و سرخ و تند
طعم تر از همه و جهت گزیدن افعی دو مثقال از بیخ آن با شراب بهترین ادویه است و ضماد او
بر موضع نهش افعی و تعلیق آن مانع گزیدن هوام است قسم رابع شبیه بقسم ثالث و از آن گلش
ریزه‌تر و بغایت سرخ گرم و خشک است در آخر دوم یک مثقال و نیم او با مثل آن زوفای خشک
و قرو با ما جهت حب القرع و سائر کرم امعا بغایت نافع و ضمادش با پیه بز یا پیه خوک جهت خنازیر
و نقرس و اورام صلبه و عصاره آن با عسل جهت قلاع و حمول و جلوس در طبیخ آن جهت
صلابت رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و رفع آثار و خلط [illegible]
چشم و با سرکه شرباً و ضماداً جهت سپرز مفید و گلش در جمیع افعال قوی‌تر از برگ آن است
و آشامیدن بیخ و گل و تخم آن بقدر یک مثقال بغایت مدر حیض و مخرج جنین زنده و مرده
و ابوتلسا جزو اعظم بعضی مراهم است و صاحب خلاصة التجارب دم الاخوین را عصاره ابوتلسا
نوشته **دستور اخذ دهن** هرچوبه که شیره هرچوبه گویند آن است که آن را در روغن اندازند

باتش ملایم بجوشانند که تیره سرخ ازان بیرون آید **دهن ابوخلسا** جهت درد گوش و
ثقل سامعه بهترین دواهاست قطور اجالی بیاض چشم و محلل ورمهاست صنعت آن بگیرند
قسم رابع ابوخلسا را در آب بجوشانند تا مهرا شود پس در روغن بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند صافی نموده در شیشه نگاهدارند و بوقت حاجت استعمال نمایند قیروطی متخذ از پنج قسم
اول ابوخلسا نافع از برای سوختگی آتش صنعت آن بگیرند بیخ آن را و در آب بجوشانند
تا مهرا شود در روغن داخل کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده ازان روغن
با موم قیروطی ساخته استعمال نمایند قیروطی دیگر که مالیدن بر پوست و یا جهت شقاق ید و خشکی
دست و پا و سوختگی آتش مفید است صنعت آن بگیرند ابوخلسا را با ساق و بیخ و برگ و بجوشانند
و صافی نموده در روغن کنجد و پیه بز بار بجوشانند تا پیه گداخته شود و صافی نموده قدری موم
کافوری داخل کرده بجوشانند تا آب برود و موم و روغن بماند استعمال نمایند **مرهم هرجویه**
زخمهای بدخبیث و اورام و تشنج و تمدد و جراحات را نافع است صنعت آن موم زرد دو مثقال
و در نسخه دیگر چهار مثقال است روغن کنجد تازه پنج مثقال گداخته ابوخلسا مقدار یک مثقال
سوده بیخته جدا از هم و در آورده از آتش دران حل کرده در هاون بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود
نگاهداشته بکار برند **مرهم شنجار** که آن را مرهم هرجویه نامند و این مرهم ابوخلسا است صنعت
آن روغن کنجد هشت مثقال موم صافی بقدر حاجت هرجویه دو مثقال هرجویه را کوفته بیخته در
روغن بجوشانند صاف نموده موم را در ان گداخته بکار برند **مرهم ابوخلسا** نافع از
برای تشنج و تمدد و حادث از جراحات صنعت آن موم غیر مغسول چهار مثقال روغن کنجد
پنجاه مثقال بدستور معمول مرهم سازند و استعمال نمایند **مرهم شنجار** نافع از برای قروح مزمنه
و بواسیر و نواسیر صنعت آن قنه موم سفید از هر یک ده مثقال شنجار یعنی هرجویه ده مثقال
پیه ادبیه گوسفند گداخته از هر یک بیست مثقال بدستور مرهم سازند **مرهم هرجویه** زخمها را زود
باصلاح آورد و گوشت برویاند صنعت آن هرجویه دو درم انزروت سفیداب از هر یک یک درم
روغن کنجد ده درم موم سفید سه درم ادویه کوفته بیخته موم را در روغن کنجد بگدازند و مجموع
را در هاون کرده بمالند **نسخه دیگر** که همان نفع دهد صنعت آن دو درم هرجویه و پنج مثقال

موم و پانزده مثقال روغن گل بجوشانند تا قوت هر جوهر دران داخل شود و صاف کرده موم
داخل کنند و بمالند تا مرهم شود و بر زخم گذارند و بران مداومت نمایند. **ابهل** بفتح اول و
سکون بای موحده و فتح ها و سکون لام و بکسر اول و ثالث نیز آمده قسمی از سرو کوهی است که
آن را اطبا عرعر و عرعر و بترکی اردج و بفارسی اوربس و ایرس و بیونانی براثی و ارقوس
و بسریانی بروثا و برومی بروثون و بیروثون و بهندی هوبیر [illegible] نامند و نیز اطلاق مراد ثمر آنست
که آن را ثمرة العرعر و حب العرعر نیز گویند و آن دو صنف است صغیر الورق مثل برگ گز و کبیر الورق
شبیه به برگ سرو و درانچه این صنف زیاده است و درختش بلندتر و باریکتر و صنف صغیر و درختش
عریض‌تر و کوتاه‌تر و برگش شبیه به برگ گز و ثمر صنف صغیر آن ابهل است و بزرگتر از بار عرعر
که قسم اشهر سرو کوهی است و شبیه است به بندق تازه آن سرخ رنگ و رسیده اش سیاه با اندک
شیرینی و قبض و حدت و عطریت و بغایت لطیف با قوت محلله و قابضه و لذا عجه و اسهال مدر
حیض و مسقط جنین و زائل کننده عفونت قروح خبیثه مزمنه و مسحوق آن با عسل جهت ربو
و بواسیر و مطبوخ آن جهت استسقا و ضماد آن و بدستور ضماد برگ آن جهت اورام حاره و سیاهی
جلد و چرک و آثار باقیه از فضول هم رسد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو بماند و ذرور آن جهت
قروح ساعیه و آکله و نمله و اندمال جراحات مفید و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب
و با انجیر جهت جرب و ضماد و با عسل جهت جراحات بن دندان و تعفن و آکله آن و گرم و خشک
است در سوم و لعوق آن جهت ربو و بواسیر نافع و ضماد برگ کوبیده آن بر سر جهت سرسام
حار نافع و استشمام دود ابهل نافع است از برای فالج و استرخا و مضر جگر محرورین و مصلحش جلنجبین
و جماع و مضر معده و حلق و مصلحش عسل و سمن بدلش بوزن آن جوز السرو و مثل آن سلیخه و در
تلطیف بوزن آن دارچینی و قدر شربتش تا سه درهم است **فصل در ذکر جوارشات**
ابهل **جوارش ابهل** نافع از برای ربو و بواسیر و حیض و بول را جاری سازد
صنعت آن بگیرند ابهل را و بکوبند ده درم و با عسل مقوم بسرشند شربتی از یک درم تا سه درم
هر روز ناشتا بخورند **حب ابهل** نافع از برای درد زادن چون استعمال کرده شود و بعد
از انکه طبخ حلبه و خبازی و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و روغن کنجد نیم گرم بر نشستگاه

و بخور لهای ران چکانیده و پشت و تهیگاه را بروغن شبت و روغن بابونه مالیده باشند صفت
آن ابهل دارچینی از هر یک یکدرم سلیخه هفت درم قرفة الطیب مرصافی زراوند مدحرج قسط
تلخ از هر یک پنجدرم میعه سائله دو درم افیون یکدرم مشک یکدانگ و نیم کوفته بیخته حب سازند
شربتی سه درم با دوا و نیم شراب کهنه **حب** ابهل دیگر که همین منفعت دارد صفت آن
ابهل ده درم سداب خشک پنج درم تخم هزار اسپند چهار درم حلتیت اشق فوة الصبغ از هر یک
سه درم کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم با طبیخ ابهل و مشکطرامشیع و فوة الصبغ یا در طبیخ لوبیا
سرخ یا در عصاره سداب تر **حب** ابهل دیگر که همین منفعت دارد صفت آن ابهل دو درم
حلتیت نیم درم جمله یک شربت باشد حمول ابهل در حرف الحا در حمول انشاء الله تعالی خواهد آمد
دهن ابهل نافع از برای ترش صفت آن بگیرند شصت عدد ابهل را و در یک رطل روغن
کنجد یا روغن زنبق یا روغن زیت هر کدام که باشد بریان کنند تا ابهلها سوخته شوند پس روغنها را
صافی نموده در وقت حاجت و خالی بودن معده از طعام اندک آن را گرم نموده چند قطره در
گوش بچکانند **دهن ابهل** دیگر قطور آن در گوش کری تازه و کهنه را نافع است صفت
آن بگیرند ابهل را نیم کوفته در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود **دهن ابهل** دیگر
نافع از برای تحلیل ریاح متولده از رطوبات غلیظه چون بعد از استفراغ ماده استعمال کرده شود
و از برای اوجاع ظهر بلغمی و ریحی و از برای عرق النسا و فالج و استرخا و امثال اینها از امراض بلغمی
و ریحی صفت آن ابهل شیح ارمنی جوز السرو برگ مورد عاقرقرحا مرزنجوش فودنانا اکلیل الملک
اذخر مکی سلیخه اجزا مساوی نیم کوفته یک شبانروز در آب صافی بخیسانند پس بجوشانند
تا دو حصه آب بپرد و یک حصه بماند پس بمالند و صافی نموده روغن سداب بوزن آب داخل کرده
در هاون بدسته بمالند تا یکجا مخلوط شود و در شیشه نگاه دارند **سفوف ابهل** نافع از برای بواسیر
و ریاح آن صفت آن ابهل منقی از نوی را گرفته در آب کنند تا خیسانیده در سایه خشک نمایند
پس بگیرند از آن ده درم حرمل انجدان زیره کرمانی حرف سفید حلبه نانخواه از هر یک دو درم
کوفته بیخته سوای حرف و حرمل را که این هر دو را بروغن بادام شیرین یا روغن مغز استه زرد
آلو بریان کرده همه را یکجا نموده در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال

ضماد ابهل که جذب سم افعی و مار از بدن نماید صنعت آن ابهل حب الغار بابونه اسقیل
مشوی و قنبیل کرسنه از هر یک جزوی کوفته بیخته بشراب کهنه سرشته ضماد کنند **لعوق ابهل**
نافع از برای ربو و بواسیر صنعت آن بگیرند یک اوقیه آن را کوفته آن را با نیم اوقیه روغن گاو
و چرب کرده با یک اوقیه و نیم عسل صافی سرشته تا یکهفته بان مداومت کنند جهت ربو بجهت بواسیر
مقدار شربتش تا سه درم است **معجون ابهل** نافع جهت درد اسافل بدن و بواسیر و ادرار
و دفع احتباس کرم و معانعات نفع صنعت آن بگیرند ده درم ابهل را و دانه آن بیرون کرده
بروغن گاو آن مقدار که از روی آن برگردد بریان نمایند تا روغن را جذب نماید پس از آتش بر
گرفته نرم سائیده با ده درم فانید بسرشند و هر صبح دو درم آن را با آب گرم بارد المزاج بنوشند
معجون ابهل دیگر نافع از برای فالج و استرخا و کاسر ریاح و محلل مواد بلغمیه و جشا است
صنعت آن ابهل نانخواه کندر رومی ترکی دارچینی رازیانه اجزای متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی
سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی دو درم

باب الالف مع التاء المثناة الفوقانیه

اترج بضم الف و سکون تای مثناة فوقانیه و ضم رای مهمله و سکون جیم و
بفارسی بادرنگ و بالتا و ترنج نامند و بسریانی اطروغا و بهندی بجوره و بلغت دیگران
را ما سعفت و نیز آن را تفاح مادی نامند و بلغت مصر اترج را ریحان التفاح و بعربی متک و بیونانی
ماسیقا منا جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است اما آن چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد
میوه آن است و پوست زرد آن گرم است در اول و خشک است در دوم و شحم آن که در زیر پوست
زرد است و آن را البیت گویند سرد و تر است به پوست باتکا است در اول سرد و تر است و گویند معتدل
در خشکی و تری و حماض آن یعنی ترشی آن در آخر دوم سرد و خشک است و برگ و شکوفه آن در
آخر دوم گرم و خشک و مفتح و محلل و ملطف اند و آب پوست زرد آن مقوی قلب و دماغ و معده و کبد
سرد و احشا و صالح از برای غثیان و خوشبو کننده بوی دهان و ملطف و محلل ریاح و معین
بر هضم است مادام که آشکار در خوردن آن نشود پس اگر آشکار کرده شود و شکر دو [illegible]
تریاقیه است و حرارت آن معین بر خاصیت آن است و طبیخ پوست زرد و خشک آن مسکن
قی صفراوی است و مضغ پوست آن خوشبو کننده نکهت و محرور المزاج باید که بخورد و قشر اترج

ربا چیزی از شحم و حماض آن و عصاره پوست و گوشت آن که با هم کوفته باشند جهت گزیدن
افعی نافع است و همچنین ضماد آن همین اثر دارد و طلای خاکستر محرق پوست آن جهت برص
مفید است و چون غیر محرق آن را در جامه گذارند مانع کرم زدن آن است و چون پوست یک
عدد اترج را در شراب اندازند در ساعت ترش کند و سرکه سازد و مضر جگر حار و دماغ حار
است و مصلحش عسل و اما شحم آن که بلغت مغربی آلبست گویند و مراد گوشت آن است که مشهور
به پوست بالنگ است باشتراک لفظ و الا غیر آن است دیر هضم و غلیظ است بسبب صلابتی که آن را
می باشد و حاصل میشود از آن غذای بسیار از برای بدن اگر هضم شود و مضر است بحرارت غریزی
معده و مانع صعود بخارات بدماغ و محدث قولنج و مصلحش عسل است و یا شکر و اگر آن را در عسل
و یا شکر مربی بپزند بهتر است و میگردد خوش طعم و لذیذ و اما حماض آن یعنی ترشی آن پس
نیست در ترشی آن غذائیت و لکن از مقویات قلب حار المزاج است و قاطع صفرا و مانع ریختن
صفرا بامعا و معده و نافع از برای خفقان حار و تقویت معده و جگر و مسکن حرارت اشتها
و نافع است از برای یرقان و مسکن تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و تسکین خمار و صداع
خماری و شراب آن نافع از برای دوار و سدر بخاری حادث از ابخره صفرا و خون مرتفعه
بسوی سر و همچنین نان منقوع در آب اترج یا شراب آن مسکن صداع و دوار حادث از خوار معده
است و از خواص شراب آن است منع صعود ابخره بسوی سر و قمع آن بسبب قوت قبضی که در آن است
و نیز حماض اترج جالب طبیعت و علت شهوت طعام است و در آن تقطیع و جلائی باشد و طلای
آن زائل میگرداند قوبا و کلف را و مزیل یرقان است و ضماد آن جهت گزیدن عقرب پرنده
و مار شاخدار نافع و طلای آن جهت قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه سفید و قطور آن جهت
یرقان که در چشم باشد نافع و همچنین اکتحال بآن و غرغره بمطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلو که در
حلق مانده باشد مفید و مضر است بسینه و عصب و مصلحش شراب خشخاش است و شراب تین و
بدلش آب نارنج و آب لیمو است و چون جواهر و مروارید را در آب اترج بخیسانند منحل سازد و خوردن
غذائیکه در آن آب اترج باشد نافع است از برای مالیخولیا حادث از سودای محترق از صفرا
و خون و حزن حادث از ابخره سوداویه محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقیه لیکن بسبب شدت

حموضت مضر است باصحاب سودا پس باید که اصلاح کرده شود بشکر و اگر مصرور استعمال نمایند
شکر داخل کرده افشره ساخته بنوشند و اما تخم آن پس نیست صالح از برای خوردن بسبب و کرم
خشک است در درجه دوم و محلل و مجفف است و مقاوم است جمیع سموم کشنده را خوردن و ضماد کردن با آن و
یا قوت سهله دو مثقال از مقشر آن قایم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانات
و قوی تر از تریاق کبیر است و گفته اند که دو مثقال مقشر آن تریاق است جمیع سموم ملدوغه و مقشر و پوست آن
و با آب و یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدست و آشامیدن آن و ضماد کردن با آن [illegible]
مقشر آن بغایت مدحیض کشنده جنین و مخرج آن است و طلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون آن
جهت تقویت لثه مفید و انکه چون لحم یعنی سفیدی اترج بالحم بالنارنگ در خواص برابر است مشتبه
نوشته شده و شهرت یافته والا قشر داترج را بالنارنگ فی الجمله تفاوتی است در خواص و اترج
کوچکتر و هر دو طرف آن باریک مخروطی و مغز آن ترش میباشد بخلاف بالنارنگ که بزرگ و پهن آن
است گرد باشد بلکه یک طرف آن نسبت بطرف دیگر باریکتر و مغز این شیرین می باشد اما چیزیکه
که فرا گرفته میشود از اجزای اترج و انکه ترجیه چند لون است **لون اول** مثل ابراهیمیه
است در صورتیکه بعوض آب غوره آب اترج داخل کرده چاشنی آنرا از قند سفید گرفته
استعمال نمایند و این لون در خواص مانند ابراهیمیه است و از آن در تسکین حدت صفرا و
تقویت قلب اقوی است و در وقتیکه از برای تقویت قلب مرتب نمایند اندکی زعفران
داخل نمایند **لون دوم** مرتب نموده میشود از برای حمیات صفراویه حاده و صنعت آن
برنج را بتنهایی و یا با ماش بپزند چون نیکو پخته شود آب اترج و قند سفید قدریکه چاشنی آن
موافق مزاج شخص باشد و بقدر بادام شیرین مقشر داخل کرده چند جوش دیگر داده بکشند
و اگر قبض در طبع باشد اسفاناخ و کدوی شیرین داخل نمایند و اگر حرارت با شدت نباشد و ضعف
غالب باشد گوشت خروس بچه یا بزغاله داخل نمایند باین طریق که گوشت را قطعه قطعه نموده یکدو
عدد پیاز و نمک بقدر حاجت داخل کرده در آب بجوشانند و کف آن را بگیرند تا بپزد تا
مهرا شود پس برنج به تنهایی یا با ماش هم داخل کرده بپزند و در آخر آب اترج و قند و بقدر بادام
داخل نموده چند جوش دیگر داده استعمال نمایند و اگر خواسته باشند اسفاناخ و کدو داخل نمایند

واگر نباشد اول مرتبه مرغ بچه وگوشت بزغاله را قطعات نموده در آب نمک پیاز بقدر حاجت
با چند برگ شبت بپزند و کف آن را بگیرند پس گوشت را در روغن گاو سرخ کرده و مصالح حار
چون دارچینی و زیره و هیل و کشنیز و قرنفة الطیب در پارچه کتانی بسته در ان انداخته و آب و نمک
و پیاز بقدر حاجت داخل کرده بپزند تا مهرا شود پس برنج در ان داخل کرده بپزند و در آخر
آب اترج و قند سفید داخل کرده و سه جوش دیگر داده فرود آورده و بکشند و استعمال نمایند و درین
تلیه اگر خواهند برنج داخل نکنند و بغیر برنج پخته با چلاو و یا نان بخورند و اگر خواهند بجای برنج از
بقول و اروبات و فواکه چون کدو و اسفاناخ و چقندر و یا کلم یا شلغم یا زردک یا بادنجان یا سیب
شیرین یا به شیرین داخل نمایند و هر یک رنگی علیحده میشود و با چلاو و یا با نان بخورند و گاهی از آب
اترج و قند اترج پلاو و یا مطنجن پلاو ساخته استعمال بنمایند و استعمال [illegible] اترج پلاو و مطنجن پلاو
در آب اترج و قند در وقت گرمی و حرارت مزاج موافق است دستور حل نمودن لولو در آب
اترج بطریقیکه شیخ داود ذکر کرده بگیرند آب اترج را و در شیشه کرده مروارید ناسفته سوده در ان
داخل کرده در حمام بگذارند تا آنکه حل گردد مطلق و در ان جرم لولو نماند و این محلول نافع است
از برای جمیع سموم و امراض اعضای رئیسه و جهت زخم مجرب است چون با شربت مناسبه
بنوشند و اگر مروارید مفرحات را باین دستور حل نمایند و همچنین سایر جواهرات را بهتر است تریاق
کشف الهموم معتدل مائل بحرارت و قوتش تا بیست سال باقی میماند و شربتش تا سه مثقال است
منقی دماغ و باد زهر سموم و مقوی باه است و جهت جنون و صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال
نمایند و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و عسر البول و سنگ مثانه با آب بزر کرفس
و آب شرب و جهت ضیق النفس و سرفه و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد
با آب کاسنی تازه و اگر برودت باشد با گلاب و جهت استسقا و صلابت طحال و یرقان و قولنج با آب
مطبوخ انیسون و جهت بواسیر و امراض معده با آب عناب و جهت مفاصل و نقرس با آب مطبوخ
بیخ کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و جهت بهق و برص با ماء العسل بنوشند
و طلا و امراض مذکوره و جهت [illegible] نافع است صنعت آن پوست زرد اترج تخم مقشر اترج برگ
اترج هند هر یک ده مثقال حب الغار جنطیانا سنبل الطیب مرباقلن که حزنبل است عود هندی از هر یک

هفت مثقال زرنب درونج عقربی اطریلال بهمن سرخ بهمن سفید انیسون از هر یک سه مثقال مروارید
ناسفته چهار مثقال زمرد کهنه کهربای شمعی از هر یک دو مثقال بادزهر معدنی خطائی دو مثقال
در یک دانگ عود هندی را در بیست و شش مثقال گلاب بسایند و بادزهر را با آن صلایه کرده هفت
روز بگذارند و مروارید و جواهر بسایند و را در شیشه کرده آب ترنج رسیده بر روی آنها کرده سر آنرا
محکم بسته در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن در عود و بادزهر اندک اندک ریخته بر هم زنند
و بعد از آن با جمیع ادویه در عسل منزوع الرغوه بقوام آورده که بر سر آتش باشد داخل کنند و آتش آن مقدار
باشد که بجوش نیاید پس فرود آورده در ظرف نقره یا چینی نگاه دارند و شش ماه در جو نگذاشته پس
استعمال نمایند **تریاق حب اترج** جهت سموم مشروبه و ملدوغه مشترک النفع است صنعت
آن تخم اترج مقشر ده مثقال کوفته بیخته وزن کرده با انجیر کوبیده آن مقدار که بآن بسرشته شود
شربتی ده مثقال **اقراص تریاقی** خاص اترج جهت صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم نافع
است صنعت آن نبات سفید کوبیده اندکی آب داخل کرده بر آتش بسیار ملایم گذارند تا گداخته
شود پس اندکی آب ترنج تازه داخل کرده تا چاشنی که خواسته باشند درست شود و بقوام آید بر سنگ
یا سینی مس تازه قلعی کرده یا نقره بریزند تا بسته شود و ببرند و نگاه دارند و بکار برند و اگر خواسته
باشند در هر یک رطل از نبات سفید مقدار یک مثقال مروارید ناسفته در آب ترنج بدستور مذکور حل
کرده و از آن آب ترنج جوارش سازند و یک مثقال عنبر اشهب در روغن پسته گداخته داخل نمایند
بهتر باشد اقوی در تقویت و دفع سموم

فصل در بیان جوارشات که اصل و عمود در آنها قشر زرد اترج است

جوارش اترج مقوی معده است و طعام را
هضم کند و انتفاخهای طعام آورد و ریاح را دفع کند و بوی دهان خوش سازد و نافع است از برای
لقوه صنعت آن پوست زرد اترج خشک کرده سی درم قرنفل جوزبوا دارفلفل خیربوا دارچینی خولنجان
زنجبیل از هر یک یک درم مشک تبتی خالص یک دانگ و در نسخه دیگر مشک دو دانگ است بعسل مصفی
سه وزن ادویه معجون سازند این نسخه از شیخ الرئیس است و در نسخه دیگر فلفل و دارفلفل
داخل نیست و وزن مشک دو دانگ و در نسخه این بزرگ وزن پوست اترج سه درهم است
و این صحیح است شربتی دو درم مزاج این نسخه شیخ الرئیس گرم و خشک است در اول درجه سوم

جوارش پوست زرد اترج منقول از قرابادین ترکی افندی صالح چلبی مقوی باصره و
اعضای رئیسه و معده و محلل ریاح است صنعت آن پوست زرد اترج بیست درم
قرنفل عود هندی دارچینی بسباسه خولنجان از هریک سه درم زنجبیل قاقله از هریک یکدرم تودری
خیره مسمی به دستنبویه که بهندی کچری و عوام کرمی نامند ده درم مشک تبتی خالص نیم درم
عسل مصفی بقدر کفایت بدستور مقرر جوارش سازند جوارش اترج مقوی دل و معده
و دافع سودا و معین بر هضم کیموس است صنعت آن پوست زرد اترج پوست بیرون پسته شیطرج
هندی کبابه چینی عود غرقی خام از هریک دو درم قرنفل دارچینی سیلانی گل قرنفل سلیخه سیاه
دانه قاقله صغار دانه قاقله کبار عود بلسان تخم زنجبیل خشک از هریک یکدرم مشک تبتی خالص
ورق نقره محلول از هریک یک مثقال زعفران یکدرم و نیم عسل سفید سه وزن مجموع ادویه
عسل را بقوام آورده ادویه کوفته بیخته با آن سرشته معجون سازند شربتی تا دو درم جوارش
اترج علوی فرموده اند که از استنباطات بنده محتاج بفضل رب الغنی محمد هاشم العلوی است مقوی
اعصاب و دل و دماغ و معده است و مجرب النفع است در جمیع امراض عصبی خصوصا از برای
استرخا و فالج صنعت آن بگیرند شیر آمله منقی سی مثقال و یک شب در عرق بهارنارنج و عرق
زنجبیل از هریک یکصد و پنجاه مثقال بخیسانند روز دیگر بجوشانند تا مهرا شود و از پالایش
بگذرانند و عسل مصفی سه صد مثقال داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند پوست زرد اترج ده مثقال
اذخر مکی اسارون انیسون نانخواه بهمن سفید دارچینی سعد کوفی حماما لیسفر قرنفل سلیخه ورق
سنبل سرخ قاقله کبار هیل بوا قرفة الطیب کاشم کندر مصطکی رومی از هریک سه مثقال
جوز بوا دار فلفل فلفل سیاه سنبل الطیب عود الصلیب عود هندی قرنفل از هریک دو
مثقال زعفران عنبر اشهب مشک ترکی از هریک یک مثقال جند بیدستر عود خطائی از هریک چهار
دانگ کوفته بیخته با آن سرشته شربتی یک مثقال تا دو درم حلوای اترج بهترین حلواها
است مقوی احشا موافق محرورین است صنعت آن پوست اترج تازه یا خشک کرده را
بعد از دور کردن زردی بیرون و رفع بقیه تلخی آن اگر باقی مانده باشد بجوشانیدن
در آب مکرر و نرم بکوبند و طبخ نمایند با آب و قدری گلاب تا مهرا شود و آب آن خشک گردد

پس قند سفید و عسل مصفی با آب و قدری گلاب داخل کرده اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد
و اگر چاشنی دار خواهند قدری آب اترج یا لیمو بر آن در آخر طبخ بپاشند تا جذب رطوبت آن
شود و اگر خواسته باشند مغز پسته پوست کنده گرفته داخل نمایند و اگر پوست اترج نباشد مربای
آن باشد و خواهند که حلوا از آن مرتب نمایند آن را بکوبند و بهمان دستور طبخ دهند و اگر
نکوبند و آن قند طبخ دهند که مهرا شود بهتر است و اگر از پوست زرد اترج خواهند آن را شیرین
کرده بطریقیکه مذکور شد پس طبخ نموده حلوا مرتب نمایند و طریق پوست دادن مغز پسته و بادام جهت
حلاویات آن است که با سبوس گندم و یا آرد گندم در دیگی برشته کنند و بسرعت تمام بر هم زنند
تا مغز ها نسوزد و بو برآورد پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند

فصل در ذکر ادهان حب الاترج و قشر آن

✦ **دهن حب الاترج** نافع است از برای اورام طلا کردن
و آشامیدن آن دفع سده گوش و سریع النفوذ است در اعضا و محلل قوی و لطیف است
و کسانیکه بدن دهن کنند آن گویند عقرب بآن نزدیک نشود و مجربست صنعت آن حب اترج را نیمکوب
کرده مقشر نمایند و بکوبند و در آب بپزند و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف نیاورد آب آن را
دور کرده ثفلها را با آتش ملایم بپزند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده در شیشه نگاه دارند
و سرش را محکم ببندند و در وقت حاجت بکار برند **دهن حب الاترج** بقسمی دیگر صنعت آن
حب اترج را خشک کرده بکوبند و بطریق روغن بادام روغن کشند **دهن قشر اترج** گرم
و خشک است و محلل و تدهین بآن جهت امراض عصب و امراض بارده عصبانی و درد مفاصل
و دفع لرزیدن در تب ربع و گزیدن عقرب نافع است و تدهین بآن باسفل قدم جهت دفع
برودت هوا در استسقاء و تدهین آن بر بدن جهت استرخا و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و
عرق النسا و درد گرده و مثانه و جهت رویانیدن موی و خوشبو کردن عرق و سعوط آن
جهت درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه بآن جهت درد دندان و چکانیدن
آن در بینی از برای خشونت و از برای صرع و چون دهن قشر اترج را نگاه دارند در ظرفیکه بخور
کرده باشند آن ظرف را بمشک و عنبر و عود قماری یک ربع بار وران عطریت بهم میرسد
و بوئیدن آن نافع است از برای فالج و استرخا و مقوی اعصاب و دماغ است و گفته شده

که روغن فرا گرفته از پوست زرد اترج چکانیدن آن در بینی نافع است از برای مالیخولیا
و امراض سوداویه و درد دماغ و بعضی اطبا گفته اند که روغن پوست زرد اترج نافع است
از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از بلغم یا از سودای محترق از سودای طبیعیه
فتوق کردن بان صنعت آن بگیرند پوست زرد اترج شش عدد و آن را ریزه کرده در روغن
زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل یا در دو رطل روغن
کنجد اندازند به هفت شبانه روز بیرون آورده بفشارند و در کنند و پوست شش عدد اترج
دیگر داخل کرده بعد از شبانه روز دیگر بیرون آورند تا سه مرتبه و اگر تا پنج مرتبه این عمل نمایند
میگردد اقوی **دهن اترج** متخذ از پوست درخت آن نافع است از برای استرخا صنعت
آن چون برسد اترج و زرد گردد پوست آن بر تیغ زنند تیرهای آن را جمع کنند آنچه ترشح
می کند از پوست آن تیرها چنانچه جمع میکنند روغن بلسان را ابن جزله گفته که دهن اترج
نافع است از برای برودت اعصاب و استرخاء صنعتش آن که فرا گیرند اترج را که تمام
رسیده باشد بگیرند روغن آن را بدین نحو که تراشند پوست آن را و قطعه قطعه کرده ریزه
باشند و بگیرند آنچه را ترشح میکند از بالای پوست آن و جمع کنند بغدادی گفته که دهن
اترج نافع است از برای فالج و استرخا صنعتش آن است که بگیرند روغن زنبق یا روغن خیری
از هر کدام دو رطل یا از هر یک یک رطل و بگیرند پوست زرد و بالای شش عدد اترج
را که خالص باشد از سفیدی و در آن اندازند و هر سه روز پوست اترج را بدل کنند
تا سه مرتبه یا پنج مرتبه و قومی میگیرند پوست اترج را در وقتی که سبز باشد و داخل میکنند
در آن روغن در گلاب میپزند آن را بآتش ملایم تا آن پوستهای سبز سفید شود و قوت
آنچه در آن است بیرون آید در آن روغن پس فرود آورده یک شبانه روز میگذارند پس
صاف نموده داخل میکنند مشک ترکی و مشک اصلی و بکار میبرند و قومی فرا میگیرند قطعه
پنبه و در روغن کنجد فرو برده میمالند بر اترج رسیده که بر درخت باشد در روزی سه
مرتبه و همچنین تا چهل روز پس آن را از درخت چیده بملعقه نقره یا طلا آن را تراشیده
آنچه بیرون آید از آن روغن جمع میکنند و قومی کنجد را در پوست زرد اترج می پرورند

چنانچه در گل یاسمین که بهندی چنبیلی و یا در گل بیل کنجد را پرورده میکنند و بادام را در بنفشه چند
روزی و بدل میکنند پوست اترج را چند مرتبه تا بگیرد کنجد قوت و بوی آن را پس از ان کنجد
روغن میگیرند و قومی بجای پوست اترج بهار اترج را بر روی کنجد کرده چند بار مکرر میکنند تا
کنجد بوی بهار اترج را بگیرد و مطلق بوی کنجد معلوم نشود و پس از ان روغن میگیرند و قومی
میگیرند اترج را و قبل آنکه رسیده باشد و مستحکم باشد و یک شب در روغن می گذارند و روز دیگر بر
می آورند از ان روغن و میتراشند آن را تراشیدنی لطیف که روغن آن بیرون آید و چون تراشیده
رسد بآن که بیرون آید ماهیت آن در ان روغن و جمع میکنند از ان آنچه ممکن باشد جمع
کردن آن و تبخیر میکنند ظرفی را بمشک و عود قماری و عنبر اشهب بخوری مکرر و بسیار
و دهن را در ان ظرف نگاه میدارند و این روغن عطری خوشبوی لذیذ نافع از برای
دماغ و اعصاب دماغی است و قومی بر می آورند دهن را از حب اترج چنانکه بر می آورند روغن را
از مغز بادام و مانند آن و بعضی شراح قانون مثل صاحب بخت و مسیحی و شریف و قرشی گفته اند که
دهن را فرا گرفته از قشر زرد رقیق اترج و همچنین دهن فرا گرفته از حب اترج نافع است از برای
فالج و استرخا شربا و از برای برودت و اعصاب طلا کردن بر قفای سر و گردن و فقرات پشت
مینمایند که دهن نقاح اترج و دهن قشر اترج و دهن حب اترج هر سه نافع اند از برای فالج و استرخا
شربا و مروخا مفردا و مع ادویه اخری و دهن فرا گرفته از قشر زرد اترج نافع است از برای لقوه اشمام
آن و تمریخ بدان و چکانیدن آن و جهت اعصاب از برای ارتعاش نیز نافع است اشامیدن و تمریخ
بآن از برای اختلاج و برودت اعصاب. رب اترج در فعل قوی از رب حصرم است و جهت غلیان
صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و از برسام الصبیان و آن مرضی است که حادث میشود صبیان را
با تب حرارت. صنعت آن اگرچه در رب شرط نموده اند که آب خالص آن را بجوشانند تا بربع رسد لیکن گفته
اند که در بعضی میاه از انهار سفر الارفته میشود قدری شیرینی ضرور است اضافه نمودن تا بقوام آید و در رب اترج از انجا است
باید که در آب اترج که بغیر شیرینی بقوام نمی آید بمقدار عشر آن یا قدری زیاده نبات سفید اضافه
نمایند و باتش بسیار ملایم بجوشانند تا بربع رسد فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی
نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند. سکنجبین اترجی قاطع صفرا و تسکین غلیان خون

و غثیان و اکثر امراض صفراوی و دموی را نافع صنعت آن بگیرند قند سفید یا شکر سلیمانی یا عسل
دو شاب یا سیلان رطب هر کدام که خواسته باشند و با ربع آن سرکه انگوری در دیگ سنگی یا
نقره یا گلی یا مسی تازه قلعی بقوام آورند و لعف آن را بگیرند پس آن را بر آتش انگار گذاشته آب
اترج بقدری که طبیب داند که می باید داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده نگاه
دارند **سفوف اترج** بسفر باید که از استنباط بنده محتاج بفضل و توفیق رب کریم محمد هاشم
حکیم است مفید از برای فالج و استرخا چون آن آشامیده شود بعد از تنقیه با ایارجات صنعت
آن پوست زرد اترج بادرنجبویه فقاح اذخر آمله منقی پوست هلیله کابلی از هر یک پنج مثقال اسارون
بهمن سرخ بهمن سفید و اجینی سلیخه فرودمانا از هر یک سه مثقال جدوار خطائی مجرب مشک
ترکی عنبر اشهب جندبیدستر از هر یک نیم مثقال ورق طلا کمافریوس از هر یک چهار دانگ
جوزبوا زرا وند طویل بسفایج فستقی رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کهربا سندروس
عود قماری خام سنبل الطیب قسط تلخ فادانیا بزر سیسالیوس اسطوخودوس از هر یک یک
مثقال صعتر فارسی دو مثقال خارک جهرمی پانزده مثقال کوفته بیخته هر روز یک مثقال آن را
صبح با ده مثقال عرق بادرنجبویه بنوشند **فصل در بیان اشربه حماض اترج و**
ورق آن شراب اترج نافع از برای ضعف معده و خفقان صنعت آن
بگیرند برگ اترج پنجاه عدد و یک یک را از غبار پاک کرده بخرقه کتانی یا غیر آن و شراب جمهوری
هشت رطل در آن داخل کرده یک هفته بگذارند در جای گرم پس صافی نموده دو رطل عسل
کف گرفته در آن اندازند و بر هم زنند بر هم زدنی نیکو و در شیشه و یا در ظرف چینی نگاه دارند و
بوقت حاجت بکار برند **شراب حماض اترج** مسکن و مبرد و مطفی حرارت نافع است
از برای حمیات حاره دمویه صفراویه و دافع قی صفراوی و مسکن عطش و رافع سموم است
و نافع است از برای اصحاب صداع دموی و صفراوی هرگاه ایشان را لینت طبع باشد
و مقوی شهوت طعام و نافع خفقان حار است الا آنکه مضر است بسینه و قصبه ریه بسبب حموضتی
که دارد و مقوی معده و جگر و قلب حار است و نافع است از برای صداع بمشارکت قلب و
سوء مزاج صفراوی قلب و جمیع افعال حماض اترج را دارد و مضار آن ندارد و صنعت

آن بگیرند آب اترج و باد و ثلث آن نبات سفید و در دیگ نقره یا سنگی بجوشانند تا بقوام آید
و اگر خواهند بجای قند عسل مصفی یا دوشاب انگوری کنند و لبعضی الیها آب اترج و شیرینی
را با لنا صفه می کنند و گفته اند که شراب اترج بهترین اشربه است از برای تسکین صداع
خماری خصوص وقتیکه با گلاب یا عرق کفری بنوشند و شراب اترج که از برای صداع
نوشته اند یک من قند است و پنجاه مثقال آب اترج عرق کفری که با این شراب میخورند
آن است که کفری یعنی غلاف طلع نخل را ریزه ریزه کرده بطریق گلاب عرق کشند و شیرینی از آن
شراب اترج از برای اصحاب صداع یک اوقیه تا دو اوقیه است با یکچهار یک من تیز
عرق کفری یا گلاب و نیز این شراب نافع است صداع حادث بمشارکت قلب بسبب
غلبهٔ مرهٔ صفرا را بر مزاج و آشامیدن شراب حماض اترج بعد از فصد نافع است از برای
صداع دموی و نیز آشامیدن آن نافع است از برای دوار حادث از ضعف قلب و سقوط
قوت چنانکه این قسم دوار عارض می گردد تا فهمین را قرشی گفته که شراب اترج نافع است
از برای دوار صفراوی بجهت آنکه حماض اترج بسبب ابخره از سر میشکند بسبب عصر حمیم
آن طریق بخار را بسبب قوت قابضه که آن را می باشد لنسخه دیگر آن که مقوی
قلب حار و نافع است از برای خفقان حار و صفرا انشکند و ماده را قوت دهد و منع ورود
ابخره حادثه از بقیه شراب که در معده مانده است از صعود بسر میکند بسبب آنکه مقوی فم
معده است و شرایش منع تصاعد ابخره مرتفعه بسر میکند صنعت آن آب اترج پنجاه مثقال
قند سفید یک من بقوام آورند شربتی تا دو اوقیه قرشی گفته که آشامیدن آن با لعاب
بزرقطونا نافع است از برای صداع چون با قبض طبیعت باشد شراب ورق اترج یعنی
خمر آن مقوی قلب و دماغ است و نافع است از برای مالیخولیای مراقی که با برودت مراق
و معده و با آن ریاح بارده نافخه باشد صنعت آن برگ اترج برگ تانبول از هر یک پنجاه عدد
برگها را تمام از غبار بخرقه پاک کرده در شراب ریحانی پانزده رطل پانزده روز متوالی
بخیسانند پس صافی نموده چهار رطل عسل مصفی داخل کرده در آفتاب گذارند و یا زیر
سرگین اسپ دفن کنند و این بهتر است و یکهفته بگذارند پس در شیشه کرده نگاه دارند

و در وقت حاجت بکار برند شربتی نیم رطل **شراب حماض اترج** مقوی قلب
و دماغ است و نافع است از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا و احتراق خون
و این ابلغ ادویه است از برای مالیخولیای مراقی و مالیخولیای حادث از احتراق
بلغم هرگاه آشامیده شود با شراب اسطوخودوس بجهت آنکه شراب اترج تقطیع بلغم می کند
و شراب اسطوخودوس با آنکه در نهایت نفع است از برای این قسم مالیخولیا مصلح شراب
اترج است و نیز شراب اترج مصلح شراب اسطوخودوس است صنعت آن آب اترج یک رطل
نبات سفید یک من بآتش ملایم در دیگ سنگی یا نقره بقوام آورند **شراب اترجی** موافق
نسخه قرابادین ضعف دل و خفقان و ضعف معده بغایت نافع است صنعت آن برگ
اترج پنجاه عدد در شراب کهنه یا جمهوری بقدر شش قسط که هر قسطی صد و پنجاه مثقال است
هفت روز بخیسانند پس صاف نموده با صد و پنجاه مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند
و بعضی از پوست اترج بدستور مسطور ترتیب میدهند و بعضی یک رطل پوست اترج را
در دویست و پنجاه مثقال آب بخیسانند و جوش داده صاف کرده تا بثلث رسد با یک رطل
عسل مصفی بقوام آورند

فصل در ذکر عرقهای پوست زرد اترج

عرق پوست زرد اترج ساده که مقوی قلب است و معده و در آن تریاقیت قوی است
و رطوبات فاسده را دفع کند صنعت آن بگیرند پوست زرد اترج یک من و چهار من آب
بقرع و انبیق عرق بکشند و یا باین طریق که چهینکا بر سر دیگ بندند و طاسی در آن بعد از آنکه
آب و پوست اترج را در دیگ کرده باشند و سرپوش معکوس بر سر دیگ نهند که قبه و
تکمه آن در اندرون دیگ باشد و اطراف آن تخمیر کنند و در میان سرپوش آب سرد
پر کنند و آتش ملایم دهند و چون آب گرم شود بردارند و آب سرد تازه داخل کنند و چون دا
نستند که طاس پر شده سر دیگ را باز کرده آن را بردارند و اگر دانند که در پوست هنوز قوت
باقی است قدری آب داخل کرده تکرار عمل نمایند شربتی از این عرق تا دو اوقیه با شربت
سیب یا شربت گاوزبان یا قند سفید بنوشند و بدانکه چهینکا بکسر جیم فارسی و ها و یا
مثناة تحتانیه و نون لغت هندی است و آن عبارت از ریسمانی است که مدور بافند حلقه

بسته و از اطراف آن ریسمانها بر آورده سه یا چهار و آن حلقه را در وسط دیگ آویزان کرده و ریسمانی دیگر بر گردن دیگ بسته آن ریسمانهای اطراف حلقه را بر اطراف ریسمانیکه بر گردن دیگ بست بسته و در میان آن حلقه طاس و یا غیر آن ظرفی میگذارند محاذی تکمه سرپوش بلکه باید که تکمه آن برابر آن باشد تا در آن عرق بچکد

عرق پوست زرد اترج مرکب که در تقویت اعضای رئیسه و رفع امراض سوداویه بی نظیر است صنعت آن پوست زرد اترج بادرنجبویه گل گاوزبان فرنجمشک صندل سفید افتیمون شاهتره بسفایج فستقی نعناع خشک از هر یک پنجاه مثقال ورق پان یعنی تانبول پنجاه عدد بهمن سرخ بهمن سفید دانه هیل کبار سه دار چینی قرفة الطیب کوله برگ انجدان است صعتر فارسی نانخواه اسطوخودوس ابریشم خام از هر یک پنج مثقال قرنفل کبابه چینی عود هندی اذخر مکی سافج هندی از هر یک سه مثقال کشمش انگوری خالص گاوزبان عرق بادرنجبویه گلاب از هر یک ده من بر روی کرده بدستور عرق کشند.

عرق پوست اترج سکری که در نهایت تفریح است صنعت آن پوست زرد اترج دوازده سیر شکر سرخ یکمن بقدر شکر آب بر روی وی کرده در خم کرده در زیر سرگین اسپ خم را دفن کنند پس از رسیدن یعنی جوش خوردن و از جوش فرو نشستن آن را از خم بر آورده چند روز بگذارند و بعد از آن باده سیر دیگر پوست زرد اترج عرق کشند و اگر ده سیر گل سرخ داخل نمایند بهتر است **عرق بهار** اترج قریب بعرق بهار نارنج است و از آن ضعیفتر

فصل در بیان اقراص قندی حماض اترج

قرص حماض اترج نافع است از برای اصحاب یرقان صنعت آن بگیرند قند سفید و بقوام آورند و آب اترج بمقداریکه آن را مزه یعنی منجوش و چاشنی دار کرده داخل کرده در سینی بریزند و ببرند و استعمال نمایند **نسخه** دیگر شکر سفید را بقوام آورند و سفیدهٔ تخم مرغ بر آن زده تیز بزنند تا سفید گردد آب حماض اترج بقدر حاجت اندک اندک داخل کرده اندکی آتش ملایم بدهند و باز تیز بزنند چون نیکو سفید گردد بطریق قرص بر روی کرباس تنک زده بچکانند چون سرد شود بردارند این را بهندی بتاسه گویند و چاشنی دار باشد

فصل در بیان مربیات اترج

مربای پوست زرد اترج مقوی قلب و دماغ و کبد بارد و مفرح است و مشهی طعام صنعت آن

پوست زرد اترج را نازک تراشیده باریک و کوچک بریده در آب نمک شیرین نمایند یا در
گلیسه تنکی کرده در آب دو سه روز گندم یا برنج یا در کاه آن چند جوش داده هر مرتبه تبدیل نمایند تا
شیرین شود پس در آب خالص جوش کمی داده نشسته در آب آهک بگذارند تا شکننده شود
پس شسته در آب خالص طبخ داده در شیرهٔ نبات یا قند سفید رقیق با آتش ملایم طبخ دهند تا
غلیظ شود و اگر در آخر قدری گلاب داخل کرده چند جوشی داده فرود آورند می گردد اقوی خوشبو
و اگر در شیرهٔ جوش ندهند بلکه بعد از طبخ آب آن را فشرده و از پارچهٔ صافی آب آن را خوب
نشف نموده شیرهٔ نبات سفید یا قند یا عسل بسیار غلیظ گرم بران ریزند و بگذارند تا شیره دران
منجذب گردد و رطوبت خود را دران شیره پس دهد پس آن شیره را گرفته باز جوش داده گرما
گرم بران ریزند و یا شیرهٔ تازهٔ دیگر بران ریزند تا آنگاه که دیگر رطوبت پس ندهد و شیره را
رقیق نکند بهتر است و شکننده تر و خوشبوتر خواهد بود **مربای** آلبست که بعبارت از
گوشت اترج است بعبارت فارسی و شحم اترج بعبارت عربی چنانچه ذکر یافت نافع است از
برای تقویت معده و قلت شهوت آن بگیرند گوشت با نمک را اندکی جوشی داده آب آن را
بریزند تا تلخی کمی که دارد دور شود پس در آب طبخ دهند تا مهرا شود و از آب برآورده بفشارند
که دران آب باقی نماند و به پارچهٔ پاکیزه خشک کنند و در شیرهٔ نبات سفید یا عسل مصفی مربی
سازند و اگر قدری گلاب در آخر داخل کرده چند جوشی داده فرود آرند بهتر است **مربای**
اترج بگیرند اترج درست را و بنمک با اندکی بمالند که قدری از قشر زرد آن سائیده گردد
پس پارچه پارچه نموده دو سه ساعت در آبی که دران قدری زاج سائیده حل کرده باشند
بگذارند تا تلخی آن زائل گردد پس برآورده با آب خالص بشویند اگر شیرین شده باشد
بهتر والا مرتبه دیگر در آب زاج تازه چند ساعت بگذارند پس در آب آهک بگذارند و برآورده
پاک شسته طبخ نمایند و مربا سازند و اگر پارچهای آن را خارهای بسیار بزنند که از روی
دیگر آن بگذرد و در آب شیرین یک شبانه روز بگذارند هر دو سه ساعت آب را تبدیل
نمایند نیز شیرین میگردد و بجوش دادن در آب شیرین خالص مکرر و هر مرتبه تبدیل نمودن
آب نیز تلخی آن زائل می گردد پس بطریق مسطور مربا بپزند و اگر اترج درست را خواسته

باشند شیرین کنند پوست زرد آن را از سنگ پا قدری سایند و در آب نزاج بخیسانند
پس در آب خالص یک جوش داده آن آب را بریزند و دو سه مرتبه چنین کنند پس زمانی
در آب آهک بگذارند تا شکننده گردد پس شسته و پخته مربا ترتیب دهند و اگر در آب نزاج گذارند
و بجای جوش با آب گرم بشویند نیز کافی است ولیکن باید درین قسم در شیرین کردن مبالغه نمایند
و در شستن آن تا اثر نزاج دران نماند **مربای اترج** بنسخه مسعود بن محمود سنجری صنعت آن
بگیرند اترج تازه را و چهار پاره کرده ترشی آن را دور کنند و در تغار سفالی لعابدار در آب
عذب و نمک یک هفته بخیسانند پس یک هفته دیگر در آب شیرین بی نمک بخیسانند تا رنگش تغیر
شده سفید گردد و ظاهرش برنگ باطنش شود پس آن را بشویند در آب شیرین تا شوری
دران نماند در دیگ پاکیزه کنند و عسل مصفی یک جزو و از آب دو جزو بر سر آن ریزند بمقداری
که از روی پوست اترج بر گردد و باید که پارچهای اترج را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند تا شیره
در جوف آن نفوذ کند و بجوشانند مقدار دو سه ساعت نجومی پس آن اترج را از آب و عسل
بر آورده و یک شب بر روی کرباس نوی پهن کنند تا اندک خشک شود پس بپزند آن را
در عسل کف گرفته و فرود آورند از آتش و بپاشند بران افاویه سوده و مقدار افاویه باید
که بازای هر یک اترجه زعفران قاقله کبار سنبل بوا از هر یک یک مثقال قرنفل دارچینی از
هر یک نیم مثقال مشک یک دانگ و نیم باشد پس آن را در مرتبان چینی کرده سر آن را محکم
بندند هر چند هوا سرد و تر باشد مربا بهتر میشود و گفته اند اگر نمک را در آب داخل کرده بود
اترج را دران انداخته و یخ دران داخل کرده بیست روز بدارند پس از آب و نمک بر آورده
چهل روز دیگر در آب یخ بگذارند و هر روز آب یخ را تازه کنند و بشویند آن را صبح و شام
و از جمیع آنچه رسیده بان از تعفن و تاکل پس بعد از چهل روز بر آورده بفشارند و یک
شبانروز بر کرباس نوی پهن کنند و بپزند آن را بدستوری که مذکور گردید و بکار برند **مربای
اترج درست** اگر خواهند اترج درست را مربا سازند صنعتش آنست که اترج بزرگ را اندکی
بسنگ پا پوست بیرون آن را سایند و خار زنند آن مقدار که از لحم آن بگذرد و بطریق
مذکور در آب و نمک و ماست یا سبوس یا کاه جو و گندم و برنج و یا آب نزاج شیرین نموده

شسته با آب خالص با نمک جوش داده که کیفیت نمک و زاج و رایحه کاه و سبوس از آن زائل گردد
پس در آب آهک بگذارند و ساعتی بگذارند پس شسته بپزند و خارهای بلند بران زنند تا بمغز آن
رسد و در شیره نبات یا قند رقیق یا عسل مصفی و اگر خواسته باشند گلاب داخل کرده جوش
دهند تا بقوام آید **نوع دیگر** صنعت آن اترج درست را بطریق مسطور شیرین کرده در آب
آهک یک روز گذاشته پس برآورده شسته سر آن را قدری بریده جوف آن را خالی کرده باز در جوف
آن مغز اترج که تنها پرورده باشند یا پرهای آن را ورد کرده باشند پر کرده سر آن را مسدود نموده از
همان پارچه که بریده باشند و پخته در شیره نبات یا عسل اندازند و بپزند تا بقوام آید و اگر حامض اترج
خواسته باشند یک دو باز روک یا به یا سیب یا چیز دیگر لیته کرده پخته در جوف آن کرده بطریق مسطور
بپزند **مخلل قشر اترج** مقوی معده و مسکن صفرا است صنعت آن بگیرند پوست اترج را
و سفیدی آن را از آن دو کارد دور نمایند و لوزهای باریک طولانی برند و در آب نمک یا سبوس
گندم شیرین نمایند چنانچه ذکر یافت پس با آب خالص نیکو بشویند و یک دو ساعت در آب آهک
بگذارند پس برآورده شسته با آب شیرین خالص طبخ دهند تا پخته گردد لیکن مفصل نشود پس
برآورده آب آن را بکرباس نازک نشف نموده در عرق سرکه یا سرکه انگوری تند اندازند
و چند دانه قرنفل و خرما خارک خشک ورق کرده و قدری سیاه دانه و چند برگ نعناع تازه
دران اندازند و در آفتاب گذارند تا مزاج گیرد و تناول نمایند و اگر خواهند چاشنی دار شود
قدری بقدر مطلوب کم و زیاده شیره نبات یا قند در سرکه اندازند و پوست اترج را بعد از
شیرین نمودن و پختن دران اندازند و چند جوشی داده در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند
یا ادویه مذکوره داخل نمایند تا برسد و استعمال نمایند **مخلل اترج نوع دیگر** یعنی ترشی پرورده
قسم دیگر صنعت آن اترج درست را در نمک چند روز بگذارند و هر روز [illegible] بهم زنند پس قدری
آب داخل کرده در آفتاب گذارند و چون تلخی آن دور شود از آب نمک برآورده چهار پارچه
نموده در آب خالص بپزند تا ملایم شود پس بکرباس پاکیزه آن را خشک سازند و بگذارند
تا خشک شود و در سرکه تند اندازند و بگذارند تا سرکه در جرم آن جذب شود و تناول
نمایند مقوی معده و کبد حار و مسکن صفرا است و اگر چند دانه قرنفل دران فرو برند

وچند شاخه نعناع و ادویه که در نسخه قبل ذکر یافت داخل نمایند میکرد د اقوی را طیب

باب الالف مع الثاء المثلثة ❊ اثل

بفتح الف و سکون ثاء مثلثه ولام بفارسی شوره گز گویند نوعی از طرفا است در کنار رود و خانها بسیار میروید و بهندی جهاو نامند نبات آن مانند شجر گیاه و برگش ریزه و خشن و ثمرش بی شکوفه بقدر نخودی و بزرگتر و تیره رنگ و مایل بزردی و در جوف ثمرش دانها است بهم چسپیده و آنرا عذبه و بهندی ننهی مائین و چهوتی مائین نامند و اثل و مائل سرد و در دوم خشک است و با قوت قابضه واندک ملوحت و حرارت و جالی و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ آن جهت جذام و [illegible] سپرز و منع سفیدی موی و درد سر و شراب آن مقوی جگر و مانع ورم آن و مضمضه آن جهت درد دندان و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و بخور آن تا هفت دفعه جهت سقوط دانهای جدری و بواسیر و جوششهای ریزه که آب از آن تراوش کند و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعده و تقویت موی نافع و در قطع خون [illegible] خاکستر آن مجرب است و قدر شربت از طبیخ آن تا چهل و پنج مثقال و از عصارهٔ آن تا سی مثقال و مضعف معده و مصلحش صمغ عربی و بدلش جوز السرو و ثمرش سرد است در دوم و خشک در سوم و او هم کرده کسیکه گفته گرم است در دوم قاطع اسهال و سیلان خون و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعصاب است و آشامیدن آن جهت نفث الدم و ربو و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و بو داده آن با کل خوردنی و بدستور با دو درهم و نیم گلنار که دو سه دفعه هر دفعه همان مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب است و در حبس سیلان خون بسیار مفید و طبیخ یک اوقیه آن و خیسانیده اش در آب گرم که با شکر بنوشند جهت یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات متعفنه نافع و چون نقیع آن را سه روز تا هفت روز بنوشند و از عقب آن روغن زنان بسیار تناول نمایند باعث فربهی بدن و خوبی رنگ رخسار و مقوی معده و منقی رطوبات فاسده است و چون در گلاب خیسانیده در چشم چکانند جهت ردع مواد و تقویت اجفان و حدت البصر مفید و ضماد ثمر آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خیسانیدن جوب

آمله و کرفتن دود و بخار آن نافع است جهت حب القوه را و خشک کننده دانه‌های جدری می است ورا و اخر و ذرور آن جهت قطع خون جراحت و برون گوشت زیاد و غسول آن جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخساره و رفع قمل و حمول آن جهت رفع رطوبت رحم و فرج و سیلان ارحام نافع و مضمضه به طبیخ آن و بدستور خاییدن آن جهت تقویت لثه و تآکل دندان و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و مضر است بسپرز مصلحش دوغ است و قدر شربتش از سائیده آن دو درم تا چهار درم و بدلش بوزنش عفص است یا شحم رمان **جوارش** غذیه که ثمر آمله است مقوی معده و مهیج اشتهای طعام و دافع بخور که بسبب بخار معده باشد و اسهال و نفث الدم و عسر انزال دا و درار مدی و ودی است و مانع صعود بخار بدماغ صنعت آن غذیه بلوط مصطکی رومی از هر یک پنج درم آملج چهار درم پوست زرد اترج سه درم عود هندی غرقی کرده یا از هر یک دو درم برگ مورد دوازده درم اول برگ مورد را یک شب در آب بخیسانند و صباح با آتش ملایم بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده با نیم سیر قند سفید بقوام آورند پس ادویه را کوفته بیخته با آن آمیخته و برتخته یا سنگ مسطح یا سینی مس تازه قلعی کرده قدری روغن بادام یالبسته مالیده پهن کنند و چون سرد شود لوزها بریده نگاهدارند شربتش از دو درم تا چهار درم و اگر جهت سرد المزاجان یکدرم عنبر اشهب و نیم درم مشک و یکدانک ورق طلا و جهت محرور المزاجان طباشیر سفید و مروارید سوده از هر یک یکدرم ورق نقره نیم درم اضافه نمایند اولی است **مربای ثمرة الآمله** والطرفا جهت سنونات و غیرها آن است که کوبیده با عسل مصفی در لته بسته لته را بگل گرفته یک شب در تنور بگذارند پس برآورده استعمال نمایند **شراب ثمر آمله** یعنی غذیه جهت تقویت اعضای غذا و اعصاب و معده و سپرز و بی عدیل است و جهت نفث نافع صنعت آن بگیرند ثمر آمله را با صندل و افسنتین از هر یک پنج مثقال در دو رطل آب بجوشانند آن مقدار که دو ثلث آب رفته ثلثی بماند صاف نموده با شکر سفید یا قند یک رطل بقوام آورند شربتی یک اوقیه **طبیخ ثمر آمله** قائم مقام حب نبوق است در ازاله قروح خبیثه و آتشک نمله و آکله صنعت آن ثمر آمله تازه و پوست انار در آب جوشانیده صاف نموده

بنوشند و آشامیدن آن هر روز بمقدار سه اوقیه مدت بیست روز نافع است لقوه را **قرص**
ثمر اثل که کزمازج است سپرز را بگدازد و از تراکیب جالینوس است گفته که من این قرص را
سه روز متوالی بخنزیری خورانیدم پس روز چهارم شکمش را شکافتم طحال او را نیافتم صنعت آن
کزمازج چهار مثقال فلفل سفید سنبل الطیب اسارون اشق از هر یک دو مثقال اشق را
در سرکه عنصل حل کرده و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال
با سکنجبین **قرص** ثمر اثل دیگر که همین خاصیت دارد صنعت آن کزمازج ده درم فوة الصبغ
پنج درم اسقولوقندریون پوست بیخ کبر از هر یک هفت درم حب البان حب الفقد جعده زراوند طویل
از هر یک شش درم ادویه کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین بزوری
قرص ثمر اثل دیگر که همین منفعت بخشد به نسخه حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود حسینی
شیرازی بجهت اذابت طحال منقول از بیاض مجربات مشار الیه بجد الیشان صنعت آن
کزمازج اسقولوقندریون پوست بیخ کبر از هر یک هفت مثقال حب البان شش مثقال زراوند
طویل فوة الصبغ از هر یک پنج مثقال جعده حب الفقد از هر یک دو مثقال ادویه کوفته بیخته
اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین بزوری **اثمد** بکسر همزه و سکون ثای
مثلثه و کسر میم و سکون دال مهمله لغت عربی است و آن را کحل و کحل اصفهانی و کحل سلیمانی
و کحل جلانیز نامند و بفارسی سرمه و بهندی کوهلن و بیونانی سطیمس و بطالیس نیز و کبریتا
صمدیه نامند و آن را معادن بسیار است از آنجمله در اصفهان و مغرب و مصر و غیرها از بلدان
و بهترین آن اصفهانی است که از نواحی قهپایه خیزد و بعد از آن مغربی است در دوم سرد و در سوم
خشک قاطع نزف الدم مکحل اعضا و قابض و مجفف و مقوی اعصاب و جهت تقویت باصره
پیران و حفظ صحت چشم و دفع حرارت و رطوبت و قروح چشم و اندمال آن و با اندکی مشک مقوی باصره
و محرق آن که با پیه بر آتش گذاشته باشند که شعله ور شده باشد لطیف تر است و
مغسول آن الطف از غیر مغسول و با مروارید و سرگین [illegible] و نبات سفید جهت غشاوه
و بیاض چشم و با حضض سماق جهت [illegible] مجرب است و جهت [illegible] سائیده [illegible]
بآب کشنیز تازه و یا آب برگ تازه [illegible] غیلان و یا آب [illegible] مخصوص [illegible]

باشد هم در ابتدای حدوث آبله در چشم و گوش مانع برآمدن دانهٔ آبله است در آنها و مالیدن
آن بر پشت چشم و پلکها و پرده‌های بینی و بر گلو و سینه نیز آن عمل دارد و بعد بروز و ظهور دانهٔ
آن در چشم و محلول آن با آب کشنیز تازه با اندک کافور و یا محلول با گلاب محلل آن است
و با آب سماق نیز مفید است و بعضی از احجار اشد قبل از ساییدن سیاه تیره براق اندک مایل
بسبزی و بعضی سیاه کمرنگ و بعضی جوزی رنگ نیز دیده شده و لیکن از همه بهتر سیاه مایل بسبزی و بعد از آن سیاه تیره
براق و بعد از آن جوزی رنگ بعد از آن سیاه کمرنگ آنست و سفید سرخ نیز دیده شده و سنگ سفید آن
براق شبیه بقسطاس طلق و سنگ سنگ لاهوری زرنیخ ورقی است و لیکن از آن صلب‌تر و شاید در قوت ضعیف
تر از کل اقسام اشد و از برای مجرورین نافع باشد و سرخ آنرا از فرنگ آورند و بعضی گویند سفید آن زرنیخ سفید است
و بعضی آنرا کاه و شانا منا یعنی شبیه بدندان گاو و بولس گوید که چون بگیرند از اشد یکجزو و از اقلیمیا مثقال آن دو درم
سحق نموده محلول نمایند بعسل کف گرفته رقیق و اکتحال آن نمایند زایل میکرداند صداع را و گفته‌اند سر او آن است
که کشیده شود بچشم از جانبی که صداع است و قاطع نزف خون است از هر موضعی که باشد و
منقی چرک زخمها و گوشت زیاده است و جهت حفظ صحت چشم و تقویت باصره بی‌نظیر است
و همچنین رفع گرمی چشم و رطوبت قروح و اندمال آن و نافع است از برای قروح اعضا و
حمول آن جهت قطع جریان حیض و قروح مقعده و ضماد آن بر پیشانی و لخلخه سر جهت قطع
رعاف از جهت دماغ مفید بخصوص با آب برگ ام غیلان تازه رسته و بدستور محلل اورام است و با بیه
تازه جهت سوختگی آتش و طلا کردن آن با روغنها بر بدن جهت قتل شپش و ذرور آن جهت
جراحت تازه و حبس خون آن و قروح ذکر و خصیه و طبقه قرنیه چشم بغایت مفید است و مسحوق
آن لطیف و مغسول آن الطف و میل آن در امراض چشم آبار است و اکثار آن قوت سمیت است
و مضر است بشش و مفاصل و خوردنش گویند قاتل است بسبب سمیتی که دارد و مصلحش کثیرا و شکر است
صنعت احراق اشد آن است که بگیرند اشد را و قطعات چون پسته و با فلاو بادام کرده در پیه
بز بپیچند و بر آتش گذارند تا شعله در گرد و بسیار نسوزد و پس در شراب یا گلاب یا شیر الاغ سرد
کرده بسایند و بشویند و بکار برند بدانکه فائدهٔ احراق اشد تلطیف و بر طرف شدن اجزای
کبریتیه است که در جوهر آن است صنعت احراق آن بنحویکه صاحب اختیارات بدیعی

ذکر کرده آن است که اثمد را ریزه ریزه کرده چنانکه ذکر شد پس آن را در آتش اخگر اندازند اندکی
بسوزانند تا زائل گردد آنچه در جوهر آن است از لطخ سیاه پس استعمال نمایند بعد از غسل
آن بنحویکه اقلیمیا را غسل میدهند **احراق آن** بصنعتی دیگر اثمد را نرم صلایه نموده با
پیه تازه خمیر کرده در ظرفی بر روی اخگر چندان بگذارند که شعله در گیرد و شعله و دود
آن بر طرف گردد **احراق آن** بنسخهٔ دیگر بگیرند اثمد را و بروغن گاو چرب نموده بسوزانند
اندکی که بیرون رود و زائل شود آنچه می باشد در جوهر آن از لطخ سیاه پس استعمال نمایند
آن را بعد شستن آن چنانکه بیان کرده می شود **دستور** تشویهٔ اثمد بگیرند اثمد را و ریزه
ریزه نموده با پیه بز یا دنبهٔ گوسفند سرشته و در خمیر گیرند و بر آتش نهند تا سوخته گردد پس برداشته
خمیر را از آن جدا کرده در شیر زنیکه پسر زائیده باشد و یا به بول صبیان یا بشراب کهنه سرد
نمایند و بعضی از اطبا را اعتقاد آن است که اثمد احتیاج باصلاح ندارد **دستور** غسل
اثمد آن است که آن را نرم صلایه کرده آب بر روی آن کرده برهم زنند و بگذارند تا ته نشین شود
و آب آن را که مخلوط است بآن اجزای کبریتی دور کنند و مرتبهٔ دوم همچنین کنند و چون خاطر
جمع شد که اجزای کبریتی تمام دور شد پس آن را مرتبهٔ دیگر با آب بسایند و در پیاله کرده برهم
زنند و آنچه از اثمد مخلوط با آب است در پیالهٔ دیگر کرده و آنچه ته نشین است مرتبهٔ دوم بسایند
بطریق اول غسل نموده و ته نشین را باز آب بر روی آن کرده برهم زنند و مخلوط آب را بر روی
آبهای سابق کرده ته نشین را باز آب داخل کرده بدستور مذکور بعمل آورند تا زمانیکه باقی
نماند در ته پیاله مگر اجزای حجری و رملی پس آبها را دور کرده آبها را بگذارند تا ته نشین شود
آب آن را ریخته و یا بجز حلقه گرفته ته نشین را در ظرفی کرده سر آن را پوشیده بگذارند تا
خشک شود پس سائیده نگاه دارند و بعضی متاخرین شسته آن را در آب یخ و یا برف یا در کیسهٔ
چرمی یا تباجی کرده در یخچال چند روز می گذارند تا اگر بقیه از حرارت محترقه در آن باشد
به برودت آب هوای آن موضع منطفی گردد **برود اثمد** بیاض و دمعه و ظلمت و خیالات
و ابتدای نزول الماء را نافع و مقوی بصر و ناشف رطوبات است صفت آن سرمهٔ اصفهانی
شش درم بوره یکدرم سادج هندی نیم درم نشاسته دو درم مانند هبا سوده استعمال نمایند

برود و اثمد دیگر اکثر امراض عین را مفید است و تقویت چشم بخشد منقول از کامل
الصناعة صنعت آن سرمه اصفهانی شش درم استخوانهای محرق سادج هندی از هر یک
یک درم نشاسته دو درم اجزا نرم سوده مانند هبا و غبار استعمال نمایند و سائر نسخ برود و اثمد
در حرف الباء ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل در بیان جواهر سرمها**
جواهر سرمه قلمی نموده اند که از تالیف قدوة الحکما و استاذ الاطبا میر محمد هادی والد ماجد
حقیر قدس سره است صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد چوب آبنوس
محرق سادج هندی توتیای کرمانی مغسول قرنفل زبد البحر از هر یک یکمثقال مامیران چینی
و هند فرنگی اقلیمیای فضی از هر یک یک مثقال توتیای هندی بریان کرده نیم مثقال سرمه
اصفهانی محرق ده مثقال بطریق معمول کحل سازند و مراد از توتیای هندی حجر ابهریه
است که توتیای قلم باشد نه توتیای اخضر که بهندی نیله توتها نامند و اگر خواسته
باشند در هر یک مثقال دو دانک دوده که قلمی میگردد داخل کرده نیکو سحق نمایند که مخلوط
شود و بچشم کشند بهتر است صنعت آن حصی لبان انثی موم سفید کافوری زیت انفاق
روغن بلسان روغن بزر کتان راتینج نشاره آبنوس صندل سفید برگ مورد ادویه کوفتنی
را کوفته بیخته با روغنها و موم و حصی لبان یک جا کرده بآتش ملایم یا بیجوشانند تا نیکو مخلوط
گردد پارچه کتانی را بآن آلوده کرده فتیلها ساخته فتیلها را در روغنها گذاشته روشن کرده دوده
بگیرند پس بگیرند برگ مورد پوست هلیله کابلی در گلاب جوشانند و آب انار شیرین آب رازیانه
تازه آب ساق آب آمله تازه و اگر نباشد آب مطبوخ آمله خشک همه را یکجا کرده قطره قطره
بر دوده بچکانند و بسایند تا تمام آبها تسقیه کرده شود و آبها خشک گردد و دوده چربی
نماند در جواهر سرمه داخل کرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر این جواهر سرمه آن است که پارچه کتانی
را در آب رازیانه تازه و آب برگ مورد و گلاب که در آن پوست هلیله جوشانیده باشند و آب
انار شیرین و آب ساق و آب آمله تازه مکرر تر کرده خشک کرده فتیله ساخته و موم و روغنها
گداخته را بر آن ریخته دوده کشند و چون کم شود باز از آن روغنها بر آن ریزند **جواهر سرمه**
دیگر نوشته اند که از حضرت علامی معزی الیه است صنعت آن لعل بدخشی فیروزه نیشابوری

مرقشیشای ذهبی ورق ذهب بگلاب محلول دهنه فرنگ صمغ عربی کثیرا مامیران چینی عنبر
اشهب از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هر یک شش مثقال یاقوت
زرد شادنج عدسی مغسول توتیای کرمانی در آب غوره پرورده اقاقیا مغسول حضض مکی حضض
هندی که بهندی رسوت نامند پوست هلیله زرد انزروت سفید مدبر بشیر خر از هر یک چهار
مثقال نبات سفید ده مثقال اثمد مدبر مغسول چهل مثقال اثمد را بر سنگ سماق تا بیست روز
بگلاب بسایند پس جواهر را بدستور مقرر جدا جدا صلایه کرده باقی ادویه را کوفته بحریر بیخته همه را
مخلوط کرده و ربع مجموع از دوده مذکوره در نسخه قبل داخل کرده همه را مخلوط کرده بکار برند و در
نسخه دیگر این جواهر سرمه مسطور است که چهار مثقال چشمیزج را که بهندی چاکسو نامند و کبیبه
کنافی کرده در آبیکه در ان سرگین حمار داخل کرده باشند بجوشانند آن مقدار که پوست
آن ملایم گردد سائیده داخل نمایند جواهر سرمه تالیف خال آن قدس سره حکیم محمد رضا ولد
ولد حکیم عنایت الله غفر الله لهما صنعت آن لعل بدخشی فیروزه نیشاپوری شادنج عدسی
مغسول مرقشیشای ذهبی سفیداب قلعی شسته نشاسته از هر یک یکدرم مروارید ناسفته
دو درم لب محرق مغسول یکدرم و نیم طباشیر سفید دهنه فرنگی اقاقیا حضض مکی از هر یک
یک و نیم درم انزروت مدبر دو درم و نیم پوست هلیله زرد سه درم کافور قیصوری یکدانگ
اثمد اصفهانی بآب غوره پرورده ده مثقال بدستور مقرر کحل سازند جواهر سرمه نسخه حکیم
عطاء الله از بیاض مجربات استاد خود میرزا محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود نقل نموده
دوان قدس سره از خط حکیم عطاء الله نقل نموده اند صنعت آن اثمد اصفهانی مدبر بیست
مثقال یاقوت رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود از هر یک سه مثقال لعل بدخشی چهار مثقال
زمرد دو مثقال ورق طلا محلول ورق نقره محلول عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم
مثقال سرگین خطاطیف مرجان قرمزی مروارید ناسفته زرنیخ از هر یک دو مثقال
فیروزه نیشاپوری لاجورد مغسول توتیای کرمانی مغسول از هر یک پنج مثقال بعد الضعف
یک مثقال کوفته بیخته بدستور مقرر کحل سازند حمول اثمد انشاء الله تعالی در حرف الحا
در حمولات خواهد بود شیاف اثمد نافع از برای [illegible]

استعمال کرده شود بعد از فصد صنعت آن اثمد گلنار فارسی جفت بلوط کوفته بیخته
بآب برگ مورد سرشته شیاف سازند و بردارند قرص اثمد به نسخهٔ صاحب ذخیره
قی الدم را نافع است صنعت آن سرمهٔ اصفهانی شادنج عدسی مغسولین دم الاخوین از
هر یک سه درم گلنار فارسی مازوی سبز از هر یک دو درم شاخ گوزن سوخته مغسول اقاقیا
مغسول از هر یک یکدرم لادن زعفران از هر یک نیم درم پرسیاوشان یکدرم و نیم کوفته بیخته
بآب لسان الحمل اقراص سازند شربتی دو درم و در نسخهٔ دیگر سه درم کهربای شمعی درین قرص
داخل است و گفته که با آب باران بخیسانند و یک شب بگذارند و روز دیگر دو درم این
قرص در آن داخل کرده بیاشامند قرص کحل نافع است از برای قروح امعا و دوسنطاریا
و نفث الدم از سینه و قی الدم و افراط طمث و بالجمله نفث الدم از هر موضع که باشد و حفظ
کند جنین را از اسقاط صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس کحل اصفهانی شادنج عدسی مغسول
دم الاخوین از هر یک سه استار پرسیاوشان یک استار لادن [illegible] اصلی زعفران
از هر یک ده درم [illegible] سرشته آب برگ بارتنگ و آب عصی الراعی سرشته اقراص سازند و
استعمال کنند بر سه وجه وجه اول از برای سیلان خون از اسفل بحقنه و وجه دوم از برای
افراط طمث بردارد وزن آن را در قبل با رچهٔ لینی و وجه سوم بیاشامند آن را بعصارهٔ
اترج و آب عصی الراعی و از برای نفث الدم از سینه با آب لقاح الحماض و از برای
دوسنطاریا با آب سفرجل **فصل در بیان الکحل الکحل اصل و عمود در انها اثمد**
است کحل الجواهر که بافراط منفعت چشم است در روشنائی چشم بیفزاید صنعت آن اثمد
اصفهانی مروارید ناسفته مامیران چینی توتیای کرمانی مغسول از هر یک سه مثقال لعل بدخشی
یاقوت رمانی از هر یک نیم مثقال شادنج مغسول دو مثقال زعفران یک مثقال نبات سفید
پنج مثقال بدستور معهود کحل سازند کحل الجواهر دیگر که همان منفعت دارد صنعت آن
مروارید ناسفته مرجان قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی [illegible] هلیله زرد و سنبل
فرنگی اثمد اصفهانی عقیق محرق مغسول از هر یک دو مثقال مرجان سفید مامیران [illegible]
فیروزه نیشاپوری لعل بدخشی و افلفل [illegible] عروق [illegible] زعفران شادنج عدسی مغسول

از هر یک یک مثقال به دستور مقرر مرتب نمایند کحل الجواهر دیگر که همان نفع باشد صنعت آن سرمه
اصفهانی محرق مغسول توتیای کرمانی مغسول از هر یک ده مثقال و در نسخه دیگر بجای توتیای
کرمانی توتیای [illegible] نوشته‌اند که مراد ازان نه توتیای هندی معروف است بلکه آن از هندی
توتیا نامند که در کمال حدت است بلکه مراد ازان قسمی از توتیا است که مثل توتیای کرمانی
است که اکثر اهل هندی توتیا کهپریا نامند و اینکه بعضی این کحل را و سائر اکحالیکه در آنها توتیای
هندی است ازان دوای حادمی سازند انواع ضرر بچشم می رسانند مرقشیشای ذهبی مرجان
قرمزی دهنهٔ فرنگی لاجورد مغسول ورق طلا محلول ورق نقره محلول که هر دو را اول بجهت مکلس نموده
باشند مامیران چینی فلفل سفید اقلیمیای ذهبی توبال نحاس از هر یک چهار مثقال سرطان
بحری محرق مغسول شش مثقال یاقوت رمانی دو مثقال عقیق یمانی مروارید ناسفته دارفلفل
زعفران از هر یک دو مثقال شادنج عدسی مغسول شش مثقال **طریق داخل کردن زر و سیم**
یک قسم آن است که تکلیس این هر دو را بدستوریکه شیخ رئیس در باقولی خود ذکر کرده داخل
نمایند دوم آن است که بصمغ عربی آلوده و بدست بمالند و یا بر روی سنگ سماق بسایند
چندانکه مکلس شود پس داخل نمایند حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین شیرازی گفته که
این طریق ثالث معمول من است صنعت این کحل بنسخه دیگر سرمه اصفهانی نیم درم ده
سنج یا برف روح توتیای مغسول از هر یک ده مثقال مرقشیشای ذهبی مامیران چینی فلفل
سفید اقلیمیای ذهبی لاجورد مغسول روسختج دارفلفل از هر یک دو مثقال سرطان
بحری محرق مغسول دهنهٔ فرنگی از هر یک سه مثقال شادنج عدسی مغسول سه مثقال یاقوت
رمانی یک مثقال مروارید ناسفته مرجان قرمزی عقیق یمانی ورق طلا ورق نقره پوست تخم
مرغ سوخته از هر یک دو مثقال نیم بدستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر که آن را حکیم
درویش [illegible] ازایران و مکه معظمه بهند در مرشد آباد برای نواب شجاعت جنگ ناظم بنگاله
دیوان صوبه بنگاله ترتیب داده اند باصره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و صاحب المزاج
را بسیار نافع است صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد و توتیای کرمانی
از هر یک سه مثقال مامیران چینی سادج هندی اقلیمیای فضی از هر یک یک و نیم مثقال حجر

اصفهانی ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل نخود و باقلا در دنبه میش تازه ورق
کرده بآتش انگشت بسوزانند تا دنبه سوخته شود و سرمه بحد احتراق نرسد پس در گلاب یا شیر
خر سرد نموده کوفته بیخته تا ده روز بگلاب صلایه نمایند پس یک هفته در آب یخ پرورده نمایند
و اگر زیاده نمایند بهتر است پس از آب یخ برآورده خشک کرده با سایر ادویه ترکیب نمایند
یعنی جواهرات را جدا جدا بر سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را یکجا
بالای سنگ سماق صلایه نموده نیکو ممزوج شود پس بهر دو جزو ازین جزو کاجلی که قلمی میکرد
داخل نموده بچشم کشند بدانکه کاجل باصطلاح اهل هند سرمه دوده را نامند خواه خالص و یا
با روغن سرشته در چشم کشند **نسخه کاجل** موم سفید هفت و نیم مثقال روغن تازه گاو گداخته
سی و هفت و نیم مثقال عطر صندل بیست و یک مثقال کچهار و نیم مثقال دران کندر
گداخته با مجموع را در چراغ کرده فتیله از پارچه کتان دران گذاشته بطریق معمول دوده بگیرند پس
آن دوده را با گلاب که دران برگ سور و جوشانیده باشند در هاون سنگی بمالند و قطره قطره
داخل نمایند تا تمام تسقیه کرده نیکو هموار کرده پس با سه مثقال سرمه مسلول ممزوج نموده بکار برند **کحل الجواهر**
دیگر که مقوی باصره است صنعت آن سرمه اصفهانی یاقوت رمانی مرقشیشای ف
شادنج عدسی فلفل دارفلفل از هر یک ده مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال
مشک ختنی خالص یک دانگ توتیای کرمانی مغسول لعوالصب از هر یک چهار مثقال بدستور
مقرر مرتب نمایند صنعت این کحل بنسخه دیگر یاقوت رمانی مرقشیشای ذهبی فلفل دارفلفل از
از هر یک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هر یک یک مثقال توتیای کرمانی مغسول
شادنج عدسی مغسول لعوالصب از هر یک چهار مثقال اثمد اصفهانی مدبر شش مثقال مشک
ترکی یک دانگ بدستور مقرر مرتب نمایند و این نسخه اصح است **کحل الجواهر** دیگر لعل بدخشی
فیروزه نیشابوری مرقشیشا شادنج مغسول سفید آب قلعی مغسول نشاسته از هر یک یکدرم
مروارید ناسفته دو درم بسد سرخ انزروت سفید مدبر از هر یک یکدرم و نیم طباشیر سفید سنگ
فرنگی اقاقیا حضض مکی حضض هندی عصاره مامیثا پوست بلیله زرد اقلیمیای ذهبی اقلیمیای
فضی سرطان بحری سوخته از هر یک نیم درم اثمد اصفهانی با آب غوره پرورده ده درم کافور

قیصوری دو دانگ بدستور مقرر کحل سازند و در نسخهٔ دیگر اقلیمیای فضی داخل نسبت و بجای
آن زنجبیل است و در نسخهٔ میرزا شفیع این ادویه اضافه است یاقوت سرخ رمانی لاجورد مغسول
از هر یک یکدرم زبرجد نیم درم ورق نقره دو دانگ ورق طلا یکدانگ ماميران چینی نیم درم
کحل مفید از برای انتشار اهداب که سببش مواد غلیظه باشد صنعت آن سرمهٔ اصفهانی
قلقطار زاج متساوی بعسل سرشته بسوزانند پس نرم سائیده بچشم کشند کحل دیگر که
مژگان ریخته را برویاند و آنچه مانده باشد قایم کند خواه طفل و خواه بزرگ صنعت آن اثمد
اصفهانی قلعی سوخته از هر یک نیمدرم توبال مس زعفران گل سرخ مرکی صافی سنبل هندی
سمند ر کردار فلفل از هر یک یکدانگ و نیم استخوان خرما بوزن کل اجزا استخوان خرما را در
سفال نو بسوزانند و با سایر ادویه بکوبند و بقدری روغن بلسان چرب نموده بکار برند کحل
نافع از برای دمعهٔ بارد رطب صنعت آن فلفل سیاه ملح هندی از هر یک یکدرم دار فلفل دو درم کف
دریا نیمدرم اثمد اصفهانی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر کحل سازند کحلی که چشم را سیاه
و صاف کند و سفیدی اثر قرحه را بپوشد صنعت آن سرمهٔ اصفهانی سه درم مروارید
ناسفته یکدرم مشک ترکی کافور قیصوری از هر یک دانگی دوده چراغ زیت دو درم زعفران
یکدرم بدستور مقرر کحل سازند و عمده ادویه شش است کحل حافظ صحت عین و نیز این کحل
نافع است از آنکه چشم بزودی قبول نزلات کند صنعت آن بگیرند اثمد اصفهانی پس عسل و شهد
آن را در هاون چند مرتبه پس بسایند آن را با آب باران و همین عمل را به توتیای کرمانی کنند
پس بگیرند از آن اثمد بیست درم و از آن توتیا و اقلیمیای ذهبی مغسول از هر یک دوازده درم
و از مرقشیشای ذهبی مغسول هشت درم مروارید ناسفته صلایه کرده و لیسهٔ محرق مغسول از هر یک
دو درم ساذج هندی زعفران از هر یک یکدرم کافور قیصوری ثلث درمی مشک ترکی یکدانگ
احجار را جمع کرده بعد از سحق سه روز به آب باران بسایند و باقی ادویه را کوفته بیخته با احجار
یکجا کرده و همه را سحق نیکو نموده در ظرف چینی نگاه دارند و صبح و شام بچشم کشند کحل الجواهر
حافظ صحت چشم و مقوی قوت باصره است صنعت آن لعل بدخشی فیروزهٔ نیشاپوری از
هر یک دو درم مروارید ناسفته سه درم شادنج عدسی مغسول یکدرم لیسهٔ محرق مغسول نیم درم توتیای

کرمانی طباشیر سفید از هریک یک مثقال ماهی‌زهره فرنگی یک مثقال قرشیشا دو درم اقاقیا حضض
مکی شیاف مامیثا سرطان بحری محرق مغسول اقلیمیا از هریک یک درم عصاره حصرم پنج درم سفید
آب قلعی مغسول نشاسته از هریک دو درم انزروت مربی چهار درم سرمه اصفهانی بیست درم
پوست بلیله زرد سه درم کافور قیصوری یک دانگ طباشیر سفید یک مثقال زنجبیل یکدانگ
بدستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر دیگر قلمی فرموده اند که منقول از خط میر عطاء الله
غفر الله له است صنعت آن استاد اصفهانی مدبر ده مثقال لعل بدخشی فیروزه نیشابوری هشتم
فرنگی زعفران از هریک یک مثقال عصاره مامیثا هیابانی مامیران چینی مروارید ناسفته حضض
هندی قرنفل ساذج هندی از هریک یک مثقال بدستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر
دیگر مقوی و جالی بصر و حافظ صحت عین است صنعت آن استاد اصفهانی شش درم یاقوت
سرخ لاجورد مغسول زعفران توبال نحاس از هریک ده درم توتیای هندی دو درم عصاره
مامیثا مرجان قرمزی دهنه فرنگی عقیق یمانی مامیران چینی فلفل سفید دارفلفل اقلیمیای فضی
اقلیمیای فضی روسختج از هریک چهار درم سرطان بحری محرق مروارید ناسفته شادنج عدسی
مغسول از هریک شش درم مجموع را بدستور مقرر کحل سازند و در وقت حاجت با میل طلا یا
نقره بچشم کشند صنعت این کحل به نسخه دیگر سرمه اصفهانی توتیای کرمانی مغسول از هریک ده
درم قرشیشا مرجان قرمزی دهنه فرنگی عقیق یمانی ورق طلا ورق نقره مامیران چینی فلفل
سفید دارفلفل اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی روسختج از هریک چهار درم سرطان
بحری محرق مروارید ناسفته شادنج عدسی مغسول از هریک شش درم یاقوت رمانی لاجورد
مغسول زعفران توبال نحاس از هریک دو درم جواهر را با گلاب بر سنگ ساق صلایه نموده
ورق طلا ورق نقره را حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته مخلوط نمایند کحل الجواهر دیگر
باصره را قوت دهد و صحت چشم را نگاهدارد و مژگان برویاند صنعت آن استاد اصفهانی هفت
درم قرشیشا پنج درم اقلیمیای ذهبی مغسول مروارید ناسفته از هریک سه درم زعفران لسان محرق
مغسول از هریک پنج درم ساذج هندی یک درم فرنجمشک یک قیراط مشک ترکی یک طسوج
بدستور مقرر کحل سازند و به نسخه دیگر اقلیمیای ذهبی مغسول وزن ده درم و در نسخه سید اسمعیل

بیست درم است و ساذج هندی دو درم و نیم درم مشک تبتی و احل است بدستور مقرر کحل
سازند کحل الجواهر نسخهٔ دیگر منقول از ابن الیاس سرمهٔ اصفهانی شش درم توتیای
کرمانی چهار درم لسبد محرق مغسول مرقشیثا از هر یک دو درم مروارید ناسفته نیم درم ساذج
هندی یک درم مشک ترکی طسوجی بدستور مقرر کحل سازند و بمیل طلا بچشم کشند کحل الجواهر
به نسخهٔ دیگر سرمهٔ اصفهانی شش درم مرقشیثا چهار درم زعفران نیم درم مرزنجوش یک قیراط
ساذج هندی اقلیمیای فضی از هر یک دو درم مروارید ناسفته یادانک و نیم لسبد نیم درم بدستور مقرر
کحل سازند و بمیل طلا بچشم کشند کحل الجواهر دیگر که روشنائی چشم بیفزاید و صحت بصر را حفظ
نماید صنعت آن سرمهٔ اصفهانی توتیای هندی از هر یک ده درم مرقشیثا مرجان سرخ
فرنگی عقیق سرخ ورق طلا ورق نقره روی سوخته مامیران چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای
طلا اقلیمیای نقره از هر یک چهار درم سرطان بحری مروارید ناسفته ساذج هندی از هر یک شش درم
یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران توبال مس سوخته از هر یک دو درم صلایه کرده استعمال نمایند
کحل الجواهر بارد منقول از قرابادین کوتوالی حافظ صحت چشم و افزاینده نور بصر است
و بخارات ردیه را از چشم رد نماید و خیالات لسبب ابخره را از چشم باز دارد و چشم را قوت دهد
صنعت آن سرمهٔ اصفهانی محرق مغسول ده درم مرقشیثای فضی اقلیمیا از هر یک سه درم
کهربای شمعی مروارید ناسفته لسبد محرق مغسول از هر یک یک مثقال لعل بدخشی نیم درم بدستور مقرر
کحل سازند و بمیل فضی بچشم کشند کحل الجواهر که خواجگان طبیب خواجه ابوسعید و خواجه
ابوبکر و خواجه ابوطاهر و خواجه اسمعیل قدس الله تعالی اسرارهم بجهت سلطان کریم ترتیب داده اند
روشنی چشم را بیفزاید و باصره را قوت دهد و حافظ صحت چشم است و حرارت چشم را ساکن گرداند
و تیرگی و ظلمت چشم را ببرد و بادهای چشم و بخارات چشم را منع کند و خیالات که بسبب ابخره باشد
زائل کند و چشم را جلا دهد صنعت آن سرمهٔ اصفهانی پانزده درم مرقشیثای ذهبی اقلیمیا
ذهبی اقلیمیای فضی کهربای شمعی لسبد محرق مغسول مروارید ناسفته توتیای هندی یعنی
کهپریه عصارهٔ مامیثای ربیانی سرطان بحری محرق مغسول نشاسته از هر یک دو درم
پوست هلیلهٔ زرد دو درم و نیم توتیای بصری توتیای کرمانی بآب غوره و آب انار ترش و شیر

وآب بادیان تر پرورده شادنج عدسی مغسول از هریک سه درم روسختج سفید آب قلعی مغسول
صمغ عربی کثیرا از هریک یکدرم و نیم مامیران چینی فیروزه نیشاپوری از هریک یکدرم آمله
منقی سنبل الطیب صبر سقوطری از هریک نیم درم قرنفل و دانگ کافور قیصوری دو دانگ
بدستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر کبیر که منافع بسیار دارد از انجمله حفظ قوت باصره
نماید و تقویت بخشد آن را و از آفات نگاهدارد صنعت آن کحل اصفهانی شش مثقال
توتیای کرمانی مغسول پنج مثقال مرقشیثای ذهبی دهنه قبرسی عقیق یمانی سرخ مرجان قرمز
ذهب مکلس نقره مکلس مامیران چینی فلفل سفید دارفلفل اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی سنجیج
از هریک دو مثقال سرطان بحری مغسول مروارید ناسفته شادنج مغسول از هریک مثقال
یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران. توبال نحاس از هریک یک مثقال بدستور مقرر کحل سازند
کحل الجواهر صغیر مقوی بصرست و روشنائی چشم را زیاده کند و حافظ صحت عین است
صنعت آن اثمد اصفهانی هفت درم مرقشیثای ذهبی پنج درم اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی
محرق مغسول بسفرق مغسول مروارید ناسفته از هریک سه درم شادنج عدسی مغسول دو درم بدستور
مقرر کحل سازند کحل الجواهر که همان منافع دارد صنعت آن مروارید ناسفته مرجان
قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست هلیله زرد از هریک دو درم اثمد پنجدرم مرجان سفید
مامیران چینی فیروزه نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادنج
مغسول از هریک یکدرم دهنه قبرسی نیم درم بدستور مقرر کحل سازند و بمیل در چشم کشند هم
کحل الجواهر منقول از حاوی صغیر حافظ صحت عین است و مقوی قوت باصره
چشم را جلا دهد و قوت باصره را حدت بخشد صنعت آن اثمد اصفهانی هشت درم مرقشیثا
پنج درم اقلیمیای ذهبی محرق مغسول از هریک دو درم مروارید ناسفته سه درم لعل بدخشی زعفران از
هریک نیم درم ساذج هندی دو درم مشک ترکی خالص نیم دانگ کوفته بیخته بنکو سحق نمایند و
بچشم کشند هر هفته یک مرتبه یا دو مرتبه بحسب حاجت کحل الجواهر که مقوی باصره بود و جلای
تمام بخشد صحت چشم را نگاهدارد صنعت آن سرمه اصفهانی شش درم توتیای هندی
دو درم مامیثا مرجان قرمزی دهنه فرنگی عقیق یمنی مامیران چینی فلفل سفید دارفلفل اقلیمیا

دو درم صمغ عربی یک [illegible] ان ساذج هندی روسنجج از هر یک یکدرم و نیم صبر سقوطری و
مرمکی صافی [illegible] بن الطیب زعفران طباشیر سفید سرطان بحری محرق مغسول شیخ
رومی مغسول از هر یک یکدرم و هشت قیراط سی چهار دانگ کافور قیصوری دو دانگ مشک
ترکی یکدانگ و نیم و در نسخه دیگر توتیای هندی طباشیر سفید از هر یک چهار دانگ هست
اجزا را هر یک علیحده کوفته بحریر بیخته وزن نموده پس همه را یک جا کرده سحق نموده در سرمه
دان چینی یا زجاجی کرده بچشم کشند کحل عزیزی به نسخه شفائی لبصر را تیز گرداند و تاریکی
چشم و جرب و سده و سبل را نافع باشد صنعت آن سرمه اصفهانی سوخته پنج درم اقلیمیا طلا
و نقره شادنج عدسی مغسول فلفل دار فلفل نوشادر صبر حضض مکی توتیای هندی زعفران
سرطان بحری از هر یک یکدرم زنجبیل نیم دانگ مشک سه حبه قرنفل دو دانگ صلایه
کرده در چشم کشند کحل الصابئین به کحل الربانیین تیز گرداند بصر را و تقویت دهد آن را و ظلمت
آن را دور گرداند صنعت آن پوست بلیله کابلی ریزه ریزه کرده در آب انارین خیسانده و بانو
بخیسانند آن قدر که از ردی آن بگذرد و بگذارند سه روز و خشک کنند در سایه در موضعی
که نرسد باد غبار پس سحق نموده بگیرند از آن ده درم و اضافه کنند بر آن سرمه اصفهانی
توتیای هندی مغسول توبال نحاس مغسول از هر یک سه درم تخم بلیله کابلی محرق یک مثقال
حضض هندی صبر سقوطری مامیران چینی از هر یک دو درم ادویه را سحق بلیغ نموده با آب انارین
سرشته در سایه خشک نمایند پس نیکو بسایند تا چون غبار گردد نگاه دارند و وقت حاجت بکار
برند کحل که جلا دهد عین را صنعت آن سرمه اصفهانی یک مثقال مروارید ناسفته
یک درم مشک خالص یک قیراط کحل را سوخته سائیده مغسول نموده و مروارید را سائیده
شسته مشک در آن حل کرده خشک نمایند و باز بآب باران سائیده خشک نمایند پس
بسایند تا چون غبار شود و استعمال نمایند کحل جلا از دستور مسمی به بیمارستان صنعت آن اثمد
مغسول یک اوقیه فلفل دارفلفل نمک اندرانی زبد البحر از هر یک یکدرم کوبیده بیخته پس سحق نموده
مانند غبار برداشته استعمال نمایند کحل دیگر که در خزانه حضرت سلیمان بن داود علی
نبینا و آله و علیهما الصلوة والسلام پس منتقل شد بسوی انوشیروان ملک کسری پس منتقل شد

بسوی سید ما و مولای ما علی بن ابی طالب علیه السلام و بود مخفی از چشمهای مردم و این نادر و
از اسرار است و این نسخه یافته نمیشود نزد اطبا و حکما صنعت آن بگیرند توتیای کرمانی یکدرم
کحل اصفهانی دو درم ملح اندرانی ربع مثقال زعفران نیم قیراط کافور یک حبه پوست بلیله و
بلیله پنج دانگ پس بخیسانند پوست بلیله و بلیله را در آب آن مقدار که بپوشد آنرا و بیندازند
دران ادویه را و جوش دهند تا آنکه ربع آب بماند و صاف کنند آن را بخرقه و خشک کنند
و بسایند سائیدنی نیکو تا آنکه مثل غبار گردد و استعمال نمایند در چشم وقت غروب آفتاب چشم را کمال
قوت بخشد اگرچه مدتها باشد که ضعف او را عارض شده باشد انشاء الله تعالی کحل منقول
از اسناد معروف بدواء الکاتب جهت حفظ صحت چشم و نشف رطوبات و تقویت بصر صنعت
آن سرمه اصفهانی مربی با آب باران دو درم شیاف مامیثا بزر الورد و از هر یک یکدرم بلیله
زرد نیم درم کافور و انگلی با آب غوره سائیده کحل سازند کحل دیگر جهت نفع بیاض و دمعه و حکه
و ضعف باصره که حکیم مهدی در رساله مجربات خود نوشته که از تالیف استاد من است صنعت آن
کحل مامیثا انزروت سفید پرورده بشیر مقشر مامیران چینی از هر یک پنج مثقال سرمه سنگ چهار
مثقال اجزا کوفته بیخته مانند غبار استعمال نمایند کحلی که نافع است از برای غشاوه و بیاض
عین صنعت آن اثمد محرق مغسول بعرق الجوده دون نبات سفید بگلاب صلایه نموده در چشم کشند
اثیر الملوک بفتح همزه و کسر ثای مثلثه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم رای مهمله نافع است
از برای ناخوشی بوی دهان و ورم گلو و فرود آمدن لهازه و جوشش دهان و گلو صنعت آن
نشاسته پنجدرم طباشیر سفید مازوی سبز سماق از هر یک دو درم زرورد سه درم زعفران
قاقله از هر یک یکدرم نبات سفید تخم خرفه عدس مقشر از هر یک چهار درم کافور قیصوری دو دانگ
کوفته بیخته درهم آمیزند و در دهان بپاشند اثیر الملوک دیگر نافع است از برای بحر و اورام
حلق و سقوط لهاة و قلاع صنعت آن حاشا پنجدرم طباشیر سفید مازوی سبز غیر مثقوب سماق
منقی از هر یک دو درم زرورد سه درم قاقله یکدرم زعفران یکدرم شکر طبرزد عدس مقشر تخم
خرفه از هر یک چهار درم کافور قیصوری دو دانگ اجزا را کوفته بیخته بر دهان و حلق بپاشند
و این مرکب یازده جزو است و وزن مجموع اجزا بیست و شش درم و دو دانگ است

و مصلحش عناب و مضر است بمعده و مصلحش گلقند و در مبرودین مصطگی و لند و عسل و قدر
شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و اما اجاص جبلی پس آن مجفف است و مطبوخ آن در
گلاب قابض و صمغ آلو که آن را اشراس صمغ فارسی نامند گرم تر از صمغ عربی و شربتش کمتر
از آن است و مفتت حصاة و جهت خشونت نافع و اکتحال آن جهت حدت بصر و ضماد آن با سرکه
جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید اجاصیه غذای موافق است از برای محرورین و
اصحاب صفراوی و صفراوی و تشنگی و تبهای صفراوی و اصحاب صداع و خارش بدن و باید
دانست که اجاصیه اقسام است قسمی آن است که برنج را در آب بپزند و آلوی تر یا آلوی
خشک هر کدام که باشد بجوشانند و صافی نموده آب آن را با شیره بادام شیرین اضافه
نموده چند جوش دیگر داده یکبار بپزند و اگر اسفاناخ یا خرفه تر یا کدو داخل نمایند بهتر است و اگر
ماش مقشر یا برنج نیز باشد خوب است و این مزوره اجاصیه را در وقت حمی و شدت حرارت
استعمال باید نمود و قسمی دیگر آن است که گوشت بره یا بزغاله یا گوشت طیور یا مرغ بچه یا خروس
بچه و چون مرغ و خروس جوان یا دراج و کبک و تیهوج و امثال اینها قطعات نموده در آب
و نمک و پیاز بقدر حاجت جوشانیده و کف آن را بگیرند پس آن گوشت را از آب برآورده
با روغن گاو و پیاز حلقه کرده و قدری از مصالح حاره چون دارچینی و زیره و هیل داخل
نموده سرخ نمایند پس آب بقدر حاجت داخل کرده و در پارچه قدری دارچینی و کشنیز خشک
و دانه هیل و قرنفل الطیب بسته در آن اندازند و بپزند چون گوشت قریب به پخته شدن رسد
آب آلو بقدر حاجت داخل کرده بپزند تا بقدر حاجت پخته شود فرود آورده با نان و یا با
پلاو بخورند و اگر خواهند ترش یا شیرین شود یعنی چاشنی دار مقداریکه چاشنی آن مطلوب باشد
زرد آلوی خشک کرده که آن را قیصی نامند با انجیر داخل نمایند و اگر خواهند فی الجمله ستبری
بهم رسانند کفی برنج را کوبیده در اول طبخ داخل نمایند و اگر اندک زعفران داخل نمایند از
برای آوردن تفریح موافق است و اگر خواهند در این اجاصیه از بقول مثل اسفاناخ و خرفه
تازه و ترشه و برگ چقندر و بیخ چقندر درست کرده در وقت طبخ داخل نمایند مناسب است
و این غذا موافق است از برای امزجه صفراویه تلیین طبع است و تسکین مره صفراویه

محمد بن زکریا در کتاب اغذیة المرضی گفته که هرگاه صداع حار ساکن شود و قوت در بدن
بسیار باشد لیکن اغتذی با اجاصیه با گوشت و دراج و طیهوج و جوزه مرغ که در آن سیب و به
داخل کرده باشند **اجاصیه بنک دیگر** که ملین طبع است و مطفی مره صفرا و کاسر
حدت خون و نافع برای حمیات حاره صنعت آن بگیرند آلو خیر لیفی ترش و در آب بجوشانند
و بمالند و بپالایند و پالائیده پیاز داخل کنند و ران ابازیر مقلو و روغن بادام شیرین و کشنیز خشک کوفته
بر آن بپاشند و تناول نمایند و این اجاصیه نافع است صداع بمشارکت قلب را بسبب سوء
مزاج دموی قلب چون استعمال کرده شود و بعد از فصد **آش اجاص** صنعت آن گوشت
را قطعات نموده با آب و نمک و قدری پیاز بجوشانند و کف آن را بگیرند پس با قدری روغن
گاو و آن را سرخ نمایند و آب داخل کرده بپزند تا گوشت پخته شود و قدری برنج که آن را
شسته و خیسانیده باشند نیز داخل نمایند و چون برنج پخته شود آب آلوی تازه و در آب پخته
یا آب آلوی خشک در آب پخته پالوده با قدری نعناع تازه و نمک بقدر حاجت داخل کرده
آن مقدار بجوشانند که ترشی آلو در جرم برنج نفوذ کند پس فرود آورده کشیده بخورند **رب
اجاص** سرد و تر و ملین طبع و مسکن حرارت و تشنگی و تبهای گرم صفراوی و التهاب
مواد و در سایر آثار مثل آب اجاص است صنعت آن بگیرند آب آلوی تر و با ترشی بسیار
ملایم بپزند تا بقوام آید و احتیاط کنند بوقت طبخ که نسوزد و بکار برند و اگر قدری شکر سفید یا
قند یا نبات داخل نمایند عند الطبخ بد نیست و در حمیاتی که در غایت قشعری نباشند در
حدت که بحران آنها هفتم و یازدهم است باید که بعوض غذا اشربه غذائیه دهند چون رب
اجاص و مانند آن **سکنجبین سفرجلی اجاصی** نافع است از برای صداع یابس وقتیکه
با حرارت مزاج باشد بجهت آنکه درین علت تقویت معده واجب است از برای تقویت هضم
بجهت آنکه اگر هضم قوی باشد غذای بسیار از برای بدن متولد می شود و کثرت غذا موجب
ترطیب است پس ضرور است در ادویه ایشان چیزی مثل آب سفرجل یا رب آن پس اگر
با این قبض باشد ناچار است از تلیین پس ضرور است که ادویه مثل اجاص یا تمر هندی باشد
و از این جهت سکنجبین سفرجلی و اجاصی نافع است ایشان را صنعت آن بگیرند آلوی

سیاه نیم من بشویند در دو رطل آب و دو اوقیه گلاب یک شب بخیسانند پس بجوشانند
تا یک رطل آب بماند صافی نموده یک رطل شکر صافی و یک رطل آب به شیرین داخل کرده
بجوشانند و کف آن را بگیرند پس باز صافی نمایند تا در شکر نمایند پس پنج استار من تبریزی
سرکه انگوری داخل کرده در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده
سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی دو اوقیه

فصل در بیان شرابهائی که اصل عمده در آنها اجاص است

شراب اجاص

ساده سرد و تر
و ملین طبع و مسکن تشنگی و صداع صفراوی و دردهای حار و اسهال است قرشی گفته که این
شراب نافع است صداع حار را لیکن باید که استعمال کرده شود با شراب نیلوفر یا شراب بنفشه
بجهت آنکه دماغ از ترشی آن متضرر نشود که موجب زیادتی صداع شود پس لازم است که
تدارک ضرر آن بچیزی که در آن تلیین و لزوجت و مسکن صداع حار باشد کرده شود و نیز گفته
که آشامیدن شراب اجاص با لعاب بزرقطونا در حالت قبض طبیعت نافع است صداع حار را
و محمود بن الیاس گفته که آشامیدن شراب اجاص با گلاب می باشد مفید مر صداع حار را و
بسا باشد که در علاج صفراوی غیر مستحکم کافی باشد آشامیدن شراب اجاص به تنهائی یا
با اندک سقمونیا نموده باشد محتاج به دوائی دیگر صنعت آن بگیرند آلوی سیاه یا آلوی بخارائی
هر کدام که باشد و شسته در آب بخیسانند پس بجوشانند تا مهرا شود و صافی نموده قدری گلاب
و بوزن آلو قند سفید داخل کرده بقوام آورند و در ظرف چینی نگاه دارند

شراب اجاص

تبهای حاره و درد سر و یرقان را نافع و ملین طبع و مسهل صفرا است صنعت آن آلوی بخارائی
را در آب بخیسانند و بجوشانند تا مهرا شود و صافی نموده نبات سفید بقدری که خوش طعم گردد
داخل کرده بقوام آورند و اگر قدری محموده مشوی داخل نمایند قوی الفعل می شود و محمد
بن زکریا در کتاب اغذیة المرضی گفته که نافع است اصحاب صداع حار مادی را باید که بگیرد
شربتی از شراب اجاص ساده و حل کند در آن در آن قیراطی تا دانقی از سقمونیا و بیاشامد
و نافع است از برای اصحاب قولنج حار آشامیدن شراب اجاص ساده

شراب اجاص

که ملین طبع است صنعت آن به نسخه حکیم مظفر الدین شفائی آلوی سیاه یک صد عدد هندی

منقی از حب و لیف و قشر یک چهار یک من تبریز نیم کوفته سه شبانه روز در بیست درم همه
را در کیسه کتانی کرده در پنج من آب بخیسانند پس بجوشانند تا بیک من رسد پس کیسه
را بمالند و بیفشارند و آب را صافی نموده یک من شکر و یک من ترنجبین خراسانی پاک کرده از خس و خاشاک
دران حل کرده باز صاف نموده بجوشانند و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف ننماید صافی
نموده باز بر آتش ملایم کرده بقوام آورند پس فرود آورده مقدار یک مثقال سقمونیا مشوی و نیم
مثقال زعفران دران حل کرده نگاه دارند شربتی تا دو اوقیه **شراب اجاص** مسهل از نسخه
حکیم سدید کازرونی شارح موجز قرشی ذکر کرده مسهل صفرا و بلغم رقیق است و نافع است از برای حمیات
حاره و امراض صفراوی و بلغمی صنعت آن آلوی سیاه جید فربه یک صد عدد عناب
جرجانی فربه بزرگ جید سی عدد و تمر هندی منقی از قشر و لیف و حب سی درم گل بنفشه خشک
بیست درم تربد سفید مجوف مدبر بیست درم تربد را کوفته در کیسه کتانی کرده با جمیع ادویه را در
آب یک شب بخیسانند و روز دیگر بجوشانند و صافی نموده پس بگیرند یک رطل ترنجبین پاک
کرده از خاشاک و تخم و یک رطل شکر سفید و این هر دو را با قدری آب بجوشانند و سفیده تخم
مرغ بران زده کف آن را بگیرند و چون دیگر کف ننماید صافی نموده در مطبوخ مذکور
داخل نموده بقوام شراب آورند و از آتش برگرفته سقمونیا انطاکی مشوی یک مثقال زعفران
نیم مثقال سقمونیا را با آب به شیرین یا رب به شیرین حل کرده زعفران را بگلاب سوده هر دو را
داخل کرده نیکو بهم زنند و نگاه دارند شربتی از ده درم تا ده مثقال و بعضی گفته اند تا بیست
درم استعمال نمایند **شراب اجاص ساده** مسکن صفرا و نافع است از برای حمیات
صفراوی و دموی بسبب آنکه مبرد است و ملین و مزلق بعد از تنقیه تام هرگاه بوده باشد
طبیعت قبض نافع است از برای تسکین سوء مزاج مختلف از صفرا و دم صنعت آن
بگیرند آلوی سیاه و بشویند در آب پاکیزه و پاکیزه در دیگ سنگی کرده بریزند بران آب بقدریکه
چهار انگشت مرتفع از روی وی بگذرد و پس بجوشانند تا آب بنصف رسد پس صافی نموده
باز در همان دیگ کنند و بجوشانند تا بنصف رسد و قند سفید بقدریکه مزه آنرا خوش کرداند
داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه و گفته اند مقدار آن هست که بوده باشد وزن

قند نصف وزن آلو اما هرگاه اراده کرده شود که بکرد فعل آن قوی در اسهال صفرا سزاوار است
که بدل قند ترنجبین و یا شیرخشت هرکدام که باشد مثل وزن قند و بقوام آورند و در
وقت خوردن نیم دانگ سقمونیای مشوی داخل نمایند و بعضی یکدانگ گفته اند و اگر در وقت
طبخ بقدر ربع آب گلاب داخل نمایند قوی گردد اقوی شراب اجاص اهل بیت نسخه
سید اسمعیل در ذخیره صنعت آن آلوی سیاه یکصد عدد و عناب جرجانی یکصد عدد و تمر هندی
منقی صد اوقیه گل بنفشه خشک ترید سفید مجوف مدبر از هر یک ده اوقیه ترید را نیم کوفته در کیسه
کتانی کرده همه را در پنج من آب بجوشانند و کیسه را متصل بمالند تا ثلث آب بماند صافی نموده
سی استار ترنجبین خراسانی و نیم من شکر سفید در آن افکنند و بجوشانند و سفیده تخم مرغ
بدان زنند و کف آن را بگیرند و چون دیگر کف نیاورد صافی نموده بقوام شربت آورند
و یک درم سقمونیا و نیم درم زعفران بگلاب سوده بعد از فرود آوردن از آتش در آن داخل نمایند
و نگاه دارند شربتی از ده درم تا ده مثقال شراب اجاص مسهل صفرا و نافع صداع
صفراوی را هرگاه که بوده باشد با آن تب که مانع از استعمال مسهلات بعصرت اما وقتیکه
با آن صفرا شایبه از بلغم باشد استعمال نمایند صنعت آن آلوی سیاه که آن را شسته پاکیزه
شده باشد یکصد عدد و تمر هندی منقی از حب و لیف نیم رطل ترید سفید مجوف مصمغ
مدبر بنفشه از هر یک بیست درم ترید را نیکو کوفته با بنفشه در پارچه کتانی بسته مجموع را
در دیگ سنگی کرده ده رطل آب بر روی آن کنند و بجوشانند تا دو رطل بماند پس کیسه را
نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را بگذارند تا ته نشین شود و آن را صافی نموده
باهستگی تا درد در آن داخل نشود و با ترنجبین در دیگ کرده بقوام آورند پس فرود آورده یک
مثقال سقمونیای مشوی سوده داخل کرده بهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند
شربتی دو اوقیه و نیم شراب اجاص مسهل صداع خاص منقول از قرابادین [illegible]
صنعت آن آلوی سیاه و تمر هندی منقی از تخم و لیف از هر یک دو رطل عناب خراسانی
سپستان پنجاه عدد و شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل رسد صاف نموده آب انار شیرین
آب انار ترش آب سیب شیرین آب سیب ترش آب [illegible] از هر یک نیم رطل [illegible]

یک رطل داخل کرده بقوام آورند پس فرود آورده در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو اوقیه
شراب اجاص ساده نافع از برای تسکین خماری و صداع بمشارکت قلب
بسبب سوء مزاج صفراوی قلب صنعت آن بگیرند آلوی سیاه بزرگ فارسی و پاک نمایند
که غبار و خاکستری که در آوان خشک کردن می افتد دور کرده دو رطل در پنج رطل آب
بجوشانند تا دو رطل و نیم بماند صافی نموده دو رطل و نیم نبات سفید داخل کرده بقوام آورند
شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه و اگر نصف وزن نبات گلاب داخل نمایند می گردد انفع
شراب اجاص نافع است جهت سرسام دموی مستعمل بعد از فصد صنعت آن آلوی سیاه
آلوی بخارائی از هر یک پنجاه عدد تمر هندی منقی از حب و قشر و لیف یک چهار یک من تبریزی
همه را در یک من آب یک شب بخیسانند و صبح صافی نموده یک من ترنجبین پاک کرده
دران داخل کرده یک جوش داده مالیده صافی نموده دو اوقیه گلاب داخل کرده بقوام
آورند و تلیین بطن باین شراب نافع است از برای سرسام حادث از صفرا و چون آشامیده
شود بعد از فصد در دوار دموی نرم میگرداند طبع را و نافع است از برای آن و قومی
گفته اند که هرگاه بوده باشد دوار از سر صفرا غالب میباشد آشامیدن شراب اجاص
بالعاب بزر قطونا نافع بجهت آنکه ملین طبع است و فرو می نشاند ابخره را و رفع مینماید سهر
گفته که گاهی بحسب ندرت میباشد صرع از صفرا و دور نیست که بوده باشد آن نوع از صرع که مسمی
است بام الصبیان و حادث نمی شود این علت مگر آنکه با آن تپ باشد و علاجش بشراب
اجاص با تمر هندی است از برای استفراغ صفرا به نسخه که در جنب نسخه اول ذکر شد
و این شراب را باید با آب سرد بصاحب این علت بخورانند **شراب اجاص** نافع
از برای قرانیطس صنعت آن آلوی سیاه آلوی بخارائی تمر هندی از هر یک ده استار
بخیسانند و صبح صافی نموده ترنجبین خراسانی یک رطل و نیم داخل کرده یک جوش داده
بمالند و صافی نمایند و در دیگ سنگی بقوام آورند شربتی دو اوقیه با ماء الفواکه **شراب**
اجاص صفرا براند و تپهای صفراوی را نافع بود و جوانان و مزاجهای گرم را سود
دارد صنعت آن آلوی بخارائی تمر هندی از هر یک بیست درم ترنجبین شیرخشت

از هر یک پانزده درم مجموع را بخیسانند و صبح صاف نموده بجوشانند و با یک چهار یک من
قند بقوام آورند و در آخر دو دانگ سقمونیا سوده اضافه کنند و بوقت حاجت مقدار بیست
درم این شربت با ده درم گلاب نیمگرم بیاشامند **طبیخ اجاص** ساده مسهلی بی
اذیت است و موافق سینه و مثل سایر ترشیها مضر بسینه و سرفه نیست صنعت آن
آلوی سیاه یا آلوی بخارائی هر کدام که باشد نیم رطل آن را در یک رطل و نیم آب بجوشانند
تا نیم رطل باقی ماند صافی نموده قند سفید دو اوقیه داخل کرده بنوشند **طبیخ اجاص** مسهلی
جید است و بی اذیت و موافق سینه است و مثل سایر ترشیها مضر بسینه نیست صنعت آن
آلو نیم رطل عناب جرجانی بیست عدد در یک رطل آب بپزند تا بنصف رسد صافی نموده گلقند
آفتابی خمیر بنفشه از هر یک ده مثقال در آن حل کرده صافی نموده بنوشند **قلیهٔ آلو**
محرور المزاجان صفراوی و دموی را غذائی نیکو و لذیذ و مسکن حدت و ثوران آن
هر دو است صنعت آن بگیرند گوشت بره یا بزغاله قطعات نموده با پیاز و نمک در آب
بجوشانند و کف آن را بگیرند پس بیرون آورده با روغن گاو سرخ نمایند و مصالح
مانند دارچینی و دانه هیل و قرفه و قرنفل داخل کرده با آب بپزند چون خوب پخته شود آلوی
تر یا آلوی خشک را در آب بپزند و بپالایند داخل کرده بپزند و اگر مصالح را در پارچه
کرباسی بسته در آن اندازند بهتر است و نمک بقدر حاجت و چند طاقه نعناع تازه هم
داخل نمایند و اگر چاشنی دار خواهش نمایند اندک قند داخل نمایند که چاشنی دار شود
پس تناول نمایند **مربای اجاص** موافق امزجهٔ حاره و مفید است برای صلاح
بشاشت قلب بسبب سوء مزاج صفراوی قلب صنعت آن آلوی بخارائی هر قدر که خواسته
باشند یک شب در آب کمی بخیسانند و صبح بجوشانند چون قریب گردد بمهرا شدن شیره
شکر یا نبات سفید داخل کرده بقوام آورند و اگر خواهند ترش تر شود قدری آب لیموی
تازه در وقت طبخ داخل نمایند **مزوره اجاص** نافع از برای ماشرا و حمره و [illegible]
صنعت آن بگیرند اجاص و عناب و سفرجل و بپزند در مرقهٔ ماش که با قلیل کدو و نیز در آن
داخل کرده باشند و چون خوب مهرا شود مطیب نمایند آن را بروغن بادام شیرین و فرو و

آورده در نظر فی کتب ... خورند و گاهی داخل کرده می شود اجاص در مطبخات و مطبخین بلاو
و نیکو بیکرد ... **مطبوخ اجاص** که صفرای محترقه را دفع کند صنعت آن آلوی
سیاه بیست عدد و تمرهندی منقی از خشب و تخم بیست درم گل سرخ ده درم تخم کاسنی
پنج درم پوده تر و شاخ در گلاب جوشانیده صافی نموده ترنجبین سی درم در آن حل کرده
صافی نموده ریوند چینی سوده دو دانگ بر آن پاشیده بیاشامند **معجون اجاص**
منقول از تذکرة الکحالین مسهل جمیع اخلاط حاره و محترقه و مواد جذام و داء الفیل و حمیات
و مطلق است صنعت آن بگیرند نیم رطل آلوی بخارائی و مثل آن تمرهندی و هر یکی از عناب
و سپستان مویز منقی سی مثقال هلیله زرد و تخم کشوث افسنتین بنفشه از هریک پانزده مثقال
گل سرخ ده مثقال تخم خطمی و خبازی رازیانه صندل زرد از هریک چهار مثقال در آب
پخته صاف نمایند و با سی مثقال ترنجبین و یک وزن ادویه شکر بقوام آورند و طباشیر و کثیرا
صمغ عربی سفوف نمایند از هریک پنج مثقال اضافه کنند و اگر خواهند که در اسهال
قوی تر شود ترنجبین دو وزن ادویه سقمونیا را اضافه نمایند قدر شربت تا هفت مثقال

فصل در بیان نقوعاتی که اصل و عمود در آنها اجاص است

نقوع اجاص ساده مرطب معده است و جهت غثیان و قی صفراوی مفید و مزلق و ملین و مسهل
صفرای رقیق و مسکن حرارت و تشنگی و جهت تبهای گرم و صداع حار صفراوی و خارش
بدن مفید است صنعت آن آلوی سیاه یا آلوی بخارائی بیست عدد در یک پیاله آب بقدر
خوراک بخیسانند یک شب صبح صافی نموده بی آنکه دست بمالند قدری شکر سفید یا ترنجبین
یا شیرخشت بقدر پانزده مثقال در آب حل کرده باز صافی نموده بیاشامند و لیکن باید
که کافی باشد در علاج صداع صفراوی غیر مستحکم آشامیدن این نقوع خصوص آنکه بعد از
صافی نمودن آب آلو گلاب و شکر سفید شیرین نموده بیاشامند و علاج بد ... دیگر نباشد
و نیز این نقوع با جلاب شکری یا شراب نافع است از برای صداع بمشارکت معده
بسبب غلبه صفرا بجز آن **نقوع اجاص** که ملین طبع و نافع است از برای حرارت
مزاج و تب صفراوی ... صنعت آن آلوی بخارائی بیست دانه عناب ده ... عدد

تمر هندی ده درم شب در آب بخیسانند و صبح صافی نموده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر
از هر کدام که باشد ده درم داخل کرده بنوشند و غذا ماش برنج با آب تمر هندی و اسفاناخ
و شیرهٔ بادام بخورند **نقوع اجاص دیگر** اقوی از اول در تلیین طبع صنعت آن آلوی
بخارائی آلوی سیاه از هر یک ده دانه تمر هندی ده درم عناب ده دانه شب بخیسانند
و صبح صافی نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین از هر یک پانزده درم دران حل کرده صاف
نموده بنوشند **نقوع اجاص** نافع از برای صداع دموی و صفراوی و صداع حادث
از اورام حارهٔ سر و صداع حادث از حمیات دموی و از برای سرسام حار و چون بنوشند
بعد از فصد قیفال و اگر فصد را مانعی باشد بعد از حجامت نقره یا حجامت بین الکتفین
صنعت آن آلوی بخارائی آلوی سیاه عناب از هر یک ده دانه در آب گرم یک شب
بخیسانند و صبح صافی نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک پانزده درم دران حل کرده
صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال دران داخل کرده بیاشامند و ظهر غذای
ماش برنج بخورند **باب الالف مع الذال المعجمه** **اذاراقی** بفتح همزه و فتح
ذال معجمه و الف و فتح رای مهمله و الف و قاف و یای آخر حروف لغت سریانی و بعربی قاتل الکلب
و حب الغراب نیز و بفارسی و هندی کچله و کچوله نامند و درخت آن بقامت درخت
نارنج بزرگ و درخت بیل هندی و ثمر آن بقدر نارنجی با پوست سرخ رنگ می‌بود و در جوف
آن دانهای کچله می‌باشد و لحم چندانی ندارد و برگ آن شبیه برگ بیل و آن تخم بسیار تلخ
خشک و بنهایت صلابت در آخر سوم گرم و خشک است سم حیوانات و هم دارد و بالخاصیه
معدل مزاج بسیار سرد است بمزاج طبیعی بدون احتراق اخلاط و جهت فالج و استرخا و سائر
امراض بارده اعصاب امراض عصبانی و در دکر مجرب دانسته اند و ضماد آن جهت کلف
و جرب و قوباء و عرق النساء و مفاصل و امراض بارده مفید است و مسکر و مشوش ذهن است
و مصلحش شکر و ادویهٔ خوشبو است و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ است و یک
مثقال آن کشنده و اطبای هند خواص بسیاری برای آن ذکر کرده اند **حب اذاراقی**
نافع از برای ورم صنعت آن اذاراقی را پارچه کرده در آب بخیسانند آن مقدار آب که

دو انگشت بر بالای آن آید پس بجوشانند آن مقدار که تمام آب سوخته شود و اذاراقی
سیاه گردد پس بکوبند و با افیون و فلفل و گل ارمنی از هر یک شش ماشه سحق بلیغ نمایند و حبوب
بندند هر حبی بقدر حمص و لشربتی یک حب تا سه حب برای درد گوش نیز نافع است که با آب برگ
تانبول حل کرده قطور نمایند و برای تپ بلغمی با شیرهٔ زیرهٔ سفید بخورند و برای درد
دندان نیز مفید است که در زیر دندان مولم گذارند معجون اذاراقی مسمی بمبدل المزاج
از تالیف میر محمد مومن در مرکبات تحفه گفته که جهت قطع عادت افیون بغایت مجربست و در
دفع استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافع
است صنعت آن سه مثقال اذاراقی که بجا نامند در شیر خیسانیده پوست آن را جدا
کرده بسوهان ریزه نموده بعد از ان نرم صلایه نمایند گل گاوزبان کثیرا زرنباد مغز نارجیل
ستقنقور اسطوخودوس مغز چلغوزه شقاقل از هر یک سه مثقال سنبل الطیب عود هندی صندل
سفید قرنفل از هر یک یک مثقال آمله منقی پوست هلیلهٔ سیاه از هر یک پنج مثقال اجزا
کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال تا دو
مثقال مداومت نمایند معجون اذاراقی دیگر که از اطبای هندست جهت تقویت
باه و رفع درد کمر و فالج و استرخا و وجع مفاصل پیران سرد مزاجان را بسیار موافق
صنعت آن بگیرند اذاراقی را هر قدر که خواهند و هفت روز در شیر بخیسانند و هر روز صبح
و شام شیر را تبدیل نمایند و بعد از هفت روز مقشر نموده نیم پاو آن را در پارچه بسته در
دیگی که گنجد دران دو آثار شیر تازه دوشیده باشد و هر مقدار اذاراقی مقشر زیاده باشد
شیر را نیز بهمان مقدار زیاده کنند و معلق دران آویزان کرده بآتش ملایم جوش دهند تا آنکه
شیر غلیظ مانند جوه شود پس برآورده بآب گرم پاک شسته خشک کرده سوهان نموده نرم کوفته بیخته
فلفل سفید فلفل سیاه دارچینی جوزبوا بسباسه مصطکی عود بلسان سعد کوفی آمله منقی
فاقله سنبل الطیب عود قماری زنجبیل نانخواه زرنباد صندل سفید زعفران دارفلفل
اجزا مساوی که مجموع بوزن اذاراقی باشد بعد کوبیدن و بیختن و با چند کل اجزا عسل
مصفی مقوام سرشته بدین دستور که اول اذاراقی را داخل نمایند و بعد از ان سائر

ادویه را ثمر بخشی و ورم بیست یوم تا چهل یوم بخورند و دوران ایام و چندروز بعد ازان
از ترشی و بادی و حرکات نفسانی و بدنی اجتناب نمایند **اذخر** بکسر همزه و سکون
ذال معجمه و کسر خای معجمه و سکون رای مهمله و آن دو نوع است یک نوع اذخر بری است که آنرا
بعربی تبن مکه و خلال مامونی و بلغت رومی سخونس و سخینوس و سخنیس گویند و بعضی اطبا گفته
اند که سخنیس یونانی است و آن را بعربی طیب العرب نامند و بیخ اذخر سائیده را عقول
نامند و بهندی اذخر را گندهین و گندبیل نامند و گویند اذخر را بهندی کنتول و سوندهی
و روس و بفارسی کور گیاه و کاه مکه و گرز دشتی برای معجمه و نون گویند و بتصحیف خوانده
کسی که آنرا گربه دشتی خوانده برای مهمله و بای موحده و آن نباتی است بسیار شاخ و
باریک و بیخش غلیظ و برگش ریزه تر از گولان و از ان در حجم و قد کوچکتر و مائل بسرخی و زردی
و ثقیل الرائحه و شکوفه آن بسیار و انبوه و سفید و باعطریت و تند طعم و گزنده و قسم دوم آن
اذخر اجامی است و آن گیاهی است که از بیخ آن در هندوستان خسخانه می سازند و گیاهش در شکل
شبیه باذخر بری است ولیکن گیاه آن نیست خوشبو چون اذخر بری است و بیخش خوشبو
و باریک و بسیار ریشه دار است قریب بذراعی و آن را بفارسی بیخ والا نامند و اما اذخر بری
گویند که صنفی از ان می باشد غلیظ و تخم آن منحدر است اذخر بستانی معروف گرم و خشک
است در درجه دوم و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت
حصاة و مسکن اوجاع بارده باطن و مقاوم سموم هوام و جهت ورم جگر و سده آن و ورم
فم معده و رفع نفث الدم و باد و جهت استسقا و علل گرده و ریه و شدخ عضل با مصطکی
جهت تنقیه فضلات دماغی و با سکنجبین جهت صلابت سپرز و یک مثقال آن با فلفل بوزن
آن جهت رفع غثیان مجرب دانسته اند و جهت ازاله خوف نافع است و ضماد آن جهت
ورم بارد جگر و مثانه و معده و سپرز و ریاح جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم
و درد مفاصل نافع و مضمضه و سنون آن جهت درد دندان و تقویت لثه و بخور و دفع رطوبات
و درد اوست آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین جهت اواخر
تپهای بلغمی مجرب است و خوردن اذخر با مصطکی منقی فضول دماغی است و خائیدن بیخ

آن نافع از برای فالج و همچنین خاییدن آن با مصطکی و علک البطم و همچنین آشامیدن
یک مثقال آن نافع است از برای فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و منقی فضول دماغ
و رحم است و چون آشامیده شود هر روز بمقدار ربع مثقالی از آن با فلفل میباشد نافع
از برای تشنج رطب امتلائی و تطول بطبیخ اذخر و ضماد جرم آن نافع است از برای خدر و
تضمید بآن برمنبت اعصاب نافع است از برای استرخا و فالج و **فقاح اذخر** یعنی شکوفه
آن که بهندی سندهیه گویند لطیف تر در افعال بهتر از حشیش آن است و نافع است از برای
لقوه و فالج و لب یان و بنکو میسازد و اند حفظ را و منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه
و مفهر است بکرده بسبب شدت ادرار و مسقط بحر و رین و مصدع است و مصلحش کلاب و عرق
نیلوفر و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش راسن و قسط و فقاح آن قصب الذریره
است **دهن فقاح اذخر** در سوم گرم و خشک است و با قوت قابضه و آشامیدن آن جهت
تحلیل اورام بارده باطن و طلای آن جهت دردهای بارده و برص و رویانیدن موی و انواع
خارش اعضا و دفع ماندگی و دلوک آن بجهت درد دندان و ورم لثه و جوشیدن دهان
نافع است و چون این دهن را بر سر بمالند نافع است از برای کابوس حادث از برد شدید
که برسد بر سر دفعة نزد خواب شیخ رئیس گفته که تدهین باین دهن خصوص بر سر و اصول اعصاب
نافع است از برای سکته بلغمی بجهت آنکه مقوی روح نفسانی و جواهر اعصاب است و محلل
فضول دماغ و فضول اعصاب از غیر لسعه خصوص و قیتا فراکیر و فودنج و فوتنج (؟) از زوفا و صعتر
و فودنج و حاشا و مانند اینها صنعت آن بگیرند فقاح اذخر تر را و در شیشه کرده زیت بقدری که
آن را بپوشاند بر روی آن کرده دو ماه در آفتاب گذارند و درین مدت سه چهار بار صافی
نموده هر بار شکوفه تازه داخل نمایند پس از آفتاب برداشته نگاه دارند و در وقت حاجت بکار
برند و اگر داخل نمایند درین دهن قدری زوفا و صعتر و حاشا و فودنج میکرد داقوی آن
زمان دهن فقاح اذخر مرکب خواهد بود **دهن ثمر اذخر** نافع از برای برص و انواع حکه
عامه و گاه خلط کرده میشود در ادویه که میبرند اعیاء را صنعت آن بگیرند ثمر پخته اذخر را و بپزند
با آب تا پخته شود و بعد از آن روغن کنجد تازه یا روغن زیت داخل کرده بپزند تا آب رفته

روغن بماند و احتیاط کنند که نسوزد و استعمال نمایند **شراب اذخر** نافع است از برای
کبد و سدها و ریاح متولده در معده و شراسیف و بجهت مغص و یرقان و ابتدای استسقا
منقول از خط حکیم محمد باقر که از منهاج الدکان نقل نموده صنعت آن اذخر مکی مصطکی رومی
اصل السوس از هر یک نیم اوقیه سلیخه سیاه اسارون دارچینی پوست بیخ کبر زیره کرمانی
کرویا بادیان و فقاح خشک رازیانه تخم کرفس از هر یک دو درم عود بلسان اشنه از هر یک سه درم
قاقله کبار قاقله صغار از هر یک مثقال تخم خطمی نیم اوقیه ادویه نیم کوفته در چهار رطل آب یک
شب خیسانند و صبح بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده دو رطل شکر سفید صافی
دو رطل عسل سفید خوشبوی جید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه **عرق اذخر**
ساده مقوی معده و محلل و مفشی ریاح و مفتح سدها و بی عدیل است از برای قولنج ریحی
و نهایت لطیف است با قوت تریاقیت و مدر بول و حیض و مقطع اخلاط و مسکن اوجاع
بارده باطنی و جهت ورم جگر و استسقا و علل کرده و فم معده و ریاح و تفتیت حصاة و بیماری
بلغمی مفید و عرق فقاح اذخر الطف از عرق نبات آن است و مصلح محرورین و مصلحش
گلاب صنعت آن بگیرند اذخر مکی یک من در سه من آب داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند
و اگر از فقاح اذخر عرق کشند نیز بهمین طریق است **قرص فقاح اذخر** اسهال باز
دارد و استسقای زقی که با حرارت و اسهال باشد سود دارد و صنعت آن طباشیر
سفید گل سرخ گلنار فارسی زرشک منقی سماق منقی از حب کز مازج تخم حماض بریان
تخم کاسنی تخم خرفه مقشر بریان از هر یک یک درم سعد کوفی فقاح اذخر انیسون
سنبل الطیب دارچینی لک مغسول پوست بیخ کبر افیون از هر یک نیم درم کافور یک دانگ
ادویه کوفته بیخته بدستور اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا دو درم **معجون اذخر**
نافع است کسی را که بواسطه درد معده طعام قی کند صنعت آن بیخ اذخر سعد کوفی از
هر یک یک درم اشنه فلفل هلیله کندر نانخواه از هر یک نیم درم مصطکی عود خام از هر یک
دو دانگ قرنفل سنبل هندی از هر یک دانگی زنجبیل دارچینی سلیخه پودنه از هر یک ربع درمی
مویز با دانه دو چند همه ادویه اول دانه‌های مویز را برآورده بسیار نرم سائیده بس

بالب هویره بیابند و آب آنرا صاف کرده باتش ملایم طبخ نمایند تا غلیظ گردد و ادویه کوفته بیخته با آن
بسرشند شربتی بمقدار بادامی و در نسخه دیگر مصطکی عود خام قرنفل سک اصلی داخل نیست
و بجای ربع درم سدس درم است **باب الالف مع الراء المهمله ارجوان** بضم
همزه و سکون راء مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب ارغوان فارسی است و آنرا
رعید گویند گرم مایل باعتدال است و مخرج اخلاط لزجه و جهت برودت معده و کلیه [illegible]
لون و گل آن را فارسیان هرزه شراب میکنند و اعتقاد ایشان آن است که تفریح می آورد
و شکوفه میکرد انه حلق را و طبیخ آن مقی و منقی آلات تنفس و معده است و چوب سوخته آن
حابس نزف الدم و خضاب نیکو است و زنان از آن خطاط می سازند و لیشه بیخ آن را
چون با هم رده و در نمک خشانند طبیخ آن مقی قوی است و مصلحش برگ عناب تمام و بدلش
صندل و نصف آن گل سرخ و دو ثلث ارجوان در ادویه معین قایم مقام تشنیج است
شراب زهر ارجوان مفرح و نافع است از برای خمار صنعت آن بگیرند گل ارغوان تر
را کوبیده آب آن را ابکشند و صاف نموده بوزن آن نبات سفید داخل کرده بقوام آورند
شربتی دو اوقیه **مربای زهر ارجوان** بالغ خمار است خوردن آن صنعت آن
بگیرند گل ارغوان پاک کرده از سبزی و در یکمن از آن دو من قند کوبیده داخل کرده بالمند
و در آفتاب گذارند تا بیست و یک روز پس استعمال نمایند ارز بضم همزه و راء مهمله و سکون
زای معجمه و بزای یونانی است و بفارسی برنج و بتوران گرنج و بهندی چاول
و بسریانی روزی و بعبری ثمن گویند و نوعی از آن را که در هند رسد ورت و انواع آن بسیار
بعضی کاکون گویند و حکمای هند متفق اند بر آنکه برنج باعث طول عمر و صحت بدن است
و برنج هندی الطف است و لزوجت کمتر دارد و برنج سرخ فارسی را اقبض از زرد و سفید آن در
تغذیه قویتر و گفته اند که اقسام برنج قابض و مسدد است و بتنهایی قلیل الغذا و جهت زحیر
و اسهال موی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و باشکر کثیر الغذا و مسهی و مسمن
بدن و مولد منی است و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و جهت اسهال صفراوی و تشنگی
و غثیان صفراوی نافع و با شیر تازه دوشیده جهت زحیر و بابونه کرده بزور و غن گاو

جهت تنقیه و آثار آن مصلح حال بدن و رنگ رخساره و مولد خلط صالح و موجب دیدن خواب
های خوب و آشامیدن آب مطبوخ آن که چون با دال الشعیر طبخ دهند مسکن لذع حدت اخلاط
مراری معده و امعا است و با شیر تازه پخته با لنا صفه که تا دو روز خورده شود جهت ازدیاد
منی مجرب است و گفته اند ارز یعنی برنج حبی خفیف الغذا و نیکو حسن الاستمرا است و صالح
است اکثر طبایع را در جمیع اوقات غذا ایست برنج از گندم کمتر است اما مزاج برنج پس بدانکه
اطبا متفق اند در یبوست آن بعضی گفته که یابس در درجه دوم و اختلاف است میان ایشان
در حرارت و برودت آن بعضی گفته که بارد است در اولی و دیگری گفته که حار است در اولی و
دیگری گفته که قریب است باعتدال هر سه قول صحیح است زیرا که مرکب القوی است آن اجزاء
بارده ارضیه می باشد که چون در آب بجوشانند و آب مطبوخ آنرا اکثر میکرد و جرم آن بارد
در اولی و آبیکه در آن ارز پخته شده باشد حار در اولی است و جوهر ارز مرکب است از این دو
جوهر پس معتدل است و سمرقندی در کتاب اغذیه گفته که بزعم قومی ارز می باشد سخن محرورین
و این قول معقول است بحسب تجربه و قیاس بجهت آنکه یبوست و لزوجتی که برنج را می باشد
هرگاه عمل کند در ان حرارت قویه که در ابدان محرورین است موجب زیادتی یبوست و
لزوجت آن میگردد و مزاج آن گرم بجهت آنکه چیزهای لزج کم رطوبت یابس بر دوی قبول
تسخین و احتراق میکنند از حرارت قوی و مشاهده میکنیم از حال چیزهای لزج یابس بر آتش
مانند ناطف و نحو آن از اطعمه لزجه غلیظه پس برنج در حال حرارت قوی در مزاج تسخین میکند
بسبب اکتساب آن حرارت را از ان ابدان حاره و بسبب احداث آن سده در عروق
ماساریقیه بجهت لزوجت و یبسی که دارد و می چسپد در عروق لب یا رشتک و مانع رسیدن آب
می شود و کبد پس گرم میگرداند مزاج محرورین را بالذات و بالعرض و اما در امزجه مبرودین
و مرطوبین پس کم میگردد لزوجت و یبوست آن بسبب پخته شدن آن در رطوبات پس میل
میکند مزاج آن از اعتدال بجانب برودت و میگردد از انچه می باشد بریکی از دو
رای پس تبرید میکند و موافق ترین اوقات از برای خوردن برنج وقتی است که بوده
باشد هوا رطب بوده باشد در نهایت شدت شهوت طعام و آن لطیف الهضم حابس و مسدد

است و مصلح آن مسکه [illegible] ره و شیرینی بسیار و نمک معتدل و خیسانیدن آن در آب نخاله
گندم یک شب و پختن آن با لبحب القرطم و آنچه میباشند معین بر امساک و قوی میگرداند
[illegible] آن را آن است که بگیرند غیر مغسول آن را و احتیاط نمایند از اقسام آن برنج
سرخی را که بهندی ساتهی گویند و اندک آن را بود بهند و مخلوط کنند با آن چاورس مقشر
بپزند و بجای روغن پیه گرده بز داخل کنند اما هرگاه بوده باشد برنج سفید بپزند آنرا [illegible] قشر
[illegible] مقدار قلیلی از آن آنچه مخلوط است از قشور رقیق در روغن بادام شیرین یا سمن بقر
داخل نمایند یا روغن کنجد یا دنبه بپا شد هر آنرا قبحی در حبس طبیعت و چون آنرا با شیر تازه
دوشیده و آب بپزند میگردد طعامی [illegible] و کثیر الغذا معتدل در رطوبت و یبس بجهت آنکه رطوبت شیر
میگردد مخلوط به یبوست برنج پس میگرداند آنرا معتدل و در این حالت می افزاید منی را و فربه میگرداند بدن را
و تازه و نیکو میگرداند رنگ را خصوص آنگاه آن شیر برنج با شکر و روغن بادام شیرین خورده شود
و برنج از برای کسیکه عادت بهم رسانیدن قولنج داشته باشد بد است و همچنین از برای
کسیکه مستعد بعروض سده باشد و نافع است از برای سحج صفراوی و قروح امعا و
در این حال لازم است که آن را اول بریان کنند پس بپزند تا مهرا شود و بگردد مانند کشک شعیر
و مانند حسو خورده شود و گاهی خورده میشود برنج مطبوخ با سماق و یا کشک بریان بقصد
عقل بطن و گاهی میپزند آن را با رایب از برای تلطیف و تسکین عطش و حرارت مزاج
بعض اطبا گفته که برنج بالخاصیت محدث حرارت در جگر و برودت در معده است و
از این سبب است که قدمای اطبا مزوره برنج را بمرضی نفرموده اند و اغذیه متخذ از
برنج را مخصوص اصحا داشته اند چه در مرض احداث کیفیت ضد و در اصحا احداث کیفیت
مثل مطلوب است فقیر مؤلف گوید تحقیق در این امر آن است که در یونان رسم برنج بسیار کم بوده و
برنج خوب پیدا نمی شده لهذا تجویز آن نفرموده اند چون در بلاد فارس و هند بسیار
است و برنج خوب یافت می شود اطبای فارس و هند تجویز مزورات برنج از برای
مرضی بسیار کرده اند و گفته اند چون از غذا های مرکب القوی است در مریض احداث
کیفیتی موافق کیفیت آن بدن میکند و بدان سبب متضرر نمی گردند پس طبیب را لازم است

که در هر مزاجی اصلاح کیفیت آن موافق آن کنند تا کیفیت ضد آن مزاج دران اثر کرده موجب
اصلاح آن مزاج گردد و خوردن برنج پاک سیکر داند قرحه را و مبرد باشد و گوشت را لبس نافع
است از برای اصحاب سل خصوص چون پخته شود از ان شیر برنج از شیر خر و خورده
شود و قبلیکه نبوده باشد تب عفن و اغذیه لزجه قابضه مانند زیرباج کوده بروغن
بادام شیرین پخته بود داده باشد نافع از برای سحج و انفع است ازین آنچه با فندق بو
داده ساخته باشند و همچنین انفع است ایشان را برنج بوداده که پخته باشند با کارع
و نافع است از برای اصحاب بول الدم عقیب ورم گرفته از آرد برنج هرگاه خورده شود
بعد از نقای قاروره از خون ولیکن پیش از نقای قاروره از خون صالح است ایشان
را اغذیه قابضه حامضه مانند سماقیه و نافع است صاحب عسر ولادت را آشامیدن
مادر برنج شیرین کرده با ترنجبین و حقنه آب مغسول آن جهت سحج و قرحه امعا نافع است و در جلا
دادن جواهر خصوص مروارید بلی عدیل و آب نخاله آن دران فعل قوی تر است و طلای آن
با ترمس جهت کلف و آثار مفید و همچنین طلای آرد برنج با آب خربزه و ضماد آن با پیه جهت
گشودن دمل و فرورش جهت جراحات تازه و آشامیدن آرد برنج که بسیار پخته
باشند با پیه گرده بز جهت افراط اسهال مرضی اسهال دوائی و سحج بنهایت نافع و گفته اند
که چون برنج را بریان کنند آن مقدار که سرخ چهره شود و سیاه نشود و نسوزد و مقدار
پانزده مثقال آن را در چهل مثقال آب همان قسم درست شب بخیسانند و صبح آب
صاف آن را بنوشند از برای دفع کرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت
باشد نافع است و گفته اند که چون برنج سفید را در آب بخیسانند پس بمالند و آب صاف
آن را بیاشامند جهت حبس اسهال هیضه مفید و ساینده آن با گیاهی که بهندی
بورنده دوب نیز نامند که آن گیاه با برگ و ریزهای باریک و بر زمین مفروش میباشد
با آب و اندک نبات شیر کشیده بیاشامند جهت نفث الدم نافع است و آب مطبوخ شلتوک
مسقط جنین و پوست شلتوک که بسیار نرم صلایه کرده باشند از سموم است و گویند یک
مثقال آن کشنده است و سعوط کردن برنج که در حین کوبیدن بهم میرسد قاطع رعاف

است و بدل برنج ارد جو معمول است برنج بریان انواع میباشد یکی آن است که برنج را
بطریق پلاو که بعضی می خشکه نامند پخته خشک نموده در میان ریگ بریان نمایند و درین
قسم بعضی بعد بریان نمودن قدری آب نمک بران پاشیده بر آتش خشک نموده نگاه
میدارند و بعضی بی نمک و این را بهندی مرمره می نامند نوع دیگر آنست که شالی
را اندک جوشی داده خشک نموده با ریگ در ظرف سفالی بریان می نمایند و این را بهندی
کهولی و کهیلی نیز گویند و این نوع بسیار سبک و لطیف است و از برای مرضی و اصحاب
هیضه نافع خشک خوردن و یا و را اندک شربت نبات مطیب بگلاب یا بید مشک یا عرق بهار یا
کاوهی نوع دیگر آن است که شلتوک را در آب اندکی جوش داده با اندک رطوبتی قدری بریان
نموده گرما گرم بملایمت بکوبند تا دانهای او پهن و سبوس آن جدا گردد و این را بفارسی
کلک و بهندی چوره نامند و این نوع اندک سنگین و نفاخ است خیسانیده آن با آب
که اندک گلاب بران زده اند بسیل کوبیده و با قند یا نبات پاشیده بخورند مصلح نفخ آن
و لذیذ است و برنج بریان مضر سطحولین است و از ین است که اهل هند در حمی بمرضی نمیدهند
خصوص اطفال را پلاؤ از اطعمه جدیده است و آن را اقسام بسیار است و نزد استعمال
این لفظ مطلقا بغیر قید مراد قبولی است و یخنی پلاؤ و قبولی آن است که گوشت با چیزی دیگر
مانند ماش پخته و یا نخود و یا گزر و یا امثال اینها را با پیاز حلقه کرده بروغن داغ و سرخ نموده
و مصالح حاره آنچه درکار باشد داخل کرده برنج شسته نیم پخته بر روی آن کرده دم دهند
و یخنی پلاؤ آن است گوشت بره املک یا بزغاله یا مرغ جوان را با آن و قدری پیاز
پاک کرده حلقه نموده یخنی کرده که آب کمی در ان باند علیحده این یخنی را نگاه دارند و گوشت
فربهی را نیز به بزند تا مهرا شود و مرقه آن را بگیرند و برنج پاک شسته خیسانیده را بر روی آن
یخنی کرده و یا در جوف برنج در دیگ گذاشته با ابازیر حاره مانند نمک و زیره و فلفل و افاویه
مانند دارچینی و قرنفل و سنبل بوا و برگ سادج هندی همه درست ناکوفته از هر یک بقدر
حاجت داخل کرده و آن مرقه را بقدر حاجت بخوردن آن دهند و دم دهند و روغن بقدر
مطلوب داغ کرده بران ریزند و صبر کنند تا روغن در جرم برنج نفوذ کند پس کشیده بخورند

و بعضی قدری زعفران سوده با ماست ممزوج کرده بران گوشت یخنی کرده می مالند و این
یخنی پلاو حافظ صحت و غذای موافق است از برای اصحاب اعتدال مزاج و در پلاو
معطر که پلاو لطیف و مقوی قلب و دماغ است نافع است اصحاب صداع را بمشارکت قلب
بسبب غلبه سودا بر مزاج قلب چون استعمال کرده میشود بعد از تنقیه سودا و اقسام پلاو
و از زیربریان و چاشنی پلاو و از آب غوره و سرکه و آب لیمو و اترج و کونله و توت شاهی و سماق
و زرشک و آلوبالو و آلوی سیاه و بخارائی و تمرهندی و انار و فالسه و جامون و امثال اینها چاشنی
با شکر گرفته آن است که بعد طبخ برنج هر یک از آبهای مذکوره را که خواهند بخورد آن میدهند
بخوبیکه دانه آن را سخت و یا نرم نگردانند و همچنین کلم پلاو که کلم قمری است و یا غیر آن از اقسام
کلم و غیرها آن است که آن را پوست کنده ورق کرده با گوشت پخته و یا جدا ورقها را پخته با
پیاز و اندک روغن سرخ کرده آن را با گوشت یخنی کرده در زیر برنج یا در جوف آن می گذارند و دم
میدهند و آن را کلم پلاو و یا غیر آن بنام چیزیکه در آن داخل میکنند می نامند و همچنین لقمه
پلاو که از انواع سبزیها از کلم و زردک و پیاز تازه و سبز تازه خام یا برگ و شبت و بابونه
و امثال اینها ترتیب میدهند و نیز شبت پلاو و بابونه پلاو که شبت یا بابونه هر کدام
که خواهند گرفته پاک کرده از خاک و غیره شسته قیمه نموده در پارچه کرباس پاکیزه کرده
اندکی فشرده وقت دم دادن با برنج آمیخته طبخ نموده مرتب می نمایند و اگر باقلا پلاو خواهند
قدری باقلای مقشر را در آب گوشت پخته در وقت دم دادن نیز با برنج و شبت یا بابونه
می آمیزند و دم دهند که باقلا هم نیز رسد بدل باقلا سیم هم توان کرد و همچنین به پلاو و سیب پلاو
و لیمو پلاو و نارنگی پلاو و انبه پلاو و کونله پلاو و اناناس پلاو و زردک پلاو و بادنجان پلاو
و امثال اینها هر کدام که خواهند خام آن را پوست و تخم جدا کرده قطعه قطعه نموده پخته با
اندک چاشنی ته طعام وقت دم دادن بگذارند و لیمو و نارنگی و کونله هر کدام که خواهند درست
پوست آنها را اندک شیرین کرده بقسمی که در اترج ذکر یافت و بعد شیرین شدن از
میان دو پارچه یا زیاده از شق آن بخلال چوبی تخمهای آنرا برآورده پخته با اندک چاشنی
وقت دم دادن ته طعام میگذارند و همچنین مرغ پلاو که شکم مرغ را از زرشک منقی و آلو

گوشت مش و یا غوره کشمش یا آلو یا آلو دانه بیرون آورده پر کرده ته طعام گذارند و دم دهند
و همچنین شکم املک را که بچه بز یا بره تازه زائیده هست یا آنکه از شکم مادر برآید بعد از ذبح
آن و طبخ نیز بدین قسم پر نموده زیر برنج گذاشته دم دهند و ماهی تازه نیز بدستور

چلاؤ که بهندی خشکه نامند بسیار بساده و لطیف و کثیر الغذا و زود هضم است
صنعتش آن است که بگیرند برنج را و نیکو شسته در آب بخیسانند بقدر دو ساعت و یا زیاده
که اندک بخیسد پس از آب برآورده در آب گرم جوشان ریخته بپزند تا آن مقدار که مغز برنج
پخته شود پس آب آن را از پالایش مسمی بکرباس پاکیزه بگیرند و برنج را دم داده بخورند یا
بهتی و یا با یکی از نقلیات و یا با قلیه یا کبابها و قورمها و امثال اینها و اگر اندکی روغن
داغ کرده در زیر آن چلاؤ بریزند و آب و نمک بقدر حاجت داخل نمایند و در وقت دم دادن
بهتر میگردد و الذ و بیان صنعت بهتی و اقسام دالها و متعلقات آن در حرف المیم در بیان ماش ذکر
خواهد یافت انشاء الله تعالی **حلوای آرد برنج** کثیر الغذا است صنعت آن بگیرند
آرد برنج را و در آب طبخ دهند و در آخر شکر سفید یا قند سفید نیم وزن آرد برنج یا کمتر یا زیاده
بقدر خواهش در آب حل کرده اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ گردد پس قدری روغن
گاو تازه داغ کرده یا روغن بادام شیرین یا پسته در آن ریخته بریان نمایند و در آخر قدری
زعفران بگلاب سوده در آن ریخته ممزوج نموده در سینی تازه قلعی کرده یا بر روی تخته پهن کرده
بطریق لوز بریده تناول نمایند و اگر قلیلی مشک یا عنبر نیز داخل نمایند میگردد اطیب و اگر
خواهند مغز بادام مقشر یا پسته مقشر را قاشهای باریک بریده بر روی آن پهن کنند
و دست بگذارند که بدان بچسبد قبل از بریدن لوز بهتر و الذ است **حلوای برنج** مشهور
بسنجان حبشی است مقوی قلب است و بدن را فربه کند و اصحاب ضعف معده را نافع بود و مه
صنعت آن برنج سفید کرده شسته را یک رطل در آب بپزند تا مهرا شود پس قند سفید
یک رطل بگلاب و عرق گاوزبان و عرق صندل و عرق بیدمشک از هر یک دو مثقال
حل کرده روغن گاو داغ کرده نیم رطل همه را داخل کرده بپزند تا چون تر حلوا شود پس
مغز بادام مقشر مغز پسته از هر یک ده مثقال داخل کرده زعفران یک مثقال بگلاب

سوده نیز اضافه نمایند و بپزند تا زمانیکه شروع بلبس دادن بروغن نماید دارچینی نه درم
دانه هیل دو درم جوز بوا دو عدد نیم درم کوفته اضافه نموده از آتش برگیرند و در ظرف چینی
برآورند و تناول نمایند و بعضی در آخر زعفران بگلاب حل کرده و بعضی مشک و زعفران
بگلاب حل کرده داخل مینمایند و لبس و لبوب داخل نمی کنند و بعضی در روغن کمی پخته در ظرف دست
برآورده روغن پسته و یا بادام شیرین بران پخته تناول می نمایند و این را پالوده مینامند
حلوای برنج مشهور به برنج در بهشت سریع الانحدار کثیر الغذا اللطیف الکیموس موافق
اکثر امزجه است و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا مفید و بهترین حلویات است صنعت آن
برنج کوبیده اندک بود اده را که سی و هفت مثقال باشد در پاتیل کرده هفتاد و پنج مثقال
قند سفید را در اندک آبی حل نموده با شش صد مثقال از آب و گلاب و عرق بید مشک
در پاتیل کرده بآتش نرم بجوشانند تا القوام پالوده شود و حسوا ارز نافع است از برای صحاح
سعال صنعت آن بگیرند برنج مغسول و با مثل آن تخم خشخاش سفید کوبیده بپزند با شیر گاو
و بخورند بی شکر یا با اندک شکر سفید و گاهی درین حلیب لبوب مقویه دماغ و قلب چون
مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته و مغز چلغوزه و مغز فندق داخل میکنند و این غذا
موافق است از برای اصحاب صداع بمشارکت قلب بسبب غلبه سودا و مزاج آن
چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه سودا خبز ارز و نان برنج در هضم بطئی الخروج است
نسبت بخبز حنطه و واقف گردیده مردم برین معنی بتجربه لهذا نمی خورند آن را مگر با
مصلحش مانند اشیای با لحم و مرقهای لحوم دسمه و چیزهای چرب بروغن و یا شیر و یا ثوم
و این بسبب آن است که هرگاه بخورند بی آنچه که مذکور شد می یابند از آن ضرر عظیم عاجل و
میکرد و از آن قولنج ثفلی یعنی و اگر کسی جرأت کند بخوردن آن با آب خورده یا با مضیره
و مانند این دو چیز دهی تولید سده در کبد و طحال میکنند و دافع ضرر آن خوردن آن است
با کامخ کبر و کرفس و سداب این ضرر مخصوص بنان برنج لعالی است که طبخ نیکو نیافته باشد برنج سفید
که نیک طبخ یافته باشد طریقه که آن را چلاو پخته خشک نموده آرد کرده با آب گرم خمیر نموده یک دو ساعت
گذاشته بعد از آن نان بپزند و با آنکه چلاو پخته بر روی تخته صافی با سنگ صافی نرم

سوده که مانند خمیر گردد و از آن نان پزند و این قسم لذیذ و لطیف میباشد و قسم دیگر آنکه
برنج را آرد نموده در وقت طبخ اندک اندک در آب جوشان بریزند و برهم زنند تا طبخ تمام
یابد و مانند خمیر گردد و از آن نانهای نازک پزند محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم
از محمد بن عیسی از یونس از ابی الحسن رضا علیه السلام روایت میکند که بدرستیکه آن حضرت
علیه السلام فرمودند داخل نمیشود در شکم مسلول طعامی انفع مرا و را از نان برنج و در حدیث
دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که بهترین طعامی مبطون را برنج است بدرستیکه
آن دباغ معده است و کشنده آن زهیست سولق برنج بفارسی پست بکسر بای فارسی
وسکون سین مهمله و تا و تلخان بترکی قاوت و بهندی چاول کا ستو نامند بارد و
قابض و مسکن حرارت است صنعت آن برنج را چلاو که بهندی خشکه نامند پخته خشک
نموده اندک بریان کرده ساییده نگاه دارند و عند الحاجت بقدر مطلوب در آب سرد یخ
نموده و قلیلی نبات یا قند بقدر باید و یا آنکه آن را شیرین کرده داخل نموده بنوشند و اگر
خواهند به بیدمشک و یا گلاب معطر نمایند شوربای برنج غذائی موافق است
از برای صداع بمشارکت کلیه و مثانه هرگاه علامات حرارت ظاهر باشد بدانکه شوربای
برنج دو قسم است قسمی آن است که برنج و ماش را درهم پزند و مطیب بروغن بادام شیرین
و قلیلی افاویه و فلفل و زیره کرمانی نموده بخورند و این شوربا برنج و ماش مقشر ساده
یا با گوشت طیور بری که ترش نموده باشند بحموضات قابضه یا لینه مانند آب انار
و آب غوره و آلو و تمر هندی نافع است از برای اصحاب صداع یابس ساذج وقتی که با حرارت
باشد و قسمی دیگر را قیمه شوربا گویند و شوربای برنج نیز نامند و این قسم آن است که گوشت
را ریزه ریزه کرده در آب بجوشانند و کف آن را بگیرند پس با اندک پیاز سرخ کرده در روغن
مسکه گاو و نمک و مصالح پخته ضروریه باشد داخل کرده در آب بپزند چون نیکو پخته شود برنج
در آن داخل کرده نیکو رقیق بپزند و تناول نمایند و گاهی چند برگ اسفاناخ و دو سه
قاشقی از کدوی سفید شیرین یا برگ خرفه بحسب حاجت نیز داخل می نمایند و چنین گاهی
چند پارچه سیب میخوش یا ترش یا میخوش یا ترش با اندک شیرینی جهت چاشنی نیز

داخل می کنند شیربرنج که آن الارز باللبن نامند غذای معتدل است در
رطوبت و یبوست و حرارت و برودت و چون با شکر یا عسل شیرین کرده بخورند متولد
میگردد از آن در بدن غذای بسیار و سریع الهضم و مکثر منی و مقوی باه است و شیر را
زیاده کند و نیست موافق مر اصحاب سده و سنگ گرده و مثانه را صنعت آن بگیرند برنج
سفید نیکو شسته با آب طبخ دهند چون نیکو پخته شد شیر داخل کرده باز طبخ نمایند تا بهر قوامی که
خواهند آید و این دستوری است که شیر کم خواهند داخل نمایند و الا برنج را نیکو شسته در
در شیر بمقدار ربع یا ثلث آن آب ریخته برنج را در آن با آتش ملایم طبخ نمایند و مقدار شیر
مختلف است بحسب اغراض از چهار چند برنج گرفته تا هر قدر که خواهند و نزدیک فرود
آوردن اگر قلیلی مشک با گلاب سوده صاف کرده داخل نموده یکدو جوشی داده فرود آورند
بیشکر داخل و در ظرف چینی کرده قند یا نبات کوبیده یا عسل بر آن پاشیده تناول
نمایند و اگر خواهند شیرینی را در آخر طبخ داخل نمایند قلیه برنج باصطلاح قدماء اطبای
اهل فارس پلاوی را گویند که گوشت آن را با روغن و پیاز سرخ کرده پس آب در آن
داخل کرده بپزند تا پخته شود و آب در آن بقدری باید که برنج در آن پخته شود
پس برنج را شسته در آب خیسانیده بر روی آن کرده دم میدهند و بعضی برنج را
اول مثل آنکه چلاو می پزند در آب پخته و آبکش نموده بر روی آن قلیه کرده دم میدهند
و این غذای صالح است از برای حفظ صحت و نافع است از برای صداع بمشارکت
قلب بسبب سوء مزاج بلغمی یا سوداوی قلب چون بعد از تنقیه اخلاط خورده شود و نیز
غذای موافق است از برای صداع حادث از ابخره متصاعده از معده ماء الارز
که بهندی پیچ گویند آن است که برنج را شسته بپزند در آب و آن را صاف کرده چون
ماء الشعیر سرد کرده بخورند مسکن لذع و حدت اخلاط مراری معده و امعا است مزعفر کثیر
الغذا است و بهی و مسمن بدن و مولد منی صنعت آن بگیرند برنج را و در آب پخته و در
آخر قدری شکر و گلاب و زعفران و روغن مسکه گاو داخل نمایند و دم داده کشیده
بخورند و اگر آن را نرم بپزند شاله مزعفر و اگر مثل پلاو بپزند مزعفر پلاو گویند و قسم

زعفران نافع است از برای صداع بمشارکت قلب بسبب غلبهٔ سودا بر مزاج قلب
چون خورده شود و بعد از تنقیه و شمامهٔ زعفران نافع است از برای صداع یابس سازج
و فوقیکه یا برودت مزاج باشد و آنچه بهندی گلهتی گویند آن است که برنج را مانند چلاو
بپزند بغیر از آنکه آب آن را بگیرند چنانچه چلاو را آبکش می کنند بلکه آن را در همان
آب بپزند و دم دهند تا چون چلاو بسیار نرم شود و روغن گاو داخل نموده بخورند نفس
را نافع باشد و چون برنج را در آب بپزند و دوغ یا آب زرشک یا آب سماق یا آب انار
دانه و یا آب انار و یا غوره و یا توت شامی و یا آلو بالو و یا جامون و یا فالسه و امثال
آن و یا سیب و یا بهی ترش و یا ترش با اندک شیرینی هست چاشنی و گاهی در آب گوشت
نیز بپزند که پارچهای گوشت نازک در آن باشد و گوشت را کوفته ساخته نیز در آن
می اندازند و چقندر و سیب یا به و یا یکی از میوه های مذکوره داخل نموده چاشنی دار ساخته
تناول می نمایند و آنرا شوله دوغ و شوله سماق و شوله انار دانه و غیر آن بنام آن چیز
نامند مسکن حرارت است ولی گوشت آن نافع است از برای اسهال صفراوی و
دموی و تشنگی مفرط **فصل در بیان نسخ ارگجه** بدانکه ارگجه بفتح همزه
و سکون رای مهمله و فتح کاف عجمی و فتح جیم عربی و ها بلغت هندی بمعنی غالیه اعلی است
یعنی طیب اعلی ارگجه که از اغالی است نافع است از برای تقویت قلب و دماغ
صنعت آن عود قماری خام زعفران از هر یک دو درم صندل سفید بگلاب سوده اظفار الطیب
المحلب از هر یک دو درم عنبر اشهب یک درم مشک ترکی نیم درم همه را با گلاب سوده و روغن زنبق یعنی
روغن یاسمین سفید که آنرا بهندی تیل چنبیلی نامند یا روغن بان یعنی بید مشک هر کدام که باشد داخل کرده بیالاید
سنگی سحق نمایند تا یکجا شود و متاخرین در این ارگجه عطر عود هندی و عطر صندل و عطر گلاب و عطر
عنبر اشهب مجموع یا بعض آن نهاده اضافه میکنند ارگجه دیگر که از اغالی است صنعت آن عود هندی
حب المحلب از هر یک دو درم صندل سفید مقاصری اظفار الطیب از هر یک سه درم زعفران [illegible]
از هر یک یک درم [illegible] بگلاب معرق بهار نارنج سوده روغن زنبق یا روغن بان ❊

داخل کرده بکار دارند واگر درین غالیه مشک وعطر گلاب وعطر عود هندی وعطر صندل کدام
که باشد داخل نمایند می گردد باجود واقوی ارگجه دیگر از برای ابنات شعر صنعت
آن روغن بان مطیب که نسخه آن مرادهان مرکب نیکو می شود بگیرند از آن هر قدر که خواهند
پس داخل کنند دران عود قماری آن مقدار که آن را غالب گرداند پس حل کنند دران مشک
وعنبر محلول و نیکو بر هم زنند وبکار برند ارگجه شاهجهانی بسیار خوشبو ولذیذ است
صنعت آن صندل سفید با گلاب سایند چهل وهشت مثقال عود غرقی خام سوده دو
مثقال بیخ بنفشه سه حبه کتور که کند بالتی نیز گویند ودوای هندی خوشبو است اظفار
الطیب بسباسه زعفران عنبر اشهب مشک ترکی خالص وانه سیل از هر یک دو حبه
از حبات سرخ که بهندی گهونگچی گویند روغن یاسمین که بهندی چنبیلی گویند سه
مثقال حل وده عود هندی ربع یک مثقال دوالکه بهندی اکسیر گویند چهار سرخ عرق بهار
نارنج گلاب صندل زرد که بهندی ملاگیر گویند از هر یک دوازده مثقال بر هم سوده
استعمال نمایند ارگجه شاهجهانی به نسخهٔ دیگر صنعت آن عود غرقی سه ماشه صندل
سفید سوده پانزده ماشه اکسیر که اشنه سفید است مشک خالص عنبر اشهب سوده اگر
غرقی از هر یک دو ماشه اظفار الطیب بریان کنول بیخ بنفشه شاخ شسته از هر یک یکماشه
بسباسه قاقله صغار از هر یک سه سرخ کافور قیصوری نیم سرخ عرق بهار دو توله روغن چنبیلی
ربع دام گلاب بقدر حاجت ادویه نرم کوفته بیخته با گلاب وعرق بهار سایند هر مرتبه نمایند
وباستعمال آورند ارگجه اکبر شاهی صنعت آن صندل بگلاب سوده شش مثقال حل وده
اگر که عود هندی است سه مثقال بنفشه کتور از هر یک سه مثقال کافور خام چهار حبه بگلاب
چهل وهشت مثقال بدستور مذکور مرتب نمایند ارگجه جهانگیری صنعت آن صندل
بسیار خوشبو اعلی سه توله مشک کشمیر حل وده عود خاصه اگر غرقی خام از هر یک یک توله
عنبر اشهب شش ماشه شاخ شسته اظفار الطیب یک توله از هر یک دو ماشه بیخ بنفشه چهار
ماشه کافور جو انداز یک ماشه روغن چنبیلی دو دام اجزا را بگلاب وعرق بهار نرم سوده
از پارچه گذرانیده باستعمال نمایند ارگجه دیگر خاصه پادشاهزاده محمد اعظم

سناه بسیار خوشبو و نیکو است صنعت آن صندل سفید سائیده عود هندی غرقی خام
از هر یک یک تولہ عنبر اشهب عنبر مایه زر ورد از هر یک یک ماشه مشک خالص بیخ بنفشه
اکسیر چووه عود خالص از هر یک نیم ماشه بسباسه قاقله صغار از هر یک سه سرخ اظفار الطیب
پنج سرخ کهیله و سرخ کافور خالص نیم سرخ روغن چنبیلی شش ماشه عرق بهار دو توله
صندل را اول در گلاب بخیسانند و بیخ بنفشه را با گلاب رقیق بسایند و باز در همان
گلاب کهیله را باز قاقله را و صندل را و باز کافور را و چووه و عود داخل کرده و عنبر مایه
را با گلاب سائیده باز اظفار الطیب و بسباسه و مشک و عود را و همه را یکجا باز بسایند
و عنبر را باز در روغن چنبیلی و اندک گلاب گداخته داخل نمایند و همه را در هم نموده از پارچه
دولائی بگذرانند و عرق بهار اندک اندک داخل کرده می باشند تا تمام از پارچه خوب
بگذرد دو و سه ساعت نگاه داشته تا فی الجمله مزاجی گیرد و استعمال نمایند و اگر عطر گلاب
و عطر عود هندی اضافه نمایند میگردد اطیب ارگجه سرکار بادشاهی بنوع دیگر صنعت
آن صندل سفید بگلاب سوده نه مثقال عود غرقی خام دو درم عنبر اشهب بیخ بنفشه
از هر یک نیم مثقال مشک خالص ربع مثقال دوالاکسیر دو مثقال چووه عود هندی دو
حبه کافور یک حبه روغن یاسمین که بهندی چنبیلی گویند یک مثقال کهتور ربع مثقالی بدستور
مقرر مرتب نمایند ارگجه خاصه سرکار بادشاهی صنعت آن صندل سفید بگلاب
سوده سه مثقال اظفار الطیب بریان کهتوله ایرسا از هر یک ربع مثقالی چووه عود هندی
دوالمسک پخته مشک خالص عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال کافور دو حبه عود غرقی خام یک درم
روغن یاسمین دوازده مثقال گلاب عرق بهار از هر یک چهار مثقال بدستور مقرر مرتب
نمایند ارگجه بابت بادشاه بیگم صنعت آن صندل سفید بگلاب سوده چهل و هشت
مثقال روغن یاسمین خوشبو دوازده مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک خالص نیم مثقال
بیخ بنفشه دوالمسک از هر یک یک مثقال اظفار الطیب چووه عود اگر خالص از هر یک یک درم
بگلاب بقدر احتیاج مرتب نمایند ارگجه فرح انگیز خانی صنعت آن صندل سفید
بگلاب سوده عنبر اشهب مشک خالص چووه عود از هر یک نیم مثقال عود غرقی سه

مثقال تخم بنفشه دو دانگ از هر یک ربع مثقالی لب باسه دانه هیل عفران از هر یک ثمن
مثقالی عطر گلاب نیم مثقال روغن یاسمین خوشبو یکدرم زردی گل تالیسر و زردی گل
سرخ از هر یک قدری بدستور مرتب نمایند ارگجه دلاویز خانی صنعت آن عنبر اشهب
عود غرقی از هر یک ربع مثقالی مشک خالص لب باسه صندل زرد که بهندی ملاگیر گویند
چوده عود خالص کهور از هر یک دو حبه اظفار الطیب چهار حبه اکسیر دو نیم وزن صندل
سفید دو وزن اجزا با گلاب هیل و هشت مثقال بدستور مرتب نمایند ارگجه دلاویز خانی
به نسخه دیگر صنعت آن عنبر اشهب و الکه بهندی اکسیر نامند از هر یک چهار سرخ مشک
خالص چوده اگر خالص اظفار الطیب از هر یک سه سرخ ایرسا تخم بنفشه بهت بزباز
هیل لوالهک از هر یک دو سرخ کافور یک سرخ روغن یاسمین که بهندی چنبیلی نامند چهار
توله عود غرقی خام یک وزن کل ادویه صندل دو وزن ادویه علی الرسم مرتب نمایند ارگجه
موسوبخانی که خوشبو و نیکو است صنعت آن صندل سفید سوده عود غرقی خام از هر یک
ده ماشه مشک خالص نه ماشه چوده عود قسم اول قاقله صغار از هر یک نه سرخ عنبر اشهب یکماشه
گل کامه یک و نیم ماشه کهیله اظفار الطیب لب باسه از هر یک چهار سرخ کافور بهیم سینی نیم
سرخ روغن چنبیلی تخم بنفشه از هر یک شش سرخ بدستور مرتب نمایند و گلاب و عرق بهار
هر قدر که خواهند اضافه نمایند ارگجه قلاویز خانی صنعت آن صندل ده ماشه اگر
غرقی شش ماشه مشک خالص عنبر اشهب اکسیر گل کامه از هر یک یک ماشه تخم بنفشه اظفار الطیب
بریان کرده لب باسه فرنفل قاقله صغار چوده عود هندی از هر یک چهار سرخ روغن چنبیلی
نیم دام کافور خالص نیم سرخ گل کامه یکماشه عطر گلاب یکماشه گلاب یک شیشه عرق بهار
دو نیم سیر شاهی بدستور مقرر مرتب نمایند ارگجه محمد یار خانی که بسیار تحفه میشود صنعت
آن صندل سفید عود هندی از هر یک یکتوله صندل زرد که ملاگیر گویند شش ماشه عنبر اشهب
عنبر تهتهی مشک خالص قرفه از هر یک دو ماشه اکسیر تخم بنفشه دانه هیل کوچک اظفار الطیب
روغن چنبیلی عطر گلاب عطر فتنه عطر ناکیسر عطر عنبر از هر یک یکماشه کافور خالص زعفران
خوشبوی خالص عطر گلاب عطر اگر نه از هر یک نیم ماشه گلاب و عرق بهار از هر یک بقدر

حاجت داخل کرده بدستور مقرر مرتب نمایند ارگجه دیگر به نسخهٔ عطاران هند صنعت
آن هلاکیر نیم ماشه عود هندی حب المحلب از هر یک سه ماشه اظفار الطیب بیخ بنفشه از
هر یک دو ماشه قرنفل چهار سرخ اکسیر دانهٔ هیل کلان یعنی از هر یک یکماشه کافور قیصوری
دو سرخ مجموع را بگلاب صلایه نموده عطر فتنه یکماشه و نیم چوبه عود هندی نیم ماشه
روغن زنبق یکتوله بآن مخلوط کرده بکار دارند ارگجه دیگر که عطاران هند آن را ارگجه
شاهی نامند صنعت آن صندل سفید مقاصری نه توله مشک تبتی خالص اکسیر از هر یک
یک توله روغن چنبیلی ده درم اظفار الطیب چهار ماشه و نیم حب المحلب عنبر اشهب چوبه عود
غرقی خام بیخ بنفشه از هر یک نه ماشه بادشنه چهار ماشه و نیم عود غرقی یکتوله و نیم کافور قیصوری
یکماشه گلاب دو استار عرق بهار یک استار حصی لبان که آن را البعرلی صمغ ضرو نامند
سه توله عطر فتنه یک توله بدستور سه پاله ارگجه سازند و بطریق عطر گلاب برند ارگجه دیگر
که عطاران هند آن ارگجه قسم دوم نامند صنعت آن صندل سفید مقاصری سوده عطر
گل مولسری سیوطی از هر یک سه توله دانهٔ هیل کلان چهار توله قرنفل دو توله عود هندی نیم توله است
صمغ ضرو که جوهر حصی لبان و مصعد آن است کیسا عطر گلاب خالص عطر مجموع از هر یک
یکتوله گلاب وزن مجموع ادویه بدستور مرتب نمایند و ست بنفشه جوهر چنبیلی مصعد آن [illegible]
ارگجه دیگر به نسخهٔ عطاران هند صنعت آن طباشیر یک استار هلاکیر یعنی صندل زرد
سائیده نیم استار صندل سفید مقاصری بگلاب سوده سه پاو استار کندر کهور کهری
ناگرموتهه از هر یک پاو استار بربلی کهتوله از هر یک نیم پاو استار پنج که تلیجه است بیخ استار ناگه
یعنی اظفار الطیب لاچی خورد یعنی قاقله صغار قرنفل صمغ   ضرو مصعد پاو از هر یک
دو درم عطر گلاب عطر فتنه از هر یک توله گلاب بقدر کفایه ادویه بآن ارگجه [illegible] بدستور
مقرر مرتب نمایند عبیر یا عنبر مایه که اکسیر گویند صنعت آن آن است که بگیرند نارجیل های کوچک
و سر آن را ببرند و جوف آن را تمام خالی کنند بحدیکه سفیدی در آن نماند و در هر
چهار سیر چهار یا پنج یک سیر لادن عنبر و نیم سیر سنبل الطیب و پاو سیر والد لادن را
کوبیده و سائر اجزا را از خس و خاشاک پاک نموده ریزه ریزه کرده و ظرف چینی گلاب بقدر

که بالای ادویه آید بخیسانند و یک شب بگذارند پس در نار بجها پر کنند و سر آنها را از همان
قطع ها که بریده اند مستحکم نموده در دیک سنگی یا نقره یا مس تازه قلعی که در ته آن قدری
خس ریخته باشند بقدر یک چهار طبقه چیده گلاب بر روی آن ریخته سر آن را بسته اطراف
آن را بگل حکمت یا آرد ماش هندی مستحکم نمایند بنحویکه بخار آن مطلقا بیرون نرود و باتش
ملایم طبخ دهند و گوش بر آواز آن دارند چون آواز جوش کم گردد دانند که گلاب کم مانده
و یک را فرود آورده بگذارند تا اندک سرد گردد و بخار آن زائل شود سر آن باز نموده نار بجها
را برآورده آنچه در جوف آنها است برآورده در ظرف چینی چمن نمایند تا خشک گردد و در
سیر از ین یک سیر صندل سفید خوشبو بگلاب سوده دو توله مشک سوده داخل نموده در ظرف
چینی نگاه دارند و بعد از یکماه استعمال نمایند عبیر مایه دیگر از ان اقوی صنعت آن اگر
غرقی خام اسفند سنبل الطیب لادن عنبر صندل اعلی بهار نارنج از هر یک آثار نیم شنیده اثار
مشک چهار توله گلاب یک شیشه عرق بهار دو شیشه ادویه آنچه کوبیدنی است جوکوب نموده
بدستور با دو من زغال طبخ دهند و بکار برند عبیر که مایه بعض عطرها است صنعت
آن اگر غرقی بهار نارنج لادن عنبری اسفند خالص از هر یک آثار مشک خالص چهار
توله گلاب بقدر آنکه در ان پخته شود ادویه را جوکوب نموده علی الرسم مرتب نمایند

ارنب بفتح معرب ارنبا سریانی است بعربی منوریون و راجی و بفارسی خرگوش
و ترکی قوشان و بهندی سسا و سسه کهره و بیونانی فروسیموس نیز ارنب انقوس
و سوساوس و بسریانی لاغوسی نامند و آن حیوان معروف است بجثه گربه با موهای نرم و قیل
زنان حیض بینند و گویند منقلب میگردد نر آن ماده و بالعکس و اصلی ندارد و بالکه یک سال
نر آن بسیار است میگردد و یک سال ماده آن و سیاه و سفید و یکرنگ و ابلق نیز می باشد
و بهترین آن سفید است گویند چون آن را بسیار ترسانند و ذبح نمایند بسبب شدت خوف
خون از ذبح آن بر نمی آید و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم گفته اند در
اول سوم گرم و در دوم رطب و برهم قوی سیاه آن یابس است و سفید تری آن بسیار
گرم و خشکی آن کمتر می باشد پوشیدن پوست آن مسخن بدن و معدل اخلاط بارده

وادمان اکل آن قاطع بواسیر و مانع تاثیر رودشا در بدن و موی محرق آن و غیر
محرق آن حابس خون همه اعضا و خوردن خون برشته آن جهت اسهال و قرحه امعا و
رفع سموم و طلای خون تازه گرم آن جهت کلف و بهق و بثوریکه آب سفید از آن
ترشح کند و جوشش خشکی که در سر باشد و مسکن دردهای کهنه است و مغز سر آن که مشوی
باشد جهت رعشه مرضی و ولوک آن جهت اصلاح امراض لثه و درد آن و اعانت بر روئیدن
دندان اطفال و طلای پیه آن مانع انشقاق مو و ریختن آن است اختلاج و ارتعاش تناول
نمودن مغز سر خرگوش با ماء العسل نافع است از برای اختلاج و ارتعاش حادث بعقب
مرض و بریان کرده آن نافع است از برای ارتعاش حادث از بسیاری آشامیدن
شراب و رعشه مرضی خصوص وقتیکه با فلفل و خردل خورده شود و سفتر سر ارنب چون
با سرکه و روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند حشرات الارض از آن شخص هرب نمایند
و نزدیک او نیایند و شیخ داود گفته که چون هفت روز دو حبه مغز سر آن را با دو اوقیه شیر
تازه بنوشند منع سفیدی موی کند و خاکستر دماغ آن با پیه خرس و با ماء العسل و آب
پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب و پنیر مایه آن را چون بقدر یک قیراطی تا نیم مثقال با سرکه
انگوری بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و بالجمله پادزهر
جمیع سموم است و سه قیراط آن با شراب جهت دفع تب ربع مجرب شمرده اند و گویند که یک درم
پنیر مایه آن تا یک مثقال چون با آب نخود بخورند نافع است از برای احتباس بول بسبب
جمود خون در مثانه و اگر یک درم انفحه ارنب را با یک درم شب سوخته یکجا کرده پس بگیرند با دو
سه آب و در آب جوشانیده صافی نموده و این دارو را چند روز بخورند با مطبوخ مذکور
خون بسته بگشاید و طلای آن جهت سرطان عجیب الفعل و دو مثقال آن را چون بنوشند جهت
رفع سیلان رطوبات رحم و شکم و آشامیدن و حمول آن بعد از طهر سه روز هر روز نیم
مثقال مانع حمل زنان و زهره آن را تاثیر بعکس پنیر مایه آن است و چون با زیت مخلوط
کرده شود و بجاورس و طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل و چون بیاشامند انفحه آن را با
مسکه گاو یا روغن گاو و یا سرکه انگوری و همچنین هرگاه آشامیده شود با مسکه یا روغن

با عسل مصفی محلول بخل خمر نافع است از برای صرع و بعضی گفته اند چون قدری قلیلی از انفحه
آن را بطفل بپاشانند ایمن میگردد از حدوث صرع و چون اندکی از انفحه ارنب را
بطفلی که فزع کند در خواب بدهند دفع میگرداند فزع آن را ولیکن باید که بسیار کم باشد
و شیر در معده او نباشد زیرا که موجب جمود شیر در معده میشود و خوردن گوشت آن
مولد خون غلیظ و بهتر از خونیکه از گوشت گاو و بز و میش بهم میرسد و جهت بول در فراش
و سلس البول و رعشه و فالج و امراض بارده نافع است اصلاح آن پختن آن است بخار آب
و با روغن شبت و مضر است بمحرور المزاج و مصلحش کاشنی و سرکه و انار میخوش است
صرع گوشت آن را چون بریان نموده ببخار آب گرم با شبت پخته بخورند نافع است از
برای صرع شیخ الرئیس گفته که گوشت خرگوش از اغذیه جیده است از برای اصحاب
صرع و فالج و لقوه و استرخا قرشی گفته اغذیه متخذ از گوشت آن خصوصا کبابیه مشویا
مبزر با ابازیر حاره مقویه مانند تخم شبت و دارچینی و فلفل و سعتر و خولنجان که تریش کرده باشند
آنها را ابرالی نافع اند از برای اصحاب فالج و استرخا و لقوه و امراض بارده و سلسل البول و غیره با
و خوردن گوشت بریان کرده آن نافع است از برای خدر و ارتعاش و چون بپزند گوشت
ارنب را تا مهرا شود مانند حلوا البس بکوبند و ضماد نمایند بر سر نافع است از برای لقوه و فالج
گوشت با سعتر مرزن با مصالح حاره و اکتامه غذای صالح است از برای اصحاب فالج و هرگاه
بوده باشد با سعال نفث بسیار بلغمی لزج باید که بوده باشد غذای صاحب آن مشویا
و قلیه های از گوشت ارنب بریان آن محدث سهر است مصلح آن ابازیر است و سمرقندی گفته
که لحوم ارنب می باشد گرم و خشک و مولد خون عکر سوداوی موجب غثیان و اسهال شکم اند و مدر
بول و موافق هر کسی که محتاج بتدبیر مجفف باشد نیستند موافق هر کسی را که محتاج باشد
به تدبیر ملطف مرطب و اصلاحش آن است که چرب سازند بروغن بسیار و بریان نمایند آن را
به بخار آب گرم و گفته شده که گوشت حیوانات وحشی نامحمود است الا آهو که اکثر اطبا
آنها بیش کمتر است و بعد از آن در کمی بدی گوشت ارنب و واجب است اصحاب مزاج
را احتراز از خوردن جمیع لحوم و اگر ناچار باشند از خوردن لحم پس باید که بخورند از گوشت

ارنب و امثال آن چون طیهوج و تیهو و آهو و بره و هر گوشتی که قلیل الفضول باشد جهت آنکه عمده
در علاج ایشان تقلیل غذا است فرموده اند اگر گفته شود که مشهور آن است که ارنب
بارد المزاج است پس چگونه می باشد غذا می نافع از برای ناقهین و اصحاب امراض
بارده جوابیکه ازین سوال داده اند آن است که مزاج جمله ارنب بارد است لیکن گوشت آنها
حار است از گوشت غزال حق جواب آنست که نیست مزاج ارنب بارد چنانکه مشهور است و سبب
این شهرت افعال آن است که خوف و جبن باشد و سبب درین امر نیست برودت مزاج آن
چنانکه توهم کرده اند بلکه چون مزاج آن از برای سرعت حرکات که آن را می باشد بسیار گرم
خلق شده و از لوازم حرارت جرأت و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانوری خورد
است اگر این لوازم حرارت با او می باشد بزودی از جنگ و غزا هلاک می شود باری تعالی
بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آن را بالنسبت بدن او بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزی
و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف می گردند و موجب جبن و خوف
او می شود و هر چند در اصل حرارت غریزی او قوی است نیز حرارت اصلی مزاج آن با حرارت
عارضی از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انتشار و ضعف آن میگردد و چون بگیرند حرارت ارنب
را و پس شوند با آن کندر و سداب و جندبیدستر بیاشامند در وقت آشامیدن شراب خواب
آورد و اگر اراده کرده شود خلاص از آن بیاشامند سرکه کهنه پس هر زینکه موجب شفای او
می شود و بلیناس گفته که چون زهره آن را بنوشند خواب بمرتبه بر شارب آن غالب گردد تا
سرکه بو ندهند و استنشاق نفرمایند بهوش نیاید بقوه مؤلف جامع الادویه گفته که چون
خصیه آن را با نمک تلخ و روغن نک سوده شود و دود آن را سعوط نمایند جهت لقوه مجرب
است و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده است و گویند چون نان فرج آن را
پخته بخورد در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین آن درین باب بسیار موثر و القنا
و ضماد خاکستر استخوان آن تحلیل خنازیر و سرگین آن مقدار نیم درم آنکه بسم شیرباجهت
سلس البول و بول در فراش نافع و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره مفید است
و چون مجموع آن را در ظرفی سربسته بسوزانند با روغن گل سرخ طلا نمایند جهت ردیا مفید می کند

بهر موثر است دستور احراق ارنب جهت سنگ مثانه آن است که بگیرند ارنب
بری را و بعد از ذبح از پوست و احشا پاک کرده در کوزهٔ سفال مطین کرده در تنور یک
شب بگذارند پس برآورده بکار برند دهن ارنب نافع است از برای مفاصل و نقرس
و خدر و درد اعضا از نشستن در ان و تدهین بدان صنعت آن بگیرند ارنب را زنده
و دست و پای آن را ببندند فرغانی را از زیت بارد و روغن کنجد کرده بجوش آورند و ارنب را
در ان اندازند و بجوشانند تا مهرا شود پس فرود آورده مریض در ان نشیند بعد از آنکه
حرارت او کم شده باشد که تواند در ان نشیند و قدری از ان از برای تدهین نگاه دارند
طبیخ ارنب نافع است از برای کسیاه دهن ارنب نافع است از برای آنچه مذکور
شد و آبزنات غذای نافع از برای امراض بارده مانند فالج و رعشه و سلس البول
و بول در فراش و درد مفاصل بارد و روئیدن موی سر و این نوع غذا معمول ترکان است
صنعت آن بگیرند ارنب را ذبح نموده پاک کنند پس آن را در آب و نمک و شبت و پیاز جوشانند
و کف آن را بگیرند پس آن را از آب برآورده با آب سرد بشویند و بخار آب بپزند
و در وقت پختن ماست و روغن و مصالح حاره و ادویه مقویه دایم بران بمالند تا زمانیکه
خوب پخته شود پس آن را فرود آورده بخورند و پوستین فراگرفته از پوست ارنب اهلی
متوسط است در گرمی میان پوستین سمور و پوستین پوست بره که آن را قلپاق نامند و از
پوست بره زیاده و از پوست سمور گرمیش کمتر است

باب الالف مع السین المهملة

اسارون بفتح همزه و سین مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون
بلغت سریانی بیخ سنبل بری است که آن را اسارون بری نیز نامند و یونانی اسراون
و بهندی تگر نامند و آن بیخ گیاهی است پرگره و دراز و باریک و کج و از زرد چوبه باریکتر
و قوی تر بهم پیچیده شده و با اندک عطریت و تندی و سفید مائل بزردی با لیفهای بسیار
باریک که از اطراف آن برآمده و منبت آن جنگلها و گیاه آن منبسط بر روی زمین و
برگش شبیه به برگ نیل و لبلاب و از ان کوچکتر و مائل بسیاهی و گلش بنفش و در میان
برگ شبیه بگل بیخ و تخمش مثل تخم کاوجیره که عبارت از قرطم بستانی است و از ان دراساق

طلبند و دو دانق آن جهت گریزانیدن عقرب ضماد آن با شیر تازه دوشیده بر کنج
ران و پشت زهار جهت القوطالیا مجرب است و مضر ریه و مصلحش مویزج و گفته
اند که مضر اعصاب است و مصلحش مویز است بیرون کرده جوشانیده بروغن بادام
است و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش وج مثل وزن آن یا زنجبیل
است یا نصف آن خولنجان و نصف آن وج حکمای هند را اعتقاد آن است که چون آبله
از آبله برآید مرهم آن با فلفل بیخ بنوشند آبله بسیار کم بر می آید و مجرب دیده اند جوارش
اسارون مقوی اعصاب اعضای عصبانی و نافع است از برای فالج و لقوه و
استرخا صنعت آن اسارون شقاقل اذخر سنبل الطیب هلیله سیاه از هر یک ده درم
قسط تلخ دارچینی از هر یک یک درم با عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یک
مثقال شراب اسارون مدر بول و نافع از برای استسقا و یرقان و علل کبد و وجع
ورک و ریه و معده است صنعت آن بگیرند اسارون ده مثقال بیندازند در دوازده
قوطولی از عصیر عنب و بگذارند سه ماه پس صاف نموده استعمال نمایند عرق اسارون
ساده مفرح و بخشنده سرور و مقوی قلب است صنعت آن یک من اسارون را سه
من آب داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند شربتی ده مثقال اسرار الاطبا تالیف
شمس الدین بن هلال اردبیلی این ترکیب معجون لبوبی است که باین اسم مسمی ساخته
نهایت مقوی باه است و دل و دماغ و رنگ رخساره را نیکو گرداند و قضیب را محکم کند
و مداومت کننده آن بل از جماع و بعد از آن ایمن باشد از عرق النسا و النقرس و نقصان
منی و امراض عصبانی و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است صنعت آن شقاقل
مصری خولنجان خصیة الثعلب مصری بهمن سرخ بهمن سفید وج ترکی تودری سرخ
تودری سفید لسان العصافیر و سقنقور از هر یک سه درم حب بلسان حب البان و
در نسخه دیگر بعوض حب البان عود بلسان است فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین
تخم شلغم تخم پیاز تخم ابنجه صحرائی خشخاش سفید و دو مغز حب القرطم تخم ترتیزک
تخم زردک تخم شبت تخم کندنا تخم بابونه حسک مربا از هر یک ده درم مغز پسته مغز نارجیل مغز

بادام شیرین مقشر مغز چلغوزه مغز حبة الخضرا مغز حب القلطن کنجد مقشر از هر یک هفت
درم دارچینی قرنفل اسارون سنبل الطیب باسه کبابه چینی سعد کوفی قرفة الطیب
دارفلفل جوزبوا نارمشک عود قماری عنبر اشهب زعفران از هر یک یک مثقال مشک
ترکی یکدانگ ونیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم و روبج عقربی از هر یک دو
درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند حکیم میر محمد مؤمن گفته که من
معتادین افیون را در این معجون زعفران سه مثقال بهر یابه شتر اعرابی پنج مثقال افیون ده
مثقال بزر البنج سفید ده مثقال داخل کرده و بدل مره سقنقور ماهی روبیان نهایت
موافق یافتم قدر شربت از افیون دار از نیم مثقال تا یک مثقال و در نسخه دیگر اجزای
که افزوده شده زعفران سه مثقال افیون هشت مثقال بزر بنج سفید یک مثقال است
و بعضی اطبا بعوض بزر البنج و افتیمون ورق القنب ده مثقال میکنند و بعضی بعوض
ورق القنب چرس میکنند و اگر مره سقنقور نباشد بدل آن ماهی روبیان پنج مثقال
کنند و اگر مشک مربی نباشد مشک غیر مربی داخل کنند اسرار الاطبا به نسخه دیگر
منافع بسیار دارد و در سه باب بی نظیر است در تقویت دل و دماغ و آوردن انشاط و محکم
نمودن قضیب و اگر بعد از جماع استعمال نمایند از عرق النسا و مفاصل و نقرس و نقصان منی
و از همه بیماریهای عصبانی ایمن گرداند و این نسخه بجنس نسخه قبل است باندکی تفاوتی
در عدد ادویه و بجای درم مثقال است صنعت آن خولنجان شقاقل خصیة الثعلب
مصری بهمن سرخ بهمن سفید وج ترکی تودری سرخ تودری سفید لسان العصافیر شاهتره
از هر یک سه مثقال حب بلسان عود بلسان فلفل سفید تخم خرفه مقشر مغز تخم خربزه مغز
تخم خیار مغز تخم کدو تخم پیاز تخم شلغم تخم خشخاش تخم شبت انیسون تخم بابونه مشک مربی از
هر یک دو مغز ارجیل مغز چلغوزه مغز پسته مغز کنجد مقشر از هر یک هفت مثقال دارچینی
قرنفل سنبل الطیب اسارون بسباسه کبابه چینی قرفه سعد کوفی دارفلفل جوزبوا
عود قماری عنبر اشهب زعفران از هر یک یکمثقال مشک تبتی یکدانگ ونیم زنجبیل بوزیدان
قسط شیرین مغز حب الزلم و روبج عقربی از هر یک دو مثقال با سه وزن ادویه عسل مصفی

شربته معجون سازند شربتی از دو مثقال تا سه مثقال است و اگر یکیف خواهند زعفران را
سه مثقال کنند و افیون هشت مثقال و بزر البنج سفید یک مثقال اضافه نمایند اسرار
الاطبا الکبیر گرم ترکرم و قوی کرداند و منی بیفزاید و پشت را محکم کند و نشاط آورد
و باه را زیاده کند و دل و دماغ را قوت دهد و بدن را فربه کند و رنگ را نیکو سازد
و اعصاب را محکم کند و نعوظ آورد و در امر مجامعت نظیر ندارد صنعت آن مغز پسته مغز
فندق مغز بادام مغز حبة الخضرا مغز کردکان مغز چلغوزه مغز حب البطم خولنجان ماهی و بیان
شقاقل بهمن سرخ بهمن سفید تودری زرد تودری سرخ زنجبیل کنجد مقشر دارچینی از هر یک
پنج درم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل کبابه چینی حب القلقل تخم گزر تخم شلغم
تخم ترب تخم پیاز تخم اسپست تخم هلیون لسان العصافیر بیخ عقرقرحا زرنباد از هر یک
سه درم جوز بوا بسباسه دار فلفل از هر یک دو درم خصیة الثعلب نارجیل تازه
مغز مکهی تخم خشخاش از هر یک ده درم قضیب گاو سوده سورنجان بوزیدان نعناع
خشک از هر یک چهار درم مایه شتر اعرابی زعفران مصطکی از هر یک دو درمی عود خام دو
درم ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد عنبر اشهب مشک خالص از هر یک نیم
مثقال عسل سه وزن ادویه بطریق معهود معجون سازند اسرار الاطبا صغیر
منی زیاده کند و کلیه و مثانه را قوی کرداند و نسیان را نافع باشد و رنگ رو را نیکو
کرداند و دماغ را قوت دهد صنعت آن مغز بادام مغز کردکان مغز حبة الخضرا مغز چلغوزه
مغز حب الزلم مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل تازه مغز حب القلقل خشخاش سفید تودریین
کنجد مقشر تخم جرجیر تخم پیاز تخم شلغم اسپست بهمنین زنجبیل دار فلفل کبابه قرنفل دارچینی شقاقل
خولنجان تخم هلیون مساوی کوفته بیخته بعسل سه وزن ادویه معجون سازند چنانچه
رسم است شربتی دو درم اسطوخودوس بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم
طای مهمله و سکون واو و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و سین مهمله
گفته شده و کلمه لغت یونانی است و معنی آن حافظ الارواح است و بعربی انس بمعنی الف
و مسک الارواح و ضرم بضم ضاد معجمه و سکون رای مهمله و زهرا الضرم گویند و اهل شکابن تره وم

و بسریانی سطخادوس نامند و آن نام جزیره‌ایست که از آنجا می‌آورند و در بعض لغات
آن را گشته و بهندی دهارو و در بنگاله تنبته نامند و آن گیاهی است بیعنی در جاهای
نمناک بسیار میروید و برگش شبیه ببرگ صعتر و از آن درازتر و باریکتر و گلش مایل بسبزی
و یک ساق دارد و باریک بی ساق و شاخها ریز دیده شده و در بلندی کمتر از شبری
و بقدر ذرعی نیز دیده شده و قبه آن متراکم مخروطی طولانی شبیه بسنبل و مایل بسرخی و بنفشی
تند طعم و رایحه و با اندک تلخی و تخم آن زرد رنگ تیره شبیه بارزن خورد و اندک بهی این
ناسویه گفته که اسطوخودوس آن قسمی است که چون بدست بمالند و ببویند بوی کافور از آن آید
و طعم آن تلخ و تیز و مزاج آن گرم است در اول و خشک در دوم و مرکب است از جوهر ارضی
و ناری و بتقویت جوهر ناری خود تفتیح سده نماید و تلطیف مواد کند و رفع عفونات نماید
و همه اندام اندرونی را تقویت بخشد و آنچه نوشته درست است چنین مشاهده شده
اسطوخودوس در بعضی بلاد هند و بنگاله نیز میشود و لیکن آنچه درین بلاد بهم میرسد بعضی
سیاه خاکستری رنگ و بعضی سفید خشن بی زغب و بی رائحه و کم طعم و بی تخم و ضعیف
الخاصیت و آنچه در بلاد دیگر می‌شود نرم با اندک زغب و متصف باوصاف مذکوره گرم
و خشک است در درجه اول و گویند در اول درجه دوم و ابن تلمیذ گفته که یابس است در دوم و
گویند مرکب القوی است و اجزای بارده آن کمتر و این قول بلکه قول دوم اقرب بصواب
است محلل و ملطف و جالی و مفتح سده‌ها و با قوت قابضه و مقوی بدن و دل و احشا و جمیع
قوی ظاهری و باطنی نافع است از برای عفونت اخلاط و طبیخ آن تا سه درهم در امراض
سینه و سعال و نزلات از زوفای خشک قوی‌تر و مفرح و مسهل بلغم و سودای غلیظ
و مقوی آلات بول با قوت تریاقیه و خاصیت آن انضاج و اسهال مره سودا است از
قلب و دماغ و بی عدیل است درین امر خصوص دماغ و بسبب تصفیه روح این دو عضو تقویت
این دو عضو می‌کند و نیز بقوت قابضه که آن را میباشد قبض جمیع جوهر ارواح
میکند و مانع از تحلیل آن میشود و شیخ الرئیس صریح میگوید که اعتقاد من آن است
که بوده باشد اسطوخودوس را خاصیتی خارج از این وجوه در تقویت قلب و دماغ

بسبب آنکه شدید النفع است در تقویت قلب و تزکیه فکر و آشامیدن یکدرم از آن
بمنضج های جهت رعشه دماغی و دو جزو آن با یک جزو بیخ کبر که با عسل سرشته باشند
جهت برودت معده و بواسیر بلغمی مفید است و ضماد پختهٔ آن جهت وجع مفاصل و اورام نافع و نقوع
و مطبوخ آن جهت استسقا و ورم بارد جگر و تنقیه کرده طحال و امراض مقعده و با شراب جهت نفخ و
درد اعصاب نافع و اصلاح سموم مشروبه نافع و مضر است بصفراوی مزاج و معطش و مغثی و مکرب
و مصلحش سکنجبین و مضر است بشش و مصلحش کثیرا و صمغ عربی است و قدر
شربتش از دو درم تا پنجدرم و بدلش در آلات تنفس فراسیون و در تنقیه سودا افتیمون
است و شیخ ابو یوسف بغدادی گفته که خاصیت اسطوخودوس اسهال سودا از دماغ
است و شربتی از آن یکدرم تا پنجدرم و اصلاح آن بکثیرا است و چون با سکنجبین
خورده شود محتاج بمصلح دیگر نیست و بعضی اطبا گفته که مصلح شراب آن شراب لیمو
و مفتح سدهای دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بالجمله اسطوخودوس جاروب
دماغ است یعنی پاک میکرداند سر را از جمیع فضول بلغمیه و سوداویه غلیظه و محلل و
ملطف و منقی آن است و بعضی گفته اند مسهل صفرا و بلغم و سودا هر سه است و مفتح
سدهای دماغی و مقوی قوای دماغی است تزکیه ذهن و ترعرع و دماغ شکو
میکرداند ذهن را موجب تزکیه آن است و آشامیدن یکدرم از آن با ماء العسل +
جهت ترعرع دماغ از ضربه و سقطه نافع است و دوار و سدر نافع است ابتدای
دوار و سدر را بارد آشامیدن آن و نیز از برای دوار و سدر حادث از ضربه و سقطه
قرشی گفته که هرگاه بوده باشد دوار و سدر از بلغم در معده نافع است آن را آشامیدن
شراب اسطوخودوس ساده با شراب لیموی ساده بجهت آنکه با وجود آنکه مقطع و مصفی است
جنس ابخره و تقویت معده میکند صرع و مالیخولیا را دوست با آشامیدن طبیخ آن
و همچنین اسهال بآن نافع است صرع و مالیخولیا را القضی بلغمی و زائل میکرداند آنرا
بجهت استفراغ و تنقیه آن مر فضول دماغی را و تقویت آن مر دماغ را بسبب ازاله
آن مر رطوبات مرخیه را و دافع سودا و غم و وسواس سوداوی و موجب تفریح است

چون گل آنرا مربی سازند بشکر یا بالعسل مصفی بیاشامند از ان بترتیب مقدار یکه بوده باشد هر یک از ان
ازگل اسطوخودوس مقدار یکمثقال مداومت کرده شود بآن مزیل سودا و غم و وسواس سوداوی است
بالکلیه و موجب تفریح است تفریحی قوی جنون و نسیان و جمود و شخوص و صرع را شامیدن آن نافع است از
برای جنون سوداوی و نسیان و ضماد نمودن آن بر سر نافع است از برای نسیان و جمود و شخوص
و آشامیده میشود بجهت صرع با عاقرقرحا و سکنجبین و چون بیندازند در شش قوارلیس از عصیر عنب یکمن از
اسطوخودوس و سر خم کرده بگذارند شش ماه که آن شراب سلیب باشامند صرع از ان با عاقرقرحا و سکنجبین
منتفع میگردد از ان و گاهی بعوض عصیر عنب سرکه میکنند و درین حالت یکماه که در سرکه آن را
مخلل نمایند استعمال میتوان کرد میفرمایند که ازین سرکه سکنجبین سکری یا عسلی سازند
و از ان سکنجبین یک اوقیه یا دو اوقیه با عاقرقرحا و سکنجبین استعمال نمایند بهتر است و
جالینوس گفته که چون سحق نمایند اسطوخودوس را تا بگردد مانند غبار و بدمند در بینی مصروع
نافع است او را و موجب افاقه او میشود و گفته شده که چون بگیرند از ان یکدرم و نرم
بسایند و بعسل منزوع الرغوه مخلوط کرده با آن سعوط نمایند تنقیه دماغ میکنند تنقیه قوی و نافع است
از برای صرع سوداوی و بلغمی و شیخ الرئیس گفته که هرگاه بوده باشد صرع بمشارکت معده
اوفق ادویه از برای استفراغ البشان اسطوخودوس و شحم حنظل است و استعمال باید نمود آن را
در سالی چند مرتبه و بعد از تنقیه مشغول بتقویت معده البشان شوند و نیز گفته شده که
هرگاه بوده باشد صرع بلغمی پس استفراغ با اسطوخودوس نافع است آن را و همچنین هرگاه
بوده باشد صرع سوداوی و دافع عفونات و اعصاب نوازل است با عصاب و مقوی
و مسخن اعضای بارده است و نافع است از برای خدر و رعشه **فصل در بیان حبوبیکه**
اصل و عمود در آنها اسطوخودوس است حب اسطوخودوس باسم
به نسخه مسیحی نافع از برای مالیخولیا و صرع و امراض سوداوی و بلغمی و داء الثعلب
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک پنج درم تربد سفید هفت درم
و نیم و در نسخه دیگر هفت درم است صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس غاریقون
سفید افتیمون بسفایج فستقی از هر یک سه درم شحم حنظل یکدرم و نیم قرنفل فودنج جبلی

از هر یک یکدرم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بقدر کفایت چرب نموده حب سازند هر حبی
بقدر نخود کوچکی شربتی سه درم با آب نیمگرم حب اسطوخودوس استعمال بلغم و سودا و
صفرا کند جمیع امراض بلغمی و سوداوی و صفراوی را نافع باشد و صالح است از
برای امراض ظهر و وجع ورک و اوجاع مفاصل و مانند این امراض و گفته شده که
این حب نایب مناب حب قوقایا است بلکه از آن بهتر در عمل صنعت آن غاریقون هش
سفید شحم حنظل تربد سفید مجوف تراشیده مرضوض بروغن بادام شیرین چرب نموده از
هر یک پانزده مثقال پوست هلیله زرد هلیله سیاه مقل ازرق بسفایج فستقی از هر یک
هفت مثقال سکبینج اشق سقمونیا غاریقون هش سفید حب النیل افتیمون ملح نفطی
وج ترکی کثیرا اسطوخودوس از هر یک پنج مثقال ایارج فیقرا بوزن مجموع ادویه صموغ
را در آب گرم حل کرده و باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته حبوب سازند شربتی دو
مثقال گاهی زیاده میکنند درین حب قرنفل و فودنج و گاوزبان از هر یک پنج مثقال
صبر سقوطری پانزده مثقال تا بیست مثقال لاجورد مغسول و مثقال و در نسخه دیگر
اسطوخودوس سه مثقال خربق سیاه دو مثقال است و درین حال قوی الفعل است در
امراض سوداوی و امراضی که تعلق بسر داشته باشد حب اسطوخودوس شیخ الرئیس
نافع از برای رعشه صنعت آن اسطوخودوس سوده یکدرم تا دو درم ایارج فیقرا یکدرم
حب ساخته فرو برند و بالای آن ماء العسل بنوشند حب اسطوخودوس حکیم سید
کازرونی منقی بلغم و سودا از بدن و دماغ است و نافع است از برای صرع و مالیخولیا صنعت
آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی از هر یک پنج درم افتیمون اسطوخودوس بسفایج فستقی
از هر یک سه درم غاریقون سفید یکدرم و نیم خربق سیاه نمک نفطی از هر یک دو درم قرنفل
بوزیدان کوهی شحم حنظل از هر یک یکدرم و نیم ایارج فیقرا ده درم کوفته بیخته با آب سرشته دست
را بروغن بادام شیرین چرب نموده حب سازند شربتی سه درم و در نسخه دیگر هلیله سیاه
پنج درم داخل است حب اسطوخودوس قوی الفعل و منقیه بدن و سر از سودا و نافع
است از برای جمیع امراض سوداوی خصوصا آنچه متعلق بسر باشد صنعت آن پوست

هلیله زرد و هلیله سیاه مقل ازرق بسفایج فستقی از هر یک هفت درم اشق سکبینج سقمونیای
مشوی حب النیل افتیمون ملح نفطی وج ترکی کثیرای سفید اسطوخودوس از هر یک
پنجدرم قرنفل فودنج گاوزبان از هر یک پنجدرم صبر سقوطری پانزده درم و در نسخه
دیگر بیست درم است لاجورد مغسول دو درم و در نسخه دیگر سه درم است خربق سیاه
دو درم صمغ را با آب گرم حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته حبوب سازند هر
حبی بقدر نخودی شربتی دو درم تا سه درم با آب نیمگرم فرو برند حب اسطوخودوس
منقول از کامل الصناعه که همین منافع دارد صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی و هلیله سیاه صبر سقوطری بسفایج فستقی از هر یک سه درم غاریقون [illegible] سفید
چهار درم اسطوخودوس افتیمون از هر یک پنجدرم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه
دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب ساخته با آب بادرنجبویه سرشته حبوب
سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو درم تا سه درم با آب نیمگرم فرو برند حب
اسطوخودوس نافع از برای داء الکلب صنعت آن اسطوخودوس ده درم افتیمون
مصری بسفایج فستقی از هر یک پنجدرم حجر ارمنی پوست هلیله کابلی از هر یک یک درم نمک
هندی شحم حنظل از هر یک چهار درم پوست هلیله آمله مصطکی حاشا خربق سیاه از هر یک سه
درم تربد سفید بیست درم کوفته بیخته بسکنجبین عسلی سرشته حبوب سازند شربتی دو درم
دهن اسطوخودوس جهت وجع گوش و ثقل سامعه نافع صنعت آن بگیرند اسطوخودوس
کوبیده و با مثل آن افسنتین یک شبانه روز در آب باران بخیسانند پس بآتش ملایم
بجوشانند تا تمام قوت آن بآب بازداده شود پس فرود آورده مالیده صاف کرده با چهار
وزن آن روغن گل بآتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن بماند لیکن احتیاط نمایند که
نسوزد پس در ظرف شیشه نگاه دارند و عند الحاجت نیم گرم نموده دو سه قطره در گوش
بچکانند و اگر نیم وزن آن مرزنجوش نیز اضافه نمایند میگردد اقوی شراب اسطوخودوس
ساده نافع از برای مالیخولیا بجهت آنکه تقویت و تنقیه فضول غلیظه و اخلاط لزجه بلغمیه
و سوداویه و صفراویه میکند بدانکه شراب اسطوخودوس نافع است از برای صداع

بارد چون آشامیده شود با آب گرم از برای تعدیل مزاج بارد و بسبب حرارت عرضی
و حرارت بالقوه که این شراب را می باشد و بسبب آنکه اطلاق طبیعت میکند و بسبب
ارخای معده و تیز کردن ثقل و ازلاق که آب را می باشد و نیز بسبب ارخا می باشد مسکن
عطش و اگر خوف عطش بسیار باشد بسبب حرارت اسطوخودوس باید که خورده شود با شراب
لیمو یا سکنجبین تا تعدیل یابد حرارت آن و نیز سکنجبین تقطیع بلغم و تلطیف آن و حبس ابخره
و تقویت معده میکند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است از برای صداع سوداوی
پیش از تنقیه از برای نضج سودا و بعد از تنقیه از برای تعدیل مزاج سوء متخلف بقیه ماده
از آن و تقویت سر و قلب و نیز نافع است از برای صداع رطب بجهت آنکه تنقیه دماغ
میکند از رطوبات بخاصیت و محلل و مجفف آن است و نیز چون شراب اسطوخودوس
را با شراب لیمو تعدیل نمایند شراب اسطوخودوس پنج مثقال و شراب لیمو سه مثقال باشد
و نیز نافع است از برای دوار و سدر بلغمی بجهت آنکه با وجود آنکه منقی و ملطف است حبس
ابخره و تقویت معده میکند و نیز شراب اسطوخودوس نافع است از برای صرع بجهت
و منافع مذکوره و تقویت آن دماغ را و نیز نافع است صرع حادث بمشارکت قدمین و
ساقین را هرگاه آشامیده شود در غیر وقت نوبه آن بجهت آنکه تنقیه بدن می کند
از بلغم و فضول غلیظه و سوداء لزجه که چسپیده باشد بجوهر عروق و موجب صرع دماغی شده
و نیز مقوی دماغ و مسخن آن است و محلل آنچه در معده باشد از ابخره و ریاح که موجب
صرع است و نیز نافع است از برای لقوه آشامیدن آن بجهت تنقیه سوداء و بلغم از دماغ بالطبع
و وسواس سوداوی بالغ النفع خصوص وقتیکه با شراب اترج یا شراب لیمو یا سکنجبین تبع نوشیده
شود صنعت آن بگیرند اسطوخودوس خشک ربع رطلی و در دو رطل آب و ربع رطلی گلاب
یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند تا بنصف رسد یک رطل قند سفید یا عسل سفید
مصفی بحسب حاجت داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه و اگر اسطوخودوس تر باشد
آن را بکوبند و آب آن را گرفته صافی نموده در یک من آب اسطوخودوس تر یک
من قند سفید و ربع من گلاب داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه شراب

اسطوخودوس بر نسخه قند یاد صنعت آن بگیرند یکمن اسطوخودوس و در شش من قواریس
عصیر عنبی داخل کرده در خمی کرده شش ماه بگذارند که برسد پس صافی نموده نگاه دارند در
قرابها و در وقت حاجت بکار برند شراب اسطوخودوس این عمل که در مختارات ذکر
کرده و گفته که مجرب است از برای تنقیه عارضی و سده های دماغی و صرع صنعت آن بگیرند
اسطوخودوس ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده گاوزبان بادرنجبویه از هر یک پنج درم
همه را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بپالایند و یک رطل شکر سفید در آن
کنند و بجوشانند تا بقوام آید سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی یک اوقیه شراب
اسطوخودوس که حکیم سدید در شرح موجز قرشی ذکر کرده و گفته که این شراب از من
است و من سدید گازرونیم و این شراب منضج مواد سوداوی و بلغمی یا این مواد سوداوی
و بلغمی است خصوص مواد دماغی صنعت آن اسطوخودوس پر سیاوشان از هر یک ده
درم عود الصلیب گاوزبان تخم کرفس تخم خطمی تخم رازیانه اصل السوس مقشر از هر یک
پنج درم گل بنفشه گل سرخ منزوع الاقماع گل گاوزبان بادرنجبویه از هر یک هفت درم
سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم مجموع را بجوشانند و بپالایند و سه رطل
شکر طبرزد یا عسل مصفی بحسب حال داخل نمایند و بقوام آورند و نگاه دارند شربتی
از ده درم تا پانزده درم با آب گرم بیاشامند صنعت این شراب بنسخه سید مظفر الدین
شفائی مساوی نسخه موجز است در اجزا الا آنکه بجای تخم کرفس بیخ کرفس است و در
اوزان تفاوت دارد و نسخه آن این است اسطوخودوس پر سیاوشان عود الصلیب
از هر یک پنج درم اصل السوس بیخ کرفس گاوزبان رازیانه تخم خطمی گل بنفشه غنچه گل سرخ
از هر یک سه درم مویز منقی پانزده درم سپستان پانزده عدد بجوشانند و بپالایند
و با یک من قند سفید بقوام آورند صنعت این شراب بنسخه حکیم معصوم مساوی
نسخه شفائی است الا آنکه مویز منقی و سپستان از هر یک پنجاه عدد است و در نسخه
دیگر سپستان هفتاد عدد است و مویز منقی یکصد و پنجاه دانه و وزن قند یک رطل است
و باقی مساوی نسخه شفائی است و در قرابادین شفائی مسطور است که این شراب نافع

است از برای صرع و فالج و مالیخولیا و صداع بارد و جمیع امراض بارده دماغی نسخهٔ
دماغ شراب اسطوخودوس تالیف میرزا محمد باقر ولد میرزا محمد حسین حکیم
صنعت آن اسطوخودوس پرسیاوشان اصل السوس از هریک ده مثقال عود الصلیب
گل گاوزبان بادیان بادرنجبویه تخم خطمی از هریک پنج مثقال گل بنفشه گل سرخ از
هریک هفت مثقال مویز منقی بیست دانه سپستان سی دانه با شکر و عسل از هریک
پنجاه درم بدستور مقرر مرتب سازند شراب اسطوخودوس دیگر صنعت آن
اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست تراشیده افتیمون اقریطی گل بنفشه گل سرخ
گاوزبان بادرنجبویه از هریک پنج مثقال عود الصلیب سه و نیم مثقال پرسیاوشان
اصل السوس مقشر رازیانه بیخ رازیانه از هریک سه مثقال تخم خطمی ده مثقال سپستان
سی دانه مویز منقی چهل دانه قند سفید یکصد و پنجاه مثقال علی الرسم شربت سازند
شراب اسطوخودوس تالیف حکیم میر محمد مومن مقوی دماغ بارد و معده بارد است
و سده های دماغ بگشاید و صرع و سبات و سکته و کابوس را نافع باشد صنعت آن
اسطوخودوس زوفای خشک پرسیاوشان تربد سفید اصل السوس از هریک
ده درم فاوانیا عود قماری خام گل گاوزبان پوست بیخ رازیانه تخم رازیانه تخم کرفس
غنچه گل سرخ ایرسا از هریک پنج درم بادرنجبویه کاشم سنبل الطیب اذخر مکی انیسون
قنطوریون دقیق از هریک سه درم مویز منقی سی عدد همه را در آب بجوشانند
چنانکه مقرر است و پالایند و داخل کنند در ان یکصد و پنجاه مثقال عسل سفید
مصفی مثل آن گل قند شکری و گلقند را نیکو بمالند پس بگیرند سازج هندی قرنفل
دانه هیل بوا سنبل الطیب از هریک ده درم دارچینی زنجبیل افسنتین رومی از هریک
سه درم مصطکی یک درم همه را کوفته در پارچه بسته در ان اندازند و در آتش ملایم بپزند
و لمحه بلمحه پارچه ادویه را بمالند تا شیره آن برآید و بفشارند و چون بقوام آید پس
پارچه ادویه را برآورده بمالند و بفشارند پس آنرا با قدری گلاب بشویند و باز
در ان گلاب بمالند و بفشارند تا تمام شیره آن برآید و آن گلاب داخل کرده یک

دو جوش دیگر داده فرود آورند و بپالایند و بعد از سرد شدن در شیشه یا مرتبان
چینی نگاه دارند و قدر شربتش هر روز از ده مثقال تا پانزده مثقال است و باید دانست
که عمده منافع این شراب نفع از برای صرع است و تخم کرفس در نهایت ضرر است
از برای صرع پس لازم است که تخم کرفس در ان داخل نباشد شراب اسطوخودوس
دیگر منضج و منقی اخلاط بلغمیه و سوداویه از جمیع بدن خصوص از سر و دماغ است لاسیما
از برای لیثرغس و صرع و این شراب نافع است از برای صداع بمشارکت قلب
بسبب غلبهٔ بلغم یا سودا بر مزاج قلب چون چند روز بان مداومت کرده شود و نیز این
شراب نافع است از برای صداع بمشارکت طحال مداومت بآن صنعت آن اسطوخودوس
سنا مکی بسفایج فستقی از هر یک ده درم ورق گل سرخ منقی تربد سفید پرسیاوشان
از هر یک شش درم همه را در سه من آب یک شب بخیسانند و صبح بجوشانند چون
بیک من رسد بپالایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند شربتی شانزده درم با آب
گرم یا گلاب حل نموده بنوشند و اگر طبع قبض بسیار باشد نیم مثقال تا یکدرم غاریقون
سفید موئثه پیز نیز در ان داخل نمایند شراب اسطوخودوس قلمی نموده
اند که از اقتراح احقر عباد الله کلب آستان امیر المؤمنین عم سید محمد هاشم مخاطب بحکیم
معتمد الملوک سید علویخان است و مجرب است در نفع از برای نضج مواد سوداویه و بلغمیه
خصوص مواد دماغی و از برای تفتیح سدهای دماغی و امراض بارده اعصاب و از
برای صرع و فالج و لقوه و از برای امراض بارده دماغ و منافع بسیار دارد صنعت
آن اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج فستقی پرسیاوشان از هر یک ده درم گاوزبان
بزر سیسالیوس فو قنطوریون دقیق غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک هفت درم
اصل السوس پوست بیخ کبر جنطیانا بیخ انجدان فاوانیا ایرسا از هر یک پنجدرم دارچینی
اسارون عود هندی از هر یک سه درم عود بلسان حب بلسان فقاح اذخر بادیان
خطائی از هر یک چهار درم قرنفل بسباسه از هر یک یکدرم و نیم کوفته مویز سرخ طائفی
منقی از حب بیست درم انجیر زرد بیست دانه مجموع را در منزکه عسل که لیموا در ان محلل

نموده باشند دو رطل و آب خالص چهار رطل یک شبانه روز بخیسانند در روز دیگر
در دیگ سنگی باتش ملایم بجوشانند تا دو ثلث برود و ثلثی بماند پس بپالایند و دو رطل صاف
نموده آن عسل مصفی در چینی مربی با قند از هر یک دو رطل داخل کرده یک شب بگذارند
و روز دیگر بمالند بقوت تمام و بفشارند و بپالایند و بجوشانند تا بقوام آید فرود آورده
سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی یک وقیه تا دو اوقیه با عرق بادرنجبویه و عرق گاوزبان
و گلاب بنوشند **صنعت خل لیمو** که مخلل لیمو و خل اسقیل است صنعت آن بگیرند لیموی
رسیده خالی از داغ و فشار و سه روز در آب و نمک بگذارند پس از آب نمک بیرون
آورده بشویند که شوری آن دور کرده و به پارچه کرباسی نم آن را بگیرند و یک روز بگذارند
که بقیه نمی که در خلل و فرج لیموها باقی است بهوا النشف کند و مطلق نم آب از لیموها نماند پس
آن لیموها را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه در هر لیمو زیاده بر پنجاه سوراخ باشد
پس لیموها را در مرتبان چینی یا ظرف زجاجی کرده خل اسقیل مصفی که در باب اسقیل
ذکر می شود بر روی آن لیموها کنند آن مقدار که از روی لیموها بر گردد و چهل روز
بگذارند و بعد از آن سرکه را جدا کرده استعمال نمایند **شراب اسطوخودوس** دیگر
منقول از مجربات حکیم اشرف قمی اوحدانی از اولاد حکیم ابوالبرکات اوحدانی نافع از
برای امراض سوداویه و مالیخولیا صنعت آن اسطوخودوس گاوزبان را از یا بسفایج
فستقی از هر یک ده مثقال مویز منقی از عجم سی دانه صندل سفید سه مثقال طباشیر سفید
دو مثقال بادرنجبویه پانزده مثقال قند سفید یکصد و سی مثقال بدستور معهود شربت پزند
شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال شراب اسطوخودوس از اسباط آن مغفور نافع
و مجرب از برای خدر بلغمی صنعت آن اسطوخودوس بادرنجبویه اسارون بسفایج افتیمون
حب البلسان جعده حلبه حاشا و بیخ عقربی از هر یک دو مثقال سوای افتیمون جدا بجوشانند
در سه رطل آب تا یک رطل بماند و افتیمون را در کیسه کرده مطبوخ را بر روی آن
صافی نمایند و مکرر کیسه را بمالند تا تمام شیره و قوتش بیرون آید و مطبوخ سرد شود
پس کیسه را بقوت بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده [illegible] عسل

رطل در آن حل کرده و جوش داده فرود آورند و بمالند تا شیره قوت گل قند بر آید
پس بپالایند و یکصد مثقال گلاب داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند شربتی یک اوقیه
عرق اسطوخودوس ساده مفتح سده ها و مقوی ارواح دماغی و نافع است از برای
عفونت اخلاط و منقی سوداست و بنهایت نفع است از برای نزلات بلغمی مزاج و سوداوی
مزاج را نافع است و پیران را موافق و رعشه را زائل گرداند و درد مفاصل را مفید
است و جهت صداع مزمن نافع و از برای صرع بی نظیر است صنعت آن اسطوخودوس
یک من در سه چهار من آب داخل کرده بدستوریکه گلاب میکشند عرق بر آورند مربای اسطو
خودوس چون هر روز سه مثقال خورده شود و مداومت بآن کرده شود تفریح می آورد و مانع سودا
است صنعت آن بگیرند گل تازه آن را و با دو وزن آن قند سفید یا عسل بدستور گل قند
مربا سازند مطبوخ اسطوخودوس جهت امراض دماغی و سوداوی از مالیخولیا و
امثال آن و تنقیه اخلاط محترقه سوداویه از دماغ نافع صنعت آن بگیرند اسطوخودوس
و افتیمون از هر یک پنج درم و در یک رطل آب بجوشانند باین طریق که افتیمون را در
کتان بسته نگاه دارند و اسطوخودوس را بجوشانند تا بنصف رسد فرود آورده صافی
نموده صره افتیمون را در آن انداخته تمام شب بگذارند و صبح گرم کرده صره را مالیده فشرده
دور کنند و مرتبه دیگر صافی نموده یک اوقیه سکنجبین ساده داخل نموده بنوشند و اگر از برای
نزلات باشد بجای افتیمون زوفای خشک و بجای سکنجبین ترنجبین یا شراب بنفشه داخل
نمایند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره شیخ داود انطاکی نافع از برای
اخلاط سوداوی و اخلاط محترقه و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا
و مفاصل و صافی نمودن خون و کدورت حواس و افکار فاسده و مجرب است صنعت
آن بسفایج فستقی مغز حب القرطم عناب منقی از نوی سپستان منقی از نوی از هر یک هفت
مثقال اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون از هر یک چهار مثقال
سورنجان دو مثقال با سه مثل ادویه آب بجوشانند تا بثلث رسد بعد صافی نموده
بنوشند و اگر باد رود و مرض تصاعد بخارات نیز بوده مانع باشد ایشیر زند و دواء نیز بیاشنا

صعتر مرزنجوش کتیرا از هریک سه مثقال اضافه مطبوخ نموده بعد از صافی نمودن سه
مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند اگر ریاح غلیظه باشد یا ضعفی در بجای
بول هفت مثقال گل قند آفتابی بیفزایند نافع باشد معجون اسطوخودوس نافع از
برای صرع بلغمی صنعت آن اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفایج فستقی اجزا مساوی
کوفته بیخته بموم سرخ استه بیرون آورده بسرشند و تناول نمایند از آن هر روز مثقال
خورده باشد تا بیست یک روز یا هفته دفع صرع میکند معجون اسطوخودوس دیگر
هر شب از آن خورده شود وقت خواب و مداومت بآن کرده شود جهت دفع نزلات و
ربو و ربو و نزله و ثقل سامعه و ضعف باصره نافع است صنعت آن اسطوخودوس ده
مثقال کشنیز خشک سه مثقال مرزنجوش دو مثقال و ربع مثقالی مصطکی رومی پوست
هلیله کابلی کندر ذکر از هریک مثقال کوفته بیخته با پنجاه و دو مثقال عسل مصفی معجون سازند
شربتی دو مثقال معجون اسطوخودوس نافع از برای معده و بواسیر نهایت نفع دارد
صنعت آن اسطوخودوس چهار مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی
پانزده مثقال سرشته هر روز یک مثقال آن را با ده مثقال عرق اسطوخودوس با
ده مثقال گلاب بنوشند اسفاناخ بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون
و الف و خای معجمه بفارسی اسفاناخ و بیونانی سوماخیوس و نیز سومان و سوخیوس نامند
و برومی سرقیا و بهندی پالک و پالک هندی قطف است که اسفاناخ رومی باشد و آن
بری و بستانی میباشد و بستانی معروف و مستعمل است و دو آخر اولی سرد و تر و غذای
آن نیکو و محمود الکیموس است و قامع صفرا و خون است و گویند که معتدل است در گرمی
و سردی و از این جهت موافق است محرورین و مبرودین الا آنکه اوفق از برای محرورین
آن است که فرا گرفته شود با کشنک جو و روغن بادام شیرین و در تیخ الت میباشد نافع
از برای تبهای گرم و سرفه یابس با حبس بطن و اما مبرودین اوفق از برای او آن است
که فرا گرفته شود با گوشت فربه و برنج با افاویه و بیض نیم برشت باشد هر آن را آنچه میباشد اکثر
بقول را از نفخ و کثرت بلغمیت در خون و ملین طبع است بسبب قوت جالیه قوت

غسالۀ آن را بیاشامد و رادع و سریع الهضم و کم نفخ تر از سائر بقول است و جهت
التهاب باشتگی و تپهای گرم نافع و عصارۀ آن با شکر جهت یرقان و حصاة و عسر البول
و حرقت آن و درد کمر و لذع اخلاط مراری و ضماد پختۀ آن جهت درد مفاصل حار و اورام
حاره و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام آن جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور
و القیا رو بل و طلای مطبوخ با سفیدۀ آب جهت بثور سفید و مضر بارد المزاج و مصدع و مصلحش
پختن آن به روغن بادام یا سکنگبین و دارچینی و آلکامه است و قدر شربت از عصارۀ آن
تا ده مثقال بدلش خرفه و قطف است و غوره و آب آن نافع است از برای ورم لوزتین و لهاة
و تخمش جهت جمع قوا و درد احشا و تبهای حاره و شیرۀ آن جهت تب دق و سل مجرب و ضماد
پختۀ آن جهت وجع اورام حارۀ ملتهبین و اورام صلبه بسیار مفید و مضر سپرز و مصلحش سکنجبین و
قدر شربتش ده درم است صداع اسفاناخ پخته نافع است از برای صداع حار هرگاه در
صداع سازج طبیعت یابس باشد نافع است صاحب آن را خوردن از بقول آنچه
بوده باشد این طعام چون اسفاناخ که با آب پخته مطیب به روغن بادام شیرین نموده باشند
و اگر خواسته باشند آب لیمو یا آب غوره یا آب اجاص در آن داخل نمایند در وقت طبخ
آلو رسیده نباشد و جهت آنکه این هر سه باشد مسکن صداع و اگر قدری شکر نیز اضافه
نمایند تا چاشنی دار شود و شاید بد نباشد زیرا که ترشی صرف محرک صفرا و سودا است
و گاهی استعمال کرده میشود این مزوره را با گوشت جوجۀ مرغ یا گوشت بره وقتیکه نبوده
باشد با صداع تب بوده باشد خوف ضعف یا ضعف موجود باشد و نیز اگر تب باشد
اسفاناخ را پخته با سکنگبین یا روغن بادام شیرین مرخ کرده بخورند و در زمان اختلاط
گوشت جوجه داخل نمایند و نیز گفته شده که غذای صالح است از برای صداع وقتیکه طبیعت
قبض باشد اسفاناخ پخته مطیب بکشمش با آب آلو یا بقرص مطبوخ آلو خواه آلو تر باشد
یا خشک و مزورۀ اسفاناخ که گشنیز تر در آن داخل کنند نافع است از برای اصحاب
صداع حار از سوء مزاج مختلف و همه غذاهای اصحاب صداع خماری مزورۀ اسفاناخ
ترش نموده است با آب لیمو یا آب سماق یا آب غوره و نیز اسفاناخ از اغذیۀ صالح

است از برای صداع بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج صفراوی چون آن را در
آب پخته مطیب بسکنکا ویا روغن بادام نموده بخورند فخر الدین سمرقندی در رسالهٔ خود
گفته که اسفاناخ پخته در مرقهٔ دجاج سمین که روغن بادام شیرین در آن انداخته باشند
غذای نافع است از برای صداع و نیز گفته شده که باید داخل کرده شود در غذای صاحب
صداع حار سافج اسفاناخ و امثال آن از بقول اگر بوده باشد ایشان اسهر
بخورانند ایشان اسبغول معمول از اسفاناخ و امثال آن مانند برگ کاهو و اورام حاره
فی الراس گفته اند که اصحاب سرسام حار را در ابتدای علت غذا دادن ایشان منع کرد
و در انتهای علت باید اسفاناخ با آب پخته مطیب به روغن بادام شیرین نموده بخورند سمرقندی
گفته که اصحاب سرسام صفراوی را در ابتدا منع غذا کنند و بعد از سوم غذای
ایشان اسفاناخ در آب پخته مطیب به بادام شیرین باشد سدیدی مسیحی نیز چنین گفته
اند و گفته اند که اغذیهٔ صالح از برای اصحاب سرسام صفراوی اسفاناخ در آب پخته
ترش کرده بسرکه که چاشنی آن باندکی شکر کرده باشند یا ترش کرده با آب لیمو یا آب
تمرهندی و آنچه شبیه بآنها باشد مسیحی گفته که سزاوار آن است که بوده باشد غذای
اصحاب سرسام صفراوی در زمان تزاید مای الشعیر و در زمان انتها اسفاناخ
و امثال آن از بقول و در انحطاط حبوب بارده چون ماش مقشر و جو مقشر که شیرهٔ
بادام در آن داخل نموده باشند و در اواخر انحطاط و زوال تب سمک صغیر و جوزهٔ
مرغ در ین داخل نمایند مولانا نفیس گفته که اگر مریض را در زمان تزاید سرسام حار برداشت
باشد منع غذا نمایند و اگر برداشت آن نباشد پس لاعلاج اسفاناخ در آب پخته
با شیرهٔ بادام شیرین بخورانند و اما اصحاب سرسام سوداوی را لازم است که بوده
باشد غذای ایشان در تب چون مزورهٔ فراگرفته از اسفاناخ و ماش مقشر یا جو مقشر
با شیرهٔ بادام شیرین یا روغن بادام شیرین و شیرهٔ تخم خشخاش و در انتهای
علت و انحطاط خروس خصی یا مغز سر بزغاله در ین غذا داخل نمایند سمرقندی چون
اسفاناخ را با کدو و برگ کاهو و بکه و برگ خشخاش با گوشت مرغ فربه و با [illegible]

بره و از آمده و گوشت بزغاله بپزند شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ بادام شیرین داخل کرده
مطیب بمسکه گاو نموده بخورند می باشد غذای مرطب دماغ نافع از برای سهر حادث
از یبوست دماغ و گفته شده که مزورهٔ اسفاناخ باکدو و کشنیز تر یا ماش مقشر می باشد
نافع از برای سهر حادث از حرارت و یبوست دماغ مالیخولیا چون اسفاناخ را در
پخته مطیب نمایند بروغن بادام شیرین یا مسکه گاو و یا با لحوم جیده مانند گوشت بره بخته
و بخورند نافع است اصحاب مالیخولیا را اسمعیل گفته که استعمال کرده می شود اسفاناخ
در مالیخولیا حادث از سده از کبد از اخلاط چون آن را پخته تنهای یا با کرفس بخورند
و یا آب آن را گرفته بیاشامند شیخ الرئیس گفته که اسفاناخ از بقول غیر مضره است با اصحاب
وسواس الجنون و القطرب المانیا و داء الکلب چون بپزند اسفاناخ را در آب و مطیب
و بریان بمسکه گاو و یا بروغن بادام نمایند و بخورند می باشد غذای صالح از برای اصحاب
جنون و قطرب و مانیای حادث از سودای صفراوی هرگاه با حرارت شدید باشد
و نیز چون آن را در آب پخته پس بریان کنند بمسکه گاو یا بروغن کنجد تازه یا بروغن
بادام شیرین و یا بپزند آن را در گوشت بره پس قلیه کنند با روغن گاو تازه
و بخورند می باشد نافع از برای قطرب و نیز چون اسفاناخ را با پارچه بره یا پارچه
بزغاله بپزند و بخورند می باشد نافع از برای اصحاب دوار و سدر و تغذی بمزورهٔ
اسفاناخ نافع است از برای دوار و سدر حار تشنج چون اسفاناخ را در آب
پخته مطیب بروغن بادام شیرین نموده خورده شود غذای صالح است از برای تشنج
یبسی ابن الیاس شیرازی گفته که اسفاناخ در آب پخته مطیب بشیرهٔ بادام غذای
صالح است از برای التشنج سبب الزکام و النزله چون اسفاناخ را با باقلا پخته بخورند بجهت
زکام و نزلات حاره مفید است و هرگاه زکام و نزلات بسبب حرارت خارجی چون
حرارت آفتاب و آتش باشد نافع است صاحب آن را التغذی باسفاناخ که در
آب پخته مطیب نموده باشند بروغن بادام یا مسکه گاو غذای صالح جید است از برای
اصحاب صداع یابس حادث از کثرت غم و هم خوانیق صاحب خناق را بقول لینه

چون اسفاناخ غذای موافق است هرگاه آن را در آب پخته بروغن بادام شیرین مطیب
نموده بخورند و اگر آنرا در مرقهٔ عدس پخته بخورند بهتر است ذات الجنب و امراض الصدر
والرئه والسعال تغذیه بآن نافع است از برای جمیع امراض سینه امراض ریه وسل
وسرفه و از بقول موافقة الینه مر اصحاب ذات الجنب را در ابتدای مرض اسفاناخ
است که در کشکاب شعیره و ماش مقشر پخته بخورند و چون ابتدا بگذرد و بگردند محتاج به نضج
و تقویت قوت لیس باید اسفاناخ را با جوزه پخته بخورند بجهت آنکه این غذا التقویت قوت میکند
و نضج میدهد ورم را قولنج و حبس البول و حرقة البول مرقهٔ اسفاناخ با روغن بادام و
روغن کنجد غذای نافع است از برای اصحاب قولنج حاره هرگاه با یبس ثقل باشد
بسبب تلیین و از لافیکه آنرا ایجاب باشد و همچنین نافع است اصحاب حبس البول و حرقت آنرا
بجهات تبهای حاره که بوده باشد شدت و حدت آنها را بلکه در مرتبهٔ دوم از حدت باشد
که بحران آنها در یازدهم یا چهاردهم می شود نافع است ایشان التغذیه باسفاناخ پخته مطیب
بروغن بادام شیرین و امثال آن از بقول اسفاناخیه غذای نافع است از برای
عطش صادق و از اغذیه بالغه از برای کبد حار اسفاناخیه است که با آب و روغن بادام
شیرین پخته در ابتدا و بعد از ابتدا اسفاناخ با جوزهٔ مرغ فربه و شکر و روغن بادام
شیرین و یا مسکه گاو غذای جید است مر ایشان را و از برای اصحاب حرقة البول +
لون دیگر اسفاناخیه صالح است از برای شوصه و وجع جوف ضربه دو جمله و وجع
مثانه صنعت آن بگیرند اسفاناخ را و پاک نمایند از قضبان و بگیرند برگهای آن را
و ریزه کنند و پیاز را ورق ورق کرده و با زیره کوبیده بریان نمایند با روغن گاو
یا روغن کنجد تازه پس بریزند بر آن آب بجوشانند تا وقتیکه پخته شود پس داخل نمایند
در آن اندکی آب کرفس معصور پس پاشند بر آن کشنیز خشک سوده و اندکی از
نمک اندرانی آن مقدار که آنرا خوش طعم گرداند و اگر اراده تلیین بطن باشد
کنند قدری آب چغندر ریزه کرده در اول با اسفاناخ داخل کرده بپزند پس نان در آن
ریزه کرده بخورند لون دیگر اسفاناخیه ترش نموده با آب لیمون یا سماق یا آب غوره

یا انار با گوشت دراج غذای نافع است از برای اصحاب خمار و صداع خماری زیرا که
اغذیهٔ ایشان باید که لطیف باشد و ترش که مسکن ابخرهٔ مسکره است و نیز اسفاناخیه با
کشنیز صالح است ایشان را لون دیگر اسفاناخیه که غذای صالح است از برای
محرور و مبرود و معتدلین صنعت آن اسفاناخ را در آب بجوشانند با پیاز حلقه کرده با
روغن گاو سرخ نمایند و دارچینی و الکامه داخل کرده فرود آورند و بخورند اسفاناخیه
با اجاص یا آب انار شیرین ترش معصور و شحم غذای صالح است از برای اصحاب صداع
حار صفراوی و دموی هرگاه طبیعت قبض باشد اسفاناخیه با گوشت بزغاله یا گوشت
دراج یا جوزهٔ مرغ و طیهوج نیک باشد غذای صالح از برای اصحاب صداع حادث از
بخارات متصاعده از معده بسوی سر و همچنین اسفاناخیه با ماهی رضراضی نیک باشد
صالح از برای این قسم صداع اسفیدباج بفارسی شوربا نامند از نیکو اغذیه است
و آن مرقی است که از گوشت مرغ و بزغاله و بغیر آن از گوشتهای خفیف لطیف و بقول
و غیر آن که طعمی غالب نداشته باشد و ادویهٔ حاره مناسبه ترکیب دهند و آن
غذائی است لطیف مرطب صالح الکیموس مولد خون صالح و رد و هم کرم و نیز نافع از برای اکثر
امراض مثل سرسام حار و مالیخولیا و جنون و امراض سوداوی و سوداوی مزاجان و جذام
و سعفه را بسیار موافق صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله یا مرغ بچه یا طیهوج فربه از هر کدام
که مناسب باشد و بعد از آن پارچه پارچه کرده در آب بجوش دهند و کف آن را بگیرند
و طبخ دهند پس در آن از حبوب و بقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده داخل کرده بپزند
تا پخته گردد پس چیزی از توابل حاره مناسبه کشنیز و مصطکی در آن ریخته سرش
را بند کنند تا نضج یابد پس فرود آورده کشند و بخورند تنها و یا با قدری پلاو و اگر قدری
قلیل برنج در وقت طبخ داخل نمایند بهتر است گرما گرم با قاشق خوردن آن بنحوی که بخار
آن بسر و گردن برسد از برای اصحاب زکام و سعال بسیار نافع است امراض اکثر
سرسام حار باید که لوده باشد غذای اصحاب سرسام حار در اوایل و انحطاط علت
اسفیدباج ساخته از ماش مقشر و جو یا بره چون جو مقشر با کدو و چون برسد زمان انتها

والنحول ولا خروج از عمود و علت فرجی کشد و را سفیدباج الشان لحوم خفیفه داخل می
توان نمود و سیاست از اغذیه نافعه از برای اصحاب سبات اسفیدباج متخذ از گوشت
گنجشک یا دراج یا قطاة یا جوان مرغ است که بوده باشد متوبل شده بدارچینی و ناخواه
و کرویا و زیره و قرنفل و قرفه و فلفل و صعتر و ثوم و حابیت اختلال الذهن والرعونة
والحمق والبلادة والبلاهة تغذی باسفیدباجات فراگرفته از گوشت مرغ و گوشت بره
متوبله بتوابل حاره مانند دارچینی و خولنجان و صعتر صالح است از برای رعونت و حمق و بلادت
و بلاهت حادث از برودت و یبوست بسبب آنکه متولد میکرد و از این غذا خون گرم
و تر و میکرداند دماغ را گرم و تر و بسبب آنکه بالخاصیة این غذا ذکی میکرداند عقل را
سهر خوردن اسفیدباج کم نمک متخذ از سمک رضراضی و لحوم خفیفه لطیفه نافع است
از برای سهر حادث از اجتماع رطوبت بورقیه مالحه در دماغ جالینوس گفته که اسفیدباج
غذائی است نافع از برای سهر حادث از برای پیران چون بپزند دران برگ کاهو و بوده
باشد متوبل بدارچینی و گفته شده که اسفیدباج فراگرفته از گوشت دجاج فربه و کبوتران
تازه پرواز آمده و گوشت بزغاله که بچه باشند دران کدو و اسفاناخ و برگ کاهو و
شیره تخم خشخاش و شیره بادام دران داخل کرده و مطیب کرده باشند بسایکا و نعناع
نافع است از برای سهر حادث از یبوست مانع مالیخولیا باید که غذای اصحاب مالیخولیا
بعد از فصد تا چند روز بوده باشد اسفیدباجات فراگرفته از گوشت بره و ماکیان
فربه و دراج و سمک تازه رضراضی ابن نوح قمری گفته غذای صاحبان مالیخولیا بعد فصد
تا چند روز باید که بوده باشد اغذیه متوسطه معتدله جید الکیموس از برای تقویت بدن
و استراحت مانند اسفیدباجات با گوشت بزغاله یا گوشت بره یا جوجه مرغ یا ماهی
تازه کوچک صخری پس استعمال مسهلات سودا نماید جنون باید که بوده باشد صاحب
جنون متعاهد به آشامیدن مرقه معمول از خروس پیر که فراگرفته باشند از ان اسفید
باج با شبت و نمک و اسفیدباج نیمکوفته و مغز حب القرطم و شلغم سید اسمعیل گفته که تغذی
باسفیدباج متوبل بدارچینی و دارفلفل و خولنجان با اندکی حلتیت نافع است از برای

نسیان بارد سابق سکته ابو سهل مسیحی گفته بدبایدکه بوده باشد غذای صاحب
سکته بلغمی هرگاه او را افاقه حاصل شود اسفیدباج فراگرفته از گوشت گنجشک
نر و گوشت چکاوک و گوشت مخلف کبوتر نا نخود کابوس ابن ماسویه گفته اسفیدباج
فراگرفته از گوشت بره یا جوان مرغ نافع است از برای کابوس حادث از اخلاط
در یاح بارد صرع تغذی با سفیدباج دسم فراگرفته از گوشت جوزهٔ مرغ یا ماکیان
جوان فربه یا گوشت بره نافع است از برای صرع سوداوی فالج و استرخاء القوه از
اغذیه صالح از برای اصحاب فالج و استرخاء القوه و اسفیدباج فراگرفته از گوشت مخلف
کبوتر تازه بپرواز آمده و گوشت گنجشک نر و گوشت چکاوک است تشنج صاحب تقویم الادویه
گفته تغذی با سفیدباج متخذ از اکارع جدا و حلان که با سفناخ و روغن بادام پخته باشند
صالح است اصحاب تشنج یبسی را مؤلف گوید که اسفیدباجات دسمه متخذ از گوشت نر غاله
و گوشت بره یا گوشت جوزهٔ مرغ و مسکه گاو میباشند از اغذیهٔ مفیده از برای اصحاب
تشنج یابس اسفنج بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بفارسی
ابر مرده و ابر کهن و لشکر دکازران و بهندی مواباد ل و بترکی بلوط و بعربی زبد البحر
و سحاب البحر و غمامه و غیم و لشافه و صوف البحر امین و هرشفه و بیونانی صیفونا مند و آن
چیزیست که بر روی سنگهای کنار دریا متکون میشود و قسمی از آن که متخلخل و وسیع الثقب
است و نرم شبیه بنمد و پر سوراخ ماده گویند و قسمیکه با صلابت و ثقبهای صغیر است
نر و آن گرم است در اول و خشک است در دوم محلل و مجفف قروح عمیقه و اورام بلغمیه و لیشها
و سوخته آن با قوت جاذبه است و چون تازه آن با سرکه ممزوج با آب تر نموده یا با شراب تر کرده بر
جراحات تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیت قطع نزف الدم کند و مطبوخ آن با عسل یا
با آب خالص جهت التیام زخمها و ذرور خشک آن مجفف قروح عمیقه و همچنین گذاشتن
پارچه درست خشک آن اگرچه بقعر زخم نرسد جهت آنکه اسفنج را با وجود قوت مجففه
قوت جاذبه نیز هست و سوخته آن جهت منع نزف الدم قوی تر است و جهت ربد
یابس جلاء با صره و خشک تازه آن را تنها یا با پنبه و یا با ریشهٔ کتان سوخته باشند

و مفتح افواه عروق مضموه و جراحات جاسیه و محرق مغسول آن جزو ادویه عین نافع
است و چون قطع آن آن القدر که توان فرو برد بخیاطه ابریشمی مغموس بالبستر بلع نمایند
و سر خیاط را بدست بگیرند و لحظه صبر کنند جذب رطوبات کرده بالیده گردد بعد از آن
خیاط را بکشند تا از گلو بیرون آید در اخراج زلو ها که چسپیده باشد بعدیل است
و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بروغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد می
کشد او را و چون پارهٔ اسفنج خشک را که در آن مطلق تری نباشد بقفر الیهود یا بزیت
آلوده کرده یک سر آن را بآتش فروزند و سر دیگر را بر موضع قطع باطل که خون از آن بند
نشود بگذارند که حرارت آن بران موضع برسد و داغ کنند آن را و خاکستر آن
نیز بران ریخته شود در ساعت بند میکند خون را بسبب چسپیدن و گرفتن آن افواه
عروق را و همچنین خاکستر سوخته و چرب نموده آن بروغن زیت و رور او شیر با جهت نفث الدم
داخلی و خارجی مفید است و در مصر کازران آن را در آب میخیسانند و آب آن را گرفته در
جامه میمالند و اسفنج مضر باحشا و مصلح آن ربشوره یا ریباس سنگها که در جوف اسفنج
بهم میرسد در تفتیت حصاة مجرب است و چون خواهند که بیاشامند اسفنج را باید
که مقرض کرده بیاشامند دستور تقریض آن بدستور قرض ابریشم است
که بنهایت ریزه قرض نموده بکار برند زیرا که در هاون کوبیده نمی شود دستور احراق
اسفنج آن است که آن را مقرض نموده در کفچه آهنی کرده بر سر آتش گذارند و بکفچه آهنی
بر هم زنند تا قابل سحق شود پس سحق نموده استعمال نمایند دستور غسل اسفنج محرق
آن است که محرق آن نرم سائیده در پیاله آب کرده بر هم زنند پس آن را در پیاله دیگر
کنند و آنچه ته نشین باشد باز سحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند اگر آن ته در سحق
نیاید خشک کرده باز اندکی بسوزانند و سحق نموده بدستور مذکور غسل نمایند و آب های
پیاله دوم را بگذارند تا ته نشین شود و از غبار محافظت نمایند و چون ته نشین شد
بجز علاقهٔ آب آن را بگیرند و مغسول آن را اقراص ساخته خشک نمایند و وقت حاجت
بکار برند دستور سفید کردن اسفنج جهت زینت قسم مادهٔ تازه آن را با آب

تر کرده و اگر آب دریا یا آب نمک و آب ماهی باشد بهتر است و روزها در آفتاب و شبها در مهتاب گذارند و مکرر این عمل کنند تا سفید گردد و برای غیر زینت با آب خالص باید شست با املاح خوب نیست امراض الاذن چون فراگرفته شود از اسفنج فتیله و شب در گوش گذاشته صبح بیرون آورند میباشد نافع از برای وجع اذن حادث از رفتن آب در گوش بجهت آنکه اسفنج جذب میکند آب را بخود و چون آورند آن را آب را نیز بخود و بیرون می آورد و درد و ورم دور میکند اسفندان شرابی کثیر المنافع است صنعت آن خیربوا جوزبوا زنجبیل و دارچینی لبسا سعد تر کی اشنه سنبل الطیب کوفی فلفل دار فلفل زرنباد قسط تلخ قرنفل زعفران مصطکی رومی کبابه چینی درونج عقربی قاقله تنقاقل پوست زرد اترج حب بلسان از هر یک سه درم کوفته در کیسه کتانی کرده در دو صد من شراب یا زیاده انداز ند و بعد از چهل روز استعمال نمایند اسفیداج معرب سفید آب فارسی است و بعربی باروق و بیونانی سمو یون و همینون گویند بعبرانی باروق و بسریانی اسقطیقا و بهندی سفیده نامند و بزبان ترکی اسم اسفیداج است و آنچه از قلعی ترتیب دهند آن را اسفیداب رومی و سفیداب کاشغر نامند و بهترین اقسام سفید آب آن است که متخذ از رصاص ابیض که قلعی است باشد و نرم و سبک باشد و بعد از آن از رصاص اسود که آبار باشد و دستور اتخاذ آن از سفید آب با نجا است و ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و دستور غسل آن نیز و اسفیداج سرد است در درجه سوم و در دوم نیز گفته اند و خشک است در درجه دوم و غسل او شرط است تا لطیف و مجفف بی لذع شود و آن مبرد و مسدد و مضر معی قالع گوشت زیاده و مدمل قروح و نافع از برای سوختگی آتش با بیاض بیض که پارچه را بدان تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل نمایند و با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه جهت درد سر و با شیر جهت ورمهای حاره مفاصل مجرب است و جهت زخمها و شقاق مقعد و درد چشم و بثور آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و با آب عنب الثعلب در ادعات جهت باد سرخ و بثور و نزف الدم

وحکه و ورم حار و حرق النار و حرق آب گرم و چون آن را اگر بشویند و تسقیه بگلاب
کرده خشک نمایند در آفتاب جهت درد چشم حار نافع است و در مراهم بالاقلیمیا و اسفیداب
بیخ جهت منع روییدن موی مجرب الفتنه اند و جهت دفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران
وحمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آشامیدن آن مورث خناق
و مانع حیض و حمل و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع می‌بخشد آن را
زنان بر پیشانی و جاهائیکه خواهند موی آن را بکنند بمالیده موی‌ها را نرم میکنند
پس میکنند تا سالی بیدرد و الم و زیاده از یکدرم آن کشنده است و بدلش ابار و اسرنج
است اسفیداج الجصاصین بفارسی سفیدآب یزدی نامند آن سنگی
براق صفایحی است که در یزد و نواحی اصفهان از معدن گچ و امثال آن حاصل
میشود و آن جالی منقی و رافع آثار جرب و صافی کننده بشره و قاطع نزف الدم جراحات
تازه و رعاف و طلای آن با آب جهت باد سرخ و اورام حار نافع و خوردن آن
کشنده است دستور اتخاذ اسفیداج اقسام است قلعی تعفین است و آن
چنان است که بگیرند صفایح قلعی و سرب را و انگور را با دانه آن کوبیده بر آن مالیده
در ظرفی کرده در مکان نمناک گذارند تا همه آن حل گردد و یا صفحه قلعی و سرب را سوراخ
کرده با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه
بیرون نرود و بعد چند روز آنچه از سطح آن صفایح سفیداب گشته در سرکه داخل شده
باشد باید گرفت و باز انگور کوبیده بر آن صفحه مالیده گذاشته تا همه آن سفیداب
شود و باید که در تحت قطعات آن در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هرچه از آن ریخته شود
در آن ظرف جمع گردد قسمی دیگر آنکه قلعی و سرب را در ظرف مشبک سفالین گذاشته
آن ظرف را در ظرفی که سرکه انگوری بسیار تند کرده باشند بگذارند و ظرف مشبک
را در سرکه معلق بیاویزند تا تمام سفیداب شود پس از سرکه جدا کرده در آفتاب
خشک کرده بسایند و هرچه سفیداب نشده و سائیده نشود باز باید تکرار عمل نمود
طریق دیگر در اتخاذ سفیداب به تعفین که آن را اسفیداب کاشغری و سفیداب

رومی گویند آن است که بگیرند صفایح قلعی را و با انگور کوبیده با استه آغشته نموده
بر روی هم گذارند و در خم سرکه در ظرفی که سرکه داشته باشد نهند و سر خم را محکم
بندند که بخار سرکه بیرون نرود و قلعی بمرور ایام از هم ریزد و سفیداب شود پس از آن
ظرف بیرون آورده خشک کنند و بسایند و آنچه باقی ماند در آن همین عمل را مکرر
کنند تا همه قلعی سفیداب شود پس آن را غسل دهند تا ترشی آن دور گردد و اجزاء
استه انگور از آن دور شود و اما اتخاذ سفیداب بطریق احراق مذکور می شود و اگر مبالغه
در احراق آن شود اسرنج میگردد دستور اتخاذ اسفیداج بطریق احراق آن آنست
که رصاص را بسیار پهن کرده و صفحهای بسیار نازک ساخته بر بالای هم چیده بر روی
هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند و مقدار گوگرد باید بازای هر صد مثقال پنجاه یک
زیاده نباشد پس آتش ملتهب کرده با پارچه آهنی برهم زنند تا خاکستر شود و چیزی
از سرب و قلعی نماند و از بخارات آن محترز باشند که باعث غشی و هلاکت میگردد
و آنچه از رصاص سوده است ابار گویند و چون بیشتر بسوزانند اسرنج میشود قسم
دیگر قلعی یا اسرب را در ظرف سفالی گداخته با کفچه آهنی برهم زنند تا مانند
خاکستر گردد پس در دیگ یا کوزه سفالی مطین کرده بگذارند آتش در زیر آن کنند تا سفید
شود و هرگاه خوب سفید نشود باید قدری سرکه انگوری کهنه بر آن بپاشند و یک هفته
بگذارند قسم دیگر عمل اسفیداج بطریق احراق باید قلعی یا سرب را در ظرف سفالین
صفایح کرده در اتون و یا در تنور احراق نمایند **خوردن اسفیداج** و اعراض
مضاریه بدانکه عارض میگردد شارب آن را اولا ثقل در زیر ناف و وجع معده
و تمدد اعضا و قولنج قوی و خشکی دهان و حلق و سقوط اشتها و سفیدی زبان و خنک
و لثه و احساس سردی در دماغ و عرق غیر مستوی و کسل و استرخای اعضا و سنگ
خشک و کرب و فواق و خناق و قرب موت **و مداوای آن** اولا خورانیدن
مغز نان گرم و کشنیز مقشر با طلا است که نوعی از شراب است پس خورانیدن العسل
مطبوخ با انجیر و خبازی و قی فرمودن قی بلیغ بخاکستر چوب انگور یا با شکوفه تخم آن

یا بشگوفه سوسن آسمانجونی یا بمغز شفتالوی کوبیده بطبیخ روغن سوسن یا شراب کندر
یا شراب صمغ آلو یا رطوبت درخت بق یا آب کرم و بسیار است که انتفاع می یابند
بخور انیدن عصارهٔ ثافسیا و لبن سقمونیا با ماء العسل و تحقین بحقن لینه بارده معتدله
پس نوشیدن طبیخ بزر کرفس و انیسون و رازیانه و فستقیتین و قی فرمودن بانیها
نیز با ماء العسل یا آب خطمی تازه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن بادام شیرین و رب
حلوه و قند و صمغ عربی و روغنها و شیر و شوربای چرب خورانیدن و در آبسرد نشانیدن
و هر لحظه روغن گل یا کافور و گلاب و ادویه اضمدهٔ باردهٔ رطبه بر دل و جگر مالیدن و
جدوار مجرب و فاد زهر حیوانی و مانند اینها با دوغ تازهٔ گاوی آشامیدن و
سویق جو و سیب شیرین و انار شیرین خورانیدن و اسهال نمودن بدوا انک محمودهٔ
با جلاب بسیار مسهلات و هرگاه منجر بتشنج شود بعلاج آن مبادرت نمایند بانچه در معالجه
کلیهٔ سموم مذکور شد و صاحب ذخیرهٔ خوارزمشاهی گفته که بعد از قی ربع درهم سقمونیا
با ماء العسل بدهند و بعد از آن عصارهٔ افسنتین و سایر مدرات با ماء العسل و ضرر
خوردن اسفیداج نه بکیفیت است بلکه به بدی جوهر در اعضا و این افعال در مصنوع
از سرکه آن زیاده است و اعراض و احوال و تدابیر ابار و اسرنج و زنجار خورده قریب
بدین است **دستور غسل اسفیداج** بدانکه اسفیداج را باید که مغسول استعمال
نمایند بچند سبب اول آنکه ترشی آن زائل شود آنچه را از سرکه ترتیب دهند دوم آنکه
حرارتی که از احراق در آن بهم رسیده از غسل زائل شود تا سرد و مجفف بی لذع شود
آنچه را با احراق ترتیب داده اند سوم آنکه هر دو قسم از شستن لطیف و سریع الفعل میگردد
صنعت آن آن است که اسفیداج را نرم سائیده در پیاله کنند و آب بر سر آن ریزند
و بر هم زنند و آب را در پیالهٔ دیگر کنند که آنچه مخلوط با آب باشد در پیالهٔ دوم رود و آنچه در ته
پیالهٔ اول بماند باز بسایند و همین عمل کنند و مکرر نمایند تا دیگر در ته پیاله چیزی نماند
پس آنقدر بگذارند تا نشین شود و آب آن را آنچه علاقه بگیرند و سفیداب را اقراص
ساخته در پیالهٔ خشک نموده استعمال نمایند و اگر مکرر به همین طریق بشویند بهتر است

برود اسفیداج نجیبی که حرارت چشم است صنعت آن اسفیداج قلعی شسته پنج
مثقال با رقبیثا صمغ عربی شادنج هندی مروارید ناسفته از هر یک مثقال و پنج
نشسته چهار مثقال کافور قیصوری نیم دانگ مشک تبتی نیم اسبوج بدستور مقرر ترتیب
نموده بدستور دارو در چشم باشند برود دیگر قرحه و سوزش چشم را نافع باشد صنعت
آن سفیداب ارزیز پانزده درم اقلیمیا ده درم صمغ عربی هفت درم و نیم شادنج
مغسول مس سوخته نشاسته افیون از هر یک دو درم صلایه کرده استعمال نمایند ذرور
اسفیداج سوزش و بثره و قروح را نافع است صنعت آن سفیداب قلعی سه درم
اقلیمیای نقره دو درم و دو دانگ صمغ عربی یک درم و دو دانگ شادنج هندی مغسول چهار
دانگ کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور دیگر بار درد گرمی چشم را بنشاند صنعت
آن اسفیداج رصاص شادنج مغسول مروارید نارسیده از هر یک سه درم صمغ عربی
دو درم و پنج چهار درم مشک کافور از هر یک طسوجی کوفته بیخته ذرور نمایند

فصل در بیان شیافات که اصل و عمده در آنها اسفیداج است

شیاف ابیض که در ابتدای رمد با شیر دختران سائیده استعمال نمایند صنعت آن
سفیداب قلعی شسته هشت درم صمغ عربی چهار درم و نیم و در نسخه دیگر پنج درم کثیرا افیون
از هر یک یک درم سائیده به سفیده تخم مرغ سرشته شیاف سازند و در سایه خشک کرده
در وقت حاجت بکار برند و در بعضی نسخها اقلیمیای نقره یک مثقال داخل است و در
نسخه دیگر افیون نیم درم است شیاف ابیض که در انتهای رمد استعمال
کرده میشود صنعت آن سفیداب قلعی شسته هشت درم انزروت مربی بشیر خر کثیرا افیون
از هر یک یک درم صمغ عربی چهار درم سوده با آب باران سرشته شیاف سازند شیاف
ابیض انزروتی افیونی به نسخه سمرقندی نافع از برای رمد و حمرت در چشم و خارش
و سوزش که از گرمی بهم رسیده باشد و قروح و جوششی که در چشم واقع شود زائل
کند صنعت آن سفیداب قلعی شسته ده درم انزروت سفید جید مربی سه درم نشاسته
کثیرا از هر یک یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند و در وقت حاجت بشیر

دختران سوده در چشم بچکانند شیاف ابیض کندری مستعمل در بیاض ملتحمه در زمان
اختلاط جهت پاک نمودن قروح اعضای مذکوره از ریم صنعت آن سفیداب قلعی
کند کاشغری او بند شسته هفت درم انزروت مربی بشیر الافیون از هر یک یکدرم صمغ
عربی چهار درم کندر ذکر نیم درم کوفته بیخته با آب باران سرشته شیاف سازند عدد دو
شش هست شیاف ابیض اقلیمیائی مستعمل در قرحه قرنیه بعد از فصد قیفالین
طبیعت جهت پاک نمودن قرحه از چرک صنعت آن سفیداب قلعی پنجدرم صمغ عربی کثیرا
نشاسته از هر یک یکدرم اقلیمیای نقره محرق مغسول افیون از هر یک یکدرم بدستور
شیاف سازند عدد او دو یشش هست شیاف ابیض اقلیمیائی دیگر سفیداب
قلعی شسته پنجدرم افیون اقلیمیای سیم از هر یک یکدرم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک
دو درم کوفته بیخته شیاف سازند شیاف ابیض نافع از برای رمد و مسکن درد
اوجاع عین هست بعد از تنقیه و از برای قروح عین و قروح اذن قطور بان و از برای
قروح مجرای احلیل با شیر دختر یا شیر خر سوده در رمد زده کرده در احلیل بچکانند
صنعت آن انزروت سفید سوده بشیر خر خمیر کرده بچوب گز بچسپانند و بآتش
ملایم بریان کنند پس بگیرند از ان دو مثقال صمغ عربی کثیرا از هر یک سه مثقال
حضض مکی نشاسته سفیداب کاشغری از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بلعاب
بزرقطونا سرشته شیافها سازند هر یک بقدر جوی و نگاه دارند و بوقت حاجت
بکار برند شیاف ابیض افیونی در همین شیاف مذکور یک مثقال افیون داخل
نمایند شیاف ابیض اقلیمیائی که همین منافع دارد صنعت آن صمغ عربی کثیرا
نشاسته از هر یک دو درم اقلیمیا فضه محرق مغسول افیون از هر یک یکدرم سفیداب ارزیز
شسته شش درم مجموع را نیکو صلایه کرده سفیده تخم مرغ سرشته شیافها سازند و در
وقت حاجت بشیر دختر سوده استعمال نمایند شیاف ابیض وردی که بعد از
تنقیه در قروح اعضای مذکوره بکار آید صنعت آن سفیداب قلعی شسته اقلیمیای
ذهبی مغسول صبر زرد سقوطری مغسول از هر یک ده درم گل سفید ماذه ... آن ا

بفارسی گل منشکی و بهندی گل سیوتی و بعربی ورد صینی گویند شش درم نشاسته
سی درم افیون ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربی چهار درم سوده باب باران
سرشته شیافها سازند ضماد اسفیداج تبرید کند تبریدی بلیغ شیخ الرئیس
قدس سره فرموده که این ضماد عجیبست در تبرید آنچه واجب است تبرید آن صنعت
آن بگیرند سفیداب قلعی و مخلوط کنند باآن سرکه و آب کاسنی تازه و ضماد نمایند بآن
بر موضعی که تبرید آن مطلوب باشد طلای اسفیداج در اطلیه ان شاء الله تعالی
مذکور خواهد شد فصل در بیان مراهمیکه اصل و عمده در آنها اسفیداج
است مرهم اسفیداج بنسخه شیخ الرئیس نافع جهت سوختگی آتش
و جدا شدن پوست صنعت آن سفیداب پنجدرم مرداسنگ یکدرم موم سفید
هفتدرم روغن گل دو اوقیه موم را در روغن گداخته و اسفیداج و مرداسنگ را
نرم سوده در آن داخل کرده پیش از آنکه سرد گردد در هاون سنگی کرده یک عدد
سفیده تخم مرغ داخل کرده بدسته بمالند تا مستوی گردد مرهم اسفیداج دیگر به
نسخه شیخ الرئیس صنعت آن موم سفید یک اوقیه در سه اوقیه روغن گل گداخته
پنجدرم اسفیداج و دو درم مرداسنگ و یکمثقال خبث فضه و یکدرم کثیرا نرم کوفته
و بجز بیخته در آن داخل کرده در هاون بدسته بمالند مرهم اسفیداج باسرکه بنسخه شیخ الرئیس
صنعت آن اسفیداج مسحوق مغسول الکمین دو رطل و دو رطل زیت داخل نمایند و برهم
زنند و ده رطل سرکه انگوری خالص اندک اندک داخل نمایند و برهم میزده باشند
تا منعقد گردد پس در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و استعمال نمایند مرهم اسفیداج
دیگر قروح الف و بثور و خشکریشه آن را و نفاخات منفجره و قرحه و موله را که از حرق
نار و حرق آب گرم و حرق روغن گرم و آهک بهم رسیده باشد مفید است صنعت
آن موم سفید یکجزو روغن گل سرخ چهار جزو موم را در روغن بگدازند پس از
آتش فرود آورده سفیداب قلعی شسته نیم جزو داخل کرده قدری سفیده تخم مرغ
اضافه نموده سدس جزوی کافور قیصوری بر آن افزوده در هاون بدسته بمالند

تا مستوی گردد و بس در ظرف چینی نگاه داشته استعمال نمایند مرهم اسفیداج
تابستانی گوشت برویاند صنعت آن سفیداب ارزیز سه درم دم الاخوین انزروت
صبر زرد کندر ذکر از هر یک دو درم سه درم موم را بروغن بگدازند و داروها را
کوفته بیخته با آن ممزوج سازند و درهم بمالند تا مرهم شود مرهم اسفیداج
کافوری دیگر صنعت آن موم سفید ده درم روغن گل سرخ چهار درم موم را در روغن
بگدازند پس سفیداب قلعی شسته شده درهم داخل نمایند و در حالت شدت حرارت
تپ اندک کافور قیصوری افزایند مرهم اسفیداج دیگر صنعت آن موم سفید
کافوری هفت مثقال روغن گل سرخ چهارده مثقال گداخته سفیداب قلعی شسته
مرداسنگ از هر یک پنج درم سحق نموده اضافه کرده بدستور مرهم بسازند مرهم اسفیداج
کافوری دیگر بنسخه ابن جزله گفته که این مرهم حرارت را سود دارد و سرد کننده حرارت
است و گوشت برویاند صنعت آن موم سفید سفیداب ارزیز از هر یک ده درم روغن گل
بقدر حاجت موم و روغن را درهم بگدازند و سفیداب را در آن داخل کنند و برهم زنند اگر حرارت زیاده باشد
اندک کافور زیاده کنند و از برای سوختگی آتش و زخم و حرارت مرداسنگ پنج درم زیاده کنند مرهم اسفیداج
که ضماد خیره در قروح اذن برای تخفیف وجع ذکر کرده صنعت آن سفیداب ارزیز مرداسنگ سحق
از هر یک پنج درم با یکمن زیت بهم آمیخته بر سر آتش نهند و پیچ من که انگوری ندارد اندک داخل کنند و
بجوشانند تا بقوام آید مرهم اسفیداج بنسخه حکیم مؤمن جهت مزاج حار و رویانیدن گوشت و رفع بثور
بلغمیه و امثال آن بغایت نافع صنعت آن مرداسنگ پنج مثقال با سرکه بسایند و بار و روغن گل تسقیه کنند
تا غلیظ گردد و پنج مثقال سفیداب قلعی سوده و اندکی کافور نرم سوده اضافه نمایند و بکار برند مرهم اسفیداج کافوری
بنسخه حکیم مؤمن تمامی قروح حاره و سوختگی آتش و جدری و نمار امجرب است صنعت آن چهار درم موم را در پانزده
درم روغن گل گداخته با سفیداب قلعی شسته ده درم کافور قیصوری یکدرم بسیار نرم سوده نیکو ممزوج نمایند
و بکار برند مرهم اسفیداج نافع از برای قروح رطبی و آبلهائیکه از سوختن آتش و آب گرم بهم رسد صنعت
آن موم سفید مصفی بروغن گل سرخ گداخته سفیداب قلعی داخل کرده از آتش فرود
آورده برهم زنند و چون سرد شود سفیده تخم مرغ داخل کرده سحق نمایند

تا غلیظ شود و نگاه دارند و گاهی اندک کافور داخل کنند مرهم اسفیداج دیگر نافع از برای حرارت مفرط و احتراق و قروح در اعضای عصبانیه هرگاه بوده باشد با حرارت صنعت آن سفیداب قلعی پنجدرم مرداسنگ سفید کرده پنجدرم موم سفید یک اوقیه روغن گل سرخ شش سیر بدستور مفرر از مجموع مرهم سازند مرهم اسفیداج مشهور بمرهم سیاه که حکیم عیسی فرنگی برای عالمگیر بادشاه آورده جهت زخم شمشیر و کارد و خنجر وغیرها و دمل مجرب است صنعت آن سفیداب قلعی چهل و بیست و چهار مثقال قند که بهند کند هرروزه گویند بهجده درم موم زرد پانزده مثقال روغن کنجد تازه چهل و هشت مثقال اول روغن کنجد را در ظرف مسی سرخ یا قلعی گرم کنند و در ان سفیداب را داخل نمایند بچوب شانند تا خوب سیاه شود و بچوب نیم حرکت میداده باشند و علامات خوبی سفیداب آن است که با روغن خوب ممزوج گردد و ته نشین نشود بعد از ان قند و موم را داخل نمایند و بآتش ملایم طبخ دهند و بهم زنند تا بقوام آید یعنی چون سرد شود منجمد و چسبنده باشد پس برداشته در ظرف چینی یا نقره نگاه دارند و عند الحاجت قدری از ان بپارچه صفیقی پهن کنند و بر زخم گذارند و هر روز تبدیل نمایند و اگر هر روز تبدیل نکنند نیز خوب است لیکن باید که آن را صاف کرده باشند از ریم و آلایش و گرم کرده بر موضع جراحت نهند و روز سوم البته تبدیل باید نمود و اگر هر روز تبدیل نمایند بهتر و سریع الاثر است و بالمیل راهم پخته و هم منفجر و هم ملتیم می گرداند و قروح و جروح را از ابتدا تا انتها نافع است مرهم اسفیداج کافوری صنعت آن سفیداب کاشغری مرداسنگ کات هندی شسته موم سفید از هر یک ده مثقال روغن زیتون روغن کنجد از هر یک سی مثقال و در نسخه دیگر از هر یک شصت مثقال است موم را در روغنها گداخته اجزا کوفته بیخته با آن ممزوج نموده و در هاون سنگی بدسته نیکو صلایه نمایند و در آخر کافور قیصوری سه مثقال سفیده تخم مرغ هفت عدد اضافه نموده باز بدسته بمالند تا یکسان گردد و استعمال نمایند اسقیل لغت یونانی است و اسقال و اسقیلا نیز گویند و در بعضی لغات اطیطون و بعربی بصل العنصل و بصل الفار و بصل البر آمده عنصل و عنصلان نیز و بفارسی پیاز دشتی و پیاز

موش جهت آنکه کشنده موش است و بهندی کندری نامند و آن کثیر الوجود است در
اکثر بلاد و نساجان هند اکثر لعاب آن را جهت استحکام بر ریسمان می مالند و آن
پیازیست بزرگ تا بوزن نیم رطل و زیاده نیز میشود و برگ آن شبیه به برگ زنبق و
سوسن و نرگس و گندنا و ساقش بی تجویف و سبز مائل بزردی و گلش مائل بسیاهی
و بعضی سفید و اندک خوشبو و تخمش مانند تخم پیاز بزرگ و بهترین آن امرودی شکل
زرد مائل به سفیدی براق شیرین طعم با حدت و تلخی متوسط در بزرگی و کوچکی گرم در سوم و
خشک در دوم با رطوبت فضلیه بسیار و لزوجت محرق و مقرح جلد لیکن بعد طبخ و تشویه
شدت حدت آن زائل میگردد و جاذب خون است بظاهر جلد و جهت صرع و مالیخولیا و
شقیقه و دوار و سبات و نسیان و تقویت باصره و حدت آن و منع نزول آب در چشم و درد
گوش و دق الدم و مقوی معده و هاضم طعام و دافع ایستادن طعام بر سر معده و منقی اعضا
و جالی مفتح و محلل و ملطف اخلاط لزجه غلیظه و جهت یرقان و استسقا و صلابت طحال
و عرق النسا و درد مفاصل و وجع آن و تقویت بدن و حفظ صحت آن و ضیق النفس
و سرفه کهنه و ربو و خشونت سینه و مقوی حلق و زهر هوام و سنگ مثانه و عسر بول
و اوجاع اعصاب و ادرار حیض و اسقاط جنین و قروح باطنی و مسهل اخلاط غلیظه
است خصوصا مشوی آن که با شش مقدار آن نمک و قدری دهن پسته مقدار
یک مثقال و نیم آن را آمیخته بخورند اسهال نیکو می فرماید و چون بر ثوالیل و شقاق
عارض از سردی هوا بمالند زائل میگرداند آن را و چون با دو چندان عسل کف گرفته
بپزند جهت ربو و گرفتگی آواز نافع است و چون تشویه نمایند و بیضه مرغ را در جوف
یک عنصل بگذارند تا نضج یابد پس بخورند آن بیضتین را اسهال می آورد و زائل
می گرداند زمن الیقنی زبان گیر شدن از مرض را و چون غیر مشوی آن را با نطرون
بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را با آن چندان بمالند که خون
آلوده گردد موی بر دیاند و اگر محتاج به تکرار عمل باشند بعد از رفع جراحت تکرار عمل
نمایند و مالیدن عنصل غیر مشوی را بر بدن باعث قرحه و اذیت اوست و اصلاح

آن بمالیدن مرد اسنک سائیده بآب نمایند و آشامیدن سه قیراط آن که در عسل پخته
باشند در احتباس بول و درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو
و نفث الدم و نفث مده ریه و مغص نافع و گفته اند که اگر نه قیراط اسقیل مشوی را با ماء العسل
بخورند جذام را نافع است و آب برگ آن را که با دو چندان عسل بقوام آورند جهت
ربو و ضیق النفس نافع و پاشیدن آب طبیخ آن در خانه و بدستور تعلیق آن جهت طرد
حشرات و هوام موثر است و چون ریزه ریزه کرده بروغن زنبق بجوشانند تا پیاز
خشک شود طلای روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرمازدگی و درد مفاصل و نقرس
و درد گوش و سده آن موثر و با موم و قلیلی کبریت جهت قروح شهدیه و جرب متقرح
و بالبس و حلبه و حنا زدبا زفت و حنا جهت بثور یابسه اطفال مفید و یک قیراط عنصل
و ریشهای آن که باهم کوبیده باشند مقیئی قوی و ضماد پخته آن با سرکه جهت گزیدن افعی
نافع است و گویند بوی آن کشنده مگسهای گزنده است و بالخاصیت قاتل موش
در ساعت چون از آن بخورد و داشتن آن با خود یا در مکان موجب هرب سباع
و هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است و چون آن را کوبیده و فشرده و با آب آن گرسنه
را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید است و گویند که خشک و زائل میگردد در یک روز
و بد بو نمیشود و آب از و جاری نمیگردد و چون مغز عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق
بمالند بهقی که هیچ دوا زائل نشود زائل سازد و مجرب است و چون عنصل را نزدیک
تاک غرس نمایند انگور را با صلاح آورده و غرس آن در پای درخت انار و سفرجل
مانع ریختن شکوفه آن است و اصلی ندارد امراض الراس لیثرغس مسیحی و شیخ الرئیس
و دیگران گفته اند که چون اسقیل را بر سنگ صلایه سائیده بر سر صاحب لیثرغس به
تنهای و یا با خل خمر و یا با مثلث سرشته ضماد نمایند نفع بخشد آن را و تحلیل میدهد
ورم را و اگر ضماد نمایند بر مهره و ساق او جذب نماید ماده را با سفل سبات ابن
نوح گفته که چون ضماد نمایند اسقیل صلایه کرده با خل خمر سرشته بر مهره و پا و فخذین و
ساقین صاحب سبات موجب تنبیه او میگردد و دوار و سدر و صرع و مالیخولیا خوردن

اسقیل مشوی مقدار یک مثقال نافع است دوار و سدر و صرع و مالیخولیا را جهت آنکه
مقوی معده و قوت هاضمه و ملطف و محلل انجره و فضول است و بالضرورة چون هضم
و نضج کامل شد فضول انجره و ادخنه البته کم میگردد پس ازین جهت نافع است از برای
امراضی که سبب آنها فضول غلیظه و انجره و ادخنه باشند از ان جمله امراض مذکوره
اند و همچنین با شراب عسلی یا با عسل سرشته آن نسیان تضمید سر با اسقیل بر سنگ سایند
با آتش گرم کرده آنمقدار که لذع و حدت آن کم گردد نافع است نسیان را بتنهائی یا با چیزها
دیگر مانند کی خطمی و قدری قلیل افسنتین و صبر سقوطری و مصطکی اجزا متساوی در بمقدار یا غیر متساوی
بقدر حاجت و باید که اسقیل بوزن جمیع باشد و امر نمایند که تیغ زنند بر ساقین یا حجامت
محجمه بر ساقین و قدمین یا فخذین و یا کتفین او و بعد ازان بمالند بر ان اسقیل کوبیده گرم
نموده بتنهائی یا با این ادویه جعفر فارسی و سویج از هر یک دو درم برگ خردل تر یک دسته کوچکی
اشنه سه درم همه را یکجا جمع کرده بسیار بکوبند و با روغن یاسمین یا روغن سوسن یا روغن غار
در هاون بسته بسایند تا چون مرهم شود و بر قدمین و ساقین او ضماد نمایند بسیار نافع
است بجهت آنکه هرگاه استفراغ کرده شود ماده از ساق و قدم البته منجذب میگردد آنچه
حاصل است در دماغ از ماده بسوی اسفل برای ضرورت خلا و بجهت مشارکت میان
ساقین و قدمین بدماغ استرخا و فالج و لقوه آشامیدن مشوی آن بتنهائی یا معجون
و یا عسل نافع است از برای امراض مذکوره و تخم آن ملین طبع است و جهت مغص و درد
معده و درد چشم نافع و چون کوبیده با سرکه خمر حیما سازند و یکعدد آن را در میان
انجیر گذاشته یک روز در میان عسل رقیق خیسانیده بیرون آورند و انجیر را بمکند و بعد
ازان بر اثر آن آب گرم بنوشند یا آبیکه در ان بوره جوشانیده باشند بیاشامند دفع
قولنج صعب نماید و اسقیل مضر محرورین و مکرب و مضر عصب صحیح و مصلح آن حما با آست
و مصدع و مورث غثیان و مفرح و مقطع و مسهل مصلحش قند و نبات و بعضی گفته مصلح آن
سکنجبین است و بعضی گفته شیر تازه دوشیده و بعضی گفته شراب کهنه [illegible] گفته داغ
کرده باشند و رب و فواکه اسقیلی که تنها روشده باشد در زمین سه شدید الحرارت

حاد و قتال است و مداوای آن لقی فرمودن است یاهای مذکوره و زرده تخم مرغ در سرکه
پخته و سماق و سفوف و بزور و لعابات و مسکات یعنی زبد و سفوف [illegible] است و قدر
شربت اسقیل تا دو درم است بدلش گویند بوزن آن اسقوردیون است که سیر صحرائی
باشد و قردمانا نیز و مثل آن و ثلث آن و ج و ثلث آن حماما است طریق خصی
کردن اسقیل چون اسقیل را از زمین بیرون آورند نگاه داشتن آن است که آنرا خصی کرده
نگاه دارند و طریق خصی کردن آن است که ساقی که در میان آن است بکشند که تا از
جوف آن بیرون آید پس قطعهٔ خزفی را با آتش سرخ کرده سر آن را داغ کنند تا قوت
آن باطل نگردد و نگاه دارند تشویه اسقیل بدانکه نباید اسقیل غیر مشوی را در شربت
استعمال نمود مگر آنکه مطبوخ آن را استعمال نمایند که آن وقت احتیاج به تشویه آن نیست
صنعت تشویه آن آن است که اسقیل را بخمیر آرد گندم بگیرند پس بر روی آن خمیر گل
زرد بگیرند و در تنور گرم بگذارند که تشویه یابد و پخته گردد و علامت پختگی آن است که سفید
شود و پوست آن جدا گردد و قسم دیگر آنکه اسقیل را بخمیر بگیرند و در تنور گرم بالای آجری
بگذارند تا خمیر برشته شود و نضج یابد و مشوی گردد و تشویه معتدلی پس بیرون آورده
گل و خمیر و پوست آن را دور کرده یکباره چوبی رق کرده بر ریسمان علاقه کتان کشیده
چنانکه قطعات بهم نچسبند و در سایه بیاویزند تا خشک گردد و حکیم میر محمد مؤمن گفته
که طریق تشویه او آن است که اسقیل را پاک کرده بخمیر گرفته در تنور بالای آجر گذارند
تا خمیر برشته گردد و دیگری گفته که دستور تشویه آن آن است که در خمیر گرفته در زیر آتش
کنند تا خمیر پخته شود مانند نان پس خمیر را از آن دور کرده استعمال نمایند طریق
مشوی کردن اسقیل مستعمل در معاجین که بهترین طریق است آن است که آنرا در
گل حکمت با خمیر بگیرند و در زیر آتش بگذارند تا مشوی گردد پس بیرون آورند و گل با خمیر
را دور کنند ولی آنکه کارد بران نرسانند پوست آن را دور کرده مغز آنرا پاره
پاره نموده در رشته کتان کشند بهمان طریق و در سایه که باد و گرد بران نشیند
خشک نمایند پس نرم کوبیده داخل معجون سازند فصل در بیان خل اسقیل

وسکنجبین اسقیلی به آنکه خل اسقیل که خل عنصل و بفارسی سرکه عنصل نامند و همچنین
سکنجبین مصنوع ازان مقطع اخلاط غلیظه لزجه و دافع سوداء سوداویه حادثه از احتراق
بلغم و امراض حادثه ازان و مقوی معده و دماغ است و امراض دماغیه مانند مالیخولیا
و جنون سوداوی و وسواس سوداوی و صرع و سدر و دوار و سبات و لیثرغس و نسیان و فالج و لقوه
و سکته و استرخا شربا و طلاء و وجع اذن که با قرحه نباشد و ثقل سامعه اقطورا و امراض
فم و لثه و دندان را از بخر و تعفن لثه و تحرک اسنان و سستی گوشت بن اسنان و جریان خون
سائل از عمور نافع است و قبض بلکه بنشف رطوبات ازان و تطیب نکهت و جلای دندان
شربا و مضمضة و امراض صدر و قصبه ریه را از گرفتگی آواز و سرفه بلغمی و ربو و ضیق النفس
به تنقیه اخلاط لزجه و نشف رطوبات از انها شربا و امراض کبد را از یرقان و سوء القنیه
و استسقاء و جساوه طحال و تفتیت سنگ مثانه و عرق النساء و اختناق رحم و تقویت اعضای
ضعیفه مسترخیه و حدت ذهن و بصر و تقویت هاضمه و کسیکه طعام در معده او هضم نشود شربا
و برای رفع سموم شربا و طلای مفید و مقدار شربت آن از قلیلی تا دو اوقیه و نیم است
که بتدریج اضافه نمایند و در هر علت و مزاج بقدر لائق آن دهند امراض الراس
لیثرغس مسیحی گفته سزاوار آن است که علاج کرده شود لیثرغس را بحقنهای حاده و چون پاک
شود بلغم و فرود آید بلغم از سر بمالند بر هر دو ساق آن سرکه اسقیل و غرغره فرمایند صاحب
آن را بسکنجبین فراگرفته از سرکه اسقیل به تنهایی یا با ایارج فیقرا ابن سرابیون گفته
که طلا کردن سرکه اسقیل بر سر صاحب لیثرغس هر شب و روز چند مرتبه نافع است آنرا
شیخ الرئیس گفته که چون ضماد کرده شود عنصل بر سر صاحب لیثرغس خصوصا آن
منتفع میشود بآن بسیار و نیز گفته اند که چون صاحب لیثرغس بنوشد ازان تا چهل
روز بدین قسم که ابتدا از دو درم نماید و اندک اندک بیفزاید تا به بیست درم برسد ازاله
علت می نماید و غرغره بآب عنصل یا عسل نافع است از برای لیثرغس چون استعمال
کرده شود نزد انتهای مرض بعضی اطبا گفته که چون اسقیل را بر صلایه حجری صلایه
کنند و مخلوط نمایند بخل خمر یا بشاب و ضماد کنند بر سر صاحب لیثرغس تحلیل [illegible]

واگر ضماد کنند بآن پا و ساق او را جذب ماده باسفل میکند سبات و دوار و سدر
ابن نوح گفته که چون اسقیل را سحق نموده بسرکه خمر ضماد نمایند بر پا و پا و پا و فخذ
و پا و ساق صاحب سبات موجب تنبیه او است و نافع است صاحب سبات را آشامیدن
سرکه آن اندک اندک مانند قهوه و غرغره نمودن بآن و مالیدن آن خصوص آنکه حادث
از اجتماع بلغم در معده باشد و نیز گفته اند که نافع است آشامیدن و مالیدن آن مطلق سبات
بلغمی را و نیز نافع است از برای سبات بعد از تنقیه استعمال غرغره به سکنجبین عنصلی همانی
یا با یارج فیقرا و بعسل اسقیل مشوی نافع است از برای دوار و سدر و خل آن نیز نافع است
بارد آن پا و را و همچنین سکنجبین و شراب آن مالیخولیا و چنین خوردن اسقیل مشوی نافع
است از برای مالیخولیا بجهت آنکه از خاصیت آن تقویت معده و نیکو نمودن هضم
و تحلیل فضول و ابخره است پس بضرورت نافع است از برای امراضی که بوده باشد بسبب
التهاب یا رسی فضول غلیظه و ابخره و ادخنه و از جمله آنها مالیخولیا است و گفته شده که
اسقیل نافع است از برای مالیخولیای سوداوی و وسواس خصوصا سرکه آن و سکنجبین
متخذ از سرکه آن و چون سرکه عنصل را اندک اندک ناشتا بطریق قهوه بنوشند نافع
است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از بلغم و سرکه آن نافع است از
برای جنون عارض از سودا و صرع چون اسقیل ملطف و محلل ابخره و مقوی معده و
قوت هاضمه است و ظاهر است که هرگاه هاضمه قوی باشد غذا نیکو هضم میگردد و تولید
فضول و ابخره و ادخنه کم میگردد و پس بالضرورت می باشد نافع از برای امراضیکه بوده
باشد سبب آنها بسیاری فضول و ابخره و ادخنه و صرع از انجمله است ابن جزله گفته
که آشامیدن آن نافع است از برای صرع و مقدار مأخوذ از آن یک مثقال است و ابن
تلمیذ گفته که چون اسقیل حار و یابس است در سوم نافع است از برای صرع و آشامیدن
خل آن نیز نافع است از برای صرع و غرغره کردن بخل آن و همچنین از سکنجبین آن به
تنهایی و یا با یارج فیقرا نافع است از برای صرع و بیاز اسقیل مشوی معجون بعسل
مصفی نافع است از برای صرع بلغمی بین و هرگاه گرفته شود از اسقیل مشوی مقدار

یک مثقال نرم کوبیده بیاشامند با شراب عسلی نافع است از برای صرع نفعی بین و نیز
حسو نمودن بسرکهٔ اسقیل و ناشتا خوردن آن نافع است از برای صرع شیخ الرئیس گفته
که از ادویهٔ نافعه از برای صرع سکنجبین عنصلی است خصوص آنکه بیاشامند در زمستان هر روز
مقدار یک مثقال با آب گرم و در تابستان با آب سرد سمرقندی گفته که اگر بوده باشد صرع
بمشارکت قدمین یا ساقین یا هر دو دست از ریحی بارد که مرتفع گردد از این اعضا بسوی
دماغ علاجش در حالت نوبت بستن فوق آن موضع است و گرم کردن آن موضع تا دفع گردد
سردی آن خلط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیهٔ بدن است از بلغم و تقویت سر و دماغ
و تسخین آن با آشامیدن سکنجبین اسقیلی با شراب اسطوخودوس طبری در کتابش خود که
موسوم است بمعالجات بقراطی گفته که هر گاه بوده باشد صرع بمشارکت معده باید که علاج
کرده شود اول مرتبه بفصد صافن و در وقتیکه بوده باشد میان آن وقت و میان صرع بقدر مالی
که ممکن باشد پس قی بفرمایند او را بعد از فصد اگر باشد آن شخص از کسانیکه ممکن باشد
او را قی کردن و قوت نیز رخصت دهد قی کردن را باین طریق که ذکر میکنم که ابتدا کنند
بخورانیدن ترب با نمک و خردل پس بخورانند او را امراقهٔ اسفیدباجی که پخته باشند
در آن شبت بسیار و ترب پس امر کنند او را بآشامیدن سکنجبین با آب گرم تا غثیان
حادث شود پس پر مرغی را بروغن اسقیل چرب کرده با ایارج فیقرا آلوده در حلق او فرو برند
و قی کنند بقوت تمام تا استقصاء در قی حاصل شود و در روز متوالی قی فرمایند او را
روز اول با آنچه ذکر شد و روز دوم به سکنجبین عنصلی و آب گرم و آب شبت و آب ترب
که هر دو را با عسل و نمک جوشانیده باشند پس بعد از قی استراحت فرمایند او را
چند روزی و پرهیز فرمایند او را از چیزهای مضر و حی بکهفته و حکیم علی گفته که اسقیل
نافع است از برای صرع خصوص سرکهٔ آن و گفته شده که آشامیدن سرکهٔ عنصل نافع
است از برای صرع چون آشامیده شود از آن چهل روز مقدار آن است که ابتدا
کرده شود بآشامیدن دو درم از آن تا برسد به بیست درم که هر روز اندک زیاده کرده
شود بقراطی در مجربات خود ذکر کرده که استعمال کرده شود خل اسقیل در مرضی که آن ابیلیبسیا

گویند نسیان سرکه عنصل و سکنجبین آن بیاشامد نافع از برای نسیان بلغمی طبری گفته
که هرگاه بالنسیان حمی مرجح و اندک صداعی باشد یقین کن که علت آن مرکب است پس
اگر بوده باشد با علت نسیان ورم در دماغ امر کن او را بفصد و بعد از آن بیاشامان او را
سکنجبین اسقیلی ساده بجهت آنکه این سکنجبین ملطف و محلل رطوبات غلیظه است و عنصل را
خاصیت در تحلیل رطوبات غلیظه است هر قسم که استعمال کرده شود حتی آنکه اگر طلا کرده شود
بآن داء الثعلب را موجب تحلیل آن رطوبات محتبسه تحت جلد است و نیز نافع است از
برای نسیان حادث از ارتباک بلغم رطب در دماغ آشامیدن آن و سمرقندی گفته که خل
اسقیل نافع است از برای نسیان از استیلای برودت و رطوبت بر مؤخر دماغ و نیز نافع
است از برای حدت ذهن و تقویت بصر و سرکه عنصل و سکنجبین آن نافع است از برای این
علت بنهایت نفع و گاهی ضماد کرده می شود بر سر صاحب نسیان اسقیل نرم کوبیده با آتش
بازداشته آن مقدار که لذع و حدت آن زائل گشته و کم شده باشد به تنهائی یا با چیزهای
دیگر مثل اندکی خطمی و قدری بسیار کم افسنتین و صبر و مرکی و مصطکی که فرا گرفته میشود از این
اجزاء متساوی و یا متفاوت غیر اسقیل که واجب است که بوده باشد مثل جمیع اجزاء
و این ضماد بسیار نافع است و خطا نیست در فعل آن و نیز امر کن صاحب این علت را
خصوص آنکه بوده باشد او را تبی خفی که بزنند بر ساقین و بچسبانند محجمه بر ساقین و هر دو قدم
او و یا بفصد ورکیه او و بعد از استفراغ تام بعنصل کوبیده به تنهائی و یا با این ادویه بگیرند
عنصل با آتش بازداده شده که لذع و حدت آن بسیار کم شده باشد و بوداده باشند
نیم گرم یک رطل صعتر فارسی مومنج از هر یک ده درم برگ خردل تر یک دسته کوچکی اشنه سه
درم همه را جمع کرده بکوبند کوبیدنی نرم تا اجزا آنکه مخلوط کردند پس فرا گیرند موم روغنی از
موم و روغن یاسمین یا روغن سوسن یا روغن غار و در هاون انداخته ادویه را با آن مخلوط
کرده بهشت بمالند تا یک سان شود پس بر هر دو قدم و بر هر دو ساق او ضماد نمایند
و آنچه گفته اند قدمای اطبا که تضمید ساقین و قدمین با دویه محلله موجب جذب اخلاط
است از سر باسافل بدن بجهت آن است که هرگاه استفراغ کرده شود از ساق و قدم

جذب کرده می شود از دماغ آنچه حاصل است در آن بسوی اسفل بضرورت خلاء و
زیاده کرده اند برین وجه این معنی را نیز یعنی طریق مشارکت میان دو قدم و میان
دماغ بطریق عصب پس هرگاه که مشارکت میان این دو قوی است بقراط گوید که
ریختن آب سرد بر هر دو قدم مرطب دماغ است خصوص بعد از خروج از حمام بسبب
آنکه می باشد میان دو قدم و دماغ مشارکت پس ازین جهت امر کرده اند اهل اطبا
بضماد قدمین در امراض دماغی و گفته اند که اسقیل مضر است بعصب سلیم و مصلح آن حماما
است استرخا و فالج و لقوه و سکته آشامیدن آن نافع است ازبرای استرخای مرضی
خصوص سرکه و سکنجبین آن و دهن عتیق آن میکند فعلی که سرکه آن حاصل میشود با
زیادتی از غیر اضرار بعصب و چون پیاز آن را مشوی نموده بعسل معجون کرده باشند
نافع است ازبرای فالج و سرکه آن نافع است ازبرای فالج و نیز گفته شده که سرکه متخذ
از بصل اسقیل مضر است بعصب سلیم و نافع است ازبرای فالج و لقوه و استرخا و سکته
و تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و شراب عنصل نافع ازبرای فالج و استرخا و آشامیدن
سکنجبین ساده آن با مغلی اسطوخودوس و بزر کرفس و رازیانه و اصل السوس از
منضجات جیده است ازبرای فالج و همچنین آشامیدن آن با مغلی منضج و غرغره
نمودن بسکنجبین عنصلی که مخلوط کرده باشند بآن زنجبیل سوده نافع است ازبرای لقوه
و همچنین غرغره نمودن بسکنجبین عنصلی بتنهایی نافع است ازبرای لقوه و فالج و استرخا
امراض الاذن فی الصدر و الریه و الطحال و المثانه و الرحم و عرق النسا قطور آن در گوش
جهت دفع گرانی سامعه و درد گوش که بآن قرحه نباشد و آشامیدن آن جهت تنقیه
سینه از بلغم لزج و سرفه بلغمی ربو و ضیق النفس و یرقان و طحال و تفتیت سنگ مثانه
و اختناق رحم و عرق النسا مفید است اما صنعت خل اسقیل نافع جهت امراض مذکوره
قبل آن است که بگیرند اسقیل سفید را و برگ و بیخ و پوست آن را پاک کرده و بکارد
چوبی و یا از قطعه زجاجی ورق کرده بر ریسمان کتان کشیده بنحوی که قطعه های آن
ملصق بیکدیگر نشوند و چهل روز در سایه بیاویزند تا خشک گردد و یک رطل

آن را در هفت رطل نیم سرکهٔ انگوری کهنه انداخته سر ظرف را بنهایت محکم نموده دو
ماه در آفتاب گذارند پس افشرده صافی نموده بکار برند خل اسقیل بنوعی دیگر صنعت
آن اسقیل تازه را بکارد چوبی ورق کرده بدون آنکه خشک کنند در سرکهٔ انگوری کهنه
اندازند و سر آن را بگیرند و بعد از شش ماه صافی نموده بکار برند و قومی نیز اسقیل
را خشک نکرده آن را بخلال چوبی سوراخ سوراخ کرده می اندازند در ده من سرکهٔ
انگوری یک من از نیز او و سر ظرف را نیکو مستحکم نموده بعد از شش ماه استعمال می نمایند
و این نوع خل اسقیل خشک نکرده قوت اسهالش زیاده است از خل اسقیل خشک کرده
خل اسقیل بنسخهٔ دیگر بگیرند اسقیل را و از کارد چوبی بیخ آن را ببرند و از پوست
پاک کرده در چهار چند اسقیل سرکهٔ انگوری کهنه اندازند و سر آن را بگیرند و بعد از چهل
روز بر آورند و صافی نموده عنصل را خشک کرده باز در سرکهٔ تازه اندازند و تا چهل روز
دیگر در آفتاب گذارند پس بکار برند و اگر مرتبهٔ سوم باز در سرکه اندازند بهتر است و بعضی [illegible]
اگر عند الضرورت اسقیل را ریزه ریزه کرده در چند سرکهٔ انگوری بجوشانند آنقدر که بنصف رسد صافی نموده
بکار برند حکم خل اسقیل دارد خل اسقیل لیموی که از آن سکنجبین اسقیلی برای مالیخولیای مراقی سازند
صنعت آن بگیرند لیموی رسیده زرد بی داغ و فساد را و دو سه روز در آب نمک بگذارند پس بیرون
آورده نیکو بشویند و بکرباس پاکی خشک کرده دو سه روز بگذارند که هوا نشف رطوبت آب از آن کند
پس آنها را در برنیان کرده سرکهٔ عنصل آنقدر که از روی آن چهار انگشت برگردد کرده چهار روز بگذارند پس از آن
سرکه سکنجبین عنصلی سازند خل اسقیل لیموی محلل از صناعات مرحوم صنعت آن بگیرند لیموی
رسیده خالی از داغ و فساد را و سه روز در آب نمک بگذارند پس از آن آب و نمک بیرون
آورده نیکو بشویند که شوری آن دور گردد و بپارچه کرباس پاکی نم آن را بگیرند و یک روز بگذارند
که بقیه نمی که در خلل و فرج آن است دور گردد و هوا نشف آن کند و مطلق نم آب در آنها باقی
نماند پس آن لیموها را بخلال چوبی سوراخ سوراخ نمایند چنانکه در هر لیمو قریب بیست جا
سوراخ بهم رسد پس لیموها را در تغار سبزی کرده سرکهٔ عنصل بصنعتی که مذکور شده
بعمل آورده باشند بر روی لیموها ریزند آن مقدار که از روی آن برگردد و چهل روز در آفتاب

بگذارند و سر آن را پوشیده دارند پس سرکه از لیمو جدا کرده نگاه دارند و بوقت حاجت
استعمال نمایند خل اسقیل مستعمل در سکنجبین عنصلی صنعت آن بگیرند اسقیل متوسط
در بزرگی و کوچکی و آن را پاک کرده با کارد چوبی ورق کرده و بر ریسمان کتان کشیده
به نحوی که ملصق بیکدیگر نشوند و چهل روز در سایه بیاویزند چنانکه بزمین و دیوار ملصق
نگردد و بعد از چهل روز که اسقیل خشک شود یک من آنرا در تغاری کرده هیجده رطل
سرکه انگوری جید بر روی آن کنند و در نسخه دیگر یک من آنرا در بیست و هشت رطل سرکه
انگوری کهنه در خم کنند و شصت روز در آفتاب بگذارند و سر آن تغار یا خم را بپوشند که
گرد و غبار بران ننشیند پس برآورند اسقیل را و بفشارند و بپالایند سرکه را از اسقیل
بپارچه کرباس صفیقی و در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند و قومی
در هر یک من اسقیل خشک کرده نه رطل و نیم سرکه انگوری می‌کنند و قومی هفت رطل و نیم
شفائی گفته که بر روی هر یک من اسقیل خشک نه من سرکه خم کنند و محمود بن الیاس گفته
که در هر یک من اسقیل خشک ده من سرکه انگوری کنند و قومی در یک من عنصل سه و نیم من
سرکه انگوری کهنه میکنند فصل در بیان دواهائیکه اصل و عمود در آنها اسقیل
است دواء الاسقیل شیخ رئیس گفته که این دوا از جمله ادویه ایست که در نهایت نفع
است از برای صرع صنعت آن بگیرند اسقیل تازه و از پوست خشک و ریشه پاک
کرده در تغار اخضر لعاب دار کرده سرکه انگوری کهنه تند بر روی وی کرده سر آن را
بسرپوشی بسته پوست سطبری بر روی سرپوش انداخته چهل روز بگذارند که اول طلوع
شعری باشد و تا بیست روز تغار را در آفتاب بگذارند بطرف جنوب و در هر زمان اندک
آن را بر هم زنند تا آنکه حرارت آفتاب که باین میرسد متشابه الاصول باشد باجزای
آن پس سر آن را بگیرند و دران حالت می‌گردد اسقیل مانند مطبوخ مهرا پس اسقیلها
را بمالند بقوت و بفشارند و بگیرند افشرده آن را و دور کنند ثقل آن را و مخلوط کنند
بآن افشرده عسل مصفی هر روز یک ملعقه آن را تناول نمایند و اگر زود خواسته
باشند اسقیل را با آب و سرکه بپزند تا مهرا شود و بمالند و بپالایند و با عسل بقوام آورند

قوام سکنجبین در هر روز یک اوقیه آن را صبح ناشتا تناول نمایند و بدانکه دوار الاسقیل
از شانش تلطیف مواد و تحلیل ابخره و تقویت معده و نیکو نمودن هضم است و ظاهر
است که هرگاه هضم نیکو شود تولید فضول و ریاح و ابخره واخته بالضرورت کم می باشد
پس محقق می باشد نافع از برای امراضیکه سبب آنها بیماری ریاح و ابخره باشد
و صرع از ان امراض است پس دوای اسقیل می باشد بالغ النفع از برای صرع صنعت
آن دوار الاسقیل بنسخهٔ طبری در کناش مسمی به معالجات بقراطیه بگیرند عنصل بزرگ
تر و تازه و پوست نازک خشک و ریشهای سفید آن را دور کنند بدست و اجزای آنرا
از هم جدا کرده ریزه ریزه نموده در پالاینی تازه قلعی کنند و اگر پالاینی نقره باشد
بهتر است و پالاینی را بر سر ظرفی گذارند که دران ظرف سرکهٔ انگوری کهنه باشد بنحویکه
فاصله میان سرکه و پالاینی زیاده بر عرض یک انگشت نباشد پس سر هر دو بگیرند و اطراف
آن بخمیر و گل محکم کنند و ظرف را در موضعی پنهان در زمین دفن کنند در سرگین اسب
یا گندم یا در خاکستر و از همه بهتر خاکستر است و بگذارند تا پانزده روز پس بیرون آورند
بدستیکه اسقیل تمامش گداخته و سیلان کرده در سرکه داخل شده و باقی نمانده از ان مگر
چیزی اندک که نیست در ان تری و نداوت پس آن سرکه را گرفته جوشی داده صافی نمایند
و در ان شکر سفید مصفی یا عسل سفید مصفی بحسب طبیعت علیل داخل کرده بقوام سکنجبین آورند
و مداومت باشامیدن آن نمایند اصحاب صرع هر روز و اقتصار نمایند از غذاها
بر الطف آنچه ممکن باشد از اغذیه **دوای جالینوس** در حقیقت این دوا دوار الاسقیل
مرکبی است که از پیاز اسقیل ترتیب داده که اصل و عمود دران مرکب اسقیل است و این دوا
نافع است از برای صرع و بسیاری از امراض صنعت آن بگیرند پیاز اسقیل و پوست خشک
و ریشهای سفید آن را دور کنند و آنرا بدست بغیر کارد حدیدی ریزه ریزه کرده
در تغار سبز لعاب دار یا چینی کرده سرکهٔ انگوری کهنه بر ان ریخته سر آن را بگیرند و بگذارند
در آفتاب در موضعی جنوبی در روزهای گرم که طلوع میکند در ان روزها شعری یمانی
کنند چهل روز پس بیندازند دران اسارون شامی یک درم و نیم فلفل پانزده درم فطراسالیون

جند بیدستر از هر یک رطلین شوربا نیم رطل نانخواه پنج درم روغن بلسان شش درم خربق سفید دو درم عسل مصفی
دو رطل شراب بمقدار که بکر دو لعوق دوای جید از برای صرع صنعت آن قرص اسقیل جند
بیدستر از هر یک یک مثقال بزر سیسالیوس مثقال حب الغار سه مثقال زراوند مدحرج اصل الانجدان
از هر یک دو مثقال اوقیه سجبینه بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند و هر روز یک مثقال با سکنجبین
بخورند دوای سید سند مسیح زمان والد ماجد المرحوم قدس سره مجرب از برای صرع صنعت آن
قرص اسقیل قرنفل جوزبوا اسطوخودوس عود الصلیب بزر سیسالیوس از هر یک نیم درم جند بیدستر
جدوار خطائی از هر یک دو قیراط اوقیه سجبینه بسکنجبین عنصلی و شراب اسطوخودوس از هر یک
یک اوقیه سرشته دو حصه نمایند یک حصه را صبح با عسل پنج مثقال و گلاب و عرق افسنتین حل کرده
نوشند و حصه دوم را آخر روز با گلاب مثقال نبات سفید دو دو درم تخم فرنجمشک نوشند دوای
دیگر از آن قدس سره نافع برای صرع مزمن صنعت آن قرنفل جوزبوا عود قماری عود الصلیب وج ترکی
زرنباد جند بیدستر قسط تلخ اجزا مساوی اوقیه سجبینه بسکنجبین عنصلی سرشته روغن نار دین تا زده اندازند اگر

[illegible] فصل در بیان ادویه که اصل و عمود در آنها اسقیل است دهن اسقیل که چون بر
سر و پاها بمالند و کف پا را تا صباح بر زمین نگذارند نقرس تمام آورد اگر تا یک هفته همین عمل کنند اعاده
نیابد و اکثر مجربین مجرب دانسته اند و بجهت جمود اطراف و سردی که در مفاصل و اقرب گردن و سلات
نیز نافع است صنعت آن بگیرند اسقیل را و بکارد چوبی ورق کرده یک اوقیه در چهار اوقیه زیت بجوشانند تا بجوشد
پس آن روغن را صاف نموده در شیشه نگاه دارند و بکار برند دهن اسقیل مرکب نافع از برای سکته بلغمی و سبات
و فالج و استرخا چون بر مهره های گردن و پشت بعد از تنقیه بمالند و چون بر عضو مسترخی و مبدا عصب آن بعد از تنقیه
بمالند بغایت نافع است و از برای درد گوش بلغمی و عرق النسا نیز نافع است و طلا کردن آن از برای عسر البول و وجع
و معده و سوء استمرا و جشای حامض نیز صنعت آن اسقیل تازه ورق کرده چهار اوقیه در یک من زیت الماح بپزند
آن مقدار که چون بدست بمالند مضمحل شود پس خوب بمالند بپالایند عاقرقرحا جند بیدستر
خردل قسط تلخ فرفیون از هر یک مثقال مشک نیم مثقال بسایند اضافه نموده نیکو مخلوط
نمایند و نگاه دارند دهن اسقیل تازه تمریخ راس با آن نافع از برای سکته و تدهین
با این دهن نافع است از برای فالج مخصوص عقیق آن صنعت آن بگیرند

اسقیل تازه را ورق کرده در زیت اندازند و چهل روز در آفتاب گذارند پس بگیرند از ان
مقداری که سه رباآن چرب توان ساخت دران اندکی موم زرد گداخته بر سر نرخ
نمایند و به نسخهٔ دیگر بگیرند اسقیل تازه و بکارد چوبی ورق کرده در آب زیت گهته بپزند
تا مهرا شود و آب و زیت نماند پس صافی نموده در شیشه نگاه دارند و بگیرند ازان هر
روز بقدری که سه رباآن چرب توان نمود و اندکی موم زرد دران گداخته بر سر نرخ
نمایند

فصل در بیان سکنجبینانی که اصل و عمود در آنها اسقیل است

خواص سکنجبین اسقیلی از قول شیخ رئیس و غیر ایشان از اطبا گفته اند که غرغره به سکنجبین اسقیلی
به تنهائی یا با ایارج فیقرا بعد از تنقیه نافع است لیثرغس و سبات و صرع را و نیز به تنهائی و یا با
زنجبیل سوده ممزوج نموده نافع است استرخا و فالج و لقوه را و آشامیدن آن مالیخولیا
و صرع و نسیان بلغمی و استرخا و فالج و لقوه را و شیخ الرئیس گفته از ادویهٔ نافعه از برای
صرع سکنجبین عنصلی است خصوصا آنکه بیاشامند در زمستان هر روز ناشتا مقدار
یک مثقال با آب گرم و در تابستان با آب سرد و سمرقندی گفته که اگر بوده باشد صرع
بمشارکت قدمین یا ساقین یا هر دو دست زریحی باردکه مرتفع گردد ازین اعضا بسوی
دماغ علاجش در حال نوبت بستن فوق آن موضع است و گرم کردن آنموضع تا دفع گردد سردی
آن خلط و عضو و اما در حال غیر نوبت تنقیهٔ بدن است از بلغم و تقویت سر و دماغ و تسخین آن
با آشامیدن سکنجبین اسقیلی با شراب اسطوخودوس و طبری در کناش خود که موسوم است
بمعالجات بقراطی گفته هرگاه که بوده باشد صرع بمشارکت معده باید که علاج کرده شود اول
مرتبه بفصد صافن در وقتیکه بوده باشد میان آن وقت و میان صرع البعد زمانی که ممکن
باشد پس قی الفربانید او را بعد از فصد اگر باشد آن شخص از کسانیکه ممکن باشد او را قی
کردن و وقت نیز رخصت دهد قی کردن را یا تنقیه یا بنحوی که ذکر می کنم بدین نحو ابتدا کند بخوردن
ترب با سکنجبین و خردل و پس بخورد مرتبهٔ اسفیدباجی که پخته باشند دران شبت بسیار و نیز
پس امر کن او را با آشامیدن سکنجبین با آب گرم تا غثیان حادث شود پس پر مرغی را بروغن
اسقیل چرب کرده یا با ایارج فیقرا آلوده در حلق فرو برد و قی کند بقوت تمام و استقصا در قی

شود و دو روز متوالی قی فرمایند او را روز اول بانچه ذکر شد و روز دوم سکنجبین عنصلی و آب گرم
و آب شبت و آب ترب که هر دو را با عسل و نمک جوشانیده باشند پس بعد از قی استراحت
فرمایند و او را چند روزی پرهیز فرمایند و او را از چیزهای مضر وی یکهفته و نیز نافع است از
برای امراض دهان چون مضمضه کنند بآن و قطع میکند خون سائل از دهان را
بجهت آنکه قبض و تنشیف رطوبت از اعضا میکند و مستحکم میگرداند دندانها را که بحرکت آمده
باشند و خوشبو میکند دهان و نکهت او نافع هست از برای بخر و آشامیدن آن نافع است
از برای سده و چون بیاشامند از ان جلا میدهد قصبهٔ ریه را و سستی و رخاوت آنرا زائل
میکند و صلب میگرداند و صافی میگرداند صوت را و تقویت صوت می کند و صالح است
از برای کسیکه بوده باشد اثر وجع معده از برای کسیکه طعام در معده او هضم نشود و از برای صرع و سده و از برای
کسیکه غالب باشد بر مزاج او مره سودا و از برای اختناق رحم و صلابت طحال و عرق النساء و تقویت عضو
مسترخی لاغر شده و رنگ رخ را نیکو میگرداند و صالح است از برای انچه مذکور شد هرگاه بیاشامند
از ان هر روز ناشتا اندک و بتدریج زیاده کنند تا برسد بمقدار یک اوقیه و نیم و نیز
صالح است از برای استسقا و بیماریهای احشا که از سردی باشد و ربو و تنگی نفس
که از بلغم لزج باشد سکنجبین اسقیلی مسهل بنسخهٔ شیخ الرئیس نافع از برای فالج و استرخا
و جمیع امراض باردهٔ بلغمیه عصبیه صنعت آن مغز پیاز عنصل پاک کرده دو رطل زنجبیل رازیانه
انیسون زیره کرمانی بیخ انجدان فقاح اذخر عاقرقرحا اذخر زوفای خشک پودنهٔ صحرائی
نعناع خشک از هر یک یک اوقیه فلفل دارفلفل تخم کرفس از هر یک دو اوقیه دوقو نانخواه
کاشم ساذج هندی از هر یک نیم اوقیه قردمانا ده درم برگ سداب شش اوقیه اجزا را نیمکوفته
بیندازند در شش قسط سرکهٔ عنصل و دو قسط عسل سفید جید مصفی و یک قسط مثلث و همه
را در خمی سبز لعابدار کرده یا در خم چینی یکهفته در آفتاب بگذارند پس صافی نموده طبخ
کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و جائز هست استعمال این سکنجبین پیش از
طعام و بعد از طعام سکنجبین اسقیلی تالیف آن مرحوم مجرب از برای فالج و استرخا
و جمیع امراض باردهٔ بلغمیه و دماغ و اعصاب مجرب است صنعت آن پیاز عنصل پاک

نسخ سکنجبین اسقیلی

کرده بکار د چوبی ورق کرده یکرطل بزر ر از یانه بیخ انیسون تخم کتوث تخم کرفس نفاح
اذخر اسطوخودوس افیثمون زوفای خشک زرنباد زراوند مدحرج افسنتین رومی
بادرنجبویه پودنه صحرائی پوست زرد اترج عاقرقرحا زیره کرمانی محروث لغناع خشک از
هریک پنجدرم فلفل دارفلفل اسارون شامی حاشا دارچینی دارشیشعان بزر بیسالیوس
نمک طعام راسن شقاقل بهمن سفید پوست هلیله کابلی آمله منقی فنطوریون دقیق از
هریک ده درم شیطرج هندی صعتر فارسی فاوانیا قردمانا قرفة الطیب قرنفل عود قمار
جوزبوا کاشم از هریک سه درم دوقو برگ غار برگ سداب نانخواه هیل بوا فاقله کبار از
هریک شش درم عنبر اشهب جدوار خطائی مجرب جند بیدستر زعفران از هریک یکدرم ادویه
سوای عنبر و جدوار و جند و زعفران نیکو کوفته در سرکه عنصلی دوازده رطل و عسل
مصفی شش رطل و سیلان خرما و جلنجبین از هریک سه رطل و همه را در خم لعابدار سبز چینی کرده سر
آن را ببسته دو هفته در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه آن را برهم زنند پس آن را
نیکو بمالند و صافی نموده بآتش گذاشته و عنبر اشهب را بقدر مضاعف حل نموده و جدوار
و جند بیدستر و زعفران را سوده داخل کرده نیکو برهم زنند و فرود آورده در شیشه یا
در مرتبان چینی نگاه دارند شربتی یک وقیه سکنجبین عنصلی ساده شیخ رئیس گفته که حمد
کرده شده از برای اصحاب مالیخولیا آنکه بنوشند هر شب قدری سرکه کهنه خصوصا سرکه
عنصل و گفته که امامن متیر سم از غائله سرکه درین مرض نکر آنکه بوده باشد و فوق اعتقاد
بر آنکه ماده آن متولد از صفرای محترق باشد و بوده باشد ماده جاریس می باشد
سرکه نافع از برای آن خصوص سرکه اسقیل و اما سکنجبین فرا گرفته از سرکه اسقیل پس
آن انفع است از سرکه خالص و از سرکه عنصل و نیز این سکنجبین نافع است از برای نسیان
بلغمی آشامیدن آن و گفته که هرگاه غرغره کنند باین سکنجبین یک مثقال جند بیدستر سوده
در بر بزند بحلق مسکوت نافع است اویه صنعت آن بگیرند سرکه عنصل نیم رطل و در نسخه
دیگر یک رطل است شکر سفید مصفی یا عسل سفید مصفی هر کدام که باشد یک من و بپزند تا
بقوام آید پس آن را از آتش فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند

شربتی یک اوقیه ابن جزله گفته باید که بوده باشد وزن سرکه عنصل مساوی وزن شکر
یا عسل هر کدام که بوده باشد و در نسخه دیگر شیخ رئیس در هر یک من صافی ده سیر سرکه
عنصل داخل است سکنجبین عنصلی مرکب از استنباط آن مغفور مجرب از برای مالیخولیا
و وسواس سوداوی بخاصیته و قیلکه بمشارکت طحال باشد صنعت آن افتیمون گاوزبان
جعده بادرنجبویه زراوند طویل قنطوریون دقیق بسفایج فستقی ورق گل سرخ از هر یک شش
مثقال فرنجمشک نعناع خشک پرسیاوشان اصل السوس ریوند چینی ابرسا از هر یک
سه مثقال پوست بیخ کبر چهار مثقال انجیر زرد بیست دانه اجزا را سوای افتیمون بسفایج
و ریوند چینی از آنها آنچه کوفتنی باشد نیم کوفته بسفایج را کوفته در کیسه کتانی کرده همه
را در سرکه عنصل و آب خالص از هر یک دو رطل یک شبانروز بخیسانند و افتیمون
را در کیسه کتانی کرده نگاه دارند پس خیسانیده را بجوشانند آن مقدار که وزن آب برود
پس فرود آورده مالیده صاف نمایند و کیسه افتیمون را در آن اندازند و یک شب بگذارند
و صبح کیسه را نیکو بمالند که تمام شیره و قوتش برآید پس مطبوخ را گرم کرده و کیسه افشرده
دور کنند و چهار رطل شکر سفید و عسل بتساوی یعنی از هر یک دو رطل داخل کرده
بقوام آورند و از آتش فرود آورده ریوند چینی را کوفته بیخته با آن مخلوط کرده بر هم زنند
و بگذارند تا سرد شود در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند شربتی از یک اوقیه تا یک اوقیه
و نیم سکنجبین عنصلی در جمیع افعال مذکوره از خل اسقیل و شراب آن نافع است خصوصا
از برای مالیخولیا که ماده آن سوداوی بلغمی باشد و غرغره نمودن بآن بعد از تنقیه
نافع است از برای [illegible] صنعت آن بگیرند عنصل سرکه مذکور را و با یک رطل عسل سفید مصفی
بقوام آورند سکنجبین عنصلی دیگر مستعمل در معده های سرد و در فالج و رطوبت
لزجه را دفع کند صنعت آن بگیرند پوست بیخ رازیانه ده سیر و در سرکه عنصل مذکور نیم
من و آب خالص نیم من بخیسانند پس با آتش ملایم بپزند تا بنصف رسد صافی نموده
عسل سفید مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه با مطبوخ مناسب سکنجبین
اسقیلی ساده مستعمل در مالیخولیا که سبب سوداء محترق از بلغم خالص یا بلغم یا سوداء

مخلوط باشد و نیز این سکنجبین نافع است سبات بلغمی را چون در ان ایارج حل کرده امر
کنند علیل را بغرغره کردن آن اگر قادر بغرغره کردن باشد صنعت آن سرکه اسقیل
یک چهاریک من عسل مصفی یکمن علی الرسم بقوام آورند سکنجبین اسقیلی ساده چون
در صداع بارد بادی اراده تسخین و حرارت باشد و اصلاح خلطی که سبب صداع
است باید که سکنجبین اسقیلی آب گرم بیاشامند صاحب آن تا بگرد و موجب تلطیف
آن خلط غلیظ و نافع است از برای صدر آشامیدن آن و جالی قصبه ریه است و سینه
را صافی نماید و صالح است از برای ضیق النفس ربو و سرفه بلغمی و از برای بحر و از برای
اصلاح معده که بیا صفا باشد و وجع معده که بسبب هضم نشود غذا در معده و از برای
صرع و سدر و غلبه مره سودا و اختناق رحم و صلابت طحال و عرق النسا و نیکو گرداند
رنگ بدن و قوت باصره صنعت آن عسل سفید مصفی یکمن سرکه عنصل یک چهاریک
بقوام آورند و سرد کرده و در شیشه نگاه دارند صاحب اختیارات بدیعی گفته که اگر قند
سفید و عسل سفید مصفی بالمناصفه باهم کنند بهتر سکنجبین اسقیلی بنسخه عیسی بن ماسویه
نافع از برای استسقا و بیماریهای بارد احشا و ربو و ضیق النفس بلغمی و مفتح سدها
است صنعت آن سرکه عنصل و قند سفید متساوی هر دو را در دیگ سنگی بآتش ملایم
بجوشانند و کف آن را بگیرند و چون بقوام آید از آتش برگیرند و بگذارند تا سرد شود و در
شیشه نگاهدارند سکنجبین اسقیلی بنسخه فوالنبی نافع از برای جساوه کبر طحال
و تفتیح سدها و تقطیع اخلاط غلیظه و نافع از برای ضیق النفس و سعال عارض از
رطوبت صنعت آن بگیرند اسقیل سفید یکرطل و نیم و بجار چوبی یا از قطعه زجاجی
سلق کنند و بعد از آن در سرکه خمر کهنه صافی پانزده رطل و بپزند بآتش ملایم
تا اسقیل مهرا شود پس بپالایند و داخل کنند در یک رطل از ان یکرطل و نیم شکر طبرزد
و در دیگ سنگی بآتش ملایم بپزند و کف آن را بگیرند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده
سرد کرده در ظرف زجاجی نگاهدارند سکنجبین اسقیلی معروف به سکنجبین عنصلی
مرکب نافع از برای عسر البول و درد پهلو و درد معده و سودا و استرخای احشای حاصل

وجمیع علل اعضای عصبانی وامراض بارده مزمنه صنعت آن بگیرند اسقیل پاک کرده
دو رطل زنجبیل رازیانه انیسون بیخ انجدان عاقرقرحا فقاح اذخر پودنه نهری نعناع
خشک از هریک یک اوقیه فلفل دارفلفل تخم کرفس از هریک یک اوقیه فردمانا
دو درم سداب شش اوقیه تخم کزبره نانخواه کاشم ساذج هندی از هریک نیم
اوقیه نیم کوفته در شش قسط از سرکه عنصل و دو قسط عسل مصفی و قسط اسپنج در لفافه
سبز پاکیزه کرده هفت روز در آفتاب گذارند پس بپالایند و در دیگ سنگی کرده بپزند و در
ظرف چینی یا زجاجی نگاهدارند شربتی یک اوقیه این سکنجبین را پیش از طعام و بعد از
طعام توان خورد صنعت آن سکنجبین به نسخه امین الدوله که در جامع خود ذکر کرده بگیرند
پیاز اسقیل سفید پاک کرده یکرطل و نیم و بکارد چوبی ورق کنند پس بگیرند زنجبیل زیره
کرمانی عاقرقرحا بیخ انجدان و فاغی خشک پودنه نعناع خشک از هریک پنج مثقال
فلفل ده مثقال تخم جزر بری کاشم از هریک ده مثقال نیم فردمانا دو مثقال سداب
شش مثقال ساذج هندی سه مثقال اجزا را تمام نیم کوفته با عنصل و در پانزده رطل
سرکه انگوری بخیسانند پس بجوشانند و بپالایند و باز الی هر رطلی یکرطل و نیم شکر سفید
یا عسل مصفی داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید سکنجبین اسقیلی مرکب به نسخه محمود
بن الیاس شیرازی نافع از برای استسقا و امراض بارده احشا و ربو و ضیق النفس
وانتصاب نفس و سعال مزمن بلغمی و تفتیح سده های کبد و طحال و اسقاط جنین زنده و
مرده و فالج و لقوه و سرسام بلغمی معروف به لیثرغس و از برای نسیان بلغمی آشامیدن
آن صنعت آن سرکه عنصل ده من عسل مصفی سه من مثلث ده من این مجموع را مخلوط کرده
پس بگیرند اسقیل پاک کرده بکارد چوبی ریزه ریزه کرده یکمن زنجبیل رازیانه حلتیت عاقرقرحا
پودنه بری از هریک ده درم تخم کرفس زیره کرمانی کرویا از هریک پنج درم نیم کوفته در
سرکه عنصل مذکور انداخته یک هفته در آفتاب گذارند پس بپالایند و در ظرف چینی
یا زجاجی نگاهدارند و در نسخه دیگر سداب خشک فلفل سیاه از هریک ده درم داخل است
سکنجبین اسقیلی مسهل بلغم به نسخه شیخ الرئیس صنعت آن بگیرند سرکه عنصل یک

رطل آب خالص و دو رطل لبن بخیسانند و دران پوست بیخ رازیانج کرفس پوست بیخ
کبر تربد سفید بدبر از هر یک سه درم یکشبانروز پس بجوشانند آنمقدار که دو حصه
برود و یک حصه بماند پس بپالایند و بوزن آن عسل مصفی داخل کرده بجوشانند در
دیک سنگی تا نزدیک بقوام رسد پس بگیرند مغز حب السلاطین و مغز خشک دانه آن مقدار
که دانند صالح ست از برای قوت شخص و هر دو را سائیده در کیسه کتانی نازکی کرده دران
اندازند و کیسه را دران نیم ایم بمالند تا آنچه دران ست برآید و چیزی دران نماند پس
چون بقوام آید برداشته سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و در وقت حاجت
استعمال نمایند یک اوقیه آن او در نسخه دیگر قانون بجای دند چینی که حب السلاطین است
بادنجینی داخل است سکنجبین اسقیلی مسهل بلغم بنسخه دیگر صنعت آن بگیرند سرکه
عنصل یک رطل آب خالص دو رطل و بخیسانند دران پوست بیخ کرفس بیخ بادیان از
هر یک ده درم تخم کرفس تخم بادیان از هر یک دو درم و نیم یک شبانروز پس بجوشانند
و بپالایند پس بگیرند مغز حب النفرحیم مقدار پنج استار دیگو بند و در سرکه مذکوره شیر کشیده
و بوزن سرکه مذکور عسل مصفی داخل کرده بجوشانند و در وقت طبخ مقدار بیست درم
تربد سفید کوفته بیخته در کیسه کتانی کرده دران دیگ سنگی اندازند و لمحه لمحه کیسه را بمالند
و بفشارند تا کیسه تهی گردد و بقوام آید شربتی از ده درم تا پانزده درم سکنجبین اسقیلی
مسهل تالیف حکیم سید محمد مومن سرفه کهنه و ضیق النفس و سواد بلغمی و سوداوی و سده احشا
را نافع است و تقویت معده کند و جهت امراض بارده اعضای عصبانی و دماغ نافع
و تقویت دماغ کند صنعت آن پیاز عنصل پاک کرده بکارد چوبی ریزه ریزه کرده
ده مثقال زوفای خشک اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید
از هر یک پنج مثقال رازیانه نعناع خشک ایرسا از هر یک سه مثقال در یکصد و پنجاه مثقال
سرکه عنصل و چهارصد و پنجاه مثقال آب خالص شبانروز بخیسانند پس بجوشانند
تا بنصف رسد و بپالایند و با سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند و هر روز پنج مثقال
تا ده مثقال آن را با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن بنوشند سکنجبین

اسقیلی که کرده را اندر سیم پاک گردانند صنعت آن پیاز اسقیل مشوی را زیانه فطراسالیون
صمغ البطم قصب الذریره برگ علیق راسن خشک اجزاء متساوی درینم من سرکه و یک
من آب بپزند تا نیم من برسد و بمالند و بپالایند و یک من عسل مصفی بقوام سکنجبین آورند
شربتی بیست درم سکنجبین اسقیلی زوفای نافع از برای صرع صنعت آن زوفای
خشک صعتر فارسی بزر سیسالیوس از هر یک سه مثقال شب در سرکهٔ اسقیل سه ربع
رطلی بخیسانند و صبح جوشانیده صافی نموده عسل مصفی یک رطل داخل کرده بقوام آورند
شربتی یک اوقیه ابن نوح قمری گفته باید که بیاشامند اصحاب صرع را در زمستان این
سکنجبین پس هرسینکه زائل گردانند صرع جمعی کثیر را بجهت آنکه مقطع اخلاط لزجه غلیظ
است و نمی گذارد که متولد گردد در معده و سینه خلطی غلیظ و این بسبب آن است
که درین سکنجبین سه قوت می باشد که باین قوتها تنقیه رطوبات میکنند یکی آنکه منقی و جالی
است دوم آنکه ملین بطن است سوم آنکه مدر است و باید که آشامیده شود این سکنجبین
در فصل زمستان اما در فصل تابستان باید که بیاشامند سکنجبین عنصلی ساده را با شراب
افسنتین و هرگاه لطیف شد خلط باین تدبیر پس پی در پی اسهال آن خلط نمایند
بمسهلات سودا اگر سوداوی باشد ابوسهل مسیحی گفته که سکنجبین عنصلی عظیم النفع
است از برای صرع زوفایی آن در زمستان و سادهٔ آن با شراب افسنتین در
تابستان سکنجبین اسقیلی زوفایی مرکب نافع از برای صرع صنعت آن زوفای
خشک صعتر فارسی افسنتین رومی اسطوخودوس از هر یک پنج درم در آب سرکه عنصل
بجوشانند که آب برود و سرکه بماند صافی نموده بگیرند از ان مطبوخ و از عسل مصفی
و شکر سفید مصفی از هر یک یک رطل که مجموع سه رطل باشد و بجوشانند تا بقوام سکنجبین
آید شربتی یک اوقیه سکنجبین اسقیلی زوفایی مرکب نسخهٔ دیگر صنعت آن
زوفای یابس اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون
بس سفید از هر یک پنج درم نعناع خشک انیانه ابرسا از هر یک سه درم همه را در یک رطل سرکه
اسقیل و سه رطل آب خالص بخیسانند در تابستان دو روز و در زمستان سه روز پس بپزند تا

ثلث بماند صافی نموده دو رطل شکر سفید مصفی داخل کرده باتش ملایم بقوام آورند و در ظرف
چینی یا زجاجی نگاهدارند شربتی یک اوقیه سکنجبین اسقیلی آشامیدن آن در ابتدای
فالج و خصوص با عرق بادیان ملطف بلغم است و مستعد می گرداند اخلاط را از برای دفع و نیز
نافع است از برای استرخا و سائر امراض بارده عصبی صنعت آن بگیرند سرکه اسقیل
ده رطل عسل مصفی سه رطل شلث دو رطل همه را مخلوط نموده پس بگیرند پیاز اسقیل پاک کرده دو
رطل زنجبیل رازیانه حلتیت عاقرقرحا بوده بری از هر یک پنج درم تخم کرفس زیره کرمانی کرویا
اسطوخودوس از هر یک ده درم و نیم همه را نیمکوفته در سرکه و عسل و شلث مذکور داخل نمایند
و در تابستان یک هفته در آفتاب گذارند و در زمستان دو هفته پس صافی نموده در ظرف چینی
یا زجاجی نگاهدارند شربتی یک اوقیه **فصل در بیان شرابهائی که اصل و عمود در انها
اسقیل است** شراب اسقیل تالیف آن مرحوم از برای سکته مجرب صنعت آن حب بلسان
حرمل برساخنطیا نانخواه پوست بیخ درو که آن را شجرة البق گویند سنبل الطیب قنطوریون
دقیق صعتر فارسی شونیز زنجبیل ترکی عود الصلیب فوة الصباغین از هر یک دو مثقال همه
را نیمکوفته یک شب در بیست اثار سرکه اسقیل و دو من و نیم آب بخیسانند و روز دیگر بجوشانند
تا به نصف رسد صافی نموده مویز سرخ منزوع العجم بیست و پنج مثقال داخل کرده باز بجوشانند
تا مهرا شود و بمالند و از پالایش بپالایند پس حلتیت جاوشیر سکبینج لبان کندر مصطکی از هر یک
مثقال در نبیذ زبیب و عسل یا ماء العسل رقیق نیم گرم حل کرده صافی نموده در مطبوخ داخل
عسل مصفی یک من اضافه نموده باتش ملایم بپزند تا بقوام شراب آید فرود آورده سرد کرده
در شیشه نگاهدارند و هر روز صبح ناشتا یک اوقیه آن را با عرق بادرنجبویه بنوشند شراب
اسقیل منقول از کامل الصناعه نافع از برای صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و تقطیع اخلاط
غلیظه و دفع ضیق النفس و سرفه کهنه که از بلغم و رطوبت باشد صنعت آن بگیرند پیاز عنصل
یک رطل و نیم و بکارد چوبی ریزه کرده با پانزده رطل سرکه انگوری باتش ملایم بجوشانند تا مهرا
شود پس صافی نموده در هر یک رطل از آن یک رطل و نیم شکر سفید داخل کرده بقوام آورند
و امین الدوله جعفی نقید با این ادویه را اضافه این شراب نموده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا

بیخ اندان و زوفای خشک و بنفشه و نعناع خشک از هر یک پنج مثقال فلفل سیاه دو مثقال تخم
جرجیر بری کاشم از هر یک دو مثقال و نیم قردمانا دو مثقال سداب شش مثقال ساذج هندی
سه مثقال با عسل و سرکه بخیسانند و بجوشانند و درین صورت جهت علل عصبانی و امراض
بارده مزمنه بغایت نافع است **شراب اسقیل** منقول از قرابادین معصومی سرفه کهنه
و ضیق النفس سوداوی را سود دارد و طبع را نرم کند صنعت آن بگیرند شصت عدد اسقیل مشوی
هفت و نیم درم مویز بی دانه پانزده درم انیسون سه درم همه را در قدری آب و سرکه بخیسانند
و تا سه روز بگذارند و پس از سه روز یک من و یک آب صاف داخل کرده بجوشانند تا آنکه اجزا
مهرا شود و بپالایند و با رطلی عسل صاف بقوام آورند **شراب اسقیل** تالیف حکیم میر محمد مومن
نافع از برای سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی و بلغمی و سده احشا و تقویت معده
و دماغ صنعت آن بیارند عنصل و زوفای خشک اصل السوس گل گاوزبان پرسیاوشان مطبوخ در
غاریقون بیخ سفید از هر یک پنج مثقال نعناع خشک رازیانه بیخ سوسن کبود قردمانا از هر یک
سه مثقال در یک صد و پنجاه مثقال سرکه انگوری کهنه و چهار صد مثقال آب دو سه روز
بخیسانند و بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با سه صد مثقال شکر بقوام آورند
و هر روز ازین شراب از پنج مثقال تا ده مثقال با آب مطبوخ پرسیاوشان و امثال آن
بنوشند

فصل در بیان غرغره هائی که اصل و عمود در آنها اسقیل است

غرغره نافع از برای لقوه صنعت آن مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر
انار دانه حامض زنجبیل نیم کوفته جوشانیده صافی نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده غرغره
نمایند غرغره دیگر نافع از برای لقوه صنعت آن مرزنجوش صعتر فارسی عاقرقرحا
خردل زوفای خشک مویزج زنجبیل فلفل از هر یک دو درم حب الرمان حامض بریان
کرده ده درم کوفته سکنجبین عنصلی سرشته با آب نیم گرم حل کرده غرغره نمایند

فصل در بیان اقراص اسقیل مستعمل در تریاق فاروق

صنعت آن به نسخه شیخ رئیس گفته
که واجب است اختیار اسقیل رطب که مستحکم و سنگین باشد و نموده باشد بسیار
کوچک و نه بسیار عظیم بجهت آنکه اسقیل بسیار خرد [illegible] و دروی رطوبت نباشد سخت خشک

باشد و آنچه بسیار بزرگ است فربهی رطوبت فضلی بسیار باشد و آنچه متوسط معتدل است
و باید که ظاهر آن میل بسرخی داشته باشد یا بسفیدی پس آنرا کوفته سر و بن آنرا بکارد
چوبی دور کرده بخمیر بگیرند و بباید که آن را بالکل بگیرند و مشوی کنند آن را در دیگی در تنوری
که گرم تابیده و خاکستر آن را بیرون آورده باشند بر روی خشتی بگذارند یا در تابه نان
بزی تا نضج یابد پس بیرون آورند و بگیرند مغز آن را که نرم است و پوست بالای آن را که سخت
است دور کنند و نرم کوبند بنحوی که بهم کرده و مخلوط کنند بآن آرد کرسنه و غیر اندرو ما حس
نالی آرد کرسنه اسما و هی مقیل می کنند پس چون مخلوط کنند اسقیل مشوی را بدقیق کرسنه
باید که بسازند از ان اقراص نازک و دست را بروغن گل سرخ چرب نمایند در حین اقراص
ساختن بجهت آنکه تیزی اسقیل ابا زدارد و خشک کنند آن را و نگاه دارند و منفعت
مخلوط کردن آرد کرسنه بآن آن است که رطوبت آنرا نشف کند و نگذارد که متعفن شود
شیخ داود گفته اقراص اسقیلی که واقع میشود در تریاق فاروق نیز نافع است از برای
سموم و ربو و عسر النفس و جهت جبر و کسر و استسقای عدیل است و اندرو قوی است که گرمی
در رودها تولید کند پاک سازد و بکشد آنها را و مضرت زهرهای زبان کار را دفع کند
صنعت آن بنسخه شیخ داود انطاکی عصل مشوی و عجین بکوبند و مثل آن آرد کرسنه
بآن مخلوط کرده بشیر ابیسر نمایند و اقراص سازند بعد از آنکه دست را بروغن گل چرب نموده باشند
و بعضی گفته اند که این قرص را بعد از دو ماه استعمال نمایند و قوتش تا دو سال باقی می
ماند و بعضی بدل شراب مثلث کرده اند **فصل در بیان لعوقاتی که اصل و عمود**
در آنها اسقیل است **لعوق اسقیل** جهت ربو و ضیق النفس بارد بلغمی و جهت
بلغم غلیظ لزج بغایت مفید است صنعت آن بیاز اسقیل مشوی فرآورده بیخ سوسن
کبود با عسل مصفی لعوق سازند و با آب طبیخ حاشا و فودنج جبلی و بر سیاوشان استعمال
نمایند نافع باد **لعوق اسقیل** که سید اسمعیل در ذخیره ذکر کرده سینه را از اخلاط
غلیظ پاک سازد و ربو سرفه بلغمی و ضیق النفس را نافع باشد صنعت آن بگیرند اسقیل
تر و سر و بن و پوست سخت آن را بکارد چوبی دور کنند و در پاتیل سنگی یا نقره یا مسی تازه

قلعی کرده با هم چندان عسل مصفی با آتش نرم چندان بپزند که اسقیل مهرا شود هر صبح
یک کفچه از آن بخورند **لعوق اسقیل قوی** از اول صنعت آن اسقیل مشوی
خشک کرده سه درم ایرسا دو درم فراسیون زوفای خشک از هر یک یک درم کوفته
بیخته بعسل سرشته لعوق سازند هر صبح ناشتا شش درم لعوق نمایند **لعوق عنصل**
منقول از قانون نافع از برای عسر نفس و نفث و وجع جنبین و صدر صنعت آن بگیرند
عصارهٔ عنصل و عسل کف گرفته برابر و بپزند و منعقد سازند و قبل از طعام و بعد از طعام
هر وقت که خواهند لعق نمایند **فصل در بیان معاجینی که اصل و عمود در آنها**
اسقیل است **معجون اسقیل** که مختص است بعلاج صرع صنعت آن بگیرند فرنج
مشک و اسطوخودوس از هر یک پنج درم و کوفته پس بگیرند اسقیل رطب و کوبیده آب آن
را بگیرند و داخل نمایند در آن مثل وزن آن عسل سفید مصفی با آتش ملایم بپزند تا بقوام
آید پس بگیرند از آن سه وزن ادویهٔ معجون سازند با آن ادویه را و استعمال نمایند از آن
هر روز مثل بندقهٔ متوسط صنعت این معجون به نسخهٔ سمرقندی در قرابادین خود بلغ النفع
از برای صرع نوشته بگیرند اسقیل و کوبیده آب آن را بگیرند و داخل کنند در آن
عسل سفید مصفی و با آتش ملایم بقوام آورند پس بگیرند عاقرقرحا بزر سیسالیوس اسطوخودوس
از هر یک ده درم غاریقون بیخ سفید پنج درم قردمانا تازه حرف بابلی حلتیت طیب
زراوند مدحرج حب بلسان عود بلسان از هر یک دو درم و نیم خنثی که بیخ آن سریش است
ده درم کوبیده بیخته در سه وزن مجموع ادویه عسل مذکور سرشته استعمال نمایند **معجون**
اسقیل مقوی باه منقول از خط عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن اسارون دارچینی
سنبل الطیب اشنه دانهٔ هیل مغز تخم خیارین از هر یک دو مثقال مصطکی زعفران
بوزیدان بایهٔ شتر اعرابی زنجبیل بوذری زرد پیاز عنصل مشوی تخم ترب تخم پیاز تخم
تره تیزک جوز بوا بسباسه از هر یک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر
از هر یک پنج مثقال خصیة الثعلب مصری خولنجان مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر
مغز گردکان مقشر از هر یک ده مثقال ادویه را کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی

مرتب نمایند و هر روز دو مثقال آن را با شیر گاو یا شیر گاومیش و نبات بخورند اسقنقور
بکسر همزه و سکون سین و فتح قاف و سکون نون و ضم کاف و سکون واو و رای مهمله آن را
سقنقور و سقنقس نیز گویند و بعربی ورل مائی و بهندی پانی کی گوه نامند و آن حیوانی
است از جنس بزرگتر و دست و پا دارد و شیخ الرئیس نوشته که آن ورل است که در نیل
بهم میرسد که صید کرده می شود در مصر و بعضی گمان کرده اند که از نتایج تمساح است وقتیکه
در خشکی تخم بگذارد و نشو و نما بیرون آب در خشکی نماید ابوالقاسم بن عبدالرحمن بیان نموده
که در بلاد هند مشاهده کردم طولش بقدر دو ذراع سوای دنباله و عرضش زیاده از نیم ذراع و متلون
مائل بزردی و سیاهی و مؤلف شفاء الاسقام خضر بن عیسی مصری مخصوص به بلد فیوم
و دیار مصر داشته و بعد از آن در قاهره نیز و گفته فرق میان آن و ورل آن است که ورل
در صحرا می باشد و اسقنقور در کنار دریاهای ریگیه قریب بآن و دیگر آنکه پوست ورل صلب
و خشن است از پوست اسقنقور و از اسقنقور نرم تر و خوراک اسقنقور هم از دریا است از
ماهیان و هم از خشکی حیوانات دیگر مانند عضایات و امثال اینها و ابن جمیع گفته مشاهده
کردم در رودهای آن بعد شگافتن شکم آن عضایات درست انهضام نایافته بود و اکثر
اطبا بیان نموده اند که در کنار نیل و قلزم و بلاد هند می باشد و آن مرحوم قدس سره (قلمی) نموده
اند غلام آستان امیر المؤمنین علیه السلام خود در بلاد هند در دریای گنگا صید آن نموده و ماده آن در
رمل سواحل تخم خود پنهان میکند و زیاده از بیست بچه متکون می شود و آنچه احقر صید کرده
بود در بطن آن زیاده از سی تخم بود و گویند که ماده آن را دو فرج و نر آن را دو ذکر و خصیه
آن شبیه است بخصیه خروس و خواص و جنس نر آن است پس باید که در بهار وقت هیجان
قوت قبل از جفت شدن بماده صید کنند بلا توقف و تاخیر ذبح نمایند زیرا که اگر تاخیر کنند پیه و
گوشت آن گداخته و لاغر میشود و ضعیف میگردد قوت آن و سر و قدری از دنباله آن را ببرند
و دنباله آن را تمام بریدن خوب نیست زیرا که گوشت قریب بدنباله آن بسیار قوی الفعل
می باشد و شکم آن را از احشا سوای کرده و خصیه و شحم پاک کرده و نمک انباشته و دوخته
در سایه در مکان معتدل معکوس آویخته و از گرد و غبار محافظت کرده خشک کنند و باید

که در سبد بید یا نخل گذاشته بیاویزند که موش را با شحم آن محبت بسیار است و اگر
آن را آویزان نکنند خود را رسانیده همه آن را می خورد و باید که آن مکان سایه دار باشد
که آفتاب قوت آن را اثر تغیر عظیم می نماید تازه غیر نمک سود آن گرم در دوم و تر در اول
و نمک سود آن در سوم گرم و در اول خشک و بغایت مهیج باه است خصوص گوشت سره
و حوالی گرده و پیه آن و گفته اند بحدی مقوی باه است که بسبب شدت لعوظ او دارنده
شاید به مرتبه هلاک رساند خصوص آنکه با طبیخ عدس و عسل میل نمایند و اطفای آن بکافور
و تخم کاهو کنند و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض
بارده اعصاب و تسخین بدن مفید و مضر محرورین و مصلحش رب حامض و تخم کاهو
و کافور است و معین فعل آن طبیخ عدس و عسل و شراب و نبیذ زبیب و از این جهت
گوشت غیر ملح تازه آن را با کلی از بیضها می خورند و ملح آن را کوبیده با زرده تخم مرغ نیم برشت
یا تخم جرجیر سائیده پاشیده می خورند و گفته اند که سقنقور انسان را می گزد و طلب
آب میکند اگر آب را یافت در آب میرود و اگر نیافت بول می کند و در بول خود می غلطد
پس هرگاه که چنین کرد در ساعت آن انسان می میرد و اگر انسان سبقت کرد و در آب
فرو رفت قبل از فرو رفتن سقنقور و یا در بول خود غلطید سقنقور می میرد و انسان صحت
می یابد و شیخ گفته تا سه درم و بدلش سمکه صیدا و قضیب خشک گاو کوهی است و جمعی
خصیة الثعلب مصری را بدل آن دانسته اند و اصلی ندارد و مهر پارس گوید که طلای
خون آن با الیه آماله تغیر رنگ و کلف و برص میکند و چون نمک سقنقور خصوص نمک سیه
و سره آن را با دارچینی سوده با زرده تخم مرغ نیم برشت پاشیده بخورند تقویت باه می کند
تقویتی عجیب زیاده از گوشت و پیه آن روفس گفته که خوردن گوشت آن مسخن بدن است
و نافع است از برای مفلوجین و ملقوین و مبرودین بعضی اطبا گفته که ملح از گوشت آن نافع
است از برای فالج و بالجمله گوشت آن نافع است از برای امراض بارده اعصاب
و اعضای عصبانی خوردن آن

فصل در بیان جوارشاتی که اصل و عمود

در انها اسقنقور است جوارش اسقنقور قوت باه بیفزاید و برودت گرده

و سستی را زائل کند صنعت آن سرهٔ اسقنقور پنج درم تخم بلبوس تخم پیاز تخم شلغم ابیض
تخم گندنا تخم جرجیر تخم انجره مغز حبة الخضرا لسان العصافیر پنج پنج　سقنقر تخم ترب
حب الصنوبر کبار اسپندان از هر یک سه درم شقاقل مصری زنجبیل خولنجان
دار فلفل از هر یک پنج درم دارچینی جوز بوا بهمن سفید بهمن سرخ قضیب گاو کوهی
خشک کرده براده نموده از هر یک دو درم خصیة الثعلب مصری دو درم اسقیل مشوی
سه درم فانید بوزن مجموع ادویه را کوفته بیخته وزن نموده ده درم نموده با سه وزن مجموع
عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی دو درم ناشتا با مثلث یا با شیر یا با شکر یا با ماء العسل
بخورند جوارش اسقنقور دیگر از برای کسیکه شهوت جماع او زائل شده باشد بی
نظیر است فی الغایت سهی بود و انعوظ تمام آورد صنعت آن سرهٔ اسقنقور علک رومی قسط شیرین
از هر یک یک و نیم مثقال جند فوفا شقاقل مصری تخم شلغم تخم زردک تخم پیاز سفید
تخم گرسنه خصیة الثعلب از هر یک دو و نیم مثقال فلفل سفید کبابه سقنقور دار فلفل زنجبیل
زعفران از هر یک یک مثقال مغز سر گنجشک و مغز سر بزغاله شیرخواره از هر یک پنج
مغز فندق ذکر گاو خشک کرده سوهان نموده از هر یک ده مثقال اسقیل مشوی پنج
مثقال و در بعضی نسخها اسقیل داخل نیست بهتر آن است که اسقیل را داخل نکنند که بسیار
تلخ می شود ادویه کوفته بیخته مغزها را جدا کوفته و نرم نموده همه را با عسل مصفا سه چندان
بسرشند و در ظرف کرده محکم کنند و اگر ظرف شیشه باشد بهتر است بعد از چهار روز
که در میان جو گذاشته باشند مقدار دو درم تا چهل روز با شیر گاو یا با گاو میش یا با
ماء العسل یا مثلث تناول کنند و غذا آنکه با نخود و پیاز و توابل پخته باشند بخورند
و از حموضات و بقولات بارده ملاحظه کنند جوارش اسقنقور دیگر صنعت آن
سرهٔ اسقنقور تخم بلبوس شقاقل مصری بهمن سفید بهمن سرخ لسان العصافیر از هر یک
پنج درم زنجبیل تخم شلغم تخم لوبیه تخم ترب تخم جرجیر تخم پیاز تخم گزر تخم گندنا
خولنجان جوز بوا دارچینی فلفل بوزیدان پیاز اسقیل مشوی از هر یک سه درم
تخم انجره ده درم فانید بوزن جمیع ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی دو وزن ادویه بسرشند

شیر تری دو درم تا سه درم **فصل در ذکر نسخ معاجینی که اصل و عمود در آنها اسقنقور است** **معجون اسقنقور** منقول از اکلیل محمد بن زکریا بجهت تقویت باه صنعت آن سرهٔ اسقنقور ده درم تخم پیاز تخم جرجیر تخم شلغم تخم بلیون شقاقل مصری زنجبیل بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ تودری زرد تخم کزبر لسان العصافیر اسقیل مشوی ابریشم مغز حب خرچلغوزه از هر یک پنج درم بیه کردهٔ اسقنقور ده درم بزرالانجره هفت درم جوزبوا کبابه قرنفل از هر یک چهار درم زعفران سه درم کنجد مقشر بیست درم شکر قند بیخته بعسل سفید خوشبوی مصفی سه وزن ادویه شسته معجون سازند شربتی بقدر احتمال با عرق جوزبوا **معجون اسقنقور** بنسخه معین الدین طبیب باه را قوت دهد و نشاط زیاده کند و گرده و پشت و دل و دماغ را قوت دهد و نعوظ تمام آورد صنعت آن سرهٔ اسقنقور پانزده درم شقاقل بهمنین بوزیدان و زنجان بسباسه قرنفل قضیب گاو خشک کرده سوهان سوده حب الزلم مغز چلغوزه مغز حبة الخضرا مغز نارجیل لسان العصافیر خولنجان قاقله کبابه فرنجمشک صندلین خشخاش سفید گاوزبان ورق گل سرخ بادرنجبویه تخم بلیون سارون دروبج عقرقرحا دانه هیل جوزبوا اشنه عود خام از هر یک چهار درم زعفران خصیة الثعلب مصری از هر یک ده درم کبابه چینی سعد کوفی زنجبیل زرنب تخم بادرنجبویه زرنباد مصطکی رومی تخم شبت سادج هندی حجر الیشب کهربا بسد زر محلول سیم محلول از هر یک سه درم مروارید ناسفته پنج درم عنبر اشهب دو درم مشک ترکی یکدرم لعل دو درم یاقوت زرد یکدرم زائد المسک که خوب سوده و بیخته باشند صد درم اجزا کوفته جواهر را بر سنگ سماق نرم صلایه نموده بطریق مشهور بسرشند و بقدر حاجت استعمال نمایند **معجون اسقنقور** نوع دیگر منی بیفزاید و گرده و پشت و کمر را محکم سازد و مثانه را پاک و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ را قوت دهد صنعت آن اسقنقور پانزده درم مغز پسته مغز فندق مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز گردکان مغز حب القلقل کنجد مقشر دار چینی شقاقل بهمن سرخ تودری سرخ و سفید مغز پسته کنجشک بیخ بابونه خشک پرورده مغز نارجیل مقشر از هر یک پنج درم خصیة الثعلب مصری بهمن سفید از هر یک

ده درم زرنب زرنباد خشخاش سفید زنجبیل قرنفل لب تخم بادرنجبویه از هر یک سه درم
خولنجان قضیب خشک کرده سوهان نموده ورق نقره محلول از هر یک دو درم عنبر
اشهب یک درم مشک ترکی نیم درم عود خام دو درم اجزا کوفته بیخته بدستور متعارف با
چندان قند و عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت مقدار دو درم استعمال نمایند
و باید که نیم ساعت قبل از مجامعت بخورند **معجون** استقنقور بنسخه دیگر در تقویت
باه عظیم النفع است و فعل عجیب و غریب در نعوظ و تقویت کمر و مجامعت از خوردن این
معجون ظاهر شود صنعت آن سرهٔ استقنقور پانزده درم بهمنین شقاقل قرفه بوزیدان
لب الکبابه بهمن خولنجان لسان العصافیر قاقله کبار و صغار سنبل الطیب تخم شلغم
قرنفل مصطکی رومی ساذج هندی عنبر اشهب مروارید ناسفته از هر یک سه درم خصیة الثعلب
مصری ده درم قضیب خشک کرده سوهان نموده یکدرم عود خام تخم بالنگو زعفران
از هر یک چهار درم سعد کوفی زنجبیل بسد کهربا از هر یک دو درم مشک ترکی نیم درم
لعل یکدرم و نیم یاقوت زرد یکدرم زر محلول نقرهٔ محلول از هر یک نیم درم جزو اعظم
سوده ده درم بیخته سی مثقال روغن بادام ده مثقال اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل
و قند کف گرفته معجون سازند مقدار شربتی از یکدرم تا دو درم ست اسود سالخ
نام مار سیاه است و بهندی کالاناگ نامند در آخر گرم و خشک است و بغایت تجفیف کننده
اندرا سنجد در هنگام بودن آفتاب در برج حمل خصوص از دهم تا آخر آن صید نموده باشند
نشاید استعمال نمود جهت تقویت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب
شدت آن را برج ملتهب می نامند و اعمالیکه در آن کرده شود نیز اورا در آن تاثیر
آن بسیار است و در علت جذام قوی الاثر است و مالیدن پوست سوخته آن با روغن تخم کتان
که چند روز متصل نموده گذاشته باشند جهت بواسیر کهنه موثر دانسته اند قطور مطبوخ
پوست آن که در شراب جوشانیده باشند جهت درد گوش و مضمضه جوشانیده
آن در سرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان آن که در حال حیات کنده باشند
و بدستور تعلیق دل آن جهت دفع تب ربع نافع و اطهوریش و ذیمقراطیس گویند

که چون شکم مار را از سر تا دنباله شگافته احشای آن را بیرون آورده از شاه سفرم خشک
که با آب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش آویزند تا بخته
شود پس آن شاه سفرم را بر برص ضماد نمایند بعد از یک شبان روز بگشایند بالکلیه
زائل کند و مجرب است و روغنی که دران دندان مار و سر و زهرهٔ آن جوشانیده باشند
طلای آن جهت جذام و ثآلیل سریع الاثر است و ابن الدولا از محمد بن احمد نقل میکنند
که استعمال زهرهٔ مار در هیچ امری خوب نیست و از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخدار
جهت رفع تب غب مؤثر است و تعلیق سلخة الحیه که عبارت از پوستی است که مار هر
سال می اندازد بر ورگ زنان موجب سرعت ولادت است و بخور آن مسقط جنین
و مجفف دانهٔ بواسیر و تخم مار را چون با سرکه و بوره سائیده طلا نمایند جهت رفع برص تازه
مجرب دانسته اند و اکتحال به یا رابع نزول الماست دهن اسود سالخ نافع جهت جذام
و تحلیل خنازیر و روئیدن موی و دراز کردن آن و دفع قوباء و استرخای سفل مجرب دانسته
اند طلای آن را صنعت آن بگیرند دو عدد مار سیاه را و با چهار رطل روغن زیتون
یا کنجد در ظرف مس کرده سر آن را مسدود کنند که بخار آن بیرون نرود و بجوشانند تا
مهرا شود پس صاف نموده استعمال نمایند رماد اسود سالخ طلای آن با روغن
زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال آن با عسل
بغایت مقوی باصره است صنعت آن بگیرند مار سیاه خانگی را و زنده در کوزه کرده سر
آن را محکم نموده در تون حمام گذارند تا محرق شود پس برآورده استعمال نمایند طبیخ
اسود سالخ طلا کردن آن بر بدن جهت جذام مفید است صنعت آن بگیرند اسود سالخ
را و بکشند چنانچه افعی را می کشند و پاک کرده در دیگ نهند و هشت وقیه خل خمر
و یک وقیه آب در وی کنند و شیطرج و پنج لوف از هر یک ده اوقیه در وی افگنند و با آتش
نرم بپزند تا مهرا شود پس بپالایند و موی سر و روی را تراشیده سه روز این طبیخ را
طلا کنند بعد از آنکه دو سه که دران گوشت افعی باشد خورده باشند و نفع این طلا
آن است که پوست تباه شده را دور میکند و پوست و گوشت درست می رویاند

باب الالف مع الشین المعجمه ✻ اشترغار معرب اشترخار فارسی است
و بیونانی اناریون غباهی مثلثه و فرافیون و اهل مصر فاح و بعربی زنجبیل
العجم و زنجبیل الفارس و شوکة الجمال که تاویل اشترخار است و آن بیخی است شبیه
بانجدان خراسانی و غیر انجدان است قریب بانجدان است در طبع گرم و خشک است
در آخر درجه سوم جرم آن بطئ الهضم مغثی و لاذع و ردی است از برای معده و
دیر می ماند در آن و بهترین آن سرکه پرورده آن است و آن جالی معده از رطوبات
است و منقی آن و منبه اشتهای طعام و مفتح سدها و مدر بول و باقوت تریاقیه و مسخن
معده و مشهی و هاضم است چون مربا کنند قریب بجبل عسل میگردد و در خاصیت و خوردن استعمال
از جرم آن مدر بول و جهت تپ ربع که از ماده بلغمی عفن باشد یا بلغم عفن مخلوط بسودا
نافع بود و مسخن معده و جالی رطوبات آن و دافع یرقان و اسهال مراری و خلفه و ضرر
سموم بارده و وجع مفاصل است و گفته اند که منبت آن خراسان و بخارا و کوهستان
موصل و بغداد و آذربیجان است بهترین آن خراسانی و بهترین خراسانی آن جبالی
باریک خالی از زردی و سیاهی قلیل المراره معتدل الحجم کم گره باندک تیزی [illegible]
و مغشوش می نمایند آن را به بیخ انجدان و بیخهای مشابه آن و چون زیاده از آن خورده
شود تشنگی آورد و بسبب تیزی هضم را بجهت آن تشنگی ظاهر میشود و بعضی گفته اند که ظهور
تشنگی آن بجهت تا صدقی بسبب بطوء هضم آن نیست بلکه بسبب نفوذ و غوص قوت
آن است در جرم معده و شیخ داؤد گفته دو قسم می باشد طویل و غیر طویل آن معروف
بشارب عنبر است و این ردی است و فرق میان آن و میان باداورد آن است
که تخم آن کوچک مشهور بزر ما العصیفر است و می خورند تر و تازه آن مانند حمص و تخم آن
زرد و سفید می باشد و آن را خارهای طولانی و در آن تلخی و قبض می باشد و بهترین آن
آنست که از بیرون آورده می آورند و طلای آن با سرکه جهت تحلیل اورام بارده و تسکین
دردها و عرق آن جهت علل کبد و گرده و طحال نیکو است شربت آن از جرم تا دو درهم
و از سفوف آن تا پنج مثقال و از عرق تا سه اوقیه بدل جرم آن انجدان و بدل سرکه آن سکنجبین

و مضرست بگرده و مثنی و مصلح آن سکنجبین و شراب غوره و شراب ریباس است
صنعت خل اشترغار بگیرند اشترغار را ریزه ریزه کرده در سرکه انگوری اندازند
و چهل روز در آفتاب بگذارند پس استعمال نمایند و این سرکه بهتر از سرکه عنصل
است سکنجبین خل اشترغار نافع است از برای برودت معده و احتباس هضم
طعام و دفع ریاح و نفخ و تریاق سموم بارده و بد رطوبت و زائل کننده برودت رحم
و صلابت طحال است و از برای حمیات بارده بلغمیه و حمی ربع و بالجمله منافع بسیار دارد
صنعت آن بگیرند عسل سفید خوشبوی فائق دو رطل و چهار رطل و نیم آب در ان
ریزند و بجوشانند و کف آن را بگیرند تا دیگر کف نیاورد و یک رطل خل خمر که اشترغار
در ان پرورده باشند بطریق مذکور در ان ریزند و بآتش ملایم بقوام آورند پس
سرد نموده در شیشه ها کرده و سر آنها را البسته عند الحاجت بکار برند شربتی دو درم
عرق اشترغار جهت گرده و سپرز و جگر نافع است صنعت آن دو قسم است قسم اول آنست
که اشترغار را ریزه ریزه کرده شب در آب بخیسانند و صبح بطریق گلاب عرق کشند
قسم دوم آنکه اشترغار را در سرکه پرورده پس از ان سرکه و جرم اشترغار بطریق التصعید مقطر
نمایند و این عرق سپرز را بغایت نافع است اشق معرب اشه و شج بتشدید جیم
نیز آمده که معرب باشد از اشه فارسی و بفارسی وشه و کلیانی نیز و بیونانی اثانقون با
بثای مثلثه بعد از همزه و نیز اموناقون و بعضی گفته بر لقش و بلغت مصر فشادشق
و کلخ نامند شیخ الرئیس گفته که آن صمغ طرثوث است و لذاق الذهب می نامند و گفته اند
نرم می گردانند آن را مانند تنکار و بغدادی گفته که توهم غلط کرده شخصی که آن را صمغ
طرثوث دانسته و آن صمغ درختی کوچک است منابت آن اکثر بلادی است که حرارت
و برودت دران غالب باشد مانند شام و دیار ربیعه و انطاکی گفته درخت آن مابین نبات
و شجر و ساق آن باریک فرغبیا مائل بسفیدیست و گل آن مابین سرخی و زردی و در
جبال کرج میشود نه شام و بیرون بیخ حاصل می شود و بهترین آن سفید صاف خالی
از چوب و سنگریزه نرم سریع الانحلال است و مغشوش به سکبینج می نمایند و فرق

بزرومی رنگ مغشوش است و بجانبیت نیز و فرق بوی آن است و خالص آن انهاسی
بزرگ متکاثف صلب تلخ طعم قریب ببوی جند می باشد و آن گرم در اول ثالثه و
وخشک در آخر اولی با قوت تحلیل و تجفیف قوی و لذع کمی و تفتیح بسیار بحدی که
جاری میکند خون را از افواه عروق داخل کرده میشود در مسهلات جهت اصلاح
اعمال آن نهار بیراکه با قوت تلیین و جذب از عمق بدن و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و افواه
عروق است و اکتحال آن با من خشونت اجفان و جرب و جالی بیاض و شعیره و جالب رطوبات
و قروح غائره عین را سفید و خوردن یک مثقال آن با ماء الشعیر بطریق لعوق اندک
اندک و با عسل جهت ربو و عسر نفس و نفس انتصاب و خناق بلغمی نافع و لعق نمودن با
ماء الشعیر نیز منقی قروح حجاب و مره سوداست و نیز با عسل جهت صرع و فالج و خدر و
تنقیه رطوبات سینه و عسر بول و دفع ضرر ادویه مسهله و خیسانیده مقدار نیم درم تا یکدرم
آن در مطبوخات مناسبه یا در آب گرم تنها جهت درد نهیگاه و درکین و کمر و عرق
النسا و تحلیل ریاح معده و صلابت طحال و کبد و اسهال بلغم غلیظ لزج و با داصفیر
و تفتیت حصاة و اخراج جنین و کشتن کرم امعا و حب القرع و ادرار فضلات و رطوبات
نافع و با سرکه جهت سپرز و ضماد آن جهت تلیین صلابات مفاصل و با سرکه و نطرون
جهت خنازیر و صلابه و تحلیل صلابات با عسل و زفت محلل تحجر مفاصل و با سرکه و بوره
و روغن جهت اعیای امتلائی و عرق النسا حادث از سوداء بارده و با سرکه جهت شعیره
پلک چشم و قوبا و بازنیت جهت کلف و بهق و آثار جلد و نیز با سرکه جهت ورم جگر و سپرز
و استسقا و صلابات انثیین و شیخ الرئیس گفته که خوردن آن با طلاء و مرطلی باد زهر
سم است خصوصا سمی که آن را طیعون می نامند و غرغره آن با آب گرم جهت تحلیل
رطوبات و بلغم نافع و خناق حنجره و خناق سوداوی و بلغمی و مرهم آن جهت تحلیل
اورام و نضج آن و خوردن گوشت زاید نافع و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار
طمث و اختناق رحم نافع و بالجمله منافع بسیار دارد و هم مفرداً و هم مرکباً با ادویه مناسبه
و اکثار آن مورث بول الدم و ادرار خون و مضر معده و مصلح آن انیسون و بکوه و مصلح آن

زوفا و کم استعمال نمودن آن و شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدل آن بابونج است یا
جاوشیر یا برسوم شیخ الرئیس گفته که بدین بآن طارد هوام است و چون خلط کرده
شود به بعد و زیت و قریب کرده شود بهوام می کشد آنها را امراض الراس الدوار
والسدر والصرع والفالج والاسترخاء للقوه والتشنج والخدر شیخ الرئیس و دیگران
گفته اند غرغره باشق محلول در آب گرم فرود آورد بلغم بسیار از دماغ و اعصاب دماغی
بسوی دهان و تحلیل میدهد رطوبات و بلغم را از دماغ لهذا نافع است امراض دماغی بارد
رطب را و از انجمله دوار و سدر و فالج و استرخاء للقوه و آنچه جاری مجرای اینهاست
و آشامیدن یک مثقال آن با ماء الشعیر و [illegible] بدن و همچنین با ماء العسل جهت
صرع و با عسل جهت فالج و فالجی که بآن میل میکند گردن بسوی پشت و همچنین برای
تشنج رطب و امتلائی و خدر جهت آنکه اسهال بلغم می نماید و مواد آنها را دفع می سازد
و شیخ الرئیس گفته که مقدار آشامیدن از آن قویا را یک مثقال و متوسطین را یکدرم و
ضعفا را ربع درم و قریب بآن و آشامیده می شود از آن مقدار گرسنه و چهار و نیم اوقیه
عسل مصفی و گاهی آشامیده می شود در طبیخ زوفا یا طبیخ انجدان پس نفع می بخشد التشنج
رطب امتلائی را و مقدار شربت آن برای خدر دو درم است **فصل در بیان**
نسخ مراهمی که اشق اصل و عمود است در انها مرهم اشق جهت بردن گوشت
زائد و رویانیدن گوشت تازه بنهایت مفید است صنعت آن بگیرند اشق ده مثقال
و نیم کوفته در سرکه انگوری بخیسانند و در هاون سنگی بدسته بمالند و صافی نمایند پس بگیرند
موم زرد غیر مستعمل و در روغن کنجد گداخته اشق را داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا هموار
شود و استعمال نمایند مرهم اشق قروح خبیثه را نافع بود و گوشت فاسد را بخورد و قروح
گوش را بنهایت مفید است صنعت آن اشق کندر از هر یکی شش درم زنجار عراقی
سه درم بوره ارمنی پنج درم با عسل مصفی بطریق معمول مرهم سازند و بر زخم گذارند
و در قروح گوش فتیله را بآن آلوده کرده در گوش گذارند و اگر فتیله بموضع زخم
نرسد در ماء العسل حل کرده رقیق نموده در گوش چکانند مرهم اشق تالیف قدو

الاطبا السید السند والاجد آن مرحوم قدس سره جهت جمیع جراحات حدیثه و قدیمه مزمنه نافع صنعت آن اشق کثیرا از هر یک چهار درم و نیم کوفته بیخته بسرکه انگوری خیسانیده در هاون برسته بمالند تا هموار شود کافور قیصوری دم الاخوین مرداسنک کحل نار فارسی اقاقیا حضض یکی شنجرف توتیای کرمانی مغسول از هر یک یک مثقال کوفته بیخته سه مثقال موم عسلی مغسول را در بیست مثقال روغن کدو گداخته ادویه با آن سرشته دو عدد سفیده تخم مرغ داخل کرده در هاون سنگی برسته بمالند تا هموار شود و بکار برند مرهم اشق دیگر فصول اردیه لحم زاید را بخورد صنعت آن بگیرند اشق یک اوقیه و نیم و در سرکه انگوری بخیسانند تا حل شود پس در هاون سنگی برسته بمالند تا مثل لعوق گردد و زنجار مصنوع از سرکه نه از نوشادر زیرا که زنجار مصنوع از نوشادر متقرح است نرم سوده داخل نمایند تا بگردد مثل قوام مسکه استعمال نمایند مرهم اشق منقول از مجربات حکیم علی گیلانی جهت انضاج با میل عسرة الانضاج خنازیر و تحلیل اورام صلبه صنعت آن اشق کبریت زرد خالص تخم انجره زراوند طویل مقل ازرق اجزا متساوی مقل و اشق را در روغن زیتون بگدازند و با قیروطی که از موم زرد و روغن زیتون ساخته باشند بیامیزند و ادویه را با آن ممزوج کرده نیکو بمالند تا مرهم شود و نوشته که با گاهی اشق و مقل را با عصاره برگ خطمی سرخ حل میکنیم و ادویه را با آن خلط می کنیم در تحلیل صلابات رحم و امثال آن بغایت نافع است قوی العمل و جهت اذابت و تحلیل اورام طحال بجای عصاره برگ خطمی سرکه انگوری تند می نمایم و مجملا این مرهم نظیر خود ندارد و جهت تحلیل ریاح مجتبسه اکثر قروح و جروح مثل زخم گلوله و غنباره و شمشیر و کارد و امثال اینها نیز مفید است اشنه بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و بالف عربی است و بفارسی الود و داکات و الی بیونانی ابریون و ابریون و بهندی چهریره چهلیره و الیسه گفته اند که بهندی پیج و بعربی شیبة العجوز و مسک القرود نامیده و آن چیزی است شبیه بریسمانهای باریک و پهن با هم پیچیده و در هم بافته و بر شاخهای درخت بلوط و صنوبر و سایر درختها متکون می شود و بهترین آن سفید خوشبوی تازه صنوبری آن است شیخ الرئیس گفته و آن برودت کم فاتر است و قبض باعتدال

و بعضی گمان کرده اند که در اول گرم و خشک است و در دوم است و جالینوس معتدل در گرمی و سردی
دانسته و آنچه از درخت بلوط بهم میرسد سرد است و مجموع آن با قوت قابضه و محلله و ملینه
است خصوص صنوبری آن و مفتح سدهٔ رحم و مدر حیض و مقوی باه و مفرح و مقوی معده
و دل و جگر ضعیف است و جهت دفع غثیان و خفقان و حفظ روح حیوانی و ازالهٔ اعیا و
سنگ مثانه مفید و بسبب عطریتی که دارد ملایم جوهر روح و مقوی آن و بسبب قبضی که دارد
موجب متانت روح است و به لطافتی که دارد نفوذ در قلب میکند پس باین اسباب و نیز
بالخاصیه مقوی قلب است و آشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس و تقویت روح
حیوانی و متانت و حفظ آن است و زائل می گرداند خفقان را و نشستن در طبیخ آن جهت
تسکین درد ها و اورام حاره و صلابات مفاصل و وجع رحم و ادرار نمودن حیض و ضماد
مسحوق خیسانیدهٔ آن در آب جهت تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و لحوم لینه مانند بنا
گوش و کنج ران و زیر بغل و ما بین کتفین و رفع آلام حارهٔ آنها و تلیین صلابات و ردع
اورام و تقویت جگر و دفع بد بوئی زیر بغل و با سرکه جهت سبز نافع و بهایت منوم
اطفال است و چون در روغنهای مناسبه اعیا حل نمایند و یا بجوشانند و بمالند جهت رفع
اعیا و تحلیل اورام و ذرور آن جهت بد بوئی زیر بغل و اکتحال آن جهت تقویت چشم
و قطور نقیع آنچه از درخت بلوط باشد جهت حمرت و حرارت چشم مفید و بخور آن جهت
اختناق رحم بغایت نافع و مضر بامعا و مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش
قردمانا و بوزیدان و داخل خوشبوئی ها و ارکجه و غالیه می نمایند امراض الراس الصداع و الشقیقه
والسهر والسکته والصرع و اختناق الرحم بخور کردن آن نافع است از برای صداع و شقیقه
و چون بخیسانند آن را در شراب و بیاشامند آن شراب را خواب بغرق می آورد و تکرار
گرفتن دود آن در بینی نافع است از برای صرع و سکته و در رحم برای اختناق آن و کوبیدن
و آشامیدن آن نیز نافع است از برای صرع دستور کوبیدن اشنه چون اراده
کرده شود کوبیدن آن سزاوار آن است که آن را با آب گرم تر کرده پس بکوبند تا کوبیده
شود و الا خشک آن کوبیده نمی شود جوارش اشنه منقول از حکیم جعفر نافع از برای

بواسیر و تقویت معده و دفع ریاح و تقویت باه و تفریح مزاج صنعت آن اشنه
سنبل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید قاقله کبار قاقله صغار زرنباد قرفه ساذج هندی
دارچینی از هریک پنج درم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی سرشته معجون سازند
شربتی از یکدرم تا دو درهم اگر در مزاج ضعف باشد دارچینی و چوب چینی از هریک دو
ماشه تا چهار ماشه اضافه نمایند دهن اشنه گرم است و جمیع امراض بارده و اعیا را
نافع صنعت آن اشنه تازه خوب هشت مثقال در نیم من آب صاف تا یکشبانروز
بخیسانند پس بجوشانند تا یک ثلث آب بماند خوب بمالند و صاف نموده روغن چنبیلی خوشبوی
تازه چهار چند ادویه داخل کرده بجوشانند بآتش ملایم تا روغن بماند و آب بسوزد پس این ادویه
را نرم سوده داخل نمایند مشک خالص زباد شسته عطر گرنا له کهار تا پنج است از هریک سه
مثقال عنبر اشهب کافور خالص از هریک یک مثقال زعفران شش مثقال لادن عنبری
شسته شانزده مثقال در شیشه نگاهدارند و عند الحاجت بکار برند دهن اشنه دیگر
که همان منافع دارد صنعت آن اشنه پنج استار قسط تلخ ده درم سلیخه قصب الذریره
از هریک سه درم ناخون دو درم میعه سائله پنج درم روغن سورد ساده یکرطل و نیم و در نسخه
دیگر بجای روغن سورد روغن کنجد یا زیت انفاق است بوزن روغن سورد ادویه را نیم کوفته
در سرکه انگوری بخیسانند و سه روز متوالی بگذارند پس صاف نمایند و روغن را در ان داخل
کرده بجوشانند تا سرکه رفته روغن بماند در شیشه نگاهدارند تمریخ باین دهن نافع است
از برای فالج و استرخا عرق اشنه ساده مفرح و مقوی قلب و باه و سریع النفوذ
است بقلب و موجب سرور و مقوی روح حیوانی و مزیل خفقان است صنعت آن بگیرند
اشنه یکمن و سه من آب داخل کرده عرق کشند بدستوریکه در انبیق و کرشته و ده مثقال آن را بنوشند

باب الالف مع الطاء المهمله

اطریه بفتح همزه و سکون طای مهمله و کسر
رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و ها بفارسی آش آرد و آش رشته نامند محمد و
منجر هی گفته که اطریه طعامی است متخذ از خمیر که بریده باشند آن را باریک باریک
و آن را بفارسی رشته نامند و اطریه از اغذیه معروفه است و شامل ما هیچه و رشته و لبغر

او غیرها از اقسام آن است و غذای صالح است از برای حار المزاج و کسیکه محتاج بغذای متین
باشد و نافع است از برای سعال هرگاه بوده باشد بسبب خلطی و آن انواع است اگر
از آرد گندم خالص سازند بدین قسم که آرد را با نمک بقدر ضرور در آب خمیر سخت نموده
بر روی تخته پهن کرده رشتهای بسیار باریک طولانی از دم کارد ببرند و هر قدر که خواهند
در آب گرم جوشان یا در آب یخنی گرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بریزند و طبخ نمایند تا
پخته گردد و طعم خامی آن زائل گردد و مصالح حاره و افاویه بقدر ضرور داخل کرده فرود آورند
و تناول نمایند و آن را بفارسی آش رشته و بترکی اوباج نامند و اگر آن را مدور و یا مربع
و یا باشکال دیگر بریده بهمان قسم طبخ نمایند آن را بفارسی آش برگ و ماهیچه و بغرا و غیرها و
بترکی ططماج گویند و اگر خمیر آن را از آرد سمید اندک نرم ساخته از قمع سوراخ تنگ
بگذرانند بدین قسم که خمیر را در جوف قمع پر کرده بدست یا بآلتی زور نمایند تا از سوراخهای
قمع مثل خیاطه خمیر باریک شده بیرون آید یا آنکه بکف هر دو دست مالیده مثل تارهای خیاط
باریک سازند و خشک نموده عند الحاجت بکار برند و این را بعربی شعیره و بهندی سوییین
نامند و این را عند الحاجت اولا بدون روغن در ظرفی بریان می نمایند تا اندکی سرخ و
برشته گردد پس آب بقدر ضرور داخل کرده دم دهند تا پخته شود پس بروغن گاو تازه برشته
نموده شیر تازه دوشیده جوش داده بران پخته قند بران پاشیده می خورند و گاهی از آرد
جو نیز بقسم اول یا دوم برای صاحبان حمیات حاده و دق و سل بی گوشت یا با آب خالص ترتیب
میدهند و دو قسم اول گرم در اول و با رطوبت بسیار است و بی گوشت آن که آش لوان گویند
جهت مرضی و با گوشت جهت اصحا یا بعضی امراض که خوردن گوشت در آن مناسب باشد و
ضرر نداشته باشد مفید و لیکن بطی الهضم و الانحدار است جهت فطیر بودن خمیر آن و نزد بعضی
بی خمیر مایه آن سبکتر است و نیست چنین و قسم دوم آن از قسم اول سنگین و بطی الهضم
تر آن است و مصلح آن هر دو فلفل و روغن بادام شیرین است و چون انهضام یابد
غذای بسیاری از آن بهم میرسد و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و حلق و قرحه امعا
و مثانه و لاغری گرده نافع و مرخی معده بارده و چون در آن برگ خرفه یا اسفاناج یا روغن بادام

پخته باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن است و آنچه از آرد جو سازند هر دو با
رطوبت بسیار و از همه بطی الهضم و الانحدار و قلیل الغذا تر و گاهی در دو قسم اول از
برای صفراوی مزاجان و یا جهت زیادتی لذت بعضی از حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست
و یا سرکه و یا آب لیمو یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها با اندک شیرینی
چاشنی گرفته ترتیب میدهند و این قسم آش باقاتق می نامند بطی الهضم تر و مسدد و مولد
بلغم غلیظ است و مصلحش توم و ادویه حاره است و بعضی جهت دفع اسهال و حبس طبیعت با ادویه
قابضه مثل آب سماق و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب می دهند و گفته اند که اطریه
متخذ از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار المزاج کسیکه محتاج بغذای متین باشد و نافع
است از برای سعال هرگاه نبوده باشد سبب آن از اخلاط و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا
و مرطب و مسمن بدن است و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد خلط غلیظ و آنچه از آرد برنج سازند
سبک و سریع الهضم و قابض و نوعی دیگر که آن را بفارسی رشته قطائف و رشته خطائی نامند
و آن را از آرد برنج یا نشاسته سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته مخلوط با آب کرده صاف
نموده در قمعی که سوراخهای باریک داشته باشد کرده و یا تیل مسی یا سینی مسی را بر آتش گذاشته
بخوب گرم کرده پس آن قمع را بیک دست گرفته بدست دیگر تمام بران بفاصله یکشبر یا کمتر بگردانند
تا مانند رشتهای باریک از آن برآید و در روی آن بسته شود و بدست دیگر آنچه بسته شده است
بردارد اگر یک شخص باشد و اگر دو کس باشد و ظرف بزرگ باشد یکی بریزد و دیگری بردارد و مدام
که بمقدار که خواهند پس آن را در ظرفی کرده مغز گردگان بریان و مغز بادام بریان و مغز پسته
بریان کوفته و جلاب شکری قدری از آن سوده بر روی آن کرده بخورند و بعضی بجای جلاب
شکری پالوده شکری رقیق که آن را بفارسی یاقوت رقیق گویند بر روی آن کرده می خورند
و باقتغا از آرد ترتیب دهند سبک سریع الهضم و قابض و آنچه از آرد میده یا نشاسته می سازند
کثیر الغذا و بطی الهضم است و از نشاسته ساخته آن سبک تر و قابض تر و بد و انیث اقرب
صداع از اغذیه نافعه از برای اصحاب صداع خصوص صفراوی و صداع یابس سافج
خصوص و قتیکه سبب آن غم و هم باشد اطعمه خفیفه لطیفه صالحة الغذا است و اطریه از اغذیه

است مالیخولیا از اغذیه صالح از برای اصحاب مالیخولیا نزد جراحت و بیس اطریه است بسبب
آنکه متولد می گردد از خون بلغمی که مقاومت میکند با سودای احتراقیه بسبب تبرید و ترطیب
و متولد نمی گردد از آن سودا و ابخره و منبخر نیز نمی گردد و باید دانست که غذاهای لطیفه گاه
باشد که ضرر کنند بجهت آنکه زود محترق میگردند و نیز اطریه و امثال آن را در مالیخولیا وقتی
باید خورد که قوت هاضمه قادر بر هضم آن باشد بجهت آنکه نزد ضعف قوت هاضمه فاسد میگردد
امثال این اغذیه در معده و فساد غذا از اضر اشیا است از برای اصحاب مالیخولیا و اکثر امراض
الزکام والنزله نافع است از برای زکام و نزله بارد لتغذیه باطریه با عسل نفث الدم نافع است
از برای نفث الدم هر چیز که بوده باشد آن را خاصیتی در حبس خون از غذاها مانند اطریه
خصوص وقتیکه پخته باشند در آن عدس سل از اغذیه مناسبه از برای اصحاب سل اطریه
است بول الدم نافع است از برای اصحاب بول الدم لتغذیه باطریه نسیان گفته اند که تغذی
بآتش متولی هر اجینی باندکی دارفلفل و خولنجان و بابانکی حلتیت نافع است از برای نسیان
بارد ساذج و گفته اند بالی غست از خوردن مربای زنجبیل و امثال آن و مثلث بالای
آن برای ابدان و امزجه بارده رطبه و معده های رطبه و گاهی جهت اصحاب و زیادتی
لذت نخود درست و چغندر را ریزه کرده در آن پخته می خورند و گاهی سیب و چغندر ر
داخل میکنند و گاهی گوشت کوفته ساخته داخل مینمایند و جمله آشهای اردینه اکثر مستعمل
اهل خراسان و هراة و توران است و بعد از آن اهل ایران و سائر بلاد و دیگر کمتر باب
الالف مع الغین المعجمه * اغبر بدانکه اغبر بفتح همزه و سکون غین معجمه و فتح با
موحده و رای مهمله دوائی مرکبی را نامند که نافع باشد جرب عین را و از قبیل ذرور و برود
است اغبر نافع از برای وردیج و برش جفن بعد از استعمال اصفر کبیر و تراش باید
که بچشم کشند صنعت آن توتیای کرمانی مغسول ۱۲ و صدف سوخته مغسول از هر یک
دو درم نبات سفید پنج درم بدستور ذرور سازند و این ذرور جرب و سبل را نیز نافع
و در نسخه که حکیم عطاء الله از بیاض مجربات نواب حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود
شیرازی نقل نموده بجای صدف سوخته مدبر شبح محرق مغسول است و وزن هر دو دوا

اول ده درم وزن نبات بنج درم ست اغبر لؤلوی جرب ضعف را با بصره و سبل و تسر ناف و طفره را نافع ست صنعت آن توتیای کرمانی مغسول شیح محرق مغسول از هر یک دو درم سرد ارید ناسفته شش درم نبات بنج درم صلایه کرده استعمال نمایند اغبر دیگر برای قروح جشم و سبل و جرب سود دارد صنعت آن توتیای کرمانی مغسول شیح سوخته مغسول و نبات سفید از هر یک بنج درم انزروت سفید برورده عصارهٔ ماميثا هسپانی از هر یک یکدرم صلایه کرده استعمال نمایند باب الالف مع الفا ✻ افاویه اسم ادویه خوشبو ست که اطعمه و اشربه می کنند محمود سنجری گفته که افاویه عطرهٔ طیبة الرائحه است مانند قرنفل و دارچینی و هیل بوا و نحو انها حب افاویه مسهل نافع از برای ضعف معده حادث از بلغم و از برای کسی که کاره از نوشیدن ایارج باشد صنعت آن حب بلسان عود بلسان دارچینی سلیخه مصطکی سنبل الطیب اسارون زعفران بسباسه قرنفل جوز بوا از هر یک یکدرم و نیم غاریقون دو مثقال تربد سفید ده درم و در نسخه دیگر ده مثقال ست سقمونیا دو مثقال زنجبیل دو درم کوفته بیخته بآب کرفس حب سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم حب افاویه امراض سوداوی و صفراوی و بلغمی را که در معده باشد و غشی حادث از ان و از ناخوشی حال معده را نافع ست صنعت آن دارچینی قصب الذریره حب بلسان تفاح اذخر سلیخه قرفة الطیب از هر یک ده اوقیه کوفته و در شش من آب باران بپزند تا بنصف رسد پس بگیرند صبر سقوطری نیم من و در ان بریزند و همدران آب بجوشانند و صافی کنند دو بار سه بار که هیچ چیزی از دردی در ان نماند و بآفتاب بهند تا خشک شود پس زعفران مرکی صافی مصطکی از هر یک اوقیه بیخته در ان بیامیزند و حبها سازند هر حبی بقدر نخودی و در سایه خشک کنند شربتی مثقالی بآب نیم گرم فرو برند و در نسخه مسعودی قرفة الطیب از هر یک هفت درم و نیم ست و گفته در یکچهار یک آب باران بجوشانند تا بنصف آید و وزن صبر ده درم و زعفران و مصطکی و مرکی از هر یک یکدرم شربتی یک مثقال حب افاویه دیگر که در حمی یوم به سبب ناگواریدن طعام بکار آید و جهت تلیین طبع زمانی که ثقل از طعامهای غلیظ نارسیده باشد

بگشاید و باد ها دفع کند و قولنج بگشاید صنعت آن فلفل دارفلفل دارچینی قرنفل زنجبیل
مصطکی نارمشک اجزا متساوی کوفته بیخته از مجموع ده درم بگیرند و ده درم سقمونیا
و ده درم نبات سفید و یکدرم کتیرا سوده با آب پودینه شتر حبوب سازند حبی بقدر
نخودی و اگر پودینه حاضر نباشد بگلاب یا آب انار شیرین ببرشند هرگاه یک حب بخورند
یک مجلس اجابت کند طعام بگوارد و بادها بشکند حب افاویه بادها دفع کند و طبع
را نرم سازد و قولنج را بگشاید صنعت آن قرنفل زنجبیل دارچینی قاقله دارفلفل نارمشک مصطکی
از هر یک یک مثقال سقمونیا هفت درم و در نسخهٔ دیگر هفت مثقال است قند سفید هفت
مثقال کوفته بیخته حب سازند هر یک مقدار نخودی هر حبی یک مجلس اجابت کند و در
و در نسخهٔ دیگر از هر یک از کتیرا و صمغ عربی یکدرم داخل است دهن افاویه مانند
قرنفل و بسباسه و دارچینی و جوزبوا و مانند اینها نافع است برای جمیع امراض بارده بلغمیه
و کسر و تحلیل ریاح و تقویت قوی و ارواح معده و قلب و کبد و دماغ صنعت آن بگیرند
از هر یک از اینها که خواهند چهار رطل و جوکوب نمایند و در هر یک رطل یک اوقیه نمک
داخل نمایند و در آب گرم بخیسانند و تا پنج روز در جای سرد نگاه دارند پس بقرع
و انبیق مقطر نمایند و در حین تقطیر در قرنبه نمک نیز داخل نمایند پس دهن را از آب
جدا نمایند صاحب کیمیای براکلسوس که این نسخه منقول از ان است نوشته که از چهار
رطل افاویه هفت اوقیه دهن بر می آید و ان شاء الله تعالی دهن هر یک از افاویه جدا در جای
خود مذکور خواهد شد شراب افاویه نافع است از برای وجع صدر و پهلو و ریه و از برای
حیض و نفاس و از برای مسافرین در برف و سرما و از برای کیموس غلیظ و مصفی لون
و آورندهٔ خواب و مسکن اوجاع و زائل کنندهٔ وجع گرده و مثانه است صنعت آن بگیرند
قصب الذریره شش مثقال سلیخه هشت مثقال اسارون چهار مثقال و در نسخهٔ دیگر
سنبل الطیب شش مثقال و عود هندی هفت مثقال داخل است ادویه را نیم کوفته
بیندازند در یک پیمانه از آب انگور و بگذارند تا بجوش آید و بگیرد بوی افاویه را و از جوش
بنشینند پس صاف نموده بکار برند و اگر بر آتش ملایم طبخ دهند تا آنکه سه ربع برود و یک ربع

بمانند شاید بد باشد عرق افاویه مرکب از افاویه را که خواهند عرق کشند مانند نعناع
و قرنفل و دارچینی و نانخواه و سعد و بسباسه و جوزبوا و سنبل الطیب و ساذج هندی باید که چهار
یا زیاده اگر سبک خواهند مثل وزن آن آب داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند و انشاء الله
تعالی عرق هر یک علیحده علیحده در اماکن خود ذکر خواهند یافت قرص افاویه نافع از برای
خلفه و قروح امعا و قاطع اسهال و زحیر صنعت آن بگیرند زعفران سنبل الطیب انیسون
از هر یک چهار مثقال صبر سقوطری عصاره لحیة التیس حضض هندی اقاقیا کهربا صمغ
مازوی سبز کثیرا فلفل سفید از هر یک دو مثقال بکوبند نرم و بیزند و با شراب [illegible] اقراص
سازند هر قرصی بوزن نیم مثقال شربتی یک قرص و در نسخه دیگر افیون خالص دو مثقال نیز
داخل است و کهربا داخل نیست **افیتمون** بفتح اول و سکون فا و کسر تای مثناة فوقانیه
و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و واو و نون لغت یونانی است بمعنی دواء الجنون
و شعر الضبع نیز نامند و بسریانی بکوکر سو و بهندی اکاس بیل و امربیل گویند و آن نباتی
است سرخ رنگ و بر بعضی نباتات نیز می ماند فروع آن مانند خیاطه و برگهای بسیار
ریزه و گلش سرخ تیره و تخمش از خردل ریزه‌تر و سرخ مائل بزردی و بر نباتات و اشیای
که نزدیک او باشند می تند تخمش شبیه است بزردک و تا مدتی در زیر زمین می ماند و نصاری
گویند که در حوالی او چیزی نمی روید و طعمش تلخ با اندکی تندی و بعضی گفته اند که بیخ ندارد و گلش
ریخته تخم می بندد و شیخ الرئیس گفته قوت نبات آن مثل قوت حاشا است و بعضی گفته
اند که از جنس حاشا و بهترین آن سرخ اقریطی یا مقدسی است که از جزیره مقدس و یا
اقریطس آورند و هر چند سرخ‌تر و تند بوتر و باریک‌تر باشد بهتر است جالینوس گرم و خشک
در سوم میداند و شیخ و دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در اول و نزد بعضی خشک در دوم است
محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم است و با تنقیه مسهل صفرا نیز جهت امراض دماغی و عصبانی
و اوجاع مفاصل و نفخ و صرع و مالیخولیا و جنون و خدر و سرطان متقرح و بالخاصیه جهت
امراض سوداوی و تنقیه سودا و تفریح قلب بسبب تنقیه سوداوی عدیل است و چون یک هفته
هر روز ده درم آن را با نیم رطل شیر تازه دوشیده بیاشامند و با پانزده مثقال سکنجبین

بنوشند جهت دفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب دانسته اند و شیخ الرئیس گفته که چون
چهار درم افتیمون را سائیده با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت
نماید و بغدادی قلیلی سرکه نیز درین ترکیب گفته و چون افتیمون لطیف و ضعیف القوت
است بسیار جوش نباید داد بلکه باید و جوش اکتفا باید نمود زیرا که جوش مبطل فعل آن است
و افتیمون مضر مصفراوی و شبان و محرور المزاج و مورث کرب و غشی و عطش و مصلح آن بنفشه
و کثیرا است و گویند مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و کثیرا است و موافق مبرود المزاج و کهول و پیران
است و قدر شربتش از جرمش نزد شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال است
دو درم گفته اند و در مطبوخات تا ده درم و بدلش لاجورد و حجر ارمنی و یک وزن و نیم
آن حاشا یا مثل آن حاشا و دو دانگ تربد سفید مدبر است و تخم آن را نرم نباید کوبید
و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح آن است و مغص اگر در غیر مطبوخ است و الا بر آن
باید چکانید و مقدار شربت آن تنها تا دو درم و با غیر آن تا چهار درم است و گفته اند چون ده
تخم آنرا در پارچه کتانی بسته در ده و ثلث رطل شراب انگوری یکشب بخیسانند و در زیر
آسمان گذارند و روز دیگر افشرده صافی آنرا گرم کرده با ده اوقیه شربت بنفشه و یک اوقیه
شربت ورد مکرر و یک مثقال روغن بادام شیرین بنوشند اسهال مره سودا در نهایت خوبی
کند بدون مضرت و احداث ضعف و جهت مالیخولیا و وسواس سوداوی نیز نافع است
و اگر یک اوقیه مغز فلوس خیار شنبر نیز اضافه نمایند بجهت صداع الراس گفته اند
چون افتیمون مسهل بلغم و سودای محترق از دماغ است و نافع است از برای امراض حادثه
ازین دو خلط در راس و دماغ و شربتی از آن در مطبوخ است از پنج درم تا هفت درم و از جرم
آن از یک درم تا دو درم و در نقوع از دو درم تا چهار درم و تا شش درم است و سزاوار
آن است که هرگاه جرم آنرا استعمال نمایند با روغن بادام شیرین باید که چرب نمایند صلاح چون
شش درم افتیمون را در قدری از شیر گوسفند داخل کرده بیاشامند نافع است
از برای صداع سوداوی و تنقیه سودا بعد از نضج منضجات مناسبه و شربتش درهم
آن با ماء الجبن نافع است صداع حادث بمشارکت قلب یا بسبب مزاج سوداوی

قلب مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی و قرشی در رسائل و غیر او از اطبا گفته اند
که نافع است از برای مالیخولیا خصوصاً با اشل افسنتین و چون بگیرند از افتیمون شش درم و با دو درم
مویز منقی بجوشانند جوشانیدنی خفیف و صاف نموده بیاشامند نافع است از برای مالیخولیا
حادث از آشامیدن خمر بسیار و دوام بران و اگر اضافه نمایند بسوی طبیخ آن سر بنفشه و
اصل السوس می باشد انفع و چون اضافه نمایند بسوی آن مفرحی مانند بادرنجبویه و گاوزبان
می باشد انفع و نافع است از برای وسواس سوداوی و همچنین با ماء الجبن نافع است مالیخولیا را و
در موجز گفته که چون بگیرند از افتیمون وزن هفت درم و بیاشامند با شیر تازه دوشیده
و شکر سفید می باشد نافع از برای مالیخولیا و مانیا و کابوس و جنون و اکثر امراض سوداوی و
شیخ الرئیس گفته استفراغ ماده مالیخولیای سوداوی با افتیمون با شحم حنظل و اندکی سقمونیا بعد
از فصد و نضج ماده لبا باشد که موجب سنگاری شود و اگر این دوا موجب سنگاری نگردد
باید که استعمال ایارجات نمایند با صبر و غاریقون با این نحو که فرا گرفته شود از اینها بقدر حاجت و حب نمایند
فرو برند سید اسمعیل جرجانی گفته که چون افتیمون را کوبیده و با مویز منقی سرشته حب فرو برند
از ان پنج درم تا ده درم نافع است از برای مالیخولیای مراقی و چون هفت درم افتیمون کوبیده
را با سکنجبین ساذج بیاشامند اسهال سودا الوقت میکند تنقیه طحال میکند و نافع است
از برای مالیخولیای طحالی و مانیا و جنون و سهر و از برای غیره گفته اند که چون هر هفته یکبار از این
ترکیب خورده شود می باشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض حادثه از سودا
محترق از سودا هرگاه بوده باشد ماده مائل بر برودت نوشیدن افتیمون با ماء الجبن مع سکنجبین بشیره
قرطم نافع است از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی و کابوس و سهر او از ان است
که بوده باشد شیر دو رطل و مغز حب القرطم کوبیده بیست درم و آن را در شیر نیم گرم بمالند و بگذارند
تا بسته شود و بگردد پنیر پس آن آب شور مصفی بچکانند و آب آن با شش درم افتیمون بنوشند [illegible]
در مجربات خود آورده که دیدم خلقی کثیر را از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی
که افتیمون مخلوط با افسنتین و برگ حنظل با اینها داده   پس زائل گردانید مالیخولیا و وسواس
سوداوی ایشان را و نیست دوائی انفع از این دوا از برای اصحاب مالیخولیا و آنانکه سوداوی

وچون هفت درم تخم آنرا در شیر تازه دوشیده داخل کرده بخورند بیاشامند نافع جنون و وسواس
سوداوی و ابن ماسویه گفته که چون افتیمون را در آب یکدو جوش داده آن را بمالند و بفشارند
و آب را صافی نموده گلقند در آن حل کرده باز صافی نموده بیاشامند تنقیه معده می کند
از اخلاط فاسده سوداویه نافع است از برای کابوس حادث از ابخره سوداویه مرتفعه از معده
بسوی سر و با ماء الجبن برای کابوس سوداوی و صرع و فالج و لقوه و تشنج و خدر آشامیدن افتیمون
نافع است صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و خدر را بجهت آنکه منقی دماغ است باید که
بوده باشد مخلوط به بعض ادویه مخصوص تنقیه دماغ مانند اسطوخودوس و ابن جزله گفته که آن
منقی دماغ است از سودا و بلغم و نافع است از برای تشنج و امتلائی و خدر و مقدار شربت
از آن یکدرم است تا دو درم که بروغن بادام شیرین چرب نموده بنوشند و اگر بوده باشند در
سطوح محتاج بروغن بادام نیست بغدادی گفته که چون بگیرند از افتیمون شش درم تا ده درم
و بجوشانند در سکنجبین جوشانیدنی رقیق و بمالند و بفشارند و بنوشند نافع از برای تشنج امتلائی
و خدر و بعض اطبا گفته که چون بگیرند از آن هر روز ده درم و بخیسانند در یک من شیر تازه
دوشیده و صافی نموده اضافه نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین ساده صادق الحموضه تا بریده
شود و بچکانند و بیاشامانند و این فعل را هشت روز متوالی بعمل آورند از برای تشنج و خدر
نافع است **فصل در بیان حبوبی که اصل و عمده در آنها افتیمون است** حب
افتیمون که اسهال سودا از بدن و دماغ کند و نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای
محترق از سودای طبیعیه صنعت آن افتیمون ده درم غاریقون شش سفید بسفایج فستقی
هلیله سیاه از هر یک پنجدرم ایارج فیقرا هفت درم نیم لاجورد سه درم و نیم سقمونیای انطاکی
مشوی یکدرم همه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین پنجدرم چرب نموده بآب حب سازند شربتی
از سه درم تا چهار درم حب افتیمون دیگر مسهل سودا است و نافع است از برای مالیخولیا
صنعت آن افتیمون حجر ارمنی از هر یک سه درم نمک نفطی دو درم کوفته بیخته بآب کاسنی
تازه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو مثقال با آب گرم فرو برند حب
افتیمون دیگر نافع از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از بلغم صنعت آن افتیمون

دو درم بسفایج فستقی غاریقون بسن سفید از هر یک یکدرم نمک هندی خربق سیاه
از هر یک نیم درم ایارج فیقرا یکدرم و نیم اسطوخودوس ثلث درمی کوفته بیخته با آب حب سازند
جمله یک شربت کامل است حب افتیمون دیگر که اسهال سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا
صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی از هر یک سه درم حجر ارمنی خربق سیاه از هر یک
یکدرم تربد سفید نیم درم کوفته بیخته با آب شاهترج حب سازند شربتی دو درم با آب گرم فرو برند
حب افتیمون دیگر که اسهال سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا هرگاه استعمال کرده
شود بعد از آنکه چند روز ایارج جالینوس خورده باشند صنعت آن افتیمون غاریقون ایارج
فیقرا شحم حنظل سقمونیا مشوی از هر یک مقداری که اقتضا کند حال علیل و حال مرض و
وقت و عادت و سن و البلاد موقوف بر رای طبیب کوفته بیخته با آب حب سازند و با آب گرم فرو
برند حب افتیمون خفیف نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای مایل بحرارت
صنعت آن افتیمون و شحم حنظل و اندکی سقمونیا حب سازند و با آب گرم فرو برند و اگر
این حب موجب رستگاری نشود پس باید که زیاده کرده شود و در آن لاجورد و حجر ارمنی
بی خوف غائله یا خربق سیاه با خوف غائله حب افتیمون که تنقیه سودا کند و نافع است
از برای نسیان سوداوی چون استعمال کرده شود با مطبوخ افتیمون بعد از نضج بمنضجات
سودا مخصوص بمغلی منقول از حضرت استاذ الاطبا سید السند قدس سره که بجهت همین علت
بالیفقر موده اند صنعتش افسنتین گاوزبان باهسر بسفایج فستقی بادرنجبویه اسطوخودوس
گل بنفشه از هر یک دو درم عود الصلیب یک درم عناب خراسانی ده دانه مویز طائفی منقی
از حب بیست و انه افتیمون در کتان بسته پنج درم اجزا سوای افتیمون جوشانیده صاف
نموده افتیمون را در کتان بسته در آن انداخته و بگذارند صبح گرم کرده بمالند و بیفشارند
و کیسه را دور کرده مطبوخ گرم را بر روی ترنجبین پانزده مثقال صاف نموده بنوشند پس
چون نضج ظاهر شد استعمال سودا نمایند بحب افتیمون و مطبوخ افتیمون حب افتیمون
تنقیه سودا را از بدن پاک کند و منتهی ... را نافع باشد صنعت آن افتیمون اقریطی دو درم
شحم حنظل دو درم نمک نفطی یکدرم قرنفل یک مثقال اجزا را کوفته بیخته حب سازند شربتی

دو درم و نیم با آب نیم گرم فرو برند حب افتیمون دیگر نافع از برای حمی ربع صنعت آن افتیمون
هلیله کابلی از هر یک چهار درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین از هر یک دو درم صبر یک درم
با بسفایج رازیانه در آن جوشانیده صاف کرده باشند حبهای بزرگ بسازند قدر شربت دو
درم تا سه درم حب افتیمون دیگر که تنقیه سودا از بدن و سر کند و جمیع امراض سوداوی
خصوص مالیخولیا و سرسام سوداوی را بغایت نافع باشد صنعت آن افتیمون اقریطی
ده درم غاریقون سفید از آرد و پنیر مویز گندرانیده شش درم هلیله سیاه پوست هلیله
کابلی پوست هلیله زرد آمله مقشر پوست بلیله از هر یک دو درم گل سرخ منزوع الاقماع سنای مکی
اسطوخودوس لاجورد مغسول از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده به آب رازیانه سرشته حب سازند شربتی چهار درم تا هفت درم با جلاب ساده نیم گرم
حب افتیمون نافع از برای حمیات سوداویه صنعت آن افتیمون اقریطی تربد سفید
بسفایج فستقی از هر یک دو مثقال غاریقون سفید لاجورد مغسول حجر ارمنی از هر یک
مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو مثقال با
گلاب و عرق گاوزبان فرو برند حب افتیمون مستعمل در مالیخولیا که بدل مطبوخ افتیمون
است صنعت آن افتیمون ده درم بسفایج فستقی غاریقون سفید از هر یک یک درم
خربق سیاه نمک هندی از هر یک نیم درم اسطوخودوس چهار دانگ ایارج فیقرا یک درم و نیم
بدستور مقرر مرتب نمایند چه او شربت تمام است بجهت اقویا و اگر مریض ضعیف یا صغیر باشد
نیمه شربت حب افتیمون مستعمل در سوء مزاج سوداوی قلب و خفقان حادث از سودای
متولد از بلغم صنعت آن افتیمون تربد سفید مدبر از هر یک یک درم غاریقون سفید شحم حنظل
حجر ارمنی مغسول از هر یک یک دانگ و نیم سقمونیای مشوی ملح نفطی مقل ازرق از هر یک
یک دانگ خربق سیاه نیم دانگ اسطوخودوس دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده حب سازند چهار یک شربت است حب افتیمون دیگر مستعمل درین علت
وقتیکه تولد سودا از صفرا باشد صنعت آن افتیمون تربد سفید مدبر سنای مکی شاهتره از هر
یک یک جزو پوست هلیله زرد یک جزو دو دانگ صبر سقوطری زرد دو دانگ لاجورد

مغسول دو ثلث جزو مصطکی یک جزو دو دانگ گل سرخ دو ثلث یک جزو کوفته بیخته
حب سازند شربتی چهار درم با آب شیرین حب افتیمون نافع از برای صداع سوداوی
و سایر امراض سوداویه صنعت آن افتیمون پوست هلیله سیاه غاریقون تربد سفید از
هر یک دو دانگ ملح نفطی بسفایج فستقی حجر ارمنی مغسول خربق سیاه از هر یک یکدانگ
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآب شبت حب سازند جمله یک شربت است
صنعت این حب نسخهٔ دیگر افتیمون نیم درم هلیله سیاه چهار دانگ غاریقون سفید دو دانگ
ملح نفطی بسفایج فستقی حجر ارمنی خربق سیاه از هر یک یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
یک مثقال چرب نموده بآب حب سازند هر حبی بقدر نخودی جمله یک شربت است حب
افتیمون مسهل سودا و منقی بدن سرعت از مادهٔ سوداوی غالبه مفید است از برای مالیخولیا
و صداع سوداوی صنعت آن افتیمون پنج درم غاریقون سفید اسطوخودوس تربد سفید
مدبر بسفایج فستقی از هر یک یکدرم کوفته بیخته بآب بادیانه شبت حب سازند جمله یک شربت
است حب افتیمون مسهل سودای خالص صنعت آن افتیمون بسفایج فستقی از هر یک
سه درم خربق سیاه حجر ارمنی مغسول از هر یک یکدرم تربد سفید مدبر نیم درم کوفته بیخته
بآب حب سازند شربتی دو درم حب افتیمون نافع از برای صداع بمشارکت معده
بسبب اجتماع سودا در معده چون استعمال کرده شود بعد از نضج ماده و این حب منقی بدن و معده
و دماغ است و نافع است وارو سدر سوداوی را نیز صنعت آن افتیمون اقریطی اسطوخودوس
بسفایج فستقی هلیله سیاه غاریقون تربد سفید حجر لاجورد حجر ارمنی مغسول از هر یک یکدانگ
نیم سقمونیا مشوی کثیرا از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بآب بادرنجبویه حب سازند جمله یک
شربت است حب افتیمون مسهل سودا و نافع است از برای سرسام سوداوی صنعت آن
افتیمون اقریطی تربد سفید مدبر از هر یک دو درم غاریقون سفید شش درم هلیله سیاه پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلیله آمله مقشر از هر یک دو درم غنچهٔ گل سرخ
منزوع الاقماع اسطوخودوس لاجورد مغسول از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته بآب بادیانه
تازه شبت حب سازند شربتی از چهار درم تا هفت درم با جلاب بادهٔ آب نیم گرم

حب افتیمون دیگر که همان منفعت دارد صنعت آن افتیمون افریطی بسفایج فستقی غاریقون
هش سفید سقمونیای مشوی شحم حنظل حجر لاجورد مغسول حب بلسان از هر یک بقدر
حاجت کوفته بیخته بآب کاسنی تازه سرشته حب سازند شربتی دو مثقال صبح با
عرق گاوزبان فرو برند و غذا اطعمه بارد الشعیر با نخود آب بخورند حب افتیمون که از ادویه
مسهله است و نافع است از برای مالیخولیا و بعضی اوقات بدل مطبوخ افتیمون داده می شود [illegible]
مریض را مکروه باشد آشامیدن مطبوخ افتیمون که گفته شده این حب نافع است از برای مالیخولیای
حادث از سودای محترق از سودای طبیعیه و جذام صنعت آن افتیمون بیست درم بسفایج
فستقی ده درم خربق سیاه نمک هندی از هر یک پنج درم اسطوخودوس هفده درم ایارج
فیقرا پانزده درم و در نسخه دیگر پنج درم است و در نسخه دیگر بجای ایارج فیقرا سه درم سقمونیا
داخل است و نسخه مسیحی موافق نسخه اصل است الا آنکه غاریقون سفید ده درم داخل است
اجزا را کوفته بیخته حب سازند شربتی از سه درم تا چهار درم صنعت این حب بنسخه ابن الیاس
افتیمون بیست درم ایارج فیقرا بسفایج فستقی از هر یک دو درم اسطوخودوس هفت درم غاریقون
سفید پنج درم نمک هندی سه درم کوفته بیخته بآب حب سازند شربتی سه درم بآب گرم

فصل در بیان سفوفاتی که اصل و عمده دوا آنها افتیمون است سفوف
افتیمون مسمی بسفوف سودا النعها استفراغ با این سفوف با ماء الجبن نافع است از برای
مالیخولیا و نفث سودا که خصوص از سر صنعت آن افتیمون دو درم بلیله سیاه پوست بلیله
کابلی از هر یک یک درم غاریقون هش سفید یک ربع درمی خربق سیاه دو دو انگ کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب نموده شربتی از دو درم تا سه درم سفوف افتیمون مسمی بسفوف
سودا منقول از قرشی گفته که نهید باستفراغ سودا این سفوف با ماء الجبن و در علاج
مالیخولیا در هفته یکمرتبه مجرب النفع است صنعت آن افتیمون اسطوخودوس غاریقون
هش سفید لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول سقمونیای مشوی از هر یک مقداری که رای
طبیب و مرض اقتضا کند کوفته بیخته نگاه دارند و هفته یکمرتبه سه درم آن را با ماء الجبن
بنوشند سفوف افتیمون مسمی بسفوف مالیخولیا عظیم النفع در قطع مالیخولیا و وسواس

و وحشت و خبث نفس و جنون و این سفوف مقوی سر و قلب و معده است صنعت آن
افتیمون اقریطی شش درم پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله
منقی انیسون تخم ریحان تربد سفید مدبر بنام بودند از هریک چهار درم کهربای شمعی مرجان
قرمزی تخم خرفه مقشر ابریشم مقرض مروارید ناسفته کشنیز خشک مقشر گل ارمنی
عود قماری خام درونج عقربی از هریک سه درم مشک تبتی سه قیراط کوفته بیخته نگاهدارند
شربتی دو درم و نیم تا سه درم و اگر اضافه کرده شود باین سفوف بوزن مجموع ادویه نبات
سفید بعد از آنکه اجزا را بروغن بادام شیرین چرب نموده باشند می باشد و در نفع اسرع و درین
حال شربتی ازان پنج درم است با گلاب یا با آب زرشک شیرین کرده یا شربت گاوزبان
یا شربت نیلوفر اگر در مزاج حرارت باشد میخورانید اگر درین سفوف بجای تربد سفید مدبر
لاجورد مغسول یا حجر ارمنی بوزن تربد کرده شود می باشد در مالیخولیا انفع و اقوی
سفوف افتیمون بروفس نافع از برای قطرب مستعمل با ماء الجبن چون آشامیده شود
بعد از فصد و اخراج خون بمقداری که قریب بغشی رسد صنعت آن افتیمون اقریطی
هلیله سیاه هندی آمله منقی بسفایج فستقی پوست تراشیده لاجورد مغسول از هریک
بمقداری که رای طبیب آن قرار گیرد کوفته بیخته مقدار دو درم ازان با ماء الجبن بنوشند
سفوف افتیمون مسهل سودا که چون با ماء الجبن خورده شود تنقیه سودا کند خصوصاً از
سر صنعت آن افتیمون ده درم هلیله سیاه غاریقون سنا مکی ریوند چینی بسفایج فستقی
از هریک دو درم کوفته بیخته سفوف سازند و مقدار مستعمل ازان از سه درم تا چهار درم
است سفوف افتیمون مسهل منقیه تمام بدن از سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا
وقتیکه سودا در تمام بدن باشد صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون اقریطی
از هریک دو درم بسفایج فستقی حب النیل سنا مکی از هریک سه درم تربد سفید نصف مجموع
ادویه کوفته بیخته قدر مستعمل ازان از چهار درم تا چهار مثقال باشد سفوف
افتیمون مسهل سودا این سفوف اسهال خلط سودا کند و نافع است از برای امراض
حادثه از اخلاط غلیظه صنعت آن بسفایج فستقی افتیمون اقریطی از هریک جزوی

شکر طبرزد دو جزو کوفته بیخته چهار درم آن را لف کنند و بعد از آن جلاب شکری بنوشند
و چند نسخهٔ دیگر در باب الجبن در حرف اللام در البان مذکور میگردد انشاء الله تعالی فصل در
بیان سکنجبینهائی که اصل و عمود در آنها افتیمون است ۞ سکنجبین افتیمون
ساده به نسخهٔ حکیم محمد باقر موسوی رح حکیم باشی شاه جم جاه سلیمان صفوی صنعت
آن افتیمون اقریطی پنجاه درم در کیسهٔ کتانی کرده در دو من آب بجوش آورده انداخته
دو سه جوش بدهند و دیگ را از آتش فرود آورده چندان کیسه را بمالند که تمام قوت افتیمون
بآب باز داده شود پس کیسه افشرده دور نمایند و سرکهٔ انگوری کهنه پنج سیر من تبریز و قند
سفید یک من و نیم تبریز داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید شربتی پانزده مثقال سکنجبین
افتیمونی ساده به نسخهٔ دیگر نافع از برای مالیخولیا و اصحاب وسواس و وحشت و جمیع
امراض سوداوی صنعت آن بگیرند افتیمون پنجاه درم و در ده سیر سرکهٔ انگوری و آب
بقدر حاجت بخیسانند پس داخل نمایند در آن قند سفید صافی و دو جوش داده فرود آورند
و کیسهٔ افتیمون را بمالند تا تمام قوتش بیرون آید و شیره اش کشیده شود پس کیسه را
افشرده دور نمایند و بقوام سکنجبین آورده شربتی پانزده درم با ماء الجبن بیاشامند
سکنجبین افتیمون تالیف شیخ الرئیس رحمه الله منقول از نسخهٔ ابن ابی صادق
صنعت آن افتیمون اقریطی بسفایج فستقی از هر یک ده مثقال خربق سیاه یک مثقال
خربق را نیمکوفته یک شبانروز در سرکهٔ انگوری کهنه یک رطل که یک رطل آب خالص در آن
داخل کرده باشند بخیسانند پس بآتش ملایم بجوشانند و بیندازند در آن خرقه که بسته
باشند در آن بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته را تا بنصف رسد پس افتیمون را در
خرقهٔ کتان بسته در آن اندازند و دو جوش دیگر داده از آتش فرود آورند و خرقهٔ افتیمون
را بمالند بسیار تا جمیع قوت افتیمون بآب باز آید پس خرقهٔ دیگر را نیز بمالند و بفشارند
و هر دو خرقه را دور کرده سه رطل شکر سفید صافی داخل نموده بآتش ملایم بپزند تا بقوام
آید پس از آتش فرود آورده سرد نموده در شیشه نگاه دارند سکنجبین افتیمونی با مسهل
سوداء تالیف شیخ الرئیس رح صنعت آن بگیرند عسل مصفی یا شکر سفید مصفی و سرکه

بدستوریکه در سکنجبین ساده شیخ الرئیس ذکر می شود پس بگیرند افتیمون را آن مقدار که خواسته
باشند و بسفایج فستقی و خربق اسود هر دو را نیمکوفته و هر سه را جدا جدا در صره کتانی
کرده سر آن را محکم ببندند و در آب اندازند و بپزند چنانچه در سکنجبین سقمونیائی در رسم
سقمونیا ذکر میشود و این نسخه با نسخه ابن ابی صادق یکی است و تفاوت در صنعت است
صنعت این سکنجبین به نسخه دیگر بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته سی درم خربق سیاه
نیمکوفته چهار درم افتیمون اقریطی سی درم هر یک را علیحده در صره کتان متخلخل النسج کرده
و باید که نیمه هر یک از صره ها خالی باشد پس بگیرند سرکه انگوری یکصد درم آب خالص دو رطل
در دیگ سنگی پاکیزه کرده بجوشانند و دو صره بسفایج و خربق را در آن اندازند و نیکو بجوشانند
و در میان بزبان صره ها را بمالند و چون نصف شد افتیمون را در آن اندازند و دو جوش دیگر
داده از آتش برگیرند و کیسه را نیکو بمالند و بفشارند تا تمام قوتهای دواهای آن باز داده شود پس
کیسه ها را افشرده دور کنند و دو رطل شکر سفید صافی داخل کرده بقوام آورند پس از آتش فرود
آورده سرد نموده در شیشه یا ظرف چینی نگاهدارند شربتی بیست درم در وقت حاجت بکار
برند سکنجبین افتیمونی دیگر منقول از شیخ الرئیس که نافع از برای اصحاب توحش سوداوی
و صرع و مالیخولیا و خفقان سوداوی و این سکنجبین منضج مواد سوداوی است و منقیه ماده علت
برفق میکند و نیز بعد از استعمال این سکنجبین استفراغ مواد امراض مزبوره بمسهل خفیفه میتوان
کرد صنعت آن افتیمون اقریطی ده مثقال گاوزبان پانزده مثقال تخم کاسنی اصل السوس
تراشیده مرضوض پوست بیخ کاسنی از هر یک دوازده مثقال بسفایج فستقی پوست تراشیده
نیمکوفته تربد سفید پوست تراشیده مرضوض از هر یک شش مثقال حاشا زوفای خشک
کمافیطوس از هر یک چهار مثقال پرسیاوشان پنج مثقال تخم بادروج تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک
نرسنا دورونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب قاقله کبار از هر یک سه مثقال و نیم
تخم کشوث دوازده مثقال قند سفید بقدر حاجت گل قند آفتابی بوزن جمیع ادویه
ادویه را یک شبانروز در سرکه کهنه بخیسانند آن مقدار سرکه که از روی آن ادویه برگذرد
و بعد از آن چهار رطل آب خالص داخل نمایند و به آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و سرکه بماند

گلقند آفتابی سه دار آن حل کرده صافی نموده قند سفید را داخل نموده بقوام آورند شربتی پانزده
مثقال بهتر آن است که این سکنجبین را با ماء الجبن بنوشند سکنجبین افتیمونی منقول از
ادویه قلبیه شیخ الرئیس رح و این سکنجبین همان نسخه قبل است بالجمله تفاوتی صنعت
آن افتیمون اقریطی ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته شش درم گاؤزبان
گیلانی پانزده درم حاشا زوفای خشک کمافیطوس از هر یک چهار درم پرسیاوشان پنج درم
تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه تخم بادروج زرنباد درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید قاقله ساذج
هندی سنبل الطیب از هر یک سه درم و نیم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس تراشیده
مرضوض پوست بیخ کاسنی از هر یک دوازده درم گلقند سکری بوزن تمام ادویه ادویه
را نیمکوفته در پنج رطل آب خالص و دو رطل سرکه انگوری کهنه بآتش ملایم در دیگ سنگی
بجوشانند تا نصف وزن سرکه باقی ماند و اگر آب زیاده باشد بهتر است پس سرکه را صافی
نموده داخل کنند در آن شکر سفید صافی مقداری که بگرداند طعم سکنجبین را مز اگر احتیاج
باشد و گلقند کفایت نکند و بآتش ملایم بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند
شربتی پانزده درم تا بیست درم و ده روز استعمال نمایند وقتیکه ماده سودا در بدن بسیار
باشد و در نسخه دیگر این سکنجبین تربد سفید سه درم و نیم داخل است و تخم فرنجمشک و زرنباد
و درونج داخل نیست و در نسخه که بعد ازین ذکر میشود تربد و این ادویه داخل است لکن با این
هر دو نسخه اختلاف دارد سکنجبین افتیمونی مذکور به نسخه دیگر صنعت آن افتیمون ده جزو
بسفایج فستقی پوست تراشیده نیمکوفته تربد سفید محکوک مرضوض از هر یک شش جزو گاؤزبان
پرسیاوشان ایرسا تخم کاسنی اسطوخودوس تخم کشوث پوست بیخ کاسنی از هر یک پنج جزو حاشا
ورق گل سرخ کمافیطوس از هر یک چهار جزو تخم بادروج تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک بادرنجبویه
زرنباد درونج عقربی بهمن سفید ساذج هندی سنبل الطیب قاقله کبار از هر یک سه جزو
مجموع را در آب و سرکه بخیسانند یک شبانروز پس بجوشانند آن مقدار که وزن سرکه
باقی ماند گلقند آفتابی بوزن مجموع ادویه در آن حل نمایند و صافی نموده اگر احتیاج
باشد قدری شکر سفید که طعم آن را مز گرداند داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد

سرد کرده در شیشه نگاه دارند سکنجبین افتیمون که قدس سره موسوم بلنان نافع از برای
جمیع امراض سوداوی خصوصاً وقتیکه آشامیده شود با ماء الجبن صنعت آن افتیمون اقریطی
بسفایج فستقی سنای مکی از هر یک ده درم گاوزبان شاهتره گل گاوزبان اسطوخودوس بادرنجبویه
تخم خیارین پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه اصل السوس مقشر مخصوص گل بنفشه
گل نیلوفر قنطوریون دقیق از هر یک پنج درم عناب انجیر زرد از هر یک ده دانه سپستان
بیست دانه ادویه را سوای افتیمون در یکصد و نود درم سرکه انگوری و هفتصد درم آب بخیسانند
پس بجوشانند بمقداری که دو صد درم از سرکه و آب باقی ماند پس افتیمون را در صره کتان بسته در آن
انداز ند و دو جوش دیگر داده فرود آورده متصل کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و صافی
نموده بگیرند ترنجبین خراسانی هفتاد و پنج درم شکر سفید مصفی ده درم گلقند آفتابی شکری
پنجاه درم در آن حل کرده صافی نموده بقوام آورند شربتی دو اوقیه با ماء الجبن بنوشند
صنعت این نسخه دیگر قریب بنسخه مقبل گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی گل گاوزبان
گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب سیاوشان اصل السوس بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خیارین
تخم خربزه تخم کشوث تخم افتیمون پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اسطوخودوس کما
فیطوس از هر یک پنج درم سنای مکی افتیمون از هر یک ده درم انجیر زرد عناب از هر یک پانزده عدد
مویز منقی سپستان از هر یک سی عدد آنچه کوفتنی است شکوفته تمام ادویه سوای افتیمون
در یک رطل سرکه انگوری و سه رطل آب بخیسانند تا یک شبانروز و افتیمون را علیحده در خرقه
کتان بسته نگاه دارند پس ادویه را بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند صره افتیمون را
داخل کرده یک دو جوش دیگر داده فرود آورده کیسه افتیمون را دایم بدست بمالند تا تمام قوت
آن با آب باز داده شود پس شیره دور کنند و ادویه اصافی نموده ترنجبین خراسانی ترنجبین از
هر یک هفتاد و پنج درم شکر سلیمانی یکصد و بیست و پنج درم گلقند آفتابی بیست و پنج درم در آن
حل کرده صافی نموده بجوشانند و کف آن را بگیرند و مرتبه دیگر صافی نموده بجوشانند
تا بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی از ده مثقال تا دو اوقیه
با ماء الجبن بنوشند سکنجبین افتیمون دیگر نافع است از برای امراض سوداوی

وخصوص از برای کلف چون با مار الجبن نوشند صنعت آن گل گاوزبان شاهتره رازیانه از
هر یک پنج درم افیتمون بسفایج فستقی سنا مکی هلیله سیاه از هر یک ده درم اجزا انچه
کوفتنی است نیم کوفته در پنجاه درم سرکه انگوری کهنه و دو صد درم آب خالص سوای
افیتمون بخیسانند و افیتمون را در کیسه کتان بسته ادویه را بجوشانند تا ثلث آب و سرکه
بماند پس کیسه افیتمون را داخل کرده دو جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه افیتمون را متصل
بمالند تا تمام قوت افیتمون بآب باز داده شود پس بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده
با یکمن قند بقوام آورند و گاهی بجای گل گاوزبان اسطوخودوس و بجای هلیله سیاه پوست
هلیله کابلی می کنند شربتی از یک اوقیه رطبی تا دو اوقیه و بهتر آن است که با مار الجبن خورده شود
سکنجبین افیتمونی به نسخه حکیم صالح خان خال آن مرحوم صنعت آن افیتمون اقریطی
بسفایج فستقی از هر یک چهار مثقال خربق سیاه نیم مثقال رازیانه سه مثقال تخم کاسنی هفت
مثقال و نیم همه را نیم کوفته علیحده علیحده در کیسهای کتان کرده یک شبانروز در یک صد
پنجاه مثقال سرکه و هفتاد و پنج مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند سوای کیسه افیتمون تا
وزن آب برود پس کیسها را نیکو بمالیده دور کنند و کیسه افیتمون را دران انداخته
یک دو جوشی دیگر دهند و دایم بمالند تا تمام قوت آن بسرکه باز داده شود پس فرود آورده
همه خریطها را بمالند و بفشارند و دور کنند و سه صد مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند
و سرد کرده در شیشه نگاهدارند و بوقت حاجت بکار برند شربتی تا دو اوقیه سکنجبین افیتمونی
به نسخه حکیم داود مرحوم برادر حکیم صالح خان خال آن مغفور صنعت آن افیتمون اقریطی
پنج مثقال و نیم اسطوخودوس رازیانه شاهتره از هر یک پنج مثقال بسفایج فستقی پوست
تراشیده سنا مکی پوست هلیله کابلی از هر یک چهار مثقال و نیم ادویه نیم کوفته یکشب در سرکه
انگوری هفتاد و پنج مثقال و آب خالص یکصد و دوازده مثقال بخیسانند و صبح بجوشانند
تا وزن آب برود و صافی نموده قند سفید هفتاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند
و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند شربتی تا دو اوقیه سکنجبین افیتمونی دیگر
نافع از برای امراض سوداوی صاحب اختیارات بدیعی گفته که این سکنجبین مستعمل

من است صنعت آن تخم کاسنی تخم رازیانه افیتمون اقریطی از هر یک هفت درم بغیر افیتمون
ادویه را نیمکوفته در سرکه انگوری یک چهار یک من و آب بقدر حاجت یک شبانروز
بخیسانند پس بجوشانند و بدست بمالند و در آخر افیتمون در کتان بسته را دران اندازند
و یکدو جوش داده فرود آورده دایم بمالند تا تمام قوت افیتمون باز داده شود پس کیسه را
بفشارند و دور کرده مطبوخ را صافی نموده قند سفید یکمن داخل کرده بقوام آورده فرود آورند
و سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی تا ده اوقیه لنسخه دیگر این سکنجبین اقوی از نسخه قبل
است صنعت آن تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس افسنتین از هر یک سه درم تخم خیارین نیمکوفته تخم
خربزه نیمکوفته از هر یک پنج مثقال پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه افیتمون از هر یک هفت
درم اجزا را سوای افیتمون در سرکه و آب یک شب بخیسانند و افیتمون را در کتان بسته
اول اجزا را بجوشانند و در آخر افیتمون را دران اندازند و فرود آورده دایم کیسه افیتمون
را بمالند یا بیدلی قوی بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده یکمن شکر سفید داخل
کرده بقوام آورند شربتی پانزده درم سکنجبین افیتمونی دیگر بنسخه میر محمد مومن حکیم نافع
از برای جمیع امراض سوداوی خصوصاً که در مزاج حرارت باشد مستعمل با ماء الجبن صنعت آن
افیتمون اقریطی بسفایج فستقی تخم کاسنی از هر یک هفت مثقال تخم کرفس بیخ بادیان بیخ کاسنی
از هر یک ده مثقال تخم خیارین نیمکوفته پنج مثقال ادویه را سوای افیتمون در نود مثقال سرکه
انگوری و نود مثقال آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد افیتمون را در کیسه کتانی
بسته دران اندازند و جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه افیتمون را بدست بمالند تا تمام
قوت افیتمون بیرون آید پس کیسه را افشرده دور کنند و مطبوخ را صافی نموده دو صد و پنجاه
مثقال قند سفید داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی
از چهار مثقال تا شش مثقال سکنجبین افیتمونی بنسخه سید اسمعیل در ذخیره مستعمل در
ماء الجبن در امراض سوداوی و حمی ربع صنعت آن افیتمون اقریطی بسفایج فستقی از
هر یک ده درم لسان الثور پنج درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم افیتمون را علیحده
در پارچه کتانی بسته و بسفایج پوست تراشیده و خربق هر یک علیحده نیم کوفته در خرقه

کتانی بسته چهار اسوای افتیمون در یکصد درم آب و یکصد درم سرکهٔ انگوری خیسانیده داخل
کرده بجوشانند تا بنصف رسد افتیمون را در آخر داخل کرده یکدو جوش دیگر داده فرود
آورده و ادویه را بدست بمالند و بفشارند و دور کرده پس مجموع ادویه را بالیده صافی نموده
با یکمن قند سفید بقوام آورند سکنجبین افتیمونی دیگر از سید اسمعیل در ذخیره گفته که این
سکنجبین نافع است برای مالیخولیا هرگاه استفراغ کرده شود و بماء الجبن متخذ ازین سکنجبین
صنعت آن نمک هندی افتیمون هلیلهٔ سیاه شکر سفید همه را در سرکهٔ انگوری کهنه و آب
بخیسانند و از ان سکنجبین سازند پس از ان سکنجبین با ماء الجبن فرا گیرند سکنجبین افتیمونی
دیگر نافع از برای امراض سوداوی صنعت آن افتیمون اقریطی ده مثقال بسفایج فستقی پوست
تراشیده نیمکوفته اسطوخودوس از هر یک پنج درم گاوزبان گیلانی بادرنجویه از هر یک سه درم
افتیمون را علیحده در پارچهٔ کتانی مهلهل النسج بسته باقی ادویه را یک شبانروز در چهار یکمن سرکه و آب
یکمن بخیسانند روز دیگر بجوشانند تا بثلث رسد دست بمالند و بفشارند و پالایند پس قند سفید
سه چهار یکمن داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند تا قریب بقوام رسد پس صرهٔ افتیمون را داخل
کرده یکدو جوش دیگر داده متصل کیسهٔ افتیمون را بدست بمالند و بفشارند و دور کرده سکنجبین را
در شیشه کرده نگاه دارند شربتی ده مثقال و در نسخهٔ دیگر این سکنجبین خربق سیاه یک مثقال داخل
است سکنجبین افتیمونی دیگر صنعت آن اسطوخودوس رازیانه تخم شاهتره از هر یک پنج
مثقال افتیمون اقریطی سنای مکی بسفایج فستقی پوست هلیلهٔ زرد از هر یک ده مثقال ادویه را سوای
افتیمون نیمکوفته در سرکهٔ انگوری پنجاه درم و دو صد درم در آب یک روز و یکشب بخیسانند پس
بجوشانند و صافی نموده قند سفید یکمن شیرین داخل کرده بجوشانند چون قریب بقوام رسد افتیمون
را کوبیده در کیسهٔ کتانی کرده سکنجبین را افزوده آورده کیسه را بمالند تا قوت و شیرهٔ آن تمام برآید
بسکنجبین پس کیسه را بکلابتون بسته بفشارند و دور کنند و سکنجبین را بآتش گذاشته بقوام آورند
سرد کرده در شیشه نگاه دارند و اگر بعد از قوام آوردن کیسه را بدستور دران بمالند تا شیرهٔ آن
برآید چون تمام شیرهٔ آن برآید بفشارند و دور کرده سکنجبین را نگاه دارند بهتر است سکنجبین
افتیمونی مسهل و مدر با ماء الجبن صنعت آن افتیمون بسفایج فستقی از هر یک شش درم سنای مکی

پنجدرم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم افتیمون را در کیسه کنند و خربق نیمکوفته و بسفایج
نیمکوفته را در کیسه دیگر و جمله را در یکصد درم سرکه انگوری و صد درم آب بپزند تا بنصف رسد
و کیسه افتیمون را در آن وقت افکنند و فرود آورده و آن کیسه افتیمون را بمالند تا خیر شود پس صافی
نموده با یکمن قند سفید سکنجبین بپزند سکنجبین افتیمونی مستعمل در مالیخولیا با ماء الجبن در قسم سوداوی
بعد از فصد الیه و در قسم سوداوی بعد از فصد اگر استعداد تام باشد و الا بدون فصد صنعت
آن افتیمون بسفایج پوست تراشیده مرضوض از هر یک ده درم خربق سیاه نیمکوفته یک مثقال
هر یک را علیحده در کیسه کتان کرده یک شبانروز در سرکه انگوری نیم من بخیسانند و روز دیگر نیم من
آب داخل کنند و صره افتیمون را برآورده همه را باتش ملایم بجوشانند تا بنصف رسد پس صره
افتیمون را داخل کرده یک جوش دیگر دهند و از آتش برگرفته صره ها را بدست بسیار بمالند
و بفشارند و دور کنند و یکمن و نیم شکر داخل کرده بقوام آورند سکنجبین افتیمونی دیگر که تنقیه
سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا و دیگر امراض سوداوی و از برای توحش و صرع سوداوی
صنعت آن افتیمون تخم کشوث تخم کاسنی بیخ کاسنی اصل السوس از هر یک پانزده درم
تربد سفید بسفایج فستقی از هر یک شش درم برسیاوشان پنجدرم گاوزبان پانزده درم
حاشا زوفای خشک کمافیطوس از هر یک چهار درم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک زرنباد درونج
عقربی بسباسه هندی بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب قاقله صغار از هر یک درم ادویه را آنچه
کوفتنی باشد بکوبند و مجموع را یک شبانروز در سرکه انگوری کهنه مقدار هفت رطل بخیسانند
و روز دوم هفت رطل دیگر آب در آن داخل کرده باتش ملایم بجوشانند چون مقدار سه رطل باقی
ماند بپالایند و کلفت آفتابی یکصد و بیست درم و همین مقدار شکر سفید در آن حل کرده کف صاف
نمایند و باتش نیم گرم بقوام آورند مقدار مستعمل از وی پانزده درم تا ده روز نفع عظیم ظاهر
گردد سکنجبین افتیمونی منقول از مجربات حکیم ابراهیم قمی ابن حکیم اشرف حکیم محل شاه سلیمان
صنعت آن افتیمون سنا مکی بسفایج فستقی پوست بلیله زرد از هر یک دو مثقال و نیم اسطوخودوس
رازیانه تخم شاهتره از هر یک پنج مثقال نیمکوفته یک شیشه سرکه انگوری که تخمینا یک چهار
یکمن تبریزی باشد [illegible] کرده یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند و صافی نموده یک چهار

ثلثین برسد قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی از آن یک اوقیه تا سه اوقیه شراب افتیمون یعنی خمر
افتیمونی به نسخه قدما نافع از برای مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی صنعت آن بگیرند افتیمون
یکرطل و در چند کیسه کتان کرده همه کیسها را در چهل رطل عصیر عنبی داخل کرده در خم کنند و سرش
بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند تا دو ثلث رطل قرص افتیمون که آشامیده می شود با
ماء الاصول از برای استیصال قولنج صنعت آن افتیمون اقریطی ده درم تربد سفید مثل
آن سکبینج پنج درم این اجزا را تمام ده قرص نموده هر روز یک قرص را با این ماء الاصول بنوشند
صنعت آن ماء الاصول پوست بیخ کاسنی نیلوفر بیست درم تخم کاسنی پنج درم تخم کشوث ده درم
عناب بیست عدد سپستان شانزده عدد و در نسخه دیگر شانزده درم سپستان و این ادویه را در چهار رطل
آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بپالایند و در نسخه دیگر بپاشانند فصل در بیان مطبوخاتی
که اصل و عمود در آنها افتیمون است مطبوخ افتیمون مستعمل در صرع و نسیان
سوداوی باید که بوده باشد نسخه از امثال این ادویه صنعت آن افتیمون اسطوخودوس شاهتره
پوست هلیله کابلی تربد سفید بسفایج لسان الثور مقوی مثل ایارج فیقرا و غاریقون حجر ارمنی
و حجر لاجورد و غذا در ایام نوشیدن این مطبوخ نخود آب گوشت فربه منوبل و مقوه مثل
زیره و دارچینی و قرنفل باشد اما فلفل و خردل در غذاهای او باید که نباشد مطبوخ افتیمون
غاریقونی منقول از کامل الصناعه مسهل بلغم و سودا است و نافع است از برای صرع و صداع
حادث بمشارکت رحم بلین و بدین و بسبب ریاح غلیظه خبیثه فاسده که از آن عضو مرتقی بدماغ
گردد و موجب ... شود و صرع بهم رسد و اگر در تحت غشا متحلل قحف آید صداع حادث شود صنعت
آن پوست هلیله زرد هفت مثقال پوست هلیله کابلی پنج مثقال هلیله سیاه پوست بلیله امله منقی
از هر یک سه مثقال مویز منقی بیست دانه آلو بخارائی ده دانه گل گاوزبان کبابه چینی غافث
بادرنجبویه اسطوخودوس از هر یک دو درم بسفایج فستقی یکدرم و نیم تربد موصوف هر یکدرم پنج
رطل آب بجوشانند تا یکرطل بماند صاف کنند و ده مثقال افتیمون اقریطی در صره بسته داخل
کرده دو جوش دیگر داده فرود آورده افتیمون را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و غاریقون
یک مثقال در آن حل کرده سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را بنوشند و باید که غاریقون یکمثقال

بعسل مشتهیات شد و بجهت صباحنون و مالیخولیا صبر سقوطری نیم مثقال خربق سیاه دو
دانگ اضافه نمایند و جهت اخراج بلغم لزج غلیظ بجای صبر و خربق شحم حنظل دو دانگ اضافه
نمایند مطبوخ افتیمون غاریقونی منقول از جامع ابن الدوله اقوی از نسخهٔ کامل الصناعه
صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی از هر یک هفت مثقال هلیلهٔ سیاه پنج
مثقال هلیله آمله منقی از هر یک سه مثقال آلوی بخارائی بیست عدد تمر هندی منقی از حب ولیف
هفت مثقال مویز منقی بیست عدد سنای مکی چهار مثقال گل سرخ افسنتین رومی گیاه غافث
و اگر نباشد گل آن غوب (?) بهت شکاعی بادآورد از هر یک مثقال اسطوخودوس کمافیطوس
کمادریوس از هر یک دو مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه از هر یک سه مثقال قرنفل بسفایج هندی
از هر یک یک مثقال تخم فرنجمشک بادرنجبویه از هر یک یکدرم رازیانه انیسون از هر یک
یک مثقال بسفایج فستقی دو مثقال خربق سیاه نیم مثقال تربد سفید مدبر یک مثقال در
شش رطل آب بجوشانند تا ربع بماند افتیمون هفت مثقال داخل کرده فرود آورند و دو ایشم
افتیمون را بمالند تا مطبوخ سرد شود پس بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده غاریقون
حب سفید صبر سقوطری از هر یک نیم مثقال نمک نفطی لاجورد غیر مغسول از هر یک دو دانگ
شحم حنظل یکدانگ و نیم شکر سفید هفت مثقال مجموع را کوبیده دران حل کنند و سه حصه نمایند
و هر روز یک حصه را نیم گرم بنوشند و اگر خواهند اخراج صفرا کند سقمونیای مشوی دو دانگ نیز
داخل نمایند مطبوخ افتیمون مستعمل در سرسام سوداوی از برای اسهال سودا صنعت
آن افتیمون اقریطی شش درم سنای مکی ورق گل سرخ از هر یک چهار درم بسفایج گل نیلوفر اسطوخودوس
از هر یک سه درم تخم کاسنی اصل السوس سیاوشان از هر یک دو درم آلوی سیاه عناب از
هر یک ده دانه گاوزبان شاهتره بادرنجبویه تخم کشوث از هر یک مثقال بدستور مقرر در مطبوخات
بپزند و صافی نموده فلوس خیارشنبر شانزده درم گل قند آفتابی ده درم دران مالیده مالیدنی (?)
قوی و مرتبهٔ دیگر صافی نموده بجوشانند دران روغن بادام شیرین بوزن ده درم و نیم گرم
بنوشند و سزاوار آن است که باشد صاحب این علت را در ایام منضج و مسهل
آخر روز جلابی فرا گرفته از شربت گاوزبان یا شربت بادرنجبویه یا گلاب و عرق بیدمشک

وتخم ریحان وتخم بالنگو با سبزه وتخم فرنجمشک و بیاشامند در روز مسهل آخر و جلاب از نبات
محلول در گلاب و عرق گاوزبان با تخم ریحان وتخم بالنگو مطبوخ افتیمون مسهل سودا
است و نافع است از برای دوار و سدر سوداوی و چون آشامیده شود بعد از نضج
تام و نیز نافع است از برای مالیخولیا صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه شاهتره کشنیز خشک از هر یک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده
نیم کوفته سه درم تربد سفید مجوف دو درم مویز منقی از حب ده درم آلوی سیاه ده عدد افتیمون
پانزده درم افتیمون را در پارچه کتانی بسته ادویه را بدستور مقرر طبخ نموده و در آخر افتیمون را
در آن اندازند و یک جوش داده فرود آورده کیسه ادویه را بمالند تا تمام قوت افتیمون برآید و چون مطبوخ
سرد شود کیسه افشرده دور کنند و مطبوخ را صاف نموده صبر سقوطری زرد یک درم در آن
حل کرده نیم گرم بنوشند مطبوخ افتیمون ترشی نافع از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا
و مالیخولیای مراقی حادث از حرارت صنعت آن عناب پانزده دانه سپستان بیست دانه آلوی
سیاه فربه هفت دانه تمر هندی منقی از حب ولیف ده درم گل نیلوفر سه عدد گل بنفشه پنج درم
سنا مکی پوست هلیله از هر یک پنج درم تخم کاسنی یک مثقال هلیله سیاه زرشک منقی تخم خطمی
سفید از هر یک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض شده درم افتیمون از
چهار درم تا هفت درم بدستور مقرر طبخ نمایند و بپالایند بر روی ترنجبین خراسانی پاک کرده
بیست درم فلوس خیارشنبر پانزده درم بمالند و بپالایند روغن بادام شیرین و ریوند چینی
سوده از هر یک یک درم داخل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر که زیاده است نفعش از برای
مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست
هلیله کابلی پنج درم بسفایج فستقی پوست تراشیده نیم کوفته سه درم اسطوخودوس گل بنفشه از هر
یک چهار درم افتیمون شش درم پوست هلیله زرد و کابلی و بسفایج را در شش رطل آب بپزند تا بیک
رطل و نیم رسد پس اسطوخودوس و بنفشه را داخل کرده باز جوش دهند تا بیک رطل رسد
پس افتیمون را در کیسه کتانی کرده سر آن را بسته در آن اندازند و جوش دیگر داده فرود
آورند و کیسه را خوب بمالند تا شیره و قوتش برآید پس بمالند کیسه را و بفشارند و دور کنند و مطبوخ

را صافی نموده اول مرتبه غاریقون سفید دو ثلث درمی صبر سقوطری یک درم نمک هندی
نیم درم خربق سیاه ربع درمی کوفته بیخته بجلاب سکری سرشته حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت
مطبوخ را نیم گرم بنوشند و این مطبوخ و حب مستعمل بیش از مطبوخ منسوب است به محمد بن زکریا و گفته
کرده‌اند اوراآن است که آشامیده شود مطبوخ و حب بعد از نضج ماده و بعد از آشامیدن
آن سه روز استراحت کرده شود و درین سه روز مفرحات و مرکبات تناول نمایند و بعد از آن
مطبوخ و حب استعمال نمایند و باز سه روز استراحت نموده مفرحات و مرطبات استعمال نمایند و باز مطبوخ
و حب را بکار برند و بهمین دستور تا قلع ماده بکلی شود مطبوخ افتیمونی دیگر نافع از برای مالیخولیای
حادث از احتراق سودای حقیقی مائل به برودت یا حادث از سودای بلغمی صنعت آن هلیله سیاه
ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض پنج درم سنا مکی هفت درم تربد سفید تراشیده
مدبر چهار درم اسطوخودوس ده درم مویز طائفی دانه بیرون کرده افتیمون از هر یک ده
درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس افتیمون را در کیسه کتانی کرده
دران اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آورند و کیسه را دایم بمالند که قوت و نشیر آن برآید
و زمانیکه مطبوخ سرد شود کیسه افشرده دور کنند و مطبوخ را گرم کرده صافی نموده سه ساعت
قبل از نوشیدن مطبوخ حب مذکور و در نسخه قبل آب گرم بخورانند و بعد از سه ساعت مطبوخ
را نیمگرم بنوشند مطبوخ افتیمونی دیگر اسهال سودا کند صنعت آن هلیله سیاه هندی
پوست هلیله زرد از هر یک ده درم شاهتره هفت درم سنای مکی سه درم افسنتین رومی بسفایج
فستقی تربد سفید مدبر مرضوض حشیش غافث برگ شاهسفرم تخم بادرنجبویه تخم خرخشک
تخم گاوزبان کمافیطوس کمادریوس از هر یک دو درم خربق سیاه مرضوض نیم درم مویز منقی
از حب بیست درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل و ربعی رسد پس داخل کنند دران
افتیمون کوبیده چهار درم و از آتش فرود آورده بمالند و صافی نموده بنوشند از ان
دو ثلث رطلی پس اگر قی شود تتمه را بنوشند و باید که قبل از آشامیدن مطبوخ بدو ساعت
حب مذکور در نسخه محمد بن زکریا را فرو برند باضافه یک درم لاجورد مغسول مطبوخ
افتیمونی دیگر که نفع آن از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا زیاده است از سائر

اقسام آن صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک چهار درم بسفایج
فستقی سه درم تربد سفید مدبر خشخاش دو درم مویز طائفی استه بیرون آورده سه درم آلوی
سیاه قرپه فارسی ده دانه افتیمون اقریطی پانزده درم بدستور مقرر طبخ نموده صافی نمایند و اول
مرتبه حب مذکور در مطبوخ افتیمون محمد بن زکریا فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ
را بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای جمیع اقسام مالیخولیا صنعت آن پوست
هلیله کابلی اسطوخودوس افتیمون از هر یک ده درم بسفایج فستقی پوست ترب اشنه نیم کوفته پنج درم
تربد سفید مدبر چهار درم مویز طائفی استه بیرون آورده ده درم و در نسخه این مطبوخ سنای مکی
هفت درم داخل است بدستور مقرر طبخ نموده صافی نمایند و پیش از آشامیدن مطبوخ
سه ساعت حب مذکور در نسخه محمد بن زکریا فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ را
بنوشند مطبوخ افتیمونی مستعمل در مالیخولیای حادث از احتراق خون یا از احتباس خونی که
معتاد بود جریان آن چون حیض و خون بواسیر گاه آشامیده شود و بعد از فصد اکحل
یا بعد از فصد باسلیق یا بعد از فصد صافن اگر سبب احتباس طمث و احتباس خون
بواسیر باشد صنعت آن افتیمون اقریطی ده درم پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی اسطوخودوس منقی از هر یک دو درم بسفایج فستقی شاهتره سنای مکی از هر یک پنج
درم اجزا را سوای افتیمون در سه رطل آب بپزند تا یک رطل رسد پس افتیمون را در آن
اندازند و دو جوش یکجا داده فرود آورند و کیسه افتیمون را متصل با لت تا شیره و قوتش
بیرون آید و چون مطبوخ سرد شود کیسه افشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده
بشکر سفید شیرین کرده بیاشامند و گاهی سرد ارند و این مطبوخ میکنند هرگاه سودا غلیظ
بوده باشد محترق از دم بلغمی یکدرم غاریقون سفید دو درم تربد سفید بروغن بادام
شیرین چرب نموده دو درم صبر سقوطری و نیم گرم بنوشند و اگر خواسته باشند اجزای
سرداره را کوفته بجلاب شکری سرشته حب ساخته اول مرتبه فرو برند و بعد از دو ساعت
مطبوخ را بنوشند مطبوخ افتیمون مسهل نافع از برای مالیخولیای دموی صنعت
آن افتیمون بنفشه پوست هلیله زرد از هر یک چهار درم جوشانیده صافی نموده بیاشامند

مطبوخ افتیمون که اخراج سودا کند و نافع است از برای مالیخولیا و نیز نافع است از
برای قوبا و جرب و بهق اسود صنعت آن هلیله سیاه اسطوخودوس مویز طائفی استه
بیرون آورده افتیمون اقریطی از هر یک ۵ درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض
سنا مکی از هر یک ۳ درم تربد سفید مدبر چهار درم مجموع را سوای افتیمون در سه رطل
آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس افتیمون را انداخته یک جوش دیگر داده فرود آورند
و بمالند تا شیره و قوتش بیرون آید پس کیسه افتیمون را افشارند و دور کنند و مطبوخ را گرم
کرده صافی نمایند پس بگیرند غاریقون سفید و ثلث درمی نمک هندی نیم درم خربق سیاه
ربع درمی کوفته بیخته حب ساخته اول مرتبه فرو برند و بعد از سه ساعت مطبوخ را بیاشامند
و اگر خوف از غائله خربق باشد آن را دور کرده عوض آن لاجورد و حجر ارمنی داخل نمایند مطبوخ
افتیمون دیگر نافع از برای مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی مانند جرب و قوبا و بهق اسود و سدر
و جذام و آتشک و جنون صنعت آن هلیله سیاه ده درم بسفایج فستقی پنج درم سنا مکی
اسطوخودوس از هر یک هفت درم ورق گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه از هر یک
سه درم افسنتین رازیانه از هر یک دو درم تربد سفید مدبر یک درم زنجبیل نیم درم بدستور
معهود بجوشانند در آخر افتیمون اقریطی هفت درم در کیسه کتانی کرده سر آن را بسته در آن
انداخته فرود آورده کیسه افتیمون را دو ایسم بمالند تا تمام قوت و شیره آن بیرون آید پس
کیسه را افشرده دور کنند و مطبوخ را صافی نموده بگیرند خربق اسود غاریقون هر سفید لاجورد
مغسول نمک نفطی از هر یک دو دانگ و اگر خواسته باشند اقوی شود بیفزایند بر این
اجزا صبر سقوطری تخم حنظل از هر یک دو دانگ اجزا را کوفته بجلاب سکری حب ساخته پیش از
مطبوخ بدو ساعت فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بیاشامند مطبوخ افتیمون دیگر
صنعت آن پوست هلیله کابلی نیم کوفته اسطوخودوس مویز منقی از هر یک چهار درم بسفایج
فستقی سه درم تربد سفید مدبر نیم درم زنجبیل یک دانگ افتیمون اقریطی چهار درم بدستور
معهود طبخ نموده صافی کرده بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر مسهل سودا و بلغم و صفرای
محترق و نافع است از برای وسواس سوداوی و مالیخولیا و جنون و سائر امراض سوداوی

صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک هشت درم پوست هلیله
آمله منقی از هر یک پنج درم مویز طائفی منقی از حب ده درم آلوی سیاه ده دانه گاوزبان
بادرنجبویه حشیش غافث اسطوخودوس از هر یک چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده شکوفته
سه درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطلی باقی ماند پس بگیرند
افتیمون پانزده درم در پارچه کتانی بسته دران اندازند و فرود آورند و در کیسه را درهم
بمالند پس چون قوتش برآید کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را صاف نموده اضافه آن
یک درم غاریقون منخول بیاشامند مطبوخ افتیمون دیگر اخراج سودای محترق از
نماید و نافع است از برای مالیخولیای حادث از ان صنعت آن رازیانه افتیمون
از هر یک یک درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هر یک دو درم پوست هلیله آمله از هر
یک چهار درم آلوی سیاه بیست دانه تمر هندی منقی از حب و لیف ده درم مویز طائفی
منقی از تخم بیست درم افسنتین رومی برگ غافث گاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم کشوث
از هر یک چهار درم سنای مکی هفت درم ورق گل سرخ پنج درم اسطوخودوس کمافیطوس
بسفایج فستقی از هر یک دو درم سادج هندی قرنفل از هر یک یک درم اجزا را نیم کوفته
است نیم کوفته در سه رطل آب بخیسانند پس بجوشانند تا یک رطل و نیم بماند پس شش درم
افتیمون را در کیسه کتانی کرده سر آن را بسته در مطبوخ اندازند و یک جوش داده
فرود آورند و در همان کیسه را بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ باز داده شود و شیره اش برآید پس
کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را صاف نموده غاریقون سفید حجر سقوطری لاجورد مغسول
از هر یک دو دانگ شحم حنظل یک دانگ و نیم کوفته بیخته بجلاب سکری سرشته حبها ساخته شب
از آشامیدن مطبوخ در ساعت فرو برند و سحر مطبوخ را با شکر سفید و یا قند شیرین کرده
بیاشامند مطبوخ افتیمون دیگر مسهل سودای محترق از صفرا و بلغم و نافع است از برای
امراض سوداویه خصوصا مالیخولیا و وسواس سوداوی صنعت آن بنفشه گاوزبان
گل نیلوفر شاهتره بادرنجبویه اسطوخودوس پرسیاوشان از هر یک سه درم بسفایج فستقی
اصل السوس پوست بیخ رازیانه از هر یک دو درم ورق گل سرخ چهار درم سنای مکی

هفت درم پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه هندی از هریک پنج درم مویز
طائفی منقی از حب بستان از هریک سی عدد مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف
رسد پس تا بر بند افتیمون پنجدرم و در کیسه کتانی کرده سر آنرا به بندند و در مطبوخ انداخته
بعد از آن مطبوخ را فرود آورده کیسه افتیمون را دایم بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ آید
و شیره اش برآید پس کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را گرم کرده بر روی فلوس خیار شنبر
و ترنجبین و گلقند آفتابی از هریک پانزده درم صافی نموده بمالند و بپالایند و دو درم روغن
بادام شیرین داخل کرده نیم گرم بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر مالیخولیا و امراض
سوداوی را نافع است صنعت آن افتیمون در کتان بسته پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی اسطوخودوس مویز منقی از حب آن هریک چهار درم بسفایج فستقی شش درم تربد سفید سه درم نیم
درم زنجبیل یکدانگ سنا مکی پنجدرم مجموع را سوای افتیمون در دو رطل آب بجوشانند
تا دو حصه برود و یک حصه بماند پس افتیمون را در آن اندازند و یک جوش دیگر داده
فرود آورند و شیره افتیمون را دایم بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ باز داده شود پس فشرده
دور کنند و مطبوخ را صافی نموده نیم گرم بنوشند مطبوخ افتیمون که سید اسمعیل
در ذخیره در باب مالیخولیا ذکر کرده صنعت آن افتیمون پوست هلیله کابلی اسطوخودوس
مویز منقی از هریک ده درم بسفایج فستقی پنجدرم تربد سفید مدبر چهار درم و گاهی
از برای تقویت اسهال آن سنا مکی هفت درم داخل کرده میشود مجموع را در یک
و نیم من آب بجوشانند تا نیم من بماند صافی نموده مقدار شربت بعهده معالج است
مطبوخ افتیمون و افسنتین نافع از برای مالیخولیای مراقیه صنعت آن گاوزبان بادرنجبویه
افتیمون افسنتین رومی از هریک بقدر حاجت بزند بدستور مقرر و بر روی فلوس
خیارشنبر مقدار بیست درم صافی نموده بمالند بقوت و بپالایند و یک مثقال روغن
بادام شیرین داخل کرده نیمگرم بنوشند مطبوخ افسنتین به نسخه دیگر اقوی از اول
در نفع از برای مالیخولیای مراقی صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی افسنتین رومی از هریک ده درم تربد سفید مدبر پنجدرم آلوی سیاه پانزده عدد

تمر هندی منقی از حب و لیف ده درم هر یک را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک رطل
رسد پس بگیرند افیمون دو درم و در پارچه کتان بسته در ان اندازند و جوشی دیگر
داده فرود آورند و صرهٔ افیمون را بمالند تا تمام قوتش بمطبوخ آید پس افشار نمایند و دور کنند
و مطبوخ را گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال ترنجبین پاک کرده پانزده مثقال
صاف نموده بمالند بقوت و بپالایند و دو درم روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند
مطبوخ افیمون با غاریقون مستعمل در استفراغ مادهٔ مالیخولیا وقتیکه سبب آن سودای
متمکن در بدن باشد بعد از نضج مادهٔ آن صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی از هر یک هفت درم مویز سرخ منقی از
تخم ده درم آلوی سیاه ده دانه گاوزبان بادرنجبویه برگ غافث اسطوخودوس از
هر یک چهار درم بسفایج فستقی سه درم مجموع را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث
رطل بماند پس بگیرند پانزده درم افیمون و در پارچه کتانی کرده در ان اندازند و فرود
آورده کیسهٔ افیمون را دایم بمالند تا تمام قوت آن بمطبوخ برآید پس کیسه افشار نمایند
و دور کنند و مطبوخ را گرم نموده بمالند و صاف نمایند غاریقون سفید یک درم داخل کرده
نیم گرم بیاشامند مطبوخ افیمون فواکهی اسهال اخلاط سوخته کند و نافع است
از برای مالیخولیا از سودای محترق از صفرا و خون صنعت آن پوست هلیله زرد
هلیله سیاه از هر یک سه درم آلوی سیاه ده دانه عناب پانزده دانه مویز منقی از تخم دو
استار تمر هندی منقی از حب و لیف ده درم شاهتره چهار درم بسفایج فستقی بنفشه افیمون
استار ون افسنتین رومی سنای مکی از هر یک دو درم بدستور مقرر جوشانیده صاف نموده
و بر روی ترنجبین پاک کرده و استار فلوس خیارشنبر پانزده مثقال ریخته بمالند و
بپالایند و بچکانند بر ان یک مثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند و اگر اراده تقویت
اسهال آن باشد باید که قبل ازین مطبوخ بدو ساعت حبی که فرا گرفته باشند از
غاریقون نیم درم تربد سفید برابر ایارج فیقرا از هر یک مثقال کثیرا یک دانگ
فرو برند و بعد از ان مطبوخ را در سحر نیم گرم بنوشند مطبوخ افیمون دیگر

مسهل سودای محترق از بلغم است و مزیل مالیخولیای حادث از آن صنعت آن پوست
هلیلهٔ کابلی شاهتره مویز منقی از حب بسفایج فستقی سنا مکی افتیمون از هر یک بقدر حاجت
جوشانیده صافی نموده شکر سرخ بیست درم دران حل کرده تربد سفید خراشیده بروغن
بادام شیرین چرب نموده غاریقون حبش سفید از هر یک یک درم کوفته بران پاشیده
بنوشند مطبوخ افتیمون بنسخهٔ سید مظفر الدین شفائی صفرای سوخته و بلغم و سودا را
دفع کند و امراض سوداوی را نافع باشد صنعت آن سنا مکی هشت درم گل سرخ چهار درم
افتیمون در کتان بسته پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه از هر یک پنج درم بسفایج فستقی اصل السوس
رازیانه از هر یک سه درم اسطوخودوس پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بنفشه نیلوفر
از هر یک سه درم مویز سرخ منقی سپستان از هر یک سی دانه در سه رطل آب بجوشانند تا بنیمه
آید و صاف کرده قند آفتابی ده درم مغز خیارشنبر روغن گاو چرب نموده ترنجبین از
هر یک پنج درم دران حل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون نافع از برای قطرب و مانیا
و داء الکلب و جمیع اقسام جنون و وسواس و جمیع امراض سوداوی و چون در اقسام آن
نوشته شود بعد از فصد و این مطبوخ مسهل اخلاط محترقه است صنعت آن سنا مکی
هفت درم گل بنفشه خشخاش گل نیلوفر تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک چهار درم گاوزبان بادرنجبویه
از هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه از هر یک هفت درم پوست
بلیله آمله منقی بسفایج فستقی پوست تراشیده همه را نیم کوفته اسطوخودوس از هر یک سه درم
تربد سفید مجوف دو درم اصل السوس پوست تراشیده سه درم تخم کشوث شاهتره از هر
یک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع افتیمون از هر یک هفت درم مویز منقی از حب ده
درم مجموع را سوای افتیمون در شش رطل آب بپزند تا بدو رطل برسد صافی نموده
پس افتیمون در کتان بسته دران اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و بگذارند
تا گرمی آن ساکن باشد پس کیسهٔ افتیمون را نیکو بمالند تا قوتش بالمره بیرون آید پس
آن را بقوت تمام بیفشارند و دور کنند و مطبوخ را صافی نموده گرم کرده بر روی فلوس
خیارشنبر و ترنجبین و تربد هندی از هر یک بیست درم ریخته بمالند و بخورند و مسهل النضج

بیالایند بچکانند بران وزن یک مثقال روغن بادام شیرین و نیم گرم بیاشامند
مطبوخ افتیمون که مخرج سودا است و مجرب است از برای مالیخولیا و قوبا و جرب و بهق
اسود و سائر امراض سوداویه صنعت آن هلیله سیاه اسطوخودوس مویز منقی از حب افتیمون
از هر یک ده درم بسفایج فستقی پنج درم سنای مکی هفت درم تربد سفید چهار درم مجموع را سوای
افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس صافی نموده بخیسانند دران افتیمون را
و یک شب بگذارند و روز دیگر صبح بمالند و مرتبه دیگر صافی نموده تقویت آن نمایند باین ادویه
غاریقون سفید دو ثلث درمی صبر سقوطری ربع درم نمک هندی نیم درم خربق سیاه
ربع درمی کوفته بجلاب سکری سرشته پیش از مطبوخ یک ساعت فرو برند و بعد از سه
ساعت یک رطل مطبوخ را بنوشند و اگر خوف از غائله خربق اسود باشد آنرا اصلا
داخل نکنند یا قائم مقام آن حجر ارمنی داخل کنند مطبوخ افتیمون دیگر نافع از برای
مالیخولیای حادث از مداومت شرب خمر صنعت آن افتیمون چهار مثقال گل گاو زبان
گل بنفشه اصل السوس بادرنجبویه غنچه گل سرخ سنای مکی از هر یک دو مثقال مویز منقی
بیست دانه ادویه سوای افتیمون در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صافی نموده
افتیمون را در کیسه کتان نازکی بسته دران اندازند و یکشب بگذارند و صبح گرم نمایند
چنانچه بجوش نیاید و کیسه را مالیده بفشارند و دور کرده ترنجبین یا شکر هر کدام که باشد پانزده
مثقال داخل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون دیگر از برای اسهال سودا مستعمل در
صداع سوداوی بعد از نضج ماده صنعت آن افتیمون بسفایج فستقی اسطوخودوس
بادرنجبویه شاهتره از هر یک چهار درم مویز منقی بیست دانه جوشانیده فلوس خیارشنبر ترنجبین
از هر یک ده مثقال دران داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یک درم بران
بچکانیده اول مرتبه لاجورد مغسول دو دانگ بجلاب سکری سرشته حب ساخته فرو برند
و بعد از ان مطبوخ را بنوشند مطبوخ افتیمون قوی النفع از برای اسهال
بلغم و سودا مستعمل در صداع حادث از اخلاط غلیظه بلغمیه و سوداویه صنعت آن افتیمون
هفت درم مویز منقی بیست عدد در یک من آب بپزند تا به ثلث رسد صافی نموده چهار درم

ایارج ارکاغانیس و یکدرم نمک طعام دران حل کرده بنوشند مطبوخ افتیمون قلمی فرموده اند که از افتراع سید الحکما و استاذ الاطبا میر محمد هادی والد ماجد فقیر است قدس سره مسهل سودا و منقی اخلاط غیر محترقه و نافع از برای جمیع امراض سوداوی مانند مالیخولیا و وسواس وجنون و صرع سوداوی وغیر اینها صنعت آن افتیمون در کیسه کتان بسته ناکی از هریک هفت درم گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی پوست ترنشیده تیکوفته اسطوخودوس تخم صلیب قنطوریون و قیق بادرنجبویه گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب برسیاوشان پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ منزوع الاقماع از هریک پنج مثقال عناب ده دانه سپستان بیست دانه اجزا را آنچه کوفتنی است تیکوفته مجموع را سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند بمقداری که یکصد درم آب باقی ماند صافی نموده صره افتیمون را در حالتیکه مطبوخ گرم باشد دران اندازند و یکشب بگذارند و صبح صره را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و مطبوخ را نیمگرم نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین از هریک دوازده مثقال شیرخشت خراسانی گلقند سکری آفتابی از هریک ده مثقال دران حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین یکمثقال بران چکانیده بنوشند و اگر خواهند که در اسهال قوی باشد وقت خواب حب لاجورد یکمثقال سوده بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده معجون نجاح دو مثقال شربت حب ساخته بورق نقره پیچیده با آب گرم فرو برند و صبح مطبوخ را بنوشند و غذا وقت ظهر نخوداب یا شیمه شوربا و شب قلیه چلاو باشد مطبوخ افتیمون که بعد از نضج ماده اسهال آن نافع است از برای صداع سوداوی صنعت آن افتیمون اقریطی گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی بادرنجبویه اسطوخودوس هلیله سیاه از هریک مثقال سناکی چهار مثقال مویز منقی بیست عدد افتیمون را در صره کتان بسته نگاه دارند و باقی ادویه را در دو رطل و نیم آب بجوشانند تا ثلث بماند صره افتیمون را دران انداخته بمالند و فرود آورده متصل صره را بمالند تا سرد شود پس صره را فشرده دور کنند و مطبوخ را باز گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر و ترنجبین پاک کرده از هریک پانزده

مثقال کرده بمالند تا تمام شیره جدا شود پس بپالایند و یک مثقال روغن بادام
شیرین اول مرتبه لاجورد مغسول دو دانگ بجلاب سکری سرشته حب ساخته فرو برند و از عقب
آن مطبوخ مذکور گرم بنوشند نقوع افتیمون منقول از قدمای اطبا مسهل مره سودا است
در نهایت قوت بی ضرری که موجب ضعف شود صنعت آن بگیرند تخم افتیمون ده درم
در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطلی شراب انگوری یکشب بخیسانند و صبح کیسه را
بمالند و فشرده دور نمایند و شراب صافی نموده با هر یکی از شراب بنفشه و شراب ربی مکرر
یک اوقیه و روغن بادام شیرین یکدرم بیاشامند و غذا قلیه شوربای گوشت جوان مرغ
باشد و انطاکی از قدما چنین نقل کرده که بگیرند یک رطل تخم افتیمون را در سی رطل شراب
انگوری بخیسانند و بگذارند تا چهل روز بگذرد پس هر روز دو ثلث رطلی از آن بنوشند
و این نسخه انطاکی بهتر است ماء الجبن افتیمونی بدستور قدما بدانکه قدمای اطبا
در کتب خود قلمی نموده اند که چون یکهفته هر روز ده درم افتیمون را در نیم رطل شیر بز
تازه دوشیده یکشب بخیسانند و صبح بمالند و بفشارند و صافی نموده پانزده مثقال
سکنجبین صادق الحموضه داخل کرده چون بریده شود در کرباسی اندازند تا تمام آب
آن بچکد پس آنرا بنوشند جهت رفع خفقان و مالیخولیا و جنون و امراض سوداوی
و تشنج نهایت مفید و مجرب است و نیز نافع است از برای صداع سوداوی فصل در
معاجینی که اصل و عمود در آنها افتیمون است + معجون افتیمون یحیی
این معجون را حکیم ازنجاشعه جهت یحیی برمکی تالیف نموده نافع است از برای مالیخولیا
و سودا و فزع صنعت آن افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده درم و در نسخه دیگر
افتیمون پانزده درم است هلیله سیاه هندی بیست درم خربق سیاه حرمل گاوزبان
شاهسفرم از هر یک پنج درم قرنفل دو درم بادرنجبویه پوست ترنج زرد فرنجمشک از
هر یک درم خربق سفید سنگ اصلی از هر یک یکدرم و در نسخه دیگر بجای خربق سفید
و سنگ اصلی جوزبوا و سک المسک همان وزن است مجموع را کوفته بکشمش و عسل
مصفی معجون سازند شربتی دو مثقال معجون افتیمون رازی نافع از برای

مالیخولیای سوداوی صنعت آن افتیمون ده درم کوفته در سی درم مویز منقی بسرشند و بکوبند و
هر روز پنجدرم تا ده درم تناول نمایند معجون افتیمون سودا و بلغم و فضول طبیه را از بدن
و دماغ پاک کند و مالیخولیا و جنون و بیهوشی و نسیان را مفید است صنعت آن افتیمون
غاریقون سفید بسفایج فستقی سنا مکی تربد سفید بدیرا از هر یک پنجدرم اسطوخودوس لسان
الثور از هر یک سه درم بادرنجبویه برنج کابلی مقشر فرنجمشک حجر ارمنی لاجورد از هر یک دو
درم خربق سیاه یکدرم مجموع را کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی هفت درم تا ده درم است

فصل در بیان مغلی ها که اصل عمود در آنها افتیمون است

مغلی

افتیمون نافع از برای مالیخولیای مراقیه هرگاه مزاج بسیار گرم نباشد صنعت آن گاوزبان
بادرنجبویه افسنتین رومی از هر یک دو درم جوشانیده در آخر سه درم افتیمون در صره کتان
بسته در آن اندازند و فرود آورده کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و مغلی را گرم کرده بر روی
فلوس خیارشنبر بیست درم صافی نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده نیمگرم بنوشند

مغلی افتیمون مستعمل در صداع سوداوی از برای نضج ماده سودا که چند روز نضج
بنوشند تا آنکه نضج در قاروره ظاهر شود پس مسهلات مناسبه اسهال سودا نمایند صنعت آن
افتیمون در صره کتان بسته گاوزبان بسفایج فستقی شاهتره اسطوخودوس بادرنجبویه از هر یک
دو مثقال مویز منقی بیست عدد آلوی سیاه بزرگ دانه بیست دانه شب در یک رطل آب بخیسانند
و صبح بجوشانند و صره اسوای افتیمون تا آب به نصف رسد بر روی افتیمون صافی نموده
شب بگذارند و صبح نیم گرم نموده کیسه را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و ترنجبین خراسانی
پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند چند روز برین مداومت نمایند

افربیون بفتح الف و فتح فا و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون
واو و نون آن را ابربیون و افرفیون و فرفیون نیز گویند و برومی افسلین بدو نون بین
نونین یای مثناة تحتانیه و بعربی اکل نفسه و قاتل نفسه و نیز بعربی حافظ النحل و حافظ
الاطفال و کردش النخم و بیونانی خالاس و ناکوب نیز گویند و نزد اکثر لبن السوداء لبنانه
و سهم ... افربیون است آن صمغی است خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم و بوی تند

ونبات آن شبیه بکاهو کاسنی شیردار و آن دو قسم است قسمی از آن برگ آن سفید و نباتش با شعبها
و خارناک است و قسمی از آن برگش سیاه و خارش تندتر و باریکتر و شیر آن بیشتر و از بلاد لکنو و
حبش و سودان خیزد و بسبب تیزی حدت بوی تیز آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن
شکافته کرده سفید را پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و بعد از آن از دور حربه مانند نیزه و
غیر آن بآن میرسانند تا حدت بوی آن بمشام نرسد بیک دفعه شیر بسیاری از آن فرو
ریخته در شکلبنج جمع میشود خشک گردیده استعمال می نمایند و بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ
مایل بزردی تند بوی با حدت و تیزی که چون بر زبان بگذارند زبان را بگزد و تا مدتی لذع
آن باقی ماند و هر چند تند بوتر و تیزتر باشد بهتر و تازه تر است و زود در آب و روغن
زیت گداخته شود و سیاه رنگ آن مسهل باشد و کهنه آن سرخ رنگ اشقر که زود گداخته
نشود و بو و تندی لذع آن کم می باشد و مغشوش آن که با انزروت و صمغ بسیار زند و
نیست و اوصاف مذکوره از حدت و لذع و زود گداختن و تجربها و گویند اگر بخار آن در وقت
کوفتن و سحق نمایند بینها برسد میریزاند لهذا را بپس باید که در آن وقت دهان را به بندند و
اول کسیکه پی برده باین صمغ نوباس ملک لیفیه است و آن گرم و خشک است تا اول
درجه چهارم و بعضی خشک در درجه سوم گفته اند و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند
و بعد از آن ضعیف میگردد و تا ده سال باطل میشود و جالی و ملطف و محرق و جاذب و هر چند
تازه تر باشد اوصاف مذکوره در آن زیاده است حتی آنکه از حلتیت که جاذب ترین صمغها
است زیاده است مسهل بلغم لزج و زرد آب و منقی فضول بلغمیه از اعصاب باد و مناسبه
جهت لقوه و قولنج و سده کرده و استسقاء و سپرز و عرق النسا و مفاصل و دفع ضرر سموم
و درد رگ و کمر که از بلغم باشد بنهایت نافع و شرب آن مسقط جنین و فرزجه آن باعث
بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب سفید و حدت
و حمرت و سوزش آن در چشم مدت مدید می ماند و سعوط آن با آب چغندر جهت سبل
و دمعه و حمرت چشم و سنقه و مانع و ضماد آن بر استخوان باعث تقشر آن و باید که محافظت نمایند
استخوان را از آن و طلای آن دافع گوشت زیاده زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لذع

هوام واقع ست آن با روغنها جهت فالج ولقوه وخدر وامراض عصبیه دردمفاصل
و با زعفران وافیون جهت تسکین اقسام ضربان مفید وحمول آن بقدر یکحبه با دو سه حبه
در ادرار حیض محتبس مجربست اگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ رافع آنست ویکحبه
آن با سکبینه باشد فرزجه آن در اعانت بر حمل وتضییق فرج وتقویت رحم ودفع
بدبوی آن نافع ومضرست از برای اصحاب مزاج گرم وکسیکه بر مزاج او خون غالب باشد
وسزاوار نیست که تنهای خورده شود ومضر امعای سفلی است ومصلح آن مقل ازرق و
رب السوس وافاویه مانند دارچینی سنبل الطیب ومانند آن وکتیرا وصمغ عربی وروغن بادام
شیرین است وگویند مضر بانثیین است ومصلح آن روغن گل ومضر برحم وبعبور زنده جنین
آن بحدیکه ادویه مسقطه جنین نتوانند اسقاط آن نمود وقدر شربتش دو قیراط وبدلش
در استسقا مازریون است ودر قولنج بوزن آن تا دو چند جند بیدستر وقسم سیاه آن قتال
واین مولف گوید اگر فربیون افیون را در شیشه کنند هر یک دیگری را فانی گردانند چنانچه
از هیچ کدام اثری باقی نماند وبعضی گفته اند که افربیون که صمغ درخت مازریون است
واصلی ندارد وزیاده آن تا سه درم کشنده است وگفته اند که چون افربیون را با اقاقیا هراه
در مربی وقت قدرت آن را اصلی نمیگردد امراض الراس سکته تحلیل افربیون نافع است
از برای سکته وهمچنین بوئیدن آن بجهت آنکه رائحه آن مسخن دماغ وملطف بلغم ومرقق
ومسهل آنست کابوس چون بیاشامند از آن قدر ربع درمی با ادویه مناسبه
نافع است از برای کابوس جمود وشخوص علاج جمود وشخوص باقی مثل علاج سباتست
الا آنکه باید که بر پیشانی بسیر البتان روغن یاسمین در هر یک رطل از آن یک اوقیه افربیون حل کرده باشند و نیز
نافع است اصحاب شخوص وجمود را طلا کردن پیشانی افربیون چند بیدستر سوده حل کرده در روغن
یاسمین صرع چون مرهم سایند بر نقره پیشانی بیاشند نافع از برای صرع چون حل کنند اجزا
با آب گرم وغرغره نمایند بآن صاحب صرع بیاشند نافع مراد بشیخ الرئیس گفته که افربیون نافع است
از برای صرع سعدن آن تنهای با ادویه دیگر ونیز گفته که صرع بمشارکت اطراف بسبب ریاح سفید
از اطراف السوی دماغ هرگاه طلا کرده شود افربیون تا قیسیا واشال آنها وادویه مقرحه مثلا سوداء حمر

عضو بر موضع که میسکنند از آن صعود ابخره در حال صرع نافع است و نیز اولازم است که
طلا کرده شود بامثال این ادویه بعد از بستن بالای آن موضع که صعود میکنند از آن بخورهم
ریاح مصرعه فالج و استرخا اکثار بوییدن افتیمون نافع است از برای فالج بجهت آنکه تنقیه
دماغ میکنند و میل میدهد مواد را از جهت نخاع بجانب پایین و چون بگیرند از افتیمون وزن
یک شعیره و حل کنند با آب مرزنجوش یا با آب افشره چقندر یا با آب افشرده سیر و سعوط
کنند بآن تنقیه دماغ می کند و میل میدهد مواد را از جهت نخاع بسوی پایین پس میباشد نافع
از برای فالج و آشامیدن آن نافع است از برای فالج و استرخا و چون بگیرند از آن
مقدار یک دانگ و سائیده باشند بر یک عدد زرده تخم مرغ نیم برشت و بیاشامند
نافع است از برای استرخای اعضا نفعی بلیغ و چون بگیرند از آن ربع درمی و از سیر
یک اوقیه سکنجبین و اشق نصف درمی حب ساخته فرو برند نافع است از برای استرخا و جالینوس
و ابن جزله و صاحب منهاج و غیر آن گفته اند که چون افتیمون داخل کنند در روغنها و تمریخ
بآن نمایند نافع است از برای فالج و سائر امراض بارده عصب و مزاولت بسیار نمودن
از افتیمون در مروخ بالکلیه باید که بوده باشد سه درم از آن در شش وزن مروخ و اقلش سه روز
است و چون مخلوط نمایند آن را بقیروطی که شکسته باشند حدت افتیمون را و روغن و تمریخ بآن
نمایند در فالج نافع است آن را بنهایت و مزاولت نیست اکثار در مروخ آن بالکلیه باید که بوده
باشد سه درم از آن در شش وزن مروخ تا هفت وزن قرشی گفته که چون بگیرند از افتیمون
قلیلی و حل کنند بروغن قسط یا روغن غار و گرم نموده تمریخ بآن نمایند نافع است از برای فالج
و استرخا بجهت آنکه مسخن عصب و ملطف و محلل بلغم ابو سهل مسیحی گفته که چون بگیرند از افتیمون
وزن یک وقیه و نرم صلایه نموده و در یک رطل زیت که در آن موم ده وقیه گداخته باشند
داخل کرده در هاون سنبه بمالند تا چون مرهم شود و مروخ کرده شود چیزی از آن میباشد
نافع از برای فالج و استرخا نفعی بین لقوه افتیمون نافع است از برای لقوه آشامیدن آن
شیخ الرئیس و رازی گفته اند که سعوط کردن بمقدار حب عدسی محلول بشیر دختر نافع است
از برای لقوه ابن تلمیذ گفته که چون حل کنند آن را در روغن حبة الخضراء و بمالند بر روی

صاحب لقوه نافع است و در اسقیفان اندلسی گفته که چون بگیرند از ان ربع درمی و از
سکبینج و مقل الیهود و اشق از هر یک نیم درم و فرفیون صاحب لقوه زائل می کرد لقوه
آن بزودی تشنج هرگاه مخلوط کرده شود افیون را بعضی از دهان حاره مانند روغن
قسط و روغن سداب می باشد نافع از برای تشنج بلغمی تمریخ بآن شیخ الرئیس گفته که از
چیزهای که بسیار نافع است از برای تشنج امتلائی ضماد کردن بافیون است باین طریق
که زیت کهنه یک رطل موم سرخ دو اوقیه افیون تازه یک اوقیه موم و زیت را در هم گداخته
افیون را سوده بآن مخلوط کرده در هاون بدسته بمالند تا یکسان شود و استعمال نمایند و هرگاه
بگیرند افیون و مثل آن از هر یک جند بیدستر و عاقرقرحا و بسیار نرم سوده مخلوط نمایند
در روغن قسط یا روغن سداب یا هر دو را بهم نمایند آن نافع است تشنج رطب امتلائی
را خدر هرگاه فراگرفته شود از ان وزن یکدرم مخلوط کرده شود بوزن ده درم زیت کهنه نافع
است از برای خدر تمریخ بآن و چون حل کنند آن را در روغن دارچینی نافع است از برای خدر
اشامیدن آن و تمریخ بآن و چون درم آن را با سی درم روغن ممزوج نموده شش روز بهم
بآن مروخ نمایند نافع است خدر را و همچنین چون مخلوط نمایند بقیروطی و نیم گرم بآن مروخ نمایند
نافع است خدر را بنهایت نفع و نیز چون حل کنند آن را در روغن قثاء الحمار یا روغن حار دیگر
نافع است از برای خدر تمریخ بآن و اشامیدن آن رعشه آشامیدن افیون با دوای
مناسبه نافع است از برای رعشه بلغمی دوار و سدر لقطیس بآن بعد از تنقیه نافع است از برا
دوار و سدر بلغمی و نشوق آن با روغن مناسبی نافع است از برای دوار حادث از کیموس بارد
طبری گفته که بوئیدن آن نافع است از برای دوار حادث از اخلاط بارد فصل در بیان
حبوبی که اصل و عمود در انها افیون است حب افیون اسکندری نافع
از برای فالج و استرخا و لقوه و صرع و رعشه و خدر صنعت آن شحم حنظل سقمونیای مشوی
خربق اسود مقل ازرق از هر یک یکجزو افیون نطرون از هر یک نیم جزو کوفته بیخته بآب
کرنب سرشته حب سازند شربتی یکدرم حب افیون دیگر لکنت زبان را زائل گرداند
چون در زیر زبان نگاه دارند آب آن را ابریزند و فرو نبرند صنعت آن افیون ارشیشعان گل

سورنج از هر یک جزو و اذخر مکی افربیون قرنفل از هر یک نیم جزو بالادن یا عنبر یا مومیای کدام
که باشد شربت و حبوب سازند حب افربیون دیگر که درد نقرس را در ساعت تسکین دهد صنعت
آن فرفیون زنجبیل از هر یک چهار درم مصطکی شش درم سورنجان نه درم انیسون سه درم
کربای فلفل سفید دار فلفل مغز حب القرطم سلیخه سیاه از هر یک دو درم کوفته بیخته با آب انیسون
حبوب سازند شربتی دو درم حب افربیون دیگر نافع از برای فالج و رعشه و استرخاء و لقوه
صنعت آن افربیون مصطکی رومی انیسون از هر یک چهار درم تخم بادیان هندی غاریقون سفید
عصاره افسنتین از هر یک پنج درم شحم حنظل سه درم صبر سقوطری افتیمون سنبل الطیب
از هر یک ده درم نمک هندی یکدرم و نیم دار فلفل دو درم کوفته بیخته با آب کرنب سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی دوازده حب تا نیم درم پیش از غذا و بعد از غذا توان
خورد و این حب با آب گرم فرو برند و گفته شده از او آن است که بعد آشامیدن آن
آب ننوشند و این نیز نافع است از برای سوء القنیه و اخراج مای اصفر و نافع است از برای
وجع ورک و وجع ظهر و نقرس بارد حب افربیون تالیف محمد بن زکریا الرازی که قلع بلغم
خام از اعصاب کند و نافع است از برای فالج صنعت آن افربیون شحم حنظل قنطوریون دقیق
عصاره قثاء الحمار صبر اجزا متساوی کوفته بیخته به روغن بادام شیرین چرب نموده حبوب
سازند شربتی یکدرم حب افربیون نافع است از برای رعشه و فالج و بعضی مرضها
از بلغم بوده باشد صنعت آن افربیون غاریقون سکبینج شحم حنظل مقل ازرق از هر یک هشت
مثقال صبر سقوطری ده مثقال اجزا کوفته بیخته سکبینج و مقل ازرق را در آب کرفس حل کرده
دواها را بآن سرشته حب سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال نظر بر قوت مریض حب
افربیون دیگر فالج و استرخاء را نافع بود و اخلاط خام که در اعصاب باشد برآرد صنعت آن افربیون
سکبینج مقل ازرق غاریقون شحم حنظل از هر یک یکدرم صبر سقوطری از ده دو درم اجزا کوفته
با آب کرنب سرشته حب سازند شربتی دو درم تا سه درم با آب نیم گرم حب افربیون
مسهل جهت کسیکه نتواند مسهل قوی بخورد و از خوردن آن عاجز باشد صنعت آن تربد
کوکرد شنکار افربیون اجزا متساوی کوفته اول کوکرد و سیماب با هم خوب سحق نمایند بعد

ازان تنکار و افربیون را داخل نموده باز خوب سحق نمایند که مثل غبار گردد و قدری آب
صمغ داخل آن نموده حبوب بقدر دانه فلفل بندند شربتی دو دانه یا بیشتر یا کمتر بحسب قوت
مزاج و ضعف آن و آب سرد بالای آن اگر احتیاج شود یک فنجان بنوشند و از آب گرم
و از هر چیز گرم احتیاط نمایند مگر در صورتیکه خواهند فعل آن کم شود پس آب گرم بخورند که
عمل آن برطرف میگردد و هرگاه در عمل تعویق رود هر لعاب بهدانه یا لعاب اسپغول سرد بخورند
و اگر پیچ بسیار معلوم شود قدری روغن بادام بنوشند و اگر سوزش بر نشستگاه زیاده معلوم
گردد به روغن گل یا غیر آن مکان مخصوص را چرب نمایند و بعد از ظهر نخود آب را خوب سرد
کرده که اثر گرمی در آن نمانده باشد بخورند و شام شوربا و یا آب قلیه کم روغن با چلاو بخورند
و وقت خوردن حبوب چون اندکی سوزشی دارد باید که حبوب را در چند دانه مویز منقی یا
کشمش یا غیر آن پیچیده فرو برند که بحلق نرسد و این حب نافع است جهت امراض مزمنه
ردیه مثل عرق النسا و ماء اصفر و برص و بهق و جذام و قروح خبیثه مانند آتشک و انواع
جرب و توبا نو و کهنه و غیر اینها از امراض ردیه خبیثه بشرط آنکه بعد از نضج و احتیاط و تنقیه
بدهند و باید که جرأت در دادن این حب بکسی هر وقت و هر مرض نه نمایند و تا ضرورت بسیار
داعی نشود مرتکب آن نشوند و نزدیک آن نروند که دوای عظیم خالی از غائله نیست و بعد
ازان تبرید نمایند و احیانا اگر عمل بخند ضرر عظیم متصور است اصلاح آن بمبردات و العابها و روغن
بادام نمایند **فصل در بیان ادهانی که اصل و عمده درانها افربیون است**
دهن افربیون نافع از برای اصحاب صداع بلغمی بعد از تنقیه چون در سر بمالند صنعت
آن افربیون پودینه کوهی از هر یک ده مثقال جندبیدستر عاقرقرحا از هر یک یک مثقال نیم
کوفته یکپیاله آب خورهی آب و می کرده بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده زیت یا
روغن کنجد چهل مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند در شیشه
نگاه دارند دهن افربیون دیگر مستعمل در صداع بلغمی وقتیکه ماده متمکن شده باشد در سر
و کهنه شده باشد مزمن صنعت آن قسط تلخ قصب الذریره عاقرقرحا از هر یک ده درم کوفته
در یک رطل آب یا در یا شراب یک شب بخیسانند و صبح با یک رطل زیت یا روغن کنجد

بجوشانند و بقدر مضاعف آب جوشاند روغن بماند صافی نموده هفت درم افربیون سوده
دران داخل کرده در هاون سنگی بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود در شیشه نگاه دارند و در وقت
حاجت بر سر بمالند دهن افربیون مستعمل در سکته بلغمی و استرخا و فالج و جمیع امراض بارده
دماغی و عصبی قوی از نسخهای قبل منقول از سید اسمعیل در ذخیره صنعت آن سداب تازه
بکوبند و بکمی آب آن ابگیرند و ده استار روغن سوسن اضافه کنند و باتش ملایم آن مقدار
بجوشانند که تمام آب سوخته شود و قسط تلخ عاقرقرحا جندبیدستر از هر یک درم افربیون جاوشیر از
از هر یک یک مثقال نرم سائیده در روغن گرم بریزند و بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود و اگر روغن
بلسان حاضر باشد سه درم داخل کنند والا بدل آن روغن ترب داخل نمایند و بر مهرهای پشت
و عقب گردن صاحب سکته بمالند دهن افربیون دیگر نافع از برای شخوص نفعی عجیب صنعت
آن بگیرند روغن یاسمین یک رطل حل نمایند دران افربیون تازه یک وقیه اطراف بر عامل الحجمه گیرند
و این روغن را بر سر شخص بریزند گرم یا پارچه را باین روغن تر کرده بر سر صاحب شخوص بگذارند
دهن افربیون تمریخ فقرات و اعضای علیله آن بعد از استفراغ کلی و تنقیه اعصاب از
رطوبات بلغمیه و ظهور علامات برد نافع است از برای فالج و استرخا و لقوه و لیکن می باید اولا
عضو را بخرقه خشنی بمالند پس تمریخ باین دهن نمایند صنعت آن بگیرند زیت رکابی یک رطل
موم زرد غیر مغسول یک اوقیه موم را در زیت گداخته در هاون انداخته یک اوقیه افربیون
تازه سوده دران داخل نمایند و بدسته بمالند و بسایند تا یکسان گردد پس در شیشه نگاه دارند و
عند الحاجت استعمال نمایند ابو جریج گفته فالجی که بوده باشد حادث از جراحت آن را نافع است
تدهین بدهن افربیون باید که تمریخ کرده شود بآن موضع علت را دایم ابن ماسویه گفته که تمریخ
بآن نافع است از برای استرخای حادث از ضربه و سقطه و نیز این دهن نافع از برای تشنج بلغمی
تمریخ بآن صاحب منهاج گفته که دهن افربیون نافع است از برای خدر بلغمی تمریخ بآن بعد از
از اسهال بمسهلات بلغم و چون مخلوط کنند باین دهن افربیون جندبیدستر عاقرقرحا بودن
افربیون که هر دو از نرم سائیده باشند و تمریخ جسد و منابت اعصاب بآن نمایند دایم
نافع است از برای خدر عارض از برودت خواه مبتلا باشند یا تمریخ بآن نمایند و صاحب

اوداج نیز چنین گفته روغن و ابو سهل مسیحی گفته اند که بعد از تنقیه باسهال بحب شبطرج و حب
منتن بیاشامند صاحب رعشه بلغمی را در آفتاب تا عرق کند پس تمریخ نمایند عضو مرتعش را
و مخرج عصب آنرا از فقرات بدهن افربیون نافع است مر آنرا نفعی هویدا دهن افربیون
بالیف شیخ الرئیس که نافع از برای جمیع دردهائیکه از سردی باشد خصوصا دردهائیکه در عصب
باشد و از برای عرق النسا و وجع ظهر و سعال و از برای فالج و لقوه و استرخا صنعت آن قسط
تلخ ده درم جندبیدستر پنج درم پودنه خشک دوازده درم عاقرقرحا هفت درم کندس چهار درم
فربیون سه درم جمله را نیکو کوفته در چهار صد درم شراب ریحانی یک روز و یک شب بخیسانند پس با آتش
ملایم بجوشانند تا کمتر از ثلث شراب بماند پس از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و بمالند مالیدنی
شدید و بپالایند و داخل کنند در آن بضعف وزن آن روغن کنجد یا روغن خیری و باز بجوشانند
تا آنکه شراب برود و روغن بماند پس بازای هر ده درم روغن دو درم از افربیون سفید تازه
بسایند تا چون غبار شود و مخلوط کنند بروغن و باز بر آتش گذارند و یک جوش دیگر داده از
آتش بردارند و در شیشه کرده سر آن را بسته نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند دهن
افربیون بنسخه دیگر صنعت آن زیت عتیق یک رطل موم زرد بیست درم افربیون تازه ده درم
زیت را گرم نموده موم را در آن بگدازند و صاف نموده فرفیون را اصلایه کرده در آن داخل کنند
و در هاون سنگی بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود و در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند
دهن افربیون بنسخه دیگر صنعت آن قسط تلخ ده درم عاقرقرحا هفت درم فربیون سه درم
جمله را نیکو کوفته در چهار درم شراب بپزند تا ربع بماند پس چهل درم روغن خیری داخل کرده
بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس در آخر دو درم فرفیون سوده داخل کنند و از آتش
فرود آرند دهن افربیون دیگر نافع جهت جمیع اوجاع ظهر حادث از ریاح حادثه از رطوبات غلیظه
و بلغم غلیظ و از برای ریاح افرسه و عرق النسا و استرخا و سکته و لقوه و اوجاع مفاصل رطبی
و بلغمی صنعت آن بنسخه که سید اسمعیل در ذخیره در وجع ظهر ریحی ذکر کرده فلفل سفید
جندبیدستر فرفیون عاقرقرحا شحم حنظل حلتیت اجزا متساوی از مجموع ده درم با یک
رطل روغن سپید داخل کرده در آبگینه کنند و در آفتاب نهند و هر روز دو مرتبه بهم زنند پس بپالایند

و مرتبه دیگر ده درم همین ادویه را داخل کرده یک هفته بدستور در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه
بر هم زنند پس از هفته بپالایند و مرتبه ثالث بدستور ده درم ادویه را داخل کنند و بعد
از هفته بپالایند و استعمال نمایند **شیاف افربیون** ضعف مثانه و سلس البول رقیق را
نافع است و باه را قوت دهد صنعت آن مغز نارجیل مقشر مغز حب الصنوبر الکبار حب المحلب
مقشر مغز بادام تلخ کرم دانه حب الزلم از هر یک دو درم فرفیون جندبیدستر سداب از
هر یک سه درم مقل ازرق ده درم مقل را در آب کنند تا حل کرده باقی ادویه را جدا جدا نرم کوبیده
وزن نموده بآن سرشته شیافها سازند **فصل در بیان ضمادهائی که اصل و عمود در آنها
افربیون است** **ضماد افربیون** مستعمل در فالج که اعصاب را نرم کند و این ضماد از
بولس است صنعت آن افربیون یک اوقیه عاقرقرحا مرزنجوش مویزج از هر یک یک اوقیه
نطرون خردل از هر یک دو اوقیه فلفل یکدرم جندبیدستر چهار اوقیه کوفته بیخته روغن حب الغار
داخل کرده در هاون بدسته بمالند نیکو تا چون مرهم شود بر مهرهای پشت و عقب گردن
ضماد نمایند **ضماد افربیون دیگر** مستعمل در فالج صنعت آن افربیون تازه ده درم سائیده
موم زرد بیست درم روغن زیت کهنه نیم من گداخته فرود آورده هنوز گرم باشد که فرفیون
را داخل کرده در هاون سنگی بدسته بمالند تا هموار گردد بر مهرهای پشت و عقب گردن ضماد
نمایند **ضماد افربیون** مستعمل در تشنج امتلائی صنعت آن فرفیون جندبیدستر میعه سائله
نرم سائیده موم زرد و فلفل و دهن بزرور روغن سوسن گداخته ادویه را داخل کرده در هاون
سنگی بدسته بمالند تا چون مرهم شود ضماد نمایند **ضماد افربیون** نافع از برای صداع
مزمن صنعت آن افربیون دو مثقال کوفته بآب مرزنجوش سرشته بعد از تراشیدن موی سر بر سر
ضماد نمایند و اگر واهمه زیادتی حرارت باشد سفیده تخم مرغ و روغن گل سرخ و اندکی سرکه
داخل نمایند **ضماد افربیون** بنسخه دیگر صنعت آن افربیون یکدرم جندبیدستر دو درم هر
دو را نرم سائیده زیت کهنه یک اوقیه داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا یکسان شود
و استعمال نمایند **طلاء افربیون** نافع جهت فالج و استرخا صنعت آن افربیون دو درم
عاقرقرحا مرزنجوش مویزج از هر یک یکدرم خردل فلفل سیاه جوزبوا از هر یک یک و نیم درم

حب الغار سه درم جندبیدستر دو نیم درم مشک خالص نیم درم اجزا را با گلاب سنگ صلایه نیکو سایند گرم نموده طلا نمایند و اگر قدری روغن قسط داخل نمایند میگردد قوی **طلای افیون** دیگر که همین منفعت دارد و تشنج امتلائی را نیز مفید است صنعت آن افیون جندبیدستر میعه سائله قسط تلخ زراوند طویل جدوار خطائی اجزا مساوی بسیار نرم سایند با گلاب یا عرق دارچینی گرم نموده طلا نمایند و درین طلا اگر بعضی از ادهان مثل دهن سوسن یا قسط یا خیری و یا امثال اینها داخل نمایند بد نیست

فصل در بیان قیروطیائی که اصل و عمود در اینها افیون است

قیروطی افیون مستعمل در صداع مزمن صنعت آن افیون دو درم کوفته موم زرد سی درم روغن شبت یک صد درم که گداخته افیون را داخل کرده قیروطی ترتیب داده بر سر بمالند **قیروطی افیون** دیگر مستعمل در فالج و استرخا صنعت آن بگیرند روغن قسط یا روغن غار یا هر دو گرم نموده بگدازند در آن قدری موم زرد که بگدازند روغن در آن الجمله غلیظ بس بعد از آن انداخته قدری از افیون تازه را سحق نموده در آن داخل نمایند و بر سر بمالند تا یکسان شود و استعمال نمایند **قیروطی افیون** بولس گفته نافع است از برای فالج و استرخای حادث از تشنج و مرض عصبی صنعت آن موم زرد یک درم روغن سوسن و روغن نرگس از هر یک سه درم افیون تازه چهار درم موم او در روغنها بگدازند و مخلوط کنند با آن افیون سوده بمالند بر موضع تشنج و مرض **قیروطی افیون** مستعمل در فالج و لقوه و صداع بارد صنعت آن افیون سه درم جندبیدستر یکدرم کوفته بیست و پنج مثقال موم را در پنجاه درم روغن شبت و سی درم روغن قسط و بیست درم روغن گل گداخته و در آن آمیزند قیروطی ترتیب دهند و بر سر و مهره های گردن بمالند و از هوا احتیاط نمایند

فصل در بیان معاجینی که اصل و عمود در اینها افیون است

معجون افیون جهت فالج و لقوه و استرخا و رعشه و خدر و صرع بلغمی نافع صنعت آن افیون شحم حنظل سقمونیای مشوی غاریقون بهمن سفید صبر سقوطری از هر یک دو درم مصطکی رومی یکدرم قیصوم سنبل الطیب از هر یک سه درم کاسنی هندی مقل از هر یک نیم درم دارفلفل یکدرم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال با آب گرم **معجون**

افربیون مسهل که همان نفع دارد صنعت آن افربیون مصطکی رومی انیسون از هر یک دو درم غاریقون
هش سفید عصاره افسنتین سقمونیای مشوی از هر یک شش درم شحم حنظل چهار درم
صبر سقوطری افتیمون قریطی سنبل الطیب از هر یک هشت درم فلفل دارفلفل از هر یک ده
درم مقل ازرق یکدرم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب کرده با سه وزن
ادویه عسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی یکدرم تا یک مثقال معجون افربیون مسهل
دیگر اقوی از نسخهٔ قبل صنعت آن افربیون شحم حنظل قنطوریون دقیق عصاره قثاء الحمار
سقمونیای مشوی غاریقون هش سفید تربد سفید مجوف خراشیده سنبل الطیب
مقل ازرق از هر یک دو درم صمغ عربی یکدرم کثیرا نیم درم ادویه کوفته بیخته با سه وزن
ادویه عسل مصفی بقوام معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال با آب گرم معجون
افربیون مسهل دیگر نافع جهت فالج و رعشه و لقوه و برص و امراضیکه از بلغم و رطوبت باشد
صنعت آن افربیون شحم حنظل غاریقون سکبینج مقل ازرق تربد سفید مجوف خراشیده
سقمونیای مشوی از هر یک پنج مثقال صبر سقوطری یک و نیم مثقال صمغ عربی کثیرا
سنبل الطیب از هر یک نیم درم صموغ را در آب کنند تا نحیلا شد و حل کرده صاف نمایند
و باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب کرده با سه وزن ادویه عسل مصفی کف
گرفته بقوام آورده بسرشند شربتی تا دو مثقال با آب گرم یا طبیخ مناسب معجون افربیون
که نقرس و عرق النساء و وجع ظهر و مفاصل را نافع است صنعت آن افربیون تربد سفید
صبر از هر یک یکدرم سه درم مصطکی چهار درم سورنجان سفید هشت درم انیسون فلفل
دارفلفل زنجبیل سیاه زیره کرمانی از هر یک یکدرم مغز حب القرطم چهار درم ادویه کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده با عسل بقوام آورده سه وزن ادویه بسرشند شربتی از دو درم تا سه
درم با آب رازیانه نیم گرم **فصل در بیان احوال طاریه** بر کسیکه از مقدار مقرر افربیون
زیاده بخورد خواه مفرد او خواه مرکب باید دانکه از مقدار دو درم تا سه درم آن کشنده
است بعد از سه روز و از احوال طاریه اعراض آن درد و لذع معده و امعا و کرب والتهاب
بسیار و فواق و اسهال مفرط و بعضی را قبض یا سهال تدارک تسکین آن بخورانیدن

سکنجبین و دوغ کاو تازه و لب یار الشعیر و سویق جو و سویق سیب با برف و یخ سرد کرده و نشاندن در آب سرد و خورانیدن آب سرد جرعه جرعه و تبرید شکم خورانیدن آب فواکه رطبه بارده مانند انار شیرین و سیب شیرین و ریباس اندکی کافور و دوغ و مانند اینها و شیر تازه و کوسفند تازه و کاو تازه و دوشیده و جدوار و فادزهر معدنی بزری اسطیانانی با دوغ و شیر آشامیدن و تحقین بحقنهای بارده و لینه نمودن مانند این تدابیر است افسنتین بفتح همزه و سکون فا و فتح سین و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و بعربی خترق بجای معجمه و تای مثناة فوقانیه و رای مهمله و قاف گویند و بلغت مصر نوع زبون افسنتین را و سه نوع جبلی افسنتین را اربل گویند برای مهمله و گفته اند که ربل نوعی از برنجاسف است و گویند که افسنتین را اسپیتون نامند و آن را کهوشه رومی نیز گویند و افسنتین را بهندی مجتری و شتار و نیز نامند و آن اسم نباتی است ماهیت آن شجر و گیاه شبیه به بابونه گاوچشم و برگش مانند صعتر صغار زنگ سفید شاخش مثل برنجاسف و ساقش بلند و گلش مانند گل بابونه و از آن ریزه تر و تخمش شبیه با سفند با تلخی و قبض و بوی آن با عطریت ثقیلی شیخ الرئیس گفته که چنین گفته که افسنتین چند نوع می باشد خراسانی و شرقی آنکه از کوه لکام می آورند و سوسی طرسوسی غیر آن و متقدمین اصناف آنرا نیز قسم دانسته اند طرسوسی سوسی نبطی و خراسانی و رومی نبطی با عطریت است و صنف نبطی آن قوت قبض و تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و ازین جهت مسهل بلغم نیست هر چند بلغم در معده باشد و نفعی چندان در اسهال بلغم ندارد و صنفی که برگ مثل برگ زردک و سفید و گل آن زردی او راق و سفید و در مصر و ملک نامند و بهترین اصناف آنست و بالجمله در آن دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض و دو جوهر است جوهر لطیف که باعث اسهال و تفتیح است و جوهر ارضی که سبب قبض و آن نیز از اصناف شیخ و ازین جهت بعضی حکما آنرا شیخ رومی نامیده اند و مختار و بهترین اصناف آن سوسی و طرسوسی سفید رنگ با زغب است که چون بشکنند چوب آن البتی چیز از آن آید و طعم آن با حرافت و تلخی و قبض باشد گرم در اول و خشک در سوم و بعضی گرم

در اول دوم و خشک در آخر دوم گفته اند و این اصح است مفتح و ملطف و مسهل و قابض و ملح و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آن و مسهل صفرا و با صفر و سائر اخلاط معده و منقی عروق سینه و شش و با افتیمون مسهل و منقی سودا و جهت معده و مسکن تشنگی و مقوی بدن و معده و مشتهی و جهت سدد و یرقان و طحال و مدر بول و حیض و بثور و عرق و کشنده اقسام کرم و تریاق سموم مشروبه باده و مغه و محلل ریاح غلیظه و با نانخواه جهت درد معده و نیکو کننده رنگ رخسار و جهت داء الثعلب و داء الحیه و از آثار نفسجی رنگ زیر چشم و غیر آن و تحلیل جمیع آبلات باطنیه بثور با ضماد و جهت رمد که خصوصا منعطی آن چون ضماد کرده شود بر پیرامون چشم و جهت غشاوه با پنج و مسکن ضربان چشم و ورم آن است و شرب طبیخ آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهای طعام که زائل شده باشد عجیب الفعل است و جهت امراض بارده و حمی بلغمی مزمن و بخارات فاسده و اوجاع جنبین و خاصره و مفاصل و امراض معده و سموم خصوصا عقرب و مقوی احشا و منقی صدر و ریه و آنچه در عروق است از اخلاط صفراویه و چون بیاشامند با سیسالیوس یا ناردین اقلیطی تحلیل نفخ و سائر اوجاع معده را و همچنین چون بیاشامند چند روز هر روز مقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد و چون بیاشامند هر روز آن مقدار زائل می گرداند یرقان را و دو درم آن جهت گزیدن عقرب عجیب النفع است جهت سم شوکران و با سرکه جهت قطر نافع است و جهت بواسیر و شقاق مقعده اخراج اخلاط حاره کیسه بالیده و نیز سه که در معده باشد بسیار موثر و قطور آن با زهره گاو و روغن بادام تلخ جهت امراض اذن و کرمی گوش قدیم مجرب و شرب آن پیش از شراب جهت رفع خمار و شراب آن جهت تقویه و بواسیر و شقاق مقعده و فرزجه آن با عسل جهت حیض و حمول آن با موم جهت القرحه و ضماد آن با آب جهت سعفه و بخار مطبوخ آن و شراب جهت درد گوش و طلاء مطبوخ آن با پنج جهت درد چشم و ورم آن و ذرور آن با عسل جهت رفع آثار سرخی تحت چشم و درد سر جهت مفاصل حاره و ساییدن آن با موم و روغن گل جهت

درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب و محلل صلابت و جهت داء الثعلب و داء الحیه
و بواسیر و صلابت رحم و ورم سپرز ضماداً نافع و اکتحال آن جهت [illegible] و غشاوه و استرخای
جفن و گذاشتن آن در میان متاع مانع کرم و آمیختن آن با مرکب باعث منع ارضه از
کتابهائیکه آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای آن با زیت بر بدن مانع مقاربت
پشه و ذرور آن جهت گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشنده کیک شیخ الرئیس
و صاحب شفاء الاسقام گفته اند که حشیش افسنتین از اوفق ادویه است از برای معده
و تقویت آن و عصاره آن مضعف آنست بجهت آنکه در عصاره آن نیست قوت قبضی
که مختص است بحشیش آن و نیز صاحب شفاء الاسقام گفته که جائز نیست استعمال آن قبل از
نضج اخلاط بجهت آنکه ضرر آن در این حین بیشتر از نفع آن است بسبب قبض آن
و افسنتین مصدع و مجفف دماغ است و شیخ الرئیس گفته که عصاره آن مصدع است
و گمان می برم من که این بسبب مضرت آن مر معده را است و مصلحش انیسون و در
محرور شربت انار و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ از پنجدرم تا ده
درم و اگر سفوف آن را استعمال نمایند باید که جهت دفع قبض و حبس آن بروغن بادام
چرب نموده و بدلش جهت معده بوزنش اسارون و نصف آن هلیله زرد و جهت جگر
عصاره غافث و جعده و قیصوم نیز بدل آن است امراض الراس صداع چون افسنتین
را با شیح ارمنی در آب بجوشانند و آب آنرا استنشاق نمایند خصوص آنکه قدری ایارج
فیقرا در آن حل کرده باشند نافع است از برای صداع حادث از دیدان متولد در
مقدم سر سبات آشامیدن نقیع افسنتین نافع است از برای سبات بلغمی و دوار و سدر
چون در مطبوخ افسنتین صبر سقوطری اضافه نموده بنوشند نافع است دوار و سدر را
که بوده باشند حادث از صفرا و بلغم مالیخولیا آشامیدن افسنتین با افتیمون نافع است
مالیخولیا را و نیز جرعه دوا و قیه از آب طبیخ افسنتین هر روز نافع است مالیخولیا را و یا
حل کنند هر روز ده قیراط از عصاره افسنتین را در آب و بیاشامند اگر بوده باشد و قا
مالیخولیا مائل بمراره صفراوی و اگر بوده باشد مالیخولیا بشرکت مراق و بوده باشد

در مراق ریاح بارده نافخه و نبوده باشد در آن ورم و لهیب باید تنقیه آن نمود و طبیخ افسنتین
یا عصارهٔ افسنتین بنحویکه ذکر شد سکته چون عصارهٔ افسنتین را بکلوی مسکوت ریزند
نافع است و اورا کابوس و صرع و فالج و لقوه و استرخا آشامیدن طبیخ افسنتین بتنهائی یا
با عسل نافع است این چهار علت را بجهت آنکه فرود می آورد اخلاط مزمنه را از اعضای
عصبانیه و استفراغ آنها میکند به بول و بالعرض تبرید می کند بسبب اخراج اخلاط حاده
ریاحیکه حاصل شده باشد و بعده اصحاب فالج بسبب شرب ادویهٔ حاده لقوه آشامیدن افسنتین
و غرغره بمطبوخ آن نافع است لقوه را امراض العین صاحب جامع و صنعی گفته اگر بگیرند حشیش
افسنتین را و سائیده در خرقه کتانی بسته در آب گرم جوشانند و برده تکمید در چشمی که طرفه
داشته باشد و مدتی طول کشیده نمایند نافع است آن را بدرستیکه جذب میکند خون را و می آید
خون در آن صره بحدیکه اگر بفشارند آن را خون از آن بر می آید امراض اذن چون افسنتین
را در آب پخته گوش را به بخار آن بدارند نافع است وجع آنرا و چکانیدن عصارهٔ آن
در گوش نافع است وجع حادث در آن از سبب دیدان و ریاح بجهت آنکه قاتل دیدان و محلل
ریاح است شیخ اندلسی گفته قطور افسنتین مطبوخ در روغن بادام تلخ بحدیکه تمام
قوت آن در روغن آمده باشد با قلیلی زهره بز محلل ریاح و منقی جراحت و رافع کرمی
آن است در عیت امراض الفم و الحلق چون بکوبند افسنتین را و با نطرون و عسل سرشته
از خارج بر حلق طلا نمایند نافع است ورمی را که عارض شده باشد عضلات داخله آنرا
و همچنین غرغره بمطبوخ آن یا العصارهٔ آن بتنهائی یا با ادویه مناسبه نافع است آن را استسقا
و طحال آشامیدن طبیخ آن بتنهائی یا با عسل و ادویه مناسبه است استسقا را و با افتیمون طحال را
و ضماد کوبیدهٔ افسنتین و نطرون و دقیق شیلم نافع است استسقا و طحال را اعیا شیخ
اندلسی گفته تدهین و تمریخ بدهن متخذ از کل افسنتین رافع اعیا است و صنعت آن مانند
ادهان از هار دیگر است دستور اخذ عصارهٔ افسنتین بگیرند افسنتین تر را و بکوبند
و بفشارند و بگیرند آب آن را و در آفتاب گذارند تا خشک شود و لیکن داشته بکار برند
و عصارهٔ آن در افعال قوی تر از جرم آن است و مفتح سده های جگر است و بجهت تنهائی کهنه

ومرکب و تقویت معده و ادرار بول و حیض و جهت امراض سپرز و ربو و تفتیح سده و برانگیختن
اشتهاء و تقویت هضم و ازاله کراز و نفع باطن نافع است حب افسنتین بسیار بهای سرد
کبد و استسقاء و بهای مزمنه را سودمند است صنعت آن افسنتین رومی پوست بلیله زرد مصطکی
زعفران ریوند چینی لک مغسول انیسون شاهتره ایارج فیقرا اجزا متساوی با آب عنب الثعلب
سرشته حبوب سازند شربتی بوقت خواب یک مثقال فصل در بیان ادهانی که اصل و
عمده در آنها افسنتین است دهن افسنتین تالیف یوحنا بن ماسویه مقوی مو و
سیاه کننده آن و برودت اعضا را مفید است صنعت آن افسنتین رومی لادن حب الغار
اجزا را کوفته در کیسه کتانی کرده یک هفته در روغن مورد اندازند و بدست بمالند تا شیره آن
برآید و بفشارند و نگاهدارند دهن افسنتین دیگر نسخه یحیی بن عیسی ابن جزله صنعت
آن افسنتین رومی لادن حب الغار از هر یک جزو جوز السرو دو جزو اجزا را کوفته بیخته در صره
کتانی کرده در روغن آس انداخته یک هفته در آفتاب بگذارند پس بمالند که تمام شیره
آن برآید و بفشارند و روغن را در شیشه نگاهدارند دهن افسنتین جهت وجع اذن و ثقل
سامعه نافع صنعت آن افسنتین اسطوخودوس مرزنجوش از هر یک سه مثقال یک شب بآب تر
بخیسانند پس بجوشانند و صاف نموده با سی مثقال روغن گل یا روغن زیت بجوشانند
باتش ملایم تا آب برود و روغن بماند پس شبانروزی سه چهار مرتبه نیم گرم نموده هر مرتبه
چهار قطره در گوش بچکانند دهن افسنتین که در حمی یوم که بسبب ناگواریدن طعام بهم رسد
بعد از باز ایستادن اسهال بکار آید و جگر و جمیع اعضا را قوت دهد صنعت آن افسنتین
رومی با زیت رکابی در قدحی کنند و در دیگ پر آب نهند و بجوشانند تا آب رفته روغن
بماند لته پاره بآن آلوده کرده بفشارند و نیمگرم نموده بر فم معده بگذارند دهن افسنتین معده و
جگر و جمیع اعضا را اشتها میدهد مالیدن آن قوت میدهد و درد گوش را چکانیدن آن زائل کند
صنعت آن بگیرند افسنتین تازه چندانکه خواهند و بوزن آن اسطوخودوس و نیم وزن آن
مرزنجوش و در شیشه کنند و روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن کنجد تازه چندانکه تمام
که سر آید بر سری آن کرده در آفتاب گذارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند و بمالند

در چهار وزن آن آب بخیسانند و بجوشانند تا آب فنا شود و روغن بماند دهن افسنتین معده و جگر
و جمیع اعضا را قوت دهد صنعت آن بگیرند افسنتین تازه دو سیر و نیم و در شیشه کنند
و نیم من روغن زیت یا روغن بادام تلخ یا روغن جوز یا روغن تخم زردآلوی تلخ بر روی
آن کنند و چهل روز در آفتاب گذارند و استعمال نمایند دهن افسنتین دیگر نافع از برای
برودت ظاهر و باطن بدن و آشامیدن یک درم آن جهت رفع یرقان و سده جگر و سده
سپرز خصوصا با سکنجبین عنصلی و جهت تقویت معده و رفع احتباس حیض و سم فطر و اخراج
کرم معده و خوردن آن قبل از شراب مانع سکر و مستی و بعد از آن دافع خمار و قطور آن
در گوش خصوصا با زهره گاو جهت کرم و ریاح آن و طلای آن جهت درد چشم
و با قیروطی جهت تقویت معده و درد آن صنعت آن بگیرند افسنتین تازه ده درم و هر یک رطل
آن چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد تازه داخل کنند و چهل روز در آفتاب گذارند و بعد
از آن استعمال نمایند فصل در بیان شرابها و سایر شرابهای است که اصل و
عمده در آنها افسنتین است شراب افسنتین نافع از برای صرع بلغمی و دوای
یابس و صعتر فارسی تنها نیز نافع است از برای صرع بمشارکت معده شیخ الرئیس گفته
که از اشربه نافعه از برای صرع شراب افسنتین است که صبح ناشتا بیاشامند ابن نوح قمری
گفته که نافع است ناشتا بیاشامیدن آن سه روز یعنی در ایام زمستان با سکنجبین عنصلی ابو سهل مسیحی
گفته که شراب افسنتین هرگاه با زوفای یابس بیاشامند می باشد نافع از برای صرع در
زمستان سید اسمعیل گفته که شراب افسنتین نافع است از برای صرع معده و جهت آنکه منقی
و مقوی معده است صنعت آن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ بیست درم تربد سفید
ده چهار درم سنبل الطیب دو درم صمغ را در چهار رطل آب بجوشانند تا نصف شود صاف
نموده بیاشامند از آن هر روز سی درم با یک اوقیه شکر سفید یا سکنجبین عنصلی یک اوقیه
و گاهی زیاده کرده میشود بر اجزای این شراب مصطکی رومی و اذخر مکی و سنبل هندی و بسفایج
از هر یک دو درم غاریقون سفید از هر یک چهار درم نزد حاجت باینها شراب افسنتین نسخه
دیگر صنعت آن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ بیست درم تربد سفید غاریقون سفید

از هر یک چهار درم سنبل الطیب دو درم مجموع را در چهار صد درم آب بپزند تا به نصف رسد صافی
نموده مقدار یکصد و بیست درم شکر سفید داخل کرده بپزند تا بقوام آید و اگر بکار دارند وزن
سنبل الطیب را چهار درم می گیرد اقوی شراب افسنتین یعنی خمر آن مدر بول و حیض و مفتح سده
جگر و جهت تبهای کهنه و مرکبه و تقویت معده و جهت امراض جگر و سپرز و ربو و تفتیح سده و
برانگیختن اشتها و تقویت هضم و ازاله کرم و نفخ باطن و رفع کرم معده و سموم حیوانی مشروبه
نافع و ملین و با وجود اعراض آن است صنعت آن بگیرند ده مثقال افسنتین و در شش هزار
مثقال آب انگور داخل کرده چندان بجوشانند که ثلث آب بجا ماند پس در خم کرده دو ماه بگذارند پس صافی
کرده استعمال نمایند. شراب افسنتین دیگر یعنی خمر آن صنعت آن بگیرند افسنتین سی مثقال دارچینی
سنبل الطیب سلیخه از هر یک پانزده مثقال نیم کوفته در ده هزار و هشت صد مثقال شراب
مخلوط کرده در خم کرده سر آن را محکم نموده بعد از دو ماه صافی نموده استعمال نمایند شراب
پسندیده است شراب افسنتین گمان این است که از جالینوس باشد و بعضی را ظن آن است
که از دیسقوریدوس است بالجمله این شراب دماغ را سود دارد و معده را قوت دهد و سقوط
شهوت طعام را و درد سپرز و حبن و ماده کبد و طحال و فساد مزاج کبد و طحال را نافع و سده ها
بگشاید و اسهال بطن کند و صفرا دفع نماید صنعت آن به نسخه شیخ الرئیس که اصح نسخهای این
شراب است بگیرند شراب کهنه چهار قسط عسل مصفی یک قسط و در نسخه دیگر دو قسط است پس بگیرند
افسنتین رومی هفت درم مصطکی قسط تلخ از هر یک چهار درم اذخر مکی ساذج هندی غنچه گل سرخ
منزوع الاقماع سنبل الطیب صبر زرد سقوطری غاریقون هش سفید از هر یک دو درم زعفران
یک درم ادویه را کوفته در پارچه کتانی بسته در شراب و عسل که در تغار لعابدار یا مرتبان چینی
کرده باشند اندازند و در تابستان هفت روز در آفتاب بگذارند و هر روز چند مرتبه خرقه را بمالند
و بفشارند پس استعمال نمایند شربتی یک اوقیه باشد تا بنوشند و در نسخه حبیش بن حسن نقل است
که در کفایه الطب آورده بجای شراب کهنه سپنج است هفت رطل و وزن عسل مصفی سه من
است و وزن افسنتین چهار درم و باقی موافق نسخه شیخ الرئیس است و طریقه که ادویه را کوفته
در خرقه کتانی بسته و با شراب و عسل در ظرف چینی کنند و سر آن را بپوشند و یک هفته در آفتاب

بگذارند و هر روز خرقه را بمالند تا آنچه گداخته باشد از ادویه بر آید پس در شیشه نگاه دارند
و در نسخهٔ محمود بن الیاس که در حاوی صغیر ذکر کرده بعوض پانچ نبیذ زبیب با نبیذ عسل هر کدام
که باشد پنج رطل و وزن عسل مصفی دو رطل است و باقی ادویه موافق نسخهٔ تفلیسی و در نسخهٔ سید
اسمعیل که در قرابادین ذخیره آورده عوض پانچ شراب کهنه سه من و وزن عسل مصفی
یک من است و باقی موافق نسخهٔ تفلیسی است و لیکن گفته که اول مرتبه شراب عسل امزوج
کرده جوشی چند بدهند و کف آن بگیرند پس در ظرف چینی یا زجاجی کرده صرهٔ ادویه در آن اندازند
و بدستور مزبور مرتب نمایند شربتی یک اوقیه با اندکی نبات سفید و نسخهٔ حکیم معصوم مساوی نسخهٔ
سید اسمعیل است سوای آنکه وزن افسنتین هفت درم است و نسخهٔ حکیم سید یکه در شرح موجز قرشی
آورده مساوی نسخهٔ تفلیسی است سوای آنکه بعوض پانچ شراب کهنه است بوزن هفت رطل
و وزن عسل مصفی سه رطل و نیم است و وزن افسنتین هفت درم و وزن زعفران یک مثقال
و گفته که بهتر آن است که این شراب را بتاب آتش پخته شود و هفت روز در آفتاب گذارند
و هر روز خرقه را چند مرتبه بمالند و بفشارند تا آنچه گداخته باشد بر آید و بعد از هفته بر داشته
در شیشه نگاه دارند و سید اسمعیل در ذخیره در سوء مزاج بارد کبد این شراب بآئین
صنعت ذکر کرده صنعت آن افسنتین رومی هفت درم قسط تلخ مصطکی رومی از هر یک چهار
درم ورق گل سرخ غاریقون سفید صبر سقوطری ساذج هندی سنبل الطیب از هر
یک دو درم زعفران یکدرم و نیم مجموع ادویه را نیم کوفته در کیسهٔ کتانی کرده در دو من عسل مصفی
و چهار من شراب انگوری کهنه که در هم آمیخته باشند اندازند و هر روز چند مرتبه کیسه را
بمالند و بفشارند بعد از آنکه در آفتاب گذاشته باشند و در روز هفتم کیسه را نیکو بمالند و بفشارند
و دور کنند و مرتبه دیگر ادویه را تازه نمایند و در آن افکنند و هفت روز دیگر در آفتاب گذارند
و بدستور هر روز کیسه را بمالند و بفشارند و چون روز هفتم شود کیسه را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند
و مرتبه سوم ادویه تازه را نیز در کیسهٔ کتان فراخ بدستور دو مرتبه مزبور شده در آن اندازند
و هفت روز دیگر در آفتاب نهند و هر روز چند مرتبه کیسه را بمالند و بفشارند و در روز آخر که روز
بیست و یکم است کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و شراب را در قرابهٔ زجاجی نگاه دارند شربتی

چهار درهم و گفته که این شراب سوء مزاج بارد مادی که بعد از استفراغ و در سوء مزاج
بارد ساذج آن بدون استفراغ بکار دارند که باذن الله نفع نافع است شراب افسنتین دیگر
که منسوب است بجالینوس معده را از صفرا پاک کند خصوصا وقتیکه با حب ایارج نوشند و چون
صاحب مالیخولیای مراقی را فصد کرده و مسهل خورانیده باشی و سقمونیا بران گذشته باشد
باید که بیاشامانی او را شراب افسنتین بجهت آنکه تنقیه معده می کند صنعت آن افسنتین رومی
پنجدرم غنچه گل سرخ بیست درم در یکمن آب بجوشانند تا بربع رسد پس بپالایند و با یک رطل قند
سفید بقوام آورند و در نسخه دیگر منقول از جالینوس چنین مسطور است که بعد از پالودن این
مطبوخ را در شیشه کنند و نگاه دارند و هر روز چهل درم آن را با ده درم نبات سفید یکدرم ایارج
فیقرا بنوشند و در نسخه سید مظفر الدین شفائی ده درم تربد سفید درین شراب داخل است
و گفته که با یک من قند سفید بقوام آورند شراب افسنتین منسوب بجالینوس بنسخه سید اسمعیل در
ذخیره که در علاج حب غب خالص ذکر کرده و گفته که این شراب درین علت بعد از ظهور نضج
بکار آید و نیز این شراب معده را از اخلاط فاسده پاک کند صنعت آن افسنتین رومی
پنجدرم تربد سفید پوست تراشیده ده درم سنبل الطیب یکدرم غنچه گل سرخ پانزده درم
در سه من آب بجوشانند تا یکمن برسد پس بپالایند و هر روز صبح چهل درم آن را با ده درم شکر سفید
بخورند و بعضی زیادت یکدرم صبر سقوطری درین شراب داخل نمایند شراب افسنتین
کبیر که شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در قرابادین قانون ذکر کرده مقوی معده و اعصاب
و دماغ و جگر و مفتح سده ها و مسهل صفراست صنعت آن غنچه گل سرخ منزوع الاقماع هشت
درم غاریقون سفید چهار درم صبر زرد سقوطری ده درم مصطکی رومی تخم کرفس افریکی
انیسون از هر یک یکدرم نعناع خشک افسنتین رومی اصل السوس پوست تراشیده حماما از هر یک
سه درم لوف نباتی خشک یکدرم و نیم زعفران سنبل تخم کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک ده درم
مجموع را در سه رطل شراب انگوری پخته و هشت رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد
پس بپالایند و با یک رطل و نیم عسل مصفی بقوام آورند و دوا آورده بگذارند تا سرد شود و در
نگاه دارند شربتی یک وقیه تا دو وقیه شراب افسنتین کبیر بنسخه سید اسمعیل که در ذخیره

در علاج غب غیر خالص ذکر کرده صنعت آن افتیمون رومی هفت درم مصطکی رومی اذخر مکی سادج
هندی صبر زرد سقوطری سنبل الطیب عناب غاریقون هش سفید گل سرخ از هر یک دو درم زعفران
نیم درم همه را در دو من آب بپزند تا بنصف رسد پس بپالایند و با یک من قند سفید یا عسل سفید
مصفی یا ترنجبین خالی از خاشاک و تخم بقوام آورند و بعضی درین شراب پودینه خشک و بیخ رازیانه
و بیخ کرفس از هر یک یکدرم انیسون رازیانه اسارون از هر یک نیم درم داخل نموده اند صنعت
این شراب بنسخه حکیم سید محمد مومن که در قرابادین تحفة المومنین آورده و گفته که موافق نسخه قدما است
افتیمون رومی چهار مثقال غاریقون هش سفید مثل آن غنچه گل سرخ هشت مثقال صبر سقوطری
و بیخ کرفس حاشا بیخ رازیانه از هر یک دو مثقال مصطکی رومی انیسون تخم کرفس اذخر مکی
اسارون شامی سنبل الطیب سادج هندی از هر یک یک مثقال و نیم نعناع خشک اصل السوس
از هر یک سه مثقال پودینه خشک زعفران از هر یک یک مثقال و نیم همه را در هشت رطل آب
بجوشانند تا بنصف رسد و با یک رطل و نیم عسل مصفی بقوام آورند و اگر بجای شراب بهی بجای عسل
شکر کنند روا باشد فقیر گوید که اگر عسل بحال باشد و بجای شراب سرکه ممزوج با آب ریحانی
تازه کنند بهتر است حرمت ندارد و اوفق است بقول بعضی قدما چنانچه ذکر خواهد شد
شراب افتیمون صغیر مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و ضعف کبد و سوء
القنیه را در نافع است و این شراب تصفیه خون می کند و منقی معده است و نافع است برای
جمیع اقسام مالیخولیا صنعت آن افتیمون رومی ده مثقال غنچه گل سرخ منزوع الاقماع بیست
مثقال تربد سفید چهار مثقال غاریقون هش سفید چهار مثقال سنبل الطیب دو مثقال همه را کوفته
در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس تصفیه بیست مثقال شکر سفید صافی
بعد ازانکه مطبوخ را صافی نموده باشند داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید و اگر وزن تربد را [illegible]
مثقال و سنبل الطیب را چهار مثقال و افتیمون را بیست مثقال کنند قوی تر می کرده گاهی زیاده
کرده می شود بر اجزای این شراب بحسب حاجت مصطکی اذخر مکی سادج هندی صبر سقوطری
از هر یک دو مثقال شراب افتیمون صغیر نسخه دیگر صنعت آن افتیمون رومی ده درم غنچه گل
سرخ منزوع الاقماع سی درم تربد سفید هشت درم سنبل الطیب چهار درم همه را کوفته

در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل باند صافی نموده با یکرطل قند سفید بقوام آورند شراب
افسنتین ابن ماسویه معده و کبد و آلات غذا را بنهایت نافع است و امراض این اعضا
را دفع کند و ریاح تحلیل نماید و جمیع اخلاط بارده را دفع نماید و امراض معده را نفع عظیم دارد صنعت
آن افسنتین رومی پنجاه درم ورق گل سرخ بیجده درم سنبل هندی سه درم شراب ریحانی
عصاره به شیرین از هر یک یکصد و پنجاه درم ادویه را نیم کوفته در شراب و عصاره مذکور چهار
ساعت بخیسانند پس بجوشانند و صافی نموده شکر بقدر حاجت داخل کرده شراب و اق بزند
شراب افسنتین بنسخه ابن جزله در منهاج فساد مزاج و ضعف معده و فساد طحال وحبلا آنرا نافع
است صنعت آن مصطکی رومی سنبل الطیب قاقله کبار دارچینی اسل عود هندی از هر یک
یکدرم افسنتین رومی ده درم اجزا نیم کوفته در سه رطل آب بجوشانند تا بیکرطل رسد صافی نموده
با یکرطل قند سفید بقوام آورند شراب افسنتین بنسخه دیگر ابن جزله صنعت آن مثلث یا نبیذ
زبیب هفت رطل عسل مصفی سه من در ظرف چینی یا زجاجی کرده مصطکی رومی قسط تلخ
افسنتین رومی از هر یک چهار درم اذخر مکی سافج هندی سنبل الطیب گل سرخ صبر سقوطری
غاریقون سفید از هر یک دو درم زعفران یکدرم ادویه را نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در شراب
و عسل اندازند و سر ظرف را استوار نموده هفت شبانروز در آفتاب گذارند پس آن کیسه را
مالیده دور کنند و شراب را در شیشه نگاهدارند شراب افسنتین منقول از قرابادین شفائی معده
ضعیف و جگر سرد و طحال را سود دارد و طبع را نرم کند و بادهای روده را دفع کند صنعت
آن افسنتین رومی پنجاه درم انیسون گل سرخ سلیخه اسارون از هر یک ۵ درم مصطکی رومی
سنبل الطیب از هر یک هفت درم اجزا را الا مصطکی در دو من آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده
با یکمن و نیم قند سفید بقوام آورند و بعد از آن مصطکی را نرم صلایه نموده بآن ممزوج کرده نگاهدارند
شراب افسنتین منقول از خط میرزا معز الدین طبیب برادر حکیم احمد مومنی قلمی نموده که
این شراب مجرب من است صنعت آن افسنتین رومی سنبل الطیب از هر یک شش درم تربد
سفید سه درم غاریقون هش سفید از هر یک چهار درم ورق گل سرخ بیست درم اجزا را یکشبانه
روز در چهار رطل آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نموده با یکصد و بیست

درم قند سفید داخل کرده بقوام آورند پس غاریقون را از لته تنزیل موی بیرون آورده
دران داخل کرده بر هم زنند تا نیکو ممزوج شود و در شیشه نگاه دارند شربتی ده درم شراب
افسنتین دیگر معده را از اخلاط فاسده پاک کند و قوت دهد و طبع را نرم گرداند و ریاح را
دور گرداند و قولنج را سود است صنعت آن افسنتین رومی پنج درم تخم کرفس سه درم
سلیخه دو درم انیسون ورق گل سرخ اسارون شامی از هر یک ده درم سنبل الطیب هفت
درم همه را نیم کوفته در دو من آب بجوشانند آنمقدار که نیم من آب بماند صافی نموده با نیم
قند بآتش ملایم بقوام آورند و در آخر هفت درم مصطکی سوده دران حل کرده نگاه دارند
شربتی از ده درم تا پانزده درم شراب افسنتین دیگر که سید اسمعیل در ذخیره در باب قولنج
ذکر کرده و گفته که این شراب بادها بشکند و قولنج بگشاید و دردها ساکن گرداند صنعت آن
افسنتین رومی پنجاه درم تخم کرفس سی درم سلیخه بیست درم نیمکوفته در دو من آب بپزند تا نصف
رسد صافی نموده با یکمن قند سفید بقوام آورند شربتی از ده درم تا پانزده درم شراب
افسنتین دیگر منقول از ذخیره سید اسمعیل صنعت آن افسنتین رومی پنج درم تربد سفید مجوف دو درم و نیم
سنبل الطیب یکدرم ورق گل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا یکمن بماند صافی
نموده هر صبح چهل درم آن را با ده درم شکر سفید و یکدرم صبر سقوطری بنوشند شراب افسنتین
دیگر مسهل صفرا و بلغم است و معده را پاک سازد از اخلاط فاسده و سوء مزاج گرم را زائل گرداند
صنعت آن افسنتین رومی پنج درم ورق گل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلوی بخارائی
آلوی سیاه از هر یک بیست دانه مویز منقی بیست درم تمر هندی منقی از قشور و لیف و حب ده درم
و در نسخه دیگر بیست درم است مجموع را در دو من آب بپزند تا نصف رسد پس بپالایند و با یکمن شکر
سفید مصفی بقوام آورند و هر صبح سی درم بخورند و در نسخه دیگر شربتی ده درم است با یکدرم صبر سقوطری
زرد و در قرابادین قلانسی چنین مسطور است که اجزای این شراب را بدون شکر در پنج رطل آب
بجوشانند تا یک رطل رسد پس بپالایند و نگاه دارند و هر صبح چهار اوقیه آن را با یک درم صبر
سقوطری بیاشامند و این شراب مخصوص محرورین است شراب افسنتین حکیم مومن گفته که این
شراب از مجربات من است منفعت معده و جگر را که با یبوست طبع و حرارت مزاج باشد

بنهایت نافع و تبهای صفراوی را در آخر مفید است صنعت آن افسنتین رومی ده مثقال ورق
گل سرخ چهار مثقال تمر هندی منقی از تخم ریوند وحب ده مثقال ترنجبین خراسانی سی
مثقال بجوشانند و پالایند و بیاشامند مجموع یک شربت است شراب افسنتین تالیف
شیخ الرئیس رحمه الله مقوی معده و نافع است از برای ضعف شهوت طعام بسبب سوء
مزاج حار معدی حادث شده باشد صنعت آن افسنتین رومی یکصد درم در سه من آب بجوشانند
تا ببلستی آب آید پس بمالند و پالایند و آنمقدار که ضرور باشد از به شیرین در خمره کنند و در
زیر آتش ملایم مشوی نمایند پس از زیر آتش بیرون آورده بکوبند و فشارند و صاف نمایند
و از آب فشرده صافی نموده آن مقدار ده استار در آب افسنتین بیامیزند و دو استار عسل سفید
مصفی و پانزده استار شراب ریحانی جید داخل کرده بآتش ملایم بقوام آورند شربتی از یک اوقیه
تا دو اوقیه و این شراب نافع است از برای صداع خماری و منع خمار می کند اگر در وقتی که
اراده آشامیدن شراب کند پیش از آن خورده شود شراب افسنتین که در علاج غب
غیر خالص بعد از ظهور نضج بکار آید و معده را از اخلاط فاسده پاک کند صنعت آن
افسنتین رومی پنج درم تربد سفید تراشیده مرضوض دو درم سنبل الطیب درم غنچه گل سرخ
پانزده درم در سه من آب بپزند تا بیکمن برسد پس صافی نموده هر صبح مقدار چهل درم
با ده درم شکر سفید بخورند و بعضی فقات یکدرم صبر سقوطری در یک شربت داخل می کنند
شراب افسنتین بنسخه دیگر صنعت آن افسنتین رومی هفت درم مصطکی اذخر مکی ساذج هندی
سنبل الطیب صبر سقوطری غاریقون گل سرخ از هر یک دو درم زعفران نیم درم مجموع را
در دو من آب بپزند تا بنصف رسد صافی نموده با یکمن عسل مصفی یا شکر سفید مصفی یا تبرزد
مصفی داخل کرده بقوام آورند و حکیم معصوم نوشته که ادویه را نیم کوفته در صره بسته در سه من
شراب کهنه و یک من انگبین مصفی بجوشانند و یکدرم زعفران در آن داخل کرده در قرابه
کنند و در آفتاب بردارند و صره را بالید فشرده دور کنند و شراب را در شیشه نگاه دارند
شربتی یک اوقیه بوقت حاجت بنوشند و در نسخه دیگر پوست بیخ رازیانه پوست بیخ
کرفس پودینه خشک از هر یک یکدرم انیسون رازیانه اسارون از هر یک نیم درم و سنبل مرخ

این شراب اصل است و مثل این نسخه همان شراب افسنتین کبیر به نسخه شیخ رئیس است که در ذخیره
در علاج عشق خالص ذکر کرده و قبل ازین ترقیم یافته شراب افسنتین مستعمل در مالیخولیای مراقی
وغیره صنعت آن افسنتین رومی ده درم گل سرخ بیست درم تربد سفید تراشیده مرضوض نقع
بادام شیرین چرب نموده چهار درم سنبل الطیب دو درم در دو من آب چندان بجوشانند که
بنصف رسد هر صبح سی درم آنرا با مقداری که طبیب معین نماید شکر طبرزد سوده بنوشد و در بعض
اوقات بحسب اقتضای وقت مصطکی اذخر سلیخه هندی صبر سقوطری از هر یک دو درم و تخم رازیانه
بیش سفید چهار درم اضافه کرده می شود شراب افسنتین مستعمل در ضعف معده بارد رطب
صنعت آن افسنتین رومی پنج درم گل سرخ پانزده درم تربد سفید نیم کوفته دو درم سنبل الطیب
ده درم در دو من آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نمایند و هر صبح بیست درم آنرا گرم کرده
با سفوف نعناع لؤلؤی بنوشند صنعت آن سفوف نعناع لؤلؤی نعناع خشک گلهای بریان
کرده بسد محرق شب یمانی محرق بسد کوفی از هر یک سه درم زراوند مدحرج درونج از هر یک نیم درم
مشک ترکی یک دانگ سنبل الطیب مروارید ناسفته از هر یک یک درم شکر سفید بیست درم
شربتی سه درم با بیست درم شراب افسنتین مذکور صنعت این سفوف بنسخه دیگر نعناع خشک
گلهای بریان شب یمانی محرق از هر یک دو درم زراوند مدحرج زرنباد درونج از هر یک نیم درم مروارید
ناسفته یک درم کوفته بیخته شربتی سه درم با شراب افسنتین مذکور شراب افسنتین بنسخه جالینوس
که با حب ایارج جهت پاک کردن معده از صفرا داده می شود صنعت آن افسنتین رومی پنج درم
گل سرخ بیست درم در یک من آب بجوشانند تا بربع باز آید صافی نمایند و با این حب ایارج بنوشند صنعت
آن ایارج فیقرا یک درم پوست هلیله زرد دو درم کثیرا نشاسته کوفته با آب کاسنی تازه حب سازند
صنعت این حب بنسخه دیگر ایارج فیقرا یک درم پوست هلیله زرد غنچه گل سرخ از هر یک نیم درم با
آب کاسنی تازه حب سازند شراب افسنتین و شاهترج که صفرا را منضج و از معده و جمیع اعضا دفع
کند صنعت آن افسنتین رومی پنج درم گل سرخ هفت درم شاهترج ده درم آلوی سیاه بیست عدد
مویز منقی تمر هندی منقی از حب و لیف و قشر از هر یک بیست درم در سه من آب بجوشانند تا بقدر
دویست درم برسد پس صافی نموده و هر صبح چهل درم آنرا با ده درم شکر سفید و یک درم صمغ عربی

زرد بنوشند و در نسخهٔ حکیم معصوم گل سرخ هفت درم و افسنتین هفت درم و شاهتره پانزده درم
و باقی اجزا برابر است شراب افسنتین نافع از برای سوء مزاج بارد مادی کبد مستعمل بعد
از استفراغ ماده صنعت آن افسنتین رومی هفت درم قسط تلخ مصطکی از هریک چهار درم گل
سرخ دو درم غاریقون هش سفید صبر سقوطری سادج هندی سنبل الطیب از هریک دو
درم زعفران یک درم و نیم با دو من عسل مصفی و چهار من شراب انگوری درهم آمیخته ادویه را در
گلینهٔ فراخی کرده در آن اندازند و هفت روز در آفتاب نهند و تا سه هفته تجدید یاد و جهد دادن
آفتاب نمایند شربتی از سی درم تا چهل درم شراب افسنتین دیگر یعنی خمر آن صنعت آن افسنتین
رومی سی مثقال دارچینی سنبل الطیب سلیخه نیم کوفته از هریک شش مثقال در هزار مثقال شراب
محلول کرده ظرف را محکم نموده بعد از دو ماه صافی نموده استعمال نمایند شراب افسنتین
دیگر نافع از برای مالیخولیا و صرع جهت آنکه تصفیه خون می کند و منقی معده است صنعت
آن افسنتین رومی ده درم ورق گل سرخ سی درم تربد سفید هشت درم سنبل الطیب چهار درم
در شش رطل آب بجوشانند تا به دو رطل رسد صافی نموده در صافی آن یک رطل شکر سفید
داخل کرده بقوام آرند شربتی یک اوقیه و در نسخهٔ دیگر غاریقون سفید چهار درم داخل
است و گفته که اگر درین سنبل الطیب نیز چهار درم کنند می گردد اقوی **فصل در بیان**
ضمادهائی که اصل و عمود در آنها افسنتین است ضماد افسنتین نافع از برای اسهال معدی
زمانیکه قوت هاضمه بسبب رطوبتی که واسطه شود میان معده و غذا ضعیف شده باشد
صنعت آن افسنتین رومی یک اوقیه در شراب قابض یک شبانروز بخیسانند و روز دیگر
آب برگ مورد تر اضافهٔ آن شراب کنند و لادن در آنک در آن حل نمایند و خرقه را با آن تر
سازند و نیم گرم بر معده نهند ضماد افسنتین نافع از برای ورم کبد در آخر آن صنعت آن بگیرند
افسنتین را و با مثل آن اکلیل الملک بکوبند و بجوشانند در زیت ضماد بآن نمایند ضماد
افسنتین نافع از برای دیدان صغار مقعده صنعت آن افسنتین رومی صبر سقوطری تخم حنظل
کوفته بیخته قطران به زهرهٔ گاو داخل کرده بر مقعده ضماد نمایند ضماد افسنتین نافع از برای ورم
صلب معده صنعت آن افسنتین رومی سنبل الطیب از هریک یک درم و نیم زعفران صبر سقوطری

از هر یک یکدرم کوفته بیخته با آب شبت گرم نموده ضماد نمایند عرق افسنتین بهترین لعاعات
و جمیع عرقهاست از برای استسقا صنعت آن افسنتین رومی یکمن من باآب چهار من
داخل کرده عرق کشند بطریق گلاب و هرگاه بسیار تشنه شوند یک پیاله قهوه خوری
از آن بنوشند غرغره افسنتین نافع از برای اسهال مراری و ماعی صنعت آن افسنتین
رومی با آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین شکری ساده داخل کرده غرغره نمایند فصل
در بیان قرصهائی که اصل و عمده در آنها افسنتین است ٭ قرص افسنتین منقول
از قرابادین قانون از برای کبد و طحال و معده و غب غیر خالص و تبهای مرکبه کهنه صنعت
آن افسنتین رومی اسارون شامی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر مصطکی رومی سنبل الطیب
از هر یک یک مثقال انیسون دو مثقال صبر سقوطری سازج هندی از هر یک یکمثقال
و نیم عصاره غافث یکمثقال کوفته بیخته با آب شبت اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی
یک مثقال قرص افسنتین منقول از کامل الصناعه ترکیبش نافع از برای ضعف جگر
صنعت آن افسنتین رومی انیسون اسارون از هر یک دو مثقال تخم کرفس یکمثقال صبر سقوطری
عصاره غافث از هر یک یک مثقال مغز بادام تلخ مقشر مصطکی سنبل الطیب سازج
هندی از هر یک دو مثقال و نیم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یکدرم قرص افسنتین دیگر
نافع از برای شخصی که چون طعام خورد بعد از دو ساعت درد در معده او بهم رسد و باقی بکند
و چیزی ترش برنیاید آرام نیابد و این قرص اقرص البلاوص نیز نامند صنعت آن افسنتین
رومی ده درم انیسون تخم کرفس از هر یک پنج درم سلیخه بیست درم فلفل مرکی صمغ افیتمون
از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته اقراص سازند هر قرصی بوزن درمی شربتی یکقرص با شراب
بوره و باشند آن قرص افسنتین منقول از منهاج ابن جزله نافع از برای تبهای کهنه و تشنج
سده ها تغشی کثیر و مدر فضول و مشهی طعام و مفتح سده های طحال و ماساریقا و کبد و مزیل
سردی معده و جگر و عسر البول و مدر حیض است صنعت آن افسنتین رومی اسارون
انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر اجزا مساوی کوفته بیخته با آب شبت اقراص سازند
و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال گفته که بعضی زیاده نموده اند بر اجزای این قرص

مصطکی سنبل الطیب از هریک نیم جزو قرص افسنتین منقول از ذخیره سمعیل نافع از برای حمی
کهنه و جمیع حمیات خلطی مزمن مفتح سدها و مزیل سردی معده و جگر و مفتح سدهای کبد و طحال
و با سارنقا است صنعت آن افسنتین رومی اسارون انیسون تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر
شکاعی بادآورد عصارهٔ غافث مصطکی رومی سنبل الطیب اجزا متساوی کوفته بیخته اقراص
سازند شربتی یک مثقال با گلقند آفتابی یا با سکنجبین ساده عسلی و یا با سکنجبین بزوری حار یا
معتدل بحسب مزاج بنوشند قرص افسنتین منقول از قرابادین ذخیره سمعیل امراض معده
و جگر و سپرز را سود دارد [illegible] صنعت آن انیسون دو مثقال اسارون افسنتین رومی تخم کرفس مغز بادام
تلخ مقشر سنبل الطیب از هریک یک مثقال صبر سقوطری سادج هندی از هریک یک مثقال تخم
عصارهٔ غافث یک مثقال بدستور اقراص سازند قرص افسنتین کبیر منافع دارد در تبهای
مزاج بارد مادی که بعد از [illegible] مستعمل است مختصر صنعت آن افسنتین رومی انیسون
رازیانه مغز بادام تلخ مقشر اجزا متساوی کوفته بیخته با آب اقراص سازند شربتی یک مثقال
با ماء الاصول [illegible] یا با سکنجبین بزوری یا عسلی بنوشند قرص افسنتین به
نسخه دیگر حمیات بلغمی [illegible] البول و برودت جگر را نافع باشد و سده طحال و کبد را بکشاید
صنعت آن افسنتین تخم کرفس اسارون مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته با آب خالص بسرشند
و اقراص سازند قرص افسنتین تب بلغمی و ضعف جگر را نافع باشد صنعت آن انیسون افسنتین مغز
بادام تلخ سنبل [illegible] از هریک چهار درم عصارهٔ غافث سادج هندی اسارون از هریک
دو درم مصطکی تخم کرفس از هریک یک درم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی یک درم
قرص افسنتین بنسخه دیگر صنعت آن افسنتین تخم کرفس انیسون از هریک پنج درم سلیخه ساده
دو درم جند بیدستر مصطکی صافی افیون از هریک [illegible] کوفته بیخته با صافی سرشته اقراص سازند

فصل در بیان مطبوخ حالی که اصل و عمود در آنها افسنتین است مطبوخ
افسنتین بنسخه الرئیس نافع در علاج [illegible] خالص بحسب اسهال باده بعد از نضج با صنعت
آن افسنتین رومی غافث پوست [illegible] کابلی از هریک پنج درم [illegible] تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ
تخم خیار تخم کرفس از هریک [illegible] درم [illegible] سفید شیر خشت سیاه مرضوض یک درم مویز منقی بیست

دانه سپستان سی دانه انجیر زرد ده دانه جوشانیده صافی نموده در یکصد درم آن گلقند آفتابی
پانزده درم فلوس خیار شنبر یک استار حل کرده باز صافی نموده نیم دانگ سقمونیای سوده
داخل کرده بنوشند مطبوخ افسنتین که صفرای قعر معده را دفع کند صنعت آن افسنتین
رومی پنج درم گل سرخ بیست درم و در نسخه دیگر شش درم است تمر هندی منقی از حب
و لیف و قشر بیست درم همه را در چهار صد درم آب بپزند تا ربع بماند پس صافی نموده مقدار
سی درم ترنجبین منقی از خاشاک و تخم در هفتاد درم درین مطبوخ داخل کرده صافی نموده یکدرم
صبر سقوطری زرد یا ایارج فیقرا یکدرم در آن داخل کرده بنوشند مطبوخ افسنتین که شیخ الرئیس
از جالینوس نقل کرده و گفته که اگر بوده باشد در مالیخولیای مراقیه مراق را ریاح بارده
و نفخ و نباشد در مراق ورم و اسهال پس باید که تنقیه آن نموده شود باین مطبوخ و نیز گفته
که این مطبوخ نافع است از برای ریاح بارده نافخه بلغمیه و سوداویه در معده و مراق و طحال
سید اسمعیل گفته که تنقیه معده باین مطبوخ نافع است از برای مالیخولیای معدی و نیز
گفته که آشامیدن این مطبوخ هر روز مفید است صاحب مالیخولیای طحالی را خصوص
اگر آشامیده شود اول مرتبه ایارج فیقرا پس بعد از آن بیاشامند این مطبوخ را صنعت
آن از زیانه انیسون تخم کرفس اسارون بیخ اذخر افسنتین رومی از هر یک جزوی بجوشانند
در آب و صافی نموده بنوشند بقدر حاجت مطبوخ افسنتین دیگر نافع از برای مالیخولیا
حادث بمشارکت طحال صنعت آن افسنتین رومی افتیمون انیسون اسارون حشیش
غافث اذخر مکی سنبل الطیب از هر یک سه درم شاهتره پنج درم پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی از هر یک هفت درم هلیله سیاه سه دانه مویز سرخ دانه بیرون کرده تمر هندی منقی از
حب و لیف از هر یک ده درم عناب سی دانه لبلابون مقر طبخ نموده صافی نمایند بر ده
مغز فلوس خیار شنبر منقی از حب پانزده مثقال بمالند و پالایند و یک مثقال روغن بادام
شیرین بران بچکانند پس یکبار ایارج فیقرا و غاریقون سفید از هر یک یکدرم و با
سکنجبین حب سازند و فرو برند قبل از مطبوخ بدو ساعت مطبوخ را نیم گرم بیاشامند معجون
افسنتین جهت درد معده و وجع فؤاد که از مواد سوداویه باشد بنهایت نافع است

صنعت آن انیسون تخم کرفس از هر یک پنج مثقال افسنتین رومی هفت مثقال سلیخه جند بیدستر
افیون از هر یک دو مثقال و در نسخهٔ دیگر سلیخه ده درم است ادویه کوفته بیخته بدستور مقرر معجون
سازند معجون افسنتین دیگر که قریب النفع است بدان صنعت آن افسنتین رومی انیسون
تخم کرفس سلیخه جند بیدستر اجزا برابر با عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه را بدستور مقرر
معجون سازند و در نسخهٔ دیگر افیون نیز داخل است معجون افسنتین درد معده و جگر که از
سردی باشد و استسقا را نافع بود صنعت آن افسنتین تخم کرفس اسارون انیسون مغز بادام
تلخ اجزا مساوی کوفته بیخته بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو درم افشرج بفتح اول
و سکون فا و ضم شین معجمه و فتح رای مهمله و جیم و آن معرب افشرده است که بعربی عصیر نامند و
آن مخصوص آب میوه‌ها است محمد حسین گفته که افشرجات عصاراتی است که فرا گرفته
باشند از نباتات و اثمار یعنی میوه‌ها آنکه بوده باشد در آنها آبیکه بالیده افشرده و یا کوبیده افشرده
آب آن بگیرند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ شود و درین زمان افشرج عبارت است
از آب میوه‌های حامض یا سرکه انگوری که آب و قند داخل کرده با طعام بخورند و یا تومهای
ترش چون عرق النعناع و سرکه سفید مقطر یا غیر مقطر که قند داخل کرده با طعام بنوشند
و بالجمله هر شربت ترشی که در آب حل کرده با طعام بخورند افشرج نامند و از افشرجات
رفیعه عرق سلطانی است که مقوی معده و محرک شهوت تام و هاضم و گوارندهٔ طعام است
صنعت آن کل برگ نعناع خشک پوست ترنج بادرنجبویه فرنجمشک نانخواه سادج
هندی دارچینی قرفة الطیب دانه خشک از هر یک یک سیر من تبریزی قرنفل بسباسه
عود هندی بادیان کشنیز خشک کبابه چینی بهار نارنج اشته از هر یک بیست مثقال سرکه انگوری
پنج من تبریزی همه را در سرکه داخل کرده بطریق گلاب عرق کشند شربتی بیست درم قند سفید و آب
بمقداریکه خوش طعم گردد داخل کرده با طعام بنوشند عرق سلطانی دیگر مقوی معده
و ارواح و مشهی و مبهی مفرح است صنعت آن سنبل الطیب جوزبوا بسباسه دارچینی سعد کوفی
قرنفل عود هندی تخم خام قاقله کبار شقاقل مصری اسارون شامی بهار سنبل از هر یک
شش مثقال سرکه انگوری سه یک من تبریزی نعناع تازه بیست مثقال اجزا جوکوب نموده

در سرکه خیسانند و بخیسانند پس در دیگ گلی یا سنگی یا مس تازه قلعی کرده عرق کشند و یک مثقال
عنبر اشهب یا نیم مثقال مشک خالص بر سر نیچه بندند اگر مقدار سرکه زیاده من کرده اند بجهت
است و در نسخه عرق سلطانی در مرض خواهد آمد ان شاء الله تعالی افعی اسم عبرانی
قسمی از حیات است و حیا اسم جنس است و افعی را بیونانی احدیا و اخادیا نامند و اقسام
حیات را اسامی و الوان بسیار می باشد بزرگ و کوچک سیاه مایل بزردی و مایل بسرخی
و مایل به تیرگی و ابلق و غیر اینها و بهترین افعی اشقر مایل بسرخی است و ماده آن را چهار
دندان می باشد و نر را دو دندان و باید که مستعمل در تریاق فاروق این نوع خوب
ماده جوان آن باشد و علامت جوانی آن سرعت حرکت همیشه سر را بلند داشتن
است و نیز باید که چشمش مایل بسرخی و سرش عریض و دهنش فراخ گشاده و جسمش
صلب و مایل به باریکی بود و از آب و غار آب و جنگل و شوره زار دور باشد و در آخر بهار صید
شود و بعد از صید بلا امتداد زمانی سر و دنباله آن را قطع کنند بدین قسم که سر و دنباله آنرا
یکجا جمع نموده بیک ضرب تبر و غیر آن از هر یک مقدار چهار انگشت ببرند و هرچه کم خون
و بعد از قطع سر و دنباله بی حرکت باشد استعمال نباید کرد و پس از قطع باید پوست و جوف
آن را انداخت و با آب و نمک پاک شست و استعمال نمود و بعضی ادعا می گفته که سر و دنباله آن را
بسبب آنکه در گوشت نیست نمی اندازند و استعمال نمایند به سبب چیزی که عوام فهمیده
اند که در آن سمیت است و نیز باید که از اصناف ردیه آن اجتناب نمایند مانند مقرنه که از
گزیدن آن خون از مسام منافذ ملسوع آن جاری میگردد و دوستاکه فرو میرود و در ریگ و شنا
میکنند در آن مثل ماهی در آب و مالکیه مسکه الراس که طول آن نهایت یک شبر می باشد و سر آن تیز
و گفته اند مبالغه که بنفس و صفیر خود می کشد و هر که نظر او بر آن افتد می میرد و کسیکه نزدیک
مرده آن رود او نیز می میرد و افعی که کمر او گنده و گردن او باریک و سر او پهن و اغبر با نقطه
های سیاه و بلوطیه که در بلوط می ماند و به پوست و کسی را که بگزد پوست انگشت جدا میگردد و عطش
که عارض میگردد ملسوع آنرا حرقت و التهاب دائم آب می نوشد و سیراب نمی گردد تا
اینکه بمیرد و نیز آنکه می کشد با نفس خود و بوی آن و سائر انواع ردیه آن و مزاج افعی

بنهایت گرم و خشک و مجفف و محلل است و چون با آب اندک نمک و شبت و روغن زیتون بر آتش
انگشت بملایمت طبخ نمایند تا مهرا شود و گوشت آن را پاک کنند تناول نمایند مواد غلیظه را بطرف
جلد دفع کرده تحلیل میدهد و بمجرد و مریض نعمتی بتجربه رسیده که بعد از خوردن آن بدن او
منقشر شد و از آن مثل فلس ماهی جدا شد و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار
آن بدن منقرح شده مثل فلوس ماهی پوست از آن میریزد و کم آن اخلاط متعفنه لطیفه را
مستحیل القبول کثیفه را به تقشر جلد دفع می کند و نیز خوردن گوشت پخته آن به نحویکه برای
تریاق فاروق میپزند جهت دفع سموم مشهوره بالذات و ضعف بصر و درد عصب و صرع و منع
زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و حواس نیکو کننده ذهن و فکر و جهت لقوه
و رعشه و طول عمر مؤثر است هرگاه هر سال یک مرتبه تناول نمایند و بعد تقویت بدن شروع
بروییدن گوشت تازه در بدن ها بدیدار عانت نمایند بروییدن گوشت و جلد و حفظ نمایند
اعضا را بالبدن مراهم و سموم روغنهای مناسب سکه تازه و آشامیدن شراب ماء اللحم
و لحوم لطیفه مشهوره و امثال اینها و ضماد گوشت خام آن جهت رفع سمیت افعی گزیده
و اقسام مارهای بنهایت نافع و جهت داء الثعلب و داء الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنه
بارده نافع است و اکثار آن محرق اخلاط و مصلح و مصلحش شیر تازه دوشیده و آب خوا
است و چون هفت عدد افعی را بریسمانی که از پشم سرخ ارغوانی حشو کرده و بازای هر یک گرهی
بزنند بستن آن ریسمان بگردن صاحب خناق جهت رفع علت بالخاصیة مجرب النتائج
و نمک افعی که جوف آن پر کرده باشند و افعال ضعیف تر از گوشت آن است و نحو دیگر
و حیوة یسانیدن گوشت افعی در آن پخته باشند و افعال غریب ابرص فی فصل در بیان
علامات افعی گزیده و تدارک سم آن بدانکه از جمله علامات گزیدن افعی آنست
که از آن موضع اولا خون روان میگردد و بعد از آن خون آب صدیدی متعفن و زرد آب
پس از آن برنگ زیتی و زنگاری متعفن پس بعد از آن تخدیر اعضا و زوال عقل و تورم اعضا
و التهاب احشا و حمی با قبض و عرق سرد و فساد رنگ شده مائل بسبزی و تواتر نفس و فواق و
غشی پس هلاک و اکثر آن است که در میان روز هلاک میشود و اگر مهلت یوم و یا پنجم و اگر از پنجم گذشت

احتمال بر است و تدبیر آن بدستوری است که در قواعد کلیه مذکور شد بالجمله بستن بالای
آن عضو بسیار سخت و محکم و گذاشتن محجمه بران موضع و مکیدن پی در پی بقوت تمام یکدو
دفعه بلا شرط و بعد ازان با شرط و مکیدن بدهن نیز خوب است بدین قسم که شخصی قوی
القوة جوان که روزه نباشد و دندانهای آن کرم نزده باشند و علتی در لثه و فم او
نباشد دهن خود را با آب بشوید و روغن مالد بر لبها و دهان خود و بقوت تمام بمکد و آب دهان
را و آنچه از سمیت جذب کند ساعت بساعت بیندازد و بعد از مکیدن محجمه ناری بران موضع
بگذارند و نیز داغ کردن و خورانیدن تریاق فاروق و روغن کهنه با عسل و شیره شراب
کهنه و تکرار قی بود و مثقال حلتیت با شراب و شیر سائیده مهره مار و بستن آن بر موضع گزیده
و شیر مایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج کرده یا آب مطبوخ ورق الغار
و فاشرا و اسپند و تخم لوبیچه و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و زراوند طویل و زراوند مدحرج و کرفس
کوهی و فلفل و تغذیه بطعام نهری و زنجبیل با شیر انسان و الاغ مفید است و این دوا
در سم افعی مانند تریاق کبیر دانسته اند صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم و نیم زراوند
مدحرج جندبیدستر از هر یک یک درم و نیم کوفته بیخته با میبختج سرشته بقدر جوزی بخورند و
خاییدن فلفل قدری معتد و گفته اند مادام که حدت فلفل محسوس نگردد سم در بدن
باقی است و چون دفع گردید محسوس می گردد و این علامت آن است و امتحان آن و
خوردن آبی که دران نیل حل کرده باشند تا بقدر یک رطل و بستن جرم آن بران موضع
از مجربات است و گذاشتن مرهم متخذ از سکبینج و جندبیدستر و حلتیت با کبریت زرد و نیل
حمام و فودنج و مشکطرامشیع اجزا مساوی کوفته بیخته با زیت و زفت سرشته بر موضع لدغ
بگذارند و ادویه جذابه سم و سوزاننده آن مانند زفت و فرفیون و جاوشیر و قنه و بالخصوص
پیاز عنصل و سرگین کبوتر و فودنج و کبریت و ثوم بری و خاکستر چوب انجیر با بول انسان و سرکه
انگوری سرشته بران موضع و اطراف آن مالیدن نافع است مراره افعی و شربت آن
در سمیت مانند بیش است و در اعراض مشترک از تواتر نفس و غشی و کرب والتهاب و غیرها
چنانچه در بیش ان شاء الله تعالی خواهد آمد و تدارک آن نیز بدستور تدارک آنست و مکرر

قی فرمودن با آب گرم و روغن کنجد تازه و مسکه و آبگرم خورانیدن نافع زهر فایق و معجون
و تریاق فاروق اصلی و مثرودیطوس و دواء المسک و ماء اللحم و کوشتابه مرغ بقدری
نمک خالص و شیر بز یا گوسفند و یا گاو تازه دوشیده مانند اینها و استعمال ادویه مشترکة النفع و جمیع
سموم نافع اند **فصل در بیان تریاق الافاعی** + بدانکه تریاق بکسر اول معرب
از لغت یونانی که تریا و نا ممدوده باشد و تریا در لغت یونانی بمعنی نافع است از برای گزیدن
جانوران سمی و قا در آن لغت بمعنی نافع است از برای ادویه مشروبه سمی پس این هر دو لغت را
مرکب کرده معرب ساخته تخفیف داده تریاق نامیده اند و غیر آن اعراب دریاق و دریاقه و
دراق بتشدید را نامیده اند و درین لغت سوم بکسر اول بنابر اشهر و بالفتح نیز در کل لغات آمده است
و نیز گفته اند که مرکب و مخفف از تریایوق است که تریا بمعنی سم است مطلقا و یوق بمعنی مقاوم
آن پس هر دو را مرکب و مخفف کرده اند یعنی مقاوم سموم و تریاق و تریاقه و تراقه بتشدید را
در سموم نیز گویند و گفته اند که معرب از تریاک فارسی است که عبارت از افیون است و اصطلاح
کرده اند اطبا ثانیا برای هر دوا که فادزهریت داشته باشد که بخاصیت مقاوم سموم و رفع نکایت
او کند و محافظت نماید روح را از فساد و تعفن خواه حدوث آن سمیت در بدن از گزیدن جانوران
باشد یا از آشامیدن سموم آنچنان سموم که بخاصیت مصوره از عیه صفت مزاج و روح حیوانی
و قوا و حرارت غریزیه باشند و ادویه سمیه که بکیفیت مزاجی این عمل کنند بدرستیکه دوائی که بکیفیت یا بسبب
کیفیت مزاجیه دوای سمی است سمیت یا از فساد اخلاط و رطوبات و فضول و ارواح بدن باشد
بسوی کیفیتی غریبه سمی بسببی از اسباب یا از فساد و عفونت هوا باشد بسوی کیفیتی غریبه
سمی که محدث وبا و طاعون و سایر امراض و اعراض حادثه از سمیت شوند اعم از آنکه آن
دوائی که رفع سمیت می کند مفرد باشد یا مرکب و بعض اطبا تریاق را مخصوص داشته اند بمرکباتی
که این عمل کنند و ادویه مفرده ای که این عمل کنند پس آن را فادزهر نامند و این وضع ثالث است
و بعضی استعمال تریاق را بر هر دوائی کنند که آن را بخاصیت نفعی عظیم سریع قوی باشد
اعم از آنکه نفع آن از برای سموم باشد یا غیر سموم از آنچه ضرر با فعال آن رساند و بدانکه
چون اطلاق کرده شود لفظ تریاق می خواهند از آن تریاق افاعی اکبر مرکب و مخترع آن اند

اندروماخس اول است بجهت آنکه هرگاه لفظ عام مطلق مذکور شود می گردد منصرف بسوی فرد کامل
و کامل تر از تریاق افاعی تریاقی بلکه نزد یونانیین مرکبی نیست مثل آن و لهذا آن را تریاق
اکبر و تریاق کبیر نیز نامند بسبب کثرت و بسیاری منفعت و خاصیت این مرکب تریاق فاروق
نیز نامند بسبب آنکه چون باشد این مرکب فاروق میان موت و حیات و یا آنکه فاروق است
میان سم و طبیعت انسانیه در وقتیکه استعمال کرده شود بجهت سموم یا آنکه بدین جا آوران
و یا آنکه فاروق است میان صحت تام و مرض قوی بغایت و صورت می نامند آن را هادی برای آنکه
هدایت می کند طبیعت را بسوی صحت و مخالیص نامند برای آنکه مسکن هیجان سموم و امراض
قتاله است و منقذ نیز نامند برای آنکه رهاننده است از سموم مهلکه و مانند آنها و گاه می نامند
آن را مخلص اکبر برای آنکه می رهاند بدن را از آفات عظیمه و مفید حیات و محافظ صحت بجهت
آنکه چون دفع غائله سم کرد گویا حیات بخشید و حفظ نمود صحت را صاحب قاموس گفته که مرکب این
تریاق ماغنیس است و تمام کرد آن را اندروماخس بزیاده کردن لحوم افاعی بر آن تا نامیده
آن را تریاق فاروق شیخ داود در تذکره آورده که ترکیب کرده آن را اندروماخس قدیم و تکمیل
ترکیب آن نمود اندروماخس ثانی بعد از یکهزار و یکصد و پنجاه سال انتهی و ملا احمد تتوی در
تاریخ الحکما از بدو ترکیب تریاق فاروق و انتهای آن و کیفیت یافتن حب الغار و
گوشت افعی نوشته بدین وجه است که ذکر می یابد از عجائب الاتفاقات آنچه در پیدا شدن تریاق
فاروق اندروماخس اول ازوی نموده و همچنین آنچه در پیدا شدن لحوم افاعی اندروماخس
ثانی که متمم و مکمل تریاق فاروق است ظاهر شده و از کتب محققین اطبا ظاهر می شود
که تریاق فاروق بسعی و اهتمام نه کس از حکمای کبار که عبارت اند از اندروماخس اول و اقلیدس
و فلاغورس و فراقلیس و فیثاغورس و مارینوس و ماغنیس و اندروماخس ثانی و جالینوس
اند در مدت هزار و چهارصد و شصت و نه سال باتمام رسیده و هر یک از این حکما غیر از جالینوس
در آن تصرفات بزیادتی یا نقصان کرده اند و جالینوس اگرچه در آن تصرف بزیادتی
و نقصان نکرده است بواسطه آنکه اندروماخس ثانی او را بمرتبه تمام و کمال رسانیده بود
اما اظهار منافع و مضار و تعیین مقادیر شربات آن در هر مرض مرض را امثال این امور

که از قبیل محتنا بود از وی ظاهر شد لهذا او را نیز در اتمام و اکمال آن دخل داشته اند و مفصل
این مجمل آنکه ابتدای تریاق فاروق چنین بود که اندروماخس حکیم که باسقلیبوس نیز ملقب
است و در سن بیست سالگی بسفری میرفت در اثنای راه بموضعی رسید که درخت غار در آنجا
بسیار بود و هنوز از آن موضع نگذشته بود که نظرش بر پسری افتاد که در بیخ دیوار کهنه
شکسته نشسته بول می کرد ناگاه ماری از سوراخ آن دیوار بیرون آمد و انگشت ابهام پای
آن پسر را بگزید پسر فی الحال مار را بضرب سنگ بکشت و متوجه درخت غار شد و قدری
حب الغار از آن درخت برگرفت و در دهان انداخت و بجاوید و فرو برد القصه پسر حب الغار
را خورده متوجه راه شد اندروماخس از مشاهده این حال متعجب گشته بجانب پسر توجه نمود و
از وی پرسید که ای پسر ترا مار گزید و هیچ آزار بتو نرسید پسر گفت اگر من حب الغار نمی خوردم
هلاک می شدم اما چون آن را خوردم از زهر مار باکی ندارم اندروماخس گفت تو این را از روی چه
میگویی و از که آموختی پسر گفت پدر من همیشه این کار می کند که حب الغار را کوفته با عسل
معجون میسازد و هر کرا ماری و یا عقربی گزیده باشد باو میدهد و ایشان از مضرت آن
ایمن میشوند چون اندروماخس این حکایت از آن پسر شنید و عدم مضرت او را از آن مار
مشاهده نمود و مقاوم بتجربه حب الغار شده و آن را در دفع سموم مارهای کوچک و عقاربها
و سائر هوام نفع بسیار یافت بنا برین بعد از مدتی بخاطرش رسید که اگر با این حب الغار چند دوای
دیگر که در دفع سموم آنها را اثر دخلی باشد مزید آن کرد تا معین و مقوی او باشند و ترکیبی
ساخته شود یقین که قوتش در دفع سموم بیشتر خواهد بود پس از این جهت سه دوای دیگر که
عبارت از جنطیانا و مر و قسط تلخ باشد آن ترکیب ساخته آن را تریاق اربعه نام کرده و تخصیص
این سه دوا بنا بر آن بود که جنطیانا ابلغ و اقوی ادویه است در دفع مضرت لسع حیات بلکه لسع
اکثر هوام و دفع عض کلب کلب بلکه عض جمیع سباع و مر بهترین ادویه است در دفع مضرت لسع
عقارب و رتیلا و قسط تلخ نافع ترین دواها است در دفع نهش جمیع هوام سیما افاعی
و ایراد آثار و فوائد یکی بر مجموع این مرکب یعنی تریاق اربعه مترتب است چون ذکر علل
آن مناسب این مقام نیست فمن اراد الاطلاع علیها فلیطالع الکتب الکبار الطبیة و بعد

از زمان تا مدتی مدید این تریاق اربعه شائع و ذائع بود و هیچ تغیر و تبدیل نیافت تا آنکه اندروماخس در سن چهل سالگی وفات یافت بعد از وی بهشتاد سال در بلاد یونان برافلیدس اشتهار و ریاست حکما باو تعلق گرفت و او بر اجزای تریاق اربعه چهار جزو دیگر که عبارت از فلفل سفید و دارچینی و سلیخه و زعفران است اضافه نموده که تا دور گردانند ضرر سموم را از قلب و حمایت کنند آنرا و تفتیح نمایند سدها را و ادرار فضلات نمایند و اصلاح صدر کنند و تفریح و تنویم آورند که بسبب تنویم احساس بضرر سم کرده نشود و دوای اول از ان قبیل اند و زعفران مفرح و منوم است و آن را تریاق صغیر و تریاق ثمانیه ملقب گردانیدند و فواید تریاق ثمانیه بیشتر از آثار تریاق اربعه ظاهر شد و چون برافلیدس بعد از آنکه هفتاد و دو سال از عمر او گذشت داعی حق را اجابت نمود بعد از وی بچهل و هفت سال فلاغورس طبیب ظاهر شد و صیت فضیلت و دانائی او در بلاد یونان اشتهار یافت او نیز اختیار همان هشت دوا نمود و بدل کرد قسط تلخ را بمر شیرین و بعد از ارتحال او بچهل و هشت سال فیثاغورس حکیم پیدا شد و صیت دانائی او در بلاد انتشار یافت رای او بر استعمال همین تریاق صغیر بر آن قرار گرفت که چند دوای غذائی در این ترکیب اضافه باید نمود تا بواسطه الفت غذائیت طبیعت باو اقبال نماید و اعضا او را جذب و مبادرت نماید و اثر آن بیشتر ظاهر شود بنا برین پیاز عنصل و دقیق کرسنه ازیاده کرد و بعوض عسل اجزای عشره را الشراب معجون ساخت پیاز عنصل باوجود غذائیت بکثرت منافع در لسع افاعی و لدغ هوام نفع تمام دارد و لهذا اسم قاتل اکثر هوام است تا بحدیکه از دیسقوریدوس منقول است که اگر پیاز عنصل درست را بر در خانه بیاویزند هیچ نوع گزنده از هوام و غیرها بآن خانه در نیاید و اگر باشند بگریزند و حنفی که توانند بیرون روند بواسطه ضدیتی که در طبیعت ایشان با پیاز عنصل مرکوز است بخوردن و ضماد کردن چه رسد و همچنین دقیق کرسنه باوجود غذائیت و فواید بسیار چنانچه در کتب طب مسطور است اگر او را با شراب معجون ساخته بر موضع نیش افاعی یا عض کلب کلب یا عض آدمی صائم ضماد نمایند نکایت همه را دفع می کند و شراب نیز باوجود سرعت نفوذ قوی قوای ادویه را با قاصی بدن می رساند و در لسع هوام و دفع نکایت سموم قاتله نفع تمام دارد و مدتی مدید این ترکیب شائع بود و منفعت

بسیار از وظاهر می شد و چون فلاغورس حکیم بعد از انقضای سی و پنج سال که از عمرش گذشت
در عین جوانی سفر آخرت اختیار فرمود بعد از فوت وی بصد و ده سال صیت فضیلت
و حکمت فراقلیس در بلاد یونان منتشر گشت و قدوهٔ حکمای زمان خود شد و او بحدت فهم و قوت
حدس از سائر حکمای آن روزگار ممتاز بود و لهذا چون تامل و تدبر در نسخه فلاغورس نمود حکم
بفساد و نقصان آن کرد اما نقصان بواسطه اسقاط عسل بود چه عسل بواسطه لطافت و لزوجت
خود ادویه را با یکدیگر امتزاج و اختلاط تمام میدهد بنوعیکه از مرکب هیئات وحدانی پیدا می کند و بآن
هیئات وحدانی مظهر آثار ارجمند می گردد و قوت ادویه نگاه میدارد و بشاعت طعم ادویه را زائل
می کند چنانچه طبیعت باو اقبال می نماید و با وجود آن منقی سینه و جگر است و در لسع هوام و عض
کلب کلب و در دفع نکایت ادویه سمیه بارده مثل خشخاش سیاه و بنج سیاه و فطر النفع تمام دارد
و اما فسادش از آن جهت است که چون ادویه را با شراب معجون ساخته شود بسبب مائیتی که
شراب را میباشد از عروض تغیر و تعفن ایمن نخواهد بود و لهذا جالینوس می فرمایند که شراب
باید که کهنه شود و اقلش باید که سه ساله باشد تا مائیت از وی بالکلیه تحلیل رفته باشد و موجب
تغیر و تعفن نشود و بنا برین امور مذکوره فراقلیس حکیم عسل را باز اعاده نمود و پیاز عنصل و
آرد کرسنه را با شراب کهنه ممزوج ساخته قرصی که الحال بقرص اسقیل اشتهار دارد درست کرده
و آن را بعد از بسیار خشک ساختن یک جزو اعتبار نموده داخل گردانید و چون صد سال از عمر حکیم
فراقلیس گذشت او نیز داعی حق را اجابت نمود بعد از فوت وی بیست سال فوناغورس طبیب
ظاهر شد و آوازهٔ حکمت او در بلاد یونان انتشار یافت و ریاست اهل علم آن زمان باو تعلق
گرفت و او بعد از تامل و تدبر تمام در تصرفات حکمای اربعه سابقه اصل تریاق اربعه ندرو تائل حسن
را پسندید اما چون قسط و مر با طبیعت نزدیک بهم بودند بعوض قسط زراوند داخل ساخت چه زراوند
در سموم هوام و ادویه سمیه قتاله نفع تمام دارد و الآن این تریاق اربعه متعارف و متداول
است و چون فوناغورس طبیب در سن هشتاد سالگی وفات یافت بعد از وی بهفتاد سال
دیگر مارینوس حکیم پیدا شد و صیت فضائل و کمالات او در اطراف و اکناف بلاد یونان
اشتهار تمام یافت او بعد از تامل و تدبر بسیار نسخه دوائی دیگر که عبارت از سنبل الطیب و فراسیون

و فلفل سیاه و دار فلفل و فقاح اذخر و مقل ازرق و جریل و اسطوخودوس و مشکطرامشیع باشد
بر ترکیب فرافلیس اضافه نمود و مجموع ادویهٔ مفرده هفده شد و با قرص اسقیل و آرد کرسنه
هجده اگر آن هر دو را یک جزو اعتبار کنند و اگر اجزای قرص هر یک علیحده اعتبار نمایند با
شراب بیست جزو می شود و با عسل بیست و یک جزو خصوصیات هر یک ازین ادویهٔ تسعه
که مارینوس حکیم اضافه کرده بر واقف اسرار طب مخفی و مستور نخواهد بود و معهذا در کتب ادویه
بتفصیل مسطور است اما سنبل الطیب بسبب آنکه مفرح است و مشکطرامشیع بجهت آنکه مدر قوی
حتی آنکه مخرج جنین است و اذخر دافع سم و مقوی معده است و اسطوخودوس منقی دماغ و دافع
سم و مقوی دماغ و معده و فقاح است و باقی ادویه بعضی ممد و بعضی مصلح و نیز آنها را اثری در
دفع سمیت و تقویت اعضای رئیسه و حفظ ارواح و قوی است و چون از عمر مارینوس صد سال
گذشت او نیز بحکمای سابق پیوست بعد از فوت او بدویست سال صیت حکمت و کمال و دانائی
ماغنیس حمصی عالم را فرا گرفت و رای دوراندیش او بعد از تامل و تدبر در تریاق مارینوس این
قرار گرفت که قرص اندروخوروون که یکی از حکمای بلدهٔ اندروخوروون بجهت دفع سموم ساخته
و از آن نفع بسیار یافته بود بر تریاق مارینوس اضافه کند لیکن چون در آن قرص بعضی ادویه
تریاق مارینوس بود ماغنیس وزن آن ادویه را از قرص کم کرد و آنچه در آن ترکیب نبود
وزن آن را افزود بر هفده ادویهٔ مذکوره بیست و دای دیگر که آن تخم کرفس و کمافیطوس و میعه سائله
و انیسون و حماما و ناردین و قلقطار محرق و ایرسا و تخم شلجم و زوفای یابس و ورد یابس و صمغ
البطم و فطراسالیون و زنجبیل و جعده و اشق و سورنجان و قردمانا و جاوشیر و دوقو باشد اضافه
کرد که مجموع ادویه سی و هفت باشد با قرص اسقیل که مرکب از دو جزو است سوای عسل و ازینجا ظاهر
شد که آنچه از بعضی حکمای متاخرین مثل ابن جبل که در مختار خود آورده که مبدع این تریاق
ماغنیس است که او را ماغنوس نیز مینویسند و متمم و مکمل آن اندروماخس و همچنین در ذیل مسائل
حنین بن اسحاق که از ملحقات خواهرزادهٔ او حبیش بن الاعسم بن اعظم است نیز ابداع این تریاق
را به ماغنیس منسوب داشته سهو محض است و منشای آن عدم تتبع و تفحص تام است چنانچه
ابن ابی صادق در شرح مسائل حنین تصریح بآن نموده و چون از عمر ماغنیس نود سال گذشت

او نیز به سفر آخرت اختیار کرده بیاران سابق بپیوست و بعد از وی به بیست سال اندروماخس
ثانی که متمم و مکمل تریاق فاروق است در زمان اسکندر ذو القرنین ظاهر شد و نزد بیست
سالگی به سبب کمال او عالم را فرو گرفت و او بعد از تأمل و تدبر تام در تریاق مذکور چنانچه از کتب
معتبره قدما چنین معلوم می شود که اندروماخس ثانی مدت پانزده سال در باب تصرف در آن
مذکور به اندیشه فکر می بود تا آنکه بعد از پانزده سال رای گیرائیش بر آن قرار گرفت که گوشت افعی را
به واسطه تجربه چند که درین مدت در باب گوشت افعی حاصل شده بود چنانچه عنقریب تفصیل
مذکور خواهد شد با سی و سه دوای دیگر که عبارت از قنه و مو و وج و اسقوردیون و طین مختوم و رب
السوس و تخم رازیانه و نانخواه و ورق ساذج هندی و صمغ عربی و حب بلسان و روغن بلسان
و بیخ کبر و هوفاریقون و مصطکی و سیسالیوس و کمادریوس و حرف بابلی و فودنج کوهی و تخم کشت
و هوفاقسطیداس و ریوند و غاریقون و شیح جبلی و سکبینج و اقاقیا و کندر و انیسون و فو و عصاره
لحیة التیس و جند بیدستر و قفر الیهود و قنطوریون دقیق است اضافه باید کرد و مجموع او و مفرد
هفتاد می شود بغیر از اقراص ثلثه که عبارت از قرص اسقیل و قرص اندروخورون و قرص
افعی است که اندروماخس ثانی آن را اضافه نموده و عسل و چون اندروماخس ثانی به نود
سالگی رسیده فوت شد بعد از وی به پنجاه سال جالینوس ظاهر شد و او هر چند خواست که در
تریاق فاروق تصرفی به زیادتی و یا نقصان کند از خوف آنکه مبادا که بعد از تصرف در آن
آثاریکه الحال بر آن مترتب است مختل گردد نتوانست تصرف کرد اما مظهر منافع او
جالینوس بود اگرچه قاضی صاعد اندلسی در طبقات الامم اظهار منافع آن نیز نسبت باستاد
جالینوس الیانوس حکیم می کنند و میگویند که در زمان الیانوس استاد جالینوس در مدینه
انطاکیه روم طاعون حادث گشته چون الیانوس در انطاکیه بود بسی مردم را تریاق فاروق
از شر آن طاعون خلاص نمود چه هر که پیش از مرض تریاق فاروق خورده بود مطلقا آسیبی
باو راه نیافت و آنها که بعد از مرض خوردند بعضی خلاص شدند و بعضی چون مرض ایشان
استیلا یافته بود هلاک شدند و چون جالینوس هشتاد و هفت سالگی وفات یافت بعد از وی
تا این زمان هیچ احدی را مجال تصرف در تریاق فاروق نبوده باید دانست که اندروماخس

ثانی برادر باب دخان گوشت افعی همین تریاق سه تجربه حاصل شده بود که ازانجا بر وی ثابت
شد که گوشت افعی در دفع سموم نهایت قوت دارد چنانچه هیچ دوای دیگر دران باب باو
نمی تواند رسید یکی ازان تجربات ثلاثه آن بود که برادر اندروماخس ثانی سیر و سیاح
بود اتفاقا روزی در اثنای سیر و سیاحت خواب برو غلبه کرد و در پای درختی بخواب رفت
ناگاه افعی از سوراخی بر آمده دست او را بگزید و او از هول هر چه تمام تر بیدار شده دانست
که او را افعی گزیده غشی و اضطراب عظیم عارض او شد و با وجود آن حالت تشنگی بر وی غلبه کرد
نگاه کرد دید که نزدیک بآن درخت کوزه هست که قدری آب صاف دران جمع شده از
شدت تشنگی رفته قدری ازان آب نوشید بمجرد آب خوردن قلق و اضطراب او تسکین یافت
و بحالت اصلی باز آمد چنانچه گویا هیچ ماری او را نگزیده بود و او ازان حال متعجب ماند با خود گفت
آیا درین آب چه خاصیت بود که یک جرعه ازان دفع زهر این چنین ماری نمود بنا برین کوزه را
برداشت و آن آب را بر سر زمین ریخت دید که دو افعی با هم آویخته دران آب مرده اند و از شدت
گرمای آفتاب مهرا شده اند چون ازانجا برگشت و این حکایت را به برادر خود اندروماخس
نقل کرد اندروماخس متفطن شد که گوشت افعی مقاومت بسم خود می کند و او را از اعضای
رئیسه آدمی ورمی نماید و دوم از تجربات ثلاثه که اندروماخس اول می نمود آن بود که اندروماخس
از برای جماعتی از مزارع خود هر روز طعامی با یک سبو شراب میفرستاد که ایشان در کار
جلد باشند و بسیار کار کنند اتفاقا روزی چون آن مزارعان طعام خورده خواستند که شراب
خورند چون سبو را کشادند دیدند که افعی در میان آن شراب افتاده مهرا شده بنا برین
ایشان ازان شراب متنفر شده با یکدیگر گفتند که صلاح دران است که این شراب را با قدری
از طعام از برای این مجذوم که بیرون قریه افتاده و مردم او را از قریه خود بیرون کرده اند
بفرستیم تا او ازین عذاب خلاص شود پس آن شراب را با پاره طعام پیش آن صاحب جذام
گذاشتند و او بعد از تناول طعام ازان شراب بسیار بخورد و بعد ساعتی او را غشی
و بیهوشی حاصل شد چون بهوش آمد دید که تمامی پوست او از وی جدا شده و گوشت او
آب عفن با زمسامات و بیرون آمده که فوق آن متصور نیست ازان مرض بالکل خلاص گشت

یافت و چون این خبر باندروماخس رسید دانست که گوشت افعی در امثال این امراض نیز نفع تمام دارد و تجربه سموم که اندروماخس از وی نموده آن بود که بادشاه آن زمان غلامی داشت که بصفت غمازی موصوف بود از جمیع مردم سعایت و غمازی می کرد و بواسطهٔ غماز و اعلام اخبار پیش آن بادشاه کمال تقرب بهم رسانیده بود چون بواسطهٔ غمز و سعایت او بمردم آزار بسیار میرسید از قتل او تاکید بیر قتل او متفق شده او را بر سم ضیافت بباغ برده مقدار دو درم افیون در شراب او داده چون ساعتی بر و بگذشت آن غلام بیهوش افتاد چنانچه همه حاضران را یقین شد که او مرده بنا برین باتفاق یکدیگر دران خانه را مقفل ساخته متوجه ملازمت بادشاه شدند که او را خبر کنند که غلام در اثنای صحبت بفجاة بمرد و هنوز ایشان این معنی را بعرض بادشاه نرسانیده بودند که نگاهبانان آن خانهٔ مقفل دیدند که افعی از باغ برآمده متوجه آن خانه است و چون افعی بآن خانه درآمده بعد از ساعتی از اندرون آواز غلام برآمد که فریاد میکرد که دروازه را بکشایید که مرا افعی بگزید بنا برین مردمان دویده دروازه شکستند آن غلام بیرون آمد هیچ تشویشی نداشت و چون این خبر باندروماخس رسید دانست که قوت حرارت سم افعی با برودت افیون مقاومت نموده دل او را از نکایت او نگاه داشت و برودت افیون بواسطهٔ تغلیظ خون سم افعی را از سرایت در اعضا مانع آمد القصه اندروماخس بعد از مشاهدهٔ این امور در مقام تحقیق و تجربهٔ گوشت افعی شده بعد از تامل و تدبر مدت پانزده سال از گوشت افعی قرصی که الحال بقرص افعی اشتهار دارد ساخت بشرائطی که در کتب مسطور است و در این باب بیاید ان شاء الله تعالی و داخل تریاق فاروق ساخت و آن ترکیب بآن قرص مرتبهٔ کمال یافت و فوائد چند از و بظهور رسید تا اینجا نقل کلام صاحب تاریخ الحکما بود با اضافهٔ بعض فوائد از کتب دیگر و بعضی گفته اند که اندروماخس قدیم که مشهور باسقلیبوس و از اعاظم حکمای فلاسفه است اول کسی است که تکلم در علم طب حکمای دیگر همه منسوب باو یند مثل افلاطون و ارسطو و غیر اینها و آن ابتدا کرده بترکیب این تریاق بعد از آن که گذشت برین بیست سال که مسافرت می کرد و تجربه می آموخت بجهت اظهار و معرفت او بر ماهیت حب الفار بدین وجه حاصل شد که در سفری بسر می برد با او بود شتربانی بواری بجبل

می کرد پس بگزید انگشت ابهام پای او را ماری آن پسر رفت بسوی درخت غار و خورد حب الغار
مقداری پس سؤال کردند اندروماخس از آن پسر که چه چیز ترا برین داشت که بعد از گزیدن مار
رفتی از حب این درخت خوردی جواب داد که قبائل من استعمال می کنند این حب را از برای دفع
ضرر گزیدن مار و غیر آن از هوام زهردار و پدر من آنرا کوفته با هم و بعد از آن عسل سرشته
بمردم میدهد از برای دفع ضرر سموم مقدار چهار مثقال پس اندروماخس بمکان خود رجوع کرده
اضافه نمود حب الغار را جنطیانا بسبب نفع آن از برای سموم و مرصافی و قسط تلخ و باقی ماند
این مرکب بر همین چهار جزو که تریاق اربعه باشد پس بعد از مدتی شروع شد باضافه نمودن
برین چهار جزو آنچه دور کردند ضرر سموم را از قلب و حمایت کنند آنرا از ضرر سموم و تفتیح سده ها
کنند و ادرار فضلات نمایند و اصلاح ضرر کنند و تقویت آنچه در صدد رسیدن است از اعضا نمایند و
مقابل کنند اختلاف انواع سموم را مانند سم افعی که حار است و سم عقرب که بارد است و محافظت جسد کنند از
فساد و تعفن چون اسقوردیون که باشد از آن بر جسد میت حفظ میکند آنرا از فساد و تعفن و همچنین سلیخه را
و فلفل و آنکه بوده باشد جوهر دوا چیز که مقابل جوهر سم باشد مانند قردمانا و سلیخه و دارچینی و آنکه اصلاح
کرده شود بعض از آن ادویه بعض دیگر مانند اسطوخودوس که مضرت است بصدر و غاریقون و طین مختوم که بطی
است بدوائیکه نفوذ تقرب باید آنرا مانند سلیخه و دوای اکال حار مانند فلفل و حار بارد مانند افیون و آنچه معدل
چهار جزو اول باشد و با آنچه دفع ضرر آنها کند مانند زراوند از برای قسط پس زیاده کرد برآن
چهار جزو قلیدس طین فلفل سفید و دارچینی و سلیخه سیاه و زعفران از برای آنکه دافع سموم
اند و تفریق عفونات می کنند و بسبب آنکه زعفران مفرح و منوم که بسبب تنویم نافع است از احساس
بالم سم او قلیدس این جمله را که چهار جزو اول باشد و چهار جزو که خود بران اضافه نموده که مجموع
هشت جزو است تریاق صغیر نامیده که تریاق ثمانیه باشد و مشتهر بود این تریاق تا زمان
فیلاغورس پس فیلاغورس زیاده کرد بر تریاق قلیدس عنصل و کرسنه و عسل را بدل شراب
کرد بدلیل آن که در شراب غذائیت است و بدن محتاج است در زمان استعمال سم
داشته باشد اما عنصل پس بسبب آنکه منع هوام می کند بجهة آنکه اشخاص در خانها ناچه رسد
با استشمام و ضماد کردن با آن و کرسنه مفتح است و مشتهر بود این تریاق تا زمان اقراطیس

طبیب پس زیاده کرد بران عسل را از برای دفع عفونت و حدت و حفظ و تنقیه و دفع سمیت سموم
بارده با آنکه می باشد آنرا اولی که دفع جمیع سموم می کند و تخلیط کرد کسی که حذف عسل کرد بجهت
آنکه شراب تنها کافی مفید ترکیب است خصوصا وقتی که زیاده بر یکسال نهایت سال
بران مرکب بگذرد پس گردانید فصل و کرسنا اقراص و مستمر ماند این مرکب تا زمان غیثاغورس
پس او اختیار نمود جزو اول که مسمی تریاق صغیر است نمود الا آنکه بدل کرد فسطرا ابرزیت و مستمر
ماند این مرکب تا آمد زمان ریغوس پس او افزود بران ادویه جزو دیگر را مشکطرامشیع
و سنبل الطیب و نانخواه و فراسیون و فلفل سیاه و دارفلفل و فقاح اذخر و مقل ازرق و حسل
و اسطوخودوس پس گردید جمیع جزوها مشکطرامشیع پس بسبب آنکه ادرار می نماید ادرار قوی
حتی آنکه اخراج حیض می کند و سنبل الطیب بسبب آنکه مفتح است و اذخر با آنکه نافع است از
برای سموم تقویت معده می کند و اسطوخودوس با آنکه دفع سمیت می کند مقوی عصب است
و مستمر ماند این مرکب تا آنکه آمد ماغنس حمصی پس او افزود بران هیجده جزو بیست و دو جزو
دیگر که قبل ذکر یافت پس گردید اجزای آن چهل جزو با دو قرص که اقراص اندروخورون
و اقراص اسقیل باشد الا آنکه کم کرد از اجزای تریاق بقدر آنچه در اقراص است از عقاقیر
و استمرار یافت بودن آن برین حال تا آنکه آمد اندروماخس ثانی پس او زیاده کرد بران
اقراص افاعی و سی و دو دوای دیگر چنانچه ذکر یافت پس گردید اجزای آن هفتاد جزو سوای
اقراص و شراب و عسل هفتاد و پنج جزو و استمرار یافت میان مردم از غیر تغییر و تبدیل
تا آنکه رسید این نسخه بجالینوس پس او تغییر داد آن را بحسب اوزان و اوضاع چنانچه انشاء
الله تعالی در بیان فسخ آن مذکور خواهد شد **فصل در بیان ترکیب نمودن
این تریاق و نگاهداشتن و زمانیکه بعد از ساختن آن می توان استعمال
نمود** اول باید دانست که واجب است بر کسیکه ترکیب تریاق فاروق و همچنین کل
ادویه خصوصا کبار را انشا می کند مهارت داشته باشد بر یک یک مفردات آن و ادویه
بلاد از اول روزیکه می روید تا روز بلوغ آن بلکه تا روز فنا و آن بجهت آنکه عقاقیر متغیر میگردد
اطوار آنها و بسیار دیده شده کسانی را که می شناختند کبار را الکل آنها فقط پس هرگاه

موسم کل آنها معرفت زایل می گردید معرفت الشان هر آن دواها را که باید که اختیار کرده شود
عقاقیر تازه جید مختار هر یک را از مکانی مخصوص که مختار است درین ترکیب چون بری
و نهری و بستانی و جبلی و از بلاد مخصوصه بدانها چون مرکی و مصطکی و دارچینی و ریوند چینی و
کل سرخ فارسی و سنبل هندی و ناردین اقلیطی چنانچه در ذکر ادویه مفرده تفاصیل مختار
هر یک از ادویه را ذکر کرده ایم و باید که نباشد ادویه این ترکیب کهنه و پوسیده و فاسد
شده و چون این معنی معلوم شد پس بدانکه محتاج است اجزای این مرکب بسوی مزاجی محکم
پس واجب است تدقیق نظر در تفریق میان دوائی که متحمل کوبیدن بسیار باشد مانند زنجبیل
و میان آنچه متحمل کوبیدن بسیار نباشد مانند بزور بسبب لطافت آنها و تجنبن هر یک از سحق
و کندر پس هر یک از ادویه را موافق حال آن باید کوبید و نیز بدانکه آن اجزا یا اصول اند یا
خشب یا بزور و اوراق و ازهار فائده بدانکه در ادویه مرکبه بعضی از ادویه می باشند که آنها بمنزله
عمود و اصل اند از برای آن مرکب که اگر حذف کرده شوند باطل میگردد نفع و فایده آن مرکب
و عمود و اصل درین تریاق بنسخه اندروماخس ثانی که بالفعل متداول است بیان اطبا
لحوم افاعی است و لهذا مسمی بتریاق الافاعی گشته و اما پیش از اندروماخس ثانی عمود و اصل
در آن حب الغار بوده چنانکه بیان کرده شد پس اگر در تریاق اندروماخس ثانی لحوم افاعی را
حذف کنیم مطلقا و یا بدل کنیم بدوای دیگر و یا داخل کنیم در آن دوائی که مفسد لحوم افاعی باشد
چون عسل بلادر که مفسد هر لحم است و بسبب فساد لحوم افاعی که اصل و عمود است درین
تریاق فاسد میگردد جمیع اجزای این ترکیب چه هرگاه یک جزو فاسد در آید در اجزای
صالحه همه را فاسد می گرداند و باطل می گردد عمل و فایده آن و ادویه دیگر که اصل و عمود نیستند
اگر حذف یا بدل کرده شوند و یا زیاده و کم گردانند آنها را ضرر بعمود و اصل نمیرسد چنانکه مثلا
اگر زیاده کنیم درین تریاق جوز بوا را هر آینه نیست جریمه عظیم و اگرچه اولی و انسب درین تریاق همان
آن است که هیچ نحو در آن نه در عمود و نه در سائر اجزا و در اوزان ادویه بزیادتی و نقصان نسخه
اندروماخس ثانی تصرف کرده نشود بلکه جمیع اجزای آن را بهمان وزن که نوشته شده بنهند
بدون آنکه مجموع را بر همان نسبت زیاده کنند یا کم کنند چه شاید که این مزاج ترکیبی که بر آن فی البعض

شده است تابع همین اجزا العینه باین اوزان مخصوصه باشد چون خواص طلسمها بلکه در جمیع
مرکبات کبار مذکوره از قدمای حکما که اکثر آنها بوحی والهام الشان را حاصل شده هیچ
نحو در آنها تغیری باید کرد راه نیابد و اگرچه بسا باشد که بعضی تصرفات بخشد بسوی فائده و
لیکن موقوف است بتجربه صحیح بقیاس مستقیم و اما بدون تجربه آن را استعمال نمی توان نمود
و طریق کوبیدن آنها آنست که اجزا را از هر یک جدا جدا در هاونی که باطن آن کروی باشد
و سر آن تنک آن مقدار که همین دسته در آن داخل تواند شد و سطح ته و سینه یا سطح باطن هاون
هموار باشد بنحوی دوا را بکوبند که از اجزای مسحوق در حین کوبیدن گرد بر نخیزد و بر بنا و زند دوا را
از هاون تا گرد آن ساکن نشود پس بیزند دوا را در منخلی که از مو بافته باشند و دوا در وسط
منخل باشد که اگر گردی از آن بر خیزد باز در منخل نشیند نه آنکه بیرون رود و بیزند دوا را بحرکتی
لطیف سریعی بطیئی نیست و از ان ادویه که محتاج اند بکوبیدن و همچنین بکه بعد از کوفتن
و بیختن بسا باشد که محتاج بگذاشتن دوا بعد از کوبیدن در آفتاب باشند بسبب نم و رطوبتی
که داشته باشند پس چون خشک شود آن را نرم بکوبند و بیزند بدستور مذکور و باید که محافظت
جمیع این امور را بقدر امکان بکنند و چیزی از آنها را مهمل و معطل نگذارند و اما اگر بوده باشند
آن اجزا عصارات رطوب و صموغ پس باید آنها را سه روز قبل از ترکیب باید که نیکوفته در شراب
یا عسل مصفی یا انچه آنها در آن حل شوند بخیسانند و روز چهارم که روز ترکیب است بپالایند که
خشب و چیزی که مخلوط با آنها باشد جدا گردد و اما رطب آنها را در روز ترکیب حل کرده بپالایند
قلقطار محرق را در روز ترکیب با شراب سحق نمایند که محلول گردد و اما اجزای مایع آن که عسل
و شراب و روغن بلسان است در پاتیل نقره یا طلا کرده یا مس تازه قلعی کرده بر روی آتش
اخگر ملایم گذارند و سه روز ترکیب تا مخلوط شوند پس آنها را از پاتیل بر آورده اجزای مسحوقه را
در آن پاتیل کنند و تسقیه آن نمایند با دویه محلوله و عسل مخلوط با شراب و روغن بلسان و [illegible]
و بمسواطی که از چوب بید باشد و بروغن بلسان چرب کرده باشند بر هم زنند تا مستحکم شود
اما نه در نهایت استحکام و سطبری پس ظرفی آن را بصوفی مانند یکی بپوشند و ببندند بران
حریره و فرد و مهر بعد از آنکه در آفتاب گذاشته باشند تا گرم شده باشد و بعضی گفته اند که

هر چهار روز و جالینوس گفته که هر هفت روز یا چهل روز یا دو ماه پس از آنکه اندر ظرفی که
قوتهای ادویه ساقط نشود نگاه داشته باشند سفال بی لعاب و ظرف چوبی فاسد نگرداند
آن را بسبب حرارت چون ظرف چینی و زجاجی بهترین ظروف از برای نگاه داشتن آن ظرف
طلا است پس ظرف نقره پس زجاجی و اگر ظرف چینی یا کوزهٔ سفالی لعابدار باشد باید که سر آنرا
بچیزی که از برگ خرما یا از خیزران بافته باشند بپوشند و هر دو ماه یک روز سر آن باز کنند
تا ترویح نسیم بارد بآن برسد و حسن فوائد بسیاری منافع آن وقتی بظهور میرسد که صبر کنند بر آن
تا اجزای ممتزج مزاج ثانوی پیدا کنند و فعل کنند و انفعال بعضی در بعضی و هر یک از اجزا قوت
خود را عطا کند بدیگری و هر یک از اجزا اندر احل کند در دیگری پس هر چه ترکیب عقاقیر آن
زیاده باشد محتاج است در پیدا شدن مزاج ثانوی در آن بمهلتی اکثر از برای فعل و انفعال
و تداخل اجزا و شک نیست در آن که مزاج گرفتن اجزای این تریاق زیاده است بر سائر
مرکبات بسبب کثرت اجزا و لهذا نهی کرده اندروماخس ثانی از استعمال آن پیش از ده سال و
شش ماه و بعضی از اطبا تجویز آن در سال چهارم کرده اند و بعضی گفته اند که سال پنجم
استعمال آن جائز نیست و اما جالینوس و متأخرین تا این زمان استقرار یافته رای ایشان
بر آنکه جائز است استعمال آن بعد از شش ماه و بعض متأخرین گفته که آن را بعد از شانزده ماه
استعمال توان کرد و شیخ الرئیس گفته که بعد از چهار سال استعمال توان نمود و محمود بن الیاس گفته
که قومی استعمال می کنند این تریاق را بعد از گذشتن پنج سال از ترکیب آن و بهتر آنست
که استعمال کرده شود بعد از دوازده سال بجهت آنکه افعال و قوتهای آن ظاهر می گردد و تمام
می شود بعد از گذشتن این زمان و لیکن بهتر و اولی آنست که استعمال کرده نشود پیش از گذشتن
هفت سال برهان الدین نفیس گفته که ادراک تریاق فاروق چنانچه صاحب کامل
الصناعه ذکر کرده اکثرش بعد از دوازده سال و اقلش بعد از هفت سال است و بعضی بعد از
پنج سال گفته و اما اطبای زمان بعد از هفت ماه یا هشت ماه تجویز کرده اند و چنانکه دانسته
اند مزاج اخلاط اجزا را بعد از کوبیدن و حل کردن باشد هاضمه از برای غذا و نگاه داشتن آن
در ظرف مذکور باشد قوت ماسکهٔ اعضا مر غذا را در بواطن اعضا مدتی که فعل قوت مغیره در آن

تمام شود دیگر مستعد از برای حصول صورت عضوی گران قدر گردد و در این ظرف مدتی
جهت آنست که تداخل نمایند اجزا در یکدیگر و فعل نمایند و منفعل گردند از یکدیگر و حاصل گردد
آن را مزاجی دیگر غیر مزاج اجزا که بآن مزاج مستعد فیضان صورت نوعیه ثانویه شود که از آن
صورت افعال و خواصی که متوقع است بظهور رسد و بدانکه مزاج تا قوی این معجون تا سی سال
بسیار گرم است مانند جوانان پس میگردد مانند کهل تا شصت سال پس می گردد قوت
آن ضعیف مانند شیوخ و در این حال مانند معاجین کبار است شیخ الرئیس گفته که از برای تریاق
فاروق زمان طفولیت و ترعرع و شباب و کهولت و شیخوخت و موت می باشد پس می گردد
طفل بعد از شش ماه تا یکسال پس مترعرع می شود و ترعرع و نشو نماید پس میرسد باول سن قوت
بعد از ده سال در بلدان حاره و بعد از بیست سال در بلدان بارده پس باختلاط میرسد بعد از
بیست سال یا بعد از چهل سال پس حکم تریاق فاروق از آن منسلخ می گردد یا بعد از شصت
سال پس می گردد مانند یکی از معاجین کبار که در جهه قوت آن از تریاق فاروق پست است
و واجب است که بیاشامد کسی که او را افعی گزیده باشد از تازه قوی آن و در سایر مواضع
جائز است استعمال غیر تازه قوی آن و محمود بن الیاس شیرازی گفته که تریاق فاروق جدید
مانند شباب قوی است در افعال خود تا سی سال و بعد از آن جید است در افعال خود آن
افعالیکه محتاج به تسخین باشد تا شصت سال و کوتاهی در افعال آن راه نمی یابد در این مدت
و بعد شصت سال ضعیف می گردد و نمی آید از آن افعالیکه مطلوب است از آن از دفع
سموم و نهوش و اگر عمل کند عملی ضعیف خواهد بود و می گردد مثل معاجین کبار و نفع میدهد
از برای امراضی که نفع میدهد از برای آنها معاجین کبار و هرچند کهنه تر شود ضعیف تر
می شود تا وقتیکه قریب بیکصد سال میرسد آن زمان هیچ افعال از آن نمی آید و می گردد مثل
میته اما خصیصیت قوی وی استعمال کرده می شود از برای نهش افاعی و حیات و کلب کلب و گزیدن
هوام و خوردن سموم مواد و ادویه قتاله بجهت آنکه مضرت حادث از اینها شدید است پس از این
جهت می باشد محتاج بدوائی بسیار قوی در غایت قوت **فصل در ذکر نسخ معتبره**
این تریاق بدانکه نسخه این تریاق که شیخ الرئیس در قرابادین قانون ذکر کرده و در

قرابادین بیمارستان عسکری شاپور که تالیف یحیی است آورده که این نسخه را جالینوس از اندروماخس
ثانی نقل کرده این است صنعت آن اقراص اسقیل چهل و هشت مثقال اقراص افاعی
بیست و چهار مثقال اقراص اندروخورون فلفل سیاه افیون جید از هر یک مثل وزن
اقراص افاعی یعنی بیست و چهار مثقال دارچینی بیک نسخه دوازده مثقال و بنسخه دیگر
بیست و چهار مثقال غنچه گل بیخ مشروع الاقلاع دوازده مثقال تخم شلغم بری اسقوردیون
یعنی ثوم بری بیخ سوسن آسمانجونی یعنی ایرسا غاریقون حشیش سفید انتی الیسوس
روغن بلسان از هر یک بوزن کل بیخ یعنی دوازده مثقال مرصافی مکی زعفران
زنجبیل ریوند چینی سنطافلن فودنج کوهی فراسیون فطراسالیون اسطوخودوس قسط
تلخ فلفل سفید دارفلفل و نقطامائن یعنی ستناطاسنیع کندر فقاح اذخر صمغ البطم
سلیخه سیاه سنبل هندی جعده از هر یک شش مثقال میعه سائله تخم کرفس سیساليوس
تخم ثالسفیس که آن را بالعربی حرف ابیض گویند و بپارسی تخم سپندان سفید نانخواه
کمادریوس کمافیطوس عصاره هیوفاقسطیداس یعنی عصاره لحیة التیس سنبل
رومی ساذج هندی موجنطیانا ابرسا زراوند طین مختوم قاقطا محروق حماما فرج سلیخه
حب بلسان هیوفاریقون فو صمغ عربی قردمانا انیسون اقاقیا از هر یک چهار
مثقال دوقو بازرد قفر الیهود جاوشیر قنطوریون دقیق زراوند طویل جند بیدستر
سکبینج از هر یک دو مثقال و بروایتی بدل زراوند طویل زراوند مدحرج است اما
جند بیدستر و سکبینج از هر یک بروایت دیگر چهار مثقال است عسل مصفی ده رطل
شراب عتیق ریحانی چار و قسط چهار ادویه این نسخه شصت و چهار جزو است سوای
عسل و شراب سه جزو مرکب که سه قرص باشد و شصت و یک جزو مفرد و گفته شده
که این نسخه جالینوس است که تصحیح کرده و حذف کرده از نسخه اصلی اندروماخس ثانی
نه جزو که آن حب الغار و مقل ازرق و عود بلسان و اشق و سورنجان و حماما
و مصطکی و بیخ کبر و شیح ارمنی است و ظاهر است که جایز باشد حذف چیزی از اینها
و بعضی اطبا حذف سوای سورنجان را جایز نداشته اند خصوص حب الغار

چنانکه سابق معلوم شد که آن اصل و عمود کل اجزای این تریاق است و سایر اجزا بر حسب لغا
که اصل و عمود است افزوده شده واما این نه جزو پس وزن حب الغار شش مثقال
و مصطکی و شیح ارمنی و مقل ازرق و عود بلسان از هر یک چهار مثقال و اشق و بزر حرمل
و بیخ کبر از هر یک دو مثقال است و اکسیورنجان داخل کنند وزن آن یک مثقال
این است اجماع قول در اجزای تریاق افاعی که تلخیص کرده شد از قریب به پنجاه
کتاب و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی گفته که بهترین نسخهای تریاق افاعی نسخه اصلی
اندروماخس ثانی است که ذکر یافت و بسیاری از اطبا مثل جالینوس و غیرا و زیادتیها
و حکمها بر نسخه اندروماخس کرده اند از برای خصوصیتی که واجب گردانیده باشد
ایشان را بران و از برای حاجتی قوی که محتاج ساخته باشد ایشان را بران
امر ولیکن داعی شد ایشان را بران آنکه ذکر و نام ایشان بلند شود و از برای آنکه
باقی ماند از ایشان اثری در تریاق فاروق همچنانکه باقی ماند از اندروماخس ثانی پس
گفته که اعتقاد من آن است که حرکت نباید داد چیزی را که بحسب تجربه منجح باشد
بسبب آنکه شاید امزاج حادث از آن اوزان مقدره مقتضی خاصیتی باشد که به تجربه
از آن یافته شده پس هرگاه حرکت داده شود از وزنی که آن وزن مقتضی مزاجی خاص
بود که تابع آن مزاج بود خاصیتی خاص که به تجربه از آن یافته شده هر آینه آن خاصیت
خاص که تابع آن اوزان است نخواهد ماند کما لا یخفی اخلاط این تریاق به نسخه
دیگر شیخ رئیس در قانون ذکر کرده اقراص اسقیل چهل و هشت مثقال اقراص افاعی
اقراص اندروخورون فلفل سیاه دارفلفل از هر یک بیست و چهار مثقال غنچه گل سرخ
خشک منزوع الاقماع اصل السوس بیخ سوسن آسمانگونی یعنی ایرسا و تخم شلغم بری
و اسقوردیون افیون خالص جعده دارچینی غاریقون هش سفیدانشی از هر یک دوازده
مثقال عود بلسان روغن بلسان از هر یک ده مثقال فلفل سفید ریوند چینی مرمکی صافی
قسط تلخ زعفران سلیخه سیاه فراسیون شکاعی مشک طرامشیع سنبل الطیب فقاح اذخر فودنج
جبلی کندر دوکر جعده اسطوخودوس فطراسالیون و آن تخم کرفس کوهی ماقیدونی است

صمغ البطم مصطکی رومی زنجبیل ذوخمسة الاوراق از هر یک شش مثقال تخم کرفس کما فیطوس
میعه سائله موحما ناردین یعنی سنبل رومی طین مختوم فوکما ذریوس ساذج هندی فلفطار
محرق جنطیانا ای رومی انیسون عصاره فاقسطیداس یعنی عصارهٔ لحیة التیس بزر الرازیانج
حب بلسان اقاقیا صمغ عربی قردمانا سیسالیوس حرف ابیض هیوفاریقون سلیخه
نانخواه از هر یک چهار مثقال جندبیدستر زراوند طویل دوقو قفر الیهود جاوشیر قنطوریون
دقیق باریزد یعنی قنه از هر یک دو مثقال و در نسخهٔ دیگر وزن جندبیدستر چهار مثقال است
بدستوریکه ذکر یافت با عسل معجون سازند و این نسخه سوای عسل شصت و پنج جزء است
سه قرص مرکب و شصت و دو جزء مفرد اخلاط این تریاق بنسخهٔ سوم که شیخ الرئیس در
قانون ذکر کرده اقراص اسقیل بیست و هشت مثقال اقراص افاعی اقراص اندروخورون
فلفل سیاه افیون جید از هر یک بیست و چهار مثقال اقوم سری تخم شلغم بری غنچه
گل سرخ منزوع الاقماع ایرسا غاریقون حسن سفید رب السوس روغن بلسان
دارچینی از هر یک دوازده مثقال مرکی صافی قرامیون زعفران ارفلفل زنجبیل
پودنه کوهی فطراسالیون فیطنافلون و آن ذوخمسة الاوراق است راوند چینی قسط
تلخ سفید اسطوخودوس فلفل سفید مشکطرامشیع قفاح اذخر علک البطم لبان ذکر سلیخه
سیاه سنبل الطیب از هر یک شش مثقال جنطیانا نانا الفسیس یعنی حرف ابیض لبنی
و آن میعه سایله است سیسالیوس سنبل اقلیطی که آن ناردین است نانخواه کما فیطوس
کما ذریوس هیوفاقسطیداس ساذج هندی انیسون فو موتخم کرفس بزر الرازیانج طین
بحیره که آن طین مختوم است فلفطار مشوی حماما هیوفاریقون ترکی حب بلسان
اقاقیا صمغ عربی فودنانا از هر یک چهار مثقال و فراقیه جاوشیر قفر الیهود کبریت قنطوریون
دقیق زراوند مدحرج جندبیدستر از هر یک دو مثقال و گاهی زیاده کرده می‌شود
بر این نسخه ادویه که در نسخهٔ عجمی تالیف شاپور ثبت است و آن این است حرق لهندی
که آن را بفارسی پودنه لب جو گویند کثیرا عرطنیثا مصطکی رومی زراوند طویل بزر البنج
سفید از هر یک دو مثقال و این نسخه هفتاد جزء است سوای عسل و وزن عسل ضعف ادویه

است و می باشد جمله آنچه درین تریاق است یکهزار و چهار صد و سی و چهار مثقال بدانکه یک دوا
از اصل نسخه متروک است و باید که صموغ را شکسته یک شب در شراب یا در طلای مطبوخ
بخیسانند و زعفران را علیحده بسایند و علک و قند را در روغن بلسان بگدازند و قلقطار
را تنها و همچنین سایر ادویه را نرم کوفته از غربال موئین تنگ سوراخ یا ابریشمی بافته
بیخته و با عسل مصفی مقوم در پاتیل طلا یا نقره یا مس تازه قلعی یا مسواط چوبی بقوت تمام
بسرشند و بکوبند تا خوب ممزوج و مختلط گردد و پس سرد کرده در ظرف طلا یا نقره یا چینی که
اندرون آن را روغن بلسان آلیده باشند بردارند و باید که مقدار ثلث ظرف خالی باشد
و بعد از چهار سال بکار برند شربتی کامل از آن مقدار یک درهم با آب گرم و اگر به دستور یک در
صد و شکر یافت که هر چند روز یکمرتبه در آفتاب گذارند تا گرم شود و به مسواط قدری بهم
زنند و بکوبند پس در ظرف مذکور بشرایط مسطور نگاه دارند بهتر است **فصل در ذکر
اقراص مستعمله در تریاق افاعی و جمله از منافع و خواص آنها** اقراص افاعی
مستعمل درین تریاق بنسخه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی صنعت آن باید که صید کنند
افعی را در اواخر فصل ربیع و روآوردن تابستان موافق رای اطبا و اگر ربیع شتائی
باشد یعنی در سردی و باد و بارش شبیه باشد به شتا توقف باید کرد تا ملحق شدن قیظ یعنی
گرمای تابستان و افعی قسمی از حیات است که سر آن عریض و بزرگ و بهیات مثلث
و قاعده آن بجانب گردن او می باشد و گردن آن بسیار باریک و دمش کوتاه گویا بریده
شده که بفارسی کلادم گویند و می باشد فحاحه و کشاشه از فحیح بفتح فا و سکون یای مثناه
تحتانیه در میان دو حای مهمله اول از ایشان مکسور که بمعنی آواز نفس افعی است و از کشیش
بفتح کاف و سکون یای مثناه تحتانیه در میان دو شین معجمه اول از ایشان مکسور که بمعنی
آواز پوست اوست در وقت رفتار و هیچ قسمی دیگر از حیات این خواص ندارد و باید
دانست که صلاحیت این قرص که واقع می شود درین تریاق همه افاعی ندارند بلکه باید از
برای این کار اختیار کرده شود افعی ماده اشقر مائل بسرخی که رنگ چشم او سرخ باشد
و علامت ماده بودن افعی آنست که از برای نر آن دو نیش است از هر جانبی یک نیش از کنج دهان

یعنی ناب از هر طرف دو ناب و برا زیاده از دو نیش نیست یعنی چهار از هر طرف دو و لازم است که اجتناب
کرده شود از افعی مقرن یعنی شاخدار و ارقم یعنی ابلق و رقش یعنی دو رنگ و آنکه صاحب
خالها و واجب است که صید کرده نشده باشد از زمین شوره زار و از کنار رودخانه‌ها و نهرها
و دریاها و نه از جایی که دخان بسیار در آنجا باشد پس بدرستیکه در آنها افعی بلوطیه خبیثه و
معطشه میباشند یعنی افعی که خوردن گوشت آن عطش بسیار آورد که هرچند آب خورده شود تسکین
عطش او نمی شود بلکه باید که صید کرده شود از مواضع دور از نم و تری و باید که افعی را که صید می
کنند از برای این غرض بوده باشد ضعیف الحرکه و در وقت رفتار سر خود را بر زمین کشیده نرود
بلکه باید که صید کرد افعی قوی را که در وقت رفتار سر فراشته برود و نیز واجب است که چون
صید کرده شود نگذارند که بماند اگر ممکن باشد پس قطع کنند از هر دو جانب سر و دم آن مقدار
چهار انگشت بیک ضرب هر دو را یکجا جمع کنند پس اگر سیلان کند از آن خون بسیار و بوده
باشد حرکت آن در آن حال قوی و بسیار و موت آن دیر پس آن مختار است و اگر خون
کمی از وی آید و حرکت آن بعد از قطع سر و دم قلیل باشد و زود بمیرد پس ردی و بد است و نیز
از علامات جودت آن آن است که حرکت آن سریع باشد و دیدن آن بطرف شخص دیدن
بجرات و اقدام باشد و بوده باشد مخرج ثقل آن و فرج آن نزد آخر دم آن و چنین افعی
مختاری را بدستور مزبور ذبح یعنی سر و دم آن را قطع نمودن بعد از آن باید که برآورند پوست
و تمام احشا خصوصا مراره آن را که سم قاتل است زیرا که اگر بماند در آن یا شکافته شود در آن
حال می گرداند تمام گوشت آن را سم قاتل پس بعد از برآوردن احشا و مراره آن غسل دهند
بآب و نمک غسلی باستقصا تا خوب پاک شود پس بپزند آن را در آب بمقداری که از روی
افعی برگردد و اگر قدری نمک و اندکی شبت در آن آب باشد بهتر است پس بپزند آن مقدار
که مهرا شود بحیثیتی که آسان گردد جدا ساختن گوشت آن از استخوانها پس جدا کنند گوشت
را از استخوان چنانچه هیچ مقدار از استخوان در آن گوشت نماند پس آن گوشت خالی از
استخوان را در هاون سنگی کنند و بکوبند که خوب نرم شود و وصیت کرده اند کسانی را که متوجه
طبخ و جدا ساختن گوشت استخوان و کوبیدن و اقراص ساختن آن می گردانند که استنشاق

بر روغن بلسان نمایند و چرب کنند دست و انگشتان را بعد از چنین توجه باین اعمال پس
چون آن را نیکو کوبیده باشند مخلوط کنند بآن کعک بنا بر بعض نسخهای مختلف و در نسخه
اصل اندروماخس ثانی کعک دیده نشده پس بسازند اقراص بهن نازک و در سایه خشک
نمایند و تجربه کنند آن را در جاهای که محل تجربه آن است و واجب است که واقع نشود برین
قرص آفتاب البته نه پیش از خشک شدن آن و نه بعد بجهت آنکه آفتاب می برد قوت
مخصوصه گوشت افاعی را که مقاوم سموم نهشیه و سموم مشروبه است این بود نسخه شیخ الرئیس
که در قانون آورده و فایده این قرص در تریاق اکبر که تریاق فاروق است آن است که
اخراج می نماید سم و فضول اعضای داخلیه و اعضای خارجیه بدن را از داخل بسوی خارج
و نیز دفع می کند سم و فضول را بالعرق و ازین جهت است که هرگاه تناول کند از گوشت افعی
انسانی که در بدن او فضول بسیار باشد متولد می شود در بدن او سپش بسیار و اما آنکه باید که
اختیار کرده شود افعی ماده پس بسبب آنست که سمیت افعی ماده کمتر است از افعی نر چه ماده هر
حیوانی که در افعال و قوتهای مخصوصه بآن حیوان ضعیف تر از نر آن حیوان است و اختیار
کرده شده افعی اغبر یعنی حنائی رنگ و بعضی گفته اند یعنی مابین سیاهی و سفیدی یا
مائل بسرخی بسبب آنکه این رنگ افعی معتدل می باشد بخلاف افعی سیاه که قوی است سمیت
آن و به این سبب مناسب این کار نیست و افعی سفید ضعیف است و بواسطه ضعیفی این کار را نشاید
و آنکه می باید که قوی الحرکه باشد و در وقت رفتن سر بر زمین نکشد بسبب آن است که افعی چنینی
جوان و تندرست می باشد چه علامت جوانی افعی قوت و سرعت حرکت آن است و
نشان تندرستی آن آن است که در وقت رفتن سر خود را افراشته دارد و آنکه می باید که از بیشها
و کنارها و زمین نمناک و اماکن بسیار درخت دور باشد بسبب آنست که افعی چنین اماکن ضعیف
و کم قوت می باشد و آنکه باید از زمین شوره و بیابانهای کم آب نیز نباشد بسبب آن است
که افعی این اماکن سمیت آنها قوی می باشد بلکه باید که صید کرده شده باشد از کوهستان یا
از زمین پاک خالص خالی از نم و تری و آبها و اشجار که قدری آب دران زمین باشد نه آنکه
بیابانی باشد که مطلق آب دران نباشد و آنکه می باید که در اواخر فصل ربیع یا اوایل صیف

صید آن کنند بجهت آن است که دران فصل رطوبات فضلی که در شتا در بدن افعی جمع شده به
تحلیل رفته و چیزی ازان در بدن او نمانده که قوت آن را ضعیف گرداند پس اگر پیش از
انتهای ربیع صید کرده شود قوت آن گوشت بسبب بسیاری رطوبات فضلیه ضعیف می باشد
و اگر بعد از تابستان صید کرده شود می باشد گوشت آن بسبب تحلیل گرمای تابستان هم
قوتهای آن را ضعیف در افعال مخصوصه آن و آنکه می باید در حالی که صید کردند بلا توقف
سر و دم آن را قطع نمایند بجهت آن است که از راه اضطراب و خشم آلودگی و حرکات بسیار که هنگام
حبس می نماید ضعیف و بیمار و رنجور می گردد و بدانکه می باید که سر و دنباله آن را باهم متصل سازند
و بر بالای تخته مسطحی بگذارند و با تیشه نجاری که بسیار تند و تیز باشد بیکضرب سر و دنباله
آن را جدا سازند بنحوی که مطلق چیزی وصل نماند بدین قسم که تیشه نجاری را بر موضع قطع
نهند و دسته تیشه را بدست گیرند که المی پیش از قطع بافعی نرسد که خشم آلود شود پس مطراق
بقوت تمام عقب سر تیشه را بکوبند که بیکدفعه سر و دنباله آن جدا گردد و باید که احتیاط تمام نمایند
که سر و دنباله آن بکسی نرسد که هلاک می کند آنرا اگر گزیده محاذی آن دارند که دران افتد بهتر
است پس پوست از وی بکشند و آن را پاکیزه نمایند و طبخ دهند بدستوریکه ذکر شده و اقراص
سازند و بعضی گفته اند بعد از آنکه پوست آن را کشیدند و شکمش را پاک نمودند و زهره اش
را دور نمودند گوشتش را با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند پس باب شیرین بنمک بشویند و در
دیگ سنگی یا سفالی یا مس تازه قلعی کرده نموده و بعضی گفته اند که قطعه قطعه باید نمود و با آب نظیف
صافی آنمقدار که آب بسیار نماند و کم هم نباشد که خام بماند و یا بسوزد و قدری نمک و چند
شاخ شبت تازه بآتش ملایم بجوشانند تا مهرا شود و اگر انگشت چوب بادام باشد بهتر است
پس دیگ را از آتش برگرفته سر آن را بپوشند و بگذارند تا سرد شود آنگاه افعی را از دیگ
برآورده گوشت آن را تمام از استخوانها جدا سازند و آب آن را خشک نمایند بنحویکه مطلق
استخوان و آب و رطوبت دران نماند پس ربع گوشت نان میده پاکیزه که خمیر آن رسیده باشد
و در تنور پخته بلکه قریب بفطیر باشد و بریان و خشک شده باشد کوفته و گوشت را با آن
آمیخته در هاون سنگی خوب بکوبند که چون مرهم شود و گوشت و نان از هم ممتاز نشوند پس از میان قرص

گوشت قدری آهک کرده بسرشته و دست را بروغن بلسان چرب نموده اقراص سازند هر قرصی
بوزن یک مثقال و بر پشت غربال پهن کرده در سایه خشک نمایند و از غبار نگاه دارند و تا
هنگام خشک شدن همیشه آن را صبح و شام رو برو بگردانند و بعد از آنکه خوب خشک شده باشد
و نم در آن باقی نباشد در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و وقت حاجت استعمال نمایند و وجه
آنکه در اقراص افاعی نان مخلوط می کنند آن است که رطوبت آن را تجفیف کند و گوشت را نگذارد
که فاسد شود سید اسمعیل در ذخیره گفته که می باید که پشت و شکم آن افعی صلب باشد چه صلابت
نشان آنست که در وی رطوبت فضلیه کمتر است و آنکه باید که مقدار چهار انگشت از سر و دنبال
آن بیک ضرب انداخت آن است که تولد زهر از جانب سر او می شود و تولد فضول از جانب دنبال
آن پس هر دو عضو را بیک ضرب دور باید کرد تا سمیت و فضول تمام بدن آن منتشر نگردد و بعد
از قطع سر و دنبال باید که گوشت افعی را جدا کرده حشا و مراره آن را برآورده بآب صافی و اندک
نمک بسیار بشویند پس بدستور باندک نمک که شور نگردد و خوش طعم شود و شاخی چند از شبت طبخ
نمایند و اما شبت اندر پختن از بهر آن است که چون شبت تحلیل کننده است فضلهای بد که
در آن مانده است تحلیل نماید حکیم میر محمد مؤمن گفته که اقراص افاعی گرم و خشک است در اول
درجه سوم ملطف و مصفی و مقوی حرارت غریزی و فادزهر سموم قتاله و از برای بقایای جذام و
دفع آن و تحلیل خلط محترق بطریق دفع بظاهر جلد نافع و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از
شش ماه استعمال باید نمود و شیخ داود گفته که اقراص افاعی نافع است از برای سموم مطلقا
و از برای اخلاط سوخته و بقایای جذام و سعفه و قوتش تا دو سال باقی است و بعد از دو ماه
که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند صنعت آن قرص افاعی بتصحیح شیخ داود
بگیرند افعی که بوده باشد حرکتش قوی و چهار دندان پیش داشته باشد از هر طرف دو عدد بعد از
دخول آفتاب ببرج حمل یا ببرج ثور و لیکن ببرج جوزا نشاید و بعد از صید آن بی فاصله قطع
کنند سر و دنبال آن را از هر طرف مقدار چهار انگشت پیوسته پس پوست آن جدا کنند و
احشای آن را دور کرده نیکو بشویند پس بپزند آن را با آب صافی و اندک نمک و شبت و
چون مهرا شود آن را بعد از سرد شدن از آب برآورده استخوانهای آن را جدا کرده بربع وزن گوشت

اندر سیمه داخل کرده در هاون سنگی بکوبند تا نرم و هموار شود و قرص سازند هر قرصی یک مثقال
بعد از آنکه دست را به روغن بلسان چرب نموده باشند و اگر روغن بلسان نباشد گفته که
روغن زیتون نیز خوب است و اما تا ممکن باشد غیر از روغن بلسان نباید که باشد و بعد از خشک
شدن آن اقراص را در شیشه نگاه دارند و بعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشند در
وقت حاجت در تریاق فاروق بکار برند اقراص اسقیل مستعمل در تریاق الافاعی یعنی تریاق
فاروق در بحث اسقیل در بیان اقراص آن مذکور شد از آنجا طلب نمایند فصل در بیان
اقراص اندروخوردون مستعمل در تریاق فاروق این اقراص می باشد نافع از برای
گزیدن هوام و سموم منتشره و دواء و بقیه فساد و تنقیه سم از اعضای رئیسه می کند و سودمند
است جهت ضعف جگر و استسقا و تفتیح سده ها و نسخ آن مختلف است و شیخ الرئیس در قانون سه
نسخه این تریاق را ذکر کرده و در ذیل هر سه نسخه یک نسخه از این اقراص را آورده هر یک
با دیگری مغایرت دارد صنعت آن بنسخه اول پوست بیخ دار شیشعان اقحوان سفید فو
مصطکی قصب الذریره فطراسالیون و بلسان اسارون حماما از هر یک شش مثقال فقاح اذخر
راوند چینی دارچینی سلیخه سیاه از هر یک بیست مثقال مرکی صافی بیست و چهار مثقال
سنبل الطیب ساذج هندی از هر یک شانزده مثقال زعفران دوازده مثقال مجموع را
کوفته بیخته با شراب ریحانی کهنه که طعم آن شیرین نبود سرشته اقراص سازند و در سایه خشک
کرده در شیشه یا در ظرف چینی نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند اقراص اندروخوردون
بنسخه دوم که شیخ الرئیس در قانون ذکر کرده صنعت آن [illegible] دار شیشعان قصب الذریره
فطراسالیون سفید اسارون عود بلسان حماما فو مصطکی رومی اقحوان سفید از هر یک هجده مثقال
زعفران سنبل الطیب ساذج هندی از هر یک دوازده مثقال مرکی صافی بیست و چهار مثقال
مجموع را کوفته بیخته با شراب کهنه سفید بدستوری که در نسخه قبل ذکر یافت اقراص سازند اقراص
اندروخوردون بنسخه سوم که شیخ الرئیس ذکر کرده صنعت آن دار شیشعان سلیخه قصب الذریره
فو اسارون عود بلسان مصطکی رومی جعده از هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران از هر یک
دوازده مثقال حماما دارچینی مرکی صافی از هر یک بیست و چهار مثقال اقحوان [illegible] مثقال

سنبل هندی شانزده مثقال کوفته بیخته بشراب سرشته و بدستوری که ذکر شد اقراص سازند و این نسخه جمهور است و نسخه بیمارستان جندیشاپور سلیخه اسارون مصطکی و مرکی صافی و اقحوان و سنبل الطیب وجعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه سوم شیخ الرئیس است و نسخه اختیارات جعده و سنبل هندی داخل ندارد و گفته که باید دست را بروغن بلسان چرب کرده این اقراص سازند و صاحب کامل الصناعه از چنین نسخه ذکر کرده که مساوی است با نسخه سوم شیخ الرئیس الا آنکه وزن جعده در آن شش مثقال است و گفته که با شراب یا نبیذ عسلی یا جمهوری اقراص سازند و دیگری برین نسخه سوم شیخ الرئیس مقل ازرق شش مثقال افزوده است و سنبل هندی و جعده داخل نکرده و گفته که با شراب ریحانی یا ماء العسل سرشته اقراص سازند و در نسخه دیگر از جمله اجزای این قرص سوم که شیخ الرئیس ذکر کرده آنچه وزن آن شش مثقال است هر یک دوازده مثقال آورده و سنبل هندی و جعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه شیخ الرئیس است و ابن جزله در منهاج الادویه این نسخه را ذکر کرده و از جمله اجزائی که شیخ الرئیس آورده حماما و دارچینی و مرکی صافی و سنبل هندی و جعده داخل ندارد و باقی مساوی نسخه شیخ الرئیس است و گفته که بمثابت سرشته اقراص سازند هر قرصی بوزن یک مثقال و بوقت قرص ساختن دست را بروغن بلسان چرب نموده اقراص سازند و خشک کرده در شیشه نگاه دارند و قوتش تا دو سال باقی می ماند **فصل**

در ذکر منافع و مقادیر شربات این تریاق در هر علت و منفعت آن در هر مرض

مرض بدانکه تریاق الافاعی بزرگترین و افضل ترین ادویه اطبای یونان است از راه بسیاری منافع خصوصا از برای سموم و گزیدن افاعی و سایر اقسام حیات ذوات السموم و عقارب و رتیلا و سگ دیوانه و سموم مشروبه قتاله و بالجمله تریاق جمیع سموم و جانوران گزنده سمی است خواه آشامیده شود از نیم تا یک مثقال و خواه قدری بر موضع گزیدن آنها بمالند در حالی و دردرا ساکن کند و منفعتی عظیم بخشد و از برای تصحیح هواهای سمی و وبا و طاعون و تفتیح سدها و تقویت ارواح و اعضا و منع عفونت اخلاط و دفع اخلاط متعفنه و تنقیه فضول و رطوبات و جذب از اعماق بدن و تحلیل فضول و اصلاح مزاج بدن و تقویم و امراض بلغمیه و سوداویه از حمیات بلغمیه و سوداویه و ریاح و خشونت و استرخا و لقوه و فالج و سکته و سبات و سدر و رعشه و صداع

و شقیقه و مالیخولیا و وسواس و فزع و جنون و دفع اخلاط از سینه و ریه و ضیق النفس و ربو و بهر و خناق
سوداوی و بلغمی و سوء القنیه و استسقاء و یرقان و خفقان و حبس نفث الدم و تقویت معده و
شهوت طعام و باه و محرک جمیع شهوات و تزکیه حواس و صمم و تاریکی چشم و درد مفاصل که از بلغم
و سودا باشد و از برای جوع بقری و قولنج و تفتیح سده های جگر و طحال و هیضه و اسهال و شهوت
کلبی و نافذ حمیات بلغمیه و سوداویه و اوجاع گرده و مثانه از هر سببیکه باشد و تفتیت سنگ مثانه
و قروح امعا و اسهال الدم و صلابات باطنی خصوصاً صلابت کبد و معده و طحال و دفع مواد آنها
بادرار و جذام و برص و بهق و شجاع گردانیدن دل و تقویت آن و ادرار بول و حیض و عرق
و شیر و اخراج مشیمه و جنین و بالجمله نافع است از برای جمیع امراض الا آنکه از برای بعض
امراض مشروط بشرط است و از برای بعض بلا شرط چون آشامیدن آن با چیزهای مناسب
هر مرض و مقداری معین و در بعضی بعد از تنقیه یا یارجات مانند ایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا
و تنقیه مواد امراض مادیه بلغمیه و سوداویه یا استعمال آن بطریق مشروب یا طلا یا سعوط یا قطور
به تنهائی یا با چیزهای مناسب شیخ الرئیس گفته که اگر استعمال کنند این تریاق را در حال صحت
ضرر نمی رساند با وسموم و برابری نمی کند با آن آفات و ایمن می شود از امراض و بائیه
و طاعون و حمیات و بائیه و نزلات مائیه و این افعال را نجاصیت و صورت تابعه مزاج
حادث از امتزاج اجزا ایش می کند و بسبب آنکه مقوی روح و حرارت غریزی است طبیعت
با آن استعانت می جوید بر دفع مضادات بارده و حاره جامع اوراق گوید که محرور المزاج
دموی و صفراوی را و کسی که بر مزاجش این دو خلط غالب باشد بسیار مضر است در حال
صحت و برای حفظ صحت خوردن آن بدون دفع ضرر سمی مرضی مهلک مانند جذام و امثال
آن و بعد رفع سم و علت اگر احتیاج نبرید شود تبرید نماید رفع غائله آنرا چنانچه شخصی جوان
برای حفظ صحت و توانائی شروع کرد بخوردن آن و چند روزی پیهم بخورد و آخر الامر تمام بدن
او مجروح شده و هیچ تدبیری سود مند نیفتاد و بهمان علت بمرد و اما مقادیر شربت
آن پس بدانکه بسیار باشد که محتاج شود کسی که آن را افعی گزیده باشد باستعمال نیم مثقال
از تازه قوی آن تا یک مثقال و بزعم بعضی شربت کامل از آن یکدرم است و بعضی گفته اند که

شربت کامل از آن از برای سموم مقدار یک حبه است و بعضی گفته اند که شربت کامل از آن
از برای گزیدن افعی از یک مثقال تا دو مثقال است با شراب یا مثلث و از برای دواهای سمی
چون افیون و فرفیون و ذراریح و شوکران از نیم مثقال تا یک مثقال با یک اوقیه سرکه انگوری
کهنه و از جهت گزیدن سگ دیوانه و امثال آن یک مثقال و زیاده از آن با خاکستر
سرطان نهری و از جهت گزیدن عقرب نیم درم با شراب یا با نبیذ زبیب و از جهت گزیدن
زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد کردن از آن بر موضع با سرکه انگوری امراض الراس اما مالیخولیا و
اختلاط عقل شرط استعمال آن در مالیخولیا و اختلاط عقل آن است که بعد از تنقیه خورده
شود از آن مقدار بندقه تا نصف مثقال و گفته شده سزاوار آن است که آشامیده شود بعد از تنقیه
تا چهل روز و سعوط کرده شود بآن هر روز و طلا کرده شود از آن بر سر و معده و مراق ابو سهل
مسیحی گفته که سزاوار آن است که در مالیخولیا عمده توجه طبیب بعد از تنقیه یا مرقات یا شد پس
بدرستی که تقویت قلب عظیم النفع است در امر فزع و وسواس سوداوی و این با شامیدن
تریاق فاروق می شود یا شرابی که جوشانیده باشند در آن گاوزبان و بادرنجبویه سید عقیلی
گفته باید که تقویت صاحب مالیخولیای بارد نمود بعد از فصد و اسهال سودا و شیخ رئیس گفته
هرگاه مالیخولیا حادث از سوء مزاج بارد ساذج باشد کافی است در علاج آن استعمال
تسخین قلب مفرحات حاره و تریاق فاروق بعض اطبا گفته هرگاه فراگرفته شود از تریاق اکبر
مقدار یک دانگ و آشامیده شود با خمر عنبی که جوشانیده یا جوشانیده باشند در آن گاوزبان
و بادرنجبویه یا آشامیده شود با خمر عنبی که داخل کرده باشند در آن شراب گاوزبان یا شراب
بادرنجبویه یا شراب عنبی ممزوج بعرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه در علت مالیخولیا بعد از تنقیه
با بارجات اصلاح مزاج قلب و دماغ می کند و نافع است آن را قطرب شیخ الرئیس رحمه الله تعالی گفته
که تقویت قلب اصحاب قطرب این تریاق و آنچه جاری مجرای این باشد بعد از استفراغ
باده و ترطیب مزاج از لوازم است و قلیلی از ایشانند محتاج به تسخین قلب ایشان با آنچه
مقوی قلب باشد چون تریاق فاروق و مفرحات حاره و ترطیب بدن و تنویم ایشان
با شیای بارده رطبه و مخدره چون ماء الشعیر باشد احتیاج ما زیاده نگردد احتراق بتسخین

استعمال این ادویه بسبب کثرت بیداری می فرمایند که تریاق فاروق نوکه زیاده بر شش ماه تا
یکسال بران نگذشته باشد چون آنرا تنویم قوی است بهتر است از برای ایشان از
متوسط آن که اقوی است در حرارت و تنویمش ضعیف است روفس گفته که این تریاق
انفع ادویه از برای اصحاب قطرب است پس اگر احداث بیداری زیاده نماید باید که گذاشته
شود بر سر ایشان پارچه کتانی تر کرده بشیر دختران و روغن بنفشه تا در دماغ ایشان تری
حاصل شود جنون و اختلاط عقل و وسواس و نسیان و سکته و نیز این تریاق نافع است از
برای جنون و اختلاط عقل مقدار شد و بعد از تنقیه مثل ایارج لوغاذیا و ایارج شیا و ریطوس
شیخ الرئیس گفته که از ادویه مرکبه نافع از برای وسواس و جنون تریاق فاروق است و نیز
نافع است از برای نسیان بلغمی طبری گفته که هرگاه زائل نشود نسیان بلغمی بآشامیدن
ایارج لوغاذیا و سائر تدابیر پس بیاشامانند آن را اگر مزاجش سرد داشته باشد و وقت
نیز بالغ نباشد اندکی بعد از اندکی تریاق فاروق و امر فرمائی صاحب آن را که اندکی از این
تریاق بر جنک بمالد و بوید این تریاق را و نیز نافع است از برای سکته و فتیله چون ممکن باشد
فرو رفتن چیزی بگلوی صاحب سکته چون مقدار نیم مثقال آنرا در ماء العسل در گلوی وی بریزند
محمد بن زکریا گفته که داده می شود از آن برای صاحب سکته از نیم مثقال تا یک مثقال با آب
مطبوخ سداب ابن نوح قمری و ابن الیاس و جرجیس و اهرن و رازی و ابن بطلان و
ابو سهل مسیحی گفته اند که نافع است اصحاب سکته را ریختن بحلق ایشان با قمع بعد از فصد اگر
واجب باشد و بعد از حقنه و استعمال عطوسات چند مرتبه هر مرتبه نیم درم تا نیم مثقال و یک درم تا
مثقال از تریاق فاروق و یا مثرودیطوس محلول بماء العسل و اگر ماء العسل حاضر نباشد بآب
مطبوخ افسنتین و مصطکی تنها و یا بازیره کرمانی که حل کرده باشند در آن سکنجبین عسلی یا بآب
اگر حاضر نباشد بآب گرم و قرشی گفته که هرگاه ممکن باشد صاحب سکته را بلع بیاشامانند اورا
اندکی تریاق فاروق یا تریاق اربعه محلول در ماء العسل سمرقندی گفته که از معالجات جیده
از برای صاحب سکته یافتن ایجاز تریاق کبیر است یا مثرودیطوس یا فلونیا اکبر در حلق صاحب
سکته بقمع یا بغیر قمع و اگر این تریاق یافت نشود بدل هریک از اینها مطبوخ افسنتین و زیره کرمانی

ومصطکی است که حل کرده باشند دران جلنجبین عسلی وصافی کرده و در حلق او ریزند شیخ رئیس گفته که چون ممکن باشد بعد از استفراغ فرو رفتن چیزی بحلق صاحب سکته پس باید که بریزند دراو مقدار بندقه از تریاق اکبر یا مثرودیطوس یا شلیثا یا الفرد یا اسنجرینا و آنچه شبیه باینها باشد صرع و نیز این نافع است از برای صرع هرگاه آشامیده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج فیقرا و ایارج ثیادریطوس و ایارج جالینوس و غرغره کرده شود بمحلول آن در سکنجبین عنصلی و همچنین آشامیدن آن با سکنجبین عنصلی و لازم است که اولا بعد از تنقیه غرغره کرده شود با آن پس نوشیده شود از ان مقدار ربع مثقالی تا نصف مثقالی با سکنجبین عنصلی محلول با آب گرم و گفته شده که باید آشامیده شود این تریاق از برای صرع مقدار درمسنه با آب گرم حکیم مومن در قرابادین تحفة المومنین گفته که مقدار شربتی ازان از برای صرع یک شب قوه است تا نصف مثقال که تا چهل روز بخورند و سعوط کنند بآن نیز هر روز و طلا کنند بآن نیز بر سر حکیم معصوم در قرابادین خود آورده که باید آشامیده شود ازین تریاق از برای صرع مقدار نیم درم تا یکدرم با ماء العسل رازی گفته که عطا کرده می شود ازین تریاق از برای صرع مقدار نیم مثقال تا یک مثقال با آب مطبوخ سداب شیخ رئیس گفته که ادویه مرکبه نافع از برای صرع این تریاق است بولس گفته که هرگاه بوده باشد صرع سبب ما رقوی پس علاج پس از استفراغ بمعجون نجاح آشامیدن تریاق اکبر است ابن تلمیذ گفته است حدیلی مر آنرا در نفع از برای این علت خصوصا از برای صرع بمشارکت شعین و ساقین و رحم و دندین بسبب مادهٔ بارده و یا ریح غلیظ مر نفع ازان اعظم ما یبوی و دباغ قرشی گفته که بسا باشد که صاحب صرع بعد از استفراغ محتاج باشد بسوی تبدیل مزاج اگر باز مانده باشد سوی مزاج ردی با استعمال تریاق فاروق و در کتاب طب مذکور است که نیست دوائی مثل تریاق اکبر از برای صرع حادث از نیش زدن عقرب عصب فالج و استرخا و نیز این تریاق نافع است از برای فالج چون آشامیده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج فیقرا یا اطریفل و سعوط کردن باین تریاق با روغن شونیز بعد از تنقیه نافع است از برای فالج و چون خورده شود ازین تریاق بعد از تنقیه از نیم مثقال تا بقدر بندقه چهل روز متوالی و سعوط کرده شود بآن هر روز و طلا کرده شود بر اعضای مسترخیه و قفای سر و فقرات نافع است از برای فالج و استرخا و گفته شده که این تریاق عظیم النفع است از برای فالج و استرخا

هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه و استفراغ تمام مثل ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج
فیقرا و ریطوس و سزاوار آن است که آشامیده شود این تریاق از برای فالج با مطبوخ رازیانه
و تخم کرفس و انیسون و بسفایج با روغن حب الخروع و یا آنکه داده شود از آن هر روز از نیم درم تا یکدرم
با ماء الاصول شیخ الرئیس گفته که تدریج کرده شود بر صاحب فالج تا آشامیدن این تریاق از
یکدانگ پس زیاده کنند اندک و زیاده نکنند از یکدرم و گاهی مخلوط می کنند آن را با کنجد مقشر
و شکر و نیز گفته که نیست دوائی از برای اصحاب فالج و استرخا مانند این تریاق ابو سهل مسیحی گفته که
هرگاه برسد زمان انحطاط فالج پس لازم است استعمال این تریاق با آبی که جوشانیده باشند
در آن فودنج و نانخواه و تخم سداب از برای تبدیل مزاج ابن نوح قمری نقل کرده از ابی منصور که
گفته سزاوار نیست استعمال مسهلات قویه در فالج تا چهار روز و اگر مرض صعب باشد تا هفت
روز بجهت آنکه مسهل قوی می افزاید در علت بلکه باید که استعمال کرده شود حقنهای حاده بیاشامانند
او را ادویه ملطفه اخلاط دایم مانند تریاق فاروق با آبی که جوشانیده باشند در آن شبت
و نانخواه و انیسون و فودنج و تخم سداب و مصطکی و بعد از آنکه هفته بیاشامانند او را مسهل [illegible]
که این قول خلاف قول جمهور اطبا است چه ایشان در فالج بلغمی پیش از تنقیه مسهلات منع
کرده اند استعمال این تریاق را قرشی گفته می باید که استعمال کرده شود این تریاق بعد
از تنقیه با وجود مرض بجهت آنکه قوی الحراره است سیلان می دهد آنچه را در بدن است از مواد پس
اگر نبوده باشد بدن پاک از اخلاط خوف حرکت مواد می باشد بهمان سبب چون مواد غیر منضجه
و غیر قابل دفع حرکت کنند بالضروره قبول کنند آن مواد را اعضای ضعیفه و در این مرض اضعف
اعضای اعصاب است پس لازم می آید ازدیاد علت و نیز بر تقدیر عدم نقای بدن این تریاق
بسبب قوت حرارت تحلیل میدهد لطیف ماده را و زیاده می گردد باقی غلظت پس نمیکند قبول نضج
کما ینبغی و این قول مناقض قول ابی منصور نیست و مدلل و صحیح است و نیز قرشی گفته که لازم است
طبیب را تعهد استعمال این تریاق بعد از استفراغ و تنقیه مواد هر روز نیم درم تا آنکه مرض بالکلیه
زائل شود و اما اگر سبب فالج سوء مزاج بارد ساذج باشد یا خوردن ادویه سمیه یا بوده
نیش مخدره پس علاج آن تعدیل مزاج و اصلاح سمیت آن ادویه است به تمریخ بمرزنجات حاره

واستعمال این تریاق داد جالینوس گفته که نافع است این تریاق از برای استرخای بلغمی چون
استعمال کرده شود بعد از تنقیه با آب مطبوخ شبت ابن الیاس گفته که آنچه نافع است
فالج و استرخا را بنهایت سرعت بعد از تنقیه خوردن این تریاق است مقدار یک مثقال
در شراب باید بخورد بوزن ده درم رازی گفته که دیدم در کتابی که مؤلف آن معلوم نبود علاجی از
برای فالج که موجب زوال آن بسرعت است آن اینست که بیاشامانند صاحب آن را
تریاق افاعی و بخورانند آن را غذا تا روز پانزدهم شود پس بخورانند آنرا عجل با عسل و نان بخورد
تا عصر پس بخورد نان با زیره و شونیز و شکر با زیت که آن را ثرید نموده باشند و بیاشامانند
بران نبیذ عسل و سه هفته این تدبیر نمایند زائل می گردد فالج آن و تمریخ باین تریاق با نفط
سفید بعد از تنقیه در استرخای بلغمی و در ابتدا و در استرخای حادث از برودت و رطوبت
سازج نافع است آن را القوه و استرخای تشنجی و نیز این تریاق نافع است از برای لقوه
استرخائی چنانچه نافع است از برای استرخای مفصل مذکور شد و از برای لقوه تشنجی چنانچه
در تشنج ذکر کرده می شود تمدد و کزاز بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای تمدد و کزاز
بلغمی ابن ماسویه گفته که چون آشامیده شود این تریاق با آب گرم بقدر یک نار صحرائی نافع
است از برای تمدد بلغمی و سزاوار است که استعمال کرده شود درین علت بعد از تنقیه بمثل ایارج
لوغاذیا و ایارج شبادریطوس تشنج امتلائی بلغمی و نیز این تریاق نافع است از برای تشنج امتلائی
آشامیدن آن با طبیخ زوفا یا طبیخ انجدان یا طبیخی که از استنباط ما است و صفتش این
است ایرسا بادآورد اصل بادآورد اصل السوس زوفای خشک جنطیانا گل خطمی قنطوریون
دقیق کمادریوس بادرنجبویه بیخ شبت قطن انجدان از هر یک دو مثقال افتیمون اقریطی
در کتان بسته هفت درم ادویه را سوای افتیمون در آب جوشانند صافی نموده افتیمون
را دران انداخته یک شب بگذارند و صبح گرم کرده کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و
دران آب مطبوخ گلنجبین عسلی ده مثقال حل کرده صافی نموده تریاق را فرو برند و از
عقب آن این مطبوخ را بنوشند و این تریاق نافع است این علت را چون استعمال
کرده شود بعد از بلغمیه بمثل ایارج فیقرا و ایارج شبادریطوس بعد از نضج تام و سعوط کند

باین تریاق محلول بروغن شونیز درین علت و گفته شده که چون این تریاق را هر روز بمقدار
بندقه تا نیم مثقال تا چهل روز بعد از تنقیه بخورند و سعوط نمایند بآن هر روز و طلا نمایند بر اعضای
متشنجه نافع است تشنج امتلائی بلغمی را اختلاج و نیز این تریاق نافع است از برای اختلاج
چون آشامیده شود بعد از تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا وایارج فیقرا یا ایارج ثیادریطوس و مقدار خوراک
آن از برای این علت یک بندقه است و باید که آشامیده شود چند روز متوالی با آبیکه جوشیده شده
باشند در ان بزرکرفس و انیسون خدر امتلائی ولسع حیوانات سمیه بارده و شراب دو بارده
مخدره و نیز این تریاق نافع است از برای خدر امتلائی آشامیدن آن و سعوط کردن بآن و طلا نمودن
بر اعضای مخدوره مولانا نفیس کرمانی گفته که این تریاق نافع است از برای خدر حادث
از سموم بارده و از لسع عقرب احقر گوید که این تریاق عام النفع است بالنسبت از برای خدر
حادث از جمیع سموم اعم از انکه بوده باشند بارده مانند افیون و بزرالبنج سیاه و یا بوده باشند حار
چون بیش و از جمیع نهوش اعم از انکه سم آنها بارد باشد چون عقرب یا حار باشد چون افعی
رعشه و نیز این تریاق نافع است از برای رعشه هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیه
بمثل ایارج لوغاذیا وایارج ثیادریطوس و طریق استعمال این تریاق در رعشه آن است
که اول مرتبه نطول کنند اطراف صاحب رعشه را بآب گرم پس بیاشامانند او را این تریاق
مقدار بندقه با ماءالاصول ابن الیاس گفته که این تریاق نافع است از برای رعشه حادث
از گزیدن حیوانات سمی چون بیاشامانند با شراب یا در بجوبه و غذا نخوداب باشد حکیم میر
محمد مومن گفته که مقدار شربتش تا سی سال در دفع سموم از یک بندقه تا یک مثقال است و از
سی سال تا شصت سال از یک مثقال تا سه مثقال است بحسب ضعف و قوت سموم و گفته بادا
که از سی سال نگذشته باشد در امراض استعمال نباید کرد و اگر استعمال کنند از اقل مقدار شربتش تجاوز
نکنند و از جهت نافض و تبهای بارده مقدار دو دانگ است تا نیم مثقال با آب گرم و از برای
سعال مزمن و امراض و اوجاع عصب و جنب از بادهای غلیظ و مواد بارده مقدار دو دانگ
با ماءالعسل یا با جلاب سکری اگر تب بوده باشد تب و بجهت جذام و برص و اختلاط عقل و فالج
و لقوه و تشنج و اختلاج و صرع و دفع سموم و وساوس سوداوی بعد از تنقیه مقدار بندقه تا نیم

مثقال می‌شد تا چهل روز هر روز به آن سعوط نمایند و طلا کنند و بجهت اختناق رحم و اخراج جنین
بجهت یک باقلا از آن با مطبوخ سداب و سنک طراستیع و امثال آن و جلاب داده شود و از
جهت نفث الدم تا چهار دانگ با روغن گاو و آب و برای تفتیت حصاة کلیه و مثانه تا چهار
دانگ با طبیخ کرفس و در اورام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال با سکنجبین عنصلی و بجهت تحسین لون
تقریبا قلائی در طبیخ افسنتین و از جهت کرم امعا تا نیم مثقال با عسل می‌شد شفائی گفته
که از جهت گزیدن مار و افعی و سگ دیوانه و دیبلا یک مثقال در شراب و از برای نافض حمیات
بلغمی و سوداوی مقدار یک فندق با آب گرم یا شراب و در قولنج و نفخ معده و مغص ریحی و سقوط اشتهاء
طعام و ربو و برص و انقطاع صوت مقدار یک فندق با ماء العسل و شراب و در صرع و صداع
و شقیقه یک فندق با آب گرم و خداوند سیفیه را دو دانگ در شراب سیب شیرین و در جمیع انواع
اقل شربتش یک تسوج است و اکثرش یک مثقال و حکیم محمد تقی در میزان الطبایع گفته که از برای مار
گزیده یک مثقال با چهار اوقیه شراب و کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد یک مثقال از آن
با یکدرم سرطان نهری محرق در یک اوقیه شراب و از برای خداوندان سعال بلغمی و درد
سینه و درد پهلو یک فندق در سه اوقیه شراب و از برای خداوندان نافض در تب که گرم
نمی‌شوند یکدرم اندر آب گرم دهند و حکیم معصوم گفته که صاحب صرع و سکته و فالج و لقوه را یکدرم
با یکدرم با ماء الاصول مجی و صاحب برص و خداوند داء الحیه و داء الثعلب را مقدار دو دانگ تا یکدرم
با ماء الجبن و بجهت حب القرع و حیات یکدانگ تا نیم درم با آب مطبوخ قیصوم و صاحب صداع را
یکدانگ با آب سیب شیرین یا رب سیب شیرین یا رب به شیرین و مستسقی را دو دانگ در
شراب بزور و صاحب درد معده را دو دانگ با شراب صرف و یا شراب افسنتین و در قولنج
و سده طحال و کبد مقدار دو دانگ با ماء البزور و در نقرس و اوجاع مفاصل با روده از نیم درم تا یکدرم
با طبیخ سورنجان و در گزیدن مار و افعی و عقرب و رتیلا و سگ دیوانه و جمیع حشرات از دو دانگ تا یک
مثقال با شراب و زنبور گزیده را نیم دانگ با سرکه بدهند و قدری بر آن موضع بمالند و کسی که
ذراریح خورده باشد یک مثقال با شراب و از برای رفع ضرر ادویه قتاله چون افیون
و شوکران یکدانگ تا نیم مثقال با شراب و از برای سرفه زکام و درد سینه و ضیق النفس که مزمن

شده باشد مقدار دو دانگ در ماء العسل با سرکه عنصل شیخ داود گفته که از برای سعال مزمن
و امراض صدر مقدار باقلائی در طبیخ عناب و سپستان و اصل السوس بیاشامند و از برای نافض
دائره و سهر باوفی و در ابتدای دوره تب مقدار یک ترمسه از آن با آب یا شراب که اقل مقدار
آن شراب اوقیه باشد و اکثرش چهار اوقیه و نیم و از برای حمیات مقدار باقلائی با طبیخ حلبه
و ماء الزبیب بنوشند و وقت استعمال اصحاب حمیات مزمن این تریاق را بعد از نضج است و از
برای قولنج و نفخ معده و مغص آشامیده می شود از آن مقدار یک ترمسه با ماء العسل
یا جلاب سکری و بعضی گفته اند که بجهت نفخ معده و امعا مقدار دو دانگ با آب مطبوخ زیره
و از برای سقوط شهوت مقدار یک ترمسه هست در آب یا شراب که اقلش سه اوقیه و اکثر
چهار اوقیه و نیم باشد و از برای یرقان سددی و سده طحال مقدار ترمسه در طبیخ اسارون
و از برای استسقا و امثال آن از امراض که پیش از طعام مقدار ترمسه از آن فرو برند
یا با مقدار یک اوقیه و نیم سرکه ممزوج با آب بیاشامند و بعضی گفته اند که از برای استسقا مقدار
فندقی با سرکه ممزوج با آب و از برای نفث الدم وقتیکه مرض قریب العهد باشد مقدار یک
مثقال در سرکه ممزوج با آب و اگر مرض کهنه باشد مقدار یک مثقال در طبیخ سقوطولون
صبح و شام و سقوطولون نوعی از حی العالم است و بعضی گفته اند که سقوطولون لعاب
راسن است و سقوطولون نیز نوعی از قوقنج است و از برای انقطاع صوت مقدار باقلا
در ماء العسل با آب عنب الثعلب باید نگاه داشت آنرا در زیر زبان و بجهت صرع باید که اولا
غرغره کرده شود و بعد از آن آشامیده شود از آن مقدار ربع مثقالی تا نیم مثقال در آب
گرم و سکنجبین عنصلی و همچنین در صداع و شقیقه و اما از برای قروح امعا و اسهال
تا نصف مثقالی با آب سماق و از برای تفتیت حصاة و حرقت بول مقدار باقلائی در طبیخ
کرفس و در رجوع کلی مقدار بندقه با شراب ممزوج با آب و از برای ادرار و اسقاط جنین مقدار
ترمسه در طبیخ مشک طرامشیع یا در طبیخ سداب یا در طبیخ ابهل و از برای عسر النفس تا نیم
مثقال با سکنجبین عنصلی و از برای امراض طحال و صلابت آن مقدار باقلائی با
سکنجبین عنصلی و از برای کرم امعا تا ثلث مثقالی با عسل و همچنین از برای

هر مرض باردی و بالجمله این تریاق گرم و خشک است و بنابرین نافع است از برای هر مرضی
که بوده باشد مختص از حرارت و یبوست لیکن باید که فرا گرفته شود در امراضی که شدید البرودة
باشد با مطبوخهای گرم و یا با ماء العسل و در غیر امراض شدید البرودة با آب خالص و یاری
دهند آن را با دوای مخصوص بآن مرض خواه مطبوخ باشد خواه غیر مطبوخ و تجاوز نکنند حافظ
صحت در استعمال آن از مقدار یک مثقال و آن هم وقتیکه بوده باشد حافظ صحت در
سن شیخوخت محمد بن زکریا گفته که مقدار شربتی ازین تریاق در گزیدن افعی و حیات و کلب
کلب یک مثقال است و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور یکدانگ و نیم با سرکه و در
خوردن سموم از نیم مثقال تا دو مثقال و کسیکه درد سینه داشته باشد و سعال مزمن و درد معده و امعا
و احشا و شهوت کلبی و نافض بی تپ دو دانگ و در صرع و سکته و لقوه نیم مثقال تا یک
مثقال با آب مطبوخ سداب و در قولنج نیم درم و در استسقا یک مثقال و در اسهال و قروح
امعا نیم درم با آب سماق و در ضیق النفس یکدانگ و نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام یکمثقال
با مطبوخ گاوزبان و افتیمون و در حصاة کلیه و مثانه نیم مثقال با آب مطبوخ کرفس و در
سیفه یکدانگ و نیم با شراب و در ضعف شهوت طعام و شهوت کلبی یک مثقال با شراب
و در احتباس طمث یک مثقال با مطبوخ مشکطرامشیع و گفته که این تریاق تندرستی را بر
مردم نگاه میدارد چون در هر ماهی یکدرم ازوی بکار برند و شربتی ازین تریاق یکدرم یا بیشتر
یا کمتر بقدر قوت علت و قوت علیل است می فرمایند که باید دانست که اگرچه مقدار شربات
از برای تریاق افاعی یعنی تریاق اکبر معروف به تریاق فاروق و ادویه مناسبه آن
ذکر کرده اند اما طبیب چون خواهد که این معجون را بکسی بدهد باید احتیاط فصل و بلد و سن
و عادت و سحنه و مزاج اصلی و مزاج عارضی و علت و کمیت و کیفیت هر مرض مرض را و مریض
را ملاحظه نموده پس بقدر حال مقداریکه مناسب حال آن مرض و مریض باشد اختیار
کنند و اول شربت آن یک طسوج است کمتر نباشد و از اکثر مقدار شربتی از آن که بقول اشهر
یک مثقال است نزد بعضی دو مثقال زیاده نباشد و در چیزیکه موافق حال مرض و مریض
باشد داخل ساخته دهد. **فایده** بدانکه شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که تریاق فاروق

یعنی تریاق الافاعی بهیچ ترکیبی در نفع نمیرسد سوای مثرودیطوس که قریب بآن در ملایمت بمزاج انسانی و تقویت آن و تقویت دل و ازاله توحش و مقاومت بجمیع سموم و عقلای اهل نظر که هدایت یافته اند بتالیف این دوا بامر الهی و عنایت او سبحانه امری است که بوحی یا شبیه بوحی باشد و منافع و خواص آن از صورت نوعی آن است که تابع مزاج ترکیبی صناعی است نه بسبب اجزا و بسایط آن چه اگر بسبب اجزا و بسایط آن بودی بایستی که تازه آن از کهنه انفع بودی و حال آنکه بعکس است چه نفع تازه آن اندک است و نفع کلی در مختمر رسیده آن است و تخمیر آن نزد متاخرین بعد از ده سال است و نزد جالینوس بعد از بیست سال و این تفاوت ظاهرا بحسب تفاوت بلدان باشد در سردی و گرمی و تری و خشکی و بعضی گفته که بعد از شش ماه نفعی که از آن منظور است ظاهر میگردد و اما کمال قوت آن بعد از ده سال است یا دوازده سال یا بیست سال یا سی سال تا چهل سال و بعد از چهل سال تا شصت سال وقت وقوف قوت آن است و بعد از شصت سال ضعیف می گردد و کسی که این معجون را ترکیب کرده هرگز در گمان آن نبوده که این قسم منافع بر این ترکیب بعد از امتزاج مترتب خواهد گردید و چون بالهام وحی ساخته شده بعد از تجربه از آن نفعی که مامول و متوقع نبود ظاهر گردید

فصل در بیان مزاج این تریاق بعضی اطبا را اعتقاد آن است که در تریاق فاروق یعنی تریاق افاعی و مثرودیطوس حرارت زیاده از حد اعتدال است و در استعمال نصف مثقال از آن توقف دارند و در استعمال چهار مثقال جوارش کمونی و فلافلی توقف نمی نمایند و این اعتقاد غلط است بجهت آنکه اجزای بارده در تریاق افاعی یعنی تریاق فاروق می باشد چون افیون و اقاقیا و عصاره لحیة التیس که بعد از امتزاج و کسر و انکسار می شکند قوت حرارت بسایط آن را و می گردد مزاج در حرارت کمتر از حرارت بسایط آن و انچه ظاهر می گردد آن است که مزاج نوعی آن در یک درجه و نیم قریب باواخر درجه دوم باشد در حرارت و مثرودیطوس در حرارت مزاج اندکی کمتر است از حرارت مزاج تریاق فاروق و آنکه تریاق فاروق اندکی از مثرودیطوس اقوی است در افعال و آثار شریفه نیست بسبب شدت حرارت بلکه بسبب خاصیت فائضه بران از مبدء فیاض است

واقعی که ازین تریاق صادر می شود بدرجه اعلی است و قریبست با آن در نفع شرودیطوس
و ترکیبی دیگر از ترکیب اطبای یونان باین دو مرکب نرسد و اگر انسان معتدل المزاج در
اوقات و ازمان معتدله یا بارده مقداری معتدل ازین معجون استعمال کند بشرطی که بیشتر
تواتر و اکثار نرساند البته در تقویت قلب آن منفعت عظیم بخشد و مستعمل آن محفوظ می ماند از
عفونات وبای و حرکات ردیه اخلاط و هیچ یک از سموم را در وی اثری چندان نخواهد بود
و قوت تمام خواهد یافت و عمرش دراز خواهد شد کسی که مزاجش حار باشد و یا در فصول یا ازمان
حاره باشد تجویز استعمال آن از برای او در حفظ الصحت نشده و همچنین جمیع معاجین
و جوارشات حاره و بعد ازین تریاق و شرودیطوس در نفع دواء المسک مر است که
موافق است از برای اصحاب امزجه معتدله و دواء المسک حلو که موافق است در امزجه بارده و
دواء المسک در تفریح قلب ازین تریاق کمتر نیست و شاید در تقویت دماغ نیز از آن کمتر نباشد
و همچنین در تقویت تمام اعضا و مقاومت با جمیع سموم نمی کند یا که مقاومت می کند با سمومی که
جاری مجرای طبیعت باشند مثل تپیدی در نهوش و لدوغ حیوانات سمیه کمتر است از
فایده تریاق در سموم و بعد از دواء المسک در نفع و در تفریح کبیر اند و بعد از آن معجون
نجاح فایده دیگر آنکه این تریاق را بحسب اطبا آن آثار و قوتهاست و بحسب صور بنا بر آن
فائض شده از تخمیر آن مدتی که حاصل شده در آن مزاجی ثانوی صناعی آثار و قوتهای چند
که شاید جمله آن آثار و قوتها اقوی و افضل باشند از قوتهای هریک از بسائط آن و
بنا بر لطافت است بقول اطبا که تریاق فاروق نفع میدهد از برای فلان مرض بسبب فلفل
و از برای فلان مرض بسبب مر یا که نافع است بسبب افیون لیکن عمده و اصل صورت نوعیست
و اتفاق است بدانکه صورت آن قابل است و منفعت عظیم است در خاصیت ممکن نیست ما را
که اشاره کنیم بسوی آن و بسوی مناسبت آن مر افعال آن را اشاره روشن که بچه سبب
این منافع و آثار از آن صادر می گردد

فصل در بیان امتحان این تریاق

و فرق میان طری و قوی و عتیق و ضعیف و جید و ردی و صحیح و غیر صحیح آن بدانکه از
جمله امتحانات این تریاق یکی آن است که بیاشامانند انسانی را مسهل قوی بمنزله سقمونیا

و شیخ حنظل و صبر کنند تا آن مسهل شروع بعمل کند پس بخورانند او را ازین تریاق پس اگر
حبس کرد عمل اسهال آنرا تازه و قوی و جید و صحیح است والا فلا و مقداریکه از برای تجربه
و امتحان داده میشود وزن یک درهم است چنین گفته که دلیل بر آنکه تریاق فاروق حدیث
قوی جید صحیح است حبس دوای مسهل است یعنی هرگاه دوای مسهل نوشیده باشند و
نیست خاصیت این تریاق آنکه حبس اسهال کند ولیکن حبس اسهال دوای مسهل میکند
بسبب آنکه ضعیف میگرداند قوت دوای مسهل را بجهت آنکه ادویه مسهله را قوت سمیت میباشد
و این تریاق باطل میکند قوت آنها را شیخ داود انطاکی گفته که امتحان کرده میشود این
تریاق در کسی که مقی قوی مثل جوز القی خورده باشد پس اگر در اول عمل این تریاق
باو خورانیدند و قطع عمل آن مقی نمود صحیح است والا فلا و بعضی اطبا گفته که همچنین است
در قطع انزال یعنی کسی که جماع کند چون زمان انزال قریب شود بنوشد ازین تریاق
پس اگر منع انزال نمود صحیح است والا فلا و نیز از امتحانات آن است که افعی را بر حیوانی
مسلط سازند که بگزد آن را پس بخورانند آنرا سه مثقال ازین تریاق پس اگر قطع
اثر سم از آن کرد و آن حیوان زنده ماند صحیح است والا فلا و نیز از امتحانات آن است
که خون بسته را بگدازد و نیز از امتحانات آن امتحانی است که جالینوس ذکر کرده و آن
این است که صید کنند خروس بری که مزاج آن احر و ایبس است از خروس اهلی و مسلط
سازند جانوری سمی گزنده را بر آن پس بخورانند نیم درم این تریاق پس اگر زنده ماند
این تریاق جید است والا فلا چنین گفته که دلیل بر آنکه اختیار کرده شده از برای تجربه
خروس بری که احر و ایبس است و تجربه کرده نمی شود در خروس اهلی آنست که خروس اهلی
گوشت آن نرم و سخیف است بعد از گزیدن شایسته آن نمی ماند زمانی که تجربه صحیح گردد بلکه
میگدازد سم از آن بزودی و میرسد بسوی اعضای شریفه آن و اما خروس بری که طبع
آن ایبس است و گوشت آن صلب پس جاری نمیگردد در آن سم بزودی و نیز از امتحانات
این تریاق آنست که بخورانند آنرا بکسی که چیزی از سموم خورده باشد پس اگر دفع
مضرت سم از و کرد و آن شخص زنده ماند جید است و صحیح والا فلا شیخ رئیس گفته که آن از

آن است که باید امتحان کرده شود بر کسی که افیون و شوکران و مانند آن خورده باشد و
اما اگر بیش و امثال آن خورده باشد پس منفعت این تریاق از برای او قلیل است و همین
است که دفع موت کند بمهلت وافی و میسر باشد که انفع جمیع فادزهرات از برای بیش
خورده و از برای دفع مضرت آن جدوار است و از امتحانات که ذکر شده از برای علم بجدیت
قوی این تریاق از قدیم ضعیف و کامل الترکیب آن آنست که قدری از آن را در گلوی
ماری اندازند پس اگر آن مار مرد آن تریاق حدیث قوی جید کامل الترکیب است و الا فلا
و نیز از امتحانات آن آنست که کسی را مار واقعی و کلب کلب و عقرب و رتیلا و امثال اینها
گزیده باشد بخورانند با و مقداری از این تریاق که مقرر است از برای دفع مضار هر یک
از اینها پس اگر دفع مضرت آنها از بدن کرد و آن شخص خلاصی یافت خوب است و الا
فلا و بعض اطبا گفته که باید که امتحان کرده شود در امراض مزمنه که بدوای دیگر علاج پذیر
نباشد چون شهوت کلبی و سعال مزمن و دردمعده و امثال اینها مقداری که مناسب
حال آن شخص و آن مرض باشد با چیزی که مقرر است که استعمال آن با آن چیز در آن مرض
کرده شود پس اگر او مریض از آن مرض شفا یافت خوب است و الا فلا و شنیده شده
در امتحان آن که اگر شیر را منجمد گرداند چون با آن ممزوج شد خوب است و الا فلا و برین چندان
اعتمادی نیست زیرا که فعل عسل و بعض ادویه دیگر نیز همین است و باید دانست که تریاق فاروق را
تا دام که امتحان و تجربه نکنند و قوت و ضعف آن را ندانند و خوبی و بدی آن را تحقیق ننمایند
باید که مرتکب استعمال آن نشوند و چون خاطر از امتحان و تجربه آن جمع گردد در زمان احتیاج
بقدر مقرر از آن از برای هر مرض و مقداری که مزاج آن شخص برداشت داشته باشد
بخورند که فایده تام و سود الاکلام و نفع عظیم باذن شافی حکیم جل اسمه می بخشد

فصل در ذکر شروط استعمال تریاق الافاعی

در نفع از برای جمله امراض با چیزهای خاص و مقداری
معین که شرط است در نفع از برای آنها باید دانست که چون سبق ذکر یافت که این تریاق جید و نافع
است از برای جمیع امراض و حفظ صحت الا آنکه استعمال آن گاه می باشد بلا شرط و ذکر
کرده شده منافع مطلقه بلا شرط آن را و گاه می باشد بشرطی خاص و با چیزی خاص و مقدار

معین پس بعد آنکه باید که استعمال کرده نشود در مثل جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه
و استرخا و رعشه و تشنج و تمدد و صرع و خدر و اختلاج و سوء هضم مگر بعد از تنقیه تام
بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج فیقرا و ارسطوس و باید که مجذوم بعد از تنقیه تام در اول روز
و آخر روز به آب گرم بیاشامد ناشتا تا چهل روز و در ایام خوردن آن طلا کند آنرا بر بینی
در شبها و سعوط کند از آن در اوائل روزها و هرگاه جذام مستحکم شده باشد باید که سلوک
این قوانین را تا یک سال مرعی دارند مگر در سعوط که در هر پانزده روز یکمرتبه بآن سعوط کند و
بعضی گفته اند باید که آشامیده شود از برای جذام بمرقه افاعی یا با طبیخ لسان الثور بجهت
آنکه این بهتر است از برای نیکو شدن رنگ و رستن موی و صاحب برص بخورد آن را
همچنانکه ذکر شد از برای جذام و بخراشد موضع برص را و طلا کند از آن بر آن موضع و
صاحب فالج بیاشامد با طبیخ رازیانه و کرفس و بسفایج فستقی و روغن حب الخروع و بسیار
سعوط کند بآن با روغن شونیز و همچنین صاحبان لقوه و تشنج و استرخای مخلوط به نفط سفید
کرده بآن تدهین نمایند و صاحبان مالیخولیا و اختلاط عقل و وسواس و توحش بعد تنقیه با
شرابیکه در آن گاوزبان و بادرنجبویه جوشانیده باشند و صاحب بحر استعمال آن کند
مدت زیادتی نور قمر خواه بخورد و خواه طلا کند و از برای لق امعا مقدم باید داشت بر
استعمال آن استعمال حقنهای مناسبه و در قولنج با سداب و زیره و در علت اختناق رحم
باید ممزوج نمود بآن مثل آن از هر یک از سقمونیا و صمغ عربی و بعضی بجای سقمونیا شبرم
گفته اند و در رعشه پیش از استعمال آن باید که تنطول کند بر اطراف آب گرم و در داء الفیل
باید که مقدم داشت بر استعمال آن تنطول کردن بآب سرد و بعد از فصد عرق کعب و از برای
دیدان با پوست بیخ انار و قصب الذریره و زیت و در سموم با مطبوخ عسل و باید که باشد مخلوط این
تریاق را در عسل بخیثم و از برای درد دندان نگاهدارند آنرا بر روی دندانی که درد دارد در
دهان و از برای درد گوش آنرا بروغن بادام تلخ حل کرده در گوش بچکانند و بعضی
گفته اند که بآب گرم حل کرده در گوش بچکانند و این خطاست و در اوجاع رحم بخور کنند
بآن با فودنج و همچنین در مثانه با زیادتی مقل ازرق و همچنین در حمیات مطلقا هر گاه

گزیده باشد مفید من و شفائی گفته که زنبور گزیده را در سرکه دهند و در سرکه حل کرده بر موضع
لدغ بمالند و از جهت مضرت ادویه سمیه مثل افیون و شوکران و فرفیون و ذراریح و امثال آنها
در شراب دهند و از برای فالج و استرخا و لقوه و رعشه در ماء الاصول دهند و از برای جذام در
ماء الجبن و خداوندان حب القرع و دیدان را در طبیخ قیصوم و ضیق النفس با سکنجبین عنصلی
و از برای احتباس طمث و اخراج جنین میت در طبیخ ابهل یا در طبیخ مشک طرامشیع یا با
طبیخ سداب حکیم محمد تقی در قرابادین خود گفته که عقرب گزیده را در شراب دهند
و خداوندان شهوت کلبی او در مفاد اسهاو قیه شراب ممزوج دهند و خداوند صرع را اندر سکنجبین عنصلی
دهند و هم در سکنجبین عنصلی حل کرده غرغره نمایند و خداوند برص را اندر ماء العسل و خداوند
قولنج را در طبیخ بادیان و زیره کرمانی و خداوندان حب القرع و دیدان را در طبیخ زیره و خداوند
درد گرده و مثانه را در طبیخ کرفس و صاحب اسهال خون را و صاحب قروح امعا را
با آب سماق دهند شیخ الرئیس گفته باید که خورده شود و این تریاق از برای تفتیت حصاة
کلیه و مثانه با طبیخ کرفس **فصل در بیان حبوب اقراص الافاعی** اقراص حب اقراص افاعی
بنهایت مقوی باه و ممسک منی است و جمیع اعضای رئیسه را قوت دهد صنعت آن
اقراص افاعی بیست مثقال تخم خرفه سفید تخم خشخاش از هر یک ده مثقال جدوار خطائی
مجرب دو مثقال فادزهر حیوانی سرخی اصطبغیا نائی یکدانگ عنبر اشهب موسیائی دار ابجردی
مشک تبتی خالص از هر یک نیم مثقال عود قماری دارچینی قرنفل خیربوا کل سرخ منزوع الاقماع
شقاقل مصری سعد کوفی ابریسم از هر یک دو مثقال صندل سرخ مروارید ناسفته دار
فلفل بهمن سرخ از هر یک پنج مثقال زرنباد بهمن سفید سنبل الطیب خصیة الثعلب مصری
از هر یک سه مثقال صمغ عربی یکدانگ و نیم افیون سه مثقال زعفران هفت مثقال پوست
تخم مرغ مکلس یک مثقال کوفته بیخته بشیره نبات سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی
بورق نقره یا ورق طلا پیچیده و ورق طلا بهتر است نگاه دارند شربتی دو حب صفت
این حب به نسخه دیگر اقراص افعی بیست مثقال خصیة الثعلب مصری تخم خرفه تخم خشخاش
تخم خشخاش سفید از هر یک ده مثقال صندل سفید مروارید ناسفته دار فلفل بهمن سرخ بهمن سفید

از هر یک پنج مثقال جدوار خطائی مجرب دارچینی قرنفل دانه هیل ورق گل سرخ شقاقل مصری
سعد کوفی ایرسا زعفران از هر یک دو مثقال فادزهر اصطبهانانی حیوانی یکدانگ عنبر
اشهب مشک تبتی خالص از هر یک نیم مثقال مومیائی دارابجردی صمغ عربی از هر یک
یکدانگ و نیم عود قماری خام زرنباد سنبل الطیب افیون از هر یک مثقال کوفته بیخته
بشیرهٔ نبات سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی صنعت این حب بنسخهٔ دیگر
قرص افعی بیست مثقال تخم خشخاش خصیة الثعلب مصری از هر یک ده مثقال صندل سفید
مروارید ناسفته جدوار خطائی مجرب بهمن سرخ بهمن سفید زعفران از هر یک مثقال
زرنباد دارچینی ایرسا شقاقل مصری سنبل الطیب از هر یک سه مثقال عود قماری قرنفل
فلفل دارفلفل غنچه گل سرخ سعد کوفی از هر یک دو مثقال تخم خرفه مقشر پوست
تخم مرغ مکلس از هر یک یک مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال صمغ عربی
یکدانگ و نیم پادزهر حیوانی مجرب یکدانگ کوفته بیخته با شیرهٔ نبات سفید بقوام آورده
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده خشک کرده نگاه دارند
شربتی پنج حب تا هفت حب حب قرص افعی الهندسی در تقویت باه و امساک
و تقویت اعضای رئیسه و آوردن نشاط بی نظیر است صنعت آن جوزبوا بنجعدد و میان
آنها را خالی کرده از افیون گاوزرونی پر کرده آنها را بخمیر گرفته در روغن گاو بریان نموده
پس خمیر را از آنها جدا کرده اقراص افاعی هفت مثقال جدوار خطائی مجرب صندل سفید
بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری از هر یک پنج مثقال عود قماری
غرقی زرنباد درونج عقربی کبابه چینی گل گاوزبان زعفران لسان العصافیر ایرسا
سنبل الطیب مصطکی قرنفل ورق گل سرخ ایرسا فلفل سیاه هیل بوا قاقله کبار ریباس
بادرنجبویه زرنب تخم بلیون دارچینی مغز حب السمنه مغز حب الزلم مغز چلغوزه مغز
نارجیل مغز حب القطن از هر یک دو مثقال باد شتر اعرابی صمغ عربی کتیرا تخم
خشخاش سفید تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال عنبر اشهب مشک ترکی ورق
طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال نبات سفید ده مثقال صمغ عربی کتیرا در آب

حل کرده ادویه کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره بپیچند و خشک کرده
نگاه دارند شربتی دو حب حب قرص افعی منقول از کامل محمد زکریا در تقویت باه بی نظیر است
صنعت آن خصیة الثعلب مصری خولنجان خردل سرخ از هر یک مثقال مایه شتر اعرابی
قرص افعی زنجبیل کشنیز خرما از هر یک یک مثقال کوفته بگلاب سرشته حبوب سازند دهن الافاعی
نافع است از برای سموم و تحلیل مواد بارده از جلد و برای جذام و جلا آثار جلد باشد قوبا و
داء الثعلب و سعفه و استرخا و عصب همین با آن چند روز بی هم ساقط می گرداند نقرس بواسیر و مجرب است
و از برای تقویت باه بسیار مفید است صنعت آن بگیرند مرقه افاعی را که افاعی را از برای
اقراص بدستور مذکور پخته و گوشت آنرا بر آورده باشند از برای ساختن اقراص و بوزن آن
مرقه روغن زیتون داخل کرده در دیگی پاکیزه چندان بجوشانند که آب برود و روغن بماند در
شیشه کرده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند دهن الافاعی موسوم بدهن المفاصل صاحب
خلاصة التجارب گفته که از مخترعات اطبای هند است جهت تحلیل ورمهای خبیث خصوص از مفاصل
صنعت آن بگیرند افعی سیاه و سر و دنب آنرا بیفکنند و شکم آنرا پاک کنند و پارچه پارچه کرده
در روغن شبت اندازند و چهل روز در آفتاب یا سایه بپرورند و اگر در آب شبت بجوشانند تا
مضمحل گردد و بپالایند و روغن کنجد بر آن افکنند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن
بماند پس بکار برند بهتر است رماد افعی در خواص و منافع مانند رماد اسود سالخ است و دستور
احراق آن نیز بدستور آن و ذکر یافت طبیخ افعی در جذام و بسیاری از امراض خصوص
در سقی هر سم و نهش هوام بسیار نافع است صنعت آن بگیرند افعی مختار که در بیان افعی مذکور
شده و در اقراص افاعی در تریاق نیز و سر و دم آن را قطع کرده پوست آن را جدا نموده
احشا و مراره آن را بیرون آورده آنرا با آب و نمک و آب خالص بشویند تا پاکیزه شود پس با
نخود و کندنا و قدری شبت نمک و در آب بسیاری بپزند تا مهرا شود پس استخوان آن را
جدا کرده با نان گندم پاکیزه ترید کرده نان را بخورند و شوربای آنرا بیاشامند و اگر از گوشت
آن نیز قدری خورده شود به است و اگر خواهند که طعم آن نیکو شود با کبوتر بچه بپزند و در ابتدا
منفعت این شوربا ظاهر نشود و لیکن بعد از چند روز پدید می آید و گاه باشد که در ابتدا

عقل زائل گردد بس شفا یابد و وقت باز ایستادن از خوردن طبیخ افعی زبانی ست که صاحب علت
ورم کند عقل او زائل شود بس پوست او جدا شود و صحت یابد ماء اللحم افعی جذام و امراض
سوداویه و بلغمیه را نافع و مقوی باه مبرد المزاج است صنعت آن گوشت افعی سر و دم قطع
نموده و نیکو شسته بطریق مذکور معمول بمقدار نیم آثار گوشت بره فربه یا بز فربه یا خصی هر کدام
که باشد و خواهند یک آثار مرغ جوان فربه سه قطعه بسفایج فستقی بادرنجبویه از هر یک چهار مثقال
افتیمون گاوزبان از هر یک ده مثقال در پارچه نازکی بسته با چند طاقه شبت در ان اندازند و با شش
آثار آب عرق کشند شربتی از ده مثقال تا بیست مثقال بیاشامند و اگر قوی تر خواهند کبک
و کبوتر بچه از هر یک سه قطعه لحوم طیور از هر یک پنج شش قطعه و گنجشک خانگی بیست قطعه
دارچینی قرنفل جوز بوا بسباسه از هر یک ده مثقال سنبل بوا بابوست پنج مثقال بوزیدان شقاقل
بهمنین از هر یک سه مثقال و نیم کوفته اضافه نمایند و دو مثقال زعفران و یک مثقال عنبر اشهب
در پارچه نازکی بسته بسر نیچه بادرمشره اندازند و عرق را سرد نموده در شیشه نگاه دارند مرقه
افعی که آنرا شوربای افعی گویند و در حقیقت همان طبیخ افعی مذکور است و این مرقه مستعمل است
در مرض جذام صنعت آن بدستور طبیخ آن است و دستور آشامیدن و وقت باز ایستادن
از ان بعینه همان نوع است معجون قرص افعی بجهت تولد و تناسل مجرب و نهایت مبهی و مقوی
و موافق اصحاب برودت مزاج و پیران و حافظ صحت الشبان و بجهت امراض عصبانی
و رقت منی و نیکو گردانیدن رنگ رخساره و تقویت هاضمه و تفریح و دفع وحشت سوداوی
نافع است صنعت آن خصیة الثعلب مصری زنجبیل دارچینی از هر یک شش مثقال کبابه چینی قرنفل
دارفلفل از هر یک یک مثقال مغز پسته مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مقشر از هر یک ده مثقال
ابریشم مقرض اشنه انجدان بیخ بایه شتر اعرابی تخم کرفس تخم کراث تخم لوبیه تخم بلیون تخم گندنا
تخم شلغم تخم خیار تخم قنبیط تخم جرجیر بوزیدان جدوار خطائی مجرب مغز چلغوزه خولنجان حب الصنوبر
الکبار تخم ترب قرفة الطیب تودری سرخ تودری سفید بهمن سرخ بهمن سفید تخم زردک مغز
حب القلقل سقنقور فلفل لسان العصافیر خردل بصل اسقیل مشوی خشک مصطگی عاقرقرحا از
هر یک یک مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک دو مثقال زعفران ده مثقال ورق نقره

دو مثقال ورق طلا یک مثقال قرص افعی عنبر جمیع ادویه با عسل مصفی دو وزن ادویه معجون سازند
شربتی یک مثقال صنعت این شراب بنسخه شاه غیاث الدین شیرازی جد حکیم سلیمان سوی
غفر الله لهما خصیة الثعلب مصری ارجینی زنجبیل از هر یک شش مثقال کبابه چینی قرنفل
دار فلفل ابریشم مقرض انیسون انجدان بادیان شقاقل اعرابی تخم کرفس تخم یونجه تخم هلیون تخم کندنا
تخم ترب تخم جرجیر تخم کلم تخم شلغم تخم پیاز بوزیدان حب الصنوبر الکبار حب الصنوبر الصغار جدوار
خطائی خولنجان تودری سرخ تودری سفید قرفة الطیب بهمن سرخ بهمن سفید تخم خربزه تخم کاکنج
حب القلقل حبة الخضرا فلفل لسان العصافیر پیاز عنصل بشوی بسباسه حسک بری تخم
خردل عاقرقرحا از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته مقشر مغز نارجیل مقشر
مغز فندق مقشر از هر یک دو مثقال قرص افعی عنبر مجموع اجزا مشک ترکی نیم مثقال کوفته
بیخته بعسل سفید بشوی مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال تا دو
درم افیون بفتح همزه و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون معرب اپیون
یونانی است و معنی آن سمیت است بعربی لبن الخشخاش و مرقد و ببربری تریاق و ببابلی
و عبامیون شقیقل یعنی پیرانندهٔ اعضا و بفارسی تریاک گویند و تریاکی که رستم
از کیکاوس طلبیده که بسهراب خوراند گویند افیون بوده چه نسبت دوای در اوجاع شدیده
حائل میان مریض و موت سوای آن چون در آن قوت سمیت می باشد با آنکه دوای سمی
شدید الغائله است و باعتبار چنان نفعی حکمای اطبا محتاج بودند باستعمال آن و ندانستند
چاره از آن لهذا ترکیب نمودند آنرا با مصلحات چنانچه هر حکیمی ترکیبی از آن ساخته و بقدر
مقدور در اصلاح آن کوشیده تا بدن از غائلهٔ آن متضرر نگردد و فوائد آن عاید بدن گردد

فصل در بیان ماهیت طریق و اخذ و طبیعت و جودت و ردائت و خواص و منافع
و مضار افیون اما ماهیت آن بدانکه افیون اطلاق کرده میشود بر سبیل اشتراک بر سه چیز
اول بر صمغ خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب برین
متفق اند دوم بر صمغ خشخاش سیاه این نزد قوم یا اطبا است جهت آنکه در آن اوقات زرع
خشخاش نبوده و از خشخاش سیاه صحرائی صمغ میگرفته اند و بستانی آن بسیار کم می بوده مگر

در ارض مصر تنها و از انجا باطراف میبرده اند چنانچه تمیمی گفته که در هیچ زمین نه در شرق و نه در غرب
افیون نمی باشد مگر در دیار مصر خاصه در صعید مصر خاصه در موضعی مخصوص که معروف باشیوط است
از انجا ببسایر بلاد و نیز سوم بر عصارهٔ خشخاش سیاه چنانچه دیسقوریدوس گفته که افیون صمغ
درخت خشخاش سیاه است یا عصارهٔ آن و شیخ الرئیس رحمه الله فرموده که افیون عصاره
خشخاش مصری است که آنرا بآفتاب گذارند تا غلیظ و منجمد گردد و نیز فرموده که از خس بر
گاه افیون می سازند و آن نیز مخدر است اما ضعیف و گفته اند که از شقایق النعمان افیون می
گیرند و آن قوی الاثر است مثل آنکه صمغ خشخاش را می گیرند و لیکن بسیار قلیل از ان بعمل
می آید اما طریق اخذ افیون از خشخاش آن است که چون گل خشخاش ریخته شد و خشخاش دانه
بست و قریب بآن رسید که رطوبت و طراوتش کم شود و خشک گردد اطراف ظاهر آن را آخر
روز سه چهار تیغ طولانی غیر غایر که باندرون آن نرسد و سوراخ نکند زده شب بگذارند تا شبنم
و رطوبتی که از ان صمغ بیرون می آید بسبب سردی هوا فی الجمله جمودی و انعقادی بهم رساند
پس یک یک را صبح بانگشت از ان برگیرند و بر کنار صدفی یا پیاله چینی بمالند تا شیر جمیع
خشخاشهای تیغ زده جمع گردد و همچنین زمانی صبر کنند تا آنچه بتدریج نیز برآید جمع گردد در
همان روز نیز بردارند و گاه باشد که روز دوم نیز چیزی بیرون تراود و آنرا نیز بردارند و اگر
یک مرتبه دیگر نیز تیغ زنند بد نیست تا آنچه در ان مانده است برآید و بهمان طریق بردارند
و همچنین تا آنکه مقدار معتدی جمع گردد پس مجموع را بر روی سنگی بسایند و بدست نیکو بمالند
و از ان اقراص یا فتیلها اندک پهن و یا بشکل بیضهٔ مرغ بسازند و در سایه خشک کرده
نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند اما تعیین زمان مذکور جهت آن است که ثمار تغذیه تنها
از مسامات عروق نمی کنند بلکه از مسامات ضعیفه خفیه که در ظاهر آن است نیز جذب رطوبات
بیگانه خواه رطوبت آب و خواه رطوبت شبنم و یا رطوبتی که در هوا دائما می باشد و کسانی که
تعهد احوال نباتات می کنند در می یابند این معنی را و بهترین رطوبات رطوبت شبنم
است که در تغذیه نبات شبیه است بطل که از افواه عروق بیرون می آید و بر ظاهر
اغصان می چسپد و آن رطوبت اکثر در زمستان و در اوائل بهار می باشد تا چند انکه

حرارت روز تحلیل آن کند لبن در پوست خشخاش ازین نوع رطوبت بسیاری نفوذ می کند
و در مبادی تکون که از بسیاری رطوبت و ضعف حرارت نضج نیافته مانند لبن که شبیه است
بغذای نبات کامل نشده بلکه رطوبت سبز رنگ می باشد که خام و نا ملایم است پس از آنکه این
رطوبت رنگ بیاض و قوام معتدل گیرد و قبل از آنکه غذای قشر شود از آنها از فرصت می باید
نمود و استخراج دمعه آن کرد و آن زمانی است که او تعیین کرده که حرارت آفتاب رطوبت آنرا
تخفیف کند از ظاهر قشر و بواسطه بسیاری ظاهر و باطن آن نضج را قبول نکند و هرگاه بدین مرتبه رسد
که تخفیف رطوبت ظاهر کند قوت حرارت نیز چندان خواهد بود که رطوبت باطن را نضج دهد و این
در اواسط فصل ربیع است و اینکه شق را بکار دسیکنند جهت آنست که تا موضع بیرون آمدن
لبن بسیار شود زیرا که اگر بچیزی دیگر سوراخ کنند سیلان تام نمی یابد و اما سبب آنکه باید که شق
آن غایر نباشد آنست که تا باندرون نفوذ نکند و لبن آن در باطن نریزد و اما سبب آنکه باید
که متشعب نشود از برای آنست که لبن از یک موضع بدر آید و بمواضع مختلفه متفرق نشود زیرا که
هر چند بیشتر از مواضع کم بیرون آید آسان تر است التقاط آن از آنکه کم از مواضع متعدده
متفرقه بجهت آنکه چیزی که مقدار آن آن قدر باشد که از یک موضع بخوبی تواند برآید چون از
مواضع متعدده متفرقه برآید ناچار اندک می باشد و گاه است که دو شق متقارب کنند هر دو از
یکجانب مناسب بوضع نصف که یکی با نزدیک سر آن و یکی با نزدیک ته آن برسد و در وسط قریب
بمحاذات هم باشند تا آنچه از پائین باشد از یکی بیرون آید و آنچه از بالا باشد از دیگری و اما
سبب آنکه با انگشت باید که بردارند آن است که اگر از مثل کارد و مانند آن بردارند از جرم قشر
چیزی متبر شده و از اجزای کثیفه داخل آن می شود و اما سبب در صدفه یا پیاله چینی یا شیشه جمع
کردن بواسطه آن است که اینها تمام لبن را باز میدهند و چیزی در اینها نفوذ نمی کند خصوص
صدفه و در انگشت هم چیزی نمیگذارد بسبب تیزی خود بخلاف خزف و خشب و برگ و مانند اینها
و اما سبب آنکه روز اول باید که بردارند و روز دوم نیز میتوان برداشت آن است که لبن
مذکور که از موضع شق چه بیرون می آید بهمانجا منعقد میگردد و تا بر افواه منافذ این لبن است از آنچه
لجه آنست از بیرون آمدن ممنوع است و هرگاه که بر گرفتند افواه منافذ گشاده میشود و دیگر باره بیرون می آید

و تا منافذ نیز از تاثیر هوا و آفتاب بتجفیف سد آنکرده و صلب نشود احتمال بیرون آمدن هست و چون
خشک شد دیگر چیزی بر نمی آید و از این هنگام روز سوم صبح بیرون نمی آید و آنرا سبب آنکه باید که بر روی
سنگ صلایه کنند و آن را بدست بمالند آن هست که بعضی از رطوبات آن بتحلیل رود و خاثر
و غلیظ شود و زود قرص یا فتیله یا تلمهای پهن و یا مانند بیضه گردد که هوا در آن دخل نتواند کرد که اگر
بسیار رقیق باشد یا بسیار غلیظ منعقد نشود و صاحب ترویح الارواح آورده که بهترین وجهی در اتخاذ
افیون آن هست که ماه دون ثمر خشخاش که تخم آن سیاه هست نزدیک ساق شق کنند باشد او بگذارند
تا صمغ آن بیرون آید و بعد از آن جمع کنند که این افیون خوب هست ظاهرا مدعای او آن هست
که بعضی از صمغ که در ساق گیاه هست آن هم بیرون آورند و بغدادی گفته که قومی پوست و
برگ و ثمر خشخاش را میکوبند و میفشارند و می پزند تا غلیظ شود و قرص می سازند و این بدترین
اصناف آن هست و دیسقوریدوس طریق استخراج افیون که مراد عصاره آن باشد می آورد که ثمر
خشخاش و اوراق آن هر دو را بکوبند و عصاره آن را بگیرند پس آن عصاره را بر روی سنگ صلایه
کنند تا چندان غلیظ شود که توان قرص ساخت بعد از آن قرص کنند و گویند که این قسم افیون را
منقونیون گویند اما بیان جودت و رداوت آن پس بدانکه بهترین افیون لبن متخذ از خشخاش
سیاه هست که در سایه خشک نموده باشند بعد از آن گفته اند افیون متخذ از لبن کوزه شقایق
النعمان هست و علامت جودت آن دو هست اول آنکه در آب زود گداخته شود زیرا که صموغ زود در
آب گداخته می شوند حتی آنکه اگر بجای نمناک بگذارند نرم و گداخته میشوند مثل صمغ عربی و کثیرا و
امثال آن دوم آنکه املس باشد یعنی بعد از آنکه در آب گداخته شد اجزای آن متساوی و متشابه
باشند و دردی در آن نباشد زیرا که آن علامت غش و اجزای غریبه هست بجهت آنکه غش جوهر
غریب و مخالف التئام ندارد و سبب این هست که اکثر با همواره دیده ام چنانچه بعضی گفته اند
که آن را در آب حل کنند و صاف کنند اگر در آن ثفل بماند مغشوش هست و الا خالص سوم
حاد الرائحه و مسموم باشد زیرا که افیون خالص بوی آن تند باشد و بوی خاصی دارد و مغشوش
هست و مغشوش آن کم بوی هست و این مقایسه خوب معلوم میگردد که اول افیون خالص اگر
باشد ببویند بعد از آن آنرا و یا آنکه سابق بوی خالص آنرا دریافته باشند چهارم آنکه ...

سفید مایل بسرخی باشد یعنی چون آنرا بشکنند محل شکستن آن بدان صفت باشد پنجم آنکه در طعم
او مرارت و قبض باشد و این نیز بمقایسه معلوم میشود که اول افیون خالص را بچشند بعد ازان
آنرا و یا آنکه طعم آن را از قبل دریافته باشند ششم آنکه سنگین و رزین باشد بسبب آنکه آنچه
خالص است و صافی است اجزای او متلازز است و آنچه غیر صافی و مغشوش است اجزای
آن متخلخل و سبک است و همچنین است حال آنچه از عصاره است یعنی متخلخل و سبک است
هفتم آنکه چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته شود هشتم آنکه چون در آتش اندازند و یا نزد
چراغ برند زود مشتعل و افروخته گردد و دران جرم بسیار نماند نهم آنکه شعله آن صافی باشد
و تیره نباشد دهم آنکه چون خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و اما صفات مغشوش آن
ضد این صفات است و گفته اند که آن را مغشوش بمامیثا یا عصاره خس بری یا صمغ آن می
نمایند و نشان شناختن این هر سه آن است که آنچه مخلوط شیاف مامیثا است هرگاه در آب
مخلوط سازند بوی آن ضعیف گردد و ملمس آن خشن باشد و آنچه از عصاره خس بری
سازند سبک و بی مغز باشد بجهت آنکه در طبیعت عصارات غلیان است هر چند آن را
بطبخ و تشمیس چنان سازند که غلیظ شود و از غلیان باز ماند اما فی الجمله دران غلیانی
حادث میشود که موجب تخلخل و خفت وزن و عدم رزانت آن است و آنچه در روغن و
امثال آن کنند همچنین رزانت و بوی آن کم است و آنچه دران صبر و مر داخل کرده باشند
طعم و رایحه آن غیر طعم و رایحه افیون خالص است و این نیز بمقایسه طعم و رایحه افیون خالص
معلوم میشود چنانچه قبل ذکر یافت و آنچه گفته اند باید که بوی آن موجب خواب باشد +
جهت آن است که افیون مسبت است و هرگاه در رایحه آن این معنی باشد معلوم می شود که
در کمال قوت است و آنچه گفته اند باید که در آب زود بگدازد جهت آن است که در حقیقت آن
لزوجتی نیست که بواسطه آن آب دران نفوذ نتواند کرد که بعمق آن برسد بلکه از قبیل سائر
الالبان نباتات جذب آب بزودی میکند و می گدازد و اندک رطوبتی دران تاثیر می کند
حتی آنکه چون در جای نمناک گذارند نرم شود و هر آنچه دران صمغ باشد براق و صاف است
و آنچه دران کتیرا و مانند آن و یا چیزهای که در آب نمیگدازد داخل است چون در آب گذارند

ظاهر آن نرم و باطن آن همچنان صلب می‌ماند و آنچه گفته‌اند که باید در آفتاب نرم شود و در آتش
مشتعل گردد و بچراغ داشتن روشن شود بسبب کمال لطافت اجزای آن است و شی دیگر را
این لطافت و تاثیر نیست بسبب غلبهٔ ارضیت بر آن و از علاماتیکه میان مردم متعارف
است آن است که نرم آن را بر انگشت ابهام و سبابه بر کف دست بانگشت سبابه بمالند اگر
مانند روغن در دست پهن شود و فتیله نشود و نچسپد بطرز عسل و خرما نباشد آن خالص
است و الا مغشوش و دیگر آن است که چون در جای نمناک بگذارند نرم شود مانند موم این امتحان
نزدیک بامتحان ثانی است که گذشت و آنچه شیخ الرئیس رحمه الله آورده که از صفات مذکوره در
کتاب دیسقوریدوس که از برای جودت و خالص بودن افیون ذکر کرده این است که
رزین و حاد الرائحه و سهل الانحلال در آب باشد و زود متعفن نشود و بعد از گداختن و در آفتاب
منحل شود و شعلهٔ چراغ را نیز و منطفی نکند هرگاه که مشتعل سازند و اینها همان امور است
که ذکر یافت و اما افیون زرد رنگ که آب را رنگ کند و ناهموار باشد و ضعیف الرائحه که اوصاف
مذکوره در آن نباشد مغشوش است اما مزاج و طبیعت افیون پس بدانکه در مزاج افیون
اختلاف بسیار شده جمهور اطبای یونان آن را سرد و خشک میدانند و برودت آن را
در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و در آن نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم
میدانند و بعضی در اوسط و همچنین است قول در یبوست آن اکثری بر آنند که یابس است در
سوم و بعضی گفته‌اند که یبوست آن قوی است و جمهور اطبای هند آن را گرم و خشک دانسته
و متاخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اند اکثری آن را سرد میدانند و بعضی
گرم نیز گفته و هر یک را دلیلی است و آنچه بالفعل مشهور میان اطبا است که متخذ از خشخاش سیاه
بری است بارد یابس است در اول چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس است در
در آخر درجه سوم و متخذ از خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سوم و متخذ از کوکنار شقایق النعمان
اکثر آن را گرم میدانند و بعضی ببرودت آن قائل اند فقیر را عقیده آن است که افیون با وجود
برودت مرکب القوی است یعنی نیست خالی از جزوی حار لطیف با جزو بارد کثیف ارضی
غالب که آن جزو حار می‌باشد علت تلخی طعم و حدت رائحه و سرعت اشتعال [illegible]

حرارت در بدن یعنی بعد ورود در بدن و فعل و انفعال در آن اولا از آن اثر حرارت ظاہر میگردد
و بدن را گرم میسازد ثانیا یعنی بعد ثانی که آن جزو حار لطیف به تحلیل رفت باقی ماند آن جزو بارد
ارضی غالب و احداث برودت می نماید و آنانکه گرم دانسته اند دلیل از قیاس و تجربه آورده اند
ادله و اجوبه آنها بالاجمال این است اما ادله قیاس آنها سه است اول مرارۂ طعم آن است
زیرا که فاعل مرارۂ حرارت است دلیل دیگر چیدنی است که با مرارت در آن پیدا شده دلیل دیگر
قیاس ایشان کلام شیخ الرئیس است که فرموده الحرارة فی الرطب تفعل السواد وفی ضده البیاض
والبرودة فی الرطب تفعل البیاض وفی ضده السواد و معلوم است که افیون لبن خشخاش است
با عصارۂ آن و بہر حال متلون بسواد شده است پس ازین معلوم میشود که فاعل آن حرارت
خواہد بود اما تجربه خود معین و ظاہر است که افیون اولا احداث حرارت میکند و بواسطۂ همین
مردم در برودت ہوا و زمستانہا و زیانہا که برف و یخ و ہوا بسیار سرد است بیشتر استعمال میکنند
و برودتی که ثانیا از آن صادر میگردد می گویند بنا بر آن است که مواد حاره بدن را تحلیل میدہد
و بالعرض برودت احداث می کند و ہرگاه دو امر متضاد از شی واحد ظاہر شود یکی بالذات
باشد و دیگری بالعرض و البته بالذات مقدم خواہد بود و بالعرض مؤخر جہت آنکه در حکمت طبیعی
مبرہن شده که ذاتیات مقدم اند بر عرضیات پس چون حرارت از افیون اولا ظاہر میشود
و بعد از آن برودت پس حرارت آن ذاتی خواہد بود و برودت آن عرضی جواب ازین آن است
که قیاس موقوف برین نیست برای آنکه میتواند بود که در شی امری باشد غیر ظاہر بین در حس
که آن بالفعل موجب صدور امری گردد که بالفعل آن امر ظاہر نباشد مانند چوب چینی
و زیبق و آن امر فی الحقیقت اقوی باشد از امری که ظاہر باشد در حس چنانکه تمثیل کرده اند
به دو مثقال از افیون محلول در یک رطل از شیر تازه دوشیده که بحسب لون ظاہر آن که بیاض است
لازم می آید بآن دلیل که بارد باشد و حال آنکه در کمال حرارت است و همچنین در افیون فرض
میتواند بود که چیزی باشد که طعم آن نقیض باشد و فعل آن اقوی باشد از فعل فاعل مرارت
[illegible] و جواب از دلیل دیگر که در مشابہت بقول شیخ گفته اند نیز ہم بایست بہمین جواب و آن
این است که میتواند بود که امری دیگر باشد که مقتضای آن خلاف مقتضای حرارت باشد

وآن اقوی باشد و اما دلیل از تجربه که آورده اند جواب آن آنست که لانسلم که فعل افیون اولا
حرارت است بلکه اولا تبرید است و ثانیا و بالعرض و لتسخین و ثالثا بالذات باز تبرید است و دیگر
مقدمه که دعوی کرده اند که هرگاه دو امر متضاد از شئی واحد صادر گردد واحد بها بالذات و ثانی
بالعرض اما بالذات مقدم است این ممنوع است زیرا که میتواند بود که امر بالعرض در قوت بمرتبه
باشد که بر ما بالذات زیادتی و غلبه نماید مانند تسخین آب گرم اولا و تبرید آن ثانیا که اول بالعرض
است و ثانی بالذات و معهذا التسخین آن مقدم است بر تبرید و اگر گویند که افیون صمغ است و
شیخ الرئیس گفته که کل صموغ حاراند پس او نیز حار باشد گوئیم که شیخ با وجود این حکم کرده است
که افیون بارد و یابس است در درجهٔ رابعه پس میتواند بود که در اصل طبیعت صموغ حار و
یابس باشند و بواسطهٔ مانعی اثر آن بالفعل نیاید مثل آنکه از نباتاتی که از آن بیرون می
آیند قوتی استفاده کنند که مخالف مقتضای صمغیت باشد و دیگر آنکه این لبن است نه
صمغ و فرق است میان این و صمغ و بالجمله این اجوبه برقوتی ندارد اما بیان منافع و مضار آن
از قول حکما و اطبای کبار پس آن نافع است از برای صداع نوشیدن و طلا کردن آن بر
سر و آشامیدن آن بقدر یک حبه فخر الدین سمرقندی در میامر خود گفته باید حذر نمود
از استعمال افیون و مخدرات قویه در صداع مگر آنکه بوده باشد صداع در نهایت شدت
بحیثیتی که طاقت برداشت آن نداشته باشد و اما هرگاه صداع باین شدت نباشد
پس جائز نیست استعمال آن بجهت آنکه ماده را بلید و غلیظ می کند و ضرر بحواس میرساند
اورام الحارة فی الدماغ و جرب الراس جالینوس در کتاب تریاق بسوی قیصر درج نموده
که اعطا کرده می شود از افیون مر صاحب فرانیطس را ثمن درمی و بتدریج بربع درم رسانیده
میشود و در ماء الشعیر پس نفع میدهد او را و موجب سکاری او میشود و شیخ الرئیس گفته سزاوار
آن است که جهد کرده شود در آمدن خواب مر صاحب سرسام صفراوی را اگرچه بمالیدن افیون
باشد بر جبین و بینی او و اگر بوده باشد قوت آن قوی و الا باید پرهیز نمایند کمال پرهیز
ازین عمل بجهت آنکه موجب هلاک علیل میگردد و سفر باشند گاه باشد که نفع کند نوشیدن
افیون با شمه از زعفران و داخل کردن در لخالخ مسمومه در سرسام حار خصوصا صفراوی

و مانند آن از صداع و جنون و قطرب محمد بن زکریا گفته که خوانده ام من در غیر یک موضع از کتب
متقدمین آنکه افیون بسیار نافع است از برای سرسام حار فی السهر شیخ الرئیس گفته بسیار
باشد که مضطر گردیم در صاحب سهر مفرط السبب خوف انحلال قوت آن با شامیدن مقدار
یک قیراط و کمتر از آن از افیون تا خوابش برد و در کتاب تریاق بسوی قیصر جالینوس
درج نموده که هرگاه خورده شود از افیون مقدار کرسنه خواب می آورد و ساکن میگرداند وجع را
محمد بن زکریا گفته چون فرا گرفته شود از افیون مقدار یک دانگ و از عصاره یبروح و زعفران
از هر یک دو دو دانگ و هر سه را حل نمایند در روغن بنفشه و طلا نمایند بر جبهه خواب می آورد خوابی
نیکو و نیز گفته که هرگاه بوده باشد سهر قوی غالب بر شخصی باکی نیست که بیاشامد بقدر قیراطی
از افیون و ببوید افیون را ادامه تا او را خواب آید و نیز جالینوس گفته که چون خورده از افیون
مقدار کرسنه و طلا کرده شود بر جبهه و نیز گفته که چون آشامیده شود از افیون ربع درمی در
ماء الشعیر خواب می آورد خوابی نیکو شیخ الرئیس گفته که بسیار باشد که منتفع شوند اصحاب
سهر در حمیات بخوردن مقدار کرسنه از افیون یوسف بغدادی گفته که مقدار یک دانگ
افیون چون آشامیده شود مرقد است و احتمال قبل از آن در مقعده منوم است و گفته
اندک اگر آشامیده شود قدری بسیار اندک با ملطخ زعفران خواب می آورد خوابی معتدل
پس اگر از آن اندکی زیاده کنند خوابی غرق می آورد پس اگر از آن نیز اندکی زیاده کنند موجب
سبات میگردد پس اگر از آن نیز چیزی قلیل اضافه کنند احداث سباتی غرق می کنند
بمرتبه که باشد صاحبش مانند مسکوت پس اگر از آن نیز اضافه کنند میکشد و سبب تنویم
افیون افراط تبرید و تغلیظ آن است مر روح را و عدم حرکت آن بسوی خارج و بسوی
اعضای حواس خمسه ظاهره که آن سمع و بصر و شم و ذوق و لمس است پس چون روح دماغی
نیاید بسوی این اعضا باطل میگردد حواس این اعضا و خواب عبارت از همین تعطیل
حواس است و اگر حل کنند افیون را با اندکی زعفران در روغن گل سرخ و طلا نمایند بر
باطن انف میگردد موجب خواب و همچنین چون حل نمایند افیون را با چیزی خالص در
روغن بنفشه و بمالند بر مقدم سر خواب می آورد و نافع است از برای سهر مفرط قوی

که اطبا از معالجه آن خسته گردیده باشند مثلا الذین فی الجنون و القطرب لعصیار امداد الکلب و المانیا
هرگاه بوده باشد انسان بسیار گرم مزاج ناری بحیثیتی که بوده باشد ارواح نفسانی او
بسبب بسیاری حرارت مشوش الافعال مستعد تحلیل یا دو فی بجهی و حرکتی اند حرکات فکریه
پس آنرا نافع است استعمال قلیلی از افیون و افیونیات که بیاشامد اندکی از آنها را
و ازین جهت است که می باشد افیون مفید از برای جنون و صبار او قطرب و غیر آن
سبب می باشد نافع از برای سرسام حار چنانکه مذکور شد شیخ الرئیس گفته که گاهی می خورانند
صاحب قطرب را افیون از برای ساکن گردیدن طبیعت آن و ساکن گردیدن فکرهای
او و بعضی اطبا گفته اند که افیون را انفع بسیار است از برای قطرب خواه بخورند و خواه
ببویند خصوصاً فتیلکه در روغن گل سرخ حل کرده اندکی زعفران داخل کرده ببویند حکیم
علی در شرح قانون گفته که افیون در نهایت نفع است از برای مانیا و جنون قرشی
گفته که از جمله علاج جید قوی از برای داء الکلب و مانیا آن است که بیاشامانند صاحب
آن را … رسم افیون در ماء الشعیر نزد قوت اختلاط عقل و غلبه حرارت پس البته باشد که
دور گردانند مانیا و داء الکلب را در یک روز بجهت آنکه مبرد دماغ و مزیل حرارت محرقه و
مسکن اضطراب چنانکه در نزد … است و می بخشند دماغ را امزاجی مضاد مزاج
حادث از سودای محترق و دوای قوی است در دفع غائله سودای محترق و حدت آن
و خواب می آرد پس موجب راحت میگردد نزد خواب از تخلیط البته باشد که نزد قوت
حرارت و استیلای مرض احتیاج باعاده آن شود چند مرتبه تا بگردد بسبب طول مدت
قوی در تاثیر و حنا گفته که هرگاه بوده باشد سهر طویل پس نافع است آنرا سعوط بچیزی از
افیون محلول با اندکی زعفران و گفته شده که تمام علاج قطرب تدبیر است که خواب آید
صاحب آنرا پس میباید که بیاشامانند و اگاهی افیون از برای خواب مدمن الشنار
زکام و نزله چون آشامیده شود از افیون مقدار حبه شعیره نافع است از برای زکام
و نزله در ابتدا لیکن مضر دماغ است و مصلح آن جند بیدستر و زعفران است و گفته شده
که مصلح آن زنجبیل است می فرمایند اصلاح ضرر آن بدماغ بهیچ چیز مثل جدوار نمی کند

امراض اذن چون افیون را با روغن بادام یا دهن خلوق که دهن زعفران است حل کرده
در گوش بچکانند ساکن میگرداند درد آنرا و چون آنرا با دو حبه جند بیدستر سوده در شیر دختران
حل کرده در گوش بچکانند تسکین میدهد درد آن را و مولانا نفیس گفته که هرگاه وجع اذن از
ریاح و بخارات حاره حادث باشد نافع است از برای تسکین آن وقتیکه وجع شدت داشته
باشد چکانیدن افیون محلول بشیر دختران در گوش و استعمال قطور افیون در گوش وقتی که
باید از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد که دران حالت تسکین وجع بمخدری
مثل افیون واجب است و با وجود این مداومت بآن نباید کرد که موجب ثقل سامعه است سمرقندی
گفته که رب افیون از ادویه مسکنه وجع اذن است و نافع است از برای قرحه اذن بجهت آنکه
مخدر است و تخفیفش زیاده از تخفیف نفس افیون است و هرگاه استعمال کرده شود با جند بیدستر
نیست آنرا ضرر افیون سید اسمعیل گفته که چون افیون و بزر البنج سفید را متساوی از هردو
بقدر عدسی صلایه کرده در روغن بنفشه داخل کرده نیکو مخلوط ساخته در گوش بچکانند نافع
است از برای درد گوش حادث از حرارت و چون یک قیراط افیون را در شیر تازه دوشیده
حل کرده نیم گرم در گوش بچکانند نافع است از برای شور گوش وقتیکه با ضربان باشد خوردن
مقدار کرسنه از آن. تمامی اوجاع را ساکن گرداند و خواب آورد و چون با زرده تخم مرغ
بریان کرده با زعفران ممزوج نموده بر جمره بجای مهمله و خراجات بجای معجمه گذارند نافع است آنرا
و با زعفران و شیر دختر جهت نقرس و گذاشتن فتیله ممزوج بآن در مقعده باعث تسکین
اوجاع آن و مورث خواب است و از منافع افیون آن است که مقاومت با برد خارجی
می کند اگر قدریکه مهلک نباشد بخورند سرما چندان اثر نمی کند چنانچه جناب ارشاد مآبی
مد ظله العالی نقل فرمودند که از هندوستان مراجعت بایران شده بود در زمستان اتفاق
سفر می شد و در بین راه بشخصی ملاقات شد که او هم از هند آمده بود و بسبب سرما بسیار متاذی
بود و نزدیک بود که بی طاقت شود نزد وی خود را باو رسانیده قدری افیون باو دادم
که بخورد بمجرد خوردن فی الحال با فاقه آمده و توانست که خود را بمنزل رساند و حکایت حکیم
میر عماد الدین محمود شیرازی از برج و محافظت نمودن خود در میان یخ و برف تمام شب بخوردن

افیون اندک مشهور است و این بسبب احداث سخونت بالعرض ان است که بسبب سد
مسامات و مانع آمدن از تاثیر برودت هوا انطفا هر بدن و اجتماع حرارت و قوی در باطن و
هیچ دوای دیگر را خواه مفرد و خواه مرکب این فعل نیست و آخر الامر ایشان را یعنی حکیم
مزبور را فالج عارض شده و این یا بسبب برودت ذاتی افیون و افنای حرارت غریزی
است که لازمه آن است و یا باسباب دیگر منفعت دیگر تنویم است چنانچه ذکر یافت و آن
بسبب تبلید و تغلیظ روح است منفعت دیگر بیداری است لهذا مسافران در شب که راه اینرا
میخورند تا خواب برایشان غالب نشود و از بی خوابی نیز متضرر نشوند و این نیز بسبب تخدیر
و احداث یبس آن است و منفعت دیگر جد و نشاط در کارها است بواسطه قوت روح و
رسیدن او با عضا و اشتعال حرارت بدنی که مقدار افعال بدان است و این نیز بسبب
تخدیر و اجتماع حرارت و قوی است در باطن و از این جهت عباد و نساک و اهل خلوات در توجهات
جهت بیداری شب استعمال می نمایند و پیاده روان و ارباب اعمال شاقه صعبه و دقیقه لطیفه
مانند کاتبان و نقاشان و طالب علمان بآن رغبت تمام دارند و این نیز بسبب افعال
مذکوره است و منفعت دیگر ازاله غم و هم است و این نیز بسبب التفاش او است مر ارواح را
و اجتماع آن بسبب توجه بسوی باطن است و از این جهت اکثر مردم مرتکب بآن می گردند
تا بواسطه انقلاب روزگار غموم و هموم بایشان دست ندهد و جهت دیگر آنکه بسبب ضعیف
کردن او مر فکر و متفکرات و امور مغمومه و مهمومه را و جدا کردن نتایج از مقدمات نرسیدن
مدد از خارج بآن بسبب سد و تعطیل حواس ظاهره فی الجمله و متوجه بامر دیگر شدن لازمی ماند
و فراموش می کنند هموم و غموم را و منفعت دیگر حبس و قبض طبیعت است در اسهالی یعنی
که هیچ دوا در وی تاثیر نکند بقلیلی از افیون آن مرتفع می گردد چنانچه در کتاب علاج اسهال
نوشته اند که بعضی ادویه است که اسهال قوی را فی الحال حبس میکند و عمده آن ادویه افیون
است و باقی مصلحات و مقویات او مثل جندبیدستر و فلفل و زعفران و دارچینی و مانند
اینها و به تنهائی استعمال نباید نمود و منفعت دیگر ازاله ورم حاره و وجع آن است طلاء
و منفعت دیگر دفع سعال است بعد ملاحظه سبب و دو انسان و حال و مقدار معین نفع

فی الحال آن است و این نیز وجه است یکی بسبب سده و منع نزله از انصباب بسوی سینه و دوم
بسبب تحلیل و ترقیق مواد و بسبب تسخین بالعرض آن و دیگر بسبب تجفیف و احداث یبس و قبول
نکردن اعضای صدر مواد را منفعت دیگر منع تپهای محرقه است خاصه در اقراص
طباشیری منفعت دیگر منع تپهای نوبه از ربع و خمس و غیرها پیش از آمدن نوبه است
بسبب تغلیظ ماده و منع انصباب و رسیدن عفونت و نیز بسبب نضج و ترقیق و تحلیل آن
زیرا که گفته اند افیون منضج مواد است و نضج عبارت از اعتدال و تهیه قوام ماده است از
برای دفع و آن ترقیق غلیظ و تغلیظ رقیق و تقطیع لزج باشد و این افعال بسبب احداث
حرارت بالعرض آن است و منفعت دیگر تجفیف قروح است بسبب یبس و تخدیر که دارد و چون
اندکی از آن در مراهم داخل نمایند منفعت دیگر ازاله اثر مسکرات دیگر است مثل خمر و بنگ
منفعت دیگر در ربو و ضیق النفس است و چند کس دیده شده که علاج آنها منحصر بتناول
افیون و افیونیات بود و بعد از استعمال آن شفا یافتند منفعت دیگر ازاله تاثیر وباست
و بسیاری از مردم تخصیص کسانیکه معتاد بان بودند از خوردن آن از طاعون نجات
یافتند و معتادین بعضی که مزاج ایشان ضعیف و قوای ایشان بتحلیل رفته بود کمتر خلاصی
و نجات یافتند منفعت دیگر منع احتلام و سرعت انزال است بسبب تبرید و تغلیظ و یبس آن
و خفت نوم منفعت دیگر تهزیل و لاغر نمودن سمین و فربهی بافراط است که حرکت و سکون بسبب
آن دشوار باشد منفعت دیگر تسمین مهزول محرور المزاج است بسبب برودت ذاتی خود +
منفعت دیگر دفع اوجاع مجاری بول از گرده و مثانه و احلیل و دفع حرقة البول و قرحه
و سوزش آن است بسبب تخفیف رطوبت و تعدیل حدت اخلاط و منع احتراق و تخدیر و
قلت و منع احساس منفعت دیگر تقویت قلب و روح است بسبب اجتماع اجزای قلب و جمیع ارواح
در باطن و از این اجتماع لامحاله قوتی حاصل میشود منفعت دیگر مصابرت بر جوع و عطش
است و قدرت بر اکتفا بطعام قلیل و این اگرچه در نفس الامر مضرت عظیم است اما بسا باشد
که احتیاج کلی بان واقع شود مانند اسفار دور یا ایام روزه و زمانهای قحط و غلای آب و طعام
و این نیز بسبب تخدیر و عدم ادراک مقتضای نفس و تجمید حرارت است منفعت دیگر قلع

اسنان است بی شفقت و این نیز فی الحقیقة مضرت عظیم است مگر گاه گاه احتیاج بآن واقع میشود
و آن بعد از وضع کافور و عاقرقرحا و امثال آن عمده است منفعت دیگر کمی باه است و این
نیز هر چند فی الحقیقة مضرت است اما در بعضی مواضع مطلوب است و این بچند وجه است یکی
بتقلیل حس و عدم ادراک به دغدغه دوم بتقلیل منی بواسطهٔ انجماد و تجفیفی که لازم آن است
سوم از ازالهٔ سخونت منی که از آن دغدغه حاصل میشود چهارم منع نفوذ که بتحریک دغدغه است
و آن بواسطهٔ تقلیل روح و ریح نافخه عروق است منفعت دیگر حفظ صحت بدن است از بسیاری
از امراض اگر اعتدال بآن مرعی دارند و متضرر نشدن از ادنی چیزی منفعت دیگر منع نزله
و زکام است منفعت دیگر منع القضیب با ده است با عضا منفعت دیگر منع بحت قولنج
است و این اگرچه مقارن مضرت بسیار است که قبض باشد اما چون شدت وجع مهلک
روح و مهلک است بحکم دفع الفاسد بالافسد و بعض الشر اهون من بعض تسکین آن را بافیون که
هیچ چیز بآن نمیرسد بالضرورت می نمایند با مصلحات آن مثل جندبیدستر و زعفران و مشک یا
چنانچه در اقلونیا رومی است و باذن خالق القوی هر یک از ادویه کار خود می نمایند و تاثیر خود می
بخشند منفعت دیگر علاج زحیر است که آن را بر سماق مالیده و قدری از آن خالی نگاه دارند
و بکار می برند که قدری خالی بیرون باشد لیسیدن نفع اصلاح بیرون می آورند و خوردن قدری
قلیلی آن نیز در این امر مفید است و این بسبب قبض و انجماد و اخماد حرارت و رطوبت است
و از خواص آن آنست که چون در سرکه یا در شراب حل کنند و در بینی خر بچکانند فی الحال بسیار
شود و فریاد بسیار کند و چون در مقعد او طلا کنند آن فریاد و فرح ساکن شود فصل

بیان مضرت های افیون بدانکه مضرتهای آن اکثر من ان یحصی است و قطع
نظر از مضرتهای دیگر این کم نیست که در مواضعی که نفع از آن متوقع است اگر نه بطریق تدبیر
و قدر شربت لایق و شرایط مسطوره و بدون ترکیب با مصلحات استعمال نمایند مضرت کلی
میرسانند و بعضی را هلاک میسازد و از جمله مضرتهای آن اضعاف و لاغر نمودن است بواسطهٔ
منافات آن بقوی و ارواح مضرت دیگر تضعیف قوی و ارواح و تقلیل الغذا [illegible]
مضرت دیگر حدوث کزاز است و در کلام اطبا آمده [illegible]

یورث الکزاز و این بسبب برودت اعصاب و متاذی شدن و گریختن آنهاست از موضعی
بموضعی و کزاز تشنجی است که در عضلات چنبر گردن حادث شود و آنرا متمدد سازد بقدام یا
بخلف یا از هر دو جانب و اکثر اطلاق کزاز برین نوع تشنج است و انواع دیگر نیز گفته اند و از
جمله مضرتهای افیون احداث دق است بهر دو نوع خود حار و بارد و در هر دو گداختن و لاغر
شدن اعضا است و آن بسبب حرارت بالعرض و برودت و یبوست ذاتی آن است
و مراد از دق بارد دق شیخوخت است و از جمله مضرتهای آن تقلیل فهم و اضعاف فکر و سائر
قوای باطنه و ابطال حس و امتلائی دماغ و کندی قوت باصره و ثقل سامعه و تضعیف شامه
و تخدیر حس لامسه و عدم ادراک آن و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و بانک چیزی
خائف و هراسان شدن و نیز از مضرتهای آن ضعف معده و کبد و قلب و دماغ و قبض
طبیعت و ضعف هضم و عدم انحدار از رطوبات و انجذاب و تحلیل آنها و احداث نفخ و قولنج
و عسر البول و خشکی دماغ و الف و کندی دهان و گرفتن آواز که بحة الصوت نامند و جبن و بخل
و ضعف باه و تقلیل نسل و حب وحدت و تنفر از حضور مجالس و محافل و نعاس و بیخوابی
و کدورت حواس ظاهره و باطنه و بهت و خبط و کسالت و کاهلی در جمیع افعال ظاهره و باطنه
و غیر اینها از مضرتهاست

فصل دربیان دفع مضرتهای افیون بقدر امکان

علاج ضعف بدن و قلب و دماغ و تقلیل و تضعیف قوای ارواح و حرارت تقلیل مقدار شربت
آن است بقدری امکان و استعمال مقویات بدن و ارواح بمفرحاتی که جوهر روح را زیاده
کنند و تقویت دهند آن را و صفا و اشراق و نورانیت بخشند مثل مفرحات یاقوتی
معتدل و جوارشات مانند جوارش عود و عنبر و ابریشم و اشربه مقویه مانند شراب ابریشم
و عود و گاوزبان و خمیرهٔ آنها و خوردن فادزهر حیوانی و جدوار خطائی مجرب سائیده با هر یک
جدا با گلاب و عرق گاوزبان هم عمده در اصلاح بدن وقت استعمال افیون است قبل از غذا
یا بعد از آن و علاج کزاز قبل از وقوع استعمال دواء المسک شیرین و تریاق اربعه و تریاق
فاروق و مثرودیطوس و مخلصه اکبر و مانند اینهاست و جندبیدستر ممزوج با آن نمودن مانع
از وقوع آن است و شربتی که مرکب از گاوزبان و بادرنجبویه و اسطوخودوس باشد بسیار

نافع است و اجتناب از اغذیه مرطبه و منجره است خصوص بقول و لبنیات و سایر تدابیر مذکوره
در کتب دیگر علاج کزاز مرعی داشتن علاج دفین مذکورین با غذیه می باید نمود و تمزیج افیون
بمفرحات و مقویات قلب و مداومت حمام مرطب و تطییب خاطر را در ازاله این قسم ذبول
مدخل تام است و علاج تقلیل فهم و اضعاف فکر و مانند آن مصلحات افیون است از آنچه
در آن بسط و تلطیف باشد مانند زعفران و سنبل الطیب و قرنفل و زنجبیل و بوا و بسباسه و عود هندی
و دارچینی و حبی که در باب ترک افیون مذکور است درین باب دخلی تمام دارد و علاج ازاله ثقل
سمع روغن ترب و تریاق اربعه و ماه فرفین بگلاب سائیده و یا با روغن بادام تلخ و فتیله با آن
آلوده کرده در گوش گذاشتن است علاج ردائت اخلاق تقلیل و تعدیل یبوست دماغ
است با غذیه و اشربه و اطلیه و اتفاق و ملاقات با مردم موافق و رجین نشاط و ترک اختلاط
خاصه با کسانی که از اختلاط ایشان اورا انقباض بهم رسد و رجین انحطاط کیف آن علاج اضعاف
اعضای رئیسه و معده تقویت ارواح و اعضا و تمریخ معده بمصطکی و کندر یا روغن آن
هر دو و جدوار و زرنباد و سایر مقویات معده است علاج غثیان و این از دو امر واقع می شود
یکی بزیادتی مقدار شربت آن بعد از طعام بافراط دوم توجه اخلاط فاسده مغثیه بسوی
معده و اینکه از توجه اخلاط مغثیه است او را دوری مضبوط می باشد اول تقلیل و ارتکاب
آن در وقت دوره مناسب و اجتناب از وقت غیر مناسب و اجتناب از وقت دوره مناسب
دوم تقویت معده است تا قبول انصباب مواد نکند بمثل شربت لیمو و صندل و غوره و انار میخوش
و نعنع و جوارشیکه در آن پوست ترنج و مصطکی و عود هندی و آب ریباس یا غوره یا زرشک
و مانند اینها باشد و جوارش عود ترش و غذاهای غلیظ غیر متعارف مثل سیرچه شوربا و آب لیمو و غوره
و پیاز حلقه کرده و نعناع خشک با نان خوردن مانع قی است علاج قبض طبیعت انجیر در آب و عسل
خیسانیده ناشتا قریب بهشت دانه خوردن و گلقند مقشر با خرما البسه خوردن و انجیر و عسل
و گلنگبین و شوربای چرب مثل سفته و اماج آش ایمعان و اگر زیاده ازین خواهند شربت
بنفشه یا خمیره بنفشه و اگر اینها سودی نبخشند حبی از بنفشه دو دانگی از سقمونیا و ربع دانگی محمودی
ساخته فرو برند و ده مثقال شربت بنفشه بگلاب حل کرده بالای آن بنوشند علاج لینت

طبع غالب بواسطهٔ اسهال کبدی که مواد محتلفه در مدت مدیده محتبس شده بجگر متوجه میشود
و جگر آن را از خود دفع می کند و این اصعب اقسام اسهال است و اصعب امراض حاره در
ایشان و دیگر آنکه قوت ایشان اکثر ضعیف میباشد و اسهال با ضعف قوت خطر دارد و دیگر آنکه
طبیعت ایشان با افیون که قابض ادویه است معتاد شده اگر امر عظیم نبودی ظاهر نشدی بالجمله
بهترین ادویه در اسهال ایشان ریوند چینی است و ادویه مناسبه اقراص انبرباریس و کهربا و ورد
و سائر ادویه مقرره مسطوره در کتب است **فصل در بیان مقدار شربت آن** بدانکه
مقدار شربت آن از یک سرخ تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ تا سه ممنوع و دو درم آن بدون عادت
کشنده است **فصل در بیان علامات و معالجات کسی که افیون مقدار قاتل خورده باشد**
بدانکه از علامات آن دوار و سدر و سبات و اختلال حواس و استشمام بوی افیون از دهن و
بدن او چون بخار دخود را و تنگی نفس و فواق و بند شدن زبان و فرو رفتن چشمان و تاریکی آن
و کمودت ناخنها و کزاز و خارش بسیار در تمام بدن و جریان عرق سرد و سردی اعضا و کمودت
آن خصوص است و از معالجات آن قی فرمودن با آب مطبوخ شبت و شرب و عسل است
و یا آب گرم و بوره و نمک طعام و یا نمک هندی تا سه یک یا مقیئات دیگر و اشنان سبز سنا مکی
یا بسفایج سائیده با آب یا آب لیمو یا شیر تازه دوشیده گاو یا شیر با روغن گاو یا گوسفند و شکر یا جند بیدستر
و جدوار خطائی مجرب است شیر گاو و یا تنها و زعفران با جلاب و یا با نارجیل دریائی سائیده با شیر
گاو و هر یک مفرد او مرکبا سکنجبین با نمک و عسل و یا ماء الاصول یا روغن گل و سرکه افسنتین حقنه و ادویه
در آن حل شاییده باشند از آنها و شراب کهنه و دارچینی و عاقرقرحا و جند بیدستر سائیده در آن
ریخته باشند و حقنه های حاده و انجیر و خردل خورانیدن هرچه از آنها که میسر آید و تکلیف بیداری
مستحب و عطسه فرمودن و خورانیدن تریاق اربعه یا تریاق فاروق و یا سنجرینا و تریاق الطین
و مثرودیطوس با مقدار نیم درم از این معجون مسمی تریاق افیون از مؤلفات جامع این اوراق
صنعت آن جند بیدستر و ارجیب دارچینی عاقرقرحا زعفران فلفل سداب حلتیت
تستکشتا اصل السوس اجزا متساوی نرم سائیده با سه وزن آن عسل سفید مصفی معجون سازند
معجون سازند شربتی یک درم تا سه درم یا آنچه مناسب دانند بیاشامند تا شود خورانیدن مقدار

بلکه وجه سفیدی که با فضلهٔ مرغ می باشد محلول در آب باعث قی و رفع سمیت آن است و همچنین
خورانیدن برگ بید انجیر یا آب آن مکرر و قی فرمودن بدان و بورق با آب فودنج یا با آب
جاکسته و تخم سداب بری یا سداب و فلفل با طلا که عبارت از نوعی شربت است و حنا و فلفل با جند بید
و سکنجبین و حلتیت و سقر با طلا اجنبه و خورانیدن جند بید ستر بقدر افیون بلکه اندکی از آن زیاده
و بنسر و مغز کردگان و استنشاق جند بید ستر و حلتیت و زعفران و همچنین سر و بدن به روغن
های حاره مانند ناردین و سوسن و مانند آن و در آبزن مرطب گرم نشانیدن و شوربا و
مرقهای گوشتهای چرب و طعامهای چرب شیرین با مشک و زعفران و فلفل سیاه و حلوا یا از این
قبیل بعد از قی و تنقیه خورانیدن و باید که او را نگذارند که خواب کند و اگر بخواب رود بیدار
کنند و استحمام به آب گرم فرمایند و تکمید بدن او را بچیزی که بشکند خارش بدن او و بعد
از استحمام شوربای چرب بخورانند و سائر تدابیر که در کتب مسطور است بجا آورند و نیز آشامیدن
آب مطبوخ فلفل سیاه کوبیده مکرر و قی کردن بدان و دوانیدن و حرکت فرمودن در بین
بهر نحو که باشد و اگر طاقت نداشته باشد در مثل گهواره و ارجوحه و چرخی نشانیدن و حرکت
دادن و چرخانیدن نافع آید و همچنین مادام که رائحهٔ افیون از دهن آدمی آید بسیار مضر است
و اهل هند آب زنجبیل تازه که ادرک نامند با شیر میخورانند و اگر افیون بمقدار قاتل خورند
و از عقب آن روغن کنجد یا روغن تلخ بیاشامند و همچنین سرکه و ماست ترش و سائر
ترشیها نیز می گویند که علاج پذیر نیست و محدث قولنج عظیم است و درین هنگام اگر سود مند
باشد خورانیدن شیر تازه دوشیده گاوی با جند بید ستر بقدر معتدی زیاده از مقدار افیون
که خورده و قی فرمودن به همین کیفیت و بنحوی که ذکر یافت و تنقیه بنحوهای مناسب است و در جمیع
احوال شفا بدست اوست جل شانه

فصل در بیان سبب نشاط افیون و کیفیت آن

و نشای اعتیاد بدان بدانکه هر دوا که وارد بدن انسان می گردد اولا حرارت بدن را
تاثیر میکند خواه فعل آن بحرارت و خواه ببرودت و خواه بالطبع و بالقوه دیگر باشد
و افیون که وارد جوف می گردد و بعد از انفعال از حرارت بدل کیفیت برودت و بوسیله
که بالطبع و بالخاصیت دارد ظاهر میشود و منبسط میگردد در حوالی و اطراف بدن اما طبیعت

حامی و حافظ و قابض اجزای بدن آنرا از منبع حرارت غریزی که اصل و منشای سائر قوی
که قلب و دماغ است دفع میکند و باطراف بدن میرساند بواسطه سمیتی که با برودت آن است
و منافی حرارت غریزی و قوی و ارواح است بالذات و بالطبع و تنفر بلکه طبیعت بالطبع ازان
دارد و آن برودت اطراف و ظاهر بدن را اشیا مقتضیات مبرد میسازد و بسبب تکاثفی که لازم برودت
است حرارت ازان مواضع منهزم شده میل بباطن می نماید و در مستوقد خود جمع میشود و بسبب
انقباض ظاهر و اجتماع حرارت در باطن خاصه در دل که انبساط حرارتها ازانجا است بالضرورت
عند الانقباض و الفرار عن الظاهر جوشش نیز بدان جا خواهد بود و ازین اجتماع قوی و اشتعال
دران حرارتها حادث میشود و بواسطه آن انبساط تمام بظاهر بدن می یابد و اثر آن بدماغ
و سائر بدن بزودی میرسد و این حالت را انتشا و نشاط می نامند و فی الحقیقت این انبساط
و فرحی است بالعرض چه آنکه فرح بالذات تقویت و انتعاش و انبساط حرارت و روح است
بسائر بدن بمناسبت و مجانست ذاتی نه بالعرض و بواسطه انقباض ظاهر و اجتماع حرارت
در باطن زیرا که این سخونت نیز سخونت عرضی است نه ذاتی کما لا یخفی و اما سبب اعتیاد
بدان آنست که چنانچه ذکر یافت دران برودتی و سمیتی قوی است و بالضرورة ازان تقلیل
روح و دم و سائر سخونات و سخنات بدنیه لازم می آید و ازین جهت ضعف در قوت ارواح
میدهد و برودت غالب میشود و روز بروز از تکرار استعمال آنحالت زیاده می گردد و افعال
چنانچه باید ازو صادر نمی گردد و فتور بسیاری در آنها رو میدهد و ازین است که معتادین
بافیون از اکثر کارها باز می مانند و میل بحرکات ندارند پس ناچار در تضعیف و تزاید آن
روز بروز می کوشند و هر چند زیاده می نمایند ضعف رقت و حرارت زیاده میشود و گفته اند
که اگر خواهند که بسط و تفریح زیاده گردد باید که قدری ماست تازه و یا شیر حب القرطم یا آب انار یا نبات خورند

فصل در بیان طریق خوردن افیون در بیماریها و خصوصاً ماه مبارک رمضان و

خوردن آن قبل از طعام و یا بعد ازان بدانکه چون مزاج معتادین بافیون از طریقه
اعتدال بیرون است پس اگر امراض ایشان از جنس امراض حاره حاده باشد تقلیل
مقدار افیون ایشان نمایند و داخل آن مثل صندل و نیلوفر و تخم خیار و خربزه دهند و انه

و کدوی مقشر و طباشیر سفید و دو حبات بزر البنج به تنهائی و یا با ادویه مسطوره و در امراض بارده مانند جند بیدستر
و عاقرقرحا و فرفیون و فلفل داخل نمایند و از مقدار آن بکاهند و در امراض بارده قبل از آمدن نوبه
به نیم ساعت بخورانند غالب آنست که نوبه را برطرف سازد جهت آنکه اخلاطیکه در آن زمان بحرکت
می آیند از حرکت باز میمانند و محتبس میشوند و در مستوقد عفونت نمی ریزند و اگر حمی عفنی باشد و فرضا اگر بر
طرف نشود تخفیف در شدائد و عوارض و تاخیر در زمان نوبه آن البته خواهد شد و در سائر امراض
ملاحظه اوقات در تقدیم و تاخیر نمایند و اما در شبهای ماه مبارک رمضان بجهه آنکه چون بواسطه تقدیم
و تاخیر اضطراری که درین ماه مبارک واقع می شود مضرتها بسیار میرساند و بسیار کسان معتادین
بافیون مریض میشوند و جمعی از ایشان افطار را بر خود واجب دانسته افطار می نمایند لهذا دستور العمل
بیان کرده میشود که چون بآن عمل نمایند شاید از اکثر بیماریها و افطار نمودن محفوظ مانند بدانکه
معتادین بافیون سه قسم اند یکی آنکه در شبانروز یکبار میخورند دوم آنکه دو بار سوم آنکه سه بار و زیاده
و اما قسم اول بهر طریق که خواهد عمل کند او را اذیتی نمیرساند و اما قسم دوم می باید جهد کند که در ماه مبارک رجب
و شعبان وقت را بگردانند و با اول روز و آخر روز رسانند و بتدریج تا ماه مبارک رمضان اول شب
و آخر شب نزدیک بوقت افطار و سحور بخورد که درین هنگام او هیچ با ساقی روزه را میتواند که
بدارد و اذیتی نمی یابد و اما قسم سوم را البته لازم است که عادت خود را بدو وقت اندازد در ماههای
قبل از رمضان تا زحمتی نیابد و از جمله امور برای دفع اذیت آن آنست که شیافی که مرکب از جند بیدستر
و افیون بالمناصفه باشد بآب صمغ عربی یا کتیرا سرشته فتیله را بآن آلوده کرده سر فتیله را بریسمانی
محکم ببندد و بخود بر دارد تا وقتیکه خواهد بعد از آن بیرون آورد و البته باید که بسیار نگذارد که گذاشتن آن
بسیار مضرتهای کلی میرساند از همه بتر آنکه عضله مقعده که مانع بیرون آمدن ثفل و ریح است
از کار می افتد و ضبط و ممانعت نمیتواند نمود پس چندانکه ضعف کم گردد و اندک نشاطی حاصل شود
نگاه دارد و هر چند جند بیدستر مصلح مضرت آن هست اما بالکلیه غائله آن را زائل نمیگرداند تدبیر دیگر آنکه
حبی از افیون صرف یا ادویه دیگر افیونیه که معتاد بافیون بآن مداومت دارد و در غلافی ترتیب
دهند تا آن حب در معده او رود و منحل نشود بلکه تا آخر روز بماند بدین نحو که موم را با قدری روغن
بادام بگدازند و آن حب را بآن آلوده سازند که تمام ظاهر آن فرا گیرد و آخر شب فرو برند و اصحاب

طریق خوردن افیون

ت کیفیت آن هر سه همزمان اخلال اوست و شخصی که در روزی چند بار میخورد حب صباح
ب موم و حب ظهر را با غلاف موم ممزوج بقند و حب آخر روز را بغلاف موم کرده در روغن
برد هر سه را یکدفعه یعنی هم آخر شب تا بتدریج هر یک وقت خود منحل گردند و اگر حب مغلف
ند جای کی مرا سوراخها نمایند تا زودتر منحل شود و تشویشی نه بینند بهتر است و اما
راموش کند خوردن افیون را نه بیرآن همان تدبیر اول از بهر داشتن فتیله
فیون و چند بدستهٔ هست و اگر یکدفعه کفایت نشود بدفعات اما زود زود برآورد تا
ت بسیار دوای نشود مرتکب آن نگردد زیرا که ضرر عظیم دارد چنانچه ذکر یافت اما طریق خوردن
ن از طعام یا بعد از آن بدانکه اقسام محتمل آن پنج است زیرا که یا با طعام میخورد و یا جدا
ازین دو قسم یا قبل از طعام است یا بعد از طعام و قسم خامس آنست که در اثنای
بخورد پس اولا در تقدیم و تاخیر مطلق سخن گوییم بعد از آن هر یک از اقسام بخصوصه
ن تقدیم بسیار است اول آنکه محفوظ می ماند قوت آن از انکسار باختلاط الطعام دوم
ال طبیعیه منقسم میشوند بحسب انقسام مقبولات جهت آنکه فاعل واحد است اگر قوابل
اشند فعل او نسبت بآنها متجزی و منقسم خواهد شد و اگر قابل نیز واحد باشد و فعل
ن باشد و پس اثر آن بسیار ظاهر میگردد پس هرگاه افیون را جدا از طعام بخورند طبیعت
پا او میشود و اعمال و افعال او با تمام بظهور میرسد و این هنگام میتواند بود که بقابلی اکتفا نماید
ت آنکه با طعام باشد که در آن هنگام عمده توجه طبیعت بسوی هضم طعام است بواسطه
ہت ذاتی و انس طبیعی که با آن دارد و بر تقدیر آنکه تفاوتی نگذارد و پاره از توجه منصرف
ب طعام و پاره متوجه افیون باشد اغلب آنست که درین صورت هر دو ناقص می مانند
ا که عمل کل اتم است از عمل جزو چنانچه ذکر یافت سوم آنکه غذا بواسطه ملایمتی که دارد با طبیعت
ت در و تصرف می کند اولا از بابتکه او را هضم نماید و از تصرف افیون باز می ماند بجهت منافرت
ن و آن در طعم و رایحه و قوت غذا تاثیر می کند و آن را تلخ و نامقبول و نامرغوب میسازد و بدین
سبب طبیعت در آن غذا نیز تصرف کما ینبغی نمی نماید و بر طبیعت کل و بار میشود و هر چند مقدار افیون
هم اندک باشد و غذا ناقص و خام می ماند و از نقصان و خامی آن بسیاری از امراض از قبیل ریاح

دفع آن و تولید بلاغم و رطوبات و سده و حمیات بسبب تعفن بلاغم و رطوبات و غیرها از امراض بارده رطبه
بلغمیه و زردی رنگ بدن و سستی اعضا و اعصاب حادث می گردد چهارم آنکه چون با اجزای طعام
مختلط شد بعضی اجزای غلیظه و کثیفه که در طعام است اکثف و اغلظ میگردند و ظاهر است که شأن
این اجزا التصاق است و مضرت آن هویدا است که موجب قولنج و استسقا و یرقان و غیرها است پنجم
آنکه بواسطه عدم تصرف طبیعت در غذای طعام در اعالی فم معده می ماند و بدان سبب دهن خشک
میشود و تشنگی عارض میگردد و بخارات آن بسبب محاذات و مشارکت بدماغ بزودی میرسد و درین
امور مضرتهای بسیار است از انجمله جفاف و خشکی دماغ و سده در مجاری و بطون آن و نیز سبب یبس و
خشکی دهان است زیرا که تراوش و ترطیب دهان از تراوش و ترطیب دماغ است و تشنگی خوردن
آب بسیار درین صورت موجب سرعت انحلال و اختلاط و انبساط آن میگردد در سائر اجزای غذا
ششم آنکه کیفیت نشاء او زود نمیرسد زیرا که طعام حائل میگردد میان او و میان معده و غیر این از مضرتها
و اما دلائل تاخیر اول آنکه چون از ادویه سمیه است اولی آنست که سموم موخر باشند از طعام تا اذیت
ایشان از معده دور باشد دوم آنکه چون قوی القوت است شبیه بیکی از سموم قتاله مقرره است
پس باید که قوت آن منکسر شود بمثل طعام تا شدت اذیت او کم گردد **فصل دربیان دفع
عادت افیون** و تعویض آن با ادویه دیگر از مفرده و مرکبه بدانکه چون افیون از ادویه
سمیه و منافی روح و حرارت غریزیست بهر دو کیفیت خود لهذا قوا بسبب غشاوه آن در اینها ضعف
و وهن رو میدهد پس البته باید که ترک آن نمایند و اما چون ترک آن دفعة واحدة موجب ضرر عظیم
است حالا و ارتکاب آن مستلزم ضرر اندک است مآلا پس ارتکاب که مستلزم ضرر قلیل است مآلا
اولی است از ترک بالکلیه دفعة که موجب ضرر عظیم است حالا بحکم شر القلیل اهون من شر الکثیر زیرا که
اکثر معتادین بافیون را دیده شده که ترک نمودن آن دفعة واحدة بامراض صعبه مانند اسهال
و زحیر و سقوط اشتها و غیرها مبتلا شده اکثر هلاک شده اند پس باید که بتدریج اندک اندک کم کنند و یا
تعویض نمایند با ادویه مفرده اعم از آنکه بارده مخدره باشند مانند بزر البنج و بیخ لفاح و تخم
خشخاش و تخم کاهو و جوز ماثل و مانند اینها و یا غیر مخدره حاره مانند جندبیدستر و جوزبوا و نانخواه
و امثال اینها و یا معجونات مخدره و اما تعویض آن به بزر البنج بهترین و اوفق ادویه است بچند وجه یکی آنکه

بزر البنج معدل پوست افیون است به نهجی که دارد و نیز افیون مقوی فعل بزر البنج است و لهذا
کم ترکیبی است که در آن افیون باشد و حکما هموزن و یا دو چندان بزر البنج داخل نکرده باشند
دیگر آنکه نسبت بزر البنج بالغ تحلیل قوت برودت افیون است مانند نهجی که در جوز بوا است که موجب
کسر حرارت اوست در بدن و تعدیل آن نیز جهت آنکه حرارت بر رطوبت و نسبت منکسر میشود
لهذا جوز کهنه که نسبت او کم شده باشد حرارت او در بدن اقوی است من حیث الکیفیة از تازه آن
زیرا که تاثیر احدی الفاعلتین که حرارت و برودت باشد با رطوبت اقل و اضعف است از آنکه
با یبوست باشد اما من حیث الاستعداد اقل و همچنین است نسبت بزر البنج و این خود ظاهر و مشاهد
است که کیفیت افیون در ترکیبی که بزر البنج داخل ندارد کمتر است و در ترکیبی که اندک داخل است از آن
زیاده و در ترکیبی که بسیار است بسیار باشد اگر کسی گوید از این لازم می آید که عمر ترکیبی که در آن افیون
صرف باشد کمتر باشد از آنچه در و بزر البنج نیز باشد و حال آنکه امر بر عکس است جواب گوییم که حکم
ترکیب در بدن غیر آن است که در خارج و از این که او را در بدن صفتی و کیفیتی باشد لازم نمی آید
که در خارج نیز همان صفت کیفیت باشد دیگر آنکه تاثیر کیفیت بزر البنج عاجلا ظاهر میشود و چندان
بقا و دوام و ثبات ندارد بخلاف افیون که آجلا و بتدریج و با اندک بقا و دوام و ثبات است
و اما وجه آنکه بزر البنج را در ترکیب افیونی داخل می نمایند آنست که در قدیم الایام از خشخاش
صحرائی سیاه افیون می گرفتند و آن بسیار قوی بوده و محتاج بمعین نبوده و حال که بسبب مرور
ایام و کم شدن خشخاش صحرائی و کثرت زراعت خشخاش بستانی و گرفتن افیون از آن و کم
بودن قوت آن ناچار شدند از ترکیب و انضمام شئی معین بآن که باعث تقویت قوت آن
گردد و نیز بزر البنج قدری از بشاعت و رائحه افیون را کم می گرداند تا میل طبیعت بآن زیاده شود
و نیز بزر البنج فی نفسه قائم مقام افیون نتواند شد و چندان مضرتی ندارد بخلاف ادویه مخدره دیگر
مانند شوکران و بیخ تفت و ثمرة اللفاح و بیخ آن و جوز ماثل و قنب و کچله و دار شکنه و حب النیل
و مانند اینها که هیچ یک از اینها خالی از مضرتی و غائله نیست چنانچه به تفصیل در رساله افیونیه
حکیم میر عماد الدین شیرازی قدس سره مسطور است و تدبیر دیگر التعویض آن است که بجوز هندی
که نارجیل است که بهترین تعویضات است و طریقه آن این است که بگیرند نارجیل خام نیم رس را

که قدری مغز دران بسته و آب بیارد دران باشد با پوست سبز خاج و سر آن را سوراخ کرده مقدار
پنجاه شصت مثقال افیون خالص را قیصل کرده دران اندازند و سر آن را محکم نموده پنج شش
ماه نگاه دارند پس برآورده پوستهای آن را بالکلیه دور نموده مغز آن را با آب آن و افیون
نیکو سحق نموده حبوب بندند هر حبی بقدر حبه معتاد و تناول نمایند و این نیز نیکو تدبیری است از برای
رفع پس و ضرر افیون و چون چند مدت بران گذشت نارجیل دیگر مرتب نمایند که ثلث یا ربع
مقدار افیون از آن کمتر باشد و همچنین تا آنکه مقدار افیون نماند و اگر خواهند در هر چند یوم قدری
مغز نارجیل ساده با آن نارجیل مدبر اول بیفزایند تا آنکه همین مغز نارجیل ساده ماند نیز خوب است
و تدبیر دیگر تغییر وقت و فاصله نمودن از وقت معتاد است بتدریج بدین قسم که مثلا اگر
هر روز اول صبح میخورده باشند دقیقه تاخیر نمایند و همین قسم یوما فیوما یک دقیقه بیفزایند تا آنکه بیک ساعت رسید
و چون بیک ساعت رسید یک ساعت تاخیر نمایند و بتدریج تا دو ساعت و سه و همچنین تا آنکه طبیعت فراموش
کند و عادت برطرف شود و اما قانون ترک عادت افیون بجدوار آنست که بتدریج هر روز بقدر دانه خشخاش
یا بیشتر از قدر خوراک افیون کم نمایند و بقدر آن هر روز جدوار اضافه نمایند تا بمرور ایام بجدوار تنها قرار یابد و هر روز
بقدر خوراک افیون جدوار صرف میل نمایند و اگر خواهند که جدوار را نیز ترک نمایند بتدریج بهمان مقدار روز بروز
از جدوار کم نمایند تا هیچ نماند و این قانون بهترین قوانین ترک افیون است و بآسانی به
میتوان ترک نمود و موجب ضعف و سستی نمیگردد جهت آنکه جدوار بسبب تریاقیت و کیفیت
حرارت جمیع قوتهای بدنی و حرارت غریزی را قوت میدهد و چون حرارت غریزی قوت
یافت کمال زیادتی بهم میرساند و بدان سبب میل انظار می نماید و انبساط تمام حاصل میگردد
و اثر آن بدماغ و سائر اطراف میرسد و موجب نشاط و نشا میگردد که قائم مقام نشای افیون
بلکه بهتر از آن باشد چه کیفیت جدوار ذاتی و افیون عرضی است چنانچه در سبب نشاط افیون
ذکر یافت و دیگر آنکه افیون بسبب برودت بمرور ایام حرارت غریزی را کم میگرداند و لهذا
بدن و قوتها و اشتها را ضعیف میکند و بشره را زرد و از رونق و صفا می اندازد بخلاف
جدوار و اما مرکباتی که تعویض افیون میتوان بود بسیار است یکی از آنها این ترکیب
است که حکیم عماد الدین محمود شیرازی قدس سره در رساله افیونیه خود آورده اند که از صنع حکماست

فرنگ است و در بلاد روم مستعمل و مجرب ایشان است عمده اجزای آن قطران و خرم
گیاه است و نسخه آن این است زعفران حب النیل از هر یک پنج مثقال خرم گیاه بیست مثقال
بزر البنج سفید دارچینی جوزبوا الجند از هر یک دو مثقال لسان العصافیر تلخ دوازده مثقال قطران
چهل و پنج مثقال عسل سفید مصفی هفتاد مثقال علی الرسم معجون سازند و چون انفع
اجزای این ترکیب خرم گیاه است که بنگ باشد اگر بواسطه حرمت آن را بدل اینها نه
کنند انسب است چنانچه ما چنین کردیم در کمال خوبی بود و طریق ترک افیون بدین چنین است
که بقدر نخودی یا جوی از افیون ترک کنند و نیم مثقال از ترکیب مذکوره فرو برند و چندانکه تواند
از وقت مقرری خوردن افیون تاخیر نمایند و مرتبه دیگر که خورند قدری نیز از مقدار آن کم نمایند
و بر معجون و تاخیر زمان معتاد نیز بیفزایند همچنین بتدریج از افیون کم نمایند و بر معجون و تاخیر
زمان معتاد بیفزایند تا بحدی که مثلا یک نوبت صباح بالکل برطرف شود و باید که در شبانروزی
مقدار یک مثقال و نیم خورده شود و این ترکیب از مجربات است و شاید دوای انفع ازین
نباشد و دیگر نیز ترکیبی است که حکیم مسطور قدس سره نقل کرده که یکی از جماعه غازیان روملو
ببلا افتاده و از مجربین آنجا این دوا معلوم کرده و به اردوی معلی آمده و بسی مردم را از
عادت افیون خلاصی داد و به تبریز رفت آنجا نیز اکثری را نجات بخشید و میرزا زاده او
جوانی بود در سن بیست سالگی بر سر نسخه مطلع شده بشیراز آمد در زمانی که حضرت نیز آنجا بود
و جمعی که معتاد بودند بواسطه آن ترکیب خلاصی یافتند و بعد حقیر آمد که نسخه را اعلام میکنم اما
باین شرط که با حقیر باشد و از طب علاج [illegible] ببیند چون نقل تمام نداشت حقیر قبول ننمود
و در ان اوقات مولانا حاجی محمود [illegible] که سن او بهشتاد رسیده بود آنجا آمده و قریب پنجاه
سال بود که مرتکب افیونیات شده و در شبانروزی قریب یک مثقال میخورد این پسر او را القا
کرد که ازین ترکیب بخور که من علاج می کنم او قریب بظهر بود که نقل [illegible] از آن نوشید و رفت
و روز دیگر آمد و گفت که تا قریب بنصف شب که وقت معتاد بود اصلا بیاد نیامد که افیون
خورده باشد و پسر چنین نقل کرده که عمده اجزای این حب بلادر است که بروغن اسفیدان بریان
کنند که قریب بسوختن شود و با لسان العصافیر و مثقال ترکیب کنند بعسل و دیگر حب کند

است که از اراقی یا مند چنانچه حکیم مسطور قدس سره در همان رساله مذکوره آورده که آن عوض
افیون میشود و در آن حرارت و یبوست قوی است و از مردمان بسیاری معلوم شده که خوردن
آن سلیم العافیت است و مقدار معتدل او قاتل نیست و شکی در آن نیست و میان خلایق
نفع آن در وجع ورک اشتهار تمام دارد و در این اوقات جهت ترک افیون نفع آن ظاهر شده
و مردم بسیط آن را استعمال می کرده اند و در این اوقات یکی از اکابر و اولاد اشراف که مدتها
معتاد افیون بود یحیی از افاضل اطبا حبی جهت آن ترکیب نمود که عمده اجزا کچله بود و بعضی از مجففات
و مقویات و از افیون صرف آنرا منتقل بآن حب نمود و بعد از اندک زمانی ترک آن حب
هم نمود و مدتی تارک بود و باز بدان مبتلا شد اجزای آن حب عود هندی سنبل الطیب
مصطکی رومی زعفران مثل جدوار خطائی و امثال این ادویه بود و دیگر از تراکیب مشهوره
و اقوی آنها بلکه اقوی از کل تراکیب تریاق فاروق است چنانچه تراکیب و شرائط استعمال
آن بتفصیل در اغنی ذکر یافت و حب جوز ماثل که مشهور بحب الشفا است و در حرف الجیم
در جوز ماثل خواهد آمد و دیگر حب بدل افیون و حب جدوار و افلونیا و برشعثا و برش ابو البرکات
و سائر انواع برشها و تراکیب افیونیه و شربت خشخاش است چنانچه ان شاء الله تعالی
عنقریب در همین باب بتفصیل مذکور خواهد شد فصل در بیان حالاتیکه بعد از ترک
آن معتادین را عارض میگردد پوشیده نماند که این حالات نزد یک است بمقصد تهها
که در ارتکاب آن روی نماید اکثری را از انجمله حالتی است که نفس او بر نمی آید و می پندارد که دل
او در اقصی موضعی است در بدن او که وصول هوای مستنشق بدان دشوار است و نیز می پندارد
که دل او در موضعی است که نفس او با او راه نیست همچنین خروج هوا را مدخلی نی و نیز می پندارد
که بر روی سینه او سنگی نهاده اند و می پندارند که استخوانهای سینه و شراسیف او بلند واشود
و نیز می پندارد که گویا دل او را بزیر میکشند و ضغط القلب که فشردن دل است و انقباض قلب
که پندارند که گویا پوست دل او را جدا میکنند و می کشند و آمدن اشک سوزان از چشم
و عطسه بسیار و بی خوابی و درد اعضا و تکسر آن و سقوط اشتها و پیچیدن ناف و مغص
و درد پشت و درد کمر بمرتبه انم که گویا می ترکد و جدا می کنند آنرا و درد سر و سرفه خصوصا

در زمستان و بر نیامدن آواز و گرفتن سینه و اسهال و زحیر و قلق و اضطراب و غیر اینها از
احوال ردیه و امراض مهلکه است و اکثر اینها بسبب ترک عادت و خو گرفتن طبیعت بآن
است اگرچه موذی بود که العادة کالطبیعة الثانیة و اجتماع و احتباس و انجماد مواد و
ابخره و اختقان آنها و ضیق مجاری بسبب یبس و تخدیر افیون و چون آن عائق و مانع
برطرف شد اندک اندک مواد محتبسه منجمده به تحریک و ترقیق در می آیند و باعضا و اطراف
میریزند و این احوال طاری میگردد و صعود بدماغ می نمایند و از آنجا نیز منصب بآن اعضا می گردند
و باعث این اعراض و امراض میگردند و وجوه دیگر نیز دارد چنانچه مفصلاً در رساله افیونیه
الحکیم عماد الدین محمود حسینی قدس سره و سائر کتب مسطور است فصل در بیان معالجات
این احوال بطریق اجمال اما معالجه حالت اولی تقویت قلب است بمثل مفرحات
و یاقوتیات و دواء المسک حلو و مثرودیطوس و تریاق و مخلصه اکبر و سائر مقویات قلب
و آنرا شربه شراب گاوزبان و ابریشم عنبری و سیب به با صندل و گلاب و بیدمشک و
عرق گاودی با تخم بادرنجبویه و فرنجمشک و بالنگو و با شربت معمول از نبات و یا قند و یا عسل
با گلاب و بیدمشک و عرق بهار و گاودی و گاوزبان و دارچینی که بفارسی گل مشکین و
بهندی سیوتی نامند یا بزور رند کوره و یا شربت لیمو و فواکه منجوش و شربت عود و یا خمیره اینها
بحسب مزاج و وقت و اما علاج عطسه بسیار و آمدن اشک گرم سوزان از چشم سعوط بروغن
بنفشه و بادام نمودن و بوئیدن افیون و خوردن تخم خشخاش و شربت آن با پوست و ضماد
پوست خشخاش و همچنین تخم کاهو خصوصا سیاه آن بر پیشانی و مقدم دماغ و تدهین بروغن
خشخاش و انفع چیزها خوردن مقدار یکعدد سپنج لقمت یزدی است و اما علاج بی خوابی
سعی کردن در آنکه خواب آید از تدهین دماغ و کف دست و پا و خوردن اغذیه لذیذه که خواب آورد
و خوردن ماست در تنویم خاصه که نان در آن ترید کنند اثر تمام دارد و اما علاج رفع اعیا و
اوجاع بخوراندن خشخاش سفید و تخم کاهو و شاهدانه و مغز تخم خربزه و آرد نخود و کنجد
برشته و قند سفید از هر یک بقدر لایق و مناسب است و اما علاج درد اعضا آشامیدن
بعض مخدرات مانند بزر البنج و بیخ لفت و تخم تاتوره از هر یک بقدر عدسی تا نیم نخود مجونه

است و مالیدن سورنجان و جوزبوا و اسطین و مغاث و جدوار خطائی با روغن بابونه و روغن
گل سرخ و گلاب بر آنها مفید است و اما علاج اسهال شراب حب الآس و جوارش آن
و خبث الحدید و فنجنوش و حب آن و حب ... و اروطباشیر و کهربا و لؤلؤ و مرجان و امثال
اینها و جوارشات و معاجین قابضه اگر اراده ترک بالمره باشد و الا اندکی از افیون یا افیونیا
بسیار مفید است و سائر معالجات هر یک بجای خود بعمل آوردن فصل در بیان مدت بقای
قوت افیون و کیفیت نگاهداشتن آن بدانکه مدت بقای قوت افیون مثل سقمونیا پنجاه سال
گفته اند زیرا که گفته اند مطلقا صموغ و عصارات را مدت طویله قوت آنها باقی می ماند اما درین
مدت طویله بر یک منوال و قرار نیست بلکه در اوائل حال که رطوبت فجه در وست که حقیقت صفت
تخدیر و قوت تبرید از وست آن فعل قوی و دائم است و رفته رفته رو به نقصان و زوال میگذارد
و در اواسط متوسط و در اواخر ضعیف و گاه که مانند آرد اجزای او از هم جدا و متفتت گردد و تماسک و
صورت نوعیه او باقی نماند در آن زمان اثری نخواهد داشت و اما کیفیت نگاهداشتن او آن است
که در جای محفوظ دارند که کیفیت رطوبت و برودت و حرارت و یبوست خارجی و هوا با و چندان تاثیری
نکند که آن را از صورت نوعیه خود بگردانند و ضعیف گردانند زیرا که تاثیر کیفیات خارجیه در انحلال
و زوال صورت نوعیه اشیا اثری تمام دارند و لهذا اشیای صلبه را مانند یاقوت و حجر یشب که نهایت صلب اند
زود قابل سحق گردد در آتش سخت گرم کرده در آب سرد می اندازند و در اندک زمانی و چند دفعه چنان نرم
می گردد که بسهولت تمام سوده می شود فصل در کیفیت استعمال افیون و ترکیب و اکحال
بدانکه چون خواهند افیون را در ادویه عین و اکحال استعمال نمایند باید که آن را صاف نمایند اگر صاف
و خالص نباشد و بریان کرده با مصلحات بکار برند تا از غائله آن ایمن باشند و مضرت او کم شود و دستور
تشویه افیون بدانکه دیسقوریدوس و بغدادی گفته اند که در رخنه یعنی سفال پاره نهند و بر آتش گذارند
و در و بگردانند و بکار برند و شیخ الرئیس گوید که افیون را بر روی آهن بریان کنند تا سرخ شود و بعض
دستور ترکیب دیگر که افیون برشته در آن داخل است باید بریان نموده داخل نمایند و اگر رماد
افیون محرق و رماد آن را خواهند زیاده تشویه نموده در کوزه مطین کرده در تنور یا دیگ ع
بسوزانند تا سوخته گردد پس بر آورده بکار برند و در ادویه مسکنه وجع اذن و قرحه آن و در منافع

افیون قبل ذکر یافت **فصل در بیان ابدال افیون** بدانکه بدل آن بقول جمهور دو وزن
یا سه وزن آن بزر البنج سفید است زیرا که بزر البنج سیاه از سموم است و بعضی گفته اند بدل آن مثل
وزن آن تخم لفاح یا پوست بیخ آن یا عصارهٔ آن است و بعضی تودری سفید و گفته اند مثل آن و هم وزن
آن عصارهٔ لحیة التیس و در حبس الدم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهربا و در کلام شیخ الرئیس آمده
که بدل آن سه مثل آن بزر البنج و مثل آن تخم لفاح است و سنجری نیز چنین گفته و عصارهٔ لفاح را نیز و
سمرقندی بدل آن را بیروح آورده **فصل در تعداد مرکبات افیونیه** که از حکمای متقدم
است و طریق ترکیب آن اثاناسیا کبری اثاناسیا صغری ارسطون کبیر ارسطون صغیر اسود سلیم
که مشهور بمعجون ابوسلیم است اصفر سلیم افلونیا فارسی افلونیا رومی باد مهرج برشعثا بزرگ دارو
تریاق فاروق تریاق هزاره دحمرتا دواء الکبریت زمهران کبیر زمهران صغیر که رامهران نیز نامند سنجرنیا
کبیر سنجرنیا صغیر شلیثا فیروز نوش قفطاریطان کبیر قفطاریطان صغیر سکبینج مثرودیطوس مخلص اکبر که سوطیرا نیز نامند
معجون ابقراط معجون ابو ماهر معجون ارسطوماخس معجون اسود که معجون اعظم نیز نامند و صاحب کامل
الصناعه آن را باسم کندری ذکر کرده معجون بولس معجون ربع معجون ضمیری معجون حیاتی
معجون قباد الملک معجون قیصر معجون کاکنج معجون هرمس اما طریق ترکیب آنها چنانست
که در تریاق فاروق ذکر یافت که ادویهٔ صحیحه جدیده تازه کرم نخورده فاسد و پوسیده نشده
تحصیل نمایند که در آنها غل و غش و تغییر و تبدیل نباشد و هر یک را جدا جدا بکوبند بهاون و دستور
به بیزند و وزن نمایند و افیون و سایر صموغ را در آبی مناسب بخیسانند و اگر محتاج بصاف نمودن
باشد صاف نمایند و عسل و یا نبات را بقوام آورده در آن ریزند و بانگیر رطوبت آن را
خشک نمایند که نسوزد و پس فرود آورده و پس از فاتر گردیدن حرارت آن سایر ادویه
را با آن بسرشند و در ظرف نقره یا چینی بدستور نگاه دارند و اگر افیون یا صموغ دیگر محتاج بریان
نمودن باشد بدستور مقرر بریان نمایند پس حل نموده داخل نمایند و اگر در کوفتن بعضی
ادویه را باهم بکوبند پس باید اجزائیکه در سخافت و کثافت و صلابت نزدیک بهم باشند
باهم بکوبند مانند گل سرخ و گاوزبان و سنبل و فرو سورنجان و بوزیدان و مانند اینها باهم
و دارچینی و خولنجان و قرنفل باهم و همچنین این قاعده را مرعی دارند اما در صورت باید که قبل

آنگو بیدن هریک از آن دویه را جدا جدا وزن نمایند **فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمود**
در آنها افیون است و از آن جمله اقسام اثاناسیا و ارسطون و اسود سلیم و
اصفر سلیم است اما معنی و نسخ اثاناسیا پس آنکه معنی آن منقذ یعنی نجات دهنده است چه
این معجون موجب رستگاری از جمیع اوجاع و قولنج های شدیده بلکه رهاننده و خلاصی کننده است
از جمیع امراض چون افلونیای رومی طرسوسی که معروف است به برشعثا یعنی بر الساعة و بعضی
گفته که معنی آن دواء الذئب است جهت آنکه از اجزای آن کبد ذئب است لهذا مسمی به دواء الذئب
و کبد الذئب شده اثاناسیا الکبری المعمولة بکبد الذئب گویند مشهور آنست که از تراکیب جالینوس
است و بزعم قومی اقدم از جالینوس است و بهترین آن معتدل القوام است که رایحه شراب و اشته باشد و تخمیر
کرده می شود و برشعثا یعنی به افلونیای رومی طرسوسی و شناخته می شود بالطعم و رایحه شراب شیخ و ابو
الرکا گفته که این معجون گرم است در اول درجه دوم و خشک است در آخر درجه دوم یا در اول
سوم و صاحب میزان الطبایع گفته که این معجون سرد است در ربع درجه اولی و خشک در آخر درجه
دوم میفرماید که چون فقیر میزان این دوا را گرفت به دستور معروف میان اطبا که عسل را محسوب
نمیدارند معلوم شد که گرم است در دو ثلث درجه اولی و خشک است در آخر دوم و اگر
عسل نیز محسوب کرده گرم است در اواخر وسط درجه دوم و خشک است در اواخر دوم اما منافع و خواص این معجون پس اگر
میباشد نافع از برای جمیع اوجاع چون معجون افلن معروف بافلونیای رومی مشهور ببرشعثا خصوص از برای اوجاع
کبد و اوجاع معده و امعا خصوص قولنج و مغص و اوجاع طحال خصوص وجع شوکه و اوجاع
صدر و جبین و کلیتین و مثانه و از برای نفاخ معده و کلیتین و مثانه و عسر
البول و قی و اختلاف بلغمی و ضعف کبد و استسقا و فرو ستطارها و از برای
صداع و ضیق سینه و نافع است در اواخر سل و از برای ربو و سرفه مزمن و از برای امراض مقعد
اشامیدن و طلا کردن آن و از برای بواسیر هرگاه چون مرهم بر آن نهند و از برای خدر
و بالخاصیت موجب استخلاص از جمیع سموم مشروبه است و باید استعمال
کرده شود از برای استسقا با آب مطبوخ کرفس و از برای سموم
مشروبه با شیر گاو و از برای قولنج با آب مطبوخ شبت و از برای عسر البول

با آب زنجبیل و شبت و بزعم بعضی باید که استعمال کرده شود این دوا از برای مرضی که نافع
است این دوا از برای آن مرض با آب کاسنی تازه یا با آب شبت و مانند اینها و شفائی
را زعم آن است که باید استعمال کرده شود با آب تفاح مز یعنی ترش و شیرین گمان این است
که این مخصوص بسموم حاره باشد چه جهت سموم مطلقا شیرکا و بهتر است و مفید باشد که زعم فقیر
آن است که در هر مرض با شربه مناسب آن مرض و وقت و مزاج اصلی شخص و عادت و سن
باید بحسب رای طبیب داده شود و مقدار خوراک ازین معجون تا ربع مثقال طبی است و بعضی گفته
اند تا نیم مثقال و بزعم بعضی یکدرم است باید که استعمال کرده شود بعد از گذشتن شش ماه از ساختن
آن و چون چهار سال بران بگذرد ناقص می گردد فعل آن و در هفت سال فعلش باطل میگردد
صنعت آن به نسخه شیخ رئیس و رفاقون مرکی زعفران افیون جندبیدستر بزرالبنج فسطلیخ
فقرد مانا خشخاش سیاه سنبل الطیب اصول غافت یا عصاره آن کبد ذئب خشک کرده
شاخ راسن بز اجزا متساوی کوفته آنچه کوفتنی باشد کوفته بیخته و آنچه که احتیاج است در شراب
حل کرده و شاخ بز را سوزانیده مجموع را با عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه
معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند این معجون سوای عسل و شراب دوازده جزو است
صنعت این معجون به نسخه شیخ داود انطاکی در تذکره زعفران عاقرقرحا افیون سنبل الطیب
اصول غافت و عصاره آن کبد ذئب و شاخ راست بز که آن را سوخته باشند اجزا متساوی کوفته بیخته
بشراب انگوری یا مثلث بخیسانند پس با سه وزن آن عسل مصفی معجون سازند و در ظرف
چینی نگاه دارند اجزای این نسخه سوای عسل و شراب مثلث هشت جزو است و مزاجش در
حرارت اندکی از دو ثلث درجه اولی کمتر است یعنی قریب با وسط ثلث دوم درجه اولی و در یبوست
در یک درجه و نیم است و نسخه ابن جزله در منهاج مساوی نسخه شیخ الرئیس است الا آنکه مرکی مساوی
یک جزو داخل دارد و نسخه صاحب اختیارات بدیعی مساوی نسخه ابن جزله است الا آنکه
بجای شاخ بز شاخ راست گوسفند کوهی که آن شاخ را سوخته باشند داخل است اثاناسیا
صغری ناقص مساوی منافع اثاناسیا کبری است شیخ الرئیس گفته که این
اثاناسیا ابلغ است با مرجه حاره از کبری صنعت آن به نسخه شیخ الرئیس سنبله سایله افیون

زعفران قسط تلخ سنبل الطیب سلیخه از هریک چهار درم غافث شش درم و در نسخهٔ دیگر عصارهٔ
غافث هشت درم است اصل السوس دوازده درم عسل بقدر کفاف بدستور معجون سازند
شربتی مقدار بندقی با آنچه موافق باشد از اشربه و در نسخهٔ دیگر دو دوا افزوده شده و آن مر مکی
و عود بلسان است از هریک چهار درم و نسخهٔ اول سوای عسل هشت جزو است و نسخهٔ دوم ده جزو
و وزن ادویهٔ نسخهٔ اول چهل و چهار درم است و نسخهٔ دوم پنجاه و دو درم است حسب میزان الطبائع
آورده که مزاج این معجون سرد است در شروع درجهٔ اولی و خشک است در آخر درجهٔ دوم میفرمایند
که صحیح آن است که حار است در وسط درجهٔ دوم و خشک است در آخر درجهٔ دوم **اثاناسیا صغیر**
به نسخهٔ شیخ داود انطاکی صنعت آن میعه سائله افیون زعفران سنبل الطیب قرفه خشخاش سیاه
قسط تلخ عود بلسان از هریک چهار درم غافث شش درم اصل السوس خراشیده دوازده درم
اجزا کوفته بیخته در شراب یا مثلث یک هفته خیسانیده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر بندقی و این نسخه سوای عسل و شراب یا مثلث ده جزو
است **اثاناسیا صغیر** به نسخهٔ ابن جزله گفته که نافع است از برای کبد و اوجاع آن و معده
و قروح سینه و سعال و ریاح و سموم صنعت آن میعه سائله یا لبنه افیون زعفران قسط تلخ سنبل الطیب
مر مکی حماقی سلیخه عیدان بابونه از هریک یک جزو عصارهٔ غافث دو جزو اصل السوس تراشیده
سه جزو کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربتی بقدر بندقی **احمدی** افیونی افیون دار صنعت آن فلفل سیاه هفت مثقال
بزر البنج سفید سه مثقال دارچینی قرنفل زنجبیل دار فلفل سنبل مصطگی ریوند چینی بوزیدان خصیة الثعلب
سورنجان مصری ساذج عاقرقرحا گل ارمنی مغسول پوست هلیلهٔ کابلی طباشیر سفید از هریک
یک مثقال و نیم اسطوخودوس ابریشم مقرض زعفران از هریک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال و نیم
ورق طلا یکصد عدد ورق نقره یکصد سی دانه ادویه را کوفته بیخته و در آخر بزر البنج را با تخم خشخاش
بکوبند آن قدر که بر روغن نشیند و ادویه را بروغن بادام چرب نموده زعفران و افیون را در گلاب
حل کرده با عسل سفید مصفی بقوام آورده ادویه را با آن بسرشند و در ظرف چینی کرده در جو نگاه
دارند و بعد از چهل روز تا یکدرم و دو درم بکار برند **و اما نسخ ارسطونات** ارسطون اثرا

ارسطن نیز گویند لغت یونانی است و ترجمه آن فاضل است و این معجون را بسبب فضیلت و منافع
باین اسم مسمی نموده اند شیخ داود گفته که معنی آن رب اللطف است و نام نهاده شده
باین اسم بجهت لطافت قوت آن بعضی توهم کرده اند که تالیف ارسطون حکیم است
ولهذا باین اسم مسمی گردیده و بدانکه اصح آن است که ارسطون بر دو قسم است ارسطون
کبیر که جالینوس از برای جاریه رئیس دبیر الملک از بلاد روم که شکایت کرد رئیس بجالینوس
که او را جاریه محبوبه است و حادث شده او را وجعی در رحم که مانع است از مباشرت
پس جالینوس این معجون را برای او تالیف کرد و چون ظاهر گردید که جلیل القدر و سریع
الاثر و فاضل المنفعت است او را باین اسم مسمی گردانید و این معجون نافع است از برای
برودت رحم و وجع آن و اوجاع آلات بول و از برای درد شکم و قولنج و تحلیل ریاح
و از برای نقرس و اوجاع مفاصل حاره و عرق النسا در جوانان و از برای سل و
حمیات مختلطه و حمی ربع و حابس خون است از هر جا که آید و نافع است صداع و دوار بارد
را چون بیاشامند از آن یکدرم و از برای ضعف کبد و ابتدای استسقا و مقدار شربتی از آن
یکدرم است تا یک مثقال و قوتش تا چهار سال باقی میماند صنعت آن افیون زعفران
سلیخه حماما فرفیون اقاقیا قسط تلخ مرمکی صافی سنبل الطیب صمغ عربی مغز حب الخروع تخم
خندقوقی تخم انجره تخم جرجیر مقل ازرق کندر دلب مقشر سماق منقی از حب کبریت زرد دسیته
سائله فلفل سفید از هر یک پنج درم عاقرقرحا تخم عرطنیثا گل سرخ خشک کرده تخم سداب تخم
کرفس تخم انیج نانخواه تخم طرخشقوق از هر یک چهار درم تخم بادروج یکدرم بزر البنج
سفید دو درم و در نسخهٔ دیگر ده درم است حب قرطم مقشر زنجبیل از هر یک دو درم و در نسخهٔ دیگر
فلفل سیاه دو مثقال و چهار دانگ نیز داخل است اجزا را آنچه کوفتنی باشد نرم کوفته بیخته بعد از آن
وزن کرده و آنچه ترکردنی باشد بشراب ریحانی تر نمایند و اگر شراب ریحانی نباشد بشراب جمهوری
یا مثلث یا نبیذ عسل و زبیب خیسانیده حل نمایند و در عسل مصفی بقدر حاجت داخل کرده مقدار
یک اوقیه روغن بلسان نیز بر آن اضافه نموده و در دیگ سنگی کرده بر آتش ملایم نهند و دو سه جوش
داده از آتش فرو گیرند و ادویه را بآن سرشته معجون سازند و در ظرف چینی یا زجاجی

یا نقرئی یا رصاصی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی کامل از آن یکدرم و بعضی گفته اند
تا یکمثقال طبی و این معجون هرچند کهنه تر شود میباشد انفع و تا ده سال قوتش بپا باشد قوی و بعد از ده سال
قوتش ضعیف میگردد و این معجون بنا بر نسخهٔ اصل سوای عسل و خمر ریحانی و روغن بلسان سی و
چند جزو است و وزن مجموع این سی و سه جزو بنا بر نسخه که وزن بزر البنج دو درم است یکصد و چهل
چهار درم است و بنا بر نسخه که وزن بزر البنج ده درم است وزن مجموع یکصد و پنجاه و دو درم است
و در نسخهٔ دیگر وزن بزر البنج پنج درم است و بنا بر این نسخه وزن مجموع یکصد و چهل و هفت درم
می شود و این نسخه اصح است و بنا بر نسخه که فلفل سیاه داخل است عدد ادویه سی و چهار میشود
و دو مثقال و چهار دانگ بر وزن اصل می افزاید و مزاجش گرم است در وسط درجهٔ دوم
و خشک است در وسط درجهٔ سوم و بعضی اطبا اجزای این دواء العسل نمی سرشتند بلکه گفته اند
که اجزا را بصمغ محلول بشراب ریحانی و روغن بلسان باید سرشت و اقراص ساخت و گفته اند
که قوت این اقراص تا سه سال باقی میماند ارسطون صغیر بنا بر قول حنین و شیخ الرئیس
نافع است از برای جمیع امراضی که نافع است از برای آنها ارسطون کبیر و ظاهر این است که
این نیز از تراکیب جالینوس باشد صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس افیون یک اوقیه
و چهار درم اقاقیه فلفل از هر یک یک اوقیه عاقرقرحا فرفیون زعفران از هر یک سه
درم حماما پنج درم سلیخه سیاه چهار درم کبریت زرد سنبل الطیب از هر یک یک اوقیه
ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر حاجت سرشته معجون سازند ارسطون
صغیر بنسخهٔ منصوری گفته که در نفع مساوی است با ارسطون کبیر صنعت آن افیون مصری
یکدرم اقاقیا فلفل از هر یک چهار درم عاقرقرحا زعفران از هر یک سه درم سنبل الطیب دو
درم و در بعضی نسخها کبریت زرد نیز یکدرم آمده اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل سفید مصفی بسرشند
شربتی یکمثقال اسود سلیم معمول و اصل در این دوا تریاق افیون است که تقویت کرده شده بادویهٔ مخدرهٔ دیگر
اصلاح کرده شده بمصلحات بلیغ و داخل کرده شده در آن ادویهٔ واقی و ادویهٔ دافع سودا و بلغم و ادویهٔ
تریاقیه و نامیده شده این مرکب باین اسم بجهت آنکه منسوب است بسلیم بن داود وکیل محمد ابن
ابی بکر خلیفه که جامع این دوا است و چون در این دوا قطران داخل است و رنگ این دوا

سیاه گرداند آنرا اسود سلیم گویند و این دوا نافع است از برای جمیع اوجاع و امراض
بارده و امراض سوداویه و بلغمیه و از برای فالج و صرع و لقوه و مره سودا و بجهت سموم و گزیدن
جانوران سمی صنعت آن نسخه نسخ اریس تخم اسپند یکصد و بیست درم جاوشیر هفتاد درم
شونیز فنابری از هر یک شصت درم وج ترکی بلیلج اشق زراوند طویل خردل سفید مقل
ازرق زراوند مدحرج خربق سیاه جند بیدستر پوست بیخ کلس بیخ حنظل کبریت زرد تخم جرجیر
فنجنکشت سداب کوهی از هر یک چهل درم افیون بزر البنج سعیف اصل شابیزک بیخ لفاح یا شبد
اصل بیخ که شوکران باشد فلفل سفید فرفیون کندش نمک هندی سنج نمک نفطی سیاه
عاقرقرحا مر مکی صافی صبر سقوطری لبان شیطرج هندی از هر یک بیست درم مصطکی رومی
سنبل الطیب زرنباد درونج عقربی از هر یک شش درم زعفران سه درم ادویه خشک را کوفته بیخته
وزن کرده و صمغ را در قطران شامی بقدر کفایت خیسانیده پس در هاون بدسته بمالند تا نرم
شود و اندک اندک قطران بر آن چکانند تا نیکو سرشته شود و در ظرف چینی پاکیزه کرده پس ادویه
خشک را تمام دران داخل کرده بسرشند سرشتنی شدید و نیز اندک قطران بران بچکانند و چون
نیکو سرشته شد در سبوچه اخضر پاکیزه یا چینی کرده در خاکستر دفن کنند بعد از آنکه سعی در محکم بستن
سر آن سبوچه نموده باشند پس بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از آن از برای اقویا سه
مثقال و از برای اواسط دو مثقال و از برای ضعفا یک مثقال و از برای رضیع مثل فلفلی و گفته
شده که شربتی این معجون از برای صاحب لقوه یکدرم است جیش تفلیسی گفته شربتی ازین
دوا یکدرم است تا دو درم بقدر قوت بیماری و بیمار و قوت این دوا تا چهار سال باقی می ماند
و این دوا حار و یابس است صاحب میزان الطبایع آورده که گرم است در یکدرجه و سه ربع درجه
و خشک است در دو درجه و ربع درجه اصفر سلیم منسوب است بسلیم وکیل عبد الله بن ابی بکر که او جامع
این دوا است و بسبب زردی رنگ آن بجهت وقوع زعفران دران آن را اصفر سلیم نامیده اند
نافع است از برای جمیع اوجاع خصوص اوجاع رحم و از برای مره سودا و ریاح و خفقان
و صرع و اوجاع صبیان طبری در کناش خود گفته از معاجینی که اختیار کرده ایم یا که امر کنیم
بادمان آن در صرع حادث بمشارکت معده اصفر سلیم است صنعت آن فلفل سفید زنجبیل

سنبل هندی قسط تلخ از هر یک شش درم افیون فرفیون خندبیدستر قرنفل زعفران مصطکی عاقرقرحا از هر یک پنجدرم فاشرا قاشرستین سعد کوفی زرنباد درونج عقربی زراوند طویل از هر یک دو درم روغن بلسان مارالکافور از هر یک چهار درم ادویه خشک را کوفته بیخته صموغ را بشراب ریحانی خیسانیده حل کرده مجموع را با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر سرشته معجون سازند شربتی از برای هر کس بحسب قوت و مزاج او و صاحب میزان الطبایع گفته که این دوا گرم است در یکدرجه و سبع درجه و خشک است در دو درجه و نیم و نیز از جمله مرکباتی که اصل و عمود دراینها افیون است افلونیا است بدانکه افلونیا لغت رومی است و آن را فلونیا بغیر همزه نیز گویند و آن عمده و اصل ادویه مرکبه ایست که اصل و عمود دراینها افیون است و اصل افلونیا دو قسم است رومیه و فارسیه و اصل و مقدم ازین هر دو افلونیا رومیه است که منسوب است بافلین حکیم رومی طرسوسی و او را افلن بغیریا نیز گویند و اصل نسخه افلونیا رومیه بزعم شیخ ابوعلی بن سینا رح که در قانون ذکر نموده معجونی است که بالفعل معروف است به برشعثا و بعد از نسخ افلونیای رومیه و فارسیه و افلونیاهای تصرف متاخرین نسخه شیخ را در رسم برشعثا ذکر می کنیم افلونیای رومیه بنسخه شیخ داود انطاکی و ابن جزله و سید اسمعیل و صاحب اختیارات بدیعی و اکثر اطبا صنعت آن زعفران پنجدرم فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم عاقرقرحا اسارون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون از هر یک یکدرم کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه عسل سفید مصفی خوشبو معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بمقدار نخودی با آب مطبوخ کرفس نبطی و جعده بنوشند و قوت این دوا تا سه سال باقی است و در نسخه ابن جزله بجای فلفل سفید فلفل سیاه است و بعض اطبا درین افلونیا بجای تخم کرفس نبطی جعده داخل نموده و دیگری بجای کرفس نبطی دوقو داخل نموده و اجزای این دوا سوای روغن بلسان و عسل دوازده جزو است و وزن اجزا سوای روغن بلسان و عسل هفتاد و یکدرم است مزاج این معجون سرد است در سه ربع درجه اولی و خشک است در آخر درجه سوم و در نسخه مظفرالدین شفائی دارفلفل بیست درم داخل است و اما منافع این افلونیا مسکن اکثر دردها و نافع است از برای قولنج و عسر البول

وسنگ گرده و مثانه و اوجاع طحال و کبد و پهلوها و سرفه و اسهال و تشنج و قاطع نزف الدم و نافع
است از برای صداع مرکب از خون و خلطی بارد چون بلغم و سودا هرگاه خورده شود بعد از فصد و
تنقیه آن خلطی که سبب صداع شده و شربتی مقدار نخودیست با آب طبیخ کرفس نبطی و جعده و مقل
بمقل و بعضی گفته اند که این دوا را بعد از سه ماه استعمال توان نمود و سید اسمعیل گفته که این
افلونیا دوای مبارکیست نزلات را باز دارد و همه بیماریها و دردها را ساکن کرداند خاصه درد
قولنج و از برای نزف حیض و سیفه را مفید است صاحب اختیارات بدیعی گفته که از جمله خواص
این دوا آنکه مسکن درد دندان است شعر باو گذاشتن بران و سرفه و خناق را زائل کند و بعضی گفته
اند که منافع این دوا زیاده از حد و حصر است و از انجمله نفع است از برای خفقان و سرفه کهنه و سیلان
فرزج رحم و اختلاف مره صفرا و سودا و نافع از برای تشنج حادث از شدت وجاع و آلام شامیدن
آن و شربتی از این دوا مقدار یک نخود است از برای قولنج و درد گرده با آب کرفس سید اسمعیل در
ذخیره گفته که شربتی از این معجون از نیم مثقال تا یک مثقال است بجهت قولنج در آب طبیخ شبت
و از جهت درد جگر با طبیخ جعده و بجهت درد معده با طبیخ بادیان و بجهت باز داشتن خون با طبیخ
سماق و سید مظفر الدین شفائی گفته که شربتی از این معجون از یکدانگ است تا نیم مثقال و بجهت
درد معده در طبیخ انیسون و از برای درد طحال با سکنجبین و از برای قولنج در طبیخ شبت و از جهت
درد گرده و مثانه در طبیخ رازیانه و از جهت حبس خون در طبیخ سماق افلونیای رومیه نسخه
حکیم سید محمد مؤمن در تحفة المؤمنین گفته که منافع این افلونیا مثل منافع افلونیای فارسیه است
لیکن انفع است در قولنج و حبس بول و سنگ گرده و مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق
و نزلات و فساد دهان و دندان و اسهال و ضعف جگر و این احر و ایبس است و هر دو مفسد ذهن
اند مگر آنکه اکثار در [illegible] نمایند صنعت آن فلفل ابیض بزر البنج سفید از هر یک بیست و
پنج درم افیون خالص طین مختوم قوة الصبغ تخم کرفس ابهل اسارون نانخواه رازیانه سنبل الطیب
قسط تلخ [illegible] بادام تلخ از هر یک پانزده درم سلیخه یکدرم ساذج هندی یکدرم روغن بلسان
پنجدرم مغز تخم خربزه پنجدرم اشق [illegible] درم اشق را در شراب چندانکه [illegible] حل کرده با عسل بقوام
آورده [illegible] زبان [illegible] نسخه دیگر زعفران پنجدرم مرمکی عاقرقرحا فرفیون از هر یک

دو درم زرنباد و درونج عقربی مروارید ناسفته حسک مربی از هریک نیم درم کافور قیصوری یکدانگ
و نیم داخل است و در نسخهٔ دیگر بجای حسک مربی مشک ترکی است و در نسخهٔ دیگر جند بیدستر کهربا
مرجان قرمزی ابریشم مقرض از هریک یکدرم نیز داخل است افلونیای رومی طرسوسی بنسخهٔ
دیگر صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک ده مثقال افیون کا وزرونی خالص زعفران
از هریک پنج مثقال فرفیون مغز کردکان از هریک دو مثقال سنبل الطیب انیسون رازیانه از
هریک یک مثقال عاقرقرحا سورنجان زنجبیل از هریک نیم مثقال کنجد مقشر چهار مثقال و نیم عنبر اشهب
نیم دانک مشک تبتی یکدانگ و رق طلا و رق نقره از هریک یکدانگ و نیم گلاب بقدر حاجت
عسل مصفی سه وزن مجموع بدستور معجون سازند افلونیای رومیه بنسخهٔ دیگر صنعت
آن زعفران مایه شتر اعرابی دارچینی خصیة الثعلب مصری جدوار خطائی عود قماری نخاع چوز بوا
مغز چلغوزه ساذج هندی از هریک پنج مثقال فلفل سفید بزرالبنج از هریک بیست مثقال افیون پانزده
مثقال فطراسالیون سنبل الطیب از هریک چهار مثقال تخم کرفس کل و اغشت از هریک
مثقال سلیخه عاقرقرحا فرفیون از هریک یک مثقال عنبر اشهب یاقوت رمانی مروارید ناسفته
کهربا از هریک دو مثقال کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون
سازند شربتی از یک قیراط تا یکدانگ افلونیای رومیه بنسخهٔ حکیم لطف الله خان آن
مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید هریک چهل مثقال افیون کازرونی بیست مثقال
زعفران ده مثقال فطراسالیون سنبل الطیب از هریک هشت مثقال تخم کرفس شش مثقال
ساذج هندی عاقرقرحا سلیخه فرفیون حب بلسان از هریک دو مثقال ادویه را کوفته بروغن
بادام شیرین چرب نموده بعسل سه وزن مجموع ادویه بدستور معمول سرشته معجون سازند شربتی
از یک نخود تا یکدانگ افلونیا و دیگر که بعضی اطبا آن را باسم افلونیای رومیه ذکر کرده
و نوشته اند که بزعم احقر از ترکیبات متاخرین است صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از
هریک ده مثقال افیون کازرونی زعفران از هریک پنج مثقال فرفیون مغز کردکان از هریک
دو مثقال سنبل الطیب انیسون رازیانه از هریک یک مثقال عاقرقرحا سورنجان زنجبیل
از هریک نیم مثقال کنجد مقشر چهار مثقال و نیم عنبر اشهب نیم دانگ مشک ترکی یکدانگ و رق

طلا ورق نقره از هریک یکدانگ و نیم الکالقیبا رحاجت عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور
معهود معجون سازند افلونیا دیگر که بعضی اطبا این را نیز باسم افلونیای رومیه ذکر کرده و نیز
نوشته اند که بزعم مولف نیز از تالیف متاخرین است صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید
از هریک بیست مثقال افیون پانزده مثقال زعفران مایه شتر اعرابی دارچینی خصیة الثعلب
مصری جدوار خطائی عود قماری تخم جرجیر لوا مغز حلغوزه ساذج هندی از هریک پنج مثقال فطراسالیون سنبل الطیب
از هریک چهار مثقال تخم کرفس گل و انجستا از هریک مثقال سلیخه عاقرقرحا فرفیون از هریک یکمثقال عنبر اشهب
یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی از هریک دو مثقال اجزا را آنچه صلایه کردنی است آنچه را صلایه نمایند و عنبر را
در روغن بلسان گداخته ادویه را کوفته بیخته با آن روغن بلسان چرب نمایند و با سه وزن ادویه
عسل سفید مصفی خوشبو بقوام آورده معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی
از یک قیراط تا یکدانگ افلونیا دیگر که قریب بافلونیای رومیه است در اجزا و نفع صنعت
آن فلفل سفید بزرالبنج سفید افیون عاقرقرحا سنبل الطیب از هریک یک مثقال زعفران
دو مثقال کوبیده بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند افلونیای فارسیه
شیخ داود انطاکی در جزو ثانی تذکره در حرف همزه این دوا را ذکر کرده و گفته که این افلونیا
اشهر از رومیه است و مرکب آن یکی از نجاشعه است می فرمایند شاید در زمان او این افلونیا
اشهر بوده ولیکن درین زمان افلونیای رومیه اشهر است و صحیح آن است که این ترکیب اقدم از
نجاشعه است صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس که در قانون ذکر کرده فلفل سفید بزرالبنج سفید
از هریک بیست درم افیون طین مختوم از هریک ده درم زعفران پنج درم فرفیون مرمکی
صافی عاقرقرحا سنبل الطیب از هریک دو درم جندبیدستر یکدرم زرنباد درونج عقربی
مروارید ناسفته مشک خالص از هریک نیم درم کافور قیصوری یکدانگ و نیم عسل سفید مصفی بقدر کفایت
بدستور معجون سازند و در نسخه اصل مرمکی داخل نیست شربتی یکدرم با آنچه موافق باشد از اشربه
و باید که استعمال کرده شود این معجون را بعد از گذشتن شش ماه از ساختن آن و این نسخه سوای عسل
چهارده جزو است و وزن اجزا هشتاد و چهار درم و یکدانگ و نیم است و هر شش درم دواست
در نیم درم خشخاش است تا دو درجه و نیم و در نسخه دیگر درین افلونیا مشک داخل نیست

وگفته که مقدار شربتش از یند انگ تا نیم مثقال ست تا منافع وخواص آن نافع ست از
برای نزف طمث وبواسیر واطلاق طبیعت واسهال خون واز برای زنان آبستن که حیض
نه بینند واز برای ریاح عارضه در رحم وحافظ جنین است ومحکم میکرداند فم رحم را سید مظفر الدین شفائی
گفته که این افلونیا نافع ست از برای استرخاء در هر عضوکه باشد ونزف الدم از جمیع اعضا باز
دارد ورحم را قوت دهد ونافع ست برای خفقان وحافظ را قوت دهد افلونیای فارسیه نسخه
شیخ داؤد انطاکی گفته که این معجون بسیار نیکو وکثیر النفع ست خصوصا در حبس خون و تقویت اعضا
وحفظ جنین واذهاب صداع وسعال وضعف معده وتهییج باه وقوت این معجون تا چهار سال
باقی می ماند وجائز نیست استعمال آن پیش از شش ماه وجائز نیست که خورده شود ازین معجون
زیاده بر یکدرم صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست درم ودر نسخه دیگر بیست و
پنجدرم ست افیون گل مختوم تخم کرفس جوزا ابهل اسارون نانخواه قسط تلخ رازیانه سنبل الطیب
مغز بادام تلخ از هر یک ده درم ودر نسخه دیگر از هر یک پانزده درم ست مغز تخم خربزه پنجدرم
اشق سه درم اشق را در شراب ریحانی خیسانیده حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بهشت
بیخته همه اجزا را وزن کرده با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند وگفته که گاهی زیاده
کرده می شود بر اجزای مزبوره زعفران پنجدرم مرکی صافی عاقرقرحا فرفیون جندبیدستر
مرجان سرخ کهربای شمعی از هر یک یکدرم افلونیای فارسیه بنسخه دیگر که قریب ست
در اخلاط بنسخه شیخ داؤد انطاکی صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست و پنجدرم
افیون طین مختوم فوة الصبغ تخم کرفس جوزا ابهل اسارون نانخواه رازیانه سنبل الطیب قسط تلخ
مغز بادام تلخ از هر یک پانزده درم مغز تخم خربزه پنجدرم زعفران پنجدرم اشق سه درم
مرکی صافی عاقرقرحا فرفیون از هر یک دو درم جندبیدستر مرجان قرمزی کهربای شمعی ابریشم
مقرض از هر یک یکدرم زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته مشک تبتی خالص از هر یک
نیمدرم کافور قیصوری یکدانگ ونیم اشق ومرکی را در شراب انگوری یا ریحانی خیسانیده
حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را با عسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون ساخته
ودر ظرف چینی کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم افلونیای فارسیه

از ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح چلپی طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم حابس
اسهال و خون بواسیر و حیض است و قدر شربتش یکدرم صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید
از هر یک بیست درم افیون گل مختوم گل ارمنی مغسول شادنج عدسی مغسول زعفران از
هر یک پنجدرم جندبیدستر افربیون عاقرقرحا سنبل الطیب مروارید ناسفته کهربای شمعی زرنباد
درونج عقربی راماک از هر یک یکدرم کافور قیصوری ثلث درمی با عسل سفید مصفی بدستور مقرر
معجون سازند افلونیای فارسیه بنسخهٔ محمود بن الیاس شیرازی قریب است به نسخهٔ
شیخ الرئیس صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست درم جندبیدستر زرنباد درونج
عقربی از هر یک نیمدرم مروارید ناسفته مشک تبتی از هر یک نیم مثقال و در نسخهٔ دیگر از هر یک
مثقال است افیون ده درم زعفران پنجدرم مصطکی صافی سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر
یک دو درم کافور قیصوری یکدانگ و نیم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند
شربتی یکدرم بعد از شش ماه استعمال نمایند افلونیای فارسیه بنسخهٔ یوسف بغدادی
صاحب مالایسع الطبیب له گفته که این مرکب نافع است از برای قولنج و نزف الدم زنان
و ریاح رحم و نافع است از برای زنانیکه جنین ایشان ساقط میگردد و محکم میگرداند فم رحم
را و تقویت آن می کند و صالح است از برای امتلاء فمی و صالح است از برای بدن و بدست
از برای دماغ و ذهن صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم
و بعضی بر اجزای مزبوره طین مختوم زعفران از هر یک پنجدرم افزوده اند اجزا کوفته بیخته
با سه وزن ادویه بعسل مصفی معجون سازند افلونیای دیگر از اختراع اطبای متاخرین
در افعال مثل افلونیای فارسیه است و در تقویت باه اقوی از آن است صنعت آن فلفل
سیاه افیون از هر یک بیست درم بزر البنج سفید مصطکی زعفران تخم کرفس خصیة الثعلب مصری
از هر یک پنجدرم عاقرقرحا فربیون از هر یک یکدرم سنبل الطیب حب بلسان زرنباد کبابه
ریوند چینی دارچینی عود قماری سادج هندی اشنه از هر یک دو درم مشک خالص نیمدرم
ورق نقره نیمدرم ورق طلا یکدانگ اجزا کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن
ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی از یک نخود تا یکدانگ افلونیای دیگر از متقدمین

و معلوم نیست که از اقتراح کدام طبیب است لیکن نسخهٔ بسیار خوبی است جامع جمیع فواید افلونیای
رومیه و فارسیه است صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست درم افیون
زعفران از هر یک ده درم تخم کرفس مصطکی رومی از هر یک پنج درم زرنباد عود هندی
صندل دارچینی قرنفل اشنه سادج هندی سنبل الطیب دارخطائی حب بلسان از هر
یک دو درم عاقرقرحا فربیون از هر یک یک درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه
معجون سازند افلونیای محمودی تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی منقول از خط معزی
الیه قریب است در منافع با فلونیای فارسیه صنعت آن فلفل سفید بیست مثقال بزر البنج
سفید ده مثقال افیون پانزده مثقال زعفران پنج مثقال دانه هیل سنبل الطیب قرنفل
مصطکی رومی ریوند چینی بسباسه اسارون شامی افتیمون اقریطی دارچینی زنجبیل از
هر یک دو مثقال گل سرخ منقی از اقماع کشنیز خشک مقشر تخم کرفس از هر یک شش مثقال
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین ده مثقال چرب نموده با عسل مصفی معجون سازند و در نسخه
منقول از خط میرزا معز الدین برادر حکیم احمد وزن روغن بادام شیرین پانزده مثقال و
وزن عسل سه وزن مجموع ادویه است افلونیای دیگر منقول از خط معزی الیه قلمی
فرموده که در جمیع افعال خصوص در امراض بارده بی نظیر است صنعت آن فلفل سفید دار فلفل
مصطکی رومی قرنفل از هر یک پنج مثقال دارچینی عود قماری قرفة الطیب قاقله صغار زرنباد
مدحرج سنبل الطیب درونج عقربی جوز بوا کبابه بوزیدان پوست بیرون پسته پوست زرد اترج
ورق گل سرخ تخم فرنجمشک کبابه چینی سلیخه سیاه سعد کوفی سادج هندی عاقرقرحا صندل
سفید مغز حب الزلم مروارید ناسفته بسد کهربا مشک تبتی خالص عنبر اشهب ابریشم مقرض
از هر یک دو مثقال زعفران ده مثقال افیون پنجاه مثقال زنجبیل چهار مثقال آمله منقی فرفیون
ورق نقره خصیة الثعلب مصری از هر یک یک مثقال ورق طلا بیست عدد جندبیدستر
سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر ترکیب نمایند و به قوانین اطبای
یونان این ترکیب مشوش است زیرا که ایشان جمع میان ادویه قلبیه سوای زعفران
و افیون را جائز نمیدارند افلونیای دیگر منقول از حکیم عماد الدین محمود صنعت

آن سورنجان ہفت مثقال بوزیدان خصیۃ الثعلب مصری مروارید ناسفتہ از ہریک پنج مثقال
غاریقون ہیش سفید بکدرم شقاقل مصری تخم کرفس عاقرقرحا سنبل رومی ریوند چینی جوزبوا جند بیدستر
از ہریک دو مثقال بہمن سرخ بہمن سفید خولنجان زنجبیل قرنفل طباشیر سفید گل گاؤزبان تخم بالنگو
صندل سفید تربد سفید مجوف مدبر بسباسہ از ہریک چہار مثقال فلفل سیاہ دارفلفل مصطگی رومی و
سعد کوفی درونج عقربی بادرنجبویہ سنبل الطیب بادیۂ شتر اعرابی گل سرخ لسان العصافیر بنفشہ سلیخہ
عودالصلیب تودری زرد تودری کلکلون قاقلہ صغار ورق نقرہ از ہریک سہ مثقال زعفران پانزدہ
مثقال بزرالبنج سفید بیست مثقال عنبر اشہب مشک تبتی از ہریک یک مثقال ابریشم مقرض ہفت
مثقال افیون کازرونی یک اوقیہ تبریزی عسل مصفی سہ وزن مجموع ادویہ بدستور مقرر معجون سازند
وتشویش این نسخہ زیادہ از نسخہ سابق است چہ نزد اطبای یونان جمع میان ادویہ قلبیہ وافیون
جائز نیست چنانچہ گذشت وجمع میان ادویہ قلبیہ ومسہلات را نیز جائز نداشتہ اند ودرین نسخہ
ہردو شدہ **اقلونیای محمودی** تالیف حکیم عمادالدین محمود شیرازی صنعت آن یاقوت رمانی
مرجان قرمزی لسد محرق جدوار خطائی عنبر اشہب ورق نقرہ عود ہندی قاقلہ صغار دارچینی
قرنفل زنجبیل وج ترکی درونج عقربی سارون سنبل الطیب تخم کرفس سافج ہندی از ہریک
دو مثقال مروارید ناسفتہ کہربا بہمن سفید بہمن سرخ زرنباد از ہریک سہ مثقال لعل بدخشی ورق طلا
مشک خطائی از ہریک یک مثقال خصیۃ الثعلب مصری پنج مثقال مصطگی رومی زعفران از ہریک
پانزدہ مثقال فلفل سیاہ بزرالبنج سفید از ہریک بیست مثقال افیون سی مثقال عسل مصفی سہ
وزن ادویہ بدستور معجون سازند **اقلونیای دیگر** از حکیم عمادالدین محمود حسینی شیرازی صنعت
آن فلفل سیاہ بزرالبنج سفید از ہریک بیست مثقال زعفران مصطگی اسطوخودوس ابریشم مقرض
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ از ہریک پنج مثقال مروارید ناسفتہ لسد محرق کہربا یشب شنبر یاقوت
رمانی جدوار خطائی مجرب ورق طلا لعل بدخشی قرنفل دانہ ہیل زنجبیل دارچینی دارفلفل سارون
شامی زرنباد بادرنجبویہ خولنجان عود بلسان حب بلسان پوست بیرون پستہ بوزیدان اشنہ
از ہریک دو مثقال مشک تبتی خالص فرفیون عاقرقرحا از ہریک یک مثقال ورق نقرہ عود ہندی
سعد کوفی سافج ہندی سنبل الطیب بادیۂ شتر اعرابی درونج عقربی جوزبوا بسباسہ تخم بادرنجبویہ

عنبر اشہب صندل سفید گل گاوزبان گل سرخ تخم کرفس نانخواہ پوست زرد اترج خصیۃ الثعلب مصری
بہمن سفید تودری گلگون تودری زرد از ہر یک مثقال شقاقل مصری زرنباد لسان العصافیر
از ہر یک چہار مثقال مغز نارجیل مقشر مغز چلغوزہ مغز کردگان مقشر از ہر یک دہ مثقال افیون سہ
مثقال عسل سہ وزن ادویہ بدستور مقرر معجون سازند افلونیای محمودی کہ معمول و مستعمل
سلسلۂ حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود است صنعت آن فلفل سفید افیون از ہر یک
بیست مثقال دانہ ہیل دارچینی سنبل الطیب ریوند چینی افتیمون اقریطی بسباسہ مصطکی رومی اسارون
زنجبیل از ہر یک دو مثقال زعفران تخم کرفس ورق گل سرخ از ہر یک شش مثقال عنبر اشہب
یک مثقال ورق طلا بیست عدد ورق نقرہ پنجاہ عدد مشک تبتی یک مثقال عسل مصفی
وزن ادویہ بدستور مقرر معجون سازند افلونیا تالیف حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی منقول
از بیاض مجربات حکیم محمد باقر مشہور بمیرزا بزرگ بخط معزی الیہ صنعت آن ورق طلا محلول مشک
تبتی خالص از ہر یک مثقال ورق نقرہ لعل بدخشی یاقوت رمانی مروارید ناسفتہ مرجان
قرمزی زمرد کہنہ کہربای شمعی عقیق یمانی لسد محرق مغسول جدوار خطائی مجرب عنبر اشہب
عود قماری خام زرنباد درونج عقربی سنبل الطیب فرنج ہندی قرنفل دانہ ہیل بوا اسارون
شامی زنجبیل تخم کرفس دارچینی صندل سفید از ہر یک دو درم خصیۃ الثعلب مصری پنجدرم
زعفران پانزدہ درم فلفل سفید بزر البنج سفید از ہر یک بیست مثقال افیون چہل مثقال عسل
صافی سہ وزن تمام ادویہ بدستور مقرر معجون سازند شربتی تا یکدانگ افلونیای محمودی
بنسخہ دیگر صنعت آن فلفل قرنفل زنجبیل بسباسہ مصطکی گل سرخ دارچینی سنبل الطیب اسارون
ریوند چینی افتیمون از ہر یک دو مثقال افیون کازرونی شش مثقال زعفران پنج مثقال روغن
بنفشہ و بادام دہ مثقال عسل مصفی سہ وزن مجموع ادویہ بدستور مقرر معجون سازند شربتی تا یکدا
افلونیا تالیف حکیم محمد باقر معروف بمیرزا بزرگ ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود شیرازی منقول
از بیاض مجربات بخط معزی الیہ غفر اللہ لہ صنعت آن جدوار خطائی عود ہندی از ہر یک
دو مثقال صندل سفید ورق گل سرخ منزوع الاقماع دانہ ہیل سنبل الطیب قرنفل دارچینی فلفل
سفید جوزبوا بسباسہ مصطکی رومی درونج عقربی خولنجان زرنب سعد کوفی لسد محرق مغسول

مروارید ناسفته ورق گل سرخ مرجان قرنفلی یشب سبز کهربا ورق نقره ورق طلا از هریک ده
مثقال زرنباد زعفران از هریک پنج مثقال اسطوخودوس سی مثقال ابریشم مقرض ده مثقال
یاقوت رمانی مشک تبتی از هریک یک مثقال افیون بزرالبنج سفید از هریک بیست مثقال عسل
سفید خوشبوی مصفی نبات سفید بالمناصفه سه وزن ادویه معجون سازند **افلونیا** خاصه تالیف
حکیم عمادالدین محمود شیرازی معروف بفلونیا محمودی منقول از خط حکیم سلیمان موسوی شیرازی نافع
از برای ضعف باه و در تقویت باه بی نظیر است و نافع است از برای ضعف قلب و خفقان
ولذت جماع تمام آورد و فوائد بسیاری از برای این فلونیا نقل کرده و ما مختصر نمودیم و در آخر گفته
که این افلونیا جمیع امراض را نافع است صنعت آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی
فادزهر حیوانی جدوار خطائی مجرب مومیائی معدنی دار ابجدی از هریک دو درم درونج عقربی
شقاقل مصری صندل سفید از هریک چهار درم زرنباد طباشیر سفید دارفلفل آمله منقی غنچه گل
سرخ پوست بیرون پسته زراوند مدحرج حب الغار حب الزلم حبة السودا عود هندی انیسون نانخواه
رازیانه قاقله صغار قاقله کبار قرفة الطیب فطراسالیون مرکی صافی جندبیدستر سعد کوفی عاقرقرحا
اسارون مایه شترا عرابی قسط شیرین سادج هندی سنبل الطیب از هریک پنج درم خشخاش سفید
مصطکی رومی جوزبوا خصیة الثعلب مصری بسباسه باغی ریوند چینی مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر
مغز بادام شیرین مقشر بزرالبنج سفید از هریک ده درم فلفل سیاه بیست درم زنجبیل سفید هفت
درم پوست هلیله بهمن سرخ بهمن سفید ابریشم مقرض تخم پیاز پوست زرد اترج تخم کندنا حب
بلسان عود بلسان جنطیانا رومی ماهی روبیان از هریک سه درم عنبر اشهب دو درم
مشک تبتی یکدرم کندر دو درم زعفران سی درم مغز تخم خربزه سه درم ورق طلا یکدرم
ورق نقره دو درم افیون کازرونی پنجاه درم نبات سفید یکصد درم عسل مصفی سه وزن
مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک نخود تا یکدانگ و گاه باشد که شخصی معتاد
بافیون باشد که تا یکدرم توان داد **افلونیا** خاصه تالیف حکیم محمد باقر ولد حکیم عمادالدین محمود
شیرازی که بجمیع امزجه موافق است صنعت آن بزرالبنج سفید فلفل زعفران مصطکی از هریک
بیست مثقال جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب مشک تبتی یشب کافوری مروارید ناسفته

ورق طلا یاقوت رمانی بسد لعل بدخشی عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست زرد اترج
بوزیدان بهمن سفید دوقو بادرنجبویه کندر زدکر وج ترکی پوست بیرون پسته از هریک دو
مثقال کهربا ورق نقره زرنباد درونج عقربی لب باسه از هریک چهار مثقال عود قماری
ساذج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب بلسان عود
بلسان خولنجان سعد کوفی زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر خصیة الثعلب بوزیدان چینی
دارفلفل سلیخه سیاه حماما فطراسالیون مرمکی میعه سائله غاریقون حشیش سفید از هریک سه
مثقال ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ خشخاش سفید مغز حلغوزه
مغز نارجیل مقشر مغز تخم خیار مغز تخم خربزه از هریک ده مثقال افیون یکصد مثقال عسل
سه وزن ادویه بدستور معجون سازند افلونیای خاصه نسخه دیگر از حکیم عماد الدین محمود
قریب بنسخه سابق بادنی الحجلة تفاوت صنعت آن یاقوت سرخ رمانی لشب سبز لاجورد مغسول
کهربای شمعی بسد محرق ورق طلا سنبل الطیب رومی اشنه کبابه چینی وج ترکی زرنباد ساذج
هندی زراوند مدحرج زرنب جنطیانا عود بلسان تودری کلکون تودری زرد اسارون
گاوزبان گل گاوزبان سلیخه تخم فرنجمشک اسطوخودوس جندبیدستر افتیمون گل سرخ تخم
شاهتره از هریک سه مثقال لعل بدخشی عقیق یمانی زعفران جدوار خطائی مجرب بادرنجبویه
تخم بالنکو فرنجمشک الطیب تخم شربتی از هریک دو مثقال مروارید ناسفته ورق نقره عود قماری صندل
سرخ صندل سفید مایه شترا عرابی زنجبیل سورنجان مصری درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید
بسباسه نانخواه تخم کرفس غاریقون سفید مقل ازرق رازیانه طباشیر سفید گل نیلوفر بوزیدان چینی
مغز حب السمنه قاقله کبار مغز حب الزلم مغز پسته مقشر مغز نارجیل مقشر مغز بادام شیرین مقشر
مغز فندق مقشر مغز حبة الخضرا مغز انجکاک مغز کردکان تخم کاسنی مقشر مغز تخم کدو مغز تخم
خیارین مغز تخم خرفه مقشر از هریک پنج مثقال عنبر اشهب مشک تبتی خالص از هریک یکمثقال
خصیة الثعلب مصری فلفل دارچینی از هریک ده مثقال مصطکی تخم خشخاش سفید از هریک
هفت مثقال افیون کازرونی سی مثقال گلاب یکصد مثقال نبات سفید نیم من تبریزی عسل
سفید مصفی بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک قیراط تا یکدانگ صنعت

این افلونیا خاصه به نسخهٔ دیگر از مسودات نواب غفران مآب حکیم عماد الدین محمود شیرازی
قدس سره یاقوت سرخ رمانی لعل بدخشی عقیق یمانی لب محرق مغسول لسان ثور زرنب سفید
کهربای شمعی ورق طلا جدوار خطائی مجرب بوزیدان سورنجان عاقرقرحا زراوند مدحرج تخم ترب
تخم شلغم از هریک دو مثقال مروارید ناسفته مرجان قرمزی ورق نقره عنبر اشهب مشک تبتی
تودری سنبل الطیب درونج عقربی بادرنجبویه گاوزبان ابریشم مقرض بسباسه لسان العصافیر
شیرین از هریک سه مثقال عود هندی صندل سفید بادیان شتر اعرابی خولنجان تخم خرفه مصطکی
شگوفهٔ گل سرخ دارفلفل دارچینی زنجبیل سعد کوفی قرنفل دانه هیل از هریک پنج مثقال خصیة الثعلب
مصری زرنباد تودری سرخ تودری زرد بهمن سرخ بهمن سفید مغز پسته مقشر مغز بادام شیرین
مقشر مغز گردکان مغز حبة الخضرا مغز حب القلقل تخم خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم
هلیون ماهی روبیان بزرکتان از هریک ده مثقال زعفران بزرالبنج سفید از هریک چهل مثقال
فلفل سیاه پنج مثقال حب کاکنج سی عدد افیون یکصد مثقال نبات سفید دوصد و پنجاه مثقال
گلاب عرق بید مشک از هریک یکصد مثقال آب سیب شیرین آب انار شیرین رب شیرین
از هریک پنجاه مثقال عسل مصفی دو وزن و نیم مجموع ادویه بدستور مقرر ترکیب نمایند افلونیا
خاصه تالیف حکیم عماد الدین محمود مغفور به نسخهٔ دیگر گفته که این افلونیا جمیع امراض را موافق
است صنعت آن بزرالبنج سفید چهار مثقال فلفل مصطکی جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب مشک
تبتی لسان ثور مروارید ناسفته ورق طلا یاقوت سرخ رمانی لب محرق مغسول لعل بدخشی
عاقرقرحا افیون تخم بادرنجبویه پوست زرد اترج بوزیدان بهمن سفید کندر ذکر وج ترکی
پوست بیرون پسته از هریک دو مثقال کهربای شمعی ورق نقره زرنباد درونج عقربی بسباسه
عود قماری خام اسطوخودوس سادج هندی قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب بلسان
خولنجان قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر ریوند چینی خصیة الثعلب غاریقون خشخاش سفید دارفلفل
فطراسالیون مرمکی صافی صمغ سیاه تلا از هریک سه مثقال ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب
تخم کرفس گل سرخ خشخاش سفید مغز زرجیل مقشر مغز تخم خربزه از هریک ده مثقال افیون
یکصد مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند افلونیای محمودی منقول از تحفة المؤمنین

صنعت آن افیون فلفل سفید از هریک بیست مثقال سنبل الطیب اسارون لبیاسه دانه هیل
دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل افتیمون از هریک دو مثقال تخم کرفس زعفران گل سرخ
از هریک شش مثقال مشک ترکی نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال ورق طلا ورق نقره
از هریک پنجاه عدد عسل سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک قیراط
تا دو قیراط افلونیا حکیم سلیمان موسوی شیرازی گفته که این افلونیا را جمیع منافع افلونیا
محمودی که قبل ازین ذکر شد می باشد مع شیئ زائد صنعت آن یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق
نقره جدوار خطائی مجرب عود قماری خام غرقی صندل سفید صندل سرخ مایه شتر اعرابی زنجبیل
سفید سورنجان مصری بهمن سرخ بهمن سفید ریوند چینی غاریقون حبش سفید مقل ازرق
جند بیدستر حب البلسان مغز حب الزلم مغز تخم کدوی شیرین کشنیز خشک مقشر مغز فندق مغز
تخم خیارین مغز گردکان مقشر مغز نارجیل مقشر تخم کاسنی مقشر تخم خشخاش از هریک پنج مثقال
مروارید ناسفته مصطکی رومی از هریک هفت مثقال حجر لشب کافور لاجورد مغسول کهربای
شمعی بسد محرق عقیق یمانی عنبر اشهب مشک خالص زعفران اشنه سنبل هندی سنبل رومی
خصیة الثعلب مصری کبابه چینی وج ترکی زرنباد سافج هندی زراوند مدحرج زرنب شامی
خطمیانای رومی عود بلسان تودری سرخ کلکلون تودری زرد اسارون شامی درونج عقربی
بادرنجبویه تخم بالنگو گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ لبیاسه باغی فرفقة الطیب بلیلجه سودا
نان خواه تخم کرفس تخم فرنجمشک اسطوخودوس افتیمون اقریطی طباشیر گل نیلوفر تخم شاهتره
تخم بادروج از هریک سه مثقال ورق طلا چهار مثقال فلفل دارچینی قاقله از هریک ده
مثقال مغز چلغوزه مغز بادام شیرین مقشر از هریک هشت مثقال افیون کازرونی یکصد
و بیست مثقال روغن بنفشه بادام پنجاه مثقال گلاب یکمن تبریزی نبات سفید نیم من
عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک نخود تا یک دانگ
افلونیای دیگر از حکیم سلیمان گفته که اکثر امراض را نافع است صنعت آن جدوار
خطائی مجرب عنبر اشهب مشک تبتی صندل سفید سنبل الطیب از هریک دو مثقال
عود قماری خام غرقی بهمن سفید بهمن سرخ تخم گزر گاوزبان تخم بادرنجبویه گل سرخ زعفران

فلفل سیاه دار فلفل سعد کوفی زنجبیل سفید دارچینی تخم ترب حب کاکنج از هر یک پنج مثقال بادیه
شتر اعرابی سورنجان مصری بوزیدان تودری زرد تودری سرخ درونج عقربی عاقرقرحا زراوند
مدحرج قرنفل قاقله لسان العصافیر تخم بلبون افربیون از هر یک سه مثقال خصیة الثعلب مصری
مصطکی رومی جوز بوا بسباسه مغز پسته مقشر مغز فندق مقشر مغز کلاکان مقشر تخم خشخاش
سفید تخم شلغم از هر یک ده مثقال زرنباد بادرنجبویه ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال بزرالبنج
سفید بیست مثقال افیون کازرونی سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه ادویه را کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین بقدر حاجت چرب نموده بعسل مصفی بدستور معجون سازند شربتی از
یک نخود تا یک دانگ افلونیای دیگر تالیف حکیم احمد منقول از خط میرزا رحیم حکیم باشی شاه
سلطان حسین صنعت آن فلفل سیاه مصطکی رومی سنبل الطیب افتیمون دارچینی ریوند چینی
قرنفل صندل سرخ زنجبیل سفید طباشیر سفید بسباسه تخم خرفه مقشر خصیة الثعلب مصری دانه
هیل تخم خشخاش از هر یک هشت مثقال غنچه گل سرخ بیست و دو مثقال گل ارمنی چهار
مثقال پوست هلیله کابلی پنج مثقال زعفران دوازده مثقال بزرالبنج پانزده مثقال افیون
سی یک مثقال عسل مصفی هفتصد و هفتاد و پنج مثقال بدستور معجون سازند افلونیای
احمدی دیگر تالیف حکیم احمد ولد ارشد حکیم سلیمان موسوی گفته که این ترکیب مجرب است از برای
تقویت قلب و دماغ و نشاط آورد و تقویت باه و امساک بی نظیر است صنعت آن فلفل سیاه پنج
مثقال بزرالبنج سفید سی مثقال دارچینی زنجبیل قرنفل مصطکی دانه هیل ریوند چینی بوزیدان خصیة الثعلب
مصری سورنجان مصری اسارون عاقرقرحا گل ارمنی صندل سفید پوست هلیله کابلی
بادرنجبویه سنبل الطیب بادیه شتر اعرابی گل سرخ لسان العصافیر بنفشه سلیخه عود الصلیب تودری
زرد تودری سرخ گلگون قاقله صغار ورق نقره از هر یک سه مثقال زعفران پانزده مثقال بزرالبنج
سفید بیست مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک یک مثقال افیون کازرونی چهار مثقال
عسل سفید مصفی یکصد و شصت مثقال بزرالبنج و تخم خشخاش را به نهایت نرم کوبیده باقی
ادویه را کوفته بیخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده زعفران و افیون را بگلاب حل کرده مجموع
را بالعسل بقوام آورده لبریز شد و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند

شربتی از یک نخود تا یک دانگ افلونیای احمدی دیگر تالیف حکیم احمد ولد ارشد حکیم سلیمان موسوی که
بجهت خان احمد ترکیب فرموده صنعت آن فلفل سیاه بیست و پنج مثقال سنبل الطیب افتیمون
افریطی ریوند چینی صندل سرخ زنجبیل طباشیر سفید دارچینی لب باسه تخم خرفه مقشر تخم خشخاش
سفید خصیة الثعلب مصری مصطکی رومی قرنفل دانه هیل از هریک هشت مثقال ورق گل سرخ
بیست و دو مثقال گل ارمنی چهار مثقال پوست هلیله کابلی پنج مثقال بزر البنج سفید پانزده
مثقال افیون مصری یک مثقال زعفران دوازده مثقال ورق نقره دو مثقال عسل سفید مصفی
هفت صد و هفتاد و پنج مثقال تخم خشخاش و بزر البنج را نیم کوب و باقی ادویه را کوفته
بیخته بدستور مقرر معجون سازند شربتی یک قیراط تا نیم دانگ افلونیای دیگر منقول از
مجربات حکیم احمد موسوی که خود تناول می فرموده اند صنعت آن عود قماری خام پانزده مثقال
فلفل سفید مصطکی رومی از هریک هشت مثقال دارچینی سنبل الطیب حب بید ستر مروارید ناسفته
عنبر اشهب از هریک ده مثقال قرنفل بیست مثقال زعفران پنجاه مثقال دانه هیل قرنفل
درونج عقربی زرنباد عاقرقرحا بهمن سرخ مومیائی دار ابجدی جدوار خطائی مشک تبتی پوست
هلیله کابلی کهربای شمعی ابریشم مقرض ورق گل سرخ صندل سفید تخم کاسنی گاوزبان بادرنجبویه
پوست زرد اترج شقاقل مصری خصیة الثعلب از هریک پنج مثقال کافور قیصوری نیم مثقال
زراوند مدحرج دو مثقال ورق نقره و ورق طلا از هریک صد عدد جوزبوا کبابه چینی از هریک
پنج مثقال آمله منقی ده مثقال افیون دویست و بیست مثقال شربت انار شیرین شربت به
شیرین شربت سیب شیرین از هریک بیست مثقال عرق گاوزبان عرق بید مشک از هر
یک یکصد مثقال گلاب دو صد مثقال عسل سفید جید مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور معجون
سازند افلونیا از استنباط سید الفضلا و علامة العلماء میر محمد باقر داماد قدس سره این افلونیا را
مسمی بمطیبة الارواح نموده و فرموده که این افلونیا جامع جمیع فوائد افلونیای رومیه فارسیه
و تریاق اکبر است با زیادتی در حفظ صحت و تقویت ارواح و قوی و اعضا و ازاله جمیع
امراض حاره و بارده و شرحی طویل از برای این دوا نوشته و تحفه نزد قطب شاه والی دکهن
فرستاده صنعت آن فلفل سیاه بیست مثقال فلفل سفید دارچینی سلیخه از هریک دوازده مثقال

رازیانه اشنه سفید سنبل الطیب از هر یک ده مثقال تخم کرفس پانزده مثقال پوست زرد اترج
سانج هندی گاوزبان گیلانی از هر یک هفت مثقال گل گاوزبان گل سوسن آزاد بستانی
فرودمانا تخم بادرنجبویه پوست نارنج از هر یک پنج مثقال ورق بادرنجبویه هلیله سیاه شیطرج هندی
از هر یک هفت مثقال آمله منقی پنج مثقال تخم شلغم بری نعناع خشک پوست بلیله بهمن سفید
پوست بیرون پسته تودری سرخ سعد کوفی نانخواه حب الغار لسان العصافیر اسارون سنبل رومی
لک مغسول گل سرخ اسطوخودوس قسط سفید بحری پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی شقاقل
مصری صندل سفید کشنیز عنبرین از هر یک هفت مثقال جوزبوا بسباسه بانک زرنباد درونج
ترکی رب السوس درونج عقربی مرجان فرانجمشک اقرقرحا فلفل پودینه چینی بذرالبنج سفید از هر یک دو مثقال
بهمن سرخ تودری زرد حاشا مغاث بغدادی ثوم بری نارمشک زرنب قصب الذریره
تخم فرنجمشک قاقله کبار کمادریوس کمافیطوس حب بلسان عود بلسان افتیمون اقریطی غاریقون
هیش سفید زراوند طویل زراوند مدحرج سکبینج صمغ عربی مقل ازرق کثیرا قرفه الطیب بلیله سیاه
افربیون انیسون عاقرقرحا خولنجان مشکطرامشیع جنطیانا رومی حنظل سرخ موسیانی دوا الراسی
بجردی قفرالیهود مروارید ناسفته طباشیر سفید زرشک منقی فادزهر حیوانی اسطوخودوس نانخواه
لاجورد مغسول عنبراشهب ورق نقره از هر یک پنج مثقال کبابه چینی مشک تبتی خالص از هر یک
شش مثقال مصطکی رومی سی مثقال زرنباد خصیة الثعلب مصری دارفلفل عود هندی خام
جدوار ختائی مجرب ابریشم مقرض گل ارمنی مغسول از هر یک دوازده مثقال تخم کرفس بیست
مثقال زعفران شصت و شش مثقال بسد محرق کهربا ورق طلا از هر یک چهار مثقال یاقوت
رمانی زمرد کهنه از هر یک سه مثقال زبرجد شفاف دو مثقال روغن بلسان سی و دو مثقال
میعه سائله روغن نارجیل از هر یک بیست و دو مثقال افیون کازرونی یکصد و پنجاه و پنج مثقال عرق
بهار نارنج پاچهار یک من تبریزی عرق بیدمشک گلاب از هر یک دویست و پنجاه درم
عرق فتنه یکصد و بیست درم عرق گاوزبان یکصد و پنجاه درم عرق قرنفل پنجاه درم عرق
دارچینی هفتاد و پنج درم نبات سفید یکصد و پنجاه درم عسل سفید مصفی چهار وزن ادویه
طریق ساختن این دوا باین نحو است که صمغ را سوای مصطکی در عرق بهار گاوزبان عرق

بید مشک و گلاب بخیسانند و اندک عسل داخل کرده یک شب بگذارند و عنبر را علیحده در عسل بگذارند
و همچنین مومیائی و قفر را جدا جدا در عسل بگذارند و افیون را در عرق دارچینی و عرق قرنفل
و عرق فتنه بخیسانند و مشک و زعفران و جدوار و فادزهر را جدا جدا بکوبند و جواهر را نرم
کوبیده بر روی سنگ سماق با گلاب سحق بلیغ نموده بنحویکه در زیر دندان نیاید و ابریشم را
نیکو مقرض نموده از پارچهٔ نازکی بگذرانند و باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بلسان و روغن
نارجیل و میعه سائله چرب نموده و چون عسل را بقوام آورده باشند و از آتش فرود آورده
اول مرتبه صموغ را در ان حل نمایند پس جواهر را صلایه کرده ابریشم را داخل نمایند بعد از ان
عنبر گداخته و مومیائی و قفر را گداخته و فادزهر و جدوار و افیون و زعفران با این ترتیب
که ذکر شد داخل نمایند پس ادویه چرب کرده را پس مشک آنگاه ورق طلا و ورق نقره پس جهد
و مبالغه نمایند که اجزا خوب بهم مخلوط شوند و آن قدر تبر بزنند که هیچ جزوی از ان ممتاز از
جزو دیگر نباشد پس در ظرف چینی کرده نگاه دارند بیش از شش ماه استعمال ننمایند و شربتی
ازین معجون از نیم دانگ تا نیم مثقال و معتاد با فیون را تا یکمثقال نیز جائز است و این دوا
بغیر عرقها و عسل و نبات یکصد و دوازده جزو است و مزاجش گرم است در اول درجهٔ
اول و خشک است در اول درجهٔ سوم مخفی نباید بر عارفان قوانین ترکیب مخفی نیست که
بحسب قوانین کلیهٔ ترکیب این ترکیب مشوش است و اگرچه مهر عمدهٔ فضلا اند لیکن لازم است
که عارف قوانین ترکیب باشند افلونیای حکیم عماد الدین محمود که از جهت اعتماد بر ان
بسبب تجربهٔ وی نموده اند صنعت آن فلفل سیاه سنبل الطیب نقل سیل لوا مصطکی رومی
ریوند چینی بسباسه سارون بزر البنج سفید تخم کرفس و رق گل سرخ افتیمون دارچینی از هر یک
دو مثقال افیون خالص زعفران از هر یک پنج مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن بنفشه بادام
چرب نموده با سه وزن ادویه عسل مصفی بقوام آمیزند شربتی از یک نخود تا دو نخود افلونیای
دیگر منقول از طب یوسفی صنعت آن فلفل سیاه بزر البنج سفید از هر یک بیست درم افیون
ده درم زعفران پنج درم سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک دو درم جندبیدستر یک درم
زرنباد درونج عقربی مشک خالص مروارید ناسفته از هر یک نیم درم عسل مصفی نود مثقال

علی الرسم معجون سازند شربتی یکدانگ اقلونیای دیگر صنعت آن بونج چینی بسباسه زرنباد عود
هندی دارچینی قرنفل اشنه ساذج هندی سنبل الطیب بلیبان از هریک دو درم خصیة الثعلب
مصری بزرالبنج زعفران تخم کرفس از هریک پنج درم فلفل سیاه افیون مصری از هریک بیست درم
مصطکی رومی پنج درم عاقرقرحا فربیون از هریک یکدرم مشک ترکی نیم درم ورق طلا دانگی
ورق نقره نیم درم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و باسه چندان عسل صاف کف گرفته
بسرشند و بعد از شش ماه بقدر قوت مزاج استعمال نمایند اقلونیای جالینوس صنعت آن زعفران پنج درم
عاقرقرحا فربیون سنبل الطیب از هریک یکدرم فلفل بیست درم بزرالبنج سفید هشت درم افیون
یکدرم با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند اقلونیای دیگر بعضی گفته که از تالیف شیخ الرئیس
است مسکن اوجاع است و نافع است از برای قولنج صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک
بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال فربیون سنبل الطیب قرقرحا از هریک یکمثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند اقلونیای ابن ماسویه جهت نزلات و اوجاع
معده و ریاح و قولنج با مطبوخ یا بارب به استعمال نمایند و جهت تشنج و فالج با مطبوخ جوزالطیب
و جهت سرفه و ضیق النفس با مطبوخ زوفای خشک و جهت سنگ گرده و مثانه با آب کرفس
و جهت نزف الدم جمیع اعضا با آب برگ نارمشک قدر شربت یک نخود است و این نسخه نیز از
قرابادین افندی صالح حلبی طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم نقل شده صنعت آن فلفل سفید افیون
بزرالبنج سفید زعفران از هریک پنج درم سنبل الطیب عاقرقرحا جندبیدستر از هریک یکدرم با عسل
سفید بدستور مقرر معجون سازند اقلونیای کبیر منقول از قرابادین افندی صالح حلبی
بنهایت مخدر و مسکن اوجاع است صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هریک دو درم افیون
دارچینی از هریک یکدرم و نیم تخم کرفس تخم معدونس که فطراساليون است دوقوا از هریک ثلث درم
زعفران نیم درم سنبل الطیب عاقرقرحا زرنباد از هریک سدس درمی و پنج حبه فربیون و قسط تلخ
از هریک یکدرم اجزا را با عسل سفید مصفی بقدر حاجت معجون سازند اقلونیا تالیف مرحوم
حکیم سید محمد رحیم حکیم باشی منقول از خط ایشان بجهت درد اعضا و قولنج و تقویت باه و اعضا
رئیسه نافع صنعت آن عنبر اشهب یاقوت سرخ مروارید ناسفته از هریک دو مثقال طباشیر اعرابی

خصیة الثعلب مصری جدوار خطائی فاد زهر حیوانی دارچینی عود قماری مغز جلغوزه جوز بوا زعفران
مازندرانی از هریک پنج مثقال فاد زهر معدنی سه مثقال فلفل سفید بزر البنج از هریک بیست
مثقال افیون مازندرانی پانزده مثقال فطراسالیون چهار مثقال تخم کرفس سه مثقال
ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا فربیون از هریک یک مثقال سنبل الطیب چهار مثقال ادویه
را با روغن بلسان چرب نموده با عسل سه برابر ادویه معجون سازند افلونیای حکیم صالح تتق
خان آن مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هریک نه مثقال و نیم درونج عقربی سنبل الطیب
خصیة الثعلب مصری جنطیانا مقل ازرق تخم شلغم بری تخم جزر مشک ترکی خالص از هریک دو
مثقال مصطکی رومی طباشیر آمله منقی عنبر اشهب از هریک یک مثقال بسباسه دار فلفل تخم بالنگو
افتیمون گل گاوزبان صمغ عربی رازیانه دارفلفل صندل سفید بگلاب سوده مغز بادام مقشر
مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته بهمن سرخ بهمن سفید از هریک سه مثقال قرنفل هشت مثقال ورق
گل سرخ دارچینی سیلانی از هریک شش مثقال زنجبیل عاقرقرحا ترکی جوز بوا زرنباد از هریک
چهار مثقال زعفران ده مثقال تخم کرفس نه مثقال حب الغار ده مثقال ساذج هندی پنج مثقال
افیون کازرونی هفتاد و پنج مثقال عسل سفید مصفی هفت صد و پنجاه مثقال گلاب چهل مثقال
بدستور مقرر معجون سازند افلونیا تالیف صدر الشریعه مولانا عبد الرزاق لاهیجی صنعت
آن افیون کازرونی دوازده مثقال درونج عقربی مروارید ناسفته سنبل الطیب فربیون
فلفل سیاه عود قماری خام دارچینی مرجان قرمزی کهربای شمعی ابریشم مقرض زعفران گاوزبان
اسطوخودوس افتیمون اقریطی تخم فرنجمشک تخم کاسنی مقشر صندل سفید سوده هلیله سیاه مقل
ازرق فلفل سفید انیسون ازیانه خصیة الثعلب مصری قاقله جوز بوا بسباسه قرنفل شقاقل مصری
خولنجان بوزیدان بهمن سرخ زنجبیل طباشیر سفید مشک ترکی خالص از هریک یک مثقال ورق
طلا ورق نقره از هریک سی عدد لاجورد مغسول سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور
مقرر معجون سازند افلونیای سعیدی از اختراع حکیم محمد سعید قمی او ادعا کرده این افلونیا را
در برابر افلونیای حکیم میر عماد الدین محمود و افلونیای حکیم احمد ترکیب نموده و چنانچه ایشان
افلونیای خود را به محمودی و احمدی موسوم نموده اند او نیز افلونیای خود را به سعیدی موسوم نموده

وجمیع منافع وخواص که معزی الیها بجهت افلونیای خود ذکر کرده اند حکیم محمد سعید مع شیء
زائد از برای افلونیای خود آورده صنعت آن هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست
بلیله طباشیر سفید سعد سائکنه نیلوفر خشک مقشر از هریک سه مثقال کهربای شمعی یشب سبز گل سرخ
پوست زرد اترج از هریک دو مثقال اسطوخودوس ریوند چینی پوست بیخ لفاح مصطکی
رومی عود قماری زعفران صندل سفید از هریک مثقال طلاق محلوب یک مثقال و نیم عاقرقرحا
یک مثقال دارچینی دو مثقال بزرالبنج سفید پنج مثقال افیون ده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند افلونیا تالیف میرزا محمد حکیم صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید افتیمون
زعفران از هریک بیست مثقال مصطکی اسطوخودوس ابریشم مقرض از هریک پنج مثقال
مروارید ناسفته بسد کهربا یشب سبز یاقوت رمانی مشک تبتی جدوار خطائی ورق طلا از هریک
دو مثقال سعد کوفی ورق نقره عود قماری خام بادیه شتر اعرابی سنبل الطیب سازج هندی
درونج عقربی جوزبوا بسباسه گاوزبان تخم بادرنجبویه گل سرخ تخم کرفس نانخواه پوست
زرد بیرون اترج از هریک سه مثقال خصیة الثعلب مصری شقاقل زرنباد لسان العصافیر
از هریک چهار مثقال قرنفل دار هیل زنجبیل دارچینی دارفلفل اسارون زرنب بادرنجبویه
خولنجان حب بلسان پوست بیرون پسته بوزیدان اشنه از هریک دو مثقال عاقرقرحا افیون
از هریک یک مثقال بهمن سفید تودری سرخ تودری سفید مغز نارجیل مقشر مغز تخم خیار
مغز تخم خربزه مغز پسته مغز گردکان از هریک پنج مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه
بدستور مقرر مرتب نمایند و مخفی نماند که این ترکیب نیز نهایت مشوش است و از قواعد
کلیه ترکیب خارج افلونیای دیگر که بجهت قولنج بی نظیر و بادها بشکند و طبع را نرم سازد
و مسکن جمیع دردها است و خواب آور و صنعت آن فلفل افیون بزرالبنج سفید یبروج
نانخواه برگ سداب فودنج زیره کرمانی جندبیدستر حب الغار از هریک یک جزو سقمونیای
مشوی ثلث جزو همه کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی تا یکدرم
و این دوا یازده جزو است و مزاجش قریب باعتدال در گرمی و سردی بلکه مائل بگرمی و خشکی

است در درجه سیوم افلونیای دیگر قریب است بافلونیای قبل لیکن مسهل نیست و دوای جید است
جمیع دردها را فرو نشاند و بادها بشکند و قولنج را نافع باشد صنعت آن فلفل نانخواه شونیز حب الغار
جند بیدستر زیره کرمانی افیون بزر البنج سفید بیروح اجزا متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن
ادویه معجون سازند افلونیای دیگر از تالیف متاخرین بنهایت نفع و قریب است بافلونیای
حکیم سلیمان موسوی شیرازی و قلمی کردیده که جمیع امراض را موافق است صنعت آن بزر البنج سفید
چهار مثقال فلفل مصطکی رومی جدوار خطائی عنبر اشهب مشک تبتی لسان عصفور مروارید ناسفته
یاقوت رمانی لعل بدخشی بسد محرق مغسول ورق طلا عاقرقرحا فربیون تخم بادرنجبویه پوست
زرد اترج بهمن سفید بوزیدان کندر پوست بیرون پسته وج ترکی از هریک دو مثقال کهربای
شمعی زرنبا دورق نقره درونج عقربی لب باسه عود قماری خام ساذج هندی سلیخه دو
قرنفل زنجبیل اسارون شامی دارچینی اشنه حب بلسان خولنجان سعد کوفی قسط بحری جوزبوا
لسان العصافیر خصیة الثعلب مصری ریوند چینی غاریقون حشیش سفید دارفلفل سلیخه سیاه فطراسالیون
مرمکی صافی میعه سائله از هریک مثقال ابریشم مقرض صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس
گل سرخ منزوع الاقماع تخم خشخاش سفید مغز بادام جبلی مغز مغز تخم خربزه از هریک دو مثقال
افیون یکصد مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک نخود تا
یک دانگ افلونیای دیگر از متاخرین صنعت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی سلیخه سیاه
سنبل الطیب اذخر مکی ابریشم خام از هریک سه مثقال بسد محرق زمرد کهنه عقیق یمانی طباشیر سفید
دارچینی اسارون شامی ساذج هندی صندل سفید زرشک منقی ریوند چینی تخم فرنجمشک عنبر
اشهب مشک تبتی ورق طلا ورق نقره جدوار خطائی مجرب درونج عقربی بادرنجبویه گل
گاوزبان پوست زرد اترج از هریک دو مثقال لعل بدخشی یاقوت رمانی از هریک یک مثقال
فلفل سفید چهل مثقال مصطکی بیست مثقال زعفران ده مثقال افیون چهل مثقال تخم کرفس
پانزده مثقال جوزبوا لب باسه خولنجان اسطوخودوس بادیه شتر اعرابی از هریک پنج مثقال
عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند افلونیای دیگر از متاخرین
صنعت آن یاقوت سرخ رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود لعل بدخشی ورق گل سرخ ساذج هندی

علی الرسم معجون سازند شربتی یکدانگ افلونیای دیگر صنعت آن بونج جینی بسباسه زرنباد عود
هندی دارچینی قرنفل اشنه ساذج هندی سنبل الطیب بلیسان از هر یک دو درم خصیة الثعلب
مصری بزر البنج زعفران تخم کرفس از هر یک پنج درم فلفل سیاه افیون مصری از هر یک بیست درم
مصطکی رومی پنج درم عاقرقرحا فرفیون از هر یک یکدرم مشک ترکی نیم درم ورق طلا دانگی
ورق نقره نیم درم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و با سه چندان عسل صاف کف گرفته
بسرشند و بعد از شش ماه بقدر قوت مزاج استعمال نمایند افلونیای جالینوس صنعت آن زعفران پنج درم
عاقرقرحا فربیون سنبل الطیب از هر یک یکدرم فلفل بیست درم بزر البنج سفید بیست درم افیون
یکدرم با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند افلونیای دیگر بعضی گفته که از تالیف شیخ الرئیس
است مسکن اوجاع است و نافع است از برای قولنج صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک
بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک یکمثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند افلونیای ابن ماسرجویه جهت نزلات و اوجاع
معده و ریاح و قولنج با مطبوخ یا با رب به استعمال نمایند و جهت تشنج و فالج با مطبوخ جوز الطیب
و جهت سرفه و ضیق النفس با مطبوخ زوفای خشک و جهت سنگ گرده و مثانه با آب کرفس
و جهت نزف الدم جمیع اعضا با آب برگ نار خشک و قدر شربتش یک نخود است و این نسخه نیز از
قرابادین افندی صالح حلبی طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم نقل شده صنعت آن فلفل سفید افیون
بزر البنج سفید زعفران از هر یک پنج درم سنبل الطیب عاقرقرحا جندبیدستر از هر یک یکدرم با عسل
سفید بدستور مقرر معجون سازند افلونیای کبیر منقول از قرابادین افندی صالح حلبی
بنهایت مخدر و مسکن اوجاع است صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک دو درم افیون
دارچینی از هر یک یکدرم و نیم تخم کرفس تخم سقدولس که فطراسالیون است دوقو از هر یک ثلث درمی
زعفران نیم درم سنبل الطیب عاقرقرحا زرنباد از هر یک سدس درمی و پنج حبه فربیون و قسط تلخ
از هر یک یکدرم اجزا را با عسل سفید مصفی بقدر حاجت معجون سازند افلونیا تالیف مرحوم
حکیم سید محمد رحیم حکیم باشی منقول از خط البنان جهت درد اعضا و قولنج و تقویت باه و اعضای
رئیسه نافع صنعت آن عنبر اشهب یاقوت سرخ مروارید ناسفته از هر یک دو مثقال مایه شتر اعرابی

خصیة الثعلب مصری جدوار خطائی فادزهر حیوانی دارچینی عود قماری مغز چلغوزه جوزبوا زعفران
مازندرانی از هر یک پنج مثقال فادزهر معدنی سه مثقال فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بیست
مثقال افیون مازندرانی پانزده مثقال فطراسالیون چهار مثقال تخم کرفس سه مثقال
سافج هندی سلیخه عاقرقرحا فربیون از هر یک یک مثقال سنبل الطیب چهار مثقال ادویه
را با روغن بلبسان چرب نموده با عسل سه برابر ادویه معجون سازند افلونیای حکیم صالح خان
خان آن مرحوم صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک نه مثقال و نیم درونج عقربی سنبل الطیب
خصیة الثعلب مصری جنطیانا مقل ازرق تخم شلغم بری تخم جزر مشک ترکی خالص از هر یک ده
مثقال مصطکی رومی طباشیر آمله منقی عنبر اشهب از هر یک یک مثقال بسباسه انیسون تخم بالنگو
افتیمون گل گاوزبان صمغ عربی رازیانه دارفلفل صندل سفید بگلاب سوده مغز نارجیل مقشر
مغز بادام شیرین مقشر مغز پسته بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه مثقال قرنفل هشت مثقال ورق
گل سرخ دارچینی سیلانی از هر یک شش مثقال زنجبیل عاقرقرحاج ترکی جوزبوا زرنباد از هر یک
چهار مثقال زعفران ده مثقال تخم کرفس نه مثقال حب الغار ده مثقال سافج هندی پنج مثقال
افیون کازرونی هفتاد و پنج مثقال عسل سفید مصفی هفتصد و پنجاه مثقال گلاب چهل مثقال
بدستور معهود معجون سازند افلونیا تالیف صدرالشریعه مولانا عبدالرزاق لاهیجی صنعت
آن افیون کازرونی دوازده مثقال درونج عقربی مروارید ناسفته سنبل الطیب فربیون
فلفل سیاه عود قماری خام دارچینی مرجان قرمزی کهربای شمعی ابریشم مقرض زعفران گاوزبان
اسطوخودوس افتیمون افریطی تخم فرنجمشک تخم کاسنی مقشر صندل سفید سوده هلیله سیاه مقل
ازرق فلفل سفید انیسون رازیانه خصیة الثعلب مصری قاقله جوزبوا بسباسه قرنفل شقاقل مصری
خولنجان بوزیدان بهمن سرخ زنجبیل طباشیر سفید مشک ترکی خالص از هر یک یک مثقال ورق
طلا ورق نقره از هر یک سی عدد لاجورد مغسول سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور
معهود معجون سازند افلونیای سعیدی از اختراع حکیم محمد سعید قمی اوحدالی که این افلونیا را
در برابر افلونیای حکیم میر عماد الدین محمود و افلونیای حکیم احمد ترکیب نموده و چنانچه ایشان
افلونیای خود را به محمودی و احمدی موسوم نموده اند و نیز فلونیای خود را به سعیدی موسوم نموده

ظرف چینی نگاهدارند و بعد از سه ماه و یا بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر یکخود تا نیم
دانگ فرو برند افلونیای حکیم مومن در تحفة المؤمنین ذکر کرده و گفته که مزاجش قریب باعتدال
موافق است مزاجهای بارده و حاره را صنعت آن بزرالبنج سفید افیون کازرونی از هریک ده مثقال
زعفران کشنیز خشک مقشر از هریک پنج مثقال صندل سفید طباشیر سفید سنبل الطیب درونج
عقربی بسباسه عود قماری ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد کوفی زرنب قسط بحری جوز
بوا لسان العصافیر دارفلفل سلیخه سیاه اسارون فوفل زنجبیل بهمن سرخ بهمن سفید تخم بادرنجبویه بوزیدان
از هریک دو مثقال دارچینی گل سرخ تخم خشخاش مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر زرنباد گل گاوزبان
از هریک سه مثقال آمله منقی در شیر گاو پرورده هفت مثقال مشک تبتی نیم مثقال کهربای شمعی
مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشی لسب محرق مرجان قرمزی عقیق یمانی ورق طلا
عنبر اشهب از هریک یک مثقال جواهر را بر سنگ سماق بگلاب صلایه نموده و باقی ادویه را کوفته بیخته
بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه شربت معجون سازند می فرمایند باید دانست که درین پنج شش نسخه
اخیر از متاخرین رعایت قوانین کلیه ترکیب نیز نشده و باعتقاد بنده خالی از مضار نیستند
افلونیا مسمی بحافظ الارواح جمیع منافع افلونیای فارسیه افلونیای حکیم عماد الدین محمود
که حکیم سلیمان موسوی از مفردی الیه نقل کرده اند برای این افلونیا ذکر نموده و این افلونیا از متاخرین
است مؤلفش معلوم نیست صنعت آن بزرالبنج سفید فلفل سفید از هریک بیست مثقال شیرخشت خراسانی
صندل سرخ صندل سفید دارچینی طباشیر سفید سنبل الطیب گل سرخ [illegible] الاقحوان تخم خشخاش سفید
مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریک پنج مثقال افیون زرنباد
درونج عقربی گل گاوزبان بسباسه عود قماری خام حب بلسان از هریک چهار مثقال مصطکی
رومی زعفران از هریک سه مثقال ساذج هندی خولنجان سعد کوفی قسط بحری جوز بوا عود بلسان
با قشر حماما سلیخه فطراسالیون اسارون زنجبیل رازیانه انیسون تخم کرفس فلفل از هریک مثقال
افسنتین پوست زرد اترج پوست بیرون پسته ورق نقره مشک تبتی بهمن سفید بهمن سرخ دو دو تخم
بادرنجبویه بوزیدان از هریک دو مثقال اجزا کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه شربت
معجون سازند در نسخه دیگر یاقوت سرخ رمانی لعل بدخشی کهربای شمعی ورق طلا عنبر اشهب از هر

از هریک دو مثقال مروارید ناسفته یک مثقال بسد مرجان قرمزی عقیق یمانی از هریک سه مثقال داخل
است جواهر را با گلاب صلایه نموده ورق طلا ورق نقره را بالعسل حل کرده عنبر را بروغن بلسان
گداخته باقی ادویه را کوفته بیخته بدستور معمول معجون سازند شربتی از یکدانگ تا نیم درم افلونیا
مسمی بجامع الارواح تالیف حکیم میر محمد مومن گفته که این افلونیا قریب باعتدال است و موافق
جمیع امزجه است صنعت آن بزر البنج سفید فلفل سفید از هریک ده مثقال زعفران پنج مثقال کشنیز
پنج مثقال صندل سفید دارچینی طباشیر سفید سنبل الطیب گل سرخ خشخاش سفید مغز چلغوزه مغز بادام
مقشر گل گاوزبان از هریک سه مثقال زرنباد درونج عقربی لب باسه عود قماری حب بلسان
سادج هندی عود بلسان سعد کوفی زرنب قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر دارفلفل سلیخه
اسارون فوفل زنجبیل رازیانه انیسون قرنفل فرفیون کبابه زرد اترج پوست بیرون پسته ورق
نقره بهمن سرخ بهمن سفید درونج ترکی تخم بادرنجبویه بوزیدان از هریک دو مثقال آمله بشیر پرورده
هفتاد مثقال مشک ترکی نیم مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند و بجهت بعضی این ادویه
اضافه شده مروارید ناسفته کهربا از هریک سه مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق طلا عنبر
اشهب از هریک دو مثقال بسد مرجان قرمزی عقیق از هریک سه مثقال و نیز از انجمله النفس
التراکیب است النفس التراکیب تالیف میرزا ابراهیم ولد حکیم اشرف نقل از بیاض مجربات
او مجلط معزی الیه قلمی نموده اند که این ترکیب از من است و سوای این اسم یافتم اسم لایق این
ترکیب را بسبب بسیاری منافعی که مشاهده نمودیم ازین ترکیب الاسما از برای اعانت
بر هضم و تقویت باه و تقویت قلب و جمیع اعضای رئیسه و با وجود این فعال بسیار گرم نیست و شربتش
از یکدانگ تا دو دانگ و تا نیم مثقال است صنعت آن بسباسه قاقله صغار قرفه الطیب زنجبیل
دارفلفل دارچینی سارون شامی از هریک یکمثقال فلفل سفید مروارید ناسفته زعفران ریوند چینی
از هریک دو مثقال کشنیز خشک مقشر شش مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عصاره زرشک
ده مثقال بادزهر معدنی افیون کازرونی از هریک مثقال قاقله کبار پنج مثقال قرنفل
یک مثقال و نیم شکر سفید هفتاد مثقال من مصفی یعنی عسل مصفی هفتاد مثقال بدستور معجون
سازند و اگر اضافه کرده شود باین معجون عنبر اشهب ورق نقره از هریک یکمثقال ورق طلا نیم

منقال می گردد اقوی میشمرند که اگر درین معجون بعوض فادزهر معدنی جدوار خطائی کنند و ملحقات
داخل نداشته باشد معجون النفیس است فادزهر معدنی مبطل فعل افیون است چه جمع میان ادویه قلبیه
وافیون را جایز نداشته اند اطبای یونان هم با آنکه افیون را داخل نمی نمایند و باقی ادویه ملحقات نیز داخل باشد
و نیز از آنجمله بادزهرج است و آن معرب از بادزهره فارسی است یعنی تریاق الرحیه چون زهرمهره که بمعنی
تریاق السم است و بعضی گفته اند که بادزهرج ترجمه دحمرثا است اسحق گفته که بادزهرج معجونی مبارک است
بادهای غلیظ که در معده و احشا باشد تحلیل دهد و سده های کبد و طحال را بگشاید و برودت رحم را ببرد
و حیض فرود آورد و نسیان و ربو و ضیق النفس و یرقان سده ای سر خالی عصاره النفع بزرگی دارد و شیخ رئیس گفته که منافع
بادزهرج منافع دحمرثا است و منافعی که برای دحمرثا ذکر کرده بعینه منافعی است که اسحق از برای بادزهرج ذکر کرده
صنعت آن بنسخه اسحق زرنباد درونج عقربی افیون جندبیدستر عاقرقرحا سلیخه سیاه هوام الجوس بزرالبنج سفید
قسط تلخ یعنی جاوشیر زعفران از هریک شش درم برنجاسف شش درم مروارید ناسفته بازرد مرکی صافی
از هریک دوازده درم ادویه را کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند و در نسخه
شفائی هوام الجوس داخل نیست و وزن مروارید دو درم است و وزن عسل دو وزن مجموع ادویه
است و در نسخه معصومی هوام الجوس داخل است و وزن مروارید دو درم است و گفته که صاحب
کامل الصناعه بعوض بازرد کندر آورده و در نسخه شیخ الرئیس فلفل دارفلفل از هریک شش درم داخل
است و وزن مروارید دو درم است و نسخه شیخ الرئیس بهتر است و این دوا را در ظرف چینی نگاه دارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قوت این دوا تا دو سال باقی می ماند شربتی تا دو دانگ و نیز از جمله
مرکباتی که اصل و عمود در آنها افیون است برشعثا است **فصل در ذکر نسخ برشعثا**
و آن لغت سریانی است و معنی آن برالسما است یعنی سهم السما که سریانیون اطلاق کرده اند بر معجون
که آن دوای فیلن است و آن معروف است به فلونیای رومیه و ذکر افلونیای رومیه قبل ازین کرده شد
ولیکن افلونیای رومیه بنسخه شیخ الرئیس که سریانیون آنرا برشعثا نامیده اند و در آنجا ذکر نشده
پس لازم است که درینجا ذکر شود با تصرفاتیکه بعد از جالینوس در آن کرده اند و صنعت هریک
را ذکر نمائیم و بعضی اطبا برشعثای قدیم را با فلونیای رومیه اصل یکی می دانند و این غلط از
ایشان از راه عدم مطالعه کتب متقدمین واقع شده چه کتب متقدمین بلکه قانون شیخ الرئیس صریح

است باین معنی که افلونیای رومیه برشعثای قدیم است اگرچه شیخ برشعثا را ذکر نکرده لیکن نسخه افلونیای
رومیه را ذکر کرده همان دوائی است که دیگران بنام برشعثای قدیم ذکر نموده اند و شیخ داود
انطاکی گفته که برشعثا که درین زمان معروف است از تراکیب بدیه است و اکثر اطبا برانند که از ترکیب
اوحد الدین هبة الله است که مشهور است با بو البرکات طبیب که از دین یهودی اسلام آورد
و سلسله اطبای قدیم مثل حکیم محمد سعید و حکیم محمد باقر از اولاد اوست حق تعالی او را برکت داده که همیشه
از اولاد او اطبای حاذق می باشند و باز شیخ داود گفته که من دیدم در کتابی که تالیف شده در خواص
برشعثای و صفات و افعال آن که این ترکیب از جالینوس است و آن مرحوم می فرمایند شیخ ابو علی علیه
الرحمة در قانون آورده که جالینوس گفته که من بخواب دیدم این مرکب را که گفت من دوای فیلن
رومی طرسوسی ام و فیلن که از خلفای ابنای بنی اسرائیل بلکه از خلفای حضرت سلیمان است
و شیخ این را باسم فلونیای رومیه ذکر کرده و بالفعل این میان اطبا مشهور برشعثای قدیم است و گفته
که این دوا نافع است از برای بسیاری از امراض خصوصا از برای قولنج و مسکن جمیع اوجاع
است و بعد از این میگوید که جالینوس حکایت کرده که دیدم در خواب دوای فیلن را و گفت که
من از استنباط فیلن رومی طرسوسی طبیب ام و منفعت من از برای کسی است که قسمت شده باشد
او را موت به سبب شدت اوجاع مهلکه و امراض مهلکه منفعتی عظیم و نیکو هستم از برای بسیاری
از اوجاع شدیده عارضه و بسیاری از امراض مهلکه منفعتی عظیم و از انجمله آنکه اگر حادث شود در معاء
قولون وجع شدید که آن وجع را قولنج نامند پس بخورد حب مرا وجع از من یکمرتبه ساکن میگردد وجع او
و اگر بیاشامانند مرا کسی که بوده باشد او را عسر بول یا سنگ گرده و مثانه که اذیت رساند بآن شخص نفع
میدهم از برای او و زائل میگردانم اوجاع طحال را و لقس اعصاب موذی و دل و تشنج را و درد پهلو که با او خوف
هلاک باشد اگر بیاشامیده شوم هر کسی را که نفث الدم داشته باشد یا قی الدم حایل میشوم میان او و موت
و پرده موت ها و میگردم و ساکن میگردانم هر وجع را که حادث شود در اعضا و احشا و سعال و خناقها و فواق
و نزله های منحدره از سر او گفته شده که خوردن آن بعد از فصد و اسهال و صداع مرکب از خون و خلطی بارد
چون سودا و بلغم به نهایت نافع است و درد را در ساعت فرو می نشاند و این
معجون نافع است از برای تشنج از شدت وجع خوردن آن ؞

وآنچه از برای درد گوش چون خورده شود یک قیراط تا نیم دانگ چون مقدار حبه از آن بشیر ختران حل کرده در گوش چکانند زائل می گرداند درد گوش را و از بعض روایات از حضرت صادق علیه السلام چنین استنباط می شود که این دوا از ادویه سماویه یعنی منزله بطریق وحی و الهام است صنعت آن بر النسخه شیخ ابوعلی بن سینا رحمه الله فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال فربیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک یک مثقال اجزا را کوفته بیخته با عسل مصفی بقدر کفایت معجون سازند و بعد از گذشتن شش ماه از ساختن این دوا استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با آب گرم بنوشند و این النسخه هفت جزو است و وزن اجزا پنجاه و هشت مثقال است و گفته که مزاجش سرد است در درجه اولی و خشک است در آخر درجه سوم واجزای این دوا به النسخه شیخ رئیس مطابق است با اجزای مرموزی که در حدیث از عباس وارد شده زیرا که فا اشاره است بفلفل ابیض و الف بافیون و زا بزعفران و عین بعاقرقرحا و با ببزر البنج و الف ثانی بافربیون و سین بسنبل الطیب و شیخ داود از کتابی که تالیف شده در صفات و خواص و منافع برشعثای قدیم نقل کرده عبارتی در وصف آن که صورت عبارتش این است انی

لم ار اقطع و اجود من المعجون المتخذ من الاخوین الشابین الرومی الزنجی و دمعة الراس المشرف

و اخویه و شعور السقالبة و شعر السبط الطیب و البارد الحار المقطع اذ اجمعها بالشراب الذی قد

جمعه الزنبوریه انکه مراد از اخوین شابین رومی و زنجی فلفل سفید و فلفل سیاه است که تازه باشند که شباب کنایه از تازه بودن آنها است و میان این هر دو اخوت است جهت سبب اسم یا بسبب آنکه هر دو ثمر یک درخت اند یا ثمر دو درخت اند که از یک جنس اند یا آنکه هر دو از یک زمین خیزند که هندوستان باشد بلکه فی الحقیقت در اکثر هر دو یک اند یکی مقشر و یکی غیر مقشر رومی کنایه از سفید و زنجی کنایه از سیاه است و مراد از دمعه راس مشرف افیون است که دمعه خشخاش است که سر خشخاش مشرف است یعنی کنگره دار و مراد از دو برادران افیون یکی افربیون است باعتبار رنگ و صورت و فعل و برودت و تخدیر بودن آن هم دمعه درختی و دوم بزر البنج است باعتبار فعل تبخیر و تخدیر که با افیون درین فعل بلکه در اکثر افعال و خواص مشارکت و برادری دارد و موهای سقالبه کنایه است از زعفران که شبیه بموی سقالبه در سرخی رنگ و شعر سبط الطیب کنایه است از

سنبل الطیب و حار مقطع بارد کنایه است از عاقرقرحا که مرکب القوی است از قوت حاره مقطعه
و از قوت بارده مخدره و شرابی که جمع کرده آنرا از بنور عسل است و در بین نسخه فلفل سیاه بر نسخه
شیخ اضافه شده و شیخ داود گفته که گمان آن است که جالینوس جمع کرده باشد این معجون را
پس فراموش شده باشد بسبب غفلت کسانی را که کتب جالینوس را از یونانی ترجمه کرده اند
یا بسبب اعراض مردم از استعمال آن چنانکه از بسیاری مرکبات و ابو البرکات تجدید ذکر آن کرده
باشد و بسبب انتشار و شهرت امر آن شده باشد و تعجب است از اطبا که چرا ندانستند این معجون را از جالینوس
و حال آنکه او رئیس سرکرده قوم است و حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی در رساله افیونیه صنعت
آنرا باین صفت آورده که بما خبر رسیده باشد که در بلاد هند دو برادر کوچک مشابه در شکل متساوی
در مقدار میباشد یکی از ایشان پیری حبشی و دیگر جوانی است رومی بگیر از جوان رومی مقدار
معلوم و وزنی محدود و از تخم سفید گیاهی که آن را خداع الرجال گویند یعنی فریب دهنده مردان
مقداری مساوی اول و از دموع جاریه از دیده سیاحان مثل وزن دوای اول بعد از آن بگیرند از
از آن مقداری که اگر آن مقدار را اضافه کنند بمثل آن مساوی وزن دوای اول شود و از
شعور سقالبه اگرچه در نواحی ایشان نمیروید مقداری که نسبت آن مقدار ثانی از قبیل نسبت
مقدار ثانی است باول و از دوائیکه در شکنبه گوسفند می نهند بودیعت و آن را حافظ الاطفال می
نامند و از بیخ گیاهی که کیفیت آن گرم است و فعل آن در زبان انسان ضد فعل آنست در سایر
بدن و از بیخی که بران دروغ بسته اند و خوشبوی است از هر دو مقداری که اگر اضافه کنند دو بار
و ضرب کنند در پنج مساوی مقدار اول شود که مفروض بود و از چیزی که نه جماد است و نه نبات و
نه حیوان و مشترک است میانه نبات و حیوان مقدار طول شهر یا موج و اخلاط بعد از آن بودیعت نهند
جمله را در ظرفی که ضیق المسام باشد و باطن آن املس و سر آن را نیک بپوشند و بعد از شش ماه استعمال
نمایند مشربتی از یک نخود تا دو دانگ بعد از آن میگوید که مراد از دو برادر فلفل سیاه و فلفل سفید است
و از خداعة الرجال بزر البنج است چون آن عقل را می برد آنرا خداع گفته و دموع جاری از
چشم سیاحان افیون است و شعور سقالبه زعفران است و دوائیکه در شکنبه گوسفند می نهند انفحه
نامند و مشاکل نشود افربیون است و عرق جبلی عاقرقرحا است و اصل مکند و بطیبه سنبل الطیب است و آنچه

نه جماد است و نه نبات و نه حیوان عسل است و اما وزن اول که فلفل است پس آن بیست درم است
و دوم که بزر البنج است مثل اول است و سوم که افیون است ده درم که چون ده دیگر بران افزایند بیست
می شود و چهارم که زعفران است وزن آن پنج درم است که نسبت آن بثانی که افیون است
از قبیل نسبت افیون است باول که فلفل باشد و چون بزر البنج بوزن فلفل است اعتبار نکرده
و باقی ادویه را بوزن از هر یک یکدرم است که در تضعیف اول دو می شود و در تضعیف دوم چهار
و چون چهار را در پنج ضرب کنند بیست می شود این نسخه موافق نسخهٔ شیخ رئیس است که نسخهٔ جمهور است
صنعت برشعثای قدیم بنسخهٔ شیخ داود انطاکی فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست
درم افیون ده درم زعفران هفت درم سنبل الطیب لسان العصافیر عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک
مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند و درین نسخه دو دوا بر نسخهٔ شیخ الرئیس
زیاده شده و در وزن اجزا نیز تفاوت است و گفته که معجون مذکور معجونی عظیم النفع است و این معجون
بلیغ النفع است در تجفیف رطوبات غریبه بالاو قطع نزلات و زکام و اصلاح امراض مرطوبین و قلع
دمعه و بخارات و صداع کهنه و آمدن آب از دهان و استسقا و اسهال مزمن و نزف الدم و نفث
الدم و کدورت حواس و کسالت و اعیا و مقوی حواس است و نشاط می آورد و تقویت قوت
مفکره می کند و نافع است از برای بهر و دفع عسر انزال میکند و دیر می گرداند انزال منی را و مسکن
جمیع اوجاع است و درد دندان را ساکن می گرداند چون بر روی نهند و عظیم نافع است از برای قولنج
چون نیم درم آن را با آب گرم فرو برند اثر تمام بازدهد از برای تسکین وجع قولنج و متفاوت است
قوت آن در افعال بزمانی که قسمت کرده شود فعل آن بسوی زمان پس بدانکه گفته اند که قطع اسهال
می کند در یک ساعت و صداع را در یک روز و اوجاع مفاصل و بخار را در یکماه و استسقا را در یکسال
پس از شش ماه که از ساختن آن گذشته باشد و قوتش تا بیست و یکسال باقی می ماند و در شفاء الاسقام
مسطور است که قوتش تا پنج سال باقی می ماند و این معجون مضر است بخداوند صفرا و التهابات و ضرر
میرساند بخداوند سودا ابتر و دق و مداومت آن فاسد می گرداند بدن و عقل را و ساقط میگرداند
اشتهای طعام و شهوت باه را و افساد رنگ می کند و ضعیف میکرداند قوتها را و جایز نیست از
برای اصحاب استعمال آن زیاده بر یکبار در هفته و شربتش از یک نخود تا دو درم است و باید دانست

که می افتد مردم این عصر بر کها و می یابند از آن مضرتهای عظیم غالباً و آن درین زمان جهت آنست
که افیون و بزر البنج را دران زیاده می کنند و قبل از گذشتن شش ماه استعمال می نمایند و هر روز از آن
می خورند مضر باید که بلکه جمله مضار آن درین زمان آنست که اطبا دران و در افلونیای فارسیه
تصرفات نموده اند که ترکیب آن مشوش و مضر ساخته چنانکه در ذکر افلونیا گذشت و بعنوان اعتیاد
هر روز از آن اضعاف مضاعف از وزن شربت آن می خورند و شیخ داود گفته که مصلح ضرر نسخه
برشعثا شراب ریحانی جید است و حلواهای سکری و مرغ فربه و قایم مقام آن است افیون یعنی چون وقت
استعمال آن برسد و حاضر نباشد آن و حادث گردد خفقان و ساقط شود قوتها و نفس در سینه پیچیده
شود و نیز قایم مقام افیون است برشعثا چون وقت اخذ افیون در آید و حاضر نباشد و حالات
مذکوره عارض گردد و مستغنی می سازد شخص را استعمال برشعثا از استعمال قطران شامی ابیض و
معجون عود و حب مراره و مراره البقر و اسود سلیم **برشعثای قدیم** بنسخه معمول که بهترین نسخها است
صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا
فرفیون دارچینی سنبل الطیب از هر یک یک درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند
و این نسخه همان نسخه افلونیای شیخ رئیس است با اضافه دارچینی **برشعثای قدیم** بنسخه دیگر
صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال
عاقرقرحا فربیون سنبل الطیب دارچینی جندبیدستر از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بعسل سفید خام
بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و این نسخه نیز همان نسخه قبل است الا آنکه جندبیدستر زیاده
داخل دارد و وزن ادویه بجای درم مثقال است **برشعثای قدیم** بنسخه محمود بن الیاس شیرازی
صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه از هر یک بیست درم بزر البنج سفید افیون کازرونی از هر یک ده
درم زعفران پنج درم افربیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی یکصد
و پنجاه درم معجون سازند و در ظرف چینی کرده چهار ماه در جو گذارند پس استعمال نمایند شربتی یک
مثقال و شاید اینکه غلطی شده مطلقا که شربتی یک مثقال سهو از کاتب باشد یا از مصنف چه اکثر
مردم را یک مثقال آن کشنده است و اگر نکشد البته ضررهای عظیم میرسانند پس چگونه صحیح باشد آنکه شربتی
از آن یک مثقال باشد **برشعثای قدیم** منقول از تفریح الارواح صنعت آن فلفل سفید افیون

از هر یک هفت درم بزر البنج سفید پنج درم زعفران دو درم فرفیون عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک
یکدرم عسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور معهود معجون سازند و در ظرف چینی کرده در جو
دفن سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند برشعثای قدیم بنسخه دیگر صنعت آن فلفل سفید بزر البنج
سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک یکدرم
افیون را در شراب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند و در سایه خشک کرده باز سوده
با عسل سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک نخود تا یکدرم بحسب
عادت برشعثای ابوالبرکات بنسخه ابن جزله نافع است از برای امراض قلب و معده و امراض
مراریه سوداویه و وسواس و مالیخولیا و بی خوابی و استسقا و ابن جزله منافع بسیار از برای این
برشعثا ذکر کرده که ذکر آن موجب تطویل است اگر اراده اطلاع بر آنها باشد در منهاج مطالعه
آن نمایند صنعت آن فلفل سفید فاشرا تخم خشخاش بزر البنج سفید از هر یک ده درم زعفران راوند
طویل جنطیانای رومی عنصل مشوی جدوار خطائی از هر یک چهار درم حب الغار افیون مر مکی
صافی از هر یک هفت درم عاقرقرحا سنبل الطیب سنبل رومی جندبیدستر از هر یک دو درم فرفیون
یکدرم کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه بکار برند
و در نسخه دیگر این برشعثا مروارید ناسفته هفت درم داخل است و وزن جندبیدستر یکدرم برشعثای
ابوالبرکات بنسخه دیگر صنعت آن فلفل سفید بزر البنج سفید از هر یک ده درم افیون پنج مثقال جندبیدستر
یک مثقال عود بلسان دو مثقال زعفران دو درم و نیم عاقرقرحا عود هندی سنبل الطیب ریوند
سلیخه سیاه بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک یکدرم خشخاش سفید نیم مثقال فربیون نیم درم کوفته بیخته
بروغن بلسان یا روغن زیتون چرب نموده با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند برشعثای
ابوالبرکات بنسخه حکیم میر محمد مؤمن گفته که این معجون را اکثر خواص بهتر از مثرودیطوس است و بجهت
تب ربع بکرر بتجربه رسیده صنعت آن میعه سائله مرمکی کمافیطوس زعفران جنطیانا از هر یک یک
مثقال اطین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جندبیدستر غاریقون سفید از هر یک مثقال قاقیا
هوفاریقون فطراسالیون از هر یک دو مثقال قصب الذریره دارشیشعان حب الغار رعی الحمام دار چینی
از هر یک پنج مثقال زراوند طویل ریوند چینی اسارون حماما جعده روغن بلسان از هر یک مثقال اگر

روغن بلسان نباشد بدل آن زیت کهنه دو وزن روغن بلسان کنند و ادویه را کوفته بیخته بدان چرب
نموده با دو وزن مجموع عسل سفید مصفی معجون سازند برشعثای ابوالبرکات بنسخه حکیم میر محمد
مؤمن منقول از تحفة المؤمنین صنعت آن دارفلفل سلیخه سیاه جنطیانا از هر یک دو مثقال دارچینی
سه مثقال جندبیدستر چهار مثقال فقاح اذخر زراوند طویل سنبل الطیب زنجبیل پودنه خشک از هر
یک هفت مثقال افیون ده مثقال زعفران ده درهم انیسون تخم کرفس بزرالبنج سفید از هر یک
ده مثقال و نیم روغن بلسان یا روغن گل سرخ هر کدام که باشد ده مثقال عسل سفید مصفی بقدر کفایت
بدستور مقرر معجون سازند برشعثای ابوالبرکات منقول از خط شیخ بهاؤالدین طبیب صنعت
آن افیون فلفل سفید از هر یک بیست مثقال زعفران بزرالبنج سفید از هر یک ده مثقال فربیون
دو درهم و نیم عاقرقرحا دو درهم عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند
برشعثای محمد بن زکریا رازی صنعت آن سنبل الطیب فقاح اذخر زعفران زراوند طویل از هر یک ده مثقال
دارفلفل جنطیانای رومی سلیخه دارچینی جندبیدستر از هر یک چهار مثقال زنجبیل پودنه خشک از هر
یک هفت مثقال افیون پانزده مثقال عسل سه وزن ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان یا روغن
گل سرخ هر کدام که باشد ده مثقال چرب نموده با عسل بدستور مقرر معجون سازند و در نسخه
دیگر وزن افیون ده مثقال است برشعثای دیگر صنعت آن مصطکی رومی دارچینی
کندر از هر یک دو مثقال فلفل سفید یک مثقال زعفران نیم مثقال افیون پنج درهم ادویه کوفته بیخته
با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند برشعثای دیگر صنعت آن دارفلفل جنطیانای
رومی جندبیدستر سلیخه سیاه از هر یک چهار درهم سنبل الطیب زعفران فقاح اذخر زراوند طویل
از هر یک ده درهم افیون پانزده درهم انیسون تخم کرفس پوست بیخ کرفس از هر یک بیست درهم فلفل سی
درهم قسط تلخ فو اسارون از هر یک ده درهم زنجبیل فودنج خشک از هر یک هفت درهم روغن بلسان
ده درهم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و این
مرکب باندکی تفاوت معجون غیاثی است و معجون غیاثی در معاجین افیونی ذکر خواهد شد
برشعثای ابوالبرکات بنسخه دیگر گفته اند که این نسخه بهترین نسخهای برشعثاست و جهت
دفع سموم نائب مناب تریاق فاروق و نافع است از برای زکام و نزلات کهنه و درد اعضا و

واعصاب و زحیر و اسهال و قولنج و احتباس بول و درد شقیقه و استسقا و درد رحم و احتباس حیض
و تقطیر البول منافع بسیار دارد و شرح آن موجب تطویل است صنعت آن جنطیانا و سلیخه دار
فلفل از هر یک سه مثقال سنبل الطیب قاقله اذخر زراوند طویل از هر یک هفت مثقال افیون ده مثقال
زعفران یک مثقال انیسون تخم کرفس بزرالبنج سفید اسارون از هر یک پانزده مثقال فلفل سیاه
بیست و دو مثقال قسط شیرین قوة الصبغ از هر یک پانزده مثقال زنجبیل پودنه خشک از هر یک
پنج مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن گل سرخ پانزده مثقال چرب کرده بعسل مصفی چهار صد و پنجاه
مثقال بدستور مقرر معجون سازند برشعثا بنسخه حکیم لطف الله شیرازی خال آن مغفور صنعت
آن فلفل سیاه بزرالبنج سفید از هر یک سی و هفت مثقال و نیم افیون زعفران از هر یک پانزده مثقال فرفیون
عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک شش مثقال عسل سفید مصفی سه وزن ادویه عسل را بقوام آورده اول
مرتبه افیون را بگلاب حل کرده پس با آن ادویه را با آن سرشته معجون سازند شربتی از قیراطی تا
یکدانگ برشعثا بنسخه دیگر صنعت آن فلفل سفید دار فلفل پوست بیخ انجبار از هر یک
بیست مثقال عاقرقرحا دو مثقال و نیم سنبل الطیب زعفران از هر یک سه مثقال افیون کازرونی
هفت مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند برشعثای ابوالبرکات
منقول از تحفة المؤمنین که معزی الیه قلمی نموده که مولانا ظهیر الدین فارسی کرد ابوالبرکات اوحدانی
می فرمایند که این نسخه را از خط ابوالبرکات نقل نموده ام بهترین نسخ برشعثا است از برای دفع سموم
حیوانی و نباتی و جهت دوار و سدر و ظلمت بصر و صداهای گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه
و سیلان لعاب از دهان و ذکای قلب و قوت حافظه و دفع نسیان و کذا خفقان بلغم و تصفیه صوت و
جهت سبات و سبات سهری جهت قولنج و پیچش و برودت معده و جگر و تفتیح سدهای جگر و تقویت جگر بر
طبخ خون و اخلاط صالحه جهت ربو و انواع استسقا و سستی بدن و کثرت عرق و بوی بدن و تقویت
جماع و زیاده میکند حرارت غریزی را و زائل می گرداند حرارت غریبه را و کسل و تثاوب و تمطی
و استرخاء و انواع اعیا را و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و ریگ مجتمع را منفرق و
منحدر میسازد و جهت دفع وسواس سوداوی و وحشت و سوء مزاج بارد و درد معده و دیر هضم شدن
طعام و وجع فواد نافع وقدر شربتش به نهایت کثرت یک مثقال است و اقلش یک نخود صاحب

مقدار نخودی با آب گرم بہند و وقت خواب نوشند در زبان بارد پانزده روز و در زبان حار ہر
روز یک بار با آب گرم و بروغن بادام شیرین و نبات و حذر نمایند در مزاج خشک و سعوط آن
مقدار حبہ با آب گرم و بروغن بادام شیرین و نبات شیرین نمایند و در مزاج خشک و سعوط آن بمقدار
حبہ با آب مرزنجوش صاحب صداع بارد را نافع است و ہمچنین سعوط نمایند صاحب لقوہ را و در امراض
حلق مقدار حبہ بدہان گرفتہ آبش را فرو برند و در سرفہ کہنہ و تازہ بلغمی بعصیر مرزنجوش مقدار حبہ و جہت
ضیق النفس و ربو با آب زیرہ و اصل السوس و در رفع وجع فواد و معای با آب طبیخ اگر منعفد باشد با
طبیخ زیرہ و جہت وجع سپرز با ماء الورد و خل خمر و جہت درد پہلو بشراب اصول و جہت درد جگر با آب
و عسل ہرگاہ از مواد باردہ باشد و اگر از سدہ باشد با ماء الاصول و جہت مبطون با ماء الآس ہرگاہ
ضبط اشکم خود نتواند کرد و جہت درد ہیگاہ با آبیکہ گرم شدہ باشد در آفتاب و در تابستان بجلاب
نیمگرم و جہت تپہای لرزہ ہرگاہ با آن وجع فواد باشد با آب نیم گرم و جہت تپہای مرکبہ بمطبوخ
انیسون و جہت زحیر بلعاب بزرقطونا نیمگرم و جہت حصاۃ با آب سداب یا آب برگ ترب و جہت
بیماری کہ با آن سہر باشد بطبیخ خشخاش و جہت بواسیر با آب گندنا و جہت ثقل لسان با آب سماق
بر زبان بطلوخ نمایند و جہت غم بی سبب با آب کاسنی تازہ با آب لسان الثور و جہت تقویت
باہ با آب نخود مطبوخ و جہت نقرس ہر روز حبہ فرو برند و جہت زنیکہ نزاید و نفاسش قطع نشود
با آب حلبہ و جہت کسی کہ کافور بسیار خوردہ باشد بطبیخ عود قماری بماء الورد و جہت ... با آب حرمل
و جہت کسی کہ افیون خوردہ باشد بطبیخ دارچینی و جہت کسی کہ او را عقرب گزیدہ باشد با عسل و
جہت کسی کہ او را افعی گزیدہ باشد حبہ ہر روز فرو برد و ہرچند قی کند باز بنوشد تا قی قطع شود و
علامت درین آنست کہ افعی گزیدہ وقتی کہ پاک شود از سم خوابش می برد و ہمچنین در ... قتال
و جہت مادہ در گردہ بہم رسیدہ باشد بطبیخ نخالہ و زبد و جہت حبس بادی خون حیض با آب سماق
و جہت احتباس خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جہت قولنج بطبیخ اصل السوس صنعت آن دار
فلفل دارچینی جنطیانا سلیخہ جندبیدستر از ہر یک چہار درم و در نسخہ دیگر از ہر یک شش مثقال است
سنبل الطیب فقاح اذخر راوند طویل از ہر یک دہ درم و در نسخہ دیگر از ہر یک ہفت مثقال است
افیون یک مثقال و یک دانگ و نیم زعفران یکدرم انیسون تخم کرفس بزرالبنج سفید از ہر یک دہ مثقال

دو در نسخهٔ دیگر افیون یک مثقال و یکدانگ و نیم است انیسون پانزده مثقال فلفل سیاه بیست و دو مثقال
و نیم قسط تلخ و اسارون از هر یک ده مثقال و نیم زنجبیل و فودنج خشک از هر یک شش درم روغن بلسان
یا روغن گل سرخ هر کدام که باشد ده مثقال عسل سفید جید خوشبو مصفی مقدار چهارصد و پنجاه
مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و بعد شش ماه استعمال نمایند برشعثای ابوالبرکات دیگر که حکیم مؤمن
در تحفة المؤمنین ذکر کرده و قلمی نموده این نسخه منقول است از خط ابو نجم که معزی الیه از خط استاد خود
نواب حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود شیرازی نقل کرده و قلمی فرموده که بهترین جمیع برشعثا است
صنعت آن بزر البنج سفید فلفل سفید از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم جند بیدستر
دو مثقال عاقرقرحا سنبل الطیب عود هندی سلیخه زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو درم
عود بلسان چهار درم خشخاش سفید فرفیون از هر یک نیم مثقال روغن بلسان پنج مثقال و اگر
نباشد بدل آن روغن زیتون کهنه کنند بدستور مقرر با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند
برشعثا از املای بهاء الدین طبیب صنعت آن افیون ده مثقال فلفل سفید بزر البنج سفید
از هر یک بیست مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک یکدرم عسل مصفی
سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند برشعثا بنسخهٔ دیگر صنعت آن فلفل سیاه پنج
مثقال بزر البنج افیون از هر یک ده مثقال عاقرقرحا زعفران فرفیون سنبل الطیب از هر یک چهار
مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو درم یا آنچه
مناسب باشد از اشربه برشعثا از مجربات صاحب خلاصة التجارب بغایت مفید است
صنعت آن مشک کندر دارچینی از هر یک دو مثقال فلفل سیاه یک مثقال زعفران ربع جزوی
افیون خالص نیم درم اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی مقوم سرشته شود نیز از آنجمله بزرگ دارو
است بدانکه آن لغت فارسی است و ترجمهٔ آن دواء الکبیر است و این دوا از کبار ادویهٔ اطبای
فرس و مختار جمیع اطباست و بهر مرضی که نافع است مراتر از تریاق اکبر و افلونیا و شلیثا شیخ رئیس
گفته که منفعت این دوا بزرگ است در قوانیح محمود بن الیاس گفته که بزرگ پیدا نشدند ملوک
عجم شان این دوا رد و شلیثا است در اکثر افعال تریاق فاروق و از تریاق کبار است و نافع
است از برای درد گوش حادث از برودت و از ریاح بارده غلیظ خوردن آن صنعت

آن به نسخهٔ شیخ الرئیس بزرالبنج سفید زعفران از هریک یک استار افیون افربیون از هریک بیست درم سنبل الطیب لبنی از هریک دو استار سادج هندی قرنفل از هریک چهار درم فلفل سفید دو درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بری مشک تبتی خالص کافور قیصوری قاقله دارچینی سلیخه سیاه از هریک یکدرم قسط تلخ هشت درم بزرحرمل یعنی تخم اسپند عاقرقرحا دارفلفل از هریک چهار درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر از هریک دو درم زرنباد درونج عقربی روغن بلسان از هریک شش درم و در نسخهٔ سریانیه و نسخهٔ مجمیه مرمکی و کافور قیصوری از هریک چهار درم داخل است ادویهٔ خشک را کوفته بیخته صموغ را در مثلث خیسانیده حل کرده مجموع را بعسل کف گرفته سه وزن مجموع ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه که کهنه شود استعمال نمایند شربتی مقدار بندقی با آب نیم گرم و به نسخهٔ اصل بیست و هفت جزو است به نسخهٔ سریانیه مجمیه بیست و هشت جزو است و مزاجش گرم است در دو درجه و خشک است در اواخر درجهٔ سوم سید اسمعیل جرجانی در ذخیره گفته که شربتی ازین دوا از یکدرم است تا یک مثقال بزرگ دارو به نسخهٔ حبیش بن الحسن صنعت آن بزرالبنج سفید زعفران از هریک سه درم افیون افربیون از هریک دو درم سنبل الطیب لبنی از هریک شش درم مروارید ناسفته نوشادر تخم سداب بری مشک تبتی قاقله دارچینی سلیخه سیاه از هریک نیم درم قسط تلخ زراوند طویل درونج عقربی روغن بلسان از هریک چهار درم تخم اسپند عاقرقرحا دارفلفل سادج هندی قرنفل از هریک دو درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر فلفل سفید از هریک یکدرم ادویه را کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه شربتی مقدار جلغوزه با آب نیم گرم تناول نمایند و قوت این دوا تا شش سال قوی می باشد و بعد از آن می گردد ضعیف و آنکه تفاوت میان این نسخه و نسخهٔ شیخ این است که درین نسخه کافور داخل نیست و بجای زرنباد زراوند طویل است سادج و قرنفل درین هست و در نسخهٔ شیخ نیست باقی موافق نسخهٔ شیخ است و نیز از انجا ترکیبی که اصل عمده در اینها افیون است بیهوشی داروهاست بدانکه آنرا بالعربی دوالمرقد و دوای مسبت نامند یعنی دوائیکه موجب خواب بسیار سنگین طبعی و خواب سنگین غیر طبیعی گردد و این بیهوشی دارو نافع است از جهت شخصیکه خواسته باشند که عضوی از اعضای فاسد او را قطع کنند یا جراحتی را بشکافند

پاسی با بط نیم‌بریان کنند و امثال اینها و قیفکه او را در هوشیاری نگاه داشتن آن نباشد صنعت آن افیون
کازرونی بزر البنج سفید بیخ لفاح جرس خالص بریان کرده زعفران اجزا متساوی کوفته بیخته با آب جوز
ماثل خمیر کرده سه روز زیر برگ گردکان گذارند پس آنرا در سایه خشک کرده باز بسایند و هر شخص را
موافق مزاج و قوت و ضعف و اعتیاد بمخدر و عدم اعتیاد نهایت تا یک دانگ بخورانند بیهوشی دارو
دیگر که همین منفعت دارد و رفع بیخوابی مفرط می کند صنعت آن افیون کازرونی بزر البنج سفید بیخ لفاح
جوز ماثل که آن را بهندی دهتوره نامند تخم کاهو جمله برابر نیم کوفته بجوشانند و از استری بپالایند
پس بگیرند قدری گندم و در آب آن مطبوخ بخیسانند و بگذارند تا تمام آب را جذب کند پس خشک کنند
آن گندم را در سایه و بدستور مرتبه دوم ادویه مذکوره را بجوشانند و همان گندم را مرتبه ثانی دران
بخیسانند و خشک کنند در سایه و مکرر این عمل کنند تا پنج مرتبه پس بسایند و در شیشه نگاه دارند و بوقت حاجت
یک دانگ تا دو دانگ آن را بخورانند و چون خواهند بهوش آید چند قطره سرکه انگوری در بینی آن چکانند
و بدهند تا اثر آن باقصی الغ و بدماغ او رسد و بافاقت آید بیهوشی دارو دیگر که همین منفعت دارد
صنعت آن افیون کازرونی پنج درم خشخاش سیاه ده درم تخم کاهو بیست درم مجموع را در سه
رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس ربع رطلی گندم دران بخیسانند پس بجوشانند تا آب خشک
شود پس آن را در سایه پهن کنند تا خشک شود و در شیشه نگاه دارند و وقت حاجت یک مثقال از آن
سائیده بخورند که بیهوش شود بیهوشی دارو دیگر از برای اخراج پیکان و دیگر اعمال شدیدة الوجع
استعمال نمایند تا شخص بیهوش گردد و بعد از فراغ چون خواهند که بهوش آید سرکه و گلاب و روغن
گل سرخ و کافور بر سر و کف دست و پای او بمالند و آب برف و سرکه و گلاب بخورانند صنعت
آن بزر البنج سفید تخم خشخاش سیاه تخم کاهوی سیاه بیخ لفاح تخم جوز ماثل افیون از هر یک درم بیست
شوکران بیخ نرد ده درم همه را در شش رطل آب بخیسانند پس بجوشانند چون بنیم رطل رسد ربع رطل عرق
القنب با ده درم جرس خالص دران سرشته خشک سازند بعد از آن هفت نوبت در شراب مقطر نموده
خشک کرده خشک سازند پس چهار درم جوز بوا چهار درم زعفران سوده دران بیامیزند شربتی یک درم
از برای کسی که معتاد بافیون و بنگ و مخدر باشد که او را بیهوش گرداند و کسی که معتاد به کیفیت مخدر
باشد زیاده بقدر طاقت او دهند بیهوشی دارو تالیف شیخ رئیس که بسیار قوی است صنعت آن

افیون جوز ماثل کافور قیصوری از هر یک یک درم ورق الغب نیم درم مشک ته یک درم بزر البنج یک مثقال
خربق سفید دو درم حب را کوفته بیخته در بول حمار تر کرده بگذارند تا خشک شود آنگاه صلایه نموده مقدار
جوی در دماغ سرکه بالابی بوش کرده وچون از شیشه بیرون آورند با مشک صلایه کنند و در خرقه محکم
کنند و در وقت حاجت دماغ خود را بسرکه بمالند که در وی اثر نکند

فصل در تریاقاتی که اصل وعمود در انها افیون است

تریاق برء الساعة از مولانا ظهیر الدین فارسی شاگرد ابو البرکات که
مرموز نوشته و آن مرحوم قلمی فرموده اند از کتابیکه فقیر نقل نموده تصحیح نموده بود که بنسخه بخط مصنف
مقابله کرده ام صنعت آن فلفل سفید فلفل سیاه بزر البنج سفید از هر یک بیست مثقال افیون ده
مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون سنبل الطیب از هر یک یک مثقال عسل دو وزن ادویه بدستور
معهود مرتب نمایند و این تریاق جهت دفع سموم حیوانی و نباتی وجهت دوار و سدر و ظلمت بصر و دوی
و آواز گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب از دهان و ذکای قلب و قوت حفظ و دفع
نسیان و کذا خشونت بلغم و صفای صوت و جهت سهر سباتی و سبات سهری و قولنج و تهییج و برودت معده
و جگر و گشودن سده جگر و تقویت جگر بر طبخ خون وجهت ربو و انواع استسقاء و بالجمله جمیع منافعی
که در برء شفای ابو البرکات منقول از خط مولانا ظهیر الدین عماد الاسلام مذکور است دارد و طریق
استعمالش مثل برء شفا است بانچه استعمال توان نمود و مزاجش مایل بحرارت است با یبوست غالب
تریاق برء الساعة دیگر از مولانا ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی ابو البرکات و صداقی که حکیم مؤمن در
تحفة المؤمنین ذکر کرده و قلمی نموده که مکرر بتجربه فقیر رسیده و در خواص بهتر از مثرودیطوس است
وجهت صرع مکرر به تجربه رسیده صنعت آن میعه سائله کما ذریوس صادق زعفران حرف جنطیانا
از هر یک پانزده جزو طین مختوم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جند بیدستر غاریقون حب بلسان از هر یک
سه جزو اقاقیا هیوفاریقون فطراسالیون از هر یک ده جزو قصب الذریره دارشیشعان حب الغار جعده
لحیة التیس از هر یک پنج جزو زراوند طویل بونیخمی اسارون حماما جعده روغن بلسان از هر یک
دو جزو نیم عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور معجون سازند و اگر روغن بلسان نباشد
بدل آن زیت عتیق کنند اما تریاق کبیر مسمی به مثرودیطوس و تریاق کبیر مسمی باسوطیرا و تریاق کبیر
مسمی بقلقیا به نسخ متعدده و تریاق غزره و تریاق کبیر شیخ الرئیس و تریاق اعظم حکیم میر محمد مومن

و تریاق انفع هرچند افیون در اینها اصل و عمود نیست بلکه برای حفظ مزاج ترکیب یافته عسل که از برای
حفظ ترکیب معاجین کبار و سایر مرکبات داخل است طرداً للباب و درین جا ذکر می باید تریاق
فاروق مسمی بتریاق الافاعی و تریاق اکبر و تریاق کبیر در افعی مذکور شد و آنچه در اینها افیون
داخل نیست در حرف تا ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی تریاق کبیر مسمی بمثرودیطوس شیخ داود
گفته که معنی مثرودیطوس نجات دهنده از ضرر است و آنکه نام ملکی از ملوک روم است و بعضی گفته اند
نام حکیمی است که تالیف این مرکب نموده و در کتابی از کتب یونانی که مولف آن معلوم نبود دیده شد
آنچه دلالت بر اول دارد یعنی نام ملک رومی است و اندروماخس ثانی حکایت کرده که از بقراط فلیمون حکیم
است و بعضی گفته اند از تالیف فیثاغورس است که یکی از اجداد معلم اول است و چون شروع یافت
این ترکیب عظیم می داشتند یونانیون قدر آن را تا آنکه مثقالی از آن را تا هفت مثقال طلا میفروختند
و همچنین بود تا ظاهر شد تریاق اکبر مسمی بتریاق فاروق پس آن بزرگتر از مثرودیطوس است
در منافع و دفع سموم و مثرودیطوس ثانی اوست درین امر و بزرگتر از جمیع معاجین کبار است
و نزد بعضی از اطبا مثرودیطوس افضل از تریاق اکبر است در تفتیح سدها و تحلیل اورام جاسیه
و اورام صلبه که در مفاصل باشد و در تحریک شهوت باه شیخ رئیس گفته که مرکب صناعت مثرودیطوس
جلیل القدر است نام نهاده شده باسم او و تالیف کرد این مرکب را از ادویه مجربه بر دفع سموم و بر
اعراض دیگر تا بوده باشد جامع منفعت آن از برای سموم مختلفه و اعراض مختلفه دیگر پس بود این
مرکب تریاق اکبر در آن زمان پس اتفاق افتاد از برای اندروماخس ثانی که آگاه شد بر منفعت
لحوم افاعی و غیر آن از ادویه مفاد زهرهای دیگر پس زیاده کرد در آن اقراص افاعی و غیر آن از
ادویه اندکی زیادتی و نقصان بعضی از ادویه پس نامید آنچه را خود در آن تصرف کرده بود تریاق
اکبر و آن انفع است از مثرودیطوس و ریاست بهر چیز که آن سمها راست تا در سایر منافع کمی ندارد
مثرودیطوس از تریاق اکبر بنسبت بلکه مثرودیطوس زیاده بر تریاق فاروق است در نفع
و هیجان وارد بران در فواید و منافع بسیاری و طول کلام در ذکر منافع آن نمی نمائیم بجهت آنکه
منافع این تریاق منافعی است که از برای تریاق اکبر ذکر کردیم و لیکن بمقدار شربت این تریاق
اندکی از تریاق اکبر زیاده است و قوانین استعمال این تریاق مثل قوانین استعمال تریاق اکبر است

ولیکن مدت گذاشتن این از برای گرفتن مزاج از ابتدای ساختن تا زمان استعمال نیست مثل تریاق
فاروق بلکه شش ماه است و قوت مثرودیطوس زیاده بر دوازده سال باقی می ماند و بعضی گفته
اند که قوتش زیاده بر هفت سال باقی نمی ماند و شیخ رئیس گفته که مثرودیطوس قوی تر فاضل است
از برای حصاة کلیه صفت آن به نسخهٔ جمهور که شیخ رئیس در قرابادین قانون ذکر کرده بگیرند زعفران
مر صافی غاریقون حب سفید زنجبیل دارچینی کثیرا از هر یک ده درم سنبل الطیب کندر حرف بابلی
اذخر مکی عود بلسان اسطوخودوس سیسالیوس قسط سفید تلخ کمافیطوس قنه علک البطم دار فلفل عصارهٔ
لحیة التیس جند بیدستر سافج هندی میعهٔ سائله جاوشیر از هر یک هشت درم سلیخهٔ سیاه فلفل سفید فلفل سیاه
سورنجان جعده اسقوردیون دوقو اکلیل الملک جنطیانا حب بلسان اقراص فرفیون مقل ازرق
از هر یک هفت درم سداب دو درم اشق سنبل رومی مصطکی رومی صمغ عربی فطراسالیون فو دمانا
تخم بادیان از هر یک پنج درم انیسون برنج ترکی سکبینج اسارون از هر یک سه درم و نیم افیون غنچهٔ کاکنج
مشکطرامشیع از هر یک پنج درم فو قاقیا مرهٔ سقنقور ماهی روبیان هیوفاریقون از هر یک چهار
درم و نیم شراب ریحانی کهنه قدری که صمغ ها را در آن حل کنند عسل مصفی بقدر کفایت و در نسخهٔ
دیگر قانون عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه است بدستور تریاق فاروق معجون سازند و نگاه دارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی بقدر بندقه یا آنچه مناسب باشد از شربه و این نسخه پنجاه و پنج
جزو است سوای اقراص فرفیون و شراب و عسل و این نسخه تمام ترین نسخه ها است و درین نسخه سیزده
جزو است که در نسخهٔ جالینوس نیست و آن غاریقون است و سورنجان و سداب یابس و اشق و سکبینج
و اسارون و کثیرا و اسطوخودوس و کمافیطوس و اکلیل الملک و عود بلسان و مقل ازرق و فلفل سیاه
و در نسخهٔ جالینوس دو جزو است که درین نسخه نیست و آن بیخ سوسن و نمک هندی است و در نسخهٔ شاپور
یک دوا است که درین نسخه نیست و آن بزر سداب است و وزن جنطیانا و در نسخهٔ شاپور
پنج درم است حکیم میر محمد مومن گفته که اگر بجای شراب سرکهٔ انگوری مثلث کنند شاید و بدل ماهی سقنقور
روبیان بوزن آن با سمکهٔ صیدا کنند و میفرمایند که فقیر قرص افعی را بهتر میداند و بدل ماهی شیم
اعرابی و چون حب بلسان و عود بلسان و روغن بلسان یافت نشود بدل حب بلسان حب الخضرا نیم وزن آن و بدل عود
بلسان زرنباد و خولنجان نیم وزن آن و بدل روغن بلسان روغن بزر ... ذکر کرده اند و نهایت ... و حکیم

معصوم گفته که بعضی از اطبا که پیروی شرع نموده اند بجای شراب عرق مخلصه یا عرق دارچینی بکار
برده اند و در نسخهٔ صاحب کامل الصناعة و نسخهٔ صاحب تذکره و نسخ اکثر متاخرین وزن علک البطم
ده درم و بجای حرف بابلی خردل ابیض و راتینج شش درم داخل است و بجای برگ سداب تخم سداب
شش درم و بجای گل سرخ گل بنفشه است و در نسخهٔ دیگر گل سرخ و گل بنفشه هر دو داخل است و این
اشهر است و وزن فودنج و سکبینج و اسارون از هریک درم است و انیسون داخل ندارد و صاحب تذکره
گفته که صموغ را در شراب بجای عسل سازند یا در سرکه مصعد و یا در شراب انگوری که قدری زعفران
داشته باشد پس بدرستیکه آن در نفع مثل شراب است و باید که ادویه را با سه وزن آنها عسل مصفی معجون
سازند و در نسخهٔ دیگر دو وزن مجموع ادویه عسل مصفی داخل است و اجماع است بر نفع این تریاق در اقلیم
سبع لیکن هرجا که اقصی لیالی آنجا نسبت بجاهای دیگر اقصر باشد و عرض آن زیاده بود پس نفع این
تریاق آنجا زیاده است و اطبای هند این تریاق را با آب کرفس میدهند و اطبای زنج و حبشه با لبن
حلیب و اطبای مصر و نواح آن با آب بادیان و غیر اینها بتنهائی محمود بن الیاس شیرازی گفته شربتی از این
تریاق باستعمال اقراص قوفیون مستعمل در مثرودیطوس محلل و منقی و ملطف و مفتح احشا است و
بجهت امراض بارده اعضای رئیسه نافع و با قوت تریاقیه است صنعت آن بنسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین
قانون ذکر کرده هویزدانه بیرون آورده چهار درم دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب اکلیل الملک سلیخه
سیاه سنبل رومی سعد کوفی حب الغار از هریک سه درم علک البطم بیست و چهار درم اذخر مکی مرمکی صافی از هر
یک دوازده درم قصب الذریره نه درم زعفران یکدرم قفر الیهود دو درم و نیم و این نسخه نسخهٔ شاپور بن
سهل است و در آن قفر الیهود زیاده کرده و در نسخهٔ سرابیون دارشیشعان دو درم و نیم زیاده برین
نسخه است و در نسخهٔ دیگر اسارون دو درم زیاده کرده شده و در نسخهٔ حکیم مؤمن وزن علک البطم چهار
درم و نیم است و این سهوی است از و یا از کاتب نسخهٔ او و صموغ این اقراص را باید که در شراب ریحانی یا امثال شراب
بخیسانند و باقی ادویه را کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند و بعضی از قدما اجزای این اقراص را
با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون کرده اند نیز باید که اگر این مرکب را از برای جزو مثرودیطوس
ترکیب نمایند باید که اقراص سازند بدون عسل و اگر از برای استعمال آن به تنهائی باشد بهتر است
که با عسل مصفی سرشته معجون سازند تریاق کبیر مسمی بسوطیرا که معروف بخلاص اکبر است بدانکه سوطیرا

لغت یونانی است و معنی آن مخلص اکبر است و از تریاقات کبار است و از صناعت اندروماخس است
از برای فیلبوس ملک صوری صغری و متفق اند اطبای جمیع بلاد بر آن که این تریاقی است که مستعمل
آن مصون العافیه است و جلیل النفع و عظیم القدر و قریب النفع است بتریاق فاروق سامری از
ثابت بن قره نقل کرده که این تریاق مستغنی میسازد شخص را از جمیع ادویه ماسوای خود و گفته که این
سری است باید نیکو نگاه داشت و بالجمله این تریاق جامع النفع است شیخ الرئیس گفته که این معجون
نافع است از برای جمیع اوجاع حادثه در دماغ و چشم و نزلات و مفید است خصوصاً از برای صرع
و دوار و صداع کهنه و رعشه و انقطاع صوت و فالج و وسواس و درد دندان و گفته که من بالیدم بزبان
مفلوجی بر هر دو جانب زبان او از این تریاق پس بعد از سه روز خلاصی یافت از آن علت
و نافع است از برای درد چشم و قلع میکند بیاض چشم را چون با شیر دختران در چشم چکانند و سودمند
است از برای دردهای ریه و پهلو و سینه و دندانها چون بیاشامند با ماء العسل و مانع مواد است
از انجذاب بجانب چشم و گاهی اکتحال کرده میشود بآن بعقب قدح آب چشم پس منع میکند عود
آب را بچشم و مانع حدوث آفت است بچشم و نافع است از برای قی الدم آشامیدن آن بآب
برگ بارتنگ و رب عصی الراعی و از برای ریاح در معده و اوجاع آن و از برای یرقان و
تصفیه رنگ روی می نماید و میبرد افکار ردیه را و زایل میگرداند علل مفاصل را و شفا دهنده
قروح مثانه و امراض امعا است و نافع است از برای مغص امعا حقنه کردن بآن و نافع است از
برای اورام مثانه و امعا و قروح این اعضا و از برای اورام طحال و ادرار فضول کلیه و مثانه
میکند و قوی میگرداند قضیب را و طلا کرده میشود بآن بر قضیب پس بحرکت می آورد شهوت باه را و شیخ
گفته که حکایت کرد مرا کسی که قوت جلیت او ضعیف شده بود و امر کرده بودم او را بمالیدن مخلص
اکبر بر ذکر خود در وقت جماع گفت سوای آنکه قوت داد بر جماع بعد از فعل یافت لذتی عظیم و نافع
است این معجون از برای اوجاع مفاصل و نقرس و تشنج و از برای جمیع سموم گزندگان و سموم
مشروبه و نافع است از برای حمیات عتیقه که با آنها دوره لرز و سرما باشد و محلل اورام است
و اطلاق بطن میکند و سید اسمعیل جرجانی در ذخیره از محمد بن زکریای رازی حکایت کرده
که داخل کردم و این تریاق نزد استعمال لاجورد را و استعمال کردم از برای کسیکه صداع مزمن

عشیق داشت پس رجوع شد صداع آن شیخ داود گفته که من نیم مثقال آنرا در آب مرباقلن که
خربق سیاه است حل کردم و دادم بمسمومی که مایوس بودم از وپس در حال افاقه آن شد و استعمال
کرده میشود این تریاق بعنوان آشامیدن با ماء العسل و طلا کردن و سعوط نمودن و بخور کشیدن
و استعمال کرده میشود این تریاق از برای جذام با شیر حلیب و از برای استسقا با ماء العسل و از برای
خفقان با آب رازیانه تازه و این معجون تذکیه ذهن می کند و دور میگرداند نسیان را و حفظ
جنین میکند و بالجمله این تریاق دوائی است که نظیر ندارد و بیشتر از شش ماه که از ساختن او گذشته
باشد استعمال نباید کرد و شربت از آن از یک درم تا یکمثقال و قوتش تا هفت سال باقی است صنعت
آن بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده بگیرد مرصافی سلیخه سیاه اذخر مکی از هر یک یک
اوقیه و نیم جند بیدستر فطراسالیون که آن تخم کرفس کوهی است از هر یک پانزده مثقال تخم کرفس
دو اوقیه بزر سیسالیوس یک مثقال قسط سفید تلخ دارچینی و افراص اقرقومعا و میعه سائله
اسارون از هر یک شش مثقال انیسون ده مثقال فلفل سفید دوازده مثقال دارفلفل سنبل
الطیب حماما زعفران از هر یک چهار مثقال افیون ده مثقال ادویه کوفته بیخته با عسل کف گرفته
معجون سازند و در ظرف مناسب نگاه دارند و بعد از شش ماه در وقت حاجت بکار برند
و این نسخه سوای افراص اقرقومعا و عسل بیزده جزو است و مزاجش گرم است در یکدرجه و نیم
و خشک است در دو درجه و نیم و در نسخه دیگر مرصافی و سنبل الطیب داخل نیست و در نسخه جوامع
سنبل الطیب مقدار پنج مثقال است صنعت تریاق کبیر مسمی بسوطیرا بنسخه شیخ داود انطاکی جند بیدستر
فطراسالیون از هر یک پانزده مثقال تخم کرفس بستانی بوزن فطراسالیون و بعضی دو اوقیه گفته اند
مرمکی صافی و سلیخه سیاه اذخر مکی از هر یک چهار مثقال انیسون فلفل سفید افیون از هر یک ده مثقال
قسط سفید تلخ دارچینی افراص اقرقومعا میعه سائله اسارون از هر یک شش مثقال حماما زعفران دارفلفل
از هر یک چهار مثقال بزر سیسالیوس یک مثقال سنبل الطیب هفت مثقال و در نسخه دیگر فلفل دوازده
مثقال است و بعضی افیون را حذف کرده اند شیخ داود گفته که نزد من حذف افیون صواب نیست
ولیکن اولی آن است که چهار مثقال باشد میسر باشد که چهار مثقال افیون حفظ ترکیب این معجون می
تواند نمود اگر چه واجب است که ده مثقال باشد مگر در نسخه شیخ داود که از شیخ نقل کرده که ادویه قلبیه را

پس هر چند افیون دران کمتر باشد بهتر است بلکه اولی آن است که دران نسخه افیون نباشد اجزائیکه شیخ داود گفته که شیخ الرئیس بر سوطیرا افزوده ولیکن احقر را معلوم نشده که از کدام کتاب شیخ نقل کرده این است عود هندی شش مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان قرمزی ابریشم مقرض طباشیر سفید زرنب درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک چهار مثقال مشک خالص عنبر اشهب از هر یک یکمثقال یاقوت رمانی طلای محلول نقره محلول از هر یک نیم مثقال اقراص اقرقومعما مستعمل در سوطیرا بدانکه بعضی گفته اند که اقرقو بفتح همزه وضم قاف وسکون رای مهمله وضم قاف ثانی وسکون واو بمعنی زعفران است بلغت یونانی است و معا بمعنی ثفل است یعنی اقراص ثفل زعفران ودر یک نسخه قانون اقراص ابرالجعو بنظر رسیده ودر نسخه دیگر ادرومعو ودر نسخه از تذکره اقراص اندرومعا مرقوم شده ودر اکثر نسخها اقراص اقرقومعما مسطور است این مشهور است صنعت آن به نسخه شیخ الرئیس بگیرند حماما دارشیشعان قسط سفید تلخ قصب الذریره قرنفل فلفل سفید نانخواه از هر یک دو مثقال دارچینی مصطکی رومی زعفران از هر یک شش مثقال فو یک مثقال سنبل الطیب ساذج هندی از هر یک سه مثقال مر صافی شش مثقال کوفته بیخته با شراب ریحانی یا غیر آن از مایعات مناسبه سرشته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال ودر سایه خشک کرده استعمال نمایند واین نسخه چهارده جزو است ومزاجش گرم است در اول درجه سوم وخشک است در آخر درجه دوم اقراص اقرقو معا به نسخه شیخ داود انطاکی گفته که بمعنی اقراص زعفران است و گفته که این اقراص نافع است از برای خفقان وضعف معده وکبد وصداع کهنه واورام باطنی وغم را دور میکند صنعت آن سنبل الطیب ساذج هندی از هر یک هفت مثقال دارچینی زعفران از هر یک شش مثقال قسط تلخ سفید حماما دارشیشعان فلفل سفید قرنفل از هر یک سه مثقال قصب الذریره نانخواه از هر یک یکمثقال کوفته بیخته بشراب ریحانی سرشته اقراص سازند هر قرصی یکمثقال ودر سایه خشک نمایند صنعت این قرص به نسخه ابن جزله در منهاج الادویه حماما قسط تلخ فلفل سفید دارشیشعان قصب الذریره قرنفل نانخواه از هر یک سه مثقال کوفته بیخته بمثلث سرشته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند ودر ظرف آبگینه نگاهدارند مستور باشد که ظن فقیر آن است که این نسخه را ابن جزله موافق نسخه شیخ الرئیس ذکر کرده ولیکن از کتاب باقی اجزای نسخه شیخ الرئیس ترک شده است نادر همین فصل

مذکور خواهد شد تریاق کبیر مسمی بشلیثا نامیده می شود این را باهلیه فهیه جهت آنکه اهل از جمله ادویه
عمده آن است و بعضی گفته اند که شلیثا بزبان یونانی بمعنی هیبة الله تعالی و فادزهر الاکبر است شیخ الرئیس گفته
که این ترکیب از اطبای فرس است و ضامن شده اند اطبای فرس از ان بهر نفع را و نیز در کتب
این افعال عجیبه و خواص غریبه است و گفته که من ندیدم از ان اثری کثیر مگر در لکنت و استرخای لسان
و اما اطبا گفته اند که تریاق کبیر مسمی بشلیثا نافع است از برای جنون و امراض بارده سوداویه و بلغمیه
و فالج و صرع و سکته و لقوه و وسواس و خبث نفس و از برای ضرر قطر و نهوش و سموم و شیر که در باطن منجمد
شده باشد و از برای صداع و شقیقه و نسیان و مالنخولیا و برودت دماغ و رعشه و خفقان و حفظ جنین
می کند و نافع است از برای منع اسقاط و اوجاع رحم و ریاح آن و از برای تقطیر البول و از برای استرخای
زبان و دوار و غم و برای اوجاع بارده مزمنه و اشامیده می شود از برای هر مرضی با آنچه لایق بآن
مرض باشد پس از برای برد شدید در آب جبار شنبر و بعضی گفته اند که در خمر انفع است و از برای سددهای
باطنی با بارالاصول و از برای اوجاع رحم با آب مطبوخ انیسون و از برای اوجاع اعالی بدن با
مرزنجوش یا مارالاصول و از برای اطفال با روغن بنفشه این بود آنچه اطبا گفته اند پس شیخ رئیس
گوید که نزد من این دوا مشوش غیر مرتب الترکیب است و محرق خون و اخلاط و کوتاهی دارد در فواید
و خواصی که از برای آن ذکر کرده اند صنعت آن نسخه شیخ الرئیس در قرابادین قانون مشک تبتی
خالص کافور قیصوری عنبر اشهب از هر یک دو درم مروارید ناسفته زعفران از هر یک ده درم ورق
طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک نیم درم حماما تخم حرمل فرفیون اشنان بنطی اشنه تخم کرفس تخم سداب
سرگین گاو کوهی کبریت زرد خربق سفید لبنی سعد کوفی مارچوبه یعنی هلیون بیخ اسفند یعنی اصل
حرمل ابیض مامیران چینی حب محلب عود بلسان هزارچشان سپندان از هر یک دو درم فقاح اذخر
ساذج هندی جوزبوا جند بیدستر تخم جرجیر تخم گزر از هر یک ده درم زرنب مصطکی زاج کفشگران
شونیز سرگین روباه بیخ کبر از هر یک نیم درم ابریشم خام مقرض تخم شبت و بیخ سنبت زرنباد درونج
عقربی زنجبیل جنطیانا لسان العصافیر نک هندی عاقرقرحا بسد محرق قفر الیهود فو بزرقطونا از
هر یک چهار درم قرنفل سنبل الطیب اسارون قسط تلخ سفید سلیخه سیاه اقاقیا پرسیاوشان
از هر یک شش درم بسباسه سیسالیوس از هر یک دو درم لفاح یابس مسیب دو درم عود سلیخه نیم درم تخم رازیانه

زوفای خشک از ہریک دہ درم صعتر فارسی صعتر خوزی از ہریک چہار درم بادآورد و عقدہای بی
بوسیدہ در دیوارہا ریوند چینی از ہریک شش درم فلفل سفید فلفل سیاہ دارفلفل افیون زراوند طویل
زراوند مدحرج بزر البنج سفید از ہریک بیست درم جوز ہندی دو درم و چہار دانگ رمی بہار بید پوست
بیخ کاسنی خشک ہوم المجوس جعدہ عصارہ ابرسا دار شیشعان قیصوم از ہریک مقدار یکدرم انجدان
سیاہ چہار درم و ربع درمی اکلیل الملک چہار درم و چہار دانگ درمی شعر الغول انگشت زرد یعنی
اصابع صفر کشت برکشت حلتیت طیب جاو شیر سکبینج از ہریک دو درم خاک چہار راہ چہار درم پس
شیخ رئیس گفتہ کہ انچہ بنظر آمدہ از ادویہ کہ داخل کردہ شدہ در تلیشا و درکتاب قرابادین اصول عجیبہ زیادہ
بر انچہ در نسخہ مذکور ہست این ادویہ ہست زرنب اسفند سفید از ہریک دو درم بیخ خیری آل چہار
درم گل حنا دو درم قرنجشک کہ آن قرنفل بستانی ہست چہار درم فودنا یکدرم ریوند چینی
حب بلسان عود بلسان حب الآس مصری گل سرخ گل مختوم حجر داود حلتیت منتن از ہریک دو درم
خیر ابوا سہ درم حب البان مقشر چہار درم طباشیر سفید یکدرم تخم کشوث کہابی شمعی مورد اسفرم
جفت آفرید جوز ابہل مرمکی مغاث بغدادی مرماخوز بہمن سرخ بہمن سفید از ہریک دو درم انیسون
سہ درم نمک طبرزد نمک طعام یعنی ملح العجین دو قو قطر اسالیون عصارہ اصل السوس عصارہ
غافث از ہریک سہ درم پوست زرد بیرون اترج خشک کردہ عود فاوانیا از ہریک چہار درم کوردان
پنجدرم مقناطیس شش درم بلقیال و آن حبق جبلی ہست مغز بادام تلخ مقشر از ہریک ہفت درم
ادویہ خشک را کوفتہ بیختہ عصارات و صموغ را بشراب جید حیسا بندہ حل سازند و مجموع را بالعسل
جید مصفی سہ وزن ادویہ معجون سازند و در کوزہ اخضر یا چینی نگاہدارند و بعد از شش ماہ استعمال
نمایند شربتی مقدار نخودی باآب نیم گرم صنعت آن نسخہ دیگر کہ شیخ الرئیس در قرابادین قانون
آوردہ و گفتہ کہ نسخہ سلیم ہست بگیرند مشک تبتی خالص جید دو درم مروارید ناسفتہ دو درم و ذہب
مسحول فضہ مسحول از ہریک نیم درم عنبر اشہب چہار درم زرنب نیم درم ابریشم محرق یا مقرض غیر
محرق چہار درم بیخ سوسن آسمانجونی یکدرم مصطکی رومی نیم درم ساذج ہندی دہ درم حب
بلسان نیم درم بسباسہ یکدرم قاقلہ دہ عدد حیدان سلیخہ سیاہ از ہریک پنجدرم فلفل سفید
زنجبیل بیخ شبت از ہریک چہار درم قسط اسفید تلخ سہ درم جوزبوا دہ درم جند بیدستر دہ درم

افربیون یکدرم فقاح اذخر ده درم تخم شبت جنطیانا بهار لسان العصافیر از هریک چهار درم قاقله
هشت درم تخم رازیانه شش درم زراج کفشکران نیم درم اشنان نبطی اخضر تخم کرفس تخم سداب اشنه
کبریت زرد از هریک دو درم عیدان برسیاوشان هشت درم نمک چهار درم شونیز نیم درم صعتر فارسی
چهار درم فوشش درم بادآورد هفت درم سرگین گاو کوهی دو درم تخم جرجیر ده درم ابهل چهار
درم فلفل سیاه دار فلفل بزر البنج سفید از هریک بیست درم عاقرقرحا چهار درم افیون بیست درم
زراوند طویل بیست درم زراوند مدحرج چهار درم خاک چهار راه یکدرم ریوند چینی هفت درم تخم زوفرا
ده درم سنبل هندی چهار درم مغز تخم خیار چهار درم و یکدانگ درمی قفر الیهود چهار درم کافور
قیصوری خربق سفید خربق سیاه سعد کوفی میعه سائله مامیران چینی تخم بلبوت از هریک دو درم
بیخ شکاعی اصابع الصفر شعر الغول تخم کاسنی کشت برکشت از هریک دو درم عود بلسان حب بلسان
از هریک دو درم مارالسوس مارالشوک از هریک یکدرم حب المحلب یکدرم اسفناخ سفید که آن خردل
سفید است دو درم عقدهای کاهی که در دیوارها پوسیده باشد هفت درم سرگین روباه نیم درم
پوست بیخ کبر نیم درم نعر ارجشان اسفندان از هریک چهار درم ادویه یابس را کوفته بیخته و آنچه
خیسانیدنی باشد در شراب ریحانی خیسانیده حل سازند مجموع را با عسل مصفی معجون سازند
و در کوزه سبز لعابدار یا ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی با
مطبوخ پوست بیخ کاسنی در نسخه دیگر پوست بیخ رازیانه بدل بیخ کاسنی است و بیخ کرفس و سعوط کرده
می شود با آن مقدار دانه گندمی با آب شاهتره و با آب مرزنجوش تازه و یا آب برگ چقندر صنعت
شلیثا به نسخه صاحب کامل الصناعه بگیرند مشک تبتی دو درم مروارید ناسفته ده درم ورق طلا
ورق نقره از هریک پنج درم زرنب حب بلسان از هریک نیم درم ابریشم مقرض چهار درم زعفران ده
درم قرنفل سنبل الطیب از هریک هشت درم ایرسا یکدرم حماما دو درم مصطکی سه درم دلق ساذج هندی
از هریک ده درم لبنیا سه یکدرم لقاح بیست عدد فلفل سفید زنجبیل بیخ شبنت از هریک چهار درم
قسط تلخ مر صافی از هریک هشت درم جوز بوا جند بیدستر از هریک ده درم فرفیون دو درم فقاح
اذخر تخم شبت جنطیانا شکوفه لسان العصافیر از هریک چهار درم چوب برسیاوشان قاقله کبار
اسفند از هریک هشت درم نمک هندی صعتر فارسی از هریک چهار درم رازیانه زوفای خشک از

هر یک شش درم زاج سیاه شونیز از هر یک نیم درم اشنان شطی اخضر تخم سداب تخم کرفس
اشنه کبریت زرد از هر یک دو درم سرگین بز کوهی باد آورد از هر یک هفت درم فلفل سیاه دار
فلفل بزر البنج سفید افیون از هر یک شش درم زراوند مدحرج چهار درم ریوند چینی هفت درم زرورد
ده درم بزر قطونا لبد محرق از هر یک چهار درم و دو دانگ قفر الیهود چهار درم کافور قیصوری
خربق سیاه خربق سفید سعد کوفی میعه سائله مامیران چینی تخم بلیون از هر یک دو درم اصابع صفر
برگ پرسیاوشان فرج ترکی تخم کاسنی کشت برکشت از هر یک ده درم حب المحلب دو درم مار السوست
مار الشول از هر یک هفت درم عقدهای کاه پوسیده دیوارها هفت درم سرگین روباه پنج درم بو
بیخ کبر پنج درم هزارچشان سپندان از هر یک چهار درم اجزا کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل
مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار نخودی شلیثا بنسخه سید
اسمعیل در ذخیره خوارزمشاهی که شیخ از اطبا از برای این معجون ذکر کرده آورده و گفته که قطور آن
در گوش و بینی با آب مرزنجوش نافع است از برای صرع صنعت آن مشک تبتی خالص عنبر اشهب
کافور قیصوری حماما حرمل فرفیون اشنان شطی اشنه تخم سداب اخسای بقر جبلی کبریت احمر کبریت
اصفر خربق سیاه لبنی سعد کوفی عود بلیون حرمل سفید مامیران چینی حب المحلب هزارچشان
سپندان حلبوز هندی شعر الغول انگشت زرد کشت برکشت حلتیت طیب بیخ جاوشیر فقاح
حنا ریوند چینی حب بلسان عود بلسان حب الآس مصری مختوم الملک حجر داود حلتیت منتن
کندوش کهربا مورد اسفر جنت افریدجوز ابهل مغاث بغدادی مرماحوز بهمن سفید از هر یک ده درم
مروارید ناسفته زعفران فقاح اذخر تخم رازیانه زوفای یابس از هر یک ده درم زر مسحوق سیم مسحوق
زرنیخ سیاه زاج اساکفه شونیز خرء الثعلب پوست بیخ کبر سلیخه عود قماری خام از هر یک پنج درم ابریشم
خام مقرض تخم شبت اصل شبت زرنباد درونج عقربی زنجبیل حنطیا نا رومی لسان العصافیر نمک
هندی عاقرقرحا لبد قفر الیهود فو بزر قطونا صعتر فارسی صعتر خوزی خاک چهارراه بیخ خیری سرخ
فرنجمشک حب البان مقشر پوست زرد اترج خشک کرده فاوانیا از هر یک چهار درم قرنفل سنبل الطیب
اسارون قسط تلخ پرسیاوشان قاقله از هر یک هشت درم بسباسه برسا فقاح بید پوست بیخ کاکنج
هوم المجوس جعده عصاره ایرساء ارشیشعان فودنج ما اطباشیر سفید از هر یک یک درم لفاح یابس فلفل سفید

فلفل سیاه دار فلفل افیون زراوند طویل زراوند مدحرج بزرالبنج سفید از هر یک شش درم بادآورد عاقرقرحا
کاه پوسیده که در دیوارها می باشد جبق جبلی مغز بادام تلخ مقشر از هر یک هفت درم انجدان سیاه
چهار درم و ربع درمی اکلیل الملک چهار درم و چهار دانگ درمی بخیر بوا انیسون تخم ارمنی نمک طبرزد
نمک طعام دوقو فطراسالیون رب السوس عصاره غافث از هر یک سه درم کوردان پنج درم
حجر مقناطیس شش درم ادویه خشک را کوفته بیخته و صموغ را در طلای جدید بخیسانند و حل کرده با وزن
ادویه عسل مصفی بسرشند و در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و بعد از شش ماه مقدار نخودی تا یکدرم
استعمال نمایند اخلاط شلیثا بنسخه ابن جزله صاحب منهاج الادویه صنعت آن مشک خالص حماما عود
بلسان افربیون اشنان خضر بنطی تخم کرفس تخم سداب اشنه کبریت زرد سرگین کاو یا سرگین بزکوهی
کافور خربق سفید خربق سیاه میعه سائله یا میران چینی تخم بلیون اصابع صفر پوست بیخ کاسنی
حب المحلب حب دل سفید از هر یک دو درم مروارید ناسفته زعفران ساذج هندی دبق سلیخه سیاه
غیر مقشر جوز بوا جند بیدستر فقاح اذخر تخم جرجیر زرد از هر یک ده درم سوده زر سوده سیم
زرنب حب بلسان زاج کفشگران شونیز سرگین روباه پوست بیخ کبر از هر یک یکدرم ابریشم خام
محرق مقرض فلفل سفید زنجبیل بیخ شبت تخم شبت جنطیانا شکوفه لسان العصافیر نمک هندی
صعتر فارسی عاقرقرحا بندق هندی زراوند مدحرج اسقیل قفرالیهود بزر رجشان از هر یک چهار درم
قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ حرمل چوب پرسیاوشان فاقله از هر یک هشت درم اصل السوس آسمان
گونی که ابرسا است لبسا سه خاکیه چهار درم ماء الشوکرا از هر یک یکدرم مصطکی سه درم لفاح بیست
عدد تخم رازیانه زوفای خشک از هر یک شش درم فلفل سیاه دار فلفل بزرالبنج سفید زراوند طویل
افیون از هر یک بیست درم اکلیل الملک چهار درم و نیم بزر قطونا لبسد محرق از هر یک دو درم و
دو دانگ ادویه خشک را کوفته بیخته و آنچه خیسانیدنی باشد در ثلث بخیسانند و حل سازند و مجموع را با
سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از شش ماه مقدار نخودی با آب بادیان یا آب مطبوخ
بیخ کرفس بیاشامند تریاق کبیر مسمی بتریاق شعوزه این تریاق تالیف حکیمی است که باسم آن
معروف شده و این تریاق خلیفه و قایم مقام تریاق فاروق است یوحنا گفته که این تریاق
نافع است از برای گزیدن جمیع جانوران سمی و بادهای غلیظ احشا و اوجاع کبد و احشا و طحال

وصرع وجنون وخفقان ولقوه وفالج واگر بچه در شکم مادر مرده باشد یا مشکل زاید چون یکمثقال ازین
تریاق فرو برد آسان زاید وجمیع امراض بارده سوداویه وبلغمیه را منفعت دارد صنعت آن
بنسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده بگیرند حماما مرکی صافی سنبل هندی سادج هندی
لک منقی مغسول عصارهٔ مامیثا قرنفل ریوند چینی طین مختوم لیا قسط سفید تلخ جنطیانا اذخر مکی
از هریک دوازده مثقال فقاح اذخر عصارهٔ هیوفاقسطیداس یعنی عصاره لحیة التیس مقل
ازرق از هریک شش مثقال عاقرقرحا دارچینی تخم رازیانه کبریت زرد تخم شبت کبر مالکی اساروان
فردمانا افربیون افیون ناردین اقلیطی که سنبل رومی است فقاح گرم وروفلی یعنی گل خرزهره
انیسون فوا از هریک شش مثقال زعفران سی وشش مثقال فطراسالیون وآن تخم کرفس
کوهی است دوقو وآن تخم جزر اقلیطی است وبزعم قومی دوقو تخم جزر بری است از هریک سه مثقال
ودر نسخه دیگر فقاح سنبل اقلیطی از هریک سه مثقال داخل است کندر اسفید تخم خشخاش سفید فلفل سیاه
از هریک سه مثقال برسا یعنی اصل سوسن آسمانجونی پانزده مثقال لبان ابیض بزر البنج سفید
از هریک بیست وهشت مثقال سلیخه سیاه غنچه گل سرخ منزوع الاقماع اقراص اندروخوردون از
هریک شش مثقال تخم سداب یک مثقال حب اترج مقشر سماق منقی از حب از هریک دو مثقال
روغن بلسان بیست وچهار مثقال فقاح مر چهار مثقال ونیم عصاره ارطمیثا وارطمیثا وارطا
ملسیا نیز برنجاسف است که آن را قیصوم بری گویند پوست بیخ کاسنی از هریک بیست مثقال
برگ اترج سیزده مثقال صموغ را نیم کوفته در شراب صافی جید الجوهر که آن را شراب اصل نامند
یا جمهوری یا مثلث یا نبیذ زبیب وعسل بخیسانند وحل سازند وباقی ادویه را کوفته بیخته بآن
داخل کرده مجموع را با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند ودر ظرفی چنانکه در تریاق فاروق
ذکر شد نگاه دارند بعد از شش ماه تمام استعمال نمایند بدستور استعمال تریاق اکبر وبعضی از اطبا
قدری اشق درین تریاق داخل کرده اند ورای قومی آنست که اشق نباید داخل نمود بجهت آنکه
مضر است بمعده واین نسخهٔ شیخ الرئیس سوای عسل وشراب واشق که بعضی اطبا داخل کرده
اند پنجاه ویک جزو مفرد ودیگر دو اقراص اندروخوردون دوزن مجموع پانصد وهفتاد وهفت
مثقال ونیم است ومزاجش گرم است در اول درجهٔ دوم وخشک است در آخر درجهٔ دوم

و یوحنا بن سرابیون و اکثر متاخرین ادویه که درین نسخه بوزن شش شش مثقال است بوزن سه سه
مثقال باقی را در وزن مساوی این نسخه و بعوض ورد دفلی ورد باقلی آورده اند و انیسون و
فو و اذخر مکی و لبان ابیض و تخم بادیان و کبریت زرد و تخم شبت و کبد بالکی و اسارون و قردمانا
و کل مرخ و ایرسا این دوازده دوا داخل نکرده و نسخهٔ صاحب اختیارات در اوزان مثل
نسخهٔ یوحنا است و از ادویه نسخهٔ مذکور از نسخ رئیس اذخر مکی و کبد بالکی و فقاح کرم و ورد دفلی
و انیسون و فو و زعفران و قطر اسالیون و دودو و لبان و ایرسا و افربیون و فقاح سنبل اقلیطی
داخل ندارد و بجای فیون افتیمون اقلیطی و تخم کرفس بر ادویه نسخهٔ شیخ رئیس افزوده و نسخهٔ محمود
بن الیاس شیرازی نیز در اوزان موافق نسخهٔ یوحنا است و از ادویه نسخهٔ شیخ الرئیس اذخر مکی
و انیسون و فو و کبد مالکی و فقاح سنبل اقلیطی و ریوند چینی و ایرسا و لبان داخل ندارد و بجای
فقاح سنبل اقلیطی افتیمون و بجای ورد دفلی ورد باقلی و بجای ریوند چینی دارچینی ذکر کرده
و گفته که صموغ را در مثلث حل سازند و باقی ادویه را کوفته بیخته به وزن مجموع ادویه عسل مصفی
معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه تمام استعمال نمایند شربتی از ان تا
یک مثقال بحسب حاجت بکار برند تریاق غوزه به نسخهٔ دیگر شیخ رئیس در قرابادین قانون ذکر
کرده حماما مرمکی صافی از هر یک پنج اوقیه عاقرقرحا دو اوقیه و نیم اذخر مکی چهار اوقیه لبنی شش اوقیه
و نیم سلیخه سیاه دوازده اوقیه و نیم فو یک نیم اوقیه زعفران دوازده اوقیه قطر اسالیون یک اوقیه
و دو درم ایرسا دو اوقیه و نیم تخم رازیانه مقل ازرق از هر یک چهار درم و نیم لبان نه اوقیه کثیرا
ده اوقیه عصارهٔ هیوفاقسطیداس یعنی عصارهٔ لحیة التیس سه اوقیه حب الترنج مقشر یک مثقال تخم
شبت کبد بالکی عیدان صفر یعنی عروق صفر که آن را بفارسی زردچوبه گویند از هر یک نیم مثقال
بزر البنج سفید یک رطل تخم خشخاش دو رطل سنبل الطیب اوقیه سداب خشک یک اوقیه و دو درم سماق سه
اوقیه اسارون انیسون قردمانا از هر یک چهار اوقیه فیون دو اوقیه و یک درم و نیم افربیون دو اوقیه
و نیم فلفل یک اوقیه و نیم وسخ کل مرخ چهار اوقیه ساذج هندی حب بلسان از هر یک سه اوقیه عسل
بلادر دو اوقیه و نیم لک منقی پنج اوقیه دارچینی چهار اوقیه مو دو اوقیه سنبل الطیب اقلیطی نه اوقیه
کبریت زرد چهار اوقیه عصارهٔ مامیثا خالص ریوند چینی قسط سفید تلخ از هر یک چهار مثقال برگ

انبج پنج مثقال اقراص اندروخوردون سه مثقال روغن بلسان هشت مثقال عصارهٔ قیصوم یکرطل خولنجان
هفت اوقیه حضض شش اوقیه قرنفل پنج اوقیه عسل مصفی بقدر کفایت بدستور معمول مرتب نمایند
این تریاق خلیفه و نایب مناب تریاق فاروق و در جمیع منافع و همه امور مثل آنست اقراص
اندروخوردون مستعمل در تریاق عزره شیخ داؤد انطاکی در تذکره گفته که این قرص تالیف صاحب
تریاق فاروق است و داخل می شود در تریاقات و معاجین کبار و نافع است از برای وسواس و قلق
و صداع حار و حکیم مؤمن گفته که مؤلف این قرص را باسم پادشاه عصر خود اندروخوردون ملک نامیده
و لهذا این قرص را قرص اندروخوردون ملک خوانند و جزو اعظم تریاق عزره و معاجین کبار است و این
قرص مقوی معده و دماغ و جگر است و در آن قوت تریاقیت قوی است و بجمیع علل بارده اعضای
رئیسه نافع است صنعت آن بنسخه شیخ رئیس ابوعلی بن سینا که در قانون ذکر کرده بگیرند بابونه سرخ
و بابونه سفید سماق انیسون مر مکی صافی از هر یک یکدرم اسارون بیست درم اشنه قصب الذریره عود
بلسان اجزا متساوی کوفته بیخته بشراب ریحانی صافی جید الجوهر یا جهوری یا نبیذ زبیب و عسل مصفی یا مثلث
بسرشند و سه روز بگذارند و هر روز صبح و شام آنرا بر هم زنند و اگر خشک شده باشد یکی از شرابهای
مذکور را داخل کنند پس روز چهارم اقراص سازند هر قرصی بوزن یک مثقال و در سایه خشک کنند
و بنسخه شیخ داؤد اشنه در اصل نسخه داخل ندارد و گفته که در نسخه دیگر گل سرخ اشنه مصطکی بوزن بابونه
داخل است و باکی نیست بداخل کردن این ادویه و در نسخه دیگر بابونه سرخ بابونه سفید سماق انیسون مر
صافی از هر یک یکدرم اسارون بیست درم اشنه قصب الذریره عود بلسان از هر یک پنج درم آمده
و در اکثر نسخ قانون وزن تمامی اجزا متساوی است و قوت این اقراص تا دو سال باقی میماند

تریاق کبیر از صنعت شیخ ابوعلی است که مفرح تریاقی نیز گویند صاحب ذخیره اسمعیل گفته که من
این تریاق را ساختم و آزمودم فایده بسیار مشاهده کردم دل را قوت دهد و باه را زیاده کند و دفع
ضرر سموم کند و در نفع بمعاجین کبار مساوی است صنعت آن پوست ترنج جنطیانا حب البلسان
مر مکی صافی عود بلسان تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه تخم فرنجمشک زرنباد درونج عقربی از هر یک
چهار درم مشک خالص عنبر اشهب از هر یک یک مثقال گاوزبان سیاحی نیم مثقال عود هندی
بزر جرجیر تخم شلغم تخم کتان لسان العصافیر مغز حب القلقل از هر یک دو درم قسط تلخ [illegible]

زعفران ناردین افیون افسنتین از هریک سه درم فو و فطراسالیون از هریک دو درم و نیم کافور خالص
نیم مثقال ادویه را کوفته بیخته چنانکه رسم است با عسل بسرشند و بعد از شش ماه شربتی یک مثقال
تریاق صغیر شیخ الرئیس رحمة الله صنعت آن حب بلسان قسط تلخ مر جنطیانا دارچینی فلفل سفید
عود هندی فطراسالیون از هریک یکجزو مشک خالص ثلث یکجزو جندبیدستر ربع جزو ادویه را بکوبند
با عسل بسرشند و استعمال نمایند تریاق اعظم که حکیم میر محمد مؤمن در مقابل تریاق کبیر شیخ الرئیس
تالیف نموده و گفته آنچه از ادویه که در ماهیت آن اختلاف شده بدل کردیم و غیر مشتبه را بعینه
داخل نمودیم و بدل قرص افعی قرص حلال داخل کردیم چه تصریح نموده اند که لحوم باعث فساد ترکیب است
و حرمت لحم افعی بی شبهه است و چون جدوار در همه ابواب بهتر از آن است و فادزهر معدنی که عبارت
از حجر السم باشد در جمیع خواص اولی از آن و فیروزه و نارجیل بحری در دفع سموم اقوی است لهذا
اقراص حلال را از اجزای مذبوره ترتیب دادم بدین صفت جدوار خطائی اعلی یازده مثقال
فادزهر چهارده مثقال نارجیل بحری سه مثقال فیروزه نیشاپوری دو مثقال که مجموع ترکیب سی
مثقال باشد و عدد ادویه چهار با مثلث بسرشند قرص اندروخوردن باین نسخه ترکیب دادم
دارشیشعان قصب الذریره اسارون عود بلسان جعده سلیخه مصطکی بیخ سنبل که فو است از
هریک یکمثقال و نیم تفاح اذخر زعفران از هریک سه مثقال دارچینی حماما مصاف شش مثقال
اقحوان پنج مثقال سنبل الطیب چهار مثقال با مثلث قرص سازند مجموع این ترکیب چهل و پنج مثقال
است و عدد ادویه پانزده قرص اسقیل باین صفت ترکیب دادم پیاز عنصل یعنی مشوی
مجفف دو جزو آرد کرسنه یکجزو با مثلث مشتره اقراص سازند با ادویه غیر مشتبه فلفل سیاه افیون
خشخاش کهنه قرص اندروخوردن از هریک بیست و چهار مثقال قرص اسقیل چهل و هشت مثقال
قرص حلال سی مثقال گل سرخ بزر الشلجم بری اسقوردیون بیخ سوسن آسمانجونی غاریقون سفید
ربالسوس دارچینی از هریک دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند چینی اسطوخودوس قسط تلخ
دارفلفل مشکطرامشیع کمده تفاح اذخر فطراسالیون صمغ البطم سلیخه سنبل الطیب حب
الغار از هریک شش مثقال میعه سایله سیسالیوس مقشر حرف نانخواه ناردین سادج جنطیانا ابرایا
پنج صمغ عربی قردمانا انیسون فو کبیخ سنبل جبلی موکرلیشه الایستا اقاقیا سکبینج عود مصطکی از

هر یک چهار مثقال پنج کبر و وقوفنه مثقال زرق جاوشیر فنطوریون دقیق زراوند طویل از هر یک دو
مثقال اما ادویه که بدل ادوا خص ترکیب شود با در تجربه بدل سطافلن اسارون بدل فراسیون ابوزیدان
چهار مثقال بدل کمادریوس فستقین چهار مثقال بدل کمافیطوس طین داغستانی بدل طین مختوم تخم جرجیر
بادیان بدل حماما سعد بدل حب بلسان تخم مخلصه بدل هوفاریقون شبت یمانی بدل قلقدیس محرق است
اما ادویه که بدل او را اولی دانسته واخص بوده زیره کرمانی بدل فلفل سفید روغن ترب بدل
روغن بلسان برزجند قوقا بدل برکرفس جاوشا بدل افتیمون عصاره شیل که ترکی بیابان اودی نامند
بدل عصاره لحیة التیس صبر مبانی بدل قفر صمغ کوله برکه جانیت طیب است بدل جند دوربج عقربی بدل
سنو ریجان زراوند مدحرج بدل اشق زرنباد بدل عود بلسان مجموع ادویه با قرص هفتاد است
و وزن آن با نصف شش مثقال و اما طریق ساختن آن آنست که عسل کف گرفته بقدر دو وزن ادویه
با دو وزن مثلث بقوام آورند صمغ و افیون را در مثلث حل کرده با آن بسرشند تا چهل روز صبح و شام
بر روی خاکستر گرم گذاشته تا سه صد شماره هر روز بر هم زنند و چون بقوام بلند شود و نتوانند بر هم زد بجهت
رقت قوام بقدر احتیاج آب انگور بر روی خاکستر گرم بخورد او دهند پس در ظرفی کرده تا شش ماه
اقلاً سر آن را نباید گشود و استعمال آن بعد از یکسال جائز است و اگر ادویه را با عسل کف گرفته
سرشته مثلث را بدون قوام آوردن اضافه نمایند در این وقت محتاج باد خال آب انگور جهت ترقیق
قوام نخواهد شد اما طریق استعمال آن بدستور تریاق کبیر باید در هر موضعی با ادویه موافق آن بدهند بهتر
است و الا تنهائی نیز اثر از آن ظاهر میگردد و نوشته که این ترکیب در جمیع امور قوی تر و سریع الاثر
از تریاق قدما است و در دفع سم بیش مجرب است بخلاف زمان معروف و در امراض متضاده به تجربه رسیده
و در دفع سم افعی و هوام و سموم نباتی و معدنی و سگ دیوانه گزیده عجیب الاثر است قدر شربتش از یک دانگ
تا یک مثقال است با ادویه مناسبه و ضماد آن بر موضع گزیده هوام رافع الم آن و مانع ورم عضو و انتشار
سموم است بسائر اعضا **تریاق الاسنان** درد دندان که از رطوبت بود و ریختن نزلات در حلق
و سفینه باشد نافع است و فایده دیگر هرگاه قدری بر دندان درد ناک بگذارند در لحظه درد ساکن کند
صنعت آن جند بیدستر حلتیت فلفل زنجبیل میعه سائله افیون از هر یک جزوی همه مساوی چنانکه رسم
است کوفته بیخته با عسل بسرشند و بهنگام حاجت مقداری نخودی بخورند و نیز بر دندان گذارند تریاق

انفع و ادفع مضرت جمیع زهرهاست و قولنج و فالج و لقوه و استرخا و اختلاط اخلاط ردیه و اورام جاسیه و اوجاع عقد
را نافع و چشم را روشن کند و مقوی باه و مفتت حصاة و رد سوداوی را نیکو باشد صنعت آن فلفل سفید
تخم شبت فاشرا از هر یک شش درم افیون حب الغار از هر یک هفت درم جنطیانا رومی فرفیون عاقرقرحا از
هر یک دو درم جند بیدستر یک درم کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی
معجون سازند و در جو نهند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی ازین تریاق بوزن یکدانگ مثقال
است تریاق العض سگ دیوانه گزیده را نافع بود منقول از خلاصة التجارب از مخترعات اصحاب
آن صنعت آن جند بیدستر چشم سرطان بچهناک سیماب کشته از هر یک یکجزو زرنیخ کشته پنیرمایه سگ پنیرمایه
آهو سرطان محرق فلفل قرنفل دارچینی مشک از هر یک دو جزو جنطیانا جگر سگ دیوانه از هر یک شش جزو
زعفران یکدانگ و نیم افیون عشر جمله در آب زیج دست و پا انداخته بیست عدد ماش مقشر مقابل وزن
آن خاک لانه حسن کرده دو برابر مجموع نخست در آب زیج را با ماش و افیون و قرنفل و زعفران و دارچینی و جند بیدستر
نیکو بکوبند و نرم بیزند و خاک لانه حسن کرده را در آب حل کرده یک شب نگاهدارند تا ته نشین گردد صبح صاف
آن را گرفته ادویه را بآن خمیر کنند پس سیماب کشته و بچهناک و فلفل و مشک را با هم بکوبند و نرم بیزند
و بآن سرشته انگاه پنیرمایه ها و سرطان محرق و جگر سگ و جنطیانا و چشم سرطان را با هم بکوبند و نرم
بیزند و با آن یکجا سرشته پس جمله را با هم دق و سحق نیکو بمالند انگاه خشک نموده باز بکوبند و با خون
بزها خوب سرشته قرص ها ساخته در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال با خمر عنبی یا با آب یا شیر گاو تازه دوشیده
یا تنها بدون چیزی و باید که بعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند و نیز از جمله
مرکبات که اهل قصود در آنها افیون است تفاحه مصنوعه و تفاحه منومه است تفاحه مصنوعه مفید است
از برای صداع حادث از برودت چون دایم ببویند آن را صنعت آن افیون زعفران فربیون مشک
[illegible] با آب مرزنجوش سرشته بشکل تفاحی ساخته دایم ببویند و بعضی ازین تفاح تخم بیدو [illegible] درست
دانگ برای بعضی حسب حال مزاج عنبر اضافه نمایند خوب است تفاحه منومه مستعمل در سهر مفرط
و درد آلام صنعت آن بنسخه ابن نوح قمری افیون پوست بیخ بیروج آرد جو زعفران صمغ عربی از مجموع
تفاحه ساخته دایم ببویند تفاحه منومه محمد بن زکریا صنعت آن میعه سایله افیون پوست بیخ لفاح
زعفران از مجموع تفاحه ساخته دایم ببویند که خواب می آورد و مسکن آلام است تفاحه منومه ابن هبل

صنعت آن افیون جوزماثل پوست بیخ لفاح زعفران شیلم مصطکی اقحوان صمغ عربی آرد جو از هریک جزوی کوفته بیخته بآب نیلوفر سرشته اقراص ساخته دایم ببویند تا خواب آورد و تشنج و حار را نافع جهت درد مفاصل بارد و یا در مفاصل حار با ادویه بارده استعمال میتوان کرد صنعت آن ایلاقی ذکر سورنجان مرزنجوش گل خطمی اکلیل الملک از هریک ده مثقال خولنجان شیاف مامیثا مغاث بغدادی آرد جو از هریک پنج مثقال پوست بیخ لفاح زعفران افیون از هریک دو مثقال کوفته بیخته بآب برگ حنا سرشته اقراص سازند **جوارش طباشیر افیونی** تپ اسهال صفراوی را نافع باشد و تشنگی بنشاند صنعت آن طباشیر سفید حب الآس گل سرخ از هریک ده درم تخم حماض صمغ عربی از هر یک هفت درم خرنوب شامی گلنار سماق عصاره لحیة التیس از هریک شش درم زعفران افیون از هریک دو درم کوفته بیخته بشراب سیب شیرین بسرشند شربتی سه درم و در نسخه شفائی خرنوب بیست درم است **جوارش عاج افیونی** که معین برحمل است صنعت آن نشاره عاج سعد سنبل الطیب مصطکی دارچینی از هریک پنج مثقال پوست زرد اترج سعد کوفی عود قماری خام نارمشک قرنفل از هریک چهار مثقال عود الصلیب گل سرخ ساذج هندی افیون مصری از هریک سه مثقال عنبر اشهب مشک خالص از هریک نیم مثقال نبات سفید برابر تمام ادویه عسل و برابر ادویه بطریق مقرر جوارش سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **فصل در ذکر حبوبی که اصل و عمود و جزو اعظم اجزای آنها افیون است** حب افیون با معمولات که بدل افیون استعمال کرده میشود صنعت آن افیون کافوری یک مثقال زعفران فلفل سفید قرنفل از هریک نیم مثقال عاقرقرحا مصطکی رومی جند بیدستر سنبل الطیب از هریک ربع مثقالی قرفیون یک قیراط افیون را در گلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند و حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی از برای غیر معتاد با افیون یک حب و از برای معتاد بمقدار افیون معتاد **حب افیون** نافع از برای اسهال معدی بسبب رطوبت حائل میان غذا و جرم معده صنعت آن افیون سندروس مرمکی صافی زعفران اجزا متساوی کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب تا دو حب **حب افیون** که اکثر اوقات جهانگیر بادشاه هندوستان میل میکردند نافع از برای ضعف معده و تقویت اعضای رئیسه و حدت ذهن و تصفیه حواس و ضرر افیون را دور میگرداند و تفریح می آورد و امساک منی میکند و مقوی باه است

صنعت آن افیون صاف کرده خالص شش مثقال زعفران دو مثقال مصطگی رومی دو ثلث مثقال
عنبر اشهب یکمثقال پنج مثقالی عود غرقی خام دارچینی از هریک دو مثقال جندبیدستر ثلث مثقالی
فلفل سیاه نیم مثقال پوست بیرون پسته پوست زرد اترج از هریک مثقال و سدس مثقالی اجزا
کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بمقدار نخودی و فلفلی شربتی یک حب تا سه حب حب
افیون دیگر که در ساعت شکم بندد صنعت آن افیون یکدرم اقاقیه دو درم گل ارمنی سماق حب الآس
از هریک چهار درم کوفته بیخته با آبیکه در آن صمغ عربی خیسانیده باشند سرشته حبوب سازند شربتی نیم
مثقال حب افیون دیگر که اسهال الدم باز دارد صنعت آن مازو کزمازج افیون مساوی کوفته بیخته
بآب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند و اگر پوست بیخ انجبار و بسد و کهربا اضافه نمایند نیز خوب و اقوی است
حب افیون دیگر که اسهال بلغمی باز دارد صنعت آن مرمکی صافی اذخر مکی قند جندبیدستر افیون
مساوی الوزن کوفته بیخته با آب خالص سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی از یک حب تا سه حب
حب افیون دیگر که اسهال صفراوی باز دارد صنعت آن افیون مصری حضض مکی صمغ عربی
مقل ازرق نشاسته عصاره لحیة التیس از هریک مثقال کوفته بیخته بزرده تخم مرغ سرشته حب
سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی سه حب فرو برند و از عقب آن آب برگ بارتنگ شیره زیره کرمانی بوده
آب عناب بریان که قودری و تخم شربتی و بارتنگ کوفته از هریک یکدانگ بر آن پاشیده باشند بنوشند
حب افیونی دیگر که اسهال رطوبی را باز دارد صنعت آن افیون پنج سندروس کندر ذکر زعفران
اجزا مساوی کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو حب حب افیونی دیگر اسهال
رطوبی را نافع و حابس بطن است صنعت آن افیون مصری جندبیدستر مرمکی اجزا کوفته بیخته حبوب سازند
هر حبی بقدر ماشی و نصف ماش کاملین را برابر ماش و اطفال را نصف ماشی حب افیونی دیگر که اسهال
اطفال و غیر اطفال که از نزله باشد نافع است صنعت آن جوز بوا گرفته و میان آنرا خالی کرده افیون
مصری با کار روغنی پر کرده سر آنرا بپارچه جوزی بند نمایند و بگل گرفته در زیر آتش بریان نمایند پس آورده
خمیر را جدا کرده مجموع را در هاون سنگی نرم بسایند و حبهای بسیار کوچک بمقدار کشنیز و فلفلی سازند شربتی
اطفال را یک حب و جوان را دو حب تا سه حب و اگر از آن اقوی خواهند آن جوز افیون پر کرده را
در جوف انار حامض که جوف آنرا خالی کرده باشند با یکعدد مازوی سبز گذاشته بدستور خمیر گیرند و بریان

کرده حبوب سازند و اگر اطراف جوزه و مازو را بزیره کرمانی و یا زیره سبز پر نمایند و بعد بریان شدن
و دور کردن قشر اثار را با آنچه در آن هست نرم سائیده با آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند بهتر و اقوی است
حب افیونی که اسهال رطوبی مزمن و بواسیر را نافع بود صنعت آن سماق منقی کشنیز خشک بریان صندل
سفید سوده زعفران کهربا از هر یک یکماشه افیون خالص هم وزن یکجا شده ادویه کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند
هر حبی بقدر نخودی و فلفلی شربتی اطفال و ضعیف المزاجان را یک حب کوچک و جوانان و اقویا را یک حب
کلان و معتادین بافیون را دو حب تا سه و اگر دو ماشه خشخاش هندی اضافه نمایند بهتر است حب
افیونی که بروز مقعده را نافع باشد صنعت آن افیون مصری خشخاش کلی از هر یک پنج دانگ مقل ازرق
یک نخود کوفته بیخته با صمغ عربی حل کرده فرو برند و از عقب آن آب برگ بارتنگ و آب برگ گندنا و آب برگ
خرفه بنوشند حب بدل افیونی حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی صنعت آن زرنباد درونج عقربی مصطکی
سنبل الطیب دانه هیل بوا دارچینی زعفران تخم کرفس از هر یک دو مثقال اسارون یکمثقال زرنب ساذج
هندی سعد کوفی کبابه چینی زنجبیل افیون از هر یک سه مثقال جوزبوا بسباسه از هر یک دو مثقال و نیم کوفته بیخته
بگلاب سرشته و در آن گلاب قدری صمغ حل نمایند که حبوب بسته شود هر حبی بمقدار نخودی و هر روز بعوض حبوب بمقدار
معتاد افیون بخورند حب بدل افیون دیگر بنسخه حکیم عماد الدین محمود قریب به نسخه قبل صنعت آن زرنباد اسارون
درونج عقربی زعفران زرنب سنبل الطیب سعد کوفی ساذج هندی کبابه چینی زنجبیل پوست بیخ کرفس از هر یک سه
مثقال دانه هیل بوا دارچینی قرنفل فلفل دار فلفل مصطکی اشنه از هر یک پنج مثقال جوزبوا بسباسه افیون از هر یک ده
مثقال افیون و زعفران را بگلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند حب
بدل افیون دیگر از اطبای هندی نافع از برای ترک افیون و از برای درد و سر مزمن و غیر مزمن و درد
سر بارد و بجهت امراض بارده و حاره و حمیات مزمنه و نائبه و در حمیات نائبه قبل از وقت نوبت باید داد و بجهت
تسکین وجع قولنج مجرب است و مداومت بآن بعمر طبیعی میرساند و حافظ صحت است صنعت آن تخم جوز ماثل دوازده
درم ریوند چینی هشت درم زعفران افیون زنجبیل صمغ عربی از هر یک دو درم افیون و زعفران و صمغ را
در آب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب حب
بدل افیون بجهت دفع عادت خوردن افیون صنعت آن کچله جوزبوا بسباسه از هر یک پنج مثقال تخم حرمل ده مثقال جوز ماثل
افیون از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بروغن کرسنه بریان نموده حبوب سازند غذا شیر برنج با قند بخورند و بعد از دو هفته

رفع خوردن افیون بشود طبیعت قوت میگیرد ومقدار شربتی قلمی نموده ظاهرا بمقدار افیون
معتاد باید خوردن ونیز از انجا حبوب جدوار است که اصل عمود وجزو اعظم درانها افیون است و
جدوار بجهت اصلاح آنست حب جدوار بدل افیون صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو مثقال
فلفل سیاه بزر البنج سفید از هریک هشت مثقال سنبل الطیب زرنباد تخم کرفس بری عود قماری دار چینی
ریوند چینی از هریک سه مثقال زعفران پنج مثقال فرفیون عاقرقرحا صمغ عربی از هریک یکمثقال افیون
کازرونی ده مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی حب جدوار
حکیم عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن جدوار خطائی مجرب تخم کرفس سنبل الطیب زرنباد دار چینی
عود قماری ریوند چینی از هریک سه مثقال زعفران افیون صمغ عربی از هریک پنج مثقال فرفیون
عاقرقرحا از هریک یکمثقال فلفل بزر البنج سفید از هریک دو مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب
سازند هر حبی بمقدار نخودی حب جدوار حکیم محمد باقر ولد ارشد حکیم عماد الدین محمود شیرازی صنعت
آن جدوار خطائی مجرب بزر البنج سفید فلفل از هریک دو مثقال زعفران پنج مثقال عود قماری
خام دارچینی سنبل الطیب زرنباد تخم کرفس ریوند چینی از هریک سه مثقال عاقرقرحا فرفیون از هر
یک یک مثقال افیون کازرونی پانزده مثقال صمغ عربی اندکی صمغ را بگلاب حل کرده باقی
ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب حب جدوار
قدسیه موسومه بدل افیون صنعت آن جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی طباشیر سفید بسباسه
بزر البنج سفید پنج فلفل دارچینی زعفران صمغ عربی از هریک سه مثقال نبات سفید ده مثقال
افیون کازرونی هشت مثقال ورق طلا ورق نقره از هریک یک دانگ و نیم بدستور حبها سازند
بمقدار حبهای افیون معتاد و بدل حبهای افیون ازین حبوب استعمال نمایند حب جدوار بدل
افیون ایضا قدسیه موسوم لنا این حب بدل افیون و نیز مقوی باه است چنانکه قلمی نموده اند که شخصی که
این حب را براقم تالیف نموده بود هم مایوس بود از نکاح و بعد از استعمال این حب نکاحی جدید کرده
و از آن نکاح جدید پسران بهم رسیدند آنرا و این حب نشاط آور و مقوی دماغ است صنعت
آن بگیرند افیون کازرونی خالص که یکسال از اتخاذ آن گذشته باشد آن را بر سفال آب ندیده اندک
بریان نمایند پس بعرق دارچینی حل کرده مصافی نموده با عشر وزن آن زعفران خالص و جنس وزن

آن جدوار خطائی مجرب سوده ممزوج کرده در میان مغز نارجیل مقشر از قشر نازکی که بر بالای آن است که سر آن را سوراخ کرده باشند پر کرده سوراخ آنرا بقطعهٔ نارجیلی محکم نموده نارجیل را بخمیر گرفته در سه من تبریزی شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر مثل چربه شود و بعد سوختن نرسد پس روغن گاو بر آن ریزند آن مقدار که از روی نارجیل بر گردد و باتش ملایم آن را بریان کنند تا بحدیکه خمیر بالای نارجیل سیاه شود ولیکن نارجیل نسوزد پس از روغن بر آورده خمیر را از آن جدا کرده آن نارجیل را با آنچه در میان آن است بسایند تا چون مرهم شود پس در بیست مثقال از آن مسحوق لسان الثور بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه بادیان شقاقل اعرابی خولنجان زنجبیل از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز پسته مغز نارجیل تخم خرفه مقشر از هر یک یک مثقال و نیم طباشیر سفید صمغ عربی کتیرا بزرالبنج سفید بیخ لفاح جوزبوا کهربای شمعی از هر یک پنج دانگ روغن بلسان دو مثقال نبات سفید ده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن بلسان چرب کرده با آن مسحوق بگلاب سرشته در هاون سنگی بسته بمالند تا نیکو مخلوط شود حبها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و ورق نقره بپیچیده در سایه خشک نمایند و در شیشه نگاه دارند شربتی از دو حب تا سه حب با شیر گاو میش حب جدوار نقرس موسوم بلذایذ النسخ دیگر این حب بالافیون و نیز مقوی باه است چنانکه نوشته اند که شخصی که برای او این حب را تالیف نموده بود هم مایوس بود از خود و بعد از استعمال نکاحی جدید کرد او را از زن منکوحه جدیده پسر شد صنعت آن افیون که از روی خالص صاف نموده با عشر وزن آن زعفران خالص و خمس وزن آن جدوار خطائی مجرب سوده ممزوج کرده در میان نارجیلی که مقشر کرده سر آن را سوراخ کرده باشند پر کرده سوراخ آن را بقطعهٔ نارجیلی بند نموده نارجیل را بخمیر گرفته در سه من تبریزی شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر مثل چربه شود و بعد سوختن نرسد پس روغن گاو بر آن ریزند آن مقدار که از روی نارجیل بر گردد و باتش ملایم آنرا در آن روغن بریان کنند بحدی که خمیریکه بالای نارجیل است سوخته شود پس از روغن بر آورده خمیر را از آن جدا سازند و پوست سیاهی که بر لب نارجیل است جدا کرده آن نارجیل را با افیونی که در میان آن است بسایند تا چون مرهم شود پس در هر بیست مثقال از آن لسان الثور بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه از هر یک یکمثقال و نیم طباشیر سفید

صمغ عربی کثیرا بزر البنج بیخ لفاح جوز بوا از هر یک چهار دانگ روغن بلسان نبات سفید از هر یک دو مثقال
کوفته بیخته بروغن بلسان چرب نموده مجموع را بگلاب سرشته در هاون سنگی بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود
حبها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و ورق نقره پیچیده در سایه خشک کرده نگاه دارند شربتی از یک
حب تا دو حب و باید که وزن افیون ربع یا ثلث وزن نارجیل مقشر باشد و سوراخ نارجیل را بقطعهٔ نارجیلی
بند نمایند و خیاطه بر نارجیل پیچند مستحکم که بعد از طبخ سوراخ نارجیل باز نگردد و نارجیل مذکور را در خمیر گیرند
و بدستور مزبور طبخ و بریان نموده ترکیب حب سازند و اگر درین حب مروارید ناسفته یکمثقال یاقوت رمانی
زمرد سبز کهنه از هر یک نیم مثقال یشب سبز یشب کافوری مرجان قرمزی از هر یک ربع مثقال عنبر اشهب مشک
خالص ورق طلا ورق نقره محلولین از هر یک نیم مثقال اضافه نمایند و در هر یک بیست مثقال نیز بیگیرند و اقوی
و اگر خواهند لعل بدخشانی یاقوت زرد عقیق یمانی از هر یک نیم مثقال و از برای زیادتی قوت باه ربع مثقال
مومیائی و ار بجه دی و ریگ ماهی یکمثقال و امثال آن از ادویهٔ باهیه نیز اضافه نمایند بد نیست حب جدوار
دیگر بدل افیون که مقوی اعضای رئیسه است صنعت آن زرنباد درونج عقربی گل گاوزبان گل سرخ
بادرنجبویه کهربا از هر یک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید عود الصلیب سورنجان کبابه چینی الجوز بوا
بادیه ستر اعرابی نارمشک حب بلسان عود بلسان قاقله کبار خولنجان سنبل الطیب مروارید ناسفته یاقوت
رمانی لعل بدخشانی ورق طلا ورق نقره بسباسه عود هندی خام دانه هیل بوا فلفل از هر یک ده مثقال
طباشیر سفید صمغ عربی جدوار خطائی جوز بوا از هر یک پنج مثقال یشب سبز بالنگو از هر یک سه مثقال
بزر البنج سفید بیست مثقال افیون کازرونی پانزده مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک یک مثقال صندل
سفید زعفران از هر یک پنج مثقال مصطگی رومی مرجان قرمزی از هر یک سه مثقال نبات سفید شصت مثقال
گلاب بقدریکه اجزا را بآن بسرشند و در نسخهٔ دیگر ابریشم مقرض سه مثقال داخل است و وزن مروارید ناسفته
سه مثقال و وزن فلفل ده مثقال است و وزن جدوار سه مثقال بدستور حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
شربتی تا دو حب حب جدوار حکیم محسن خان ولد حکیم صالح خان شاگرد آن مرحوم صنعت آن
جدوار خطائی ... مصری دارچینی نارمشک افیون ... صمغ عربی ... اسفید از هر یک ...
درهم و ... قاقله کبار دانه قاقله صغار خولنجان بسباسه سنبل الطیب ... کبابه ... شتر اعرابی پوست ترنج زرد
ابریشم ... بزر البنج سفید عنبر اشهب مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی بسد از هر یک چهار درهم جوز بوا

قرنفل ورق گل سرخ از هر یک سه درم فلفل سیاه دار فلفل مصطکی عود قاری زعفران تخم کرفس از هر یک
دو درم افیون گازرونی دوازده درم عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک دو درم جواهر را بگلاب صلایه نموده
باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی خشک کرده و در شیشه
نگاه دارند شربتی دو حب حب جدوار حکیم محمد امین ساوجی صنعت آن جدوار خطائی بیست و سه مثقال زعفران
راسن اسارون مقل ازرق بهمن سفید بهمن سرخ بسباسه ابو ونه باقی انیسون پوست بلیله زرد از
هر یک یک مثقال سنبل الطیب فرفیون زراوند مدحرج ریوند خطائی مصطکی سلیخه
مر ... مرمکی صافی صندل سرخ صندل سفید صعتر فارسی زنجبیل کرمانی از هر یک نیم مثقال دار فلفل
زرنباد از هر یک دو مثقال قاقله صغار ربع مثقالی بزرالبنج سفید درونج عقربی
عاقرقرحا تخم کرفس عود قاری قرنفل تخم بلیون کافور بالنگو حب الآس
تخم ... ورق گل سرخ ... تخم حرمل ... تخم
رازیانه ... خولنجان از هر یک ربع مثقالی دار چینی
... مصری از هر یک یک مثقال و ربع مثقالی افیون پنج مثقال
... مغز چلغوزه مروارید ناسفته بسد از هر یک ربع مثقالی مشک ترکی نیم مثقال
بدستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی تا دو حب حب جدوار حکیم
عماد الدین محمود شیرازی که بجهت مرتضی قلیخان شاملو تالیف نموده صنعت آن
جدوار خطائی آزموده لعل بدخشی یاقوت رمانی از هر یک دو مثقال افیون گازرونی
پنجاه مثقال عنبر اشهب یک مثقال ورق نقره مشک ترکی خالص جوز بوا از هر یک
سه مثقال فلفل هشتاد مثقال بزرالبنج سفید شصت مثقال زعفران بیست مثقال
فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک چهار مثقال ناخنخواه ملک البطم دار چینی
از هر یک دو مثقال مصطکی رومی تخم کرفس سلیخه پوست بیرون پسته اسارون از هر یک شش مثقال زرنباد و عود
... از هر یک پنج مثقال نبات سفید ده استار که هر استاری چهار مثقال و نیم است که چهل
و پنج مثقال باشد اجزا را آنچه صلایه کردنی است صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند
هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب تا دو حب حب جدوار دیگر از حکیم عماد الدین شیرازی

صنعت آن جدوار خطائی مجرب فرفیون از هر یک یکمثقال زعفران پنج مثقال فلفل بزر البنج سفید سنبل الطیب از هر یک دو مثقال تخم کرفس زرنباد دارچینی عود هندی خام ریوند چینی صمغ عربی از هر یک سه مثقال افیون پانزده مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند شربتی از یک حب تا دو حب حب جدوار خان احمد گیلانی صنعت آن جدوار خطائی مجرب زعفران جوزبوا بسباسه بزر البنج سفید اشنه مصطگی خصیة الثعلب مصری سنبل الطیب صمغ عربی از هر یک دو مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال فلفل دارفلفل از هر یک سه مثقال فرفیون عاقرقرحا از هر یک یک مثقال افیون ده مثقال کوفته بیخته بالعسل سرشته حبوب سازند حب جدوار منقول از خط حکیم جلال الدین از اولاد حکیم ابو البرکات اوحدانی مشهور بحکیم جلالا قمی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی صنعت آن جدوار خطائی مجرب چهار مثقال عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک یک مثقال زرنباد درونج عقربی صندل سفید مروارید ناسفته لعل بدخشی عود بلسان ساذج هندی لسان العصافیر بادرنجبویه خولنجان بسباسه بهمن سفید بهمن سرخ عود الصلیب کبابه چینی بوزیدان تودری کاکنج تودری گل سرخ فرنجمشک دوقو عاقرقرحا از هر یک دو مثقال گل گاوزبان خصیة الثعلب مصری شقاقل مصری جوزبوا اسطوخودوس از هر یک پنج مثقال صمغ عربی هفت مثقال افیون کازرونی ده مثقال عود هندی سنبل الطیب قاقله کبار دارچینی ریوند چینی قرنفل بادیه شتر اعرابی پوست زرد اترج از هر یک سه مثقال فلفل سفید نبات سفید از هر یک بیست مثقال نبات و صمغ را در گلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی و در نسخهٔ دیگر جدوار سه مثقال است حب جدوار حکیم ارشد قمی صنعت آن جدوار خطائی مجرب چهار مثقال عنبر اشهب ورق طلا مغز چلغوزه کنجد مقشر عاقرقرحا از هر یک یک مثقال مشک ترکی چهار دانگ ورق نقره بسباسه صمغ عربی بهمن سفید از هر یک دو مثقال مروارید ناسفته پنج مثقال افیون بزر البنج سفید از هر یک ده مثقال فلفل سفید شقاقل نانخواه عود هندی خام مصطگی رومی زرنباد زعفران سنبل الطیب جوزبوا از هر یک سه مثقال خصیة الثعلب مصری چهار مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی حب جدوار تالیف نواب غفران مآب حکیم محمد باقر موسوی شیرازی منقول از خط ولد ارشد مغفری الیه نواب میرزا محمد رحیم حکیم باشی شاه سلطان حسین حسینی صفوی فلمی فرموده که قدری تصرف در نسخهٔ اصل نموده ام صنعت آن جدوار خطائی

مجرب زعفران افیون از هر یک هفت مثقال بزر البنج سفید فلفل سفید از هر یک ده مثقال عود هندی مصطکی
رومی خصیة الثعلب مصری از هر یک پنجمثقال سنبل الطیب تخم کرفس زنجبیل درونج عقربی صمغ عربی
عنبر اشهب کتیرا دارچینی از هر یک دو مثقال گل گاوزبان صندل سفید بگلاب سوده ریوند چینی جوز بوا
مایه شتر اعرابی از هر یک سه مثقال ورق نقره یکمثقال نبات سفید دوازده مثقال بطریق معمول
حب سازند و گفته که در نصف این وزن یک مثقال طلای کلس داخل نموده ام حب جدوار حکیم
عماد الدین محمود شیرازی صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل سنبل الطیب تخم کرفس زرنباد دارچینی
عود هندی ریوند چینی بزر البنج سفید از هر یک سه مثقال زعفران افیون صمغ عربی از هر یک پنج مثقال
فرفیون یکمثقال عاقرقرحا دو دانگ مجموع را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
حب جدوار قدس سره قبلی فرموده اند که این حب را بنده درگاه از برای قطب الملک عبد الله
خان وزیر ممالک هندوستان تالیف نموده و بنهایت موافقت نمود در مزاج معزی الیه از برای تقویت
اعضای رئیسه و زکام و نزله و سعال و حفظ صحت صنعت آن جدوار خطائی مجرب مایه شتر اعرابی مصطکی
رومی بهمن سرخ طباشیر سفید بسباسه صمغ عربی جوز بوا زنجبیل زرنباد بزر البنج سفید تخم لفاح از هر یک چهار
دانگ شقاقل مصری دارچینی از هر یک یکمثقال و نیم زعفران یکمثقال نبات سفید دو مثقال
افیون سه مثقال و دو دانگ ورق طلا بیست و پنج عدد بدستور معمول حبوب سازند هر حبی بقدر نخود
شربتی از یک حب تا دو حب با عرق دارچینی پنج مثقال فرو برند نافع باد حب جدوار حکیم محمد حسین
مسمی بحب قدرت صنعت آن جدوار خطائی مجرب قاقله کبار سعد کوفی قاقله صغار فلفل سیاه ورق
گل سرخ قرنفل دارفلفل کندر دارچینی جوز بوا کبابه چینی بسباسه نشاسته زنجبیل خولنجان اذخر مکی
اسارون زرنباد بوزیدان سورنجان برگ مخلصه صمغ عربی کتیرا از هر یک دو مثقال مصطکی
عمانی یک مثقال افیون ده مثقال عود قماری خام یکمثقال و نیم مصطکی رومی سه مثقال زعفران
شش مثقال ابریسم چهار مثقال عود الصلیب یک مثقال مروارید ناسفته یکمثقال مشک ترکی خالص
عنبر اشهب از هر یک یکدانگ اجزا را کوفته بیخته با شیره آمله مربا سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر
نخودی شربتی از یک حب تا دو حب حب جدوار نواب غفران مآب حکیم محمد باقر موسوی
شیرازی حکیم باشی شاه سلیمان صفوی منقول از خط میرزا علی نقی ازبی بجامع معزی الیه

تعالی صنعت آن جدوار خطائی مجرب مثقال زعفران فلفل سفید صمغ عربی خصیة الثعلب مصری از هر یک
پنج مثقال عود قماری زرنباد ورق گل سرخ تخم کرفس فربیون دارچینی سنبل الطیب مصطکی رومی
ریوند چینی عاقرقرحا از هر یک شش مثقال زنجبیل ده مثقال بزر البنج سفید بیست مثقال ورق طلا
ورق نقره از هر یک سه ری افیون هفت مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند هر حبی بقدر
نخودی حب جدوار موسیائی فادزهری صنعت آن جدوار خطائی مجرب دارچینی قرنفل دانه
هیل بوا سعد کوفی ورق گل سرخ شقاقل مصری ابریسم زعفران از هر یک دو مثقال فادزهر حیوانی
یکدانگ عنبر اشهب مشک ترکی از هر یک نیم مثقال موسیائی دار ابجدی صمغ عربی از هر یک دانگ
و نیم عود هندی خام زرنباد سنبل الطیب از هر یک سه مثقال صندل سفید مروارید ناسفته دارفلفل بهمن
سرخ بهمن سفید از هر یک پنج مثقال قرص افعی خصیة الثعلب مصری تخم خرفه مقشر تخم خشخاش از
هر یک ده مثقال پوست تخم مرغ مکلس یکمثقال افیون کازرونی سی مثقال اجزا را بدستور معمول
بشیرهٔ نبات سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب حب جدوار دیگر صنعت
آن جدوار خطائی مجرب دارفلفل دارچینی نارمشک رازیانه صمغ عربی کثیرا از هر یک سه مثقال
قاقله کبار خولنجان قاقله صغار بسباسه سنبل الطیب بسل سعد کوفی خصیة الثعلب مصری بادیه شتر
اعرابی پوست زرد اترج تخم بلیون بزر البنج سفید عنبر اشهب مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربا
بسد از هر یک دو مثقال جوزبوا قرنفل ورق گل سرخ ورق نقره از هر یک چهار مثقال فلفل مصطکی
عود هندی زعفران تخم کرفس از هر یک پنج مثقال انیسون مشک تبتی فرنجمشک از هر یک نیم مثقال
افیون کازرونی برابر مجموع ادویه بدستور معمول با گلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخود
شربتی تا دو حب حب جدوار دیگر منقول از خط آقا ابراهیم حکیم اوحدائی صنعت آن جدوار
خطائی مجرب فلفل سیاه تخم کرفس زرنباد عود قماری دانه خیربوا خولنجان دارچینی از هر یک یکمثقال
زعفران بزر البنج سفید عاقرقرحا فربیون از هر یک یکدانگ و نیم مصطکی سنبل الطیب قرنفل از
هر یک دو مثقال افیون کازرونی صمغ عربی مرمکی از هر یک سه مثقال بزر سیاوشان دو مثقال
رب السوس تخم خبازی از هر یک دو مثقال گل خطمی سفید یکمثقال و چهار دانگ کوفته بیخته بعسل
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو حب اصحاب سعال و نزلات و درد گوش و امثال آنهم

وصدیه را از گوش مفید است حب جدوار دیگر فرح آور و مقوی دماغ و قلب است و رفع نزلات کند و قلبیکه مزمن شده باشد و سرعت انزال را زائل گرداند و اسهال را مفید باشد و نافع است از برای صداع بمشارکت قلب بسبب غلبهٔ بلغم مزاج قلب چون بعد از تنقیهٔ بلغم بحب ایارج آخر بای روز یک حب آن را با عرق بادرنجبویه فرو برند صنعت آن بزر البنج سفید یک شب در شیر گاو جوشانیده لبن خشک کرده سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده فلفل سیاه فرفیون عاقرقرحا دارچینی دانه خیربوا قرنفل عود قماری خام جدوار خطائی مجرب مصطگی رومی صمغ عربی سنبل الطیب جوزبوا زرنباد درونج عقربی حب الغار تخم کرفس سعد کوفی ورق گل سرخ افیون زعفران از هر یک قدری کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب جدوار دیگر منقول از خط آقا ابراهیم حکیم اوحدانی صنعت آن جدوار خطائی مجرب بزر البنج سفید فلفل زرنباد از هر یک دو مثقال فیون زعفران زنجبیل از هر یک پنج مثقال سنبل الطیب عود قماری خام مصطگی ریوند چینی تخم کرفس گل سرخ دارچینی از هر یک سه مثقال عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفل شربتی دو حب تا سه حب حب جدوار حکیم عمادالدین کاشغری صنعت آن جدوار خطائی مجرب بنفشه دو مثقال زعفران بزر البنج سفید عاقرقرحا فرفیون تازه از هر یک یک مثقال فلفل تخم کرفس زرنباد عود قماری خام دانه هیل بوا دارچینی از هر یک دو مثقال مصطگی قرنفل سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال افیون بخته صمغ عربی مرکی صاف از هر یک شش مثقال برسیاوشان چهار مثقال خولنجان یک مثقال و چهار دانگ رب السوس تخم خبازی تخم خطمی از هر یک چهار مثقال اجزا را کوفته بیخته بعسل سرشته حبوب سازند و این حب نافع است نزلات و سرفه و درد گوش و آمدن صدید و ریم از گوش را اگر خواه بخورند یا سائیده در گوش چکانند و بر اطراف گوش بمالند حب جدوار که مقوی اعضای رئیسه است صنعت آن زرنباد درونج عقربی گل گاوزبان گل سرخ بادرنجبویه کهربای شمعی از هر یک سه مثقال بهمن سرخ بهمن سفید عود الصلیب سورنجان کبابه چینی لاجورد مغسول بادیهٔ شتر اعرابی نارمشک حب بلسان عود بلسان قاقله کبار خولنجان سنبل الطیب مروارید ناسفته یاقوت رمانی لعل بدخشی ورق طلا ورق نقره بسباسه عود هندی خام دانه هیل بوا قرنفل فلفل از هر یک دو مثقال طباشیر سفید صمغ عربی جدوار خطائی مجرب جوزبوا از هر یک پنج مثقال

بیست تخم بالنگو از هر یک سه مثقال بزر البنج سفید بیست مثقال افیون پانزده مثقال عنبر اشهب مشک
ترکی از هر یک پنج مثقال صندل سفید زعفران از هر یک پنج مثقال مصطکی سه مثقال مرجان سرخ سه مثقال
نبات سفید شصت مثقال گلاب بقدریکه اجزا را بآن خمیر کنند و حبوب سازند و در نسخهٔ دیگر ابریشم
مقرض سه مثقال در اصل ست و وزن مروارید و جدوار سه مثقال و وزن فلفل ده مثقال است حب
جدوار بنسخهٔ دیگر نافع از برای زکام و نزله و سرفه که بجهت عبد الله خان وزیر اعظم تالیف نموده بمزاج
معزی الیه موافقت کرده و مجرب است صنعت آن جدوار خطائی مجرب مصطگی رومی لبسباسه صمغ عربی
بزر البنج سفید طباشیر سفید پوست بیخ لفاح از هر یک یکدرم و نیم دارچینی سه درم زعفران دو درم نبات
سفید چهار درم افیون شش درم و چهار دانگ ورق طلا بیست و پنج عدد و اگر بعوض ورق طلا یکدرم
طلای مکلس کنند بهتر است بدستور مفرح حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب صنعت این
حب بنسخهٔ دیگر که مقوی باه و مفرح و ممسک منی است و نزلات مزمنه را نافع و این نسخه را بجهت قطب الملک
وزیر الممالک هندوستان تالیف نموده جدوار خطائی مجرب بادیه شتراعرابی مصطگی بهمن سرخ بهمن سفید
طباشیر سفید لبسباسه بزر البنج سفید بیخ لفاح از هر یک چهار دانگ شقاقل مصری دارچینی از هر یک یک
مثقال و نیم زعفران صمغ عربی از هر یک نیم دانگ افیون کازرونی نبات سفید از هر یک سه مثقال
و دو دانگ ورق طلا بیست و پنج عدد ورق نقره پنجاه عدد بدستور مفرح حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
شربتی از یک حب تا دو حب این همان نسخهٔ سابق است اندکی تفاوتی در عدد ادویه حب جدوار
منقول از مجربات حکیم محمدی قریب باعتدال صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو مثقال سنبل الطیب
عود قماری دارچینی زرنباد از هر یک سه مثقال افیون صمغ عربی از هر یک پنج مثقال بزر البنج مدبر
فلفل سیاه از هر یک بیست درم عاقرقرحا یکدرم و گاه زیاده کرده می شود بحسب مزاج و حاجت این
ادویه زعفران مشک عنبر ورق طلا ورق نقره از هر یک بقدر حاجت حب جدوار دیگر منقول از
مجربات مذکور مائل بحرارت است صنعت آن جدوار خطائی مجرب فلفل زنجبیل دارچینی قاقله قرنفل
تخم کرفس رازیانه انیسون نانخواه بهمن شقاقل سعد خصیة الثعلب مغز تخم خیار تخم خربزه زعفران
مصطگی کتیرا صمغ عربی از هر یک بیست درم نبات سفید دوازده درم افیون پنجدرم کوفته بیخته
علی الرسم حب سازند حب جوز بوا افیونی جهت اسهال کهنه نافع است صنعت آن میان جوز

خالی کرده افیون پر کرده در خمیر گرفته در زیر آتش بپزند چون خوب پخته شود برآورند و خمیر را دور کرده
کوفته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا سه حب و اگر تخفیف کمتر مطلوب باشد
در روغن گاو تازه بریان نمایند این برهان نسخه است که در حبوب افیون است اسهال اطفال و غیر
اطفال ذکر یافت حب الزحیر که زحیر و اسهال کهنه را نافع باشد وقتیکه حرارت و تپ نباشد
صنعت آن افیون نیم دانگ اقاقیا حضض گل نشاسته صمغ عربی از هر یک یکدانگ کوفته
بیخته بزردهٔ تخم مرغ سرشته حبوب سازند نصف آن اول روز و نصف دیگر را آخر روز فرو برند و از عقب
آن نشاسته بریان طباشیر سفید کوفته بدوغ آهن تاب کرده پاشیده بنوشند و اگر به برف یا یخ
سرد کرده بنوشند بهتر است و از آنجمله حبوب سعال افیونی است حب سعال افیونی نافع از
برای سعال کهنه صنعت آن مغز تخم کدو صمغ عربی ترنجبین پاک کرده ورق گل سرخ از هر یک بیست
و پنج مثقال گل نیلوفر بیست مثقال بنفشه هفت ده مثقال عناب سپستان ده دانه کتیرا خشخاش
مقشر هشت مثقال مغز بهدانه افیون از هر یک هفت مثقال طباشیر سفید کثیرا بادرنجبویه از هر یک
پنج مثقال صندل سفید کافور ریاحی از هر یک دو مثقال مصطگی عود قماری تخم گل ارمنی از هر یک
دو مثقال و نیم زعفران نیم مثقال کوفته بیخته بعرق بید مشک سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی
شربتی تا دو حب حب سعال افیونی دیگر صنعت آن بزرالبنج سفید رب السوس تخم کاهو
صمغ عربی نشاسته مصطگی کثیرا شکر تیغال آرد باقلا بیخ لفاح مغز بادام شیرین تخم خشخاش افیون
زعفران از هر یک یکجزو نبات سفید پنج جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر
نخودی شربتی یک حب تا دو مثقال حب سعال مستعمل در سمرقند که بعض النصبات نزلات حاده
باشد بسینه که در آن خوف کشیدن بسل است و این حب ماده را غلیظ گرداند و منع انصباب
ماده بسینه نماید صنعت آن خشخاش سفید بزرالبنج سفید تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو شیرین مغز
تخم خیارین نشاسته کثیرا صمغ عربی گل ارمنی گل داغستانی افیون زعفران اجزا بوزنی که
رای طبیب اقتضا کند کوفته بیخته بلعاب حب السفرجل یا لعاب بزر قطونا سرشته حبوب مطلم
بشکل عدس ساخته دایم در دهان نگاهدارند حب سعال دیگر صنعت آن رب السوس کثیرا
افیون زعفران مغز بهدانه طباشیر سفید آرد باقلا اجزا متساوی کوفته بیخته با آب پوست کوکنار

حبها بندند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب تا دو حب حب سعال دیگر صنعت آن رب السوس کتیرا افیون زعفران مغز بهدانه
طباشیر سفید آرد باقلا نشاسته تخم خشخاش سفید صمغ عربی شکر یک مثقال مغز تخم خیارین مغز بادام مقشر اجزا متساوی کوفته بیخته
با لعاب کتان حبها بندند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب تا دو حب حب سعال دیگر این حب نافع است از برای شربت کباب باشد
دارد از برای سل و دق و طبع را نرم گرداند و نزلات حاره را نافع است صنعت آن آرد باقلا هفت مثقال کتیرا سفید
نشاسته صمغ عربی مغز تخم کدو شیرین مقشر مغز بهدانه طباشیر سفید مغز تخم خیارین عصارهٔ لحیة التیس رب السوس از هر یک پنج مثقال سرطان
محرق دو مثقال تخم خطمی گلنار فارسی لعوق یا گل ارمنی از هر یک دو مثقال افیون زعفران از هر یک یک مثقال کوفته بیخته
با آب پوست کوکنار و لعاب بهدانه سرشته حبوب سازند شربتی دو دانگ با رب الشعیر حب السعال سعال و اسهال صنعت آن
کتیرا رب السوس صمغ عربی نشاسته افیون از هر یک نیم مثقال مروارید ناسفته یاقوت مانی سائیده از هر یک ثمن مثقال
کوفته بیخته با لعاب بهدانه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب صبح و یک حب شام فرو برند حب سعال نافع
جهت سرفه‌های کهنه مزمن قریب به سل صنعت آن کتیرای سفید آرد باقلا مقشر نشاسته
تخم خشخاش سفید پوست خشخاش سفید مغز بهدانه گل ارمنی مغز بادام شیرین مقشر از هر یک
دو مثقال افیون سه مثقال نبات سفید مویز سیاه دانه بیرون کرده از هر یک دو مثقال اجزا
کوفته بیخته با لعاب بهدانه حب بندند نصف را مدور بقدر نخودی و نصف را مفرطح عدسی
وقت حاجت یک حب مدور را فرو برند و مفرطح را بزیر زبان نگاه دارند و آب آن را فرو برند حب
سعال و ضیق النفس که بسبب نزلات بارده رطبه باشند صنعت آن افیون فلفل سیاه نمک سیاه صبر سقوطری
اجزا متساوی کوفته بیخته با لعاب بهدانه حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب تا دو حب
بعد از غذا وقت خواب فرو برند حب سعال دیگر که سرفه‌های کهنه را نافع است صنعت آن
میعه سائله علک البطم مصطکی از هر یک یک جزو افیون مصری خالص نیم جزو کوفته بیخته با لعاب
بهدانه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی یک حب عند الحاجت فرو برند حب سعال دیگر
منقول از تحفة المؤمنین سرفه بارده رطبه را نافع است صنعت آن کندر ذکر میعه سائله مصطکی
از هر یک یک درم افیون ربع درم حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی و نخودی شربتی یک حب تا دو حب
و نیز از آنجمله حبوب سفرجلی است حب سفرجل از افتراح آقا شریف طبیب بدل افیون صنعت آن
بگیرند یک عدد سفرجل سفید شیرین و سر آن برگرفته بهدانه آن را بیرون آورده سفرجل را از افیون پر کرده

سه آنرا بجای خود گذاشته آن را بخمیر گرفته پس گل بگیرند و در تنور گذارند تا پخته شود و نضج تام یابد پس
از تنور برآورده گل و خمیر را از آن جدا کرده بکوبند تا چون سرمه شود و حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی
و این حب جهت ضعف معده و زحیر و اسهال مزمن و بواسیر نافع است حب سفرجل بدل افیون تالیف
حکیم جلال الافروزی صنعت آن افیون شش مثقال زعفران جوزبوا بسباسه از هریک یک مثقال
کوفته بیخته یکعدد سفرجل را گرفته بعد از آن دانه آن را برآورده پوست آنرا دور کرده وزن نمایند که شصت
مثقال باشد و اگر زیاده باشد زیادتی را از میان آن برآورند و ادویه را در میان آن کرده سر آنرا
بپاره از آن که از سر آن برداشته باشند بپوشند و بدو سیخ از چوب قایم گردانند و سفرجل را بخمیر گرفته
در زیر خاکستر گرم آن را بپزند پس از آتش برآورده خمیر آن را دور کرده سیخها از سر آن برآورده
نرم بکوبند و حبها سازند هر حبی بقدر نخودی و بورق طلا پیچیده نگاه دارند شربتی از دو حب تا چهار
حب است حب شابور فالج و استرخا و تشنج حادث از غلبه رطوبات و برودت را نافع و جهت
تقویت اعضا و برداشت نکایت ابن ماسویه گفته که این حب را در روز فصل معتدل استعمال توان
نمود صنعت آن زهره فیل سه درم زهره کلنگ عدس تلخ مرمکی صافی افیون زعفران صعتر شیرین
از هریک نیم درم کندس هشت درم شکر طبرزد چهار درم کوفته بیخته با آب بادام شسته حبوب سازند هر
حبی بقدر فلفلی شربتی از یک مثقال تا دو درم پرهیز لازم است که دو روز قبل آن و دو روز بعد
آن پرهیز نمایند و نیز از انجمله حب الشفا است حب الشفا از تراکیب اطبای هند گفته اند که این حب
حمی ربع و سایر تبهای مزمنه را نافع است و جهت دردسر مزمن و درد مهره و جمیع امراض حاره
و بارده نافع است صنعت آن افیون تخم جوز ماثل از هریک یکمثقال لونگ چینی نیم دانگ ورق
گل سرخ زنجبیل گل ارمنی از هریک دو دانگ و نیم زعفران دو دانگ اجزا را کوفته بیخته با آب یک
دران شیر خشت حل کرده باشند سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی از برای تب ربع پیش از
وقت نوبت نیم ساعت سه عدد آنرا با آب گرم فرو برند و از برای امراض دیگر صبح ناشتا دو عدد
فرو برند حب الشفا بنسخه دیگر صنعت آن زنجبیل دو مثقال افیون یکمثقال لونگ چینی پنج
مثقال ادویه کوفته بیخته با شیر خشت دو مثقال سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی دو
حب فرو برند حب الشفا منقول از خط نواب غفران مآب حکیم میر محمد باقر موسوی که قلمی فرموده اند

که این حب تالیف استادی است که بان استاد حکمت من است و این حب را ترکیب نموده بتجربه در
آورده اند از برای دق و مسلول و نزلات حاره و تقویت قلب حار صنعت آن مروارید صلایه کرده
یک مثقال شکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی از هر یک شش درم گل نیلوفر یکمثقال تخم خطمی سفید
یکدرم کتیرا اسفید مغز تخم کدو تخم بستان افروز مغز بهدانه نشاسته طباشیر سفید صندل سفید تخم خرفه
مقشر رب السوس عنبر اشهب از هر یک دو درم کافور قیصوری یکدانگ نیم افیون و زعفران از
هر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها زنند هر حبی بقدر نخودی شربتی پنج حب و اگر در
محرور المزاج رب السوس یکدرم و عنبر نیم درم کنند بهتر است حب الشفا تالیف میرزا محمد حسین
حسینی طبیب مجرب و مستعمل در تبهای دموی و صفراوی و فرموده اند که این حب را درین تبها و سائر امراض
حاره نفع عظیم است صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هر یک پانزده مثقال طباشیر سفید نشاسته
از هر یک پنج مثقال بزر البنج سفید پانزده مثقال کافور قیصوری زعفران از هر یک یکمثقال افیون
نیم مثقال کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی پنج حب حب
و نیز از آنجمله حب عطائی است حب عطائی بنسخه حکیم میر محمد مؤمن که در تحفه ذکر کرده و گفته که این
حب تالیف جد من حکیم میر عطاء الله است غفر الله له نافع است از برای سرفه رطوبی و ضیق النفس
و سریع الاثر است صنعت آن علک البطم یک مثقال میعه سائله کندر و مر مکی صافی از هر یک سه مثقال
زراوند مدحرج افیون از هر یک یکمثقال کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی از یکدانگ تا نیم مثقال با شربه
موافقه حب عطائی دیگر صنعت آن میعه سائله کندر را از هر یک یکدانگ افیون نیم نخود
زعفران طسوجی کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی وقت خواب یک
حب را در دهان نگاه دارند حب قابض حبس شکم نماید و بارد المزاجان را بسیار مفید است
صنعت آن مر مکی صافی جندبیدستر افیون اجزا مساوی کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی
و نصف ماشی شربتی جوان را بقدر ماشی و طفل را بقدر نیم ماش و ایضا حبوب قدرت است
حب قدرت که در امراض بلغمی کثیر النفع است صنعت آن فلفل سفید بیست و دو مثقال
بزر البنج سفید قرد مانا کندر از هر یک دوازده مثقال سلیخه برگ سداب تازه از هر یک بیست
مثقال افیون زعفران از هر یک ده مثقال جدوار خطائی جندبیدستر دارفلفل قسط

بلع زراوند مدحرج فرفیون بوست بیخ لفاح از هر یک سه مثقال کبریت زرد صافی نموده یکمثقال اجزا
کوفته بیخته بعسل آن مقدار که ادویه را بآن توان بست سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
بورق نقره پیچیده نگاه دارند شربتی یک حب تا دو حب بحسب قوت مزاج طریق صافی نمودن
کبریت بجهت این حب آنست که بگیرند کبریت زرد صافی هر قدر که خواهند و ظرف مسی را پر از
شیر گاو کرده پارچه کرباس نوی را بر سر آن ظرف بندند و کبریت را در میان آن پارچه ریخته ظرف
مسی دیگر را پر از آتش کرده بر روی کبریت گذارند که آنچه لطیف باشد آب شده داخل شیر شود پس ظرف
آتش را از رو بر دارند که پارچه نسوزد پس آن شیر را بگذارند تا سرد شود و کبریت صافی را که بر روی
آب باشد مانند عطر از روی آن برگیرند و نگاه دارند و داخل آن نمایند و اگر خواسته باشند اجزا
این حب را با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید جید مصفی معجون سازند نیز خوب است حب مدرت
دیگر مقوی قلب و باه است و حافظ قوتها و اشتها آورد و نشاط افزاید صنعت آن فادزهر حیوانی
اصطهباناتی و فادزهر معدنی خطائی مروارید ناسفته یاقوت رمانی بسباسه باغی درونج عقربی کهربا
چینی از هر یک دو مثقال عنبر اشهب یکمثقال مشک تبتی خالص نیم مثقال دارچینی زعفران از
هر یک پنج مثقال جوزبوا ده مثقال افیون کازرونی پانزده مثقال اسارون شامی دانه
هیل بوا قاقله کبار مصطکی رومی بهمن سفید خصیة الثعلب مصری صمغ عربی کثیرا شقاقل مصری سعد
کوفی از هر یک سه مثقال ادویه را آنچه کوفتنی باشد کوفته بیخته آنچه صلایه کردنی باشد با گلاب
بر سنگ سماق صلایه کرده ورق نقره محلول یک عدد ورق طلا محلول سی عدد مجموع را بگلاب
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی در سایه خشک کرده بورق نقره و طلا پیچیده خشک
نموده نگاه دارند شربتی یک حب تا دو حب با عرق گاوزبان فرو برند حب مدرت به نسخه حکیم [illegible]
صنعت آن عنبر اشهب فادزهر حیوانی از هر یک یکمثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی بسبا
باغی مشک تبتی خالص درونج عقربی کهربا چینی دارچینی دانه هیل بوا اسارون شامی
زعفران شقاقل مصری سعد کوفی صمغ عربی از هر یک دو مثقال فادزهر حیوانی خطائی
قرنفل قاقله کبار مصطکی رومی بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الثعلب مصری کثیرا از هر یک سه
مثقال جوزبوا دو مثقال افیون کازرونی پنج مثقال ورق طلا ورق نقره از هر یک پنجاه

عود صمغ عربی کثیرا هر دو را بگلاب حل کرده باقی ادویه را آنچه صلابه کردنی است صلابه کرده و آنچه
کوفتنی است کوفته بیخته ورق طلا و ورق نقره را حل کرده همه را اختلاط نموده نیکو بسرشند و حبها سازند
هر حبی بقدر نخودی بورق نقره و طلا پیچیده در سایه خشک نمایند شربتی یک حب تا دو حب منفعتش
که تالیف این دو حب از قواعد ترکیب خارج است بجهت آنکه منع است جمع میان ادویه قلبیه و
افیون و قطع نظر از این تصریح نموده اند مقرر آن قواعد ترکیب که در مرکب دو دوا که احدهما مبطل
فعل مطلوب از دیگری باشد خصوصا و اسکه ابطال فعل آن شود [illegible] اصل باشد در آن مرکب و
فعل آن مطلوب بالذات باشد جمع میان آنها جائز نیست و [illegible] اصل درین حب افیون است و
فادزهر معدنی مبطل آنست بالمره پس باین دو وجه این حب قدرت مشوش الترکیب است حب قدرت
حکیم جعفر بنسخهٔ دیگر صنعت آن دارچینی سعد کوفی قاقله کبار دانه هیل فلفل سیاه کبابه چینی ورق
گل سرخ بسباسه بهمنی قرنفل کندر زنجبیل خولنجان اذخر مکی اسارون شامی زرنباد درونج دانه [illegible]
دار فلفل ورق مخلصه نشاسته مصطگی رومی مروارید ناسفته شیر آمله منقی جدوار خطائی از هریک
دو مثقال ابریشم چهار مثقال صمغ عربی کثیرا افیون زعفران از هریک دو مثقال مرکی صافی عود
هندی عود الصلیب مشک ترکی عنبر اشهب فادزهر حیوانی از هریک یکمثقال کوفته بیخته بگلاب
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا بسته عدد پیچیده در سایه خشک کرده نگاهدارند
شربتی دو حب حب مرقد بارد مسکن جمیع اوجاع حاره است صنعت آن تخم کاهو پوست خشخاش
باقلی مقشر تخم خرفه مقشر تخم کاکنج از هریک دو درم افیون یک طسوج کوفته بیخته حب سازند بجلاد و
شربت است و اگر معتاد با فیون باشد یک شربت نماید حب مبهت حار قوی از برای صداع
و شقیقه و جمیع اوجاع بارده صنعت آن تخم شبت دو دانگ افیون یک طسوج زعفران مرکی
صافی از هریک دو دانگ زر البنج سفید بیخته ساییده از هریک [illegible] بنج لفاح یکقیراط کوفته بلعاب حلبه
سرشته حب سازند حب مصطگی مرقد را نافع بود چون یک حب وقت خواب فرو برند در زکام و نزله را
نافع باشد و منع سیلان منی کند صنعت آن مصطگی رومی زعفران از هریک یکجزو افیون گازرونی
چهار جزو کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب حب منشط این حب
امساک منی کند و دفع سرعت انزال نماید و معده را قوت دهد و باه را بیفزاید و نشاط آورد و دل

دماغ را قوت دهد و بوی دهان را خوش کند صنعت آن بزر البنج سفید پنج مثقال مصطکی رومی
سنبل الطیب دارچینی از هریک دو مثقال لسان العصافیر سه مثقال بیخ شب بوی ده مثقال صمغ
عربی یک مثقال زعفران دو مثقال گل سوسن سفید زرورد افیون از هریک یکمثقال کوفته بیخته
بلعاب بزرقطونا که باگلاب برآورده باشند سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی بورق نقره
پیچیده در سایه خشک کرده بعد از هضم شربتی دو حب حب منشط دیگر تالیف حکیم میر محمد مومن
صنعت آن اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکی از هریک دو مثقال زرنباد حب الغار عاقرقرحا قرنفل
صمغ عربی از هریک یک مثقال بزر البنج فلفل از هریک سه مثقال افیون پنج مثقال فرفیون نیم
مثقال تخم کرفس دارچینی ریوند چینی بسباسه از هریک دو مثقال کوفته بیخته باگلاب سرشته حبوب
سازند هرحبی بقدر ماشی شربتی از یک حب تا دو حب حب نافع جهت اسهال صنعت آن افیون
جندبیدستر هردو مساوی کوفته بیخته باآب کوکنار سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی و فلفلی شربتی
از یک حب تا سه حب و اگر بزر البنج و فلفل و تخم خشخاش سفید و اندکی زعفران اضافه نمایند و از برای
تقویت دماغ قدری مشک خالص میگردد اقوی و حبوب نزله است حب نزله قلمی نموده اند که
از قدوة الحکما و استاذ الاطبا حکیم میر محمد هادی والد ماجد من است قدس سره صنعت آن
بزر البنج سفید مصطکی رومی گل ارمنی مغسول کثیرا کهربا شمعی صمغ عربی رب السوس نشاسته گل گاوزبان
تخم خشخاش مقشر تخم خیارین از هریک دو مثقال افیون چهار مثقال و در نسخه دیگر وزن افیون
نیز دو مثقال است بیخ لفاح زعفران از هریک یکمثقال ریوند چینی یک مثقال و نیم کوفته بیخته با آب
پوست کوکنار سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر نخودی شربتی دو حب حب نزله حکیم عماد الدین
محمود شیرازی رحمة الله صنعت آن بیخ لفاح بزر البنج سفید نشاسته کثیرا افیون زعفران تخم کاهو صمغ
عربی اجزا متساوی کوفته بیخته با آب پوست کوکنار سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی
یکعدد حب حب نزله حکیم احمد صنعت آن افیون بزر البنج سفید نشاسته تخم کاهو تخم خشخاش سفید
صمغ عربی از هریک یکمثقال بیخ لفاح نیم مثقال و در نسخه دیگر وزن بیخ لفاح نیز یک مثقال
است زعفران دو دانگ کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند هرحبی بقدر فلفلی شربتی دو حب
حب نزله حکیم اشرف صنعت آن بزر البنج سفید هفت مثقال زعفران مغز بیدانه ابریسم تخم

از هریک چهار مثقال شکر بیست مثقال صمغ عربی کتیرا سفید نشاسته پوست بیخ لفاح افیون صافی نموده از
هریک پنج مثقال کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی تا دو حب و در نسخه
دیگر بجای نشاسته بهدانه است حب نزله حکیم محمد باقر موسوی صنعت آن تخم کاهو مقشر بزرالبنج
سفید صمغ عربی کتیرا افیون زعفران نشاسته از هریک هفت مثقال پوست بیخ لفاح دو مثقال کوفته
بیخته با آب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب تا دو حب حب نزله به نسخه دیگر
صنعت آن تخم کاهو صمغ عربی زعفران بزرالبنج سفید افیون بیخ لفاح رب السوس نشاسته اجزا متساوی
کوفته بیخته با آب سرشته حب سازند و این حب را بعضی از حکیم محمد باقر موسوی نقل کرده وحق آنست که این
نسخه از حکیم محمد باقر ولد حکیم عماد الدین محمود منقول است از افتراح حکیم عماد الدین محمود شیرازی است حب
نزله دیگر صنعت آن صمغ عربی کتیرا زعفران نشاسته سنبل الطیب افیون تخم کاهو مقشر بزرالبنج سفید
پوست بیخ لفاح اجزا متساوی کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب
تا دو حب حب نزله دیگر صنعت آن بزرالبنج سفید افیون زعفران تخم کاهو مقشر نشاسته کتیرا صمغ
عربی کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب تا دو حب حب نزله دیگر
صنعت آن بزرالبنج سفید افیون زعفران تخم کاهو مقشر نشاسته صمغ عربی تخم خشخاش فلفل سیاه
از هریک مثقال ورق طلا یک مثقال صمغ عربی و افیون را بآب شیرین حل کرده ورق طلا را
حل نموده باقی ادویه کوفته بیخته درهم سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی حب نزله دیگر صنعت
آن بزرالبنج سفید تخم کاهو مقشر نشاسته تخم خشخاش صمغ عربی کتیرا از هریک یک مثقال پوست بیخ لفاح
نیم مثقال زعفران دو دانگ افیون دو مثقال کافور قیصوری نیم مثقال کوفته بیخته با آب پوست
کوکنار سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی دو حب و در نسخه دیگر این حب جندبیدستر دو
دانگ داخل است بنظر نیامد که اگر بدل جندبیدستر جدوار خطائی تجربه کنند بهتر است وحرام نیست
حب نزله دیگر صنعت آن نشاسته تخم خشخاش صمغ عربی افیون از هریک یک مثقال بزرالبنج سفید
پوست بیخ لفاح زعفران از هریک یک دانگ و نیم کوفته بیخته با آب پوست کوکنار سرشته حبوب سازند
هر حبی بقدر فلفلی در سایه خشک نمایند شربتی از یک حب تا دو حب حب نزله دیگر صنعت آن
افیون تخم خشخاش تخم خبازی کتیرا رب السوس نشاسته اجزا متساوی کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا

حبوب سازند حب نزله هرگاه باستعمال باشد صنعت آن مغز بیدانه تخم کاهو نشاسته بزر البنج سفید
رب السوس کتیرا صمغ عربی مصطکی رومی شکر مثقال آرد باقلا بنج لفاح افیون زعفران مغز بادام
شیرین تخم خشخاش از هر یک یکمثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته حبوب سازند حب نزله دیگر
مجرب صنعت آن صمغ عربی کتیرا نشاسته دارچینی از هر یک پنج مثقال رب السوس ده مثقال جندبیدستر
قرنفل از هر یک یکمثقال و نیم افیون سه مثقال زعفران یکمثقال کوفته بیخته بآب سرشته حبها سازند هر
حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب حب نزله دیگر زکام و نزلات را نافع بود و سرفه را زائل کند چون
وقت خواب یکعدد آنرا فرو برند صنعت آن افیون چهار درم زعفران مصطکی جدوار خطائی از
هر یک یکدرم کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی یک حب حب نزله دیگر که صد
نزله کند و تقویت باه نماید صنعت آن لسان العصافیر شیرین جوز بوا بسباسه مصطکی رومی پوست
بیروان پسته هیل بوا قرنفل سنبل الطیب زرنباد درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید سعد کوفی از هر
یک دو درم فلفل سیاه بزر البنج سفید از هر یک دو درم گل سرخ منزوع الاقماع دارچینی ساذج
افتیمون از هر یک سه درم عود هندی غاریقون خام عاقرقرحا از هر یک یکدرم افیون مصری خالص
سدس درمی اجزا کوفته بیخته افیون و زعفران را بگلاب حل کرده با صمغ عربی محلول سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی در سایه خشک نموده شربتی یک حب تا سه حب و نیز حبوب
نشاط است حب نشاط تالیف حکیم میر محمد مومن سرفه حار و نزلات و سل را نافع است و هاضمه را
قوت دهد و نشاط آورد و مقوی باه مجرورین است منع اسهال کند و معدل مزاج سوداویست
صنعت آن صمغ عربی کتیرا رب السوس نشاسته از هر یک پنج مثقال افیون کازرونی ده مثقال
و در نسخه دیگر ده مثقال است حب المحلب مروارید ناسفته کهربای شمعی یاقوت رمانی از هر یک یک
مثقال کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته حبوب سازند حب نشاط دیگر که همان نفع دارد
صنعت آن اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی تخم کرفس دارچینی ریوند چینی از هر یک
دو مثقال زرنباد حب الغار فرفیون قرنفل بسباسه صمغ عربی از هر یک یکمثقال بزر البنج
سفید فلفل از هر یک سه مثقال افیون کازرونی پنج مثقال کوفته بیخته بآب سرشته حبوب
سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده نگاه دارند و در وقت حاجت بکار برند حب

نفث الدم افیونی صنعت آن کهربای شمعی بسنادج عدسی مغسول شب یمانی بارزدی سبز دارچینی
دم الاخوین کندر گلنار فارسی بیخ انجبار از هر یک یکدانگ افیون زعفران از هر یک قیراط [illegible]
مسوده حب ساخته فرو برند و بعد از آن شیره تخم خرفه مقشر شیره جو مقشر از هر یک پنج مثقال قرص [illegible]
طباشیر کافوری شیره سرطان نهری از هر یک یکمثقال شربت دیاقوذا یک اوقیه عرق بیدمشک
ده مثقال بنوشند صنعت این حب بنسخه دیگر که حکیم میر محمد مومن در تحفه اندکی تصرف در آن نموده با
خود ذکر کرده کثیرا صمغ عربی رب السوس نشاسته از هر یک پنج مثقال افیون هفت مثقال [illegible]
زعفران مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هر یک یکمثقال کوفته بیخته بلعاب حب السفرجل
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی دو حب تبرا از آن جمله است حب نواب اشرف
اعلی شاه جنت آشیان صاحب طهماسب موسوی صفوی این حب را حکیم عماد الدین محمود شیرازی
بجهت بندگان اشرف ترکیب نموده و بسیار موافقت بمزاج بندگان اعلی نموده صنعت آن
فلفل دارفلفل زنجبیل حب بلسان مرجان قرنفل جنطیانا عاقرقرحا رب السوس کثیرا نشاسته صمغ
عربی زرنباد درونج عقربی مصطکی رومی زعفران عود هندی از هر یک دو مثقال قرفه
الطیب تخم کرفس پوست زرد اترج قرنفل از هر یک سه مثقال سنبل الطیب یکمثقال افیون یازده
مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا یا صدف پیچیده
نگاه دارند شربتی یک حب تا دو حب اگر ورق طلا را حل کرده داخل نمایند و بر بالای حب هم
قدری بپیچند بهتر است حب نواب اشرف اعلی شاه عباس موسوی صفوی که اطبا باتفاق بجهت
بندگان اقدس ترتیب نموده موافقت بمزاج جنت مکان نمود صنعت آن صندل سفید مصطکی
رومی اسارون قصب الذریره مشک خالص عود قماری خام عنبر اشهب کثیرا از هر یک
یکمثقال دارچینی بسباسه فلفل سفید افتیمون اقریطی خصیة الثعلب مصری زعفران از هر یک دو مثقال
افیون بزر البنج از هر یک سه مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا
پیچیده نگاه دارند شربتی یک حب تا دو حب حب مسکن اوجاع بطن وغیره صنعت آن مصطکی
حب الغار مرمکی زعفران فلفل قرنفل جندبیدستر سنبل هندی عاقرقرحا از هر یک یک مثقال مشک
دانگی افیون یک مثقال و نیم بگلاب حب سازند [illegible] این حب از ترکیب اطبای هند است گفته اند

که نافع است از برای قی و سهر و ضعف جگر صنعت آن افیون دو دانه جوز ماثل از هر یک نیم مثقال زنجبیل دو مثقال ریوند چینی سه مثقال کوفته بیخته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا سه حب حب هیفه در صور تیکه قی یا اسهال یا هر دو بند نشود و دانند که تنقیه تمام شده و از برای قی و اسهال خوف هلاک است استعمال نمایند صنعت آن فلفل بزر البنج از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم جند بیدستر یک درم زرنباد درونج عقربی از هر یک نیم درم مشک ترکی خالص مروارید ناسفته محلول از هر یک دو ثلث درم و دو قیراط جدوار خطائی آزموده سه درم عود هندی خام دو درم کندر چهار درم ورق طلا پنج عدد ورق نقره ده عدد و هر دو را حل نموده ادویه کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر ماشی شربتی یک حب تا دو حب و ایضاً از آنجمله نسخه دحمرثا است بدانکه دحمرثا بفتح دال و سکون حای مهمله و فتح میم و سکون رای مهمله و فتح ثای مثلثه و الف مقصوره بلغت حمیری است و دحمرشیا و دحمریا نیز تصحیح نموده و تعریب آن حادره است یعنی دوائیکه موجب استمرای طعام است یعنی دوای منحدر کننده فضول بادار و این اولی است و بعضی گفته اند که آن فرود آورنده حیض و مدر آکننده ریاح است و در بعضی حواشی قانون منظر رسیده که معنی باد مهرج است و صابی ابو العباس دحامزی این معجون را باسم معجون اختلاف ذکر کرده اند با وجود آنکه لفظ دحمرثا لفظ حمیری است این معجون را منسوب نموده اند بجالینوس و بودن دحمرثا حمیری نفی بودن این معجون از ترکیب جالینوس نمیکند زیرا که ممکن است که مترجم این معجون یکی از اطبای حمیر باشد که اسم یونانی آنرا بلغت حمیری نقل نموده چنانکه ایارج شعثا که لغت سریانی است و مرکب آن افلاطون بود است که اطبای سریان فاوینا را چون از کتب جالینوس ترجمه بسریانی نموده اند آنرا مسمی باسم سریانی نموده اند و بالجمله دحمرثا معجون قوی التجفیف است و منع اسهال مفرط می کند با آنکه ادرار فضول و ادرار بول و حیض می کند و نافع است از برای تحلیل ریاح غلیظ متولده در احشا و از برای قولنج و اوجاع مقعده و از برای سدهای کبد و طحال و برودت رحم و اوجاع آن و از برای سعال رطب و تب ربع و تبهائی که از مواد بارده باشد مانند مواظبه و از برای ضیق النفس و انقطاع نفس و صوت و از برای سیلان سده و انتشار خاهای عضا خصوص انتشار خاهای معده و امعا و این معجون گرم است در درجه ثانیه و خشک است در درجه ثالثه و مضر است بمحرورین و بعضی گفته اند که صداع می آورد

و مصلح آن سکنجبین است و شربتی از آن یک مثقال و قوتش تا یکسال باقی می ماند صنعت آن بنسخهٔ
شیخ الرئیس در قراباذین قانون بزر حرمل کمون و نیم لبان ذکر ده درم ریوند چینی زراوند طویل
از هر یک بیست درم زرنباد درونج عقربی از هر یک چهار درم مصطگی رومی حب بلسان زعفران
اکلیل الملک سنبل الطیب از هر یک ده درم افیون زنجبیل قسط تلخ سلیخه سیاه از هر یک سه استار سعد
کوفی ده استار فلفل ده درم صبر سقوطری چهار درم قرنفل شش درم خربق سفید غنچهٔ گل سرخ
مندی الافعی شونیز از هر یک شش درم ادویه را کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته در کره
سفید یا ظرف چینی کرده نگاه دارند و در وقت حاجت استعمال نمایند و در نسخه سر افیون وزن زنجبیل
و قسط و سلیخه از هر یک دوازده درم است و فلفل داخل نیست پس وزن این سه دوا بدین نسخه از نسخه
شیخ کم است زیرا که سیر چهار مثقال و نیم است و سه استار بوزن مثقال سیزده مثقال و نیم و بوزن
درهم نوزده درم و کسری باشد و وزن قسط ده استار است و در نسخه دیگر از هر یک ازان چهار
دوا که اوزان آنها هر یک سه استار است دوازده درم است و در نسخه صاحب ذخیره که در اسم حالی
لسان ذکر کرده وزن صبر بیست و چهار درم است و باقی موافق نسخه شیخ الرئیس است دحمرثا بنسخه
شیخ داود صنعت آن بزر حرمل پنجاه درم زراوند طویل زراوند مدحرج ریوند چینی از هر یک
بیست درم مصطگی رومی سنبل الطیب بلسان زعفران اکلیل الملک از هر یک ده درم افیون
زنجبیل قسط تلخ سلیخه سیاه قرنفل خربق سفید ورد گل سرخ سونیز سعد کوفی از هر یک شش درم زرنباد
درونج چینی عقربی از هر یک چهار درم و در نسخه دیگر با این ادویه صبر سقوطری چهارده درم است
و اخل است و در نسخه دیگر بیست درهم است و گویا در نسخه اصل ده درم باشد بعسل مصفی سه
وزن ادویه سرشته معجون سازند دحمرثا بنسخه قولس بن یحیی بن علی صنعت آن زرنباد
درونج عقربی افیون جندبیدستر فلفل دار فلفل سلیخه مرهم الجوس بزر البنج سفید قسط شیرین سنبل الطیب
حماما شیرین ساذج زعفران از هر یک شش مثقال حاشا سه مثقال مروارید ناسفته دو مثقال باریزد
مسکی جهانی از هر یک دوازده مثقال مجموع را کوفته بیخته با عسل مصفی بدستور معجون سازند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم و قوت این معجون تا سه سال باقی می ماند دحمرثا
بادها بشکند و سده گشاید و سپرز بگشاید و سرفه بلغمی و ضیق النفس و یرقان که از سده باشد و قولنج را

نافع بود و ادرار حیض نماید و فواید بسیار دارد صنعت آن تخم هزار اسپند تلخین و تخم کندر ذکر ده درم
زراوند طویل و مدورج ریوند چینی از هر یک بیست درم زرنباد درونج رومی از هر یک چهار درم
مصطگی حب بلسان زعفران اکلیل الملک سنبل الطیب افیون خالص زنجبیل قسط تلخ سلیخه فراسیون از
هر یک ده درم سعد ده سیرطبی صبر سقوطری چهارده درم قرنفل شش درم خربق سفید گل سرخ
شونیز از هر یک شش سیرطبی فلفل ده درم و در نسخهٔ دیگر فلفل بیست درم هست ادویه کوفته بیخته
باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی از یک درم تا دو درم وحکمرثنا به نسخهٔ شفائی باد نا بشکند
و قولنج را نافع باشد صنعت آن هزار اسپند حلبه از هر یک سی درم درونج عقربی فلفل سیاه دار فلفل
عاقرقرحا اسارون سلیخه سودا قسط تلخ افیون زنجبیل زعفران از هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل
سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو درم و نیز از الجمله و ربع الصحة هست به نسخهٔ حکیم محمد تقی که در میزان
الطبائع ذکر کرده و گفته که حضرت علامی قدوة الحکما میر محمد باقر داماد این معجون را تالیف کرده و نسخهٔ
آنرا با یک وزنه معجون ساخته برسم هدیه پیش قطب شاه والی حیدرآباد فرستاده بودند و گفته
که من این نسخه را از خط معزی الیه نقل نمودم مینماید که حضرت میر علیه الرحمة این معجون را در برابر
تریاق اکبر تالیف نموده اند و این را اکبر از آن شمرده اند صنعت آن مخلصه اصطهبانی اقراص اسقیل
از هر یک بیست و هشت مثقال اقراص اندرو خورون فلفل سیاه دارچینی از هر یک بیست و چهار
مثقال زعفران سی مثقال آمله منقی پوست هلیله کابلی ابریشم مقرض عود قماری خام مصطگی رومی
روغن بلسان روغن نارجیل از هر یک بیست مثقال افیون مصری پنجاه و هشت مثقال فلفل سفید
درونج عقربی از هر یک دوازده مثقال زرنباد تیزی چهارده مثقال تخم شلغم بستی پوست
اترج خصیة الثعلب مصری ریوند چینی غاریقون هش سفید انثی زنجبیل چینی بهمن سفید دانه هیل بوا
درق گل سرخ از هر یک دوازده مثقال تخم بادرنجبویه شش مثقال لسان الثور گیلانی از
هر یک هژده مثقال گل گاوزبان گیلانی شش مثقال اشنه سفید خوشبو تخم فرنجمشک عود ترکی
لسان العصافیر شیرین قاقله کبار قرنفل از هر یک ده مثقال جدوار خطائی مجرب چهارده مثقال
جوز بوا بسباسه بهمن سرخ فراسیون از هر یک ده مثقال مرکی صافی دوازده مثقال حب الغار سلیخه سیاه قرفه
الطیب نعناع خشک خولنجان کندر ذکر از هر یک ده مثقال سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک دوازده مثقال [illegible]

مثقال نانخواه رازیانه اسارون اسطوخودوس ایرسا اصل سوسن سفید آزاد شیطرج هندی کرویا
فاشرا افسنتین اربل عاقرقرحا قسط تلخ قصب الذریره زرنب حشیشا رومی شقاقل مصری قاقله
اذخر کبابه چینی ساذج هندی پوست بیرون پسته مشکطرامشیع نارمشک بزرالبنج سفید زرشک بربری
طباشیر سفید زرشک منقی فطراسالیون از هریک شش مثقال کثیرا صمغ عربی از هریک ده مثقال
میعه سائله البیت و چهار مثقال رب السوس دوازده مثقال کمافیطوس کمافریوس صندل سرخ
صندل سفید مروارید ناسفته بسد محرق کهربای شمعی طین ارمنی طین مختوم قفرالیهود مقل ازرق از
هریک شش مثقال مومیائی دارا بجردی لک مغسول از هریک هفت مثقال مغاث بغدادی افتیمون
افریطی سیسالیوس لاجورد مغسول سکبینج قشه ورق نقره از هریک پنج مثقال تخم کرفس حب بلسان
پوست عود بلسان زراوند مدحرج زراوند طویل حماحرف بابلی صعتر بری حلتیت طیب کشنیز خشک
فرفیون زروقو از هریک چهار مثقال عصاره لحیة التیس ده مثقال اشق یاقوت سرخ زمرد عقیق یمانی
از هریک سه درهم زبرجد اعلی ده مثقال فادزهر حیوانی اصطهبانانی عنبر اشهب مشک ترکی
از هریک هفت مثقال ورق طلا چهار مثقال نبات سفید چهار رطل تبریزی عرق جدوار خطائی
عرق مخلصه اصطهبانانی عرق زرنباد شیرین از هریک بمقدار حاجت عرق بهار عرق فتنه عرق
دارچینی عرق قرنفل از هریک هفتاد و پنج مثقال گلاب مکرر عرق بیدمشک اصفهانی از هریک یکصد درم
عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه روغن بادام شیرین روغن بادام تلخ بمقدار حاجت صموغ را پیچا الا
مصطگی در عرق مخلصه و عرق جدوار و عرق زرنباد بخیسانند و اندک عسلی دران داخل کرده یک
شبانروز بگذارند و عنبر را علیحده در عسل بگذارند و همچنین مومیائی را جدا در عسل بگذارند مگر باید
که بهتر آنست که عنبر و مومیائی را در یکی از روغنهای این مرکب در قدر مضاعف بگذارند و ادویه
را کوفته و بیخته به روغن بلسان و میعه سائله و روغن نارجیل و روغن بادام شیرین و تلخ چرب سازند مشک
را جدا بکوبند و همچنین زعفران و جدوار را علیحده علیحده بکوبند و بعد ازان فادزهر را بگلاب صلایه
نمایند و افیون را در عرق قرنفل و عرق دارچینی و عرق فتنه بخیسانند و چون عسل بقوام آمده
باشد از آتش فرود آورده اول صموغ را دران حل کنند پس جواهر را که خوب صلایه کرده باشند
بعد ازان ابریشم مقرض پس عنبر و مومیائی گداخته را و فادزهر و جدوار و افیون و زعفران را بین ترتیب

که مذکور شد بعد از ان ادویه چرب نموده بعد از ان مشک آنکه و ورق طلا و ورق نقره مجلول بعد
از ان جهد و مبالغه نمایند که اجزا خوب مخلوط شوند یعنی که بزنند تا خوب مخلوط شوند پس در ظرف
چینی کرده بگذارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از این معجون از یکدانگ تا یک مثقال
و تا دو مثقال تجویز است و این ترکیب یکصد و بیست و چهار جزو است سوای نبات و گلاب
و عرق با و عسل و وزن اجزا یکهزار و دویست و بیست و هفت مثقال صاحب میزان الطبائع
گفته که مزاج این مرکب در حرارت و برودت معتدل مائل بحرارت و خشکی است در رتبه ثالثه فصل

در ذکر دواهائی که اصل و عمود در انها افیون است و از انجمله دواهای سبات است

دوای سبات که آن را بفارسی بیهوشی دارو گویند صنعت آن افیون ده درم تخم خشخاش
سیاه بیست درم تخم کاهو چهل درم بیخ لفاح پنجاه درم مجموع را در شش رطل آب بپزند تا بدو رطل
رسد پس صافی نموده در صافی آن نیم رطل گندم پاک کرده بپزند بآتش ملایم تا تمام آب را جذب
کند پس در سایه خشک نمایند و کوفته بیخته یکمثقال آن موجب سبات می شود دوای سبات دیگر
افیون بیخ سوسن برابر کوفته بیخته در طعام کسیکه خواهند که بیهوش شود بیامیزند تا بخورد
بیهوش گردد و گفته اند که مجربست و نسخ بیهوشی دارو ها در همین باب ذکر یافت و نیز از انجمله
است دوای نافع از برای وجع اذن که وصف کرده آن را غالیس حکیم صنعت آن مرمکی
صافی صبر سقوطری از هر یک چهار مثقال کندر ۳ مثقال و در نسخه دیگر یکمثقال است افیون
زعفران از هر یک مثقال مغز بادام تلخ سی عدد بارزد دو مثقال اجزا را سحق نموده بسرکه
انگوری بسرشند بقدری که بگردد مثل عسل سطبر و در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت سه
قطره آن را در گوش بچکانند و به نسخه دیگر نافع از برای جمیع اوجاع و قروح اذن صنعت
آن مرمکی صافی یک مثقال کندر سه مثقال زعفران چهار مثقال افیون دو مثقال مغز بادام
تلخ مقشر بیست عدد همه را کوفته بسرکه بسرشند اقراص سازند و در سایه خشک نمایند و در وقت
حاجت اگر بوده باشد درد گوش یکقرص آن را بروغن گل سرخ حل کرده سه قطره آن را در
گوش بچکانند و اگر بوده باشد ثقل در سامعه بسرکه انگوری کهنه سوده در گوش بچکانند دوای
دیگر نافع از برای دردهای کهنه گوش و از برای اورام اذن و از برای مده و قیح که از

گوش آید صنعت آن ترمس شامی مقشر از جمیع قشور شب یمانی فلفل سفید بطرون زعفران افیون
پوست انار مرکی صافی کندر سنبل الطیب از هر یک دو درم جند بیدستر یک درم کوفته بیخته بسرکه
انگوری و عسل بسرشند و در نسخه دیگر وزن عسل ششصد درم هست دو سه قطره از آن در گوش
چکانند دوائی بر قوطا السعر که بعین منافع دارد صنعت آن زعفران مرکی صافی سنبل الطیب از هر یک
نیم مثقال نحاس محرق نصف و ثلث مثقالی افیون نیم مثقال جند بیدستر ثلث مثقالی شب یمانی
شب یداد از هر یک یکمثقال کوفته بیخته پس اگر در گوش درد باشد این دوا را بروغن گل سرخ
سرشته سه چهار قطره در گوش چکانند و اگر در گوش صدید باشد این دوا را بمطبوخ ثلث استعمال
نمایند و اگر در گوش کرم باشد باید مخلوط کرد با جزای این دوا خربق اسود دو مثقال و در آب
برگ شفتالو مخلوط کرده سه قطره در گوش چکانند دوا الصیاد از آن جمله دهن نافع از برای درد گوش
که از گرمی بود صنعت آن روغن بادام شیرین پنج درم سرکه کهنه سه درم افیون یکدانگ
سرکه و روغن را بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند پس افیون را در آن حل کرده دو قطره
از او در گوش بچکانند و نیز از آن جمله نسخ راهبرانات است راهبران کبیر این معجون از تراکیب
اطبای هند است و در بعضی نسخ قانون شهرت زاهبران بزای معجمه در اول و در اکثر نسخ راهبران
برای مهمله و در بعضی نسخ راهبرام برای مهمله و میم در آخر بدل نون دیده شده مانند
قرابادین معصومی محتمل که این صحیح باشد اصل آن راهم بهارام بوده که راهبرام شده
نافع است از برای سوء مزاج بارد و از برای ضعف معده و زیاده میکند باه را و مفید است
از برای وسواس و سودا و صالح است از برای حرکات بدن و حفظ جنین
و کلیه و مثانه کند و تفتیت حصاة کلیه و مثانه نماید صنعت آن به نسخه شیخ رئیس
که در قرابادین قانون آورده وج ترکی قسط تلخ زراوند مدحرج زراوند طویل از
هر یک سه استار و هر استاری چهار مثقال و گفته شد که چهار مثقال و نیم است
دار فلفل زنجبیل از هر یک پنج استار تخم کرفس نانخواه کرویا رازیانه تخم رطبه تخم خرفه
مقشر حب قرطم تودری سفید تودری گلگون اذان الفار زبیده کرمانی مر تخم شبت از هر یک شش
استار قرنفل اشنه قصب الذریره عود بلسان از هر یک سه استار سلیخه بسباسه قاقله قرفة الطیب

اکلیل الملک شیح زرنب حب بلسان از هر یک چهار استار پوست بلیله زرد و پوست بلیله شیر املهٔ
منقی از هر یک هشت استار لفاح خشک خربق سفید مجرب مورد مرماحوز بذر البنج بری بذر البنج
بستانی شیطرج هندی زرشک منقی حسک بستانی مورد اسفرم حب اترج مقشر زعرور سبز آس
هندی بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر از هر یک چهارده مثقال و در نسخهٔ دیگر بیست و چهار
مثقال است جوز بوا سعد و اصول قنابری تخم فنجنگشت از هر یک سه استار تخم سیر رجلا از هر
یک شش درم افیون فرفیون جند بیدستر از هر یک سه درم بلیله سیاه چهار درم ساذج هندی
علیه مورد و قوقطر اسالیون ریوند صینی از هر یک شش درم مجموع را کوفته بیخته فانید سنجری سفید
بوزن مجموع ادویه کوبیده و در روغن گاو بوزن مجموع ادویه و فانید و عسل مصفی بوزن همه
ادویه معجون سازند باین دستور که فانید را کوبیده در سه رطل آب حل کرده بجوشانند
تا گداخته شود و غلیظ گردد و بقوام عسل آید پس داخل کنند دران عسل مصفی را و چند جوش دیگر
داده و کف آنرا بگیرند پس ادویه کوبیده بیخته بروغن گاو داخل کرده چرب نموده بعسل و فانید
بقوام آورده که در پاتیل بزرگی باشد ادویه کوبیده را بران بپاشند و به تیر حلوائی بر هم زنند
تا مستوی گردد پس در سبوچهٔ سبز لعابدار که مدتی دران عسل باشد از عسل خالی کرده آن
معجون را دران کرده شش ماه بگذارند پس استعمال نمایند شربتی مانند بازوی در اول ماه و وسط
و آخر آن سه روز با آب گرم یا بالبعض نبیذها و افضل انبذه از برای این امر نبیذ زبیب و عسل
است و این نسخه شصت و چهار جزو است و وزن آن هشت صد و ده درم و چهار دانگ است
و مزاجش گرم در یک درجه و نیم و خشک است در یک درجه و ربع درجه اصهران به نسخهٔ دوم شیخ
رئیس که در قرابادین قانون آورده صفت آن وج ترکی قسط تلخ زراوند طویل زراوند مدحرج از هر یک
سه استار دار فلفل زنجبیل از هر یک پنج استار و در نسخهٔ دیگر از هر یک دو استار است تخم کرفس نانخواه کرویا رازیانه
تخم اسپست تخم خرفه مقشر تخم سیر بری تخم جرجیر بزر مرزنجوش تودری سفید تودری سرخ آذان الفار زیره کرمانی
تخم شبت از هر یک شش استار قرنفل سنبل قصب الذریره عود بلسان از هر یک سه استار سلیخه سیاه و قاقله اکلیل الملک شیح زرنب حب بلسان
بسباسه قرفة الطیب از هر یک چهار استار پوست بلیله زرد و پوست بلیله املهٔ منقی از هر یک هشت استار لفاح خشک مورد خربق سفید مرماحوز بذر البنج
بری بذر البنج بستانی حسک شیطرج هندی زرشک منقی اسفرم اترج مقشر زعرور سبز آس هندی بهمن سرخ بهمن سفید لسان العصافیر از هر یک بیست و چهار

مثقال جوزبوا سی عدد بیخ نی بری تخم فنجنکشت از هر یک سه استار تخم خیار حماما از هر یک شش درم
افیون فرفیون جندبیدستر از هر یک ده درم هلیله سیاه چهار درم ساذج هندی حلبه فطراسالیون
دوقو ریوند چینی از هر یک شش درم ادویه را بعد از آنکه کوبیده و بیخته باشند هر یک را علیحده وزن
نموده فانید سفید بوزن مجموع ادویه بروغن گاو تازه بقدر حاجت روغن را گرم کرده ادویه را
با آن سرشته فانید را حل کرده بقوام آورند و عسل مصفی را حل کرده و جوش دیگر بدهند پس ادویه چرب
نموده را با آن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو درم بجهت اقویا و از برای ضعیف مزاجان
کمتر از این و در نسخه دیگر بجای زعرور زعفران و بجای بیخ نی بری بیخ قنابری است و این نسخه
صحیح نیست و در بعضی بجای تخم فنجنکشت تخشکاه است راهمران صغیر قریب است در منافع براهمران
کبیر صنعت آن نیز بنسخه شیخ الرئیس وج ترکی زراوند مدحرج قسط تلخ زراوند طویل از هر یک سه استار
حب الرشاد تخم حرمل از هر یک دو استار فلفل دارفلفل زنجبیل از هر یک پنج استار تخم کرفس کرویا سعد کوفی
انیسون تخم اسپست تخم پیاز تخم جرجیر زعرور جرجیر تودری سفید تودری سرخ تخم گندنا بزرکتان
چینی فو دارزیانه نانخواه حب الآس تخم خرفه سقنقور دونه نارکیوا حلبه تخم مرزنجوش زیره کرمانی
تخم شلغم تخم خیار از هر یک دو درم قرنفل خیربوا اسنه ساذج هندی قاقله کبار زرنباد الطیب راسن
جوز بوا قصب الذریره زرنباد اکلیل الملک باخور حب بلسان از هر یک شش و چهار درم تخم گل سرخ
منزوع الاقماع خشک کرده پنج درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست هلیله آمله منقی از هر یک استار
بزر البنج سفید افیون فرفیون از هر یک سه درم جندبیدستر یک استار شیطرج هندی حسک زرنباد بهمن
سرخ بهمن سفید ریوند چینی درونج عقربی خولنجان بسباسه از هر یک سه استار فانید سفید بوزن
مجموع ادویه را علیحده کوبیده و بیخته وزن نموده مخلوط کرده بروغن گاو تازه چرب نموده بعسل
مصفی دو وزن ادویه بسرشند شربتی یک مثقال با آب گرم و این نسخه شصت و چهار جزو است سوای فانید
و روغن گاو و عسل و مزاجش گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در اول سوم راهمران به
نسخه سید اسمعیل که در ذخیره در مرض نقرس ذکر کرده نافع است از برای تشنجهای اعصاب
و اوجاع مفاصل و نقرس صنعت آن هلیله کابلی پوست هلیله آمله منقی تودری زرد تودری
سرخ بهمن سرخ بهمن سفید تخم کرفس برازیانه افسنتین رومی با عصاره آن وج ترکی قسط تلخ

مرزنجوش زراوند مدحرج تخم خشخاش تخم شبت فاقلا صعتر اکلیل الملک گل سرخ بزرالبنج سفید خولنجان
اجزا متساوی کوبیده و بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی دو درم از انجمله نیز سفوف مسکن وجع
است مستعمل در قروح کلیه صنعت آن افیون کاه ربائی نیم دانگ بزرالبنج سفید یکدانگ مغز تخم
خیارین دو درم تخم کاهو مقشر یکدرم تخم خرفه مقشر دو درم جدا و بعضی امزجه یک شربت است
و در بعضی دو شربت تا چهار شربت است سفوفیکه خون را از کلیه و مثانه و مقعده و هر جا که باشد
باز دارد صنعت آن کهربای شمعی گل ارمنی اقاقیا گلنار فارسی کندر اجزا متساوی افیون ربع جزو
کوفته بیخته شربتی یکدرم با آب سماق ایضا از انجمله شموم است شموم مفید از برای صداع احتراقی
و قلیکه با سهر مفرط باشد صنعت آن افیون زعفران از هر یک یکدانگ در دهن تخم کاهو
و عرق بید مشک و عرق نیلوفر از هر یک یک اوقیه حل کرده در شیشه کشادی کرده دایم ببویند
شموم دیگر تفتیح سدها نماید شم نماید و صداع را نافع است صنعت آن افیون زعفران حجر المقناطیس
هر سه متساوی بر سنگ سماق با آب سوده بپارچه آلوده بر یافوخ گذارند و اگر بپارچه کاغذی مدور
چیده بسوزن سوراخها نموده بر یک روی آن بمالایند و بعد خشک شدن بچسپانند نیز سود مند است
و نیز از انجمله شیافاتی است که اصل و عمود در اینها افیون است شیاف افیونی چون بر
پلک های چشم طلا نمایند درد ساکن سازد و مریض را خواب برد و درین عمل عجیب الفعل است
صنعت آن افیون خالص شادنج عدسی مغسول از هر یک یک مثقال صمغ عربی کثیرا از هر یک
ثلث مثقال کوفته بیخته با آب باران سرشته شیافهای اندک طولانی بزرگ سازند و در سایه
خشک نمایند و عند الحاجت بآب کشنیز تازه با سفیدهٔ تخم مرغ سائیده بر پلکهای چشم طلا نمایند
شیاف افیون دیگر نافع از برای [illegible] صنعت آن کندر ذکر زعفران حضض
صمغ عربی از هر یک جزوی افیون ربع جزوی شیاف ساخته استعمال نمایند شیاف دیگر
اقوی از آن صنعت آن زعفران جند بید ستر سکبینج افیون اجزا متساوی بدستور شیاف سازند
شیاف دیگر منقول از مجربات حکیم عماد الدین محمود بخط معزی الیه نافع از برای زحیر و
ادرار خون بسیار که سببش برودت امعا باشد و نافع است از برای سده و صداع صنعت آن
کندر ذکر مرکی صافی از هر یک جزوی افیون زعفران از هر یک نیم جزو سه از هم کوبیده شیاف

سازند که در طرف آن خیط ابریشمی باشد پس هرگاه این شیاف را صاحب زحیر که حاضر النفع است
و چون درد ساکن شود نزد برآورد و الا ضرر دیگر خواهد رسانید شیاف دیگر نافع از برای
قولنج ریحی صنعت آن جندبیدستر زعفران مرمکی صافی از هر یک دو جزء و افیون یکجزء و بدستور مقرر
شیاف ساخته استعمال نمایند شیاف که جراحتی که از گذشتن سنگ بر مجرای بول بهم رسیده باشد
چون بچکانند در مجرای بول بعد از فصد جراحت را برویاند و ملتحم سازد و صنعت آن سفیداب قلعی
شسته گل مختوم کندر دم الاخوین اجزاء متساوی افیون عشر جمیع و می شیاف سازند و در وقت
حاجت با آب لسان الحمل یا گلاب سائیده بمجرای قضیب بچکانند و انواع شیاف ابیض افیونی
کافوری و غیر آن نافع از برای امراض عین در اقرباذین مذکور شد و ایضا از آن قبیل است
ضمادات که اصل و عمود در آنها افیون است ضماد نافع از برای شقیقه صنعت آن دم الاخوین صمغ عربی
زعفران افیون کوفته بسفیده تخم مرغ سرشته بر پاره کاغذی مالیده بر شقیقه بچسبانند بدانکه استعمال
کرده میشود در اضمده و اطلیه اقسام صداع بسبب شدت وجع افیون را از برای تسکین وجع بتخدیر آن ولیکن
بسبب شدت تبرید و تخدیر افیون باید که استعمال کرده شود با مصلح آن مثل جندبیدستر و زعفران
و جدوار و مشک و امثال اینها از مصلحات افیون که ذکر کرده شده بجهت آنکه اگر بدون مصلح استعمال
کرده شود بسا باشد که احداث بلاهای عظیم مثل ظلمت بصر و سکته کند و گاه باشد که هلاک گرداند علیل
را پس چون مصلح آن مثل جندبیدستر و زعفران و جدوار و مشک داخل کرده شود میگردد
ضرر آن کم بالخاصیت و بحرارتی که اینها را میباشد ولیکن در اقسام صداع حار
زعفران بهتر است بجهت آنکه زعفران اگرچه حار است اما حرارتش از جدوار و جندبیدستر
و مشک کمتر است که این هر سه بسبب حرارت مفرط ممکن است که ضرر بصاحب
صداع حار رسانند و نیز زعفران مقوی جوهر روح است و جوهر اعضا بقوت قابضه
پس حفظ روح و جوهر دماغ و اعصاب و سائر اجزای سر میکند و می باشد
مانع اثر افیون در آنها و نیز آن اعضا و ارواح قبول اثر افیون کمتر میکنند
بآنکه نیست آنرا حرارت مفرط و نیز بالخاصیت فادزهر مانع ضرر افیون است
و نیز زعفران منوم است و لهذا نیکوترین تدابیر است از برای جمیع اوجاع بجهت آنکه

تا یهم احساس وجع نمیکند پس میگیرد طبیعت قوی بر دفع آن زیرا که در حال احساس وجع مواد تمام متوجه آن عضو میگردد و موجب زیادتی وجع است و عدم قدرت طبیعت بر دفع آن ضماد نافع از برای صداع حار منقول از محمد بن زکریا رازی صنعت آن تخم کاهو شیاف مامیثا صندل سرخ صندل سفید نوفل افیون زعفران بگلاب و سرکه سرشته پارچهٔ کتانی را بآن تر کرده بر سر نهند و چون گرم شود اعاده نمایند ضماد دیگر منقول از طبری از برای صداع حار حادث از احتراق شمس صنعت آن تخم کاهو صندل سرخ صندل سفید گل سرخ گل بنفشه از هر یک سه درم گل نیلوفر چهار درم شیاف مامیثا دو درم پوست بیخ لفاح یکدرم و نیم زعفران یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته بآب کاهو تازه و آب کشنیز تازه و آب عنب الثعلب و سرکهٔ انگوری سرشته بر صدغین ضماد نمایند و در نسخهٔ دیگر شفائی درین ضماد وزن افیون دو درم و وزن بیخ لفاح یک مثقال است و در نسخهٔ دیگر این ضماد بجای تخم کاهو گل بنفشه پنجدرم است و در نسخهٔ دیگر بجای گل بنفشه گاوزبان پنجدرم است صنعت این ضماد بنسخهٔ محمود بن الیاس صندل سرخ صندل سفید گل نیلوفر گل سرخ تخم کاهو از هر یک ده درم افیون بزرالبنج بیخ لفاح از هر یک یکدرم زعفران نیم درم شیاف مامیثا دو درم کوفته بیخته بآب کاهو تازه سرشته بر پیشانی طلا نمایند صنعت این ضماد بنسخهٔ دیگر مستعمل در صداع صفراوی و دموی بعد از تنقیه هرگاه وجع باقی باشد از برای تعدیل مزاج و تسکین وجع صندل سفید صندل سرخ بگلاب سوده گل سرخ بابونه شیاف مامیثا نوفل تخم خرفه از هر یک یکجزو افیون نیم جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته بگلاب و اندکی سرکهٔ انگوری سرشته بر مقدم سر ضماد نمایند ولیکن باید بر حذر باشند از استعمال مخدرات تا کار باضطراب نکشد استعمال نمایند و چون استعمال نمایند با مصلحات آن مثل زعفران و بابونه استعمال نمایند چنانچه در سدید زکریا یافت و شراب انجمله طلاهائی است که اصل و عمود در اینها افیون است طلای افیون مسکن صداع و وجع شقیقه که بنهایت شدت داشته باشد و شخص بی طاقت کرده باشد صنعت آن صندل سرخ صندل سفید تخم کاهو گل نیلوفر از هر یک سه درم شیاف مامیثا دو درم افیون پوست بیخ لفاح از هر یک یک مثقال کوفته بیخته بگلاب و آب عنب الثعلب تازه و آب کشنیز تازه سرشته بر پیشانی و شقیقه طلا نمایند طلای دیگر از برای صداع بارد و شقیقهٔ بارده این طلا مسکن جمیع اوجاع بارده است صنعت آن مشک ترکی یکدرم صبر سقوطری

فرفیون جند بیدستر صمغ عربی عود هندی زعفران از هر یک دو درم افیون یکدرم و نیم با آب
کرفس طلا نمایند طلای جید برای شقیقه صنعت آن زعفران صمغ عربی افیون سوده به سفیده تخم
مرغ سرشته بر دو پاره کاغذ که بر آنها از سوزن سوراخ بسیار کرده باشند مالیده بر دو صدغ بچسپانند
طلای لاذوقیه جهت شقیقه از حضرت علامی والد ماجد ان مرحوم قدس سره صنعت آن برگ
مورد مرمکی صبر سقوطری حضض مکی حضض هندی صمغ عربی نشاسته انزروت سفید سک المسک
کثیرا فوفل قشنار کندر گلنار فارسی اقاقیا دم الاخوین شیاف مامیثا از هر یک یکجزو افیون دو جزو
زعفران نیم جزو کوفته بیخته با آب برگ مورد سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت یکقرص را بسفیده
تخم مرغ سوده بر پارچه کاغذی بشکل نیاری چیده بسوزن سوراخ بسیاری دران کرده و دوا را
بر آن طلا کرده بر شریان صدغ بچسپانند طلای دیگر از برای شقیقه حار و صداع حار صنعت آن
بزر البنج سفید تخم کاهو شیاف مامیثا برگ گل سرخ صندلین فوفل پوست بیخ لفاح افیون کوفته بیخته
بگلاب و سرکه سرشته بر شقیقه طلا نمایند و بر بالای آن خرقه کتانی که بگلاب و سرکه تر کرده باشند
گذارند و اعاده کنند چون گرم شود بچکانند این دوا را در بینی و گوش با روغن گل سرخ و اندکی
سرکه انگوری پس اگر لوده باشد جمیع شدید اضافه دادویه مذکوره نمایند انزروت و بچسپانند بر
صدغین بچسپانند بر بالای آن قطعه سرب رقیق و بگذارند تا خشک شود منع نبض شریان کند و
این را لاذوقی نامند طلای دیگر جهت صداع حار نافع است منقول از قرابادین شفائی صنعت
آن صندل سفید صندل سرخ تخم کاهو از هر یک سه درم گل نیلوفر گل سرخ از هر یک چهار درم زعفران
یکدرم افیون شیاف مامیثا از هر یک دو درم بیخ لفاح یکمثقال با آب برگ کاهو تازه سایند
بر پیشانی و صدغین طلا کنند طلا پیشه چون بر پیشانی بمالند رفع صداع نماید صنعت آن افیون
زعفران قرنفل صمغ عربی اجزا مساوی در آب برگ لیموی کاغذی یا آب لیمو سائیده بر پیشانی
بمالند مجرب است طلای دیگر از برای شقیقه و صداع که در او در ساعت ساکن کند صنعت آن بیخ لفاح
کندر زعفران صبر سقوطری از هر یک یکدرم بزر البنج دو درم گل ارمنی یکدرم و نیم صمغ عربی انزروت
سفید مصطگی صافی از هر یک نیم درم افیون دانگی کافور قیصوری حبه کوفته بیخته با آب سرشته به شقیقه
و پیشانی و محل درد طلا نمایند طلای دیگر از برای تسکین وجع صداع صفراوی مستعمل بعد از تنقیه

صنعت آن تخم کاهو بزرالبنج افیون زعفران کافور قیصوری سوده بآب کشنیز تازه سرشته بر سر طلا
نمایند طلای نجیبی این طلا را نجیب الدین سمرقندی در قرابادین خود ذکر کرده و گفته که نافع است
از برای صداع دموی هرگاه بوده باشد با آن ضربان شقیقی که برداشت آن نتوانسته باشد چون
استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال صنعت آن صندلین پوست گل ارمنی شیاف مامیثا از هر یک
ده درم پوست بیخ لفاح بزرالبنج افیون زعفران کافور قیصوری از هر یک یکدرم همه را کوفته و بیخته
بگلاب و قدری سرکه سرشته پارچه کتانی را بآن آلوده کرده بر سر بگذارند و مبادرت از دوای مذکور بهر آن
بچکانند که خشک نشود طلای دیگر نافع از برای صداع حار هرگاه بوده باشد وجع شدید شقیقی
که علیل برداشت آن نتوانسته باشد این طلا درد را در ساعت تسکین میدهد صنعت آن انزروت
سفید نیم جزو صندل نیم جزو افیون سدس جزو زعفران مثل افیون کوفته بیخته لعاب تازه کاهو سرشته
بر صدغین طلا نمایند طلای دیگر از برای تسکین صداع حار هرگاه از تدابیر دیگر تسکین نیابد صنعت
آن صندل سرخ صندل سفید از هر یک یکدرم افیون زعفران از هر یک دانگ کوفته بعصاره
کشنیز تر و عصاره کاهوی تر و عصاره عنب الثعلب تر سرشته بر مقدم سر طلا نمایند و گاهی اضافه
کرده میشود در این طلا نیم درم بزرالبنج سفید هرگاه احتیاج بزیادتی تخدیر باشد و در نسخه دیگر وزن
افیون نیم درم است و بزرالبنج داخل نیست و در نسخه دیگر وزن افیون زعفران دانگ و بزرالبنج نیم درم
است و گفته که بگلاب و آب کاهوی تازه سرشته طلا نمایند نسخه دیگر این طلا صندل سرخ صندل
سفید از هر یک پنج درم انزروت سفید سه درم افیون یکدرم سوده بآب کشنیز تازه و آب کاهو
تازه سرشته طلا نمایند طلای دیگر که درد حار را در ساعت تسکین دهد صنعت آن افیون زعفران
از هر یک طسوجی پوست خشخاش یکدرم افیون و زعفران را با آب برگ کاهوی تازه حل کرده پوست
خشخاش کوفته بیخته بآن سرشته بر مقدم سر طلا نمایند طلای دیگر منقول از قرابادین شفائی
نافع از برای صداع حار هرگاه با رطوبت باشد صنعت آن افیون مرمکی زعفران بزرالبنج
اجزا متساوی کوفته بگلاب سرشته بر صدغین طلا نمایند طلای سناهی جهت صداع بارد صنعت
آن جندبیدستر افیون فلفل خردل کوفته بیخته کهنه سرشته بر سر و صدغین طلا نمایند حکیم محمد باقر
در مجربات خود این طلا را ذکر کرده و لیکن فلفل و زعفران داخل کرده طلای دیگر نافع از

برای صداع بارد صنعت آن مکی افیون زعفران فربیون صمغ عربی قسط تلخ صبر سقوطری جندبیدستر
انزروت سفید مقدار کندر کوفته بیخته با چیزی مناسب باشد از لعابات سرشته بر سر و صدغین طلا نمایند
طلای دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن مشک ترکی صبر سقوطری جندبیدستر صمغ عربی فربیون
عود هندی اقاقیا زعفران از هر یک دو دانگ افیون یکدانگ نیم کوفته بیخته با آب کرفس تازه
یا آب مرزنجوش سرشته بر دو پاره کاغذ مالیده بر هر دو صدغ بچسپانند طلای مخدر افیونی
مستعمل در صداع حادث از قوت حس دماغ صنعت آن تخم کاهو پوست خشخاش زعفران
افیون بزرالبنج سفید برگ قنب کوفته بیخته با آب برگ لفاح سرشته طلا نمایند لیکن مخدرات قویه بسیار
که مورث بلاهای عظیمه گردند مانند ظلمت بصر و تغیر حواس وگاه باشد که مودی بهلاک شوند پس
چون طبیب مضطر گردد باستعمال آنها باید که اندک استعمال نماید و برحذر باشد چون دریابد
که متغیر شد احوال آن علیل و متغیر گردید حواس او عدول کند از آن تدابیر و تدبیر آن نماید بطول
وبیاکیه بمیاه آنکه دران بابونه و زعفران و برگ غار و جعده ارجوشانیده باشند طلای دیگر
مستعمل در سهر حادث در حمیات شیخ رئیس گفته که از چیزهائی که تجربه کرده ام درین قسم سهر
آنست که فرا گرفته شود افیون و سلیخه و زعفران سائیده داخل نمایند در روغن گل سرخ و بمالند
بپیشانی صاحب این سهر طلای مخدر که اسهال خون باز دارد صنعت آن افیون بزرالبنج سفید
از هر یک جزوی جفت بلوط گلنار فارسی اقاقیا مقدار کندر از هر یک نیم جزو سوده با عصارهٔ
خشخاش یا طبیخ آن سرشته بر شکم طلا نمایند طلای مسکن وجع مستعمل در اورام مثانه صنعت
آن افیون یکدانگ و نیم در روغن بنفشه یا بادام یکمثقال حل کرده طلا نمایند طلای مخدر مسکن
وجع صداع صفراوی هرگاه استعمال کرده شود بعد از تنقیهٔ صفرا در ساعت وجع را فرو نشاند
صنعت آن پوست بیخ لفاح کندر زعفران صبر سقوطری از هر یک یکدرم بزرالبنج دو درم گل ارمنی
یکدرم و نیم صمغ عربی مرمکی صافی انزروت سفید از هر یک نیم درم افیون یکدانگ کافور قیصوری
یک حبه کوفته بیخته با آب سرشته بر پیشانی طلا نمایند طلای مخدر نافع از برای صداع
بمشارکت کلیه و مثانه صنعت آن مرمکی صافی افیون زعفران کافور قیصوری سوده بسرکه
انگوری سرشته روغن یاسمین داخل کرده بر سر طلا نمایند طلای مجرب از برای سهر حادث

از اوجاع سر صنعت آن افیون سلیخه زعفران سوده بروغن گل سرخ سرشته در بینی طلا نمایند طلای
سوم منقول از مجربات حکیم محمد باقر موسوی بخط اعزی الیه که از مجربات حکیم احمد نقل نموده صنعت آن
افیون بزر البنج سفید پوست بیخ لفاح زعفران تخم کاهو کوفته با آب طبیخ خشخاش سرشته بر پیشانی و
صدغین و بینی طلا نمایند طلای دیگر جهت نزول آب در هر عضو که باشد صنعت آن ریوند عینی
یکجزو افیون ربع جزوی با آب حل کرده طلا نمایند طلای نافع جهت نزول مار در کیس بیضه
صنعت آن سرنج که بهندی سیندور نامند افیون قسط تلخ که بهندی کُٹ گویند اجزا متساوی
کوفته با آب سرشته گرم نموده طلا نمایند و اگر چند دانه فلفل سیاه اضافه نمایند و بجای آب تنها عرق سیب
مطبوخ برسیاوشان یا آب مطبوخ رازیانه یا شبت نمایند بهتر است طلای نزولی قلبی فرموده
اند که از حضرت سید ولی النعمی استادی میر محمد هادی حکیم قدس سره است نافع است از برای اورام
حاره که در بینی عارض باشد صنعت آن صندل سرخ صندل سفید گل ارمنی عصاره مامیثا سبالی روش
در بندی طین قیمولیا طین شاموس طین مختوم سفیداب قلعی شسته حضض مکی حضض سندی اقاقیا
اجزا متساوی کوفته بیخته با آب کشنیز سرشته اقراص سازند بشکل مهرهای نرد در سایه خشک نمایند و
بوقت حاجت یکقرص یا زیاده بقدر حاجت با آب کاسنی تازه و آب برگ کشنیز تازه وابجیگ
عنب الثعلب و آب برگ کاهو تازه و آب برگ خیار و آب خیار و سرکه انگوری و گلاب مجموع
یا هر کدام که باشد سائیده طلا نمایند و از برای تسکین وجع پوست کوکنار و لعاب بذر قطونا
داخل نمایند و اگر وجع بسیار شدید باشد که با آب کوکنار تسکین نیابد افیون بزر البنج بیخ لفاح از هر
یک عشر جزوی زعفران خمس جزوی بر اجزای قرص بیفزایند و اگر ورم حار در جلد سر باشد
عود الصلیب نصف جزوی آرد ماش و جو بر اجزای اصل قرص بیفزایند و اگر ورم در بینی باشد
آرد باقلا آرد ماش گل خطمی آرد جو بر اجزای قرص بیفزایند و در آبهائی که قرص را می سایند اختیار
شنبلید و آب برگ حنا بیفزایند و اگر ورم در معده باشد صندل سفید عود هندی دارچینی سک المسک
رامک گل سرخ بر اجزای اصل نسخه بیفزایند و در آبهائی که قرص را با آن می سایند آب سیب شیرین
آب به شیرین بیفزایند و اگر ورم در کبد باشد سنبل الطیب ریوند چینی لک مغسول از هر یک جزوی
زعفران خمس جزوی بر اجزای اصل قرص بیفزایند و اگر ورم حار در طحال باشد پوست بیخ

لیمو حبیط یا آو بند و تبنگست براجزای اصل قرص بیفزایند و در آبہا کہ قرص را دران می سایند کہ
عنصل سرکہ بجای سرکہ خالص کنند و اگر ورم در بیضتین باشد آرد باقلا آرد مشوق بیخ سنگ
پشت سنگ سرباهی براجزای قرص بیفزایند و اگر ورم حار با حرارت شدید صفراویت والتہاب
بسیار داشتہ باشد کافور قیصوری زعفران از ہر یک خمس جزوی براجزای قرص بیفزایند و
در عصارات کہ اقراص را بآن می سایند آب خارخسک و آب عصی الراعی و آب خرفہ تازہ و آب
برگ بارتنگ و آب برگ کیاہ بزرقطونا و آب بادرنگ و آب جرادہ کدو مجموع یا ہر چہ میسر آید اضافہ
نمایند و بعد از سائیدن قرص ہمین عصارات آرد جو بزرقطونا دران داخل کردہ بر عضو ورم دار
ضماد نمایند و اگر ورم حار در مفاصل باشد سورنجان استخوان پوسیدہ سوختہ پنج فی فارسی از
ہر یک جزوی براجزای قرص بیفزایند و اگر ورم بسبب گزیدن زنبور و جرارہ و امثال اینہا از
حیوانات سمی حارہ باشد جدوار زہر بعدلی خطائی گل مختوم گل سیاہ شدہ پای جمہا ضرار العصفور
کہ سودہ ای است کہ بر دیوارہا و جاہای نمناک در ایام بارش پیدا میشود از ہر یک جزوی براجزای
قرص بیفزایند و در عصارات کہ اقراص را بآن می سایند آب برگ سیب و آب فطرہ کہ عبارت
از کلینہ صحرائی باشد و آب طرشقوق کہ عبارت از کاسنی بری باشد داخل نمایند و اگر با ورم
حار جوشش و طراوش سپید و آب زرد باشد براجزای اصل قرص سفیداب ارزیز شستہ مرداسنگ
طوتیای کرمانی شستہ اقاقیا عصارہ لحیۃ التیس دم الاخوین پوست کدو گلنار فارسی سنج شستہ شنجرف
شستہ و امثال اینہا از ہر یک جزوی داخل نمایند و کافور قیصوری و زعفران از ہر یک عشر جزو
البتہ براجزای اصل بیفزایند و در عصارات کہ اقراص را بہا می سایند آب برگ حنا داخل باشد
و اگر ورم در رحم باشد گل بابونہ خارخسک اکلیل الملک پرسیاوشان مرکی از ہر یک جزوی بہ اجزای
اصل قرص بیفزایند و ہمچنین ورم در ہر عضو کہ باشد ادویہ مناسب آن عضو براجزای اصل قرص
بیفزایند و ہمچنین ورم بارد در ہر عضوی کہ باشد ادویہ مناسبہ آن عضو براجزای اصل قرص
بیفزایند طلای نزدی منقول از بیاض مجربات حکیم محمد حسین برادر کوچک حکیم محمد باقر بن حکیم
عماد الدین محمود نافع از برای اورام حادہ حادثہ در غیر مغابن صنعت آن صندل سرخ گل ارمنی
عصارہ مامیثا حضض مکی پوست ریشہ ی سفیداب قلعی قوفل و کہنی بزر البنج سفید مرداسنگ

ریوند چینی از هر یک جزوی افیون تخم لفاح از هر یک نیم جزو کوبیده بیخته بآب برگ تاک سبز و گلاب و سرکه
و امثال اینها سرشته اقراص نردی سازند طلای نردی بنسخهٔ دیگر صنعت آن صندل سرخ
گل ارمنی عصارهٔ مامیثا حضض مکی پوست دربندی صبر سقوطری زرد اقاقیا از هر یک جزوی افیون
زعفران از یک عشر جزوی کوفته بیخته بآب عنب الثعلب سرشته اقراص نردی سازند و در وقت
حاجت با هر عصاره که مناسب باشد سوده طلا نمایند طلای نردی را نفع بسیار در جمیع اورام
حاره در هر عضوی که بوده باشد سوای اورام حارهٔ مغابن یعنی عقب گوش و زیر بغل و بیخ ران
که در این اعضا استعمال رادع مطلقا جایز نیست و این طلا رادع است و باید که در ابتدای ورم
در حالیکه جایز است استعمال آن طلا کرده شود صنعت آن صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا
حضض مکی پوست دربندی سفیدآب ارزیز تخم لفاح از هر یک چهار مثقال افیون دو مثقال
زعفران نیم مثقال کوبیده بیخته اقراص بشکل مهرهای نرد سازند و در وقت حاجت بقدری که احتیاج
باشد بآب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب تازه و آب برگ بارتنگ و آب برگ بزرقطونا
و آب عصی الراعی و قدری سرکهٔ انگوری و گلاب سائیده طلا نمایند و پارچهٔ کتانی را بآن آلوده
کرده بر آن گذارند و پی در پی پارچه را بادویهٔ مذکوره تر سازند که خشک نگردد انشاء الله تعالی
نافع است طلای نردی مسمی بهندی که منع انصباب مواد بچشم کند و مسکن اوجاع و رادع
مواد جمیع اورام چشم است صنعت آن زاج سفید محرق یکمثقال افیون زعفران از هر یک [illegible]
مرداسنگ نیم مثقال کوبیده بآب لیمو در ظرف آهنی کرده بر سر آتش ملایم [illegible]
و بدستهٔ آهنی بسایند تا سیاه شود و بر دور چشم طلا نمایند که داخل چشم نشود و گاهی بجوش آب
لیمو آب برگ تمر هندی میکنند و نیز از انجمله غمره است غمره تالیف میرزا محمد علی از تلامذهٔ
مسیحا طبیب مسکن جمیع اوجاع و آلام است و از فلونیا و برشعثا درین عمل قوی‌تر است صنعت
آن افیون دارچینی از هر یک ده مثقال بزر البنج سفید پانزده مثقال زعفران سه مثقال
قرنفل یک مثقال کوفته بیخته بروغن تخم خشخاش چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه
بسرشند شربتی از یک نخود تا دو نخود است و نیز از انجمله فتیل افیونی است فتیله که رعاف
باز دارد صنعت آن گلنار کرد آسیا ماز و از هر یک نیم درم افیون دانگی کوفته بیخته بعصارهٔ

سرگین الاغ ببرشند و بتار خانهٔ عنکبوت بگردانند و در بینی نهند بعد از انکه بینی را بجلاب شسته
باشند فتیله نافع برای ورم و چرک گوشت صنعت آن مرمکی صافی افیون کازرونی جندبیدستر
عصارهٔ مامیثا کوفته فتیله را با وی ناک آلوده کرده در گوشی که سیلان میکند از ان قیح و بوده
باشد در ان او را هم تازه بگذارد فتیله حابس که جریان دم از مقعده و زحیر را باز دارد
صنعت آن مر صافی افیون کندر ذکر زعفران بالسویه جدا جدا کوفته بیخته با آب برگ کشنیز تر
سرشته فتیله سازند و در وسط آن خیطی ابریشم بگذارند و بردارند و بعد تسکین بزودی برآورند
فتیله نافع از برای حرقت مجاری بول و غیره که آنرا بفارسی سوزاک گویند و از برای قروح
کلیه و مثانه و مجاری بول و رحم قطع مده و قیح کند و قرحهٔ الفیاعم چون فتیله باریک بآن
آلوده کرده در سوراخ احلیل گذارند یا فتیله از ان در فرج نهند و نیز نافع است از برای
نواصیر چون در سوراخ نواصیر نهند و نیز نافع است از برای حکهٔ فرج و حکهٔ مقعده چون فتیله
موافق هم از ان در فرج و مقعده نهند صنعت آن افیون کازرونی زرورد توتیای کرمانی
مغسول سفیداب قلعی شسته گلنار فارسی گل ارمنی مغسول موی سر آدمی سوخته قشار کندر
اجزا مساوی کوفته و بیخته با آب کشنیز تازه سرشته فتیلهای موافق سازند فریادرس
است و الصحا فریادرس است و این معجون را معجون ابوسلیم گویند مخدر و مسکن
وجع اوجاع است و گفته که چون یکماه آنرا بعد از فصد و تنقیهٔ خلط غالب در صداع
مرکب از خون و اخلاط دیگر استعمال نمایند مسکن درد آنست و جمیع اوجاع حادثه از اخلاط
مرکبه را بعد از تنقیه نافع صنعت آن افیون بزر البنج سفید از هریک ده درم افربیون زعفران
سنبل الطیب عاقرقرحا سورنجان مصری قاقله دارفلفل از هریک پنج درم کوفته بیخته با سه
وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و در سبوچهٔ چینی اخضر لعاب دار کنند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند و اگر جوز ماثل و زنجبیل و ریوند چینی از هریک دو درم اضافه نمایند جایز
است و بقول بعضی بعد از چهل روز استعمال آن نمود و در نسخهٔ دیگر وزن افیون و
بزر البنج سفید از هریک دو درم است فریادرس به نسخهٔ دیگر صنعت آن افیون کازرونی
بزر البنج سفید از هریک دوازده مثقال فربیون زعفران قاقله کبار سنبل الطیب عاقرقرحا

دار فلفل از هر یک شش مثقال سورنجان مصری سفید ده مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور معمول سرشته باشند **و نیز فیروزنوش است** بدانکه اطبای فرس این لفظ را استعمال میکنند بر دو نوع از معاجین اول بر معجونی که بوده باشد مرکب از افیون که آنرا بفارسی نوش دارو نامند چنانکه گفته شده که نوش دارویی که رستم از کیخسرو طلبیده بود افیون بود دوم بر ادویه دیگر که بوده باشند مصلحات افیون و مراد ما درینجا از فیروزنوش این نوع است و نیز استعمال میکنند بر فنجنوش که آن معجونی است که عمود در آن هلیله و بلیله و آمله و خبث الحدید و عسل است که پنج نوش باشد چنانچه این نوع را در باب اطریفل و خبث الحدید ذکر خواهیم کرد ان‌شاءالله تعالی **النسخه فیروزنوش** بمعنی اول نافع از برای انچه نافع است از برای آن برشعثا و معنی فیروزنوش قریب است بمعنی برشعثا چه برشعثا بمعنی برء الساعه است و معنی فیروزنوش دوای فیروزی و رستگاری ده از اوجاع و امراض است از برای جمیع اوجاع خصوص قولنج و مغص ریحی و امراض زنان حامله که بسبب ریاح و برودت باشد و گفته اند که نسیان را نیز نافع است و ریاح را دفع کند صنعت آن افیون بزرالبنج سفید از هر یک بیست مثقال و در نسخه دیگر از هر یک ده مثقال است افربیون عاقرقرحا زعفران سنبل الطیب از هر یک هفت مثقال کوفته بیخته بعسل سفید مصفی جید منزوع الرغوه سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک طسوج تا نیم دانگ و بعضی گفته اند شربتی از یک دانگ تا یک درم است **و نیز از انجمله اقراصی است که اصل و عمود در اینها افیون است قرص افیون** بدل تبر و خطائی قلمی نموده اند که تالیف حاج محمد حسین از تلامذه حضرت ابویم قدس سره العزیز است مستعمل در اورام حاره و این قرص را بقرص مبارک موسوم ساخته صنعت آن صبر سقوطری زرد برگ حنا حضض مکی صندل سرخ کافور قیصوری زعفران گل سرخ از هر یک سه مثقال پوست هلیله زرد اقاقیا کل ارمنی آرد عدس عصاره مامیثا از هر یک پنج مثقال افیون پنجاه مثقال زرد چوبه جدوار خطائی از هر یک دو مثقال ادویه را کوبیده بآب مامیثا چند مرتبه خمیر کرده خشک سازند پس قرص ساخته نگاه دارند و در نسخه دیگر آرد جو نیز پنج مثقال داخل است و عصاره مامیثا ده مثقال است **قرص** انا زوفش تقلیب معده قریب بحالت ایلاوس و التهاب معده و نفخه و ریاح آن و امراض مزمنه باطنیه و شخصی که طعام در معده او قرار نگیرد و دلقی دفع کند نافع

است صنعت آن تخم کرفس انیسون فو ارجیلی از هر یک شش مثقال افسنتین رومی مصطکی رومی از هر یک
چهار مثقال فلفل مرمکی افیون جندبیدستر از هر یک ده مثقال ادویه کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند
شربتی معتدل برای صاحبان ضعف معده یکمثقال با شراب ممزوج قرص بزور افیونی منقول
از قرابادین قانون نافع از برای اسهال طبیعت و قروح امعاء و قیام دم و از برای کسیکه غذا
در معده او هضم نشود و از برای مغص شدید و زحیر و از برای ریاح بواسیر و آمدن خون از بواسیر
و از برای نزف طمث زنان پی درپی و بیوقت صنعت آن حب الآس رازیانه انیسون نانخواه
تخم کرفس بزر البنج سفید دوقو از هر یک یک اوقیه افیون شش درم کوبیده و بیخته بشراب ریحانی
سرشته اقراص سازند هر قرصی بوزن نیم درم و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکقرص با آنچه
مناسب باشد از مایعات قرص افیونی با راسن صنعت آن تخم خشخاش تخم کاهو راسن از
هر یک چهار درم سک سعالی مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین از هر یک درم
افیون بزر البنج سفید نشاسته کثیرا گل سرخ ستروع الافاعی طباشیر سفید تخم خرفه مقشر از هر یک دو
درم کافور قیصوری صندل سفید حساب از هر یک یکمثقال کوبیده و بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند
شربتی یکدرم و اگر دو درم سماق منقی با یکدرم زرورد افزایند اقوی شود قرص افیونی نار آس
دیگر صنعت آن افیون بیخ لفاح از هر یک یکجزو راسن قرنفل قرفه سک از هر یک سه جزو زعفران دو
جزو کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی نیم درم تا یکدرم با شربت خشخاش قرص زعفران نافع
است از برای شقیقه و عمل میکند عملی قوی چون طلا کرده شود بر شقیقه دو سه مرتبه از صدغ تا صدغ
دیگر و طلا کردن این قرص که بسایند با عصارهٔ خشخاش یا با گلابی که پخته باشند دران پوست
خشخاش یا با آب برگ کاهو بر سر و پیشانی و نافع است از برای سهر حادث در حمیات صنعت
آن زعفران پانزده درم گل قند ده مثقال مرصافی شب یمانی افیون عصارهٔ حصرم خشک کرده
قلقطار از هر یک سه مثقال صمغ عربی پانزده مثقال مجموع را سحق نموده بشراب قابض سرشته باز سحق
نموده و اقراص ساخته نگاه دارند و در وقت یکقرص را بسرکه ممزوج بآب سوده بر جبهه از صدغ
تا صدغ دیگر بمالند قرص شقیقه یعنی قرص نافع از برای وجع شقیقه منقول از مجربات حکیم محمد
باقر ولد حکیم علاء الدین محمود صنعت آن مرمکی صافی افیون لادن کافور قیصوری از هر یک پنجدرم

کنند و ذکر انزروت از هر یک یکدانگ کوفته بگلاب سرشته اقراص سازند قرص طراثیث خون آمدن از
جمیع اعضا خصوص بواسیر و نفث الدم باز دارد صنعت آن طراثیث شیرین چهار درم خرنوب
نبطی پوست بیخ انجبار از هر یک سه درم زرور دکلنار فارسی اقاقیا دم الاخوین لسد محرق مغسول
صدف محرق مغسول از هر یک دو درم بارزد نشاسته صمغ عربی کثیرا از هر یک یکدرم افیون خالص زعفران کافور
قیصوری از هر یک یکدانگ کوبیده بیخته بلعاب بزر قطونا سرشته اقراص سازند هر قرصی یکدرم شربتی
یکقرص با آب برگ بارتنگ و آب برگ بزر قطونا قرص طرنفلون این قرص از ترکیب قدمای اطبای
یونان است و معنی آن قرص مثلث است و این قرص را قرص منوم نیز نامند و تسمیه این قرص بقرص
مثلث بجهت آنست که این قرص را مثلث میسازند بخلاف اقراص دیگر که آنها را مدور میسازند
و وجه آنکه این قرص را مثلث میسازند آنست که اقراصی که از برای خوردن است هرگاه حاجت
باستعمال آنها شود کوبیده بجای سرشته میخورند پس هر شکلی که باشد در سهولت کوبیدن تفاوتی چندان ندارد
و چون اسهل اشکال از برای ساختن شکل مدور است که کردی و بهترین اشکال است لهذا آن را مدور
میسازند و اما این قرص که از برای طلا کردن است باید که بشکلی باشد که حک آن بر محک بآسانی
بسهولت باشد و شکلی که چنین است یا شکل مخروطی است یا شکل مثلث و آنچه مخروطی است آنرا البته
بانگشت گرفته قاعده آنرا بر محک باسانی می مالند تا سائیده شود و آنچه مثلث است دو قطر
مثلث را باید بانگشت گرفته و قطر سوم را که قاعده مثلث است بر محک میسایند و آنکه این دو شکل را
اختیار کرده اند بسبب آنست که چون شکل مخروطی نسبت بشکل مثلث ضخیم میباشد و ضخیم بودن جرم
قرص بشکل مثلث سبب آنست که ظاهرش خشک شود و باطنش تر ماند و تری باطن آن سبب فساد
آنست بخلاف شکل مثلث که رقیق میباشد و باطنش بزودی خشک میشود پس ایمن میباشد از فساد و
لهذا اطبای یونان اقراص را بنادق اختیار کرده اند مگر آنکه آنها حافظ ترکیبی چون عسل و افیون باشد
که اقراص نمودن بهتر است شیخ داود انطاکی در تذکره آورده که این قرص را بشکل مثلث بدین سبب
میسازند که ممتاز باشد از اقراص دیگر که بجهت خوردن میسازند که باین امتیاز حذر کرده شود از استعمال
آنها بخوردن بجهت آنکه خوردن این قرص مضر بلکه اگر قدری زیاده خورده شود مهلک است و
بعضی اطبا گفته که وجه آنکه این قرص را مثلث میسازند آنست که حکمای ماتقدم چنین یافته اند

از شکل مثلث بالخاصیه موجب زیادتی اثر آنست و بالجمله این قرص مسکن درد اقسام صداع حار و شقیقه
و ضربان و موجب خواب است صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس افیون زعفران بزر البنج سفید مر مکی
پوست بیخ لفاح اجزا متساوی کوفته بیخته بآب برگ کاهو تازه سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت
بآب سوده بر صدغین طلا نمایند و نسخه قلانسی مطابق نسخه شیخ رئیس است الا آنکه گفته که در وقت
حاجت یک قرص را بآب کشنیز تازه و آب کاهو تازه سوده بر جبهه و صدغین طلا نمایند مولانا نفیس
کرمانی گفته که قرص مثلث که دران افیون و بزر البنج و بیخ لفاح باشد چون بگلاب سوده بر پیشانی و
صدغین لطوخ نمایند مسکن وجع و منوم است بسبب تخدیر قوی که دران میباشد قرص مثلث به
نسخه ابن جزله در منهاج الادویه و این قرص مثلث را قرص صداع نیز گویند یعنی بجهت درد سر حار و شقیقه
نافع است چون بر سر و شقیقه طلا نمایند صنعت آن افیون مر مکی صافی لادن کافور قیصوری از
هر یک پنج درم کندر ذکر انزروت سفید اکاکیا طین ارمنی از هر یک دو درم زعفران بزر البنج سفید پوست
بیخ لفاح از هر یک پنج درم کوفته بیخته اقراص مثلث سازند و در وقت حاجت یک قرص را بگلاب
و آب برگ کاهو تازه و سرکه انگوری سوده بر پیشانی و صدغین و شقیقه طلا نمایند قرص مثلث
بنسخه دیگر قریب بنسخه ابن جزله صنعت آن افیون مر مکی لادن کافور قیصوری زعفران بزر البنج
سفید پوست بیخ لفاح از هر یک پنج درم کندر انزروت سفید اقاقیا گل ارمنی کوفته بیخته بگلاب
سرشته اقراص مثلث سازند و در سایه خشک نموده در وقت حاجت بگلاب سوده طلا نمایند قرص
مخدر الطولس طبیب نافع از برای صداع صنعت آن حب الغار سقمونیا افیون مر صافی عصاره
حضض از هر یک چهار مثقال تخم کرفس نام از هر یک هشت مثقال کوفته بیخته بسرکه انگوری
بقدر کفایت سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت بسرکه انگوری یا با مائی دیگر مناسب
سوده بر پیشانی از صدغ تا صدغ دیگر طلا نمایند قرص مسکن اوجاع منقول از بیاض مجربات
سید محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود بخط معزی الیه صنعت آن تخم کاهو آرد باقلا پوست
خشخاش تخم خرفه مقشر حب کاکنج از هر یک یک درم افیون زعفران از هر یک طسوجی کوبیده
بیخته بلعاب بزر قطونا سرشته اقراص سازند مجموع یک شربت است قرص منوم بارد صنعت
آن تخم خشخاش تخم کاهو آرد باقلا مغز تخم خرفه مقشر حب کاکنج از هر یک یک درم افیون یک طسوج

کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند و شب وقت خواب با شیره خشخاش بخورند و در نسخه قلانسی
بجای تخم خشخاش پوست خشخاش است و گفته که این یک شربت است با آب نیم گرم بخورند قرص
منوم حار صنعت آن تخم شبت دو درم زعفران بزر البنج افیون از هر یک یکدانگ افیون
یکطسوج کوفته بیخته بلعاب حلبه سرشته اقراص سازند هر قرصی نیم درم شربتی یکقرص و در نسخه دیگر
بجای افیون پوست بیخ یبروح قیراطی داخل است قرص منوم حار دیگر صنعت آن تخم شبت
دو درم گل شبت مرمکی صافی بزر البنج سفید سعد سایله زعفران از هر یک یکدانگ افیون
یکطسوج کوفته بیخته بلعاب بزر حلبه سرشته اقراص سازند قرص منوم مسکن وجع صنعت آن
مرمکی صافی افیون بزر البنج سفید زعفران پوست بیخ لفاح کوفته بیخته با آب برگ کاهو سرشته
اقراص سازند و یکقرص از چند بخین و عقد ساحیب وجع طلا نمایند قرص منوم از استنباط
شیخ الرئیس نافع از برای جمیع اوجاع اذن چون در روغن گل سرخ حل کرده در گوش چکانند
صنعت آن زعفران چهار درم کندر ذکر لظرون از هر یک سه درم افیون دو درم مرمکی یکدرم کوفته
بیخته بشیره انگوری سرشته اقراص سازند قرص منقول از قرابادین نجیب الدین سمرقندی نافع
از برای صداع بارد و شقیقه بارده و درد گوش بارد صنعت آن جندبیدستر فرفیون افیون
میعه سایله فلفل برگ سداب تخم بیخ خردل اجزا متساوی کوبیده بیخته بدستور مقرر اقراص
سازند و در وقت حاجت یکقرص ازو در روغنی که مناسب باشد حل کرده در گوش چکانند و بر
جانبی که وجع است با پنبه کهنه و بر پیشانی و شقیقه طلا نمایند قرص نافع از برای صداع حار که درد
را در ساعت تسکین میدهد و زائل میگرداند حرارتی را که در سر از احتراق شمس حادث شده باشد
صنعت آن صندل سرخ صندل سفید از هر یک پنج درم افیون یکدرم زعفران نیم درم انزروت
سفید سه درم کوفته بیخته با آب کشنیز تازه سرشته اقراص سازند و بوقت حاجت با آب کشنیز تر و آب
کاهو تازه سوده بر سر طلا نمایند قرص نافع جهت سرفه و اسهال با خون صنعت آن کثیرا طباشیر
سفید نشاسته صمغ عربی گلنار فارسی گل سرخ زعفران تخم مورد شاخ گوزن سوخته خرنوب
شامی تخم حماض دم الاخوین از هر یک دو درم افیون خالص یکدرم پوست بیخ ابنجبار گل ارمنی
آرد گلنار [illegible] از هر یک یکدرم و نیم ادویه کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته اقراص سازند

شربتی نیم مثقال بالعاب بهدانه ولعاب بزرقطونا بنوشند قرص دیگر که در جمیع اورام آزموده
است صنعت آن صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا سفیداب قلعی گل ارمنی بزرالبنج مرداسنگ
حضض مکی پوست ورد هندی ریوند چینی از هریک جزوی بیخ لفاح افیون از هریک نیم جزو
زعفران کافور خالص از هریک ربع جزوی بآب برگ کشنیز تازه سرشته بهیأت مهره نرد
ساخته خشک نمایند و عند الحاجت بآب کشنیز تر و گلاب و سرکه و مانند آن سائیده طلا نمایند
و در امراض بارده و برای مبرود المزاجان کافور داخل نه نمایند و بدل آن جند بیدستر و قرنفل
کنند قرص نزله این قرص نزلات بارده را نافع است و مانع انصباب آنها است باعضا خصوص
بمعده صنعت آن قرنفل سرامن قرفة الطیب مسک اصلی از هریک جزو زعفران دو جزو افیون پوست
بیخ لفاح از هریک یکجزو سوده بآب سرشته اقراص سازند شربتی نیم درم با شراب خشخاش قرص نزله
بند قلمی فرموده اند که از تالیف حضرت ابوبم قدس سره است مانع انصباب نزلات از سر باعضا
است صنعت آن دم الاخوین انزروت حضض هندی نشاسته صمغ عربی مرکی صافی صبر سقوطری زرد
مسک اصلی رب انار کلنار فارسی اقاقیا فوفل شیاف مامیثا از هریک یکدرم افیون زعفران از
هریک نیم درم اجزا کوفته بیخته بآبی که دران برگ مورد جوشانیده صافی نموده باشند سرشته اقراص
سازند و در سایه خشک نمایند و در وقت حاجت یک قرص را بسفیده تخم مرغ سوده بر سه پارهٔ کاغذ بشکل
دراهم چیده و لیسونن آنها را سوراخ بسیار نموده باشند مالیده بر هر دو شریان دو صدغ و بر یافوخ
بچسپانند صنعت این قرص به نسخهٔ دیگر از املای حضرت استاذی ابوبم قدس سره حضض مکی
پوست ورد هندی شیاف مامیثا از هریک دو دانگ انزروت سفید مرکی صافی صمغ عربی دم الاخوین
برگ مورد از هریک یکدانگ افیون مصری زعفران طبعی کوبیده و بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته اقراص
سازند و در سایه خشک نمایند هر قرصی مقدار دانگی و بدستور نسخهٔ قبل بکار برند قرص نزله بند دیگر از
متقدمین که منع انصباب نزلات از سر بچشم و گوش و حلق و سینه و شش و معده کند صنعت آن صمغ
سقوطری زرد چهار دانگ افیون زعفران از هریک یکدانگ مجموع را کوبیده و بیخته بآب برگ مورد
سرشته اقراص سازند و در وقت حاجت یک قرص را بسفیدهٔ تخم مرغ سائیده بدستور مذکور بکار برند
قرص نزله بند دیگر که بجای بنفشه دارد صنعت آن برگ مورد اقاقیا دم الاخوین انزروت قشار کند

شیاف مامیثا از هر یک دو مثقال شب یمانی یکمثقال افیون زعفران از هر یک یکدانگ کوبیده بیخته بسفیدهٔ
تخم مرغ سرشته اقراص سازند و بوقت حاجت یکقرص که یکدانگ باشد به سفیدهٔ تخم مرغ سایند و
بدستور بصدغین و یافوخ بچسپانند قرص نزله بند دیگر از متقدمین که همین منفعت دارد صنعت آن انزروت
دم الاخوین صمغ عربی اقاقیا شیاف مامیثا از هر یک یکمثقال گل ارمنی چهار دانگ بزرالبنج جعفر
بندی از هر یک دو دانگ افیون زعفران از هر یک دو طسوج کوبیده بیخته بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص
سازند و در سایه خشک کرده در وقت حاجت یکقرص را بسفیدهٔ تخم مرغ بسایند و بدستور مزبور بصدغین
و یافوخ بچسپانند و ایضاً از انجمله قطورات افیونی است قطور مسکن صداع احتراقی هرگاه
بالتهاب و حرقت شدید باشد صنعت آن افیون زعفران کافور قیصوری از هر یک طسوجی در دهن
خلاف حل کرده در بینی و گوش بچکانند و در نسخهٔ دیگر این قطور زعفران داخل نیست صنعت این
قطور به نسخهٔ دیگر افیون کافور قیصوری از هر یک شعیره در روغن گل سرخ و شیر دختران حل کرده
در بینی و گوش بچکانند و در نسخهٔ دیگر این قطور که در صداع دموی ذکر شده زعفران یکشعیره داخل
است قطور نافع از برای درد گوش که درد را در ساعت ساکن کند صنعت آن عسل مصفی ده درم
افیون زعفران از هر یک یکدرم مر دو درم سوده در عسل حل کرده سه قطره در گوش بچکانند
قطور دیگر مسکن درد گوش صنعت آن افیون یکدرم شیاف ابیض سه درم در روغن گل سرخ
و سرکهٔ کهنه از هر یک سه درم حل کرده نیمگرم سه قطره در گوش بچکانند صنعت این قطور به نسخهٔ دیگر
افیون کازرونی یکدرم شیاف مامیثا دو درم شیاف ابیض سه درم سوده بشیر دختران حل کرده
نیمگرم سه قطره از آن در گوش بچکانند قطور دیگر مسکن درد گوش که از سردی باشد و نافع است مر آنرا
صنعت آن افیون کازرونی جندبیدستر از هر یک دو درم در دو من آب بپزند تا بقوام آید در
شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت روغن سوسن داخل کرده سه قطره در گوش بچکانند صنعت این
قطور به نسخهٔ دیگر افیون جندبیدستر از هر یک دو درم در دو استار سکنجبین بپزند تا بقوام آید در شیشه
نگاه دارند و در وقت حاجت دو قطره آنرا در دو قطره روغن سوسن داخل کرده بگوش بچکانند
و نیز از انجمله قفطارغان است بدانکه لفظ قفطارغان بفتح قاف و سکون فا و فتح طای مهمله
و الف و را و غین معجمه و الف و نون معرب کفطارکان است منسوب بسوی کفطار که شیخ است این

معجون را بقفطارغان اکبر نامیده اند جهت آنکه و عسل مستعمل دران مرتبه گفتار داخل است و اکبر برای
آنکه اجزای آن بسیار است و گفته اند که از تراکیب اطبای هند است و حال آنکه نزد اطبای هند نامی
ازان نیست و شاید قبل ازین بوده حال متروک شده باشد و فی الحقیقه معجونی است غریب از
شلیثا غریب تر و عجیب تر و اکثر حذاق اطبا در کتب خود ذکر کرده اند و منفعت ها برای آن
نوشته اند هرچند در عمل متروک است **قفطارغان اکبر** بنسخه شیخ الرئیس منقول از قرابادین
قانون گفته که این دوای هندی نافع است از برای اسقاط جنین و اوجاع زنان را نافع است
و هر مرضی که عارض گردد ایشان را صنعت آن افیون چهار استار و چهار دانگ فرفیون
هشت درم اقاقیا پنج استار و دو درم و دو ثلث درم مصطکی رومی زراوند مدحرج سلیخه
هندی از هر یک استار و چهار دانگ قسط تلخ ابریشم مقرض تخم کرفس مقل ازرق برگ مورد
حب بلسان حب الغار بزر سلیخه سوداء زرنباد درونج عقربی قرفة الطیب شیطرج هندی
از هر یک دو استار فلفل سیاه بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک دو استار و چهار دانگ عاقرقرحا
فضه محرقه گل سرخ خشک منزوع الاقماع مشک خالص پنج کاکنج دارچینی از هر یک
شش درم فاشرا و آن هزارچشان است و فاشرشین و آن سپندان است تخم سداب
ناتخواه فقاح اذخر فقاح کرم اسارون خولنجان بیخ لفاح از هر یک چهار درم بزرالبنج سفید استار
و دو درم صمغ عربی پوست بیخ کرفس بیخ سوسن آسمانجونی از هر یک سه استار و دو درم تخم بقلة الحمقا
دو استار حب الخروع مقشر هشت استار کبریت زرد قرنفل زنجبیل فلفل سفید از هر یک
پنج استار سعد سلیخه سه استار و دو درم و چهار دانگ کندر ذکر پنج استار و دو درم و چهار
دانگ فستق مقشر پنج استار و چهار دانگ قردمانا شش استار قاقله یا صد دانه صحیح قرنفل انثی
سه استار فوذنجان دو استار و دو درم مروارید ناسفته پنج درم لسد دو استار و یک درم
زراوند طویل نه استار و فرامارد لقراز هر یک یک درم وج سفید دو استار و دو درم اطریلال
که اسم رومی است لعبر بارد از هر یک دوازده درم شوبارد که نار مشک است دو استار و دو
درم و چهار دانگ زهره کرکس زهره خرس زهره شغال از هر یک یک درم ازین ادویه آنچه
کوفتنی است کوفته بیخته و آنچه خیسانیدنی است هفت روز در شراب انگوری بخیسانند

بعد از ان بپالایند و ادویه کوفته را دران حل کرده مجموع را بسرشند بعسل کف گرفته بوزن ادویه
و روغن بلسان سه استار و باید که بوده باشد مقدار شراب انگوری که صمغ را بآن حل سازند که انقدار
که بگردد بعد از ان داخل کردن ادویه دران بمانند لعوق پس مجموع را در دیگ سنگی و یا دیگ گلی کرده و
پنج شش جوش داده از آتش فرود آورده سرد کرده در ظرف زجاجی کنند بعد از ان بگیرند
کفتار ماده بچه چهار دست و پای آن را محکم ببندند بیکبار در دیگ نحاسی کرده بریزند بران ترمس
سفید شامی و شبت از هر یک کفی و آنچه خالص کند رطوبت سر دیگ را گرفته اطراف سر آن را بخمیر
محکم کنند که وقت طبخ بخار بیرون نرود و بآتش ملایم بپزند تا مهرا شود بعد از ان از آتش فرود
آورده بپالایند و بگیرند جاو عظم و شعر آن دور نمایند و مرق آن باز در دیگ پاکیزه کرده بریزند
دران روغن بلسان و روغن ناردین از هر یک یک کرچه و بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث آن بماند
پس داخل کنند دران عسل بقدر مرق و روغنها که دران باقی مانده است و بپزند تا غلیظ گردد و بقوام
عسل رسد پس داخل کنند دران معجون موصوف را و بر هم زنند و سرد کنند و در ظرف آبگینه نگاه دارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند و پیش از شش ماه استعمال نکنند که باشد پیش از ان سم قاتل قفطارغان
کبیر دیگر بنسخه یحیی بن عیسی بن جزله گفته که این دوای هندی است و نافع است از برای جمیع
امراض بارده و از برای اوجاع زنان و اسقاط جنین صنعت آن افیون بیست درم فربیون شش
درم اقاقیا بیست و دو مثقال حماما هژده درم عاقرقرحا شش درم خراجبان فاشرشتین
از هر یک چهار درم ابریشم خام مقرض هشت مثقال نقره محرق شش درم تخم سداب نانخواه فقاح
کرفس از هر یک چهار درم غنچه گل سرخ منزوع الاقماع مشک تبتی بیخ کلکنجا از هر یک شش درم تخم کرفس
مقل ازرق حب بلسان قصب الذریره سلیخه سود ارزبنا درونج عقربی شیطرج هندی از
هر یک هشت مثقال بزر البنج سفید پنجاه و چهار درم پوست بیخ کرفس نوزده درم تخم خرفه مقشر چهل
مثقال حب الخروع مقشر سی و دو مثقال کبریت زرد هشت مثقال صمغ عربی میعه سائله از هر یک
نوزده درم جندبیدستر پنجاه و چهار درم دبق مقشر بیست مثقال فرودانا بیست مثقال +
ساذج هندی هشت مثقال قاقله کبار صحیح پانصد عدد قرنفل بیست مثقال فلفل انثی ده مثقال
تخم ریحان سیزده درم و ثلث درم قرفة الطیب درم مرو اریسا سنبل درم اسبه محرق دوازده درم

و نیم زعفران زهره گاو از هر یک دو درم زراوند طویل هندی و سه مثقال زنجبیل فلفل سفید از هر یک بیست
مثقال الحوط و آن کمافیطوس است ابوزیدان از هر یک دوازده درم زهره کرگ زهره خرس زهره غراب
از هر یک یکدرم ادویه کوفتنی را کوفته و بیخته صمغ را در شراب انگوری چهار هفت شبانه روز بخیسانند
و بپالایند و ادویه کوفته را داخل کرده در دیگ سنگی کرده چند جوش بدهند تا چون لعوق شود پس از
آتش برگرفته سرد نموده در ظرف چینی نگاه دارند پس مرهم گفتار را بسعوط آنکه در نسخه شیخ رئیس
و در روغن بلسان از عسل سه وزن ادویه داخل کرده بقوام عسل آورند و دوای فلفکو را داخل کرده
معجون سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قفطارغان صغیر این معجون نیز از اطبای هند است آن
در خواص و منافع قریب بقفطارغان کبیر است صنعت آن بنسخه شیخ رئیس حب بلسان دو درم زعفران
دو درم مشک تبتی دو دانگ لبن اسفنج مقشر چهار درم افیون پانزده درم کندس دو درم فلفل سیاه
ده درم ابریشم خام مقرض یکدرم بزرالبنج سفید ده درم فرفیون هفت درم حماما الفاح پوست بیخ لفاح
از هر یک دو درم افسنتین سلیخه اشق لبان بیخ سوسن عود بلسان شحم حنظل زنجبیل سکبینج دارچینی جاوشیر جندبیدستر
هزار چشان شونیز بذان شیطرج هندی از هر یک دو درم حرمل فلفل ساذج هندی بیخ کبر کندر مرارة
قیل از هر یک چهار درم وج سنبل قصب سنبل از هر یک یکدانگ زرنباد درونج عقربی کافور قیصوری
از هر یک سه درم سنبل الطیب دو درم قسط تلخ چهار درم اوفربیون دو درم زراوند مدحرج یکدرم ناخواه جعده
قاریطون اصل السوس وج کبر از هر یک یکدرم فاقل ایرسا حب الغار ده درم انیسون از هر یک دو درم نمک
هندی اشنان کرات از هر یک دو درم کبریت زرد بحری یکدرم برنگ کابلی فلفل سفید از هر یک دو درم
غبار شیره پاک کرده از قصب فیرولی ملح السقر اصول شاه بلوط بزر از هر یک یکدرم آنچه کوفتنی باشد
کوفته و بیخته صموغ را در شراب بخیسانند و بپالایند و مجموع را یکجا کرده بعسل کف گرفته سه وزن ادویه بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند قفطارغان صغیر بنسخه یحیی بن عیسی بن جزله صنعت آن حب
بلسان کندس حماما پوست بیخ لفاح اشق سلیخه دارچینی بیخ کبر اصل السوس خراشیده عود بلسان
شحم حنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر دارچینی جندبیدستر هزار چشان شونیز بذان شیطرج هندی
بیخ کابلی فلفل ذکر کرده باذرا ونده حج قاقل ایرسا حب الغار درم الاقحوان از هر یک دو درم
زعفران فلفل سیاه بزرالبنج سفید از هر یک ده درم فرفیون هفت درم ... ان سنبل فلفل ...

ساذج هندی پیه کرگدن خربق سفید بزر قنبیل قسط تلخ از هر یک چهار درم ورق طلا ورق نقره از هر یک
دانگ زرنباد درونج عقربی چینی کافور قیصوری از هر یک سه درم سنبل الطیب شش درم مشک تبتی دو
دانگ افیون پانزده درم ابریشم خام مقرض پاک سنبک اشنان فر کبریت زرد محروق بحری از هر یک یک اوقیه
خیارشنبر منقی از پوست و تخم پاک کرده قیر لول طالیسفر پوست شاهبنج ارزنانخواه صعتر فارسی حب کلار از
هر یک یکدرم کوفته و بیخته مجموع را بشراب کهنه جیسانیده و مجموع را با سه وزن او عسل کف گرفته بسرشند و در ظرف
چینی نگاهدارند بعد از شش ماه استعمال نمایند و نیز از انجمله کاسکبنیج است نزد اطبای فارس است استاد ابوالفرج
ریح گفته بسبب خضرت لون آن نامیده شده بدان جهت که در ان جوز السرو ورق الآس بنج و زعفران داخل
است شیخ رئیس گفته که این معجون بزرگ کثیر المنافع است از برای اطفال و صبیان نافع صرع و لقوه و کزاز و
قولنج الثقل و بسیار نافع است از برای اختناق ارحام زنان و معده و زیاده آمدن خون است و ریاح حم
را ساکن گرداند صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس جنطیانا فربیون سلیخه تخم کرفس اریان زراوند
طویل زراوند مدحرج مشک ترکی خالص عنبر اشهب از هر یک چهار درم دارچینی دو درم و در نسخه دیگر چهار درم است
افیون قسط تلخ جوزبوا پوست بلیله زرد از هر یک دوازده درم مج ترکی هشت درم قرنفل بیست و چهار
درم فرفیون و معجون کسرتا زنجبیل زرد بزر السوسن از هر یک دو درم دهن عقربی کاسکبنیج مرکی دهن سرخجان
از هر یک شش درم نارمشک بزر البنج سفید است با سعد کوفی زعفران از هر یک ده درم صمغ صبغ ساذج
از هر یک پانزده درم مورد اسفرم برگ مورد جوز السرو جوز ابهل از هر یک ده درم کوبیده و بیخته بعسل مصفی
سه وزن ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند و بوقت حاجت بکار برند و قوتش تا پنج سال باقی میماند
و در نسخه دیگر مسطور است که دوای خشک را کوبیده و بیخته صمغ را در مثلث حل نمایند و بالای دوا و جدار را بانگبین
صافی معجون سازند بقدر حاجت بشرند شربتش بعد از شش ماه از یکدرم تا یکمثقال است و اجزای این نسخه سی و چهار
جزو است سوای معجون کسرتا و عسل و بلیلج و وزن آن نهاد و بیست و پنج درم است شربتش یکدرم است و درجه او در آخر
درجه اول خشک است در درجه سوم معجون کسرتا استعمال در کاسکبنیج صنعت آن بگیرند قصب الذریره
اظفار الطیب سنبل ساذج از هر یک چهار درم اشنه قرفه الطیب زعفران از هر یک یکدرم مشک تبتی عود
قماری از هر یک یکدرم کوبیده و بیخته بشراب ریحانی سرشته و بگذارند تا خمیر شود پس استعمال نمایند و بعضی
بجای شراب ماء العسل آورده اند و این نسخه جزو است وزن جمیع بیست درم است و شربتش

گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در وسط دوم کاسکبینج بنسخه سید اسمعیل در ذخیره صنعت آن سلیخه سیاه
جفت آفرید اصل السوس رب السوس زرنباد بسباسه زراوند مدحرج زراوند طویل مشک کی خالص عنبر اشهب از
هر یک چهار درم هلیله چهار درم تخم سداب اسپند ابهل جوز السرو از هر یک چهار درم افیون قسط جوزبوا
پوست بلیله زرد از هر یک دوازده درم فلفل بیست و چهار درم قرفة الطیب معجون کسه از بیخ زرد تخم سوسن
از هر یک ده درم بیخ ترکی هشت درم سکبینج و روغن عنبر بی میعه سائله از هر یک شش درم و تخم شبت بیست و چهار درم
بسباسه سعد کوفی نار مشک خشک زعفران از هر یک ده درم مغاث بغدادی یازده درم ورد اسفرم چهار درم ادویه
خشک را کوبیده و بیخته و مجموع را در سکبینج حل کرده بالا بیزد و مجموع را بعسل مصفی سرشته معجون سازند و در ظرف چینی
نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک درم تا یک مثقال صنعت معجون که مستعمل درین معجون
بنسخه سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده قصب الذریرة اظفار الطیب میعه سائله سعد کوفی از هر یک چهار
درم افسنتین فلفل زعفران از هر یک دو درم مشک تخم عود قماری نیم درم از هر یک نیم درم ادویه را کوفته بیخته
میعه سائله و روغن بانگور حل کرده ادویه را بآن سرشته و فراصمع زند و در سایه خشک نمایند و نگاه دارند
و وقت حاجت بکار برند **والضاً لخلخه** منوم افیونی است صنعت آن تخم بنج ورد و پوست بیخ لفاح از هر
یک یک درم افیون یک دانگ کافور قیصوری زعفران از هر یک دو دانگ ادویه را سوده در گلاب و عرق کاهو
و آب گل کاهو تازه داخل کرده لخلخه نمایند **لخلخه دیگر** که خواب آورد بنسخه شفائی صنعت آن بیخ لفاح تخم گل
سرخ از هر یک یک درم کوفته و بیخته در آب گل کاهو سرشته افیون آنگی کافور دو دانگ در آن حل کرده در ظرفی
کنند و بویند و اگر در شیشه باشند بهتر است **والضاً لطوخات** است **لطوخی** که در شقیقه نافع باشد
منقول از شفائی صنعت آن مرمکی تخم کاهو از هر یک یک درم بزر البنج کثیرا از هر یک دو دانگ افیون
نیم دانگ کوفته بیخته بسرکه سرشته و بر کاغذ پاره کشیده بر شقیقه بچسپانند و درد ساکن کند **لطوخی دیگر**
که همین عمل کند صنعت آن زعفران افیون دم الاخوین صمغ عربی بسفیده تخم مرغ سرشته بر جبهه طلی نمایند
لطوخی دیگر که منع نزول خاصیت دارد صنعت آن تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک دو درم حضض مکی سه درم
افیون نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته بر دو پاره کاغذ کشیده بر صدغین بچسپانند **لطوخ افیونی**
مستعمل در شقیقه که دماغ بعض شریان شقیقه میکند و ساکن میگرداند درد را صنعت آن تخم کاهو یک درم
بزر البنج دو دانگ مرمکی حمافی یک درم افیون نیم دانگ کثیرا دو دانگ ادویه را کوفته بسرکه سرشته طلا کنند بر شقیقه

مع ربع و پنج باشند بر صمغ و نیز محمودی جواهردار است صنعت آن یاقوت رمانی مرجان مزی بسد جدوار
خطائی عنبر اشهب ورق نقره قرنفل عود هندی نعام قاقله صغار دارچینی زنجبیل مسک مروارید بیخ
عقربی سار روغن سنبل الطیب فرنج هندی تخم کرفس از هریک دو مثقال لعل بدخشی ورق طلا مشک ترکی
از هریک یک مثقال مروارید ناسفته بزرگ دانه آبدار غلطان کهربای شمعی بهمن سرخ زرنباد از هریک
سه مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال مصطکی رومی زعفران از هریک پانزده مثقال فلفل سیاه بزرالبنج
سفید از هریک بیست مثقال افیون کازرونی سی مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون مرتب نمایند
وایضاً مروخ افیونی است مروخ نافع از برای سهر مفرط صنعت آن اندکی از افیون و زعفران را
در روغن بنفشه حل کرده بر بینی و صدغین مروخ نمایند مروخ نافع جهت جرب و جروح صنعت آن
افیون نیم مثقال سرخ ربع مثقال آهک ربع و ثمن مثقال اجزا کوبیده در روغن [illegible] شش
مثقال مخلوط نموده مروخ نمایند و یا بطریق مرهم ساخته بر عضو مجروح بگذارند و نیز از انجمله معاجین
افیونیه است معجون ابوماهر مسمی بتریاق جهت قروح گرده و مثانه و مجاری بول و احتباس آن
و حرقة البول مزمن و امراض رحم را بسیار نافع و مدر حیض و مسکن دردهای اعضای تناسل و مانع
صعود ابخره بدماغ و مقوی اعضا است و قدر شربتش در اول علت یک مثقال با سه اوقیه شیر الاغ و
سه درم ماء العسل و در آخر مزاج بسیار حار با شربت و رب غوره و در وسط علت دو مثقال با هفت درم
آب برگ بارتنگ مطبوخ و پنج درم ماء العسل و در آخر علت که چرک پاک شده باشد و خونابه آید یک
مثقال و ربع با شربت انبور و یا رب غوره و امثال آن و جهت ادرار حیض با آب نخود منقوع و مانند
آن از ادویه مدر حیض صنعت آن گل مختوم تخم خطمی تخم خبازی تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم
خربزه مغز تخم کدوی شیرین دم الاخوین از هریک پنج مثقال طین قبرسی پانزده مثقال طین ارمنی مغسول
ده مثقال ودع محرق شاخ گاو کوهی سوخته بسد مروارید از هریک یک مثقال و نیم عصارة
لحیة التیس قطراسالیون دوقوی خشک مقشر تخم کرفس انیسون از هریک چهار مثقال صمغ عربی کثیرا
حب القلقل که بهندی کلهتی نامند حب الصنوبر خرنوب نبطی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین
مقشر از هریک هفت مثقال سماق منقی غوره خشک طین قیمولیا رومی که گل شیراز نیز است ریوند چینی
راسن طلق محلول خشخاش سفید سیاه بزرالبنج از هریک [illegible] مثقال حب الکاکنج [illegible] افیون رب السوس

از هر یک دو مثقال با عسل کف گرفته سه وزن ادویه که پانصد و بیست مثقال باشد علی الرسم معجون سازند
معجون اختلاف النسخ شفائی اسهال بلغمی اسود منه بود صنعت آن جند بیدستر سعد سائیله بزر البنج
افیون زعفران مرمکی اسارون تخم کرفس سلیخه سنبل الطیب گل ارمنی گل انار فارسی انیسون کرویا صمغ
عربی اجزا مساوی الوزن کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی مقدار نیم درم با رب
بارب مورد بدهند که نافع است معجون ارسطوطالیس و در بعضی کتب معجون ارسطیناحس نظر رسیده
عجیب الفعل است برای سعال و نفث الدم و قرحه ریه و مده مجتمعه در صدر و ریه و خرق عضلات فی والطعام
و سیفیه خلفه و علل مثانه و اختناق رحم و حمیات نائبه باید که خورده شود پیش از وقت نوبت بیک ساعت و نیز
نافع است برودت مزاج را و سموم را مانند مشروبه را صنعت آن دارچینی قسط بانزه جند بیدستر افیون فلفل سیاه
دار فلفل سعد سائیله از هر یک یک اوقیه عسل مصفی یک قسط که یکصد و هشتاد درم باشد ادویه را کوبیده و بیخته
با زر ورا در عسل حل کرده صافی نموده بقوام آورند و ادویه را بآن بسرشند و در شیشه یا ظرف نقره یا چینی
نگاه دارند شربتی بقدر رتر مسیحی با ماء العسل و دو قوه سوسن که بانگشت در آن سه قطره روغن کنجد چکانیده باشند
قوابین ترکیب هشت جزو است و وزن آن هشت اوقیه مزاج آن گرم است در سیم درجه و خشک است در دو
درجه و نیم معجون اسود زحیر و اسهال کهنه را نافع است صنعت آن افیون مصری جند بیدستر سعد سائیله بزر البنج
زعفران اسارون مرمکی تخم کرفس سلیخه انیسون سنبل الطیب گل ارمنی اجزا همه مساوی الوزن کوفته بیخته با سه
وزن مجموع ادویه عسل مصفی بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و اگر جوز بوا
و زنجبیل و ریوند چینی از هر یک از این جزو و دو درم اضافه نمایند جائز است بقول بعضی بعد از چهل روز
استعمال توان نمود و در نسخه دیگر وزن افیون و بزر البنج از هر یک نیم درم است معجون اعظم و آنرا معجون اسود
نیز نامند و صاحب کامل الصناعه آنرا باسم کندری ذکر کرده زحیر و اسهال مزمن را بغایت نافع است صنعت
آن جند بیدستر افیون بزر البنج سفید کندر کهربا یا مرمکی اسارون زعفران نانخواه اجزا متساوی بعسل بسرشند
و در کامل الصناعه جلنار و طین ارمنی و تخم کرفس و سلیخه داخل کرده و نسخه شفائی مساوی نسخه کامل الصناعه است
الا آنکه کندر و نانخواه داخل نیست معجون افیونی حکیم عماد الدین محمود شیرازی از نهایت اعتقاد باین
معجون آنرا اسلم ترکیب معجونی نموده و در خواص مثل افلونیای فارسی است صنعت آن فلفل بیست
مثقال اشهبیل (؟) بوا قرنفل سنبل الطیب مصطکی ریوند چینی بسباسه اسارون انیسون تخم کرفس دارچینی

افتیمون زنجبیل کافور قیصوری زعفران از هریک دو مثقال سنبل گل سرخ سه مثقال بزر البنج سفید پنج مثقال
افیون کازرونی پانزده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن گاو یا بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید شیرین
مصفی سه وزن ادویه بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی نیم درم معجون افیونی نافع از برای
اسهال معدی از رطوبت حائل میان غذا و جرم معده صنعت آن افیون کازرونی بزر البنج سفید
جند بیدستر میعه سائله زعفران بزر لسان الحمل اسارون کندر نانخواه اجزا متساوی کوفته بیخته با سه چند آن
ادویه عسل مصفی سرشته شربتی بقدر فندقی معجون افیونی منقول از خط حکیم عماد الدین محمود فرابوردی تالیف
معزی الیه نافع از برای نیم جیره بسبب رطوبت اما که با آن خون بسیار باشد و نیز نافع است از برای درد
صدید صنعت آن جند بیدستر اشق از هریک پنج درم نانخواه وج ترکی افیون از هریک دو درم کوفته بیخته
بعسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو دانگ معجون افیونی مستعمل در قولنج که خواب آورد و درد را
ساکن گرداند و قولنج را بگشاید صنعت آن فلفل نانخواه سداب قولنج خشک جند بیدستر زیره کرمانی حب الغار
از هریک سه درم افیون بزر البنج بیروح الصنم از هریک یک درم محموده مشوی یک درم کوفته بیخته با عسل سفید مصفی
سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی یک مثقال معجون بارزد افیونی دندان را تسکین کند
و وجع آنرا تسکین دهد هرگاه از حرارت باشد و علامت آن استراحت از آب سرد است صنعت
آن بارزد بزر البنج افیون میعه سائله از هریک دو درم فلفل انگوزه شاهتره از هریک یک درم کوفته بیخته
با دوشاب انگوری سرشته اندکی بر دندان گذارند که وجع دارد معجون بدل افیون حکیم عماد الدین محمود
بجهت شخصی که معتاد با فیون بود و استسقا زقی داشت تالیف نمود صنعت آن فلفل سیاه بیست مثقال
قرنفل تخم کرفس وج ترکی از هریک ده مثقال مغز تخم خربزه تخم کاشم بزر بیسباسه انیسون بزر البنج السفید از هریک
پنج مثقال حب الغار برگ سداب رب السوس از هریک دو مثقال زعفران پنج مثقال افیون پانزده مثقال
ریوند چینی یک مثقال کوبیده بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعوض افیون چند روز
افیون از این معجون خورده شود صنعت این معجون به نسخه میرزا محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود معروف
بزرگ اسارون وج ترکی قوة الصباغین دارچینی قرنفل تخم کرفس از هریک ده مثقال فلفل
بیست مثقال مغز تخم خربزه کاشم بزر البنج سفید بیسباسه انیسون زعفران از هریک پنج مثقال حب الغار
برگ سداب رب السوس از هریک دو مثقال ریوند چینی یک مثقال افیون پانزده مثقال اجزا کوفته

بیخته با سه وزن آن دو چند عسل مصفی معجون سازند معجون بزم آرای شاهجهانی بسیار مفرح و منشط و
مقوی قوی ارواح و اعضای رئیسه و آلات تناسل است صنعت آن مروارید ناسفته بهمن سفید سلیخه
پوست زرد اترج عود قماری جوزبوا بسباسه تخم بالنگو تخم فرنجمشک ورق نقره عنبر اشهب از هر یک دو
توله یاقوت رمانی کهربا بسد بهمن سرخ کبابه چینی ساذج پوست بیرون پسته گل سرخ صندل سفید عاقرقرحا
لفاح تازه روغن بلسان مغز تخم خیارین مغز چلغوزه مغز بادام مقشر مشک از هر یک یک توله الشب لعل بدخشی
از هر یک نیم توله قرنفل سنبل قاقله صغار دارچینی سعد کوفی زنجبیل اسارون مصطکی خولنجان مصری
خصیة الثعلب از هر یک سه توله فلفل مقشر زعفران از هر یک پنج توله بزر البنج سفید افیون مصری خالص
مصفی از هر یک چهار توله ورق طلا هفت توله گلاب یک شیشه شربت فواکه قرص عنبر مسحوق از هر یک نیم
سیر اکبری قند سفید یک سیر اکبری عسل مسعود سه سیر اکبری بدستوریکه رسم است ترکیب نمایند شربتی
بقدر معتادین افیون را نیم مثقال و معتادین افیون را فراخور عادت بعد از چهار پاس میل فرمایند و تا هفت
سال قوتش باقی میماند معجون بولس حافظه را قوت دهد و نسیان را نافع بود صنعت آن بلادر
افیون از هر یک شش مثقال خسطانلیج سداب فلفل سفید از هر یک بیست مثقال عسل چهار یک
بطریق معهود معجون سازند معجون ربع از مجربات حکیم عماد الدین محمود شیرازی فرموده که روز
نوبت تب در ساعت قبل از تب دو نخود تا نیم مثقال آن را تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کند
این معجون مسمی بحب اللؤلؤ است صنعت آن جندبیدستر حلتیت قرنفل دارچینی عود شونیز مرمکی صبر سعد سلیخه
از هر یک سه درهم افیون سداب فلفل از هر یک یک درهم عسل بوزن مجموع ادویه را کوفته بیخته بعسل سرشته
معجون سازند و بورق نقره و طلا پیچیده نگاه دارند معجون ربع محمد بن زکریا رازی او نیز فرموده که
زیاده از سه چهار نوبت احتیاج نمی افتد و قدر شربتش بمقدار سابق است صنعت آن افیون کندر رومی
کهنه هفت درهم زعفران قند مرمکی باقلی از هر یک چهار درهم ساذج حلتیت از هر یک دو درهم سعد جندبیدستر
سنبل الطیب از هر یک هشت درهم خسطانلیج سه درهم عسل بوزن مجموع ادویه بدستور معهود مرتب نمایند
معجون ربع حکیم میر محمد مومن قاسمی فرموده که از مجربات استاد ذوالدین حکیم محمد باقر است و در قطع ربع بی عدیل است
و در وقت استعمال و قدر شربتش دستور معجون سابق است صنعت آن اسارون شامی کندر ذکر
مرمکی جندبیدستر سعد سلیخه بزر البنج افیون اجزا متساوی عسل مصفی بوزن مجموع ادویه بدستور سابق

مرتب تمامی شربتی دو نخود و پیش از نوبت تب و ساعت معجون غیاثی جهت قوت باه بی‌نظیر است صنعت
آن قرنفل بزر البنج بسباسه جوزبوا مغز تخم خربزه تخم خشخاش مغز نارجیل مغز بادام شیرین دارچینی
تودری شقاقل مصطکی مغز پسته خصیة الثعلب چلغوزه از هر یک پنج مثقال زعفران افیون بهمن سفید
و شیح تودری تودری هم از هر یک سه مثقال عاقرقرحا سنبل الطیب لسان العصافیر از هر یک دو مثقال ماهی شقنقور
اعرابی جدوار از هر یک یک مثقال اجزا کوفته بیخته چندان عسل معجون سازند شربتی دو دانگ تا نیم
مثقال معجون شهریاری نافع از برای فالج و لقوه و استرخا و سایر امراض بارده اعصاب از رطوبات و بلغم
و طلای آن بر عضو مسترخی نیز سودمند است صنعت آن افیون بزر البنج سفید افربیون جندبیدستر
دارچینی دارفلفل سنبل الطیب زنجبیل زعفران اجزا متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن
ادویه معجون سازند شربتی مقدار احتمال علیل و این معجون نه جزو است و مزاجش گرم است در اول
درجه دوم و خشک است در دو درجه و نیم و در نسخه دیگر شیطرج هندی عاقرقرحا از هر یک یکجزو داخل
است و این نسخه بهتر است معجون غیاثی نافع از برای درد سر کهنه چون با شراب ممزوج بعسل و آب نیم
گرم بنوشند و کسی را که صرع بوده باشد چون از آن بنوشند نفع یابد و نافع است از برای هذیان
و اورام حلق و قاطع فضول است که متوجه چشم باشد و جمیع امراض بلغمی را نافع و سرفه بلغمی و ضیق النفس
و اسهال کهنه و قاطع فضول غلیظ لزجه است از سینه و شش و معده را فایده دهد صنعت آن به نسخه
شیخ رئیس مرمکی صافی سلیخه دارچینی فلفل بزر سیساالیوس حماما از هر یک چهار درم سنبل الطیب فقاح
اذخر از هر یک دوازده درم زعفران پنج درم افیون پانزده درم تخم کرفس کوهی سی و پنج درم انیسون
تخم کرفس بستانی از هر یک بیست درم فلفل سی و هشت درم لبنی قسطبطی قوة الصبغ اسارون از هر یک یک درم مر
و افیون را در شراب ریحانی خیسانده باقی ادویه را کوبیده بیخته با عسل مصفی بقدر حاجت بدستور معجون
سازند و در نسخه شیخ مسطور است که شربتی یکدرم با آب نیم گرم ناشتا بنوشند و آنچه بنده از استاد خود
دیده زیاده از یکدانگ آن را تجویز نمی‌فرمودند و بعضی اطبا گفته که شربتش از یکدانگ تا نیم درم است و این
معجون بیجده جزو است و وزن اجزا یکصد و هشتاد و پنج درم و مزاجش گرم است در ثلث درجه اول و خشک
است در آخر درجه سوم معجون غیاثی دیگر جهت قوت باه بی‌نظیر است صنعت آن قرنفل بزر البنج بسباسه
جوزبوا مغز تخم خربزه تخم خشخاش مغز نارجیل مغز بادام شیرین دارچینی تودری شقاقل مصطکی مغز پسته

حضیة الثعلب جلغوزه از هریک پنج مثقال زعفران افیون بهمن سرخ و سفید عود خام از هریک سه مثقال
عاقرقرحا سنبل الطیب لسان العصافیر از هریک دو مثقال بادیان شیر اعرابی جدوار از هریک یک مثقال اجزا
کوفته بیخته با سه چندان عسل معجون سازند شربتی دو دانگ تا نیم مثقال معجون قباد الاک جهت وجع
مفاصل و نقرس و تسکین درد آنها و جهت منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس و جهت سپرز و بادهای
سخت غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و گشودن سده و گداختن سنگ گرده و مثانه و جهت عسر النفس و
سرفه و قروح امعاء و تاریکی چشم و درد گلو و حرکاه و دو روز بپوشند و نافع جهت حفظ صحت بدن نافع است از
حادث شدن بسیاری از امراض صنعت آن تخم سداب کرفس انیسون نیسون اسقولوقندریون کمافیطوس
جاوشیر جنطیانا رومی اسطوخودوس قردمانا اسیه بیا بیله از هریک پنج مثقال قسط المر زعفران فلفل ابیض اذخر مکی مر صافی
سنبل الطیب فرفیون قشور اصل الافاح اشق فو تنج جبلی تخم رازیانه تخم جزر بری گل سرخ ناردین
اقلیطی کرسنبل رومی هست حب البلسان از هریک سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه یازده
مثقال عصاره غافت کاشم بزر جند فوقا صمغ اللوز قنه از هریک چهار مثقال بزر البنج الابیض افیون
از هریک شش مثقال ادویه را کوفته و بیخته آنچه خیسانیدنی است در شراب ریحانی یا جهوری یا نبیذه
زبیب و عسل مصفی خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و استعمال نمایند و در وقت
حاجت بعد از شش ماه شربتی یک درم با آب گرم و جهت سنگ مثانه و گرده با آب کرفس و رازیانج و جهت
درد معده و کبد با ماء الاصول و جهت نقرس و مفاصل بقدر یک نخود هر روز قبل طعام با آب گرم معجون
قدرت منقول از بیاض مجربات میرزا معز الدین بن میرزا محمد رضا بن حکیم سلیمان شیرازی این معجون
در اکثر امراض بلغمی کثیر النفع است میفرمایند که این نوع از افلونیا است که باین اسم مسمی نموده
صنعت آن فلفل بیست و دو مثقال بزر البنج سفید قردمانا کندر از هریک دوازده مثقال سلیخه برگ
سداب از هریک بیست مثقال افیون تخم عفران کبریت زرد صافی از هریک یک مثقال دار فلفل قسط تلخ زراوند
مدحرج فرفیون پوست بیخ افلح از هریک بیست مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه یعنی چهارصد و بیست و سه
مثقال بسرشند معجون سازند شربتی بقدر نخودی و زیاده بحسب مزاج و عادت طریق صافی
نمودن کبریت ذکر یافت معجون قیصر از تراکیب فیلیجوس رومی است که از برای قیصر روم ترکیب نموده
نافع است از برای خفقان بارد و صرع و اوجاع بارده و معده و امعاء و سده‌ها و عفونت خون و دیگر

شدن غذا و عسر نفس و فواق شد صنعت آن جندبیدستر راسن سوس فسنطین بلخ سلیخه فلفل سیاه دار فلفل میعه سایله افیون عفران سنبل الطیب از هریک سه درم جاوشیر یکدرم مشک سه یکدانگ زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته از هریک نیم درم مرمکی صافی نه درم ادویه را کوبیده و بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بوقت حاجت استعمال نمایند از ان مقدار نخودی شیخ داؤد گفته که شربتی ازین معجون یکدرم است و قوتش تا دو سال باقی میماند سید اسمعیل نیز گفته که شربتش یکدرم است و بدانکه این معجون شانزده جزو است و وزن اجزا سی و دو درم است و چهار دانگ در جه گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در اول درجه سوم و گفته شده که شربتی از یک دانگ تا دو دانگ است شیخ داود گفته این معجون را همان وقت که ترکیب نمایند استعمال توان نمود و بعض اطبا گفته که بعد از شش ماه باید استعمال کرده شود معجون مهیج منی بیفزاید و نعوظ آورد و کرده و کمر را قوت دهد و بنهایت مهیج بود و اگر قوت مجامعت برطرف شده باشد از خوردن این معجون بحال آید و اگر پیران بخوردن این معجون مداومت نمایند قوت جوانی و رخود یابند صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت سرخ یاقوت زرد لعل بدخشی یشب سبز از هریک دو درم قرص افعی بادزهر حیوانی شبانگاه مشک خالص از هریک یک درم بوزیدان زنجبیل دار فلفل قرنفل لسان العصافیر از هریک سه درم شقاقل خصیة الثعلب مصری قضیب گاو سوهان کرده تخم بابونه کاکنج مغز مغز تخم بادنجان خایه خروس بارچوبه از هریک پنج درم فلفل سفید دارچینی زرنباد تخم جرجیر تخم کرفس تخم گندنا تخم اسپست از هریک هفت درم ماهی روبیان مغز نارجیل مغز حب الزلم مغز حب الصنوبر مغز پسته مغز بادام مغز فندق مغز حبة الخضرا اسود منقی از هریک ده درم جدوار خطائی مجرب افیون مصری جندبیدستر عاقرقرحا از هریک دو درم مغز حب المحلب کبابه مقشر از هریک پنج درم خولنجان خرفه بهمنین از هریک سه درم زعفران جسک زرده از هریک ده درم زرده تخم گنجشک ده عدد بیلسا سه جوز بوا قاقلهٔ کبار از هریک پنج درم عنبر اشهب دو درم ورق طلا پنج درم ورق نقره یکدرم نبات سفید بقدر اجزا عسل صاف سه چندان ادویه اجزا را کوفته بیخته چنانچه رسم است معجون سازند شربتی مقدار دو درم پیران را و جوانان را یکدرم

معجون الملک از اختراع جالینوس است از برای ملوک تقابله که نقرس داشت و از خوردن این معجون شفا یافت دوائی است نیکو از برای حفظ صحت و ازاله مرض و قوتش تا هفت سال باقی می ماند

و از شش ماه که از ساختن آن بگذرد استعمال توان نمود و مقدار شربتش از یک مثقال تا سه مثقال است
اسحق گفته که مضر است بمعده و مصلحش عناب است و بالغ النفع است از برای جمیع امراض بارده
و حرارت وی پیوسته این معجون بدرجه سوم است و نافع است از برای اوجاع حلق و صدر و طحال و
جمیع ریاح بارده و سنگ گرده و مثانه و حمیات و ظلمات بصر و صنعت آن سلیخه شانزده درم
دارچینی شش درم افیون بزر البنج سفید لک مغسول از هر یک شش درم سنبل بزر انیسون کمافیطوس
جاوشیر جنطیانا اسطوخودوس فو دانامیعه سائله از هر یک پنج درم عصاره غافث کاشم بزر جندقوقا
صمغ عربی مغز بادام شیرین از هر یک چهار درم زعفران قسط تلخ دارفلفل سفید اذخر مکی سنبل الطیب
افیون پوست بیخ لفاح اشق پودنه کوهی رازیانه تخم کرفس بری ورق گل سرخ ناردین اقلیطی حب البلسان
از هر یک سه درم و در قرابادین کبیر جالینوس غاریقون و سورنجان از هر یک دو درم داخل است
و ناچار است ازین دو دوا هرگاه ریاح اشتداد داشته باشد و هرگاه وجع در مفاصل باشد و الا سورنجان
نباید داخل نمود و اگر بلغم قوی باشد خصوص بلغم خام که زیاده کرده شود بر اجزای اسطوخودوس تربد سفید بر
زنجبیل از هر یک بوزن غاریقون و در بعض نسخ این معجون زیاده کرده شده کشنیز خشک بریان
مرزنجوش از هر یک شش درم و این نیکوست از برای اصلاح بصر پس اگر گرمی قوی باشد باید که
زیاده کرده شود بدل مرزنجوش طباشیر صمغ را و بزر خرفه بیخته سانند تا حل شوند و باقی ادویه را کوبیده
و بیخته همه را با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند صاحب کامل الصناعه گفته شربتی از آن
معجون یک درم است با آب گرم و از برای حصاة کلیه و مثانه با آب کرفس معجون مسهل اسهال کهنه
و زحیر را سودمند بود و صنعت آن جند بیدستر اسارون افیون میعه سائله بزر البنج کندر اجزا
مساوی کوفته بیخته با سه چندان عسل سرشته شربتی از نیم نخود تا یک نخود معجون منقول از [illegible]
این معجون از استنباطات استاد البقراط است نافع است از برای فالج و لقوه و خدر و ارتعاش و دافع
رطوبات غریبه است صالح است از برای مبرودین مشایخ و مردمان فربه اصلاحی عظیم و محلل ریاح
و مجفف قروح و زائل کننده قروح و جرب و قوبا و سعفه و اوجاع مفاصل و ظهر هرگاه از رطوبت باشند
و انواع استسقا و ضعف باه و سموم و صداع قدیم خوردن و طلا نمودن با سرکه انگوری در وسط سر بعد از
تراشیدن سر و از برای اوجاع اذن قطور آن در گوش با دهان نافع است روغن بلسان و از برای درد دندان

گذاشتن اندکی از آن بر دندان و از برای فرجه باد و هیکه در آن شب تلی بخته باشند باید استعمال کرده شود و بعد از آن روغن گاو و از برای طحال با سکنجبین باشند و از آن پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و از برای امراض کامیه با سکنجبین باشند و در آن پودنه نهری و از برای انواع کرمها با آب پوست و رخت آنار شیرین و از برای بواسیر با خمر عنبی و از برای ضعف کبد و معده و امراض این اعضا با مار العسل و در بارد با ماء الجبن در حار و این معجون مضر است با صحاب حرارت مزاج و علاجش بیست و باید که در تابستان استعمال نکنند مگر کسانی که استیلا داشته باشد بر مزاج ایشان برودت قیتیکه بوده باشد بلد حار و شربتی ازین معجون تا دو مثقال است و قیتیکه و فور داشته باشد اسباب برودت به جهت آنکه این معجون گرم و خشک است در درجه ثالثه و یک مثقال است در وقت عدم وفور اسباب حاره و قوت این معجون تا ده سال باقی است و بعد از شش ماه استعمال توان کرد صنعت آن قسط انیسون بزرالبنج سفید از هر یک ده درم فرفیون زعفران مغلیة حماما افیون فاقیا قسط تلخ سنبل الطیب صمغ عربی تخم حنظل قوقا تخم انجره مقرجب الحزوع مقل الیهود کندر سماق دبق مقشر کبریت زرد لبنی فلفل سفید ورق گل سرخ عاقرقرحا تخم عرطنیثا تخم کرفس از هر یک چهار درم تخم بادروج یک درم ادویه را کوبیده و بیخته بآن مقدار که آنرا قوام می باشد پس بسرشند بعسل منقی و داخل کنند در آن روغن بلسان بخته بسرشند و چون شی اندکی واده و در شیشه نگاه دارند معجون همین نافع است از برای زحیر چون آشامیده شود و از آن وزن دو ثلث درمی با آب سرد و از برای وجع کبد با ماء ورد و گلقند و از برای حمی با آب نیم گرم و اگر با امراض مسطوره تب باشد باطلای ممزوج و از برای نفث الدم مقدار باقلا با سرکه ممزوج با آب و در احتقان معاد ریاح با طلای عتیق ممزوج و بجهت رد سر و وسواس و جنون شب بخورند با شراب ممزوج و برای گزیدن افعی با آب سیر بنوشند و بالند و بجهت گزیدن سگ دیوانه با شیر و دارند بنوشند صنعت آن فلفل سفید بزرالبنج سفید از هر یک پنج استار افیون زعفران از هر یک ده استار فرفیون اشق سانج هندی عاقرقرحا پوست بیخ لفاح سداب بنجه سنبل الطیب تخم کرفس از هر یک شش ستار عود بلسان سه استار عسل سفید خوشبو کف گرفته بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند و این نسخه چهارده جزو است و گرم است در درجه و خشک است در درجه دوم و نیم معجونی که دندان را بی حس کند و در دندانها هر گاه بسبب حرارت باشد و علامت آن استراحت از آب سرد و هوای سرد است صنعت آن بزرالبنج افیون میعه سائله

بارزد از هر یک دو درم فلفل نکوزه شاهتره از هر یک یکدرم کوفته بیخته و بشراب انگوری سرشته بر
دندان نهند و درد را ساکن گرداند **الفضا مفرحات افیونی** است **مفرح** از اقراح حکیم عماد الدین
محمود و در نفع از برای تقویت باه و پشت و کمر و اوعیه منی کرده از طرب المجالس قوی است صنعت آن
عود قماری خام سه درم سنبل الطیب قرنفل دانه هیل بوا زعفران از هر یک پنجدرم زرنباد ده درم
درونج عقربی خصیة الثعلب مصری از هر یک سه درم تخم شلغم تخم ترب از هر یک پنجدرم تودری
سرخ تودری زرد خولنجان مغز چلغوزه مغز پسته مغز بادام شیرین مقشر مغز فندق مغز تخم خیارین
مغز تخم خربزه جوز بوا بسباسه یاقوت رمانی سکاعیه دارکبابه چینی دارچینی از هر یک ده درم بابه شقر اعرابی
مصطگی سنامکی ریگ ماهی از هر یک سه درم فلفل بزرالبنج سفید از هر یک ده درم افیون پانزده درم جدوار
خطائی حجر بد عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو درم مشک ترکی خالص سه قیراط عسل
مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند و این ترکیب [illegible] است و مزاجش سرد است
در رابعه درجه اول و خشک است در دوم **مفرح** دیگر مقوی اعضای رئیسه است و امساک و نشاط
آورد صنعت آن افیون کازرونی یکمثقال در میان شش عدد جوز بوا که میان آنها را خالی کرده
باشند نیلا کرده بگذارند و جوزها را بخمیر گرفته در روغن گاو بریان نمایند پس خمیر را دور کرده
یاقوت زرد یاقوت سرخ لعل بدخشی مروارید ناسفته کهربا ورق نقره از هر یک دو مثقال ورق طلا
یک مثقال عنبر اشهب یکمثقال عود قماری خام زرنباد دانه هیل بوا شیطرج هندی طباشیر سفید کشنیز
خشک از هر یک یکمثقال و دو دانگ زعفران چهار دانگ پوست زرد اترج یک مثقال و دو دانگ
نبات سفید عسل مصفی از هر یک چهل مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی یکدرم **مفرح جواهری**
خفقان و وسواس و فکر و توحش را سودمند بود و دل و جگر و دماغ را قوت دهد و فرح آورد و نشاط تمام
بخشد و لون را صاف کند و بشره را بغایت برافروزد و بوی دهان خوش کند و طعام بگوارد و معده
را قوت دهد و طبع را نرم دارد و مقوی قوت باه باشد و نعوظ آورد و ضعف را زائل سازد و حفظ را زیاد
گرداند و جوانی را نگاهدارد و پیران را بغایت قوی کند و بواسیر سود دهد مجملا خاصیت این ترکیب
بسیار است صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد فیروزه نیشاپوری زمرد زبرجد
یک و دو مثقال لعل بدخشی عقیق یمنی کهربای شمعی بسد جگر یشب از هر یک سه مثقال لاجورد مغسول یک

و نیم درهم ریوند چینی صندل سفید بنفشه و عنبر اشهب تخم نردکیا هر یک سرخ طین مختوم عود قماری سلیخه کشنیز
خشک زرشک بیدانه از هر یک سه مثقال جند بیدستر طباشیر سفید زرنباد خولنجان عود الصلیب
سنبل جوزبوا زنجبیل دارچینی قاقله کبار سعد کوفی اسطوخودوس شقاقل لفاح خشک فودنج قشر
اترج تخم بنجشک مرزنجوش ابریشم مقرض بهمن سفید بسباسه حماما فقاح اذخر لسان العصافیر ورق
شیبی قرنفل بسفایج فستقی زراوند گرد و زراوند طویل انیسون تخم کاسنی تخم کرفس افتیمون شامی
درونج عقربی مصطکی رومی نانخواه گل سرخ از هر یک نیم مثقال فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل بلادر مقشر پوست
هلیله کابلی از هر یک هفت مثقال زعفران دو مثقال مشک خالص جدوار زهره افیون
مصری گاوزبان بادرنجبویه تخم گل سرخ از هر یک دو مثقال ورق طلا ورق نقره فادزهر
حیوانی سادج هندی کافور قیصوری از هر یک یکمثقال و نیم و بعضی کافور با کم درم کرده اند مومیای
کانی یکمثقال نبات سفید نصف تمام اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل سفید صاف کرده بقوام
آورده سرد نموده چنانکه دستور است ادویه را در آن آمیخته حل شده در ظرف چینی کرده بعد از شش ماه
بقدار دو مثقال میل نمایند و از عقب آن پیاله چای یا عرق گاوزبان یا گلاب بیاشامند که نفع
ها ظاهر می شود انشاء الله تعالی **فصل در بیان مرکباتی** که اصل و عمود در آنها پوست
خشخاش است و دانه خشخاش است و از آنجمله بخور مخدر است بخور نافع از برای نزلات
و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از حاج حسین از تلامذه والد ماجد این مرحوم قدس الله سرهما
صنعت آن بزرالبنج سفید پوست خشخاش اصل السوس گل ارمنی پوست بیخ لفاح گل بنفشه خبازی
گل خطمی عنب الثعلب از هر یک جزوی و اگر نزلات بارده باشد مرزنجوش تمام بابونه اکلیل الملک
از هر یک جزوی و اندکی جند بیدستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دهان و گوش را به بخار
آن بدارند پس صاف نموده قدری از آب آن مضمضه نمایند و ثفل آنرا بر سر ضماد کنند ایضا
تریاق الذهب است جهت قرب و ضعف معده و امعا و قبض شکم و تقویت اعضای رئیسه بعیل
است صنعت آن مروارید مرجان کهربا عقیق یشب سنبل عاج طباشیر طین ارمنی کشنیز خشک بیان
صندل سفید بهمنین نوفل سعد زیره کرمانی مصطکی گرد و بادروسیه گل ارمنی شاد نعج
صمغ عربی آرد کنار آرد سنجد حب الآس بخاره دانه عناب بریان کرده پوست بیرون پسته

زبیب از هریک ده درم ورق نقره یک درم تخم خرفه بریان بزر خشخاش سفید دانه انگور از هریک پنج درم عود خام بزر البنج از هریک دو درم رب شیرین رب سیب شیرین رب به رب مورد بالسویه دو چند یا سه چند همه ادویه ادویه را کوفته بیخته با اشربه مذکوره معجون سازند شربتی تا نیم درم با شربت مناسبه خورند تریاق النزله است که در منع انصباب مواد و رفع سرفه مجرب است صنعت آن تخم کاهو ده درم بزر البنج سفید پوست خشخاش از هریک پانزده درم تخم خشخاش سفید بیست درم گل گاوزبان تخم مورد کشنیز خشک از هریک پنج درم اسطوخودوس شش درم جمله را در آب بخیسانند و بجوشانند و نبات سفید صد و پنجاه درم اضافه نموده بقوام آورند پس گل سرخ کشنیز خشک رب السوس نشاسته صمغ عربی کتیرا صمغ از هریک دو نیم درم سوده بآن بیامیزند شربتی یک نخود حب خشخاش نافع از برای اسهال خون و زحیر و اسهال کبدی و معوی و دماغی صنعت آن مازو سبز گلنار پوست خشخاش سفید صمغ عربی اجزا مساوی کوفته و بیخته بالعاب بزر قطونا که آب بارتنگ برآورده باشند سرشته حبوب سازند شربتی مقدار نخودی بقدر قوت مزاج از یک تا پنج حب و اگر قدری حب الآس و بیخ انجبار داخل نمایند بهتر است و حلوای تخم خشخاش است مقوی دماغ و مسمن بدن صنعت آن شیره تخم خشخاش سفید هفت توله نبات سفید پنج توله روغن گاو تازه سه توله اول شیره خشخاش را در دیگ کرده بآتش ملایم چند جوش دهند پس روغن داغ کرده و نبات گداخته دران بریزند و برهم زنند تا غلیظ گردد و بقوام آید پس زعفران بسباسه از هریک یکماشه با گلاب سائیده داخل نموده فرود آورند و سرد کرده ناشتا بخورند جمله یکهفته است اقویا را و ضعفا را دو شربت و حلوای کوکنار از اطبای هند است از برای نزلات نافع است و نشاط آورد و سرعت انزال را نافع بود صنعت آن بگیرند خشخاش تیغ نازده با تخم بیست عدد بکوبند و یک شب در آب باران بخیسانند پس بفشارند و ثفل آن را دور نمایند و دیگر گندم را دران آب بجوشانند تا تمام آب آن را جذب نماید پس در سایه خشک نمایند و آرد کنند و آن آرد را در روغن بریان کرده و دو سیر قند سفید و یک سیر عسل مصفی را در آب حل کرده بجوشانند و کف آن را بگیرند و داخل آرد و روغن مذکور کرده بآتش ملایم بپزند تا شروع بپس دادن روغن نماید مغز بادام شیرین مقشر ده درم زنجبیل ده درم زعفران نیم درم کوبیده داخل کرده از آتش بگیرند و در لنگری چینی پهن نمایند و بطریق حلوای ابریز بپزند و هرکس بقدر برداشت طبیعت خود بخورند و خمیره خشخاش است خمیره خشخاش

نافع است از برای نزلات و درد سینه و سرفه و سل و تسکین اوجاع صنعت آن بگیرند پوست خشخاش تیغ
نزده یکصد و پنجاه مثقال نیم کوفته در سه صد و هفتاد و پنج مثقال آب بجوشانند پس در خرلطه انداخته بچکانند
تا مطلق تلخی در ان پوست نماند پس بگیرند تخم خشخاش مقدار سی و هفت مثقال و نیم نرم صلایه کرده در ان
آب چکیده پوست کوکنار شیره بکشند پس آن را با سه صد مثقال قند سفید بقوام آورند پس بگیرند زعفران
سه مثقال و بگلاب سائیده در ان داخل نمایند و یک جوش داده پس بگیرند عنبر اشهب نیم مثقال و با قند سفید
بکوبند و در ان داخل نمایند و برهم زنند تا نیکو مخلوط شود از آتش فرود آورده دانه هیل هفت مثقال و نیم
دارچینی پانزده مثقال کوبیده و بیخته در ان داخل کرده بسواط آن مقدار برهم زنند که خمیر شود و قرصها سازند
هر قرصی دو مثقال و نگاه دارند و در وقت حاجت یک قرص از آن بخورند خمیره ممسک نسخه چون قبل
از جماع بدو ساعت بخورند امساک منی کند و سرعت انزال را نافع باشد صنعت آن بگیرند خشخاش تیغ
نزده با تخم نیم رطل و نیم کوفته در هفت من آب حداد ان بجوشانند چون آب به ثلث رسد بمالند و بپالا
پس با یک رطل نبات سفید بقوام خمیره آورند پس فرود آورده زنجبیل بیست درم جوز بوا دو درم
افیون یکدرم زعفران نیم درم کوفته و بیخته داخل کرده تبرزنند تا نیکو مخلوط شود و خمیره کرده در ظرف
چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجه شربتی از نیم درم تا یکدرم و یک مثقال نیز تناول نمایند خمیره
خشخاش تالیف غفران مآب نواب حکیم محمد هاشم العلوی قدس سره صنعت آن تخم خشخاش سفید
تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل مقشر کنجد نشاسته کتیرا از هر یک دو
نیم مثقال دانه هیل دو مثقال عود الصلیب چهار دانگ زعفران دو دانگ بهمن سرخ بهمن سفید
کهربا شمعی از هر یک دو مثقال و در نسخه دیگر کهربا داخل نیست لبوب تخمها را صلایه نموده باقی ادویه
را کوفته و بیخته شربت گاو زبان شربت اسطوخودوس شربت سیب شیرین شربت به شیرین از هر یک
شش مثقال و در نسخه دیگر شربت بنفشه نیز داخل است و از هر یک این شربتها هفت مثقال نبات
سفید بیست مثقال همه را بالعرق بیدمشک بقوام آورده ادویه را بآن سرشته خمیره سازند و هر روز
پنج مثقال تناول نمایند خمیره خشخاش ایضاً تالیف آن مغفور مبرور صنعت آن تخم خشخاش سفید
تخم خشخاش سیاه مغز بادام شیرین مغز فندق نشاسته مغز پسته کتیرا از هر یک دو مثقال و نیم دانه
هیل دو مثقال عود الصلیب چهار دانگ زعفران یک دانگ و نیم بهمن سرخ بهمن سفید کهربای شمعی

مغز نارجیل تازه مقشر از هر یک دو مثقال و نیم لعوب و بزور را نرم صلابه نموده باقی ادویه را کوفته
و بیخته شربت اسطوخودوس و شربت گاوزبان و شربت انار شیرین و شربت به شیرین و شربت بنفشه
از هر یک هفت مثقال و نیم نبات سفید پانزده مثقال مجموع را با عرق بیدمشک چهل و پنجمثقال بقوام
آورده ادویه را بآن سرشته خمیره سازند شربتی پنجمثقال و اگر یکدانگ عنبر اشهب داخل نمایند بهتر
است و نیز از انجمله دیاقوذا است بدانکه دیاقوذا بفتح دال مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و ضم
قاف و سکون واو و فتح ذال معجمه و الف بلغت یونانی بمعنی شراب خشخاش است دیاقوذا اکثر نزلات
حاره و سرفه خشک را مفید است و سینه و حلق را نرم گرداند صنعت آن بگیرند خشخاش تیغ نزده با تخم
بیست عدد و تخم خطمی سفید کثیرا سفید صمغ عربی تخم خبازی بهدانه به شیرین از هر یک پنج درم اصل السوس
بیست درم بزر قطونا ده درم و در نسخه دیگر بیست درم است مجموع را در شش رطل آب باران
در شبانه روز بخیسانند تا نرم شود پس باتش ملایم بپزند تا مهرا شود و آب به نصف رسد پس بپالایند
و بانگبین قند سفید بقوام آورند شربتی سه تا پنجمثقال و در نسخه دیگر این دیاقوذا بجای قند سفید
ترنجبین است سید اسمعیل گفته در ذخیره خود که بعض اطبا قند سفید نیم من و ترنجبین نیم من میکنند و بعضی
ترنجبین نیم من و عسل مصفی نیم من میکنند و اگر بجای هر دو شکر کنند روا باشد مبرد باید که اگر
بجای همه انگبین فانید سنجری یا انگبین ترنجبین یا هر دو از هر یک نیم من کنند بهتر است و دیاقوذا دیگر
که در منافع مثل اوست صنعت آن خشخاش تیغ نزده با تخم و خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم از
هر یک ده مثقال گل بنفشه صمغ عربی از هر یک پنج درم اصل السوس سه درم رب انار شیرین
بیست مثقال قند سفید یکصد درم بدستور شربت بپزند شربتی دو مثقال صنعت این دیاقوذا
به نسخه دیگر خشخاش سفید تیغ نزده با تخم و خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم از هر یک ده مثقال گل
بنفشه صمغ عربی از هر یک یک مثقال اصل السوس سه درم آب انار شیرین بیست مثقال قند سفید
یکصد درم بدستور مقرر شربت بپزند شربتی ده درم دیاقوذا که منع نزلات کند و سرفه را نافع
بود و خواب آورد و دفع [illegible] و صنعت آن خشخاش سفید خشخاش سیاه با پوست تیغ
نزده از هر یک ده عدد عناب خراسانی بیست عدد و مویز منقی دوازده مثقال و نیم بزر البنج سفید
یکمثقال و یکدانگ و نیم اصل السوس دوازده مثقال و نیم تخم خطمی سفید سه مثقال انجیر زرد ده دانه

ابرسا دو مثقال نیم پوست پیاوشان اسطوخودوس زوفا خشک از هر یک دو مثقال مجموع را در آب
باران و اگر یافت نشود در آب صد اوان مقدار هفت رطل یک شب بازو زنجیبانندو روز دیگر بجوشانند
آنمقدار که ثلث آب بماند پس بمالند و بپالایند و با شکر سفید یکمن بقوام آورند پس کهربا مصطکی رومی
درمکی صافی اقاقیا دارچینی زعفران رب السوس از هر یک نیم مثقال کوبیده و بیخته بآن بسرشته شربتی
نیکو شربتی سه مثقال دیاقوذا منقول از خط حکیم احمد موسوی قلمی فرموده اند که این شربت را
بجهت فرزندام ساخته آزموده مجرب افتاد و مخترع آن فقیر است صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده
بنفشه گل سرخ اصل السوس از هر یک دو مثقال عناب خراسانی تازه بیست عدد سپستان سی
عدد گل خطمی سفید زوفای یابس از هر یک یکمثقال تخم خبازی نیم مثقال مویز طایفی منقی از
حب پنجمثقال تخم خشخاش سفید چهار مثقال جوشانیده صافی نموده قند سفید یکمن داخل کرده
بقوام آورند و بوقت حاجت اگر ضرور باشد صمغ عربی نشاسته یکمثقال از هر یک دو دانگ کوبیده
بر آن پاشیده بلیسند دیاقوذا دیگر تالیف حکیم احمد موسوی صنعت آن مویز طایفی دانه بیرون
کرده سه مثقال تخم خطمی سفید صمغ عربی زوفای یابس تخم خرفه مقشر تخم خبازی بهدانه اصل السوس محکوک
از هر یک دو مثقال خشخاش تیغ نزده با تخم پانزده مثقال با یه سه یکمثقال در آب خیسانیده بجوشانند
چون به نصف رسد صافی نموده با شکر سفید بقوام آورند و اگر سرفه بلغمی و یا کهنه باشد اندک انگبین با شکر
نیز داخل نمایند دیاقوذا دیگر اصحاب نزلات و نفث الدم و سل و کسی که سرفه داشته باشد و یا سرفه چون
بر آید نافع بود صنعت آن خشخاش سفید تیغ نزده با تخم خشخاش سیاه با تخم از هر یک پنجاه درم کاهو
مقشر بزر البنج سفید از هر یک سه درم و نیم کوفته با پانصد درم آب صافی بجوشانند تا بیست درم بماند
بپالایند و پنجاه درم لعاب بزر قطونا و یکصد درم پنجینج داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه دیاقوذا
به نسخه ابن ماسویه که انفع از نسخه قبل است و در منافع مذکوره صنعت آن خشخاش سفید بیست درم خشخاش
سیاه ده درم تخم خطمی سفید کثیرا صمغ عربی مغز تخم خیار بن مغز بهدانه از هر یک پنج درم اصل السوس
بیست درم بزر قطونا پنج درم ادویه را سوای بزر قطونا نیم کوفته مجموع را سوای بزر قطونا و خطمی
در ده من آب باران بخیسانند یکشبانروز و بزر قطونا و خطمی را لعاب بر آورند و صمغ عربی و کثیرا
را نشلیده و در ده سیر آب باران حل کنند پس بجوشانند تا به نصف رسد پس بپالایند و لعاب بزر کثیرا

وصمغ عربی حل کرده با نیم من شکر صافی نموده بقوام آورند شربتی یک اوقیه دیاقوذا دیگر که حکیم
احمد موسوی در مجربات خود از والد ماجد خود حکیم سلیمان موسوی نقل کرده صنعت آن خشخاش سفید
تیغ نزده با تخم نیم من در سه من آب باران یک شبانروز بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا به نصف رسد
صافی نموده با نیم من سکنجبین و نیم من شکر سفید بقوام آورند و اگر در سینه خلطی باشد بدل شکر انگبین کنند
دیاقوذا منقول از خط میرزا معز الدین محمد موسوی صنعت آن تخم خشخاش و پوست خشخاش از هر یک
هر یک بیست درم بجوشانند و بپالایند و با پنجاه درم قند سفید بقوام آورند شربتی ده درم با آب نیم
گرم دیاقوذا دیگر منقول از خط میرزا معز الدین موسوی صنعت آن خشخاش سفید اصل السوس از
هر یک بیست درم خشخاش سیاه ده درم تخم خطمی و کثیرا صمغ عربی تخم خیار تخم بزر قطونا از هر یک پنج درم
همه را در پنج رطل آب باران بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده دو رطل سلافه عنب مع عصیر
عنب پخته و یک رطل فانید داخل کرده بقوام آورند دیاقوذا دیگر مجرب از برای امراض صدر و ریه
و سعال صنعت آن خشخاش تیغ نزده با تخم سی عدد گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان از هر یک سه مثقال
اصل السوس پنج مثقال عناب سپستان از هر یک ده دانه ادویه را جوشانند صافی نموده نبات سفید
یک من داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه دیاقوذا دیگر منقول از ذخیره سید اسمعیل جرجانی
در زکام و نزله بسیار حار و در بارد نیز که رقیق باشد استعمال کرده میشود صنعت آن یکصد خشخاش
تیغ نزده یکصد عدد با پوست و تخم بکوبند و در هفت من آب باران یک شبانروز بخیسانند و روز دیگر
آن مقدار بجوشانند که بنصف رسد بپالایند و با یک من قند سفید و یک من سکنجبین بقوام آورند شربتی هفت
درم با ماء الشعیر و بعض اطبا اقاقیا زعفران مرکی صافی گلنار فارسی عصاره لحیة التیس صمغ عربی
از هر یک یک درم کوبیده بیخته داخل میکنند در تمام آن شربت و بعضی بازای هر رطلی از این شربت
این ادویه را باین مقدار داخل می نمایند دیاقوذا تالیف آن مرحوم نافع از برای سل و جمیع امراض
صدر و ریه که از نزلات حاره باشد و اسهال مراری و ذوبانی و نفث الدم صنعت آن خشخاش
سفید تیغ نزده با تخم بیست عدد خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم ده عدد نیم کوفته بهدانه بشیرین
تخم خطمی سفید صمغ عربی کثیرا اصل السوس محکوک مرضوض سرطان نهری که اطراف آنرا دور کرده
شکم آنرا اشکافته اول مرتبه بآب نمک و خاکستر چوب طرفا و نمک تکاک شسته پس با آب خوش بشویند که اثر

خاک ستره و نمک دور کرده واز هر یک پنج مثقال جمله را در یکمن تبریزی آب باران یک شبانه روز بخیسانند پس
بپزند تا به نصف رسد بمالند و بپالایند و لعاب بزرقطونا ده مثقال تخم سفید نیم من داخل کرده بقوام
آورند پس بگیرند اقاقیا عصاره لحیة التیس طباشیر سفید از هر یک یک مثقال زعفران بزر البنج سفید از
هر یک دو دانگ کهربا مروارید نا سفته از هر یک نیم مثقال داخل کرده نیکو بر هم زنند تا خوب مخلوط شود
و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی پنج مثقال و رب خشخاش هست از تالیف قدماست جهت
نزلات حاره بغایت نفع دارد صنعت آن کوکنار بیخ تخم دویست عدد بکوبند و یک شبانه روز ده مثقال
آب بخیسانند و بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نمایند و با صد و پنجاه درم شکر یا عسل با ثلث
بقوام آورند که لعوق شود بعد از آن اقاقیا زعفران بار دو لحیة التیس از هر یک درمی کوفته بیخته
دران سرشته و بدانند که رب نزد اطبا آن هست که نباتات و اثمار را کوفته آب آن را بگیرند یا جوش
داده آب صاف طبیخ آن را بستانند پس این آب یا طبیخ را بپزند فقط تا که غلیظ شود و باید که چون به نصف
رسد قدری شیرینی نیز داخل نمایند و بقوام آورند چه آب بعضی فواکه بعضی شیره از بسکه مائیت و لطافت
دارند عند الطبخ همه هوا میکردند و غلیظ نمی شوند تا که با آن شکر یا سپرند و یا آنکه می سوزند بخلاف
شراب که شیرینی دران با مائعات ابتدا داخل می نمایند و طبخ میدهند تا غلیظ گردد و بقوام آید
خواه آن مائع عصاره باشد یا طبیخ یا غیر آن و این فرق هست میان آن هر دو و نیز هست بسبیل
تجوز احد هما را بر دیگری اطلاق می نمایند و در حرف الراء در بحث رب ان شاء الله تعالی خواهد
آمد و سفوف خشخاش هست سفوف خشخاش نافع از برای نزلات حاره و سل و سعال و خشونت
صدر صنعت آن تخم خشخاش سفید پنج درم صمغ عربی نشاسته بریان تخم خطمی سفید کثیرا سفید تخم خبازی
از هر یک دو درم تخم خرفه مقشر سه درم طباشیر سفید یک مثقال مغز بیدانه رب السوس از هر یک دو
مثقال کوفته و بیخته شربتی دو مثقال با شیر زنان یا شیره بزر یا شیر خربیا شامند سفوف دیگر که وجع
کلیه را نافع باشد و در درد را تسکین دهد صنعت آن بزر البنج سفید یکدانگ افیون کثیرا طین مغز تخم کدو
خرفه مقشر از هر یک یکدرم کوفته با شراب خشخاش بنوشند و ایضا از انجا یست انجا می
خشخاش هست شراب خشخاش ساده منع نزلات کند و قروح صدر و ریه را نافع بود
و بی خوابی را مفید باشد صنعت آن خشخاش سفید بزرگ تیغ نزده یکصد عدد با تخم نیم کوفته

باتخم تخم کوفته باد و من آب باران بپزند و بپالایند و با یک من و نیم
قند سفید بقوام آورند شربتی تا ده درم و اگر خواهند شراب خشخاش از تخم بی پوست مرتب نمایند
مقدار بیست مثقال تخم خشخاش را کوبند و بپزند و با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر تخم خشخاش
از خشخاش تیغ نزده باشد بهتر است شراب خشخاش بنسخهٔ شیخ الرئیس بالغ انحدار نزلات و
مواد دماغی است و سرفه را نافع است و بالغ فی الدم و اسهال مزمن است صنعت آن بگیرند خشخاش
رسیده تیغ نزده متوسط در بزرگی و کوچکی دو صد عدد و کنگره سر آنها را و چوب پایان آنها را دور
کنند و در آب باران پانزده رطل شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد پس بفشارند
و ثفل آنها را دور کنند و آب را نیکو صافی نموده وزن کنند از آن چهار رطل و نیم و از عسل سفید مصفی
خوشبو و از سلاقهٔ عنب از هر یک یک رطل و نیم و بپزند تا بقوام آید پس اقاقیا و زعفران و مرکی صافی
گلنار فارسی عصارهٔ لحیة التیس از هر یک یک درم کوبیده و بیخته با آن مخلوط سازند و در ظرف چینی
نگاه دارند حکیم میر معز الدین موسوی گفته که درین شراب برای نفث الدم دم الاخوین و
طین ارمنی و صمغ عربی نیز میتوان داخل کرد و دیگری درین شراب بجای مرکی صافی
عفص و گلنار فارسی هر دو داخل نموده و گفته که این شراب را با پنجاه درم شکر سفید یا عسل
مصفی یا مثلث مرتب باید نمود و دیگری گفته که این شراب را با عسل مصفی بقدر ضرور مرتب باید نمود
و ادویه که در آخر داخل میکنند همین اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس آورده و این نسخه از برای اسهال مزمن
انسب است و دیگری گفته که در هر رطلی از شراب مذکور یعنی بعد از آنکه بقوام آمده باشد اقاقیا و برگ
سماق و عصارهٔ لحیة التیس و گلنار فارسی و کثیرا و زعفران از هر یک چهار درم باید داخل نمود و در
نسخهٔ دیگر که از برای اسهال دماغی بسیار نافع است بعد از آمدن بقوام لایق گل سرخ صمغ عربی از
هر یک شش درم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه که هر دو را بریان کرده باشند از هر یک شش درم
ربّ السوس نشاسته کثیرا از هر یک چهار درم زعفران یک درم داخل است شربتی دو درم شراب
خشخاش دیگر صنعت آن پوست خشخاش سفید تیغ نزده چهل مثقال تخم خشخاش دو صد و چهل
مثقال هر دو را یک شبانروز در شش رطل آب باران بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد
و بمالند و بفشارند و صافی نموده قند سفید دو صد و چهل مثقال داخل کرده بقوام آورده نگاه دارند

شراب خشخاش دیگر تخم خشخاش پوست خشخاش تیغ نزده از هریک ... نیم کوفته در سه من آب باران بجوشانند و چون یک رطل آب باند بپالایند و با یک رطل قند سفید بقوام آورند شراب خشخاش دیگر جهت مسلولین و صاحبان نفث الدم و کسی که با سرفه خون از سینه او آید و از برای اصحاب سعال صعب که بشب بی قراری داشته باشند و خواب آور نده صنعت آن خشخاش سفید با تخم خشخاش سیاه با تخم که آن را تیغ نزده باشند از هریک پنجاه درم تخم کاهو مقشر بزر البنج سفید از هر یک سی درم همه را با پانصد درم آب باران یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد و بپالایند و پنجاه درم لعاب بزرقطونا و یکصد درم سپستان داخل کرده باز بجوشانند تا بقوام آید و در آخر دو درم زعفران داخل کرده در ظرف چینی نگاه دارند شراب خشخاش مرکب منافع بسیار دارد صنعت آن پوست خشخاش تیغ نزده با تخم یکصد و پنجاه عدد و کنگره و چوب آن را دور کرده یک شبانروز در آب خیسانیده و اگر بجای آب گلاب و عرق بیدمشک کنند بهتر است و این ادویه را نیم کوفته در پارچه علیحده علیحده در آب و یا گلاب و بیدمشک بخیسانند همان قسم یک شبان روز پس هریک را جدا جدا جوشانیده مالیده صاف نموده با سه چندان نبات بقوام آورند و دوایش این است عود هندی عرق خام دارچینی قرنفل دانه هیل سافج هندی از هریک یک مثقال سنبل الطیب سه مثقال و بعد تیاری عنبر اشهب مشک خالص مصطکی زعفران از هریک یک مثقال اضافه نمایند و باید که قدر نبات تخمینا دو صد و شصت مثقال باشد شراب خشخاش دیگر نافع از برای امراض صدریه و نزلات و سعال صنعت آن خشخاش تیغ نزده با تخم سی عدد گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان گل گاوزبان از هریک سه مثقال اصل السوس پنج مثقال عناب سپستان از هریک ده دانه جوشانیده صافی نموده شکر سفید بیست و پنج مثقال داخل کرده بقوام آورند شربتی پنج مثقال شراب خشخاش دیگر که ترتیب بدن کند چون بار الشعیر و نفع دهد حمیات دق و حمیات اقسام را نافع باشد صنعت آن نیلوفر تازه و آب کدو تازه و آب گل بنفشه تازه از هریک نیم من تخم خشخاش سفید یکصد درم تخم خشخاش را نرم کوبیده در آبها داخل نموده با شکر سفید مصفی یکمن بقوام آورند و بعضی از اطبا بزر البنج سفید در آبهای مذکوره سه شب خیسانیده پس صاف نموده تخم خشخاش سفید را نرم کوبیده داخل کرده باز بقوام

آورند سفید باید که این خوب نیست زیرا که بزر البنج یا پوست بسیار است و این آبها بسبب
لطافت تا سه روز فاسد می شوند **شراب خشخاش** صندلی سعال یابس را تلیین طبع را سود و مفید است
صنعت آن پوست خشخاش تخم خشخاش از هر یک ده درم حب الآس بیست درم صندل سفید
صندل سرخ از هر یک پانزده درم همه را در گلاب و عرق بید مشک از هر یک یک من یک شبانروز
بخیسانند و بجوشانند چون بیک من رسد بمالانند و با نیم من رب به شیرین و نیم من نبات سفید بقوام
آورند پس نیم درم عنبر اشهب با دو مثقال نبات سفید نرم کوبیده داخل نمایند **ضماد خشخاش** از
محمد بن زکریا است نافع از برای اوجاع اذن و اسنان و شقیقه صنعت آن گل بنفشه خشک
بابونه اکلیل الملک گل خطمی سفید آرد جو تخم خشخاش پوست خشخاش از هر یک کفی نیم کوفته با آب بپزند
تا مهرا شود و در هاون سنگی بکوبند و روغن گل سرخ داخل کرده بدسته بمالند تا چون مرهم شود بر گوش و
شقیقه ضماد نمایند **طلای خشخاش** است چون بر دو چشم بمالند آب آمدن و درد اعماق آن را
زائل گرداند صنعت آن یک عدد پوست خشخاش را در آب برگ عنب الثعلب ساعت خیسانیده
پس مالیده صافی نموده دران حضض هندی نیم وزن آن زردچوبه یک وزن سائیده گرم نموده
طلا نمایند **عرق خشخاش** است و این در خواص قریب بعرق افیون است صنعت آن بگیرند
کوزه خشخاش تیغ نازده افیون ناگرفته با تخم هر قدر که خواهند و پارچه نموده یک شبانروز در آب
آنقدر که از روی آن بگذرد بخیسانند پس با چهار وزن آن آب بطریق متعارف باتش ملایم
بتصریح و انبیق عرق کشند و اگر قوی خواهند باز دران عرق قدری پوست خشخاش تیغ نازده
بدستور خیسانیده عرق کشند **عرق پوست خشخاش مرکب** در نفع اقوی از ساده آن است صنعت
آن بگیرند پوست خشخاش موصوف نیم من تبریزی بزر البنج سفید ده مثقال بیخ لفاح پنج مثقال تخم خشخاش
بیست مثقال بهمن سرخ بهمن سفید بوزیدان شقاقل مصری زراوند مدحرج زراوند طویل دارچینی قرنفل
جوز بوا بسباسه از هر یک چهار مثقال برگ بادرنجبویه برگ فرنجمشک برگ گاوزبان گل گاوزبان
از هر یک هفت مثقال زعفران سه مثقال جندبیدستر عنبر اشهب مشک خالص از هر یک دو
مثقال ادویه را سوای زعفران و جندبیدستر و عنبر و مشک جوکوب نموده دران مقدار آب باران
که از بالای آن دو سه انگشت بگذرد یک شبانروز بخیسانند پس چهار وزن آن آب داخل کرده

در دیگ عرق کشی بدستور مقرر عرق کشند و زعفران و بهند و مشک و عنبر را سوده در پارچه نازکی
بسته در ته مبرد به اندازند تا عرق بر آن کشیده شود و پس سرد کرده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت
بقدر برداشت طبیعت بیاشامند و این عرق پیران و صاحبان امراض باغیه بارده و معتادین
بکوکنار را بسیار نافع است **و اقراص خشخاش** است **قرص خشخاش** نافع است از برای قروح سینه
وریه و درد سینه و ذات الریه و ذات الجنب و حرقة البول و بول الدم و قرحه گرده و مثانه و نفث الدم
و اسهال خونی و سرفه و تپ صنعت آن غنچه گل سرخ منزوع الاقماع صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته کثیرا
رب السوس از هر یک دو درم تخم خشخاش سفید تخم خشخاش سیاه از هر یک سه درم طباشیر سفید
پنجدرم زعفران دو دانک کوفته و بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی از یکدرم تا یکمثقال
با شراب خشخاش و قوتش تا شش ماه باقی است و بعد از آن ضعیف میگردد و در نسخه حکیم محمد باقر که در
مجربات خود نوشته نشاسته داخل نیست و گفته که شربتش از یکمثقال تا یکمثقال و نیم است با شراب خشخاش
و در موضع دیگر از همان بیاض مجربات خود نشاسته داخل است و گفته که شربتش از یکدرم تا سه درم
است با شراب خشخاش **قرص خشخاش** که سید اسمعیل در ذخیره در علاج قرحه ذکر کرده و گفته که این
قرص از برای قروح کلیه و مثانه و مجاری بول و از برای رویانیدن گوشت تازه در این
قروح بکار آید هرگاه استعمال کرده شود بعد از سکون وجع و ایستادن ریم صنعت آن تخم خشخاش
سفید تخم خشخاش سیاه از هر یک دو درم کثیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی طین قبرسی گل مختوم
غنچه گل سرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی سماق منقی از هر یک یکدرم طباشیر سفید کهربا از هر یک
یکدرم و نیم کندر نیمدرم ریوند چینی دو دانگ کوفته و بیخته بآب بارتنگ تازه اقراص سازند شربتی
از یکمثقال تا دو درم با سکنجبین سفرجلی یا گلاب بیاشامند و اگر درین قرص دم الاخوین و حب الآس
و سرطان محرق زیاده کنند قوی تر میگردد در حبس لثات و وجع تحرق و لبسه و مروارید ناسفته از
برای قروح مثانه هرگاه این قرص ساخته شود باید که زیاده کرده شود **قرص خشخاش** بنسخه دیگر قرحه
و جرب مثانه و سوزش بول را نافع باشد صنعت آن تخم خشخاش سفید و سیاه از هر یک چهار مثقال
نشاسته کثیرا صمغ عربی از هر یک یکمثقال بزر البنج سفید نیم مثقال ریوند چینی یکمثقال اجزا کوفته و بیخته
بآب لسان الحمل سرشته قرص سازند شربتی دو درم با سکنجبین سفرجلی بدهند و کوکنار مصلح است

صنعت آن پوست خشخاش سیاه تخم نزده یازده مثقال جوز بوا قرنفل از هر یک دو مثقال
و نیم بسباسه نانخواه بادیان از هر یک یکمثقال و نیم دارچینی یکمثقال زعفران نیم مثقال همه را نیم
کوفته بعطرین ستعارت بپکانند شربتی پنجمثقال و لبانه طولونیه است لبانه که معین بر تقویت باه
و لطیف انزال است صنعت آن پوست خشخاش تخم نزده بیخ لفاح شونیز جوز بوا از هر یک پنج درم
سعد کوفی قرنفل بسباسه از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با چهار وزن ادویه عسل مصفی بقوام رسانیده
معجون سازند و دو ساعت قبل از مقاربت مقدار یک درم تا یکمثقال تناول نمایند لبانه دیگر
که همان منفعت بخشد صنعت آن پوست خشخاش تخم نزده خولنجان جوز بوا کندر خشک ورق الجوز
اقاقیا افسنتین رومی پوست بیرون پسته جاوشیر از هر یک یکجزو بالسویه قسط هندی میعه یابسه
سندروس صعتر تخم سداب از هر یک نیم جزو مغز پسته مقشر بوزن کل با سه وزن مجموع ادویه
عسل مصفی علی الرسم کف گرفته معجون سازند و عند الحاجت و سه ساعت قبل از ان مقدار یک
مثقال تا دو مثقال تناول نمایند و از انجمله العوقات خشخاش است لعوق خشخاش از تحریرات
حکیم افسر منقول از خط ولد ارشد حکیم ابراهیم قلمی نموده که این از مرضهای بسیار خلاصی یافته
و کسانیکه میل کرده بودند امزجه ایشان بمقدمات سل مبتلا بود و از ان نجات یافتند صنعت
آن ابریسم زعفران اسطوخودوس از هر یک پنجمثقال ازیانه غوی السمک از هر یک سه مثقال
برسیاوشان پنجمثقال گاوزبان هفت مثقال اصل السوس گل خطمی سفید از هر یک سه مثقال
تخم خشخاش سفید بیست مثقال تخم اسفاناخ زوفا خشک از هر یک ده مثقال پوست خشخاش
یا نود مثقال مغز فندق خام مقشر سی مثقال عناب سی دانه سپستان سی دانه کزانگبین سفید
پنجاه مثقال فانید یکصد مثقال نبات سفید یکصد پنجاه مثقال بدستور مقرر لعوق سازند شربتی
دو مثقال با آب گرم لعوق خشخاش که در امراض نزلی قایم مقام شربت خشخاش است صنعت آن
خشخاش تخم نزده با پوست و تخم پنجاه عدد در یک سیر آب بجوشانند تا به نصف رسد صاف نموده
قند سفید و عسل مصفی از هر یک پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند لیکن شیره مغز چلغوزه
و شیره حسک شیره حب القطن نشاسته از هر یک دوازده مثقال داخل کرده باز بجوشانند تا
بقوام آید بکار برند و اگر دانه هیل و صمغ عربی و رب السوس از هر یک شش مثقال زعفران

یک مثقال کوفته و بیخته ممزوج نمایند بهم سرشته و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک وقیه لعوق خشخاش
که امراض نزله حاره مزمنه را نافع است صنعت آن مغز تخم خیارین پنجدرم مغز بادام شیرین
شش درم صمغ عربی سه درم زعفران یک درم نرم سائیده سپستان سی دانه اصل السوس پوست
خشخاش تیغ نزده از هر یک هفت درم در آب جوشانیده چون به ثلث رسد بپالایند فانید ده درم
شکر طبرزد یک رطل داخل کرده بقوام آورند و ادویه کوبیده را داخل کرده برهم زنند و در ظرف چینی نگاهدارند
شربتی یک وقیه و بعضی در عین پختن فلوس خیارشنبر سیزده درم و گل بنفشه خشک پنجدرم عناب جرجانی
بزرگ بیست دانه داخل نموده اند و در وقت سرشتن اجزا آرد باقلا ده درم و روغن بادام شیرین سه
درم داخل می نمایند لعوق خشخاش انقرسطس موسوم بهلنا نافع از برای امراض مذکوره صنعت
آن پوست خشخاش سفید تخم خشخاش سفید از هر یک سی مثقال گل بنفشه اصل السوس محکوک تخم
خبازی تخم خطمی سفید کثیرا از هر یک پانزده مثقال در دوازده رطل آب باران و سپستان [illegible]
بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام آورند شربتی شش مثقال
لعوق خشخاش سل و قرحه ریه و امعا و نزف الدم و سعال بلغمی را نافع باشد صنعت آن پوست
خشخاش سفید پنجاه درم در دو رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد و یک رطل قند اضافه نمایند و
بجوشانند تا بقوام آید بعد از آن رب السوس و مغز تخم کدو از هر یک پنجدرم کوفته با آن ممزوج نمایند
شربتی ده درم بالیسند لعوق خشخاش نوعی دیگر که نزله گرم را ساکن کند صنعت آن تخم خشخاش سفید
ده درم نشاسته کثیرا صمغ عربی از هر یک چهار درم مغز تخم کدو و مغز بهدانه از هر یک سه درم کوفته
بگلاب سرشته لعوق سازند لعوق خشخاش نزله گرم را نافع باشد و ماده را رقیق گرداند صنعت
آن تخم خشخاش سفید ده درم پوست خشخاش سفید پنجدرم نیم کوفته و خیسانیده و جوشانیده و صاف
نموده با قند بقوام آورند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی از هر یک سه درم با آن آمیخته و لعوق
کنند و لعوق خشخاش از استنباط آن مرحوم که در امراض نزلی قائم مقام رب الخشخاش است صنعت
آن خشخاش سیاه تیغ نزده با تخم پنجاه عدد در یک سیر شاهجهانی آب باران بجوشانند تا بنصف
رسد صافی نموده نبات سفید عسل مصفی از هر یک پاو سیر شیره مغز چلغوزه شیره حب القطن
شیره کشنیز خشک نشاسته از هر یک چهار تولا داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس دانه هیل

صمغ عربی رب السوس از هر یک دو توله زعفران سه ماشه سوده داخل کرده نیکو بر هم زنند و در وقت
حاجت شربتی یکمثقال تناول نمایند لعوق لبوب در تقویت باه و امساک منی و سرعت انزال
بی نظیر است و تفریح و نشاط تمام آورد صنعت آن تخم خشخاش سفید مغز بادام مقشر مغز حب الصنوبر
مغز حب القطن مغز حب السمنه مغز تخم خیارین از هر یک چهار مثقال مجموع را بر روی سنگ
باشیر گاو صلایه نموده تا چون مرهم شود پس بگیرند پوست کوکنار تیغ نزده شش مثقال بزرالبنج سفید
مغز استه تمر هندی مقشر از هر یک دو مثقال بیخ لفاح و سعد کوفی که بهندی بیخ موتهه گویند از هر یک
نیم مثقال حسک مربی چهار مثقال مجموع را در سه سیر شیر گاو بیش بجوشانند تا بثلث رسد پس بمالند و بقوه
و بپالایند و نبات سفید یک سیر داخل کرده بقوام لعوق آورند پس لبوب سائیده را داخل کرده بر هم زنند
تا نیکو مخلوط شود از آتش فرود آورده شقاقل مصری دار چینی سنبل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک دو
مثقال خصیة الثعلب مصری شش مثقال زعفران عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال کوبیده
و بیخته بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند و هر روز صبح یکمثقال و عصر یکمثقال آنرا تناول نمایند
و مرهم کوکنار است جهت زخم شمشیر و سرطان و ناصور نافع است صنعت آن کوکنار ده توله *
دم الاخوین سرمه اصفهانی زرد چوبه شاخ گوزن سوخته زاج سفید از هر یک یک توله مرداسنگ
ان
استخوان نیم توله مرداسنگ
سفید یک تولهم ماشه موم سفید و روغن کنجد یا زیتون از هر یک هشت توله اول روغن را جوش داده موم را در ان
بگدازند پس ادویه را کوبیده و بیخته دران اندازند و مرهم سازند و وقت حاجت بکار برند باب الالف
مع القاف * اقحوان بضم اول و سکون ثانی و ضم حای مهمله و واو و الف و نون لغت عربی
است و آن را احداق المرضی نیز گویند و قسم صغیر آنرا اهل شام عین الجمل نامند و بفارسی بابونه
گاو چشم نامند و قسمی از اقحوان را که انبوت الراعی و انبوت الملک نیز گفته اند که آنرا بیونانی ادمافیون نامند
حکیم میر محمد مؤمن گفته که خبز الغراب اقحوان است و مشهور آن است که خبز الغراب که بفارسی آن نان کلاغ است
اسم خبازی است و مشهور اصح است و نیز بعربی رجل الدجاج و عرار و عین البقر و عین الاعلی و بعبرانی
حیقا القاو بسریانی قستاو نیز اقحوان را فراثیون نامند و نزد بعضی کافوریه اسم اقحوان است و آنرا
کرسنس و کرکاش نامند و آن دو قسم میباشد صغیر و کبیر کبیر را بهاره گویند و بیونانی انقلیمن و آن دو
نوع است بری و بستانی و شاخهای او باریک و برگش شبیه به برگ گشنیز و دراز یا نه و گلش زرد

مدور و در اطراف آن برگهای ریزه سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرائحه و باندک تلخی و فی الجمله
صنفی از بابونه است و فرق آنست که بابونه تخم سیاه دارد و این ندارد و نزد اطلاق مراد گل
آنست گرم است در سوم و خشک در دوم و تخم قوی محلل خون منجمد در مثانه و مفتح سدهٔ جگر و افواه
عروق و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوت تریاقیه و مفتت حصاة و جهت ورم
مقعده و درد مثانه و صلابت سپرز و استسقا و قراقر معده با جبین و باتمام مسهل سودا و بلغم و لعوق
آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و طلای آب تازهٔ آن
بر ثقبین و قضیب و کنج ران مقوی باه و جماع و ضماد آن جهت التوای عصب با موم روغن جهت
ورم صلب و شرب نیم مثقال آن با سکنجبین جهت برانگیختن اشتها نافع و فرزجهٔ آن مدر حیض
و منقی رحم و اکثار آن مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش مقشر و انیسون و قدر
شربتش تا دو مثقال و بدلش بابونه است و قسم صغیر آن در دوم گرم و در اول خشک و در افعال
ضعیف تر از اول و با شراب جهت نیکوئی رنگ رخساره و تحلیل ورم صلب و اکتحال خشک آن
جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای آثار قروح و دفع نزول آب نافع است و خاکستر
گل اقحوان نافع است از برای غرب و ذرور آن بر تن و انکباس با آن و هر دو صنف اقحوان
میباشند قوی امراض الراس صداع بوئیدن اقحوان خواب می آورد سبات بسیار
بوئیدن اقحوان محدث سبات است مالیخولیا اقحوان مخرج سودا و بلغم است و استفراغ با آن
نافع است از برای اصحاب فزع جالینوس گفته که آشامیدن خشک آن نافع است صاحب
مالیخولیا را مانند افتیمون صرع استفراغ با اقحوان نافع است از برای صرع بجهت آنکه مخرج بلغم
و سوداست محمد طبری گفته که چون از اصول آن هر روز یکمثقال با طبیخ فاوانیا تا سی روز متوالی
بخورند نافع است از برای صرع و زائل میگرداند صرع را اسحق گفته که چون بیاشامند از اقحوان هر
روز دو درم با شراب ریحانی بیست و پنج روز متوالی نافع است صرع را رازی گفته که چون بیاشامند
صاحب صرع را از بیخ اقحوان هر روز دو مثقال تا سی روز متوالی نفع میدهد اورا و نفع بین +
راوس گفته که چون آشامیده شود از بیخ اقحوان هر روز یک مثقال نافع است صرع حادث
از اخلاط سوداوی القوه مطبوخ اقحوان را نطول نمودن بر سر نافع است از برای القوه دهن الاقحوان

جهت تنقیح جراحات اعضای عصبانی والتوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و عضلات
رحم و درد گوش و تنقیح مسامات و ادرار عروق مؤثر است و نیز بابونه همچنان و قطور او آشامیدن بخور رحم
آن بدر عروق و جهت دفع قولنج مفید و نافع است استنشاق باین دهن بعد از استفراغ بحب ایارج
از برای سهر که بوده باشد بسبب آن رطوبت بورقی در دماغ پس بدرستیکه خواب می آورد خوابی
نیکو مولانا النفیس گفته که تعریق سر بآن نافع است از برای این قسم سهر رازی گفته که دهن الاقحوان
نافع است از برای سهر حادث از برای مشایخ سعوط کردن بآن و نیز نافع است از برای لقوه
تمریخ و طلا کردن آن بر سر و آن گرم است صنعت آن بگیرند گل آنرا یک رطل و در چهار رطل زیت
یا روغن کنجد داخل کرده چهل روز در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند و گاه ترکیب کرده میشود
بالبعض ادویه حاره عطره ملطفه برای زیاده گردانیدن تسخین و فعل آن نطول اقحوان نافع
است از برای سهر حادث مر پیران را و گفته اند که علاج این قسم سهر صعب و دشوار است
لیکن سزاوار آنست که استعمال نماید صاحبش هر شب این نطول را پس بدرستیکه خواب می
آورد خوابی نیکو صنعت آن اقحوان جو مقشر بابونه در آب عذب جوشانیده روغن ایرسا
داخل کرده بر سر نطول نمایند و در نسخه دیگر بجای شعیر حنطه است و تمام یکجزو نیز داخل است
اقط بفارسی پنیر و کشک نیز و بترکی قروط نامند و آن جبنیت دوغی است که از طبخ منجمد گردانند
پس خشکانیده بعد از رفع مائیت و اقراص ساخته خشک کنند سرد و خشک است و دیر هضم و قابض
و مبرد و دو بریان کرده آن جهت اسهال مزمن بنهایت نافع و ضماد سوخته آن جهت داء الثعلب
و رفع نزف الدم و بواسیر مفید و با شیرم سوخته بالسویه جهت خراز مجرب باین طور که اول سر را
بروغن گل سرخ چرب کرده بعد از آن طلا نمایند و مولد ریاح و بلغم غلیظ خام و سده است
و اصلاحش بجوارشات و گلقند است ابن الیاس گفته که هرگاه بود صبی بسبب دیدان خورده
شود ادویه قاتله دیدان و از برای دفع سبب آن می باید که بوده باشد غذا در آن روز ناهار الا اقط
باثوم بسیار صنعت آن اقط بگیرند دوغ را و بگذارند تا جبنیت آن ته نشین شود و آب آن
جدا کرده جبنیت آنرا بجوشانند تا منعقد گردد آنگاه در آفتاب بگذارند تا خشک شود و بعض
اوقات از برای منعقد شدن آن بزودی اندکی کشک شعیر یا کشک گندم داخل میکنند

اقوط فرا گرفته شده از زاج سپید باشد و دران قوت محلله زیاده و ضرر رش بمعده که از فرا گرفته از
جنبیت و این ابدیتر کی فرا قروطا نامند و از جنبیت را قروطه در البان نیز انشاء الله تعالی خواهد آمد
اقلیمیا و قلیمیا بغیر همزه در اول نیز گویند و آن را قدمیا نامند و آن یونانی اسم چیزی
هست که از کداختن اجساد منطرقه مانند ذهب و فضه و مس و مرقشیشا مثل کف دود بر روی
و تحت آن منجمد کردد و آنچه در تحت بهم میرسد بازکف آن هست که بعد از کداختن بهم رسیده کف
بسبب حرکت آن فلز یعنی بطرف تحت نیز جمع می شود و گویند خبث فلزات اقلیمیا هست یعنی
خبث ذهب اقلیمیای ذهب و خبث فضه اقلیمیای فضه هست و بعض اطبا گفته که خبث فلزات غیر اقلیمیا
و قول اول اصح هست و بهترین آن طلائی هست و آنچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد و طلائی
مائل بسبزی و فضی بسفیدی و سیاهی طلائی از غلبه بوره هست که بر طلا می زنند و گویند
اقلیمیا معدنی نیز می باشد و مرقشیشی نیز هست و هر قسم اقلیمیا مثل اصل آن هست و در طبع و یبوست بر آن
غالب هست و مجفف و مقوی باصره و منقی جراحات و جهت بردن گوشت زیاده رویانیدن
گوشت تازه و دفع تعفن قروح و ازاله بیاض عین و بهق و جرب و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه
و نزول آب و طلای آن رادع اورام و جالی کلف و آثار سیاه و نافع از برای صلابت سپرز
و با افیون و زعفران و روغن نافع از برای مفاصل نقرس و خوردن یکقیراط از طلای آن
جهت خفقان و تقویت دل نافع و مستعمل از ان محرق مغسول آن هست و بدلش مرداسنگ
محرق مغسول هست دستور احراق اقلیمیا بگیرند آنرا و نرم سائیده در کوزه مطین
حکمت کرده یکشب در تنور تابیده یا تون حمام تابیده بگذارند و صبح برآورده بکار برند احراق
اقلیمیا بنسخه محمود منجری بگیرند اقلیمیا و بشکنند آنرا قطعهای ریزه ریزه و بعسل سرشته در
کوزه گلی کنند و دهان آن کوزه را بگل حکمت بگیرند و در وسط سرپوش آن سوراخی کنند
تا بوده باشد از برای دودی که از ان متصاعد میگردد و منفذی که از ان دود بیرون آید
پس آن کوزه را در وسط فحم برافروخته گذارند پس چون شروع کند اقلیمیا بسوختن نظر
باید کرد بدود آن که از ان سوراخ متصاعد میگردد پس مادام که آن دود سیاه هست باید گذاشت
دوا را تا بسوزد پس چون دود سفید شود کوزه را فرود آورده اقلیمیا را از ان بیرون

آورند و شراب آن ریزند آن مقدار که سر شود و طریق شستن اقلیمیا آنست که آن را نرم صلایه نمایند
و آب صاف بسایند تا آنکه نرم و ممزوج با آب گردد و در کاسه ریزند و از آن کاسه بکاسه دیگر ریزند
و اجزای درشت که در ته کاسه اول تهنشین شده است باز بسایند و بهمان دستور عمل نمایند تا دیگر تهنشین
نشود پس کاسه را بسته که غبار در آن داخل نشود بگذارند تا تهنشین شود و آب را دور ساخته اجزای
تهنشین را خشک نموده استعمال نمایند و غسل اقلیمیا و ادویه چند باید با قوت مثل شادنج و غیرها نیز بدین
دستور است دستور پروردن اقلیمیا آنست که بگیرند آن را و نرم بسایند و در ظرف چینی کرده آب
باران یا عرق بادیان خشک یا آب سماق یا آب غوره هر کدام که مطلوب باشد بخیسانند تا نه روز و هر روز
آن آبها را تازه کنند و روز دهم با یکی از آن آبها بر روی سنگ سماق نرم بسایند مثل غبار و در سایه
خشک نموده در ظرف شیشه نگاه دارند و عند الحاجة بکار برند و دستور پروردن سرمه و توتیا و حجر و [illegible]
نیز بدین قسم است ذرور اقلیمیا که ابتدای رمد را نافع باشد صنعت آن اقلیمیای نقره صبر سقوطری
از هریک ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم نشاسته [illegible] درم افیون دو درم مجموع را کوفته
بیخته با آب بادیان پرورده ذرور نمایند. ذرور دیگر رمد را نافع صنعت آن اقلیمیای فضی سفیداب
ارزیز صبر سقوطری از هریک دو درم صمغ عربی چهل درم گل بنفشه شصت درم نشاسته سی
درم افیون ده درم کوفته و بیخته با آب رازیانه تازه سرشته خشک نموده ذرور نمایند ذرور دیگر که
رمد کهنه را نافع است صنعت آن اقلیمیا صبر سقوطری زرد از هریک دو درم شادنج مغسول مس سوخته از
هریک ثلث درم و نیم کثیرا شش درم صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم مروارید ناسفته زبد البحر نبات سفید
نشاسته از هریک چهار درم کوفته بیخته ذرور نمایند صنعت آن ذرور بنسخه دیگر اقلیمیای فضی
سفیداب قلعی از هریک ده درم شادنج مغسول مس سوخته از هریک سه درم و نیم کثیرا شش درم
[illegible] سوخته از هریک [illegible] درم همه را کوفته و صلایه کرده ذرور نمایند و ذرور را از برای بیاض صنعت
آن اقلیمیای فضی ابهر العنب زبد البحر [illegible] کوفته و بیخته در چشم کشند فصل در ذکر شیافات اقلیمیا
شیاف معروف با قرنین [illegible] آورده وسعه را باز دارد و روشنی چشم را نگاه دارد صنعت
آن اقلیمیای زر را کوفته بعسل سرشته در کوزه سفالی کنند و پارچه سفالی که در میان آن بقدر
[illegible] سوراخ کرده باشند بر سر آن نهند و کوزه را بگل حکمت گیرند و آن سوراخ باز باشد کوزه

را بر قمقم تافته بگذارند تا آنچه در کوزه است بسوزد و دود از آن سوراخ بیرون آید پس سفالی را از سر
کوزه بردارند و شراب انگوری آن مقدار که دود اثر کرده داخل کنند و از کوزه بیرون آورند و شسته(?)
بشویند و بگیرند از آن یک جزو و از سرمهٔ محرق مغسول یک جزو و از روی سوخته محرق مغسول یک جزو نیم
و بسایند و استعمال نمایند شیاف اقلیمیا که طرفه و وجع چشم که از حرارت باشد ساکن کند صنعت
آن اقلیمیای ذهبی مس سوخته از هریک ده درهم دم الاخوین [illegible] مروارید ناسفته از هریک چهار درهم کتیرا
مصطکی صافی زعفران اقاقیا النشاسته زردچوبه از هریک دو دانگ زرنیخ شکر طبرزد از هریک نیم درهم
شیاف سازند شیاف اقلیمیا مستعمل در سبل(?) بعد از فصد و اسهال و کشیدن شیاف
ابیض افیونی بکار آید صنعت آن اقلیمیای محرق بدستور نسخهٔ اول هشت درهم مس سوخته سنگ(?) اصفهانی
شاخ گوزن سوخته مغسول مصطکی اقاقیا از هریک ده درهم افیون سه درهم با آب باران شیاف
سازند عدد ادویه هفت است شیاف اقلیمیای دیگر صنعت آن اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی سفید
آب قلعی مس سوخته شادنج عدسی شسته صمغ عربی سنبل الطیب از هریک شش درهم مصطکی افیون جندبیدستر
حضض مکی از هریک دو مثقال خرابالبیار(?) زعفران صلایه نموده یک مثقال قند در آب سداب تازه
حل کرده همه اجزا را بآن خمیر نموده شیاف سازند شیاف اقلیمیا برای بثور و قروح که در
طبقهٔ قرنیه واقع شود و از برای بثور سرخ(?) نافع است منع انصباب مواد از چشم کند صنعت آن
اقلیمیای سوخته در آب انداخته شاذنج ده مثقال سفیدآب قلعی سوخته هشت مثقال زعفران چهار
مثقال کتیرا دو مثقال با آب باران شیاف سازند و با سفیدهٔ تخم مرغ در چشم کشند شیاف
اقلیمیا آثار قروح غلیظه را ببرد صنعت آن اقلیمیای ذهبی سوخته شسته مس سوخته شسته اقاقیا از هر
یک شش درهم صمغ عربی سرمه از هریک سه درهم صبر زرد بازرنگار(?) رجبه(?) بیدستر حضض مکی سنبل الطیب
زعفران افیون مرکی گلگفته(?) سفیدآب نشاره آبنوس از هریک یک درهم و نیم علی الرسم شیاف سازند
و چند نسخهٔ دیگر انشاء الله تعالی در حرف الشین در شیافات خواهد آمد باب الالف مع الکاف
اکسیریه منقول از قرابادین افندی نائل(?) چلبی حکیم باشی سلطان ابراهیم قیصر روم که به ترکی
نوشته ترجمه آن بفارسی درین کتاب درج نمود اکسیر جامع مسهل اخلاط فاسده است
در هر مزاج و مقوی حفظ است صنعت آن ... چینی غاریقون ... سفید از هریک شش درهم

سنبل الطیب صندل دارچینی زنجبیل از هر یک یکدرم محروقان و جلاپا شربه سفید مدبر سورنجان
از هر یک دوازده درم بسفایج فستقی اسارون پوست خربق سیاه از هر یک شانزده درم
پوست زرد اترج گل گاوزبان سنا مکی تخم کافیشا از هر یک هشت درم مجموع را کوفته بیخته بگیرند
انیسون چهارصد درم و تقطیر نمایند و ادویه را بآن ممزوج نموده یکهفته بگذارند پس صافی نموده
و با سفیده تخم مرغ ممزوج نموده تقطیر نمایند تا هفت نوبت قدر شربتش یک دانق و محروقان
و جلاپا هر دو از ادویه جدیده است که از ارض جدید می آورند و بیان آن در خاتمه انشاء الله
تعالی خواهد آمد اکسیر الحیوة جهت امراض دماغی و تقویت ارواح و دفع سودا و نافع از برای
مالیخولیا مراقی و مصلح معده و جگر و کبد و حافظ صحت و زیاده کننده عمر و مبطی شیب و از اسرار
است صنعت آن دارچینی بیست و چهار درم قرنفل کبابه چینی قاقله حب الغار جوز الطیب بسباسه
وج ترکی خولنجان از هر یک چهار درم پوست خربزه و اوقلا اوقا اکلیل الجبل گل سرخ خشک
منزوع الاقماع از هر یک شانزده درم ادویه را سحق نموده در عرق انیسون یکهزار و دویست
درم یکهفته بخیسانند بلکه در همان عرق سحق نموده یک هفته بخیسانند پس تقطیر نمایند و در حین
تقطیر این ادویه را سحق نموده در صره بسته در دهان انبیق بندند اجزا این است اصطرک
لادن از هر یک چهار درم عود هندی یکدرم و نیم عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم درم بعد از التقطیر
نبات سفید یکصد درم در آن حل کرده نگاه دارند مقدار شربتش نیم فنجان اکسیر و التماحیه جهت
امراض دماغی و تقویت ارواح و ضعف قلب و سینه مفید است و مانع تعفن اخلاط است و ارواح
و هوا و قدر شربتش سه درم است صنعت آن صبر سقوطری مرمکی صافی زعفران متساوی در عرق
کبریت زرد بقدر آنکه از روی همه برگردد خیسانیده بعد از چهار روز برفق صافی کنند و باز اعاده
عمل نمایند تا سه مرتبه پس تقطیر نمایند و استعمال کنند اکسیرکه مایه عطرها است و در هند در اکثر ادویه مستعمل
است و در اکثر ادویه ذکر یافت فصل در ذکر اکسیرین ⁂ بدانکه اکسیرین بکسر همزه و سکون کاف و کسر سین
مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر رای مهمله و یا و نون و بعضی بحذف یای بین اول مهملتین اکسیرین
و بعضی بجای یای ثانی الف اکسیران خوانده اند و گویند نام پادشاهی است از پادشاهان روم
که این دوا بجهت او ساخته شده و بنام او شهرت یافته و گویند یعنی اصل کل است چه اکسیر و اصل کیمیا

احصل کار را گویند و گویند دوای منبت لحم و زخم قروح و ملصق جراحات است و به آنکه این از ادویه عین
است و دستور صنعت ادویه عین آنست که بسیار نرم مانند غبار ساییده استعمال نمایند و این
از قبیل مبردات نافع است از برای رمدهای گرم و جرب و فرود آمدن رطوبات غلیظه بسوی چشم
و قروح آن هر چند کهنه شده باشد و ظلمت چشم خفیف و ضعف بصر صنعت این بنسخه شیخ داود سفیداب
قلعی هشت درم شادنج عدسی مغسول سه درم صمغ عربی انزروت از هر یک دو درم نشاسته اقلیمیا
اقلیمیای فضی سرمه اصفهانی مرقشیشای ذهبی لؤلؤ افیون بسد از هر یک یکدرم کوفته بحریر بیخته حلا
کرده در چشم کشند و این در زرد بارد یابس است در درجه سوم و استعمال کرده میشود در امراض حاره
رطبه پس ازین جهت موافق تر است از برای اطفال و کسانیکه جدت ایشان ضعیف باشد
و زمستان فعل این بسیار ضعیف میکردانند یعنی زمانیکه بارش و باران باشد که به این سبب رطوبت
هوا نم بهم رساند خواه این بارش در زمستان باشد خواه در ربیع و خواه در تابستان چون برسات
هندوستان و خواه در خریف مانند کنانک و در نسخه شفائی مرقشیشا و بسد داخل نیست اکسیرین
به نسخه دیگر که رمدهای گرم و اوجاع حاره چشم و قروح و موسرج را نافع است صنعت آن سفیداب
قلعی هشت درم اقلیمیای نقره صمغ عربی از هر یک چهار درم نشاسته افیون از هر یک دو
درم روی سوخته یکدرم علی الرسم حلا کرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر وزن روی سوخته
دو درم است و یکدرم سرمه اصفهانی و شادنج مغسول اضافه شده اکسیرین به نسخه محمود
بن الیاس صنعت آن شادنج عدسی مغسول مروارید ناسفته بسد توبال نحاس محرق مغسول
اقلیمیای ذهبی از هر یک دو درم سرمه اصفهانی مرقشیشا کف دریا از هر یک یکدرم کوفته
بحریر بیخته خوب حلا کرده مانند سرمه بچشم کشند اکسیرین به نسخه مسیح صنعت آن شادنج عدسی
مغسول سه درم نشاسته اقلیمیای نقره مغسول سرمه اصفهانی افیون از هر یک یکدرم صمغ
عربی انزروت سفید از هر یک چهار درم و در نسخه دیگر دو درم است سفیداب ارزیز هشت درم
همه را کوفته بحریر بیخته خوب حلا کرده در چشم کشند اکسیرین احمر که نافع از برای قروح
چشم و از برای حرارت شدید آن و قطع میکند از چشم رطوبتی را که فرود آید در چشم از کثرت
رطوبات و فضول و قطع بردهای چشم می کند صنعت آن به نسخه شیخ رئیس افیون شادنج

مغسول و روی سوخته نشاسته از هر یک هشت درم سفیداب قلعی شصت و چهار درم اقلیمیا و
بیست و شش درم صمغ عربی چهل و هشت درم شادنج و روی سوخته را علیحده با آب بسایند
پس جمیع ادویه را مخلوط با آن کرده سحق کنند حال کونیکه خشک باشد پس بچشم کشند چنانکه
سرمه بچشم می کشند و در نسخهٔ دیگر بنظر رسیده که با سرمه در چشم کشند اکلیل الملک آنرا اصابع
الملک نامند و ملکا نیز گویند که آنرا بهندی اسپرک گویند و بفارسی گیاه قیصر و بیونانی جالیقوطیس
و آن نباتی است برگش مدور و بقدر درهمی و شاخهای آن باریک و درشت و صلب و بعضی
منبسط بر روی زمین و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گلش زرد و ریزه و بعضی بنفش و بعضی سفید کریه
و ثمرش مثل غلاف تخم ترب هلالی شکل و در غلاف تخم مدور و ریزه از خردل میباشد و بعضی را
تخم شبیه بحلبه و بعضی را غلاف غیر هلالی است و باریک تر مرکب القوی است و حرارت و یبوست
در آن غالب محلل و منضج و تالیف و مجفف و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام و جهت صداع
و شقیقه و حبس نزلات و درد جگر و معده و سپرز و امراض مقعده و رحم شرباً و ضماداً و جهت تحلیل
فضول باطنی نافع و طلای پخته آن با بنفشه جهت اورام مرکبه و حارهٔ چشم و رحم و مقعده و انثیین
و مطبوخ آن با آب و شراب جهت قروح شهدیه سر و با شستن جهت ورم جگر و سپرز و معده
و قطور عصارهٔ آن جهت درد گوش و آشامیدن سه درم آن با تخم آن با بنفشه جهت ورم احشا
نافع و عصارهٔ آن با زعفران و تسکین کل ضربان مجرب و طبیخ آن جهت ربو و تفتیت حصاة
و حقنهٔ آن جهت تقویت امعا و تنقیه و تسکین درد امعا مفید و آشامیدن آن مضر بانثیین
و مصلحش عسل و انجیر و مویز است و قدر شربتش تا دو مثقال و از عصارهٔ آن بیست درم
و بدلش بابونه است و دهن اکلیل الملک نیز همین بان نافع است از برای صداع حادث از ضربه و
سقطه صنعت آن بگیرند آب اکلیل الملک تر دو رطل و یک رطل زیت انفاق داخل کرده در قدر ضعف
بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بکار برند و مالیدن آن بر سر نافع است از برای صداع حادث
از ضربه و سقطه وقتی که صداع خفیف باشد مطبوخ اکلیل الملک مستعمل در ورم صلبی معده صنعت
آن اکلیل الملک پوست بیخ بادیانه از هر یک دو درم در چهار رطل آب بجوشند تا بربع برسد پس چهار
اوقیه آن را با دو درم روغن بید انجیر و سه درم روغن بادام شیرین بعد از گذشتن هفت

روز از ابتدای علت که هر روز ده آب رازیانه تازه و آب کرفس تازه از هر یک دو اوقیه با دو
درم روغن بادام شیرین خورده باشند استعمال کنند امراض الراس صداع نطول کردن سر
با آب مطبوخ اکلیل الملک نافع است از برای صداع و دوار و سدر و ابن نوح قمری گفته که طبیخ آن نافع
است از برای دوار و سدر بارد السبب چون سر به بخار آن بدارند و آب مطبوخ آنرا گرم
بر سر نطول نمایند در حمام در هر روز شب و نیز این فعل نافع است مر دوار و سدر را که از مرار باشد
اختلاط الذهن و الرعونة و الحمق و البلادة و البلاهة ارسطالیوس گفته که چون خورده شود از اکلیل الملک
دو درم با پنج درم عسل مصفی نیکو میگرداند ذهن را مالیخولیا چون بیاشامند از اکلیل الملک
وزن یک مثقال با پنج درم عسل مصفی زایل میگرداند وسواس سوداوی را و چون بپزند آن را
در آب و بریزند آب مطبوخ آنرا در حمام بر سر صاحب وسواس سوداوی در سه روز یکمرتبه پس
به سعیکه زایل میگرداند علت آن را و ارسطالیوس گفته هرگاه آشامیده شود از اکلیل الملک دو درم
با پنج درم عسل مصفی میباشد نافع از برای نسیان و نیکو میگرداند حفظ را سکته چون اکلیل الملک
را در آب بپزند بر سر صاحب سکته نطول نمایند نافع است او را فالج و استرخا ضماد کردن اکلیل الملک
بر پیه اعصاب عضو مسترخی نافع است استرخار آن عضو را لقوه ابن سرابیون گفته که مر اشتم
به بخار آب مطبوخ آن نافع است از برای لقوه رازی گفته که دهن اکلیل الملک ملین عصب
است و نافع از برای لقوه تمدد و کزاز نطول آب مطبوخ آن در آب نیم گرم
بر سر و بر معده نافع است از برای تمدد و کزاز بلغمی تشنج هرگاه بجوشانند اکلیل الملک را
در آب به تنهائی یا با ادویه مناسبه دیگر مانند بابونه و صعتر و شبت و نطول نمایند به مطبوخ آن نافع
است از برای تشنج امتلائی اختلاج نطول کردن طبیخ اکلیل الملک زایل میگرداند اختلاج را
آلوبالی به لام به برای مهمله چنانچه بعضی گفته اند یونانی بمعنی عسل نخلین است و عسل داود نیز
نامند برای اینکه اول کسی که آنرا یافت به مردم شناسانید داود بود و نامیده بنام خود و
آن رطوبتی غلیظ صافی شبیه بصمغ سائله است که از ساق درختی در تدمر حاصل میشود و بهترین
آن صافی براق شیرین غلیظ است گرم در سوم و خشک در اول و گویند در دوم تر است سه اوقیه آن
با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط ردیه است و جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع

و اشارب آلو بالو کسالت و سبات بهم میرسد و باید نخوابد و حرکت بکند و مصلحش سکنجبین و بیه و بعید است
دهن آلو بالو طلای آن جهت درد عصب و جرب و قروح و اکحال آن جهت ظلمت بصر نافع است
صنعت آن که برگهای نازک درخت آلو بالو را در روغن مناسب مانند روغن کنجد یا زیت بجوشانند
و صاف نموده استعمال نمایند باب الالف مع المیم آملج معرب آمله فارسی است و بهندی اوله
و بلغت مصر ستانبر گویند و ربعیه پرورده آن که برای صلاح و کمی عفوصت آن را دو سه روز
در شیر گاو جوشانیده پس پخته خشک کرده باشند شیر آمله نامند و آن ثمر درخت هندی است و مستعمل
پوست ثمر است بدون هسته آن و آنچه در شیر پرورده نباشد تلخ و عفص است در دوم سرد و در اول
سوم خشک است و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک است و قابض و مانع ریختن
مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن است و مانع مخالطت سودا و ابخره سودائیه
و صفراویه مختلطه بروح است پس باین اسباب موجب ذکا و حدت ذهن و تفریح قلب است بالخاصه
و فعل آن که قبض است معین است بخاصیت آن زیرا که ادویه قابضه میباشد مقوی و مشهور از
آنست که هرگاه استعمال کنند آن را بارد المزاج از برای تقویت قلب تعدیل کند با عسل و
بادارچینی و با مصطکی و با شراب و از برای حار المزاج محتاج به تعدیل نیست شیخ رئیس گفته
که منفعت آمله در تقویت قلب زیاده است از منفعت آن برای توحش و آمله از ادویه مفرحه
است از برای ذهن و حفظ و بالجمله از ادویه قلبیه است بالخاصیه و محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب
دهان و خون بواسیر و نزف الدم و مسهل سودا و بلغم و مقوی بصر و تجفیف رطوبات معده و مقوی معده
و امعا و احشا و اعصاب و مشتهی و با آرد کنار در آب قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون
و مقوی دل و چشم و قطور آب منقوع آن که نیم کوفته در آب خیسانیده باشند جهت ازاله بیاض
چشم مجرب است ضماد آن که ... سه ساعت آمله را فشرده تا سه بار آمله را تازه کنند و
چون حنا با آب منقوع آمله خمیر کرده یا وسمه را با آن خمیر کرده بمویها طلا کنند موی سیاه کند و مقدار شربش
از سه درم تا پنج درم است و در مطبوخ تا ده درم مضر طحال است و مصلحش عسل و سنبل و مولد
قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین امراض الراس و الاعصاب آملج مانع مخالطت سودا و صعود
ابخره سودائیه و صفراویه مختلطه است بسوی دماغ و قلب و لهذا مهیا شده موجب ذکای ذهن

و حدت فکر و تقویت و تسهیل بلغم رقیق است خصوص سرد دماغ و مجفف رطوبات و باین سبب شحم ...
مقوی اعصاب و حواس دماغی و نافع است مالیخولیا را خصوص مراقی و حادث از صفراء محترقه
را و نیز مقوی معده است بلکه مقوی جمیع اعضاء و جوهر ارواح است و نافع است از برای
نسیان و فالج و استرخاء القوه و گفته شده که چون خورده شود آمله با عسل تقویت دماغ میکند
و می افزاید در فهم و چون آشامیده شود نفع آن منع صعود ابخره از معده بسوی سر میکند و تیز
است سرهای عسلی آن

فصل در ذکر اقسام انوشدارو ها ** بدانکه انوشدارو لغت
فارسی و معنی آن دوای هاضوم است و وجه تسمیه این معجون بانوشدارو آنست که جمیع
انوشدارو از جوارشات است یعنی گوارنده طعام و بعضی گفته که معنی انوشدارو عطیة الله
است یعنی دوائیکه حق تعالی عطیه کرده به بندگان خود و بعضی گفته که انوشدارو اسم است
از برای آمله و هلیله و بلیله و خبث الحدید و عسل لهذا معجونیکه مرکب از این پنج جزو باشد آنرا
پنج نوش گویند و معجون آمله را نیز مسمی باسم انوشدارو نموده اند بجهت آنکه اصل و عمود در آن
آمله است که آن عمده این پنج نوش است پس معنی دارو دوا الاملج است انوشداروی
ساده معجونی است مشهور نزد اطبا از ترکیبات اطبای اهل هند است و این از جوارشات مفرحه است
و باین سبب آنرا معجون مفرح نیز نامند نافع است از برای سرد مزاجان و اعضاء را قوت دهد و
اشتهای طعام آورد و مفرح و مقوی اعضای رئیسه است یعنی قلب و دماغ و کبد و اصحاب
مالیخولیا را بنهایت نافع است خصوصا مالیخولیای مراقی چون استعمال کرده شود و بعد از تنقیه
بدن و مراق و دماغ و مقوی معده است و بوی دهان را خوش گرداند و صرع و خفقان را مفید
باشد و مقوی بدن و جمیع اعضا است و نافع است از برای سدر حادث بشرکت معده بسبب
اجتماع فضول رطبه بلغمیه در آن چون ناشتا خورده شود و چند روز بآن مداومت نمایند رنگ
را نیکو گرداند و زردی رنگ را ببرد و بوی عرق را خوش سازد و نفع آن از برای کبد بسیار
است و فواید بسیار دارد و شیخ رئیس گفته که این معجون را هیچ ضرری نیست و پیش از طعام
و بعد از طعام بتوان خورد و شربتی از این یک مثقال تا دو مثقال است شیخ داود انطاکی
گفته که این معجون گرم و خشک است در درجه سوم و مبرودین و مرطوبین را نافع است و از

برای ضعف قلب که از برودت و رطوبت باشد بغایت سودمند است و نیز گفته که حکایت
کرد از برای من عارفی از ملک هند که اطبا آنجا استسقای چوبینه باین معجون از برای سده
و حمیات خواه حاره باشد و خواه بارده و آنکه ایشان ممزوج میکنند بعسل آن پیش از آنکه ادویه
را بآن بسرشند زرده تخم مرغ که راس وزان داخل کرده بر هم زده باشند و درین حالت بسیار
نافع از برای آنچه مذکور شد و بالجمله اگر نمی بود این ترکیب قابل بهبود در بغایت نفع و نیکوی
و اولی آنست که بعد از چهل روز که از ساختن آن گذشته باشد استعمال کرده و قوتش تا
دو سال باقی می ماند و شربتش از یکمثقال تا سه مثقال است و شراب اورا آنست که محرور المزاج
بعد از آن سکنجبین یا شراب بنفشه بخورد و صاحب میزان الطبائع گفته که این انوشدارو
گرم است در اول درجه دوم و خشک است در دو درجه و ربع درجه سوم و تحقیق آنست
که مزاج این مرکب گرم است در نصف درجه اول و بدر الدین قلانسی گفته که مفرح معروف
بانوشدارو تالیف کندی است و معتدل است و دفع فزع و غم و هم نماید و نافع است از
برای خفقان و فواق چون مداومت بآن نماید موجب نشاط نفس است تا حدیکه مستعمل آنرا
شبیه برعونت پیدا میشود از بسیاری فرح و خنده و مقوی قلب است و رنگ رو را نیکو
میگرداند و مقوی معده است صنعت آن بنسخه شیخ الرئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده غنچه
گل سرخ منزوع الاقماع شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون از
هریک سه درم فرنجمشک الطیب زرنب زعفران بسباسه قاقله کبار هیل بواجوز بوا از هریک
دو درم ادویه را کوفته و بیخته هریک علیحده وزن نموده مخلوط کنند خلطی محکم بسحق پس بگیرند
آمله منقی جید تازه یک رطل عراقی که نود مثقال است و در نه رطل آب بپزند تا ثلث آب باند
و دو ثلث برود پس بپالایند پس آن پالوده را باز در دیگ کنند و فانید سنجری دو رطل داخل
کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و بگردد بقوام لعوق غلیظ پس از آتش برگرفته ادویه را بران
بپاشند و بمسواطی که بفارسی شیر حلوا می گویند که فرا گرفته شده باشد آن مسواط از چوب
بید یا چوب صندل بر هم زنند بر هم زدنی نیکو که مستوی گردد پس چون سرد شود در ظرف
چینی کرده نگاه دارند شربتی یکمثقال تا دو مثقال می فرمایند که اگر درین نوشدارو یکمثقال

ورق طلا محلول داخل نمایند میکردد اقوی در جمیع افعال دماغی و قلبی و اگر فانید یافت نشود بگیرند
یک رطل عسل سفید مصفی و یک رطل قند سفید بعوض آن و در نسخهٔ این انوشدارو که شیخ داود ذکر کرده
سنبل الطیب داخل نیست بعوض آن فلفل و دارچینی ذکر کرده و وزن آبیکه املهرا دران طبخ می کنند
شش رطل مقرر کرده و گفته که بعد از طبخ و تصفیه امله اگر این معجون از برای محرور ساخته شود دو
مثل امله مطبوخ شکر سفید داخل کنند و اگر برای مبرود المزاج باشد دو مثل آن عسل داخل کنند
و بقوام آورده ادویه را با آن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند بهتر باشد که سنبل الطیب بهتر
است زیرا که مصلح امله است در مبرودین و بعضی گفته که امله را یک شبانروز در شیر گاو تخسانند
پس بجوشند و با نه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود از پشت غربال بگذرانند و با قند و عسل بالمساوات
یکصد و هشتاد مثقال بقوام آورند و ادویه را با آن بسرشند و بعضی گفته که قند و عسل باهم باید
که سه وزن مجموع ادویه این معجون باشد و شیخ رئیس در قانون بعد از ذکر این انوشدارو دو نسخه
معجون هندی ذکر کرده و آن بعینه همین انوشدارو است الا آنکه اختلافی در وزن بعضی اجزا
واقع است چنانچه درین معجون سوم معجون هندی وزن سعد کوفی هشت درم است و وزن
قرفه و زرنب و زعفران از هر یک دو درم است چنانکه در نسخهٔ انوشدارو است ولیکن اجزا
بعد ازین سه جزو تا آخر از هر یک یکدرم است و وزن آبیکه امله را دران طبخ باید کرد هفت
رطل و گفته که آن مقدار بجوشانند که چهار رطل آب سوخته و سه رطل بماند و با فانید سنجری
بقوام آورده معجون سازند شربتی یک مثقال و نیم صاحب اختیارات بدیعی گفته که بعضی
از اطبا افزوده اند بر اجزای این مفرح فرنجمشک دو درم دارید ناسفته و ساذج هندی از هر یک
دو درم و گفته که شربتی ازین مقدار دو مثقال و نیم است با یکی از اشربه مناسبه انوشدارو
به نسخهٔ بدر الدین قلانسی که در قرابادین خود از کندی نقل نموده **صنعت آن** غنچهٔ گل سرخ
منزوع الاقماع شش درم سعد کوفی بهمن سفید پوست بلیله گل گاوزبان گیلانی از هر یک
پنج درم قرنفل سنبل الطیب اسارون بادرنجبویه بهمن سرخ از هر یک سه درم قرفة الطیب
زرنب مصطکی قاقله کبار تودری سرخ تودری سفید خولنجان از هر یک دو درم بسباسه دارچینی
سیل بوا زعفران جوز بوا از هر یک یکدرم عنبر اشهب نیم درم امله منقی نیم من آمله را در چهار من

آب بریزند تا ثلث بماند پس فرود آورده بدست بمالند و بپالایند پس بگیرند فانید سنجری سفید
حل کرده کف آنرا بگیرند و عنبر در آن گداخته مطبوخ آمله را داخل کرده با آتش ملایم بقوام
آورند پس ادویه را کوفته بیخته در آن داخل کرده معجون سازند شربتی یک مثقال و نیم و بعضی
براجزا مروارید ناسفته سوده کشنیز خشک بقشر و ساذج هندی و فرنجمشک از هریک دو درم
افزوده و گفته که شربتی ازین تا دو مثقال است و بعضی نویسند که اگر ورق طلا و ورق نقره
محلول لعل و یشب سبز صلایه کرده از هریک یکدرم بیفزایند میگردد انفع و این انوشدارو همان
انوشداروی هندی است که کندی در آن تصرفات نموده و الحق که بسیار ترکیب عالی است
بلکه بهتر از انوشداروی هندی است صنعت این انوشدارو تصرف بعضی متاخرین به
نسخه دیگر ورق گل سرخ نه مثقال سعد کوفی هشت مثقال قرنفل مصطکی رومی زعفران اسارون
شامی از هریک چهار مثقال دانه قاقله صغار فاقلیا از هریک سه مثقال و نیم جوزبوا بسباسه
قرفة الطیب سنبل زرنباد از هریک سه مثقال آمله منقی یکصد و هفتاد مثقال آمله را یک شب در
شیر گاو بمقدار یکصد و پنجاه مثقال در ظرف چینی و یا گلی بخیسانند بعد از آن چند مرتبه آنرا
از آب عذب بشویند که زمختگی آن برود پس بجوشانند تا مهرا شود در پاتیل مسی تازه قلعی کرده
بپالایند و ثفلش را دور کنند پس بگیرند فانید سنجری ششصد مثقال و بقوام آورده آمله پالوده
را داخل نمایند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و بر بیزند تا نیکو مخلوط شود پس باقی ادویه را
کوفته بیخته بدستور مقرر بآن بسرشند و در نسخه دیگر وزن آمله یکصد و هشتاد و سه مثقال و نیم است
و طریق دیگر آنست که آمله را بعد از طبخ و پالودن در کیسه کرباسی کنند و بیاویزند تا آبش
برود با فانید بقوام آورده و با سائر ادویه بسرشند صنعت این انوشدارو تصرف حکیم
جلال الدین مولف معجون جلالی از انوشدارو و تصرف کندی به نسخه بدر الدین قلانسی حرارتش
کمتر است و هر نفعی که برای آن ذکر کرده این نیز دارد و حار المزاج و بارد المزاج را مناسب
است صنعت آن ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی قرنفل پوست بیرون پسته زرشک
بیدانه مصطکی رومی اسارون تخم خرفه بقشر کاسنی بقشر گاوزبان کشنیز خشک طباشیر سفید
دانه قاقله کبار دانه هیل بوا گل نیلوفر از هریک سه درم صندل سفید مقاصری شش درم قرفه دارچینی

سنبل الطیب جوزبوا زرنب لسباسه زعفران از هریک دو درم دواله سه درم شیرالمه منقی یکرطل
شیرالمه را در نه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل رسد فرود آورده بدست بمالند و بپالایند و یک
من فانید دران حلکرده باتش ملایم بجوشانند و کف آن بگیرند و صافی نموده املهٔ مصفی را
داخلکرده بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته بان سرشته شوند و قدری مشک خالص اضافه نمایند
واگر مروارید ناسفته و ساذج هندی و تخم فرنجمشک از هریک دو درم اضافه نمایند بهتراست
شربتی ازان دو مثقال **انوشدارو سادہ** قلمی فرموده اند که از تالیف حضرت استادی
و لبیشعی قدس الله سره است مقوی معده و الات غذا است و گوارنده طعام و لینت نواسیر
و غیرانرا نافع است **صنعت آن** املهٔ منقی بیست و یکمثقال هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ کشنیز خشک پوست
بیرون بسته از هریک سه مثقال غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع پنج مثقال سعد کوفی پنج مثقال
قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب از هریک سه درم قاقله صغار قاقله کبار زرنب لسباسه
جوزبوا قرفه زعفران پوست زرد اترج بابونه از هریک دو درم ادویه کوفته بیخته با عسل و
نبات بالمناصفه سه وزن ادویه بطریق مقرره بسرشند شربتی از یکمثقال تا دو مثقال و
نسخهٔ دیگر عود هندی عرقی خام گاوزبان از هریک سه درم هردو داخل است **انوشدارو**
نسخه تصرف بعضی متاخرین **صنعت** آن گل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال
سعد کوفی پنج مثقال قرنفل مصطکی سنبل الطیب زرنب زعفران جوزبوا لسباسه
قاقله صغار قاقله کبار دارچینی سلیخه سیاه عود قماری خام عود بلسان حب بلسان
ساذج هندی زنجبیل از هریک دو مثقال شیره املهٔ منقی شصت مثقال عسل مصفی
سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند **انوشدارو دیگر** از تصرف متاخرین صنعت
آن غنچهٔ گل سرخ ساذج هندی　　از هریک شش مثقال سعد کوفی قرفه الطیب
از هریک پنجمثقال قرنفل دانه هیل بوا سنبل الطیب از هریک سه مثقال قاقله کبار
جوزبوا زعفران زرنباد از هریک دو مثقال شیر امله یکرطل نبات سفید عسل مصفی
از هریک دو رطل شیر امله را در نه رطل آب بپزند تا به سه رطل رسد صافی نموده
ثفلش را دور کنند و نبات و عسل داخل کرده بقوام آورند و ادویه را بان سرشته بدستور

معجون سازند شربتی دو درم تا سه درم انوشدارو تالیف یکی از اطبای اصفهان
منافع آن قریب بمنافع انوشداروی هندی نوشته با زیادتی نفع از برای سده های کبد
و استسقاء و جمیع امراض کبد صنعت آن سعد کوفی غنچه گل سرخ منزوع الاقماع اسارون
حب بلسان سنبل الطیب ریوند چینی از هر یک دو مثقال گل غافث دو درم مصطکی رومی
زرنب بسباسه باهمی جوز بوا زرنباد زنجبیل ساذج هندی اذخر مکی از هر یک
یک مثقال دارچینی فوه یکدرم آمله منقی هشت مثقال ادویه را سوای آمله منقی کوفته
بیخته بروغن بلسان چرب نموده آمله را یک شبانروز در شیر گاو خیسانیده پس در
هفتاد مثقال آب در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند تا سی مثقال آب باقی بماند بمالند
و بپالایند پس گلقند آفتابی بوزن تمام ادویه و در هاون سنگی نرم صلایه نمایند و عسل
مصفی دو وزن ادویه مجموع را در آب مطبوخ آمله پالوده داخل نموده بقوام آورند و
ادویه را با آن سرشته معجون سازند انوشداروی کبدی منقول از مجربات حکیم احمد ولد
حکیم سلیمان موسوی بخط میرزا معز الدین برادر حکیم احمد صنعت آن غنچه گل سرخ شش
جزو سعد کوفی پنج جزو قرنفل سنبل الطیب مصطکی اسارون از هر یک سه جزو قرفه قسط
زرنب از هر یک دو جزو بسباسه زعفران دانه هیل بوا قاقله کبار جوز بوا از هر یک یک
جزو اجزا را علاحده علاحده کوفته بیخته وزن نموده بگیرند باز گهی و شش مثقال از
ادویه با یک رطل آمله منقی در هفت رطل آب بپزند تا سه رطل بماند پس بمالند و صاف
آنرا در دیگ کرده مقدار یک رطل قند سفید صافی داخل کرده بپزند تا بقوام آید
پس ادویه را داخل نموده نیکو بسرشند و نگاهدارند شربتی دو مثقال و نیم انوشدارو
لولوئی مفرحی است قوی دل و دماغ و معده و جگر را قوت بخشد و اشتها آورد و
طعام بگوارد و بیماریها که از مشارکت معده و جگر بود سود دهد و نشاط و شگفتگی آورد
صنعت آن مروارید ناسفته حجر یشب بسد سعد کوفی اذخر کهربا از هر یک دو
مثقال عود خام طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم
مقرض از هر یک سه مثقال زعفران درونج زردی بهمنین سفید از هر یک دو مثقال

شیر آمله منقی سی مثقال زرشک بیدانه انار دانه از هر یک ده مثقال زرشک و انار دانه را با
وصاف نمایند و با سه چندان ادویه قند و عسل بقوام آورند و بطریق معمول معجون سازند شربتی
دو درم تا دو مثقال تناول نمایند انوشدارو لولوی دیگر قریب النفع بدان
صنعت آن ورق گل سرخ سه درم سعد کوفی قرنفل مصطکی رومی زعفران اسارون
بسل بوا قرفه مروارید ناسفته کهربا مرجان از هر یک دو درم ابریشم مقرض حجر یشب گاوزبان
صندلین درونج رومی بهمنین گل ارمنی گل مختوم طباشیر سفید پوست بیرون پسته از هر یک
یکدرم و نیم جوز بوا قاقله کبار کشنیز خشک از هر یک یکدرم شیر آمله منقی پنجاه مثقال آب
زرشک آب انار ترش از هر یک پانزده مثقال عنبر اشهب یکدرم مشک تبتی نیم درم
ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد قند و عسل سه چندان مجموع ادویه بدستور سرشند
مقدار شربتی دو درم باشد انوشدارو لولوی تالیف حکیم اشرف قمی منقول از
خط شریف الیه صنعت آن عود هندی طباشیر سفید سنبل الطیب گل سرخ منزوع الاقماع
سادج هندی ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال مصطکی زرشک منقی گل ارمنی مغسول
اسارون سعد کوفی اذخر مکی دارچینی زعفران از هر یک سه مثقال بسباسه جوز بوا قرنفل
درونج عقربی بسد کهربای شمعی دانه هیل قاقله کبار کشنیز مروارید ناسفته
یاقوت رمانی از هر یک دو مثقال مشک تبتی خالص یک و نیم مثقال ورق نقره یکمثقال
ورق طلا نیم مثقال آمله منقی هفتاد و پنج مثقال قند سفید یکصد و پنجاه مثقال عسل سفید
مصفی شش صد مثقال بدستور معجون ترکیب نمایند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم
انوشدارو لولوی تصرف حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی مفرح و مقوی
قلب و دماغ و کبد و معده است و وسواس و غم و هم و فزع را زایل سازد و فرح و سرور
آورد و اقسام مالیخولیا خصوص مراقی و معدی را بنهایت نافع است و امراض سوداوی
دماغ و قلب را زایل گرداند و منافع بسیاری بجهت این مرکب ذکر کرده و ما مختصر کردیم
صنعت آن دانه هیل بوا زرنب دارچینی و زرنباد سنبل الطیب جوز بوا بسباسه
قرنفل درونج عقربی گل ارمنی مغسول گل مختوم مصطکی رومی زعفران ورق نقره

شنات تبی خالص طباشیر از هر یک یک مثقال مروارید ناسفته یک مثقال و نیم گلسرخ
منزوع الاقماع سعد کوفی صندل سفید بگلاب سوده تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مقشر از هر یک
دو مثقال ورق طلا نیم مثقال شیر آمله منقی نود مثقال گلاب و آب به شیرین آب سیب شیرین
آب انار شیرین آب امرود عرق بید مشک از هر یک یکصد و بیست مثقال اول مرتبه آمله را
یکشب در شیر گاو بخیسانند و صبح بشویند و با نه رطل آب بجوشانند تا سه رطل آب بماند پس فرود
آورده بمالند و بپالایند و در صافی آن نبات سفید و قند سفید و عسل مصفی از هر یک
یکصد و بیست مثقال گلاب عرق بید مشک آب میوهای مسطوره داخل کرده بقوام آورند را
پس از آتش فرود آورده بگذارند که حرارت آن شکسته فاتر گردد در آن حال آنچه سودنی شود ادویه
آنچه صلایه کردنی است حل کرده و آنچه کوبیدنی است کوبیده بیخته بدستور زمان سرشته
معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال انوشدارو
لولوی تالیف حکیم احمد صنعت آن مروارید ناسفته بسد کشنیز سعد کوفی
مصطکی اذخر مکی طباشیر سفید تخم خرفه مقشر ساذج هندی سنبل الطیب طین ارمنی
ابریشم مقرض گلسرخ منزوع الاقماع از هر یک دو مثقال عود هندی بگلاب سوده
سه مثقال و نیم زعفران عنبر اشهب از هر یک یک مثقال ورق طلا ورق نقره از هر یک
یک و نیم مثقال شیر آمله سی مثقال عسل جید سفید قند سفید بالمناصفه سه وزن ادویه آمله
را یک شبانروز در شیر گاو بخیسانند پس شیر را دور کرده آمله را با آب گرم بشویند تا اثر
شیر نماند پس بگلاب بجوشانند و بپالایند و با عسل و قند سفید بقوام آورند انوشدارو
لولوی دیگر صنعت آن مروارید ناسفته بسد کهربا شمعی کشنیز کافوری از هر یک سه
مثقال و نیم سعد کوفی هفت مثقال و نیم سنبل الطیب عود قماری قرفه الطیب زرنب
بسباسه دانه هیل دانه قاقله کبابه دارچینی سیلانی جوزبوا پوست بیرون پسته درونج
عقربی صندل سفید گل ارمنی از هر یک سه مثقال آمله در شیر پرورده منقی بیست و
دو مثقال و نیم عنبر اشهب یک مثقال و نیم ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک
یک مثقال رب سیب شیرین نود و پنج مثقال نبات سفید پنجاه و هفت مثقال عسل سفید

مصفی ہفتاد و پنج مثقال جواہر را با ہفتاد و پنج تولہ کہ دو صد و بیست و پنج مثقال باشد نفیس
ہست آب لیمو نیکو صلایہ کردہ نبات را بگلاب گداختہ با رب سیب و عسل بقوام آورند
اول جواہر را داخل نمایند پس عنبر را بروغن بادام شیرین گداختہ داخل نمایند
پس باقی ادویہ را اندک اندک داخل کردہ
برہم زنند و زعفران را بگلاب حل کردہ و ورق طلا و ورق نقرہ را بعسل حل کردہ داخل نمایند
و مسواطہ برہم زنند و در ظرف چینی نگاہدارند شربتی یک مثقال تا دو درم **انوشدارو**
لولوی کہ بجہت بندگان نواب جنت مکان شاہ عباس صفوی مولوی حسینی یکی از
اطبای سرکار ترتیب دادہ و ظاہر آنست کہ تالیف عمدۃ الاطباء حکیم محمد رضا ولد
حکیم سلیمان باشد و منافع بسیاری بجہت آن نوشتہ صنعت آن ورق گل سرخ
ششدرم سعد کوفی چہار درم قرنفل مصطکی قاقلہ کبار اسارون شامی دانہ ہیل بوا
از ہریک دو درم بسباسہ قرفۃ الدارصینی جوز بوا سنبل الطیب زرنب گل مختوم لبد
محرق رازیانہ پوست بیرون پستہ از ہریک یکدرم و نیم زعفران بسفائج ہندی
طباشیر سفید مروارید ناسفتہ گشنیز خشک مقشر ابریشم مقرض پوست زرد اترج گل
گاؤزبان بادرنجبویہ از ہریک دو درم و نیم عنبر اشہب ورق نقرہ از ہریک دو درم مشک
خالص ورق طلا از ہریک یکدرم شیر آملہ منقی آب یک رطل آب سیب شیرین پنجاہ مثقال
عسل مصفی قند سفید بالمساوات سہ وزن ادویہ بدستور مرتب نمایند شربتی یک مثقال
پیش از طعام و بعد از طعام توان خوردن **انوشدارو** دیگر منقول از مجربات
حکیم احمد ولد حکیم سلیمان بخط سوی الہ صنعت آن مروارید ناسفتہ یشب کافوری
لبد محرق مغسول سعد کوفی اذخر مکی زعفران از ہریک دو مثقال عود قماری خام
سہ مثقال و نیم طباشیر سفید بسفائج ہندی سنبل الطیب ابریشم خام مقرض طین
ارمنی از ہریک سہ مثقال شیر آملہ منقی سی مثقال عسل مصفی قند سفید بقدر ضرور
بدستور مقرر معجون سازند و قلمی فرمودہ اند تصرفی کہ کمترین درین نسخہ انوشدارو
نمودہ و تجربہ کردہ نافع اند این است مروارید ناسفتہ لبد یشب سبز سعد کوفی

مصطکی اذخر طباشیر سفید تخم خرفه بنفشه ساذج هندی طین ارمنی سنبل الطیب ابریشم مقرض
ورق گل سرخ از هریک دو مثقال عود قماری خام سه مثقال و نیم زعفران یکمثقال ورق
طلا ورق نقره عنبر اشهب از هریک نیم مثقال شیر آمله سی مثقال قند سفید عسل مصفی
بالمناصفه بقدر ضرورت اول مرتبه آمله را در شیر بخیسانند یک شبانروز پس بآب گرم
بشویند و بآب خالص بجوشانند تا مهرا شود و از پا لایش بگذرانند و قند و عسل را داخل
کرده بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته بآن معجون سازند و در نسخه دیگر وزن عنبر
اشهب یکمثقال است و وزن قند و عسل سه وزن مجموع ادویه و قلمی نموده که آمله را
بعد از شستن بآب گرم با گلاب بجوشانند تا مهرا شود و از پالایش بگذرانند و با عسل
و قند بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر بآن سرشند انوشدارو لؤلؤی
دیگر که جهت بندگان حضرت نواب پادشاه شاه جمجاه سلیمان صفوی موسوی
حسینی حکیم محمد باقر غفر الله له که از اعمام آن مرحوم ست تصرف نموده و در منافع
مثل منافع انوشدارو لؤلؤی تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی حکیم باشی حضرت
نواب شاه طهماسب صفوی موسوی حسینی بلکه از ان اقوی است صنعت
آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی عنبر اشهب ابریشم مقرض غنچه گل سرخ
سنبل الطیب طباشیر سفید زعفران مصطکی رومی از هریک سه درم بسد مرجان
قرمزی درونج عقربی دانه هیل بوا تخم بادرنجبویه اذخر مکی اسارون شامی ساذج هندی
سعد کوفی عود هندی صندل سفید بسباسه صری پوست ترنج زرد اترج زرنباد بهدانه ریوند
چینی از هریک دو درم مشک تبتی خالص ورق طلا ورق نقره از هریک یک درم آمله مربی
پشیده کار پرورده نیم رطل قند سفید نبات سفید عسل سفید مصفی متساوی سه وزن مجموع
ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یکمثقال تا دو درم و در نسخه دیگر بعوض ریوند
چینی دارچینی آورده انوشدارو لؤلؤی معمول حکیم محمد باقر حسینی ولد حکیم
عماد الدین محمود غفر الله لهما منقول از خط معزی الیه قریب است در افعال بنسخه والد
معزی الیه صنعت آن ابریشم مقرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی

کهربای شمعی مروارید ناسفته ورق گل سرخ از هر یک سه مثقال اسارون دارچینی بوا
ریوند چینی عود قماری خام پوست بیرون پسته صندل سفید پوست زرد اترج
سعد کوفی سافج هندی مرجان قرمزی یشب سبز تخم بادرنجبویه عنبر اشهب
مشک تبتی ورق طلا ورق نقره محلولین از هر یک یک اوقیه زرشک منقی
اذخر مکی از هر یک دو اوقیه یاقوت رمانی یک مثقال تبرآمله منقی شصت مثقال
نبات سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه اگر دو وزن مجموع ادویه کنند بهتر است اول مرتبه
آمله را یک شبانروز در شیر بخیسانند بمقداری که تر گردد پس از شیر شسته با گلاب و عرق بید مشک بجوشانند بمقداری که مهرا شود
پس از یشب آرد و هیر سولی بگذرانند و با نبات و عسل کف گرفته داخل کرده بقوام آورند
و ادویه را بدستور بان سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال و در نسخه دیگر با عنبر اشهب از هر یک
دو درم و زرشک منقی و اذخر هر دو درم و مشک یک درم و ورق طلا دو دانگ است

انوشدارو لولوی دیگر که بجهت نواب اشرف اعلی شاه عباس ماضی

ترکیب نموده صنعت آن مروارید ناسفته کهربا یشب سبز و کادری بسد محرق مغسول
یاقوت رمانی لعل بدخشی عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا محلول دانه هیل بوا قرنفل درونج
عقربی قاقله کبار از هر یک دو مثقال عود قماری خام مصطکی رومی دارچینی سنبل الطیب
سعد کوفی ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال جوزبوا بسباسه سافج هندی طباشیر
سفید ورق گل سرخ زعفران طین ارمنی زرشک منقی اسارون اذخر مکی از هر یک
سه مثقال ورق طلا محلول یک مثقال تبر آمله منقی هفتاد و پنج مثقال قند سفید عسل
سفید مصفی از هر یک دویست مثقال بدستور معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم

انوشدارو لولوی منقول از خط میرزا محمد نسیم حکیم باشی شاه سلطان حسین

قلمی فرموده اند که جد معزی الیه حکیم محمد رضا این نوشدارو را بجهت نواب اشرف
اعلی شاه عباس ثانی تالیف نموده صنعت آن عود هندی مصطکی رومی دارچینی
سنبل الطیب سعد کوفی ابریشم مقرض از هر یک چهار مثقال جوزبوا بسباسه
سافج هندی طباشیر سفید زعفران غنچه گل سرخ بزر و نج الافاعی طین ارمنی

مغسول زرشک منقی اسارون اذخر مکی از ہر یک شش مثقال قرنفل درونج عقربی
قاقلہ صغار مروارید ناسفتہ ابریشم سبز کہربای شمعی بسد محرق مغسول یاقوت رمانی
عنبر اشہب مشک تبتی از ہر یک دو مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقرہ دو مثقال
شیر املہ منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی از ہر یک دو صد مثقال بقانون معجون
معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال * انوشدارو تصرف میرزا رضی
موسوی صنعت ان غنچہ گل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد کوفی بسباسہ زعفران
از ہر یک پنج مثقال قرنفل سنبل الطیب اسارون سازج ہندی از ہر یک سہ مثقال
مشک تبتی خالص قرفہ الطیب از ہر یک نیم مثقال جوز بوا ہفت عدد دانہ ہیل بوا
دانہ قاقلہ کبار از ہر یک دو مثقال زرنباد دارچینی دار فلفل از ہر یک دو مثقال
و نیم شیر املہ منقی بصد مثقال عسل سفید مصفی دو وزن مجموعہ ادویہ قند سفید یک وزن
مجموع ادویہ بدستور معجون سازند شربتی دو درم و این نوشدارو انوشدارو ی
کندی اجر است نسخہ کند می بہتر است از برای تقویت قلب * انوشدارو ی
لولوی کہ مغفرت پناہ حکیم محمد باقر موسوی ترتیب دادہ و بعد آن معمول حکیم محمد حسین ولد
مشار الیہ بود و این دو نسخہ است یک نسخہ حار و یک نسخہ بارد نسخہ حار این است
ابریشم مقرض طباشیر سفید مروارید ناسفتہ کہربای شمعی گل سرخ سنبل الطیب زعفران
مصطکی عنبر اشہب از ہر یک سہ مثقال عود قماری خام پوست زرد اترج
بادرنجبویہ دانہ ہیل درونج عقربی اسارون اذخر مکی بسبابہ سبز مرجان قرمزی
مشک ختائی ورق طلا ورق نقرہ ریوند چینی سازج ہندی سعد کوفی زرشک منقی
یاقوت رمانی از ہر یک دو مثقال املہ منقی شصت مثقال قند سفید نبات سفید عسل مصفی
از ہر یک برابر مجموع ادویہ املہ را بگلاب و عرق بید مشک بجوشانند و از پشت غربال
بپالایند و قند و نبات و عسل را صافی نمودہ داخل کنند و بعد از ان عنبر در ان حل کنند
و بعد از ان مشک و زعفران بعد ازین ورقہا پس باقی اجزا را داخل نمایند * نسخہ دوم
کہ بارد است ابریشم مقرض طباشیر سفید گل گاؤزبان گل سرخ مروارید ناسفتہ عنبر اشہب

ورق طلا ورق نقره کهربای شمعی صندل سفید زرشک منقی از هر یک سه مثقال یشب سبز
مرجان قرمزی ریوند چینی از هر یک دو مثقال یاقوت رمانی زعفران تخم بادرنجبویه
سنبل الطیب مصطکی از هر یک یکمثقال اسارون سعد کوفی دانه هیل درونج عقربی
پوست زرد اترج اذخر مکی ساذج هندی از هر یک و نیم مثقال عود هندی غرقی
یکمثقال امله منقی شصت مثقال بابنات و قند و عسل از هر یک مثل مجموع اجزا
مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو درم نافع باد انوشدارو ی لولوئی لطیف
زین الدین مسعود شیرازی صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق مغسول یشب سبز
کهربای شمعی غنچه گل سرخ شروع الاقماع زعفران قاقله صغار اذخر مکی خولنجان
بادرنجبویه گل ارمنی مغسول ریوند چینی لسان سه دارچینی از هر یک دو مثقال سعد کوفی
بهمن سرخ بهمن سفید ساذج هندی اسارون مصطکی رومی شقاقل از هر یک دو مثقال (ازاره)
سنبل الطیب یک مثقال و نیم عود قماری چهار مثقال زرشک منقی سه و نیم مثقال
ابریشم مقرض سه مثقال مغز امله پنجاه و چهار مثقال اجزا را کوفته بیخته قند سفید
پنجاه مثقال عسل سفید جید خوشبوی منصفی یکصد و پنجاه مثقال قند و عسل را بگلاب
حل کرده بقوام آورده ابریشم مقرض را بران پاشیده ادویه باید دستور مقرر
بان سرشته معجون سازند شربتی یک مثقال تا یک مثقال و نیم انوشدارو ی
لولوی قلمی نموده اند که این از تصرف بنده اثم میر محمد هاشم المحتاج الی غفران
ربه الرحمن مخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان است اعضای رئیسه و معده را قوت دهد
و نور چشم را بیفزاید و نافع انصباب مواد است بمعده و امعاء و حافظ اخلاط از تعفن و فساد
و اخلاط سودا بروح و غلبه سودا و مقوی باه و مجفف رطوبات معده و امعاء و دماغ
اعصاب و هاضم و مشتهی طعام است و بوی دهان خوش کند و فرح و سرور آورد و ضعف
دماغ و مالیخولیا و سایر امراض سوداوی را نافع است و منافع بسیار دارد و تجربت است
این نسخه بلکه جمیع انوشداروهای لولوی و لاسیما انوشدارو ی لولوی حکیم علاء الدین
مجوسی می باشد مقوی معده و اعضای رئیسه و نافع از برای اصحاب وسواس

و مالیخولیا خصوص از برای اصحاب مالیخولیای مراقی و معدی و سبب باشد در نهایت نفع مر اینها را صنعت آن غنچه گل سرخ منزوع الاقماع چهار مثقال مروارید ناسفته یشب سبز بسد محرق مغسول کهربای شمعی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید سیاذج هندی پوست بیرون پسته پوست زرد اترج فادزهر معدنی خطائی گل ارمنی مغسول گل داغستانی ابریشم مقرض صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خولنجان از هر یک سه مثقال سعد کوفی هیل بوا سنبل الطیب زرنب از هر یک یک مثقال و نیم زرشک منقی هفت مثقال تخم خرفه سفید چهار مثقال عنبر اشهب طلای محلول از هر یک نیم مثقال زعفران ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال شیرآمله منقی هفتاد و پنج مثقال فانید سنجری عسل سفید مصفی خوشبو نبات سفید سه وزن ادویه یعنی از هر یک بوزن مجموع ادویه آمله را یک شبانه روز در شیر گاو بخیسانند و پس بشویند نیکو و آن را با زرشک منقی در نه رطل آب خالص بجوشانند تا به سه رطل برسد پس بپالایند و فانید و عسل و نبات را بگلاب حل کرده بآتش ملایم بجوشانند و کف آن را بگیرند چون دیگر کف نیاورد و صافی نموده در مطبوخ آمله داخل کرده بقوام آورند و ادویه را با آن بدستور مقرر سرشته معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال انوشدارویی لولوئی یاقوتی نیز از اقتراح آن مرحوم صنعت آن مروارید ناسفته یاقوت رمانی یشب کافوری عقیق یمانی بسد محرق مغسول مرجان قرمزی زمرد کهنه فادزهر معدنی خطائی ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب کهربا قفاح اذخر مکی از هر یک چهار دانگ سنبل الطیب ورق گل سرخ سعد کوفی پوست بیرون پسته پوست زرد اترج طباشیر سفید صندل سفید گل مختوم گل ارمنی ابریشم مقرض ساذج هندی دانه هیل از هر یک یکمثقال شیرآمله منقی بیست مثقال آب امرود آب به شیرین از هر یک چهل مثقال نبات سفید عسل مصفی از هر یک پنجاه مثقال دستور ساختنش آنکه شیرآمله را در یک رطل گلاب بپزند تا مهرا شود پس بمالند و بپالایند و تفالش را دور کنند و آب امرود و آب به و نبات و عسل قدری آب خالص داخل کرده بجوشانند کفش را بگیرند و در آمله مطبوخ

داخلکرده بقوام آورند و جواهر وفادزهر و کهربا را بگلاب صلایه کرده ذهب و فضه را
حلکرده با سایر ادویه کوفته و بیخته با آن سرشته معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم
انوشدارو بی لولوی دیگر نیز از اختراع آن مرحوم مقوی اعضای رئیسه است
و از برای خفقان و جمیع اقسام مالیخولیا خصوص مراقی و از برای ضعف دماغ
و معده و کبد و احشا نافع است و بوی دهان را خوش کند و فرح آورد و مشتهی
و مبهی است و روشنائی چشم را بیفزاید و منافع بسیار دارد و صنعت آن غنچه
گل سرخ چهار مثقال سعد کوفی سنبل الطیب از هر یک سه مثقال مروارید ناسفته
یشب کافوری یاقوت رمانی عقیق یمانی بسد محرق مغسول مرجان قرمزی زمرد کهنه
لعل بدخشی حجر فادزهر معدنی خطائی عنبر اشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول
کهربای شمعی درونج عقربی پوست بیرون پسته ابریشم مقرض گل گاوزبان عاقر
قرحا اذخر خولنجان زرنب اسارون بسباسه از هر یک یک مثقال پوست زرد اترج
بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری دارچینی طباشیر سفید فرنجمشک صندل سفید
ساذج هندی گل ارمنی مغسول گل داغستانی دانه هیل بوا بادرنجبویه از هر یک
یک مثقال و نیم عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال شیر امله منقی شصت
و پنج مثقال زرشک منقی هفت مثقال امله و زرشک را یکشبانروز در آب جداگانه
بخیسانند و باید که مقدار آب نه رطل باشد پس بجوشانند تا سه رطل آب بماند فرود آورده
نیکو بمالند و بپالایند پس قند سنجری نبات سفید رب به شیرین رب امرود از هر یک
نصف وزن اجزا عسل مصفی بوزن اجزا بگلاب حل کرده و بآتش ملایم بجوشانند
و کف آن را گرفته چون دیگر کف نیاورد در امله مطبوخ داخل کرده بقوام آورند
و ادویه را بدستور مقرر با آن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک تا
دو مثقال صنعت آن به نسخه دیگر یاقوت رمانی مروارید ناسفته یشب سبز
بسد محرق مغسول ... کهربای شمعی پوست زرد اترج اذخر مکی سلیخه سیاه
سنبل الطیب درونج عقربی ساذج هندی دانه هیل بوا ورق نقره محلول سعد کوفی

اسارون تخم بادرنجبویه از هر یک دو مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید کشنیز خشک بریان
ورق گل سرخ ابریشم مقرض صندل سفید عود قماری خام از هر یک سه مثقال
قرنفل مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق طلا محلول از هر یک یکمثقال
شیر آمله منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه
بدستور معمول معجون سازند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم نوشدارو
لولوی دیگر نیز از تالیف آن مغفور که همان منافع دارد صنعت آن غنچه
گل سرخ منزوع الاقماع چهار مثقال مروارید ناسفته بسد محرق یشب سبز کهربای
شمعی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید ساذج هندی پوست بیرون پسته پوست
زرد اترج حجر فادزهر معدنی گل ارمنی مغسول ابریشم مقرض صندل سفید از هر یک
سه مثقال سعد کوفی دانه هیل بوا از هر یک یکمثقال و نیم زرشک بیدانه هفت مثقال
تخم خرفه مقشر چهار مثقال عنبر اشهب طلای محلول از هر یک نیم مثقال زعفران ورق
نقره محلول از هر یک یک مثقال شیر آمله هشتاد و پنج مثقال قانید سنجری عسل مصفی
نبات سفید هر سه وزن ادویه یعنی از هر یک یک وزن ادویه مجموع آمله را
یک شبانروز در شیر گاو بخیسانند پس بشویند نیکو و بنه رطل آب آنرا و زرشک را
بجوشانند تا به سه رطل برسد پس بپالایند و قانید و عسل و نبات را داخل کرده بقوام
آورند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال نوشدارو لولوی نیز از تالیف نواب
غفران مآب یعنی حکیم محمد هاشم ابن محمد هادی العلوی غفر الله لهما نهایت مقوی اعضای
رئیسه است و از برای خفقان و مالیخولیای مراقی و ضعف دماغ و معده و کبد نافع
است و بوی دهان خوش کند و نشاط آورد و مشهی است و منافع بسیار دارد مجرب است
صنعت آن غنچه گل سرخ چهار مثقال سعد کوفی سه مثقال مروارید ناسفته یشب کافوری
یاقوت رمانی عقیق یمانی بسد محرق مرجان قرمزی زمرد کهنه لعل بدخشی حجر بادزهر
خطائی عنبر اشهب ورق طلائی محلول ورق نقره محلول کهربای شمعی درونج پوست
بیرون پسته زعفران تفاح اذخر زرنب اسارون بسباسه باغی از هر یک یکمثقال

پوست زرد اترج دارچینی طباشیر سفید صندل سفید ساذج هندی گل مختوم گل ارمنی
مغسول ابریشم مقرض دانهٔ هیل بوا از هریک یک مثقال و نیم شیر آمله شصت مثقال
منقی هفت مثقال آمله و زرشک را در ده رطل آب بجوشانند تا به رطل رسد پس
فرود آورده بمالند نیکو و بپالایند پس قند سنجری و نبات سفید و عسل مصفی
و رب به شیرین و رب امرود از هریک بوزن مجموع ادویه داخل کرده بقوام آورند
و با سایر ادویه بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از یک مثقال
تا دو مثقال **الوشداروی لؤلؤی** بنسخهٔ دیگر صنعت آن یاقوت رمانی
مروارید ناسفته یشب سبز بسد محرق مغسول کهربای شمعی پوست زرد اترج اذخر مکی
سلیخه سیاه ساذج هندی سنبل الطیب درونج عقربی چینی دانه هیل ورق نقره محلول
سعد کوفی اسارون تخم بادرنجبویه از هریک دو مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید
کشنیز خشک بریان مقشر گل سرخ منزوع الاقماع ابریشم خام مقرض عود قماری خام
صندل سفید از هریک سه مثقال قرنفل مشک تبتی عنبر اشهب ورق طلای محلول
از هریک یک مثقال شیر آمله منقی شصت مثقال قند سفید و عسل بالسویه سه وزن مجموع
ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم الوشداروی
لؤلؤی که از مفرحات است و مقوی دل و معده و مراق و دماغ است و دفع غم و
فزع و وسواس کند و مالیخولیای مراقی را بنهایت سودمند باشد و هاضم طعام
است و بوی دهان خوش کند و اشتهای طعام آورد و شکم ببندد و هر بیماری که بمشارکت
معده باشد نافع است . صنعت آن غنچه گل سرخ منزوع الاقماع چهار مثقال سعد کوفی
اذخر مکی مروارید ناسفته بسد محرق مغسول یشب سبز کهربای شمعی از هریک دو مثقال عود قماری
غرقی خام سه مثقال و نیم طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض
از هریک سه مثقال عنبر اشهب زعفران از هریک نیم مثقال شیر آمله منقی سی مثقال و طریق
شیر آمله آنست که هر مقدار آمله را که خواسته باشند با دو وزن شیر گاو بخیسانند یک
شبانروز پس بشویند و سی مثقال آن را با دو صد و پنجاه مثقال آب خالص بجوشانند

آنقدر که نود مثقال آب در آن بماند پس عسل مصفی و قند سفید متساوی یکصد و هشتاد مثقال
داخل کنند و بجوشانند تا بقوام آید پس فرود آورده ادویه را بدستور بآن بسرشند
و در نسخهٔ دیگر این انوشدارو عنبر اشهب داخل نیست و وزن زعفران دو مثقال است
و این اجزا بر اجزای اصل افزوده است کهربا درونج عقربی بهمن سفید بهمن سرخ
اشنه از هر یک دو مثقال شیر امله سی مثقال چنانچه در نسخهٔ اصل بود و بار زرشک منقی
و انار دانه از هر یک دوازده مثقال در آب بجوشانند و از پالایش بگذرانند و با سه چند
مجموع ادویه قند سفید و عسل مصفی ترکیب کنند شربتی از دو درم تا دو مثقال
انوشداروی دیگر منقول از خط سیادت مآب عمدة الاطبا میرزا محمد رحیم حکیم
باشی ولد ارشد حکیم محمد باقر بن حکیم محمد رضا برادر حکیم احمد فرموده اند که این انوشدارو
بجهت نواب اشرف جنت مکانی شاه عباس صفوی موسوی تالیف شده است
صنعت آن عود هندی مصطکی رومی سنبل الطیب سعد کوفی دارچینی ابریشم از هر یک
چهار مثقال جوز بوا بسباسه ساذج هندی طباشیر سفید گل سرخ زعفران گل ارمنی
زرشک منقی اسارون اذخر از هر یک شش مثقال قرنفل درونج عقربی قاقلهٔ صغار
مروارید ناسفته کهربا یشب سبز بسد یاقوت سرخ عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک دو مثقال
ورق طلا یک مثقال ورق نقره دو مثقال آمله منقی شصت مثقال قند سفید عسل مصفی را
از هر یک دویست مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند انوشداروی لولوی دیگر
منافع بسیار دارد و نهایت مقوی قلب و معده است صنعت آن مروارید ناسفته
بسد محرق یشب سبز سعد کوفی تفاح اذخر از هر یک چهار مثقال طباشیر سفید ساذج هندی
سنبل الطیب ابریشم مقرض گل ارمنی از هر یک شش مثقال عود قماری خام هفت مثقال
عنبر اشهب یک مثقال شیر آمله منقی شصت مثقال عسل سفید مصفی و قند سفید بالمناصفه
سه وزن مجموع ادویه بدستور مرتب نمایند انوشداروی لولوی دیگر صنعت آن
مروارید ناسفته بسد محرق یشب سبز طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب ابریشم
مقرض شیر آمله از هر یک ... مثقال سعد کوفی زعفران عنبر اشهب ... از هر یک

یک مثقال قند سفید عسل مصفی از هریک نه دو مثقال بدستور مرتب نمایند انوشدارو
لولوی منقول از بیاض مجربات حکیم احمد موسوی بخط معزی الیه صنعت آن
مروارید ناسفته لسد محرق مغسول یشب سبز محرق مغسول مصطکی رومی اذخر مکی
سعد کوفی از هریک دو مثقال عود قماری خام بگلاب سوده سنبل الطیب طباشیر
سفید ساذج هندی گل ارمنی مغسول ابریشم خام مقرض از هریک سه مثقال
عنبر اشهب زعفران از هریک یکدرم مشک تبتی یکدانگ شیر املہ منقی شصت
مثقال نبات سفید عسل مصفی برابر بقدر حاجت بدستور مقرر معجون سازند
و بعض اطبا درین انوشدارو مشک خطائی دو مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده
دو درم و نیم قرنفل ساذج هندی از هریک دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال داخل نموده
اند و بعض اطبا آمله را یک شب در شیر می خیسانند پس از آب گرم شسته که اثر
شیر برود و در آفتاب خشک کرده کوفته بیخته داخل نمایند و قلمی فرموده اند که
این قسم بهتر است بحسب طعم از آنکه آمله را پخته از بالایش بیرون می کنند که بال
بهتر نمی گردد و شربتی نیم مثقال انوشداروی لولوی دیگر منقول از
بیاض مجربات حکیم احمد بخط معزی الیه صنعت آن مروارید ناسفته لسد محرق
مغسول یشب سبز سعد کوفی اذخر مکی زعفران از هریک چهار مثقال عود قماری
خام ده مثقال طباشیر سفید ساذج هندی گل ارمنی مغسول سنبل الطیب از
هریک شش مثقال عنبر اشهب لاجورد مغسول از هریک دو مثقال صندل سفید بگلاب
سوده سه مثقال آمله شصت مثقال قند سفید یکصد و هشتاد مثقال عسل مصفی بقدر
حاجت آمله را یک شب در شیر بخیسانند پس آب گرم بشویند و بگلاب بپزند تا مهرا شود
از بالایش بگذرانند و با عسل و قند بقوام آورده داروها را با آن سرشته معجون سازند
و فرموده که این دستور بهتر از سفوف است انوشداروی لولوی دیگر منقول از
خط معزی الیه صنعت آن مروارید ناسفته یشب سبز لسد محرق مغسول مصطکی رومی
سعد کوفی اذخر مکی از هریک دو مثقال عود قماری خام بگلاب سوده سنبل الطیب ساذج هندی

طباشیر سفید گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک سه مثقال عنبر اشهب زعفران از هر یک نیم مشک تبتی
یکدانگ شیر آمله منقی سی مثقال نبات سفید عسل سفید مصفی بالمناصفه بقدر حاجت بدستور
مرتب نمایند شربتی یک مثقال تا دو مثقال انوشدارو دیگر منقول از بیاض
مجربات منسوبی الیه صنعت آن مروارید ناسفته سعد کوفی قرنفل اسارون مصطکی
از هر یک سه مثقال قاقله صغار قاقله کبار بسباسه جوزبوا قرفه الطیب زعفران
سنبل الطیب از هر یک دو مثقال ورق گلسرخ پنج مثقال شیر آمله منقی مصفا دو پنج مثقال
عنبر اشهب یک مثقال مشک تبتی یکدانگ و تخمنک سه مثقال ساذج هندی
دو مثقال و نیم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از دو درم
تا سه درم انوشدارو لؤلوی معمول حکیم محمد باقر موسوی منقول از خط مؤلف الیه
صنعت آن ابریشم مقرض طباشیر سفید سنبل الطیب زعفران مصطکی رومی
کهربای شمعی مروارید ناسفته ورق گلسرخ از هر یک سه مثقال اسارون دانه هیل بوا دارصینی
عود قماری خام پوست بیرون پسته صندل سفید پوست اترج سعد کوفی
ساذج هندی مرجان قرمزی یشب سبز تخم بادرنجبویه عنبر اشهب مشک تبتی ورق طلا
ورق نقره از هر یک یک اوقیه زرشک منقی اذخر مکی از هر یک دو اوقیه یاقوت رمانی
یکمثقال شیر آمله منقی شصت مثقال نبات سفید عسل مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه
بدستور مقرر معجون سازند اگر شربتی دو وزن ادویه کنند بهتر است اول مرتبه آمله را
از شیر بشسته با گلاب و عرق بیدمشک بجوشانند تا مهرا شود از پالایش بگذرانند و با نبات
و عسل بقوام آورده معجون سازند شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم
انوشدارو لؤلوی مفرحی است قوی دل و دماغ و معده و جگر را قوت
بخشد و اشتها آورد و طعام بگوارد و بیمار بیمارا که از مشارکت معده و جگر بود سود دهد
و نشاط و شگفتگی آرد صنعت آن مروارید ناسفته جدوار خطائی مجرب یشب سبز
سعد کوفی اذخر مکی کهربا از هر یک دو مثقال عود خام طباشیر سفید ساذج هندی سنبل الطیب
گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک سه مثقال زعفران درونج بهمنین اشنه از هر یک دو مثقال

شیر امله منقی سی مثقال زرشک بیدانه انار دانه از هر یک ده مثقال زرشک و انار دانه را
با آمله بجوشانند و صاف نمایند و باسه چندان ادویه قند و عسل بقوام آورند بطریق
معمول معجون سازند و شربتی دو درم تا دو مثقال تناول نمایند انوشدارو ی
لؤلؤی تالیف حضرت استادی و سیدی حکیم سید محمد هادی خان قدس سره
جامع این اوراق مقوی اعضای رئیسه و معده و هاضمه است و اسهال رطوبی را نافع است
سفید صنعت آن شیر امله منقی چهل و پنج مثقال مروارید ناسفته [illegible] بسد محرق
مغسول یشب سبز کهربای شمعی سعد کوفی اذخر مکی از هر یک سه مثقال عود غرقی خام طباشیر
سفید ساذج هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض از هر یک چهار و نیم مثقال
زعفران سه مثقال عنبر اشهب یکمثقال شربت به شیرین شربت سیب شیرین از هر یک
بست مثقال عسل و نبات بالمناصفه سه وزن ادویه علی الرسم معجون سازند و در
نسخه دیگر قرنفل پوست زرد کوبله و پوست زرد اترج مصطکی رومی قاقله کبار از هر یک
سه مثقال جوزبوا دو مثقال مشک خالص نیم مثقال داخل است انوشدارو ی
لؤلؤی دیگر صنعت آن ورق گل سرخ سه درم سعد کوفی قرنفل مصطکی زعفران اسارون
دانه هیل بوا قرفه الدارچینی مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان قرمزی از هر یک دو درم
جوز الطیب قاقله کبار بسباسه کشنیز خشک مقشر عنبر اشهب از هر یک درم ابریشم مقرض
یشب سبز لسان الثور صندل سفید صندل سرخ درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید
گل ارمنی گل مختوم طباشیر سفید پوست بیرون پسته از هر یک درم و نیم شیر امله منقی
و در شیر شربت زرشک شربت انارین از هر یک پانزده مثقال مشک تبتی خالص نیم درم
زر محلول فضه محلول از هر یک دو دانگ باسه وزن ادویه قند سفید و عسل مصفی بدستور
معجون سازند شربتی از یک مثقال تا سه درم انوشدارو ی لؤلؤی دیگر صنعت آن
مروارید ناسفته صندل سفید سماق مصری ورق نقره ابریشم مقرض سعد کوفی تخم خرفه
مقشر کشنیز خشک مقشر از هر یک هفت درم غنچه گل سرخ [illegible] الاقملع قرنفل
مصطکی رومی سنبل الطیب قرفه الطیب اسارون شامی از هر یک شش درم طباشیر سفید

پنج درم زرنب لسباسه زعفران قاقله کبار دانه هیل بوا از هریک سه درم عنبر اشهب ورق طلا
از هریک دو درم مشک تبتی یکدرم آمله شیر کاد به وزن ده نود درم قند سفید عسل
مصفی بالمنا صفه سه وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی یکمثقال

انوشداروی لولوی دیگر تالیف استاد الاطبا و سید الحکما نواب
حکیم سلیمان موسوی غفر الله له صنعت آن مروارید ناسفته طلا کرده قرفه الطیب
بسد محرق مغسول و [?] جوز بوا ابریشم مقرض از هریک دو مثقال قرنفل مصطکی رومی
اسارون دانه هیل بوا قاقله کبار لسباسه سنبل الطیب زرنب طین ارمنی از هریک
سه مثقال ورق گل سرخ زعفران طباشیر سفید از هریک شش مثقال سعد کوفی
ده مثقال پوست زرد اترج صندل سفید از هریک چهار مثقال لسان الثور بادرنجبویه
سازج هندی از هریک پنجمثقال لاجورد مغسول مشک خطائی از هریک مثقال نیم
ابریشم مقرض دو مثقال عنبر اشهب یکمثقال تا دو مثقال آمله منقی [illegible] منقی یکرطل
شربت آلوی شیرین چهل مثقال قند سفید یکصد مثقال عسل سفید مصفی دو وزن مجموع ادویه
بدستور معجون سازند شربتی یکمثقال و نیم **انوشداروی لولوی دیگر** صنعت آن
مروارید ناسفته سنبل الطیب اسارون مصطکی رومی بهمن سرخ بهمن سفید قرفه شقاقل مصری
دارچینی سیلانی کشنیز خشک از هریک شش مثقال زرنب زعفران لسباسه قاقله کبار
دانه هیل جوز بوا بادرنجبویه خولنجان سازج هندی از هریک چهار مثقال غنچه گل سرخ
منزوع الاقماع دوازده مثقال سعد کوفی طباشیر سفید صندل سفید زرشک منقی
از هریک ده مثقال صندل سرخ هشت مثقال مشک تبتی یکمثقال عنبر اشهب یکمثقال
و دو دانگ شیره آمله یکصد و هشتاد مثقال قند سفید عسل مصفی از هریک یکمن بدستور
معجون سازند شربتی یکمثقال **انوشداروی لولوی دیگر** صنعت آن
غنچه گل سرخ منزوع الاقماع شش مثقال سعد کوفی قرنفل مصطکی رومی
اسارون قرفه الطیب سنبل الطیب شیره آمله منقی مروارید ناسفته ابریشم مقرض از هریک
هفت مثقال زرنب لسباسه قاقله کبار دانه هیل بوا صندل سفید طباشیر کشنیز خشک

از هریک سه مثقال جوز بوا عنبر اشهب از هریک دو مثقال ورق طلا ورق نقره از یک [یک مثقال]
مشک خالص نیم مثقال قند سفید و عسل مصفی بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور مقرر
معجون سازند شربتی یک مثقال انوشدارو ی یاقوتی [لولوی] صنعت آن مروارید
ناسفته یاقوت رمانی یشب کافوری کهربای شمعی بسد محرق پوست زرد اترج درونج
سلیخه سیاه سافج هندی سنبل الطیب درونج عقربی دانه هیل ورق نقره محلول سعد کوفی
اسارون تخم بادرنجبویه از هریک دو مثقال زعفران مصطکی طباشیر سفید کشنیز خشک
بریان بنفشه گل سرخ منزوع الاقماع ابریشم مقرض عود قماری صندل سفید از هر
سه مثقال قرنفل مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق طلای محلول از هریک یک مثقال
شیر آمله منقی شصت مثقال قند سفید عسل سفید خوشبوی مصفی بالسویه دو وزن
مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی
از یک مثقال تا یک مثقال و نیم انوشدارو ی لولوی عنبری
صنعت آن ابریشم مقرض سنبل الطیب مروارید ناسفته کهربای شمعی زعفران
طباشیر سفید غنچه گل سرخ منزوع الاقماع از هریک سه مثقال اسارون
سافج هندی عود قماری غرقی خام سعد کوفی دانه هیل بوا پوست بیرون پسته
پوست زرد اترج زرشک منقی صندل سفید مصطکی رومی ریوند چینی عنبر اشهب
مشک تبتی خالص مرجان قرمزی یشب سبز ورق طلا ورق نقره بادرنجبویه
ادخر مکی از هریک یک مثقال شیر آمله منقی بیست مثقال قند سفید بوزن تمام
ادویه عسل مصفی دو وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند انوشدارو
عنبری لولوی دیگر صنعت آن مروارید ناسفته بسد محرق یشب سبز طباشیر سفید
سافج هندی سنبل الطیب ابریشم مقرض از هریک سه مثقال سعد کوفی
زعفران عنبر اشهب از هریک دو مثقال عود قماری غرقی خام دو مثقال و نیم گل ارمنی
یک مثقال شیر آمله منقی بیست مثقال عسل مصفی قند سفید از هریک نود مثقال
آمله را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد قند و عسل را دران خلط کرده بقوام

آورده پس عنبر را در آن داخل نمایند پس باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک مثقال

انوشداروی عنبری

لولوی منقول از تحفة المومنین که معزی الیه از بیاض مجرب نواب حکیم میر محمد باقر بخط معزی الیه نقل نموده و قلمی فرموده که بهترین نسخه‌های انوشداروی لولوی است و مکرر تجربه شده و بجهت تقویت اعضای رئیسه و ضعف معده و بدن و نقاهت و برانگیختن اشتها * صنعت آن طباشیر سفید ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید ناسفته کهربا گل سرخ از هر یک سه مثقال یاقوت رمانی ریوند خطائی اسارون سعد کوفی عود هندی اذخر مکی صندل سفید پوست زرد اترج ساذج هندی بسبایه تخم بادرنجبویه درونج عقربی دارچینی بهمن بادرنجبویه ازهر یک مشک ممتنی عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر دو مثقال مشک ترکی یک مثقال شیر آمله منقی نه دو مثقال آمله را با گلاب نه مثقال و آب باران پنج رطل بجوشانند تا مهرا شود و از پرویزن بگذرانند و با یک من و نیم مجموع ادویه قند سفید و مثل آن عسل سفید خوشبوی مصفی را بقوام آورند ادویه را بدستور مقرر با آن معجون سازند

انوشداروی لولوی عنبری

بتصرف حکیم رکن الدین مسعود شیرازی صنعت آن مروارید ناسفته سنبل الطیب شقاقل مصری بسباسه از هر یک سه مثقال غنچه گل سرخ شترونج الاقماع بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک شش مثقال سعد کوفی طباشیر سفید صندل سفید زرشک منقی از هر یک پنج مثقال اسارون زعفران قاقله کبار قاقله صغار جوزبوا خولنجان دارچینی بادرنجبویه ساذج هندی کشنیز خشک مقشر از هر یک دو مثقال مشک تبتی خالص عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال شیر آمله منقی یک رطل قند سنجری نیم من عسل مصفی یک و نیم من تبت شیرین بیست مثقال بدستور مقرر کیمیا نمایند شربتی پنج مثقال تا پنج یاد

فصل در بیان جوارشاتی که اصل و عمود در آنها امله است جوارش املج

تالیف حکیم علاء الدین منصور صاحب طب منصوری معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و معده را ببرد و مقوی قلب و کبد و مفرح است خفقان را دور از ال کند صنعت آن شیر املج مثقال

پوست بیرون پسته سه درم مصطکی رومی سه درم پوست اترج زرشک بیدانه عود قماری از هر یک
سه درم عنبر اشهب یک مثقال سنبل الطیب دو درم قند سفید یک من و نیم قند را بقوام آورده
ادویه را کوفته بیخته بان سرشته بر روی سنگ ریزند و بطریق لوزیات بریده نگاه دارند
جوارش املج قلمی فرموده اند که از تالیف بنده درگاه محمد ہاشم مخاطب بحکیم محمد علوی خان محمد شاہی است که در سنه یکهزار و یکصد و هفده هجری در دارالفتح اجین بجهت
شاہزاده والا نسب محمد بیدار بخت خلف محمد اعظم شاه بن اورنگ زیب عالمگیر گورکانی تالیف
نموده نهایت مفید آمده این جوارش معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و حرارت
کبد را تسکین دهد و تقوی معده حار رطب سبب دل را قوت دهد و مفرح قلب است
و اسهال مراری را منفعت دهد و معده را باصلاح آورد صنعت آن شیر آمله منقی دوازده
مثقال طباشیر سفید صندل سفید سماق زرشک منقی بادرنجبویه گل سرخ منزوع الاقماع
پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر از هر یک دو مثقال
مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ شربت
رب به شیرین از هر یک دو وزن ادویه بدستور مرتب نمایند جوارش آمله لولوی
دیگر تالیف آن مرحوم بجهت منافع مذکوره صنعت آن شیر آمله منقی هفت توله زرشک بیدانه دو
توله در آب خالص گلاب و عرق گاوزبان و آب انار شیرین و آب انار ترش و عرق
بیدمشک و عرق بادرنجبویه از هر یک ده توله از پارچه پالا بند پس نبات سفید
داخل کرده بقوام آورند پس مروارید یاقوت مانی کهربای شمعی دارچینی مصطکی
از هر یک یک مثقال تخم دانه هیل طباشیر سفید ابریشم مقرض صندل سفید گل گاوزبان
کشنیز خشک مقشر از هر یک یک توله ورق طلا ورق نقره از هر یک ماشه پوست بیرون اترج
ماشه عنبر اشهب ماشه بدستور بان سرشته شربتی شش ماشه جوارش
آمله ساده که همین منافع دارد صنعت آن شیر آمله بیست درم پوست بیرون پسته
زرشک بیدانه صندل سفید از هر یک ده درم حب الآس گل سرخ منزوع الاقماع خشک
کرده از هر یک ده درم قند سفید یک من و نیم گلاب یک چهار یکمن تبریز بدستور مرتب سازند

در سنگ سیخته بطریق لوزبات بپزند جوارش آمله لولوی دیگر صنعت آن آمله مربی
چهارده مثقال آب زرشک آب سماق از هریک سه مثقال صندل سفید ابریشم مقرض
گل گاوزبان دانه هیل بوا بادرنجبویه دارچینی مروارید ناسفته از هریک دو مثقال
گل سرخ خرفه سقنقور از هریک سه مثقال عنبر اشهب مشک خالص ورق نقره ورق طلا
از هریک یکمثقال زعفران شش ماشه نبات سفید سی و هفت مثقال رب آلو
رب سیب ولایتی رب انار شیرین از هریک شش مثقال گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان
از هریک بیست و پنج مثقال اجزا را کوفته بیخته مروارید را اصلایه نموده نبات را در آورده
عرقیات بقوام آورده ربوبها داخل کرده تیز بزنند تا چون معجون شود وقت فرود
مشک و عنبر و مروارید و ورق طلا و ورق نقره داخل نموده تیز زده فرود آورده در ظرف
چینی نگاهدارند خوراکی از شش ماشه تا یکتوله با عرقیات مناسبه بخورند **جوارش آملج**
معده و قلب را قوت دهد و خفقان را زایل کند و قوت تمام آورد و گرده را قوی گرداند
و این جوارش از منافع بسیار است صنعت آن آب به اصفهانی آب سیب اصفهانی
آب اترج آب انار شیرین آب امرود آب سیب ترش آب لیموی آب زرشک منقی
آب سماق از هریک دو اوقیه نبات سفید یکمن گلاب عرق بیدمشک از هریک نیم رطل
شیر آمله بیست درم شیر آمله را در آب بپزند تا مهرا شود و بپالایند و با آبها و عرقها یکجا کرده
بقوام آورند پس مصطکی و عود خام زعفران طباشیر سفید سنبل الطیب قرنفل دارچینی
از هریک دو درم پوست بیرون پسته پوست اترج حب الآس از هریک سه درم کوفته
بیخته بآن سرشته جوارش سازند و زیاده نمودن اجزا و کم کردن بحسب مزاج و علاج
بعهده طبیب است که بحسب مزاج شخصی اضافه و کم نماید و اگر ضعف قلب باشد و در مزاج
حرارت نباشد عنبر اشهب یکمثقال و مشک خالص دو دانگ اضافه نمایند و اگر وزن
حب الآس ده درم کنند و با آمله بپزند تا مهرا شود و پس بپالایند بهتر است و اگر خواسته باشند آمله
نپزند بلکه با سایر ادویه کوفته بیخته بعد از آنکه نبات و آبها و عرقها بقوام آورده باشند
داخل کنند جایز است و اگر سه درم غنچه گل سرخ منزوع الاقماع سحوق داخل نمایند صواب باشد

جوارش آملج که آن مرحوم بجهت نواب شکان عالی متعالی شاهزاده والا جاه رضاقلی میرزا ولد
نادرشاه صاحبقران نوشته صنعت آن هلیله مربا یکصد و پنجاه مثقال با گلاب نیم من
و آب یکمن بپزند تا مهرا شود و از بالش بیرون کرده قند سفید یکمن عسل مصفی نیم من
داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند شیر آمله منقی بیست مثقال پوست بیرون پسته
مصطکی رومی خارخسک دارچینی عود هندی خام ابریشم مقرض از هریک سه مثقال
زرشک منقی پنج مثقال عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هریک یک مثقال داخل کرده
معجون سازند و اگر خبث الحدید بر هفت مثقال درین جوارش داخل نمایند بهتر است
جوارش املج دیگر آب لیمو سماق از هریک ده درم قند سفید نیم من بقوام آورده آمله منقی
پنج درم عود قماری خام سه درم مصطکی دو درم عنبر اشهب نیم مثقال کوفته بیخته بدستور
جوارش سازند جوارش آملج دیگر مقوی معده حار است و اشتها آورد و طعام هضم کند
و اسهال صفراوی باز دارد و دماغ را قوت و خفقان حار را فائده دهد و بوی دهان خوش کند
صنعت آن شیر آمله منقی بیست درم زرشک منقی صندل سفید از هریک پنج درم گل سرخ
منزوع الاقماع سماق پوست ترنج زرد حب الآس پوست بیرون پسته از هریک سه درم
مصطکی یک درم مشک تبتی یک دانک عنبر اشهب نیم دانک قند سفید یکمن گلاب یکمن قند را
بگلاب حل کرده بقوام آورند و اجزا را کوفته بیخته با آن بسرشند شربتی از آن سه درم
جوارش املج دیگر تالیف آن مرحوم که بجهت رضاقلی میرزا ولد ارشد نادرشاه ترتیب داده
معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و تقویت قلب نماید و تخفیف رطوبات غریبه نماید
و سودا را دفع کند و مفرح است و نافع است از برای وسواس و خفقان و فرحه شانه
شانه کهنه را مفید است و منافع بسیار دارد و مجرب است صنعت آن هلیله کابلی مربا منقی از نوی
یکصد و پنجاه مثقال بگلاب نیم من بپزند و آب یک من شهر بپزند سه ساعت تا مهرا شود و از بالائش بگیرند
و ثقل از او دور کنند پس قند سفید یکمن عسل سفید مصفی نیم من داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند
شیر آمله منقی بیست و پنج مثقال پوست بیرون پسته پوست اترنج مصطکی خارخسک دارچینی
عود هندی ابریشم مقرض گل گاوزبان صندل سفید از هریک سه مثقال زرشک منقی پنج مثقال

عنبر اشهب ورق طلای محلول ورق نقره محلول از هر یک یک مثقال بدستور مقرر مرتب نمایند و اگر خبث الحدید
مدبر درین جوارش داخل نمایند بهتر است جوارش املج لولوی اقتراح آن مغفور
ایضا که بجهت بندگان معزی الیه ساخته و نفع بسیار بمزاج ایشان نموده از سیر املج را
مذکوره قبل صنعت آن املج منقی بیست مثقال در گلاب و عرق بیدمشک و عرق خار خسک
و عرق گاوزبان از هر یک نیم من عرق بادرنجبویه ده سیر در دیگ نقره یا دیگ سنگی بجوشانند تا املج
مهرا شود و بمالند و بپالایند پس آب سفرجل حلو آب سیب شیرین آب انار آب امرود شیرین آب
اترج شراب آلوبالو شراب زرشک از هر یک بیست مثقال نبات سفید سی سیر عسل مصفی دو سیر
همه را داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند مروارید ناسفته ابریشم مقرض خار خسک
دارچینی عود هندی پوست زرد اترج از هر یک دو مثقال گل گاوزبان سه مثقال ساذج
هندی طباشیر سفید عنبر اشهب ورق نقره از هر یک یکمثقال ورق طلا مشک ترکی جدوار
خطایی از هر یک نیم مثقال بدستور مقرر بآن سرشته جوارش سازند شربتی یک مثقال
جوارش املج حکیم عزت الله مخاطب بحکیم الممالک صنعت آن آب انار شیرین آب
انار ترش قند سفید از هر یک یکصد و پنجاه درم آب نعناع تازه سی و هفت درم و نیم
شیر آمله منقی پنج درم پوست بیرون پسته پوست زرد اترج مصطکی رومی سنبل الطیب
قاقله کبار دانه هیل خورد طباشیر سفید زرورد کشنیز خشک از هر یک نیم درم عود هندی خام وج ترکی
از هر یک یک دانگ بدستور مرتب نمایند شربتی سه درم جوارش املج لولوی خاصه نادرشاه
از تالیف آن مغفور قلمی فرموده اند که این جوارش را فواید بسیار است و از جمله فواید بسیار
آنست نافع است از برای مالیخولیای مراقی و سودا و خفقان سوداوی و صداع سوداوی صنعت آن
شیر آمله منقی چهارده مثقال زرشک منقی هشت مثقال صندل سفید طباشیر سفید گل گاوزبان سماق
منقی دانه هیل بادرنجبویه ابریشم مقرض دارچینی از هر یک دو مثقال گل سرخ چهار مثقال
تخم خرفه مقشر سه مثقال مروارید ناسفته عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک یکمثقال
نبات سفید یکصد و سی مثقال شراب آلوبالو بیست و چهار مثقال شراب انار بیست مثقال بدستور
مرتب نمایند شربتی دو مثقال و در وقتیکه برودتی در مزاج اشرف محسوس شود یا قبضی مصطکی

عود هندی پوست زرد اترج از هریک سه مثقال مشک تبتی یکمثقال برادو به افزوده دو قرص فی
ترنجبین خراسانی پاک کرده از تخم و خاشاک سی مثقال و نیم من گلاب افزوده نافع باد جوارش
آملج دیگر از تالیف آن مرحوم بجهت شخصی که حرارت مفرط در مزاج خصوص کرده با دراشت
و بسبب حرارت کرده ذیابیطس داشت و اورا لینت در طبع نیز بود و ضعف قلب و خفقان
و نسیان نیز داشت صنعت آن آمله منقی ده مثقال زرشک منقی پنجمثقال کافور قیصوری
زعفران از هریک نیم مثقال غنچه گل سرخ سه مثقال طباشیر سفید بادزهر سلطانی معدنی
گل داغستانی کهربای شمعی گل ارمنی مغسول اسپرس صندل سفید ابریشم مقرض کبابچ
از هریک یکمثقال کشنیز خشک بفشه تخم خرفه مقشر از هریک سه مثقال ابریشم را صلایه کرده
با گلاب عرق سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته و بیخته رب به شیرین و رب سیب شیرین
از هریک پنجاه مثقال سرشته شربتی دو درم جوارش آملج دیگر که آنمرحوم بجهت
عالیجاه لطف علیخان برادرزن نادرشاه تالیف نموده اند که از قرحه مثانه قدیم و ضعف معده
و بواسیر و ضعف باه داشت و لیبسه اوست باین جوارش در امراض مذکوره التخفیف کلی بهم رسید
صنعت آن شیر آمله منقی پانزده مثقال زرشک منقی پنج مثقال فادزهر معدنی خطائی
کهربای شمعی گل داغستانی گل ارمنی مغسول طباشیر سفید صندل سفید کزمازج صمغ عربی
بزر البنج سفید تخم بلیون غنچه گل سرخ طراثیث شیرین عنبر اشهب از هریک یکمثقال
مشک مربا دو مثقال کشنیز خشک تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هریک سه مثقال
مائه شتر اعرابی نیم مثقال نبات سفید یکصد و ده مثقال رب شیرین رب سیب شیرین گلاب
عرق بیدمشک از هریک بیست و پنج مثقال به دستور مقرر مرتب نمایند جوارش مفرح
کندی در حقیقت این جوارش همان انوشدارو هندیست که بسهل تصرفی مسمی بجوارش
مفرح ساخته و افعال و منافع و خواصش همان است و کندی گفته که این جوارش نافع است
از برای حزن و تقویت بدن و معده و نیکو کردن رنگ رخساره و دفع بوی بد دهان و عرق
صنعت آن گل سرخ شش مثقال سعد کوفی پنجمثقال قرنفل مصطکی رومی اسارون
سنبل الطیب از هریک سه مثقال قرفة الطیب زرنب از هریک دو مثقال بسباسه

جوزبوا قاقله صغار قاقله کبار از هر یک مثقال املهٔ منقی بوزن مجموع ادویه یعنی بیست و یک مثقال
آمله را در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد از پرویزن بیرون کرده با یک رطل قند سفید
بقوام آورده سرشته بشند جوارش آملج مفرح قلبی بوده اند که تالیف حاجی حسین از
تلامذهٔ الوهم قدس سره است نافع از برای مالیخولیای مراقی صنعت آن املهٔ منقی
چای ختائی بادرنجبویه طباشیر سفید از هر یک ده مثقال زعفران جوزبوا اسافج سنبل هندی
قرنفل بسباسه دانه هیل بوا عود قماری خام از هر یک دو مثقال پوست زرد اترج
پوست بیرون پسته از هر یک سه مثقال قند سفید نبات سفید از هر یک نود مثقال گلاب
هفتاد مثقال آب زرشک پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب شیرین آب
سیب ترش آب انار آب سفرجل از هر یک هفتاد و پنج مثقال بدستور مقرر ترکیب نمایند
شربتش از دو درم تا سه درم جوارش آملج کابد محمد حسین شیر آمله منقی زرشک منقی گلاب
عرق بید مشک عرق شاهتره عرق گاوزبان از هر یک یک سیر بشب خیسانند تا صبح شود
و بمالند و از بالا آتش بیرون کشند پس بگیرند نبات سفید یکصد و شصت مثقال شربت
آلو شربت انار از هر یک بیست مثقال داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند گل گاوزبان
بسفایج بادرنجبویه غنچه گل سرخ از هر یک سه مثقال مصطکی نعناع طباشیر صندل سفید
دارچینی زرشک منقی از هر یک مثقال ابریشم مقرض کشنیز خشک از هر یک دو مثقال
لاجورد مغسول نیم مثقال یان سرشته بدستور معجون سازند جوارش آملج از اقتراح
حضرت ولینعمتی استادی جامع این کتاب حکیم سید محمد بادنجان قدس سره مقوی قلب
و دماغ و معده است و هاضمه قوت دهد و اشتهای طعام آورد صنعت آن شیر آمله
منقی برگ گاوزبان از هر یک نه مثقال ورق گل سرخ طباشیر پوست بیرون پسته مغز
تخم خرفه مقشر پوست زرد کونله از هر یک شش مثقال کهربا مرجان قرمزی مروارید ناسفته
از هر یک چهار و نیم مثقال صندل سفید دانه هیل قاقله کبار قرنفل جوزبوا دارچینی از هر یک
سه مثقال ابریشم مقرض ناکوبیده هشت مثقال مصطکی سه و نیم مثقال زعفران دو مثقال
عنبر اشهب مشک تبتی خالص ورق نقره محلول از هر یک مثقال ورق طلائی محلول نیم مثقال

باقند و عسل مصفی بالمناصفه چهار وزن ادویه علی الرسم معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
حب آملج جهت اسهال بواسیری و غیر آن نافع ٭ صنعت آن آمله منقی از یا
هر دو مساوی الوزن در روغن بادام یا روغن گاو تازه بریان کرده حبوب سازند
هر حبی مقدار نخودی شربتی از نیم درم تا چهار درم و اگر سفوف نموده کف نمایند
و بالای آن آب یا بعضی شیرهای مناسب بنوشند نیز مناسب است ٭ دهن آملج موی را سیاه
کند و قوت دهد و مقوی بدن و اعضا است صنعت آن آمله منقی برگ مورد پوست بیخ
صنوبر اجزا متساوی نیم کوفته در آب یک شبانروز بخیسانند و با روغن زیتون در دیگ
مضاعف بپزند تا آب برود و روغن بماند ٭ سفوف آملج اسهال معده را باز دارد
و مقوی معده و جگر است ٭ صنعت آمله منقی سه مثقال مصطکی رومی عود قماری حماما
ریوند چینی غنچه گل سرخ منزوع الاقماع زیره کرمانی مدبر کرده بادروج رب السوس مغز تخم خیارین
نعناع خشک اجزا متساوی کوفته بیخته شربتی یک مثقال با گلاب ٭ شراب آملج
در تقویت معده بی نظیر است ٭ صنعت آن بگیرند آمله منقی بیست مثقال افسنتین رومی
ده مثقال یک شب در گلاب و آب از هر یک یک رطل بخیسانند و صبح بجوشانند تا به نصف
رسد بپالایند و یک رطل شکر سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه
مخلل آملج مقوی قلب حار و منبه اشتها و هاضم طعام است صنعت آن بگیرند
آمله نیم رس و یا رسیده را هر کدام که خواهند و خار زده در آب آهک زمانی بگذارند
پس برآورده پاک شسته در آب شیرین خالص چند جوشی نموده که نیم پخته گردد
پس از آب برآورده آب را بالکل نشف نموده سرکه انگوری تند و نمک لاهوری
بر آن ریزند و بگذارند تا برسد و تناول نمایند و اگر سرکه مقطر یا عرق نعناع باشد
و چند دانه قرنفل و فلفل و سیاه دانه در آن اندازند بهتر است و اگر چاشنی دار
خواهند قدری نبات و چند دانه خرمای خارک را ورق نموده در آن اندازند ٭
مربای آملج مقوی قلب و معده و دماغ است صنعت آن بگیرند آمله های سفید و بالیده
بزرگ دانه و خارهای بسیار بر آن زنند و در آب آهک صاف قدری بگذارند تا

براورده نکوشسته در آب صاف شیرین طبخ نموده رطوبت آنرا از پارچه کرباس صفی صاف نمایند و شیره
شکر سفید صاف نموده و یا عسل مصفی که بسیار غلیظ نباشد داخل کرده بآتش ملایم طبخ
دهند تا آنکه در جرم آنها شیره نفوذ نماید و غلیظ گردد پس فرود آورده سرد کرده
در مرتبان چینی یا سبوچه لعابدار نموده نگاهدارند و بعد یکهفته یا زیاده ملاحظه نمایند
اگر رطوبتی از جرم آنها تراوش نموده و شیره را رقیق ساخته باز چند جوشی داده
بدستور نگاهدارند و عند الحاجت یکعدد تا دو عدد از آنها با گلاب شسته یا آنچه مناسب باشد
از طباشیر و مصطکی و دانه هیل بوا و کشنیز خشک و غیرها تناول نمایند **مطبوخ آملج**
نافع است از برای مالیخولیای حادث از احتراق صفرا صنعت آن آمله منقی پوست
هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله سنائی از هر یک پنج درم عناب
خراسانی ده دانه آلوی سیاه تمر هندی از هر یک بیست دانه اصل السوس کوفته
تراشیده پنج درم همه را بقانون مقرر جوشانیده صافی نمایند بر روی فلوس خیارشنبر
منقی از حب و ترنجبین پاک کرده از هر یک ده مثقال و شکر بمالند و بالا شیرخشت
بران دو درم روغن بادام شیرین تازه و نیم گرم بیاشامند نافع باد **معجون آملج**
نافع از برای مالیخولیای مراقی و دوار منقول از خط نجیب الدین سمرقندی صنعت آن شیره آمله منقی
ابریشم مقرض پوست هلیله کابلی گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمن سفید بهمن سرخ کشنیز خشک
اجزا را سفایادی کوفته بیخته برب سیب شیرین سه وزن مجموع ادویه سرشته معجون سازند شربتی
سه درم و در نسخه دیگر بجای پوست هلیله کابلی هلیله سیاه داخل است **معجون مفرح**
نجیبی سمرقندی در اسباب و علامات در علاج مالیخولیا گفته که بعد از فصد و تنقیه سودا
سزاوار است که تقویت کرده شود دل باین معجون قلب و معده و دماغ را مولانا نفیس در شرح
او گفته معجون مفرح به نسخه محمد بن زکریا این است صنعت آن گل سرخ شش درم سعد کوفی
پنج درم قرنفل مصطکی رومی سنبل الطیب اسارون از هر یک سه درم قرفه الطیب زرنب
زعفران از هر یک دو درم بسباسه جوزبوا از هر یک یک درم و در نسخه دیگر از هر یک دو درم
اجزا را کوفته منخول شیره آمله منقی یکرطل و یکنیم رطل آب بپزند تا سه رطل بماند پس بمالند و بالا

ونیم رطل عسل مصفی در آن داخل کرده بپزند تا بقوام آید و دوبه را از آن بیامیزند بعد از فرود آوردن
از آتش در ظرف چینی نگاه دارند و بدانکه این همان معجون هندیست معروف بانوش دارو
که ذکر یافت **فصل در بیان مفرحات ایلچی** مفرح ایلچی لؤلؤئی تالیف
جالینوس این مفرح را از برای قیصر روم تالیف نموده و نامیده از اسطوخس یعنی
خمار القلب جهت خفقان حار و سودا و منع صعود ابخره بدماغ و سدر و دوار و صرع
و شقیقه و مالیخولیا خصوصا مراقی و حمی و تشنگی و قطع خون و نکایت سموم نافع است و گویند
سرد است در درجه دوم و خشک است در اول صنعت آن ایلچی در شیر گاو تازه دوشیده
خیسانده یکهفته بشرط آنکه هر روز شیر را تازه کنند پس از شیر برآورده سه روز در گلاب بخیسانند پس
بپزند با شراب ماقین و شراب سیب و شراب ریباس و گلاب و عرق بیدمشک از هر یک دو صد
مثقال تا آنکه مهرا شود و باز در دیگ کرده با آتش ملایم بپزند تا بقوام لایق آید پس از آتش فرود
آورده بگیرند گل سرخ منزوع الاقماع گل گاوزبان تخم خرفه مقشر از هر یک بیست مثقال صندل
سرخ صندل سفید صندل زرد پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هر یک ده مثقال بهمن سفید
دارچینی کشنیز خشک مقشر طباشیر سفید پوست زرد اترج پوست ترنج درونج ابریشم مقرض
کهربا از هر یک پنجمثقال مرجان قرمزی مروارید ناسفته غلطان بزرگ دانه از هر یک سه
مثقال ورق طلای محلول ورق نقره محلول یاقوت رمانی زمرد سبز از هر یک دو مثقال [illegible]
تا به لیمو یا آب ترنج ترش حل کرده ورق طلا ورق نقره را با عسل حل کرده و باقی ادویه را کوفته
بیخته عنبر اشهب دو درم بروغن پسته یا روغن بلسان گداخته بدستور مقرر با تبرید اینها
مذکور معجون سازند و در ظرف طلا یا چینی نگاه دارند شربتی یکمثقال تا دو درم مفرح ایلچی
نافع از برای اصحاب مالیخولیا صنعت آن ایلچی سفید هفتاد و پنج درم پوست بلیله کابلی
پنجاه درم هر دو را در ده من آب بپزند تا مهرا شود نیکو بمالند و از بالای پشت
غربال مویی بگذرانند پس نیم من عسل سفید خوشبوی مصفی داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند
بادرنجبویه پوست زرد اترج قرنفل مصطکی قرفه الطیب جوزبوا اقاقیا قاقله نارمشک بهمن سفید
بهمن سرخ زرنباد درونج عقربی زعفران تخم بالنگو تخم فرنجمشک از هر یک دو درم ابریشم

سنگ یکدانگ و نیم کوفته بیخته با آن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند صنعت این مفرح بنسخه شیخ قندی
درقرابادین نافع از برای مالیخولیای مراقی هلیله سیاه آمله منقی گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ
منزوع الاقماع بهمن سرخ بهمن سفید ابریشم مقرض کشنیز خشک مقشر اجزا متساوی کوفته
بیخته برب سیب شیرین سه وزن ادویه بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی سه درهم با عرق
گاوزبان مفرح آبلج بارد و از اقراباذین مرحوم مقوی قلب است و نافع است از برای خفقان
حار و از برای ناقهین از امراض حاره و مسکن حرارت و مزیل دوار و سدر است صنعت آن
آمله منقی سی درم در شیر گاو تازه دوشیده بخیسانند پس از شیر برآورده بشویند و در گلاب بخیسانند
پس آنرا با گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و عرق صندل از هر یک یکصد مثقال بپزند تا مهرا
شود و در بالایش نقره یا غربال موئی بمالانند و شراب سیب یکصد و بیست مثقال داخل کرده
بقوام آورند پس بگیرند مروارید ناسفته بزرگ دانه غلطان کهربای شمعی ابریشم مقرض
ورق نقره محلول از هر یک یکمثقال غنچه گل سرخ ده مثقال زرشک منقی صندل سفید صندل سرخ
فوفل طباشیر سفید گل ارمنی مغسول بادرنجبویه پوست بیرون پسته پوست زرد اترج از هر یک
سه مثقال کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر گل گاوزبان از هر یک هفت مثقال بادزهر معدنی
خطائی ورق طلا از هر یک یکمثقال عنبر اشهب دو مثقال بدستور مقرر با شراب سیب مذکور
معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم نبیذ آبلج اشتها آورد و دفع رطوبات
معده کند و مانع صعود بخار از معده بسر گردد صنعت آن آمله منقی شش استار بادیان کشنیز خشک
از هر یک سه استار شکر سرخ یک من در خم کنند و بقدر مقررات روی وی کرده سه روز بگذارند
پس صاف نمود بقدر ده مثقال آن را بنوشند امروسیا لغت یونانی است و در اصل بمعنی حابس الهوا
است نام نهاده شده باین معجون که ذکر کرده میشود بجهت آنکه مانع مواد امراض است و دافع
امراض این معجون از استنباط افضل الحکما و استاد الاطبا بقراط است از برای ملک عصر
که شکوه داشت از ضعف معده و این معجون نافع است از برای ضعف معده و کبد و طحال
و از برای اورام صلبه این اعضا و بجهت درد معده از سردی و مقوی هاضمه است و کاسر ریاح
و دافع درد معده از ریاح و ضیق النفس و ربو که بسبب ریاح غلیظه باشد سود دارد و از برای

ضعف گرده و تقویت باه و تقویت شهوت طعام مفید است و مفتح سدها و مدر بول و مفتت حصاة
است و بجهت استسقا عظیم النفع و دافع جمیع امراض بارده است و بدن را قوی میگرداند
مزاج این معجون گرم است در دوم خشک است در سوم • صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس
رحمه الله تعالی دوقو دانه تخم جرجیر زیره کرمانی قردمانا عود بلسان سلیخه سماه فقاح اذخر
تخم کرفس از هریک یک درم فلفل سفید دار فلفل قسط تلخ از هریک نیم درم مرکی صافی سه درم
حب الغار ده عدد وج ترکی زعفران از هریک دو درم مجموع را کوفته بیخته بعسل سفید
خوشبوی مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی مقدار فندقی باب گرم شیخ داود گفته
که احوط آن است که بعد از دو ماه که از ساختن آن گذشته باشد استعمال نمایند و قوت این
معجون تا چهار سال و نیم می ماند و شربتش تا دو مثقال است با جلاب و گفته شده که قوتش
زیاده بر یکسال و نیم نمی ماند و دیگری گفته که قوتش تا سه سال باقی می ماند و شربتش از یک مثقال
تا پنج مثقال باب نیمگرم و در نسخه دوم اسارون شامی دو درم داخل است • باب الالف
مع النون انبج بفتح همزه و سکون نون و فتح بای موحده و سکون جیم معرب انبه است که بهندی
انب گویند و در اکثر بلاد هند و سند و دکهن و بعض سواحل دریای شور و مثل عمان و [illegible]
و سابات که مشهور بمینا و از توابع لار است و غیرها از اماکن دیگر نیز می شود و درختان آن بسیار
بزرگ و از درخت گردگان بزرگتر و بعد از چهار پنج سال تا هفت سال از نشاندن آن
ثمر می آید بحسب اختلاف اماکن و در بالبستان ثمران میرسد و در بعضی جاها بعضی درختان تمام
سال ثمر رسیده باشد و لیکن در غیر بالبستان که موسم انبه است ثمران خوب و لذیذ و شیرین و شاداب
نمی باشد و تا چهل و پنجاه سال ثمر رسد و بعد از آن شروع به نقصان می نماید و برگ آن شبیه
برگ ساذج هندی و از آن طولانی تر و برگ بید یا نا دار آن عریض تر و بزرگتر و بهار آن
که بهندی بور نامند فی الجمله شبیه بگل بید و ثمر آن بزرگ و کوچک و باشکال مختلفه و طعوم
متفاوته می باشد و ببزرگی ترنجی و بوزن نیم آثار تا قریب یک آثار هندی شاه جهانی
که قریب دو صد مثقال صیرفی باشد تخمینا دیده شده و تا یک آثار و نیم و زیاده نیز شنیده
شده و بعض اشکال آن مفرطح فی الجمله طولانی سر و ته آن کج هر یک بطرفی که بهندی خمدار گویند

باشند یعنی رنگ آن شبیه برنگ صندل و شکل آن باشند کوسه می باشد زیرا که چیدن بام صندل سفید است بهندی و کنجن کوسه سبز باشند و کنجن بلغت ایشان بمعنی طلاست یعنی رنگ آن باشد رنگ طلاست و این در اکثر بی ریشه و آبدار و خوش طعم و رائحه می باشد و اکثر اندک شبیه بشکل و هیأت گردهٔ حیوان است و بهترین آن شیرین و آبدار خوشبوی بی ریشه است و بدترین آن ترش بی آب پر ریشه و بعضی بطعم و رائحهٔ کافور و بعضی بانخواه و رازیانه و غیرها دیده شد و نیز از بدترین انواع آن پر سیوع ضخیم پوست آن است که در زیر پوست آن سیوع باشد و بهترین آن باوصاف مذکوره نازک پوست کم سیوع که در پوست آن عفونت نباشد و نیکوترین هیئت خوردن آن انست که سر آنرا ببرند بکاردی نازکی و دو طرف آنرا شکسته تناول نمایند و نزد اهل هند بهترین اطوار خوردن آن انست که رسیده آبدار انرا دست نرم کنند و سر انرا ببرند تا سیوع عفونتیکه در سر آن جای اتصال بشاخه می باشد دور شود و بمکند تا تمام آب صافی آن مکیده شود و ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشه آن ثقیل و نفاخ است و رسیدن سیوع آن بر لب و کام و زبان و حلق باعث سوزش و جراحت آن گردد و اگر بی ریشه و آبدار آن را بدان قسم که اولا ذکر یافت و ریشه دار آبدار را آن قسم تناول نمایند اولی است و ترش ریشه دار شیرین کم آب لحمی آن و همچنین سایر انواع دیگر زبون آن هر یک خالی از مضرت و ثقل و نفخ نیستند ولی اجتناب از انهاست انبه نضیج شیرین گرم و خشک است در دوم و خام آبدار آن در دوم سرد و خشک زیرا که نضیج آن مولد خون سوداوی غلیظ است و نارسیده ترش آن مولد سوداء و محدث امراض محترقه و سوداویه قاسیه دنباشا خوردن آن ممنوع است خصوص ناپخته در پوست آن سیوعیت باشد زیرا که مورث ضیق النفس و سرفه است و هیجان حرارت خاصه محرور المزاجان را و مصلح آن با القرع و ماء الشعیر و لعاب بزر قطونا و بهدانه و رسیده شیرین آبدار آن غاسل اخلاط لزجه و اندک ملین بطن و مدر بول و مقوی قوی و ارواح و اعضاء رئیسه و گرده و مثانه بارده و فربه و نیکو کننده رنگ رخسار و بوی دهان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و درد سر بارده رطبه و مقوی مری و آلات تنفس و غذا و امعاء و دافع بواسیر و اسهال و اسیری اسهال بلغمیه

حادث از ضعف معده باشد و دافع ذرب و معتادین قولنج را نافع و مسکن عطش و رفع
اعیا و ماندگی و بدن را فربه کند و بمجرد خوردن تقویت و تفریح بخشد و بوی
دهن را زایل کند و مضر محرورین و صفراوی مزاجان و اطفال و امراض دهان
ولثه و دندان و محرک ریاح بواسیر و کرده خصوص شیرین لحمی بی آب و سایر اقسام
زبون آن مورث حکه و جرب و قوبا و امراض سوداوی و مصلح آن آب دوغ سرد
کرده و آب سرد و اهل هند گویند که مصلح و دافع نفخ آن زنجبیل است و برای
و برای تقویت باه و بدن و فربهی شیر تازه دوشیده و گویند مضعف جگر و مصلح آن مویز
است و شاید زرشک یا شکنجبین بهتر باشد و مغز استه و همچنین گل آن حابس اسهال است
چون سفوف نموده با نبات و یا ادویه مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و خاکستر چوب
آن جهت نزف الدم و طلای آب برگهای نازک آن جهت دراز کردن موی و سیاه و درخشان
و منع اسقاط آن نافع و صمغ آن حاد یابس در رایحه آن شبیه برایحه حبة الخضرا مارس لیدفعا
بن و شیر از می نشناسند و در ماستینه و آب دوغ داخل کرده میخورند و اگر شیر آنرا
گرفته بدین قسم که چوب سر آن را در سنگاسیکه خام است شکسته در ظرفی جمع نمایند و
قطره از آن را در آب دوغ داخل نمایند بعینه طعم و رایحه آن قریب بشیر خواهد بود
و برگ و پوست ثمر و چوب درخت آن نیز همان رایحه است و مصلح شیر آن
چربها و شیر تازه دوشیده است بدانکه این همه اختلافی که در طعم و رایحه و خواص
این میوه یافت میشود در هیچ میوه دیگر نیست بسیار خوب آن ترجیح بر اکثر میوه ها دارد
و بد آن نیز زبون ترین کل میوه هاست آب افشرده انبه که بهندی آمرس گویند
زیرا که رس بزبان هندی آب معصور را خوانند نافع است از برای طحال و برای تحریک
اشتها و منافع آن قریب است بمنافع آب غوره و لیکن این بهیچ سوداوی امراض سوداوی میشود
است زیرا که مزاجش بارد و یابس است کثافت بر جوهرش غالب صنعت آن بگیرند
انبه خام ... پوست از او دور کنند و گویند در هاون سنگی یا چوبی کوفته آب آنرا بفشارند
و صاف نموده در شیشه کنند و قدری نمک در آن ریخته در آفتاب بگذارند چون درد آن نشین شود

صاف کرده صافی از آن در شیشه دیگر کنند و دردرا دور نمایند و همچنین تکرار نمایند تا دیگر دردی در آن
نماند ولیکن باید که شیشه خالی نباشد و پر باشد و بالای آن اندک روغن گل یا روغن کنجد
تازه کنند تا مانع تصرف هوا باشد و فاسد نشود و الا زود فاسد میگردد و هرگاه خواهند
استعمال نمایند روغن بالای آن را تمام از پنبه و یا پارچه کرباس نازک پاکیزه گرفته استعمال
نمایند و افشرده این بدون شیرینی خوب لذیذ نمکین مشتهی است و مزاجش سرد در اول دوم
و خشک در آخر دوم است امچور باصطلاح اهل هند انبه خام نارس پوست و خسته جدا کرده
دو حصه نموده خشک کرده را نامند مانند پوست بالنگ و اترج که از برای مربا خشک
می نمایند و عند الحاجت هر مقدار آن که خواهند در اطعمه در حین طبخ می اندازند ترش
و لذیذ میگرداند آن را نامند نسبت به ترش خشک کرده اموهته باصطلاح اهل هند شیره
انبه شیرین رسیده است که گرفته از صافی گذرانیده بر روی برگ موز پهن کرده خشک
نمایند عند الحاجت تناول کنند مانند شیره زردآلو خشک کرده و از برای این امر انبه
بسیار شاداب و خوب نیست بلکه انبه لحمی مناسب است تا آنکه زود خشک گردد و فاسد نشود
چتنی انبه خام لذیذ و هاضم طعام و مفتح ریاح است صنعت آن بگیرند انبه خام نارسیده
و اگر پوست بالائی و خسته آن نه بسته باشد بهتر و پوست و خسته آن را دور کرده و در هر یک سیر آن
هندی با پوست و خسته که بعد از جدا کردن هر مقدار که بماند زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند
نیم آثار پوست آن را جدا کرده بر سنگ صلایه پاکیزه هر دو را جدا جدا نرم بسایند و در وقت
سائیدن اگر آبی زیاده از آن هر دو بر آید در ظرف چینی نگاهدارند و بعد سائیدن هر دو را در هم
نموده آن آب را در آن ریزند و نمک بقدر آنکه ذائقه از آن شکر گرداند و از هر یک دارچینی و قرنفل
و نعناع خشک و فلفل سیاه و سنج هندی و خردل مقشر و قاقله کبار و سیاه دانه کوفته بیخته و کلونجی
کشنیز خشک کوفته بیخته نیم پاو انار هندی عرق نعناع و اگر نباشد سرکه انگوری یا شبنم نخود یک آثار
داخل نموده در مرتبان چینی کنند و در آفتاب گذارند و چون گوشت آن کم گردد عرق نعناع باز
داخل نمایند و اگر شبنم نخود بسیار ترش باشد نصف آن یک آثار داخل نمایند و در بلدان رطبه مانند
بنگاله عرق نعناع یا سرکه نیم آثار کافی است و عند الحاجت بقدر مطلوب با طعام تناول نمایند

و در امزجه حاره فلفل سرخ نصف یا ربع وزن آن داخل نمایند حلوای انبج بی روغن مسکن
صفرا و مقوی قلب حار و کبد و مسکن عطش و لذیذ است صنعت آن بگیرند انبج خام نارسیده
رشته و پوست سبز و خسته آن را دور کرده با قدری آب طبخ نمایند تا مهرا گردد و از صافی
بگذرانند بقسمی که غلیظ القوام باشد پس بگیرند بوزن آن قند یا دو وزن شکر سفید و صافی
نموده بقوام نبات و قند آورند و بتدبیر معجون سازی بر هم زنند و بمالند و اندک اندک کف
سفیده بیضه مرغ ممزوج با آن بپاشند تا سفید و لباته گردد و آنگاه انبج پالوده را
بدان ممزوج کرده زمانی بر آتش نگاه دارند تا نشف رطوبت آن گردد پس قدری زعفران
و قلیلی مشک با گلاب سوده صافی کرده بدان ممزوج کرده فرود آورند و در ظرفها
کشیده تناول نمایند و اگر قرص خواهند زیاده نشف رطوبت
آن را نموده بدستور زعفران و مشک داخل کرده نشف
رطوبت گلاب را نیز نموده بر تخته پهن کرده بطریق
لوزینه ببرند و اگر خواهند ورق طلا و نقره بر آن زنند
و از انبج شیرین رسیده نیز اگر خواهند بدین
دستور مرتب نمایند و اگر خواهند در این مغز بادام و پسته مقشر اضافه نمایند و با روغن نیز
بدستور حلوایات دیگر مرتب نمایند و شراب انبج قریب بشربت غوره بگیرند انبه خام
نارسیده و پوست و استه آن را دور کرده و بخلال چوبی سوراخهای بسیار در آن کرده در
جلاب شکر بجوشانند تا جلاب ترش شود و بقوام آید پس جرم آن را دور نموده در شیشه نگاه دارند
و عند الحاجه بقدر حاجت تناول نمایند شراب انبج قریب بشراب حصرم و خواص و افعال آن
انکه سوداویت بر آن غالبست صنعت آن آب انبه خام را گرفته بجوش داده فرود آورده
بگذارند تا درد آن ته نشین شود آب صافی از آن بگیرند و درد آن را دور کرده در دو من آب
آن یک رطل قند سفید یا بمقداری که ذائقه آن را گوارا داند داخل کرده بقوام آورند و شراب
انبج مقوی اشتها و مطیب نفس و مفرح است صنعت آن بگیرند انبه خام را و پوست و استه
آن دور کرده ریزه نموده در آب صافی داخل کرده بگذارند سه چهار ساعت تا آب ترش شود و صافی کرده

نبات سفید بقدریکه آنرا شیرین گرداند داخل کرده بپاشانند **عرق آب انبج** خام در خواص
لطیف‌تر از آب افشرده آن است صنعت آن آنست که بگیرند انبه خام شاداب نارسیده و
قدری آب سبق نقره یا دیگ سفالی و سرپوش معکوس عرق کشند و در شیشه نموده قدری نمک
داخل کرده به آفتاب گذارند و بر بالای آن قدری روغن کنجد تازه کنند تا از هوا محفوظ بوده از ریزه
بعد ته نشین شدن دور نمایند و عند الحاجت بدستور آب لیمو قدری شیره نبات یا قند
داخل کرده افشره سازند و باید در آن شیرینی باندک نمک و اگر خواسته باشند چاشنی قلیها و
طعامها از این میتوان نمود **قرص استه انبج** قابض و مقوی معده و خوشبو کننده
دهان است صنعت آن بگیرند استه انبه خشک را و پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا
بکوبند و قدری نمک و زنجبیل خشک کوبیده داخل کرده باب لیمو خمیر کرده قرصها ساخته خشک
کرده استعمال نمایند و اگر بجای آب لیمو عرق غوره کنند یا آب انار ترش بهتر است و اگر
بیکدفعه خوب ترش نگردد تا بیا باز آب لیمو و یا غیر آن خمیر نموده اقراص سازند و اگر اولا مغز استه
انبه را در آب لیمو نمک پرورده نمایند بهتر است **قلیه انبج** و دوپیازه و آش آن لذیذ و
مرغوب میباشد صنعت آن مانند صنعت قلیه و دوپیازه و آش سفرجل و تفاح حامض است
کدو انبه نارس تراشیده شده و آب آنرا در قلیها و پلاوهای چاشنیدار چون آب
غوره و آب نارنج و لیمو داخل میکنند و انبه خام را نیز مانند سیب و به ترش و غیره با ذریعه
طعامها می‌گذارند و گاهیکه چاشنی دار خواهند قدری شیرینی نیز اضافه میکنند **مخلل انبه**
نافع است از برای صلابت طحال و برانگیختن اشتها و تفتیت حصاة کلیه و مثانه و اکثار
آن مورث حکه و جرب است صنعت آن بگیرند انبه نارس خلاف استه نابسته بی رشته پوست
آن دور کرده شق کنند و استه که درمیان آن است برآورند و پودنه و سیاه دانه
و کمی دانه قرنفل و زنجبیل تازه ورق کرده و چند دانه سیر مقشر بجای آن پر کرده و
شکافها محکم نموده و با رشته باریک بسته در سرکه تند اندازند و نگذارند تا برسد و اگر بجای
سرکه آب انبه نارس یا آب لیمو یا عرق نعناع کنند مناسب است و اگر خواهند در این قدری
نبات داخل کنند تا چاشنی دار شود و در صورت نمک کم داخل کنند آن مقدار که مانع

آید از فساد و اگر خواهند کوچک آن را رنگ نموده سرخ و یا سبز و یا زرد و در سرکه سقط را اندازند
تا برسد و بعد از رسیدن آن را تبدیل کنند و سرکهٔ مقطر جدید بران ریخته تناول نمایند و اول
از آتش گرم بر آن خردل مقشر و نمک مالیده یک دو روز در آفتاب میگذارند و بعد از آن آب
گرم بران میریزند آن مقدار که از روی آن برگردد و پس قدری روغن سرشف تازه بران
ریزند آنمقدار که از روی آن برگردد تا مانع آید از فساد و گره بسته در آفتاب میگذارند
تا برسد و در وقت استعمال از آن برآورده بپارچهٔ کرباس پاکی روغن از آن نشف نموده
با کهچری و طعام میخورند و این را اچار آلی می گویند و یک نوع دیگر آنست که پوست آن را
دور کرده بران قدری خردل مقشر و نمک مالیده در آفتاب سه چهار روز میگذارند تا آنکه
نرم گردد و پس روغن سرشف تازه بران میریزند آن مقدار که از روی آن برگردد و در آفتاب
می گذارند تا برسد و عند الاستعمال از روغن برآورده از پارچهٔ پاکی روغن از آن نشف
کرده میخورند و بعضی پوست آن را دور کرده این عمل می نمایند و این بهتر است و این نوع را
باصطلاح هند اچار تیلی میگویند زیرا که مطلق مخلل را اچار و روغن بزرد را تیل مینامند
نوع دیگر آنست که تکه‌های انبهٔ خام را و پوست آن را دور کرده ریزه ریزه مشقق بشکل لوزینه
قدری خردل چند مقشر و زرد چوبه کوبیده و نمک و چند دانه فلفل سرخ و سیر های کوچک
مقشر و زنجبیل تر که بهندی ادرک گویند ورق کرده و بران داخل کرده در صراحی یا کوزه
لب بند در شیشهٔ دهن گشاده و یا مرتبان چینی کرده بر روی آن روغن سرشف تازهٔ خالص
که روغن خردل ابیض است میریزند و میگذارند تا برسد و عند الحاجت بقدر احتیاج
از صراحی برآورده با طعام میخورند و اگر خواهند بجای روغن سرشف سرکه بر روی آن میریزند
و بعضی در صراحی نابسته آنرا ریزه کرده بهمان دستور در شیشه و یا مرتبان کرده روغن یا سرکه
بران میریزند و آن قسم در صراحی بسته را انبه ای اچار تیلی و قسم در صراحی نابسته را کچنبر میگویند
و بعضی هر دو را کچنبر میگویند و نیز تخم نارس نازک از اغلیفه و یا با انبه در شیشه کرده سرکه
بران میریزند و میگذارند تا برسد و این لذیذ و قابض و نافع برای اسهال است مربای انبج
مفرح و مقوی نفس و دافع خفقان است صفت آن بگیرند انبهٔ خام و پوست آن را جدا

کرده استه اش را بیرون آورده و در آب پاک اندک زمانی بگذارند تا شکسته گردد پس آورده
پاک شسته و در آب چند جوشی داده بر آورده آب از آن نشف کرده در نبات بقوام آورده داخل
کنند و چند جوشی دیگر داده بدستور مربای پوست اترج و آمله و سیب و به و غیرها و در ظرفی
کرده عند الحاجت بکار برند و بعض انبه را رنگ نموده چنانچه در ترشی ان ذکر یافت مربا
میسازند و چون مربای انبه در هند متداول و کثیر الاستعمال است از اینجا باطراف میبرند و همچنین
مربای آمله و هلیله و زنجبیل و بیل و غیرها لهذا جمیع مربیات را انبجات می نامند تغلیبا انبجات
اسم اقسام مربیات است چون انبه مربا و زنجبیل مربا و هلیله مربا و آمله مربا و غیر آنها و مربای
هر چیز در ذیل آن ذکر کرده می شود ان شاء الله تعالی محمود سنجری گفته که انبجات یعنی مربیات آن
و آن چیزهای است که ترتیب کرده باشند آنها بعسل و بغیر عسل نیز و بعضی از افاضل اطبا گفته که
انبجات چیزهای است که مختلط و ترتیب نمایند آنها را با عسل و یا شکر که باهم متحد گردند یا با ترنجبین و
مربا آن است که ترتیب نمایند آنها را با عسل تا آنکه هر یک از دیگری کسب کیفیت نمایند و مختلط
باهم گردند و اتحاد آنها یا از برای تنقیه رطوبات و فضول باقیه از غذای متقدم و یا از برای
خوشبو نمودن رایحه دهان است و تقویت باه چون مربای زنجبیل و یا استعمال آن *
از برای محض لذت است چون مربای کدو و پوست هندوانه انبرباریس و امبرباریس هم
نیز آمده و آن بالفارسی زرشک و زرارج نیز نامند و اعراب اهل بادیه آنرا اتراز نامند [illegible]
مثلثه و اهل مصر آنرا عقده و گفته شده که قراقاط میوه است که آنرا بالعجمی زرقال نامند
و آن نوعی از انبرباریس است دیگری گفته که قراتیاز و قال است که نوعی از انبرباریس باشد
و قراقاط نیست نوعی انبر از انبرباریس معروف و مستعمل انبرباریس منقی از دانه است یا بیدانه
و آن سرد و خشک است در دوم و شیخ الرئیس در آخر سوم گفته و با قوت قابضه و مقوی معده
و جگر و دل و مانع ریختن مواد باعضا و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و غلیان
سیلان خون از اسفل و بواسیر و رفع سیلان رحم که مزمن شده باشد و با ادویه حاره خوشبو مانند
سنبل الطیب و امثال آن مفتح سده جگر و مقوی جگر سرد و تر و سایر احشا و جهت اسهالیکه
از ضعف جگر و سردی احشا باشد و بجهت استسقا و با ادویه حاره جهت سرودی و با

وعدس و نیز صالح است مر اصحاب صداع مشارکت قلب را به سبب سوء مزاج و سوی قلب و هرگاه بوده باشند
با صداع حار لینت در طبع باید که بوده باشد غذای صاحبش انبرباریسیه و امثال آن از چیزهایی که در آن
ممو ضعیت و عفونت باشد و نیز نافع است از برای استسقاء هرگاه که با حرارت مزاج باشد و باید که
اقتصار کند صاحبش بر مزوره انبرباریس یا کاسنی تازه بقدری که حاصل شود مراد از نضج و انبرباریس
در هر حال غذای جید است از برای اصحاب استسقاء از حرارت و چون کاسنی تازه و کاهو بقل
تازه را پخته سلیب با آب زرشک بسازند غذای نیکو است از برای اصحاب یرقان و قی و اسهال
صفراوی و کبدی و خونی حادث از حرارت معده و کبد و بالجمله انبرباریس صالح چیز است
از برای اسهال مراری هرگاه برسد مره صفراء بسوی معده از کبد ؛ انواع اصباغ و الوان
است صبغ آن است که نافع است از برای کبد نزد ضعف و حرارت مزاج آن صنعت
آن بگیرند جوجه مرغ یا دراج را با زرشک بپزند با اندک گشنیز برگ کرده یا کاسنی تازه و اندک
عنب الثعلب و بخورند لون دیگر که نافع است از برای اسهال صفراوی و صداع حادث
بمشارکت کبد بسبب صعود ابخره دمویه و صفراویه از کبد بسوی سر زیرا که می باید که بوده باشد
غذای ایشان غذاء لطیف خفیف مانند زرشکیه صبغ دیگر آن است که بگیرند برنج را و در آب
بپزند و آب زرشک تازه یا آب زرشک خیسانیده و قدری نبات که آن را لذیذ گردانند با شیره بادام
شیرین یا روغن بادام شیرین داخل کرده بکار برند و اگر اسفناج تازه یا خرفه تر یا کدو داخل نمایند
مناسب است و اگر ماش مقشر یا برنج داخل نمایند خوب است و این مزوره زرشکیه را در وقت
حمی حاده و شدت حرارت استعمال باید نمود لون دیگر از زرشکیه نافع از برای اسهال صفراوی
هرگاه ضعف غالب بود و خوف سقوط قوت باشد صنعت آن بگیرند گوشت مرغ جوان و بپزند
در آب و ثقل آن دور کرده نیم زرشک و به شیرین مقطع و گشنیز خشک بسیار داخل کرده بپزند
تا مهرا شود و بوده باشد با نمک آن [illegible] بریان کرده بخورند صبغ دیگر از انبرباریسیه صالح از برای
اسهال صفراوی که بوده باشد از کبد صنعت آن بگیرند برنج سرخ رنگ و بریان کرده آب در آن
داخل نمایند پس زرشک بیدانه و حب الرمان حامض سوده و برابر داخل کرده بپزند تا بند و بر آن
تر یا جی بقلة الحمقاء ریزه کرده بپزند و مطیب سازند با گشنیز خشک سوده و روغن بادام شیرین

و بخورند **لون دیگر** آنست که گوشت بزغاله یا بره یا گوشت طیور خفیفه چون بچه مرغ و بچه خروس
و مرغ و خروس و دراج و کبک و طیهوج جوان را قطعات نموده در آب و نمک و پیاز بقدر
حاجت بپزند و کف آنرا بگیرند پس آن گوشت را از آن بیرون آورده با روغن گاو و پیاز
حلقه نموده و قدری مصالح حاره چون دارچینی و نعناع و کشنیز خشک و هیل و قرنفل و زیره
کرمانی در پارچه تنک بسته در آن اندازند و باز روغن سرخ نمایند پس مصالح را با آب گوشت
در آن اندازند و بپزند چون گوشت پخته شود آب زرشک و قند سفید بقدر حاجت داخل کرده
بپزند و فرود آورده با نان یا چلاو بخورند و اگر خواهند بعد از پختن گوشت قدری برنج داخل کرده
بپزند تا پخته شود پس آب زرشک و قند بقدر حاجت داخل کنند و یک دو جوش دیگر داده فرود
آورند و تناول نمایند و اگر درین قلیه انبرباریس اندکی زعفران از برای تقویت قلب داخل نمایند
بهتر است و اگر خواهند درین زرشکیه از بقول مثل اسفناج و خرفه تازه و ترشه و برگ چقندر و
بیخ چقندر ورق کرده و کدو و امثال آن در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست و غذایی موافق است
از برای امزجه صفراویه و دمویه و تقویت معده و کبد حار می کند صنعت دیگر آن است که بپزند برنج را
و ماش تا مهرا شود پس آب زرشک و قند سفید و مسکه بمقداری که بگرداند آنرا خوش طعم و لذیذ
داخل کرده و جوشی داده فرود آورده بخورند و مصالح در آن قدری و چند برگ نعناع باشد
و بحسب حاجت شوربای ماش یا عدس و از بقول چون اسفناج و کدو و خرفه و سرمق داخل
این مزوره انبرباریس نمایند و اگر تقویت و زیادتی غذائیت خواسته باشند گوشت بره یا
بزغاله را بپزند پس در آن برنج داخل نمایند و روغن بقدری که بگرداند آنرا اطیب الطعم و بپزند
تا برنج مهرا شود پس آب زرشک و قند سفید داخل کرده چند جوشی داده فرود آورده بخورند
و گاهی داخل می کنند زرشک بیدانه در قبولی و در شکم مرغ و در مرغ پلاو و در روغن کباب
و در شکم بزغاله و بره امسلک در دم پخت نیز چنانچه با کشمش سبز از برای چاشنی آن
شربت انبرباریس نافع است معده و کبد حار را و اشتهای طعام آورد و دفع حدت
معده کند صنعت آن بگیرند انبرباریس بیست مثقال و در هفتاد و پنج مثقال آب بجوشانند
و صافی نموده پانزده مثقال نبات سفید داخل کرده بر برف و یخ سرد کرده بنوشند و اگر خواهند

انبرباریس یا رب یا شراب انبرباریس ادراب حل کرده افشره ساخته به برف یا یخ سرد کرده بنوشند
نیکوتر است و دیگر احتیاج به شیرینی ندارد **جوارش انبرباریس** ساده مسکن حرارت
و مقوی معده است صنعت آن نبات سفید را بقوام آورده آب زرشک داخل کرده بقوام
آورده بر روی سنگ بریزند و به برند مانند لوزیات و بقدر حاجت تناول نمایند
جوارش انبرباریس دیگر اسهال معدی و معوی را نافع بود صنعت آن زرشک منقی
سماق حب الآس بو داده ازکناره ناخواه زنجبیل از هر یک پنج درم کوفته بیخته با رب زرشک
و قدری قند بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم **حب** انبرباریس نافع از برای امراض کبد
صنعت آن زرشک منقی هفت مثقال تخم کاسنی تخم خرفه مقشر تخم خیارین مقشر از هر
یک دو نیم مثقال ورق گلسرخ دو و نیم مثقال ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یک مثقال کوفته
و بیخته بلعاب بزر قطونا سرشته حبوب سازند شربتی یک مثقال یا آنچه مناسب باشد **جوشانده**
انبرباریس مقوی معده و کبد حار است و نافع است از برای حمیات حاره و سوء مزاج
حار کبد صنعت آن یک من شکر سفید را بدستور مقرر آن را صافی نمایند و در یک من آن نیم من
آب زرشک بیدانه یا زرشک بادانه تر و تازه پاک شسته افشرده داخل نموده بجوشانند
تا بقوام جلاب آید صافی نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و در وقت حاجت دو اوقیه
آن را با یک پیاله آب سرد حل نمایند و بیاشامند و اگر در آب یخ سرد نمایند بهتر است و این
شراب انبرباریس است فی الحقیقه **خمیره** انبرباریس مقوی معده و کبد حار است و اشتهای
طعام آورد صنعت آن زرشک منقی یک من در آب یک شبانروز بخیسانند و صبح روز
دیگر مالیده صافی نموده با یک من قند سفید بقوام خمیره آورند و مصطکی و انیسون تخم کاسنی
سنبل الطیب قاقله کبار قاقله صغار از هر یک دو مثقال کوفته بیخته داخل کرده تیز زنند تا خمیره
شود و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه مثقال نافع باید **دوای** قرص انبرباریس نافع از برای
اسهال اطفال وقتیکه تهیج و ورم و صورت آنها بهم رسیده باشد صنعت آن قرص زرشک یا دو درم
نیم دانگ گلنار خشک نقی یکدانک حسنض بکی اقاقیا از هر یک طباشیر کوفته
پنج درم سرشته تناول نمایند و بعد از آن گلاب یک مثقال بنوشند **دوای** قرص انبرباریس دیگر

نافع از برای اسهال ذوبانی که بسیار باشد و موجب سحج و زحیر شود صنعت آن قرص
زرشک کافوری سوده یک مثقال شیره تخم خیار شیره دانه هیل زرشک بریان از هر یک
یک مثقال شیره تخم خرفه بریان شیره تخم کاسنی رب به شیرین از هر یک نیم مثقال
گاه گل بنفشه رب انبرباریس نافع از برای تعدیل سوء مزاج حار رطب و موی بعد از استحکام
و حاصل شدن حلم باشد که باقی نمانده و مرض خلط موجب صداع و نیز نافع است از برای
اصحاب خمار و صداع خماری صنعت آن بگیرند آب انبرباریس با وجه قلع بیخ
دران اندازند و در دیگ سنگی با آتش ملایم بپزند تا بقوام آید شربتی دو وقیه رب
انبرباریس دیگر معده و جگر را سود مند بود و قی باز دارد و التهاب صفرا و تشنگی
و سحج را نافع بود و شکم ببندد صنعت آن آب زرشک تازه با گرفته و در دیگ سنگی
بآتش ملایم بجوشانند تا بربع رسد و بقوام آید و این رب اقوی است در حل خود و چون
در وقت طبخ قدری قند سفید داخل کنند سکر رد الطف و لکن در فعل خود ضعیف
می شود و قریب بسکر دلتند رب انبرباریس ساده و گاهی اضافه کرده میشود در آب زرشک
طباشیر سفید و صمغ عربی بریان و گل مختوم بحسب حاجت بسوی تبرید و قبض و گاهی
داخل کرده میشود دران ادویه مقویه کبد و معده مثل عود هندی و دارچینی
و غنچه گل سرخ و مصطکی و طباشیر سفید و صندل سفید و مانند اینها و گاهی داخل میکنند
دران ادویه قلبیه نیز بهنگام حاجت بآنها مانند قاقله و هیل هوا و قرنفل و زعفران
و سنبل الطیب مانند اینها و سکه باقی از داخل کردن این ادویه مانند حرارت مزاج
می باید که ازین ادویه بمقداری داخل نمایند که بیرون نبرد طعم رب را از طعم اصلی خود
بحیثیتی باشد که مزه این ادویه بران غالب نباشد بلکه مزه رب غالب باشد فصل سیوم در بیان
سفوفات انبرباریس سفوف انبرباریس نافع از برای ورم حار کبد و حرارت کبد
را ساکن کند و ادرار نماید و سده بگشاید صنعت آن عصاره زرشک چهار درم و در نسخه
دیگر یک مثقال است مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث طباشیر
سفید از هر یک سه درم راز یانه تخم کرفس انیسون از هر یک دو درم و در نسخه دیگر رب السوس

دو درم لک مغسول چهار دانگ زعفران سنبل الطیب مصطکی فستین رومی از هر یک دو درم کافور
قیصوری دو دانگ داخل است و اگر سرفه بسیار باشد صمغ عربی و کثیرا از هر یک یکدرم
داخل کنند در اوایل و با بذره تخم خرفه مقشر و سکنجبین ساده شد و در اواخر با سکنجبین بزوری
سفوف انبرباریس معده و جگر را قوت دهد و شکم به بندد و احشا را گرم گرداند صنعت
آن نانخواه زنجبیل سماق منقی زرشک منقی انار دانه ترش بریان کرده از کنار از هر یک
دو درم قند سفید بیست درم کوفته بیخته نگاه دارند شربتی یک مثقال **سفوف** انبرباریس
نافع از برای اسهال کبدی صنعت آن زرشک منقی لک مغسول از هر یک سه درم گل سرخ
منزوع الاقماع شش درم قوة الصبغ طباشیر سفید صندل سفید نشاسته صمغ عربی
از هر یک ده درم ریوند چینی یکدرم و نیم تخم حماض سه درم زعفران یکدرم کوفته بیخته شربتی دو درم
با دوغ آهن تاب بدهند **فصل در ذکر نسخ سکنجبینات انبرباریسی**
سکنجبین انبرباریس سفرجلی له قدس سره موسوم به ... مفتح سدد و مسکن حرارت آن حرارت
معده و قلب و نافع است از برای حمیات صفراویه و حمی محرقه و التهاب کرب معده و معده را
قوت دهد و اشتهای طعام آورد و طعام بگدازد و دفع خمار نماید و ادرار بول کند و این
سکنجبین نافع است از برای صداع یابس و قتیکه با حرارت باشد بجهت آنکه این سکنجبین مسکن است
و تقویت معده در نیم ضد واجب بجهت هضم غذا زیرا که هضم غذا سبب ترطیب و تنقیه شد که این
سکنجبین که از نفع غذا است و هرگاه با لینت طبع باشد قبض ضرور است چه لینت اضر اشیا
است در امراض یابسه پس انبرباریس که درین سکنجبین است موجب قبض و عقل طبیعت
صنعت آن زرشک منقی ربع من تبریزی در دو رطل آب دو اوقیه گلاب یک شب
بخیسانند و صبح از عصر بالیدین زرشک آب صافی آنرا بگیرند و دو رطل شکر سفید صاف
در آن حل کرده در دیگ سنگی بجوشانند و قدری سفیده تخم مرغ در آب مخلوط کرده بر هم زنند
تا کف کند کف آنرا بردارند کف آنرا بگیرند تا زمانیکه دیگر کف نیارد و پس از آتش فرود آورده بگذارند
تا درد شکر فرو نشیند بپارچه صفیقی صافی نموده باز در بهمان دیگ کنند و پنج استار تبریزی
سرکه انگوری و نیم من آب به سفرجل داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید از آتش فرود آورده

سرد کرده نگاهدارند شربتی دو دا وقیه سکنجبین انبرباریسی ایضا له قدس سره موسوم به لیتا
منفتح سده جگر و مسکن حرارت کبد و معده و قلب است و نافع است از برای حمیات
صفراویه و حمی محرقه و التهاب و کرب معده و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد
و طعام را گوارد و دفع خمار کند و صداع خماری را نافع است صنعت آن بگیرند
زرشک منقی از حب نصف رطل و دو رطل آب صافی و دو اوقیه گلاب بر روی آن کرده
یک شب بخیسانند و روز دیگر از غیر مالیدن آن را صاف نموده از پارچه یک فشار داده تا تمام
آب صافی آن بر آید پس در آن دو رطل قند سفید داخل کرده در دیگ مسی سفید بجوشانند
و سفیده یک عدد تخم مرغ را در آب داخل کرده بر هم زنند تا کف بسیار بر آورد پس آن
کف را بر آن زنند تا کف بر سر آورد و آن کف را تماما بگیرند و فرود آورده بگذارند تا درد
آن ته نشین گردد و پارچه صفیقی صافی نموده باز در همان دیگ کنند و پنج استار سرکه انگوری
که هر استاری پنج مثقال باشد داخل کرده با آتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس از
آتش فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی دو اوقیه و گاهی اضافه کرده
می شود درین سکنجبین آب به و آب سیب و آب انار و ریباس که داخل کرده شود درین سکنجبین ادویه
مقوی معده و کبد و ادویه مقوی قلب که در انبرباریس ذکر شد لیکن شرطی که در آب انبرباریس
گذشت سکنجبین انبرباریس منقول از بیاض مجربات میرزا ابراهیم حکیم باشی ابن آقا
اشرف بالنیف میرزا محمد باقر حکیم باشی صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین
از هر یک یکصد و پنجاه مثقال سرکه کهنه یکصد مثقال آب زرشک گلاب از هر یک دو صد مثقال
نبات سفید شش صد مثقال دستور سکنجبین بپزند شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه

فصل در بیان اشربه هائیکه اصل و عمود در آنها انبرباریس است

شراب انبرباریس تریاقی جهت دفع سموم قاتله و خفقان و کرب و غشیان و ضعف
اشتها و برانگیختن آن و گزیدن افعی مجرب است صنعت آن آب زرشک آب سیب ترش
آب سیب شیرین از هر یک رطل آب لیمو نیم رطل نبات سفید بقدر حاجت بقوام
آورند و اگر آب ترنج نیم رطل و مروارید ناسفته محلول دو مثقال اضافه کنند بهتر است

نافع است صنعت آن اسارون شامی رازیانه انیسون بسفایج فستقی تخم کشوث گل سرخ
سنزوع الاقماع از هر یک دو مثقال ریوند چینی لک مغسول عود قماری خام از هر یک
یکمثقال دانه هیل بوا مصطکی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب یکمثقال و نیم تخم خربزه
سه مثقال قرفه الطیب یکمثقال دارچینی دو مثقال زعفران صندل سفید از هر یک
یکمثقال آب زرشک منقی یک اوقیه سن تبریزی قند سفید بقدر حاجت ادویه را
نیکوفته جوشانیده صافی نموده با آب زرشک و قند سفید بقوام آورند و در آخر مصطکی را
سوده داخل نمایند شربتی یک اوقیه طبی و قلمی فرموده اند که تجربه شده در طفلی که آزار او
تا بموت چیزی باقی نمانده بود تب میکرد و شکم او ورم کرده و سخت شده بود و تهیج
اطراف هم رسیده روز همین شربت را نوشید خوب شد شربت انبرباریس قلمی فرموده
که از اقتراح احقر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان است نافع از برای
سوء مزاج حار کبد و معده و قلب و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و اعادۀ
شهوت زایله از حرارت کند و تقویت کبد نماید و تفتیح سدهای آن کند و ناقهین
از امراض حاره که بقیه از حرارت سا ذجه در امزجۀ ایشان باشد بنهایت سودمند است
صنعت آن زرشک منقی بیست و پنج مثقال یک شب در آب بخیسانند و باید که وزن
آب دو صد مثقال باشد و صبح بجوشانند تا بنصف رسد صافی شود پس بگیرند آب به
شیرین آب انار شیرین آب به ترش آب انار ترش آب سیب شیرین آب سیب ترش آب امرود
آب زعرور سرکه انگوری از هر یک پنجاه مثقال همه را یکجا کرده در ظرف سفالین یا چینی
در ... جوش داده فرود آورده بگذارند تا ته نشین شود آب صافی آنرا گرفته صاف نموده
در دو داخل آن نشود پس یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه
شراب انبرباریس دوائی قلمی فرموده اند که این شراب مستعمل قدوة العلماء و الدنیا
فقیر است قدس سره مفتح سدهای کبد است و نافع است از برای حمیات مزمنه و سوء القنیه
و استسقا و یرقان صنعت آن زرشک منقی پانزده مثقال را رازیانه انیسون
تخم کشنیز تخم کشوث تخم کاسنی پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس دانه هیل از هر یک

از هر یک ده مثقال مجموع را در دو رطل آب بخیسانند پس بجوشانند و صافی نموده یک رطل
قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی یک اوقیه و اگر در وقت قوام آوردن مقدار
سه مثقال ریوند چینی را کوبیده در کیسه کتانی کرده دران اندازند و لمحه بلمحه بمالند
تا بقوام آید بهتر است و اگر خواهند ریوند را نرم کوبیده بعد از قوام آمدن داخل نمایند
نیز خوبست بلکه اقوی است و در نسخه دیگر اصل السوس و پوست بیخ کبر و زرنباد
و عود الصلیب از هر یک ده مثقال داخلست و ریوند داخل ندارد و در نسخه دیگر
بجای شکر سفید دوصد مثقال قند سفید داخلست **شراب انبرباریس** دیگر حرارت را
ساکن گرداند و دفع قبض نماید و صفرا براند صنعت آن زرشک منقی تمر هندی منقی
از قشر و لیف و نوی از هر یک چهل مثقال آلوی بخارا آلوی سیاه از هر یک یکصد عدد
گل گاوزبان سر بنفشه شاهتره از هر یک ده مثقال مجموعه را در دو رطل آب یک شب
بخیسانند و صبح بجوشانند تا به نصف رسد بمالانند و شیرخشت خراسانی یکصد مثقال
ترنجبین پاک کرده از خاشاک و تخم یکصد و پنجاه مثقال دران داخل کرده در دیگ
سنگی چند جوش دیگر داده تا بقوام شراب آید فرود آورده صافی نموده نگاهدارند
مجموع ده شربت است هفته یکروز یک شربت آنرا با گلاب حل کرده بنوشند
شراب انبرباریس ساده از اشربه مطفیه خون و مسکن حرارت با قوت قابضه نافع است
از برای صداع دموی بشرط آنکه بوده باشد سرفه که مانع استعمال ترشیهاست و نیز این شراب
نافع است از برای اصحاب صداع دموی بعد از تنقیه تام و از برای سوء مزاج
حار رطب مختلف از خون هرگاه آشامیده شود با مثل شیره تخم کاهو و شیره کشنیز خشک
از هر یک سه مثقال صنعت آن بگیرند آب زرشک تر یکمن و اگر زرشک تر نباشند زرشک
خشک را در یکمن آب و چهار اوقیه گلاب بخیسانند یک شب و صبحش بجوشانند تا به نصف رسد
صافی نموده نیم من نبات داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه **شراب انبرباریس**
ساده دیگر از اشربه نافعه است از برای تسکین خمار و صداع خماری صنعت آن
بگیرند زرشک بیدانه تر و اگر بیدانه نباشد دانه دار نیز خوبست و بفشارند و آب آنرا بگیرند

و یک جوش داده فرود آورده بگذارند تا در دان نشین شود آب زلال آنرا گرفته و در دیگ سنگی
با آتش ملایم بجوشانند تا ثلث آن رفته دو ثلث آن بماند پس در آب زرشک باقیمانده نبات سفید
و قدری گلاب داخل کرده بقوام آورند و اگر زرشک تر نباشد زرشک خشک را شسته آب گرم
بر روی وی کرده آن مقدار که چهار انگشت از روی آن برگردد و یکشب بگذارند و صبح صاف
نموده نصف وزن آن نبات داخل کرده بقوام آورند عرق انبرباریس مقوی معده و جگر است
و قاطع صفرا و اشتهای طعام آورد صنعت آن زرشک منقی سه من شیره یک شبانه روز در آب
گرم نجیسانند و مقدار هفده مثقال قرنفل کوبیده داخل نمایند و قدری سرکه انگوری که زیاده
بربع زرشک نباشد داخل کنند و بدستور عرق کشند و اگر قدری خاکه نخود داخل نمایند لذیذ خواهد شد

فصل در بیان اقراصی که اصل و عمود در آنها انبرباریس است

قرص انبرباریس نافع بجهت حمیات بلغمیه عفنه و اورام کبد و ورام معده صنعت آن عصاره زرشک
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک مثقال غنچه گل سرخ منزوع الاقماع ترنجبین خالص پاک
کرده از هر یک پنجمثقال تخم کشوث رب السوس طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی رومی عصاره
غافث سنبل الطیب قوة الصبغ عود لک ریوند چینی از هر یک دو مثقال زعفران یکدرم
کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص انبرباریس منقول از بیاض
مجربات حکیم محمد باقر حسینی بخط معزی الیه از مفتاح نقل کرده که صاحب مفتاح از محمد بن
ذکریا ذکر کرده نافع از برای حمیات مرکبه و سده جگر و سوء القنیه و استسقا صنعت آن
عصاره زرشک لک مغسول دارچینی گل سرخ عصاره کاسنی خشک کرده تخم کشوث
از هر یک دو مثقال ریوند چینی یکمثقال کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی دو درم
با سکنجبین و آب کاسنی تازه و عنب الثعلب تازه قرص انبرباریس دیگر منقول از مجربات معزی
الیه منافع قرص قبل را دارد صنعت آن زرشک منقی پانزده مثقال رب السوس گل سرخ
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک سه مثقال مصطکی عصاره غافث قوة الصبغ لک
مغسول سنبل الطیب اسارون عصاره افسنتین فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی
تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین منقی از هر یک دو مثقال ترنجبین را با گلاب

حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی از یک مثقال تا
دو درم قرص انبرباریس دیگر منقول از ایضاح نافع از برای حمیات حاره و درد جگر
صنعت آن عصاره زرشک ده درم غنچه گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنج درم تخم کاسنی
مقشر تخم کاهو مقشر مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه مقشر مغز تخم خیار از هر یک سه درم رازیانه
یکدرم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی از یکدرم تا یک مثقال
و تا دو درم با سکنجبین قرص انبرباریس تالیف قدوة المحققین شیخ رئیس ابوعلی بن سینا
رحمة الله تعالی نافع از برای اورام و اوجاع کبد و مفتح سده های کبد و نافع از برای حمیات مرکبه
و تب ربع که ماده آن محترق از صفرا باشد صنعت آن عصاره انبرباریس پنج درم عصاره
غافث طباشیر سفید از هر یک دو درم و نیم زعفران یکدرم کوفته بیخته بآب کاسنی تازه سرشته
اقراص سازند و در نسخه سید اسمعیل در ذخیره که از شیخ نقل کرده تخم کاسنی تخم کشوث تخم خرفه مقشر
از هر یک دو درم و نیم داخل دارد قرص انبرباریس دیگر صنعت آن عصاره زرشک
لک مغسول افسنتین رومی عصاره غافث از هر یک یک مثقال سلیخه گل سرخ پاک کرده
از اقماع سنبل الطیب اسارون صمغ عربی گل ارمنی کثیرا نشاسته مصطکی رومی رب السوس
تخم کرفس بادیان انیسون تخم سوس ریوند چینی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید چهار مثقال
اذخر مکی زعفران اقاقیا از هر یک یک مثقال کوفته بیخته با گلاب اقراص سازند شربتی یک مثقال
با شراب دینار یا با سکنجبین بزوری تناول نمایند قرص انبرباریس منقول از قرابادین
قانون نافع از برای تب سرفه و وجع کبد و تسکین عطش صنعت آن انبرباریس منقی
دوازده درم مغز تخم خیارزه مغز تخم خیار بادرنگ طباشیر سفید از هر یک
شش درم لک منقی ریوند چینی از هر یک سه درم گل سرخ پاک کرده از اقماع هشت درم
زعفران عصاره غافث رب السوس ترنجبین خراسانی از هر یک شش درم ترنجبین را
بگلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی
از یک مثقال تا دو درم قرص انبرباریس منقول از قانون مجرب از برای تفتیح سده های
جگر و طحال که از حرارت باشد و سکنت تپها و امراض حاره معده مجرب است صنعت آن

زرشک منقی رب السوس گل سرخ مغز تخم خیار مغز تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک
سه مثقال مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو مثقال فوة الصبغ ریوند
چینی زعفران از هر یک یکمثقال قدری ترنجبین را با آب حل کرده صافی نموده ادویه را
کوفته بیخته با آب سرشته اقراص سازند هر یک یکمثقال شربتی یک قرص اگر مقدار
ریوند را دو مثقال کنند بهتر است **قرص** انبرباریس دیگر منقول از ذخیره سید
اسمعیل نافع است از برای آماس معده و جگر گرم و تبهای گرم صنعت آن زرشک منقی
رب السوس گل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه تخم کشوث از هر یک سه درم
مصطکی رومی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو درم ریوند چینی طباشیر
سفید از هر یک یکدرم ترنجبین شش درم ترنجبین را با آب کاسنی تازه حل کرده ادویه را کوفته بیخته با آن
سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال با سکنجبین نوع دیگر **قرص** انبرباریس
بارد نافع از برای ورم حار کبد و حمی بعد از فصد صنعت آن زرشک منقی
ده درم گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنج درم مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز
تخم کدو تخم خرفه بنفشه تخم کاسنی از هر یک سه درم رازیانه دو درم کوفته بیخته
اقراص سازند شربتی دو مثقال با سکنجبین شکری و اگر حرارت بسیار باشد دو دانگ
کافور قیصوری اضافه کنند و با شیره تخم خرفه بنفشه دهند و در اواخر علت لک
مغسول و ریوند چینی از هر یک دو درم داخل می کنند **قرص** انبرباریس بارد
نافع از برای اوجاع حاره کبد و سوء مزاج حاره کبد و سده حادث از حرارت
در کبد و از برای استسقای حادث از حرارت و یرقان اصفر حادث از حرارت
صنعت آن عصاره زرشک که فراگرفته شده باشد بدستوریکه فراگرفته می شود
رب ابلیلج و اگر عصاره زرشک نباشد زرشک منقی هر کدام که باشد ده درم گل سرخ
آس کرده طباشیر سفید از هر یک پنج درم تخم کاسنی مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم خربزه
مقشر از هر یک سه درم رازیانه یکدرم اقراص سازند شربتی دو مثقال با سکنجبین
و بسا باشد که داده شود با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب تازه **قرص** انبرباریس بارد

نافع از برای سوء مزاج مادی گرم کبد و حمیات حاده چون بعد از تنقیه استعمال کرده
شود و بدون اسهال در سوء مزاج حار ساذج کبد نافع است منقول از ذخیره
اسمعیل صنعت آن عصاره زرشک یا زرشک منقی هر کدام که باشد ده درم
گل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید از هر یک پنج درم تخم کاسنی مغز تخم خیارین
مغز تخم خربزه تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی
دو مثقال با سکنجبین و شیره تخم کاسنی و اگر خوف سده باشد یک درم از رازیانه بر اجزا
بیفزایند قرص انبرباریس بارد دیگر نافع از برای اورام حاره و سوء کبد و حمیات
حاره بعد از تنقیه ماده و سوء مزاج حار ساذج کبد را مفید است در ورم حار و سوء
کبد بعد از فصد و سوء مزاج حار ساذج بغیر تنقیه مسهلات و فصد مستعمل است صنعت آن
زرشک منقی از حب ده درم گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنج درم مغز تخم خیارین مغز
تخم کدو تخم خرفه مقشر تخم کاسنی از هر یک سه درم رازیانه دو درم کوفته بیخته با آب
اقراص سازند شربتی دو مثقال با سکنجبین و اگر ورم کبد و حمیات با سرفه باشد دو درم
کتیرا و سه درم رب السوس زیاده کنند و اگر حرارت بسیار باشد دو دانگ کافور
قیصوری زیاده کنند و با شیره تخم خرفه مقشر بیاشامند و بعضی اوقات درین قرص لک
مغسول و ریوند خطائی اضافه می کنند قرص انبرباریس بارد دیگر نافع از برای امراض
حاره و حرارت کبد و حمیات صفراویه و دمویه و حمی محرقه و غب خالص صنعت آن
زرشک منقی از حب پنج درم رب السوس یک درم و نیم مغز تخم خیار بادرنگ تخم خرفه مقشر
از هر یک دو درم و نیم کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند قرصی نیم مثقال شربتی دو مثقال
با سکنجبین یا با آب عنب الثعلب تازه قرص انبرباریس بارد نافع از برای صداع حار مشارکت
کبد بسبب صعود ابخره دمویه و صفراویه از کبد بسوی سر چون استعمال کرده شود از برای
اصلاح کبد بعد از فصد باسلیق و استعمال منقوع اهلیلج صنعت آن زرشک منقی ده درم تخم کاسنی
مغز تخم کدو از هر یک پنج درم مغز تخم خیارین ده درم طباشیر سفید گل سرخ از هر یک سه درم ریوند چینی دو درم
و نیم رازیانه انیسون تخم کشوث مصطکی از هر یک یک درم زرشک را در گلاب یا آب [illegible]

بخیسانند پس بمالند تا نرم شود و ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند و در هاون سنگی بدسته بمالند و
اقراص سازند شربتی یک مثقال تا دو درم با سکنجبین بزوری بارد یا معتدل یا آب کاسنی
مروق یا گلقند محلول در آب کاسنی و گلاب یا با سکنجبین سفرجلی و شیره تخم کاسنی
و عرق بیدمشک بحسب مزاج و وقت و سن و اعراض و تقویت کبد و دماغ این قرص را
صبح تناول کنند و آخر روز آب زرشک و گلاب و عرق بیدمشک و عرق کاسنی با خمیره مروارید
بخورند **قرص انبرباریس** حار نافع از برای اوجاع کبد از برودت صنعت آن زرشک
منقی پنج درم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب افسنتین مصطکی از
هر یک یک درم اقراص سازند هر قرصی یک مثقال یک قرص را با طبیخ بزور بیاشامند
قرص انبرباریس حار بالک امراض بارده کبد و استسقا را نافع است و سده بگشاید و
حمیات بارده را مفید بود صنعت آن زرشک منقی پنج درم ریوند خطائی لک مغسول عصاره
غافث سنبل الطیب افسنتین مصطکی از هر یک یک درم کوفته بیخته با آب اقراص سازند شربتی
یک مثقال **قرص انبرباریس** حار دیگر تالیف حکیم علی گیلانی شارح قانون برودت
کبد و استسقا را نافع است و تنها سرد بلغمی و مرکب از بلغم و اخلاط دیگر که بلغم یا سودا غالب
باشد سودمند است صنعت آن زرشک منقی سه مثقال غنچه گل سرخ منزوع الاقماع
گل غافث عصاره غافث افسنتین مصطکی تخم کاسنی از هر یک دو مثقال سنبل الطیب اسارون
اذخر مکی افیسون ریوند چینی طباشیر سفید از هر یک یک مثقال کوفته بیخته با آب اقراص سازند
هر قرصی یکمثقال شربتی یک قرص **قرص انبرباریس** نافع از برای علل کبد از حرارت باشد
و از برای عطش و حرارت مزاج و زردی رنگ و فساد مزاج از حرارت صنعت آن
زرشک بیدانه ده درم تخم کاسنی مقشر مغز تخم خیار تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم ورق گل سرخ
طباشیر سفید از هر یک پنج درم ریوند چینی تخم کرفس از هر یک یک درم سنبل الطیب نیم درم
کوفته و بیخته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال قرص را با سکنجبین سکری ترش یا
با آب انار ترش و آب نارین ممزوج بنوشند **قرص انبرباریس** بنسخه دیگر که همین
منفعت دارد صنعت آن زرشک منقی لک مغسول ریوند چینی گل سرخ منزوع الاقماع

عصاره طلب مقشر تخم کاسنی تخم کشوث که از اجزای متساوی ترنجبین قدری بگلاب حل کرده صافی نموده اجزا را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند **قرص امبرباریس** نافع از برای غب غیر خالص زمانی که صفرا و بلغم متساوی باشند و معده و کبد ضعیف باشند صنعت آن عصاره زرشک چهار درم گل سرخ دوازده درم اصل السوس عصاره غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیارین باد رنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید زعفران تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یکدرم کافور قیصوری نیمدرم ترنجبین صافی چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند **قرص امبرباریس** دیگر که در آن حکمت زمانی که معده یا کبد ورم کرده باشند مستعمل صنعت آن زرشک منقی رب السوس گل سرخ مقشر تخم خربزه از هر یک سه مثقال مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو درم فوفه صمغ ریوند چینی زعفران از هر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک سه درم طباشیر سفید یکدرم و نیم ترنجبین بآب حل کرده صافی نموده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند هر قرصی یکمثقال شربتی یکقرص **قرص امبرباریس** منقول از قرابادین کو توالی حمیات حاره را مفید است و گرمی را تسکین دهد و جگر حار را نافع و استسقا را که از گرمی باشد سود دارد و سرفه حار را نافع بود صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه درم امبرباریس منقی چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفید تخم کاهو تخم کاسنی طباشیر سفید صمغ عربی از هر یک دو درم ریوند چینی چهار دانگ کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی سه درم **قرص امبرباریس** منقول از بیاض مجربات نواب حکیم محمود باقر بن حکیم عماد الدین محمود حسینی نافع از برای آماس جگر و معده و از برای حمیات مرکبه و تفتیح سده های کبد و از برای ضعف کبد صنعت آن عصاره امبرباریس ده درم تخم کاسنی پوست بیخ انجبار تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع دو مثقال ریوند چینی یکدرم افسنتین رومی عصاره غافث دارچینی اصل السوس

از هر یک دو درم سنبل الطیب نیم درم اقراص سازند شربتی یکمثقال قرص انبرباریس نافع
از برای جمیع امراض کبد و امراض حادثه بمشارکت امراض کبد بسبب صعود بخارات
یا اخلاط از کبد بسر صنعت آن انبرباریس منقی ده درم تخم کاسنی مغز تخم خیار بادرنگ
مغز تخم کدوی شیرین از هر یک پنج درم بادیان انیسون تخم کشوث مصطکی از هر یک دو درم
اصل السوس یکدرم طباشیر سفید ورق گل سرخ از هر یک سه درم ریوند چینی دو درم و
نیم انبرباریس را در گلاب یا آب انارین خیسانیده مالیده صافی نموده ادویه را بآن سرشته
اقراص سازند شربتی از یکدرم تا دو درم و اگر زیاده حاجت بتسخین باشد بجای مغز تخم
کدو دو درم تخم کرفس و دو درم و نیم سنبل الطیب داخل نمایند قرص انبرباریس دیگر
نافع از برای غب خالص و ضعف کبد و معده منقول از ذخیره سید اسمعیل جرجانی
صنعت آن عصاره انبرباریس چهار درم گل سرخ پاک کرده دوازده درم اصل السوس
عصاره غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید زعفران
تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یک درم
کافور قیصوری نیم درم ترنجبین منقی چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده صاف نموده
باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص
انبرباریس دیگر نافع از برای غب غیر خالص و حرارت کبد و معده و ضعف کبد و
معده بسبب حرارت و ورم جگر منقول از ذخیره سید اسمعیل صنعت آن
انبرباریس منقی رب السوس گل سرخ تخم الاقلع مغز تخم خیار مغز تخم خربزه
از هر یک سه مثقال مصطکی سنبل الطیب عصاره غافث از هر یک دو درم و نیم صمغ
ریوند چینی زعفران از هر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک سه درم
طباشیر سفید یک درم و نیم ترنجبین شش درم بدستور مقرر قرص سازند شربتی
یک مثقال قرص انبرباریس دیگر کبد و معده را قوت دهد و چون بعد از اسهال
استعمال نمایند استسقای زقی را که از حرارت باشد مفید است و حمیات مرکبه را
نافع است صنعت آن زرشک منقی رب السوس گل سرخ مغز تخم خربزه از هر یک سه درم

طباشیر سفید دو درم و نیم مصطکی رومی سنبل الطیب عصاره غافث ریوند چینی
نوة الصمغ زعفران از هریک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی از هریک یکدرم ترنجبین منقی شش درم ترنجبین را
در گلاب حل کرده صافی نموده دواها را بآن سرشته و اقراص سازند شربتی
یکمثقال با سکنجبین ساده یا آب انار شیرین قرص انبرباریس تالیف نجیب الدین
سمرقندی نافع از برای حمیات حاره و اکثر امراض حاره کبد صنعت آن زرشک
منقی ده درم تخم کاسنی مقشر تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین از هریک سه درم
گل سرخ طباشیر سفید از هریک پنجدرم ریوند خطائی تخم کرفس لک مغسول از هریک
یکدرم سنبل الطیب نیمدرم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال
با سکنجبین ساذج یا سکنجبین بزوری و اگر از برای فساد خون از سده و فساد
کبد خورند با آب انار شیرین بیاشامند قرص انبرباریس تالیف میر محمد حسین
مستعمل معزی الیه در حمیات مرکبه با آب برگ بید صنعت آن عصاره زرشک
لک مغسول افسنتین رومی عصاره غافث از هریک یکمثقال گل سرخ سلیخه
سنبل الطیب اسارون صمغ عربی گل ارمنی نشاسته کثیرا مصطکی رب السوس
تخم کرفس بادیان انیسون حب الاس ریوند چینی از هریک دو مثقال طباشیر سفید چهار
مثقال اذخر مکی زعفران اقاقیا کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند
شربتی دو درم با آب برگ بید و شراب دیناری و سکنجبین بزوری بنوشند طریق
گرفتن آب برگ بید آنست که بگیرند برگهای تر آنرا و بکوبند و آب آنرا بگیرند
و یک جوش داده در پیاله چینی کنند و شب بگذارند و صبح آب زلال آنرا
گرفته دردش را دور کنند و پانزده مثقال از آب زلال آنرا با یک اوقیه شراب
دیناری با یک اوقیه سکنجبین بزوری داخل کرده با دو درم اقراص مذکور
بنوشند قرص انبرباریس یونانی سده بگشاید و اوجاع کبد را و صلابت
آنرا نافع و از برای حمیات مرکبه مزمنه مفید است صنعت آن زرشک منقی
گل سرخ پاک کرده از هریک پنجدرم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث

سنبل الطیب افیون مصطکی از هر یک یکدرم کوفته بیخته بآب سرشته اقراص سازند و در اوجاع کبد
از سوء مزاج حار کبد با سکنجبین بزوری بارد و در اوجاع بارده کبد با سکنجبین بزوری
حار بیاشامند قرص انبرباریس قابض از اقراباذین ابو معلیش حکیم نافع از برای حرارت
و اسهال و وجع کبد صنعت آن زرشک منقی طباشیر سفید عود قماری خام تخم حماض
بریان مصطکی رومی اسارون سک اصلی از هر یک یک مثقال گل سرخ پنج مثقال کوفته
بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند قرص انبرباریس قابض به نسخهٔ دیگر صنعت آن زرشک
منقی ورق گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنجدرم لک مغسول ریوند چینی زعفران صمغ عربی
کثیرا نشاسته رب السوس از هر یک یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یکمثقال
قرص انبرباریس قابض نافع از برای حرارت کبد و تشنگیکه با حمی لینت طبع باشد
صنعت آن زرشک منقی ورق گل سرخ طباشیر سفید از هر یک پنجدرم لک مغسول
چهار درم تخم خرفه مقشر خشخاش و کاهو و کاسنی از هر یک یکدرم رب السوس
دو درم اضافه نمایند قرص انبرباریس قابض نافع در اسهال کبدی و معوی هرگاه
خون در وی و متعفن و کف ناک و سیاه رنگ باشد صنعت آن زرشک منقی گل ارمنی
طباشیر سفید شاه بلوط تخم حماض گل سرخ منزوع الاقماع سرطان مشوی صمغ عربی
بوداده رب به سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال تا دو مثقال قرص
انبرباریس کافوری حمیات صفراوی و دموی را نافع است و سوء مزاج حار کبد را سودمند
و مقوی کبد و معده حار است صنعت آن عصاره انبرباریس عصاره غافت مغز تخم خیارین
ترنجبین از هر یک چهار درم ورق گل سرخ رب السوس نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید
تخم خرفه مقشر لک مغسول از هر یک دو درم کافور قیصوری نیم درم ترنجبین را در آب حل کرده صاف نموده باقی ادویه را کوفته بیخته
بآن سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال با شیره تخم خرفه مقشر قرص انبرباریس کافوری بجهت بیماریهای گرم و تشنگی را
سود دارد صنعت آن زرشک منقی رب السوس طباشیر سفید از هر یک ده درم سنبل الطیب یکدرم شیره تخم
خیارین سه درم و نیم گل سرخ شش درم و نیم تخم خرفه مقشر زعفران نشاسته کثیرا از هر یک دو درم کافور قیصوری یکدرم کوفته
بیخته با [illegible] اقراص سازند قرص انبرباریس کافوری نافع از برای [illegible] صنعت آن زرشک منقی سماق منقی طباشیر سفید گل سرخ

منقی از اقماع تخم کاسنی رب السوس از هریک دو دانگ مغز تخم کدو چهار دانگ
مغز تخم خیارین یکمثقال و دو دانگ کافور قیصوری دو قیراط کوفته بیخته بلعاب
بزر قطونا سرشته اقراص سازند جملہ دو شربت است با سکنجبین سکری و آب کاسنی
تازه بنوشند **قرص انبرباریس کافوری** دیگر نافع از برای یرقان باسه احمر و حرارت
صنعت آن زرشک منقی طباشیر سفید گل سرخ از هریک سه درم تخم کاسنی مقشر مغز تخم خیار
مغز تخم کدو تخم کاهوی مقشر تخم خرفه مقشر صندل سفید از هریک یکدرم کوفته بیخته اقراص
سازند هر قرصی یکمثقال هر روز یک قرص را با یک قیراط کافور قیصوری با آب انار ترش
و شیرین بنوشند **قرص انبرباریس کافوری** دیگر که قریب است به نسخه اول در ادویه و خواص
صنعت آن زرشک منقی چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع ده درم اصل السوس دو درم
عصاره غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی زعفران تخم خرفه
مقشر از هریک سه درم لک مغسول ریوند خطائی مصطکی سنبل الطیب از هریک یکدرم طباشیر
سفید دو درم کافور قیصوری یکدرم ترنجبین منقی چهار درم ترنجبین را در گلاب حل کرده صاف نموده باقی ادویه را کوفته
بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی دو درم **قرص انبرباریس کافوری**
دیگر قریب المنافع به نسخه قبل صنعت آن انبرباریس کافور قیصوری عصاره انبرباریس تازه عصاره
غافث مغز تخم خیارین ترنجبین خراسانی از هریک چهار مثقال نشاسته غنچه گل سرخ منزوع الاقماع
رب السوس کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید تخم خرفه مقشر لک مغسول از هریک دو مثقال زعفران
ریوند چینی سنبل الطیب از هریک یکمثقال کافور قیصوری نیم مثقال ترنجبین را در آب حل کرده
صاف نموده اجزا را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند **قرص انبرباریس کافوری**
قلمی نموده اند که این قرص مستعمل زبدة الحکما و استاذ الاطبا میر محمد هادی قدس سره والد
ماجد من است در حمیات محرقه و غب خالصه و امراض حاره [illegible] صنعت آن
زرشک منقی املہ منقی طباشیر سفید گل سرخ منقی از اقماع از هریک دو مثقال تخم کاسنی
مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه مقشر تخم کاهوی مقشر صندل سفید
از هریک یک مثقال کافور قیصوری بیست قیراط کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند

ودر پشت غربال پهن کرده در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال قرص انبرباریس کافوری تپ کهنه را و
در معده و جگر را که از گرمی باشد سود دارد و تشنگی به نشاند و خداوند یرقان غلیانی
را نافع بود صنعت آن زرشک منقی طباشیر سفید گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک
هفت درم تخم کاهوی مقشر تخم کاسنی از هر یک سه درم مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین
از هر یک پنج درم صندل سفید رب السوس از هر یک دو درم کثیرا سه درم کافور قیصوری
یک درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و در
قرابادین شفائی این قرص مذکور باسم قرص زرشک کافوری است و در نسخه دیگر
این قرص تخم خیار و تخم کدوی شیرین و صندل داخل نیست قرص انبرباریس
کافوری حمی غب خالص و حرارت کبد و معده را نافع است تشنگی
به نشاند و التهاب را ساکن گرداند صنعت آن زرشک منقی مغز تخم خربزه مغز تخم
خیارین مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه از هر یک سه مثقال طباشیر سفید ورق
گل سرخ صندل سفید از هر یک یکمثقال و نیم ریوند چینی یکمثقال لک مغسول دو
مثقال تخم کرفس کافور قیصوری از هر یک نیم مثقال زعفران یکدانگ کوفته بیخته
با آب کشوت سرشته اقراص سازند و در پشت غربال پهن کرده در سایه خشک نمایند
شربتی یک مثقال قرص انبرباریس کافوری دیگر که همان منافع دارد صنعت آن زرشک
منقی سه درم و نیم تخم خرفه مقشر رب السوس صمغ عربی کثیرا سنبل الطیب استه
از هر یک سه مثقال و نیم طباشیر سفید کافور قیصوری زعفران از هر یک درم
کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص انبرباریس کافوری دیگر صنعت آن
آن زرشک منقی هفده مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین از هر یک سه مثقال
مغز تخم هندوانه مغز تخم خربزه از هر یک دو مثقال طباشیر سفید گل سرخ منزوع الاقماع
ریوند چینی پوست بیخ کرفس لک مغسول از هر یک مثقال و نیم کافور قیصوری زعفران از هر یک
دو درم کوفته بیخته با آب کدو و آب تخم کشوت جوشانیده صافی نموده باشند سرشته اقراص
سازند شربتی یک مثقال قرص انبرباریس کافوری نافع از برای تپهای کهنه گرمی

دالتهاب و ضعف امعا و جگر یا باشد منقول از ذخیرهٔ خوارزمشاهی صنعت آن عصارهٔ زرشک
چهار درم گل سرخ دوازده درم اصل السوس دو درم عصارهٔ غافث مغز تخم خیار مغز تخم خیار
بادرنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر سفید زعفران تخم خرفهٔ مقشر از هر یک دو درم
گل مغسول یکدرم حبوب اربعه سنبل الطیب از هر یک یکدرم کافور قیصوری نیم درم ترنجبین
چهار درم کوفته بیخته با آب اقراص سازند شربتی یک مثقال و میرزا محمد باقر در ذیل
این نسخه نسخهٔ قلمی فرموده اند که مرحوم عموام میرزا معز الدین محمد این نسخه را از ذخیرهٔ
خوارزمشاهی نقل نموده بسیاری از صاحبان اسهال کبدی را باین قرص علاج
فرموده اند قرص انبرباریس کبیر منقول از قرابادین قانون نافع از برای حمیات
صفراویه و مرکبه صنعت آن عصارهٔ زرشک و اگر نباشد زرشک منقی چهار درم
مغز تخم خیارین مصطکی طباشیر سفید از هر یک دو درم لک منقی چهار درم ریوند خطائی
از هر یک یکدرم ورق گل سرخ دوازده درم زعفران یکدرم سنبل الطیب اصل السوس
عصارهٔ غافث ترنجبین از هر یک چهار درم ترنجبین را در گلاب حل کرده صافی نموده
ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند هر قرصی بوزن یکدرم و بیاشامند
با آنچه مصلحت باشد از اشربه و بعضی زیاده نموده اند بر اجزای این قرص عصارهٔ افسنتین
دو درم اسارون تخم کرفس رازیانه از هر یک یکدرم قوة الصبغ ریوند خطائی زعفران
از هر یک یکدرم تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک سه درم طباشیر سفید یکدرم و نیم ترنجبین
شش درم ترنجبین را در گلاب حل کرده صافی نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با آن
سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص انبرباریس کبیر نسخهٔ محمود بن الیاس
شیرازی که در حاوی صغیر ذکر کرده نافع از برای حمیات بلغمیه عتیقه و از برای حرارت
کبد و ورم کبد و معده و شفائی گفته که این قرص استسقا را نیز نافع است صنعت آن
عصارهٔ انبرباریس مغز تخم خیارین مقشر تخم خربزه و در نسخهٔ دیگر بجای مغز تخم خربزه
تخم خرفهٔ مقشر است از هر یک ده درم گل سرخ منزوع الاقماع ترنجبین منقی از هر یک
شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی عصارهٔ غافث از هر یک

دو درم فوة الصبغ لک مغسول ریوند خطائی از هر یک دو درم زعفران یکدرم ترنجبین را در
گلاب حل کرده صاف نموده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند شربتی
یک درم تا یکمثقال و در نسخهٔ دیگر از یکمثقال تا دو درم است صاحب اختیارات
بدیعی گفته که این مولف گوید که بعضی درین قرص درم افسنتین رومی افزوده اند و صاحب
منهاج الادویه ابن جزله گفته که قوت این قرص تا شش ماه قوی است و بعد ازان
ضعیف میگردد **قرص انبرباریس کبیر** منقول از کامل الصناعه و منهاج ابن جزله و قرابادین
قلانسی این قرص تبهای کهنه و تبهای بلغمی و ورم کبد و ورم معده را نافع است صنعت
آن عصارهٔ انبرباریس تازه مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین از هر یک سه
مثقال غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع ترنجبین خراسانی از هر یک شش مثقال رب السوس تخم
کشوث طباشیر سفید تخم کاسنی مصطکی رومی سنبل الطیب عصارهٔ غافث از هر یک دو مثقال
فوة الصبغ لک مغسول ریوند خطائی از هر یک یکمثقال زعفران یکمثقال ترنجبین را در آب حل کرده
صاف نموده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند و در پشت غربال در سایه خشک نمایند
شربتی یک مثقال **قرص انبرباریس کبیر دیگر** نافع از برای حمیات بلغمیه و حمیات مرکبه
و امراض بارده مرکبه کبد و معده و چون استسقا و یرقان سددی و اورام بارده مرکبه
کبد و معده و امثال این امراض صنعت آن عصارهٔ زرشک لک مغسول افسنتین رومی
عصارهٔ غافث از هر یک یکمثقال سلیخه سنبل الطیب اسارون غنچهٔ گل سرخ منزوع الاقماع
صمغ عربی گل ارمنی نشاسته مصطکی رب السوس تخم کرفس رازیانه انیسون تخم کشوث حب الآس
ریوند چینی از هر یک دو مثقال طباشیر سفید چهار مثقال ذخیرکی زعفران اقاقیا از هر یک
یکمثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال با شراب دینار یا سکنجبین
بزوری **قرص انبرباریس صغیر** نسخهٔ سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده و گفته که این قرص
نافع است از برای بیماریهای جگر گرم و تبهای گرم را سود دارد صنعت آن انبرباریس ده درم
تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز تخم خیار بادرنگ از هر یک سه درم گل سرخ منزوع الاقماع
پنج درم ریوند چینی یکدرم سنبل الطیب نیم درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند

وبر پشت غربال پهن کرده در سایه خشک نمایند شربتی یکمثقال تا دو درم با سکنجبین و قوت آن تا
شش ماه باقی است و در نسخه محمود بن الیاس که در حاوی صغیر ذکر کرده وزن انبرباریس
پانزده درم و وزن سنبل الطیب یکدرم است و گفته که شربتی ازین قرص یکمثقال است
صنعت آن نسخه منقول از بیاض مجربات نواب حکیم محمد باقر حسینی بخط معزی الیه
زرشک منقی از حب پنجمثقال تخم کاسنی تخم خرفه مقشر مغز تخم خیارین از هریک سه
مثقال گل سرخ منزوع الاقماع پنجمثقال ریوند چینی سنبل الطیب از هریک یکمثقال
کوفته بیخته بلعاب بزر قطونا سرشته اقراص سازند **قرص انبرباریس صغیر** قوصی منقول
از قرابادین بارستانی استاذ الاطبا ابو البرکات اوحدانی نافع از برای حمیات عتیقه
و اورام کبد و معده؛ صنعت آن انبرباریس منقی از حب السوس ورق گل سرخ
مغز تخم خیار مغز تخم خربزه از هریک سه درم مصطکی عصارهٔ غافث سنبل الطیب فوه الصبغ
لک مغسول عصارهٔ افسنتین اسارون قفاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی کشوث ریوند خطائی
زعفران طباشیر سفید از هریک چهار درم کوفته بیخته با پیاله ترنجبین در آن حل کرده صافی
نموده با شیره سرشته اقراص سازند و بر پشت غربال پهن کرده خشک نمایند شربتی دو درم
قرص انبرباریس لک دار منقول از خط میرزا محمد رحیم حکیم جهت مستسقی که لینت طبع
داشته باشد و جهت شفای مرکبه مزمنه و یرقان نافع است صنعت آن عصاره زرشک
یا زرشک منقی هر کدام که باشد لک مغسول از هریک سه مثقال افسنتین رومی عصارهٔ غافث
از هریک یکمثقال سلیخه طباشیر سفید گل سرخ اسارون سنبل الطیب صمغ عربی بریان
گل ارمنی بو داده کثیرا بو داده نشاسته بو داده از هریک دو مثقال مصطکی زعفران
ترمس شامی شیرین کرده اقاقیا از هریک یکمثقال رب السوس اذخر مکی بادیانه انیسون
حب الآس ریوند چینی از هریک دو مثقال بدستور مقرر اقراص سازند هر قرصی یکمثقال
[illegible] با سکنجبین [illegible] باشد بنوشند و اگر سرفه داشته باشد با شراب
حب الآس بنوشند **مفرح انبرباریس لؤلؤی** خفقان حار را نافع بود و قلب و بدن را
قوت دهد و مصلح المزاج را موافق بود صنعت آن زرشک منقی ده درم مروارید ناسفته

کهربای شمعی زعفران کافور قیصوری از هر یک نیم درم غنچه گل سرخ طباشیر سفید گل گاوزبان
بهمن سفید کشنیز خشک بنفشه صندل سفید از هر یک یک درم تخم خرفه تخم کاهو [illegible] گل دوی شیرین از هر یک چهار درم
تخم خرفه مقشر پنج درم نبات سفید یکصد درم آب سیب شیرین پنجاه درم عرق بید
مشک گلاب از هر یک بیست و پنج درم بدستور معجون سازند نقوع انبرباریس
نافع از برای غلیان خون و امراض دموی صنعت آن عناب خراسانی استخوان بیرون
آورده یکرطل زرشک تازه بیدانه یکرطل تخم کشوث کوفته تخم کاسنی کوفته ریوند چینی [illegible] درم
نیم کوفته در ظرف چینی کرده آب گرم آنمقدار که ادویه را بپوشد بریزد [illegible] کرده
در تابستان سه روز در آفتاب بگذارند و در زمستان چهار روز و هر روز یک قدح
از آن را بنوشند و گاهی در این نقوع ده درم شراب عناب داخل کرده آشامیده
میشود صنعت شراب عنابی که با این نقوع آشامیده می‌شود عناب خراسانی یک رطل
کشنیز خشک سی درم عدس مقشر یکصد درم بیخ کاسنی یکدسته همه را در سرکه انگوری
سه روز بخیسانند پس بجوشانند جوشانیدنی قوی و صافی نموده از آن سکنجبین بسازند
با نبات سفید انجبار تخم آنرا [illegible] و [illegible] ال مهمله گویند
و بیخ آنرا عرق انجبار مشتق از جبر و آن از نبات و شجر است و برگش شبیه برگ رطبه
با اندک زغبی شکل غبار و شاخهای آن قویتر از شاخهای رطبه مایل بسرخی و خار دار
بقدر دو قامت و اکثر بر [illegible] می‌پیچد و گلش سرخ و ثمرش مدحرج بشکل خصیه لیکن از آن کوچکتر
البتس مانند بغدادی و انطاکی گفته اند که بعد ریختن گل علاقهای کوچک
از و بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه می‌باشد و بیخش خشبی و پوست بیخ آن سرخ
و مستعمل پوست بیخ تازه است و ریشهای باریک آن که لهای انجبار گویند و آن سرد و خشک است
در درجه سوم و جالینوس گرم خشک دانسته و قاطع خون جمیع اعضاست خصوصاً [illegible]
و [illegible] حابس اسهال مزمن و نزلات از غیر اذیت و مسکن قی و مقوی اعضا [illegible]
و جهت تسکین التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بول الدم و معده تازه
مزمن و دفع سموم و انفتاح افواه عروق متعده و سل تازه و مزمن حتی نزول [illegible]

وضماد آن و اشیاف آن جهت سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی عضل و فسخ
و شکاف آن و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها نهایت
نافع و قدر شربتش یکمثقال و از عصاره آن یکدرم و از برگش پنج درم و مضر بسپرز و
مصلحش زنجبیل و بدلش مثل آن زرشک است و ربع آن گل ارمنی و عصاره
آن در اکثر افعال اقوی از پوست و بیخ آن است صنعت آن آنست که بگیرند پوست
بیخ آن را و بکوبند و آب آن را گرفته در طبق سفالی کنند و در آفتاب گذارند
و هر روز سه چهار مرتبه بهم زنند و شبها در زیر سقف گذارند که شبنم آنرا فاسد نگرداند
و چون بحدی رسد که قرص توان کرد قرص نموده در آفتاب خشک کنند و نگاه دارند و در وقت
خشک کردن از غبار محافظت نمایند و رنگ آن سرخ تیره مانند توت سیاه شود حب انجبار
جهت نفث الدم و نزف الدم از هر عضوی که باشد نافع است صنعت آن پوست
بیخ انجبار دو درم کهربا مرجان قرمزی دم الاخوین طین مختوم مردارسنگ ناسفته از هر
یکدرم کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند هر حبی مقدار نخودی
شربتی تا هفت حب یا آنچه مناسب داند حب انجبار دیگر اقوی از اول صنعت
آن پوست بیخ انجبار سه درم بسد محرق مغسول کهربای شمعی مرجان قرمزی
یا سفید دم الاخوین طین ارمنی طین مختوم طباشیر سفید نشاسته از هر یک یکدرم مروارید
ناسفته سائیده دو درم کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته حب بندند شربتی
یکدرم یا آنچه مناسب داند سفوف انجبار صنعت آن انجبار حب الآس
شاه بلوط خرنوب نبطی خشخاش پوست بیرون کشیده از هر یک پنج مثقال بلوط دانه بوزیر
از هر یک سه مثقال عود هندی هشت مثقال کوفته بیخته سفوف سازند سفوف انجبار
از برای اصحاب نفث الدم صنعت آن پوست بیخ انجبار دم الاخوین مروارید ناسفته
کهربای شمعی غری السمک صمغ عود الصلیب السوس نیلوفر سرطان محرق نشاسته بریان
شادنج عدسی مغسول گل ارمنی صمغ عربی کثیرا انزروت و ام شیرین از هر یک یکمثقال
زعفران از هر یک شش قیراط کافور قیصوری نیم مثقال کوفته بیخته مجموع را با چهار ده

حصه نموده هر روز صبح یک حصه را با شیر الاغ یا شیر بز که بارهنگ داخل کرده باشند بنوشند و شام حصه دوم را با آب برگ بارهنگ ده درم بیاشامند **فصل در بیان شرابهای انجباری** **شراب انجبار** حکیم سید بدر کازرونی که در شرح موجز ذکر کرده حبس خون میکند از هر موضع که باشد و حبس اسهال خون و نزف خون و آمدن خون از رحم و مقعده میکند و مقوی معده و جگر هم است و نافع است از برای تفرق اتصال واقع در سینه و ریه صنعت آن پوست بیخ انجبار شامی هفت مثقال قرظ شامی پنج مثقال صندل سرخ صندل سفید گلاب سوده از هر یک چهار مثقال یا ادویه را نیم کوفته یک شب در آب بخیسانند و صبح بجوشانند و بپالایند و دو رطل نبات سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی ده درم تا ده مثقال با آب سرد و آب برگ بارهنگ و شیره تخم خرفه مقشر و شیره گشنیز خشک بحسب اقتضای حال و وقت و مرض و در نسخه دیگر وزن نبات یک رطل است حکیم معز الدین ولد حکیم محمد باقر موسوی گفته که این شراب را از برای نفث الدم با آب برگ بارهنگ یک اوقیه و گاهی با دم الاخوین و صمغ عربی از هر یک نیم مثقال کافور قیصوری یک دانگ بخورانند و گاهی یک قیراط افیون نیز اضافه می کنند با یک طسوج زعفران صنعت این شراب به نسخه حکیم محسن خان ولد حکیم صالح خان خال این مغفور رحمه الله علیه پوست بیخ انجبار هفت مثقال صندل سرخ سوده صندل سفید سوده از هر یک نیم مثقال اقاقیا دو مثقال اجزا را نیم کوفته در آب بجوشانند و صافی نموده نبات سفید سه صد مثقال داخل کرده بقوام آورند صنعت این شراب به نسخه حکیم مومن که در قرابادین تحفة المومنین ذکر کرده پوست بیخ انجبار هفت مثقال خرنوب شامی پنج مثقال صندل سرخ سوده صندل سفید سوده حب الآس از هر یک دو مثقال مجموع را یک شبانروز در آب جوشیده بخیسانند و روز دیگر بجوشانند و بپالایند و با یک رطل شکر سفید صافی بقوام آورند پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاهدارند **شراب انجبار** دیگر نافع از برای زحیر و نفث الدم و آمدن خون از هر موضع که باشد صنعت آن پوست بیخ

انجبار پانزده درم گلنار فارسی طراثیث خرنوب از هر یک شش درم صندل سرخ
سوده و اقاقیا از هر یک دو درم اجزا نیمکوفته در دو رطل آب یک شب بخیسانند
و صبح بجوشانند چون ثلث آب بماند صافی نموده و ثلث رطلی قند سفید
داخل کرده بقوام آورند پس فرود آورده سرد کرده در شیشه نگاه دارند شربتی
یک اوقیه **شراب انجبار** دیگر پوست بیخ انجبار سی درم خرنوب نبطی طراثیث آب
شیرین از هر یک بیست درم نیمکوفته یک شبانروز در آب صافی بخیسانند پس بجوشانند
و بپالایند و با یک من قند سفید بقوام آورند **طبیخ انجبار** جهت نفث الدم
نافع صنعت آن بگیرند یکمثقال پوست بیخ آنرا و بکوبند و بجوشانند با آب و با
قدری قند و سکنجبین بیاشامند و نزف الدم از هر عضو که باشد قطع نماید
قرص انجبار منقول از خط نواب میرزا محمد باقر حسینی از بیاض مجربات معزی الیه
نفث الدم و سحج و قروح امعا و کثرت طمث و آمدن خون از بواسیر را نافع
است صنعت آن پوست بیخ انجبار شامی چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع
صمغ عربی کثیرا کهربای شمعی از هر یک دو درم نشاسته گل ارمنی بسد طباشیر سفید
رب السوس گلنار فارسی از هر یک دو درم اقاقیا یکدرم و نیم کوفته بیخته برب
مورد سرشته اقراص سازند و در سایه بر پشت غربال پهن کنند تا خشک شود
شربتی یکمثقال **لعوق انجبار** جهت نفث الدم و نفث المدة و سل و بواسیر خونی
نافع صنعت آن پوست بیخ انجبار چهار درم کهربای شمعی مرجان قرمزی بسد محرق
مغسول طین مختوم طین داغستانی طین ارمنی دم الاخوین کثیرا نشاسته مروارید ناسفته
از هر یک دو درم مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین مغز بهدانه از هر یک سه درم
طباشیر سفید صمغ عربی از هر یک دو درم اجزا کوفته بیخته با رب خرنوب و رب حب الآس
و عصاره انجبار از هر یک بقدر احتیاج سرشته لعوق سازند و اگر رب خرنوب
و رب حب الآس و عصاره انجبار نباشد با شراب آنها تمام یا هر کدام که باشد
و اگر هیچ کدام نباشد با قند که با آب برگ بارتنگ بقوام آورده باشند سرشند و با آنچه

مناسب دانند لعوق فرمایند **مغلی** انجبار مسمی بمغلی مبارک صاحب شفاء الاسقام
نوشته که از اطلاء استاد من است جهت اسهال دموی و زحیر و قیام صفراوی نافع
صنعت آن پوست بیخ انجبار تازه یک مثقال بیخ خطمی با پوست پوست خشخاش
از هر یک پنج درم عود قاقله صندل مقاصیری از هر یک نیم درم مغلی ربع درم
حلبه زرد و حب الاس از هر یک یک درم زرشک منقی سماق منقی از هر یک سه درم جوشانیده
صاف نموده تخم خرفه بریان سه درم در ان سرشته طباشیر یک درم سوده بر آن
پاشیده شراب ورد و شراب سفرجل خام دو اوقیه بالمناصفه داخل کرده تخم بارتنگ
و تخم حماض بریان از هر یک نیم درم کوفته نموده بالای آن بپاشند **انجدان**
معرب انگدان فارسی است و بمازندران کولپر نامند و ساق انجدان را بترکی
بالدرغان نامند و کولپر اسم فارسی انجدان طیب است و بمحدث بعربی اسم بیخ
انگدان است و چون مطلق مذکور شود مراد از ان تخم آن است و نباتش مجوف و بطول
از قامت میشود و برگش شبیه برگ کلم و از ان کوچکتر و گلش جنس شبیه بشبت و سفید
ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و صمغش را حلتیت
طیب نامند و قسمی از ان ثمرش سیاه و بسیار بدبو است و برگش مانند صفحه سوخته بی
سوراخ و ساقش ضعیفتر از قسم سفید و صمغش بسیار بدبو و آنرا حلتیت منتن و
حلتیت خراسانی و بفارسی انگوزه و عوام انگشت گنده و بهندی هینگ نامند و بیخش
را اشترغار و گیاه آن را اکماه نامند و در بلاد فارس گوسفندان را بگیاه آن میچرانند
نهایت فربه میشوند لیکن گوشت آنها بدبو میشود و حلتیت طیب بهتر از منتن است و
انجدان سفید در دوم گرم و خشک است و سیاه منتن در سوم و قرنی مطلق انجدان را
گرم و خشک در دوم گفته اند و آن غلیظ الجرم و دیرهضم و مصدع و معطش معده و مجفف
رطوبات ملطف طعام و مغیر رایحه دهان و مدر بول و حیض و شیر و مسخن گرده
و مدره و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر البول
بلغمی و بجهت انگیختن اشتها و تقویت هاضمه و دفع ضرر اغذیه غلیظه و اخلاط غلیظه و ادویه

سمیه نافع و مقاوم سموم و نافع است از برای درد مفاصل حادث از برودت و سده
سپرز و جذب مواد و طلا بر جلد میکند چون بگذارند بر آن جذب قوی و سزاوار آن است
که انجدان را محلل نموده سرکه آن را استعمال نمایند و سکنجبین آن که با سیر تهیه نمایند
جهت تب ربع و تبهای بلغمی مرکبه بنهایت نافع است و جهت درد سینه و عرق النسا و وجع
مفاصل و استسقا و یرقان و رفع فواق بلغمی مجرب و با شراب در اخراج جنین
قوی الاثر و ضماد و شش با موم و روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و شقاق
آن و بار و روغن زیتون جهت تحلیل سختی جفن و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست
انار جهت بواسیر و زرور برگ آن جهت آکله نافع و بوئیدن آن مانع فواق و گفته
که انجدان از توابل مستعمله در اغذیه اصحاب فالج و استرخا و لقوه است و مضر است
بمثانه و مصلحش تخم خربزه و مضر است بامعا و مصلحش صمغ عربی است و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش سکبینج محروث بوزن آن و ثلثیت بوزن دو دانگ و گویند بوزنش و فرا
و این انسب است و مضر محرورین و مصلحش شربت انار و سکنجبین و بیخ آن در افعال
قوی تر از سایر اجزای آنست و طلای آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر
و لحم زخمها است و قدر شربتش نیم مثقال و گویند مضر شش است و معده و بطئ الهضم
و مصلحش عسل است سکبینج داود انطاکی گفته که گویند چون زن بعد از حیض بلا فاصله
هر روز یک درم انجدان بخورد تا یک هفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که
سیاه آن باشد یا سفید **امراض الراس** ❊ **دوار و سدر** طبری گفته
که گاهی ضماد کرده میشود انجدان اسود با خطمی کوفته و آرد کرسنه بر سر در سدر
حادث از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ **رعونت و حمق و بلادت**
و نسیان روفس گفته که خوردن انجدان نیکو میکرداند ذهن را و نسیان را زایل
میکرداند و حفظ را می افزاید و بدانکه موجب تعب نشود آنکه انجدان و امثال آن
از دارچینی و زنجبیل و اشترغار دانسته اند انها از ادویه یابسه اند با وجود آنکه محلل نفخ
اغذیه نافخه اند متولد میکردد از انها نفخی اندک و بخاری که موجب انتفاع میکردد

دکوم سکبر دانذکر ده و نواحی آنرا بجهت آنکه مهیا شد در انهار رطوبت فضلیه غریبه
که سبب تولید نفخ و بخار ردیح است و این در زنجبیل و انجدان و اشترغار بوجود
است و اما دار صینی بسبب شدت لطافت خود غوص و نفوذ می کند در افواه
عروق و منفجر سکبر داند انجه را در عروق است از رطوبات و موجب نفخ منکر دد فصل

در ذکر جوارشات انجدانی جوارش انجدان

نافع از برای بر ودت معده و کرده و بجهت حیاد و کلیه در برودت آن و بجهت استسقا
صنعت آن انجدان سیاه که تخم حلتیت است شش ده درم تخم جرجیر تخم کندنا از هریک
هشت درم زنجبیل پوست بلیله آمله مقشر بلیله سیاه از هریک هفت درم نانخواه
تخم کرفس انیسون خبر بوا زیره کرمانی مدبر دار صینی از هریک پنج درم قرنفل الطیب دو درم قرنفل کلم فانیذ مصری
بیست درم کوفته بعسل سفید سرشته و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو درم با
مطبوخ انیسون و بادیان و سنبل الطیب که بعد طبخ صافی نموده مصطکی رومی سوده بر آن
پاشیده باشند تناول نمایند و این جوارش گرم است در آخر درجه دوم و خشک است
در اول درجه سوم **جوارش انجدان** منقول از کامل الصناعه نافع از
برای نفخ بطن و معده و قراقر و برودت معده و گرده و هاضم طعام است صنعت
آن کاشم که انجدان رومی است سیزده درم فلفل تخم کرفس از هریک دوازده درم
فطراسالیون نعناع خشک بزر سیسالیوس از هریک سه درم ادویه را کوفته بعسل
سفید مصفی بقدر حاجت جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو درم وقت
حاجت بکار برند **جوارش انجدان** نسخه ابن جزله مثل نسخه صاحب کامل الصناعه
است الا آنکه تفسیر کرده شده کاشم با انجدان طیب آن که در مازندران معروف بکوله است
و وزن از هریک از فطراسالیون و نعناع خشک و بزر سیسالیوس شش مثقال است
جوارش انجدان که سید اسمعیل در ذخیره در باب ریاح معده ذکر کرده و قولنج
را بگشاید و باد ها و جشای حامض بر طرف کند صنعت آن فلفل سیاه قرنفل
از هریک پنج درم ابرسا زنجبیل از هریک شش درم انیسون مصطکی را زیانه از هریک

دو درم انگدان پانزده درم تا نخواه تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بیخته با عسل
سفید خوشبوی مصفی لسرشته شربتی دو درم تا سه درم **جوارش انجدان**
نافع از برای نفخ بطن و معده و قراقر و ریح غلیظ صنعت آن فلفل تخم کرفس
از هر یک دوازده درم انجدان سود چهارده درم فطراسالیون هشت درم
کاشم سیزده درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته و در ظرف چینی یا کاشی کرده
در وقت حاجت استعمال نمایند مزاجش گرم و خشک است در اول درجه ثالث
جوارش انجدان نوع دیگر صنعت آن فلفل تخم کرفس از هر یک دوازده درم
انجدان سیاه فطراسالیون نانخواه فودنج جاشا ساسالیوس از هر یک هشت درم
انجدان سفید سیزده درم بکوبند و با انگبین سرشته **دهن انجدان** جهت خنازیر
و خراجات و عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل و تحلیل اورام و ریاح و جهت
عسر البول بلغمی و ریاح گرده و مثانه و به انگبین اشتها و تقویت ضمه و دفع مضرات ادویه
سمیه و اغذیه غلیظه و اخلاط لزجه و سده سپرز نافع صنعت آن بگیرند انجدان
هر قدر که خواهند نیم کوب نموده با هشت وزن آن آب باران یک شبانه روز بخیسانند
پس بجوشانند تا بربع رسد مالیده صاف نموده با روغن کنجد یا زیت بآتش ملایم بجوشانند
تا آب رفته روغن بماند پس در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند
سکنجبین انجدانی نافع از برای حمی ربع و امراض طحال و امراض بارده
سوداویه صنعت آن بگیرند بیخ انجدان که آنرا محروث نامند و نیم کوفته یکشب
در سرکه انگوری و آب البصل از هر یک نود مثقال بخیسانند در روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد
پس صافی نموده با دوشاب انگوری یکصد و بیست مثقال بقوام آورند و سیزده
ده مثقال آنرا با آب شاهتره تازه یا با شیره تخم کرفس بدهند و اگر حرارت غالب
باشد با آب کاسنی تازه و امثال آن بدهند این نسخه از حکیم میر محمد مومن است
که اگر بجای مطبوخ محروث در سرکه خل محروث محلل در سرکه انگوری نود مثقال
و بجای دوشاب انگوری عسل طبرزد که آن را اکز انگبین نامند کنند صحیح است

محلل ساق انجدان واصل انجدان که آنرا محروث گویند بسیار گرم وخشک وجالی معده ومقطع اخلاط غلیظه ونافع از برای برودت ورطوبت معده وتپ ربع وسقوط اشتها وسوء هضم اغذیه ولیکن محرق اخلاط ومورث تشنگی والتهاب است مصلحش کاهو وسرکه وبدلش محلل اشترغاز است صنعت آن بگیرند ساق یا بیخ انجدان هرقدام که خواسته باشند وساقش را از بیخ ببرند وبیخش را یک هفته در آب نمک بگذارند پس در آب خالص بجوشانند که شوری نمک از ان دور شود پس آنرا بیرون آورده در پارچه کرباسی اندازند تا آب آن برود پس آن را بر روی پارچه کرباسی پهن کنند که بهوا خشک رطوبت آن کند پس سرکه انگوری آن مقدار که از روی آن سرکه دو بهره روی آن کنند واگر خواسته باشند چاشنی دار باشد قند یا نبات در ان داخل کنند وبگذارند که سرکه در جوهر آن جذب شود پس بکار برند وسرکه ساق واصل انجدان محلل نافع است از برای صلابت طحال **معجون انجدان** انواع کرمهای شکم را بکشد صنعت آن انجدان بیخ انجدان از هر یک شش درم شیح ارمنی ده درم کوفته بیخته باشد وزن ادویه عسل سرشته **معجون انجدان** دیگر ادوی ازان واستسقاء طحالی را مفید است صنعت آن انجدان وبیخ آن وپوست بیخ کبر لسان العصافیر تلخ از هر یک هفت درم شیح ارمنی یا بابونه زراوند قنبیل از هر یک سه درم سلیخه مصطکی زنجبیل از هر یک یکدرم بورق کابلی بلاسن پاره از هر یک چهار درم علی الرسم باسه وزن ادویه عسل مصفی سرشته شربتی از یکدرم تا سه درم **انجن باصطلاح** اهل هند دوائی را نامند که در چشم کشند برای تقویت وروشنائی ودفع امراض دیگر مانند الحال وشیافات وغیرها **انجن** که چون در چشم صاحب جمی عشی که بهندی سنبا گویند باشند کشند نافع آید وازترکیب اطبائی هند است صنعت آن ترکیب اینست بلیله اطه آنعوزه یعنی حلتیت سنتن وج ترکی نمک سنگ سرشف زرد گراتخم سرس جمله را بسیار نرم مانند سرمه وغبار صلایه شود با بول بز یا گاو وبعد سرشته حبوب یا شیاف ساخته خشک نمایند وعندالحاجت آب بسایند ودر چشم کشند **انزروت معرب**

انزروت است و بفارسی اصفهان کنجده واکر دهک و بشیرازی کدرو و بیونانی
سرکوفا و بفارسی و کحل کرمانی و بهندی لائی باشند و آن صمغ درخت خار داری است
به بلندی دو ذرع و برکش شبیه ببرک سور و برک درخت کندر و منبت آن بلاد فارس
و ترکستان است سرخ و سفید مائل بزردی می باشد و بهترین آن قسم اخیر است که
در بالیدگی مثل کندر صغار و زرد و شکن و طعمش تلخ با اندک شیرینی باشد گرم است
در آخر دوم و خشک است در اول دوم و مجفف بی لذع و بهترین مسهلات بلغم غلیظ
است و بالعرض مسهل صفرا و محلل ریاح غلیظه و مفتح سده و مسقط جنین و کرم معده
و امعا است و جهت مفاصل و وجع ورک و عرق النسا بالخاصیه نافع و جاذب بلغم غلیظ
از عمق بدن است خصوص با تربد و هلیله و سکبینج و امثال آن و در تسمین مهزول بغایت
موثر چون تجربه هم آنرا باسم قیراط تجربه المتبرکه عوام آنرا انزرزا گویند و ده درم
نارجیل مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند
عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت بنوشند باعث تسمین عجیب گردد و بغدادی گوید که
زنان مصر انزروت را در آب بنبد و انبا نصف روز خیسانیده بجهت تسمین تا ده
درم ابتدا می آشامند و گویند بتجربه رسانیده آن بسبب سدید مسام و چسپیدن
آن باحشا فربه کننده است خصوص با طلق محلول و از اسرار مکتومه شمرده اند و مصلحش
صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه منفرد استعمال نمایند باید که روغن بادام
با آن ده چند الی باشد و قدر شربتش منفردا از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر
مسهلات نیم مثقال است و بدلش دو زن صبر است و استعمال آن در خارج جهت
التحام و زیاده کردن گوشت و خوردن گوشت زاید و پاک کردن چرک زخمها و
قطع سیلان خون و رفع آثار ضربی و انطرون جهت ورم شبیه بخنازیر که در حلق
بهم میرسد و با عسل سرشته و بفتیله آلوده کرده در گوش گذاشتن بجهت پاک کردن
چرک گوش بسیار موثر است و اکتحال آن خصوص صلایه از آنکه در شیر الاغ یا شیر
دختران پرورده باشند جهت سدید چسپیدن پلک چشم و دفع نزلات و جرب سلاق

سفید و چون با مروارید و مرجان سوخته و نبات بالسویه ذرور سازند جهت ازاله
بیاض چشم مولف تذکره مجرب شمرده است تشنج آشامیدن انزروت با روغن
حب الخروع میگشاید تشنج را امراض اذن چون پیازی را خالی کرده جوف انرا
از انزروت سفید پر کرده بر آتش نهند تا بجوش آید پس از ان در گوش بچکانند
درد گوش را ساکن میگرداند دستور تشویه انزروت بگیرند انزروت سفید را
و با شیر الاغ یا شیر دختر خمیر کرده بر شاخهای چوب گز بچسپانند و در تنور معتدل
بیاویزند تا خشک شود و اندکی بریان شود اگر بار دیگر ساییده با سفیده تخم مرغ سرشته
بر چوب گز چسپانیده تشویه نمایند با عتدال قریب میگردد حب انزروت
تنقیه بلغم از تمام بدن می کند خصوص از اعضای صدر و سرفه بلغمی و ضیق
النفس را نافع است صنعت آن انزروت سفید دو درم و ربع درم حاقوقرحا
نیم درم غاریقون هشت سفید تربد سفید مدبر از هر یک سه درم اصل السوس
تخم حنظل ایارج فیقرا از هر یک دو درم کوفته بیخته با آب حب سازند و مستعمل ازان
از دو درم تا چهار درم دواء الانزروت مسهل خفیف نافع جهت اوجاع
مفاصل و عرق النسا و نقرس است صنعت آن انزروت سرخ سورنجان سفید
سقید از هر یک سه درم کوفته بیخته بروغن بکصد عدد کردکان چرب نموده
با ماء الشبت بیاشامند دستیکه عجیب النفع است در اسهال از غیر تعب و عنف
فصل در بیان ذروراتی که اصل و عمود در آنها انزروت
است ذرور انزروت نافع از برای رمص و رمد در آخر و
حمرت چشم صنعت آن بگیرند انزروت سفید جید و بر ان شیر دختران اندازند
و در سایه گذارند تا خشک شود پس از ان اسوده بگیرند از ان ده درم نشاسته دو
درم و با ان بسایند و در سایه گذارند تا خشک شود نگهدارند و در نسخه دیگر چنین است
که بیفزایند در ان وزن دو درهم افیون و نیم درهم کافور ذرور انزروت
دیگر که زیاده قطع رمص میکند صالح است اواخر رمد را هرگاه بوده باشد یا حدت بسیار

صنعت آن انزروت مربی بشیر خر ده درم زبد البحر یک درم نبات سفید درم سوده ذرور سازند
ذرور انزروت مسمی بذرور اصفر نافع از برای حکه چشم دو درم و رمد و صالح
است استعمال آن در اواخر رمد پس میبرد بقیه جرحی که در چشم باشد و آب که از چشم
آید و خشک میگرداند رطوبت پلکهای چشم را و پاک میگرداند رمص را صنعت آن
انزروت سفید مربی بشیر دختر ده درم صبر سقوطری زعفران حضض مکی از هر یک
دو درم مر مکی یک درم کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند و به نسخه دیگر انزروت مربی بشیر خرده
درم شیاف مامیثا سه درم حضض مکی صبر سقوطری از هر یک دو درم زعفران یک درم
زبد البحر نیم درم کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند ذرور انزروت دیگر نافع
از برای قروح چشم که ترشح کند از آن مده صنعت آن انزروت مربی لثا سته
از هر یک سه درم سفیداب قلعی شسته دو درم کوفته بیخته مخلوط شیاف ابیض نموده استعمال
نمایند نافع باد ذرور انزروت دیگر نافع از برای جرب اجفان و سبل کهنی و
غلظت در اجفان صنعت آن انزروت مربی بشیر خر چهار درم زرده تخم مرغ خشک
کرده در آفتاب دو درم مر مکی صافی مامیران چینی از هر یک نیم درم زعفران شیاف
مامیثا از هر یک دو دانگ مجموع را کوفته بحریر بیخته بر پلک چشم ذرور نمایند ؛
ذرور انزروت دیگر نافع جهت رمد و بیاض چشم صنعت آن انزروت
مربی چهار مثقال توتیای کرمانی مغسول دو مثقال مامیران چینی دو درم زبد البحر حضض
مکی صبر سقوطری دار فلفل پوست بلیله زرد از هر یک یک درم صمغ عربی یک مثقال
کوفته بیخته ذرور نمایند ذرور انزروت دیگر در ابتدای رمد را نافع باشد
صنعت آن انزروت بشیر خر پرورده دو ثلث سه صمغ عربی نبات سفید مساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند ذرور انزروت دیگر که رافع بیاض است صنعت آن انزروت
سفید مربی زبد البحر شکر سرخ از هر یک جزوی بوره ارمنی ربع جزو کوفته نرم بیخته در چشم
استعمال نمایند ذرور انزروت معروف به ذرور ابیض صنعت آن بگیرند انزروت
سفید مسحوق نموده شیر دختران داخل کرده در سایه بگذارند تا خشک شود پس آنرا نرم سوده بگیرند

از ان ده درم و از نشاسته دو درم و باهم سحق نموده بکار برند ذرور انزروت
بدرد ورم صفرا صنعت آن انزروت سفید پرورده سه مثقال صبر سقوطری زعفران خشخاش یکی از هر یک دو مثقال نرم صلایه
نموده ذرور نمایند ذرور انزروت جالینوس حابس دم جاری از جراحت
هر عضو که باشد صنعت آن انزروت دو مثقال گلنار فارسی کندر دم الاخوین
از هر یک نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته بر جراحت پاشند و بالای آن رفاده بندند
ذرور اصفر به نسخه دیگر صنعت آن انزروت پرورده ده درم عصاره ماميثا
پنج درم صبر زرد تخم گل از هر یک نیم درم افیون چهار دانگ درمی کوفته بیخته [illegible]
ذرور نمایند ذرور اصفر به نسخه حاوی صغیر از برای اوجاع عین از رطوبات
صنعت آن انزروت سفید مربی بشیر خر پنج درم عصاره ماميثا دو درم صبر زرد
زعفران افیون از هر یک یکدرم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور اصفر منقول از
منتخب که همین نفع دارد صنعت آن انزروت مربی هفت درم ماميثا چهار درم صمغ
نیم درم افیون صبر سقوطری زعفران از هر یک یکدرم کوفته بیخته ذرور سازند
ذرور اصفر صغیر در دیج و ابتدای رمد و اوجاع عین را نافع باشد صنعت
آن انزروت مربی ده درم صبر سقوطری ماميثا از هر یک دو درم کوفته بیخته
استعمال نمایند ذرور اصفر کبیر منافع آن مثل منافع ذرور ابیض است و در قطع
سیلان رطوبات و جلب فضول و منع نوازل نافع است و رمد عتیق را نهایت سود
دهد صنعت آن انزروت پرورده یک جزو صبر زرد و زعفران زرد دار از هر یک
دو جزو و افیون دو دانگ یک جزو و عصاره ماميثا یک جزو کوفته بیخته ذرور نمایند
ذرور اصفر کبیر ارجیجانس گوید که این ذرور را یونانی اقراماطیقان خوانند
دردهای چشم را سود دارد و رمد کهنه را زایل کند صنعت آن انزروت سفید ده درم
شیاف ماميثا پنج درم صبر سقوطری زعفران از هر یک نیم درم افیون دو دانگ همه را
کوفته حریر بیخته وقت خواب به پشت خوابیده در چشم کشند ذرور اصفر نافع است
از جهت کهنه رمد و درد چشم را که سبب آن رطوبت باشد صنعت آن انزروت مربی

پنجدرم شیاف ماميثا دو درم صبر زعفران تخم گل از هریک پنجدرم افیون چهار دانگ
کوفته بیخته استعمال نمایند درور انزروت از جهت درد چشم اطفال نافع
باشد صنعت آن انزروت مربی چشمیزج از هریک ده درم ماميران دم الاخوین
از هریک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند درور انزروت قرحه را پاک سازد
صنعت آن نشاسته سه درم انزروت مربی اسفیداج رصاص از هریک دو درم کوفته
بیخته ذرور سازند ذرور اربعه گوشت برویاند و خون رفتن از جراحت باز دارد
و رعاف را نافع باشد صنعت آن انزروت مربی مرکی دم الاخوین کندر مساوی
کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور دیگر که همین خاصیت دارد صنعت آن انزروت
دم الاخوین کندر گلنار گل ارمنی از هریک نیمدرم عدس مقشر یکدرم کوفته بیخته ذرور
سازند ذروری که گوشت فاسد شده را بخورد و سر جراحات را به بندد و سخت کند
در وقت به شدن و در اول سر جراحت بگشاید و تری بر چیند و گوشت برویاند
صنعت آن انزروت چهار درم دم الاخوین دو درم گل مختوم مرداسنگ کندر از هر
یکدرم و نیم گل ارمنی شیاف ماميثا از هریک یکدرم و نیم بوره ارمنی صبر سقوطری زراوند
مدحرج از هریک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور رسمی بلکا یا بنسخه دیگر
اقوی از نسخه اول صنعت آن انزروت مربی ده درم شکر طبرزد نشاسته از هریک یکدرم
کف دریا نیمدرم به دستور مقرر مرتب نموده استعمال نمایند و در نسخه دیگر عروق صفر و کشنیز
داخل است ذرور ملکا یا نافع از برای آماس چشم که صاحب آن را از اول در شیخ
ناسیده بعد از فصد یا حجامت و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیلج و احتراز از اغذیه مقویه
و مکا شدن شیر دختر در چشم و طلا کردن شیاف ابیض محلول با شیر دختران و ضماد کردن
کشنیز و اکلیل الملک قدری زعفران و زرده تخم مرغ و گذشتن سه روز اول
از کوفت استعمال نمایند صنعت آن انزروت مربی نشاسته شکر طبرزد [illegible]
اجزای متساوی هم سائیده بکار برند ذرور ملکا یا دیگر به نسخه منادی [illegible]
ادجاع عین صنعت آن انزروت مربی به شیر خر نشاسته نبات سفید شیاف ماميثا کوفته بیخته

استعمال نمایند ذرور انزروت مسمی بذرور اصفر صغیر که در اول انحطاط ورم جفن
مستعمل ست صنعت آن انزروت سفید مدبر ده درم شیاف مامیثا دو درم
نشاسته چهار درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور انزروت مسمی بذرور اصفر
کبیر که در اواخر انحطاط ورم جفن مستعمل ست صنعت آن انزروت سفید مدبر
هفت درم شیاف مامیثا دو درم صبر سقوطری افیون نشاسته زرورد از هر یک
نیم درم زعفران مکی صافی از هر یک یکدانگ و نیم بدستور مقرر ذرور ساخته استعمال نمایند
ذرور اصفر دیگر انزروت سفید مدبر ده درم شیاف مامیثا دو درم ذرور
اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور انزروت
مسمی بذرور نیمانیم که بعد از گذشتن یکهفته از ورم پنج دو اورام جفن بکار آید
صنعت آن ذرور وسلکا یا نیم درم ذرور اصفر صغیر نیم درم در هم کرده
استعمال نمایند ذرور انزروت که غرب را زایل کند صنعت آن انزروت
سفید قنارکند سوخته صبر سقوطری زاج شیاف مامیثا متساوی کوفته بیخته
استعمال نمایند ذرور انزروت که جهت بیاض چشم نافع ست صنعت آن
انزروت سفید مدبر مروارید ناسفته مرجان قرمزی محرق نبات سفید اجزا متساوی
کوفته نرم بیخته ذرور سازند ذروری که خون رفتن از جراحت باز دارد و گوشت
برویاند صنعت آن انزروت دم الاخوین کندر نشارهٔ عاج انیسون کات هندی
اجزا برابر صلایه نموده در محل زخم بپاشند ذرور دیگر که گوشت فاسد بخورد
و گوشت نو برویاند و جراحت را مندمل سازد صنعت آن انزروت مر مکی
دم الاخوین مرداسنگ مغسول کندر از هر یک یکجزو گل ارمنی شیاف مامیثا صبر زرد
زراوند گرد از هر یک نیم جزو کوفته و نرم بیخته صلایه نموده ذرور سازند ذرور
دیگر که همین نفع دارد صنعت آن صبر زرد انزروت دم الاخوین زنجار زاج
اشق اجزا متساوی نرم صلایه نموده ذرور سازند ذروری که آمدن چرک
و ریم از زخم برطرف کند صنعت آن صبر زرد انزروت کلنار همه متساوی

کوفته بیخته استعمال نمایند ذروری که آمدن چرک و ریم از گوشت برطرف کند
صنعت آن صبر زرد انزروت دم الاخوین زنجار خبث الحدید از هر یک جزوی
نرم کوفته بیخته بسرکه حل کنند و فتیله بعسل آلوده کرده درین ذرور بمالیده در
گوشت گذارند ذرور دیگر که جراحت بینی و گوشت را باصلاح آورد صنعت آن
انزروت دم الاخوین زبد البحر بوره ارمنی مرکی شیاف مامیثا از هر یک جزوی
کوفته بیخته بفتیله که بعسل آلوده باشند پاشیده در گوشت بگذارند ذرور دیگر
در خشک شدن زخم تازه نافع بود ذرور دیگر کند صنعت آن دم الاخوین سم گوسفند سوخته
زاج سوخته انزروت حب الرمان از هر یک جزوی کوفته بیخته زخم را بدان پر کنند
سمند انزروت سمن بدن است صنعت آن بگیرند انزروت سفید پنج درم و مخلوط
کنند با آن حجر البصر سه قیراط مغز نارجیل مقشر ده درم و همه را نرم کوبیده چهار حصه نمایند
و چهار روز بعد از حمام و بعد از خوردن چند عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت بنوشند باعث
تسمین گردد

فصل در بیان شیافات انزروتی

شیاف مالکا انزروتی نافع از برای کمنه مده سخت قرنیه مستعمل بعد از تنقیه بدن و دماغ و چکانیدن
لعاب حلبه در چشم و کشیدن شیاف ابیض انزروتی و شیاف ابیض کندری صنعت
آن انزروت سفید اشق از هر یک پنج درم کندر ده درم زعفران دو درم کوفته بیخته بلعاب
حلبه سرشته بچشم کشند شیاف انزروت مسمی بشیاف دینارج ماده سفید زائد را تحلیل
برد و در سلاق و جرب بغرض و سبل سفید است صنعت آن انزروت سفید پرورده صمغ عربی
سفیداب قلعی کثیرا اقلیمیای محرق مغسول مرکی یمانی صبر سقوطری زنگار زرنیخ سرخ قلقطار
سوخته سپس سوخته فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل شادنج عدسی مغسول نشاسته زرد چوبه
توبال نحاس سوخته سکر العشر از هر یک دو درم دم الاخوین اقاقیا از هر یک یک درم و نیم توتیا
حضض مکی سنبل الطیب مازو سوخته از هر یک یک درم عدد کل اجزا بیست و پنج است
همه را سائیده پس یکدرم مازو زرد را با آب سداب تر و ترشی اترج حل کرده ادویه را بآن
سرشته شیافها کوچک کوچک سازند و عند الحاجت باسفیده تخم مرغ سائیده در چشم کشند

شیاف انزروت معروف بشیاف ابیض کافوری افیونی صنعت آن انزروت سفید سوده
بشیر خر خمیر کرده بچوب کنجد نشاسته بآتش ملایم بریان کرده یکمثقال شیاف مامیثا زعفران
از ہر یک چہار دانگ کتیرا دو دانگ کافور قیصوری افیون از ہر یک یکدانگ کوفته
بیخته بآب عنب الثعلب سرشته شیاف سازند و در وقت حاجت بسفیدۂ تخم مرغ
سوده در چشم بچکانند یا در چشم بکشند شیاف ابریوما که ردع ماده رسد کند و درد
ساکن کند و در دیگر و رمد و سبل چشم باشد چون بعد از فصد و تلیین طبیعت بچشم کشند
صنعت آن انزروت سفید مدبر شیاف مامیثا از ہر یک ہشت درم زعفران دو درم
کتیرا یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته بآب باران سرشته شیافہا سازند و در وقت
حاجت بسفیدۂ تخم مرغ حل کرده بچشم کشند ضماد انزروت بجہت انفجار دماسیل نافع
صنعت آن تخم مرو انزروت سفید کتیرا بزرکتان از ہر یک دو مثقال مغز استہ تمر ہندی
مغز حب الخروع از ہر یک چہار مثقال خمیر نان ہشت مثقال کوفته بشیر گاو پخته زرده تخم
مرغ دو عدد روغن گل سرخ ده مثقال موم پنج مثقال ریوند چینی زہرہ گاو از ہر یک
یکمثقال سرگین کبوتر دو مثقال صابون عراقی دو مثقال داخل کرده سائیده نیمگرم بر موضع
دمل ضماد نمایند فتیلہ انزروت نافع از برای قروح اذن و مده سائلہ از آن صنعت
آن فتیلہ از کاغذ خطائی فتیلہ ساخته بعسل و زرده تخم مرغ آلوده کرده انزروت سفید
[illegible] قلعی دم الاخوین صبر سقوطری اجزا متساوی کوفته بحریر بیخته بران پاشیده
شب در گوش گذارند و ہمان طرف بخوابد قطور انزروت نافع از برای قروح اذن
و مده سائلہ از گوش صنعت آن انزروت سفید صبر سقوطری کف دریا مورد از ہر یکی
دم الاخوین کندر مرمکی صافی زنگار خبث الحدید مدبر جملہ متساوی بسرکہ انگوری
سحق نموده اول مرتبہ ماء العسل در گوش چکانند و پاک کنند گوش را از آن پس این
دوا را بچکانند بہتر آنکہ این دوا را بسرکہ سائیده سائیدن بلیغ پس خشک کرده نرم سوده
فتیلہ از کاغذ خطائی ساخته بعسل آلوده کرده دوا را بآن پاشیده در گوش نہند.
[illegible] قطور مسحوق مدبر به تنہائی با شیر الاغ یا شیر زنان جہت امراض

مذکوره نافع و مجرب است مرهم انزروت اکثر قروح و جروح و ناصور را نافع است
خصوص ناصور عین صنعت آن انزروت سفید بر سوده ده جزو در عسل مصفی
حل کنند تا همچون مرهم شود و پس در ظرف چینی نگاهدارند و بوقت حاجت استعمال
نمایند مرهم انزروت دیگر از محمد بن ذکریا رازی جهت التحام نواصیر مجرب دانسته
و قروح را نیز نافعست صنعت آن انزروت سفید مدبر ده درم اشق دو درم
کندر قشه زنگار از هر یک یکدرم مجموع را نرم کوفته بیخته با عسل سرشته بکار برند و اگر
با قلیلی سوم در روغن زیت یا روغن گل ممزوج یا یکی از ادهان مناسبه دیگر علی الرسم
مرهم سازند و بکار برند بلیغ است انفحه بکسر همزه و سکون نون و فتح فا و حای مهمله
و بالغت عربی است و بفارسی پنیرمایه و بهندی جسته نامند از هر حیوانی خاصیت دیگر
دارد و بالجمله مجموع آن گرم و خشک است در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم گرم و
خشک است و ملطف و محلل خون منجمد و شیر منجمد در معده و باقوت تریاقیت و منجمد
کل ذائب و مذاب کل منجمد مثل خون و شیر که در اعضا و معده منجمد شده باشد و مانع رعاف
و حابس اسهال مزمن و سحج و نزف الدم و نفث الدم و سیلان رحم و دافع اختناق
رحم و درد شکم و درد ده و با سرکه محلل خون منجمد در معده و انفحه کره خرد و بزکوهی و آهو و
و گوسفند و فیل بقدر نخودی نهایت بهی است و آنرا خاصیت در تقویت قلب و تفریح
انست الا آنکه بسیار سخن است و میل مید مزاج روح را با غضب زیاده بر فرح برد اشتن
آن بقدر حبه معین بر حمل است و آشامیدن آن مانع حمل و نافع است از برای صرع و بو
و شیخ الرئیس و مهندس و حکیم علی گیلانی گفته اند که انافح از هر حیوانی که باشد چون آشامیده
شوند با سرکه و یا با سکنجبین یا با عسل بسیار نافع از برای صرع ملعبی الا آنکه انفحه ارنب در بنیاد
اقوی است و صبیان را چون بخورانند از انافح الحمل بسکه و بند از صرع و چون یکم درم انفحه
ارنب را در سکر انگوری حل کرده بنوشند نافع است صرع را و سمرقندی گفته که انفحه
سپه نافع است از برای صرع و بغدادی گفته که انفحه حیوان بحری مسمی بقوقی و
آن حیوان در بحر روم است و خاصیت و قوت آن مانند جند بیدستر است و آشامیدن آن نافع

اصحاب صرع را و آشامیدن تمام انافح سیما انفحه خرگوش نافع از برای تمدد و کزاز باغمی و امتحان
خالص آن آنست که انداخته شود بر آن انفحه هر حیوان دیگر که باشد پس اگر گداخته
شود خالص است و الا فلا **حب الانفحه** عمل اعرابی له قدس سره که بجهت
رضا قلی میرزا ابن نادر شاه تالیف نموده اند از برای تقویت اعصاب و
تجفیف رطوبات و تقویت اعضای رئیسه و اعضای ثانیه و تفریح و دفع نسیان الا
بی نظیر است و بتجربه آمده صنعت آن مومیائی دار ابجردی دو مثقال روغن [illegible]
مغز پسته و روغن ناردین از هر یک پنج مثقال گداخته صافی نموده جدوار خطائی
مجوف زعفران از هر یک نیم مثقال فادزهر معدنی خطائی بزر البنج سفید
مروارید ناسفته صندل سفید کهربای شمعی عنبر اشهب ورق طلا محلول صمغ عربی
از هر یک یک مثقال انفحه شتر اعرابی یک مثقال و نیم فادزهر حیوانی اصطخیا
نیم مثقال گل گاوزبان طباشیر سفید گل تخم ابریشم مقرض بهمن سرخ بهمن سفید
شقاقل مصری غنچه گل سرخ ورق نقره محلول از هر یک دو مثقال مغز چلغوزه
مغز حبة الخضرا مغز انجکک مغز پسته مقشر مغز بادام شیرین مقشر از هر یک
مثقال بدستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از پنج حبه تا
ساویس **دواء الانفحه** در یک روز اسهال کودکان که در وقت دندان
بیرون آوردن بهم میرسانند باز میدارد صنعت آن دانه مویز سائیده و اسفناج
سوخته شاه بلوط ناسفته کشنیز خشک بریان سماق منقی خرنوب تخم کرفس نیم کوب
[illegible] ناخنخواه اجزا متساوی پنیر مایه خرگوش یا پنیر مایه بز یا پنیر مایه آهو هر کدام
که باشد نیم جزو کوفته بیخته هر ساعت قدری بخورانند در شش ساعت هشت درم
دواء الانفحه دیگر که ریم و خون بسته در مثانه بگدازد صنعت آن پنیر مایه
خرگوش حلتیت از هر یک یک جزو و دو قوه بوده خشک از هر یک نیم جزو کوفته بیخته
شربتی یک مثقال در یک روز سه بار یا چهار بار با سرکه یا سکنجبین حامض مناسب
دواء الانفحه ثابت شده است و نفوذ آور صنعت آن پنیر مایه شتر اعرابی

انفحه گوسفند انفحه بز انفحه گاو قضیب گاو خشک کرده سوهان نموده خولنجان
زنجبیل تخم اسپست از هر یک جزوی کوفته بیخته در عسل صاف بقوام سرشته
معجون سازند شربتی یکدرم **سفوف انفحه** که اسهال صفرا را باز دارد
اگر حرارت عظیم نباشد صنعت آن پنیرمایه خرگوش افیون از هر یک دو دانگ
مازوی سبز کندر از هر یک نیم درم کوفته بیخته شربتی یک دانگ تا یکدانگ و نیم
معجون انفحه که در تقویت باه بی نظیر است و خورنده آن تواند که هر شب
سه چهار را ازاله بکارت نماید و جهت سرعت انزال نیز مفید است صنعت آن
سنبل الطیب قرنفل جوزبوا دارچینی زنجبیل مایه شتر اعرابی عاقرقرحا خولنجان
دارفلفل از هر یک دو مثقال مشک خالص یکدانگ سعد کوفی مصطکی زعفران عود خام
جدوار خطائی ماهی سقنقور از هر یک دو مثقال عسل پنجاه درم بدستور معجون
سازند شربتی یک مثقال **معجون انفحه** دیگر که در تقویت باه بی نظیر است و جهت سرعت
انزال نیز مفید صنعت آن مایه شتر اعرابی سنبل الطیب قرنفل جوزبوا دارچینی
زنجبیل عاقرقرحا خولنجان دارفلفل سعد کوفی مصطکی عود هندی عرقی خام جدوار
خطائی مجرب ماهی سقنقور زعفران از هر یک دو مثقال مشک تبتی خالص عنبر
اشهب ورق نقره محلول از هر یک دو دانگ ورق طلا محلول یکدانگ اجزا کوفته
بیخته با سفیدا دو مثقال عسل مصفی بقوام آورده سرشند شربتی یک مثقال و اگر مایه
شتر اعرابی را پنج مثقال نمایند بهتر است القرد بابلا در اسبت و در رسم با باست و
و خواص جمیع ترکیب آن ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل در بیان**
نسخ انکباب بدانکه انکباب در لغت بمعنی در رو افتادن
یعنی میل کردن و باصطلاح اطبا سر را خم کردن و بخار گرفتن خواه بخار دوا
بست گرفته باشند یا نه **انکباب** نافع از برای صداع حادث از بخار غلیظ
چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه به تنقیع صبر یا حب ایارج صنعت آن مرزنجوش
بابونه پودینه در آب بپزند و سر را به بخار آن بدارند و چند مرتبه استعمال ایرا نمایند

تا بخار غلیظ به تحلیل رود انکباب نافع از برای صداع حادث از ریاح بارده
غلیظه کائنه در سر صنعت آن شیح ارمنی قیصوم صعتر مرزنجوش در آب بپخته
سر به بخار آن بدارند انکباب دیگر نافع از برای صداع ریحی صنعت
آن برازیانه مرزنجوش بنام برنجاسف جوشانیده سر به بخار آن بدارند
و آب آن را گرم نموده به سر نطول نمایند انکباب از برای صداع حادث
از اخلاط بارده غلیظه و سوداویه صنعت آن بابونه مرزنجوش پودنه دشتی
اکلیل الملک قیصوم شیح ارمنی شبت اقحوان بنام برگ غار تر آنچه چوب چینی هر آنچه چوب صنوبر کبابه
ذکر مجموع را در آب بجوشانند و علیل ردائی بر سر گرفته سر به بخار آن بدارد و چون
عرق آید آب آن را گرم بر سر نطول کند و ثفلش را بر سر ضماد نماید انکباب دیگر
از برای این قسم صداع خواه یکی از این خلط باشد یا سبب آن مرکب باشد از دو خلط
صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش قیصوم بنام برگ غار هند فوتنج صعتر فارسی
اقحوان شیح ارمنی برگ مورد در آب بجوشانند تا مهرا شود پس سر به بخار آن بدارند
و آب آن را گرم کرده در آفتابه کنند و بر سر نطول نمایند یا پارچه نمدی
بآن تر کرده بر سر کماد نمایند و چون سرد شود باز گرم کنند و باید دانست که هرگاه
اراده کرده شود تحلیل خلطها از سر و دماغ بمحللات لابد است از اضافه نمودن چیزی
قابض بجهت آنکه محللات بسبب تحلیل ضعیف میگردانند سر و دماغ را پس باید که در ضمادها
و اطلیه و انکبابات و نطولات محلله امراض بارده سر و دماغ بارد چیزی قابض مقوی
دماغ مثل برگ مورد و سفرجل داخل نمایند انکباب ابن سرابیون نافع از برای
دوار حادث از ریاح غلیظه صنعت آن بابونه اکلیل الملک برنجاسف صعتر فارسی
مرزنجوش شیح ارمنی برگ غار مجموع را در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند انکباب
طبری نافع از برای دوار حادث از اخلاط بارده هرگاه درین سعوطات و عطوسات
بعد از استعمال حقن و آشامیدن ایارجات بعمل آمده و علت زایل نشده باشد صنعت آن
بابونه اکلیل الملک شیح ارمنی قیصوم از هر یک کفی صعتر سقوطری مرزنجوش از هر یک اندکی بسوبا

گندم مکت طعام از هر یک یک کف کبیری مغز گردکان دو عدد جوز بوا سه عدد بهود را
بکوفته همه را در آفتابه با آب کرده سر آن را بسته بجوشانند تا مهرا شود پس سر را به بخار
آن بدارند باین نحو که قمعی بر سر آفتابه بگذارند بخار آن را از لوله قمع بگیرند یا در
طشتی بریزند در دامی بر سه گرفته بخار آن را بگیرند و چند دفعه این فعل را مکرر کنند
پس باز آب آن را گرم کرده بر سر نطول نمایند **انکباب** اسحق نافع از برای
سدر صنعت آن بابونه اکلیل الملک شیح ارمنی سداب همه را در آفتابه بجوشانند
تا حشایش مهرا شوند پس سر به بخار آن بدارند و آب آن بر سر نطول نمایند **انکباب**
ثابت بن قره نافع از برای سدر سوداوی صنعت آن صعتر فارسی مرزنجوش برگ غار
شیح ارمنی بدستور مذکور در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر
نطول نمایند و این عمل را مکرر نمایند **انکباب** یوحنا بن سرابیون نافع از برای
دوار حادث از ضعف دماغ صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش نمام سداب
با آب در آفتابه بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آن را نیم گرم بر سر نطول نمایند
انکباب محلل نافع از برای دوار و سدر بلغمی صنعت آن بابونه اکلیل الملک
صعتر فارسی نمام مرزنجوش عنب الثعلب با آب در آفتابه بسته بجوشانند و سر به بخار
آن بدارند و آب آن را نیم گرم بر سر نطول نمایند **انکباب** نافع از برای دوار و سدر
بلغمی صنعت آن بابونه اکلیل الملک صعتر فارسی مرزنجوش قیصوم نمام شیح ارمنی
شاهسفرم برگ غار برگ زیتون با آب در آفتابه بسته بجوشانند و سر به بخار آن
بدارند **انکباب** نافع از برای دوار حادث از اخلاط بارده رقیقه صنعت آن
بابونه بنفشه سعتر برگ غار اکلیل الملک شبت در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند
و آب آن را نیم گرم بر سر نطول نمایند **انکباب** نافع از برای دوار حادث از اخلاط
محتبسه در بطون دماغ هرگاه در بکرود از تنقیه و اسهال و اسهال سوداء و عطوس صنعت آن
جو مقشر کوفته دو کف سبوس گندم گل خطمی از هر یک مثل جو مقشر گل بنفشه کفی همه را
در آفتابه سر بسته بجوشانند تا حشایش مهرا شوند پس امر کنند علیل را با انکباب بر آن در آفتابه

یا در طشتی کرده روانی بر سر گرفته سر به بخار آن بدارد و یا قمعی بر سر قفا نهاده گذاشته
معکوس از لوله آن بخار بگیرد و آب آن را بگرم بر سر نطول نماید چند مرتبه تکرار این عمل نماید
بعون الله تعالی نافع است **انکباب** قلمی نموده اند از استنباط احقر است نافع از
برای لقوه استلائیه و بلغمیه چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه بدن بحقنه‌ها و ادویه مسهله
منضجه و تنقیه سر بغراغر و عطوسات و سعوطات و این انکباب بلطف نفاذی فضول
است از دماغ و اعصاب صنعت آن برگ اثل و پوست بیخ آن و قشر آن اکلیل الملک از
حرمل برگ سداب شیح ارمنی قیصوم مرزنجوش مرماخوز عاقرقرحا صعتر فارسی برگ غار
حب الغار عشبه مغربی ریزه کرده چوب صنوبر ریزه کرده از هر یک کف کف همه را
در آفتابه بسته بریزند تا مهرا شود چند بید ستر یک مثقال سوده به دهن یاسمین و دهن
ناردین از هر یک یک اوقیه داخل کرده سر به بخار آن بدارند و آب آن را بر سر نطول
نمایند و ثفل آن را کوفته بر موضع علت ضماد نمایند **انکباب** الو سهیل مسیحی نافع از
برای لقوه مستعمل بعد از تنقیه بمسهلات صنعت آن صعتر فارسی سداب عاقرقرحا
شیح ارمنی برگ غار بابونه قیصوم حرمل اسطوخودوس جوشانیده سر به بخار آن بدارند
انکباب نافع از برای لقوه صنعت آن شیح ارمنی برگ غار قیصوم حرمل اسطوخودوس
جوشانیده سر به بخار آن بدارند **انکباب** دیگر نافع برای لقوه صنعت آن
تمام مرزنجوش صعتر نسرین شیح ارمنی مرماخوز چند بید ستر جوشانیده سر به بخار آن
بدارند بعد از تنقیه تام و این محلل بقایای فضول دماغ و اعصاب و عضل است
انکباب نافع از برای درد گوش صنعت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی
پرسیاوشان از هر یک کفی همه را در آب بجوشانند و گوش را به بخار آن بدارند
انکباب نافع از برای درد گوش حادث از سوء مزاج یابس سافج
صنعت آن سنبل بنفشه برگ بنفشه گل نیلوفر تخم خبازی برگ کلم اجزا متساوی در آب
بجوشانند تا مهرا شود شیر گاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر داده سر گوش
را به بخار آن بدارند **انکباب** دیگر نافع از برای دوی و طنین در درد گوش حادث

از ریاح صنعت آن مرزنجوش افسنتین رومی بابونه صعتر فارسی جوشانیده سر و گوش
را به بخار آن بدارند انکباب دیگر نافع از برای درد گوش حار و درد گوش
حادث از ابخره صفراوی حاده حاره صنعت آن برگ کدوی تر خراده کدوی
شیرین برگ کاهوی تر تخم کاهو برگ خشخاش تر تخم خشخاش پوست خشخاش تر البنج
سفید شاهسفرم گل نیلوفر بنفشه اطراف خلاف در آب بپزند تا مهرا شود سر و گوش را
به بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نطول نمایند انکباب دیگر نافع از برای
درد گوش حادث از حرارت و یبوست صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر گشنیز تر تخم کاهو
برگ خرفه تر و برگ بید خراده کدوی شیرین خبازی برگ خشخاش تخم و پوست
خشخاش برگ لبستان افروز برگ بارتنگ تر قطونا گل خطمی سفید شاهسفرم بنفشه
نیم کوفته همه را در آب بپزند تا مهرا شود شیر دختر یا شیر بز و روغن بنفشه داخل کرده
گوش را به بخار آن بدارند و آب آنرا نیم گرم بر سر نطول نمایند و ثفل آنرا نرم کوبیده
بر خارج گوش ضماد نمایند انکباب نافع از برای صداع بارد و این انکباب
سر را گرم گرداند و محلل مواد دماغ است و مفتح سدهای دماغ و درد گوش حادث
از ریاح بارده غلیظه صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش بنام سبوس گندم
گل خطمی نمک طعام برنجاسف پودنه شیح ارمنی جوشانیده سر به بخار آن بدارند
و آب آنرا نطول نمایند و ثفل آنرا ضماد کنند و در نسخه دیگر نمک داخل ندارد
انکباب دیگر که مبرد و مرطب دماغ است و صداع حار و قرانیطس را نافع
است صنعت آن تراشه کدوی تر مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش گل سرخ
بنفشه گل بید ورق بید شاهسفرم مجموع را نیم کوفته در آب بجوشانند و سر به بخار آن
بدارند و آب آنرا نطول نمایند و ثفل آنرا بر سر ضماد کنند انکباب نافع
از برای درد گوش و سماخ و تلطیف مواد و تفتیح سده خیشوم صنعت آن مرزنجوش
بنام شیح ارمنی اکلیل الملک برنجاسف افسنتین رومی بابونه رازیانه نعناع زوفای
خشک تخم شبت صعتر کبریت زرد نیم کوفته جوشانیده گوش و بینی را به بخار آن

بدارند **انکباب** مبرد و مرطب دماغ و نافع از برای حرارت و یبوست دماغ و از برای بیخوابی و قرانیطس و صداع حار یابس صنعت آن گل بنفشه گل نیلوفر گشنیز تر تخم کاهو خرفه تر برگ بید گل بید جراده کدوی تر جراده خیار تر تخم خشخاش پوست خشخاش برگ و گل بستان افروز برگ بادرنگ گل خطمی شاهسفرم جو مقشر نکوفته مجموع را در آب بجوشانند و فرود آورده شیر دختران و روغن بنفشه و بادام بر آن ریخته سر را به بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نطول نمایند و ثفلش بر سر ضماد کنند صنعت این انکباب نسخهٔ دیگر گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید جو مقشر برگهای نازک اطراف بید تخمهای خطمی تراشهٔ کدوی شیرین مجموع را در آب بپزند و قدری روغن بنفشه داخل کرده سر بخار آن بدارند و بچوب آب و روغن را بر هم زنند تا بخار بسیار برخیزد بسوی سر پس مرتبهٔ دوم و سیوم گرم کرده استعمال نمایند و روزی چند مرتبه استعمال نمایند صنعت این انکباب به نسخهٔ سمرقندی در کتاب قرابادین از جمیع مفردی الیه برگ کدو جرادهٔ شیرین برگ کاهو تر تخم کاهو تخم خشخاش پوست خشخاش گل بنفشه گل نیلوفر بنات شاهسفرم اطراف خلاف در آب بجوشانند و سر به بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نطول نمایند **انکباب** نافع از برای صداع بارد حادث از سردی و هوای زمستان یا غسل بآب سرد یا مصادفهٔ ثلوج صنعت آن اقحوان بابونه اکلیل الملک مرزنجوش حاما مشلغم تراشهٔ چوب چینی تراشهٔ چوب صنوبر حب الغار جوشانیده اندکی روغن اجرد داخل کرده سر به بخار آن بدارند **انکباب** نافع از برای صداع حار صفراوی چون استعمال کرده شود بعد از تنقیهٔ تمام ماده و وقتیکه بوده باشد با آن صداع سهر مفرط صنعت آن سر بنفشه جو مقشر نکوفته جراده کدو برگ بزرقطونا خرفه تخم خطمی سفید شاهسفرم پوست خشخاش پوست بیخ لفاح تخم کاهو برهای نازک بید گل سرخ اجزا متساوی همه را بجوشانند تا همه مهرا شوند پس در طشتی ریخته بریزند بر آن قدری روغن بنفشه و شیر زنی که دختر شیر دهد

و سر بخار آن بدارند و دوهم بر هم زنند تا بخار آن زیاده شود و بسر و دماغ رسد پس آن را
نیم گرم بر سر نطول نمایند و ثفلش را بر سر ضماد کنند **انکباب** نافع از برای سده
خیشوم و زکام بارد و ناطف مواد صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش زوفای
خشک نمام شیح ارمنی بر نجاسف افسنتین رومی سعتر فارسی رازیانه نعناع خشک
پودینه خشک تخم شبت کبریت زرد وفلفل سفید جوشانیده سر و بینی را بخار آن بدارند
خشایش حاره نافع در جمیع امراض بارده دماغی بسبب اسخان سر و تحلیل
مواد صنعت آن بابونه اکلیل الملک نمام مرزنجوش سبوس گندم قیصوم گل خطمی
اسطوخودوس شبت پودینه شیح ارمنی تراشه چوب چینی تراشه چوب صنوبر مجموع را
در آفتابه بسته خوب بجوشانند و سر بخار آن بدارند و ثفلش را بر سر نطول نمایند
انکباب خشایش بارده رطبه مبرد و مرطب دماغ است نافع است از برای صداع
حار یابس و قرانیطس و سایر امراض حاده دماغی و امراض یابسه دماغی و بیخوابی را
مفید است صنعت آن برگ کدوی جراده کدوی رطب جراده خیار برگ کاهو تخم کاهو
برگ خشخاش تخم خشخاش پوست خشخاش بنفشه گل نیلوفر اطراف خلاف
در آب پخته سر بخار آن بدارند و آب آنرا بر سر نطول نمایند و ثفلش را بر سر ضماد
کنند **انکباب** نافع است برای صداع حادث از اخلاط غلیظه بارده بلغمیه
و سوداویه صنعت آن بابونه مرزنجوش در آب پخته سر بخار آن بدارند و ثفلش را
بر سر ضماد نمایند **انکباب** دیگر نافع از برای زکام و نزله بارده صنعت آن
گل بابونه اکلیل الملک مرزنجوش پوست خشخاش جوشانیده سر به بخار آن بدارند
انیسون بفارسی بادیان رومی و زیره رومی و بعربی بزر الرازیانج الرومی
و الشامی و حبة الحلوه و کمون حلو و بهندی سونف نامند تخم نباتی است بلند
اندر ذرعی و ساقش مربع و باریک و برگش باریک و خوشبو و گلش مائل بسفیدی
و تخمش در غلاف لطیف طولی و از رازیانه کوچکتر و سبز مائل به سفیدی و زردی
گرم و خشک است در آخر دوم مدر بول و حیض و شیر و عرق و محلل ریاح معده و سائر

اعضا و مبهی و قابض طبیع خصوصا برشته کرده آن و مقوی کرده و مفتح سده جگر و سپرز
و جالی مجاری نفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و اعیا و استسقا و حصات و
و تب بلغمی و سوء القنیه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول نافع و با قوت تریاقیه و از قوام
مستعمله در اغذیه اصحاب فالج و استرخا و لقوه است بخور رشن جهت تسکین وجع
و سنون آن جهت جلای دندان خصوصا محرق آن و دفع بدبوی دهان و اکتحال
آن جهت سبل کهنه مجرب دانسته اند و خائیدن آن جهت نفخ دهان و قطرات مطبوخ آن
در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن قمل و طبیخ آن با شکر جهت دفع زردی رخسار
زاننده نافع و مضر امعا و مصلحش رازیانه و مصدع محرور و مصلحش سکنجبین و قدر
شربتش از دو درم تا پنج درم و بدلش تخم شبت و ربع آن رازیانه و دو دانگ لعوت
باه مثل آن انجره است **دستور تشویه** انیسون جهت سنونات و غیرها آن است
که آنرا العسل مشمس در لته بسته لته را بگل گرفته در تنور سعید تا یک شب بگذارند پس برآورند
و بکار برند **صداع انیسون** نافع است از برای درد سر و شقیقه و بخور آن
دافع درد سر بارد است و چون بخور کرده شود در زیر بینی سبب باشد نافع از برای
صداع بارد و نزلات بارده و بخور کردن و سعوط نمودن از آن نافع است
از برای صداع بارد **زکام و نزلات** بخور انیسون نافع است از برای
نزلات بارده و چون انیسون را با سرکه انگوری تر کرده خشک نموده بو داده در پارچه
کتان نیلی بسته دایم ببویند نافع است از برای زکام و نزلات بارده **لیثرغس**
و چون بگیرند از انیسون نیم درم و از مصطکی یک دانگ و کوفته در ده درم گلقند سرشته
بخورند و چند روز بر این مداومت نمایند بعد از استفراغ بلغم نافع است از برای
لیثرغس جهت آنکه تبدیل مزاج دماغ و مقوی معده است پس تولید نمی کند
بلغم را که سبب لیثرغس است **سبات** چون دو درم انیسون را در آب بجوشانند
و صافی نموده ده درم طرنجبین عسلی در آن حل کرده صافی نموده بیاشامند نافع است
از برای سبات حادث از برد خارجی و سبات حادث از آشامیدن ادویه مخدره ما

انیسون و سزاوار آنست که کسی که این سفلی را بیاشامد باید که بوده باشد غذای او نخود آب گوشت خروس جوان مستویل یا با زیرحاره یا حلتیت و سنجرحب القرطم سعید اسمعیل گفته که نافع است از برای سبات بلغمی بعد از تنقیه تام تقویت معده بعد از آن آشامیدن انیسون و مصطکی با گلقند شکری **دوار و سدر** چون انیسون را در آتش بریزند که دود کند و استنشاق دود آن کنند ساکن سیکرداند دوار بار در باب تحلیل مواد عبد الله بن جبرئیل گفته که بوئیدن بو داده آن نافع است از برای دوار و سدر و بخور کردن با آن سعوط نمودن آن **مالیخولیا** چون انیسون را کوبیده سفوف نمایند و یا کوبیده با گلقند سرشته بخورند و یا جوشانیده تنها نی بنوشند و یا گلقند در آن حل کرده صافی نموده بنوشند نافع است از برای مالیخولیا خصوصا مراقی آن **کابوس** چون انیسون و بزر آن دو قو باهم در آب بجوشانند و صافی نموده با ماء العسل بیاشامند نافع است از برای کابوس **صرع** سزاوار آنست که اندا ختم شود در قد و ر اصحاب صرع انیسون و امثال آن از ابازیری که بوده باشد در انها حرافت **فالج و استرخا و لقوه** از توابل مستعمله در قدور اصحاب فالج و استرخا و لقوه انیسون است شیخ الرئیس گفته انیسون نافعست از برای استرخا ضماد کردن با آن بر اعضای مسترخیه بسبب آنکه میباشد در آن حرارت با ادنی قبضی که با آن قبض تقویت عضو میکند رازی گفته که سزاوار آنست که اقتصار کنند در اول فالج تا چهار روز و یا تا هفت روز تا بکه جوشانیده باشند در آن انیسون به تنهائی و یا حل کرده باشند در آن یک اوقیه جلنجبین عسلی **امراض اذن** چون انیسون را نیکو سحق نموده مخلوط بروغن گل سرخ نموده در گوش بچکانند ساکن میکرداند وجع اذن را و تقطیر روغن گل که در آن انیسون جوشانیده باشند در گوش جهت کری و ثقل سامعه مفید است **جوارش انیسون** منقول از قرابادین آفندی صالح جلبی محلل ریاح و بلغم لزج و اخلاط غلیظه و مسخن کهنه است صنعت آن انیسون بیست درم افتیمون مصطکی از هر یک هشت درم کرویا ادار یا [illegible]

فودنج

بسباسه خولنجان زنجبیل دارچینی از هر یک پنج درم فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل جاوشیر قرنفل
از هر یک دو درم قاقله کبابه چینی زعفران سنبل هندی از هر یک یکدرم و نیم قند سفید
شانزده درم عسل مصفی بقدر کفایت بدستور جوارش سازند جوارش انیسون
دیگر که بیان نفع دارد صنعت آن زنجبیل فلفل سفید مصطکی جوزبوا از هر یک سه
مثقال انیسون رومی دارچینی نانخواه کمون کرمانی از هر یک شش مثقال سنبل
الطیب قرنفل از هر یک دو مثقال تخم رازیانه پنج مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه و
بعض اطبا سداب و دار فلفل از هر یک دو درم اضافه نموده اند حب انیسون
کاسر ریاح و تشنج عصب و نفخ انثیین و وجع ریحی نافع است صنعت آن انیسون
مصطکی تخم کرفس حب بلسان زعفران سکبینج سنبل ازرق از هر یک یکدرم هلیله سیاه
پوست هلیله آمله سنبل از هر یک دو درم فودنج فطراسالیون تفاح اذخر قسط تلخ راوند
زرنباد عود الوج از هر یک نیم درم اجزا کوفته بیخته با آب سداب حب سازند هر حب
بقدر نخودی شربتی یکدرم دهن انیسون نافع است جهت استسقا خصوص
استسقای طبلی و داده شود با ماء الجبن و بعضی از مطبوخ مناسبه و منع میکند
نوازل و ضیق النفس را و محلل ریاح معده است و خالی میکند معده را از بلغم
صنعت آن بگیرند انیسون دو رطل و بخیسانند در بیست رطل آب گرم با دو اوقیه
نمک هندی پس بقرع و انبیق تقطیر نمایند و دهن را از آب جدا نمایند و نگاهدارند
و عند الحاجت بکار برند منقول از طب کیمیای برانگلیسی و نوع دیگر
آن است که مانند دهن اسفیداج اخذ نمایند و بکار برند و آن ذکر یافت سفوف
انیسون بادهای معده را دفع کند و معده را از اخلاط غلیظه پاک کند صنعت آن نانخواه
تخم کرفس از هر یک پنج درم کمون چهار درم فقاح اذخر قسط مصطکی از هر یک سه درم
اسفند ان سفید سه درم کوفته بیخته با شربت شراب پنج درم لعوق انیسون
گرم و خشک و لطیف و محلل ریاح و کاسر آن و هاضم غذا و در اکثر افعال و
خواص از جمیع خود بهتر است مفتح سده جگر و سپرز و جالی مجاری نفس و دافع

اعیا و جهت سوء القنیه و استسقا و فالج و لقوه و تحلیل فضول و ترقیق آن و امراض
بارده نافع ✽ صنعت آن بگیرند انیسون هر قدر که خواهند و با شش چندان آب عذب
صافی یکشبانروز بخیسانند پس در دیگ کنند و بطریق متعارف عرق کشند شربتی از
هفت مثقال تا ده مثقال و زیاده هم بطریق برداشت طبیعت مریض میتوان داد

فصل در بیان نسخ اقراص انیسون

✽ قرص انیسون منقول از
قرابادین قانون مفتح سدهای کبد و مصلح حال کبد و مقوی آن است و نافع است
از برای ضعف کبد و ملین طبع است و تبهای کهنه را زائل کند و تهیج در آخر
بیماریها را مفید است ✽ صنعت آن انیسون سه درم افسنتین رومی اسارون
تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر ساذج هندی سنبل الطیب مصطکی رومی تخم شبت
از هر یک یکدرم غافث سه درم صبر سقوطری چهار درم و نیم کوفته بیخته با آب افسنتین
سرشته اقراص سازند هر قرصی یکدرم شربتی یک قرص با سکنجبین بزوری بدهند
قرص انیسون نافع از برای یرقان سددی ✽ صنعت آن انیسون غافث از هر یک سه درم
صبر سقوطری زرد پنج درم غاریقون سفید دو درم افسنتین رومی اسارون تخم
کرفس تخم شبت مصطکی رومی سنبل هندی مغز بادام تلخ مقشر از هر یک یکدرم
کوفته بیخته بطبیخ افسنتین سرشته اقراص سازند شربتی از یکدرم تا دو درم قرص انیسون
بنسخه شیخ اسمعیل در ذخیره ✽ صنعت آن انیسون چهار درم اسارون [illegible]
ساذج هندی عصاره غافث از هر یک سه درم افسنتین رومی مغز بادام تلخ مقشر
صبر سقوطری سنبل الطیب از هر یک چهار درم مصطکی تخم کرفس از هر یک یکدرم کوفته بیخته
اقراص سازند هر قرصی یک مثقال شربتی یک قرص با طبیخ افسنتین و دیگری در این قرص
یکدرم شب یمانی افزوده و در نسخه دیگر دو درم غاریقون [illegible] سفید را اجزای نسخه
اصل اضافه شده و بعضی گفته اند که این قرص را با سکنجبین دهند و دیگری گفته
که اجزای این قرص را با کاسنی سرشته اقراص سازند شربتی از آن یکدرم با طبیخ افسنتین
و باید دانست که شیخ رئیس این قرص را در قرابادین قانون باسم قرص عشر ذکر کرده و

نسخهٔ شیخ رئیس با ادویهٔ ذخیره مساوی است و اختلاف درین دو نسخه در اوزان ادویه است
و در نسخهٔ شیخ رئیس که با سبع قرص عشره آورده باین اوزان است انیسون چهار درم
مصطکی اسارون سازج هندی افسنتین رومی تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر سنبل الطیب
از هر یک یکدرم صبر سقوطری دو درم عصارهٔ غافث چهار درم کوفته بیخته بطبیخ افسنتین
سرشته اقراص سازند و بآب گرم بنوشند و گفته که این قرص نافع است از برای تب
ربع کهنه و دفع وجع کبد و ترهل و استسقا و تهیج و بیش از قرص عشرهٔ شیخ قرص دیگر را وصف
کرده که بعینه همین قرص است الا آنکه افسنتین داخل ندارد و در اوزان ادویه
اختلافی دارد و آن قرص باین اوزان است انیسون تخم کرفس از هر یک چهار درم اسارون
مغز بادام تلخ مقشر مصطکی سنبل الطیب سازج هندی از هر یک چهار درم عصارهٔ
غافث صبر سقوطری از هر یک یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند قرص انیسون دیگر
خداوند تبهای بلغمی را سود دارد و معده را قوت دهد و طعام بگوارد و ریاح غلیظه را
لطیف گرداند و سدها بگشاید و ترهل و تهیج حادث بعد از تبهای بارده را زایل
گرداند ؛ صنعت آن انیسون تخم کرفس رازیانه از هر یک سه درم نعناع خشک قاقله کبار
خیربوا از هر یک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر زعفران
ریوند چینی فطراسالیون مصطکی سنبل الطیب ورق گل سرخ از هر یک یکدرم کوفته بیخته
اقراص سازند هر قرصی چهار دانگ شربتی یک قرص با ماء الاصول قرص انیسون
بنسخهٔ شفائی تب بلغمی و جگر ضعیف را نافع بود ؛ صنعت آن انیسون افسنتین مغز بادام
تلخ سنبل الطیب صبر از هر یک چهار درم عصارهٔ غافث سازج هندی اسارون از هر یک
سه درم مصطکی تخم کرفس رازیانه از هر یک یک درم کوفته بیخته بگلاب قرص سازند شربتی
یکدرم با طبیخ افسنتین معجون انیسون استسقای طبلی را که با او حرارت نباشد نفع دارد
صنعت آن انیسون فطراسالیون حب الغار شونیز سعد کاشم جندبیدستر فودنج سنبل
الطیب حب بلسان مر و شیر خلیت انجدان اسارون زعفران از هر یک یکدرم سکبینج
وج مغز بادام تلخ سداب خشک زیره کرمانی کرویا نانخواه صعتر دوقو خولنجان

جده زنجبیل غاریقون حما با کعب گوساله یا گاو سوخته از هر یک دو درم کوفته بخته با عسل بسرشند

باب الالف مع الواو: **اوز** بکسر همزه و فتح واو مشدده و زای معجمه عربی است و وز نیز گویند بفارسی قاز نامند و مرغابی نیز گویند و بهندی هالنس نامند و بسریانی ازونو نامند و گویند اسم جنس مرغابی است ولیکن نزد اطبا مراد نوع کبیر است که قاز نامند و گفته اند که جمیع اصناف آن تا دوم گرم و تا آخر دوم تر غلیظ الغذا و دیر هضم است و گویند که چون هضم شود و سمن بدن و محرک باه است چون با مصالح حاره بپزند بهتر است و مصلح آن ابکامه و آب انار است و گفته اند که از اغذیه نافعه است جهت برودت کبد و اوجاع حادثه مر آن را که از برودت باشد و مشوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال آنها و قانصه آن لذیذ است و غلیظ و بطی الانهضام لیکن چون منهضم شود متولد میگردد از آن غذای بسیار و کبد آن الذ کبدها است و غذائیت آن از جمیع کبدها بیشتر است و نیست گذشتن آن از بطن و شوا و خلاح آن صالح است در هضم و غذا و گوشت آن شدید الحرارة و الرطوبة و کثیر الفضول و بطی الهضم و سریع است و بردودی از خوردن گوشت آن حادث میگردد و تهاونیست گوشت آن را غذا بیشتر از گوشت ماکیان **اوز بری** بهتر از اوز اهلی و گوشتش ملائم تر است و پیه آن محلل اورام بارده است و طلای مغز سر آن جهت ورم مقعده از سوده است و پیه آن جهت صلابت مقعده و شقاق آن و شقاق جلد و نقش آن دوار الثعلب و دار الحیه و جهت رفع اذیت آبی که در گوش رفته باشد و با آرد باقلا جهت ورم پستان بالخاصیه نافع است و زرده تخم نیم برشت آن مقوی باه و منعظ و جهت افزونی عقل نافع و قطور آن با زیت نیم گرم در رحم جهت احتباس حیض نافع است و گوشت آن که مع ابخته باشند جهت استسقاء و فتق و زیاده کردن پیه گرده و در بزانیدن حصاه گرده و مثانه اکلا و ضمادا موثر است صاحب جامع الادویه گفته که خون آن را اچون با آب نمک سرشته جهت درد مثانه و حصاه بسیار نافع و بیضه و زبل آن جهت سرفه خشک مفید است و پوست تخم آن جهت اسهال مزمن بهترین ادویه است و نسیان و تمدد و کزاز و تشنج

مهیارس گفته خوردن بیض او موجب ذکای ذهن و حفظ قوت حافظه و منقول [illegible]
و گفته که خوردن اوز نافع است از برای نسیان و ذکی می گرداند حفظ را و تریاق
پیه اوز گداخته نافع است از برای تمدد و کزاز و تشنج امتلائی و همچنین
آشامیدن آن برای تشنج دهن اوز یعنی روغن کاز منقول از طب [illegible]
از برای وجع مفاصل مزمن گفته که مجرب است صنعت آن بگیرند اوز را و ذبح کرده
پاک نمایند از پر و احشا و اعضاء الیسر الیفا قوس مرزنجوش اسطوخودوس از
هر یک کفی اشق سقل ارزق از هر یک شش مثقال اذخر مکی جوزبوا بسباسه
قرنفل سورنجان از هر یک سه مثقال روغن خراطین که نوشته می شود در
حرف الدال مع الهاء در ادهان ان شاء الله تعالی سی و شش مثقال ادویه را
کوبیده بروغن خراطین سرشته در شکم آن کنند و بدوزند و بعد از آن تسبیخ کنند و با سیخ
انگشت کباب نمایند در تنور و ظرفی را پر از سرکه انگوری کرده در زیر آن بگذارند
تا روغن از آن در سرکه بچکد و روغن را چندان بجوشانند که سرکه تحلیل
رود و روغن بماند در شیشه کرده نگاه دارند و اگر قاز نباشد از اردک و
مرغ اهلی نیز می توان ساخت و همه خواص دارد بلکه مصنوع از خواص اوی
است اهال از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است
که صافی نموده می آشامند و بعضی در حین طبخ ترشی داخل می نمایند و حکم
آن تابع بقول و امثال آن است باب الالف مع الهاء ؛ اهلیلج
بدانکه اهلیلج را بفارسی هلیله و هندی هڑ نامند ثمری است هندی خوشه دار
و انواع است و آنچه تحقیق شده همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور
شکوفه تا انتهای پختگی و کمال نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند شکوفه شکسته آن را
که مثل زیره است هلیله زیره و از آن اندک بزرگتر را که [illegible] است هلیله [illegible]
و از آن بزرگتر که [illegible] سیاه است [illegible] و هلیله زنگی و هلیله هندی [illegible]
و [illegible] و از آن بزرگتر [illegible] را هلیله [illegible]

ازان رسیده تر از زرد و اهلیلج اصفر و بکمال رسیده زرد مائل بسرخی املس اکابلی
و در اکثر جاها از بلاد بنگاله و هند و دکهن بهم میرسد مثل هر سه قسم از بنگاله و پنجاب
و گجرات و غیرها از همه بهتر میرسد و بالیده و بزرگ است و کوچک گجراتی است که
کابلی نامند جهت آنکه اکثر از آن سمت به بلاد دیگر میبرند و همچنین از هر سمتی موسوم
بدان است مانند چینی و بصری و غیرها و همه انواع آن در اول سرد و در دوم
خشک و گفته اند که خشکی کابلی از سایر انواع کمتر است و مسهل بعض صفرا و بلغم
رقیق است بحسب مراتب حدت و رقت و ضعف مقوی معده و دماغ و مفتح سدد و مطبوخ
و منقوع آن بهتر از جرم آن است و بلیغ بسیار باعث ضعف قوت آن است و جرم
آن محدث قولنج است بسبب دفع نمودن خلط رقیق و باقی ماندن غلیظ لهذا
در حمیات قبل از رابع عشر منع نموده اند و گفته اند که هلیلجات را هرگاه با
مسهلاتی که عمل آنها ملینین و لزوجت است چون بنفشه و خیار شنبر ترکیب کنند
چنان باید ترکیب کرد که قوت یکی مضاد و مضعف و مبطل قوت دیگری نشود
مانع تاثیر آن نگردد و نیز گفته اند که سزاوار است که استعمال کرده شوند هلیلجات
مرضوض یعنی نیکوفته نه مسحوق بسیار نرم تا اینکه باطل شود فعل آنها اهلیلج
اصفر هلیله زرد است و بهترین آن بالیده زرد است چنانچه مذکور شده در
آخر اول سرد و در دوم خشک مقوی حواس و ذهن و جهت خفقان و صداع
و غثیان و جذام و حمیات مرکبه و درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و منع صعود
بخار بدماغ و تصفیه آب رخسار و اطفای نائره سودا که از احتراق صفرا باشد
نافع و بعضی در حمیات مطلقه منع کرده اند و این قول درست نیست مگر آنکه ماده
بسیار غلیظه باشد که محتاج نضج و ترقیق باشد نیست و دستور در حقنه نا منع نموده
اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سام صفراوی مذکور است
که هلیله در حقنه باید داخل کرده شود و این پسندیده است و علت منع حضرات
و این صورتی ندارد چه حقنه را اثر در افتتاح مسام که باعث انضمام [illegible]

سوداء غلیظه در اینها کرده خصوصاً که با دو یه بلیله و مفتحه جاذبه اضافه آن باشند و عصاره
خشک بلیله قوی الفعل و ذرور بلیله زرد جهت سعفه و تخفیف رطوبات و حدت بصر
نافع خصوصاً هرگاه در خمیر گرفته بسوزانند و به دستور قطور به آب خیسانیده آن بعین
انار و ارد و سنون و دانه آن جهت تقویت لثه و خون رفتن از بن دندان و روئیدن
گوشت آن سفید و مضر سفل و مصلحش عناب و سپستان و مصلح قبض لازم و عصیر آن دهن
بادام و قند و ترنجبین و قدر شربت از جرمش تا پنج درم و در مطبوخات و منقوع از هفت
درم تا ده درم و بدلش در غیر اسهال پوست انار و گویند عفص بدل او است و اما اهلیلج
هندی که اسود نیز نامند و بفارسی هلیله سیاه و بهندی زنگی هر دو آن بقدر مویز سیاه
و صلب بیدانه است چنانچه ذکر یافت گفته اند در دوم خشک و در وسط اول سرد
و مسهل سودا و منقی خون و روح از اخلاط سوداوی و جهت بواسیر و تقویت احشاء و
درد سپرز و رطوبت معده و جذام و بو داده آن جهت اسهال سفید نگاهداشتن
او و در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت موثر و گویند مضر
جگر است و مصلحش عسل و قدر شربت از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت
مثقال و بدلش بلیله کابلی و در قبض نصف وزنش عفص و خمس آن تخم مورد است
و اما اهلیلج کابلی بهترین آن بالیده و کم ریشه است که حجیم و مائل به سرخی است
بعضی آنرا در برودت معتدل و در اول خشک و بعضی آنرا و بلیله سیاه را گرم باعتدال
میدانند مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط با اخلاط و مدر بول و بهترین اقسام و در
انفعال قویتر از بلیله زرد و سیاه در مجموع خواص که در بلیله زرد مذکور شد و گویند چون
یک سال هر روز یک عدد آنرا تناول نمایند موی سفید نشود و بعضی این خاصیت را
مخصوص بلیله هندی و بعضی مخصوص به بلیله پرورده کابلی دانسته اند و بالخاصیه
جهت رفع ضرر اینها و بسیار خوردن آن نافع و دانه بلیله مدر بول است و ذرور محرق
آن جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب و قدر شربت
از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدلش سیاه است و مضری آن که زیاده

ازیکسال بر و نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی و مقوی جگر و حواس است
واما اهلیلج چینی گفته اند از صنف کابلی است زرد مائل بسبزی و سیاهی و کوچک
ورشت دانه و کم گوشت و مائل بسته دیر و ضعیف الفعل بحدیکه با وجود بسیاری
بلیلج اثر استعمال نباید نمود المضره بالراس گفته شده که هلیله کابلی مضر است
بر و صلاحش بعسل است منافعه للراس و امراضه هلیله کابلی نافعست جمیع
حواس را و دافع حرارتست و نیکو کنند حال دماغ و عقل است و صلاحیت
میکرداند ذهن بخصوص مربای آن و گفته شده کسی که هر روز یکعدد از دسته بیرون کرده
ابتدا و سه دانه نگاه دارد تا در دهان بخیسد و آن در دهان قوت اثر انگیزد و آب دهان بلع کند
و اوراد این فعل کند نیکو میکرداند حال دماغ را و از منافع مشترکه میان جمیع
اقسام اربعه اهلیلج تقویت حواس و زیاده کردن ذهن است و حفظ و لیکن
نسبت با هلیلجات دیگر اهلیلج چینی در این افعال بلند و جمیع افعال ضعیف است
و اهلیلج اصفر مقوی دماغ للصداع آشامیدن اهلیلج کابلی نافع است از برای
صداع للنسیان اهلیلج کابلی نافع است جمیع حواس را خصوص از برای حفظ
الدوار والسدر پوست هلیله زرد نافع است از برای دوار و سدر و آشامیدن آب
و استعمال آن و مربای آن سفوف کرده شود پوست هلیله کابلی را و بعد از آن کوفته بیخته روز
بمقدار آن را با شکر سفوف سازند نافع است از برای دوار صفراوی و سودوی
گفته که سفوف هلیله کابلی نافع است از دوار و سدر بلغمی للمالیخولیا اهلیلج کابلی
نیکو میکرداند حال دماغ را و نافع است از برای مالیخولیا و وسواس بنا بر قول ضعیف
که آن مضر است تربیت آن با شکر یا عسل دافع ضرر آنست و جمیع اصناف
اهلیلجات پاک میکرداند خون را از سودا و صاف میکرداند ارواح را و نافع اند
از برای مالیخولیا و وسواس سودای و لیکن اسود هندی درین فعل از همه اقوی است
بعضی گفته که چون فرا گرفته شود از اهلیلج سیاه هندی نخود درم و از حجر ارمنی مغسول
یکدرم و از سقمونیا سودی انطاکی ربع درمی و ساخته شود با ماء الجبن ... نافع است

از برای مالیخولیا ترک هندی گفته که هلیله کابلی معجون بعسل مصفی نافع است از برای نسیان
اشامیدن آن و هلیله سیاه هندی می افزاید در قوت حفظ و نافع است از برای نسیان
و مقوی حواس است الصرع آشامیدن اهلیلج کابلی با عسل نافع است از برای صرع شیخ الرئیس
گفته که اسهال فرمودن سودا بهلیله هندی با ادویه دیگر مثل بسفایج فستیقی
و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و افتیمون نافع است از برای صرع سوداوی [illegible]
گفته که نافع است از برای صرع صفراوی پوست هلیله زرد منقوع در آب ماءالجبن معصور با تخم
اشامیدن آن بجهت آنکه میباشد مسهل صفرا اللقوه ابن بطلان گفته که چون صاحب لقوه
هر روز یک عدد هلیلج کابلی را سپید دون کرده در دهان گیرد و بجاود تا تمام شود و آب
آن فرو برد نافع است او را محمد بن ذکریا گفته که سزاوار آنست که بگذارد صاحب لقوه
در دهان جانب مایل یکعدد هلیله کابلی را بولس گفته که چون سرشته هلیله کابلی کوبیده را بعسل
سه وزن هلیله و بخورد آن صاحب لقوه هر روز بقدر یک جوز ماکول نافع است آن را
شیخ رئیس گفته که از مصنوعات مجربه از برای اصحاب لقوه خاویدن هلیله سیاه هندیست
و واجب است نگاهداشتن آن در دهان در شق علیل و در طب الائمه منقولست از محمد بن سنان
از علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که گفتند شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام را که بتحقیق
شکایت کردند از مرض پس آمدند اطبا و توصیف کردند برای آنحضرت ع عجایب ادویه
پس فرمودند آنحضرت این مذهب بکم یعنی چرا دور میروید اقتصار کنید بر سید این
ادویه یعنی اهلیلج و رازیانج و شکر در ابتدای گرما سه ماه متوالی در هر ماهی سه روز متوالی
و در پیش آمدن زمستان همین قسم بگردانید بجای رازیانج مصطکی در زمستان
بدرستیکه مریض نمیشوند مگر مرض موت احراق الهلیلجات از برای ذرورات
عین خصوص هلیله زرد محرق و از برای ذرورات قاطع خون بواسیر و نزف الدم و تقویت
دندانها و لثه خصوص اهلیلج کابلی محرق درین امور مجربست صنعت آن بگیر اهلیلج را از هر
نوع که خواسته باشی و در خمیر گرفته بر روی خشت پخته بگذارند و در تنور نهند تا سوخته شود و
پس از تنور بیرون آورده خمیر را از آن جدا کرده اهلیلج محرق را سائیده بکار برند

تشویه و تقلیه اهلیلجات خصوص اهلیلج اسود در سفوفات قابضه وغیرها انست که
اهلیلجات را که ذوات نوی باشند است انها را بیرون کرده و انهای غیر صاحب
نوی را نیکوفته در اب بجوشانند تا اب را جذب کند پس بتربیت انفاق یا روغن بادام
یا روغن گاو تازه چرب کرده برشته کنند و احتیاط نمایند که هلیله نسوزد و اما تقلیه
اهلیلج اسود پس انرا در روغن گاو بریان نمایند تا بحدیکه روغن مایل بسیاهی شود
و احتیاط نمایند که هلیله نسوزد پس از روغن بیرون اورده کوبیده بکار برند

فصل در بیان اهلیلجات مربا - اهلیلج مربا معده را قوت دهد و طعام هضم
کند و خمل معده را محکم کند و اشتهای طعام اورد و نفخ معده را تحلیل دهد و دابغ
معده است و دفع میکند بعصر فضول رطبه مختلفه از هضم با بقیه از غذای متقدم در معده
و امعا را و ازینجهت ادمان ان مانع سفید شدن موی و محسن لون است و نافع است
از برای بواسیر و اصحاب سودای متولد از بلغم مداومت بان و نافع است از برای
رطوبت دماغ و حمق خصوص انکه مداومت کرده شود بان بعد از تنقیه بلغم و سودا
بجهت انکه مقوی معده و دماغ است و ناشف رطوبات فضلیه و نافع است خوردن
هلیله مربا در زمان انحطاط صداع صفراوی و دموی چون انرا بگلاب شسته کشنیز خشک
سوده بران پاشیده خورده شود بجهت انکه مقوی معده و مصلح مزاج دماغ و مانع
صعود ابخره بسوی سر و دماغ است و مداومت ان نافع است از برای صداع
حادث از مشارکت معده بسبب صعود بخار از معده بدماغ و از برای صداع و شقیقه و اطریفل
صغیر اقوی از اهلیلج مربا است و ابلغ است درین فعلها تمام از ان الا انکه اطریفل صغیر مقلل
منی است و نبیذ اهلیلج مربا خصوص کابلی ان نافع است از برای نسیان مداومت بان
و بواسیر را سود دهد و دور وشنائی چشم بیفزاید و سده ها بگشاید و درد سر که از بخار
باشد زایل کند و اگر قدری کشنیز خشک سوده با وی خورده شود بهتر است و رطوبت معده
را دفع کند و ملین طبع است و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر سوداوی و سودای
محترق نافع چون بدن ان را او اخر صداع دموی معتاد زیرا که تقویت معده میکند

و مصلح مزاج دماغ است صفت آن اگر اهلیلج تر تازه بهم رسد بهتر است و باید که اول با عسل
یا شیره نبات مربا سازند و اگر هلیله تر یافت نشود پس بدستور ترتیب که معمول آن
قدس سره است آنست که بگیرند هلیله کابلی بزرگ فربه سمین بی داغ بی سوراخ غوطه را
که بته آب رود و گودی در زمین ساخته هلیلها را یک یک بر روی ریگ چیده چنانکه متصل
بیکدیگر نباشند و اطراف آنها خالی باشد پس ریگ را بر آن ریزند و باید که آن ریگ
از رودخانه آب عذب خوش باشد پس در روزی دو سه مرتبه آب خوش بر آن
ریزند بعد از دو سه روز هلیلها را از ریگ بر آورده ریگ تازه در آن گود کرده بدستور نهند و
روزی دو سه مرتبه آب بر آن ریزند و بدستور بعد از دو سه روز ریگ را تازه نمایند
و اینعمل را زیاده بر ده روز نکنند پس هلیلها را بیرون آورند آن زمان هلیله مثل
هلیله تر خواهد گردید پس بشویند هلیلها را با آب خوش سه چهار مرتبه تا خوب شسته شود
پس بگیرند سعد کوفی بازاری چهار عدد هلیله ده مثقال خرمای جید بست و پنج مثقال
و در لیبا بجوشانند و هلیلها را در آن آب مطبوخ اندازند و با آتش ملایم بجوشانند
پس چون نیم پخته شود از آب بر آورده آب را دور کرده مرتبه دویم بدستور در آب مطبوخ
سعد کوفی و خرما بجوشانند تا خوب پخته شود پس بر آورده با آب شیرین بشویند شسته
پاکیزه پس بگیرند عسل جید سفید و کف آنرا بگیرند و یا شیره نبات را در لیبا داخل کرده
هلیلها در آن اندازند و بپزند و کیسه ادویه را که ذکر کرده میشود سر آنرا بسته در آن اندازند
و ادویه این است دارچینی قرنفل دانه هیل خورد بسباسه زنجبیل زعفران مشک تبتی
کوفته در کتانی بسته در آن با عسل اندازند و بجوشانند و در هم کیسه بمالند تا قوت
ادویه باز داده شود و چون شیرینی در آب جذب گردد هلیلها را از آب بر آورده
بر روی دسترخوان کرباس پاکیزه پهن کنند و دو سه روز بگذارند تا رطوبتی را که جذب
کرده بهوا نشف کند پس در مرتبان چینی کرده عسل سفید مصفی بقوام آورده یا شیره
نبات بقوام آورده در آن مرتبان اندازند بمقداری که از روی هلیله بگذرد و دو لست روز
در خاکستر یا باش دفن کنند پس بیرون آورند و اگر عسل یا شیره نبات آن بسبب رطوبتی که

که در جرم هلیلها مانده رقیق شده باشد آن عسل و شیره نبات را دور کرده عسل سفید تازه بقوام آورده و یا شیره نبات سفید بقوام آورده تازه بر روی وی کرده نگاه دارند و اگر خواسته باشند این ادویه را کوفته بیخته بر عسل آن یا شیره نبات آن افشانند دارچینی قرفة الطیب قرنفل زنجبیل جوز الطیب عود هندی در هر یک صد عدد هلیله از هر یک دو درم مشک تبتی نیم مثقال زعفران یک مثقال همه را کوفته بیخته بر آن افشانند و سر اندا گرفته بعد از چهل روز استعمال نمایند و هر روز بیرون ظرف را باب دبشویند انشاء الله تعالی نافع است اهلیلج مربا به نسخه محمد بن مسعود سنجری صنعت آن بگیرند هلیله کابلی اعلی یکصد عدد و در زمین کوی کنده در موضعی نمناک ریگی در زمین عذب پس بر زمین این کوره ل زرد و خانه عذب بیخته بر روی آن هلیلها چیده و بر روی هلیلها ریگ ریخته بیاشند بر آن آب و بعد دو روز هلیلها را از ریگ بیرون آورده ریگها را دور کرده بطریق مذکور در ریگ تازه دفن کنند و دو روز دیگر بگذارند و در روز چهارم مرتبه آب بر آن بپاشند و باز بر آورده ریگهای سابق را دور کرده در ریگ تازه دفن کنند و باین دستور تا ده روز که هلیلها بالیده و تر گردند پس سه مرتبه آن هلیلها را باب خوش بشویند یا چهار مرتبه پس بگیرند جو دو رطل آب و افر بجوشانند و هلیلها را در آن آب مطبوخ جو اندازند و باتش ملایم بجوشانند تا هلیلها پخته شوند پس بشویند هلیلها را شسته نیکو با کیسه پس بگیرند عسل نیکوی سفید آن بجوشانند و کف آنرا بگیرند و هلیلها را در آن بجوشانند و بگیرند این ادویه زعفران قاقله طیل بوا از هر یک دو مثقال قرنفل دارچینی از هر یک یک مثقال مشک نیم مثقال کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و ساعت بساعت کیسه مالیده بفشارند تا قوت تمام باز داده شود پس هلیلها را برآورده در ظرف زجاجی یا مرتبان چینی کرده عسل کف گرفته بقوام آورده بر آن ریخته مشک تبتی زعفران عنبر اشهب با فتد سوده بر آن پاشیده سر مرتبان را محکم بسته عند الحاجت استعمال نمایند و هر چند کهنه شود بهتر میباشد اهلیلج مربا به نسخه دیگر بگیرند اهلیلج کابلی بزرگ یکصد عدد و در آب القدر یکه

آنرا بپوشاند بجنبانند و پنجاه درم خاکستر چوب تاک بران ریزند و هر سه روز یکبار آب و
خاکستر را تازه سازند و بعد از نه روز هلیله را بشویند و باقدری آب کاه آنرا بجوشانند و
یک کف جو مقشر بیفزایند چون پخته شود هلیله را از آب بیرون آورند و خشک کنند و با سر سوزن
هر عددی را چند سوراخ کنند و با عسل کف گرفته بقدر غرق گرفتن آن در ظرفی کنند و بیست
روز بگذارند و عسل را تغییر دهند و اگر آن عسل را چند جوش داده بران ریزند نیز خوب است
و تجدید اولی است و همچنین تا خاطر جمع گردد که رطوبتی از آب برداشته بود دیگر در آن
نماند پس با عسل مصفی تازه بقدری که آنرا بپوشاند در ظرفی نگاهدارند و اگر خواهند اقوی گردد
بازای هر یکصد عدد هلیله از هر یک ازین ادویه یعنی زنجبیل قرنفل دانه هیل جوزبوا
از هر یک سه مثقال مشک ترکی یکدانگ کوفته بیخته اضافه نمایند اهلیلج مربا بدستور
اطبای هند صنعت آن بگیرند از اهلیلج آنقدر که خواهند و در تغار سنگی کرده و چندان آب
بران ریزند که هلیلها را بپوشاند و بعد از آن پنجاه درم خاکستر چوب بلوط در آن ریزند
و هر سه روز یک مرتبه آب و خاکستر را بدل کنند تا دوازده روز که چهار مرتبه آب و خاکستر بدل
شده باشد بعد از آن بچند آب هلیله را بشویند آهسته که پوست آنها جدا نشود و بعد از آن
در پاتیل اندازند و آنقدر آب که از سر آن برگذرد و دو کف جو در آن کرده بجوشانند
تا چون کشکاب شود پس بار دیگر برآورده بشویند بنوعی که پوست آن جدا نشود و هر هلیله
را بخاری مانند سوزن جوالدوز چند سوراخ زده دو سه روز بگذارند تا هوا نشف بیشتر
آن کند پس در سبوچه سنگی کرده عسل کف گرفته یا شیره نبات بقوام آورده بران ریزند
و سر آن را گرفته نگاهدارند **فصل در ذکر اطریفلات** بدانکه اطریفل معجون متخذ از
سه میوه است یعنی اهلیلج و بلیلج و املج محمود سنجری گفته که اطریفلات معاجین متخذه از هلیلجات
خمسه است و آن هلیله کابلی و هلیله زرد و هلیله سیاه و بلیله و آمله است سمرقندی در اصول
الترکیب گفته که اطریفل معرب است از لغت هندی و واقع میشود بر اهلیلج و املج و بلیلج این
سه میوه خاصیت اطریفل تقویت اعضای عصبی و دباغت آلات غذا از فضلات
مجتمعه در آن و ترکیب کرده شده ازین سه میوه بسبب شرکت اینها در منفعت و تقویت

بعض نبهام بعض دیگر را ذکر دانیده شده او زان انها را استفادی بسبب اشتباه قوتها و منافع
انها و اصل انست که اقتصار کرده شود از هلیلجات بر هلیله کابلی و بلیله و آمله و گاهی اضافه
کرده میشود برین سه هلیله زرد　هلیله سیاه بمثل او زان هر یک ازان سه بجهت آنکه این
دو متقوی آن سه میباشند در مزاج و منفعت از تقویت و تنقیه پس میگردد اکمل و اقوی
در فعل و بعضی اطبا گفته اند که اطریفل معرب از لغت یونانی است و معنی ان سه هلیله است
و گفته شده که معجون از تراکیب اندروماخس اول است و ابن ماسویه گمان کرده که از
مخترعات جالینوس است شیخ داود گفته که نیست چنین که ابن ماسویه توهم کرده زیرا که اسحق
بن یوحنا از جبین والد بختیشوع طبیب عباسین که ناقل صناعت طب است از لغت یونانی
بلغت عربی آورده که اطریفل بلغت یونانی دوائیست مرکب از هلیلجات از دست
اندروماخس اول و بعضی دیگر را گمان انست که از تراکیب اطبای هند است و معرب تری
پهلای هندی است یعنی سه میوه که هلیله و بلیله و آمله است قانسی گفته که اطریفل معرب
از لغت هندی است و معنی آن سه هلیله است ولیکن در عرف اطبا اطلاق کرده میشود
و این اسم بر مرکب از هلیلجات خمس یعنی سه هلیله مشهور و بلیله و آمله و یا شیر امله که ان
امله پرورده در شیر است چنانچه در امج ذکر یافت از برای ازاله تخفیف ان و باید دانست
که اولی انست که شیر امله در مفرحات داخل کرده شود و آنکه شیر پرورده در شیر در اطریفلات
این بود اقوال اطبا و در باب مفرط بناید که در کتاب کافی از کتب اربعه احادیث شیعه
از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از سعید بن جناح مروی از ابی عبد الله امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده اند که انحضرت فرموده اند که
موسی بن عمران علی نبینا محمد و اله و اصحابه الصلاة والسلام شکوه نمود به پروردگار خود
عزوجل از زیادتی رطوبت و بلغم پس امر کرد پروردگار عالمیان که بگیر هلیله و بلیله
و آمله را پس معجون ساز بجهت العسل مصفی و فراگیر ازین دوا پس حضرت امام علیه السلام
فرمودند که اینست دوا و همانست که شما نام اطریفل نامیده و چنابرین نیست اطریفل از معجونات
اندروماخس و نه از تراکیب جالینوس و نه اطبای هند بلکه از تراکیب اوحی منزل

است لیکن ممکن است که اندرو ماخس اول اسم اطریفل بران گذاشته و بان شهرت داده و یا
اطبای هند اتریپهلا که معرب ان اطریفل است نام گذاشته و باین نام در میان یونانیان
اشتهار یافته باشد و در کتاب فردوس که از کتب حدیث اهلسنت وجماعت است نقل کرده از ابن
عباس که ان روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم که انحضرت
فرموده اند که هلیله سیاه و هلیله کابلی منقی و هلیله زرد منقی و بلیله و آمله منقی را کوفته بیخته بروغن
گاو چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند و این اطریفل است انتهی و نیز باید دانست
که اطریفل را نزد اطبا نسخ بسیار است و اجمل همه اطریفلات اطریفل صغیر است و ان مرکب است
از هلیلجات خمسه یعنی پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله منقی و آمله منقی و دیگر
اجزا انشادی و بعضی هلیله چینی منقی را نیز بوزن یک جزو داخل نموده اند اجزا را کوفته
بیخته بروغن گاو و یا بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل معجون سازند سزاوار است
که داخل کرده شود عسل در اطریفلات دو چند مجموع ادویه وقتیکه اراده کرده شود از انها
تمام و کمال افعال انها و گاهی داخل کرده میشود عسل صافی سه وزن مجموع ادویه تا انکه
بگردد لطیف تر و بگردد بدی و بشاعت طعم ان کمتر و همچنین است حکم سماجین و بگردد عسل
احمر و اجود و اقرب بدوائیت میباشد از عسل کف گرفته و عسل مطبوخ کف گرفته حد تشر
کمتر از ان و در بنگال سزاوار است که داخل کرده شود در ان اب اول مرتبه و بجوشانند تا
بقوام آید هرگاه اراده طبخ عسل باشد و بعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی دو مثقال
و باید دانست که معجون انفع ادویه است نزد اطبای روم و یونان و فرس و هند
و باید دانست که از اطریفلات گاهی اراده کرده میشود تقویت و گاهی اراده کرده میشود
از ان تنقیه پس در وقتیکه اراده کرده شود از ان تنقیه باید که اضافه کرده شود بان مسهل
مدبره و گاهی اراده کرده میشود از ان منع سیلان خون از بواسیر و درینحال باید که اضافه
کرده شود بان دواهای حابس خون مانند کهربا و مروارید و گلنار فارسی و صمغ عربی
و غذیه با نخواه مدبره و لبد و مانند انها و باید که داد از ان انها کمتر از اوزان هلیلجات
باشد و وقتیکه بوده باشد برای ادرار بول و تلیین طبیعت و سیلان خون از بواسیر احوال

باید که هلیله و آمله را در روغن بریان نموده تا شکسته شود قوت اسهال اینها و بگردد عفوصت اینها
مبدل بقبض و نیز حفظ نماید دهن قوت اینها را تا برسد بمواضع بعیده و روغن گاو بهترین
ادهان است از برای بریان نمودن اینها در آن و عسل را نباید در آن داخل کرد بجهت آنکه
در عسل حدت و معاونت بر اسهال است بلکه اجزا را بمقل محلول باب کنند تا باید سرشت بسبب
اختصاص مقل به بواسیر و حبس آن مر خون را و حب ساخت حبوب کوچک تا باسانی فرو
برده شود و حل گردد و نزول باسفل نماید و این را حب مقل نامند و گاهی زیاده کرده میشود
بر اطریفل دواهائیکه اصلاح حال معده میکنند و مقوی اند مر آنرا نزد سوء مزاج معده و
اجتماع اخلاط در آن پس نزد سوء مزاج بارد رطب معده زیاده کرده میشود مصطگی و
زنجبیل و فلفل و دار فلفل و عود هندی و باید که بگردانند مقدار این ادویه را در عدد و
اوزان بر مقدار سوء المزاج بحسب قوانین مقرره در اصل ترکیب پس باید که نسبت
جمیع این ادویه معدیه که زیاده کرده شده است بحسب سوء مزاج بارد معده باشد و رطوبت
آن و نزد سوء مزاج حار و صفرا باید که زیاده کرده شود سنا مکی و گلسرخ و ادویه را
بروغن بادام شیرین چرب نمایند و بسرشند بشراب تمر هندی و یا شیرخشت و شراب ورد
و از برای حب اقتصار کرده بر سه میوه اول و داخل کرده شود در آن سنا و شاهترج و
سرشته شود بکشمش بسبب رطوبت آن و کمی گرمی آن و نزد حاجت منع بخار از سر داخل کرده
شود در اطریفل صغیر کشنیز خشک و نزد احتیاج به استفراغ سودا ترکیب کرده شود بغاریقون
و بسفایج و تربد و افتیمون و اسطوخودوس و زیاده کنند این پنج را بازای آن پنج پس
بگردانند اوزان اینها را متساوی بسبب تساوی منافع اینها و تفاوت قوای اینها
بر نصف از اوزان ادویه اطریفل بسبب شدت قوت اینها بقیاس بقوت ادویه اطریفل
و بسا باشد که زیاده کرده شود تربد بر جمله اینها بمقداریکه واقع شود در هر پنج درم از جمیع
ادویه یک درم تربد سفید و میباید در شش درم از ادویه یک درم تربد سفید نزد زیادتی سودا و
بلغم در حالیکه بوده باشد اراده تقویت قوت اسهال آن و می نامند آنرا معجون نجاح
و گاهی زیاده میکنند بر آن سنا مکی و اسطوخودوس و غیر اینها بحسب حوایج و گاهی

زیاده کرده میشود و برا جزای اصل مقویات معده جالینوس گفته که ادویهٔ اطریفلات و جوارشها
را بسیار نرم نباید کوبید تا اینکه سطح معده را لبطیء ل مقام خود دران خشن گرداند و زود
منحدر نگردد و باید که اجزا را بعد کوبیدن بروغن گاو تازه یا بروغن بادام شیرین تازه چرب
نموده شود تا شکسته شود و سورت یبوست آنها و اصلاح یابد بجهت آنکه یبوست مفرط اجزا
مضرست بقوت هاضمه هرگاه که تجاوز کند از حد تقویت مر آلات غذا را و از ینجهت است که
آدمان نوشیدن اطریفلات مورث هزال است و روغن گاو بهتر است بجهت آنکه اقوی ترین و
موافق ترین ادهان است بمزاج انسان اگر زود و قریب بساختن استعمال کرده شود و اما اگر
در استعمال آن تاخیر واقع شود پس روغن بادام بهتر است بجهت آنکه سمن بقری بزودی سنخ
پیدا میکند و متغیر میگردد در رایحهٔ آن و فاسد میشود و فاسد میگرداند مرکب را و بدانکه ادویه
اطریفلات و تراکیب دیگر که بروغن بادام یا غیر آن از روغن گاو و بلسان و بنفشه و بادام
و غیر اینها چرب میکنند باید که قبل از ممزوج نمودن و سرشتن آن با عسل و غیر آن چرب نموده
بکف بمالند و زمانی بگذارند تا اجزا قوت و مزاج روغن را بخود جذب نماید و کسر کیفیت آن
ادویه از یبس یا حدت یا شدت نفوذ گردد پس با عسل یا غیر آن بسرشند شیخ داود انطاکی
گفته که اصل اطریفلات اطریفل صغیر است و آن مرکب از هلیلجات است یعنی هلیله زرد کابلی و
هلیله سیاه و هلیله چینی و بلیله و آمله و گاه اکتفا کرده میشود بسه جزو باقی و گاهی از
شش جزو مذکور بلیله و آمله انداخته میشود و اکتفا کرده میشود بچهار هلیله و گاهی اضافه
میکنند بر شش جزو مذکور کشنیز خشک در وقت غلبه بخارات و آنرا اطریفل کشنیزی میگویند
و باکی نیست افزودن تخم خشخاش و تخم کرفس بر آن پس ادویه کوفته بیخته بروغن گاو و یا
روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل معجون میسازند و گاهی اضافه میکنند به هلیلجات
مذکوره اسطوخودوس و سنا و انیسون و عاقرقرحا از هر یک مثل یک جزو از هلیلجات و یا نصف
یک جزو و معجون میسازند با زبیب تخم بیرون کرده و این را معجون زبیب و اطریفل
زبیبی میگویند و گفته که این معجون زبیب از صناعت شیخ رئیس است ولیکن من دیدم در قرابادین
رومی که این معجون را ذکر کرده و فلفل بوزن حب زبیب آورده یعنی گفته که حب زبیب را بیرون آورده

بجای حب آن یکدانه فلفل سیاه گذاشته اجزا را نرم کوبیده بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده زبیب مذکور را با دانهای فلفل نرم کوبیده اجزا را بان سرشته معجون سازند و این اطریفل مسمی است بمعجون زبیب و نافع از برای صرع و مالیخولیا و برودت کلیه و مثانه و تقطیر بول و گاهی اضافه کرده میشود بر اجزای اطریفل صغیر افتیمون و تربد و انیسون از هر یک نصف بکجزو و از هلیلج و انرا اطریفل افتیمونی مینامند پس میگردد نفع آن بزرگ در امراض حادث از اخلاط بارده خصوص سوداوی پس گفته عمده نفع اطریفل صغیر در امراض دماغیه و قطع ابخره و تقویت اعضا و دماغ و معده و بواسیر و تزکیه ذهن و رعونت و حمق است خواه سبب آن بلغم باشد و خواه سودا مداومت بان بعد از تعدیل مزاج در امراض سادجه بعد از تنقیه در مادیه بجهت آنکه تقویت مینماید معده و دماغ را و نیکو میگرداند هضم را و تنشف رطوبات فضلیه میکند پس متولد میگردد در بدن خون پاکیزه لطیف صافی از رطوبات بلغمیه و از دردی سودا و لهذا جمهور اطبا تصریح کرده اند با آنکه ادمان اکل اطریفل صغیر مانع سفید شدن موی و مقوی دماغ و مصلح رطوبات صدیدیه است ولیکن گاهی ادمان آن تولید قولنج میکند زیرا که اسهال رقیق اخلاط میکند و غلیظ آنها مانده مورث قولنج میگردد و اسحق گفته که اطریفل صغیر مضر است بطحال و مصلح آن شراب افسنتین میفرمایند گمان حقر آنست اصل در اطریفل صغیر هلیله کابلی و بلیله و آمله باشد و از برای تقویت و زیادتی فعل هلیله زرد و هلیله سیاه را افزوده اند و بعضی هلیله سبز چینی را نیز زیاده کرده اند و بحسب اغراض و اعراض ادویه دیگر نیز افزوده اند هر یک را مسمی بدان نموده اند چنانچه بتفصیل انشاء الله تعالی مذکور میگردد

خواص و منافع اطریفلات ۔ امراض الراس الصداع والشقیقه چون اطریفلات منقی سر و دماغ و نافع اند امراض آنرا خصوصا کشنیزی آنها بسبب قطع رطوبات و منع صعود اخلاط و ابخره از معده و سایر بدن بسوی دماغ لهذا نافع است آن از برای صداع بمشارکت معده و طحال و شقیقه را نیز مداومت بخوردن اطریفل کشنیزی

السبات والمالیخولیا وسوء الفکر خوردن اطریفلات حاره نافع اند سبات و مالیخولیا و سوء فکر بارد رطب بلغمی را و اطریفلات بارده حاره دمویه آنها را

الدوار والسدر گفته‌اند هرگاه بوده باشند این هر دو مزمن و حادث از اخلاط بلغمیه و رطوبات و ریاح و ابخره متصاعده از معده و سائر بدن بسوی سر و از مشارکت معده علاج آنها بعد از گشودن طبیعت بحقنه‌ها و تنقیه تمام معده و بدن بقی بسکنجبین و آب ترب یا بتقیات دیگر و یا باسهال بایارجات از انضاج ماده استعمال اطریفلات موافق سبب مرض از برای تقویت معده و دماغ و تجوید هضم و اسهال بلغم لعصر و تنشیف رطوبات باقیه و منع صعود ابخره و ریاح بسوی سر و تولید بلغم و رطوبت در معده و سائر اعضا و نیز گفته‌اند بسا باشد که در علاج آن هر دو علت محتاج باشند بخوردن اطریفل صغیر تنها هر صبح ناشتا دو مثقال و آخر روز شراب اسطوخودوس شراب لیمون بعرق بادرنجبویه و غذا اکتفا بخورند و با ایارج فیقرا اگر بوده باشد بلغم بسیار و ثقل طبیعت زیاده و نیز نافع است اطریفل صغیر تنها سدر حادث از ضربه و سقطه را بجهات مذکوره از تقویت دماغ و منع صعود بخارات بدماغ و غیرها و نیز خوردن دو مثقال اطریفل کشنیزی خصوص وقت خواب با آب گرم نافع است دوار حادث از ابخره غلیظه صفراویه را النسیان تعاهد بخوردن اطریفلات نافع است انتهی

المالیخولیا والوسواس السوداوی گفته‌اند که چون هر هفته از اطریفل صغیر سه درم و افتیمون مسحوق دو درم و ایارج فیقرا نیم درم در هم سرشته حبوب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب با آب گرم فرو برند نافع است آن هر دو را ابن نوح قمری گفته تدبیر مالیخولیا فصد است اگر واجب باشد و ترطیب مزاج و انضاج سودا و اسهال آن بادویه مناسبه و در ایام راحت باید که داده شود بصاحب آن هر روز چیزی از اطریفل صغیر با ثلث وزن آن افتیمون مسحوق و سدس آن ایارج فیقرا شیخ الرئیس گفته که استفراغ ماده مالیخولیا بعد از ترطیب و نضج ماده هر هفته یکمرتبه باید نمود بحبی لطیف متوسط در قوت و ضعف و مابین آنها استعمال اطریفلات باید نمود با نصیحت که بگیرند اطریفل صغیر سه درم و افتیمون مسحوق یک درم و ایارج فیقرا نیم درم در هم سرشته حب ساخته با آب گرم فرو برند و هر ماه یکمرتبه استفراغ بادویه قویه نمایند مانند ایارجات کبار و حبوب کبار قویه تا زمانیکه زایل گردد علت و اطریفل صغیر با افتیمون مجرب است از برای مالیخولیا اگر بوده باشد با خوف ضعف قوت از استعمال ادویه

مسهل قویه سید اسمعیل جرجانی گفته که چون ابدان اصحاب مالیخولیا میباشند بسیار
ضعیف پس باید که استفراغ ایشان بنود با اطریفل صغیر سه درم و افتیمون دو درم و
ایارج فیقرا یکدرم وجمله یک شربت قرشی گفته که لغایه استفراغ در مالیخولیا بعد از هر چند
روزی بعد از ترطیب بدن و انضاج ماده باطریفل صغیر مقوی با افتیمون باین نحو که در هر سه
درم ازان یکدرم افتیمون مسحوق در هم سرشته بخورند و این تدبیر بسیار مفید خصوص در
صنف مالیخولیا که سبب ان در نفس دماغ باشد بجهت انکه ان مسهل بلغم و سوداست بعض و مقوی
دماغ است میرزا ابراهیم در منهاج الادویه اورده که چون گرفته شود در مالیخولیا ما بین شرب
ماء الجبن در هر چند روز که از هفته متجاوز نباشد از اطریفل صغیر دو درم و ایارج فیقرا یکدرم
و افتیمون مسحوق دو دانگ مجموع را در هم سرشته حب ساخته فرو برند نفع میبخشد از القغی بین و اگر
قوت را بر داشت باشد زیاده کنند برین دو دانگ شحم حنظل مسحوق و همچنین اطریفل اسطوخودوسی
و افتیمونی السکته گفته اند که چون صاحب سکته غیر دموی را افاقه حاصل شود و تواند
دوا خورد نافع است او را خوردن اطریفل صغیر مقوی با اسطوخودوس و ایارج فیقرا +
الصرع قرشی گفته که استفراغ بلغم با اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی از هر یک
یکدرم نافع است از برای صرع بلغمی خصوص انکه بمشارکت معده باشد و تنقیه سودا با اطریفل
صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی از هر یک یکدرم نافع است از برای صرع سوداوی +
الفالج قرشی گفته که در فالج بلغمی استفراغ با اطریفل صغیر مقوی با اسطوخودوس و ایارج فیقرا
در اسبوع ثالث نافع است انرا و گفته اند که در فالج دموی بعد از فصد و استعمال حقنه ملطف
نافع است اطریفل صغیر با ایارج فیقرا اللقوه شیخ الرئیس گفته که چون صبیان را در اخر فصل بهار
لقوه عارض گردد باید که تا هفت روز هر روز بخورانند ایشانرا اطریفل صغیر و غذای ایشان
باید که نخوداب باشد وجع الاذن خوردن دو مثقال از اطریفل کشنیزی نافع است درد
گوش حادث از بخارات معده را سلس البول مداومت با اطریفل کشنیزی نافع است
انرا بجهت انکه مقوی اعصاب و اعضای عصبانیه و نشف رطوبات است فصل در بیان
نسخ اقسام اطریفلات اطریفل اسطوخودوسی تنقیه اخلاط غلیظه بلغمیه و سوداویه از بدن

و دماغ کند و نافع است از برای صرع سوداوی و بلغمی و از برای لقوه و این اطریفل از استنباط
المرحوم است صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیلہ آمله منقی
سنا مکی تربد سفید مدبر بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون از هر یک پنج مثقال غاریقون تربد سفید
مصطگی رومی فاوانیا بزر سیساليوس حجر ارمنی مغسول از هر یک دو مثقال و نیم مویز سرخ
منزوع العجم ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین سی مثقال چرب نموده مویز
را بگلاب بخیسانند تا مهرا شود و پس بپالایند و باسه وزن ادویه عسل بقوام آورده ادویه را با آن
بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از ان تا چهار درم و از برای اسهال تا شش درم
اطریفل اسطوخودوسی دیگر نافع از برای صرع صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیلہ آمله منقی سنا مکی تربد سفید مدبر بسفایج فستقی اسطوخودوس اجزا
متساوی کوفته بیخته بروغن بادام شیرین نصف وزن مجموع ادویه چرب نموده بعسل مصفی
سه وزن ادویه معجون سازند شربتی دو مثقال و گاهی اشامیده می شود در صرع بلغمی
این اطریفل مقوی با ایارج فیقرا یک درم و گفته شده که اطریفل نافع است از برای فالج و
مقدار شربتش بجهت فالج چهار مثقال است و بدانکه اطریفل اسطوخودوسی ملین طبع و مقوی
دماغ است و بسیار بیماریهای بلغمی و سوداوی را نافع دماغ و معده را از اخلاط پاک کند و صرع و مالیخولیا و
بهق و برص را مفید است و امراض چشم و گوش و بینی را و نافع است خوردن چهار درم آن بتنهائی
و یا مقوی با ایارج فیقرا یکدرم از برای صداع بلغمی بجهت آنکه اسهال بلغم میکند بشرط آنکه استعمال کرده شود بعد از نضج بلغم اطریفل
اسطوخودوسی دیگر تنقیه دماغ از اخلاط غلیظه میکند و نافع است از برای مالیخولیا خصوص
صنفی که از احتراق بلغم باشد و مداومت بان مانع سفید شدن موی است و رطوبات دفع کند
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیلہ آمله منقی سنا مکی تربد سفید
مدبر بسفایج فستقی اسطوخودوس مصطگی رومی افتیمون اقریطی کشمش سبز مویز منقی از هر یک
پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین مقدار بیست و پنج مثقال چرب نموده با سه مجموع از العسل
مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی چهار مثقال
اطریفل اسطوخودوسی بنسخه دیگر ملین طبع است و مقوی دماغ و از برای امراض چشم

دگوشش نافع است صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله
آمله منقی اسطوخودوس از هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین لت و پنج مثقال چرب
ملوده کشمش سبز ده مثقال و عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند و بعد از
چهل روز استعمال نمایند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال و در نسخهٔ دیگر وزن کشمش پنج مثقال است
و در نسخهٔ دیگر بسفایج نیز داخل است اطریفل اسطوخودوس مسهل تنقیه بلغم و سودا کند
و نافع است از برای مالیخولیا و صرع خصوص وقتیکه ماده متصاعده از اعضا مانند رحم و معده
و غیر این اعضا بدماغ باشد صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
اسطوخودوس افتیمون حجر ارمنی بسفایج فستقی از هر یک ده درهم ایارج فیقرا تربد سفید مدبر
از هر یک بست درهم غاریقون هشت سفید کمافیطوس از هر یک پانزده درهم شحم حنظل هشت درهم
نمک هندی چهار درهم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین سه درهم چرب ملوده بعسل سفید کف
گرفته سه وزن ادویه معجون سازند شربتی بعد از چهل روز از سه درهم تا چهار درهم اطریفل
اسطوخودوس بنسخهٔ دیگر نافع از برای اصحاب مالیخولیا و وسواس سوداوی و افکار فاسده
و از برای صرع و سائر امراض سوداوی و بلغمی صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم شیطرج هندی فشتین رومی سنا مکی
اسطوخودوس افتیمون بسفایج فستقی تربد سفید مدبر از هر یک پنج درم سنبل الطیب مصطگی رومی
جوز بوا از هر یک دو درم گاوزبان شاهتره فرنجمشک لاجورد حجر ارمنی مغسولین بادرنجبویه
از هر یک چهار درم افتیمون دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب ملوده با سه وزن
ادویه عسل سفید مصفی یا مویز استه بیرون آورده یا هر دو باهم معجون سازند شربتی دو
مثقال اطریفل اسطوخودوس تالیف المرحوم که بنهایت مقوی دماغ بارد است و نافع است
از برای نسیان بارد رطب و حافظه را قوت دهد صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله منقی از هر یک ده مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله چینی پوست بلیله اسطوخودوس
وج ترکی سعد کوفی بادرنجبویه از هر یک پنج مثقال عود الصلیب زنجبیل اسارون شامی شیطرج هندی
ایرسا گل بابونه اذخر مکی دارچینی فلفل سفید مصطکی کندر دار فلفل از هر یک سه مثقال عاقرقرحا

قرنفل بوزینه دشتی جعده از هر یک یک مثقال و نیم مویز سرخ منزوع العجم گلقند آفتابی از هر یک
نود مثقال عسل مصفی یکصد و هشتاد مثقال مویز را شب در عرق بهار نارنج و عرق افسنتین
از هر یک یک رطل عرق گل مشک عرق عود قماری عرق صعتر فارسی عرق اذخر از هر یک نیم
رطل بخیسانند و صبح با گلقند در دیگ پاکیزه نموده بجوشانند تا مهرا شود از آتش فرود آورده
بمالند و بفشارند و صافی نمایند پس در عسل مصفی داخل کرده بجوشانند و کفش را بگیرند و بقوام آورند
پس ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل مثقال چرب نموده بان سرشته و بعد از چهل روز
استعمال نمایند شربتی دو مثقال اطریفل افتیمونی بنسخه امین الدوله ابن تلمیذ معده و نواحی
آنرا پاک سازد و تنقیه دماغ کند و سودا و بلغم را دفع کند و مالیخولیا را نافع باشد و حفظ موی
از سفید شدن کند صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی انیسون
از هر یک سه مثقال افتیمون اقریطی تربد سفید از هر یک هفت مثقال کوفته بیخته بروغن بنفشه و بادام
بیست مثقال چرب نموده شکر سفید نود مثقال گلاب گاوزبان از هر یک سی مثقال بقوام آورده
ادویه چرب نموده را بان سرشته معجون سازند شربتی چهار مثقال و در نسخه دیگر انیسون
داخل نیست و گفته اند که شربتی از دو مثقال تا سه مثقال است اطریفل افتیمونی دیگر صنعت
آن پوست هلیله کابلی شیطرج هندی بسفایج فستقی انیسون از هر یک سه مثقال نمک
هندی دو مثقال پوست هلیله آمله منقی از هر یک ده مثقال سنای مکی افتیمون اقریطی تربد سفید
از هر یک پنج مثقال زنجبیل یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین پانزده مثقال چرب
نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی تا
چهار مثقال اطریفل افتیمونی بنسخه دیگر بیماریهای سوداوی و بلغمی را نافع است و سیاهی مو
را نگاه دارد و نگذارد که زود سفید شود صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم سنای مکی تربد سفید مدبر افتیمون اقریطی از هر یک
پنج درم شیطرج هندی سه درم بسفایج فستقی یک درم انیسون نمک هندی از هر یک دو
درم اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهار درم و در نسخه دیگر بیست مثقال چرب
نموده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال فی

گفته اند که از یک مثقال تا سه درم است و ابن الیاس گفته که شربتی ازین اطریفل یک مثقال است
و صاحب میزان الطبایع گفته که این اطریفل گرم است در اول درجهٔ دویم و خشک است در آخر
درجهٔ دویم و در نسخهٔ دیگر درین اطریفل پوست هلیله زرد و هلیله سیاه داخل نیست و وزن
بسفایج دو درم است و وزن روغن بادام شیرین پنجاه درم و گفته که بعد از چهل روز استعمال
نمایند شربتی تا چهار مثقال اطریفل افتیمونی دیگر بهق سفید را برطرف کند و سودمند بود
صنعت آن هلیله سیاه بلیله آمله منقی سنامکی از هر یک ده درم دو قولبت درم مصطکی
سه درم افتیمون رومی پنج درم وج ترکی دو درم مویز منقی سی درم اجزا کوفته بیخته با سه
چندان عسل بقوام آورده کف گرفته بسرشند اطریفل افتیمونی دیگر بهق سیاه را برطرف
کند و فایده دهد صنعت آن هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله افتیمون از هر یک جزوی کوفته بیخته
با مویز منقی بسرشند مقدار شربتی سه درم باشد اطریفل افتیمونی دیگر اقوی از نسخهٔ قبل صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی بسفایج فستقی اسطوخودوس
تربد سفید از هر یک هفت درم افتیمون ایارج فیقرا از هر یک ده درم غاریقون ابیض سفید
پنج درم نمک هندی دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی
سه وزن ادویه بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم با آب گرم بخورند اطریفل افتیمونی
که قدسیس را این اطریفل اقسام مالیخولیا را بنهایت نافع است و مجرب است صنعت آن گل افتیمون
مویز منقی عسل مصفی از هر یک یکصد و نود درم همه را در گلاب و عرق گاوزبان و عرق
دارچینی و عرق فرنجمشک از هر یک یک رطل حل کرده باتش ملایم بجوشانند و بمالند نیکو و
بفشارند و بپالایند و بقوام آورند پس بگیرند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی زرشک منقی از هر یک ده درم گاوزبان افتیمون اقریطی اسطوخودوس
شاهتره افسنتین رومی فرنجمشک بادرنجبویه سنامکی از هر یک هفت درم بسفایج فستقی تربد سفید
تربد سفید مدبر حجر ارمنی لاجورد مغسول راستی شحم حنظل ریوند چینی انیسون زراوند مدحرج
سنبل الطیب از هر یک پنج درم غاریقون ابیض سفید سه درم حب بلسان اقاقیا دارچینی
مصطکی رومی نارمشک تمام پوده نهری سلیخه از هر یک دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین

چهل درم چرب نموده بان بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی دو مثقال و اگر خواسته باشند
که در سهال قوی باشد یک درم ایارج فیقرا در یک مقدار شربت ان بسرشته حب ساخته با آب گرم فرو برند
اطریفل اکبر نافع از برای برودت معده و ریاح بواسیر و تحسین لون و زیاده نمودن باه صنعت
آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی فلفل دار فلفل از هر یک شش درم زنجبیل بوزیدان شیطرج
بسباسه شقاقل از هر یک سه درم تودری زرد تودری سرخ لسان العصافیر حب القلقل
از هر یک دو درم بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه درم کنجد مقشر نبات سفید از هر یک ده درم کوفته
بیخته بعسل مصفی بوزن مجموع ادویه بسرشند و بعد از چهل روز استعمال کنند شربتی سه درم اطریفل
تبریدی طبع را نرم گرداند و معده را از صفرا و بلغم پاک گرداند و سهای مرکب و بلغمی را مفید است
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک شش مثقال
بنفشه گلسرخ اصل السوس پوست تراشیده از هر یک سه مثقال تربد سفید مجوف مدبر چهار ده
مثقال زنجبیل دو مثقال قرفة الطیب دارچینی قاقله جوزبوا از هر یک مثقال شاهتره شش مثقال
اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین شش مثقال چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه
معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی از دو مثقال و نیم تا چهار مثقال و در نسخه
دیگر شربتی هفت درم است با آب گرم نافع است انشاء الله تعالی اطریفل تبریدی به نسخه
میرزا محمد حکیم منقول از خط معزی الیه جهت امراض بارده دماغی صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست
هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک بیست مثقال تربد سفید مدبر ده درم افتیمون
پنج درم انیسون یک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چهل مثقال چرب نموده عسل مصفی
سه وزن مجموع ادویه گلاب عرق گاوزبان از هر یک یک رطل عسل را با گلاب و عرق گاوزبان
بقوام آورده ادویه را بان بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی بعد از چهل روز که از
ساختنش گذشته باشد پنج مثقال اطریفل جوز جندم خواهش گل خوردن و چیزهای بد را قطع
کند صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی جوز جندم مصطگی قاقله کبار تا نخواه
زنجبیل اجزا متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی مقدار جوزی پیش از طعام و بعد
از طعام میتوان تناول نمود بجای گل نشاسته با نمک شور کرده بخورند و یا جوز جندم را

شور ساخته بخورند و غذا را منحصر بکباب بلکه بکباب مرغ بچه نمایند اطریفل خبث الحدید اکبر نافع است از برای اوجاع بواسیر و استرخای مثانه و از برای جمیع امراض حادثه از رطوبت و بلغم و از برای ضعف باصره و ضعف گرده و برودت آن صنعت ان بنسخه شیخ رئیس که در مقاله سیوم از جمله اولی از قراباذین که در جوارشات ذکر کرده و معلوم نیست که مؤلفش کیست پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی تخم کرفس کوهی نانخواه صعتر فارسی از هر یک یک اوقیه حماما سنبل الطیب دانه هیل بوا دج ترکی از هر یک سه درم خبث الحدید مدبر سه اوقیه دارچینی چهار درم فلفل سفید فلفل سیاه دارفلفل نارعفیت یعنی نارمشک نمک هندی از هر یک نیم اوقیه خردل یک اوقیه و نیم نوشادر نیم درم ادویه را کوفته بیخته وزن کرده همه را بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند و بعد از چهل روز که از ساختن ان درگذشته باشد استعمال نمایند شربتی یک مثقال صاحب میزان الطبایع گفته که این اطریفل گرم است در دو درجه و نیم و خشک است در آخر درجه سیوم و این توهم است از آن چه حرارت و یبوستش هر دو از آنچه گفته کمتر است و در نسخه دیگر این اطریفل شیطرج هندی یک اوقیه داخل است اطریفل خبث الحدید منقول از قانون سوء الهضم و برودت معده و امعا و بادبواسیر و مثانه را نافع بود و باه را قوت دهد صنعت ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله سیاه آمله منقی تخم کرفس حب بلسان شیطرج هندی نانخواه صعتر فارسی از هر یک یک اوقیه سنبل الطیب حماما هیل بوا دج ترکی از هر یک سه درم دارچینی چهار درم فلفل سیاه و سفید نارمشک نمک هندی از هر یک نیم اوقیه خردل سفید یک اوقیه نوشادر نیم درم خبث الحدید مدبر سه اوقیه اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو درم اطریفل خبث الحدید دیگر منقول از قانون شیخ الرئیس نافع از برای اصحاب معده سرد و بواسیر و ریاح بارده و رنگ رو را صافی گرداند و اشتهای طعام آورد و طعام را هضم کند صنعت ان پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی بیخ سوسن زنجبیل عود قماری خامام جوز بوا اسارون حب بلسان فلنجه گلسرخ منزوع الاقماع سنبل الطیب اذخر مکی مصطکی رومی از هر یک ده درم مشک تبتی یک درم براده خبث الحدید منقع در شراب ریحانی

هفت روز پس از هفت روز بگیرند آنرا و سحق نمایند سحق بلیغ و در تابه آهنی بریان کنند و بگیرند از آن
بوزن مجموع ادویه و مخلوط کنند با باقی ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده مجموع
را با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند اطریفل خبث الحدید منقول از جامع الادویه ریحانی که همین
منافع دارد صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی بیخ سوسن زنجبیل عود قماری
خام جوزبوا سک اصلی گلسرخ سنبل الطیب اذخر مکی مصطگی از هر یک ده درم خبث الحدید بصری
که هفت شبانه روز در سرکه خیسانیده و بعد از آن خشک کرده و بریان نموده صلایه کرده باشند
مجموع ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با نبات سفید قوام آورده بسرشند
شربتی دو درم اطریفل خبث الحدید بنسخه عیسی بن یحیی بن جزله صنعت آن هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی فلفل زنجبیل سعد کوفی شیطرج هندی سنبل الطیب از هر یک ده درم خبث الحدید
مدبر یعنی کوفته بیخته که چهارده شبانه روز بسرکه انگوری تر کرده پس خشک نموده بریان کرده باشند
یکصد درم جمله ادویه را کوفته بیخته یک یک را علیحده وزن نموده بهم آمیزند و بروغن بادام چرب
نموده دو درم مشک تبتی خالص سوده در آن کنند و با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از دو درم تا دو مثقال اطریفل خبث الحدید جو زجندی
مطبوخ نافع از برای ریاح بارده و وجع ظهر و فساد طمث و بواسیر و زنگ رو را صافی گرداند
و اشتهای طعام آورد و در تقویت باه بی نظیر است و کاسر ریاح بارده معده است و مقوی
معده و رحم و مثانه بارده است صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی حضض بلوط
پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم تخم کرفس رازیانه دوقو انیسون فطراسالیون تخم گندنا
تخم پیاز تخم شلغم تخم ترب تخم اسپست نانخواه تخم انجره حبة الخضراء انجدان فلفل تخم شبت
بزرکتان زیره کرمانی کشنیز خشک از هر یک سه درم زرنباد درونج عقرقرحا بهمن سرخ بهمن سفید
تودری سرخ تودری زرد جوزبوا بسباسه دارچینی خولنجان زنجبیل سعد کوفی سنبل الطیب
سیسنبر از هر یک چهار درم اشنه شیطرج هندی اسارون اظفار قصب الذریره لسان
العصافیر تار مشک صعتر فارسی راسن قاقله خیربوا صندل سفید قرفة الطیب از هر یک
پنج درم جوز جندم حرف بابلی مصطگی رومی غنچه گلسرخ مرماحوز قسط از کنه رتغان خشک

از ہر یک ہفت درم خبث الحدید گرم کردہ بآتش بس بہ نبید ریحانی سرد کردہ مرات بسیار بوزن
مجموع ادویہ ادویہ را بآنبید عفص بہ پزند تا غلیظ شود واز آتش برگرفتہ بپالایند و
مقدار یک اوقیہ ہر روز ناشتا با مائدہ دیگر گرم نمودہ بنوشند و میان روز غذا اسفیدباج
یا گوشت بیرہ باشد و بجای آب نبید صرف بیاشامند و مدت یک ہفتہ تا دو ہفتہ بایں
مداومت نمایند اطریفل خبث الحدید مطبوخ بہ نسخہ شیخ الرئیس صالح بجہت ضعف معدہ
و حرارت مزاج ان صنعت آن خبث الحدید بصری مدبر پوست ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ پوست
بلیلہ آملہ منقی گلسرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی اذخر مکی اجزا مساوی ہمہ را در شراب ریحانی
بجوشانند تا غلیظ شود و پس بپالایند و نگاہ دارند و ہر روز مقدار یک اوقیہ بیاشامند
اطریفل خبث الحدید دیگر منقول از قرابادین قلانسی کہ بجہت معدہ گرم موافق است صنعت
ان پوست ہلیلہ کابلی پوست بلیلہ آملہ منقی بیخ سوسن گلسرخ اذخر مکی از ہر یک دہ درم
خبث الحدید مدبر بمثل مجموع ادویہ شکر طبرزد بمقدار کہ ادویہ بان سرشتہ شود و شکر طبرزد
را نگداز ند و بقوام آورند و ادویہ را بان بسرشند شربتی دو درم با شراب سیب و امثال
ان و بدانکہ این اطریفلات خبث الحدید در اکثر نسخ باسم جوارش خبث الحدید مسطور است
اطریفل دیدان کرمہای بزرگ و کوچک و حب القرع را بکشد و بیرون آورد و تنقیہ فضول
فاسدہ غلیظ از معدہ و امعا کند و اخراج بلغم نماید صنعت ان پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ
کابلی ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ منقی از ہر یک دہ درم برنگ کابلی مقشر بست و پنج درم
تربد سفید حب النیل قسط تلخ از ہر یک پنج درم قنبیل ترمس شامی افسنتین رومی درمنہ ترکی
افتیمون اقریطی خردل نمک نفطی شحم حنظل سعد کوفی راسن از ہر یک سہ درم کوفتہ بیختہ با
سہ وزن مجموع ادویہ عسل سفید مصفی بعد از انکہ اجزا را بروغن بادام شیرین چرب نمودہ
باشند بسرشند شربتی از دو مثقال تا چہار مثقال اطریفل زبیب بہ نسخہ شیخ رئیس نافع از
برای صرع صنعت ان پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ منقی
اسطوخودوس از ہر یک دہ درم فادانیا پنج درم عاقرقرحا سہ درم کوفتہ بیختہ بروغن بادام
شیرین چرب نمودہ مویز سرخ دانہ بیرون کردہ کوبیدہ بسرشند و استعمال نمایند و در نسخہ

دیگر اسطوخودوس پنج درم است و پنج درم افتیمون افزوده کرده شده و عاقرقرحا داخل ندارد و در
نسخهٔ دیگر افتیمون و عاقرقرحا داخل نیست و باقی اجزا و اهلیلجات در وزن متساوی و وزن زبیب
بوزن تمام ادویه است شربتی تا یک مثقال و نیم اطریفل زمانی که حکیم میر محمد مومن در تحفه ذکر نموده
و گفته که تالیف پدر من حکیم میر محمد زمان است و در نسخهٔ دیگر است که تالیف من است که باسم پدر خود
گردانیده ام مسهل صفرا و بلغم و سودا است و تنقیهٔ معده و دماغ کند و مداومت آن قطع نزلات
نماید و مانع صعود بخارات بدماغ است و مسهل است و اگر بعد از طعام خورند مضرت نمی‌رساند و جهت
مالیخولیا خصوص مراقی و قولنج نافع و قوتش تا دو سال باقی میماند و قدر شربتش بجهت اسهال اخلاط
از چهار مثقال است تا شش مثقال و چون مداومت بآن کنند در هر روز یک مثقال تا دو مثقال
تناول نمایند و موافق جمیع امزجه است صنعت آن پوست هلیلهٔ زرد و پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه
گلبنفشه خشک سقمونیای مشوی از هر یک ده مثقال تربد سفید مدبر کشنیز خشک از هر یک هشت
مثقال پوست بلیله آمله منقی گل سرخ طباشیر گل نیلوفر از هر یک پنج مثقال صندل سفید کثیرا از هر یک
سه مثقال روغن بادام شیرین سی مثقال ادویه را کوفته بیخته بدان چرب نموده عناب
سپستان از هر یک یکصد عدد گلبنفشه ده مثقال جوشانیده صاف نموده شیرهٔ هلیله را با
یکصد و هشتاد و یک مثقال عسل مصفی یکصد و هشتاد و یک مثقال داخل کرده بقوام آورده
ادویه را بآن سرشته اطریفل سنائی مجربست از برای جرب و حکه و سعفه صنعت آن پوست
هلیلهٔ زرد پانزده مثقال پوست بلیله آمله منقی سنا مکی از هر یک ده مثقال ریوند چینی پنج مثقال
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه بسرشند
شربتی تا پنج مثقال اطریفل سنائی دیگر بادشنام را سود مند بود صنعت آن هلیلهٔ زرد دوازده
درم هلیلهٔ سیاه هفت درم بلیله آمله از هر یک پنج درم سنا مکی شاهتره از هر یک شش درم گل
سرخ بنفشه تخم کاسنی از هر یک دو مثقال اجزا کوفته بیخته بروغن گل چرب کنند و با عسل بسرشند
و مقدار شربتی چهار درم باشد اطریفل سنائی دیگر که وسواس و دیوانگی و اندیشه های
فاسد را نافع باشد و بواسیر را سود دهد و طبع را نرم کند صنعت آن هلیلهٔ کابلی بلیله آمله منقی
از هر یک ده درم افتیمون رومی سنا مکی شیطرج هندی افتیمون بسفایج تربد سفید اسطوخودوس

از هر یک پنجدرم سنبل الطیب مصطکی جوزبوا از هر یک ده درم گاوزبان فرنجمشک لاجورد مغسول
حجر ارمنی مغسول بادرنجبویه از هر یک چهار درم تخم کرفس انیسون از هر یک دو درم اجزا کوفته بیخته
به روغن بادام چرب کرده باد و چندان ادویه عسل صاف و صد درم مویز پوست ازو انداخته بیرون
کرده نرم کوفته بدستور متعارف ترتیب دهند اطریفل شاهتره جرب و حکه و سعفه و شری را
نافع است صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه شاهتره خشک از هر یک
سی درم پوست بلیله آمله منقی سنامکی از هر یک بیست درم ریوند چینی دو درم چوب گز دو درم ادویه
کوفته بیخته به روغن بادام شیرین چرب نموده بگشنیز سبز کوبیده بسرشند شربتی چهار درم و در نسخه
صاحب اختیارات بدیعی وزن هلیله و آمله و سنامکی از هر یک ده درم است و نسخه اول بهتر است
صاحب میزان الطبایع گفته که مزاج این اطریفل گرم است در یک درجه و نیم و خشک است در
اواخر درجه دویم آن قدس سره میفرمایند که در خشکی این اطریفل شکی نیست لیکن سرد است
در اواخر درجه اولی یا اوایل درجه دویم و بعضی گفته اند که گشنیز درین اطریفل بوزن مجموع
ادویه باید و این اطریفل را با طبیخ عناب باید داد شربتی مقدار جوزی که چهار مثقال باشد
و بعضی گفته اند که شربتی ازین اطریفل از چهار درم تا پنجدرم است اطریفل صبر تالیف
آن قدس سره یعنی حکیم معتمد الملوک سید علویخان مسهل است و استعمالش بطلی است و بسا باشد
که روز دوم اسهال کند و مواد از اعالی و اعماق بدن جذب کند و تنقیه معده و سر از اخلاط
و نافع است از بلای امراض خصوصا امراضی که از بخارات معده باشد و صداع و گرانی گوش
و اوجاع مفاصل را سودمند است صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
بلیله آمله منقی از هر یک پنج مثقال صبر سقوطری بیست درم غاریقون هش سفید سورنجان مصری
از هر یک دو مثقال سنبل الطیب راوند زعفران حب بلسان عود بلسان دارچینی مصطکی سلیخه
اسطوخودوس افتیمون اقریطی گل سرخ منزوع الاقماع از هر یک یک درم کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین سی درم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی
چهار درم تا چهار مثقال حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب
گرم بپیاله بنوشند انشاء الله تعالی نافع است اطریفل صغیر بنسخه شیخ رئیس صفت آن

پوست هلیله کابلی آمله منقی پوست بلیله کوفته بیخته اجزا مساوی بروغن گاو چرب نموده بعسل
صافی معجون سازند نافع است از برای رطوبت معده واسترخای آن و غلبه رطوبات در بدن
و ریاح بواسیر و نیکو کردن رنگ رخساره و چون اطریفل صغیر را بتنهائی یا مقوی با ایارج فیقرا
واسطوخودوس که دو مثقال شود با ایارج فیقرا واسطوخودوس از هر یک نیم درم سرشته حب ساخته
فرو برند دوائی نافع است از برای اسهال و صداع بلغمی بشرط آنکه استعمال کرده شود بعد از نضج
ماده و نیز خوردن چهار درم اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و غاریقون سفید و افتیمون از هر یک
یک درم نافع است از برای صداع سدی و از ادویه نافعه از برای آنست که وقت خواب در چهار
درم اطریفل یک درم ایارج فیقرا بروغن بادام شیرین چرب نموده سرشته حب سازند و با آب
گرم فرو برند و قوت این اطریفل تا دو سال باقی میماند و مزاجش سرد است در درجه اولی و
خشک است در درجه ثانیه شفائی گفته که شربتی از این اطریفل دو درم است و صاحب جامع صغیر
گفته که شربتش یک مثقال است و بعضی گفته اند که شربتش در مسهلات چهار مثقال است میفرمایند
که بهتر آنست که پوست هلیله زرد و هلیله سیاه بر اجزای این اطریفل بیفزایند و بروغن بادام
شیرین چرب نموده باسه وزن ادویه عسل معجون سازند اطریفل صغیر کشنیزی نافع است
مر آن را که نافع است اطریفل صغیر وقتیکه بخار غالب بود و شفائی گفته که اطریفل کشنیزی معده
را قوت دهد و در درد سر و در دوی گوش و در چشم که بسبب معده باشد نافع بود و مداومت
باطریفل کشنیزی نافع است از برای صداع بمشارکت معده بسبب صعود ابخره از معده بسر و از برای
صداع حادث از بسیاری اکل چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه معده بجوارش شهریاران
و جوارش سفرجلی مسهل چون آن غذا از معده منحدر شده باشد صنعت آن مثل اطریفل صغیر
است الا آنکه اضافه کرده میشود بآن کشنیز خشک بوزن یکجزو از اهلیلجات و بعضی متاخرین کشنیز
خشک را بوزن همه اجزا داخل میکنند و در نسخه حکیم مؤمن بوزن نصف مجموع اجزا است و گفته که
این اطریفل بجهت منع بخارات از دماغ و ریختن سودای سوخته بمعده و تقویت حواس نافع است
و بعضی اطبا بعوض عسل کشمش شیره و یا مویز طایفی آمیخته وزن آورده داخل میکنند و شربتش
از اطریفل کشنیزی یک مثقال است تا چهار درم و بعضی از یک مثقال تا دو مثقال گفته اند صاحب

میزان الطبایع گفته که درین اطریفل اگر اجزا العسل بسر شند مزاجش سرد است در نصف درجه اولی و خشک است در آخر درجه سیوم و اگر بکشمش بسرشند سرد است در یک درجه و خشک است در درجه سیوم و بعضی گفته که این اطریفل را بعد از پانزده روز جایز است استعمال نمودن شربتی ازان از دو درم تا شش درم اطریفل صغیر مقلی در علاج بواسیر بعد از فصد و تنقیه بکار آید صنعت ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم مقل ازرق سبی درم با عسل بسرشند شربتی چهار درم اطریفل عرق مدنی چون باین اطریفل ده روز مداومت کنند ماده عرق مدنی که بفارسی ... و بلاری پیوه هندی نارو نامند از بدن پاک کند صنعت ان پوست هلیله زرد هلیله سیاه هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی تربد سفید موصوف زنجبیل فلفل از هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی یا فانید سنجری کدام که باشد سه وزن کل ادویه بسرشند شربتی شش مثقال و در نسخه شفائی که بنام اطریفل قسطنطینی ذکر کرده و در نسخه که حکیم میر محمد مومن که از پدر خود ذکر کرده هلیله زرد داخل ندارد و قلمی نموده اند که ادویه را با سه وزن انها عسل مصفی معجون سازند اطریفل غاریقون نافع از برای امراض حادثه از رطوبات در بدن خصوص در سر و معده صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک پنج درم غاریقون هشت سفید ده درم اجزا را سوای غاریقون کوفته بیخته غاریقون را از پشت آهن در پیزر موی بگذرانند و همه را در بست درم روغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی یکصد و پنجاه درم معجون سازند و بعد از چهل روز هر روز پنج درم انرا با آب نیم گرم تناول نمایند اطریفل غددی علائی حنانه به دخو انیق را نافع است و جمیع امراض سوداوی را سود مند و منافع بسیار دارد صنعت ان هلیله سیاه پانزده درم پوست بلیله آمله منقی تربد سفید مدبر غدد که در گردن گوسفند میباشد خشک کرده از هر یک پنج درم افتیمون اقریطی ده درم بسفایج فستقی اسطوخودوس سنا مکی از هر یک هفت درم شیطرج هندی نوشادر غاریقون هشت سفید از هر یک سه درم انیسون مصطکی خیربوا سنبل الطیب از هر یک دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی پنج درم و در نسخه دیگر بسفایج داخل نیست و زرنباد سه درم و جوزبوا و قرنفل از هر یک دو درم داخل است

اطریفل عددی دیگر جهت اماس گلو که بهندی کیهلها نامند نافع است صنعت ان زنجبیل پوست
هلیله زرد از هر یک شش مثقال جوز بوا بسباسه دارچینی از هر یک یک و نیم مثقال عدد گردن
گاو میش چهار عدد و عدد را در سایه خشک نموده با سایر ادویه نرم کوفته بیخته باسه چندان
عسل سرشته معجون سازند شربتی یک درم تا یک مثقال و اگر این ادویه را بطریق سفوف
ربع مثقال بخورند بهتر است اطریفل فارسی منقول از قرابادین افندی صالح چلپی حکیم باشی
ابراهیم سلطان قیصری و هم جهت حمیات نافع و حمی ربع را مفید و دافع ریح و بلغم باطنی و مقوی
دماغ و بصر و قامع عطش و مفتح سدد و جهت احتراق اخلاط نافع و قدر شربتش هشت درم است
صنعت ان عصارهٔ عنب الثعلب عصارهٔ هندبا عصارهٔ کرفس عصاره لبلاب از هر یک یک
صد درم گل بنفشه سه درم غاریقون سفید هشت درم سنا مکی شانزده درم آلو پنج عدد تخم کشوث
چهار درم پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بروغن گل سرخ هر سه بریان کرده از
هر یک سه درم افتیمون چهار درم سنبل هندی نیم درم سحق نموده با سه عصارات لیمه جوشیده
صافی نموده در نصف این جوشانیده بست و چهار درم تمر هندی و سی و دو درم فلوس خیارشنبر
و دوازده درم ترنجبین و یک صد درم شیر بنفشه حل کرده صافی نموده و در نصف دیگر یکصد
درم قند سفید و یک صد درم شکر سفید و سرکهٔ انگوری یک صد درم داخل کرده بقوام آورند
و ریوند چینی شانزده درم پوست هلیله زرد هشت درم پوست بلیله آمله منقی از هر یک دو درم
تخم شاهتره گل سرخ لب باسه مصطکی کبابه چینی طباشیر سفید صندل سفید از هر یک یکدرم لبوب
بارده از هر یک درم و نیم سنبل الطیب دو درم سحق بلیغ نموده بشکر قوام آورده منزلو بر
سرشته و دران نصف دیگر را نیز سرشته معجون سازند و مراد از عصارهٔ لبوب شاید حلیب شیره لبوب
حبوب باشد اطریفل فریونی مسهل زرداب و بلغم است و امراض عصبانی از فالج و لقوه
و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و دجع ورک و غیرها و استسقا و طحال را نافع صنعت
ان پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد بلیله آمله منقی از هر یک پانزده مثقال فرفیون تربد سفید
مازریون مدبرا یارج فیقرا از هر یک سه مثقال رب السوس مقل کثیرا زنجبیل ورق گل سرخ
مصطکی از هر یک مثقال اسطوخودوس ریوند چینی غاریقون سفید برگ سنا مکی از هر یک

دو درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن کل اجزا عسل مصفی
بقوام آورده بسرشند و بعد از یکماه شربتی از دو مثقال تا سه مثقال یا پنج مثقال با شربت مناسب از معینات و مبدرقات
مانند ماء الشبت و ماء الاصول بیاشامند اطریفل قنبیلی حب القرع و اقسام دیدان کبار و
صغار را بکشد و دفع نماید و تنقیه فضول غلیظه فاسده از معده و سایر بدن نماید و امراض رطوبی
و بلغمی و اوجاع مفاصل را نافع بود و صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه
پوست بلیلا آمله منقی از نوی از هر یک دوازده درم قنبیل چهار درم برنگ کابلی مقشر بست
درم تربد سفید مدبر شش درم حب السلاطین مدبر سه درم قسط تلخ ریوند چینی سورنجان مصری سفید
لسان العصافیر تلخ از هر یک پنج درم ترمس شامی افسنتین رومی درمنه ترکی افتیمون اقریطی
خردل سماق نقطی شحم حنظل سعد کوفی راسن شیح ارمنی بلاس پاپره برگ سنا مکی از هر یک چهار
درم زیره کرمانی زنجبیل انیسون مصطگی کلسرخ منزوع الاقماع از هر یک سه درم کثیرا رب
السوس از هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه
وزن مجموع ادویه عسل مصفی بقوام آورده علی الرسم بسرشند شربتی از دو مثقال تا چهار
مثقال اطریفل قنبیلی دیگر که استیصال حب القرع و دیدان نماید صنعت آن پوست
هلیله کابلی پانزده مثقال پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیلا آمله منقی از هر یک ده درم
قنبیل پنج درم برنگ کابلی مقشر بست درم کپسو که برگی است که از حبشه می آورند و برای حب القرع
مستعمل و خوش است و در بنگاله برگی که از اجزا بیتا مورکی نامند و از مورنگ می آورند شبیه
بآنست دوازده درم زنجبیل سه درم تربد سفید مدبر پنج درم لسان العصافیر تلخ هفت درم
بلاس پاپره که دوای بدل از آن نباشد هندلیبت شیح ارمنی پوست بیخ انار از هر یک سه درم و نیم
درم کثیرا زیره کرمانی از هر یک دو درم و نیم ادویه کوفته بیخته با روغن بادام شیرین چرب
کرده با سه وزن کل ادویه عسل مصفی بقوام آورده علی الرسم بسرشند شربتی از دو درم
تا پنج درم با آب گرم اطریفل کبیر بدانکه اطریفل کبیر عمده اطریفلات است و نافع است از
برای سوء هضم و برودت معده و امعا و استرخای معدی و مقوی معده و احشا است
و طعام هضم کند و بالجمله نافع است از برای جمیع امراض معده و استرخای مثانه را مفید است

ویاده را زیاده کند و اوجاع ظهر را سود دهد بود و دافع بواسیر و ریاح بود و رنگ رو را نیکو
و صافی گرداند و در صداع بمشارکت گرده و مثانه بعد از اصلاح حال گرده و مثانه و از برای
تقویت معده و گرده و مثانه استعمال آن باید نمود صنعت آن به نسخهٔ شیخ الرئیس که در مقالهٔ سیوم
از جملهٔ اولی از قرابادین قانون که در جوارشات آورده هلیله زرد و هلیله سیاه آمله منقی پوست
بلیله دارفلفل فلفل سیاه از هر یک یک جزو بوزیدان شیر آمله شیطرج هندی شقاقل مصری
زنجبیل از هر یک یک جزو در نسخهٔ دیگر بسباسه یک جزو داخل است تودری سفید تودری سرخ لسان العصافیر
بزرزمان بری یعنی حب القلقل و بعضی گمان کرده اند که شهدانه بری است و آنرا بسیار رایج گویند
و بفارسی ناسفاله گویند و کنجد مقشر و شکر طبرزد که معروف به نبات از هر یک یک جزو بهمن سرخ
بهمن سفید خشخاش از هر یک نیم جزو و اجزای خشک را هر یک علیحده کوفته بیخته کنجد و تخم
خشخاش و حب القلقل را علیحده نرم صلایه نموده مجموع را وزن کرده مخلوط نموده به روغن گاو
چرب کرده بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از دو
ماه استعمال نمایند و بعضی درین نسخه بجای روغن گاو روغن بادام شیرین آورده اند و این
خوب است و این نسخه بغیر روغن گاو و عسل دوازده جزو است سوای بسباسه و با آن سیزده جزو است
صاحب میزان الطبایع گفته که این اطریفل گرم در اواخر درجهٔ دوم و خشک است در وسط درجهٔ
دوم و شربتی ازین اطریفل یک مثقال تا دو مثقال است اطریفل کبیر به نسخهٔ شیخ رئیس که
در مقالهٔ اولی از جملهٔ اولی از قرابادین قانون که در ذکر معاجین کبار است آورده و گفته که این
اطریفل ضعف معده و هاضمه و ضعف گرده را که از برودت باشد و امراض حادثه از رطوبت
بلغم را نافع است صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی بوزیدان بسباسه شیطرج هندی
شقاقل از هر یک یک جزو و تودری سرخ تودری زرد لسان العصافیر بهمن سرخ بهمن سفید
از هر یک نیم جزو و مجموع را کوفته بیخته به روغن گاو چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند
و این نسخه دوازده جزو است صاحب میزان الطبایع گفته که این اطریفل گرم و خشک است
در یک درجه و نیم محمد بن الیاس این اطریفل را در حاوی صغیر ذکر کرده و بهمنین را داخل نکرده
و گفته شربتی ازین یک مثقال و بعض اطبا گفته که این اطریفل را بعد از گذشتن دو ماه از ساختن

باید استعمال نمود اطریفل کبیر به نسخهٔ حکیم سدید کازرونی که در شرح موجز قرشی آورده
و این همان نسخهٔ اول شیخ رئیس است با اندک تفاوتی در ادویه و اوزان صنعت آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی فلفل دار فلفل از هر یک سه جزو زنجبیل بوزیدان بسباسه
شیطرج هندی تودری سرخ تودری سفید تخم خشخاش سفید شکر طبرزد بهمن سرخ
بهمن سفید از هر یک یکجزو کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن گاو چرب نموده بعسل مصفی
معجون سازند شربتی سه درم تا سه مثقال بعد از دو ماه از ساختن آن استعمال نمایند اطریفل
کبیر به نسخهٔ شیخ داود انطاکی این همان نسخهٔ اول شیخ رئیس است با قدری تفاوت
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست هلیله چینی هلیله سیاه بلیله آمله منقی
فلفل دار فلفل از هر یک جزو زنجبیل بوزیدان شیطرج هندی بسباسه شقاقل مصری تودری
زرد تودری سرخ لسان العصافیر حب القلقل کنجد مقشر نبات بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک ثلث
جزوی و گفته که شیخ رئیس افزوده برین اجزا مصطگی رومی کبابه چینی دارچینی از هر یک
ربع جزوی و این زیادتی جید و حسن است اجزا را کوفته بیخته بروغن گاو یا روغن بادام شیرین
چرب نموده بعسل سفید مصفی معجون سازند و گفته خطا کرده کسیکه داخل کرده درین اطریفل
مویز منقی مانند که وجه خطا ظاهر نمیگردد مگر آنکه مرادش این باشد که کسیکه بعوض عسل
درین اطریفل مویز داخل کرده چنانچه بعضی کرده اند خطا است زیرا که این اطریفل از معاجین
کبار نیست و لازم است بودن عسل در آن از برای حفظ ترکیب تا زمانیکه مزاج گیرد و گفته که اطبا
را درین اطریفل نسخهای بسیار است از روی خطا و غلط و نسخهٔ معتمد علیه همین است اطریفل کبیر
تالیف ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح چلپی طبیب ابراهیم سلطان قیصر
روم که به ترکی نوشته مقوی معده و کبد است و مصفی لون و مزیل اخلاط فاسده معده و دافع
ریاح غلیظه و حافظ صحت و مقوی مباشرت و دافع بواسیر و قدر شربتش یکدرم است صنعت
آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک پنج درم دارچینی
سه درم شقاقل کبابه چینی تخم کرفس قرنفل سنبل الطیب قاقله کبار قاقله صغار سلیخه شیطرج
هندی سعد کوفی لسان العصافیر بهمن سرخ بهمن سفید زنجبیل از هر یک دو درم سنبل الطیب رومی

جوز بوا بسباسه مغز حب القلقل از هر یک سه درم مغز بادام شیرین مقشر مغز بادام تلخ مقشر از
هر یک پنج درم عود زراوند مدحرج رازیانه مصطگی رومی از هر یک دو درم تخم فلفل نعناع
خشک از هر یک یک درم و نیم اجزا را کوفته بیخته با چهار وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند۔
اطریفل کبیر بنسخهٔ دیگر نافع از برای امراض کلیتین و مثانه و امراض سر و معده و صداع
حادث بمشارکت مثانه و کلیتین و تقویت سر و دفع امراض کلیه و مثانه مداومت بآن صنعت آن
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی فلفل دار فلفل از هر یک سی درم زنجبیل بسباسه زیره
شیطرج هندی شقاقل مصری تودری سرخ تودری زرد لسان العصافیر مغز حب القلقل کنجد مقشر
خشخاش سفید شکر طبرزد بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک ده درم کوفته بیخته بروغن گاو یا بروغن بادام شیرین
چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی
از دو درم تا چهار درم اطریفل کبیر بنسخهٔ حکیم مومن که در قرابادین تحفة المومنین آورده جهت تقویت
دماغ و قطع ریاح بواسیر و نفخ معده و برص و بهق و اصلاح خلط سوداوی نافع است صنعت آن
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی بزر الکرفس زنجبیل از هر یک شش درم شیطرج هندی نانخواه
صعتر از هر یک دو اوقیه سنبل الطیب حماما دانه هیل ترکی از هر یک سه درم دارچینی دو درم
فلفل ابیض فلفل اسود نارمشک تلخ هندی از هر یک نیم اوقیه خبث الحدید سه اوقیه خردل یک اوقیه
و نیم نوشادر پنج درم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن ادویه عسل
مصفی سرشته شربتی یک مثقال تا دو مثقال اطریفل کبیر دیگر بگیرند پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه هندی پوست بلیله آمله منقی از هر یک پنج اوقیه جوکوب نمایند و بگیرند تربد سفید مجوف
خراشیده بسفایج فستقی حب دند مقشر افتیمون غاریقون تخم شاهتره از هر یک سه اوقیه
و نیز جوکوب نمایند و هلیلجات را با پنج رطل آب باتش ملایم طبخ دهند تا بنصف رسد پس مالند و صاف
نمایند و بریزند دران عقاقیر جوکوب نموده را و یک شبانروز بگذارند تا خوب آنرا تشرب نمایند
پس خشک نمایند در سایه و بگیرند فودنج جبلی و نهری افسنتین زراوند طویل مدحرج قسط شیرین
فلفل دار فلفل از هر یک پنج درم و جوکوب نمایند و بپزند در پنج رطل آب تا بیک رطل و نصف آید
و صاف نمایند و بریزند بر عقاقیر مسطوره دیگر روز و یک شب بگذارند تا تمام مائیت را نیز تشرب کنند

پس بگیرند نانخواه بزر کرفس انیسون از هر یک شش درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه بیخ
اذخر دوقوا از هر یک پنجدرم بیخ غافس بیخ انیسون بیخ علیق پرسیاوشان از هر یک پانزده
درم اصل السوس مقشر سه اوقیه جمیع را جوکوب نموده در پنج رطل آب یکشبانروز بخیسانند پس بآتش
ملایم جوش دهند تا بیک رطل و نیم آید پس فشرده صافی نمایند و بریزند بر عقاقیر مذکوره بدستور
بگذارند تا تمام نشف مائیت کند و خشک گردد و بگیرند دارچینی و سلیخه سیاه واسارون جوزبوا
بسباسه قرنفل مصطگی ساذج هندی سنبل هندی از هر یک شش و ربع درم ریوند چینی لک
منقی خام قاقله کبار و صغار از هر یک اوقیه بهمان قسم در پنج رطل آب جوش دهند و عقاقیر را در
آن بخیسانند تا تمام مائیت باقیمانده از طبخ را نشف نماید پس خشک نموده بکوبند و بیزند به حریر
و حریر نماید به پنجدرم روغن بلسان و بقدر کفایت روغن بادام شیرین و بگذارند یکروز و یک
شب پس بر روی منخل یا پارچه بسیار تنگ پهن کنند و تبخیر دهند بعود هندی پس بردارند
و با عسل بقدر کفایت بدستور معمول سرشته و بعد از چهل روز استعمال نمایند و اگر تربد و بسفایج
و حب النیل و غیره را در آب جوشداده بلیلجات را بخیسانند و همین قسم تا آخر شاید خوب باشد
اطریفل کشنیزی که در منهاج در باب ثقل سامعه صفراوی آورده صنعت آن پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم کشنیز خشک غنچه گلسرخ از هر یک پنجدرم کوفته بیخته بروغن
بادام چرب نموده بعسل معجون سازند شربتی یک مثقال و بعضی کشنیز را بوزن یکجزو از بلیلجات
که ده درم است و بعضی بوزن تمام ادویه میکنند و این اطریفل نافع است صداعی را که بوده باشد
بمشارکت طحال چون انرا تناول کرده بعد از آن شراب اسطوخودوس محلول در عرق بادرنجبویه
بنوشند اطریفل ماهان در نسخه دیگر اطریفل ماهون بود بنظر رسیده برص و بهق را نافع است
و سیاهی موی را نگاه دارد و امراض بلغمی و سودا دارد صنعت آن پوست هلیله کابلی بست درم
پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم بزر کاکنج مقشر پانزده درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی
از هر یک ۵ مثقال ساذج هندی پنج درم بسفایج فستقی اسطوخودوس از هر یک هفت درم
غاریقون تربد سفید شش درم قسط تلخ سه درم مصطگی افسنتین کندر جوزبوا از هر یک دو
درم فلفل دار فلفل مشک از هر یک چهار درم کوفته بیخته با عسل سفید خوشبو مصفی معجون سازند شربتی

از سه درم تا چهار درم و در نسخه محمود بن الیاس شیرازی دارفلفل چهار درم نیز داخل است و در
نسخه دیگر دارفلفل و حاشا از هر یک چهار درم داخل است صاحب میزان الطبایع گفته که مزاج این اطریفل
گرم است در یک درجه و سه ربع درجه و خشک است در اول درجه سیوم و بنا بر نسخه که دارفلفل و حاشا دارد
گرمی آن قریب است بدو درجه و در نسخه حکیم مومن وزن هلیله کابلی ده درم است و وزن برنگ مقشر
پنج درم و وزن زنجبیل و شیطرج و سعد کوفی از هر یک سه درم و وزن بسفایج و اسطوخودوس
از هر یک یک مثقال و وزن مصطگی و انیسون و کندر و خیربوا و جوزبوا از هر یک شش درم
است و شش درم قرنفل و چهار درم دارفلفل نیز داخل دارد و گفته که مقدار شربتش از سه
درم تا چهار درم است اطریفل متوسط بیماری های حادث از صفرا و بلغم و سودا را نافع
است و صداع و دوار و کابوس و ظلمت بصر که از بخارات غلیظه باشد که از معده متصاعد گردد
بنهایت نافع است و گفته که این اطریفل جمیع انواع کابوس را نافع است صنعت آن پوست هلیله
کابلی سی درم پوست هلیله زرد چهل درم هلیله سیاه پوست بلیلا املج منقی از هر یک بیست درم شاهتره
پانزده درم غنچه گلسرخ یک استار سنامکی ده درم انیسون مصطگی از هر یک پنج درم کوفته بیخته
بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند و اگر رطوبت غالب باشد شش درم
تربد سفید مدبر بیفزایند و اگر سقمونیا بقدر حاجت بآن یار کنند اسهال صفرا بیشتر کند و این
اطریفل در گرمی و سردی معتدل است و خشک است در اواسط درجه دوم اطریفل مختصر
نافع است سوء هضم را و درد معده و مثانه و آن هر دو را قوت دهد صنعت آن هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی پوست بلیلا املج منقی زنجبیل کنجد مقشر نبات سفید اجزا متساوی کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین یا روغن گاو چرب نموده با عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند
و این نسخه سوای روغن گاو یا روغن بادام و عسل مصفی هفت جزو است و بعضی درین
اطریفل کنجد و نبات داخل نکرده اند و بجای این هر دو پوست هلیله زرد و فلفل داخل نموده
و گفته که این اطریفل نافع است از برای استرخای معده و رطوبت آن و بواسیر را دفع
کند و بوی دهان را نیکو کند و سلس البول را نافع بود و شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
بعد از دو ماه که از ساختنش گذشته باشد استعمال نمایند و قوتش تا دو سال می ماند اطریفل

مسهل اسهال اخلاط ثلثه کند و سدها بگشاید و محلل ریاح و مقوی معده و دماغ و جگر است صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی تربد سفید مدبر سنا مکی از هر یک
پنج مثقال غاریقون ابیض سفید چهار مثقال افتیمون دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال و نیم ریوند چینی
هفت مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بعد از آنکه ادویه را بروغن بادام شیرین
چرب نموده باشند معجون سازند اطریفل مسهل منقول از تحفة المومنین که مشار الیه از
خط نواب حکیم محمد باقر نقل نموده جهت بهق و برص و جذام و داء الفیل وغیره از امراض بلغمی
و سوداوی نافع صنعت آن پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله منقی افتیمون صبر سقوطری ایارج
فیقرا شاهتره از هر یک دو درم بسفایج فستقی سنا مکی از هر یک هفت درم تربد سفید مدبره
درم حاشا سه درم اسطوخودوس پنج درم انیسون یک درم سقمونیای مشوی پنج درم با سه وزن
ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتش پنج درم تا پنج مثقال اطریفل مسهل تالیف حکیم
مومن جهت امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضج و جهت قولنج بسیار نافع است و قدر شربتش
تا پنج مثقال است صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک بیست مثقال کوفته بروغن بادام
شیرین چرب نموده سنا مکی گلقند از هر یک سی مثقال گلسرخ بسفایج فستقی از هر یک پنج مثقال
عسل دو وزن ادویه با آنکه سنا مکی ده مثقال گلسرخ بنفشه هلیله سیاه از هر یک ده مثقال پوست
هلیله کابلی بیست مثقال جوشانیده پالوده باشند داخل کرده بقوام آورده معجون سازند و مصرح
الیه قلمی نموده که این معجون نافع است از برای قولنج و غافل است از این معنی که استعمال هلیلجات منع است
در قولنج و عمود در این معجون هلیله است اطریفل مقلی بواسیر و شقاق مقعده و وجع آنرا نافع
است و ضعف باصره و ضعف گرده را که از برودت باشد مفید است و بالجمله جمیع امراض حادثه از برودت
و رطوبت و بلغم را نافع است صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی انیسون مصطگی
رومی از هر یک ده درم نانخواه پنج درم ادویه کوفته بیخته بروغن مغز پسته شفتالو چرب نموده
بگیرند مقل ازرق بیست مثقال در آب جوشانیده در هاون سنگی بدسته بمالند و ادویه
را بآن معجون سازند و اگر در این معجون با مقل ازرق بوزن جمیع ادویه عسل مصفی داخل کرده معجون
سازند بهتر است شربتش سه مثقال بعد از آن قدری آب نیم گرم بنوشند اطریفل مقلی

دیگر جهت بواسیر و اورام مقعده نافع است و بادها بشکند و خون بواسیر باز دارد صنعت
آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی تخم سپندان سفید تخم گندنا تخم ریحان از هر یک پنج مثقال
مقل ازرق پنجاه مثقال مقل را در آب گندنا حل کرده در عسل مصفی دو وزن ادویه حل کرده
ادویه را بآن معجون سازند و بعضی درین اطریفل عسل داخل نه نموده اطریفل مقل صغیر نافع
است از برای بواسیر و اسهال بواسیری چون بعد از فصد و تنقیه استعمال نمایند صنعت
آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم مقل ازرق سی درم مقل را باب گرم
حل کرده با عسل بقوام آورده سرشته باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن گاو
چرب نموده بآن بسرشند شربتی چهار درم و در نسخه که حکیم مومن در قرابادین تحفة المومنین آورده
هلیله کابلی و روغن بادام یا روغن گاو داخل ندارد و گفته که مقل را باب گندنا حل کرده با شصت
مثقال عسل مصفی بقوام آورده معجون سازند اطریفل مقل صغیر که همین منفعت دارد و تحلیلش
زیاده است صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک یک رطل مصطکی دو اوقیه
و نیم مقل ازرق ده استار زعفران و زوفا از هر یک دو اوقیه مقل را در آب گرم حل کرده در هاون
بدسته بمالند تا هموار شود و باقی ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده و اول
مرتبه مقل را بعسل سه وزن ادویه بسرشند تا نیکو مخلوط گردد پس باقی ادویه را بآن بسرشند و بعضی
عسل داخل نمیکنند اطریفل مقل کهربائی که بجهت قطع خون بواسیر مجرب است صنعت آن پوست
هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده مثقال کهربا شمعی لسد محرق مغسول از هر یک
پنج مثقال قرن ایل محرق مغسول پنج مثقال زاج سفید محرق نانخواه از هر یک دو مثقال مقل ازرق
بیست مثقال مقل را در آب کنند تا حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با هفتاد و پنج مثقال عسل
مصفی بسرشند شربتی دو مثقال اطریفل مقل ملین طبع را نرم دارد و بواسیر را نافع است
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی افتیمون اسطوخودوس
از هر یک پنج درم عسل خیارشنبر مقل ازرق از هر یک سی درم مقل و عسل خیارشنبر را باب
کنند تا حل کرده بپالایند و در عسل بقوام بلند آورده داخل کرده که بعد از داخل کردن آن بقوام
معجون آید ایشان ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآن بسرشند شربتی از یک

مثقال تا چهار مثقال و در نسخهٔ دیگر بسفایج پنج درم و اوزان ادویه تا اسطوخودوس از هر یک
ده درم است اطریفل مقل ملین افتیمونی تالیف افاضل الاطبا خجندی نافع از برای امراض
سوداوی خصوص بواسیر و دافع معده و الات غذا است و ملین طبع و مقوی احشا صنعت
ان پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی افتیمون اقریطی از هر یک
ده مثقال مقل ازرق تربد سفید از هر یک شش مثقال نانخواه مدبر در سرکه مصطکی رومی از هر یک
عود قماری خام تخم شاه تره ورق گلسرخ از هر یک سه مثقال کشنیز خشک مقشر یازده مثقال
اجزا را سوای مقل کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یا روغن گاو هر کدام که باشد بست مثقال
چرب نموده قند سفید عسل مصفی بالمناصفه از هر دو سه وزن ادویه مقل را در آب گندنا حل نموده
بپالایند و در هاون بدسته بمالند تا قوام پیدا کند پس قند و عسل را قوام آورده مقل را با آن
بسرشند پس تربد مدبر پس باقی ادویه و در ظرف چینی نگاه دارند در میان جو تا چهل روز پس از جو
بیرون آورند و استعمال نمایند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال اطریفل مقل ملین دیگر بواسیر را فایده
دهد و طبع را نرم دارد صنعت ان پوست هلیله کابلی هلیله زرد هلیله سیاه امله منقی از هر یک
پنج درم تربد سفید تراشیده مدبر هفت درم مصطکی سه درم مقل بست درم مقل را در آب گندنا
حل کرده اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده با سه چندان عسل بقوام آورده معجون
سازند مقدار شربتی دو مثقال غذا و مدر بواسیر را دافع است این معجون بغایت نافع باشد و
اطریفل مقل ملین دیگر که شکم اصحاب بواسیر را نرم کند و ریاح را تحلیل دهد صنعت ان مقل ازرق
سی درم پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم تربد سفید مدبر بست درم سکبینج
پنج درم افتیمون مصطکی از هر یک پنج درم مقل را در آب گندنا حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با سه
وزن آن عسل بقوام آورده بسرشند شربتی سه درم اطریفل مقل ملین دیگر طبع را نرم کند و بواسیر را
سود دهد صنعت آن مقل ازرق فلوس خیارشنبر از هر یک سی درم هلیله کابلی پوست بلیله
هلیله سیاه آمله منقی افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده درم مقل و فلوس را در آب گندنا حل
کنند و باقی ادویه کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل بقوام آورده بسرشند بعد از انکه بروغن
بادام چرب نموده باشند شربتی از سه درم تا پنج درم اطریفل ملین این اطریفل ملین طبع

و مسهل صفرا و سودا است و نافع است از برای بواسیر و سدر حادث از ابخره غلیظه صنعت آن پوست
هلیله زرد چهل درم پوست هلیله کابلی سی درم بلیله آمله منقی هلیله سیاه از هر یک بیست درم شاهتره پانزده
درم سنای مکی ده درم ورق گلسرخ یک ستار انیسون مصطگی از هر یک پنج درم کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چهل درم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته و اگر بوده باشد بلغم غالب
باید که بیفزایند برین اجزا ترید سفید مدبر شش درم و اگر احتیاج باسهال صفرا زیاده کرده شود
براجزای اصل سقمونیا بقدر حاجت و اگر احتیاج باسهال سودا زیاده باشد باید که بیفزایند
براجزای اصل افتیمون ده درم شربتی دو مثقال با آب گرم این اطریفل حار در اوایل درجه
و یابس در اواخر درجه دوم است اطریفل ملین تالیف نواب غفران مآب حکیم معتمد الملوک
سید علوی خان قدس سره محمد شاهی نافع از برای نزلات بلغمیه منه صنعت آن عناب
انجیر زرد از هر یک بیست دانه اصل السوس زوفای خشک گل بنفشه اسطوخودوس ابریشم
بسفایج فستقی فراسیون از هر یک دو مثقال و نیم مویز سرخ استه بیرون کرده بیست و
پنج مثقال مجموع را در سه چهار یک من تبریز آب خالص بجوشانند تا بنصف رسد بپالایند
و عسل سفید مصفی یک صد و پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس کشنیز خشک مقشر از هر یک پنج
مثقال رازیانه انیسون مصطگی حب بلسان از هر یک دو مثقال و نیم غاریقون سفید
سه مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام شیرین
دوازده مثقال و نیم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل مذکور
بسرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال با آب نیم گرم تناول نمایند اطریفل ملین به نسخه
حکیم مومن نافع است برای بواسیر صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی
از نوی هلیله سیاه افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده مثقال ترید سفید هفت مثقال
مقل ازرق سی مثقال فلوس خیارشنبر سی مثقال مقل و فلوس خیارشنبر را در آب گندنا
حل کرده صاف نموده با عسل بقوام آورند و ادویه کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب
نموده بآن سرشته استعمال نمایند اطریفل ملین دیگر عناب خراسانی سپستان از هر یک

بست دانه سر بنفشه غنچه گلسرخ سنای مکی از هر یک ده مثقال باب جوشانیده صاف نموده
عسل مصفی یک صد و پنجاه مثقال و در نسخه دیگر دو صد و هفتاد مثقال است داخل کرده
باتش ملایم بقوام آرند بعد ازین بگیرند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی طباشیر سفید کشنیز خشک
از هر یک ده درم هلیله سیاه بست درم پوست بلیله آمله منقی زنجبیل پوست هلیله از هر یک پنجدرم
غنچه گلسرخ صندل سفید از هر یک پنجمثقال تربد سفید مدبر ریوند چینی از هر یک ده مثقال سقمونیای
مشوی پانزده مثقال اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بست و پنجمثقال چرب نموده
باعسل مذکور معجون سازند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال اطریفل ملین دیگر طبع را
نرم دارد و معده را از بلغم و صفرا پاک گرداند صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه آمله منقی از هر یک ده درم اصل السوس مقشر ورق گلسرخ از هر یک
پنجدرم تربد سفید مجوف مصمغ مدبر بست درم شیطرج هندی زنجبیل از هر یک سه درم دارچینی
قرفه دانه هیل بوا از هر یک دو درم شاهتره ده درم بعسل سفید مصفی بدستور مقرر معجون
سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال اطریفل ملین دیگر از حکیم اشرف قمی صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی پوست بلیله تربد سفید از هر یک
چهل مثقال اول مرتبه تربد را نیم کوفته در کیسه کتانی کرده در پنج من آب بجوشانند تا بنصف
رسد صاف نموده یک من تبریز عسل مصفی داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید ادویه را کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآن معجون سازند اطریفل معلوم قلمی
نموده اند که از سید سند قدوة العلما سید الاطبا والد ماجد مصنف قدس سره این اطریفل
را معروف بمعلوم نموده اند تا از اطریفلات ملین دیگر متمیز باشد و این اطریفل از برای
درد سر و درد چشم و درد گوش که بسبب ابخره معده باشد در نهایت نفع است و اسهال
کند و معده و سر را از اخلاط صفراویه پاک کند و گرم مزاج را موافق باشد صنعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم رازیانه
مصطگی رومی سهلو خود وسن سقمونیای مشوی ریوند چینی از هر یک پنجدرم کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی چهار مثقال

با آب گرم تناول نمایند اطریفل ملین منقول از ارشاد جهت قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و ادرار حیض نافع و نیز این اطریفل رنگ رو را نیکو میگرداند و برص را مفید است چون سه روز پی‌هم پنج درم استعمال نمایند و قطع کنند پس بعد از چند روز دیگر عود کنند و وقت استعمال آن خوب است که قمر شروع به نقصان کرده باشد صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی افتیمون اقریطی دو قوا از هر یک پنج مثقال قرفه دارفلفل از هر یک چهار مثقال جوز بوا عاقرقرحا شیطرج هندی از هر یک دو مثقال با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند اطریفل ملین به نسخه دیگر صنعت آن عناب خراسانی سپستان از هر یک یکصد دانه گلقند ده مثقال جوشانیده صاف نموده عسل مصفی دو بیست مثقال داخل کرده بقوام آورند پس پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی تربد سفید مدبر سقمونیای مشوی از هر یک ده مثقال هلیله سیاه آمله منقی پوست بلیله طباشیر سفید کشنیز خشک گلسرخ گل نیلوفر از هر یک پنج مثقال صندل سفید گلاب سوده سه مثقال کوفته بیخته به روغن بادام شیرین پنجاه مثقال چرب نموده با عسل مذکور معجون سازند شربتی چهار مثقال اطریفل نافع مر اکثر امراض دماغی حادث از اخلاط مرکبه را و از برای طرش و وقر و ثقل سامعه بی نظیر است صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک دو درم سنای مکی تربد سفید مدبر افتیمون از هر یک هفت درم اسطوخودوس بسفایج فستقی گلسرخ سقمونیای مشوی از هر یک پنج درم غاریقون هش سفید مصطگی از هر یک سه درم کشنیز خشک پانزده درم کوفته بیخته به بیست درم روغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن عسل معجون سازند شربتی از سه درم تا پنج درم منقول از خط حکیم عبدالرحیم قزوینی اطریفل دیگر نافع از برای امراض سوداوی صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک بیست مثقال بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون تربد سفید مدبر غاریقون ابرش سفید از هر یک ده مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند اطریفل دیگر مقوی معده و دماغ بارد است صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک بیست مثقال جوز هندی زنجبیل از هر یک پنج مثقال فلفل دارفلفل از هر یک سه مثقال کوفته بیخته به روغن

با دام شیرین چرب نموده باسه وزن ادویه عسل معجون سازند اطریفل دیگر از برای
کسیکه زود موی ریش سفید شود صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی از هر یک ده
درم پوست بلیله کندر ذکر طباشیر سفید از هر یک پنج درم صندل سفید گلاب سوده تخم کاسنی از هر
سه درم فلفل دو درم و نیم زنجبیل گلسرخ منزوع الاقماع وج ترکی از هر یک یکدرم و نیم
کوفته بیخته بعسل هلیله کابلی مربا سه وزن ادویه بسرشند شربتی سه درم پس بدستور بیکه قطع
میکند از موی سفیدی را و نگاه میدارد سیاهی را اطریفل مقوی قوت حافظه و دافع نسیان
تالیف حکیم سدید کازرونی صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی دارچینی وج ترکی
از هر یک پنج درم پوست بلیله سعد کوفی از هر یک چهار درم زنجبیل فلفل دار فلفل کندر از هر یک سه
درم مغز پسته دارچیل از هر یک هفت درم مویز منقی از هر یک پنجاه درم ادویه را کوفته بیخته با مویز
معجون سازند و هر صبح دو مثقال آنرا ناشتا تناول نمایند اطریفل دیگر چشم را روشن
کند و معده را از رطوبت پاک سازد و طبع را نرم دارد و بواسیر را سودمند بود صنعت آن
پوست هلیله کابلی بلیله آمله منقی هلیله سیاه فلفل دار فلفل قنطوریون باریک از هر یک جزو مساوی
اجزا مساوی کوفته بیخته به روغن گاو چرب کنند و باسه چند آن عسل بسرشند مقدار شربتی دو مثقال

فصل در بیان نسخ جوارشات اهلیلجی

جوارش اهلیلج این جوارش از
اطبای هند است طعام بگوارد و اشتهای طعام آورد و بواسیر را نافع بود و بادها بشکند و
طبع را نرم دارد و رنگ را نیکو دارد صنعت آن پوست هلیله کابلی تربد سفید مجوف نا شکسته
به روغن بادام چرب نموده مرضوض زنجبیل فلفل دار فلفل مویزج از هر یک چهار درم نارمشک
دو درم فلفل مویه هشت درم ساذج هندی یکدرم دارچینی سنبل الطیب از هر یک ده درم
فانید سه برابر مجموع ادویه بدستور معروف ترتیب نمایند شربتی از یک مثقال تا دو درم جوارش
شاهی تالیف آن مرحوم مالیخولیای مراقی را بی نظیر است و مقوی قلب و معده است و تفریح آورد
صنعت آن املج هلیله از هر یک هفتاد و پنج مثقال از استه بیرون کرده زرشک منقی گلاب
عرق بید مشک از هر یک هفتاد و پنج مثقال همه را بپزند تا مهرا شود و مالیده بپالایند پس آب
انار ترش شراب انار شیرین نبات سفید شربت نارنج شربت لیمو شربت انگور از هر یک بیست و

پنجمثقال سکنجبین سپید و پنجمثقال داخلکرده بقوام آورند بس ابریشم مقرض ورق طلا ورق
نقره مروارید ناسفته از هر یک سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال گل گاوزبان غنچه گلسرخ از هر یک
پنجمثقال کوفته بیخته بان سرشته شربتی دو درم حافظ العقل نسخه اینمعجون از اقتراح
ات مرحوم است و مجرب است در حفظ حواس ظاهری و باطنی و تقویت آنها و تزکیه عقل و ذهن و
فکر و مانع تشویش عقل است صنعت آن شیر امله ده مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله از هر یک پنجمثقال طباشیر سفید صندل سفید ابریشم مقرض کندر
بادرنجبویه تمام مغز نارجیل مغز پسته اسطوخودوس گل بابونه از هر یک یک مثقال
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بیست مثقال چرب نموده مویز منقی عسل مصفی نبات سفید
از هر یک چهل و پنجمثقال اول مرتبه مویز را بعرق افسنتین خشک بپزند تا مهرا شود و بمالند و
بپالایند و نبات و عسل را داخلکرده بقوام آورند و ادویه بان سرشته شربتی دو مثقال

فصل در بیان حبوبیکه اصل و عمود درانها اهلیلج است

حب اهلیلج نافع
از برای دوار صفراوی حادث از بخره اخلاط حاره صنعت ان پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله امله منقی کشنیز خشک از هر یک دو دانگ سنا مکی نیم مثقال
کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده باب سرشته حب ساخته فرو برند جمله یکشربت است
حب اهلیلج نافع از برای سدر بسبب امتلای دماغ و سر و جمیع بدن از اخلاط صنعت
ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک دو درم اسطوخودوس بسفایج
افتیمون تربد سفید خراشیده بروغن گلسرخ چرب نموده از هر یک درم و نیم بنفشه خشک
دو درم انیسون یکدرم کوفته بیخته باب رازیانه تازه سرشته حب سازند و گفته شده که جمله یک شربت
است سحر فرو برند و از عقب ان جلاب شکری ده درم با آب نیمگرم حلکرده بنوشند حب
اهلیلج له قدس سره مجرب للمالیخولیا الحادث من السوداء المحترقة من صفرا صنعت ان
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله امله منقی از هر یک دو دانگ
سنا مکی لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کثیرا از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن
بادام شیرین چرب نموده بمویز طایفی منقی سرشته حب سازند باعرق گاوزبان نیمگرم کرده ان

جلاب سکری ده درم حل کرده باشند فرو برند جمله یک شربت است هفته یکمرتبه این حبوب را
استعمال نمایند تا زمانیکه مالیخولیا زایل شود حب اہلیلج نافع از برای مالیخولیای حادث
از سودای محترقه از صفرا صنعت ان پوست ہلیله زرد شش درم پوست بلیله املهٔ منقی
ورق گلسرخ نمک هندی از هریک دو درم ایارج فیقرا پنجدرم شاهتره سقمونیای مشوی عصاره
افسنتین از هریک سه درم تخم کرفس نیمدرم غاریقون هشش سفید چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده باب کاسنی تازه سرشته حبها زند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و در نسخه
صاحب ذخیرهٔ خوارزم شاهی گلسرخ و نمک هندی و تخم کرفس داخل نیست و وزن پوست ہلیله
هفت درم است مقرر نمایند که چون سقمونیای اصلی یافت نمی شود اگر بدل ان پنجدرم سنا مکی
داخل کنند بهتر است حب اہلیلج این حارث مجربست از برای بهق فاحش و ازالان میکند
در سه روز و نیز این حب نافع است از برای حمی و ریاح و اوجاع مفاصل هر مرض بلغمی
وسوداوی صنعت ان پوست ہلیله زرد ہلیله سیاه پوست ہلیله کابلی صبر سقوطری انزروت
سفید مقل سرخ شحم حنظل سکبینج از هریک پنج جزو حرف ابیض صعتر فارسی شونیز زیره کرمانی
نمک طبرزد مصطکی رومی از هریک جزو صمغها را در ظرف مسی باب گندنا بقدری که ادویه
بان خمیر توان کرد بخیسانند و در روز دیگر حل کرده باقی ادویه را بان سرشته سرشتنی حبها
و حبها سازند هر حبی بقدر فلفلی و در سایه خشک نمایند شربتی یک مثقال باب نیمگرم دو روز
قبل از استعمال این حب از جمیع اشیا سوای نان و زیرباج پرهیز نمایند حب اہلیلج
این هیره ظاهر النفع است از برای بواسیر و مطلق ریاح خصوصاً ریاح بواسیر و از برای
صفرا و بلغم خام و بهق و حکه میتوان خورانید هر روز و هر شب تابستان و زمستان صنعت
ان پوست ہلیله زرد ہلیله سیاه پوست بلیله از هریک دوازده مثقال املهٔ منقی شش مثقال
شیطرج هندی دار فلفل از هریک پنج مثقال جوز بوا نمک دارالی از هریک یک مثقال و نیم
تربد سفید مجوف مصطکی مدبره صبر سقوطری از هریک مثقال کوفته بیخته بروغن بادام چرب
نموده باب سرشته بصورت شمعی ساخته در سایه بسیار بمالند بعد از کوبیده باب سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدار نخودی حب اہلیلج نافع از برای اخراج مره صفرا و سودا

از سر و سایر بدن و مکرر تجربه شده و بسیار نافع است و بغایة صنعت ان پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیلا آمله منقی سنا مکی از هر یک دو دانگ سقمونیای
مشوی یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده مویز دانه بیرون
آورده سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند بعد از ان آب نیم
گرم پیاله بنوشند و گاهی اضافه کرده میشود بر اجزای این حب از برای تقویت اسهال ان
مره سودا را لاجورد و حب النیل از هر یک دانگ حب الهلیلج دیگر صنعت ان
پوست هلیله کابلی ایارج فیقرا تربد سفید مدبر از هر یک چهار مثقال غاریقون سفید
از آرد پیه موی بیرون کرده صمغ عربی کتیرا مصطگی رومی انیسون زنجبیل نمک هندی هر
از هر یک دو مثقال صبر سقوطری شحم حنظل از هر یک یک مثقال کوفته بیخته با آب حب
سازند حب الهلیلج دیگر صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی ایارج فیقرا
تربد سفید مدبر از هر یک دو مثقال حب النیل غاریقون سفید انیسون صمغ عربی از هر
یک مثقال شحم حنظل نمک هندی از هر یک دانگ کوفته بیخته با آب رازیانه تازه سرشته حبوب
سازند حب الهلیلج دیگر طبیعت را نرم دارد و مزاج معتدل را مناسبست صنعت
ان پوست هلیله زرد گل بنفشه تربد سفید ریوند چینی از هر یک دو درم سقمونیای مشوی
نیم درم عصاره افسنتین رب السوس از هر یک یک درم کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی
از دو درم تا سه درم حب الهلیلج چنین منقول از اختیارات حبین مسهل خفیف است
صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیلا آمله منقی
از هر یک سه درم غاریقون سفید نیم درم سقمونیا سه قیراط نمک هندی دو قیراط کوفته
بیخته با آب حب سازند شربتی سه درم حب الهلیلج قلمی فرموده
اند که معمول حضرت استاذی الیوم قدس سره است در جمیع امراض صفراوی
و دموی و سوداوی محترقه صنعت ان پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه سنا مکی پوست بلیلا آمله منقی از هر یک دو دانگ
سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته

باب گرم فرو برند حب الهلیلج اصغر که تنقیه معده از صفرای مخلوط ببلغم کند هرگاه
استعمال کرده شود لیعد از فی صنعت آن پوست هلیله زرد یکدرم و نیم سقمونیا یکدانگ صبر سقوطری
زرد دو دانگ غاریقون سفید نیم درم کوفته بیخته باب عنب الثعلب سرشته حب سازند
حب الهلیلج نافع از برای حکه و جرب و نمش صنعت آن پوست هلیله زرد صبر سقوطری
از هر یک یک درم سقمونیای مشوی گلسرخ از هر یک ربع درمی کوفته بیخته حب سازند جمله
یک شربت حب الهلیلج که حکیم میر محمد جعفر ولد مولانا حیدر علی ساکن مشهد
مقدس حضرت امام رضا علیه الصلوٰة والسلام وقتیکه محمود آقا ناظر بزیارت روضهٔ
رضویه علی ساکنها الف الف السلام والصلوٰة والتحیة والثناء رفته بودند معزی الیه
را حمی ربع عارض گردیده بود حکیم معزی الیه این حب الهلیلج بدستوریکه مرقوم میگردد
علاج فرموده بودند و دستور آن را عالیجاه معظم الیه گرفته بودند و دستور مرقوم باین
طریق است که حب الهلیلج موافق نسخهٔ باید که صاحب حمی ربع در غیر یوم راحت وقت طلوع
صبح دو مثقال فرو برده از عقب آن قهوه دارچینی پیاله بنوشند غذا نخود آب گوشت
خروس بچه مشروط بآنکه در روز اول راحت گلقند آفتابی هفت مثقال سکنجبین هفت مثقال
با عرق گاوزبان تناول کرده باشد و غذا یوم اول راحت قیمه شوربا از گوشت بره تناول
نماید و در جمیع اوقات صاحب این تب از حموضات و لبنیات و بقول اجتناب نماید
صنعت این حب الهلیلج پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی از هر یک
پنج مثقال ایارج فیقرا سه مثقال عصاره افسنتین یک مثقال و نیم سقمونیای مشوی شاهتره
از هر یک یک مثقال نمک هندی یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
حب ساخته با گلاب بدستور مذکور فرو برند در روز نوبت ذهب یکعدد اول روز و یکعدد آخر
روز فرو برند صنعت آن طلای مکلس فاذزهر معدنی جدوار خطائی من قنب از هر یک
یک مثقال جوزبوا مصطکی رومی زعفران از هر یک چهار دانگ دارچینی قرنفل از
هر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کتیرا یکدانگ اجزا موافق دستور سحق نموده بگلاب
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی حب هلیله که مسهل خفیف منقول از جیتارا

حبنین صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک
سه درم غاریقون سفید پنجدرم سقمونیای مشوی سه قیراط نمک هندی دو قیراط کوفته بیخته
باب کاسنی تازه سرشته حب سازند حب الهلیلج مسهل صفرای خالص صنعت آن پوست
هلیله زرد دو درم حب النیل یک درم سقمونیای مشوی نیم درم کوفته بیخته باب لبلاب سرشته
حب سازند شربتی دو درم تا سه درم حب الهلیلج نسخ رئیس نافع است از برای صرع
سوداوی صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک نیم مثقال لاجورد حجر ارمنی
افتیمون اسطوخودوس از هر یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده
باب سرشته حب سازند حبه یک شربتست حب الهلیلج نافع از برای اسهال بواسیر
و غیره صنعت آن پوست هلیله سیاه مشوی در روغن گاو پنجدرم زیره کرمانی مدبر پنجدرم
طباشیر سفید یکدرم شکر سفید بست و دو درم کوفته بیخته از برای بواسیر باگین تا واز برای
لینت بعد از زحیر باب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند شربتی تا یکدرم حب الهلیلج مسهل
نسخ صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنامکی از هر یک مثقال ورق
گلسرخ نیم مثقال سوده بروغن بادام شیرین چرب نموده با دو مثقال مویز منقی سرشته حب
ساخته بورق نقره یا طلا پیچیده وقت خواب باب گرم فرو برند و در نسخهٔ دیگر ربع مثقال
صمغ عربی نیز داخل است و وزن ادویه بحسب احتیاج و قوت و ضعف مزاج زیاده و کم
مسطور است و در نسخهٔ دیگر یکدرم نمک لاهوری برای تقویت عمل نیز داخل است و نوشته
که با عرق بادیان نیم گرم تناول نمایند و در حین عمل هر گاه تشنه شوند عرق رازیانه نیمگرم
بنوشند دواء الاهلیلج از طب الائمه گفت محمد سنان که حدیث کرد ما را حضرت رضا علیه السلام
گفت شنیدم موسی بن جعفر را که تحقیق شکایت کرد از فجاره که با طبا رجوع نموده و هر یک دوای
عجمی بیان کرده پس آنحضرت فرمودند چرا فراموش کرده اید و از ذهن شما رفته است بگیرید
که هلیله و رازیانه و شکر است اجزا مساوی در استقبال صیف سه ماه و در هر ماهی سه مرتبه
و در استقبال شتا سه ماه و در هر ماهی سه روز و در نوبت بجای رازیانه مصطکی نماید
بدرستیکه مستعمل آن مریض نگردد مگر مرض موت فصل در ذکر ادهان گلکلانج

دهن کلکلانج و در بعض نسخ دهن کلکلانج بنظر رسیده و معرب بلیلا نه هندیست یعنی دهن
میوه ها که عبارت از هلیله و بلیله و آمله باشد از اطبای هندست و نافع است آشامیدن
آن با ماء الاصول از برای اصحاب سکته بعد از افاقه و نیکوست از برای فالج و استرخا
چون با ماء الاصول بنوشند و نیز از برای تشنج و عرق النسا و اوجاع مفاصل بارده و لقوه
و وجع ظهر و قولنج و مدر حیض است و نفاس و مسخن رحم و مفتت حصاة کلیه و مثانه و مذیب
انهاست و مسکن وجع و مفتح سدها و مسخن بدن است ابن نوح قمری گفته که آشامیدن آن
با ماء الاصول بعد از دو هفته از ابتدای فالج نافع است انتها را بنهایت نفع ابو سهل مسیحی
گفته که چون منقضی شود در اول فالج سه هفته تا بیست و پنج روز و لیس نافع است از آشامیدن
ماء الاصول با دهن کلکلانج صنعت آن به نسخه شیخ رئیس پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم بیخ کرفس بیخ رازیانه از هر یک هفت درم دارفلفل
فلفل زنجبیل از هر یک شش درم جاوشیر بزر البنج سکبینج از هر یک پنج درم تربد مدبر چهار استار
کمادریوس قبضه اجزای یابسه را نیمکوفته صموغ را با آب گرم حل کرده بقول را از سیره نموده
مجموع را در دیگ تازه قلعی نموده مقدار بیست و چهار رطل آب بر روی وی کرده به
بپزند تا آب بنصف رسد پس صاف نموده باز در دیگ کرده داخل نمایند در آن هشت رطل
روغن حب الخروع تازه و بآتش ملایم بپزند تا آب برود و روغن بماند پس نگاه دارند و
قومی افزوده اند درین دهن ابهل سیاه و استار ابیسون و حرمل و عاقرقرحا از هر یک
ده درم شیطرج هندی چهار درم صنعت دهن کلکلانج به نسخه شیخ داود انطاکی
انواع هلیلجات اربعه و بلیله و آمله منقی از هر یک پنج درم تربد سفید مدبر چهار درم حسک تر
کلم تر از هر یک پنج درم ادویه را با آب بپزند و بمالند و بفشارند و بپالایند و در دیگ کرده
روغن حب الخروع ساده داخل کرده بپزند تا آب برود و روغن بماند صنعت آن
دهن به نسخه حکیم مومن انواع هلیلجات املج بلیلج دارفلفل فلفل زنجبیل کرنب برگ سداب
از هر یک ده درم جاوشیر سکبینج اشق از هر یک پنج درم تربد سفید مدبر چهار درم اجزا
را در یکهزار و دو صد مثقال آب بپزند تا بنصف رسد نیکو بمالند و بفشارند و بپالایند

و باز در دیگ کرده یک صد مثقال روغن بید انجیر تازه بر روی ان کرده باتش ملایم بپزند
تا آب رفته روغن بماند و اگر در قدر مضاعف به بپزند بهتر است ابو سهیل مسیحی گفته که در علاج
تشنج امتلائی باید که بخورانند صاحب ان دهن کلکلانج با ماء الاصول ابن نوح قمری گفته که علاج
تشنج امتلائی علاج فالج است و آن باین دستور است که بیاشامانند او را حبوب مسهله پس بیاشامانند
او را دهن کلکلانج با ماء الاصول و گفته شده که آشامیدن دهن کلکلانج با ماء الاصول بعد از
استفراغ بحبوب مسهله هرگاه بدن از اخلاط پاک شود نافع است از برای خدر و نیز گفته شده
که این دهن کلکلانج نافع است از برای خدر چون آشامیده شود بعد از استفراغ بحب شیطرج
و حب منتن وقتیکه حدوث خدر از بلغم باشد و نافع است آشامیدن این دهن از برای رعشه
حادث از خلط بلغم رب الهلیلج بعضی اطبا اسم این را احسن الهلیلج نامیده مهیا میسازند این دوا را
از برای مسافرین مسهل صفرا است برفق و نافع است از برای صداع صفراوی و سایر امراض صفراوی
سر وقتیکه با نهایت شدت و قایم مقام مطبوخ هلیله است در نفع از برای هر مرضی که نافع است در
ان مرض مطبوخ هلیله صفت ان بگیرند هلیله زرد فربه بزرگ بی سوراخ یکصد عدد در لعاب
اخضر یعنی لعاب دار کرده آب بر روی وی کنند حتی آنکه چهار انگشت آب از روی
هلیله بر گردد پس سر انرا بپوشانند که گرد و غبار در ان داخل نشود و در آفتاب
گذارند و هفته پس صاف نموده آب آن را نگاهدارند و باز آب تازه بر روی وی کنند
و سرش را پوشیده در آفتاب یک هفته دیگر بگذارند پس آب ان را صاف نموده نگاهدارند و
ملاحظه هلیلها نمایند اگر درانها زردی و تلخی باقی باشد یک مرتبه دیگر آب بر روی وی کرده بعد
از هفته آب انرا گرفته هلیلها را دور کنند و الا بعد از دو مرتبه هلیلها را دور کنند و آبها را در پیالهای
خورد کرده بر بالای بام بر روی تخته بند نهند در آفتاب و سر پیالها را بپارچه بپوشانند
و صبر کنند تا خشک شود پس ازین حب ها ساخته نگاهدارند و در وقت حاجت چهار درم
تا هفت درم ان با آب خالص یا جلاب سکری فرو برند پس هرگاه که تب نباشد و
اراده اسهال زیاده باشد باید که اضافه کنند برین دوا صبر سقوطری و گلسرخ و کتیرا
حب ساخته بکار برند و گاهی می افزایند عصاره افسنتین پس باید که صبر بگیرند و

واز عصاره افسنتین نیم جزو واز گل سرخ ربع جزو وی واز نقوع هلیله مذکور منخل مجموع
شربتی از چهار درم تا هفت درم باشد

فصل در بیان سفوفاتیکه اصل و عمود در آنها اهلیلج است

سفوف اهلیلج مستعمل در یرقان اصفر سدی بسبب سده فیما بین
مراره وامعا هرگاه از تدابیر دیگر زایل نگردد واین سفوف را با شیر شتر بدهند خصوص
شتریکه انرا علف شیح و قیصوم داده باشند صفت آن پوست هلیله زرد سه درم افتیمون
انیسون از هر یک پنج درم ایارج فیقرا چهار دانگ جمله یکشربت است با پنجاه شصت درم
شیر شتر سفوف اهلیلج شیخ داود انطاکی جید الفعل عظیم النفع و بالغ است در قطع
امراض سر و معده و قلب صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
تخم ریحان تمام بودنه نهری و تربد سفید مدبر از هر یک چهار درم کهربا تخم خرفه مقشر مرجان
قرنفلی از هر یک سه درم و هرگاه حرارت در مزاج نباشد دو سه قیراط مشک اضافه کنند
واگر اراده اسهال باشد اضافه کنند بر اجزای اصل سنا بنفشه بسفایج فستقی اصل السوس
از هر یک چهار درم سقمونیای مشوی دو درم واگر مرض عصبانی مذکوره متعدی بسوی
کبد باشد اضافه کنند بر اجزای اصل نسخه انواع ثلثه صندل العینی احمر و اصفر و ابیض را
واگر در معده باشد مصطگی گلسرخ بر اجزای اصل بیفزایند واگر خفقان قوی باشد
گل گاوزبان طباشیر سفید بر اجزای اصل بیفزایند واگر ریاح بسیار باشد رازیانه داخل
کنند از هر یک سه درم واز برای حدیث نفس و وسواس و سودا و جنون افتیمون قرطم
مقشر سه درم انیسون چهار درم ابریشم مقرض مروارید ناسفته کشنیز خشک مقشر گل
سنبل از هر یک دو درم بیفزایند بر اصل نسخه و هرگاه که خفقان قوی زیادتی کند
در آن عود قماری خام و درونج عقربی و زرنباد از هر یک سه درم اضافه کنند واگر حرارت
اشتداد داشته باشند بیا سنا منداز اب زرشک و گلاب بعد از آنکه بروغن گلسرخ
چرب الوده باشند والا به روغن بادام شیرین چرب نمایند و اضافه کنند بران بوزیدان
از شکر شربتی پنج درم سفوف اهلیلج قابض شکم به بندد و درد معده را نافع بود
و زحیر را بعد از تنقیه سودمند بود صفت آن هلیله سیاه در زیت انفاق بریان

نموده صمغ عربی بریان زیره کرمانی مدبر افتیمون بریان از هر یک یک جزو و بزر قطونا بریان حب الرشاد
از هر یک دو جزو و چهار دوای اول را کوفته بیخته و بزر قطونا و حب الرشاد را بروغن گل یا بادام
چرب نموده و درست داخل کرده استعمال نمایند شربتی چهار درم سفوف اهلیلج که بلغم برآرد
و معده را پاک سازد صنعت آن پوست هلیله کابلی دو درم نمک هندی دار فلفل از هر یک
دو دانگ کوفته بیخته همه یک شربت باشد با پیاله آب گرم بنوشند سفوف اهلیلج در
امراض طحال و یرقان سود چون بعد از فصد باسلیق و اسیلم الیسر خوردن مسهلات
موافقه با ماء الجبن منضج باسکنجبین افتیمونی خورده شود نافع است صنعت آن پوست هلیله زرد
سه درم پوست هلیله هلیله سیاه از هر یک دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیم درم نمک هندی
یکدانگ کوفته بیخته جمله یک شربت است بحسب قوت و ضعف و زیاده و کم نمودن برای
طبیب است سفوف اهلیلج دیگر که در یرقان سود بسبب سده ما بین کبد و طحال بکار آید هرگاه
استعمال کرده شود با ماء الجبن فرا گرفته باسکنجبین افتیمونی صنعت آن پوست هلیله زرد
سه درم پوست هلیله پوست هلیله کابلی از هر یک دو درم افتیمون یکدرم ایارج فیقرا نیم درم
نمک هندی یکدانگ جمله یک شربت است این همان نسخه قبل است الا آنکه هلیله سیاه داخل
ندارد سفوف اهلیلج ابو ماهر که نافع است از برای اسهال دماغی رطوبی که هر روز یکدرم
میداده باشند صنعتش آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه نمک طعام
سافج هندی افسنتین رومی ایارج فیقرا اقراص گل اجزا متساوی کوفته بیخته بوزن مجموع
نبات سفید سوده داخل نمایند سفوف اهلیلج دیگر که نافع از برای اسهال معدی که بسبب
ضعف هاضمه حادث از زیادتی بلغم و صفرا باشد صنعت آن پوست هلیله زرد یک جزو
حب الرشاد نیم جزو حب الاس سماق کزمازج سک اصلی از هر یک سدس جزو
کوفته بیخته شربتی دو درم سفوف اهلیلج گفته شده که نافع است از برای صداع صفراوی
بسبب اسهال صفرا صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی از هر یک سه درم ریوند چینی
ثلث درمی کوفته بیخته سفوف سازند جمله یک شربت است با آب انار ترش و آب انار شیرین
معصور با شحم بنوشند و باید دانست که قومی از اطبا مکرر داشته اند استعمال جرم اهلیلجات

را در امراض سر بجهت آنکه اجرام اهلیلجات میباشد اسهال انها العصر و بعد مسهلات البته
در اکثر تقفل بطن یعنی بستن شکم عارض میگردد و عقل شکم در امراض سر از اضر اشیا
است با نها پس اولی آنست که اهلیلجات را در امراض سر بطریق نقوع یا مطبوخ داده شود و بعد
از رابع عشر پس بنابرین اگر اجزای این حب را یعنی هر دو هلیله و ریوند را نقوع سازند
باین طریق که بگیرند هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یک پنج درم ریوند چینی پنج درم تا یک درم و همه
در آب رمانین مقشورین با تخم بخیسانند و در پارچه سنگی بد بسته بمالند تا آب آنها قوت
دواها را بگیرد و صافی آنرا بیاشامند خوبست و گفته اند که صمغیتی که در هلیله زرد بخاصیتی که
در آنست میباشد مسهل صفرا و معین است بر خاصیت آن عصر آن پس هر گاه بخیسانند
آنرا در آب جدا میگردد از آن قوت صمغیت در آب و میگردد اسهال آن آب اقوی و در
ریوند چینی قوت بارده قابضه میباشد و قوت حاره لطیفه پس هر گاه در آب بخیسانند
آنرا بیرون می آید جسم ناری مسهل آن بغیر جوهر قابض پس اسهال نقوع آن زیاده
است از اسهال جرم آن سفوف اهلیلج نافع از برای رعونت و حمق صنعت آن پوست
هلیله کابلی دو مثقال کندر فلفل مصطگی رومی از هر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال
کوفته بیخته هر روز صبح یک مثقال ناشتا بخورند سفوف اهلیلج روفس نافع از برای
قطرب چون آشامیده شود با ماء الجبن بعد از فصد و اخراج خون بمقداری که قریب بغشی
رسد صنعت آن هلیله سیاه آمله منقی پوست هلیله کابلی بسفایج فستقی پوست اترج تراشیده
افتیمون لاجورد کوفته بیاشامند از آن دو درم با ماء الجبن سفوف اهلیلج مستعمل در
ربع بعد از ظهور نضج در قاروره و سایر علامات نضج ماده صنعت آن پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه از هر یک هفت درم بسفایج فستقی افتیمون از هر یک سه درم همه را کوفته
بیخته شربتی سه درم با سه درم شکر سفید لف کنند و بعد از آن آب گرم بنوشند
سفوف اهلیلج مستعمل در خفقان سوداوی صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله منقی تخم فلنجمشک تخم بالنگو اسطوخودوس لسان الثور افتیمون گل ارمنی عود
هندی سعد کوفی قرنفل کشنیز خشک از هر یک سه درم کهربا بسد مروارید ناسفته

ابریشم مقرض حجر ارمنی مغسول از هر یک یکدرم و نیم تخم خرفه مقشر مغز تخم کدوی شیرین
از هر یک چهار درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال با آب بادرنجبویه یا شراب سیب شیرین
بنوشند سفوف اهلیلج قاطع بخارات دماغ و عین واذن و نیز این سفوف
نافع است از برای تقویت قلب و معده است و هاضم طعام و دور کننده وسواس و خفقان
و غشی و مجفف رطوبت و مخرج اخلاط ردیه است صنعت آن پوست هلیله کابلی فندق
بریان کرده از هر یک ۱ اوقیه کشنیز خشک در سرکه خیسانیده خشک نموده بریان
کرده کاوزبان آمله منقی پوست اترج تخم کاسنی اصل السوس از هر یک پنجدرم زرور
درونج عقربی بزرقطونا بی غبیر کوبیده رازیانه حرف محرق از هر یک ۳ درم لک
مغسول طباشیر سفید عود هندی مصطکی رومی مروارید ناسفته صندل سفید از هر یک
دو درم نبات سفید بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته شربتی پنجدرم و اگر حرارت غالب باشد
نیمدرم کافور قیصوری زیاده نمایند سفوف اهلیلج مستعمل در سوء مزاج حار مادی
کبد بعد از فصد در ورم حاد وی و تنقیه با آب کدوی تازه و آب خیار تازه با آرد جو و عدس و
صندل سرخ و فوفل صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم لک مغسول ۳ درم طباشیر
سفید دو درم رازیانه یکدرم و در نسخه دیگر بجای رازیانه تخم کشوث است کوفته بیخته
شربتی ۳ درم و دستور خوردن این سفوف آنکه هر روز ۳ درم این سفوف را با چهل
درم ماء الجبن بدهند و تا هفت روز هر روز بیست درم ماء الجبن را زیاده کنند سفوف
اهلیلج مستعمل در شیر شتر در سوء مزاج حار مادی کبد صنعت آن پوست هلیله زرد
ده درم لک مغسول گلسرخ طباشیر سفید از هر یک پنج درم ریوند چینی ۳ درم رازیانه انیسون
از هر یک یکدرم کوفته بیخته با شیر شتر بنوشند و اگر خواهند تلیین زیاده کند چهار درم
گلبنفشه داخل نمایند و سفوف ساخته با ماء الجبن شیر شتر یا شیر بز ۳ درم اشربه بدهند
سفوف اهلیلج مستعمل در درم صلابت هرگاه حرارت نباشد با یک رطل شیر
شتر صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک جزو تخم کرفس انیسون رازیانه
از هر یک ربع جزو وی شربتی ۳ درم تا هفت درم با یک رطل شیر شتر سفوف

اهلیلج مستعمل در یرقان اصفر هرگاه بسبب بیاری صفرا باشد در جگر و تب نباشد صنعت آن
پوست هلیله زرد ده درم صبر سقوطری پنج درم طباشیر سفید یکدرم سقمونیا یک دانگ و نیم جمله
سفته شربت بیست سفوف اهلیلج لورلوئی نافع از برای مالیخولیا و ضعف قلب و خفقان
سوداوی صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه امله منقی پوست بلیله تخم فرنجمشک تخم
بادرنجبویه بسفایج اسطوخودوس افتیمون اقریطی گل ارمنی عود هندی سعد کوفی
قرنفل کشنیز خشک از هر یک سه درم کهربای شمعی ابریشم مقرض حجر ارمنی مغسول مروارید
ناسفته از هر یک یکدرم و نیم تخم خرفه مقشر مغز تخم کدوی شیرین از هر یک چهار درم کوفته
بیخته شربتی یک مثقال با عرق بادرنجبویه یا شراب سیب شیرین بنوشند سنون اهلیلج
مسهلی بدوائیکه عبد الله بن مسعود بیانی از طبرانی روایت کرده که از خالد گفت سنون
از برای من حضرت امام علی بن موسی الرضا عم این دوا را از برای بلغم صنعت آن
فرمودند بگیر هلیله زرد یک مثقال خردل دو مثقال عاقرقرحا یک مثقال و بکوبند و بیزند
و بمال بیاشی دندانها صبح ناشتا پس بدرستیکه این دوا تنقیه بلغم میکند و خوشبو میگرداند
بوی دهان را و مستحکم میگرداند دندانهای را باذن الله تعالی فصل در ذکر اشربه
اهلیلج شراب اهلیلج تب های گرم و اوجاع گرم را سود دارد و صفرا براند و طبع
را نرم کند صنعت آن پوست هلیله زرد ده عدد نیم کوفته در ظرفی کرده آب صاف بر سر
آن کنند و سه روز در آفتاب بگذارند و بعد از آن صاف کرده در شیشه نگاه دارند ده
عدد هلیله دیگر نیم کوفته با قدری آب تازه داخل همان آب کرده سه روز در آفتاب بگذارند
و صاف نموده یازده عدد هلیله دیگر را با قدری آب تازه اضافه کنند و در آفتاب بگذارند
و بعد از نه روز از آفتاب بردارند و صاف کنند و با صد و پنجاه مثقال ترنجبین بقوام
آورند و از آتش فرود گیرند یک مثقال سقمونیای مشوی سوده در آن حل نمایند
شراب اهلیلجی فواکهی بدانکه تنقیه معده اصحاب صداع خماری بشراب اهلیلج مفید است
مر ایشان را صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی امله منقی از هر یک پانزده
درم آلوی سیاه بزرگ خرفه فارسی آلوی بخارای از هر یک نیم رطل تمر هندی

منقی ازحب یک رطل عناب خراسانی بزرگ پنجاه دانه همه را در شش رطل آب بپزند تا چهار
رطل بماند و دو رطل بماند پس صافی نموده داخل کنند دران آب انبج وآب انار ترش
وآب انار شیرین معصور بن به ثمره وآب سیب وگلاب از هر یک نیم رطل شکر سفید و ترنجبین
پاک کرده از هر یک دو ثلث یک رطل و بآتش ملایم بپزند تا بقوام جلاب آید سرد کرده در
شیشه نگاه دارند **شراب هلیله** دیگر ملین و مشتهی طعام و مقوی معده است صنعت
آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک چهل و هشت مثقال جوکوب
نموده در مرتبان چینی یا سفالی کرده مقدار چهار پنج آثار هندی آب بران ریخته در آفتاب
بگذارند بکیفیته تا ده روز در زمستان و در تابستان چهار پنج روز تا یک هفته پس صاف نموده
آب زلال آنرا گرفته مقدار چهل و هشت مثقال نمک طعام داخل نموده نگاه دارند وقت حاجت
از پانزده تا بیست مثقال میل نمایند **عرق اهلیلج** مسهل و مشهی و ملین و منشط است
صنعت آن قند سیاه کمین پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
از هر یک دو سیر پوست درخت امغیلان چهار سیر همه را بدستور مقرر در خم کرده و بقدر ضرور
آب بر روی وی کرده خم را در سرگین اسپ دفن کرده بگذارند تا جوش خورد و از جوش
فرو نشیند پس از خم برآورده بدستور مقرر عرق کشند پس بگیرند گلسرخ با اقماع دو سیر
دارچینی بهمن سفید بهمن سرخ خولنجان شقاقل از هر یک پنج توله برگ فرنجمشک گل گاوزبان
از هر یک نیم سیر خصیة الثعلب مصری پنج توله ابریشم خام پاو سیر داخل عرق مذکور کرده
مرتبه ثانی عرق کشند و در وقت عرق کشیدن یک توله عنبر اشهب در نه مشربه که عرق
دران میچکد بگذارند تا عرق بران بچکد **عرق هلیله** دیگر که جهت نواب ذوالفقارخان
بهادر تالیف نموده شخصی از اطبای عصر صنعت آن پوست هلیله کابلی ده سیر در آب بجوشانند
تا مهرا شود پس دانهای آنرا دور کرده یکمن قند سرخ داخل کرده در خم مستحکم نموده
خم را در سرگین اسپ دفن کنند و یک روز بگذارند و شیرگاو تازه دوشیده جوشانیده
که جبن آنرا گرفته باشند داخل کرده جوش را بگیرند و روز دیگر پنج سیر نانخواه
پاک کرده دران داخل نمایند و روز دیگر دو سیر و نیم سوکن آهن داخل نمایند و بعد دو روز

ده سیر باست داخل نمایند و بروز دیگر دوصد برگ تامبول داخل نمایند و بگذارند تا ممیز شود
پس عرق کشند ازان مقدار پانزده سیر و پیاله پیش از غذا و دو پیاله بعد از غذا بیاشامند
که اشتها آورد و باه را قوت دهد و امساک آورد و غرائب بیند و اگر خواسته باشند که دو آتشه نمایند
اول مرتبه بیست سیر عرق بکشند و یک سیر دارچینی یک شبانروز دران بخیسانند پس روز دیگر
ازان عرق کشند مقدار دوازده سیر **فنجنوش** نسخه ان در حرف الفاء در خبث الحدید
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فیروزنوش** بدانکه اطبای فرس این لفظ را گاه بر معجون
مرکب از افیون و مصلحات آن و گاه بر معجون مرکب از هلیلجات و خبث الحدید استعمال میکنند
چنانچه در باب افیون ذکر یافت و آنچه فیروزنوش بمعنی فنجنوش است در خبث الحدید
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **فیروزنوش ممسک** یعنی فیروزنوش با امساک این
فیروزنوش نافع است از برای ریاح بواسیر و بلغم خام و مقوی معده است و مقوی باه
و معین آن در رنگ را صافی کند و گرده را گرم گرداند و نافع است از برای ریاح رحم و حابس
خون بواسیر و دافع سرعت انزال است صنعت ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
هلیله زرد شیطرج هندی تخم کرفس خیربوا قسط تلخ سلیخه قرنفل بسباسه خولنجان نارمشک
از هر یک شش درم پوست بلیلا املج منقی نانخواه تودری زرد تودری گلگون دارفلفل کنجد مقشر
از هر یک چهار درم قرفة الطیب جوزبوا زنجبیل فلفل مویه از هر یک هشت درم سعد کوفی ده درم
و در نسخه دیگر چهار درم است مشک خالص تبتی دو مثقال عنبر اشهب یک مثقال خبث الحدید
مدبر بوزن مجموع ادویه روغن گاو ده استار که چهل مثقال باشد مجموع ادویه را باد وزن
و نیم عسل سفید جید منزوع الرغوه معجون سازند شربتی دو درم با دوغ گاو مسکه گرفته
و یا با نبیذ ذهبیه و دو هفته باین دوا مداومت باید نمود و بعضی گفته اند که این معجون را باید
[illegible] با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند و مزاج این معجون گرم است و خشک است در اواخر درجه
سیوم **قرص هلیله** نافع از برای ضعف معده بلغمی بعد از تنقیه بحب شبیار باقی باسکنجبین و آب
هر کدام باشد در هفته یک مرتبه و غذا باید در ایام خوردن این قرص زیرباج باشد و این قرص یا لیف
از اطبای هند است صنعت ان پوست هلیله کابلی ده درم زنجبیل شش درم دارفلفل شیطرج هندی

از هر یک چهار درم نمک سنگ هفت درم کبریت زرد مدبر ودع محرق از هر یک یک مثقال ملح
را در آب لیمو یک شبانروز سحق نمایند پس اقراص سازند شربتی از یک درم تا دو درم

فصل در بیان نسخ کلکلانجات

کلکلانج معرب از لغت هندیست که ترپهلا نه باشد بفتح تا
هرد و فارسی چهپل بزبان هندی بمعنی میوه است یعنی مرکب از میوه ها که هلیله و بلیله و امله
باشند تنقیح رئیس در قانون آورده که این معجون از تراکیب اطبای هندست کثیر النفع است
از برای استرخای معده و برودت آن و ضعف معده از برودت و رطوبت و از برای سعفه
بلغمی و تپ های کهنه و غشی و حبس بول و بهق و برص و بهر و ضیق النفس و سل هرگاه بوده با
تا همی و از برای جبر کسر عظام و از برای برودت بدن و از برای بواسیر و اورام طحال
وقتیکه بوده باشد با تپ و از برای دبیله و قولنج و ماء اصفر و اقسام استسقا و از برای زنانی
که در ایام حمل مریض گردند و از برای اختناق رحم و صرع و ریاح حادث در مفاصل و نفخه
مراق و درد زانو و درد عضل صنعت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی دار فلفل فلفل
زنجبیل شیطرج هندی فلفل مویه نمک هندی سیاه نمک سرخ نفطی نمک زرد نمک طعام
نمک درانی لسان العصافیر سعد هندی دانه هیل بوا جوز بوا قرفة الطیب بنگ کابلی مقشر
صعتر فارسی شونیز حب النیل زیره کرمانی ساذج هندی تخم کرفس از هر یک چهار درم
و گفته که یافتم در نسخه دیگر این معجون این ادویه را و آن اشقیقل است و آنرا اشقیقل مانند
و الملوط که آن گشت برگشت است از هر یک چهار درم خیار شنبر بیست درم تربد سفید یک رطل و
چهار استار مویز دانه بیرون آورده یکصد مثقال آمله منقی صد مثقال فانید شش رطل
و نیم روغن کنجد سه رطل و در نسخه دیگر روغن کنجد یک رطل است ادویه را کوفته بیخته مویز
را در آب پخته بپالایند پس خیار شنبر را در آن بخیسانند پس بجوشانند و بپالایند و آمله را
علیحده در بیست و دو رطل آب خالص یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا هشت
رطل آب باقی ماند پس بپالایند و مرتبه دیگر پالوده را در دیگ کرده و خیار شنبر خیسانیده
در آب مویز را که پالوده اند فانید را در آن حل کرده با آتش معتدل بپزند تا بقوام عسل آید
پس روغن کنجد را در آن اندازند و حرکت دهند تا مخلوط گردد روغن بان و سپید بید

و جامه پس از آتش فرود آورده ادویه را کوفته بان آمیخته و استعمال نمایند شربتی از
یک مثقال تا چهار مثقال بحسب هر کسی بقدر قوت و بحسب سن و بلد صاحب میزان الطبایع
این نسخه را با اندک تفاوتی ذکر کرده یعنی بجای هلیله هندی سیاه هلیله کابلی و بجای
آمله منقی شیر امله منقی و بجای قرفه قرنفل و وزن هلیله و بلیله و شیر آمله از هر یک هفت
درم آورده و وزن باقی ادویه با کشنیز خشک از هر یک پنج درم و شقاقل و اسطوخودوس
را نیاورده و وزن تربد را یکصد و پنجاه درم و وزن فلوس خیارشنبر را ده درم
و وزن زبیب را نیم من آورده و بجای آمله آخر شیر امله بوزن یک من آورده و گفته
که شیر امله و مویز منقی را در ده من آب بپزند تا ثلث آب باقی ماند پس بپالایند و خیارشنبر
را در آن حل کرده و سه من و ده استار فانید جید در آن بگدازند و باتش ملایم بجوشانند
و نیم من روغن کنجد را بان بیامیزند و یک جوش دیگر داده تا بقوام آید پس ادویه را
بان آمیخته شربتی چهار درم و گفته که این ترکیب سی جزو است بغیر فانید و روغن کنجد و مزاجش
گرم است در آخر درجه اولی و خشک است در سه ربع درجه اولی و نسخه شفائی در قرابادین خود آورده
مساوی است بانسخه صاحب میزان الطبایع و هلیله سیاه و قرفه را بحال داشته بوزن پنج درم
و بجای سعد قرنفل و بجای صعتر فارسی صمغ البطم آورده و گفته که مویز و شیر آمله را در شش من
تبریزی آب بپزند تا بدو من رسد وزن کرده و وزن فانید را سه من ذکر کرده و گفته شربتی
پنج درم است با شیر شتر یا آب عنب الثعلب و سید اسمعیل در ذخیره این کلکلانج را باسم کلکلانج
مروزی ذکر کرده باعتبار آنکه این ترکیب از اطبای مرو است یا باعتبار آنکه اطبای مرو
این نسخه را از هندی ترجمه کرده و در کتب خود ذکر کرده اند و نسخه آن با نسخه صاحب
میزان الطبایع مساوی است الا آنکه وزن خیارشنبر بست درم است و وزن اینکه مویز و شیر
آمله را بجوشانند دوازده من و وزن روغن کنجد سه من و قرفه و قرنفل داخل ندارد و کلکلانج
اکبر انیسون هندلیت عمده اجزای ان بلیله است نافع است از برای درد معده و تبهای کهنه
و غشی و عسر البول و برص و بهق و سرخ رطب و قروح و شش و عطش و زهرها و برودت
بدن و بواسیر و درد سپرز و دماميل و قولنج و ماء اصفر و استسقا و امراض زنان

التین و از برای اشتهای طعام آوردن و قوتش تا پنج سال باقی میماند صنعت ان هلیله
سیاه بلیله شیراملج منقی برنج کابلی فلفل مویه تخم کرفس شیطرج هندی فلفل لسان العصافیر زیره کرمانی
شونیز شقیقل و بعضی گفته اند شقاقل ملح درانی ملح هندی بهمن سرخ بهمن سفید نمک طعام
نمک سیاه نمک سرخ نانخواه از هر یک سه مثقال تربد سفید یکرطل ادویه را کوفته بیخته شیراملج منقی
سه رطل در بیست و چهار رطل اب شیرین باتش معتدل بپزند تا ثلثش باقی ماند از اتش فرود آورده
بمالند و بپالایند و ثفلش را بیندازند و شکر صافی چهار رطل داخل کرده بر آتش ملایم بگذارند و
بهمواری بپزند تا شکر گداخته شود و غلیظ گردد مانند عسل و روغن شیرج تازه سه رطل بر آن
داخل کرده حرکت دهند تا بان ممزوج شود و از اتش برگرفته ادویه را کوفته بیخته بران بپاشند
و بهم زنند تا ممزوج شود در ظرفی چینی کرده بوقت حاجت استعمال نمایند شربتش از سه مثقال
تا چهار مثقال **کلکلانج اکبر** دیگر بنسخه سمرقندی نافع از برای اصحاب استسقا و اصحاب ضعف
کبد و ورم ان و اصحاب صلابت آن و میباشد این کلکلانج ملین طبایع ایشان و سده
و قولنج بگشاید و صلابت سپرز و یرقان سددی و دبیله و امراض حادث از بلغم و رطوبت را
نافع است صنعت ان هلیله سیاه بلیله استه بیرون کرده از هر یک سی و پنج درم و در نسخه
دیگر پوست هلیله زرد بیست درم و هلیله سیاه پوست بلیله از هر یک پانزده درم است آمله منقی
یکمن و نیم تمر هندی پنجاه درم و در نسخه دیگر بجای تمر هندی تمر هیرونی استه بیرون کرده
پنجاه درم است مویز منقی از هر یک رطل همه را در پانزده رطل اب بجوشانند تا ربع رطل آب بماند
پس بمالند نیکو و از بالایش بگذارند و حل کنند در ان یکرطل فلوس خیارشنبر و مرتبه دیگر صاف
نمایند لیکن بگیرند برگ مازریون بیست درم و در سه اوقیه روغن بادام شیرین و یکرطل آب
بپزند تا تمام اب برود و روغن بماند لیکن بگیرند لک مغسول سنبل الطیب گلسرخ دو قو
فطراسالیون قوة الصبغ ریوند چینی نمک هندی ایرسا غاریقون اشق سفید از هر یک سه مثقال
سکاذریوس بیسالیوس زراوند طویل اسارون عود بلسان مصطکی حنطیانا برنگ کابلی
مقشر پوست سلیخه از هر یک چهار درم عصاره غافث عصاره افسنتین سعد کوفی اذخر مکی از هر یک
پنج درم تخم کشوث بزر سرمق و در نسخه دیگر بجای بزر سرمق تخم حرمل است رب السوس سقمونیا

از هر یک ده درم تخم کرفس بادیان قسط تلخ وج ترکی افتیمون از هر یک شش درم تربد سفید صد و
پنجاه درم زیره کرمانی چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام مذکور چرب نموده لیکن بیشتر ند روغن
فانیذ و سی درم روغن کنجد و فانیذ را در مطبوخ مسطور حل کرده مرتبه دیگر بپزند تا غلیظ شود و
بقوام آید لیکن روغن کنجد داده و ادویه مسحوقه را داخل کرده جوشش خفیفی داده بر هم زنند تا مستوی
گردد و فرود آورند شربتی چهار درم تا پنجدرم با شیر شتر یا آب عنب الثعلب یا ماء الجبن

کلکلانج کبیر ضعیف معده را که از سردی و تری باشد و تبهای کهنه را سود دارد و باز گرفتن
بول بگشاید و بهق و برص و سرفه بلغمی و قروح شش و تنگی نفس را ببرد و خداوندان جگر بارد
و سپرز صلب را و خداوندان باسور و قولنج را و خداوندان استسقا و اختناق رحم و بیماریهای
آنرا و خداوندان صرع و مزاج سودا را سود دارد صنعت آن اهلیله کابلی بلیله آمله پاک کرده از
حب و ریشه از هر یک هفت درم فلفل دار فلفل زنجبیل فلفل مویه نمک هندی نمک سیاه نمک
سرخ نمک اندرانی نمک تبرزد تخم لسان العصافیر شیطرج سعد قرفه قرنفل برنگ کابلی
مقل صعتر فارسی شونیز حب النیل زیره کرمانی ساذج هندی تخم کرفس کشنیز خشک از هر یک
پنجدرم تربد سفید صد و پنجاه درم فلوس خیارشنبر تازه درم مویز منقی نیم من شیر آمله پاک کرده
یکمن مویز و آمله را در دوازده من آب بپزند تا دو بهره برود و یک حصه بماند و بپالایند خیارشنبر
را در ان حل کنند و سه من و ده استار فانیذ نیکو در ان آب بگدازند بآتش نرم و نیم من روغن کنجد
تازه با دوی بیامیزند و جوشش دیگر بدهند تا قوام گیرد و بعد ان داروها بدان بسرشند شربتی
از سه درهم تا چهار درهم و این ترکیب سی جزوست بغیر فانیذ و روغن کنجد و وزن آن شش صد
و شصت و هفت درم و نیم تقریباً مزاج آن گرم است در آخر درجه اول و خشک است در سوم
و در نسخه دیگر که باسم کلکلانج بزوری است زیره و ساذج و تخم کرفس و کشنیز خشک داخل نیست

کلکلانج صغیر نافع از برای اقسام استسقا و اوجاع کبد و طحال و سده و دمامیل و مجرب است
در منافع مذکوره صنعت آن بنسخه شیخ رئیس پوست بلیله زرد بست درم بلیله سیاه پوست بلیله
از هر یک پانزده درم آمله منقی سه رطل تر هندی پنجاه درم مویز دانه بیرون آورده یک
رطل ادویه را جمع کرده سی رطل آب بر روی انها کرده بجوشانند تا آنکه هشت رطل آب باقیماند

پس ادویه را نیکو بمالند و بفشارند و بپالایند و بگیرند عسل فلوس خیارشنبر منقی از حب و قشر
یکرطل و دران آب مصفی داخل کرده یک جوشی داده پس فرود آورده بمالند مالیدنی نیکو
و در پالایش انداخته بپالایند یا از غربال مویی بگذرانند و ثفل آنرا دور کرده پس بگیرند فانید
جید چهار رطل و دران حل کرده بجوشانند تا بقوام عسل آید پس داخل کنند دران روغن کنجد تازه یک
رطل و در نسخه که صاحب میزان الطبایع ذکر کرده وزن روغن کنجد سه استار است و علی التقدیرین
صافی نموده برهم زنند تا مخلوط یکدیگر شوند و چند جوش دیگر داده از آتش فرود آورند و بگیرند
لک مغسول سنبل الطیب دوقو گلسرخ منزوع الاقماع فطراسالیون فوریون دارچینی نمک هندی
بیخ سوسن آسمانجونی غاریقون ابیض سفید از هر یک شش درهم کمادریوس سیسالیوس راوند طویل
اسارون مصطکی عود بلسان جنطیانا ابرنک کابلی مقشر سلیخه از هر یک چهار درهم بزرکشوث
بزر سرمق اصل السوس رب السوس سقمونیای مشوی از هر یک ده درهم عصاره غافث
عصاره افسنتین سعد هندی فقاح اذخر از هر یک پنجدرهم تخم کرفس قسط تلخ وج ترکی رازیانج
انیسون از هر یک سه درهم تربد سفید مدبر یکصد و پنجاه درهم زیره کرمانی چهار درهم مجموع را
کوفته بیخته پس بگیرند برگ مازریون بیست درهم و داخل کنند دران یک رطل آب و سه اوقیه
روغن کنجد و یا روغن بادام شیرین و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس بپالایند
وادویه را بان چرب کرده و در فانید مطبوخ مذکور مخلوط سازند خلط نیکو و در ظرف چینی
نگاه دارند شربتی چهار درهم با شیر شتر یا ماء الجبن یا آب عنب الثعلب یا آب کاکنج و بعضی
گفته اند که شربتی از چهار درهم تا پنج درهم و این نسخه چهل و سه جزو است بغیر فانید و روغن
و وزن ادویه یک هزار و نود و هفت درهم است و مزاجش گرم است در اواسط درجه اولی
و خشک است در یک درجه و نیم و در نسخه سید اسمعیل در ذخیره بجای کمادریوس کمافیطوس
است و این نسخه اصل از نسخه ذخیره است کلکلانج اصغر در منافع مثل منافع کلکلانج اکبر
است صنعت آن هلیله سیاه هندی بلیلج منقی شیر املج منقی فلفل دار فلفل شیطرج هندی
صبر زنجبیل حب النیل بیخ کابلی مقشر کشنیز خشک نانخواه فلفلمویه تخم کرفس لسان العصافیر
زیره کرمانی اطموط از هر یک پنجدرهم خیارشنبر منقی از قشر و حب نمک هندی و قرفه الطیب

ساذج هندی زنجبیل بوا که شش درم است و اگر یافت نشود عوض آن قاقله کبار حبة السودا که شونیز
است از هر یک ده درم است تربد سفید و روغن شیرج از هر یک بیست استار شکر سفید یکصد و بیست استار
مویز دانه بیرون کرده بیست و پنجاه استار آب آمله ده رطل صنعت ماء الآمله مستعمل درین
کلکلانج شیر آمله منقی سه من مویز منقی از تخم شش من در چهار رطل آب عذب بپزند تا ربع بماند
پس بمالند و بپالایند و در دیگ پاکیزه کرده شکر را دران انداخته با آتش ملایم بپزند تا شکر
گداخته و مثل غلیظ گردد پس ادویه مسحوقه را بران ریخته بر بالای آتش حرکت دهند بعد ازان
روغن شیرج را بران ریخته بهم زنند تا خوب ممزوج شود و مثل خمیر گردد و از آتش برگیرند
و سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند شربتی از یک مثقال
تا چهار مثقال و قلمی فرموده اند که باعتقاد این فقیر درین هر دو نسخه روغن شیطرج تازه است که
بسهو روغن شیرج قلمی شده خواه سهو از مولفش باشد یا از کاتب بعد از تالیف کلکلانج دیگر
سده کبد و طحال و عسر بول بگشاید و ضیق النفس و قولنج را نافع بود و بیماریهای رحم و تپهای کهنه
که از بلغم و رطوبت باشد سودمند بود و مستسقی را فایده عظیم بخشد و سینه و شش را از بلغم و رطوبت
پاک سازد و سرفه کهنه که از رطوبت دماغ و شش باشد برطرف کند صنعت آن پوست هلیله زرد
پوست بلیله آمله مقشر فلفل شیطرج هندی صبر زرد زنجبیل حب النیل هلیله کابلی مقشر کشنیز خشک
نانخواه فلفل موی تخم کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی بندق هندی از هر یک پنج درم شیره
فلوس خیار شنبر نمک هندی قرفه ساذج هندی قاقلتین شونیز از هر یک سه درم تربد سفید
مدبر یکصد درم مویز منقی از پوست و تخم پاک کرده یکصد درم شیر آمله ده رطل اجزا کوفته بیخته مویز
و شیر آمله را در بیست رطل آب صاف طبخ نمایند و صافی کرده مقدار یکفاف باشد فانید
داخل کرده بقوام آورند آنگاه دواها کوفته بیخته دو رطل روغن کنجد تازه داخل کرده همه را بهم
آمیخته خوب بسرشند و در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و هنگام حاجت مقدار شربتی چهار مثقال
تناول نمایند کلکلانج بارد نافع از برای استسقای حار و اوجاع کبد و سده و ماسیل
منفعت آن بنسخه ثابت بن قره در ذخیره و ظاهر آنست که بوده باشد از تالیف او پوست
هلیله زرد شیر آمله منقی مازریون مدبر غاریقون افسنتین سفید تربد سفید مدبر از هر یک پنج درم تخم کاسنی

منزوع الاقماع تخم کاسنی تخم خیارین مقشر از هر یک دو درم رب السوس یکدرم عصارهٔ افسنتین
سه درم ترنجبین یکصد درم ادویه را کوفته بیخته ترنجبین را در آب حل کرده بجوشانند و بپالایند و
باز بجوشانند تا بقوام آید ادویه را بان بسرشند **کلکلانج بارد دیگر** بنسخهٔ سید اسمعیل که
در ذخیرهٔ خوارزمشاهی در باب استسقاء زقی ذکر کرده صفت آن بگیرند برگ مازریون که یک هفته
روز در سرکه خیسانیده خشک کرده باشند پوست هلیله زرد غاریقون هش سفید از هر یک
پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم ایرسا گلسرخ منزوع الاقماع تخم کاسنی تخم خیارین مقشر
رب السوس از هر یک دو درم کوفته بیخته ترنجبین منقی فلوس خیارشنبر فانیذ از هر یک
پانزده درم هر سه را بآب گرم گداخته صافی نموده بقوام آورند و ادویه را بان بسرشند
شربتی از دو درم تا چهار درم و در نسخهٔ سمرقندی که از برای استسقا با حرارت آورده
بجای ایرسا اصل السوس است و در نسخهٔ دیگر مغز بادام مقشر پنج درم نیز داخل است و بجای
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه است و در نسخهٔ دیگر وزن ترنجبین و فلوس خیارشنبر از هر یک
شصت درم است و نوشته که شربتی از دو درم تا چهار درم با شیر شتر یا با شربت مناسبه
دیگر بیاشامند و تا شش درم میتوان خورد و باقی ادویه مساوی نسخهٔ سید اسمعیل است
کلکلانج حار نافع از برای امراضیکه نافع است از برای آنها کلکلانج بارد و مستعمل است
دران امراض وقتیکه بوده باشند بسبب برودت صفت آن ورق مازریون مدبر غاریقون
هش سفید پوست هلیله زرد سکبینج از هر یک پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصارهٔ غافث
انیسون سنبل الطیب از هر یک دو درم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون
سازند شربتی از سه درم تا چهار درم با شیر شتر یا غیر آن از اشربه مناسبه و تا شش درم
میتوان خورد **کلکلانج معتدل** منقول از قرابادین قلانسی بنسخهٔ ثابت بن قره
صفت آن ورق مازریون که یک هفته در سرکهٔ انگوری خیسانیده خشک کرده باشند
پوست هلیله زرد غاریقون هش سفید از هر یک پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم ایرسا گلسرخ منزوع
الاقماع مغز تخم خیارین تخم کاسنی رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین منقی فلوس خیارشنبر
فانیذ از هر یک پانزده درم این هر سه را بآب گرم حل کرده بپالایند و بپزند تا غلیظ شود

وادویه خشک را کوفته بیخته با آن معجون سازند شربتی از دو درم تا سه درم و این نسخه با
فانید دوازده جزو است و وزن آن مجموع هفتاد و سه درم است و مزاجش چنانکه ثابت بن
قره اشاره نموده معتدل است در حرارت و برودت و خشک در درجهٔ دوم کلکلانج بنسخه
دیگر صنعت آن تربد سفید مدبر مازریون مدبر پوست هلیله کابلی عصارهٔ افسنتین ریوند چینی
غاریقون هش سفید از هر یک پنج درم مغز تخم خیارین تخم کاسنی ورق گلسرخ ابریسام ربّ السوس
از هر یک دو درم ترنجبین شکر سفید فلوس خیارشنبر از هر یک پنجاه درم روغن بادام
شیرین دوازده درم تربد و هلیله را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باقی
ادویه را کوفته بیخته ترنجبین و شکر و فلوس خیارشنبر را در آب حل کرده صافی نموده
بآتش ملایم بقوام آورده بدستور معهود معجون سازند شربتی سه مثقال تا پنج مثقال جایز بود با شیر شتر یا غیر
آن از اشربه مناسبه کلکلانج دیگر بنسخه محمد بن ذکریا رازی صنعت آن مازریون مدبر تربد
سفید مدبر غاریقون هش سفید پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم عصارهٔ افسنتین سه درم ورق
گلسرخ تخم کاسنی از هر یک دو درم رب السوس دو درم و نیم با ترنجبین منقی و فلوس خیارشنبر
بافانید بدستور معجون سازند شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ هلیله زرد و در نسخهٔ سید
اسمعیل فانید داخل نیست ماء الحیوة جهت قوت هاضمه و رفع سستی اعصاب و جهت تقویت
دماغ و حدت ذهن نافع است صنعت آن پوست هلیله کابلی بلیله آمله منقی خبث الحدید از هر یک
پاو آثار هندی دار فلفل زنجبیل نانخواه از هر یک نیم پاو همه را جوکوب کرده خبث الحدید را
نرم سائیده در سبوچهٔ چینی یا لعابدار کرده پانزده آثار آب شیرین خالص را بجوشانند تا
ده آثار بماند گرما گرم بران ریزند پس شش توله نمک طعام داخل نموده و اگر نمک سنگی
سفید باشد بهتر است پس سر آنرا بسته در آفتاب بگذارند تا دوازده روز که شب و روز در
تحت السما باشد پس شروع نمایند بخوردن آن شربتی از سه توله تا پنج توله ناشتا
از طعام توان خورد و در ایام خوردن از ترشی و بادی پرهیز نمایند و هرگاه قدر
آب خرج شود ری آب خالص را جوش داده که ثلث آن برود گرما گرم داخل نمایند و همین
قسم چون آب کم شود آب خالص را جوشانیده اضافه نمایند تا دران طعم و تندی

باقی است و چون طعم آن کم گردد دیگر آب داخل نمایند ماء الفواکه الهلیلجی مسهل صفرا
بان بعد از نضج و نافع است مر صداع صفراوی را صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد
از هر یک هفت درم عناب ده دانه سپستان سی دانه تمر هندی منقی از قشر و حب و لیف
ده درم آلوی سیاه آلوی بخارائی از هر یک دوازده دانه همه را در یک رطل آب گرم
یک شب بخیسانند و صبح صافی نموده یک اوقیه تا دو اوقیه سکنجبین سکری ساده داخل
نموده بنوشند مطبوخ الهلیلجی این مطبوخ از استنباط القدس سره است نافع است از برای
رعونت و حمق صنعت آن بگیرند هلیلج کابلی کلان غرقی زرین حددی و استه آنرا بیرون
کرده با کندر ذکر مصطگی علک البطم از هر یک یک مثقال عنبر اشهب مویز سرخ سعد کوفی
صعتر فارسی قرنفل زنجبیل اسطوخودوس از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بعرق بادرنجبویه
سرشته بنادق سازند هر یک بوزن یک مثقال دایم یکی را در دهان نگاهدارند و آهسته
آهسته بخایند و آب آنرا فرو برند فصل در بیان مطبوخاتیکه اصل و عمود در
آنها اهلیلج است رازی گفته که نوشیدن آن نافع است از برای دوار و سدر صفراوی که
ابن الیاس گفته که علاج دوار صفراوی تنقیه بدن و سر است از صفرا به مطبوخ الهلیلج
بدایعی گفته که اسهال بطن بمطبوخ الهلیلج نافع است از برای دوار و سدر صفراوی سمرقندی
گفته که هرگاه سبب دوار و سدر حادث بمشارکت معده اخلاط مراریه حاصله در معده
باشد علاجش لقی است و باسهال بمطبوخ الهلیلج مطبوخ الهلیلجی مسهل صفرا منقی
معده و سر از اخلاط مراریه صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک
هفت درم سر بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی سنا مکی از هر یک پنج درم اصل السوس تراشیده
سه درم مویز منقی ده درم عناب سپستان آلوی سیاه از هر یک بست دانه مجموع را در سه
رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صافی نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک پانزده
مثقال در آن داخل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین دو درم بران چکانیده
سحر بنوشند مطبوخ الهلیلجی دیگر که منقی معده از اخلاط مراریه و نافع است از برای
دوار کثرت معده از اخلاط صفراویه در معده صنعت آن پوست هلیله زرد تمر هندی

از هر یک ده مثقال آلوی سیاه آلوی بخارای سپستان از هر یک ده دانه تخم
کاسنی پنجمثقال در آب جوشانیده صاف نموده ترنجبین خراسانی پانزده مثقال در آن
حل کرده صاف نموده سقمونیا یکدانگ سوده داخل کرده سحر بنوشند مطبوخ اهلیلج اطلاق
طبیعت با آن از برای تنقیهٔ معده از بقیهٔ فضل شراب که در معده مانده باشد وقتیکه بوده
باشد مزاج حار و صداع خماری شدید میباشد مفید صنعت آن پوست هلیله زرد
شش درم آلوی سیاه فارسی آلوی بخارای از هر یک بیست دانه شاهتره سنامکی
از هر یک پنج درم ورق گلسرخ چهار درهم عناب بیست دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک
دو درم عنب الثعلب اصل السوس بنفشه گل نیلوفر از هر یک سی درم همه را در سه رطل آب
بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده بگیرند از صافی آن یکصد درم و شیرخشت خراسانی
و تمرهندی منقی از حب و لیف از هر یک ده مثقال در آن حل کرده بپالایند و بیاشامند
مطبوخ اهلیلج اصغر نافع از برای اسهال صفراوی و صداع حادث بمشارکت معده
از غلبهٔ صفرا در معده صنعت آن پوست هلیله زرد پنج درم شاهتره سه درم عناب خراسانی
ده دانه تمرهندی مویز منقی از هر یک ده درم جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر
منقی از حب پانزده درم در آن حل کرده صاف نموده سقمونیا نیم دانگ تا دو دانگ
سوده داخل کرده بنوشند و غذا مرقهٔ چوزه مرغ مطبوخ با آب آلو یا آب تمرهندی یا آب غوره
یا آب سماق باشد مطبوخ اهلیلج نافع از برای دوار صفراوی صنعت آن پوست هلیله
زرد شاهتره از هر یک ده درم در یک رطل و نیم آب بجوشانند تا ثلث بماند بر روی
فلوس خیارشنبر و شیرخشت خراسانی از هر یک ده مثقال صاف نموده بمالند و بیفشارند
و بپالایند و یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند مطبوخ اهلیلج دیگر
نافع از برای دوار حادث بمشارکت معده از اخلاط مریه در معده صنعت آن پوست
هلیله زرد شش درم آلوی سیاه آلوی بخارای از هر یک ده دانه سپستان بیست دانه
تمرهندی منقی از حب ده درم تخم کاسنی چهار درهم جوشانیده صاف نموده ترنجبین
خراسانی سی درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر یکدانگ سقمونیای مشوی

سردار و نموده بنوشند بهتر است مطبوخ اهلیلج نافع از برای سدر و صفراوی
صنعت آن پوست هلیله زرد و بنفشه از هر یک ده درم در یک رطل آب بجوشانند تا ثلث
باقی ماند صافی نموده بیست درم شیرخشت خراسانی دران حل کرده صافی نموده بنوشند
مطبوخ اهلیلج مستعمل در دوار و سدر از برای اسهال خلط محدث آن هرگاه بوده
باشد علت قوی صنعت آن پوست هلیله زرد پانزده درم آلوی سیاه بزرگ دانه بیست
دانه سپستان سی دانه مویز منقی بیست درم تمر هندی پانزده درم شاهتره بودنه از هر یک
ده درم ورق گلسرخ شش درم افسنتین رومی پنجدرم بادآورد سه درم رازیانه انیسون
از هر یک یکدرم سقمونیای مشوی یکدانگ سوده دران حل کرده سحرگاه نیمگرم بیاشامند
مطبوخ اهلیلج دیگر مسهل سودا و اخلاط محترقه نافع از برای امراض سوداوی و صفراوی
خصوص از برای دوار صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک
دو درم و نیم افتیمون افسنتین رومی تربد سفید مجوف مصمغ مدبر سه درم آلوی سیاه
پانزده دانه تمر هندی منقی از حب و لیف ده درم همه را بدستور مقرر جوشانیده صافی
نموده فلوس خیارشنبر ده مثقال ترنجبین بیست درم دران بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین
یکدرم دران داخل کرده سحر نیمگرم بیاشامند مطبوخ اهلیلج طبری این مطبوخ را در کناش
موسوم بمعالجات بقراطی ذکر کرده و گفته که هرگاه بوده باشد دوار از اخلاط حاره محتبسه در
بطون دماغ و طبیب را لازم است که در تقسیم دوا نظر کردن بقوت علیل و سایر قوانین پس اگر
مانعی منع نکند اول فصد قیفال نماید پس اسهال طبیعت فرماید بعد از چند روز باین مطبوخ و اقلش
باید که پنجروز از فصد بگذرد و مقتضی طبیعت و قوت این مطبوخ آنست که ملطف و منضج اخلاط است
و مسهل و مستفرغ جمیع بدنست و اگر یک شربت کفایت کرد بهتر و الا باید که بیاشامند دو شربت
و سه شربت صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک پانزده درم
افسنتین رومی قنطوریون دقیق حشیش غافث از هر یک چهار درم تمر هندی منقی از لیف
و حب ده درم عناب آلوی سیاه از هر یک سی دانه پرسیاوشان پنجدرم اصل السوس
تراشیده مرضوض چهار درهم مجموع را بدستور مقرر در مطبوخ بجوشانند و صافی نموده بگیرند

ازان یک شربت و بمالند دران غاریقون سفید دو ثلث درمی تربد سفید مدبر یک درم
سقمونیای انطاکی مشوی سه طسوج بعد از آنکه همه را سحق نموده بجلاب سکری سرشته باشند
پس از آن نیم گرم کرده اول طلوع صبح بنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر منقول از کناش
بقراطی مستعمل در دوار از اخلاط ریاحیه محتبسه در بطون دماغ و بر طبیب واجب است که
اگر قوت اطاعت کند فصد قیفال نماید تقلیل بالیس البعد از هجر و ز اسهال طبیعت نماید باین مطبوخ
صنعت آن پوست هلیله زرد سی درم تمر هندی منقی از حب و لیف سی درم افتیمون ده
هفت درم رازیانه زوفای خشک صعتر فارسی از هر یک پنج درم عناب آلوی سیاه از
هر یک سی دانه مویز منقی بیست درم مجموع را بدستور مقرر بپزند و صافی نموده بگیرند
ازان یک شربت و حل کنند دران تربد سفید یک درم سقمونیای انطاکی مشوی یک دانگ
نیم گرم کرده بیاشامند مطبوخ اهلیلج این مطبوخ جامع مسهل هر سه خلط است و پاک میکند
دماغ را و نافع است از برای امراض دماغی خصوص از برای دوار و سدر حادث از اخلاط
مختلفه سوای خون صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک ده
درم آلوی سیاه سی دانه تمر هندی منقی پانزده درم شاهتره هفت درم افتیمون ده می
سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده بگیرند ازان یک رطل
و بمالند دران تربد مدبر یک درم صبر سقوطری ربع درمی غاریقون دو دانگ و بنوشند
سیفر نمایند که اگر ادویه بسر دارد راحت بسته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند
بهتر است و اگر در مطبوخ ده مثقال فلوس خیارشنبر حل کرده بیالایند و یک مثقال روغن بادام
شیرین داخل کرده بنوشند اقوی است مطبوخ اهلیلج با شاهترج شیخ رئیس گفته که هر گاه
بوده باشد سبب دوار و سدر حادث بمشارکت معده و اخلاط مریه ساذجه در معده پس باید که
استفراغ یا اسهال باین مطبوخ بعد از قی نموده شود صنعت آن پوست هلیله زرد شش درم
آلوی سیاه آلوی بخارائی از هر یک ده دانه سپستان سی دانه شاهتره سنای مکی از هر یک
پنج درم ورق گلسرخ چهار درم عناب ده دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک
دو درم عنب الثعلب اصل السوس گل بنفشه گل نیلوفر از هر یک سه درم مجموع را در سه رطل

رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده شیرخشت خراسانی تمرهندی منقی از هر یک
بیست از هر یک ده مثقال ترنجبین فلوس خیارشنبر از هر یک پانزده مثقال دران بمالند
مالیدنی قوی و بپالایند و یک مثقال روغن بادام شیرین بران بچکانند و بیاشامند مطبوخ
الهلیلج با غاریقون از اهرن گفته که میباشد دوار یا از معده یا از سر و آنچه بوده باشد مختصر
بسبب آنکه بیاشامند صاحب انرا این مطبوخ که مسهل اخلاط ثلثه است از سر و شیرا این مطبوخ
نافع است از برای جنون چون استعمال کرده شود و بعد از تدابیر منومه چون خواب آید
مسهل خلط نماید با این مطبوخ بعد از نضج باده و بعد از تنقیه چند روز او را رخصت استراحت فرمایند
و امر کنند او را ابتدا بتدبیر مرطبه از اغذیه و غیره بالبس اعاده کنند دوای مسهل را و برای طبیعت
که اعاده همین مسهل نماید یا اقوی ازین چون حب اسطوخودوس صنعت آن هلیله زرد ده درم
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک هفت درم پوست بلیله آمله منقی از هر یک چهار درم
مویز سرخ منقی ده درم آلوی سیاه ده دانه گاوزبان بادرنجبویه حشیش غافث اسطوخودوس
از هر یک سه درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرزنجوش دو درم افتیمون در کتان بسته
ده درم افرنجمشک سافج هندی انیسون از هر یک یکدرم مجموع را بدستور مقرر بجوشانند
و صافی نموده غاریقون سفید صبر سقوطری از هر یک یکدرم نمک نفطی لاجورد مغسول
از هر یک دو دانگ شحم حنظل یکدانگ شکر سرخ ده درم غاریقون را به لبنیت آردبیز موی
بمالند و بیزند و باقی ادویه را سوده که کوفته بیخته باشند در شکر سرشته در مطبوخ بمالند
و بنوشند مطبوخ الهلیلج مستعمل در اقسام جنون وقتیکه سودای محترقه از صفرا باشد چون
استعمال کرده شود و بعد از فصد و سایر تدابیر سرسام صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد پانزده
درم پوست هلیله کابلی ده درم افتیمون افسنتین رومی از هر یک چهار درم بسفایج فستقی
پوست تراشیده نیم کوفته پنجدرم سناکی سه درم جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر
بیست درم ترنجبین پاک کرده پنجاه درم دران حل کرده صافی نموده بنوشند و بعضی اوقات
پنجدرم سقمونیای مشوی داخل نمایند و بعضی اوقات بنفشه گل نیلوفر عناب جوشانیده
اضافه نمایند و این نسخه بطریق دستور العمل است در خور هر شخص زیاده و کم کنند و بعضی

اوقات از جہت تقویت قوت مصطکی رومی وافتیمون داخل نمایند مطبوخ اہلیلج دیگر مسہل صفرا مستعمل در صداع صفراوی صنعت ان پوست ہلیلہ زرد و پوست ہلیلہ کابلی اصل السوس از ہر یک دو مثقال آلوی سیاہ دہ عدد مویز منقی بست عدد عناب خراسانی پانزدہ عدد و تمر ہندی پنج مثقال جوشانیدہ صافی نمودہ شیر خشت خراسانی و ترنجبین از ہر یک پانزدہ درم دران داخل کردہ صافی نمودہ فلوس خیار شنبر پانزدہ مثقال دران حل کردہ باز صافی نمودہ روغن بادام شیرین یک مثقال دران داخل کردہ بنوشند مطبوخ اہلیلج مسہل صفرا مستعمل در صداع صفراوی صنعت ان پوست ہلیلہ زرد و تمر ہندی منقی از حب و قشر و لیست از ہر یک سی درم مویز طائفی منقی از حب عناب سپستان از ہر یک سی دانہ شنبلید خشک دوازدہ مثقال آلوی سیاہ سی عدد و ہمہ را در شش رطل آب بپزند تا دو رطل بماند پس بگیرند از ان ہر روز ہفتاد مثقال و حل کنند دران دوازدہ مثقال فلوس خیار شنبر منقی از حب و بمالند و بپالایند و بچکانند بران روغن بادام شیرین یک مثقال و بنوشند مطبوخ اہلیلج دیگر مستعمل در صداع صفراوی کہ در اسہال صفرا قوی تر از نسخہ قبل است و اسہال صفراوی غلیظ یعنی مرہ محی میکند صنعت ان پوست ہلیلہ زرد پانزدہ درم آلوی سیاہ فارسی بزرگ دانہ لیست دانہ عناب خراسانی لبست دانہ تمر ہندی منقی از حب پانزدہ درم شاہترہ دہ درم افسنتین رومی پنج درم مجموع را در دو رطل آب بپزند تا بثلث رسد صافی نمودہ بگیرند از ان شش اوقیہ و حل کنند دران شیر خشت خراسانی و ترنجبین از ہر یک یک اوقیہ و تقویت نمایند آنرا بہ نیم دانگ سقمونیای مشوی و بیاشامند و اگر مادہ اغلظ باشد سزاوار آنست کہ بعوض شیر خشت و ترنجبین نیم مثقال صبر سقوطری دران داخل کردہ بنوشند مطبوخ اہلیلج دیگر مستعمل در صداع صفراوی ہرگاہ با صفرا شائبہ از بلغم باشد صنعت ان پوست ہلیلہ زرد لبست درم تمر ہندی منقی از حب سی درم برسیاوشان اصل السوس از ہر یک شش درم شاہترہ پانزدہ درم افسنتین رومی ہفت درم عناب سی دانہ آلو لبست دانہ مویز منقی از حب دہ درم کشنیز خشک یک کف مجموع را در آب بپزند چنانکہ رسم مطبوخ است و بفشارند و صافی نمودہ در مقدار یک

شربت از ان فی الحال پانزده درم ترنجبین پاک کرده حل کرده صافی نمایند و مقدار طسوج سقمونیا و
دو ثلث درمی تربد سفید مدبر دران بمالند تا نیکو مخلوط شود و بیاشامند مطبوخ الهلیلج دیگر
صفرا و سودای محترق از صفرا و صداع صفراوی و سوداوی را مفیدست صنعت آن پوست
هلیله زرد هفت درم پوست هلیله کابلی آمله منقی از هر یک چهار درهم تخم کاسنی نیم کوفته گلسرخ
منزوع الاقماع از هر یک سه درم عناب بیست عدد آلوی سیاه پانزده عدد گل نیلوفر دو
درم ریوند چینی نیم درم ریوند را نیم کوفته در صره کتانی بسته مجموع را در آب بجوشانند بدستور
مقرر پس صافی نموده بیست و پنج درم شیرخشت دران حل کرده صافی نموده تربد سفید مدبر
چهار دانگ پوست هلیله زرد نیم درم سقمونیای مشوی یکدانگ گلسرخ منزوع الاقماع یکدانگ
کوفته بیخته دران حل کرده بیاشامند و اگر سرد ارو را حب ساخته فرو برند و بعد از آن مطبوخ
را بیاشامند بهترست مطبوخ الهلیلج فواکهی ملین طبع ست بازلاق و اسهال صفرا و نافع
ست از برای صداع صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد چهار درم عناب بیست دانه
سپستان سی دانه آلوی سیاه بزرگ آلوی خراسانی سیر شیر اصفهانی از هر یک ده دانه
تمر هندی منقی از حب و لیف ده مثقال افسنتین رومی تخم خیارزه تخم کشوث تخم کاسنی گل
نیلوفر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه از هر یک سه درم مجموع را در دو رطل و نیم آب بجوشانند
تا ثلث باقی ماند پس صافی نموده حل کنند دران فلوس خیارشنبر منقی از حب و شیرخشت خراسانی
از هر یک ده مثقال ترنجبین پانزده مثقال و بمالند و بپالایند و بچکانند بران روغن
بادام شیرین یک مثقال و بیاشامند و اگر با صفرا شائبه از بلغم باشد باکی نیست که تقویت
کرده شود این مطبوخ برلیله ریوند چینی دو دانگ تربد سفید محکوک ملتوت بروغن بادام شیرین
و خصوص یک درم هر دو را کوفته بیخته بران پاشیده نیم گرم بنوشند مطبوخ الهلیلج المنضج
البنفسجی مستعمل در علاج رموی ابن اسحق گفته که اسهال مطبوخ الهلیلج و منضج نافع ست از برای
کابوس حادث از سودای محترقه از خون چون استعمال کرده شود و بعد از فصد صنعت آن
پوست هلیله زرد و بنفشه خشک از هر یک پنج درم تمر هندی منقی از حب ده درم در آب
بپزند و صافی نموده بیست درم شیرخشت خراسانی دران حل کرده باز صافی نموده بنوشند

مطبوخ الهلیلج الاصفر مسهل صفرا برفق است و اسهال صفرا بان بعد از نضج نافع است
از برای صداع صفراوی صنعت ان پوست هلیله زرد بست درم در دو رطل اب بجوشانند
تا ثلث بماند پس صافی نموده حل کنند دران وزن چهل درم ترنجبین پاک کرده و سی درم شیرخشت
خراسانی و صافی نموده بنوشند به نسخهٔ دیگر پوست هلیله زرد ده درم تا بست درم نیم کوفته
در سه رطل اب بجوشانند برفق تا یک رطل بماند صافی نموده شکر طبرزد بست درم شیرخشت
هر کدام که باشد پانزده درم دران حل کرده صافی نموده بیاشامند
پوست هلیله زرد بست درم در یک من اب بپزند تا ثلث بماند صافی نموده
شیرخشت خراسانی در هفتاد درم اب مطبوخ حل کرده صافی نموده بنوشند
یا بیاشامند بدل آن ترنجبین چهل درم کنند مسیفر مایند که اگر بدل این هر دو شکر
بست درم کنند بهتر است مطبوخ الهلیلج دیگر مسهل صفرا مستعمل در صداع
صنعت آن پوست هلیله زرد تمر هندی منقی از حب و قشر و لیف از هر یک
ده درم هر دو را در دو رطل اب بپزند تا بثلث رسد صافی نموده بگیرند از آن
سه اوقیه و داخل کنند دران فلوس خیار شنبر منقی از حب و بمالند و
حل کنند دران یک مثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند
مطبوخ الهلیلج دیگر مستعمل در ربع دموی صنعت آن پوست هلیله زرد پوست
هلیله سیاه از هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی از هر یک پنجدرم مویز منقی
سپستان از هر یک سی عدد بولک بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه
از هر یک یک درم برگ کرفس تر برگ کاسنی تر از هر یک یک
دسته پودینه خشک ده شاخه بنفشه پنج درم تمر هندی بست درم در
... بپزند تا نیم من بماند پس بمقدار ده مثقال از ان سی درم ترنجبین حل کرده
مطبوخ الهلیلج دیگر مستعمل در ربع صفراوی صنعت ان پوست
هلیله زرد از هر یک هفت درم گل بنفشه پنجدرم افتیمون
چهار درم تخم شبت تخم خربزه نیم کوفته بیخ خربزه از هر یک

پنجدرم جوشانیده صافی نموده مقدار صد درم یا زیاده یا کمتر تا پنجاه درم سکنجبین آمیخته
نیم گرم بنوشند مطبوخ اهلیلج مستعمل در ربع سوداوی که اسهال قوی کند صنعت آن
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک ده درم پوست بلیله آمله منقی از هر یک پنجدرم افسنتین و
چهار درم افتیمون هفت درم لسان الثور بادرنجبویه بسفایج فستقی نیم کوفته از هر یک چهار درم
سنامکی پنجدرم آلوی سیاه مویز خراسانی از هر یک بیست دانه جمله را در دو من آب بپزند
تا نیم من بماند پس صافی نموده در یکصد درم از آن یک مثقال غاریقون سفید و نیم درم صبر سقوطری
و نیم درم ملح نفطی و یک دانگ خربق سیاه کوفته بیخته بعسل شربه حل کنند و بنوشند و اگر این
اجزا را حب بسته فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بنوشند بهتر است حب مسهلی که بدل اجزای
سردارو در مطبوخ استعمال کرده میشود صنعت آن افتیمون یکدرم تربد سفید مدبر یکدرم و نیم
تانخواه دو دانگ بسفایج فستقی چهار دانگ انیسون تخم کرفس رازیانه از هر یک دو دانگ
ایارج فیقرا غاریقون سفید از هر یک یکدرم نمک هندی مقل ازرق از هر یک نیمدرم کوفته
بیخته بآب پودینه تازه شربه حبوب سازند وقت خواب یکدرم و نیم از آن حبوب فرو برند و
سحر مطبوخ ساده را نیم گرم بنوشند مطبوخ اهلیلج که مسهل صفرا و سودای محترق از
صفرا است و صداع صفراوی و سوداوی را نافع است صنعت آن پوست هلیله زرد هفت
درم پوست هلیله کابلی آمله منقی از هر یک چهار درم تخم کاسنی نیم کوفته گلسرخ منزوع الاقماع
از هر یک سه درم عناب بیست دانه آلوی سیاه پانزده دانه ریوند چینی نیم درم ریوند را
نیم کوفته در صره کتانی کرده گل نیلوفر دو درم مجموع را بدستور مقرر طبخ نموده شیرخشت
خراسانی بیست و پنجدرم در آن حل کرده صافی نموده سردارو تربد سفید چهار دانگ پوست
هلیله زرد نیمدرم سقمونیای مشوی گلسرخ از هر یک دانگ بسایند و در آن داخل کرده
بیاشامند و اگر سردارو را حب بسته فرو برند و بعد از آن مطبوخ را بیاشامند بهتر است
مطبوخ اهلیلج مستعمل در سوء مزاج حار مادی کبد و در رمدی بعد از فصد و در صفراوی که
پیش از فصد هر گاه فصد واجب نباشد صنعت آن پوست هلیله زرد تمر هندی منقی
از حب و لیف از هر یک ده درم آلوی سیاه بیست دانه جوشانیده صافی نموده شیرخشت

خراسانی ده درم دران حل کرده بنوشند مطبوخ اہلیلج مستعمل در سوء مزاج
بارد مادی کبد که بجهت تنقیه ماده مفید هند صنعت آن پوست ہلیله کابلی پانزده درم
افسنتین رومی غافث از ہریک پنجدرم گلسرخ دو درم تربد سفید مدبر مرضوض سه درم
سنبل الطیب یک درم پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه رازیانه انیسون از ہریک دو
درم افتیمون پنجدرم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض ہفت درم مویز منقی
شش دانه انجیر زرد پانزده دانه جوشانیده صافی نموده بیست درم فانیذ خزامی در
یکصد درم ازین مطبوخ داخل کرده صبح بنوشند و اگر شب وقت خواب حمی فراگرفته شود
از ایارج فیقرا یک درم غاریقون سفید یک درم نمک طعام یکدانگ ریوند چینی دو دانگ
انیسون مقل ازرق از ہریک یکدانگ یا یک کرفس تازه حب ساخته فرو برند و صبح مطبوخ
مسطور را بنوشند بهترست مطبوخ اہلیلج مستعمل در ورم بارد کبد بجهت استفراغ ماده
صنعت آن پوست ہلیله کابلی ہلیله سیاه از ہریک ده درم بیخ رازیانه سه درم غافث
چهار درم تخم کشوث سه درم انیسون بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض افتیمون
از ہریک پنجدرم ریوند چینی نیم کوفته نیم مثقال مویز منقی بیست درم بدستور بپزند و
صافی نموده بیست درم فانیذ و سه درم ترنجبین دران حل کرده صافی نموده شب وقت
خواب حمی که فراگرفته باشند از ایارج فیقرا و غاریقون سفید از ہریک درم فرو برند صبح
مطبوخ مسطور را نیم گرم بنوشند مطبوخ اہلیلج مستعمل در ورم حار طحال بعد از فصد
باسلیق و حبل الذراع و اسیلم جانب چپ صنعت آن پوست ہلیله زرد ہلیله سیاه از ہریک
ہفت درم و نیم شاہترج کزمازج پوست بیخ کبر از ہریک سه درم تخم کشوث تخم کاسنی
از ہریک یکدرم و نیم آلوی سیاه پانزده دانه جوشانیده صافی نموده سحرگاه
ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون سفید شش یک درم حب ساخته فرو برند و بامداد
مطبوخ را نیم گرم بنوشند مطبوخ اہلیلج مستعمل در صلابت طحال بعد از فصد و تدبیر
لطیفه صنعت آن پوست ہلیله کابلی ہلیله سیاه از ہریک ہفت درم شاہترج ده درم
بیخ اذخر غافث از ہریک پنجدرم کزمازج سه درم اشنه انیسون تخم کرفس رازیانه

از هر یک سه درم جوشانیده صافی نموده شربتی دوا وقیه با یکدرم ایارج فیقرا و یک درم
غاریقون سفید که حب ساخته سحر فرو برند و صبح مطبوخ را بنوشند مطبوخ اهلیلج مستعمل در
یرقان اصفر بسبب سده مابین کبد و مراره صنعت آن پوست هلیله زرد پانزده درم هلیله سیاه
هفده درم شاهتره غافث افسنتین رومی از هر یک پنجدرم مویز منقی بست درم مصطکی
رومی افتیمون از هر یک سه درم ابرسا بیخ خطمی بیخ رازیانه پوست بیخ کبر از هر یک هفت
درم تربد سفید پنجدرم افتیمون ده درم آلوی سیاه بست عدد تمر هندی منقی از حب و لیف
و قشر یازده درم در سه من آب بجوشانند تا بیک من رسد صافی نموده هفتاد درم از آن
با نیم من غاریقون هش سفید دو دانگ نمک هندی و یکدانگ محموده مشوی هر روز
تا یک مرتبه بدهند مطبوخ اهلیلج دیگر مستعمل در یرقان شود که سبب آن سده میان
کبد و طحال باشد بعد از فصد باسلیق یا فصد اسیلم از دست چپ صنعت آن پوست
هلیله زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی بیخ کرفس بیخ رازیانه از هر یک هفت درم گل کبر
پوست بیخ کبر اسقولوقندریون از هر یک شش درم خربق سیاه چهار درهم مویز منقی
بست درهم آلوی سیاه بست عدد تمر هندی منقی از حب و لیف و قشر ده درم افتیمون
پنجدرم در سه من آب بجوشانند تا بثلث رسد صافی نموده شربتی هفتاد درم با یکدرم
ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون هش سفید و یکدرم تربد بدهند و این مطبوخ را سه دار و چند
مرتبه باید داد مطبوخ اهلیلج نافع از برای یرقان شود بسبب سده مابین طحال کبد
صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم هلیله سیاه هفت درم افسنتین رومی پنجدرم مویز منقی
پانزده درم پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه بیخ کاسنی از هر یک پنجدرم آلوی
سیاه بست عدد تمر هندی منقی از حب و لیف و قشر پانزده درم افتیمون سه درم در سه من آب
بجوشانند تا یک من بماند صافی نموده ده درم فلوس خیار شنبر در یکصد درم از آن حل
نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند مطبوخ اهلیلج دیگر نافع
از برای صلابت طحال صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پنج
گلسرخ گاوزبان بادرنجبویه شاهتره عنب الثعلب پرسیاوشان از هر یک مثقال

سنا مکی یکتوله عناب ده دانه جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند آفتابی
چهار توله دران حل کرده صافی نموده روغن بادام چهار ماشه اضافه نموده بنوشند غذا میان
روز نخوداب و شب قلیه خشکه مطبوخ اهلیلج نافع از برای ورم دموی کلیه بعد از فصد
باسلیق و در صفراوی بغیر فصد صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم تمرهندی منقی از دانه
و لیف بست درم آلوی سیاه سی عدد عناب سپستان از هر یک پنجاه عدد گل بنفشه
خشک تخم کشوث از هر یک دو مثقال برگ کاسنی یکدسته عنب الثعلب یکدسته جوشانیده
صافی نموده ترنجبین منقی ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم دران حل کرده صافی نموده
سه طسوج سقمونیا اضافه نموده نیم گرم بنوشند و اگر حاجت باقی باشد در مدت سه روز
سه مرتبه این مطبوخ را بدهند مطبوخ اهلیلج دیگر نافع از برای جمیع امراض صفراوی
مانند صداع و حمیات صفراویه و جز آنها صنعت آن پوست هلیله زرد پخته یعنی رسیده
بست و پنج درم تمرهندی پنج استار شاهتره پانزده درم عناب خراسانی بست عدد
سپستان پنجاه عدد آلوی سیاه ده دانه گلسرخ شش درم برگ عنب الثعلب پنج درم
تخم کشوث پنج درم برگ کاسنی تازه یکدسته تخم کاسنی نیم کوفته پنج درم مجموع را در پنج رطل
آب بپزند تا دو ثلث و یک رطل بماند و بیاشامند با انیسوف سقمونیا یک دانگ نمک هندی
دو دانگ صبر مغسول یک درم و نیم کثیرا نیم دانگ تربد سفید مدبر یک مثقال کوفته
بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بجلاب سرشته حب ساخته فرو برند یا در مطبوخ
مالیده بنوشند مطبوخ اهلیلج نافع از برای خارش صنعت آن هلیله زرد منقی از نوی
پانزده درم پرسیاوشان شاهتره از هر یک پنج درم مامیران چینی دو درم تخم کاسنی
سه درم بسفایج فستقی گلسرخ حشیش افستنتین از هر یک سه درم جمیع اجزا را در سه رطل آب
بجوشانند تا دو ثلث یا یک رطل بماند پس صافی نموده در آن پنج درم افتیمون داخل کرده
یک شب بگذارند پس بمالند و صافی نموده پانزده درم ترنجبین پاک کرده در آن انداخته بمالند و
مرتبه دیگر صافی نموده بنوشند مطبوخ اهلیلج مسهل صفرا مستعمل در صداع کائن بمشارکت
معده بسبب غلبه مره صفرا در معده و التهاب آن که استعمال کرده شود این مطبوخ اهلیلج

استعمال نمی صفرا صنعت آن پوست هلیله زرد پنجدرم شاهتره سه درم عناب ده عدد تمر هندی
منقی از حب و مویز از حب از هر یک ده درم جوشانیده صافی نموده فلوس خیار شنبر پانزده درم
دران حل کرده صافی نموده سقمونیا نیم دانگ نشاسته دو دانگ داخل کرده بنوشند و
غذا مرقهٔ جوزه مرغ مطبوخ باب آلو و آب غوره و آب سماق تناول نمایند مطبوخ
اهلیلج اسود نافع از برای مالیخولیا بجهت آنکه اخراج سودا از دماغ میکند بقوتی که در آنست
و نیز این مطبوخ نافع است از برای ابتدای جذام و از برای جرب و قوبا و بهق سیاه و کلف
صنعت آن هلیله سیاه ده درم سنای مکی هفت درم تربد سفید مدبر چهار درم بسفایج فستقی
پنجدرم سطوخودوس ده درم مویز طایفی دانه بیرون کرده افتیمون از هر یک ده درم ادویه
را سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس صافی نموده افتیمون را
در پارچهٔ کتانی بسته در آن مطبوخ که خوب گرم باشد اندازند و یک شب بگذارند و صبح
باز آن آب را گرم کرده کیسهٔ افتیمون را بمالند و بفشارند و دور کنند پس بگیرند غاریقون
سفید ثلث درمی صبر سقوطری زرد یکدرم نمک هندی نیم درم خربق سیاه ربع درمی همه را
نرم سوده بجلاب شکری سرشته در مطبوخ نیکو مالیده نیم گرم بنوشند و این مطبوخ
بسیار قوی است و اگر خواسته باشند اجزای سر دارو را با دو دانگ کثیرا حب ساخته فرو
برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند مطبوخ اهلیلج اسود دیگر مسهل سودا است
نافع است از برای مالیخولیا هرگاه خلط موجب سودای خفیف باشد و بوده باشد مایل بصفرا
صنعت آن هلیله سیاه هندی پوست هلیله کابلی از هر یک دو درم پوست بلیله آمله منقی از
هر یک پنجدرم افسنتین رومی گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض
از هر یک چهار درم سنای مکی پنجدرم آلوی سیاه مویز منقی از هر یک بیست دانه مجموع را
در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد بر روی هفت درم افتیمون در کتان بسته صافی
نموده یک شب بگذارند و روز دیگر گرم کرده کیسه را بمالند و بفشارند و دور کنند و تقویت
عمل آن نمایند بغاریقون سفید یک مثقال نمک نفطی صبر سقوطری از هر یک نیم درم
خربق سیاه یک دانگ و بیاشامند و اگر اجزای سر دارو را حب ساخته فرو برند و

بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند بهتر است نسخهٔ دیگر از مطبوخ هلیله سیاه
ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض پنجدرم اسطوخودوس سنا مکی از هر یک
هفت درم ورق گلسرخ گاوزبان بادرنجبویه از هر یک چهار درم رازیانه انیسون از
هر یک یکدرم خربق سیاه دو دانگ غاریقون سفید نیم درم تربد سفید یکدرم زنجبیل
نیم درم همه را در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل رسد پس بگیرند افتیمون ده درم و در پارچه
کتانی بسته در آن اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و صرهٔ افتیمون را
دائم بمالند باتم قوت تا تمام قوت آن بیرون آید پس آن کیسه را نیکو فشرده دور کنند و مطبوخ
را صافی نموده پیش از نوشیدن مطبوخ حبی که فرا گرفته باشند از لاجورد و نمک نفطی و ایارج
فیقرا و شحم حنظل از هر یک دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب
ساخته بورق نقره پیچیده فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را نیم گرم بنوشند نسخهٔ دیگر
هلیله سیاه هندی ده درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض پنجدرم سنا مکی هفت درم
اسطوخودوس چهار درم مجموع را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل رسد پس بگیرند
افتیمون ده درم در صرّه بسته دران اندازند و جوشی دیگر داده فرود آورند و دوا یا خرقه
را بمالند تا قوت افتیمون بیرون آید و مطبوخ سرد شود پس صرّه افتیمون را بفشارند و
دور کنند و مطبوخ را صافی نموده بتقویت فعل آن سرداروی متخذ از غاریقون سفید
چهار دانگ خربق سیاه یکدانگ ایارج فیقرا یک درم اجزا را کوفته نرم کوبیده بجلاب
شکری سرشته در مطبوخ بمالند و گرم کرده مطبوخ را نیم گرم بنوشند و اگر اجزای سرداروی
را کوفته بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ
را نیم گرم بیاشامند مناسب است مطبوخ الهلیلج اسود دیگر نافع از برای مالیخولیا
و ورم طحال صنعت آن هلیله سیاه هندی پوست هلیله کابلی آمله منقی از نوی از هر یک
چهار درم ورق گلسرخ تخم کاسنی نیم کوفته عذبه از هر یک سه درم بسفایج فستقی افتیمون
از هر یک ده درم گاوزبان دو مثقال عناب پانزده دانه آلوی بستی ده دانه لبقالون
مقشر بجوشانند و صافی نموده بروی ترنجبین و شکر انگبین یعنی فانید سنجری از هر یک

پانزده درم و بمالند و صافی نموده بیاشامند و گاہی تقویت کرده میشود با مطبوخ سرنجین مدبر یکدرم سر بنفشه خشک نیم درم ریوند چینی کثیرا سقمونیای مشوی از ہر یک یکدانگ باین نحو که اجزا را کوفته بیخته بجلاب سکری سرشته در مطبوخ بمالند و مطبوخ را نیم گرم بنوشند یا آنکه اجزا کوفته بروغن بادام چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ را بنوشند **مطبوخ اہلیلج اصغر** نافع از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا صنعت آن پوست ہلیله زرد بالیده کوبیده ہفت درم تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر سر بنفشه سنامکی از ہر یک پنجدرم اصل السوس پوست تراشیده جبانیده یعنی مرضوض سه درم مویز طایفی منقی از دانه ده درم عناب سپستان آلوی سیاه ہمه بزرگ دانه بالیده از ہر یک بست عدد مجموع را شب در سه رطل آب گرم بقانون مقرر بخیسانند و صبح باتش ملایم بجوشانند تا بیک رطل رسد پس بر روی فلوس خیار شنبر و ترنجبین منقی از حبا از ہر یک پانزده درم صافی نموده بمالند و بپالایند و یک درم روغن بادام شیرین بر آن بچکانند و بنوشند مطبوخ به نسخه دیگر که تنقیه معده نماید از سودای محترق از صفرا و نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا صنعت آن ہلیله زرد منزوع النوی ہلیله کابلی منزوع النوی از ہر یک ہفت درم سنامکی پنجدرم تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر سر بنفشه از ہر یک پنجدرم اصل السوس سه درم مویز طایفی منزوع العجم ده درم عناب سپستان آلوی سیاه از ہر یک بست دانه مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل باند پس بر روی ترنجبین و فلوس خیار شنبر از ہر یک پانزده مثقال صافی نموده نیکو بمالند و بپالایند و مقدار دو درم روغن بادام شیرین بر آن بچکانند و نیم گرم بیاشامند نسخه دیگر پوست ہلیله زرد شش درم آلوی سیاه بزرگ دانه آلوی بخارائی از ہر یک بست دانه سپستان سی دانه سنامکی شاہتره از ہر یک پنجدرم ورق گلسرخ چهار درم عناب ده دانه رازیانه تخم کشوث تخم کاسنی نیم کوفته گاوزبان از ہر یک دو درم عنب الثعلب اصل السوس سر بنفشه گل نیلوفر از ہر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صافی نموده بگیرند و از آن یک رطل و داخل نمایند در آن

شیرخشت خراسانی و تمرهندی منقی از حب ولیف از هر یک ده مثقال ترنجبین یا آن
کرده فلوس خیارشنبر منقی از حب از هر یک پانزده مثقال و بمالند و بپالایند و بچکانند برا
یک مثقال روغن بادام شیرین و بنوشند مطبوخ الهلیلج اصغر دیگر که مسهل اخلاط
سوخته است و تنقیه دماغ کند و نافع است از برای مالیخولیا صنعت آن پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی فسنتین رومی افتیمون از هر یک دو درم تربد سفید مدبر نیم درم آلوی سیاه
پانزده عدد تمرهندی منقی از حب ولیف ده درم لقالون مقرر طبخ نمایند و صافی نمایند
بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال ترنجبین بیست درم و بمالند و بپالایند و بچکانند بر آن
روغن بادام شیرین تازه و نیم گرم بیاشامند مطبوخ الهلیلج اصغر با افتیمون نافع
از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفرا صنعت آن پوست هلیله زرد تمرهندی
منقی از حب شاهتره از هر یک ده درم آلوی سیاه بزرگ بیست عدد ورق گلسرخ تخم کاسنی
نیم کوفته از هر یک پنجدرم سپستان پنجاه دانه مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند
پس بگیرند افتیمون ده درم و در خرقه کتان بسته دران اندازند و یک جوش دیگر داده
فرو دآورند و دایم بمالند تا سرد شود پس صره افتیمون را افشار نزده دور کنند و مطبوخ
راگرم کرده صافی نمایند بر روی ترنجبین بیست درم و بمالند مرتبه دیگر و صافی نموده سقمونیا
مشوی یک دانگ صبر سقوطری زرد مغسول یک درم تربد سفید مدبر یک درم همه را
کوفته بجلاب سکری سرشته در مطبوخ حل نموده نیم گرم بنوشند مطبوخ الهلیلجات
اسهال سودای محترق کند و نافع است از برای مالیخولیای حادث ازان صنعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هندی از هر یک هفت درم پوست بلیله آمله منقی
سنا مکی گاوزبان شاهتره افتیمون بادرنجبویه سطوخودوس قنطوریون دقیق از هر یک
چهار درم بسفایج فستقی پوست تراشیده مرضوض سه درم تربد سفید مدبر مرضوض دو درم
در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل آب بماند صافی نموده بنوشند و گاهی
تقویت کرده میشود این مطبوخ بغاریقون سفید نیم درم خربق سیاه سه طسوج شحم حنظل
دو دانگ مطبوخ الهلیلجات دیگر که اسهال اخلاط سوخته کند و منقی دماغ و نافع

است از برای مالیخولیا صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
هندی پوست هلیله سبز چینی از هر یک ده درم آلوی سیاه سی عدد تمر هندی منقی از حب
پانزده درم افسنتین رومی سه درم شاهتره هفت درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل باقیماند بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال صافی نمایند و بمالند و صافی نموده
بچکانند بر آن روغن بادام شیرین یک مثقال و بنوشند و گاهی تقویت کرده میشود
این مطبوخ بانچه که بگیرند تربد سفید یکدرم ایارج فیقرا نیم درم غاریقون سفید دو دانگ کوفته
بروغن بادام شیرین چرب نموده حب ساخته فرو برند و بعد از دو ساعت مطبوخ
را نیمگرم بنوشند مطبوخ اهلیلج که مستعمل است در قطرب که سبب آن سودای محترق
از صفرا و یا خون باشد چون استعمال کرده شود و بعد از نضج ماده و بعد از فصد و قتیکه فصد
لازم باشد و بوده باشد مانعی از فصد صفت آن پوست هلیله زرد پانزده درم پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه هندی از هر یک ده درم افسنتین افتیمون از هر یک چهار درم
بسفایج فستقی پوست تراشیده چهار پنجدرم سنا مکی سه درم در سه رطل آب بدستور
مقرر بجوشانند و در آخر کیسه افتیمون را داخل کرده یک جوش دیگر داده فرود
آورده کیسه را بمالند تا تمام قوت آن مطبوخ برآید پس کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ
را باز گرم کرده بر روی فلوس خیارشنبر بست درم ترنجبین پاک کرده چهلدرم صافی نموده
بمالند نیکو و بپالایند و یک مثقال روغن بادام شیرین داخل نموده بنوشند و این
دستور العمل است از برای شربت اکمل این مطبوخ چون مریض ضعیف القوة باشد یا مرض
ضعیف باشد کم باید نمود از اجزای این مطبوخ بحسب مقدار و گاهی در مطبوخ بنفشه
گاوزبان گل نیلوفر شاهتره عناب می افزایند و گاهی از برای تقویت قوت وقتیکه
قوت ضعیف باشد مصطگی و دارچینی و انیسون و گل گاوزبان داخل کرده میشود و
گاهی از برای تقویت اسهال این مطبوخ نیمدرم سقمونیای مشوی سر داده میکنند و شیخ
این مطبوخ اهلیلج را از برای مانیا و سایر اقسام جنون وقتیکه سودا سبب مرض محترق
از صفرا باشد و وزن بنفشه و گل نیلوفر که افزوده است بر نسخه اصل و شیخ رئیس ره

اصل نسخه آورده از هر یک چهار درم است و عناب ده دانه و گفته که گاهی اضافه کرده میشود در همین مطبوخ سقمونیای مشوی نیم درم و اگر بوده باشد طبیعت عسر الانفعال عاصی از فعل دوای مسهل و اگر بوده باشد قوت ضعیف داخل میکنند مصطگی و زنجبیل و انیسون مطبوخ الهلیلج طبری نافع از برای صرع حادث از صعود ریاح از اسافل و ساقین و قدمین و باید دانست که در تقسیم صرع ابتدا باید کرد به بستن ساق موضعی که ما فوق موضعی است که ابتدا میکند از ان موضع تصاعد خلط سوداوی و ریاح پس تیغ زنند سفل موضعی را که بسته اند و بران محجمه بچسپانند و بیاشامانند در غیر وقت نوبت صرع باوا این مطبوخ را صنعت آن هلیله سیاه هندی پوست هلیله کابلی از هر یک پانزده درم پوست هلیله زرد آمله منقی از هر یک سه درم سنا مکی اسطوخودوس قنطوریون دقیق حشیش غافث از هر یک چهار درم افتیمون هفت درم افتیمون را در پارچه کتانی بسته با تربد سفید مدبر کوبیده سه درم ریوند چینی کوفته دو درم و این صره را انگارند و فودنج از هر یک سه درم کمافیطوس کمادریوس از هر یک سه درم حجر ارمنی بیجاده پنج درم ایرسا هفت درم مویز سرخ منزوع العجم بیست درم اجزا را بدستور معروف بجوشانند و در آخر صره افتیمون و تربد و ریوند را در آن انداخته و اهم بمالند تا شیره و قوت ادویه تمام برآید پس صره را نیکو مالیده بفشارند و دور کنند و مطبوخ را صاف نموده بگیرند از ان مقدار یک صد درم و حل کنند در آن مقدار یک درهم و نیم غاریقون سفید و دو ثلث درمی ایارج فیقرا و یک دانگ خربق سیاه مسحوق که همه را بالعسل سرشته باشند و نیم گرم بنوشند

فصل در بیان معاجینی که اصل و عمود در انها اهلیلج است

معجون ایلیلج ایارج نافع از برای صرعی که ماده آن از عضو دیگر بدماغ آید صنعت ان پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درهم افتیمون اسطوخودوس حجر ارمنی بسفایج فستقی غاریقون سفید کمافیطوس تربد سفید مجوف مدبر بروغن بادام شیرین چرب نموده ایارج فیقرا از هر یک پانزده درم نمک هندی ساذج هندی از هر یک چهار درهم شحم حنظل هفت درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند

معجون اهلیلج اسود نافع از برای صرع سوداوی صنعت آن اهلیله سیاه بست
درم افتیمون پانزده درم سلیخه سوختنی تخم ریحان تخم مرو سفید غاریقون هش سفید
خربق اسود گاوزبان عود الصلیب از هر یک پنج درم اسطوخودوس ده درم قرنفل دو درم
بادرنجبویه پوست زرد اترج فرنجمشک از هر یک دو درم جوزبوا مشک ترکی از هر یک
یک درم کوفته بیخته بکشمش سبز و عسل مصفی معجون سازند شربتی دو مثقال معجون اهلیلج
کابلی قلمی فرموده اند که از تالیف احوج العباد الی فضل ربه الرحمن علویخان است نافع
از برای جمیع امراض بارده دماغیه خصوص از برای صرع و مجرب است صنعت آن
اهلیلج کابلی منزوع النوی سی مثقال در یک رطل گلاب و عرق بهار نیم رطل و
عرق صعتر و عرق افسنتین و عرق افرنجمشک از هر یک ربع رطلی یک شب بخیسانند
و روز دیگر بجوشانند تا مهرا شود و از پالیش بپالایند پس بگیرند مویز سرخ دانه بیرون
کرده و کشمش سبز از هر یک نیم رطل و در آب بپزند تا مهرا شود پس آن را نیز از پالیش
بپالایند و این هر دو مطبوخ را یک جا کرده عسل سفید مصفی خوش شده سه رطل داخل کرده
بقوام آورند پس بگیرند عنبر اشهب مومیای دارابجردی از هر یک یک مثقال و در
روغن بلسان و روغن مغز پسته از هر یک دو مثقال گداخته فادزهر معدنی خطائی
فادزهر حیوانی اصطیبا تالی زمرد کهنه طلای محلول جندبیدستر از هر یک یک درم فولاد
مکلس مدبر کهربای شمعی از هر یک یک مثقال و نیم اسارون شامی افتیمون اقریطی
بسباسه حنطیا نا حاشا حماما خولنجان ثمر درخت دیودار ریوند چینی زوفای خشک
زراوند طویل زراوند مدحرج زرنباد سلیخه شیطرج هندی پودنه جبلی قاقله کبار خیربوا
قرنفل کندر ذکر مرزنجوش مرماحوز از هر یک دو درم اسطوخودوس عاقرقرحا سکبینج
آشنه عود الصلیب انیسون ایرسا بادرنجبویه دارچینی شیطرج دار فلفل بزر سپستان
فرنجمشک قنطوریون دقیق نعناع خشک گل شقایق النعمان از هر یک سه درم
اقراص عنصل اظفار الطیب اقحوان بیخ بابونه عود بلسان حب و شیر جیده حلتیت از
هر یک یک مثقال خاکستر حا قرحا روحش یک فلنجا را دویه را کوفته بیخته با عسل

مذکور بدستور معجون سازند وبعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال
معجون اهلیلج کشمشی نافع از برای جرب وحکه وسعفه صنعت آن هلیله زرد منقی
از نوی شش مثقال پرسیاوشان شاهتره از هر یک دو مثقال افسنتین رومی یک
مثقال ونیم کوفته بکشمش سبز بقدر یکپا ادویه را بان توان سرشت سرشته معجون سازند
شربتی هر روز بقدر گردکانی معجون اهلیلج که بواسیر را لاغر گرداند ودماغ
را پاک کند واسهال بازدارد صنعت آن پوست هلیله زرد دو اوقیه پوست بلیله مصطکی
دارفلفل تربد سفید مدبر شونیز از هر یک اوقیه دارچینی اسارون از هر یک نیم اوقیه
کوفته بیخته بروغن گاو شش اوقیه با دو رطل عسل مصفی یکجا کرده درهم سرشانند تا
بقوام آید ادویه را بان بسرشند معجون راحت مسهل اخلاط بلغمیه وصفراویه
وسوداویه منقی بدنست از انها وجهت امراض دماغی وعصبانی مانند فالج
ولقوه ورعشه وصرع وکابوس واوجاع مفاصل وظهر وعرق النسا ونقرس
امثال اینها نافعست صنعت آن پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی گلسرخ قرنفل جوزبوا زنجبیل دانه هیل از هر یک دو درم برگ
کاسنی خالص چهار درم اجزا کوفته بیخته گلقند افتابی سی وشش درم در عرق
رازیانه خوب مالیده صاف کرده با چهل مثقال عسل خالص بقوام آورده ادویه را
بان بسرشند وشب وقت خواب سه درم تا چهار درم بحسب مزاج واحتیاج تناول
نمایند وبالای آن آب گرم بنوشند وبخوابند واگر هلیلجات وبلیله وآمله هر یک را
چهار درم بگیرند وبروغن بادام شیرین بمقداری که چرب گردد چرب نمایند وبوزن
گلقند وعسل نیز هر یک پانزده درم بیفزایند اقوی میگردد معجون زبیب گفته
اند که از صناعت شیخ رئیس است وفرموده اند که ظن این فقیر آنست که اقدم است از شیخ
صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی
اسطوخودوس فاوانیا عاقرقرحا اجزا متساوی کوفته بیخته بمویز طائفی استه
بیرون آورده بسرشند شربتی از آن چهار مثقال از برای صرع شیخ داود گفته

گفته در قرابادینی که ذکر شده بود این اطریفل داخل بود در آن فلفل بوزن استه مویز که بیرون آورده
اند معجون نجیب از اطریفلات مائل باعتدال است و از برای صرع نافع است و مداومت آن در دفع امراض
عصب و دماغ مجرب است صنعت آن پوست هلیله کابلی پنجاه درم آمله منقی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست
بلیله اسطوخودوس از هر یک ده درم عود الصلیب پنج درم عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته با مویز سرخ دانه
بیرون آورده بوزن ادویه سرشته شربتی از یکدرم تا دو درم و تا سه درم نیز و در نسخهٔ دیگر وزن مویز
منزوع العجم یک رطل است و در نسخهٔ اصل وزن پوست هلیله کابلی نیز ده درم است معجون نجیب حکیم سدید
کازرونی نسیان را زائل کند و حفظ را بیفزاید و صرع را مفید است و مانع ارتباک بلغم در دماغ است صنعت آن
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی دارچینی وج ترکی از هر یک پنج درم سعد کوفی چهار درم زنجبیل
فلفل دار فلفل کندر از هر یک سه درم مغز پسته مقشر هفت درم مویز سرخ طائفی استه بیرون کرده پنجاه درم
ادویه را کوفته بیخته بمویز کوبیده سرشته در ظرف چینی نگاهدارند و هر روز یک مثقال آنرا بخورند معجون مسهل
که زعفران نیاید حکیم عماد الدین محمود بن مسعود قطب الدین مسعود حسینی شیرازی باسم خود ذکر کرده که نافع است از
برای مالیخولیا و مسهل سودای محترق است و باید دانست که این معجون نجاح جمهور است که بسفایج و اسطوخودوس
را داخل نکرده و لاجورد و حجر ارمنی داخل کرده است صنعت آن هلیله سیاه هلیله زرد منزوع النوی هلیله
کابلی منزوع النوی بلیله منزوع النوی آمله منقی از هر یک ده درم افتیمون تربد سفید مدبر حجر الاجورد حجر ارمنی
که معروف است بشبطا از هر یک سه درم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید
مصفی سرشته شربتی سه درم بعد از نضج ماده باین جلاب داده شود صنعت آن جلاب منضج که پیش از این
معجون چند روز باید داد تا اثر نضج در قاروره ظاهر شود بادرنجبویه گاوزبان اسطوخودوس از هر یک
پنج درم جوشانیده صافی نموده جلاب سکری نیم رطل داخل کرده بقوام آورند هر روز دو اوقیه ازان
بگلاب حل کرده بنوشند تا اثر نضج در قاروره ظاهر گردد پس معجون مزبور را تناول نمایند معجون مسهل
محمد بن زکریا بنهایت نیکو و بالغ النفع است از برای مالیخولیا و دور کردن توحش و سودا صنعت آن
هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی افتیمون اقریطی اسطوخودوس بسفایج فستقی تربد سفید
مدبر از هر یک یکمثقال غاریقون سفید نمک هندی حجر ارمنی از هر یک نیم مثقال فرنجمشک ساذج
هندی قرنفل از هر یک ربع مثقالی کوفته بیخته بشراب آلو و عسل مصفی مساوی سه وزن ادویه سرشته

معجون سازند شربتی دو مثقال تا چهار درم و در نسخهٔ دیگر چنین است که اجزا را کوفته بیخته بگیرند آمله
منقی نیم رطل و بپزند در چهار رطل آب تا سه حصه آب رفته یکحصه ماند پس از غربال موئی
بپالایند و یک رطل عسل مصفی دران داخل کرده بقوام آورند پس بگیرند از ان سه وزن ادویه و ادویه
را بان بسرشند **معجون مسهل** دیگر نافع است برای سودا و توحش و مزیل مالیخولیا و اندیشهای باطل بیهوده
و خوف و خفقان و وجع فواد و فزع است صنعت آن پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
بلیله آمله منقی از هریک پنج درم کشنیز خشک مقشر چهار درم گل نیلوفر بسفایج فستقی پوست [illegible]
نیم کوفته اسطوخودوس گل سرخ منزوع الاقماع بادرنجبویه افتیمون نارمشک کهربای شمعی بسد از هریک
سه درم حجر ارمنی تخم کاسنی گل بنفشه از هریک دو درم ریوند چینی یکدرم سقمونیای مشوی یکدرم
و نیم کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی سه درم
تا پنج درم و این قریب است بمعجون نجاح هرمس **معجون مسهل** دیگر که اسهال سودا نماید صنعت
آن هلیله زرد و کابلی و سیاه از هریک ده درم آمله و بلیله از هریک پنج درم سقمونیا یکدرم افتیمون
اسطوخودوس از هریک سه درم اجزا را کوفته بیخته بروغن بنفشه بادام چرب نموده با قند و عسل
بسرشند شربتی دو درم **معجون اهلیلج** دیگر که جرب را نافع باشد و صفرا براند صنعت آن پوست هلیله
سنا مکی بنفشه از هریک ده درم قاقله زنجبیل مصطکی از هریک دو درم ورق گل سرخ سه درم
ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و با سه چندان ادویه عسل و قند بسرشند شربتی چهار درم
معجون هندی منقول از قانون در خواص قریب است به انوشدارو صاف کننده لون و مقوی بصر و منقی معده
و ملین طبیعت و بواسیر را نافع است صنعت آن فلفل دارفلفل هلیله سیاه بلیله آمله منقی قنطوریون دقیق
از هریک چهار استار عسل و روغن گاو تازه قدری که ادویه را بان توان سرشت علی الرسم بسرشند شربتی
یک مثقال و زیاده بقدر قوت و برداشت طبیعت **معجون اهلیلج** مسهل از استنباط آن قدس سره
نافع است برای کابوس بارد حادث از بلغم و سودا و مجرب است صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله منقی گاوزبان بادرنجبویه افتیمون افسنتین رومی از هریک هفت مثقال انیسون [illegible] حب بلسان
از هریک سه مثقال خاوانیا عود هندی برگ سداب بزر سیسالیوس از هریک دو مثقال سقمونیا
یکمثقال افربیون نیم مثقال گل قند شصت مثقال عسل مصفی یکصد و سی مثقال گلقند انگلابی عرق [illegible]

از هریک نیم من تبریزی حل کرده خوب بمالند و بجوشانند و بپالایند و عسل مصفی نموده در ان داخل کرده
بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین بیست مثقال چرب نموده بآن بسرشند و در
ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو درم و اگر عنبر اشهب و مشک تبتی از هریک دو ثلث مثقال داخل نمایند
بسیار اقوی گردد **معجون مفرح** قلمی فرموده اند که از تالیف بندهٔ آثم محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملوک
سید علویخان ست دافع سودای محترق از خون و صفرا و دافع خفقان و ضعف قلب و مالیخولیا
خصوص مراقی و نافع از برای امراض حادث از سودا است صنعت آن مروارید ناسفته کهربا درونج
عقربی ورق نقره محلول ابریشم مقرض تخم بادرنجبویه تخم بادروج تخم فرنجمشک از هریک دو مثقال
بادرنجبویه فرنجمشک پوست ترنج زرد اشترغاز گل سرخ طباشیر سفید دارچینی گل گاوزبان برگ گاوزبان کشنیز
خشک مقشر دانهٔ هیل بهمن سرخ بهمن سفید از هریک دو مثقال و نیم زعفران عنبر اشهب ورق طلا محلول
از هریک یک مثقال هلیلهٔ سیاه پوست هلیله کابلی از هریک بیست و پنج مثقال آمله منقی هفتاد و پنج
مثقال زرشک منقی ده مثقال این هر چهار را یک شب در گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک
از هریک یک من تبریزی بخیسانند و صبح در دیگ سنگی یا نقره بآتش ملایم بجوشانند تا مهرا شود
پس از آتش فرود آورده نیکو بمالند و بپالایند یا از پشت غربال موئی بگذرانند و
یک من و یک چهار یک من قند سفید و بیست مثقال عسل مصفی داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس زعفران
را بگلاب سوده داخل نمایند و از آتش فرود آورده ورق نقره و ورق طلا محلول را و عنبر اشهب و مشک
تبتی با نبات کوفته را داخل نمایند و بمسواط چوب بید یا چوب صندل برهم زنند و باقی ادویه را داخل
کرده باز برهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه درم و اگر رطوبت در
معده باشد مصطگی کندر از هریک دو مثقال صندل سفید عود قماری خام نارمشک از هریک
یکمثقال اضافه نمایند و وزن عنبر را دو مثقال کنند **معجون مفرح** رازی که در منصوری ذکر کرده
و گفته که این معجون مالیخولیا و توحش و افکار فاسده و وسواس را زایل گرداند و مفرح قلب نیکو
گرداننده رنگ ست و مقوی معده و هضم صنعت آن بادرنجبویه پوست زرد اترج قرنفل مصطگی
زعفران قرفه جوزبوا قاقله نارمشک سک اصلی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربی بزر بادرنجبویه
بزر فرنجمشک از هریک جزوی عنبر اشهب مشک تبتی از هریک عشر جزوی هلیله کابلی بیست عدد آمله

سی عدد هلیله و آمله را از هسته منقی نموده در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل رسد پس فرود آورده
بمالند بقوت تمام و بپالایند پس یک رطل عسل مصفی داخل کرده بپزند تا بقوام آید پس بگیرند از آن مقدار
سه وزن ادویه و اول مرتبه عنبر و مشک را در آن حل نمایند پس ادویه را بر آن پاشیده برهم زنند
تا نیکو مخلوط شود شربتی سه درم **معجون مفرح** سید اسمعیل که در ذخیره از برای مالیخولیای
مراقی ذکر کرده صنعت آن بادرنجبویه پوست زرد اتسج قرفه مصطکی قرنفل جوز بوا قاقله نارمشک بهمن
سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربی زعفران تخم بالنگو تخم فرنجمشک از هر یک دو درم و نیم مشک
ترکی یک دانگ و نیم کوفته بیخته پس بگیرند پوست هلیله کابلی پنجاه درم آمله منقی پنجاه و پنج درم و در ده من
آب بپزند تا بنصف رسد فرود آورده بمالند و بپالایند و نیم من عسل صافی داخل نموده بقوام آورند و آن ادویه
را با آن معجون سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم **معمار الابدان** ابدان را باعتدال دارد و سوء المزاج
انها را زایل سازد و تقویت بخشد صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله سیاه آمله منقی طباشیر روغن
بادام شیرین از هر یک دو تولہ فلفل سفید فلفل سیاه زنجبیل فلفل موبه دار فلفل مغز خیارشنبر مصطکی
از هر یک سه تولہ نبات مصری یا عسل دو نیم آثار بطریق متعارف معجون سازند **مفرح** نافع از برای
مالیخولیائی مراقی صنعت آن هلیله سیاه آمله منقی از هر یک دو جزو گل گاوزبان بادرنجبویه ورق گل
سرخ بهمن سرخ بهمن سفید گشنیز خشک مقشر ابریشم مقرض از هر یک یک جزو کوفته بیخته با شراب
سیب شیرین سه وزن مجموع ادویه معجون سازند شربتی سه درم با گلاب و عرق بید مشک و عرق
گاوزبان **فصل** در بیان مفرحات اهلیلجی **مفرح اهلیلجی** مسمی بدانش بخش قلمی فرموده اند که
از تراکیب بنده موفق بتوفیق الملک المنان محمد هاشم المخاطب بخطاب حکیم معتمد الملوک سید محمد علوی خان
است بنهایت مقوی دماغ است و موجب ذکای فکر و ذهن و زائل کننده بلادت و رعونت و حمق
عارضی است صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک بیست درم سعد کوفی دو
بادرنجبویه کاشم از هر یک ده درم اذخر مکی فرنجمشک دارچینی عذبه عود هندی عصفر فارسی کبابه چینی
کندر مصطکی سنبل الطیب ابریشم مقرض [illegible] درونج عقربی مغز نارجیل از هر یک هفت درم
زرنباد زنجبیل نشاره عاج از هر یک پنج درم صمغ عربی علک البطم از هر یک سه درم عنبر اشهب
دو درم جدوار خطائی ورق طلا و اگر بجای ورق طلا طلای محلول کنند میگردد اقوی مشک تبتی [illegible]

دوالمسک جدوار از هر یک یکدرم کوفته بیخته مصطکی و علک البطم و مومیائی و عنبر را در روغن بادام شیرین
و روغن مغز پسته هر دو چهل درم گداخته ادویه را کوفته بیخته بآن روغن چرب نموده بعسل مصفی سه
وزن مجموع ادویه بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم مفرح بارد ایلچی قلمی فرموده اند که این
نیز از اقتراح احقر العباد است مجرب است از برای مالیخولیای مراقی و سائر اقسام مالیخولیا
و جمیع امراض سوداوی و توحش و خفقان حادث از سودای محترق از صفرا و خون و یا از سودای
طبیعی وقتیکه حرارت غالب باشد و فرموده اند که یکی از بنی اعمام احقر را علت مالیخولیای مراقی عارض
گردید و مشار الیه را کلانتری شولستان بود و بسبب اشتغال خدمت فرصت آمدن بشیراز
نبود و مدت سالی کشیده زمان مرض مشار الیه و علاج بسیار نموده فائده بر آن علاجات مترتب
نشده بود و پس آمد بشیراز و فیما بین احقر و مشار الیه خلت و دوستی بسیار بهم رسیده و در
اوان عمر احقر هفده یا هجده سال بود و شوق بسیاری در معالجه مرضی داشتم خصوص در معالجه
خلان و دوستان پس متوجه گردیدم بعلاج ایشان پس عطا نمودم در اول امر ایشان را
منضجات سودا استصحابی معتدل و بعد از ظهور علامات نضج در قاروره و سائر اعراض عطا
نمودم ایشان را حب لاجورد و با معجون نجاح به نسخه جمهور با ماء الجبن متخذ از سکنجبین افتیمونی
که هفته حب و معجون را شب میدادم و صبح در ماء الجبن مزبور فلوس خیار شنبر و شیر خشت
حل کرده صافی نموده روغن بادام شیرین در آن چکانیده می نوشید که در عرض چهل و یک
روز پنج مرتبه مسهل نوشید و اکثر مسهل رقیق میکرد و با وجود آن عمل خوب می کرد پس از این
مسهلات چند روزی ایشان را استراحت فرموده شروع نمودم بدادن هلیلهٔ مربا هر روز
یک عدد با دو دانگ لاجورد و بیست روز و اکثر این ایام قی سوداوی عنیف میشود و بر
آمد لیکن چیزی مثل آهن کوبیده و زرنیخ نیم کوفته و قطعات چون نصف نخود و ماش و کوچکتر
با فضولی بسیار و پس بعد از بیست روز عطا نمودم بایشان این مفرح را که از اقتراح احقر
که ترکیب شده بتوفیق و یاری ملک اکبر با اشربهٔ مقویه مانند شراب سیب و شراب رمان
منعنع و شراب سفرجل و شراب فواکه و شراب صندل حامض با گلاب و عرق گاوزبان و عرق
بیدمشک و تخم بالنگو و تخم فرنجمشک و تخم بادروج پس زائل گردید آن مرض بکلی صفت آن

مروارید کبار غلطان ناسفته کهربای شمعی زعفران از هر یک چهار دانگ کافور قیصوری دو دانگ
لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول پادزهر معدنی خطائی صندل سفید طباشیر سفید بهمن سرخ بهمن سفید
خیربوا ورق گل سرخ اسطوخودوس گل گاوزبان بادرنجبویه از هر یک یکمثقال پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه از هر یک سه مثقال آمله منقی پنج مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه مقشر پانزده مثقال
زرشک منقی ده مثقال نعناع خشک ابریشم مقرض گل نیلوفر گل بنفشه از هر یک دو مثقال شراب سیب
شراب فواکه از هر یک بیست و پنج مثقال عسل مصفی ده مثقال قند سفید بقدر حاجت همه را با گلاب
و عرق بید مشک و عرق گاوزبان حل کرده بقوام آورند و جواهر را با آب ترنج صلایه نموده ورق
طلا ورق نقره محلول از هر یک چهار دانگ عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی دو دانگ با سائر ادویه
که کوفته بیخته باشند بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو درم تا سه درم **مفرح معتدل** نیز از استنباط
آن مرحوم نافع از برای توحش و وسواس سوداوی و مالیخولیا و خفقان سوداوی صنعت آن
مروارید ناسفته یاقوت رمانی کهربای شمعی پادزهر معدنی خطائی ابریشم مقرض ورق نقره محلول از
هر یک دو مثقال لعل بدخشی ورق طلا از هر یک یکمثقال لاجورد مغسول حجر ارمنی زعفران عنبر اشهب
مشک تبتی از هر یک یکمثقال و نیم گل گاوزبان برگ گاوزبان پوست بیخ گاوزبان از هر یک چهار مثقال
فرنجمشک بادرنجبویه بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی طباشیر سفید عود هندی صندل سفید
خیربوا قاقله کبار گل نیلوفر افتیمون ورق گل سرخ تخم خرفه مقشر از هر یک سه مثقال آمله
منقی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه زرشک منقی از هر یک ده مثقال تخم خشخاش کشنیز
خشک مقشر مغز تخم کدو از هر یک پنج مثقال قرنفل مصطگی نارمشک تخم فرنجمشک تخم بادروج
تخم بالنگو از هر یک دو مثقال و نیم شراب سیب شراب رمان شراب سفرجل آب لیمو
گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق بهارنارنج از هر یک سی مثقال نبات سفید فانید سنجری
از هر یک یکصد و پنج مثقال عسل سفید خوشبو مصفی بیست و پنج مثقال بقانون مقرر در مفرحات با وقیه
ترکیب نمایند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یک مثقال

فصل در ذکر معاجین نجاح بدانکه معاجین نجاح از فروع اطریفلات است اطبا گفته اند بهتر
آن است که ساخته شود این معجون در ایلول ماه رومی سامری شارح قانون گفته که معجون نجاح

ترکیبی نیکوست و منافع بسیار دارد و از انجمله نفع است از برای دماغ و مالیخولیا و ابو سهل مسیحی گفته که معجون نجاح نافع است از برای مالیخولیا خصوص مراقی آن و ابن الیاس گفته که هرگاه بوده باشد مالیخولیا از سودای محترق از صفرا نافع است صاحب آن را تنقیه دماغ بمعجون نجاح و نیز اگر مالیخولیا از سودای محترق از سودای طبیعی باشد نافع است صاحب آن را آشامیدن معجون نجاح مرة بعد اخری و سید اسمعیل گفته که معجون نجاح بنسخه جمهور مقوی بغاریقون و حجر ارمنی نافع است مر صاحب مالیخولیا را آشامیدن آن هر روز و نیز گفته که معجون نجاح نافع است از برای مالیخولیا بنهایت نفع خصوصا معدی را و این معجون انفع مسهلات است و از برای نسیان سوداوی و از برای کابوس و نیز گفته که این معجون نافع است از برای صرع سوداوی و چون خورده شود در زمستان با سکنجبین عنصلی یا با شراب زوفا و در تابستان با آب گرم و در زبده گفته که این معجون نافع است از برای صرع هرگاه نبوده باشد علامات غلبهٔ خون و بولس گفته که سزاوار آن است که بیاشامند اصحاب صرع معجون نجاح را بجهت آنکه آن را خاصیتی عظیم است از برای امراض سوداویه خصوص مالیخولیا و صرع و نافع است از برای اختناق رحم بالخاصیة معجون نجاح مسهل سودا و بلغم غلیظ است و جهت قولنج و امراض دماغیه که از سودا باشد نافع است صنعت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده مثقال تربد سفید مجوف سفید ده مثقال غاریقون هشت سفید بسفایج فستقی از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس ده مثقال محموده مشوی سه مثقال گل سرخ رب السوس مصطگی رومی از هر یک پنج مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی دو مثقال تا سه مثقال این معجون در درجهٔ اول گرم است و قوتش تا یک سال باقی است معجون نجاح بنسخهٔ دیگر که از هرمس اصغر است و چنین گفته که از جالینوس است جهت زحیر و درد معده و مالیخولیا و جنون نافع است صنعت آن هلیله سیاه پوست بلیله از هر یک ده مثقال افتیمون تربد سفید مدبر اسطوخودوس بسفایج فستقی از هر یک پنج مثقال غاریقون سفید حجر ارمنی مغسول مرجان قرمزی کهربا مروارید ناسفته از هر یک یکمثقال گل سرخ زرنب درونج حضض مکی دم الاخوین از هر یک یکمثقال و نیم و در نسخهٔ شیخ رئیس طباشیر سفید سه مثقال داخل است و گفته که اطبای هند را باین معجون رغبت بسیار است

و شربتی از آن دو مثقال است و کندر و ذکر و مرزنجوش و پوست هلیله کابلی و مصطکی از هر یک
سه مثقال اضافه باید نمود و ادویه را کوفته بیخته باشد وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند
و این نسخه را شیخ داؤد از هرمس اصغر نقل کرده و گفته که دیدم در کتاب تعریف که تالیف حنین
است مرقوم است که از صناعت جالینوس است پس دیدم در تصحیح ابدان و نصایح که از استاد ابقراط
است و عبارت ابقراط که ترجمه عربی آن این است که بودم من هرگاه میگذشتم بکسی از بیمارستان
دار الشفاء صحابیین میخوردم ازین معجون نجاح دو مثقال از برای ثبات عقل و این قول منافی باشد بر آنچه
قبل ازین ذکر یافت مگر بایدکه ممکن است که هر یک را معجون نجاح نافع از برای سودا و نسخه تالیف هر
یک غیر نسخه تالیف دیگری باشد و اقوال مزبوره همه صحیح باشد معجون نجاح دیگر که سید اسمعیل در علاج
مالیخولیا آورده و گفته که این معجون خون را از سودا پاک کند و نافع است از برای جمیع امراض سوداوی
خصوص دماغی و خصوص مالیخولیا و جنون و دوار و سدر سوداوی صنعت آن پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه و پوست بلیله آمله منقی از هر یک ده درم اسطوخودوس تربد سفید مدبر افتیمون بسفایج
فستقی از هر یک پنج درم غاریقون ابیض سفید پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم و نیم عسل سه
وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی چهار درم و در صنعت این معجون به نسخه دیگر که سید
اسمعیل در ذخیره آورده وزن افتیمون ده درم است و وزن غاریقون سه درم و دو درم و نیم
لاجورد مغسول و سه درم سقمونیای مشوی در جوف سفرجل با تفاحه بر نسخه قبل افزوده است
معجون نجاح مسهل سودا باشد و اخلاط غلیظه از دماغ فرود آورد صنعت آن هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی افتیمون از هر یک ده درم تربد سفید مجوف تراشیده بسفایج
فستقی اسطوخودوس از هر یک پنج درم غاریقون سه درم لاجورد شسته حجر ارمنی مغسول
سقمونیای مشوی از هر یک دو درم و نیم اجزا کوفته بیخته با عسل صاف سرشته نسخه دیگر هلیله سیاه
پوست هلیله کابلی پوست بلیله از هر یک ده درم تربد سفید اسطوخودوس بسفایج فستقی افتیمون
شامی از هر یک پنج درم کوفته بیخته باد چندان عسل سرشته مقدار شربتی از سه درم تا پنج درم
باشد این نسخه اصل است و در بعض نسخها تصرف زیاد و کم ادویه کرده اند این نسخه از آن جمله است
هلیله کابلی بلیله آمله تربد سفید از هر یک ده درم اسطوخودوس بسفایج فستقی افتیمون از هر یک

پنجدرم غاریقون سه درم حجر ارمنی لاجورد مغسول از هریک دو درم سقمونیا خربق سیاه
از هریک یکدرم و در نسخهٔ دیگر درونج نارمشک سنبل الطیب جوزبوا مصطکی گاوزبان پوست
ترنج از هریک دو درم زعفران ریوند چینی از هریک یکدرم افزوده اند معجون نجاح عظیم النفع
است از برای اکثر امراض و اعراض مذکوره خصوص سوداویه دماغیه چون مالیخولیا و جنون و دوار
و سدر سوداوی و فزع اطفال و اختناق رحم را مفید است صفت آن بنسخهٔ جمهور پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک ده درم بسفایج فستقی پوست
تراشیده مرضوض افتیمون اسطوخودوس تربد سفید خبرا از هریک پنجدرم کوفته بیخته بروغن بادام
شیرین چرب نموده بقانون معتبر بعسل مصفی بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی
پنجدرم با آب گرم و اگر جهت تقویت اسهال احتیاج باشد در وقت استعمال بغاریقون سفید
حجر ارمنی بقدر احتیاج داخل نمایند و بعض اطبا گردانیده اند غاریقون سفید را پنجدرم و حجر ارمنی
را دو درم از اجزای اصل این معجون صاحب کامل الصناعة گفته کاهی تقویت کرده میشود و قوت
اسهال معجون نجاح جمهور بغاریقون سفید و خربق سیاه و سقمونیای مشوی بقدر حاجت
و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در کتاب کامل الصناعة دیدم نسخهٔ این معجون را که هریک از
غاریقون سفید و لاجورد مغسول یکمثقال از اجزای آن بود و نسخه که صاحب میزان الطبایع
ذکر کرده پوست هلیلهٔ زرد داخل نیست و بر نسخهٔ جمهور غاریقون سفید سه درم و دو قیراط و ثلث
درمی حجر ارمنی لاجورد مغسول از هریک دو درم و نیم سقمونیای مشوی دو درم افزوده است و بعضی
اطبا زیاده کرده اند بر نسخهٔ جمهور این پنج جزو که صاحب میزان الطبایع افزوده است این اجزا را
نیز درونج عقربی نارمشک غیر لسان الثور سنبل الطیب مصطکی پوست زرد اترج از هریک دو
درم ریوند چینی زعفران از هریک یکدرم و گردانیده وزن تربد را دو استار فصل در بیان
نقوعاتیکه اصل و عمود در آنها اهلیلج است نقوع اهلیلج نافع از برای اسهال صفرا در
صداع صفراوی صفت آن بگیرند پوست هلیله زرد ده درم تا بیست درم و یک شب در نیم رطل
آب بخیسانند و صبح صاف نموده ترنجبین پاک کرده یا شیرخشت خراسانی هرکدام که باشد و اوقیه
در آن حل کرده مرتبه ثانی صاف نموده بنوشند و اگر بعوض شیرخشت یا ترنجبین شراب

ورد مکرر کنند بهتر است و گاهی بجای آن هرسه جلاب سکری میکنند نقوع اهلیلج دیگر مسهل صفرا نافع
از برای صداع حار صفراوی هرگاه نبوده باشد با آن صداع حمی و نیز نبوده باشد با آن صداع سرفه و
خشونت صوت و بحوحت صوت صنعت آن پوست هلیله زرد ده درهم و در پنجاه درم آب آلو بخیسانند
پس در هاون سنگی بدسته بمالند تا آب آلو قوت هلیله را بگیرد و صافی نموده ترنجبین پاک کرده
پانزده مثقال دران حل کرده صافی نموده بنوشند و اگر بعوض آب آلو آب تمر هندی کنند نیکوست
و اگر عوض ترنجبین شیرخشت کنند بهتر است و اگر عوض هر دو جلاب سکری کنند موافق است و این
نوع نافع است از برای صداع حادث بمشارکت قلب بسبب صفرا از برای تنقیه آن نسخه دیگر پوست
هلیله زرد پانزده درم آب آلوی سیاه یکصد و سی درم و در نسخه دیگر یکصد درم است اندک اندک
آب آلو را بر هلیله در هاون سنگی بپاشند و بسایند آن مقدار که آب آلو قوت هلیله را بستاند پس
صافی نموده سی درم شیرخشت یا چهل درم ترنجبین دران حل کرده صافی نمایند و قومی گفته اند
که ترنجبین یا شیرخشت را در گلاب یک اوقیه حل کرده صافی نموده در آب آلو مسحوق با هلیله داخل
کرده بیاشامند و اگر بعوض آب آلو تمر هندی کنند شاید صنعت این نقوع نسخه دیگر بگیرند آب نقوع
آلوی سیاه و آب نقوع تمر هندی از هر یک یک رطل و بخیسانند و در آن پوست هلیله زرد نیم کوفته بیست
و هفت درم پس در هاون سنگی نموده بدسته سنگی بمالند تا بگیرد آب نقوع قوت هلیله را پس هر روز
ازان نیم رطل گرفته شیرخشت خراسانی ترنجبین از هر یک بیست درم دران حل کرده مرتبه دیگر
صافی نموده بنوشند و اگر در طبع قبض زیاده باشد پانزده درم فلوس خیارشنبر دران حل
کرده مرتبه دیگر صافی نموده روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده بنوشند نقوع اهلیلج دیگر
مستعمل در صداع صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد و تمر هندی منقی از حب و لیف و قشر از هر یک
سی درم مویز منقی عناب سپستان از هر یک سی عدد و سر بنفشه فلوس خیارشنبر از هر یک دوازده
مثقال آلوی سیاه شصت عدد همه را در من آب گرم یک شبانروز بخیسانند و هر صبح هفتاد درم
آنرا صافی نموده با قدری شیرخشت یا شکر سفید یا فلوس خیارشنبر بنوشند نقوع اهلیلج دیگر
مسهل صفرا است و صداع حار را نافع است صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه
عناب از هر یک بیست عدد و سپستان سی عدد و تمر هندی منقی از حب و لیف بیست درم گل بنفشه

تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب یک شب بخیسانند پس صبح صاف نموده
بر روی فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک ده مثقال مالیده مرس آن را بگیرند و باز صاف
نموده روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده بیاشامند صنعت این نقوع بنسخه دیگر پوست هلیله
زرد ده درم آلوی سیاه عناب سپستان از هر یک سی عدد تمر هندی منقی از حب و لیف بیست درم گل بنفشه
تخم کاسنی تخم کاهو از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنج درم شب در پنجاه درم آب گرم بخیسانند
و صبح بر روی فلوس خیارشنبر ده مثقال و ترنجبین پانزده مثقال صاف نموده نیکو بمالند و بالایند
و روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده بیاشامند صنعت این نقوع بنسخه دیگر پوست هلیله زرد
تمر هندی منقی از حب و لیف از هر یک سی درم عناب سپستان مویز منقی از حب و لیف بیست درم گل بنفشه
دوازده مثقال آلوی سیاه فارسی سی عدد همه را در سی من آب گرم یک شب بخیسانند و صبح
صاف نموده هفتاد درم آنرا با دوازده مثقال فلوس خیارشنبر که دران حل کرده صاف نموده باشند و
یک مثقال روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و اگر بجای فلوس خیارشنبر شیرخشت خراسانی
یا شکر سرخ هر کدام که باشد دوازده مثقال داخل کنند شاید نقوع اهلیلج دیگر نافع از برای صداع صفراوی
که تنقیه صفرا کند چون استعمال کرده شود بعد از نضج ماده صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین
معصورین با شحم هر یک پنجاه مثقال بخیسانند دران پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی از هر یک پنج
درم ریوند چینی نیم درم غنچه گل سرخ منزوع الاقماع چهار درم که اجزا را تمام نیم کوفته باشند پس
صاف نموده ترنجبین خراسانی پانزده درم دران حل کرده صاف نموده بیاشامند نقوع اهلیلج اصفر
قوی در اسهال صفرا نافع از برای صداع صفراوی صنعت آن پوست هلیله زرد ده درم سنای مکی
هفت درم آلوی سیاه عناب جرجانی از هر یک بیست عدد سپستان سی عدد تمر هندی منقی از حب و لیف
بنفشه تخم کاسنی از هر یک سه درم همه را یک شب در شش رطل آب گرم بخیسانند و صبح صاف نموده
بگیرند یکرطل آنرا و داخل نمایند دران فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک بیست درم و بمالند بیالایند
و داخل نمایند در آن مقدار یکمثقال روغن بادام شیرین و بیاشامند نقوع اهلیلج نافع از برای
صداع مشارکتی که بسبب سوء مزاج حار دموی یا صفراوی کبد چون نوشیده شود این نقوع بعد از
فصد حبل الذراع بشرط بودن قوت صنعت آن بگیرند آب رمانین معصورین با شحم از هر یک نیم رطل

و بخیسانند در آن پوست ہلیلہ زرد نیم کوفتہ چہار دہ درم و در ہاون بدستہ بمالند تا آب رنگین جہت
ہلیلہ را نگیرد پس صافی نمودہ دو حصہ نمایند و ہر روز یک حصہ آن فلوس خیار شنبر پانزدہ درم داخل
کردہ صافی نمودہ یکمثقال روغن بادام شیرین داخل کردہ بیاشامند بعد از نضج مادہ با ماء الاصول
بارد نقوع الہلیلج بنسخہ رازی گفتہ کہ اسہال بطن با این نقوع در دوار و سدر صفراوی اولا و در
موی بعد از فصد باسلیق و حجامت ساق میباشد نافع صنعت آن پوست ہلیلہ زرد آلوی سیاہ تمر ہندی
در آب بخیسانند شب و صبح صافی نمودہ بجلاب سکری شیرین کردہ بنوشند مسفر مانید باید کہ درین
نقوع وزن پوست ہلیلہ زرد و تمر ہندی از ہر یک دہ درم و آلو بیست درم و جلاب سکری دو اوقیہ باشد
نقوع الہلیلج نافع ابتدای صرع صفراوی صنعت آن ہلیلج اصفر منزوع النوی در آب انار ترش و آب
انار شیرین معصورین با شحم خیسانیدہ و در ہاون بدستہ بمالند تا قوتش در آب رنگین آید پس
صافی نمودہ بیاشامند باب الالف مع الیاء المثناة التحتانیہ ایرسا بکسر ہمزہ و
سکون یای مثناة تحتانیہ و رای مہملہ و فتح سین مہملہ و الف لغت یونانی است و معنی آن قوس
قزح است و مراد ازان بیخ سوسن اسمانکونی است و برومی ابیمون نامند و بسریانی عقابا سوسالی
و آن بیخ سوسن کبود بری و جبلی است کہ آنرا سوسن بری نیز گویند و بعضی گفتہ کہ مراد از سوسن بری
سوسن زرد و لبوس است و این سارا سوسن جبلی گویند و رنگ گل ایرسا مرکب از بنفشی و سفیدی
و زردی است و بیخ آن پہن و دراز و بقدر انگشتی پر گرہ و در دوم گرم و خشکیش کمتر است و ملطف
و مسخن و مسہل بار اصفر و مرہ سوداء و بلغم غلیظ است و جہت سینہ و شش و مفاصل و درد جگر
و سپرز و لرزہ کہ از برودت بود و ضیق النفس و ربو و اعیا و احتباس طمث و استسقاء و یرقان
و بواسیر و عرق النساء و امراض رحم و با سرکہ جہت کشیدن ہوام و ورم و سدہ سپرز و با شراب
جہت ہلک عصل مفید و ضماد و بیدان آن جہت رفع بوی خمر نافع است و ضماد مطبوخ آن جہت درد رحم
و صلابت آن و انضمام فم رحم و اورام صلبہ و مزمنہ و خنازیر و مزیل صداع و ہنوم است و طلای
آن با سرکہ جہت در و سر کہنہ و بہق سفید و کلف و فرزجہ بستن با عسل جہت اخراج جنین و ذرور
جہت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمہای غائرہ و بد بوی ناصور و با عسل ضماد کردن
آن بجہت زخمہای غائرہ و جلوس در طبیخش جہت صلابت منفذہ رحم و امراض باردہ و قطور طبیخ

آن با سرکه جهت نزلات بارده و دوی گوش و مضمضهٔ آن جهت درد دندان و بدل ایرسا
در استعمال با ... اصفر ثلث وزنش مازریون است با بیست مثقال شیر شتر و قدر شربتش تا دو مثقال
است و گویند مضر است به شش و مصلحش عسل است امراض الراس صداع چون بیخ سوسن
آسمانگونی را بسایند و مخلوط بسرکه و روغن گل نمایند و ضماد کنند بر سر نافع است از برای صداع
طلاطلی در مجربات خود آورده که چون ورق ایرسا را بکوبند و آب آنرا افشرده سعوط بآن نمایند
سه روز متوالی قطع شقیقه میکند باذن الله تعالی اختلاط الذهن ابقراط گفته که خوردن ایرسا نیکو
میگرداند ذهن را سهر اندروماخس گفته که هرگاه آشامیده شود از آن بمقدار هفت درم باما
العسل استسهال بلغم غلیظ و مرهٔ سودا میکند و خواب می آورد فزع الاطفال فی النوم
آشامیدن طبیخ ایرسا اطفال را دافع فزع ایشان است در خواب نسیان اسحاق گفته که آشامیدن
آن نافع است از برای نسیان ابقراط و جالینوس گفته اند که آن می افزاید در حفظ و نافع است
از برای نسیان سکته ایرسا خوردن آن نافع است از برای سکته تمیمی گفته که اصل ایرسا نافع است
از برای سکته چون ضماد کرده شود بر سر صرع آشامیدن آن نافع است از برای صرع فالج و استرخا
ابقراط گفته که نافع است از برای فالج ستر ابن ماسویه گفته که اصل آن و گل آن هرگاه آشامیده
شوند با آب عسل باشند نافع از برای استرخا جالینوس گفته که ایرسا نافع است از برای فالج خصوص بیخ
آن تشنج از خواص آن نفع است از برای تشنج جالینوس گفته که اصل سوسن آسمانگونی نافع
است از برای تشنج خصوص روغنی که آنرا از آن پخته باشند و نیز گفته نافع است از برای تشنج
خوردن جرم آن و همچنین آشامیدن آب طبیخ آن و ابن صحار بخت گفته که چون آشامیده شود اصل
ایرسا با شراب ریحانی نافع است از برای تشنج امتلائی و ماآقی گفته هرگاه طبیخ کرده شود با شراب
و آشامیده شود نافع است از برای تشنج و بیخ آن و گل آن هر دو نافع اند از برای تشنج روفس
گفته که چون اصل ایرسا را کوبیده در زیت داخل کرده مرهم نموده تمریخ بآن نمایند نافع است از برای
تشنج و آشامیدن ایرسا نافع است از برای تشنج امتلائی اختلاج جالینوس گفته که آشامیدن
طبیخ اصل ایرسا نافع است از برای اختلاج خدر ابن زهر گفته که شراب ایرسا زائل میکند خدر را رازی
گفته که آشامیدن هر یک از اصل ایرسا و برگ آن و گل آن نافع است از برای خدر رعشه آشامیدن

اصل ایرسا نافع است از برای رعده و رعشه جوارش ایرسا تالیف نیقولاوس منقول از قرابادین
افندی صالح چلبی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم نافع از برای سرفه و ضیق النفس از اخلاط غلیظ
در سینه و آلات تنفس صنعت آن بیخ ایرسا هشت درم فوتنج خشک زوفای خشک اصل السوس از هر یک
شش درم کثیرا مغز بادام شیرین مغز بادام تلخ مویز منقی فستق درمی دارچینی زنجبیل فلفل خرمای
منقی از لوی از هر یک سه درم اصطرک بخور مریم از هر یک دو درم شکر سلیمانی سفید مصفی بقدر کفایت
بقوام آورده ادویه را بدستور مقرر با آن بسرشند شربتی یک مثقال حب ایرسا تنقیه بلغم از جمیع
اعضا نماید خصوص از اعضای صدر و ریه و نافع است از برای ضیق النفس بلغمی و سعال بلغمی صنعت آن
تخم حنظل ثلث درمی غاریقون هشت سفید نیم درم رب السوس فراسیون زوفای خشک از هر یک
ثلث درمی تخم انجره ایرسا از هر یک نیم درم کوفته بیخته با آب حب سازند حبه‌ای یک شربت کامل است
و حب ایرسا نافع است از برای غشا معده و اجتماع ماء اصفر در بطن که عبارت از استسقای زقی
باشد و نافع است تلیین بطن را صنعت آن ایرسا بیست و چهار درم فلفل سیاه بیست درم زنجبیل
انجدان از هر یک دوازده درم انیسون مصطکی رازیانه از هر یک چهار درم نانخواه تخم کرفس
از هر یک هشت درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند شربتی از آن مقدار یک ملعقه
دهن ایرسا دهنی است دهن نافع است از برای صداع و سهر که بسبب رطوبت بورقی در دماغ
باشد بعد از استفراغ بحب ایارج و تمریخ بآن نافع است تشنج رطب امتلائی را و نیز تمریخ بقروطی
فراگرفته از دهن ایرسا با میعه سائله زائل میکند خدر را و نیز نافع است از برای اختلاج و خدر و تشامیدن آن را
و تمریخ بآن و استنشاق بآن خواب می‌آورد و خوابی نیکو و نیز سعوط بآن نافع است سهر عارض مشایخ را و ایضا شرب آن
جهت کشودن افواه عروق و بواسیر و رفع سمیت فطر و بنج و غیره تا وزن یک اوقیه آن مسهل قوی و غرغره آن
با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه مفید صنعت آن تا صنعت دهن انجدان است که ذکر یافت قرص ایرسا فالج و تشنج و
عرق النسا را سود دارد و صلابت سپرز را بگدازد محمد بن زکریا گفته که چون این قرص مطول با سکنجبین بخورد و سه روز متوالی
باید صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سنبل الطیب اشق از هر یک یک درم اشق را در شراب انگوری
حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته اقراص سازند شربتی یک درم تا یک مثقال
با آنچه مناسب باشد قرص ایرسا به نسخه معتبر نافع از برای طحال و ادرار کند صنعت آن

ایرسا چهار درم فلفل سفید اشق عصاره زرشک ریوند چینی از هریک یکمثقال تخم کاسنی مقشر
تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو از هریک یکمثقال و نیم طباشیر سفید دو مثقال و نیم اجزا را کوفته بیخته بگلاب
سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند شربتی یکمثقال **قرص** ایرسا بنسخه شفائی سپرز را
نرم سازد صنعت آن ایرسا چهار درم فلفل سفید سنبل الطیب اشق از هریک دو درم اشق را در سرکه
انگوری تند حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند و اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین
اهرن گوید طبیبی که این قرص را ساخت میگوید که من خوکی را شش روز این قرص دادم سپرز او را گشتم سپرز
او را نیافتم و این نسخه با نسخه محمد بن زکریا برابرست الا آنکه آنچه آنجا یکدرم است درینجا دو درم است
لعوق ایرسا ربو و سعال مزمن را که با رطوبت باشد نافع است صنعت آن ایرسا نیم کوفته زوفای خشک
از هریک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا چون یک رطل آب بماند صاف نموده با یک رطل قند سفید
بقوام آورند هر صبح ده درم و شام ده درم لعوق نمایند **کتاب الباء الموحدة باب الباء مع الالف**
بادزهر حیوانی بفتح بای موحده والف و سکون دال مهمله و فتح زاء معجمه و هاء و رای مهمله در آخر و گاه حذف
میکنند دال را و میگویند بازهر و گفته اند اصل آن باکزهرست کاف را بدال بدل کردند بادزهر شد و گاه
با را بفا بدل میکنند و فادزهر میگویند که معرب بادزهر باشد و گفته اند که اصل آن پازهرست که زای اول
را بدال بدل کرده اند و گاه دال را نیز حذف مینمایند و بفارسی پازهر بپای عجمی میگویند و بادزهر در لغت
عجم بمعنی دافع و مقاوم سم است چنانچه تریاق بیونانی بهمین معنی است و بنا برین بحسب لغت اطلاق بادزهر
و تریاق هردو بر هر دوای مفردی و مرکبی که مقاومت با سموم نماید میتوان کرد بالاشتراک و لیکن بحسب
اصطلاح اکثر از اطبا بادزهر اسم دوائی است مفرد حجری که از جوف حیوانات و یا از معادن اخذ نمایند
مانند بادزهر حیوانی و معدنی که بالخاصیت و بالطبع بصورت نوعیه خود حرارت غریزیه و روح و دل را
از مضرت و اذیت سموم حاره و بارده محافظت مینماید و تریاق اسم مرکبی است مصنوع که همین اثر
بخشد مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و آنچه قریب باین هردو باشد در خواص و فوائد مذکوره
و برادویه مفرده نباتیه نافعه در امور مذکوره را تریاقیه نامند و بعضی از اطبا لفظ تریاق را از مرکبات
بر غیر تریاق فاروق و لفظ فادزهر را از مفردات بر غیر فادزهر حیوانی و معدنی اطلاق نمی نمایند و این
دو اسم را مخصوص باین دو دوا میدانند و بس و آن سنگی است که در شیردان اکثر از حیوانات

مثل بزکوهی و گاو کوهی و میمون یافت میشود و بعضی گفته اند در زهرهٔ آن تکون می‌یابد و اصل آنست
که متصل بزهرهٔ آن تکون می‌یابد و بهترین آن حجر التیس است و چون مطلق ذکر کرده شود مراد همین است
که در شیردان یا رودهٔ بزکوهی که در کوههای شبانکارهٔ فارس باشد تکون یابد و آن باشکال مختلفه می‌یابد
طولانی و بیضی و گرد و پهن زیرا که بهرچه منعقد و بسته شود بهمان شکل میگردد و آنچه بچوب مخلصه منعقد شده
باشد طولانی یا بیضی مے باشد و این هر دو بسیار خوب و آن چوب و یا تخم مخلصه را مغز فادزهر می‌نامند
چه مشهور است که غذای آن بز مار است و بعد از خوردن مار و احساس سمیت آن مشغول بخوردن علف
مخلصه که تریاق آن است و در آن کوهستان بسیار است میگردد و باین سبب این دوا در جوف
آن متکون میشود و این هر دو شکل فادزهر را فادزهر گیاهی نامند و بهترین آن اکثر اوقات آنست
که پشمی است یعنی بر پشم منعقد گشته و در جوف آن پشم می‌باشد پس اگر پشم جوف آن کم است
چون در آب اندازند ته نشین میگردد و اگر زیاده است بروی آب می ایستد و مقدار این فادزهر
از ربع مثقالی تا سه مثقال دیده شده بطول نیم بند انگشت و بحجم ثلث آن و اقلاً بطول یک انگشت
خنصر و به حجم آن بقدر بیضی متوسط نیز و میگویند که از علامات آن حیوان آن است همیشه یکه و جدا از
میان بزها در آن کوه میگردد و لاغر و لیکن قوی و زورآور می‌باشد و نیز نوعی از بادزهر حیوانی
می‌باشد که آنرا حجر الایل میگویند در جوف گاو کوهی متکون میگردد و این جمع گفته اند علل آن گاو می‌باشد
و آن گاو بقوت جذب نفس مار و افعی را از سوراخ بیرون میکشد و غذای خود میسازد و بعد از
احساس سمیت آن هر چه یکه دفع سمیت آن میکند و موجب نجات او است بالهام الهی مے خورد
و بدین سبب این دوا در جوف آن متکون میگردد و این بهترین انواع بادزهر حیوانی و موافق جمیع
امزجه است اگر شخصی هر روز بقدر نیم دانگ از آن را با آب بر سنگ سائیده بخورد مقاومت با جمیع
سموم میکند و از مضرت آنها امین میگردد و اگرچه در بدن آن شخص غدد و غلبه خلط غالب نیز باشد چنانچه
در تریاق فاروق و مثرودیطوس شرط است که بدن باید نقی و پاک باشد درین نیست لیکن در کمال
امتلا شاید خوب نباشد و احتیاط ضرور است و وزن این بادزهر تا بیست مثقال دیده شده و جمیع
اجزای بادزهر حیوانی ذو طبقات و پرده‌ها می‌باشد تو بر تو مانند پیاز و گاه است که طبقه با بعضی از آن
ضخیم تر از دیگری می‌باشد و در ابتدای تکون بتدریج طبقات آن یکی بعد دیگری منعقد میگردد تا تمام

و کامل میگردد و بعد از اتمام میگویند که اگر آنرا از جوف آن حیوان بدر نیاورند کرمی در شکم آن حیوان بهم میرسد که بمرور ایام آن پادزهر را میخورد و یا خود بخود بسبب گرمی و حدت منحل میگردد و بعضی اوقات یافته اند پادزهر را که بعضی از آن را کرم خورده و یا منحل شده بود و گفته اند که در حین برآوردن آن را از شکم آن حیوان بغایت نرم میباشد و بعد از رسیدن هوای خارج بآن و سرد شدن صلابت و حجریت بهم میرساند لهذا بمجرد برآوردن در حین گرمی و نرمی فی الفور در دهن می اندازند و به تقلیب زبان بهر شکلی که میخواهند میسازند و لحظهٔ در دهان نگاه میدارند پس بیرون می آورند و بدین سبب سطح ظاهر آن براق و املس میباشد

فصل در بیان کیفیت پیدا شدن فادزهر در ولایت فارس

بدانکه صاحب تاریخ الحکما مسمی بخلاصة الحیوة ملا احمد تتوی نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه پیدا شدن پادزهر است در ولایت فارس و کیفیت ظهور آن را در کتب معتبرهٔ حکما چنین آورده اند که در ایام حکومت ملک خورم زاد که یکی از اجداد بهمن اسفندیار بود اخنوشش نام مردی که بصلاح و صدق در آن زمان اشتهار داشت و اوقات او از صیدلت یعنی ادویه از صحرا آوردن و شناختن آن میگذشت و او هر روز بصحراهای ولایت فارس و کوههای آن دیار میرفت و ادویه و عقاقیر جمع میکرد و بشهر می آورد یک روز نظرش بر گوزن کوهی افتاد که بر قلهٔ کوه ایستاده فریاد میکرد و گاهی دست و گاهی ذنب خود را بر زمین میزد و حرکات عجیبه و اوضاع غریبه از رفتار او مشاهده می نمود و گاهی در اثنای جست و خیز بجانب آسمان نگاه میکرد و از روی نشاط و خوشحالی آواز غیر مکرر میکرد القصه چون اخنوشش این حالت از آن گوزن دید حربه خود را برداشته از کمین گاه متوجه او شد تا آنکه خود را به نزدیک او رسانید انچنان حربه بر وی زد که از قلهٔ کوه پائین افتاد اخنوشش در ساعت خود را باو رسانیده ذبح نمود و در اثنای ذبح دید که سرافعی بزرگی در دهن اوست که نیم جاویده در دهن او مانده اخنوشش چون آنرا مشاهده کرد تعجب او زیاده شد در حال شکم آنرا شکافت که بر حقیقت حال اطلاع یابد چون رودهای آنرا ملاحظه نمود از روده که بزبان فارسی آنرا هزارخانه گویند سنگی املس هموار یافت آن سنگ را بر چوب زر تنگ نهاده بخدمت ملک خورم زاد آمد و آنچه از احوال گوزن مشاهده نموده بود بعرض رسانید ملک خورم زاد حکیم ارشناسیوس را که از اجداد امام ابقراط و از تلامذهٔ حکیم ابرقلیدس صاحب تریاق صغیر و برادرزادهٔ او بود و در مملکت فارس منصب وزارت ملک خورم زاد داشت چنانچه

رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند با و تعلق داشت طلب نموده آنچه از اخنوش صیدلانی
شنیده بود باو تقریر کرد حکیم بعد از ساعتی تامل کرده روی با اخنوش آورد و گفت ای اخنوش
آیا دهن آن گوزن هیچ کف داشت یا نه اخنوش گفت دهنش کف بسیار داشت حکیم پرسید که در ذنب
او هیچ ورمی یا جراحتی بود یا نه گفت در طرف ذنب او گره سبز رنگی بود ظاهرا چنان مینمود که پوست
از آن موضع کنده اند حکیم چون این علامت از اخنوش شنید متوجه ملک شده بعد از ادای دعا و ثنائیکه
در آن زمان وزرا در وقت عرض مهمات بسلاطین میکردند گفت ایها الملک خوراک این گوزن افعی است
و در دم او چنانکه اخنوش میگوید گره سبز رنگ هست و همیشه دهن او کف میکند و در رودهای او دو
سنگ این چنین متولد میشود یکی از آن تریاق جمیع زهرهاست و دیگر خاصیت زهر هلاهل دارد که ذره
قاتل است پس ملک تبسم کرده گفت ایها الحکیم اکنون این را تجربه باید کرد حکیم گفت کسی را که قتل بر او
واجب شده باشد حاضر کنند تا این را تجربه کنیم ملک فرمود تا از بندیخانه هشت نفر را حاضر ساختند
آن جماعه چون بخدمت ملک حاضر شدند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آبا و اجداد ما قتل شما
واجب است یا نه ایشان گفتند بمقتضای شرع قتل ما واجب شده ملک گفت اکنون مرا سنگی هست مشتبه
میان زهر و تریاق آنرا برای امتحان بشما میدهیم اگر زهر بوده باشد شما بسیاست خود رسیده از عقوبت
اخروی خلاص میشوید و اگر تریاق هست شما را منافع بدنی بسیار حاصل خواهد شد و بعد از آن آزاد
خواهید شد ایشان با یکدیگر مصلحت کرده قبول آن کردند حکیم آن سنگ را وزن نمود چهار درم بود
بالسویه میان هشت نفر قسمت نمود و ایشان را در حضور ملک خورانید و جماعتی بر ایشان موکل ساخت
که تا پنج روز ایشان را نگاه دارند که حقیقت حال مشخص شود اتفاقا وقتیکه ایشان از مجلس ملک بیرون
میرفتند یکی از ایشان نارنجی از دست شخصی گرفته آب آنرا تمام بمکید و هفت نفر دیگر بالای آن چیزی
نخوردند و بعد از پنج روز ملک ایشان را طلب داشته حکیم فرمود که از احوال تحقیق نماید که هر یکی را بعد
از خوردن آن سنگ چه حالت سانح شد یکی از ایشان گفت که مدت یک سال بود که مرا خفقانی
حادث شده بود و آنچنان شدت داشت که من بهلاکت خود راضی بودم اکنون بمجرد خوردن این
سنگ آن مرض بالکلیه از من زایل شد دیگری گفت مرا درد سری قدیم بود و هیچ لحظه و هیچ لمحه نبود
که از وجع آن الم نداشتم الحال بعد از تناول آن سنگ بیکساعت آن درد مزمن از من زایل شده

و هیچ اثری از و درین حجر و زهر خود نیافتم سیومی گفت که چشم من بسیار ضعف داشت اکنون بخوردن
آن در باصره من قوت عظیم پیدا شده که در جوانی نیز آن حالت را در باصره خود نمی یافتم چهارمی گفت
که مرا در معده درد و وجع و ذرب و تشنج بود و بجز دو روز آن درد معده من از مرض من بصحت مبدل
گشت پنجمی گفت مدت مدید بود که از درد زانو متألم بودم اکنون بالکلیه آن درد از من مفارقت نمود
ششمی گفت مرا بواسیر مؤلم بود الحال آن الم بالکلیه زائل گشت و در بدن من نشاط و قوت پیدا شد
هفتمی گفت که مدت مدید بود که بر ساقین من قروح خبیثه پیدا شده بود که همیشه صدید و چرک متعفن از آن
جاری بود اکنون همه رو بخشکی آورده بصحت مبدل و مندمل شده و رنگ پوست اصلی در آنجا ظاهر شود
هشتمی گفت که مرا مدت دو ماه درد سری بود که همیشه من از شدت آن متألم بودم از خوردن آن سنگ
اکنون شدت آن بیشتر شد حکیم گفت که تو چیزی بعد از خوردن آن سنگ خورده بودی گفت
آری آب یک نارنج را بالتمام مکیده بودم حکیم فرمود که این شدت درد بسبب فعل آب نارنج است نه فعل
آن سنگ چرا که ترشی نارنج بارد و یابس است و برودت مستلزم جمع و قبض است چنانچه یبوست موجب
امساک و حفظ و این هر دو وصف مانع اند از انتشار حرارت این حجر و ظهور آثار آن و لهذا بعد از آن
حکما بالکلیه منع از خوردن ترشی فرموده اند و همچنین در هر دوائی ذوالخاصیه مثل پادزهر و تریاق
فاروق و غیر اینها تجویز هیچ قسم ترشی نفرموده اند اما وجه تسمیه این سنگ بپادزهر گفته اند آنست
که چون آن شخص هشتمی که نارنج مکیده بود بخانه خود رفت درد سر او بمرتبه اشتداد یافت
که ظلمت بر چشمهای او مستولی گشت بنابرین آن شخص از روی کمال اضطرار و سراسیمگی
بدر سرای ملک آمده فریاد برآورد که مرا باز زهر بدهند چون آواز بگوش ملک رسید فرمود
که نام این سنگ را باز زهر قرار باید داد و بکثرت استعمال باز زهر پادزهر گردید فصل در بیان
جودت و ردائت پادزهر بدانکه بهترین انواع پادزهر که اکثر مستعمل در معالجات است
استهبانی است نشانه آن است که رنگ آن زیتونی است یا ماشی مائل بسیاهی باشد بعضی تیره
و بعضی ماشی را ترجیح میدهند خصوص که براق و با پردهای بسیار و چشم دار باشد یعنی در گوشه
آن مانند چشم موضعی درخشنده بود و چه این دلالت بر صفائی جوهر آن میکند و با این وصف هرچند لطیف تر
و بزرگتر باشد بهتر است و امتحان خوبی آن آنست که با شیر بر روی سنگ بسایند اگر رنگ آن سبز

برآید و یا شیر از منجمد سازد خوب است و اگر زرد و یا سرخ بسیار تیره برآید بد است دیگر آنکه با خاکستر
و یا آب خشک برکف دست خوب بمالند اگر رنگ خاکستر یا آب را سبز یا پستئی نماید خوب است و الا فلا
و امتحان اصلی از مصنوعی آن آنست که سر سوزن آهنی را با آتش سرخ نمایند و در آن فرو برند اگر
بدشواری و اندک فرو رود و دود زرد از آن برآید و سر سوزن زرد گردد اصلی و اگر آسانی
فرو رود و دود سیاه از آن برآید و سر سوزن سیاه گردد جعلی مصنوعی است زیرا که شنیده شده
که از صبر و دواهای دیگر فادزهریه میسازند بسیار براق شبیه باصلی که بحسب رویت بر اکثر حذاق
اطبا مشتبه میگردد **فصل در بیان مزاج و کیفیت پادزهر و خواص شبانکاره و آن**
و مقدار شربت و بدل آن بدانکه با وجود آنکه آن گرم در سوم و خشک در دوم است در
جمیع امزجه و بانواع سموم حاره و بارده نباتیه و حیوانیه و معدنیه مفید است چه اثر آن چنانچه ذکر یافت
نه بطبیعت و مزاج است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه و بالطبع دفع مضرت سموم از اعضای رئیسه
و سائر بدن مینماید و تقویت آنها میکند و جهت تقویت حرارت غریزی و باه نافع و لیکن محرور المزاج
را بغایت مضر و محرق خون و مورث التهاب و اسهال دموی است و محلل اورام بارده و سائیده
آن تنهائی و یا با آب گشنیز تازه جهت اورام حاره و با گلاب جهت طاعون و تنهائی نیز و با شراب
جهت گزیدن هوام و با آب ریحان جهت گزیدن زنبور همچنین با شراب و تنهائی نیز بر موضعی که مار
و یا افعی و یا جانوران سمی گزیده باشند باعث تسکین درد و وجع آنست در ساعت و نجات
او از هلاکت مالیدن و خورانیدن آن هر دو و صاحب کتاب بقراطی در کتاب خود آورده که زنبور
گزیده را دیدم که موضع نیش آن ورم کرده بود و سرخ شده و از درد بی قرار و آرام بود قدری
فادزهر را با آب سوده بر موضع آن مالیدند سر جا اثر این دوا میرسید فی الحال برنگ اصلی باز میگشت
و ورم آن تخفیف می یافت و هم او نقل کرده که شخصی را مار گزیده و تریاق حاضر نبود حجر التیس را
با شراب سوده بدو دادند و قدری شیر نیز بالای آن خورانیدند بدن او آبله کرد و از هلاکت
نجات یافت و نیز گفته اند که از خواص او آنست که چون بر محل گزیدن مار بگذارند بر آن موضع
محکم می چسپید و تا زهر را تمام نکشد جدا نمیگردد و اگر شخصی را زهر خورانیده باشند و همان لحظه
فادزهر آزموده را در دهان او نگاه دارند نفع تمام می بخشد و اگر چند عدد فادزهر موصوف را در کاسه

چینی گذارند و بر بالای آنها شیر بدوشند و زمانی توقف کنند که تا شیر قوت و کیفیت فادزهر را بگیرد و آن
شیر را بخوردن مسموم دهند بعد خوردن آن شیر را قی کرده از ضرر آن سم ایمن میگردد و گفته اند چون
بسایند آنرا و بر موضع جراحت هوام و غیر آن بپاشند زهر را جذب نموده به ترشح دفع نماید و باعث التیام
آن میگردد و نیز از فوائد آن انتعاش و زیاده نمودن حرارت غریزی و تقویت قلب و دماغ و حواس و محافظت
قوای بدنی و تفریح و نشاط و از اعظم است و قدر شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی از نسخه با تمام
مصلحات تا سه قیراط نیز تجویز فرموده اند و زیاده از آن کشنده و بدل آن بوزن آن حجر الایل و اگر
نباشد فادزهر معدنی نوع اعلی و یا زهره صاف شفاف کهنه و یا زبرجد است فصل در بیان دستورات
خوردن حجر التیس دستور خوردن آن در اول فصل بهار شود و اعتدال هوا و استوای لیل و نهار و
اگر کسی از اصحاب برای حفظ صحت مزاج و تقویت قوی و ارواح و حرارت غریزی چهار قیراط آن را
بر روی سنگ سماق بسیار نرم سوده بخورد تمام سال فرح و نشاط و قوت و شگفتگی در خود مشاهده می
نماید بدین شروط یکی آنکه مزاج و سن او مقتضی باشد یعنی در سن شباب و یا جوان و حار المزاج نباشد چه بواسطه
زیادتی حرارت آن هر دو را مضر است چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه در زمان گرمای گرم و سرمای سرد
نباشد دیگر آنکه قبل از شروع آن منضج و مسهل خفیف میل نمایند تا تنقیه بدن فی الجمله حاصل گردد دیگر
آنکه پرهیز و احتما از حموضات و لبنیات و آب سرد و بقول و اطعمه غلیظه و مفسدات معده و حرکات
عنیفه و اعراض نفسانیه و جماع و غم و اجتناب لازم دانند و اقلا ایام پرهیز قبل از شروع ده روز و بعد
از فراغ بیست روز است دیگر آنکه در روز خوردن فادزهر بدن را بلباسهای نرم و نازک و پاکیزه
و معطر مزین و ملبس سازند و طبیعت خوشحال و شگفته دارند و غم و اندوه را بخود راه ندهند و اگر میسر آید
در بساتین و عمارات دل کشا با ندمای شیرین کلام و مطربان خوش الحان مجلس نمایند و اطعمه لطیفه خفیفه زود
میل نمایند و دیگر اگر سال اول خوردن این دوا باشد یک دانگ از آن گیرند و بر سنگ سماق بسیار نرم
سوده با شیره نبات سرشته سه حصه نموده و در سه روز ناشتا هر روز یک حصه یا حب ساخته فرو برند
بقسمی که بدندانها نرسد و از عقب آن فنجانی پر از گلاب بنوشند و بعد از آن احتیاطا جهت رفع
غائله و مضرت آن بدندانها چنانچه بعضی گمان برده اند که مضر است بدندانها و چندان اصلی ندارد و
بشیر گاو یا آب کشنیز تازه مضمضه نمایند و اگر در بین ایام سه روز قبل و سه روز بعد از آن غذا از لحم

بنخود آب گوشت جوان مرغ و بزغاله فربه و بره شیرمست با فلفل و دارچینی و قرنفل و از کبابها کباب
کبک و تیهو و دراج و مانند اینها تناول نمایند هر وقت از روز که گرسنه شوند و شب شربت نبات با گلاب
و عرق بید مشک بنوشند و یا شربت معمول از شربت صندل و یا شربت گاوزبان ساده و یا عنبری یا
شربت ابریشم بدستور ساده یا عنبری یا معمول از هر سه یک بحسب مزاج و اقتضای وقت با گلاب
و بید مشک و یا یکی از عرقهای مناسبه و یا شربتهای مناسبه دیگر که تخم بالنگو یا فرنجمشک بران پاشیده
و از حلویات حلوای یاقوتی و سیب و به شیرین و برنج با روغن بادام و یا شیره نبات و اندک گلاب و از نقلات شکر
پیرو نقل بادام و هیل و قرص عنبر و پسته و بادام و مانند اینها بکار دارند و اگر سال دوم باشد دو دانگ و اگر سال سوم
باشد و بمزاج موافقت کرده و حرارت بر مزاج غالب نباشد نیم مثقال و الا بقدر برداشت طبیعت و مزاج و سن و عادت
و دیگر آنکه دران ایام بحمام نروند زیرا که حرارت و رطوبت حمام فادزهر را بالعرق دفع می نماید و دیگر آنکه اگر درین ایام
تقلیل غذا نمایند آنقدر که تخمه و فساد هضم عارض نگردد بهتر است و بعضی مردم شش قیراط آن را بر روی سنگ
سماق نرم سوده سه حصه نموده هر سه حصه را یک روز با گلاب آمیخته قلیلی را در دهان گرفته بدم فرو میکشند
بقسمی که بدندانها نرسد و از عقب آن شربتی از نبات و گلاب می آشامند و بر بالای فرش نرم از پهلو به پهلو میگردند
و اندک راهی میروند که حرارت فی الجمله انتعاشی یابد و بعد از دو ساعت یا هر وقت که خوب گرسنه شوند طعام لطیف
خفیف مثل نخود آب مذکور و امثال آن به تقلیل میل نمایند و اگر تنهائی نخواهند با دویه که حکیم محمد هاشم طهرانی
در رساله جدوار و فادزهریه خود نوشته اند ترکیب نموده تناول نمایند نیز خوب است و آن این است که بگیرند
طباشیر سفید مروارید ناسفته از هر یک یک مثقال عنبر اشهب دانگ مثقال مشک خالص نیم دانگ مثقال یاقوت
لعل فادزهر عود قماری مصطگی رومی از هر یک نیم مثقال ورق طلا محلول ده عدد ورق نقره محلول پانزده عدد
جواهر و فادزهر را بر سنگ سماق نیکو صلایه نموده باقی اجزا را نرم کوفته بیخته مجموع را با شیره نبات سرشته
حبوب بسته سه حصه نموده هر حصه را یک روز با نبات فرو برند اگر کسی در سن کهولت و ضعف مزاج شش قیراط انرا
بدستور مسطور مفرد یا مرکب در اول فصل بهار یا اول فصل خریف بخورد نیز بسیار مفید و سودمند است
و دستوریکه آن غفران مآب قلمی فرموده اند که ازین بنده حقیر محمد هاشم العلوی مخاطب بمعتمد الملک است
و در امزجه بارده روز اول تحویل حمل تا سه قیراط بمشایخ میخورانند این است فادزهر حیوانی اصطهباناتی مجرب
نیم درم مروارید ناسفته زمرد اعلی ابریشم مقرض صندل سفید گل داغستانی ورق نقره از هر یک یکدرم ورق

طلا یک دانگ صمغ عربی دو دانگ سوده بگلاب سرشته حب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند
دستوری که قلمی نموده اند که حضرت استاذ الاطبا و قدوة الحکما سید بنده والد ماجد حقیر قدس سره قرار داده
اند این ست که بگیرند عنبر اشهب مومیائی دارابجردی از هر یک یک نخود مصطکی رومی یکدانگ همه را
در فنجان چینی کرده روغن مغز پسته داخل کرده در ظرف مس کوچکی گلاب کرده بر سر آتش گذارند و سه
پایه دران گذاشته فنجان را بر روی سه پایه نهند و گلاب را بجوشانند تا اجزا حل شود پس بادزهر
حیوانی مجرب سه قیراط مشک خالص یک قیراط قرنفل دارفلفل دارچینی عود هندی جوز بوا عود الصلیب درونج
عقربی زنجبیل جدوار خطائی خصیة الثعلب مصری از هر یک یکدانگ مثقال صیرفی کوفته بیخته بآن سرشته حبوب
سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه آنرا فرو برند و از عقب آن نبات سفید پنج درم تخم بالنگو یکدرم گلاب
عرق گاوزبان از هر یک ده درم شربت نموده بنوشند دستور دیگر از برای خوردن بادزهر حیوانی
منقول از خط استاذ الفضلا و الاطبا میرزا ابوطالب قلمی فرموده اند که گمان این ست که از تالیف معز
الیه ست و دستور خوبی ست و از اکثر نسخها بهتر ست صنعت آن بادزهر حیوانی نیم دانگ عنبر اشهب
یکدانگ و نیم مروارید ناسفته نیم دانگ کهربای شمعی بسد محرق مغسول از هر یک نیم مثقال ورق طلا
سه عدد ورق نقره پنج عدد صندل سفید یکمثقال مومیائی دارابجردی یکدانگ زعفران نیم دانگ
صمغ عربی دو دانگ اجزا را صلایه کرده مومیائی را بروغن پسته گداخته مجموع را بشیرهٔ نبات بقوام
آورده سرشته سه حصه نمایند هر روز یک حصه را در سه روز متوالی فرو برند و از شیرینی و ترشی و ماست
و پنیر و سبزیها اجتناب نمایند و اگر یکدانگ جدوار خطائی مجرب و نیم دانگ جند بیدستر سوده اضافه نمایند
بهتر ست حب فادزهر حیوانی مرکب حمیات وبائیه و امراض مزمنه و حاده و گزیدن جانوران سمی را
تریاق اکبر ست و مخرج اخلاط فاسده بدنی و مقوی بدن است و مقدار شربت آن دو درم ست منقول
از مرکبات صالح چلپی طبیب ابراهیم سلطان قیصر روم دستور خوردن بادزهر حیوانی از حکیم عماد الدین
محمود شیرازی صنعت آن بادزهر حیوانی مروارید ناسفته یاقوت رمانی از هر یک یکمثقال طباشیر سفید نیم
مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم دانگ صندل سفید چهار دانگ و نیم عود قماری خام چهار دانگ
مصطکی رومی دو دانگ ورق نقره پنجاه عدد ورق طلا بیست عدد فادزهر یاقوت و مروارید را بر سنگ
سماق صلایه کرده ورق طلا و ورق نقره را حل نموده باقی ادویه را کوفته بیخته با شیرهٔ نبات سرشته و حبوب سازند

وسه حصه کرده هر روز یک حصه را بناشتا در اول تحویل حمل فرو برند و قبل از خوردن فادزهر سه روز پرهیز کنند
از لبنیات و ترشیها و اغذیه بادی و از مجامعت و غذا نخود آب و قلیه و کباب و از اشربه شربت فواکه شیرین
و شربت گاوزبان و تخم بالنگو و گلاب و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان و نبات مناسب است معلوم باشد که این مقدار
که حکیم عمادالدین محمود مقرر کرده انداز برای خوردن هر روز نمی باشد سم قاتل زیراکه مقدار شربت از بادزهر حیوانی
بقول صحیح متقدمین و متأخرین مقدار یک قیراط است و مقداری که حکیم مقرر کرده اند هر روز دو دانگ بخوردن
می آید و این بنده حقیر دید شخصی را که سنش از شصت سال متجاوز نموده بود و مزاجش سرد و بلغمی بود باین دستور
این حب را خورد و پس تمام بدنش سیاه شد و هلاک گردید و از نواب امیر الامرا بهادر ذوالفقار خان سپه سالار ممالک
هندوستان مسموع شده گفت که من نیز شخصی را دیدم که باین دستور بادزهر را خورده در روز دوم تب محرقه
آن را عارض گردید و روز چهارم هلاک شد پس فقیر اظهار این معنی را واجب دانست تا دیگری عمل باین نکنند
دستور دیگر از حکیم عمادالدین محمود که بسیار خوب است صنعت آن بادزهر حیوانی نیم مثقال یاقوت
رمانی لعل بدخشی عود هندی از هر یک نیم دانگ زبرجد اعلی یک دانگ مشک خالص عنبر اشهب مصطکی از هر یک یک
چهار ورق طلا ده عدد ورق نقره چهار عدد و علی الرسم بگلاب سرشته حبوب سازند و سه حصه نموده هر روز
یک حصه را فرو برند و از عقب آن یک پیاله گلاب بنوشند بعد از ظهر نخود آب گوشت مرغ و قدری برنج
دوا پیچی بخورند و آخر روز شربت نبات و گلاب و عرق بیدمشک بنوشند و مربای سیب شیرین و جوارش
عود و جوارش مصطکی میل کنند و نقل پسته و بادام مغز میل نمایند و یک هفته پیشتر و بعد از لبنیات و حموضات
و سبزیها و روغن و مباشرت اجتناب نمایند **دستور دیگر** از برای خوردن بادزهر در ابتدای تحویل
حمل یا اول میزان آن است که بگیرند بادزهر حیوانی اصطهباناتی مروارید ناسفته کهربای شمعی مبدا از هر یک
نیم مثقال عنبر اشهب یاقوت رمانی زعفران صمغ عربی از هر یک دو دانگ مشک تبتی مومیائی دار اکجرد
از هر یک یک دانگ طباشیر سفید یک مثقال و نیم ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد صندل سفید یک مثقال اجزا
را صلایه کرده با شیره نبات سفید سرشته حب ساخته سه حصه نمایند و هر روز یک حصه آن را فرو برند و از
ترشیها و ماست و پنیر حذر کنند و اگر شخصی که مزاج او گرم و خشک باشد دهند بعد از تعاطی حب دو دانگ
جند بیدستر یک دانگ داخل نمایند **دستور دیگر** از برای خوردن بادزهر حیوانی صنعت آن بادزهر
حیوانی نیم مثقال یاقوت رمانی زمرد اعلی از هر یک یک دانگ ورق طلا سه عدد ورق نقره شش عدد مشک

خالص عنبر اشهب مصطگی رومی مومیائی وارا بجردی از هریک یک نخود عود قماری خام نیم دانگ بدستور
حب سازند و سه حصه نموده هر روز یک حصه را فرو برند و از عقب آن گلاب یک پیاله بنوشند و غذا نخود آب
گوشت جوان مرغ با قدری برنج و دارچینی که در آن داخل کرده باشند تناول نمایند و آخر روز شربت
نبات سفید پنج درم تخم بالنگو یک درم گلاب ده درم بنوشند و قلمی نموده اند که این نسخه خوب است
بشرط آنکه وزن بادزهر نیم درم باشد دستور دیگر که بهترین دستورات متاخرین است چه آن دستورات
دیگر در اکثر امزجه ضرر عظیم دارد و این بسبب آنکه وزن بادزهر موافق است با آنچه متقدمین قرار داده
اند ضرر آن دستورات دیگر را ندارد صنعت آن بادزهر حیوانی اصطهبانی یک دانگ مثقال صیرفی
طباشیر سفید عنبر اشهب از هریک دو دانگ مروارید ناسفته مشک تبتی مصطگی رومی از هریک نیم
دانگ صندل سفید عود هندی خام از هریک یک دانگ ورق نقره دو مثقال ادویه را صلایه نموده
با شیره نبات یا شراب فواکه شیرین یا شراب گاوزبان یا شراب ابریشم دو وزن ادویه سرشته
پنج حصه نموده هر روز یک حصه را بخورند دستور دیگر بادزهر حیوانی طباشیر سفید از هریک نیم مثقال
عنبر اشهب مشک تبتی صندل سفید عود قماری خام از هریک نیم دانگ مصطگی رومی یک دانگ مروارید
ناسفته یاقوت رمانی از هریک یک مثقال ورق طلا بیست عدد ورق نقره پنجاه عدد ادویه را بدستور
صلایه کرده با شیره نبات سرشته حب سازند و سه حصه نموده سه روز فرو برند و سه روز قبل از خوردن
بادزهر و یک هفته بعد از آن از لبنیات و ترشیها پرهیز نمایند صنعت آن بادزهر حیوانی نیم مثقال یاقوت
رمانی لعل بدخشی عود هندی خام از هریک نیم دانگ زمرد یک دانگ ورق طلا ده عدد ورق نقره چهار
عدد مشک تبتی مصطگی از هریک یک نخود کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب ساخته سه حصه نمایند و هر روز
یک حصه را با گلاب پانزده مثقال فرو برند و غذا قریب ظهر نخود آب مرغ جوان که دارچینی و قرنفل
داشته باشند بخورند و آخر روز گلاب و عرق بید مشک از هریک ده درم نبات سفید پنج درم تخم فرنجمشک
یک درم بنوشند و جوارش عود ساده و جوارش مصطگی و مغز پسته و مغز بادام تناول نمایند و یک روز پیش
از خوردن بادزهر و یک هفته بعد از آن از ترشیها و بقول و لبنیات اجتناب لازم است دستور
دیگر بادزهر حیوانی مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد یاقوت رمانی از هریک نیم مثقال طباشیر سفید
صندل سرخ از هریک یک مثقال مشک تبتی مومیائی وارا بجردی از هریک یک دانگ عنبر اشهب دو دانگ

و ورق طلا و ورق نقره از هر یک سه عدد زعفران دو دانگ صمغ عربی یکمثقال اجزا را کوفته بیخته بشیرهٔ نبات
سرشته حبوب سازند و سه حصه نموده هر روز یک یکحصه را تناول نمایند و از ترشیها و لبنیات پرهیز نمایند و اگر
شخصی بسیار بارد المزاج باشد جدوار خطائی مجرب دو دانگ جند بیدستر یکدانگ داخل نمایند
دستور خوردن پادزهر حیوانی بنوع دیگر صنعت آن مشک یکدانگ عنبر اشهب یکدانگ و نیم
مروارید ناسفته نیم مثقال کهربا نیم مثقال بسد نیم مثقال یاقوت چهار دانگ طباشیر سفید یکمثقال صندل
سفید نیم مثقال بادرنجبویه پادزهر حیوانی از هر یک یکدانگ و نیم تا دو دانگ زعفران یکدانگ صمغ عربی
دو دانگ اجزا را صلایه نموده با شیرهٔ نبات سرشته بورق نقره بپیچد و ورق طلا سه عدد آلوده
کرده حب ساخته سه قسم نموده هر روز قسمی را فرو برند و اگر مزاج بسیار سرد باشد مومیائی دارابجردی و جدوار
و جند بیدستر داخل میتوان کرد **واما** دستوراتیکه میرزا محمد قاضی در رسالهٔ پادزهریهٔ خود که منتخب از رسالهٔ
حکیم سالک الدین یزدی نموده از انجمله یکی آنست که گفته اند بهتر آن که پادزهر را بی انضمام چیزی استعمال
کنند و اگر چیزی داخل نمایند میباید که فی الجمله مناسبتی بپادزهر داشته باشد جهت آنکه پادزهر را تاثیر در
ابدان انسان بخاصیت است و تاثیر بعضی ادویهٔ دیگر از حیثیت کیفیت و مزاج است اگر باهم ضم کنند
باید که موافقت بمزاج هر کس را ملاحظه نمایند و از جملهٔ مخترعات ایشان این ترکیبست که بجهت صاحب
مفاصل ترتیب داده اند صنعت آن سورنجان مصری دو مثقال لوزیدان مصطکی جوزبوا مروارید
ناسفته از هر یک یکمثقال پادزهر حیوانی چهار دانگ ورق طلا ورق نقره محلولین از هر یک بیست عدد
عنبر اشهب مشک خالص صندل سفید کهربای شمعی از هر یک نیم مثقال عدد ادویه دوازده است و وزن
آن هشت مثقال و چهار دانگ اجزا کوفته بیخته پادزهر و مروارید را بسنگ سماق صلایه کرده بشیرهٔ نبات
بسرشند و چهار حصه کنند و در وقت تحویل شمس بحمل در چهار روز ناشتا بخورند و بعد از دو ساعت
شربتی از نبات و گلاب و عرق بیدمشک و تخم بالنگو بنوشند و غذا نخود آب جوان مرغ یا گوشت
بره با زیره و زعفران و دارچینی میل نمایند **نوع دیگر** جهت تقویت باه و ضعف قلب مرطوبان صاحب
ترتیب داده اند صنعت آن پادزهر حیوانی عنبر اشهب مشک خالص از هر یک نیم مثقال قرص افعی
مروارید ناسفته خصیة الثعلب مصطکی صندل سفید مقاصری عود قماری از هر یک یکمثقال ورق طلا
ده عدد ورق نقره بیست عدد اجزا را مجتمع ساخته علی الرسم در شربت گاوزبان سرشته چهار حصه

نموده در چهار صباح بطریق مذکور بنوشند و دران ایام شکر پلاو و چینیا پلاو و کباب جوان و مرغ
و کبوتر بچه میل کنند و از اشربه شربت صندل و گاوزبان عنبری و شربت سیب و امثال آن و از
تنقلات شکر صندلی و شکر پنیر و نقل پسته و مشکوفی که مناسب دانند عدد داده و بعد با شربت دوازده بست
نوع دیگر که در تحریک باه و قوت شهوانی بی نظیر است صنعت آن پادزهر حیوانی مروارید ناسفته از هر یک
نیم مثقال عدد و از مجرب خصیة الثعلب مصری از هر یک یکمثقال یاقوت سرخ مرجان قرمزی از هر یک دو دانگ
زعفران لاجورد مغسول از هر یک یکدانگ ورق طلا دو عدد و ورق نقره پنج عدد عنبر اشهب چهار نخود
مشک خالص دو نخود داده و به علی الرسم در نوش داروی لؤلؤی بسرشته و سه حصه نمایند و در سه
صباح بدستور بنوشند نوع دیگر پادزهر حیوانی را تنها بی با گلاب بر سنگ سماق سائیده در معجونی
مناسب مثل دواء المسک و نوشدارو و مفرح یاقوتی بسرشتند و سه صباح بطریق معهود بنوشند

فصل در ذکر حبوب پادزهر حیوانی حب پادزهر جهت تقویت قلب و دماغ و کبد
و معده نافع و قی الدم و اسهال را مفید صنعت آن مروارید ناسفته نیم مثقال کهربا نیم مثقال مشک
خالص یکدانگ بسد یاقوت صندل سفید طباشیر سفید از هر یک نیم مثقال پادزهر حیوانی یکدانگ و نیم
زعفران یکدانگ صمغ عربی یکمثقال کوفته بیخته حب سازند حب پادزهر که بجهت القای قوت
حیوانی خورند صنعت آن پادزهر حیوانی نیم مثقال عود هندی غرقی خام یاقوت رمانی نیلوی لعل
بدخشی از هر یک یکدانگ زبرجد دو دانگ ورق طلا دو عدد و ورق نقره چهار عدد عنبر اشهب یک نخود
مصطکی دو دانگ اجزا را آنچه صلایه کردنی است بر سنگ سماق صلایه کرده و باقی را در هاون نرم
کوبیده بیخته بگلاب سرشته بورق طلا و نقره محلول مخلوط ساخته حب سازند و سه قسمت نموده هر روز
قسمی را فرو برند و از عقب آن گلاب بنوشند حب پادزهر حیوانی قلمی فرموده اند که از قدوة حکمای
اشراق و سید اطبای آفاق والد ماجد حقیر قدس سره العزیز است صنعت آن پادزهر حیوانی مجرب
یکدانگ مشک ختائی عنبر اشهب مومیائی دارچینی از هر یک نیم دانگ مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد
محرق از هر یک نیم مثقال یاقوت رمانی دو دانگ طباشیر سفید یکمثقال ورق طلا و ورق نقره از هر
یک سی عدد صندل سفید یکمثقال زعفران صمغ عربی از هر یک دو دانگ مومیائی و عنبر را بروغن بلسان
گداخته جواهر را با گلاب صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته و صمغ عربی را بگلاب حل کرده ورق طلا

ورق نقره را بآن حل کرده باقی ادویه را بآن سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی هفت حصه نموده
هر روز یک حصه آنرا باگلاب وعرق گاوزبان از هر یک ده مثقال فرو برند حب پادزهر حیوانی
صنعت آن پادزهر حیوانی مجرب پادزهر معدنی خطائی عود هندی قرنفل سنبل الطیب دارچینی
جوزبوا از هر یک دو دانگ عنبر اشهب مشک تبتی زعفران ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم دانگ
صمغ عربی یکدانگ صمغ را بگلاب حل کرده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حب سازند هر حبی بقدر
نخودی هر روز دو حب آنرا باگلاب وعرق گاوزبان پنج پنج مثقال فرو برند حب پادزهر حیوانی
دیگر نیز از آن قدس الله سره است صنعت آن پادزهر حیوانی یکدانگ و نیم یاقوت رمانی لعل بدخشی
مروارید ناسفته مصطکی رومی درونج عقربی حب بلسان از هر یک نیم مثقال زعفران جندبیدستر
مومیائی دارابجردی از هر یک یکدانگ ورق طلا ورق نقره مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک نیم
دانگ صمغ عربی یکدانگ اول مرتبه عنبر و مومیائی را به روغن بسته گداخته لیس جواهر را که باگلاب صلایه
کرده باشند بآن بسرشند و صمغ عربی را بگلاب حل کرده ورق طلا ورق نقره را بآن حل نمایند
وآنچه باقی مانده از ادویه کوفته بیخته مجموع ادویه را با صمغ محلول سرشته حب سازند هر حبی بقدر نخودی
و هشت حصه نموده یک حصه را واگذارند و باقی هفت حصه را در هفت روز باگلاب هر روز یک حصه را فرو برند
حب پادزهر حیوانی منقول از خط حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم پادزهر حیوانی اصطهباناتی
یکمثقال و دو دانگ مشک تبتی مصطکی رومی دارچینی قرنفل قاقله صغار عاقرقرحا فلفل سیاه
بذر البنج سفید عود قماری خام زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید حب الغار ابریشم مقرض از هر یک یک
مثقال زعفران خصیة الثعلب مصری صمغ عربی از هر یک دو مثقال افیون کازرونی سه مثقال و نیم
جوزبوا بسباسه از هر یک دو مثقال و نیم صندل سفید انیسون از هر یک مثقال و نیم ورق طلا
ورق نقره عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال عسل مصفی سه مثقال گلاب پانزده مثقال عسل را بگلاب
حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن خمیر کرده حب سازند هر حبی بقدر نخودی مفرح شاهی از
مخترعات صاحب خلاصة التجارب صنعت آن پادزهر حیوانی اصطهباناتی ده درم جدوار خطائی مجرب
پانزده درم زعفران پنجدرم ابریشم محرق پادرنجبویه از هر یک هفت درم زرنباد کرمانی لعل
بدخشانی از هر یک شش درم گاوزبان سه درم و نیم ورق گل سرخ هشت درم عنبر اشهب دو درم

مشک خالص یکدرم صندل سفید درونج عقربی از هر یک چهار درم آمله مقشر زرنباد از هر یک سه
درم و نیم ورق گل سرخ هشت درم ادویه کوفته بیخته بادزهر را بر سنگ سماق صلایه نموده جمله را
با عرق بید مشک سرشته نیم خشک نموده با شربت سیب شیرین معجون سازند و در ظرف چینی نگاهدارند
شربتی یک مثقال و اگر حب خواهند قدری نبات و قلیلی صمغ عربی در بید مشک خیسانیده بآن سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی و ماشی شربتی اقویا را مقدار نخودی و متوسطین را بقدر
فلفل و ضعفا را بقدر ماش و گفته اند که در ملک هند از شکم بعضی حیوانات جنگلی نیز نوعی از بادزهر بر می
آید قریب بحجر التیس و در نفع ضعیف تر از آن و بعضی مبالغه نموده و قریب بآن گفته اند و اصلی ندارد
و نیز در شهرهای ولایت کوکنده و تلنگانه که از حدود ملک دکن است از روده گاو و گاومیش
جنگلی نیز بر می آید و بسیار و وافر است مدور و سبز و زرد رنگ بی رونق و جلا میباشد و تا بیست
مثقال دیده شده بسیار کم قوت و ضعیف الفعل است و نیز گفته اند که در جزایر بحر هند و چین نوعی
از بادزهر میمونی بهم میرسد که از روده میمون بر می آورند و رنگ آن بزردی و شکل آن بکلی و
درازی و باریکی مایل پادشاهان آنجا بقیمت تمام میخرند و در خزاین خود نگاه میدارند و باعتقاد
آن قوم خواص حجر بنگوزهر دارد و در باب او مبالغه بسیار مینمایند بادزهر قنفذی و آن سنگی
است مدور باندک طولانی شکل و برنگ دانه جوز بوا اندک تیره رنگ [illegible] بقدر نیم مثقال
و تا دو مثقال نیز دیده شده میگویند که در زهرهای بعضی از خارپشتهای جنگلی در بعضی از جزایر ملک
فرنگ بهم میرسد گویند که آن جزیره بتاویه که جاوه نیز نامند و علامت بهم رسیدن آن در زهره
آن آنست که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر میشود و از میان قنفذهای دیگر برآمده جدا و تنها
میگردد و اگر مطلع نشوند و بر نیاورند آن را او را هلاک میگرداند و از خواص آن آنچه یافته و شنیده
شده آن است که نافع است از برای سوء هضم و اکثر انواع هیضه با داء جماع کرده و امراض بارده طبیعی
و بعضی سموم و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار پانزده تا بیست مثقال آب شیرین
خالص کنند و لمحه آن سنگ را باهستگی در میان آن گذارند تا آب تلخ گردد پس آنرا بر آورده
آب را بمریض بخورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاهدارند اگر یکدفعه تسکین تمام نیابد مرتبه دیگر
نیز بدستور بخورانند و این هر چند بیشتر آب را زودتر تلخ کند بهتر و نواست زیرا که چون مکرر

اثر او در آب انداز ند و یا کهنه گردد قوت آن ضعیف میگردد و آب را دیرتر تلخ مینماید وا جوهر آن
نیز چیزی تحلیل می یابد و کوچکتر میگردد و شاید رفته رفته قوت آن باطل شود و تمام گداخته گردد **فصل**
در بیان بادزهر معدنی آن را بعربی حجر السم و بفارسی بادزهر کانی و زهر مهره نامند و در هند
نیز بزهر مهره مشهور است و در بعضی لغات معروف بقیطاس است و آن حجر معدنی است و معادن آن
در ملک خطا و جبال چین و هند از اجمیر و دکهن و تبت و قندهار و در مملکت باختر و خراسان و کرمان
و توران و خلیص است که در نواح مدینه طیبه است و بهترین آن خطائی پس قندهاری پس خراسانی پس
خلیصی است و بدترین آن دکهنی است و آن باقسام و الوان کثیر بنظر رسیده گویند که الوان مفرده آن
پنج است زرد و سفید و سبز و اغبر و منقط و این هر پنج قسم را احقر دیده و الوان دیگر مانند سیاه و مابین
و سفیدی و برنگ وسمه و زرد مائل بسبزی و زرد مائل بسرخی و سرخ شلغمی و مخطط بخط سبز و زرد و سیاه
و امثال این الوان و نحو آن یکرنگ نیز بنظر رسیده و بالجمله این حجر را الوان و اقسام بسیار است
اما امتحان خوبی و بهترین آن انواع است یکی آنست که سخیف نرم الملمس خوش قماش خوشبو باشد
در رو و سائیده شود و از سائیده آن بوی خوش قریب ببوی مشک و عنبر بمشام رسد بلکه ناسائیده
آن نیز خوشبو باشد و بعد از سائیدن هر رنگ که باشد سفید و کف دار برآید و خوش طعم بود و هر چند سفیدی
و کف و بوی آن زیاده باشد بهتر است دیگر آنکه چون با افیون یا آب برگ نیم بسایند تلخی آن هر دو را زائل
کند و یا آنکه چون برگ نیم را بخایند و متعاقب آن زهر مهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین
افیون را دیگر آنکه گفته اند که چون در آفتاب بگذارند عرق کند و گداخته شود و آن عرق را اگر بخوردن
صاحب تپ دهند تپ او زائل گردد و شاید این توهمی باشد و اصلی نداشته باشد دیگر آنکه گفته اند که چون
بر طعامیکه بسم آلوده باشد گذارند اگر عرق کند فادزهر بسیار خوب است و الا نه دیگر آنکه گفته اند که چون بقدر
دو جو از آن را بسایند و بخورد افعی دهند اگر افعی را بکشد بادزهر خوب است و علامت خوبی آن نیز آن است
که چون سمی بحیوانی بخورانند یا نیش گزانند و بعد از آن قدری معتد از آن سائیده بآن حیوان بخورانند
و در صورت گزانیدن نیز بر موضع گزیده بمالند اگر دفع سمیت نماید بسیار خوب است و الا فلا امتحان دیگر
آنکه بیکی از سموم مشهوره و بیابلدعه امتحان نمایند اگر نفع و اثر تام از و ظاهر شود خوب است و الا نه و شاید
بعضی از این اقوال خالی از مبالغه نباشد و فرق میان خطائی و چینی و غیر آن مانند خراسانی و کرمانی و قندهاری

وشاه مقصودی وخلیصی آنست که ختائی وچینی نرم میباشد وباقی صلب ولیکن صلابت بعضی زیاده وبعضی
کمتر ودر باقی اوصاف از خوشبوئی وخوش طعمی وخوشرنگی وقماش وصفائی جوهر سنگ وملاست وسفید
برآمدن محک همه برابراند بامزیت ختائی وبعضی از قدمای اطبا خراسانی را در نفع واثر مساوی باچینی بلکه
زیاده ازان میدانند وبغدادی سبزرنگ است وبهترین الوان آنرا زرد وصاف نیم رنگ وبعد ازان
اغبر وبعد ازان مائل بسبزی ونخودی گفته حاصل آنکه هر سنگی که متصف باوصاف مذکوره وبسیار خوب
باشد وبهر رنگ واز هر جا که باشد بسیار خوب وباتریاقیت است هرچند بیشتر بیشتر وهر سنگی که اوصاف مذکوره
در آن کمتر آن ضعیف‌تر **در بیان مزاج وطبع این سنگ** اطبا در آن اختلاف است بعضی گرم
میدانند وبعضی سرد وبعضی معتدل وبعضی معتدل مائل بحرارت وقول باعتدال اقرب بصواب است
ویابس در درجهٔ دوم بالاتفاق **بیان منافع وخواص آن** گفته اند موافق است بجمیع امزجه
بسبب آنکه نفع آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط ودفع جمیع سموم نماید وتا دوازده قیراط آن که قریب
بیک درم باشد مقاوم جمیع سموم حیوانی ونباتی ومعدنی است وچون آنرا اصلایه نموده وحب ساخته هر
روز یک قیراط آنرا فرو برند تا چهل روز حافظ صحت مانع ضرر هوای وبائی واختلاف میاه واهویه ومانع
تعفن اخلاط وزائل کننده سمیت آن ومبهی ومقوی اعصاب وقوی ومفاصل ومحلل ورادع اورام
بارده وحاره است وجهت خفقان وضعف قلب ومعده واسهال ودر اواخر هیضه که قی واسهال بند نشود
وجهت ربو وضیق النفس وازالهٔ غم وهم وتوحش ومالیخولیا وطاعون ووبا مفردا با گلاب یا عرق بیدمشک
یا غیر آن از عرقهای مناسبه یا با آب خالص سائیده آشامیدن واگر با ادویهٔ مناسبهٔ دیگر ترکیب نمایند نیز
بسیار موثر وتقریبی از آن یک قیراط تا دوازده قیراط است افلاطون در کتاب جامع الخواص در فصل فادزهر
کانی میگوید که سم را جذب مینماید وشریانات وبدن را از آن پاک میسازد وتنقیه میکند وخون را از سمیت
خالص میسازد واز هر سم قاتلی که باشد هرگاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از انتشار وپراگنده
شدن سم در بدن وهمچنین نفع می‌بخشد نفع ظاهرین در گزیدن جانوران وحیوانات سمی اگر بسایند
وبر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم را بتدریج دفع مینماید وحکیم محمد هاشم طهرانی در رسالهٔ فادزهریه
خود نوشته که از غرائب آثار آن این است که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرده ودرد شدیدی
در جانب جگر وزیر اضلاع او عارض گشته بود سه دانگی ازین فادزهر بسبب قی در یک روز با او داده شد

هر مرتبه از آزار او تخفیف یافت تا آخر روز مرض و وجع او بالکلیه دفع گردید و صحت یافت و اگر کسی را
نیشتر مسمومی فصد کرده باشند قدری ازان سنگ را بسایند و بر آن جا بپاشند مضرت نرساند ارسطو
گفته که اگر از بادزهر معدنی نوع اعلی انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاه دارند سموم بدارنده
آن چندان اثر نمیکند که در غیر آن و دستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل طعامی کنند که سمیت داشته
باشد حدت و قوت آنرا ضعیف و کم میگرداند و ازین قبیل است زنگیر آن و نقل کرده اند که اگر برین سنگ
وقتیکه قمر در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند و بر نگین و ان انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بارنده
آن مضرت نمیرساند و نزدیک او نمیشود و با خود داشتن این انگشتری نیز این اثر دارد و اگر این انگشتری
را با انگشتری که ارسطو نقل کرده در دهن صاحب سموم گذارند و بمکد نافع است و او را همچنین اگر بر موضع لذع
عقرب و هوام و طیارات ذوات السموم مثل ذراریح بمالند نافع و موثر باشد و بدل آن زمرد سبز صاف
خوشرنگ ابدابی که مشهور بزمرد کهنه است بوزن آنست و طبع مزاج و قدر شربت زمرد نیز با بادزهر
معدنی برابرست چون با آب سرد یا بانبات یا با عسل بنوشند در جمیع افعال قائم مقام آنست و زبرجد صاف
نورانی نیز در نفع و اثر قریب بزمرد اعلی است لیکن گفته اند بسبب یادتی یبوستی که دارد و بدانجهت شفاف
تر و جوهر او صاف تر از زمرد است و لهذا از درجه اعتدال انحراف یافته و در مثل آن بدل یکمثل زمرد میتواند
بود و گفته اند که اگر بادزهر سفید کانی را با آب بسایند و بر عضویکه بواسطه سقطه و ضربه متالم شده باشد طلا نمایند
ازاله الم و منع تورم آن مینماید و چون زهر خورده را بخورانند زهر را بطریق دفع مینماید فصل در ذکر
حبوب بادزهر معدنی حب بادزهر معدنی چون چهل روز متوالی بدان مداومت کرده شود
جمیع منافع مسطوره در بادزهر ازان بظهور میرسد صنعت آن بادزهر معدنی مروارید ناسفته کهربای
شمعی طباشیر سفید گل داغستانی گل ارمنی مغسول صندل سفید از هریک دو درم و نیم ورق نقره یکدرم
ورق طلا نیم درم عنبر اشهب دو دانگ کوفته بیخته هشتاد حب ساخته هر روز دو حب آن را با گلاب
فرو برند حب بادزهر معدنی دیگر تالیف آن مرحوم بجهت جمیع خواص مذکوره و در تقویت باه مجربست
صنعت آن بادزهر معدنی پنج مثقال مروارید ناسفته کهربا یاقوت رمانی زمرد کهنه سبز صافی مرجان قرمز
شقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر گل گاوزبان صندل سفید دارچینی از هریک یک مثقال و
یکدانگ و نیم زعفران چهار دانگ عنبر اشهب مشک تبتی خالص از هریک نیم مثقال جوهر را [illegible]

نموده ورق طلا محلول نیم مثقال ورق نقره محلول چهار دانگ ادویه کوفته عنبر اشهب را بانبات
سوده مجموع حب سازند هر حبی بقدر نخودی هر روز چهار حب آنرا فرو برند حب بادزهر معدنی
در تقویت قلب و دفع سموم و ازاله ضرر هوای سمی و اصلاح اخلاط فاسده بدن بی نظیر است
صنعت آن بادزهر معدنی خطائی یاقوت رمانی مروارید ناسفته کهربای گل ارمنی مغسول در روغن
عقربی حب بلسان شقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید حب الغار طباشیر سفید گل گاوزبان صندل
سفید دارچینی از هر یک یکمثقال زعفران نیم مثقال عنبر اشهب مشک خالص ورق نقره ورق طلا
از هر یک یکدانگ و نیم جواهر را بر روی سنگ سماق با گلاب صلایه کرده ورق طلا و ورق نقره را
با آب صمغ عربی محلول حل نموده مشک و زعفران را بگلاب حل کرده عنبر را در روغن بلسان نیم مثقال
گداخته باقی ادویه را کوفته بیخته همه را در هم کرده و نیکو سرشته حبها سازند هر حبی بمقدار قیراطی هر روز
پنجعدد از ین حبوب را با گلاب ده مثقال فرو برند حب بادزهر معدنی مشهور بحب ثلاثی نافع است برای
تقویت قلب و دماغ صنعت آن بادزهر معدنی خطائی مروارید ناسفته سائیده صندل سفید اجزا متساوی
کوفته بیخته با گلاب یا عرق بید مشک سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا پنج حب
با گلاب یا عرق بید مشک فرو برند سفوف بادزهر معدنی تالیف میرزا ابراهیم قمی فرموده اند
که این سفوف را منافع لاتحصی است و در تقویت اعضاء قلب و دماغ بی مثال است و با وجود این افعال
نیست بسیار حار صنعت آن بادزهر معدنی خطائی مروارید ناسفته از هر یک پنج مثقال عود قماری عود
الصلیب کشنیز خشک دانه هیل اسطوخودوس گل گاوزبان بادرنجبویه زرشک منقی از هر یک سه مثقال
رازیانه گل سرخ از هر یک یکمثقال عنبر اشهب یکمثقال نبات سفید صد و پنجاه مثقال کوفته بیخته
سفوف سازند شربتی یکمثقال و نیم با گلاب سفوف سازند بادرنجبویه معرب بادرنگبویه فارسی
و بعربی مفرح القلب و بقلة الترنجیه و ترنجان نیز نامند و بهندی بلی لوتن و آن نباتی است در بو
شبیه بادرنگ و خودرو و بستانی میباشد نوعی را که برگش لطیف و طولانی و اطراف برگ مثل اره
و شاخش پر شعبه و شبیه بریحان و گلش بنفش مائل بسرخی و بجای سبزی با طعام میخورند ریحانی
و صیفی میباشد در یکسال تخم آن سبز میشود و تخمش شبیه بتخم کتان و اغبر و نوع دیگر در بوی بادرنگ شبیه
و از آن تند بوتر و برگش مائل بمدور و صحرائی و بستانی میباشد بی ساق و شاخها و بسیار از یکجا

شاخ و بیخ میرود و برگش باشنوتی و عریض و از برگ نعناع بزرگتر و گلش سفید و کم تخم و در دار المرز
آنرا بادرنجبویه میدانند و ریشه او مثل نعناع هر سال سبز میشود و کمتر این نوع را دوست میدارند و
جمعی هر دو را یکی میدانند و آنچنان نیست و حکیم میر محمد مومن نوشته که آنچه مولف اختیارات بدیعی گفته
که آن بالنگوست غلط است چه تخم بادرنجبویه باریک تر از تخم ریحان و اغبر است و حقیر تخم بالنگو را
کشته گیاه آنرا از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگ است و در بو مثل شاه سفرم و بادرنجبو
در دوم گرم و خشک است و مقوی دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفرح و مفتح و ملطف طعام
غلیظ و هاضم و مورث ذکا و حفظ و جهت عسر النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سودا و امراض بلغمی
و کابوس و بعض امراض درکین و گرده و رفع سموم مطلقا و وحشت سوداوی و سده دماغ نافع
و برگ مسحوق آن از پنج درم تا ده درم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شرباً و ضماداً
و مضغ و خائیدن آن جهت ازاله بوی شراب و بدبوئی دهان بسیار موثر و مضمضه طبیخش جهت فساد
دندان و جلوس در آن جهت احتباس حیض و ضمادش جهت درد مفاصل و طلای آب آن جهت جرب
سوداوی و نمله و نار فارسی و آکله و رفع لرزه و قشعریره و با نمک جهت خنازیر و سه درم آن
با نیم درم نطرون جهت قرحه امعا و با یک مثقال نطرون جهت رفع ضرر فطر و سماروغ و لعوق
آن با عسل جهت عسر النفس و نفث انتصابی نافع و مضر وک و مصلحش صمغ عربی و کندر و بدلش در وزن
آن ابریشم و دو ثلث آن پوست ترنج و قدر شربت از خشک آن تا ده درم و از تازه اش
تا بیست درم و تخمش در افعال ضعیف تر از برگش است و یکمثقال او جهت رفع لرزه و قشعریره
و مغص نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است شراب بادرنجبویه امراض بارده و سوداویه و دماغی
و سده های دماغی و خفقان بارد و سوء مزاج بارد و سوداوی قلبی را نافع است صنعت آن آب بادرنجبویه
تازه یکمن و با یکمن قند سفید بقوام آورند و اگر تازه آن نباشد پنجاه مثقال بادرنجبویه خشک را
بجوشانند و بپالایند و با یکمن قند سفید بقوام آورند شراب بادرنجبویه مرکب برگ بادرنجبویه
هفت مثقال و نیم تخم بادرنجبویه تخم خرفه تخم کاسنی از هر یک ده مثقال گاوزبان اصل السوس
از هر یک پنج مثقال رازیانه بسفایج فستقی از هر یک مثقال ابریشم ساده سه مثقال گلاب یک مینا آب سیب
شیرین دویست مثقال قند سفید یکصد و پنجاه مثقال بدستور مذکور مرتب نمایند شربتی یک اوقیه

صنعت آن شراب بادرنجبویه که شیخ رئیس در ادویه قلبیه ذکر کرده و در اکثر اقسام ضعف قلب و دماغ
و تنقیه آنها مجرب است تخم کاسنی تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه از هر یک ده مثقال گاوزبان گیلانی گل گاوزبان
رازیانه بیخ بنفشه اصل السوس مقشر از هر یک سه مثقال پرسیاوشان بسفایج فستقی مقشر افتیمون از هر یک پنج
مثقال بادرنجبویه نه مثقال در گلاب و عرق بیدمشک و آب سیب خیسانیده جوشانیده صاف نموده
با یکصد و چهل مثقال قند سفید بقوام آورند عرق بادرنجبویه مقوی اعضای رئیسه و معده و مفرح
و مفتح و ملطف و هاضم طعام و مذکی ذهن و حفظ و بارد المزاج را نافع است صنعت آن بگیرند بادرنجبویه
تازه سبز و در دیگ کنند و در یکمن آن شش من آب خالص شیرین داخل کنند و اگر تند خواهند کمتر و اگر
ملایم خواهند زیاده و بدستور متعارف عرق کشند و اگر برگ بادرنجبویه تازه سبز نباشد از خشک آن
بگیرند و در یکمن آن هشت من آب یا کمتر یا زیاده بنا بر اغراض داخل کرده عرق کشند **فصل در
بیان بادمهرج** بنسخه سید اسمعیل جرجانی ریاح غلیظه در معده و احشا را به
تحلیل برد و سده های کبد و طحال بگشاید و ضیق النفس و یرقان سددی و استرخای اعضا و برودت
رحم و تب ربع را مفید و حیض بگشاید و معنی آن تریاق الریح است مانند بادزهر که تریاق السم است
و در افیون نیز ذکر یافت صنعت آن هزار اسپند حلبه از هر یک سه درم زرنباد درونج عقربی عاقرقرحا
فلفل سلیخه سیاه اسارون قسط تلخ زنجبیل زعفران از هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه
وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی یک مثقال بادمهرج بنسخه سمرقندی در قرابادین
از ترکیب خمسه معزی الیه نافع از برای برودت معده و ورم و احتباس طمث و ریاح غلیظه آن
صنعت آن زرنباد درونج عقربی بزر البنج سفید جند بیدستر فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل سلیخه
قسط سنبل الطیب اکلیل الملک بزر الاسف نانخواه قرنفل شونیز زنجبیل جاوشیر اشق قنه سکبینج حب البلسان
از هر یک شش درم حرمل وج ترکی حب الغار میعه سائله خربق سفید زعفران سعد کوفی از هر یک ده
درم مروارید ناسفته سه درم مر مکی صافی صبر سقوطری از هر یک دوازده درم حلبه پانزده درم
صمغ را بشراب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی از یک درم تا دو درم و در نسخه
دیگر شربتی از یک مثقال تا دو مثقال است بزر الاسف تخم کبر است **فصل در ذکر نسخ باسلیقونات**
بدانکه باسلیقون بمعنی کحل روشنائی است و بمعنی جالب السعادت نیز گفته اند و گویند بلغت یونانی بمعنی

مالک اعظم است و باسلیقون دوای ملکی است و نام پادشاهی است که این دوا بسبب او ساخته شده
و باسم آن شهرت یافته و بقراط مؤلف آنست باسلیقون کبیر تاریکی چشم و ابتدای نزول آب و دمعه
و جرب و سبل و ظفره و شترناق را نافع است صنعت آن کف دریا اقلیمیای نقره از هر یک ده درم
نمک اندرانی ساذج هندی سفیداب ارزیر فلفل دارفلفل سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی از هر یک
دو درم نمک هندی قرنفل دوالا از هر یک دو درم صبر سقوطری عصارهٔ ماميثا مس سوخته از هر یک
پنجدرم ماميران چینی مرمکی نوشادر زرد چوبه از هر یک سه درم هلیلهٔ زرد چهار درم مثل غبار سائیده
بچشم کشند باسلیقون کبیر جالی و حافظ صحت چشم نافع از برای جرب و حکه و غشاوه و غلظت
اجفان و سبل و دمعه و بیاض کهنه و در هر مرض که از حرارت نباشد این دوا بهتر است آنرا ذرور شیافی
شیخ رئیس گفته که این دوائی است جلا دهنده از برای چشم میکشند در چشم در حال صحت در هر روز
یکمرتبه یا در هر دو روز یکمرتبه پس جلا میدهد بصر را و حفظ صحت چشم صحیح میکنند شقائی گفته تاریکی
چشم و ابتدای آب و دمعه و جرب و سبل و ظفره و شترناق را نافع است صنعت آن بنسخهٔ شیخ
رئیس که در جلد ثانیه از قرابادین قانون نوشته اقلیمیای فضه زبد البحر از هر یک ده درم مس سوخته
پنجدرم سفیداب قلعی نمک اندرانی از هر یک سه درم نوشادر دارفلفل از هر یک دو درم قرنفل
اشنه از هر یک یکدرم فلفل چهار درم کافور ریاحی نیم درم کوفته صلایه کنند بسنگ سماق و در چشم
کشند باسلیقون کبیر بنسخهٔ شیخ داؤد صنعت آن اقلیمیای فضه زبد البحر از هر یک ده درم
مس سوخته سفیداب قلعی نمک اندرانی فلفل سیاه چهار درم نوشادر دارفلفل از هر یک دو درم نیم
قرنفل اشنه از هر یک یکدرم کافور نیمدرم و در بعضی نسخها سرمهٔ اصفهانی چهار درم داخل است
و باکی نیست از داخل بودن آن باسلیقون اکبر بنسخهٔ حاوی صغیر صنعت آن زبد البحر اقلیمیای
ذهبی اقلیمیای فضی از هر یک ده درم مس سوخته پنج درم نمک اندرانی ساذج هندی سفیداب ارزیر
فلفل دارفلفل جندبیدستر سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی از هر یک دو درم قرنفل یکدرم صبر سقوطری
پانزده درم اشنه یکدرم مرصافی ماميران چینی نوشادر زرد چوبه از هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد
چهار درم نمک طعام یکدرم و در نسخهٔ دیگر صبر پنجدرم و قرنفل دو درم است و این نسخه اصح است
ادویه کوفته و بیخته وقت حاجت در چشم کشند باسلیقون دیگر که همین خاصیت دارد صنعت

آن زبد البحر اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی مرقیشای ذهبی توتیای هندی دارچینی سنگ بصری
سرمهٔ اصفهانی هلیله سیاه شنجرف از هر یک پنجدرم سلیخه قرنفل از هر یک چهار درم پوست بلیله
زرد پوست بلیله کابلی صبر سقوطری شادنج عدسی مغسول از هر یک سه درم زنجبیل ماميران چینی
فلفل دارفلفل نمک هندی نمک اندرانی نمک سرخ از هر یک دو درم زعفران مروارید ناسفته نوشادر
از هر یک یکدرم بدستور صلایه کرده بکار دارند باسلیقون کبیر منقول از قرابادین کوتوالی ظلمت
بصر را ببرد و ابتدای نزول آب را نافع ست و منع کند از فرود آمدن آب و جرب چشم و دمعه را که بسبب
رطوبت باشد سود دهد صنعت آن زبد البحر اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی از هر یک پنجدرم شیاف
مامیثا صبر سقوطری زرد چوبه از هر یک دو درم و نیم پوست بلیلهٔ زرد دو درم مرصافی ماميران
چینی نوشادر توتیای هندی توتیای کرمانی طباشیر سفید از هر یک یکدرم و نیم مس سوخته اسفیداج
رصاص نمک طبرزد ساذج هندی فلفل دارفلفل جندبیدستر سنبل الطیب سرمهٔ اصفهانی نمک نفطی
از هر یک یکدرم اشنه قرنفل از هر یک نیم درم نمک خمیر دو استار کوفته بحریر بیخته سحق نموده
بکار برند و در نسخهٔ دیگر مشک برگی یک دانگ داخل ست باسلیقون صغیر در نفع قریب است
بباسلیقون کبیر صنعت آن اقلیمیای ذهبی کف دریا از هر یک پنجدرم مس سوخته اقلیمیای فضی
از هر یک دو درم و نیم فلفل دو درم اسفیداج رصاص مغسول نمک طبرزد که آنرا نمک اندرانی
خوانند از هر یک یکدرم و نیم نوشادر دارفلفل از هر یک یکدرم دواله قرنفل از هر یک نیم درم کافور
مشک از هر یک یکدانگ و نیم اجزا را کوفته بیخته سحق نموده بکار دارند باسلیقون صغیر نافع از برای
جمیع آنچه نافع ست از برای آن باسلیقون کبیر صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس اقلیمیای ذهبی هفت
درم شادنج مغسول نوشادر دارفلفل از هر یک دو درم مس سوخته فلفل سفیداب نمک اندرانی
از هر یک پنجدرم کف دریا چهار درم نمک هندی قرنفل پیل بوا اشنه سنبل الطیب از هر یک یکدرم
کوفته بر روی سنگ سماق صلایه کرده بچشم کشند صنعت این به نسخهٔ شفائی اقلیمیای نقره پنجدرم
روی سوخته دو درم سفیداب قلعی نمک اندرانی نوشادر جیده فلفل دارفلفل از هر یک نیم درم
کوفته بحریر بیخته صلایه کرده استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر بجای روی سوخته مس سوخته ست
به نسخهٔ دیگر صنعت آن اقلیمیای ذهبی ده درم مس سوخته پنجدرم سفیداب رصاص نمک اندرانی

از هریک دو درم نوشادر جعده فلفل دارفلفل توتیا از هریک دو درم زبد البحر دو درم و در نسخهٔ دیگر
یک درم است قرنفل اشنه از هریک یک درم مجموع را کوفته بحریر بیخته وصلایه کرده اکتحال نمایند و در نسخهٔ
دیگر این باسلیقون بجای جعده نیم درم کافور قیصوری داخل است باسلیقون که جهت غشاوه
وستبری پلک و بیاض مزمن را نافع است و سبل و جرب و دمعه را نیز مفید صنعت آن اقلیمیای نقره
زبد البحر از هریک پنج مثقال مس سوخته هفت مثقال سفیداب ارزیر جعده نمک ترکی فلفل سیاه نوشادر دارفلفل
از هریک یکمثقال قرنفل اشنه از هریک نیمدرم کافور ربع مثقال ساذج هندی جند بیدستر سنبل الطیب
از هریک یکدرم کوفته بحریر بسیار نرم بیخته بکار برند و در نسخهٔ دیگر بجای قرنفل قرفه است و در بعضی نسخها
سرمه اصفهانی چهار درم نیز داخل است باسلیقون دیگر جرب و سبل و ظفره و دمعه و خیرگی چشم را
نافع است صنعت آن فلفل دارفلفل دارچینی زنجبیل پوست هلیله زرد هلیله سیاه از هریک پنجدرم صبر سقوطری
یکدرم و نیم کف دریا ششش درم شنجرف پنجدرم سلیخه سیاه قرنفل از هریک چهار درم کوفته بحریر بیخته سحق
نیکو نموده در شیشه نگاهدارند و بوقت حاجت بچشم کشند باسلیقون دیگر ظفره و ضعف باصره و انتشار و
نزول آب و خارش چشم را نافع است و از برای ورم جفن سودمند صنعت آن زنجبیل مامیران چینی فلفل
دارفلفل از هریک دو درم زعفران مروارید ناسفته از هریک یکدرم پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی نمک
هندی ملح اندرانی نمک سرخ از هریک دو درم شادنج عدسی مغسول صبر زرد سقوطری از هریک سه درم
کف دریا توتیای هندی حجر بصری سرمه اصفهانی مرقشیشای ذهبی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی از هریک
پنجدرم بدستور مقرر کحل سازند عدد ادویه بیست است **فصل در نسخ پاشویه‌ها** بدانکه پاشویه
صداع و سرسام و جمیع آلام دماغی را بنابر جذب مواد باسفل نفع تمام دارد و ایضاً حمیات را در آخر نوبتها
بسبب انفتاح مسام و تسییل عرق و بسبب جذب حرارت از باطن بظاهر زودتر ضعیف میسازد و استعمال آن
در حین اشتداد حمی مفرط الحرارة جائز نیست بسبب گرمی آب گرم و اگر ناچار باشند پاشویه نمایند بآب معتدل
مائل بسردی و درینحال باید که در وقت پاشویه نمودن ردائی مابین ظرف آب و روی بیمار حائل سازند
تا بخار آب بدماغ مریض نرسد و اصل در پاشویه آب گرم است فقط و از برای اصلاح حرارت بالفعل آب گرم
ادویه بارده دران میجوشانند مانند نخاله جو و برگ بید و خطمی و نیلوفر و امثال اینها و اعانت بر میل ماده
باسافل ادویهٔ مرخیه چون گل خطمی و برگ خطمی و خبازی و امثال اینها و از برای تحلیل ابخره منجذبه باسافل

چون اکلیل الملک و بابونه و عنب الثعلب و سبوس گندم و از برای جذب مواد باسافل مثل خردل و حلبه
و نمک و وسمه و امثال اینها و طریق استعمال آن آنست که ادویه را در آب بسیار بجوشانند و در وقت
طبخ سر آن را بپوشند که بخار آن بیرون نرود پس فرود آورده بگذارند تا بخار و گرمی آن کم گردد
صاف نموده در آفتابه کرده پاها را تا زانو برهنه کرده در لگن و یا طشت بگذارند و آب را از بالا آهسته
آهسته بریزند و بکیسه حمامی از اعلی باسفل بمالند و پرده میان ظرف و روی مریض حائل سازند چنانچه
گذشت و باید که آب بسیار گرم نباشد که پا بسوزد و در امراض حاده هرچند مائل بسردی و اعتدال باشد
بهتر است پس پاهای را بچادری خشک نموده در چادر خشک دیگر زمانی پیچیده دارند پس باز
نمایند و این عمل را بحسب حاجت در شبانروزی دو سه مرتبه میتوان نمود و بعضی گفته اند که گذاشتن
پاها را در پاشویه در ظرف عمیقی که عمق آن تا زانو باشد و آب خالص گرم یا مطبوخ ادویه آن مقدار
در آن باشد که پاها در آن غرق شود و مالیدن ساقها از اعلی باسفل مادام که مریض را خوش آید و طبیعت
او برداشت کند بهتر است و در هر حال باید که هنوز در آب گرمی باقی باشد که ریختن از اعلی باسفل از قدما
یا گذاشتن پاها در ظرف عمیق را موقوف نمایند گذاشتن دستها در این آب نیز جذب بخار از دماغ و دل
میکند و هرگاه حرارت اشتداد داشته باشد و جذب ابخره ضرور باشد اقتصار بر غسل اطراف بهتر است
از غرق آنها در آب گرم چه گذاشتن اطراف در آب گرم نیز جهت حرارت محدث زیادتی گرمی است
و باید دانست که هر وقت که شد تحلیل کرده شود جهت جذب مواد باسفل باید که ابتدا از اعلی نموده
باسفل آیند بدین قسم که پارچه کرباس طولانی گرفته از پنج را بنا پیچیده باسفل آیند تا کعبین و در وقت باز
کردن از اسفل باعلی روند و بعد از بازکردن بلافاصله پاها را با آب گرم بشویند تا ابخره بجانب بالا جمع
نمایند و این امور مذکوره واجب الحفظ و ضروری و مراعات آن لازم است پاشویه نافع جهت امراض
حاده حاره مانند صداع حار و حمیات حاره حاده و امراض قلب و کبد حارین و سائر امراض حار صفت
آن گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی از هر یک یک جزو شکوفه برگ بید برگ خطمی برگ خبازی از هر یک یک قبضه
سبوس جو درشت در آب بسیار جوشانیده صاف کرده در آفتابه نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند
و اگر جمیع ادویه بدست نیاید آنچه بدست آید کافی است پاشویه معتدل در امراض مرکبه صفت آن گل نیلوفر
گل بنفشه بابونه اکلیل الملک از هر یک یک جزو سبوس گندم سبوس جو از هر یک سه مشت برگ بید یک قبضه

همه را باهم در آب بسیار بجوشانند و صاف کرده در آفتابه نموده بطریق مسطور پاشویه نمایند پاشویه دیگر
جهت امراض بارده و دماغیه صنعت آن گل نیلوفر گل بنفشه بابونه عنب الثعلب گل خطمی زوفای خشک اکلیل
الملک از هر یک یک جزو سبوس گندم سه مشت حلبه دو جزو وسمه یک و نیم جزو در آب جوشانیده بطریق متعارف
پاشویه نمایند پاشویه حاره جهت امالهٔ مادهٔ بارده و دماغیه صنعت آن بابونه اکلیل الملک عنب الثعلب گل خطمی
زوفای خشک خردل حاشا کمافیطوس از هر یک بقدر حاجت سبوس گندم سه مشت در آب بسیار بجوشانند
و بطریق مقرر پاشویه نمایند **باب الباء مع التاء المثناة الفوقانیه** تبلیسه مضاعفه بدانکه
تبلیسه لفظ هندیست و معنی آن سی و دو دواست یعنی این نسخه سی و دو دواست و منافع آن صنعت
چهار دوا و اکثر آن ادویهٔ هندیه است نافع جهت امراض بارده و سرد مزاجان و پیران را موافق صنعت
آن تخم تالمکهانا تخم اتنگن بیج بند سروالی تخم کوانچ بهپلی جوز بوا بسباسه دانه هیل قاقله سنبل الطیب
اشنه ساذج زرنباد موصلی سفید نائین کلان نائین خورد گل سپاری گل پسته گل دهاوه منڈی گیندو
گل کیکر گل غوزه هره پوست کیکر پوست درخت مولسری سپاری بره صمغ بچهنه موصله سنبل قرنفل تج
تیز پات سپاری چهالیه اندر جو شیرین فلفل دراز فلفل زنجبیل دارچینی سمندر سوکهه صمغ پلاس بازو پهیل
جوز اسود سفید پیپل سنگهاڑه ثعلب مصری صمغ سنبل زعفران مغز تارچیل خرما خارک مغز کدو کلان
مغز بادام شیرین صمغ ببول چرونجی مغز پسته مشک خالص مغز چلغوزه کهیلی کهیلا ستاور کوکهرو اسگند
ناگوری کوفته بیخته باسه وزن تمام ادویه شکر سفید اعلی ممزوج کرده بقسم حلوا سوهان پخته نگاه دارند
و در موسم سرما بقدر برداشت مزاج تناول نمایند **باب الباء مع الخاء المعجمه فصل در
بیان پخته جوشاب پخته جوش** بجهت معده و ضعف آن و برودت جگر و وجع ظهر و مفاصل
و قولنج و لقوه و نسیان و وجع گرده نافع بود و رنگ را صافی گرداند و بوی دهان خوش کند و باه را
قوت دهد و حفظ را زیاده گرداند و بول براند و باد را بشکند صنعت آن شراب انگوری یکصد من گوشت
سرخ از گوسفند فربه بیست من عود قماری عرق تمام ده درم جوز بوا زعفران مصطکی رومی خولنجان
از هر یک پنج درم سلیخه سیاه زنجبیل سفید دارچینی سنبل الطیب عاقرقرحا از هر یک یک درم هیل بوا
کبابه چینی زرنباد قرنفل بسباسه سعد کوفی از هر یک سه درم عسل مصفی ده رطل گوشت را در آب انگور
بجوشانند تا مهرا شود و ادویه را نیم کوفته در کیسه کرده سر کیسه را نرم بندند و دران اندازند

و هر لحظه بمالند و یک رطل گلاب اضافه نموده بپالایند و در آخر مشک تبتی دو دانگ و عنبر اشهب یکدرم
داخل نموده در ظرف چینی ریزند و بعد از ششماه استعمال نمایند و اگر خواسته باشند مرغ و دراج و کبک و کبوتر بچه
و سنگ خوار و امثال این لحوم داخل نمایند پخته جوش به نسخهٔ دیگر صنعت آن بگیرند آب انگور مثقالی
یا انگور رازقی رسیدهٔ شیرین مقدار یکصد من گوشت بره فربه گوشت مرغان مثل مرغ خانگی و کبوتر
و تیهوج و دراج و کبک و قمری و فاخته و گنجشک مقدار بیست من آب سیب آب انار شیرین آب به شیرین
آب امرود از هر یک ده رطل و در دیگ کنند و بجوشانند و کف آنرا بگیرند پس بگیرند عود هندی ده درم
زعفران پنج درم قرنفل بسباسه خیربوا کبابه یعنی زرنباد سعد کوفی از هر یک سه درم جوزبوا مصطکی
رومی خولنجان از هر یک پنج درم سلیخه سیاه زنجبیل دارچینی عاقرقرحا سنبل الطیب از هر یک یکدرم
مجموع را نیم کوفته در خریطه کنند و باید که خریطه از دو لایه باشد و سر آن را ببندند و در دیگ اندازند
تا با آب و گوشتها بجوشد و خریطه را لحظه بلحظه بمالند و چندان بجوشانند که گوشتها مهرا شود بعد از آن
بگیرند گلاب یکرطل عسل مصفی ده رطل مشک تبتی یک دانگ و نیم و در نسخهٔ دیگر یکدرم است عنبر اشهب
یکمثقال در دیگ بریزند و زمانی دیگر بجوشانند تا غلیظ شود چنانچه بانگشت بچسبد پس از آتش فرود
آورند و خریطهٔ ادویه را بمالند و بفشارند و بیندازند پس پارهای گوشت که مانده نیز با کفگیر بگیرند و بفشارند
و بیندازند پس پخته جوش را بپالایند و در ظرف چینی یا کاشی نگاهدارند و اگر در وقتی خواهند مصطکی
زعفران از هر یک یکمثقال کافی است و اگر خواسته باشند که ادویهٔ دیگر بدستوری که ذکر شد داخل
کنند و لیکن عسل داخل نمایند و جوش بسیار ندهند که غلیظ شود بلکه همچنان تنک از آتش بردارند
و بپالایند و در شیشه کنند و نگاه دارند و در وقت حاجت استعمال نمایند و باید که بدانند که وقتی شراب
مسکر حرام است **فصل در بیان بخورات** بخور مریم از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر
علیه السلام منقول است که وصف نمودند بخور مریم علیها السلام را از برای ام ولدی که آنحضرت را بود و فرمودند که
این بخور نافع است از برای هر چه از قبل ارواح باشد از فساد و تخییل و جنون و صرع و مالیخولیا و امثال
آن صنعت آن فرمودند بگیرند لبان سندروس مقل ازرق ایرسا حنظل بزر بری کبریت سفید
مقل مکی سعد بابلی از هر یک قدری کوفته بقطران شامی بقدر سه قطره خمیر کرده و مهره‌ها کرده
بخور کنند بآن بدرستیکه نیکو و نافع است منقول از طب الائمه و بدانکه بخور بفتح بای موحده و ضم خاء

سحیقه دوائی را نامند که بر آتش نهند و دود آنرا استعمال نمایند و یا در آب بپزند و بخار آن بگیرند و فرق
میان تبخیر و تدخین آنست که در تبخیر اجزای مائی و هوائی و ناری از جسم منفصل شوند و تدخین آنکه
از هم جدا و منفصل نگردند بلکه همان اجزای ناری و هوائی جدا گردند زیرا که اکثر استعمال آن بالبر
ست که بر آتش انداخته دخان و دود آنرا میگیرند بخلاف بخار که در آب جوشداده بخار آن را میگیرند
و اطبا عموماً گاه بر یکدیگر اطلاق مینمایند بخور معروف بدخنة الیهود منقول از کتاب بخورات کواکب
صنعت آن کندر سندروس میعه سائله اظفار الطیب قصب الذریره عود قاقله مشک طیب عود هندی
مقل ازرق عنبر اشهب قسط حر اصطرک مجموع را کوفته یکجا کرده نزد حاجت بخور کنند بخور ملکی
گمان این است که از مطلم هندی است و بعضی گفته اند که از هرس کبیر است صنعت آن عود قماری
خام بخور السیان اصطرک کوکب الارض سرخس سک المسک گلنار فارسی بزر البنج بیخ لفاح بهمان
حضض مقل الیهود صندل سرخ سندروس ابهقان طرطیر اجزا کوفته یکجا کرده بگلاب سرشته
فتیلهای باریک سازند و خشک نموده نگاهدارند و وقت حاجت بخور کنند تا آن همچنان که فتیله است
از عین کوبیدن بخور السوسن بگیرند سوسن منزوع الاقماع یک رطل اصطرک نه اوقیه قسط قرنفل
تمام مصطگی اظفار الطیب عسل از هر یک نیم اوقیه روغن بلسان پنج اوقیه ادویه کوفته بیخته با شراب
بقدر احتیاج سرشته اقراص سازند و بوقت حاجت بخور نمایند بخور الورد بگیرند تمام حماما قسط سلیخه
از هر یک یک اوقیه اصطرک مصطگی مقل الیهود اظفار الطیب شته لادن از هر یک [illegible] اوقیه ورد منقی از قمع
بلیست و نه اوقیه ادویه کوفته بیخته اقراص سازند و عند الحاجة بخور نمایند بخور یکه مقوی ذهن و دماغ
و مزکی حواس و مزیل خفقان و غشی است صنعت آن عود هندی قسط شیرین صندل سفید از هر یک جزو
مشک کافور از هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و تبخیر نمایند بخور یکه لیثرغش را
سود دهد باید که روز سوم تبخیر کنند صنعت آن حاشا فودنج [illegible] سرکه بپزند و نزدیک
بینی دارند قطع اخلاط کند و ایضا جهت اعانت بر قطع اخلاط غلیظ موی سر آدمی سوخته بسایند
و بسرکه آمیزند و بر جبهه طلا نمایند بخور یکه صداع حار مع ماده را سود دهد صنعت آن بنفشه نیلوفر
قضبان خطمی شعیر مقشر مرضوض جرادة القرع رطب جمله یا هرچه از آنها بهم رسد در آب بپزند و در طشت
ریزند و قدری روغن بنفشه یا روغن گل در آن آمیزند و نیز علیل گذارند و بخور نمایند که دوای

به سر پیچیده انکباب بران کنند و آب را حرکت میداده باشند تا بخار او بدماغ برآید و در روزی دو سه بار این عمل
نمایند و اطراف را با آب گرم بشویند بخوریکه صداع بارد مع ماده را نفع میدهد صنعت آن مرزنجوش فودنج
بابونج اکلیل الملک قیصوم شبت شیح تمام عقاقیر را ادویه پخته و سر پوشیده انکباب بر آن نمایند و تطلیل
این آب بر سر نیز نافع است بخوریکه زکام گرم را سود دهد صنعت آن باقلی در سرکه خیسانیده
و بر انگشت نهاده تبخیر نمایند و تدخین بورق آس مع مورد یابس نیز زکام حار را نافع است بخوریکه صداع
ریحی را سود دارد صنعت آن رازیانه را به آب پخته تبخیر نمایند بسبیل انکباب بخوریکه زکام و نزله بارده
را سود دهد صنعت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش در آب بپزند و بر بخار او انکباب نمایند و اگر سنگ
گرم کرده را در شراب اندازند و بر بخار او انکباب نمایند همین عمل کند و تدخین بقسط و شونیز نیز نافع
است و همچنین تدخین بسندروس مع طرفا و عود قراذی و صمغ بخور دیگر که زکام بارد را نافع است
صنعت آن کندر میعه سائله سعد کوفی سندروس اجزا متساوی کوفته بیخته گلولها ساخته بخور نمایند
بخور دیگر زکام و نزله سرد را سود دارد صنعت آن کندر میعه یابسه مر قسط سندروس
متساوی کوفته بیخته حبها ساخته تبخیر کنند و در یک ساعت قطع سیلان کند بخور دیگر که سده دماغ
بگشاید و زکام گرفته را سود دهد صنعت آن باقلا و سبوس گندم از هر یک قدری در سرکه تر کنند
و خشک نموده بخور نمایند و دماغ را به بخور آن بدارند بخور جهت زکام صنعت آن سیاه دانه را
بر روی آهن تفته ریخته دود آنرا استنشاق نمایند و جهت حبس کردن ماده زکام و قطع سیلان رطوبات
بخور سندروس مجرب است و بخور نبات جهت سیلان ماده زکام مفید و آجر تفته را در شراب
انداخته سر را به بخار آن داشتن جهت درد سر مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغیه از مجربات است
و اگر ماده بسیار غلیظ نباشد بجای شراب آب با سرکه ممزوج مجربست بخوریکه زکام و نزله حار را
نافع باشد صنعت آن سبوس گندم آرد جو باقلا صندل سفید گل سرخ بنفشه گل کزاز از هر یک نیم درم
کافور دانگی کوفته بیخته در سرکه خیسانیده خشک نموده دیگر باره بگلاب سرشته حبها سازند و در وقت
حاجت بر آتش نهند و سر به بخار آن بدارند و بخور کشنیز خشک پوست خشخاش نیز مفید است یعنی
دخان آن بخور دیگر جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت نافع است صنعت آن مرزنجوش
سداب افسنتین شیح ارمنی صعتر ابهل بابونج اکلیل الملک بنفشه نیلوفر با سرکه جوشانیده در ظرف لوله دار

کرده لوله ظرف را در بن گوش گذارند تا بخار آن داخل گوش شود بخور دیگر جهت تسکین درد
گوش صنعت آن برگ نیم برگ آزاد درخت که بهندی بکاین نامند برگ فنجنگشت که بهندی سنبهالو نامند
از هر یک قدری در آب بجوشانند و باید که در وقت جوشش سر ظرف بسته باشند بقمقمی یا انبوبه بخار آن بگوش
برسانند بخور دیگر کرم دندان را بیرون آورد صنعت آن بزر البنج تخم گندنا تخم پیاز سیر تر موم با یکدیگر
کوفته گلولها ساخته در آتش اندازند و دود آن را از قمقمی یا انبوبه بر دندان کرم دار برسانند کرم بر آید
بخوری نافع برای سرفه مزمن و نفث منتن و ربو صنعت آن زراوند مدحرج میعه سائله بالسویه زرنیخ
مثل جمیع ادویه کوفته بیخته بروغن گاو سرشته بمقدار فندقی حبوب بسته ناشتا تبخیر نمایند بخوری که
ربو و ضیق النفس را نافع باشد صنعت آن حرصاف سلیخه قسط زعفران از هر یک جزو بکوبند و به گلاب بسرشند
و قرص نموده خشک کنند و بآتش دود کرده دهن را بر دود آن بدارند بخوری که ضعف دل و دماغ را نافع
و مقوی روح حیوانی و نفسانی بود و بیماران ضعیف و محرور المزاجان را فایده دهد صنعت آن سیب
اصفهانی گرفته میان آنرا خالی کرده از گلاب و صندل و کافور و مشک پر کرده در حضور مریض
بجمر آتش بگذارند که بخار آن بمشام آن برسد بخور دیگر جهت تقویت دل و دماغ صنعت آن
عود هندی حب لبان پوست زرد اترج با گلاب سائیده در جوف به و سیب گذاشته بر آتش
بسوزانند بخوری که تقویت دل و دماغ کند صنعت آن صندل سفید عود هندی میعه خشک نبات سفید
از هر یک جزوی کوفته بیخته بگلاب خمیر کرده خوب بسرشند و قرصها ساخته خشک نمایند هر وقت که خواهند
بخور کنند بخوری که مقوی دماغ باشد و ضعف دل را زائل کند صنعت آن صندل سفید عود هندی
ونج بنفشه از هر یک دو درم گل نارنج سنبل الطیب از هر یک پنج درم گلاب عرق گل نارنج از هر یک
بیست درم آب یک پیاله مجموع را در دیگچه سر تنگ کرده در حضور بر مجمرهٔ آتش بگذارند که باهستگی
بجوش شد و بخار آن بدماغ برسد بخوری که بر آبستنی معین باشد صنعت آن میعه سائله بارزد حب الغار
اجزا مساوی کوفته بعسل بسرشند و بعد از طهر سه روز متوالی هر روز یکدرم بزیر دامن بخور کنند
و بعد از آن مباشرت نمایند بخوری دیگر همین خاصیت دارد صنعت آن سداب خشک کوفته بیخته
با موم گداخته و به پشم خرگوش سرشته بخور کنند بخوری که بدان استدلال کنند بر آن که زن
آبستن خواهد شد یا نه صنعت آن کندر حب بلسان از هر یک دو درم مرمکی یک درم و نیم قرنفل

میعه سائله دارچینی از هر یک درمی سنبل الطیب چهار درم سادج نیم درم کوفته بیخته بعسل سرشته و قرصها سازند و در زیر خود بخور کنند اگر بوی دوا و بخار آن از دهان و بینی بیرون آید البته حامله شده والا نه بخور دیگر که از برای آبستنی مفید بود صنعت آن سداب دارشیشعان از هر یک جزوی کوفته بروغن گاو سرشته و بر آتش نهند و ایستاده زیر خود بخور کنند بخور دیگر که ادرار حیض کند صنعت آن جاوشیر کندش اظفار الطیب عود الصلیب میعه یابسه تبخیر کنند رحم را بخور دیگر که جهت رفع احتباس حیض نافع است صنعت آن شحم حنظل شونیز کندش میعه علک البطم از هر یک جزوی عنبر اشهب نیم جزو مشک زعفران از هر یک ربع جزوی بروغن زیتون یا زنبق سرشته بقدر فندقی در زیر خود بسوزانند بخور دیگر که در اسقاط حمل و تسهیل ولادت عجیب است صنعت آن مقل ازرق مرا بهل بالسویه کوفته بیخته بنادق سازند و تبخیر نمایند بخور دیگر که مشیمه بیرون آورد و بچه مرده بیندازد صنعت آن مرمکی بارزد کوکرد شحم حنظل اجزا مساوی کوفته بیخته بزهره گاو سرشته و گلولها سازند و در زیر تغار سوراخ کرده دود کنند و فرج را بدان سوراخ نهند بخور دیگر که بواسیر را نافع بود صنعت آن بیخ کبر شیح کرفس بیخ بخور زهره خاربشتر بخیبن بیخ سوسن آسمانجونی اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته و قرصها سازند هر قرصی مقدار یک مثقال خشک نموده نگاهدارند هنگام حاجت یک قرص ازان را بآتش بشکل آستر در زیر تغاری که ته آن را سوراخ کرده باشند دود کنند و خداوند علت خود را بر بالای تغار بدارد چنانچه دود و بخار ازان سوراخ آهسته بمقعده آن برسد بخور دیگر که همین نفع دهد و بواسیر را پژمرده و خشک گرداند صنعت آن سپندان سفید بیخ حنظل هزار اسپند اشنان مرمکی سداب انزروت همه را برابر کوفته اقراص سازند و بهمان دستور بآتش بشکل آستر بخور کنند و خود را بر بالای دود آن بدارند بخور دیگر که بواسیر خونی را نافع باشد و خون آمدن را باز دارد صنعت آن مقل سندروس شاخ گوزن شاخ گرگدن کزمازج از هر یک جزوی کوفته بیخته بآب گشنیز سبز سرشته و اقراص نموده خشک کنند و وقت ضرور در آتش چوب گز دود کنند و بخور فضله خشک کبوتر نیز بدستور همین اثر دارد و مسقط دانه آن است بخور دیگر که بواسیر را نافع باشد صنعت آن مقل ازرق شحم کندنا گل بادنجان از هر یک یک جزو کوفته بیخته قرصها ساخته دود کنند بخور دیگر که همان نفع دهد

صنعت آن خیار زه کبر مقل تخم گندنا شاخ گوزن از هر یک جزوی بهمان دستور بخور کنند +
بخور نافع جهت بواسیر صنعت آن حرف بابلی ابیض عروق الصباغین پوست بیخ کبر شحم حنظل
اشنان انزروت اجزا کوفته بیخته بطریق مقرر بخور نمایند بخور دیگر جهت بواسیر صنعت آن
بیخ کبر شحم حنظل مر مکی انزروت اجزا متساوی کوفته بیخته بروغن زنبق سرشته در زیر تغار
سوراخ کرده دود کنند و بر روی آن نشینند بخور دیگر جهت بواسیر دموی صنعت آن
زنجوبه بزر البنج سرخ بلادر اجزا متساوی کوفته بیخته حبوب ساخته در زیر تغار مثقوب بخور کنند
بخور دیگر که همین نفع دارد صنعت آن پوست مازو و شاخ گرگ بخور کنند بخور دیگر جهت
ساقط کردن دانهای بواسیر مجرب است صنعت آن گوگرد بلادر اصل السوس بیخ کبر
برگ مورد بالسویه بروغن زیتون سرشته حبها ساخته دخنه نمایند و در آب برگ مورد
بنشینند و عمل مکرر کنند بخور جهت کسیکه دائم السبب تر حر مشتاق تبرز بود و هیچ بر نیاید
و این حالت باطالت کشیده باشد صنعت آن بگیرند کبریت و یا شحم کلیه ماعز لسرشند و بسوزانند
و بتوسط قمعی دخان آنرا بمقعده رسانند بخور دیگر درد باسوره بنشاند صنعت آن خاکستنی
که خنبه ست تخم گندنا گشنیز خشک بالسویه بسوزانند و در ظرفی دود آن بمقعده رسانند
بخور نافع است جهت ورم انثیین و نزول آب در آن که سخت و صلب شده باشد صنعت آن برگ
بنگ خشک که ده هشت توله اسپند خالص یک توله باهم بیامیزند و برکرسیکه وسط آن سوراخ
باشد بنشینند به نحوی که بیضه مکشوف و از آن آویزان باشد و برگ بنگ و اسپند را در زیر آن کرسی
اندک اندک بسوزانند تا مدت یکساعت که دود و گرمی آن به بیضه برسد و یا بمقداریکه بر داشت تواند
نمود نه بسیار زیاده و نه کم و در بین سوزانیدن اطراف کرسی را و خود را تا کمر از پارچه بپیچند که دود
مطلقا بیرون نرود و هوای خارج به بدن نرسد و بعد از آن قبضه بسته شب بخوابند و خود را از
هوا محفوظ دارند و صبح باز نمایند و باز از هوا محفوظ دارند و همچنین تا هفت شب و بعضی را در بین
و اکثری را بعد از آن ادرار میشود و بعضی را تا مدت شش ماه ادرار میماند باید که معالجه ادرار نه
نمایند و حبس نکنند چون الله تعالی زائل میکرد و بنیات اصلی بر میگردد و بدانکه مصروع را تدخین
شاخ بز و بار زد و تخم کتان مضر و محرک است همچنین از بوئیدن بیخ لفاح خصوص که مخلوط با مشک

باشد و همچنین بوئیدن حنفسا و ذراریح مسحوقین و گفته اند که هرگاه نزد صاحب صرع دران حین
حاشا را بسوزانند و بافاقت آید علامت صحت و برء آن است باب الباء مع الراء المهمله فصل
در ذکر بردوات بدانکه برود بضم بای موحده و رای مهمله ادویه را گویند که با آبهای کیاه مخصوص
سرشته خشک نموده باز سائیده مانند ذرور استعمال نمایند و چون ابتداء از کافور و مبردات ترتیب
یافته باین اسم مسمی گشته و بعد ازان این رعایت متروک شده و بر ادویه حاره نیز اطلاق یافته
چنانچه از عبارات کتب ظاهر میشود که این لفظ را مطلق و بلا قید اطلاق کرده اند و اول کسیکه
آنرا تالیف نمود بلیانوس است و فرق میان برود و کحل و ذرور آنست که اجزای مائعه برود را
با اجزاء یابسه می سرشند و اکثر خشک نموده باز سائیده استعمال مینمایند چنانچه ذکر یافت بخلاف
کحل و ذرور که ادویه آن هر دو را در اکثر کوفته و بحریر بیخته استعمال میکنند بدون سرشتن آن
بچیزی دیگر و ایضا ذرور مخصوص بچشم نیست بلکه در جراحات نیز استعمال میشود و طریق استعمال
آن آنست که کوفته بحریر بیخته در چشم بپاشند و کحل آنچه بمیل در چشم کشند تا قدر قلیل ازو استعمال
کرده شود و نیز کحل آنست که سیاهی داشته باشد زیرا که مشتق از کحلاوش بمعنی سوداست و
شیاف ادویه را گویند که کوبیده و بیخته و با مائعات سرشته حبهای طولانی دراز بندند و در وقت
حاجت با آبهای مناسب سائیده در چشم بکشند با انگشت و نیز شیاف مخصوص بچشم نیست در
غیر چشم نیز مستعمل است و بدانکه باید که در ادویه مخصوصه بچشم مانند برود و ذرور و شیافات
و اکحال نهایت سعی و مبالغه مرعی دارند در ساختن و ترکیب ادویه آنها که اصلا و مطلقا بچشم
آسیبی و اذیتی از آنها نرسد زیرا که چشم عضوی است شریف ذکی الحس و اشرف اعضا است پس
باید که ادویه حجریه آنرا مانند شادنج و توتیا و اقلیمیا و غیرها آنچه بتصویل یعنی بغسل محتاج است بطریق
که در جاهای خود ذکر یافت اهتمام تمام بجا آورند و آنچه محتاج بسوختن باشد مانند سرمه و سیسد و شیح
و غیرها بدستور مزبور در جای خود نیز بعمل آورند و هر دوا که محتاج بترتیب باشد مانند انزروت
بشیر خر و توتیا بآب غوره و سرمه بآب رازیانه نیز بطریق مزبور در آنکه شود پس هر یک
از ادویه سوخته و شسته و پرورده را جدا جدا باز سائیده از پارچه ابریشمی صفیقی بیخته وزن
نمایند و ادویه دیگر باید که نو و تازه و بی غش و صاف انتخاب نموده و بدستور هر یک را جدا جدا کوبیده

بسیار نرم بیخته وزن نموده مجموع را دو درهم کرده بر سنگ سماق باز سحق بلیغ نمایند و در حین سحق از
گرد و غبار محافظت نمایند تا مانند غبار گردد و در شیشه یا چینی نگاه دارند و عند الحاجت بلا میل
در چشم بپاشند و یا بمیل طلا و یا نقره و یا چوب بیخ درخت رز نشک در چشم کشند برود قاطع که آنرا
برود مارستانی نیز نامند از محمد بن زکریا است در تقویت اجفان و رویانیدن مژه و رفع برص اجفان
و تقویت بصر و منع نوازل مجرب است صنعت آن سرمه اصفهانی سنبل الطیب از هریک یک جزو دانه
خرما و دانه هلیله که هر دو را بخمیر گرفته سوخته باشند از هریک نیم جزو بعد از سائیدن با آب گشنیز تازه یا آب برگ
مورد پرورده خشک کنند و صلایه کرده در چشم کشند برود احمر چشم را خشک کند و از سوزش باز دارد
صنعت آن شادنج مغسول ده درهم روی سوخته پنج درهم مروارید ناسفته یک مثقال و دو دانگ نبات
یک درهم نیکو صلایه کرده استعمال نمایند و در نسخه دیگر روی سوخته داخل نیست برود احمر بنسخه دیگر آب
چشم را بند کند و چشم را خشک کند و سوزش شیافهای گرم که در چشم کشند باز دارد صنعت آن شادنج
عدسی مغسول سه درهم روی سوخته یک مثقال نبات سفید یک درهم کوفته بیخته بکار دارند برود احمر کبیر
که برود احمر نیز نامند از تالیف قدماست جهت التیام قروح و تخفیف رطوبات و رفع جرب مجرب است
صنعت آن بنسخه شیخ داود شادنج مغسول و اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول چهار جزو سرمه
دو جزو توبال النحاس یک و نیم جزو صدف سوخته سفیداب قلعی مروارید ناسفته از هریک نصف
جزو و گاه زیاده کرده میشود از برای حدت و جلای بسیار اقلیمیای فضی صمغ عربی نشاسته از هر یک
یک جزو با آب رازیانه تر پرورده استعمال نمایند برود حصرم نافع از برای حرارت و گرمی چشم و دمعه
و سلاق صنعت آن توتیای کرمانی کوفته بیخته در آب غوره هفت روز پرورده خشک نموده و
دیگر باره سحق کرده استعمال نمایند برود حصرم بنسخه دیگر صنعت آن توتیای کرمانی زردچوبه از هر یک
ده درهم پوست هلیله زرد پنج درهم با آب غوره بدستور مذکور بپرورند و خشک کنند و صلایه کرده
در ظرف چینی نگاه دارند برود حصرم دیگر سلاق و سبل و جرب و ظفره را سود دارد صنعت آن
توتیای کرمانی هفت و نیم درهم پوست هلیله زرد زنجبیل از هر یک پنج درهم زردچوبه یک اوقیه فلفل
مامیران از هر یک دو درهم نمک هندی چهار دانگ مجموع را کوفته بیخته با آب غوره پرورده پنج
بار تا هفت بار آب غوره را تازه کنند پس خشک نموده صلایه نمایند و بکار برند برود حصرم دیگر

نافع از برای بقیهٔ رمد حار و آب آمدن از چشم صنعت آن توتیای کرمانی شادنج عدسی مغسول صلایه کرده
آب غوره بر روی وی کرده در آفتاب نهند تا خشک شود باز آب غوره بر روی وی کنند تا هفت
مرتبه پس سوده در چشم کشند برود حصرم دیگر جرب و بیاض و دمعه و سلاق و سبل و ظفره را
نافع باشد صنعت آن توتیای کرمانی مغسول ده درم زنجبیل بلیله زرد زرد چوبه از هر یک پنجدرم
دارچینی مامیران چینی از هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بحریر بیخته بیست روز در آب غوره
بپرورند و در سایه خشک سازند و در نسخهٔ دیگر بورهٔ ارمنی نیم درم نیز داخل است برود حصرم
کافوری نافع از برای رمد حار و سوزش و خارش و آب آمدن از چشم صنعت آن توتیای کرمانی
که هفت مرتبه در آب غوره پرورده خشک کرده باشند پنجدرم کافور دو حبه نرم صلایه کرده در چشم
کشند برود قروح یعنی توتیای کدو که بجهت رمد حار لغایت نافع است صنعت آن توتیای
کرمانی کوفته بحریر بیخته در آب کدوی تر هشت روز پرورده خشک کنند و دیگر بار سحق کرده
استعمال نمایند برود خیار بادرنگ صنعت آن بگیرند توتیای کرمانی را سحق کرده پس
بگیرند خیار بادرنگ مجوف سازند و توتیا را در آن پر کنند و سر آنرا بگیرند و در خمیر گیرند و در
تنور نهند تا خمیر پخته شود پس توتیا را برآورده سحق بلیغ نموده استعمال نمایند برود اسود نافع
از برای اوجاع عین صنعت آن افیون ده درم مشک یکدرم کافور دو درم زعفران دو دانگ
مرصافی پنجدرم مس سوخته دو درم اقلیمیا پنجدرم صمغ عربی چهل درم توتیای هندی قاقله از هر یک
یکدرم سرمهٔ اصفهانی بیست درم مارقشیشا دو درم نبات سفید یکدانگ حضض مکی یکدانگ کلنا فارسی
ساذج هندی از هر یک یکدانگ نیم اقلیمیا و نحاس علیحده بسایند و صلایه کنند و باقی ادویه را بسوا
صمغ کوفته بیخته صمغ را با آب باران بقدریکه از روی ادویه تواند برگرد و بقدر چهار انگشت بخیسانند
پس ادویهٔ مسحوقه را دران بخیسانند و در آفتاب نهند تا خشک شود پس سحق کرده باز بخیسانند
بهمان آب باران که صمغ دران خیسانیده باشند و خشک کنند تا هفت مرتبه پس خشک کرده کوفته
بیخته در ظرف چینی نگاهدارند و در وقت حاجت بچشم کشند برود اسود بنسخهٔ دیگر صنعت آن
افیون ده درم مشک یکدرم زعفران دو دانگ مرصافی پنجدرم مس سوخته دو درم شکر طبرزد
دو دانگ حضض مکی حلبه کلنا فارسی ساذج هندی از هر یک دانگی بدستور مذکور مرتب نمایند

برود دیگر دمعه باز دارد و بیاض ببرد صنعت آن سرمه توتیای کرمانی مغسول از هر
یک دوازده درم مروارید ناسفته دو درم ساذج هندی یکمثقال زعفران نیم مثقال قرشینا
هشت درم مشک کافور از هر یک دانگی نیک صلایه کرده استعمال نمایند برود بنفشه جرب
چشم را نافع بود صنعت آن گل بنفشه کشنیز خشک بو داده صمغ عربی کثیرا از هر یک یکدرم نشاسته
سه درم کوفته بیخته پنج نوبت در سرکه انگوری پرورده هر نوبت خشک کنند پس سائیده بحریر بیخته
استعمال نمایند برود دیگر چشم را جلا دهد و تیز بینا کند و حرارت را فرو نشاند صنعت آن اقلیمیای
ذهبی چهار درم توتیای هندی سرمه اصفهانی از هر یک پنج درم توتیا را بسوزانند و اجزا را کوفته بگلاب
و سرکه خمر انگوری سرشته در پارچه دبیقه که پارچه مصریست و بعضی گفته که آن کتان مصری است
کنند و هفت مرتبه بشویند و هر مرتبه که بشویند خشک کنند و باز با گلاب و سرکه خمیر کرده در پارچه
مذکور کرده بشویند تا هفت مرتبه پس خشک کرده با دو دانگ کافور قیصوری نیکو صلایه کرده بکار برند
برود دلیلین یوحنا که کشیده میشود در چشم از برای بقایای رمد صنعت آن ساذج هندی
مس سوخته افیون نشاسته از هر یک هشت درم صمغ عربی سی درم اقلیمیا چهل درم سفیداب
رصاص شصت درم مجموع را سوای صمغ عربی کوفته بیخته صمغ عربی را هفت حصه کرده هر مرتبه یک حصه
آنرا با آب باران بمقدار که چون ادویه را دران بخیسانند چهار انگشت از روی ادویه بر گردد
بخیسانند و ادویه را بآن تر کرده خشک کنند تا هفت مرتبه پس صلایه کرده در چشم کشند و در نسخه
دیگر این برود اقلیمیا و سفیداب داخل نیست برود دلیلین چنین که میهای چشم را فرو نشاند
و آب آمدن از چشم باز دارد و از پس شیافها نیز باید کشید تا سوزش چشم را فرو نشاند صنعت آن شادنج پانزده
مثقال زنجار صحیح پنج مثقال مروارید ناسفته چهار درم سبد سه مثقال نبات سفید یکدرم شادنج را بر روی
سنگ سماق باندکی آب نیک بسایند تا خشک شود دو سه بار چنین کنند و باقی ادویه را نرم کوفته بیخته بر
شادنج مخلوط کرده بار دیگر سحق کنند و نگاه دارند و بهنگام حاجت در چشم کشند برود وردی قرحه و بثور
را نافع است صنعت آن سفیداب قلعی پانزده درم اقلیمیای نقره درم صمغ عربی هفت درم و نیم شادنج
مغسول روی سوخته نشاسته افیون از هر یک دو درم صلایه کرده بلعاب تخم قطونا سرشته خشک نموده باز
مثل غبار سائیده برود نمایند برود دیگر که بیاض چشم ببرد و جای قرحه را پر کند صنعت آن ساذج هندی

شش درم مس سوخته سرمه اصفهانی از هریک سه درم شادنج مغسول مروارید ناسفته صدف سوخته
از هریک یکدرم توتیای کرمانی ماميران چینی از هریک دو درم کوفته بحریر بیخته بکار برند برود ربانی
منقول از ذخیره چشم را قوت دهد و بصر را تیز گرداند صنعت آن بگیرند انارین با دانه و پوست و بکوبند و بفشارند
و آب آنرا گرفته بپالایند و نیکو صاف کنند و در مقدار یکمن از آب انارین صد درم انگبین اضافه کرده
در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و بقوام آورند و نگاه دارند و هنگام ضرورت استعمال نمایند
برود دمعه سیلان اشک و تر بودن چشم را سود دارد صنعت آن استخوان هلیله کابلی سوخته ده
درم مازو و نمک اندرانی از هریک پنجدرم کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند برود فارسی قوت
باصره بیفزاید و محافظت چشم کند صنعت آن توتیا قرشیثا اقلیمیای نقره از هریک پنجدرم سنبل
الطیب سادج زعفران از هریک یکدرم مروارید ناسفته دو درم کافور قیصوری دو دانگ سنگی وانگی
کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند برود نقاشین در میم بنام برود المامیثا مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
برود دیگر چشم را سود دارد صنعت آن سادج هندی افیون نشاسته از هریک هفت درم صمغ عربی
سی درم اقلیمیای مغسول چهل درم اسفیداج ارزیز شصت درم اجزا کوفته بیخته نیکو بسایند و استعمال
نمایند برود دیگر چشم را جلا دهد و تقویت بصر کند صنعت آن شادنج مغسول و سوخته از هریک
پنج درم صبر سقوطری بوره ارمنی از هریک یکدرم زنجار فلفل سفید دار فلفل شحم حنظل زعفران نانخواه
از هریک پنجدرم کوفته و نرم بیخته استعمال کنند برود دیگر جلا دهد چشم را و مقوی است صنعت آن نشاسته
چهار درم صمغ عربی دو درم سرمه سنج سفید آب ارزیز از هریک درمی نیکو بسائیده استعمال نمایند

باب الباء مع السین المهملة

بسباسه بفارسی بزباز و بهندی جاوتری گویند و آن پوست
اندرون جوزبوا است که بر جوز پیچیده بهترین آن تازه تند بو اشقر مائل بسرخی پیچیده است در دوم
گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک است محلل ریاح و صلابات باطنی و مفتح سده و مجفف
رطوبات و مفرح و مقوی معده و باه و هاضم و خوشبو کننده دهان و جهت سلس البول و سحج و تقشف الرحم
و قرحه امعا و رطوبت سینه و شش و قی و اسهال کهنه و درد سپرز و منع احتقان فضلات بمعده و تقویت
رحم و رطوبت آن و ضماد سرد آن با برگ مورد جهت رفع بدبوئی زیر بغل آزموده و با سرکه کهنه و عسل
جهت اورام صلبه و فرزجه آن با عسل بعد از طهر معین بر حمل و با زعفران منقی و مصلح رحم و سقوط آن جهت

صرع و شقیقهٔ بارد و طلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زن زائیده و رفع ریاح نفاس مجرب است
و مصدع و مصلحش گلاب و گویند مضر جگر است و مصلح آن صمغ عربی است و قدر شربتش تا سه درهم بدلش
جوز بوا است **فصل در ذکر نسخ جوارشات بسباسه** جوارش بسباسه محلل ریاح و مصلح آلات
باطنی و محلل رطوبات و مفتح سده و مفرح و مقوی باه و هاضم طعام و خوشبو کننده دهان است و اگر در آن
زعفران داخل نمایند میباشد مصلح رحم و در جوارش گلاب داخل باید کرد تا صداع نیاورد و صمغ عربی
دفع ضرر آن از کبد نماید صنعت آن بسباسه سی درم زعفران سه درم صمغ عربی هفت درم و نیم نبات سفید
یکمن طبی که یکصد و سی مثقال صیرفی باشد گلاب هفت مثقال نبات سفید را بگلاب حل کرده بقوام آورده
ادویه را کوفته بیخته داخل کرده جوارش سازند شربتی دو مثقال جوارش بسباسه نافع است از جهت
برودت معده و سوء استمراء و از برای بواسیر و ریاح غلیظه صنعت آن بسباسه قرفه قاقله صغار زنجبیل
دارفلفل دارچینی اسارون از هر یک سه درم قاقله کبار چهار درم فلفل سیاه دو درم قرنفل یکدرم
و نیم نبات سفید بیست درم ادویه کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن کل ادویه جوارش سازند شربتی
یکمثقال جوارش بسباسه دیگر معده را نافع است و بادهای بواسیر را سودمند باشد و خفقان بارد
و ضعف قلب بارد را مفید صنعت آن بسباسه قرفه قاقله صغار زنجبیل دارچینی اسارون دارفلفل از
هر یک یکدرم قاقله کبار چهار درم قرنفل یکدرم و نیم مشک تبتی نیم درم قند سفید بیست درم اجزا را کوفته
بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه جوارش سازند جوارش بسباسه دیگر باد بواسیر و سردی معده
و بدی هضم را نافع باشد و بادهای غلیظ را دفع کند صنعت آن بسباسه قرفه قاقله کبار از هر یک پنجدرم
فلفل دو درم قرنفل یکدرم و نیم زنجبیل دارچینی دارفلفل اسارون قاقله صغار از هر یک پنجدرم قند
سفید بیست درم اجزا کوفته با سه چندان عسل صاف بسرشند دواء البسباسه که منی بیفزاید و تفریح آورد
و مقوی باه است و منفعت بسیار دارد صنعت آن بسباسه قرنفل از هر یک پنج مثقال خولنجان دو مثقال
دارچینی کنجد خشخاش سفید و سیاه از هر یک پانزده مثقال کوفته بیخته بعسل سرشته تناول نمایند دهن
بسباسه نافع است قولنج و نوازل را و مقوی دماغ و معده و قلب و جمیع امراض رحم و سلس البول از برودت
و تدهین آن آلات تناسل را مقوی است صنعت آن بگیرند بسباسه هر قدر که خواهند و بخیسانند یک شبانروز
و بطریق انبیق تقطیر نمایند و دهن را از وجدا نمایند و بکار برند حب البسباسه بنشاط و خوشحالی تمام

وامساک منی و لغوظا آورد ومقوی باه است صنعت آن قرنفل دارچینی جوز بوا کهربا تخم فرنجمشک
گاوزبان بادرنجبویه مومیائی دار ابجردی عنبر اشهب از هر یک یکدرم مروارید ناسفته یاقوت رمانی
بهمن سفید بهمن سرخ اشنه ساذج هندی زرنباد خولنجان فلفل سفید فرفیون کبابه چینی بسباسه صندل
سفید از هر یک دو درم بزر البنج سفید یکدرم جدوار خطائی مجرب زعفران از هر یک سه درم مشک خالص نیم
درم ادویه کوفته بیخته با عرق مخلصه یا عرق دارچینی حبوب بندند هر حبی بقدر نخودی شربتی از یک حب
تا سه حب

فصل در بیان نسخ معاجین بسباسه

معجون بسباسه مقوی اعضای رئیسه
و معده است و ریاح و جشا را زائل میسازد و طعام نیکو میگوارد صنعت آن گل سرخ طباشیر بهمن سفید
بهمن سرخ گل گاوزبان کشنیز خشک بریان کرده صندل سفید مروارید ناسفته کهربا نارمشک فرنجمشک
گاوزبان بادرنجبویه پوست ترنج تخم کاهو از هر یک سه مثقال مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز پسته
مغز فندق مغز بادام مغز حبة الخضرا مغز چلغوزه مغز نارجیل از هر یک دوازده مثقال مغز تخم خرفه
مقشر چهل و پنج مثقال زعفران بزر البنج از هر یک مثقال کافور مشک عنبر از هر یک نیم مثقال جوز بوا
بسباسه از هر یک بیست و چهار مثقال زرشک بیدانه هژده مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق نقره
صد عدد ادویه را کوفته بیخته سه وزن ادویه نبات و عسل بالمناصفه بقوام آورند شربتی یکمثقال
تا یکمثقال و نیم **معجون بسباسه دیگر** مقوی معده و اعضای رئیسه و باه است و منی بیفزاید و تفریح
آورد و طعام بگوارد و اشتها زیاده کند صنعت آن بسباسه جوز بوا بیخ لفاح تخم کاهوی سفید زعفران
قاقله صغار قاقله کبار غنچه گل سرخ [illegible] الاقحاع بهمن سرخ بهمن سفید برگ شیرازی از هر یک
سه مثقال شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری طباشیر سفید از هر یک شش مثقال مغز چلغوزه مغز بادام
مقشر مغز تخم خیارین مقشر مغز نارجیل مقشر از هر یک پانزده مثقال مشک خالص عنبر اشهب از
هر یک یک و نیم مثقال عسل مصفی خالص نبات سفید از هر یک دو وزن جمیع ادویه ورق طلا ورق نقره
محلول از هر یک یکمثقال علی الرسم معجون سازند بسد بکسر بای موحده و تخفیف سین و بضم با و فتح
سین مشدده نیز آمده اسم سنگی است سرخ پر سوراخ مثل خانه زنبور لیکن سوراخهای این از آن
باریکتر و آن سنگی است نرم فی صلب که در سواحل دریای مالدیب و فارس و عمان و یمن و غیر آن در زیر
آب تکوین می یابد و آنچه مشهور است که بیخ مرجان است و ریشه آن سفید و هر چند بلند تر میشود سرخ تر میگردد

وشاخهای آن مرجان است اصلی ندارد و آن سرخ و سفید و سیاه نیز می باشد باختلاف اماکن و مواد و شاید
ماده آن طین لزج مختلط با رطوبت یا اجزای غیر لزجه و هوائیت باشد که بطول مدت و صدمات امواج
رطوبت و یا اجزای غیر لزجه آن جدا شده و هوائیت آن متبخر گشته بدان هیأت منعقد و متحجر میگردد و سیاه
آن قویتر و سفید آن ضعیف تر است و بهترین همه سرخ آن است که صاف و کم سوراخ و صلب بی سل
باشد و در اول سرد و در دوم خشک مفرح و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و نفث الدم و محلل
خونیکه در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن و جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف
معده و فساد اشتها و نفث الدم و اسهال دموی و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و نیم مثقال
آن که بالنصف آن صمغ عربی و یا سفیده تخم مرغ سرشته باشند و با آب سرد نوشیدن جهت قطع
نزف الدم باطنی مجرب است خصوصا سوخته آن محرق و مغسول نوع سیاه آن بغایت مقوی دل
و ذرور بسد جهت بردن گوشت زیاد زخمها و رفع آثار آن و محرق آن جهت نزف الدم ظاهری
و تقویت دندان و زائل کردن زردی دندان و بثورات چشم و تقویت باصره و دمعه و جرب و بیاض
و سلاق و قطور آن با روغن بلسان جهت ثقل سامعه و کرمی نافع و امین الدوله گوید که چون سه روز
هر روز چهار دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند البته رفع ورم و سده سپرز میکند و مضر گرده و مورث
تهوع و مصلحش کثیرا و بدلش جهت حبس خون لعوبرنیش دم الاخوین و قدر شربتش تا یکمثقال و اولی
استعمال محرق آنست در جمیع مذکورات و محلول آنرا در رفع جذام مجرب دانسته اند و از خواص
آن است که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر بسد درهم گداخته انگشتری با نگین و اولی ترتیب دهند
و بسد را در آن نصب کنند و قمر و شمس در حد اتحاد خود مقارنه با زهره داشته باشند و با خود نگاه دارند
در حال صرع قطع شود و دارنده آنرا هرگز غمی نرسد و از چشم بد ایمن باشد دستور احراق
آن آنست که بسد را ریزه ریزه کرده در کوزه گلی تازه آب ندیده کرده بگل حکمت گرفته در تنور
گذاشته یک شب بگذارند و صبح روز دیگر بر آورده احتیاط نمایند که بسیار نسوزد و بسد چون تنها
نرسد بعد از احراق بسایند و بشویند آنرا بدستور غسل اثمد و احجار دیگر استعمال نمایند و در اثمد ذکر
یافت

فصل در ذکر نسخ اقراص بسد

قرص بسد از برای اسهال دموی و قذف
خون صنعت آن بسد محرق مغسول ده درم اقاقیا جلنار فارسی از هر یک چهار درم صمغ عربی

یکدرم دارچینی یکدرم کوفته بیخته با سفیده تخم مرغ بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال
قرص لبسد قی الدم را نافع باشد صنعت آن بسد مغسول ده درم کندر اقاقیا گلنار صمغ عربی از هر یک
چهار درم کثیرا گل مختوم از هر یک سه درم دارچینی یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند و در سایه خشک
نمایند شربتی یکمثقال با شراب الجبار قرص لبسد نفث الدم و سحج امعا و کثرت طمث و آمدن خون
بواسیر را نافع است و نیز در منافع مثل قرص الجبار است که ذکر شد صنعت آن بسد محرق لبان ذکر
اقاقیا گلنار فارسی از هر یک چهار درم دارچینی صمغ عربی از هر یک یکدرم و در نسخه دیگر از هر یک یکدرم
است کوفته بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند قوتش تا دو سال
باقی بماند شربتی یکدرم است معجون لبسد افراط خون حیض و اسهال معوی و نفث الدم را سود مند
بود صنعت آن بسد مغسول شادنج مغسول کهربا گلنار گل ارمنی گل مختوم دم الاخوین شب یمانی
از هر یک جزو می در وزن مساوی کوفته بیخته با رب به و رب سماق و رب حب الآس سرشته شوند
مقدار دو درم شربتی بدهند لسفایج فستقی بیخی است مائل بسیاهی و باریک و گره دار و از سر گرهی
رشتها بر آمده و اندرونش سبز پستئی رنگ و نبات آن بی ساق و یک ساق و برگ دار شبیه بال
طیور و مانند گیاه سرخس و بقدر یک شبر و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار میروید و
در تنکابن دار حجاز نامند گرم است در درجه دوم و خشک است در اولی و گویند در اول گرم است
و در یبوست معتدل مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و تسیر منجمد در معده
و قولنج و منجمد کننده شیر غیر منجمد و مفرح بالعرض و جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل
و ضماد آن و جهت التوامی عصب و شقاق میان انگشتان نافع و خوردن آن با شکر و با اطعمه خصوص
پختن در یخنی و یا با ماء العسل موجب اسهال مواد و بی ضرر است و مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون
جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت مطبوخ آن با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت موثر و چون
سه مثقال آنرا جوشانیده با فلوس خیار شنبر و ترنجبین که در آن حل کرده صافی نموده روغن
بادام شیرین داخل کرده بنوشند جهت درد معده مزمنه و ریاح بواسیر و صرع مجرب و مغثی
و مضر سینه و گرده است و مصلحش سیاوشان و جوشانیدن آن با ماء الشعیر و فواکه یابسه و با خروس
سالدار و قدر شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخ تا شش درم و بدلش جهت مواد سوداوی نصف

ورق آن افتیمون و ربع آن نمک هندی است و سزاوار آن است که استعمال کرده شود مجرد و بعضی پوست
تراشیده نرم کوبیده تا اینکه نفخ نکند و سود بخشد **حب بسفایج** بلغم و سودا را از معده پاک کند و تنقیه دماغ
نماید صنعت آن ایارج فیقرا ده درم بسفایج فستقی ده درم شحم حنظل شش درم اسطوخودوس افتیمون از
هر یک دو درم و نیم تربد سفید هشت درم سقمونیای مشوی یک درم و نیم کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی
دو درم و نیم **سفوف بسفایج** مسهل سودا و اخلاط محترق سوداوی و از برای امراض حادثه از سودا و
اخلاط غلیظه نافع صنعت آن بسفایج فستقی افتیمون اقریطی از هر یک یک جزو شکر طبرزد دو جزو کوفته
بیخته چهار درم آن را با جلاب شکری بنوشند **شراب بسفایج** مسهل سودا بود منقول از کناش
اطیبوس صنعت آن بگیرند بسفایج فستقی یک اوقیه در صره کتانی کرده در پنج قسط شراب انگوری
انداخته بیست و یک روز بگذارند پس صره را نیکو بمالند و بفشارند و دور کنند و شراب را نگاه دارند
و یکمرتبه پیش از غذا از آن بقدر حاجت بیاشامند **مطبوخ بسفایج** جهت درد معده و ریاح کواسیر
و صرع و امراض سوداوی بی عدیل است صنعت آن هر روز از سه مثقال تا پنج مثقال آن را خیسانیده
بجوشانند و صاف او را با فلوس خیار شنبر و روغن بادام شیرین بنوشند و بدستور با ترنجبین نیز
موثر است

باب الباء مع الصاد المهملة

بصل بفارسی پیاز نامند و بری آن
بی بوته و در چشمه سارهای کوهها کثیر الوجود و طعم و بوی برکش مانند پیاز و بترکی کومران نامند
و قوی تر از بستانی است و مجموع آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک و گویند در چهارم
گرم است و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی مشتهی خصوص پخته آن با گوشت چرب
و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ
مهرای آن کثیر الغذا و ملین طبع و پخته آن با چربی جهت تنقیه شش و سینه از اخلاط لزجه
و پخته آن در سرکه یا پرورده به سرکه جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت
هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و تنها آن مانع غثیان ادویه کریهه و دافع سموم و آب آن
جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع و خصوصا چون یک چهار یک بوزن شاه ازان در
عرض سه روز خورده شود بغایت مجرب است و قطور آن جهت دمعه و حکه و جرب چشم
و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن جهت رفع ضرر

هوائی و بائی و سده و ماشرا و چکانیدن آب ان و گذاشتن پخت آن در گوش جهت ثقل سامعه و طنین
و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح و ضمادش جاذب خون بظاهر جلد و نیکوئی رنگ مجرب است و با موم
آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور ضماد پخته آن جهت
نضج اورام بارده و بازرده تخم مرغ یا روغن تازه جهت درد ورم مقعده و حکه و با روغن
کوهان شتر جهت شقاق مقعده و بواسیر و زحیر مجرب و حمول آن جهت گشودن رگهای بواسیر
و سیلان فرمودن خون موثر و جهت کجی ناخن و تشنج نافع و پوست محرق آن با موی سوخته و کافور
جهت اکله مجرب و قیروطی آب آن با پیه مرغ جهت ریش شدن پا از کفش و سوزنده مفید و مضر پیاز
و اکثار آن مورث قی و نسیان و لیشر غش و ریاح غلیظ و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده
و موجب تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش شستن آن با آب و نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن
انار و کاسنی تناول نمودن و رافع بدبوئی آن باقلی و نان سوخته و گردگان مشوی است و تخم آن
در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلی و منقی و ضمادش جهت داء الثعلب و بهق نافع و قدر
شربتش یک مثقال است حسو البصل سرفه بارد را نافع باشد و باه را برانگیزد و صنعت آن شیره
پیاز ده درم در یک رطل شیر گاو تازه بپزند و ده درم عسل مصفی داخل نموده بهم حسو نمایند
دواء البصل مولد منی باشد و نعوظ آورد و بغایت مبهی است صنعت آن آب پیاز یکمن شیر گاو
نیم من فانید یکمن با آتش نرم جوش دهند تا بقوام آید و اگر خواهند که قوی تر شود این اجزا را کوفته
و بیخته در هم سرشته داخل کنند تخم اسپست ده درم زنجبیل دارفلفل از هر یک دو درم تخم بارتنگ
پنج درم شربتی یک ملعقه و اگر قوی تر خواهند کبابه چینی بوزیدان بهمنین شقاقل قرنفل دارچینی
بوزبوا بسباسه از هر یک یکدرم نیز اضافه نمایند قیروطی البصل جهت ریش پا که از کفش یا
موزه بهم رسیده باشد مفید صنعت آن بگیرند آب پیاز را و با پیه مرغ علی السویه قیروطی سازند
و بکار برند لعوق البصل مبهی است و منی را زیاده کند و سینه را نرم کند و باه را بیفزاید صنعت آن بگیرند
پیاز سفید و کوفته آب آن را بگیرند و در قدر نیم رطل آب آن یکرطل عسل مصفی داخل کرده
بپزند تا بقوام عسل باز آید و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک اوقیه لعوق البصل به نسخه
دیگر انفع و اسهل از اول صنعت آن پیاز سفید یک جزو شیر گاو تازه دو جزو فانید سنجری

یک جزو مجموع را یکجا کرده بپزند تا غلیظ شود و در شیشه یا ظرف چینی نگاه دارند شربتی یک اوقیه صبح و یک اوقیه
شام **مرهم بصل** نواصیر و قروح مزمنه را نافع است صنعت آن بگیرند پیاز سپید رسیده بالیده آبدار
پنجاه درم و نرم بکوبند بعد از جدا کردن قشر آن و با هم وزن آن روغن گاو خالص بجوشانند
تا مائل بسیاهی شود و بعد از آن صاف نموده روغن را تمام گرفته با نیم وزن آن برگ نیم تازه سائیده
قرصها مثل کباب شامی ساخته و در آن روغن بریان نمایند تا آنهم مثل پیاز مائل بسیاهی گردد
پس قرصها را برآورده و روغن را صاف نمایند و هشت درم موم خالص در آن بگدازند و همین
مقدار قنه نیز در آن بگدازند و صاف نموده در ظرفی نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند و باید که
این مرهم را قبل از هفت پاس از روی زخم برندارند **مرهم بصل** دیگر نواصیر و جمیع قروح مزمنه
را نافع است صنعت آن موم سفید مسکه گاو از هر یک ده درم پیاز ده درم مرکی صافی صبر سقوطری
کندر زنگار از هر یک پنج درم پیاز را در مسکه بسوزانند و مسکه را صافی نموده و موم را در آن
بگدازند و اجزا را بالطریق بغبار سائیده داخل کرده در هاون بمالند که یکسان شود **مخلل بصل**
یعنی پرورده آن در سرکه که آنرا بفارسی ترشی پیاز و بهندی اچار پیاز نامند بجهت یرقان
و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و مانع غثیان ادویه کریهه و دافع سموم است صنعت
آن بگیرند پیاز سپید بزرگ جید را و بخلال چوبی سوراخهای بسیار نمایند یا چهار شق کنند اگر درست
منظور باشد و به تعجیل مطلوب نباشد والا ورق نمایند و در سرکه انگوری بیندازند آن مقدار
که سرکه از روی آنها بگذرد و بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند و اگر از برای خوشبوئی چند
خوش طعمی چند دانه قرنفل و چند پاره جوز بوا و چند دانه فلفل سیاه یا فلفل سرخ دراز که در هند
میشود داخل نمایند بد نیست و اگر خواهند که زود ساخته تناول نمایند پیازها را خار بسیار بزنند
و در دیگی تا نصفه آب کنند و بر سر آن صافی بنهند و پیازهای خار زده را بر آن صافی بچینند
و بالای آن سرپوش گذارند و زیر دیگ آتش برافروزند تا آب بجوش آید و بخار آن بر آنها
برسد و آب آنها از صافی در آب بچکد و پخته گردند پس برداشته در سرکه سبکی جوش دهند
پس در سرکه تند اندازند و نمک بقدر حاجت و آنچه خواهند از ادویه خوشبو از قرنفل و جوز بوا
و سیاه دانه و فلفل سرخ هندی و غیرها داخل کنند و این نوع در یک روز قابل خوردن میشود

و بدین دستور مخلل هرچه جرم آن سخت باشد و نو و خواهند تناول کنند مرتب نمایند باب الباء و
مع الطاء المهملة بط بفتح بای موحده و طای مهمله نوعی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان و
کوچک تر از او زکه بفارسی قاز نامند و به هندی راج هنس و آنرا بفارسی اردک مرغابی اسم جنس
آن است و پایهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی می باشد در دوم گرم و در اول خشک
مرطب برطوبت فضلیه و گرم ترین طیور اهلیه است اهلی آن و بعضی گفته اند در مبرود المزاج گرمی میکند
و در محرور المزاج مورث حمی است کثیر الغذا دیر هضم کثیر الریاح نفاخ مسمن بدن و کرده و مبهی و مصفی
آواز و مولد خون غلیظ سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین گوشتهاست در تقویت باه
و زیاده کردن ماده منی و سائر قوی و مصلح آن سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین است و خوردن جگر
آن بخصوص بلوازم آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و ضماد گوشت آن با نمک جهت تحلیل
پیه آن بهترین پیه هاست گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و جهت خفقان و ورم پستان
و تسکین اوجاع با آرد باقلا ضماداً و شرباً جهت امراض مذکوره و تسکین لذع امعاء و اوجاع آن و
اسحاق بدن و سرفه و خشکی سینه و خشونت صوت مفید و همچنین تدهین بآن و تخم آن دیر هضم و
ضعیف تر از تخم مرغ و برای رفع هزال و سرفه و درد سینه و بالکهربا جهت قطع سیلان خون و
زحیر و برشته آن با سداب و روغن زیتون جهت سرعت تکلم اطفال نافع و سائیده پوست آن
با مروارید و شکر و نوشادر جهت رفع بیاض مؤثر و قوی و سنگدان آن دیر هضم و از تعفن دور
و چون هضم شود مقوی معده و احشا است و خاکستر پر و بال آن برای تحلیل خنازیر و زبل آن
جهت کلف و نمش و خنازیر نافع دهن البط بدانکه فرنگان فرامیگیرند از آن روغنی بجهت وجع
مفاصل و طریق ساختن آن آنست که بگیرند بط فربه را و آنرا آگشته پاک کنند پس بگیرند الیغاقون
مرزنجوش اسطوخودوس از هر یک کفی اشق مقل ازرق از هر یک شش مثقال اذخر مکی جدوار
بسباسه قرنفل سورنجان از هر یک سه مثقال روغن نرطین که در رسم الدال انشاء الله تعالی
در ادهان مذکور خواهد شد سی و شش مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن نرطین مذکور حشو نموده
در شکم آن کرده بدوزند پس آنرا بسیخ کشند و با آتش آهسته کباب نمایند و ظرفی سرکه انگوری
کرده در زیر آن بگذارند تا روغن از آن در سرکه بچکد تا آنکه دیگر روغن در آن نماند پس آن

سرکه و روغن را چندان باتش ملایم بجوشانند که سرکه به تحلیل رود و روغن بماند و چون روغن مزبور
ساخته شود فقرات پشت و مواضع درد را بآن چرب کنند و پوست بره که تازه کشیده باشند و گرم
باشد بر روغن بسفنند که ذکر کرده خواهد شد چرب نمود بالای اعضا و مواضعی که چرب نموده اند ببندند
و اگر این روغن را که مذکور شد با روغن جوزبوا و روغن الیفاقوس از هر یک دو مثقال ممزوج نمایند
انفع است و روغن قاز و روغن حواصل به نسخه فرنگان نیز بدستور روغن بط است و همین منفعت دارد
بطیخ هندی که بفارسی هندوانه و بعربی دلاع و دابوقه و بهندی تربز نامند و در اول دوم سرد
و در آخر آن تر و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و ملین طبع و آب او با عسل و زنجبیل جهت
قطع بلغم و با شیر جهت امراض سوداوی و با تمر هندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکه و با سکنجبین
جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محترقه و اعانت بر هضم و با شیرخشت و امثال
آن جهت تبهای حاره و دفع غلط ردی الکیفیه که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم
شیرین مرطب بدن و مضر مبرد و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلحش گل قند و عسل و قند و امثال
آن و در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود مثل
آب کدو و در مبرودین بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آن است چون
هندوانه را سوراخی کرده قدری عسل در آن بریخته سوراخ را مستحکم کنند و یک هفته در زیر سرگین
اسب دفن کنند آب آن مثل شراب مسکر میگردد اما مغشی و مفسد معده است و تخم او در دوم سرد
و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و قدر شربتش تا یکدرم است و در اخراج حصاة و انحدار [illegible]
از معده گویند مجرب است شراب بطیخ صنعت آن بگیرند هندوانه بزرگ رسیده و قدری
از سر آنرا بریده و اندکی خالی کرده پس مویز کوبیده با نبات سفید یا قند سیاه در آن پر کرده
سرش بجای خود بگذارند و بسه فرنگ بگذارند که بجوشش آید پس صاف نموده بنوشند و گاه دو مثقال
زرشک و نیم مثقال جوزبوا داخل میکنند و این شراب نیکو و سرد است مربای پوست
هندوانه بعسل و شکر جهت برسام و وسواس و بیهوشی و درد سینه و ضعف معده که از خلط
گرم باشد و تقویت هاضمه نافع است صنعت آن بگیرند پوست هندوانه و پوست سبز آنرا
دور کرده در آب آهک صافی نموده که قدری تندی داشته باشد یک شبانه روز بخیسانند پس آنرا

آب گرم بشویند تا اثر آب آهک دور شود پس در آب تازه طبخ دهند تا پخته شود و نبات سفید را بقوام
آورده پوست هندوانه را در آن اندازند و یک جوش دیگر داده که جذب شیرینی نماید پس فرود
آورده سرد کرده نگاه دارند و اگر بمشک یا گلاب بسوده معطر نمایند بهتر است باب الباء مع
العین المعجمه بغرا اغذای خراسانی است که از آرد خمیر کرده بقدر درهمی ترتیب داده شود و با قلیه
که از سرکه و دوشاب و ادویه حاره و گوشت ساخته باشند استعمال نمایند گرم مائل باعتدال و مشهی
و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده و اصحاب ریاضت
و مولد خون صالح و بطی الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی است و مولف تذکره موافق آنچه مذکور
شد ذکر نموده است و همین خاصیت دارد آش ماهیچه و آش آلوه که در اصفهان آش برگ نامند
و اطریه ذکر یافت باب الباء مع القاف بقلة الحمقاء بفارسی خرفه نامند و ترکی
و بعبرانی ازعلیم و بفرنگی پرتغال سالی نباتش کمتر از ذرعی و اکثر مفروش بر زمین و ساقش بقدر
انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه مائل بتدویر و گلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی
در سوم سرد و تر و گویند در دوم تر است آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و خونی
که از سینه آید و مانع نزلات و جهت حصاة و ادرار فرمودن بول و حرقت آن و بواسیر و حرارت
جگر و تبهای حاره و دفع حب القرع و درد مثانه و قرحه امعا و تبرید دماغ و درد سر حار نافع و ضماد او
با روغن گل جهت صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و با آرد جو جهت
مقدمه شقاقلوس و ورم چشم و ورم دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و آشامیدن
او با ریوند چینی جهت قطع تپ مجرب و حقنه او جهت ورم انثیین حاره و سیلان فضول بامعا و رحم
و ضماد تخمش جهت ثآلیل قوی تر از نبات او و نبات آن در محرورین صاحب تپ و امراض حاره بغایت
نافع و مضر باه مبرودین و ضعیف الحرارة و بالخاصیة مسقط اشتها و اکثارا و مورث تاریکی چشم
و مصلحا مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال است و فرش کردن نبات
آن مانع احتلام است و تخمش در جمیع افعال مثل آب او و از آن ضعیف تر و ذرورش جهت قلاع
اطفال و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قوی تر از نبات اوست و گویند مضر سپرز و معده بارد است
و مصلحش قند و قدر شربتش تا پنج درهم و بدلش در اکثر امور بزرقطونا و بهدانه و قابض و غیر بوداده

ملین طبع است حریرهٔ بزر بقلة الحمقا سرد و نافع از برای اصحاب دق و سل و از برای سعال
حار و خشونت سینه از احتراق مواد صنعت آن بگیرند تخم خرفه و مقشر کنند یعنی بکوبند و بشویند تا سیاهی
و پوست آن تمام دور شود پس از آب شیره کشیده بگذارند که نشاستهٔ آن ته نشین شود و آب آنرا دور کرده
نشاستهٔ آنرا سه جزو با یک جزو وارد برنج در شیرها و داخل نمایند پس بگیرند مغز بادام شیرین
پنج جزو مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه از هر یک دو جزو و نیم در گلاب و عرق بید مشک شیره
کشیده در آن داخل نمایند و بآتش ملایم بپزند چون قریب بقوام حریره رسد شیرهٔ نبات بقدر حاجت
داخل کرده دو سه جوش دیگر داده در ظرفی بکشند و بخورند حلوای بزر بقلة الحمقا موافق سینه
و حلق و سرفه و تپ دق و قرحهٔ امعا و ترطیب اعضا و سل است و سرد و تر است صنعت آن بگیرند تخم
خرفهٔ مقشر و شیرهٔ آنرا گرفته بگذارند تا ته نشین شود پس آن ته نشین را با مثل آن نشاسته در آب
بپزند و روغن بادام و روغن مغز تخم کدو و روغن خشخاش و نبات سفید داخل کنند چندانکه شروع
به پس دادن روغن کند پس در ظرف چینی پهن کرده بطریق لوز بریده بخورند باب الباء
مع اللام بلادر بعربی حب الفهم و ثمرة الفهم و حب القلب و برومی انقردیا و بهندی بهلاوه
گویند و آن مثل الکلیلی است بر بالای ثمر شبیه بدل و ازین جهت آنرا حب القلب نامیده اند و آن ثمر
درخت هندیست و شبیه بشاه بلوط و سیاه رنگ و مغز آن سفید و درون آن مغزی مثل مغز بادام
شیرین و مابین مغز و پوست آن مملو از رطوبت سیاه غلیظ که عسل بلادر نامند و درخت آن بقدر
درخت گردکان و برگش عریض و اغبر و تند بود و آنچه به تحقیق پیوسته ثمر آن شبیه بامرود و میباشد
و رنگ آن زرد و بر سر آن مثل اکلیل و تاج دانه برآمده و آن بلادر است و بر بالای آن دانه
مثل آن و در اندرون ثمر آن تخم نا است و گوشت آن اندک شیرین چاشنی دار عفص و بعضی مردم
آنرا میخورند و مغز بلادر نیز شیرین است مانند مغز بادام و آنرا برآورده نیز میخورند و بلادر دو قسم
است صغیر و کبیر کبیر را بادام فرنگی مینامند و بهیئات گرده نیز میباشد و عسل آن کمتر و مغز آن شیرین
تر و ماکول است و عسل آن مستعمل نیست و صغیر را بلادر نامند و عسل آن بسیار و مستعمل است
و مغز آن کوچک و طریقه برآوردن مغز بهر دو نوع آنست که باید آنرا در آتش اخگر اندازند
تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد و پس از آتش برآورده مقشر نموده تناول نمایند

وخوابیدن در سایه درخت آن باعث سکر و سبات و عسل بلادر در چهارم گرم و خشک و پوست
آن در سوم و مغز آن در سوم گرم و در اول خشک و بی مضرت و مبهی و مهیج باه و عسل آنرا مخلوط
بروغن گاو و یا گشنیز تازه یا مغز گردگان کرده باید استعمال نمود و محلل و مسخن و ملطف قروح و مفرح
جلد و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی و رطوبی و تقویت حفظ و ذهن و رفع رطوبات و ریاح
و تقویت اعصاب و رفع سلس البول و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و خدر و اختلاج و قطع ثالیل و وشم
و سائر آثار جلد نافع و مضر محرورین و محرق خون و مورث یبوست دماغ و جوشش دهان و بثور دهن و جنون
و سرسام و مالیخولیا و مصلحش روغن گردگان و مغز گردگان تازه و نارجیل و ماء الشعیر و دوغ و شربت آن
دو مثقال آن کشنده و قدر شربتش از ربع درهم تا نیم درهم و بدلش پنج وزن آن فندق
و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفط است و اکتحال آن در چشم جاذب پایان و مورث بیاض
و رافع آن ضربق و ضماد آن با ادویه مناسبه غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع و بخور آن
زائل کننده بواسیر و مسقط دانه اوست و پوست بلادر مبهی و جهت حفظ سیاهی موی
بغایت موثر است خصوصا هرگاه با روغن بطم تدبیر او کرده باشند گویند چون بگیرند پوست
بلادر را که مغز آنرا دور نموده باشند و بسیار ریزه مقرض کرده مقدار یک اوقیه آنرا در
ظرفی کرده دهن البطم آنقدر که از روی آن برگردد بران ریزند پس بیست درهم لبان ذکر
راسوده بران پاشند و زیر آن آتش بسیار ملایم برافروزند تا منعقد گردد و پس سه بیضه مجوف
زرد با زای هر اوقیه نیمدانگ و بعد انعقاد از آتش برگیرند و در ظرف شیشه نگاه دارند و هنگام
حاجت قطعه از آن بوزن یک درهم در دهان اندازند و بخایند تقویت و انعاظ قوی نماید صنعت بر
آوردن عسل بلادر بگیرند بلادر نو تازه هر قدر که خواهند و سر آنرا ببرند و به انبر گرم نموده بگیرند
و بفشارند و قطره روغن غلیظ که از سر آن برآید گرفته جمع نمایند تا هر قدر که خواهند و نگاه دارند
و این روغن مسمی بعسل بلادر است صنعت گرفتن روغن گردگان باشد گرفتن روغن مغز بادام
دستور اخذ عسل بلادر بنوع دیگر آنست که ته دیگ سفالی را موافق گردن شیشه که از آن
توان گذرانید سوراخ سازند و دیگ را بر سه پایه استوار کنند و شیشه گردن بلند را بگل حکمت
بگیرند و بلادر را پوست کنده و یا سر آنرا جدا کرده و نیم شکسته و شکسته در شیشه کنند و قدری لیف یا موی بالا

اسپ پیچیده بدهن شیشه بگذارند و گردن شیشه را و از کون از سوراخ ته دیگ برآورند و دیگ را
آب کرده در زیر سه پایه زیر دهن شیشه بگذارند و بالای شیشه و درون دیگ آتش ملایم از
سرگین گاو جنگلی که بهندی اپلا گویند برافروزند یا آنکه دیگ را از سرگین گاو پر کنند و آتش
کنند تا عسل بلادر بچکد و در کاسه جمع شود و هر گاه از چکیدن باز ایستد بردارند نوع دیگر آنست
که سر بلادر را بریده بر تابهٔ آهنی یا سنگی گذارند و دسته هاون یا امثال آنرا گرم نموده بر آن
گذاشته بزور بفشارند و آنچه روغن از آن برآید جمع نمایند و اگر با کنجد نرم بکوبند و اندک نمک
آب بر آن بزنند و در لتهٔ قوی اندازند و در شکنجه بکشند آنچه روغن در آن هست بخوبی بر می آید
جمع نمایند و باید که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها گردد

طریقه خوردن بلادر جهت حفظ بدن و تقویت اعصاب و باه و استحکام لثه و دندان

آنست که بگیرند بلادر را و سر آنرا بریده عسل آنرا بدستور مسطور گرفته جرم آنرا ریزه ریزه نموده
باز عسلیکه در آن باشد دور نموده با مغز نارجیل ریزه کرده با کنجد مقشر یا غیر مقشر یا گردکان
هر کدام که باشد و خواهند مخلوط نموده بخورند و باید که جرم بلادر یک جزو و مغز نارجیل و غیر آن
هر کدام که باشد از پنج جزو کمتر نباشد و ابتدا از ربع یا ثلث یا نصف دانه بقدر احتمال طبیعت
شروع نمایند و بتدریج اندک اندک بیفزایند تا یک دانه و دو دانه و تا پنج و هفت هم تجویز کرده اند
و بصورت موافقت و عدم مضرت و بعضی جرم بلادر عسل گرفته را با یکی از مصلحات که مغز نارجیل
و مغز گردکان و کنجد مقشر یا غیر مقشر است بهمان وزن سابق کوبیده بهمان دستور میخورند و شاید
این در ابتدا و قبل از عادت بهتر باشد و بعضی بلادر عسل ناگرفته را بهمان دستور کوبیده میخورند
لیکن این در ابتدا خالی از غائله نیست و باید درین ایام از ترشیها و چیزهای نفاخ و اشیای
مضره بآن و یا مهیج بتقویت آن و یا شکننده قوت آن بالکلیه و از حرکات متعبه و هوای تند
اجتناب نمایند و خوردن بلادر پیران و کهول و جوانان مرطوب المزاج را نافع و محرور و
یابس المزاج و جوانان را مضر است و علامت مضرت آن آنست که کسی را که مضرت بمجرد
استشمام رائحه آن اعضای آن متورم میشود و ورم رخو متخلخل از قبیل تهبج پس او را استعمال
آن حتی المقدور جائز نیست بخور بلادر زائل کننده دانه بواسیر و مسقط آن است

صنعت آن کودی بکنند و اندک آتشی دران گذارند و یکدانه بلادر را بران بگذارند و بران
قدری آتش و بر آن بنشینند تا دود آن بر آن دانه برسد در سه چهار دفعه نهایت هفت هشت
دفعه زائل خواهد شد و یا در زیر دیک گلی یا غیر آن که آنرا سوراخ کرده باشند و معکوس گذارند
و در زیر آن دود کنند و بر آن نشسته دود آنرا بگیرند

فصل در بیان مرکباتی که اصل و عمود در آنها عسل بلادرست و از انجمله انقردیاست

بدانکه انقردیا بلغت رومی است و نامیده اند این دوا را باسم انقردیا بسبب آنکه عمود و اصل دران عسل
بلادرست و اول کسیکه استنباط این معجون نموده ابقراط است پس زیاده کرده بر آن زیادتها
جالینوس شیخ رئیس گفته که این معجون نافع است از برای فالج و مانند آن از لقوه و استرخا
و جلای دماغ دهد و تذکیه ذهن کند شیخ داود انطاکی گفته که اعظم نفع آن که من تجربه
کرده ام ازین معجون تقویت حفظ است و دفع نسیان و بلادت و فالج و لقوه و رعشه
و نیز از نفع عظیم است از برای اوجاع مفاصل و عرق النسا و اوجاع کلیه و مثانه و هر مرض
بارد و صرع و استرخا و سعوط کرده میشود بآن با آب مرزنجوش از برای شقیقه و دوار و حدت
میدهد باصره را از رومی تجربه ابن جزله گفته که سوای منافعی که شیخ رئیس از برای آن
ذکر کرده آنرا منفعت کلی است از برای دوار بلغمی و نسیان و صرع و صداع بارد و اوجاع
معده و سینه و جمیع دردها که از برودت باشد صنعت آن بنسخه شیخ رئیس سنبل الطیب
مو زعفران سلیخه سیاه ساذج هندی افتیمون نقاح اذخر قرنفل حب بلسان ریوند چینی از
هریک دو درم حب البان مقشر زنجبیل صبر سقوطری از هریک اوقیه مصطگی عسل بلادر فوفل
از هریک سه درم غاریقون هش سفید دو درم و در نسخه شاپور هشت درم است ایرسا دو اوقیه
پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکه انگوری کهنه نه رطل ادویه کوفته بیخته پوست بیخ رازیانه را سه
روز متوالی در سرکه بخیسانند پس در دیک سنگی یا دیک گلی کرده باتش ملایم بجوشانند تا سه چهار
جوش بخورد پس بپالایند و ثفل آنرا دور کنند و سرکه را با ده رطل و نیم عسل مصفی در
همان دیک کرده باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس ادویه کوبیده را بآن بسرشند و بعد
از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم با آب نیم گرم و غذای گوشت بخورند صنعت انقردیا

به نسخهٔ این جزله در منهاج که جهت درد اعصاب و استرخاء عصب و دوار و نسیان و خیالات
وصرع و درد سر و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارد نافع است صنعت سنبل الطیب
مرصافی ساذج هندی سلیخه زعفران و بعض اطبا شیح ترکی افزوده و در بعض نسخ
شیح رومی داخل است افتیمون اقریطی درمنه ترکی اذخر مکی ریوند چینی حب البان
مقشر قرنفل از هر یک یک اوقیه مصطکی عسل بلادر از هر یک دو مثقال حب بلسان زنجبیل
صبر سقوطری از هر یک یک اوقیه غاریقون هشت درهم بیخ سوسن آسمانگونی دو اوقیه پوست
بیخ رازیانه سه رطل خل خمر سه قسط که دو من و نیم باشد ادویه یابسه را کوفته بیخته بغیر از بیخ
رازیانه که آنرا در سرکه خیسانیده باشند پس در دیگ پاکیزه کرده دو سه جوشش داده از آتش
فرود آورده صافی نموده سه رطل عسل داخل کرده بآتش ملایم بپزند تا بقوام آید ادویه کوفته
و عسل بلادر سرشته بعسل بقوام آورده بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک
درهم با آب نیم گرم جهت فالج و لقوه و استرخا و عصب نافع باد صنعت القرادیا به نسخهٔ شیخ داود
انطاکی ایرسا دو اوقیه سنبل الطیب ساذج هندی مرمکی صافی سلیخه سیاه زعفران شیح ارمنی
افتیمون اقریطی اذخر مکی ریوند چینی حب البان مقشر قرنفل مقل ازرق حب بلسان صبر
سقوطری عسل بلادر از هر یک یک اوقیه غاریقون هش سفید مصطکی رومی از هر یک شش درهم
فلفل وج ترکی سعد کوفی کندر از هر یک پنج درهم و گاهی زیاده می‌شود برین اجزا انواع
هلیلجات از هر یک ده درهم و در نسخهٔ دیگر اسارون کبابه چینی از هر یک دو مثقال داخل است
و در نسخهٔ دیگر شونیز چهار درهم است شیخ داود گفته که اما من مقارن اجزای این معجون میسازم
نشاره عاج هفت درهم مرجان قرمزی سه درهم تخم حرمل درونج عقربی بهمن سرخ از هر یک
دو درهم جند بیدستر نیم درهم مجموع را کوفته بیخته پس بگیرند پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه
از هر یک سه رطل سرکه انگوری سه قسط هر دو را بسرکه بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث سرکه
بماند و بپالایند و عسل مصفی بقدر پنج وزن مجموع ادویه داخل سرکهٔ مزبور نموده بآتش ملایم
بقوام آورند پس ادویه را بان معجون سازند و نگاه دارند و درین نسخه اختلاف بسیاری واقع
است و جائز نیست استعمال این معجون پیش از آنکه مدت شش ماه از ساختن آن گذشته باشد

وسید اسمعیل در ذخیره گفته که قوت این معجون تا ده سال باقی میماند و قول زهراوی صحیح
صحیح است که گفته اند قوتش تا چهار سال باقی است و شربتش از یکدرم تا یکمثقال است و بهتر آنست
که استعمال نکنند این معجون را مگر مشایخ و مرطوبین و مبرودین در فصول بارده انقردیا کبیر
که شیخ رئیس در قانون ذکر کرده و گفته که نافع است از برای جمیع اوجاع معده و از برای صداع
عتیق و دوار معدی و جنون و هذیان و وجع کبد و طحال و کلیه و از برای برودت مزاج و اوجاع
ارحام و نقرس و جذام و امراض سوداوی و نسخهٔ ابن جزله و نسخهٔ شیخ داؤد انطاکی قریب
باین نسخه اند و اندک اختلافی دارند صنعت آن سنبل الطیب مو زعفران سلیخه سیاه ساذج
هندی افتیمون اقریطی اذخر مکی حب بلسان ریوند چینی قرنفل حب البان مقشر زنجبیل سفید صبر
سقوطری مقل ازرق مرمکی روغن بلسان از هر یک یک اوقیه مصطکی عسل بلادر غاریقون
بهمن سفید از هر یک هشت درم ایرسا دو اوقیه پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکهٔ انگوری نیم قسط
پوست بیخ رازیانه را سه شبانروز در سرکهٔ انگوری بخیسانند پس در دیگ کرده جوش
دهند جوشی اندک و بپالایند و بفشارند و ثفل آنرا بیندازند و سرکه را با یک رطل و نیم عسل مصفی در
دیگ سنگی کرده بآتش انگشت بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته بآن مخلوط نمایند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند شربتی یکدرم با آنچه مناسب باشد انقردیا دیگر منقول از قرابادین صهار
بخت نافع است از برای جمیع امراض بارده مزمنه چون فالج و استرخا و لقوه و اوجاع بارده
مفاصل و نقرس و این معجون پیران و سردمزاجان را نافع است و سیاهی موی را نگاه دارد
صنعت آن هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله منقی از هر یک سی و شش درم شونیز بیست و چهار درم
هیل بوا هفت درم طباشیر سفید سعد کوفی عسل بلادر از هر یک شش درم فلفل دار فلفل زنجبیل
فلفل موبه انیسون از هر یک دوازده درم ادویه را کوفته بیخته فانید سنجری شصت درم فانید را
در آب بقدر کفایت حل کرده ادویه را با آن بسرشند و در سبوچهٔ لعابدار اخضر کرده در جو دفن
کنند و چون سه ماه بگذرد بکار برند و بعضی گفته اند که بعد از شش ماه که در جو کهنه شده باشند استعمال
نمایند و مزاج آن گرم است در یک درجه و نیم و خشک است در آخر درجهٔ دوم انقردیا دیگر که قریب
است در منافع بانقردیای صهاربخت و مصروع را بنهایت مفید است صنعت آن پوست هلیله

کابلی پوست بلیلہ آملہ منقی کشنیز خشک مقشر اسطوخودوس از ہر یک پنج درم زنجبیل
عود الصلیب صعتر فارسی عسل بلادر از ہر یک سہ درم جند بیدستر یکدرم عسل سفید مصفی سہ
وزن ادویہ بدستور معقر معجون سازند شربتی یکدرم باآب گرم انقردیا دیگر برص و بہق
و فالج و نسیان و استرخا را بنہایت نافع ست صنعت آن بلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ منقی
از ہر یک سہ درم کندر زوفای خشک زنجبیل فلفل عسل بلادر از ہر یک پنج درم عسل مصفی بقدر
حاجت بدستور معجون سازند و این معجون گرم ست در سہ ربع درجہ اول و خشک ست
در آخر درجہ دوم شربتی از آن یکدرم با آنچہ موافق باشد از اشربہ انقردیا معروف
بمبدل المزاج و آنرا انقردیا کبیر نیز نامند لقوہ و رعشہ و فالج و برص و خدر و نسیان و
صداع بارد و صرع و جمیع امراض بلغمی را نافع ست و حفظ را زیادہ کند و ہاضمہ را قوت دہد و باہ
را بیفزاید چنانکہ بلغمی مزاج را ہیچ دوائی در امر باہ بہتر ازین معجون نیست و یرقان و جمیع
امراض حادثہ از سردی را نافع ست صاحب اختیارات بدیعی گفتہ کہ کسانی را کہ بلغمی مزاج
بودند امر کردم ایشان را باستعمال این معجون بجہت قوت باہ بسیار پسندیدہ داشتند
و در قوت حفظ و ذہن و دفع نسیان و فالج و لقوہ و ہمہ رنجہای حادث از سردی بنہایت
سودمند ست صنعت آن زنجبیل عاقرقرحا شونیز دوقو ترکی قسط تلخ عسل بلادر از ہر یک دہ درم
سداب خشک حلتیت حب الغار زراوند مدحرج حنطیانا حب البان شیطرج ہندی خردل سفید
جند بیدستر از ہر یک پنج درم اجزای خشک را کوفتہ بیختہ بعسل بلادر سرشتہ بروغن
سفر کردکان چرب نمودہ با عسل مصفی سہ وزن ادویہ معجون سازند شربتی از یکدرم
تا یکمثقال و در نسخہ اختیارات بدیعی فلفل و دارفلفل از ہر یک دہ درم اضافہ این اجزا شدہ
و وزن عسل بلادر چہار مثقال و نیم ست و در نسخہ دیگر بجای زنجبیل حب البان فلفل دار
فلفل از ہر یک دہ درم داخل ست انقردیا کبیر بہ نسخہ نجیب الدین سمرقندی کہ باسم بلادر
کبیر و در قرابادین خود ذکر کردہ و گفتہ کہ این معجون تریاق فالج و لقوہ و سکتہ ست و مفید است
از برای برص و بہق و گزیدن عقرب و جمیع امراض باردہ و از برای تشنج رطب و نسیان و این
در ساعت بدن را مشتعل میسازد و عرق می آورد و سزاوار آن ست کہ چون خوردہ شود

چیزی بنوشند تا عرق آورد صنعت آن عاقرقرحا زنجبیل شونیز قسط تلخ فلفل دارفلفل وج تربد
از هریک ده درم مرکی صافی برگ سداب حلتیت جنطیانا زراوند مدحرج حب الغار شیطرج هندی
جند بیدستر خردل از هریک پنجدرم عسل بلادر پنجدرم ادویه را کوفته بیخته بروغن مغز کردکان و
عسل بلادر چرب نموده بعسل مصفی معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی یکدرم **انقردیای
صغیر** منافع آن قریب است بانقردیای کبیر صنعت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی از هریک
ده درم سعد کوفی سنبل الطیب کندر وج ترکی فلفل زنجبیل عسل بلادر از هریک پنجدرم ادویه را کوفته بیخته
بروغن مغز کردکان و عسل بلادر چرب نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند شربتی یکدرم
بعد از شش ماه از ساختن آن استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر انقردیا بجای هلیلهٔ سیاه پوست هلیله کابلی واجل
انقردیای صغیر دیگر نافع است از برای صلابت سپرز و سده و درد معده و گرده و مثانه و
تپهای کهنه صنعت آن جنطیانا رومی فلفل سیاه از هریک هشت درم قسط تلخ مرکی صافی سادج هندی
ریوند چینی سنبل الطیب از هریک هفت و نیم مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن مغز کردکان و عسل بلادر
پنجدرم چرب نموده بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه سرشته معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدرم **انقردیای لین** صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخای
اعصاب را نافع باشد و دماغ را از اخلاط پاک سازد و ذهن را تیز کند و حفظ را زیاده کند و پیران و
سرد مزاجان را موافق باشد و طبع را نرم دارد صنعت آن سنبل الطیب سلیخه سادج هندی
فو زعفران درمنه ترکی افتیمون فقاح اذخر ریوند چینی حب بلسان قرنفل از یک دو درم حب البان
مقشر زنجبیل از هریک درم مصطگی دارفلفل از هریک سه درم غاریقون ایرسا از هریک دو درم
صبر زرد ده درم پوست بیخ رازیانه سه رطل سرکهٔ کهنه سه رطل پوست بیخ رازیانه را سه روز
در سرکه بخیسانند و در دیگ سنگی بجوشانند بعد از چهار جوش از آتش فرود گیرند پوست بیخ رازیانه
را بمالند و بفشارند و جرم آن بیندازند و صاف کنند با سه رطل و نیم عسل صاف بقوام آورند و سه
درم عسل بلادر اضافه کنند و با ادویه کوفته بیخته بسرشند و بعد از شش ماه مقدار یکدرم با آب
نیم گرم بخورند **انقردیای دیگر** منقول از شرح اسباب و علامات نسیان و فالج و جمیع امراض
دماغی که از غلبهٔ بلغم و رطوبت باشد سودمند بود و این معجون آزمودهٔ قدما است خصوص از برای قوت

حافظ صنعت آن عسل بلادر یک اوقیه صبر سقوطری شصت مثقال غاریقون بیست و چهار مثقال سلیخه زراوند دوج ترکی زعفران دارچینی مصطکی رومی از هریک شش مثقال قسط تلخ تخم سداب فلفل سفید از هریک هشت مثقال افتیمون یک اوقیه اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند مقدار شربتی بعد از ششماه یکمثقال باشد بآب گرم

فصل در بیان جوارشاتیکه اصل و عمود در آنها بلادر است

جوارش بلادر معروف بجوارش الملوک که آنرا دوا الحسنه نامند بسبب آنکه ظاهر نمیگردد تمام منافع آن مگر آنکه استعمال کرده شود یک سال تمام که در آنوقت تمام منافعش ظاهر میگردد و این جوارش را جوارش سلیمان نیز نامند منافع و خواص این جوارش را بسیار شمرده اند از جمله آنکه منع سفید شدن موی میکند مگر آنکه سفید شده باشد و اسهال اخلاط بارده میکند و نافع است از برای ضعف معده و سوء هضم و از برای اوجاع معده و اوجاع سر و صداع و فالج و صرع و لقوه و نسیان و دوار و تشنج معروف بکزاز و محلل ریاح شیخ رئیس گفته که این دوای ملوک است حکایت کرده اند که ملوک باین دوا مداوامت میکرده اند و این دوا نافع است از برای ناصور اسود و ابیض و احمر و ثلال و صفرت و ابرده و حزبان مفاصل و جلای باصره و زیاده میکند قوت جماع را زیادتی ظاهری و نیست از برای این جوارش ضرری و از استعمال این جوارش کرم میگردد مزاج مستعمل آن تفسیر کلام شیخ مراد از ناصور اسود بهق اسود است و برص اسود که عبارت از قوبای اسود است و مراد از ناصور ابیض برص ابیض و بهق ابیض است و مراد از ناصور احمر جذام است و مراد از ثلال دانهای بواسیر است و سایر ثالیل و غدها که در بدن بهم میرسد و مراد از صفرت یرقان اصفر سدی است و صفرت رنگ بسبب فساد مزاج کبد و گفته اند هرگاه فرا گرفته شود از این جوارش یکسال تمام هر روز بلا فاصله پس صالح میگرداند عمر فرا گیرنده آنرا باذن الله عز و جل و کسیکه یکسال تمام این جوارش را مداومت کند باقی نمی ماند در بدن او مرضی از امراض مادی مگر آنکه آن مرض زائل میگردد بامر الله تعالی صنعت آن بنسخه شیخ رئیس بلیله سیاه بلیله منقی امله منقی از هریک سی و شش مثقال شونیز بیست و چهار مثقال فلفل سیاه زنجبیل دار فلفل فلفل مویه از هریک بیست و دو مثقال نارمشک قاقله صغار سعد کوفی از هریک دو مثقال کبابه چینی عسل بلادر از هریک شش مثقال اجزا را جدا جدا کوفته بیخته پس وزن نموده که او زان جمیع اجزا

تمام باشد پس اجزا را مخلوط کرده شش صد مثقال فانید سجزی در پاتیل پاکیزه کرده بآتش
ملایم بگذارند و آب بر فانید بپاشند تا گداخته شود پس اجزا را داخل کرده حرکت دهند تا نیکو
مخلوط شوند پس برداشته بگذارند تا گرمی آن شکسته شود پس آنرا بنادق سازند هر بندقه
دو مثقال و ربع مثقالی و دست را چرب نمایند بزیت یا بروغن مغز کردکان یا بروغن گاو وقت
ساختن بنادق پس بخورند از آن هر روز یک بندقه و این جوارش سعید و داها است و کسیکه جوارش
میخورد باید که از ترشی ها و لبنیات پرهیز کند و مزاج این جوارش گرم است در دوم و خشک است در وسط
درجه سوم **جوارش** بلادر به نسخهٔ ابن جزله گفته که این جوارش سرور و دوا است و هر کس که یک
سال باین جوارش مداومت نماید باقی عمرش بصحت میگذرد و هیچ علت در بدنش نباشد مگر آنکه بکلی
زائل کرده اند و خوردنش هیچ زیان ندارد صنعت آن بلیله منقی آمله منقی هلیله سیاه از هر یک سی
و شش مثقال شونیز بیست و چهار مثقال فلفل اصطرک دارفلفل زنجبیل فلفلمویه از هر یک دو مثقال
کبابه چینی عسل بلادر از هر یک شش مثقال اجزا را بعد از کوفته بیخته وزن نموده بهم آمیخته شش
صد مثقال فانید را در دیگ روئین پاک کنند و بآتش ملایم بجوشانند بعد از آن که بقدر حاجت
آب دران کرده باشند و بقوام آورند و ادویه را دران داخل کرده برهم زنند و دست
را بروغن گاو یا بروغن کردکان یا بزیت چرب نموده بنادق سازند هر یک بقدر دو مثقال و یکدانگ
و نیم و هر صبح یک بندقه را بآب سرد حل کرده بخورند صنعت این جوارش به نسخهٔ شیخ داؤد انطاکی پوست
هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله آمله منقی از هر یک سی و شش مثقال شونیز بیست و چهار
مثقال کبابه چینی دوازده مثقال عسل بلادر مصطگی از هر یک شش مثقال فلفلمویه فلفل
دارفلفل دارچینی اشق زنجبیل از هر یک دو مثقال ساذج هندی یک مثقال شکر سفید صافی شش
صد مثقال شکر را بقوام آورند تا قریب بانعقاد رسد پس ادویه را کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته
و در ظرف چینی پهن کرده شکر را بقوام آورده بر آن ریزند و نیکو برهم زنند و بگذارند تا سرد شود
و بطریق لوزیات ببرند و نگاه دارند و غالب آنست که استعمال کرده شود بعد از طعام و کسیکه ریاح
غلیظه در بدن او بسیار باشد ناشتا بخورد و کسیکه بخار بسیار در بدنش باشد وقت خواب
بخورد و شربتی دو مثقال و همچنین شربت اکثر جوارشات دو مثقال است صنعت این جوارش

به نسخهٔ حکیم میر محمد مومن گفته که این جوارش بجهت اسکندر ترتیب داده شده و چون یکسال تمام
استعمال کرده میشود آنرا دواء السنه نامیده اند و در دواء السنه مذکور خواهد شد صنعت
این جوارش به نسخهٔ دیگر گفته هر که یکسال تمام بدوام بخورد باقی عمر بصحت گذرد و هیچ علتی در
اندرون وی نماند و همه را یکبار بیرون آورد و ناصور و سده و فاصل را ببرد و روشنائی چشم
را افزاید و شهوت باه را زیاده کند و اشتهای طعام آورد و فواید این جوارش را بسیار نوشته
و بالجمله جمیع امراض را نافع بود و در ذکر خواص آن با طریق اختصار امساک داشتیم بلیله سیاه
اشق دارفلفل زنجبیل فلفل مویز از هر یک بیست و دو مثقال کبابه چینی عسل بلادر از هر یک شش
مثقال همه را جدا جدا کوفته بیخته وزن نموده در هم آمیزند و بعسل بلادر آمیزند پس دیگ تازه قلعی
نموده را بر آتش ملایم نهند و اندکی آب کنند و سه صد و پنج مثقال فانید جید را کوبیده اندک اندک
در آن کنند تا گداخته شود بعد از آن ادویه در آن ریزند و برهم زنند و بر دارند و دست را بروغن
مغز کردکان چرب نمایند و اقراص بسازند هر قرصی دو مثقال و یکدانگ و نیم و هر بامداد یک قرص
را با آب سرد بخورند و در آن سال که این دوا را استعمال میکنند از بقول و ترشیها و لبنیات
و همچنین هر که این جوارش میخورد و هر دوائی که بلادر و عسل بلادر دارد از خوردن مطلق لحوم
خواه انعام و خواه طیور و خواه از سماک پرهیز واجب است زیرا که از خاصیت بلادر و عسل بلادر
افساد لحوم است **جوارش بلادر** مسمی بجوارش حبة الخضر انافع است از برای استمرار و استطلاق
بطن و برودت معده و اشتهای طعام و بواسیر را مفید باشد و بدن را فربه کند و حفظ بیفزاید
صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده عسل بلادر حبة الخضر الکبد مقشر
از هر یک یک استار شکر طبرزد بیست و چهار استار پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی
زنجبیل دارفلفل سه بک کابلی مقشر بسفایج هندی شیطرج هندی از هر یک چهار درم فلفل [illegible]
بسباسه از هر یک دو درم کوفته بیخته اول مر ادویه را بعسل بلادر سرشته بروغن مغز
کردکان چرب نموده پس بعسل مصفی بقدر کفایت بسرشند و نگاه دارند و شربتی ازین
جوارش دو درم با مخیض گاو و طعام در روزی که این جوارش خورده میشود باید که شیربرنج
باشد و گوشت نخورند و گفته اند که این جوارش گرم است در وسط درجهٔ سوم و خشک است

در آخر درجهٔ سوم صنعت این جوارشن بنسخهٔ ابن جزله حبة الخضر که آنرا بفارسی کسودان گویند
و بن نیز نامند و دن نیز گویند و عسل بلادر و کنجد مقشر از هریک بیست و چهار مثقال پوست
هلیله کابلی پوست بلیله شیر آمله منقی زنجبیل دارفلفل برنک کابلی مقشر ساذج هندی شیطرج هندی
از هریک چهار درم قرنفل مرزنجوش بسباسه از هریک یکدرم نبات سفید نیم من ادویه کوفته
بیخته باندک روغن گاو و عسل بلادر چرب نموده با عسل نحل خالص بقدر مناسب بقوام
آورده بدستور مقرر جوارشن سازند و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی دو درم با دوغ گاو
بنوشند جوارشن بلادر صغیر نافع است از برای سردی مزاج و جمیع امراض بارده بلغمیه و درد معده
و ریاح و رطوبت را نیکو گرداند و نسیان و سکته را نافع بود صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله
منقی از هریک سی درم کندر زوفای خشک از هریک شش درم زنجبیل فلفل عسل بلادر
از هریک پنجدرم روغن مغز گردکان هفت درم ادویه را کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته بروغن
گردکان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی مرتب نمایند و بعضی وج ترکی و سعد
کوفی از هریک پنجدرم بر اجزای این جوارشن می افزایند و درینحالت میگردد اقوی در عمل
و بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی از یک درم تا دو درم جوارشن بلادر کبیر اقوی از جوارشن
بلادر صغیر است در جمیع افعال و معدل مزاج بارد است و نافع است از برای جمیع امراض بارده
و بلغمیه مانند فالج و لقوه و سکته و تشنج و رعشه و لدغ عقرب و سموم بارده صنعت آن عاقرقرحا
زنجبیل شونیز قسط شیرین فلفل وج ترکی از هریک ده درم برگ سداب حلتیت جنطیانا زراوند
مدحرج حب الغار جندبیدستر خردل شیطرج هندی عسل بلادر از هریک پنجدرم روغن گردکان ثلث
مجموع ادویه کوفته بیخته بعسل بلادر سرشته بروغن مغز گردکان چرب نموده با سه وزن مجموع
ادویه عسل سفید مصفی مرتب نمایند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی مثل بندقه و هرگاه خورده
شود دو ساعت خود را بپوشند که عرق آید و در نسخهٔ دیگر وزن روغن مغز گردکان سدس اجزا است
جوارشن بلادر بنسخهٔ حکیم معصوم از هندیان است نسیان برطرف کند و حفظ را زیاده و ذهن را
تیز گرداند و لون را صاف سازد و بلغمی مزاج و پیران را موافق بود صنعت آن فلفل هلیله کابلی
هلیله زرد آمله مقشر از هریک چهار درم جندبیدستر دو درم قشر اترج عسل بلادر قند سفید قسط تلخ

حب الغار سعد کوفی از هر یک هشت مثقال اجزا کوفته بیخته به روغن گاو و عسل بلادر ملتوت کرده
و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم جوارش بلادر
صالح از برای جمیع معده که مزمن شده باشد و از برای سردی مزاج و نسیان و رنگ رو را نیکو گرداند
و فکر و ذهن را لطیف سازد و حید گرداند و خواص بسیار دارد و این جوارش از حکما است و گویند که از
سلیمان بن داود علیه السلام صنعت آن به نسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده هلیله سیاه
هندی پوست بلیله شیر آمله منقی فلفل دار فلفل جند بیدستر از هر یک چهار درم قسط تلخ مقشر بلادر سه
کابلی مقشر نبات سفید حب الغار از هر یک دوازده درم سعد کوفی هشت درم اول مرتبه بلادر
را مقشر نموده نرم بکوبند و باقی ادویه را کوفته بیخته عسل مصفی مسکه گاو و مساوی در هم بجوشانند
و بقوام آورند و ادویه را با بلادر کوبیده مخلوط کرده در عسل و روغن بقوام آورده مخلوط نمایند
تا منعقد شود و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم با آب طبیخ کرفس و رازیانه و مستعمل این جوارش
باید که نگاه دارد خود را از تعب و غم و حزن و آشامیدن شراب بسیار و جماع و باید که غذای گوشت بخورد
و مزاج این جوارش گرم است در اول درجه سوم صنعت این جوارش به نسخه ابن جزله پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله منقی فلفل سیاه دار فلفل از هر یک چهار درم برنگ کابلی مقشر عسل بلادر قسط تلخ حب الغار
سعد کوفی از هر یک هشت درم ادویه را العسل بلادر و قدری روغن گاو چرب نموده با عسل مصفی سه وزن
ادویه ترکیب نمایند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی دو درم با آب کرفس جوارش بلادر این جوارش را
از غایت فعل فربه نمودن جوارش مسمن نامند نافع است از برای بواسیر و سوء هضم طعام و باه را زیاده
کند صنعت آن به نسخه محمود بن الیاس شیرازی در قرابادین حاوی صغیر فلفل زنجبیل از هر یک ده درم
دار فلفل سی درم فانید دو من مغز گردکان مقشر کنجد مقشر از هر یک پنجاه درم بلادر مقشر پنج عدد
و در نسخه اصل حاوی بلادر دیده نشده اجزا را کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی یک مثقال صنعت
این جوارش به نسخه حکیم محمد مؤمن که در تحفه آورده زنجبیل ده استار دار فلفل سه استار شیطرج هندی
دو استار شقاقل پنج استار فانید چهار صد و پنجاه مثقال مغز گردکان مقشر کنجد مقشر از
هر یک بیست درم و در نسخه دیگر ده مثقال است بلادر مقشر پنج عدد بلادر را کوبیده در یک اوقیه
روغن کنجد بمالند و صاف نمایند و ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند با سه چندان ادویه فانید سنجری

کداخته بقوام آورده ببرشند جوارش بلادر ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح چلپی حکیم
باشی ابراهیم سلطان قیصر روم جهت زیادتی حفظ و عقل و نافع از برای اصحاب مطالعه و مقوی معده
و امعا و تصفیه خون و مقدار شربتش یکدرم تا دو درم با عرق رازیانه ہست صنعت آن فلفل دار فلفل
پوست هلیله کابلی آمله منقی پوست بلیله چند بید ستر از ہریک دو درم قسط تلخ بلادر شونیز حب الغار
از ہریک شش درم سعد کوفی چهار درم نبات سفید شانزده درم بعد از سحق بلیغ بروغن گاو چرب
نموده بعد از یک روز با سه وزن عسل سفید مصفی ببرشند جوارش بلادر مسمی بجوارش مسمن
فربهی آورد و طعام ہضم کند و اشتهای طعام آورد و بواسیر و سپرز را سود دارد صنعت آن
زنجبیل ده درم دار فلفل سه درم فلفل دو درم شیطرج ہندی دو درم شقاقل پنجدرم فانید شصت
و پنج درم شکر دکان کنجد مقشر از ہریک بیست درم بلادر پوست جدا کرده پنج عدد بلادر را کوبیده
در پارچه نازکی کرده در یک اوقیه روغن کنجد بمالند تا شیره آن بر آید و صافی نموده ادویه را کوفته
بیخته بآن روغن چرب نموده فانید را در آب بگدازند و بقوام آورده ادویه را بآن ببرشند
تا منعقد گردد و بهمان گرمی بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا کند و بر بالای ناف اسهال سودا
و بر دو سرین و تهیگاه اسهال بلغم و ہرگاه با آب سرد بشویند قطع اسهال شود جوارش بلادر جهت
ریاح بواسیر و تقویت باه و ہضم طعام نافع ہست و موافق مزاج پیران ہست صنعت آن زنجبیل و زنجبیل
طبی دار فلفل سه سیر شیطرج ہندی دو سیر شقاقل پنج سیر فانید چهار صد و پنجاه مثقال شکر دکان
مقشر کنجد مقشر از ہریک ده مثقال ده عدد بلادر را کوبیده در سه اوقیه روغن کنجد خیسانیده
بدست بمالند و صافی نموده ادویه را بآن چرب نموده و یک وزن و نیم فانید را بقوام آورده
جوارش سازند شربتی یکدرم حلوای بلادر منقول از خلاصة التجارب گفته که از مخترعات اہل
ہند ہست و در منافع قریب بجوارش بلادر ہست صنعت آن عسل بلادر یک جزو روغن کنجد تازه دو جزو
در ہم نموده آرد میده را بآن بریان کنند آنمقدار که دستور حلوا ہست پس بقدر کفاف عسل مصفی
بر آن ریخته برہم زنند و ہنگام فرود آوردن فلفل زنجبیل دار چینی بسباسه بادیان جوزبوا قرنفل
از ہریک جزوی سائیده بیخته بر آن ریزند و نیکو برہم زنند و فرود آورده در ظرف چینی نگاه دارند
ہر روز مقدار ده مثقال تناول نمایند دل بهره بلادر از صنعت اطبای ہند ہست و منافع

بسیاری از برای آن ذکر کرده اند و گفته اند نافع است از برای اکثری از امراض مزمنه و باید که غذای
نوشنده آن گوشت بریان بروغن گاو باشد می فرمایند که هرگاه بلادر در مرکبات خورده شود
واجب است پرهیز از خوردن گوشت چه بلادر مفسد گوشت است چه در خارج و چه در بدن و لهذا با وجود
آنکه از آن اثر باقیست قوی است در تریاق فاروق که گوشت افعی در و داخل است نکرده اند صنعت آن
بلادر یک سیر پوست هلیله زرد نیم سیر موتهه یعنی سعد نیم سیر دار فلفل فلفل سیاه فلفلموه از هر یک سدس سیر
قرنفل بادام کل و تا و پنج سیر قند سیاه دو وزن همه ادویه را نیکو کوفته قند را به آب گرم حل کرده همه را
در ظرف گلی مستحکم کرده در سرگین اسپ دفن کنند تا نبیذ شود و چون نبیذ شد بپالایند و بکار برند و این
را اگر عرق کشند بهتر است دواء السنه این دوا جوارش بلادر است و جوارش اسکندر نامند بجهت
آنکه از برای اسکندر ترتیب داده اند چون در تمام سال استعمال میشود آنرا دواء السنه نامیده اند
و آنرا جوارش الملوک نیز نامند خواص آن چون یکماه خورده شود موی سفید را سیاه کند و چون
تمام سال مداومت کرده شود معده را قوت دهد و باصره را قوی کرداند و لکنت را از زبان و برودت
اعصاب و عروق را ببرد و در تنقیه کرده و مثانه و باه و قوه هاضمه و قوت حفظ و رفع امراض بلغمی و
سوداوی و جذام و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بی نظیر است صنعت آن پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی از هر یک سی و هشت مثقال پوست بلیله شونیز از هر یک بیست و چهار
مثقال فلفل سیاه دار فلفل از یک بیست و دو مثقال زنجبیل فلفلموه نارمشک قاقله صغار از هر یک
دوازده مثقال کبابه چینی بلادر منقی از هر یک شش مثقال برنج بیست و چهار مثقال اشق دوازده
مثقال مویز منقی مغز تخم خیار از هر یک هفت مثقال نبات سفید ششصد مثقال ادویه کوفته بیخته با نبات
بسرشند و سه صد و شصت و پنج قسمت کرده اقراص سازند و هر روز یک قرص را تناول نماید و در نسخه
ذخیره پوست بلیله زرد و برنج و مویز و تخم خیار نیست و در نسخه دیگر اشق و شونیز داخل ندارد و در نسخه
دیگر سعد کوفی و افسنتین از هر یک دوازده مثقال داخل است و در نسخه دیگر وزن فلفل بیست مثقال
و تخم خیار بیست و چهار مثقال است دهن البلادر از تالیف قدماست بجهت بواسیر و جمیع امراض
بارده و تحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است صنعت آن اشق افیون زرنب بسفایج فستقی حب بلسان مغز
بادام مقشر خربق سفید فلنجه سیطرج هندی از هر یک شش مثقال قرنفل جوزبوا زنجبیل خولنجان

دارچینی بلادر جند بیدستر از هر یک پنج مثقال سعد کوفی برگ مورد مرزنجوش حلبه اسپند حبة الخضرا
حب الخروع از هر یک ده مثقال اشنه ورق الغار وفوفل سپستان از هر یک چهار مثقال عسل
مصفی روغن گاو نفط سفید روغن یاسمین قطران روغن حب الخروع دهن الغار از هر یک
سیزده مثقال زیت سفید سه صد و پنجاه مثقال آب صافی هزار مثقال بآتش ملایم بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند در شیشه نگاه دارند **دهن بلادر** دیگر جهت استرخای عصب و فالج
و لقوه و امراض بارده نافع است بنهایت محلل ریاح است صنعت آن سنبل الطیب دانه هیل کلان
فلفل وج ترکی شیطرج هندی راسن دار فلفل جوز القی بلادر ایرسا رازیانه قسط تلخ بوزیدان
زرنباد درونج عقربی از هر یک پانزده مثقال نیکوفته با شیر و آب از هر یک پانصد مثقال روغن
کنجد دویست و پنجاه مثقال بجوشانند تا آب و شیر برود و روغن بماند در شیشه باحتیاط نگاه دارند

عرق بلادر جمیع امراض بارده بلغمیه و اوجاع مفاصل و تشنج امتلائی بارد و پیران را موافق
است صنعت آن بلادر پوست هلیله کابلی زرد چوبه از هر یک دو و نیم آثار هندی سیر یکدانه که بهندی
یک پوتیه نامند نیم آثار و نیم پاو قند سیاه بیست و دو آثار اقماع بلادر را دور کرده زرد چوبه
را نیم کوفته تمام اجزا را در خم کرده آب گرم بقدر لائق بر آن ریزند و سر آن را بسته در سرگین
اسپ دفن کنند تا بجوش آید و فرو نشیند که علامت رسیدگی آن است پس از آن عرق کشند که
شش آثار بر آید و باز آن را عرق کشند که دو آثار بر آید شربتی از آن دو درم و هر روز اندک
اندک مقدار ثلث درم بیفزایند تا به هشت درم که مقدار توله است برسد و بعد از آن شروع
بکمی نمایند بهمان ترتیب که افزوده اند تا به دو درم برسد و باید که ناشتا بخورند بلکه هر روز یک نان
روغنی بی نمک آورده بروغن گاو چرب نموده اول یک لقمه از آن نان بخورند و بالای آن عرق را و تتمه
نان را بالای آن میل فرمایند و هر وقت سوزشی در اندرون معلوم گردد چیزی تناول نمایند
زائل میگردد و این عرق اشتهای طعام می آورد و تقویت باه می افزاید و باید که از ترشی
و بادی و خوردن گوشت بسیار اجتناب نمایند **مزید العمر** از مخترعات صاحب خلاصة التجارب
صنعت آن بلادر یک جزو کنجد سفید مقشر دو جزو فلفل قرنفل دارچینی از هر یک سه جزو مشک خالص
نصف جزو پوست هلیله بلیله آمله منقی از هر یک چهار جزو تخم جوز ماثل نصف مجموع ادویه اول بلادر

و کنجد را با هم نیکو سحق کنند آنگاه باقی ادویه کوفته بیخته با آن خلط نموده باز سحق نموده با سه وزن
مجموع ادویه بعسل مصفی بقوام آورده بسرشند شربتی بمقدار فندقی محرور المزاج را بالای طعام و مبرود
المزاج را ناشتا بخورانند لبانة الطولونیه جهت رفع سرعت انزال و تقویت باه مفید صنعت آن بلادر
مقشر یک اوقیه کندر چهار درم جوشیر دو درم سندروس یک درم سقمونیا نیم درم ادویه کوفته بیخته در روغن
حب الخروع تا یک هفته بخیسانند پس بجوشانند و حبوب سازند و عند الحاجت و وقت مجامعت نیم درم
آن را بخایند معجون بلادر جهت تقویت اعصاب و استحکام دندان و لثه و دفع جمیع امراض بارده
رطبه مانند فالج و لقوه و استرخا و رعشه و سکته و لیثرغس و نسیان و تشنج امتلائی و اوجاع مفاصل
و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و سائر امراض عصبانی و شرب سموم بارده و گزیدن جانوران
سمی بارد مانند عقارب نافع و تقویت معده و دماغ و اعضای تناسل و آلات بول نماید و بالجمله منافع
بسیار دارد مبرود المزاج و پیران را و محرور المزاجان و شبان را مضر صنعت آن مغز بلادر و حب الغار
برنگ کابلی مقشر کنجد مقشر از هر یک ده درم جندبیدستر دار فلفل هلیله سیاه پوست هلیله آمله منقی
سعد کوفی قسط تلخ از هر یک هفت درم پوست زرد اترج عاقرقرحا زنجبیل راوند طویل مدحرج بهمنین
عود بلسان حب بلسان جنطیانا عود الصلیب عود هندی ایرسا وج ترکی شقاقل مصری شیطرج هندی
مصطکی شونیز بوزیدان برگ گاوزبان گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک اسطوخودوس بسفایج
از هر یک چهار درم مغز بلادر و حب الغار و برنگ کابلی مقشر و کنجد مقشر را در هاون سنگی نرم بکوبند
و سائر ادویه را هر یک جدا جدا پس وزن نموده درهم کرده مجموع را به روغن مغز گردکان چرب
نمایند و با یک وزن ادویه فانید و دو وزن عسل مصفی مقوم علی الرسم سرشته در ظرف نقره یا شیشه
یا چینی که یک ثلث آن خالی باشد در میان جو بگذارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی از یک درم
تا سه درم و تا پنج درم و در بعضی امزجه تجویز است و باید که استعمال این ادویه بعد تنقیه و خالی بودن بدن از
اخلاط فاسده باشد و در ایام خوردن از ترشیها و بادی اجتناب نمایند بلسان بباء و لام و سین
مهمله مفتوحات و الف و نون درختی است مخصوص به بلاد مصر در موضعی که معروف است بعین الشمس
به مقدار درخت سفرجل برگ آن در شکل و بو شبیه ببرگ سداب و از آن سفیدتر و مدورتر و آن از جمله
اشجار نفیسه کثیرة المنافع است شیخ داود انطاکی گفته درخت آن در ابتدا بقامت درخت ریحان میباشد

و به ترتیب بانمقدار میرسد و آن مانند انسان از سردی و گرمی و تشنگی و سیرابی بسیار متاذی و فاسد
میگردد پس سزاوار آن است که آنرا بحسب اختلاف ازمنه و فصول تربیت نمایند و از کلام او ظاهر میگردد
که آن درخت حال مفقود است و بجای آن عطاران حب و عود و دهن بشام را می فروشند و این در
افعال بسیار ضعیف و بجای آن نمی تواند شد و اما خواص و منافع اجزای بلسان پس برگ آن ضماد برگ
آن جهت گزیدن عقرب و رفع صداع بارد رطوبی و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و عصاره
آن جهت اخراج زلو و خار و استخوان در حلق و قطور آن جهت درد گوش و همچنین قطور طبیخ آن و تکمید بدان
جهت تسکین صداع رطوبی و ضماد بیخ و ریشهای سوخته آن با سرکه جهت رفع ثالیل و مربای پوست تازه آن
با عسل جهت تقویت معده و رفع رطوبات آن مفید و اما حب آن پس بهترین آن تازه خوشبوی شبیه ببوی
دهن بلسان است اشقر اللون ثقیل الوزن اندک تلخ و تند که زبان را اندک بگزد و تخدیر کمی نماید و شکل
آن مستدیر مایل بطولانی بزرگتر از فلفل با مغز سفید باشد بخلاف حب بشام که بی مزه و مدور و بی مغز است
و آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم با قوت تریاقیه و مجفف رطوبات معده و امعا و رافع
مغص و امراض بارده بلغمیه و سوداویه و صرع و ضیق النفس و نفس الانتصاب و شوصه و ورم ریه و
سرفه و سده جگر و استسقا و عرق النسا و گزیدن هوام و عقرب و تحلیل ریاح و نفخ و عسر البول
و حبس آن و حیض شربا و بخورا و دخنه آن جهت اوجاع ارحام و جلوس در طبیخ آن مفتح رحم
و جاذب رطوبات آن و ضماد آن به تنهائی جهت گزیدن عقرب و با ایرسا جهت قروح سر نافع
و مضر مثانه و مصلح آن کثیرا و قدر شربت آن تا دو درهم و بدل آن یک وزن و نیم عود آن و اگر نباشد
بوزن آن سلیخه و عشر آن بسباسه در تریاقات بوزن آن زراوند طویل یا حب الغار است و اما عود
آن پس بهترین آن با رنگ سرخ رنگ خوشبوی تازه است که بوی دهن بلسان از آن آید و در حرارت
و یبوست از حب آن کمتر و در سایر افعال مسطوره از آن ضعیفتر و بدل آن دو ثلث وزن آن حب آن
و همچنین باقی ادویه مذکوره و اما دهن آن پس بهترین آن خوشبوی تازه قوی الرائحه خالی از جمیع غش
سرخ رنگ صافی با اندک غلظت و چسپندگی که زود در آب منحل گردد و قوام آب را مانند شیر گرداند
و شیر را منجمد سازد و در آب ته نشین نشود و چون به پشمی آلوده با آب بشویند اثری از آن در پشم
نماند و در چشیدن زبان را بگزد و اندک قبضی هرچه در آن این آثار نباشد مغشوش است و خوب آنرا قوت

تا چهل سال باقی میماند در سوم گرم و خشک با قوت تریاقیه و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم
سموم بارده مانند عقرب و سائر هوام و خانق النمر و سائر سموم را و امراض بارده عصبانیه دماغیه
مانند فالج و لقوه و صرع و دوار و رعشه و استرخا و کزاز و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و صداع
و کری و ظلمت بصر و بیاض و سبل و غشاوه و حدت بصر و نزول آب و قروح سر و اوجاع حلق و اسنان
و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب النفس و قرحه ریه و ضعف معده و کبد و طحال و گرده و مثانه و حرقة
البول و عسر و سلس آن و ریزانیدن حصاة و استرخای قضیب و امراض مقعده و رحم و اوجاع آن
و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض و نشف رطوبات و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک
و تلیین صلابات و تحلیل مواد بارده شرباً و طلاءً و تدهیناً و اکتحالاً و قطوراً و فرزجةً مفرداً و مرکباً نافع
مثلاً حمول آن با موم و روغن گل مخرج مشیمه و جنین است و با دهن زنبق برداشتن و فتیله آلوده بدان
در بینی گذاشتن جهت رفع سکته و اصحاب جمود و قطور یک دانگ و نصف آن با طبیخ زوفا بقدر یک اسکرجه
ناشتا جهت سعال و اوجاع سینه و آشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت رفع سمیت و اذیت
خانق النمر و نهش هوام سمی و با ایرسا جهت اخراج شوکه و استخوان و مقدار شربت آن تا نیم مثقال
و بدل آن یک وزن و نیم و تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه یا روغن رازقی یا روغن شبت که
دران حب و عود بلسان جوشانیده باشند صنعت اخذ خالص اصلی آن آنست که در حین بودن آفتاب
در سرطان نیز و طلوع شعری یمانیه تنه درخت آنرا شگاف زده آنچه از ان تراوش کند جمع نمایند ابن بیطار
و بغدادی نوشته اند که در سالی مقدار پنجاه رطل بعمل می آید به نیم وزن آن نقره یا طلا میفروشند
و نوشته که باید با اوصاف مذکوره رنگ آن بسیار کدر مائل بسبزی باشد و اما آنچه بالفعل معمول است
آن است که میگیرند چوب بشام و بسباسه و میعه و روغن تخم شبت اجزا مساوی و می جوشانند مجموع
را با ده وزن آن زیت و صاف نموده میفروشند نوع دیگر شاخ و برگ و حب و عود بلسان را در آب
جوشانیده و با روغن زیت مرتب نموده می فروشند و مغشوش با کشادبان مانند دهن حبة الخضرا
و حنا و درخت مصطکی و سوسن و بان و بعضی بعسل و موم و روغن مورد و حنا و امثال آن می نمایند
و نوع دوم بهترین ابدال دهن بلسان است معجون بلسان از محمد بن زکریا رازی نافع از برای
حصاة مثانه گوید عجیب است درین فعل هرگاه مداومت کرده شود بان و نیز گفته که من معالجه کردم

باین بانیون را که سنگ بسیاری در مثانه داشت وجمعی برین شده بودند که بشکافند وسنگها را
برآورند ومن چهل روز این معجون را باو دادم تمام سنگها را ریزه ریزه کرده بیرون آورد
صنعت آن حب بلسان تخم ترب دوقو فطراسالیون پوست بیخ کبر پوست بیخ جا وشیر بادام
تلخ حب الغار اذخر سعد کوفی سنبل الطیب سلیخه اسقولوقندریون حرمل جنطیانا زراوند مدحرج اسارون
قردمانا قرنفل اشق سکبینج مقل فلفل مج ترکی اجزا متساوی صموغ را حل کنند وباقی ادویه را کوفته
بیخته بروغن بلسان چرب سازند وبصموغ سرشته حبها سازند وهر روز دو درم آنرا باطبیخ بذور
بنوشند ونیز باشد که محتاج باشد علیل بآنکه بیاشامد باین یک انگ از رماد عقارب وصنعت رماد
العقارب در عقرب انشاء الله تعالی ذکر خواهد یافت وبدانکه فی الحقیقت این حب است نه معجون
بلوط بلغت طبرستانی دار مازی نامند وبفارسی بالوط گویند قسمی ازان مستدیر می باشد وقسمی را
بهش نامند وآن از قسم مستطیل لذیذتر ودرخت آن شبیه بدرخت فندق وآن شاه بلوط است
وماکول اهل بلاد وابن تلمیذ شاه بلوط وبلوط را دو قسم شمرده ومولف ما لا یسع سه قسم ذکر کرده
واین اصوب است ودر منصوری شاه بلوط نیز از اقسام آن است ومستطیل دو قسم می باشد یکی
ماکول ودیگری بامرارت وغیر ماکول چنانچه در دیلم وطبرستان مشاهده شده است وابن الدرید از
محمد بن احمد واو از جالینوس ذکر کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یک سال بلوط بار میدهد ویکسال
عفص شیرین ماکول آن در اول سرد ودر دوم خشک وتلخ آن در اول سیم خشک ونایب مناب
عفص است وقابض ومغلظ وحابس اسهال مزمن ونفث الدم ونزف الدم وجهت سحج وسلس البول
وتقطیر البول وقرحه امعا وخفقان وغثیان که از ضعف معده باشد نافع وضماد آن با پیه خوک نمک
سود جهت ورم حالب واورام بلغمی وسوخته آن جهت قلاع وقروح ساعیه وحمول آن جهت قطع
سیلان رحم نافع ونان آن ثقیل ومصدع ومولد سودا ومسدد ومصلحش سکنجبین وقند وقدر شربتش
از یک مثقال تا پانزده مثقال وبدلش خرنوب نبطی است ودرخت بلوط را جمیع اجزا بارد ویابس است
وریشهای باریک آن یابس تر ودر قطع سیلان رحم وامثال آن نافع وپوست آن جهت التیام
جراحات تازه وخاکستر چوب آن جلای دندان وجهت اکله مفید است وچون بلوط را با نیم وزن
آن کندر بروغن زیتون سرشته مداومت شرب آن نمایند قاطع سلس البول وبول در فراش

وادرار مذی و منی و مجفف نار فارسی است و مجرب دانسته اند و آنچه در حین سوختن چوب بلوط
ظاهر میگردد جهت خضاب ابرو بهتر از خطاط است و جفت البلوط که پوست رقیق آن است و بر مغز آن
ملاصق است مجفف قوی و رادع جراحات و حابس سیلان خون و رطوبات شربا و ضمادا و جهت فتق
ضمادا نافع و بدلش گلنار است و گویند پوست انار و سوزد بالسویه بدل آن است و قدر شربتش
یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و شاه بلوط باندک حرارت و قبض و یبس آن کمتر از بلوط است
و غذائیه آن غالب با قوت جالیه و مسمن بدن و مولد سده کرده و مشوی آن با اشربه مبهی و مهیج باه و
مقوی بدن و جهت دفع سموم بغایت مؤثر و در سائر خواص ضعیف تر از بلوط و نفاخ اقسام بلوط مضر
حلق و مثانه است مصلح آن شیره قند قوقی و شکر و سکنجبین و چون پوست درخت آنرا صهرانجته یکشب بر
موی کماد نمایند که قبل از آن بالطین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و جفت شاه بلوط در سمیت مثل بلوط است
سلوک است حب جفت بلوط نافع از برای افراط طمث و سیلان ارحام و رطوبت فروج را بغایت
مفید است صنعت آن به نسخه حکیم محمد طاهر ولد حکیم صالح خان مرحوم زاج سیاه قرطاس خطائی محرق
جفت بلوط صدف محرق قرن ایل محرق عفص محرق مطفی بالخل از هریک سه مثقال کوفته بیخته
در آب برگ مورد یکمثقال و نیم صمغ عربی یکمثقال محلول در آب و سرکه انگوری چهار مثقال
خمیر کرده حبها سازند هر حبی بمقدار فندقی در وقت حاجت برگیرند **فصل در بیان سفوفات**
بلوطی سفوف بلوط منقول از منصوری محمد بن زکریا است جهت تقطیر البول و سلس البول
صنعت آن بلوط مقشر بوداده کندر شیر خشک بوداده گل ارمنی صمغ عربی اجزاء متساوی
سفوف سازند و بقدر دو درهم صبح و دو درهم شام و اگر با سلس تشنگی مفرط باشد که مریض
هرچند آب بیاشامد تشنگی او دفع نشود باید که مریض این سفوف را با ماء الشعیر و بزر قطونا بیاشامد
و غذا از آب غوره و آب سماق و امثال آن مزوره ترتیب داده بخورند و در نسخه دیگر این
سفوف وزن بلوط پنج جزو و کندر سه جزو و باقی ده جزو است **سفوف بلوط** دیگر مجرب
از برای سلس البول صنعت آن بلوط ده مثقال و در نسخه دیگر هشت مثقال است گشنیز خشک
راسن از هریک سه مثقال اصل السوس گاوزبان انیسون تخم خرفه مقشر زرورد سنبل
الطیب سعد کوفی کندر از هریک چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال مصطگی یکمثقال قند سفید

بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته وقت خواب سه مثقال ازان سفوف نمایند فصل در ذکر
معاجین عطائی که اصل و عمود در آنها بلوط است معجون عطائی
جهت دفع سرعت انزال بی نظیر است صنعت آن جفت بلوط لبان ذکر بزر القنب از هر یک
نیم مثقال مصطگی یکدرم اجزا کوفته بیخته با چهار وزن ادویه عسل مصفی مقوم سرشته معجون
سازند شربتی یکمثقال معجون عطائی دیگر که جهت دفع سرعت انزال نافع است صنعت
آن جفت بلوط کندر مصطگی اجزا متساوی کوفته بیخته با چهار وزن ادویه عسل مصفی بقوام آورده
سرشته شربتی یکمثقال معجون عطائی دیگر که همین خاصیت دارد صنعت آن بلوط گلنار
فارسی کشنیز خشک شونیز لبان ذکر از هر یک دو و نیم مثقال کمون کرمانی نانخواه کرویا از
هر یک یکمثقال و ربع مثقالی پوست هلیله زرد پوست بلیله هلیله سیاه آمله منقی از هر
یک درم ادویه کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی مقوم سرشته معجون سازند شربتی
تا دو مثقال غذا کباب و حلوا و قلیه نرگسی مناسب است معجون عطائی دیگر تقطیر البول
و سرعت انزال را نافع است صنعت آن کندر علک رومی جفت بلوط شاه دانه مویز اجزا
متساوی کوفته بیخته با سه چندان عسل صاف سرشته شربتی دو مثقال معجون عطائی
دیگر سلس البول را نافع باشد صنعت آن گلنار فارسی کندر علک رومی بلوط که در سرکه پرورده
باشند از هر یک بیست درم سعد کوفی کرویا از هر یک پنج درم دارفلفل خصیة الثعلب از هر یک
سه درم اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل صاف معجون سازند معجون عطائی سرعت
انزال و احتلام و تقطیر البول را نافع باشد صنعت آن علک رومی کندر بلوط گلنار شونیز کشنیز
خشک از هر یک دو درم زیره کرمانی نانخواه از هر یک پنج درم پوست هلیله کابلی هلیله زرد
هلیله سیاه آمله منقی از هر یک سه درم اجزا کوفته بیخته با سه چندان عسل سرشته معجون
بلوط مقوی باه و ممسک است صنعت آن بلوط مقشر کندر لبان ذکر از هر یک ده درم
زیره کرمانی مدبر نانخواه کرویا از هر یک پنج درم کشنیز خشک دو درم کوفته بیخته با سه وزن
ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی دو درم تا دو مثقال غذا کباب و دو پیازه و نان
میده تناول فرمایند باب الباء مع النون بن بضم با و سکون نون مشدده

و در اصل اسم خمر غلیظ که مشهور و معروف بقهوه است بوده بالفعل اطلاق مینمایند بر شربی
خاص و برای حرمت آنرا ترک کرده این را بجای آن می آشامند و آن ثمر درختی است کوهستانی
که در جبال یمن و نواح آن و در بتاویه که جزیره ایست از جزائر زیر بادات بهم میرسد و تخم
آنرا در آذر میکارند و در آب که هر دو اسم ماه رومی است میرسد و یک ساق دارد بسطبر
انگشت ابهام و بلندی آن به دو ذرع تا بسه ذرع و ست میرسد شبیه بدرخت زعرور و گل آن سفید
رنگ و ثمر آن در غلاف سیاه رنگ شبیه بحب الغار و در اندرون آن دو مغز و در وسط
هر مغزی شکافی مانند دانه گندم میباشد ولیکن از آن پهن تر و بزرگتر سبز رنگ که در جوف
آن پرده نازک پیچیده باندک تلخی میباشد و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ آن است
که در ته آب رود و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بدطعم و تباه و ردی آن سفید و بزرگتر و سبکتر
از رسی پوست تازه آن با اندک رطوبت و چسپندگی و حلاوت و عفوصتی است و چون خشک گردد
حلاوت بدان کم میشود و رفته رفته زائل میگردد و ضخامت آن از پوست پسته و حب الغار کمتر
و نازکتر است گویند سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابو الحسن شاذلی که در کوهستان یمن صومعه
داشت و مریدان او به سبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل مند و مانده میشدند از اتفاقا
وقتی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند دفع کسل و ماندگی آنها شد و این را بدیگران گفتند آنها نیز خوردند
نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که جوش داده آب آنرا بیاشامند پس این میوه را در آب
جوش داده آب آنرا می آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان میشد پس رفته رفته شهرت
تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثر میخورند ولیکن اهل هر بلدی و جائی
بوضعی خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوص تازه آنرا در آب
بسیاری جوش داده صاف کرده گرما گرم و نیم گرم بپیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری
بعد از آن می آشامند و ولوع بسیاری بران دارند و طعم آن آب نیز مائل بشیرینی و عفوصت
میباشد خصوص تازه آن و اهل مکه معظمه و مدینه طیبه و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران
و هندوستان و فرنگ و غیرها مغز آنرا بعضی خام و بعضی نیم بریان و بعضی بریان که قریب
باحتراق رسد بعضی نکوفته و بعضی نرم کوفته و در آب طبخ داده بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار

رقیق و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند چنانچه به تفصیل انشاء الله تعالی مذکور
خواهد شد و در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود در آخر رساله افیونیه در
بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک است در درجه دوم جهت آنکه دران کیفیتی غالب بر طعم
و رایحه و لون آن نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و به تجربه یافته اند که سردی
آن بسر حد اضرار نمیرسد و در تشاوی و غلبه هر یک از برودت و یبوست بر دیگری موقوف
به تامل است و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که تجربه بفقیر یافته که سردی آن در درجه
اول و خشکی آن در درجه دوم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از واقفان
خواص ادویه بر آن رفته اند که برودت آن در اول درجه ثانیه و یبوست آن در ثالثه است
بواسطه آنکه در افراط آن یبوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بهم میرسد شارحان اثر او شیخ
داود انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و مشهور سرد و خشک است و نیز چنین
نوشته جهت آنکه پوست آن تلخ است و تلخی دلیل حرارت است لیکن که پوست آن گرم باشد
و مغز آن معتدل و یا سرد در اول و آنچه دلالت بر برودت آن میکند عفوصت آن است
و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته اند که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بران
غالب و قشر آن گرم و خشک تر از ان باشد جامع اوراق پراگنده احوال میگوید که شاید مرکب
القوی باشد خصوص تازه آن جهت آنکه دران دو جزو است یکی لطیف هوائی حار رطب و دیگری
کثیف ارضی بارد یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و نضج و
ادرار و تلیین و غیرها از ان صادر میگردد و بجزو ثانی افعال و آثار برودت و یبوست از تسکین
حرارت و تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ و غیر آن
ظاهر میشود و هر چند تازه تر باشد آن جزو اول دران زیاده می باشد و چون کهنه گردد تبدیج
کم و زایل می شود خصوص در قشر آن و چون به پایان نمایند آن نیز کمتر و زایل میگردد و بقدر
به پایان نمودن پس حاصل مدعا آنکه تازه و نو آن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است
و کهنه آن خصوص به پایان آن بارد یابس و هر چند کهنه تر گردد و زیاده به پایان نمایند برودت و یبس آن
می افزاید و اما افعال و خواص آن آنچه اطبای مذکوره بیان نموده اند آن است که شرب آب

مطبوخ آن مفتح سدد است و نفاخ و نه مریی که دارد مسکن اوجاع و ثوران و غلیان خون
و حدت و لذع صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لهذا در
حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصا در اوائل و بعد بروز حصبه و جدری و ربیع مفید است
و شری دموی و یرقان را سودمند است و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و گفته اند که تواتر
را البته نافع است و اکثر انواع صداع و رمد و مالیخولیا خصوصا احتراقی آن و آنچه به سبب غلظت اخلاط
و انجماد آن باشد بجهت تصفیه و ترقیق آن مر اخلاط را و حکیم میر عماد الدین فرموده که بیدارم مجذوم
را نیز نافع باشد بجهت همین علت و نیز سرفه بلغمی و نزلات و رخاوت معده را به تخفیف رطوبات
آن و صعود بخارات بدماغ و اسهال خصوصا نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بر آن بر درد
و اکتفا نمودن بطعام و شراب اندک بی آنکه منجر به ضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع
اعیا و ماندگی و کلال و ملال اسفار و حرکات مشقتها نماید و از مضار آن آنست که گفته اند صداع می آورد
و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج
و مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد المزاج
و مرطوبین و اصحاب غلبه اخلاط فاسده را مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند بیت آن سیه
رو که نام آن قهوه است ٭ مانع النوم و قاطع الشهوه است ٭ و اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه
بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد نه تازه و خام آن خصوصا قشر که در بعضی امزجه شاید محرک باه
و هاضم طعام باشد و ممکن که وجه ولوع اهل یمن بآشامیدن آن بالای طعام همین دو وجه باشد و در
جواب این گفته اند که وجه ولوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوه‌های گرم است
و حق آن است که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجاست اکثر بعادت و قوت مزاج
بر میگردد و هیچ یک کلی نیستند و بیان وجوه هر یک از منافع و مضار آن طولی دارد و مقام گنجایش
تفصیل آنها ندارد و میرزا قاضی نوشته اند با جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دوا به سبب آنکه
حرارت را کم میگرداند و به سبب کمی حرارت رطوبت کم به تحلیل میرود و لهذا گاه است که ایشان را
خواب می آورد و از آنجمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت داشت و بدان سبب شبها خواب
نمیکرد مانند کسیکه سرسام داشته باشد و اضطراب میکرد چون دو سه شب بقهوه مداومت نمود

او را خواب آید و آن حالت زایل گشت و چون قهوه مضر قلب است اگر با مروارید استعمال نمایند
اولی است خصوص در حصبه و جدری بعد از سه روز جهت آنکه مروارید را در حصبه و جدری نفع
تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند طاقه در حین طبخ در آن اندازند
نیکو است و چون مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات
رافع تعب و کلال و ملال و باعث شگفتگی طبع است آشامیدن چند فنجان آن و گفته اند ناشتا و در وقت
امتلا از غذا و مکرر نباید آشامید بلکه صبح اندک غذای بطریق ناشتا که بالفعل در عرف عوام
مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر خواهند معتادین بافیون
و افیونیات و شب نشینان آخر روز یا بعد از نماز عشا خصوص قریب به نصف شب چند پیاله بیاشامند
و گفته اند مصلح آن زنجبیل و دار السمک و نبات و گلاب و امثال اینها است و شیخ داود انطاکی
نوشته که شخصی که اراده شرب آن برای نشاط و رفع کسالت و آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیر مع روغن [illegible]
و روغن بسیار با آن بخورد و قومی با شیر میخورند و این خطا است و خوف احداث برص است و احقر میگوید
که بهترین مصلحات و طعم و رائحه آنرا اطیب و لذیذ میگرداند و کریه و بد ذائقه نمیسازد عنبر اشهب است
پس زعفران صنعت طبخ آن آنچه حکیم میر عماد الدین محمود نوشته اند آن است که مقدار پنج مثقال
تا ده مثقال آنرا در هشتاد مثقال آب بجوشانند تا سی مثقال بماند و صاف سازند و گرم بیاشامند
که سرد آن عظیم بد باشد و فاتر آن نیز خوب نیست و بدل ضرر کلی میرساند و احداث خفقان مینماید
و اصلاح آن با ادویه مذکوره و زعفران نمایند و بعد طبخ قبل از سرد شدن بزودی صاف نمایند
و نگذارند که جرم آن با صافی وقوت آنرا بخود جذب نماید و میرزا قاضی نوشته که در بعضی بلاد مغز
آنرا بریان میکنند با پوست آنرا میجوشانند و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد مجموع مغز را و
پوست آنرا میجوشانند و آب آنرا میخورند و در بعضی بلاد پوستش را بریان میکنند چنانچه نیم سوخته
شود و بآن ثقل مینمایند و اولی آنست که مغز آنرا با اندک پوستی بریان کرده بجوشانند و آب آنرا
بخورند جهت آنکه حق سبحانه تعالی در بیشتر از دواها و میوه‌ها که قشری دارند خاصیت غریبی و وضع
عجیبی قرار داده که از هر یک از قشر و مغز دفع مضرت دیگری میکنند لهذا شیخ الرئیس گوید که خیار را با پوست
خوردن بهتر است جهت آنکه در پوست آن جلائی هست که دفع لزوجت مغز آنرا میکند و برای اینها

نیز مویز را با دانه خوردن بهتر است و همچنین بسیاری از میوه ها و اما اصحاب تنعم بواسطهٔ ادراک لذت
مغز را از قشر جدا مینمایند و بریان کرده که بسر حد سوختن رسد و کوبیده و جوشانیده می آشامند و سبب
بریان نمودن آن بجهت کثافت جرم آنست که بسبب سوختن لطیف میشود و آنچه متعارف است آنست
که اول آنرا بریان میکنند و بعد از آن میکوبند بجهت آنکه زود صلایه شود و اما اولی آن است که اول
بکوبند و بعد از آن بریان کنند و این اگرچه اندک دشوار است اما نفعش بیشتر است چه هرگاه درست
بریان کنند اجزای آن بیک طریق بریان نخواهد شد و اندک اختلافی در آن خواهد بود پس جزوی که بیشتر
بریان شده باشد لطیف تر از جزوی خواهد بود که کمتر بریان شده است و اما آنچه بالفعل معمول اکثر
عوام اهل بلاد مانند حرمین الشریفین زادهما الله تعالی شرفا و کرامة و عراق عرب و عجم و ایران و هند
است آن است که مغز قهوه را در ظرف سفالی بدون آنکه دهنی بآن برسانند نیکو شسته بریان نمایند
که جوزی رنگ گردد و بعضی اندک زیاده پس نرم کوبیده با ده دوازده مقدار آن آب بر آتش
آنگاه بدین دستور میپزند که آب را گرم جوشان نموده در قهوه دان سنگی یا شیشه یا نقره یا مس تازه قلعی
نموده و قهوه را در آن اندک اندک می ریزند و برهم می زنند تا نیکو مخلوط گردد و بر آتش گذاشته
می جوشانند تا کف بر سر آورد و کف آن فرو نشیند و در بین جوشش دو سه مرتبه اندک اندک آب
سرد بر آن می ریزند تا کف آن بریده گردد و روغن بر سر آورد پس در پیالها ریخته که تا گرم
صبح و شام هر وقت صادر و وارد می آید می آشامند چند پیاله پی هم جرعه جرعه اندک اندک و اما بعض
خواص دانه های سیاه فاسده آنرا دور کرده پاک شسته بهمان نحو بریان مینمایند که جوزی رنگ گردد
و بسر حد سوختن نرسد و دانهای که بسیار بریان و سیاه گشته چیده دور مینمایند پس اندک خرد نموده
پردهٔ نازک اندرون آنرا که تلخی دارد افشانده دور کرده باز نرم میکوبند و هر مقدار که خواهند با ده
دوازده وزن آن آب صافی شیرین بدستور طبخ نموده و در بین طبخ اگر یخ یا برف باشد بجای
آب سرد چند پارچه در آن می اندازند و بدستور گرم گرم اندک اندک می آشامند و بعضی از صاحبان
سلیقه متنعم مترفه برای خوشی طعم و رائحهٔ آن دو سه حبه عنبر را ریزه کرده در بین طبخ در آن می اندازند
تا گداخته گردد و پس می آشامند و نیز بهترین مصلحات آن است چنانچه ذکر یافت و اگر از برای بلغمی
مزاجان و صاحبان سرفه معتاد بر آن سه چهار دانه فلفل دو سه [?] تا را در بین طبخ در آن اندازند بعد

اسطوخودوس برآورده دور نمایند و بیاشامند نیز از بهترین ملطفات آن است باب الباء مع النون فصل در بیان بنادق البزورات بنادق البزور که در قرحهٔ مجاری بول مجرب است صنعت آن مغز تخم خربزه شانزده درم مغز تخم خیارین پنج درم مغز تخم کدو ده درم بزر البنج سفید تخم خرفه مقشر از هر یک دو درم تخم خطمی سفید کثیرا نشاسته کهربا رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بیخته بنادق سازند شربتی یک درم بنادق البزور بنسخهٔ دیگر صنعت آن مغز تخم خربزه ده درم خیارین پنج درم مغز تخم کدو تخم خرفه مقشر از هر یک سه درم خطمی سفید مغز بادام شیرین مقشر نشاسته رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم کوفته بیخته باب سرشته بنادق سازند شربتی دو مثقال بنادق البزور دیگر نافع از برای قروح مزمنهٔ مجاری بول صنعت آن تخم کرفس فو فطراسالیون اهل اسارون نانخواه رازیانه سنبل الطیب مغز بادام تلخ از هر یک بیست درم تخم خرفه مقشر ده درم اشق سه درم اشق را در آب حل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته بنادق سازند بنادق البزور منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم میر عماد الدین محمود صنعت آن مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه از هر یک پنج درم خشخاش سفید و سیاه از هر یک پنج درم کرفس چهار درم عنب الثعلب سه درم تخم خرفه مقشر ده درم کثیرا صمغ عربی از هر یک پنج درم طین ارمنی مغسول دو درم نبات سفید دو صد درم ادویه را کوفته بیخته باب نیم گرم بنادق سازند یک مثقال بنادق البزور حرقة البول و قروح کلیه و مثانه و عسر البول را نافع باشد و خدا وند تجربه در قرحهٔ مثانه را بنهایت سودمند باشد صنعت آن مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیارین پنج درم مغز تخم کدو بزر البنج تخم خرفه مقشر تخم خطمی سفید کثیرا مغز بادام شیرین نشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم بکوبند و بنادق سازند شربتی سه درم بشراب خشخاش بنادق البزور القراط نافع از برای قروح قضیب و مثانه و بستگی بول را بگشاید و حرقت بول و سوزشی که در مجرای بول باشد بنشاند صنعت آن مغز تخم خیارین از هر یک جزوی مغز تخم کدو مغز تخم خربزهٔ مقشر تخم خشخاش سفید از هر یک نیم جزو و تخم خطمی سفید ثلث جزو کوفته بیخته

بلعاب بزر قطونا سرشته بنادق سازند شربتی یکمثقال بوقت ناشتا با شراب خشخاش بخورند
بنادق البزور دیگر که قرحه و جرب مثانه را سودمند بود و سوزش بول را بنشاند صنعت
آن مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین از هر یک پنجدرم گل ارمنی صمغ عربی لبان
ذکر دم الاخوین تخم کرفس از هر یک سه درم افیون دو درم کوفته بیخته بنادق سازند و با شراب
خشخاش بنوشند بنادق البزور دیگر برای قروح کلی و مثانه و حرقت بول نافع صنعت
آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی مغز تخم خربزه نشاسته تخم خرفه مقشر تخم خشخاش سفید
از هر یک جزوی تخم خطمی سفید کتیرا مغز بادام شیرین مقشر از هر یک یک جزو خار خسک کهربا از
هر یک ربع جزوی کوفته بلعاب بزر قطونا سرشته حبها سازند شربتی پنج ماشه با ده توله عرق
خار خسک بنوشند بنادیقون این معجون نافع است از برای سردی معده و کبد و ریاح
احشا صنعت آن زعفران کاشم تخم کرفس سنجبیل حاشا مغز حب الصنوبر الکبار از هر یک شش درم
کوفته بیخته با سه چندان و به عسل سفید معجون سازند بنفسج معرب از بنفشه فارسی است و بعربی
فرفیر نامند و بیونانی ایرو در اول سرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد و تر است و بعضی
در اول گرم و تر دانسته اند مسهل صفرا و مسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و
غشی و سموم و محلل اورام و لطیف و جهت صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت
مثانه و بول و درد گرده و احتباس بول و ذات الجنب و خناق و ذات الریه و صرع اطفال
و نزلات و زکام را نافع است و چند روز مداومت نمودن دو درهم تا چهار درهم آن با آب
سرد جهت رفع اسهال صفراوی اللذاع مجرب است و شش مثقال سائیده خشک آن با شیر خشت
و شکر و امثال آن از هر یک پنج مثقال مسهل سریع العمل سرشته آن با شیره گلقند جهت تپهای
مرکب بی عدیل است و مستعمل گل آنست پس برگ آن و تخم آن و چوب آنرا استعمال نشاید کردن
و گویند گل تازه آن فاد زهر سموم است و طول طبیخ آن جهت رفع یبوست دماغ و اعضا و ضماد
آن جهت صداع حار و اورام حاره و شقاق و درد معده مفید و اکثار آن مورث ضعف دل
و قبض آن و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب خصوص در تپهای حاره و مصلحش اندکی
از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ خباری و در سعال گل گاوزبان است و قدر شربت از جرم

آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و خوردن آب برگ آن با ثلث آن شکر جهت خروج
مقعده اطفال بغایت موثر و ضماد آن جهت اورام حاره و التهاب معده و چشم و نتو مقعده و حب
صفراوی و حکه بی عدیل است و روغن بنفشه فواید بسیار دارد و خواهد آمد ان شاء الله تعالی **جوارش**
بنفسج به نسخه حکیم معصوم مسهل سودا و بلغم باشد ارباب تنعم و مردمی را که از خوردن مسهلات
متنفر باشند موافق بود و بذایقه خوش آید و مسهل بی زحمت باشد صنعت آن زنجبیل مصطکی قرنفل
قاقله گل سرخ از هر یک سه درم بسفایج فستقی سنا مکی سقمونیای مشوی از هر یک پنجدرم تربد سفید
تراشیده بروغن بادام چرب کرده گل بنفشه از هر یک دو درم شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت
گاوزبان از هر یک بیست درم ترنجبین شیرخشت از هر یک سی درم آب آلوی بخارائی آب تمر هندی
از هر یک پنجاه درم مشک ترکی یکدرم اجزا را کوفته بیخته سقمونیا و بنفشه را خوب در هم سحق کنند
و ترنجبین و شیرخشت را در گلاب صاف نموده آبها و شربتها را با صد درم قند سفید بقوام آورده
ادویه را کوفته بیخته بدستور متعارف بان سرشند شربتی از سه درم تا پنجدرم هنگام حاجت **فصل**
در ذکر نسخ حبوب بنفسج حب بنفسج نافع از برای رمد و صداع حار صنعت آن سر
بنفشه تربد سفید مدبر از هر یک دو درم رب السوس نیمدرم سقمونیای مشوی ربع درمی
کتیرا یکدانگ حب سازند جمله یک شربت است **حب بنفسج** دیگر تنقیه جمیع فضول و اخلاط صفراوی
و سوداوی و بلغمی نماید و جمیع اقسام ربو و ضیق النفس و بهر و عسر النفس را نافع باشد صنعت آن
سر بنفشه ورق گل سرخ رب السوس از هر یک یکدرم غاریقون هش سفید سقمونیای
مشوی از هر یک نیمدرم سوده حب سازند جمله یک شربت است و اگر طبیعت قبض باشد یکدرم
بسفایج فستقی اضافه نمایند **حب بنفسج** دیگر سر بنفشه ورق گل سرخ تربد سفید از هر یک
درم کثیرا رب السوس سقمونیا مشوی ایارج فیقرا از هر یک نیم درم کوفته بگلاب سرشته حبها
سازند جمله یک شربت است با گلاب بگرم فرو برند و تکرار نمایند تا تنقیه کامل کند **حب بنفسج**
منقول از اختیارات بدیعی نافع از برای درد چشم و درد سر و درد شقیقه و درد گوش و دماغ
را پاک کند از فضول صفراوی و بلغمی صنعت آن سر بنفشه خشک دو درم تربد سفید مدبر یک درم
رب السوس پوست بلیله زرد انیسون از هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ و پیرا

کوفته بیخته با آب خالص سرشته حب سازند شربتی یکمثقال تا سه درم شب وقت خواب با آب
نیم گرم فرو برند و در نسخهٔ دیگر ورق گل سرخ یکدانگ داخل است و وزن سقمونیا نیز یکدانگ
وبعضی گفته که جمله این اجزا یک شربت کامل است حب بنفسج تنقیهٔ دماغ و سینه کند و نافع است
از برای صداع و درد گوش و چشم و درد سینه و سرفه صنعت آن گل بنفشه دو درم تربد سفید
مدبر یک درم رب السوس نیم درم سقمونیا ورق گل سرخ از هر یک یکدانگ کوفته بیخته با آب سرشته
حب سازند و با آب گرم فرو برند جمله یک شربت است حب بنفسج به نسخهٔ دیگر صنعت آن گل بنفشه
دو درم تربد سفید یکدرم رب السوس نیم درم محموده مشوی ربع درمی کثیرا یکدانگ بدستور حب سازند
حب بنفسج به نسخهٔ دیگر منقول از کناش طبری معروف بمعالجات بقراطی گفته که این حب تالیف
قیطی است صنعت آن نانخواه زیره کرمانی کرویا انیسون هلیله نمک نفطی از هر یک یکدرم مصطگی
سه درم بنفشه سه درم صبر سقوطری مثل مجموع ادویه ادویه را کوفته بیخته با آب برگ اترج سرشته
حبها سازند از نخود بزرگتر هر روز یک حب از آن تناول نمایند یک مجلس عمل کند و رطوبات فاسده
را از معده پاک سازد و نگذارد که رطوبات فاسده موجب ضعف معده و سر گردد و بعون الله عز وجل
حب بنفسج منقول از قرابادین کولوالی اسهال صفرا و بلغم کند و اخلاط از بدن پاک سازد صنعت
آن بنفشه تربد سفید پوست هلیله زرد از هر یک سه درم رب السوس یکدرم و نیم سقمونیای مشوی
نیم درم کثیرا یکدرم کوفته بیخته حب سازند شربتی سه درم با آب نیمگرم فرو برند حب بنفسج
دیگر مستعمل در تب و خشونت سینه صنعت آن بنفشه یکمثقال شیر خشت خراسانی یکمثقال
بر دو را العسل خیار شنبر سرشته حب سازند جمله یک شربت است حب بنفسج نافع است از برای
اوجاع سر کهنه و شقیقه و ظلمت بصر و اوجاع اذن صنعت آن گل بنفشه دو مثقال تربد سفید مدبر
یکمثقال رب السوس پوست هلیله زرد و انیسون از هر یک نیم مثقال گل سرخ کثیرا سقمونیای
مشوی از هر یک یکدانگ کوفته بیخته با آب سرشته حبوب سازند شربتی از یکمثقال تا یک مثقال
و نیم حب بنفسج از شاپور بن سهل اسهال صفرا و بلغم با آسانی کند صنعت آن گل بنفشه خشک
تربد سفید از هر یک پنج درم و نیم زعفران چهار دانگ کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی
سه درم خمیرهٔ بنفسج اسهال صفرا کند و امراض صدر و ذات الجنب و ذات الریه و سعال

وتپهای گرم را نافع باشد صفت آن بگیرند گل بنفشه و ساق وقمع سبز آنرا دور کرده برگهای بنفشه
آنرا مقدار یکرطل و سه رطل قند سفید را کوبیده هر دو را در هم کرده کف مال نمایند و در وقت
مالیدن قدری از گلاب بر آن بپاشند تا نیکو مخلوط شود پس در آفتاب گذارند تا سه روز و هر روز
آن را نیکو کف مال نمایند پس نگاه دارند و در وقت حاجت ده درم آنرا تناول نمایند و این را
بنفسج سربا و گل انگبین بنفسجی نیز نامند و هرچند تکرار مالیدن زیاده نمایند و تا چهل روز در آفتاب
گذارند بهتر است نسخه دیگر که قوت اسهالش زیاده است بگیرند سه رطل بنفشه خالص پاک کرده یک
چهار یک من تبرزد نیکو کف مال نمایند و شیره که بعد از ریختن قند در کوزه و نبات در شیشه
بماند که بسته نشود و قنادیان آنرا شیره اصل مینامند دو وزن گل بنفشه داخل کرده در پاتیل
قنادی کرده تیز زنند تا چون خمیر شود سه روز در آفتاب گذارند و هر روز مکرر بر هم
زنند پس آنرا در ظرف چینی کرده نگاه دارند شربتی ده درم دهن بنفسج سرد و تر است
و منوم جهت جرب و حرارت جسد و خشکی دماغ و سرفه و نرم کردن اعصاب و مفاصل حفظ صحت
ناخن و مکرر آشامیدن آن بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن بر سینه اطفال جهت
سعال بغایت مؤثر است و قطور آن در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن
جهت درد سر حار و بیخوابی مفید است و بدلش روغن نیلوفر است و تدهین ناف بآن جهت
رفع اسهال مجرب است و چون اسفنج را یا پنبه را بروغن بنفشه آلوده کرده بر مقعده ضماد نمایند
در تنویم عدیل ندارد و طریق گرفتن روغن آن دو نوع است یکی آنکه کنجد مقشر با گل تازه آن
و یا بادام مقشر را در کیسه کرباسی کرده مکرر بمالند و خشک کنند و گل را تبدیل نمایند تا مغز بادام
یا کنجد رنگین شود برنگ بنفشه پس آنرا کوبیده روغن بگیرند و دیگر آنکه گل بنفشه تازه بقدر سی مثقال
در یکرطل روغن کنجد یا روغن بادام داخل نمایند و بعد از چند یوم صاف نموده باز بنفشه تازه
داخل نمایند و همین قسم تا رنگ و بوی بنفشه بگیرد دواء البنفسج منقول از حنین جهت صفرا و بلغم
را از اندامها فرو داورد صفت آن کنجد سفید و مغز بادام مقشر و تخم حب القرطم تربد سفید
از هریک سه درم و نیم گل بنفشه خشک چهار درم سقمونیا یک مثقال نخود شام دو درم همه را
کوفته بیخته در دوا و قند و عسل مصفی معجون سازند و وقت حاجت دو درم از وی بکار برند و هو

این دوا تا بدو سال باقی میماند رب بنفسج جهت اصلاح یبوست افیون وغیره صنعت آن
بگیرند آب معصور تازهٔ آنرا ودر سایه خشک کنند وبدستور هرگاه تازهٔ آن نباشد بنفشه خشک را
خیسانیده چنانچه مذکور شد آنرا خشک کنند ومقدار کم آن فعل مقدار بسیاری از جرم آن نماید فصل
دربیان نسخ اشربهٔ بنفسج شراب بنفسج منقول از کامل الصناعه جهت تبهای گرم
وسعال وتسکین غلیان خون وتلیین طبع نافع است صنعت آن بنفشه تازه سه رطل درچهار رطل
آب بجوشانند تا بربع رسد وبا سه رطل شکر بقوام آورند واگر بنفشه را مکرر کنند تلیین آن قوی تر
خواهد بود وهمچنین هرچند تکرار زیاده نمایند قوی تر میگردد مانند شراب ورد واگر بنفشه خشک
باشد یکرطل آنرا جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند شراب بنفسج دیگر مرکب از اقراح
البقراط معتدل است درد شش ودرد سینه وپهلو ودرد گرده را سود دارد وادرار بول کند
وشکم را نرم کند وسینه وسر را نیک باشد وسرفه وتبهای گرم را منفعت دارد صنعت آن گل
بنفشه تازه یکرطل اصل السوس تراشیده یک اوقیه تخم خطمی کوکنار سفید از هر یک پنجدرم کثیرا بهدانه
از هر یک سه درم مجموع را در چهار چند وزن ادویه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بمالند وپالایند
وسرد کنند وبا یکمن نبات سفید بقوام آورند وهر روز پانزده درم آنرا با ماء الشعیر صبح بیاشامند
وده درم آنرا شبانگاه با لعاب بزرقطونا بیاشامند شراب بنفسج مرکب بنسخهٔ دیگر
نافع از برای شوصه وسرفه صنعت آن گل بنفشهٔ تازه یکرطل بهدانه صمغ عربی تخم خشخاش تخم
خطمی سفید از هر یک ده درم مجموع ادویه را یکشبانروز در پنج رطل آب بخیسانند پس بجوشانند
آنمقدار که ثلث آب بماند وبپالایند ودو رطل نبات سنجری داخل نموده بپزند تا بقوام شربت
آید پس برداشته سرد کرده نگاهدارند شربتی ازان هفت درم ودر نسخهٔ این شراب
که قلانسی ذکر کرده بمکان تخم خشخاش تخم خیار است وده درم کثیرا سفید نیز داخل دارد وباقی
موافق نسخهٔ سابق است شراب بنفسج بنسخهٔ سید اسمعیل که در ذخیره ذکر کرده
صنعت آن بگیرند سر بنفشهٔ تازه نیم من بهدانه ده درم کثیرا بیست درم تخم خطمی سفید پانزده
درم ودر دو من آب بجوشانند وبپالایند وبا یکمن نبات سفید بقوام آورند شراب بنفسج
دیگر طبع را نرم دارد وذات الجنب وضیق النفس وسرفه گرم را نافع باشد صنعت آن بنفشه تازه

نیم من بیدانه ده درم تخم خبازی اصل السوس از هر یک سه درم مجموع را در سه من آب صاف
بخیسانند و یک شب و یک روز بگذارند پس بجوشانند و صاف کنند و با نیم من قند بقوام
آورند شراب بنفسج دیگر شوصه و ذات الجنب و ذات الصدر و سرفه گرم و بیماریهای
گرم را نافع باشد صنعت آن بنفشه تازه یکصد درم بیدانه تخم خطمی صمغ عربی کثیرا تخم خبازی
از هر یک ده درم مجموع را در پنج رطل آب جوشانند تا ثلث باقی بماند صاف کنند و با یکمن قند یا فانیذ بقوام
آورند شربتی هفت درم **فصل در ذکر نسخ اقراص بنفسج** **قرص بنفسج** معمول اطبا
جهت امراض حاره که با یبوست طبع باشد صنعت آن گل بنفشه محموده مشوی تخم کدوی
شیرین تخم خرفه مقشر از هر یک ده مثقال ورق گل سرخ تخم کاسنی از هر یک پنج مثقال
رب السوس کثیرا از هر یک سه مثقال مصطگی دو مثقال کوفته بیخته با آب ترنجبین محلول
سرشته قرص سازند **قرص بنفسج** مسهل بلاغایه صنعت آن سر بنفشه خشک ده درم
سقمونیای غیر مشوی یکمثقال رب السوس کثیرا النشاسته از هر یک یکدرم کوفته بیخته قدری با
سفید را بلعاب بزر قطونا حل کرده ادویه را بآن سرشته اقراص سازند شربتی دو مثقال **قرص**
بنفسج منقول از کامل الصناعة نافع از برای درد چشم و درد سر و درد شقیقه و دوار و ظلمت
بصر و ورم مدر امیز زایل کند صنعت آن گل بنفشه دو درم تربد سفید مجوف یکدرم رب السوس نیم درم
سقمونیای مشوی نیمدانگ اقراص سازند شربتی از یکدرم تا یکمثقال و خاصیتش اسهال صفرا
و بلغم باشد و بدانکه شیخ الرئیس این قرص را در قرابادین قانون باسم قرص ملین طبع ذکر
کرده و تفاوتی که با این نسخه دارد آنست که سقمونیا داخل ندارد و گفته که این قرص مزیل کرب
ست و نافع ست از برای ضیق النفس و مانع قی است و شربتی از آن از دو درم است تا سه درم
و تا چهار درم با جلاب سکری که بعون الله تعالی نافع است حکیم محمد باقر بن حکیم عماد الدین محمود
شیرازی بعینه نسخه قرص بنفشه صاحب کامل الصناعة را در بیاض مجربات خود بخط خود از برای
غب غیر خالص ذکر کرده و گفته که در نسخه نجیب الدین سمرقندی که در قرابادین خود ذکر کرده
وزن سقمونیا یکدانگ و نیم است و حکیم محمد باقر نوشته که اجزا را کوفته بیخته بآبی که ترنجبین خراسانی
در آن حل کرده صافی نموده باشند سرشته اقراص سازند و مجموع یک شربت است با ده درم

شکر سفید که بآب گرم حل کرده باشند بنوشند و سید اسمعیل در ذخیره قرص بنفشه صاحب کامل
الصناعه را در غب خالص آورده و گفته که این غب غیر خالص را از تلیین طبیعت بعد از نضج بکار آید و اختلاف
که میان نسخه صاحب کامل الصناعه و نسخه سید اسمعیل ست آنست که وزن سقمونیا یکدانگ ست ا
گفته که مجموع یک شربت ست با پنجدرم ترنجبین در آب گرم حل کرده صافی نموده صفت این قرص نسخه
دیگر گل بنفشه خشک کرده چهل درم تربد سفید مدبر بیست درم صمغ عربی رب السوس از هر
یک ده درم سقمونیای مشوی چهار درم همه را کوفته بیخته بآب اقراص سازند مقدار شربتش
از چهار درم با جلاب سکر بیست درم و گلاب ده درم و آب نیم گرم چهل درم و اگر در طبع قبض
بسیار باشد بجای جلاب سکری با شیرخشت خراسانی ترنجبین از هر یک ده درم بدهند قرص
بنفسج دیگر که منافع قرص بنفشه کامل الصناعه دارد صفت آن گل بنفشه ده درم اصل السوس
تربد سفید از هر یک یکدرم کوفته بیخته بآب خالص سرشته اقراص سازند و در سایه خشک
نمایند شربتی سه درم قرص بنفسج دیگر همین منفعت دارد صفت آن گل بنفشه دو درم
تربد سفید یکدرم رب السوس نیم درم سقمونیا یکدانگ بوره افتیمون از هر یک یکدانگ
بآب کاسنی تازه و یا بآب کرفس حل کرده ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته اقراص سازند
شربتی سه درم قرص بنفسج دیگر که تبهای گرم و سرفه و ذات الجنب را نافع باشد صفت آن
مغز بنفشه سقمونیا بادام شیرین مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین تخم خطمی سفید از هر یک پنجدرم رب
السوس کثیرا گل ارمنی نشاسته گل سرخ از هر یک سه درم کوفته بیخته قرص سازند شربتی دو درم
با گلاب قرص بنفسج دیگر نافع از برای غب خالص و سرفه و خشکی طبع و ذات الجنب صفت
آن مغز بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیارین از هر یک پنجدرم رب السوس کثیرا
از هر یک چهار درم کوفته بیخته اقراص سازند شربتی یکمثقال با جلاب سکری بدهند و گاهی که خشکی طبع
زیاده باشد چهار درم سقمونیا و هفت درم تربد سفید مجوف زیاده کنند بجهت تلیین طبیعت شربتی
دو درم با جلاب سکری بدهند قرص بنفسج دیگر که همین منافع دارد صفت آن مغز بنفشه
ده درم سقمونیای مشوی چهار درم رب السوس دو درم کثیرا نشاسته از هر یک یکدرم
کوفته و بیخته بلعاب بزر قطونا سرشته اقراص سازند شربتی با جلاب سکری بدهند بجهت اسهال

صفرا قرص بنفشج مسهل قولنج را بگشاید و صداع و ضیق النفس و تپهای مرکب از بلغم و مره صفرا و صفرا را
مفید بود صنعت آن گل بنفشه خشک ده درم تربد سفید پنجدرم رب السوس سه درم صمغ
سقمونیای مشوی سه درم مصطگی رومی یکدرم و نیم کثیرا سفید نیم درم تا یکدرم کوفته بیخته اقراص
سازند شربتی دو درم و نیم با جلاب سکری بجهت قولنج در طبیخ زبیب و انجیر یا فلوس خیار شنبر
که در طبیخ حل کرده صافی نموده بروغن بادام شیرین چرب کرده باشند بیاشامند قرص بنفشج
مسهل به نسخهٔ محمود بن الیاس که در حاوی ذکر کرده در نفع از برای درد چشم و درد سر
و درد شقیقه و دوار و ظلمت چشم بسیار قوی است و مدر را زائل گرداند صنعت آن گل بنفشه
خشک دو درم تربد سفید یکدرم رب السوس نیم درم پوست هلیله زرد نیم درم سقمونیای مشوی
یکدانگ و دو حبه کوفته بیخته حب سازند مجموع یک شربت است صنعت این قرص نسخهٔ دیگر
بنفشه تربد سفید از هر یک ده درم رب السوس یکدرم غنچهٔ گل سرخ پنجدرم سقمونیای مشوی
یکدرم مصطگی رومی یکدرم و نیم کثیرا یکدرم بدستور اقراص سازند قرص بنفشج جالینوس نقل
از ایضاح تپهای مرکبه که بلغم غالب باشد و سرفهٔ بلغمی و درد پهلوی بلغمی را نافع است صنعت آن
گل بنفشه تربد سفید از هر یک ده درم رب السوس سقمونیای مشوی از هر یک سه درم و ثلث درم
کثیرا مصطگی از هر یک دو درم و ثلث درمی کوفته بیخته اقراص سازند مجموع یکده قرص سازند
و در سایه در پشت غربال خشک کرده نگاه دارند شربتی یک قرص قرص بنفشج مسهل
اسهال صفرا کند و جمیع امراض صفراوی را نافع است خصوص سرفهٔ صفراوی صنعت آن
بنفشه سی درم گل سرخ بیست درم اصل السوس مقشر پوست هلیله زرد تربد سفید از هر یک
ده درم صمغ عربی کثیرا محموده مشوی مصطگی رومی از هر یک پنجدرم کوفته بیخته بگلاب سرشته
اقراص سازند شربتی چهار درم با نیم رطل گلاب که شانزده درم ترنجبین یا شیرخشت
خراسانی در آن حل کرده باشند بیاشامند قرص بنفشج مسهل دیگر که همین منفعت دارد و ذات
الریه را سود دارد صنعت آن بنفشه بیست درم گل سرخ ده درم رب السوس صمغ عربی
از هر یک پنجدرم نشاسته کثیرا از هر یک یکدرم پوست هلیله زرد سقمونیای مشوی [illegible]
از هر یک چهار درم سوده بگلاب سرشته اقراص سازند شربتی چهار درم تا شش درم با جلاب بگیرند

قرص بنفسج مسہل کہ مناسخ نسخہ قبل دار و صنعت آن مغز بنفشہ پنج مثقال ورق گل سرخ گل نیلوفر مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاسنی سقمونیای مشوی از ہر یک قدر بی الالی کوفتہ بیختہ اقراص سازند شربتی یکمثقال با شراب بنفشہ

فصل در بیان لعوقات بنفسجی

لعوق بنفسج جہت سرفہ و قولنج ورمی و صفراوی نافع است صنعت آن گل بنفشہ دہ مثقال مویز منقی بیست دانہ عناب دہ عدد سپستان سی دانہ جوشانیدہ آب آنرا نیم رطل با شکر سفید پنجاہ مثقال عسل خیار شنبر سی مثقال روغن بادام شیرین سہ مثقال بقوام آوردہ مغز بنفشہ خشک سی مثقال سائیدہ اضافہ نمودہ شربتی از پنج مثقال تا ہفت مثقال لعوق بنفشہ بنسخہ معصومی سینہ را نرم کند و سرفہ گرم را سود دہد و قولنج ورمی را نافع باشد صنعت آن بنفشہ خشک دہ درم فلوس خیار شنبر پنجدرم مویز سرخ کہ از پوست و دانہ پاک کردہ باشند دہ درم عناب دہ دانہ سپستان سی دانہ اجزا با آب صاف طبخ نمایند و صاف کنند و یکرطل قند سفید و نیم رطل روغن بادام بقوام آورند چنانچہ منعقد شود لعوق بنفسج دیگر کہ امراض حارۂ صدر و ریہ را نافع باشد صنعت آن مغز بنفشہ خشک دو درم فلوس خیار شنبر پنجاہ درم مویز دانہ بیرون کردہ بیست درم عناب دہ دانہ سپستان سی دانہ جوشانیدہ بپالایند پس شکر سرخ نیم من اضافہ کنند و ہفت استار روغن بادام شیرین داخل کردہ بجوشانند تا بقوام آید پس ہفت استار گل بنفشہ خشک راسودہ داخل کنند و شربتی از پنجدرم تا یک اوقیہ لعق نمایند لعوق بنفسج بنسخہ صاحب اختیارات بدیعی صنعت آن گل بنفشہ خشک پنج مثقال عناب خراسانی بیست دانہ سپستان پنجاہ دانہ مویز طائفی منقی از حب سی دانہ اصل السوس خراشیدہ دہ درم خشخاش نیمکوفتہ بیست مثقال زوفای خشک رازیانہ کثیرا از ہر یک سہ مثقال پرسیاؤشان کوفتہ سہ مثقال صمغ الو دو درم پرسیاوشان پنج مثقال انجیر زرد بیست دانہ مجموع را در آب بجوشانند و بدست بمالند و بپالایند و فلوس خیار شنبر بیست مثقال در آن حل کنند و بپالایند و قند سفید نیم من اضافہ کنند و باز بجوشانند تا بقوام لعوق آید پس مغز خیارین سہ درم مغز بادام شیرین مقشر پنجدرم مغز بہدانہ تخم خبازی خطمی از ہر یک سہ درم باقلای مقشر دہ مثقال گل خطمی سفید پنجدرم کوفتہ بیختہ با آن بسرشند و روغن بادام شیرین بیست مثقال اضافہ نمایند و بہم زنند تا مختلط

شود و نگاه دارند شربتی یک اوقیه

فصل در ذکر نسخ معاجین بنفسج

معجون بنفسج امراض صفراوی را نافع بود و سرفه را دفع کند صنعت آن بنفشه بادام شیرین از هر یک ده درم تخم کاسنی سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو سلیخه از هر یک پنج درم کثیرا یک درم اصل السوس یک درم کوفته بیخته بقند و گلاب معجون سازند شربتی یک درم بگلاب گرم کرده **معجون بنفسج** دیگر که همان نفع دهد صنعت آن بنفشه خشک چهار درم ورق گل سرخ رب السوس سقمونیا از هر یک ده درم کثیرا ازیانه از هر یک پنج درم زعفران دو نیم درم قند و عسل مصفی از هر یک صد درم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بدستور معجون سازند بمقدار شربتی پنج درم **معجون بنفسج** بنسخهٔ دیگر صفرا و بلغم براند و ضیق النفس سرد را سودمند بود صنعت آن بنفشه چهل درم سقمونیا بیست درم اصل السوس تراشیده بیست درم گل سرخ ده درم کثیرا ازیانه از هر یک پنج درم زعفران دو و نیم درم عسل و شکر طبرزد برابر ادویه چنانچه رسم است معجون سازند شربتی چهار درم با آب گرم بدهند **معجون بنفسج** دیگر که همان نفع دارد صنعت آن بنفشه خشک چهار درم فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک پنجاه درم تربد سفید بیست درم رب السوس پنج درم مغز بادام مقشر ده درم بنفشه تربد کوفته بیخته ترنجبین و فلوس خیارشنبر را بگلاب صاف کنند و بدستور معجون سازند بمقدار شربتی پنج درم **معجون بنفسج** دیگر که همان نفع دهد صنعت آن بنفشه خشک چهار درم فلوس خیارشنبر ترنجبین از هر یک پنجاه درم ترنجبین را بگلاب صاف کنند و بدستور معجون سازند شربتی پنج درم **معجون بنفسج** بنسخهٔ دیگر صداع و تبهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و شوصه را نافع و قولنج گرانرا ... درم اسهال باشد سود دهد صنعت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو اصل السوس تراشیده تربد سفید از هر یک ده درم بنفشه خشک سی درم کثیرا دو درم سقمونیای مشوی پنج درم ترنجبین بیست درم مویز منقی ده درم فلوس خیارشنبر یازده درم روغن بادام ده درم ترنجبین و فلوس خیارشنبر را بگلاب صاف کنند و مویز را از پوست و دانه برآورده نرم بکوبند و ادویه دیگر را کوفته بیخته با ترنجبین بسرشند شربتی سه درم **معجون بنفسج** قولنج بگشاید و مسهل صفرا و بلغم باشد صنعت آن تربد سفید تراشیده چهار درم سقمونیای مشوی هفت درم بنفشه سی درم ورق گل سرخ دو درم رازیانه کثیرا از هر یک پنج درم زعفران دو درم و نیم قند و عسل مصفی از هر یک صد درم ادویه کوفته بیخته بروغن بادام

شیرین چرب سازند و چنانچه رسم است معجون سازند مقدار شربتی نیم درم نسخه عصاره آن با
آرد جو جهت اورام حاره و به تنهائی جهت درد گوش و درد چشم و با شراب جهت نقرس و ورم
مقعده و پستان نافع است و چون خاکستر سوخته آن را با دارچینی و زنجبیل و عسل مخلوط کرده طلا نمایند
بهترین ادویه درد معده است و برگ و شاخ آنرا بجوشانند و عصاره بگیرند [illegible] نسخه روغن
بذر البنج بگیرند بذر البنج سفید را و با آب گرم خمیر کرده در آفتاب بگذارند تا رنگ خشک شود و فشرده
روغن آنرا بگیرند تدهین با آن جهت [illegible] مفاصل [illegible] و طلاء و سعوط آن جهت دفع بیخوابی
و درد سر حار و قطور آن جهت درد گوش و حمول آن جهت درد رحم و درد [illegible] نافع است نسخه معجون
بذر البنج دیگر که تریاق سموم است و مالیخولیا و وسواس و بدی نفس را نافع است تدهینا و سعوطا نافع
صنعت آن بذر البنج سفید سه مثقال تخم کاهو یکمثقال و نیم تخم خشخاش سفید یکمثقال کوبیده
[illegible] و روغن بگیرند

باب الرابع الواو فصل در ذکر انواع نسخ بوزه

بدانکه بوزه اسم فارسی نبیذ است و ذکر انبذه در حرف نون انشاء الله تعالی خواهد آمد
با افعال و خواص آنها و در اینجا ذکر میکنیم بعض بوزها که مستعمل اهل هند است بوزه برنج نسخه
بعضی اطباء هند صنعت آن بگیرند برنج هر قدر که خواسته باشند و بپزند به نحویکه نیم پخته شود و چون
سرد گردد و در هر یک من [illegible] از ورق القنب اعلی یکسیر [illegible] کشمش [illegible] سیر [illegible] سیر
جوز بوا و سیر [illegible] داخل نمایند و بار چند جوش دیگر داده فرود آورده سرد کرده در خمی نمایند
و در زیر سرگین اسب خم را دفن کنند و چون بجوش آید و از جوش فرو نشیند و لای [illegible] ته نشین
شود صاف نموده بنوشند و تا هفت روز ضایع نمی شود و بکار می آید و بعد از آن فاسد
می گردد و اگر خواهند که خوشبو سازند در وقت نوشیدن اندکی قرنفل و [illegible] جوز بوا ساییده
داخل نمایند بوزه حنطه بادها و تشنج جلد را دفع کند و قوت و بدن و منی افزاید صنعت آن بگیرند
یک من گندم و آنرا نیم کوفته در چهار من آب بپزند تا چون فالوده شود ده سیر قند سیاه
داخل کرده در خم اندازند و خم را در زیر سرگین اسب دفن کنند بعد از یک هفته که [illegible]
قرنفل چهار درم جوز بوا ورق القنب خولنجان از هر یک پنج درم فوفل سنبل الطیب از هر یک
ده درم [illegible] تانبول بیست عدد کوفته در آن اندازند و سه شبانه روز دیگر بگذارند پس صاف

نموده بکار برند و این بوزه زیاده از یک هفته نمی ماند پس فاسد میگردد و بعضی گفته اند که اگر
خواسته باشند که زیاده ماند بعد از سه روز که ادویه در آن انداخته باشند بجوشانند تا بقوام عسل
صافی شود نگاه دارند بوزه چاورص صنعت آن بگیرند ارزن ده سیر و نیم کوفته با آب بجوشانند
تا مثل پالوده شود پس سرد کرده در خمی اندازند و در سرگین اسپ دفن کنند تا بجوش آید
و از جوش فرو نشیند پس گل سرخ برگ گل سفید آنشا و دارچینی کوبیده از هر یک دو سیر بنگ
نیم سیر در آن داخل کرده بعد از سه روز بپالایند و مشک خالص و زعفران از هر یک یک مثقال
سوده داخل کرده بکار برند باب الباء مع الیاء المثناة التحتانیه بیش بکسر بای
موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و شین معجمه بیخی است سمی در اکثر جبال هند و نواح آن میروید
و انواع می باشد یکی را سنکهیا نامند بجهت مشابهت و بیات (?) آن بشاخ آهو چه سینگ بلغت
اهل هند شاخ حیوانات را نامند و اکثر در کوه دار پربت که میان هند و خطا واقع است می باشد و در
کوهستان مورنگ و تکپور (?) و نیپال نیز بهم میرسد و بهترین آن آن بود که بوزن سنگین و چون
بشکنند اندرون آن سیاه براق صلب باشد و بعد از آن آنچه اندرون آن سرخ تیره و یا زرد و یا سفید تیره بود که بر
ظاهر آن نقاط سیاه و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد و قوی ترین از همه اقسام سرخ پس زرد
آن بود و قوت اقوای آن بمرتبه گفته اند که اگر کسی آن را لمس نماید یا بحلق آلوده آن برد و یا بر زبان بمالد در ساعت
هلاک شود و سبب سرعت تاثیر آن در ارواح و فاسد ساختن آنها را و بضدیت قرار شدن سوء (?)
و خاموش شدن در آن و میگویند حکمای هند امتحان قوت آن را بدان میکنند که سائیده بر شاخ
گاو میش شیر دار میمالند خون از پستان و بعضی گفته اند که خون از دماغ و شکم او جاری میشود
میرد و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که اگر دانه درست آن را بر شاخ گاو شیر دار تعلیق نمایند
اگر بجای شیر خون از پستان آن برآید بغایت قوی بود و الا ضعیف و بوی آن کشنده است
و اگر کسی بر آن گاو میش و یا گاو سوار شود در آن نیز تاثیر میکند و نیز میگویند که اگر بر رکاب
بمالند از بیرون موزه و کفش براکب سرایت میکند و این نوع را ملوک و سلاطین هند در خزائن
خود نگاه میدارند و محافظت بسیار مینمایند و این قسم نادر و کم یاب است نوع دیگر بچهناک است و آن
بیخی است که در هیات و ناهمواری ظاهر شبیه بجدوار است و بیرون آن سیاه و اندرون آن

شکری رنگ وگیاه بیش بقدر ذرعی ویک ساق از آن بر می آید وبرگ آن شبیه ببرگ کاهو وگل
بعض آن سرخ وبعضی زرد وبعضی بنفش وگویند اقوی بیش درکوه کیدار وسرحد تبت کوچک ودر
مواضع دیگر از کوهستان ریکاماتی وغیره که مذکور شد نیز یافت میشود وگویند بونی سنگین وصلب
واندرون آن براق مصمغ میباشد ونیز اقوای آن در سمیت بمرتبه ایست که اگر بمقدار خردلی
از آن بخورند در یک لحظه هلاک میکند بفساد وتعفن روح وچون بچهناک در سمیت کمتر از بیکیا است
ورائحه آن مهلک نیست ورسیدن دست وعرق بدان نیز موثر نیست لهذا حکمای هند این را بعد
از تدابیر استعمال مینمایند وایضا گفته اند اقسام دیگر نیز میباشد ولیکن همه ضعیف وبهیائت ولون شبیه
بآن مانند سر ودهنا ویاچلنگ وکم جاین این هر سه را از اصناف بچهناک ضعیف اند واز دو دانگ
تا نیم درم آنها کشنده است به تعفین ارواح ودر طعم هیچ یک از انواع بیش تلخی وتیزی وحدت
نیست ولیکن همه آنها مخدر اند فی الفور ونیز قسمی از اقسام بچهناک صنوبری الشکل کوچک
بیرون بزردی مائل شبیه به سعد میباشد وآنرا نیز کت نامند در غایت تندی وتلخی واین نوع
شبیه نجدوار است وقسمی دیگر شبیه باکلیل الملک است واین را قرون السنبل مینامند واحیانا
در سنبل نیز یافت میشود وقسمی دیگر زهراة صورات گویند وآن سفید شکری رنگ مائل بزردی
غیر مخروطی الشکل شبیه به بیخ نی است ودر اعالی کوهستان حوالی کشمیر وغیر آن از مواضع دیگر
بهم میرسد وبعضی آنرا مهوده نیز نامند ودر طعم این نیز تلخی وتندی میباشد ویک دانگ این کشنده
است بکیفیت غائله خود بسوزش اندرون وغلبه حرارت وافراط قی واسهال وتشنج وتحلیل
ارواح وقسمی دیگر را بلدیه میگویند یعنی شبیه بزردچوبه بجهت آنکه زردچوبه را بهندی هلدی مینامند
وگاهی درمیان زردچوبه بهم میرسد ولهذا کسانیکه آنرا می شناسند از میان زردچوبه اورا جدا
نموده بعد از آن زردچوبه را جوش داده خشک کرده حمل ونقل به بلدان نموده بیع وشرا
مینمایند وطریقه شناخت آن میگویند آن است که زردچوبه را اوّلا جوش داده بعد از آن خشک میکنند
وبازیان مینمایند وآنچه بلدیه است دسمی ورونقت پیدا نمودن جسته بیرون می افتد آنرا علیحده
نگاه میدارند واهل صنعت برای آن چیزها از خواص ومنافع در عمل خود بیان میکنند وقسمی سبز
اغبر با رنگ زردی ومنقط بسیاهی است وآنرا کالات نیز مینامند واین نیز قوی است در سمیت

وقسمی را ستواهی نامند یعنی مانند زنجبیل بود و این در میان زنجبیل یافت میشود و در قوت ضعیف
تر از چهار قسم اول است و فی الحقیقة شاید این پنج قسمی از اقسام بیش نباشد بلکه پنج سمی دیگر باشند
مگر آنکه بیش را اسم جنس پنج سمی می گیرند که همه را شامل گردد نه اسم نوع در طبیعت مطلق آن بسیار
حکمای هند و یونان خلاف است هندیان جمله را سرد میدانند در مرتبه چهارم جهت دریافت
بعضی آثار و افساد آنها از تابع خواص آنها میدانند و جوهر آنرا منافی جوهر روح حیوانی و حکمای یونان
گرم و خشک بمرتبه چهارم گفته اند جهت دریافت بعضی از آثار آن و جوهر آنرا ضد جوهر روح
میدانند و گویند طریق اخذ آن و سایر سموم نباتیه چنان است که آنانکه میشناسند و عادت
باستعمال سمیات کرده اند در وقتیکه آن بجبال رسیدند شبها رفته در علفهای آن مواضع سیر میکنند هر جا
که بیخ سمی قوی بود از آن موضع شعاعی ظاهر میگردد و قدری خاکستر از برای نشان و علامت بر
آن موضع میریزند و روز رفته آن موضع را شکافته بیخ را باحتیاط بر می آورند و صاحب دستور الاطبا
حکیم محمد قاسم استرابادی ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته در کتاب مسطور نوشته که بچهناک را اطبا
هند بعضی سرد و بعضی گرم میدانند سودا و بلغم و علتهای حلق را نافع بود و صفرا زیاده کند و طلای
سائیده آنرا با آب یا گلاب بر موضع بهق و برص و جذام سفید مجرب میدانند و گفته که چون
بچهناک را اطبای هند از جمله رسائن میدانند واجب و لازم نمود که برخی از آن ثبت نماید
بدانکه آنرا هجده قسم گفته اند ده قسم آن زهر قاتل است که اصلا در معالجات مستعمل نیست
از آنجمله یکی آن است که چون سائیده بر شاخ گاو میش مالند خون از دماغ و شکم او جاری شده
هلاک گردد و قسم دیگر آنکه اندرون و بیرون آن هر دو سفید باشد و اقسام دیگر را برای تطویل ذکر
ننموده و هشت قسم مستعمل آن که بعد از تدبیر داخل دواها می نمایند بهترین آن تیلیا بچهناک است
که بیرون و اندرون آن سفید میباشد و دیگر برهمن بچهناک است که آن نیز اندرون و بیرون
آن سفید میباشد زیاده از تیلیا بچهناک و این بهترین آن هشت قسم است و مضرت این کمتر
و بیخ این سطبر و سر این باریک میباشد مثل شاخ گوزن و میگویند در زمینیکه سینگیا و بچهناک
و کالاکوت اعلی میروید هیچ گیاهی دیگر نمیروید مگر جدوار و آن نیز بچند ذرع دورتر و باطراف
آن و آن جدوار تریاق آن بیش است و شاید بالضم یای موحده و سکون واو و فتح حا و الف

تا هم همان بیدار باشد نیز آن و خاک آنموضع مائل بسیاهی میباشد و چنان مینماید که گویا چرب است
و ورم و سم کل آن تا هیچ حیوانی گرد آن نمیگردد که اگر بوی آن بدیشان میرسد هلاک میگردند الا حیوانی
که آنرا موش بیش نامند و مقر آن در میان آنها و خوراک آن نیز از همان بچهناک است و آن حیوان
نیز سمیت دارد و بالجمله اقسام مستعمل آن در اطلیه برص و جذام و معجون نزد جلی و بیشی و غیرها
داخل است

در بیان احوالی که بعد از خوردن هر یک از انواع قوی آن

طاری میگردد و از آنجمله حرارت و تحجی اعضا و ورم اعضای باطنی و غشی و دوار و خیرگی
چشم و برآمدن آن از حدقه و رعاف و صرع است گویند از استشمام رائحه گل آن نیز صرع عارض
میگردد و اگر کسی از این آفات بخوردن جدوار و تریاقات و غیر آن نجات یابد اکثر آنست که بسحج
و اسهال بدقی و سل میگیرد و دو تریاق آن جدوار مجرب و تریاق فاروق و دواء المسک خصوصا
هر آن خاک آن از ترکیب تریاقیه و فادزهر حیوانی و معدنی است ولیکن نفع تریاق فاروق
را درین بسیار ضعیف دانسته اند و خورانیدن برگ بید انجیر مکرر او قی فرمودن مفید است
و اما هلاهل که آنرا هلاهل نیز مینامند در آن اختلاف بسیار است بعضی میگویند که صمغ حیست
قوی السمی است و بعضی میگویند که بچهناک قوی است و بعضی میگویند که نام کوه و موضع
است که در آن بچهناک میروید و در آن موضع از بعضی بچهناک صمغی تراوش مینماید در کمال
قوت سمیت و آن صمغ را مسمی باسم آن موضع مینامند مجازا و بعضی میگویند که رطوبت رقیق است
که از دهن حیوانی که مسمی بموش بیش است برمی آید و آن در کمال حدت و قوت سمیت است
و آن موش را هلاهل و آن رطوبت را بسم هلاهل مینامند و بعضی میگویند که آن حیوان کفچه دم
است و هرگاه میخواهد بر حیوانی تسلط یابد در کفچه دم خود بول کرده بر وی میپاشد بمجرد رسیدن
بول آن حیوان هلاک میگردد و اجزای او از سم میباشد والعلم عند الله دستور تدبیر نمودن
بچهناک یعنی بیش آن است که دیگی را پر آب کنند و بچهناک را در پارچه بسته در آن میآویزند
بنوعیکه در آب معلق باشد و مقدار یکساعت آنرا جوش داده بیرون آورند و این قسم جوش
دادن را باصطلاح اهل هند دول جنتر مینامند و اگر بجای آب در شیر طبخ دهند و یا آنکه بنجار
شیر بدین قسم که در پارچه نازکی در دیگی که تا نصفه شیر گاو باشد معلق بیاویزند که بشیر نرسد

وسرد یک راگر فته آتش در زیر آن کنند و تا یکساعت و زیاده جوش دهند پس بر آورده بکار برند
بهتر است لیکن اکثر در آب مستعمل است نوع دیگر آنست که سر تخم مرغی را سوراخ کرده سفیده آنرا
بر آورند و قدری عسل در ان بریزند و بهم زنند و بیش را ورق کرده در ان ریزند و سر
آنرا بسته بخمیر بگیرند و در زیر آتش گرم دفن کنند به نحوی که تخم نسوزد و پس بر آورده شسته
استعمال نمایند و بدین عمل اندک حدت قوت آن کم میگردد دستور خوردن بچهناک یعنی
بیش جهت دفع جمیع امراض بارده رطبه و تقویت اعصاب و باه آنست که از مقدار یک جو از
بچهناک مدبر شروع بخوردن نمایند و هر روز یا دو روز یا سه روز بحسب برداشت مزاج
و قوت اضافه نمایند تا آنکه روز هشتم یا شانزدهم یا بیست و چهارم هشت برنج برسد و برهمان
مقدار مداومت نمایند جمیع امراض مذکوره زائل گردد و تقویت یابد و گفته اند که اگر با سیورن
آن تنکار بخورند نفع عظیم می بخشد و باعث طول حیات است و زرگران آنرا با تنکار جهت
گداختن طلا در وقت گداز طلا می اندازند بسیار زود گداخته می شود و باید که در ایام خوردن بیش از حموضات
و لبنیات و بقول و حبوب نفاخه و حرکات متعبه و جماع و از خوردن ادویه مضاده و مهیجه
قوت آن و مضعفه آن اجتناب لازم دانند و چون خواهند که خوب باند و قوت آن محفوظ
ماند در کشنیز مقشر نگاه دارند تاب لنگ این از رسایین اهل هند است و رسایین باصطلاح
ایشان ادویه مقتوله و صلاح کرده شده را نامند جهت تشنج ریحی و بلغمی امتلائی که اهل هند
آنرا دهنک باو نامند و فالج و استرخا و امراض دیگر نافع است ابتدای وضع حمل سیماب سفید است
صنعت آن سیماب بعنی طلق کشته کوگرد مغسول از هر یک یکماشه فلفل سیاه سه ماشه و رسوت
محرق که بهندی سنگه سبز نامند چهار ماشه آهن کشته پنج ماشه خاکستر سرگین گاو صحرائی هشت ماشه
بچهناک تیلیه که نوعی از بیش است شانزده حصه مجموع ادویه و سیماب و کوگرد را باهم سحق بلیغ
نمایند بحدیکه اجزای سیماب نامعلوم گردد پس ادویه را کوفته بیخته اضافه نموده آب زنجبیل تازه
که ادرک نامند و آب لیمو و آب ارده از هر یک سه مرتبه سرشته و هر مرتبه خشک نموده
پس حبوب سازند هر حبی بقدر دو گونجه شربتی یک حب تا دو حب با زنجبیل تر که مصلح آن است
فرو برند تریاق بیش که مسمی به تریاق کامل است از مخترعات صاحب خلاصة التجارب صفت

آن در حرف الثاء در تریاقات انشاء الله تعالی خواهد آمد **حب بیش** که بانبی عشری موسوم است
منقول از خط نواب غفران مآب حکیم احمد موسوی صنعت آن بیش مدبر پنج کل سه بهر که عاقرقرحا
زنجبیل صمغ عربی از هریک سه مثقال فلفل سیاه دارفلفل از هریک دو مثقال قرنفل یک مثقال نوشادر
نیم مثقال زیره کرمانی مدبر نانخواه از هریک ثلث درمی کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر
فلفلی شربتی یک حب با گلاب فرو برند **حب جور انکس** جور بضم جیم و سکون واو و رای مهمله
در لغت هندی تپ را گویند و انکس کجک فیل را نامند یعنی حبی که تپ را مقهور و مغلوب و مطیع
سازد مانند فیلبانان که میگردانند فیل را بضرب کجک پس بقرار آن مقهور و مغلوب و مطیع شود خصوص
حمیات بلغمیه و مرکبه را و باصلاح می آورد و این حب از اطبای هند است صنعت آن سیماب مصفی
کبریت مغسول بیش مدبر تخم جوزماثل پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله منقی زنجبیل خشک
دارفلفل مدبر پنج ورقی اجزا مساوی سیماب و کبریت را که بهندی گندک نامند هر دو را باهم سحق
بلیغ نمایند بنحوی که اجزای سیماب ناپدید گردد و پس سائر اجزا را کوفته بیخته اضافه نمایند و بآب بهنگرا
که گیاهی است هندی و بقدر یکذرع وسطی میشود و سفید و سیاه رنگ میباشد سفید آن بهتر است
و برگهای آن سبز تیره کوچک طولانی مثل برگ انار میباشد و شاخهای آن باریک در هم نیکو
صلایه نمایند و بمقدار دانه فلفل حب بندند و در سایه خشک نمایند و عند الحاجت یک حب از آن زیاده
بقدر قوت مزاج و برداشت طبیعت جهت تپ با شکر سفید سائیده و جهت پیچش و اسهال بعسل
با مصلحات آن دهند **معجون بیشی** از تراکیب اطبای هند است جهت جذام و داء الحیه برص
و بهق مستعمل است و آنرا در نفع از برای جذام عظیم شمرده اند و منافع دیگر نیز از برای آن ذکر کرده
اند صنعت آن هلیله سیاه شیطرج هندی از هریک ده درم دارفلفل پنج درم بیش دو درم و نیم ادویه
را کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند شربتی کامل یک
مثقال است **معجون بهدرجلی** این معجون نیز از تراکیب اطبای هند است و گفته اند که این
معجون را از برای جذام نفع عظیم است و منفعت دیگر هم از برای آن بیان کرده اند صنعت
آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی شیطرج هندی از هر
یک چهل مثقال [illegible] دارفلفل [illegible] عصاره [illegible]

هندی از هر یک بیست مثقال بهمن سفید که بهندی وکره نامند چهار مثقال مجموع را کوفته بیخته
با فانید سنجری معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی کامل ازین معجون تا یک
مثقال طبی **معجون ریوشن** که بزبان هندی پیروز گویند صنعت آن بهمن یک مثقال و نیم فلفل دو مثقال زنجبیل یک مثقال و نیم
عاقرقرحا موبیزج از هر یک یک مثقال عسل مقوم سه وزن تمام ادویه و میباید که هر یک از ادویه را علیحده علیحده
کوفته بیخته بعد از آن وزن کنند و با عسل مقوم بسرشند شربتی کامل از نیم مثقال تا یک مثقال **مفرح** دلکشای
بیشی که ملا رستم جرجانی جهت مرتضی نظام شاه والی احمدنگر ترتیب داده بسبب آنکه دفع خمار شراب و درد سر سفید و امراض سوداوی و بلغمی را
زائل کند و دل را تقویت دهد و نشاط افزاید و فرح آورد صنعت آن بچهناک تیلیا بیکه نوعی از
بیش است چنانچه در بیش ذکر یافت و پادزهر حیوانی پوست بلیله آمله منقی موچرس
پهول مولسری از هر یک یک تانک زنجبیل فلفل سیاه شیطرج بهادر موتهه سنبل الطیب کهپا لو
شمعی کچوری که نوعی از دستنبویه است جهرلیه دیودار چوبره برهی فلفل مویه ساذج هندی تا گیسر
شقاقل کشنیز خشک اسگند از هر یک دوازده تانک قرنفل دار فلفل کبابه چینی دارچینی صندل کهی
را زیانه کنتوته تخم کرفس بادیانه سفید گل سرخ گل سیوتی که ورد صینی است قاقله صغار بنکره
کل چابی گل جنگلی که در سایه خشک کرده باشند گل دناوه چووه عود هندی قسط تلخ خولنجان
کوکهرو مغسول مشک خالص از هر یک چهار تانک ریوند چینی عاقرقرحا تخم خطمی گل نیلوفر پوست
بیخ کاسنی تخم کاسنی عنبر اشهب از هر یک دو تانک مروارید ناسفته بسد از هر یک پنج توله
زرد اتیج حضی لبان خاک کهی موصلی سیاه موصلی سفید راج هنس طباشیر سفید صندل سرخ
صندل سفید گاوزبان سنامکی از هر یک سه تانک کافور سیماب مشفی از هر یک نیم تانک زعفران
شش تانک حاجی فخر هفت تانک نبات سفید چهل تانک ادویه کوفته بیخته با سه چندان عسل
سفید و قند سفید کف گرفته بقوام آورده علی الرسم بسرشند شربتی یک نخود تا دو نخود **بیض**
مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی است و بهندی مرغی انڈا نامند حرارتش هوا مفسد آن و
حافظ آن از فساد و زنگ نگاهداشتن آنست و بهترین آن بزرگ مقدار آنست که در همان روز
از مرغ تولد کرده باشد و نیم برشت آن معتدل ترین اغذیه و مائل بگرمی و مرکب القوی است
و اجزای آن در اول دوم سرد و خشک سفیدی آن دو درم و زرده آن در اول گرم

وتر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهت خشونت
معده و روده و مثانه و قرحه کرده و مثانه و نفث الدم و منع نزلات حاره سینه و اصلاح
و مقوی شخصی که خون زیاد از او دفع شده و ضعفی از فصد بهم رسیده باشد و موافق مزاج
سوداوی و پخته آن در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و با سماق و مازو و دانه
مویز و انگور و امثال اینها جهت اسهال مراری و با مصطکی و مانند آن جهت درد شکم
و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور و نشاره قضیب گاو کوهی و پنیر مایه شتر جهت تقویت باه بغایت
نافع و خوردن زرده خام آن جهت گزیدن مار و حرقت مثانه و تصفیه صوت مفید و مضر
معده و اکثار و مداومت آن مولد حصاة کرده و بهق و کلف و بسیار پخته آن دیر هضم و مورث
قولنج و مصلحش ادویه حاره و انجامه و نیم پخته آن در مزاج اطفال نائب مناب شیر و با کندر
جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک کندر و نمک و انزروت جهت تسمین بدن
بی عدیل و با دم الاخوین جهت زحیر و با کهربا و طباشیر جهت قطع سیلان خون و تشدید قوای
عروق و سحج و با نیم مثقال جرم لک که زرگران زیور نمایند و آلات را باو استحکام دهند
جهت قطع سیلان حیض و درد رحم مجرب و ضمادش با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم
و انثیین و مقعده و با موم و روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلای پخته آن با زعفران
و روغن گل جهت ورم بواسیری مقعده و ضربان آن و ضربان چشم و با عسل جهت رفع کلف
و آثار سیاهی و با روغن بنفشه جهت اورام حاره و با مرو زعفران جهت ورمیکه از خون غلیظ
بهم رسد و تنهائی جهت شقاق سفلی نافع است و چون زرده آنرا بر پارچه آب ندیده مالیده
بر اورام و دماميل بگذارند آنرا پخته و منفجر میسازد در مدت یکروز زیاده و روزی و سفیدی تخم مرغ
مبرد و خوردن آن مولد اخلاط خام و بلغم و دیر هضم و خوردن زرده با سفیده موافق
محرور المزاج و آشامیدن آن با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد آن
جهت درد چشم و حرارت مقعده و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله کردن
آن و بر بستن جهت رفع آثار حرارت آفتاب و باد و به قالبه بی لذع جهت قطع خون رعاف
که از سر و پاهای دماغ آید و با کندر بر جبهه طلا کردن جهت منع ریزش نزله بچشم و تنهائی رادع

وسعد و مسامم و جهت اورام حاره نافع و حقنه آن با اکلیل الملک امثال آن جهت اسهال و سحج
و اسهال مراری و حمول آن با روغن گل جهت ضربان مقعده و رحم و اکتحال آن تنهایی
و یا با قلیلی کافور جهت تبرید چشم و منع ریختن مواد بدان مفید و با کافور و بنفشه الخ جهت صداع
حار مجرب است و قطور آن با روغن گل جهت وجع و خارش و قروح اذن و پوست تخم مرغ
جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و با صدف جهت بیاض چشم و لقوه سوخته
آن بقدری که سیاه شود و خاکستر نگردد جهت رعاف مهلک مجرب و سوخته بشکلی آن که مانند
آهک سفید گردد و با عسل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و خوردن پوست تازه آن
مسحوق بقدر دو درم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع
خون و جهت التیام جراحات کهنه و التصاق جراحات تازه و پرده ملاصق پوست آن
حولا مفید بکارت است با خون بچه کبوتر و از اسرار است و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع آثار مثل
آهک است و جالینوس حدی جهت نیم پخت کردن آن قرار داده که هرگاه در آب جوش داده
بگذارند و تا صد شماره کنند و هرگاه در آب سرد بر آتش گذارند و تا سه صد شماره نمایند نیم پخته شود
و قدر شربتش از پنج عدد تا پانزده عدد است و تخم [illegible] طیور در ابواب خود مذکور است
و در فضائل تخم تذرو و تیهوج و دراج و کبک شبیه اند به تخم مرغ خانگی طریق تکلیس قشر
بیض آنست که در آب نمک مکرر بشویند و پرده های اندرون آن جدا نمایند و [illegible] کوبیده
در کوزه مطین کرده در تنور گرم بگذارند تا سوخته مثل آهک سفید گردد و پس شسته استعمال
نمایند و پوست تخمی که جوجه بر آورده باشد از برای ادویه چشم بهتر است حلوای زرده
بیضه مرغ کثیر الغذا مقوی و مبهی و منعظ و مسمن بدن است صنعت آن بگیرند تخم مرغ هر قدر
که خواهند و در آب بپزند پس سفیده آنها را دور کرده زرده آنها را به روغن گاو بریان نمایند
و دارچینی جوز بوا بازار هر بیست و پنج عدد از زرده یک مثقال از شربت داخل کرده قند سفید بقوام آورده داخل کرده
تا آب برود و فرود آورده بکار برند و بعضی یک دانگ مشک داخل مینمایند حلوای زرده
بیضه مرغ دیگر زرده تخم مرغ پنج عدد زعفران ربع مثقال مشک یک حبه نبات شش مثقال
شش مثقال روغن گاو تازه بریان نموده تناول نمایند و اگر ربع مثقال دارچینی [illegible]

نیز خوب است حلوای زرده تخم مرغ دیگر نبات را در آب یا گلاب حل کرده بر آتش گذارند تا بجوش
آید و زرده تخم مرغ هرقدر که خواهند در عین جوش در آن اندازند و بر هم زنند تا پخته گردد و بوی
خامی آن دور شود و پس زعفران و مشک با گلاب سوده داخل نمایند و همچنین ادویه دیگر از دارچینی
و دانه هیل و قرنفل و بسباسه و جوزبوا بقدر حاجت و ضرورت و اگر خواهند بعد از امتزاج شیره نبات
قدری مسکه گاو تازه داخل نموده قدری بریان نمایند پس زعفران وغیره را در آن بیامیزند
و فرود آورده تناول نمایند حلوای بیضه مرغ دیگر صنعت آن آرد برنج که برنج بریان یا
برنج را پخته خشک نموده آرد کرده باشند پنجاه درم با دو وزن آن شیره نبات با آتش طبخ نمایند تا
پخته و غلیظ گردد و پس پنجاه عدد زرده تخم مرغ یا زرده تخم کبوتر تا بقدر دو یا هرکدام که خواهند در آن
داخل کرده بر هم زنند و طبخ نمایند تا رایحه خامی بیضه زائل گردد و پس همان دستور مسکه گاو تازه
داخل کرده بریان نمایند و در آخر قدری زعفران و اندکی مشک با گلاب سوده با آن ممزوج کرده
فرود آورده تناول نمایند و اگر خواسته باشند دارچینی وغیره نیز اضافه نمایند و اگر خواسته باشند
بجای آرد برنج آرد گندم و یا آرد نخود نمایند دهن البیض گرم و محلل و ملطف بجهت درد و ورم آن
و رویانیدن موی و وجع مقعده و بواسیر بغایت مفید است صنعت آن بگیرند زرده تخم مرغ
هرقدر که خواهند و در آب بپزند و تابه آهنی را بر آتش گذارند سراشیب تا سرخ گردد و زرده پخته
را بطرف بالای تابه بگذارند تا نیم سوخته گردد و بسر دسته آهنی یا امثال آن آهسته و بفشارند
تا آنچه دهنیت است جدا شده بطرف نشیب آید بزودی بر دارند و در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا
دیگر در آن دهنیت نماند نوع دیگر آنست که زرده بیضه را هرقدر که خواهند سخت پخته در پارچه
صفیقی کرده نیکو بمالند و بفشارند تا آنچه دهنیت است از آن بر آید و این نوع بهتر از اول است
و بسیار بزودی آید رشته بیضه کثیر الغذا و مبهی و منعظ و لذیذ است صنعت آن بگیرند زرده
بیضه هر مقدار که خواهند و قلیلی زعفران بگلاب سوده با آن بیامیزند و نیکو بر هم زنند و اگر قلیلی
مشک یا عنبر نیز داخل نمایند بهتر است و در ظرفی سرگشاده شربت نبات با گلاب کرده بر آتش گذارند
تا بجوش آید و در عین جوش آنرا در قیف رشته ریزی که در آن منافذ و سوراخهای گشاده باشد
کرده در آن بریزند بنوعیکه در هم نشود و منعقد گردد و در وقت ریختن دست را بگردانند و آنچه منعقد

شده باشد برآورند و تازه بریزند و همچنین تا تمام گردد و در بین جوش اگر کف برآورد
آب سرد بر آن بپاشند تا فرو نشیند و معیار شیرینی آن را در آن شربت مرعی دارند و غلیظ بهتر است
ششترنجه قریب است به عجه صنعت آن پیاز را حلقه نموده در روغن گوسفند بریان کرده
رب انار ترش یا آب نارنج یا آب لیمو یا آب تمر هندی و یا ترشی دیگر و قند سفید داخل کرده چند
جوشی داده تخم مرغ را بر آن بشکنند تا نیم بسته شود فرود آورند با نان و یا با چلاو بخورند و اگر زرده
رشته بریده پخته با پیاز سرخ نموده بر سطور مسطور ششترنجه که ششترنگه نیز گویند مرتب نمایند بسیار
خوب است **فصل در ذکر نسخ عجه** بدانکه عجه بفتح عین مهمله و جیم مشدده و بایے دنام
نوعی از خاکینه است که گوناگون مقوی باه و مسمن بدن است صنعت آن زرده تخم مرغ زرده
تخم کبوتر از هر یک بیست عدد آرد میده کفی مجموع را مخلوط نموده قدری نمک و یک مثقال دارچینی
سوده داخل کرده در روغن گاو نیم برشت نموده نیم گرم بخورند بعون الله تعالی نافع است
عجه مشهی(?) قدرمس سه بگیرند آرد نخود آرد میده از هر یک کفی و در آن بیست عدد تخم مرغ بشکنند
و دارچینی و بسباسه از هر یک یک درم نمک بقدر حاجت داخل کرده روغن گاو در تابه داغ کرده
اندک از آن بریزند و چون قدری بسته شود یکبار دیگر بریزند و بگردانند تا روی دیگر آن برشته شود
فرود آورده نیم گرم بخورند عجه متوکلی که بنهایت مقوی باه است و مسمن بدن است صنعت
آن بگیرند پیاز ده درم ورق کرده با روغن گاو و آب زردک بپزند تا سرخ شود تخم مرغ تخم
کبوتر از هر یک بیست عدد داخل کرده نیم برشت نمایند و بر آن نیم درم خولنجان و یک دانگ
نمک سقنقور پاشیده بخورند عجه دیگر که مقوی باه و مسمن بدن است و زیاده کننده منی است
صنعت آن بیضه ماهی تازه زرده تخم مرغ گندنا ریزه کرده همه را در یکجا کرده با اندک آرد میده
و بقدر حاجت روغن گاو خاکینه نموده بخورند که مفید است عجه دیگر منقول از مجربات اطبای
صنعت آن زرده تخم مرغ بیست عدد از آن عجه نیم برشت ترتیب داده لسان العصافیر شیرین
تخم شلغم تخم گزر با قرحا اسکند از هر یک هفت درم کوفته بیخته بر آن پاشیده بخورند عجه دیگر
صنعت آن بیضه ماکیان هفت عدد پیاز به روغن گاو سرخ نموده و سدس یک سیر نخود بریان کرده
لپه که آنرا بهندی دال گویند همه را درهم کرده با روغن گاو و شهد از هر یک سدس یک سیر

مخلوط کرده عجه نموده بخورند و اگر روغن گاو و شهد بیشتر باشد بهتر است عجه دیگر از اطبای
هند صنعت آن زرده تخم مرغ پیاز سائیده کرده عسل مصفی روغن گاو هر چهار برابر در سالم پخته
بخورند و بیست و یک روز باین مداومت نمایند و از ترشیها پرهیز کنند عجه متوکلی که از برای
متوکل عباسی ترتیب داده اند باه را قوت دهد و سمن بدن است صنعت آن آرد سمید را بروغن
گاو بریان کرده تخم کنجشک تخم کبوتر تخم بدرو تخم مرغ جمله را بشکنند و نیم درم خولنجان و اندکی
ملح سقنقور بران افکنند و نیم گرم بخورند عجه دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن زرده تخم مرغ
ده عدد بروغن گاو بیست درم نبات سفید سی درم دارچینی نیم درم نیم برشت کرده بخورند
و اگر بارد المزاج باشد بدل نبات عسل مصفی کنند عجه دیگر بگیرند پیاز را و ورق ورق کرده
بروغن گاو برشته نمایند تا سرخ شود و پس چند عدد تخم مرغ بران شکسته بگذارند که نیم برشت
شود قدری نمک و دارچینی بران پاشیده بخورند که مفید است عجه دیگر صنعت آن بگیرند
حشیش لیمون را و در آب پخته پس آنرا با روغن گاو سرخ نموده چند عدد تخم مرغ بران اشکسته
بگذارند که نیم برشت شود و با افاویه و دارچینی خوشبو کرده قدری نمک یا قند بران پاشیده
بخورند که مفید است عجه شیخ الرئیس ابو علی بن سینا صنعت آن بگیرند مغز سر گنجشک نر و مغز
سر کبوتر از هر یک پنجاه عدد و زرده تخم مرغ زرده تخم گنجشک از هر یک بیست عدد آب گوشت
بره پنج اوقیه نمک و توابل حاره بقدر حاجت بروغن گاو پنجاه درم از مجموعه عجه ترتیب دهند
و بخورند و بیاشامند بران شراب ریحانی قوی مائل بشیرینی و در نسخه دیگر بجای آب گوشت
بره آب گوشت خروس خصی جوان فربه است و بجای روغن گاو روغن گوسفند است و هر دو
نسخه خوب است کوکو قریب است بعجه صنعت آن گندنا و پیاز را ریزه نموده با تخم مرغ
با نمک و فلفل کوبیده در هم کرده در روغن گاو در تابهٔ تا برشته شود چون یک روی آن برشته
گردد آنرا بکارد قطعات نموده برگردانند تا روی دیگر آن برشته شود فرود آورده بر روی
چلاو گذاشته و با چلاو و کباب نیمرو بخورند و اگر خواسته باشند گوشت را نیز ریزه نموده در
اجزای کوکو داخل نمایند و با آن نیز خوب است صنعت نیمرو بگیرند روغن گوسفند را و در تابه داغ
نموده تخم مرغ را بر روی آن بشکنند و نمک و فلفل کوبیده بران پاشند و با نان یا چلاو بخورند

و از برای تقویت باه مشوی زرده تخم مرغ با پیاز باین نحو که تخم مرغ را پخته زرده آنرا ورق
کرده با پیاز حلقه نموده و نمک و صعتر و دارچینی در روغن گاو سرخ نموده بخورند و نیم بست
زرده تخم مرغ باینقسم که زرده تخم مرغ را در همان پوست یا ظرف دیگر کرده بمقدار سه دانشت مزاج
و بر روی آتش گذارند تا نیم بند شود و یا در آب نیم پخته چنانچه ذکر یافت پس بر داشته قدری
نبات و دارچینی و زنجبیل و جوز بوا کوبیده تمام یا بعض اینها بران پاشیده بخورند بسیار مقوی
باه و مسمن بدن است

کتاب التاء المثناة الفوقانیة باب التاء مع الالف

تانبول آنرا بهندی پان و برگ تانبول نیز نامند بدانکه تانبول انواع است یک نوع آنست که
برگهای آن نازک و کوچک و سفید است و در بکهه که از مضافات صوبه عظیم آباد بنگاله است میشود و مگهی
نامند لطیف و کم حدت معتدل در حرارت و یبوست و خوشبو است نوع دیگر گنگری است که در شاه
جهان آباد و اکبر آباد و نواح آن میشود و برگ آن بزرگتر از برگ مگهی و در جمیع افعال و مزاج و خواص
قریب بآن است نوع دیگر که برگهای آن سبز و بزرگ و نازک و در سنارگانو که قریه از قرای
مضافات جهانگیرنگر از بنگاله است میشود کافوری نامند با حدت طعم و تندی رائحه شبیه برائحه
و طعم قرنفل در مزاج گرم در آخر دوم و خشک در اواسط آن است از جمیع انواع الطف مقوی
هاضمه و خوشبو کننده دهان است قسم دیگر که برگهای آن بزرگ و نازک و سفید و در اکثر بلاد هند می شود
سانچی نامند نیز لطیف و خوشبو است ولیکن بلطافت و رائحه آن سه نوع نمیرسد و در حرارت قریب
باوائل درجه ثانیه است نوع دیگر که برگهای آن سبز و بزرگ و ضخیم و با حدت است بنگله نامند این
نیز در اکثر بلاد هند بهم میرسد و حار در اواخر درجه دوم و یابس در اواسط آن است و هر یک ازین سه قسم
و بنگله اصناف میباشند در هر بلدی و جائی بقسمی و در بعضی جاها ورقهای آنها بزرگ و در بعضی جاها
کوچک و از اصناف بنگله آنچه برگهای آن باریک و نازک و کوچک و اندک عریض میباشد ملک پوری
مینامند و بالجمله اصناف و اقسام بسیار میباشد در هر بلدی و جائی بقسمی و بنامی مشهور است و تمام اینها
تا در درخت است سبز میباشد و بعد چیدن بعضی را بعمل سفید مینمایند بدین قسم که برگهای بسیار
ازان را در زنبیلی و یا سبدی پاکیزه که بهندی ٹوکری نامند کرده سر آن را به پتیال هیچ یا گندم
که بهندی پوال گویند پوشیده و در زمین گودی بمقدار آن کنده و در آن گود آتش می افروزند

تا قدری گرم گردد پس آتش را از آن دور کرده برگ تانبول را گرم گرم در میان آن میگذارند
و بالای آن سنگی یا چیز ثقیلی میگذارند و یکشبانه روز نگاه میدارند پس در تابستان شبها در شبنم و در
زمستان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید و نازک میگردد و جمیع اقسام آن مفرح و مشتهی
و مقوی معده و دماغ و مقوی حافظه و فهم و نشاط آورنده است و مضغ آن بجهت رفع رطوبات
دهان و لثه و استحکام لثه و دندان و خوشبوئی دهان و تقویت معده و هاضمه خصوصا با فوفل نافع
و قاطع نزف الدم و ملحم جراحات است و بستن برگ پان بشکله گرم کرده بر نزول آب که در بیضه
باشد بسیار مفید است در دو سه روز به تحلیل میبرد و اگر بسیار گرمی کند و تاب نیاورد متوالی نه بندند
بلکه متفرق یکروز بیاید و روز در میان تا به تحلیل رود و درخت آن بطریق تخم و بیاره میباشد مثل
درخت تاک بستانی و خیار و کدو و برگ آن عریض و طرف بالای آن باریک تر و تیز و تند طعم و بیخ آنرا
خولنجان نامند و طریق استعمال آن آنست که بگیرند سه چهار عدد برگ آنرا و رگهای آنرا دور کنند
و با قدری فوفل ریزه کرده و کت هندی سرشته بخایند و اول مرتبه آبیکه در دهان جمع شود بیندازند
تا اثر آهک دور شود و پس نیکو بخایند و آب آنرا مکیده فرو برند و ثفل آنرا بیندازند و هر دو نه برند
که ثقیل و مسدد است و گاهی در آن دو سه دانه بادام مقشر از برای دفع خشکی آن داخل میکنند و بعضی
یکدو دانه قرنفل یا هیل بوا از برای زیادتی بو و تخفیف آن مر رطوبات را نیز داخل میکنند و اهل
هند هرگاه تانبول گویند مرکب سکری که از برگ تانبول ترتیب میدهند میخواهند و هرگاه برگ تانبول
را با مصالح آن که فوفل و کات هندی و قدری آهک است خائیده و آب آنرا بر زخم تازه عموما
و بر زخم کچلی سر بعد سر تراشی و خون آلوده بودن بمالند و همچنین بعد ختنه اطفال خصوصا بر آن بچسبانند
و یا بپاشند موجب بند شدن خون و سرعت اندمال آنها میگردد و بعضی در بین فوفل داخل میکنند
صنعت تانبول چنانست که برگ تانبول را سائیده قدری شربت عنبر آگرفته از گلاب و نبات داخل
میکنند و بسباسه و جوزبوا و زعفران و تخم خشخاش سوده داخل کرده میخورند و بعضی از برای نشاط
و سکر قدری ورق القنب سوده نیز داخل میکنند تانبول که خمر اهل هند است و تفریح و نشاط می
آورد و مقوی باه است و امساک منی میکند صنعت آن بنسخه شیخ حبیب الله جونپوری این وزنه
اجزای خوشبوئیست بزر البنج سفید اگر سه روز خواهند یک مثقال و نیم و اگر کمتر خواهند چهار دانگ

و نیم مثقال صیرفی جوز بوا بسباسه از هر یک سه مثقال و ربع مثقالی قرنفل دار فلفل بوا از هر یک یک
مثقال و چهار دانگ زعفران صندل سفید عود قماری خام از هر یک یکمثقال و دو دانگ مشک تبتی
عنبر اشهب از هر یک دو دانگ اول مرتبه سه مثقال تخم اسپند سوختنی را در دو شیشه آب باکشیده باشند
پس صافی نموده پوست کوکنار یک مثقال و دو دانگ در قدری از آن آب مذکور بسایند سائیدنی
بنکات پس بگیرند سه بیره پان که هر بیره پانزده ورق باشد با مصالح موافق معمول هر سه را
بسایند بطریق سائیدن نمک و اندک اندک از آب مذکور بر آن بچکانند تا نیکو سائیده شود و پس دیگر ادویه
مذکوره را سائیده همه را یکجا کرده با نبات سفید یا قدری مطلوب بکار برند و از دو تولچه تا یک
تلیشا صباحی بنوشند که نشاط تام دهد فصل در بیان عرقهای تانبول عرق
تانبول مرکب درد شکم و معده و قولنج ریحی و امراضیکه از بلغم و ریح باشد مفید است صفت
آن عود قماری خام دوازده مثقال گل سرخ منزوع الاقماع جیل هشت مثقال تا نخواه
دارچینی قرنفل زنجبیل از هر یک بیست و چهار مثقال گاوزبان گیلانی پودینه خولنجان از هر یک
چهل و هشت مثقال برگ تانبول از هر نوع که باشد دو صد عدد و کافوری و بنگله بهتر است
گلاب نیم شیشه بید مشک دو شیشه آب باران دو شیشه همه اجزا را شب در عرقها و آب مذکوره
خیسانیده به دستور معمول عرق کشند شربتی تا بیست مثقال عرق تانبول ساده مقوی
معده و هاضم طعام و خوشبو کننده دهان است صفت آن برگ تانبول کافوری یا سانچی
یا بنگله هر کدام که باشد در دیگ کنند و هشت چندان اگر تند نخواهند و الا کمتر آب شیرین بر
روی آن کنند و به دستور مقرر عرق کشند و اگر قدری عنبر بر سر نیچه بندند خوب است و اگر برای
زیادتی رائحه و طعم قدری قرنفل و عود نیز در پارچه بسته در ته مشربه نهند بهتر است باب
التاء مع الراء المهمله تربد بضم تاء مثناة فوقانیه و بای موحده در میان راء و دال مهملتین
ساکنین بیخی است ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف و منبت آن حوالی خراسان و هند و نبات
آن ساقدار و برگش شبیه برگ لوبیا و اطراف آن مجعد و گلش آسمانجونی و ثمرش مثل لسان
العصافیر و هر چه اندرونش سیاه باشد مثل خربق سم است و زرد آن نیز بد است و بهترین آن
سفید سبک مجوف انبوبی صمغ دار است در اول سوم گرم و در آخر آن خشک و مسهل بلغم و

رقیقه و قلیلی از صفرا و اخلاط سوخته و گفته اند که خوردن جرم خام آن مخرج بلغم است زیاده از صفرا
و مطبوخ آن صفرا را زیاده از بلغم و با زنجبیل قالع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم
و مفتح سدهٔ آن و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النسا و امثال آن و فالج و سرفه که بمشارکت رطوبات
معده باشد و با هلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع و با تخم کتان و روغن بادام
جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه
آن و به روغن بادام و پسته چرب کردن و با کثیرا استعمال نمودن و قدر شربتش از جرمش تا سه درهم و در
مطبوخ تا پنج درهم و بدلش پوست ریشهٔ توت است بوزن آن و در بعضی اشربه غاریقون و در غیر آن حلبه
باید که مبالغه در کوبیدن و پختن آن نکنند یعنی باید که جرمش بلشد تا بخمل معده و امعا و رطوبات و
بلاغم بچسپد و باعث اذابه و دفع آنها گردد و نیز بسیار هم چرب نباید نمود چه بکلی مانع الصاق آن
گردد و بخمل معده و رطوبات و بلاغم و نرود از معده بگذرد و تربد را اگر بطریق سفوف با شکر خورند
باید که با آب گرم بخورند و اگر با نمک خورند با آب سرد بخورند تا عمل آن نیکو گردد طریق مدبر نمودن
تربد آنست که بگیرند تربد سفید مجوف مصمغ خراشیده مرضوض را و به روغن بادام چرب نمایند اگر از برای
دوا التربد و جوارش و حب و سفوف است اندک بکوبند که جرمش باشد و با ادویه مناسبه دیگر ممزوج
نموده بکار برند و اگر از برای معاجین است نرم بکوبند و نیز فرا گرفته میشود از آن جوارشات مسهله

جوارش تربدی مسهل تنقیه معده و دفع فضلات کند صنعت آن تربد سفید تراشیده به روغن
بادام چرب کرده ده درهم زنجبیل پنج درهم قند سفید پنجاه درهم قند را بقوام آورده تربد و زنجبیل
را با آن بسرشند شربتی سه درهم با آب گرم و گاهی اضافه کرده میشود بآن بعضی ادویه مسهله دیگر
مثل سقمونیا و عصارهٔ افسنتین و ریوند چینی و امثال آن بحسب احتیاج و بقدر ضرورت و نیز فرا
گرفته میشود از آن حبوب مسهله

فصل در ذکر نسخ حبوب تربدی

حب تربد اسهال بلغم کند صنعت آن تربد سفید مدبر سه مثقال زنجبیل مصطگی رومی از هر یک یک مثقال
ریوند چینی غاریقون از هر یک سه درهم شحم حنظل یک درهم ادویه کوفته بیخته بآب رازیانه سرشته
حبوب سازند شربتی تا پنج درهم **حب تربد دیگر** منقول از حاجی حسین اسهال بلغم و صفرا
کند صنعت آن تربد سفید مدبر دو مثقال گل بنفشه خالص کتیرا از هر یک سه مثقال رب السوس

سقمونیای مشوی از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بآب سرشته
حب سازند شربتی دو درم با آب نیمگرم حب تربد دیگر مسهل بلغم و سودای محترقه است
صنعت آن تربد سفید مدبر یک درم افسنتین افتیمون اقریطی از هر یک نیم دانگ پوست بلیله
زرد نیم درم نمک سیاه دو دانگ کوفته بیخته با مویز سیاه دانه بیرون کرده سرشته
حبوب سازند جمله یک شربت است با آب نیمگرم و باید که پیش از خوردن حبوب مسهله و بعد از آن تبرید
نمایند و در نسخهٔ دیگر افسنتین داخل نیست حب تربد اسهال سودای متولد از بلغم از بدن
و نواحی قلب و معده و دماغ کند و نافع است از برای خفقان سوداوی صنعت آن تربد سفید
مدبر افتیمون اقریطی از هر یک یک درم حاشا شحم حنظل غاریقون سفید حجر ارمنی از هر یک ربع
درمی سقمونیای مشوی دو دانگ نمک نفطی یک دانگ اسطوخودوس ثلث درمی خربق سیاه
نیم درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یک درم سرشته حب سازند و با آب نیمگرم فرو برند
جمله یک شربت است و در نسخهٔ دیگر سقمونیا یک دانگ است و در صورتیکه تنقیهٔ جمیع بدن منظور نباشد
حب تربد که مستسقی را مفید است صنعت آن تربد سفید مدبر ریوند چینی از هر یک نیم دانگ
تخم انجره مقل ازرق از هر یک دو دانگ غاریقون که بروغن گاو چرب کرده باشند دانگی
علی الکیم با آب رازیانه حب سازند جمله یک شربت است تا شربت بحسب مزاج فرا گرفته میشود
ازان مسهلی وانرا دواء التربد مینامند فصل در ذکر نسخ دواء التربد دواء التربد
به نسخهٔ اسحق بلغمهای غلیظه و رطوبت فاسده را که در اعضا از خوردن میوهای رطب متولد
شده باشد فرود آورد و بلغمی مزاج را نافع باشد صنعت آن تربد سفید مدبر سه درم و نیم زنجبیل
دو درم شکر سفید پانزده درم کوفته بیخته شربتی یک مثقال تا دو درم استعمال نمایند و قوت این
دوا تا سه سال باقی میماند دواء التربد به نسخهٔ سید مظفر الدین شفائی صنعت آن تربد
سفید مدبر بیست درم زنجبیل مصطکی از هر یک ده درم نبات سفید چهل درم کوفته بیخته
شربتی هر شب یک مثقال و حکیم محمد معصوم در قرابادین خود شربتی چهار درم با آب گرم ذکر
نموده دواء التربد به نسخهٔ دیگر صنعت آن تربد سفید مدبر ده درم سنامکی پنج درم زنجبیل
مصطکی از هر یک دو درم شکر سفید سی درم شربتی چهار درم و اگر بجای شکر پنج درم گل قند

افتابی و شیرخشت و ترنجبین از هریک پانزده درم نمایند میگردد قوت اسهال آن بیشتر دواء
التربد به نسخه آن مرحوم قالع بلغم غلیظ و لزج از عمق بدن و منقی معده و رحم و دماغ از بلغم و سودا
است و نافع است از برای مالیخولیا و جنون و صرع و نافع است از برای سعال بلغمی مزمن و درد سینه
صنعت آن تربد سفید خراشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده مرضوض سه درم زنجبیل
یکدرم مصطکی رومی نیم درم کتیرا نیم درم پوست هلیله کابلی یکدرم و نیم غاریقون سفید یکدرم یکدانگ
نبات سفید هفت درم کوفته بیخته کف کنند و بعد از ان آب نیم گرم بنوشند و بدانکه در دواء
التربد مبالغه در نرم کوفتن و بیختن نباید کرد بلکه باید که اندکی درشت بیخته شود رب تربد
قدر قلیل از ان فعل قوی بمقدار کثیر کند صنعت آن بگیرند تربد سفید مجوف خراشیده هر مقدار
که خواهند و بکوبند و در آب گرم بخیسانند و روزی چند بار حرکت دهند و بعد سه روز افشرده
صافی آن صافی نموده در ظرفی کرده باز آب در آن کنند و همان قسم عمل نمایند تا مادام که
در جرم آن طعمی نماند پس آن آبها را در سایه خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند

فصل در بیان نسخ سفوفات تربدی

سفوف تربد اسهال بلغم کند و امراض
بلغمی را نافع است صنعت آن تربد سفید مدبر ده درم زنجبیل گل سرخ ریوند چینی از هریک یکدرم
کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو مثقال بروغن بادام شیرین و آب گرم بنوشند
سفوف تربد دیگر اسهال اخلاط بلغمیه غلیظه لزجه نماید صنعت آن تربد سفید مدبر غاریقون
هش سفید از هریک دو مثقال کتیرا حب النیل انیسون مصطکی از هریک یکمثقال ملح درانی
نیم مثقال ادویه کوفته بیخته سفوف سازند شربتی دو درم تا دو مثقال **سفوف تربد دیگر**
صنعت آن تربد سفید مدبر یکدرم نمک هندی یکدرم و نیم هر دو را کوفته بیخته کف کنند و بعد از ان
آب سرد بیاشامند و هرگاه تشنه شوند آب سرد بنوشند بجهت آنکه آب گرم قاطع عمل آن است
سفوف تربد دیگر قلمی فرموده اند که از بنده درگاه محمد هاشم است اسهال خلط اسود نماید
و نافع است از برای امراض حادثه از اخلاط غلیظه صنعت آن تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام شیرین چرب نموده پوست هلیله زرد سناکی از هریک یکدرم زنجبیل یکدانگ غاریقون
هش سفید ریوند چینی بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون اقریطی غنچه گل سرخ کتیرا از هر

دو دانگ فقح نبات سفید دو درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده شربتی از دو درم تا دو
مثقال کف نموده بعد ازان آب نیم گرم بنوشند **فصل در ذکر شرابهای تربدی**
شراب تربد از ثابت بن قره بلغم وصفرای عفن براند صنعت آن تربد سفید مدبر نیم کوفته نیم
رطل در چهار رطل گلاب بجوشانند تا ثلث آید صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند و در آخر
یک درم سقمونیا و نیم درم زعفران و دو دانگ زنجبیل کوفته بیخته با آن بیامیزند شربتی بیست
درم و اگر بجای گلاب عصارهٔ برگ گل سرخ کنند میگردد اقوی **شراب تربد** دیگر مسهل
بلغم بود صنعت آن تربد سفید مدبر نیم کوفته صد درم در شیشه کنند و آب صاف بر سر آن کنند
آنمقدار که پنج انگشت بالای آن باشد و سه روز در آفتاب بگذارند پس بپالایند و دیگر بار آب تازه
کنند و سه روز دیگر در آفتاب بگذارند و همچنین نه روز در آفتاب بگذارند تا آنکه هیچ مزه در تربد
نماند پس مجموع آبها را با یکمن قند بقوام آورند و اگر بقدر حاجت سقمونیا داخل کنند صواب باشد
و اگر بجای آب خالص آب باران کنند اولی ست و اگر بیست درم زنجبیل با تربد یار کنند
بهتر است شربتی دو اوقیه **فصل در بیان نسخ معاجین تربدی** **معجون**
تربدی قولنج بگشاید و بلغم دفع کند و درد پشت را ساکن گرداند صنعت آن سقمونیا ده
درم قاقله کبار قاقله صغار زنجبیل دار فلفل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل فلفل از هر یک پنج درم
شکر سرخ تربد سفید از هر یک صد مثقال عسل بقدر احتیاج معجون سازند شربتی دو درم
معجون تربدی دیگر که مسهل بلغم بود صنعت آن تربد سفید مدبر سقمونیای مشوی از هر یک
نیم درم قاقله صغار انیسون از هر یک دو درم دارچینی نمک هندی از هر یک چهار دانگ دار فلفل
یک و نیم دانگ اجزا کوفته بیخته با شکر طبرزد معجون کنند مقدار شربت چهار دانگ با آب نیم گرم بدهند
معجون تربد که مسهل بلغم باشد صنعت آن تربد سفید تراشیده غاریقون از هر یک چهار درم
حب النیل یک درم شحم حنظل نیم درم زنجبیل دار فلفل قاقله کبار مصطکی از هر یک یک درم اجزا کوفته
بیخته با قند و عسل بسرشند شربتی چهار درم با آب گرم **معجون تربد** دیگر طبع را نرم دارد
و بلغم وصفرا برفق براند و معده را قوت دهد و صداعی که از بخارات باشد برطرف کند و قولنج
بگشاید صنعت آن تربد سفید پوست بلیله کابلی سنا مکی بنفشه از هر یک ده درم قاقله زنجبیل

مصطگی از هریک دو درم ورق گل سرخ روغن بادام از هریک پنجدرم زعفران یکدرم رازیانه سه درم اجزا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کنند و با سه چندان ادویه قند و عسل سرشته مقدار شربتی چهار درم باشد **معجون تبرید** که اهل تنعم را بذایقه خوش آید و موافق باشد و مسهل بی زحمت است صفت آن تبرید سفید مدبر ده درم ورق گل سرخ پنجدرم زعفران سقمونیا می مشوی از هریک نیم درم مصطگی رومی یکدرم مغز بادام مقشر ده درم قند و عسل سه وزن ادویه کوفته بیخته با عسل و قند بسرشند و اگر خواهند قدری گلاب در قوام قند و عسل اضافه نمایند شاید **ترنجبین** بالفتح شبنمی است که بر خار مسمی بحاج منعقد میگردد و شیرین و در اول گرم و تر و جالی تر از شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و الطف از شیر خشت جهت سرفه و درد سینه و عطش و تبهای حار و تشنگی و با با الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و با روغن کدو کاو جهت عسر البول و با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه نافع و مضر سپرز و مصلحش تمرهندی و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش شیرخشت است و بدستور آب جو با شکر سرخ و از ان جوارش گفته میشود دوایی از برای تقویت باه و تسمین و تحسین لون صفت آن ترنجبین پاک کرده چهل درم شیر گاو یا شیر گاومیش از هر کدام که باشد یک رطل مخلوط کرده بپالایند پس بجوشانند تا بقوام حسو آید بیاشامند بقدر برداشت طبیعت و این دوا در امزجه حاره و معتدل مفید است و چند روز بآن مداومت باید کرد **دواء الترنجبین** بنسخه آن مرحوم صفت آن ترنجبین خراسانی پاک کرده نبات سفید از هریک ده مثقال در شیر تازه دوشیده و اگر شیر اسپ باشد بهتر است حل کرده بپالایند پس بجوشانند تا بقوام حسو آید زنجبیل خولنجان دارچینی خصیة الثعلب مصری بوزیدان از هریک یکدانگ کوفته بیخته داخل نمایند و این در امزجه بارده و معتدله انفع است **دواء الترنجبین** دیگر ایضا بنسخه آن مرحوم صفت آن شیر تازه دوشیده و اگر شیر بز باشد بهتر است مقدار یک رطل نبات سفید و ترنجبین خراسانی از هریک ده درم در آن حل کرده بپالایند پس بجوشانند که بقوام حسو آید زنجبیل خولنجان دارچینی خصیة الثعلب بوزیدان از هریک یکدانگ کوفته بیخته داخل کرده و از ان بمقدار برداشت طبع بخورند **دواء الترنجبین** دیگر منقول از مسعودی در ضعف باه که از حرارت باشد سودمند بود و منی زیاده کند و جوانان را موافق باشد صفت آن

ترنجبین تازه پاک کرده از خاک و خاشاک سی درم در دو رطل شیر صاف کنند و به آتش ملایم
بقوام آورند و هر شب یک ملعقه میل نمایند شراب ترنجبین این شراب را دواء المعد نامند
و شراب مبارک نیز اصحاب سل و سرفه و نفث الدم و نفث المده را فائده دهد و مدقوق و صاحب
قبض طبیعت را نافع باشد صنعت آن ترنجبین پاک کرده نود درم عناب خراسانی بیست دانه
سپستان پنجاه دانه اصل السوس محکوک مرضوض تخم خشخاش سفید خمیره بنفشه روغن بادام
شیرین از هر یک ده درم کثیرا حب الآس از هر یک چهار درم جو مقشر پانزده درم تخم خطمی سفید
هفت درم پرسیاوشان سه درم انجیر زرد سی دانه ادویه را سوای ترنجبین و خمیره بنفشه
و روغن بادام نیم کوفته در یک من آب بخیسانند و روز دیگر بجوشانند تا به ثلث رسد بمالند
و بپالایند ترنجبین و خمیره بنفشه را در آن حل کنند و باز بپالایند و با آتش ملایم بقوام آورند و
در آخر روغن بادام را داخل کرده یک دو جوشی داده فرود آرند و سرد کرده در شیشه نگاه دارند
و هر روز صبح چهار درم و شام چهار درم با ماء الشعیر بنوشند شراب ترنجبین که قلانسی در قرابادین
خود ذکر کرده گفته که این شراب مبرد است و ملین طبیعت و دافع عطش و فرود آورنده صفرا
باسهال و در تابستان چون در صباح بیاشامند اطفای حرارت سینه کند صنعت آن بگیرند
ترنجبین و از خاشاک و غبار پاک نمایند پس آب را بجوش آورده از آتش فرود آورند و بگذارند
که جوش آن فرو نشیند و ترنجبین را در آن حل کرده بپالایند پس با آتش بسیار ملایم بپزند تا بقوام
آید و در هر اوقیه از آن وزن یک قیراط سقمونیا تا یکدانگ داخل نمایند و این شراب اسهال بطن بسهولت
میکند و اخراج مره صفرا میکند و صالح است از برای صاحبان تپ هر گاه محتاج شوند بمسهل
و قولنج که از حرارت باشد میگشاید و اخراج اخلاط بی اذیت میکند و مجرب است معجون ترنجبین
مسمی بمعجون مختصر مقوی باه مبرد امزجه و ملین طبع ایشان است صنعت آن ترنجبین سفید
بمقدار یک رطل در آب جوش تازه صاف کنند و نیم رطل قانید و دو رطل شیر در آن اضافه کرده
با آتش نرم جوش دهند تا که بقوام آید هر شب وقت خواب بمقدار یک ملعقه بنوشند فصل
در بیان تریاقات که در آنها افیون نیست تریاق کبیر شیخ داؤد گفته که سر
تالیف کردم این تریاق را در سنه نهصد و نود و چهار و تجربه نمودم پس بحمد الله حصول یافتم

آنکه عظیم النفع و جزیل الفعل در فصول اربعه سنه و در امزجه تسعه منقی دماغ است از جمیع امراض
و دافع ضرر جمیع سموم و مقوی باه است و بجهت صرع و مالیخولیا با آب مرزنجوش استعمال
کرده میشود و بجهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی چون خدر و تشنج و کزاز و از برای ثقل
لسان و عسر البول و سنگ مثانه با آب کرفس یا آب زنجبیل و بجهت ضیق النفس و سرفه و نفث
الدم و ذات الریه و ذات الجنب و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با آب کاسنی تازه
و اگر از برودت باشد با گلاب و عرق دارچینی که اندکی مشک در آن حل کرده باشند و بجهت
استسقا و ورم سپرز و یرقان و قولنج با آب مطبوخ انیسون و بجهت بواسیر و امراض مقعده
با آب عناب و بجهت دوار و اوجاع مفاصل و نقرس با آب مطبوخ بیخ کبر و رازیانه و سورنجان
و بجهت سموم و جذام با شیر تازه دوشیده و بجهت برص و بهق با ماء العسل بنوشند و طلای
آن در امراض مذکوره بجهت اورام نافع است و قوت این تریاق تا بیست سال باقی میماند
و شربت آن از یکمثقال است تا سه مثقال و مزاجش معتدل است در کیفیات با میل بجانب حرارت
و یبوست صنعت آن پوست زرد اترج و حب اترج مقشر و ورق اترج از هر یک ده مثقال
حب الغار جنطیانا سنبل هندی سک باقلن از هر یک هفت مثقال زرنب درونج عقربی اطریلال
بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک سه مثقال زمرد صلایه کرده کهربای شمعی از هر یک دو مثقال
عود هندی هفت مثقال عود را در بیست و شش مثقال گلاب بخیسانند بعد از آنکه سیزده قیراط
فادزهر حیوانی در آن گلاب سائیده باشند و واگذارند منقوع را هفت روز پس مروارید ناسفته
چهار مثقال در شیشه پر از آب اترج کنند و سر آنرا محکم بگیرند و در حمام نهند تا آنکه مروارید حل
گردد پس آن محلول را در گلاب و فادزهر داخل کنند و سه وزن ادویه عسل مصفی را بقوام
آورده محلول را کم کم در آن بریزند و بر هم زنند و آتش ملایم بحدیکه بجوش نیاید اندازند تا تمام
گلاب با آن تسقیه کرده شود و گلاب را عسل بخود کشد و بعد از آن ادویه مسحوقه را با آن معجون
سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند حکیم میر محمد مومن گفته که در نسخه
اصل این تریاق سیزده دانگ فادزهر معدنی داخل است و اگر یافت نشود سیزده قیراط
فادزهر حیوانی چند کنند و آن مرحوم سفیر نمایند انکه گفته این تریاق معتدل است نیست بلکه

حار و یابس است در اواخر ثانیه تریاق کبیر قلمی فرموده اند که بنده آثم میر محمد هاشم بالهام و تایید
حکیم علیم جمیع اجزای آن نموده بملوک و صعلوک و اعالی و ادانی و شریف و وضیع و شیخ و شاب
و صبیان و کهول تجربه کرده در هر فصل از فصول سنه باشخاص کثیره از اعظم الفوائد یافت در جمیع
سموم مشروبه و منهوشه و در امراض بارده قلبیه و دماغیه خصوص مالیخولیا و صرع و بالجمله از برای
جمیع منافع که بجهت تریاق فاروق ذکر کرده شده صفت آن مرمکی صافی التیج بارزد جاوشیر
سکبینج از هر یک چهار درم همه این صموغ را در آب مخلصه عرق بهار نارنج و عرق دارچینی و گلاب
از هر یک بقدر ضرور بخیسانند و حل نمایند پس بگیرند مومیائی دارابجردی و عنبر اشهب و مصطگی
و کندر و صمغ ضرو از هر یک دو درم و این مجموع را در روغن بلسان ده درم در قدح چینی
در قدر مضاعف بگذارند پس بگیرند مروارید ناسفته یاقوت سرخ رمانی زمرد کهنه عقیق یمانی کهربای
شمعی حجر بادزهر معدنی خطائی از هر یک چهار درم هر یک علیحده علیحده بر سنگ سماق با گلاب
بسایند تا منحل شوند پس بگیرند لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول و حجر ارمنی که در زمان معروف
است بشمط و ذهب و فضه که هر دو را مکلس نموده باشند از هر یک دو درم ابریشم محرق سه درم
اقراص اسقیل به نسخه که در تریاق فاروق است و ذکر شد حب الغار حنظیانا زراوند طویل قسط
تلخ زراوند مدحرج عروق صفر بزر رازیانه فلفل سفید دارفلفل جدوار خطائی حب بلسان عود قماری
فقاح اذخر ریوند چینی سنبل الطیب قنطوریون دقیق پوست بلیله کابلی اسطوخودوس زعفران
درونج عقربی فاوانیا عاقرقرحا بزر سیسالیوس پوست بیخ کبر افتیمون ساذج هندی زرنباد
نارجیل دریائی کاشم و آن تخم انجدان رومی است تمام صعتر جندبیدستر کبریت زرد زرنب
بیخ کرمة البیضا که معروف است باردار و غاریقون سفید بنجاسف اقحوان بابونه از هر یک چهار
درم گل سرخ شش درم مشک تبتی خالص برگ مخلصه فادزهر حیوانی بری ... طین داغستانی
تراب مرقد حضرت امام حسین علیه السلام از هر یک دو درم عسل صافی سه وزن مجموع ادویه طریق
ساختن این تریاق آن است که عسل را با آتش بسیار ملایم گذاشته صموغ را در آن حل کرده
بسواط بر هم زنند تا آنکه یک بدو صموغ با عسل متحد پس از آتش برگرفته جواهر و ذهب و فضه مکلس را
در آن حل نموده بسواط بر هم زنند تا نیکو مخلوط شوند پس اجزا را به روغن بلسان چرب نموده

دست نیکو بمالند تا روغن در جرم ادویه نفوذ کند پس اجزا را اندک اندک بعسل بیامیزند و بر هم زنند
بسوط ابریشم زدنی قوی متوالی تا اجزا نیکو مخلوط بعسل شوند و در ظرف طلا یا فضه کرده چنانکه
چهار انگشت ظرف خالی باشد و هفت روز آنرا در آفتاب نهند و شبها در زیر آسمان گذارند
و بعد از هفته آنرا در ظرفی که در ان ماش سیاه باشد دفن کنند و هر هفته یک روز آنرا از ماش
برآورده سر آنرا بگشایند تا بخارش بیرون رود و روز دیگر باز در ماش دفن کنند تا چهار هفته
پس آنرا بیرون آورده بعد از یک هفته استعمال نمایند شربتی تا یک درهم با آنچه مناسب باشد تریاق
اربعه این تریاق را تریاق صغیر خوانند از تراکیب قدیمه است پیش از اندروماخس تا بلکه
چنانچه مذکور شد در تریاق فاروق اول تراکیب فاروقیه اطبا است و تالیف اندروماخس اول
است و این تریاق حار و یابس است در آخر درجه دوم یا در اول درجه سوم محلل ریاح غلیظه و مصلح
کبد و طحال است اصلاحی عظیم و مفتح سدها و نافع است از برای سم مار و عقرب و عنکبوت و جمیع جانوران
گزنده زهردار و صرع و خفقان و جمیع امراض بارده و ادرار فضلات محتبسه بسبب برودت
و اخراج جنین است و تسهیل ولادت میکند و قولنج میگشاید و جمیع امراض بارده را نافع و لیکن
سورت صداع و دمه است و مصلح آن شیره تخم خرفه مقشر است صنعت آن حب الغار جنطیانا
رومی مرمکی صافی زراوند طویل اجزا متساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون
سازند و بعد از چهل روز استعمال نمایند شربتی از چهار دانگ تا یک مثقال با آب گرم و قوت این
تریاق تا دو سال باقی میماند و بدلش نصف وزن آن مثرودیطوس است و گفته شده
که بعض اطبا بعوض مر صاف قسط تلخ داخل کرده اند و حکایت کرده صاحب بحث که یافتم در نسخه که
یک جزو زعفران بر اجزای اربعه این تریاق زیاده کرده شده و شیخ رئیس گفته که بعض
اطبا بعوض زراوند طویل مدحرج میکنند و این اقوی است تریاق افریدیس از تراکیب
اسکندر رومی است و این تریاق ملقب است به منقذ یعنی مخلص و این تریاق را مخلص اکبر گویند
چنانچه مطلق الخلاص اکبر گویند و این تریاق عجیب الفعل است در تخلیص از سموم افعی و اسهال
و تقوی معده و کبد و طحال است و نافع است از برای امراض صدر و دوار و صداع کهنه و اوجاع
ظهر و این دوای عجیب است و لیکن زود فاسد میشود و زیاده بر یک سال نمیماند صنعت آن اصل

عصلی مشوی بر سفید مجوف مصمغ تراشیده بروغن بادام شیرین چرب نموده سنبل الطیب از هر
یک ده مثقال حنطیانا هفت مثقال اسارون مقل ازرق حب الغار اذخر مکی از هر یک پنج
مثقال بادآورد بزر رجله عود قی مروارید ناسفته از هر یک سه مثقال کهربای شمعی صندل سرخ صندل
سفید از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بوزن مجموع از هر یک از عسل مصفی و روغن گاو سرشته معجون
سازند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یکمثقال با آب نیم گرم تریاق النفع دافع مضرت
جمیع زهرهاست و قولنج و سده بگشاید و فالج و لقوه و استرخا و اختلاف اخلاط ردیه را و اورام جاسیه [?]
و اوجاع معده را نافع باشد و چشم را روشن کند و مقوی باه باشد و مفتت حصاة و رد سودا و [?]
را نیکو باشد صنعت آن فلفل ابیض فرنجمشک فاشرا از هر یک ده درم جند بیدستر یکدرم کوفته بروغن
بلسان چرب نموده با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و در جو نگاه دارند و بعد
از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدانگ تریاق النفع دیگر از معاجین کبار است و از
مفرحات شمرده اند و از تریاقات است صنعت آن یاقوت رمانی مروارید ناسفته دارفلفل جوز بوا
قاقله کبار شیطرج هندی دارچینی لسان العصافیر ساذج هندی غنچه گل سرخ بسفایج [?] الاقماع قرنفل
زنجبیل فوفل سنبل هندی هیل بوا درونج عقربی بادرنجبویه لسان الثور مصطکی خولنجان تخم بلنگ [?]
صندل سفید زراوند مدحرج سلیخه سیاه از هر یک دو درم بسباسه شش درم پوست اترج
سه درم زعفران پوست بلیله جدوار خطائی از هر یک یکدرم بهمن سرخ نیم درم عنبر اشهب
مشک تبتی از هر یک نیم دانگ اجزا را کوفته بیخته با عسل مصفی دو وزن ادویه معجون سازند
شربتی یکمثقال و این ترکیب سی و دو جزو است و وزن اجزا شصت درم و چهار دانگ
و مزاجش گرم و خشک است در دو درجه و بعضی گفته اند شربتی ازین تریاق از یکدرم تا
دو مثقال است تریاق بلیغ النفع که جماعتی از اطبا وی را در انواع افاعی مساوی تریاق
کبیر یافته اند صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم زراوند مدحرج جند بیدستر از هر یک
یکدرم و نیم کوفته بیخته به میبختج سرشتند شربتی قدر یک جوزه تریاق [?] بعد از تریاق اربعه
تالیف شده نافع است از برای گزیدن حشرات و دافع همه زهرهاست و باد را بشکند و قولنج
بگشاید و تفتیح سدها کند و از برای صلابت طحال و سدهای آن نافع است و فالج و رعشه و صرع

راسود دارد و منافعش از تریاق اربعه بیشتر است صنعت آن به نسخه سید اسمعیل در ذخیره
این نسخه اصل قلیدس حکیم است و بعد از اندروماخس اول که مؤلف تریاق اربعه است چهار جزو
بر آن افزوده که هشت جزو شده و لهذا آنرا تریاق ثمانیه نامند و این تریاق نیز باسم تریاق صغیر
مسمی است بگیرند مرمکی صافی حب الغار جنطیانا قسط تلخ از هریک شش مثقال فلفل سفید سلیخه سیاه
از هریک چهار مثقال زعفران دارچینی از هریک دو مثقال اجزا را کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند
شربتی از یکمثقال تا سه مثقال صنعت تریاق ثمانیه به نسخه صاحب اختیارات بگیرند حب الغار جنطیانا
مر صافی زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر زرد چوبه قسط تلخ اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل
بسرشند شربتی از یکدرم تا یک مثقال بعد از گذشتن چهار ماه از ساختن آن استعمال نمایند
و بعضی گفته اند که این تریاق را بعد از گذشتن چهل روز از ساختن آن استعمال توان نمود
تریاق ثابت بن قره عقرب گزیده را نافع بود صنعت آن زراوند طویل و مدحرج پوست
بیخ کبر طرخشقوق اجزا برابر کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی دو درم تریاق سرطان که مسمی است
بدواء السرطان گزیدن کلب را نافع است صنعت آن سرطان محرق ده درم کندر جنطیانا
از هریک پنج درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی یکمثقال و در نسخه دیگر جنطیانا یکدرم و اختلاف
فرموده که دو درم صباح و دو درم شام بآب سرد تا روزهای بسیار بدهند تریاق صغیر
شیخ رئیس که در نفع از برای سموم و امراض بارده اقوی از تریاق ثمانیه است صنعت آن حب
بلسان قسط تلخ جنطیانا مر صافی دارچینی فلفل سفید عود هندی فطراسالیون از هریک یکجزو
مشک تبتی ثلث جزوی جند بیدستر ربع جزوی اجزا را کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه
بدستور معجون سازند تریاق صغیر دیگر از شیخ رئیس که در نفع از برای گزیدن جانوران
سمی و سموم و دفع امراض بارده اقوی از تریاق اربعه است صنعت آن زراوند طویل حب الغار
جنطیانا پوست بیخ کبر افسنتین رومی زرد چوبه بیخ حنظل فاشرا اجزا مساوی کوفته بیخته
بعسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال تریاق طین مختوم جهت سموم قتاله
نافع است و از خاصه این است که چون مسموم بخورد تا که سم پاک نشود قی نه ایستد و اگر بدهند
وقی نیاید دلیل آن باشد که آن شخص سم نخورده صنعت آن گل مختوم حب الغار [illegible]

کوفته بیخته بروغن گاو چرب نموده بعسل بسرشند شربتی مقابل یک فندقی و در نسخهٔ دیگر ابریسم است
قبل از غذا و بعد از آن توان خورد و بنوعی دیگر که جهت سموم قتاله و مضرات هوام و دواب و گزش
مردم نافع است صنعت آن گل مختوم حب الغار از هریک دو درهم انفحهٔ ارنب شش درم جنطیانا
رومی زراوند مدحرج تخم سداب برگ غار از هریک یکدرم کوفته بیخته بعسل صاف بسرشند شربتی
قدر باقلای تریاق طین جدید از مخترعات صاحب خلاصة التجارب والقرابادین گفته صنعت
آن بگیرند گل ارمنی دو درم فادزهر حیوانی پنجدرم سیماب کشته دو درم بچهناک یکدرم جمله را
سائیده باهم و بجوش بزمار خوار بسرشند و قرصها کرده بسایه خشک نمایند و نگاهدارند شربتی
دو دانک طریق کشتن سیماب چنان است که در بوته گرمی کنند و اندکی گوگرد بران بپاشند
و در ظرف چینی بریزند و بزور سحق بلیغ نمایند و در اواخر همان قسم ظرف چینی را بر روی
خاکستر گرم گذاشته سحق نمایند چندانکه خشک شود و هیچ ریزه از آن نماند و اگر اول با آب
خشک سوده در ظرف چینی کرده سحق نمایند چندانکه خاک شود هم نوعی از کشتن بود و اگر با آب
یا با مائی دیگر سحق بلیغ نمایند نیز نوعی از کشتن بود و این است قول صاحب خلاصة التجارب
تریاق محمد بن زکریا که نفع دهد اکثر سموم را صنعت آن پوست بیخ کبر افسنتین زراوند
مدحرج جنطیانا اجزا مساوی کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
شربتی دو درم تریاق مصنف کتاب الفراطی رافع سموم و ادویهٔ سمیه بود صنعت
آن زراوند طویل و مدحرج از هریک دانگی جندبیدستر جاوشیر بارزد از هریک یک دانگ
و نیم ادویه کوفته بیخته جاوشیر و بارزد را　در شراب تر نموده مجموع را در قدری انگبین
بسرشند شربتی یکدرم تا یکمثقال تریاق دیگر که دافع جمیع زهرهاست صنعت آن حب البلسان
زوفای خشک تخم شلغم بری فلفل سفید و سیاه دارچینی وج ترکی انیسون فطراسالیون
اسارون زیرهٔ کرمانی بزرالبنج سفید از هریک پنجدرم زعفران شش درم ادویه کوفته
بیخته با سه چندان عسل بسرشند شربتی یکدرم با شراب تریاق عام النفع که جهت اکثر سموم
مشروبه و ملدوغه نافع است صنعت آن تخم سیر بل شونیز زیرهٔ کرمانی از هریک دو درم
جنطیانا یکدرم فلفل سفید مر از هریک نیم درم زراوند مدحرج یک و نیم درم کوفته بیخته علی الرسم

بآبکینه عسل بسرشند شربتی مثل باقلای با شراب تریاق کامل از مخترعات صاحب خلاصة
التجارب صنعت آن سیماب کشته سیمباک که بیش سیاه است نر بیخ از هر یک یکجزو زراوند
مدحرج فادزهر معدنی مرمکی زنجبیل فلفل قرنفل مشک تخم سرو کوشت افعی خون کشف
از هر یک دو جزو فراسیون بیخ انکدان تخم ترنج مقشر کوشت راسو مخلصه قضیب ایل الفحه
نغز کوشت القنفذ بحری از هر یک سه جزو فادزهر حیوانی جدوار پوست بیخ کبر دارچینی حنظلیا از
هر یک چهار جزو جوز ماثل نصف مجموع ادویه خون میش ثلث مجموع اول کوشتها را نرم بکوبند
و قضیب ایل را همچنان خشک بجوشانند و با کوشتها بکوبند و اگر همچنان خشک سوهان نموده
با کوشتها بکوبند شاید بهتر باشد پس تخمها را با آن بکوبند پس زنجبیل دارچینی و پوست بیخ کبر
و پوست بیخ انکدان را نرم بکوبند و با آنها ضم نموده باز بکوبند و بیزند انکاه جمله را بخون کشف
صلایه کنند انکاه باقی ادویه و احجار را کوفته بیخته با آن ضم کنند و بسیار با هم نرم بسایند و
بیزند انکاه جمله را بخون میش بسرشند و چندان سحق و صلایه کنند که با هم خشک شوند انکاه جمله
را با عسل معجون سازند و در ظرف چینی قلعی کرده و در شیشه نکاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
شربتی از نیم درم تا یکدرم و تا یکدرم و نیم تریاق عسکری جهت لدغ عقرب جراره و غیر جراره
اثر تمام دارد صنعت آن پوست بیخ کبر بیخ حنظل افسنتین زراوند مدحرج طرخشقوق بالسن دینار
رویه که بتازی حزاز کویند جمله برابر کوفته بیخته تا دو درم بخورند و در نسخه دیگر بیخ حنظل و دینار
رویه نیست و عوض اینها حنظلیا تا مرقوم شده و نهاده اند که درد زخم کژدم از این دوا در یک
ساعت فرو نشیند و شربت وی یکدرم جهت بالغ و ثلث درم جهت طفل کافی است تریاق
دیگر که مقوی ارواح و دافع سموم و مکبودین را نافع است صنعت آن سارون فطراسالیون
اذخر فقاح اذخر تخم انجره لفاف الکرم افتیمون از هر یک شش درم بوره ارمنی ملح اندرانی
نره قاقیا خشک غوده بیخ جبلی سادج هندی مصطکی از هر یک دو درم شحم حنظل تخم فنجنکشت
بیخ بادرنگ تخم بادرنگ تخم بلیون بیخ غار غافث حب البان زعفران از هر یک یکدرم و نیم
راسن مر مجفف قاقله زنجبیل کرمانی سنبل الطیب ایرسا از هر یک یکدرم سعفر بادام شیرین
و تلخ بیخ لوف جعده شیطبه غاریقون بابونه از هر یک یک و نیم درم کندر ذنب مجفف حب الآس

برگ طرخشقوق حب الکاکنج از هر یک ده درم تخم کرفس انیسون افسنتین برگ حی العالم از هر یک
سه درم پوست به شیرین خشک ناردین فو مو از هر یک یکدرم و دو ثلث درم عصاره اذخر
باربریس هلیله زرد از هر یک بیست درم قنطوریون دقیق مرصافی مصطکی سائله یابسه جعده کبر با
از هر یک سه درم ریوند چینی تخم خیار قثا خربزه کاهو حماما از هر یک یکدرم تخم حلبه تخم
مرو رب السوس از هر یک دو درم سعد برگ شبت از هر یک دو درم و نیم ادویه
کوفته بیخته با زبیب طائفی منزوع العجم کوبیده سرشته معجون سازند باید که نوشیده شود در
جمیع امراض کبد بارده رطبه با ماء الاصول و سکنجبین بزوری و در امراض حاره یابسه با آب
برگ کاسنی و آب طرخشقوق که کاسنی بری است و آب برگ عنب الثعلب و ابو ماهر گفته که اطباء
ماهر این تریاق را با ماء الشعیر باصحاب امراض حاره کبد همیشه میخورانند و در سده کبد با سکنجبین
بزوری و طبیب باید بر حسب هر علت و ترکیب آن با ادویه مفرده و مرکبه بخوراند تریاق
دیگر جهت لدغ عقرب صنعت آن مغز کردکان جاوشیر از هر یک دو درم سداب حلتیت
مرمکی از هر یک یکدرم کوفته بیخته با انجیر مدقوق یا با عسل مصفی منزوع الرغوه بسرشند شربتی سه درم
با شراب تریاق دیگر که لدغ عقرب را سودمند بود صنعت آن تخم سداب زراوند طویل
حب الغار جنطیانا پوست بیخ کبر افسنتین زرد و چوب بیخ حنظل با شیرابالیسون کوفته بیخته بعسل
بسرشند تریاق دیگر که جهت لدغ عقارب سودمند است صنعت آن بیخ کبر افسنتین
نبطی زراوند چینی طویل جنطیانا کوفته بیخته با عسل سرشته شربتی سه درم تریاق دیگر
که عقرب گزیده و خداوندان قولنج و درد احشا و نفخ رودها را نهایت نافع است و تسهیل
ولادت کند صنعت آن مر صاف حب الغار قسط تلخ فودنج سداب بری جند بیدستر عاقرقرحا
زنجبیل فلفل شونیز حلتیت اجزا مساوی کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی بقوام
آورده معجون سازند شربتی دو درم با آب نیم گرم و در نسخه دیگر جنطیانا و زراوند مدحرج
داخل است تریاق لوخیا که دفع سمیت عقرب بسریع النفع است صنعت آن جند بیدستر
پوست بیخ کبر ریوند چینی عاقرقرحا زراوند طویل اجزا مساوی کوفته بیخته با انگبین صاف بسرشند
شربتی یکمثقال با شراب ریحانی بدهند تریاق جهت گزیدن رتیلا صنعت آن شونیز

ده درم دوقو زیرهٔ کرمانی از هریک پنجدرم ابهل جوز السرو از هریک سه درم سنبل الطیب
حب الغار زراوند مدحرج حب بلسان دارچینی جنطیانا تخم حندقوقی تخم کرفس از هریک دو درم
کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی مقدار جوزی با شراب کهنه یا ماء العسل بنوشند تریاق
دیگر که دفع مضرت افیون و بیروح و شوکران و کزبره و زرنیخ و سم الفار و ادویهٔ سمیه سمیات
بازدارد صنعت آن حلتیت جندبیدستر ابهل فلفل سیاه مساوی کوفته بیخته بعسل بسرشند
شربتی مقابل یک فندق با شراب کهنه بعد قی کردن بماء العسل و شبت و ملح تریاق دیگر
که افیون خورده و عقرب گزیده را نافع بود و مضرت سموم بارده از بدن بازدارد و اگر پیشتر
از آفت بخوردن این تریاق عادت کند ایمن باشد صنعت آن دانه سیر مقشر برگ درخت
انجیر برگ درخت لاغیه از هریک ده درم گل ارمنی پنجدرم اجزا کوفته بیخته با عسل بسرشند
شربتی یکدرم تریاقیکه ضرر سیماب و سم الفار و زنگار و مردارسنگ بازدارد صنعت
آن مرفستنین تخم کرفس مساوی کوفته بیخته دو مثقال با یک اوقیه شراب بخورند بعد ازانکه
قی کرده باشند بطبیخ انجیر و شبت و قدری نمک آمیخته و باید که سقمونیا در جلاب دهند که شکم
براند تریاقیکه جهت کسیکه ذنب ایل خورده باشد صنعت آن زنبق فستق فیل ترنج
اجزا مساوی نرم کوفته بیخته بقدر بیضه ازان در یک روز به چهار مرتبه بخورند بعد ازانکه
مبادرت بقی کرده باشند بکرات کثیره و سمن و عسل قلیلی با او داده تریاقیکه جهت کسیکه
عرق دابه خورده باشد صنعت آن زراوند بنک اندرانی بالسویه کوفته بیخته با آب گرم یک
درم بدهند بعد ازانکه قی بدفعات فرموده باشند بماء العسل و پس ازانکه [illegible] روغن گل
بنوشند و طین مختوم نیز درین حال نفع دارد تریاقیکه همین عمل دارد و عقرب گزیده را
نافع صنعت آن زراوند مدحرج پوست بیخ کبر بالسویه کوفته بیخته یکدرم با شراب بیامیزند و بنوشند
فائده بدانکه از ادویه مفرده و مرکبه فادزهریه شیر و تریاقیه لبن اللاغیه تریاق الافاعی افعی است
وشرابیکه افعی در آن مرده تریاق است مر سموم جمیع حیوانات را و تخم اترج بمقدار دو مثقال
ضدیت بجمیع سموم دارد و خاصه کلب کلب را و بیخ انجدان فادزهر جمیع سموم است و جوز مع
فندق و انجیر فادزهر است و جنطیانا و دجاج و شیر مع زراوند و ثمرة الدلب رطب فادزهر است

ودا ابطیخی و کماذریوس و کاشم واذریون و حرف و توم و غاریقون و قردمانا همه اینها مسحوق
اند و طبیخ سرطان نهری و بارزد نیز نفع تمام دارد تریاقیکه عقرب گزیده و افیون خورده
را بغایت نافع است و مساوی تریاق کبیر شمرده اند صنعت آن انیسون ده درم فلفل سه درم
شراوند مدحرج جنطیانا ستیر از هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته با مثلث بسرشند شربتی مقدار یکمثقال
تا دو مثقال تریاق دیگر که در لدغ عقرب بغایت جید الاثر است صنعت آن بیخ حنظل خشک کرده
دو مثقال با آب گرم بخورند و این دوا اسهال نیز می آورد و حلتیت یکمثقال با یکپاو شیره
لدغ عقرب را نافع است تریاقیکه جهت ضربه و سقطه که به سینه و پشت و سائر اعضا رسید اکثر
مستعمل اهل بنگاله است و خالی از نفعی نیست صنعت آن بگیرند بادنجان را و درست در زیر آتش
کنند که نیم پخته گردد و پس برآورده بفشارند و بمقدار دو سه توله آب آنرا گرفته بمقدار یکتوله
قند سیاه داخل کرده تا دو سه روز هر روز تازه آن را نیم گرم بخورانند بدانکه معنی تریاق
و تریاق الافاعی که تریاق فاروق و تریاق اکبر است در افعی و تریاقاتیکه در آنها افیون نبود
در افیون ذکر یافت مانند تریاق بر الساعة و تریاق کبیر مسمی بمثرودیطوس و تریاق
کبیر مسمی بسوطیر المعروف بمخلص اکبر و تریاق کبیر مسمی بشلثیا و تریاق کبیر مسمی بالغرزه و تریاق
کبیر شیخ ابوعلی و تریاق صغیر آن و تریاق اعظم حکیم میر محمد مومن و تریاق الاسنان و تریاق
النفع و تریاق العض صاحب خلاصة التجارب ترخوانه باداو معدوله بروزن مردانه نوعی
از طعام باشد که مردم فقیر و نامراد بجهت زمستان سازند صنعت آن چنان است که گندم را
بلغور کنند و با دارو های گرم در آب بجوشانند تا نیک بپزد و قوام گیرد و قدری آبغوره در آن
ریزند و اگر میسر نباشد شیر گوسفند و از آن اکلولها سازند و خشک کنند و بوقت حاجت قدری از آن
را بجوشانند و بخورند و این را ترخینه نیز نامند تریته بروزن قریه نوعی از قاتق باشد که مردم
نامراد و فقیر در شبهای آرد کنند و طریق ساختنش آنست که نان تنوری نیم پخته را ریزه ریزه
کرده با فلفل و زنجبیل و زیره و سیاه دانه نیم کوفته و سبزیهای ریزه کرده مانند شلغم و چغندر
و گندنا و پودنه و امثال اینها و مجموع را در تغار می کنند و سرکه و دوشاب بر بالای آن ریزند
و مشت بسیار می بر آن بزنند تا خوب خمیر شود و در آفتاب نهند و همچنین تا چهل روز بدین دستور

پیرون سرکه و دو دوشاب بران ریزند و برهم زنند و در آفتاب نهند تا بقوام آید و بعد از چهل روز
قرصها از ان سازند و خشک کنند و در وقت احتیاج قرصی از انرا در آب گرم اندازند تا نرم
شود و خالق آش کنند و اقسام سنبوسها از ان نیز گویند و طعامی باشد که آنرا با گوشت و گندم
و سرکه بپزند و آنرا بعربی عویشه خوانند با عین بی نقطه بروزن هریسه برهان قاطع باب
التاء مع الشین المعجمه **تشمیزج** معرب چشمیزک فارسی است که بهندی چاکسو نامند
و آن دانه ایست بمقدار بهدانه و مثلث شکل و بهترین آن بزرگ سیاه براق است در آخر
دوم گرم و خشک و جالی باندک حدت و بنهایت قابض و محلل و مقوی باصره و جهت دمعه
و غشاوه و جراحت قضیب و اعضای عصبانی نافع منفردا و مرکبا و ذرورا و قطورا و کحلا و دستور
مقشر نمودن تشمیزج بچند نوع است یکی آنکه در آب خالص بخیسانند تا پوست آن نرم گردد پس
مقشر نمایند و بکار برند دوم آنکه تشمیزج را در آب کیاه ماهیا بجوشانند و سه روز در همان آب
بگذارند پس برآورده مقشر نموده و خشک کرده بکار برند سوم آنکه تشمیزج را در کیسه
کتانی کرده در آبیکه سرگین حمار در ان طبخ نموده باشند بجوشانند پس برآورده مقشر نموده
خشک کرده بکار برند چهارم آنکه بگیرند تشمیزج را و در میان پیاز گذارند و پیاز را بخمیر گرفته در زیر
آتش بپزند پس برآورده مقشر نموده بکار برند نوع اول از برای خوردن و سه نوع دیگر از برای امراض
چشم بکار می آید **فصل در بیان ذروراتیکه اصیل و عمده در آنها تشمیزج است**
ذروریکه رمد صعب و موی را نافع است صنعت آن تشمیزج مقشر کرده پنجدرم دم الاخوین
یکدرم کف سفیده تخم مرغ سه درم باید که سفیده تخم مرغ را در ظرف چینی کرده چندان برهم زنند که تمام
کف شود و آنرا خشک ساخته مجموع را نرم صلایه نموده هنگام صبح و شام در چشم ذرور نمایند ذرور
تشمیزج که مستعمل اطبای مصر است در رمد اطفال و در پنج صنعت آن انزروت مربی ده درم
چشمیزک مقشر سه درم بسیار نرم سائیده استعمال نمایند ذرور **تشمیزج** نافع است از برای درد
چشم اطفال صنعت آن تشمیزج انزروت سفید با شیر خر از هر یک ده درم مامیران چینی و دم الاخوین
از هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور تشمیزج که مسمی است بذرور ابیض بسیار لطیف
و محلل رمد و مجفف رطوبات عین است و بجهت امراض چشم اطفال نافع است صنعت آن چشمیزک

ونقلی که در میان آن است یک رطل و در شراب مثلث بخیسانند یک شبانه روز پس بجوشانند تا مهرا
شود پس نرم بکوبند و بپالایند و عسل سفید مصفی بوزن آن آب در آن داخل کرده و دیگر باره بجوشانند
تا بقوام آید عود هندی زنجبیل قرنفل جوزبوا زعفران از هر یک یک درم و در نسخهٔ دیگر بجای آن ادویه
این ادویه داخل است زنجبیل اقاقیا تا مشک از هر یک نصف مثقال عود هندی دارچینی از هر
یک ربع مثقال زعفران نیم مثقال مشک تبتی خالص یک دانگ جمله را جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده
در هم بیامیزند و بعسل مخلوط به سیب مقوم بسرشند و نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال است
حلوای تفاح مقوی معده و جگر و دل و مولد اخلاط صالح و معتدل است صنعت آن بگیرند سیب
اصفهانی و پوست و تخم آنرا دور کرده بپزند تا مهرا شود و در وقت طبخ قدری گلاب داخل نمایند پس
نبات سفید یا عسل بقدریکه مطلوب باشد داخل کرده بپزند تا منعقد گردد و منقی پسته کوفته داده بقدر
احتیاج داخل کرده در طبق چینی پهن کرده بکار برند خمیرهٔ گل سیب مقوی قلب و کبد و دماغ
و مانع صعود بخار بدماغ است صنعت آن بگیرند گل سیب و با نصف آن قند سفید کوبیده سرشته
چهل روز در آفتاب گذارند پس بکار برند رب تفاح حلو با شراب و ماء اللحم بجهت رفع
غشی مجرب است صنعتش آنست که آب آنرا گرفته باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید و نگاه دارند
و در وقت حاجت بکار برند و رب تفاح حامض که بطریق رب تفاح حلو پخته باشند
در اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل است بجهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال
صفراوی و قی صفراوی و رفع غم و الم سوداوی نافع است و رب سیب شیرین در افعال
اقوی از سیب ترش است سکنجبین تفاحی که قدس سره انفع است از سکنجبین ساده بسکر
ازبرای حرارت قلب و خفقان حار و حمیات محرقه که از تعفن صفرا در حوالی قلب باشد صنعت
آن بگیرند آب سیب شیرین اصفهانی دو رطل پس آنرا در دیگ سنگی کرده چهار جوش داده
کف آنرا بگیرند پس فرود آورده بگذارند تا سرد شود و سر آنرا بپوشانند و سه چهار ساعت بگذارند
تا درد آن نشین شود پس آب صافی بالای آنرا باهستگی بگیرند که درد با آن مخلوط نگردد با دو رطل
شکر سفید فائق و یک اوقیه گلاب بجوشانند و قدری سفیدهٔ تخم مرغ ممزوج با آب بر بالای آن
بپاشند و کف آنرا بگیرند پس چون دیگر کف بر نیاورد و صافی شود باز در دیگ سنگی کرده سرکه

انگوری چکیده نیم رطل داخل کرده بجوشانند باتش ملایم تا بقوام آید پس یک اوقیه دیگر سرکه داخل
نموده دو سه جوش دیگر داده از آتش فرود آورده بگذارند که سرد شود در ظرف چینی یا زجاجی
نگاه دارند شربتی یک اوقیه با شیره تخم خرفه مقشر **فصل در ذکر شرابهای تفاح**
شراب تفاح مطیب به نسخه ابن ماسویه گفته که این شراب سرد و خشک است و قلب و
معده را قوت دهد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دهان را خوش کند و تنگی نفس و وسواس سوداوی
و خفقان را سودمند است و حبس قی و اسهال کند صنعت آن بگیرند تفاح مز را یعنی سیب ترش شیرین
و پوست و تخم آنرا دور کنند و پنج رطل آنرا در هاون سنگی بدسته سنگی بکوبند پس پنج رطل نبات
سفید و عسل سفید خوشبوی مصفی را با وی بیامیزند و هر دو را بپزند پس دوازده رطل آب باران با وی
بیامیزند و دیگر باره جمله را نیک بپزند پس بگیرند مشک تبتی خالص و سه درم عود قماری و دو درم
از هر یک از سک و مصطکی سوده کوفته بیخته در آن کنند و بکفچه بر هم زنند تا نیکو مخلوط شود و در
شیشه کنند و سرش را بپوشند و یک ماه در آفتاب گذارند تا معطر شود آنگاه در سبوی
رنگین کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند **شراب تفاح** مقوی به نسخه سید اسمعیل
که در ذخیره ذکر کرده ضعف قلب و امراض سوداوی را نهایت نافع است صنعت آن بگیرند
سیب شیرین شامی یا اصفهانی و پوست و تخم آنرا دور کرده بکوبند و آب آنرا بگیرند و در هر دو
من آب آن یکمن آب سفرجل اصفهانی و یکمن شراب ریحانی داخل کنند و همه را در دیگ سنگی کنند پس
بگیرند قرنفل یک مثقال عود قماری خام دو درم گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک از هر یک سه
درم ورق گل سرخ دو درم همه را نیم کوفته در صره کتان گشادی کنند و در آن اندازند و باتش
ملایم بجوشانند و صره را بدست بمالند تا آبها به نصف رسد پس صره را نیکو بمالند و شیره آنرا بر آورند
و [illegible] آنرا [illegible] و در سه من قند سفید داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده [illegible] کرده
[illegible] شربتی دو اوقیه **شراب تفاح** مقوی دیگر نیست مثل این شراب دوائی در تقویت
اعضای رئیسه و دفع خفقان و تحلیل [illegible] طعام و اصلاح حال احشاء و حفظ جنین و دفع
وسواس و خوف و از برای کسیکه آنرا سگ دیوانه گزیده باشد و از برای جمله سموم صنعت آن
بگیرند سیب شیرین شامی یا اصفهانی و پوست آنها را بکارد چوبی جدا کنند و تخم آنها را

نیز تمام دور کنند و بکوبند و هر رطلی از آنرا با ده رطل آب باران آنمقدار بجوشانند که سه ربع برود
و ربع باند پس بپالایند و داخل کنند دران سدس وزن آن آب اترج یا آب لیمو هر کدام که باشد
پس بگیرند بازای هر یک رطل از آن انیسون پنج درم مصطگی چهار درم دارچینی و جوزبوا
بسباسه قرنفل از هر یک دو درم و کوفته در کیسه کتان گشادی کرده دران اندازند و دائم
کیسه را بمالند تا بقوام آید از آتش برگرفته سرد کرده کیسه را خوب بمالند و شیره آنرا برآورند و
بفشارند و دور کنند و شربت را در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند **شراب تفاح**
مقوی دیگر یعنی خمیر آن گفته اند که نیکوترین شرابها شراب سیبی است که از سیب شامی
یا سیب اصفهانی فرا گرفته باشند گرم و خشک است در درجه اول فم معده را قوت و [illegible] خفقان
و قی و اسهال را سود دارد و مقوی روح است صنعت آن سیب شامی رسیده را پوست
باز کنند و از دانه پاک سازند و پنج رطل آنرا بکوبند و آب آنرا بگیرند و پنج رطل قند را کوفته دران داخل
نمایند و دوازده رطل آب باران در آن اندازند و یک بر هم زنند و در ظرف آبگینه کرده یا در
ظرف چینی کرده و پاره مشک و سه درم عود هندی و سنبل اصلی و مصطکی از هر یک دو درم
کوفته بیخته دران اندازند و سر ظرف را محکم نموده در آفتاب بگذارند و بعد از یکماه برآورده صافی نموده
بکار برند **شراب تفاح** بنسخه دیگر صنعت آن آب سیب شیرین آب سیب ترش شراب
ریحانی از هر یک یکمن بجوشانند و در وقت جوشانیدن این ادویه را نیم کوفته در پارچه کتانی
بسته دران اندازند عود قماری دو درم قرنفل یکمثقال گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ
از هر یک سه درم ولیکن بلیجه صره را بدست بمالند و بعد از فراغ از طبخ با دو رطل نبات سفید بقوام
آورند شربتی یک اوقیه **شراب سیب** حلو ساده جهت سموم و وبا و تفریح دل
بسیار نافع است و مقوی معده و قلب است و نافع است از برای سوء مزاج حار و اشتهای طعام
آورد و اسهال صفراوی و قی صفراوی باز دارد و تهوع و غثیان را ساکن گرداند و از صناعات
[illegible] است صنعت آن بگیرند سیب شیرین اصفهانی رسیده و پوست و تخم آنرا دور کنند و آنرا
در هاون سنگی آهسته بکوبند و آب آنرا بگیرند پس آنرا در دیگ سنگی یا مسی تازه قلعی کرده
[illegible] جوش خفیفی دهند و کف آنرا بگیرند پس فرود آورده در ظرف [illegible] بگذارند که درد آن ته نشین شود پس بگیرند

صافی آنرا بہ نحویکه درد داخل نشود ده من آب آنرا بجوشانند تا بدو من رسد پس یکمن قند سفید
داخل کرده باتش ملایم بقوام آورند صنعت شراب تفاح ساده به نسخهٔ دیگر بگیرند آب سیب شیرین
سه من و آنرا چند جوش داده بگذارند یکشب تا دردی آن ته نشین شود پس با ثلث وزن آن آب
قند یا عسل یا دوشاب انگوری یا سیلان رطب بقوام آورند و بعضی آب سیب را با شیرینی بالمناسبه
بقوام می آورند عرق تفاح منقول از خط میرزا رحیم حکیم باشی که قلمی فرموده که نسخهٔ این
عرق را میرزا علاء الدین کاشی از هند آورده از برای تقویت قلب و تفریح بی نظیرست صنعت
آن سیب شیرین از پوست و تخم پاک کرده پنجمن تبریز نبات یکمن و نیم صندل سفید دو صد مثقال
دارچینی سیلانی یکصد مثقال اشنه بیست و پنج مثقال دانه هیل سی و سه مثقال و دو دانگ
قرنفل ده مثقال چوب چینی جوز بوا بسباسه از هر یک پنجاه مثقال جدوار خطائی مجرب یکمثقال
و چهار دانگ مصطکی بیست مثقال و دو دانگ سورنجان پانزده مثقال و دو دانگ مشک
خطائی چهار دانگ شقاقل بیست و پنج مثقال زرنباد هشت مثقال و دو دانگ پنج تفاح شانزده
مثقال و چهار دانگ زعفران سیزده مثقال و دو دانگ درونج عقربی شش مثقال و چهار
دانگ عود هندی شش مثقال و چهار دانگ عنبر اشهب یکمثقال بادرنجبویه شانزده مثقال و چهار دانگ
گلاب شش مینا عرق بیدمشک ده مینا اجزا را بغیر از عنبر و مشک و مصطکی و سیب و سنجد سه
شبانروز در گلاب و عرق بیدمشک بخیسانند و در وقت عرق کشیدن سیب و سنجد و مصطکی
و زعفران را داخل نمایند و مشک و عنبر را در پارچه کتانی بسته بدهان نیچه بسته عرق کشند عرق
تفاح به نسخهٔ دیگر صنعت آن بگیرند سیب رسیدهٔ خوشبو را و پوست آنرا جدا کرده با آب در دیک کنند
پس سنبل الطیب گل گاوزبان بادرنجبویه عود قماری خام زیره کرمانی صندل سفید شش بسباسه
اجزا مساوی نیم کوفته در کیسهٔ تنکی بسته دران اندازند و عرق کشند و اگر بجای آب گلاب کنند
بهترست و اگر خواهند قدری عنبر بدهان نیچه بندند و بعضی بیخ لفاح و بزر البنج نیز اضافه نموده اند
مربای تفاح در جمیع افعال اقوی از سیب غیر مرباست نافع است از برای تقویت معده
و قلب و نیکو کردن بوی دهان صنعت آن بگیرند سیب رسیدهٔ نیکو شامی و پوست آنرا بکارد
چوبی جدا کرده تخم و ثقل آنرا به ثقل کش برآورند و در آب و قدری گلاب بپزند چون نیکو پخته شود

وتفلی که در میان آنست یکرطل و در شراب مثلث بخیسانند یک شبانروز پس بجوشانند تا مهرا
شود و پس نرم بکوبند و بپالایند و عسل سفید مصفی بوزن آن در آن داخل کرده و دیگر بار بجوشانند
تا بقوام آید عود هندی زنجبیل قرنفل جوزبوا زعفران از هر یک یک درم و در نسخهٔ دیگر بجای آن ادویه
این ادویه داخل ست زنجبیل اقاقیا تا مشک از هر یک نصف مثقال عود هندی دارچینی از هر
یک ربع مثقالی زعفران نیم مثقال مشک تبتی خالص یکدانگ جمله را جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده
در هم بیامیزند و بعسل مخلوط به سیب مقوم بسرشند و نگاه دارند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال است
حلوای تفاح مقوی معده و جگر و دل و مولد اخلاط صالح و معتدل است صنعت آن بگیرند سیب
اصفهانی و پوست تخم آنرا دور کرده بپزند تا مهرا شود و در وقت طبخ قدری گلاب داخل نمایند پس
نبات سفید یا عسل بقدریکه مطلوب باشد داخل کرده بپزند تا منعقد گردد و مغز پسته کوفته داده بقدر
احتیاج داخل کرده در طبق چینی پهن کرده بکار برند **خمیرهٔ گل سیب** مقوی قلب و کبد و دماغ
و مانع صعود بخار بدماغ است صنعت آن بگیرند گل سیب و با نصف آن قند سفید کوبیده و سرشته
چهل روز در آفتاب گذارند پس بکار برند **رب تفاح** حلو با شراب و ماء اللحم جهت رفع
غشی مجرب است صنعتش آنست که آب آنرا گرفته بآتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید و نگاه دارند
و در وقت حاجت بکار برند و **رب تفاح** حامض که بطریق رب تفاح حلو پخته باشند
در اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل است بجهت غلبهٔ صفرا و غلیان خون و اسهال
صفراوی و قی صفراوی و رفع غم و الم سوداوی نافع است و رب سیب شیرین در افعال
اقوی از سیب ترش است **سکنجبین تفاحی** که قدس سره انفع است از سکنجبین ساده بشکر
از برای حرارت قلب و خفقان حار و حمیات محرقه که از تعفن صفرا در حوالی قلب باشد صنعت
آن بگیرند آب سیب شیرین اصفهانی دو رطل پس آنرا در دیگ سنگی کرده چهار جوش داده
کف آنرا بگیرند پس فرود آورده بگذارند تا سرد شود و سر آنرا بپوشانند و سه چهار ساعت بگذارند
تا درد آن ته نشین شود پس آب صافی بالای آنرا بآهستگی بگیرند که درد با آن مخلوط نگردد با دو رطل
شکر سفید فائق و یک اوقیه گلاب بجوشانند و قدری سفیدهٔ تخم مرغ ممزوج بآب بر بالای آن
بپاشند و کف آنرا بگیرند پس چون دیگر کف بر نیاورد و صافی شود باز در دیگ سنگی کرده سرکه

انگوری جبیده نیم رطل داخل کرده بجوشانند با آتش ملایم تا بقوام آید پس یک اوقیه دیگر سرکه داخل
نموده دو سه جوش دیگر داده از آتش فرود آورده بگذارند که سرد شود در ظرف چینی یا زجاجی
نگاه دارند شربتی یک اوقیه با شیره تخم خرفه مقشر **فصل در ذکر شرابهای تفاح**
شراب تفاح مطیب به نسخهٔ ابن ماسویه گفته که این شراب سرد و خشک است فم
معده را قوت دهد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دهان را خوش کند و تنگی نفس و وسواس سوداوی
و خفقان را سود دارد و حبس قی و اسهال کند صنعت آن بگیرند تفاح مز را یعنی سیب ترش شیرین
و پوست و تخم آنرا دور کنند و پنج رطل آنرا در هاون سنگی بدستهٔ سنگی بکوبند پس پنج رطل نبات
سفید و عسل سفید خوشبوی مصفی را با وی بیامیزند و هر دو را بپزند پس دوازده رطل آب باران با وی
بیامیزند و دیگر باره جمله را نیک بپزند پس یک درم مشک تبتی خالص و سه درم عود قماری و دو درم
از هر یک از سک و مصطکی سوده کوفته بیخته در آن کنند و بکفچه بهم زنند تا نیکو مخلوط شود و در
شیشه کنند و سرش را بپوشند و یک ماه در آفتاب گذارند تا مستطبر(?) شود آنگاه در سبوی
رنگین کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند **شراب تفاح مقوی** به نسخهٔ سید اسمعیل
که در ذخیره ذکر کرده ضعف قلب و امراض سوداوی را نهایت نافع است صنعت آن بگیرند
سیب شیرین شامی یا اصفهانی و پوست و تخم آنرا دور کرده بکوبند و آب آنرا بگیرند و ده من
من آب آن یکمن آب سفرجل اصفهانی و یکمن شراب ریحانی داخل کنند و همه را در دیگ کنند پس
بگیرند قرنفل یک مثقال عود قماری خام دو درم گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک از هر یک سه
درم ورق گل سرخ دو درم همه را نیم کوفته در صرهٔ کتان کشادی کنند و در آن اندازند و با آتش
ملایم بجوشانند و صره را بدست بمالند تا آبها به نصف رسد پس صره را نیکو بمالند و شیره آنرا بگیرند
و بفشارند(?) آبها را دور کنند و یکمن قند سفید داخل کرده بقوام آورند و فرود آورده سرد کرده
نگاه دارند شربتی دو اوقیه **شراب تفاح مقوی** دیگر نیست مثل این شراب دوائی در تقویت
اعضای رئیسه و دفع خفقان و تحریک شهوت طعام و اصلاح حال الفساد و حفظ جنین و دفع
وسواس و خوف از برای کسیکه آنرا سگ دیوانه گزیده باشد و از برای جمله سموم صنعت آن
بگیرند سیب شیرین شامی یا اصفهانی و پوست آنها را بکارد چوبی جدا کنند و تخم آنها را

نیز تمام دور کنند و بکوبند و هر رطلی از آنرا با ده رطل آب باران آنمقدار بجوشانند که سه ربع برود
و ربع بماند پس بپالایند و داخل کنند دران سدس وزن آن آب اترج یا آب لیموی هر کدام که باشد
پس بگیرند بازای هر یک رطل از آن انیسون پنج درم مصطگی چهار درم دانه هیل کلان جوز بوا
بسباسه قرنفل از هر یک دو درم کوفته در یک کتان کشاده کرده دران اندازند و دائم
کف آنرا بمالند تا بقوام آید از آتش برگرفته سرد کرده کیسه را خوب بمالند و شیره آنرا بر آورند و
بفشارند و دور کنند و شربت را در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند **شراب تفاح**
مقوی دیگر یعنی ضمیر آن گفته اند که نیکوترین شرابها شراب سیبی است که از سیب شامی
یا سیب اصفهانی فرا گرفته باشند گرم و خشک است در درجه اول فم معده را قوت دهد و خفقان
وقئی و اسهال را سود دارد و مقوی روح است صنعت آن سیب شامی رسیده را پوست
باز کنند و از دانه پاک سازند و پنج رطل آنرا بکوبند و آب آنرا بگیرند و پنج رطل قند را کوفته دران داخل
نمایند و دوازده رطل آب باران در آن اندازند و نیک برهم زنند و در ظرف آبگینه کرده یا در
ظرف چینی کرده و پاره مشک وزن سه درم عود هندی و سک اصلی و مصطگی از هر یک دو درم
کوفته بیخته دران اندازند و سر ظرف را محکم نموده در آفتاب بگذارند و بعد از یکماه بر آورده صافی نموده
بکار برند **شراب تفاح** به نسخه دیگر صنعت آن آب سیب شیرین آب سیب ترش شکر
ریحانی از هر یک یکمن بجوشانند و در وقت جوشانیدن این ادویه را نیم کوفته در پارچه کتانی
بسته دران اندازند عود قماری دو درم قرنفل یکمثقال گاو زبان بادرنجبویه گل سرخ
از هر یک سه درم و لیچه بلچه صره را درست بمالند و بعد از فراغ از طبخ با دو رطل نبات سفید بقوام
آورند شربتی یک اوقیه **شراب سیب** حلو ساده جهت سموم و وبا و تفریح دل
بسیار نافع است و مقوی معده و قلب است و نافع است از برای سوء مزاج حار و تشنگیهای عام
آورد و اسهال صفراوی و قی صفراوی باز دارد و تهوع و غثیان را ساکن گرداند و از صناعات
جالینوس است صنعت آن بگیرند سیب شیرین اصفهانی رسیده و پوست و تخم آنرا دور کنند و اندر
هاون سنگی بسته بکوبند و آب آنرا بگیرند آنگاه پس آنرا در دیگ سنگی یا مسی تازه قلعی کرده
چند جوش خفیفی بدهند و کف آنرا بگیرند پس فرود آورند و زمانی بگذارند که درد آن ته نشین شود پس بگیرند

صافی آنرا بنحویکه دُرد داخل نشود ده من آب آنرا بجوشانند تا بده من رسد پس یکمن قند سفید
داخل کرده باتش ملایم بقوام آورند صنعت شراب تفاح ساده بنسخهٔ دیگر بگیرند آب سیب شیرین
سه من و آنرا چند جوش داده بگذارند یکشب تا دُرد آن ته نشین شود پس بثلث وزن آن آب
قند یا عسل یا دوشاب انگوری یا سیلان رطب بقوام آورند و بعضی آب سیب را با شیرینی بالمناصفه
بقوام می آورند **عرق تفاح** منقول از خط میرزا رحیم حکیم باشی که قلمی فرموده که نسخهٔ این
عرق را میرزا علاء الدین کاشی از هند آورده از برای تقویت قلب و تفریح بی نظیر است صنعت
آن سیب شیرین از پوست و تخم پاک کرده پنجمن تبریزی سنجد یکمن و نیم صندل سفید دو صد مثقال
دارچینی سیلانی یکصد مثقال اشنه بیست و پنج مثقال دانهٔ هیل سی و سه مثقال و دو دانک
قرنفل ده مثقال چوب چینی جوز بوا بسباسه از هر یک پنجاه مثقال جدوار خطائی مجرب یکمثقال
و چهار دانک مصطکی بیست مثقال و دو دانک سورنجان پانزده مثقال و دو دانک مشک
خطائی چهار دانک شقاقل بیست و پنج مثقال زرنباد هشت مثقال و دو دانک بیخ تفاح شانزده
مثقال و چهار دانک زعفران سیزده مثقال و دو دانک درونج عقربی شش مثقال و چهار
دانک عود هندی شش مثقال و چهار دانک عنبر اشهب یکمثقال بادرنجبویه شانزده مثقال و چهار دانک
گلاب شش مینا عرق بید مشک ده مینا اجزا را بغیر از عنبر و مشک و مصطکی و سیب و سنجد سه
شبانروز در گلاب و عرق بید مشک بخیسانند و در وقت عرق کشیدن سیب و سنجد و مصطکی
و زعفرانرا داخل نمایند و مشک و عنبر را در پارچهٔ کتانی بسته بدهان نیچه بسته عرق کشند **عرق
تفاح** بنسخهٔ دیگر صنعت آن بگیرند سیب رسیدهٔ خوشبو را و پوست آنرا جدا کرده با آب در دیگ کنند
پس سنبل الطیب گل گاوزبان بادرنجبویه عود قماری خام زیره کرمانی صندل سفید اشنه بسباسه
اجزا مساوی نیم کوفته در کیسهٔ نازکی بسته در آن اندازند و عرق کشند و اگر بجای آب گلاب کنند
بهتر است و اگر خواهند قدری عنبر بدهان نیچه بندند و بعضی بیخ لفاح و بزر البنج نیز اضافه نموده اند
مربای تفاح در جمیع افعال اقوی از سیب غیر مرباست نافع است از برای تقویت معده
و قلب و نیکو کردن بوی دهان صنعت آن بگیرند سیب رسیدهٔ نیکو شامی و پوست آنرا بکارد
چوبی جدا کرده تخم و ثفل آنرا به ثفل کش برآورند و در آب و قدری گلاب بپزند چون نیکو پخته شود

از آب بیرون آورده بگیرند پس پاکیزه آنرا خشک کنند تا آبی را که جذب کرده است پس و بدین نبات سفید
را در آب آن بقوام آورده سیبها را در آن اندازند و یک جوش دیگر داده فرود آورند و سرد کرده
نگاه دارند و بعد از دو سه روز ملاحظه نمایند اگر سیب آب پس داده و شیرهٔ نبات رقیق شده باشد
سیبها را برآورده شیره را باز بقوام آورده سیبها را داخل نمایند و اگر خواهند بجای نبات عسل سفید
مصفی کنند و در آخر قدری مشک با گلاب سوده اضافه نمایند و وقت خوردن با ورق نقره تناول
نمایند **باب التاء مع المیم** تمر بفارسی خرما نامند و آنرا از ابتدای تکون تا انتها هفت مرتبه
میباشد یکی طالع و طلع نیز گویند دویم بلح سوم خلال چهارم بسر پنجم قسب ششم رطب هفتم
تمر و هر یک در موضع خود مذکور است و تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته
اند مبهی مبرودین و موافق سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی گرده لاغر شده
و ملین مفاصل و جهت فالج و اعیا و درد ورک و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و طبیخ آن با حلبه
جهت تپ بلغمی و حصاة مجرب و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و معفن اخلاط
و مصدع و مورث قلاع و رمد و درد دندان و مصلحش روغنها و خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار
و محرور را اجتناب اولی و در بلدیکه خرما حاصل نشود اهل آن بلد را باید بسیار تقلیل نمایند و دانه
خرما مرکب القوی و قابض و محرق آن جهت اسهال و ذرور سوخته آن جهت رویانیدن مژه
و قروح خبیثه و الصاق جراحت تازه و قرحه چشم و سبل مجرب و حدت بصر نافع است و چون تمر را
در شیر تازه دوشیده خیسانیده تناول نمایند و از عقب آن شیر بنوشند در تقویت باه بی عدیل
دانسته اند تمر سیرونی تمریست باریک کوچک سرخ رنگ با استه باریک کوچک و از تمر خبیص
میسازند و آن بفتح خاء معجمه و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد مهمله بفارسی چنگال
و مالیده گویند و آن غذای غلیظ و دیر هضم کثیر الغذا و مسمن است صنعت آن نان میده روغنی
را ریزه ریزه کرده با خرمای استه بیرون آورده در هم بمالند و روغن داغ کرده و بر روی
آن ریخته در هم سرشته تناول نمایند و از خرما غذای دیگر که آنرا رنگینک گویند میسازند باین طریق
که استه خرما را بیرون کرده در طبق پهن نموده آرد میده و در روغن بریان کرده اندک گلاب
و دانه هیل بر آن پاشیده و بر روی آن کرده میخورند و از رطب و تمر بیده خرما بهتر است و بس

وسیلان بفارسی دوشاب خرمای نامند و آن انواع است آنچه شیره خرمارا گرفته طبخ داده باشند
دبس مینامند و آنچه شیره آنهارا در طبقها کرده در آفتاب گذارند تا غلیظ و منجمد و منعقد گردد آنرا دبس
آفتابی گویند و آنچه جلتهای خرمارا در حجره بر هم چیده و بیکطرف نشیب حجره حوضی ساخته که آنچه شیره
از جلتها تراوش و سیلان نماید در آن جمع گردد دبس برداشته بدون طبخ استعمال مینمایند این را
سیلان نامند در دوم گرم و در اول خشک ملین طبع و کثیر الغذا و موافق بارد المزاج و بلغمی و جهت
سرفه و فالج و درد مفاصل نافع و طلای آن به تنهائی و با قسط و نمک جهت کلف و با شونیز
جهت جمود اعضا در سرما نافع و مولد سودا و محرق خون و مصلحش سرکه و بادام و خشخاش و شیرینیها
است دواء التمر مقوی باه است صنعت آن بگیرند خرمای جید را و هسته آنرا بیرون کرده در
شیر گاو بخیسانند پس خرمارا خوب سوده شیر را از بالای آن بنوشند و اگر در آن اندکی زنجبیل
داخل کنند بهتر است رب البسر قوی و اسهال باز دارد و معده ضعیف را نافع باشد صنعت آن
بگیرند خرمای نیم رسیده سبز و هسته آنرا برآورند و بکوبند و بفشارند و صاف نمایند و بآتش نرم
جوش دهند تا ثلث آن بماند نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند مربای تمر از برای تسمین
و تقویت باه مفید است صنعت آن بگیرند خرمای رسیده خوب و هسته آنرا بیرون آورده بجای
هسته مغز بادام مقشر و یا پسته مقشر گذارند و در مرتبان و یا در کدو کرده سیلان رطب یا شیره
نبات که اندکی زنجبیل در آن داخل کرده باشند بر روی وی کنند و چند روز بگذارند که شیره
در جرم خرما جذب شود پس بکار برند و اگر قدری کنجد سفید مقشر نیز داخل کنند خوب است
تمر هندی بار درختی است در غلافی و نهایت بقدر شبری و با دانها بشکل باقلای کوچکی پهن
و درخت آن عظیم و باطراف شاخها شاخهای باریک بسیار برآمده و بهر دو طرف شاخهای باریک
مقابل هم برگهای کوچک طولانی از پنج جفت تا ده و دوازده رسته و طعم آن اندک ترش و با عفوصت
بسیار و طعم ما فی الغلاف که لحم آنست ترش و سرخ تیره و به هندی املی نامند و نوع دیگر سرخ
میباشد بهترین آن پخته بکمال رسیده خالی از عفوصت صادق الحموضت منقی از حب و لیف است
که نه بسیار کهنه و نه بسیار تازه باشد در سوم سرد و در دوم خشک و مسکن غلیان صفراوی و ملین
طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در جوشاندهای مسهلی سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و حدت

خفقان حار و حکه و جرب و قلاع و عطش و تبهای حاده و تبهای عفنیه و کرب و تفریح محرورین بعد از
واکثار آن سوزش سینه و سعال و ضعف سپرز و مولد سده و مصلحش کثیرا و خشخاش و بنفشه و لعاب بهدانه
و عناب و قدر شربتش از هفت مثقال تا سی مثقال و بدلش آلوی سیاه و دو ثلث سپستان
زرشک و دانهٔ آن در سیم سرد و خشک و قابض و مغز آن جهت امساک منی مجرب است
و ضماد آن جهت خلع عضو و وثی و تقویت سستی عضل و بابیه و امثال آن جهت نضج و گشودن
دمل آزموده و تضمید مطبوخ آن مسکن اورام و دردهای حاره است و با شیر پخته آن جهت تحلیل
اورام و نضج آنها و دمامیل مفید خصوصا که با تخم ریحان کوبیده پخته باشند **جوارش تمری**
نافع از برای حبس بول و قولنج و درد معده صنعت آن بورهٔ ارمنی زیره کرمانی مدبر فطر
اسالیون زنجبیل فلفل سفید از هر یک یک جزو سقمونیای مشوی دو جزو خرمای هیرونی از
دانه و پوست پاک کرده مغز بادام شیرین مقشر برگ سداب خشک از هر یک چهار جزو ادویه را
کوفته بیخته خرما را یک شبانروز در سرکهٔ انگوری بخیسانند و نرم بکوبند و ادویه را کوفته بیخته
بآن بسرشند و مجموع را بعسل مصفی بسرشند و بوقت حاجت شربتی از آن تا چهار مثقال
بکار برند **جوارش تمری** دیگر منقول از قرابادین افندی صالح چلبی حکیم سلطان قیصر روم
نافع از برای ضیق النفس و ضیق الصدر و تقویت معده و اوجاع گرده و استسقا و تفریح قلب
و قدر شربتش سه درم صنعت آن قرنفل زنجبیل از هر یک پنج درم دارچینی سنبل الطیب
کثیرا ابلادر سته خرما حب بلسان کبابه چینی انیسون ابهل فلفل دار فلفل از هر یک یک درم مروارید
ناسفته طباشیر سفید از هر یک ثلث درمی ورق طلا و نقره شاخ گوزن از هر یک ثلثا درمی
دندان فیل مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک ثلث درمی عسل سفید خوشبوی مصفی بقدر
کفایت بدستور معجون سازند **حلوای بزر تمر هندی** قوت باه بیفزاید و امساک منی آورد صنعت
آن بگیرند تخم تمر هندی و پوست آنرا دور کنند و خوب بسایند که مثل آرد شود و در روغن بریان
کنند و با قند حلوا نمایند و اگر در آخر قدری جوز بوا و بسباسه و دارچینی و زعفران و قرنفل بسایند
اضافه نمایند میگردد اقوی والله **سکنجبین تمر هندی** که قدس سره نافع از برای تسکین شدت
حرارت و حمیات حاده و قتیکه با قبض طبیعت باشد و از برای قی صفراوی و تقویت معده و

حار نافع صنعت آن بگیرند تمر هندی نیم رطل و در دو رطل آب خالص و دو اوقیه گلاب بخیسانند یک شب
و صبح آب صافی آنرا از غیر مالیدن جرم آن بدست بگیرند و در دو رطل شکر سفید جید داخل کرده بجوشانند
و قدری سفیده تخم مرغ مخلوط با آب با آن بزنند و کف آنرا بگیرند و چون دیگر کف بر سر نیاورد مصفی
نموده باز در دیگ سنگی نموده مقدار نیم رطل سرکه انگوری جید داخل کرده بجوشانند تا بقوام
آید و نگاه دارند **شراب تمر هندی** مسکن غثیان صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط
محترقه است و مطفی و مسکن هیجان خون و جهت خفقان حار و تبهای گرم نافع است صنعت آن
بگیرند تمر هندی منقی از حب و لیف نیم من و در آب بخیسانند پس بجوشانند تا بنصف رسد صافی نموده
و نیم من قند سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی دو اوقیه **شراب تمر هندی** به نسخه دیگر
نافع است از برای تبهای صفراوی و تبهای گرم و یرقان و مسهل صفرا است صنعت آن تمر هندی منقی
از حب و لیف را در آب بخیسانند پس بجوشانند تا مهرا شود صافی نموده قند سفید بقدری که خوش طعم گردد
داخل کرده بقوام آورند و اگر قدری محموده داخل نمایند قوی الفعل میشود و حکیم معصوم گفته برای
زیادتی قوت اسهال یکدرم سقمونیای مشوی و ده درم تربد و یکدرم زنجبیل سوده اضافه نمایند شربتی
مقدار پانزده درم در آب ممزوج کرده بیاشامند **مربای تمر هندی** در افعال قریب است بشراب
آن و از آن کثیف تر صنعت آن بگیرند تمر هندی سرخ تازه و پوست آنرا دور کرده هسته آنرا بیرون آورند
و بپزند تا نرم شود پس قند سفید یا نبات سفید داخل کرده چند جوش دیگر دهند که بقوام آید و بکار
برند **معجون تمر** جهت عسر بول و قولنج نافع و بی مشقت اسهال میکند و در زمستان و تابستان
میتوان داد صنعت آن خرمای هیرونی یا تمر صرفان دانه بیرون کرده پنجاه درم یکشبانروز در
سرکه انگوری خیسانیده بپزند و از ثفالش بیرون کنند پس سقمونیا سداب خشک از هر یک
هفت مثقال فلفل سیاه یکصد دانه زنجبیل سه مثقال بوره ارمنی یکمثقال مغز بادام مقشر عدد
کوفته بیخته تمر مطبوخ در سه وزن ادویه بعسل مصفی سرشته معجون سازند شربتی چهار مثقال
با آب گرم فرو برند و این قریب است بجوارش که ذکر آن کرده شده **معجون تمری** به نسخه شفائی
قولنج را بگشاید صنعت آن زنجبیل فلفل سفید از هر یک بیست درم سقمونیا ده درم دانه خرما تخم بیرون کرده
مغز بادام برگ سداب از هر یک شصت درم خرما را یک شبانروز در سرکه خیسانیده بکوبند و با ادو

دیگر بسرشند و با نیم من عسل صاف معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم معجون
تمری دیگر قولنج بگشاید صنعت آن زنجبیل فلفل سفید از هر یک بیست درم سقمونیای مشوی
زیره کرمانی قسط قطر اسالیون تربد بیدانه منقی بادام مقشر از هر یک شصت درم سداب پنجدرم
خرما را یکروز و یکشب در سرکه بخیسانند و دست مالیده نرم کنند و دواها را کوفته بیخته با نیم من عسل
صاف معجون سازند و عند الحاجت بکار برند **باب التاء مع النون تنباکو** حکیم
میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته اند که تنباکو ظاهرا قسمی از ماهی زهرج جبلی که قلموس نامند
بوده باشد جهت آنکه در ماهیت بقسم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت بماهی چنان است که در قلموس
تعریف کرده اند و برگش مانند برگ آن که مثل برگ سنب و از آن درازتر و با اندک رطوبت چسپنده
و ساقش زیاده بذرعی و با اندک زغب و تخمش در غلافی و بسیار ریزه مائل بسیاهی و از حبه
ریزه تر و تلخ است و موید دیگر آنکه در زمان بقراط بجهت رفع وبا گیاهی را مقرر کرده که در
خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرد و آن گیاه
قسمی از قلموس بوده و این اثر با تنباکو هویدا شد و گویند باعث وفور و شهرت آن در ایران
و هندوستان پرتگیس که صنفی از نصارا است شد که چون ارض جدید را بدست آوردند که تخمینا
سنه نهصد و کسری از هجری قدسی علم باشد و از آنجا تخم و برگ آنرا بسمت ایران و هندوستان
آورد و ابتدای شهرت و وفور آن در ایران زمان سلطنت شاه عباس ثانی و در هندوستان
اواخر اکبر و اوایل جهانگیر شد که سنه یکهزار و کسری از هجری قدسی نبوی صلعم باشد و بالفعل
عالمگیر شده خواص و عوام صغیر و کبیر همه مبتلا بدان گشته اند چه در غلیان بکشیدن و چه بخوردن
و چه بسعوط نمودن و در جمیع ممالک و بلدان و قری زراعت و کشت کار آن میشود و در همه اسواق
بیع و شرای آن مینمایند و آن در آخر سوم گرم و خشک و معطش و مجفف و سم اقسام ماهی و دود
آن مصلح فساد هوا و منقی رطوبات دماغی و محرک آن است و جهت درد دندان رطوبی و در بلغمی
و خاکستر آن جهت زخم دواب و با روغن گل سرخ جهت جرب متقرح و حزاز و منع نزف
الدم جراحات تازه و تخفیف قروح مزمنه آزموده است و از جمیع ثقات شنیده شده که چون آب
غلیان را که از کشیدن تنباکو زرد شده باشد صاحبان استسقا ناشتا بخورند به سبب ادرار

بول و عرق مفرط مفید است و بزودی ازان نجات می‌یابند و گویند مارگزیده را این آب نیز مفید است
و مضر دل و دماغ یابس و مغلظ خون و مورث سده و خفقان و مکدر حواس محرورین و سوداویین است
و مصلح آن شیر تازه دوشیده است و او معیار رفع تپهاست چه معتادین آن باندک ناخوشی و تپی
که باشد ادراک لذتی ازان نمیکنند و خوش نمی‌آید در حین تپ و گویند جرمی که در آب نی غلیان
نشیند و بیخ نی غلیان جمع میگردد و اگر آنرا برآورند و فتیله ساخته و یا فتیله با آن آلوده در ناصور که مزمن
شده باشد بگذارند در سه چهار مرتبه اصلاح می‌آورد و به تجربه رسیده و چون آن جرم را خشک
نمایند و صلایه کرده مانند سرمه در چشم کشند در رفع شبکوری مجرب است و کشیدن تنباکو را
به غلیان با هموزن آن برگ بنجنگشت که بهندی سنبهالو نامند برای ضیق النفس و سرفه مزمن
و ظلمت بصر ناشی از برودت و رطوبت نافع و مجرب گفته‌اند و سعوط سائیده برگ آن که مانند غبار
نرم سوده باشند در رفع نزلات دماغی مزمن و تقطیس فرمودن بآن مفید و فرو بردن دود آن
رفع نفخ و تلیین طبیعت است حب تنباکو جهت استسقا و سرفه بارد مزمن و ضیق النفس بارد و اشتهای طعام
در رفع حبس طبیعت و امساک منی نافع صنعت آن بگیرند برگ تنباکو هرقدر که خواهند و یک شب
در آب بخیسانند پس از آب برآورده خشک نمایند و بر بالای سنگ سماق نرم بسایند و حبوب
بندند هر حبی بقدر نخودی برای استسقا و سرفه بارد و ضیق النفس ناشتا از یک تا پنج حب
و برای رفع قبض و اشتهای طعام بعد از طعام حب تنباکو دیگر که همان نفع دارد صنعت آن بگیرند
نخود خشک با پوست یا باقلای خشک مقشر هر مقدار که خواهند و با برگ تنباکو در مرتبان لا بلا
بچینند یعنی اول فرش و لحاف و آب سرد آن ریزند آنقدر که از روی آن برگذرد و هفت
شبانروز بگذارند پس نخودها را برآورده خشک نمایند و نرم کوبند با آب تنباکو سرشته حبوب
بندند سه حب یکی صبح یکی شام و اگر با هضم بسیار ردی و حار المزاج باشد یک وقت ظهر نیز فرو برند
و از خوردن ترشی و بادی اجتناب نمایند روغن تنباکو که برای فالج و لقوه نافع است
صنعت آن ورق سبز کوبیده تنباکو دو سیر برگ توم خار دار تازه با شاخها یک سیر هر دو را
خشک کرده کوفته در چهار چند آن آب بجوشانند که یک سیر باقی بماند پس صاف نموده روغن
زیتون یا روغن بید انجیر آن قدر بجوشانند که آب تحلیل رود و روغن بماند بعد تنقیه در جای

گرمی بر بدن بمالند مجرب است عرق تنباکو بدانکه فرا گرفته اند متاخرین ازان عرق دیگر آن
عرق نافع است از برای فالج و لقوه و استرخای اعصاب و استسقا و مفاصل بارد و تحلیل ریاح
معده و تفتیح سده های گرده و ماساریقا و تحلیل مواد فاسده رحم و تفتیح سده های آن و از برای
هضم طعام و آوردن شهوت طعام و رفع صداع بلغمی و رعشه و جمیع امراض بلغمی و امراض حادثه
از ریاح بارده خصوص قولنج بلغمی و ریحی صنعت آن تنباکوی زرد خشک یکچهار یکمن تبریز و اگر
خشک نباشد تر آن سه چهار یک نانخواه صعتر از هر یک پنج مثقال دارچینی قرنفل اظفار الطیب
حاشا از هر یکده مثقال همه را در چهار من تبریز آب یکشبانروز بخیسانند پس عرق کشند
و هر صبح و شام پنج مثقال آنرا بنوشند و سوخته تنباکو جهت دفع جراحات دواب نافع و بار وغن
گل سرخ جهت جرب متقرح و خزاز و منع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه
آزموده است و خوردن آن با برگ تانبول ربو را نافع است گوڑاکو بضم کاف عجمی و سکون
واو و فتح رای هندی چهار نقطه والف و ضم کاف عجمی و واو لغت هندی است و از تراکیب
ایشان که بجای تنباکو در سر غلیان میکشند صنعت آن تنباکوی هندی اگر نرم و رطوبت
دار و بهتر و الا آب بر آن پاشیده که نم بردارد و ساق میان برگ آنرا جدا کرده با کارد و یا
ساطور آن را ریزه ریزه نمایند و با هم وزن آن اگر تنباکو بسیار تند نباشد و کم شیره است
و الا با یک وزن و یک ربع تا یک و نیم وزن آن شکر سرخ که بهندی گڑ نامند در هاون
چوبین و یا سنگی خوب بکوبند که ممزوج گردد پس در ظرفی کرده سر آنرا بسته در بلدان حاره
یابسه تا یک هفته در زمین دفن نمایند و در بلدان حاره رطبه احتیاج بدفن نیست در جای
نمناک بگذارند تا تخمیر یابد پس استعمال نمایند و هر چند تنباکو تندتر بهتر و شکر سرخ صاف و غلیظ
تر باشد بهتر تخمیر می یابد و بهترین تنباکوها برای آن بهیلسه گونی است خصوصا نوع اعلای
آن بعد ازان انواع تنباکوی هندی و بنگالی دیگر که ممتاز و برگهای آن ضخیم و تند طعم و
رایحه و خوشبو باشد و بعضی برای خوبی طعم و رایحه قدری مربای به در وقت کوبیدن داخل
مینمایند و بعضی در تنباکو هائیکه بسیار خوشبو نیستند قلیلی سنبل الطیب کوبیده ممزوج میکنند
و طریق استعمال آن بدو نوع است صاحبان سلیقه نابه از نقره و یا از آهن و یا سفالی ساخته

یکروی آنقدری کوڑاکو چسپانیده در سر غلیان میگذارند که از طرف چسپانیده کوڑاکو در جوف
سر غلیان باشد و طرف خالی آن بالا و بران اخگرهای آتش گذاشته و بعد از زمانی که حرارت در آن
تاثیر نمود و شروع باحتراق آن کرد آتشها را میکشند تا تمام محترق گردد و چون تمام سوخته شد تجدید
مینمایند و سفوف سوخته آن جهت درد دندان و تقویت آن و تقویت لثه و خوردن آن جهت
طحال و کرم معده و رفع خواهش گل خوردن و امثال اینها و منافعی که در تنباکو ذکر یافت میشود
و بهترین تابها سفالی است زیرا که نقره و آهن زود گرم میشوند و بزودی محترق میگردانند و طعم آنرا
نیز فاسد میسازند و نوع دوم آنست که مردم کم مایه قدری از آن را در سر غلیان گذاشته
بر آن آتش میگذارند و میکشند و این را باصطلاح خود سلفه نامند طبیعت آن گرم و خشک در سوم
افعال و خواص آن جهت امراض رطوبی سینه و معده مانند سرفه و ضیق النفس و تحلیل ریاح
و هضم طعام و امثال اینها نافع المضار مضر محرورین خصوصا صاحبان قلب حار و دق و سل
و خفقان و توحش و امثال اینها را و آشامیدن مقدار قلیل از آن که بطریق حبوب سرفه حسب
در وقت هیجان سرفه بار در رطوبی و ضیق النفس بلغمی بلع نمایند نافع چنانچه شخصی ثقه نقل
نموده که در سفری ادویه حاضر نبود و مردم بسیاری را سرفه رسید قدری کوڑاکو بدست آمد انرا
حبوب صغار ساخته بانها میخورانید و هر یک بخوردن هفت هشت حب بتفاریق صحت یافتند و اگر
جهت سرفه بجای کوڑا مویز منقی بسرشند و حبوب صغار ساخته استعمال نمایند انفع است مرهم
تنباکو از برای زخم ناصور و زخم صلاح زهر دار صنعت آن تنباکو سه جزو انزروت یک جزو
زاج سفید نیم جزو زنجار یک جزو موم کافوری سه جزو پیه بز یا گوسفند دو جزو تنباکو را خشک نموده
باجزا کوفته بیخته با شمع و پیه ممزوج نموده استعمال نمایند وقتیکه همه گوشت مرده را خورده بگوشت
صحیح رسید روز بروز اجزای تنباکو کم نمایند که زود گوشت بروید مرهم تنباکو از برای امراض
مذکوره که در نسخه قبل ذکر یافت نافع صنعت آن تنباکو پیاز سیر دو عدد وزن برابر در روغن کنجد
جوش دهند تا سوخته گردد بر آورده صاف کرده قدری موم شسته داخل کرده مرهم سازند
و بکار برند معجون تنباکو جهت سعال عتیق و ضیق النفس بعد از تنقیه دو مثقال آنرا بخورند
و بالای آن یکپیاله شربت خوری عرق کاسنی میل نمایند و اگر محروری مزاج باشد یکمثقال

کافی است صنعت آن و طریق ساختن آن این است که ورق تنباکوی سبز کوچک خشک نموده یک حبه
کوفته با ده سیر آب چندان بجوشانند که یک سیر باقی بماند بعد از آن صاف نموده با دو سیر قند بقوام
آورده تناول نمایند **فصل در ذکر نسخ تنزوها تنزو خطائی** که آنرا اشتا چینی
گویند و آن اقراصی مصنوع است مائل بسرخی و بعضی مائل بسبزی که از خطا می آورند و اقراص
سیاه رنگ نیز از کاشغر می آورند که باسم تنزو نیز معروف است مسفر نمایند که ظن احقر آن
است که تنزو خطائی عصاره برگ حنای خطائی است که با گلی که از یکی از معادن باد زهر
معدنی بهم می آورند سرشته اقراص ساخته بمهر ملک آن ملک بجهت اعتبار رسانیده باطراف
می آورند و چون باد زهر معدنی مختلف الالوان است لهذا تنزو نیز مختلف الالوان میباشد
و آن مرکب القوی است قابض و رادع و محلل اورام بارده و حاره و مسکن اوجاع آن و مسکن
درد سر و گزیدن هوام و محلل خنازیر و اورام صلبه و فرزجه آن جهت افراط سیلان رطوبات
رحم و جمیع علل آن که از رطوبت باشد و قاطع نزف الدم جراحات و اشتا مینا یکدانگ آن
تا نیم مثقال جهت اسهال دموی و بواسیر و نفث الدم و قیء الدم و ذرور آن جهت قرحه چشم
و مقعده و قضیب نافع و مضر شش و مصلحش کثیرا است تنزو خطائی منقول از مرکبات
افندی صالح چلپی طبیب سلطان ابراهیم قیصر روم گفته که این تنزو از تنزوهای حار که بیشتر
کمتر است صنعت آن پوست بیرون پسته ده درم عود قماری خالص هشت درم قرنفل قند نخل صندل
سفید طین قبرسی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربی طباشیر سفید [illegible] هیل سنبل
الطیب تخم خربزه از هر یک پنج درم گل مختوم مصطکی مروارید ناسفته یاقوت رمانی مرجان [illegible]
لاجورد مغسول زمرد مشک عنبر اشهب قرص تنزو حار که بعد از این می آید از هر یک سه درم
جدوار خطائی مجرب ده درم افیون خالص دو درم فادزهر خطائی معدنی پنج درم ادویه را آنچه
کوفتنی است کوفته بیخته و صلایه کردنی را با گلاب صلایه کرده پس بگیرند ابریشم خام و در گلاب
و عرق ریاحین جوشانیده صافی نموده لعاب کثیرا داخل کرده اجزا را بآن سرشته اقراص سازند
تنزوی حار تالیف حکیم محمد حسین و صنعت آن مرمکی کندر و کر ریوند چینی مقل ازرق [illegible]
از هر یک بیست مثقال قسط بحری قسط تلخ ایرسا زعفران مصطکی رومی قردمانا بارزد پوست

تخم کبر برگ کبر سکبینج مقل الیهود صمغ عربی حب الغار صبر سقوطری زرد برگستان حلبه شیاف
مامیثا سلاجه از هر یک ده مثقال جند بیدستر جدوار خطائی مجرب زرنباد شونیز سعد کوفی
گل ارمنی مغسول اشنج فرفیون قنه نقل کبریت زرد سلیخه سیاه مشکطرامشیع حاشا بزر حرمل
قصب الذریره از هر یک پنج مثقال اشق جاوشیر مقل ازرق از هر یک پانزده مثقال برگ سداب
ورق گل سرخ برگ حنا برگ سرو برگ مورد زهره گاو از هر یک پنجاه مثقال قیصوم بیست
مثقال اول مرتبه برگ سداب و گل سرخ و برگ حنا و برگ مورد را در آب بسیاری بجوشانند تا ثلث
بماند پس صاف نموده و نشسته نگاه دارند پس صموغ آنچه حل کردن آنها ممکن باشد حل نموده والا و
باقی ادویه یابسه را کوبیده و بیخته با صموغ و زهره گاو ممزوج نموده در هاون کرده از آب مطبوخ
اول اندک اندک داخل کرده تا جمیع آب مطبوخ بکار رود پس قرص ساخته مهر کرده نگاه دارند شنزوی
دیگر تالیف نواب حکیم احمد غفران مآب حکیم باشی که در قزوین ساخته بودند صنعت آن مرمکی
صافی زراوند طویل قسط بحری کندر ایرسا ریوند چینی جند بیدستر صندل کشنیز جدوار خطائی
مجرب زرنباد جنطیانا گل سرخ مقل ازرق زعفران مصطکی رومی مشک بادیان ختائی
زیبق کشته کوفته بیخته بگلاب سرشته و زر داده قرص نموده مهر نمایند شنزوی حار دیگر
تالیف مرحمت و غفران پناه میرزا زین العابدین موسوی برادر نواب غفران پناه میرزا محمد
حکیم باشی صنعت آن قسط بحری صندل سفید بادیان ختائی زرنباد جنطیانا کتیرا کندر مقل الیهود
مرمکی صافی صندل سرخ گل ارمنی مغسول جند بیدستر از هر یک پنج مثقال زیبق مقتول هفت
مثقال ایرسا مصطکی رومی از هر یک هشت مثقال قسط تلخ جدوار خطائی مجرب از هر یک سه مثقال
ریوند چینی سورنجان بصری زراوند طویل از هر یک ده مثقال طین شاموس شش مثقال زعفران
چهار مثقال مشک تبتی یک مثقال کوفته بیخته بگلاب سرشته اقراص سازند شنزوی حار دیگر
نافع جهت وجع مفاصل بارد و اما در مفاصل حار با ادویه بارده استعمال میتوان کرد صنعت
آن لبان سورنجان بصری مرزنجوش گل خطمی اکلیل الملک از هر یک ده مثقال خولنجان
شیاف مامیثا سعاتر بغدادی ارده جو از هر یک پنج مثقال پوست بیخ لفاح زعفران افیون
از هر یک دو مثقال کوفته بیخته با آب برگ حنا سرشته اقراص سازند شنزوی بارد از تالیف

حاج حسین جراح مستعمل در اورام حاره و مسمی به قرص مبارک نمود در افیون ذکر یافت در اقراص
افیونی تنزوهی دیگر از حکیم احمد منقول از خط برادرزاده معزی الیه حکیم محمد باقر صنعت آن
قسط بحری صندل سرخ بادیان خطائی زرنباد کثیرا گل ارمنی طین مختوم کندر مرکی از هر یک پنج
مثقال جنطیانا زعفران از هر یک چهار مثقال ایرسا مصطکی سیماب کشته از هر یک هفت مثقال
قسط تلخ جدوار خطائی از هر یک سه مثقال ریوند چینی زراوند مدحرج مقل ازرق سورنجان
صندل سفید از هر یک ده مثقال طین شاموس شش مثقال بگلاب سرشته اقراص سازند قرص
تنزوهی منقول از مرکبات حکیم صالح چلپی طبیب سلطان ابراهیم قیصر روم گفته که این قرص
نافع است از برای حمیات وبائیه و جمیع سموم و از برای تقویت اعضای رئیسه و امراض سوداویه
و حبس اسهال و نفث الدم از هر موضع که باشد صنعت آن گل مختوم یکصد و نود و دو درم عنبر
اشهب نود و شش درم مشک تبتی غالیه انجو یعنی مروارید ناسفته از هر یک بیست و چهار درم عود
قماری خام هشتاد درم صندل سرخ سه صد و هشتاد و چهار درم صندل سفید بیست و چهار درم مصطکی
بیخ شکی خولنجان دارچینی صبر سقوطری ریوند چینی هلیله زرد مقشر ازبوی گل ارمنی هلیله کابلی
افسنتین رومی مرجان قرمزی از هر یک شانزده درم ورق طلا هشت درم بادزهر یکصد و
شصت درم ابریشم محرق شصت و چهار درم دندان فیل سوخته سه صد و سی و شش درم
یاقوت سرخ زمرد یاقوت زرد یاقوت کبود از هر یک سی و دو درم ادویه را آنچه کوفتنی است
کوفته بیخته و آنچه صلایه کردنی است صلایه کرده بآبی که کثیرا در آن خیسانیده صافی نموده باشند
سرشته اقراص سازند باب التاء مع الواو توت شامی شیرین آنرا نبطی و ترش
آنرا شامی نامند و شیرین آن در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون
صالح و مشهی موافق سینه و شش و مرطب دماغ و در انضاج شبیه بانجیر و مفتح سده و مصلح سعال
جگر و فساد سپرز و مسمن و مقوی بیه گرده و جهت آبله و حصبه نافع و مفسد معده و سریع الاستحاله
بخلط حاضر آن و مصلحش سکنجبین است و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک و قابض
و مطفی حدت خون و قامع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد باعضا و مواد حاره بحلق و زبان
و مسکن عطش و منبه اشتها و غرغره آب آن جهت ردع و تحلیل مواد و تقویت حلق و خشکی آن

جهت قرحهٔ امعاء و اسهال حار و رب آن نائب مناب آب آن و خشک آن مضر سینه و عصب
و مصلح آن عسل و جوارشات و طبیخ آن با عسل و انجیر جهت سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت
بغایت نافع و طبیخ برگ آن نیز همین اثر دارد و رطوبت بیخ آن را که جدا شیده در چرم کنند و آنچه در عرض
شبانروزی جمع شده باشد ضبط نمایند مسهل قوی جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرگ
نافع است و از صمغ توت هم همین آثار می آید و مضمضه بطبیخ پوست درخت و برگ آن جهت درد
دندان نافع و خائیدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و عصاره برگ آن بقدر یک اوقیه و نیم جهت
گزیدن رتیلا و هوام و ضماد آن با سرکه در حمام جهت شری و زرده و طلای برگ آن با روغن زیتون
جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد توت نارس آن با سرکه جهت دفع شقاق و شری آزموده است
رب و شراب رب و شراب آن میباشند نافع از برای درد گلوی صفراوی و دموی
آشامیدن و غرغره بدان و مسکن صفرا و حدت خون صنعت رب توت شامی بگیرند آب توت را
و در دیگ سنگی کرده بآتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید نوع دیگر رب شاه توت منقول از معصوم
خداوند خناق را سودمند بود صنعت آن بگیرند عصاره توت شامی و بپالایند و بآتش نرم آهسته
جوشانند تا به نیمه آید پس پنج رطل از این آب با سه رطل مثلث جوشانند تا سه یک بماند بعد از آن شب یمانی
و مر و زعفران از هر یک درمی کوفته بیخته ممزوج نمایند صنعت شراب توت شامی بگیرند آب توت را
و بجوشانند تا به نصف رسد پس فرو آورده یکشب بگذارند تا دُرد آن ته نشین شود و صبح آب صافی از آن بگیرند
چنانچه درد داخل نشود و با یکمن قند سفید بقوام آورند شربتی دو اوقیه و این رب و شراب قابض و
مطفی حرارت خون و قاطع صفرا و رادع و مانع ریختن مواد اند بحلق و زبان و غرغره بآن رادع محلل
مواد و مقوی حلق است و چون هشت درم ریشهٔ توت را با سه اوقیه انجیر زرد در نود مثقال آب
بجوشانند تا به نصف رسد صافی نموده بنوشانند مسهلی قوی است از برای خلط سودا و غریب الاثر است
و عصاره برگ توت جهت گزیدن هوام نافع **توابل** اصطلاح است از برای ادویه یابسه که در
اطعمه کنند مانند زیره و دارچینی و کشنیز خشک و غیرها **تودری** اسم فارسی است و بیونانی
اروسیمن و بعجمی شیر جیهم نامند نبات او را برگ دراز و بی ساق و شاخهای او سرخ و صلب
و باندک خاری ریزه و ثمرش در غلاف باریک و لطیف و تخمش از عدس کوچکتر و اندک پهن و سرخ

وزرد و سفید میباشد و بهندی تودری و در اصفهان قدومه گویند و سرخ او را قدومهٔ گلگون و او غیره است
چه خبه را خاکشی نامند و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که حقیر نبات هر دو را مشاهده نموده است و هر دو در
اثار قریب بیکدیگر اند و در دوم گرم و در اول تر محرک باه و مسمن جهت برودت احشا و سرخ
کردن رخسار و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و تصفیهٔ صوت و سعال دموی و
یبسی و مطبوخ آن در شیر جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار نافع قدر شربتش تا پنج درم و بدلش بهمن
سرخ است و نبات آن قابض و در نهایت ردع است دواء التودریین از تالیف آن مرحوم مهدی
و مسمن و صافی کنندهٔ بشره و صوت است صنعت آن تودری گلگون تودری زرد از هریک مثقال
در شیر گاو پنج سیر من تبریز بجوشانند پس بهمن سرخ خولنجان زنجبیل دارچینی از هریک یکدانگ داخل کرده
نبات سفید یک اوقیه طبی اضافه نموده بنوشند نافع باد توتیای معرب از دودیای فارسی است
و یونانی تمقولس نامند و آن معدنی و مصنوعی می باشد و آنچه صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن
و دیگران نیز در باب توتیا نوشته اند اکثرش بی اصل می نماید مثل آنکه معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید
شبیه بپوست تخم شتر مرغ که بر وی چیزی مثل نمک ظاهر باشد و گفته که بهترین اقسام است و یکی زرد
و یکی کبود شفاف و آن غلیظ تر از همه است و مشهور بتوتیای هندی و توتیای فیلک در غایت محدث (?)
است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آنست که مصنوع از دود قلعی و اسرب و شبه که بفارسی
روح توتیا و بهندی جست نامند باشد و سوم را از مس بعمل می آورند و چند قسم دیگر نیز قلمی فرموده
اند چنانچه در تحفه و غیر آن بتفصیل مذکور است و تحقیق آنست که توتیای کرمانی که انا بیبی (?) ممالک
نیز و بهندی کهپریه (?) سنگ بصری میخوانند دودی است که در کرمان که معدن سرب است در وقت
گداختن سنگ آن بعمل می آورند بدین طریق که در کورهٔ آن که در طبقه میسازند بلند و بر سر آن جای
آتش کردن میگذارند مثل اجاغ و از خاک چسپنده که در عرف انرا خاک رست مینامند و بعضی غورا (?)
بدان سر میشویند خاک مسطور را خیسانیده و خوب سرشته و ورزیده از آن شمسها و قلمهایی ساخته است
بشکل خیار شنبر و رکه دو سر آن اندک باریک طول آن مقدار یک شبر باشد میسازند و خشک نموده
در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک مینمایند و آنها را در طبقات کورهٔ مذکور چپ و راست چلیپا خوابانیده
می چینند و سنگ سرب را که تازه از معدن برآورده اند میگدازند تا دود آن بر آنها پیچیده منعقد گردد

وضایع نشود و چون بعد مدتی باز یابند که قدری منعقد شده و بر آنها انعقاد یافته آن شمعها را بر می آورند
و شمعهای دیگر بدستور بجای آنها می چینند و همچنین پس آن شمعهای معقود آن دود را باهستگی
میشکنند و دودهای معقود را که بشکل قلم و انبوبه و سفالک است جدا کرده نگاه میدارند و باطراف می برند
شنیده شد که بدستور مسطور از سنگ روح توتیا نیز در چین کداز بعمل آورند و خاصیت بسیار دارد
نوع دیگر آنست که کوره آنرا بشکل تنوری سر تنگ بلند میسازند و در زیر آن جای آتش کردن
میگذارند و از پائین تا بالای دیوار آن تنور میخهای سفالین بدستور مذکور نصب میکنند و سنگ سرب را
در زیر آن تنور با آتش قوی میگدازند تا بخار غلیظی که از آن صعود میکند بر میخها بچسپد و منعقد گردد
چنانچه ذکر یافت و آنچه بر پائین میخها بچسپد غلیظ و انبوبی میباشد و آنچه بطریق کرد بر حوالی کوره و دیوار
آن چسپیده شده است و تراشیده جمع میکنند آنرا توتیای کرد مینامند و پارچهای انبوبی که مشابه است
بقلم یا دو رنگ آن خاکستری و صدای آن مثل چینی شکسته میباشد اعلی و خالص و ناصاف آن
مغشوش است اقسام آنرا بدون تغسیل استعمال جائز نیست بدانکه توتیای هندی مستعمل در اکثر اکحال
آنچه آن قدس سره در اکثر مواضع ضبط فرموده اند همین است نه توتیای اخضر جامد اکحال
چون از کرمان به بصره برده و از آنجا بهند و ایران میبرند مشهور به بصری گشته و الا در بصره نمیشود
و امین الدوله ذکر نموده که توتیای بحری نیز میباشد و آن سنگ سفید مستدیر شبیه به سنگ ریزه
میباشد و جالینوس توتیا را در اول سرد و در دوم خشک دانسته و مغسول آنرا بارد و مجفف بی لذع
و مشوی آن لطیف تر و مقوی چشم و حافظ صحت آن و مانع انحدار مواد و جهت تقویت روح
باصره و قرحه چشم و قضیب و عانه و مقعده و سرطان متقرحه و جراحات بینی و سایر اعضا و اندمال
قروح و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و تنشیف رطوبات و قطع نفث الدم و نزف الدم
و تقویت معده مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شربا و ضمادا و اکثر امراض عین و اکله و شیاف
آن جهت حرقة البول و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد و مصلح آن عسل و قدر
شربتش تا نیم مثقال و قسم هندی آن قاتل و بدلش توبال آن ساذج و نصف آن توبال النحاس مغسول
و گویند مرتشیشا و اقلیمیا بدل آنست و در امراض عین مستعمل غیر توتیای هندی اخضر است و مراد از
توتیای هندی توتیا سفالک است که بهندی کهپریا نامند و دستور غسل آن بطریقیکه مسعود

سنجری در حقایق اسرار طب ذکر کرده آنست که بگیرند توتیا را و با آب صلایه کرده و سحق بلیغ نموده پس
آنرا در پیاله کرده آب بر آن ریزند و بر هم زنند و در پیالهٔ دیگر کنند و دُرد آنرا دور کرده آب را
بگذارند تا ته نشین شود و آب آنرا بجه علقه دور کرده ته نشین آنرا باز باب سحق کرده در پیاله کرده
آب بران ریزند و بهم زنند و در پیالهٔ دیگر بکنند و دُرد که در پیالهٔ اول ماند دور کرده پیالهٔ دوم
بگذارند تا ته نشین شود و بهمین دستور سه مرتبه عمل نمایند پس ته نشین آنرا خشک کرده استعمال نمایند
و بعضی گفته اند طریق آنست که توتیا را سحق بلیغ نموده در کیسهٔ کتان مهلهل النسج کرده و کیسه را
در پیالهٔ چینی گذاشته آب باران بر سوی آن کیسه حرکت دهند تا رقیق و لطیف آن بیرون آید و باقی
ماند در صره رمل غلیظ و وسخ آن پس آن آب را در پیالهٔ دیگر کرده بریزند بر آن کیسه آب باران
مرتبه دیگر آنچه اول مرتبه بعمل آورده این مرتبه نیز بعمل آورند و آنچه در آب بر آمده بر روی آب
اول بینند و همه را حرکت دهند و در پیالهٔ دیگر ریزند پس هر چه در ته پیاله ماند دور کرده و آنچه در پیالهٔ
دوم ریخته اند بگذارند تا ته نشین شود و آب آنرا بجهه علقه گرفته و ته نشین آنرا خشک کرده بکار
برند و بعضی دیگر طریق غسل آنرا چنین مقرر کرده اند که توتیا را کوفته بیخته مخلوط با آب باران نموده
حرکت داده آب را در پیالهٔ دیگر ریزند و آنچه در پیالهٔ اول مانده باز صلایه نمایند پس در پیالهٔ
نموده آب بران ریزند و حرکت دهند و در پیالهٔ دیگر ریزند و دُرد آن باز بسایند تا دیگر در ته
کاسه چیزی نماند پس بگذارند توتیا را تا ته نشین شود و آب بالا ایستد آنرا دور کرده توتیا را
خشک نموده بکار برند طریق تشویهٔ توتیا آن است که آنرا با آب بسائیده قرص نموده در آتش
نرم بر روی سفال گذارند و بگردانند تا خشک شود و مشوی آن لطیف تر است و مقوی چشم
و حافظ صحت آن و مغسول آن مجفف بی لذع است و دستور پروردن توتیا با آب غوره بگیرند
توتیای کرمانی کوفته بیخته نرم بسایند و در ظرف چینی یا شیشه در آب غوره که خوب صاف کرده باشند
بخیسانند و تا نه روز هر روز آب غوره را تازه کنند پس از نه روز دیگر با آب غوره صاف تازه
پرورده باشند بر روی سنگ سماق اندازند و آب غوره که خوب صاف و بی جرم باشد و با
برف و یخ سرد کرده باشند باهستگی بسایند و چون خشک شود باز آب غوره سرد نموده اندک اندک
بر آن ریخته بسایند تا آنکه بغایت نرم سوده شود پس در سایه خشک نمایند و در ظرف شیشه نگاه دارند و

بکار برند صنعت توتیای هندی که توتیای اخضر است آنست که مس را قلمهای باریک تنک کرده ریزه
ریزه بمقدار نصف باقلا نموده و یا ربع و ثلث وزن آن زاج سفید و بعضی بجای زاج کبریت ممزوج
نموده در دیگ سفالی کرده سر دیگ را بند نموده اطراف آنرا به گل حکمت گرفته زیر آن آتش
بسیار ملایم میکنند تا زاج و یا کبریت بتدریج سوخته شود و چون دانستند که تمام سوخته شد فرود
می آورند و سر دیگ را گشاده آنچه مس سوخته باشد جدا کرده نگاه میدارند و تتمه را باز با زاج
و یا کبریت بهمان وزن ممزوج نموده در دیگ میکنند و بهمان نحو میسازند و همین عمل را مکرر مینمایند
تا تمام سوخته شود پس مسهای سوخته را در آب بسیار حل کرده در حوضی می ریزند و سه چهار روز
میگذارند تا متعفن گردد و پس بهم زنند و زمانی میگذارند که درد وی آن ته نشین شود و آب سبز
بالای آنرا گرفته در ظرفی نگاه میدارند باز روز دیگر برهم زده آب سبز بالای آنرا میگیرند
و در آب روز اول می ریزند همین عمل میکنند تا دیگر آب رنگین نشود پس آبها را در دیگ مسی کرده
میجوشانند تا غلیظ گردد پس در دیگ گلی جوش میدهند تا خشک و منعقد گردد پس دیگ را فرود آورده
از میان آن بر می آورند و اگر بر نیاید دیگ را شکسته بر می آورند **فصل در ذکر نسخ حبوب
توتیای هندی** **حب توتیا** که جهت آتشک نافع است صنعت آن توتیای اخضر هندی نیم
نبات هندی مرداسنگ از هر یک یکدرم هلیله زنگی سیاه یکدرم در آب لیموی کاغذی یک شبانه روز
سحق بلیغ نموده حبوب بندند هر حبی بقدر ماشی و در سایه خشک نمایند شربتی یکحب با شوربای
گوشت و یا آب لیمو سائیده بر موضع زخم طلا نمایند **ایضاً حب توتیا** جهت آتشک صنعت آن توتیای
هندی هلیله زنگی از هر یک سه مثقال کپور چهار رتی قرنفل بیست و یکدانه فوفل دکهنی یکدانه
جمیع اجزا را در یکصد و یک لیموی کاغذی سائیده حبوب بندند هر حبی بقدر نخودی بزرگ شربتی
یکحب تا هفت روز و اگر جراحت باشد با آب لیمو یا آب خالص سائیده نیز طلا نمایند و غیر نان و شیرینی هر چه
خواهند بخورند **حب توتیا** به نسخه دیگر جهت مرض آتشک صنعت آن هلیله تهوتها یک توله پوست هلیله
کابلی سه توله هر دو را دوازده پاس متوالی با آب لیموی کاغذی صلایه نموده بعد از آن حبوب
بندند هر حبی بقدر نخودی شربتی یکحب با آب لیموی کاغذی فرو برند و اگر زخم بزرگ باشد قدری
از آن حب را با آب لیمو سائیده بر آن بمالند **حب دیگر** توتیای هندی یک توله هلیله سیاه

دو تولہ حب السلاطین دوازده دانه هر سه را با پنجاه عدد آب لیموی کاغذی سائیده حبوب بندند حب
بقدر نخودی شربتی یک حب با آب لیمو بخورند و سوده یک حب را با آب لیمو بر زخم طلا نمایند دوار التوتیا
جهت آتشک و جذام و قروح خبیثه نافع و مجرب است صنعت آن بگیرند یکعدد لیموی کاغذی و از میان به
برند و یک سرخ توتیای هندی را بسوزانند بمقداریکه خاکستر گردد و بر یک حصه آن بپاشند و چه
مکنند تا تمام آب آن مکیده شود پس حصه دوم را نیز مکند و بالای آن یک پیاله شوربا از هر گوشت
که باشد و اگر گوشت موجود نباشد و یا نخورند مانند بعضی هنود ماش یعنی مونگ را با برنج جوش
دهند تا خوب طبخ یابد و مهرا شود صاف نموده با اندک نمک و پیاز یکبار داده نیم گرم بیاشامند و معنی
یکبار در ماش و گر خواهد یافت انشاء الله تعالی پس قی آورد و بعضی را بشدت و رطوبات غلیظه لزجه
زرد رنگ دفع نماید و اسهال نیز کند همان نوع اخلاط و تا ده روز همچنین بعمل آورند انشاء الله
شفا حاصل میگردد هر نوع علت که باشد **فصل در بیان ذروراتیکه اصل عمود**
در آنها توتیا است ذرور اغبر قروح چشم و باد سبل و جرب را سود دارد صنعت
توتیای کرمانی مغسول شیح محرق مغسول نبات سفید از هر یک پنجدرم انزروت سفید پرورده
شیاف مامیثا از هر یک ربعی نیکو سحق نموده استعمال نمایند و در نسخه دیگر این ذرور انزروت
شیاف مامیثا داخل نیست ذرور ریکه دمعه و جرب را سود دارد و روشنائی چشم بیفزاید
و پیران را موافق باشد صنعت آن توتیای کرمانی سه درم هلیله زرد صبر زرد دار فلفل زرد چوبه
از هر یک پنجدرم فلفل سیاه دو درم کوفته بیخته همچون سرمه بکار برند ذرور یکه نافع
است از جهت درد چشم کهنه و سرخی و آب رفتن از چشم را صنعت آن توتیای مغسول نشاسته
سفید آب قلعی مساوی کوفته بیخته ذرور نمایند و شیافاتیکه اصل و عمود در آنها توتیا است در حرف
الشین ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی **فصل در بیان مراهم توتیائی مرهم توتیا**
که جهت جراحات قضیب سودمند باشد صنعت آن توتیا بیست درم صلایه کرده با موم زرد و دیگر
مستعمل بودن آن و روغن گل سرخ یکصد درم درهم گداخته مخلوط کرده در هاون بدست
بمالند تا یکسان شود و استعمال نمایند و در نسخه دیگر روغن گل و موم زرد از هر یک پنجاه درم
مرهم دیگر که جراحت قضیب را بغایت مفید است و بهندوی باصلاح می آورد صنعت آن توتیای

کرمانی پوست تخم مرغ مکلس کاغذ سوخته از هر یک یکجزو مرداسنگ یکجزو و نیم انزروت سفید دم الاخوین
از هر یک دو جزو کوفته بیخته با موم و روغن گل گداخته بدستور مرهم سازند و در نسخهٔ دیگر زاج سوخته
یکجزو داخل است مرهم دیگر که جراحت قضیب را در دو سه روز باصلاح آورد صنعت آن قدری توتیای هندی
مازوی سبز از هر یک جزوی قدری را در هاون چوبی با آب گرم نرم سازند و از پارچهٔ نازکی صاف کنند
و قدری سیماب را با آب دهان کشته توتیا را در سفال آب ندیده بریان کرده با سائر ادویه نرم بکوبند
و از حریر بیخته موم سفید غیر مستعمل در روغن گل سرخ یا روغن کنجد گداخته ادویه را با آن داخل کرده
در هاون بدسته بمالند تا یکسان شود پس اول مرتبه محل زخم را با آب نیم گرم که در آن برگ حنا و جعده
جوشانیده باشند بشویند اما این مرهم را وقتی بگذارند که مراد تخفیف قروح باشد مرهم توتیا به نسخهٔ
حکیم لطف الله صنعت آن توتیا مرمکی صافی [illegible] علک البطم انزروت از هر یک هفت درم زفت
رومی چهار درم موم شانزده درم روغن زیتون یکصد و پنجاه درم موم و زفت را در روغن بگدازند
و صموغ را حل کرده داخل نمایند که یکسان و مرهم شود و در ظرف چینی نگاه دارند و بکار برند مرهم توتیا
که جمیع قروح اعضای عصبانی خصوص قروح رطبهٔ قضیب و انثیین و عجان و مبدا مقعده را نافع
مفید است صنعت آن توتیای کرمانی مغسول صبر سقوطری انزروت سفید کندر شادنج مغسول
پوست درخت غرب سوخته شب یمانی زاج محرق مازوی سبز گلنار فارسی اقاقیا اجزا مساوی کوفته بیخته
زنجار نیم جزو و اقماع رمان حامض و جوز و صموغ را در روغن گل سرخ مرهم سازند مرهم توتیای دیگر
همین منفعت دارد صنعت آن توتیای کرمانی مغسول مازوی سبز از هر یک دو درم زاج محرق
انزروت سفید قدری از هر یک یکدرم موم را در روغن گل سرخ گداخته ادویه را با آن ممزوج کرده
مرهم سازند مرهم دیگر منقول از مجربات حکیم مهدی جهت کیهٔ ارمنی که نهایت با وجع شدید باشد
صنعت آن توتیای هندی را با پیه کرده بر سر شته بر زخم گذارند و بعد از آنکه دیگر مرهم [illegible]
قدری روغن کنجد بر زخم بچکانند تا خوب به شود مرهم دیگر سریع الاثر جهت آتشک
و قروح خبیثه صنعت آن توتیای اخضر هندی یکماشه کات هندی سفید مغز تخم بید انجیر که کهنه و فاسد
نشده باشد از هر یک یکتوله توتیا و کات را سائیده با مغز بید انجیر تا نیم ساعت خوب حل نمایند و عند
الحاجت بر زخم بمالند انشاء الله تعالی در دو سه دفعه صحت حاصل میگردد و دستور مالیدن آن

آنست که زخم را از چرک و ریم و رطوبت خوب پاک و خشک نمایند که مطلق دران رطوبت نماند و مرهم را نیز و دی
دران بمالند بنحویکه تمام جوف و اطراف آنرا فرا گیرد که هیچ جای میان آن و عضو صحیح خالی نماند و دو ساعت
بنشینند و حرکت نکنند پس حرکت نمایند و راه روند مانع نیست و تا زخم در زیر مرهم باقی است مرهم دران
چسپیده میباشد و بعد چاق شدن خود بخود جدا میگردد و احتیاج بمرتبه دیگر نمیباشد الا نادراً **توبال**
معرب از تفال فارسی است و آن چیزی است که از مس و آهن تفته در حین کوفتن آن ریزد و از مطلق آن
مراد توبال مس است و بهترین آن مایل بسیاهی سرخی و براق و رقیق است که قبرسی نامند در سیم گرم و خشک
و ملطف و جالی و جهت جرب و حکه و سبل و قلع بیاض و منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام قرحه جسیم
و خشونت اجفان و بردن گوشت زیاده صلب جراحات و آشامیدن مغسول آن با علک البطم یا آرد گندم
با صمغ عربی مسهل قوی بلغم و جهت استسقا و اخراج ماء اصفر نافع و زیاده آن باعث تشنج و قرحه
امعا است و ناشسته آنرا استعمال نباید نمود در اضمده و مرهم و آب مغسول آن در نهایت لطافت و جذب
می باشد و توبال الحدید در چهارم خشک و حابس اسهال خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف باه و سایر
خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصاً تحت نمها یک هفته بگذارند
زعفران میشود و آن بجهت بردن جرب عین و جلا و حمرت آن و باریج آن توتیا در جهت دفع بیاض
و سبل آن سود است و با سرکه و عسل محلل اورام است **باب التاء مع الیاء المثناة التحتانیه**
تیزاب فاروقی که اگر کاردی دران اندازند فولاد دستش گداخته شود و دسته درست بماند
صنعت آن بگیرند شوره قلمی دو باره و بوزن آن زاج سفید و ربع وزن شوره توتیا در ریکابی
و این جمله را در هم صلایه کرده در قرع و انبیق تصعید کنند تا تیزاب بچکد و باید که از طلوع صبح تا بوقت
زوال آتش معتدل دهند که در یکپاس قرع سرخ شود و بعد از ان انبیق دودی پیدا کند و سرخ شود
و بگذارند که آن دو سفید شود و چون سرد شود فرود آورند حکیم میر محمد مؤمن گفته که تیزاب فاروقی مستعمل
ضرابان است و جدا کننده طلا از نقره است که باهم مخلوط باشند چون گداخته دران ریزند و باید که
چندان مغشوش باشد و در زجاج مطین بآتش ملایم بجوشانند قطعه مس دران اندازند و نقره از طلا جدا
شده بر بالا آمده بمس ملحق میگردد و طلا خالص ته نشین میشود و در معالجات بجهت بردن گوشت زاید
زیاده و بهق و برص و حکه و جرب غیر متقرح و رفع آثار جلد مستعمل است و در بعضی اعمال کیمیا [illegible]

صنعت آن زاج سیاه دو جزو او را با دو جزو شوره بسیار صاف نموده قلمی سائیده بقرع مطین وانبیق تقطیر کرده و یا در دیگ پاک خاکستر با قرع غیر مطین بعمل آورند و گویند چون در قرع زیبق ریخته از این آب بقدر ثلث قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند زیبق را مکلس میسازد تین بفارسی انجیر نامند بری و بستانی میباشد و هریک آن نر و ماده و بری آن غیر جمیز و برگ و بارش کوچک تر و در بنگاله بن پیوا انجیر نامند با سمیت و بسیار گرم و تند و محلل قوی و ضماد آن در رفع خال و ثالیل نافع و شیر آن در افعال قوی‌تر از شیر بستانی است و تازه بستانی در اول گرم و در دوم تر و مبهی و کثیر الغذا و انفذ از سایر میوه‌ها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوت غضبی و مبرد دل و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند در تسمین عدیل ندارد و مفتح سدد و مقوی جگر و دافع سده و ورم طحال و بواسیر و عسر البول و هزال گرده و خفقان و ربو و سعال و درد سینه و خشونت قصبه ریه و با گردکان خوردن جهت امان از ضرر سموم قتاله و با سداب نائب مناب تریاق و با بادام و پسته مصلح بدنها و زیاده کننده عقل و جوهر دماغ و تازه و خشک آن با مغز قرطم و یک دانگ و نیم بوره ارمنی مسهل قوی اخلاط غلیظه خشک آن در دوم گرم و در اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیف‌تر از تازه و معطش و ثقیل و ملین و دافع مواد عفنه بطرف مسامات جلد و لهذا اکثار آن مولد قمل است و با مغز گردگان جهت سعال دیرینه و قولنج و صاحبان یبوست طبع و تفتیح مجاری غذا و تسمین بدن و گزیدن عقرب و دفع سورت ریاح موثر است و ضماد آن با آرد گندم و جو منضج و محلل ورم بناگوش و ملها و با پوست انار جهت داحس و با زاج جهت قروح ساق و با خردل جهت خارش گوش و دوی و با بوره ارمنی جهت بهق و امثال آن و آب مطبوخ آن با حلبه جهت سینه و ریه و با سداب و انیسون جهت ریاح و سدد نافع و سوخته آن در سفید کردن دندان عدیل و مقوی لثه و قاطع نزف الدم و با موم روغن جهت شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و حقنه آن با سداب جهت مغص مفید است و انجیر نارس ملین و جاذب و با تریاقیه و ضماد پخته آن جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای آن با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه شده موثر و شیر انجیر مسهل قوی و خطرناک و منضج کننده کل دانب و آب کننده کل منجمد است و اکتحال جهت نزول آب و حمول آن با زرده

تخم مرغ و موم مدر حیض و منقی رحم و مخرج جنین و ضماد آن با حلبه جهت نقرس بارد و با آرد جو جالی جرب
متقرح و قوبا و کلف و بهق و طلای آن جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه و سنون آن جهت دندان
متآکل و درد آن و با پیه جهت قلع ثآلیل سفید و برگ تازه آن جهت گزیدن سگ دیوانه و جهت
التیام جراحات و خشک آن با سرکه جهت تقشر جلد و طلای آن با آب جهت رستن موی و طبیخ آن جهت
استخوان کوفته یافته نافع و سائر اجزای آن فی الجمله نفعی در صرع و جنون و وسواس است و شرش
قوی تر است چون انجیر را در سرکه نه روز بخیسانند و هر روز پنج عدد آن را با سرکه آن بنوشند
و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون با مساوی آن مغز گردکان
کوبیده روزی بیست مثقال آن را بخورند بالخاصیه اطلاق مینمایند مجرب است و مضر جگر ضعیف و محلل و مصلحش گردکان
و صعتر و انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و شربت نارنج و ریباس و بدلش در ادویه شش مثقال مویز
و قدر شربتش از خشک آن تا سی مثقال و از تازه آن تا یک رطل **فصل در بیان نسخ**
شراب تین **شراب تین** مبهی و کثیر الغذا و مسمن بدن و ملین طبع است و موجب امان از ضرر سموم
و الطف از تین است صنعت آن بگیرند انجیر زرد فربه خشک و بلین آن را نیکو شسته در پنج من آب صافی
یک شب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا آب بنصف رسد فرود آورده بپالایند و یک رطل و نیم عسل
سفید داخل کرده بقوام آورند شربتی تا سه اوقیه **شراب تین** مقوی که سید اسمعیل در ذخیره از برای
تقویت باه ذکر کرده صنعت آن انجیر زرد خشک فربه پنج من حلبه سه درم اول مرتبه انجیر را بشویند و در آن
مقدار آب که چهار انگشت از روی وی برگردد بخیسانند و اگر زمستان باشد سه چهار روز و اگر تابستان
باشد یک شبانروز و اگر ربیع و خریف باشد دو سه روز یک شب بجای گرم بگذارند تا آب قوت انجیر را
بستاند پس آن را بجوشانند با حلبه داده بپالایند و آب مطبوخ صافی نموده را در دیگ سنگی کنند و هموزن
آن عسل سفید خوشبوی مصفی داخل نمایند پس بگیرند تخم بلیون و تودری گلگون و تودری زرد از هر یک
دو درم زنجبیل سه درم دارچینی بسباسه با جوزبوا دانه هیل بوا از هر یک درم همه را کوفته در
کیسه کتان گشادی کرده چنانکه ثلث کیسه خالی باشد و سر آن را محکم بسته در دیگ افگنند و بجوشانند و هر چه
صره را بمالند و بفشارند تا صره از دارو فارغ شود و شراب بقوام آید پس فرود آورده سرد کرده
نگاه دارند **شراب تین** مقوی مسطور در حاوی صغیر ابن الیاس نافع از برای ریه و سعال مزمن

و وجع ظهر و کلیه بارده صنعت آن بگیرند انجیر سفید خشک کرده یکمن و در پنج من آب صافی بجوشانند تا بنصف
رسد پس از آتش فرود آورده بمالند و بپالایند پس هر رطلی از آن طبیخ یک رطل عسل سفید خوشبوی
مصفی داخل نمایند و بگیرند دارچینی سیلانی و قرنفل و خولنجان از هر یک یک درم زعفران نیم درم سوای زعفران
باقی ادویه را نیم کوفته در کیسه کتان کشاده میکرده سر آنرا محکم بسته دران اندازند و بپزند و لمحه لمحه
کیسه را بمالند و بفشارند تا بقوام آید پس از آتش فرود آورده زعفران را بگلاب سوده دران داخل نمایند
و چون قدری سرد شود صره را نیکو مالیده بفشارند و دور کنند و شراب را در ظرف چینی یا زجاجی
نگاه دارند و در نسخه شفائی انجیر دو من و سنبل الطیب نیز داخل است **شراب تین** دیگر ربو
و سعال و ضعف گرده را نافع باشد و باه را قوت دهد و سینه و طبع را نرم کند صنعت آن انجیر سفید رسیده
مویز طائفی بیدانه از هر یک دو رطل ترنجبین چهار درم در دو من آب جوش دهند و بپالایند و با دو رطل
عسل صاف با قانید سنجری بقوام آورند شربتی ده درم **شراب تین** دیگر که طبع را نرم گرداند
و قولنج را نافع بود و ریاح را دور کند و پیران را موافق باشد صنعت آن بگیرند انجیر زرد فربه خشک کرده
یک من و بشویند و در چهار من آب بپزند تا بنصف رسد پس فرود آورده بمالند و بپالایند و قانید
نیم من دران داخل کنند و بجوشانند و در حین جوش صره که دران زنجبیل و خولنجان نیم کوفته از هر یک
یک درم باشد دران اندازند و لمحه لمحه کیسه را بمالند و چون بقوام آید فرود آورده سرد کرده در ظرف
چینی نگاه دارند شربتی دو اوقیه **شراب تین** بنسخه اطبای هند منقول از نسخه مجربات در ورم
و درد گرده و مثانه و رحم و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق النسا و نفث الدم و در بدو و فواق
و خفقان و قرحه امعا و تبهای کهنه و گزیدن هوام و مفاصل مفید صنعت آن انجیر زرد فربه خشک کرده
رازیانه از هر یک یکصد و پنجاه مثقال در آب بخیسانند پس بجوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده
شیره برگ گل سرخ تازه سه صد مثقال قند سفید هشتصد مثقال داخل کرده بجوشانند تا بقوام
آید و یکصد و پنجاه مثقال لب چینی سوده که اول بگلاب تر کرده باشند و به پانزده مثقال [illegible]
چوب سوده داخل کنند وازده مثقال تا بیست مثقال استعمال نمایند **لعوق تین** منقول از
بیاض قرابادین لبسط میرزا محمد باقر حکیم باشی که در اینجا مجربات خود را ذکر کرده اند اسهال صفرا
کند و سرفه خشک را نافع باشد صنعت آن انجیر زرد فربه گاوزبان سه درم عناب سپستان از هر یک

ده دانه گل بنفشه پنج درم جوشانیده بپالایند فلوس خیار شنبر هشت درم ترنجبین [illegible] پانزده درم در آن
حل کرده صاف نموده و روغن بادام شیرین یکدرم داخل نموده بنوشند و مخفی نباید که صواب آنست
که این دوا در مطبوخات مذکور شود و باسم مطبوخ تین مسهل مسمی باشد ماء التین تنگی نفس و ربو و سرفه
بلغمی را سود دارد چون چهار اوقیه آن را با یکدرم روغن بادام شیرین بخورند صنعت آن انجیر زرد ده
دانه مویز طائفی منقی از تخم یازده دانه عناب سپستان از هر یک سی دانه پرسیاوشان سه درم اصل
السوس خراشیده نیم کوفته هفت درم تخم خطمی تخم خبازی از هر یک دو درم جمله را در دو رطل آب بجوشانند
تا به یک رطل رسد بمالند و صاف نمایند و بکار برند مخلل تین یعنی پرورده انجیر در سرکه نافع از برای
تحلیل صلابت سپرز صنعت آن بگیرند انجیر زرد خشک را و پاک بشویند تا تحلیل رطوبت و جرم
آن اثر نکند پس بپارچه رطوبت آن را نشف نموده خشک کرده در سرکه انگوری تند بنهند از آن
مقدار که چهار انگشت سرکه بر بالای آن باشد و بگذارند تا برسد هر صبح ناشتا یک دانه تا پنج دانه را
با قدری از آن سرکه مطحول بخورد و انجیر نیم رس و خام مخلل نیز این فعل دارد مطبوخ تین [illegible]
برو زحیری و نضج سوداء بلغمیه صنعت آن انجیر زرد از سه عدد تا پنج عدد و عدس مقشر هفت مثقال
لک منقی خام کشنیز از هر یک سه مثقال رازیانه دو مثقال در یک رطل و نیم آب با آتش ملایم طبخ نمایند
تا به نصف رسد مالیده صاف نموده قلیلی زعفران در آن حل کرده نیم گرم با شربت یکدفعه یا دو دفعه
بخورانند و جهت اطفال بمقدار آنها کمتر اضافه نمایند مطبوخ تین دیگر که از آن اقوی است صنعت آن
انجیر زرد خشک پنج عدد نخود خام عدس مقشر زرد دک خام با پوست تازه و اگر نباشد خشک آن
ماش هندی از هر یک هفت مثقال گل نیلوفر خام از هر یک [illegible] مثقال کشنیز برگ گل شقایق از هر یک
مثقال در یک و نیم رطل آب بجوشانند تا به نیمه رسد مالیده صاف کرده سرد نموده یک [illegible]
بخورانند و در نسخه دیگر گل نیلوفر کشنیز و گل شقایق داخل [illegible] و اگر این بطریق نقوع بخورند نیز [illegible]
تبواج پوست درختی است شبیه بپوست درخت چنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر [illegible]
است و ظاهر الطبیعه باشد در آخر دوم گرم و خشک قابض بسیار تلخ و سفوف آن [illegible]
چکیده و ربوب قابضه جهت اسهال مزمن [illegible] قطع نزف [illegible]
اسهال [illegible] و ضماد [illegible] با سرکه جهت در [illegible] و سفوف آن جهت [illegible]

ونفث الدم و نزله رطوبی و بخور آن بجهت رفع وبا و طاعون عجیب الاثر و بدستور جهت بواسیر و شقاق
مقعده و درد آن و درد رحم و فرزجه آن جهت قطع سیلان رحم و حیض مفید است و نیم مثقال آن
با یک مثقال نیلوفر در حبس اسهال مجرب است و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر محرورین و معطش و مورث
التهاب احشا و مصلحش کتیرا و رُب فواکه است و آنچه به تحقیق پیوسته غیر طالیسفر است و تیواج هندی
را بلغت هندی کالاکورا نامند و گویند آن پوست درخت لسان العصافیر است که در هند و هندوستان
درختانرا اکریه بضم کاف و کسر را و فتح یاء مثناة تحتانیه نامند و پوست آنرا اکریه کاچهال یعنی اکریه چهال
بلسان ایشان پوست درخت را گویند و در خواص قریب است به تیواج خطائی که قشری است شبیه بپوست
چنار و طبیعت آنرا سرد و خشک گفته اند در دوم یا سوم جهت بواسیر خونی نافع و مجرب دانسته اند شربتش
چهار مثقال و طریقه استعمال آن چنان است که هفت مثقال آنرا نرم صلایه کرده با روغن بادام
شیرین سرشته حب سازند و بجز و آن چهار امیل نمایند روز اول یکمثقال روز دوم یکمثقال و یکدانگ
روز سوم یکمثقال و دو دانگ و همچنین هر روز یکدانگ بیفزایند که آن بجز و تمام خورده شود و غذا روز
یکمرتبه وقت ظهر چلاو با زرده تخم مرغ و روز پنجم مسکه تازه گاو با چلاو بخورند قطع بواسیر نماید مجرب
است و جهت رعاف اندکی از آن سوده در بینی نفوخ نمایند و اندکی با گلاب و صندل و کافور سرشته
بر پیشانی طلا نمایند و بجهت نفث الدم یکمثقال از آن با مثل آن لحیة التیس میل نمایند و جهت منع
سیلان خون جراحت نرم سوده بپاشند و جهت حبس اسهال دموی با شیره تخم خرفه بریان نیم مثقال
آنرا بیاشامند و مضر سفل و مصلحش بذر قطونا و روغن بادام است **جوارش تیواج** جهت
اسهال دموی و بواسیری و نزف الدم از عضوی که باشد مفید صنعت آن تیواج خطائی سه مثقال
پوست بیخ انجبار کهربا سوده طباشیر مروارید ناسفته صلایه کرده از هر یک یک مثقال گل مختوم دم الاخوین
کثیرا از هر یک نیم مثقال ادویه کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه شربت سیب و به شیرین یا شربت
حب الآس یا انجبار بسرشند بعد آنکه بقوام آورند و اگر در مزاج حرارت بسیار باشد با شربت سیب و به
ترش شربتی یکمثقال با شیره تخم خرفه و خشخاش **حب تیواج** جهت امراض مذکوره نافع است
صنعت آن تیواج خطائی پوست بیخ انجبار از هر یک یکمثقال مروارید ناسفته بسد محرق مرجان
قرمزی کهربای شمعی دم الاخوین کثیرا طین مختوم طین داغستانی فادزهر معدنی از هر یک نیم مثقال

احجار را بر سنگ سماق نرم سوده سایر ادویه کوفته بیخته با آب برگ بارتنگ سرشته حبوب سازند و اگر خواهند
بطریق سفوف نگاه دارند شربتی یکمثقال با آب خالص یا آنچه مناسب باشد فرو برند **سفوف تیواج**
جهت اسهال و بواسیر نافع صنعت آن خطائی یکدرم کثیرا نیمدرم گل نیلوفر دو درم کوفته بیخته سفوف
سازند جمله سه شربت است **مرهم تیواج** جراحتهای قضیب و خصیه و فرج را نافع است صنعت آن تیواج
خطائی پوست بلیله زرد شیح محرق توتیای کرمانی شیر خشت خراسانی از هر یک یکمثقال مرداسنگ
ده مثقال مازوی سبز نیمجد سفید آب قلعی پنجمثقال صبر سقوطری طلق محلوب مرجان سفید از هر یک
سه مثقال افیون نیم مثقال صابون عراقی قدری موم زرد غیر مغسول روغن گل سرخ روغن سیم
صنعان از هر یک بقدر کفایت موم و صابون را در روغن بگدازند و سایر ادویه کوفته بیخته خوب
بآن بسرشند و مرهم ساخته استعمال نمایند **کتاب الثاء المثلثة باب الثاء مع العین**
المهمله ثعلب بفارسی روباه نامند و آن حیوانی معروف است و پوست آن در گرمی قریب بسمور جهت
مبرودین و مرطوبین و لطول طبیخ زنده و مذبوح آن جهت درد مفاصل و طبیخ زنده آن قوی
تر است خصوصا که در زیتون جوشانیده باشند و جهت تعقد و صلابت مفاصل نافع و باعث سرعت
راه رفتن اطفال و رفع اعیاء و آشامیدن یکمثقال از شش آن که خشک کرده باشند با آب و عسل
ربو و سرفه و طلای آن با پوست سوخته تخم مرغ جهت داء الثعلب مجرب و پیه آن جهت درد
گوش و با روغن زیتون و امثال آن جهت نقرس و دردهای بارده و سقوط زهره آن با هموزن
آن آب کرفس در هر ده روز یکبار جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت سود و گوشت
آن جهت مبرودین و قروح حاره و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و خاکستر پوست آن جهت سوختگی
آتش و بواسیر و قروح حاره و تدهین دست و پا به پیه آن مانع مضرت سرما و نگاهداشتن دندان آن جهت
منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند و مالیدن پیه آن بر چوبی که نصب کنند آن در موضعی که نهایت
اجتماع کیک باشد بران است آبزن طبیخ ثعلب نشستن در آن نافع است از برای وجع مفاصل و تعقد و صلابت
آنها و باعث سرعت راه رفتن اطفال است و رفع اعیا میکند صنعت آن بگیرند ثعلب زنده یا مذبوح و زنده
آن اقوی است و در آب خالص و زیت بجوشانند و طبخ آن در زیت اقوی است که زنده آنرا گرفته
دست و پای آنرا محکم بسته در آب یا در زیت انداخته بپزند تا مهرا شود در طشتی کرده صاحب علت را نیم

گرم باشد علیل در آن نشیند تا سر در شود بخور ثعلب جهت فالج و استرخا و تمددیبی و امتلائی نافع صنعت آن
بگیرند ثعلب را و همان قسم زنده دست و پا بسته در آب زیت یا روغن کنجد طبخ دهند و در حین طبخ هر طرف را بپوشند
تا بخار و قوت آن بیرون نرود و چون خوب طبخ یافت و مهیا شد مریض را بر چارپایه که پایهای آن از زمین
بلند باشد و سطح آن از حصیر بافته باشد بطرف علت بخوابانند و لحافی بر آن بپوشانند که سر آن برای
نفس کشیدن بیرون باشد پس دیگ را همان نحو سرپوشیده زیر چارپایه برده اطراف چارپایه را مسدود
کنند که بخار اصلا بیرون نرود و هوا هم نرسد پس سرپوش دیگ را اندک اندک باز کنند تا بخار آن بقدر مطلوب
ببدن مریض برسد و عرق کند تا تمام بخار گرفته شود و مریض همان قسم خوابیده باشد اگر برهنه باشد بهتر و صبر
کنند تا عرق بر بدن او خشک شود پس لباس را گرم کرده بپوشد و برآید و اگر لحاف از عرق تر شده باشد
لحاف دیگر را گرم نموده از بالای آن بپوشد و لحاف تر شده را از زیر بآهستگی که هوا نرسد بر آورند
و بدن را نیز بپارچه گرم نموده خشک بتوان نمود و اگر از یکدفعه کفایت نشود مکرر نمایند **باب الثاء**
مع الواو ثوم بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند و برومی آن اسقوردیون است و بستانی آن دو
قسم میباشد یکی بسیار دانه و یکی منحصر بیکدانه و بقدر پیاز کوچکی و آن کمتر است و جبلی آن الفارسی
موسیر نامند و برگش عریضتر از برگ نرگس و گلش بنفش و تخمش سیاه و بی دندانه و بزرگ مقدار و در
بوی مانند بستانی و بهتر از همه بستانی مشهور پر دندانه است در آخر سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه محلل
و مدر بول و حیض و عرق و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات معده و مفاصل و حرارت آن شبیه بحرارت
نفریزی و ملطف و رقیق کننده خون و با قوت تریاقیه و خوردن آن با مراعات زمان و مزاج حد اعتدال
حافظ صحت و رافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن آنست و جهت گزیدن هوام و سگ دیوانه
و تصفیه حلق و صوت و قطع اخلاط غلیظه و قولنج ریحی و نسیان و ربو و سپرز و ریاح باهیجا و در مبرودین
محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه و قروح خشن و درد معده
و مفاصل و رفع کرم شکم و زلو در حلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم و از سده ماساریقا باشد و تقطیر البول
و نیکوئی رنگ حساره و ملطف غذاهای غلیظه و جهت ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و حصاة
کرده و با شراب جهت سم افعی و دوام آن باعث سقوط موی سفید و رویانیدن موی سیاه و با انجیر
و سداب و با مغز گردگان قوی‌تر از فادزهر و مطبوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان

و با شیر گوسفند و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آنکه با عسل سرشته باشند در تحریک باه بی عدیل و اکثار
آن و عدم مراعات مزاج و سن و فصل محرق خون و مضر بواسیر و زنان حامله و شیرده و صاحبان زحیر
و خنازیر و مولد صفرای بسیار شند و مضعف باصره و مهیج امراض تابه و منجر و مضر شش و مصلح آن
پختن آن در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و روغن گرده و استعمال کشنیز و سکنجبین و آب انار
ترش و شیرین و امثال آن و نشستن در طبیخ برگ و ساق آن جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و طلای
آن با عسل جهت بثور لبنیه و قوبا و قروح رطبه سر و نخاله آن و بهق و جرب متقرح و با برگ انجیر سیاه
و زیره جهت گزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و با سرکه جهت تحلیل رطوبات
غلیظه و ورم اعضا و ضماد پخته آن با شیر جهت گشودن دمل و ضماد محرق آن با عسل جهت ازاله رنگ
خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و روغنی که در آن سیر را کوبیده جوشانیده باشند
جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاقیکه از برودت باشد و جهت مفاصل و قولنج بلغمی و ریح شیر با ضماد او
نافع و غرغره با سرکه ترشی سیر جهت اخراج زلوئی که در حلق مانده باشد و جهت دخنه مفید و مضمضه
طبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارد مفید و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی و طلای آن با نوشادر
جهت برص و بهق و با زفت جهت داحس و خشونت ناخن و کجی آن و طبیخ آن کشنده قمل است تریاق
الثوم در احادیث وارد است که این تریاق معروف است بدوای شافیه این تریاقی است که حضرت
جبرئیل ع از برای حضرت موسی عم آورده در حالتیکه فرعون ضیافت آن حضرت عم و قوم او شان کرده
بود و در جمیع طعامها سم داخل کرده موسی عم بقوم خود پیش از خوردن طعام به هر یک بقدر سر سوزنی
ازین تریاق خورانیده از آن طعامهای مسموم متضرر نشدند و این تریاق نافع است از برای سرفه کهنه
و تازه و لقوه کهنه و تازه و فالج کهنه و تازه و از برای دبیله و کزاز و وجع شوکه و درد چشم و ریح سبل
و از برای شقاقلوس و از برای درد پای مزمن از بلغم خام و از برای ضعف معده و از برای ام الصبیان
و از برای فزع زنان آبستن در خواب و سلی که شروع به تقیح کرده باشد و زرد آب بطن که علت استسقا
از آن حادث میشود و از برای گزیدن جانوران سمی و گزیدن مار و عقرب و از برای جمیع سموم و اعظم و
اکبر تریاقات است صنعت آن بگیرند سیر بستانی مقشر یکجزو و آنرا شکسته نرم کوبیده بهر مقدار که خواهند
باشند و در پاتیلی کرده برافروزند و در زیر آن آتش ملایم و بریزند بر آن روغن گاو آنقدر که از سر

برگردد و بآتش ملایم بپزند تا روغن را جذب کند و چون دیگر روغن را جذب نکند شیر گاو و یا شیر بز تازه دوشیده
بر ستور سه روغن بر روی وی کنند و بآتش ملایم بپزند تا شیر را جذب کند پس بگیرند شهد سفید خوشبوی مصفی
و بجوشانند و کف آنرا بگیرند تا دیگر چیزی از موم و رغوه و عکر در آن نماند پس آن سیر را در آن بریزند و برافروزند
در زیر آن آتش بسیار نرم تا بآهستگی بقوام آید پس بگیرند ده درم شونیز پاک کرده و بکوبند از غیر تنخیل و پنج درم
فلفل و مثل آن زنجبیل و هر دو را نرم بکوبند و همه را داخل کنند در آن سیر مطبوخ با عسل و غیره و بگذارند تا آنرا مانند
خبیص یعنی جنگال حالکو نیکه بوده باشد بر آتش پس فرود آورده آنرا سرد کرده در ظرفی کنند و محافظت نمایند
از غبار و باد و ظرفی را که این معجون در آن میکنند باید که از سمن بقر چرب نمایند و معجون را در آن کنند و آنرا
در جو یا در خاکستر دفن کنند و چهل روز بگذارند که مزاج گیرد و این هر چند کهنه تر شود بهتر میگردد و شربتی
ازین تریاق یک مثقال است و در ساعتی که بخسبد باین کس اذیتی نشاید و در حدیث شریف وارد است که چون
یکماه از ساختن این دوا بگذرد پس آن نافع است از برای ضربان و بلاها و جمیع امراض که بحرکت در آمده
باشد از بلغم بعد از آن که فرا گرفته شود از آن بر ناشتا بمقدار نصف جوزی و چون در آید ماه دوم از
ساختن آن پس آن نیکوست از برای حمی نافض و باید که فرا گرفته شود از آن وقت خواب بمقدار نصف
جوزی و آن نافع است در نهایت نفع از برای هضم طعام و هر مرضیکه بوده باشد در چشم و چون در آید ماه سوم
پس آن نیکوست از برای مره صفرا و بلغم محترق و هیجان هر علت که بوده باشد از صفرا وقتیکه فرا گرفته
شود صبح ناشتا و چون در آید آنرا ماه چهارم پس آن نیکوست از برای ظلمت چشم و نفسیکه میگیرد مرد را
و حرکت میکند و میگیرد در شب وقت خواب و چون در آید آنرا ماه پنجم فرا گرفته شود در روغن بنفشه
یا روغن کنجد و فرا گرفته شود ازین دوا مقدار نصف عدسی حل کرده شود بروغن مذکور و سعوط
کرده شود و آن از برای صداع مطلق یعنی صداع دایمی که بوده باشد آنرا نوایب و چون بیاید آنرا ماه ششم
فرا گرفته میشود از آن قدر عدسی و سعوط کرده میشود و آن از برای صاحب شقیقه با روغن بنفشه در جانبی که
در آن جانب مرض است و باید که سعوط کرده شود و آن بر ناشتا اول روز و چون در آید ماه هفتم نافع
است از برای ریاح اذن هرگاه بچکانند در گوش حالکونیکو حل کرده باشند بمقدار عدسی از آن در
روغن گل سرخ اول روز و وقت خواب و چون در آید سال ماه هشتم نافع است از برای مره صفرا
و مرضیکه در آن خوف اکله است چون آشامیده شود و با آب مالیده شود با هر روغنیکه خواسته باشند

مرض بر ناشتا اول طلوع آفتاب و چون در آید بر آن ماه نهم نافع است باذن الله تعالی از برای سدر
و بسیاری خواب و هذیان در خواب و ترس و فزع وقتیکه فرا گرفته شود با روغن تخم ترب بر ناشتا و وقت
خواب بمقدار عدسی ازین دوا و در نسخهٔ دیگر بجای سدر سدر و هست و چون در آید بر آن ماه دهم نیکو است
از برای امراض صفرا که حادث میشود و صاحب آنرا ملیله و تپ باطنی و اختلاط عقل چون بگیرند از آن عدسی
با سرکه و سفیدهٔ تخم مرغ و بیاشامند بر ناشتا با هر روغنیکه خواسته باشند وقت خواب و چون بگذرد بر آن
ماه یازدهم نافع است از برای امراض سوداوی که حادث میشود و صاحب آنرا فزع و وسواس و چون فرا گرفته
شود از آن مقدار نخودی با روغن گل سرخ و آشامیده شود بر ناشتا مقدار نخودی و آشامیده شود
وقت خواب پس باید آن مقدار نخود دیگر وقت خواب می آشامند بغیر روغن باشد و چون برسد آنرا ماه دوازدهم
میباشد نافع از برای فالج که تازه حادث شده باشد و فالج کهنه چون فرا گرفته شود از آن مقدار نخودی
و باید که وقت خواب و دلک نمایند هر دو پاهای او را بزیت که نمک طعام در آن داخل کرده باشند و شب
دیگر هم مثل شب اول پرهیز کنند از سرکه و شیر و آنچه از شیر فرا گرفته باشند و از بقول و ماهی و غیر اینها
هر چه خواسته باشند بخورند و چون برسد بماه سیزدهم نافع است از برای دبیله و خنده بی سبب
سر و بالش خود باز بکردن چون بگیرند از آن مقدار نخودی و در آب سداب تازه حل کرده اول شب بیاشامند
و چون برسد این دوا بماه چهاردهم میباشد نافع از برای تمام سموم و اگر بوده باشد که آشامیده باشد
سمی باید که بگیرند تخم بادنجان و کوفته با آب و بر روی آتش بجوشانند پس آنرا صاف نموده بیاشامند
ازین دوا مقدار نخودی یکمرتبه یا دو مرتبه تا سه مرتبه یا چهار مرتبه با آب نیم گرم و از چهار مرتبه تجاوز
نکنند و باید که بیاشامند آنرا وقت سحر و چون برسد این دوا بماه پانزدهم پس نیکو نافع است
از برای تخمه و بلغم خام و از برای ابرده و ارواح هرگاه فرا گرفته شود از آن مقدار نصف بندقه و با خرما
بجوشانند و بیاشامند آنرا وقتیکه برخیزند از خواب و بیاشامند در آن شب آشامیدنی و نه خوردنی
آن طعام بسیاری خورند و چون برسد این دوا را ماه شانزدهم فرا گرفته میشود از آن نصف عدسی
پس حل کرده میشود با آب باران تازه که از آن روز یا از آن شب گرفته باشند و یا با آب نیکر پس
کشیده شود در چشم صاحب عمی عتیق یا حدیث صبح و شام و وقت خواب چهار روز متوالی پس رسیده بر
میشود از عمی و چشم آن روشن میگردد و اگر در این چهار روز روشن نگردد پس تا هشت روز بکشند

بآن امتحان نمایند و دیده نشده که برسد بهشت مگر آنکه شفا یافته باذن الله تعالی عز و جل و چون برسد این دوا را
ماه هفدهم نافع است باذن الله عز و جل از برای جذام چون بگیرند ازان مقدار یک بندقه با روغن پاچهٔ گاو و
روغن پاچهٔ گوسفند وقت خواب و صبح ناشتا و بگیرند ازان حبه و با روغن پاچهٔ گاو و بآن تدهین جسد نمایند و دلک
نمایند بآن بدن را دلکی شدید و بگیرند ازان مقداری قلیل و بآن سعوط نمایند بادهن زیت زیتون و یا با روغن
گل سرخ و بوده باشد سعوط بآن آخر روز در حمام و چون برسد این دوا بماه هیجدهم نافع است باذن الله
عز و جل از برای بهق آنچنان بهقی که بوده باشد شبیه ببرص الا آنکه چون تیغ زنند موضع آنرا خون بیرون
آید و باید که فرا گرفته شود از برای این مرض ازین دوا مقدار نخودی و آشامیده شود با روغن بندق
یا روغن بادام تلخ حب الصنوبر بعد از طلوع صبح و سعوط کرده شود ازین دوا مقدار حبه با یکی از
ادهان مذکوره و دلک کرده شود بااین دوا با نمک طعام جسد او را و اوی گوید که سزاوار نیست که تغیر
داده شود این ادویه از حد هائیکه قرار داده شده و گذاشته شده که ذکر یافته پیش ازین بجهت آنکه
اگر مخالفت کرده شود هر آینه میگردد مخالف عمل آنها و نفع نمیدهند بچیزی ازان و هرگاه برسد این دوا را
ماه نوزدهم فرا گرفته میشود حب الرمان شیرین پس قشر کرده میشود و بیرون آورده میشود ازان
پس آشامیده میشود ازین آب با شحم حنظل مقدار یک حبه پس آشامیده شود ازین دوا با آب گرم که
موجب شفا است از سهو و نسیان و بلغم سوخته و تبهای کهنه و تبهای تازه بهم رسیده و چون ناشتا آنرا بیاشامند
و چون ماه بستم شود از ساختن این بیاشامند نافع باذن الله عز و جل از برای کرمی گوش چون بجیسانند
کندر را در آب پس بگیرند آب آنرا و حل کنند در آن مقدار دانهٔ عدس متوسطی ازین دوا و بچکانند
در گوش او پس اگر شنید بهتر و الا سعوط کنند صبح روز دیگر بآن آب مقدار عدسی و بر بینند به یا فوخ آن
باقی مانده از سعوط را و ببرسم هرگاه سنگین شود سر از آن مرض و دراز گردد کردن و دراز گردد زبان او
باید فرا گیرد حب الصنوبر حامض فتق بخورد آنرا پس بیاشامد ازین دوا پس بر ستیکه میگردد منتفع بآن و موجب
تخفیف مرض او میشود و هر چند این دوا کهنه تر میشود میباشد بهتر و باید که فرا گرفته شود از کهنه تر ازان
مقداری کمتر توضیح وجه تسمیه این دوا بالشافیه بلفظ تانیث که دال است بر جمعیت بسبب اشتمال این دوا است
بمنافع بسیار فالج بکسر لام باصطلاح اطبا استرخای تمام نصف بدن است از سر تا بقدم و این اصطلاح
موافق نیست بالغت عرب زیرا که عرب میگوید فلجت الشیء فلجتین یعنی آنرا منشق نمودم به دو نصف و تعضو

اطبا گفته اند که فالج استرخای یکی از دو شق بدن است سوای سر و صاحب کامل الصناعة برین قول است
و قدمای اطبا فرق میان فالج و استرخا نکرده و شیخ رئیس گفته که هرگاه فالج را بمعنی استرخا بگیریم مطلق پس
میباشد از ان قسمی که بوده باشد عام هر دو شق بدن سوای اعضای سر اگر عام باعضای سر نیز باشد سکته
میباشد همچنانکه می باشد قسمی از ان مخصوص است بیک انگشت و گفته که لقوه بفتح لام و کسر لام نیز علتی است
که منجذب شود بسبب آن یک شق از وجه بسوی جهت غیر طبیعی پس بر آید نفخه و بزاق از دهان از یکجانب
و نیک نباشد ملاقات هر دو لب و منطبق نگردد هر دو پلک یکچشم بیکدیگر دبیله بعضی گفته اند که دبیله
بلفظ تصغیر ورمی است که عارض گردد از داخل آن موضعی که ریخته شود دران ماده پس آنرا دبیله گویند
و آن مخصوص است باسم ورم و از دبیلات آنچه بوده باشد ماده آن حار مخصوص است باسم خراج اعلی گفته
که دبیله ورم کبیر مستدیر الشکل است که جمع گردد مده در جوف آن و بعض اطبا گفته اند که دبیله دمل بزرگ
است که آنرا دهانهای بسیار باشد آنرا بفارسی کفگیرک گویند و بعض دیگر از اطبا گفته اند که دبیله معرب
دوبیله در فارسی بمعنی کیسه است یعنی دمل دو کیسه و آن قسمی از دمل است که آنرا یک بیله باشد که درمیان آن
مده جمع می باشد و در میان آن بیله بیله دیگر میباشد که دران ماده غلیظی میباشد و خراج و دمل ورمی
را گویند که جمع شود ماده آن در یک بیله و این قول اقرب بصواب است و کزاز بضم کاف گفته میشود
بر تشنجیکه ابتدای آن از عضلات سر قوه باشد پس موجب تمدد آن عضلات گردد بسوی قدام یا بسوی خلف
یا بهر دو جانب و گاهی گفته میشود کزاز بهر تمدد دیگر بهر عضویکه باشد و گاهی اختصاص داده میشود لفظ کزاز
از تمدد آنچه بوده باشد بسبب برد و مجاز از داخل یا از خارج خواه بوده باشد از یکجانب یا از دو جانب شوکه
صاحب قاموس گفته که شوکه مرضی معروف است و آن ورم صفراوی است که حادث شود به بالای جسد
و صاحب بحر الجواهر گفته که الشوکة حمرة تعلو الجسد والوجه و بعضی گفته که مراد از شوکه اینجا رنجی است که حادث
شود از گزیدن عقرب و امثال آن و بعضی مترجمین این حدیث گفته که تعریف مذکور درین حدیث از برای
سبل خلاف آن معنی است که مشهور است میان اطبا زیرا که درین حدیث تفسیر شده رنج سبل بآنکه
رنجی است که بروید شعر زاید در پلک چشم و شیخ الرئیس گفته که سبل غشاوه ایست که عارض گردد
چشم را از انتفاخ عروق ظاهره در سطح ملتحمه و قرنیه و از انتساج چیزی مابین آن عروق که مانند دخان
است علامه شیرازی در شرح قانون گفته که اطبا تحقیق کلام در سبل نموده اند حتی آنکه شیخ

الرئیس با جلالت قدر نیز حقیقت سبل را آنچه بوده باشد حق بیان نکرده و حق آنست که سبل عبارتست
از اجسام غریبه شبیه بعروق و غشای رقیق غریب که متولد شوند در چشم آنقدس سره بیفزایند که نیست
مخالفت میان تفسیری که از برای سبل در حدیث وارد شده و آنچه اطبا در تعریف سبل آورده اند
چه از لوازم سبلی که اطبا التعریف نموده اند آنست که با آن موی زاید در پلک رود و بدین آنچه
در حدیث وارد شده تعریف بالعرض عام و آنچه اطبا ذکر کرده اند تعریف ماهیت آنست پس نیست
مخالفت میان این دو قول و خام بلغمی است که هنوز نضج نیافته باشد صاحب بحر الجواهر گفته که
خام بلغم غیر طبیعی مختلف القوام است در رقت و غلظت و اطلاق کرده میشود نیز بر چیزی که مترسب باشد در
قاروره که بوده باشد رقیق الاجزا غیر متین و درین حدیث است و المسل الذی یاخذ بالتقیح و هو الما
الاصفر فی البطن بعضی از مفسرین یاخذ بالنفخ خوانده اند و گفته که مراد از آن قولنج مراری است و این
قول در نهایت بعد است بلکه مراد حضرت سلم سلی است که شروع کرده باشد به تقیح پیش از آنکه شروع
بآمدن مده کرده باشد چه هرگاه در سل مده برآید علاج پذیر نیست و آن حضرت سلم تعریف قیح نموده که آن
آب زردی است که از باطن برآید که در فارسی آنرا خونابه گویند و بدانکه سل در لغت بمعنی هزال است
و در طب بمعنی قرحه ریه است و لازم آن است حمی دقیه و تسمیه قرحه ریه باسم سل بجهت آنست
که لازم آن است هزال و بعضی از اطبا گفته اند که اطلاق کرده میشود سل بر حمی دق که منتهی به قرحه
ریه و صاحب قاموس گفته سل بکسر سین و بضم سین و سلال بر وزن غراب قرحه ایست که حادث شود
در ریه یا بعقب ذات الجنب یا عقب ذات الریه یا بعقب زکام و نزلات و سعال طویل و لازم آنست حمی
دق و یه یعنی تب ملایم و نفثه عبارت از لسع هوام است و در بعضی نسخ این حدیث عند المضیف یعنی نزد
محل ضیافت و در اکثر نسخ عند المضیق است یعنی نزد محلی ضیق یعنی در تنگنای تابر گرداند زبان صبیان
را و این اولی است شناخ در قاموس آورده الشناخ کالمنع الکسر فی کل رطب و قیل یابس و قیل هو
حلوایی است متخذ از خرما و سمن و مره حمرا یا عبارت است از دم فاسد محترق یا ریاحی که موجب احمرار
بدن گردند سد در بعضی نسخ بدو دال مهمله است و در اکثر نسخ برای مهمله بعد از دال مهمله است
سدر بفتح و به تحریک در لغت بمعنی تحیر بصر است و در طب مرضی است که باقی ماند انسان با حدوث
آن مبهوت و بیاید در سر خود ثقلی عظیم و در چشم ظلمت و نسیا باشد که بیاید در گوش طنین و دوی و نسیان

که با او عقل زایل گردد و چون لازم این مرض است تحیر بصر مسمی باین اسم ساخته اند و سدد جمع سده است
و سده عبارت از اخلاط لزجه غلیظه است که منشب گردند در مجاری و رگهای تنگ پس باقی مانند
در آن مجاری و عروق و مانع نفوذ غذا در آنها و خروج فضلات از آنها گردند و اطلاق کرده میشود
نیز بر آنچه مانع بعضی از آنها باشد دون بعضی علامه شیرازی گفته بدانکه انسداد و انطباق غیر سده است
زیرا که انسداد را اطلاق میکنند بر مسام جلد و افواه عروق هرگاه منضم شوند و گاهی اطلاق کرده
میشود بر صلابتی که بروید بر سر جراحات بمنزله قشر و در بعضی نسخ این حدیث بلبله است که جمع آن
بلابل الصدر است یعنی شدت هم و وسواس و در بعضی نسخ ملیله است بمیم و یای مثناة تحتانیه بعد
از لام و آن حرارتی است که عارض بدن گردد و نیز سدد [illegible] و در بعضی نسخ این حدیث من القابله
است بباء موحده یعنی شب آینده و در بعضی نسخ من القایله بیای مثناة تحتانیه یا بهمزه است
یعنی کرد این فعل را نزد قیلوله نیز و قول آنحضرت که نشرب هذا الدواء یعنی پیش از آب با دنجان
و بعد از آن یا با آن که حل کرده باشند در آن ابرده بکسر همزه و رای مهمله علتی است که از غلبه سردی
و رطوبت مرد از جماع سست گردد و بهمین معنا آمده است مولانا محمد باقر مجلسی در بحار الانوار گفته که قول
آنحضرت علیه السلام که لا یشرب فی اللیلة [illegible] آنست که نیاشامد ازین دوا در شب بل اکتفا کند به
یکمرتبه و بعضی گفته که مراد آنست که لا یشرب الا فی اللیلة و مخفی نماند بعد این تفسیر مولانا میفرماید
که مخفی نماند بعد قول اول بجهت آنکه آنحضرت فرموده اند که اشرب به بعد صحیح (?) و لا یشرب فی اللیلة
و لا من الغد حتی تطعم طعاما کثیرا پس چون آنحضرت فرموده اند که نیاشامد در آن شب ازین دوا و
نخورد آنگاه پس معنی ندارد آنکه نیاشامد در آن شب ازین دوا بلکه معنی آنست که نیاشامد در آن
شب آب و معین است برین معنی آنکه آنحضرت فرموده اند که نیاشامد تا آنکه غذای بسیار بخورد یعنی
چون بعد غذا آب نوشیدن از برای بدرقه غذا ضروری است بعد از غذای بسیار آب از برای بدرقه
غذا بنوشند و عجب است از فضل مولانا با بسیاری مهارت آن در حدیث که قول اول را ترجیح داده بر
قول ثانی با وجود بی معنی بودن تفسیر ثانی و بردو به ترکیب معنی صقیع است که آنرا بفارسی
تگرگ نامند یعنی این را در آب تگرگ حل کرده بیاشامد و قول آنحضرت که فرموده بدرستیکه
زیت الزیتون بجهت این مستفید فرموده که اطلاق کرده میشود زیت بر هر روغنی که بطریق عصر گرفته

باشند واگرچه از غیر زیتون باشد جالینوس گفته هر چیزی از ادهان که بعصر بگیرند واگرچه از غیر زیتون باشد
پس بدرستیکه آنرا زیت گویند بطریق استعاره وقول آنحضرت که فرموده اند که الا ان فیه شفاء موضعه
آنست که بهق و برص مشتبه میشوند بیکدیگر اند تیغ زده شود به تیغ حجام یا به مثل تیغ حجام پس اگر خون آید
باید دانست که بهق است و نیست برص حقیقی و هرگاه بود باشد برص حقیقی بیرون می آید از آن
آبی سفید وقول آنحضرت من الحنظلة باین عبارتست در نسخهای او که یافتم و ممکن است که مراد
از حنظله دوای شافیه باشد که از راه تلخی آنرا حنظله گفته یا به معنی ادخال دوای حنظله است یا بهم در
آب ریان باشد که مراد آشامیدن آب انار یا حنظله است اولا و بعد از آن نوشیدن دوای شافیه
وقول آنحضرت که ینفع بالتیوین یعنی کندر را با آبی سحیق باشند و در گوش بچکانند اگر نفع کرد بهتر
والا سعوط کنند آنرا در بینی او تریاق ثوم مسمی بدوای نافعه حدیث وارد است که جبرئیل امین آورد از برای محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
آورده و مسمی معروف بدوای ... است سلعه و این گرفته میشود و از برای بسیاری از زهرها مگر آنکه نفع میدهد آنرا و نباید که پاک
را انچه وارد شده باده کم شود و صفت آن بگیرند از سیر مقشر چهار رطل بریزند در طنجیر و بریزند بر آن چهار رطل شیر گاو تازه دوشیده
و برافروزند زیر آن آتش بسیار ملایم برفق تا شیر ... سیر مقشر پیا شد یعنی پخته گشته پس بریزند بر آن چهار رطل روغن گاو و بجوشانند
تا سیر روغن را جذب کند و نضج یابد پس بریزند بر آن عسل سفید خوشبوی مصفی چهار رطل و برافروزند
در زیر آن آتش بسیار ملایم پس بیندازند در آن وزن ده درهم قراص کوبیده و به مسواط برهم زده
بضرب شدید تا زمانیکه منعقد گردد پس چون گردید منعقد و نضج یافت و مختلط گردید با آن قراص باید گذاشت
آنرا در سبوچه سبز و حال آنکه بوده باشد آن دوا گرم و سر آنرا گرفت و دفن کرد در جو یا در خاک پاک
طیب تمام ایام صیف و چون برسد زمستان فرا گیرند از آن کوچک و بزرگ بناشتا پس بدرستیکه این دوا
جامع است از برای هر چیزی خواه حقیر باشد و خواه جلیل و خواه کوچک خواه بزرگ و این دوا مجرب
و معروف است میان مؤمنین و قراص بابونه است تریاق ثوم دیگر که جمیع سموم را نافع است
و از برای باه بی نظیر است و منی بیفزاید صفت آن نزد اطبا بگیرند سیر مقشر آن مقدار که خواسته
باشند و با شیر گاو بپزند و چون دیگر شیر را جذب نکند در روغن گاو بجوشانند چون دیگر روغن بخود
جذب نکند در عسل سفید مصفی بپزند و برهم زنند تا چون خبیص گردد و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی
یکدرم و این ثوم صمیم قدیم و جدید را نافع است و ثقل سامعه و دوی و طنین بارد و حادث از ریاح

بارده رنافع است صنعت آن بگیرند روغن کنجد در ظرف مس بغیر قلعی بجوشش آورند و یک عدد سیر را
با سیخ آهنی گرفته در آن بگردانند که سیر سرخ شود پس سیر را دور کرده روغن را در شیشه نگاه دارند
و در وقت حاجت سه قطره از آن در گوش بچکانند دهن الثوم المرکب که آنرا دهن الرهبان نامند
گویند که این ترکیب یکی از راهبان صالح است و بآن مصدر افعال عجیبه گشته و مداوا میکرد باین روغن
پیران زمین گیر را و این روغن مجرب است در هر مرض بارد و اعاده باه مایوسین میکند و مزیل
تعقد عصب است و وجع ظهر قدیم و جدید و بواسیر و تقطیر البول و جمیع امراض بارده مفید است و سده را میگشاید
و رنگ را سرخ میگرداند و کسیکه آنرا در زمستان استعمال نماید نمیگردد محتاج باتش و پوشیدن پوستین
صنعت آن ثوم مقشر یک جزو فرفیون عاقرقرحا از هر یک ثلث جزوی فلفل سداب از هر یک ربع
جزوی مجموع را نیکو کوفته و با نه وزن همه آن زیت بپزند تا ثلث بماند پس بمالند و بپالایند و در شیشه
نگاه دارند لعوق ثوم پیران و سرد مزاجان را موافق بود و اخلاط لزجه از سینه پاک کند صنعت آن
بگیرند ثوم بالیده فربه پاک کرده مقدار یکمن و با نیم من آب و نیم من روغن طبخ دهند تا مهرا شود و سیر
بپالایند و با یکمن عسل بقوام آورند شربتی بقدر درم لعق نمایند مخلل ثوم طریقه آن مثل طریقه
مخلل پیاز است صنعت آن هر قدر که خواهند سیر بگیرند را گرفته و پوست کنده و بخلال
چوبی سوراخ سوراخ نموده در سرکه تند بیندازند و بگذارند تا برسد و آنگاه استعمال نمایند و اگر خواهند چند
دانه قرنفل و چند دانه فلفل سیاه و یا سرخ در آن اندازند میگردد الذ و اقوی و نافع است از [illegible]
ریاح و تقویت هاضمه و رفع رطوبت معده و فواق آن معجون ثوم تالیف [illegible] کتاب المنافع است
و بنهایت مهیج مبرودین و مرطوبین است و بجهت دفع رطوبات و جمیع امراض بارده رطبه چون
فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت زبان و سرفه رطوبی و فساد آواز و تحلیل
ریاح و سدر و تقویت معده و جگر و امراض معده و رحم مثل اختناق رحم و جهت احتباس حیض و لون
و نیکو کردن رنگ رو و برانگیختن باه مجرب است و طلا کردن روغن آن به بدن جهت دفع
اذیت سرما و شقاق سرد و منع اثار و برقضیب جهت تهییج باه مفید و قوتش تا چهار سال باقی میماند
و شربتش دو مثقال و مزاجش گرم در سوم و خشک در اول است صنعت آن بگیرند سیر تازه پاک
کرده یک رطل و با یک رطل و نیم شیر تازه دوشیده بجوشانند تا شیر را جاذب کند پس یک رطل و نیم عسل

مصطکی لقوام آورده زنجبیل سفید فلفل قرنفل دارفلفل دارچینی کبابه چینی جوزبوا عاقرقرحا خولنجان
از هر یک دو مثقال زعفران یک مثقال روغن گل سرخ ده مثقال و اگر اخذ روغن آن خواهند قبل از آنکه
با عسل بجوشانند روغن آنرا بگیرند و بعد از آن بعسل بجوشانند معجون سیر بنسخهٔ شفائی لقوه و فالج
و صرع و رعشه و بواسیر و بهق و برص را نافع است و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و بلغم دفع
کند و رنگ رو را نیکو گرداند و قوت بیفزاید و حرارت غریزی برافروزد و پیران را بغایت مفید بود صنعت
آن سیر پاک کرده نیم من در یک من شیر گاو بپزند تا مهرا شود و سه چهار یک من عسل و سی درم روغن گاو
بر سر آن بریزند و با یکدیگر ممزوج کنند و از آتش فرو گیرند و این دارو ها کوفته بیخته بآن سرشته شوند
قرنفل جوزبوا بسباسه فلفل مصطکی قاقله بلیله کابلی دارچینی زنجبیل از هر یک ده درم عود خام زعفران
از هر یک پنج درم شربتی مثقال یک گروگان کتاب الجیم باب الجیم مع الالف چای
خطائی بدانکه چای بفتح جیم فارسی و الف و یا در آخر آنرا ادویهٔ جدیده گویند و غیر متعارفه است
و در کتب قدیمهٔ قوم مذکور نیست و آنچه ابوریحان در صیدنهٔ خود و حنین بن اسحق در اختیارات
خود ذکر کرده اند بعضی از آنها تحقیقی چندان ندارد و حکیم میرزا محمد قاضی در رسالهٔ خود نوشته که حنین
بن اسحق گفته که سبب معرفت و شناخت چای چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بیکی از خواص
خود خشم گرفته آنرا از ملک خود اخراج نموده آن شخص در جنگلها و کوهها میگشت و زرد و علیل و
ضعیف گشته روزی از غایت گرسنگی بر اطراف کوهی میگشت گیاهی دید آنرا غذای خود ساخت در
اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوت در خود دریافت در شهر آمده یکی
از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه با حضار او امر نمود
و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سوال از احوال آن اطبا را امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه نمود
خواص آنرا ثبت نمایند و نیز حنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه نبات اشنت و با یکدیگر شبیه
با اندک تلخی است و چون آنرا بجوشانند تلخی آن زایل میگردد و آشامیدن آب آن حرارت باطن را
تسکین میدهد و خون را صاف مینماید و آن خورده و مزروع میباشد و گفته که طائفه که در بلاد چین نبات
آنرا مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین و ادنی است و این ترکیب اطراف آن می
روید و خمار آن بخوردن آن اعتیاد دارند و هیچ مسکرات آن بی رخصت پادشاه آنجا نتوانند نمود

وخراج آن بخزانه بادشاه عائد سازند و مترجم صیدنه ابوریحان میگوید که چای نوعی است از انواع نبات
منبت آن بلاد چین است و آنرا ببرند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت کنند و بخورند
شربت آن قائم مقام ادویه مرکبه بود و مضرت ادویه مرکبه نکند و ازین جهت اهل تبت دفع مضرت شراب
باو میکنند زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب میکنند و در رفع مضرت او هیچ دارویی بآن نمیرسد
و طائفه که بدین تبت میبرند در قیمت او حجر مشک میگیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن
تا ادنی راقم گوید که آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه ببرگ انار و حنا و ریحان است با شعبها و بعضی نوع
آنرا برگ بزرگتر و پهن تر و عریضتر و ضخیم تر و بعضی کوچکتر دیده شد و منبت آن ملک چین و ختا
و نیپال است و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه اما سفید ریزه برگ خوشبو
که برگهای آن درهم پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد ازان سبز و پس این پادره است و بعد ازان سیاه
و این از همه ضعیف تر و نوع خوب اعلای آن قلیل الوجود و گران بها است و آنرا بجاهای دیگر نمیبرند
و آن مخصوص بسلاطین آن بلاد است مگر احیانا قدر قلیلی ازان بعنوان تحفه و هدیه از برای بعضی
سلاطین دیگر بفرستند و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از کمال قوت و سرعت انهضام و
انحدار آن مر اغذیه غلیظه را و تقویت قوی و ارواح و دفع امراض بلغمیه بارده خصوص صاحبان سهر و
خمر را و آنچه متداول است و بسیار که در قوطیها و صندوقها می آورند آنرا نیز مراتب است بعضی خوب
و گران بها و بعضی متوسط و بعضی بد و ضعیف القوت و ارزان و این نوع اخیر سیاه رنگ و اندک بدبو میباشد
و از بعضی شنیده شده که چون آورنده آن از سمت چین نصاری اند و طریقه ایشان اینست که مطبوخ و جوش
داده آنرا مضر میدانند لهذا استعمال آن نزد ایشان چنان است که قدر قلیلی ازان را در قهوه دانی و مانند آن کرده
آب بسیار گرم جوشان بمقدار معتدبهی بران ریخته سر آنرا بسته تا یکساعت کامل میگذارند تا قوت آن قدری
بآب باز داده شود و آب نیز رنگ گردد و پس به پیالها ریخته با نبات و شیر و یا با نبات تنها گرم گرم می آشامند چنانچه
به تفصیل انشاء الله تعالی خواهد آمد و از برای این نوع طبخ انواع ظروف از نقره و چینی و سفالی میسازند بهیئت لوله
دار و در سرپوش آنها یکدو سوراخ باریک میگذارند تا باعث اختناق ابخره و تقطیر آن نگردد و بعضی
آن از خدمه و غیرها بعد صاف نمودن آب آن برگها را خشک نموده جمع کرده در میان قوطیها و صندوقها
باز پر نموده سر آن را بهمان قسم بسته میفروشند و این نوع خالی از عفونت و زبونی نیست و برگهای آن

اندکی از هم باز شده و رنگ آن بسیاهی مایل گشته و اگر شکسته میباشد و انواع دیگر از سفید و سبز و اندکی سیاه
متوسط اند در قوت هر یک نسبت بدیگری و از نوع بسیار خوب اعلای آن آثار غریبه عجیبه شنیده شده از آنجمله
آنست که اگر سه چهار برگ آنرا بر یک ران گوشت گاو خام کوبیده بپاشند و سر آنرا پوشیده چهار پنج ساعت
نگاه دارند تمام آنرا مضمحل میگردانند و این نقل را چنین میکنند که یکی از سلاطین خطا قدر قلیلی از چای بتحفه
دیگر برای یکی از سلاطین هند فرستاده بود و بنظر آن بادشاه حقیر نمود ایلچی بادشاه خطا گفت اینقدر بسیار
است و عزیز و مقدار استعمال آن بسیار کم اندکی و برگ باده نیست پس آن گوشت گاو خامی طلبید و آن عمل
را بدان نمود و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که قوت این دوا در استحاله طعام و غذا چنانچه از بعض
ثقه که بقول آن اعتماد تمام بود و بیلاد خطا رفته و از کیفیت آن اطلاع داشته مسموع شد که اگر چند برگ آنرا
در دیگی که در آن سه من برنج و گوشت و مصالح طعام بوده باشد بگذارند و سر دیگ را ساعتی بپوشند
چون سر دیگ را بردارند معلوم نتوان نمود که دران دیگ چه چیز بوده یعنی گداخته و مضمحل و درهم شده
بشکلی که امتیاز نتوان شود اما مزاج آن بدانکه آن گرم است در اواخر درجه دوم و بعضی از این کمتر و بعضی
بنابر تسکین آن حرارت والتهاب باطن را سرد میدانند و شاید این توهمی باشد و تسکین آن حرارت والتهاب
باطن را نه بسبب برودت آن باشد بلکه بسبب حرارت و تقطیع و تلطیف آن مر بلغم و اخلاط لزجه را و یابس در آخر
دوم و میرزا قاضی نوشته که مترجم کتاب ابوریحان بتوجه تحقیق این دوا نشده و از فحوای کلام مشار الیه چنان
معلوم میشود که مزاج این دوا بارد باشد زیرا که دفع ضرر شراب را بآن نشان میدهد چنانکه می گوید
حرارت باطن را تسکین می دهد از این اقوال استدلال بر سردی مزاج آن نتواند نمود کلامیکه چنین
نقل میکنند که در طعم او تلخی فی الجمله هست شاید است بر آنکه در وی حرارتی هست و آنچه
بخاطر فقیر میرسد این است که طبیعت این دوا معتدل مائل بحرارت باشد والله اعلم
بحقائق الاشیاء اما افعال و خواص دافع رطوبات و هاضم طعام و مقوی آن و ارواح و
قوی معده و دین و مرطوبین و مفتح و معرق و منضج و طبیخ آن مسکن عطش کاذب والتهاب
معده و تشنگی و خمار و صاف کننده خون و رنگ رخسار و منشط و منعظ
و محرک باه معرورین و جهت ازاله بخر و بدبوئی دهن و رائحه
شراب و سیر و پیاز و طیب نکهت بغایت مفید و مبدرق ادویه است

بقعر معده و عمق بدن و معرق و منقی ریاح معده و شاید یرقان و سوء القنیه و استسقا و امراض سده
را باد و یه مناسبه هر یک مفید باشد و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و انبساط نفس و ازاله
غم نافع و بعضی از اطبا آنرا داخل اجزای مفرحات کرده اند جهت آنکه مفرح و در زیادتی تفریح مصداقست
و ضماد پخته آن جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و نطول آن معرق و منوم است و در طعم
اندک تلخی و عفوصتی میباشد و آن در طبخ با آب و داخل کردن نبات زائل میشود و مهزل بدن محرور
المزاج است و مصلح آن شیر تازه دوشیده بجوش داده و نبات است و مضر معده بارد و مصلح آن
بادیان خطائی است مطبوخ چائی که از برای هضم غذا به نهایت نافع است و بعضی گمان داشته
که مرخی جرم معده است و لهذا در مطبوخ آن مقویات معده چون بادیان خطائی و قرنفل و امثال
آن داخل مینمایند صفت آن بگیرند چهار من آب باران و در دیگ سنگی و یا سفالی و یا نقرئی کرده
بجوشانند تا یکمن بماند پس آنرا گرم در مرتبان چینی کرده چائی خطائی بادیان خطائی دارچینی سیلانی قرنفل
نانخواه فوفل از هر یک یک مثقال سوای چائی باقی ادویه را نیم کوفته در آن ریخته اطراف و سر
آن مرتبان را بلباسها بپوشانند بنحویکه بیست و چهار ساعت اثر گرمی در آن بماند پس صاف کرده
در شیشها نگاه دارند و نزد حاجت گرم کرده نبات سفید پنج مثقال داخل نموده نیم گرم کرده بیاشامند
و یا آنکه قدری نبات بقدر ضرور داخل کرده بقوام آورده بر سنگ بریزند تا مانند اقراص بسته گردد
و چون بسته شود بریده نگاه دارند و در وقت حاجت یک قرص یا دو قرص را در آب یا گلاب یا مثل آن حل کرده چون
قهوه بنوشند طریق طبخ چای که بهترین اقسام و اکثر معمول اهل فرنگ است آن است که قدری
از چای را در قهوه دان چینی یا گلی یا نقرئی کرده آب را بسیار جوش نموده گرم گرم بر آن می ریزند
و مقدار یکساعت میگذارند که آب نیم رنگ شود بعد از آن در پیالها ریخته قدری نبات که آنرا شیرین
کند داخل کرده شیر گرم مینوشند یک پیاله یا دو پیاله بالای ناشتا یا وقت انحدار غذا و بعضی شیر
تازه دوشیده جوش داده نیز قدری در آخر داخل میکنند و بعضی قدری بادیان خطائی در قهوه دان
با چای می افکنند در ابتدا و ناشتا خوردن و بسیار غلیظ رنگین آن مسهل و مضر معده و لاغر کننده
بدن است خصوص محرورین را و شیر و شیرینی مصلح آنست و دافع مضرت آن نیز طریق پختن
چای نوع دیگر مقدار هشت آثار آب در دیگ سفالی بجوشانند تا بنصف رسد پس دارچینی قرنفل

بادیان ختائی نانخواه دانه هیل فوفل از هر یک یک مثقال در آن بجوشانند تا دو سیر آب بماند و در عین
جوشش دو مثقال چای در وانداز ند و فرود آورده سر او را بپوشانند و بالای آن چند لای پارچه بپیچند
تا گرم بماند و بخار آن بیرون نرود و تا دو سه ساعت نگاه دارند پس بمقدار سه چهار مثقال آنرا با دو مثقال
نبات یا شکر گرم بنوشند نوع دیگر دارچینی عود غرقی انیسون خصیة الثعلب مصری مصطکی رومی صندل سفید گاوزبان
از هر یک نیم مثقال در آب بجوشانند و در آخر نیم مثقال چای در آن اندازند و فرود آورده به همان دستور
بکار برند و مقدار شش هفت مثقال آنرا با چهار پنج مثقال نبات بنوشند و اگر بسیار سرد المزاج باشند
و گرمی بسیار مطلوب باشد یک حبه مشک و دو حبه عنبر سوده بر آن پاشیده بنوشند اما آنچه میرزا قاضی در
رساله خود نوشته طریق طبخ آن اینست که از شخصی تاجر کاشغری شنیدم که طبخ آن باین طریق مشاهده شده
که مقدار دو بیست مثقال آب را با دو مثقال چای در دیگچه کرده بآتش ملایم آنرا بجوشانند تا بنصف رسد
و هرگاه بغلیان و فوران آید قدری آب سرد بر آن زنند تا غلیان و فوران آن باز نشیند و همچنین تا سه بار ملاحظه
نمایند تا آنکه رنگ آن مثل شراب ریحانی شود پس فرود آورده نیم گرم چند پیاله بنوشند در افعال مذکوره
بغایت مفید بود و ایضا نوشته که از شخص دیگر بدین نوع مشاهده شده و آن شخص از اهل بلاد خطا
بود و میگفت که اثر الغلیان بیاید آورد و چند برگ از آن را در حالت غلیان در آن بیاندازند جهت و
فرود آورده زمانی گذاشته تا رنگ اثر آن در آب اثر نماید پس صاف نموده استعمال نمایند و جماعتی
از اعیان بعضی از ادویه حاره مثل دارچینی و هیل و زعفران قدری اضافه مینمایند و می جوشانند
و می گویند که آثار غریبه از آن بظهور می آید قرص چای خطائی مقوی بدن و هاضم طعام و دافع جشاء
ریاح و مهیج باه است صنعت آن چای خطائی بادیان خطائی دارچینی زنجبیل فوفل هیل از هر یک پنج مثقال
جوز بوا یکعدد قرنفل دو مثقال اجزا کوفته بیخته به شکر مقوم نیم گرم بقدر یک سرشته شود سرشته بر روی
سنگ پهن کرده بطریق لوزینه برند و بوقت حاجت بقدر قرص و میل نمایند قرص دیگر مقوی معده و هاضم
طعام و مقوی دل و دماغ و باه است صنعت آن چای خطائی بادیان خطائی از هر یک هشت مثقال
قرنفل دارچینی بهمن سفید بهمن سرخ خصیة الثعلب مصری از هر یک دو مثقال قاقله صغار چوب چینی گاوزبان
عود غرقی خام از هر یک سه مثقال صندل سفید چهار مثقال مصطکی کبابه چینی از هر یک یک مثقال عنبر
اشهب چهار حبه مشک خالص دو حبه ادویه کوفته بیخته با یک سیر قند سفید بقوام آورده علی الرسم سرشته

قرصها سازند و یا بر سنگ پخته لوزها ببرند و وقت حاجت از یکمثقال تا سه مثقال آنرا در آب گرم حل نموده
شیر گرم بنوشند باب الجیم مع الدال المهمله جدوار بفتح جیم و سکون دال و فتح واو
و الف و رای مهمله بفارسی زدوار بزای عجمی و بعربی ماه فروین و بیونانی ساطریوس و بعربی
انطله و بهندی نربسی نامند و آن بیخی است شبیه به سعد هندی اما بوزن ثقیل تر و صلب تر ازان
و اکثر مخروطی شکل گره دار و بقدر انگشتی و ازان بزرگتر و کوچکتر میباشد و بهترین آن آنست که
چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و نبات آن بمقدار یک شبر و شاخ آن بنفش
و برگ آن شبیه برگ پرسیاوشان است اما وجه تسمیه آن بلغت اهل هند به نربسی آنست که نر
بنون و سکون رای مهمله بلسان ایشان بمعنی دافع و خالص و بکسر بای موحده و سکون سین مهمله
بمعنی زهر و بیس است یعنی دافع و خلاص کننده از زهر است خصوص زهر بیس که بدترین زهرها است
بحدیکه نوشته اند مطلقا امان نمیدهد و هیچ تریاقی باو مقاومت نمی نماید حتی تریاق فاروق نیز مگر
جدوار نقل است که شخصی بمقدار نیم مثقال بیش بخورد در حال لبهای او ورم کرد و چشمها
بلند شده از حدقه برآمده و بیخود شد بمقدار نیم مثقال جدوار را صلایه کرده با یک کاسه شیر تازه دوشیده
باو خورانیدند بعد از یکساعت شروع بقی کردن نمود قی متعفن و بانواع رنگها چنانچه حاضران را از
بوی آن صداع عارض شد و اکثری بیهوش شدند و باز آن شخص بیخود افتاد دو بار دیگر نیم مثقال
جدوار سائیده با شراب انگوری باو خورانیدند باز قی بسیار نمود و بعد از قی خواب بروی غلبه نمود
و در بین خواب عرق بسیاری از وی جاری شد و چون بیدار شد غذا طلبید و باذن الله تعالی
ازان سم قاتل نجات و صحت یافت و گفته اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آنکه ظاهرش تیره و باطنش
بنفش مایل بسرخی و عقربی شکل تلخ باشد و در طعم آن اولا شیرینی کمی و بعد ازان تلخی بسیاری
محسوس گردد و این قسم را خطائی گویند و بهترین جمیع اقسام است و دوم آنکه ظاهر و باطنش
هر دو تیره رنگ مایل بزردی عقربی شکل و تلخ باشد و این در خوبی بعد خطائی است سوم آنکه ظاهر
و باطنش سیاه و سائیده آن برنگ نیل و تلخ باشد و این هر دو قسم را هندی گویند و از جبال
و نیپال و رنگپور و مورنگ و غیرها خیزد چهارم آنکه بقدر زیتونی مایل بسیاهی و تلخ باشد و این قسم از بلاد
دکهن خیزد و پنجم اندلسی است و آنرا انطله گویند بقدر شبری و سیاه و نرم و بسیار تلخ میباشد و اکثر

که سمیت این با بیش کجا میباشد و میگویند که بسبب مجاورت این سمیت آن بیش کم میشود بحدیکه اکثر
اهل آن موضع مقدار نیم دانگ آن بیش را میخورند و زیان نمی یابند بخلاف آنکه علیحده و تنها روئیده
باشد که مقدار بسیار کم آن هلاک میسازد و حکیم هاشم در رساله فادزهریه خود نوشته که جدوار در
اکثر محال و مواضع میروید با بیش و بدون بیش حتی محال خراسان خصوص حدود دیکه بسمت مشرق
نزدیک تر باشد چه از جمعی شنیده که در کوههای قهستان که واقع است میان مشهد مقدس و
تبت گیاه جدوار بسیار میروید اما جدوار کوچک و کم رنگ بسفیدی مائل و اثر تریاقیت آن بسیار
کم است و اما آنچه در تبت میروید بسیار بزرگتر و بهتر و رنگین تر است از آنچه در هند میروید و اثر و نفع تمام
بر و مترتب میشود و هندی بهتر است از آنچه در جاهای دیگر میروید و جدوار بعضی از محال هند که بحد و تبت
نزدیکتر است و مشک نیز در آنجا یافت میشود بهتر از جدوار سائر محال هند است و در نفع و اثر نزدیک
بجدوار خطائی است چنانچه مشک این موضع نزدیک بمشک خطائی است بجهت قرب حدود و آنچه در
خراسان و سائر محال میروید بدون تر و اثرش بغایت ضعیف تر چه خوبی و بدی هر میوه و گیاه
بحسب اقتضای آب و هوا و زمین آن موضع است لهذا یک چیز در یکجا بسیار خوب میشود و اثر و نفع
بسیاری بر آن مترتب میگردد و همان چیز در موضع دیگر چنان نمی شود و مثل ریوند که مشخص و
محقق است که همان ریباس است و تغیر خود کرده و دیده از اقتضای آب و هوا و زمین چین
آنست که ریوند آنجا در نهایت خوبی و اثر و نفع بسیار میباشد بخلاف ریوند جاهای دیگر چنانچه
انشاء الله تعالی در رسم الراء مع الالف ذکر خواهد یافت **در بیان جودت و رداءت
جدوار و فرق میان خالص و مغشوش آن** بدانکه جدوار چنانچه ذکر یافت بنفش
مائل بسبزی و بنفش مائل بسیاهی و سفید و زرد میباشد لیکن همه تلخ باید که باشند و هر نوع
که تلخی آن زیاده باشد بهتر است و همچنین هر چند عقربی شکل تر و صلب سنگین و بزرگتر چه بنفشجی
باشد که چون بسایند رنگ آن بنفش صاف مائل بسرخی باشد بهتر است و این نوع را خطائی
مینامند و احیانا بدین اوصاف چند دانه در میان جدوار نائیکه در اماکن دیگر میروید یافت میشود
و همچنین نوع سیاه آنرا که هندی نامند هر چند بزرگتر و سیاه تر و سنگین تر باشد بهتر و اگر اندکی بسرخی
گراید قریب بخطائی است و همچنین الوان دیگر و بدانکه چه جدوار عزیز الوجود و کم یاب است بعضی

از نامقیدان بعضی بیخهای شبیه بجدوار را رنگ کرده بجای جدوار میفروشند و نیز گاهی بعضی انواع
بیش ضعیف را در شیر جوشانده تا سمیت آن کم گردد و رنگ نموده بعوض جدوار میفروشند و گرچه
بر طبیب لبیب متتبع فرق میان جدوار اصلی خالص و مبدل مغشوش ظاهر است اما باز بنا بر احتیاط که
که مبادا اشتباهی واقع شود جدوار را مقید بتجربه میسازند یعنی باید بعد از تجربه و امتحان که خاطر از خواص
و تریاقیت و اثر و نفع آن جمع نموده باشند استعمال نمایند و اما فرق میان جدوار اصلی و رنگ کرده و بیخ
های دیگر بچند روش است یکی آنکه رنگ کرده آن ظاهرش بزردی میگراید و چون اندک رطوبتی بظاهر
آن رسد بدون آنکه بسایند بدست و یا بپارچه کرباسی که بدو رسد سرایت میکند و چون در فنجان آب گرم
اندازند آب را رنگین میسازد و برنگ آنچه بدو رنگ کرده اند گاه بنفش و بعضی اوقات مائل بسرخی و گاهی برنگ
گل گاوزبان در قفا و دوم آنکه ظاهر جدوار رنگ کرده بسبب جوشانیدن و خیسانیدن خشونت و ناهمواری
و شکنج بهم میرساند و اصلی رنگ نکرده در غایت نرمی و صفا و همواری میباشد و بر صاحب بصیرت این معنی
پوشیده نیست سوم آنکه چون آنرا بشکنند و رنگ باطنش را ملاحظه نمایند اگر رنگ جمیع اجزای باطنش باهم
مساوی است و اختلافی ندارد اصلی است و اگر آنچه قریب بظاهر آن است رنگین تر و اندرون آن
کم رنگ تر رنگ کرده است و اما فرق میان جدوار و بیخهای مشابه آن بر صاحبان هوش
و شعور که مکرر ملاحظه جدوار نموده باشند نیز پوشیده نیست چه بیخهای دیگر همه در جمیع اوصاف
مذکوره از شکل و حجم و هیئت و صلابت و وزن مشابه جدوار نیستند هرچند در بعض اوصاف اندک شباهتی
داشته باشند و اما فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه بیش کوچکتر و باریکتر از جدوار
میباشد و رنگش سرخ تر دوم آنکه چون بیش را بتراشند و بزبان بسایند زبان را بگزد و احداث
حرقت و حرارت نماید و بسا باشد که باعث تورم و آبله شود و این در صورتی است که سمیت آنرا
چنانچه ذکر یافت نگرفته باشند و یا اندکی گرفته باشند و اما اگر بالتمام گرفته باشند امتحان آن نیز
به تلخی یا بحسب حجم و شکل است و الا بامتحان جدوار اصلی نمایند از افاده خاصیت و تریاقیت و غیر آن
اما تجربه اصلی جدوار که تریاقیت و عدم تریاقیت آن که در چه مرتبه است بدین نحو است که زهری
از زهرها هر کدام که باشد و اگر بیش باشد بهتر است بخورد میمونی یا خروسی دهند و گفته اند که اگر این امتحان
در خروس دشتی صحرائی که عبارت از قرقاول است و بفارسی تدرو و بعربی تدرج گویند واقع

شود و بهتر است چرا که مزاج او خشک‌تر و محکم‌تر است و بهتر این است که چنین نمایند که مقدار قاتل بیش را
که از نیم دانگ تا یک دانگ است بخورد آن داده بفاصله جدوار بقدر یک دانگ تا دو دانگ بخورد داده ببینند
اگر دفع سمیت بیش را نمود جدوار خوب است و معتمد و الا نه و باید که بیش را علیحده نیز آزموده باشند که قوی
باشند تا اشتباه واقع نشود دیگر آنکه مقدار قاتل افیون در مزاجیکه متوسط باشند نه بسیار ضعیف نه
بسیار قوی و معتاد بافیون نباشد دو درهم طبی که یک مثقال صیرفی باشد یا قدری کمتر از آن بدان
بخورانند و فی الفور همان مقدار جدوار سائیده بدان بدهند اگر دفع سمیت آن نمود جدوار خوب
و مجرب است و الا فلا امتحان دیگر آنکه چون بیش را بزبان و لب بمالند و از آن سوزش و جوشش
لب و زبان عارض گردد از مالیدن و خوردن اندکی جدوار اگر برود و دفع اذیت و غائله آن شود
خوب و اعتمادی است و الا نه

فصل در بیان مزاج و کیفیت و منافع جدوار

بدانکه جدوار گرم و خشک است در اول درجه سوم و حرارت آن لذاع و گزنده و موذی نیست
بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویت و ازدیاد آن مران هر دو را و شاید آنچه شیخ
رئیس در رساله ادویه قلبیه خود و دیگران نیز فرموده اند که حرارت آن مفرط نیست بنابر همین
باشد و اثر و نفع آن همین بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت است و لهذا انواع سموم
حاره و بارده بیش و به و ملد و غیرها را نافع است و الا میبایست که مخصوص بسموم بارده و امراض بارده
باشد نه حاره و یا آنکه اثر آن در بارده بیشتر از حاره باشد و حال آنکه مساوی است بلکه باید که بکیفیت
فقط نباشد کما ذکر فی المقدمه و مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال گفته اند و قائم مقام تریاق
کبیر است مفرح و مقوی دل و اعضای رئیسه و حشا و باد زهر جمیع سموم است و مفتح و ملطف و محلل
و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره و مشتهی و مبهی و مدر و نافع است از برای عفونت اخلاط و تپ
ربع و استسقا و عسر البول و تسمین بدن و حصاة و یرقان و قولنج و صرع و فالج و امراض بارده را و آشامیدن
آن و طلای آن جالی جلد و نافع است درد دندان و درد چشم را و با سرکه رافع طاعون و دافع برص و بهق
و وبا است و بالجمله منافع و خواص این بیخ بسیار است یکی آنکه باد زهر و تریاق و دافع اکثر سموم حاره و بارده
مثل بیش و به و ملد و غیره است حتی بیش که بدترین آنها است و افعی و افیون نیز چنانچه ذکر کرده شده خصوصاً
با چند دانه فلفل سیاه دیگر آنکه گفته اند شخصی را ماری از مارهای قتال بگزید مقدار نیم مثقال آن را

باشراب سائیده بخورد و داوند بفرمان باری تعالی صحت یافت و در رفع زهر عقرب حتی عقرب جراره
که سمیت آن زیاده و قوی تر است و رتیلا و جمیع حیوانات زهردار شرب بمقدار دو دانگ آن با شراب نافع
دیگر آنکه مجموع دردها و اوجاع را بنشاند اگر در اعضای ظاهره باشد با گلاب یا با آب بتنهائی یا دو سه دانه
فلفل سیاه سائیده طلا نمایند و اگر در باطنه باشد بمقدار دانگی یا دو دانگ آنرا بسایند با قدری شراب
یا آب گرم یا جلاب بحسب مزاج و بخورند و در وجع قولنج و درد گرده و معده و سنگ گرده و مثانه و عسر البول
با شیره تخم خیارین سائیده بیاشامند و نیز مجموع اورام بلغمیه و صفراویه و دمویه و سوداویه را سود دارد
در ابتدا و انتها اما در ابتدا ماده را باز گرداند و در انتها تحلیل دهد و اگر محتاج نضج باشد نضج دهد خصوصا
اورام مغابن چون زیر بغل و پس گوش و بن ران چون با سرکه بسایند و طلا نمایند خصوصا با آب گشنیز تازه
جهت حاره آنها و خنازیر را نیز تحلیل دهد دیگر آنکه بپزد و بگشاید فتح رحمت باد نهد و بعضی بتخفیف
و بعضی بالصوت و خاصیت چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه چون در ایام وبا و طاعون هر کس که طاعون بر آورد
با سرکه بسایند و بر آن موضع طلا نمایند بعون الله تعالی از آن نجات یابد دیگر آنکه دل و جگر را بغایت
قوت دهد از جهت ازدیاد حرارت غریزی و تقویت قوی ارواح چنانچه ذکر یافت دیگر آنکه طلا کردن آن
با سرکه در ابتدای خنازیر بغایت مفید بود و تحلیل دهد آنرا دیگر آنکه چون بر ریشهای خبیثه و زخمهای کهنه
قدری از آن را بکوبند و بپاشند گوشت مرده فاسد را زائل کند و تازه برویاند و جراحت را باصلاح
آورد دیگر آنکه چون با بعضی روغنهای مناسبه چون روغن قسط و گل سرخ و سوسنجان و بابونه با گلاب
یا عرق دارچینی سائیده بر وجع مفاصل بمالند و قدری با گلاب سائیده بخورند بسیار مفید است دیگر
آنکه کسی را که ضعف دل یا خفقان و طپش و افسردگی دل باشد خصوصا که از برودت باشد چون چند روز هر روز بمقدار نیم
درم از آنرا با جلاب یا شراب یا یکی از اشربه مناسبه مثل شربت گاوزبان و ابریشم و بادرنجبویه و مانند آنها
و عرقهای مناسب مثل عرق گاوزبان و گلاب و بادرنجبویه و امثال اینها بخورند دل را بغایت قوت
دهد و تفریح بسیار آورد دیگر آنکه جهت تقویت باه و انعاظ در بعضی مرضها بغایت مفید است خواه بتنهائی
یا با ادویه مناسبه دیگر با گلاب سائیده بخورند یا حب یا معجون ساخته و گاهی با شیر گاو تازه دوشیده
یا شراب یا با بعضی شربتهای مقویه نیز مفید است و انعاظ تام آورد دیگر آنکه در ایام وبا چنانچه ذکر کرده شد
در تریاق که تناول کردن آن منع عفونت و ضرر وبا میکند و تقویت دل مینماید شرب این دوا مفرد

نیز همان خاصیت آن مرکب دارد باز بادلی جهت آنکه با قوت تریاقیت چندان گرم نیست و مولانا اصیل
الدین از شاگردان مولانا نجم الدین محمود بن الیاس شیرازی که یکی از شراح کلیات قانون است فرموده
که سر خاصیتی که در تریاق فاروق است درین هیچ نیز هست و هم او فرموده که مرا درد معده بود و هر معالجه
که کردم مفید نیفتاد و آخر الامر چند عدد جدوار را اندک اندک بروزگار صلایه میکردم و با جلاب گرم میخوردم
بعون الله تعالی آن درد زائل شد اگر مقدار خوراک بقدر یکدانگ باشد بهتر است دیگر آنکه شخصی را سده جگر
بود و نزدیک بود که باستسقا انجامد چند روز جدوار را سائیده با سکنجبین بزوری میل نمود سده جگرش گشاده
شد و رنگ و بیش بغایت زرد شده بود باز برنگ اصلی عود نمود دیگر آنکه شخصی را قرحه مثانه شده بود
و چهار روز بول و خون بود و قدری جدوار را سائیده بر پشت زهار او طلا نمودند و چند قطره در احلیل او چکانیدند
همان دم بول او گشوده شد و چرک بسیاری بر آمد و از آن علت شفا یافت دیگر آنکه استسقای بارد که از
برودت کبد و ضعف آن باشد و از سده ماساریقا باشد یکدانگ آنرا با سکنجبین ساده یا بزوری یا شربت
دینار و شیره عنب الثعلب و شیره تخم کاسنی بنوشند و چند روز بدان مداومت نمایند فائده تمام بخشد دیگر
آنکه جهت سنگ گرده و مثانه در شیره عنب الثعلب و خارخسک سائیده بنوشند دیگر آنکه جهت حبس البول
با شیره تخم خیارین و تخم خربزه یا شیره خارخسک مفید است دیگر آنکه قولنج ریحی که سببش سردی و نفخ باشد
با بعضی مطبوخات مناسبه مثل مطبوخ سداب و پودنه و رازیانه و عنب الثعلب آشامیدن آن مفید است دیگر
آنکه حمی ربع و سائر حمیات بلغمیه مزمنه را بعد از تنقیه بدن با جلاب گرم کرده یا شربتهای مناسبه دیگر مداومت
کردن دو دانگ آن موافق است و اقل ایام مداومت هفت روز است دیگر آنکه چون بر موضع درد
بواسیر طلا نمایند درد و وجع آنرا ساکن و ورم آنرا تحلیل دهد دیگر آنکه چون برای دشواری وضع حمل مقدار
دو دانگ آنرا سائیده با آب عنب الثعلب یا آب جابه یا شیره خارخسک یا جلاب بخورد زن آبستن دهند و اندکی
سائیده پارچه پشمینه بآن آلوده کرده بفرج نهند که بچه را بر آرد و وضع حمل آن بآسانی گردد دیگر آنکه چون زنی
را بدشواری وضع حمل شود و مشقت بسیاری باو رسد و ضعف او را عارض گردد و یا آنکه بچه مرده از شکم
وی بر آید و سمیت به بدن او سرایت نماید و همچنین اکثر امراض وارده بعد ولادت را چون چند روز بخورد ان
مقدار سه چهار حبه از آن با گلاب سائیده مداومت بران نماید بعون الله تعالی شفا می یابد و اقل مدت
خوردن آن هفت یوم است که تا سه روز هر روز صبح و شام و ایام دیگر صبح بیاشامد دیگر آنکه خناق

بلغمی را طلا کردن آن مفید است و محلل اورام بلغمی است دیگر آنکه در چشم بلغمی را چکانیدن آن در چشم باعث تسکین
درد و الم آنست و صفراوی را طلا کردن آن بر پشت چشم محلل اورام پلکهای آنست و فرق میان درد چشم
بلغمی و صفراوی آن است که بلغمی را درد ساکن تر و حمرت کمتر و ورم زیاده و صفراوی را درد و سوزش
و چکیدن آب بیشتر باشد دیگر آنکه بهق سفید و برص را طلا کردن آن نافع بود دیگر آنکه درد دندان را ساکن
گرداند چون مقدار عدسه آن را بزیر دندان بگیرند و یا سائیده بر دندان طلا نمایند دیگر آنکه جمیع امراض
بارده رطبه دماغیه و عصبانیه سادجه و مادیه را مثل صرع و سکته و فالج و لقوه و خدر و استرخا و رعشه و مانند
اینها را مفید بود شربا و طلاء خصوصا با گلاب یا با یکی از ادهان مناسبه و دماغ را قوت بخشد و تفریح آورد
و اعانت طبیعت نماید بر دفع امراض از خود دیگر آنکه صرع صبیان که ام الصبیان نامند نافع بود و چون مقدار
نیم دانگ الی تا دانگی با شیر مرضعه آن سائیده بخورانند و گفته اند که طفلی را چهارده روز ام الصبیان
بود که یک زمان خالی نبود جدوار را با شیر مادر وی سوده بوی دادیم همان روز شفا یافت و بارها آزموده ایم
و حکمای هند گویند که مداومت بآن مردم را فربه کند راقم گوید شاید مبرود المزاجان بلغمی مراد باشند
و بعد از تنقیه در اکثر امراض و امزجه نفع آن بیشتر است و گفته اند درین دوا صد و بیست منفعت است
و آنچه به تجربه معلوم شده و استماع از استادان یافته و در کتب دیده اکتفا نموده شد و آن مضر
محرورین و یابس المزاجان و مصدع الشان و مورث جراحت و قرحه امعاست و مصلح آن سکنجبین
ساده و شیر تازه و دوشیده این ناقه و ببعضی از مبردات و مطفیات دیگر است بحسب
مزاج و شخص و سن و نوع مرض و مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ
بحسب مزاج و شخص و مرض مختلف است جهت اطفال از نیم دانگ تا
یک دانگ و در تپ لعو و سائر امراض دیگر دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار
دانگ گفته اند و بدل آن در تفریح و تریاقیت سه وزن آن زرنباد است و شاید در تریاقیت تریاق
فاروق و بادزهر حیوانی بدل آن باشند و این اقرب بقیاس است از زرنباد علی الاطلاق و چنانچه ذکر یافت
تاثیر آن بکیفیت صرف نیست بلکه بصورت نوعیه و بالخاصیه است و قانون ترک افیون بجدوار در افیون
ذکر یافت دستور خوردن جدوار خطائی قلمی فرموده اند که از بنده فقیر آثم محمد هاشم العلوی المحتاج
الی غفران ربه الغنی است از برای تقویت باه و جمیع امراض بارده بلغمیه و امراض عصب و دفع جمیع سموم و امراض

حادثه از مواد سمیه چون جذام و آتشک و از برای ذرب مزمن و ضعف معده مزمن و مفاصل بارد و تقویت
اعضای رئیسه مقرر نموده آن است که اول مرتبه تنقیه باید نمود در اول فصل ربیع باین طریق که دو روز
این منضج را بنوشند صنعت آن گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی عنب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویه
افتیمون از هر یک دو مثقال انجیر زرد ده دانه مویز منقی بیست دانه ادویه را سوای افتیمون جوشانیده
در آخر افتیمون را در پارچه کتان بسته در آن انداخته یک جوش دیگر داده فرود آورد و دائم کیسه را نهند
تا سرد شود پس کیسه را مالیده فشرده دور کنند و ادویه را صاف نموده ترنجبین گلقند آفتابی در آن حل کرده
باز صاف نموده بنوشند و روز سوم بر اجزای مطبوخ مزبور سنای مکی اصل السوس تخم کشوث از هر یک
دو مثقال بیفزایند شب چهارم پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی از هر یک نیم مثقال غاریقون کثیرا
از هر یک یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین یکمثقال چرب نموده حب ساخته بورق نقره سه
عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب نیم گرم یک پیاله بنوشند و طلوع صبح گاوزبان شاهتره
بسفایج فستقی بادرنجبویه پرسیاوشان غنچه گل سرخ اصل السوس اسطوخودوس افتیمون از هر یک
دو مثقال سنای مکی چهار مثقال عناب انجیر زرد از هر یک ده دانه مویز منقی بیست دانه همه
را سوای افتیمون جوشانیده صاف نموده افتیمون را در آخر بکتانی بسته در آن اندازند یک جوش دیگر
داده فرود آورند و دائم کیسه را بمالند تا مطبوخ سرد شود پس کیسه را مالیده فشرده دور کنند
و ادویه را صاف نموده شیرخشت خراسانی گلقند آفتابی از هر یک ده مثقال ترنجبین فلوس خیارشنبر
از هر یک پانزده مثقال داخل کرده بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده
بنوشند اگر بهمین تنقیه بدن پاک شد بهتر و الا یک مرتبه دیگر تکرار نمایند پس سه روز هر روز هلیله مربا یک عدد
بگلاب شسته تناول نمایند و بعد از آن تخم فرنجمشک یکمثقال گلاب ده مثقال نبات سفید پنج مثقال بنوشند
پس هفت روز از این حب فرو برند صنعت آن جدوار خطائی یکدرم و یکدانگ بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد
درونج عقربی خولنجان زرنب از هر یک نیم مثقال [illegible] نیم دانگ مایهٔ شتر اعرابی ورق نقره ورق طلا و ابریشم
ناسفته فادزهر معدنی خطائی از هر یک یکدانگ کوفته بیخته بشیره نبات سفید بقوام آورده سرشته
حب سازند و هفت حصه نموده هر روز یک حصه را با گلاب ده مثقال فرو برند و غذا چهار ساعت از
روز گذشته بخورند و آب بخورند و آخر روز تخم بالنگو یکمثقال گلاب دو مثقال نبات سفید پنج مثقال

بنوشند و شب پلاو گوشت مرغ جوان یا گوشت بره بخورند و یکهفته بعد از خوردن این حبوب از ماست
و پنیر و ترشیها و غذاهای غلیظه و اعراض نفسانیه پرهیز نمایند **طریق دیگر** بگیرند جدوار خطائی مجرب
یکدرم و سه حصه نمایند و هر روز یک حصه را با گلاب سوده حب ساخته صبح ناشتا فرو برند و از عقب
آن شربتی از نبات و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک بنوشند و بعد از سه ساعت نخود آب
گوشت جوان مرغ با ادویه حاره مانند دارچینی زعفران تناول نمایند یا قیمه شوربا بخورند قلیه پلاو
نیز خوب است و از حموضات و لبنیات اجتناب کنند و اگر پیش از خوردن آن چند روزی
خوردن نان و اغذیه غلیظه پرهیز کنند اولی و فائده این را بسیار نوشته اند **فصل در بیان
حبوبی که اصل و عمود در آنها جدوار است** و نیز در آنها قدری افیون از برای حفظ
ترکیب داخل است و اصل و عمود در آنها جدوار است بخلاف حبوب جدواریکه در باب افیون
ذکر شده و شد که اصل و عمود در آنها افیون است و جدوار از برای اصلاح افیون داخل است
حب جدوار با مومیائی که اوجاع بدن را دفع کند و تقویت بدن و قوتها نماید و نشاط آورد
و مقوی اعضای رئیسه است و معده را بنهایت نافع است صنعت آن جدوار خطائی بنفش آزموده درونج
عقربی دارچینی عود بلسان قرنفل طباشیر سفید مومیائی دارابجردی از هریک دو درم بسباسه
مصطکی عود هندی افیون گازرونی بزر البنج سفید از هریک درم مشک کی نیم درم اجزا را
کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از یک حب تا دو حب و اگر عنبر
اشهب و مروارید ناسفته و کهربای شمعی از هریک نیم درم داخل نمایند می گردد اقوی **حب جدوار**
دیگر مفرح و اوجاع صدر را نافع باشد و دل و دماغ و جمیع اعضای رئیسه را قوی گرداند و نشاط و فرح آورد
و نعوظ قوی آورد و طعام هضم کند و سرعت انزال و سلس البول و لینت طبع و زکام و نزله باز دارد
گرداند صنعت آن جدوار خطائی آزموده هفت مثقال زعفران تخم کرفس درونج عقربی از هریک دو مثقال
و نیم فلفل زرنباد مصطکی عود قماری سنبل الطیب قاقله کبار دار فلفل قرنفل خیربوا اصبع عربی خولنجان
دارچینی عاقرقرحا افیون از هریک یکمثقال و نیم فرفیون نیم مثقال کوفته بیخته بگلاب حبوب سازند هر حب
بقدر نخودی هر صبح دو عدد و شام دو عدد با گلاب فرو برند و اگر نزله باشد با عرق گاوزبان و از
حموضات پرهیز نمایند **حب جدوار** دیگر فادزهر و مومیائی که از آن اقوی است صنعت آن جدوار

خطائی مجرب دو مثقال فادزهر حیوانی یکدانگ عنبر اشهب مومیائی دار الجردی مشک ترکی خالص از هر یک
یکمثقال عود قماری خام دارچینی قرنفل خیربوا گل سرخ منزوع الاقماع شقاقل مصری سعد کوفی ابریسم
از هر یک دو مثقال صندل سرخ مروارید ناسفته دارفلفل بهمن سرخ از هر یک پنج مثقال زرنباد بهمن سفید
سنبل الطیب خصیة الثعلب مصری از هر یک سه مثقال صمغ عربی یکدانگ و نیم قرص افعی تخم خرفه مقشر تخم خشخاش
از هر یک ده مثقال زعفران هفت مثقال افیون سه مثقال پوست تخم مرغ مکلس یکمثقال کوفته بیخته بگلاب
مقوم سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق نقره پیچیده نگاه دارند شربتی دو حب
حب جدوار نواب تقرب خان که بجهت نواب شفیع خان ترکیب نموده و نسخه آن از نواب معزی
الیه داده بودند صنعت آن جدوار خطائی مجرب دارچینی بسباسه فلفل سفید افتیمون خصیة الثعلب قصب الذریره
زعفران از هر یک دو مثقال صندل سفید مصطگی اسارون شامی عود قماری خام کشیز افیون مشک
خالص عنبر اشهب از هر یک یکمثقال اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
بورق طلا پیچیده نگاه دارند شربتی یک تا دو حب حب جدوار حکیم جلالا از اولاد حکیم ابو البرکات
اوحدانی حکیم حرم شاه سلیمان صفوی صنعت آن عود قماری خام مصطگی رومی بهمن سرخ بهمن سفید
پوست زرد اترج قاقله صغار قاقله کبار صندل سفید بگلاب سوده گل گاوزبان مروارید ناسفته
بسد فادزهر معدنی کهربای شمعی یاقوت رمانی عنبر اشهب طباشیر سفید صمغ عربی بذر البنج سفید از هر یک
یکمثقال افیون گازرونی دو مثقال جدوار خطائی مجرب سه مثقال زعفران نیم مثقال ورق طلا ورق
نقره از هر یک ده عدد بدستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی دو حب حب جدوار
دیگر که در تقویت باه و امساک منی بی نظیر است و منافع بسیار دارد صنعت آن جدوار خطائی مجرب
افیون زعفران از هر یک نیم مثقال قرنفل بادرنجبویه کبابه چینی فلفل دارفلفل از هر یک سه درم عود
هندی چهار درم قرفة الطیب دو درم مشک تبتی مصطگی رومی از هر یک یکمثقال بابونه مروارید
ناسفته از هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب شکری یا بشیره نبات مقوم سرشته حبوب سازند حب
جدوار راقم غفر الله له ولوالدیه بحق محمد صلعم وآله واصحابه صنعت آن جوزبوا پنج عدد میان آنها را
خالی کرده افیون گازرونی یکمثقال فتیله کرده در آن جوزها بگذارند و جوزها را بخمیر گرفته در
روغن گاو بریان نمایند بحدیکه خمیر قریب بسوختن گردد خمیر را از آنها جدا کرده جدوار خطائی مجرب

بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری از هر یک چهار مثقال عود قماری غرقی خام زرنباد
درونج عقربی کبابه چینی گل گاوزبان زعفران لسان العصافیر اسارون بسباسه سنبل الطیب مصطگی
قرنفل غنچه گل سرخ مشروع الاقاع ایرسا فلفل سیاه دانه خیربوا قاقله کبار زرنب بادرنجبویه خولنجان تخم بالنگ
مغز حب سمنه دارچینی مغز حب الزلم مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر مغز حب القطن از هر یک دو مثقال [illegible] شتر
اعرابی کتیرا صمغ عربی از هر یک یک مثقال تخم خشخاش مغز حب القلقل تخم خرفه مقشر از هر یک پنج مثقال عنبر اشهب
مشک تبتی ورق طلا ورق نقره محلولین از هر یک نیم مثقال نبات سفید هفت مثقال [illegible] حبوب سازند هر
حبی بقدر نخودی شربتی از دو حب تا چهار حب و اگر در مزاج برودت غالب باشد بجای تخم خرفه قرنفل [illegible]
بوزن آن داخل کنند حب جدوار از تراکیب متاخرین است مقوی اعضای رئیسه و باه و مولد منی
و مغلظ آن و باعث حصول ولد است باذن الله تعالی صنعت آن جدوار خطائی مجرب دو درم مروارید
ناسفته کهربای شمعی بسد زرنباد صمغ عربی طباشیر عود غرقی خام قرنفل سنبل الطیب جوزبوا بسباسه قاقله
کبار ریوند چینی بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه زعفران تخم انجره تخم شلغم حرمل خشخاش سفید خشخاش
سیاه عنبر اشهب مشک خالص از هر یک نیم مثقال و در نسخه دیگر وزن مشک ربع مثقال است یاقوت
رمانی لعل بدخشی از هر یک ربع مثقال ورق نقره ورق طلا محلولین از هر یک ربع مثقال چلغوزه مغز
سر کنجشک نر خصیة الثعلب مصری گشن خرما پنج شنبی لسان العصافیر افیون مصری خالص از هر یک
مثقال و در نسخه دیگر بوزیدان شقاقل مصری بیخ لفاح از هر یک نیم مثقال داخل است و در نسخه دیگر افیون
داخل نیست اجزا کوفته بیخته با گلابی که دران صمغ عربی ربع مثقال و نبات دو مثقال خیسانیده باشند
سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی و نخودی بورق طلا و نقره پیچیده در سایه خشک نمایند شربتی از
یک حب تا سه حب از بزرگ و کوچک تا پنج حب حب جدوار منقول از حکیم مسیح همه قوی و اعضای
رئیسه از دل و دماغ و کبد و سائر اعضا و اعصاب و باه را قوت بخشد و ریاح غلیظه را دفع کند و سعال بلغمی
و قی الدم و اوجاع النقرس و مفاصل و بواسیر و فالج و لقوه و سکته و صرع و نزله و شقیقه و استرخای بدن
و درد چشم و سرعت انزال و قوباء و قروح امعاء را سودمند بود و فرح و سرور آورد و اشتهای طعام
و هضم یاری کند و سیاهی موی را محافظت نماید و رفع زهر جانوران گزنده نماید و رنگ را سرخ گرداند
و قولنج بگشاید و بول براند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و روشنی چشم بیفزاید و دیوانگی و سودا را نفع

و مداومت آن از جمیع امراض مذکوره و علل بلغمی و سوداوی ایمنی بخشد و پیش از طعام و بعد از طعام توان
خورد صنعت آن جدوار خطائی مجرب زعفران راسن مقل ازرق کبابه چینی بهمن سرخ بهمن سفید جوز بوا
انیسون تخم سداب تخم گندنا ورق گل سرخ زنجبیل از هر یک یکمثقال صیرفی که چهار ماشه باشد دار فلفل
دو مثقال و یک ربع زرنباد هفت ماشه امله مقشر شقاقل مصری از هر یک شش ماشه اسارون دارچینی
بادرنجبویه افیون اعلی خالص از هر یک پنج ماشه بزر البنج سفید عاقرقرحا تخم کرفس عود قماری غاریقون خام
صمغ عربی قرنفل خولنجان خصیة الثعلب مصری بسباسه نعناع گاوزبان حب الآس سعد کوفی مغز تخم خیارین مغز
بادام مقشر ماهی سقنقور اگر نباشد بدل آن بیگ ماهی یا مهره دو اسپند سفید مروارید ناسفته تخم بلیون درونج
عقربی از هر یک یکدرم صیرفی که سه ماشه باشد سنبل الطیب قاقله کبار افربیون ریوند چینی مصطکی رومی
سلیخه شیطرج هندی زراوند مدحرج گل نیلوفر مایه شتر اعرابی نخود الوندی عنبر اشهب از هر یک نیم
مثقال صیرفی بسد و دوالنبات مشک خالص لعل بدخشی یاقوت رمانی از هر یک ماشه جند بیدستر نیم ماشه
ورق طلا ورق نقره محلولین بقدر کفاف ادویه کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر
نخودی در ورق طلا و نقره پیچیده در سایه خشک نمایند شربتی یک حب تا سه حب حب جدوار
دیگر صنعت آن جدوار خطائی مجرب پنج مثقال عنبر اشهب زرنباد درونج عقربی صندل سفید مروارید ناسفته
زعفران ورق طلا از هر یک یکمثقال ورق نقره گل گاوزبان از هر یک دو مثقال یاقوت رمانی لعل
بدخشانی مشک تبتی خالص عود هندی غاریقون خام صمغ عربی افیون خالص از هر یک نیم مثقال ادویه کوفته
بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار مجرب زرنباد دارچینی تخم
کرفس عود قماری غاریقون خام از هر یک ثلث درهمی بزر البنج دو ثلث درهم ادویه کوفته بیخته صمغ عربی را
در گلاب حل کرده بآن بسرشند و حب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده در سایه
خشک نمایند شربتی از یک حب تا سه حب این حب فالج و امراض بارده را نافع است و امساک آورد
حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار خطائی مجرب بزر البنج زعفران از هر یک نیم مثقال سنبل
الطیب پوست بیضه مکلس اسارون از هر یک و نیم مثقال افیون عاقرقرحا عنبر اشهب مصطکی سلیخه پوست
بیرون پسته از هر یک مثقال زرنب درونج عقربی عود هندی دارچینی از هر یک یکمثقال و ربع مثقال
مشک خالص فلفل سیاه از هر یک ثلث مثقال ادویه کوفته بیخته بعسل بسرشند و حبوب سازند حب جدوار

مختصر صنعت آن جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب از هر یک یکمثقال مصطگی زعفران افیون از هر یک دو مثقال
و اگر افیون را یکمثقال کنند و برای غیر معتادین بافیون نیم مثقال کنند بهتر است مشک نیم مثقال افیون را در
گلاب حل کرده صاف نمایند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و ادویه کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند
حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار مجرب افیون خالص اعلی عود غرقی خصیة الثعلب مصری از هر یک یکدرم
عنبر اشهب یکدرم و دو ثلث درم درونج مشک خالص قرنفل ورق گل سرخ زرنباد از هر یک ثلث درمی
فلفل سنبل الطیب جوز بوا طباشیر قرفه قاقله صغار بسباسه از هر یک دو ثلث درمی ورق نقره ورق طلا
بقدر کفاف ادویه کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند شربتی از یک حب تا سه حب حب جدوار
دیگر نافع از برای امراض سوداویه صنعت آن جدوار خطائی مجرب عنبر اشهب مروارید ناسفته تخم خرفه مقشر
گل گاوزبان تخم فرنجمشک صندل سفید کشنیز خشک مقشر طباشیر سفید از هر یک یکمثقال افیون یکدانگ
زعفران نیم مثقال لاجورد مغسول چهار دانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
شربتی دو حب **فصل در ذکر حبوب جدواری که اصل و عمود در آنها جدوار است و افیون**
داخل نیست حب جدوار از متاخرین در تقویت باه و هاضمه و ضعف دل و معده بنهایت نافع
صنعت آن جدوار خطائی مجرب مروارید ناسفته دار فلفل تخم گزر تخم جوز بوا از هر یک یکمثقال تخم فرنجمشک
عود قماری قرنفل کبابه چینی قرفة الطیب فلفل از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب مصری سه مثقال زعفران
نیم مثقال ادویه کوفته بیخته قند سفید بیست و دو مثقال بقوام آورده ادویه بدان سرشته حبوب سازند
هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره از هر یک سی عدد پیچیده نگاه دارند شربتی نیم مثقال حب
جدوار دیگر از متاخرین مشهی و هاضم و مقوی بدن است و نافع از برای سموم صنعت آن جدوار خطائی
مجرب عود قماری خام صندل سفید زرنباد زعفران قرنفل صمغ عربی فلفل درونج عقربی دارچینی از هر یک
دو مثقال مصطگی عاقرقرحا مشک تبتی از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بشیره نبات سرشته حبوب سازند
حب جدوار منقول از بیاض حکیم محمد حسین بخط معزی الیه بدن را قوت دهد و حافظ صحت و مقوی
اعضای رئیسه و معده و دافع آلام و امراض بارده است صنعت آن جدوار خطائی مجرب صندل سفید بگلاب
سوده زرنباد دارچینی درونج عقربی صمغ عربی از هر یک یکمثقال عود قماری خام یکمثقال و نیم مصطگی رومی
زعفران عاقرقرحا از هر یک نیم مثقال قرنفل فلفل سیاه مشک ترکی از هر یک دو مثقال کوفته بیخته با شیره نبات

سفید بسرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یکدانگ حب جدوار از اطبای هند گفته اند که حافظ
قوی و ارواح است و چون هر سال چند روز بآن مداومت نمایند بعمر طبیعی برسانند صنعت آن جدوار خطائی
مجرب تخم کندنا دارچینی فلفل دارفلفل کندر طلق مکلس فولاد مکلس از هریک سه مثقال دانه هیل بوا قرنفل زنجبیل
زعفران طباشیر سقوطری زرنباد از هریک دو مثقال سعد کوفی سنبل الطیب عود قماری خام غاریقون بهمن سفید
از هریک چهار مثقال پادزهر حیوانی اصطهباناتی یکمثقال مصطکی پنج مثقال ذهب مکلس یکدانگ طلق مکلس و
فولاد مکلس و ذهب مکلس را در روغن گاو بجوشانند و باقی ادویه را کوفته بیخته با آن بیامیزند و بعسل مصفی بقوام آورده
بسرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده نگاه دارند شربتی دو حب حب
جدوار فادزهری مومیائی حکیم محمد باقر موسوی منقول از خط نواده معزی الیه میرزا عبد الباقی قلمی فرموده
اند در بیان حب مفرح و مقوی قلب و حافظ صحت که ترکیب لطائف آن بدستیاری پنجه حواس خمسه باطنی
این حقیر و تقدیر مقادیر آن بمهر اساس طبع این فقیر صورت بسته امید که در نظر یکجهتان این دودمان
ولایت نشان مورد تحسین و در مذاق طبع صوفیان آستان خسرو شاه نشان شیرین آید صنعت آن جدوار خطائی
مجرب هفت مثقال فادزهر معدنی سه مثقال مروارید ناسفته دو مثقال یاقوت رمانی عنبر اشهب از هریک یکمثقال
زعفران مومیائی دارابجردی از هریک نیم مثقال مومیائی را در روغن بنفشه بادام یا روغن مغز پسته مدبر در
بنفشه گداخته باقی ادویه را سوای جواهر و فادزهر کوفته بیخته جواهر و فادزهر را بلعاب بزرقطونا که در آن
صمغ عربی و کتیرا حل کرده باشند صلایه نموده بعد از آن ادویه را بآن سرشته در هاون سنگی بدسته بمالند
بعد از آن حبها سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا پیچیده یا ورق نقره در سایه خشک کرده نگاه دارند
شربتی چهار قیراط حب جدوار از حکیم عماد الدین محمود منقول از خط میرزا محمد باقر ولد حکیم معزی
الیه صنعت آن جدوار خطائی مجرب پنج مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک نیم مثقال زرنباد درونج عقربی
صندل سفید مروارید ناسفته زعفران ورق طلا از هریک مثقال یاقوت رمانی لعل بدخشی صمغ عربی
عود قماری خام از هریک نیم مثقال ورق نقره گل گاوزبان از هریک دو مثقال و یکدانگ بدستور مقرر
حبوب سازند شربتی چهار قیراط حب جدوار دیگر صنعت آن جدوار خطائی مجرب هشت نیم مثقال
فادزهر حیوانی قرنفل زعفران عاقرقرحا جند بیدستر جوز بوا بسباسه دارچینی دانه هیل بوا ورق طلا
محلول ورق نقره محلول از هریک یکدانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی

شربتی از سه حب تا هفت حب حب جدوار صغیر جدوار خطائی مجرب مروارید ناسفته از هر یک دو جزو نبات
سه جزو با لعاب بهدانه سرشته حبوب سازند شربتی یکدرم حب جدوار که در تقویت قلب و دماغ
و جمیع اعضای رئیسه و دفع رطوبات دماغی و درد معده و برودت دماغ و معده نفع تمام دارد صنعت
آن جدوار خطائی مجرب عود غرقی خام مصطکی رومی از هر یک پنج درم دارچینی گل گاوزبان
زعفران پوست زرد اترج از هر یک شش درم درونج اسطوخودوس قاقله کبار قاقله صغار فلفل
دار فلفل ریوند چینی عاقرقرحا سنبل الطیب دواله زرنباد درونج ترکی مشک خالص عنبر اشهب از هر یک
نیم درم اجزا کوفته بیخته با گلاب سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی و بورق طلا و نقره پیچیده در سایه
خشک نمایند شربتی یک حب تا سه حب یا پنج حب بحسب قوت و مزاج حب جدوار دیگر که مبهی و هاضم طعام
و مقوی بدن است صنعت آن جدوار خطائی مقشر مجرب عود قماری خام صندل سفید زرنباد قرنفل
عربی درونج عقربی فلفل سیاه از هر یک هر دو مثقال مصطگی زعفران از هر یک یکمثقال کوفته بیخته
بگلاب سرشته حبوب سازند شربتی از یکدانگ تا دو دانگ حب جدوار دیگر بنهایت مقوی باه است
و در امساک منی بی نظیر است صنعت آن جدوار خطائی بهمن سفید بهمن سرخ زعفران صندل سفید مروارید
ناسفته از هر یک پنج مثقال پادزهر حیوانی مجرب یکدانگ عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک نیم مثقال صمغ
عربی یکدانگ و نیم عود قماری قرنفل فلفل دار فلفل غنچه گل سرخ سعد کوفی از هر یک دو مثقال [illegible]
تخم خشخاش خصیة الثعلب مصری از هر یک ده مثقال زرنباد دارچینی ایرسا شقاقل مصری سنبل الطیب
از هر یک سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مکلس از هر یک یکمثقال اجزا کوفته بیخته بشیره
نبات سفید بقوام آورده سرشته حبوبها سازند هر حبی بقدر نخودی در سایه خشک نمایند شربتی یک حب تا دو
حب جدوار دیگر امساک منی کند و سرعت انزال منی را دور گرداند و تقویت باه کند و پشت را قوی
گرداند و ضیق النفس را نافع بود و بواسیر بادی و خونی را سود دارد و تبهای کهنه و سرفه و سل را مفید است
صنعت آن علک البطم مصطکی رومی از هر یک یکدرم قرنفل سه درم مشک تبتی یکدانگ و نیم جدوار خطائی
مجرب دو دانگ زعفران یکدرم اجزا را نرم سائیده با اندک شیره نبات بگلاب بقوام آورده سرشته
حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده در سایه خشک کرده نگاه دارند شربتی یک حب
حب جدوار تالیف حکیم محمد حسین حکیم باشی شاه جنت مکان شاه عباس صفوی موسوی مقوی

جمیع اعضای رئیسه و مقوی باه است و نشاط آورد و مجرب است صنعت آن جدوار خطائی مجرب عود هندی
قاقله سنبل الطیب دارچینی لسان العصافیر قرنفل بهمن سرخ بادیه شتر اعرابی از هر یک سه مثقال زرنباد درونج
عقربی صندل سفید مروارید ناسفته لعل بدخشی عود بلسان فلفل سفید زنجبیل پودینه چینی بادرنجبویه سیاه دانج
هندی بسباسه خولنجان کبابه چینی عود الصلیب بوزیدان تودری گل سرخ منزوع الاقماع تخم فرنجمشک
دوقو عاقرقرحا از هر یک دو مثقال گل گاوزبان خصیة الثعلب مصری مصطکی رومی طباشیر سفید
پوست زرد اترج سکه صینی از هر یک پنج مثقال صمغ عربی هفت مثقال عنبر اشهب مشک تبتی از هر یک
یک مثقال بهمن سفید هفت مثقال نبات سفید بیست مثقال اجزا را کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند
و بورق طلا و نقره از هر یک یک مثقال پیچیده در سایه خشک نمایند و باید که حبوب هر یک بقدر نخودی
باشد شربتی از پنج حب تا هفت حب با عرق گزر بمقدار یک اوقیه فرو برند حب جدوار دیگر صنعت
آن جدوار خطائی آزموده فلفل سفید فلفل سیاه ورق گل سرخ سنبل الطیب از هر یک پنج درم
کهربای شمعی مروارید ناسفته یاقوت رمانی تخم کرفس سازج هندی حب البلسان سلیخه عود بلسان قرنفل
زنجبیل دارچینی کبابه چینی زراوند مدحرج اسارون شامی زرنب عود هندی خام عرقی پوست بیرون
پسته صمغ عربی دار فلفل عقیق یمانی یشب سبز از هر یک سه درم زعفران نانخواه جوزبوا بسباسه
حب الزلم شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری از هر یک شش درم عاقرقرحا درونج عقربی مصطکی صافی
از هر یک چهار درم بزر البنج سفید زرنباد از هر یک دو درم عنبر اشهب مشک تبتی یک درم ورق طلا پنجاه عدد ورق
نقره یکصد عدد ادویه آنچه کوفتنی است کوفته بیخته و آنچه صلایه کردنی است با گلاب بیدمشک سحق صلایه
کرده و آنچه حل کردنی است حل کرده مجموع را به روغن مغز پسته چرب نموده حبوب سازند هر حبی بوزن
نخودی شربتی از چهار حب تا شش حب حب جدوار دیگر بجهت تقویت باه و قوت باصره و ضعف
دل و معده صنعت آن جدوار خطائی آزموده مروارید ناسفته دار فلفل از هر یک مثقال فلفل قرفة الطیب
عود قماری خام قرنفل کبابه چینی از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب مصری شقاقل مصری تخم بالنگو از هر
یک سه مثقال زعفران نیم مثقال کوفته بیخته بگلاب شکری سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی
نیم مثقال حب جدوار دیگر که مقوی معده و باه و قلب است و باصره را قوت دهد و خفقان بارد را
زائل کند و در تقویت باه بی نظیر است صنعت آن جدوار خطائی مجرب مروارید ناسفته دار فلفل کبابه

شمعی از هریک یکمثقال فلفل زنجبیل خولنجان خرفه الطیب بهمن سرخ بهمن سفید عود قماری خام قرنفل
کبابه چینی از هریک دو مثقال خصیة الثعلب مصری شقاقل مصری تخم بالنگو از هریک سه مثقال زعفران
نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته بجلاب سکری مقوم سرشته حبوب سازند و بورق طلا پیچیده نگاه دارند شربتی
نیم مثقال واین حب جدوار با نسخه قبل یکیست باندک تفاوتی حب جدوار دیگر صنعت آن باد زهر معدنی
مجرب یکدانگ عنبر اشهب مشک تبتی از هریک نیم مثقال صمغ عربی یکدانگ و نیم عود قماری قرنفل فلفل تخم
گل سرخ سعد کوفی از هریک دو مثقال صندل سفید مروارید ناسفته جدوار خطائی بهمن سرخ بهمن سفید
زعفران از هریک پنج مثقال قرص افعی تخم خشخاش خصیة الثعلب مصری از هریک ده مثقال زرنباد
دارچینی ایرسا شقاقل مصری سنبل الطیب از هریک سه مثقال تخم خرفه مقشر پوست تخم مرغ مکلس از هر
یک یک مثقال اجزا را کوفته بیخته بشیره نبات سفید مقوم سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی
شربتی پنج حب حب جدوار که مقوی قلب و دماغ و کبد است و باه برانگیزد و معده را موافق باشد
و پشت و کمر را قوت دهد و نشاط آورد صنعت آن اشنه سنبل الطیب صندل سرخ صندل سفید حب الآس
لاجورد مغسول شمطا مغسول ساذج هندی تخم ریحان تخم خشخاش کشنیز خشک مقشر پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس از هریک سه مثقال جدوار خطائی
بنفشه مجرب سه مثقال و نیم مروارید ناسفته بسد کهربای شمعی یشب سبز عنبر اشهب ابریشم مقرض بوزیدان چینی
زنجبیل سفید طباشیر سفید لادن فلفل از هریک دو مثقال پوست زرد اترج گل سرخ تخم خرفه مقشر
مغز بادام شیرین مقشر مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز نارجیل مقشر مصطگی از هریک پنج مثقال گل مختوم
کافور قیصوری ورق نقره مشک تبتی از هریک یکمثقال تودری زرد و تودری گلگون از هریک دو مثقال
و نیم ورق طلا نیم مثقال ادویه را آنچه صلایه کردنی است باگلاب بر سنگ سماق صلایه کرده و آنچه کوفتنی
است کوفته بیخته و آنچه حل کردنی است حل کرده به روغن بلسان چرب نموده با آب پوست کوکنار سرشته
حبوب سازند شربتی یکدرم و اگر خواسته باشند اجزا را بعسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
شربتی ازان یکمثقال است حب جدوار حکیم ارشد قمی منقول از خط ولد ارشد مشار الیه میرزا ابراهیم صنعت
آن ذهب مکلس جدوار خطائی فادزهر معدنی خطائی اعلی از هریک یک مثقال جوزبوا مصطگی رومی
زعفران از هریک چهار دانگ دارچینی چهار مثقال قرنفل نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کشنیز یک دانگ علی الرسم

حب سازند هر حبی بقدر نخودی و چون یک حب این حبوب در حمی ربع پیش از وقت نوبت به نیم ساعت با آب گلاب
فرو برند نافع است حب جدوار حکیم سلیمان باه را قوت دهد صنعت آن جدوار خطائی مجرب مایه شتر
اعرابی قرص افعی خصیة الثعلب مصری زعفران از هر یک سه درم عنبر اشهب مصطگی رومی مشک خالص خایه
خروس کبیر سعد کوفی از هر یک یکدرم کافور چو دانه نیم درم اجزا کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب سازند
هر حبی بقدر نخودی بورق طلا و نقره پیچیده خشک نمایند شربتی از یک حب تا دو حب دهن جدوار
جهت رفع اوجاع مفاصل و اوجاع ورک و عرق النسا و نقرس و التیام جروح تر بیجا و قطورا مفید
صنعت آن بگیرند جدوار خطائی یک جزو را جوکوب نموده یک شبانروز در آب باران یا خمر عنبی خیسانند
پس بآتش ملایم طبخ دهند تا تمام قوت آن در شراب آید پس نیکو مالیده صاف کرده با هم وزن آن آب
صافی روغن کنجد تازه یا روغن زیتون یا روغن ورد احمر بآتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و نگاه دارند و
بکار برند مرهم جدوار از صنعت حکیم علی گیلانی شارح قانون گفته که این مرهم نیز عدیل دهن جدوار میباشد و
است در کثرت فوائد بلکه ازان زیاده و نمی رسد باین در منافع برای التیام جراحات و اندمال آنها دوائی
نه مرهمی صنعت آن جدوار خطائی خوب مجرب که پیش نباشد یک مثقال زرد چوبه دیودار اصل السوس
بسفایج درآخر برگ حنا خشک دو و مجمع بر سقوف و کاکین محصان و تخم و بریان نه و کاکین زیراوند
و سنگدان و قلعی گران و غیرها از هر یک یک اوقیه پوست درخت مغیلان برگ درخت نیم تازه سبز
هو حویه از هر یک دو اوقیه قنه نصف اوقیه جوبها و بجهارا نیم کوفته و بر روی سنگ صلایه نرم بسایند
تا مضمحل گردد و با سائر ادویه سوای قنه در دو نیم من آب بآتش ملایم بجوشانند تا به ثلث رسد پس آب
صافی آنرا بکفچه که بسیار سوراخ آن ریزه و تنگ باشد بگیرند و از پشت همان کفچه در دیگچه افشارند و
اثقال آنرا تا آنچه در آن مائیت هست برآید پس آن مائیت را گرفته اثقال را دور نمایند و بریزند بر آن
روغن کنجد تازه خالص بیست اوقیه و بآتش ملایم بجوشانند تا آنکه قریب خشک شدن آب گردد پس
صاف نمایند و اثقال را فشرده دور نمایند و قنه را با اندکی ازان روغن حل نموده صاف نمایند و با دو
اوقیه موم زرد در باقی روغن بیندازند و بآتش ملایم طبخ نمایند تا بقوام مرهم آید و احتیاط نمایند که نسوزد
و عند الحاجت استعمال نمایند و نوشته که اگر در بعضی بلاد برگ درخت نیم یا پوست درخت مغیلان یا جدوار
خطائی صحیح یافت نشود باکی نیست بتخفیف آن لیکن تمام اجزا بهتر و اولی است مرهم جدوار دیگر قروح

خبیثه و ناصور و زخم آتشک و زخمهای کهنه را نافع و مجرب است صنعت آن جدوار خطائی مجرب یک
مثقال مومیایی قند پوست درخت مغیلان برگ حنا در سایه خشک کرده از هر یک نوزده مثقال برگ نیم
در سایه خشک کرده موم زرد و غیر مستعمل از هر یک سی و هفت مثقال و نیم روغن کنجد سفید هفتاد و پنج مثقال
اجزا را سوای جدوار در سه هزار مثقال آب بجوشانند تا به ثلث رسد که هزار مثقال باشد مالیده صاف
نموده بعد از آن موم و قند و روغن را داخل کرده به آتش ملایم بجوشانند که آب رفته روغن بماند پس جدوار
را نرم سوده داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا یکسان مانند مرهم شود و در ظرف چینی نگاه دارند و عند
الحاجت بکار برند فصل در ذکر نسخ معاجین جدواری این معجون را موسی بن میمون
از خط شیخ رئیس نقل کرده و قلمی نموده که خواص این معجون را شیخ چنین نوشته که بنهایت مقوی
باه است و دافع جمیع سموم و هاضمه را قوی گرداند و اعضای باطنه را تمام علی العموم قوت دهد خصوص
دل را و دفع بلغم کند و مانع صعود ابخره بدماغ است و تقویت جمیع اعضا و حواس ظاهر و باطن کند و کدورتها
زائل گرداند و تفریح آورد و نفس را قوی گرداند و حافظ صحت است و مانع بسیاری از امراض است
و فوائد این معجون را بسیار نوشته و ما مختصر کردیم صنعت آن جدوار خطائی مجرب قسط تلخ غنچه گل
سرخ منزوع الاقماع پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله از هر یک یک اوقیه آمله منقی دو
اوقیه پوست زرد اترج اسطوخودوس گاوزبان از هر یک یک اوقیه لسان العصافیر شقاقل مصری تخم
هلیون تخم خربزه تخم جرجیر بهمن سرخ بهمن سفید انیسون مصطگی عود بلسان با قشر از هر یک نیم اوقیه کبابه
چینی قرنفل دارچینی از هر یک ربع اوقیه کوفته بیخته به روغن بادام شیرین و روغن مغز پسته چرب
نموده با عسل مصفی دو وزن ادویه و جلاب سه رطل که بقوام آورده باشند بسرشند و هر روز یک مثقال
آنرا تناول نمایند تا مزاج باعتدال آید معجون جدوار دیگر مقوی باه و مجرب است صنعت آن عود قماری
خام قرنفل شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری از هر یک سه مثقال زعفران نیم مثقال کبابه چینی فلفل تخم بالنگو
دار فلفل از هر یک دو مثقال تخم بابونه مروارید ناسفته جدوار خطائی مجرب از هر یک یک مثقال قند سفید
سه وزن ادویه قند را بقوام آورده ادویه را کوفته بیخته با آن معجون سازند معجون جدوار
نواب حکیم الممالک مرحوم صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر دارچینی تج کی
از هر یک دو توله سعد کوفی یکونیم توله زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل کندر از هر یک یکتوله مغز پسته سه توله مویز

منقی بیست تولہ اسطوخودوس پوست زرد اترج گاوزبان گیلانی جدوار خطائی تخم خربزہ از ہریک پنج تولہ
قسط تلخ غنچۂ گل سرخ لسان العصافیر شقاقل مصری تخم بلیون زعفران بہمن سرخ بہمن سفید انیسون
مصطگی عود الصلیب عود بلسان از ہریک یکتولہ روغن بادام شیرین روغن پستہ از ہریک پنج تولہ عسل
مصفی یکونیم سیر قند سفید یا و سیر ترنجبین بیست تولہ بقوام آوردہ علی الرسم معجون سازند شربتی از یکمثقال
تا دو مثقال **فصل در بیان نسخ مفرحات جدواری** **مفرح جدوار** کہ حسب الامر حضرت
اقدس اعلی ظل الٰہی شاہ سلیمان صفوی موسوی حکیم محمد باقر موسوی حکیم باشی از حکیم فرنگی نسخۂ آنرا
گرفتہ صنعت آن جدوار خطائی مجرب زعفران تخم ریحان عود ہندی قرنفل پوست اترج خولنجان کبابہ
جوز بوا میعۂ سائلہ از ہریک دو درم و نیم انیسون عاج سوختہ مرزہ افتیمون از ہریک یکدرم کافور
قیصوری مشک تبتی عنبر اشہب مروارید ناسفتہ استخوان دل گوزن یعنی پادزہر حیوانی گوزنی از ہریک نیم درم
ورق طلا ورق نقرہ از ہریک بیست و چہار درم آب سیب شیرین عرق گاوزبان از ہریک قدری
قند سفید دو وزن مجموع ادویہ قند را در آب سیب و عرق گاوزبان حل کردہ بقوام آورند و اجزا را
بان معجون سازند شربتی دو درم تا سہ درم **مفرح جدوار طلائی** صنعت آن جدوار خطائی
مجرب مروارید ناسفتہ یاقوت رمانی پادزہر معدنی خطائی کہربائی شمعی بسد محرق پوست بلیلہ عود قماری
خام سادرون شامی بابونہ درونج بسباسہ بنادخصیۃ الثعلب مصری بہمن سفید بہمن سرخ گل گاوزبان
ورق گل سرخ بوزیدان شقاقل مصری تخم خشخاش از ہریک سہ مثقال ابریشم مقرض الاجود مغسول
چینی افتیمون اقریطی سنبل الطیب مصطگی رومی زعفران ساذج ہندی عنبر اشہب مایۂ شتر اعرابی
صندل سرخ دارچینی زنجبیل قرنفل جوز بوا درونج عقربی سعد کوفی بادرنجبویہ تخم بلیون تودری سرخ
تودری زرد قاقلہ کبار تخم فرنجمشک کبابۂ چینی خولنجان طباشیر سفید ورق نقرہ از ہریک دو مثقال
مشک تبتی ورق طلا از ہریک یکمثقال آملۂ منقی دہ مثقال آب بہ شیرین آب سیب شیرین از ہریک چہار
من تبریزی قند سفید یکصد و پنجاہ مثقال عسل مصفی دویست مثقال بدستور معجون سازند شربتی
از یکدرم تا یکمثقال طبی و در نسخۂ دیگر پنج مثقال افیون درین مفرح داخل است و نسخۂ اول خوب است
مفرح جدوار شریفی صنعت آن جدوار خطائی مجرب وج ترکی نارمشک سنبل الطیب دارچینی تخم زرد
تخم شلغم رازیانہ خصیۃ الثعلب مصری مخلصہ زرشک منقی گل مختوم مروارید ناسفتہ کہربای شمعی از ہریک

سه مثقال پوست زرد اترج گل گاوزبان صندل سفید شقاقل مصری طباشیر سفید ابریشم مقرض از هر یک
پنج مثقال بهار نارنج خشک کرده مغز تخم خیارین عود هندی غرقی خام تخم خرفه مقشر از هر یک هفت
مثقال قرنفل جوزبوا خولنجان سعد کوفی تخم اترج مشک زرنب بسباسه فادزهر حیوانی اصطهباناتی از
هر یک یکمثقال و نیم قرفة الطیب دارفلفل قاقله کبار زنجبیل فلفل سیاه کافور قیصوری لعل بدخشی
زمرد اعلی از هر یک یکمثقال پوست بیرون پسته جنطیانا تخم کرفس لسان العصافیر زرنباد و مغز حبة الخضرا
مغز چلغوزه مصطکی قاقله صغار درونج عقربی کبابه چینی بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک دو مثقال یاقوت
رمانی بادرنجبویه فادزهر معدنی خطائی عنبر اشهب از هر یک چهار مثقال مشک ترکی نیم مثقال ورق
طلا پنجاه عدد ورق نقره یکصد عدد نبات سفید چهار عدد مثقال بدستور مفرح مرتب نمایند میرزا محمد باقر
حکیم باشی قلمی نموده که من این مفرح را حسب امر اعلی ساختم لیکن کافور و فادزهر حیوانی را داخل کردم
و مشار الیه قدر خوراک آنرا از برای هر مرض مختلف نوشته و در امراض متنوعه نافع دانسته لیکن هنوز تجربه
نشده **باب الجیم مع الزاء المعجمه** جزر بفتح جیم و زای معجمه و رای مهمله بفارسی گزر
و زردک و بهندی گاجر گویند بری و بستانی میباشد بستانی آن دو قسم میباشد یکی طویل و یکی مستدیر
در دوم گرم و تر و گویند در اول تر است مبهی و ملطف و مدر بول و حیض و خصوصا بری آن
و مفتح سده جگر و استسقا و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و دیر هضم و چون بکوبند و بر قروح متآکله بندند
نافع است آنرا و جهت سرفه کهنه و درد سینه و ذات الجنب و درد معده و جگر و تسکین مغص و اخراج
حصاة مفید و نطول طبیخ ریشهای آن محلل خون جامد و مربای آن بغایت مبهی و منعظ و مقوی احشا
و رحم و هاضمه و سریع الهضم و پرورده آن بسرکه و نمک جهت ازاله سپرزی عدیل و مقوی معده
و جگر بارد و شراب آن قریب بمربای آن است و نبیذ آن که آب فشرده آنرا با ربع وزن آن
عسل جوشانیده در خم ریخته بگذارند تا مسکر شود بغایت مست کننده و بطیء الانحدار و مصدع
و عرق آن که با ادویه مناسبه گرفته شود و بدستوری که انشاء الله تعالی عنقریب مذکور خواهد شد در جمیع
آثار نایب مناب خمر است مگر در زیادتی اسکار و ضماد برگ آن جهت آکله نافع و جرم آن بطیء الهضم و نفاخ
و مضر محرورین و مصلحش ادویه حاره و آنچه مع پخته آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است و قدر شربت
از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربای آن تا هفت مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و تخمش محرک باه

و در اثار رشل اصل آن و در ادرار بول و حیض قوی تر خصوصا بری آن و چون یک جزو آنرا با یکجز و
تخم شلغم در جوف ترب کرده در زیر آتش طبخ دهند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر بول مجرب دانسته
اند و مقدار شربتش تا دو درهم و بدلش انیسون و دوقو است و بری آنرا در بلاد قزوین گزر انامند تخمش
بقدر انگشت سه رنگش زرد و بخلاف آن تخمش غبارناک در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و با اندک حدتی
و در افعال سوای تحریک باه قوی تر از بستانی و مصلح آن صمغ عربی و خوردن خام آن جهت سموم
و ضماد پخته اصل و برگ آن جهت انجماد خون که از سردی باشد نافع و آویختن آن در منازل باعث
گریختن هوام است و مضر معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون و شربت آن تا سه درهم و معین بر جماع است حلوای
جزر مهیج مدر بول و مفتح سده جگر و جهت سرفه بارده و اخراج حصاه گرده و مثانه نافع است صنعت آن
بگیرند زردک رسیده و پوست آنرا دور کرده از کدو تراش تراشند و استخوان سخت میان آنرا دور
کنند پس آن زردک تراشیده را در آب گلاب بپزند تا مهرا شود و با سطام بهم زنند و شیره نبات
سفید یا عسل مصفی بقدر حاجت دران داخل کرده بپزند و بهم زنند تا قریب بانعقاد رسد پس قدری مشک
و عنبر اشهب را با نبات سفید کوبیده و زعفران را با گلاب سائیده دران داخل نمایند و بهم زنند
پس مغز پسته بو داده و مغز بادام بو داده نیم کوفته داخل نمایند و بهم زنند و در سینی کشیده پهن کنند
و بطریق لوز بریده نگاهدارند و طریق بو دادن مغز پسته و مغز بادام در حلواها آن است که بادام و پسته
را مقشر کرده آرد گندم را در ماهی تابه کرده مغز پسته و بادام را دران اندازند و در زیر آن آتش ملایم کنند
و بهم زنند تا بو داده شود **فصل در ذکر نسخ اشربه جزریه** شراب جزر چندان قوت دارد
که بتجربه در نیاید صنعت آن بگیرند جزر و پوست آنرا تراشیده بطول آنرا شق نموده استخوان میان
آنرا بیرون آورده جزر را ریزه کرده ده من بوزن آنرا در دیگ کرده و سه درهم حلبه و دو من و نیم
آب بر روی آن کرده سر دیگ را بطبق سفالی پوشانیده اطراف طبق را بخمیر محکم نموده باتش ملایم
بپزند تا مهرا شود پس از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و بمالند و بپالایند و بمقدار صافی
آن عسل مصفی از رغوه داخل نموده بگیرند این ادویه را تودری سرخ تودری زرد از هر یک پنج درهم
زنجبیل چهار درهم قرنفل خولنجان از هر یک سه درهم جوزبوا بسباسه از هر یک هفت درهم نیم کوفته در خرقه
کتان کشادی کرده دران اندازند و باتش ملایم بپزند و لحظه بلحظه بدست بمالند تا قوت ادویه

آید و بقوام آورند و کیسه مالیده بفشارند و دور کنند و شراب را سرد کرده در ظرف چینی نگاه دارند و هر روز
بیست درم آنرا با قدری آب یا عرق جزر بیاشامند صنعت این شراب به نسخه سید اسمعیل که در ضعف باه
ذکر کرده بگیرند جزر رسیده و بن و استخوان آنرا دور کرده خرد نموده ده من آنرا در دیگ سنگی کرده سه
درم حلبه و ده من آب بر روی وی کرده سر دیگ را بطبق سفالی پوشانیده اطراف آنرا بخمیر گرفته بجوشانند
تا جزر مهرا شود پس فرود آورده سر دیگ را برگرفته بمالند و بپالایند و بوزن آن عسل سفید خوشبوی
مصفی از رغوه داخل نمایند پس بگیرند تخم بلیون تودری سرخ تودری زرد از هر یک ده درم زنجبیل
سه درم دارچینی جوزبوا بسباسه قاقله صغار از هر یک نیم درم کوفته در صره کتانی کرده در دیگ اندازند و
بجوشانند و لمحه بلمحه صره را بدست بمالند و بفشارند تا بقوام آید و بعضی بوزن آب شراب انگوری داخل میکنند
شراب جزر دیگر بگیرند جزر رسیده و پاک کرده استخوان آنها را دور کنند و در ده من از آن
ده برابر آب داخل کرده بپزند تا مهرا شود پس بمالند و بپالایند و بوزن پالوده عسل مصفی داخل کرده
و این ادویه را کوفته در صره کتانی کشادی کرده در آن اندازند و باتش ملایم بجوشانند و لمحه بلمحه صره را
بدست بمالند و بفشارند تا شراب بقوام آید ادویه این است قاقله صغار قاقله کبار دارشنک جوزبوا
بسباسه قرنفل قرفة الطیب از هر یک درم خولنجان سنبل الطیب از هر یک پنج درم رازیانه کرویا دوقو
از هر یک دو درم انیسون پنج درم اسارون سلیخه از هر یک چهار درم زعفران دو درم مشک تبتی یک درم
شراب جزر به نسخه قلانسی در امر باه بی نظیر و مقوی بدن ذکر کرده است صنعت آن بگیرند جزر
رسیده اعلی و پاک کرده استخوان اندرون آنرا دور کرده ریزه ریزه چون دراهم نموده در دیگ
پاکیزه کرده ده وزن جزر آب خالص بر روی وی کرده بپزند تا مهرا شود پس از آتش فرود آورده
بگذارند تا گرمی آن ساکن شود پس بمالند و بپارچه پاکیزه کرده بپالایند و داخل کنند در هر جزوی از آن یک جزو
شراب عتیق صافی صرف و یک جزو عسل سفید خوشبوی مصفی پس بگیرند این ادویه را کوفته در پارچه
کتانی بسته چنانکه ثلث خالی باشد و در دیگ اندازند و بپزند تا بقوام آید پس خرقه را دور کرده شراب را
بکار برند و ادویه این است قاقله دارشنک جوزبوا بسباسه قرنفل قرفة الطیب از هر یک سه درم خولنجان
سنبل الطیب از هر یک پنج درم رازیانه کرویا دوقو از هر یک دو درم انیسون ده درم سلیخه اسارون
از هر یک چهار درم زعفران مشک تبتی از هر یک نیم درم کوفته در کیسه کتان کرده در آن اندازند [illegible]

جزر بسیار لذیذ و مقوی باه است صنعت آن بگیرند زردک را و پاک کرده از کدو تراش بیرون نموده
و با ریشه بیده در آب طبخ نموده با روغن و پیاز سرخ کرده و چاشنی گرفته از رب انار یا غیر آن هر
ترشی که خواهند و در آن بیضهٔ مرغ هر قدر که خواهند شکسته فلفل کوبیده بران پاشیده بگذارند تا نیم بند یا بسته
گردد پس با نان یا چلاو تناول نمایند **عرق جزر کبیر** تالیف نواب غفران مآب حکیم احمد موسوی
صنعت آن گلاب عرق بید مشک از هر یک پنجاه مثقال آب خالص یک من شاه تخم جزر بادرنجبویه گل
گاوزبان از هر یک ده مثقال تخم شلغم هفت مثقال وج ترکی بسفایج فستقی از هر یک سه مثقال جدوار
خطائی مجرب ده مثقال اذخر مکی شیطرج هندی بهمن سفید بهمن سرخ ساذج هندی زرنب زرنباد از هر یک
پنج مثقال درونج عقربی سه مثقال انیسون دو مثقال ادویه را نیم کوفته در گلاب و عرق بید مشک بخیسانند
و یک من زردک پاک کرده را ریزه کرده در آن خیسانیده ادویه داخل کرده بطریق مقرر عرق
کشند مقرر نمایند که اگر در وقت عرق کشیدن یکمثقال عنبر اشهب بر دهان نیچه بندند بهتر است **فصل
در ذکر الوان اطعمهٔ جزریه** بدانکه از جزر الوان طعامها ساخته میشود **لونی** آنکه جزر را
در آب بپزند و ورق کرده بخورند و یا در زیر آتش ملایم بپزند و بخورند و مقدار خوراک از جرم
آن تا یکصد و شصت مثقال است **لون دیگر** قلیهٔ جزر است صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله یا بره
مشتمابه و قطعات نموده با ده عدد پیاز در آب بجوشانند و کف آن را بگیرند پس آن گوشت را با روغن
و مصالح حاره و پیاز سرخ کنند و باز در آب بجوشانند و پیاز و زردک پاک کرده قطعات نموده داخل
کرده بپزند تا مهرا شود و اگر خواسته باشند چیزهای ترش چون آنکامه و یا آب غوره و یا آب لیمو
یا چهالهٔ سیب و یا به و یا انبه و یا غیر آن هرچه خواهند داخل کنند و اگر چاشنی دار خواهند قدری قند سفید
یا دوشاب داخل کنند و چند جوش داده کشیده بخورند **لونی دیگر** قورمهٔ زردک است که در قورمهٔ
گوشت بریان بدستور مقرر زردک را قطعه قطعه کرده داخل نمایند و اگر خواسته باشند این قورمه را
در زیر پلاؤ و یا در زیر چلاؤ گذاشته قورمه پلاؤ و یا قورمه چلاؤ زردک سازند **لون دیگر** دو پیازهٔ
زردک است که دو پیازه را بدستور مقرر ساخته زردک را در آن داخل کنند **لون دیگر** قبولی جزر است
که در قبولی آن بدستور مقرر زردک داخل نمایند و درین الوان اگر ترشی خواهند از اشیای حامضهٔ
مذکوره داخل نمایند و اگر چاشنیدار خواهند شکر یا نبات بقدر حاجت نیز داخل نمایند **لون دیگر** کیسی پلاؤ

است که در زیر بلاد و زردک و اسفناج بروغن سرخ کرده بگذارند و بعد کشیدن آن زردک اسفناج را بر روی
آن گذارند و تخم مرغ نیم برشت در آن گذاشته بخورند لون دیگر برای جزر و اسفناج است که این هر دو
با گوشت بزغاله یا بره یا بی گوشت در آب پخته بروغن گاو سرخ کرده در لنگری کشیده ماست چکیده
بروی آن کرده خورده میشود و این الوان همه مهیا شوند مبهی و پخته زردک با گوشت بزغاله مولد خلط صالح
است و مضر معده و حلق است و مصلحش ادویه حاره و انکامه است **نبید جزر** قائم مقام خمر است
و بنهایت مست کننده و بطی الهضم است صنعت آن بگیرند جزر و بکوبند و با ربع آن عسل مصفی بجوشانند
و در خم ریخته خم را در زبل اسپ دفن کنند تا بجوشش خود از جوشش فرو نشسته برسد **باب الجیم**
مع اللام جلاب طبی صنعت آن بگیرند شکر سفید یکمن گلاب سه من با تش ملایم بجوشانند و کف
آنرا بگیرند هرگاه به نصف رسد مقدار یکدرم زعفران سوده در آن داخل کرده در وقت حاجت با آب
سرد حل کرده بنوشند **جلاب** دیگر از محمود بن الیاس مقوی قلب و نافع از برای خفقان و مالیخولیا
چون هر صبح ناشتا بیاشامند صنعت آن گلاب عرق گاوزبان عرق بید مشک نبات سفید از
هریک ده درم نبات را در عرقها بگدازند و حل کنند در آن یکمثقال معجون مفرح و بیاشامند **نسخه**
معجون مفرح ورق گل سرخ سعد کوفی قرنفل پوست زرد اترج از هر یک سه درم مشک
تبتی یکدانگ کوفته بیخته بشراب سیب شیرین سه وزن ادویه بسرشند **جلنار** بفارسی گلنار گویند
و او غیر گل انار مثمر است اگرچه در جمیع افعال مشابه یکدیگر اند و لیکن گل بن بزرگتر و اهزره است
و ثمر نمیدهد الا نادرا در دوم سرد و خشک و قابض و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت اسهال
دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعا و سحج و قرحه امعا و نزف الدم هر عضو و نفث الدم و جرب
و حکه و منع ریختن مواد بمعده نافع و ضماد آن جهت بد بوئی زیر بغل و التیام جراحات و منع تزاید
اورام و سقوط موی و سنون و مضمضه آن با سرکه جهت بد بوئی دهان و استحکام لثه و اسنان
و قلاع موثر و مصدع و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درم و بدلش بوزن آن پوست انار است
و از خواص آن آنست که چون روز چهارشنبه وقت طلوع آفتاب یکعدد غنچه ناشگفته آنرا صاحب
رمد و معتادین بآن از درخت بدین جدا کرده فرو برند تا یک سال رمد نکشند و از مجربات شمرده
اند **سفوف جلنار** اسهال مراری و دموی را نافع است و طبع را به بندد صنعت آن گلنار بلوط

در سرکه خیسانیده سماق حب الآس قرظ طراثیث از هر یک دو درم بازوی سبز در سرکه پرورده
بریان کرده پوست انار گلنار نیم رامک از هر یک یکدرم تخم حماض صمغ عربی عصارهٔ لحیة التیس دانه مورد
بریان کرده خرنوب شامی از هر یک یکدرم و نیم اجزا کوفته بیخته سفوف سازند شربتی یکدرم **فصل در**
ذکر نسخ اقراص جلناری قرص جلنار نافع از برای حمیات حاره و اسهال مزمن و آمدن
خون از هر موضع که باشد شیخ داود انطاکی در تذکره آورده که این قرص را من تجربه کرده‌ام
در چیزیکه ذکر نکرده احدی آنرا در خواص این و آن این است که از برای تخفیف قروح قسمی از نار
فارسیه که آنرا آتشک فرنگ گویند پس بصحت پیوست تجربهٔ من فعل کرد در تخفیف آن قروح فعلی عجیب
ولیکن لازم است که هرگاه از برای این فعل آشامیده شود زیاده کرده شود بر اجزائیکه ذکر کرده میشود
عفص سبز و پوست انار و استعمال کرده شود با آب گرم تا سه مثقال اما در غیر این فعل پس شربتی از آن
تا نیم مثقال است و گفته که قوت این قرص تا چهار سال باقی میماند سیفر باشد این اگرچه بحسب ظاهر
در آن نظر است بجهت آنکه عمده درین قرص گلنار است و آن زود فاسد میشود و لیکن میتواند بود
که چون یکی از اجزای آن افیون است و افیون حافظ ترکیب مرکبات است قول شیخ داود صحیح
باشد والله اعلم صنعت آن گلنار فارسی اقاقیا از هر یک هشت درم افیون طین مختوم سلیخه صمغ عربی
از هر یک چهار درم کثیرا افیون از هر یک یکدرم کوفته بیخته با آب گلنار تازه یا آب گرم سرشته اقراص سازند
صنعت آن قرص بنسخهٔ دیگر سلیخه سیاه گل ارمنی از هر یک چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی
اقاقیا از هر یک سه درم کثیرا اسفید دو درم کوفته بیخته با آب گلنار سرشته اقراص سازند صنعت این قرص
بنسخهٔ دیگر سلیخه سودا طین مختوم مصطکی صافی صمغ عربی گلنار فارسی از هر یک هشت درم کثیرا یکدرم کوفته بیخته
با آب گلنار سرشته اقراص سازند و اگر گلنار تازه نباشد گلنار خشک را در آب بجوشانند و صافی نموده در آن
آب بسرشند صنعت این قرص بنسخهٔ یحیی بن عیسی بن جزله که در منهاج باسم قرص ماریوس آورده و گفته
نافع است از برای اختلاف و نفث الدم و نزف الدم و افراط طمث و جریان خون بواسیر صنعت آن
سلیخه سیاه طین مختوم مصطکی صافی صمغ عربی از هر یک چهار درم گل سرخ منزوع الاقماع گلنار فارسی
اقاقیا از هر یک هشت درم کثیرا یکدرم اجزا را نرم کوبیده و حریر بیخته با آب گلنار فارسی تر و یا با آب مطبوخ
گلنار سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نموده نگاهدارند شربتی دو درم قوتش تا شش ماه باقی میماند قرص

جلنار که در آمدن خون از هر موضع که باشد بکار آید خصوص از برای نفث الدم و قئ الدم که بسبب
ترقیدن و یا گشاده شدن رگی از رگها باشد بعد از فصد در حین قوت و امتلای دموی و بدون
فصد ثانی که ضعف باشد مستعمل است صنعت آن صمغ عربی پانزده درم کهربا بسد کشنیز خشک گل
سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید سماق گلنار عصارهٔ لحیة التیس نشاسته از هر یک ده درم شاخ
گوزن سوخته شسته اقاقیا از هر یک هفت درم شب یمانی سه درم افیون یکدرم تا دو درم
کوفته بیخته اقراص سازند شربتی سه درم با آب بادیان یا با آب لسان الحمل بیاشامند قرص
جلنار دیگر که همین منفعت دارد صنعت آن گلنار فارسی شش درم کهربا شمعی بسد کندر دم
الاخوین نشاسته صمغ عربی از هر یک یکدرم کوفته بیخته بلعاب بارتنگ سرشته اقراص سازند
و اگر حرارت بسیار باشد نیم درم کافور قیصوری زیاده کنند و اگر حاجت بقبض باشد افیون یکدانگ
اضافه نمایند شربتی دو درم قرص جلنار دیگر نافع از برای اسهال معدی و خون آمدن از هر موضع
که باشد صنعت آن گلنار فارسی زرورد تخم حماض از هر یک سه درم سماق منقی از حب مازوی
سبز عصارهٔ لحیة التیس اقاقیا کندر از هر یک یکدرم و نیم کوفته بیخته با آب برگ مورد تر سرشته
اقراص سازند شربتی یک درم با شربت حب الآس قرص جلنار دیگر نافع از برای اسهال
مزمن و از برای خون آمدن از هر موضع که باشد و از برای ضعف گرده حار بعد از فصد اگر قوت
باشد و علامت امتلائی خود موجود باشد و چون بجهت این علت استعمال کرده شود باید که با یکی
ازینها دو به استعمال کرده شود یعنی رب شیرین و رب سیب شیرین و شربت حب الآس و شربت
ریباس و شربت لیمو و غذا شلهٔ عدس یا شله سماق و یا غوره و یا با پیه بزغاله یا سر بزغاله باشد
یا گوشت کبک یا دراج یا طیهوج صنعت آن گلنار فارسی تخم حماض از هر یک دو درم گل سرخ
منزوع الاقماع سماق منقی طباشیر سفید صمغ عربی گل مختوم گل ارمنی گل قبرسی صندل
سفید از هر یک درم و نیم نشاستهٔ بریان سه درم اقاقیه دو درم کوفته بیخته با آب سیب و آب
به ترش سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم با یکی از ربوب و اشربهٔ مذکوره قرص جلنار
دیگر بجهت ذیابیطس و خون آمدن از هر موضع که باشد صنعت آن گلنار فارسی چهار درم گل سرخ
منزوع الاقماع سه درم اقاقیه دو درم صمغ عربی یکدرم کثیرا سفید نیم درم کوفته بیخته اقراص سازند

شربتی دو درم بالعاب بزرقطونا و ورد یا بطین با بکدو سرد کرده قرص جلنار دیگر از برای
اسهال رقیق اسلم از انکه دموی باشد یا صفراوی صنعت آن حضض خرنوب نبطی کزمازج کندر
گلنار فارسی از هریک یک جزو افیون صمغ عربی از هریک نیم جزو اقراص سازند شربتی یک درم قرص
جلنار به نسخهٔ شیخ رئیس نافع جهت قروح سدد و ریه و ملحم جراحات انها است صنعت آن گلنار
فارسی گل سرخ از هریک چهار درم مغز کندم کندر لبان از هریک دو درم صمغ عربی کثیرا اسطکی از
هریک سه درم اقاقیا زعفران از هریک نیم درم کهربا مرمکی از هریک یکدرم نارگیو پنجدرم اجزا کوفته
بیخته با رب به شیرین یا رب حب الآس سرشته اقراص سازند هر قرصی یکمثقال و در سایه خشک نموده شربتی
یکقرص تناول نمایند باب الجیم مع المیم جمد بفارسی یخ نامند در سوم سرد و در دوم
مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلو در حلق مانده و جهت کرم معده و تقویت هضم معده
حار و جرب و حکه و آشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده لهذا مخدر و معطش و مورث سعال
و مضر احشای ضعیف و مبرودین و صاحبان اورام باطنی است و ضماد آن به پیشانی حابس
رعاف و مجرب و آب پرورده آن بهتر است و مصلحش قرنفل و عسل و بدل آن ثلج است که در خواص
و افعال مانند این است لیکن این از ان الطف است دستور صنعت جمد بدانکه در بلدیکه بسبب قلت
برودت هوا و یا اندک رطوبت آن در موسم زمستان یخ منجمد نگردد و خواهند که عمل آورند طریقش
آن است که در صحرائیکه بی اشجار و دور از آبادی باشد و قرب بدریای شور نباشد و اگر دامن
کوه باشد بهتر است زمین را بمقدار یک وجب کنده دران کاه نیشکر و اگر نباشد کاه برنج تخمیناً
چهار انگشت و زیاده فرش نموده بران ظرفهای سر گشاده سفالی گذارند و آب چاه اگر اندک شوری
داشته باشد بهتر است گرم نموده اول شب در آنها بریزند که در هر یک بمقدار نیم انگشت نهایت
دو انگشت باشد و تمام شب بگذارند وقت طلوع صبح پیش از بر آمدن آفتاب برداشته در جائی
جمع نمایند و همچنین هر قدر که خواهند و در یخچال محفوظ دارند بدین قسم که بالای آن کاه برنج ریخته
انبارها از یا و غیر آن خوب بپوشانند که همه یک قرص گردد و از هوای گرم محافظت نمایند و در ایام گرما
بر آورده به هر نحو که خواهند استعمال نمایند و این عمل را باید در عین زمستان کمال سردی هوای آن
بلد نمایند و چون کثیف و مغشوش بنگاه میباشد اگر ظروف آهن را در آن بگذارند که سرد و منجمد گردد

وهمچنین میوجات را بهتر است یخ پرورده که یخ بچه نیز نامند لذیذ و بهتر از برف و یخ و لطیف تر
از هر دو است صنعت آن آنست که بگیرند یخ یا برف هر کدام که باشد و خرد کرده و دران نمک بمقدار
عشر آن و شوره بقدر خمس و قلیله شنجرف ممزوج نموده در طاسی و یا دیگی کرده و در ظرفهای کوچک
دیگر سرتنگ سفالی نازک و یا نقره و یا مس نازک تازه قلعی کرده شربت بید مشک یا گلاب یا عرق
بهار ساخته و یا آب انار و سیب و هر میوه که خواهند و یا شیر جوشش داده با قند یا نبات شیرین کرده
و یا افشرهای حامض چاشنیدار از هر کدام که خواهند ولیکن باید که شربتها بسیار شیرین باشد زیرا که
بعد انجماد شیرینی آنها کم محسوس میگردد و دران ظرفها کرده که اندک خالی باشد و سر آنها را بسرپوش
پوشیده و اطراف آنها را بخمیر سخت مستحکم نموده که آب و رطوبت خارج دران مطلقا نفوذ ننماید
پس آن ظرفها را در میان آن یخ یا برف بنحوی بچینند که یخ یا برف تمام اطراف آنها را فرا گیرد
و بالای آنها قدری معتد به باشد و سر آن طاس و دیگ را بقدر کاه بریخ و پارچه نمدی و یا پشمی
بپوشند که تمام آن طاس را فرا گیرد که مطلقا هوا بآن نرسد پس سه چهار ساعت بگذارند تا
منجمد گردد پس برآورده سر آنها را باز کرده با کاردی باریک نازک بریده در ظرفی برآورند
و با قاشق تناول نمایند و این پرورده از شربتها و افشرهها بسیار صلب مانند یخ نمیگردد بلکه
مانند برف منجمد میباشد و اما آب خالص مانند یخ میشود و صلب بعضی قدری نوشادر بر بالای آن
برف و یخ بعد گذاشتن کوزه‌ها دران کوبیده میپاشند ولیکن بدون شنجرف و نوشادر هم منجمد
میگردد و اندک دیرتر جمهوری شرابی است که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و چندی
بگذارند پس استعمال نمایند و بعضی شراب انگور سه ساله را جمهوری نامند و دیگری گفته که آب انگور را
که جوشانیده تا به نصف رسیده باشد پس در خم کرده آنرا شراب نمایند و آن گرم و خشک و مفتح
و محلل و مشتهی و مبهی و معین بر جماع و سریع الانحدار و مولد خون غلیظ و مسخن جگر است
جحجم بیخی است که از چین می آورند و گمان آنست که شقاقل چینی باشد و آن بیخی است شبیه بزردک
و باریک و دراز و اندرون او سفید و بیرونش مابین سفیدی و زردی و خوشبو و با اندک
تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و در کردستان کز هوشان نامند ساق و برگش
شبیه بزردک است در سوم گرم و خشک محرک باه خصوصا مزاجهای آن جهت برود و سرفه و

و نزف الدم و ذات الریه و ذات الجنب نافع و مضر سپرز و مصلحش صمغ عربی و قدر شربتش تا دو درهم
و امین الدوله گوید که از یک مثقال تا یکمثقال و نیم آن با جلاب نافع خفقان است در حال و از مجربات
است مربای جنجم صفت آن بگیرند تازه آنرا و پوست آنرا خراشیده در آب آهک صافی نموده که
قدری تندی داشته باشد یک شبانه روز بخیسانند پس بشویند و با آب بجوشانند یک دو جوشی
تا آب آهک که جذب کرده اثرش نماند بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم و پخته شود و عسل را بقوام
آورده جنجم پخته را در آن اندازند و چند جوش دیگر دهند و عسل باید آن مقدار باشد که جنجم را بپوشاند
و بدستور بجای عسل با شکر و نبات میتوان ساخت و اگر تر آن نباشد خشک آنرا چند روز در آب بخیسانند
که نرم شود پس پوست آنرا دور کرده در آب بپزند و با اندک آب و عسل بجوشانند تا نرم شود پس
عسل کف گرفته با قند بقوام آورده بر روی آن کنند آن مقدار که از روی آن بگردد و دو سه جوش
دیگر داده فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا زجاجی نگاه دارند باب الجیم مع النون جنطیانا
بکسر جیم و سکون نون و کسر طای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون لغت یونانی است
و بهندی تکیهان بید گویند بیخی است دراز و غلیظ و مائل بسرخی و تیرگی و تلخی و رومی آنکه بهترین
انواع است ساق و عروق بسطبری انگشتی و مجوف و در طول قریب بدو ذرع و زرد رنگ
و چون بشکنند اندرون آن زرد تر قریب بسپید و تلخ طعم و در قلل جبال و جاهای نمناک سایه
سیر روید و بعضی گفته اند وجه تسمیه آن بجنطیانا جهت آن است که اول کسیکه یافت و شناخت آنرا
جنطیس الملک بود از ملک روم لهذا مشتق بدان است و برگش شبیه ببرگ گردکان و لسان الحمل
و سرخ و ریزه با انتشار لفات و گلش سرخ مائل بکبودی و ثمرش در غلافی شبیه بگنجد میباشد
و غیر رومی را جر متانی نامند برگش شبیه بیجاص و این غیر مستعمل است در اول سوم گرم و خشک
در دوم است و بغایت ملطف و منقی و جالی و محلل و با قوت قابضیت و مدر و تریاق سموم و مخرج
جنین و جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر
بول و احتباس حیض و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خبیثه و ورم
بارد احشا و جهت ضربه و سقطه و کسر اعضا و وثی و ازاله بهق و با شراب جهت وجع معده و طلای
آن با حنا بر کف دست قاطع خون حیض و استعمال آن با سداب یا شراب یا هر دو در تریاقیه قوی است

و شربت دو درم آن با شراب جهت التوای عصب و وجع کبد و طحال و برودت و اورام آنها و حمول آن
مخرج جنین و مسقط آن و لطوخ آن جهت ریش مدبار نافع و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون است
و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش در تفتیح و تحلیل یک وزن و نیم آن اسارون و نیم وزن بیخ کبر و در
سائر مواضع قسط و زراوند بوزن آن و بقای قوت آن تا سه سال است و عصاره آن در جمیع
افعال قوی‌تر از بیخ آنست و تریاق سموم و نافع از برای گزیدن سگ دیوانه و هوام و سموم
مشروبه و ورم جگر و استعمال آن با سداب و تریاقیت اقوی و قوتش تا هفت سال باقی بماند
دستور اخذ عصاره آن آنست که آنرا بکوبند و یکروز در آب بخیسانند و بجوشانند تا آب غلیظ
شود پس صافی نموده طبخ دهند تا منعقد گردد دواء الجنطیانا نافع از برای صلابات و سده‌ها و وجع
کبد و معده و طحال و از برای تبهای کهنه صنعت آن به نسخه شیخ رئیس جنطیانای رومی فلفل از هر
یک ده درم شب یمانی سفید سازج هندی سنبل الطیب ریوند چینی از هر یک یک اوقیه کوفته بیخته
بعسل مصفی آن مقدار که ادویه بآن سرشته شود و بسرشند شربتی یکدرم با میبختج یا با آب سداب
و در نسخه دیگر بجای ریوند قسط تلخ است بوزن آن و یک اوقیه زراوند مدحرج داخل است
دهن جنطیانا محلل ریاح بارده و نفخ است و جهت قیله و فتق بنهایت مفید و ورم بلغمی را بنهایت
نافع است و بادیکه در خصیه و زهار و پشت و گرده باشد و در غیر این اعضا نیز دور کند صنعت آن
جنطیانای رومی ده درم زراوند مدحرج سعد کوفی سلیخه سیاه پوست بیخ کبر از هر یک پنجدرم کوفته
در یکرطل روغن مغز بادام تلخ داخل کرده خوب برهم زنند و در شیشه کرده ده روز در آفتاب
گذارند پس از آفتاب برداشته بپالایند و در شیشه کرده نگاهدارند سفوف جنطیانا ادرار
بول نماید و چون با ماء الاصول حار یا بارد بحسب مزاج بخورند استسقای لحمی را نافع است صنعت
آن جنطیانا زراوند مدحرج حاشا فطراسالیون تخم کرفس انیسون از هر یک دو مثقال سنبل الطیب
فقاح اذخر فوة الصبغ جعده دارچینی مغز تخم خیارین از هر یک دو درم و در نسخه دیگر از هر یک
ده درم است ریوند چینی ربع جمیع ادویه نبات سفید مثل جمیع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند
قدر مستعمل دو درم با شراب بزوری یا سکنجبین بزوری یا ماء الاصول حار یا بارد بحسب مزاج و اغراض
بیاشامند شراب جنطیانا مقوی معده ضعیف بود و رطوبات معده را پاک سازد صنعت

آن جنطیانا ده درم صبر زرد چهار درم مویز بیدانه ده درم گل سرخ فستقین از هر یک سه
درم تربد پنج درم مجموع را در سه رطل آب خیسانیده جوشند تا ثلث باند صاف کنند و با یک رطل سپیده
بقوام آورند شربتی سه ملعقه ضماد جنطیانا ابن ظهیر در خواص آورده هر زنی را که خون حیض زیاده
از عادت آید و بند نشود دستانه جنطیانای رومی را درم نکوبند و با حنا بسرشند و بر کف دست ضماد نماید
آمدن خون را باز دارد معجون جنطیانا صلابت سپرز و جگر و درد معده و گرده و مثانه مزمنه
و اذیت زهرهای گزنده را نافع باشند و سده بکشاید صنعت آن جنطیانای رومی فلفل سیاه از هر یک
ده درم قسط مر ساذج هندی سنبل ریوند چینی از هر یک هفت مثقال کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل
مصفی بسرشند شربتی دو درم با آب مطبوخ سداب معجون جنطیانا مشهور بمعجون سقراط جهت
امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف گرده و جنون و ضعف بدن و نسیان و وسواس
و سل و سرفه قدیم و دق و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و دمامیل و زحیر و قوت
باه مفید است صنعت آن جنطیانا قردمانا نارمشک بخنکشت حب الغار زراوند طویل انیسون جند بیدستر
حب بلسان اسارون سلیخه از هر یک یکمثقال مر صاف یکمثقال و دو دانگ اگر ترکی یکمثقال و چهار
دانگ درونج زرنباد تخم کرفس از هر یک مثقال و چهار دانگ زعفران دارچینی لک مغسول صبر
سقوطری تربد سفید عود جوزبوا قرنفل ریوند قاقله اشنه بسباسه سنبل الطیب گل سرخ سعد حب المحلب
هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک چهار مثقال و یک دانگ تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا از هر
یک یکمثقال و دو دانگ زرنب شیطرج و پیاز عنصل مشوی افلنجه از هر یک دو مثقال نیم صلایه کرده
و بروغن بادام چرب کرده با سه وزن عسل بسرشند و در جو شش ماه گذاشت بعد از آن استعمال
نمایند شربتی از آن از دو مثقال تا چهار مثقال است جند بیدستر بفارسی آش بجگان و بترکی
انقلان اشتی نامند و آن شبیه بخصیه است دو عدد متصل بهم و حیوان آن مائی و در انهار عظیمه بیشتر یافت
میشود و بغیر سگ آبی است و از سگ بسیار کوچک تر و موی او سرخ مائل بسیاهی و در خارج آب تعیش
نمی کند و در دیلم آنرا اشنک نامند و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که قیاس تقاضای آن نمی کند که خصیه
آن بعظم جند باشد و حقیر تازه او را ملاحظه نموده که صیاد قطع نموده بود و اصلا بو و رنگ نداشت و بعد
از جوشانیدن آن در آب و خاکستر و پرورده کردن آن بو و رنگ بعد از مدتی صاحب بو و رنگ شد

وانچه در وی نوعی از استحاله هست شکی نیست مولف گوید که انچه حکیم نوشته بیان واقع است و بهترین انواع
جندبیدستر و بعد از آن زرد است و سیاه آن از سمومات قتاله است و واجب است که بعد از قطع
انثیا تا آنکه رطوبت و چیزیکه در آن است مانند عسل بر آید پس خشک نمایند در آخر سیوم گرم
والطف و اقوای جمیع ادویه حاره یابسه است و چیز صمغی شمعی که در داخل کیسه انثیین است جندبیدستر
استعمال آن جایز نیست مفتح و محلل و تریاق ادویه بارده قتاله و الته هوام و مخرق از خلق
احتباس حیض و اخراج مشیمه و جنین و نفخ و فواق و مغص و مالیخولیای مراقی و قولنج بلغمی و ریحی
بارد و لیثرغس و صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج رطب و استرخائی و سرسام بلغمی
سفید و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی را با سرکه و روغن گل نافع و چون بعد از فصد
مقدار دو درهم آنرا با آب فودنج با عسل بخورند ادرار طمث نماید بدون ضرر و اخراج جنین
و برودت رحم را زایل میکند و اگر با او تپ شیر باشد با عسل و فلفل بمقدار یک ملعقه لعوق نمایند هیچ
مضرت ندارد و هیچ حرارت غریزی است و طلای آن جهت قروح قتاله مفید است و سعوط و طلای
آن جهت درد سر بارد ریحی مزمن و سبات و خدر و کزاز رطب و صرع مفید و همچنین خوردن
آن و تضمید آن بتنهائی یا با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنه حاره و بارده و اوجاع
بارده مفاصل و غیر آن مفید و بدستور تدهین بروغن آن و گذاشتن آن در گوش جهت ریاح و ثقل
سامعه که از برودت باشد و وجع بارد آن و همچنین قطور آن با روغن بادام در گوش جهت
امراض مذکوره و بخور آن جهت اصناف صداع بارد و ریحی مفید و استشمام آن جهت اورام
و علتهای آن نافع و اکتحال آن جهت ظلمت و دمعه و سبل و حمول آن مصلح حال رحم و مسقط جنین
و مدر حیض و بول و آشامیدن آن بقدریکه افیون خورده باشند دافع سمیت آن است و چون با
آن افیون بسایند سمیت آنرا زایل میکند مضر مرورین و مصلحش شربت بنفشه و قدر شربتش تا یک
و بدلش مثل آن جج یا نصف آن فلفل و در بعضی مواد بوزن آن مشک و در امراض جگر
و جهت تحلیل رطوبات لزجه بوزن آن فلفل و ثلث آن دارفلفل و ثلث آن زرنباد است و جندبیدستر
یکدرم کشنده است و لسا است که در مدت یک روز میکشد و الا منجر بسرسام میشود و تریاق آن
ترشی ترنج و سرکه خمر و شیر الاغ است دوا جندبیدستر چون شن ارزین بیاشامد

نباشد و حیض آن بسته شده باشد حیض آنرا بگشاید صنعت آن جند بیدستر وج ترکی انیسون تخم
کرفس از هر یک یکدرم نرم کوفته بیخته با شراب ممزوج بیاشامند حب جند بیدستر جهت
ام الصبیان و صرع و فالج و سکته و سائر امراض بلغمی رطوبی و اعراضیکه بعد از وضع حمل عارض
زنان و اطفال میگردد که از برودت باشد مفید است صنعت آن جند بیدستر مشک خالص عود
الصلیب اجزا مساوی با عرق دارچینی یا عرق جوز بوا یا عرق رازیانه نرم سائیده حبوب سازند
هر حبی بقدر فلفل شربتی اطفال را نیم حب تا یک حب با شیر مرضعه آن و دیگران را از یک حب تا سه
حب با آنچه مناسب دانند و با عرق جوز بوا و یا دارچینی و یا رازیانه سائیده گرم نموده طلا نمایند
و اگر دهن زنان رسیده بهم افتاده باشد بر شقیقه ها و کفین ایشان بمالند و اگر قدری عود هندی غرقی
نیز اضافه نمایند بهتر است و اگر برودت بسیار غالب باشد جوز بوا نیز دهن جند با دستر تدهین و تمریخ
بان یا روغنهای دیگر جهت تحلیل اورام مزمنه و رعشه و دردهای سر مثل مفاصل و قطور آن در گوش
جهت ریاح و ثقل سامعه و اوجاع بارده بلغمیه و رعشه نافع و حمول آن مصلح حال رحم و مدر بول و
حیض و نوشیدن آن جهت حرقت آنها و ریاح آفرسه و اوجاع مفاصل بارده و فالج و استرخاء
و لقوه و صرع بلغمی و سبات نافع است صنعت آن بگیرند جند بیدستر فلفل سفید عاقرقرحا تخم حنظل
فرفیون حلتیت اجزا مساوی همه را نرم بکوبند پس ده درم آنرا در یک رطل بغدادی روغن سیلاب
داخل کرده خوب بر هم زنند و یک هفته در آفتاب بگذارند و هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس بعد از هفته
آنرا بپالایند و ثفل آنرا بمالند نیکو و بفشارند و مرتبه دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند
و نیکو بر هم زنند و یک هفته دیگر در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس بعد از هفته آنرا بپالایند
و ثفل آنرا بمالند نیکو و بفشارند و مرتبه دیگر ده درم از همان ادویه را داخل کنند و نیکو بر هم زنند و یک هفته دیگر در آفتاب
گذارند و هر روز دو مرتبه بر هم زنند پس از هفته از پارچه کتانی آنرا بپالایند و نیکو بمالند و بفشارند و در شیشه نگاه دارند و بکار برند
جوارش جند بیدستر ریاح زنان آبستن را دفع کند و جنین را محافظت نماید صنعت آن جند بیدستر حلتیت زرنباد زرد طباشیر
از هر یک یکدرم زنجبیل ده درم قند سفید دوازده درم مشک نیم مثقال کوفته بیخته با عسل مصفی مقوم سرشته دو
شربتی دو درم مرهم جند بیدستر جهت ضعف حلمتین و تدهین صنعت آن جند بیدستر چهار درم سارغین
شاه‌صینی سقمونیا شیطرج هندی کبریت مرمکی از هر یک نیم درم نرم کوفته بیخته با طلا که از شراب

مرہم سازند و بر ساقہا و پای و بر قدمین بمالند و کسب بضم کاف تازی و سکون سین مهمله و بای موحده بمعنی ثفل و جرم
حبوبات است که افشرده و روغن آنها را گرفته باشند و مراد اینجا ثفل کنجد است و فی الحقیقه این نوع طلا و مروخ
است نه مرہم **فصل در ذکر نسخ معاجین جندی معجون جند** نافع جهت ریاحی که عارض
میشود در معده زنان حامله صنعت آن جندبیدستر یکدرم و نیم مروارید ناسفته سپید که با ابریشم قرنفل
زعفران از هریک یکدرم زرنباد درونج عقربی از هریک دو درم اشنه سنبل الطیب از هریک نیمدرم
ادویه کوفته بیخته با سه وزن کل عسل بقوام آورده علی الرسم بسرشند **معجون جندبیدستر** که همان
خاصیت جوارش آنذار و صنعت آن جندبیدستر یکمثقال درونج عقربی زرنباد از هریک دو درم مروارید
ناسفته با گلاب سائیده کهربا دواله سنبل الطیب از هریک یکدرم کوفته بیخته بعسل مقوم سه وزن
ادویه سرشته معجون سازند شربتی یکمثقال **معجون جندبیدستر** که در سهولت وضع حمل بغایت
مفید است صنعت آن جندبیدستر مرمکی صافی میعه سائله از هریک یکمثقال دارچینی نیم مثقال اجزا
کوفته بیخته با انگبین بسرشند شربتی دو مثقال با شراب کهنه یا با ماء العسل بنوشند **معجون**
جندبیدستر مشهور به معجون ابن عباد نافع بود معده را که طعام قبول نمیکند و فواق امتلائی و سوء
الهضم و اوجاع معده را بغایت نافع و بی نظیر است صنعت آن جندبیدستر قسط شیرین سنبل الطیب فلفل
سیاه و دارفلفل دارچینی از هریک یک اوقیه سلیخه دو درم مرمکی سه درم افیون یک درم افیون
و مرمکی را در شراب کهنه ریحانی خیسانیده نرم کنند اجزا را کوفته بیخته مجموع را آمیخته معجون سازند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال **فصل در ذکر نسخ سجرنیا** هر چند
مناسب آن بود که در ذکر حرف سین مذکور شود لیکن چون اصل و عمود در آنها جندبیدستر
است لهذا مناسب نمود که اینجا ذکر یابد بدانکه این لغت یونانی است بمعنی کثیر النجاح و چند قسم
بنظر رسیده در نسخه سجرنیا بفتح سین مهمله و سکون نون و فتح جیم و سکون رای مهمله و کسر نون
و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و در نسخه دیگر سنجرینیا بزیادتی یاء مثناة تحتانیه قبل از نون
ثانیه و در نسخه ثالث سنجرنیا بکسر رای و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح نون و الف و شاید لغت
اول اصح باشد صاحب کامل الصناعه و شیخ داؤد انطاکی گفته اند که در کتاب التقریب ترجمه کرده
شده معجون عارص یعنی معجون کلیه و مثانه و در کتاب منتخب موسوم است بمعجون ملامس یعنی

معجون مدر سنجرنیا الکبیر بلا خلاف از تراکیب جالینوس است که ترکیب نموده بود این معجون را
از برای پادشاه جتوه وقتیکه حبس بول بهم رسانیده بود و این معجون را بعضی از تریاقات شمرده
اند و شکی نیست در آن که از معاجین کبار است و خاصیتش بی شمار مجرب است در نفع از برای امراض
بارده و تریاق امراض بلغمی است و امراض حادثه از ریاح غلیظه و از برای عسر البول و اوجاع
گرده و حصاة گرده و مثانه و از برای مخاطی بودن بول و سلس البول و قروح مجاری بول و از
برای نفاخ و رطوبات و تخمه و ضعف هضم و درد معده که از برودت و ضعف معده باشد و دیگر
شکمها هم از معده و قولنج و از برای ضعف کبد و تحلیل صلابت کبد و از برای وجع اسنان و تآکل آنها
و از برای خفقان و سرد مزاجان را بغایت مفید و موافق حفظ می نماید بدن ایشان را و بسیاری
از امراض و حافظ صحت مشایخ است و گرم میکند بدن را از سردیکه از خارج عارض آن شده باشد
و مزاجش گرم و خشک در درجه ثانیه و مضر محرورین و مصلحش آب کاسنی تازه است و قوتش تا چهار
سال باقی میماند و باید که استعمال کرده شود بعد از شش ماه صنعت آن بنسخه شیخ رئیس در
قانون ذکر کرده جند بیدستر افیون دارچینی اسارون فوه و دوقو از هر یک یکدرم فلفل دارفلفل
قنه قسط حلو از هر یک شش درم زعفران نیم درم انچه که اختفی باشد در ماء العسل خیسانیده حل کنند و
باقی ادویه را کوفته و بیخته مجموع را با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند و معجون سازند شربتی از کلیه انک تا یکمثقال و بعضی گفته شربتش
از کلیه انک است تا یکدرم و بعضی از کلیه انک تا دو مثقال گفته اند و شربته بعضی شش نیم مثقال
و این نسخه سوای عسل دوازده جزو است و وزن اجزا سی و یک درم و نیم است صاحب میزان
الطبایع گفته که مزاج این معجون گرم است در آخر درجه ثانیه و خشک است در دو درجه و ربع درجه و در نسخه
دیگر زعفران داخل ندارد و نسخه که حکیم میر محمد مؤمن در تحفه ذکر کرده در اصل نسخه زعفران یکدرم
است و گفته که در بعض نسخ نیم درم و شش قیراط است و اسارون داخل ندارد و بجای آن صمغ
شش درم داخل است و بعضی اطبا با عسل یک سکرجه مثلث داخل کرده اند سنجرنیا الکبیر بنسخه
اسحق صنعت آن جند بیدستر دارچینی فوه تخم کرفس دشتی اسارون از هر یک یک مثقال کوفته
بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند و نیز شش قیراط زعفران و سه اوقیه میپختج در روی
کنند و در وقت حاجت از مثقالی از وی تا دو مثقال بکار دارند و قوت این معجون تا دو سال میماند

وبعضی گفته اند که شربتی ازین معجون از یک دانگ تا دو مثقال است و بدلش امروسیات که همین عمل میکند و مجرب است سنجرنیا کبیر بنسخه یحیی بن عیسی بن جزله که موافق است با نسخه اسحق و در آخر گفته که داخل کرده میشود درین معجون ربع رطل مثلث و شش قیراط زعفران سنجرنیا کبیر از شیخ رئیس که در قرابادین قانون آورده صنعت آن جندبیدستر فلفل سیاه زعفران سوده و قوفوا ساروون افیون فلفل سفید قنه دارچینی از هر یک دو درم قسط یکدرم کوفته و بیخته وزن نموده بعسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند و نگاه دارند و بعد از شش ماه استعمال نمایند سید اسمعیل در قرابادین ذخیره این نسخه را آورده و گفته که از جهت بادهای رحم و از جهت باز گرفتن حیض و نابودن فرزند مقدار یک باقلا ازین معجون را بروغن سوسن حل کرده زن بخورد بر دارد و اگر در روغن بادام تلخ حل کنند شاید و بخور کردن و بوئیدن آن هم سود دارد و بادهای رحم را ببرد و آنچنان باشد که معجون را بر آتش نهند و فرج را بر آن بدارد و یا آنکه قمع بخار آنرا بخویشتن گیرد و از جهت درد سینه و سرفه و امراض کلیه اندر شراب صرف بخورند سنجرنیا صغیر بنسخه شیخ رئیس که در قرابادین قانون ذکر کرده که در منافع قریب است بکبیر صنعت آن جندبیدستر افیون از هر یک دو درم و در نسخه دیگر ده درم است دارچینی فو مو و قوا ساروون از هر یک ده درم فلفل دارفلفل قنه مرصافی قسط از هر یک شش درم زعفران ربع اوقیه اجزا را کوفته و بیخته بعسل مصفی سه وزن مجموع ادویه معجون سازند و در نسخه دیگر زنجبیل یک اوقیه و میعه سائله سه اوقیه داخل است و در نسخه اصل قنه داخل نیست شربتی نیم مثقال با آب گرم سنجرنیا بنسخه دیگر صنعت آن جندبیدستر فلفل سیاه فلفل سفید زعفران سو قوا ساروون دارچینی قسط از هر یک یک درم عسل مصفی سه وزن ادویه کوفته بیخته با عسل معجون سازند شربتی نیم مثقال با آب نیم گرم ناشتا بخورند و بعضی گفته که چون حل کنند یک قیراط ازین معجون را در روغن سوسن و بمالند بر موضع مار گزیده و دیگر جانوران سمی گزنده باشند دفع زهر آنها میکند و نیز خوردن آن نافع است از برای ضرر سموم و سمیت گزیدن جانوران سمی چون نیم مثقال آنرا با شراب بیاشامند و نیز نافع است از برای ریاح رحم و قلت گرفتن حمل و کمی ادرار خون حیض چون مقدار باقلای از آن را در روغن سوسن

حل کرده با پشم پاره فرزجه سازند و قدری ازان را با روغن زنبق حل کرده و بوید از ان زن و نیز بان تدخین کنند در رحم خود مفید است و نیز از برای وجع سینه و سرفه و از برای امراض کلیتین و از برای عسر البول و از برای سرفهها و ریاح بارده خورده میشود و ازان مثل نخودی با شراب صرف و از برای تخمه چون بیاشامند ازان وزن یک مثقال با شراب صرف **سنجرنیا** به نسخه سید اسمعیل در قرابادین ذخیره منقول از قرابادین چنین صنعت آن قردمانا زیره کرمانی تخم کرفس از هریک سه درم جند بیدستر افیون موفود و قواساروان از هریک یکدرم کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند و بعضی شراب انگوری درین معجون داخل کرده اند و مسیحی در نسخه خود مثلث بجای شراب انگوری آورده شربتی از یکدانگ تا یکمثقال است **سنجرنیا** به نسخه یحیی بن عیسی بن جزله درد معده و سوء هضم و قولنج و حبس البول و جمیع امراض بلغمی و بادهای غلیظ سوداوی و صحت و تندرستی از بسیاری علل است صنعت آن جند بیدستر دارچینی سیلانی فو موفود و قواساروان از هریک یکمثقال اجزا را جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده و درهم آمیزند و با سه وزن مجموع ادویه عسل و یکدانگ و نیم مثلث معجون سازند و یکمثقال زعفران دران آمیزند شربتی از یکدانگ تا دو مثقال باشد نافع باد **باب الجیم مع الواو فصل در بیان جوارشات غیر مسهله** بدانکه اکثر جوارشات در ذیل بعض ادویه مفرده که آن دوا اصل و عمده است در آنها به ترتیب حروف تهجی ذکر یافته و می باید مانند جوارش حب الآس و ابهل و اتریج و غذیه و ارسارون و اشنه و آمله و انبرباریس و انجدان و انیسون و ابریسما و بسباسه و بلادر و تنبول و جند و جوزبوا و فنجنکشت و دارچینی و ریوند و رمان و زعفران و زنجبیل و زوفا و سفرجل و سماق و سمسم و سنبل الطیب و صندل و طباشیر و حصرم و عنبر و عود هندی و فلافل و فودنج و قرنفل و حب القرطم و کافور و کالنج و کمون و کندر و لولو و مشک و مصطگی و نانخواه و وج و جوارشات افیونی مانند جوارش طباشیر افیونی و عاج افیونی و بعضی که ذکر نیافته بود و آنکه هریک بر اسمی خاص دارند مذکور میگردد و بدانکه جوارش بضم جیم و فتح واو و الف و کسر راء مهمله و شین معجمه بدون نون و جوارشن بانون در آخر هر دو آمده و صاحب بحر الجواهر گفته که بانون تصحیف است و آن معرب گوارشک و گوارش است و معنی آن در لغت فارسی گوارنده طعام است و ناضم غذا که بعربی هاضوم گویند پس

در حقیقت ترجمه جوارش بعربی هاضوم است شیخ داود انطاکی در تذکره گفته که جوارش فارسی است و بلغت
عربی مسخن و ملطف است و نیز شیخ داود گفته که نجیب الدین سمرقندی در قرابادین از کتب خمسه خود
گفته که جوارش لغت قدیم است و معنی آن مقطع اخلاط است و گفته که پرسیدم از کسانیکه خبیر از لغت
فرس بودند انکار کردند آن قدس سره میفرمایند که فرقی نیست میان تفسیر جوارش بمسخن
و ملطف یا بمقطع اخلاط چه اینها همه از صفات جوارش است زیرا که جوارش بمعنی هاضوم است و اینها
از لوازم و خواص آن است چه هضم غذا تمام نمی شود مگر بحیثیتی که مسخن و ملطف ماده غذا باشد و نیز چه
ملطف و مسخن ماده غذا است مقطع اخلاط غیر منهضمه لزجه ملتصقه بخمل معده و حایله مانع از اشتمال معده
بر غذا و تصرف حرارت دران و هضم و نضج تام یافتن و مستعد شدن آنها از برای گردیدن جزو اعضا است
و شیخ داود نیز گفته که جوارش نزد اطبا عبارت است از ادویه که نرم کوبیده نشده و حرارت
آتش بآنها نرسیده باشد بلکه با شکر و یا عسل بقوام آورده سرد کرده سرشته قطعات نازک
بریده باشند و آنحضرت میفرمایند که لفظ جوارش نزد اطبا موضوع برای معجونی است که ساخته باشند
از برای اصلاح حال معده و اعانت بر هضم و استمرار و گواریدن طعام و تقطیع اخلاط و تحلیل ریاح
و رطوبات و لهذا اجزای جوارش را جریش باید کوبید تا زود از معده نگذرد و بوده باشد بسبب
طول مکث در معده اقوی پس اگر جوارشات را با افعال مذکوره افعال و خواص دیگر باشد
ضرر بمدعا نمیرسد که آنرا از جوارش بودن بیرون برد و جوارشات مثل معاجین میباشند
الا آنکه معاجین شیرین میباشند و تلخ نیز و کریه و غیر کریه و جوارش نمیباشد مگر طیب و اطیب
جوارشات و الذ آنها عود است و در حرف العین مع الواو و نسخ آن در ذیل عود هندی هم بطریق
اجمال و کلیه و دستور العمل و هم به تفصیل جزئیه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنکه بعض اطبا
منسوب نموده جوارش را باطبای یونان و بعضی باطبای قبط و فرقه دیگر گفته اند که نه از اطبای
یونان است و نه از اطبای قبط بلکه جوارش مخصوص فارسیان است و مخترع آن بختیشوع اند که از برای
خلفای عباسی ساخته اند پس شهرت یافته تالیف جوارشات میان اطبا و جمعی انکار این قول نموده
اند و گفته اند که بسیاری از جوارشات چون جوارش بقراط و جوارش جالینوس و جوارش کمونی
مقدم بر بختیشوع اند میفرمایند که اصل جوارشات که اطریفل صغیر است مقدم است بر اطبای یونان

و بر اطبا ء قبط نیز و یکن که گوییم پیش از ینجا شعه این جوارشات مسمی بجوارش نبوده اطباء عجم جوارش
خسروی را از برای نوشیروان تالیف کرده باین اسم مسمی ساختند و ادویه که از برای اصلاح
معده و تقویت هضم است نیز باین اسم مسمی نموده پس تتبع اطباء عجم مخترع جوارش بلکه مخترع
این اصطلاح اند که معاجین مصلح معده و هضم را جوارش نامیدند جوارش انارتالیف
ثیقولاؤس منقول از قرابادین تالیف افندی صالح چلبی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم ضعف
بدن را زائل کند و نافع است از برای تفریح و مالیخولیا و جنون و تقویت هاضمه و مناسب هر مزاج
و شربتش یکدرم است صنعت آن گل اکلیل الملک گل سرخ منزوع الاقماع اصل السوس مقشر
از هر یک شش درم قرنفل سنبل الطیب جوزبوا دارچینی خولنجان خیربوا زنجبیل زرنباد بسباسه عود هندی
قاقله انیسون تخم طوارق اوقی و طوارق اوقی حشیش خوشبوست که ترکان در باسست میگویند
و بشیرازی آنرا الوونامند از هر یک یکدرم و نیم شکر سفید صافی بقوام آورده بقدر حاجت
بدستور مقرر مرتب نمایند جوارش بزوری مقوی هاضمه و مفتح سدد و قولنج و محلل ریاح است
صنعت آن کمون کرمانی انیسون رازیانه کرویا دوقو نانخواه تخم کرفس از هر یک شش درم
مجموع را بیست و چهار ساعت در سرکه انگوری خیسانیده پس خشک کرده اندکی بوداده باضافه
دارچینی زنجبیل دارفلفل بزرسیالیوس خولنجان از هر یک شش درم کوفته بیخته بعسل سفید
بقدر کفایت سرشته جوارش سازند شربتی یکمثقال جوارش بقراط معده را قوت دهد و طعام
هضم کند و اشتهای طعام آورد و نفخ دور کند و باه را قوت دهد و برودت معده و گرده و مثانه زائل
گرداند و آب آمدن از دهان باز دارد و غثیان و فواق را سود مند باشد صنعت آن تخم کرفس تخم گزر
تخم شبت رازیانه گشنیز خشک نانخواه از هر یک یکسیر مصطکی عاقرقرحا از هر یک یکمثقال عود قماری
قرنفل از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته با سه وزن ادویه فانید سنجری و عسل سفید مصفی بالمساوی
جوارش سازند شربتی دو مثقال جوارش بقراط بنسخه نواب غفران مآب حکیم احمد سعید
که در بیاض مجربات خود قلمی فرموده اند منقول از خط معزی الیه صنعت آن قرنفل سنبل الطیب
فلفل سیاه زنجبیل عاقرقرحا زرنباد جوزبوا از هر یک سه مثقال تربد سفید کبابه چینی عود هندی
از هر یک یکمثقال انیسون نیم مثقال قاقله صغار از هر یک دو مثقال و نیم مشک تبتی عنبر

از هر یک یک دانک و نیم صعتر فارسی نانخواه تخم خبلاهنگ برگ سداب از هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بمغز
بادام شیرین چرب نموده با عسل سفید مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر جوارش سازند و در
ظرف چینی نگاه دارند شربتی دو مثقال **جوارش جالینوس** این جوارش را فواید و خواص بسیار
است همه اعضا را قوت دهد و بوی دهان خوش کند و بادها بشکند و بسیاری بول را که از سردی باشد
خصوص سردی مثانه باز دارد و باه را قوت دهد و دیوانگی زائل کند و رنگ رو را صافی کند
و اسهال بلغمی را نفع دهد و صداع بلغمی و سبات و سرفه بلغمی و بواسیر و نقرس و قوبا و بهق و
مثانه را نافع بود و سیاهی موی را حفظ کند و نگذارد که سفید شود و گفته هر که بیست روز بر این جوارش
مداومت نماید از جمیع امراض ایمن شود صنعت آن سنبل الطیب قاقله سلیخه سیاه دارچینی خولنجان
قصب الذریره قرنفل سعد کوفی زنجبیل فلفل سفید دار فلفل قسط بحری عود بلسان اسارون
شامی حب الآس زعفران از هر یک ده درم مصطگی رومی پنج درم قند سفید بوزن جمیع دو
عسل سه وزن مجموع ادویه را کوفته بیخته با قند و عسل سفید مصفی بسرشند و در نسخه دیگر مصطگی
ده درم است شربتی از یکمثقال تا سه مثقال پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد و در نسخه
سید اسمعیل در ذخیره حب بلسان ده درم داخل است و در بعض نسخ این جوارش حنطیانا نیز
داخل است و این جوارش را بعد از ده روز که از ساختن آن بگذرد استعمال توان کرد و بعضی
گفته که هنگام رسیدن این جوارش بعد از هفت روز است و هر چند کهنه تر شود خاصیت آن بهتر
میشود و مزاج این جوارش گرم و خشک است در آخر درجه دوم و گفته که مداومت بیست روز
بر این جوارش پیری را دیر می آورد **جوارش جلالی** منی زیاده کند و قوت مجامعت بفزاید
و ضعف کرده را سودمند بود و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد صنعت آن سنبل الطیب
قرفة الطیب از هر یک یکمثقال زیره کرمانی مدبر نعناع خشک عود هندی عرقی خام از هر یک چهار
مثقال فلفل اسارون شقاقل از هر یک دو مثقال خصیة الثعلب مصری بوزیدان از هر یک دو نیم
مثقال اجزا را کوفته بیخته با سه وزن آن قند و عسل یک رطل گلاب بقوام آورده بدستور معاجین
بسرشند شربتی دو درم **جوارش حماض** قامع صفرا و مسکن عطش و حمیات صفراوی را نافع
صنعت آن بگیرند برگ حماض تازه که بهندی چوکیا ساگ نامند و با همون آن یا زیاده یا کمته بدستور

مسطور در جوارش زمان ساده مرتب نمایند و عند الحاجت بقدر ضرورت تناول نمایند جوارش حنیز
معده را قوت دهد و بلغم را ببرد و دهان را خوشبو سازد و آب رفتن از دهان باز دارد و سرفه بلغمی را
زائل گرداند و کرم شکم بکشد و باد بنشاند و گرده را قوی گرداند و ریگ مثانه را پاک سازد و طعام
را گوارد و باد بواسیر را ببرد و اشتها آورد و نیز گفته اند که عجب باشد از کسیکه سالی یکهفته هر روز
سه درم ازین جوارش بخورد او را بطبیب احتیاج باقی باشد و اگر در گرده کنیزک داشته باشد از عهده
همگی بیرون آید صنعت آن تخم کرفس تخم جزر تخم شبت از هریک یک استار قرنفل مصطگی رومی عود
هندی از هریک یکدرم کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل سفید مصفی بقوام آورده مرتب نمایند
و هر روز سه درم آنرا بخورند جوارش خاصه خواص بسیار دارد و اعضا را قوت دهد و بوی دهان
خوش کند و کسر ریاح کند و بسیاری بول را که از سردی مثانه باشد باز دارد و سرفه بلغمی را نافع
بود و باه را قوت دهد و منی بیفزاید و جگر و قضیب را قوی گرداند و آب از دهان آمدن باز دارد
و ریگ مثانه را پاک کند و تخمه را نافع بود و دماغ را قوت دهد و نقرس و بهق و قوباء و بواسیر را سود دارد
و سیاهی موی را نگاه دارد صنعت آن کهربای شمعی سنبل الطیب سلیخه دارچینی قاقله خولنجان
قرنفل سعد کوفی زعفران زنجبیل فلفل دارفلفل قسط تلخ عود بلسان اسارون حب الآس قصب
الذریره از هریک چهار مثقال مصطگی کبابه جوزبوا از هریک سه مثقال شقاقل پنج مثقال مغز
چلغوزه مغز فندق از هریک چهار مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال لسان العصافیر بوزیدان از هر
یکدو مثقال مشک تبتی عنبر اشهب از هریک یکدانگ ورق طلا ورق نقره از هریک بیست عدد
یاقوت احمر مروارید ناسفته از هریک دو مثقال عسل سه وزن ادویه بدستور مرتب نمایند جوارش
خرنوب منقول از شرح اسباب و علامات شکم قبض کند و ذرب و اسهال معوی را نافع است
صنعت آن خرنوب شامی بهدانه زیره کرمانی مدبر حب الآس سویق کنار بلوط کشنیز خشک از
هریک جزوی همساوی کوفته بیخته با رب مورد بسرشند شربتی سه درم جوارش خوزی
جهت اسهال مزمن و تقویت جگر و معده و دفع رطوبات معده و امعا نافع و موافق امزجه اطفال
و زلق الامعا بغایت مفید و از تراکیب محمد زکریا رازی ست صنعت آن دانه انگور که از سبز که استخراج
کرده باشند و بو داده مثل سرمه صلایه کرده سی و پنج مثقال تخم مورد شصت مثقال خرنوب نبطی

گلنار جوز بوا کزمازج از هریک ده مثقال کندر نانخواه سعد کوفی مصطکی سنبل الطیب از هریک پنج مثقال
با شکر یا عسل بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا سه مثقال **جوارش سک** بعض اطبای این
جوارش را مسمی بجوارش عود نموده اند معده را گرم کند و باضمه را قوت دهد و نیکو گرداند و نافع ست
از برای رطوبت معده و بلغم صنعت آن بنسخه محمود بن الیاس در حاوی صغیر قاقله صغار قاقله
کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هریک یکدرم شکر طبرزد نیم رطل عود هندی
فلفل سیاه از هریک نیمدرم کوفته بیخته بعسل مصفی بقدر کفایت بسرشند شربتی یکمثقال **جوارش
سلیمانی** روایت ست که حضرت سلیمان عم هفتاد حرم داشت و همه را بسبب این جوارش
خورسند داشتی و چندان اصلی ندارد صنعت آن لسان العصافیر تخم پیاز تخم شلغم تخم ترب تخم
کبابه چینی تخم تره تیزک کرنازج عاقرقرحا تخم گزر از هریک سه درم و در نسخه دیگر بجای تخم گزر
ماهی روبیان بوزن تخم گزر و در نسخه دیگر بجای آن سره سقنقور ست بوزن آن و اگر سه
باشد بهتر ست کوفته بیخته وزن کرده یکجا نموده در شیشه نگاه دارند و در وقت حاجت بسه انگشت
برگیرند هر چه آید بر روی یکعدد زرده تخم مرغ نیمبرشت پاشیده نیم گرم بخورند سه روز یا زیاده
جوارش سلمویه در تقویت معده و سوء هضم بسیار مجرب است در رطوبت و برودت معده را بر
طرف سازد و برودت آنرا مبدل بگرمی سازد و اشتهای طعام آورد صنعت آن سنبل الطیب اذخر
قرنفل دارچینی جوزبوا قاقله صغار سک اصلی از هریک پنجدرم کندر ده درم فلفل زنجبیل از هریک
شش درم جند بیدستر نیمدرم شکر طبرزد برابر همه ادویه کوفته بیخته علی الرسم جوارش سازند
شربتی سه درم **جوارش سلمویه** دیگر معده را قوت دهد و طعام هضم کند و اشتهای طعام
بیاورد و نفخ و جشا را دور سازد صنعت آن کندر نانخواه مصطکی از هریک شش درم فلفل
اذخر مکی حب الغار عود هندی خام عرقی از هریک سه درم مجموع را جدا جدا کوفته بیخته با مویز طائفی
صد درم با پوست و دانه کوفته همچون مرهم سازند و ادویه را با مویز بسرشند و در ظرف چینی یا شیشه
نگاه دارند شربتی از یکمثقال تا سه مثقال **جوارش شاهی** تالیف آن مرحوم در نفع مالیخولیای
مراقی را بی نظیر است و مقوی قلب و معده است و مفرح اور صنعت آن آمله مربا هلیله مربا از هریک
هفتاد و پنج مثقال از استه بیرون کرده زرشک منقی گلاب عرق بیدمشک از هریک هفتاد و پنج مثقال

همه را بپزند تا مهرا شود مالیده بپالایند پس شراب انار ترش شراب انار شیرین نبات سفید شربت
نارنج شربت لیمو شربت آلو از هر یک چهل و پنج مثقال سکنجبین سی و پنج مثقال داخل نموده بقوام
آورند پس ابریشم مقرض ورق طلا ورق نقره مروارید ناسفته از هر یک سه مثقال عنبر اشهب دو مثقال
گل گاوزبان غنچه گل سرخ از هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی دو درم **جوارش**
صعتر آنرا بفارسی گوارش اوشن گویند ریاح معده و امعا را دفع کند و معده را قوت دهد و ضعف
هضم را زائل کند و امراض بارده دماغی را نافع باشد صنعت آن صعتر فارسی زوفا نانخواه نعناع
خشک مرزنجوش سنبل زیره کرمانی از هر یک پنج درم زنجبیل وج ترکی بسباسه عود هندی خام غوقی
از هر یک سه درم تخم کرفس رازیانه انیسون از هر یک چهار درم حاشا دو درم شکر پنجاه درم همه را
کوفته بیخته با سه وزن آن عسل مصفی ترکیب نموده استعمال نمایند شربتی یکمثقال **جوارش**
طالیسفر نافع است از برای سردی معده و کبد و ریاح غلیظه و مقوی کبد است صنعت آن طالیسفر
پنج درم زنجبیل بیست درم فلفل دوازده درم سنبل و قرفه از هر یک شش درم شکر طبرزد پنج رطل
که ششصد و چهل و دو درم و نیم باشد کوفته بیخته در ظرفی نگاهدارند و بوقت حاجت یکمثقال آنرا تناول
نمایند و مزاج این جوارش گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در ربع درجه اول و در نسخه دیگر بجای
فلفل دار فلفل است **جوارش العاج** معین بر حمل است صنعت آن نشاره عاج میعه سائله مصطکی
سنبل الطیب دارچینی از هر یک پنج مثقال پوست زرد اترج سعد کوفی عود قماری خام نارمشک
قرنفل از هر یک چهار مثقال عود الصلیب گل سرخ ساذج هندی افیون
مصری خالص از هر یک سه مثقال و اگر افیون را یک مثقال نمایند بهتر است عنبر اشهب مشک خالص از هر یک
نیم مثقال عنبر و مشک را از هر یک یکمثقال نمایند نیز خوب است نبات برابر تمام ادویه عسل و برابر
ادویه علی الرسم جوارش سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال **جوارش عطائی** منی زیاده
کند و گرده را قوت دهد و دماغ قوی گرداند صنعت آن شقاقل مصری قاقله صغار دار فلفل خولنجان
دارچینی زنجبیل قرفة الطیب از هر یک پنج مثقال بهمن سرخ بهمن سفید تودری گلگون تودری زرد
تودری سفید تخم پودینه تخم شبت مغز تخم خربزه تخم جرجیر تخم پیاز سفید تخم بلبون کثیرا تخم شلغم تخم
کرفس از هر یک سه مثقال مجموع را کوفته بیخته ترنجبین سفید پاک کرده سه وزن مجموع ادویه ترنجبین را

یک شب در شیر گاو بخیسانند و صبح در دست مالیده بگذارند که اگر خاکی در آن مانده باشد ته‌نشین
شود و پس صافی نموده بجوشانند تا غلیظ شود پس از آتش فرود آورند و بگذارند که حدت و حرارتش
شکسته شود و نیم گرم باشد ادویه را بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی سه مثقال با دو اوقیه
شیر گاومیش تازه دوشیده **جوارش قنداریقون** این جوارش از رومیان است نافع
است از برای ضعف معده که تولید ریاح در آن بسیار باشد و از برای ضعف کبد بارد و استسقای
طبلی و از برای درد پشت و درد معده صنعت آن به نسخهٔ شیخ رئیس زنجبیل سنبل الطیب از هر یک
شش درم مصطکی رومی نانخواه از هر یک چهار درم تخم کرفس نعناع خشک از هر یک پنج درم
سلیخه سیاه زیره کرمانی مدبر عاقرقرحا حب بلسان از هر یک دو درم ساذج هندی یک درم کوفته
بیخته بعسل سفید مصفی بسرشند و در سبوچهٔ سبز نگاه دارند شربتی نیم مثقال مزاجش گرم است در اول
درجهٔ سوم و خشک است در آخر درجهٔ سوم حکیم معصوم در قرابادین خود گفته که شربتی از این جوارش
چهار مثقال است و در نسخهٔ او انیسون چهار درم داخل است و در نسخهٔ ابن جزله بر نسخهٔ اصل فلفل سیاه
شش درم انیسون چهار درم افزوده است و در نسخهٔ سید اسمعیل در ذخیره در سوء مزاج بارد
ساذج معده بجای نعناع خشک پودنهٔ دشتی آورده و باقی موافق نسخهٔ شیخ رئیس است
جوارش قنداریقون دیگر معده را گرم کند و ریاح بشکند و نافع است از برای اوجاع معده و امعا
و تفتیح سده‌های کبد و استسقای لحمی را مفید است صنعت آن تخم سداب زعفران تخم کرفس انجدان زنجبیل
حاشا مغز بادام شیرین مقشر از هر یک شش درم کندر مغز بادام تلخ مقشر از هر یک دو درم فلفل
هفت درم کوفته بیخته با دو وزن و یا سه وزن ادویه عسل منزوع الرغوه بسرشند شربتی از یک مثقال
تا دو درم و در نسخهٔ دیگر بجای مغز بادام شیرین مغز چلغوزه بوزن آن داخل است **جوارش
قنداریقون دیگر** نفخ معده و درد و درد معده و امعا را نافع باشد صنعت آن زنجبیل
فلفل سنبل الطیب از هر یک چهار درم مصطکی نانخواه تخم کرفس پودنهٔ دشتی از هر یک پنج درم
حب بلسان سلیخه عاقرقرحا زیره کرمانی مدبر از هر یک دو درم ساذج هندی یک درم کوفته بیخته
با سه چندان عسل مصفی بسرشند و معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و این همان نسخهٔ شیخ
الرئیس است با اندک تفاوتی **جوارش قنداریقون دیگر** منقول از منهاج نفخ و برودت

معده را سودمند بود و درد معده که از برودت و بلغم و نفخ و سوء هضم باشد برطرف کند صنعت آن زعفران
انجدان تخم کرفس زنجبیل حاشا مغز چلغوزه تخم سداب از هر یک دو درم کندر مغز بادام تلخ از هر یک
چهار درم فلفل شانزده درم کوفته بیخته با سه چندان عسل مصفی علی الرسم بسرشند شربتی یک مثقال جوارش
فواکه تالیف استاد زین الدین صاحب اختیارات بدیعی معده را قوت دهد و قی باز دارد و جگر
و دل و رود ها را قوت دهد و دفع صفرا کند و تنقل بآن کردن دافع خمار است صنعت آن آب انار ترش
آب انار شیرین آب سیب ترش آب سیب شیرین آب به ترش آب به شیرین آب غوره آب زرشک آب سماق
آب کیل آب امرود اجزاء متساوی همه را باتش ملایم بپزند تا بربع رسد و کف آنرا بگیرند پس مساوی آنچه
باقی مانده قند سفید داخل کرده باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید پس آب لیموء آب اترج از هر یک
متساوی بگیرند و اندک اندک داخل کرده باتش ملایم بپزند تا بقوام جوارش رسد و قتیکه تمام آبها را تشرب
کرده باشد بر روی سنگ ریخته ببرند و بردارند و اگر خواسته باشند آب فواکه را با قند سوای آب
لیمو و آب اترج بقوام بیاورند پس فرود آورده اندک اندک آب لیمو و آب اترج داخل نمایند و قرص
سازند چه اگر پیش ازین داخل نمایند تلخ میشود و اگر بعد از فرو گرفتن از آتش مشک تبتی دو دانگ مصطگی
رومی یکدرم زعفران نیمدرم سوده داخل کنند بهتر است جوارش فواکه مفوه نافع از برای ضعف
قلب و معده و خفقان صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب امرود آب سیب شیرین آب به آب غوره
آب زرشک آب سماق آب لیمو از هر یک بیست درم قند سفید یک رطل بقوام آورده از آتش فرود
آورده پس مصطگی دارچینی بادرنجبویه از هر یک سه درم مشک تبتی دو دانگ کوفته بیخته بآن
بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی سه درم جوارش فواکه قلمی فرموده اند که از تالیف
حکیم معتمد الملوک سید علوی خان است صنعت آن آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب ترش
آب سیب شیرین آب به ترش آب به شیرین آب امرود آب آمله تازه از هر یک چهل مثقال شراب
ریباس شراب زرشک ساده شراب کیل شراب غوره شراب اناناس شراب فالسه از هر یک
دو صد مثقال بر دو ثمر درخت هندی اند نبات سفید یکصد و هفتاد مثقال آب لیمو آب اترج از هر یک
بیست مثقال اول مرتبه آب میوه های را سوای آب لیمو و آب اترج بجوشانند و کف آنرا بگیرند و فرود
آورده یکشب بگذارند پس آب صافی بالای آنها را بجبر علقه گرفته فرود می‌آورند و آبهای

صافی را وزن نموده در دیگ سنگی بآتش ملایم بجوشانند تا بربع رسد پس شربتها و نبات را داخل
کرده بقوام جوارش آورند و چون قریب بانعقاد رسد اندک اندک آب لیمو و آب اترج را داخل کرده
بآتش انگشت جید بپزند تا تمام آبهای الشرب نماید و بقوام جوارش آید و باید که پیش از داخل نمودن
آب لیمو و آب اترج گلاب عرق گل مشکی عرق بید مشک عرق صندل از هر یک بیست مثقال عرق بهار
نارنج ده مثقال داخل کرده بقوام آورده باشند پس بنحویکه ذکر یافت آب لیمو آب اترج را داخل کرده
بقوام آورند پس از آتش فرود آورده طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر ورق گل سرخ صندل سفید
از هر یک دو مثقال دانه هیل ابریشم مقرض نعناع خشک کهربای شمعی مروارید ناسفته لسد محرق مغسول
از هر یک یکمثقال مشک تبتی خالص عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ بدستور
بآن بسرشند شربتی یکمثقال جوارش فواکه دیگر معده و دل و جگر را قوت دهد و اسهال معدی
و ذربا را باز دارد صنعت آن آب سیب آب به آب انارین از هر یک یکصد درم فانید سنجری
نیم من همه را باهم بجوشانند و بقوام آورند و این اجزا کوفته بیخته بآن بسرشند اجزا این است سویق
کنار سویق امرود از هر یک پنجدرم سعدکوفی مصطگی سنبل الطیب جوز بوا از هر یک دو درم زعفران
یکدرم علی الرسم بآن بسرشند شربتی از دو مثقال تا پنج مثقال جوارش فوفل معده و دل را
قوت دهد و دندانرا محکم سازد و بوی دهان خوش کند و شکم به بندد و طبع را باز دارد و طعام بگوارد
صنعت آن فوفل رسیده تازه بیست عدد نیم کوفته در شیر بخیسانند و بعد از دو روز از شیر برآورند
و خشک نمایند و بگیرند دانه هیل بوا قرنفل تخم کشنیز از هر یک سه درم صندل سفید عود هندی
زعفران کبابه چینی کشنیز خشک مقشر از هر یک دو درم اجزا را با فوفل یکشب در گلاب بخیسانند پس
خشک سازند و بکوبند و با اندکی شیر بیخته با یک من قند بقوام آورده بسرشند و بالای سنگ پهن
و پهن ساخته بکارد به برند پیش از طعام و بعد از طعام بقدر حاجت تناول نمایند و اگر در آخر شیر
داخل نمایند برای بعضی و در هواهای بارد رطب خوب است جوارش قانصه جهت ضعف معده
و ذربا نافع صنعت آن پوست اندرون قانصه خروس یعنی سنگدان آن که خشک کرده
باشند طباشیر سفید از هر یک سه مثقال و نیم گل سرخ سه مثقال نعناع خشک قاقله کبار و صغار
پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست هلیله زرد مصطگی از هر یک یک مثقال همچنین صندل سفید

صعتر کشنیز خشک بریان قرنفل قرفه حب الآس از هریک دو درم اجزا کوفته بیخته با شربت
فواکه سرشته معجون سازند شربتی دو مثقال **جوارش قابضه** دیگر در منافع مذکوره
ازان اقوی است صنعت آن پوست اندرون قانصه چرز پوست اندرون قانصه خروس
مروارید ناسفته طباشیر سفید از هریک یکمثقال غنچه گل سرخ نعناع خشک پوست بیرون پسته
قاقله صغار و کبار از هریک یک و نیم مثقال صندلین صعتر کشنیز خشک بریان حب الآس پوست بلیله
آمله منقی از هریک یکدرم بسد محرق کهربا بادزهر معدنی خطائی جوزبوا بسباسه قرنفل دارچینی
سلیخه از هریک نیمدرم ادویه کوفته بیخته با شربت سیب و شربت به سرشته جوارش سازند
شربتی دو مثقال **جوارش قابضه** دیگر جهت ضعف معده و ذرب نافع است صنعت آن
پوست اندرون قانصه خروس خشک کرده عود غرقی خام مصطگی رومی از هریک دو درم
زیره کرمانی بهمن سرخ بهمن سفید عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هریک یکمثقال کشنیز
خشک یکدرم طباشیر سفید زرشک منقی گل گاوزبان دانه هیل بادرنجبویه از هریک دو مثقال ابریشم
مقرض سه مثقال سماق منقی گل سرخ پوست بیرون پسته پوست زرد اترج حب الآس حب الرمان
نعناع خشک از هریک سه درم مشک خالص نیمدرم مربای آمله عسل مربای بلیله قند سفید گلاب خالص
از هریک نیم آثار سیندی آمله را بانک آثار آب و گلاب مهرا بپزند و صاف نموده قند و عسل و بلیله را
داخل کرده بقوام آورند و سایر ادویه کوفته بیخته بدستور با آن بسرشند شربتی از یکدرم تا سه درم
جوارش قطرمرون منقول از قرابادین افندی صالح چلبی حکیم ابراهیم سلطان قیصر روم
که به ترکی نوشته جهت امراض صدر و معده نافع قدر شربتش یکمثقال است صنعت آن بیخ انذر
یازده درم زیره کرمانی سه درم بیبروح تخم رازیانه از هریک چهار درم عسل مصفی بقدر کفایت
بدستور مقرر جوارش سازند و در ظرف چینی نگاه دارند **جوارش کثیرا** تالیف نیقولاوس
منقول از قرابادین افندی صالح چلبی حکیم باشی ابراهیم سلطان قیصر روم که افندی مزبور از طب
کیمیای براکلسوس رومی انتخاب نموده جهت امراض سینه و ضیق النفس و ذات الریه نافع و مقوی
معده و هاضمه است صنعت آن کثیرا زوفای خشک از هریک چهل و هشت درم مغز پسته مغز بادام
مقشر از هریک شش درم بزرکتان بزرحلبه دارچینی از هریک چهار درم اصل السوس رب السوس

زنجبیل از هر یک دو درم شکر سفید مصفی بقوام آورده بقدر کفایت شربتی یکدرم تا دو درم جوارش کراویا
نافع است از برای ضعف معده و وجع معده و سده که در آن باشد و از برای سدهای کبدی و بجهت قلت
انهضام طعام صنعت آن کراویا نانخواه تخم کرفس زنجبیل مویز منقی بزر رسیالیوس تخم جزر از هر یک
هشت درم مغز بادام تلخ مقشر ده درم کوفته بیخته بعسل سفید مصفی سه وزن ادویه لسرشند شربتی
مقدار عفصی جوارش کراویا به نسخه دیگر صنعت آن کراویا اقاقیا اذخر گل سرخ فلفل سفید زیره
کرمانی مدبر اجزا متساوی کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی جوارش سازند جوارش متوکل
معده را قوت دهد و ضعف هاضمه را نافع بود و سردی مزاج و برودت معده و کبد و ابتدای استسقا
را نافع باشد صنعت آن به نسخه ابن جزله قرنفل سنبل الطیب دارچینی جوزبوا اسک اصلی قاقله از هر یک
یکمثقال فلفل سفید زنجبیل جندبیدستر از هر یک دو مثقال کندر چهار مثقال نبات سفید بوزن همه
ادویه ادویه را کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی جوارش سازند شربتی سه مثقال جوارش
دیگر که حکیم معصوم نوشته مستعمل منست مقوی معده و جگر بود و شکم به بندد و هیضه و قی و غثیان
و اسهال دموی را نافع بود صنعت آن طباشیر سفید حب الآس انار دانه گل سرخ بهمنین سنبل الطیب
اسارون از هر یک دو و نیم درم زرشک منقی پنجدرم پوست بیرون پسته مصطگی قرفة الطیب
از هر یک یکونیم درم مشک دو دانگ رب به رب سیب رب امرود رب فواکه از هر یک ده درم
گلاب بیست درم علی الرسم لسرشند جوارش فوفل مطیب دل را قوت دهد و دهان را خوشبو سازد
وقی و هیضه و ضعف معده را نافع بود و طعام بگوارد و اشتها بیاورد و دندان و لثه را محکم سازد و دوا مساک
منی آورد صنعت آن فوفل کبابه چینی دانه هیل دارچینی سنبل الطیب عود هندی از هر یک پنجدرم زعفران
مصطگی از هر یک دو درم مشک عنبر اشهب از هر یک یکدرم کافور یکدانگ شربت فواکه شیرین
سی درم [illegible] پنجاه درم فانید سنجری صد درم فانید را در گلاب بگذارند و با شربت فواکه
بقوام آورند و اجزا کوفته بیخته در آن لسرشند و بر بالای سنگ پهن سازند و بگذارند تا سرد شود
و از کارد به برند و نگاه دارند و بدان مداومت نمایند جوارش فوفل مطیب دیگر مقوی معده
و مشتهی طعام بود صنعت آن قاقله کبار قرنفل زنجبیل دارچینی دار فلفل زعفران عود هندی فوفل
از هر یک یکدرم مشک دو دانگ عنبر اشهب سه دانگ اجزا کوفته بیخته با شکر طبرزد بقوام آورده

بسرشتند شربتی سه درم باگلاب **جوارش معتدل** جهت تقویت معده و انهضام طعام وقطع بلاغم
و دفع ریاح و تبدیل برودت معده بحرارت و تقویت اعضاء رئیسه و باه نافع است صنعت آن جوزبوا
خولنجان هیل بوا زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی زعفران عود قماری ساذج هندی تخم کرفس سنبل الطیب
بهمن سفید بهمن سرخ شقاقل مصری بوزیدان مصطگی گاوزبان ابریشم مقرض از هریک یکدرم
عنبر اشهب مشک خالص از هریک نیمدرم مروارید ناسفته بابید مشک بر سنگ سماق سوده یکدرم
تخم خرفه مقشر سه درم کشنیز خشک مقشر طباشیر سفید پوست بیرون پسته زرشک منقی سماق منقی
از هریک یکدرم و ثلث درمی شربت سیب شیرین و ترش شربت امرود شربت انارین شربت به
شیرین و ترش از هریک بیست مثقال ادویه کوفته بیخته باسه وزن تمام ادویه نبات سفید و عسل
مصفی علی الرسم بسرشتند و در آخر پنجاه عدد ورق طلا و یکصد عدد ورق نقره با آن بسرشتند شربتی
از یکدرم تا سه درم **جوارش مفرح** امزجه بارده را نافع است و معده را قوت دهد صنعت آن
سنبل الطیب قاقله کبار دارچینی سلیخه سیاه خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل فلفل سیاه دارفلفل قسط
بحری حب الغار حب بلسان حنطیانا زراوند مدحرج قرفة الطیب اسارون حب الاس از هریک
بیست مثقال جوزبوا قصب الذریره مصطگی عود هندی از هریک پنج مثقال زعفران تخم کرفس
انیسون بسباسه از هریک دو مثقال جدوار خالص یا ورق القنب یا بیخ لفاح هرکدام که باشد بمقدار
مناسب مزاج و عادت آن شخص قند سفید بوزن مجموع ادویه عسل دو وزن ادویه بدستور
مرتب نمایند اصل این نسخه از جالینوس است که اطبا زمان بعض تصرفات دران نموده مشهور
ساخته اند **جوارش مفرح دیگر** این جوارش معروف است بجوارش کندی اندوه ببرد و نشاط
و سرور آورد و تن و نفس و معده را قوی گرداند و رنگ رو را صافی و بوی دهان و عرق را خوش کند
صنعت آن گل سرخ شش درم سعد کوفی پنجدرم قرنفل مصطگی سنبل الطیب اسارون شامی
از هریک سه درم قرفة الطیب زرنب از هریک دو درم بسباسه قاقله دانه هیل بوا جوزبوا از هریک
یکدرم جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده در هم بیامیزند و در سی و شش مثقال ازین ادویه نیم من
املهٔ منقی در پنج من آب بپزند تا بیک من و نیم برسد بدست بمالند و بپالایند و بار دیگر در دیگ سنگی
کنند و نیم من فانیذ در آن کنند و بپزند تا مانند آرد با له شود و از سر آتش بردارند و ادویه را بر آن

بپاشند و تیز زنند تا چون خمیر گردد و در ظرف چینی یا کاشی نگاه دارند شربتی دو مثقال جوارش
مقلیاثا زحیر و پیچش شکم و بواسیر را سودمند است صنعت آن سپندان خوش یکدرم زیره کرمانی
در سرکه انگوری خیسانیده از آن بر آورده در سایه خشک کرده اندک بو داده نیمدرم پوست
هلیله کابلی در روغن گاو بریان کرده نیمدرم کوفته بیخته بگلاب سرشند جوارش ملکی معده
و جگر را قوت دهد و در امر مجامعت قوت عظیم پیدا کند صنعت آن قرنفل جوزبوا بسباسه لسان
العصافیر شیرین بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود قماری زعفران از هر یک سه درم قاقله
کندر از هر یک یکمثقال اشنه سه مثقال مشک تبتی یکدانگ و نیم قند سفید و گلاب از هر یک ده
مثقال قند را در گلاب حل کرده عسل مصفی بقدر کفایت در آن داخل کرده بآتش ملایم بجوشانند
تا قریب بانعقاد رسد پس فرود آورده بگذارند تا حرارتش ساکن شود ادویه را کوفته بیخته در آن
داخل کرده بر هم زنند تا خوب مخلوط شود و در ظرف چینی نگاه دارند شربتی یکمثقال جوارش
ملوکی تالیف ابن ماسویه منقول از قرابادین افندی صالح چلپی نافع از برای مالیخولیا و ضعف معده
و خفقان و امراض مزمنه و تقویت حافظه و ضیق النفس صنعت آن قرنفل دارچینی عود هندی خولنجان
سنبل الطیب جوزبوا طباشیر سفید زنجبیل اذخر مکی گل سرخ منزوع الاقماع گل بنفشه از هر یک
یکدرم بسباسه مصطکی اصطرک مرزنجوش نعناع خشک قاقله دار فلفل تخم فلکن حب الآس پوست
خربزه از هر یک دو ثلث درمی مروارید ناسفته بهمن سفید بهمن سرخ مرجان قرمزی ابریشم محرق
از هر یک ثلث درمی مشک ترکی خالص یکقیراط کافور قیصوری یکحبه اجزا را آنچه کوفتنی است کوفته
و آنچه صلایه کردنی است صلایه کرده شکر سفید را در آب حل کرده بجوشانند و کف شیر بر آن زده
چرک آن را بگیرند و صافی نموده بقوام آورند و ادویه را بدستور مقرر بآن سرشته جوارش سازند
شربتی یکمثقال جوارش ورد منقول از قرابادین افندی صالح چلپی مقوی اعضای رئیسه و مقوی
قوت هاضمه و دافع رطوبات فاسده و مناسب هر مزاج است صنعت آن گل سرخ منزوع الاقماع
ده درم عود هندی صندل زرد از هر یک دو درم دارچینی چهار درم مصطکی رومی یکدرم و نیم
عنبر اشهب درمی کوفته بیخته بشراب ورد بقدر کفایت بدستور مقرر جوارش سازند جوارش منقول
از اکلیل محمد بن زکریا گفته که این جوارش طعام بگوارد و سدها بکشاید و فواق را زائل گرداند

ونشف رطوبت معده نماید و اسهال رطوبی را نافع باشد صنعت آن پوست بیرون پسته سه درم کبابه یعنی مصطگی
طین ارمنی سنبل الطیب از هریک دو درم گل سرخ منزوع الاقماع طباشیر سفید از هریک چهار درم عود
قماری خام سه درم نبات سفید پنجدرم سماق شش درم اجزا را کوفته لیکن در شب بگذارند و با سه وزن
ادویه عسل مصفی مقوم بسرشند شربتی یکدرم تا چهار درم با آب سیب یا رب سفرجل تناول نمایند جوارش
که مقوی قلب و کبد و معده است و تهیج اطراف را نافع باشد و خفقان و وجع فواد را باصلاح آورد و تفریح
بخشد صنعت آن مروارید ناسفته یشب سبز مصطگی طباشیر سفید آمله منقی ابریشم مقرض صندل
سفید زنجبیل تخم خرفه مقشر از هریک سه مثقال پوست هلیله عنبر اشهب سنبل الطیب سعد کوفی اذخر مکی
ریوند چینی رب السوس ساذج تخم کشوث از هریک دو مثقال عود قماری خام پوست هلیله زرد از هریک
سه مثقال ورق گل سرخ زرشک منقی از هریک چهار مثقال زعفران ورق نقره از هریک یکمثقال
تخم خشخاش پنج مثقال تودری سرخ تودری زرد از هریک دو مثقال و نیم ورق طلا نیم
مثقال اجزا را کوفته بیخته صلایه کردنی را صلایه کرده و حل کردنی را حل کرده شراب سیب شیرین
و شربت ترنج و شربت فواکه شیرین و شربت فواکه ترش از هریک بیست و پنج مثقال قند سفید
بوزن مجموع ادویه گلاب پنجاه مثقال بقوام آورده بدستور مقرر جوارش سازند جوارش
هاشمی رطوبت مزاج و سردی را سودمند و قولنج و لقوه را مفید بود و بهق و برص و تهیج های
کهنه را نافع باشد صنعت حب المحلب مقشر دانه هیل بوا قرنفل زنجبیل تربد سفید بسباسه عاقرقرحا نانخواه
تخم کرفس سنبل نمک درانی زرنب اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی از سه جو تا
یکمثقال و از بهر اسهال چهار مثقال جوارش هندی که شیخ الرئیس در قانون آورده نافع
است از برای قولنج و برودت معده و وجع مفاصل و نقرس و ضعف معده را نیکو بود صنعت آن
شیطرج هندی ساذج هندی از هریک چهار درم جوز بوا نانخواه نارمشک هیل بوا از هریک دو استار
فلفل دار فلفل زنجبیل از هریک پنج استار هلیله سیاه سی استار قرنفل پنجدرم بسباسه چهار درم
فانیذ ده استار کوفته بیخته در وقت حاجت دو درم آنرا با نبید کهنه تناول نمایند و این جوارش گرم
و خشک در اول درجه سوم است جوارش هندی دیگر مقوی باه است و مرد و زن را فربه سازد
و رنگ و رو را صافی و روشن گرداند و قوت بدنی را بیفزاید صنعت آن اسگند از هریک استار

ونیم سنای هندی سفید بهمن سرخ تودری سفید بوزیدان خولنجان از هر یک هشت درم قرنفل دارفلفل از
هر یک چهار درم اجزا را کوفته بیخته پس بگیرند مقل خراسانی و خرمای تر و قند کهنه و نبات سفید و روغن گاو
از هر یک استار شاهی و همه را در هاون اندازند و نرم بکوبند و اجزای کوفته بیخته را اندک اندک در آن اندازند
و بدسته بمالند تا نیکو مخلوط شود پس بنادق سازند هر بندقه نیم استار شاهی و هر روز یک بندقه آنرا با شیر
گاو میش تناول نمایند **فصل در بیان جوارشات مسهله** **جوارش شهریاران** سردی جگر و معده
و قولنج و عسر البول را نافع است صنعت آن به نسخه ابن جزله زنجبیل قرفه قرنفل دارچینی سلیخه سیاه
سنبل الطیب جوز بوا بسباسه مصطکی رومی قاقله کبار حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیای
مشوی سه درم تربد سفید حب النیل از هر یک هشت درم قند سفید بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته
با عسل مصفی جوارش سازند شربتی تا چهار مثقال با آب نیم گرم **جوارش شهریاران** دیگر به نسخه
شیخ الرئیس نافع از برای برودت معده و کبد و استسقا و مره سودا و این جوارش مسهل است
صنعت آن زنجبیل شیطرج هندی فلفل دارفلفل قرفه قاقله صغار قرنفل ناغیست ساذج هندی
مرصافی مصطکی رومی قاقله کبار دارچینی سنبل الطیب تخم کرفس سلیخه سیاه نانخواه رازیانه
انیسون از هر یک شش درم افتیمون اقریطی تربد سفید مجوف تراشیده بروغن بادام شیرین
چرب نموده از هر یک دوازده درم سقمونیای مشوی ده درم شکر طبرزد بیست درم مجموع را کوفته
بیخته بعسل مصفی سرشته جوارش سازند و مزاج این جوارش گرم و خشک است در دو درجه ونیم
جوارش شهریاران تنقیه معده از اخلاط مرکبه نماید و نافع است از برای امراض حادثه در معده
از اخلاط مرکبه و امراضی که حادث شود در سائر اعضا بمشارکت معده خصوص از برای صرع حادث
بمشارکت معده از صعود ابخره اخلاط مرکبه یا صعود نفس آن اخلاط از معده بدماغ صنعت آن فلفل
سیاه زیره کرمانی مدبر سداب بوره ارمنی خولنجان قرفه از هر یک یکدرم سقمونیای مشوی ده درم
عسل مصفی چهل درم بدستور مقرر مرتب نمایند مقدار مستعمل از آن از دو مثقال تا پنج مثقال
جوارش شهریاران بنسخه بدرالدین قلانسی نافع است از برای معده و جگر سرد و قولنج بگشاید
و سودا و بلغم براند صنعت آن سنبل الطیب قرفه دارفلفل فلفل انیسون قاقله جوز بوا از هر یک دو درم
زنجبیل مصطکی رومی دارچینی نارمشک شیطرج هندی از هر یک سه درم سقمونیای مشوی ده درم مغز

حب النیل چهار درم بسفایج فستقی پنجدرم نمک هندی سه درم تربد سفید مدبر بیست درم خیربوا دو درم ادویه را
کوفته بیخته بعسل جوارش سازند شربتی ازین جوارش اقویا را دو درم و ضعفا را پنجدرم و مزاج این جوارش
گرم هست در دوم درجه و ربع درجه و خشک هست در یکدرجه و ثلث درجه **جوارش شهریاران** به نسخه حکیم
معصوم برودت معده و جگر را نافع باشد و مره صفرا و سودا براند و قولنج بگشاید صنعت آن شیطرج
هندی زنجبیل دارفلفل فلفل خولنجان قرفه قرنفل ساذج هندی نارمشک مصطکی رومی سنبل الطیب سلیخه
هیل قاقله کبار رازیانه انیسون تخم کرفس نانخواه از هریک سه درم بسفایج فستقی نه درم افتیمون
پنجدرم تربد سفید تراشیده بروغن بادام چرب کرده سی درم سقمونیا مشوی دوازده درم
شکر طبرزد شصت درم عسل بقدر حاجت ادویه کوفته بیخته بآن بسرشند و درمیان جو بگذارند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی مقدار چهار درم تا شش درم همراه آب کدبریده کرمانی در آن جوشانیده
باشند **جوارش قیصر** قولنج بگشاید و نقرس سوداوی بود و اخلاط غلیظه لزجه را دفع کند صنعت آن
دارفلفل زنجبیل بلیله زرد سقمونیا تربد سفید از هریک دوازده درم تخم کرفس نانخواه عاقرقرحا نمک
طبرزد از هریک شش درم قند سفید شانزده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند **جوارش نارمشک**
طبع را نرم دارد و قولنج بگشاید صنعت آن جوزبوا قاقله کبار دارچینی از هریک سه درم قرنفل زنجبیل
نارمشک از هریک شش درم سقمونیا پنجدرم نبات بقدر تمام اجزا عسل دو چندان ادویه را کوفته
بآن بسرشند شربتی از یکدرم تا سه درم **جوارش نارمشک دیگر** ضعف معده و مقدمه استسقا
را نافع بود صنعت آن نارمشک سه درم قاقلتین از هریک دو درم فلفل پنجدرم دارچینی چهار درم
قرنفل سقمونیا از هریک دو درم تربد سفید ده درم مصطکی زنجبیل از هریک یکدرم و نیم اجزا کوفته
بیخته با قند و عسل بسرشند شربتی دو مثقال با قدری گلاب **جوارش نارمشک قلمی** فرموده اند
که از تالیف قدوة المحققین سید سند والد ماجد فقیر میر محمد هادی قدس الله تعالی سره است معده را
قوت دهد و اخلاط فاسده را دفع کند و جگر را قوت دهد و بادهای غلیظ و خفقان را دفع کند صنعت آن
نارمشک شیطرج هندی زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قاقله صغار قاقله کبار قرنفل ساذج هندی
بسباسه خولنجان مصطکی رومی کبابه چینی سنبل الطیب سلیخه تخم کرفس نانخواه بادیان بوزیدان
انیسون افتیمون از هریک شش مثقال ریوند زعفران از هریک یکمثقال تربد سفید دوازده مثقال

اجزا کوفته با دو وزن ادویه عسل مصفی سرشته بطریق معمول جوارش سازند شربتی از چهار مثقال تا شش
مثقال بدانکه جوارش مسهل اهلیلجی تربدی و تمری هر یک در جای خود ذکر یافتند و جوارش سفرجلی مسهل
و جوارش سقمونیا و جوارش طباشیر مسهل و جوارش عود مسهل اهلیلجی و جوارش عود ملین و جوارش قرطم
و جوارش کمونی مسهل و جوارش بازریون انشاء الله تعالی در اماکن خودها مذکور خواهند شد نسخه
جواهر مهره اعلی که از فرنگ ساخته می آورند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و توحش و دیگر امراض
و خواص بسیاری برای آن بیان میکنند مختصر نموده شد صفت آن لعل یاقوت سرخ یاقوت زرد
یاقوت کبود ورق طلا از هر یک چهار سرخ عقیق یمنی یشب سبز فیروزه جدوار از هر یک یکماشه و پنج سرخ
کهربا دو ماشه مروارید یکماشه و چهار سرخ نارجیل بحری لاجورد از هر یک سه ماشه فادزهر مشک
عنبر ورق نقره از هر یک شش سرخ کافور چهار جو مومیائی دو سرخ افیون یک سرخ قرص افعی
شش ماشه زهر و چهار ماشه همه اجزا را بر سنگ سماق با گلاب سحق بلیغ نموده بآب صمغ عربی مهره بندند
و بورق طلا پیچیده خشک نمایند شربتی دو سرخ تا چهار سرخ فصل در بیان چوب چینی چینی و
خطائی و سلهتی و بنگالی و ماهیت و کیفیت بدو اطلاع بر آن و جید و مختار و مزاج و خواص و منافع
و طرق استعمال آن اما بیان ماهیت آن بدانکه اکثر چوب چینی را بیخ چینی نیز نامند و آن
بیخی است سرخ رنگ و گلابی و بعضی سفید و بعضی مائل بسیاهی براق که آنرا مصنع می نامند که گویا در
اندرون آن صمغ جا کرده و قطعات آن بزرگ و طولانی بقدر یک شبر و زیاده و کمتر و قوی و ضعیف
و کم گره و پرگره و راست و کج و متشعب و املس و خشن و سنگین و سبک و صلب و رخو میباشد و گیاه آن
از قبیل نجم و بیاره و مفروش بر زمین و برگ آن باریک بلند مثل برگ سفانج هندی و از آن اندک
کوتاه تر و نازک تر و ساق آن با اندک صلابت و غیر مجوف و تازه آن بیخ با رطوبت و شیرین و چون
خشک شود شیرینی آن کم میگردد و کهنه آن تند میباشد و در کوهستان بلاد چین و کوهستان سلهت
از بلاد بنگاله یافت میشود و در جای دیگر تا حال شنیده نشده اما سبب اطلاع بر چوب چینی آن
بدانکه حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی رحمة الله علیه در رساله چوب چینی خود که در زمان سلطنت
شاه طهماسپ ماضی بن شاه اسمعیل صفوی موسوی که تقریبا سنه نهصد و پنجاه هجری حضرت ختمی
پناهی صلوات الله و سلامه و علیه و آله تالیف نموده بنا بر آنکه در آن آوان چوب چینی از چین

بتوسط فرنگان که دایم در تجسس و تفحص امور غریبه اند و برای همین دایم در سیر دریا و جزایر و سواحل
آن شرقا و غربا و جنوبا و شمالا و فوق الارض و تحت الارض اند و هر جا امر غریبی و چیز تازه بیابند در
صدد تحقیق و تبیین و تجربه و تحریر آن در می آیند و باطراف و اکناف میبرند و باعث شهرت و انتشار
آن میگردند چنین نوشته اند و پوشیده و پنهان نیست که این بیخ که درین تاریخ که مردم بران
اطلاع و انتفاع و استعمال آن یافته اند چنین مسموع شده که وقتی از اوقات دران بلاد که این
بیخ از انجا می آورند قحطی دران شهر پیدا شده بود و مردم بصحرا متوجه شده اغتذا باصول و اوراق
نباتات مینموده اند و چون این بیخ عذوبتی دارد و طعم و رایحه که موجب تنفر طبع باشد ندارد مردم باین
بیشتر رغبت مینمودند و اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض مزمنه بوده اند خاصه سوداویه و قروح
عفنه خبیثه و نواصیر و نار فارسی و مانند اینها و از خوردن این بیخ شفای کامل می یافتند و چون این
حال مشاهده ایشان شد از ان زمین استخراج مینمودند و بدیگر مواضع می بردند و منشر شفا می شد
اما چون دران صحرا بواسطه اضطرار قحطی نمک بهم نمیرسید و اکل آن بیخ بی نمک بوده است بهر جا که
می بردند بی نمک میدادند و بتلاحق افکار و تجارب بسیار قرار بران داده اند و بطریقیکه حالا معمول است
خورده اند و بعد از انکه باینجا آوردند تمیز نمیکردند در بعضی مفید می بود و در بعضی فایده نمیداد
بلکه مضرت میرسانید و از جمله حکیم را که در عهد شاه جنت مکان مغفور مبرور شاه اسمعیل بود فالجی طاری
گشته و نصف اعضای او از حرکت ماند بعد از معالجات بسیار او را حرکت پیدا شد و دست ایشان
همچنان از حرکت ماند و چون اول اشتهار این بیخ بود که ببلاد ایران تازه آورده بودند دران
آن اندیشه کردند که مبادا موذی بهلاک شود و صلاح در آن دیدند که اول مرتبه در دیگری تجربه
کنند بعورتی که قریب باو در سن بود دادند مفید نیفتاد بنا بران باو ندادند و اما در ریشها و
زخم و قروح خبیثه و عفنه و وجع مفاصل و بادهای آتشک مدتهای مدید مزمن شده بود و این بیخ تنقیه و تطلیه
دران مفید می افتاد و بکم مرضی ازین امراض دادند که شفا نیافته باشند و حکیم میرزا قاضی یزدی
و حکیم هاشم طهرانی در رساله چوب چینی خود چنین نوشته اند که در رساله دیگر از ان جماعت مسطور است
که مردم آن بلاد هر ساله چارواها و حیوانات خود را ییلاق مقرر که داشته بودند می فرستادند
و سالی بعلت خشکی و کمی باران دران ییلاقات علف خوب سبز نشده بود بموضعی دیگر که در آنجا

علف و گیاه تازه بود فرستادند بعد از مراجعت بعضی از آن حیوانات که بغایت لاغر و ضعیف و لنگ و زخمها
ناصور داشتند تمامی چاق شدند و فربه گردیده و زخمها و لنگهای آنها باصلاح آمده بود حکمای آن دیار
متفطن باین شدند که درین ییلاق البته علفی باید یافت شود که در ییلاق دیگر نباشد و آنرا این خاصیت
باشد بعد از تفحص و تجسس ظاهر گردید که این بیخ در ییلاق میباشد و در ییلاق دیگر یافت نمیشود و بسبب
و جهت و دفع این علتها و فربهی و چاقی حیوانات همین بیخ است بتدریج در امراض و علل انسانی
تجربه نمودند و آن آثار و منافع را مشاهده کردند و بمرور ایام باین دستور که حال معمول است قرار
یافت و این کلام دلالت تمام دارد برانکه در امراض حیوانات نیز بغایت نافع است و اما آنچه
فخر الدین نام حکیمی که شاید از حکمای هند یا توران باشد در رسالهٔ چوب چینی خود نوشته چنین است
که وقتی جماعتی بر کشتی نشسته بسفر دریا بجانب تحت الریح می رفتند شخصی در میان آن جماعت آبلهٔ
فرنگ داشت و بغایت ضعیف و ناتوان و بدن وی مرتبهٔ مجروح و ریم و چرک بسیاری از آن
جاری بود که اهل کشتی تمام از و متاذی و متنفر بودند اتفاقاً بعد از چند روز بجزیره رسیدند که
محل برداشتن آب بود سردار آن کشتی مصلحت چنین دید که آن مریض را دران جزیره فرود آورد
و اندک خوراکی بوی دهند و آنجا رها کنند پس او را فرود آوردند و خود بجانب مقصود شتافتند
بعد یکسال که باز بدان جزیره معاودت نمودند جهت برداشتن آب جمعی بجزیره فرود آمدند
دیدند شخصی بغایت تندرست برکنار چشمهٔ آب نشسته اما برهنه و عریان است ازو سوال کردند که چه
کسی احوال خود را بیان نمود مردم کشتی او را نشناخته با خود بکشتی بردند با خدا و سردار کشتی ازوی
احوال استفسار نمودند آن شخص گفت وقتیکه مرا درین جزیره رها کرده رفتید مایوس شده باطراف
و جوانب این جزیره میگشتم بعد از چندی خوردنی که داده بودید باخر رسید شروع بخوردن
گیاها نمودم بگیاهی رسیدم که بیخ آن شیرین بود سه روز بدان مداومت نمودم آن مرض من بالکلیه
زایل گردید و صحت یافتم و تا این مدت از همان بیخ میخوردم حکیمی در آن کشتی بود گفت این بیخ را
دران مرض نفع تمام است اهل کشتی بجمع کردن آن بیخ امر نمود و از ان بازالی یو سنا باین ا
شهرت یافته و قول حکیم میر عماد الدین محمود اقرب بصواب است و بعد از ان قول میرزا قاضی میرزا
هاشم و این قول بعید مینماید مگر آنکه برای آن تاویلی کنند و آن جزیره از جزایر چین کبیر باشد بصحت پیوسته

که از ملک چین می آورند از تحت الریح که زیر باد است و اما اطلاع بر سلهتی بنگالی آن
بدانکه الی الآن که سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری است با وجود قرب سلهت که چهارده
پانزده منزل شیر مفاصله دور از مرشدآباد نیست و در جانب شمال مائل بشرق و در سرحد
مملکت بنگاله واقع است بسبب قصور همتها کسی از اهل مرشدآباد و اماکن دیگر اطلاع بر آن نیافته و از
اهل کوهستان سلهت و سلهت و نواح آن شنیده شده که اکثر آنها از برای جمیع امراض مذکوره در
چوب چینی بتنهائی و یا با ادویه دیگر بطریق مطبوخ و قهوه مستعمل دارند و فوائد بسیاری از آن
نقل مے نمایند و قبل ازین گاهی گاهی عطاران بنگالی در مرشدآباد آورده بتنهائی و گاهی ببعض
چوب چینی و گاهی مخلوط بچوب چینی چینی کرده می فروختند و اهل بنگاله این را سکچینی و چوب چینی
پهاڑی یعنی کوهی و چوب چینی چینی را جهازی مینامند و کم کسی واقف برین بود و بعضی که فی
الجمله اطلاعی داشتند اعتنائی و توجهی بآن نمی نمودند تا آنکه درین اوقات شخصی از اهل آنجا
بمرشدآباد آمد و قدری بیخ چینی آنجا تازه را با خود داشت و میگفت که تازه آن قوی و مفید
و سودمند است و خشک آن ضعیف و بی فائده و فی الحقیقه چنین است زیرا که خشک آن سخیف
بی مغز خشبی ریشه دار سبک میباشد و لهذا استعمال آن بیفائده محض است خصوص کهنه آن
و شاید اگر کسی دانا بآنجا رود و آن ریشه را ترتیب نماید و هنگام کمال پختگی و رسیدگی بر آورد
و حفظ و ضبط آن بشرائط مقرره نماید محتمل که خشک آن نیز سودمند باشد و چند کس را که وجع مفاصل
حادث از سبب خوردن زیبق و غلبه ریح و نفخ در شکم و بی رغبتی بر طعام داشتند با
بعضی از ادویه دیگر بترکیب الطور خاص که بیانش نیز انشاء الله تعالی خواهد آمد خورانیدیم همه
صحت یافتند و شاید در کوهستانهای دیگر که قرب و اتصال بدان دارند مثل تیره و مورنگ
و رنگپور و نیپال و غیر اینها نیز یافت شود اگر تجسس و تفحص نمایند و بدانکه نوع دیگر دیده شده که
آنرا چوب چینی خطائی می نامند و آن چیزیست شبیه ابده و گره بزرگی شبیه یکدو و کتهل با پوست
اندک خشنی جوزی رنگ تیره و مغز آن گلابی و بادامی رنگ بی ریشه شبیه بمغز نان خشک شده
که از کوهستان خطا و نیپال مے آورند و بر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید از تنه درخت
بر می آید مانند کتهل و بعضی میوهای دیگر و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی

وبعضی بهتر و قوی‌تر از آن می‌دانند و دستور استعمال این نیز مانند آن هست اما جید و مختار چوب
چینی آن هست که رنگ آن سرخ یا گلابی رنگ تیره باشد و سنگین املس که بته آب رود و کم گره بی
ریشه متوسط در بزرگی و کوچکی و صلبی و رخوی و مائل بشیرینی و مستوی الاجزا باشد بعضی کسخته سرخ
وبعضی خام سفید وبعضی صلب وبعضی رخو نباشد زیرا که اینها همه دلالت بر کمال قوت و لطافت
ماده و جوهر و اعتدال مزاج و نیکوئی زمین و آب و هوای آن میکنند و باید که قطعهای آن درست
باشد و بریده و ریزه کرده و کوبیده نباشد زیرا که قوت آن بسبب تصرف هوا در آن ضعیف میگردد
و یبس بر و غلبه میکند و سفید و سبک رخو و خشن اندرون سیاه که گویا صمغ در اندرون جا کرده
که آنرا مصمغ نامند و ترکیده و بسیار کج و پرشعبه و پرگره ریشه دار و بسیار صلب و رایحه و طعم غالب
بران نباشد جهت آنکه بعضی از اینها دلالت بر خامی و بعضی بر کمال یبس و عدم اعتدال آن و بدی
زمین و آب و هوای آن میکند و باید که کهنه پوسیده کرم خورده نباشد که مثمر فائده نیست و محدث
حرارت و یبس بسیار است و فائده هریک از امور وجودیه و مضار هریک از امور عدمیه آنرا حکیم
میر عماد الدین محمود در رساله چوب چینی خود مدللا بیان نموده اند تنبیه باید دانست که بعضی
نامقیدان چوب چینی خام سفید را در آب اهک خیسانیده در آب گل لاله عباسی سرخ و مانند
آن خیسانیده رنگ کرده می فروشند باید که واقف بوده امتحان کرده استعمال نمایند هرچند
بر صاحبان بصیرت که مکرر چوب چینی را دیده اند مشتبه نمیگردد از رنگ ظاهر و پوست آن معلوم
میگردد و آنکه رنگ ظاهر رنگ کرده مخالف رنگ باطن آنست و نیز باید که نمی و رطوبت دریا و
گرمی آتش و آفتاب بآن نرسیده باشد و از مجاورت چیزهای که مفسد و مغیر مزاج آن است
مثل کافور و فرفیون و جند بیدستر و مشک اهک و امثال آنها مصون باشد و اما طبیعت و مزاج
آن بقول میر عماد الدین محمود چنین است که چون از قدما درباره آن نصی نیست لهذا تامل در تحقیق
طبیعت آن لازم است مجملا چون نفع و فائده آن در امراض سوداویه بسیار است و سودا بارد
یابس است و بنا بر قاعده کلیه که شفاء مرض بضد است و حفظ صحت بمثل باید که حار رطب باشد و چون
تاثیر حرارت آن ظهوری چندان ندارد یعنی یکبار و تکثار استعمال بمقدار آن احداث حرارت زیاده
نمی نماید باید که حار در مرتبه اولی باشد بلکه در اول آن و دلیل دیگر آنکه چون فعل آن ترقیق و تسئیل

و تذویب و تحلیل مواد است و اینها همه فعل حرارت است نه تغلیظ و انجماد و تخدیر و تصلیب که فعل
برودت است باید که در طبیعت آن حرارت باشد و دلیل بر آنکه معتدل نیست آن است که دوای
معتدل از افعال مذکوره قاصر است پس گاه معتدل نباشد ظاهر است که بارد نیز نتواند بود بدلیل
ظهور تاثیر افعال مذکوره و اما دلیل بر رطوبت آن همان دلیل بحرارت آن است که از ظهور تاثیرات
و افعال مذکوره زیرا که افعال مذکوره مقارن یبوست نمی توانند بود و لیکن جائز است که در آن
یبوست قلیله باشد و بواسطهٔ مصاحبت آب بسیار منکسر گردد و برطوبت مائل شود و میتواند بود که
بواسطهٔ همین رطوبت نکتهٔ یبوست کند و خود هم منکسر گردد و بسر حد اعتدال آید که اذا تعارضا
تساقطا و این احتمال قوی است لهذا حکم برطوبت آن تامل تام است بخلاف حرارت که با وجود انکسار
به برودت آب بالکلیه منطفی نمیشود و اما اینکه در آن رطوبت فضلیه است تردد نیست و مراد
از رطوبت فضلیه رطوبتی است که در مزاج او باشد و ممازج تمام اجزای نباشد و دلیل بر این است
که سوراخ سوراخ میشود و متعفن میگردد و چون این رطوبت فضلیه فی الجمله کسب حرارت آن
می نماید قسمی که اندک کهنه باشد تاثیر آن در بعضی امزجه و مواد اقوی میشود و بهتر میدانند آن را
و میرزا قاضی یزدی و حکیم هاشم طهرانی سرد در اول و خشک در دوم میدانند و میگویند که سردی
و خشکی آن بسبب ممازجت و مخالطت آب بیشتر و کمتر میگردد و اما تحلیل و ترقیق و تلطیف و
گداختن و سائر افعال و آثار قویه که از آن ظاهر میگردد از جهت خاصیت و صورت نوعیهٔ آن است
و بعضی از آثار دیگر تابع کیفیت آن است و ایشان هر دو نیز قائل برطوبت فضلیهٔ آن اند بدلیل
تعفن آن مربا را و تکون کرم در آن بزودی و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین حکم بمرکب
القوی بودن آن بامیل بحرارت و یبوست کرده و گفته که یبوست آن زیاده است بر حرارت
آن و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی نیز در قرابادین خود که موسوم بقرابادین قادری است
قائل بمرکب القوی بودن آن گشته بدلیل آنکه معتبر نیستند اطبا که تا امکان استناد فعل و اثر
چیزی بکیفیت آن باشد استناد بخاصیت آن یعنی ذو خاصیت دانستن آن جائز نیست و
همچنین تا نسبت عملها بالذات بچیزی ممکن باشد نسبت او به بالعرض روا نیست و مع ذلک بعضی
افعال عجیبه از قوت و کیفیت آن خارج باشد اگر آن را بخاصیت مفوض دارند این اجتماع خاصیت

بمرکب القوی بودن آن قدحی بدعا ندارد پس آن مرکب القوی است و آن قدس سره میفرمایند که نزد
این بنده آثم محمد هاشم العلوی المخاطب بمعتمد الملوک آن است که مرکب القوی است و مزاج ترکیبی آن
مائل بحرارت و یبوست است با رطوبت فضلیه غریبه بسیار و اما اجزاء اصلیه بسیطه آن که این دوا ترکیب
از آنها یافته هر یک را مزاجی خاص است اما جزو هوائی آن حار معرق و ملطف و محلل است و جزو ارضی
آن بارد مقوی و جزو دوائی آن غالب و جزو غذائی آن قلیل و جزو بدن شود و باقی میماند در بدن
جزو دوائی آن تا مدت مدید آن جزو دوائی اثر تسخین و تلطیف و تعریق در بدن میکند و چون
در آب بطریق تصعید پخته شود در آب جزو حار لطیف آن میباشد غالب و غذائیت آن بجهت آنکه
در جرمش میماند کمتر و لهذا استاذان بعد از دادن مطبوخ مصعد آن حلوائی از جرم چوب چینی
ساخته در آن لبوب و قدری از ادویه عطره مقویه ارواح حاره داخل کرده میدهند که غذای تسکین
لزج از آن تولد کند که بچسپد باعضا و بچسپاند غذای سابق و لاحق را باعضا و تا مدت مدید اثر و فعل
دوائی آن در بدن بماند نه مانند بعض ادویه غذائیه که چون وارد بدن گردند بعد از اثر دوائیت
آن در بدن و مستحیل بخلط گردیدن و جزو بدن شدن آن تاثیر دوائیت آن بالکلی در بدن باقی
نمیماند و ظاهر آن است که حرارت آن در آواخر درجه اولی باشد و یبس جرمش نیز در آخر درجه اولی
و اما آب مطبوخ بطریق تصعید آنرا باین معنی که سر دیگ را بسرپوش پوشیده و اطراف آن را بپارچه
و خمیر آرد ماش محکم گرفته که اصلا و مطلقا بخار آن بیرون نرود باید این مقدار از یبوست آنرا
نباشد و شاید مائل برطوبت باشد و لهذا اکثر اطبا در امراض مزمنه این دوا را مطبوخ بطریق تصعید
میدهند بجهت آنکه مطبوخی که سرش باز باشد اجزای حاره ملطفه معرقه محلله آن بسبب لطافت
منقلب بهوا گردیده فانی میگردد و اثرش کم میشود و اما بطریق تصعید یعنی عرق گرفتن مثل ماء
الورد که گلاب باشد و سائر عرقها اجزای لطیفه آن متصاعد گردیده چیزی از اجزای ثقیله و
اجزای غذائیه آن در آن داخل نمیشود پس زود می از حرارت بدن متاثر گردیده فعلش زائل
میگردد و اما بطریق تصعید در دیگ سر پوشانیده بنحو مذکور که جرم در زیرش باشد متصل
از اجزای لطیفه آن متصاعد گردیده منقلب بمائیت شده باز در همان دیگ که جرم چوب چینی در آن
است نزول نموده با آنها مخلوط گردیده باز صعود میکند تا زمانیکه در ثقل آن قوتی باقی نمیماند

و درین قسم طبیخ هم اجزای لطیفهٔ متصاعده میباشد و هم چیزی از جرم آن بسبب حاصل میگردد و از آن
مطلوب و حکیم میر عماد الدین محمود را که اول کسی است از اطبای اسلام که در آن رساله نوشته و بیان کرده درین
مقام و اکثر مواضع دیگر سخنان محققانهٔ مدققانهٔ مدلل است و میرزا قاضی و حکیم هاشم طهرانی را
با ایشان مناقشه بسیار است که طائلی در تحت آنها نیست و این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و قول
هر یک خالی از شبهات نیست لهذا ذکر کرده نشده کسی را که ارادهٔ اطلاع بر آنها باشد باید که رساله
میرزا قاضی و میرزا محمد هاشم را مطالعه نماید مخفی نماند که آنچه از روی تجربه به تکرار استعمال آن بر این
بندهٔ ضعیف عاصی هیچمدان جامع این اوراق پریشان و سخنان منتشر معلوم شده آن است که با وجود
مرکب القوی بودن صاحب رطوبت فضلیه حار و یابس است و لیکن ظهور این هر دو کیفیت در آن
بمراتب است از تری و تازگی و قرب عهد از اخذ و خشکی و کهنگی و بعد عهد از اخذ آن مانند حرارت
و یبوست در ابدان محرور المزاجان صفراوی از مراتب طفولیت و شباب و کهولت و شیخوخت که
در ابتدای و حین تری و تازگی حرارت و یبوست آن بسبب کثرت رطوبت بلغمی منغمر میباشد مثل
حرارت بدن طفل که منغمر در تحت رطوبات وافرهٔ آن است و اثری و ظهوری ندارد و بعد از آن
که اندک مدتی بر آن بگذرد و رطوبت آن فی الجمله به تحلیل رود و اعتدالی یابد که تخمیناً شش ماه تا یکسال
باشد حرارت و یبوست آن نیز بمرتبهٔ اعتدال ظهوری می یابد مانند ظهور حرارت و یبوست در
ابدان شبان و چون از حد اعتدال بگذرد که تخمیناً یک و نیم سال تا دو و نیم سال از زمان اخذ و بر
آوردن آن از زمین باشد رطوبت آن میل بنقصان مینماید و خشکی برودت استیلا می یابد بحکم آنکه احدی
الفاعلتین را که حرارت و برودت است با احدی المنفعلتین که رطوبت باشد فعل و اثر ضعیف می
باشد و با منفعل دیگر که یبوست است قوی و بعد از آن هر چند میل به کهنگی و خشکی آورد اثر حرارت
و یبس از آن زیاده ظاهر میگردد مثلا سه ساله و چهار ساله آن در کمال حرارت و یبس میباشد
و همچنین قیاس تا فاسد و باطل گردد و لیس تر و تازهٔ آن از برای محرور المزاجان و موبی صفراوی
و امراض حادثه از احتراق و فساد آن هر دو خلط به تنهایی یا با بعضی از ادویهٔ مناسبه و از برای
سوداوی مزاجان و امراض حادثه از آن با بعضی از ادویهٔ مناسبهٔ آن مفید و متوسط آن مثلاً
یکساله تا دو ساله آن از برای سوداوی مزاجان و امراض سوداویه مفید و نیم کهنهٔ آن مثلا دو نیم

سالہ تا سہ ونیم سالہ آن از برای مبرود المزاجان مرطوب بلغمی وامراض باردہ رطبہ بلغمیہ
نافع است واما بسیار کہنہ آن از برای اکثر امزجہ خصوصا محرور المزاجان ضعیف بنیہ بسیار مضر و
محدث حرارت عظیمہ ومنجر بدق است واجتناب ازان حتی المقدور انسب واولی ولازم وواجب
خصوصا بطریق مطبوخ وتعریق دربین استعمال واگر ضرورت بسیار داعی شود وعلاج منحصر بدان
باشد وتازہ ونوآن ویا نیم کہنہ آن مطلقا یافت نشود آن ہنگام مقدار کمی ازان بقدر ضرور
با ادویہ باردہ رطبہ مناسبہ بکمال احتیاط بعنوان نقوع یا قہوہ ویا مطبوخ بدون تعریق یعنی در
بین بعرق نشستن استعمال میتوان نمود وباقی العلم عند اللہ وعند اہل الذین ہم الراسخون فی العلم
سوال اگر کسے گوید تمثیل شما تام نیست ومناسبت وشباہت تام ومن جمیع الوجوہ با ممثل کہ مرآت
اسنان است ندارد در جواب میگوئیم فی الواقع چنین است لیکن مثال را با ممثل اندک مشابہتی
کافی است گو در جمیع وجوہ نباشد وہر مثالی را کہ ملاحظہ نمائید چنین است واما خواص وفوائد ومنافع
آن بدانکہ این دوا امداد حرارت غریزیہ وطبیعت میکند ومقوی اعضای رئیسہ است ودر
اوافق جمیع امراض مادیہ وامراض مزمنہ سوداویہ وبلغمیہ مانند اوجاع مفاصل وفالج ورعشہ وبہق
ابیض وتشنج امتلائی واوجاع ظہر ووجع ورک وعرق النسا ونقرس وداء الفیل ودوالی
وخنازیر وسل ودفع مواد نزلیہ باردہ مزمنہ وتنویم بسیار واختلاط ذہن وسبل ونفث الدم
ونزف الدم از ہر عضو کہ باشد وتقویت باہ واعضاء تناسل یا توبیس از باہ وداء الثعلب
وداء الحیہ وسوء القنیہ واستسقاء وحمیات عتیقہ وسائر امراض بلغمیہ مزمنہ وجہت ازالہ وتحلیل
امراض سوداویہ ومواد غلیظہ متحجرہ عتیقہ مزمنہ ومواد سوداویہ محترقہ مانند آتشک وجذام وانواع
جرب وحکہ وقوباء وجمیع قروح خبیثہ وجوششہا وعقدہای صلبہ واورام صلبہ واقسام جنون ومالیخولیا
ومانیا وقطرب وبرص وبہق اسود وآکلہ وقروح کلیہ ومثانہ وامراض مقعدہ وبواسیر غیر سیالہ
واسہال بواسیری وحمی ربع وسرطان وامراض رحم وعقر ومرض شقیقہ وصداع مزمن سوداوی
وسائر امراض سوداویہ کہ تفصیل آنہا موجب تطویل است قوی الاثر والنفع است وہر یک بنوعی خاص
ومجفف رطوبات غریبہ وملطف ومفتح ومحلل ومرقق ومصفی خون وسائر اخلاط وارواح از کثافات
وکدورات ومشرق ومنور آنہا است وسریع النفوذ در عمق بدن وتذویب رطوبات واخلاط غلیظہ

منجمده و مرقق و دافع آنهاست به تبخیر و ادرار به بول و عرق و جهت بروز فرمودن حصبه و دفع سمیت
اخلاط فاسده سمی و رفع عادت افیون سریع الاثر و چون اصحا بعد از سن وقوف هر سال در
موسم سرما خوردن آنرا بر خود لازم گیرند از ناتوانی محفوظ میمانند و بجهت رفع نقاهت خصوصا
پیران نیز او از برای تسمین اکثر ابدان و نضارت و حمرت و صفا و رونق رنگ بشره نیز نافع لیکن
مشقت و صعوبت پرهیز آن برابری با نفع آن نمیکند چنانکه انشاء الله تعالی بیان پرهیز و مضار
عدم آن خواهد آمد و مستعمل در اکثر امراض آب طبیخ بطریق تصعید است چنانکه ذکر یافت و جرم آن
مسدد و قوی التخفیف است در تسدید و تخفیف جرم تازه خشک نشده آن کمتر و مصلح چوب چینی خصوصا
تازه و تر آن در اکثر امراض بارده رطبه دارچینی و عشبه مغربی و بادیان خطائی و صعتر فارسی و
کباکوست و در سرفهای کهنه و ضیق النفس اصل السوس و در استسقا بادآورد و شکاعی
و فقاح اذخر و اذخر مکی و یا عرق اینها و در خفقان و توحش لسان الثور و گل آن و بادرنجبویه و بسفایج
و در امراض دماغیه بارده اسطوخودوس و بسفایج و همچنین قیاس در هر مرضی و ماده و
مزاجی خاص با ادویه مناسبه و مختصه بآن مرض و آن عضو و تا خواهند مفرد آنرا به تنهائی بکار
برند مگر عند الحاجت و ضرورت با ادویه دیگر و در آنوقت نیز هر چند کمتر باشد بهتر است و اما
در سل و دق و نفث الدم و نزف الدم بعنوان نقوع در عرقهای مناسب و مفرد اولی است هرگاه
در آواخر و عند الضرورت با بعض لعابات و مغریات اندک و مقدار شربت آن منوط برای
طبیب حاذق است مخفی نماند که این دوا حقیقة جمیع اقسام امراض بارده بلغمیه را سودمند نیست
چه در قویه آنها مانند فالج و رعشه و استرخا و استسقای زقی و طبلی و امثال اینها بی فائده
بلکه مضر است و اما در اقسام ضعیفه آنها مانند استسقای لحمی حادث از قبیل ورم صلب سوداوی
کبد و طحال و امثال اینها را ممکن که سودمند بود و مضر امزجه اطفال و شبان و محرور المزاجان
است و ایشان را استعمال آن جائز نیست زیرا که احداث حرارتی و رطوبتی زاید بر حرارت
غریزیه و رطوبت اصلیه مینماید و بدان سبب خون و ارواح را گرم بسیار و باعث تحلیل و افنای
رطوبات و احتراق آنها میگردد و تبی بالعرض نیز مینماید و اینها خود کمال مضرت است
کما لا یخفی و اما منافع آن اکثر بواسطه افعال مذکوره آنست از تلطیف و تذویب و ترقیق

و تصفیه و دفع فضول و غیرها که ذکر یافته و ظاهر است احتیاج به تبیین ندارد فصل در بیان شرائط
ضروریه استعمال چوب چینی قبل از شروع در آن و بعد اتمام آن بدانکه
شرائط استعمال آن بسیار است از آن جمله یکی آنست که باید سن مستعمل آن اگر صحیح المزاج باشد
از چهل سال و اگر مبرود المزاج بود از سی سال متجاوز نباشد بجهات مذکوره شرط دوم آنست
که تا ضرورت بسیار داعی نشود و علاج منحصر بدان نباشد متوجه استعمال آن نگردند و بعبث
خود را در مشقت و رنج و تعب و مهلکه نیندازند زیرا که چنانچه نفع آن بسیار است مضرت آن نیز زیاده
از آن است و اندک بی احتیاطی و ناپرهیزی منجر بامراض صعبه میگردد و بیان بعضی از آن انشاء الله
تعالی خواهد آمد و نیز در حین آن عوارض و حالات مختلفه طاری میگردد که کم کسی متحمل آنها میتواند شد
شرط سوم آنست که باید هوا در کمال اعتدال مائل بسردی باشد و بهترین فصول از برای
آن اواسط و اواخر زمستان است در اکثر بلاد هند و بنگاله و در ایران و اکثر بلاد دیگر اواخر زمستان
و اوائل ربیع و ناچار اوائل خریف نیز شرط چهارم آنست که باید بدن نقی و پاک باشد
از فضول و اخلاط فاسده خصوص در مرض آتشک و جذام و قروح و جروح خبیثه و سایر امراض
سوداویه و بلغمیه و اوجاع مفاصل و صحت مزاج و غیرها و تنقیه یا بفصد است یا باسهال اما فصد
پس هرگاه خون فاسد و زاید در بدن بسیار باشد و علاماتش از حمرت رنگ بشره و برآمدن
عروق و ثقل سر و بدن و بسیاری خواب و غیرها ظاهر باشد بقدر فساد و زیادتی بشرط مساعدت
قوت و حال مریض و فصل و سن و عادت و عدم موانع فصد نمایند و بقدر احتیاج یکبار فصد یا دو دفعه
یا زیاده خون کم نمایند و اگر خون بسیار غلیظ و کثیف باشد بعد از فصد اول شروع بخوردن
این دوا نموده بعد از چند روز که رقتی در خون پیدا شده و قوامش باعتدال آمده باشد بجهت آنکه
مرقق و مصفی خون است فصد دیگر نمایند بهتر است چه با وجود زیادتی و فساد خون این دوا نفعی
نمی بخشد و شاید ضرر رساند و گاه باشد که بعد از فصد در اثنای چوب چینی بفصد دیگر نیز محتاج
شوند باید که با وجود احتیاج تام توقف و تأمل نموده بفصد مبادرت نمایند و همچنین است در تنقیه
بمسهل و مدر و لیکن تنقیه سایر اخلاط را پیش از شروع بخوردن چوب چینی باید نمود یعنی استعمال
منضجات و مسهلات آن خلط را نموده پس شروع بخوردن چوب چینی نمایند که در اثنای چوب چینی

احتیاج به تنقیه آن اخلاط نشود چه بسبب فصد و تنقیه قدری از اخلاط فاسد دفع میگردد و باقی آن اخلاط را طبیعت
باعانت افعال این دوا از تلطیف و تذویب و تحلیل و تسییل و تبخیر و تعریق و ادرار و غیرها دفع میکند
و غلط کرده اند کسانیکه حکم کرده اند که پیش از دوا مطلق فصد و تنقیه اخلاط نباید کرد که موجب ضعف
میشود و غرض از استعمال این دوا تصفیه خون و دفع اخلاط دیگر و تقویت حرارت غریزی و قوتها است
و هرگاه اخلاط فاسد در بدن بسیار باشد و چوب چینی مادهای فاسد ساکن را بحرکت در آورد به تلیین
و ترقیق و تلطیف و تبخیر و تسییل و غیرها و بدفع تمامی آنها قادر نباشد ممکن است که باعضای رئیسه یا شریفه
یا ضعیفه ریخته موجب قتل و یا ضرر عظیم گردد مگر آنکه ماده قلیل باشد و ضعف که درینصورت غالب است
که چوب چینی تواند آن مقدار ماده را دفع نماید که درین حالت پیش از شروع احتیاج بفصد و تنقیه نیست
بلکه درین حالت شاید آنرا فصد و تنقیه ضرر رساند و در امراض سوداویه مانند آتشک و قروح خبیثه
و جذام و بعد از احتیاج بفصد باید فصد را گشاده بزنند و لمحه بلمحه دهن رگ را بانگشت گیرند تا طبیعت
خون فاسد غلیظ را بدهن رگ رساند پس انگشت را بردارند تا قدری خون دفع گردد و همچنین تا اتمام
فصد و اینمعنی موجب عدم عروض غشی و ضعف نیز است و استعمال جمیع امور از فصد و تنقیه
و غیرها منوط برائی طبیب حاذق است ولیکن ما از برای شفقت بحال مریض و طبیب دستور العمل
کلی از برای تنقیه در مرض آتشک و جذام و سائر امراض سوداویه و صفراویه و بلغمیه ذکر
میکنیم و کمی و زیادتی آنرا نیز وا میگذاریم برای طبیب حاذق منضج روز اول گاوزبان شاهتره
بسفایج فستقی بادرنجبویه عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر
از هریک دو مثقال عناب انجیر زرد از هریک ده دانه جوشانیده صافی نموده ترنجبین سکنجبین
افتیمونی از هریک پانزده مثقال در آن حل کرده صافی نموده نیم گرم بنوشند و روز دوم و سوم
بر دوای روز اول تخم خبازی تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کشوث
افتیمون درکتان بسته از هریک دو مثقال اضافه اجزای جوشانده نموده بعد از جوشانیدن ادویه
سوای افتیمون در سه پیاله آب خوردنی آب که بیک پیاله رسد افتیمون را دران انداخته یک جوش
دیگر داده فرود آورده متصل کیسه افتیمون را بمالند و بفشارند در آن تا آنکه حرارت مطبوخ کم شود
پس مطبوخ را بر روی ترنجبین و سکنجبین افتیمونی از هریک پانزده مثقال صافی نموده بمالند و بپالایند

و نیم گرم بنوشند شب چهارم حب لاجورد یکمثقال سوده بروغن بادام شیرین یکمثقال چرب
نموده بمعجون نجاح دو مثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب
آن آب نیم گرم پیاله بنوشند صبح گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی پوست تراشیده پوست هلیله
زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه عنب الثعلب سیاوشان گل بنفشه گل نیلوفر بادرنجبویه تخم
خبازی تخم خربزه اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان غنچه گل سرخ از هر یک
دو مثقال سنای مکی چهار مثقال افتیمون در کتان بسته دو مثقال عناب انجیر زرد مویز اصفهانی
از هر یک دوازده دانه مویز منقی بیست عدد ادویه را در سه چهار رطل آب بجوشانند تا بیک چهار
یک برسد افتیمون را دران انداخته یک جوش دیگر داده فرود آورده متصل کرده دران آب بمالند
و چون حرارت مطبوخ کم شود کیسه را فشرده دور کنند و مطبوخ را بر روی فلوس خیار شنبر
ترنجبین و سکنجبین افتیمونی از هر یک پانزده مثقال شیرخشت خراسانی ده مثقال صافی نموده
بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده نیم گرم بنوشند روز پنجم هلیله مربا
یک عدد بگلاب شسته لاجورد مغسول یک دانگ بران پاشیده ورق طلا دو عدد بران پیچیده
تناول نمایند بعد ازان تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب ده مثقال
بنوشند روز ششم بنسخه روز اول روز هفتم بنسخه روز دوم عمل نمایند و شب ششم دوای
شب چهارم و روز هشتم دوای روز چهارم و روز نهم دوای روز پنجم را بنوشند و درین ایام وقت
ظهر قیمه شوربا یا نخود آب گوشت جوان مرغ بخورند و شبها تر پلاو و قلیه و پلاو و بعد ازین چهار روز
مداومت بخوردن هلیله مربا بگلاب شسته و شربتی فرا گرفته از نبات سفید و گلاب و عرق گاوزبان
و عرق بید مشک از هر یک پنج مثقال تخم شربتی یکمثقال نمایند و غذا درین ایام تر پلاو از گوشت
بره یا گوشت جوان مرغ باشد پس شروع بنوشیدن چوب چینی بدستوریکه مذکور
میشود نمایند و اگر ماده صفراویت داشته باشد منضج روز اول نسخه از سر بفته گاوزبان
شاهتره گل نیلوفر عنب الثعلب اصل السوس از هر یک دو مثقال آلوی بخارائی عناب سپستان
از هر یک ده دانه تمر هندی پنج مثقال جوشانیده صافی نموده ترنجبین پانزده مثقال شیرخشت
خراسانی ده مثقال دران حل کرده صافی نموده بنوشند و روز دوم اضافه ادویه روز اول

تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه از هریک دو مثقال نمایند روز سوم اضافه ادویه جوشانیده
بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه بسفایج فستقی غنچهٔ گل سرخ تخم خیارین از هریک دو مثقال برادهٔ
که دران حل کرده بنوشند و مغز فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام شیرین یکمثقال
اضافه نمایند و شب چهارم حبی که ذکر رفته باشد از پوست هلیله زرد پوست بلیله کابلی هلیله سیاه سنامکی از هر
یک یک مثقال سقمونیای مشوی کتیرا گل ارمنی مغسول از هریک یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام شیرین
یکمثقال چرب نموده حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و در عقب آن آب نیمگرم
پیاله بنوشند مطبوخ صبح گاوزبان شاهتره گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب سیاوشان اصل السوس
تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه بسفایج فستقی از هریک دو
مثقال سنامکی چهار مثقال عناب آلوی بخارائی از هریک ده دانه تمر هندی هفت مثقال پوست
هلیله زرد پوست بلیله کابلی هلیله سیاه از هریک دو مثقال در سه چهار گلمین تبریزی آب جوشانند
تا بیک چهار یک رسد بر روی شیرخشت و ترنجبین و فلوس خیارشنبر و سکنجبین افتیمونی صاف
نموده بمالند و بپالایند و روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده بیاشامند روز دیگر هلیله
مربا بگلاب شسته ورق نقره دو عدد بران پیچیده تناول نمایند و بعد ازان شربت انار شیرین
یک مثقال تخم شربتی اسپرزه از هریک یکمثقال گلاب عرق بید مشک عرق نیلوفر از هریک پنج
مثقال شربت نموده بنوشند روز ششم بنسخهٔ روز اول روز هفتم بنسخهٔ روز سوم و
هشتم و روز هشتم بنسخهٔ شب چهارم و روز چهارم و روز نهم بنسخهٔ روز پنجم عمل نمایند و غذا باید
درین ایام نیز بدستوریکه در مادهٔ سودا مذکور شده بوده باشد و چهار روز دیگر هلیله مربا
بگلاب شسته تناول نمایند و بعد ازان شربتی از نبات سفید پنج مثقال تخم شربتی اسپرزه از هریک
یکمثقال گلاب عرق بید مشک عرق نیلوفر از هریک پنج مثقال بنوشند و غذا [illegible] پلاو و نخود آب پس شروع
بخوردن چوب چینی نمایند و اگر ماده بلغمی باشد منضج روز اول گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی
قنطوریون دقیق زوفای خشک عنب الثعلب سیاوشان اسطوخودوس افسنتین رومی
از هریک دو مثقال انجیر زرد ده دانه مویز منقی بیست عدد جوشانیده صاف نموده ترنجبین
گلقند آفتابی از هریک پانزده مثقال دران حل کرده صاف نموده بنوشند روز دوم جوشانیده

روز اول پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان ایرسا بیخ کرفس بیخ کبر اصل السوس از هر یک
دو مثقال بیفزایند روز سوم بر اجزای روز دوم فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن
بادام شیرین یکمثقال بر اجزائیکه در مطبوخ حل کرده میشود بیفزایند شب چهارم ایارج فیقرا
یک درم پوست هلیله کابلی تربد سفید از هر یک دو دانگ زنجبیل غاریقون شحم حنظل
مقل ازرق کتیرا از هر یک یک دانگ سوده بروغن بادام شیرین یکمثقال چرب نموده حب
ساخته بورق طلا سه عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و از عقب آن آب نیم گرم پیاله بنوشند
یا این حب را صنعت آن ایارج فیقرا غاریقون بش سفید ریوند چینی تربد سفید مدبر از هر یک
نیم درم شحم حنظل نیم دانگ محموده مشوی یکدانگ و نیم شمط مغسول نیم درم مصطگی مقل ازرق کتیرا
نمک هندی از هر یک دو نخود باده مثقال شراب بنفشه سرشته وقت سحر بخورند چون بعضی از
اطبا مثل صاحب معالجات بقراطیه در جمع میان صبر و غاریقون امتناع مینمایند اگر بنا بدین احتیاط
ایارج داخل نکنند و یا غاریقون داخل ننمایند بواسطه آنکه در ایارج فیقرا صبر داخل است و عوض
آن حجر ارمنی داخل نمایند بهتر است طلوع صبح گاوزبان بادرنجبویه بسفایج فستقی قنطوریون
دقیق پوست هلیله کابلی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس اصل السوس
غنچه گل سرخ از هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال مویز منقی بیست عدد تربد سفید
مدبر دو مثقال زنجبیل یکمثقال جوشانیده صافی نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین از
هر یک پانزده مثقال گل قند آفتابی ده مثقال دران حل کرده صافی نموده روغن بادام
شیرین یک مثقال داخل کرده بنوشند روز دیگر هلیله مربا عددی شسته مصطگی
نیم مثقال سوده بران پاشیده تناول نمایند بعد ازان نبات سفید پنج مثقال تخم خشخاش
یکمثقال گلاب عرق بادرنجبویه از هر یک ده مثقال شربت نموده بنوشند روز ششم نسخه روز اول روز هفتم
نسخه روز سوم و شب هشتم ایارج لوغاذیا چهار مثقال حب ساخته وقت خواب فرو برند بعد ازان آب نیم گرم
پیاله بنوشند و روز هشتم نسخه روز چهارم را بنوشند و غذا درین ایام میان روز نخوداب
گوشت جوان مرغ یا دراج یا تذرو باشد و شب پلاو یا یخنی ازین گوشت تا روز نهم و دو نسخه روز پنجم را بخورند
و پنج شش روز دیگر هلیله مربا بگلاب شسته مصطگی نیم مثقال سوده بران پاشیده تناول نمایند بعد ازان [illegible] اسطوخودوس

پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه از هر یک دو مثقال تخم فرنجمشک یکمثقال بنوشند پس شروع
بخوردن چوب چینی نمایند و اگر صاحب آزار اعلتی در کبد باشد جهت اصلاح حال آن نیم مثقال
تا دو مثقال ریوند چینی سوده اضافه منضج و مسهل آن نمایند و اگر اوجاع مفاصل باشد
در منضجات و مسهلات آن سورنجان و اخل بخ نمایند و اگر زن باشد و احتباس طمث باشد و مزاج
سوداوی تخم کشوث و حسک دانه و مشکطرامشیع و در بلغمی حلبه و [illegible] دانه و مشکطرامشیع
و کمافیطوس و کمادریوس در منضجات و مسهلات آن و اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خرفه
تخم کاسنی تخم کشوث آلو بالو و مانند اینها و همچنین در هر علتی ادویه مناسب آن در منضجات
و مسهلات آن اضافه باید نمود بحسب رای طبیب حاذق شرط پنجم آنست که باید یک هفته
قبل از شروع و در بین و یک اربعین بعد از اتمام آن که مجموع هشتاد و هفت یوم باشد
از اکل حموضات و لبنیات و از شیر و ماست و پنیر و غیرها و بقول و حبوب و میوه های تر و اشیای
نفاخه و قابضه مسدده و مبخره و ثقیله و بطیئة الهضم ردیة الکیموس و حرکات عنیفه متعبه بدنیه
و نفسانیه از قبیل بسیار راه رفتن و دویدن و چیزهای ثقیل برداشتن و بیداری بسیاری
و جماع و امثال اینها و از هموم و غموم و خوف و غضب و غیرها اجتناب نمایند که مضرت عظیم بخشد
حکایت شخصی را در بین چوب چینی اعراضی و خشمی واقع شده غضب نمود و چوبی برداشت
که شخصی را بزند و بعد از آنکه یکی دو چوب بر آن زد دست خود را خواست که جمع نماید نتوانست
بادی به تعرقات و تدابیر بسیار اندکی بحال آمد ولیکن بحالت اصلی خود رجوع ننمود و همچنین از
هوای سرد و آب سرد نیز اجتناب نماید چنانچه شخصی در اثنای آشامیدن چوب چینی در بین
خواب پاهای او برهنه شد و هوا بآن رسید پای آن لنگ گردید و دیگری در اوایل قدری انار
شیرین و آب سرد بخورد و درد سینه و سرفه آنرا عارض گردید بار دیگر تدابیر بعد از ده دوازده
روز زائل شد زیرا که در آن هنگام جمیع منافذ و مسامات مفتوح میباشند و اعضا بسیار است
گویا از هم جدا و جلد تن رقیق با اندک برودتی و رطوبتی و حرکتی بیجا میکنند و باعث قبض
و تشنج و سدید و تکاثف و وهن در افعال و ترکیب بدن روی میدهد و در باطن باعث حدوث
اوجاع باطنیه و سدد و غیرها میگردد و نیز از هوای بسیار گرم و دیدن اشیای نیره شفافه و براق

و خطوط بسیار خفی و کتابت بسیار نمودن اجتناب نمایند زیرا که اینها باعث ضعف بصر و وجع
انگشتان و دست میگردند و ایضا از مباشرت و حمام نیز اجتناب نمایند حکایت شخصی
در بین آشامیدن چوب چینی مقاربت نمود او را رعشه در پاها و تمام اندام بهم رسید و زایل
نگردید مدت العمر پس تا مدت شش ماه بعد از اتمام از جمیع بنات و مباشرت اجتناب اولی است خصوص
در امراض صعبه مزمنه و صاحبان ابدان ضعیفه و پیران که ضرور و واجب است چه هر یک از امور
مذکوره مضرت آنها ظاهر است زیرا که هر یک بجهاتی چند منافی افعال چوب چینی اند شرط
ششم آن است که در زخم آتشک و جذام و سایر قروح و جروح خبیثه کهنه مزمنه و اکثر امراض مزمنه
نمک را بالکل در اثنا و یک هفته قبل از شروع و یکهفته بعد از اتمام ترک نمایند و نخورند و بعد از ان
اندک اندک میل نمایند تا قریب یکماه بحد اصلی رسد زیرا که فعل نمک احراق و تغلیظ خون و تصلیب
اعضا و تجفیف مواد و رطوبات و تسدید مسام است و اینها همه منافی چوب چینی اند و برای این امور
و عدم تضرر از هوای خارج و حرکات و مساس لباس خشن گفته اند که باید که بر بدن مولود حین
ولادت آب نمک نیمگرم بپاشند و در سایر امراض نمک را القلیل نمایند شرط هفتم آن است که در
بین چوب چینی تغیر جامه و لباس نکنند زیرا که بسبب رسیدن بخارات و عرق بدان تاثیری
دران بهم میرسد و قوتی به بدن می بخشد که از تبدیل آن آن فائده فوت میگردد و اگر بسیار
چرکین شود و محتاج به تبدیل گردند دو سه دست لباس پاکیزه را در آب چوب چینی تر کرده
خشک نموده مهیا دارند که عند الحاجت تبدیل نمایند و نیز بدن را نشویند و بحمام نروند بهمان
جهت و نفوذ آب و هوا در بدن شرط هشتم آنست که باید که مطعوم و مشروب شارب چوب
چینی نیمگرم باشد زیرا که سرد آن باعث حدوث اوجاع باطنیه و سدد و قولنج میگردد و نیز باید که
آب استعمال در دست و روشستن و طهارت گرفتن و وضو ساختن همه نیمگرم باشد و سرد نباشد
و اگر آب چوب چینی باشد بهتر است بدین قسم که قدری از ثفل دارهای پس کرده کنج و اتج آن را
اگر چوب چینی خوب کم باشد هر روز در ظرفی علیحده در آب بسیاری طبخ دهند و آن آب را
اندک اندک استعمال نمایند شرط نهم آن است که اثقال هر روزه را بعد از طبخ باحتیاط تمام
خشک نمایند که فاسد نگردد تا آنکه در آخر بکار آید خصوص در جائیکه چوب چینی کم باشد و یافت نشود

ومحتاج بآن باشند که مرتبه ثانی آنرا طبخ نموده آب آنرا بیاشامند بدین قسم که اثفال هر روزه را جدا جدا در سایه خشک نمایند واگر در سایه خشک نشود اندکی بآفتاب یا بآتش نموده خوب خشک کرده در پارچه کاغذی بسته برآن بنویسند که ثفل روز اول وهمچنین تا بیستم یا بیست ویکم ودوم بیست ویکم ویا بیست ودوم ثفل روز اول را بدستور طبخ نموده بیاشامند وهمچنین تا چهل ویک ودو کرباتمام رسد شرط دهم آن است که درین مدت هشتاد وهفت یوم احتیاط نمایند که تخمه وسوء هضم وتخمه عارض نگردد که بسیار مضر وباعث ضعف میشود واز بسیار خوردن طعام هم واخلاط لطیف باکثیف وغیرها وبسیار هم کم نخورند که ضعف عارض گردد شرط یازدهم آن است که از خواب بسیار وبیداری بسیار وهمچنین از یکجا نشستن بسیار وراه رفتن بسیار اجتناب نمایند که همه مضر اند بهریک بجهتی شرط دوازدهم آن است که اگر توانند معتادین بافیون وافیونیات ومغیرات وقهوه وتنباکو بطریق قلیان ودمی وغیرها ترک نمایند ویا کمتر میل نمایند بهتر واولی است خصوص ضعیف المزاجان واصحاب قلب ودماغ حار که تنباکو ودود آن مضر بآن هر دو است وافیون وقهوه مضر باصحاب امزجه ضعیفه بارده است ومضرت سائر مغیرات خود ظاهر است زیراکه منافی ومخالف چوب چینی است وبدانکه اکثر این شروط والزم برای کسانی است که صاحبان امراض مزمنه صعبه ویا لطیف المزاج با حس وادراک باشند واگر شخصی بسیار قوی المزاج ویا غلیظ الطبع باشد وان امور را مرعی ندارد وبخلاف آن عمل نماید وهیچ نوع ضرری نیابد امر او سند نیست وباعث رد قول جمهور نمیگردد زیراکه او از سخن شنید خارج است وافعال او مناطی ندارد ودیگران را نباید پیروی او نمایند ومتمسک خود سازند بلکه باید در جمیع مراتب حد وسط را مرعی دارند نه از حد لایق درگذرند ونه بسیار بر خود تنگ بگیرند که ضعیف وناتوان گردند والله اعلم واما بیان طرق استعمال چوب چینی پس بدانکه بهترین طرق استعمال آن مطبوخ بطرز تعریق است وبعد از آن قهوه وبعد از آن نقوع وبعد از آن معجون وبعد از آن حلوا وحریره وبعد از آن سفوف وبعد از آن عرق وفالوده ومربا وبعد از آن سائر تراکیب واما مربای آن در جمیع افعال از همه اقسام ضعیف تر است الا در تقویت معده ووجه ترجیح مطبوخ بطرز تعریق یعنی سرپوشیده واطراف سرپوش را بپارچه وخمیر مستحکم نموده

اصلا و مطلقا بخاران بیرون نرود همان است که در صدر در بیان طبیعت و مزاج چوب چینی ذکر یافته
پس یازده روز یا بیست و یکروز یا چهل روز بحسب احتیاج و ضعف و قوت مرض و مریض باید داده
شود بدین طریق که چوب چینی جید با وصاف مذکوره گرفته اگر تر و تازه باشد ورقهای نازک نمایند
و اگر خشک باشد و نتوان ورق شود بدم تیشه نجاری و یا کارد چون نخود و باقلا ریزه ریزه کرده
و ریشه و گرهی که در میان آن باشد و آنچه مثل آرد شده باشد دور نمایند و اکثر آنها را در ظرفی
علیحده در آب بسیار برای استعمال دست و رو شستن و وضو ساختن و طهارت گرفتن جوشانند و عند
الحاجت نیم گرم بکار برند که ضایع نگردد و بهتر است و وجه دور نمودن گره و ریشه آن است که یبس
و کثافت بر آنها غالب است و وجه دور نمودن اجزای آرد شده آن آن است که آب را غلیظ میگرداند
و نیز مانع نفوذ در عروق ضیقه و باعث سده میشود و حکیم میر عماد الدین محمود وجوه دیگر نیز نوشته
اند و انشاء الله تعالی در رساله ایشان خواهد آمد و اما در باب جدا نمودن پوست آن اختلاف است حکیم
میر عماد الدین محمود و حکیم محمد هاشم طهرانی و میرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد مؤمن غیر ایشان
هیچ یک متوجه ذکر آن نشده و مطلق بیان ننموده اند و آنچه از بعضی فرنگان شنیده شده بی پوست
و با پوست هر دو استعمال مینمایند و از چین هم با پوست و هم بی پوست مقشر ورقهای نازک
کرده می آورند و پارچهای درست مقشر و غیر مقشر نیز اکثر دیده شده و اهل سلهت نیز بیشتر
با پوست مستعمل دارند و حکیم ارزانی در قرابادین قادری خود نوشته که پوست آنرا جدا نمایند و شاید
تحقیق درین امر آن باشد که تازه و تر آن محتاج بجدا نمودن پوست نباشد بسبب کثرت رطوبت
آن و خشک کهنهٔ آن محتاج بجدا نمودن پوست باشد بجهت یبوست پوست آن پس ازین چوب چینی
خورده کرده هر روز مقدار هفت و نیم مثقال صیرفی بگیرند چه کمتر ازین را به تجربه معلوم کرده اند
که سودمند نیست لهذا بعضی روزی هشت مثقال صیرفی شش دانگی گفته اند و زیاده ازین
را مضر دانسته اند و این اقرب بصواب است در امزجه و امراض قویه مزمنه جهت آنکه هرگاه کسی تنقیح
و تبعی میکشند چرا عبث و بیهوده باشد در پیالهٔ چینی در گلاب و عرق بید مشک از هر یک یک اوقیه
تبریزی یکشب بخیسانند و اگر مریض صاحب نزله باشد گلاب و اگر بارد المزاج باشد بید مشک داخل نه نمایند
و در آب و یا عرقهای مناسبهٔ دیگر بخیسانند و روز دیگر با دو من و نیم آب خالص در دیگ سنگی یا

یا سفالی یا نقره یا مس تازه قلعی کرده پاکیزه که چرب و چرکین نباشد ریخته سر آنرا بطبق سفالی یا نقره یا مس تازه قلعی کرده پوشانیده
و اطراف سر دیگ را بخمیر آرد ماش و گل حکمت محکم نموده چنانچه در وقت طبخ مطلق بخار آن بیرون نرود و سر باز نشود و بمقدار دو من نیم
هیمه قلم باریک خشک شفتالوی و یا باریکی چنگلی دو شاخ دو شاخ متصل در زیر آن بسوزانند تا نیمه تمام
شود و آب بنصف رسد زیرا که به تجربه معلوم شده که باین مقدار هیمه باین دستور آب به نصف
رسد پس دیگ را فرود آورده زمانی بگذارند که حدت گرمی آن کم شود پس ردائی بسر گرفته
سر دیگ را بتدریج اندک اندک باز کرده سر و گردن علیل را به بخار آن بدارند و یک پیاله
شربت خوری آب آنرا با پنج مثقال نبات سفید داخل کرده گرم گرم بنوشند و ردا بر سر و گردن
پیچیده و اگر احتیاج بلحاف باشد لحافی پوشیده بخوابانند تا عرق خشک گردد پس تتمه آبها را در شیشه
کرده در عرض یک شبانروز قدری نیم گرم بعوض آب و قدری گرم بجای قهوه و قدری
بدل آب در طبخ غذا و خمیر نان بقدر خوراک آن شخص بکار برند تا تمام شود و هر روز بهمین دستور
عمل نمایند تا بیست و یک روز و یا چهل روز و در روز هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم آبزن
نشینند بدین نحو که بمقدار هشت مثقال تا ده مثقال چوب چینی را در یک من و نیم آب بوزن
شاه که یک هزار و هشتصد مثقال صیرفی میشود بدستور در دیگی علیحده طبخ نمایند جهت آنکه
اگر همان دیگ آب مشروب باشد اگر قطره عرق یا کثافتی در آن افتد باعث کراهیت و تنفر طبع
می‌گردد پس علیحده بودن بهتر است و آن دیگ را همان قسم گرما گرم و سر بسته زیر کرسی
نهند که در وسط آن سوراخی باشد یا وسط آنرا بشبکه خیزران که بهندی بینت گویند بافته باشند
و علیل بر آن کرسی نشیند و لحافی بزرگ بخود گیرد بنوعیکه تمام بدن او و کرسی را فرا گیرد
و رخنه از برای داخل شدن هوای خارجی و بیرون شدن بخار داخلی نماند و دهن و بینی او
از برای تنفس کشیدن بیرون باشد که خفقان و غشی او را طاری نگردد پس شخصی دست
در زیر کرسی کرده سر دیگ را اندک اندک بگشاید که بهمواری تمامی بخار آن بجمیع اعضای علیل
رسد خصوصا بعضو معلول که آنرا بیشتر بخار دهد تا تحلیل مواد از آن عضو گشته واقع شود
و یک پیاله شربت خوری آب چوب چینی مقرری را با نبات و یا بی نبات و با نبات انسب است
بنوشند تا اثر آن بباطن و اعماق بدن او برسد زیرا که همچنانکه اثر بخار آن

بظاهر و اعالی بدن بیشتر است همچنان تاثیر شرب آب مطبوخ آن در باطن و اعماق بدن از آن بیشتر است
و چون عرق بسیار آید و هنوز بسر حد ضعف نرسیده باشد لحاف را برخود پیچیده بقسمی که هوا نرسد از کرسی خروج
آمده بخوابد بآرام تمام تا تمام عرق در بدن او خشک شود و درین هنگام نیز راه تنفس کشیدن باز باشد
تا موجب ضعف و اضطراب و غشی نگردد و اگر عارضه و علتی در سر و صورت و مجاری انف باشد درین هنگام نیز
تعریق نگاه گاهی سر و صورت را محاذی اندک بخاری بدارد و چون اضطراب عارض گردد صورت
را از عرق خشک نموده اندک از لحاف برآورد و همچنین باید که در وقت بخار گرفتن و خوابیدن حرکات
بیجا و مختلف ننماید که عارضه رو دهد پس تتمه آب هر روزه را بدستور بمصرف رساند و آب و دیگی که در
زیر کرسی برده اند دور نمایند که بکار نمی آید و اگر ماده بسیار غلیظ و مرض بسیار مزمن باشد تا چهل
روز بخورد و بدستور مقرر و در مواد بارده قدری دارچینی سیلانی از مقدار یکدرم تا دو درم
بحسب امزجه ریزه کرده با چوب چینی بخیسانند و طبخ نمایند و بعد از بیستم سه مرتبه و دیگر هر هفته یکمرتبه بحمام رفته
نشینند بدستور مزبور فائده بدانکه در تعریق مراعات بنیه و حالات مزاج از قوت و ضعف و شکایت عضو
شرط است بعضی را هر روز جائز است و بعضی را یک روز درمیان و بعضی را دو روز درمیان و بعضی
را سه روز درمیان تا یک هفته و زیاده هم بحسب برداشت و طاقت و نیز مقدار زمان مکث آنرا
طویل و قصیر نمایند و هرگاه علت در عضوی خاص باشد و شامل تمام بدن نباشد اگر هر روز یا یک روز
درمیان همان عضو را به بخار چوب چینی بدارد کافی است و بعد از فراغ از خوردن مطبوخ چوب چینی بیست
و یک روز این حلوا را بخورد و فائده آن مذکور شد صنعت آن آرد گندم چهل مثقال آرد نخود
سی مثقال به روغن گاو بریان کرده عسل مصفی بیست مثقال نبات ابیض در گلاب و عرق بید
مشک حل کرده داخل نموده بپزند تا چون ترحلوا شود مغز پسته مغز بادام شیرین مغز چلغوزه
مغز حب الصنوبر مغز فندق مغز نارجیل مقشر مغز حبة الخضرا مغز حب الزلم از هر یک دو مثقال نیم کوفته
داخل کرده بپزند تا شروع به بستن و دادن روغن نماید چوب چینی با وصاف مذکوره چهار ده مثقال
خصیة الثعلب مصری چهار مثقال دارچینی بسباسه خولنجان مصطکی سورنجان دانه هیل اشقاقل
هندی عود الصلیب بوزیدان زرنباد شقاقل بهمن سفید بهمن سرخ از هر یک مثقال زنجبیل
زعفران از هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بعد از فرود آوردن حلوا از آتش داخل کرده در ظرف چینی

بہن کردہ قدری نبات سفید کوفتہ بران پاشیدہ بطریق لوزیات بریدہ ہر روز چہار مثقال آنرا
تناول نماید و بعد از اتمام حلوا بحمام رود و اثقال چوب چینی را سائیدہ بر بدن در حمام بمالد و بار بعد
از دو روز بحمام رفتہ این ادویہ را بر بدن طلا نماید عود ہندی عود الصلیب قسط تلخ وج ترکی زرنباد
سورنجان بوزیدان عاقرقرحا از ہریک یکمثقال چوب چینی نہ مثقال کوفتہ بگلاب و آب ریحان تازہ
سرشتہ روغن قسط دو درم داخل کردہ پیش از داخل شدن در آب بر بدن بمالد و بعد از دو
ساعت بشوید نسخہ حلوائی چوب چینی دیگر قلمی فرمودہ اند کہ از قدوۃ الاطبا والد ماجد فقیر
قدس سرہ است نافع از برای امراض مزمنہ باردہ چون مرض معروف بآتشک و جذام و درد مفاصل
و بہق و ضعف باہ صنعت آن آرد میدہ چہل مثقال آرد نخود سی مثقال بروغن گاو بریان کردہ
عسل مصفی بیست مثقال نبات سفید بقدر ضرور بگلاب و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان از ہر
یک یک اوقیہ شربتی حل کردہ داخل نمودہ باتش ملایم بپزند تا چون شہ حلوا شود پس مغز بادام
شیرین مقشر مغز پستہ مقشر مغز فندق مقشر مغز نارجیل مقشر مغز حب الخضرا مغز انجکک مغز چلغوزہ
مغز حب السمنہ مغز شاہ بلوط مغز بن مالکو از ہریک دو مثقال و نیم کوفتہ داخل کردہ بپزند تا شروع
بہ پس دادن روغن نماید پس از آتش برگرفتہ چوب چینی بصفات مزبورہ چہاردہ مثقال خصیۃ
الثعلب مصری چہار مثقال دارچینی بہمن سرخ بہمن سفید قرنفل زرنباد دارفلفل مصطگی عود
الصلیب شقاقل بسباسہ سورنجان مغاث بغدادی تودری گلگون از ہریک یک مثقال جوزبوا زنجبیل
زعفران از ہریک نیم مثقال کوفتہ بیختہ داخل کردہ نیکو برہم زنند و در ظرف چینی بہن کردہ بران
قند سفید سودہ پاشیدہ بطریق لوزیات ببرند ہر قطعہ چہار مثقال ہر روز یکقطعہ صبح و یکقطعہ شام بخورد
و بعد از آن نبات سفید تخم فرنجمشک گلاب عرق بیدمشک بنوشند و اگر در آخر دو دانگ مشک تبتی
خالص در حلوا داخل نمایند بہتر است و اگر ضعف بر بدن طاری شود کہ قوت رفتار در پاہا نماند اکثر اوقات
روغن جوزبوا بر بدن بالخصوص پاہا تا کمر و فقرات ظہر را و از حرکات بسیار و شدید اجتناب نماید
بدانکہ بدین دستور ہر روز ہشت و نیم مثقال اگر یازدہ روز خوردہ شود چوب چینی ہشتاد و دو
مثقال و نیم میشود و اگر بیست و یک روز خوردہ شود یکصد و پنجاہ و ہفت مثقال و نیم میشود و اگر چہل
روز خوردہ شود سہ صد مثقال میشود و اگر چہل و یک روز خوردہ شود سہ صد و ہفت مثقال و نیم میشود

واگر هر روز هشت مثقال خورده شود در بیست و یک روز یکصد و شصت و هشت مثقال و در
چهل روز سه صد و بیست مثقال و در چهل و یک روز سه صد و بیست و هشت مثقال میشود
واگر اثقال هر روزه را خشک نموده بعد از اتمام و فراغ از چوب چینی اندک اندک بجوشانند و بجای
آب بخورند در بعضی امراض مستحکمه بهتر است و بدانکه اگر در بعضی روزها آب مطبوخ وفا بماکول
و مشروب ننماید ثقل آن روز را باد و مقدار از آب که مطلوب باشد بدستور مقرر طبخ دهند
و در مطعوم بکار برند و در مشروب نیز بد نیست و بعد از اتمام در ایام خوردن حلوا اگر هر روز
قدری از اثقال خشک کرده آنرا در آب یا به بعضی عرقهای مناسبه مثل عرق گاوزبان و رازیانه
و شاهتره و عنب الثعلب و مانند اینها جوشش داده نیم گرم بجای آب بیاشامند و آب خالص سرد
ننوشند و بعد از حلوا نیز یازده روز از همان عرقها به تنهائی نیم گرم بیاشامند و بید مشک و
گلاب نیز خوب است اما اگر مریض صاحب نزله باشد گلاب نیاشامد که محرک نزله است و بدانکه
ملاحظه احتما و پرهیز در استعمال چوبچینی از امور مذکوره بقدر برداشت طبیعت و قوت
وضعف مزاج مریض و مرض است نه آنکه بسیار شدید و تنگ باید گرفت که مریض ضعیف شود و ضعف
بسیار عارض گردد و نه چندان بی ملاحظه بود که مرضهای بسیار از آن عاید شود زیرا که هر
مرضی که در بین چوب چینی عارض گردد چنانچه ذکر یافت باز موقوف باستعمال چوبچینی
از آن قویتر است و بعضی عوارض نیز از آن قبیل است که زایل نمیگردد و مدت العمر می ماند پس
باری حال بقدر ضرور احتیاط و اجتناب اولی و واجب است و باید در ایام پرهیز غذا منحصر باغذیه
جیده الکیموس سریعة الهضم باشد مانند سیخ کباب با نان یا چلاو و پلاو ساده و یا شکر پلاو
و یا شله مزعفر و قلیه و شوربا و نخود آب همه کم روغن و زرده تخم مرغ نیم برشت و امثال اینها از گو
بره و بزغاله و گوسفند شیرمست و مرغ بچه و خروس بچه فربه و کبک و دراج و طیهوج و سنگخوار
و چرز و امثال اینها از هر یک که موافق مزاج دانند با بعض ادویه حاره مثل دارچینی و قرنفل و
هیل و قرفه و زعفران و زیره و فلفل و زنجبیل بقدر ضرور روا اما باید که همه از برای صاحبان
آتشک و جذام و صاحبان قروح و جروح خبیثه مزمنه بی نمک و از برای دیگران کم نمک باشد و از
حلویات حلوای دارچینی و برنج و حلوا مغزی و شکرپاره و نشاسته و نقل درازدانه و هیل و پسته

وچلغوزه و قرص دارچینی و مصطگی و بیل بوا و صندل و عنبر و عود و مویز منقی و انجیر زرد خشک و دو
دانه خارک جهرمی و مانند اینها موافق مزاج و وقت و حال میتوان خورد و همچنین پالوده و پن بهته
و شربت قند یا بید مشک و گلاب با تخم ریحان و شربتی همه گرم نیز و بادام باعتبار ثقل آن مناسب نیست
و از سبزیها پیاز بقدری که گوشت را باصلاح آورد و نعناع و پودنه و مرزه و بادرنجبویه تجویز نموده اند
و بعد از فراغ تا چند روز نیز این امور را مرعی دارند و تقلیل و تلطیف در اغذیه اولی است و اجتناب از
امتلاء و تخمه و سوء هضم و هیضه واجب دانند و محرور المزاجان را زادویه حاره و شیرینیها اجتناب
اولی است بلکه برای ایشان خصوصا صفراوی انار شیرین و انار میخوش و رب انار شیرین و شربت
نارنگ و شربت ریباس و آلو بالو بعضی تجویز کرده اند که نه بسیار ارا ما روز التعریق و یک روز
قبل و یک روز بعد از آن مناسب نیست و اگر مبرود المزاج بلغمی را با شربت چوب چینی که در شربتها
انشاء الله تعالی ذکرش خواهد آمد بدهند خصوص صاحبان ضعف باه و ما یوسین را بدین قسم که
اول مقدار نیم درم تا دو مثقال آنرا بحسب حال و مزاج بخورند و بالای آن آب مطبوخ چوب چینی
را و یا در آن حل نمایند و بنوشند و باقی تدابیر منوط برای طبیب حاذق است و بدانکه چون رساله
حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی قدس سره جلیل القدر عظیم الفوائد و مدلل است هر چند بعض فوائد آن
بالاجمال بیان نموده شده است لیکن چون خواست که این کتاب از فوائد تمام آن خالی نباشد لهذا
تمام آنرا ایراد نموده حکیم قدس سره میفرمایند رساله حکیم میر عماد الدین محمود قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نعمائه والصلوة والسلام علی نبینا محمد و آله و اصحابه افضل الصلوة و اکمل التسلیم اما بعد
بدانکه این رساله ایست مختصر و مقاله ایست معتبر در امور متعلقه به بیخ چینی که حسب الامر نواب جهانبانی
و گیتی ستانی سلیمان الزمانی آنکه از فهم ثاقب و رای صائب گوی سبق از همگنان و اقران بلکه
از عالمیان ربوده و ابواب خیر و اصطناع بر عالمی گشوده عالمی است در عالمی و جهانی در جوانی و دریا
در دانائی سایه دولتش که غره صباح سعادت است همچون ظل شاخص در وقت استوا در اوائل
نهار در خط استوا از مشرق بمغرب کشیده آنکه در خوردی از همه بزرگان بمرتبه بلندتر و در سن

حداثت بحکم وراثت از همه دولتمندان ارجمندتر است نور حدقهٔ شاهی و نور حدیقهٔ شاهنشاهی
مجموع الطاف الٰهی الذی فی شأنه ورد هذه الابیات علی خاطری مرتجلا و به اباهی بیت

ای پرورش ذات تو از لطف الٰهی	انعام تو و لطف خدا نامتناهی
هر چند خرد خواست کند حصر کمالت	عاجز شد از اوصاف کمال تو کماهی
کس را نبود هیچ شکایت ز زمانه	گر چرخ کند پیروی آنچه تو خواهی

این حقیر بی استطاعت و رهیهٔ صناعت محمود بن مسعود الطبیب الشیرازی رساله در خواص
و طبایع و منافع بیخ چینی که تا قریب باین زمان معلوم کسی نبود در حیز تحریر آورده اگر
موافق صواب باشد ببرکت آستان علیین آشیان امام الثقلین ثامن الائمة الخافقین علی ابن
موسی الرضا عم اکملها و من التحیات اجملها و توجه شاهزادهٔ عالمیان و نور دیدهٔ آدمیان
خواهد بود و اگر موافق نباشد از وفور قصور این فقیر است لیکن امیدواری بتوفیق حضرت باری
تعالی اسمه چنان است که از آنچه در بیان دواهائی که معروف و مشهور است و در همه کتابها مذکور
و مسطور اتم و اکمل و احسن و اجمل باشد انه علی ما یشاء قدیر و بتحقیق رجاء المؤمنین جدیر
مقدمه پوشیده و پنهان نیست که این بیخ در این تاریخ که مردم بدان اطلاع و از استعمال
آن انتفاع یافته اند چنین مسموع شده که بعضی از اوقات در آن بلاد که این بیخ از آنجا می آرند
قحطی در شهر پیدا شده بود مردم بصحرا متوجه شده اغتذا باصول و اوراق نباتات مینموده اند
و چون این عذوبتی دارد و طعم و رایحه که موجب تنفر طبع باشد ندارد مردم باین بیشتر رغبت
مینموده اند اتفاقا در میان ایشان صاحبان امراض بوده اند خاصه سوداویه و قروح عفنهٔ خبیثه
و نواصیر و نار فارسی و مانند اینها از خوردن این بیخ شفائی کامل یافتند و چون این حال مشاهدهٔ
ایشان شد از آن زمین استخراج مینمودند و بدیگر مواضع می بردند و منشر شفا می یافتند و چون
در آن صحرا بواسطهٔ اضطرار قحطی نمک بهم نرسید اکل آن بیخ بی نمک بوده است باز بهر جا که بردند
باز بی نمک میدادند و بتلاحق افکار و تجارب بسیار قرار بدان داده اند که بطریقیکه حالات
معمول است میخورده اند و بعد از آنکه باینجا آوردند تمیز نمیکردند در بعضی مفید می بود و در بعضی
فائده نمیداد بلکه مضرت میرسانید از آنجمله بیگم را که حرم شاه جنت مکان مغفور میرزا شاه اسمعیل

فالجی طاری گشت و نصف اعضای او از حرکت باز ماند بعد از معالجات بسیار او را حرکت پیدا شد
و دست همچنان از حرکت ماند و چون اول اشتهار این بیخ بود در آن اندیشه کردند که مبادا
مودی بهلاک شود و صلاح در آن دیدند که اول در دیگری تجربه کنند بعورتی که قریب باو در سن
بود دادند مفید نیفتاد و بنابران باو ندادند و اما در ریشها و در زخمها و قروح خبیثه و عفنه
و وجع مفاصل و بادهای آتشک که مدتهای مدید مزمن شده بود و هیچ تنقیه و تطلیه در آن مفید نمی افتاد
بکم مرضی ازین امراض دادند که شفا نیافته باشند **فصل در تحقیق طبیعت او** چون از قول
قدما در بارهٔ او نصی نیست تامل تمام در تحقیق طبیعت او هست مجملا چون نفع او در امراض سوداویه
هست و در طبیعت سودا برودت و یبوست هست بنا بر قاعدهٔ کلیه که شفای مرض بضد هست چنان
ظاهر میشود که حار و رطب باشد و چون تاثیر او در حرارت ظهوری ندارد مینماید که در مرتبهٔ اول
بلکه در اول مرتبهٔ اول باشد در حرارت دیگر چون فعل او ترقیق و تسییل و تذویب مواد هست نه
تغلیظ و اجماد و تخدیر و تصلیب باید که در طبیعت او حرارت باشد زیرا که طبیعت دوای معتدل از
افعال مذکوره قاصره است و هرگاه معتدل نباشد ظاهر است که بارد نتواند بود و دلیل آنکه قلیل
الحرارت است آنست که در تکثیر مقدار و تکرار استعمال او احداث حرارتی زیاده نمی نماید و اما آنکه
این رطب است نه یابس همین دلیل حرارت جاری است بجهت آنکه افعال مذکوره که ترقیق و تسییل و تذویب است
مقارن یبوست نمیتواند بود و لیکن جائز است که در وی یبوست قلیله باشد و بواسطهٔ مصاحبت
آب بسیار یبوست او منکسر شود و برطوبت مائل گردد و میتواند بود که بواسطهٔ همین رطوبت مکتسبه
دفع یبوست کند و این احتمال قوی است لهذا در حکم برطوبت او تامل تمام است بخلاف حرارت
که با وجود انکسار او به برودت آب بالکلیه منطفی نمیشود و اما آنکه در و رطوبت فضلیه نیست
تردد نیست و مراد از رطوبت فضلیه رطوبتی است که در مزاج او باشد و ممازج اجزای تمام
او نباشد و دلیل بر این آنست که سوراخ سوراخ میشود و باندک زمانی متعفن میشود و چون
این رطوبت فضلیه کسر حرارت او فی الجمله میکند قسمی که اندک کهنه شده باشد آنرا بهتر میدانند
بواسطهٔ آنکه تاثیر او قوی میشود **فصل در بیان منافع او** و همگی نفع او در قروح آتشک
که به تنقیه و تطلیه و سایر تدابیر متعارفه مندفع نشود مشاهده کرده اند بعد از آنکه درین مرض کاسید

وزبون شده باشند بعد از خوردن این بیخ بنسخهٔ و قوت اول رجوع میکنند بلکه بسیار بهتر از اول
سرخ و فربه و با صفا و طراوت میشوند و در تعقدات و کزازی صلب سوداوی فائدهٔ عظیم دارد
و بطریقیکه آفتاب برف و یخ را میگدازد این بیخ اینها را میگدازد و در داء الثعلب و داء الحیه نیز بسیار
نافع است و اما نفع او بصعوبت پیشتر برابری نمیکند و محتمل است که در مالیخولیا و جنون و ربعهای
کهنه نیز نافع باشد اگرچه در نسخه طریق خوردن این بیخ نوشته اند اما بمشاهده نرسیده و در
برص سیاه و بهق سیاه بسیار مفید است و در سرطان بواسطهٔ آنکه مرض در کمال صعوبت است
نادرا نافع میباشد حکایت عورتی را سرطان رحم بود در سن بیست سالگی تقریبا و بدین سبب
عقیم بود و فرزند او نمی آمد و اگر حامله میشد زود اسقاط می کرد او را بعد از تنقیهٔ بلیغ بیخ چینی دادند
مرض او بالکلیه مرتفع شد و فرزندان متعدد آورد و بزرگ و کامل شدند چند کس را دیدم که
سرطان رحم داشتند حامل شدند و در وقت وضع بواسطهٔ آفت عضو و قوت دفع جنین
وجع شدید طلق داشتند و مردند و بسیاری حامل نشدند و بحال ایشان اصلح می بود اگر این
بیخ را میدادند بایشان یقین که فائده عظیم می یافتند اما چون خواص تامی این بیخ مردم را
معلوم نبود بعمل نمی آوردند و در جرب بواسطهٔ آنکه مواد تحت جلد را بعرق دفع میکند نفع تمام
دارد اما نفع او بمشقت پیشتر برابری نمیکند و خالی از نفعی ظاهر نیست و در اورام صلبهٔ سفید
و سیاه و ورم بیضتین نفع تمام دارد و درد مفاصل سوداوی را نافع است این است
منافعی که ازین بیخ اکثر مشاهدهٔ این حقیر شده تدبیر در نفع او در ازالهٔ عادت افیون
از افیونی که بواسطهٔ تقلیل دم و روح مضرت عظیم بشارب آن میرسد و آنکه ترک نمیتواند کرد
چنانچه در رسالهٔ افیونیه گفته ایم سبب آنست که روح و حرارت بدنی بواسطهٔ قلت وافی وفای
باقلال بدن نیست و از خوردن آن اجتماعی حاصل میشود که بقوت تمام عود میکند و لایزال
درین حال مبتلا باین وبال است و این بیخ چنانچه مذکور شد ترقیق خون میکند و از خون
رقیق روح بسیار متولد میشود و بس ضعفی که از افیون حاصل میشود و برودت و یبوستی که
او راست بحرارت لطیفه و رطوبت ذاتیه و یا عرضیهٔ او زایل میشود خاصه در زمان طویل و
غالب آنست که تدبیر دیگر در ازالهٔ غائلهٔ عادت افیون حاجت نمیشود و خود اصلی پسند خواهد

شمس الدین محمد همدانی بعد از آنکه بیست سال افیون و برش و مانند اینها بافراط میخورد بیخ چینی خورد و از خوردن آن عادت او برطرف شد و بقوت و حال اول عود نمود و بسیاری نظیر او چنین کردند و کسانیکه بواسطهٔ تسکین اوجاع قدیمی افیونی شده بودند چون آن اوجاع را برطرف ساخت این عادت را نیز برطرف ساختند و چندان مشاهده شده که مشکل است حصر آن و بدانکه منافعی که در نسخه ها نوشته اند مطلقا درست نیست و مطلقا نیز باطل نیست و ما از برای هر یک از صواب و خطا وجهی و حکمی بیان میکنیم آورده اند که این بیخ در مرض استسقا مفید است و این گاهی میتواند بود که سبب استسقا اورام صلبهٔ سوداویهٔ کبدیه یا طحالیه باشد چون آنرا در ازالهٔ اینها اثری تمام است در استسقا نیز فی الجمله اثری دارد و دور نیست که فایده کند و با آنکه در ازالهٔ رطوبات استسقائیه به تعریق و ادرار نفعی تمام دارد و این در سوء القنیه که از اورام مذکوره باشد نیز خالی از نفعی نیست اما اگر زقی عظیم یا طبلی یا لحمی باشد عجب است که تاثیری بکند بلکه احتمال ضرر نیز دارد اما در طبلی فائده او معدوم و ضرر او معلوم و در دو قسم باقی بواسطهٔ آنکه مرض از رطوبات حاصل شده و ترطیب این بیخ بسیار است نفعی معتد به ندارد و ضرری قوی دارد جهت آنکه آن قدر تعریق و ادرار که او میکند باضعاف آن ترطیب میکند دیگر آورده اند که در مالیخولیا نافع است و این حق است جهت آنکه خون را صافی و مشرق و نورانی میکند و کثافتها و کدورتها که موجب اظلام روح میشود دور میسازد و اینها مستلزم رفع این علت است و ماننده مالیخولیا از اقسام جنون و مانیا و قطرب نیز همین حال دارد و آنچه آورده اند که جذام را مفید است جهت آنست که تصفیه و ترقیق خون میکند و ازالهٔ انعقادات که لازمهٔ این مرض است مینماید و مواد تیرهٔ کثیفه که مکدر لون است به تعریق اخراج میکند و ازالهٔ یبوستی که لازم مرض است مینماید مجملا بهمه وجهه نفع تمام دارد درین مرض و اما نفع او در لقوه اگر موافق تجربه واقع شود سبب آن است که مواد منتشنجه و مرخیه را به تعریق اخراج میکند اما فائدهٔ او در برص سیاه ظاهر است و در برص سفید جهت آنکه خون صافی رقیق درین اوقات بسیار حاصل و ظاهر میشود و ازالهٔ رنگ و طبع غذای عضو مبروص میکند و مادهٔ برص را نیز منتشا فشا به تعریق در ایام دراز بواسطهٔ آنکه ترقیق کرده است اخراج مینماید و اما فائدهٔ او در قولنج بواسطهٔ ترقیق و تحلیل ماده

محدث قولنج ست باید دانست که مراد مردم از لفظ قولنج تشنج امتلائی عضلات و اعصاب
و رباطات ست و در دیگر از انصباب مواد درین اعضا حادث میشود و نفع این بیخ در اینها
حاجت بیان ندارد و اما قولنج که متعارف اطباست و آن وجع امعاست که بواسطه عسر خروج
ما یخرج بالطبع است نفع این دوا در ازاله تلین و از مان اوست و اگر نه با آنکه معلوم نیست
که حل قولنج صعب کند بمشقت پرهیز او فی ارز دوا اما فائده او در وجع الورک که آنرا عرق
کهنکو گویند آنست که رطوبت غلیظ که متشرب شده در جرم عضو بواسطه لطافت بخار لطیف
میشود و در مدت مدید بعرق و بخار دفع میشود و به تخصیص که ماده و سبب آن منقطع شود
بواسطه انقطاع تخمه و بهمین دلیل نفع او در عرق النسا ظاهر ست و اما در مرض حکلی بواسطه
تحلیل ماده به تبخیر و تلیین و توسیع مسام جلد و تصفیه دم از کدورات و شوائب مغلظه و محرقه
و همچنین در امراض سقعده و بواسیر جهت آنکه حدوث اینها از مواد غلیظه سوداویه میشود و این
دوا در دفع سودا اثر عظیم دارد و اما نفع او در تپ ربع بواسطه تلطیف ماده و اصلاح دم
و ازاله کیفیت سوداویه از اخلاط و اعضا ست و اما نفع او در مفاصل اینا نچه در وجع الورک
گفته شده ظاهر میشود با آنکه ماده این در صعوبت و غلظت کمتر ست از آن و اما نفع آن
در داء الفیل و دوالی هم بواسطه تصفیه دم و زوال سوداویت و غلظت مواد ست این ست
سبب نفع او درین مرضهای مذکوره فصل معلوم ست که در امراض مذکوره صعبه منشیه
نفع و قوت تا شیر عجیبی که دارد که بعد از آنکه در امراض مذکوره از سائر معالجات مایوس
باشند در استعمال این بیخ نجاح و نجات تمام و فلاح و خلاصی ما لا کلام حاصل میشود و ازین
ست که گفته اند که به ورش او از آب حیات ست به تخصیص که روایت کرده که از حوالی ظلمات
می آورند خواه این ظن صواب باشد و خواه خطا و سبب نفع کلی این دوا در بدن از چند وجه
ست و محتمل ست که از تمام وجوه باشد و محتمل ست که وجوه غیر معلومه زیاده از معلومه باشد
ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وجه اول آن ست که بخار این دوا بعد از طبخ
و نضج کامل و تلطیف حرارت طبخ آب را و تفریج این دوا هم در ظاهر بدن و هم در باطن او تاثیر
میکند اما در ظاهر ظاهر ست و اما در باطن جهت نفوذ او در باطن از راه گذر استنشاق و تنفس

از ان اثر کلی بدماغ و الف و مجرای میان الف و فم و حلق و قصبه ریه و دل میرسد و خود بخار
که از مسام باندرون رفته بواسطه سرعت غوص به بسیاری از مواضع بدن میرسد پس
چنین ظاهر شد که هیچ موضع نیست از بدن که این بخار در ان تاثیر بسیار ندارد و وجه ثانی از تاثیر
این دوا خوردن اب گرم او هست که بالخاصیت و بالطبع منجذب میشود و در عروق زیاد از انکه
آب فقط منجذب شود و این معنی بر شارب این دوا ظاهر است زیرا که از خوردن آب او اصلا
ثقلی نمی یابد و سبب این سرعت انجذاب ان هست که این آب بحرارت طبخ در نهایت لطافت
شده بجهت انکه سر آن را بسته اند و بخار آن چون راه بیرون ندارد بسر دیگ میرسد و مستحیل
باب میشود و باز در دیگ می ریزد و علی هذا آب او در لطافت بمرتبه اعلی رسیده و این
چنین آب چون در معده رسد زود در عروق نفوذ کند و بجگر و سائر اجزای بدن فی الفور رسد
خاصه که حرارت طبخ هنوز با اوست و این موجب سرعت نفوذ او هست و چون خود در کمال
رقت و لطافت هست چون اخلاطی که ممازج و مصاحب او شوند لطیف میشوند و رقت ایشان
زیاده از قدر طبعی میشود و معلوم هست که همچنانکه باعضا مدد غذا میرسد که اگر منقطع شود
آن عضو ضعیف و فانی میشود همچنین مواد امراض با وجود انکه صلابت زیاده از قدر متعارف
داشته باشند اغتذا بمواد مناسبه میکنند و هرگاه که مواد بدنی ابتحال پیدا کرد مرضی که از ان
نشو و نما داشته باشد در کمال لین و رخاوت و ضعف خواهد بود و هرگاه که انحلال یوما فیوما
بمواد او رسد بسیاری نمیگذرد که از ان مرض اصلا اثری نمی ماند وجه ثالث آن هست
که بدن متکیف بکیفیات بخار متحلل میشود و این کیفیت میماند در بدن بواسطه تواتر ورود
آن و عدم انفعال باب و غیر آن و عدم تبدیل ثیاب و مسام بدن اکثر اوقات منفتح
و این موجب وصول کیفیت دواست باعماق بدن و در تحت جلد نفوذ البته میرسد و
از انجا بسهولت ... باقاصی بدن بواسطه انکه حرارت در و تاثیر بسیار کرده و اخلاط
ماده حاره مصاحب او هست تحلیل تام نیست و در و سخ نیز و بسیاری از انجره
نیز در منافذ بمانده هست و این مستلزم آن هست که تحلیل قوی حاصل شود خاصه در جلد
و ما دون او و انچه در و هست از مسام بواسطه انکه اثر ما فی المسام باو میرسد آن نیز تحلیل

میباید وجه رابع آنست که ترک ملح مصلب مجفف میکند و در اعضا بواسطهٔ آن لین و رطوبت
حادث میشود و از نمک اعضا صلب میشود و نفوذ دوا درو به تعسر میشود و قوام رطوبت را نیز
غلیظ میکند و منجمد میسازد و برای اینمعنی در مولود آب نمک بر اعضای میپاشند تا صلب شود و از
مماسات ثیاب صلبه و هوای بارده متضرر نشود وجه خامس قریب با انچه سابق مذکور شد آنست
که چون آنرا در آب میجوشانند و طبخ او را میخورند در عروق دقیقهٔ ضیقه نفوذ میکند و بمواضعی
که محل صلابت و غلظت است میرسد خواه بواسطهٔ طول استعمال که او در همهٔ جا میرسد و خواه بواسطهٔ
آنکه طبیعت باذن خالقها توجیه امور نافعه بمواضع لائقه میکند و شیأ فشیأ تذویب مواد صلبه
مینماید بحرارت لطیفهٔ ذاتیه و مکتسبه از حرارت طبخ و انچه تلطیف میکند اگر به تبخیر میکند اخراج آن از
مسامات بخار میکند و اگر بطریق تسییل میکند با مائیهٔ طبیخ بطریق عرق و ترشح از مجاری بول
مندفع میشود و میتواند بود که بهر سه طریق دفع کند وجه سادس ترک اطعمهٔ غلیظه و ردیه است و
استعمال صالحة الکیموس پس ازین مادهٔ مدد این امراض منقطع یا کم میشود و طبیعت بر آن
مستولی میگردد و دفع میکند وجه سابع آنست که تقلیل غذا خواه اختیاری و خواه اضطراری
جهت آنکه طعام بی نمک و موجب عدم توجه تام طبع است بآن و تقلیل غذا موجب تقلیل مواد
میشود و تقلیل مواد موجب استیلای طبع بر دفع مرض وجه ثامن طول زمان است جهت آنکه شئ
هر چند ضعیف باشد در مدت طویل اثر قوت او اقوی میشود و قریب باین معنی در اثنای وجوه
مذکوره گذشت وجه تاسع آنست که بواسطهٔ عدم تنفس از هوای بارد سخونتی در ارواح
قلبیه و از انجا در تمام اعضا و ارواح حاصل میشود و موجب تحلیل قوی میشود وجه عاشر آن است
که طبیعت درین اوقات که غذا کمتر میباید رو می آرد باصلاح مادهٔ مرض و صرف میکند آن را
در مصالح خود وجه حادی عشر آنکه بعضی از مقدمات که از مطاوی ما سبق معلوم شده آن است
که اگر شخصی چند روز متعاقب غدهٔ از غدها هر چند که صلب و قوی باشد در آب گرم فقط
بگذارد و بسیار زمان بگذارد که آن غدهٔ بگدازد پس اگر در مدت چهل روز این آب جار
مذیب را استعمال کند البته از باطن بموضع ورم میرسد جهت آنکه آب مشروب باقاصی
اعضا میرسد و با خود بهمه مجاری میرود و بدلیل آنکه بول کسی که در پا حنا بسته باشد سرخ

می‌باشد و هرگاه هر روز بآن موضع میرسد تحلیل بسیار و اثری قوی خواهد کرد یوما فیوما ماده حصر کم خواهد شد و هرگاه که کم میشود تحلیل و اسهال میشود جهت آنکه محلل یوما فیوما قوی‌تر میشود زیرا که اثرا و کیفیت او تمام زائل نشده و اثر دوا روز دیگر باو میرسد همچنین تحلل نیز یوما فیوما کم میشود و هرگاه که فاعل قوی میشود و منفعل ضعیف فعل باکمل وجوه وقوع یابد و اما در قروح و لواصیر که بواسطه حرارت غذا آن قرحه ناصور میشود و هرگاه آن حرارت برطرف شود اخلاط صالحه که کاسر کیفیت رداءت آن باشد یا به تحلیل رود و بواسطه قوت محلله و یا منتشر شود و طول التفاتات او بدن را برطرف شود بلکه مجموع این امور و امثال آنها واقع شود و برطرف شدن اینها بسیار صعب نباشد و اما در سائر امراض مذکوره سبب و علت آنها مذکور میشود **فصل در شرایط خوردن این بیخ** اما شروط منقسم است بدو قسم یکی آنکه متعلق است به نفس این دوا دوم آنکه متعلق است باستعمال او اما اول و دران چند شرط است اول آنکه سرخ باشد و سفید او بانکه غالب سنگین تر می باشد دلالت بر غلبه نجاحت و قلت نضج و حرارت می کند و این چنین بیخ طبخ او نیز سرخ است دوم آنکه سنگین باشد جهت آنکه سبک او کهنه و پوسیده و کم قوت است بنا بر آنکه سبک و بواسطه غلبه اجزای هوائیه خفت پیدا میکند و اجزای هوائیه متخلخل المزاج است و تخلخل موجب تاثیر هوای خارج در باطن و تحلیل قوای او سوم آنکه کم کرده باشد و سطح ظاهر او مستوی باشد چه آنچه برخلاف این باشد یا آنست که در زمین کم رطوبت نما یافته است و یبس برو غالب شده و معلوم است که اینچنین دوا جذب غذای خود نتوانسته کردن و ناقص و کم قوت مانده و یا آن است که هنوز استکمالی نیافته که بیرون آورده اند و رطوبات غیر ممازجه او مفارقت نموده اند و خشکیده مانده و ضعف و نقصان این در دفع علت ظاهر است چهارم آنکه متوسط باشد در کوچکی و بزرگی و اگر چنین نباشد افراط در بزرگی چندان مذموم نیست مادامیکه جمیع صفات حمیده با او باشد اما خورد با وجود آنکه در اکثر حالات اثقل میباشد بواسطه نقصان نمو قوت و کمال نیافته پنجم آنکه در وطعمی غالب نباشد زیرا که طعم غالب دلیل است که جسم دیگر ذو طعم درو نفوذ کرده و احداث طعم نموده و چون در اصل خالی از طعوم بعد و ست مایل است هرچه نه چنین باشد متغیر می بر و مستولی شده خواهد بود و آنچنانکه متغیر طعم است سیما

مزاج است ششم آنکه رایحه با او نباشد بهمین دلیل مذکور هفتم آنکه رنگ ظاهر او مخالف باطن نباشد
بلکه آنکه سرخ‌تر و ما سوای این دلیل آنست که رنگ از خارج استفاده نموده باشد هشتم آنکه
چهار دانگ آن قسم سنگین و دو دانگ سبک‌تر باشد دلیل این در مقاله مذکور است نهم آنکه
مستوی الاجزا باشد در صفات مذکوره و آن لون و صلابت و لین است دهم آنکه در آوردن
او را از مغیرات و مفسدات نگاهدارند مثل آب دریا و نم و باران و گرمی آفتاب و آتش و مجاورت
چیزهای که مغیر و مفسد مزاج است مثل کافور و فرفیون و جندبیدستر و مشک و امثال اینها
و این شرط عام است در اکثر دواها یازدهم آنکه درست باشد و ناکوفته جهت آنکه قوت او زود
به تحلیل میرود و خوب و بد او متمیز نمیشود و همچنین شرطها که در جمیع و حراست عقاقیر آورده شده
در اینجا نیز ملحوظ دارند قسم دوم از شروط آن است که متعلق باستعمال باشد و در آن نیز چند
شرط است اول آنکه این بیخ چنانکه مذکور شد بعضی سبک باشد و بعضی سنگین و آن را
بکار برند پاره پاره کنند به مثل یک کاغذی و اندکی از آن کنده تا حاصل چنان نماید که مرتبه
اول در جوشانیدن طبخ استفراغ تمام قوت او نموده باشد و آن قدر قوت در آن نمانده
باشد که در مرتبه ثانیه که مطبوخ شود میان او و بیخ کهنه فرقی نباشد بلکه فرق باشد که در چوب
بیخ کهنه فی الجمله قوتی هست و در مثل این [illegible] است که میکوبند او را و بقدر جو و نخود و باقلا خورد
می‌کنند و این بد نیست مادام که مانند آرد و ریزه نشود و اگر بشود آن را ابدال کنند بوزن آن بیخی
که بطریق مذکور باشد بسبب آنکه آنچه مانند آرد شده در و چند مضرت است یکی آنکه در و قوتی نمانده برای
طبخ ثانیه و دیگر آنکه بعضی از اجزای او با آب مشروب داخل میشود و در آن نیز چند مضرت است
یکی آنکه کم میشود برای طبخ ثانیه دوم آنکه قوت او در طبخ اولی زیاده از قدر مطلوب میشود و همچنانکه
تقلیل خوب نیست افراط نیز مضر است سوم آنکه آب را غلیظ میکند و در منافذ و مسالک دقیقه
نفوذ بر وجه مطلوب نمیکند چهارم آنکه او نیز در بعضی مجاری میماند و احتمال سده پیدا دارد و دیگر
آنکه چون در مقدار کمتر از باقی اجزا است تاثیر و انفعال او از حرارت طبخ و غیر آن مشابه
نخواهد بود و پس در تاثیر با دیگر اجزا مساوی نخواهد بود و شرط دیگر از قسم دوم وزن معین
است بدستور مذکور که بتجربه بصحت رسیده که مادون آن غیر موثر و مافوق آن مضر است

سوم آنکه طبخ آب که اگر سفوف سازند و یا معجون کنند و یا غیر آن و یا آنکه بدستوریکه بعد ازین می آید ترتیب
یافته باشد خاصیت مطلوبه از و بفعل نمی آید و تعین آب در میان مایعات بواسطه آن است که قابل
همه قوتها است و منافات با هیچ قوتی ندارد و مألوف همه طبایع است چهارم تعین وزن آب جهت آنکه
زیاده بران موجب ضعف یا ابطال قوت او میشود و کمتر ازان موجب غلظ قوام و تاثیر آن زیاده
از حد مطلوب و تجربه درین امور شاهد عدل حکم و صدق است پنجم پوشیدن او در وقت جوشیدن
تا آنچه که حامل قوت اوست بیرون نرود و نقصان قوت او لازم نیاید ششم آنکه جوشیدن
تا حد معین و آن کمتر از ثلث است که استیفای استخراج قوت او چنانچه مطلوب است بشود هفتم آنکه
بخار او در وقت سر دیگ بر داشتن و دیگ را زیر لحاف بردن میباید که در روی و گلوی او
بر آید هشتم آنکه آن بخار که بعبث بیرون آید ضایع نشود و هم برای مصلحتی صرف شود و آن این
است که بخار که بسیار از قوت دوا با اوست بعضی در بیرون بدن تفتیح مسام کند و رطوباتیکه
بواسطه حرارت بخار ذوبان و سیلان پیدا کرده از مسام بیرون آید و همچنین بدماغ از ممر تنفس
و استنشاق و پر شدن سر و روی اثر کلی میکند و رطوبات غلیظه که در دماغ است میگدازد و در سینه
و شش و آلات تنفس اثر عظیم میکند حاصل آنکه آن بخار در ظاهر و باطن بدن تاثیر قوی میکند و رطوبات
را تحلیل مے برد اما تاثیر او در اعالی بدن زیاده است از آنکه در اسافل جهت آنکه بالطبع صعود بخار
بجانب بالا است و در تنفس سینه بالای بدن متاثر میشود نهم آنکه از آن آب بمقداریکه بخار او بیرون
آمده باشد و حرارت او هنوز فاتر نشده باشد یک پیاله و نیم بیاشامد بعد از تصفیه تا این آب بحرارت
بالفعل و بالقوه آنچه بخار در جوف اعلی اندکم کرده باشند این در جوف اسفل اضعاف مضاعفه
آن بکند در عروق ماساریقا نیز نفوذ کرده تفتیح آنها کند و در جگر همچنین و از آنجا از مجاری جوف
باعضا رساند و آنچه مذکور شد از منافع و فواید بفعل آید دهم آنکه بقیه آن آب را دو نصف کنند
نصف صباح تا پیشین و نصف پیشین تا شب جرعه جرعه بجای آب بیاشامند یازدهم آنکه ازین آب
قدری در دیگ طعام و در شربتها بلکه در ابریق آب طهارت کنند تا از همه جهتی در بدن اثری
ازین آب حادث شود دوازدهم آنکه استعمال اطعمه ماکولات او بی نمک باشد جهت آنکه در نمک تصلیب
اعضا و تجفیف رطوبات است و این معنی منافی افعال این بیخ است چنانچه مذکور شد سیزدهم

آنکه آنست که از خوردن ترشیها و لبنیات و همه طعامها بغیر از چیزی چند که مجوز است احتراز
کنند و سبب آن حاجت به تفصیل ندارد چهاردهم آنکه احتراز کنند از مباشرت مطلقا و سبب
آن نیز معلوم است پانزدهم از اعراض نفسانی مثل غم و هم و غضب محترز باشند و امری که مفضی
بیکی از آنها باشد مثل غضب به بعض احوال و وجه آن بر خبیر بصیر مخفی و مستور نیست شانزدهم از
حرکات عنیفه مجملا و از جمیع چیزهائی که حافظ صحت را می باید مرعی دارد و شارب این دوا نیز می باید که
آنها را مرعی دارد هفدهم خشک کردن بیخ جوشانیده است و آن چنان است که در سایه خشک کنند
و رطوبات او را بالکلیه نشف کنند تا از تعفین محفوظ باشد و اگر زمستان یا هوای نمناک باشد
بآفتاب یا حرارت آتش ملایم خشک کنند و در کیسه یا در کاغذی کنند و بر آن بنویسند که بیخ
روز فلان تا بیست روز و روز بیست و یکم از سر گیرد اول بیخ جوشانیده روز اول و روز
چهلم بیخ جوشانیده روز بیستم هژدهم این بیخهای دوبار جوشانیده را بدستور مذکور خشک ساختن
و حاجت آن نیست که مفرد باشد بلکه همه را یکجا با هم میتوانند کرد اما در خشک کردن مبالغه باید
کرد نوزدهم آنست که اندرین بیخ جا حلوای به پزند یا داخل زرفت نموده بر سر قروح نهند یا
خشک کرده بر جراحت افشانند بیستم آنکه وقت خوردن و عرق کردن تغیر جامه نکنند و بحمام
نروند جهت آنکه در بخاریکه در بیرون بدن تاثیر کرده قوتی از و در بدن و جامه میماند از دوام
ملاقات تاثیر عظیم حاصل میشود و اگر این شسته شود اثر آن باطل میگردد و رطوبات بدنی بواسطه
طول تاثیر قوت و حرارت غریزی تاثیری هست که کمتر از تاثیر قوت دوا نیست و ازین است
که تا بحدی مبالغه نموده اند که دست و روی را بآب خالص نشویند بیست و یکم آنکه بدن را
از هوای سرد نگهدارند خاصه در زمانیکه مسام بدن بواسطه تعرق منفتح شده باشد که درین
هنگام برودت هوا در اقاصی بدن نفوذ کند و آن تحلیل و تلیین مطلوب است بفعل آید بفعل نمی
آید و دیگر مضرتهای کلیه رو بترکیب نماید و واضح باشد که تغیر بدن در حرارت و برودت موجب
وهن ترکیب بدن میشود و تخلخل و تکاثف متعاقب بی تدریج خلل عظیم میرساند و قیاس این گرم کردن
بشب و در آب سرد انداختن باید کرد که بعد از آن که این را مکرر کنند باندک سعی منفتح میشود
با وجود صلابت قوی که او را هست پس واجب است که بعد از تعریق توقف تمام کنند تا بدن

بحالت اصلی عود نماید بعد از ان اگر تردد اندک نماید روا است بهیت دوم آنکه بگذارند که آب یخ
که مدار شرب و شربت بر آن است سخت سرد شود که موجب حدوث قولنجی یا وجعی قوی در اندرون
شود بهیت سوم از امور یکه محدث مرض باشد خاصه مرضیکه منافی باشد خاصه تنهائیکه بحسب ضرورت
معالجه او را مقدم باید داشت استعمال چیزی چند باید کرد که موافق صحت و غرض مطلوب باشد
و رفع این چنین غائله کند

فصل در بیان تفاوت امزجه در خوردن این دوا

مخفی نماند که مزاجیکه برودت و یبوست بر و غالب است خاصه که در آخر سن شباب و اول کهولت
باشد انتفاع او ازین دوا اتم و ابلغ است و اطفال بواسطه غلبه رطوبت اصلیه و مشایخ
بواسطه رطوبات فضلیه ازین دوا کمتر منتفع میشوند مگر مزاج اصلی ایشان بواسطه مرض تغیر
یافته باشد که این هنگام محتمل است که بسیار بایشان برسد خاصه کسانیکه در آخر سن صبا و اول
شباب باشند و بواسطه امراض سوداویه قریب بدق شیخوخه حاصل کرده که ایشان
میتوانند بود که بسیار منتفع شوند و اما مشایخ با آنکه رطوبت فضلیه ایشان بواسطه عارضی برطرف
شود و دق شیخوخه ایشان برطرف گردد و بصلاح آمدن ایشان بواسطه انحطاط قوی دور است
و چند کس را دیدم از پیران که بواسطه خوردن این دوا اول نوبت حبس بول شد بواسطه
آن که رطوباتیکه منجذب در عروق ایشان باعضای ایشان میشود بواسطه ضعف قوت تمام
بعروق مندفع نمیشود و بجانب گرده و مثانه می آید و چون در طی مسافت طویل مختلط با اخلاط
غلیظه میشود و بواسطه کثرت و غلظت قوت ایشان از دفع آن عاجز میباشد حبس بول میشود
و بعد از تحمل بسیار خطرهای شدید مشاهده میشود و اما تقطیر البول بواسطه ضعف ماسکه
پیدا میشد و بهیچ وجه مندفع نمیشد و بعد ازین بسیاری نمیگذشت که از بیم میگذشت و ایشان را
از چیزهای که بی اختیار اتفاق افتاده وزیدن باد شمال بود با وجود آنکه در میان تابستان
بود که او دخل کلی در حبس ایشان بود و می پندارم که اگر بجانب مثانه عود نمیکرد در اعضا می ماند
و موجب استسقا میشد و اما امزجه بارده رطبه که بلغم و مائیت در و غالب باشد این دوا را در و
ضرر بسیار است بجهت آنکه حرارت ضعیفه او در آن مزاج تاثیری ندارد و در رطوبت او ضرر بسیار
میرساند و اما در مزاج صفراوی نفع فی الجمله دارد و جه اصلاح آن مزاج میکند و حرارت او را مشتعل

نمیسازد بلکه صورت وحدت او را میشکند و در او اعتدالی و قوتی احداث میکند و اما در دموی مزاج
نیز خالی از ضرری نیست اگر گویند حفظ صحت بمثل است و چنانچه گذشت غالب در طبع او حرارت و رطوبت
است پس نباید که دموی مزاجان صحیح را این دوا بسیار مفید باشد گوییم که این دوا بواسطهٔ دوا
مشابه طبیعت دم بلکه طبیعت سائر اعضا نمی شود بلکه احداث کیفیتی می کند ورای آنچه بدان
راست پس دم را از حرارت و رطوبتی که موجب اعتدال اوست بیرون می آورد و بدرجه
بالاتر از آن میرساند که مرتبهٔ افراط است و برین قیاس با جمیع اخلاط و سائر اجزای بدن پس مشابه
کیفیت بدن نخواهد شد بلکه غالب بر کیفیتی بدنی و خلطی خواهد بود و در طی این کلام حکم بر آنکه
موافق دموی مزاج نیست ظاهر شد اما اختیار اوقات فصول در شرب این دوا بدانکه
بهترین اوقات شرب این دوا وسط بهار است و اوایل خریف بالطرفین صیف گذشته آن
در اول ربیع و اول خریف شود و بدترین اوقات آنست که برودت هوا تکثیف مسام
نماید و ظاهر قیاس عقل مقتضی آنست که اسنان و امزجه و فصول و بلدان متساوی الاقدام
باشند در استعمال دوا لیکن بنظر تحقیق چنان ظاهر می شود که اسنان متساوی باشند
چنانچه گذشت و فصول و بلدان برابر باشند

فصل در مقدمات خوردن آن

جمهور بر آنند که قبل از استعمال آن اسهال اخلاط فاسده بلکه اسهال خلطی که سبب
مرض است بکنند تا آنچه بماند اندک باشد و این نهج در اصلاح و دفع آن قوی باشد و طبیب
لبیب بتعیین منضج و مسهل و تلیین در خور هر مرض و مزاج و اسنان است و اما طریقهٔ آن
علی سبیل التمثیل بیاوریم که اگر آن نهج را معمول دارند شفا و صحت مقارن افتد از آن جمله
هرگاه که جهت قروح و نواصیر که از آبلهٔ فرنگ پیدا شده باشد و بند منضجات آن مرکب
از پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه گاوزبان بادرنجبویه انجیر آلوی بخارائی مویز منقی بنفشه
عناب اصل السوس تخم کاسنی بیخ کاسنی تخم خیارین گلقند آفتابی ترنجبین و مسهلاتی
که در مطبوخ داخل میشود تربد و افتیمون و بسفایج و مانند اینها زود تر داخل کنند تا هرچه
بود ما فیه ما نضج باید اینها اخراج کنند و کمتر نمایند تا هم نضج قلیل باقی اسهل باشد و هم دفع آن
آسان تر و ادخال اهلیلجین در اول مرتبه جهت آن هست تا فائده آن بیشتر بظهور رسد و آن

عمده اند در تصفیه دم و تقویت اعضای غذا که بواسطه ارخای ادویه منضجه سست شده باشند
و بواسطه انصباب مواد فاسده در احشا ضعف یافته تلافی کنند و دیگر مقاصد که تبیین آنها مستلزم
تطویل کلام باشد و این ادویه را تا روز چهارم معمول دارند و در پنجم مضاعف با نها سناء مکی
پنج مثقال تا هفت مثقال داخل کنند و چون رافع اکثر مضار سناء مکی گل سرخ است
و فی الجمله اسهالی بسبیل عصر میکند سه مثقال داخل کنند و کسی را ندیده ام که استعمال
سناء مکی بی گل کرده باشد و اگر طبیعت لین چندان پیدا نکند گاه باشد که روز ششم و هفتم
نیز داخل کنند جهت اصلاح جگر گاهی از نیم مثقال تا دو مثقال ریوند چینی در جلاب اگر بدهند
نفع کلی دهد و روز ششم یا هفتم یا هشتم علی سبیل الاحتیاج جلاب ضعیف مشتمل بر بعضی از ادویه منضجه
بدهند و اگر حاجت باشد استراحت فرمایند و روز آخر ایارج فیقرا و غاریقون و ریوند چینی
و تربد سفید از هر یک نیم درم و شحم الحنظل نیم دانگ و محموده یک دانگ و نیم و صبر مغسول نیم درم و مصطکی
و سنبل و کتیرا و نمک هندی از هر یک دو نخود بدهند و ده مثقال شراب بنفشه وقت سحر بدهند
و بعضی از اطبا مثل صاحب معالجات بقراطیه در جمع میان صبر و غاریقون امتناع مینمایند
بنا بر این اگر احتیاط کنند غاریقون داخل نکنند بواسطه آنکه در ایارج فیقرا صبر هست و بعوض
آن حجر ارمنی بوزن آن داخل کنند میشاید **فصل در ترتیب خوردن بیخ چینی** میباید
که بستانند از دو صد و پنجاه مثقال زرکی و آن شش دانگ است و صد و شصت مثقال عطار می تبریزی
ابریشمی که هر مثقال از آن پنج دانگ باشد آنرا به بیست و یک حصه کنند و هر روز حصه امثال باقلا
و کوچک تر خرد کنند و در یک من و نیم آب بوزن تبریز بجوشانند تا به نصف آید و در بعضی نسخ
آمده در ده من آب بجوشانند تا به سه چهار یک آید و بعد از آنکه پخته شود بر بالای دیگ استاده
سر دیگ را بر دارد تا بخار بر روی و گلوی او برآید یا آنکه چنانکه در دیگ هست پیش خود نهد
و لحافی بر سر کشد و سر دیگ را محاذی روی و سر خود بگشاید تا عرق تمام بکند و گاه گاه دهن
وا کند و نفس بکشد هم از دهن و هم از بینی که بخار خوب باندرون برسد و بعد از آن صاف
کرده دو پیاله از آن بخورد و بعضی گفته اند که یک پیاله و نیم بیاشامد و تتمه آنرا در آن
شبانه روز بخورد و آب دیگر نخورد و دست و روی خود را هم بدان آب بشوید و در وقت

کردن میباید که دو دانگ سنگین و دو دانگ سبک باشد هر روزی مقدار هفت و نیم مثقال که
دو دانگ میشود تخمینا و تخمینا جهت آن گفتیم که فی الحقیقه از دو دانگ کمتر میشود و بعد از آن در
دیگ سفالین پاک شسته کنند و آب بوزن مذکور در و ریزند و دیگ دیگر بر سر او نهند سر
تنگ و اطراف انرا بخمیر بگیرند بعد از آن بر آتش نهند و بجوشانند و میباید که از هیچ طرف محل تنفس
نداشته باشد که بخار بیرون رود و همچنان سر بسته شب بلحاف بر بندند و سرش بگشایند
و نوعی کنند که بخار بر سر و رو برسد و همین هیچی که یک بار جوشانیده باشند بار دیگر بجوشانند
بهمین طریق تا چهل و دو روز تمام شود و پرهیز نمایند از لبنیات و حموضات و بقول و سبزیها
و میوها و نمک و آب و غیر از نانی بی نمک و برنج و مرغ بی نمک نخورند و از هوا اجتناب نمایند و
شربت قند یا نبات بخورند و در طعام دارچینی بخورند و گوشت بره کباب هم میتوان خورد
و درین مدت اصلا مباشرت نباید کرد و تبدیل لباس و غصه و غم ننمایند و بحمام نباید رفت
و آخر روز چهل و دوم بحمام روند و در نسخه اصل مذکور است هر مرض که خورند الله سبحانه تعالی
شفا میبخشد و تفصیل مذکور سابق واقع است و در بعضی نسخ آمده که تا بیست و یک روز هر
روز هشت مثقال بجوشانند تا یکصد و شصت مثقال باشد و این چون مشتمل بمقدار
اکثر بواسطه احتیاط است بهتر است و کسانی که سه صد مثقال استعمال مینمایند اگرچه مشتمل بر احتیاط
است اما مستلزم افراط است **فصل در استعمال این هیچ بغیر طریق مذکور** معلوم
باشد که بعضی چوب چینی دوباره جوشانیده را خشک میکنند و میکوبند و داخل حلوای آرد
و روغن میکنند و میخورند اما عجب است که بعد از دوباره طبخ و تخفیف در او قوتی مانده باشد
و اگر بخورند وارد و روغن فقط بخورند و این چنین چیزی در آن نکنند و بعوض آن دارچینی
کنند اولی خواهد بود و حلوا بقند سازند و اگر حلوا بآرد برنج سازند بهتر است چرا که غلظت و
تشدید آن کمتر است و اگر با قند و یا عسل ترکیب کنند و مانند معجون و شربت بکار دارند بسی دارو
بسیار مردم باشند که فواید این دوا ایشان را حاصل نشود اما تاب مشقت و پرهیز ندارند و دوا را
ندارند این وزن مذکور را کوفته بخته سفوف میکنند و شنیدیم و ندیدیم که یکی انتفاع
حاصل شده باشد اما اگر بکوبند و بحسب مصلحت هر مرض با بعضی ادویه ترکیب ساخته

مقوم و مسہل معجون سازند و ہر روز قدری بخورند و غذا و پرہیز مقرر معمول دارند اگر
تمام منافع آنرا نیابند بعضی ازانہا لا محالہ حاصل شود انشاء اللہ تعالی تمت الرسالۃ و اما آنچہ
حکیم ہاشم طہرانی در رسالہ خود طریق استعمال آنرا نوشتہ این است کہ ملاحظہ نمایند
قبل از شروع اگر بدن محتاج بہ فصد و تنقیہ باشد فصد و تنقیہ آن ضرور است بدانکہ ہرگاہ خون
فاسد باز آید در بدن بسیار و از علامات آن ظاہر باشد بقدر فساد و زیادتی بنیہ و قوت حال
مریض اولا آن خون را دفع باید نمود و اگر خون بسیار غلیظ و کثیف باشد و از فصد رقیق آن
دفع گردد و بقیہ غلیظ تر شود بعد از چند روز از خوردن این دوا یا در اثنای منضج کہ قوام خون
باعتدال مایل گردد فصد نمایند زیرا کہ قطع نظر از قیاس و دلیل مکرر تجربہ شدہ کہ با وجود فساد و زیادتی
خون این دوا نفع نکردہ بلکہ ضرر کلی از و ناشی شدہ و گاہ باشد کہ با وجود فصد در اثنای چوب چینی
بفصد دیگر محتاج شوند با وجود احتیاج تامل نہ نمودہ بفصد مبادرت نمایند و ہمچنین است حال
تنقیہ و بقول جمعی کہ میگویند در اثنای این دوا فصد و تنقیہ مناسب نیست اعتنا نہ نمایند و چون
مادہ مرض آتشک از سوداویت و کثافت خالی نیست بہتر آن است کہ در اوائل این مرض یا در
اثنای منضج یا چوب چینی کہ قوام خون را اعتدال حاصل میشود فصد نمایند و در امراض سوداویہ
و مزمنہ رگ را گشادہ بندند و لحظہ بلحظہ دہن رگ را بانگشت بگیرند تا طبیعت خون غلیظ فاسد را
بموضع فصد نزدیک سازد چہ اہتمام طبیعت در دفع مواد فاسدہ و حفظ صالح بسیار است و این
معنی موجب عدم عروض ضعف و غشی نیز است لہذا اکثر اوقات اطبا بنابرین منافع برین
نہج و دستور امر بفصد میفرمایند خصوص در حالتی کہ گمان ضعف و غشی باشد و تمامی مراتب مذکورہ
از ضرورۃ فصد و مقدار فصد قبل از منضج و چوب چینی در آتشک و سایر امراض مقدار کم نمودن خون
منوط برای و حدس طبیب است کہ از نبض و بشرہ و قارورہ و سایر علامات استنباط حکم مینمایند
و از ملاحظہ قارورہ بہتر ظاہر میشود و ہمچنین ہرگاہ اخلاط فاسدہ در بدن بسیار باشد اخراج خلطی
کہ سبب آن مرض باشد لازم و ضرور است تا بسبب تنقیہ قدری از خلط فاسد دفع و کم شدہ در اصلاح
و دفع باقی بطریق تلیین و تحلیل و سیلان از راہ بخار و عرق و بول و ادرار اثر این دوا قوی
و ظاہر گردد و آنچہ بعضی را اعتقاد این است کہ فصد و تنقیہ اصلا نباید و موجب ضعف میشود و غرض

ازین دوا که تقویت حرارت غریزی و قوتهاست حاصل میشود از صواب دور است چه هرگاه
اخلاط فاسد در بدن بسیار باشد و چوب چینی مادهای فاسده ساکن را به تلیین و ترقیق سیلان
حرکت دهد و بر دفع تمامی قادر نشود بعضی را بعرق و بخار و ادرار دفع کند و بعضی دیگر باعضای
رئیسه یا شریفه یا ضعیفه ریخته شود موجب ضرر و خطر بلکه هلاک میشود مگر آنکه قدر اخلاط فاسد
قلیل باشد که بچوب چینی دفع گردد یا آنکه مریض ضعیف باشد و تاب تنقیه نداشته باشد یا آنکه غرض
از چوب چینی دفع مرض مادی نباشد بلکه ترطیب و تبرید یا تقویت قوی و حرارت غریزی باشد
که درین حالات تنقیه ضرور نیست بلکه مضر است پس خلاصهٔ کلام در باب فصد و تنقیه آنست
که اگر خون یا اخلاط فاسد بسیاری در بدن باشد بدون دفع آنها چوب چینی نفع نمی نماید و ضرر
میرساند و فصد و تنقیه لازم است مگر در حالات و شقوقیکه بیان شد که از فصد و تنقیه ضرر میرسد
و گاه باشد که سبب تلف و هلاک شود و اگرچه تعیین منضج و مسهل در خور هر مزاجی و مرضی و
بنیهٔ و شخصی بر طبیب لبیب سهل و آسان است اما بنا بر آنکه این رساله در هر باب تمام باشد طریق تنقیه
بر سبیل اجمال بجهت ابدان و امراض متوسطه و مواد مختلفه بیان مینماید که هرگاه بدان نهج و
قانون و دستور عمل نمایند حق سبحانه تعالی مقارن آن شفای کرامت فرماید چنانچه اگر ماده
صفراویت داشته باشد دو روز هر روز منضجی از بنفشه و گل نیلوفر و تخم خطمی و خبازی
و اصل السوس و تخم کاسنی و بیخ کاسنی از هر یک دو مثقال تمر هندی هفت مثقال ترنجبین
و شیرخشت از هر یک ده مثقال بدستور معمول خیسانیده و جوشانیده صاف نموده میل
نمایند و روز سوم باضافهٔ سنای مکی چهار مثقال گل سرخ دو مثقال مغز خیار چنبر دو مثقال
روغن بادام دو مثقال بنوشند و روز چهارم دوای روز سوم را باضافهٔ پوست هلیلهٔ
زرد پنج مثقال تربد سفید بروغن بادام چرب کرده خراشیده دو مثقال میل فرمایند اگرچه
مشهور این است که تربد مسهل بلغم است اما نزد مجربین محقق است که طبیخ او مسهل صفرا
و جرمش مسهل بلغم است و روز پنجم راحت نموده سحر روز ششم حبی از ریوند چینی یک
مثقال پوست هلیلهٔ زرد دو مثقال سقمونیای مشوی یک دانگ مثقال حب ساخته فرو برند و
فنجانی آب نیم گرم از عقب آن بنوشند بعد از دو ساعت منضج روز اول را بدستور میل نمایند

وغذا اگر در قبل از تنقیه و دو روز بعد قیمه شوربا یا گوشت خروس بچه یا بره نمایند و در ایام منضج
و مسهل نخود آب و اگر مانعی از ترشی نباشد قبل از منضج و ایام منضج و یکروز بعد از فراغ تمرهندی
ترشی و لیموی شیرین بسازند و اگر ضعف باشد شربتی از عرق بید و بیدمشک که بسیار شیرین نباشد
نیز میتوانند خورد و دوم از فراغ بحمام میتوانند رفت و پارچه نانی با مربای زرشک یا آلو یا گیلاس نیز
شربت های ترش مثل شربت فواکه ترش یا سکنجبین سفرجلی بخورند و اگر ماده بلغمیه داشته باشد سه روز
هر روز منضج بلغمی اذخر پرسیاوشان اصل السوس بیخ کرفس افسنتین رومی زوفا بیخ رازیانه انیسون تخم کاسنی
عنب الثعلب از هر یک دو مثقال انجیر زرد پنج عدد مویز دانه بیرون کرده ده مثقال شربت زوفا هفت
مثقال گلقند آفتابی ده مثقال بنوشند و روز چهارم با اضافه هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هر یک چهار
مثقال ایارج سیاه دو مثقال میل نمایند و اگر ضعفی باشد راحت نمایند والا روز پنجم باز منضج روز
اول را بدستور و مسهل روز ششم حب از ایارج فیقرا پوست هلیله کابلی از هر یک یکمثقال
تربد سفید نیم مثقال غاریقون دو دانگ مثقال شحم حنظل یک دانگ مثقال حب ساخته فرو برده
و از عقب آن فنجانی آب نیم گرم بنوشند و اگر تنقیه کامل از این دوا حاصل نشده باشد
یکروز استراحت نموده روز دیگر باز منضج روز اول و روز دیگر بعد از آن حب مذکور را
بدستور بنوشند و اگر در اعضا درد و وجع باشد سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره از هر یک
دو مثقال اضافه منضج و مسهل نمایند و غذا دو روز قبل و دو روز بعد و ایام راحت قیمه شوربا با آلو
تغلی و شیشک و هیل و دارچینی و قرنفل و زعفران نمایند و ایام منضج و مسهل نخود آب
و روزهای آخر شربت قند با گلاب و عرق بیدمشک و تخم ریحان موافق و مناسب است و اگر ماده
مرض سوداویت داشته باشد سه روز هر روز منضج از گاوزبان بادرنجبویه شاهتره سپستان
اسطوخودوس اصل السوس بیخ کاسنی افتیمون رومی از هر یک دو مثقال انجیر
زرد پنج عدد شربت اسطوخودوس ده مثقال بنوشند و روز چهارم با اضافه
بسفایج فستقی هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از هر یک سه مثقال اضافه نموده میل نمایند و روز
پنجم بدستور منضج روز اول و روز ششم مسهل روز چهارم را بنوشند و روز هفتم استراحت
نموده مسهل روز هشتم حب از ایارج فیقرا پوست هلیله کابلی از هر یک یکمثقال حجر ارمنی مغسول

لاجورد مغسول غاریقون از هر یک دو دانگ مثقال افتیمون رومی نیم مثقال حب ساخته فرو برند و فنجانی
آب نیم گرم از عقب آن بنوشند و اگر تنقیه کامله ازین ادویه نشده باشد یک روز راحت نموده باز
منضج روز اول را میل نموده روز دیگر حب آن بدستور بنوشند و غذا و شربت بدستور سابق است
و هرگاه ضعفی باشد بقدر چهار مثقال شربت گاوزبان یا عرق گاوزبان و بیدمشک میل نمایند
و بعد از فراغ از تنقیه هر ماده تا چند روز تقلیل و تلطیف در غذا ضرور و لازم است تا بدنی که از
خلط فاسد پاک شده از امتلای اغذیه تولید خلط فاسدی در وی بزودی نشود و چه درین وقت تولید
خلط فاسد بیشتر میشود و این بود منضجات و مسهلات مناسبه مواد صفراویه و بلغمیه و سوداویه ابدان
و امراض متوسط که معمول و مجرب فقیر است هرگاه ماده مرض بیشتر یا کمتر باشد یا مرض کهنه
که سبب آن امتلاء و خلط باشد یا مزاج و بنیه قوی تر یا ضعیف تر باشند بحدس صائب و رای
ثاقب قدر ادویه منضجه و مسهله در مقدار خوراک آن زیاده و کم و مدت منضج و مسهل را بیشتر یا کمتر
نموده دواهای هر خلطی را با دواهای خلط دیگر که ممازج او باشد ترکیب دهند تا غرض و مقصود
حاصل شده عرض و مرض بالکلیه دفع شود و اما آنچه در بیان دستور خوردن بیخ چینی
بطریق عرق نقابون معمول مشهور از مقدار خوراک و قدر آب و مقدار جوشانیدن و مدت
خوردن و بعرق نشستن پرهیز و غیره با ترتیب آنچه در صدر ذکر یافت بیان نموده اند لهذا اختصار
ذکر آن نکرده و اما آنچه معمول ایشان است بیان مینماید **فصل** بدانکه دستوری که در باب خوردن
این دوا از قدر شربت هر روز و مقدار خوراک و مدت آشامیدن و جوشانیدن با آب بوزن
معین و رسیدن بقدر مقرر بیان نموده و در رسائل مذکور و مسطور است شاید با بدان و امراض
و امزجه باشد که بحد اعتدال و واسطه در ضعف و قوت و شدت و خفت و حرارت و برودت باشند
والا در تمامی امراض و امزجه و ابدان و اشخاص مختلفه این دستور از جاده صواب دور و منحرف
مینماید زیراکه موافق قانون کلی قدر شربت و مدت شربت و مقدار آب و سایر شروط و مقدمات
آنچه مذکور شد فراخور مزاج و بنیه و مرض و نسخه و سایر حالات است گاه باشد که مزاجی بسیار
ضعیف باشد و قدر هشت مثقال ضرر رساند و کمتر نافع باشد چنانچه به تجربه ظاهر شده و قیاس
نیز دلالت دارد زیراکه تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن است در دوا و اخراج قوت او بسی گاه

زیاده از مقدار می باشد که بدن در رو تواند تا تاثیر شود اثری نخواهد داشت چنانچه اگر سقمونیا بمقدار
دانگی دهند اسهال بسیار میکند و اگر زیاده باشد اصلا اسهال نمی نماید پس صواب آن است
که اولا قدری کمی داده و بتدریج اضافه سازد و گاهی نیز برعکس است که در مزاج و بنیه قوی قدری
کم را اثری نیست و از قدر زیاده کمال انتفاع میباید در بیوقت شاید هر روز تا ده دوازده مثقال توان
داد و بسا باشد که مرض صعب نباشد و نیم خوراک کافی باشد و این نیم خوراک نیز بعضی اوقات
اتفاق می افتد باید که در عرض شانزده روز میل نماید و گاهی نیز در عرض هفت و هشت روز و هرگاه
صعب شدید باشد محتاج بخوردن دو خوراک میشود و یک خوراک را نیز بعضی اوقات باید که در عرض
چهل روز و گاهی در عرض پانزده روز و شانزده روز میل نماید و همچنین قدر آب و جوشانیدن
نیز مختلف میگردد و در مزاجهای حار خصوص که تشنگی غالب باشد قدر آب زیاده از دو من تبریزی
باید و کمتر از دستور مذکور باید جوشانید که مثلا نصف آب بماند تا وقت صرف و ضرورت نماید و در
مزاجهای بارد قدر آب را کمتر و بیشتر جوشانیدن که به ثلث یا بربع رسد و در اصل آب نیز مختلف
میگردد گاه باشد که در مزاجهای حار صفراوی و مزاجهای گرم باید که عرقهای سرد تنها مثل
عرق بید و بید مشک و نیلوفر و کاسنی داخل شوده و یا آب و عرق با یکدیگر ممزوج و در امراض
و امزجه سوداویه عرق گاوزبان یا بادرنجبویه یا شاهتره هر یک به تنهائی و یا از هر یک قدری
با یکدیگر ممزوج باید شود و در مزاجها و مرضهائی که سوداویت غالب نباشد و رطوبت زیادتی داشته
باشد گلاب یا عرق رازیانه یا عرق اذخر هر یک به تنهائی یا ممزوج باهم یا ممزوج با آب باید
مجملا در هیچ یک ازین ابواب بنابر اختلاف احوال و امزجه و امراض دستور کلی قرار نمی توان داد
و تعیین هر یک ازین مراتب در امراض و امزجه منوط برائی و حدس طبیب لبیب است اما بنابر
آنکه میخواهد که این رساله تمام باشد بر سبیل اجمال دستور خوردن این دوا البته طریق
که تجربه شوده مذکور میسازد و امید دارد که هرگاه موافق آن عمل میل نمایند حضرت حق سبحانه
تعالی بهاران آن صحت کامل و شفائی عاجل کرامت فرماید طریقه اولی که در ابدان و امراض
متوسط تجربه و داده شده آن است که یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم از چوب چینی موصوف
مذکور را در عرض بیست و یک روز بدستور مذکور سابق و بدین قانون میل نمایند هفت روز

اول هر روز هفت مثقال و هفتهٔ دیگر هر روز هفت مثقال و نیم و هفتهٔ آخر هر روز هشت مثقال و این
طریقه بحسب قیاس و تجربه بهتر از دستور مذکور است زیرا که از الفت و عادت طبیعت بدوائی
اثر او کمتر میشود پس اگر هر چند روز قدری اضافه نمایند که اثر او کم نشده قوی تر گردد بهتر باشد
لهذا اطبا چنین معالجه مرض هر چند روز از دوائی بدوائی رجوع و تغییر نسخه میکنند هر چند که هر دو در
آثار و منافع و مزاج بهم نزدیک باشند و یا آنکه قدری همان دوا را زیاده مینمایند و دستور
نشستن بعرق که بیان کرده قریب بقانون طریقهٔ اول است که بیان شد و گفته بنا بر این دستور
که قدر خوراک یکصد و پنجاه و هفت مثقال و نیم است در هفتهٔ اول که هفت مثقال میل میشود
قدر آب یکمن و سه چهار یک تبریزی که یکهزار و پنجاه مثقال باشد میباید که چندان بجوشد که سه صد و
نود و سه مثقال و چهار دانگ و نیم بماند که بازا هر مثقالی یکصد و پنجاه مثقال آب و آنچه
باقی می ماند پنجاه و شش مثقال و یک دانگ و نیم باشد و در هفتهٔ دوم که هفت مثقال و نیم خورده شود
قدر آب یکمن و سه چهار یک و یک تبریزی که یک هزار و دو صد و بیست و پنج مثقال و نیم خواهد بود
که از جوشانیدن چهار صد و بیست و یک مثقال و پنج دانگ و نخودی باقی نیز همان پنجاه و شش مثقال
و یک دانگ و نیم باشد و در هفتهٔ سوم که هشت مثقال خورده میشود همان دستور اول سابق
است که قدر آب دو من تبریزی است و آنچه باقی میماند سه چهار یک اما طریقهٔ ثانیه که مناسب و موافق
ابدان قویه و امراض صعبه است آن است که سه روز اول هر روز شش مثقال و سه روز دیگر
هفت مثقال و سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر نه مثقال و سه روز دیگر ده مثقال بدستور
مذکور جوشانیده میل نمایند و همه روزه یا یک روز در میان بعرق نشینند و بهتر آن است
که در سه چهار روز اول بعرق نه نشینند تا مسامات مفتوح و رطوبات رقیق و مواد مستعد
دفع بهم رسانند و اثنین قرار دهد عوض پانزده روز یکصد و بیست مثقال چوب چینی میل نمایند
و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از قدر ده مثقال اضافه ننساخته سه روز دیگر نه مثقال و
سه روز دیگر هشت مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال و سه روز دیگر شش مثقال میل نمایند
که مدت خوردن بیست و هفت یوم و قدر خوراک دویست و ده مثقال شود و باز اگر احتیاج
باقی باشد سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز چهار مثقال و سه روز سه مثقال و سه روز

دو مثقال بدستور میل دارید که مدت خوردن بیست و نه روز و قدر خوراک بدو بیست و پنجاه و
دو مثقال سه و قدر آب و مقدار جوشانیدن و آب تنها یا عرق تنها یا ممزوج با آب و سایر امر
بدستور نیست که سابقا بیان شد و در هر یک موافق حرارت و برودت و یبوست و رطوبت و
صفراویت و سوداویت مزاج بدان قانون عمل نمایند و در اوقاتی که قدر چوب چینی را کمتر
مینمایند که هر روز چهار و پنج مثقال میل میشود یا کمتر و آب آن وفا بضرورت نمی نماید از ثقل ایام
سابق که خوب خشک ساخته باشند و فسادی بآن راه نیافته باشد بقدر هر روز چهار پنج مثقال
را جوشانیده صاف نموده صرف نمایند و همچنین بعد از فراغ و چند روز که آب باید میل نشود اما دستور
سوم که مخصوص امزجه و ابدان ضعیفه است آنست که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر
پنج مثقال و سه روز دیگر شش مثقال و سه روز دیگر هفت مثقال میل نمایند که در عرض دوازده
یوم شصت و شش مثقال چوب چینی صرف شود و اگر احتیاج باقی باشد از هفت مثقال تجاوز
نشود و سه روز دیگر هر روز شش مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز
چهار مثقال و سه روز دیگر سه مثقال بدستور نوشتند که مدت خوردن بیست و چهار روز مقدار
چوب چینی صد و بست مثقال که دو قدر آب و جوشانیدن و تبدیل آب بعرقهای گرم و سرد
یا ممزوج ساختن آب و عرق با یکدیگر موعی است که مکرر بیان شود و اگر حرارت باشد قدر آب
یا عرق را کمتر و بیشتر بجوشانند غایت کمی آب آن است که بازاء هر مثقالی صد مثقال باشد و نهایت
جوشانیدن آنکه ربع او بماند چه کمتر ازین آب و زیاده برین جوشانیدن موجب غلظ قوام
آب چوب چینی میگردد و اگر حرارت مزاج غالب باشد قدر آب یا عرقهای سرد را بیشتر کنند
و کمتر بجوشانند و غایت زیادتی آب آن است که بازاء هر مثقالی دویست مثقال باشد و نهایت
کمتر جوشانیدن آن است که بنصف رسد چه زیاده برین قدر آب داخل ساختن و کمتر ازین جوشانیدن
سبب ضعف قوت آب این بیخ میشود و حد وسط مقدار آب و جوشانیدن ان است که مذکور
شد و اگر سوداویت بمزاج غالب باشد عرق گاوزبان و بادرنجبویه و اگر رطوبت غالب باشد
گلاب و عرق رازیانه الحاصل همان دستور که بیان شد سلوک نمایند و در این دستور نیز بهتر آن
است که تا چهار پنج روز به عرق نه نشینند و بقدر قوت و طاقت هر سه چهار روز یکبار بعرق نشینند زیراکه

اگر مفروض آنست که مزاج و بدن ضعیف است هرگاه چنین باشد تاب عرق بریده نخواهد بود و اشتهاست
تا اینجا بیان طریقه حکیم هاشم بود و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین آورده
که چوب چینی را چندین نهج استعمال میکنند بطریق قهوه و نقوع و حلوا و سفوف و معجون
و عرق مستقطر ازان و آنچه به تجربه رسیده دوای مفرده در منافع چون چوبچینی مشاهده
نگشته و دیده نشده و قسمی از اقسام استعمال آن چوب دیده نشده که موافقت بحالی
از احوال بدن انسان نداشته باشد با ملاحظه شرائط و آداب آن طریقه استعمال آن بطور
عرق بطریقه ایشان و طریقه حکیم ارزانی نیز قریب بطریقه اولی است که از حکیم میر عماد الدین
محمود است که از رساله اصل فرنگان اخذ نموده و خود به تجربه رسانیده اند الا آنکه میر محمد
مومن از هشت مثقال تا ده مثقال نوشته اند و طریقه حکیم میرزا قاضی قریب بطریقه
حکیم محمد هاشم است بلکه حکیم هاشم از ایشان اخذ نموده اند با تصرفات دیگر و همه خوب و مستحسن
است و هر یک بمزاجی و مرضی از قوت و ضعف و توسط و غیر آن موافق و حکیم میرزا قاضی
در رساله چوب چینی خود نوشته اند که در رساله حکما فرنگ موافق مشهور میان
خواص و عوام مسطور است که صد و پنجاه مثقال صیرفی شش دانگی ازین بیخ را باید
گرفت و به بیست و یک حصه باید کرد و هر روز یکحصه را استعمال باید نمود اما بخاطر این فقیر
رسید که در بعضی امراض چون قوی ضعیف باشد معلوم نیست که طبیعت تاب این مقدار
ازین بیخ داشته باشد و چون تاثیر دوا در بدن بعد از تاثیر بدن است در او پس اگر این بیخ
را زیاده از مقداری که بدن در او اثر تواند کرد استعمال نمایند این بیخ هم در بدن اثر نخواهد
کرد پس در این چنین مرض اندک بیخ استعمال باید نمود و هر چند در قوی های بدنی قوت
بهم رسد این بیخ را زیاده باید کرد پس کلیه خوب نباشد که چه مقدار ازین دوا در امراض استعمال
باید کرد و آخر به تجربه در مادهٔ بعضی کثیر به فقیر ظاهر شد که در بسیاری از امراض اگر
بدستور مشهور استعمال این بیخ نمایند اثر نمیکند و اگر بدستوری که گفتم بدهند نفع عظیم میکند
پس ظاهر شد که در همه امراض یکمقدار ازین بیخ که هفت مثقال و نیم باشد استعمال نمی باید کرد
پس حکیم طبیب در بعضی مرضها هر روز زیاده و کم باید کرد و در امراضیکه احتیاج نیست که هر روز

ازین بیخ را زیاده و کم کنند اگر در هفته اول هر روز هفت مثقال و در هفته دوم هر روز هشت
مثقال و نیم و در هفته آخر هر روز هشت مثقال استعمال نمایند اولی خواهد بود جهت آنکه هرچند
طبیعت الفت بدوا گیرد اثر دوا در وی کمتر میشود پس باید که هرچند روز اندکی ازین بیخ را
زیاده کنند تا اثر این بیخ کم نشود و اگر اوقات این بیخ را باین دستور داده ایم مجموع
هست و خوراک چوب چینی باین دستور صد و پنجاه و هفت و نیم مثقال میشود و در بعضی
رسالهای اطبای فرنگ یکصد و شصت مثقال مذکور است و در بعضی سه صد مثقال و
این در بیشتر مرضها افراط است و حکیم کمال الدین شیرازی نیز برین است که بیست
بخش کرده برای بیست روز هر حصه هشت مثقال است آنرا در دو من آب بوزن تبریز
بجوشانند چندانکه چهار یک بماند بدستور مقرر و بیاشامند بهمان نهج نوشته که ثقل
بیخ چینی را خشک نموده بیست و یک روز بکار برند بهمان نهج و اثقال این را نگهدارند که دوا
سر اقرب است و باقی شرایط و تدابیر به نهج مقرر مذکور است و حکیم میرزا قاضی نوشته
که مستعمل اهل تجربه آنست که هفت مثقال و نیم که مقدار اوسط است در یک من و نیم
آب بوزن تبریز بجوشانند تا بنصف آید و در بعضی نسخها مذکور است که در دو من
بسنگ تبریز بجوشانند تا به چهار یک رسد و در بعضی بلاد متعارف است که در سه من
آب بسنگ تبریز بجوشانند تا به نصف رسد اگر در بدن مائیت باشد و عطش نباشد آب را
کمتر داخل کنند و اگر مواد یابسه غلیظ باشد یا عطش بافراط داشته باشد آب را زیاد باید
کرد و اگر مقدار این بیخ را از هفت مثقال و نیم زیاده یا از و کمتر استعمال نمایند آب را بآن
نسبت زیاده و کم باید کرد و اگر آب وفا بعطش و طعام نکند بالضرورت آب را زیاده کنند
و بعد از اتمام یک روز بحمام روند و اگر وجعی باقی باشد روغن ناردین بر بدن طلا نمایند
بعد از آن داخل آب شوند و بدستور اول نمک را بیش از روز چهل و دوم در طعام داخل
نباید کرد و بدستور دوم بعد از یک هفته از اتمام این بیخ نمک را اندکی داخل کنند و هر روز قدری
زیاده کنند تا آنکه بعد از بیست روز بدستور اصحا نمک را داخل نمایند بعضی بعد از اربعین که از
ابتدای خوردن چوب چینی بگذرد تمام نمک بخورند و بعد از دو اربعین میوه ها توانند خورد و جماع هم

ندارد و بعد از سه اربعین ترشیها و سبزیها و لبنیات مضرت ندارد و اما هرچند از نیها را که
استعمال نمایند اثر این بیخ بیشتر خواهد بود و اما مطبوخ آن بطریقه مولوی
افندی احمد بن لطف الله رومی در رساله دوائیه جدیده خود که ترجمه از ترکی
بعربی نموده و اصل آن از فرنگ است و انشاء الله تعالی در خاتمه تمام آن رساله مذکور خواهد
شد و اینجا ترجمه آن بالاجمال می‌نماید آنست که نوشته این دوا را بانحاء مختلفه مثل مطبوخ
و معجون و سفوف و غیرها استعمال می‌نمایند و اشهر آنها مطبوخ آنست جهت آنکه الطف و سریع
النفوذتر از سائر تراکیب آنست و جرم آن ثقیل و در استعمال آب آن نیز چند طریق است
اشهر آنها آنست که از برای هر روز طبخ جدید نمایند جهت آنکه آب آن بسبب بقا تغیر و
متغیر میگردد و در اختیار روز آن سه مرتبه است بجهت قوت مرض و مریض مرتبه اولی
که علیا است آنست که بگیرند هر روز مقدار بیست و چهار درم از جید و مختار آن و ریزه ریزه
نموده و با مقدار یک مشت مویز سیاه هسته بیرون کرده و اگر از صنف کشمش یا
بهتر است و قلیلی اصل السوس مقشر و اندکی صندل سرخ و صندل سفید در شش رطل آب
گرم یک شبانه روز بخیسانند پس در دیگ گلی که اندرون آن لعابدار باشد سر آنرا به خمیر
وخمیر مستحکم نموده بآتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا به ثلث یعنی دو رطل برسد و امتحان آنرا
بطور متعارف نوشته اند از مقیاس بچوب و غیر آن پس فرو آورده و ردائی بر سر گرفته
مقدار پنجاه درم تا صد درم آنرا قدری نبات داخل کرده نیم گرم بیاشامند تا عرق شود
و وقت شام نیز بدستور و مراعات در تعریق هر دو وقت صبح و شام بقدر احتیاج ضرور
و حالت مرض و مریض است در شدت و ضعف مثلا اگر مزاج مریض و مرض قوی باشد هر دو
وقت الا یک وقت و در مدت زمان یک ثلث نیز بدستور مجدی که دیگر باعث ضعف و در
کمی بی فایده نباشد مرعی دارند و تتمه آب را صاف کرده اوقات دیگر نیم گرم بجای آب بیاشامند
و اثفال آنرا در شش رطل آب بدستور طبخ دهند تا به نصف رسد پس صاف نموده بمصرف
مشروب و مطعوم و غیرها رسانند و وجه داخل نمودن نبات و شیرینی آنست که دفع مخدو
زیادتی یبس آن نماید و نیز کبد بخوبی آنرا قبول کند و بند و دمی جذب نماید زیرا که کبد مشتاق

کثیر یست بمناسبت مزاج خود و نیز بسبب قوت جلای خود معین بر افعال چوب چینی گردد
و مرتبه ثانیه که وسطی ست آنست که هر روز مقدار پانزده درم را در شش رطل آب بدستور
طبخ دهند تا بدو رطل و بهمان مصرف رسانند و استعمال آن نیز و مرتبه ثالثه که ادنی ست
و مختار در جمیع مراتب و امزجه و اکثر امراض ست نزد حذاق متأخرین از اطبا و آن آنست که
هر روز مقدار ده درم آنرا در سه رطل آب طبخ نمایند تا بیک رطل رسد پس بدستور صرف
نمایند و عمل تا بهمان دستور بجای آب بیاشامند و در طبخ طعام و قهوه اگر معتاد بقهوه باشد
داخل نمایند و در باب تنقیه و پرهیز و اجتناب از آب سرد و هوا و نمک و غیرها بدستور مذکور بمتعارف
مشهور که ذکر یافت بیان نموده و لیکن مدت ایام را ذکر نکرده شاید بمتعارف مشهور که بیست
و یکروز تا چهل روز ست حواله نموده باشند و گفته که مزاج این دوا بنا بر قول صحیح معتدل قلیل
الحرارة یابس در درجه اولی ست و در آن رطوبتی ست موافق رطوبت غریزی حیوانی از این جهت
باعث تسمین بدن و لین ست و در آن قوت فادزهریه زائده شدیده بر ادویه دیگر هست بنا بر آن
دفع سمیت اخلاط فاسده نماید و مصفی و مسکن دم ست بالخاصیت و مقوی معده و کبد و
مفتح سده آن و سائر سدهای اعضا و مجاری ست و سائر امراض را به تفصیلی که ذکر یافت
سابق گفته نافع ست خصوصا امراض جلدیه را به تصرفات مناسبه از کمی و زیادتی مقدار شربات
و ترکیب نمودن با دویه لائقه هر مرض و وجه ابتدای ظهور شهرت آن چنین نوشته که پادشاهی
از پادشاهان نصاری ملقب بچارلس یعنی ملک الملوک مبتلا شد بمرض وجع مفاصل و تمکن و مزمن
شد آن مرض بحدیکه عاجز شدند اطبا از معالجه آن و بعد از زمانی طویل یکی از کم نامان اطبا از بلاد چین
این خشبه را آورده و معالجه آن پادشاه را بآن نموده و در زمان قلیلی مرض و بالکلیه زائل گردید
و شفا یافت پس اعتبار بهم رسانید آن دوا با نحای مختلفه و وجوه کثیره در امراض صعبه استعمال
شوند و یافتند آنرا نافع در کل و از آنجا در سنه نهصد و پنجاه هجری نبوی صلعم باطراف منتشر
گردید و شهرت یافت و بالفعل فرنگان از بلاد چین به بلاد روم و غیرها از راه دریا بمراکب
می آورند و از آنجا مسافران به بلاد عجم و غیرها می برند و از راه خشکی نیز از بلاد خطا و اطراف
چین می آورند و گفته آن بیخ درختی ست از قبیل نی و بیشتر بر کنارهای چشمهها و نهرهای

و بخاری آب می رود و سائر اوصاف و خواص جید و مختار آنرا چنانچه ذکر یافت نوشته این
بود خلاصه کلام ایشان در باب چوب چینی اما طریقه مستعمل اهل سلهت و کوهستان
آنجا که شخصی از سلهت آمده و به بعضی نجورانید که مذکور شده بود این است که تا مدت هفت روز
هر روز دو سه آثار تر تازه آنرا گرفته پارچه پارچه نموده در آب بسیاری که هشت و نه آثار
هندی باشد تخمینا در دیگ سفالی طبخ مینمود تا قریب بنصف میرسید و تمام شبانروز بر
اجاق بود و اندک آتش در زیر آن میسوخت و تا دو شبانروز بجای طعام و شراب
همان را صاف کرده نیم گرم میخورانید و غذای دیگر نمیداد و قوام آن آب مطبوخ اندک
غلیظ بود و در روز سوم قلیلی برنج در همان آب طبخ نموده بدون نمک میخورانید و بجای آب نیز از
همان آب مطبوخ نیم گرم در روز چهارم یک قطعه مرغ بچه را در همان آب بی نمک پخته مرقه آنرا
میداد و بعضی را گوشت بچه و تا هفت یوم بهمین نهج و گاهی قدری برنج نیز داخل آن مینمود و
از هوای سرد و نمک و آب و غیرها اجتناب می فرمود و روز هشتم یا نهم غسل فرموده میگفت
که برانید و تا بیست روز یا چهل روز روزی مقدار یک و سیر و یا کمتر از آن بتدریج همان دستور
طبخ شده بخورند و طعام کم نمک بخورند و میگفت در آتشک و جروح و قروح خبیثه مدت چهل
روز نمک مطلق نباید خورده شود و تا ده و پانزده و زیاده هم تا بیست روز بدستور آن هفت
روز باید که چوب چینی خورده شود و برای اوجاع مفاصل و تقویت باه سه بیخ دیگر که یکی را گند
هالی و گندوکی و موتهرا نیز نامند و آن بیخی است زرد تیره و تند بود و دیگر سفید بی بو و طعم که آنرا
ساهی پرچاندر و به بنگالی هتی گویند و دیگری سیاه بهن خشن قوی و مغز آن سفید شکری
رنگ باندک حلاوت و بی بو که آنرا اکورل و جهیلاو بنکهراج نیز نامند از هریک قدری نیز داخل
میکرد و برای تقویت بعضی اشخاص کهوتبی را نخعه کرده آلایش آنرا برآورده در آن دیگ می
انداخت که با چوب چینی طبخ یابد و از اهل سلهت و کوهستان آن شنیده شده که برای اکثر امراض
در آب جوشانده صاف کرده میخورند و بعضی در زیر آتش کرده قدری پخته برآورده نیز میخورند
و شفا می یابند ولیکن نمک را کم میخورند یا نمیخورند و بدانکه حکمای فرنگ به تنهائی مفرد و مرکبا
با عشبه مغربیه و صاصفراس و اصل السوس مساوی یا متفاوت بحسب احتیاج بطریق مطبوخ بدستور

مسطور وغیره استعمال مینمایند در امراض صعبه بے نمک و در غیر آن باندک نمک و اما طریقه
که اکثر معمول و مستعمل عم عالی مقدار محترم نواب حکیم الممالک علی نقیخان مخاطب بعلویخان
ثانی و والد ماجد جامع این اوراق قدس سرہما بود و این جامع اوراق نیز اکثر معمول دارد
هرچند طرق استعمال آنرا حد و حصر نیست زیراکه بحسب هر شخص شخص و مرض مرض باعتبار
جزئیات از ملاحظه سن و کیفیت مزاج شخص و مرض و سحنه و بلد و فصل وغیرها مختلف میباشد اما
در کلیات اکثر باید که قریب بهم باشند و هر مرتبه که استعمال کرده میشود البته باید که یکی از طرق
کلیه مقرره باشد بی تصرف در آن و یا باندک تصرفے بحسب مزاج آن شخص و مرض وغیرها و
آن بسه طور است یکی بجهة حفظ صحت و نسبت بحال ضعفا دوم بجهت متوسطین و اکثر امراض
حدیثه غیر مزمنه سوم بجهت صاحبان امراض قدیمه مزمنه و امراض صعبه از آتشک و جذام و سائر
قروح و جروح خبیثه ردیه و اما شرائط حمیه و سائر امور نیز بطریق مذکوره است از قلت و کثرت
و شدت و ضعف و توسط موافق حال مریض و مرض و سن و فصل وغیرها اما طور اول که بجهت
حفظ صحت و ضعفا و صاحبان امراض جزئیه است آنست که بگیرند چوب چینی باوصاف مذکوره
جهت صفراوی مزاجان و امراض صفراویه و حاره یابسه تر و تازه آن و جهت سوداوی
مزاجان و امراض سوداویه و بارده یابسه خشک یکساله آن تا یک و نیم سال و همچنین جهت
دموی مزاجان و امراض دمویه و امراض حاره رطبه و از برای بلغمی مزاجان و امراض بلغمیه
و بارده رطبه دو ساله نهایت تا سه ساله آن زیراکه کهنه زیاده از سه سال استعمال آن خالی
از غائله و خطری نیست چنانچه ذکر یافت و بدستور ورق نموده و یا مانند نخود و یا قلاریزه کرده
ریشه دار و زرد شده آنرا دور کرده روز اول مقدار یک و نیم مثقال صبحے که ناشتا شده
بوزن بنگاله میشود و روز دوم سه مثقال و روز سوم چهار مثقال و نیم که یک توله و نیم دوازده
ماشی میشود و روز چهارم شش مثقال و روز پنجم هفت مثقال و روز ششم هفت مثقال
و همچنین تا یازده روز روزی نیم مثقال بیفزایند و روز دوازدهم به ترتیبی که افزوده اند بکاهند
که روز بیست دوم باز بهمان یک و نیم مثقال روز اول برسد و روز بیست و سوم و چهارم نیز
یکمثقال بدستور مسطور و باید که هر روز آن وزن چوب چینی را در گلاب و عرق بید مشک یا

از عرقهای مناسبه دیگر و یا با آب اول صبح بخیسانند و قریب به نصف شب در دیگ پاکیزه از
سنگی یا نقره یا مس تازه قلعی کرده با دو مقدار از آب که تمام شبانه روز تشنگی را صرف قهوه و شربت
گردد در آن ریخته سر آنرا بسرپوشی از همان جنس گرفته اطراف آن را بخمیر آرد یا بماش مستحکم نموده
بالای سرپوشش سنگی بگذارند که از زور بخار بلند نگردد پس در زیر آن آتش ملایم بدستور
مسطور در قاعدهٔ صدر برافروخته به نصف رسانند و یا آنکه اولاً آن مقدار آب که در شبانه روز
صرف قهوه و شربت گردد مثلاً دو آثار و یا زیاده در آن دیگ ریخته و سر آنرا پوشیده مجموع
آب و دیگ و سرپوش و چوب چینی و خمیر را وزن نمایند و سنگ وزن آنرا در خریطه نگاه دارند
و باز همان مقدار آب دو آثار و یا زیاده بدان ریخته سر آنرا بدستور به آرد ماش مستحکم نموده
با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آنکه بحدس دریابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام آتش از
زیر دیگ کشیده دیگ را وزن نمایند با وزنه که در خریطه نگاه داشته‌اند اگر برابر است فبها دیگر
آتش در زیر آن نکنند والا باز قدری آتش در زیر آن نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند
تا بحد مقرر رسد پس صبح دیگ را فرود آورده نزد خود طلبیده روا می برخود گرفته بدستور
یک پیاله بمقدار پنجاه شصت مثقال تا صد مثقال از آن آب را نیم گرم با پنج مثقال نبات بیاشامند
و همین مقدار آخر روز یا اول شب گرم کرده با پنج مثقال نبات بیاشامند و تا اندک عرق شود
و عرق بر بدن خشک گردد و تتمهٔ آب را صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و بجای
آب تمام شب و روز نیم گرم بیاشامند و آب خالص نیاشامند و اثفال آنرا در دو مقدار از آب
که صرف مطبوخ طعام و خمیر نان و سایر مطعومات گردد طبخ نمایند تا به نصف رسد و بمصرف
آنها در آورند و اگر قدری از ریشه دارها و قسم زبون آنرا در آب بسیار طبخ دهند و بمصرف دست
و رو شستن و وضو ساختن و طهارت گرفتن نمایند اولی است ولیکن باید که همه نیم گرم باشند و آب
سرد و خالص استعمال ننمایند و آنچه دیگران در باب معلوم نمودن مقدار آب را بقیاس نوشته
اند بدین قسم که اولاً آن مقدار آب را که خواهند باندر دیگ ریخته دیگ را درست باز نمایند که کج
نباشد و بچوبی باریک اندازه گرفته ملاحظه نمایند که آب چه مقدار چوب را تر کرده آن موضع را نشان
نمایند و در وسط سرپوش را سوراخ باریکی باندازهٔ آن چوب نمود تتمهٔ آب را داخل نموده سرپوش را

بر سر دیگ گذارند و اطراف آن از اوان سوراخ را نیز گرفته و در زیر دیگ آتش ملایم نمایند تا زمانیکه گمان برند
که بحد مقرر رسیده سوراخ را کشوده چوب را بسرعت تمام دران داخل نمایند و بزودی بیرون آورند
که بخار بسیار بیرون نشود و نشان نیز تر نگردد که محل اعتماد نباشد اگر بموضع نشان رسیده فهو المطلوب
والا بزودی سوراخ را گرفته باز بجوشانند تا بموضع نشان رسد مخفی نماند که امتحان باین قسم
خالی از تکلفی و صعوبتی نیست و شاید درست هم نیاید زیرا که بسبب تبخیره بسیار تمام آن چوب البته
تر میگردد و خشک چگونه نخواهد ماند تا معلوم گردد و نیز انجار بسیاری بیرون خواهد رفت و روز بیست
و پنجم بحمام روند بهمان دستور و آنچه پرهیز از نمک و بقول و حموضات و لبنیات و هوا و غیرها نیز بهمان
نحو مذکور سابقا مرعی دارند و اگر درین طور بی نمک مطلقا نتوانند تناول نمود قلیلی نمک بدهند
و در مدت این بیست و یک روز سه مرتبه بعرق نشینند هفتم و دوازدهم و هفدهم و درین طور در مدت
بیست و چهار روز یکصد و پنجاه و یک مثقال چوب چینی صرف میگردد و اما طور ثانی که بجهت متوسطین
و امراض حادثه خبیثه و غیر خبیثه غیر مزمنه است از قروح و جروح و جرب و اوجاع مفاصل و عرق النسا
و نقرس و حمیات و غیرها از امراض متوسطه آنست که بگیرند چوب چینی باوصاف مذکوره را و ورق
و باریزه نموده تا بیست و یک روز بدین ترتیب زیاده نمایند روز اول و دوم هر روز دو مثقال
و روز سوم و چهارم هر روز چهار مثقال روز پنجم و ششم هر روز پنج مثقال روز هفتم و هشتم هر روز
شش مثقال روز نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم هر روز هفت مثقال روز سیزدهم و
چهاردهم و پانزدهم روزی هشت مثقال روز شانزدهم و هفدهم و هجدهم روزی نه مثقال
و روز نوزدهم و بیستم و بیست و یکم روزی ده مثقال و باز از روز بیست و دوم بهمان ترتیب
که افزوده اند کم نمایند یعنی روز بیست و دوم نه مثقال و همچنین که روز چهلم بیک مثقال برسد
و چهار روز دیگر هر روز یکمثقال بدستور طور اول طبخ نموده برای قهوه و شراب و نقل هر روزه
را برای طبخ طعام و نان و ریشه دار و گره دار و آرد شده را برای آب استعمال و روز چهلم و پنجم
بحمام روند بهمان دستور و هفته دو مرتبه بعرق نشینند از هفتم گرفته تا سی و هشتم و بدین طور
در مدت چهل و پنج روز دو صد و هشتاد و یکمثقال چوب چینی بمصرف میرسد و اما طور ثالث
که بجهت ابدان قویه و امراض صعبه مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح خبیثه عتیقه و امثال

اینهاست آنست که تا مدت چهل و یکروز بدین روش زیاده و کم نمایند که سه روز هر روز سه مثقال و سه
روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال بدین ترتیب تا مدت بیست و یک روز
هر سه روز دو مثقال بیفزایند که به بیست و دوم چهارده مثقال برسند و باز از بیست و سوم
بدستور بکاهند که باز به سه مثقال برسد و از چهل و دوم هر روز یک مثقال کم نمایند و روز چهل
و پنجم تمام شوند و جمیع امور را بهمان طریق مرعی دارند و درین طور هر دو روز در میان بعرق
نشینند از پنجم و ششم گرفته بحسب قوت و طاقت بدن و شدت و ضعف مرض و اگر در وقت تعرق
بر کرسی که سطح آن سوراخ یافته باشد نشینند و پیراهن گشادی بپوشند و اگر جراحت یا حتاقل
بدن باشد لنگی به بندند و ازار را بر آورند اولی است تا بخار بتمامی اعضا برسد بی مانع و حاجب و
شرائط و آداب تعریق به نهجی است که در صدر ذکر یافت و در مدت چهل و پنج روز مقدار خوردن
چوب چینی بدین طور سه صد و نود مثقال میشود و بدین طور بعد اتمام مدت بیست روز اول
و چهل و یک یوم در هر یک از دو طور دیگر حلوای چوب چینی بهمان دستور صدر تناول نمایند و یا چیزی
از معاجین چوب چینی مناسب و یا حریره از حریرها و اگر احتیاج باز باقی باشد از آن مقدار
زیاده ننمایند در هر یک از اطوار بلکه چند یوم دیگر همان مقدار را بیاشامند بقدر احتیاج
پس کم نمایند و اگر درین احداث گرمی نماید چند روزی بیفزایند تا رفع آن گردد و پس بقدر احتیاج
بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند بقدر ضرورت یا بالعرض مبردات مناسب بیاشامند و اغذای
گرم را ترک نمایند و اگر گرمی بافراط نماید و دانند که مضرت خواهد شد و شدیدی کم نمایند و ترک
گفته و تدارک آنرا بمبردات بحد لایق نمایند و لجاجت ننمایند که البته باید چوب چینی را بمقدار
مدت مقرر رسانند خواه مریض صحت یابد و خواه هلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت و ابقای
قوت که راس المال است باشد که در آن نقصانی تازه عاید نگردد و اگر مریض مبرود المزاج باشد و
در حین چوب چینی برودت و رطوبت در مزاج او ظاهر گردد قدری دارچینی اضافه کرده و اگر
ریاح غالب باشد قدری بادیان خطائی داخل مطبوخ چوب چینی نمایند و اگر سرفه بلغمی
گردد قدری اصل السوس مقشر کرده و اگر سرفه از گرمی باشد قدری بهدانه را در آب مطبوخ
جوش داده لعاب آنرا بیاشامند و همچنین برای هر علت علت ادویه مناسب آن بیفزایند که

و قدری لایق نه بسیار زیراکه خلط ادویه بسیار با چوب چینی خوب نیست و اگر در اثنای خوردن
بیخ چینی اسهال و یا پیچش عارض گردد و یا خون آید و یا سوزش مقعده و درد شکم پیدا شود
در اسهال چندان اندیشه ننمایند زیراکه گاه هست که هفت هشت مجلس اطلاق مینماید مگر آنکه بسر حد
افراط رسد برای حبس آن و رفع پیچش و خون تخم بالنکو و بارتنگ از هر یک نیم درم
صمغ عربی دو دانگ گل ارمنی دم الاخوین از هر یک نیم درم تا یکدرم شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر ده
مثقال شیرهٔ بهدانه نیم درم مجموع بریان کرده یا خام یا بعض بریان و بعض خام با قدری
پوست بیخ انجبار و هفت هشت تا ده مثقال بید مشک بیاشامند و اگر از برای تقویت باه
و اعضای رئیسه میاشامند بجای نبات یکی از اشربهٔ مناسبه که عنقریب خواهد آمد
انشاء الله تعالی بیاشامند انسب است بدانکه در بین شرب چوبچینی و بعد اتمام آن تغیرات
و تبدلات بسیار در احوال رو میدهد از ضعف بدن و بی رغبتی بر طعام و شراب و غیرها
باید که مشوش و متردد الخاطر نگردند و ترک ننمایند مگر آنکه گرمی بسیار احداث نماید و دانند
که ضرر خواهد رسانید چنانچه ذکر یافت زیراکه در اواخر و بعد الفراغ بتدریج طبیعت عود و صحت
و تقویت مینماید و آن امور علامات تصرف آن دواست در تمام بدن و تحریک آن اخلاط
و مواد را چنانچه ذکر یافت و نیز باید که بعد تنقیه بفصد و اسهال شروع نمایند و در بین
با اگر محتاج بفصد و تنقیه گردند و یا تب عارض گردد بهان نهج فصد و تنقیه نمایند بقدر لایق
بی مبالغه و مضایقه در ان الحاصل این دوائی است بسیار قوی و چنانچه نفع آن بسیار عظیم است
خطر آن نیز خطیر است باید که بعبث بسر خود بدون تجویز طبیب حاذق مشفق و حضور آن مرتکب
استعمال آن نگردند این بود بیان مجملی از طرق استعمال چوب چینی بعنوان مطبوخ و باقی
کلیات و جزئیات منوط برائی طبیب حاذق است و الله اعلم بحقائق الامور و الاحوال
و اما بیان **استعمال چوب چینی بطریق قهوه** بدانکه پرهیز و مشقت درین
کمتر است و محتاج بعرق نشستن نیست و تقویت بدن و قوی و ارواح و حرارت میکند
و این در منافع از ان قسم مطبوخ در اکثر مواد ضعیف تر است و اگر صحیح المزاج باین عنوان
میل نماید بغایت منتفع میگردد و در امراضیکه مواد آنها صلب و غلیظ و در مفاصل و اعماق

بدن نباشند که محتاج بتحلیل به تعریق بدان باشند و یا آنکه مرض مزمن و کهنه نگشته باشد نافع
است و همچنین در امراضیکه بسیار صعب و مادهٔ آن قوی نباشد یا آنکه سبب مرض سوء مزاج
ساذج باشد نه مادی مفید است و بعضی متاخرین گفته که بهترین طرق استعمال آن آنست
که تا بیست و یکروز تا چهل روز هر روز چهار درم تا نه درم بحسب حاجت و قوت از چوب چینی
اعلی گرفته و بدم تیشهٔ نجاری ریزه کرده بقدر دانهای نخود و در شش من آب که سر
دیک را بخمیر مستحکم نموده باشند که بخار اصلا بیرون نرود بجوشانند و چون آب بیکمن
رسد صافی نموده بطریق قهوه صبح و شام گرم بیاشامند و اگر تمام آب خورده نشود و تتمه
را بجای آب نیم گرم بنوشند و اگر از آن نیز چیزی بماند بجای آب در طبخ طعام و خمیر نان بقدر
خوراک بکار برند و از استعمال آب سرد و هوای سرد و حرکت مفرط و اعراض نفسانی
و جماع و حموضات و لبنیات و بقول و فواکه رطب و باقی امور بدستور مذکور قبل بلکه اندک کمتر
پرهیز نمایند و به قلایا و کباب و پلاو و نان که جمله چرب و بی نمک باشند و بشیرینی اگر موافقت
کند و اقتصار نمایند تا بیست و یک روز یا چهل روز و بعد از ترک چوب چینی یک هفته دیگر
پرهیز نمایند پس آهسته آهسته پرهیز را بگذارند و بعضی تناول اندک حموضات و قلیلی نمک را
روا داشته اند و مرضی را بعد از فراغ از چوب چینی تا شش ماه پرهیز اولی باشد اگر بدپرهیزی
نماید و یا در تدبیر خطائی شود و ضرر رساند علاجش باز بچوب چینی کنند و گویند اگر بخار آنرا
نیز در وقت آشامیدن بگیرند انفع باشد و گفته شده که اگر سه چند مقدار مذکور چوب چینی
را با آب بدستور طبخ نمایند و صبح و شام مقدار مذکور را بخورند و آنچه باقی ماند در جمیع کارها سوی
شربت بکار برند بهتر است و اگر بحفظ جلوس قادر نباشد چوب چینی تراشیده را بمقدار حاجت
هر روز همراه آب تازه یا همراه نبات بعنوان سفوف بخورند و پرهیز طعام و شراب و جماع بدستور
مقرر نمایند و این طریق را چوب چینی گشاده گویند و اگر از گرمی ترسند معجون چوب چینی حکیم
میر عماد الدین محمود را استعمال نمایند حکیم محمد هاشم طهرانی گفته که چوب چینی را اگرچه اکثر اطبا در
حمیات نافع ندیده اند بلکه مضر میدانند اما فقیر اکثری را در تبهای دقیه که بحد ذبول نرسیده
بودند مکرر بطریق قهوه تجربه نموده هر روز مقدار کمی با بسیاری از عرق نیلوفر جوشانیده

نمیداد نفع بسیاری ازان دریافت آنمقدار که زیاده از شیر الاغ و قرص کافور و گفته که بحسب
قیاس نیز باید که نافع باشد بسبب برودت ذاتی آن زیرا که نزد او چوب چینی بارد و یابس است
و با رطوبت عرضی و به تقویت قوی و اصلاح و ازالهٔ حمی نماید جامع اوراق میگوید شاید که تحلیل
کهنه و تازهٔ آنرا این خاصیت باشد نه خشک کهنهٔ آنرا و تاثیر آن نه بجهت برودت آن است
که گمان فرموده بلکه از جهت تقویت و غذائیت و دفع کردن حرارت است از قلب بسبب کمال لطافت
و نفوذ و رسانیدن ادویهٔ بارده را بقلب و باعماق بدن و مبادرت آنها شدن از قبیل داخل
نمودن شراب ریحانی بعض اوقات در ادویهٔ صاحب دق و در مرقهٔ صاحب ذبول والله اعلم
و گفته طریقیکه مکرر داده این است که تا چندروز یکمثقال آنرا ریزه کرده با نیم من تبریزی عرق
نیلوفر جوشانیده تا بنصف رسیده سرد کرده بدون شیرینی در عرض یکشبانه روز داده و بعد از
چندروز نیم مثقال اضافه نموده تا بقدر چهار مثقال رسیده آنگاه اگر احتیاج باقی بود هر روز
نیم مثقال کم کرده تا بقدر اول یعنی یکمثقال رسیده و گاهی از اقراص کافور و سایر ادویهٔ مناسبه
بحسب اقتضای حال و وقت اضافه نموده و سایر تدبیرات از اغذیه و اشربه و نطول و ضماد
و طلا منظور داشته و پرهیز از آنچه در چوب چینی میفرمایند میفرمود و از میوهای مناسب و دوغ
گاو و غیره آنچه موافقت و مناسبت بحمی دق داشت میداد و نیز در اوایل سل و قرحهٔ ریه و قصبهٔ
ریه با ادویهٔ مناسبه داده مفید افتاد و نیز گفته که معروف و مشهور میان اطبا در استعمال آن بطرز
قهوه دو طریق است طریق اول تا بیست و یکروز هر روز شش مثقال آنرا با یکمن و نیم آب
بدستور مسطور جوشانیده تا بنصف رسیده صاف نموده دو ظرف روز نیم گرم و سایر اوقات
سرد میل نمایند و گاهی نیز با نبات شیرین ساخته بنوشند و اگر اصلا آب ننوشند بهتر خواهد بود
اما لازم نیست که از این آب داخل طبیخ غذا و نان و شربت نمایند و اندک نمکی نیز میتوان
داخل ساخت و مدت پرهیز بعد از فراغ نیز کمتر است اکثر اوقات تا بیست روز و در بعضی حالات
تا شش تا چهل روز است و سایر اغذیه و اشربه و ملاحظهٔ پرهیز بعنوان عرق است که بیان
شده و طریق دوم آنکه تا بیست و یکروز هر روز پنج مثقال آنرا با یک من و نیم تبریزی آب بجوشانند
تا به ثلث که نیم من تبریزی باشد برسد صاف نموده نصفی را طرف صبح و نصف را طرف شام حین

خلای معده نیم گرم گاهی با نبات و بعضی اوقات بدون نبات میل نمایند و اوسط روز و شب
آب بیاشامند و قدری نمک نیز داخل غذا میتوانند کرد و از میوهای تر انار و انگور شیرین و از
ترشیها صاحبان مزاج حار صفراوی ترشیها ملایم مثل آب انار میخوش و شراب انار میخوش
و شربت زرشک و صاحبان مزاج سرد آبکامه و عرق نعناع که بقند چاشنی نموده باشند
میتوانند میل نمود و سائر تدابیر بدستور طریقهٔ اول است پس در طریق اول قدر خوراک
در بیست و یک روز یکصد و بیست و شش مثقال میشود که هر روز شش مثقال را با یکمن و نیم
تبریز آب بجوشانند که بنصف رسد که بازاء هر مثقالی صد و پنجاه مثقال آب باشد که هفتاد و پنج
مثقال آب از آن باقی ماند و در طریق ثانی قدر خوراک صد و پنجاه مثقال میشود که در هر روز
پنج مثقال را با یکمن و نیم تبریز آب بجوشانند تا به ثلث رسد که بازاء هر مثقالی صد و هشتاد مثقال
باید که شصت مثقال از او باقی ماند و نیز قلمی نموده که اعتقاد این فقیر در طریق نوشیدن چوب چینی
بعنوان قهوه نیز بدستور خوردن عرق آن و قانون کلی ندارد و قدر شربت و مقدار
خوراک و مدت خوردن و قدر آب و جوشانیدن با آب تنها یا ممزوج بعرقها و یا عرقها تنها و
ملاحظهٔ پرهیز و اغذیه و اشربه و سائر تدابیر آنچه درین باب بیان نموده اند تمامی منوط بمزاج
و بنیه و قوت و ضعف و صعوبت و خفت مرض و فصل و حال مریض است که غرض اصلی از خوردن
این دوا آن است زیرا که امزجهٔ ضعیفه را کمتر از آنچه ذکر نموده اند نافع و این قدر مضر است
و امزجهٔ قوی را زیاده بر این مقدار میتوان داد بلکه تاثیرش بیشتر است و اگر مرضی نباشد
و غرض تقویت مزاج باشد پرهیز بسیار در کار نیست و همچنین سائر مراتب از قدر آب و جوشانیدن
با آب خالص و یا با عرق و غیر اینها نیز بحسب اعراض و اغراض چنانچه سابقا بیان شد
مختلف میشود و جمیع این مراتب منوط و مربوط برای طبیب است و نیز گفته که این فقیر دستور
خوردن این دوا را بعنوان قهوه بچند روش و قاعده که تجربه نموده ایم بیان میکنیم امید
که عاملان آنرا از جناب اقدس الهی مقارن آن شفا کرامت نماید بمنه و فضله طریقهٔ اولی
که در ابدان و امزجهٔ متوسطه در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و قوت و ضعف مستعمل
و مجرب فقیر است آنست که سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز

هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز شش مثقال میل نمایند که مدت خوردن دوازده روز و قدر
تمامی خوراک پنجاه و چهار مثقال باشد و اگر احتیاج بخوردن باقی باشد از شش مثقال تجاوز
نموده سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر چهار
مثقال و نیم و سه روز دیگر چهار مثقال بنوشند که مدت خوردن بیست و چهار روز و قدر خوراک
صد و یازده مثقال گردد و اگر باز احتیاج باشد سه روز دیگر هر روز سه مثقال و نیم و سه روز
دیگر هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال که
مدت خوردن سی و شش روز و قدر خوراک صد و چهل و چهار مثقال شود و طریقهٔ ثانیه
که در ابدان و امزجهٔ قویه مستعمل است آنست که سه روز هر روز پنج مثقال و سه روز هر روز
شش مثقال و سه روز هر روز هفت مثقال و سه روز هر روز هشت مثقال استعمال نمایند
که در عرض مدت دوازده روز هفتاد و هشت مثقال تناول شود و اگر احتیاج باقی باشد سه روز
دیگر هر روز هفت مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و سه روز دیگر هر روز شش
مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز شش مثقال استعمال شود که مدت خوردن بیست و چهار
یوم و قدر خوراک یکصد و پنجاه و نه مثقال گردد و اگر باز محتاج باشند سه روز دیگر هر روز پنج
مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز
دیگر هر روز چهار مثقال بنوشند که در عرض سی و شش روز دوصد و شانزده مثقال خورده
شود و طریقهٔ ثالثه که در ابدان و امزجهٔ ضعیفه مستعمل است آن است که سه روز هر روز دو
مثقال و سه روز هر روز دو مثقال و نیم و سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز سه مثقال
و نیم بنوشند که در عرض دوازده روز سی و سه مثقال میرسد و اگر احتیاج باز باقی ماند و تحصیل
قوی شده باشد تصرف و زیاده برین مقدار توان کرد که تا دوازده روز دیگر بدین دستور
که سه روز هر روز چهار مثقال و سه روز هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز هر روز پنج مثقال
و سه روز هر روز پنج مثقال و نیم که در مدت بیست و چهار روز نود مثقال صرف گردد و هرگاه
تحصیل قوی نشده باشد و احتیاج باقی باشد بر خلاف این عمل نمایند یعنی هر سه روز نیم مثقال
کم نمایند که سه روز اول هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و نیم و سه روز دیگر

هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز یکمثقال و نیم که در همان مدت بیست و چهار روز شصت
مثقال میل شده باشد اما اگر ضعف مزاج و بدن در نهایت باشد بهتر آن است که روز اول هر روز
یکمثقال و سه روز دیگر هر روز یکمثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز
دو مثقال و نیم تناول نمایند که در عرض مدت دوازده روز بیست و یکمثقال صرف شود و اگر
احتیاج باقی و تحصیل قوتی نموده باشد دوازده روز دیگر هر سه روز نیم مثقال افزوده نمایند
که در عرض بیست و چهار روز شصت و شش مثقال صرف شود والا هر سه روز نیم مثقال کم سازند که در عرض بیست و چهار
روز سی و شش مثقال صرف شود و در هر یک ازین چند طریق قدر آب و جوشانیدن آن و صرف آب و عرق با آب
و عرق ممزوج بدستوریست که بیان کرده شد و همچنین ملاحظه پرهیز و غذا با در هر باب موافق آن سلوک نمایند اما دستور ترکیب قلمی فرموده
اند که بنده آثم محمد هاشم حلیم معتمد الملک سید علوی خان محمد شاهی قهوه آنرا با معجونی که از
چوب چینی و عشبهٔ مغربی تالیف کرده و مکرر تجربه نموده نافع یافته خصوص از برای مردی که شصت
و پنج سال عمر داشت و مدت بیست سال بود که اوجاع مفاصل او را مستکسر نموده بود و از جمله
مایوسین از باه بود قهوه را با معجون با و خورانید بنهایت منتفع شد و از یاس بر آمد صنعت آن
معجون چوب چینی اعلی با وصاف مسطوره عشبهٔ مغربیه از هر یک چهار ده مثقال بادیان خطائی
سه مثقال چائی خطائی دارچینی از هر یک چهار مثقال گاوزبان انیسون بسفایج فستقی بادرنجبویه
از هر یک دو مثقال مویز طائفی منقی از حب زردک از هر یک پنجاه مثقال یک شب بخیسانند
در پنج من شیر آب و صبح در دیگ سنگی یا نقره یا مس تازه قلعی نموده کرده سر آنرا بطبق سفالی
پوشانیده و اطراف آنرا بخمیر یا ماش و گل حکمت محکم نموده مقدار پنج من هیمه قلم باریک در زیر آن
بسوزانند تا هیمه تمام شود پس فرود آورده صافی نموده بعسل مصفی نبات سفید یا المنا مصفی
از هر یک یکمن تبریزی داخل کرده با آتش ملایم بقوام آورند و اولی است سرشته تدریجا چوب چینی با وصاف
مزبوره هفت مثقال دارچینی بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل سورنجان دانه هیل سفید کلان دودی
رانتا بیج از هر یک دو مثقال عنبر اشهب زعفران از هر یک یکمثقال پوست هلیله کابلی سه
مثقال ورق طلا یکمثقال و نیم بدستور معجون سازند هر روز صبح دو مثقال و شام دو مثقال
این معجون را با قهوه چوب چینی باین دستور که بگیرند هر روز یکمثقال و نیم چوب چینی با وصاف

مزبوره و ریزه کرده چون نخود دو شب در گلاب و عرق بید مشک از هر یک ده درم بخیسانند و
صبح با نیم من تبریزی آب در دیگ کرده مقدار نیم من و یک اوقیه تبریزی هیمه قلم باریک دو شاخ دو شاخ
در زیر آن بسوزانند تا با تمام رسد فرو آورده ردای بر سر کشیده و سر و گردن را به بخار او بدارند
پس دو مثقال معجون مذکور با نصف آن آب نیم گرم بنوشند ردا را بر سر خود پیچیده بخوابند تا عرق
خشک شود و نصف دیگر آب مطبوخ را آخر روز نیم گرم با شیرینی و یا بی شیرینی هر قسم که خواهند با دو مثقال
دیگر از آن معجون تناول نمایند که بعون الله تعالی نافع است باید که مقدار نبات که در شیرینی قهوه کرده
میشود زیاده به پنج مثقال نباشد و وجه داخل نمودن نبات در آب چوب چینی در حین شرب آن است
که کسر سمیت آن گردد طبیعت بآن میل نماید و کبد نیز بودی آنرا جذب نموده باطراف و جوانب
و اقاصی و اعماق بدن نفرستد و سبب ارخاء و جلا نگردد و معین بر تقطیع و تلطیف و دفع اخلاط
گردد جهت آنکه اکثر طبیعت کبد مشتاق شیرینی است و اگر با اجزای معجون مزبور در وج عقرب
بادرنجبویه گل گاوزبان ملک البطم صمغ چلغوزه مغز چلغوزه از هر یک یکمثقال لاجورد مغسول
حجر ارمنی مغسول مروارید ناسفته کهربا از هر یک نیم مثقال گل شقائق نعمان چهار دانگ بیفزایند
میگردد اقوی و انفع بعون الله تعالی چنانچه به تجربه رسیده اما دستوریکه حکیم میر محمد مؤمن از
برای آشامیدن قهوه چوب چینی آورده این است که جوشانیدن چوب چینی را بطوریکه مذکور
شده مقدار تا هفت مثقال کافی است و آب آن تا نهصد مثقال که بنصف رسد و هیمه تا یکمن
و یک چهاریک تبریزی آب را به نصف میرساند و شرط بدستوریست که مذکور گردید از نخوردن
آب و نرفتن بحمام و نکردن جماع و امثال آن و درین دستور اصلا ضرری بهیچ مزاج مظنون
نیست و قلت مقدار و کثرت آن و کمی و زیادتی آن بحسب هر مزاج و هر علت متفاوت است و کلیه
آن است که باید در ایام شرب آن آب اصلا نخورند پس اگر با آب زیاده میل شود آب آنرا زیاده
باید کرد و اگر کمتر خواهش کنند هیمه را زیاده بسوزانند تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قوی تر گردد
و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب بیشتر بماند و قوتش کمتر برآید و این
فائده عظمی است بجهت توفق امزجه اما طریق حکمای مغرب در قهوه چوب چینی بدانکه ایشان اصلا
پرهیز و ملاحظه امور مسطوره را در آن شرط نمیدانند و در حالت صحت مزاج از برای تقویت بدن

وبعضی سایر قوتها میدهند آنست که یکمثقال و نیم چوب چینی سفوف را ریزه کرده با یکمثقال چای
خطائی و از هر یک از دارچینی و بادیان خطائی و قرنفل نیم مثقال یکشب در گلاب و عرق بید
مشک از هر یک ده مثقال بخیسانند و صبح با یک آبخوره دیگر سر آنرا بسته و پوشانیده
بآتش ملایم بپزند تا ربع آب بماند صافی نموده نگاه دارند و بعد از آنکه غذا از معده منحدر شده
باشد چند پیاله از آنرا گرم کرده بنوشند و اگر خواهند آنرا با مقدار پنج مثقال نبات سفید شیرین
کرده بنوشند اما دستوریکه بعضی حکمای فرنگ و اطبای هند جهت مرض آتشک و استسقا و
امراض گرده و مثانه و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مرکب باشند مستعمل دارند و میگویند
که چون بیست روز تا چهل یوم بحسب احتیاج دستور بیاشامند مرض زائل میگردد و صفت آن
چوب چینی اعلی از یک مثقال تا سه مثقال که باز بیک مثقال آورند و دارچینی و کبابه چینی
و ریوند چینی از هر یک نیم مثقال که بتدریج تا چهار مثقال برسانند و باز به نیم مثقال آورند
بحسب قوت و ضعف مزاج زیاده و کم نمایند و در یک و نیم آثار تا دو آثار آب با عرق … یک
شب بخیسانند و صبح جوشانیده صاف نموده و نصف آنرا وقت صبح و نصف دیگر را آخر روز
بیاشامند و این را چهار چینی بنامند **فصل در بیان استعمال چوب چینی
بطریق سفوف** بدانکه حکیم محمد هاشم طهرانی گفته که در بعض امزجه این دوا را بطریق سفوف
باید استعمال نمود یعنی در امزجه بلغمیه و معده هائیکه رطوبت در آن غالب باشد با ادویه مناسبه بشرط آنکه
ورم در احشا نباشد و سده و خوف سده نباشد چه در سفوف کمال مضرت میرساند و اکثر حکما
گفته اند که سفوف آن در هیچ مزاجی اثری و نفعی ندارد کمال تعجب دارد و دلیلی ندارد بلکه در اکثر
امزجه رطبه تجربه شده کمال نفع کرده گاهی به تنهائی و بعضی اوقات با نبات و گاهی نیز با ادویه
مناسبه بهر مرض و مزاج ترکیب نموده با گلاب یا عرق بید مشک یا عرق گاوزبان داده بغایت
موثر بوده از آنجمله مرحوم مبرور میرزا صادق مستوفی الممالک سابق که رطوبت تمامی بمزاج
او غالب و درد کمر کهنه قدیمی داشت و اکثر اوقات از نفخ و ریحی که در معده او از رطوبات
متولد میشود در آزار بود و مکرر چوب چینی را بطریق قهوه و عرق خورده و اصلا انتفاع نیافته بود
حقیر سفوفی جهت او ترکیب نموده و درعرض پانزده روز همین قانون باو داد که سه روز اول

هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز سه مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز چهار مثقال و سه
روز دیگر هر روز چهار مثقال و نیم و سه روز آخر هر روز پنج مثقال بنهایت منتفع گردیده اکثر آزارهای
مذکوره وی رفع شد و کمال صحت و قوت یافت و شخص دیگر از رفقای سفر مکه معظمه که ضعف معده
داشت و فرصت خوردن دوا نداشت و از بعضی مصاحبین که همراه بود لفظی نیافت قدری از
چوب چینی که پر خوب نبود تحصیل نموده به تنهائی سفوف ساخته سه روز هر روز یک مثقال و سه
روز دیگر هر روز یک مثقال و نیم و سه روز دیگر هر روز دو مثقال و سه روز دیگر هر روز دو مثقال
و نیم و سه روز آخر هر روز سه مثقال با گلاب داده آزار او بالکلیه دفع شد با وجودی که ملاحظه خوراک
نیز نکرده بود و همچنین در جمعی دیگر مکرر تجربه شده اثر کلی مشاهده نموده اما بنوعی که مکرر در این
رساله بیان شده در خور مزاج و بنیه و مرض باید داده شود گاهی به تنهائی یا با ادویه مناسبه بدهد
مثل صندل و طباشیر اگر با وجود رطوبت حرارتی بر مزاج غالب باشد و با ادویه حاره مثل دارچینی
و مصطکی و امثال آن هرگاه برودت و رطوبت غالب باشد و اگر مزاج و بدن ضعیف باشد
قدر خوراک چوب چینی در سفوف در چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد
و بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند و اگر در حد وسط مائل باعتدال باشد قدر
خوراک چوب چینی در اوائل چهار دانگ و بتدریج تا یک مثقال و نیم رسانند و اگر مزاج و بنیه قوی
باشد قدر خوراک چوب چینی سفوف در اوایل یک مثقال و بتدریج به دو مثقال رسانیده از دو
مثقال تجاوز ننمایند و مدت خوردن سفوف دوازده یا پانزده روز است و نیز کمتر از این مدت
کافی است و اگر بعد از این مدت مذکوره احتیاج باقی باشد بهتر آنست که در سر دستور همان نسخه
که اضافه نموده اند باز کم ساخته تا چند روز دیگر به مقدار اول یا کمتر از آن بر سبیل نمایند
باید دانست اگر چه موافق قیاس بحسب امراض و اغراض این دوا را با ادویه مشابهه به مزاج
و مرض موافق دستور و قانون ترکیب میتوان نمود و در هر باب نسخه های مختلفه مذکور ساخت
اما بدون احتیاج در این مراتب تا تجربه باین نسخ تراکیب ضم نگردد اعتماد را نشاید بذکر ما به آنچه
تجربه شده و اثر نفع بسیاری از آن دیده اکتفا مینمائیم نسخه سفوف که مرحوم میرزا صادق
مستوفی الممالک داده و معزی الیه از آن منتفع گردیده منفعت آن چوب چینی بسوهان

سائیده بیست مثقال دارچینی عشبهٔ مغربیه از هر یک پنج مثقال و در نسخهٔ دیگر بجای عشبه سورنجان
مصری پنج مثقال مصطکی سه مثقال رازیانه دو مثقال نبات سفید سی مثقال که مجموع شصت
میشود و بقدر ثلث چوب چینی دارد و در عرض پانزده روز سفوف نمایند و اگر قوت مزاج بغیر
در مرتبهٔ کمال مثل او نباشد اگر بسیار ضعیف نیست بلکه در مرتبهٔ اعتدال و حالت وسط است
اوائل بقدری خورد که هر روز چهار دانگ چوب چینی دران مقدار از سفوف باشد چون در
یکمثقال و دو دانگ داخل دارد دو مثقال از سفوف را باید تناول نمایند و بتدریج اضافه
نموده از چهار مثقال و چهار مثقال و نیم که مقدار چوب چینی درین وزن اخیر یک مثقال و
نیم است تجاوز ننمایند و اگر مزاج ضعیف باشد در اوائل بقدر یکمثقال هر روز تناول نمایند
و بتدریج هر سه روز نیم مثقال اضافه نمایند تا به سه مثقال رسد که یکمثقال چوب چینی در
هر روز از سه روز آخر سبیل شود در هر یک ازین مراتب بعد از رسیدن بمقداری که
تجاوز از ان نباید نمایند اگر باز احتیاج باقی باشد بدستور قانونیکه اضافه نموده اند کم
نمایند تا بقدر روز اول یا کمتر از ان رسد خلاصهٔ کلام در قدر شربت هر روزهٔ سفوف
آنست که اگر مزاج قوی باشد در اوائل از سفوف مقداری تناول نمایند که یکمثقال چوب چینی
داشته باشد و بتدریج بدو مثقال رسانند و اگر مزاج ضعیف باشد در اوائل بقدر دو
دانگ و نیم مثقال و در آخر بقدر یکمثقال بلکه کمتر از ان چوب چینی داخل سفوف است
که باشد و اگر واسطه در میان این دو مزاج باشد در اوائل بقدر چهار دانگ و در آخر یک
مثقال و نیم مقدار خوردن چوب چینی برسد سفوف دیگر که در منافع قریب بسفوف
اول است و مفید است از برای اوجاع مفاصل صنعت آن سورنجان سفید مصری پنج
مثقال دارچینی رازیانه مصطکی قاقله کبار قاقله صغار از هر یک سه مثقال چوب چینی سوده
نبات سفید از هر یک بیست مثقال بدستور سفوف سازند قدر خوراک در امزجهٔ قویه اوائل
سه مثقال است و بتدریج تا پنج و شش مثقال و در امزجهٔ ضعیفه در چند روز اول هر روز
یک مثقال است و بتدریج تا به سه مثقال و در امزجهٔ متوسطه در اوائل هر روز دو مثقال است
تا بقدر چهار مثقال و پنج مثقال میتوان رسانید و درین سفوف نیز چوب چینی ثلث سائر

اجزا است سفوف دیگر که با وجود غلبه رطوبت معده و برودت و لینت طبع و نفخ و قراقر
باشد اما پیچش و خون با او نباشد صنعت آن عود قماری خام قاقله کبار قاقله صغار پوست
اترج پوست بیرون پسته آمله منقی گل سرخ منزوع الاقماع انیسون بوداده زیره کرمانی
بوداده کندر از هر یک دو مثقال چوب چینی موصوف بیست مثقال بدستور سفوف سازند
و مقدار چوب چینی درین سفوف در هر یک مثقال نیم مثقال است بقانون مسطور قدر شربت
و مدت خوردن هر یک از امزجهٔ قویه و ضعیفه و متوسط تعیین نموده با عرق بارتنگ یا گلاب
یا مفرح تناول نمایند سفوف دیگر که با وجود غلبه رطوبت معده حرارت نیز غالب باشد صنعت
آن چوب چینی ده مثقال صندل سفید طباشیر حب الآس آمله منقی کشنیز خشک بوداده از
هر یک دو مثقال سفوف نموده با عرق بارتنگ بدستور که تعیین قدر شربت و مدت شده
با آن دستور هر روز تناول نمایند و قدر چوب چینی این سفوف نیز مثل سفوف سابق است
که در هر مثقالی نیم مثقال است و اگر با وجود رطوبت حرارت بسیار نباشد چوب چینی تنها را سفوف
نموده بدستور تناول نمایند اما شرابهای چوب چینی مسکر و غیر مسکر شراب
چوب چینی مسکر یعنی خمر آن که در جمیع امراض بارده سوداویه بلغمیه نافع است صنعت
آن بگیرند انگور نجس شیرین رسیده و آنرا با پوست و استه افشرده در خم کرده و در سرگین
دفن نموده بگذارند تا جوشیده از جوشش فرو نشیند پس آنرا صاف نموده شش من تبریزی
آنرا در خمی که قیر زده باشند کرده نیم من چوب چینی بصفات مذکوره رنده نموده
در چهار پنج کیسه کتان کرده سر کیسه را بسته در آن اندازند و بر روی شراب پیه گداخته
ریخته بگذارند تا سه شش ماه این بکار دارند موافق قوت و ضعف و توسط قوت مریض و بالجمله
باید از هفتاد و پنج مثقال زیاده خورده نشود و ابتدا از پنج مثقال نمایند و هر روز پنج مثقال زیاده
کنند تا به هفتاد و پنج مثقال برسد پس زیاده از چهل روز این مقدار خورده نشود و متوسط بیست
و یک روز است و اقل یازده روز تا پانزده روز و چون خواهند ترک کنند باز هر روز پنج
مثقال کم کنند تا به پنج مثقال برسد و گاهی به سبب حرارت مزاج یا ضعف قلب یا غلبه
سودا بگلاب گل سرخ یا گلاب ورد چینی یا عرق بید مشک یا عرق گاوزبان یا عرق بید بقدر

حاجت ممزوج نموده بنوشند و ملاحظه بدستوری است که در چوب چینی بطریق تعریق ذکر
شد شراب چوب چینی مسکر دیگر از اقتراح اطبای فرنگ نافع از برای جذام و آتشک و جمیع
امراض بارده مزمنه سوداویه و بلغمیه صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی شش صد مثقال نیم
کوفته در خم عصیر عنب اندازند و سر آنرا محکم نموده بعد از شش ماه مروق نموده در شیشه نگاه دارند
و باید در یک شبانروز زیاده به هفتاد و دو مثقال از آن ننوشند و دیگر در نسخه شراب
مسکر دیگر بگیرند شش صد مثقال چوب چینی اعلی و ریزه ریزه کرده چون دانهای جو و ماش
و در قرابه شراب انگوری که نه من تبریزی شراب داشته باشد اندازند و سر آنرا گرفته چهل
روز در آفتاب بگذارند پس مروق نموده بنوشند و باید که زیاده از هفتاد مثقال نوشیدن
نباید در شبانروزی و تا چهل روز بنوشند و این اقوی از نسخه اول است شراب چوب چینی
غیر مسکر یعنی شربت آن قلمی فرموده اند که این از اقتراح بنده اثم محمد هاشم المخاطب بسید
علوی خان معتمد الملک است بنهایت مقوی بدن است و باه را بیفزاید و سودا را دفع کند و امراض
سوداوی را نافع باشد صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی سی مثقال ریزه ریزه کرده شب
در گلاب و عرق بادرنجبویه و عرق بید مشک و عرق گاوزبان از هر یک چهار من تبریزی خیسانیده
و روز دیگر با نه من تبریزی آب در دیگ تازه قلعی کرده نموده سر آنرا بطبق سفالی پوشانیده
و درز آنرا بخمیر گل زرد محکم نموده مقدار ده من هیمه قلم باریک در زیر آن بسوزانند تا بتمام
رسد پس فرود آورده صاف نموده مقدار یکصد و بیست مثقال نبات سفید داخل کرده
در قدر مضاعف بقوام آورند و در وقت قوام آوردن صره کتانی که در آن این ادویه باشد
اندازند و لمحه لمحه آنرا بمالند و چون بقوام آید آن صره را مالیده فشرده دور کنند و ادویه این است
بهمن سرخ بهمن سفید زرنب شقاقل مصری خولنجان ابریشم مقرض قاقله کبار بیل بوا زعفران
عنبر اشهب مشک خالص از هر یک یک درم و چون بقوام آید سرد کرده در ظرف چینی کرده هر روز
ده مثقال آنرا با عرق چوب چینی به نسخه ذیل بنوشند شراب چوب چینی غیر مسکر با عشبه
اقوی از نسخه قبل صنعت آن چوب چینی اعلی ورق کرده یا ریزه کرده شصت درم عشبه مغربی
پانزده درم گل گاوزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه دارچینی ابریشم خام از هر یک ده درم مویز

منقی یکرطل و نیم مجموع را در شش من آب باران و عرق گاوزبان و گلاب و بیدمشک و عرق شاهتره
از هر یک بقدر ضرور یک شبانروز خیسانند پس بدستور طبخ چوب چینی در دیگ نقره یا سنگی یا مس
تازه قلعی کرده سر آنرا بسرپوش و خمیر مستحکم نمایند که بخار آن مطلقا بیرون نرود و باتش
ملایم طبخ نمایند پس سرد آورده بگذارند تا سرد شود و چون سرد گردید سر آنرا باز نموده خوب
مالیده بپالایند و با یک من نبات سفید و یکرطل و نیم عسل مصفی تازه خالص باتش ملایم بجوشانند
و کف آنرا گرفته صاف نمایند پس باتش ملایم بقوام آورند و درین هنگام این ادویه را کوبیده در
صره نازکی ملایم بسته در وقت قوام دران اندازند و لمحه بلمحه از پشت کفچه بمالند تا قوت آن خوب
برآید و بعد از قوام آمدن صره را افشرده دور نمایند پس مصطگی یکمثقال عنبر اشهب مشک
خالص از هر یک نیم مثقال زعفران بگلاب سوده دو درم ورق طلا نیم درم ورق نقره یکدرم
سرد و در اصل کرده اضافه نموده نیکو خلط نمایند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی از یکمثقال تا
دو مثقال صبح و شام تناول نمایند و از عقب آن مطبوخ چوب چینی یا عرق آن یا یکی از عرقهای مناسبه
دیگر بنوشند و ادویه این است بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل بوزیدان تخم بلیون قرنفل خولنجان
دانه هیل بوا قاقله کبابه ریوند چینی انیسون تخم کرفس پوست هلیله کابلی سنای مکی اسطوخودوس
از هر یک پنج درم فلفل دارفلفل از هر یک سه درم زعفران دو درم و اگر از برای امراض سوداویه
افتیمون ده درم با بسته در آخر در جوش اندازند و حجر لاجورد ده درم حجر ارمنی مغسول و برای تقویت
قلب مروارید ناسفته یکمثقال یاقوت رمانی یاقوت زرد عقیق یمانی زمرد اعلی لعل بدخشانی
از هر یک نیم درم یا بقدری ضرور بیفزایند نیکوست و اگر منظور تنقیه و لینت طبع و تقویت کبد
و تنقیه مجاری بول باشد در ثلث یا ربع این شربت اسطوخودوس سنای مکی پوست هلیله کابلی از
هر یک چهار مثقال یک شبانروز در آب خیسانیده پس باتش ملایم جوش کمی داده قدری
مالیده صاف نموده با آن قدر شربت باز باتش ملایم بقوام آورند و در آخر سه مثقال ریوند
چینی و یک مثقال فلفل سفید نرم کوفته بیخته ممزوج نموده در ظرف چینی نگاهدارند و عند الحاجت
شربتی از دو مثقال تا پنج مثقال میل نمایند دو سه دست بملایمت و آسانی اجابت میفرماید
بی کلفت و مشقت و درین صورت احجار را داخل ننمایند و اگر حرارت بر مزاج غالب باشد بعض از دوا

حاره را مثل قرنفل و انیسون و تخم کرفس و خولنجان و فلفل و دارفلفل و امثال اینها مقدار وزن آنرا
کم سازند یا بالکل حذف نمایند واما عرقهای چوب چینی و طریقه آشامیدن آنها
پس بدانکه پرهیز در آشامیدن عرق چوب چینی از همه اقسام این دوا کمتر است و در بعض امزجه
که ماده آن بسیار نباشد و بعد از تنقیه قدری قلیل ماده مانده باشد بقیه ماده را از بدن دفع میکند
و به تحلیل میبرد و ناقهین را قوت میدهد و تقویت بدن و قوتها مینماید و در بعض مزاج با کمال اثر
دارد و با ادویه مناسبه سودا ازاله توحش و سوداویت مینماید و ترقیق و تلطیف خون میکند و ارواح
را صافی و نورانی میسازد و با ادویه باهیه تقویت باه میکند و منفعت تمامی دارد و بالجمله بحسب امراض
و اعراض و اغراض مختلف است پس بحسب هر مزاجی و مرضی و غرضی با ادویه مناسبه یا آب تنها یا
با یکی از عرقها یا ممزوج از آب و عرق عرق باید کشید و بقدر مزاج و بنیه و قوت مقدار چهار پنج
فنجان که هر فنجانی پانزده مثقال باشد یا کمتر یا بیشتر در خلای معده یا بعد از انحدار طعام یا هر
دو وقت بدون شیرینی یا با شیرینی بنوشند و نسخهای بسیاری از عرق چوب چینی بنظر رسیده
لکن به نسخه که اعتماد با آنها بود اکتفا نمود عرق چوب چینی که مقوی بدن و قوت هاضمه و حرارت
غریزیست و قوت باه می افزاید و در امزجه که بسیار حار نباشند نافع است صنعت آن چوب چینی
سوهان کرده یا برنده نجاری باریک نموده نیم من تبریز دارچینی یکمن تبریز بدستور معمول
با آب بطریق گلاب عرق بکشند و در امزجه حاره قدر چوب چینی و دارچینی را نصف یا دارچینی
را کمتر از چوب چینی کنند و اگر مزاج بارد باشد در خلای معده و اگر مزاج حار باشد بعد از انحدار
دو فنجان و نیم بنوشند و بعضی اوقات شیرین نموده بنوشند عرق چوب چینی دیگر که در امراض
سوداویه و خفقان و ضعف قلب بعد از تنقیه لغایت نافع است و مقوی اعضاء رئیسه و معده و حرارت
غریزیه است و تلطیف و ترقیق خون میکند و مقوی قوت هاضمه است و در بعض امزجه تقویت
تمامی قوتها و قوت باه میکند و حرارت آن از عرق اول کمتر است صنعت آن چوب چینی اعلی
یکصد مثقال گل گاوزبان ده مثقال گاوزبان دارچینی صندل سفید بگلاب سوده بادرنجبویه
از هر یک بیست مثقال بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب از هر یک پنج مثقال و در عرق بید مشک
و عرق گاوزبان و آب دو شبانروز خیسانیده بدستور عرق بگیرند عرقها باید که دو ثلث مقدار

آب باشد و بدستور هر روز صبح دو فنجان عصر دو فنجان گاهی شیرین و بعض اوقات بدون شیرین
بنوشند عرق چوبچینی دیگر که مقوی اعضای رئیسه شریفه و حرارت غریزیه و قوت هاضمه
است و قوت باه را می افزاید صنعت آن چوبچینی یکصد و پنجاه مثقال گل گاوزبان صندل سفید از هر
یک پنجاه مثقال دارچینی سی مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک پانزده مثقال پوست
زرد اترج صندل سرخ از هر یک بیست مثقال عود قماری سنبل الطیب از هر یک ده مثقال
ریحان تازه دسته سیب شیرین از پوست و دانه پاک کرده یکمن شاه به شیرین از پوست
و دانه پاک کرده یکمن شاه عنبر اشهب دو مثقال چوبچینی صندلین عود هندی را سوهان کرده باقی
اجزا نیم کوفته دو شبانروز در عرق بید مشک و آب و گلاب که گلاب سدس و عرق بید مشک ثلث
آب باشد خیسانیده در دیگ کرده عنبر را نیم کوفته در پارچه نازکی کرده بدهان نیچه بندند و عرق
کشند که بعون الله تعالی نافع است عرق چوبچینی دیگر که منافعش بعرق قبل نزدیک است
ولکن از آن کمتر است و در تقویت باه اثر عظیم دارد صنعت آن چوب چینی اعلی سیصد مثقال
گل گاوزبان گاوزبان بادرنجبویه صندل سفید اسود از هر یک پنجاه مثقال گل سرخ صندل
سرخ پوست زرد اترج شقاقل مصری از هر یک بیست مثقال دارچینی سنبل الطیب از هر یک
سی مثقال سعد کوفی سورنجان مصری ساذج هندی خصیة الثعلب مصری خولنجان عود قماری
از هر یک ده مثقال بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک بیست و پنج مثقال ریحان تازه نعناع
تازه از هر یک دسته گل سرخ تازه نه صد مثقال مویز طائفی با دانه کوفته هفتصد مثقال
عنبر اشهب سه مثقال چوبچینی و صندلین و عود را بدستور اول رنده کرده باقی اجزا نیم کوفته
دو شبانروز در عرق بید مشک و عرق گاوزبان و آب خالص بهمان عنوان خیسانیده
در روز آخر مویز را اضافه نموده در دیگ کرده عنبر را در پارچه کتانی بسته بدهان نیچه بسته
عرق کشند و بدستور در دو طرف روز یا بعد از انحدار غذا دو فنجان یا کمتر یا بیشتر با
شیر گاو یا شیرینی یا بغیر شیرینی بنوشند و باید که شیرینی آن مقدار پنج مثقال باشد عرق
چوب چینی دیگر که در منافع مثل و نسخه قبل و از آنها اندک کمتر است صنعت آن چوبچینی
چهل مثقال سورنجان مصری یک مثقال دارچینی بسفایج انیسون از هر یک هفت مثقال

با درنجبویه گاوزبان درونج عقربی دانه هیل قرنفل سنبل الطیب تخم جنبیل زعفران بسباسه بادنجی خصیه الثعلب
بهمن سرخ بهمن سفید کبابه چینی زرنباد خولنجان جوزبوا اذخر مکی نانخواه پوست بیخ کرفس کندر کرویا
عود هندی فلفل سیاه فلفل سفید وج ترکی سعد کوفی غنچه گل سرخ از هریک دو مثقال گل بابونه
زیره کرمانی صعتر فارسی حاشا از هریک ده مثقال رازیانه چهار مثقال تخم کرفس پنج مثقال مجموع را
در گلاب یک شبانروز خیسانیده روز دیگر در دیگ تازه قلعی کرده نموده عنبر را ریزه کرده در پارچه
کتانی بسته بر سر نیچه بندند و بدستور مقرر عرق کشند بعد از آنکه یکمن تبرزد نبات سفید داخل کرده
باشند دو فنجان صبح و دو فنجان شام بنوشند عرق چوب چینی تقاهی در تفریح و تقویت
قلب بی نظیر است صنعت آن سیب شیرین اصفهانی رسیده پاک کرده پانزده من تبریزی سنجد
صندل سفید سوده از هریک یکمن دارچینی نیم من دانه هیل بوا الکصد مثقال قرنفل سی مثقال چوب چینی
یکچهار یکمن شقاقل مصری یکصد مثقال بسباسه جوزبوا از هریک چهار یکمن تبریزی جدوار خطائی پنج
مثقال زرنباد مصطگی از هریک بیست و پنج مثقال سورنجان خولنجان از هریک سی و پنج مثقال
مشک تبتی ده مثقال بیخ لفاح پنجاه مثقال زعفران چهل مثقال درونج عقربی عود هندی از هریک
بیست مثقال عنبر اشهب سه مثقال بادرنجبویه گل گاوزبان از هریک پنجاه مثقال گلاب
بیست مینا عرق بیدمشک بیست مینا اجزا را در گلاب و عرق بیدمشک سه شبانروز بخیسانند
سوای عنبر و مشک و زعفران و سیب و سنجد و مصطگی پس همه را یکجا کرده عرق کشند عرق
چوب چینی نگیر مشتهی و هاضم طعام و مفرح قلب و مسمن و محسن لون و مبهی است و نعوظ تام و درد
و قوت بسیار بخشد صنعت آن چوب چینی اعلی عرقی دو صد مثقال نیم تیشه نجاری چون نخود
ریزه کرده گل سرخ دارچینی خصیه الثعلب مصری شقاقل قرنفل جوزبوا بسباسه ابریشم مقرض
تخم گزر از هریک ده مثقال گل گاوزبان دوازده مثقال زعفران صندل سفید سوده عود
هندی سوده عاقرقرحا بیخ لفاح بیخ شیبی مایه شتر اعرابی لسان العصافیر بیخ بنفشه سنبل الطیب
اشنه زرنباد بهمن سرخ بهمن سفید از هریک پنج مثقال مصطگی رومی دو مثقال جدوار خطائی
بسبعه یا بسه از هریک سه مثقال مشک تبتی نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال ادویه را نیم کوفته
نیم کوفته مجموع را دو روز در آب بخیسانند و بدستور گلاب عرق کشند و عنبر را [illegible] عرق

ریزه ریزه نموده بگذارند و هر روز دو فنجان که هر فنجانی پانزده مثقال باشد صبح بنوشند
و بدستور دو فنجان شام **عرق چوبچینی** تالیف قدوة الاطبا میرزا محمد حکیم صنعت آن چوب چینی اعلی
بیست مثقال سورنجان مصری دارچینی بوا قرنفل زیره کرمانی زنجبیل بسباسه خصیة الثعلب مصری
صعتر فارسی بهمن سفید بهمن سرخ انیسون زرنباد بیخ کرفس نانخواه کندر کرویا تخم کرفس
اذخر مکی از هر یک ده مثقال دارچینی یک چهار یکمن تبریز سنبل الطیب مصطگی رومی نبات سفید از
هر یک یک اوقیه تبریز و در نسخه دیگر وزن مصطگی سه مثقال ست و نیم من تبریز را زیانه داخل دارد
و در دو من گلاب و یکمن عرق بادیان یک شبانروز بخیسانند بعد ازان با سه من آب عرق کشند
صبح دو فنجان و شام دو فنجان بنوشند **عرق چوبچینی** دیگر صنعت آن چوب چینی اعلی چهل مثقال
گل بابونه ده مثقال دارچینی سنجا سفا انیسون از هر یک هفت مثقال سورنجان مصری یک مثقال
بادرنجبویه گاوزبان درونج عقربی دانه هیل قرنفل سنبل الطیب زنجبیل زعفران بسباسه خصیة الثعلب
بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد کبابه چینی خولنجان جوز بوا اذخر مکی نانخواه بیخ کرفس کندر کرویا وج ترکی
عود هندی فلفل سفید فلفل سیاه سعد کوفی گل سرخ از هر یک دو مثقال زیره کرمانی حماما از
هر یک ده مثقال رازیانه چهار مثقال تخم کرفس پنج مثقال مجموع را در گلاب یکشبانروز بخیسانند
پس در دیگ تازه قلعی نموده عنبر اشهب در کتان بسته یک مثقال نبات سفید نیم من دران داخل
نموده بطریق مقرر عرق کشند **عرق چوبچینی** دیگر صنعت آن چوب چینی اعلی دارچینی قرنفل
سادج هندی زعفران عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه آب جدوار از هر یک پنجاه مثقال سنبل
الطیب بهمن سرخ بهمن سفید نبات سفید از هر یک چهل مثقال اشنه جوز بوا قاقله مصری بسباسه
از هر یک بیست مثقال وج ترکی ده مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین از هر یک یکصد مثقال
گلاب چهار صد مثقال عرق بید مشک هشت صد مثقال عنبر اشهب سه مثقال مشک تبتی یک
مثقال بدستور مقرر عرق کشند **عرق چوبچینی** دیگر صنعت آن چوب چینی اعلی ده مثقال
سورنجان مصری دانه هیل قرنفل زیره کرمانی زنجبیل بسباسه خصیة الثعلب صعتر بهمن سفید بهمن سرخ
انیسون زرنباد بیخ کرفس نانخواه کندر کرویا تخم کشوث اذخر مکی از هر یک پنج مثقال دارچینی
یک اوقیه سنبل الطیب دو مثقال و نیم مصطگی یک مثقال و نیم رازیانه یکچهار یک نبات سفید نیم

اوقیه در یکمن نبات و نیم من عرق را زیاده خیسانیده بعد ازان با یکمن و نیم آب عرق کشند و در سیم
آن نیم من گلاب یک چهار یک عرق بادیان و سه چهار یک آب داخل کرده عرق پس آب بگیرند
عرق چوب چینی باللحوم که مسمی بماء اللحم چوب چینی است نافع است برای نقصان باه و ضعف بدن و قوتها
و تقویت معده صنعت آن چوب چینی اعلی هفتاد مثقال قرنفل دارچینی قاقله کبار جوز بوا بسباسه بادیان
فارسی بادیان خطائی گل سرخ بهمن سفید عشبه مغربی صندل سرخ صندل سفید مصطگی رومی زعفران
کبابه چینی اشنه بهمن سرخ زرنباد سلیخه سیاه فرنجمشک شقاقل عود هندی تخم بلیون از هر یک ده
مثقال بوزیدان عنبر اشهب از هر یک پنج مثقال مشک خالص ده مثقال گوشت بره گوشت مرغ
فربه گوشت کبوتر تازه به پرواز آمده همه را از استخوان و چربی جدا کرده از هر یک یکمن تبریزی گنجشک
نر سیصد قطعه عرق بادیان عرق بادرنجبویه عرق بید مشک گلاب عرق گاوزبان عرق بهار نارنج
از هر یک دو من آب بقدر کفایت شکر نیم من ادویه را در عرقها و آب یکشب بخیسانند و مشک و عنبر
و مصطگی و زعفران را در پارچهٔ کتانی بسته در جائیکه عرق میچکد بگذارند و بدستور عرق کشند
چون عرق کشیده شود سرد کرده در شیشه کنند و در جای سرد بگذارند و هر روز سه پیاله چینی
خوردنی ازان بیاشامند و در نسخهٔ دیگر چنین آورده که اول مرتبه لحوم را در عرقها عرق کشند پس
ادویه را دران عرق خیسانیده مرتبهٔ ثانی عرق کشند و درین مرتبه مشک و عنبر بر دهان نیچه
بندند یا در جائیکه عرق دران میچکد بگذارند بدانکه چون این عرقها بسبب شیرینی خصوص هرگاه
مدتی بمانند خالی از سکری نیستند و شبهه‌ناک اند پس اگر شیرینی داخل نکنند بهتر است عرق
چهار چینی از اطبای هند و فرنگ جهت آتشک و قروح خبیثه و استسقا و امراض گرده و مثانه
و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مزمن باشد چون بیست روز تا چهل روز بحسب احتیاج بدستور
مقرر و شرائط بیاشامند نفع عظیم بخشند صنعت آن چوب چینی اعلی چهل مثقال دارچینی کبابه چینی
ریوند چینی از هر یک بیست مثقال این چهار را جوکوب نموده در عرق گاوزبان و بادرنجبویه و
شاهتره و بسفایج [illegible] خارخسک و اذخر مکی از هر یک نیم پاو و آثار یک شبانروز بخیسانند پس از
همین عرقها از هر یک یک آثار بران ریخته بدستور متعارف بقرع و انبیق عرق کشند که سه آثار
برآید و از نیم پاو تا بیست و چهار مثقال صبح شروع نمایند که صبح و شام نیم گرم بیاشامند

و هر روزی ده مثقال بیفزایند تا بیست و یک یوم و همین دستور کم نمایند اگر منظور چهل یوم باشد و اگر
بیست یوم تا ده روز بیفزایند و ده روز بکاهند و اگر سی یوم تا پانزده یوم بیفزایند و تتمه نقصان
نمایند و چون عرق نزدیک باتمام رسد از سر نو بکشند و درین اثنا مید البنیات و حموضات
و نمک و غیره بدستور مذکور اجتناب نمایند و اگر برای استسقا و سوء القنیه شکاعی و بادآورد و فقاح
اذخر و بیخ کاسنی و بیخ کرفس و رازیانه و کبر و افسنتین بیفزایند از هر یک بوزن لائق و همچنین از
برای هر علت ادویه مناسبه مختصه بآن و از برای آتشک و قروح و جروح خبیثه چما صفراس نیم وزن
چوب چینی و افتیمون ربع آن اولی ست و اگر در امراض مزمنه و صعبه قدری چوب چینی و کیاکو که چوبچینی
سه ربع و کیاکو یک ربع باشد و بیان کیاکو در خاتمه انشاء الله تعالی خواهد آمد در آب خیسانیده
بطرز نقوع بجای آب نیم گرم یا سرد بیاشامند که آب خالص نه نوشیده شود بهتر است بدین قسم
که پنج یوم هر روز سه مثقال و پنج یوم دیگر هر روز پنج مثقال و پنج یوم دیگر هر روز هفت مثقال و
پنج یوم دیگر هر روز نه مثقال باز پنج پنج یوم کم نمایند بدستور مذکور و نیز اگر در عرق مرتبه دوم نیم
بر اجزای چهار چینی قدری بیفزایند تا بیست یوم و باز بکاهند مثلاً بر چوب چینی شش مثقال چوب
چینی دیگر سه مثقال بهتر است **فصل در بیان دستور استعمال این دوا بطریق
معجون مفرح** بدانکه بعضی از معاجین چوب چینی در اوجاع مفاصل بلغمیه و بادهای آتشک
و امراضیکه بعد از آتشک عارض شده باشد چون آن معاجین را بعد از تنقیه استعمال نمایند نافع است
و بعضی دیگر در سائر امراض بلغمیه از درد کمر و ضعف معده و باه مفید است و بعضی را منافع دیگر است
که به تفصیل در منافع معاجین بیان نمایند معجون چوبچینی که در اوجاع مفاصل سرد و دردها
و امراضیکه بعد از آتشک حادث شده باشد به نهایت نافع است اما چون مسهل است ملاحظه از زمان
و غذاهای غلیظه لازم است و اگر در ایام خوردن این معجون تنقیه شود یا با نخود آب تناول نمایند بهتر است
صنعت آن چوب چینی اعلی بیست مثقال سورنجان مصری زعفران مصطگی رومی دارچینی از هر یک
سه مثقال صعتر فارسی که آنرا اوشن نامند ماهی زهره بوزیدان پوست بیخ کبر شیطرج هندی رازیانه
فلفل سیاه قرنفل گل سرخ قاقله کبار از هر یک دو مثقال پوست هلیله زرد و تربد سفید مدبر از هر
یک هفت مثقال نمک هندی زنجبیل از هر یک یکمثقال کوفته بیخته بوزن نموده سه وزن بادام شیرین

ده مثقال چرب نموده با یکصد و هشتاد مثقال عسل سفید خوشبو کف گرفته بقوام آورده معجون
سازند قدر شربت در امزجهٔ قویه سه مثقال و بتدریج تا چهار پنج مثقال میتوانند خورد و در امزجهٔ
ضعیفه یکمثقال و بتدریج تا دو مثقال و در امزجهٔ معتدله دو مثقال تا چهار مثقال اگر بعد از شش
روز قدر خوراک روز اول را مضاعف سازند که مواد بیشتر دفع شود نافع تر خواهد بود اما
دران روز غذا باید نخود آب باشد یا گوشت جوان مرغ و هیل و دارچینی **معجون چوب چینی**
دیگر که از مخترعات حکیم میر عماد الدین محمود حسینی شیرازی است و در مزاج غیر حار تقویت قوی
میکند و منعش حرارت غریزیه است و به نهایت مقوی باه است و درد اعضا و رطوبت و ضعف
معده را نافع است و پرهیز بسیاری ندارد صنعت آن چوب چینی علی سی مثقال جدوار خطائی مجرب
خولنجان زرنباد سانج هندی درونج عقربی زنجبیل عاقرقرحا مشک خالص صافی از هریک دو
مثقال بهمن سرخ بهمن سفید تودری سفید تخم ترب دارچینی مصطگی قرنفل دانه هیل جوز بوا بسباسه
عود قماری خصیة الثعلب مصری زعفران از هریک سه مثقال مغز بادام شیرین مقشر مغز تخم
خربزه مغز فندق لسان العصافیر از هریک شش مثقال مغز پستهٔ مقشر مغز نارجیل مقشر از هریک
ده مثقال کوفته بیخته بدستور معجون نمایند مقدار شربت در امزجهٔ متوسطه دو مثقال است و در امزجهٔ قویه سه مثقال
و در امزجهٔ ضعیفه یکمثقال **معجون چوب چینی** که در اکثر امراض و امزجهٔ بارده و اوجاع و درد
اعضا خصوص که بسبب آتشک باشد نافع است صنعت آن چوب چینی با وصاف مذکوره سی
مثقال قرنفل جوز بوا بسباسه گل سرخ زعفران خولنجان زرنباد سعد کوفی از هریک سه مثقال
دارچینی قاقله فلفل سیاه سنامکی مصطگی رومی سورنجان بوزیدان لسان العصافیر از هریک
پنج مثقال زنجبیل دارفلفل عاقرقرحا جدوار خطائی از هریک دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه
وزن ادویه معجون سازند قدر خوراک این معجون مثل معجون سابق است اما ملاحظه و پرهیز
این کمتر است **معجون چوب چینی** دیگر که در فوائد و منافع قریب است بمعجون سابق صنعت آن
چوب چینی سی مثقال دارچینی دارفلفل مصطگی رازیانه از هریک سه مثقال سنامکی صمغ عربی مغز
بادام شیرین مقشر از هریک چهار مثقال تخم کرفس زعفران سورنجان قرنفل از هریک ده مثقال
زنجبیل یکمثقال عسل سه وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی در امزجهٔ قویه چهار مثقال

تا شش مثقال و در امزجهٔ ضعیفه دو مثقال تا سه مثقال و در امزجهٔ متوسطه سه مثقال تا پنج مثقال
است و اگر در ایام خوردن این معجون و سائر معاجین چوب چینی مسهله از نمک تقلیل نمایند
بهتر است و همچنین از لبنیات و حموضات و بقول و جماع و هوای بسیار سرد و رطب و میوه‌های
بسیار رطب **معجون چوب چینی** دیگر از مخترعات حکیم عماد الدین محمود حسینی شیرازی
و معمول و مستعمل میرزا محمد حسین چون درین معجون قریب شش یک اجزا ورق الخیال بود
بهتر این بود که آنرا ذکر نکند اما چون مبالغه بسیاری در منافع و فواید این معجون نموده بود
خصوص در تقویت باه و سائر قوتها بیان نمود صفت آن چوب چینی پنجاه مثقال مروارید
ناسفته طلا سوده نقره سوخته مغسول زعفران مشک تبتی عنبر اشهب تباشیر اعرابی صندل سرخ
دارچینی قرنفل زنجبیل بوزیدان سورنجان کبابه چینی قسط شیرین سعد کوفی از هریک دو مثقال
ریوند چینی سنبل الطیب دانه هیل مصطکی رومی افتیمون رومی عود قماری اسارون شامی
گل مختوم صندل سفید ماهی روبیان سمکه صیدا درونج عقربی زرنباد تخم کرفس تخم شلغم تخم ترب
تخم لوبیچه بهمن سرخ بهمن سفید جسک مریانودری زرد لودری گلگون از هریک مثقال
املهٔ شیر پرورده جوز بوا بسباسه شقاقل مصری گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ اشنه تخم
خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه مغز گردگان مقشر مغز فندق
مغز چلغوزه از هریک ده مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال ورق الخیال چهل مثقال آب سیب شیرین
آب انار شیرین گلاب از هریک صد مثقال قند سفید عسل سفید خوشبو مصفی بالمناصفه بکمن
و یک چهار یک تبریزی بطریق معمول معجون سازند قدر خوراک این معجون بحسب ضعف
و قوت مزاج از دو مثقال تا چهار مثقال است **معجون چوب چینی** مخترع و مجرب
حکیم هاشم طهرانی نافع از برای اوجاع مفاصل و دردها و تقویت قوت باه و سائر قوی بغایت
نافع است و مبرودین از کمال انتفاع دید صفت آن دارچینی سورنجان شقاقل مصری خصیة الثعلب
مصری لسان العصافیر عود قماری مصطکی زعفران از هریک سه مثقال دانه هیل قاقله کبار
قرنفل خولنجان بوزیدان زنجبیل زرنباد اسارون شامی سنبل الطیب سادج هندی دار فلفل
کبابه چینی مشک تبتی عنبر اشهب جدوار خطائی از هریک دو مثقال مغز حب السمنه مغز حب القلقل

مغز انجلک مغز حبة الخضرا از هر یک پنج مثقال مغز چلغوزه نارجیل مقشر از هر یک ده مثقال چوبچینی
اعلی بکارد تراشیده یکصد و پنجاه مثقال یکشب در آب خیسانیده روز دیگر با چهار من شاه
آب در دیگ بزرگ کرده سرش را محکم ساخته بتدریج باتش ملایم بجوشانند تا ربع که یک من شاه
باشد بماند صافی نموده با عسل سفید خوشبو مصفی یکصد و پنجاه مثقال ترنجبین نبات یا بوری اعلی
که از خار و خاشاک پاک کرده باشند یکصد و پنجاه مثقال بقوام آورده پس هر یک از اجزای
خشک را سوای مشک و عنبر و زعفران و مغزها جدا جدا کوفته بیخته و وزن نموده داخل سازند
و مغزها را نیز جدا جدا خوب نرم بسایند پس عنبر اشهب را در عسل بقوام آورده حل کرده پس زعفران را
کوفته و بیخته و با گلاب حل کرده داخل نمایند بعد از ان مغزها را داخل نمایند و در آخر سائر اجزا را
و بعد از تمامی مشک را با قدری نبات سائیده اضافه نموده خوب بر هم زنند تا تمامی با یکدیگر
مخلوط و ممزوج شوند پس در مرتبان چینی کرده اما باید که مرتبان پر نباشد و جای نفس کشیدن
معجون بماند و مقدار شربت ازین معجون مثل مقدار شربت معجون چوب چینی حکیم عماد الدین
محمود است و باید دانست که در هر یک از معاجین و حلوا و حریره هر گاه مقدار چوب چینی را سه
مثل یا دو مثل انچه گفته اند نموده و بدستور مذکور جوشانیده تا ربع بماند با عسل و شیره معجون
و حلوا و حریره بقوام آورند بهتر و انفع است معجون چوبچینی تالیف حکیم علی گیلانی منقول
از رساله بخط معزی الیه گفته که این معجون از تالیفات ما است و بنهایت نافع است ضعف قو
و کسل را و رنگ رخساره را نیکو گرداند و باه بیفزاید صنعت آن چوب چینی اعلی بیست مثقال
زعفران دو مثقال عود قماری خام مصطگی از هر یک ده مثقال دارچینی سنبل الطیب سورنجان
ساذج هندی اشنه قرنفل وج ترکی قاقله فلفل سیاه دار فلفل بوزیدان جند بیدستر شیطرج
هندی زنجبیل سفید ورق گل سرخ زیره کرمانی جوز بوا انیسون خولنجان بهمن سرخ بهمن
سفید از هر یک سه مثقال مشک تبتی یکمثقال قند سفید بوزن مجموع ادویه عسل سفید خوشبو
مصفی دو وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
معجون چوب چینی منقول از مجربات حکیم احمد موسوی از خط معزی الیه مقوی معده و قلب
و دماغ و کبد و گرده و مثانه و اعضای تناسل و تمام بدن است و مجرب است صنعت آن چوب چینی اعلی

اعلی پنجاه مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده شمط مغسول مصطگی عود قماری خام طباشیر اعرابی زعفران
مشک تبتی عنبر اشهب دارچینی فلفل سیاه قرنفل زنجبیل سفید زرنباد از هر یک دو مثقال ریوند چینی
افتیمون اقریطی دانه هیل بوا سکه سعد اسنبل الطیب ماهی روبیان و روغن عقربی تخم گندنا تخم شلغم
تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ بهمن سفید حسک مربا از هر یک سه مثقال ابریشم مقرض چهار
مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال جوزبوا بسباسه ماهی از هر یک ده مثقال شقاقل مصری
شش مثقال عسل سفید جید خوشبو مصفی قند سفید مساوی از هر دو سه وزن ادویه بدستور
معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال معجون چوب چینی دیگر استرخای اعضا
و اوجاع مفاصل را نافع بود و بدن را قوت دهد صنعت آن چوب چینی اعلی چهار مثقال زعفران
مصطگی دارچینی فلفل سفید مرمکی افتیمون اقریطی شونیز رازیانه تخم اسپست زنجبیل تخم کرفس
پوست بلیله کابلی از هر یک پنج مثقال فلفل سیاه چهار مثقال مقل ازرق خولنجان
هندی سنا مکی تربد سفید سازج هندی از هر یک سه مثقال سورنجان مصری مغز بادام شیرین
مقشر از هر یک شش سنبل چهار مثقال مویز طایفی منقی هفت مثقال نبات سفید پنجاه مثقال
عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور معجون سازند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
معجون چوب چینی مقرر باید که از اقتراح بنده درگاه محمد هاشم مخاطب بحکیم معتمد الملک
سید علوی خان است مفاصل مزمن و باد آتشک را مجرب و مفید است صنعت آن پوست
بلیله کابلی سیاه بلیله آمله منقی اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درنجبویه از هر
یک یک مثقال و چهار دانگ افتیمون اقریطی بسفایج فستقی از هر یک سه مثقال لاجورد
مغسول یک مثقال درونج عقربی شقاقل مصری خصیة الثعلب مصری سورنجان مصری
بوزیدان از هر یک یک مثقال و یک دانگ دارچینی گل سرخ گل گاوزبان از هر یک چهار
دانگ چوب چینی اعلی بیست و هفت مثقال عسل مصفی یکصد و شصت مثقال ادویه را کوفته
بیخته بعسل سفید خوشبو جید مصفی سرشته و تا بیست و یک روز هر روز پنج مثقال تناول نمایند
و از عقب آن یک مثقال چوب چینی را بگلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان و عرق‌ها در یکجا
از هر یک بیست مثقال بجوشانند تا به نصف رسد صاف نموده نبات سفید پنج مثقال داخل

کرده بنوشند و تا چهل روز از ماست و پنیر و ترشیها و سبزیها و حرکات عنیفه بدنیه و نفسانیه
و جماع و از خوردن نمک اجتناب از لوازم است معجون چوب چینی تالیف حکیم عماد الدین
کاشغری صنعت آن چوب چینی سی مثقال دارچینی یکمثقال جوزبوا بسباسه کبابه چینی ریوند
چینی سنا مکی کندر مصطگی از هر یک سه مثقال زعفران یکمثقال عسل سه وزن مجموع دوا
معجون سازند شربتی صبح و شام دو دو مثقال با یک پیاله قهوه چوب چینی معجون چوب چینی
دیگر که دافع جمیع امراض است و بدن را فربه گرداند و صحت افزاید و سرور آورد صنعت آن
چوب چینی سه سیر مغز بادام شیرین مقشر دارفلفل دارزیانه قرنفل تخم کرفس مصطگی سنا مکی
از هر یک نیم سیر عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه ادویه را کوفته بیخته با عسل معجون سازند
و هر صبح سه مثقال از او شام سه مثقال بخورند تا بیست و یکروز و اگر زیاده از بیست
و یک روز بخورند فائده بیشتر دهد و غذا بی نمک باشد و از سفیدی و ترشیها پرهیز نمایند
و تا سه ماه از جماع اجتناب کنند که فائده تمام می بخشد و صاحب این نسخه قلمی نموده که شصت
مثقال یکسیر است و در کتاب دیگر سیر شصت مثقالی بنظر رسیده معجون چوب چینی
دیگر دافع جمیع امراض است و بدن را فربه کند و بصحت افزاید و سرور آورد صنعت آن چوب چینی
که پوست بالای آنرا تراشیده باشند یک سیر و نیم که دو صد و هشتاد و یک مثقال باشد
سنا مکی دوازده مثقال زعفران زنجبیل مصطگی قرنفل دارچینی دارفلفل فلفل سیاه عاقرقرحا
شیطرج هندی سعد ازرق مرمکی سنبل الطیب خولنجان وج ترکی نانخواه رازیانه تخم
شبت هلیله سیاه شونیز افتیمون اقریطی از هر یک سه مثقال مویز منقی سی و سه مثقال
ادویه را کوفته و بیخته به روغن بادام شیرین چرب نموده با سه وزن عسل مصفی معجون سازند
شربت یکمثقال و نیم تا دو مثقال و در نسخه دیگر روغن گاو سی و سه مثقال نیز داخل است
معجون چوب چینی دیگر تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی جهت تقویت باه
و معده و دل و دماغ و جگر و مثانه و گرده و سرخی رنگ روی و فربهی بدن مفید و بوی
دهان خوش کند صنعت آن چوب چینی یکصد مثقال مروارید ناسفته صلایه کرده [illegible]
از هر یک دو مثقال مصطگی عود قماری مایه شتر اعرابی زعفران مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک دو درم

دارچینی قرنفل زنجبیل فلفل سیاه جوزبوا بسباسه از هریک دو مثقال بوزیدان سورنجان کبابه چینی خولنجان
قسط شیرین سعد کوفی از هریک دو درم ریوند چینی افتیمون اقریطی از هریک سه مثقال سنبل الطیب دانه
هیل عنبر اشهب از هریک سه درم سکه رصید امامی رو بیان درونج عقربی زرنباد تخم گزر تخم شلغم تخم ترب
بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ تودری زرد از هریک سه مثقال شقاقل مصری ده مثقال ورق
الذهب سدس مجموع ادویه مجموع را کوفته بیخته نگاه دارند گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ ابریشم از هر
ده مثقال جوشانیده صاف نموده آب آن را نیز نگاه دارند تخم خربزه تخم خیار تخم کاسنی تخم خرفه
مقشر از هریک ده مثقال نرم کوبیده شیره بگیرند و شیره آنها را اضافه شیره سابق نموده آب به
شیرین آب سیب شیرین آب انار گلاب از هریک ده مثقال با قند و عسل صافی بالمناصفه سه وزن
اجزا بقوام آورند مغز فندق مغز بادام شیرین مغز گردگان مغز چلغوزه از هریک ده مثقال نرم
کوبیده در عسل و قند بقوام رسیده اندازند و زعفران را در گلاب حل کرده اضافه کنند و عنبر را دو حصه
نموده یک حصه را اول مرتبه داخل کرده و همچنین مشک را دو حصه نموده یک حصه را قبل اشیاء باقی ادویه
و یک حصه را با عنبر بعد از سائر ادویه داخل نمایند و از برای بعضی این اجزا را نیز افزوده اند اسارون
شامی گل مختوم صندل سرخ صندل سفید هر دو سوده تخم خشخاش از هریک سه مثقال آمله مقشر
دوازده مثقال کوفته بیخته با اجزا داخل نمایند و در نسخه دیگر این معجون خصیة الثعلب مصری پنج
مثقال تخم اسپست سه مثقال مشک مرا بر نسخه مزبور افزوده و وزن چوب چینی پنجاه مثقال
و وزن ریوند چینی دو مثقال و وزن هر یک از مصطگی و عود و مایه شتر اعرابی و مشک و عنبر یکدرم
و وزن دارچینی یکمثقال و وزن آب سیب و آب به و آب انار و گلاب از هریک یکصد مثقال است

معجون چوب چینی دیگر که در تقویت باه و اعضای رئیسه و دفع امراض سوداوی بی نظیر است صنعت
آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر از هریک سه درم افتیمون اقریطی بسفایج فستقی از هریک
پنج درم لاجورد مغسول دو درم تربد سفید اسطوخودوس بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد
بادرنجبویه از هریک سه درم درونج عقربی شقاقل خصیة الثعلب مصری سنبل الطیب سورنجان
مصطگی از هریک دو درم بوزیدان دارچینی قرنفل جوزبوا ورق گل سرخ عود هندی ابریشم مقرض
از هریک یکدرم و نیم چوب چینی اعلی بوزن مجموع ادویه عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه ادویه را کوفته

بیخته با عسل معجون سازند و هر روز چهار مثقال از آن بخورند و در نسخهٔ دیگر حجر ارمنی دو درم داخل
است معجون چوب چینی دیگر که آنرا منافع بسیار و در تقویت باه بی نظیر است صنعت آن چوبچینی
اعلی شصت و دو مثقال و نیم مروارید ناسفته لاجورد مغسول کهربای شمعی بوزیدان چینی افتیمون
اقریطی سنبل الطیب دانه هیل بوا ابوزیدان سورنجان مصری سعد کوفی جوزبوا بسباسه بلبغی از
هر یک دو مثقال و نیم ریگ ماهی ماهی روبیان درونج عقربی زرنباد تخم گزر تخم شلغم تخم یونجه
بهمن سرخ بهمن سفید حسک مربا تودری زرد تودری گلگون دارچینی قرنفل زنجبیل اسارون امله
منقی از هر یک سه مثقال و سه ربع مثقال خصیة الثعلب مصری شش مثقال و یک دانگ و نیم عود قماری
خام مصطکی رومی مایه شتر اعرابی زعفران عنبر اشهب از هر یک مثقال و نیم مشک خالص چهار دانگ مغز
فندق مغز پسته مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مقشر مغز چلغوزه مغز انجکاک مغز حب السمنه مغز حبة
الخضرا از هر یک دوازده مثقال و نیم ادویه را سوای مغزها کوفته بیخته مغزها را بعد مقشر کردن
نرم صلایه کرده پس گل گاوزبان ورق گل سرخ از هر یک دوازده مثقال و نیم در گلاب و عرق
بید مشک از هر یک یکصد و نود مثقال یک شب بخیسانند پس آنرا پنج جوش داده صاف نموده
ده مثقال تخم خرفه مقشر را در گلاب شیره گرفته آب زردک نود و پنج مثقال آب انار شیرین پنجاه
مثقال آب سیب شیرین پنجاه مثقال عسل مصفی و نبات سفید از هر یک چهار صد مثقال بقوام آورده
ادویه را بان بسرشند معجون چوب چینی صدر الشریعه گیلانی آتشک کهنه و درد مفاصل و [illegible]
وضعف باه و امراض گرده و مثانه را نافع است صنعت آن چوب چینی اعلی هشتاد مثقال سلیخه کبابه
چینی بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی اسارون عود هندی سنبل الطیب مصطکی رومی قرنفل ساذج هندی
از هر یک سه مثقال فلفل دارفلفل زنجبیل زعفران از هر یک دو مثقال مشک خالص عنبر اشهب
از هر یک یک درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر معجون سازند شربتی هر صبح مقدار سه مثقال
معجون چوبچینی دیگر بدانکه مولف این معجون چیزی بر معجون سورنجان اضافه نموده و چیزی کم کرده
خواصی که از برای معجون سورنجان مذکور است از برای این معجون ذکر کرده و این معجون را معجون
چوبچینی نامیده صنعت آن چوب چینی اعلی هشتاد مثقال سورنجان مصری شش درم ماهی [illegible]
بوزیدان پوست بیخ کبر شیطرج هندی از هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس [illegible]

قاقله صغار از هر یک یکدرم و نیم نمک هندی یکدرم دارچینی انیسون ورق گل سرخ زنجبیل قاقله قرنفل از هر یک سه درم تربد سفید مصطگی رومی زعفران از هر یک دو درم اجزا را کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده باسه وزن ادویه عسل سفید مصفی معجون سازند و در ظرف چینی نگاه دارند و هر صبح سه مثقال آنرا تناول نمایند بنقرس و عرق النسا و اوجاع مفاصل و درد و رک را نافع است و مرض آتشک مزمن را بنهایت سودمند است معجون چوبچینی دیگر صنعت آن چوبچینی پوست تراشیده یکصد و پنجاه و هفت مثقال دارفلفل رازیانه قرنفل تخم کرفس مصطگی رومی سنا مکی مغز بادام شیرین مقشر از هر یک بیست و شش مثقال عسل مصفی سه وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند و تا بیست و یکروز و اگر از بیست و یک روز زیاده بخورند زیاده فائده دهد صبح هفت مثقال و نیم و شام نیز هفت مثقال و نیم بخورند آن قدس سره می فرمایند که مقدار شربتی که قلمی شده بسیار است نهایت شربتی از این آن است که صبح دو مثقال و شام دو مثقال و نیم تناول کرده شود معجون چوبچینی حکیم صالح خان خالان مرحوم صنعت آن چوبچینی اعلی هشتاد مثقال سنبل الطیب ساذج هندی قرنفل قاقله صغار قاقله کبار فلفل سیاه دار فلفل جند بیدستر خولنجان زرنباد زنجبیل گل سرخ جوز بوا بسباسه زیره کرمانی اسارون شامی از هر یک ده مثقال کوفته بیخته در چهار وزن ادویه یعنی نهصد و شصت مثقال عسل سفید مصفی معجون سازند معجون چوبچینی حکیم سید محمد صنعت آن چوبچینی پوست دور کرده چهل مثقال سنبل الطیب قاقله صغار عود قماری خام دارچینی قرنفل زنجبیل دارفلفل فلفل سیاه خولنجان جوز بوا بسباسه سورنجان مصری خصیة الثعلب مصری مغز نارجیل مقشر مغز چلغوزه مغز گردکان از هر یک ده مثقال درونج عقربی زرنباد عاقرقرحا بوزیدان زعفران از هر یک دو مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه یعنی ششصد و سی مثقال بدستور مقرر معجون سازند معجون چوبچینی حکیم امین صنعت آن چوبچینی پوست جدا کرده هشتاد مثقال دارچینی سیلانی سورنجان مصری از هر یک سه مثقال گاوزبان بادرنجبویه فلفل شقاقل مصری زرنباد زنجبیل قرنفل زعفران درونج عقربی مصطگی رومی بوزیدان از هر یک دو مثقال کوفته بیخته بعسل مصفی سه وزن ادویه یعنی نهصد و بیست و چهار مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی صبح دو مثقال

وشام دو مثقال بایک فنجان آب مطبوخ چوبچینی معجون چوب چینی منقول از خط حکیم محمد باقر
حسینی مقوی دماغ و دل و معده و جگر و گرده و مثانه و انثیین و تمام اعضا و مقوی باه است
ورنگ رو را سرخ گرداند و بدن را فربه سازد و فرح آورد صنعت آن چوب چینی اعلی پنجاه
مثقال ورق طلا عنبر اشهب خصیة الثعلب مصری بهمن سرخ از هریک پنج مثقال مروارید ناسفته
شمط مغسول یعنی بچر ارمنی ریوند چینی افتیمون اقریطی سنبل الطیب دانه هیل بوا مصطکی عود
قماری خام زعفران مایه شتر اعرابی اسارون شامی صندل سرخ دارچینی قرنفل زنجبیل بوزیدان
سورنجان مصری کبابه چینی خولنجان قسط شیرین تودری سرخ تودری زرد سعد کوفی از
هریک یک اوقیه گل مختوم مشک تبتی خالص صندل سفید سمکه صیدا ماهی روبیان و بیخ
عقربے زرنباد تخم خربزه تخم شلغم تخم ترب تخم یونجه حب السمنه از هریک سه مثقال آمله
شیر پرورده جوز بوا بسباسه قاقله از هریک ده مثقال اجزا را کوفته بیخته گل گاوزبان با درنجبویه
از هریک یک اوقیه گل سرخ پاک کرده دوالا از هریک ده مثقال در آب بجوشانند و پالایند
تخم خشخاش سفید مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه مقشر از هریک ده مثقال
نرم کوبیده شیره برآورده اضافه مطبوخ نمایند و با آب به شیرین و آب انار شیرین و گلاب قند
سفید و عسل مصفی بقوام آورده در آخر مغز فستق مغز بادام مقشر مغز گردگان مغز چلغوزه
مانند مرهم صلایه نموده و در آن عسل حل کرده بعد از آن ادویه را بدستور بان بسرشند و اگر خواهند
کیفیتش زیاده شود و دغدغه حرمت نکند جزو اعظم سدس جمیع اجزا داخل نمایند و در ظرف
چینی نگاه دارند صنعت این معجون به نسخه دیگر باندک تفاوتی نقل نموده که این معجون دل و
دماغ را قوت دهد و درد مفاصل و درد پشت و درد ورکین را برطرف کند و مالیخولیا و امراض
سوداوی را سودمند بود و معده را قوت دهد و باه را زیاده کند و رنگ رو را سرخ گرداند
و بدن را فربه کند و اوعیه منی بگشاید و گرده و مثانه را از رمل و سنگ و اخلاط لزجه پاک گرداند
و بوی دهان خوش کند و نشاط آورد و منافع بسیاری از برای آن ذکر کرده صنعت آن چوبچینی
اعلی نوعے پنجاه مثقال مروارید بزرگ غلطان آبدار ناسفته صلایه کرده دو مثقال لاجورد بدخشی
مغسول ریوند چینی افتیمون اقریطی از هریک دو مثقال سنبل الطیب دانه هیل بوا سمکه صیدا ماهی و بیال

درونج عقربی زرنباد تخم گزر تخم شلغم تخم ترب تخم بوتنجه بهمن سرخ بهمن سفید حسک مربا تودری
سرخ تودری زرد از هریک سه مثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال بوزیدان سورنجان سعد کوفی
از هریک دو مثقال دارچینی قرنفل زنجبیل سفید اسارون آمله منقی از هریک سه مثقال جوز بوا
بسباسه از هریک ده مثقال مصطگی عود هندی مایه شتر اعرابی زعفران عنبر اشهب از هریک دو درم
مشک تبتی نیم درم مغز فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز کدوگان مقشر مغز چلغوزه از هریک ده
درم اجزا را سوای حبوب کوفته بیخته مغزها را نرم صلایه کرده گل گاوزبان بادرنجبویه ابریشم ورق
گل سرخ از هریک ده مثقال خیسانیده جوشانیده بمالند و بپالایند آب مطبوخ آنرا نگاه دارند و
بگیرند مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم خرفه مقشر تخم کاسنی مقشر از هریک ده مثقال
و نرم کوبیده و شیره آنها را بگیرند و آب به شیرین و آب انار شیرین و آب سیب شیرین از
هریک ده مثقال مجموع آب مطبوخ و شیره ها و آب فواکه را یکجا کرده با سه برابر اجزا قند سفید
و عسل مصفی بقوام آورده سرد کرده ادویه را با آن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند و بعد از
چهل روز بکار برند شربتی دو مثقال معجون چوب چینی دیگر تالیف حکیم میر عماد الدین محمود
شیرازی مالیخولیا و بواسیر و جذام و آتشک و قروح سوداوی و وسواس و جمیع امراض سوداویه
را نافع است صنعت آن زرنباد جدوار خطائی مجرب زراوند مدحرج خولنجان [illegible] زهره ریوند
چینی افتیمون هلیله سیاه لاجورد مغسول تربد سفید مدبر دارچینی مصطگی رومی سنبل الطیب
جوز بوا بسباسه زعفران قرنفل دانه هیل از هریک دو مثقال چوب چینی اعلی نصف مجموع ادویه
کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل مصفی معجون سازند و هر صبح پنج مثقال آنرا بخورند معجون
چوب چینی دیگر درد مفاصل اعضا را نافع و جهت ضعف معده و هضم طعام و آوردن اشتهای
طعام و تقویت باه و درد کمر و پشت مفید است صنعت آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست
هلیله زرد آمله منقی دارچینی بسباسه سنبل الطیب اسارون زعفران قرفة الطیب سورنجان خولنجان
سعد کوفی دارفلفل کندر زنجبیل رازیانه رومی نانخواه تخم گزر تخم شلغم بوزیدان مثقال جوز بوا
عود هندی اجزا متساوی چوب چینی اعلی بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته با سه وزن مجموع ادویه عسل
مصفی معجون سازند شربتی سه مثقال معجون چوب چینی دیگر که مولفش گفته بجهت درد

مفاصل و درد اعضا و تفتیح سدها و بواسیر و جمیع امراض سوداوی و بلغمی نافع است صنعت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه املہ منقی بسفایج فستقی افتیمون اقریطی تربد سفید
مدبر زنجبیل قرنفل دارچینی قاقله کبار جوز بوا از هر یک سه درم ماهی زهره غاریقون سفید رازیانه
پوست بیخ کبر سورنجان مصری بوزیدان از هر یک دو درم فلفل سیاه زرنباد نانخواه نمک هندی
نمک نفطی از هر یک یکدرم دارفلفل زراوند مدحرج اصل السوس از هر یک سه درم سنا مکی
پنجدرم چوب چینی اعلی پنجاه مثقال مجموع را کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل مصفی معجون سازند
شربتی سه درم و عجب است از مولف این معجون که با وجود آنکه جمیع اطبا منع نمک در چوب چینی نموده
اند نمکها داخل نموده معجون چوب چینی با عشبه مغربی قلمی فرموده اند که تالیف بنده آثم محمد اعظم
المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علویخان غفر الله ذنوبه است بجهت درد مفاصل حادث بعقب
آتشک که یکی از اطبای عصر را بوده از مدت بیست سال و بعون الله تعالی ازین تدبیر رفع مرض
معزی الیه بکلی گردیده صفت آن عشبه مغربی پانزده درم چوب چینی موصوف بصفات جیده
مزبوره هفتاد درم گل گاوزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه از هر یک ده درم مویز منقی یکرطل
و نیم مجموع را در پنج من و نیم گلاب و عرق بید مشک یک شب بخیسانند و روز دیگر در دیگ سنگی
یا مس تازه قلعی کرده نموده سر آنرا بطبق سفالی پوشانیده و اطراف آنرا بخمیر و گل حکمت محکم نموده
مقدار پنج من و نیم هیمه قلم باریک دو شاخ دو شاخ در زیر آن بسوزانند تا بتمام رسد پس
دیگ را فرود آورده بمالند و بپالایند نبات سفید یکمن تبرزد عسل مصفی یکرطل و نیم عراقی داخل
نموده در قدر مضاعف بجوشانند و کف آنرا گرفته صافی نموده بقوام آورند پس بگیرند دارچینی
سیلانی بهمن سرخ بهمن سفید سنا مکی خولنجان سورنجان مصری دانه هیل مصطکی رومی از هر
یک ده درم چوب چینی اعلی سی و پنجدرم عنبر اشهب نیم مثقال زعفران چهار دانگ پوست هلیله کابلی
پانزده درم کوفته بیخته معجون سازند و هر روز دو مثقال و نیم صبح و دو مثقال و نیم شام تناول
نمایند و در نسخه دیگر درونج عقربی بادرنجبویه ابریشم گل گاوزبان از هر یک ده درم لاجورد مغسول
دو درم و نیم اضافه شده و وزن چوب چینی چهل و پنجدرم نموده بسیار مفید آمد معجون چوب چینی
دیگر صنعت آن چوب چینی که پوست بالای آنرا تراشیده باشند یکصد و سی و پنج مثقال سنا مکی

شش مثقال زعفران زنجبیل مصطکی قرنفل دارچینی دارفلفل فلفل سیاه عاقرقرحا شیطرج هندی
مقل ازرق مرکی سنبل الطیب خولنجان وج ترک ناسخواه رازیانه تخم شبت هلیله سیاه شونیز افتیمون
اقریطی از هریک یکمثقال و نیم مویز منقی روغن گاو از هریک شانزده مثقال ادویه را کوفته بیخته
نگاه داشته نموده مویز منقی را در گلاب بپخته از بالایش بیرون کرده در عسل سه وزن مجموع ادویه
داخل کرده عسل مصفی را بقوام آورده ادویه را بآن سرشته بدستور مقرر معجون سازند و در ظرف
چینی نگاهدارند شربت یکمثقال و ربع مثقال مفرح چوب چینی تالیف حکیم میر عماد الدین محمود
جهت تقویت باه و معده و دل و دماغ و جگر و گرده و مثانه و سرخی رنگ و فربهی بدن نافع
است و بوی دهان نیکو کند صنعت آن چوب چینی پنجاه مثقال مروارید ناسفته شمطر ریوند چینی
زعفران قرنفل فلفل زنجبیل جوز بوا بسباسه سورنجان بوزیدان شقاقل خولنجان کبابه چینی سعد
کوفی از هریک دو مثقال افتیمون سنبل الطیب سلیخه صید از رنبا درونج عقربی تخم کزر تخم شلغم
تخم ترب تخم اسپست بهمن سرخ ماهی روبیان بهمن سفید تودری زرد تودری گلگون از هریک سه
مثقال قاقله صغار سه درم مصطکی عود خام مایه شتر اعرابی مشک عنبر اشهب از هریک یک درم
قسط شیرین دو درم دارچینی یکمثقال خصیة الثعلب مصری پنج مثقال حسک دانه سه درم ورق
الفضه سیاسس اجزا کوفته بیخته گل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ دواله از هریک ده مثقال گلاب
جوشانیده صافی نموده شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خربزه از هریک ده مثقال
آب به شیرین آب انار شیرین آب سیب شیرین گلاب از هریک یکصد مثقال قند سفید عسل مصفی
بالمناصفه سه وزن مجموع ادویه بقوام آورده مغز بادام شیرین مقشر مغز کدوکان مقشر مغز چلغوزه
مقشر از هریک ده مثقال نرم کوبیده اضافه کرده بعد سرد شدن باقی اجزا را کوفته بیخته بآن
بسرشند و در نسخهٔ دیگر اسارون گل مختوم صندل سرخ صندل سفید تخم خشخاش از هریک سه
مثقال شیرهٔ آمله منقی ده مثقال بر اجزای این مفرح افزوده شده است و اما استعمال
این دوا بعنوان تقوع پس بدانکه تقوع چوب چینی در ناقهین و امزجهٔ ضعیفه اکثر
اوقات مفید است و طریق مشهور تقوع این دوا آن است که از هریک از چوب چینی اعلی کوفته
بیخته و نبات سفید نرم سائیده بقدر بیست و چهار مثقال وزن نموده در عرض سه روز باین

دستور بنوشند یک روز قبل از خوردن آن بگیرند هشت مثقال آنرا سائیده آنرا در کاسه
چینی کرده عرق بید مشک یا گلاب یا عرق گاوزبان یا عرق رازیانه هر یک که مناسب دانند و موافق
مزاج باشد بقدر صد مثقال و در بعضی امزجه یکصد و پنجاه مثقال بر بالای آن ریخته خیسانیده
در عرض روز چند مرتبه دست مالیده برهم زنند و صباح آب صافی آنرا نیم گرم نموده نبات سفید
هشت مثقال داخل کرده بسه دفعه بنوشند و باز بدستور از هر یک هشت مثقال داخل همان
ثفل چوب چینی روز اول نموده بدستور گلاب و عرق داخل ساخته در عرض روز چند مرتبه برهم زده صبح
روز دیگر آب صاف آنرا بدستور گرم کرده با نبات هشت مثقال سه دفعه میل نمایند و روز سوم
باز بقیه سائیده چوب چینی مذکور را اضافه ثفل روز دوم نموده بدستور گلاب یا عرق داخل کرده
چند مرتبه برهم زنند صبح روز دیگر گرم نموده صافی کرده هشت مثقال نبات داخل کرده بسه دفعه
بنوشند پس بروز دیگر بگیرند یک کفچه آرد میده و در نسخه دیگر بجای آرد میده آرد شکر تیغال
هست و یک کفچه آرد برنج و نیم کفچه تخم ریحان کوفته و بروغن گاو یا گوسفند بی نمک بریان نموده
اثقال چوب چینی را با گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان در دیگی دیگر نیکو بجوشانند و صافی
نموده پنج مثقال قند سفید دران حل کرده اضافه آرد و روغن مزبور نموده به پزند تا چون حریره
شود دار چینی دانه هیل از هر یک دو مثقال نرم کوفته داخل کرده برهم زنند تا خوب ممزوج
شود در سه ظرف چینی کرده در سه روز تناول نمایند حکیم محمد هاشم طهرانی گفته که دستور معمول
فقیر در نقوع چوب چینی آن است که از یکمثقال تا هشت مثقال بحسب ضعف و قوت بدن و مرض
با عرقهای مناسب و دواهای موافق خیسانیده داده اثر بسیاری مشاهده نموده خصوصا
در فصل تابستان و مزاجهای گرم و در امراض حاره و خفقان و امراض قلبیه حاره با صندل سفید
و گل گاوزبان و تخم کشنیز خشک بالسویه و بقدر نصف مجموع چوب چینی سوهان کرده عرق
بید مشک و نیلوفر بازای هر یک مثقال چوب چینی سی مثقال عرق اضافه نموده در شیشه کرده
در عرض دو روز چند مرتبه برهم زده صبح روز دیگر آب آنرا صافی نموده گاه سرد و گاه گرم
داده که میل نموده اند و در امراض بارده و مبرودین با عود قماری و یا دارچینی و گل گاوزبان گیلانی
و چوب چینی سوهان تراشیده که نسبت عود با چوب چینی نسبت سدس و با هر یک از این دو دوا نسبت

ثلث باشد مثلاً هرگاه چوب چینی شش مثقال باشد عود باید که یکمثقال و هر یک از گل گاوزبان
و بادرنجبویه دو مثقال باشد بدستور با گلاب و عرق بید مشک یا عرق رازیانه و عرق اذخر
و اگر سوداویت بر مزاج غالب باشد با عرق گاوزبان و بادرنجبویه در شیشه کرده در عرض روز
مکرر بر هم زده صبح زود صاف آنرا نیم گرم با اندک نبات یا بدون شیرینی میل نمایند و همچنین
اگر بجهت علت عضوی خاصی باشد مثل جگر یا معده با دواهای مناسب آن عضو و علت خیسانیده
بنوشند و اقل مدت خوردن نقوع شش روز و اکثر دوازده روز است و اگر هوا بسیار گرم
نبوده و دغدغه فساد چوبچینی و دواها بعد از سه روز نباشد با چوبچینی و دواها را داخل همان ثفل
نموده عرق ریخته بدستور خیسانیده در روز دیگر میل نمایند و اگر دغدغه فساد باشد داخل ثفل
نساخته بدستور علیحده خیسانیده میل نمایند و ثفل را با عرق مناسب خیسانیده یا جوشانیده
صاف نموده بجای آب در عوض شبانروز بنوشند و بعد از اتمام جرم و ثفل سه روز آخر را
بدستور با عرقها جوشانیده یا خیسانیده صاف نموده بجای آب میل نمایند خلاصه کلام در باب
چوبچینی آنست که بطریق عرق و قهوه ذکر شد و نیز دستور کلی در باب وزن و مقدار
چوبچینی و عرق و آب و مدت خوردن دواهای که داخل میشود نظر بحسب مزاج و مرض و غرض
تمامی مختلف است بنهجی که در باب عرق و قهوه مکرراً مذکور شد با آن قانون سلوک نمایند و همچنین
در باب اغذیه و اشربه و ملاحظه حمیه موافق آنچه بیان شده عمل نمایند و اما پرهیز و ملاحظه این
نیز کمتر از طریق قهوه و نزدیک بعنوان سفوف است که پرهیز بسیاری ضرور نیست .:.
دستور دیگر در نقوع چوب چینی از حکیم میر محمد مومن که جهت ناقهین و محرور المزاج و خفقان
و تقویت اعضا و قوی و امزجه اطفال نافع و در فصل گرمی هوا موافق است صنعت آن
چوب چینی را از یکمثقال تا هشت مثقال باید سوهان نموده با عرقهای مناسبه و ادویه
موافقه یک شبانروز در شیشه و امثال آن بخیسانند و مکرر بر هم زنند پس صافی نموده
بنوشند و هرگاه از برای خفقان حار و امزجه و امراض حاره باشد با صندل سفید و کشنیز
خشک و گل سرخ بالسویه بقدر چوب چینی در گلاب و عرق نیلوفر یا عرق بید مشک و عرق
گاوزبان از چهل و پنج مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هرگاه جهت مبرود المزاج باشد

باعود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و مانند آن بجوشانند
و با اشربهٔ مناسبه در هر امری بنوشند و همچنین هرگاه بجهت عضوی و بند با دوای مناسب
آن بجوشانند و هرچه بعد از سه روز صاف کرده باشند جرم آنرا در آب یا عرق مناسب بقدر
ضرورت جوشانیده بجای آب در ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چوبچینی بجهت اطفال از
یک مثقال تا چهار مثقال است و از برای غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال
نقوع چوبچینی بنسخهٔ دیگر صنعت آن مقدار بیست مثقال چوبچینی را نرم کوبیده در شیشه
کرده عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه عرق شاهتره عرق بید مشک گلاب از مجموع یک پیاله
بزرگ آبخوری از هر یک بقدر حاجت داخل کرده یک شبانروز در شیشه حرکت دهند پس
صافی نموده مقدار بیست مثقال نبات سفید سوده داخل کرده بیاشامند در سه روز و روز
چهارم ثفل آنرا حلوا کرده تناول نمایند نقوع چوبچینی بنوعی دیگر این است که از یکمثقال چوبچینی
تا نه مثقال روز اول یکمثقال آنرا ریزه نموده و روز دوم دو مثقال و همچنین تا روز نهم
نه مثقال آنرا در امزجهٔ حاره با گلاب و عرق بید مشک و عرق نیلوفر بازای هر یک مثقال
چوبچینی سی مثقال از عرقها و در مزاجهای سرد در گلاب و عرق اذخر و عرق بادرنجبویه و عرق
بادیان بدستور مزبور خیسانیده در عرض یک شبانروز و نگاهی سرد بجای آب و گاهی گرم
چون قهوه با شیرینی نبات یا بغیر شیرینی بنوشند و در مقدار چوب چینی درین ایام چهل و پنج
مثقال میشود و مقدار عرقها در روز اول سی مثقال است و در نهم دو صد و هفتاد مثقال و
ازین دور وزن عرقها در ایام دیگر معلوم میشود دستور نقوع چوبچینی که فرنگان
در امراض باردهٔ مزمنه که بتدابیر دیگر دفع نمیگردد باین دفع میگردد و بزعم ایشان والحق بلاد ایشان
چنین هوای دارد که بغیر اینچنین دوای قوی امراض مزمنهٔ قویه دفع نمیگردد صنعت آن بگیرند
شراب ریحانی قوی خالص بیست و چهار من طبی که هر منی دو رطل است و هر رطلی یکصد و بیست
و هشت درهم و دو ثلث درهمی و در چهار قرابه کنند که در هر قرابه شش من طبی شراب باشد پس بگیرند
چوب چینی که به رنده نجاری تراشیده باشند و در هر قرابه شانزده سیر من طبی از چوب چینی تراشیده
داخل کرده سر آنرا گرفته چهل روز در آفتاب گذارند پس بعد از چهل روز از آفتاب برداشته اول

فصل بهار شروع بخوردن آن نموده روز اول پنج مثقال آنرا بنوشند و هر روز پنج مثقال
آنرا بیفزایند تا بهفتاد و پنج مثقال رسد پس چهل و یکروز هر روز هفتاد و پنج مثقال آنرا بنوشند
بعد از چهل و یکروز هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال برسد پس ترک نمایند و این وقتی
هست که مزاج بسیار قوی باشد اما اگر مزاج متوسط باشد دو قرابه آن که در قرابهٔ چهار من طبی
شراب باشد ساخته بدستور مذکور تا هفتاد و پنج مثقال رسانیده بیست و یکروز هر روز هفتاد
و پنج مثقال بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا به پنج مثقال رسد پس ترک کنند
و اگر مریض بسیار ضعیف باشد و بعد از رسیدن بهفتاد و پنج مثقال یازده روز یا پانزده روز
هر روز هفتاد و پنج مثقال آنرا بنوشند پس هر روز پنج مثقال آنرا کم کنند تا بمقدار پنج مثقال رسد
آن زمان ترک نمایند و پرهیز بدستوریست که در خوردن چوب چینی بدستور تعریق ذکر شد
و اگر ربع وزن چوب چینی نیز کبابه کوفته کرده با چوب چینی مذکور در قرابه ریزند و بقدر وزن آن نیز
نیز بر شراب بیفزایند بسیار اقوی ولیکن درین هنگام باید غذا و شراب را منحصر بشیر گاو
تازه دوشیده نمایند که شیر برنج بی شیرینی و نمک و یا چلاو و یا شیر بخورند و بجای آب شیر
گرم بنوشند **نقوع** دیگر از حکمای فرنگ و هند جهت آتشک و قروح و جروح مجاری بول و
غیرها صنعت آن چوب چینی اعلی از یک مثقال گرفته تا دو مثقال و کبابه چینی و ریوند چینی و دار
چینی از هر یک از نیم مثقال گرفته تا پنج مثقال تا چهل روز بدین نهج که سه روز اول هر روز چوب چینی
یکمثقال و از آن هر سه نیم نیم مثقال و سه روز دیگر دو مثقال چوب چینی و از آن هر سه یک یکمثقال
که روز آخر روز دهم و بیستم و بیست و یکم است هفت مثقال چوب چینی و از آنها سه و نیم مثقال باشد
و باز بهمین دستور کم نمایند و این در صورتی است که مرض صعب و شدید نباشد و الا هر دو روز
یک مثقال بیفزایند تا بیست و یک یوم و همچنین باز بکاهند که مقدار هر روزه را در نیم آثار شهدی
آب تا سه پاس شب بخیسانند و صبح صاف نموده نصف آنرا آن وقت و نصف آنرا آخر روز نیم گرم
نموده بیاشامند و اگر درین صورت قدری چوب چینی اعلی را از سه مثقال گرفته تا هفت مثقال در
آب بجوشانیده در عرض شبانروزی بجای آب بیاشامند که آب خالص ننوشند اولی است
و ترشیها و نمک و غیرها را ترک نمایند و اما حریره های چوبچینی پس بدانکه اینها نیز در نفع

قریب بمعاجین آن بلکه ازان انفع در بعضی امزجه و امراض و هوا اند حریره چوب چینی
قلمی فرموده اند که تالیف قدوة المحققین سید سند والد ماجد فقیر میر محمد هادی قدس سره است
نافع از برای نزلات بارده و سرفه و ضیق النفس و امثال اینها صنعت آن آرد میده آرد نخود
از هر یک یک کفچه کشنیز خشک تخم خشخاش تخم خرفه مقشر تخم مرو کوفته بروغن گاو بریان کرده
شربت بنفشه شربت اسطوخودوس شیره هلیله مربا عسل سفید خوشبو مصفی از هر یک ده مثقال
بعرق بید مشک و عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه از هر یک ده مثقال حل کرده با آتش ملایم
بپزند تا چون شوربا شود چوب چینی چهار مثقال دارچینی دانه هیل از هر یک دو مثقال عود الصلیب
یکمثقال زعفران بسباسه از هر یک دو دانگ کوفته بیخته بر آن پاشیده ساعتی سر دیگ را محکم نموده
که بخار آن بدر نرود پس از آتش فرود آورده ردای بر سر کشیده ساعتی سر دیگ را برگرفته
سر به بخار آن بدارند تا عرق آید پس ردای را بر خود پیچیده بخوابند و لحافی بر سر خود گرفته
صبر نمایند که عرق خشک شود پس حریره را در کاسه چینی کرده هر روز یک کاسه را بخورند
اگر مزاج قوی باشد و مرض مزمن و قوی وزن چوب چینی را زیاده میتوان نمود تا چهار ده مثقال
و اگر خوف فساد آن باشد از برای هر روز تازه ترتیب دهند حریره چوب چینی دیگر نافع
از برای امراض سینه و شش مثل تنگی نفس و سرفه کهنه صنعت آن چوب چینی اعلی هر روز نیم
مثقال یا یک مثقال تا دو مثقال انسب بحسب مزاج و ضعف و قوت نرم کوفته بیخته با سه وزن
آن نبات سفید شب در پیاله با عرق بید مشک و عرق گاوزبان بخیسانند و صبح با آتش ملایم
بپزند تا چون فالوده شود آنگاه نیم گرم تناول نمایند و تا سه روز یا تا شش روز بر این دستور عمل
نمایند و اگر شکر تیغال و بیخ هلیمو و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی از هر یک بقدر سدس چوب چینی
داخل نمایند بهتر است حسو چوب چینی که معروف است بکشک آب نزلات بارده و امراض
و درد گوش و درد سر و تاریکی چشم که حادث شده باشد بعد از مرض معروف باتشک و از برای دوار
و سدر و مالیخولیا نافع است صنعت آن آرد گندم آرد نخود از هر یک هفت مثقال تخم خرفه
کشنیز خشک هر دو مقشر تخم خشخاش مغز بادام شیرین از هر یک دو مثقال اول مرتبه آرد را
بروغن گاو بریان نموده پس تخم خرفه و کشنیز خشک و تخم خشخاش و مغز بادام را در عرق گاوزبان

دعرق بید مشک شیره گرفته شربت بنفشه شربت گاوزبان شربت اسطوخودوس نبات سفید
شیرهٔ زنجبیل مربا از هر یک دو مثقال داخل آمده و روغن مذکور نموده تخم مرو بریان یک مثقال
کوفته بیخته اضافه نموده باتش ملایم بپزند تا بقوام حسنه آید چوب چینی سوهان کرده دو مثقال
و نیم دارچینی عود الصلیب دانه هیل کلان از هر یک دو دانگ زعفران یک قیراط کوفته بیخته داخل
نمایند و بهم زنند و لحظه سر دیگ را گیرند که بخار آن بیرون نرود و پس مریض ردائی بر سر گرفته
دیگ را در زیر ردا برده قدری صبر کند که حرارت آن شکسته شود پس سر دیگ را اندک
برگرفته سر به بخار آن بدارد تا عرق آید و بحسب مذکور نیم گرم تحسی نماید پس ردا را بر خود پیچیده صبر کند
تا عرق خشک شود و تا یک هفته بهمین دستور عمل نماید که بعون الله عز و جل نافع و مجربست خمیره
چوب چینی جهت تقویت قلب و دماغ و کبد و سائر قوی و ارواح و بدن نافع و باه را بیفزاید
و خفقان و وسواس و امراض سوداوی را دفع کند صنعت آن بگیرند چوب چینی اعلی ورق کرده
باریک نموده پنجاه مثقال گل گاؤزبان گاؤزبان بادرنجبویه بسفائج فستقی ابریشم خام
اسطوخودوس از هر یک پانزده مثقال مویز منقی یک رطل مجموع را در دو من آب و عرق
گاؤزبان و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یک من بید مشک عرق ورد چینی که بفارسی گل
مشکین و مشکین چه و بهندی سیوتی نامند از هر یک نیم آثار یک شبانروز بخیسانند پس بدستور
مسطور در اشربه چوب چینی طبخ نموده مالیده صاف نمایند و بقوام آورند و در حین قوام آوردن
بیست درم افتیمون را در صرهٔ کتان نازکی بسته دران اندازند و بعد قوام آمدن فشرده دور نمایند
پس به تبرید معجون سازی خوب و ثبوت بماند تا سفید گردد و پس دارچینی قرنفل دانه هیل بوا شقاقل
مصری بهمن سرخ بهمن سفید خولنجان تودریان خصیة الثعلب مصری تخم ہلیون ریوند چینی پوست
بلیله کابلی سنا مکی اسطوخودوس از هر یک چهار درم ابریشم مقرض سه درم فلفل دارفلفل زعفران
زنجبیل از هر یک دو درم عنبر اشهب مشک خالص مصطگی از هر یک یکدرم ورق طلا پنجاه عدد
ورق نقره یکصد عدد مروارید ناسفته دو درم ادویه نرم کوفته بیخته عنبر و مشک مصطگی را بقدری
نبات سوده و زعفران را با گلاب سائیده و مروارید را با گلاب و بید مشک بر سنگ سماق نرم
سوده و هر دو ورق را حل نموده علی الرسم بآن سرشته شربتی از یک مثقال تا سه مثقال ٭

واما حلواهای چوبچینی پس بدانکه اینها نیز قریب النفع اند بمعاجین و از آنها ضعیف تر
باعتباری و باعتباری مساوی حلوای چوبچینی تالیف قدوة الحکما و سید الاطبا والد
ماجد آن مرحوم قدس سره در دستور نوشیدن چوب چینی بطریق قهوه تحریر یافت حلوای
چوبچینی که در امراض سینه و شش و سرفه کهنه نافع است صنعت آن چوبچینی کوفته از نافته بیزه
کرده را با نشاسته و کتیرا بیخ [?] و شکر تیغال و نبات سفید و تخم ریحان و روغن تازهٔ بی نمک
بدستور مقرر حلوا سازند و اگر تسخین مطلوب باشد دارچینی و زرنباد و زنجبیل و فلفل [?] از هر یک
قدری اضافه نمایند و در هر شربت خواصه چوبچینی در شعفان [?] زیاده از یک مثقال و در
دو مثقال و در اقویا سه مثقال نباید که باشد و اگر در این حلوا و سایر حلوا قدر چوبچینی را مضاعف
ساخته و تراشیده بقدر هر یک مثقال از چوب چینی صد مثقال آب در دیگ نموده بطریق عرق
و قهوه جوشانیده تا ربع بماند و با عسل و شکر و قند بقوام آورده حلوا و یا حریره بسازند بسیار نافع
تر است چنانچه در باب معجون بیان شد حلوای چوب چینی حکیم هاشم طهرانی نافع از برای
امراض سینه و با بعضی ادویه مناسبه مقوی باه است و مسکن اوجاع اعضا و اوجاع مفاصل
صنعت آن بدستور نسخه مسطور است ایضا حلوائیکه در درد مفاصل و دردهائی که از آتشک عارض
شده باشد صنعت آن چوب چینی شش مثقال دارچینی چهل مثقال سورنجان دو مثقال شکر
تیغال سه مثقال نبات سفید پنجاه مثقال با روغن گاو بی نمک و روغن بادام شیرین
از هر یک بقدر ضرورت حلوا سازند و از پانزده مثقال تا سی مثقال بدستور حلوای سابق
بحسب ضعف و قوت مزاج میل نمایند حلوای چوبچینی دیگر که جمیع اوجاع را نافع است و تقویت
باه میکند و سبر و دین [?] را نافع است نفع بالغ صنعت آن چوبچینی را نیم کوبیده و بحریر بیخته یکصد
از آن مثقال زنجبیل سفید یک مثقال قرنفل دانه هیل سورنجان خولنجان زرنباد از هر یک دو مثقال
دارچینی چهار مثقال مغز چلغوزه مغز نارجیل مقشر از هر یک ده مثقال روغن گاو
بی نمک از هر یک بقدر ضرور روغن بادام شیرین قدری با عسل و قند صد و پنجاه مثقال بدستور
مقرر حلوا سازند شربتی هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال بحسب ضعف و توسط و قوت تناول
نمایند حلوای چوبچینی اقوی از نسخه قبل صنعت آن چوب چینی اعلی کوفته بحریر بیخته یکصد از آن

سی مثقال قرنفل دارچینی زرنباد زنجبیل انیسون رازیانه نانخواه سورنجان مغز چلغوزه مغز نارجیل
مقشر سعد کوفی از هر یک یکمثقال آرد میده یک چهار یک من تبریزی روغن گاو یک من عسل مصفی
از هر یک بقدر ضرور آرد را در روغن بریان نموده عسل را بگلاب حل نموده داخل کرده بپزند
تا چون تر حلوا شود پس ادویه را کوفته بیخته بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند و هر روز از
پانزده مثقال تا سی مثقال بحسب ضعف مزاج و توسط و قوت مزاج بخورند و بهتر آن است که بمقدار
مذکور را بوقت صبح و شام بخورند حلوای چوبچینی بنسخه دیگر صنعت آن آرد میده یک
ربع من تبریز بروغن گاو یک ربع و نیم من تبریز بریان کرده عسل مصفی بمقدار ضرور بگلاب حل
کرده در آن داخل کرده بآتش ملایم بپزند تا چون تر حلوا شود پس مغز پسته مقشر مغز چلغوزه
مغز بادام شیرین مغز نارجیل مقشر از هر یک هفت مثقال نیم کوفته داخل کرده باز بپزند
تا شروع نماید پس دادن روغن چوبچینی سوهان کرده سی مثقال قرنفل دارچینی زرنباد انیسون
نانخواه سورنجان سعد کوفی از هر یک پنج مثقال داخل کرده برهم زنند و از آتش فرود آورده
در طبق چینی پهن سازند و بطریق لوزیات بریده قدری قند سفید کوفته بر آن پاشیده نگاهدارند
و هر روز صبح و شام مقدار که کافی تناول نمایند و بعضی درین حلوا روغن زیتون مقدار یک اوقیه
داخل کرده اند و وزن عسل را نیم من تبریز نموده که سیصد مثقال باشد حلوای چوب چینی
بنسخه دیگر صنعت آن آرد میده سه ربع یکمن تبریز بروغن گاو یکمن تبریز بریان کرده عسل مصفی
یکمن و نیم تبریز بگلاب و عرق زرشک و عرق گاوزبان حل کرده داخل نموده بپزند تا چون
تر حلوا شود پس مغز چلغوزه مغز نارجیل که پوست سیاه آنرا دور کرده باشند مغز بادام شیرین
از هر یک هشت مثقال نیم کوفته داخل نموده بپزند تا وقتیکه روغن پس دهد پس چوب چینی اعلی
یکصد مثقال قرنفل دارچینی دانه هیل زرنباد تخم رازیانه زنجبیل انیسون نانخواه لسان العصافیر
سورنجان دارفلفل خولنجان سعد کوفی از هر یک پانزده مثقال کوفته بیخته داخل کرده در ظرف
چینی نگاهدارند و هر روز بقدر کافی بخورند حلوای چوبچینی دیگر اصحاب امزجه بارده و
امراض بارده را نافع است و تسکین دردها و اوجاع مفاصل را مفید است خصوصاً درد گرده و وجع
ظهر و مقوی باه است صنعت آن آرد گندم سمید بروغن گاو بریان کرده قند سفید و عسل مصفی

سفید یکجا آب حل کرده داخل نموده بپزند تا چون شهد حلوا شود مغز بادام شیرین مغز چلغوزه مغز
نارجیل مقشر از هر یک ده مثقال نیم کوفته داخل کرده بپزند تا روغن باز دهد چوبچینی سائیده
از حریر بیرون کرده ده مثقال زنجبیل یک مثقال قرنفل دارچینی جوزبوا سورنجان بسباسه
زرنباد کوفته و بیخته داخل کرده در طبق چینی پهن کرده هر روز از پانزده مثقال تا سی مثقال
از دو وقت یعنی صبح و شام هر وقت نصف مقدار مذکور تناول نمایند حلوای چوبچینی
دیگر تالیف آن مرحوم علی خیر موده اند که منافع بسیار دارد و در تقویت بدن و تسمین و تقویت باه
بی نظیر است صنعت آن زردک تراشیده سیب شیرین تراشیده به شیرین تراشیده که پوست
و استخوان و تخم آنها را دور کرده باشند آب انار شیرین از هر یک بیست مثقال همه را در عرق
زردک و عرق چوبچینی بپزند تا مهرا شود پس بمالند و بپالایند پس آرد سمیده پانزده مثقال آرد
نخود بیست مثقال نشاسته گندم پنج مثقال اول مرتبه آرد گندم و آرد نخود را به روغن گاو
چهل مثقال بریان کرده نشاسته را در آب حل کرده بپزند تا چون پالوده شود پس نبات
سفید و عسل مصفی و ترنجبین پاک کرده خالص از هر یک بیست و پنج مثقال همه را به عرق
گاوزبان و عرق چوبچینی و آب حل کرده بجوشانند و کف سفیده تخم مرغ بران زنند و
آنرا بگیرند تا دیگر کف نیاورد پس با فواکه مطبوخه پالوده و نشاسته در آرد و روغن مذکور
داخل کرده بپزند تا چون شهد حلوا شود مغز چلغوزه مقشر مغز پسته مقشر مغز بالور مغز
فندق مغز بادام شیرین مقشر مغز گردکان مغز نارجیل مغز حبة الخضرا مغز انجگک مغز حب الزلم
مغز حب السمنه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم هندوانه همه لبوب باید که از قشر رقیق بالائی
ایشان مقشر باشند از هر یک دو مثقال همه را نیم کوفته در حلوای مذکور داخل کرده با آتش ملایم بپزند تا
شروع نماید به باز دادن روغن آنگاه بگیرند چوب چینی اعلی چهار مثقال خصیة الثعلب مصری دو
مثقال زنجبیل سفید نیم مثقال دارچینی بوزیدان بسباسه دارفلفل بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل
مصری لسان العصافیر شیرین تودری زرد تودری سرخ از هر یک یک مثقال جوزبوا چهار دانگ
عنبر اشهب مشک تبتی زعفران بزرالبنج سفید نفاع از هر یک دو دانگ کوفته و بیخته داخل کرده
بر هم زنند و از آتش فرود آورده در طبق چینی پهن کنند و بگذارند تا سرد شود نبات سفید کوفته

و پخته بران بپاشند و بطریق حلوا الوز بپزند و هر روز صبح چهار مثقال و شام چهار مثقال از آن بخورند
حلوای چوبچینی دیگر صنعت آن چوب چینی اعلی بیست و دو مثقال قرنفل دار فلفل از یانه
زرنباد انیسون نانخواه سورنجان مغز چلغوزه مغز نارجیل سعد کوفی از هر یک هفت مثقال
دارچینی پنج مثقال کوفته بیخته آرد گندم بقدر حاجت به روغن گاو یک چهار یک بریان کرده
عسل مصفی یک چهار یک قند سفید نیم من داخل کرده بپزند تا چون حلوا شود حلوای چوبچینی
دیگر تالیف آن مرحوم که در تقویت باه و امساک و کثرت سیلان مذی و ودی و سیلان رحم
نافع است صنعت آن آرد سپید بیست و پنج مثقال به روغن گاو بریان نموده نبات سفید سی
و چهار مثقال بعرق گاوزبان حل کرده داخل نموده با آتش ملایم بپزند تا چون تر حلوا شود
مغز پسته مقشر مغز بادام شیرین مقشر مغز حبة الخضرا مغز حب السمنه مغز چلغوزه مغز انجلک
مغز نارجیل تازه مقشر از هر یک دو مثقال و نیم کوفته داخل کرده باز با آتش ملایم بپزند تا
شروع پس دادن روغن نماید پس بگیرند بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل مصری خولنجان تودری
سرخ تودری سفید دارچینی گل فوفل پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال خصیة الثعلب مصری
یک مثقال و دو دانگ چوب چینی هفت مثقال و نیم زعفران دو دانگ مغاث بغدادی بهار
درخت کنار از هر یک یک مثقال و دو دانگ کوفته بیخته داخل کنند و بهم زنند و در طبق چینی پهن کنند
و بطریق لوزیات ببرند و قدری نبات سفید کوفته بران بپاشند و نگاه دارند و صبح پنج مثقال
و شام پنج مثقال بخورند با اشربه مناسبه فالوده چوبچینی قریب النفع است بحلوای آن
صنعت آن بگیرند مقدار دو توله چوبچینی اعلی را مانند صندل سوده با نیم توله خصیة الثعلب هم
صلایه کرده با شیره نبات و گلاب بقدر حاجت پخته و در آخر یک دانگ زعفران و نیم دانگ عنبر
اشهب سوده اضافه نمایند و چون فالوده یعنی ته حلوا پخته شود در ظرف کشیده روغن پسته
یا بادام قدری بر آن ریخته تناول نمایند و اگر مریض سرفه داشته باشد گلاب و عنبر داخل ننمایند
و بعضی از لعابهای مناسب مانند لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا و نشاسته داخل نمایند
و بدین مداومت نمایند و اگر بسیار محرور المزاج باشد خصیة الثعلب نیز حذف نمایند فالوده
دیگر الطف و سبکتر چون هفت روز تناول نمایند فواید بسیار بخشد صنعت آن بگیرند چوبچینی

اعلی و بکار دو ورق نموده دو توله آن را در پیاله آب خالص بخیسانند و صباح چندان بجوشانند
که نصف بسوزد پس قدری نشاسته با قند سفید یا نبات داخل کرده بطریق متعارف طبخ نمایند تا بقوام
فالوده آید و بطریق قهوه بیاشامند و بهمین دستور تا روز هفتم قرص چوب چینی ایضاً در
نفع قریب بحلوای آنست صنعت آن که بگیرند شیره نبات مقدار دو آثار و با نیم آثار گلاب
بقوام آورند و مقدار نیم سیر چوب چینی اعلی نرم سوده و مقدار نیم توله تا نه ماشه و تا یک توله عنبر
اشهب و شش ماشه زعفران نیز نرم سوده داخل کرده بچمچه سازی نیکو ممزوج نموده
بر تخته پاکیزه یا سینی که بروغن پسته یا بادام چرب نموده باشند ریخته قرص ببرند و نگاه دارند
و در روزی مقدار پنج توله تا ده توله تناول نمایند لوزینه چوب چینی نیز قریب النفع است بحلوای
چوب چینی صنعت آن چوب چینی اعلی نود مثقال ریزه کرده در دو من و نیم آب سنگ تا که پنج من
تبریزی باشد آب خالص بجوشانند تا به نیم من سنگ که یک من تبریزی باشد برسد پس صاف نموده قند
سفید یا عسل مصفی بالمناصفه چهار صد و پنجاه مثقال داخل کرده باتش ملایم بجوشانند تا بقوام
آید پس یکصد و پنجاه مثقال مغز بادام شیرین مقشر نیم کوفته با آن ممزوج نموده در طبق چینی یا
بر سنگ حسب خواهش ریزی پهن کرده لوزیات ببرند و بیست و یک حصه کرده هر روز یک حصه
از صبح ناشتا بخورند و موافق امزجه بعوض مغز بادام مغز پسته یا مغز نارجیل یا مغز حبة الخضرا
یا مغز چلغوزه یا مغز گردکان یا مجموعی می توان داخل کرد مربای چوب چینی صنعت آن که
چوب چینی تازه و سفید اعلی را پوست انداخته و در کرده قطعات بمقدار بند انگشت نموده بخلال
در آن سوراخها کرده در آب بنهند پس از آن برگرفته بر روی کرباسی آنرا پهن کنند که رطوبت آن
دور شود پس در همان آب بقدر ضرور قند سفید یا عسل مصفی داخل کرده بگیرند دارچینی خولنجان
بسباسه دانه هیل جوزبوا زعفران قرنفل بمقدار هر یک رطل از چوب چینی یک درهم از هر یک ازین
ادویه کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و بجوشانند و دایم کیسه را بمالند تا بقوام آید پس کیسه
نیکو بمالند و شیره آنرا بر آورند و افشارند و دور کنند و چوب چینی را در آن داخل کرده دو جوش
دیگر داده فرود آورند و بگذارند تا سرد شود و در مرتبان چینی کرده چهل روز بگذارند تا مزاج گیرد
پس استعمال نمایند شربتی یک اوقیه و اگر بعد از فرود آوردن در هر یک رطل از چوب چینی که مربا نموده

اندر مقدار یکدرم از هر یک مشک تبتی و عنبر اشهب را با نبات سفید سائیده داخل نمایند بهتر است و اگر
ساده خواهند با قند یا عسل مصفی یا شربت با هم در قوام آورند و ادویه دیگر مطلقا داخل ننمایند مصلح
چوبچینی گفته اند که چون آنرا زیره کرده مانند دانهای نخود بجای فوفل با برگ تانبول که پان نیز
نامند مضغ نموده آب آنرا فرو برند و ثفل آنرا بیندازند قلاع و جوششهای دهن را مداومت بآن
نافع است خصوص آنکه از ماده آتشک باشد فصل در بیان طریق استعمال چوبچینی در مرهم
و در زخمها و در اعفر و اطلیه و غسول آن اما مرهم چوبچینی که جراحتهای آتشک و زخمهای
ناصور و زخمهای مفاصل را و جراحات مفاصل سائره و جامع را خصوص که از آتشک باشد کمال
نفع دارد مرهم یکه بسیار نافع دارد صنعت آن آنکه درکیسه کتان کرده یک شبانروز در آب
خیسانیده پس آنرا در آب بجوشانند بمالند و بگذارند تا ته نشین شود پس آب آنرا دور کرده آب
تازه بر روی آن کرده بر هم زنند و در ظرف دیگر بگذارند تا ته نشین شود و آب آنرا دور کرده چوبچینی
تا هفت مرتبه آنرا غسل داده آب آنرا دور کنند پس آنچه ته نشین شود یک جزو از آن و دو جزو از
چوبچینی کوفته بحریر بیخته و نصف جزو از مرداسنگ و حنا و ربع جزو موم سفید و اقلیمیای نقره
مثل جمیع اجزا روغن زیتون بدستور مرهم سازند معمول باید که اگر یک جزو شنجرف درین مرهم
داخل نمایند انفع است مرهم چوبچینی دیگر انفع از اول صنعت آن توتیای کرمانی مغسول شنجرف
مغسول مرداسنگ سفیدآب قلعی شسته از هر یک سه مثقال چوبچینی موم از هر یک پنج مثقال
موم را در روغن بادام شیرین بیست و پنج مثقال گداخته ادویه را کوفته بحریر بیخته بآن سرشته
مرهم سازند و در نسخه دیگر بیست و پنج مثقال روغن گاو بی نمک نیز داخل است مرهم چوبچینی
دیگر جهت زخمهای آتشک که از دو نسخه اول انفع است صنعت آن مرداسنگ شنجرف از هر یک
دو مثقال کهیر که در فارسی معروف است بکات هندی چوبچینی از هر یک چهار مثقال موم
کافوری پنج مثقال روغن گاو بی نمک بیست و پنج مثقال و اگر بجای روغن گاو مسکه تازه یا سرشیر
باشد بهتر است بدستور معهود مرهم سازند و اگر نصف کات را سوخته داخل نمایند انفع است مرهم
دیگر که زخمهای آتشک و کهنه را انفع است صنعت آن مرداسنگ توتیای کرمانی مغسول صندل
ورقی تراشیده از هر یک پنج مثقال اسفیدروی سفید سرکه جنار زنگار سبز کنند از هر یک

ده مثقال زفت رومی بیست مثقال چوب چینی ده مثقال صمغها را در سرکهٔ انگوری خیسانیده
حل کرده و توتیا را با سرکه سائیده و سائر اجزا را کوفته بیخته با موم زرد و زیت کهنه و روغن
بادام تلخ و روغن گل سرخ از هر یک بیست مثقال مرهم سازند و در نسخهٔ دیگر انزروت سفید بیست
مثقال است و هر سه روز یکمرتبه به حمام رفته سر را بشویند و این مرهم را بمالند و اگر چوب چینی را تنها
سائیده و حریر بیخته در زفت رومی داخل کرده بر سر کچلی اندازند نافع است و در جراحت های
دیگر اگر قدری از چوب چینی را کوفته و حریر بیخته در مرهم کافوری یا باسلیقون داخل کرده استعمال
نمایند بنهایت نافع است و اما روغنهای چوب چینی که اوجاع مفاصل و دردهائیکه از آتشک
حادث شود و از برای جذام و درد اعضا و اورام سوداوی و بلغمی چون فالج و استرخا و رعشه
و کزاز را بنهایت نافع است روغنیکه در اوجاع مفاصل و دردهائیکه از آتشک حادث شود
بنهایت نافع است صنعت آن چوب چینی اعلی بیست مثقال سورنجان مصری مخلصه سداب از
هر یک پنج مثقال قصب الذریره ده مثقال سنبل الطیب ساذج هندی هر یک شش زراوند طویل از
هر یک سه مثقال عاقرقرحا دو مثقال قسط تلخ دو مثقال و در نسخهٔ دیگر شش مثقال است
مجموع را نرم کوفته و چوب چینی را ریزه نموده و دو شبانه روز در دو من تبریز آب بخیسانند
آنگاه با روغن زیتون و روغن گل سرخ از هر یک چهل مثقال روغن بابونه روغن زنبق
روغن بنفشه از هر یک پانزده مثقال در دیگ با آتش ملایم بجوشانند تا مهرا شود و آب برود
و روغن بماند پس صافی نموده روغن را بردارند و ثفل را با یکمن تبریز آب و چهل مثقال روغن
دفعهٔ دیگر بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صافی نموده و با روغن اول داخل کرده نگاه دارند
و بوقت حاجت بمالند و بعض اوقات اگر در هر ده مثقال روغن یک مثقال مومیائی دار الجردی
داخل نمایند انفع است در اوجاع بارده و امراض مذکوره چون رعشه و لقوه و فالج خصوص آنکه در هر
ده مثقال از هر یک جندبیدستر و فرفیون نیم مثقال نرم سائیده اضافه نمایند روغن چوب چینی
دیگر اوجاع مفاصل حاره را نافع است صنعت آن چوب چینی ده مثقال در سه من تبریز آب بجوشانند
تا بربع رسد و گل سنا ده مثقال علیحده در آب یکشب بخیسانند و صبح جوشانیده صافی نموده روغن گل
سرخ پنجاه مثقال اضافه نموده در قدری مضاعف بجوشانند تا آب برود و روغن بماند

کرده در شیشه نگاهدارند و در وقت استعمال در هر پنج مثقال از این هر یک از سورنجان و حضض یکیک یکمثقال نرم سائیده داخل نموده استعمال نمایند بنهایت نافع است و اگر آب سداب تازه و آب کرفس و آب انجدان تازه و آب ریحان تازه از هر یک سی مثقال اضافه آب چوبچینی نمایند و روغنها را داخل کرده چندان بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند پس استعمال نمایند در اوجاع مفاصل و اوجاعیکه از مواد بارده حادث شده باشند اثر تام دارد روغن چوبچینی دیگر که در آتشک و جذام و مانع ریختن مواد است و در داء الثعلب و داء الحیه و سعفه موی برویاند و موی را دراز و سیاه و قوی گرداند صنعت آن چوب چینی تراشیده ده مثقال برگ مورد برگ حنا برگ نیل سیاوشان صندل سفید سنبل الطیب اشنه ساذج هندی پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی آمله منقی سعد کوفی حب الآس قرنفل عود هندی عود الصلیب جوز بوا بسباسه از هر یک دو مثقال یکشب در گلاب و آب برگ چغندر و آب اسفناج و آب برگ مورد و آب فرنجمشک و آب گاوزبان از هر یک چهل مثقال بخیسانند و صبح بآتش ملایم بجوشانند تا به نصف رسد و بمالند و صاف نموده زیت انفاق و روغن گل سرخ و روغن سفید حبة الخضراء از هر یک پنجاه مثقال روغن بنفشه ده مثقال داخل کرده در قدر مضاعف بجوشانند تا آب برود و روغن بماند عطر حصی لبان لادن از هر یک سه مثقال عنبر اشهب قسط رومی عطر صندل مصطگی رومی مومیائی دار چینی از هر یک یکمثقال در آن داخل کرده بکار برند روغن چوبچینی بنسخهٔ دیگر مستعمل در اوجاع مفاصل و درد کمر و اوجاع حادث در آتشک صنعت آن چوبچینی ده مثقال انرا تراشیده بدستور مطبوخ چوبچینی با سه من تبریز آب بجوشانند تا بربع رسد پس روغن گل سرخ یا روغن بابونه یا زیت یا هر سه سی مثقال داخل نموده بجوشانند که آب برود و روغن بماند روغن چوبچینی دیگر که در اوجاع مفاصل و اوجاعیکه از مواد بارده حادث شده باشند اثر تام دارد صنعت آن چوبچینی ده مثقال آنرا بدستور مذکور طبخ نموده پس آب مطبوخ چوبچینی را با آب کرفس تازه و آب برگ حنا از هر یک سی مثقال زیت شصت مثقال روغن انجدان تازه ده مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند و در هر ده مثقال او یکمثقال سورنجان مصری سوده داخل کرده بهم زنند و نگاهدارند روغن چوب چینی بنسخهٔ حکیم محمد صالح ابن محمد امین صنعت آن چوب چینی روغن کنجد بیه کرده بزاز هر یک ده رطل چوب چینی را

ریزه کرده در پنج رطل آب بجوشانند بعد از آنکه یک شب در آب خیسانیده باشند آنقدر بجوشانند که نصف آب بماند
پس روغن و پیه را دران اندازند و باز بجوشانند تا آب رفته روغن بماند صافی نموده نگاهدارند و بوقت
حاجت بکار برند طلای چوب چینی که بعد از اتمام خوردن چوبچینی در حمام بر بدن باید مالید خصوص
در مرض آتشک و جذام صنعت آن چوبچینی سوهان کرده چهار مثقال سورنجان مصری بوزیدان
قسط تلخ مغاث بغدادی عود هندی زرنباد خولنجان عود الصلیب جوز بوا دارچینی کوفته بیخته بگلاب
و آب انگور آن سرشته روغن راحت داخل کرده در حمام بر بدن بمالند و صبر کنند تا عرق آید پس غسل کرده
برآیند که بعون الله تعالی نافع است روغن راحت مستعمل درین طلا این روغن تالیف جالینوس است
و فواید این روغن زیاده ازان است که درین مختصر گنجد و از هیچ دوا این مقدار فایده بظهور نرسیده که ازین دوا
مترتب شده خصوص در آتشک و جذام و انواع قروح و ناصور و قوبا و جرب و شقاق و داء الحیه و [illegible]
و صلع که بغایت مفید است صنعت آن جدوار خطائی ازموده زراوند طویل زرنباد زراوند مدحرج
حب الغار خطیا نانخواه رومی مر صافی صبر سقوطری جاوشیر سکبینج علک البطم کندر مصطکی تخم حنا برگ حنا جندبیدستر
عاقرقرحا مقل ازرق از هر یک دو مثقال سورنجان مصری چهار مثقال فرفیون یک مثقال صابون
عراقی ده مثقال موم زرد ده مثقال پیه گرگ پیه روباه پیه شغال پیه خرگوش از هر یک پنج مثقال
زیت کهنه روغن گل سرخ روغن بابونه روغن نرگس روغن خیری روغن یاسمین روغن زنبق روغن
رازقی روغن حنا روغن ریحان روغن سوسنجان روغن قسط تلخ روغن فرفیون از هر یک استار زیبق چهار مثقال
زیبق را در آب لیمو بکشند و باید که قدری سرکه با آب لیمو در ظرف سفالی نو کرده سیماب را دران اندازند
و اندکی بهم زنند که ریزه ریزه شود پس قدری حنا کوفته بیخته داخل نموده بانگشت بمالند تا سه
روز خوب کشته شود و بغایت اهتمام در کشتن سیماب نمایند پس صمغها را در سرکه بخیسانند و در هاون بمالند
و بپالایند و باقی ادویه را جدا جدا کوفته بیخته وزن نموده و جدوار را بر روی سنگ بگلاب بسایند و
صابون را با کارد تراشیده و پیه ها و موم را گداخته بپالایند و مجموع روغنها را یکجا کرده در پاتیل بجوشانند
و صموغ را داخل کرده از آتش برگیرند و بهم زنند تا سرد شود پس زیبق مقتول و جدوار را داخل کرده
نیکو بهم زنند پس سائر ادویه کوفته بحریر بیخته داخل نمایند و چندان بیشتر چون سازی بهم زنند که بغایت
درهم آمیخته شود و در ظرف چینی یا زجاجی کرده سرش را محکم بندند و بوقت حاجت بکار برند غرغره چوبچینی

مستعمل در امراض جذام واکله و آتشک هرگاه جوشش و زخم در گلو و کام و ملازه و اوزتین باشد صفت آن
چوبچینی چهار جزو مویز منقا قرنفل برگ حنا بابونه پرسیاوشان برگ مورد ساذج هندی زرورد
سعد کوفی کات هندی فوفل فلفل سوده پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله
امله منقی اسطوخودوس زوفای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب از هر یک یک جزو جوشانیده
صاف نموده مضمضه و غرغره نمایند و اگر مرض مزمن شده باشد نیم دانگ توتیای هندی بریان نموده
و چهار دانگ طین مختوم سوده نیز داخل نمایند نافع است **غسول چوبچینی** که در امراض جذام و آتشک
سنج ریختن موی کند صفت آن چوبچینی سوهان کرده چهار جزو برگ وسمه برگ حنا برگ مورد سنبل
الطیب پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه املهٔ منقی پوست بلیله زرد از هر یک یک جزو
نیم کوفته در پیالهٔ چینی با گلاب تر نمایند و روی آن را بدست مال کنانیده تا چهل روز متصل
هر روز دست را از روی دست مال بگلاب مذکور تر کرده بر سر و ابرو و مژه و ریش بمالند
و هر پنج روز یکمرتبه دوا را تازه نمایند **جوزا** به طعامی است قلیل الغذا نفاخ و مضر صاحبان مزاج
و رطوبت معده صفت آن آرد گندم خمیر سخت نموده و ضخیم پهن نموده بریده مانند آش او
باج و رشته با آب سبزیها طبخ نموده تناول نمایند و نیز جوزا به طعامی است مرتب و متخذ از گوشت
و نان و شیر و شکر بدین قسم بال و بازوی ماکیان فراگرفته میشود و بدون گوشت و نان و بعضی
گفته اند از آرد گندم و چه خضر است که زیر بریانی گذارند بدون ابزار و جمع آن جوازب و جواذب است اکثر
جوز بوا بفارسی جوز بوا و بهندی جاپهل گویند ثمر درختی است که در جزیره از جزائر جاوه که بزبان هندی
ایاوا و بندر آن را بتاوی نام کرده اند یافت میشود و اینجا بالفعل در تصرف ولندیز که فرقه از افرنگ است
بهم میرسد و درخت آن بقدر درخت گردکان و ورق آن باریک طولانی سبز مثل برگ انبه
و جامون و ساذج هندی و کوچکتر از آنها و ثمر آن بقدر ثمر گردکان و از آن بزرگتر و آن را پوست
دام یکی سبز ملاصق گوشت آن تا خام است نرم میباشد و خورده میشود و چون پخته و رسیده شد سخت
و شگافته میگردد و در زیر آن گوشت برگهای زرد تیره مایل بسرخی میباشد که آن را بسباسه و بهندی
جاوتری شیر مینامند و در زیر آن پوست خشبی و در جوف آن جوز بوا است و آن از عفص و فندق
کلان تر و سرخ تیره رنگ اغبر مایل بسیاهی با خطوط و شکن از بعض الملس صاف مستعمل از آن بسباسه

و جوزبوا هست و بهتر آن تازه خوشبوی تند طعم و رائحه سنگین رنگین با خطوط سیاه بادهنیت است
در دوم گرم و خشک و گویند خشکی آن در سوم است قابض و مفرح و مسکر و ملطف و مقوی معده و فم و آن
و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و بیرونی
و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و دفع کلف و نمش و عسر البول و غثیان و قی
و رطوبت معده و زلق الامعا و اسهال معدی بارد و رطب و ازاله رطوبات متعفنه معده و استسقای
لحمی و ضماد آن جهت ورم بارد جگر و اوجاع بارده رطبه و درد سر و فالج و لقوه و رعشه و با سنبل
و عسل جهت کلف و نمش و آثار ضربه و با روغنها جهت اوجاع بارده و گرانی گوش و اکتحال آن جهت
تقویت باصره و سبل و جرب نافع و مضر شش و مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز
و بسیار خوردن آن مورث سوی حلق و حمق و مضر شش و جگر و مصلحش بنفشه و قدر شربتش
تا دو مثقال و بدلش بوزن آن بسباسه و جهت سدد و صلابات یکوزن و نیم آن سنبل الطیب و
قوتش تا سه سال باقی است و بدانکه ولندیزا از انجا روغن و عطر آن و بسباسه و روغن بسباسه
و مربا و مخلل آن را که با پوست خشبی خارج در حین خامی بتمامی ساخته می آورند و می فروشند و
دیگر بیرا دخل نمیدهند و نمیگذارند که بهیچ قسم از انجا برآورند جوارش جوزبوا تقویت
معده و باه و هضم طعام و قطع بوی دهان کند و بادهای مخالف را نیکو بود و بسیار مجرب است
صنعت آن جوزبوا چهار مثقال هیل بوا خولنجان زنجبیل قاقله فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل دار
چینی ساذج هندی سنبل الطیب بهمن سرخ بهمن سفید رازیانه تخم کرفس از هر یک یک مثقال
زعفران نیم درم عود قماری خام سه مثقال مشک خالص یک دانگ و نیم پوست ترنج پنج مثقال
گاوزبان مصطگی از هر یک دو مثقال قند سفید دوازده مثقال عسل دو وزن ادویه بدستور معمول
معجون سازند شربتی تا یک مثقال و نیم جوارش جوزبوا مشهور بجوارش جالینوس بد معده را قوت
دهد و طعام هضم کند و حفظ بیفزاید و بواسیر را فائده دهد و رنگ روی را صافی کند و بوی دهان
خوش کند صنعت آن جوزبوا بسباسه قرنفل دارچینی سنبل الطیب سعد کوفی آمله منقی دانه هیل اجزا
مساوی کوفته بیخته با قند سفید و عسل مصفی القوام آورده بسرشند شربتی دو درم حب جوزبوا
اسهال مزمن و اسهال بواسیری را نافع است صنعت آن بگیرند یک عدد انار خام نارس کوچک سر

آنرا بریده جوف آنرا قدری خالی کرده و بعد جوزبوا دران گذاشته سر آنرا گرفته بهمان قطعه بخمیر بگیرند
و بالای خمیر گل و در زیر آتش بپزند که سوخته نگردد پس برآورده گل و خمیر را دور کرده انار و جوزبوا را
نرم سوده با لعاب بهدانه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت حب صبح
ناشتا و شام از دو حب تا پنج حب فرو برند و اطفال را یک حب تا دو حب کافی است و اگر قدری حضض
هندی خالص حبابی که رسوت نامند بزبان هندی در لعاب بهدانه با آب لسان الحمل حل کرده بان سرشته
حبوب سازند بهتر است از برای نواسیر حب جوزبوای دیگر از ان اقوی صنعت آن بهمان دستور
جوف انار را خالی کرده یک عدد جوزبوا را دران گذاشته و اطراف آن قدری زیره سبز پر کرده و سر آنرا
بسته بدستور مرتب نمایند و بهمان قسم استعمال نمایند حب جوزبوای افیوندار در افیون ذکر یافت
دهن جوزبوا جهت تقویت اعصاب و ضعف آنها که بسبب برودت و رطوبت باشد و وجع مفاصل
بارد را نافع است ترتیب یافتن صنعت آن آنکه جوزبوا هر قدر که خواهند بسیار نرم بکوبند و در آب بسیار
نیکو بجوشانند و بگذارند تا خوب سرد شود پس روغنی که بر بالای آن بسته شده باشد بردارند و
باز بجوشانند و بهمان قسم سرد نموده روغن را بردارند تا دیگر مطلق روغن دران نماند و این بهترین
طرق اخذ روغن آن است خالص و بسیار بهم میآید بی مشقت دهن جوزبوای دیگر منقول از طب
کیمیای براکلسس نیک است از برای معده سرد و طحال و مسکن وجع قولنج و مثانه و مقوی شهوت
است صنعت آن آنکه جوزبوا هر قدر که خواهند بسیار نرم بسایند و در آب گرم بخیسانند و [illegible]
و در جای گرم نگهدارند و بقرع و انبیق تقطیر نمایند و دهن را از آب جدا نمایند و بکار برند و اگر دهنیت
در جوز باقی باشد مرتبه ثانی و ثالث در آب گرم بخیسانند و تقطیر نمایند تا دیگر دهنیت در آن باقی نماند
سفوف جوزبوا اسهال بلغمی را نافع باشد صنعت آن جوزبوا بریان کرده سه درم نانخواه
یک درم کندر [illegible] درم [illegible] بخته سفوف سازند شربتی یک درم با آب گرم بنوشند جوز ماثل بفارسی
تاتوره و تاتوره بهندی دهتوره نامند و [illegible] بعربی جوز ماثل [illegible] فارسی است و آن
[illegible] سیاه و سفید و [illegible] میباشد و نقش ماثل سیاهی آن قویتر و آنچه درخت آن از ساق کج
و نقش ماثل سیاهی باشد اقوی است نبات بریکی از دو نوع آن بقدر نبات بادنجان و [illegible]
از ان [illegible] یکی از دو نوع آن شبیه [illegible] و سرخی [illegible] بلعاب [illegible] و درازتر و گل آن و تخم

آن سرد و مسکر و چون کسی از انها بخورد دران حین اشیا همه در چشم او کبود مینماید و ثمرش بقدر گردکان
و خارناک مثل نارنج بید انجیر و جوف آن دانهای شبیه بدانه سماق و خوش طعم و مستعمل تخم آنست و بعضی برگ
گرم کرده آن بر چشم صاحب رمد موجب تسکین الم و بسیار نافع و مجرب است در اول چهارم سرد و در دوم
خشک و گویند در خشکی آن قریب باعتدال و اول اصح است مسکن حرارت ملتهبه مفرطه و در غایت تنویم
و مسکر و رادع اورام حاره و مسکن صداع صفراوی و دموی و ضماد آن در روغن دانه آن جهت بواسیر
و اوجاع حاره مقعده نافع و اکثار آن قاتل و قدر مایک درم آنرا سم دانسته‌اند و طلای طبیخ آن با سرکه و عسل
محلل اورام و استسقا و ضربان و قاطع عرق و مانع قشعریره و ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضا
مسترخیه و مانع ریختن موی مجفف رطوبات غریبه و خوردن آن جهت دفع صداع مزمن مجرب است و قدر
شربتش تا یک دانگ و بدل آن لفاح دو وزن آن و مورث جنون و فساد فکر و مصلحش فلفل و
رازیانه و عسل است و گفته‌اند که آنچه برگ و گل آن سیاه و تو بر تو و طبقه بر طبقه سه و پنج و زیاده هم گفته
اند و اکثر تا سه دیده شده و آنرا بهندی کنک دهتوره نامند در افعال قوی از هر دو نوع دیگر است
تا بحدیکه بوئیدن گل آن باعث سکر و تخدیر صاحبان امزجه لطیفه و ذکاء حس میگردد و حب قطع اصحه
از مخترعات صاحب خلاصة التجارب جهت امراض رطوبی بلغمی از قبیل سرفه و ضیق النفس و استسقا
و حمیات بلغمیه مزمنه و صداعیکه از ذکاء حس دماغ بود و صداعیکه از تبخیر معده بود و مانع خیزد و بعضیه و خوده
و مالیخولیا و سهر و سدر و دوار و صرع که از بخار و ضعف معده بود و دردی که از مشارکت دماغ باشد
و سعفه و ضعف قوت باصره و خارش پلک چشم که از جریان اشک باشد و نزله و زکام و استرخای لثه
و خون آمدن از دندان و آب رفتن از دهان بعد از تنقیه مداومت بآن و درد معده که از ذکاء حس
آن باشد و کثرت جشا و غثیان و تهوع و قی که از ضعف معده باشد و از برای شهوتهای ردی چون گل
خوردن و کچ و غیر آن و از برای نقصان اشتها بر طعام و ضعف معده و ترش شدن طعام در آن که
از سستی جرم آن باشد و از برای شهوت کلبی و استسقای لحمی و سلس البول و کثرت احتلام و سرعت
انزال و تقویت باه و عقر که بسبب کثرت رطوبات مزلقه رحم باشد و سیلان رحم و ریح مثانه و وجع مفاصل
و نفاخات و بثورات و طاعون و حمی مطبقه و غب غیر خالصه و مانند اینها و ورم رخو بعد از تنقیه بدن مداومت
بآن و درد دندان نزد صحت و اماس لهات و ورم لوزتین و بحة الصوت که از سردی و تری بود و نزله بعد

از تنقیه شربت العسل حل کرده وجهت عسر النفس وضیق النفس در جلابی که دران بعضی ادویه مثل حلبه و
بهدانه باشد وسرفه ونفث الدم باعصارهٔ لسان الحمل یا باعصارهٔ خیار وذات الجنب بشربت جوزه
وحمی مواظبه وربع بعد قرار وقت نوبت مداومت بان وحمی وبائی بعد فصد با آب معصور انار ترش یا شیرین
یا آب غوره وازبرای شری وبنات اللیل بعد از طعام نافع است باید دانست که استعمال مخدرات
مثل افیون وحب الشفا وغیرها در اوایل امراض جائز نیست بجهت آنکه باعث تغلیظ مواد آنها وزود
نضج نیافتن وصعوبت امر واحداث فسادات دیگر میشود وبعد نضج باعث جمع وقبول دفع آن میکرد
وباعث نیامدن اخلاط دیگر دران عضو در حمیات قبل استقرار نوبت میشود چنانچه در افیون مفصل
ذکر یافت ونیز مخدرات ایکاهی که تب لازم باشد نباید داد مگر وقتیکه کهنه شده باشد آنگاه حافظ
الصحة وحب الشفا وامثال آن که در آن جوز ماثل بود نافع است ودیگر مخدرات صفت صنعت آن
دارفلفل دارچینی رازیانه جوزبوا از هریک یک جزو مشک خالص ثلث جزو مصطگی دو جزو
کندر یک جزو وتخم جوز ماثل برابر جمیع ادویه اجزا را کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل مصفی
سرشته معجون سازند شربتی مقدار نخودی بزرگ کامل وگفته که قوت این دوا برابر عمر طبیعی
است حب الشفا از مخترعات والد صاحب خلاصة التجارب نافع جهت امراض مذکوره در
حافظ الصحة وتبهای نایبه ومزمنه از سرما وغیر سرما پس از نوبت ودرد سر کهنه ونوخواه از ماده سرد
باشد یا گرم ووجع قولنج را نافع ومداومت آن حفظ صحت مینماید وتشنج بدن دور میکند واگر معتاد
افیون دهند ترک افیون کنند وکار افیون کند وقایم مقام آن است صنعت آن زنجبیل یک جزو
ریوند چینی دو جزو وتخم جوز ماثل سه جزو که برابر مجموع ادویه باشد کوفته بیخته باد و برابر عسل مصفی
بقوام آورده سرشته معجون سازند ودر ظرف چینی نگاه دارند وعند الحاجة شربتی بقدر نخودی بکار
برند ونیز گفته که قوت این معجون تا عمر طبیعی باقی بود واین فی الحقیقة معجون است اما چون حب ساخته
میدهند مسمی بحب الشفا شده حب الشفا بنسخه دیگر صنعت آن ریوند چینی زنجبیل جوز ماثل
اجزا مساوی کوفته بیخته با قدری عسل سرشته حب سازند وبعضی با آب صمغ عربی محلول در آب
سرشته حبوب میسازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب بعد از نوبت تب ودر منافع قریب
بمنافع حب الشفای اول است حب الشفا بنسخه حکیم ارزانی که در قرابادین قادری آورده

وگفته که این حب حافظ قوتهای نفسانی و طبیعی است صنعت آن زنجبیل جوزبوا از هریک
دو درم ریوند چینی سه درم جوز ماثل نه درم کوفته بیخته با دو وزن ادویه عسل مصفی سرشته بقوام
آورده حبها سازند هر حبی بقدر نخودی شربتی یک حب و نسخ حب الشفا که افیون داخل دارد در
افیون ذکر یافت حب جوز ماثل بدل افیون سرفه و در دسر مزمن و غیر مزمن بارده و حاره
و جمیع امراض بارده و حاره و حمیات مزمنه را نافع است و در تپ قبل از وقت نوبت باید
داد و در تسکین وجع قولنج مجرب است و این حب از اطبای هند است و گفته اند مداومت بآن
بعمر طبیعی میرساند و حافظ صحت است صنعت آن تخم جوز ماثل دوازده درم ریوند چینی هفت
درم زنجبیل صمغ عربی از هریک چهار درم صمغ را در آب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن
سرشته حبها سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی شربتی کامل معتاد با فیون را حب کلان و غیر
معتاد را کوچک حب بدل افیون دیگر که اسلم از اول است در دسر مزمن و ضعف معده و جگر
را نافع است و قاطع عادت افیون است صنعت آن تخم تاتوره سیاه یکمثقال زنجبیل دو
مثقال ریوند چینی سه مثقال کوفته بیخته حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی و فلفلی شربتی
از یک حب تا سه حب بحسب قوت مزاج و اگر بیست و چهار مثقال نبات سفید کوبیده داخل
نیز خوب است و در نسخه دیگر دارچینی مصطگی از هریک یکمثقال نیز داخل است حب تخم جوز
ماثل جهت امراضیکه بعضی زنان را بعد از وضع حمل عارض میگردد از لینت طبع و حمی خفیفی و ضعف
مزاج که بهندی پرسوت نامند صنعت آن بگیرند تخم جوز ماثل سیاه را و با چند دانه فلفل سیاه
نرم سائیده حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلی شربتی از یک حب تا سه حب و حب جوز ماثل افیونی
در افیون ذکر یافت حلوای جوز ماثل از مخترعات اهل هند است جهت امراض بارده رطبه
نافع منقول از خلاصة التجارب صنعت آن بگیرند تخم جوز ماثل نیم من و نیم کوفته در پنج من شیر
گاو که دران قدری آب داخل کرده باشند اندازند و باتش ملایم بجوشانند تا آب برود پس فرود
آورده بیالایند و مایه زنند تا ماست گردد مسکه آنرا با نصف وزن مسکه زرده تخم مرغ خام
و دو مقدار آن عسل مصفی سرشته با آرد سمیده خالص حلوا بپزند و چون خواهند که از آتش فرود آرند
عشر وزن آن دارچینی جوزبوا از یانه کوفته بیخته یک مثقال زعفران سوده بآن ممزوج نمود

نگاهدارند و هر روز یکمثقال آنرا بخورند و زیاده و کم منوط برای طبیعت است **دهن جوز ماثل**
اوجاع را تسکین دهد و فالج و سرعت انزال را نافع باشد صنعت آن شجره جوز ماثل را بگیرند با برگ
و بیخ و گل و ثمر و در پارچه کهنه پیچیده مثل فتیله مشتعل سازند و بروغن کنجد خوب چرب نمایند و بسیخ
آهنی آنرا بیاویزند و اسفل آن آتش برافروزند و در زیر آن ظرفی از آهن گذارند و از بالا اندک
اندک روغن کنجد بریزند و آنچه روغن از سر فتیله بچکد بگیرند تا تمام فتیله سوخته گردد و نگاهدارند و عند
الحاجت استعمال نمایند **دهن جوز ماثل** به نسخه معصومی که چون بر سر بمالند و قدری در
بینی بچکانند خواب بخواهش آورد صنعت آن جوز ماثل خربق سیاه از هر یک جزوی پوست خشخاش
بزر البنج تخم کاهو از هر یک دو جزو کوفته در آب بجوشانند چون خوب قوت او به در آب باز
داده شد صاف نمایند و آن آب را با روغن کد و با آتش ملایم بجوشانند تا آب رفته روغن
بماند **دهن جوز ماثل** دیگر جهت سرعت انزال باید در حین مقاربت کف پا را با آن چرب نمایند
منقول از شفائی صنعت آن جوز ماثل را از پوست بکنند و نیم کوفته در میان شیشه گردن
دراز کرده سر آن را بموی اسپ محکم نمایند و شیشه را بگل حکمت گرفته بگیرند ظرف گلی دهن
گشاده که در آن آتش سرگین گاو بقدر معتدی که روغن برآید توان شود و وسط آن ظرف
را سوراخ کرده بر سه پایه آهنی یا سه پایه چوب بشکل سه پایه که بلندی آن یک شبر یا قدری زیاده
باشد بر زمین فرو برند و آن ظرف را بر آن گذارند و سر شیشه را معکوس از آن سوراخ بطرف
زیر بیرون آورند که شکم شیشه در اندرون ظرف باشد و در زیر آن ظرفی آب کرده بگذارند
که سر شیشه در آن ظرف اندکی در میان آب باشد و بر بالای شیشه در میان ظرف گلی سرگین گاو
جنگلی پارچه پارچه کرده پر نمایند و آتش بر آن نهند تا مشتعل گردد و روغن در آب مقطر شود و چون
باتمام رسید روغن را از روی آب گرفته در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند و عند الحاجة استعمال
نمایند **دهن جوز ماثل** از مخترعات حکمای هند مسمی بدهن الاوجاع صنعت آن بگیرند درخت
تاتوره را با برگ و بیخ و نیم کوفته مقدار یکمن و در آب بجوشانند تا نیک پخته شود و بپالایند و
دهمن آن تخم تاتوره کوفته بیخته در آن اندازند و ساعتی بجوشانند و بپالایند و قدری روغن پنبه
دانه در آن افگنند و با آتش ملایم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند در ظرف چینی یا شیشه نگاهدارند

وعند الحاجۃ بر موضع علت نیکو مالند دہن جوز ماثل نوعدیگر جہت اوجاع مفاصل و تحلیل مواد باردہ و استرخا نافع صنعت آن بگیرند درخت تازہ آنرا از بیخ و شاخ و برگ و ثمر اگر ثمر رسیدہ و نوع سیاہ آن باشد کہ قوی است و نیم کوفتہ در آب طبخ دہند و مالیدہ صاف کنند و بانصف وزن آن روغن کنجد تازہ بدستور مقرر بجوشانند تا روغن بماند و بسوزد و عند الحاجت استعمال نمایند

تمت

سپاس بیقیاس نثار بارگاہ حضرت احدیت جل جلالہ و عم نوالہ و ہزاران ہزار تحایف صلوۃ والسلام سزاوار جناب سید الانام اعنی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و علی آلہ و اصحابہ وسلم کہ جلد اول کتاب مجمع الجوامع و ذخایر التراکیب المشتہر بقرابادین کبیر از تصانیف اکمل الکملا و افضل الفضلاء موزدان علم حکمت حکیم سید محمد حسین خان علیہ الرحمۃ الی یوم الساعۃ حسب الایمای ملک التجار حاجی حرمین الشریفین باعث افتخار داراین حاجی شیخ قطب الدین صاحب و نیز بتصحیح و ارشاد فیض بنیاد منبع اخلاق و معدن اشفاق سرآمد حکما نامدار خلاصہ اطبا عالی وقار جناب حکیم سید محمد عطاء اللہ خان صاحب سلمہا اللہ تعالی الی یوم القیام بتاریخ پنجم ماہ جمادی الثانی ۱۳۱۳ھ ہجری نبوی صلعم مطابق بتاریخ یکم ماہ فروری ۱۸۹۶ع روز یکشنبہ از کتابت حافظ محمد فخر الدین غفرلہ صورت اختتام و نقش اتمام پذیرفت الحمد للہ الحمد للہ علی ذلک اولاً و ثانیاً و آخراً والصلوۃ والسلام علی سیدنا مولانا محمد و آلہ و اصحابہ اولی العظمت الکمالات العلیا ۞

هذه الجداول مذیل الاغلاط التی وقع من الطبع فی الجلد الاول من کتاب جامع الجوامع و ذخائر التراکیب المشتهر بقرابادین نجم غنی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۲	درآن بهر گشتند	بران در گشتند
۴	۲۱	مالدو والد	ماجد و والد
۶	۶	و واهست	و دو واست
۶	۹	یاسمی	باسمی
۶	۱۶	یانشادی	بانشادی
۷	۱۵	دیرقطار	و بر اقطار
۸	۱۶	مانند انگوشت	مانند انگوست
۹	۲۰	ودفازهر	و فادزهر
۱۰	۱۷	وکال قوت	درکال قوت
۱۰	۲۰	خودحرارت	خود احداث حرارت
ایضاً	۲۲	اصلاح	باصلاح
ایضاً	۲۲	ماوردواحمو	باورد واحمر
۱۱	۱۱	نذالاحتیاج	عندالاحتیاج
۱۳	۱۴	آثاروثوالث	آثار ثوالث
۱۴	۱۶	مضادف	مصادف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴	۱۲	رطوربات	رطوبات
۱۸	۱۹	یایبوست	بایبوست
ایضاً	ایضاً	یارطوبت	بارطوبت
۱۹	۱۸	بورقیه وحاره	بورقیه حاره
۲۰	۳	کدوکیدان حاره	که بدان حاره
۲۱	۱۹	اگربدن	اگر در بدن
۲۲	۱۳	شرع شریک	شرع شریف
۲۳	۳	وصرداویه	وسوداویه
۲۴	۱۳	مسیح	مسیخ
ایضاً	۱۹	دوحرارت	درحرارت
۲۵	۷	اقسام علوم	اقسام طعوم
ایضاً	۲۲	ماده وظهور	ماده طهور
۲۷	۱	چنربی	چربی
ایضاً	۷	شیرین واما	شیرین باشد واما
ایضاً	۲۰	پس طریق	پس بطریق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۰	۳	هر دشتی	هر دو شتی
ایضاً	۱۷	در دو جزو	دو جزو
۳۲	۱۲	دیابس بابالس	ودیابیس بابالس
ایضاً	۲۳	وثقوذ مرور	مرور وثقوذ
۳۳	۳	گاو و باشند	گاو باشند
ایضاً	۲۱	داقراص	و اقراص
۳۴	۲	ازدوان کافور	از دوا ان کافور
ایضاً	۷	وشکوی شهدی	و شکوی و شهدی
۳۵	۴	معنی اروای	معنی ارواح
ایضاً	۱۱	کسر حدیت	کسر شدیده
۳۶	۱	قبیش	قبش
۳۷	۱۸	فبیل	قبیل
۳۹	۱۶	عروق الصفرا است	عروق الصفرا سست
ایضاً	۱۷	عروق الصفرا	عروق الصفر
۴۰	۹	دوا است	دوا ست
۴۳	۲۰	غیر ملازقه	غیر متلازقه
۴۴	۲۳	گفتا	گفتار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵	۷	ثلیثا	تثلیثا
ایضاً	۱۳	تریاق وغوزه	تریاق غوزه
ایضاً	۱۹	ورامیه	ورامیه
ایضاً	۲۰	ثلیثا	تثلیثا
۴۶	۴	حب الرمان	حب الرمان
۴۷	۱۶	دیوی	دبوی
۴۸	۱	یا نیمون	یا نیمیس
ایضاً	۲	پوست کنند	پوست کنده
ایضاً	۵	وتنقیص ونقصان	وتنقیص ونقصان
ایضاً	۹	و باستو	و بادستور
ایضاً	۱۰	بزرگتر فربه وقوی تر	بزرگتر وفربه تر
۴۹	۳	که بسبب شدت آن	که بسبب شدت تاثیر آن
ایضاً	۱۹	نها مناسب نیست	انها با هم مناسب نیست
۵۰	۱۸	در هر روز باشند روزنه	در هر دو باشند روزنه
ایضاً	۲۰	هر یکروز در یک مرتبه	هر یک روز یک مرتبه
۵۱	۲	چرب	جرب
ایضاً	۶	زبیب	ز بیب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۲	۱۷	کرده	گرده
۵۳	۱۱	دور رسوم	در رسوم
۵۴	۱۴	بکذارند	بگدازند
ایضاً	ایضاً	ومکرر بکذارند	ومکرر بگدازند
ایضاً	۱۸	بکذارند	بگدازند
ایضاً	۲۰	بکذارد	بگدازد
۵۷	۱	سریق	سویق
ایضاً	۱۲	ایستند	ایستد
۵۸	۴	دران جوت	دران فوت
ایضاً	۶	وثافیسیا	وثافسیا
ایضاً	۱۶	تکذارد	نگدازد
ایضاً	۱۹	سعط	منضغط
ایضاً	۲۰	رطوبات	رطوبت
۵۹	۷	اجزاسی	اجزاسی آن
ایضاً	۱۸	می رساند	نرساند
۶۰	۱۳	زیاتی	زیادتی
۶۱	۲۱	روح حیوانی	در روح حیوانی
۶۲	۲۰	مثبت	منبت
۶۳	۱	وازهرد و جاب	وازهرد و جانب
ایضاً	۳	سبه بندو بینی	سبه بیده بینی
ایضاً	۱۱	حلل کنند	حل کنند
ایضاً	ایضاً	بجوش نه نهند	جوش نه نهند
ایضاً	۲۲	بک	بنک
۶۴	۹	درخت کیاه باشد	درخت و گیاه باشد
۶۵	۲۰	شورق	شر و ورق
۶۶	۶	یافته	بافته
ایضاً	۷	ملافی	طافی
ایضاً	۹	نوحی	نوسج
۶۷	۱۰	شود کرده باشند	شوربا کرده باشند
ایضاً	ایضاً	مرد	مر
ایضاً	۱۲	مراوت	مزاوت
۶۸	۱۵	اما فساد فساد آن	اما فساد آن
۶۹	۱	فقح	فتح
۷۰	۲۲	درانبزاسی	دراجزاسی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۲	۸	می شو	می شود
۷۳	۱۲	پلکه	بلکه
۷۴	۶	وغیرمغلوط	وغیر مخلوط
۷۵	۱۵	اختلاط	اخلاط
ایضاً	۱۶	غرض	عرض
ایضاً	۲۱	تفوق	تفرق
ایضاً	۲۲	فضا راکرد	فضا را بر کرد
۷۸	۷	بثا الیل	بثا لیل
ایضاً	۱۵	بثور اللنیة	بثور اللبنیة
ایضاً	۱۸	مجارنه	مجاربه
۷۹	۹	انجابی	بحجابی
ایضاً	ایضاً	بیکی درپرده	بیکی از دو پرده
ایضاً	۱۷	سفیدی گردد	سفید می گردد
۸۰	۱۳	عوالی معده	عوالی مقعده
ایضاً	۱۴	یابواسیر یکی	با بواسیر یکی
۸۱	۱۱	غوص	باغوص
ایضاً	۱۹	ناخوش نمیدارد	خوش نمیدارد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۳	۳	باقی می کنند	باقی می ماند
ایضاً	۱۲	برراست عکردن	برراست کردن
۸۴	۲۳	موق البر	موق اکبر
۸۵	۹	ودانهای	دانهائی
ایضاً	۱۴	قزون	قرون
۸۶	۶	انتها	انتها
ایضاً	۱۷	خشونتی بهم رسد	خشونتی اندک بهم رسد
۸۷	۲	والطخال	والطحال
۸۸	۵	ناقص	نافض
ایضاً	۲۱	بتدیج	بتدریج
۸۹	۲	بتخنخ	بتخنع
ایضاً	۱۰	مشده	مشدده
ایضاً	۱۳	است	اند
۹۰	۳	بانتقصاص ان	بانتقاص آن
۹۱	۱۶	از همه جدا شده	از هم جدا شده
ایضاً	۱۷	طول می باشد	طول می کشد
ایضاً	۱۸	پتی سست از صفراوی	پتی سست صفراوی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۱	۳	درجوف تعفن عروق	تعفن درجوف عروق
ایضاً	۲۱	رطب بلغم رطب	بلغم رطب
۹۲	۱۲	تاچهار	تاچهارم
۹۴	۱۳	بهیات بدن	بهیات ورم
ایضاً	۱۷	می سازد نور باصره را	می سازد نور باصره را
ایضاً	۲۲	ریه	رویه
۹۶	۱۵	چنانچه قرشی	چنانچه قرشی گفتیم
ایضاً	۲۰	الان رادا القیل	الان را دار الفیل
۹۷	۹	ریزه های حبت	ریزه های چوب
۹۸	۱۳	که باتش او تر میکردد	که باتش او تر نمیکردد
ایضاً	۲۲	باسم نامند	باسم عام نامند
۹۹	۲۰	وسکون و واو	وسکون او
۱۰۰	۲۱	اقتضاص	اقتضاض
۱۰۲	۱۷	جلیدیه	جلیدیه
۱۰۴	۱۱	وانرا افراط خالص و بلغم	وانرا افراط طبیعی خوانند و صفراوی
۱۰۶	۵	چشم و ازحدقه	چشم را ازحدقه
ایضاً	۷	بضم میم	بضم سین
۱۰۷	۲	وتفسیر	درتفسیر
۱۰۸	۲۳	واشعار	واشفار
۱۰۹	۶	کوازخون غلیظ	ازخون غلیظ
ایضاً	۲۰	مابیا	مانیا
ایضاً	ایضاً	اعضائی شر	اعضای سر
۱۱۰	۱۴	ضمم	صمم
۱۱۱	۱۸	درساله	دررساله
۱۱۲	۲۲	میشود	میشنود
ایضاً	۲۳	اوازین	اوازاین
۱۱۳	۱۹	غذرا لضم عین	عذرا لضم عین
ایضاً	۲۰	غذیره اسم آن	عذیره اسم آن
۱۱۴	۲	عصبج	عرسج
ایضاً	۳	برقوت با	درقوت با
۱۱۴	۴	ورگ گرده	ورک گرده
ایضاً	۱۵	وبارطوبات مائی	وبارطوبات مائی
ایضاً	۱۶	وبارطوبات بلغم	وبارطوبات بلغم
۱۱۶	۹	طلیبی	طیبی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۶	۲۲	عفره راخرنی	عفصه را برخرنی
۱۱۹	۱	وحجام سوم	وحجاب سوم
۱۲۰	۱۴	وحمی محرقه تا مثلا	حمی محرقه را مانند
۱۲۱	۲۳	ازخلوت	ازجلوت
۱۲۲	۲۲	قوبار وخشتاء	قوبا و خشتشاء
۱۲۳	۳	سوداوی غیر طبیعی	سودای غیر طبیعی
۱۲۴	۲	اوجاع انزا فرای گیرد	اوجاع ان فرا میگیرد
ایضاً	۱۷	خزن	حزن
۱۲۵	۱۴	نقل	ثقل
ایضاً	۱۷	نمی باشد	تیزمی باشد
۱۲۶	۱۷	وگاد رحرم	وگاه درجرم
۱۲۷	۱۶	وباصطلاح	وباصطلاح
۱۲۸	۶	ازمکان خون	ازمکان خونی
۱۳۰	۱	وقسم ها	واقسام ها
ایضا	۱۷	تنخ	تنخنخ
۱۳۱	۱	پرنمایند	پرنماید
۱۳۵	۵	دونول	دونوع

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۰	۱۰	شش درهم هست و نیم هست	شش درهم و نیم هست
۱۴۲	۱۸	هفتاد مثقال	هشتاد مثقال
۱۴۳	۳	محسوس	محبوب
۱۴۶	۲	نحل نورا	نحل نرا
۱۴۶	۱۰	وحرارت که دران	وحرارت کامنه دران
ایضاً	۱۸	بگذارد	بگدازد
۱۵۱	۱۵	ورصاصی	ورصاصی
۱۵۳	۹	مانند حیا	مانند خیار
ایضاً	۱۶	شفتالو والو بالو	شفتالو و آلو و آلو بالو
ایضا	۲۴	عوسنج	عوسج
۱۵۶	۱۱	نخم	خمخم
۱۵۸	۵	ابراز	ابزار
۱۶۰	۳	ازید برید	ارید برید
۱۶۱	۸	طریفان	طرفین
۱۶۵	۶	اسواة الکلی	اسوة الکلا
۱۶۶	۱	تا باهن	تا به آهن
۱۶۶	۲	بربا شند	بپاشند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۶	۱۱	تنگ سازند	تنک سازند
ایضاً	۱۵	بگذارند	بگدازند
۱۶۸	۳	گوفته	کوفته
۱۶۹	۱۹	گیشنید	گشنیذ
ایضا	۲۳	دوگذارند	دواگذارند
۱۷۵	۶	گفتار	کفتار
ایضاً	۱۱	نرلورا	نررا
۱۷۷	۱۲	بزرگ	بزرک
۱۸۰	۱۷	ابا ندیده باشد ده درهم	ابا ندیده بقدر دو درهم
۱۸۱	۱	که الوارد بهپزند	که ازارد بهپزند
ایضا	۴	دستر فدوار	وشتر فدوار
ایضاً	۶	سرلیط	هرلیط
۱۸۳	۲۱	برای قطع جلد	وازبرای قطع جلد
ایضاً	۲۱	وصرور	وذرور
۱۸۵	۱۷	ازبرای استفراغ	از برای سوء استمراء
ایضاً	۲۲	قوفة الطیب	قرفة الطیب
۱۸۶	۴	یاوسته وزن	باسه وزن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۶	۸	بشیر نبات	بشیره نبات
ایضاً	۱۴	مقدار کندر	ومقدار دقاق کندر
۱۹۰	۱۶	بهمرزره تخم مرغ	زرده تخم مرغ
۱۹۳	۱۳	درصورت	درصوت
۱۹۴	۱	وعصاره انرا	عصاره انرا
۱۹۷	۴	عندالحاسب	عندالحاجت
ایضاً	۱۲	یک قرض	یک قرص
ایضاً	۲۰	کداخته باشند	انداخته باشند
۱۹۸	۱	صهایحت سعوت ران	صهایحت صنعت ان را
ایضاً	۴	بزاک کابلی	برنک کابلی
۲۰۰	۳	وامراض ارده	وامراض باروده
ایضاً	۷	وکرمزاجانرا	وکرم مزاجان را
ایضاً	۲۱	هشتقاد	هشتاد
۲۰۱	۴	ومخلف تازه	مخلف تازه
۲۰۲	۵	اغازاباغی	غازاباغی
۲۰۳	۱۷	نمایند	نماید
۲۰۴	۱	جمیع امده باشد	جمع آمده باشد

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۰۴	۱۷	ابرہیمیۃ	ابراہیمیہ
۲۰۵	۲۳	فرجہ ودفعہ	قرحہ ودمعہ
۲۰۶	۱۷	تتنگی	تشنگی
۲۰۸	۲	نمایند	نماید
۲۰۹	۹	از سر یک یک مثقال	از یک مثقال تا دو مثقال
ایضا	۱۱	از یلہ	از پیلہ
۲۱۰	۱۱	کیسلہ را	کیسہ را
۲۱۱	۱۲	از یک چہار مثقال	از سر یک چہار مثقال
۲۱۷	۹	اب بجنسیانند	در آب بجنسیانند
۲۱۸	۲	وشنیز خشک	کشنیز خشک
ایضاً	۳	بجوشانند	بنوشند
۲۲۳	۱۶	بنالش نہند	بہ آتش نہند
۲۲۷	۱	ہرجویۃ	ہوجویہ
ایضاً	۲۳	دہن ہرجویہ	دہن ہوجویہ
۲۲۷	۲۳	شیرہ ہرجویہ	شیرہ ہوجویہ
۲۲۸	۱۰	مرہم ہرجویہ	مرہم ہوجویہ
ایضاً	۲۰	سازنند	سازند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۳۴	۵	وسہ جوش	دوسہ جوش
ایضاً	۲۱	وجلام	وجذام
۲۳۷	۳	کرفتہ	کوفتہ
۲۳۸	۱۸	میپزند	میپزند
۲۴۵	۱۲	ناالتش	تاالبتش
۲۴۸	۸	بجور	بخور
۲۵۱	۲	از لفقط سیاہ	از لفظ سیاہ
ایضاً	۶	از لفقط سیاہ	از لفظ سیاہ
ایضا	۱۸	بجر حلقہ	بجر علقہ
۲۵۲	۵	قدوۃ الکما	قدوۃ الحکما
۲۵۳	۱۱	ولدولدپیر	ولد پیر
۲۵۵	۱۱	ذکر کردہ داخل نمایند	ذکر کردہ نمودہ داخل نمایند
۲۵۶	۸	بروغن تازہ	بروغن گاو تازہ
۲۶۲	۱۳	غبائی	غباری
۲۶۴	۲۲	نوزتین	لوزتین
۲۶۷	۲۱	اجاس	اجاص
ایضاً	ایضاً	دران دران قیراطے	دران قیراطی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۶۹	۱۸	درسان ونمک	درسهان ونمک
۲۷۱	۱۸	مزان	مزاج
۲۷۲	۱	سـ خورند	کشیده بخور شد
۲۷۵	۱۳	ازهر سیری سست وبخشش	ازهر سیری وبخشیده
۲۷۹	۸	جبزد	جبره
۲۸۰	۱	مسکه ازه	مسکه تازه
ایضاً	۳	قبض ال	تبعض آن
۲۸۳	۵	پلاو وحالا بعوره	پلاو و از آب غوره
ایضاً	ایضاً	توت شاہی	توت شامی
۲۸۴	۸	ویاباقلا پلاو	ویاباقلا پلا
۲۸۵	۶	لطف الکلیمو بر	لطیف الالیمو
۲۸۹	۲۰	کشمیر	اکسیر
۲۹۲	۱۷	پنج استار	نیم استار
ایضاً	۱۸	الاچی خود	الایچی خورد
ایضاً	۲۱	سرانرا	سرانیا
۲۹۶	۱	اہو میرہ	اہو برہ
ایضاً	۱۸	در درس	و درس

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۹۷	۲۰	بایلیہ بزردی بار یسیما	مایل بزردی وبعضی مایل بسپیدی یا بسیاہی
۳۰۰	۷	داخل کرده	داخل کردم
۳۰۳	۵	بجبر	بجو
۳۰۴	۱۴	خنظل	حنظل
ایضاً	ایضاً	یاید نمود	باید نمود
۳۰۵	۱	منقی وبلغم	منقی بلغم
۳۰۶	۸	پوست بلیله کابلی وبلیله سیاه	پوست بلیله کابلی بلیله وبلیله سیاه
۳۰۷	۷	نفخ	نضج
۳۱۶	۱۴	باپارچه بره یا پارچه بزغاله	باپاچه بره یا پاچه بزغاله
۳۱۷	۵	شعیره	شعیر
۳۲۰	۳	تانخوا	بانخود
۳۲۲	۱۳	اسفیدباج	اسفیداج
ایضاً	۱۸	قالح	قالع
۳۲۷	۱	کنبدری	کندری
ایضاً	۳	صلمع عربی	صمغ عربی
ایضاً	۴	شیلمت	شیاف
ایضاً	۱۳	با اشیر دختر	باشیر دختر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۸	۲۱	بکدازند	بگدازند
۳۲۹	۳	کندر وکر	بسر کندر وکر
۳۳۰	۹	علامات	علامت
۳۳۲	۱۰	سقی قی	سقی قوی
ایضاً	۱۱	کزنیده	گزنده
ایضاً	۱۷	آورده	آورد
۳۳۴	۲	سماق	سماق
۳۳۵	۱۲	وطلاهی	وطلاء
۳۳۶	۶	درحالت	ودرحالت
۳۳۸	۱۷	بازواپشیده	بازداشته شده
ایضاً	ایضاً	یامشد	باشند
۳۴۰	۲۳	ازنـ روی برگردد	از روی یا لیمو برگردد
۳۴۱	۲۱	سقل انزا	منقل آنرا
۳۴۲	۲۱	بران نخیته	بران ریخته
۳۴۴	۲۳	و نیم قلفل	و نیم فلفل
۳۴۴	۸	باباسج	باباسج
۳۴۷	۶	عمود قماری	عود قماری
۳۴۷	۱۴	گوفته	کوفته
۳۵۰	۱۲	حب القرصم	حب القرطم
۳۵۳	۳	یاعسل	باعسل
۳۵۴	۴	کوفته	گرفته
۳۵۵	۱۶	خشتی	خلتی
۳۵۶	۲	ضم کاف	ضم قاف
ایضاً	۷	ملون	ملون
ایضاً	۹	ورول	وورل
ایضاً	۱۷	دوفرج	دوفرج
۳۵۷	۳	می نمایند	می نماید
۳۵۸	۱۶	چهار روز	چهل روز
ایضاً	۱۸	تناوول	تناول
۳۶۰	۱۵	دراخر گرم	دراخر سوم گرم
۳۶۵	۸	تخی بدن	تخمی بدان
ایضاً	۱۶	اتش	اشق
۳۶۸	۲۳	ولبغر	دبغرا
۳۶۹	۶	طعم خالی	طعم خامی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۶۹	۱۵	پاشید	پاشیده
۳۷۰	۱	هرو	سرو
۳۷۶	۲۲	بانها داده	بانها داده شد
۳۷۷	۸	از برای تشنج و امتلائی	از برای صرع و تشنج امتلائی
۳۷۸	۲	یکدوونیم	یکدرم ونیم
۳۸۲	۲	شس	شش
۳۸۳	۲۳	شکر سفید مصطی	شکر سفید مصطکی
۳۸۴	۵	خربق سیا	خربق سیاه
۳۸۵	۱۹	تخم بادروبخ	تخم بادروج
۳۸۷	۲	پنجیدرم	پنجدرم
۳۸۷	۴	بجنبانند	بجنبانید
ایضاً	۱۲	کیسر	کیسه
۳۸۹	۳	وا هم بدست بمالند	وا هم کیسه را بدست بمالند
ایضاً	۲۰	ششته	شسته
۳۹۰	۴	بسستمل	مستعمل
ایضا	۵	سوداوی	سوداوی
۳۹۱	۱۷	محلل مجف	مجلل مجف

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹۴	۵	مرکبات	مرطبات
۳۹۵	۳	قربه	فربه
ایضاً	۵	فنلیمون	افتیمون
ایضاً	۱۴	دودرم	ده درم
۳۹۶	۱۷	مراین اجزا	براین اجزا
۳۹۷	۷	سوداوی محترق	سودائی محترق
۴۰۰	۶	امراض سودا را نافع باشد	امراض سوداوی را نافع باشد
۴۰۳	۲	روغن بادام شیرین اول مرتبه	روغن بادام شیرین داخل کرده اول مرتبه
۴۰۴	۲	زبدان	ازبدن
ایضاً	۲۰	افرقیون	ابرغیون
ایضاً	ایضاً	وفرفیونرا شیرگو پید	وفرفیون را فرفیون شیرگوینند
۴۰۵	۵	بیک وفعه	بیک دفعه
ایضاً	۱۹	ورگ	ورک
۴۰۶	۲۳	سوداو	سواد و مقرصه
۴۰۷	۱۸	ابو سحل	ابو سهل
۴۰۸	۲۲	سازند	حب سازند
۴۱۰	۱۹	اب بروی کرده	اب بروی وی کرده

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٣١١	١٥	بکذرند	بگذارند
٣١٤	١٣	فنیخ	فسیخ
ایضاً	١٥	فنیخ	فسیخ
٣١٥	٢٣	باسہال	باوزاط
٣١٦	٥	کثوث	کشوث
ایضاً	١٢	باتلخی	باتلخی
ایضاً	١٨	دنبہ	دمیہ
٣١٨	١٨	سبابہ لجمی	سبابات لجمی
٣١٩	٣	ثالج ولقوا و استرخا	فالج و استرخا
ایضاً	١٨	مناسبت سیرا	مناسبت نافع
٣٢١	٨	گرم	گرم
ایضاً	١١	در بیان ازشربہا و منافع شربہائی	در بیان ساختن اصناف و منافع شربہا
٣٢٢	٢٢	ولفتہ	وگفتہ
٣٢٣	٤	وبقشہ	وبنفشہ
٣٢٤	٢١	جیجر الیسیم رطل	جمیع الیسیم
٣٢٨	٢	ازقشر	ازقشرہ
٣٣١	٢	[illegible]	[illegible]
٤٣١	١٦	ایلاوصں	ایلاوس
ایضاً	١٩	تشنیج	تفتیح
٤٣٢	١٨	بلیلہ سیاہ شدہ دانہ	بلیلہ سیاہ شدہ دم
٤٣٤	١٩	اعلامات	علامات
٤٣٧	١	الائی	بالاسئے
٤٣٨	١٠	مقام سوم	مقاوم سوم
٤٣٩	١٦	اندرو جسم	براندر وکاس
٤٤٠	٩	بیخ ازار	بیخ آزار
ایضاً	١٤	ومقاوم	در مقام
٤٤١	١٣	الفت	الفت
٤٤٢	١٠	اذویہ	ادویہ
٤٤٤	١	چپوست	پیوست
ایضاً	٤	تریاق مذکور	در تریاق مذکور
٤٤٥	١	ادخان گوشت	ادخال گوشت
ایضاً	٩	اصلے او آمد	اصلی باز آمد
ایضاً	١٢	مستوجب	مستوجبہ
٤٤٦	٥	میرسید	میرسید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴۶	۱۳	تکابت	نکایت
۴۴۷	۱۳	بغاریقون	بغاریقون
ایضاً	۲۳	اقراقسیر	اقراقیس
۴۴۹	۲۱	اجزاو اوزان	اجزاو و در اوزان
ایضاً	۲۳	قابض	فایض
۴۵۰	۴	نمی توان فهمید	نمی توان شود
ایضاً	۹	ببیزند	بپیزند
۴۵۱	۱	درنظریه که	درنظر فیکه
ایضاً	۷	دوایا	دواها
ایضاً	۱۱	ثانی	ثالث
۴۵۲	۲۱	اوام	هوام
۴۵۷	۱۲	تحلیل	قلیل
۴۵۸	۱۹	وازکنارها	وکنارها
۴۵۹	۱۵	چوب تاک	چوب تاک
ایضاً	۱۸	انگشت	انگشت
۴۶۲	۲۳	درباح خیشه	درباح خیشه
۴۶۴	۳	ازاز نیم درم	از نیم درم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۶۷	۸	ازابی منصور	ازابی منصور
۴۶۸	۳	تزیاق	تریاق
۴۶۹	۶	شراب ادویه	شرب ادویه
۴۷۰	۸	صورت	صوت
۴۷۳	۱	تهیج	تهیج
ایضاً	۳	که بوجی یا شبیه بوسے	که بوجی یا شبیه بوجی
۴۷۴	۶	فضول	فصول
۴۷۵	۱۴	بگذارد	بگدازد
۴۷۶	۳	بمهلت وافی و میتوانایند که النفس	بمهلت وافی میتوانایند مثل همین ان است
ایضاً	۱۴	گوداند	گرداند
۴۷۸	۴	وضیق النفس	ودرضیق النفس
۴۷۸	۲۲	تخم خشخاش سفید	تخم خشخاش سفید
۴۸۰	۲۰	ششبت نمک	شبت و نمک
۴۸۱	۲۳	خشک حربی	حسک حربی
۴۸۲	۲	صنعت این شراب	صنعت این معجون
۴۸۳	۴	انتهاز فرصت	انتهاز فرصت
ایضاً	۱۵	تابنزدیک آن برسد	تا بنزدیک آن برسد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۸۶	۱۹	بکذارد	بکدازد
ایضاً	۲۱	میکذارد	میکدازد
ایضاً	۲۲	نمیکذارد	نمیکدازد
۴۸۷	۱۶	تا یبوستان	یبوست ان
۴۸۸	۴	باالاجمال	بالاجمال
۴۹۰	۹	خورده از افیون	خورده شود از افیون
۴۹۱	۱۴	مزاج حادث	مزاج حار حادث
ایضاً	۱۸	باشد سهر طعیل	باشد یا ما نیا سهر طعیل
۴۹۲	۵	وقتی که باید	وقتی باید
۴۹۳	۹	کر مقدار افعال	کر معدار افعال
۴۹۵	۱۸	من تحصی	من ان تحصی
۴۹۹	۱۰	شتوبا ہی چرب	شتوربا ہی چرب
۵۰۰	۳	بالذات	بالذات
ایضاً	۶	جوعش	رجوعش
ایضاً	۱۲	برونی	برودتی
ایضاً	۱۵	زیاده می گردد	زیاده می گردد
ایضاً	۱۶	و مید بد	رومید بد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۱	۱	طباشیر سفید و در حمیات	طباشیر سفید کنند و در حمیات
ایضاً	۴	میماند	میمانند
ایضاً	۵	تجفیف	تخفیف
۵۰۲	۱۸	نافض	ناقص
۵۰۴	۱۵	بمعنی نبوده	بمعینی نبوده
۵۱۰	۳	یا یواست	یا لوست
ایضاً	۱۰	قنطاریون کر قنطاریون صغیر سکبینج	قنطاریون کبیر قنطاریون صغیر
۵۱۱	۶	دوا ذنب	دوا ذنب
ایضاً	۱۷	جبین	جنبی
۵۱۲	۱۱	تهیساوی کوفته	متساوی کوفته
ایضاً	۱۸	درم درجه	دوم درجه
۵۱۳	۲۰	یکصد و سی دانه	یکصد و سی عدد
۵۱۵	۱۴	اقاقتیه	اقیاقیا
۵۱۹	۴	افیون کاو زرونی	افیون کازرونی
۵۲۵	۱۵	غسل	عسل
۵۳۰	۱۳	هفتصد و هفتاد و پنج مثقال	هفتصد و هشتاد و پنج مثقال
۵۳۱	۷	هفتصد و هفتاد و پنج مثقال	هفتصد و هشتاد و پنج مثقال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۳۳	۱۳	غرقها	عرقها
۵۳۵	۱۶	شمغی	شمعی
۵۴۲	۴	تریاق الریحیه	تریاق الرحیم
۵۴۴	۱	والحجه از برای درد گوشش	واز بهای درد گوشش
۵۵۲	۱۱	بهاء والدین	بهاء الدین
ایضاً	۲۱	مللوک	ملوک
۵۵۴	۱۰	بخورند	بخور انند
۵۵۶	۲	و درینجا ذکر می‌آیند	درینجا ذکر می‌باید
ایضاً	۱۷	کردودران	کرددران
۵۵۷	۲	باقی می‌ماند	باقی نمی‌ماند
ایضاً	۱۰	مرسکبیج	موسکبیج
ایضاً	۱۹	و درنسخه نشاکور	درنسخه نشاپور
۵۵۸	۵	فودمر	فودمو
۵۵۹	۲۳	واین تریاق	درین تریاق
۵۶۲	۱	بهلیه دبیبه	بهیله ذبیبه
۵۶۲	۱۸	مامیران حلبی	مامیران چینی
۵۶۳	۱	عقدهای بوسیده	عقدهای فانی بوسیده
۵۶۴	۹	اصنام الصقر	اصابع الصفر
۵۶۵	۱۴	جلوز هندی	جوز هندی
۵۷۲	۱	زهاست	زهرهاست
۵۷۲	۷	زرنج کیشه	زرنج کشته
ایضاً	۹	زرارنج	زراریج
۵۷۴	۸	لقوی است	اقوی است
ایضاً	۱۳	بخودی	نخودی
۵۷۵	۵	بخودی	نخودی
۵۷۸	۳	از هر یک حب تا دو حب	از یک حب تا دو حب
۵۸۴	۴	سه مثقال	سه سه مثقال
۵۸۵	۱۷	الصبات نزلات حاوه	الصباب نزلات حاره حاده
۵۸۶	۲۰	بارده رطب	بارد رطب
۵۹۳	۱	باستعمال	باسعال
۵۹۵	۳	واز برای قی	واز بسیاری قی
ایضاً	۹	ثانی مثلثه	تالی مثلثه
ایضاً	۱۰	حمری	حمیری
۵۹۶	۵	چهار درم	چهارده درم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۹۶	۶	وشش درم	شش استار
ایضاً	۱۵	سوبیز سعد کوفی	شونیز سعد کوفی
ایضاً	۱۷	است داخل است	داخل است
ایضاً	۱۸	قولس بن یحیی بن عیسی	قولس و یحیی بن عیسی
۵۹۸	۱۲	نبات سفید چهار یک من	نبات سفید سه چهار یک من
ایضاً	۱۸	بگذارند	بگذا ز ند
۵۹۹	۲۳	ومخ	و مخ
۶۰۲	۷	زعرور و زعفران	زعرور زعفران
ایضاً	۱۲	بسر خند قوقا	بزرخند قوقا
۶۰۳	۲۲	سنده	مده
۶۱۱	۲۲	قبتیل	قسیل
۶۱۳	۳	نوشش دارد	نوشش دارد
۶۱۴	۱۶	ناصیع دیگر	"ناصیع دیگر
ایضاً	۲۱	در رقیق یک عرض	در رقیق حاجت یک عرض
۶۱۶	۷	وسکن	مسکن
۶۲۲	۲	اکمست است	اکمات است
۶۲۳	۷	سر شیخ	وزر شیخ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۲۵	۱۴	وور اکمر زاج	وور مراج
۶۲۷	۱۷	بزر البنج سفید	بزر البنج سفید
۶۳۰	۴	بادیانی بست	بادیانی غلیظ
ایضاً	۱۱	بسر خند قوقا	بزرخند قوقا
۶۳۲	۱۱	بلغم خام که زیاده	بلغم خام باید کرد زیاده
۶۳۳	۹	ذانه اترج	دانه اترج
۶۳۵	۱۹	مضمر نمایند	مضمضه نمایند
۶۳۷	۱۲	داخل کرد	داخل کرده
۶۳۹	۲۱	اصل السو	اصل السوس
۶۴۳	۱۵	خشخاش	خشخاش
ایضاً	۱۶	جوشانید	جوشانیده
ایضاً	۲۰	یکصد در	یکصد درم
۶۴۵	۲	مشروبه	مشربه
۶۴۸	۲۲	کرکاش نامند	کرکاش سبز نامند
۶۵۰	۱۹	ومبرود	ومبرد
ایضاً	۲۱	صنعت ان اقط	صنعت اقط
۶۵۱	۱۱	روباسدن	درو بانیدن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۵۲	۷	یا عرق یا بید مشک	یا عرق بید مشک
۶۵۳	۲۱	افندی یا لہ چلبی	افندی صالح چلبی
۶۵۴	۱۴	مشک عنبی	مشک تبتی
۶۵۵	۵	شاہنج	شادنج
ایضاً	ایضاً	اقلیمیا اقلیمیا فضی	اقلیمیای فضی
ایضاً	۱۶	شاذنج	شادنج
۶۵۹	۱	سرو دماغ	از سرو دماغ
۶۶۰	۶	استعال کردہ	استعمال کردہ شود
۶۶۱	۸	بنوشند	بشویند
۶۶۳	۱۵	سنبل الطیب زرنب	سنبل الطیب اسارون از ہر یک سہ مثقال [illegible]
ایضاً	۲۰	قرنفل دانہ ہیل بوا	قرنفل مصطکی دانہ ہیل بوا
۶۶۴	۶	دارچینی خوہ	دارچینی سہ مثقال [illegible]
ایضاً	۹	پس گلقند افتابی	پس بگیر گلقند افتابی
ایضاً	۱۳	از یک یکجزو	از ہر یک یک جزو
ایضاً	۱۶	بمالیند وصا[illegible]	بمالیند و بمالایند [illegible]
۶۶۶	۹	[illegible]	[illegible]
ایضاً	۲۱	[illegible]	[illegible]
۶۶۷	۲۱	[illegible]	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۷۱	۲۳	وسواس و مالیخو لیا	وسواس سوداوی و مالیخولیا
۶۷۳	۱۰	رعفرا	زعفران
۶۷۷	۱۱	داخل سایند	داخل می نمایند
ایضا	۲۱	سفوف ست	سفوف است
۶۷۹	۱۱	پوست ہندو	پوست زرد
۶۸۰	۵	طلایہ کردہ	صلایہ کردہ
۶۸۰	۱۶	ما بادرنج بویہ	بادرنج بویہ
۶۸۳	۱۳	دوزن	دو وزن
۶۸۴	۱	بپرند	ببرند
۶۸۵	۱۷	تخفیف	تجفیف
۶۸۷	۱	از ہر یک سہ مثقال	از ہر یک دو مثقال
۶۹۳	۱۹	بیدیا مانند	بید مانند
۶۹۴	۱۹	حرات	حرارت
۶۹۵	۲۰	اب ان غورہ	اب غورہ
۶۹۷	۱۵	دوشاب	خوشاب
ایضا	۱۹	کوفتہ	گرفتہ
۶۹۸	۱۱	باز اب لیمو	باز با اب لیمو
ایضا	۱۴	دو مطبخات	در مطبخات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۹۸	۱۵	تاسیخ	تاریخ
ایضاً	۱۷	تقثیت	تقتیت
۷۰۱	۹	وخشخاش دودوم	وخشخاش در دوم
ایضاً	۱۹	از برای کبد	ازبرای کبد
۷۰۲	۳	سرکاه وران باحرارت مزاج	سرگاه باحرارت مزاج
۷۰۴	۱۵	بایک پیاله	بایک پیاله
۷۰۷	۱۷	سرکه خمر کهنه	سرکه خمر کهنه
۷۱۱	۱۵	بخط	بخط
۷۱۴	۱	اجزای متساوی	اجزای متساوی
۷۱۷	۱۸	قره الصبغ	قوة الصبغ
۷۱۹	۸	شبی نیم مثقال	ست بیتی یکمثقال
ایضاً	۱۲	خون وره	خون دردی
۷۲۱	۱۳	تخم لرنس	تخم کرنس
۷۲۲	۶	ابن التنجه رازی ذخیره	ابن التلمیذ رازی ذخیره
۷۲۳	۲۳	بلعاب بزرقطونا	بلعاب بزرقطونا
۷۲۵	۲	از هریک کم	از هریک یکدرم
ایضاً	۳	یصد درم	یکصد درم
۷۲۶	۲۳	شاذنج	شادنج
۷۳۱	۱	دکوم میکرداند	وکرم میگرداند
۷۳۲	۸	سیاالیوس	سیساالیوس
۷۳۳	۵	وساقس	وساقش
ایضاً	۷	همین کنند	همین کنند
۷۳۴	۱	غزروت	عنزروت
ایضاً	۴	تورکستان	ترکستان
۷۳۵	۱۶	باماء الشبت	باماء الشبت
۷۳۶	۳	بقیه سفی	بقیه سرخی
۷۳۸	۴	حراجت	جراحت
۷۳۹	۱۰	ذرور ملکایا	ذرور ملکایا
۷۵۰	۳	اکلیل الملک	اکلیل الملک
ایضاً	۲۰	وبهندی بیدق	وبهندی زندی
۷۵۱	۶	وصلای مطبوخ	وطلای مطبوخ
۷۵۲	۱۸	بتنهاتی	بتنهائی
۷۵۳	۱۳	استسقای طبلی	استسقای طبلی
۷۵۵	۱۳	عاقله کبار	قاقله کبار
۷۵۷	۳	به پیداوز	به پیه اوز
۷۵۸	۱۷	ومنع حوز	ومنع صعود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۵۸	۱۸	که در بلیله زرد	که در هلیله زرد
۷۶۲	۱۹	وسه هلیلج	ونیز اهلیلج
ایضاً	ایضاً	نفسیان	نسیان
۷۶۳	۵	رمل ها	رمل را
۷۶۸	۱۸	شادی	شاوی
۷۶۹	۶	اومان	ادمان
۷۷۳	۱۴	بسیار بهای	بیمار بهائی
۷۷۵	۸	گنند	کنند
ایضاً	۲۳	تا چهار مثقال	تا چهار درم
۷۷۶	۱۵	که قدس سره	قدس سره
۷۷۸	۷	مجموع ادویه را کوفته	مثل مجموع ادویه را کوفته
۷۸۰	۴	تا کرده هفته	تا دو هفته
۷۸۱	۱	افزوده کرده شده	افزوده کرده شده
۷۹۰	۸	و به پیر بند به حریر	و بپیر بند به حریر
۷۹۲	۳	اسطوخودوس دو مثقال و نیم	اسطوخودوس دو مثقال و نیم
۷۹۸	۵	بدرستی تو رکیه	بدرستیکه
۸۰۵	۷	انشامیده شود	انشامیده شود
۸۱۶	۹	و مزاج سودا	و مزاج سرد را
۸۲۰	۲۰	ناشتا از طعام	ناشتا و بعد از طعام
۸۲۰	۲۲	نخرچ شود وری	نخرچ شود قاری
۸۳۰	۹	وصبح مطبخ	وصبح مطبوخ
۸۳۹	۲۰	دارچینی شفشعا	دارچینی و ارشفشعا
۸۴۰	۲	وسعقه	وسعفه
ایضاً	۱۳	برگ کاسنی خالص	برگ سنا مکی خالص
۸۴۶	۶	بجاجت	حاجت
۸۴۸	۴	نصائح	نصائح
ایضاً	۱۶	آورده	آورد
۸۴۹	۱	حجرارمنی	حجر ارمنی
۸۵۰	۳	پنجاه در آب آلو	پنجاه درم آب آلو
ایضاً	۱۶	پانزده درم	پانزده درم
۸۵۶	۴	زایراکه	زیراکه
۸۵۷	۵	دراصین	درصین
ایضاً	۹	آورده اند	آورده اند
۸۵۸	۱۶	خضور	حضور
۸۵۸	۱۶	برایشا	برایشان
۸۶۰	۳	وو آن فرو برند	و دران فرو برند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۶۰	۵	زیرکه شنیده	زیراکه شنیده
۸۶۲	۱	بابلیل	باہیل
ایضاً	۱۴	باادویه	بااین ادویه
۸۶۹	۱۷	کران حیوالی	کران حیوان
۸۷۰	۷	اوان	وان
۸۷۱	۲	وتوش طمی	وخوش طمی
۸۷۴	۸	ومفص وامراض	ومغص وامراض
ایضاً	۹	وبزک سحوق	وبرک سحوق
ایضاً	۱۴	ومضروک	ومضروکب
ایضاً	۲۲	ازهریک مثقال	ازهریک چهار مثقال
۸۷۵	۱	صنعت آن شراب	صنعت شراب
ایضاً	۱۶	ازسرکه سپید خمسه	از کتب خمسه
۸۷۶	۹	درستم	درچشم
۸۷۷	۱۴	نمک طبرزد	نمک طبرزد
۸۷۹	۱۸	آمور مذکوره	امور مذکوره
۸۸۰	۹	بیخ بلیله سروالی تخم کوانج	بیخ بید سروالی تخم کوکنج
ایضاً	۱۳	صمغ سنبل زعفران	صمغ سنبل کل سنبل زعفران الشد
۸۸۱	۱۶	تنگ ازالتش	تنک ازاتش

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۸۳	۲۳	بالسریه	بالسویه
۸۸۴	۱	درتوراخ	درسوراخ
ایضاً	۸	ازهریک جزو	ازهریک یک جزو
۸۸۷	۲۱	غزوره	غوره
۸۸۹	۲۳	گلنافارسی	گلنارفارسی
۸۹۰	۲۱	نقره درم	نقره ده درم
۸۹۱	۲	برودرزنانی	هرو زنانی
۸۹۲	۱۱	گل ادویه	کل ادویه
۸۹۴	۲۲	لبسد ازبرامی	بسد نافع اشیرامی
۸۹۷	۱	بخت آن	پخته آن
۸۹۸	۱۶	خوشبوئی حببا خوش طمی	خوشبوئی خوش طمی
۸۹۹	۹	سفید	مفید
ایضاً	۲۲	باتش	باتش
۹۰۱	۴	ترتیت	ترتیب
۹۰۲	۳	پس ازر	پس ازا
۹۰۳	۲۳	ونیم شکسته ودر شیشه کنند	وشکسته در شیشه ونیم کنند
۹۰۴	۱	ودرکاب	ودرکاسه آب
۹۰۵	۱۶	نقاح	فقاح

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۰۷	۳	فصول بارده	فصول بارده
ایضاً	۵	ودواومعدی	ودوارہ معدی
۹۰۹	۳	ادریہ را	ادویہ را
ایضاً	۱۶	ازیکسہ دو درم	ازہر یکے دو درم
۹۱۰	۱۶	غدہا	غددہا
۹۱۲	۸	تازہ	تازہ
۹۱۴	۱۱	غذرن	حزن
۹۱۸	۱۵	معقر	مقعد
۹۱۹	۲	بجسب	بحسب
ایضاً	۱۷	بسباسہ	بسباسہ
۹۲۰	۴	مروح	قروح
۹۲۲	۱	سوحین	سوختن
۹۲۴	۱	بالفطہ	بالفعل
ایضاً	۷	بزکتر	بزرگتر
۹۲۷	۹	ودالمسک	دوالمسک
۹۲۸	۷	بزدی	جنزوی
ایضاً	۲۳	دراست	درست
۹۲۹	۱	اند طبخ	از طبخ
ایضاً	ایضاً	ملصحات	مصلحات
ایضاً	۱۶	سازنند	سازند
۹۳۰	۵	کلی ومثانہ	کلیہ ومثانہ
ایضاً	۱۲	ولوبند	وگویند
۹۳۶	۳	اسمعیل ست	اسمعیل است
۹۳۷	۲۱	بیست در	بیست درم
۹۴۰	۱۳	خواشتہ	خواستہ
۹۴۱	۹	سنکہیا	سنگھیا
۹۴۵	۱۸	چہاتانک	چہارتانک
ایضاً	۲۱	دمہ	دفعہ
۹۴۶	۱۷	مفافع	منافع
۹۵۴	۱۷	زیادلی بود و بخفیف	زیادتی بود وبخفیف
۹۵۵	۱۸	طمم	طعم
۹۵۶	۱۸	حریشش	جبریشش
۹۶۰	۹	باشیر تارہ	باشیر تازہ
ایضاً	۱۴	درافزجہ	درامزجہ
ایضاً	ایضاً	مدامت	مداومت
۹۶۱	۱۳	میکنہ	میکنند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶۲	۱	انزعظیم	آنزاعظیم النفع
ایضاً	۲۳	مستدل است	معتدل است
۹۶۷	۲	قبل ازغذ	قبل ازغذا
۹۶۸	۱۲	درحقنه قلعی کرده	درحقه قلعی کرده
ایضاً	۱۴	وبندانند	وبدانند
ایضاً	۱۸	سارون	اسارون
۹۷۰	۴	وبیروح	وبیبروح
۹۷۱	۲	انیون	افیون
ایضاً	۳	صمایت	بغایت
ایضاً	۵	لدغ عقرب	لذع عقرب
۹۷۴	۱۴	ومزمن	ومزان
۹۷۶	۱۵	کل گاوزبان	گل گاوزبان
۹۷۷	۱۰	که قدس سره	له قدس سره
۹۷۹	۷	خمیر	[illegible]
۹۸۰	۱۱	نتیج تفاح	نتیج لفاح
۹۸۱	۷	وبیع	وبیغ
ایضاً	۱۴	مسحرق	مسحوق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۸۱	۱۸	وسکوبا،	وسکون یابد
ایضاً	۲۱	غذی	غذاهی
۹۸۲	۱۹	هربرگها	هم برگها
۹۸۴	۳	بگیراند	بگیرند
ایضاً	۱۶	ونافع	نافع
۹۸۵	۷	قلموس	قلموس
ایضاً	۱۴	قلموس	تکاموس
ایضاً	ایضاً	تنماکو	تنباکو
ایضاً	۱۳	بدست ورد	بدست اورد
۹۹۲	۱۹	شامند	بیاشامند
۹۹۳	۱۷	رسنگ بصری	وسنگ بصری
۹۹۴	۱۰	بفکرارد	بفکردارد
۹۹۸	۷	یایکسان	[illegible]
۱۰۰۰	۲۱	دناگرسنه	وباگرسنه
ایضاً	۲۳	والتحال حبت	والتحال ان حبت
۱۰۰۳	۱۹	کنیذ وکل شقایق	کنیز وگل شقایق
۱۰۰۵	۳	صنعت ان خطائی	صنعت ان [illegible] خطائی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۰۹	۴	بلیله	ملیله
ایضاً	۱۶	یادو مرتبه	یا مرتبه
ایضاً	۲۳	مذکورا	مذکور
۱۰۱۰	۵	با آل آخر روز	با آن آخر روز
ایضا	۷	ربرای	ازبرای
۱۰۱۰	۸	حب الصنوبر	یا حب الصنوبر
ایضا	۱۳	شناسیده	آشناسیده
ایضاً	۲۳	ست	سبت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بهرنجد دیگه
ایضاً	۲۱	عشاده	غشاده
۱۰۱۳	۱	اند	اند انزا
ایضاً	۲	متشبت	متشبث
ایضاً	۲	[illegible]	بعضی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	انحضرت
ایضاً	۸	ینفخ	ینفتح
ایضاً	۱۱	دوشد	دوشیده
ایضا	۱۳	باید	یابد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۱۴	۱۴	کوبید	کوبیده
ایضا	۲۰	ست	ست
۱۰۱۶	۱۵	روز	روزی
ایضاً	۲۴	خمار آن	خماران
۱۰۱۷	۱۸	یا یکساعت	تا یکساعت
ایضاً	۲۳	عفونت	عفونت
۱۰۱۸	۱۸	ازعلم	اعلم
۱۰۲۲	۱۰	نزدیک	نیز نزدیک
ایضاً	۲۳	چوجد وار	چون جد
۱۰۲۵	۱۵	آورد	[illegible]
۱۰۲۸	۵	اورد	
۱۰۳۰	۱۶	دو سنبلد	
۱۰۳۴	۲	او	جو کوب شده
۱۰۳۸	[illegible]		قف
۱۰۴۹		وسینه	درو سینه
۱۰۴۸	۴	حبله	حلب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۰۴۴	۷	بہمن سرج	بہمن سرخ
۱۰۴۵	۱۵	گل ین	گل این
۱۰۴۹	۱۰	بارچہ	پارچہ
۱۰۵۰	۲۰	جبطیانا	جنطیانا
ایضاً	۲۳	تریاقیہ	تریاقیۃ
۱۰۵۲	۶	زہرہای خرید	زہرہای کنندہ
ایضاً	۱۴	حب الحلب	حب السحاب
۱۰۵۲	۱۵	جبر جیو	جبر جہیر
ایضاً	۱۷	گذاشت	گذاشتہ
۱۰۵۳	۲۲	میکشد	میباشد
ایضاً	۲۳	بیاشاید اگر لیستہ نباشد	نباید الکبیرہ باشد بچہ نیز
۱۰۵۴	۶	تلہ حسب	تا سہ حسب
ایضاً	۲۰	طباسیر	طباشیر
۱۰۵۵	۱۳	قسط شیز	قسط شیرین
۱۰۵۶	۷	استان	استنان
ایضاً	۲۱	از ہر یک	از ہر یک
۱۰۵۹	۲۱	غلفاسی	خلفاسی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۰۵۹	۲۲	جالی نوشتر	جالی نوس
۱۰۶۰	۶	مالیخا وجنون	مالیخولیا وجنون
۱۰۶۱	۵	خصوض	خصوص
۱۰۶۳	۹	کبابہ چیتی	کبابہ چینی
ایضاً	۱۸	فلفلی	فلفل
۱۰۶۶	۱۰	طالیسر	طالیسفر
۱۰۶۹	۲۰	افند صالح چلپو	افندی صالح چلپی
۱۰۷۲	۲۳	صنعتان اسلکند	صنعتان تجبیل اسکندہ
۱۰۷۷	۱۴	اسمیل	اسمعیل
ایضاً	۱۹	مدبر	مدید
۱۰۷۷	۱۵	دیذند	ویدند
ایضاً	۱۸	جبز بگشتم	جبز برگشتم
۱۰۷۸	۲	چہادہ	چہاردہ
۱۰۷۹	۱۶	رطونبت	رطوبت
۱۰۸۲	۹	وقرب عہدہ	وقرب عہد
۱۰۸۴	۵	برابرای	برابری
۱۰۸۸	۴	از ہر یک مثقال	از ہر یک نیم مثقال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۲۵	۱۳	وجروع	وجروح
۱۱۲۶	۲۰	روز ششم هفت مثقالی	روز پنجم و ششم هفت مثقال و نیم
۱۱۲۸	۸	واکلودرین	واکردرین
۱۱۲۹	۳	یچهارده	بچهارده
ایضاً	۷	یافته باشند	بافته باشند
۱۱۳۰	۵	ضمغ عربی	صمغ عربی
۱۱۳۳	۲	غذا میشتوانند	غذا میتوانند
ایضاً	۲۰	روشن	روشش
۱۱۳۴	۱۹	شده باشد	شده باشند
۱۱۳۵	۱۹	اورز	اوهند
۱۱۳۶	۲	که مجموع هفت چشیده	که مجموع هفت مثقال مخلوط
۱۱۴۰	۱۸	وقوت	وقوف
۱۱۴۱	۸	بگذارز	بگذارند
ایضاً	۱۵	درزانز	درزانرا
۱۱۴۸	۳	اشامید	اشامیدن
۱۱۵۰	۲۳	دوستقا	دو مثقال
۱۱۵۲	۱۲	از هر یک شش سنبل	از هر یک شش مثقال سنبل الطیب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۵۶	۱۶	فلفل سیا	فلفل سیاه
۱۱۵۷	۳	اورده	اورد
ایضاً	۵	بحجر ارمنی	حجر ارمنی
۱۱۶۱	۸	بقیمه سائیده	بقیه سائیده
۱۱۶۲	۱۲	درباب چوب چینی	درباب تقویت باه چوب چینی
۱۱۶۳	۱۹	داوای	دوائی
۱۱۶۴	۲۲	بخیسانیده	خیسانیده
۱۱۶۵	۱۳	حریره چوبچینی	حریره چوب چینی
۱۱۶۷	۱۴	شده باشد	شده باشد تا هم [illegible]
۱۱۶۹	۲۲	بیخ تفاح	بیخ لفاح
۱۱۷۲	۳	بابرکت	بابرک
ایضاً	۶	مراهم چوبچینی	مراهم چوب چینی
۱۱۷۴	۱۹	باشده	باشد
۱۱۷۵	۱	پنج رطل	پنج رطل آب
۱۱۷۶	۱۸	که از نصف معده	که از ضعف معده
۱۱۸۱	۱۳	نبات سفیده	نبات سفید
ایضاً	ایضاً	داخل [illegible] است	داخل نمایند نیز خوب است

بر ناظرین این کتاب مخفی و محتجب نماناد که درین کتاب بمزید عنایت و توجه مهتمم صاحب
چهاپه خانه برسنگ چهاپه اکثر جا ها الفاظ خبط و مشکوک شده بودند خاکسار سعی بلیغ
و جهد فراوان نموده صحت نامه کتاب هذا مرتب ساخت مرجو و مامول از ناظرین
آنکه جائیکه غلطی دریابند صحت نامه را ملاحظه فرمایند و اگر بمقتضای بشریت که الانسان
مرکب من الخطاء و النسیان خطاء و سهواً لفظی از نظر بیچاره مانده باشد بذیل عفو
بپوشند و قلم اصلاح بران درکشند فقط الحمد لله که صحت نامه جلد اول کتاب مستطاب
مسمی بمجمع الجوامع و ذخایر التراکیب المشتهر بقمر آبادی دین کبیر بتاریخ یکم ماه
رجب المرجب سنه ١٢٧٣ هجری نبوی
صلی الله علیه و سلم در مطبع اسمعیلیه
صورت اتمام یافت
تمت بالخیر و العافیت